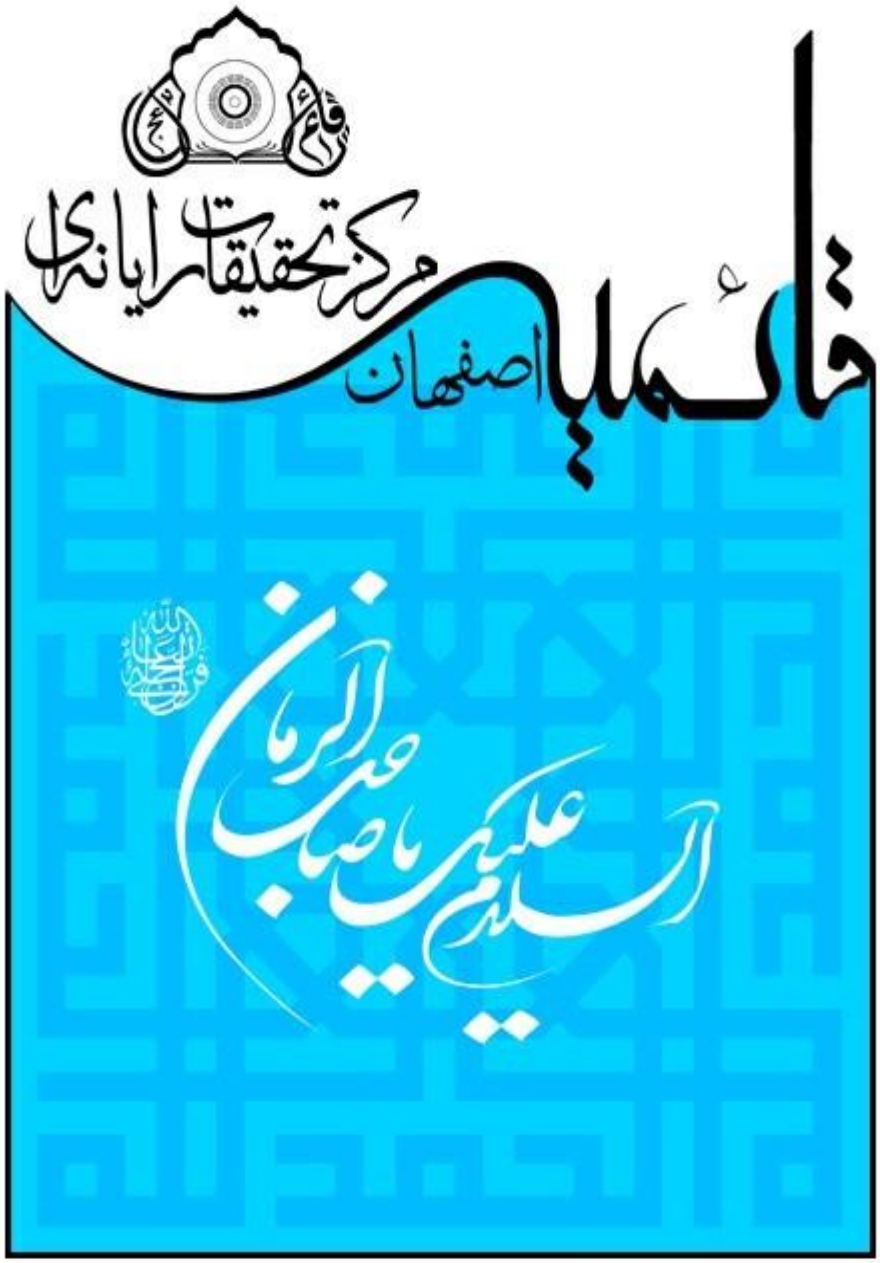

www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

حیات جاویدان

الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب

خلاصه ۲۲ جلد ترجمه فارسی کتاب شریف
الغدیر حضرت علامه عبدالحسین امینی (ره)

عبدالله عصام رودسری

حیات جاویدان: خلاصه ۲۲ جلد ترجمه فارسی کتاب شریف الغدیر حضرت علامه عبدالحسین امینی (ره)

نویسنده:

عبدالله عصام رودسری

ناشر چاپی:

آویدا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانهای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
حیات جاویدان ----- ۳۵
مشخصات کتاب ----- ۳۵
مقدمه گردآورنده ----- ۳۵
معرفی کتاب ----- ۳۶
سخنی با مخاطبان ----- ۳۷
سخنی در خصوص این خلاصه الغدیر: ----- ۳۸
خلاصه جلد اول: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ----- ۳۹
اشاره ----- ۳۹
در سایه های غدیر: ----- ۳۹
خلاصه ای از سخنان مؤلف الغدیر: ----- ۴۰
فرمان رسا و آشکار: ----- ۴۱
ارمغان: ----- ۴۲
مقدمه: ----- ۴۳
اهمیت غدیر در حدیث: ----- ۴۴
واقعه غدیر خم: ----- ۴۵
علماء قرن دوم هجری: ----- ۵۲
خلاصه جلد دوم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ----- ۶۵
مبادله سوگند امیر المومنین در روز شوری به سال ۲۳: ----- ۶۵
گواهان مشهور در روز رحبه: ----- ۷۵
مناشده (تبادل سوگند) امیر المومنین در صفین در سال ۳۷ هجری: ----- ۸۱
احتجاج امام حسین در سال ۵۸ هجری: ----- ۸۴
احتجاج برد بر عمر و عاص: ----- ۸۶
احتجاج عمار بن یاسر بر عمروعاص در روز صفین به سال ۳۷ هجری: ----- ۸۷

مبادله سوگند و منا شده مردی با زید بن ارقم: ۸۸
مبادله سوگند (مناشده) مرد عراقی با جابربن عبدالله انصاری: ۸۸
احتجاج قیس بن سعد بر معاویه در سال حدود ۵۰ هجری: ۸۹
احتجاج دارمیه حجونی بر معاویه در سال حدود ۵۰ هجری: ۹۰
احتجاج عمرو اودی بر نکوهش کننده علی: ۹۰
احتجاج مامون خلیفه عباسی بر فقهاء: ۹۲
کلام مسعودی: ۹۳
غدیر در کتاب عزیز قرآن: ۹۳
آیه تبلیغ: سوره مائده: ۹۳
اکمال دین به ولایت: ۱۰۰
عذاب واقع: ۱۰۲
عید سعید غدیر در اسلام: ۱۰۶
بازگشت به آغاز مطالب: ۱۱۴
تاجگذاری روز غدیر: ۱۱۷
رای همگانی درباره ابن حزم اندلسی (متوفی در ۴۵۶): ۱۲۲
مفاد حدیث غدیر خم: ۱۲۸
منفعل به معنای افعل: ۱۲۹
مفعل به معنای فعیل: ۱۳۰
نظری در معانی مولی: ۱۳۱
قراین معینه متصله و منفصله: ۱۳۲
احادیثی که معانی مولی و ولایت را تفسیر نموده است: ۱۳۹
سخن در پیرامون مفاد حدیث غدیر: ۱۴۲
توضیح واضح درباره مفاد حدیث: ۱۴۳
قربات (عبادات و اعمال وارده) در روز غدیر: ۱۴۳
خلاصه جلد سوم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ۱۴۴
مقدمه ۱۴۴

(مضمون) دیباچه مولف: ۱۴۵
(مضمون) موقعیت شعر و شاعران از نظر قرآن و حدیث: ۱۴۶
(مضمون) شعرهای غیبی: ۱۴۷
(مضمون) موکب شاعران: ۱۵۱
مقام شعر و شعرا در نزد ائمه هدی: ۱۵۳
مقام شعر و شاعران در نزد بزرگان دین: ۱۵۳
شعرا غدیر در قرن اول: ۱۵۴
مدارک و اسناد: ۱۵۵
شخصیت سراینده اشعار: ۱۵۷
غدیریه حسان بن ثابت انصاری: ۱۵۸
سخنی در زمینه این شعر: ۱۵۸
راویان این اشعار از حافظان و دانشمندان حدیث: ۱۵۹
راویان این اشعار از بزرگان شیعه: ۱۵۹
دیوان حسان: ۱۶۰
شعری دیگر از حسان درباره علی علیه السلام و شرح آن: ۱۶۲
قطعه ای دیگر ازحسان در مدح و ستایش امیر المومنین: ۱۶۹
قطعه ای دیگر از حسان در مدح علی بن ابی طالب: ۱۶۹
شعری دیگری از حسان: ۱۷۰
زندگی نامه شاعر: ۱۷۱
غدیر یه قیس بن سعد بن عباده انصاری: ۱۷۲
بیان عظمت و شخصیت شاعر: ۱۷۳
استادان و مشایخ قیس و کسانی که از او روایت نموده اند: ۱۷۹
معاویه و قیس و مکاتبات آنان: ۱۸۰
صلح و سازش بین قیس و معاویه: ۱۸۲
غدیریه عمر و بن عاص سهمی: متوفی سال ۴۳: ۱۸۴
سخنی پیرامون این قصیده: ۱۸۶

سخنانی درباره عمروعاص: ---- ۱۸۹
سخنان امیر المومنین: ---- ۱۸۹
نکته (مهم): ---- ۱۹۱
خطبه امیرالمومنین بعد از تحکیم حکمین: ---- ۱۹۲
معاویه و عمرو عاص: ---- ۱۹۵
عمار یاسر و عمر و عاص: ---- ۱۹۷
ابوالاسود دوئلی و عمرو: ---- ۱۹۸
سخنی از ابوجعفر و زید بن حسن: ---- ۱۹۹
عمرو عاص و برادرزاده اش: ---- ۲۰۰
غائمه قریشیه و عمر و عاص: ---- ۲۰۱
سخن حضرت علامه پیرامون شخصیت عمرو: ---- ۲۰۲
داستان شجاعت عمرو در جنگ صفین: ---- ۲۰۴
معاویه و عمرو در جنگ صفین: ---- ۲۰۷
مالک اشتر و عمرو عاص در جنگ صفین: ---- ۲۰۸
داستان ابن عباس و عمرو: ---- ۲۰۹
ابن عباس و عمرو در اجتماعی دیگر: ---- ۲۰۹
عبدالله بن هاشم مرقال و عمرو: ---- ۲۱۰
یک درس دینی و اخلاقی: ---- ۲۱۰
درگذشت عمرو عاص: ---- ۲۱۱
غدیریه محمد حمیری: ---- ۲۱۲
شرح حال شاعر: ---- ۲۱۳
خلاصه جلد چهارم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ---- ۲۱۴
شعرای غدیر در قرن دوم: ---- ۲۱۴
قصیده غدیریه عینیه (هاشمیات): ---- ۲۱۵
هاشمیات: ---- ۲۱۶
قصیده میمیه هاشمیات: ---- ۲۱۷

قصیده بائیه هاشمیات: ---- ۲۱۸
قصیده لامیه هاشمیات: ---- ۲۱۸
زندگی شاعر: ---- ۲۱۹
کمیت و زندگی مذهبی او: ---- ۲۲۰
صاعد گفت با کمیت به خدمت فاطمه دختر حسین علیه السلام رسیدیم فرمود: ---- ۲۲۱
کمیت و هشام بن عبدالملک: ---- ۲۲۳
کمیت و یزید بن عبدالملک: ---- ۲۲۴
ولادت و شهادت کمیت: ---- ۲۲۵
غدیریه ۱: ---- ۲۲۵
غدیریه ۲: ---- ۲۲۶
غدیریه ۳: ---- ۲۲۷
غدیریه ۴: ---- ۲۲۷
غدیریه ۵: ---- ۲۲۸
غدیریه ۶: ---- ۲۲۸
غدیریه ۷: ---- ۲۲۹
غدیریه ۸: ---- ۲۳۰
غدیریه ۹: ---- ۲۳۰
غدیریه ۱۰: ---- ۲۳۱
غدیریه ۱۱: ---- ۲۳۳
غدیریه ۱۲: ---- ۲۳۴
غدیریه ۱۳: ---- ۲۳۵
غدیریه ۱۴: ---- ۲۳۵
غدیریه ۱۵: ---- ۲۳۵
غدیریه ۱۶: ---- ۲۳۷
غدیریه ۱۷: ---- ۲۳۷
غدیریه ۱۸: ---- ۲۳۸

غدیریه ۱۹: ---- ۲۳۸
غدیریه ۲۰: ---- ۲۳۸
غدیریه ۲۱: ---- ۲۳۸
غدیریه ۲۲: ---- ۲۳۹
غدیریه ۲۳: ---- ۲۳۹
زندگی شاعر: ---- ۲۳۹
ستایش مقام ادبی شاعر: ---- ۲۴۱
سخن پردازی سید در ستایش آل الله: ---- ۲۴۲
رفتار سید با غیر شیعه: ---- ۲۴۷
مهارت سید در علم (دین) و تاریخ: ---- ۲۵۱
اشعار او در باره حدیث دعوت: ---- ۲۵۳
حدیث نخستین دعوت در سنت و تاریخ و ادب: ---- ۲۵۳
قصیده ای از قصاید عبدی: ---- ۲۵۹
حدیث قبولی اعمال به ولایت: ---- ۲۶۳
حدیث صلوات بر محمد و آل محمد: ---- ۲۶۴
فرشتگان نگهبان علی بر دیگر ملائکه فخر فروشی می نمایند: ---- ۲۶۶
سابقون خاندان پیامبر هستند: ---- ۲۶۷
صراط مستقیم اهل بیت هستند: ---- ۲۶۹
کابین و مهر زهرا: ---- ۲۷۱
نثار زهرا: ---- ۲۷۲
در پیرامون شعر: ---- ۲۷۸
زندگی شاعر: ---- ۲۷۸
نقدی بر ابوتمام: ---- ۲۷۹
شهید به سال ۲۴۶ و اینک قصیده تائیه او: ---- ۲۸۱
در پیرامون قصیده تائیه دعبل: ---- ۲۸۲
زندگی شاعر: ---- ۲۸۵

اشعار دعبل در سوگ امام سوم سبط شهید حسین بن علی (ع): ---- ۲۸۸
خلاصه جلد پنجم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ---- ۲۹۱
(مضمون) الغدیر : ---- ۲۹۱
دیباچه حضرت علامه رحمه الله علیه: ---- ۲۹۲
پیرامون شعر وامق مسیحی: ---- ۲۹۳
قسمتی از قصاید مسیحیان در ستایش علی: ---- ۲۹۴
غدیریه ابن رومی: ---- ۲۹۶
غدیریه افوه حمانی: ---- ۲۹۸
شاعر را بشناسیم: ---- ۲۹۸
زید شهید و شیعه امامیه اثنی عشریه: ---- ۳۰۱
و یا یاوه گویی های ابی الحسین خیاط معتزلی در کتاب انتصار: ---- ۳۰۶
و انکار دیگر ابن حزم راجع به حدیث رد شمس: ---- ۳۱۲
نقد کتاب ملل و نحل شهرستانی و پاسخ به یاوه های او: ---- ۳۱۴
نقد کتاب منهاج السنه ابن تیمیه: ---- ۳۱۵
ایراد مردود آلوسی و پاسخ آن: ---- ۳۱۷
انکار نزول سوره هل اتی درباره اهل بیت و پاسخ آن: ---- ۳۲۰
راویان این حدیث از دانشمندان و حافظان حدیث: ---- ۳۲۲
انکار حدیث ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها: ---- ۳۲۳
انکار اینکه علی فاروق بین حق و باطل است: ---- ۳۲۴
احادیث وارده در این مطلب و راویان و حافظان این حدیث: ---- ۳۲۶
انکار مناقب (دهگانه مخصوص علی بن ابیطالب): ---- ۳۲۹
پاسخ اعتراض در حدیث منزلت: ---- ۳۳۰
پاسخ اعتراضات و از جمله اثبات حدیث سد ابواب: ---- ۳۳۲
انکار حدیث ولایت : ---- ۳۳۵
خلاصه جلد ششم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ---- ۳۳۷
نقش الغدیر در شناخت منابع اصیل فکر اسلامی: ---- ۳۳۷

شعرای غدیر در قرن سوم: ۳۴۰
اشعار پیرامون حدیث اولین مسلمان جهان اسلام یعنی علی بن ابی طالب: ۳۴۳
محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه شیخ محمد الخضری: ۳۴۹
السنه و الشیعه به قلم محمد رشید رضا صاحب تفسیر المنار: ۳۵۳
کتاب (الصراع بین الاسلام و الوثنیه) نوشته عبدالله علی القصیمی: ۳۵۷
کتابهای فجر الاسلام، ضحی الاسلام، ظهر الاسلام: نوشته احمد امین مصری: ۳۶۳
(الجوله فی ربوع الشرق الادنی) نوشته محمد ثابت مصری معلم علوم اجتماعی: ۳۶۳
عقیده الشیعه اتهامات یک مستشرق به نام دونلدسون: ۳۶۶
الو شیعه، اتهامات موسی جار الله: ۳۶۶
صحابه و تابعین: ۳۶۹
نصیحتی بر تهمت زنندگان: ۳۷۱
شعرای غدیر در قرن چهارم: ۳۷۱
ابن علویه اصفهانی: متوفی ۳۲۰: ۳۷۲
ابوالقاسم صنوبری متوفی ۳۳۴: ۳۷۵
قاضی تنوخی متولد ۲۷۸ و متوفی ۳۴۲ هجری: ۳۷۸
ابوالقاسم الزاهی: متولد ۳۱۸ متوفی ۳۵۲: ۳۸۰
اشاره ۳۹۱
خلاصه جلد هفتم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ۳۹۱
دیباچه مولف: ۳۹۱
شعراء غدیر در قرن چهارم: ۳۹۱
هجو سرایی کشاجم: ۳۹۲
غدیریه ناشی صغیر: (متوفی ۳۶۵ حدود): ۳۹۶
غدیریه بشنوی کردی متوفی بعد از ۳۸۰: ۴۰۲
غدیریه صاحب بن عباد (۳۲۶-۳۸۵): ۴۰۶
وزارت، سماحت، مدیحه سرایان: ۴۱۰
اشعار صاحب در شعائر مذهبی: ۴۱۱

مذهب صاحب: ---- ۴۱۵
خصال نیک صاحب بن عباد: ---- ۴۱۹
غدیریه جرجانی متوفی حدود (۳۸۰): ---- ۴۲۱
غدیریه ابن حجاج بغدادی متوفی ۳۹۱: ---- ۴۲۳
غدیریه ابوالعباس ضبی متوفی ۳۹۸: ---- ۴۲۹
شرح حال شاعر و نمونه اشعارش: ---- ۴۳۰
غدیریه ابومحمد عونی: ---- ۴۳۳
و نیز قصیده ای در ماتم حسین علیه السلام: ---- ۴۴۱
پس در ثنای امام صادق فرماید: ---- ۴۴۲
غدیریه ابن حماد عبدی: ---- ۴۴۳
غدیریه سوم در مدح امیرالمومنین علی علیه السلام: ---- ۴۴۶
باز غدیریه دیگری دارد که: ---- ۴۴۸
باز هم در غدیریه ای دیگر در ثنای امیرالمومنین علی علیه السلام: ---- ۴۵۲
و نیز باز قطعه ای دیگر در ثنای امیرالمومنین دارد: ---- ۴۵۸
غدیریه ابوالفرج رازی: ---- ۴۶۷
غدیریه جعفر بن حسین: ---- ۴۶۷
خلاصه جلد هشتم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ---- ۴۶۸
شعراء غدیر در قرن پنجم: ---- ۴۶۸
شرح حال شاعر: ---- ۴۶۹
تالیفات و تصنیفات: ---- ۴۷۱
مولف نهج البلاغه: ---- ۴۷۲
القاب و مناصب: ---- ۴۷۴
ولادت و وفات: ---- ۴۷۵
شعرای غدیر در قرن پنجم: ---- ۴۷۹
غدیریه اول: ---- ۴۸۲
غدیریه دوم: ---- ۴۸۴

غدیریه سوم: ---- ۴۸۵
غدیریه سید شریف مرتضی: ۳۵۵-۴۳۶: ---- ۴۹۳
شرح حال، تالیفات و آثار شاعر: ---- ۴۹۳
شاگردان و راویان: ---- ۴۹۵
برگزیده ای از دیوان شریف مرتضی: ---- ۴۹۷
غدیریه الموید فی الدین (متوفی ۴۷۰): ---- ۵۰۳
فتنه حنبلیان در بغداد و شرح پیرامون قصیده: ---- ۵۰۵
غدیریه ابن جبر مصری: ---- ۵۰۷
شعرای قرن ششم: ---- ۵۱۲
غدیریه ابن منیر طرابلسی: (۴۷۳-۵۴۸) ---- ۵۱۸
ولادت، وفات، مدایح و مراثی: ---- ۵۲۹
غدیریه ابن عودی نیلی: ---- ۵۲۹
غدیریه قاضی جلیس: متوفی ۵۶۱ ---- ۵۳۶
غدیریه خطیب خوارزمی: (۴۸۴-۵۶۸) ---- ۵۴۲
از اشعار خوارزمی و خطبه های او: ---- ۵۴۵
خلاصه جلد نهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ---- ۵۴۶
(مضمون) مقدمه با گفتار جناب زین العابدین قربانی مترجم جلد ۵ عربی (جلد های ۹ و ۱۰ فارسی): ---- ۵۴۶
توجه بزرگان و صاحب نظران: ---- ۵۴۸
شعراء قرن ششم: ---- ۵۴۹
شرح حال خاندان اقساسی: ---- ۵۵۰
تعصبات بی جا: ---- ۵۵۲
نماز هزار رکعت: ---- ۵۵۳
پاسخ پندارها و یاوه های ابن تیمیه: ---- ۵۵۴
مشکل اوراد و ختم ها: ---- ۵۵۶
مشکل ختم قرآن: ---- ۵۵۷
محدث در اسلام: ---- ۵۵۹

داوری و انصاف: ----- ۵۶۰
علم امامان شیعه به غیب: ----- ۵۶۱
حقیقت علم غیب: ----- ۵۶۱
علم غیب مخصوص به خدا: ----- ۵۶۳
انتقال جنازه ها به مشاهد مشرفه: ----- ۵۶۷
ترغیب به زیارت قبر رسول اکرم: ----- ۵۷۲
گفتار بزرگان مذاهب چهارگانه پیرامون زیارت قبل پیامبر بزرگوار اسلام: ----- ۵۷۷
فروع سه گانه: ----- ۵۸۳
دعای بالای سر پیامبر اکرم: ----- ۵۸۴
آثار درود و تهنیت بر پیامبر پاک: ----- ۵۸۴
توسل و استشفاء به قبر شریف: ----- ۵۸۴
تبرک به قبر شریف: ----- ۵۸۵
وداع از حرم شریف: ----- ۵۸۹
زیارت حمزه عموی پیامبر بزرگوار اسلام: ----- ۵۹۰
ترغیب به زیارت قبور: ----- ۵۹۰
چگونگی زیارت اهل قبور: ----- ۵۹۲
اما در نذرها برای اهل قبور: ----- ۵۹۴
آخرین گفتار درباره زیارت قبور: ----- ۵۹۸
خلاصه جلد دهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ----- ۵۹۸
پیشگفتار از زین العابدین قربانی ----- ۵۹۸
سلسله دروغگویان و حدیث سازان: ----- ۵۹۹
حدیث سازی عامل تقرب به خدا: ----- ۶۰۸
روایات در مدح ابوحنیفه: ----- ۶۱۰
احادیث ساختگی در مورد خلافت: ----- ۶۳۱
رسوایی تزویر: ----- ۶۳۶
مقصود از غرض ورزی ها و سروصداها و ..... چیست؟ : ----- ۶۴۲

نظر حفاظ و علماء اهل سنت درباره حدیث سازان: ---- ۶۴۲
سبط بن تعاوندی (۵۱۹-۵۸۴): ---- ۶۴۴
شعرای غدیر در قرن هفتم: ---- ۶۴۵
ابوالحسن المنصور بالله: ۵۶۱-۶۱۴ ---- ۶۴۵
ابوسالم کمال الدین محمد بن طلحه: ---- ۶۴۹
ابومحمد المنصور بالله (متولد ۵۹۶ متوفی ۶۷۰): ---- ۶۵۱
ابوالحسن جزار (۶۰۱ ۶۷۲): ---- ۶۵۶
قاضی نظام الدین مزنی ۶۷۸ ---- ۶۵۶
شمس الدین محفوظ: متوفی ۶۹۰ ---- ۶۶۰
بهاءالدین اربلی متوفی ۶۹۳ ---- ۶۶۱
تقریظهای منظوم: ---- ۶۶۶
خلاصه جلد یازدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ---- ۶۶۷
اشاره ---- ۶۶۷
شعرای غدیر در قرن هشتم: ---- ۶۶۸
ابومحمد بن داوود حلی: متولد ۹۴۷: ---- ۶۶۸
جمال الدین خلعی: متوفی ۷۵۰: ---- ۶۷۱
سریجی الاوالی: متوفق ۷۵۰: ---- ۶۸۰
صفی الدین حلی: ۶۷۷-۷۵۲: ---- ۶۸۴
امام شیبانی شافعی: (۷۰۳-۷۷۷): ---- ۶۸۷
شمس الدین مالکی: متوفی ۷۸۰ ---- ۶۸۹
لفظ حدیث: ---- ۶۹۲
آثار و دلایل ظهور حقیقت: ---- ۶۹۴
تعریف و دروغ سازی: ---- ۶۹۵
اقرار خلیفه در جهل به احکام شک نماز: ---- ۶۹۷
جهل خلیفه به کتاب خدا: ---- ۶۹۷
شگفت ترین شگفتیها: ---- ۶۹۸

همه مردم از عمر داناتر هستند: ---- ۶۹۸
مدارک این خبر تحفه و شنیدنی: ---- ۷۰۰
صورت دیگر این حدیث: ---- ۷۰۰
صورت دیگر از این حدیث: ---- ۷۰۱
صورت چهارم: ---- ۷۰۱
نادانی خلیفه به تأویل کتاب خدا: ---- ۷۰۱
همه مردم از عمر فقیه تر هستند: کل الناس افقه من عمر: ---- ۷۰۳
فرمان خلیفه در زدن حد افترا به جوانی که با مادرش نزاع کرده بود: ---- ۷۰۳
نادانی و جهل خلیفه به مفاد کلمات: ---- ۷۰۴
عقیده خلیفه در میراث: ---- ۷۰۶
جهل و نادانی خلیفه به طلاق کنیز و برده: ---- ۷۰۶
جهل خلیفه به سنت: ---- ۷۰۷
اجتهاد خلیفه در ارث جد: ---- ۷۰۸
خلیفه و زن آوازه خوان: ---- ۷۰۹
حکایت تجسس و شبگردی های خلیفه: ---- ۷۱۰
رأی خلیفه در اجرای حد شراب: ---- ۷۱۱
حکم خلیفه و زنی که بر علیه جوانی مکر و حیله کرده بود: ---- ۷۱۲
خلیفه و کلاله: ---- ۷۱۳
نظر خلیفه راجع به خرگوش: ---- ۷۱۳
عمرو معاذ بن جبل: (لولا معاذ لهلک عمر): ---- ۷۱۳
رأی خلیفه در قصاص: ---- ۷۱۴
و نیز در رأی خلیفه در دیه انگشتان: ---- ۷۱۴
رأی خلیفه در دیه جنین: ---- ۷۱۵
رأی و حکم خلیفه عمر بن الخطاب در داستان مشهور زنای دوست او مغیره بن شعبه: ---- ۷۱۵
برتری فقه پیره زنان از عمربن الخطاب: ---- ۷۲۰
اجرای حد به گمان: ---- ۷۲۰

قطع درخت بیعت رضوان: ۷۲۱
نهی از عبادت در مسجدی که رسول خدا در آن نماز خواند: ۷۲۱
سرافکندگی عمربن الخطاب در برابر پرسشهای علماء ادیان دیگر: ۷۲۲
رأی خلیفه در حکم زکوه: ۷۲۷
شک و شبهه خلیفه از شب قدر: ۷۲۷
روش های خلیفه برای جلوگیری از مغرور شدن احتمالی افراد: ۷۲۸
جهل خلیفه به سنت مشهور: ۷۲۸
اجتهاد خلیفه بر گریستن بر میت: ۷۲۹
حکم خلیفه در موضوع ارث زن از دیه: ۷۳۳
رأی خلیفه در تحقق بلوغ: ۷۳۳
رأی خلیفه در موضوع کم نمودن مجازات حد: ۷۳۴
خلیفه و نوزاد عجب: ۷۳۵
اجتهاد خلیفه در حد کنیز: ۷۳۶
نهی خلیفه از آنچه رسول خدا به آن امر فرموده بود: ۷۳۷
اجتهاد خلیفه در زیور کعبه: ۷۴۰
اجتهاد خلیفه در حکم سه طلاق: ۷۴۱
اجتهاد خلیفه در نماز بعد از عصر: ۷۴۲
رأی خلیفه درباره عجم: ۷۴۳
تجسس خلیفه به تهمت: ۷۴۵
جایگاه دفن پس از مرگ خلیفه: ۷۴۵
خطبه خلیفه در جابیه: ۷۴۶
آثار کمیاب: رأی خلیفه در دو متعه: ۷۴۹
متعه نساء: ۷۵۲
متعتان (متعه حج و متعه زنان): ۷۵۴
ورود اسقف نجران بر خلیفه: ۷۶۱
شلاق زدن به روزه داری که بر کنار شراب نشسته بود: ۷۶۳

رأی خلیفه در مشک معطر بیت المال: ۷۶۴
اجتهاد خلیفه در نماز میت: ۷۶۴
خلیفه و مسائل سلطان روم: ۷۶۵
حدود آگاهی خلیفه در احکام: ۷۶۷
رأی خلیفه در مناسک: ۷۶۷
اجتهاد خلیفه درباره شراب و آیات آن: ۷۶۸
جهل خلیفه به غسل از جنابت: ۷۷۴
خلیفه و وسعت دادن به دو مسجد: ۷۷۴
سکوت خلیفه از حکم طلاق: ۷۷۵
رأی خلیفه در خوردن گوشت: ۷۷۶
خلیفه و یهودی مدنی: ۷۷۶
بدعت خلیفه در فرایض میراث قاتل: ۷۷۷
اجتهاد عمر در تقسیم کردن و مصادره کردن اموال عمال و کارگزاران: ۷۷۸
داستان خلیفه در خرید شتر: ۷۸۲
رأی خلیفه درباره بیت المقدس: ۷۸۳
رأی خلیفه در مجوس: ۷۸۴
رأی خلیفه در نهی روزه ماه رجب: ۷۸۵
اجتهاد خلیفه در سوالات از مشکلات قرآن: ۷۸۷
رأی خلیفه در سوال از آنچه واقع نشده است: ۷۹۰
نهی خلیفه از حدیث: ۷۹۱
رأی خلیفه درباره کتابها: ۷۹۳
خلیفه و قرائت ها: ۷۹۷
اجتهاد خلیفه در نامها و کنیه ها: ۷۹۹
حد زدن خلیفه پسر خود را بعد از حدی که بر او جاری شده بود: ۸۰۲
خلیفه و معانی الفاظ: ۸۰۴
رأی خلیفه در روزه سال: ۸۰۵

ثمرات و نتایج این بحث: ----- ۸۰۵
خلاصه جلد دوازدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ----- ۸۰۷
دنباله شعر شمس الدین مالکی: ----- ۸۰۷
بخشهایی از شش غدیریه دیگر به شرح ذیل است: ----- ۸۱۷
قصیده اول: ----- ۸۱۷
قصیده دوم: ----- ۸۲۱
قصیده سوم: ----- ۸۲۳
قصیده چهارم: ----- ۸۲۷
قصیده پنجم: ----- ۸۳۱
قصیده ششم: ----- ۸۳۳
خلاصه جلد سیزدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ----- ۸۳۶
آغاز جلد هفتم (جزء اول) ----- ۸۳۶
آغاز خلاصه جلد هفتم جزء اول عربی (سیزدهم ترجمه فارسی): ----- ۸۳۸
شعرای غدیر در قرن نهم: ----- ۸۳۸
غدیریه ابن عرندس حلی: ----- ۸۳۸
غدیریه ابن داغر حلی: ----- ۸۴۷
غدیریه حافظ برسی حلی: ----- ۸۵۱
غلو و گزافه گویی در ثنا خوانی و مدح: ----- ۸۶۹
گزافه گویی درباره ابوبکر: ----- ۸۷۱
واکنش ها و عکس العمل های علی در برابر گزینش ابابکر به خلافت: ----- ۸۷۶
عربده های سخنسرای نیل: ----- ۸۸۲
اول : فضایلی که برای ابوبکر برشمرده اند: ----- ۸۸۴
منش ها و مایه های روانی خلیفه اول: ----- ۸۸۸
عجز ابوبکر از بیان معانی واژه های (ابا و کلاله) در قرآن: ----- ۸۹۳
برداشت های خودسرانه خلیفه: ----- ۹۰۳
برداشت خلیفه درباره ارث مادربزرگ: ----- ۹۰۳

دختر زادگان ما فرزندان ما هستند: ---- ۹۰۶
قضاوت نادرست ابوبکر درباره کیفر سارق: ---- ۹۱۱
نظر خلیفه درباره بهره پدربزرگ از ارث: ---- ۹۱۲
برداشت خلیفه در فرمانروایی بخشیدن به (پیران) و مهتران: ---- ۹۱۲
جانشین پیامبر برترین آفریدگان خداوند است: ---- ۹۱۴
جانشینی و خلافت پیامبر از نظر جامعه اهل سنت: ---- ۹۱۴
حدیث سازی برای برده کردن مردم در برابر تبهکاران و بیدادگران: ---- ۹۱۵
گفتار تفتازانی: ---- ۹۱۸
گفتار قاضی ایجی: ---- ۹۱۸
بیعت یا پیمان امامت چگونه بسته می شود: ---- ۹۱۹
گفتار ماوردی: ---- ۹۱۹
گفتار جوینی: ---- ۹۲۰
گفتار قرطبی: ---- ۹۲۰
نگاهی به موضوع جانشینی پیامبر از دیدگاه این گروه: ---- ۹۲۱
پیروی اهل سنت از برداشت ابوبکر: ---- ۹۲۴
کلام (وتری) در برتری ابوبکر و عمر بر همگان: ---- ۹۲۷
برداشت و نظر خلیفه از سرنوشت خدایی: ---- ۹۲۸
برداشت عایشه از سرنوشت خدایی: ---- ۹۲۸
مرتدان سلیمی: ---- ۹۲۹
زنده آتش زدن و آدم سوزی جانشین رسول خدا با فجاه: ---- ۹۳۰
دستور خلیفه در داستان مالک: ---- ۹۳۱
انتقاداتی که برای حمایت ابوبکر از خالد (پلید) می توان گرفت : ---- ۹۳۳
چشم انداز دوم : ---- ۹۳۵
تبهکاری های خالد بن ولید (ملعون) در روزگار پیامبر و غضبناک نمودن رسول خدا: ---- ۹۳۶
خلاصه جلد چهاردهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ---- ۹۳۸
اشاره ---- ۹۳۸

بررسی سخنان ابوبکر در دم مرگ و پشیمانی او: ۹۳۸
پرسش یک یهودی از ابوبکر: ۹۴۴
بیائید تا غلو و تندروی را بشناسیم: ۹۴۶
شهادت و گواهی های پیامبر و یارانش: ۹۴۷
ادعای اینکه تنها او می دانسته که پیامبر هم می میرد: ۹۴۸
اینکه پاسخ وی با پیامبر یکسان بوده: ۹۴۹
و اینکه تنها او می دانسته که پیامبر را کجا باید به خاک سپرد: ۹۵۰
تنها او می دانسته که پیامبران ارث نمی گذارند: ۹۵۲
داستان فدک: ۹۵۳
این آیات قرآن می رساند که پیامبران ارث می گذارند: ۹۵۵
دست به دامن دروغها: ۹۵۸
دلیری ابوبکر: ۹۶۰
دروغ بستن به علی در اینکه او گواهی داد دلیرترین مردم ابوبکر است: ۹۶۰
گواهی ابن مسعود: ۹۶۷
پایداری خلیفه بر بنیاد عقیدتی: ۹۶۷
گفتار آنان پس از مرگ خلیفه در احوال خداپرستی او: ۹۷۰
وضعیت اخلاق خلیفه: ۹۷۲
دشنام گویی های دیگر ابوبکر در تاریخ: ۹۷۳
دروغ بافی و جعل حدیث دروغ در بردباری ابوبکر: ۹۷۳
تندی و درشتی او با دختر پیامبر: ۹۷۳
آزرده شدن فاطمه و واکنش های او: ۹۷۴
عذرخواهی خلیفه از فاطمه زهرا: ۹۷۶
نگاهی در یک سخن آزاردهنده: ۹۷۷
ذکر اسامی پنجاه و نه تن از راویان و بزرگان و حافظان اهل سنت این حدیث: ۹۷۸
احادیث غلوآمیز یا قصه های خرافی: ۹۷۹
توسل به ریش ابوبکر: ۹۸۰

گواهی ابوبکر و جبرئیل: ---- ۹۸۲
انگشتر پیامبر و نقش آن: ---- ۹۸۲
وسعت بهشت ابوبکر: ---- ۹۸۳
خدا از ابوبکر حیا می کند: ---- ۹۸۴
کرامت دفن ابوبکر: ---- ۹۸۵
جبرئیل از هیبت ابوبکر به خاک می افتد: ---- ۹۸۷
داستانی دیگر از کرامت ابوبکر: ---- ۹۸۸
ابوبکر مردی سرشناس و پیامبر جوانی ناشناس: ---- ۹۹۰
نقش انصار در دو بیعت: ---- ۹۹۲
گزارش هجرت رسول خدا: ---- ۹۹۲
ابوبکر سالخورده تر از پیامبر: ---- ۹۹۳
ایمان و اسلام ابوبکر قبل از تولد علی: ---- ۹۹۴
ابوبکر پیرترین اصحاب رسول خدا: ---- ۹۹۷
ابوبکر در کفه ترازو: ---- ۹۹۸
توسل خورشید به ابوبکر: ---- ۱۰۰۰
قضیه مأموریت سگ ماده از میان دیوان (اجنه): ---- ۱۰۰۱
ارمغان ابوبکر برای دوستداران خود: ---- ۱۰۰۲
ابوبکر در قاب قوسین: ---- ۱۰۰۳
دین و گوش و چشم آن: ---- ۱۰۰۴
ابوبکر و جایگاه او نزد خدا: ---- ۱۰۰۴
پیامبر از ابوبکر و عمر یاری می گیرد: ---- ۱۰۰۶
اشباح پنج گانه از زادگان آدم: ---- ۱۰۰۷
ابوبکر بهترین افراد در میان آسمانها و زمین: ---- ۱۰۱۰
پاداش پیامبر و ابوبکر: ---- ۱۰۱۱
دوستی و سپاسگزاری واجب بر امت مسلمان: ---- ۱۰۱۲
پدر هیچیک از مهاجرین جز ابوبکر مسلمان نشد: ---- ۱۰۱۳

مسلمان شدن پدر و مادر ابوبکر: ---- ۱۰۱۴
ابوبکر و پدر و مادرش در قرآن: ---- ۱۰۱۷
بستن آیه ای دیگر به ابوبکر و پدرش: ---- ۱۰۱۷
سروده های بسیار آن حضرت: ---- ۱۰۲۰
اعمال نیکو و سخنان شایسته حضرت ابوطالب علیه السلام: ---- ۱۰۲۶
طلب باران ابوطالب به برکت وجود رسول خدا: ---- ۱۰۲۷
ابوطالب در زاده شدن امیرالمؤمنان: ---- ۱۰۲۷
آغاز کار پیامبر با ابوطالب: ---- ۱۰۲۸
ابوطالب پیامبر را گم می کند: ---- ۱۰۲۹
ابوطالب در آغاز دعوت پیامبر: ---- ۱۰۲۹
گفتار ابوطالب به علی، با پسرعمویت همراهی کن: ---- ۱۰۳۱
ابوطالب و دلسوزی او برای پیامبر: ---- ۱۰۳۲
ابوطالب و پسر زبعری: ---- ۱۰۳۳
سرور ما ابوطالب و قریش: ---- ۱۰۳۳
سرور اهل مکه و نامه قریش: ---- ۱۰۳۴
سفارشهای ابوطالب در هنگام مرگ: ---- ۱۰۳۵
وصیت های ابوطالب به برادران: ---- ۱۰۳۶
حدیثی از ابوطالب: ---- ۱۰۳۶
آنچه خاندان و کسان او در مورد آن حضرت روایت نموده اند: ---- ۱۰۳۷
سخنانی پاکیزه: ---- ۱۰۴۵
سخن امام رضا: ---- ۱۰۴۸
چهل حدیث در مورد مسلمانی حضرت ابوطالب علیه السلام: ---- ۱۰۵۲
نگارشهای مستقل در مورد مسلمانی حضرت ابوطالب: ---- ۱۰۶۵
سروده ها در ستایش ابوطالب: ---- ۱۰۶۵
خلاصه جلد پانزدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ---- ۱۰۶۸
شعرای غدیر در قرن نهم هجری : ---- ۱۰۶۸

غدیریه حافظ برسی: ---- ۱۰۶۸
قرآن حکیم و یاد از ابوطالب: ---- ۱۰۶۸
سرودهایی در ستایش ابوطالب: ---- ۱۰۷۷
پاسخ فرشته به دشنام گوی خلیفه: ---- ۱۰۷۹
سخنرانی پیامبر در برتری ابوبکر: ---- ۱۰۸۰
ستایش امیرالمؤمنین از خلیفه: ---- ۱۰۸۱
ابوبکر و شبی که در آن شکاف کوه بسر برد: ---- ۱۰۸۳
اهریمن خود را شبیه ابوبکر نمی نماید: ---- ۱۰۸۵
فرازهایی از کتاب خدا که درباره ابوبکر نازل شده: ---- ۱۰۸۶
دستورهای پیامبر درباره خوانندگی و بازی گری: ---- ۱۰۹۵
چهار نمایش شگفت انگیز از عمر: ---- ۱۱۰۱
نامیده شدن عمر به امیرالمؤمنین: ---- ۱۱۰۳
عمر نادرستی را دوست ندارد: ---- ۱۱۰۶
فرشتگان با عمر بن خطاب سخن می گویند: ---- ۱۱۰۸
کاغذی در جامه مرگ عمر: ---- ۱۱۰۸
عمر و گریختن اهریمن از او: ---- ۱۱۱۰
قضاوت و داوری او درباره زنی که شش ماهه زائید: ---- ۱۱۱۲
نگاهی به برداشت خلیفه: ---- ۱۱۱۵
دین این گذشتگان همان سیاست روز بوده است: ---- ۱۱۱۶
خلیفه احکام کیفری را پایمال می کند: ---- ۱۱۱۹
اذان سوم به دستور خلیفه: ---- ۱۱۲۱
فکر خلیفه درباره متعه حج: ---- ۱۱۲۲
فکر خلیفه درباره حکم جنابت: ---- ۱۱۲۷
نسبت های دروغین به صحابه: ---- ۱۱۲۷
خلیفه گزارش پیامبر را پنهان می کند: ---- ۱۱۲۸
فکر خلیفه درباره زکات اسب: ---- ۱۱۳۰

عثمان خطبه نماز را قبل از نماز انجام داد: ---- ۱۱۳۱
دستور خلیفه درباره خونبها و مجازات قاتل: ---- ۱۱۳۳
برداشت خلیفه درباره خواندن حمد و سوره در نماز: ---- ۱۱۳۴
نظر خلیفه درباره شکار حرم: ---- ۱۱۳۶
دعوایی که خلیفه قضاوت آن را به نزد علی می فرستد: ---- ۱۱۳۸
نظر خلیفه درباره زنی که شوهرش گم شده است: ---- ۱۱۳۹
عثمان حکم خدا را از ابی فرا می گیرد: ---- ۱۱۴۰
خلیفه سنت پیامبر را از یک زن می آموزد: ---- ۱۱۴۱
نظر خلیفه درباره احرام پیش از میقات: ---- ۱۱۴۲
اگر علی نبود عثمان هلاک می شد: ---- ۱۱۴۳
عقیده خلیفه در جمع میان دو خواهر برده: ---- ۱۱۴۴
فتوای خلیفه درباره اینکه دو برادر مانع از رسیدن ثلث میراث به مادر می شوند: ---- ۱۱۴۶
فتوای خلیفه درباره زنی که معترف به زنا بود: ---- ۱۱۴۶
خلاصه جلد شانزدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ---- ۱۱۴۹
ادامه گزافه گویی در فضایل عثمان: ---- ۱۱۴۹
خلیفه از انفال برای خود و اقوام خود چراگاه خصوصی قرار می دهد: ---- ۱۱۵۱
بذل و بخشش های خلیفه به حکم بن ابی العاص: ---- ۱۱۵۶
و اما نگاهی در سخن ابن حجر: ---- ۱۱۶۱
بازخواستی از عثمان در پناه دادن به حکم: ---- ۱۱۶۳
بازخواستی در مورد صدقات قضاعه: ---- ۱۱۶۴
بذل و بخشش های خلیفه به مروان: ---- ۱۱۶۷
مروان را بهتر بشناسیم: ---- ۱۱۶۹
بذل و بخشش های خلیفه به حارث بن حکم بن ابی العاص: ---- ۱۱۷۱
بهره سعید از بخشش خلیفه: ---- ۱۱۷۲
بخشش خلیفه به ولید از بیت المال مسلمین: ---- ۱۱۷۳
بخشش خلیفه به عبدالله از بیت المال مسلمین: ---- ۱۱۷۶

بخشش خلیفه به ابوسفیان: ۱۱۷۶
بخشش های خلیفه از غنایم افریقا: ۱۱۷۸
گنج های اندوخته شده به برکت بخشش های خلیفه از بیت المال مسلمین: ۱۱۸۰
بنی امیه، شجره ملعونه در قرآن کریم: ۱۱۸۵
خلیفه ابوذر را به ربذه تبعید می کند: ۱۱۸۷
سخن امیرالمؤمنین در هنگام تبعید ابوذر به سوی بیابان ربذه: ۱۱۹۱
درگیری ابوذر با عثمان: ۱۱۹۳
خداپرستی ابوذر قبل از بعثت پیامبر: ۱۱۹۶
حدیث دانش ابوذر غفاری: ۱۱۹۷
احادیث برتری ابوذر: ۱۱۹۹
پیمان و عهد پیامبر با ابوذر: ۱۲۰۰
تبهکاری تاریخ: ۱۲۰۳
بلادرزی: ۱۲۰۴
ابن جریر طبری: ۱۲۰۵
نظربه ابوذر درباره ثروت ها: ۱۲۰۸
ابوذر و مسلک اشتراکی: ۱۲۱۰
ستایش نامه های منظوم: ۱۲۱۸
الغدیر صف ها را در جامعه اسلامی درهم می فشرد: ۱۲۲۰
الغدیر در مصر: ۱۲۲۱
روش امیرالمؤمنین، روش شیعه، روش امینی: ۱۲۲۲
خلاصه جلد هفدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ۱۲۲۳
نامه و تقریظ آیت الله حسین موسوی حمامی: ۱۲۲۳
و نیز سخنور نامی استاد محمد نجیب زهرالدین عاملی استاد علوم اسلامی: ۱۲۲۴
و استاد توانا مسلمان دواح زبیدی: ۱۲۲۴
مقام و شخصیت والای عبدالله بن مسعود: ۱۲۲۸
رفتار عثمان با عماریاسر: ۱۲۳۳

مدح و ثنا و تمجید رسول خدا از عمار یاسر: ---- ۱۲۳۸
عثمان مردان پاک دامن و اصلاح طلب کوفه را به شام تبعید می کند: ---- ۱۲۴۰
مالک اشتر: ---- ۱۲۴۱
زیدبن صوحان : ---- ۱۲۴۳
صعصعه بن صوحان: ---- ۱۲۴۵
جندب بن زهیر ازدی: ---- ۱۲۴۵
عمروبن حمق خزاعی: ---- ۱۲۴۷
عروه بن جعد: ---- ۱۲۴۷
عثمان کعب بن عبده را می زند و او را تبعید می کند: ---- ۱۲۴۸
تبعید عامربن عبد قیس زاهد و پارسای نامی و مشهور: ---- ۱۲۵۰
تبعید عبدالرحمن جمعی: ---- ۱۲۵۲
تبعید امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب: ---- ۱۲۵۴
آیه ای درباره عثمان: ---- ۱۲۵۵
عثمان راه رستگاری را نمی داند: ---- ۱۲۵۶
سخن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب درباره عثمان: ---- ۱۲۵۷
سخن عبدالرحمن بن عوف: ---- ۱۲۷۱
او عضو شورای شش نفره و یکی از ده نفری است که می گویند مژده بهشت یافته است: ---- ۱۲۷۳
نظریه زبیربن عوام: ---- ۱۲۷۹
رابطه طلحه و زبیر با عثمان: ---- ۱۲۸۰
سخن عبدالله بن مسعود صحابی بدری و عالی مقام: ---- ۱۲۸۵
سخن مقداد یگانه سواره جنگ بدر: ---- ۱۲۸۷
نظر حجربن عدی پارسای مشهور کوفه: ---- ۱۲۸۹
سخن عبدالرحمن بن حسان: ---- ۱۲۹۱
سخن هاشم بن عتبه (المرقال) : ---- ۱۲۹۲
سخن قیس بن سعد بن عباده: جنگجوی غزوه بدر و رئیس قوم و قبیله خزرج: ---- ۱۲۹۵
سخن فروه بن عمرو انصاری جنگجوی غزوه بدر: ---- ۱۲۹۶

سخن محمدبن عمرو بن حزم انصاری: ---- ۱۲۹۷
سخن جبله بن عمرو انصاری مجاهد غزوه بدر: ---- ۱۲۹۷
سخن محمدبن مسلمه انصاری مجاهد بدر: ---- ۱۲۹۸
(مضمون) سخن علامه امت اسلام عبدالله بن عباس، پسر عموی پیامبر گرامی: ---- ۱۲۹۸
سخن عمروبن عاص معلوم الحال: ---- ۱۳۰۰
سخن عامربن واثله (ابوطفیل) صحابی سالخورده و محترم رسول خدا (ص): ---- ۱۳۰۱
سخن سعدبن ابی وقاص: ---- ۱۳۰۲
سخن مالک اشتر: ---- ۱۳۰۳
سخن عبدالله بن حکیم: ---- ۱۳۰۴
سخن محمدبن ابی حذیفه: ---- ۱۳۰۴
سخن عمروبن زراره: ---- ۱۳۰۴
نظریه صعصعه بن صوحان رئیس قبیله عبدالقیس: ---- ۱۳۰۵
سخن حکیم بن جبله شهید جنگ جمل: ---- ۱۳۰۵
سخن اصحاب رسول خدا به معاویه بن ابوسفیان اموی: ---- ۱۳۰۶
سخن عثمان درباره خود: ---- ۱۳۰۶
اشعاری در تائید آنچه گذشت: ---- ۱۳۰۷
نظریه مهاجرین و انصار رسول خدا: ---- ۱۳۰۸
نامه مهاجران به اصحاب و تابعینی که در مصر بودند: ---- ۱۳۱۰
نامه مردم مدینه به عثمان: ---- ۱۳۱۰
عثمان و اجماع: ---- ۱۳۱۰
نخستین محاصره: ---- ۱۳۱۱
تعهد عثمان در سال ۳۵ هجری: ---- ۱۳۱۲
خلاصه جلد هجدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ---- ۱۳۱۷
آغاز خلاصه جلد ۱۸ فارسی به عون و فضل الهی: ---- ۱۳۱۷
نگاهی به نامه های عثمان: ---- ۱۳۲۰
کشته شدن عثمان: ---- ۱۳۲۳

کفن و دفن عثمان: ---- ۱۳۲۴
حدیث دروغین وصیت پیامبر بزرگ اسلام به عثمان بن عفان: ---- ۱۳۲۹
بررسی تمجیدها و تعریفهایی که برای عثمان ساخته اند: ---- ۱۳۳۴
خلاصه جلد نوزدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ---- ۱۳۵۷
آغاز جلد ۱۹ به حول و فضل الهی و عنایات حضرت الله : ---- ۱۳۵۷
گفته ها و کارهای عجیب پسر عمر: ---- ۱۳۶۵
عقیده پسر عمر درباره جنگ داخلی و نماز: ---- ۱۳۷۰
اکنون بیائید به سراغ نماز پسر عمر برویم: ---- ۱۳۷۰
داستان درنده خلیفه شناس و ذکر معجزه ای برای خلفاء: ---- ۱۳۸۱
بررسی روایتی که آن ده تن را از بهشتیان معرفی می نماید: ---- ۱۳۹۱
آیاتی که در مناقب خلفاء نازل کرده اند: ---- ۱۳۹۶
روایاتی مستند از رسول خدا صلی الله علیه وآله در مذمت معاویه: ---- ۱۳۹۷
سخنانی از علی علیه السلام در نکوهش معاویه: ---- ۱۴۰۱
سخنانی از یاران بزرگ رسول خدا در نکوهش و مذمت معاویه: ---- ۱۴۱۲
داوری یک تن دیگر درباره معاویه: ---- ۱۴۲۸
محاکمه معاویه و صدور رأی درباره او: ---- ۱۴۲۹
شرابخواری معاویه: ---- ۱۴۳۰
رباخواری معاویه: ---- ۱۴۳۲
معاویه نماز را در سفر تمام می خواند: ---- ۱۴۳۳
معاویه نماز جمعه را چهارشنبه می خواند: ---- ۱۴۳۴
بدعت در به همسری گرفتن دو خواهر در یک زمان: ---- ۱۴۳۵
خلاصه جلد بیستم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ---- ۱۴۳۵
بدعت معاویه در مورد دیات: ---- ۱۴۳۵
ترک تکبیر نماز: ---- ۱۴۳۶
معاویه از روی دشمنی با علی از گفتن لبیک اللهم لبیک خودداری می کند: ---- ۱۴۳۶
سنت هایی که به دلیل دشمنی با شیعه متروک ماند: ---- ۱۴۳۷

بدعت خواندن خطبه قبل از نماز: ---- ۱۴۳۸
معاویه یکی از قوانین کیفری اسلام را اجرا نمی کند: ---- ۱۴۳۹
معاویه لباسهایی می پوشد که شرعا جایز نیست: ---- ۱۴۳۹
معاویه زیاد را به خود منسوب می نماید: (جنایت سهمگین سال ۴۴ هجری): ---- ۱۴۴۰
بیعت گیری برای یزید: (یکی دیگر از جنایات سهمگین معاویه): ---- ۱۴۴۳
معاویه در شام برای یزید بیعت می گیرد و در راه اخذ این بیعت امام مجتبی (سید جوانان اهل بهشت) را بقتل می رساند: ---- ۱۴۴۴
عبدالرحمن بن خالد و بیعت برای یزید: ---- ۱۴۴۶
سخنان سعید بن عثمان بن عفان با معاویه: ---- ۱۴۴۷
نامه به مروان بن حکم: ---- ۱۴۴۷
نامه معاویه به سعیدبن عاص: ---- ۱۴۴۷
نامه معاویه به حسین بن علی: ---- ۱۴۴۸
نامه معاویه به عبدالله بن جعفر: ---- ۱۴۴۸
نامه معاویه به عبدالله بن زبیر: ---- ۱۴۴۸
بیعت ولایت عهدی یزید: ---- ۱۴۴۸
نگاهی به یزید و جنایات او: ---- ۱۴۵۲
جنایات معاویه: ---- ۱۴۵۳
احادیث پیامبر در نهی از دشنام گویی: ---- ۱۴۵۸
پسر هنده جگرخوار با امیرالمؤمنین می جنگید: ---- ۱۴۵۹
احادیثی در فضیلت علی علیه السلام: ---- ۱۴۶۲
معاویه احادیث پیامبر را مسخره می کند: ---- ۱۴۶۳
بخشی از پرونده تبهکاری ها و جرایم پسر هنده جگرخوار: ---- ۱۴۶۷
بررسی بهانه های معاویه برای جنگ با علی: ---- ۱۴۷۰
چه کسانی عثمان را کشتند: ---- ۱۴۷۱
خونخواهی عثمان چگونه باید صورت می پذیرفت: ---- ۱۴۷۱
هیئت های اعزامی امیرالمؤمنین علی علیه السلام: ---- ۱۴۷۳
نخستین هیئت: ---- ۱۴۷۳

دومین هیئت: ---- ۱۴۷۴
هیئت اعزامی معاویه به خدمت امیرالمؤمنین علی: ---- ۱۴۷۶
نامه هایی که پرده از منظور و هدف معاویه برمی دارند: ---- ۱۴۷۸
حرف صریح معاویه منظورش را آشکار می نماید: ---- ۱۴۸۰
نامه معاویه بن ابی سفیان به عبدالله بن عباس: ---- ۱۴۸۲
گفتگوی برادر معاویه با جعده: ---- ۱۴۸۴
معاویه خواب نبوت می دیده است: ---- ۱۴۸۷
حکمیت به چه منظوری: ---- ۱۴۸۹
بررسی دفاعیه ابن حجر برای معاویه: ---- ۱۴۹۰
اجتهاد چیست: ---- ۱۴۹۵
نگاهی به اجتهاد معاویه: ---- ۱۴۹۶
دانش معاویه در سنت رسول خدا: ---- ۱۴۹۷
نگاهی به احادیث نقل شده از معاویه: ---- ۱۴۹۸
دفاع ابن حجر از معاویه: ---- ۱۵۰۶
نگاهی به مناقب معاویه: ---- ۱۵۱۱
خلاصه جلد بیست و یک: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ---- ۱۵۱۲
موضع معاویه با امام حسن: ---- ۱۵۱۲
معاویه و پیروان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب: ---- ۱۵۱۸
تصویر مفصل از معاویه: ---- ۱۵۲۱
تصویر مفصل بسر بن ارطاه: ---- ۱۵۲۲
جنایات معاویه (علیه الهاویه) نسبت به حجربن عدی و یاران او: ---- ۱۵۲۸
صیفی بن فسیل: ---- ۱۵۳۱
عبدالله بن خلیفه: ---- ۱۵۳۲
گواهی دروغ بر علیه حجر: ---- ۱۵۳۲
حرکت دادن حجر و یارانش به طرف معاویه و قتلگاه آنان: ---- ۱۵۳۴
شهادت دو تن حضرمی و قتل آنان به گناه تشیع: ---- ۱۵۳۹

تصویر دیگری از شهادت محمدبن ابی بکر: ---- ۱۵۴۳
نگاهی به مناقب دروغین پسر هنده جگرخوار: ---- ۱۵۴۴
مباهات پیامبر به کتابت وحی توسط معاویه: ---- ۱۵۴۸
قصیده کلواذی در فضایل معاویه: ---- ۱۵۵۹
شخص انصاری پس از کشته شدن سخن می گوید: ---- ۱۵۶۰
شیبان خر مرده خود را زنده می نماید: ---- ۱۵۶۱
عصای اسید و عباد: ---- ۱۵۶۲
پایان بحث: ---- ۱۶۰۴
خلاصه جلد بیست و دوم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه ---- ۱۶۰۵
شعرای غدیر در قرن نهم: ---- ۱۶۰۵
حسن آل ابی عبدالکریم: ---- ۱۶۰۶
شیخ کفعمی: متوفی (۹۰۵): ---- ۱۶۱۱
عزالدین عاملی (متولد ۹۱۸- متوفی ۹۸۴): ---- ۱۶۱۳
شعراء غدیر در قرن یازدهم: ---- ۱۶۱۹
ابن ابی شافین بحرانی: ---- ۱۶۱۹
زین الدین حمیدی: ---- ۱۶۲۱
الحرفوشی العاملی حریری: ---- ۱۶۳۰
شیخ حسین کرکی متوفی ۱۰۴۷: ---- ۱۶۳۱
قاضی شرف الدین متوفی ۱۰۷۹: ---- ۱۶۳۳
سید ابوعلی انسی: ---- ۱۶۳۳
سید شهاب موسوی متولد ۱۰۲۵ متوفق ۱۰۸۷: ---- ۱۶۳۴
سید علی خان مشعشعی، متوفی ۱۰۸۸: ---- ۱۶۳۵
سید ضیاءالدین یمنی متوفی)۱۰۹۶): ---- ۱۶۳۸
ملامحمدطاهر قمی: ---- ۱۶۳۹
قاضی جمال الدین مکی، متوفی ۱۰۱۲: ---- ۱۶۴۱
ابومحمد بن شیخ صنعان: ---- ۱۶۴۲

شخ حعی مود ۱۰ ؛ می ۱۱: ۱۶
شخ ا م بد: ۱۶
شی ا د ی ن ۱۶
شخ عد لضمر کظی می ۱۱: ۱۶
عم اهی ممفزد ممسفی: ۱۶
شخ ع ی عمی ۱۶
م ل م ی ا فو: مود ۱۰ می ۱۱: ۱۶
ل بله غو، می ۱۱: ۱۶
شخ ارهم بد: ۱۶
شخ اوحشی: ۱۶
سد ح ی ر و: ۱۶
سد ی ل ی مود ۱۰: ۱۶
دبر مک ۱۶

حیات جاویدان

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادی : الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب .فارسی. برگزیده.

عنوان و نام پدیدآورنده : حیات جاویدان: خلاصه ۲۲ جلد ترجمه فارسی کتاب شریف الغدیر حضرت علامه عبدالحسینامینی (ره)/ عبدالله عصام رودسری.

مشخصات نشر : ساری : آویدا، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری : ۱۵۶۰ ص.؛ ۲۲×۲۹ س م.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۰۰۲-۵۹-۹وضعیت فهرست نویسی : فیپا

عنوان دیگر : خلاصه ۲۲ جلد ترجمه فارسی کتاب شریف الغدیر حضرت علامه عبدالحسین امینی (ره).

موضوع : غدیر خم

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع : امینی، عبدالحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹ . الغدیر فی الکتاب والسنه والادب . فارسی. برگزیده شناسه افزوده : عصام رودسری، عبدالله، ۱۳۳۴ -رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴/الف۸غ۴۰۴۲۱۵۸ ۱۳۹۴رده بندی دیویی : ۴۵۲/۲۹۷شماره کتابشناسی ملی : ۳۹۷۹۸۲۷

ص : ۱ای میل مولف : rodsary۲۴۴۵@gmail.com

مقدمه گردآورنده

معرفی کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

خلاصه ۲۲ جلد کتاب شریف الغدیر، به حول و فضل الهی وعنایات حضرت مهدی (عج)

تقدیم به ساحت مقدس و والای عالم مجاهد ربانی، کریم بزرگوار حضرت علامه امینی، غلام مولای موحدان، وصی رسولخدا، پرچمدار ولایت و عنایت شده از سوی صاحب ولایت و پدر امامان و پیشوایان، حضرت علی علیه السلام، روحی وارواح العالمین من المؤمنین و المومنات له الفدا، هدف از تدوین این کتاب را اینجانب کلب آستان حضرت علامه، دسترسی سریع و آسانتر اندیشمندان و بهره برداری از حاصل تلاش عاشقانه حضرت علامه بزرگوار جناب امینی می دانم و امیدوارم که این سعی و تلاش مورد توجه و عنایت خداوند متعال و محبت حضرت امیرالمؤمنین و امام زمان حضرت ولی عصر عج الله‌تعالی فرجه الشریف واقع شود. آمین رب العالمین و من الله التوفیق و علیه التکلان

کلب آستان حضرت علامه امینی عبدالله عصام رودسری

سخنی با مخاطبان

بسم الله الرحمن الرحیم

هیچ شک و تردید وجود ندارد که کتاب شریف الغدیر حاصل تلاش عاشقانه و مجاهدت های غیر قابل توصیف آقا وسروری است که اثرش به فضل و عنایت خداوند، فضای تاریک تحقیقات دانشمندان اسلامی را به تابش انوار خود روشن وراه های هدایت را به سوی سعادت جاویدان هموار نموده است و ما از خداوند متعال علو درجات و رحمت واسعه برای جناب علامه امینی و برخورداری از شفاعت آن عالم ربانی را از خداوند آرزومندیم، خداوند علی اعلی در کتاب خود می فرماید قل لا اسالکم علیه اجراً الا الموده فی القربی، یعنی این امر خداوند است که اجر رسالت پیامبر خود را مودت فی القربی او قرارداده است و برای آن هیچگونه شرط قرار نداده است و ما می دانیم اگر ذوالقربی العیاذ بالله مشرک شوند یا ظالم شوند و یانعوذ بالله کافر شوند از شمول این امر می بایست خارج شوند ولی خداوند نه فراموش کرد و نه خطا کرد که شرطی قرار نداد و توجیه این امر و دستور ابدی در مودت ذوالقربی یعنی اینکه علی، فاطمه، حسن و حسین آن است که این بزرگواران از درجه عصمت برخوردار هستند و چون این امر عصمت ملازم ابدی آنان است پس این دستور مودت نیز بدون هیچ شرط و شروطی لازمه ابدی اجر رسالت قرار می گیرد و این آیت و نشانه و علامت سپاس و شکرگزاری به درگاه الهی خواهد بود و اگر به معنی کفر در کلام قرآن که در مقابل شکرگزاری نیز وارد شده است توجه نمائیم ناسپاس به این دستور و مستنکف از این امر به زعم کلام خداوند کافر محسوب و مستوجب دوزخ ابدی خداوند می گردد همانگونه که اطاعت از رسول و اولی الامر نیز در ردیف اطاعت الله، افاده بر عصمت دارد و ما از خداوند مسئلت داریم تا ما را بر راه مستقیم خود هدایت و ثابت قدم بدارد آمین، آمین، آمین یا رب العالمین.

کلب آستان حضرت علامه امینی عبدالله عصام رودسری

سخنی در خصوص این خلاصه الغدیر:

بسم الله الرحمن الرحیم

(عنوان صحیفه المومن حب علی بن ابی طالب)، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که سر لوحه زندگی مومن، دوستی علی بن ابی طالب است:

لازم به ذکر است که به اذعان همه اندیشمندان، حاصل تلاش های جناب علامه امینی، قطعا با نیرویی خاص و موهبتی الهی قرین بوده است که توانسته تا این حد به رموز و دقایق امور مرتبط وارد شود و ما در تدوین خلاصه این کتاب مقدس سعی می نماییم، تا با بیان خلاصه ای از ۲۲ جلد کتاب فارسی تا آنجا که ممکن باشد به این هدف دست یابیم که اولاً حدالمقدور به متن اصلی حضرت علامه خسارتی وارد ننماید و در ضمن حاوی مقاصد اندیشه های وجود با برکت جناب علامه امینی باشد و همچنین خوانندگان با سرعت بیشتر به اهداف نگارنده کتاب مقدس الغدیر مرتبط شوند و نام این حقیر سر تا پا تقصیر نیز با شفاعت آن بزرگوار در جمله خادمان و محبان درگاه مولانا المظلوم علی بن ابی طالب منظور گردد و لذا بدیهی است خوانندگان محترم می توانند جهت اطلاعات بیشتر به متن اصلی مراجعه و موجبات اشراف خود بر مباحث مطروحه را فراهم نمایند.

کلب آستان حضرت علامه امینی عبدالله عصام رودسری

خلاصه جلد اول: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

اشاره

« خلاصه جلد اول فارسی کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه به حول و فضل الهی و عنایات حضرت حق جل جلاله»

یک نامه و مقاله:

یکی از رادمردان دیار مصر، استاد بزرگوار و شاعر عالی مقام ..... آقای محمد عبدالغنی حسن مصری است ..... و نامه و مقاله نامبرده به شرح ذیل است.

(خلاصه) ترجمه نامه:

دانشمند بزرگوار ..... آقای عبدالحسین احمد امینی:

السلام علیکم ..... اذعان می کنم که سخن هر قدر بزرگ باشد در برابر این کتاب ناچیز است، ..... و من مقاله (در سایه های غدیر) را تقدیم حضور می نمایم:

در سایه های غدیر:

..... با مطالعه اولین قسمت الغدیر باید اذعان نمود که جهد و کوشش فراوانی در جمع آوری آن به کار رفته است ..... آری دانشمند بزرگوار حضرت علامه .....، نسبت به راویان حدیث غدیر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و تابعین و طبقات علماء تا این زمان سخن رانده و ..... برای استوار بودن مقام شامخ ولایت و پیشوای گرامی یعنی علی علیه السلام ..... حق سخن را ادا نمود ه است و در عین محبت سرشار و شیفتگی که سراسر وجود او را فرا گرفته از عصبیت و هوای نفسانی به دور است .....، و اثبات نموده که داستان غدیر خم از جهت کثرت شهرت و .....، از جمله حقایق مسلم و غیر قابل تردید ..... و درحد اجماع امت اسلامی از شیعه و سنی می باشد و ..... و سپس نام شعرا و ادبا را به میان آورده که در قصاید و منظومه های خود، از واقعه غدیر یاد نموده اند ..... و ..... و آنچه بیان گردید نتیجه یک بررسی اجمالی است ..... و استاد بزرگوارعبدالحسین امینی سزاوار است که دوست سنی مصری خود را در قبال این بررسی شتابزده ..... عفو بفرماید ..... و از خداوند مسئلت داریم که از این چشمه زلال الغدیر، صفای معنوی بین اهل سنت و شیعه را از طریق برادری اسلامی پدید آورد تا باوحدت و یگانگی بتوانند یک امت متحد را تشکیل دهند.

خلاصه ای از سخنان مؤلف الغدیر:

بسم الله الرحمن الرحیم

بر صاحبان سخن و ارباب دانش پوشیده نیست که گردآوری و تألیف این کتاب نتیجه سال های متمادی صرف عمر و رنج بسیار است که متحمل شده ام تا بتوانم این مجموعه را بنام خدمت به دانش و ادب و به منظور برافراشتن پرچم فرهنگ قرآن کریم و فرهنگ دین پاک و منزه خدایی در دسترس اهل بصیرت قرار دهم، و آنان که در این بحث شگرف با دقت مطالعه نمایند خواهند دانست که چه سختی ها دیده ام تا به انجام این خدمات توفیق یافته ام و اطمینان دارم که مطالعه این کتاب حس قدردانی هر دانشمند و ذی علاقه را تحریک نموده و بپاس کوشش و مجاهدت فراوانی که در این راه بکار رفته مرا در انتشار آن یاری خواهند نمود ..... و هم اکنون سپاسگذاری لازم را ..... تقدیم داشته و توفیق و پایداری و ثبات قدم را برای آنان از خداوند توانا مسئلت دارم.

امینی- نجفی

...

فرمان رسا و آشکار:

بسم الله الرحمن الرحیم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

(عنوان صحیفه مؤمن حب علی بن ابی طالب است، سرآغاز طومار و برنامه هر فرد با ایمان دوستی علی بن ابی طالب است، پس هر کس خشنود باشد و شاد گردد به اینکه زندگی و مرگ او هم آهنگ و همانند زندگی و مرگ من باشد و جایگاه اودر بهشت آراسته جاودانی که نهال آن را پروردگار من به دست قدرت خود کاشته باشد، بایستی از من پیروی کند و دوست بدارد علی علیه السلام را و نیز پیروی کند و دوست بدارد پیرو و دوست او را و به امامان بعد از من اقتدا نماید زیرا آنان عترت من هستند و از سرشت من آفریده شده اند و از سرچشمه علم و دانش نصیب کافی گرفته اند پس وای بر آن گروه که فضیلت و برتری آنان را دروغ بدانند و رشته محکم پیوند مرا با آنان بگسلند ..... پس خدای ..... شفاعت مرا به آنان نرساند، .....).

...

ارمغان:

برای اهداء این کتاب خود کسی را سزاوارتر از صاحب اصلی آن نیافتم پرچمدار ولایت عظمی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه، ای صاحب ولایت، ای آقای امت، ای پدر امامان ..... این کتاب خود را به عنوان یک سرمایه ناچیز و نموداری از دوستی بی شائبه خود به پیشگاه مقدس تو اهدا می کنم پس با پذیرش آن بر من بزرگواری فرما و مرا مشمول عنایت و احسان بی کران خود قرار داده و به پاس این خدمت به من نیکی فرما همانا خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

عبدالحسین احمد امینی

(کلب آستان حضرت علامه گوید خدایا به عزت و جلال خود دعای مولای ما حضرت علامه را مستجاب فرما و ما را نیز درزمره کسانی قرار بده که از سفره احسان و نیکی مولایمان علی علیه السلام بهره مند می شوند آمین، آمین، آمین یا ربالعالمین).

...

مقدمه:

کتاب الغدیر در واقع بیانگر واقعه بزرگ و مهم تاریخ اسلام یعنی (واقعه غدیر خم) و بیانگر موضوع کامل شدن دین و تمام نمودن نعمت از سوی خداوند، به مومنین است، که مبانی استوار آن، بر اساس آیات کتاب خداوند جل جلاله و روایت متواتروارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب رسول خدا و تابعین، تا این زمان چون زنجیر محکم و فولادین ادامه داشته است و همچنین در این کتاب نام شاعرانی آمده است که در طول تاریخ در خصوص این واقعه عظیم اسلامی اشعار خود را بیان نموده اند که در کنار این مستندات غیر قابل انکار اسامی آنان نیز مذکور می گردد.

تاریخ صحیح:

مسلم و محرز است که تمامی اهل تحقیق و اندیشه و تمامی علماء اسلامی نیازمند به آگاهی از تاریخ هستند، ولی آن تاریخی که صحیح و مبتنی بر حقایق و واقعیات باشد که در واقع اینگونه آگاهی به علوم هادی و راهگشا و قابل اتکا است، نه تاریخی که آلوده به خرافات، دروغ و داستان سرایی، و مکر و فریب روایان باشد.

اهمیت غدیر در تاریخ:

از دیدگاه هر عاقل و خردمند، شرف و برتری هر چیزی بستگی به فایده و نتیجه آن دارد و لذا واقعه عظیم (غدیر خم) از جمله وقایع مهم تاریخ جهان اسلام است که در شکل گیری اساس مذهب امت اسلام و جامعه مسلمین و در پیروی آنان از خاندان پیامبر عظیم الشان اسلام، مهمترین نقش را ایفا می کند و لذا دانشمندان امت اسلام این واقعه عظیم را در آثار خود از سال۲۷۶ تا ۱۰۴۴ هجری آورده اند، بزرگانی همچون (بلاذری، ابن قتیبه، طبری، ابن زولاق، خطیب بغدادی، ابن عبدالبر، ابن عساکر، شهرستانی، یاقوت حموی، ابن اثیر، ابن ابی الحدید، ابن خلکان، ابن حجر عسقلانی، سیوطی، یافعی، ابن الشیخ، ابنکثیر، ابن خلدون، ابن صباغ، قرمانی و .....).

اهمیت غدیر در حدیث:

و همچنین از علماء بزرگ امت اسلامی در حدیث که در آثار خود روایت غدیر خم را نقل نموده که علاوه بر ارزش تاریخی، به شأن این احادیث به لحاظ تقدس موضوع از راویان، از سال ۲۰۴ تا ۱۱۲۲ هجری افزوده می گردد، که از جمله آنان هستند (محمد بن ادریس شافعی پیشوای مذهب شافعی، احمدبن حنبل پیشوای مذهب حنبلی، ابن ماجه، ترمذی، طحاوی، حاکم، ابن المغازلی، ابن منده، حموینی، هیثمی، جزری، خطیب خوارزمی، ذهبی، زرقانی، نسایی، ابویعلی، بغوی،دولابی و .....).

اهمیت غدیر در تفسیر:

علاوه بر آنچه که علما تاریخ و حدیث در خصوص واقعه عظیم غدیر بیان نموده اند، بسیاری از علما تفسیر نیز از تاریخ ۳۱۰ الی ۱۲۷۰ هجری در تفاسیر خود از این واقعه به تفصیل یاد نموده اند از جمله (طبری، ثعلبی، واحدی، بغوی، قرطبی، فخررازی، بیضاوی، ابن کثیر، جلال الدین سیوطی، العمادی، شربینی، شوکانی، آلوسی، .....)

اهمیت واقعه غدیر در علم کلام:

علاوه بر علما و دانشمندان تاریخ و حدیث و تفسیر، بسیاری از دانشمندان علم کلام، در خصوص بررسی موضوع امامت و برای رد و یا اثبات اصل امامت و موضوع غدیر خم، مجبور به بحث در آن از سال ۴۰۳ تا ۸۷۹ هجری شده اند که از جمله آنان (قاضی ابوبکر باقلانی، عبدالرحمن ایجی، شریف جرجانی، بیضاوی، شمس الدین اصفهانی، تفتازانی، قوشچی، .....)مضمون و عین الفاظ آنان .....، به شرح ذیل است:

(..... به تحقیق پیوسته است که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در محلی بین مکه و مدینه بنام جحفه، هنگام بازگشت از حجه الوداع مردم را جمع فرمود و آن روز بسیار گرم و سوزان بود به حدی که مردم قسمتی از ردای خود را از شدت گرما در زیر پای خود قرار دادند، پس از گرد آمدن خلق، آن حضرت در جایگاه بلندی خطبه ایراد فرمود و از جمله فرمود، ای گروه مسلمانان آیا من اولی (سزاوارتر) بر شما از خود شما نیستم؟ گفتند آری بخدا قسم، آنگاه فرمود (هرکس را که من مولای اویم پس از من، علی علیه السلام مولای او خواهد بود، خداوندا دوست بدار آنکه او را دوست بدارد و دشمن بدار آن که او را دشمن بدارد و یاری کن یاران او را و خوار و ذلیل فرما خوارکنندگان او را.)

واقعه غدیر خم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سال دهم هجرت قصد خود در زیارت خانه خدا را اعلام فرمودند و لذا گروه عظیمی به مدینه آمدند تا اولین و آخرین مراسم حج پیامبر بعد از هجرت آن حضرت به مدینه را که به (حجه الوداع، حجه الاسلام،حجه البلاغ، حجه الکمال، حجه التمام) نیز مشهور است علیرغم شیوع بیماری حصبه یا آبله انجام دهند، پیامبر عظیم الشان باگروه بیشماری که تعداد آنها را بیش از یکصد و بیست و چهار هزار نیز ثبت نموده اند، این حج را انجام دادند و پس از انجام مناسک حج در راه بازگشت در هجدهم ذیحجه به غدیر خم در منطقه جحفه رسیدند، در این مکان بود که راه اهل مدینه و مصر و عراق از یکدیگر جدا می شد، پس جبرئیل امین بر پیامبر نازل شده و این آیات را آوردند (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک .....) و از طرف خداوند امر گردید تا علی علیه السلام به ولایت و امامت مسلمانان معرفی و آنچه درباره پیروی از او و اطاعت اوامر او از جانب خداوند بر خلق واجب شده است به همگان ابلاغ گردد، پس رسول خدا صلی علیه و آله و سلم بعد از ایراد خطبه ای مفصل فرمودند، من در بین شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم، قرآن و عترت خود را که از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و آنگاه آن کلام مشهور را (که هر کس را من مولای او هستم،علی علیه السلام نیز مولای او است .....) سه بار، و بنا به قول احمد بن حنبل پیشوای مذهب حنبلی، چهار بار تکرار فرموده و هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که حضرت جبرئیل این آیه را نازل فرمود که (الیوم، اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا .....) و در این لحظه رسول خدا و همه مسلمانان به امیرالمؤمنین تهنیت گفته و پیش از دیگران ابوبکر و عمر تبریک گفته و در این زمان حسان بن ثابت برخاسته و عرض کرد یا رسول الله اجازه بفرمایید تا در این رابطه شعری تقدیم کنم پس شعر معروف خود را درباره غدیر خم به عرض رسانید و.....، لذا موضوع واقعه غدیر خم از نظر علما اهل سنت و حدیث و تاریخ و.....، از امور متواتر و مسلم اسلامی است و ما اینک نام راویان حدیث غدیر خم از بین صحابه و تابعین که بر آن آگاه شده ایم را به ترتیب حروف به شرح ذیل می آوریم:

(ابوهریره دوسی متوفی در حدود سال ۵۷ هجری، ابو علی انصاری متوفی در سال ۳۷ در جنگ صفین، ابوزینب بن عوف، ابوفضاله انصاری که از اهل بدر بوده و در جنگ صفین در رکاب حضرت علی علیه السلام شهید شد، ابو قدامه انصاری، ابو عمره بن عمرو، ابوالهیثم ابن التیهان که در سال ۳۷ در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام به شهادت رسیده است، ابورافع غلام آزاد شده رسول خدا صلی علیه و آله و سلم، ابوذویب خویله در گذشته در خلافت عثمان، ابوبکر بن ابی قحافه در گذشته سال ۱۳ هجری خلیفه اول، اسامه بن زید در گذشته در سال حدود ۵۴ هجری، ابی بن کعب انصاری مشهوربه سید القراء یعنی بزرگ قاریان قرآن، سال وفات ۳۰ هجری، اسعد بن زراره، حضرت اسما بنت عمیس، حضرت ام سلمه ام المؤمنین همسر محترم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، حضرت ام هانی بنت ابی طالب سلام الله علیها، انس بن مالک خادم رسول خدا متوفی در سال ۹۳ هجری، براء بن عازب متوفی در سال ۷۲ هجری، بریده بن خصیب متوفی در سال ۶۳هجری، ابوسعید ثابت بن ودیعه انصاری، جابر بن سمره متوفی سال ۷۰ هجری، جابربن عبدالله انصاری متوفی حدود سال ۷۸هجری در سن ۹۴ سالگی، جبله ابن عمرو، جبیر ابن مطعم بن عدی متوفی حدود ۵۸ هجری، جریر بن عبدالله متوفی حدود ۵۴هجری، ابوذر جندب بن جناده، ابوجنیده جندع بن عمرو و او همان کسی است که گفت از رسول خدا شنیدم

که فرمود هرکس عمداً به من دروغ بگوید جایگاه او در آتش خواهد بود و سپس حدیث غدیر را نقل نموده است و داستان غدیر در نقل جابر بن عبدالله انصاری دارای این فقرات اضافه است که چون رسول خدا در غدیر خم فرود آمد، مردم به سرعت از آن حضرت دور و با حرکت به سوی وطن های خود متفرق شدند، پس آن حضرت امر فرمود تا حضرت علی علیه السلام که مردم را جمع نماید و در حالی که به دستان علی تکیه نموده بودند، با حالت اندوه و ناراحتی فرمودند، دوری و تفرقه آنقدر بر من ناگوار آمد که گمان نمودم حتی درختی که من بر آن تکیه دارم بیشتر از هر درخت دیگری، مورد بی علاقگی و خشم شماست و فرمود که (..... ولی آگاه باشید که علی پیوسته به من نزدیک است، بطوری که هیچ امر دیگری را بر نزدیکی ودوستی به من ترجیح نمی دهد و به همین دلیل خداوند او را برای من، به مانند من برای او قرارداده و همانطور که من او راضی هستم خداوند هم از او راضی و خشنود است، سپس دست علی علیه السلام را بلند کرد و فرمود هر کس را که من مولای اویم علی هم مولای او خواهد بود .....، الی آخر حدیث.)، و نیز راوی حدیث ابوجنیده عبدالله بن علا، به زهری راوی دیگر گفت(ای زهری این حدیث را در شام که همه علی علیه السلام را دشنام می دهند بازگو نکن و او گفت به خدا قسم اگر آنچه از فضایل علی علیه السلام را می دانم بگویم البته کشته خواهم شد.)، حبه ابن جوین متوفی در حدود سال ۷۶ هجری، حبشی ابن جناده، حبیب بن بدیل بن ورقاء، حذیفه بن اسید، ابو سریحه از اصحاب شجره است، حذیفه بن الیمان وفات در سال ۳۶ هجری، حسان بن ثابت، امام مجتبی حسن بن علی بن ابی طالب سبط رسول الله صلی الله و علیه و آله و سلم، امام شهید حسین بن علی علیهما السلام، خالد بن زید انصاری شهید به حدود سال ۵۰ هجری در جنگ با سپاهیان روم، خالد بن ولید بن مغیره مخزومی متوفی در حدود سال ۲۲ هجری، خزیمه بن ثابت انصاری ذوالشهادتین شهید در سال ۳۷ هجری در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام، ابوشریح خویلد بن عمرو الخزاعی وفات در سال ۶۸ هجری، رفاعه بن عبد المنذر انصاری، زبیر بن عوام قرشی مقتول در سال ۳۷ هجری که او را جز عشره مبشره آورده اند و ابن المغازلی نام او را نیز جزء راویان حدیث غدیر آورده است، زید بن ارقم انصاری خزرجی متوفی حدود سال ۶۶ هجری، احمد بن حنبل .....، او از عطیه عوفی آورده است که (از زید بن ارقم سؤال کردم من دامادی دارم که از تو حدیثی درباره علی و غدیر خم نقل کرد تو آن را نقل کن، زید گفت شما گروه عراقیان در شما هست آنچه هست گفتم تو از من نترس من خطری برای تو ندارم گفت آری ما با رسول خدا در جحفه بودیم که رسول خدا فرمود ..... من کنت مولاه فعلی مولاه ..... الی آخر حدیث)، زید بن ثابت وفات در حدود سال۴۵ هجری، یزید بن شراحیل انصاری، زید ابن عبدالله انصاری، سعد بن ابی وقاص متوفی. در حدود سال ۵۴ هجری، سعد بن وقاص همان است که در مجالس مختلف از جمله وقتی در حضور معاویه ابن ابی سفیان بود، دائما از سه فضیلت علی علیه السلام سخن می گفت و اینکه اگر هرکدام از آنها برای او بود از دنیا و آنچه در آن هست بهتر بود، از جمله اینکه روزی به معاویه گفت: به این مضمون که (..... این سخنان ناروا را درباره کسی می گویی که من از رسول خدا شنیدم که فرمود هرکه را من مولای اویم علی نیز مولای اوست و نیز شنیدم که به حضرت علی می فرمود تو برای من به منزله هارون هستی برای موسی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست و شنیدم که (در جنگ خیبر) فرمود امروز پرچم جنگ را به دست مردی می سپارم که خدا و رسول او را دوست دارند .....)، سعد بن جناده عوفی پدر عطیه عوفی، سعد بن عباده انصاری خزرجی متوفی در سال حدود ۱۴ هجری او از نقیبان دوازده گانه است، سعد بن مالک انصاری متوفی در حدود سال ۶۳هجری، حافظ ابن عقده ..... از سهم بن حصین آورده است که گفت (من با عبدالله بن علقمه به مکه آمدیم و من او را نزد ابوسعید خدری آوردم، زیرا مدتها بود که او علی را ناسزا می گفت ..... ابوسعید گفت رسول خدا در روز غدیر خم با تأکید و مبالغه تمام ..... فرمود هر که را من مولای اویم پس علی هم مولای اوست و عبدالله بن علقمه گفت من به سوی خدا توبه می کنم از ناسزاهایی که به علی علیه السلام گفتم و این را سه مرتبه تکرار کرد)، سعید بن زید قرشی متوفی در سال ۵۱هجری که یکی از افراد عشره مبشره است، سعید بن سعد بن عباده انصاری، سلمان فارسی متوفی در حدود سال ۳۶ هجری،ابومسلم مسلمه بن عمرو متوفی در سال ۷۴ هجری، سمره بن جندب متوفی در حدود سال ۵۸ هجری، سهل بن حنیف انصاری در سال ۳۸ هجری وفات یافت، سهل بن سعد انصاری در سال ۹۱ هجری وفات یافت، ابو امامه

صدی بن عجلان باهلی متوفی در سال ۸۶ هجری، ضمیره الاسدی، طلحه بن عبید الله متوفی در سال ۳۶ هجری در روز جمل کشته شد، عامربن عمیر، عامر بن لیلی ابن ضمره، عامر ابن لیلی غفاری، عامر بن واثله متوفی در حدود سال ۱۰۰ هجری، عایشه دختر ابی بکر بن ابی قحافه(زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم)، عباس بن عبدالمطلب عموی گرامی پیامبر متوفی در سال ۳۲ هجری، عبدالرحمن بن عبد رب انصاری، عبدالرحمن بن عوف متوفی در سال ۳۱ هجری و او را جز عشره مبشره آورده اند، عبدالرحمن بن یعمر، عبدالله ابن ابی عبدالاسد، عبدالله بن بدیل بن ورقا شهید در صفین، عبدالله بن بشیر، عبدالله بن ثابت انصاری، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب در سال ۸۰ وفات یافته و داستان احتجاج او بر معاویه به حدیث غدیر مشهور است، عبدالله بن حنطب، عبدالله بن ربیعه، عبدالله بن عباس متوفی در سال ۶۸ هجری که ابن عباس در حدیثی طولانی فضائل حضرت علی علیه السلام را نقل نموده از جمله: (اعطا پرچم در جنگ با یهود که رسول خدا فرمود فردا پرچم اسلام را به کسی می دهم که خداوند هیچگاه او را خوار نمی کند و او خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند و نیز درابلاغ سوره برائت فرمود این سوره را برای مشرکین نمی برد مگر مردی که از من است و من از او هستم و نیز حدیث ولایت که پیامبر فرمود به علی علیه السلام: که (تو ولی من هستی در دنیا و آخرت، و نیز حدیث کساء پنج تن و نزول آیات تطهیر برای پنج تن، حدیث سبقت در اسلام و حدیث جانثاری و خوابیدن در بستر رسول خدا و حدیث منزلت که فرمود نسبت تو به من مانند نسبت موسی است به هارون و حدیث سرپرستی که فرمود: تو بعد از من ولی هر مرد و زن مومن خواهی بود وحدیث سد الابواب که رسول خدا تمامی درهای خانه های اصحاب خود را به مسجد، به امر خدا بست، مگر در خانه حضرتعلی علیه السلام را و نیز حدیث غدیرکه فرمود: هر کس را که من مولای اویم علی هم مولای اوست ....) که این حدیث طولانی را بسیاری از بزرگان از جمله امام حنبلیان و حافظ حاکم، خطیب خوارزمی، محب الدین طبری و ..... دیگران نقل نموده اند، عبدالله بن ابی اوفی متوفی در سال ۸۶، عبدالله بن عمر بن الخطاب متوفی در سال ۷۲ هجری، عبدالله بن مسعود متوفی در سال ۳۲ هجری، عبدالله بن یامیل، عثمان بن عفان در گذشته در سال ۳۵ هجری و او را جز عشره مبشره می دانند، وابن المغازلی او را از جمله یکصد تن راویان حدیث غدیر ذکر نموده است، عبید بن عازب انصاری ، ابوطریف عدی بن حاتم متوفی در سال ۶۸ هجری، عطیه بن بسر، عقبه بن عامر والی معاویه در مصر متوفی در سال ۶۰ هجری، علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که شعر آن حضرت در خصوص غدیر و روایات متعدد از ایشان در خصوص این واقعه و داستان احتجاج آن حضرت در روزهای شوری و جمل و سوگند دادن ایشان بزرگان صحابه و دیگران را در رابطه با واقعه غدیر و.... مشهور است، عمار بن یاسر در سال ۳۸ در صفین به شهادت رسید و احتجاج ایشان بر عمر و عاص در این خصوص مشهور است، عماره خزرجی انصاری که در روز واقعه یمامه کشته شد، عمر بن ابی سلمه ربیب پیامبر و مادر او حضرت ام سلمه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله سلم است که در سال ۸۳ هجری وفات نمود، عمر بن الخطاب که در سال ۲۳ کشته شد (خلیفه دوم) که در ادامه حدیث مذکور در موده القربی شهاب الدین همدانی آمده است که عمر بن خطاب به رسول خدا عرض کرد؛ یا رسول خدا در حالی شما این سخنان را می فرمودی، جوانی زیبا و خوش عطر کنار من بود و گفت (رسول خدا از روی حق، رشته ای را محکم کرد که جز منافق آن را باز نمی نماید) پس رسول خدا فرمودند آن جوان از جنس آدمیان نبود بلکه آن جوان جناب جبرئیل بود که می خواست گفتار مرا در مورد علی بر شما استوار و محکم نماید.) عمران بن حصین متوفی در سال ۵۲ در بصره، عمرو بن حمق وفات یافته در سال ۵۰ هجری، عمروبن شراحیل، عمرو بن عاص که نام او جزء شعرای غدیر نیز آمده و مکاتبات او با معاویه در خصوص واقعه غدیر نیز در تاریخ ثبت شده است، عمرو بن مره، فاطمه صدیقه سلام الله علیها دختر پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، فاطمه دختر جناب حمزه ابن عبدالمطلب، قیس بن ثابت انصاری، قیس بن سعد بن عباده انصاری که نام او در لیست شعرای غدیر نیز ضبط و احتجاج او با معاویه در خصوص واقعه غدیر نیز درکتب ثبت است، کعب بن عجره انصاری متوفی در سال ۵۱ هجری، مالک بن حویرث متوفی در سال ۷۴ هجری، مقداد بن عمرو متوفی در سال ۳۳ هجری، ناجیه ابن عمرو، فضله بن عتبه در سال ۶۵ در خراسان وفات یافته، نعمان بن عجلان انصاری، هاشم مرقال ابن عتبه در سال ۳۷ در صفین شهید شد، وحشی ابن حرب

حبشی، وهب بن حمزه، وهب بن عبدالله متوفی درسال ۷۴ هجری، یعلی بن مره، تا اینجا اسامی ۱۱۰ نفر از بزرگان اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکرشده و قطعا راویان این حدیث شریف با توجه به وجود کینه های کور و حسادت های درونی و دشمنی های افراطی بیش از این خواهند بود.....

اما راویان حدیث شریف غدیر از بین تابعین به ترتیب حروف: (ابو راشد حبرانی که او را از تابعین بزرگ مورد وثوق می دانند، ابوسلمه عبدالله بن عبدالرحمن زهری فقیه بزرگ که مورد وثوق است، ابوسلیمان موذن که از بزرگان تابعین و مورد وثوق است، ابوصالح سمان، ابوعنفوانه مازنی، ابو عبدالرحیم کندی، ابوالقاسم اصبغ بن نباته موثق امین، ابولیلی کندی از رجال تابعین و موثق است، ایاس بن نذیر، جمیل بن عماره، حارثه بن نصر، حبیب بن ابی ثابت فقیه مورد وثوق از تابعین متوفی ۱۱۷، حرث بن مالک، حسین بن مالک، حکم بن عیینه از تابعین موثق که دارای طریقه و پیروان است، حمید بن عماره، حمید طویل متوفی در سال ۱۴۳ هجری، خیثمه بن عبدالرحمن تاریخ وفات ۸۰ هجری، ربیعه جرشی در حدود سال ۶۰کشته شده، ریاح بن حارث، زاذان بن عمر متوفی به سال ۸۲ هجری، ابو مریم زر بن ابن حبیش، زیاد بن ابی زیاد، زید بن یثیع، سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب از فقهای هفتگانه و از افراد موثق و عابد و در زمره بزرگان طبقه سوم است، سعید بن جبیر اسدی کوفی که مورد ستایش بزرگان بوده و در خصوص او گفته اند که او چشم از جهان بست در حالی که همه اهل این زمین نیازمند علم او بودند، او در سال ۹۵ هجری قبل از رسیدن به سن پنجاه سالگی به دستور حجاج خبیث (ملعون ازل و ابد) و به امر او به قتل رسید، سعید بن جبیر از بزرگان مورد وثوق و از فقهای طبقه سوم است، سعید بن ابی حدان، سعید بن مسیب داماد ابی هریره که او را در شمار اولیا و اجله تابعین آورده اند، سعد بن وهب، سلمه بن کهیل متوفی در سال ۱۲۱ هجری، ابو صادق سلیم بن قیس هلالی متوفی به سال ۹۰ هجری و او کسی است که به او و نگارش های او در نزد علما شیعه و سنی استدلال می شود، او در کتاب خود که در دسترس است در مواضع متعدد حدیث غدیر را روایت نموده است، سلیمان بن مهران که از فرط راستی و درستی او را مصحف لقب داده اند که وفات او در حدودسال ۱۴۷ واقع شده، سهم بن حصین، شهر بن جوشب، ضحاک بن مزاحم هلالی متوفی ۱۱۵ هجری، طاووس بن کیسان یمانی متوفی به سال ۱۰۶ هجری، طلحه بن مصرف که او را اهل قرائت و موصوف به فضل می دانند متوفی به سال ۱۱۲ هجری، عامر بن سعد بن ابی وقاص از طبقه سوم تابعین متوفی به سال ۱۰۴ هجری، عایشه بنت سعد متوفی به ۱۱۷، عبدالحمید بن منذر، عبدخیر بن یزید، عبدالرحمن بن ابی لیلی متوفی ۸۲ هجری، عبدالرحمن بن سابط از طبقه متوسط متوفی ۱۱۸، عبدالله بن اسعدزراره، عبدالله ابن زیاد اسدی، عبدالله بن شریک، عبدالله بن محمد بن عقیل هاشمی وفات در سال ۱۴۰ هجری مشهور به راستی که به صدق حدیث تحسین شده است، عبدالله بن یعلی، عدی بن ثابت انصاری، عطیه بن جناده تابعی مشهور متوفی به

سال ۱۱۱ هجری و او همان است که حجاج خبیث ملعون به او چهارصد تازیانه زد تا به حضرت علی علیه السلام دشنام گوید ولی او این کار را نکرد، علی بن زید، عماره بن جوین، عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی متوفی به سال ۱۳۴، عمر بن عبدالغفار، عمر بن علی (امیرالمومنین علیه السلام) از بزرگان مورد وثوق و مورد اعتماد طبقه سوم تابعین، عمر بن جعده، عمرو بن مره متوفی به سال ۱۱۶، عمرو بن عبدالله که مورد ستایش بوده و به سال ۱۲۷ وفات یافته، عمرو بن میمون که از او به عنوان ثقه وعابد یاد شده و متوفی به سال ۷۴ هجری، عمیره بن سعد، عمیره بنت سعد، عیسی بن طلحه، فطر بن خلیفه، قبیصه بن ذویب، قیس ثقفی مدائنی، محمد بن عمر بن علی امیرالمؤمنین علیه السلام در سال ۱۰۰ وفات یافت که از طبقه ششم و مشهور به راستگویی بوده است، مسلم بن صبیح، مسلم ملایی، مصعب بن سعد بن ابی وقاص متوفی به سال ۱۰۳ هجری، مطلب ابن عبدالله، مطر وراق معروف به ابن خربوذ، منصور بن ربعی، مهاجر بن مسمار، موسی ابن اکیل، منصور بن ربعی، مهاجر بن معمار، ابوعبدالله میمون بصری، نذیر الضبی که از بزرگان تابعین است، هانی بن

هانی،یحیی بن سلیم ،یحیی بن جعده، یزید بن ابی زیاد متوفی به سال ۱۳۶ هجری، یزید بن حیان، یزید بن عبدالرحمن، ابونجیح یسار ثقفی متوفی به سال ۱۰۹ هجری)

آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین،

طبقات روایان حدیث غدیر از علما به ترتیب تاریخ وفات:

ملاحظه می گردد که توجه به موضوع مهم واقعه غدیر در انحصار اصحاب رسول خدا و تابعین نبوده بلکه علماء قرن های بعدی نیز در حفظ و انتقال این حدیث نقش مهم ایفا نموده اند که اسامی نمونه ای از آنها نقل می گردد:

علماء قرن دوم هجری:

(عمرو بن دینار متوفی به سال ۱۱۵، محمد بن مسلم از پیشوایان بنام و مشهور و عالم بزرگ حجاز و شام است و محل ستایش سایر علما می باشد، عبدالرحمن بن قاسم، بکر بن سواده متوفی به سال ۱۲۸، عبدالله بن ابی نجیح متوفی به سال ۱۳۱ هجری، مغیره بن مقسم که نابینا متولد و به سال ۱۳۳ وفات یافت، خالد بن زید فقیه اهل فتوی و مورد اطمینان، حسن بن حکم وفات بعد از سال ۱۴۰ هجری، ادریس بن یزید، یحیی بن یزید، عبدالملک بن ابی سلیمان، عوف بن ابی جمیله، عبدالله بن عمر بن حفص وفات به سال ۱۴۷ هجری، نعیم بن حکیم متوفی به ۱۴۸ هجری، طلحه بن یحیی، کثیر بن زید، حافظ محمد بن اسحاق متوفی ۱۵۱ هجری که علما بزرگ او را تحسین و تمجید نموده اند، حافظ معمر بن راشد متوفی به ۱۵۳ هجری، حافظ مسعر بن کدام متوفی به ۱۳۲ هجری که مورد تعریف و تمجید علما بوده است، حکم بن ابان متوفی ۱۵۲ هجری و در احوال او

آورده اند زمانی که مردم به خواب می رفتند او تا زانو در آب دریا ایستاده و به ذکر خدا مشغول می شده است، عبدالله بن شوذب متوفی به ۱۵۷ هجری، حافظ شعبه بن حجاج متوفی به سال ۱۶۰ هجری که بزرگان او را در امر حدیث، پیشوای اهل ایمان گفته اند، حافظ کامل بن علاء، حافظ سفیان بن سعید متوفی در ۱۶۱ که علما بزرگ و نامدار او را تعریف و تحسین نموده اند، حافظ اسرائیل بن یونس متوفی در ۱۶۲ هجری، جعفر بن زیاد کوفی متوفی به ۱۶۵ هجری و شیعه و مورد اعتماد است، مسلم بن سالم، حافظ قیس بن ربیع متوفی به ۱۶۵، حافظ حماد بن سلمه متوفی در ۱۶۷ هجری که همه بزرگان او را تحسین و تمجید نموده اند، حافظ عبدالله بن لهیعه متوفی ۱۷۴ که قاضی بزرگ دیار مصر و محدث آن منطقه بوده است، حافظ وضاح بن عبدالله متوفی ۱۷۵ هجری که او را یکی از پیشوایان بزرگ می دانند، قاضی شریک بن عبدالله که وی را یکی از پیشوایان بزرگ دانسته و بخاری به او استشهاد و مسلم از او روایت نقل نموده است، حافظ عبدالله بن عبدالرحمن متوفی در ۱۸۲هجری، نوح بن قیس متوفی به ۱۸۳ هجری، مطلب بن زیاد متوفی به ۱۸۵هجری، قاضی حسان بن ابراهیم متوفی ۱۸۶، حافظ جریر بن عبدالحمید متوفی ۱۸۸ که علما آن زمان به واسطه وسعت دانش او از همه جانب به سوی او شتاب می نمودند، فضل بن موسی، حافظ عمرو بن جعفر مدنی، حافظ اسماعیل بن علیه متوفی در سال ۱۹۳، حافظ محمد بن ابراهیم متوفی به ۱۹۴، حافظ محمد بن خازم متوفی ۱۹۵ هجری، حافظ محمد بن فضیل، حافظ وکیع بن جراح متوفی به ۱۹۶، ، حافظ سفیان بن عیینه متوفی در ۱۹۸ هجری که علماء بر صحت احادیث او اجماع دارند، حافظ عبدالله بن نمیر متوفی در ۱۹۹ هجری، حافظ حنش بن حرث، موسی بن یعقوب، علا بن سالم، ارزق بن علی، هانی بن یعقوب، فضیل بن مرزوق متوفی در ۱۶۰، سعد بن عبیده، موسی بن سلم، یعقوب بن جعفر، عثمان بن سعد.

علماء قرن سوم هجری و چهارم و ...:

حافظ ضمره بن ربیعه متوفی ۲۰۲، که گفته اند در شام همانند او در امانت نبوده است، محمد بن عبدالله زبیری متوفی ۲۰۳ هجری، مصعب بن مقدم متوفی ۲۰۳ هجری، یحیی بن آدم، زید بن حباب، امام مذهب شافعی محمد بن ادریس شافعی متوفی۲۰۴، حافظ شبابه بن سوار متوفی ۲۰۶، محمد بن خالد، خلق بن تمیم، حافظ اسود بن عامر معروف به شاذان شامی متوفی ۲۰۸ هجری، حسین بن حسن

فزاری، حافظ حفص بن عبدالله متوفی ۲۰۹ هجری، حافظ عبدالرزاق بن همام متوفی ۲۱۱، حسن بن عطیه، عبدالله بن یزید عدوی، حافظ حسین بن محمد، حافظ عبیدالله بن موسی، علی بن قادم خزاعی، محمد بن سلیمان بن ابی داوود معروف به بومه، عبدالله بن داوود معروف به خریبی، حافظ علی بن حسن بن دینار، حافظ یحیی بن حماد شیبانی، حافظ حجاج بن متهال، حافظ فضل بن دکین، حافظ عفان بن مسلم، حافظ علی بن عیاش، حافظ مالک بن اسماعیل، حافظ قاسم بن سالم، محمد بن کثیر برادر سلیمان بن کثیر، موسی بن اسماعیل منقری، قیس بن خصص، حافظ سعید بن منصور، حافظ یحیی ابن عبدالحمید، حافظ ابراهیم بن حجاج، حافظ علی بن حکیم، حافظ خلف بن سالم، علی بن محمد طنافسی مقیم ری متوفی ۲۳۳ که او و برادرش جایگاه علمی مهمی داشته و بزرگان از علما به زیارت آنها می رفته اند، حافظ هدبه بن خالد، حافظ عبدالله بن محمد، حافظ عبیدالله بن عمر جشمی، حافظ احمد بن عمر بن حفص،حافظ ابراهیم بن منذر، یحیی بن سلیمان، حافظ اسحاق بن ابراهیم حنظلی که او یکی از پیشوایان اسلام و دارای مسند و جایگاه است، حافظ عثمان بن محمد، حافظ قتیبه بن سعید که نامبرده در سال ۴۲۰ و در سن ۹۲ سالگی از دنیا رفت و گفته اند که او در شرق و غرب محدث بوده و پیشوایان جهان، از هر شهر و دیار به سوی او روی می آوردند و پیشوانیان پنجگانه(بخاری، مسلم، ابوداوود، ابوعیسی، ابو عبدالرحمن)، و گروه بیشمار دیگر از او روایت کرده اند، پیشوای مذهب حنبلیان ابوعبدالله احمد بن حنبل شیبانی متوفی به ۲۴۱ هجری، حافظ یعقوب بن حمید، حافظ حسن بن حماد، حافظ هارون ابن عبدالله معروف به حمال، حسین ابن حریث، هلال بن بشر، احمد بن عثمان، حافظ محمد بن علاء، یوسف بن عیسی، حافظ نصر بنعلی بن نصر، حافظ محمد بن بشار، حافظ محمد بن مثنی، حافظ یوسف بن موسی، حافظ محمد بن عبدالرحیم معروف به صاعقه، محمد بن عبدالله عدوی، حافظ ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری متوفی ۲۵۶ که کتاب مطرح او معروف به (صحیح بخاری) از جمله صحاح سته است، او در جلد اول تاریخ خود در فصل یک صفحه ۳۷۵ حدیث غدیر را آورده است، حافظ حسن بن عرفه که یکصد و ده سال عمر کرده است، حافظ عبدالله بن سعید کندی صاحب تفسیر و کتب متعدد که پیشوای اهل زمان خود بود، حافظ محمد بن یحیی (گردآوردنده زهریات، احادیث زهری،)، حافظ حجاج بن یوسف ثقفی بغدادی مشهور به ابن الشاعر متوفی به ۲۵۹، احمد بن عثمان، حافظ عمر بن شبه نمیری، حافظ احمد بن یوسف از افراد برجسته درحدیث، حافظ عبیدالله بن عبدالکریم که او را پیشوای بی نظیر از بین علماء ربانی می دانند، حافظ احمد بن منصور بن سیار،حافظ اسماعیل بن مسعود مشهور به سمویه، حافظ حسن بن علی بن عفان عامری از استادان بزرگ که بخاری از او روایت می کند، حافظ محمد بن عوف که او را به بزرگواری ستوده اند، حافظ سلیمان بن سیف، حافظ محمد بن یزید، عبدالله بن مسلم، حافظ عبدالملک بن محمد که عالمی زاهد و محدث بزرگ بود، حافظ احمد بن حازم غفاری مشهور به ابن عزیزه، حافظ محمد بن عیسی ترمذی متوفی در ۲۷۹ از ائمه ششگانه و صاحبان صحاح که از هر توثیقی بی نیاز است، حافظ احمد بن یحیی بلادرزی متوفی به ۲۷۹ که تمامی پیشوایان اسلام از زمان او تا امروز به او و به کتاب و تالیفات و به نقل از او اعتماد داشته و دارند و نامبرده حدیث شریف غدیر را در کتاب (انساب الاشراف) خود ذکر نموده است، حافظ ابراهیم بن حسین معروف به (ابن دیزیل) متوفی ۲۸۰، حافظ احمد بن عمرو مشهور به (ابن ابی عاصم)، حافظ زکریا ابن یحیی معروف به خیاط السنه، حافظ عبدالله بن احمد بن حنبل که علماء تا آنجا به دقت و مواظبت او شهادت داده اند که بعضی او را بر پدرش که پیشوای حنبلیان است مقدم داشته اند، احمد بن عمرو، حافظ ابراهیم بن عبدالله بن مسلم صاحب سنن، حافظ صالح بن محمد ملقب به (جزره)، که موصوف به صدق و امانت و دقت نظر بوده است، حافظ محمد بن

عثمان، قاضی علی بن محمد مصیصی، ابراهیم بن یونس ملقب به حرمی، ابوهریره محمد بن ایوب. حافظ عبدالله بن صقر(علماء قرن چهارم)، حافظ احمد بن شعیب نسایی صاحب سنن و درباره او می گویند او فقیه ترین استادان مصر و اعلم علما

معتبر زمان خود در حدیث بوده است، حافظ حسن بن سفیان که محدث عصر خود در منطقه خراسان بوده است، حافظ احمدبن علی موصلی، حافظ محمد بن جریر طبری صاحب تفسیر و کتاب و تاریخ مشهور، احمد بن محمد ضبعی، حافظ محمد بن جمعه صاحب مسند کبیر، حافظ عبدالله بن محمد بغوی در مورد او گفته اند مافوق ثقه، ابوبشر محمد بن احمد دولابی، احمدبن عبدالله معروف به ابی النیری، احمد بن محمد ازدی استاد فقه و حدیث و ریاست امور دینی مصر در عصر خود، ابراهیم بن عبدالصمد، حافظ محمد بن علی ترمذی صاحب تالیفات، حافظ عبدالرحمن ابن ابی حاتم که از ابدال شمرده شده است، احمد بن عبدربه قرطبی صاحب کتاب مشهور العقد الفرید و هم اوست که در کتاب خود آورده است (..... علی علیه السلام درپانزده سالگی اسلام آورده و او اولین کسی است که به وحدانیت خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شهادت داد و پیامبر در حق او فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و...)، فقیه حسین بن اسماعیل که او شصت سال قضاوت منطقه کوفه راداشته است، حبشون بن موسی، حافظ احمد بن عقده، عبدالله بن علی بن خلف، حافظ هیثم ابن

کلیب، حافظ محمد بن صالح بن هانی که همه علماء او را در زهد و امانت ستایش کرده اند، حافظ محمد بن یعقوب ملقب به(ابن اخرم) صاحب مسند کبیر، یحیی بن محمد بن عبدالله که او را معتبر یگانه عصر خود می دانستند، علی بن حسین بغدادی مسعودی که نسبت او به عبدالله بن مسعود منتهی می شود و او را علامه می دانستند. محمد بن احمد بن تمیم، حافظ جعفر بن محمد نصیر معروف به (خلدی)، محمد بن علی شیبانی، حافظ دعلج بن احمد که برای او مسند ترتیب داده اند و صحت کتابت و نیکویی سماع احادیث او مشهور است، محمد بن حسن مفسر موصلی و صاحب تفسیر مشهور به شفاء الصدور، حافظ محمد بن عبدالله شافعی، حافظ ابوحاتم محمد بن حبان از فقها و حافظین آثار بوده است، حافظ سلیمان بن احمد که ذهبی اورا امام علامه و حجت.... می دانسته که از هزار استاد و بیشتر حدیث نقل نموده است، احمد بن جعفر صاحب مسند کبیر، احمد بن جعفر بن حمدان، ابویعلی زبیر بن عبدالله بن موسی، ابویعلی محمد بن احمد بن بالویه، حافظ علی بن عمر بن احمد دارقطنی متوفی ۳۸۵ که او را نادره علما و پیشوا بزرگ عصر خود می دانند، حافظ حسن بن ابراهیم مصری مشهور به (ابن زولاق)، حافظ عبیدالله بن محمد عکبری مشهور به (ابن بطه)، حافظ محمد بن عبدالرحمن مشهور به (مخلص الذهبی)، حافظ احمد بن سهل فقیه بخاری، عباس بن علی بن عباس نسایی، یحیی بن محمد اخباری، متکلم و قاضی محمد بن طیب، حافظ محمد بن عبدالله بن محمد معروف به (ابن البیع) نیشابوری صاحب مستدرک دو (صحیح مسلم بخاری)، احمد بن محمد بن موسی، حافظ عبدالملک بن ابی عثمان مشهور به خرگوشی، حافظ احمد بن عبدالرحمن، حافظ محمد بن احمد بن محمد، حافظ احمد بن موسی بن مردویه، حافظ احمد بن محمد بن یعقوب ملقب به مسکویه صاحب کتاب التجارب، حافظ احمد بن حسین بن احمد ملقب و مشهور به ابن سماک بغدادی، ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی نیشابوری مفسر مشهور که گویند در علم تفسیر یگانه دوران خود بوده و تفسیر کبیر او را، برتر از سایر تفاسیر می دانند، عبدالله بن علی بن محمد بن بشران، عبدالملک بن محمد صاحب کتاب یتیمه الدهر، حافظ احمد بن عبدالله ابونعیم اصفهانی ستایش از او در کتب بسیاری منقول و او دارای کتب بسیار است که از میان آنها کتاب (حلیه الاولیاء) معروف است ،ابوعلی حسن بن علی بن محمد تیمی معروف به (ابن المذهب)، حافظ اسماعیل بن علی بن حسین ابوسعید رازی معروف به (ابن سمان) که در زهد و ورع مشهور بوده، حافظ احمد بن حسین بن علی

(ابوبکر بیهقی) که او را کوهی از کوه های علم و فقیهی بزرگ می دانند که پیشوای جمعیت شافعی در زمان خود بوده و دارای تالیفات بسیار از جمله سنن کبری او مشهور است، حافظ یوسف بن عبدالله ملقب به ابی عمر مشهور در علم حدیث بود و...، حافظ احمد بن علی بن ثابت که او در زمان خود پیشوای صاحب نام در جهان اسلام بوده، مفسر کبیر ابوالحسن بن احمد که صاحب کتب مشهور از جمله (الوسیط و البسیط والوجیز) در تفسیر قرآن کتاب (اسباب النزول) و حافظ مسعود بن ناصر سجستانی صاحب کتب گرانبها که او را حافظ و فقیه بزرگی به شمار می آورند و هم اوست که کتاب مستقل نیز به غدیر اختصاص داده است، حافظ علی بن محمد جلابی شافعی معروف به (ابن المغازلی) که کتاب مناقب او نمودار بارزی از احاطه و تسلط در حدیث و فنون آن است، علی بن حسن بن حسین خلعی که صاحب کتب فراوان از جمله کتاب خلعیات است، حافظ عبیدالله بن عبدالله معروف به ابن الحداد حسکانی صاحب کتب و در ضمن کتاب مستقل درباره واقعه غدیر نوشته است، ابومحمد احمد بن محمد بن علی عاصمی یکی از پیشوایان قرن پنجم و مفسر و صاحب زهد و تقوی و مولف کتاب (زین الفتی)، حافظ محمد بن محمد طوسی غزالی مشهور به(حجه الاسلام) که در زمره بزرگان و دانشمندان است، حافظ محمد بن علی کوفی مشهور به نرسی که محدث کوفه و باتقوی بوده است، حافظ یحیی بن عبدالوهاب مشهور به (ابن منده) از حفاظ مشهور و بزرگان حدیث بوده است، حافظ حسین بن مسعود بغوی از علماء ربانی و صاحب کتب تفسیر و کتب (شرح السنه و التهذیب) در فقه و (جمع بین صحیحین) و(مصابیح) در احادیث صحیح علامه زمان خود بوده است ابوالقاسم هبه الله بن محمد شیبانی، ابن زاغونی علی بن عبدالله، ابوالحسن رزین بن معاویه، ابوالقاسم جار الله، محمود بن عمر زمحشری که ابن خلکان او را امام کبیر در تفسیر و حدیث و نحو و علم بیان و پیشوای بلامعارض زمان خود می داند، حافظ قاضی عیاض بن موسی صاحب تالیفات از جمله کتاب مشهور(الشفا)، محمد بن ابی القاسم مشهور به شهرستانی که کتاب (الملل و النحل) او شهرت فراوان داشته و حدیث غدیر در آن ذکر گردیده است، محمد بن علی بن ابراهیم نطنزی که از علما بزرگ زمان خود بود، حافظ ابوسعید عبدالکریم بن احمد سمعانی صاحب کتاب های مشهور (الانساب) و (فضایل الصحابه) و .....، ابوبکر یحیی بن سعدون ملقب به (سابق الدین) صاحب تفسیر کبیر...، موفق بن احمد ابو المواید از خطبای به نام و یکی از شعرای غدیر است که حدیث غدیر را درکتاب های مناقب و مقتل خود آورده است، عمر بن محمد بن خضر اردبیلی معروف به ملا، حافظ علی بن حسن ملقب به (ثقه

الدین) و مشهور به (ابن عساکر) صاحب کتاب مشهور و معروف تاریخ کبیر که او را یکی از بزرگان علم حدیث می دانند واو کسی است که تاریخ شام را فقط در هشتاد جلد تالیف نموده است، حافظ محمد بن ابی بکر مشهور به شیخ الاسلام که صاحب تالیفات سودمند است، حافظ محمد بن موسی بن عثمان، حافظ عبدالرحمن بن علی بن محمد ملقب به بکری به جهت رسیدن نسب او به جدش ابی بکر صدیق، که علامه عصر خود بوده است. اسعد بن ابی الفضائل مشهور به ابوالفتوح،

(علماءقرن هفتم):

محمد بن عمر فخرالدین رازی صاحب تفسیر مشهور کبیر که او را یگانه عصر و پیشوای جهانی گفته اند،ابوالسعادت مبارک بن محمد برادر ابن اثیر که دارای کتب مشهور است، ابوالحجاج یوسف بن محمد مشهور به (ابن شیخ)مولف کتاب مشهور (الف با)، تاج الدین زیدبن حسن بن زید کندی، شیخ علی بن حمید قرشی که ایشان حدیث غدیر را درکتاب (شمس الاخبار المنتقی من کلام النبی المختار)، ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله که اصل نژاد او رومی است و در کودکی اسیر شده و سپس در زمره علماء بزرگ وارد و صاحب دو کتاب بزرگ (معجم البلدان) و (معجم الادبا) است و از طرفداران سر سخت علی بن ابی طالب بوده است، ابوالحسن علی بن محمد

شیبانی معروف به ابن اثیر جزری صاحب کتاب تاریخ(کامل) و (اسد الغابه) که معروف است، حنبل بن عبدالله بن فرج بغدادی، حافظ ضیاالدین محمد بن عبدالواحد مشهور به ابوعبدالله مقدسی، ابو سالم محمد بن طلحه قریشی یکی از شعرا غدیر است، ابوالمظفر یوسف امیر حسام الدین قز اوغلی ابن عبدالله بغدادی که تسلط او بر فقه معروف و دارای تفسیری بزرگ است در بیست و نه جلد و تالیف مشهور دیگر او (تذکره خواص الامه) است، عز الدین عبدالحمید بن هبه الله مداینی مشهور به ابن ابی الحدید و مولف شهیر و نامدار شرح نهج البلاغه است که موجود و در دسترس عموم است که این اثر، در واقع موید احاطه کامل او بر حدیث و کلام و تاریخ است،حافظ محمد بن یوسف گنجی صاحب (کتاب کفایه)، حافظ عبدالرزاق بن عبدالله بن ابی بکر که کتاب (مقتل الحسین علیه السلام) از اوست و همچنین صاحب کتاب تفسیر نیز است، فضل الله بن ابی سعید که صاحب کتاب (المتعهد فی المعتقد)است، حافظ محی الدین یحیی بن شرف که استاد مذهب و بزرگ فقهای زمان خود بوده و صاحب تالیفات بسیار از جمله کتاب (ریاض الصالحین) و کتاب دیگر در تهذیب اسماء و لغات و...، شیخ مجدالدین عبدالله بن محمود بن مورود، قاضی ناصر الدین عبدالله عمر ابوالخیر بیضاوی شافعی که پیشوای بزرگ و صاحب تالیف کتاب (الطوالع و المصباح) در اصول دین و (الغایه القصوی) در فقه و (المنهاج) در اصول فقه و (مختصرالکشاف) در تفسیر و (شرح المصابیح) در حدیث از اوست، احمد بن عبدالله فقیه حرم و محدث حجاز و دارای کتب متعدد از جمله ریاض النضره و ذخایر العقبی و... است، ابراهیم بن عبدالله وصابی مولف کتاب (الاکتفاء فی فضل الاربعه الخلفاء)، سعید الدین محمد بن احمد فرغانی و او اولین کسی است که قصیده تائیه ابن فارض را شرح نموده است،

(علماء قرن هشتم):

شیخ الاسلام ابراهیم بن سعد الدین محمد بن موید حمویه خراسانی جوینی که پادشاه غازان به دست او اسلام آورد و کتب بسیار تالیف که از جمله آنها کتاب (فراید السمطین) او دربیان فضیلت علی مرتضی علیه السلام و بتول عذرا و سبطین علیهم السلام است که کتابی بسیار مشهور است، علاء الدین احمد بن محمد بن احمد سمنانی که تالیفات او بیش از سیصد کتاب است، حافظ یوسف بن عبدالرحمن ابوالحجاج مزی که او را دریای خروشان علم و حدیث لقب داده اند و او را داناترین مردم به احوال رجال و راویان احادیث می دانند، حافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان که ذهبی و ابن کثیر او را حافظ کبیر و مورخ اسلام و استاد بزرگان از محدثین لقب داده اندکه صاحب تالیفات متعدد است، نظام الدین حسن بن محمد قمی صاحب تفسیر کبیر موسوم به (غرائب القرآن)، ولی الدین محمد بن عبدالله عمری تبریزی مولف (مشکاه المصابیح)، تاج الدین احمد بن عبدالقادر، ابن مکتوم ابومحمد قیمی صاحب تالیفات از جمله تذکره، زین الدین عمر بن مظفر مشهور به ابن الوردی صاحب تالیفات، جمال الدین محمد بن یوسف زرندی صاحب کتاب (السمطین فی مناقب السبطین) ریاست امور مذهبی را در مدینه در حرم نبوی داشته است، قاضی عبدالرحمن بن احمد ایجی از بزرگان علم و حدیث که کتاب (المواقف) او در کلام مشهور است، سعید الدین محمد بن مسعود بن محمدکازرونی که او را فاضل می دانند، ابوالسعادت عبدالله بن اسعد بن علی یافعی، حافظ عمادالدین اسماعیل بن عمر بن کثیر که او را محدث بزرگ و با علم و صاحب نظر می دانند، ابوحفص عمر بن حسن مشهور به (ابن امیله)، شمس الدین بن محمد بن احمد بن علی مشهور به ابن جابر اندلسی که یکی از شعرای غدیر نیز هست، سید علی بن شهاب بن محمدهمدانی صاحب تالیفات بسیار که حدیث شریف غدیر را در کتاب (موده القربی) خود آورده است، حافظ شمس الدین ابوبکر محمد بن عبدالله معروف به صامت، سعد الدین مسعود بن عمر بن عبدالله هرروی تفتازانی صاحب کتب متعدد،

(علماءقرن نهم):

علی بن ابی بکر بن سلیمان صاحب تالیفات بسیار که مشهور به (حافظ هیثمی) است و او در کتاب بزرگ خود(مجمع الزواید) حدیث شریف غدیر را نقل نموده است، عبدالرحمن بن محمد مشهور به ابن خلدون که صاحب کتاب تاریخ مشهور و معروف است، سید شریف جرجانی علی بن محمد که همه او را علامه زمان خود می دانند. محمد بن محمد بن محمود حافظی معروف به خواجه پارسا که صاحب کتب بسیار از جمله کتاب (الفصول السته) و (فصل الخطاب) است، محمد بن خلیفه وشتانی، محمد بن محمد بن محمد معروف به ابن الجزری صاحب تالیفات متعدد از جمله کتاب های او(اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام) است، تقی الدین احمد بن علی صاحب تالیفات متعدد که تا حد ۲۰۰ کتاب ذکر شده است، قاضی شهاب الدین احمد بن شمس الدین از بزرگان علم و ادب صاحب کتاب (الارشاد) در نحوو (هدایه السعداء و البحر المواج) در تفسیر، احمد بن علی عسقلانی معروف ابن حجر صاحب کتب معروف (الاصابه و تهذیب التهذیب) که او را پیشوای پیشوایان دانسته اند صاحب هوش و ذکاوت فراوان و دانا به حدیث بوده است، نور الدین علی بن محمد معروف به ابن صباغ صاحب تالیفات گرانقدر از جمله کتاب (الفصول المهمه لمعرفه الائمه) با تصریح به این که آنها دوازده نفرند و کتاب (العبر فیمن شفه النظر) و... است، قاضی القضاه محمود بن احمد مشهور به عینی که او را پیشوایی عالم و فاضل می دانند. نجم الدین محمد بن قاضی معروف به (ابن عجلون) او را علامه لقب داده اند، علی بن محمد قوشچی او را مولای محقق لقب دادند، عبدالله ابن احمد بن محمد مشهور به سید اصیل الدین حسینی او را از علماء بزرگ جهان دانسته اند و کتاب (درج الدرر فی سیره سیدالبشر) از اوست، ابوعبدالله محمد بن محمد بن یوسف حسینی سنوسی، ابوالخیرفضل الله بن روزبهان معروف به خواجه ملا دارای تالیفات از جمله کتاب ابطال الباطل و .....

علماء قرن ۱۰:

حسین بن معین الدین یزدی ملقب به کمال الدین شارح دیوان منسوب به امیر المومنین در شرح حدیث غدیر کتاب مستقلی نوشته است، جلال الدین عبدالرحمان بن کمال الدین او را صاحب کرامت دانسته و گفته اند وی هفتاد و چند بار پیامبر صلی آله علیه و آله و سلم را در خواب دیده و دارای کرامت طی الارض بوده است، نور الدین علی بن عبدالله سمهودی، احمد بن محمد بن ابی بکر ابوالعباس قسطلانی صاحب تالیفات از جمله (المواهب الدنیه فی المنح المحمدیه) و (شرح صحیح بخاری) و...، سیدعبدالوهاب ابن محمد، عبدالرحمن بن علی معروف به (ابن الدبیع) صاحب تالیفات، شهاب الدین احمد بن محمد که نامبرده را امام الحرمین می دانند و صاحب تالیفات فراوان، علی بن حسام الدین متقی صاحب کتاب گرانبها و بزرگ (کنز العمال) اورا از بندگان صالح خداوند می دانند و تالیفات فراوان حدود یکصد مجلد دارد، شمس الدین محمد بن احمد شربینی صاحب دو تالیف بزرگ تفسیر او به نام (السراج المنیر) و (الاقناع فی حل الفاظ ابی شجاع)، ضیا الدین احمد بن محمد وتری صاحب کتاب روضه الناظرین، جمال الدین محمد طاهر ملقب به (ملک المحدثین) هندی که در سال ۹۸۶ کشته شد صاحب تالیفات فراوان از جمله کتاب (مجمع بحار الانوار فی غرایب التنزیل و لطایف الاخبار) و .....، میرزا مخدوم بن عبدالباقی صاحب تالیفات از جمله نواقص الروافض، عبدالرحمن بن عبدالسلام صفوری صاحب کتاب نزهه المجالس، جمال الدین عطاء الله بنفضل الله صاحب کتب از جمله کتاب (الاربعین فی مناقب امیرالمومنین علیه السلام) و کتاب (روضه الاحباب فی سیره النبی صلی الله علیه و آله و الال و الاصحاب).

علما ء قرن ۱۱:

ملا علی بن سلطان محمد هروی معروف به (قاری) که تالیفات بسیارگرانبهایی دارد از جمله شرح بر المشکاه به نام المرقاه و از علما پر آوازه و مشهور بوده است، ابوالعباس احمد چلبی بن یوسف مشهور به (ابن سنان قرمانی) مولف تاریخ مشهور موسوم به (اخبار الدول و آثار الاول)، زین العابدین عبدالرئوف بن تاج العارفین صاحب تالیفات مشهور که فاضل و عابد و زاهد بوده و در شبانه روز به یک وعده غذا اکتفا می نمود و او در فقه و اصول و تفسیر و حدیث تالیفات فراوان دارد، شیخ بن عبدالله عیدروس حسینی، محمود بن محمد علی شیخانی، مولف کتاب(الصراط السوی فی مناقب آل النبی صلی الله علیه و آله) و کتاب (حیات الذاکرین کربن)، نور الدین علی بن ابراهیم بن احمدحلبی صاحب کتاب مشهور (السیره النبویه) او را کوهی از کوه های دانش نامیده اند صاحب تالیفات بسیار است، شیخ احمد بن فضل از ادبای با فضل و معرفت بوده صاحب تالیفات از جمله (حسن المال فی مناقب الال)، حسین بن امام منصوربالله صاحب تالیف گرانبها و وزین به نام (غایه السئول فی علم الاصول) و شرح آن به نام (هدایت العقول) و کتب دیگری که او را پیشوای علوم محمد صلی الله علیه و آله سلم می دانند، شیخ احمد بن محمد قاضی القضات ملقب به شهاب الدین صاحب تالیفات بسیار، عبدالحق بن سیف الدین دهلوی صاحب تالیفات گرانبها از جمله (اللمعات فی شرح المشکات) و (رجال المشکات) و (ترجمه فصل الخطاب) و (جذب القلوب) و (الخبار الاخیار) و (مدارج النبوه) و....، محمد بن محمد مصری صاحب کتاب (الدرر العوال بحل الفاظ بدء المال)، محمد محبوب العالم ابن صفی الدین جعفر مولف تفسیر مشهور (تفسیر شاهی).

علماء قرن ۱۲:

سید محمد عبدالرسول بن عبدالسید برزنجی از مشایخ مدینه بود، صاحب تالیفات از جمله کتاب(النواقض للروافض) و کتابی که در نجات ابوین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عم او ابی الطالب نوشته و دلایل متین وغیر قابل انکار در آن نجات را اثبات نموده است، برهان الدین ابراهیم بن مرعی از علماء نامی مصر است صاحب تالیفات از جمله کتاب (الفتوحات الوهبیه در شرح اربعین (چهل حدیث نبوی)، ضیاء الدین صالح بن مهدی صنعانی صاحب تالیفات از جمله کتاب (الابحاث المسدده فی الفنون المتعدده)، ابراهیم بن محمد بن محمد معروف به ابن حمزه حرانی عالم و پیشوای مشهور صاحب تالیفات از جمله (البیان و تعریف) و ....، ابوعبدالله محمد بن عبدالباقی زرقانی از محدثین برجسته صاحب تالیفات مانند (شرح المواهب اللدنیه) و .....، حسام الدین محمد بایزید سهارنپوری صاحب کتاب (مرافض الروافض)، میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی مولف کتاب (مفتاح النجا فی مناقب آل العبا) و (نزل الابرار بما صح من مناقب اهل البیت

الاطهار) و صاحب نام در احاطه بر احادیث، حامد بن علی بن ابراهیم معروف به عمادی او را جلیل القدرترین عالم نامیده اند و صاحب تالیفات بسیار از جمله (الصلوه الفاخره بالاحادیث المتواتره)، عبدالعزیز احمد بن عبدالرحیم دهلوی صاحب تالیفات بسیار از جمله تالیف گرانبهای او به نام (اجوبه المسائل الثلاث) و (الانصاف فی بیان سبب الاختلاف)، (تنویر العینین)، (رسائل الدهلوی) (حجه البالغه فی اسرار الاحادیث و علل الاحکام) و (شرح تراجم ابواب صحیح بخاری) و....، محمد بن سالم صاحب تالیفات گرانبها از جمله کتاب (انفس نفائس الدرر) و...، سید محمد بن اسماعیل صغانی، شهاب الدین احمد بن عبدالقادر که از شعراء غدیر است.

علمای قرن ۱۳:

ابوالفیض محمد بن محمد زبیدی مولف کتاب (تاج العروس فی شرح القاموس) که یگانه مرجع در لغت و مسلط در انواع علوم و کتب بسیار گرانبها تالیف نموده از جمله (اتحاف الساده المتقین) در شرح احیا العلوم غزالی در ده جلدو (اسانید الصحاح السته) و....،

ابوالعرفان شیخ محمد بن علی صبان که به دقت نظر مشهور بوده و صاحب تالیفات گرانبها از جمله (اسعاف الراغبین فی سیره المصطفی و فضائل اهل بیته الطاهرین)، رشید الدین خان دهلوی صاحب کتاب (الفتح المبین فی فضائل اهل بیت سید المرسلین)، مولوی محمد مبین لکهنوی که حدیث غدیر را در (وسیله النجاه) خود نقل نموده است، مولی محمد سالم بخاری دهلوی که این حدیث را در رساله اصول الایمان خود نقل نموده، مولوی ولی الله لکهنوی این حدیث را در کتاب (مرات المومنین فی مناقب اهل بیت سید المرسلین)، مولوی حیدر علی فیض آبادی این حدیث را در(منتهی الکلام) خود آورده است، قاضی محمد بن علی بن محمد شوکانی صنعانی فقیه نامدار مسلط در علوم صاحب تالیفات فراوان (حدود یکصد فقره) از جمله کتاب مشهور (البدر الطالع) و (نیل الاوطار) و...، سید محمود بن عبدالله حسینی آلوسی نامبرده یکی از نوابغ عراق و دانشمندان بنام و صاحب تالیفات گرانبهاست، شیخ محمد بن درویش الحوت بیروتی صاحب کتاب (اسنی المطالب فی احادیث مختلف المراتب)، شیخ سلیمان ابن شیخ ابراهیم معروف به خواجه کلان نامبرده از بزرگان حدیث و نابغه در این رشته بوده است. و کتاب های مشهور او (اجمع الفوائد)، (مشرق الاکوان)، (ینابیع الموده) که کتاب اخیر در نزد همگان شهرت خاص دارد. سید احمد بن مصطفی قادین خانی مولف کتاب (هدایه المرتاب فی فضایل الاصحاب).

علماء قرن ١٤:

سید احمد بن زینی مفتی شافعیان مکه و شیخ الاسلام آن منطقه بوده است عالم و مورخی با کمال و صاحب نظر و صاحب تالیفات فراوان، شیخ یوسف بن اسماعیل نبهانی رئیس محکمه حقوق در بیروت و صاحب کتاب (منتخب الصحیحین من کلام سید الکونین) و (الشرف الموبد) و...، سید مومن بن حسن مومن شبلنجی مولف کتاب مشهور (نورالابصار فی مناقب آل بیت النبی المختار)، شیخ محمد عبده مفتی و علامه بزرگوار کشور مصر بوده و صاحب مراتب و شهرت علمی، سید عبد الحمید بن سید محمود آلوسی که نابینا بوده علامه و ادیب یگانه بوده و کتاب او مرسوم به (نثر اللئالی فی شرح نظم الامالی) شیخ محمد حبیب الله بن عبدالله یوسفی علامه و محدث کشور مصر بوده و صاحب تالیفات و صاحب کتب(اکمال المنه) و (ایقاظ الاعلام) و (ثبت الشیخ الامیر کبیر) و (الخلاصه النافعه) و...، قاضی بهلول بهجت شافعی قاضی زنکه زور، مولف کتاب گرانبهای (تاریخ آل محمد صلی آله علیه و آله) که به لغت ترکی نوشته شده که موید احاله مولف

بر تاریخ و حدیث است و (الماه یوم)، (الارشاد الخمروی) و (حجر بن عدی که منظوم است) و. .....، نویسنده شهیر عبدالمسیح انطاکی که یکی از شعرای غدیر است، دکتر احمد فرید رقاعی، استاد احمد زکی عدوی دارای آثار گرانبهای و جاویدان، استاد احمد نسیم مصری، استاد حسین علی اعظمی مدیر دانشگاه حقوق بغداد و از شعرا غدیر، سید علی جلال الدین حسینی سخنور و ادیب و شاعر صاحب دیوان موسوم به حدیث النفس و کتاب او بنام الحسین علیه السلام، استاد محمد محمود رافعی که شرح او بر هاشمیت کمیت نموداری از احاطه و تسلط او در تاریخ و ادب است که او نیز روایت کرد که علی علیه السلام در سال ۳۵ مردم را در میدان وسیع کوفه جمع کرد (رحبه) جمع کرد و فرمود که شما به خدا قسم دهم هر مرد مسلمی که روز غدیر خم سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیده است برخیزد پس سی تن از مردم برخاسته و شهادت دادند که در آن روز حضور داشته و خود شنیده اند به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود (من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه)، استاد عبد الفتاح عبدالمقصود مصری صاحب کتاب (الامام علی) استاد شیخ محمد سعید دحدوح، استاد صفا خلوصی، حافظ مجتهد ناصر السنه احمد بن محمد صدیق صاحب تالیفات گرانبها از جمله (تشنیف الاذان)، که در این کتاب او با سند نام پنجاه و چهار تن از صحابه را در این خصوص ذکر نموده علی امیرالمومنین علیه الاسلام- امام سبط- امام حسین علیه السلام و .....،

خلاصه جلد دوم فارسی به حول و فضل الهی و عنایات حضرت حق جل جلاله مبادله سوگند (مناشده) و احتجاج به حدیث شریف غدیر خم:

واقعه غدیر خم از اصول مسلم و حوادث غیر قابل انکار و تردید بوده و از صدر اسلام و در دوران خلافت ظاهری امیرالمومنین یادآوری آن با مبادله سوگند (مناشده) بسیار واقع گردیده است.

نخستین استدلال، گفت و شنودی است که بوسیله شخص امیرالمؤمنین با اشخاص همزمان و معاصر آن حضرت در مسجدرسول خدا واقع گردیده که سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود به تفصیل آن را بیان نمود و آنانی که آگاهی بیشتر از آن را خواستارند به آن مراجعه نمایند.

خلاصه جلد دوم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

مبادله سوگند امیر المومنین در روز شوری به سال ۲۳:

اخطب بن خطباء خوارزم در صفحه ۲۱۷ مناقب خود با ذکر سلسله سند از عامر بن واثله نقل می نماید که (من در روز شوری دربان بودم و علی علیه الاسلام در خانه (محل شوری) بود و شنیدم که به آنها می فرمود: (من بطور موکد بر شما احتیاج واستدلال خواهم نمود به چیزی که هیچ فرد عرب و غیر عرب از شما نتواند آن را دگرگون نماید، سپس فرمود: شما افراد همه را سوگند می دهم به خدا، که آیا در میان شما کسی هست که پیش از من به وحدانیت خدا ایمان آورده باشد؟ همگی گفتند نه پس فرمود من شما را به خداوند سوگند دهم که در میان شما کسی هست که برادری چون جعفر طیار داشته باشد که در بهشت با فرشتگان پرواز می کند؟ همگی گفتند خیر، پس فرمود شما را به خدا سوگند دهم، آیا در میان شما غیر از من کسی هست که عمویی چون عموی من حمزه داشته باشد که شیر خدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان است؟ گفتند نه بخدا قسم،پس فرمود شما را به خدا سوگند دهم آیا در میان شما جز من کسی هست که همسری چون همسر من فاطمه دختر محمدصلی الله علیه و آله داشته باشد که بانوی زنان اهل بهشت است گفتند به خدا قسم نه، فرمود من شما را به خداوند سوگند میدهم آیا در میان شما جز من کسی هست که دو سبط من مانند دو سبط من حسن و حسین داشته باشد که دو آقا و دو سرور جوانان اهل بهشت می باشند؟ گفتند نه به خدا قسم، فرمود شما را به خدا قسم می دهم آیا در میان شما جز من و پیش از من کسی هست که چندین بار با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوی کرده باشد و پیش از نجوی صدقه داده باشد گفتند نه به خدا قسم، پس فرمود شما را به خدا قسم می دهم آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد(من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره لیبلغ الشاهد الغائب)، گفتند نه بخدا قسم و....تا آخر حدیث، این روایت را پیشوای محدثین حموینی در باب ۵۸ در (فراید السمطین) و همچنین ابن حاتم شامی در (الدرالنظیم) نقل و در ادامه آورده است که راوی می گوید که علی گفت شما را به خدا قسم می دهم آیا کسی از شما جز من هست که او را رسول خدا در روز غدیر بولایت نصب نموده باشد پس همه گفتند نه بخدا قسم، و حافظ بزرگ دارقطنی و ابن حجر از او در ادامه حدیث که حضرت علی علیه الاسلام به آن شش نفر در شوری فرمود آیا در میان شما جز من کسی هست که رسولخدا صلی الله علیه و آله به او فرموده باشد یا علی تو در روز قیامت قسمت کننده بهشت و جهنم هستی گفتند نه به خدا قسم و نیز به آنان فرمود شما را به خدا قسم می دهم آیا در میان شما کسی در خویشاوندی با پیامبر از من نزدیکتر است، حافظ بزرگ ابن عقده، حافظ عقیلی با سلسله اسناد و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید که ما در این جا آنچه را که در روایات از داستان مبادله سوگند (منا شده) اصحاب شوری بطور تواتر و استفاضه رسیده و متضمن فضایل و خصایصی است که علی علیه الاسلام به سبب آن از دیگران متمایز گشته ذکر می نماییم و این جریان را محدثین بسیار ذکر نموده اند و

همچنین فرمود شما را به خدا سوگند دهم آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را با خود برادر کند در آن هنگام که مراسم برادری را در میان مسلمین اجرا فرمود؟ همه گفتند نه و... که تعدادی از افراد سعی در ایراد اشکال به انحاء مختلف نموده اند که تماما ریشه در حقد و کینه و تعصبات بی دلیل دارد. (کلب گوید ای مولای من ای حضرت علامه من به جرئت قسم می خورم که این بزرگان اهل سنت و جماعت که اینگونه اذعان به محبت ذوالقربی دارند اگر در کربلا حاضر بودند اجازه نمی دادند دست یزید و سایر تبهکاران به سوی حسین دراز شود و کشته شود مگرآنکه جان خود را فدای حسین می کردند و اجازه نمی دادند تا حرم رسول خدا اسیر شوند انا لله و انا الیه راجعون).

مبادله سوگند (منا شده) امیر المومنین در زمان عثمان بن عفان:

شیخ الاسلام ابواسحاق ابراهیم بن سعد الدین با ذکر سلسله اسناد در کتاب فراید السمطین از تابعی بزرگ سلیم بن قیس هلالی روایت کرده است که در زمان خلافت عثمان گروهی در حدود دویست نفر در مسجد رسول خدا جمع شده و با یکدیگر سخن می گفتند که در میان آنان علی ابن ابی طالب علیه السلام و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و مقداد و هاشم بن عتبه و ابن عمر و حسن و حسین و ابن عباس و محمد بن سلمه و قیس سعد بن عباده و جابر بن عبدالله و انس بن مالک وزید بن ارقم و .....، حضور داشتند پس در این میان از قریش و فضایل و سوابق آنها سخن به میان آمد و این گفتگو تا حدود ظهر طول کشید و عثمان در خانه بود و از این اجتماع خبر نداشت و علی بن ابی طالب در آن میان ساکت بود و نه خود ایشان و نه احدی از کسان و اهل بیت او سخنی نمی گفتند پس آن گروه متوجه ایشان شده و گفتند یا ابا الحسن چه مانعی وجود دارد که توهم کلامی بفرمایی؟ فرمود هر یک از این دو قبیله (قریش و انصار) سخن گفتند و فضیلتی از خود بیان داشتند و درست هم گفتند اکنون من از شما ای گروه قریش و انصار سوال می کنم این فضیلت ها را خداوند به چه وسیله به شما عطا فرمودند؟ آیا منشا این فضایل که به خود نسبت دادید در وجود خود شما و قبیله و خاندان شما بوده و یا موجبی جز اینها داشته است؟ همگی در پاسخ گفتند عشیره و خاندان های ما منشاء هیچ یک از این فضایل نبوده اند بلکه خدای بزرگ بر مامنت نهاد و این فضایل را به سبب محمد صلی الله علیه و آله و عشیره و اهل بیت او بما عطا فرمود. علی علیه السلام فرمود: راست گفتید ای گروه قریش و انصار آیا نمی دانید که آنچه از خیر دنیا و آخرت نصیب شما گشته فقط از ما اهلبیت است نه غیر ما و همانا پسر عم من پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که من و خاندانم نوری بودیم که در پیشگاه عظمت خداوند نمایان بودیم در چهار ده هزار سال پیش از آن که خدای متعال آدم را بیافریند و پس از آفرینش او این نور را در صلب او نهاد و او را به زمین فرود آورد و سپس نور ما منتقل به صلب نوح شد و در کشتی نشست سپس منتقل به صلب ابراهیم شد و در آتش افکنده گردید و سپس پیوسته خدای توانا ما را از این اصلاب گرامی به ارحام پاکیزه منتقل فرمود و این انتقال از پدران و مادران به کیفیتی بود که همگی از هر ناپاکی و پلیدی به دور و منزه بودند، پس از این سخنان، علی علیه السلام، آن گروه از صحابه که سبقت و پیشی در اسلام داشته و از آنهایی بودند که غزوات بدر و احد را درک نموده بودند، برخاسته و شهادت دادند که آری ما این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ایم پس آنگاه فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم و شما همگی می دانید که خدای عزوجل در کتاب خود در آیات متعدد سابق را بر مسبوق مقدم داشته و من در پرستش خدای یگانه و پیروی رسول او سابق و مقدم بوده ام بطوری که احدی از این امت در این راه بر من

سبقت نگرفته است؟ پس همگی گفتند آری چنین است، فرمود شما را به خدا سوگند می دهم آیا آگاهی دارید که این آیه «و السابقون الاولون من المهاجرون و الانصار » و این آیه « و السابقون السابقون اولئک المقربون » در چه مورد و در چه موضوعی نازل شد، و وقتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مدلول این آیات سوال شد؟ فرمود خدای متعال این آیات را نازل فرمود درباره انبیاء و اوصیا آنها، پس من افضل انبیاء و رسل هستم و علی بن ابی طالب وصی من افضل اوصیاء است، همگی گفتند آری بخدا قسم، پس فرمود شما را به خدا سوگند می دهم آیا آگاهی دارید، هنگامی که این آیه «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم » و این آیه «و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المومنین ولیجه» نازل شد مردم گفتند یا رسول الله آیا این آیات اختصاص به بعضی از مومنین دارد یا شامل همه آنها می شود، پس خدای عزو جل امر فرمود پیامبرش را که به آنها تعلیم فرماید تا اولیاء و متصدیان امرشان را بشناسند (کلب گوید خدایا من شهادت می دهم که سرورم حضرت علامه صاحب الغدیر چنان امور را واضع نموده است که گویا

امیرالمومنین بلاواسطه و از ورای زمان و مکان با مخاطبان خود سخن می فرماید و گفتار آن حضرت بلاواسطه در قلب و گوش جان و چشم بصیرت قرار می گیرد. خداوند وجود مبارک جناب علامه را غرق در رحمت واسعه و ما را نیز مشمول الطاف کریمانه خود فرماید آمین آمین آمین یا رب العالمین) و امر فرمود همانطور که نمازشان و زکاتشان و حج آنها را تفسیر و بیان فرموده، ولایت را نیز برای آنها تفسیر فرماید و مامور گشت که مرا در غدیر خم برای مردم به ولایت منصوب فرماید و سپس خطبه ایراد و ضمن آن فرمود: ای مردم همانا خداوند مرا به اجرای امری مامور کرده که سینه ام را آن امر تنگ نموده و چنین پنداشتم که مردم مرا تکذیب می کنند، ولی خداوند مرا تهدید به شکنجه فرمود در صورتی که آن امر را به مردم ابلاغ ننماییم و لذا مردم رابرای انجام نماز جماعت دعوت فرمود و پس از انجام نماز، خطبه خواند و فرمود ای مردم آیا می دانید که همانا خداوند عز و جل مولای من است و من مولای مومنین هستم و من اولی (سزاوارتر) هستم بر مومنین از خودشان، گفتند آری چنین است، پس فرمود یا علی برخیز پس برخاستم، در این موقع فرمود «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» در این هنگام سلمان بپا خاست و گفت یا رسول الله والاء کماذا یعنی ولاء درباره علی علیه السلام چگونه ولایی است، فرمود ولاءکولایی یعنی ولاء او مانند ولاء من و من کنت اولی به من نفسه، یعنی هر کس که من اولی (سزاوارتر) هستم به او از خودش پس خدای متعال این آیه را فرو فرستاد « الیوم اکملت لکم دینکم ..... » تا آخر آیه، پس رسول خدا تکبیر فرموده و گفت (الله اکبر) تمامی نبوت من و تمامی دین خدا ولایت علی است بعد از من پس ابوبکر وعمر برخاستند و گفتند یا رسول الله این آیات در مورد علی علیه الاسلام خاصه است؟ فرمود بلی در او و درباره اوصیا من است تا روز قیامت گفتند بیان فرما ایشان را (اوصیاء خود را) برای ما، پس فرمود (علی علیه السلام برادر من و وزیر من و وارث من و وصی و خلیفه من است در امت من و ولی هر مومن است بعد از من، سپس دو فرزندم اول حسن و پس از او حسین و پس از او نه تن از فرزندان پسرم حسین هر یک پس از دیگری، قرآن با آنها است و آنها با قرآن هستند و آنها از قرآن جدا نشوند و قرآن هم از آنها جدا نشود تا بر من کنار حوض وارد شوند پس حضرت آنان را قسم داد و همگی گفتندآری به خدا، این کلمات رسول خدا را ما شنیده ایم و بطوری که گفتی بر آن شهادت می دهیم و بعضی از آن گروه گفتند بیشتر این مطالب را در خاطر داریم ولی تمام آن را در حفظ نداشتیم ولی این کسانی که تمام آن را در خاطر داشته و بدان گواهی دادند همه از نیکان و مردم با فضیلت ما هستند، پس علی علیه السلام فرمود راست گفتید همه مردم در حفظ یکسان نیستند، من آنانی را که این گفتار رسول خدا صلی الله علیه آله را در خاطر دارند بخدا سوگند می دهم که برخیزند و بدانچه در خاطر دارند خبر دهند پس این اشخاص برخاستند زید بن ارقم، براء بن عازب، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و اینها گفتند ما گواهی دهیم که فرمایشات رسول خدا را در خاطر داریم، در حالی که بر منبر ایستاده بود و تو در کنار او بودی و او امر فرمود ای مردم همانا خدای عز و جل امر کرده که امام و پیشوای شما را منصوب نمایم و آنکس را که بعد از من وصی من و خلیفه من است و آنکس را که خدای عز و جل در کتاب خود طاعت او را واجب فرموده و طاعت او را همدوش طاعت من ساخته و شما را امر به ولایت امر فرموده، به شما معرفی کنم و من در ابلاغ این امر از ترس طعن و نکوهش اهل نفاق وتکذیب آنها به خدای خود مراجعه نمودم و خداوند مرا تهدید فرمود که اگر این امر را تبلیغ نکنم مرا عذاب فرماید، ای مردم همانا خداوند شما را امر به نماز فرموده و بطور تحقیق آن را برای شما بیان کرده است و امر به زکاه و روزه و حج فرموده و آنها را برای شما بیان نموده و من همه آنها را برای شما تفسیر کرده ام و امر کرده است شما را به ولایت و من شاهد می گیرم شما را که همانا آن ولایت اختصاص به این یعنی علی علیه السلام دارد و در هنگام ادای این کلمه اشاره، دست خود را برعلی علیه السلام قرار داد و سپس فرمود بعد از او اختصاص به پسرش دارد

و سپس به اوصیاء بعدی آنها و از فرزندانشان و آنها از قرآن جدا نشوند تا بر من در کنار حوض وارد شوند ای مردم به تحقیق من بیان کردم برای شما و پناهگاه شما و پیشوای شما و ولی شما و راهنمای شما را نشان دادم و او برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است و او در میان شما به منزله من است پس قلاده اطاعت او را در امر دین برگردن خود قرار دهید و او را در تمامی امور اطاعت کنید زیرا تمام آنچه را که خدای عز و جل به من تعلیم فرمود از علم و حکمتش، همانا همه تماما در نزد اوست پس از او سوال کنید و از او بیاموزید و از اوصیاء بعد از او و آنها را تعلیم ندهید و بر آنها پیشی نگیرید و از آنها عقب نمانید زیرا همانا آنها با حق هستند و حق با آنها است و هیچگاه آنها از حق و حق از آنها جدا نخواهد شد و این اشخاص که برخاسته بودند پس از شهادت به این مطالب نشستند .....، تا آخرحدیث.

(مناشده) مبادله سوگند امیر المومنین در روز رحبه:

در سال ۳۵ هجری چون در امر خلافت امیر المومنین معارضه و منازعه واقع گردید و بعضی از مردم نسبت به آنچه از رسول خدا در خصوص آن حضرت وارد گردیده بود تردید و بعضی انکار نمودند و این خبر به آن حضرت رسید، پس در میدان بزرگ شهر کوفه حاضر شده و با جمع کثیری از مردم که در امر خلافت با آن حضرت منازعه می نمودند به استدلال و مبادله سوگند (منا شده) اقدام فرمود و این موضوع به حدی اهمیت داشته که ما در سلسله اسناد به چهار تن از صحابه و چهارده تن از تابعین وقوف حاصل نمودیم که اسناد آن در کتب علما به حد تواتر و تظافر رسیده است:

۱- ابوسلیمان موذن: ابن ابی الحدید با ذکر سلسله اسناد از او نقل کرده (در شرح نهج البلاغه)، در این که (..... علی علیه السلام سوگند داد مردم را که هر کس از آنها این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنید که فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه. .....، گواهی دهد پس گروهی به آن شهادت دادند و زید بن ارقم از شهادت به این موضوع در حالی که از آن آگاه بود خودداری کرد پس امیرالمؤمنین او را به نابینایی نفرین نمود و او نابینا شد و پس از نابینا شدن داستان این گفتار رابرای مردم بیان می کرد.).

۲- ابوالقاسم، اصبغ بن نباته، ابن اثیردر اسد الغالبه به سلسله اسناد نقل نموده که: (. . حضرت فرمود هر کس گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در روز غدیر خم شنیده است برخیزد و به آن گواهی دهد و فقط کسی برخیزد و گواهی دهد که خود شخصاً از رسول خدا و بدون واسطه شنیده است. پس جمعی در حدود ۱۷ نفر برخاسته شهادت دادند که در میان آنها (ابوایوب انصاری، ابو عمره بن عمرو بن محصن، ابن عوف انصاری، سهل بن حنیف، خزیمه بن ثابت، عبدالله بن ثابت انصاری، حبشی ابن جناده سلولی، عبید بن عازب انصاری، نعمان بن عجلان انصاری، ثابت بن ودیعه انصاری، ابوفضاله انصاری، عبدالرحمن بن عبدالرب انصاری و .....) بودند این روایت را ابن حجر عسقلانی در کتاب الاصابه خود از کتاب ولایت ابن عقده نقل نموده و .....، که آنان برخاسته و گفتند ما شهادت می دهیم که شنیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود (..... الا من کنت مولاه فعلی مولاه .....)

۳- حبه بن جوین عرنی، ابوقدامه بحبلی – صحابی، متوفی ۷۶: ابن مغازلی در مناقب با سلسه اسناد از حبه عرنی این واقعه را روایت می نماید تا آنجا که گوید پس دوازده نفر از اهل بدر برخاستند .....، .....

۴- زاذان بن عمر: احمد پیشوای حنبلیان در مسند خود با سلسله سند از زاذان بن عمر این روایت را نقل نموده است که گفت: سخن علی علیه السلام را شنیدم که در رحبه از مردم سؤال کرد و آنها را سوگند داد که هر کس رسول خدا را در روز غدیرخم دیده و از او شنیده است برخیزد و گواهی دهد و سیزده نفر برخاسته و شهادت دادند .....، و بسیاری دیگر از جمله هیثمی و ابوالفرج، ابن جوزی و محمد بن طلحه شافعی و ابن کثیر شامی نیز در تالیفات خود این واقعه را نقل نموده اند.

۵- زیاد بن ابی زیاد: احمد بن حنبل در مسند خود با سلسله اسناد از زیاد بن ابی زیاد این واقعه را نقل نموده و همچنین دیگران از جمله هیثمی و ابن کثیر و محب الدین طبری آن را در تألیفات خود نقل کرده اند. که گفت شنیدم علی بن ابیطالب رضی الله عنه از مردم سؤال نمود و آنها را سوگند داد به اینکه هر مرد مسلمی شنیده از رسول خدا در روز غدیر آنچه رافرموده است برخیزد و شهادت دهد پس دوازده نفر از اصحاب بدر برخاسته و شهادت دادند ....

۶- زید بن ارقم انصاری- صحابی: احمد با دقت در سند با ذکر سلسله سند از زید بن ارقم انصاری روایت نموده است که او گفت حضرت علی علیه السلام با قید سوگند از مردم سوال کرد در رابطه با واقعه غدیر خم پس دوازده نفر از اصحاب بدر برخاسته به این امر شهادت دادند و من از جمله کسانی بودم که کتمان نمودند در نتیجه چشم خود را از دست دادم، هیثمی وطبرانی آن را نقل و در نقل طبرانی این جمله مذکور است که است که علی بر هر کس که کتمان می کرد نفرین می فرمود و ابن مغازلی در مناقب از قول زید بن ارقم می گوید که من از جمله کسانی بودم که کتمان کردند پس خدا چشم مرا را نابینا فرمود و علی کرم الله وجه کسی را که کتمان کرد نفرین فرمود و این روایت همچنین از وصابی از طبرانی و محب الدین طبری، حافظ محمد بن عبدالله در فواید، ابن کثیر در البدایه و النهایه، ..... نیز نقل گردیده است.

۷- زید بن یثیع: احمد بن حنبل در مسند خود با ذکر سلسله اسناد این روایت یعنی واقعه رحبه و سوگند متقابل امیرالمؤمنین را از زید بن یثیع نقل نمود و همچنین این واقعه را ابن کثیر و گنجی شافعی و جزری هم از طریق احمد و دیگران همچون نسایی و ابن جریر و ابن کثیر و ابن عقده هیثمی، سیوطی و ابن جریر و شیخ یوسف نبهانی نیز آن را در تالیفات خود آورده اند .....،

که: (علی علیه السلام مردم را سوگند داد در رحبه ..... پس دوازده تن برخاسته و ..... شهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه .....).

۸- سعید بن ابی حدان: شیخ الاسلام حموینی در فراید السمطین این روایت را بطور کامل نقل نموده است که علی علیه السلام فرمود به خدا قسم می دهم و قسم نمی دهم مگر فقط اصحاب رسول خدا را که شخصاً خطبه آن حضرت را در روز غدیرشنیده اند و آنگاه راوی گوید: پس دوازده نفر برخاستند ..... و شهادت دادند که رسول خدا فرمود: اللهم وال من والاه و عادمن عاداه و انصر من نصره .....

۹- سعید بن وهب: ابن حنبل در مسند خود از سعید بن وهب واقعه رحبه را به طور کامل روایت کرده است و نیز نسایی در خصایص و علامه عاصمی آن را در زین الفتی نقل نموده و همچنین ابن اثیر از قول ابواسحاق آورده که گفت حدیث نموده اند عده کثیری که نمی توانم تعداد آنها را شماره کنم به اینکه علی علیه السلام سوگند داد مردم را در رحبه به این که هرکس گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شنیده که فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه .....، برخاسته و شهادت دهد پس گروهی برخاسته و شهادت دادند و گروهی کتمان نمودند و از دنیا نرفتند جز آن که به دلیل کتمان نابینا شدند و یا به آنها آفت و بلایی رسید که از جمله آنها یزید بن ودیعه و عبدالرحمن بن مدلج بودند و همچنین این روایت را ابوموسی، و ابن حجر نیزنقل نموده اند و ابن شاهین هم این حدیث را نقل نموده و نیز حافظ هیثمی و ..... (مضمون) و تو خواننده با تطبیق اسناد و متون روایت می بینی و مشخص می شود برای تو که چگونه ابن حجر حق امانت را در نقل متن و سند احادیث رعایت نکرده و خصوصاً در کتاب اصابه خود و از پیش خود از اینگونه بازی ها درآورده و در آن احادیث دخل و تصرف ها نموده است

.....، .....

۱۰- ابوالطفیل عامر بن واثله لیثی: او از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و متوفای حدود سال یکصد است که احمد در مسند خود این روایت را از او نقل کرده است و همچنین این روایت را حافظ هیثمی و نسایی و عاصمی و گنجی و محب الدین طبری، ابن حجر، نورالدین سمهودی، .....، در تالیفات خود با سلسله اسناد نقل نموده اند، (همگی با این مضمون) که علی علیه السلام برخاست و فرمود ..... به خدا سوگند می دهم ..... و فقط کسانی برخیزند که گوش آنها شنیده و قلب آنها ضبط نموده پس عقبه بن عامر، ابو ایوب انصاری، ابو سعید خدری، .... برخاسته و گفتند ما شنیدیم که رسول خدا فرمود..... الی آخر حدیث.

۱۱- ابوعماره عبدخیر بن یزید همدانی کوفی: خوارزمی در مناقب با اسنادش این روایت را نقل نموده است که ..... علی علیه السلام برخاست و ..... و آنها برخاسته و گفتند ما شنیدیم که رسول خدا فرمود ....

۱۲- عبدالرحمن بن ابی لیلی: احمد بن حنبل در مسند خود با سلسله اسناد واقعه رحبه و سوگند متقابل (مناشده) علی علیه السلام را از ابن ابی لیلی نقل نموده و از قول او آورده است که از میان جمعیت سه نفر بودند که این امر را کتمان نموده وشهادت ندادند، پس علی علیه السلام به آنها نفرین کرد و اثر نفرین او به آنها رسید، عاصمی، خطیب بغدادی، حموینی، سیوطی، جزری، هیثمی، وصابی، ابن احمد و ابن جریر طبری و خطیب و ضیاء و .....، در تالیفات خود این روایت را با ذکر سلسه سند از ابن لیلی نقل نموده اند. (با این مضمون) که (..... علی علیه السلام را دیدم در رحبه که سوگند می داد مردم راکه در روز غدیر خم و ..... پس دوازده نفر از کسانی که در غزوه بدر حاضر بودند برخاسته و ..... گفتند ما شهادت می دهیم که در روز غدیر خم از رسول خدا شنیدیم که فرمود ..... من کنت مولاه فعلی مولاه .....).

۱۳- عمرو ذی مر: احمد بن حنبل در مسند خود با سلسله اسناد، واقعه رحبه و منا شده امیرالمومنین را از او نقل کرده و همچنین نسایی در خصایص و حموینی در فراید و هیثمی و گنجی شافعی و ذهبی و ابن کثیر و ابن جریر و سیوطی و جزری و.....، این حدیث را با ذکر سلسله اسناد نقل کرده اند با این مضمون که: (علی علیه السلام خطبه ایراد کرد و سپس گفت سوگند می دهم به خدا که هر فردی که در روز غدیر خم و در محضر رسول خدا بوده و دیده و شنیده است در آن زمان که دست مرا گرفت و فرمود ..... من کنت مولاه فهذا علی مولاه ..... برخاسته و شهادت دهد ..... پس ۱۷ نفر برخاسته و شهادت دادند و عده ای کتمان نمودند و از دنیا نرفتند بعد ابتلاء به نفرین امیرالمؤمنین و بعد از کور شدن و ابتلاء به برص .....

۱۴- عمیره بن سعد: حافظ ابوالنعیم اصفهانی این واقعه را با سلسله اسناد از عمیره بن سعد نقل کرده که او گفت علی علیه السلام را بر منبر مشاهده کردم در حالی که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را سوگند می داد که در میان آنها، ابوسعید، ابوهریره، انس بن مالك و .....، حاضر بودند و همگی برخاسته و شهادت دادند پس یکی از آنها برنخاسته و علی علیه السلام به او فرمود: تو را چه مانع شد از این که برنخیزی گفت یا امیرالمونین در اثر سالخوردگی دچار فراموشی شدم . علی علیه السلام فرمود: بار خدایا اگر دروغ می گوید او را گرفتار بلایی حسن (نیکو) بگردان و راوی گوید و این شخص ازدنیا نرفت تا آنکه ما دیدیم که بین دو چشم او نقطه سفیدی آشکار شد که عمامه آن را نمی توانست بپوشاند .....، این حدیث را نسایی و ابن مغازلی و ابن کثیر و سیوطی، وصابی، حافظ هیثمی نیز در تالیفات خود آورده اند. و همه با این مضمون (که علی علیه السلام بر روی منبر سوگند می داد اصحاب رسول خدا را ..... و شهادت دادند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه، ....).

۱۵- یعلی بن مره بن وهب ثقفی: از جمله اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابن اثیر در اسد الغابه خود با ذکر سلسله اسناد از او این روایت را نقل نموده یعلی بن مره است و ابن حجر، ابن عقده، ابن موسی مدینی، ابن اثیر و .....، نیز در تالیفات خود از ایشان با ذکر سلسله سند این روایت را نقل نموده اند.

(که علی علیه السلام در کوفه مردم را سوگند می داد که در میان آن جماعت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بودند از جمله ابو ایوب صاحب منزل رسول خدا و .....، که آنچه را از رسول خدا در روز غدیر شنیده اند بیان نمایند وهمگی شهادت دادند .....)

۱۶- هانی بن هانی همدانی کوفی تابعی: ابن اثیر در جلد سوم اسد الغابه این حدیث را مذکور نموده است که ..... (علی علیه السلام در کوفه مردم را قسم می داد که آنچه را از رسول خدا در روز غدیر شنیده اند بیان نمایند و .....)

۱۷- حارثه بن نصر تابعی: نسایی در خصایص واقعه رحبه و مناشده امیرالمومنین را شرح داده است و برهان الدین حلبی و بسیاری از متاخرین نیز که به دلیل کثرت از ذکر آنها صرف نظر می شود و ..... همگی این روایت را در آثار خود ذکر نموده اند)

گواهان مشهور در روز رحبه:

۱- ابوزینب بن عوف انصاری ۲- ابوعمره بن عمرو بن محصن انصاری ۳- ابوفضاله انصاری نامبرده از اصحاب بدر است و در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام به شهادت رسید. ۴- ابو قدامه انصاری در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین به شهادت رسید. ۵- ابولیلی انصاری که گفته شد که او نیز در صفین در رکاب امیرالمؤمنین به شهادت رسید. ۶- ابوهریره دوسی که در حدود سال ۵۷ درگذشته است. ۷- ابوالهیثم بن تیهان که از اصحاب بدر است و در صفین در رکاب امیرالمؤمنین به شهادت رسیده است. ۸- ثابت بن ودیعه انصاری خزرجی مدنی ۹- حبشی بن جناده سلولی که در غزوات امیرالمومنین علیه السلام شرکت داشته است. ۱۰- ابوایوب خالد انصاری که از اصحاب بدر است و در جنگ با رومیان به شهادت رسید. ۱۱- خزیمه بن ثابت انصاری مشهور به ذوالشهادتین که از اصحاب بدر است و در صفین در رکاب امیرالمؤمنین به شهادت رسید. ۱۲- ابوشریح خویلد بن عمرو خزاعی ۱۳- زید یا یزید بن شراحیل انصاری ۱۴- سهل بن حنیف انصاری اوسی که از اصحاب بدر است. ۱۵- ابوسعید سعد بن مالک خدری انصاری ۱۶- ابوالعباس سهل بن سعد انصاری۱۷- عامر بن لیلی غفاری ۱۸- عبدالرحمن بن عبد رب انصاری ۱۹- عبدالله بن ثابت انصاری خادم رسول خدا صلی آله علیه وآله ۲۰- عبید بن عازب انصاری که جز ده نفری است که برای دعوت مردم به اسلام گماشته شدند. ۲۱- ابوطریف عدی بن حاتم ۲۲- عقبه بن عامر جهنی که از نزدیکان و خویشاوندان معاویه بود. ۲۳- ناجیه بن عمرو خزاعی ۲۴- نعمان بن عجلان انصاری که سخنگو و شاعر انصار بود ....، پس بدان و آگاه باش که شهادت و گواهی این گروه که شرح آن با سلسله اسناد در خصوص واقعه رحبه و منا شده و سوگند متقابل، امیرالمومنین در کوفه در سال ۳۵ اتفاق افتاد، با تاریخ غدیر خم در حجه الوداع بیش از ۲۵ سال فاصله داشته و بدیهی است در خلال این مدت بسیاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله که شاهد برآن بوده اند وفات یافته و یا در جنگ ها کشته شده بودند و گروهی نیز در سایر بلاد اسلامی پراکنده و کوفه نیز با مدینه منوره که مرکز اجتماع اصحاب پیامبر بوده فاصله بسیار زیادی داشته و جز معدودی از پیروان حق که در زمان امیرالمومنین به آن جا مهاجرت نموده بودند، بقیه حاضر نبودند واین واقعه نیز ناگهانی و بدون مقدمه و بدون هر گونه اطلاع قبلی صورت گرفته بود و این موضوع مانع از این بود تا همه شاهدان و علاقه مندان در آن جمع حاضر شوند تا بدین ترتیب بر عده گواهان افزوده شود و همچنین در میان حاضران کسانی بودند که از روی سفاهت یا کینه ورزی از ادای شهادت خوداری و آن را کتمان نمودند و .....، با تمامی این موارد ملاحظه گردید که بسیاری از اصحاب رسول

خدا و تابعین که در روز رحبه حاضر بودند در مناشده و سوگند متقابل حضرت امیر المومنین به حدیث شریف غدیر اقرار و بر مفاد کامل آن تاکید کردند. (کلب گوید رسول خدا فرمود الانصاف نصف الایمان پس رحمت و رضوان الهی شامل همه آن گروه از اهل اسلام نثار باد که به مظلومیت مولای ما امیرالمؤمنین اقرار و اعتراف نمایند و لعنت ابدی خداوند بر دشمنان او خصوصاً معاویه بن ابی سفیان و تابعان او باد که با فتنه انگیزی خود ذوالقربی رسولخدا یعنی علی و حسن و حسین را به ورطه شهادت وارد نموده و نیز دست کثیف آنان به خون پاکان از اصحاب رسول خدا و مؤمنین صدر اسلام آغشته شد و همچنین بر طرفداران آنها تا قیام قیامت نثار باد آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

مناشده امیر المومنین بر طلحه در روز جمل در سال ٣٦ هجری:

حافظ بزرگ ابوعبدالله حاکم در جلد سوم مستدرک با ذکر سلسله اسناد از رفاعه بن ایاس و او از جدش روایت نموده است که در جنگ جمل با علی علیه السلام بودیم و آن حضرت برای طلحه بن عبیدالله پیام فرستاد و خواستار ملاقات با او شد پس طلحه حاضر شده و حضرت به او فرمود تو را بخدا سوگند می دهم آیا از رسول خداصلی الله علیه و آله شنیدی که می فرمود (من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من و الاه و عاد من عاداه)، طلعه گفت آری و آنگاه حضرت فرمود: پس چرا با من مقاتله و نبرد می کنی؟ گفت متذکر نبودم و راوی گوید که در این زمان طلحه از خدمت آن جناب بازگشت نمود، این داستان را مسعودی در جلد دوم مروج الذهب بدینگونه نقل نموده (..... سپس هنگام بازگشت زبیر، علی علیه السلام بر طلحه بانگ زد و فرمود ای ابا محمد چه امری تو را به میدان نبرد با من موجب شده است؟ گفت خونخواهی عثمان، و آنگاه علی علیه السلام فرمود خداوند بکشد از ما و شما آنکه را که به این امر سزاوارتر است، آیا تو نشنیدی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (اللهم و ال من والاه و عادمن عاداه) و خود آگاهی که تو اول کسی بودی که با من بیعت کردی و سپس بیعت را شکستی در حالی که خداوند عز و جل می فرماید (و من نکث فانما ینکثعلی نفسه) در این هنگام طلحه گفت استغفرالله و سپس برگشت، و این داستان را خطیب خوارزمی در المناقب و ابن عساکر در تاریخ اسلام و ابن جوزی در تذکره و نیز هیثمی و ابن حجر و سیوطی و سنوسی، محمد بن خلیفه و وصابی و .....، درتالیفات خود نقل نموده اند.

واقعه رکبان و ورود سواران در کوفه در حدود سال ٣٦ هجری:

پیشوای بزرگ حنبلیان احمد بن حنبل با سلسله اسناد روایت نموده است. از ریاح بن حارث که گفت (چند تن در رحبه یعنی میدان بزرگ کوفه نزد علی علیه السلام آمدند و گفتند السلام علیک یا مولانا، پس حضرت فرمود چگونه من مولای شما هستم در حالی که شما عرب هستید؟ گفتند ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شنیدم که فرمود: (من کنتم مولاه فعلی مولاه)، ریاح گفت چون از آن جا گذشتند سوال کردم آنان کیستند گفتند گروهی از انصار که ابوایوب انصاری نیز در میان آنان است و همچنین روایت نموده از ریاح که گفت گروهی از انصار را دیدم که در رحبه نزد علی علیه السلام آمدند و آن جناب پرسید شما چه کسانی هستید گفتند موالی تو یا امیر المومنین ..... الی آخر حدیث و باز از او نقل کرده که گفت هنگامی که علی علیه السلام نشسته بود و مردی که آثار سفر بر او بود داخل شد و گفت السلام علیک یا مولای، علی علیه السلام فرمود کیست، پاسخ داد و گفت ابو ایوب انصاری هستم و فرمود او را راه دهید پس ابوایوب انصاری وارد شده ..... تا آخر حدیث، ابراهیم بن حسین کسایی معروف به ابن دیزیل در کتاب صفین از ریاح بن حارث نقل کرده است که (نزد علی علیه السلام نشسته بودم در این هنگام گروهی که لثام یعنی پارچه روی صورت داشتند بر علی علیه السلام وارد شده و گفتند السلام علیک یا مولانا حضرت فرمود مگر شما گروهی از عرب نیستید گفتند آری

ولی ما شنیدیم از رسول خدا که در غدیر خم فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله)، سپس گفت من دیدم که علی علیه السلام خندان شد به حدی که دندان های کناردهان مبارک او نمودار شد (کلب گوید پس از این روایت معلوم می شود که ما بایستی همیشه با این عنوان بر آن حضرت سلام نمائیم زیرا آن مظلوم را شاد و خرسند و رضایت خدای خالق هستی را نیز فراهم می نماید زیرا هر عمل که منطبق بررضای خدا باشد مولانا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را شاد می فرماید السلام علیک یا مولانا یا امیرالمؤمنین و رحمه الله و برکاته) و سپس فرمود گواه باشید، پس آن گروه به سوی مرکب های خود رفتند من آنها را تعقیب نمودم و به یکی از آنها گفتم شما از کدام طایفه و قوم هستید گفتند ما گروهی از انصار هستیم و آن مرد که در بین آنان بود سخن گفت ابوایوب

انصاری صاحب منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله، است پس ریاح گوید من نزد او رفتم و ضمن عرض ادب و درود و سلام با او مصافحه کردم)، حافظ ابوبکر بن مردویه نیز از همین ریاح روایت را نقل نموده است که (مضمون) (..... گروهی درمیدان رحبه به نزد امیرالمؤمنین آمدند گفتند السلام علیک یا امیر المومنین و رحمه الله و برکاته پس حضرت فرمود شما چه کسانی هستید گفتند ما موالی تو هستیم یا امیرالمؤمنین پس راوی گفت پس آن حضرت را دیدم که با خنده فرمود چگونه و حال آنکه شما گروهی از عرب هستید، گفتند ما در روز غدیر خم (از رسول خدا شنیدیم که فرمود من کنت مولاه ..... الی آخر)، پس حضرت فرمود شما بر این گفتار گواهی می دهید گفتند آری فرمود راست گفتید پس آنها رفتند من به آنها گفتم شما چه کسانی هستید گفتند ما گروهی از انصاریم و این شخص ابوایوب انصاری صاحب منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله است پس دست او را گرفتم و با درود و سلام با او مصافحه کردم) و از حبیب بن سیار از ابی رمیله نیز این روایت با همین مضمون روایت شده پس ابن اثیر با سلسله سند از ابی مریم زرین جیش نقل کرده که گفت علی

علیه السلام از قصر بیرون آمد و با او روبرو شدند سوارانی که شمشیر حمایل داشتند و گفتند السلام علیک یا امیر المومنین السلام علیک یا مولانا و رحمه الله و برکاته پس علی علیه السلام فرمود در این جا از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله چه کسی حضور دارد؟ پس دوازده نفر برخاستند که از جمله آنها بودند قیس بن ثابت، هاشم بن عتبه، حبیب بن بدیل و...، پس گواهی دادند که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده اند که فرمود (من کنت مولاه فعلی مولاه .....) (کلب گوید یا امیرالمؤمنین ما هم که عرب تبار نیستیم به تأسی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض می کنیم السلام علیک یا مولانایا امیرالمؤمنین و رحمه الله و برکاته تا شاید خداوند به برکت خنده دلگشا و شادی قلب تو ما را هم از رستگاران قرار دهد واگر ما نبودیم که جان خود را فدای تو نمائیم از خدا می خواهیم ما را برای این آرزو و تمایل، اهل نجات و رستگاری قراردهد یا مجیب دعوه المضطرین استجب دعواتنا آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)، پس مدینی و ابن حجر نیز این روایت را باذکر سلسله سند آن روایت نموده اند و همچنین محب الدین طبری، و حافظ بغوی و ابن کثیر و هیثمی با همین مضمون این روایت را نقل نموده اند، عطا الله بن فضل الله شیرازی در کتاب خود این روایت را نقل نموده که (علی علیه السلام از قصرخارج شد .....، پس دوازده تن از آنها برخاستند که از جمله آنها ابوایوب انصاری خزیمه بن ثابت و ذوالشهادتین و قیس بن ثابت، عمار یاسر، ابوالهیثم بن تیهان، هاشم بن عتبه، حبیب بن بدیل و .....، بودند پس شهادت دادند که از رسول خدا در روزغدیر شنیده اند که فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه ..... تا آخر حدیث) پس علی علیه السلام به انس بن مالک و براء بن عاذب که از ادای شهادت خودداری کردند فرمود چه چیز مانع شد که شما برخیزید و شهادت دهید زیرا آنچه را که آنان شنیده اند شما هم شنیده اید، و

آنگاه فرمود بار خدایا اگر این دو نفر به علت عناد و دشمنی کتمان شهادت کردند آنها رامبتلا کن، پس براء نابینا شد و راه منزل خود را از دیگران سوال می کرد و می گفت کسیکه گرفتار نفرین حضرت علی شده است، چگونه راه مقصود را در می یابد و اما انس که پاهای او مبتلا به مرض برص شد و در نقلی علی علیه السلام فرمود بارخدایا اگر دروغ می گوید او را به برص مبتلا کن آنطور که دستار او آن مرض را مخفی نسازد پس صورت او دچار برص شد و دائماً خرقه و لباس خود را بر صورت خود می انداخت و ابو عمر در کتاب فهرست خود همین روایت را نقل نموده و در ادامه آورده است که انس بن مالک پس از ابتلاء به برص سوگند یاد نمود که دیگر هیچ فضیلتی را که درباره علی علیه السلام است کتمان نکند، شهود مشهور و معروف حدیث غدیر در روز رکبان یعنی روز ورود آن سواران عبارتند از: ابوالهیثم بن تیهان که از اصحاب بدر است، ابوایوب انصاری، حبیب بن بدیل، خزیمه بن ثابت که از اصحاب بدر و شهید در صفین است، عبدالله بن بدیل شهید در صفین، عمار بن یاسر که از اصحاب بدر و شهید در صفین (که بنا بر خبر غیبی و معجزه رسولخدا صلی الله علیه و آله بدست گروه باغی و ستمکار یعنی معاویه و یاران او) به شهادت رسید، قیس بن ثابت، قیس بن سعدبن عباده که از اصحاب بدر است، هاشم مرقال بن عتبه که پرچمدار علی علیه السلام در صفین و شهید در همان جنگ است و....، اما کسانی از اصحاب که به سبب کتمان شهادت حدیث غدیر دچار نفرین علی علیه السلام شدند:

انس بن مالک، براء بن عازب، جریر بن عبدالله بجلی، زید بن ارقم، عبدالرحمن ابن مدلج، یزید بن ودیعه، و در ادامه حضرت علامه برای رفع شبهه بعضی از متاخرین معاند و متعصب به این فضیلت مولانا علی علیه السلام، این روایت را از احمد بن جابر(بلادرزی) متوفی ۳۷۹ که آن را در جز اول انساب الاشراف خود آورده نقل می فرماید که (علی علیه السلام بر منبر گفت به خدا سوگند می دهم کسی را که شنیده است از رسول خدا در روز غدیر و .....، و آن را تکرار کرد، پس سه نفر که شاهد وگواه بودند کتمان نموده و علی علیه السلام فرمود بار خدایا هر کس که این شهادت را می داند ولی آن را کتمان می کند او را از دنیا مبر مگر آن که بر او علامتی قرار دهی که به آن شناخته یعنی رسوا شود پس انس به برص دچار شد و براء نابیناگشت و جریر به گمراهی جاهلیت برگشت) و این قول را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن عساکر در تاریخ خود وسید حمیری در قصیده لامیه و زاهی در قصیده مشهور خود نقل نموده اند، و همچنین خوارزمی با سلسله سند از زاذان بن عمرو این حدیث را روایت نمود که علی علیه السلام در رحبه از مردی درباره حدیثی سوال کرد پس او تکذیب نمود و علی علیه السلام فرمود مرا تکذیب نمودی گفت تکذیب نکردم حضرت فرمود از خدا می خواهم اگر تکذیب کردی خداوند چشم تو را کور نماید او گفت بخواه و حضرت او را نفرین کرد و او یعنی آن بدبخت از رحبه خارج نشد مگر آن که چشمانش کور شده بود و این روایت را خواجه پارسا و نورالدین عبدالرحمن جامی نیز نقل کرده اند و ابن حجر آن را ازکرامات امیر المومنین بر شمرده است و همچنین وصابی آورده است که جمعی دیگر از محدثین نیز این کرامت را نقل نموده اند.

مناشده (تبادل سوگند) امیر المومنین در صفین در سال ۳۷ هجری:

ابوصادق سلیم بن قیس هلالی تابعی بزرگوار در کتاب خود عنوان نمود که علی علیه السلام در صفین در میان سپاه خود وگروهی از مردم و کسانی که از نواحی مختلف آمده بودند و همچنین از مهاجرین و انصار، بر منبر بالا رفت و پس از حمد وستایش خداوند فرمود ای گروه مردم فضایل و مناقب من بیش از حد شمارش است و من بعد از آنچه خداوند در کتاب خود در فضایل من نازل فرمود و نیز آنچه را رسول خدا (ص) در مناقب من فرموده است، من از تمامی این مناقب و فضیلتها وجهات برتری خود بر دیگران به چند مورد اکتفاء می کنم: آیا می دانید که خداوند در کتاب خود سابق را بر مسبوق برتری داده و احدی از این امت در راه خدا و رسول بر من پیشی نگرفته است. گفتند آری چنین است فرمود شما را به خدا سوگندمی دهم آیا هنگامی که از رسول خدا سوال شد از تفسیر قول

خداوند در آیات ..... (والسابقون السابقون اولئک المقربون.....) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این آیه را خدا نازل فرمود درباره پیامبران و اوصیا پیامبران و من افضل انبیاء ورسولان الهی و وصی من علی بن ابی طالب افضل اوصیاء است پس در این هنگام نزدیک هفتاد تن از اصحاب بدر که اکثرآنها از انصار و بقیه از مهاجرین بودند برخاسته و شهادت دادند که ما گواهی می نماییم که این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که در میان این شاهدان و گواهان ابوالهیثم بن تیهان، ابوایوب انصاری، و از مهاجران عمار بن یاسر، و.....، بودند پس فرمود شما را به خدا سوگند می دهم در مورد این تفسیر قول خدا که (یا ایها الذین آمنو اطیعوا الله و اطیعواالرسول و اولی الامر منکم) و قول دیگر خداوند تعالی (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا ..... تا آخر آیه) و همچنین این آیه که می فرماید (و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المومنین ولیجه .....، پس مردم از رسول خدا سوال کردند آیا مخصوص بعضی از مومنین است و یا شامل همه آنها هست، پس خدای عز و جل امر فرمود به پیامبر خود امر فرمود که به آنها بیاموزد و برای آنها تفسیر نماید امر ولایت را همانطور که نماز و روزه و زکوه و حج را تعلیم و تفسیر فرمود)، و مرا در غدیرخم منصوب نمود و فرمود: همانا خداوند مرا به ابلاغ امری دستور داده است که سینه ام به واسطه آن تنگ شده و ترسیدم که مردم مرا تکذیب نمایند ولی خدا چنانچه آن امررا ابلاغ نکنم، مرا تهدید به عذاب فرمود و آنگاه فرمود یا علی برخیز و آنوقت مردم را برای نماز جماعت دعوت کرد و نمازظهر را با آنان خواند و سپس فرمود ای مردم همانا خداوند مولای من است و من مولای مومنین هستم و اولی هستم (یعنی سزاوارتر) به آنها از خودشان پس هر کس را که من مولای اویم پس علی هم مولای اوست بار خدایا دوست بدار هر کس که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس را که او را دشمن بدارد و یاری کن آن کس را که او را یاری کند و خوار بفرما هر که او را خوار نماید، در آن هنگام سلمان از میان آن جمعیت برخاسته و گفت یا رسول الله چگونه ولایی، فرمود ولایی مانند ولاء من، پس هر کس را که من به او اولی (سزاوارتر) هستم از خودش پس علی علیه السلام هم اولی (سزاوارتر) به اوست از خودش و خدای متعال نازل فرمود این آیه را (..... الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا .....)، تا آن جا که راوی گوید در این زمان دوازده تن از اصحاب غزوه بدر برخاسته و گفتند ما شهادت می دهیم که آنچه را فرمودی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم .....، تا آخر حدیث که طولانی است و مشتمل بر فواید فراوان به عنایت حضرت الله جل جلاله.

احتجاج حضرت صدیقه طاهره فاطمه الزهرا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

شمس الدین ابوالخیر جزری در کتاب (اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب)، روایت نموده است با رعایت سلسله اسناد از بکر بن احمد قصری که که حدیث نمودند برای ما: فاطمه و زینب و ام کلثوم دختران موسی بن جعفر علیه السلام که آنهاگفتند حدیث نمود برای ما فاطمه دختر جعفر بن محمد صادق علیهما السلام که گفت حدیث نمود برای من فاطمه دختر محمد بن علی علیهما السلام و او گفت حدیث نمود برای من فاطمه دختر علی بن حسین علیهما السلام و او گفت حدیث نمودند برای من (فاطمه و سکینه)، دختران حسین بن علی علیهما السلام و آنها از ام کلثوم دختر فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که فاطمه علیه السلام دختر پیامبر فرمود: آیا فراموش کردید گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در روز غدیر که فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه)، و گفتار آن حضرت را که فرمود (به علی علیه السلام): (انت منیبه منزله هارون من موسی علیهما السلام)، این حدیث را حافظ بزرگوار ابوموسی مدینی با سلسله اسناد خود در کتاب خود (المسلسل بالاسماء) روایت نموده است .... (کلب گوید همین یک روایت که فواطم از آل النبی وحرم رسول خدا و ذریه او آن را از مظهر ذوالقربی یعنی صدیقه الکبری مولاتنا فاطمه الزهرا نقل نموده اند برای سعادت دنیا وآخرت ما و هر سالک به سوی حیات جاویدان کافی است)

احتجاج امام حسن در سال ٤١ هجری:

حافظ بزرگ ابوالعباس بن عقده با دقت در سلسله اسناد خود آورده که حسن بن علی علیه السلام پس از موافقت در صلح بامعاویه برای ادای خطبه برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند و ذکر نام جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به رسالت و نبوت فرمود: (همانا

ما اهل بیتی هستیم که خدای متعال ما را به اسلام گرامی داشت و ما را برگزید و از هر رجس و پلیدی ما را پاکیزه و منزه ساخت (آیات تطهیر) و از زمان آدم تا زمان جد من محمد صلی الله علیه و آله، مردم دو فرقه و دو گروه نشدند مگر آنکه خدا ما را در بهترین آن دو قرار داد و بعد از آنکه محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت و پیامبری مبعوث و قرآن را بر او نازل و به او امر کرد که مردم را به سوی خداوند دعوت نماید پس پدرم (علی علیه السلام)، اولین کسی بود که ایمان آورد. و تصدیق خدا و رسول نمود و خداوند در کتاب خود فرموده است، (افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد من هو .....)، پس جد من آنچنان کسی است که از پروردگار خود بر بینه پروردگار و پدرم علی علیه السلام، کسی است که پیروی می کند او را و او شاهد و گواهی است برای او .....، تا آن جا فرمود: این مردم از جد من شنیده اند که فرمود هیچ قوم و امتی زمام امور را بدست کسی نداد در حالی که داناتر از آن کس در میان آنها وجود داشته باشد، مگر آن که پیوسته امرآن امت به پستی می گراید تا بسوی آنچه آن را واگذاشته اند بازگشت نمایند و نیز از او شنیده اند که به پدرم فرمود: (انت منی به منزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی .....)، یعنی تو برای من به منزله هارون هستی به موسی جز آنکه پیامبری بعد از من نخواهد بود)، و دیدند و از او شنیده اند که در غدیر خم پدرم را منصوب کرده و به آنان فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه) و قندوزی حنفی نیز قسمتی از این خطبه را در کتاب ینابیع خود آورده و در این خطبه به حدیث غدیر استدلال و احتجاج شده است.

احتجاج امام حسین در سال ۵۸ هجری:

تابعی بزرگوار سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود آورده است که حسین علیه السلام در سال قبل از مرگ معاویه خطبه ای را در منی در حضور حدود هفتصد نفر از نزدیکان و اصحاب رسول خدا و تابعین که دویست نفر آنها را صحابه رسول خداتشکیل می دادند ایراد فرمود و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: (همانا این ستمکار یاغی یعنی معاویه بر سر ما و بر سرشیعیان ما آورد آن چه را که می دانید و دیدید و خبر آن به شما رسید، پس من می خواهم از شما سوال کنم اگر حق است تصدیق کنید و اگر خلاف آن است تکذیب نمائید، پس سخن مرا بشنوید و آن را مکتوب نمائید و ثبت کرده و به شهر و دیار خود برگردید و کسانی را که به آنان اعتماد دارید دعوت نموده حقایق در مورد ما را به آنان بیاموزید و ابلاغ کنید زیرا ما می ترسیم که این حقوق کهنه و متروک شده و از بین برود در حالی که خدای متعال نور خود را تمام و کامل می فرماید اگرچه کفار و ناسپاسان از آن اکراه داشته باشند، پس آن حضرت آنچه را که خداوند در قرآن کریم درباره اهل بیت نازل فرموده تلاوت و تفسیر نمود و آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره پدرش و مادرش و خودش و اهل بیتش فرموده بود بازگو و در هر جمله از فرمایشات آن حضرت حاضرین می گفتند: بار خدایا چنین است و آنان که از اصحاب رسول خداو مورد وثوق و تصدیق ما هستند این حدیث را نقل نموده و ما از آنها شنیده و به آن ایمان داریم و گواهی می دهیم .....)، تاآن جا که فرمود به خدا سوگند می دهم شما را که آیا آگاهی دارید که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام رادر روز غدیر خم منصوب فرمود و امر ولایت او را اعلام و دستور داد تا حاضر به غایب ابلاغ نماید گفتند آری به این جریان آگاه و مطلع و بر آن گواهیم و .....، الی آخر

احتجاج عبدالله بن جعفر بر معاویه:

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب گفت: نزد معاویه بودم و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و فضل بن عباس نیز نزد معاویه بودند معاویه به حرف من توجه کرده و گفت چقدر حسن و حسین را بزرگ می شماری و اگر نه این بود که فاطمه علیه االسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است می گفتم تو و پدرت و مادرت از آنها بهترید پس در جواب او گفتم ای معاویه تو غافلی از آنچه من از رسول خدا درباره آنها شنیده و حفظ کرده ام، گفت بگو که به خدا قسم تو نه دروغ می گویی نه مورد اتهام هستی، گفتم آن چه من در این موضوع می دانم بیشتر از گمان توست گفت اکنون که خدا او را کشته و جمع شما را مبدل به تفرقه نموده و امر خلافت به اهلش رسیده تو حدیث کن که ما باکی از آنچه بگویی نداریم و آنچه که به شماره آوری زیانی به ما نمی رساند، پس من گفتم ای معاویه از رسول

خدا در تفسیر این آیه از قرآن سؤال شد، (و ما جعلنا الرویا التی اریناک الافتنه للناس و الشجره الملعونه فی القرآن)، فرمود همانا دیدم دوازده تن از پیشوایان گمراهی را که بر منبر من بالا و پایین می روند و امت مرا به سیر قهقرایی می برند و شنیدم از آن حضرت که می فرمود همانا فرزندان ابی العاص زمانی که تعدادشان به پانزده نفر برسد کتاب خدا را مورد تجاوز و تحریف قرار می دهند و بندگان خدا را بردگان خود می نمایند و مال خدا را ثروت شخصی خود می دانند، ای معاویه همانا از رسول خدا صلی الله علیه آله شنیدم در حالی که بر منبر بود و من در برابر او بودم و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید و سعد بن ابی وقاص و سلمان فارسی و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام نیز در پای منبر بودند که آن حضرت فرمود آیا من بر مومنین اولی نیستیم از خودشان، گفتیم بلی یا رسول الله و فرمود آیا زنان من مادران شما نیستند گفتیم بلی یا رسول الله، پس فرمود من کنت مولاه و فعلی مولاه و... و با دست خود بر شانه علی علیه السلام زد و فرمود علی پس از من اولی (سزاوارتر) است به مومنین از خودشان و با وجود او برای آنان امری و اختیاری نیست و پس از علی پسرم حسن اولی به مومنین است از خود آنها و پس از حسن پسرم حسین اولی به مومنین است از خود آنها و .....، پس معاویه گفت ای پسر جعفر سخن بزرگ گفتی پس اگر آنچه گفتی راست باشد امت محمد صلی الله علیه و آله از مهاجر و انصار همگی جز شما اهل بیت و دوستان و یاران شما هلاک شده اند. گفتم قسم به خدا آن چه گفتم بحق و مطابق واقع بود و آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله استماع کرده ام پس معاویه رو به سوی حسن و حسین علیهم السلام و ابن عباس نمود و گفت فرزند جعفر چه می گوید، ابن عباس گفت اگر ایمان به گفته های او نداری بفرست به دنبال آن کسانی که او نام برد و از آنها سوال کن پس معاویه به دنبال عمر بن ابی سلم و اسامه بن زید فرستاده و چون آمدند از آنها سوال کرده و آنها شهادت دادند که آنچه را که فرزند جعفر گفت خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند، همانطور که او شنید و گفت ..... الی آخر حدیث.

احتجاج برد بر عمر و عاص:

(مضمون) ابو محمد ابن قتیبه در کتاب خود نقل می نماید: که مردی از همدان به نام برد به نزد معاویه آمد و عمروعاص در حضور آنان به علی علیه السلام جسارت کرد و پس برد به او گفت همانا بزرگان ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند که در حق علی فرمود (من کنت مولاه فعلی مولاه)، آیا این مطلب حق و درست است یا نادرست و باطل؟ عمروعاص گفت حق و درست است و من بر آنچه شنیده ایم می افزایم و می گویم احدی از صحابه رسول خدا نیست که فضایل ومناقبی چون فضایل و مناقب علی برای او باشد، پس برد هراسان و بی تاب شد و عمر و عاص ادامه داد ولی علی مناقب خود را به سبب اقدامی که درباره عثمان نمود تباه کرد، برد سؤال کرد آیا علی علیه السلام خود عثمان را به قتل رساند یا امر به قتل عثمان نمود، عمروعاص جواب داد نه امر کرد نه خود بقتل رساند، ولی پناه داد قاتل او را و منع کرد از دست یافتن به قاتل او، پس برد گفت آیا با این وجود، همه مردم با او بیعت کردند، گفت آری برد گفت تو چرا از این بیعت خارج شدی، گفت من او را در قتل عثمان متهم می دانم، برد گفت تو خود نیز مورد چنین اتهامی واقع شدی عمروعاص گفت آری و به همین دلیل به فلسطین رفتم پس جوان نامبرده (برد) به سوی قوم و قبیله خود بازگشت و به آنها گفت ما به سوی قومی رفتیم و علیه آن قوم از لفظ و گفتار خودشان علیه آنان برهان گرفتیم که علی علیه السلام بر حق است پس همه از او پیروی کنید.

احتجاج عمر بن عاص بر معاویه:

خطیب خوارزمی در کتاب مناقب خود نامه ای را ذکر نموده که معاویه به عمروعاص نوشته و از او برای جنگ با علی علیه السلام در صفین یاری خواسته است، پس عمروعاص پاسخ جواب معاویه را مرقوم کرده که قسمتی از آن چنین است (..... واما آنچه که به ابی الحسن علی علیه السلام، برادر و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مبنی بر ستم نمودن و حسادت او بر عثمان نسبت دادی و

صحابه را فاسق خواندی و تصور نمودی که او آنها را وادار به کشتن عثمان نمود ..... که البته این مطلب خلاف واقع است و این گمان عین گمراهی است، وای بر تو ای معاویه آیا نمی دانی که او جان خود را در راه رسول خدا فدا نموده و در جایگاه او برای نجات آن حضرت خوابید و او بود که در اسلام و هجرت بر سایرین سبقت دارد و رسولخدا در حق او فرمود: علی از من است و من از علی هستم و جایگاه او به من مانند منزلت هارون است به موسی، جز آن که پس ازمن پیامبری نیست و درباره او در غدیر خم فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه و... الی آخر).

احتجاج عمار بن یاسر بر عمروعاص در روز صفین به سال ۳۷ هجری:

نصر بن مزاحم کوفی در کتاب خود و در حدیثی طولانی از عمار بن یاسر روایت نموده است که او در روز صفین به عمروعاص گفت: ..... (که رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فرمود که با ناکثین یعنی پیمان شکنان جنگ کنم و من با آنهایعنی اصحاب جمل، طلحه و زبیر و یارانش جنگ کردم و مرا فرمود که با قاسطین یعنی منحرفین از راه حق روبرو شوم و شما آن گروه هستید و اما مارقین یعنی آنهایی که از دین خدا بیرون رفته اند، نمی دانم آنان را درک می کنم یا نه پس ای ابتر(یعنی بلاعقب) آیا تو نمی دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با علی علیه السلام فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه و اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انا مولی الله و رسوله و علی بعده و لیس لک مولی)، پس عمروعاص در پاسخ گفت ای ابوالیقظان (کنیه عمار) چرا مرا دشنام می دهی؟ ..... و ابن ابی الحدید نیز در کتاب شرح نهج البلاغه خود آن را ذکرکرده است.

احتجاج اصبغ بن نباته در مجلس معاویه در سال ۳۷ هجری:

اصبغ بن نباته روایت می نماید که امیر المومنین علی علیه السلام در ایام جنگ صفین نامه ای را به معاویه فرستاد پس من بر او وارد شدم در حالیکه یاران او در چپ و راست او نشسته بودند و معاویه پس از خواندن نامه حضرت علی علیه السلام گفت همانا علی قاتلان عثمان را به ما تسلیم نمی کند و آنگاه اصبغ گوید: من به او گفتم ای معاویه خون عثمان را بهانه نکن، خودمی دانی که جویای قدرت و حاکمیت هستی و اگر می خواستی او را یاری می کردی ولی مترصد فرصت و در انتظار قتل او بودی تا این امر را دستاویز مقاصد خود قرار دهی و اصبغ گوید بعد از این کلام، معاویه در خشم شد و من برای این که خشم او را زیادتر کنم رو به ابوهریره کردم و گفتم ای صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، من تو را سوگند می دهم به آن خداوندی که معبودی جز او نیست و دانای آشکار و نهان است و به حق حبیب او مصطفی که مرا خبر دهی آیا روز غدیر را درک نمودی و حضور داشتی، ابو هریره پاسخ داد بلی حاضر بودم، گفتم چه شنیدی گفت شنیدم که رسول خدا می فرمود (من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و النصر من نصره، و اخذل من خذله)، پس به اوگفتم ای اباهریره تو با دوست او دشمن شدی و با دشمن او دوست شدی، پس در این موقع ابوهریره آه و نفس بلندی حاکی از تاسف کشیده و گفت انا لله و انا الیه راجعون، این روایت را حنفی در مناقب و ابن جودی در تذکره نیز ذکر نموده اند.

مناشده یعنی تبادل سوگند جوانی در مسجد کوفه با ابو هریره در حدیث غدیر:

ابویعلی موصلی با سلسله اسناد از ابی یزید داوود اودی و او از پدرش نقل می نماید که ابوهریره داخل مسجد کوفه شد پس مردم در گرداگرد او جمع شدند و آنگاه جوانی برخاسته و به ابوهریره گفت تو را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای که فرمود (من کنت مولاه فعلی مولاه ..... الی آخر)، ابو هریره گفت من شهادت می دهم که رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه ..... الی آخر)، این روایت را ابوبکر هیثمی و ابن کثیر در آثار خود آورده و ابن ابی الحدید در ادامه حدیث آورده که آن جوان گفت پس من خدا را گواه می گیرم که به تحقیق تو دشمن او را به دوستی و دوست او را به دشمنی انتخاب کردی و سپس از نزد او برخاست.

مبادله سوگند و منا شده مردی با زید بن ارقم:

از ابی عبدالله شیبانی رضی الله عنه روایت شده که گفت من زمانی در نزد زید بن ارقم بودم ناگاه مردی آمد و پرسید کدامیک از شما زید بن ارقم است پس زید را به او نشان دادند، آن مرد روی به او کرده و سوال کرد تو را سوگند دهم به آن خداوندی که معبودی جز او نیست آیا شنیدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه ..... الی آخر) زید گفت آری، (موده القربی، ینابیع الموده).

مبادله سوگند (مناشده) مرد عراقی با جابربن عبدالله انصاری:

علامه گنجی شافعی در کتاب کفایه خود با رعایت و ذکر سلسله اسناد از عبدالله بن محمد بن عقیل روایت نموده است که من در نزد جابر بن عبدالله انصاری بودم (مضمون)، پس مردی از اهل عراق وارد شد و به جابر گفت ای جابر تو را به خدا سوگند می دهم که آن چه را دیدی و شنیدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله از غدیر خم برای من حدیث کن، پس جابر گفت در جحفه در غدیر خم بودیم که رسول خدا در بین انبوه مردم از خیمه بیرون آمد و سه بار به دست خود اشاره کرد و سپس دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه.....)، حموینی در فراید و ابن کثیر هم تاریخ خود این حدیث را نقل کرده اند. در ادامه حضرت علامه شواهدی را از بکارگیری تعصبات نابجا و دخل و تصرف های ابن کثیر و عدم رعایت امانت او را در نقل احادیث بیان نموده است و ....

احتجاج قیس بن سعد بر معاویه در سال حدود ۵۰ هجری:

معاویه در زمان تصدی خلافت خود به قصد زیارت بیت قصد حجاز نموده (بعد از شهادت امام حسن بن علی علیه السلام) وبه مدینه آمد، پس اهل مدینه به استقبال او رفته و در این زمان بین او و قیس بن سعد بن عباده انصاری صحابی جلیل القدررسول خدا، ملاقاتی رخ داد که در ضمن آن قیس فرمود: (..... و بجان خودم سوگند که با وجود علی علیه السلام و فرزندان او بعد از آن حضرت، برای احدی نه از انصار و نه از قریش و نه برای کسی از عرب و عجم در خلافت حقی نیست پس معاویه در خشم شده و گفت ای پسر سعد این مطلب را از که گرفته ای و از که روایت می کنی و از چه کسی شنیده ای آیا از پدرت شنیدی قیس فرمود: بلکه از بالاتر از پدرم شنیدم معاویه گفت او کیست؟ گفت او علی بن ابی طالب علیه السلام است که او عالم و صدیق این امت و کسی است که خداوند در حق او در کتاب خود فرموده است (قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب)، پس قیس پیوسته هر آیه که در فضیلت و شأن علی علیه السلام در کتاب خدا نازل شده بود همه را ذکر کرد پس معاویه گفت صدیق این امت ابوبکر و فاروق این امت عمر و آن که در نزد او علمی از کتاب استعبدالله بن سلام است قیس گفت سزاوارترین افراد به این نام ها آن کسی است که خدا درباره او نازل فرمود: (افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه)، و نیز آن کس که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم نصب فرمود و گفت (من کنت مولاه اولی به من نفسه فعلی مولاه به من نفسه)، و در غزوه تبوک به او فرمود: (جایگاه تو به من به منزله جایگاه هارون است نسبت به موسی جز آن که پیغمبری پس از من نخواهد بود).....

احتجاج دارمیه حجونی بر معاویه در سال حدود ۵۰ هجری:

زمخشری روایت نموده است که معاویه حج رفت و در آن جا در جستجوی زنی به نام دارمیه حجونی بود این زن از شیعیان علی علیه السلام و تنومند و سیاه چرده بود، پس از آن که نزد معاویه آمد در ضمن گفتگو، معاویه به او گفت می دانی برای چه ترا احضار کردم گفت سبحان الله من عالم به غیبت نیستم، معاویه گفت می خواستم از تو بپرسم چرا علی را علیه السلام را دوست داری و از او پیروی کرده و مرا دشمن داشته و با من دشمنی می کنی، و او گفت ای معاویه مرا از دادن پاسخ این سؤال معاف می نمایی گفت نه گفت حال که معاف نیستم، آگاه باش و بدان من علی علیه السلام را دوست دارم زیرا در بین مردم به عدالت رفتار و قسمت بیت المال را بطور مساوی انجام می داد و تو را دشمن دارم برای این که با کسی که به امر خلافت سزاوارتر از تو است نبرد کردی و به دنبال چیزی بودی که به تو تعلق نداشت و از علی علیه السلام پیروی نمودم برای این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم با حضور تو رشته ولایت او را بست و نیز برای این که آن حضرت مسکینان را دوست داشت و اهل دین را بزرگ می شمرد و با تو دشمن هستم برای این که موجب خونریزی و اختلاف کلمه در بین مسلمین گردیدی و در قضاوت ستم نموده و به دلخواه خود داوری کردی ..... تا پایان حدیث. (خدایا سلام و رحمت و رضوان ابدی خود را بر حضرت دارمیه و دیگر خداپرستانی چون او که اینگونه در برابر ظالمان مستحق دوزخ جاوید الهی اقامه دلیل و برهان و ..... نموده اند، نثار و ایثار بفرما و در بهشت خلد خود در بهترین درجات ساکن و ما را هم از شفاعت آنان برخوردار بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

احتجاج عمرو اودی بر نکوهش کننده علی:

شریک بن عبدالله نخعی به واسطه از عمرو بن میمون اودی روایت نموده است که در محضر او (یعنی عمرو) از علی بن ابیطالب نام برده شد (مضمون)، او گفت گروهی نسبت به آن جناب یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام سخنان ناروا می گویند، و قطعاً این گروه آتش گیره جهنم (و اصحاب دوزخ) هستند و من بطور تحقیق از بزرگان از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در بین آنان حذیفه بن یمان، کعب بن عجره هستند شنیدم که می گفتند که به تحقیق عطا شده است به علی علیه السلام چیزهایی (یعنی عطایا و موهبت هایی) که به هیچ بشری داده نشده است، همسر او فاطمه است که سیده نساء العالمین است که مثل او نیست و چه فردی شنیده که در خلق اولین و آخرین آقایی مثل او همسری چون فاطمه داشته است و اوست که پدر حسن و حسین علیهم السلام است که سرور جوانان اهل بهشت هستند از اولین و آخرین، وای مردم کیست که برای او مثل آن دو فرزند بوده باشد و او کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر همسر اوست و او وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است در میان خاندان و همسران او و همچنین او کسی است که تمام درهایی که از حجره اصحاب رسول خدا و کسان و خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله، به مسجد رسول خدا باز بود به امر خدا بسته و مسدود شد جز درب خانه او یعنی علی علیه السلام که درب خانه او همانند درب خانه رسول خدا به مسجد به امر خدا باز ماند و او کسی است که در جنگ خیبر پرچم را بدست گرفته و دروازه قلعه خیبر را به تنهایی از جای خود کنده و در حالی که دچار درد چشم بود رسول خدا صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکش را به چشمان او زد و بهبودی یافت، بطوری که بعد از آن در اثر معجزه پیامبر، هیچ گاه بیماری و درد چشم به آن حضرت عارض نشد و هیچ سردی و یا گرمی در وجود آن حضرت اثر نداشت و او است صاحب روز غدیر است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز تصریح به نام او کرد و امت را ملزم به ولایت او فرمود و اهمیت و عظمت او وجایگاه او را به مردم اعلام کرد و به آنها فرمود: (فمن کنت مولاه فعلی مولاه و...)، تا پایان سخن

احتجاج عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی (متوفی در سال ۱۰۱ هجری):

حافظ ابونعیم (کلب گوید حافظ در اصطلاح حدیث بر کسی اطلاق می شود که حداقل یکصد هزار حدیث را حفظ باشد و عذر تقصیر اگر در ذکر نام بعضی از بزرگان این کلمه سهواً حذف شده است)، با ذکر سلسله اسناد از یزید بن عمر بن مورق نقل نموده است که من در شام بودم در زمانی که عمر بن عبدالعزیز به مردم بخشش می نمود، پس من نزد او رفتم از من سوال کرد تا اینکه به او گفتم که من از

قریش و بنی هاشم و از پیروان و دوستان علی علیه السلام هستم پس گفت آیا می دانی علی کیست؟ و ساکت شد، پس دست خود را بر سینه نهاد و گفت من نیز قسم به خداوند که از دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام هستم و سپس گفت عده ای برای من حدیث نمودند که از رسول خدا صلی آله علیه و آله شنیدند که درحق او فرمود (من کنت مولاه فعلی مولاه...)، پس برای بزرگداشت او، خطاب به خادم خود نموده و دستور داد تا عطا و بخشش خود را بجای درهم برای او از دینار تعیین و به خیر او را روانه نمود، ..... این روایت را ابوالفرج و ابن عساکر و حموینی و جمال الدین زرندی و سمهودی نیز در تالیفات خود مذکور ساخته اند.

احتجاج مامون خلیفه عباسی بر فقهاء:

ابوعمرابن عبدربه از اسحاق بن ابراهیم روایت نموده است. ..... که گفت: یحیی بن اکثم که قاضی القضاه بود، مرا و عده ای از یاران مرا احضار کرد و گفت که امیر المومنین (مامون) مرا امر کرد که فردا مقارن فجر، چهل نفر را که همه آنها فقیه و باصلاحیت باشند را حاضر نمایم و روز بعد و پس از حضور نزد مأمون و بعد از طی مراحل و تشریفات اداری به ما اعلام کردکه مامون شما را برای مناظره احضار کرده و عقیده دینی او در مقابل خداوند اینست که علی بن ابی طالب علیه السلام بهترین خلفای الهی بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سزاوارترین مردم به خلافت است، پس اسحاق گفت، من رو به مامون نموده گفتم یا امیر المومنین در میان ما کسانی هستند که نسبت به آنچه که درباره علی علیه السلام فرمودید سابقه ومعرفتی ندارند، و در این حال ما را برای مناظره دعوت فرمودید، مامون گفت برای سوال وجواب مختاری پس اسحاق گوید من گفتم این عقیده و گفتار امیرالمومنین در خصوص علی علیه السلام بر چه مبناء و دلیل است؟ مامون گفت مردم به چه دلیل بر یکدیگر فضیلت می یابند، گفتم به انجام کار های خوب و پسندیده، گفت راست گفتی، حالا به من خبر بده از دو نفرکه یکی در عهد و زمان رسول خدا برتری یافته و سپس آن دیگری عملی بنماید که دارای فضیلت باشد پس آیا این فرد در فضیلت به شخص اول می رسد پس اسحاق می گوید من خاموش شدم، سپس گفت چنین نخواهد شد پس مامون گفت آیا حدیث و داستان ولایت را می دانی گفتم بلی و روایت کردم، پس مامون گفت حدیث غدیر بر گردن عمر و ابوبکر چیزی را قرار می دهد که بر عهده علی نسبت به آن دو نیست. یعنی آنها ملزم می کند که علی را مولای خود بدانند ولی عکس آن صادق نیست و گفت من گفتم مردم می گویند که داستان غدیر به سبب زید بن حارثه بوده و برای جریانی که بین او و علی علیه السلام بوجود آمده بود، مامون گفت آیا رسول خدا در حجه الوداع در غدیر نفرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه...)، را وآیا مگر کشته شدن زید بن حارثه قبل از واقعه غدیر نبوده است، پس چرا چنین سخنان بی اساس را می پذیری و نیز ابن مسکویه در تالیف خود نامه ای را از مامون خطاب به بنی هاشم نقل می کند که در آن آمده است، (و... احدی از مهاجرین به خدمت و فداکاری نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله چون علی بن ابی طالب اقدام ننمود...، او بود که در کوبیدن شرک از همه سخت تر بود... او صاحب ولایت است در حدیث غدیر خم و دارنده مقام انت منی به منزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی .....).

کلام مسعودی:

ابوالحسن مسعودی در مروج الذهب خود گوید:

چیزهایی که اصحاب رسول خدا به سبب آن استحقاق فضیلت بر دیگری را می یافتند همانا...، که در تمام این مزایا علی بالاترین آنها را دارا بوده تا آنجا که.....، و بالاخره این فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه...)، و دعای آن حضرت زمانی که انس مرغ بریانی ر ا برای حضرت آورد و رسول خدا دعا فرمود که خدایا محبوبترین خلقت را بر من داخل فرما تا با من از این مرغ بخورد که در نتیجه این دعا، علی علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و داخل شدو....

غدیر در کتاب عزیز قرآن:

باید دانست که مشیت و اراده مولی یعنی ذات اقدس باری سبحانه بر این تعلق یافت که داستان غدیر همیشه باقی بماند لذاپیرامون آن واقعه آیاتی را نازل فرمود:

آیه تبلیغ: سوره مائده:

«یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس» ..... وحی خداوند در ساعت پنجم روز هجدهم ذیحجه در دهم سال هجرت و در حجه الوداع، بواسطه جبرئیل بر آن حضرت فرمود آمد و پیام آورد که:

(ای فرستاده خدا ابلاغ کن آنچه را که درباره علی علیه السلام از جانب پروردگارت بتو نازل شد و اگر این امر را اجرا ننمایی رسالت خود را انجام نداده ای... تا آخر آیه) و همچنین خبر داد که خداوند او را از کید و مکر بدخواهان نگهداری خواهد فرمود که این موضوع هم مورد اتفاق نظر همگانی امت است ولی در این مقام فقط به احادیث اهل سنت استدلال و احتجاج می شود.

۱. حافظ ابوجعفر محمد بن جریر طبری متوفی ۳۱۰، که با اسناد خود در کتاب الولایه، این حدیث را از زید بن ارقم روایت نموده است (به این مضمون) که چون رسول خدا صلی الله و علیه و آله در بازگشت از حجه الوداع به غدیر خم رسید هنگام ظهر بود پس همه برای نماز ظهر آماده شدیم سپس رسول خدا خطبه ای ایراد نموده و ضمن آن فرمودند: (همانا خداوند این آیات را نازل فرمود است و جبرئیل از سوی پروردگار امر فرمود که بگویم علی ابن ابی طالب برادر من، وصی من، خلیفه من و پیشوای بعد از من است و من از جبرییل خواستم که پروردگار، مرا از انجام این امر معاف فرماید زیرا می دانستم که افرادکم تقوی و موذیان و ملامت کنندگان فراوان و زیادند...، تا جایی که به توهین و اهانت مرا گوش و اذن نامیده اند و خداوند متعال ضمن این آیه (و منهم یوذون النبی و...) آنان را نکوهش کرده...، که من می توانم نام آنان را ببرم و معرفی کنم ولی با پاره نکردن پرده آبرو آنها به کرامت خود افزودم پس خدای متعال راضی نشد جز به ابلاغ این امر، پس ای گروه مردم بدانید... هر کس با او مخالف نماید از رحمت خدا دور است و هر کس او را تصدیق کند مشمول رحمت خداوند است...، و همچنین امامت در فرزندان من از صلب اوست که تا روز قیامت برقراراست و حرامی نیست مگر آن چه را که خداوندرسولش و آنان (یعنی علی و امامان از نسل او) حرام نموده اند، علمی نیست مگر آن که خدای متعال آن را در من جمع و من

آن را به علی علیه السلام منتقل نمودم...، خداوند هرگز توبه احدی از آن گروه که او را انکار نمایند، نپذیرفته و او را نمی آمرزد و بر خداوند حتم و واجب است که او را تا ابد الآباد به عذاب دردناک مبتلا کند و بدانید که او بعد از من افضل از تمام مردم است و تا آن زمان و مادامی که رزق بندگان نازل می شود و خلق جهان باقی هستند هر آن کس که مخالفت او نماید از رحمت خدا دور است، این گفتار من از جبرئیل و از خداوند است پس هر کس نگران آخرت خود باشد، بیندیشد که برای فردای خود چه پیش فرستاده است و هرگز کسی نمی تواند کتاب خدا قرآن را تفسیر صحیح و درست نماید مگر کسی را که من دست او را گرفته و بازوی او را بلند کرده ام به شما او را نشان می دهم و سپس دست و بازوی علی علیه السلام را گرفته وفرمود هر کس را که من مولای اویم این علی مولای اوست.، ای مردم این علی برادر من و وصی من و فراگیرنده علم من و جانشین من است و مولی است بر هرکس که بمن و بر تفسیر کتاب پروردگار من یعنی قرآن ایمان آورده است،

(کلب گوید: ای حضرت علامه امینی ای مولا ومقتدای دانا و ای کسی که دانش کتاب غدیر تو، فضای زمان و مکان را بگونه ای شکاف داده که گویا ما در نزد رسول خدا و امیرالمومنین حاضر هستیم و صدای آنان را می شنویم و پاسخ اصحاب رسول خدا و یاران او را می شنویم و شاد می شویم به یاری آن حضرت و غمگین می شویم از عمل کسانی که او را یاری ننمودند، خداوند ما را از شفاعت شما و آن حضرت بهره مند و خدمت ناقابل مرا را به درگاه شما بپذیرد، آمین، آمین، آمین یا رب العالمین، ای مولای کریم و بزرگوار،

من از خداوند می خواهم که در این خلاصه نویسی برکات عظیم خود را قرارداده و نوکری و خادمی مرا به درگاه شما مورد قبول قرار دهدو روح بلند تو و تمامی مقدسین در این کار مددکار من باشد آمین، آمین، آمین یا رب العالمین، ای مجاهد عالیقدر، من یقین دارم و بر من مسلم و قطعی است، که اگر آن وجود متعالی و امثال شما به امکانات پیشرفته علمی امروز دسترسی داشتید، قطعاً و یقیناً این اثر دارای عجایب غیرقابل انکار و غیرقابل تصور دیگر نیز می گردید و نیز بی تردید آثار بسیار گرانبها و بی بدیل دیگری را نیز بر آن اضافه و تقدیم خداوند می نمودید، و لذا این کتاب شریف الغدیر با توجه به عدم وجود این امکانات که در واقع خلاصه نمودن یک عمر سیصد ساله در سی سال است، گواهی صادق و شاهدی عادل بر همت عالی و مجاهدت بی نظیر و علوم فراگیر آن مقام معظم بوده است، سلام، رحمت و رضوان و برکات حضرت الله بر روح و روان و وجود پدر و مادر شما و وجود مبارک شما نازل باد تا ابدالآباد آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

و در روایتی افزود، (بار خدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را و لعنت فرما هر که او را منکر شود، و غضب فرما بر کسی که حق او را انکار نماید. بار خدایا تو نازل فرمودی هنگام آشکار کردن این امر برای علی، این آیه را (الیوم اکملت لکم دینکم) (با مامته)، یعنی کامل ساختم برای شما دین شما را، به سبب امامت او، پس آگاه باشید هر کس و هر گروهی که به پیشوایی او و پیشوایان وآن امامان که از فرزندان من و از نسل اوهستند تا روز قیامت تن ندهند، اعمالشان حبط و نابود می شود و آنان همیشه و تا ابدالآباد در آتش خواهند بود....، و بدانید که درباره علی نازل شده است (والعصر، ان الانسان لفی خسر) و ..... ای مردم آگاه باشید و ایمان بیاورید به خدا و رسول او و به نوری که با او نازل شده است....، و آن نور خداوند در من است و سپس در علی علیه السلام و بعد از او در نسل او است تا قائم مهدی، ای مردم بزودی بعد از من امامان و پیشوایانی خواهند بود که مردم را به سوی آتش دعوت می نمایند و روز قیامت کسی آنان را یاری نمی کند و خداوند و من از آنان بیزاریم و آنها و یاوران و پیروانشان در پست ترین درجات جهنم خواهند بود و زود است که امر خلافت را برخلاف اراده حق به پادشاهی تبدیل خواهند نمود پس در این زمان ای گروه جن و انس خداوند به مجازات شما می پردازد و به سوی شما شراره های آتش و مس گداخته روان می سازد و در این هنگام هرگز روی یاوری و رستگاری و سعادت نخواهید دید ..... الی آخر حدیث

۲- حافظ ابن ابی حاتم ابو محمد حنظلی رازی متوفی ۳۳۰ همین تفسیر را نقل و روز غدیر و ..... را بطور کامل و مفصل شرح نموده است.

۳- حافظ ابوعبدالله محاملی متوفی ۳۳۰، او نیز در کتاب امالی خود با ذکر سلسله اسناد همین روایت غدیر را با همین مضمون و شرح مفصل از ابن عباس نقل نموده است.

۴- حافظ ابوبکر فارسی شیرازی متوفی حدود ۴۰۷، او نیز با ذکر سلسله اسناد این روایت را با شرح و بسط مفصل نقل نموده است.

۵- حافظ ابن مردویه متوفی حدود ۴۱۶، او نیز با ذکر سلسله اسناد خود، از ابی سعید خدری این روایت را نقل نموده و نیز با سلسله اسناد دیگر نیز آن را از ابن مسعود روایت نموده که ابن مسعود گوید: (ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را چنین تلاوت نمودیم (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المومنین و ان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس) و همچنین با ذکر سلسله اسناد همین روایت را از ابن عباس نیز نقل می نماید و گفت که ابن عباس پس از این روایت می گوید: (بعد از این اعلام بخدا سوگند واجب شد (ولایت علی علیه السلام بر گردن آن گروه)، و نیزحسان بن ثابت در قصیده خود با طلیعه (یناديهم یوم الغدیر نبیهم.... تا رضیتک من بعدی اماما و هادیا)، و از زید بن علی روایت شده است که چون جبرئیل امر ولایت را آورد، عرصه بر پیامبر صلی الله علیه و آله تنگ شد و فرمود: قوم من تازه ازجاهلیت به اسلام گراییده اند و سپس این آیات نازل شد.

۶- ابواسحاق ثعلبی نیشابوری متوفی به حدود ۴۲۷، در کتاب تفسیر خود از ابی جعفر امام باقر روایت نموده است که معنی آیه مزبور چنین است (تبلیغ نما آنچه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شده در برتری و فضل علی)، و پس از نزول این آیه دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه ..... الی آخر)، و ثعلبی نیز این روایت غدیر را با ذکرسلسله اسناد از ابن عباس نیز نقل نموده است.

۷- حافظ ابو نعیم اصفهانی متوفی ۴۳۰ نیز در تالیف خود از عطیه این روایت غدیر را نقل نموده است که .....

۸- ابوالحسن واحدی نیشابوری متوفی ۴۶۸ نیز از ابی سعید خدری این روایت را نقل نموده و آورده که این آیات درباره علی بن ابی طالب رضی الله عنه نازل شد. و .....

۹- حافظ ابو سعید سجستانی متوفی ۴۷۷ در کتاب خود به نام ولایه، با سلسله اسناد از چندین طریق این حدیث شریف را ازابن عباس آورده است که .....

۱۰- حافظ حاکم حسکانی نیز با ذکر سلسله اسناد این روایت را از ابن عباس و هم جابر انصاری نقل نموده است که .....

۱۱- حافظ ابن عساکر شافعی متوفی ۵۷۱ نیز با ذکر سلسله اسناد خود از ابی سعید خدری این روایت غدیر را نقل نموده است که .....

۱۲- ابوالفتح نطنزی در کتاب خود به نام خصایص العلویه از دو امام محمد باقر و جعفر بن محمد صادق علیهم السلام این حدیث شریف غدیر را نقل نموده است که .....

۱۳- فخر الدین رازی شافعی متوفی ۶۰۶، در جلد سوم تفسیر کبیر خود این روایت را نقل و سپس تبریک و تهنیت خلیفه دوم را ذکر می کند که (..... عمر رضی الله عنه او را یعنی علی علیه السلام را ملاقات کرد و گفت گوارا باد تو را ای پسر ابیطالب که مولای من و مولای هر مردو زن مومن گردیدی)، و این قول از ابن عباس و براء بن عازب و محمد بن علی نیز نقل گردیده است.

۱۴- ابوسالم نصیبی متوفی ۵۶۲، این روایت را در کتاب خود از ابی سعید خدری رضی الله عنه نقل می نماید که گفت....۱۵

۱۵- حافظ عزالدین رسعنی موصلی متوفی ۶۶۱ در کتاب تفسیر خود با ذکر سلسله اسناد از ابن عباس رضی الله عنه این حدیث غدیر را روایت نموده است که .....

۱۶- شیخ السلام ابو اسحاق حموینی متوفی ۷۲۲ از اساتید سه گانه خود، با ذکر سلسله اسناد از ابی هریره این روایت غدیر رانقل نموده است که گفت.....

۱۷- سید علی همدانی متوفی ۷۸۶ از قول براء بن عازب رضی الله عنه روایت غدیر را نقل نموده است که گفت....

۱۸- بدر الدین ابن عینی متوفی ۸۵۵ حدیث غدیر را با ذکر سلسله اسناد از حافظ واحدی، مقاتل، زمحشری و آورده ....

و گفت که ابو جعفر محمد بن علی بن حسین روایت غدیر را چنین نقل نموده است که....

۱۹- نورالدین ابن صباغ متوفی ۸۵۵، در کتاب خود روایت غدیر را با ذکر سلسله اسناد از ابی سعید خدری نقل نموده است که می گوید .....

۲۰- نظام الدین قمی نیشابوری از ابی سعید خدری روایت غدیر را نقل نموده است و اقوال مختلفی را در ذکر سلسله آن نقل نموده است که رسول خدا فرمود .....

۲۱-کمال الدین میبدی متوفی ۹۰۸ از قول ثعلبی روایت غدیر را نقل نموده و در ضمن آنرا تحسین و تایید نیز نموده است وگفته....

۲۲- جلال الدین سیوطی متوفی ۹۱۱، با دقت در سند، روایت غدیر را نقل نموده است و گفته است...، و نیز عبد بن حمید و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ از مجاهد و ابن مردویه و ابن عساکر و ابن ابی حاتم از ابی سعید خدری با دقت در سند آن را نقل نموده اند، با این مضمون که (ای رسول ما ابلاغ کن ولایت علی را بر مومنین و اگر ابلاغ نکنی رسالت خود را انجام ندادی و خدا ترا از مردم حفظ خواهد کرد.)

۲۳- سید عبدالوهاب بخاری متوفی ۹۳۲، روایت غدیر را نقل و پس از ذکر آن، موضوع تهنیت عمر را نیز آورده و مذکورنموده که ابو نعیم و ثعالبی نیز آنرا نقل نموده اند.

۲۴- سید جمال الدین شیرازی متوفی ۱۰۰۰، روایت غدیر را از ابن عباس نقل نموده و گفته است و.....

۲۵- محمد محبوب العالم در تفسیر مشهور خود به نام (شاهی) روایت غدیر را نقل نموده و می گوید....

۲۶- میرزا محمد بدخشانی در کتاب خود می گوید، آیاتی که در شأن امیرالمومنین علی ابی طالب کرم الله وجهه نازل شده بسیار زیاد است. به حدی که من نمی توانم احاطه به همه آنها حاصل نمایم و ناچار گزیده آنها را در این کتاب (مفتاح النجا) وارد نمودم... تا آنجا که از طریق ابن مردویه و از طریق خود از ابی سعید خدری روایت غدیر و شان نزول آن را نقل نموده است.

۲۷- قاضی شوکانی متوفی ۱۲۵۰، در تفسیر مشهور خود، روایت غدیر را با ذکر سلسله سند ذکر و می گوید که ابن ابی حاتم، ابن مردویه و ابن عساکر از ابی سعید خدری آورده اند که این آیه در روز غدیر درباره علی بن ابی طالب نازل شد و ابن مردویه از ابن مسعود روایت نموده است که ما در عهد رسول الله چنین قرائت می نمودیم: (یا ایها الرسول... ان علیاً مولی المومنین و ان لم تفعل... من الناس).

۲۸- سید شهاب الدین آلوسی متوفی ۱۲۷۰، روایت غدیر را از قول شعبه و با نقل از ابی جعفر و ابی عبدالله و از جلال الدین سیوطی با ذکر سلسله سند از ابی سعید خدری و با قرائت به نحوی که بیان شد نقل نموده است.

۲۹- شیخ سلیمان قندوزی متوفی ۱۲۹۳، حدیث غدیر را در کتاب خود با ذکر سلسله اسناد از محمد بن علی (باقر) رضی الله‌عنهما نقل نموده و نیز آورده که حموینی از ابی هریره و مالکی از ابی سعید خدری و محیی الدین نووی نیز آن را چنین ذکرنموده اند که....

۳۰- شیخ محمد عبده مصری متوفی ۱۳۲۳، در تفسیر المنار خود روایت غدیررا از قول ابی سعید خدری نقل نموده و گفته است..... .....، در ادامه مطالب، حضرت علامه در رابطه با ابهامات و بعضی از تاویل های غیر مرتبط وارد بحث گردیده و با بیان دلایل محکم به رد قاطعانه اظهارات خلاف و واهی، ناشی از تعصبات بعضی از نویسندگان اهل سنت پرداخته و برمظلومیت اعتقادات پاک شیعیان و اهل ولایت اقامه دلیل نموده و از جمله به آنچه که علما بزرگ اهل سنت در این خصوصبه حقانیت آن اشاره نموده اند نیز استناد فرموده است الی آخر.

اکمال دین به ولایت:

(مضمون) امامیه بطور عموم اتفاق نظر دارند که این آیه: (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا)، پیرامون نص صریح رسول خدا در واقعه غدیر خم و آنهم درباره ولایت علی بن ابی طالب است و در این امربسیاری از علما تفسیر و پیشوایان فن حدیث و حافظین آثار از اهل سنت با امامیه اتفاق نظر دارند.

روایات مربوط به وقت نزول این آیه:

۱- حافظ محمد بن جریر طبری متوفی ۳۱۰، از زید بن ارقم نقل می نماید که این آیه در روز غدیر خم و در شان امیرالمومنین علی بن ابی طالب نازل شده است.

۲- حافظ ابن مردویه متوفی ۴۱۰، از ابی سعید خدری نقل نموده است که این آیه در روز غدیر خم، بررسول خدا صلی الله علیه و آله نازل گردیده و سپس روایت مذکور را از ابوهریره نقل و در آن روایت تصریح شده که روز مزبور هجدهم ذیالحجه الحرام است یعنی روز بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حجه الوداع و....

۳- حافظ ابونعیم اصفهانی متوفی ۴۳۰، با ذکرسلسله اسناد از ابی سعید خدری رضی الله عنه آورده که (رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را در غدیر خم بسوی علی علیه السلام دعوت نمود و... و آنروز پنج شنبه بود.... پس حسان عرض کرد یارسول الله اجازه فرماید درباره علی علیه السلام اشعاری بگویم، و آنگاه حسان برخاست و اشعار مشهور خود را اعلام کرد،(یناديهم یوم الغدیر نبیهم ..... الی آخر) و همچنین شیخ تابعی سلیم بن قیس هلالی هم آن را به همین لفظ از ابی سعید خدری روایت نموده است.

خطیب بغدادی متوفی در ۴۶۳ با ذکر و دقت در سلسله اسناد به دو طریق آن را از ابی هریره روایت نموده که (رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود هر کس روز هیجدهم ذی الحجه الحرام را روزه بدارد خداوند روزه شصت ماه را برای او می نویسد و آن روز روز غدیر خم است که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود... من کنت مولاه فعلی مولاه ..... الی آخر حدیث).

۴- حافظ ابو السعید سجستانی متوفی ۴۷۷ در سلسله اسناد خود روایت ابی هریره نقل و آورده (..... آن روز پنجشنبه بود... تاآخر حدیث)

۵- ابوالحسن ابن المغازلی متوفی ۴۸۳ که در سلسله اسناد از طریق دیگر از ابی هریره آن را نقل نمود (تا...، پایان حدیث)

۶- حافظ ابوالقاسم حاکم حسکانی با سلسله اسناد خود از طریقی دیگر این روایت را از ابی سعید خدری نقل نموده است.

(که رسول خدا چون این آیه نازل شد فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و ولایه علی بن ابی طالب من بعدی و فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه و... آخر حدیث).

۷- ابن عساکر متوفی ۵۷۱، حدیث مذکور را از طریق ابن مردویه از ابی سعید و ابی هریره نقل نموده است.

۸- اخطب خطبا خوارزمی متوفی در ۵۶۸، از طریق دیگر (ابی هارون عبدی) از ابی سعید خدری آن را نقل نموده است که (..... آن روز پنج شنبه بود..)

۹- ابوالفتوح نطنزی در کتاب خصایص خود از ابی سعید خدری، از جابر انصاری و با ذکر سلسله اسناد از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام و با اسنادش از ابی هریره حدیث روزه داشتن روز غدیر را روایت و تاکید دارد که آیات مذکور در روز غدیر و در شان و منزلت والای علی علیه السلام است.

۱۰- ابو حامد سعد الدین صالحانی، با ذکر سلسله اسناد شهاب الدین احمد، از مجاهد رضی الله عنه آورده که آیه (الیوم...) در غدیر خم نازل شد در حق علی بن ابی طالب و سپس رسول خدا فرمود (الله اکبر علی اکمال دین... الولایه لعلی.) و آورده است که صالحانی آن را روایت نموده است.

۱۱- ابوالمظفر، سبط ابن جوزی متوفی ۶۵۴، این روایت را که خطیب بغدادی از طریق حافظ دارقطنی آورده است را نقل نموده است.

۱۲- شیخ الاسلام حموینی متوفی ۷۲۲، این حدیث را با سلسله اسناد از طریق ابی هارون عبدی از ابی سعید خدری نقل و گفته است که این حدیث دارای طرق بسیاری است که منتهی می شود به ابی سعید، سعد بن مالك خدری انصاری که گفت(رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را به سوی علی علیه السلام دعوت نمود.)

۱۳- عماد الدین ابن کثیر قرشی، از طریق ابن مردویه و از ابی سعید و ابی هریره این روایت را نقل نموده و در باب فضیلت روزه داری آن مطالبی آورده که مذکور خواهد شد.

۱۴- جلال الدین سیوطی متوفی ۹۱۱، این روایت را از طریق ابن مردویه و خطیب و ابن عساکر به شرح مسبوط نقل نموده است.

۱۵- میرزا محمد بدخشی، حدیث غدیر را از ابن مردویه ذکر و ..... آن را بطور مبسوط نقل نموده است، در ادامه حضرت علامه در خصوص اظهارات بی اساس بعضی از علما از جمله آلوسی اشاره دارد که چگونه از روی نادانی و تعصب و عناد چشم خود را بر حقایق اهل اسلام و بر نظرات بزرگان اهل سنت می بندد و آن را به اظهار شیعه نسبت می دهد الی آخر.

عذاب واقع:

از جمله آیات نازله بعد از نص غدیر قول خدای تعالی است در سوره المعارج: (سال سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج)، که علاوه بر اعتقاد شیعه به آن، تعداد بسیاری از علماء اهل سنت نیز که شخصیت آنان مورد تصدیق است آنرا در کتب تفسیر و حدیث خود ثبت و ضبط نموده اند و نص صریح روایات مذکور بدین شرح است:

۱- حافظ ابوعبید هروی، متوفی در سال ۲۲۳، در تفسیر مشهور خود (غریب القرآن) روایات نموده و می گوید: (پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم تبلیغ فرمود آنچه را که به آن مامور شده بود و خبر این امر در بلاد اسلام شایع شد، شخصی به نام جابر بن نضر بن حارث بن کلده عبدری آمد و با بی ادبی و تندی خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت به ما از طرف خداوند امر کردی که گواهی به یگانگی خداوند و رسالت تو بدهیم و نماز و روزه و حج و زکاه را امتثال کنیم همه را قبول کردیم و تو به اینها اکتفا نکردی تا اینکه بازوی پسر عموی خود را گرفتی و بلند نمودی و او را بر مابرتری دادی و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه، آیا این امر از طرف توست یا از جانب خداوند، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به خداوندی که معبودی جز او نیست این امر از جانب خداوند است، پس آن شخص (شقی و بدبخت) پس از شنیدن این سخن ناراحت شد و برآشفت و به طرف شتر خود حرکت کرد و می گفت بار

خدایا اگر آن چه محمد می گوید راست و حق است بر ماسنگی از آسمان ببار و یا عذابی دردناک بما برسان هنوز به شتر خود نرسیده بود که سنگی از آسمان برسر او آمد و از دبر و ماتحت او خارج و او را هلاک کرد و خدای تعالی این آیه رانازل فرمود: سال سائل بعذاب واقع.... الی آخر.

۲- ابوبکر نقاش موصلی بغدادی متوفی ۳۵۱، درتفسیر خود (شفا ء الصدور)، این روایت را نقل نموده ولی نام آن شخص را به جای جابر بن نضر، حارث بن نعمان فهری ذکر نموده است.

۳- ابواسحاق ثعلبی نیشابوری متوفی ۴۲۷: با ذکر سلسله اسناد خود از طریق دیگر از جعفر بن محمد علیه السلام و آن حضرت از پدرانش این روایت را نقل نموده و نام آن شخص را حرث بن نعمان فهری قید نموده است.

۴- حاکم ابوالقاسم حسکانی این روایت را با ذکر سلسله اسناد از طریق دیگر از حذیفه بن یمان نقل نموده است و همچنین این حدیث را از طریق دیگر (غیر طریق حذیفه) از سفیان بن عینیه از جعفر بن محمد صادق علیه السلام از پدرانش علیهما السلام نقل نموده است که به نقل حذیفه (..... رسول خدا درباره علی گفت من کنت مولاه فعلی مولاه... (مضمون) پس نعمان بن منذر فهری گفت.... این را خود می گویی یا از خدای خود پس رسول خدا گفت از سوی خدا.... پس گفت خدا یاسنگی بر ما فرست از آسمان پس سنگی از آسمان بر او رسید و او را هلاک کرد و سپس آیه نازل شد و به نقل سفیان بنعینیه (..... پس گفت خدایا اگر این مطلب حق است بر ما سنگی ببار پس سنگی آمد و او را کشت و این آیه نازل شد.).

۵- ابوبکر یحیی قرطبی متوفی ۵۶۷ در کتاب تفسیر خود این واقعه را در رابطه حدیث غدیر و عذاب سائل آورده است.

۶- شمس الدین سبط ابن جوزی متوفی ۶۵۴، در کتاب تذکره خود این حدیث را با سلسله اسناد روایت نموده است که (چون رسول خدا موضوع ولایت علی بن ابی طالب را اعلام فرمود ..... نعمان از روی شقاوت انکار کرد پس خداوند او را به عذاب واقع خود هلاک کرد پس آیه نازل شد سال سائل)

۷- شیخ ابراهیم بن عبدالله یمنی وصابی این حدیث را از طریق ثعلبی نقل نموده است که....

۸- شیخ السلام حموینی این روایت را با ذکر سلسله اسناد در کتاب فراید خود مذکور نموده است و آورده است که (چون رسول خدا موضوع ولایت علی بن ابی طالب را اعلام فرمود....، آن شقی اعتراض کرد و خدا او را هلاک کرد و سپس این آیه نازل شد سال سائل).

۹- شیخ محمد زرندی این روایت را در دو کتاب خود (معارج الوصول) و (درر السمطین) نقل نموده است. که .....

۱۰- شهاب الدین احمد دولت آبادی متوفی ۸۴۹، این روایت را در کتاب (هدایه السعداء) خود آورده است که (رسول خدا فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه ..... الی آخر حدیث که هلاکت این منکر بد فرجام را نقل نموده است)

۱۱- نورالدین بن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ این حدیث را در کتاب (الفصول المهمه) خود آورده است که .....

۱۲- سید نورالدین سمهودی این حدیث را در کتاب (جواهر العقدین) خود آورده است که ....

۱۳- ابوالسعود عمادی متوفی ۹۸۲ در جلد ۸ تفسیر خود این حدیث و رابطه آن با واقعه غدیر را نقل نموده است که (چون گفتار رسول خدا با علی علیه السلام در غدیر به نعمان بن حرث رسید. او را هلاک کرد و سپس این آیه نازل شد.)

۱۴- شمس الدین شربینی متوفی ۹۷۷ در جلد ۴ تفسیرش این واقعه و ارتباط آن را با حدیث غدیر نقل و اختلاف در اسامی آن یعنی نضر بن حرث و یا حرث بن نعمان را نیز اعلام نموده است.

۱۵- سید جمال الدین شیرازی متوفی سال ۱۰۰۰ در کتاب اربعین خود از قول جعفر بن محمد علیهما السلام از پدران بزرگوارش این حدیث عذاب واقع را در ارتباط با واقعه غدیر خم، بیان می نماید.

۱۶- شیخ زین الدین مناوی متوفی ۱۰۳۱ این واقعه را در کتاب فیض خود مذکور نموده است که ....

۱۷- سید ابن عیدروس متوفی ۱۰۴۱ این حدیث را در کتاب (العقد النبوی) خود آورده است که ....

۱۸- شیخ احمد بن با کثیر متوفی ۱۰۴۷ این واقعه را در کتاب (وسیله المال) خود نقل نموده است که ....

۱۹- شیخ عبدالرحمن صفوری وقوع عذاب واقع بر حرث را در جلد دوم کتاب خود (نزهت) آورده است که .....

۲۰- شیخ برهان الدین علی حلبی متوفی ۱۰۴۴ این حدیث را در کتاب (السیره) خود آورده است که ....

۲۱- سید محمود بن محمد قاری در کتاب (الصراط) خود این حدیث را نقل نموده است و آورده است که ....

۲۲- شمس الدین حنفی، متوفی ۱۱۸۱ در شرح جامع صغیر سیوطی، حدیث واقعه را نقل و تاکید می نماید که این حدیث دلیل واضح و آشکار است به عظمت مقام و منزلت علی علیه السلام.

۲۳- شیخ محمد صدر العالم در کتاب معارج خود آیات واقعه عذاب را در ارتباط با حدیث غدیر نقل نموده است که ....

۲۴- شیخ محمد محبوب العالم این واقعه را در تفسیر مشهور خود (شاهی) بطور مبسوط آورده است که .....

۲۵- ابو عبدالله زرقانی متوفی ۱۱۲۲ در شرح المواجب خود شرح این داستان را حکایت نموده است که .....

۲۶- شیخ احمد بن عبدالقادر .....، در کتاب ذخیره خود این واقعه را نقل نموده است که ....

۲۷- سید محمد بن اسماعیل یمانی متوفی ۱۱۸۲، این واقعه را در کتاب الروضه خود نقل نموده است که .....

۲۸- سید مومن شبلنجی این داستان را در کتاب نور الابصار خود ذکر نموده است که ....

۲۹- استاد شیخ محمد عبده متوفی سال ۱۳۳۳ این واقعه را در تفسیر المنار خود از ثعلبی نقل نموده است که .....

یک نظریه در پیرامون حدیث مذکور:

آنچه مسلم است، مفاد تفاسیر و حدیث و شان نزول این آیه و آنچه شعرا در طول زمان موضوع آن را به نظم در آورده اند، من حیث المجموع وقوع آن را اثبات می نماید، مانند آنچه ابی محمد عونی غسانی که در شمار شعرای قرن چهارم است آن را در اشعار خود آورده پس اصالت موضوع در وقوع این قضیه مورد اتحاد و اتفاق جمیع علماء و محدثین اسلامی است مگر آنچه که ابن تیمیه گمراه در اثر کینه توزی و عناد و با تعصب خاص خود اعلام نموده که حضرت علامه پاسخ آن یاوه سرایی ها را بطور جامع و کامل داده است.
(کلب گوید و قطعاً اگر این گمراه می دانست که کلام یاوه او را کسانی مانند حضرت علامه بررسی می نمایند قطعاً دهان خود را می بست و بی دلیل خود را وارد آتش غضب خداوند که انتها بر آن متصور نیست وارد نمی نمود الا لعنه الله علیالظالمین)

عید سعید غدیر در اسلام:

از جمله اموری که به منظور ثبات و نشر واقعه حقیقت غدیر و جاودانگی آن مورد توجه بوده است عید گرفتن این روزتاریخی است که در آن مومنین به جشن و سرور و پوشیدن البسه نو و اطعام ضعفا و توسعه عیالات می کوشند و این موجب می شود که این خبر در بین مردم تکرار و یاد آوری شود. که این موضوع اختصاص به شیعیان نداشته بلکه سایر فرقه های مسلمین نیز دراین امر مشارکت دارند. زیرا در واقع، روز غدیر روزی است که در آن پیامبر و وصی او خوشحال و شادمان بوده اند. بیرونی در آثار الباقیه خود این روز را جز اعیاد مورد توجه اهل اسلام ذکر و ابن طلحه شافعی در (مطالب السئول)خود این موضوع مهم را مذکور نموده و می گوید (روز غدیر خم را امیر المومنین علیه السلام در شعر خود یاد کرده و این روز عید قرار داده شد زیرا روزی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن حضرت را به این جایگاه ارجمند (ولایت) منصوب نموده و او را بدین جهت بر جمیع خلق برتری بخشید و این مرتبه ای است عالی و جایگاهی است رفیع و.... به همین دلیل روز غدیر روز عید و هنگام سرور و موسم شادمانی دوستان او گردیده است... الی آخر) و این جمله، اشتراک همه مسلمین را در عید گرفتن این روز، ثابت می نماید زیرا تمامی امت، رسول خدا و وصی او را دوست دارند و همه مسلمین در وجوب محبت علی علیه السلام اتفاق نظر دارند جز اندکی از خوارج ناصبی (خبیث نجس) که از دین اسلام خارج شده اند
و

این موضوع در کتب تاریخ ثبت و ضبط گردیده از جمله در (وفیات الاعیان) ابن خلکان، که اثبات می گردد در اینکه عموم مسلمین بر عید بودن این روز اتفاق نظر داشته اند، بطور مثال در شرح حال مستعلی پسر مستنصر مذکور است (بیعت با نامبرده در روز عید غدیرخم واقع شده و آن هجدهم ذی الحجه است به سال ۴۸۷...) و در شرح حال مستنصر بالله... (نامبرده شب پنج شنبه ۱۸ ذیحجه سال ۴۸۷ وفات یافت و سپس گوید که این شب، شب عید غدیر است، یعنی شب هجدهم ذیحجه و آن غدیرخم است و گروه بسیاری را یافتم که سوال می کنند از این شب که در چندم ذیحجه بوده است؟ این مکان یعنی غدیر خم،بین مکه و مدینه است و در آن گودال آبی است و گفته می شود که در آن محل درخت زاری است که آب در آن جا جمع می شود و چون رسول خداصلی الله علیه و آله از سفر حجه الوداع از مکه مشرفه بازگشته و به این مکان رسید و با علی بن ابی طالب علیه السلام برادری خود را اعلام فرمود و گفت منزلت علی به من، مانند منزلت هارون است به موسی، بار خدایا دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد و یاری فرما آنکه او را یاری می نماید و خوار گردان هر که او را خوار گرداند و شیعه به این روز علاقه زیادی دارند) و حازمی

گوید (آنجا وادی است بین مکه و مدینه و نزد جحفه، گودالی است که در آن جا پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه خواند و این وادی به دشواری و شدت گرمی موصوف و معروف است)،

موضوع علاقه شیعیان به روز عید غدیر را نیز مسعودی در کتاب (التنبیه و الاشراف) بعد از ذکر حدیث غدیر بیان داشته وگوید (..... فرزندان علی علیه السلام و شیعیان او این روز بزرگ می شمارند...) و همچنین این موضوع را ثعلبی در کتاب(ثمار القلوب) آورده است که (..... این همان شبی است که فردای آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم، برجه از شتران خطبه خواند و ضمن خطبه فرمود من کنت مولاه فعلی مولاه... پس شیعه این شب را بزرگ می شمارد و آن را به شب زنده داری و قیام عبادت بسر می برند... الی آخر...) و همچنین اهمیت و مبارکی این روز در حد شهرت و مورد اتفاق امت بوده است تا جایی که به زیبایی و فروغ در بیانات شاعرانه تشبیه شده است، تمیم بن معز شاعر دیار مصر متوفی در سال۳۷۴ در ضمن قصیده ای که باخزری در کتاب (دمیه القصر) از او نقل نموده سروده است: (تروح علینا با حداقما... حسن کحسن لیالی الغدیر...) و همچنین از جمله دلایل مبارکی و دلیل بر ایجاد شعف و شادی، تهنیت و تبریک است که به وسیله شیخین و همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و همچنین سایر صحابه به امر رسول خدا صلی الله علیه و آله، نسبت به امیرالمومنین علیه السلام صورت پذیرفته است که این گونه تهنیت و تبریک گویی و شادباش ها از خصایص اعیاد و مواقع شادمانی است و امر دوم آن است که سابقه برگزاری بزرگداشت این عید در تمامی اعصار و قرون گذشته وجود داشته و این بزرگداشت تا دوران حیات پیامبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله امتداد داشته است و علت پیدایش این عید، روز غدیر خم بوده است و این روزی است که سلطنت اسلامی و ولایت عظمای دین تحقق یافته و به امر خداوند تبارک و تعالی نقطه عطفی در تاریخ رهبری اسلام واقع شده و خداوند آن را بزرگ داشته و شایسته است که امت اسلام بر این امر ابراز مسرت و شادی نموده و بدین نحو به درگاه حضرت حق تقرب جویند، پس امام طبری محمد بن جریر در کتاب الولایه خود حدیثی از زیدبن ارقم نقل نموده است و در پایان این حدیث آورده است که (رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: (ای گروه مردم بگوید پیمان بستیم با تو از صمیم قلب و عهد نمودیم با تو با زبان و دست بیعت دادیم بر این امر، عهد و پیمان و بیعتی که اولاد و اهل بیت و کسان خود را به آن وادار نمائیم و بجای این سیره مقدس روش دیگری را نپذیریم و تو گواه بر ما هستی و خداوند از حیث گواه کافی است و بگوید آنچه را که من به شما تلقین و تعلیم نمودم و سلام کنید بر علی با تصریح به فرماندهی اهل ایمان و بگوید (الحمد لله الذی هدانا لهذا و ماکنا لنهتدی لولا ان هدانا الله)، همانا خداوند هر صدا و آهنگی را شناخته و می شنود و به خیانت هر خائن آگاه است، پس هر کس پیمان شکنی کند بر زیان خود کرده و کسی که به پیمان خدایی وفادار بماند، خداوند پاداش بزرگ به او خواهد داد و بگویید چیزی را که موجب رضایت خداوند است و اگر ناسپاسی کنید خداوند ازشما بی نیاز است.)،

(کلب گوید یا رسول الله ما نیز از ورای زمان و مکان به همانگونه که امر فرمودی از صمیم قلب اقرار و دست بیعت می دهیم و خدا را بر آن گواه می گیریم و می گوئیم با تصریح مولایمان به امیرالمؤمنین و این ذکر که الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله).

پس زیدبن ارقم گفت در این زمان مردم به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافتند در حالی که همه می گفتند.(سمعنا و اطعنا علی امر الله و رسوله بقلوبنا)، و اول کسانی که دست خود را به عنوان اطاعت و بیعت به پیامبر صلی الله و علیه و آله و علی علیه السلام رسانیدند (ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه و زبیر) بودند و باقی مهاجرین و انصار و سایر مردم تا آن زمان که نماز ظهر و عصر در یک وقت خوانده شد و این جریان ادامه یافت تا نماز مغرب و عشا که آن هم در یک وقت خوانده شد و تا سه روز این امر دست دادن و بیعت نمودن، پیوست ادامه داشت) و این روایت را احمد بن محمد طبری مشهور به خلیلی در کتاب مناقب خود که در سال ۴۱۱ در قاهره تالیف نموده از طریق استاد خود محمد بن ابی بکر بن عبدالرحمن آورده است که (..... مردم به بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافتند و... بیعت ادامه داشت ورسول خدا پس از بیعت هر دسته و گروهی می فرمودند الحمدالله الذی فضلنا علی جمیع العالمین....)، که

این روایت در کتاب (النشر والطی) نیز مذکور گردیده است که مردم به سوی رسول خدا شتابان حرکت کردند... و همچنین مولوی ولی الله لکهنوی در مرات المومنین در ذکر داستان غدیر آورده است که (..... سپس عمر بن الخطاب آن جناب را ملاقات نمود و به او گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابی طالب که صبح و شام نمودی در حالی که مولای من و مولای هر مرد و زن با ایمان هستی و..) و مورخ ابن خداوند شاه متوفی سال ۹۰۳، در روضه الصفا پس از ذکر حدیث غدیر آورده است که (..... سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیمه اختصاصی خود جلوس فرموده و بر حسب امر آن حضرت، امیرالمومنین علیه السلام در خیمه دیگر نشست و امر فرمود به مردم که به خیمه آن جناب رفته و او را تبریک و تهنیت گویند) و مورخ غیاث الدین متوفی ۹۴۲، نیز در حبیب السیر خود این تبریک و تهنیت را نقل نموده است ..... آنچه مسلم است داستان تهنیت شیخین را بسیاری از پیشوایان حدیث و تفسیر و تاریخ اهل سنت نقل نموده اند چه آن کسانی که بطور مرسل و تردید ناپذیر روایت نموده و چه آن کسانی که آنها را با ذکر سلسله اسنادصحیح مورد اعتماد صحابه رسول خداصلی الله علیه و آله، مانند ابن عباس، ابی هریره و براء بن عازب و زیدین ارقم آن را نقل نموده اند که از جمله این پیشوایان حدیث و تفسیر که این واقعه را نقل نموده اند،

۱–حافظ ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبه متوفی به ۲۳۵ با سلسله اسناد از براء بن عازب نقل نموده است که (..... با رسولخدا در غدیر خم زود آمدیم... پس عمر گفت گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب صبح و شام نمودی در حالی که مولای من ومولای هر مرد و زن با ایمان هستی..)

۲–امام و پیشوای حنبلیان احمد بن حنبل متوفی به ۲۴۱ در جلد ۴ مسند خود از براء بن عازب حدیث تهنیت را نقل نموده است که (با رسول خدا بودیم.... تا آخر حدیث).

۳–حافظ ابوالعباس شیبانی متوفی به ۳۰۳ از طریق دیگر از براء بن عازب حدیث تهنیت را نقل نموده است که...، عمر گفت..)

۴–حافظ ابویعلی موصلی متوفی به ۳۰۷ در مسند خود حدیث تهنیت را نقل نموده است که...

۵–حافظ محمد بن جریر طبری متوفی به ۳۱۰ در جلد سوم تفسیر خود پس از نقل واقعه غدیر، موضوع تهنیت عمر را نقل ومی گوید این کلام ابن عباس، براء بن عازب و محمد بن علی می باشد.

۶. احمد بن عقده کوفی متوفی به ۳۳۳، به سلسله اسناد از سعید بن مسیب نقل نموده که به او گفت: (به سعد بن ابی وقاص گفتم، من می خواهم راجع به امری از تو سوال کنم ولی می ترسم، گفت آنچه می خواهی سوال کن همانا من عموی توهستم و من پرسیدم سوال من از برپا خاستن رسول خدا صلی الله علیه و آله است در میان شما در روز غدیر خم، گفت بلی آن حضرت هنگام ظهر در میان ما ایستاد و دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه... الی آخر پس ابوبکر و عمر گفتند ای پسر ابوطالب تو با گفتار رسول خدا (ص) مولای هر مرد و زن با ایمان گردیدی، .....).

۷–حافظ ابوعبدالله مرزبانی متوفی ۳۸۴ با سلسله اسناد خود از ابی سعید خدری همین حدیث تهنیت را روایت می نماید.

۸–حافظ علی بن عمر دار قطنی بغدادی متوفی ۳۸۵، حدیث غدیر و تهذیب شیخین را نقل نموده و ابن حجر در صواعق آن را از او حکایت نموده است و....

۹–حافظ ابوعبدالله ابن بطه متوفی ۳۸۷ آن را در کتاب خود (الابانه) از براء بن عازب آورده است.

۱۰– قاضی ابوبکر باقلانی متوفی ۴۰۳، حدیث تهذیب را در کتاب التمهید خود آورده است که ..... عمر بن الخطاب گفت .....

۱۱– حافظ ابوسعید خرگوشی متوفی ۴۰۷ آن را در تالیف خود (شرف المصطفی) آورده است که (..... رسول خدا فرمود مراتهنیت بگویید، مرا تهنیت بگوئید، همانا خدا مرا مخصوص فرمود به نبوت و اهل بیت مرا به امامت پس عمربن الخطاب به امیرالمومنین گفت خوشا بحال تو ای ابوالحسن...).

۱۲- حافظ احمد بن مردویه متوفی ۴۱۶، ابن حدیث را در تفسیر خود از ابی سعید خدری آورده است که (..... عمر گفت گوارا باد بر تو ای پسر ابی طالب...).

۱۳- ابواسحاق ثعلبی متوفی به ۴۲۷ در تفسیر خود موسوم به (الکشف و البیان) آن را از براء بن عازب نقل نمود که گفت (..... چون با رسول خدا در حجه الوداع در غدیرخم فرود آمدیم... عمر گفت...)

۱۴- حافظ ابن سمان رازی متوفی به ۴۴۵، آن را با سلسله اسناد آورده و محب الدین طبری و شنقیطی از او واقعه تهنیت عمربن الخطاب به علی علیه السلام را حکایت کرده اند.

۱۵- حافظ ابوبکر بیهقی متوفی ۴۵۸، بدون ذکر رجال سند از براء بن عازب ابن حدیث و واقعه تهنیت را به علی علیه السلام نقل نموده است.

۱۶- حافظ خطیب بغدادی متوفی ۴۶۳ به دو طریق صحیح، از ابی هریره این موضوع واقعه تهنیت عمر بن الخطاب به علی علیه السلام در غدیر خم را نقل نموده است.

۱۷- فقیه ابن المغازلی، متوفی ۴۸۳ در المناقب خود با ذکر سلسله سند از انس آورده که (پس از واقعه غدیر، علی با مسرت و شادمانی برگشت و عمر بن الخطاب بدنبال او آمد و به او گفت (به به ای ابوالحسن گردیدی مولای من و مولای هر مسلم .....)

۱۸- احمد عاصمی در تالیف خود (زین الفتی) موضوع تهنیت را از طریق عدی بن ثابت از براء بن عازب نقل نمایدکه (گفت ..... عمر بن الخطاب به علی علیه السلام به به ای ابوالحسن .....)

۱۹- حافظ ابوسعد سمعانی متوفی ۵۶۲ حدیث تهنیت را در کتاب فضایل خود نقل نموده است و .....

۲۰- حجه الاسلام ابو حامد غزالی متوفی ۵۰۵ در کتاب (سرالعالمین) گوید جماهیر مسلمین اجماع دارند بر متن حدیث از خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر به اتفاق همگان که فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه و سپس عمر گفت به به برای تو ای ابوالحسن هر آینه و به تحقیق گردیدی مولای من و مولای هر مرد و زن مومن...).

۲۱- ابوالفتح اشعری شهرستانی متوفی ۵۴۸ در (الملل و النحل) آورده است .....، و پس از نقل حدیث غدیر می گوید، (.....صحابه از تولیت همان را فهمیده اند که ما فهمیده ایم تا آن جا که عمر وقتی با علی علیه السلام روبرو شد به او گفت خوشابه حال تو یا علی که گردیدی مولای من و هر مرد و زن با ایمان ....).

۲۲- اخطب خطبای خوارزمی متوفی ۵۶۸ در کتاب مناقب خود از طریق عدی بن ثابت از براء بن عازب حدیث غدیر و تهنیت آن را ذکر می نماید.

۲۳- ابوالفرج ابن جوزی متوفی ۵۹۷ در کتاب مناقب خود این حدیث تهنیت را از طریق احمد بن حنبل از براء بن عازب نقل نموده است که ...

۲۴- فخر الدین رازی شافعی، متوفی ۶۰۶، داستان تهنیت را در تفسیر کبیر خود آورده است که .....

۲۵- ابوالسعادت مجدالدین ابن اثیر شیبانی متوفی به ۶۰۶، آن را در جلد چهارم النهایه نقل نموده است که .....

۲۶- ابوالفتح محمد بن علی نطنزی در کتاب خصایص خود داستان تهنیت را با سلسله اسناد از ابی هریره نقل نماید که .....

۲۷- حافظ عزالدین ابوالحسن ابن اثیر شیبانی متوفی ۶۳۰ آن را نقل نموده است که ..... عمر بن الخطاب گفت .....

حافظ ابوعبدالله گنجی شافعی متوفی به ۶۵۸، در کفایه خود این حدیث تهنیت را با سلسله اسناد نقل نموده است.

۲۸- سبط ابن جوزی متوفی به ۶۵۴، حدیث تهنیت را بعد از بیان واقعه غدیر در تذکره خود مذکور نموده است. که عمربن الخطاب گفت .....

۲۹- عمر بن محمد ملا داستان تهنیت را در (کتاب وسیله) خود پس از بیان موضوع واقعه غدیر از عمر بن الخطاب مذکورنموده است که گفت .....

۳۰- حافظ ابو جعفر محب الدین طبری متوفی ۶۹۴، در کتاب (ریاض) خود از براء بن عازب و زید بن ارقم این روایت را نقل نموده است.

۳۱- شیخ السلام حموینی متوفی ۷۲۲ در فراید خود به سلسله اسناد از ابی هریره و براء بن عازب و زید بن ارقم این روایت تهنیت را نقل نموده است.

۳۲- نظام الدین قمی نیز واقعه تهنیت را بعد از موضوع غدیر خم از ابی سعید خدری نقل نموده است.

۳۴-ولی الدین خطیب در کتاب (مشکاه خود) تالیف سال ۷۳۷، این تهنیت را از عمر بن الخطاب خطاب به علی علیه السلام نقل نموده است.

۳۵-جمال الدین زرندی متوفی ۷۵۰ نیز داستان تهنیت را در کتاب (درر) خود نقل نموده است.

۳۶-ابن کثیر شامی داستان تهنیت را به چند طریق در کتاب (البدایه و النهایه) خود بعد از بیان واقعه غدیر از خلیفه دوم آورده است.

۳۷-تقی الدین مقریزی مصری متوفی ۸۵۵، این حدیث تهنیت کتاب (خطط) خود نقل نموده است.

۳۸-ابن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵، حدیث تهنیت را در کتاب الفصول خود نقل کرده است که ..... عمر بن الخطاب گفت ....

۳۹-قاضی نجم الدین اذرعی متوفی ۸۷۶، در کتاب (بدیع المعانی) در خصوص حدیث غدیر و تهنیت گوید، با تاکید که به تحقیق که وارد شده است ..... و سپس حدیث و موضوع تهنیت آن را نقل می نماید.

۴۰-کمال الدین میبدی در (شرح دیوان) خود حدیث تهنیت را بطور مشروح نقل نموده است.

۴۱-جلال الدین سیوطی متوفی ۹۱۱ داستان تهنیت را در کتاب (جمع) خود آورده است. و می گوید .....

۴۲-نورالدین سمهودی متوفی ۹۱۱ آن را در کتاب (وفا) خود آورده است. و می گوید ....

۴۳- شهاب الدین قسطلانی متوفی ۹۲۳ در جلد دوم (مواهب) خود آن را نقل نموده است. و می گوید .....

۴۴- عبدالوهاب حسینی متوفی ۹۳۲ آن را نقل نموده است.

۴۵- ابن حجر عسقلانی در (صواعق) خود، حدیث تهنیت را به اقرار آورده است. می گوید (ما این را قبول داریم که علی اولی است ولی می گویم اولی به امامت نه اولی به پیروی و نزدیکی یعنی همین معنی که عمر و ابوبکر فهمیدند...)

(کلب گوید عسقلانی گفت و نگفت، اقرار کرد و نکرد او خواست توجیه کند ولی نشد زیرا اولی به امامت اولی به پیروی است واین همان چیزی بود که عمر و ابوبکر فهمیدند ولی به گمان خود مصلحت ندیدند تا عمل نمایند).

۴۶- سید علی بن شهاب الدین حدیث تهنیت را در کتاب (موده) خود آورده است. و می گوید .....

۴۷-سید محمود شیخانی در کتاب (صراط) خود آن را نقل و سپس می گوید که حافظ ذهبی گفته است (این حدیث حسن است و تمامی علمای اهل سنت بر آنچه ما گفتیم اتفاق نموده اند ..... الی آخر)

۴۸- شمس الدین مناوی متوفی ۱۰۳۱ در کتاب (فیض) خود حدیث تهنیت را از جانب شیخین به علی علیه السلام را روایت می نماید. که .....

۴۹- شیخ احمد با کثیر متوفی ۱۰۴۷ داستان تهنیت را در کتاب (وسیله) خود آورده است. و می گوید .....

۵۰- ابو عبدالله زرقانی متوفی ۱۱۲۲ در (شرح المواجب) خود، تهنیت شیخین را نقل می نماید. که .....

۵۱- حسام الدین بن محمد با یزید سهار نپوری، داستان تهنیت را درکتاب (مرافض) خود نقل نموده است. و می گوید ....

۵۲- میرزا محمد بدخشانی داستان تهنیت را در کتاب خود (مفتاح و نزل الابرار) نقل نموده است. و می گوید ....

۵۳- شیخ محمد صدر العالم داستان تهنیت را در کتاب (معارج) خود از طریق احمد و از براء و زید نقل نموده است. که .....

۵۴- ابوولی الله احمد عمری دهلوی متوفی ۱۱۸۲ این حدیث غدیر و موضوع تهنیت را نقل نموده است. و می گوید ....

۵۵- سید محمد صنعانی متوفی در ۱۱۸۲ در کتاب (روضه) خود واقعه غدیر و تهنیت آن را نقل نموده است.

۵۶- مولوی محمد مبین لکهنوی داستان تهنیت را در کتاب (وسیله) خود نقل نموده است. و می گوید .....

۵۷- مولوی ولی الله لکهنوی داستان تهنیت را در کتاب (مرات) خود نقل نموده است. و می گوید .....

۵۸- محمد محبوب العالم در تفسیر (شاهی) خود این حدیث تهنیت را از ابی سعید خدری نقل می کند. و می گوید

۵۹- سید احمد زینی دحلان در جلد دوم کتاب (الفتوحات) خود گوید: (مضمون) (..... عمر رضی الله عنه، علی بن ابی طالب و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست می داشت و در این مورد مطالب بسیار از او بدست آمده است و از آن جمله است این مطلب که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما گفتند: ای پسر ابوطالب تو مولای هر مرد و زن مومن گردیده ای.)

۶۰- شیخ محمد حبیب الله شنقیطی، داستان تهنیت را بعد از واقعه غدیر در کتاب (کفایه) خود از طریق ابن سعمان و از براء بنعازب و از طریق احمد از زید بن ارقم مذکور نموده است.

بازگشت به آغاز مطالب:

عید غدیر در اسلام

(مضمون) بر اساس آنچه نقل گردیده این روز به دلیل جلالت و بزرگی و رفعت و بلندی در حدی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و پیشوایان طریق هدایت ومومنین را غرق در شادمانی ساخته و به همین معنی بنا به روایتی که فرات بن ابراهیم کوفی در قرن سوم از محمد بن ظهیر و از عبدالله بن فضل هاشمی از امام صادق و او از پدر و اجداد گرامیش از رسول خداصلی الله علیه و آله روایت نموده که، (نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: روز غدیر خم برترین عید های امت من است و این همان روزی است که خدای تعالی مرا امر فرمود که برادرم علی ابن ابی طالب را به عنوان نشانه برای امت منصوب دارم تا به سبب او بعد از من راهنمایی شوند و این همان روزی است که خداوند دین را کامل فرمود و نعمت خود را بر امت من در آن تمام نمود و دین اسلام را برای آنان پسندیده اعلام فرمود و پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علی بن ابی طالب آن راعید اعلام نموده و در خطبه مفصلی از حضرت علی علیه السلام در سالی که عید غدیر مصادف با روز جمعه شده بود(مضمون) فرمودند: (که این روز را خداوند موهبتی قرار داد تا مومنین بر مسیر سعادت رهنمون شوند و اینکه اعتراف به یگانگی او پذیرفته نمی شود، مگر با اعتراف به نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و دینی پذیرفته نمی شود مگر با پذیرش ولایت کسانی که او امر فرموده و موجبات اطاعت او فراهم نمی شود مگر با پیوستن به رشته او و آنان که اهل ولایت اویند وبه همین دلیل در روز غدیر خم بر پیامبر فرو فرستاد آنچه را که درباره برگزیدگان خود اراده فرموده بود...، تا آن جا که

میفرماید در این روز خداوند شما را مشمول رحمت خود فرماید و هنگام بازگشت از این مجلس، بر اهل بیت و عیالات خود توسعه دهید و به برادران خود نیکی کنید و خداوند را شکرگزاری نمایید که شما را به این موهبت موفق فرمود و جمع شویدتا خداوند جدایی های شما را جمع نماید و به یکدیگر نیکی کنید تا محبت شما به هم ثابت شود و بر یکدیگر نعمت های الهی را هدیه نمایید، زیرا پاداش اعمال شما در این روز چند برابر اعیاد دیگر قبل و بعد داده شده و این فضیلت را اختصاص به مثل امروز داده و نیکی در این روز اموال شما را پر بهره و عمر شما را افزون و مهربانی متقابل، موجب مهربانی خدا به شما می شود.... الی آخر خطبه،

(کلب گوید لازم به ذکر است که اصل متن که حضرت علامه قید فرمود مشروحتر و مفصل تر است ودانش پژوهان برای کسب فیض بیشتر می توانند مراجعه نمایند خداوند به حق عظمت و جلالت خود برکات و رحمت خود را بر ما نازل فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

در تفسیر فرات بن ابراهیم کوفی در سوره مائده به سلسله اسناد از ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده و گوید به آن حضرت عرض کردم فدای تو شوم آیا برای مسلمین عیدی است که از عیدهای فطر، قربان، جمعه، عرفه، افضل باشد فرمود بلی افضل و اعظم و اشرف در نزد خدا از حیث منزلت آن روز عید غدیر است که...، رسول خدا علی علیه السلام منصوب فرمود و دین کامل گردید و نعمت تمام شده و...، الی آخر حدیث و به این مضامین در (کافی) از ثقه الاسلام کلینی روایات متعدد و نیز در (خصال) استاد ما شیخ صدوق و در (المصباح) شیخ الطایفه طوسی و... نقل گردیده است فیاض بن محمد بن عمر طوسی در سال ۲۵۹ در سن ۹۰ سالگی حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را در روز غدیر ملاقات نمود در حالی که گروهی از خواص در محضر مبارک او بودند و حضرت آنها را برای افطار نزد خود نگاه داشته و از غذا و هدایا و لباس و...، به آنان بخشش و عطا فرموده به نحوی که زندگی آنان وضع جدید به خود گرفته بود...، الی آخر حدیث و نیز در (مختصر بصائر الدرجات)، روایت به همین مضمون با سلسله اسناد از ملاقات در روز عید غدیر با احمد بن اسحاق قمی نماینده حضرت ابی محمد عسگری (متوفی ۲۶۰) نقل گردیده است...، آری هر قدر زندگانی کنی روزگار شگفتی های بسیار به تو نشان می دهد.

نتیجه آنکه، بحث در اطراف عید غدیر خم اثبات و آشکارنمود که این عید مربوط به تمام امت اسلامی است و تاریخ آن از عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا این زمان ادامه داشته و مدارک و مستندات در کتب روایی و تاریخ، تماما موید بیان عظمت این عید در صدر اسلام و بعد از آن بوده است...، پس حضرت علامه در انتقاد از بعضی از نظرات مغرضانه مانند آن چه نویری و مقریزی اعلام نموده اند که این عید را معزالدوله علی بن بویه در سال ۳۵۱ بوجود آورده، نظرات و استدلالات متقن خود را بیان که ما از ذکر آن به دلیل اختصار اجتناب می نمائیم. و دانش پژوهان در صورت تمایل می توانند به اصل مراجعه فرمایند.

تاجگذاری روز غدیر:

(مضمون) به شرحی که تا کنون مذکور گردید، از سوی خداوند جل جلاله، صاحب مقام شامخ خلافت برای سلطنت اسلامی تعیین شد پس همانطور که سیره پادشاهان است، سزاوار بوده که مراسم تاجگذاری نیز انجام شود که در اینگونه مراسم، ملوک غیر عرب تاج های جواهرنشان به سر می گذاشتند، اما در عرب این عمل بوسیله عمامه صورت می گرفت و لذا از رسول خدا نقل گردیده که (العمائم تیجان العرب) یعنی عمامه ها به منزله تاج قوم عرب است، و در عرب چنان رسم بود که اگر مردی را به سروری و آقایی منصوب می نمودند عمامه سرخی را بر سر او قرار می دادند و لذا شبلنجی در (نورالابصار) ازالقاب رسول خدا (صاحب التاج) را ذکر نموده و سپس

گفته یعنی دارنده عمامه زیرا عمامه تاج های عرب است و لذا در حدیث وارد گردیده است که در روز غدیر خم رسول خدا صلی الله علیه و آله، عمامه ای را بر سر علی علیه السلام به شکل خاص قرارداد، که دلالت بر عظمت و جلالت قدر آن حضرت بود، آری رسول خدا صلی الله علیه و آله، بوسیله عمامه خود که نام آن (سحاب) بود و بدست مبارک خود و در آن اجتماع عظیم، علی علیه السلام را تاج گذاری فرمود و...، حافظ عبدالله بن ابی شیبه و ابوداوود طیالسی و ابن منیع بغوی و ابوبکر بیهقی به شرحی که در جلد ۸ (کنزالعمال) مذکور است از علی علیه السلام روایت نموده اند که فرمود: (در روز غدیر خم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم عمامه ای بر سرم پیچید و قسمتی از آن را از پشت سرم (روی دوش) افکند و فرمود همانا خداوند در روز بدر و حنین مرا بوسیله فرشته هایی یاری فرمود که عمامه هایی با این شکل بر سر داشتند و...)، این حدیث را سید احمد قشاشی در کتاب (السمط المجید) خود روایت نموده و این روایت به همین مضمون نیز در جلد ۸ کنزالعمال نقل و همچنین آن را حافظ دیلمی از ابن عباس روایت نموده است. (..... که چون رسول خدا عمامه سحاب را بر سر علی علیه السلام قرارداد فرمود یا علی، العمائم تیجان العرب یعنی عمامه ها تاج های عرب هستند..) حافظ ابونعیم در(معرفه الصحابه) و محب الدین طبری در (الریاض) و علامه زرقانی در(شرح المواهب) و شیخ الاسلام حموینی در (فراید) خود این حدیث را نقل نموده اند، به این مضمون که (رسول خدا در روزغدیر علی را فرا خواند و عمامه بر سر او قرارداد و..) و نیز جمال الدین زرندی در (نظم درر) و جمال الدین شیرازی در(اربعین) و شهاب الدین احمد در (توضیح دلایل) این حدیث را نقل و این کلام رسول خدا را که (به علی فرمود در روز غدیر که عمامه بر سر آن حضرت قرارداد... که فرشتگان نزد من چنین آمدند و .....، و این جمله را نیز افزوده اند که سپس رسول خدا فرمودمن کنت مولاه فعلی مولاه ..... الی آخر.).

و نیز حموینی با سلسله اسناد دیگر، این حدیث را مکرر نقل نموده و ابن حدیث را این صباغ مالکی در (الفصول) و حافظ زرندی در (نظم) و سید محمود قاری در (الصراط) و ابوالحسین ملطی در (التنبیه)... نقل نموده اند، که علی علیه السلام فرمود که رسول خدا در روز غدیر عمامه ای بر سر من نهاده و .....، غزالی در (بحر الزاخر) و حلبی در (السیره) خود از رسول خداصلی الله علیه و آله روایت نموده اند: که فرمود (اتاکم علی فی السحاب) یعنی علی به سوی شما آمد در سحاب و مقصود همان عمامه بود که رسول خدا در غدیرخم به حضرت علی عطا فرمود، بنابراین سخنی چند از حفاظ حدیث و صاحبان نظر، پیرامون سند حدیث و امعان نظر بر آنچه نقل گردید، بیانگر آن است که همگی بر صحت حدیث و تواتر آن اتفاق نظر دارند و در واقع هر کس از این اتفاق نظر منحرف شود از اجماع مسلمین منحرف گردیده است. و این در حالی است که می دانیم امت اسلامی بر یک امر خلاف واقع اجتماع و اتفاق نمی کنند، از جمله بزرگان حفاظ که به صحت این حدیث تصریح نموده اند:

۱-حافظ ابو عیسی ترمذی متوفی ۲۷۹ در جلد دوم (صحیح) خود، بعد از ذکر حدیث مذکور گوید این حدیث حسن وصحیح است.

۲-حافظ ابو جعفر طحاوی متوفی ۲۷۹ در جلد دوم (مشکل الاثار).

۳-فقیه ابو عبدالله محاملی متوفی ۳۳۰ در (امالی)

۴-ابوعبدالله حاکم متوفی ۴۰۵ در (المستدرک)

۵-احمد بن محمد عاصمی در (زین الفتی)

۶-حافظ ابن عبدالبر قرطبی متوفی ۴۶۳ جلد دوم (الاستیعاب)

۷-فقیه ابوالحسن ابن مغازلی متوفی ۴۸۳ در کتاب (المناقب)

۸-حجه الاسلام ابوحامد غزالی متوفی ۵۰۵ در (سرالعالمین)

۹-حافظ ابوالفرج ابن جوزی متوفی ۵۹۷ در (المناقب)

۱۰-ابو المظفرسبط ابن جوزی متوفی ۶۵۴ در (تذکره)

۱۱-ابن ابی الحدید متوفی ۶۵۵ در جلد دوم شرح (نهج البلاغه)

۱۲-حافظ ابو عبدالله گنجی متوفی ۶۵۸ در (کفایه)

۱۳-شیخ ابوالمکارم علاء الدین سمنانی متوفی ۷۳۶ در (عروه الوثقی) و می گوید این حدیثی است که همگان به صحت آن اتفاق نظر دارند و...، در آن هنگام که ابوبکر ابی عبیده ابن جراح را به سوی علی علیه السلام فرستاد، به او گفت ای ابا عبیده تو امین این امت هستی من تو را به سوی کسی می فرستم که با آن وجود گرامی که دیروز او را از دست دادیم یعنی پیامبرصلی الله علیه و آله هم مرتبه و هم رتبه است، پس سزاوار است که در نزد او با ادب و نیکو سخن بگویی... الی آخر حدیث.

۱۴-شمس الدین ذهبی متوفی ۷۴۸ این حدیث را از طریق های مختلف ذکر نموده است.

۱۵-حافظ عمادالدین ابن کثیر در جلد ۵ (تاریخ) خود.

۱۶-حافظ نورالدین هیثمی متوفی ۸۰۷ در (مجمع الزواید).

۱۷-شمس الدین جزری متوفی ۸۳۳، که حدیث غدیر را به هشتاد طریق روایت و این رساله شریف خود را در مجموعه کتاب معظم و مشهور خود به نام (اسنی المطالب)، که آن را تنها برای اثبات تواتر این حدیث شریف تالیف کرده اصالت و صحت حدیث را قطعی و یقینی می داند و می گوید هر کس را که این حدیث را علیرغم نقل از گروه کثیری از صحابه ضعیف بداند البته شخصی جاهل و نادان در علم حدیث و اسناد آن است.

۱۸-حافظ ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲، صحت و تواتراین حدیث را در (تهذیب) خود تائید نموده است.

۱۹-ابوالخیر شیرازی، در کتاب (ابطال الباطل) صحت و حسن بودن این حدیث را مذکور و بر متواتر بودن آن تاکید نموده است.

۲۰-حافظ جلال الدین سیوطی متوفی ۹۱۱ به متواتر بودن حدیث تصریح نموده و بقیه علما حدیث هم بعد از او به او اقتداءکرده اند.

۲۱-حافظ شهاب الدین قسطلانی متوفی ۹۲۳ در کتاب (المواجب) خود به صحت و تواتر آن تاکید دارد.

۲۲-حافظ ابن حجر هیثمی متوفی ۹۷۴ در (الصواعق) خود آورده که... حدیثی است صحیح و شکی در آن نیست..،

۲۳-جمال الدین حسینی متوفی ۱۰۰۰ در کتاب (اربعین) خود.

۲۴-جمال الدین یوسف بن صلاح الدین در کتاب (المعتصر).

۲۵-شیخ نورالدین هروی، قاری متوفی ۱۰۱۴ در جلد ۵ (المرقاه) خود این حدیث را بطرق مختلف نقل نموده است.

۲۶-زین الدین مناوی متوفی ۱۰۳۱ در جلد ششم کتاب (فیض) خود آن را نقل نموده است.

۲۷-نورالدین حلبی متوفی ۱۰۴۴ در جلد سوم (السیره) خود آن را نقل نموده است.

۲۸-شیخ احمد بن باکثیر متوفی ۱۰۴۷ در کتاب (وسیله المال) خود به صحت و تواتر آن تاکید و آن را نقل نموده است.

۲۹-شیخ عبدالحق دهلوی متوفی۱۰۵۲ در (شرح المشکات) ..... می گوید این حدیث بدون هیچ شک و تردید، صحیح است.

۳۰-محمد بن محمد بن شیخانی در کتاب (صراط) خود به صحت حدیث و تواتر آن تاکید دارد.

۳۱-سید محمد برزنجی متوفی ۱۱۰۳ در کتاب (النواقض) صحت و تواتر حدیث را تایید نماید.

۳۲-ضیاالدین مقلبی متوفی ۱۱۰۸ حدیث غدیر را در کتاب (الابحاث المسدده) از احادیث متواتره و قطعی به شمار آورده است و می گوید...، از سید محمد ابراهیم که حدیث من کنت مولاه...، یکصد و پنجاه طریق روایی دارد،

۳۳-شیخ محمد صدر العالم در کتاب (معارج) خود آن را قطعی و متواتر می داند.

۳۴-سید ابن حمزه حرانی متوفی ۱۱۲۰، حدیث غدیر را در (البیان) خود قطعی و متواتر می داند.

۳۵-ابوعبدالله زرقانی متوفی ۱۱۲۲ در (شرح المواهب) خود به تواتر و صحت حدیث غدیر تاکید نموده است.

۳۶-شهاب الدین حفظی یکی از شعرای غدیر در قرن ۱۲ که در کتاب (ذخیره) خود می گوید این حدیث غدیر صحیح است و شکی در آن نیست.

۳۷-میرزا محمد بدخشی در کتاب (نزل الابرار) می گوید: (این حدیث صحیح و مشهور است و در انکار به صحت این حدیث سخن نگفته مگر شخص متعصب و انکار پیشه که سخن او بی اعتبار است، زیرا این حدیث طرق بسیاری زیادی دارد وابن عقده تمام طرق آن را جمع آوری و در کتاب جداگانه ای ضبط کرده و ذهبی نیز .....).

۳۸-مفتی شام عمادی حنفی، متوفی ۱۱۷۱ در کتاب (الصلاه) این حدیث را ذکر و آن را از احادیث متواترو قطعی می داند.

۳۹-ابوالعرفان صبان متوفی ۱۲۰۶ در کتاب (السعاف) .....

۴۰-سید محمود آلوسی در کتاب (الروح المعانی) خود، صحت آن را تایید می نماید.

۴۱-شیخ محمد حوت، متوفی ۱۲۷۶ در کتاب (اسنی مطالب) خود صحت و تواتر آن را اعلام نموده است.

۴۲-مولوی ولی الله لکهنوی در کتاب (مرات) خود آن را صحیح و متواتر می داند.

۴۳-حافظ معاصر ابوالفیض احمد بن محمد بن صدیق، در کتاب (تشنیف) خود تواتر و صحت آن را اعلام می نماید.

دادرسی پیرامون سند حدیث:

بر اساس آنچه مذکور گردید این آگاهی حاصل شد که گروه کثیری از علما امت اسلامی حدیث غدیر را روایت نموده اند وبه صحت اسناد و حسن بودن راه های روایی آن شهادت داده اند و عده بسیاری بر تواتر آن گواهی نموده اند، بر حسب آنچه ماوقوف یافتیم، یکصد و ده تن از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را روایت نموده اند و حافظ سجستانی از یکصد و بیست صحابی این حدیث را روایت نموده و حافظ ابوالعلاء همدانی این حدیث را به دویست و پنجاه طریق روایت نموده است و بر همین مقیاس روایت تابعین و کسانی که بعد از آن هستند که در مقایسه این حدیث با دیگر احادیث وارده از رسول خدا صلی آله علیه و آله، نتیجه گیری می شود که هرگز حدیثی به این مرتبه از ثبوت و یقین و تواتر وجود ندارد. و چنانچه مذکورگردید شمس الدین جزری یک رساله جد اگانه در اثبات تواتر این حدیث تالیف نموده و منکر تواتر آن را نادان می داند وضیاءالدین مقلبی می گوید اگر تحقق و ثبوت این حدیث غیر معلوم باشد پس هیچ امری در دین معلوم نیست و عاصمی میگوید این حدیث را امت بقبول تلقی نموده و پذیرش صحت و تواتر آن موافق با اصول درایت است، و آنچه که غزالی به آن متذکر شده است و اعلام نموده که همگان اجماع بر صحت متن حدیث مذکور دارند و..، و با همه این کیفیات از پشت تپه های کینه و عصبیت های بی دلیل، گفتار کسانی ملاحظه می شود که با ایراد و اشکالات واهی و بی اساس و سخیف در صددایجاد شبهه هستند که...، حضرت علامه به حول و فضل الهی به تمامی آن ها، پاسخ های متقن و محکم و مستدل ارائه نموده است...، الی آخر.

رای همگانی درباره ابن حزم اندلسی (متوفی در ۴۵۶):

(مضمون) حضرت علامه امینی فرماید: چه می توانم نگاشت از شخصیت فردی که فقهای زمان او اجماع، در ضلالت وگمراهی و نکوهش او نموده و مردم عوام را از او بر حذر داشته و حکم نمودند تا نوشته های او را که مشتمل بر گمراهی یافتند، بسوزانند و آلوسی او را چنین معرفی می نماید ضال و مضل یعنی گمراه و گمراه کننده، .....، چه می توانم گفت ازنویسنده ای که از دروغ بستن به خدا و رسول (ص) باکی ندارد و...، کسی که گفتار او استنادی به کتاب و سنت ندارد و پایه سخن او زورگویی و دروغ است و با خودرایی و هرزه گویی به جایی می رسد که...، بگوید (العیاذ بالله) عبدالرحمن بن ملجم علی علیه السلام را نکشت مگر در حال تأویل و اجتهاد و این کار درست و مقرون به صواب است و..، این در حالی است که در حدیث صحیح و متواتر رسول خدا صلی الله علیه و آله، به علی علیه السلام فرمود کشنده تو پست ترین و نابکارترین امت است، همانطور که پی کننده ناقه صالح پست و پلید ترین قوم ثمود است که این حدیث را راویان بزرگ چون پیشوای حنبلیان، نسایی، ابن قتیبه، حاکم و ذهبی، ..... خطیب، ابن عبدالبر....، و نیز آن خبر غیبی که رسول خدا (به معجزه) به علی علیه السلام فرمود: که معذب ترین مردم در روز قیامت، پی کننده ناقه ثمود است و آنکس که ریش تورا به خون سرت خضاب می کند و .....، و سپس حضرت علامه می فرماید که ای کاش می دانستم این کدام اجتهاد است که بر اساس آن قتل امام مفترض الطاعه واجب شود...، آری اگر چنین حکمی فتح باب شود، اجتهاد شامل کشتن همه پیامبران و اوصیاء و خلفا پیامبران می شود...، پس نظر کن و ببین تا چقدر فرق است بین ابن حزم (گمراه) و ابن حجر که آن اولی (یعنی ابن حزم خبیث) عمل عبدالرحمن (ابن ملجم) را پسندیده می شمارد و این(بزرگوار یعنی ابن حجر) از شدت نفرت از ذکر نام این شقی یعنی ابن ملجم ملعون در کتاب خود لسان المیزان عذرخواهی می کند ..... آری و دیگر از نمونه های آراء او درباره مجتهدی که به خطا رفته است نظر او درباره قاتل حضرت عمار یاسراست که معتقد است که قاتل او مجتهد بوده و درباره او خطا کرده و بر او ستم نموده و در نتیجه به یک پاداش نایل گردیده و...، .....، و حضرت علامه می فرماید: من برای اجتهاد ابی الغادیه (قاتل شقی جناب عمار)، معنایی نیافتم، زیرا این شخص از افراد ناشناس و بی شخصیت و بی ارزش عهد رسول خدا (ص) است و برای من معلوم نشد که چگونه می توان در مقابل نصوص و تصریح های نبوی اجتهاد کرد، و مقصود از نصوص تنها گفتار صحیح و متواتر آن حضرت به عمار نیست که فرمود(تقتلک الفئه الباغیه) یعنی تو را می کشند گروه ستمکار و تجاوزگر و...، بلکه کدام اجتهاد است که عدوان را تجویز نماید و حال آنکه عقل و دین آن را قبیح و نادرست می داند و این حقیقتی است که در این روایت و در گفتار معاویه و گفتگوی وی با عبدالله بن عمر و عمر و عاص برحقیقت آن اذعان شده است در آنجا که معاویه خطاب به عمروعاص ضمن مواخذه وی دربیان حدیث باغیه از قول رسول خدا می گفت: (..... آیا ما او را کشتیم جز این نیست که علی و یارانش او را کشتند چون او رابه میدان آورده در میان نیزه های ما انداختند)

(کلب آستان علامه گوید که چون این خبر به حضرت علی علیه السلام رسید به این مضمون فرمودند پس با این تعبیر حضرت رسول الله نیز حضرت حمزه را کشت زیرا او در سپاه اسلام با مشرکین قتال می کرد و ....، آنچه مسلم است به شهادت کتاب خداوند و به تفسیر جعفر بن محمد صادق در پاسخ این سوال که چرا خداوند در کتاب خود به یهودیان در همه ادوار، خطاب (زمان حال) نموده و می فرماید شما به قتل می رسانید و حال آن که پدران آنان، انبیاء را به قتل رسانده بودند، حضرت فرمودند که چون این یهودیان به دین آبا و اجدادی خود و به اعمال آنها راضی هستند لذا هر چند انبیاء به واسطه اجداد آنها به شهادت رسیده اند ولی چون این یهودیان به عمل آنها راضی و به دین آنهاباقی هستند، پس در عمل آنها شریک و بدینگونه مخاطب قرآن قرار گرفته اند و نیز در روایات دیگر، راضی بودن به عمل دیگران چه خوب و چه بد، آنان را درعمل آن شریک و خداوند بر آن مشی و طریق محاسبه می فرماید پس با این حساب و حکم قرآنی، هر چند ابن حزم و طرفداران او در زمان علی علیه السلام و در مقابل آن حضرت و یا در جریان شهادت ایشان و یا شهادت عمار و...، نبوده اند ولی در عمل مجرمانه ارتکابی آنها به دلیل رضایت و توجیه شیطانی اعمال آنها شریک هستند، زیرا کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله، مقید به زمان و مکان معین نیست، اگر ابن ملجم و یا ابوالغادیه (قاتل جناب عمار)....، جسم پاک آنان را از دنیای مادی جدا کرده اند، این گونه افراد با اینگونه توجیهات، به عمل آنها راضی بوده و لذا در مسیر ظلم به آن ها، قاتل آن عزیزان

محسوب و در خون آنها و عواقب آن یعنی آتش ابدی خداوند شریک هستند و این معنی (لعن و سلام) در اسلام است یعنی دوستی دوستان خدا، پس دشمنی دشمنان خدا، پس اگر جایگاه قاتلان اولیاء خداوند در آتش است، قطعاً طرفداران و راضی به عمل آن ها، در هر عصر و در هر زمانی در آتش دوزخ جاوید خواهند بود و این معنی در روایات نیز قطعیت کامل داشته و جز اعتقادات و حقیقت عالم است و نکته مهم دیگرآنکه ابن حزم نادان تصور می کند که قاتل جناب عمار ابوالغادیه است و حال آنکه قاتل عمار نهضت و جریان و حرکتی سیاسی بر ضد امام بر حق، علی بن ابی طالب بوده است و عمار را رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان شاخصه گروه باطل را معلوم نموده است و در واقع دسته، جمعیت و قومی که رسول خدا آنان را فئه باغیه نامید همگی قاتل عمار بوده اند و لذا همه آنها در آتش ابدی دوزخ خواهند بود زیرا رسول خدا فرمود قاتل تو ای عمار فئه باغیه هستند ..... آری تفسیر قرآن برای اهل خود بهشت و برای دشمنان خود دوزخ را به همراه دارد و برای ابن حزم و امثال او که معنی خطا و جرم را در آیات قرآن درک نکرده و مفهوم ذوالقربی و ..... را نمی دانند جز دوزخ جاودانی جایگاهی سراغ ندارد و البته بد آوردگاهی است برای کسانی که با آن بازی نمایند)، حضرت علامه در ادامه، نصوص قطعی و موازین احکام شرعی را به طور کامل شرح داده ومی فرماید: این نصوص متواتره و صحیح کجا و اجتهاد ابوالغایه و نیکو شمردن اعمال او و یا استحقاق پاداش و یا..، او کجا، در تاریخ ضبط است که ابوالغادیه قاتل عمار به نزد حجاج آن خونریز سفاک رفته و از حجاج حاجتی درخواست نمود، حجاج قبول نکرد ابوالغادیه گفت ما دنیا را برای این اشخاص مهیا و آماده کردیم ولی این ها از دنیا به ما بهره ای نمی دهند... پس حجاج با آن همه شقاوت گفت: سوگند به خدا اگر تمام اهل زمین در کشتن عمار شرکت نموده بودند، همه داخل آتش جهنم می شدند ....،و این جاهل و نادان یعنی ابن حزم در کتاب خود آورده که ..... (قطع داریم که معاویه رضی الله عنه و یاران او به خطا اجتهاد نمودند و مستحق یک پاداش و اجر هستند...) حضرت علامه فرماید: این درحالی است که در کتاب خداوند آیه تطهیر، ناطق به عصمت و پیامبر و داماد و دو دختر زاده اوست و آیات مباهله در حق آنان نازل و علی نفس پیامبر خوانده شده و غیر این بالغ بر سیصد آیه همگی درباره امیرالمومنین نازل گردیده و..، و بر اساس نصوص آن، حرب با او حرب با رسول الله صلی اللهعلیه و آله و سلم و این که علی علیه السلام به امر رسول الله صلی الله علیه و آله، مامور به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین بوده و او را کشنده اشرار و فرمانده نیکان و... خطاب می نمودند که اگر این فضایل جمع آوری گردد مشتمل بر مجلدات پرحجم و محتوی خواهد شد،

(کلب گوید به نظرات این ابن حزم یاوه گو نظر کن و آثار مخرب آن را بر اسلام و بر جامعه بشریت ببین و بگو چگونه با این گونه نظرات یاوه می توان در جوامع بین المللی و در بین صاحب نظران و عقلا مذاهب ومسالک غیر مسلمان سر بلند کرد، به اینکه بگویند بعضی از مسلمان این اعتقاد را دارند که اگر نظرات جنایت کارانه آنان اشتباه در آمد، خداوند به آنها پاداش می دهد و بعد معاویه و یاران او را مثال بزنند که جنگی را در اسلام بپا کردند که خون نیمی از مسلمان را بر زمین ریختند و پاداش هم می گیرند..، در کجای اسلام و سیره نبوی و روش ائمه چنین است، ما می دانیم عقل و شرع در یک راستا هستند بطور مثال درجامعه قضات، اگر قاضی به عمد خطا برود تعذیب می شود زیرا عمل اوجرم است و اگر اشتباه کند تنبیه یا حداقل تذکر چون عمل او تخلف محسوب می گردد و نمره منفی در کارنامه خواهد بود وهر چه این اشتباه بزرگتر باشد این بازتاب منفی بیشتر حالا بگوئید کدام مرجع احمق و نادانی است که برای آن قاضی که اشتباه وحشتناک و محرز و منجر به خسارات عظیم را مرتکب شده تقدیر نامه صادر نموده یا جایزه داده و او را تشویق نماید...، آری به حکم عقل در هیچ جایی از جهان سراغ نداریم که به انسان خلاف کار چه عمدا و چه سهوا جایزه بدهند و قطعاً در شرع مقدس هم این چنین نیست، و در جامعه شیعه اعتقاد بر آن است اگر پیامبر و امام هم خطایی نمایند که اصطلاحا آن را ترک اولی می گویند (چون معصوم هستند)، باید استغفار بدرگاه الهی کنند تا خداوند آنان را مورد بخشایش خود قراردهد، اما این شخص به فکر کوتاه خود قرآن را اینگونه تعبیر کرده و بدون توجه به سنت رسول خدا کلمات آن را به دلخواه خود معنی و بر اساس آن فکر کوتاه و ناقص خود آن را تأویل و تفسیر تا بوسیله آن اعمال جنایتکارانه خود و امامان خود را، که او و مانند او را به سوی آتش جاوید

می کشند را توجیه نماید که اگر مجتهد خطا کرد پاداش می گیرد و این دامنه تور اجتهاد او آنقدر وسیع است که هر بی سر و پایی مانند او را نیز در بر می گیرد و می گوید هر کس که از اهل اسلام تاویل کرد و به اشتباه رود اگر حجتی بر او قائم نشود و حق بر او آشکار نشود او معذور است و مستحق یک پاداش چون قرآن می گوید: و لیس علیکم جناح فیما اخطاتم، البته نگاه کن که چگونه سخن او بر علیه او حجت بالغه است زیرا می گوید اگر به خطا رود و حجت به او قائم نشود و حق بر او آشکار نشود معذور است، این نادان ادعای فهم قرآن می نماید ولی فرق بین خطا و جرم را در کتاب خدا نمی فهمد و آن را نمی داند و آگاه نیست خدا در کتاب خود بر مرتکب تخلف امکان بخشش و بر مرتکب جرم وعده حتمی و ابدی جهنم قرار داده است، مانند قتل مؤمن به تعمد و شرک و ظلم و .....، پس با وجود حضور شاخصه حق یعنی عمار در سپاه علی، معاویه و یاران و تمامی طرفداران او در طول تاریخ و مانند آنان، به دلیل ارتکاب جرم در امت اسلام معذور نبوده و در کتاب خدا به عنوان قاتل عمار همگی مجرم و همه در آتش جاوید الهی معذب خواهند بود، آری این توجیه شیطانی او و امثال او فقط برای آن است که جنایات و جرم های مسلم اشخاص مورد نظر او چون معاویه و عمروعاص و دیگران را خطا جلوه داده و آن را بپوشاند زیرا اگر اقرار کند که آنها گناه و معصیت کرده اند قهرا آنان را در معرض سوال و جواب الهی و احیانا عذاب جهنم قرار خواهد داد، پس برای این که عمل شیطانی آنان را که جامعه اسلامی را با ایجاد اختلاف و فتنه نابود نموده و ..... و یا قتل وصی و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله را که به منزله نفس آنحضرت است را توجیه نماید، این فریب را برای عوام الناس اختراع کرده که اذهان مسلمانان را از تعذیب امامان گمراه خود که همان دعوت کنندگان به سوی آتش است باز دارد..، و آیا کسی نیست از این یاوه گویان سؤال کند اگر گوشت و خون علی علیه السلام به منزله گوشت و خون رسول خدا صلی الله علیه و آله و وجود و نفس علی علیه السلام به منزله نفس و وجودرسول خدا صلی الله علیه و آله و .....، است پس چگونه می توان اجتهاد کرد که فردی العیاذ بالله رسول خدا را به شهادت برساند و ترور کند و سپس اجر و مزد هم دریافت نماید و حال آنکه ستیزه و حرب با حق، فرد را از ایمان خارج می نماید و او قطعاً مشرک است و مشرک مستحق آتش است نه دریافت پاداش، پس تمام کسانی که با رسول خدا و یا نفس او محاربه نمایند به حکم قرآن مشرک و خارج از اسلام بوده و مستحق دوزخ ابدی خداوند هستند و .....، آری اینگونه اعمال در آن زمان و این زمان و در آینده از افراد شقی و نابکار صادر می شود همان افراد جانی و تروریست که مانند ابن حزم بین خطا و جرم و تفاوت معانی آن را در قرآن نمی فهمند و اساساً هیچ شعور و فهم تشخیص قرآنی ندارند و نه هیچگونه شعور در تفسیر قرآن، آری و قطعاً هیچگاه اینگونه توجیهات شیطانی نخواهد توانست اعمال مجرمانه و جنایت بار کسانی را که در طول تاریخ با رسول خدا و یا نفس آن حضرت و با اهل اسلام تا قیام حضرت مهدی عج محاربه نمایند را توجیه نماید و نیز جرم و گناه کسانی که در طول تاریخ به عمل آنها راضی باشند و به این گونه افکار آلوده که قطعاً از خارج اسلام بوده و به منزله شرک است به صحرای قیامت برای حسابرسی وارد شوند و نیز تاکید بر اینکه هیچ گاه این گونه سخنان شیطانی نخواهد توانست اعمال جنایت بار و مجرمانه کسانی را که با اقامه جنگ و فتنه های سیاه و ظلمانی خون های مقدسین را در آن زمان و در طول تاریخ به ناحق بر زمین ریخته اند را توجیه نماید و البته آنان و همه کسانی که به اعمال آنها راضی هستند به حکم قرآن مجرم و....، همگی در یک حزب و سپاه یعنی حزب الشیطان، بوده و در حالی که دستانشان به خون پاک انبیا و اولیا و پیروان آنان آغشته هست، خداوند را ملاقات خواهند نمود، آنوقت خواهند دید که عذاب دوزخ خداوند قهار حق و جاودانی است فسیعلم الذین ظلموا ایمنقلب ینقلبون)

و... النهایه نامبرده یعنی ابن حزم به واسطه اعتقادات خارج از دین خود، از سوی بزرگان و فقها زمان خود تکفیر و همه علما و دانشمندان اجماع بر گمراهی او کرده و در نتیجه حاکمان و پادشاهان او را تبعید کرده و در سال ۴۵۶ در صحرای لبله از جهان رفت و .....

(کلب گوید: و به آتش جاوید که خدا برای ستمکاران آماده نموده است وارد شد، لازم به ذکر است همانگونه که قبلاً معروض شد خواننده آگاه باشد، آنچه در این خلاصه آمده در واقع، مشت نمونه خروار، ازگنجینه حضرت علامه است، پس جویای دانش اگر

خواهان تمامی گنجینه است البته باید به اصل مراجعه فرماید.) (ولقد حقعلیه کلمه العذاب، افانت تنفذ من فی النار .....، الا لعنه الله علی الظالمین)

مفاد حدیث غدیر خم:

(مضمون) پس بر اساس آنچه بیان شد، در صدور حدیث غدیر از مصدر مقدس نبوی، شکی و تردیدی وجود ندارد، اما ما در دلالت آن بر امامت مولای ما امیر المومنین علیه السلام شکی نداریم و یقین داریم که لفظ (مولی) چه از نظر لغوی و یا..، هر مقصود دیگر در این مقام، جز به همین معنی به معنی دیگر دلالت ندارد و این همان چیزی است که همگان اعم از حاضران در آن مجمع عظیم، شعرا، صاحبان لغت، .....، در طول تاریخ بر آن اتفاق نظر دارند و این برهان قاطع در این مقصود است که حاصل آن در جمله ای است که حضرتش در پاسخ به معاویه و طی ابیاتی انشاء و می فرماید (..... و اوجب لی ولایته علیکم رسول الله یوم غدیر خم...) و ابیاتی که حسان بن ثابت و قیس بن سعد بن عباده، محمد بن عبدالله حمیری و عمر و بن عاص صحابی، کمیت بن زید اسدی شهید در سال ۱۲۶، سید اسماعیل حمیری، متوفی ۱۷۹، عبدی کوفی شاعر بزرگ قرن دوم و قصیده و بزرگ و مشهور بائیه او، استاد فرهنگ عرب و ادب ابوتمام متوفی ۲۳۱ در قصیده سرایی خود، و..، گروه فراوان از توابع و دانشمندان علم کلام و شعر و آگاه به وضع الفاظ و تقید به موازین صحیح در ترکیب کلام مانند دعبل خزاعی، حمانی کوفی، امیر ابو فراس، علم الهدی سید مرتضی، سید شریف رضی، حسین بن حجاج، ابن رومی، کشاجم صنوبری، مفجع، صاحب بن عباد، ناشی صغیر، تنوفی، زاهی، ابوالعلاء سروی، جوهری، ابن علویه، ابن حماد، ابن طباطبا، ابی الفرج، مهیار، صولی نیلی، فنجکردی، ..... و دیگران از بزرگان ادب و استادان لغت و همچنین کسانی که با شعر به این موضوع اشاره نکردند، ولی در سخنان خود با صراحت آن را آشکار کردند که از جمله این افراد برجسته شیخین (ابوبکر و عمر) هستند که آن حضرت را به این امر تهنیت گفته اند، ..... بالقطع و یقین معانی دیگر مولی در این مقام جایگاه ندارد و بخدا قسم جز همان معنایی نبود که همه حاضرین آن را فهم نموده اند، یعنی اولویت علی علیه السلام به آن دو و به جمیع مسلمین از خودشان و بر همین معنی و مفهوم با او بیعت کردند و او را تهنیت گفتند و از جمله این کسان که این معنی را دریافتند همان حارث بن نعمان فهری یا جابربن نعمان فهری است که فورا پاداش عناد و انکار او، از سوی خدا به او رسید و نیز از جمله این افراد، گروهی هستند که در میدان وسیع کوفه به آن حضرت عرض کردند یا مولانا، و وقتی آن حضرت برای واقف نمودن دیگران فرمود چگونه مولای شما هستم، آنان عرض کردند از رسول خدا شنیده ایم من کنت مولاه فعلی مولاه...، الی آخر، یعنی همان آن مولویت که خصوصا برای عرب که در برابر هر کسی خاضع نمی شود و دارای اهمیت و دارای عظمت است، پس این مولویت همان ریاست کبری و سروری است که تحمل آن برای گروهی سخت و دشوار بوده است و اهمیت آن در حدی بوده است که حضرت آنان را طرف مناشده و سوگند متقابل، برای اثبات حقانیت و مظلومیت خود قرار داده است..، الی آخر..

(کلب گوید دلیل بارز دیگر، ترس رسول خدا (ص) و کلام تهدید آمیز خداوند به حبیب خود محمد مصطفی صلی الله‌علیه و آله است که دلالت بر همین ریاست کبری و سروری علی علیه السلام بر مسلمین و جانشینی او دارد.).

منفعل به معنای افعل:

اما در خصوص این که مراد از لفظ مولی در لغت همان (اولی) است و یا این که (اولی) یکی از معانی (مولی) است، برای بدست آوردن برهان آنچه درکلمات مفسرین و محدثین در تفسیر آمده، قول خداوند در کتاب او و در سوره حدید را می آوریم که می فرماید:

(فالیوم لا یوخذ منکم فدیه و لا من الذین کفروا و ماواکم النار هی مولیکم و بئس المصیر)، بعضی ازمفسرین کلمه مولی را به اولی بطور انحصاری تفسیر نموده و بعضی آن را یکی از معانی مولی را دانسته اند. از جمله دسته اول که انحصارا آن را به اولی تفسیر نموده اند: ۱- ابن عباس، ۲- کلبی به روایت فخر رازی ۳- فراء، یحیی بن زیاد کوفی به روایت فخر رازی متوفی ۲۰۷، ۴- ابوعبیده معمر بن مثنی متوفی ۲۱۰ به روایت فخر رازی و به روایت شیخ مفید و به روایت شریف مرتضی و شریف جرجانی ۵- اخفش اوسط، سعید بن مسعده متوفی ۲۱۵ به روایت فخر رازی، ۶- سعد بن اوس لغوی متوفی ۲۱۵، ۷- بخاری محمد بن اسماعیل متوفی ۲۱۵ در صحیح خود، ۸- ابن قتیبه متوفی ۲۷۶، ۹- ابوالعباس تغلب احمد بنیحیی ۱۰- ابو جعفرطبری، ۱۱- ابوبکر انباری، ....، علی بن عیسی مشهور به وراق، واحدی، ابوالفرج، ابن جوزی، محمد بنطلحه..... ۱۲- محب الدین افندی. پس معنای جمله (هی مولاکم) اینست که مولی و ناصری برای شما نخواهد بود زیرا کسیکه آتش مولای او باشد مولای دیگری ندارد. و اما تفسیر آن به ولی پس این هم منافاتی با نظر ما ندارد زیرا ثابت و محقق شده که ولی با مولی در معانی متعددی یکسان است و از جمله آن، اولی به امر است، پس هر دو قول تنها در تعبیر مغایرت دارند و در حقیقت موضوع، مباینتی با هم ندارند. پس حضرت علامه سخن شبهه آور رازی را مذکور و شرط مبسوطی در بطلان آن آورده است و اضافه می نماید که البته شبهه بی اساس رازی قبل و بعد او بررسی و به دلیل بی پایه و بی اساس بودن، بزرگان تفسیر این یاوه ها را قبلاً با شرح و تفسیر باطل اعلام نمودند که از جمله آن بزرگان تفتازانی در شرح المقاصد و قوشچی درشرح تجرید و...، را می توان نام برد.

مفعل به معنای فعیل:

حضرت علامه در این فراز به ادعای ضعیف و سخیف ولی الله صاحب هندی رسیدگی نموده که او چگونه سعی نموده است به این که بگوید (مولی) به معنای (ولی) و (مفعل) به معنای (فعیل) نیامده و خواسته با این شبهه بر حدیث (من کنت مولاه فعلی مولاه) و بر ولایت امیر المومنین علیه السلام ایرادی وارد نماید که حضرت علامه امینی پاسخ کافی و شافی ارائه و اثبات نموده است که آمدن (مولی) به معنی (ولی) تصریح قطعی تمامی اهل لغت بوده و در همه آثار پیشوایان علم لغت از جمله قراء، ابی العباس مبرد، انباری، ثعلبی، جوهری، سجستانی، فیروز آبادی، واحدی، قرطبی.... به همین معنی اثبات گردیده است...، الی آخر.

(کلب گوید صرف نظر از تمامی این کلمات قاطع و کوبنده و برنده حضرت علامه که رشته های یاوه این عالم نمایان را از هم می گسلد، آیا این اشخاص از خود سوال نمی نمایند که رسول خدا با آن داستان و وضعیت که مذکورشد خلایق را جمع می کند و می ترسد که بگوید موضوعی را در خصوص علی (ع) ولی این موضوع خلافت و جانشینی ورهبری و زعامت امت نبوده و... و با این وجود رسول خدا همه را ملزم به تبریک و تهنیت به آن حضرت و الزام در بیعت ولایت عهدی می نماید و منظور آن حضرت بیان امامت علی علیه السلام بر امت نبوده است و فقط خواسته مطلبی را بگویدکه اگر نمی گفت فرقی نمی کرد و گوشها و چشمان خود را از درک معانی قرآن و فهم کلام خدا که آن را به منزله و پایه امر رسالت قرار داده و آن را اکمال دین معرفی فرموده و ..... می بندند، پس ببین که تعصب تا چه حد چشم های گناهکارآنان را کور و گوش های ناشنوا آنان را از درک حقیقت کر می نماید)

نظری در معانی مولی:

علما لغت، معانی دیگر (مولی) را، (سید و امیرو سلطان) نیز دانسته اند که آنها هم پیوسته معنای اولویت به امر است، .....که دامنه اختیار در این معنی نیز بالاتر از اختیار سلاطین است خصوصاً در رابطه با مقام آن پیامبری که بر جمیع جهان مبعوث شده و نیز تسری می یابد به آن کس که پیغمبر او را جانشین و خلیفه خود قرار می دهد، پس اگر ما افاده معنی کلمه (مولی)به معنای (اولی بالشی)، را در نظر نیاورده و از آن غمض عین کنیم از ایندو معنی نمی توانیم صرف نظر کنیم و لذا نمی توان این دو معنی (امیر و سید) را جز به عالی ترین مراتب آن در مصداق منطبق ساخت. حال بعد از آن که معنای مولی را دانستیم، ملاحظه می نمائیم که در لغت عرب کلمه (مولی) بر

بیست و هفت معنی آمده است و با بررسی جامع در حدیث مزبور امکان ندارد بر هیچ معنی منطبق گردد مگر همان معنی که شرح آن مذکور شد و آن معانی عبارتند از: (۱- اب ۲- عم ۳- ابن عم۴- ابن ۵- ابن دخت ۶- معتق (آزاد کننده) ۷- معتق (آزاد کرده شده) ۸- عبد ۹- مالک ۱۰- پیرو ۱۱- منعم علیه (مورداحسان قرار گرفته) ۱۲- شریک ۱۳- حلیف (هم پیمان) ۱۴- صاحب (رفیق) ۱۵- جار (همسایه) ۱۶- نزیل (وارد و ساکن)۱۷- داماد ۱۸- قریب (نزدیک) ۱۹- منعم (خداوند نعمت) ۲۰- عقید (هم عهد و وابسته) ۲۱- ولی ۲۲- اولی بالشیء ۲۳-سید (سرور و آقا) ۲۴- محب (دوستدار) ۲۵- ناصر ۲۶- متصرف در امر ۲۷- متولی در امر)، اما معنی اول که اراده در آن کفر است اما معانی (دوم تا چهاردهم) که اراده در هر یک از آنها نیز مستلزم کذب است....، اما در معنی پانزده تا هجده که در این معانی هم، اراده و منظور در آنها ممکن نیست زیرا چگونه متصور است که پیامبر چنین اجتماع عظیمی را بر پا نماید، باآن شرایطی که در روایت ثابت است، و....، و از طرف خداوند خبر دهد به اموری که چندان ارزش و اهمیتی نداشته باشد، مثلا به مردم خبر دهد که هرکس پیامبر صلی الله علیه و آله، با او رفاقت و مصاحبت داشته یا همسایه او بود یا علاقه دامادی داشته یا به خانه او وارد شده...، با علی علیه السلام هم چنین خواهد بود....، و این معانی چه فضیلتی برای علی علیه السلام داشته که همه به او به جهت آن تبریک و تهنیت گفته و این امر مورد اعجاب همگان گردد...، الی آخر و بقیه معانی...، که حضرت علامه در ادامه شرح مبسوط در تفسیر آنها آورده است. ....، و اما آن معانی که اراده آنها از حدیث امکان دارد که در این فراز قدرت قلم حضرت علامه اعجاب آور و دیدنی است، ایشان پس از بحث و بررسی و تفسیر کامل می فرماید: از معانی که برای مولی بیان شد و مورد بررسی قرار گرفت باقی نماند جز (ولی، اولی بالشی، سید (به معنای سرور و آقا، مالک و آزادکننده) و متصرف در امر متولی امر)، ....، که با بررسی این معانی روشن و واضح گردید که برای مولی باقی نمی ماند مگریک معنی و آن هم (اولی بالشی) است.

(کلب گوید: من نمی دانم که رسول خدا با چه زبان بایستی سخن می گفت و تشریح می کرد تا به اصطلاح این اشخاص معاند که علماء قوم هستند آگاه شوند و حضرت علامه و سایر علماء اعلام مجبور به بیان این مقدار استدلال برای توضیح واضحات نباشد، مگر رسول خدا این کلمه را در روایت معنی نکرد و نگفت آیا من از خودشما به شما اولی هستم ..... الی آخر حدیث، آری پاسخ آن است که این تعصب و کینه توزی از الهام شیطان است که اینگونه چشم ها را کور و گوش ها را کر می کند).

قراین معینه متصله و منفصله:

تا این جا اهل کاوش و بحث را چاره ای نمی ماند مگر آنکه تسلیم شوند به اینکه (مولی) به معنای (اولی بالشی) است.، حالاگر ما از آن چه گفتیم باز هم تنزل نموده و بگوییم یکی از معانی مولی این معنی است و آن را مشترک لفظی تفسیر نمائیم،باز هم مقصود حاصل است زیرا در حدیث غدیر، قرینه های متصله و گاهی منفصله وجود دارد که با وجود این قرائن، تفسیرتمام معانی غیر آن، خودبخود از بین می رود:

قرینه اول: در مقدمه حدیث است و آن سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: (الست اولی بکم من انفسکم یعنی آیا من سزاوارتر نیستم به شما از خود شما)، یا سخنان دیگر آن حضرت که با الفاظ دیگر همین معنی را می رساند و...، تا (فمن کنت مولاه فعلی مولاه...)، این حدیث را به کیفیتی که بیان شد بسیاری از علماء فریقین روایت نموده اند از جمله پیشوایان و حفاظ اهل سنت: احمد بن حنبل، ابن ماجه، نسایی، شیبانی، ابویعلی، طبری، ترمذی، طحاوی، ابن عقده، عنبری، ابو حاتم، طبرانی،قطیعی، ابی بطه، دارقطنی، ذهبی، حاکم، ثعلبی، ابونعیم، ابن السمان، بیهقی، خطیب، سجستانی، ابن مغازلی، حسکانی،عاصمی، خلعی، سمعانی، خوارزمی، بیضاوی، ملا، ابن عساکر، ابوموسی، ابوالفرج، ابن اثیر، ضیاء الدین، قره اوغلی، گنجی،تفتازانی، محب الدین، وصابی، حموینی، ایجی، ولی الدین،

زرندی، ابن کثیر، شریف، شهاب الدین، جزری، مقریزی، ابن الصباغ، هیثمی، میبدی، ابن حجر، اصیل الدین، سمهودی، کمال الدین، بدخشی، شیخانی،سیوطی، حلبی، ابن باکثیر، سهانپوری، ابن حجرمکی، و.. و گروه کثیر دیگری از راویان و اینکه تعداد بی شماری از علماءشیعه نیز که این حدیث را روایت نموده اند ....، پس جز اعتراف بر آن چاره ای نیست.

قرینه بعدی: و آن دنباله حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه)، و نیز در طرق دیگرحدیث بر فرمایش رسولخدا صلی الله علیه و آله این جمله نیز افزوده شده (و انصر من نصره و اخذل من خذله) یا جمله های دیگر که متضمن همین معانی است با ذکر گروه راویان که با معنای آن جز اولویتی که ملازم با سمت امامت باشد نخواهد بود و آنکه زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به این امر مهم قیام نمود، می دانست مشکلات و معضلات بعد از آن را به واسطه حسادت، کینه ورزی، نفاق، طمع طالبان ریاست، و...، جنب جوش هایی که بکار خواهد افتاد، پس چنین دعایی درباره کسی خواهد بود که وجود او در حکم و به منزله پایه و اساس دین و تنها گذاشتن او، سبب گسیختن شیرازه اسلام باشد.

قرینه دوم: سیاق دعا این است (اللهم و ال من والاه و..)، این عبارت دلالت بر عظمت مقام امام علیه السلام دارد زیرا دوستی ویاری او و احتراز از دشمنی با او، بر هر کس و در هر زمان و در هر حال واجب است. و این امر مستلزم آن است که آنحضرت در تمام احوال و در همه وقت و زمان موصوف به عصمت و مصون از معصیت باشد (مانند خود رسول خدا صلی اللهعلیه و آله) و جز حق هیچگاه سخنی نگوید و جز حق کاری از او سر نزند و جز با حق نباشد، زیرا اگر در معرض ارتکاب خلاف و معصیتی قرار گیرد، لازم است که بر او اعتراض شود و بخاطر عمل ناروایش مورد عداوت قرار گیرد پس کسی که دارای چنین مقامی باشد، واجب است که امام بر خلق باشد و در چنین حالتی امامت کسی که مادون او باشد قبیح و ناروا خواهد بود

(کلب گوید خدایا سلام و درود و رضوان و رحمت واسعه خود را بر حضرت علامه آیت الله علامه امینی در زحمات او برای تبین این حقایق نازل فرما آمین آمین آمین یا رب العالمین).

قرینه سوم: مناسب ترین مقصود از گفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله از این دعا که آن حضرت سخنان خود را به آن پایان داده اینست، که آن جناب در مقام تکلیف بر حاضرین و تحکیم برای فرمانبرداری و نیز تهدید از تمرد و سرپیچی از اوامر، آن را ابلاغ فرمود و این معنی در صورتی است که مولی نازل به منزله اولی باشد. و این قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است، به این شرح که: (ای گروه مردم به چه امری شهادت می دهید گفتند شهادت می دهیم به یگانگی خدا، فرمود بعد از آن، گفتند به این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده اوست، پس فرمود ولی شما کیست گفتند خدا و رسولش مولای ماهستند، پس بازوی علی علیه السلام را گرفت و او را بپا داشت و فرمود هر کس را که خدا و رسول او، مولای او است، این علی مولای اوست..، الی آخر.)، که این جمله ها در حدیث واصله از جریر، از خود امیرالمومنین علی علیه السلام، زید بن ارقم و عامر بن لیلی...، آمده است پس واقع شدن ولایت در سیاق شهادت به توحید و رسالت و هم ردیف نمودن آن به دنبال مولویت مطلقه خدای سبحان و رسول او و بعد از او، ممکن نیست مگر اراده شود ازآن به معنی ولایت و امامتی که، ملازم با اولویت بخود خلق، از خود آنان باشد.

قرینه چهارم: این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در دنباله حدیث است که فرمود: (الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولایه لعلی بن ابی طالب)، پس مقصود این معنی آن است که این ولایت در ردیف رسالت است که به واسطه آن، دین تکمیل و نعمت تمام و خدا به آن خشنود می گردد، یعنی امامتی که تمامیت امر رسالت و تکمیل و نشر و استحکام پایه های آن به آن ولایت وابسته است، پس کسی که این وظیفه مقدس و مهم را عهده دار است قطعاً اولی و سزاوارترین مردم است به آنها از خودشان..،

قرینه پنجم: این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله، قبل از ابلاغ ولایت به این که (گویی من خوانده شده ام و دعوت الهی را برای انتقال به جهان دیگر اجابت نموده ام..) و از این کلمات معلوم می شود که از وظایف آن حضرت، موضوع مهمی باقیمانده که خوف داشتند که دستور رحلت و مرگ فرا رسد و ایشان آن را اعلام نفرموده باشند، که اگر به آن امر قیام نفرمایند امر رسالت ناتمام خواهد ماند و آن حضرت هم بعد از این خبر با اهمیت، امری را غیر از ولایت امیرالمومنین علیه السلام و ولایت عترت طاهره، که آن حضرت سرحلقه آنان است را بیان و اعلام نفرمودند، پس آیا در این شرایط می تواند آن امر مهم جز معنای امامت که مورد تصریح کتب صحاح نیز است معنای دیگری داشته باشد و آیا صاحب و دارای این مقام، جز اینست که اولی به مردم از خودآنها است.

قرینه ششم: این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است که بعد از بیان ولایت علی علیه السلام فرمود: (تهنیت دهید مرا، تهنیت دهید مرا، همانا خداوند متعال مخصوص گردانید مرا به نبوت و اهل بیت مرا به امامت...)، پس امامت مخصوص به اهلبیت علیهم السلام است که سر حلقه آن ها، امیر المومنین علی علیه السلام است و بیعت و تهنیت مردم تا سه روز و.. پس دراین صورت کسی که این خلعت را پوشیده کسی نیست مگر اولی یعنی سزاوارترین مردم به آنها از خودشان.

قرینه هفتم: این فرمایش رسول خدا بعد از بیان موضوع ولایت که: (فلیبلغ الشاهد الغایب)، یعنی کسانی که حاضرند مراتب رابه غایبین ابلاغ نمایند، پس مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این بیان، امر موکد به آن امر مهم بوده است، یعنی که امر امامت و اکمال دین و تمامی نعمت و خشنودی پروردگار، که بایستی به همگان رسانیده شود.

قرینه هشتم: قول رسول خدا صلی الله علیه و آله، بعد از بیان ولایت در لفظ ابی سعید و جابر: (الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولایه لعلی من بعدی)، یعنی رسول خدا از فرط شادی و سرور و اعجاب بر اکمال الدین و خشنودی پروردگار به رسالت خود و ولایت علی علیه السلام، صدای خود را به تکبیر بلند فرمودند... و نیز روایتی را ابونعیم و محدثان دیگر روایت نموده اند از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: (هر کس که آرزو دارد که زندگی او مثل زندگی من و مرگ او مثل مرگ من باشد و در بهشت عدن که پروردگارم نهال آن را نشانده ساکن شود، پس دوست بدارد علی را بعد از من و تبعیت نماید بر ائمه بعد از من، زیرا آنها عترت من هستند و از سرشت من آفریده شده اند... الی آخر حدیث).

قرینه نهم: قول رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از ابلاغ ولایت است که فرمود: (اللهم انت شهید علیهم انی قد بلغت و نصحت)، آری گواه گرفتن خداوند بر امت، برای بیان امر ابلاغ دستور و خیرخواهی با نصیحت، مستلزم آن است که موضوع تبلیغ در آن روز امر جدیدی باشد که قبل از آن ابلاغ نگردیده بود.

قرینه دهم: سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله است در قبل از بیان حدیث که فرمود: (همانا خداوند مرا مامور به ابلاغ امری نموده که به سبب آن سینه ام تنگ شده و گمان نمودم که مردم مرا تکذیب می کنند، ولی خداوند مرا تهدید فرمود که اگر آن امر را ابلاغ نکنم مرا عذاب خواهد فرمود.) پس مجموع این امور حاکی از آن است که آن خبر مهم که پیامبر از ابلاغ آن می ترسید امر ابلاغ ولایت به عنوان امری اختصاصی بوده است نه امر عادی که همه مسلمین در آن شرکت دارند و آن نیست مگر امر اولویت در ابلاغ ولایت.

قرینه یازدهم: در اسناد بسیاری از راویان، از موضوع تعیین علی علیه السلام در روز غدیر به لفظ نصب تعبیر شده است، بطور مثال از قول عمر بن خطاب که گفت (نصب رسول الله علیا علما)، یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی را بطور نمایان و آشکار نصب فرمود و کلام امیرالمومنین در مناشده و مبادله سوگند، در عهد خلافت عثمان که فرمود: (..... فامرالله نبیه.... و ان ینصبنی للناس بغدیر خم..،) و گفتار دیگر آن حضرت در روایت عاصمی (نصبنی علما و...)، این لفظ نصب در واقع ما راآگاه می سازد به ایجاد مرتبه برای امام علیه

السلام در آن روز غدیر خم، که قبل از آن روز این مرتبه برای آن حضرت شناخته نشده بود...، مضافا به این که این لفظ (نصب)، در طرق متعدده حدیث مقرون به لفظ ولایت ذکر شده...، که همان حاکمیت مطلقه است بر همه امت و این همان معنای امامت است و ملازم با اولویتی است که مدعا و معتقد ماست در معنی مولی.

قرینه دوازدهم: سخنی است از قول ابن عباس که مذکور گشت (فوجبت فی الرقاب القوم)، و در روایت دیگر(و فی اعناق القوم)، یعنی در گردن های این گروه و...، که ابن عباس با سوگند آن را بیان نموده و.. معنی اولویت از آن منفک نخواهدبود.

قرینه سیزدهم: روایتی است از شیخ الاسلام حموینی در فراید از ابی هریره که گفت: چون رسول خدا از حجه الوداع مراجعت فرمود... تا آخر حدیث، بعد از ذکر حدیث می فرماید و (هذه آخر فریضه اوجب الله عباده)، یعنی این آخرین فرضیه و واجب الهی، بود که خداوند بندگانش را به آن ملزم نمود. (یعنی مانند نماز، روزه، حج و ....)، که این معنی فقط با معنای اولسازش دارد.

قرینه چهاردهم: همانطور که در حدیث زید بن ارقم و در طرق بسیار آن آمده است که، (داماد او از او درباره حدیث غدیرخم سوال نمود، زید ترسیده و به او گفت شما اهل عراق در شما هست آنچه هست، پس دامادش گفت نترس، تو از من ایمن هستی، آنوقت زید گفت بلی ما در جحفه بودیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله...، الی آخر حدیث) و همچنین آنچه ازعبدالله بن العلا که به زهری پس از آنکه داستان غدیر را نقل نمود گفت: (در شام این حدیث تعریف نکن .....)، و همچنین از سعید بن مسیب که گفت: (به سعد بن ابی وقاص گفتم راجع به موضوعی می خواهم از تو سوال کنم ولی می ترسم... الی آخر) پس معنای حدیث به معنای خلافت آن حضرت است که با اولویت در یک راستا است.

قرینه پانزدهم: احتجاج امیرالمومنین علیه السلام به حدیث (غدیر خم)، در روز رحبه، بعد از آن که خلافت به او منتهی گشت،به منظور رد بر کسی که در خلافت با او منازعه می نمود...، که در واقع دلالت و افاده بر معنای مولی در اولویت به خلق داشته است.

قرینه شانزدهم: در داستان رکبان در بیان گروهی که از جمله آنها ابوایوب انصاری بود در اینکه به امیرالمومنین علی علیه السلام به این نحو سلام نمودند: (السلام علیک یا مولانا، ....) که این معنی نیست مگر همان اولی که مترادف است با امامت وولایت مطلقه که آن حضرت جهت تبین از آنها پرسش فرمود و آنها در پاسخ به حدیث غدیر استناد نمودند.

قرینه هفدهم: وآن استجابت نفرین مولای ما امیرالمومنین درباره کسانی است که شهادت خود را به حدیث غدیر کتمان نمودند، در حالی که در روز غدیر حاضر بودند و هر کدام به عذابی خوار کننده دچار شدند و نفرین آن حضرت آنان را رسوا نمود و نشانه های زشت این کتمان بر صورت ها و چشم ها و پهلوهای آنان تا زمانی که زنده بودند باقی بود و بعد از آن هم در کتب تاریخ و روایات ثبت و تا پایان عمر جهان زبانزد جهانیان گردیده است و همه این موارد دلالت بر امامت واولویت آن حضرت دارد بر آنها از خود آنها.

قرینه هجدهم: در واقعه مناشده در رحبه و سوگند متقابل که از طریق احمد، نسایی، هیثمی و...، روایت شده است، در آنزمان که امیر المومنین در رحبه مردم را به حدیث غدیر سوگند داد، عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت دادند و ابوطفیل گفت من از آن مجلس خارج شدم، در حالی که در خود چیزی (از تردید) احساس می کردم پس زید ارقم را ملاقات و از او سوال کردم که علی رضی الله عنه چنین و چنان می گفت و زید گفت چه انکار و شکی داری که من نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم... الی آخر حدیث. پس ابوطفیل در چه چیزی تردید و یا چه موضوعی را بزرگ می شمرد...، این نیست مگر همان معنای با عظمت در آن حدیث که افاده در اولویت آن حضرت و خلافت ایشان داشته است.

قرینه نوزدهم: واقعه انکار حارث فهری است نسبت به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله، نسبت به واقعه غدیر که قطعاً این واقعه نیز با غیر معنی اولی دربین معانی مولی سازش ندارد.

قرینه بیستم: حافظ بن سمان در ریاض و ذخایر.....، از حافظ دار قطنی از عمر بن الخطاب روایت نموده که: (دو نفر از صحرانشینان که با هم خصومت داشتند نزد عمر آمدند، و عمر به علی علیه السلام گفت بین این دو نفر حکم کن، در این زمان یکی از آن دو از روی تحقیر و نادانی گفت این شخص بین ما قضاوت خواهد کرد؟ در این وقت عمر از جا جسته وگریبان آن مرد را گرفت و گفت وای بر تو آیا می دانی او کیست، این شخص مولای من و مولای هر مومن است و هر کس را که این شخص مولای او نباشد او مومن نیست)، به همین مضمون روایت دیگر از عمر نقل شده است و طبرانی آن را با ذکر سلسله اسناد از عمر نقل نموده که (به عمر بن الخطاب گفته شد که تو نسبت به علی، نوعی تعظیم و تکریم می نمایی که با احدی دیگر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بجا نمی آوری، گفت همانا او مولای من و مولای هر مؤمن است و هر که او مولای او نباشد مؤمن نیست .... الی آخر حدیث)، بنابراین مولویت ثابته برای امیرالمومنین علیه السلام که عمر به آن اعتراف نمود در واقع همان مولویتی است که در روز غدیر به آن اعتراف نمود و همچنین گفت هر کس که این وصی مولای او نیست او مومن نخواهد بود که قطعاً این معنی با معنی محب و یا ناصر مرتبط نبوده و فقط با ثبوت و تحقق خلافت بر آنحضرت منطبق...، است الی آخر.

(کلب گوید این بزرگواران تصور می کنند اگر که شیخین این حقیقت را قبول داشتند پس چرا تمکین نکردند پس احتمالاً شاید مولی معنی دیگری می دهد و .....، و در این معنی سرگردان شده اند و حالا آنکه فکر وگمان دو خلیفه آنها این بود که علیرغم این حقیقت مصلحت این است که علی جوان است و قریش به او کینه دارند و اسلام ضربه می خورد و در ..... از اینگونه توجیهات بلاوجه که برای عدم اجرا فرمان خدا آوردند وگرنه شکی در آن معنی نداشتند)

احادیثی که معانی مولی و ولایت را تفسیر نموده است:

(مضمون) رسول خدا صلی الله علیه و آله خود شخصا در این باره تفسیر فرموده که...، علی بن حمید قرشی در کتاب (شمس الاخبار) خود، با ذکر سلسله اسناد از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که (از آن حضرت سوال شد در معنای (من کنت مولاه فعلی مولاه) فرمودند: خدا مولای من است و اولی (سزاوارتر) است بمن از خودم و امری برای من با وجود ذات اقدس الهی نیست و من مولای مومنین هستم و به آنها از خودشان اولی (سزاوارتر) می باشم و با وجود من امری برای آنها نیست و با این وجود هر کس را که من مولای اویم و از خودش به او اولی هستم، و امری برای او با وجود من نیست، پس علی نیز مولای اوست و به او از خودش اولی (سزاوارتر) است و برای او امری با وجود او نیست). و بر همین مضمون عبدالله جعفر بر معاویه استدلال و احتجاج نمود که مذکور شد و نیز آنچه حموینی در داستان احتجاج امیر المومنین در ایام خلافت عثمان آورده که مفاد آن قبلاً ذکر شد... تا آنجا که سلمان سوال کرد چگونه ولایی (علی بر ما دارد) فرمود ولایی مانند ولای من بر شما و هرکس که من به او اولی هستم از خودش پس علی نیز به او اولی است از خودش و همچنین با همین مضمون در مناشده و سوگند متقابل امیر المومنین در صفین که مفاد آن قبلاً ذکر شد. و نیز به همین مضمون حافظ عاصمی در (زین الفتی) و سید همدانی در (موده القربی) ذکر نموده اند که (رسول خدا فرمود: ..... پس این علی مولای اوست و او به شما امر و نهی می کندو برای شما هیچ امر و نهی بر او نخواهد بود، خدیا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را و یاری نما یاران او را

و خوار نما خوارکنندگان او را..) و امام حافظ واحدی پس از ذکر حدیث غدیر گوید، (این ولایتی است که پیامبر صلی اللهعلیه و آله برای علی علیه السلام برقرار نمود ودر روز قیامت این نعمت ولایت مورد پرسش قرار خواهد گرفت، در قول خدایتعالی در کلام خود که می فرماید: (وقفوهم انهم مسئولون) که روایت شده یعنی از ولایت علی رضی الله عنه و معنی آنچنین می شود (همانا از آنان سوال

می شود که آیا بر طبق سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله، حق موالات او را ادا نموده اند یاامر ولایت او را ضایع و مهمل گذاشتند، تا به مقام مطالبه بر آمده و بر کیفر اعمال خود برسند).

و این حدیث را حموینی در فراید و جمال الدین ورندی در نظم و ابن حجر در صواعق و حضرمی در ضمن بررسی در سند ذکر نموده اند و همچنین حموینی با ذکر سلسله اسناد ازعبدالله بن مسعود روایت کرد که رسول الله خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (که فرشته نزد من آمد و گفت یا محمد (سل من ارسلنا قبلک من رسلنا علی ما بعثوا)، یعنی ای محمد از پیامبران پیش از خود سوال کن بر چه امر مبعوث شدند و آنها پاسخ دادند بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب)، و از علی علیه السلام روایت شد که فرمود: (جعلت المولاه اصلا من اصول الدین) یعنی (قرار داده شده است موالات، اصلی از اصول دین) و نیز از طریق حاکم ابن البیع با ذکر سلسله اسناد از ابی صادق که علی علیه السلام فرمود: (اصول الاسلام ثلاثه ینفع واحدمنها دون صاحبه، الصلاه و الزکاه و المولاه و...)، و از طریق بیهقی از حافظ حاکم نیشابوری با سلسله اسناد از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: (هنگامی که خدای متعال خلق اولین و آخرین را در روز قیامت جمع فرماید و صراط بر پل جهنم نصب شود، احدی از آن عبور نمی کند مگر با برائت ایمنی از آتش به سبب ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام) و این روایت را محب الدین طبری در ریاض با ذکر سلسله اسناد آورده است ....، در ادامه حضرت علامه فرماید مجال نیست که آنچه از مصادر صاحبان حدیث در تفسیر آیه فوق الذکر و آنچه راکه حفاظ حدیث در خصوص برائت و گذر از پل صراط روایت کرده اند، ذکر کنیم و از آنچه گفته شد (من حیث المجموع)، معنایی جز خلافت و اولویت علی علیه السلام و پیشوایی و امامت او بر مردم افاده نمی شود الی آخر.

و نیز حدیث دیگری را که راغب آنرا در جلد ۷ محاضرات خود آورده است که ابن عباس می گوید: (شبی با عمر به راهی می رفتم و عمربر قاطری و من بر اسبی سوار بودیم در این موقع عمر آیه ای را قرائت کرد که در آن از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد شد، سپس گفت به خدا سوگند ای اولاد عبدالمطلب که بطور تحقیق علی در میان شما اولی و سزاوارتر به این امر خلافت از من و ابوبکر بود، ابن عباس گوید با خود گفتم خدا مرا نیامرزد اگر من او را رها کنم یعنی دست از او بر دارم، پس به او گفتم یا امیر المومنین آیا تو چنین سخنی را می گویی در حالی که تو و رفیقت بر جستید و امر خلافت را از ما سلب نمودید، و همه این کارها را شما مرتکب شدید نه سایر مردم، پس عمر گفت دور شوید ای اولاد عبدالمطلب همانا شما یاران عمر بن الخطاب هستید، پس (ابن عباس گوید) بعد از این سخن تهدیدآمیز او، من خود را به عقب افکندم و او زمانی جلو افتاد و چون تعلل مرا دید به من گفت راه بیا در امانی و گفت سخن خود را بر من تکرار کن، گفتم مطلبی را یاد آور شدی و من پاسخ آن راگفتم، اگر تو سکوت می کردی ما هم حرفی نمی زدیم، عمر گفت بخدا قسم ما آنچه کردیم از روی عدالت نبود و لیکن ما او را کوچک شمردیم و کنار گذاشتیم زیرا ترسیدیم که عرب به سبب کشتارهایی که در غزوات و جنگ ها از آنها کرده به خلافت او تن ندهند و با او متحد نشوند، ابن عباس گوید، من خواستم به او بگویم رسول خدا صلی الله علیه و آله او را اعزام می نمود به سوی قبایل گردنکش و متمرد عرب و میدان های جنگ و او بزرگان و روسای آنها را در هم شکسته و خوار می نمود و پیامبر در آن ماموریت ها علی را کوچک نمی شمرد و با این وصف تو و رفیقت ابوبکر او را کوچک شمردید، ولی ساکت شدم و آنوقت عمر گفت شد آن چه شد، شد یعنی گذشت آنچه گذشت،

(کلب آستان امینی گوید که این روایت خود دلالت بر اقرار شیخین و قبول آنها به صحیح نبودن اعمال آنها و پشیمانی تلویحی آنها دارد و این سخن عمر بن الخطاب یعنی توجیهات ما جواب دارد ولی شما پیگیری نکنید و گذشته ها گذشته است..،) و سپس عمر بن الخطاب ادامه می دهد که در همین حالا تو امور را چگونه، می بینی؟ به خدا قسم ما در هیچ امری بدون مشورت او یعنی علی علیه السلام تصمیم نمی گیریم و هیچ کار را بدون اذن و اجازه او انجام نمی دهیم...)، و در شرح نهج البلاغه با همین مضمون آمده که عمر گفت ای ابن عباس سوگند به خدا همانا این رفیق تو یعنی علی علیه السلام اولی و سزاوارترین مردم است به امر خلافت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، جز این که ما درباره او و تصدیق او به امر خلافت، از دو چیز می ترسیدیم...، تا آنجا که ابن عباس

گوید گفتم یا امیرالمومنین آن دو چیز کدام است گفت: ترس و اندیشه ما از جوانی او و علاقه و محبت او نسبت به اولاد عبدالمطلب و....، آنچه بیهقی در المحاسن خود ضمن بیان حدیث طولانی که ما بین ابن عباس و مرد شامی که نماینده قوم و قبیله خود بود در موضوع ولایت علی علیه السلام واقع شد و آن مردم، که او نماینده آنها بود در خصوص حقانیت علی علیه السلام در معرض هلاکت بودند که در نتیجه بیان فضائل علی علیه السلام توسط ابن عباس و آنچه ام المومنین حضرت امسلمه در فضائل علی علیه السلام بیان فرموده بود به راه حق هدایت شده و آنگاه مرد شامی گفت سینه مرا از نور و حکمت پر نمودی و.. گواهی می دهم به این که علی رضی الله عنه مولای من و مولای هر مرد و زن مومنی است.

سخن در پیرامون مفاد حدیث غدیر:

از بزرگان پیشوایان حدیث آنچه را که از معنای (مولی) در تالیفاتشان با حقیقت امر موافقت دارد مذکور گردید، به نحوی که دشمن جز تسلیم چاره ای ندارد مگر کسی که راه لجاج و عناد را بپیماید. حال سخنان تابناک از گروه دانشمندان در اثبات آن می آید:

۱-این زولاق حسن بن ابراهیم متوفی ۳۸۷ در تاریخ مصر گوید:

در هجدهم ذی حجه سال ۳۶۲ که روز غدیر است، گروهی از اهالی مصر و مغاربه و به اتفاق آنها دیگران برای دعا گرد آمدند چون آن روز، روز عید بود یعنی روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز امیر المومنین علی بن ابی طالب را به خلافت برگزید.

۲- امام ابوالحسن واحدی متوفی ۴۶۸ بعد از ذکر حدیث گوید این ولایت که پیامبر صلی الله علیه و آله آنرا استوار و برقرارنموده در روز قیامت مورد بررسی و سوال خواهد بود.

۳- حجه السلام ابوحامد غزالی: متوفی ۵۰۵ در کتاب (سرالعالمین) گوید: (که علما در ترتیب خلافت و تحقق و حصول آن برای کسی که امر خلافت به او ارجاع شد اختلاف نمودند بعضی را نظر بر این است..، اما چهره برهان نمایان گشت و گروه های علما حدیث و تفسیر، اجماع نمودند بر متن حدیث غدیر از خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم و به اتفاق همگان که آن جناب فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه.....) پس عمر گفت (بخ بخ یا ابا الحسن لقد اصبحت مولای ومولی کل مومن و مومنه) پس این سخن او به معنی گردن نهادن به امر و رضایت و تایید است، اما هوای نفسانی به دلیل علاقه به ریاست غلبه کرد و عشق و علاقه بدست گرفتن استوانه خلافت و بلند کردن پرچم های بزرگ و حرکت بیرق ها توام با چکاچک سلاح ها و صف آرایی های سپاهیان و در هم پیوستن سوارها و فتح نمودن بلادها و ممالک، آنان را به جام پر از آرزو سیراب نمود در نتیجه بازگشت به خلافت و سرکشی نخستین نمودند و امر پیامبر صلی الله علیه و آله را پشت سرافکندند و به بهای کم آن را فروختند و چه داد و ستد بدی انجام دادند و چه بد بود آنچه خریدند.) و حضرت علامه در ادامه مطلب سخنان شمس الدین سبط ابن جوزی متوفی در ۶۵۴ را در تذکره و گفتار ثعلبی در تفسیر خود و کمال الدین ابن طلحه متوفی ۶۵۴ در عروه و ابوعبدالله گنجی متوفی ۶۵۸، و سعید الدین فرغانی متوفی ۶۹۹،علاء الدین مکارم متوفی ۷۳۶، و طیبی حسن بن محمد متوفی ۷۴۳ در الکاشف و شهاب الدین بن شمس الدین دولت آبادی متوفی ۱۰۴۹ در (هدایه) و ابوشکور محمد بن عبدالسعید در (التمهید) و ابن باکثیر متوفی ۱۰۴۷ در (وسیله)، ..... که همگی بدین معانی تصریح فرموده اند را ذکر و همچنین گفتار سید امیر محمد یمنی متوفی ۱۱۸۲ در (روضه) و شیخ احمد عجیلی در(ذخیره) را بیان می فرماید که گفتار و تصریح همه آنها، به حقیقت این امر دلالت قاطع دارد.

توضیح واضح درباره مفاد حدیث:

داعی ما به توضیح واضح این امر به دلیل چشم پوشی عده ای از لازمه تصدیق اعتراف به حق در مفاد حدیث است آن هم پس از آنکه حقیقت آنرا چون آفتاب تابان، روشن و آشکار دیدند و حقیقت آن است بعد از آنکه خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله برای مولای

ما امیر المومنین علیه السلام ثابت و استوارگردید، لازمه جدا نشدنی آن موضوع بلافصل بودن آناست...، و آیا اساسا معقول است که علیرغم تصریح در جانشینی از طرف پادشاه و..، مردم بیایند و دیگری را برای سلطنت و یا اجرا مقاصد وصیت کننده انتخاب کنند و...،

قربات (عبادات و اعمال وارده) در روز غدیر:

حدیث روزه روز غدیر:

حافظ ابوبکر خطیب بغدادی متوفی ۴۶۳ در جلد ۸ تاریخ خود با سلسله اسناد از ابی هریره روایت نمود: (که هر کس روز هجدهم ذیحجه را روزه بدارد، برای او ثواب روزه شصت ماه نوشته می شود و آن روز غدیر خم است، هنگامی که پیامبرصلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب را گرفت و...، الی آخر حدیث). و او همچنین این روایت را به طریق دیگر از علی بن ابی سعید رملی روایت نموده و عاصمی در (زین الفتی) آن را نقل نموده و نیز ابن مغازلی در (مناقب) و سبط ابن جوزی در (تذکره) و خطیب خوارزمی در (مناقب) و ابن البیع در(مستدرک) و حموینی در (فراید) و..، نیز آن را نقل نموده که رجال سند حدیث (ابوهریره، شهر بن حوشب، مطربن طهمان، ابوعبدالرحمان بن شوذب، حمزه بن ربیعه، ابونصر علی بن سعید...) وهمگی آنها مورد تایید و تحسین و اطمینان بوده اند و... الی آخر. حضرت علامه در ادامه به رفع شبهات بی پایه و بی اساس وارده ابن کثیربه حدیث شریف غدیر پرداخته و با دلایل متقن و جامع و مستند به مدارک عالمان حدیث و...، آنها را رد نموده است و...،

همچنین می فرماید در روز غدیر نمازی وارد است که ابو النضر عیاشی و صابونی مصری درباره آن کتابی جداگانه تالیف نموده اند و نیز درباره آن نماز و ادعیه خاصی که وارد گردیده، تالیفاتی جداگانه ثبت و ضبط است...، الی آخر

(کلب گوید با نهایت تأسف باید اذعان نمود که اگر توجیهات شیطانی به شرح آنچه ابن حزم خبیث و مانند او در بحث اجتهاد شیاطین مطرح نموده اند مطرح نمی شد، البته تقوی و ترس از خدا و آنچه به او نسبت می دهند و ترس از عواقب سوء آن که بر اساس حکم کتاب خدا یعنی قرآن مجید دوزخ جاودانی الهی است، به ابن کثیر و امثال او اجازه نمی داد اینگونه بی پروا و بدون رعایت انصاف اظهارنظر نموده و جانب احتیاط را برای حفظ آخرت خود از دست بدهند).

خلاصه جلد سوم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

مقدمه

خلاصه جلد سوم الغدیر حضرت علامه عبدالحسین امینی رحمت الله علیه، به حول و قوه و به عون و فضل الهی:

مقدمه این بخش از کتاب به ابراز محبت بی دریغ محمد سعیا دحدوح از حضرت علامه تزیین یافته است و در قسمتی از آن آمده است، (..... آری (الغدیر) ضرورتی است بر اهل تحقیق که این مسائل را بدانند و جدای از هر گونه احساسات داغ به دنبال فهم صحیح باشند و از اشتباهات گذشته درس گرفته و به نسل جدید بیاموزند که اختلافات موجب تفرقه بین دو گروه است و خشم و کینه وحدت (مسلمین) را از بین می برد و مسلمین را به جایی می برد که از هر گونه دوستی و احساس صحیح، از هم جدا و بیگانه شوند.....،

و من پیش از آن که از نگارش باز ایستم، ناچارم که وظیفه خود را انجام داده و مجاهدات مولف گرامی را سپاس گزار شوم و در مقابلش به احترام و تکریم بپاخیزم و این همه احترام به خاطر رنجی است که او در راه زنده نمودن نسلی انجام داده وچنین اثر گرانبهایی را به جامعه بشری تحویل داده است..، خداوند بهترین پاداش را به شیخ ما عنایت فرماید و کتاب الغدیر را به وسیله ای برای راهنمایی مردم به سوی حق و اتحاد و دوستی بین فرقه های اسلامی تبدیل فرماید ....)

(کلب گوید اعتقاد من بر آن است که آثار رحمت کتاب مولایم حضرت علامه امینی بیشتر از این دنیا، آثار پربار آن در جهان آخرت و باقی معلوم خواهد شد یعنی در روز رستاخیز و همان روز که خلایق جز بهشت و جهنم جاودانی مسیری ندارند که در آن روز پرمخاطره، این کتاب با پاک نمودن اعتقادات مؤمنین از امور ناروا و خطا که معتقد در آن روز مرتکب محسوب و به حکم قرآن در گروه ظالمان قرار گرفته و در آتش دوزخ جاوید گرفتار خواهد بود معلوم خواهد شد و لذا این کتاب در واقع ناجی امت اسلام و هدایت گر آنها به سوی بهشت جاوید و حیات و سعادت ابدی خواهد بود انشاءالله تعالی و از خداوند مسئلت داریم که ما را از گروهی قرار دهد که قدردان آن باشیم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

(مضمون) دیباچه مولف:

(..... در سخن ما این حقیقت روشن شد که آن معنایی که برای مولا بیان نمودم همان است که عرب می فهمد، عرب صدر اسلام و نسلهای بعد تا به عرب امروز و معنای لغوی هم بدون هیچ قرینه ای با همان معنا مطابق بود چه رسد به قرائنی که در قبل و بعد داشت و ما برخی از شواهد را به مدعا خود بیان نمودیم و حال سخن را دنبال کرده و به مجموعه شعرا می رسیم.

لازم به ذکر است این شعرای عالی مقام اکثرشان از علماء و دانشمندان و در زمره راویان حدیث غدیرند که اشعارشان چون روایاتی مستند است، .....، حضرت علامه در ادامه می فرماید، ما در خلال این کتاب با آه سوخته و رنج های فراوانی که شاعران حق جو کشیده اند آشنا می شویم و .....، به شاعران قرن اول هجری می نگریم که چگونه مدیحه و مرثیه سر دادند و با اشعار خود چون شمشیری بران از پیشوایان دین حمایت کردند و شعرشان مانند تیر خطرناکی بود که در جگر دشمنان وارد می شد و این بزرگان در هر مرز و بوم، جز اعلام دوستی خاندان محمد کاری نداشتند، تا آنجا که پیشوایان و امامان حق در تشویق این شاعران می گویند (هر کس یک خط شعر درباره ما بگوید خداوند در بهشت خانه ای برای او می سازد.) چنانچه حضرت صادق علیه السلام می فرماید: (درباره ما کسی شعر نمی گوید مگر اینکه از جانب روح القدس تایید می گردد)،کشی دانشمند بزرگ علم رجال از ابوطالب قمی روایت می نماید که گفت (چند شعر سرودم و به محضر امام باقر (ع)فرستادم....، از حضرت تقاضا کردم تا در مصیبت پدرشان نوحه سرایی کنم حضرت در جواب نوشتند اشکالی ندارد برای پدرم و هم برای من نوحه سرایی کن...،).

(مضمون) موقعیت شعر و شاعران از نظر قرآن و حدیث:

آنچه امامان بر حق ما در تشویق شعرا فرمودند بر اساس رفتاری است که از جد بزرگوارشان آموخته اند...، در روایت است که(آن هنگام که رسول خدا طلب باران نمود و خدایش دعای او را مستجاب و از آسمان باران بارید حضرت فرمود بر ابی طالب از خدا نیکی باد، اگر او زنده بود چشمانش از این حادثه روشن می شد، حال کیست که شعری از او بخواند ....، سپس علی علیه السلام برخاست و عرض کرد. شاید این شعر را اراده فرموده اید: (که ترجمه آن این است) (سپید رویی که به برکت روی او از ابر طلب باران می شود او محمد پناه یتیمان و بیوه زنان است، بنی هاشم در سختی و درماندگی به دامن پر مهر ومحبت او پناهنده می شوند.) پس رسول خدا فرمود آری این است شعر ابوطالب، پس شخصی از طایفه کنانه شعری خواند و حضرت فرمود آفرین ای کنانی، خداوند به هر بیت شعر تو، خانه ای در بهشت بتو عطا فرماید)، و رسول خدا (ص)، همچنین اشعار عموی خود عباس را بسیار دوست داشت... سایر شعرا چون عمر بن سالم و ابولیلی نابغه جعدی، کعب بن زهیر و عبدالله رواحه نیز برای رسول خدا شعر می سرودند و مورد عنایت رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار می گرفتند و همچنین حضرتش از شعر حسان که به مناسبت واقعه غدیر خم سروده بود به وجد و سرور آمده و به او فرمود: (یاحسان تا زمانی که ما را با زبانت یاری کنی از تائیدات روح القدس بهره مند باشی)، و همچنین شعرا را تشویق می نمود تا با اشعار خود انسجام و جبهه بندی کفار و مشرکین را در هم بکوبند .....، و (چون این آیه: (والشعراء یتبعهم الغاوون)، نازل شد عده ای از

شعرا به نزدپیامبر آمده و می گریستند و می گفتند که خداوند ما را مذمت و نکوهش کرده است، ولی پیامبر دنباله آیه را خواند (الاالذین آمنو و عملو الصالحات) و فرمود که شما مصداق این قسمت از آیه هستید و (ذکروالله کثیرا) یعنی زیاد یاد خدا کنند و باز شمائید که این قسمت از آیه نیز شامل حال شماست، (و انتصروا من بعد ما ظلموا)، یعنی پس از آن که مظلوم شدند یاری می شوند). شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام روایت نموده است که مراد از آیه، نکوهش کسانی است که به دروغ داستان سرایی دارند، علی ابن ابراهیم در تفسیر خود از حضرت صادق علیه السلام نقل می نماید که حضرت فرمود: (آیاتی که مذمت شعرا در آن شده است مشمول کسانی است که دین خدا تغییر داده و با اوامر الهی مخالفت دارند و موجب نشر عقاید فاسد در بین مردم شده و آنان را به پیروی راه های باطل وادار نمایند.).

(مضمون) شعرهای غیبی:

صفحات تاریخ اشعاری را ثبت نموده که سراینده گان آنان غیبی و نامریی بوده و بعضاً این اشعار به اشخاص خطاب شده و سبب هدایتشان شده است و این خود یکی از معجزات پیامبر اکرم صلی آلله علیه و آله شمرده شده است که نمونه هایی از آن اشعار (به ترجمه) و به شرح ذیل است:

۱- آمنه دختر وهب علیها السلام: مادر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله، او در هنگام ولادت با سعادت پیامبر اکرم اشعاری از گوینده غیبی می شنید که: (درود خدا و هر بنده صالحی که هست بر چراغ فروزان هستی باد. او محمد مصطفی بهترین خلق خداست، نور دهنده جهان است که هاله ای از پاکی او را احاطه نموده و در بین خلایق زینت بخش و برگزیده و راستگو و نیکوکار است، او پارسایی است که پرچم هدایت بدست های برومند او در ظلمتها، راه راست را نشان می دهد، و تانسیم در زمین بر چهره گل بوسه می زند و کبوتران نغمه عشق بگوش هم می سرایند، بر او درود رحمت خدا جاری باد.)

(کلب گوید: خدایا این اشعار چقدر زیبا و دلنشین است، آری البته سزاوار است زیرا این اشعار در واقع بیانگر احترام و بزرگداشت خداوند علی اعلی نسبت به برگزیده خود محمد مصطفی است همان وجود مقدس که خداوند در کتاب خود در سوره حجرات جحر بر صوت او را موجب حبط عمل و در نهایت برای مرتکب آن دوزخ جاوید را به ارمغان می آورد خدایا ترا به عزت و جلال و جبروت و عظمت خودت و رفعت مقام رسول خدا نزد تو قسم می دهیم که بالاترین سلام و رحمت ودرود را تا آن زمانی که خدایی می کنی یعنی تا ابدالآباد بر آن حضرت نثار و ایثار فرموده و به حق مادر باعظمت ایشان در دنیا و آخرت ما را از شفاعت آن حضرت و پدر و مادر ایشان بهره مند فرمایی آمین آمین آمین یا رب العالمین)

۲-در شب ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب یک بت، گوینده ای نامریی اشعاری خواند و بت ها همه فرو ریختند که مطلع آن اشعار اینست. با تولد مولودی جدید همه نقاط شرق و غرب عالم از تولدش روشنی یافت... الی آخر)

۳- شخصی بنام ورقه گوید در شب تولد رسول خدا در نزد بتی که در قبیله ما بود بیدار نشسته بودم، ناگاه از درون بت ندا شنیدم (پیامبر متولد شد و دیگر پادشاهان به خواری افتادند) و این بت پس از اتمام این بیت با سر به زمین افتاد.

۴-عوام بن جهیل کلید دار بت خانه یغوث گوید، شبی در بت خانه خوابیده بودم از بتی شنیدم: که می گوید ای پسر جهیل هنگام نابودی بتها شده تو با یغوث وداع کن چون نوری از زمین مکه طلوع کرده است... پس من به حضور پیامبر شرف یاب شده و احوال خود را گفتم پیامبر مسرور و شادمان شد و امر کرد که این واقعه را به مسلمانان بگویم و سپس امر فرمود که بتها را بشکنم، و من به یمن برگشتم در حالی که قلبم به نور اسلام روشن شده بود.

۵- ابو نعیم از عباس بن مرداس روایت کند که روزی وارد بت خانه شدم و نزدیک بت ضمار رفته اطراف آن را تمیز کرده وآن را بوسیدم ناگهان صدایی بلند شد و مرا مخاطب ساخت که: (به تمام قبائل سلیم بگو آئین بت پرستی که به آن انس گرفتند نابود شد و اهل

مسجد رستگار شدند و ضمار که قبل از آمدن محمد و نزول قرآن پرستش می شد هلاک باد، وارث نبوت عیسی، محمد بزرگ قریش است....)، پس من با سیصد نفر از بزرگان قبیله خود به نزد پیامبر شرفیاب شده و حضرت فرمود چگونه اسلام آوردی پس واقعه را عرض کردم و حضرت فرمود درست است و رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسلام آوردن او و یارانش خوشحال شد.

۶- ابونعیم از مردی از قبیله خثعمی روایت کند که گروهی از طایفه خثعم دور یکدیگر جمع بودند، ناگهان صدایی شنیدند (ای مردم تنومند و قوی که داوری خود را نزد بتها می برید..، این محمد پیامبر شماست که بهترین خلایق و به هنگام قضاوت و داوری، عادلترین مردم است و...)

۷- و ابونعیم از یعقوب بن یزید از مردی نقل نماید که ما در سرزمین خشکی بودیم گوینده ای نامریی به دنبال سر ما می سرود، (که ستاره ای درخشید.. و آن رسول خدا است، که هر کس پیرو او گردد رستگار شود).

۸- بیهقی و ابن عساکر از ابن عباس نقل می نمایند که (شخصی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد ای رسول خدا شبی در ایام جاهلیت شترم گم شد و من به جستجوی آن رفتم به هنگام صبح گوینده های نامریی با صدای بلند گفت: (ای که در شب ظلمانی در خوابی، بدان که خداوند در مکه پیامبری را مبعوث کرده که از خاندان هاشم است..، و من گفتم: ای سراینده ناپیدا... خدا ترا هدایت کند به من بگو که آن پیامبر چه می گوید و سپس این سخن را شنیدم: نور تابان ظاهر شد ظلم و ستم رفت و خدا محمد را با آنچه خیر است مبعوث کرد.)

۹- ابوسعد از جعد بن قیس روایت کند که در زمان جاهلیت ما چهار نفر بودیم که به قصد حج به راه افتادیم... پس صدایی شنیدیم که گفت: (..... وقتی به حطیم و زمزم رسیدید، محمد مبعوث را از جانب ما تحیت و سلام برسانید و به او بگویید ماپیرو دین تو هستیم زیرا حضرت عیسی ما را به آن سفارش نموده است.)

۱۰- در مستدرک حاکم از عیش بن جبر آمده که هنگام شب، اهل قریش از کوه ابوقبیس این صدا را شنیدند که.... (اگر آندو نفر که نامشان سعد است، اسلام بیاورند، دیگر محمد از مخالفت هیچ مخالفی در مکه نخواهد ترسید)، تصور اهل قریش به دو سعد در قبیله تمیم و هذیم بود که در شب دوم باز شنیدند: که (ای سعد قبیله اوس و ای سعد قبیله خزرج سخن کسیکه شما را به هدایت می خواند بشنوید و در مقابل از خدا بهشت طلب نماید...) چون صبح شد ابوسفیان گفت به خدا قسم مراد آن گوینده (سعد بن معاذ) و (سعد بن عباده) است.

(کلب گوید تو درجه شقاوت را ببین که تا چه حد است که نشانه و آیاتی از عظمت رسول خدا ظاهر می شود ولی به کفر آنان می افزاید و .....، با این اوصاف تو چه انتظار از زن او هنده جگرخوار و فرزند او معاویه خبیث و نوه او یزید پلید داری که لعنت خدا و دوزخ ابدی بر همه آنها و آن گمراهان که راضی به اعمال آنان هستند باد آمین، آمین آمین یا رب العالمین).

۱۱- ابن سعید در (طبقات الکبری)، روایت نماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان هجرت به سوی مدینه با شخص همراه خود به خیمه (ام معبد خزایی) رسیدند و از او که در جلو خیمه نشسته بود خواستند مقداری خرما یا گوشت بخرند که او نداشت و گفت خشکسالی شده و قبیله او دچار فقر هستند، سپس گفت به خدا سوگند اگر چیزی داشتم برای خدمت تقدیم می کردم پس چشمان رسول خدا به گوسفندی در گوشه خیمه افتاد فرمود چرا این گوسفند تنها مانده است، ام معبد گفت به دلیل ضعف و ناتوانی از گله عقب مانده است، حضرت فرمود آیا شیر می دهد او عرض کرد این گوسفند بسیارضعیف است و شیر ندارد، حضرت گوسفند را طلبیده و دست مبارک را بر پستان گوسفند مالیده و نام خدا را بر زبان جاری و دعا فرمود: (خدایا پستان این گوسفند را برکت عطا فرما)، پس بلافاصله شیر در پستان گوسفند جاری شد و آنگاه پیامبر ظرفی طلبید و شیر را دوشید تا ظرف پر شد و ابتدا به آن زن داد و سپس به

اصحاب و یاران تا همگی سیر شدند. و سپس خود میل نموده و فرمودند (ساقی القوم آخر هم)، یعنی آنکسی که ساقی گروهی می شود باید خود آخر بنوشد،

(کلب آستان علامه گوید گویا این دستور و کلام رسول خدا را عباس بن علی در کربلا از عالم ذر شنیده و به اجرا گذاشت و به این دلیل با لبان تشنه خداوند خود را ملاقات نمود و تا ابدالآباد مادرش ام البنین را سرافراز و کلمه وفا و عشق و علاقه به خاندان محمد را در قاموس فرهنگ آن به جهانیان تقدیم و آن را معنی و تفسیر فرمود سلام الله علیهم اجمعین و رزقنا الله شفاعتهم فی الدنیا والآخره آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

پس دوباره ظرف را پر از شیر نمود و پیش پیرزن قرارداد و حرکت فرموده و چون صبح شد، مردم مکه از بین زمین و آسمان صدایی را شنیده اند که می گفت خدا بهترین پاداش را به آن دو رفیق همراه دهد که به خیمه ام معبد فرود آمدند...)

۱۲- ابن اثیر از ابی ذویب شاعر نقل می کند که در شب وفات پیامبر از گوینده ای نامریی شنید که می گفت: (حادثه عظیمی در سرزمین حجاز واقع شد، محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت و در مرگ او چشم های ما همچون چشمه جوشان اشک می ریزد.)

۱۳- حافظ گنجی در کفایه نقل نماید که چون علی علیه السلام در کعبه تولد یافت، ابوطالب پدر حضرت وارد کعبه شد و می سرود (یارب هذا الغسق الدجی.... ای پروردگار این شب تیره و تار و آن ماه روشنی بخش از صندوقچه اسرارت، نام این کودک را بیان فرما)، پس سخن گوینده ای را از غیب شنید که می گفت (یا اهل بیت المصطفی النبی، خصصتم بالولدالزکی، ان اسمه من شامخ علی، علی اشتق من العلی) یعنی ای دودمان رسول خدا، این نوزاد پاکیزه و پاک ویژه شماست، نام او از جانب ساحت قدس الهی، علی است که از علی گرفته شده است.

۱۴- شبلنجی در کتاب نورالابصار گوید: (حضرت علی علیه السلام هر روز به زیارت قبر فاطمه، می رفت و در یکی از روز ها که به زیارت رفته بود خود را روی قبر انداخته و گریست و این شعر را سرود: چه جانگداز است زمانی که بر قبر حبیبم عبور می کنم و سلام می دهم، جوابی نمی شنوم ای قبر چه شده که جواب مرا نمی دهی، آیا بعد از من، دوستی با کسان ملامت آمیز شده است. پس گوینده ای که فقط صدای او شنیده شد پاسخ داد و آن حبیب گفت کسی که در گرو خاک و سنگ است چگونه می تواند جواب ترا گوید من از نزدیکان و عزیزان خود جدا مانده ام و خاک زیبایی های مرا خورد و در آن هنگام که رشته های محبت از هم جدا می شود درود من بر شما باد).

۱۵- ابن عساکر در تاریخ خود و گنجی از حضرت ام المؤمنین ام سلمه سلام الله علیها روایت کنند که فرمود: (زمانی که حسین علیه السلام کشته شد از گوینده ای ناپیدا شنیدم که می گفت: ای کشندگان حسین، شما را به عذابی دردناک و انتقام بشارت باد، آسمانیان از انبیا و هر دسته و گروه بر شما نفرین می فرستند و همه شما به زبان فرزند داوود (سلیمان نبی) وموسی و عیسی لعنت شده اید.)

(مضمون) موکب شاعران:

بر این اساس که شرح آن گذشت و به برکت قرآن و حدیث عده ای از یاران پیامبر که به شعر عنایتی داشتند از هر طرف گرد پیامبر جمع شده و حتی در سفرها نیز از حضرت جدا نمی شدند و با شمشیر اشعار خود از حریم اسلام دفاع می نمودند که ازجمله آنان: (..... عباس عموی پیامبر، کعب بن مالک، عبدالله بن رواحه، حسان بن ثابت، نابغه جعدی...،) بودند و نیز زنان شاعر که از جمله آنان هستند:

۱- ام المومنین خدیجه کبری سلام الله علیها دختر خویلد همسر والا گوهر رسول خدا صلی الله علیه و آله که از جمله اشعارآن بانوی گرامی شعری است که به هنگام زانو زدن شتر او در مقابل رسول خدا و آن زمان که آن شتر صورت خود را بر قدم آن حضرت مالیده و به فضل وجود مبارک حضرت به زبان آمده، سروده است:

(به فضل پیامبر شتر به زبان آمده و خبر داد که به وجود آن حضرت، سرزمین مکه شرافت یافت، این محمد بهترین پیامبران خداست که بر خاک قدم نهاده و شفیع امت است، ای کسانی که به او حسد می ورزید بگذارید خشم شمارا نابود کند، چون اوست محبوب خداوند که بهتر از او در خلقت وجود ندارد. ....).

(کلب گوید سلام و درود خدای ما بر مادر ما حضرت خدیجه کبری نثار باد که از روی علم و عشق و معرفت به رسول خدا ایمان آورد و این مقام را یافت که خدا به او فاطمه زهرارا عطا فرمود و نسل امامان معصوم را از نسل آن پاک و مطهره قرار داد و امید است که خداوند علی اعلی ما را از شفاعت آن مادر مهربان در دنیا و آخرت برخوردار و سعادتمند فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

۲- سعدی دختر کریز، خاله عثمان در یاری اسلام اشعاری سروده از جمله (..... ای عثمان اینست پیامبری که با دلیل واضح ازسوی خدا آمده است و قرآن بر او نازل شده و مواظب باش که بت ها ترا گمراه ننمایند و پیرو او باشی...)

۳- شیما دختر حارث بن عبدالعزی خواهر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله که درباره حضرت سروده است (خداوندا محمد را در همه حال برای ما حفظ کن و دشمنان و کسانی که به او حسد می ورزند را خوار نما و..)

۴- هند دختر ابان بن عباد بن عبدالمطلب و اوست که در جواب هند دختر عتبه که به کشته شدن حمزه و سایر شهدا مسلمین شادمانی می کرد: اشعار حماسی سروده است (..... ای دختر مرد ماجراجو و کافر و .....)

۵- خنثا دختر عمر و دختر زاده امر القیس که از شعرای بزرگ اسلام بود و شعر شناسان به اتفاق نظر می گویند که در شعر و شاعری نه قبل و نه بعد از او، کسی به پایه او نمی رسد. (که رسول خدا اشعار او را می پسندید و مسرور می شد و...)

۶- رقیقه دختر ابی صیفی بن هاشم بن عبدالمطلب بن هاشم، این بانوی بزرگوار همان کسی است که پیامبر صلی آله علیه و آله را از توطئه قریش برای قتل و ترور ایشان خبر داد و پیامبر از بستر خود خارج و علی علیه السلام به جای آن حضرت دربستر خوابید، .....

۷- اروی دختر عبدالمطلب، عمه رسول خدا و او همان بانویی است که احتجاج او با معاویه مشهور است و همچنین اشعار او در سوگ پیامبر که گفت (..... ای فاطمه، پروردگار محمد بر آرامگاه او در یثرب درود می فرستد و ای ابوالحسن اکنون که از او جدا شده ای با خاطری دردناک تا ابد بر او گریه کن..) و زنان شاعر دیگر از جمله عاتکه دختر عبدالمطلب، صفیه دختر عبدالمطلب، هند دختر حارث، ام سلمه زوجه پیامبر عاتکه دختر زید بن عمرو، ام ایمن خادمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و عایشه همسر رسول خدا که از جمله اشعار او در مدح علی علیه السلام است که (..... هر گاه طلا با سنگ محک آزمایش شود بدون شک ناخالصی آن آشکار می شود و علی در بین ما مانند آن سنگ محک است...).

مقام شعر و شعرا در نزد ائمه هدی:

در زمان ائمه طاهرین نیز همچون عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله، شعرا مورد توجه و عنایت و ارشاد ائمه بوده اند، تاجایی که عمل آنان در شمول عبادات محسوب و از بزرگترین اعمال مستحبی نیز مقدم می گردید، بگونه ای که به وضوح این حقیقت را از رفتار امام صادق علیه السلام نسبت به کمیت و قصیده هاشمیات او در می یابیم و نیز در شرح حال کمیت،سید حمیدی و دعبل، ..... و وصیت حضرت باقر به امام صادق علیه السلام که فرمودند از مال من فلان مقدار وقف کن برای نوحه سرایان که تا به مدت ده سال در منی و در موقعی که حاجیان جمع شده اند، برای من نوحه سرایی کنند..، و این مدیحه سرایان اهل بیت بودند که در این راه با عشق و علاقه تمام

خود را در معرض هر نوع شکنجه اعم از زبان بریدن، تبعید وزندان، شکنجه جسمی و روحی، آوارگی، قتل و شهادت و... قرار می دادند، (رحمه الله علیهم اجمعین)

مقام شعر و شاعران در نزد بزرگان دین:

فقهای امت و زعمای مذهب نیز در پیروی از روش ائمه معصومین علیهم السلام، جهت اعتلای نام اسلام و بیان مظلومیت های وارده، نسبت به شعرای اهل بیت توجه نموده، از جمله شیخ عظیم الشان ما مرحوم کلینی که بیست سال عمر شریف خود را صرف تالیف کتاب کافی نمود و نیز کتابی دیگر تالیف نموده که مشتمل بر اشعاری است که در مدح و وصف اهل بیت (ع) است و همچنین عیاشی عالم بزرگ، مرحوم صدوق، مرحوم جلودی که کتابی داردکه تمامی اشعار سروده شده در وصف و مدح و ثنا علی علیه السلام را در آن مجتمع نموده است و همچنین استاد ابوالحسن شمشاطی، مرحوم مفید، مرحوم سید مرتضی (علم الهدی)، سروران بزرگ آیت الله بحر العلوم و استاد گرانقدر مرحوم کاشفالغطا...، را می توان نام برد.

و روش ما در این کتاب چنان است که هر جا به شعری از شعرای قرن اول برخورد نمودیم که مشتمل بر فضایل آل آلله باشدآن را ذکر و در آن دو شرط را رعایت می کنیم اول آن که فضایل یاد شده در قرآن و حدیث موجود باشد و دوم این که ازطریق اهل سنت به ما رسیده باشد و امید است که اهل بحث و تحقیق به موقعیت شعرای ما و احاطه آنان به قرآن و حدیث واقف گردند.

عبدالحسین امینی

و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین.

شعرا غدیر در قرن اول:

غدیریه امیرالمومنین علی:

کتاب را به نام مولایمان امیر المومنین علی علیه السلام آغاز کرده و تبرک می جوییم که او خلیفه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است و همانا علی علیه السلام بعد از رسول خدا (ص)، فصیحترین و آشناترین مردم است به خصوصیات و موازین کلام عرب و هم اوست که درباره کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله (من کنت مولاه فعلی مولاه) چنین می فرماید که مولا یعنی امامی که طاعتش چون پیامبر بر همه واجب است و از جمله آن حضرت در ضمن اشعاری چنین سروده است (محمد پیامبر خدا برادر مهربان منست. و حمزه سرور شهیدان عموی من است و جعفر آن که روز و شب با ملائکه در پرواز است پسر مادرمن است، فاطمه دختر پیامبر باعث سکون دل و همسر من است که خون و گوشت او با خون و گوشت من بستگی دارد و دونوه پیامبر، پسران من و فاطمه هستند و (حال به من بگویید) کدام یک از شما چنین بهره ای دارید از روی درک و علم، قبل از همه شما اسلام را اختیار کردم و پیامبر در روز غدیر خم به امر خدا، ولایتم را بر شما واجب کرد، پس وای بر آن که در روزبازپسین به ملاقات خدا برسد در حالی که به من ظلم نموده باشد.)،

(کلب گوید ای آقا و مولای ما یا امیرالمؤمنین، ما به همه فضایل که فرمودی اقرار داریم و ما شهادت می دهیم که به خدا و رسول و ولایت تو اعتقاد داریم و امیدواریم در روز قیامت خداوند را ملاقات کنیم در حالیکه نه تنها به شما ظلم نکرده باشیم بلکه انشاءالله جزء خادمان محسوب و خداوند قادر متعال به فضل و کرم و جود خود ما را از رستگاران قرار دهد آمین آمین آمین یا رب العالمین.)

و این اشعار را حضرتش در پاسخ به معاویه نوشته بود و معاویه پس از وصول آن دستور داد آن را از دسترس مردم شام دور نگه دارند تا مبادا به حضرتش تمایل پیدا کنند، (انا الله و انا الیه راجعون.).

مدارک و اسناد:

امت اسلامی صدور این ابیات را از حضرت حتمی دانسته و بر صحت آن اتفاق نظر دارند و اغلب حافظان و راویان که به دقت نظر موصوف هستند، آن را که از قصاید مشهور است روایت نموده اند...، و جمعی از بزرگان اهل سنت از بیهقی نقل می نمایند که می گوید حفظ این اشعار بر موالیان علی علیه السلام واجب است تا مفاخر آن حضرت را بدانند و اما:

الف: راویان این اشعار از بین شیعیان:

۱.معلم امت اسلام، استاد شیخ مفید متوفی ۴۱۳ نقل در (الفصول) که تمام قصیده را نقل نموده و می گوید: (..... به حدی مشهور است که هیچگونه خلافی در آن ننموده اند..)

۲.شیخ ما کراجکی متوفی ۴۴۹ در (کنز الفوائد).

۳.ابوعلی فتال نیشابوری در کتاب (روضه الواعظین).

۴.ابومنصور طبرسی که از اساتید روایتی ابن شهر آشوب است در کتاب (احتجاج).

۵.ابن شهر آشوب در کتاب (مناقب).

۶.ابوالحسن اربلی متوفی ۶۹۲ در (کشف الغمه).

و گروهی بسیار دیگر از جمله ابن سنجر، شیخ علی بیاضی، مجلسی، سید صدر الدین علی خان مدنی، ابوالحسن شریف و .....

ب: و راویان این قصیده از اهل سنت:

۱.حافظ بیهقی متوفی ۴۵۸ و او تمام قصیده را نقل و می گوید: هر شخصی که دوستدار علی است واجب است این قصیده راحفظ کند تا بزرگی و عظمت آن حضرت را بداند.

۲.ابوالحجاج یوسف بن محمد مشهور به ابن الشیخ. متوفی به ۶۰۵.. که پس از ذکر قصیده می گوید مراد از این شعر، این سخن پیامبر است که فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه..)

۳.حافظ زید بن حسن تاج الدین متوفی ۶۱۲ که پنج بیت از قصیده را آورده است.

۴.و گروه بسیاری دیگر از جمله: یاقوت حموی متوفی ۶۲۶، محمد بن طلحه (متوفی ۶۵۲)، سبط بن جوزی متوفی (۶۵۴)، ابن ابی الحدید (متوفی ۶۵۸)، محمد بن یوسف (متوفی ۶۵۸)، سعید بن فرغانی (متوفی ۶۹۹)، ابوالسحاق حموی (متوفی ۷۲۲)،ابوالفدا (متوفی (۷۳۲)، محمد بن یوسف زرندی (متوفی ۷۵۰)، ابن کثیر شامی (متوفی ۷۷۴)، خواجه پارسا (متوفی ۸۲۲)، ابن صباغ مالکی (متوفی ۸۵۵)، غیاث الدین خواند میر، ابن حجر (متوفی ۹۷۴)، متقی هندی (متوفی ۹۷۵)، اسحاقی، حلبی شافعی، شبراوی شافعی، سید احمد قادین خانی، سید محمود آلوسی (۱۲۷۰)، قندوزی (۱۲۹۳)، سید احمد زینی (۱۳۰۴)، شیخ محمدحبیب شنقیطی...، و در ادامه حضرت علامه امینی رحمه الله علیه بعضی از شبهات و بی توجهی ها را با استدلالات متقن و قوی پاسخ فرموده است.

غدیریه امیرالمومنین به سند دیگر:

علی بن احمد واحدی پیشوای اهل سنت از ابی هریره نقل می نماید که گفت: (عده ای از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله دور هم جمع بودند و هر کدام فضایل خود را بازگو می کردند و در این جمع (ابوبکر، عمر، طلحه، زبیر، فضل بن عباس، عمار، عبدالرحمن بن عوف، ابوذر، مقداد، سلمان، عبدالله بن مسعود، رضی الله عنهم) حاضر بودند پس حضرت علی علیهالسلام بر آنها وارد شد وپرسید در چه موضوعی سخن می گوئید؟ آنها گفتند که ما آن فضائل که خود از رسول خدا درباره خودمان شنیده ایم را ذکر می نمائیم، پس حضرت فرمودند: پس حالا به سخنان من گوش دهید و سپس اشعاری را سرودند که ترجمه آن اینست: (مردم به خوبی دانستند که سهم

من در ترویج اسلام از همه بیشتر است و احمد، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) برادر و خویشاوند و پسر عموی من است و من هستم که عرب و عجم را به سوی اسلام راهبری می کنم. و منم که بزرگان وگردنکشان و دلیران کفار را به خاک و خون کشیدم و این قرآن است که همگان را به دوستی و پیروی از من دعوت نموده است و همچنان که هارون برادر موسی وصی و جانشین او بود من هم برادر محمد هستم و همین فخر من است و بر همین اساس مرا در غدیر خم پیشوای مسلمین نمود. حال با این فضایل که بیان کردم کدام یک از شما در اسلام آوردن و خویشاوندی و سوابق درخشان می تواند با من برابری کند. وای بر آنکسی که فردای قیامت هنگام ملاقات با خدا، به من ظلم کرده باشد و وای بر کسیکه واجب بودن اطاعت از مرا انکار کند و حقم را پایمال نماید، و وای بر آن بدبختی که از روی سفاهت بدون اینکه تقصیری در من ببیند با من دشمنی نماید.)

(کلب گوید خدایا ما به تو پناه می بریم از اینکه جزء کسانی باشیم که به مولا و آقایمان علی ظلم نموده و یا حق او را انکار و یا با او دشمنی کرده باشیم بلکه از تو مسئلت داریم تا ما را ازدوستان و ارادتمندان آن حضرت و سعادتمند در دنیا و آخرت قرار دهی آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

این روایت و اشعار را واحدی از قاضی میبدی در شرح دیوان و قندوزی در کتاب ینابیع الموده خود نقل نموده اند.

شخصیت سراینده اشعار:

او، امیر المومنین، سید مسلمانان، رهبر پیشکسوتان در ایمان و خاتم یعنی آخرین اوصیاء پیامبران الهی است و او اول کسی که به رسالت محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورد، او وفادارترین مردم به عهد الهی و در مزایای انسانی، بالاترین مردم و در پایداری در راه حق، استوارترین آنان است، او داناترین مردم به احکام خدا است، او پرچم هدایت خلق، خورشید تابان ایمان، و عالیرتبه و والا در حکمت و بی قرار در ذات الله و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله است که درود و سلام خدا بر محمد و او نثار باد، در خانه خدا به دنیا آمد و در مسجد کوفه یعنی در خانه خدا به سال ۴۰ هجری به شهادت رسید، او زاده خانه خدا و شهید در خانه خدا است و این است شروع و انتهای زندگی پر افتخار او که صالح مومنین بود.

(کلب گوید آن حضرت افتخار ما ونور چشمان ما و آیت خداوند است که هادی و راهبر ما به سوی خداوند است و آن حضرت نور و جمالی است که طلعت او چشمان دانشمندان و متفکرین جهان را حیران و عجایب و فضایل و مناقب او باعث سربلندی اسلام و مسلمین در جهان بود وهست و خواهد بود و ما بر این نعمت همیشه خداوند را شاکر و سپاسگزار بوده و هستیم و خواهیم بود انشاء الله تعالی و امیداست که خداوند علی اعلی به شفاعت آن حضرت ما را در دنیا و آخرت رستگار فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

غدیریه حسان بن ثابت انصاری:

حسان بن ثابت از شعرای غدیر است که بطور خلاصه ترجمه اشعار او چنین است:

(پیامبر بزرگوار در روز غدیر به مسلمانان ندا کرد و گفت: نبی و مولای شما کیست؟ بدون هیچگونه درنگ و چشم پوشی همه گفتند، خدا مولای ماست و تو پیامبر مایی و از ما هیچ عصیانی در این مورد نخواهی دید، پس پیامبر به علی فرمود: برخیزکه توبعد از من پیشوای این خلقی و هر که را من مولای اویم علی مولای اوست و بر شما واجب است که به راستی پیرو او باشید، خداوندا دوستدار او را دوست و دشمنان او را دشمن باش.)

سخنی در زمینه این شعر:

این شعر اولین قصیده ای است که در خصوص غدیر خم و در حضور بیش از یکصد هزار نفر که در میان آنان سخنوران و شاعران بنام و مشهور و فصیح ترین فرد عرب که شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله است خوانده شد که پس از قرائت این قصیده حضرت به

حسان فرمود که چه نیکو این واقعه را به نظم در آوردی و (لاتزال یا حسان مویدا بروح القدس مانصرتنا بلسانک..)، قدیمی ترین کتابی که این شعر را نقل نموده است، کتاب سلیم بن قیس هلالی از تابعین است که او مردی صالح و موفق و مورد اعتماد به لحاظ علمی در شیعه و سنی است.

روایان این اشعار از حافظان و دانشمندان حدیث:

حافظ ابوعبدالله مرزبانی محمد بن عمران (متوفی ۳۷۸)، حافظ خرکوشی (متوفی ۴۰۶)، حافظ ابن مردویه (متوفی ۴۱۰)، حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰)، حافظ ابوسعید سجستانی (متوفی ۴۷۷)، خوارزمی اخطب خطباء (متوفی ۵۶۸)، حافظ ابوالفتح نطنزی، ابوالمظفر(نوه حافظ ابن جوزی) (متوفی ۶۵۴)، صدر الحفاظ گنجی شافعی (متوفی۶۵۸)، شیخ الاسلام صدرالدین حموینی (متوفی ۷۲۳)، حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرندی (متوفی ۷۵۷)، جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱). و .....

راویان این اشعار از بزرگان شیعه:

ابوعبدالله محمد بن احمد المفجع (متوفی ۲۲۷)، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، حافظ استاد بزرگ ما ابو جعفر صدوق محمد بن بابویه قمی (متوفی ۳۸۱)، شریف رضی (متوفی ۴۰۶)، معلم امت اسلامی استاد بزرگوار شیخ مفید (متوفی ۴۱۳)، ایشان پس از ذکر اشعار می فرماید اگر مقصود رسول خدا از مولا امامت نبود، حسان را تمجید نمی کرد و به او تذکر می داد مقصود من از مولا امامت نیست، شریف مرتضی علم الهدی (متوفی ۴۳۶)، ابوالفتح کراجکی (متوفی ۴۴۹)، شیخ عبیدالله بن عبدالله، شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی (متوفی ۴۶۰)، مفسر بزرگ ابوالفتح خزاعی رازی (متوفی ۵۸۸) ابوعلی شهید، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ابن شهر آشوب سروی (متوفی ۵۸۸)، ابوذکریا یحیی بن حسن حلی مشهور به ابن بطریق، سید هبه الدین، سرور مارضی الدین علی بن طاوس (متوفی ۶۶۴)، ابوالحسن اربلی (متوفی۶۹۲)، عمادالدین حسن طبری، شیخ یوسف ابن ابی حاتم، شیخ علی بیافهی، قاضی نورالله مرعشی شهید (که در سال ۱۰۹۱ به شهادت رسید)، محقق کاشانی (فیض کاشی متوفی ۱۰۹۱)،..... و نیز از بین بزرگان اهل بهشت حافظ ابن ابی شیبه، و نیز بزرگ حفاظ گنجی، و ابن صباغ مالکی و.. این اشعار را با اضافاتی آورده اند که اشاره به حدیث صحیح و متواتر (پرچم) دارد..، که آن را بزرگان صحابه و راویان اصحاب و حدیث نیز بیان نموده اند که اگر مذکور شود خود کتاب مفصل خواهد گردید: این ترجمه از متن بخاری است که (رسول خدا در روز خیبر فرمود: همانا این پرچم را فردا به مردی می دهم که خداوند به دست او فتح و پیروزی را نصیب ما خواهد نمود و اوخدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند، و همه مسلمانان آن شب خواب از چشمانشان رخت بربسته بود و تنها در این فکر بودند که فردا کدام یک به این افتخار نائل می شوند، چون صبح شد همگی به حضور پیامبر آمدند به امید آن که رسول خدا پرچم سپاهیان اسلام را به دست آنان بسپارد، ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود علی کجاست گفتند چشمان او درد می کند فرمود او را به نزد من بیاورید چون علی علیه السلام را آوردند رسول خدا (ص) آب دهان مبارک را به چشمان دردناک علی مالید و اورا دعا نمود، پس چشمان علی خوب شد و درد ساکت گردید پس آنوقت پیامبر صلی الله علیه و آله، پرچم را به دست علی علیه السلام داد، و علی علیه السلام عرض کرد ای رسول خدا آیا با آنها نبرد کنم تا مانند ما (مسلمان) شوند، پس حضرت فرمود با ملایمت به سوی آنها (اهل خیبر) روانه شو و ابتدا آنها را به اسلام دعوت نما و واجباتشان را گوشزد کن که به خدا قسم اگر به وسیله تو کسی به حق هدایت شود از شتران سرخ مو برای تو ارزنده تر است و در روایت دیگر خداوند فتح را نصیب او فرمود.

دیوان حسان:

حسان به غیر از آنچه نقل شد، مدایح فراوانی در قالب شعر درباره امیرالمومنین علی دارد، اما دست های خیانتکار به سوی دیوان حسان هم دراز شده و دیوان او را نیز مانند دیوان های دیگر شعراکه شامل فضیلت های ائمه علیهم السلام بوده است را مورد تحریف قرار داده اند مانند قصیده میمه فرزدق، دیوان کمیت که کم و زیاد شده یا دیوان ابی فراس و کشاجم که قسمت مهم مرثیه های امام حسین سیدالشهدا علیه السلام از آن کم شده، یا کتاب المعارف ابن قتیبه که مورد تحریف قرار گرفته است..، در تاریخ یعقوبی و شرح ابن ابی الحدید آمده است که وقتی ابوبکر خلیفه شده و به منبر رفته و... سخنرانی کرد و...، در نتیجه این سخنان انصار از ابوبکر دوری و قریش هم از آنان خشمناک شدند..، پس عمر و عاص برایشان وارد شده به او گفتند برخیز و انصار را نکوهش کن....، خبر نکوهش انصار را به حضرت علی دادند و آن حضرت خشمناک شد و به مسجدآمد و از انصار به نیکی یاد کرد و گفتار عمر بن عاص را رد نمود، انصار به نزد حسان بن ثابت رفتند و از او خواستند که (باسرودن شعر) از فضایل علی یاد کند...، پس او در اشعار خود و در قالب قصیده ای شیوا به فضایل علی علیه السلام اشاره دارد.....، از جمله در عبارت (فصدرک مشروح) که در آن قصیده اشاره به این آیه قرآن نمود (افمن شرح الله صدره للاسلام)یعنی کسی که خداوند سینه اش را برای اسلام فراخ نموده است که درباره علی و حمزه نازل شده است که حدیث آن را حافظ محب الدین طبری و... نقل نموده اند، و در عبارت و (قلبک ممتحن) اشاره به قول پیامبر دارد که درباره علی علیه السلام فرمود که خداوند قلب او را به ایمان امتحان فرمود، که این روایت را نیز جمعی از بزرگان حفاظ و علما نقل نموده اند از جمله نسایی، ترمذی، گنجی و..، و عبارت (الست اخاه فی الهدی و وصیه) که اشاره به حدیث برادری علی (ع) با رسول خدا و حدیث وصایت حضرت است، که این دو حدیث مشهور و متواتر است و عبارت (و اعلم فهر بالکتاب و بالسنن)، که اشاره به علم علی علیه السلام به کتاب خدا و سنت رسول او دارد و حافظان احادیث از رسول خدا، روایت نموده اند که در خطاب به فاطمه می فرماید: (من تو را به بهترین بستگان خود به همسری دادم و او اعلم همه در علم و بالاتر از همه در حلم و اولین همه در قبول اسلام است) و در حدیث دیگر (عالمترین افراد امت من علی علیه اسلام است) و در حدیث دیگر فرمود، (که علی علیه السلام داناترین مردم به کتاب خدا در مردم است) و باز در حدیث دیگر فرمود (یاعلی برای توهفت خصلت است و پس از بر شمردن آنها، از جمله فرمود تو داناترین مردم به امر قضاوت و داوری هستی.) طبری و ابن عبدالبر از عایشه روایت می نمایند که (علی داناترین مردم به سنت پیامبر است) و گنجی در کفایه از رسول خدا نقل نموده است که فرمود: (آگاه ترین امت من در امر سنت و امر قضاوت بعد ازمن علی بن ابی طالب است) و همچنین دیگران به همین مضمون و نیز راویان معتبر دیگر، این حدیث را از علی علیه السلام روایت کنند که می فرماید: (به خدا قسم آیه ای نازل نشد مگر آن که دانستم در چه امری نازل شده و برای چه کسی نازل شده، زیرا خداوند به من قلبی دانا و آگاه و زبانی گویا عطا فرموده است).، و از رسول خدا صلی الله علیه و آله باز هم روایت نموده اند که فرمود: (که دانش و حکمت ده قسمت است که نه قسمت آن به علی علیه السلام داده شده و یک قسمت دیگر

بین سایر مردم تقسیم شده است)، ابوطفیل گوید علی علیه السلام را در حال خطبه خواندن دیدم که می فرمود (آنچه از قرآن می خواهید از من سوال کنید که به خدا قسم آیه ای در قرآن نیست مگر اینکه می دانم در شب نازل شده و یا در روز، دربیابان بوده یا در کوه و اگر بخواهم هفتاد شتر از تفسیر فاتحه الکتاب فراهم می آورم)

(کلب گوید خدا را شاهد می گیرم که نمی تواند عقل بپذیرد که چگونه امکان دارد عده ای با چنین مولا و سروری دشمنی کنند ....، یعنی با مظهر پاکی و قداست و عظمت و خوبی و ....، و جز این نیست که آنها خداپرست نیستند هرچه به ظاهر چون شیطان در جمعیت

خداپرستان قرار گرفته باشند و لذا در چنین حالتی دو سپاه کفر و ایمان به سوی دو سرنوشت خود بهشت و دوزخ جاوید می روند و هرکس مختار است در سرنوشت خود، تا چه پیش می فرستد، رضای خدا و یا راه شیطان، خدایا ما را از جمعیت خداپرستان ورستگاران قرار بده آمین، آمین، آمین یا رب العالمین به حق محمد و آله الطاهرین)،

ابن عباس گوید که: (سرچشمه علم رسول خدا صلی الله علیه و آله از علم خداوند است و علم علی (رضی الله عنه) از علم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است ومن علم خود را از علم علی (رضی الله عنه) گرفتم و علم من و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقابل علم علی، به مانند قطره ای است از هفت دریا) و نقل شده است که عبدالله بن عباس آنقدر در فراق علی گریه کرد تا چشمان او کور شد و باز هم از ابن عباس روایت شده است که (به علی علیه السلام نه قسمت از ده قسمت علم داده شده و او در یک دهم دیگر بامردم شریک است)، و این معاویه بود که مشکلات علمی خود را به علی علیه السلام می نوشت و پاسخ دریافت می نمود وچون آن حضرت به شهادت رسید معاویه گفت با مرگ علی علم ودانش از دست رفت و این عمر بن الخطاب بود که همیشه به خدا پناه می برد از این که مشکلی پیش آید و علی علیه السلام برای حل آن حاضر نباشد...، باز عبدالله بن مسعود گوید که (قرآن به هفت حرف نازل شده و هر یک از این حروف دارای ظاهر و باطن هستند و علی علیه السلام هر دو علم را به ظاهر و باطن قرآن دارد.)

شعری دیگر از حسان درباره علی علیه السلام و شرح آن:

ابوالمظفر سبط ابن جوزی و گنجی شافعی و...، این اشعار را از حسان می دانند که سرود: (خداوند درباره علی و ولید قرآن نازل نمود و علی را مومن و ولید را فاسق خواند... و بزودی ولید راهی دوزخ و علی داخل بهشت می شود)، طبری در تفسیرخود آورده است که ما بین علی علیه السلام و ولید گفتگویی شده که ولید با گستاخی به علی علیه السلام گفت: من از توزبان آورتر و نیزه ام تیزتر و در عقب نشاندن صف دشمن تواناترم)، علی علیه السلام فرمود ساکت شو که تو فاسقی بیشترنیستی، و به سبب این مشاجره این آیه نازل شد (افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لایستوون)، یعنی (آیا کسی که مومن است مانند کسی است که فاسق است نه هیچگاه مساوی نیستند) (کلب گوید شجاعت ولید نیز مانند ادعای عمروعاص و ..... از دهان یاوه گوی آنها بیشتر بود وگرنه او نیز مانند سایر فاسقان پس از رویارویی با حضرت چاره ای نداشت جز این که مانند دیگر رفقا فاسق و منافق، خودش را واژگون و عورت خود را برای نجات بکار گیرد و یا با شمشیر مولا به سقر و درک اسفل من النار وارد شود ولی چون در ظاهر مسلمان بود، اینگونه عرصه را برای ظهور ذات خبیث خود مهیا و آماده غافل از اینکه خداوند در کمین ستمگران است و فاسقان به حکم کتاب خدا قرآن مجید در دوزخ جاودانی مخلد خواهند بود الا لعنه الله علی الظالمین)،

و با همین مضمون این روایت مشهور از گروه کثیری از بزرگان حدیث از جمله واحدی، خوارزمی، گنجی .....، نیز آمده است و همچنین قطعه شعری دیگر که ابوالمظفر سبط ابن جوزی آن را در تذکره خود نقل نموده است که (کیست که در حال رکوع انگشتر خود به فقیر بخشیده و پنهان داشت. و کیست که در شب مهاجرت رسول خدا یعنی لیله المبیت در بستر محمد (ص) خوابید تا محمد شبانه آهنگ غار کند و کیست که در (۹) آیه قرآن مومن خطاب شده است.)، در بیت اول اشاره به آن دارد که حضرت علی علیه السلام در حال رکوع انگشت خود را به فقیر بخشید و خداوند این آیه را درباره او نازل کرد. (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا، الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون) و بیت دوم اشاره به جانفشانی علی علیه السلام در شب مهاجرت دارد که امت اسلامی به آن اتفاق نظر دارند که: (علی علیه السلام برد یمانی سبز رنگ رسول خدا صلی الله علیه وآله را پوشید و در بستر آن حضرت

خوابید تا آن حضرت از محاصره مشرکین خارج شود و جان خود را فدای پیامبر نمود) و به این مناسبت این آیه نازل شد و (من الناس من یشری نفسه ابتغاه مرضاه الله..) ابوجعفر اسکافی گفته است که واقعه در بستررسول خدا صلی الله علیه و آله خوابیدن حضرت علی علیه السلام، به تواتر ثابت شده است و جز دیوانه و یا بی دین و کافر آن را انکار نمی کند...، ثعلبی در تفسیر خود آورده است (که در شب مهاجرت، علی به دستور رسول خدا عمل نمود و خداوند به جبریل و میکاییل وحی فرستاد که من بین شما دو نفر برادری برقرار کردم و عمر یکی از شما طولانی تر از دیگری است حال کدامیک از شما برادر خود را بر خود مقدم می دارد، پس هر دو طول زندگی را اختیار نمودند که خداوند وحی فرمود، چرا شما مثل علی نبودید که من بین او و محمد عقد برادری بستم و او در جای پیامبر خوابید و جان خود را برای فدا نمودن برای محمد آماده ساخت و جان او را بر جان خود مقدم نمود پس فرود آئید و او را از شر دشمنان حفظ کنید پس هر دو فرود آمدند جبرئیل نزد سر آن حضرت و میکائیل نزد پای آن حضرت قرار گرفتند پس جبرییل با صدای بلندگفت: (بخ بخ من مثلک یا علی یباهی الله تبارک و تعالی بک الملائکه)، یعنی مبارک باد مبارک باد چه کسی مانند توست یا علی، زیرا که خداوند به وجود تو بر ملائکه مباهات می فرماید) و در حالی که پیامبر روانه و در هجرت به سوی مدینه بود خداوند این آیه را در شان علی علیه السلام نازل فرمود: (و من الناس...)، ابن صباغ و سبط ابن جوزی و شبلنجی این حدیث راروایت و گفته اند که ابن عباس گوید: (امیر المومنین علیه السلام شعری را که در آن شب مهاجرت سروده بود، برای من بازگو فرمود که مضمون ترجمه آن این است که جان خود را برای بهترین شخصی که برروی زمین بوجود آمده سپر قرار دادم و او گرامی ترین انسانی است که طواف خانه خدا نموده و اعمال حج بجای آورده است، در تمامی شب در انتظار بودم که از مشرکین به من آسیبی برسد و من خود را برای کشته شدن و اسیری آماده ساخته بودم و رسول خدا در آن شب با سلامت درغار به سر برد و خداوند او را از دیده ها مخفی نموده و حفظ فرمود .....) و واقعه لیله المبیت یعنی شب خوابیدن در بستررسول خدا برای حفظ و نجات آن حضرت در این کتاب ها روایت شده است: مسند احمد، تاریخ طبری، طبقات ابن سعد، تاریخ یعقوبی، سیره ابن هشام .....، و حسان در شعر سوم اشاره به (۹) آیه ای دارد که درباره علی علیه السلام نازل گردید و ما به ده آیه واقف شدیم و معاویه بن صعصعه در قصیده خود می گوید: .....، (کسی که در سی آیه قرآن مومن مخلص نامیده شده و با سایر فضایل او که خداوند به سبب تمامی آنها ولایت و دوستی او را واجب فرمود)،

و اما آیاتی که خداوند درفضیلت و منقبت علی علیه السلام در قرآن نازل فرمود:

۱.افمن کان مومناً کمن کان فاسقاً لایستوون که ذکر گردید

۲.هوالذی ایدک بنصره و بالمومنین:

ابن عساکر در تاریخ خود به سلسله اسناد از ابی هریره نقل نموده است. که بر عرش نوشته شده (لا آله الاّ الله وحدی لا شریک لی و محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی) و ذالک قوله عزوجل فی کتاب الکریم: هوالذی ایدک بنصره و بالمومنین علی وحده)، یعنی کسی جز من شایسته پرستش نیست و من خدای یکتای و بی شریک هستم و محمد بنده و فرستاده من است و به وسیله علی او را یاری کردم) و دلیل آن هم کلام خداست در آنجا که فرماید، او کسی است که تو را با یاری خود و مومنین تایید فرمود و مراد از مومنین علی به تنهایی است،) با مضمون اینحدیث احادیث بسیاردیگری هم از محدثین، از طرف دیگر روایت گردیده است از جمله از، (گنجی، ابن جریر، ابن عساکر،

سیوطی، .....) سید همدانی در کتاب موده القربی از امیرالمومنین علی علیه السلام نقل فرماید که رسول خدا صلی الله علیه و

آله فرمود یا علی اسم ترا در چهار موضع مقرون به اسم خود دیدم، اول در زمانی که خواستم به معراج بروم، چون به بیتالمقدس رسیدم، دیدم، بر صخره نوشته است، لااله الا الله ایدته بعلی وزیره و دیگر در زمانی که به سدره المنتهی رسیدم نوشتهبود..، و دیگر چون به عرض خداوند رسیدم بر ساق نوشته بود...، و چون به بهشت رسیدم بر در آن نوشته بود...

۳.یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المومنین):

یعنی ای پیامبر کفایت می کند ترا خداوند و آن کسانی که ترا پیروی می کنند از مومنین، حافظ ابونعیم به سلسه اسناد می گوید این آیه در وصف علی علیه السلام نازل گشته و منظور از مومنین در آیه فقط علی علیه السلام است.

۴.من المومنین رجال صدقوا ما عاهدو الله علیه، فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا):

یعنی (از گروه مومنان مردانی هستند که به عهد خود با خداوند وفا می کنند و بعضی از ایشان را مرگ در کام خود فرو برده و عده ای دیگر هم به انتظار مرگ نشسته اند و هیچ گونه تبدیل و تغییری در آن نداده اند.)، خوارزمی و گنجی و...، سایرمفسران نقل کرده اند که مقصود آیه از (منهم من قضی نحبه)، حضرت حمزه و یاران او و منظور آیه از(و منهم من ینتظر) علی بن ابی طالب علیه السلام است. ابن حجر در صواعق گوید: (روزی علی بن ابی طالب در مسجد کوفه خطبه می خواند، پس شخصی تفسیر این آیه را (و من المومنین...)، از او سوال کرد پس حضرت فرمود خداوندا بخشش تو را خواهان هستم، آری این آیه درباره من و عمویم و پسر عمویم، عبیده بن حرث بن عبدالمطلب است اما عبیده در غزوه بدر شهید شد و حمزه دراحد دست از جان شسته و در راه خدا شهید شد و اما من در انتظار بدبخت ترین افراد این امت هستم که این محاسنم را از خون سرم خضاب نماید و این پیمانی است که حبیب من ابوالقاسم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله با من بسته و برایم پیش بینی نموده است).

(کلب گوید که یا امیرالمؤمنین ای مولای مظلوم، ما این قاتل شقی تو را لعنت می نمائیم در حالی که گروهی اعداء الله که کتاب خدا را به بازی گرفته اند با فریب عوام الناس با کلمات آن بازی نموده و اراده شیطان را از آن بیرون می آورند و برای قاتل تو مدح و ثنا جعل می نمایند و البته خدا در کمین ظالمان است و دوزخ جاودانی برای آنان تا ابدالآبادآمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

۵. (انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکوه و هم راکعون):

یعنی(همانا ولی شما خداوند است و فرستاده او وکسانی که ایمان آورده و نماز به پا داشته و زکوه خویش را در حال رکوع می پردازند.)، ثعلبی در تفسیرش با ذکر سلسله اسناد از ابی ذر غفاری روایت می نماید که گوید: (روزی نماز ظهر را با پیامبر اکرم خواندم پس سائلی وارد شد و درخواست حاجت کرد وکسی به او پاسخی نداد پس سائل دست به سوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا شاهد باش که در مسجد پیامبر تو محمد آمدم و از مردم کمک خواستم و کسی به من توجه نکرد، پس در این هنگام علی علیه السلام نماز می خواند و در حال رکوع بود، با آخرین انگشت دست راست خود که انگشتری گرانبها در آن بود بسوی سائل اشاره کرد پس اوهم نزدیک شد و انگشتر را از انگشت او بیرون آورد در حالی که رسول خدا شاهداین منظره بود و آنوقت رسول خدا دست های خود را بالا برده و عرض کرد (خداوندا برادرم موسی از تو خواست و گفت رب الشرح لی صدری و...، خدایا تو جواب موسی را دادی...، و من محمد پیامبر برگزیده تو هستم..، تو هم مرا یاوری کن وعلی را برای این کار قرار بده و با وجود او پشت مرا محکم ساز)، ابوذر رضی الله عنه گوید هنوز دعای آن حضرت پایان نیافته بود که جبرئیل از جانب خداوند نازل گردید و عرض کرد ای محمد این آیه را بخوان (انما ولیکم الله و رسوله..، و الی آخر) این روایت را بسیاری از راویان احادیث با سلسله اسناد و به طرق و راه های مختلف روایت نموده اند از جمله (طبری،فخر رازی، الخازن، ابوالبرکات، نیشابوری، ابن صباغ، ابن طلحه، سبط ابن جوزی، ....).

۶.(اجعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام، کمن آمن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لایستوون عندالله):

یعنی قرار داده اید آب دادن به حاجیان و ساختمان مسجد الحرام را مثل کسی که به خدا و روز جزا ایمان آورده و در راه خداجهاد می کند؟ نه این چنین نیست و این دو هرگز نزد خداوند مساوی نیستند)، طبری در تفسیر خود می گوید عباس (عموی پیغمبر) و شیبه (فرزند عثمان)، متولیان مسجد الحرام و کعبه بر هم مباهات می نمودند و عباس می گفت من از تو برترم، چون عموی پیامبر و وصی پدر آن حضرت و ساقی حاجیان هستم و شیبه می گفت من از تو بالاترم، چون امین خدایم در خانه اش و خزانه دار خانه خدا هستم، تا اینکه علی علیه السلام به آن دو رسید و فرمود و من از شما بالاترم زیرا اولین نفر از مردان این امت هستم که به وعده های پیامبر ایمان آوردم و با او هجرت نمودم و در راه خدا جهاد کردم.... و آنوقت به نزد پیامبر روانه شد، بعد از چند روز جبرئیل نازل گردیده و این آیات را در حق آنان از جانب خداوند اعلام کرد که روایت این واقعه را عده بسیاری از علما حدیث و تفسیر در تالیفات خود آورده اند از جمله (واحدی، قرطبی، خازن، ابوالبرکات، حموئی، ابن صباغ،.....)، و همچنین داستان این تفاخر را چندین نفر از شعرای بزرگ مانند الحمیری، الناشی و البشنوی به نظم در آورده اند...،

۷.(ان الذین آمنوا و عملو الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا)،

ترجمه: (آنان که ایمان آورده و عمل صالح بجا آورده اند، بزودی پروردگار رحمن برای ایشان دوستی و محبت قرار خواهدداد). ثعلبی با ذکر سلسله اسناد روایت نماید (که رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود یا علی بگو خدایا در پیشگاه خودت برای من عهدی قرار بده و نیز در دل های مومنین محبتی را برای من جایگزین فرما.) و پس از این که حضرت علی علیه السلام این دعا را خواندند این آیه نازل شد، خوارزمی از ابن عباس روایت کند که (علی علیه السلام فرمود: مردی به من رسید و گفت یا علی من تو را به خاطر خدا دوست دارم و من به خدمت پیامبر آمدم و گفتم یا رسول خدا مردی به من چنین گفت، حضرت فرمود یا علی شاید تو درباره او کار خوبی انجام دادی، گفتم یا رسول الله من هیچ خدمتی به او نکردم، پس پیامبر فرمود، حمد و سپاس خداوند را که دل های مومنین را شیفته محبت تو کرد)، این روایت را گروهی کثیری از دانشمندان امت اسلامی روایت نموده اند، از جمله سبط ابن جوزی، و صدرالحفاظ گنجی، حمویی، سیوطی، قسطلانی..، و نیز طبری از قول ابن حنفیه در تفسیر این آیه، با ذکر سلسله اسناد گوید که او گفت: (مومنی نبود مگرآن که دوستی علی و فرزندانش را در دل داشت).

۸.(ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا و عموا الصالحات):

ترجمه (آیا گمان کرده اند کسانی که مرتکب زشتی ها می شوند که ما آنان را مانند کسانی قرار می دهیم که ایمان آورده وعمل صالح انجام می دهند)، سبط ابن جوزی از ابن عباس روایت نمود که (این آیه در روز جنگ بدر نازل شد و آنان که مرتکب زشتی ها شدند، عتبه و شیبه و ولید و مغیره بودند و مؤمنینی که عمل صالح انجام داده است علی علیه السلام است،).

۹.(ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه):

ترجمه یعنی (کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند آنها بهترین آفریدگان خدا هستند). طبری در تفسیر ذیل آیه باسلسله اسناد از قول محمد بن علی علیه السلام گوید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (یا علی، بهترین مخلوقات و مردم عالم تو هستی و پیروان تو)، خوارزمی در مناقب از جابر روایت نماید که ما عده ای در حضور پیامبر بودیم، که علی بن ابی طالب وارد شد، رسول خدا فرمود برادرم به سوی شما آمد، سپس روی به جانب کعبه نموده و با دستش به دیوار کعبه کوبید و گفت سوگند به آن کس که جان من در دست قدرت اوست، این شخص و شیعیان او رستگاران در روز قیامت هستند و سپس فرمود او اولین نفر شماست در ایمان به من، و وفادارترین شماست در پیمان با پروردگار و دستورات او، و استوارترین و عادل ترین شماست در بین مردم، و بهترین تقسیم کننده

اموال و رعایت کننده تساوی، و در پیشگاه خداوند مقام و منزلت او از همه بیشتر است، پس جابر گوید در این هنگام (آیه... هم خیر البریه نازل شد) و بعد از آن یاران پیامبر عادت کرده بودند که هر گاه علی علیه السلام را می دیدند می گفتند خیر البریه آمد) و همچنین از یزید بن شراحیل کاتب و منشی علی علیه السلام روایت کنند که گفت شنیدم از امیرالمومنین که می فرمود (حدیث کرد برای من رسول خدا صلی الله علیه واله، در حالی که آن حضرت را بر روی سینه خود تکیه داده بودم که فرمود: ای علی آیا فرمایش خدای تعالی را نشنیده ای(ان الذین ..... خیرالبریه)، ای علی خیر البریه تو هستی و شیعیان تو، و وعده گاه من و شما حوض کوثر است در زمانی که امت ها و دسته ها برای حساب می آیند و شما با صورت های نورانی و پیشانی های تابناک احضار و وارد محشر می شوید.) این روایت را با همین مضمون بسیاری از دانشمندان از جمله (گنجی، ابن صباغ، حمویی، ابن حجر و...) نیز نقل نموده و زرندی با ذکر سلسله اسناد از ابن عباس آورده است که (رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام بعد از اینکه این آیه نازل شد فرمود: خیرالبریه تو و شیعیان تو هستند در حالی که روز قیامت خشنود و پسندیده وارد عرصه محشرخواهید شد و دشمنان تو خشمگین و عصبانی وناراحت می آیند پس حضرت عرض کرد یا رسول الله دشمن من کیست. حضرت فرمود آن کس که از تو بیزاری بجوید و ترا لعن کند و سپس رسول خدا فرمود: هر کس بگوید رحم الله علیا (یعنی خداوند علی را رحمت کند، خداوند او را بیامرزد) و به همین مضمون این حدیث از بسیاری از دانشمندان روایت شده است...، از جمله (سیوطی، ابن عدی، ابن مردویه، شبلنجی و...)

۱۰. (والعصر ان الانسان لفی خسر الاالذین آمنوا و عملوا الصالحات):

ترجمه (سوگند به عصر که انسان زیانکار است مگر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام دهند). سیوطی از ابن عباس در تفسیر این آیه روایت می نماید که مقصود از انسان زیانکار، ابوجهل و مقصود از (الا الذین آمنوا و عملواالصالحات) علی بن ابی طالب و سلمان فارسی هستند،

قطعه ای دیگر ازحسان در مدح و ستایش امیر المومنین:

پس حسان قطعه دیگری با این طلیعه سروده است که: (ابا حسن تفدیک نفسی و مهجتی الی آخر...)، ترجمه (یا ابوالحسن جان و دل من فدای تو باد و جان و دل هر رهسپار راه هدایت.....) و حسان در این قطعه تصدق دادن انگشتر گران بها به سائل را به نظم در آورده است و خوارزمی، حمویی، سبط ابن جوزی، ..... آن را تایید و روایت نموده اند.

قطعه ای دیگر از حسان در مدح علی بن ابی طالب:

حسان در قطعه ای دیگر فضایل علی علیه السلام در خصوص روز احد را آورده است، با این طلیعه که (جبرئیل نادی معلنا ..... لاسیف الا ذوالفقار و لافتی الاعلی.)، یعنی (جبرئیل با صدای بلند فریاد زد: ..... شمشیری غیر از ذوالفقار نیست و جوانمردی هم جز علی نیست). طبری در تاریخ خود از ابی رافع روایت می نماید که در روزاحد علی علیه السلام، پرچمداران گردنکش سپاه قریش را کشته و بر زمین انداخت وپس از آن رسول خدا گروهی از مشرکان مهاجم را دید و به علی دستور داد به آنان حمله کند پس حضرت برق آسا به آنان حمله کرده و آنها را از هم پراکنده نمود و قهرمان آنان شیبه بن مالک را کشت و آنگاه جبرئیل گفت: (ای رسول خدا اینست معنی برابری و برادری)، و پیامبر فرمود (علی از من است و من از علی هستم و جبرئیل گفت من هم از شما هستم) ابی رافع گوید در این هنگام مردم صدایی شنیدند که می گفت (لافتی الا علی، لاسیف الا ذوالفقار.))، این روایت بسیار مشهور و راویان بسیاری آن را نقل نموده اند از جمله، (احمد بن حنبل، ابن هشام خثعمی، ابن ابی الحدید...) که ابن ابی الحدید گوید (رسول خدا چون این صدا را شنید فرمود این صدای جبرئیل است)، حموینی با ذکر سلسله سند در کتاب فراید خود (از علی بن ابی طالب نقل می کندکه حضرت فرمود: جبرئیل به نزد رسول خدا، صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و گفت بتی در یمن وجود دارد که در آهن پوشیده شده است کسی را

بفرست تا آن را در هم بکوبد و خرد کند و آهن آن را ضبط کن، علی علیه السلام گوید وقتی جبرئیل این دستور ار به رسول خدا داد، ..... پیامبر صلی الله علیه و آله مرا احضار کرد و این ماموریت را به من داد و من آن بت را در هم کوبیده و آهن آن را گرفتم و به حضور پیامبر آوردم و دو شمشیر از آن ساختم یکی را ذوالفقار نامیدم ودیگری را مجذم، پس رسول خدا ذوالفقار را به کمر خود بست و مجذم را به من داد و بعد ها ذوالفقار را نیز به من بخشید، و در آن هنگام که در پیش روی رسول خدا در روز احد به شدت می جنگیدم و بی وقفه شمشیر می زدم، چشم پیامبر به من افتاد و فرمود: (لاسیف الا ذوالفقار و لافتی الا علی و...) پس حسان بن ثابت از رسول خدا اجازه گرفت تا قطعه شعری بسرایدپس او این اشعار را سرود.

شعری دیگری از حسان:

حسان قطعه ای دیگر نیز در فضایل علی علیه السلام سروده است که طلیعه آن اینست. (و این مریم احصنت فرجها....)، که ترجمه آن اینست (گرچه مریم با پاک دامنی زیست و عیسی را همچون ماه تابان که در تاریکی بدرخشد بدنیا آورد ولی بعداز او فاطمه نیز با پاک دامنی دو سبط و نواده پیامبر راهنمای راه هدایت را، به جهانیان تقدیم نمود..)، که اشاره به این حدیث نبوی دارد که آن حضرت فرمود: (ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار)، ترجمه یعنی (همانا فاطمه دامنش را پاک نگاه داشت و لذا خداوند وجود ذریه و اولاد او را بر آتش جهنم حرام ساخت)، که این روایت را با همین مضمون (حاکم، خطیب خوارزمی و گنجی و...) نیز نقل نموده اند. (کلب گوید ما در کتاب تفسیر خود مذکور نمودیم و لذا این روایت نیز در تصدیق امر خداوند به محبت ذوالقربی در قرآن مجید دلالت بر عصمت ابدی اهلبیت دارد وگرنه نقض غرض حاصل می آمد یعنی وجود آنان همانند وجود نازنین رسول خدا صلی الله علیه و آله از عصمت برخوردار است زیرا خداوند بدون بیان هرگونه قید و شرط اطاعت از آن حضرت را در کنار اطاعت خود مذکور و در آن مفهوم ابد را افاده فرموده است و این افاده ابد، وجود عصمت را الزام آور می نماید بنابراین این آیات وروایات در مسیر تحکیم و تفسیر یکدیگر و تصدیق آن است که امر محبت به ذوالقربی و اطاعت از اولی الامر الزام آور نشده است مگر بواسطه عصمت محمد و آل محمد علیهم السلام)

زندگی نامه شاعر:

حسان بن ثابت بن....، از خاندان با سابقه شعر و شاعری بوده است، از ابو عبیده نقل است که تمام عرب اجماع و اتفاق نظرنموده اند که او شاعری شهر نشین بوده و در همه دوران زندگی پیامبر برای حضرت شعر می سروده است و نیز اینکه در عصر اسلام شاعر منحصر به فرد تمام مملکت یمن بوده است.. و به مدیحه سرایی رسول خدا و بزرگان صحابه اشتغال داشته است...، پس از رحلت رسول خدا و در روزگار عمر بن الخطاب، روزی در مسجد مدینه مشغول سرودن اشعار بود که عمر او را سرزنش کرده و گفت در مسجد رسول خدا شعر می خوانی، حسان پاسخ داد من در همین مسجد در حضور کسی که از توخیلی بهتر بود اشعار خود را می خواندم و او چیزی نمی گفت اما عمر به شرح مضمون باقی روایت به سخن او توجه ننموده واین تذکر حسان حتی تذکر رسول خدا در دور خانه کعبه به او در رابطه با آنچه عبداله بن رواحه نیز برای حضرت سروده بود او را متوجه خطای او ننمود، حسان از جمله کسانی است که در تاریخ به ترسو بودن معروفند و به شرح آنچه ابن اثیر آورده است (حسان ترسوترین مردمان بود)، وطواط از قول ابن قتیبه آورده است که حسان هیچ گاه با رسول خدا در هیچ جنگی شرکت نکرد و (از صیفه دختر عبدالمطلب عمه رسول خدا روایت نمود که در جنگ خندق، حسان در حصار آسوده و فارغ با ما زنان و کودکان بود او به همراه زنان و بچه ها از ترس دشمن به حصار پناه آورده و در کنار ما بود و در این زمان مردی یهودی از کنار دژ و حصار عبور کرد و چندین مرتبه در اطراف حصار گردش کرد و و این در زمانی بود که بنی قریظه با مسلمین جنگ نموده و رابطه آنان با پیامبر تیره و قطع شده بود و کسی نبود که از ما حمایت کند و از طرفی رسول خدا و مسلمانان هم با دشمنان درگیر بودند و اگر کسی برای قتل و اسارت به طرف ما می آمد، آنها نمی توانستند جایگاه جنگی خود را ترک

و برای حفظ و دفاع ما حضور یابند، پس من به حسان گفتم به خدا من ایمن نیستم از اینکه این یهودی خبر برده و یاران خود را به سمت ما راهنمایی کند و از طرفی رسول خدا هم در حال جنگ است، پس تو از قلعه پایین برو و این یهودی را بقتل برسان، حسان گفت خدا تو را بیامرزد ای دخترعبدالمطلب من چنین شجاعتی ندارم، آنگاه صفیه گوید وقتی حسان چنین گفت و من هم در او شجاعت و دلیری ندیدم، ناچار چادر بر سر انداخته و عمودی را برداشته و به طرف آن یهودی رفته و با عمود به فرقش کوبیده و او را کشتم و آنگاه به سمت قلعه برگشتم و به حسان گفتم حالا از قلعه پایین برو و نزد او رفته و جامه از تنش بیرون بیاور، چون من زن هستم و نمیتوانم بدن او را که مرد است برهنه کنم، حسان که از مرده آن یهودی هم می ترسید پاسخ داد ای دختر عبدالمطلب ما چه احتیاجی به لباس او داریم و مرا هم نیازی به لباس او نیست....). مورخان آورده اند که حسان بن ثابت یکصد و بیست سال عمر کرد...

غدیر یه قیس بن سعد بن عباده انصاری:

او صحابی بزرگوار رسول خدا و رئیس قبیله خزرج بوده و اشعاری حماسی را در جنگ صفین و در پیشگاه امیرالمومنین و در حمایت آن حضرت سروده است که طلیعه آن این است (قلت لما بغی العدو علینا..) یعنی، (در آن هنگام که دشمن به ما ستم کرد گفتم، خدای ما را بس است و او وکیل خوبی است همان خدایی که دیروز بصره را برای ما فتح کرد که جریان آن طولانی است البته که آن قادر متعال برای حمایت ما کافی است / آری علی پیشوای ماست و پیشوای همه امت اسلام که قرآن این مطلب را ذکر کرده و بر آن گواهی داده / روزی که پیامبر فرمود هر کس را که من مولای اویم پس علی نیز مولای اوست و البته این خبری بسیار بزرگ و با عظمت است و آنچه را که پیامبر به امت گفته است حتمی و مسلم است و گفتگویی در آن نیست).

شیخ مفید آموزگار جامعه اسلامی که در سال ۴۱۳ دیده از جهان فرو بسته است نیز در کتاب خود پس از نقل این اشعار می فرماید (این اشعار خود دلیل قاطع و گواهی جامع بر پیشوایی امیرالمومنین است و در ضمن دلیل بر آن است که پیشینه امامت شیعه در زمان خود آن حضرت وجود داشته و گفتار معتزله که از روی عناد می گویند که در زمان رسول خدا و دوران امیرالمومنین افرادی به عنوان شیعه وجود نداشته اند قطعاً باطل و بی دلیل است) و نیز این قصیده را آقا و سرور ما شریف رضی متوفی ۴۰۶ هم، در کتاب خصایص ائمه خود آورده است و همچنین این قصیده را دانشمند مشهور اسلام، شیخ عبیدالله اسد آبادی در المنقع با ذکر سلسله اسناد آورده است و نیز علامه کراجکی متوفی ۴۴۹ آن را در کنزالفوائد خود با ذکر سلسله اسناد آورده و اضافه نموده است که این قصیده را قیس بن سعد بن عباده انصاری در جنگ صفین در حالی که پرچم سپاه اسلام را در دست داشته است در حضور امیرالمومنین سروده است و همچنین این قصیده را بسیاری از اعاظم و بزرگان حدیث نیز نقل نموده اند که از جمله آنان (سبط ابن جوزی، راوندی، ابوالفتوح رازی، استاد بزرگوار ابن شهر آشوب شهید فتال، قاضی نورالله مرعشی و...) را می توان نام برد.

بیان عظمت و شخصیت شاعر:

ابوالقاسم قیس بن سعد بن عباده..، از بزرگان اصحاب رسول خدا و از اشراف عرب به حساب می آید و جزو روسا و سیاستمداران و جنگ آوران، سخاوتمندان و سخنرانان، زاهدان و دانشمندان و...، امت اسلام شمرده شده و از پایه های اصلی دین و استوانه مذهب بشمار می آید، نامبرده رئیس طایفه خزرج و از زعمای خاندان و بزرگان آنان است و این خاندان هم در دوران جاهلیت و هم بعد از آن، دارای مجد و عظمت بوده اند و قیس در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله، به منزله رئیس پلیس دستگاه فرماندهی و مامور اجرای دستورات امنیتی و انتظامی شهر مدینه بود و در بعضی از جنگ های اسلام پرچمدار قبیله و قوم انصار بود و در رکاب پیامبر در غزوات شرکت می نمود...)، بعد از رحلت پیامبر، از سوی حضرت علی علیه اسلام فرمانروای کشور مصر شد و او در زمان تصدی این

حکومت، رهبری پاک و منزه در آن کشور بود، قیس از شیعیان خالص علی و از طرفداران پرتلاش و از خیرخواهان آن حضرت بود و حضرت علی علیه السلام برای فرمانداری مصرسفارشاتی فرمودند که در کتب مذکور است...، قیس به امر علی علیه السلام از مصر به کوفه آمد و حضرت فرمانداری سرزمین آذربایجان را باو سپرد و در آن مورد هم سفارشاتی را به ایشان نمود... و چون زمان جنگ با معاویه شد او را برای یاری خود احضار کرد، ابن کثیر گوید علی علیه السلام قیس را.... فرمانده شرطه الخمیس که از اختراعات عرب است قرارداد و آنها چهل هزار نفر بودند که با علی علیه السلام بیعت نمودند که تا آخرین لحظه زندگی و تادم مرگ با آن حضرت باشند و قیس این گروه را فرماندهی می کرد تا وقتی که امیرالمومنین کشته شد و امام حسن مجتبی جانشین آن حضرت گردید، بررسی تاریخی همگی حکایت از کاردانی و حذاقت و زیرکی قیس و احترام خاصی دارد که امیرالمومنین در تمامی امور نسبت به او داشته است. و .....،

..... و دیگر فضایلی که من حیث المجموع او را در برترین مرتبه و استحقاق در توجه از سوی صاحب نظران قرارداده است و....، و در واقع وجود قیس در کنار علی علیه السلام و امام مجتبی بارسنگینی بر دوش معاویه و یاران او بود تا جایی که به هنگام برگشت او به مدینه، مروان و اسود ابوالبختری او را تهدید کردند، پس قیس به حضور علی علیه السلام رسید و معاویه پس از اطلاع نامه ای با عتاب فراوان به آنان نوشت که (..... شما دو نفر، علی را به واسطه قیس و افکار بلندش یاری نموده و کاری کردید که قیس به سوی علی برود، به خدا سوگند اگر شما صدهزار جنگجو به کمک علی می فرستادید، نزد ما از این بدتر نبود که قیس را وادار نمودید که نزد علی برود و کمک کار او باشد)، کاوش متون تاریخی و احادیث، حکایت از تسلط او بر فنون نظامی و جنگی دارد و...، او شمشیر دار پیامبر و سرسختترین مردم در ابراز وفاداری بعد از حضرت علی علیه السلام نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و معاویه در روز صفین می گفت (اگر جلو گیرنده فیل در خانه کعبه یعنی خدا، جلوی قیس را نگیرد او فردا همه را نابود خواهد نمود)، واوست که این اشعار حماسی را برای علی علیه السلام سروده است: (آری ما همان هایی هستیم که در فتح مکه حاضر بوده و در جنگ خیبر و حنین شرکت داشتیم و بعد از بدر یعنی همان جنگی که کمر شجاعان را می شکست و نیز جنگ احد که به یهودیان بنی نظیر دوباره حمله کردیم..)، صاحب کتاب درجات الرفیعه می گوید که: (قیس در تمام غزوه ها در رکاب رسولخدا حاضر و پرچمدار آن حضرت بوده و صاحب هیبتی بزرگ بوده است...، و نیز از گفتار او به علی علیه السلام در کتاب استیعاب آمده است که: (..... ای امیرالمومنین در روی زمین محبوبتر از تو کسی را نداریم که زمام امور را در دست گیرد برای اقامه عدل و داد و اجرا احکام اسلامی قیام نماید و تو ستاره فروزان و راهنمای شب تار ما هستی، تو تنها پناهگاه ما هستی که در سختی ها به تو پناه آورده و اگر تو را از دست دهیم. زمین و آسمان بر ما تیره خواهد شد ولی با همه این احوال اگر معاویه را به حال خود رها کنی، البته او هر حیله ای را که می خواهد به کار گرفته و هر کار که بخواهد انجام خواهد داد و....، پس پیشنهاد می کنم مردم حجاز و عراق را با خود حرکت بده و او یعنی معاویه را در محاصره و تنگنا قراربده پس امیرالمومنین در جواب او فرمودند: سوگند به خدا ای قیس سخنی نیکو گفتی و مطلبی زیبا و بموقع بر زبان جاری کردی پس قیس را به همراه فرزند پاک و پاک نهادش امام مجتبی و عمار یاسر به کوفه فرستاد تا مردم را بیاری خود بخواند و آنگاه او به کوفه رفته و پس از اخذ پاسخ مثبت مردم کوفه، به آنان چنین گفت (خداوند به مردم کوفه پاداش نیکو عطا فرماید .....) پس در آن هنگام که امیر المومنین خواست به سوی شام حرکت نماید به آن حضرت چنین گفت: (ای امیرالمومنین با ما به سوی دشمنان

بشتاب و لحظه ای درنگ مکن زیرا به خدا سوگند جهاد با معاویه و یاران او نزد من محبوب تر است از جهاد با کفار روم و ترک، زیرا آنها در دین خدا مکر و حیله کرده و اولیای خدا و اصحاب رسول خدا را کوچک شمرده و به آنها اهانت نمودند...)،

(کلب گوید اگر به به کلام این شاگرد و صحابی بزرگ رسول خدا توجه شود ملاحظه می گردد که او در واقع حکم شرعی فتوی جهاد علیه معاویه و یاران منافق او صادر فرموده است و جرم او را بالاتر از جرم کافران و مشرکان می داند زیرا معاویه به اساس شریعت یعنی دین رسول خدا لطمه وارد می نمود خداوند بالاترین سلام و رحمت و رضوان و درود خود را بر روح والای قیس نثار و ایثار بفرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

صعصعه بن صوحان گوید: (هنگامی که امیرالمومنین برای جنگ صفین پرچم ها را در اهتزاز در می آورد، پرچم مخصوص رسول خدا ر ا بیرون آورد و تا آن زمان پرچم پیامبر بعد از رحلت آن حضرت دیده نشده بود، پس پرچم را بست و قیس بن سعد عباده احضار نموده و پرچم رسول خدا را به او داد و سپس انصار و جنگجویان بدر را جمع نمود و همین که چشم آنها به پرچم رسول خدا افتاد همه آنها گریه و ناله بسیاری سر دادند و در این موقع قیس اشعاری سرود که ترجمه آن چنین است:(این همان پرچمی است که پیرامون آن با رسول خدا بودیم و جبرئیل مددکار ما بود و البته ضرر نمی کند کسی که انصار پشتیبان او هستند، در صورتی که برای او جز آنان هیچ کس یار و یاور نباشد، مردمی که هر گاه به پیکار بر خیزند آن قدر قبضه های شمشیر مشرفیه را می گیرند تا که کشورها فتح شود...)، این روایت ها را ابن عساکر، ابن عبدالبر، ابن اثیر، خوارزمی، .....، نیز در تالیفات خود آورده اند. و همچنین آورده اند در آن هنگام که کار بر معاویه سخت و دشوار شد...، نعمان بن بشیر را احضار کرد تارفته و قیس را سرزنش نماید، پس نعمان آمد و بین دو لشکر (گفتگو) کرد و گفت: ....، پس قیس پاسخ داد ای نعمان نگاه کن که در سپاه معاویه جز تعدادی برده آزاد شده و یا عرب بدوی بیابانگرد و یا تعدادی ازفریب خوردگان سرزمین یمن کسی را می بینی و در مقابل ببین که همه اصحاب رسول خدا از مهاجران و انصار و پیروان آنان که به یکی از آنها یعنی علی علیه السلام تبعیت کرده اند رضی الله عنهم، در کدام طرف هستند. و نظر کن که آیا با معاویه، جز تو و رفیق پست تو کسی دیگر از انصار رسول خدا هست؟ که بخدا سوگند که شما دو نفر هم نه در جنگ بدر بودید نه در غزوه احد حضور داشتید و نه سابقه ای در دین اسلام دارید و نه آیه ای از آیات قرآن در شان شما نازل شده و نه آشنایی با قرآن دارید و بجان خود قسم امر بعیدی نبود که تو ما را فریب داده و بما خیانت کردی زیرا پدرت نیز بما خیانت کرد..، و سپس اشعاری حماسی خواند... و بعد از این گفتگو، امیرالمومنین قیس را نزد خود طلبیده و او را مورد تمجید و ستایش قرار داد و نیز قیس در جنگ نهروان بسوی خوارج رفت و گفت: (..... ای بندگان خدا خواسته ما از شما اینست که به سوی ما آمده داخل شوید در حق یعنی آنچه از آن خارج شده اید، و بر گردید به سوی ما تا همگی با دشمن خود و شماجنگ نماییم زیرا شما کار بزرگی انجام داده اید، که ما را مشرک دانسته و علیه ما گواهی شرک داده اید و قطعاً شرک ستم بزرگی است...، شما خون مسلمانان می ریزید و آنان را مشرک می دانید...، پس عبدالله بن شجره پاسخ داد حق برای ما روشن شده است و ما از شما پیروی نمی کنیم مگر کسی را مانند عمر برای ما بیاورید، قیس پاسخ داد ما در بین خود غیر از صاحب خود علی علیه السلام کسی دیگر را نمی بینیم، آیا شما در بین خود کسی را دارید گفتند نه، پس گفت من شما را در پیشگاه خود به خدا سوگند می دهم که اگر او را از بین ببرید من فتنه آشوبی بس بزرگ را می بینیم که بر شما پیروز شده شما به آن دچار شده اید.) اما پس از شهادت علی علیه السلام قیس در کنار امام حسن بود تا زمانی که امام صلح کرد پس او هم دست از مجاهدت کشیده که... حضرت علامه مشروح وقایع بعد از آن را نیز آورده است..، در استیعاب از عروه نقل شده است که

قیس با امام حسن بود و در مقدمه لشکر پنج هزار سپاهی داشت که همگی بعد از مرگ علی علیه اسلام سرها را تراشیده بودند و هم پیمان تا دم مرگ، اما وقتی امام حسن با معاویه صلح نمود، قیس به بیعت راضی نشد و به یاران خود گفت شما چه می خواهید اگر مایلید بجنگید، می جنگیم تا پیشتازترین ما بمیرد و اگر مایلید برای شما امان بگیرم گفتند برای ما امان بگیر پس قیس طبق شرایطی امان گرفت...، اما در مراتب بخشش و سخاوت قیس روایات بسیار فراوان نقل شده است از جمله آورده اند: وقتی پدر قیس یعنی سعد از دنیا رفت همسرش حامله بود... و سعد هم تمامی اموال خود را بین تمام فرزندان خود تقسیم کرده بود و لذا برایچه ای که بدنیا نیامده بود سهمی منظور نکرده بود، پس ابوبکر و عمر به او گفتند حالا که این کودک به دنیا آمده و مالی به او نمی رسد تقسیم پدر را بر هم بزن و دوباره تقسیم کن، قیس گفت: من سهم خود را به این نوزاد می دهم ولی تقسیم پدرخود را بر هم نمی زنم و بر خلاف وصیت او عملی انجام نمی دهم..، و نیز می گویند که قیس اموال بسیار داشت که به مردم قرض داده بود و بعد از چندی مریض شد و مردم که در پرداخت قرض خود تاخیر کرده بودند، از این که به عیادت او بیایند

خجالت می کشیدند، و لذا افراد کمی برای عیادت او آمدند، و چون قیس از این موضوع آگاه شد گفت خداوند مالی را که باعث شود که برادران ایمانی کمتر به دیدار یکدیگر روند، نیست و نابود سازد، پس دستور داد که در شهر اعلام کنند که قیس بدهی تمام بدهکاران خود را بخشیده و از هیچ کس طلب ندارد و او همگی بدهکاران خود را حلال نموده است...، پس مردم چنان به خانه او هجوم آوردند که پلکان درب ورودی منزل او خراب شد..، اما در خصوص مهارت و قدرت او درخطابه و سخنرانی به شرح مدارک و مستندات تاریخی و روایی و..، تسلط او در درک حقایق مذهبی و دستورات و احاطه عمیق او به قرآن و سنت پیامبر واضح و آشکار است و..، و سخن معاویه در روز صفین در واقع بیانگر این واقعیت است که گفت: (همانا خطیب و سخنران انصار یعنی قیس بن سعد هر روز به خطبه اقدام می کند، به خدا سوگند مقصود او اینست که فردا دمار از روزگار ما بر آورد و ما را به خاک هلاکت اندازد..) و یا کلام علی علیه السلام به ایشان که فرمود: (..... بخداسوگند ای قیس تو گفتار و سخنی بس نیکو گفتی..) که در واقع همین گفته علی که خود خداوند کلام است در اثبات این فراز از فضیلت قیس ما را بس است. و اما در زهد و پارسایی او...، پس شما (ای خوانندگان گرامی)، بین قیس بن سعد و عمروعاص، به عنوان نماد دو گروه حق و باطل که پیروان خاندان رسالت و مخالفین آنها هستند بدون تعصب قضاوت کنید...، در طهارت مولدیعنی حلال زادگی، اسلام، عقل، حسن تدبیر، عفت، حیا، آگاهی، سربلندی، مناعت طبع، بزرگ منشی، وفا، وقار، متانت، حسب و نسب، دلیری، سخاوت، پاکی و زهد، استقامت و رشد، محبت و دوستی، استواری و پایمردی در دین، پرهیز از محارم الهی و...، یعنی آن کس که یاری امام عادل نمود، با آن کس که یاری پیشوایان ستمکار نمود..، چنانکه آمده است، پیشوای عادل آن است که مردم را به راه راست هدایت کند، بدعت و ضلالت را نابود کند.... بدترین مردم نزد خداوند پیشوایی است که خود ستمکار باشد و مردم نیز به سبب او گمراه شوند و سنتی را که از سرچشمه وحی صادر شده است را از بین ببرند و بدعت متروک را زنده کنند، در این موقع گفتار پیامبر پاک و راستگو را تصدیق شود که فرمود: (روز قیامت پیشوای ستمکار را می آورند در حالی که نه یاری دارد و نه یاوری و نه کسی گناه و عذر او را می بخشد پس در آتش جهنم سوزان افکنده شده و همچون سنگ آسیا در آن می چرخد تا سرانجام در قعر جهنم بسته و معذب گردد...)،

(کلب گوید از مصادیق بارز این روایت معاویه و فرزند پلید او یزید هستند که با اعوان و انصار و کسانی که به جنایات آنها راضی هستند در عذاب خلد و جاویدان دوزخ الهی معذب خواهند بود)

مسعودی در مروج الذهب خود می گوید (قیس از حیث زهد و دینداری و تمایل نسبت به طرفداری از علی علیه السلام دارایی مقام بزرگ است...) و نیز در مقام خوف از خدا...، (روزی در هنگام نماز برای سجده خم شد، ناگهان مار بزرگی در محل سجده او پیدا شد و او بدون اینکه به این خطر توجهی نماید و یا از آن مار ترس و اندیشه ای به خاطر راه دهد، کنار آن به سجده رفت و در این موقع مار دور گردن او پیچید ولی او از نماز خود کوتاهی ننمود و از آن چیزی کم نکرد تا که از نماز فارغ شد و مار را با دست از گردن جدا و به طرفی افکند..)، و نیز آنچه از او به یادگارمانده است فضل و دانش و احاطه او به حدیث است، قیس در مدت حدود ده سال در خدمت مداوم پیامبر بوده است، بطوریکه پدرش سعد او را به رسول خدا سپرد تا در سفر و حضر و در شب و روز ملازم رکاب و خدمتگزار آن حضرت باشد...،لازم به ذکر است که خدمتگذاری او به مانند یک خادم معمولی و ساده نبوده، بلکه به مانند خدمت شاگرد به استاد بوده است، زیرا او در عین خدمت، رئیس قبیله خزرج و آقازاده ای بزرگ بوده است...، که سخنوری او در روایت مناظره او با معاویه و مطالبی که در پاسخ معاویه بیان کرد، موجبات شگفتی معاویه را فراهم نمود، او تمام آیاتی را که در شان علی علیه السلام نازل شده و هرحدیثی که از رسول خدا در این مورد رسیده بود و .....، را برای معاویه بیان کرد تا جایی که معاویه گفت ای قیس این مطالب را از که یاد گرفته ای، آیا پدرت اینها را به تو گفته است، قیس پاسخ داد: من این علوم ر از کسی آموختم که از پدرم بهتر وحقی بزرگتر از او بر گردن من دارد، معاویه گفت: او کیست، پاسخ داد: علی بن ابی طالب علیه السلام که دانا و عالم این امت است و تصدیق کننده حقانیت مذهب اسلام، پس سخن نهایی ما درباره قیس بن سعد انصاری اینکه، او از استوانه های دین و ارکان مذهب است و..، پایمردی او در یاری علی علیه السلام و امام مجتبی... و بی اعتنایی او به مظاهر دنیایی، تا جایی که معاویه برای فریب او یک میلیون درهم به او بخشید تا قیس با او همکاری و یا حداقل از فعالیت علیه او خودداری کند، و این گفتار رسول خدا در حق قیس و پدر او است که (خداوند رحمت را بر سعد و خاندانش عطا فرماید چه نیک مردی است سعد بن عباده)..، و (خداوند بر شما دو نفر پدر و پسر یعنی قیس و سعد، برکت دهد ای ابا ثابت (کنیه سعد پدر قیس) .....

(کلب گوید خدایا سلام ابدی و رحمت و رضوان خود را بر قیس بن سعد و پدر بزرگوارش که تا سر حد جان در یاری رسول خدا و امیرالمؤمنین تلاش نمودند نثار و ایثار بفرما و ما را نیز از شفاعت آن بزرگواران بهره مند و در بهشت عنبرسرشت با محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم محشور بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

استادان و مشایخ قیس و کسانی که از او روایت نموده اند:

به شرح آنچه در کتب (الاصابه و تهذیب) آمده است...، او از رسول خدا و مولای متقیان امیر المومنین علی علیه السلام و پدرش سعد روایت نموده است که از جمله این روایات روایتی است که او از پدر خود نقل نموده است که او از علی بن ابیطالب رضی الله عنه شنیده است که می فرمود: (در روز احد شانزده ضربت بر من وارد شد و من در چهار ضربت آن از پای درآمدم و بر زمین افتادم، پس مردی خوش صورت و نیک چهره، خوش بو نزد من آمد و بازویم را گرفت و مرا از جای بلند کردو فرمود رو به سوی دشمن بیاور، تو در حال اجرا و پیروی از دستور خدا و رسول او هستی و آن دو (یعنی خداو رسولش) از تو خوشنود هستند، بعد از آن نزد رسول خدا آمدم و جریان را به حضرت گفتم، رسول خدا فرمود ای علی خداوند دیدگان تو را روشن کند، او جبرئیل بوده است...)،

و افرادی که از قیس روایت نموده اند (انس بن مالک خادم رسول خدا، بکر بن سواده، ثعلبه بن ابی مالک، عامر بن شراحیل، عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری و او همان کسی است که حجاج بن یوسف آنقدر او را تازیانه زد که شانه های او سیاه شد ودر عین حال ناسزا به علی نگفت و از او تبری ابراز نکرد و او کسی است که یاران رسول خدا و صحابه خاص آن حضرت، گرد او جمع شده و

او برایشان حدیث می گفت و همه ساکت می نشستند و گوش فرا می دادند، عبدالله بن مالک، .....، ابونخیع یسار ثقفی و او همان کسی است که از طریق قیس روایت نمود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمود: (اگر دانش در ثریا و به آن چسبیده شده باشد، مردمانی از فارس به آن دست خواهند یافت)، ..... الی آخر

معاویه و قیس و مکاتبات آنان:

عده ای از تاریخ نویسان نوشته اند، قبل از پیکار صفین معاویه با خود حساب کرد که اگرعلی علیه السلام از عراق و قیس از مصر به سوی او بیایند و او را محاصره کنند او نمی دانست که چه خاکی باید بسر کند، پس با خود فکر کرد که بهترین کار فریب قیس است، پس مکاتبات خود را با قیس آغاز نمود (و در اولین نامه خود وعده حکومت عراق و حجاز را به او داد وپس از دریافت پاسخ نامه، در نامه بعد تهدید قیس را آغاز کرد و در نامه بعدی ناسزا روانه قیس نمود و، قیس به او پاسخ داد(ای بت و بت زاده به من نامه می نویسی و از من می خواهی که از علی جدا شوم و به طاعت تو سر بگذارم و از اینکه اصحاب او و پیروان او متفرق شده اند و بتو پیوسته اند مرا می ترسانی، سوگند به آن خداوندی که جز او معبودی نیست اگربرای او جز من کسی باقی نماند و برای من هم جز او کسی باقی نماند، مادامی که تو در جنگ با او هستی، با تو مسالمت نخواهم کرد و تا هنگامی که با او دشمنی نمایی، بفرمانت تن نخواهم داد و من دشمن خدا را بر دوست خدا و حزب شیطان را بر حزب خدا انتخاب نخواهم کرد و السلام.)، و زمانی که معاویه که از قیس ناامید شد از روی حیله ناچار شد به مردم شام دروغ بگوید پس نامه ای از طرف قیس جعل کرد و بر اساس آن اعلام نمود (با این مضمون که)، قیس به تابعیت او در آمده است. آنچه مسلم است، از زمان معاویه روایت جعلی و دروغین در مدح بنی امیه و قدح بنی هاشم شایع شد و او بود که کیسه های پر از طلا و نقره به مزدوران روسیاه می بخشید تا آنها روایتی را به دروغ در مدح او بسازند و به رسول خدا نسبت بدهند، از جمله به سمره بن جندب صد هزار درهم می بخشد تا او روایتی جعل نماید. که آیه لیله المبیت در حق ابن ملجم و آیه (..... هو الدالخصام .....) در شان علی نازل شده است ولی سمره قبول نکرد تا مبلغ را بالا برد و تا دویست و سیصد هزار درهم که باز قبول نکرد در نهایت با چهارصد هزار درهم راضی شد..، آری که از این قبیل جنایات و خیانت های فراوان از معاویه صورت پذیرفت و این روش ناپسند معاویه ادامه یافت تا حدی که کودکان در یک چنین محیط مسموم بزرگ شدند و بزرگسالان در آن به پیری رسیدند و (با این خیانت کاری)، دشمنی خاندان پیامبر در دل ها جای گرفت و بدعت کثیف معاویه (بر خلاف سفارش رسول خدا) دایر بر لعن و دشنام به علی علیه السلام بعد از نماز جمعه و نماز های جماعت در بالای منابر در شرق و غرب اسلامی معمول گردید و حتی در پایگاه وحی(مدینه منوره)، چنین عمل می شد و بدین ترتیب لعن بر علی علیه السلام در تمام شرق و غرب کشور های اسلامی جاری شد ولی در منبر سجستان به جز یکبار این عمل ناروا صورت نگرفت و مردم آن سامان از اجرای این بدعت کثیف بنی امیه خوداری کردند و حتی مقرر کردند که در منابر ایشان هیچکس لعن نشود وه که چه شرافتی نصیب این مردم گردید، پس ازمرگ امام حسن علیه السلام، معاویه به قصد حج وارد مدینه شد و خواست که در بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را لعن کند، پس به او گفتند که در این شهر سعد بن ابی وقاص است و گمان نداریم که او به این کار راضی باشد پس تو کسی را بفرست تا عقیده او را معلوم کند و آنگاه معاویه شخصی را فرستاد پس سعد در پاسخ گفت اگر این کار انجام شود، من از مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله خارج می شوم و هرگز قدم به مسجد نخواهم گذاشت، پس معاویه از لعن علی خودداری کرد تا او پس از سعد این کار را در مدینه و تمامی بلاد اسلامی رواج داد. ام سلمه همسر عالیقدر پیامبرصلی الله علیه و آله نامه ای به معاویه نوشت که (شما خدا و رسول او را در

منابر لعن می کنید زیرا شما علی و دوستداران او را لعن می کنید و به حق گواهی می دهم که خدا و رسول او دوستدار علی هستند). ولی معاویه اعتنایی نکرد سیوطی و .....، دیگران نقل نموده اند، در زمان حکومت بنی امیه در تمامی بلاد اسلامی بیش از هفتاد هزار منبر وجود داشت که بر اساس رویه و بدعت کفر آمیز معاویه، وصی و نفس رسول خدا یعنی علی بن ابی طالب بر همه این منابر لعن می شد (کلب گوید: انالله و انا الیه راجعون آری کیست که به سوالات حضرت علامه پاسخ دهد و کیست که به استدلال حضرت ام المومنین، مادرعالی مقام ما حضرت ام سلمه سلام الله علیها و سفارشات اکید رسول خدا صلی الله علیه و آله بی توجهی نموده و فقط برای جلب رضایت معاویه تبهکار و پدر و مادر و فرزند هرزه و پلید آنان از دین خدا خارج شود و بخواهد که با توجیهات بلاوجه از عمل آنها و این جرثومه فساد و تباهی که در اسلام اینگونه فتنه نموده و ....، است دفاع کند ..... و فراموش نماید قول خداوند را در کتاب او که فرمود (..... و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار)).

صلح و سازش بین قیس و معاویه:

.. معاویه به قیس پیامی فرستاد که تو برای چه کسی جنگ می کنی مگر نمی دانی آن فرمانده که تو از او پیروی می کنی بامن بیعت نموده است...، قیس با اکراه تمام پس از تنظیم شرایط با او بیعت نمود و ما بین او و معاویه در مدینه پس از صلح ملاقاتی روی داد که پس از گفتگوی بسیار فرازی از آن اینست که .....، (..... و آنگاه قیس چیزی از فضائل علی علیه السلام فرو گذار ننموده و بدان فضائل بر تقدم علی علیه السلام بر دیگران استدلال کرد و از جمله گفت: جعفر بن ابی طالب از این خاندان است که با دو بال در بهشت پرواز می کند، حمزه سیدالشهداء از این خاندان است و فاطمه سرور بانوان بهشت از جمله افتخارات این خانواده است و اگر قرار شود که رسول خدا و خاندان و عترت او را از قریش جدا کنیم به خدا قسم که مادر نزد خدا و رسولش و خاندان او از همه شما محبوب تر هستیم...، در حالی که به جان خودم قسم یاد می کنم که با وجود علی بن ابی طالب و فرزندانش احدی از انصار و قریش و عرب و عجم حق خلافت نداشتند، پس در این هنگام بود که معاویه به خشم آمد و گفت ای پسر سعد این مطالب را از چه کسی یاد گرفتی...، آیا از پدرت روایت می کنی، قیس گفت از کسی نقل می کنم که از پدرم بهتر بود و حق او بر من از حقوق پدرم بیشتر و عظیم تر است، معاویه گفت او کیست قیس پاسخ داد علی بن ابی طالب علیه السلام عالم و صدیق این امت که خداوند در حق او این آیه را نازل فرموده: (قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب)، یعنی ای پیامبر بگو بین من و شما شهادت خداوند کافی است و شهادت کسی که نزد اوست علم کتاب و سپس تمام آیاتی که در شان حضرت علی علیه السلام نازل شده بود یک به یک ذکر کرد پس معاویه گفت صدیق این امت ابوبکر است و فاروق آن عمر و کسی که علم کتاب نزد اوست عبدالله بن سلام است و قیس دوباره پاسخ داد، شایسته به این القاب نیکوکسی است که خداوند این آیه را در مقام و منزلت او نازل فرمود: (افمن کان علی بینه من ربه و یتلوه شاهد منه)، یعنی (آیا آن کسی که از جانب پروردگار خود دارای دلیل است و در پی آن شاهدی از خود دارد....) و همچنین (کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را در روز غدیر به خلافت امت اسلامی منصوب داشت و فرمود (من کنت مولاه و اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه)، یعنی (هر که را من مولای او و اولی به او هستم از خود او، پس علی هم اولی است به او از نفس او) و در غزوه تبوک در وصف علی علیه السلام فرمود: (انت منی به منزله هارون من موسی الا انه لانبی بعدی)، یعنی (یا علی نسبت تو به من مانند نسبت هارون است به موسی با این تفاوت که بعد از من دیگر پیامبری مبعوث نمی گردد..،)

(کلب گوید پس آنچه ملاحظه و مسلم می گردد این شمشیر زبان قیس بود که امام اهل آتش یعنی معاویه را به سوی قرارگاه او سوق می داد و اینگونه تا ابد داغ ننگ بر پیشانی کثیف او و پیروان و راضی شدگان به اعمال آنها زد))

تمامی آنچه را که قیس در این مناظره ذکرو به حقیقت آن تصریح نموده است، همگی از آیات قرآنی و احادیث نبوی است که در فضل و منقبت علی علیه السلام مذکور و همه حافظان حدیث و علماء بزرگ اهل سنت نیز آنها را در مسندها و صحاح خود با بررسی

کامل در سلسله اسناد و راویان آنها ذکر کرده اند...، اما در امتیازات جسمانی قیس، ..... دیلمی در ارشاد گوید: همانا قیس مردی بود که دارای اندامی بطول هجده وجب و عرض پنج وجب بود و در زمان خود بعد از امیرالمومنین علی علیه السلام سرسخت ترین وبا صلابت ترین مردم بود، ابوالفرج گوید: قیس مردی بلند قد بود و وقتی بر اسب می نشست پاهای او به زمین می رسید..، ابراهیم ثقفی گوید قیس بلند ترین مردم بوده... او مردی قوی هیکل و بزرگ قامت و شجاع... و نسبت به علی علیه السلام و فرزندانش خیراندیش بود و با همین نظر و عقیده هم جهان را بدرود گفت.... و از او نقل می نماید که قیس گفت... (اصل و نسب من برهمه مردم مقدم است و از لحاظ جسمی و قامت بلند هم، بر همه مردان برتری دارم)، قیس در اواخر خلافت معاویه در مدینه فوت نمود (رحمت الله علیه) خاندان قیس از بزرگوارترین خاندانهای انصار بوده که در علم و دانش نیز شخصیت های والایی از آنان ظهور کرده اند مثل ابویعقوب اسحاق بن ابراهیم، ابی نصر احمد بن عباس مشهور به عیاضی،..... و ....،

(کلب گوید خدایا سلام، صلوات و درود بی پایان و رحمت واسعه خود را بر روح و روان قیس و پدر بزرگوار اونثار و ایثار بفرما و از شفاعت آن بزرگواران ما را هم نصیب و قسمت بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

غدیریه عمر و بن عاص سهمی: متوفی سال ۴۳:

قصیده او در ۶۶ بیت از شاهکارهای زبان عربی به شمار می رود که به قصیده جلجلیه معروف و طلیعه آن اینست (و معاویه الحال التجهل... ففی عنقی علق الجلجل)، این قصیده شامل اقرار به حقانیت و فضایل خاصه مولی امیر المومنین ارواحنا فداه است، آنهم از زبان شخصی نابکار که دشمن آن حضرت بوده است که در آغاز منظومه، به داستان نامه نگاری معاویه با او درخصوص مطالبه خراج مصر اشاره و... دارد، این مجموعه به نظم فارسی نیز ترجمه شده است (بود این چگامه این شاهکار، زیک روسپی زاده در روزگار، نگر تا چه سان داده داد سخن، به وصف شه اولیا بوالحسن...) در این مجموعه پس از آن که معاویه خراج کشور مصر را از عمر و عاص طلب می نماید، عمر و عاص در پاسخ می گوید: (معاویه بر من مشو ناسپاس / مزن خود به نادانی و التباس..) و در رابطه با مکر و حیله برای خونخواهی عثمان می گوید ...، (که تا خلق سویت شتابان شدند / چوگاوان بگسسته از قید و بند)... (به خونی که از احمقی شد هدر / بپا کردم آن جنگ و آن شور و شر) / (که با سروراوصیاء از جفا / چنان جنگ خونین نمودم بپا)، / (زدم مصحفی چند بر نیزه ها / و زین حیله بر پا نمودم چه ها)، / (در آن دم که شد شیر حق حمله ور / چه سان حیله کردم به دفع خطر)، (نمودم ..... / بنامردی آموختم جمله را)، / (فراموش کردی که بااشعری / چسان حیله کردم گه داوری) / (به نرمی چه سان دادمش من فریب / که با خلع حیدر شدی بی رقیب)، (اگر چه ترا آن مقام بلند / نبد در خور ای پست نا ارجمند)، / (گران است بر من که نشناختی / مرا ای جگر خوار زاده دنی)، / (اگر من نبودم تو همچون زنان / پس پرده در خانه بودی نهان)، / (نمودیم از جهل یاری تو را / ایازاده هندشوم دغا) / (به ناحق تو را برشه سر فراز / مقدم نمودیم از حرص و آز)، / (شهی کز پیمبر به امر آله / شد او بر همه سرور و دادخواه)، / (به روز غدیر آن شه انبیاء / به منبر بر آمد چو بدر سما...)، (بفرمود من کنت مولاه را / که جمله شناسند آن شاهرا)، (پس آنگاه برآورد دست دعا / بدرگاه بی چون و گفت)، (هر آنکس که او را بود دوستدار / و را دوست باش و و را دستیار)، (هر آنکس بکینش ببندد میان / و را باش دشمن به هر دو جهان)، (سپس گفت با عترت پاک من / مبادا که باشید پیمان شکن) / (بباید نماییم خود اعتراف / که جمله گرفتیم راه گزاف)، / (نمودیم خود را در این جور و کین / گرفتار در اسفل سافلین) / (علی آن عزیز خدای ودود / بود خصم ما جمله یوم الورود) / (ز حق دور و در جور خود سوختیم / زهی زشت نامی که اندوختیم)، / (حساب من و تو بدست علی است / بلی روز محشر محاسب علی است)، / (چه عذری است ما را به روز جزا / در آن دم که افتد ز رخ پرده ها) / (پس ای وای بر تو در آن روز سخت / سپس بر من

مجرم تیره بخت) /(فراموش کردی که لیل هریر / به صفین در آن وحشت بی نظیر) / (بخوابیدی و چون شتر مرغ زار / تغوط می نمودی به خودبی قرار) / (چو شیری درمان خشمگین حمله ور / تو از ترس با خاطری پر شرر) / (زمن چاره می خواستی و مفر / ز چنگال حیدر شه حیه در) / (ببستی در آن دم تو عهد و قرار / تفو بر تو و عهدت ای نابکار) / (بر این سیره من حیله ها ساختم / بتدبیراین امر پرداختم) / (نمودم عیان عورتم بی درنگ / بدادم تن اندر چنین عار و ننگ) (شه اولیا از حیا رخ بتافت / دل بی قرار تو آرام یافت) / (به اغیار دادی عطای زیاد / ولی یار خود را ببردی زیاد) (بهر حال اکنون که مصر از منست / به وصلش دلم راحت و ایمن است) / (نما از خراجش تو صرف نظر / ز تکرار این گفتگو در گذر) / (و گرنه کنم آن چه ناکردنی است / بگویم هر آن چه که ناگفتنی است)، (کنم خلق را آگه از حال تو / بر آرم بن نخل آمال تو) / (خلافت کجا و تواندر کجا /چه نسبت بود بین ارض و سما) / (معاویه آن عنصر جاهلی / نباشد قرین با علی ولی) / (مپندار که اکنون شدی کامیاب / دگر نیست با عمر و عاصت حساب) / (منم اشتر پیش آهنگ تو / به گردن مرا هست آن زنگ تو) / (چو جنبد سرم زنگ آرد صدا/ از این زنگ سنگت شود برملا)،

(کلب گوید هزاران حیف که این خلاصه تقدیمی در واقع مشت نمونه خروار از این اثرحضرت علامه است و انشا الله صاحبان دانش و علم به اصل کتاب برای حظ کامل مراجعه نمایند) آری و پس از این که این ابیات به سمع معاویه رسید دیگر متعرض عمر و عاص نشد.

سخنی پیرامون این قصیده:

این قصیده که جلجلیه نامیده شده است، قصیده ای است، که عمرو عاص در پاسخ نامه معاویه که خراج مصر را از او مطالبه کرده بود سروده است، ابن ابی الحدید، اسحاقی، ازهری، ابن شهر آشوب، جزایری، زنوزی، تمام یا بخشی از آن را آورده اند، شرح حال شاعر این قصیده یعنی عمروعاص در مصادری از جمله (صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداوود، سنن ترمذی و نسایی، تاریخ سلیم بن قیس، سیره ابن هاشم..)، آمده است، وی را از جمله پنج نفری می دانند که به داهیه (تیزهوشی و حیله گری) مشهور بودند واو کسی بود که هر فتنه از او آغاز به او پایان می یافت، در شر و فساد و دروغ سازی و فتنه انگیزی.. مشهور همگان بوده است و.. در سخن صحابه از او به عنوان عنصری فاسد و پست و فرومایه که در رفتار خود جزپلیدی و نابکاری.. نداشته یاد شده است...، پدر او کسی است که قرآن به صراحت او را ابتر لقب داده است، رازی گوید(عاص، ابوجهل، بولهب، عقبه بن ابی محیط کسانی بودند که رسول خدا را نکوهش و آزارکرده اند ولی از همه آنها بیشتر، عاص بن وائل (پدر عمر و عاص) آن حضرت را سرزنش و نکوهش و آزار نموده است: و او بود که همیشه می گفت همانامحمد صلی الله علیه و آله ابتر است و پسری ندارد که بعد از او جانشین او باشد و اگر از دنیا برود بزودی از خاطره ها محو گشته و یادی از او نمی ماند و شما (یعنی کفار قریش) از دست او آسوده می شوید و این در زمانی بود که عبدالله فرزند پیامبرخدا (پسر خدیجه) در گذشته بود...، و امیرالمومنین نیز در نامه خود خطاب به او فرموده است: (از بنده خدا امیرالمومنین به ابتر پسر ابتر عمر بن عاص، نکوهش کننده محمد و خاندانش در زمان جاهلیت و اسلام)، مادر او لیلا عنزیه جلانیه بود که در مکه از مشهورترین زنا کاران و از بی ارزش ترین و ارزان ترین فاحشه ها بود.

نقل شده است که اروی دختر حارث بن عبدالمطلب به معاویه گفت:

(مضمون) (..... ای برادر زاده من، تو البته در قبال حق ناسپاسی کردی ..... بعد از درگذشت پیامبر، ما خانواده نبوت در میان شما به منزله قوم موسی در دست فرعونیان درآمدیم که اولاد آنها را کشتند و زنانشان را به اسیری بردند و پسر عم رسول خدا(علی علیه السلام)، بعد از وفات پیامبر چون هارون شد در زمان جدا شدن او از موسی، آن زمان که هارون از قوم خود شکوه به موسی برد و گفت: «ای پسر

مادرم این قوم در غیاب تو مرا خوار و زبون شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند.« در نتیجه بعد رسول خدا پراکندگی ما جمع نشد و دشواری های ما آسان نگردید ولی سرانجام امر ما بهشت است و سرانجام شما آتش (ابدی جهنم) است، در این زمان عمر بن عاص به اروی گفت: ای پیرزن گمراه، سخن کوتاه کن و چشم خود بزیر افکن. اروی گفت: ای بی مادر تو کیستی؟ گفت: من عمر وعاص هستم، اروی به او گفت ای پسر زن زناکار تو این حرف می زنی در حالی که مادرت مشهورترین زن زناکار مکه بود و حریص در زنا دادن و اجرت گرفتن از مردان، پس بجای خود بنشین و رسوایی و کوچکی خود را بیاد بیاور و به پستی و بی پدری خود فکر کن که بخدا قسم تو در میان قریش اصل و نسبی نداری و بی آبرو هستی و (بدان) تو همان هستی که شش نفر از مردان قریش ادعای پدری تو را کرده اند و وقتی حقیقت از مادرت سوال شد گفت من با همه آنها همبستر شده ام پس ببینید این فرزند به کدام شبیه تر است و چون تو به عاص شبیه تر بودی ناچار ترا به او منسوب کرده اند، و من مادر تو را در شهر مکه با هر مرد نابکار و برده ناپاک و زناکار دیده ام پس تو با آنها باشی بهتر است زیرا به آنها شبیه تری .....، و همچنین امام حسن در مجلسی که معاویه و گروهی دیگر حاضر بودند به عمرو عاص فرمود: اما تو ای پسر عاص نسبت تو مشترک بود، چون مادرت تو را از راه زنا و فجور زائید و چهار نفر از قریش مدعی پدری تو بودند...، و به این ترتیب بعد از تولد عمرو، مدعیان بر سر اثبات پدری او با هم نزاع نمودند سپس سه نفر از ادعای خود دست کشیدند و ابوسفیان می گفت به خداقسم من او را در رحم مادرش گذاردم و عاص ادعا کرد که چنین نبود .....، حسان بن ثابت در هجو عمر و عاص سروده است: »ای عمرو، بدون شک پدر تو ابوسفیان است، زیرا نشانه های واضحی از او در توست .....، پس هرگاه مردم درتشخیص زنازادگان جمع شدند، تو ای عمرو، نسبت خود را آشکار کن.« مادر عمر و عاص که نابغه نام داشت کنیز حبشیه مردی بود از قبیله عنزه و زنی زناکار بود ..... (مشهور است) که در زمان حکومت عمر و عاص بر کشور مصر عده ای هزار درهم جایزه تعیین کردند برای کسی که جرأت کند از عمر و عاص وضع مادرش را که فاحشه و بدنام بود سوال کند، پس مردی نزد او رفته گفت آمده ام تا نسبت به (وضعیت) مادر فرمانده و حاکم مصر معرفت پیدا کنم، عمر و عاص گفت: آری او زنی از قبیله عنزه منسوب به بنی جلان بود، نامش لیلی و لقبش نابغه بود حالا برو پاداشی که برای تو تعیین شده است رابگیر.)، عمر و عاص (به دلیل شرارت و شهرت در این امر)، پیوسته مورد سرزنش بزرگان از صحابه و ..... بود (از جمله علی، عثمان، حسن، عمار و .....)، و نیزحضرت علامه بطور مشروح داستان مشاجره عبدالله بن جعفر و عبدالله بن ابی سفیان بن حارث را با او مذکور نموده است، از بررسی متون تاریخی مسلم می گردد که او به طمع مقام و یا ترس ا ز غلبه مسلمانان و صدمه دیدن .....، مسلمان شد و علت آن هم جریانی بود که در حبشه واقع شد، در زمانی که او به همراه عماره بن ولید برای دستگیری جعفر بن ابی طالب و یاران او رفته بود .....، که نجاشی پادشاه حبشه با او گفت آیا مقصود تو اینست که من فرستاده مردی که چون موسی (پیامبر) است وناموس اکبر (جبرئیل) بر او نازل می شود را به تو تسلیم کنم، تا او را به قتل برسانی، عمرو از روی تعجب گفت ای پادشاه آیا او این چنین است نجاشی گفت وای بر تو ای عمرو از من بپذیر و از آن پیامبر پیروی نما، زیرا به خدا قسم او بر حق است و بطور حتم بر تمامی مخالفین خود غلبه می نماید، همانطور که موسی بر فرعونیان و سپاهیان او غلبه کرد...)، پس او تظاهر به اسلام نموده و در جمعیت مسلمانان وارد شد، عمروعاص همان است که رسول خدا را در ضمن هفتاد شعر هجو نمود و رسولخدا هم به تعداد همان قصیده او را لعن فرمود و او همان کسی است که امیر المومنین علی علیه السلام فرمود: » در چه زمانی عمرو، دستیار فاسقان و دشمن مسلمین نبوده است، آیا ممکن است که مانند مادرش نباشد.« .....، آری این شخص مصداق کلام آن حضرت است که فرمودند: » قسم به آن پروردگاری که دانه را در زیر خاک شکافته و می رویاند و خلایق را خلق نموده است، اینان اسلام نیاورده بلکه تظاهر به اسلام و کفرشان را پنهان نمودند و آن زمان که به یاران خود ملحق شدند به همان اصل یعنی کفر و کینه توزی که با ما داشتند بازگشت نمودند.«، ابن ابی الحدید از قول ابوالقاسم بلخی گوید ..... عمر وعاص از ابتدا ملحد بود و هیچگاه از الحاد و کفر خود دست نکشید و معاویه هم مثل اوست. و همچنین از استاد خود نقل می فرماید: » اولین کسانی که قائل به ارجاء محض شدند معاویه و عمر و عاص، بودند و این دو با خود فکری کردند که با وجود ایمان هیچ گناهی به آنان زیان نمی رساند و

لذا وقتی از او سوال شد: » ..... خودت می دانی با چه کسی جنگ کردی و آگاهی چه گناهی را مرتکب می شوی، در جواب گفت، اطمینان به قول خدای تعالی داشتم که می فرماید » ان الله یغفرالذنوب جمیعاً« ترجمه یعنی (خداوند همه گناهان را می آمرزد.)، .....، و اضافه می فرماید، ..... و اما معاویه که او فاسقی بود مشهور به قلت دین و انحراف از اسلام و نیز کسانی که او را حمایت کردند، از جمله عمر و عاص و سایر ستمکاران از اهل شام و افراد بی بند و بار و نادان صحرانشین و وحشی .....، که امر آنان بر هیچکس پوشیده نیست .....، و الی آخر.

سخنانی درباره عمروعاص:

گفتار رسول خدا: (..... زید ابن ارقم بر معاویه وارد شد، دید عمر و عاص با او روی یک تخت نشسته اند، پس خود را بین آن دو قرار داد، عمرو عاص به او گفت جای دیگر پیدا نکردی که آمدی بین من و امیر المومنین (معاویه) جدایی انداختی؟. زید گفت: رسول خدا به جنگ رفته بود و شما نیز با آن حضرت بودید چون چشم رسول خدا بر شما دو نفر افتاد نظر تندی برشما نموده و روز دوم و سوم چون باز هم شما دو نفر را با هم دید، با همان نظر تند بر شما نگاه کرده و در سومین روز فرمود: هر زمان که معاویه را با عمرو عاص دیدید، بین آنها جدایی افکنید، زیرا اجتماع این دو نفر هرگز به خیر نخواهد بود.)، این روایت را ابن مزاحم و ابن عبدریه نیز در تالیفات خود آورده اند.....، .

سخنان امیر المومنین:

(مضمون) ابوحیان توحیدی روایت نموده که شعبی گوید: (عمر و عاص از علی یاد نموده و گفت او شخصی است شوخ و پرمزاح (یعنی زیاد شوخی و مزاح می کند)، و این سخن به علی علیه السلام رسید و فرمود فرزند نابغه پندارد که من شوخ و بیهوده سرایم، چقدر دور است این نسبت از من، چون یاد مرگ و اندیشه محشر و حساب مرا از تباهی و بیهوده گذرانی و بوالهوسی باز می دارد .....، همانا بدترین گفتار دروغ است، اما عمرو هرگاه وعده ای دهد تخلف می نماید و هرگاه سخن گوید دروغ گوید و در روزگار سختی امر و نهی می کند و در آن هنگام که شمشیرها بکار افتد بزرگترین نیرنگ و حیله اوآن است که سرین (باسن و عقب) خود را بی دریغ عیان سازد.....)، این سخن علی علیه السلام به همین مضمون از طریق شریف رضی نیز روایت شده است (..... عمر و عاص در هنگام جنگ خوب فرمان می دهد، اما همین که شمشیرها بکار افتد و زد و خورد آغاز شود بزرگترین تدبیرش آن است که عورت و سرین خود را بی دریغ نمایان سازد.....)، این روایت با همین مضمون از ابن قتیبه نیز نقل گردیده است: (..... به هنگام جنگ، مردی است سختگیر و پر فرمان و .....، تا مادامی که شمشیر ها بکار نیفتاده است، ولی در آن زمان که در گیری آغاز شود، بزرگترین حیله او آن است که خود را واژگون ساخته و با آشکار نمودن سرین (عقب) خود مانع از حمله خلق شود، خدا او را پست، خوار و نابود نماید.....)، این روایت با همین مضمون از ابن عبدربه نقل شده است، و نیز امیر المومنین در روایت دیگر و در آن هنگام که مردم شام در جنگ صفین قرآن ها را بر نوک نیزه ها زدند و جنگجویان را به حکم قرآن دعوت نمودند. فرمود: ای بندگان خدا من سزاوارترین کسی هستم که قرآن را پذیرفته است و اما معاویه، عمروعاص، ابن ابی معیط، حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح، اینان نه اهل دین و دیانت هستند و نه به قرآن اعتقادی دارند، من آنها را بهتر از شما می شناسم و از زمان کودکی با آنها بوده ام و پس از آنکه به حد رشد رسیده اند باز با آنها بوده ام، آنها در هنگام کودکی و بزرگسالی بدترین مردم بوده اند، این سخن (دعوت به قرآن)، سخن حقی است که از آن اراده باطل کرده اند و به خدا قسم اینان .....، قرآن را نمی شناسند و اینکه می بینید که قرآن ها را بر سر نیزه ها کرده اند جز مکر و حیله چیز دیگری نیست.«، ابو عبدالرحمن مسعودی گوید: یونس بن ارقم از مردی سالخورده برایم روایت کرد که ما در جنگ صفین با علی

بودیم، عمر و عاص تک پارچه ای سیاه و مربع را برسر نیزه کرده و بلند نمود و گروهی گفتند که این پرچم را رسول خدا برای او ترتیب داده است و .....، چون خبر به علی علیه السلام رسید فرمود آیا داستان این پرچم را می دانید، رسول خدا این پارچه را به عمر و عاص (این دشمن خدا) نشان داد و فرمود: کیست آن را با شرایط آن بپذیرد، پس عمرو گفت ای رسول خدا شرایط آن چیست. رسول خدا فرمود: شرط آن اینست که با داشتن آن با مسلمانی جنگ نکنی و آن را به کافری نزدیک نکنی (یعنی برای حمایت از کافر و مشرک بکار نگیری)، پس عمرو آن را گرفت، اما به خدا قسم آن را به مشرکین نزدیک ساخته (یعنی برای حمایت معاویه و یاران اوبکارگیری کرده) و با در دست داشتن آن با مسلمانان می جنگد پس سوگند به آن خدایی که دانه را در زمین شکاف داده و آن را می رویاند و همه این خلایق را خلق نموده ایشان اسلام نیاورده بلکه تظاهر به اسلام می نمایند و کفر را در درون خودپنهان و به محض آنکه یاران و همکارانی یافتند به دشمنی و عناد خود بازگشت نمودند و تنها نماز را به صورت ظاهر ترک نکردند.....)

(کلب گوید و این روایت در واقع از اخبار غیبی رسول خدا و از معجزات آن حضرت است و در رسوا نمودن مشرکان یعنی کسانی که با امام حق محاربه می نمایند و این به منزله همان شاخصی است که برای تعیین حق و باطل در جناب عمار یاسر قرارداد که فرمود ترا گروه طغیانگر (فئه باغیه) بقتل می رسانند که منظور معاویه و یاران او بوده است که آن هم مانند قرآن از معجزات باقیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در مسیر هدایت و رستگاری امت خود تا قیام قیامت آن را بیان فرموده است.)

نامه امیر المومنین به عمر و بن عاص

(مضمون) (این نامه) از جانب بنده خدا امیرالمومنین به آن ابتر و ابترزاده، عمرو بن عاص ابن وائل که سرزنش کننده محمد و آل محمد در عصر جاهلیت و اسلام بود و سلام بر آن کسی که از سعادت پیروی کند،

(کلب آستان مولا امینی گوید این سلام مخصوص رسول خدا بود که بر غیر مسلمانان، بدینگونه سلام خود را بیان می فرمود. زیرا سلام برای مخاطب، برکت و سعادت به همراه دارد خصوصاً اگر سلام دهنده از اولیاء الله باشد پس بدینگونه اثبات می شود که علی علیه السلام این فرد را از دایره اسلام خارج می دانسته است)،

(..... اما بعد همانا تو شئون مردی و مردانگی را به خاطر شخصی فاسق که پرده اش دریده است(یعنی معاویه) از دست داده ای، (همان) شخصی که اشخاص شریف و کریم در مجلس او اهانت می شوند و اشخاص حلیم و بردبار در صورت آمیزش با او بی ارزش و به سفاهت منسوب می شوند.....، (ای عمر و عاص، بدان)، اگرخداوند مرا بر تو و آن زاده زن جگر خوار (معاویه، پسر هند جگرخوار) مسلط فرماید، شما را به ستمکاران قریش ملحق خواهم کرد، همان کسانی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، خداوند قهار آنان را هلاک فرمود و اگر تو و او زنده بمانید و حیات شما بعد از من ادامه یابد، خداوند شما را کفایت کند و البته انتقام و عقاب خداوند شما را بس است. درعبارت دیگری با همین مضمون .....، آنچه در پیش روی شما و در آینده در انتظار شماست (که همانا عذاب ابدی آتش دوزخ الهی خواهد بود) بدتر است.

نکته (مهم):

(مضمون) ابن ابی الحدید این نامه را در کتاب شرح نهج البلاغه خود به نقل از کتاب صفین تالیف نصر بن مزاحم آورده است، در حالی که ما این نامه را در این کتاب نیافتیم و هر کس در مطالب بسیار دیگری از آنچه ابن ابی الحدید از این کتاب نقل نموده ولی در کتاب کنونی نیست آگاهی یابد به وضوح تمام پی می برد که کتاب موجود در واقع مختصری از کتاب اصلی است و کتاب نصر که ابن ابی

الحدید از آن استناد کرده است و درحال حاضر در دسترس نیست و آن کتاب قطعاً از کتاب موجود بسیار بزرگتر و جامع تربوده است.....، (کلب گوید یعنی دست خیانت و تعصب و طرفداری از این جرثومه های فساد و تبهکاری این کتاب را مانند بسیاری از کتب دیگر مشمول تحریف و یا سرقت و یا حذف و یا .....، نموده و آنها با این خیانت خود خواستند به هدایت و رستگاری مردم لطمه وارد نمایند و حال آنکه خداوند هادی و رهبر مردم به سوی سعادت جاوید به واسطه محمد و آل محمد علیهم السلام است)

خطبه امیرالمومنین بعد از تحکیم حکمین:

(مضمون) پس از آنکه خوارج خروج نمودند و ابوموسی به مکه فرار کرد، علی علیه السلام ابن عباس را به بصره برگشت داد و در کوفه این خطبه را ایراد فرمود:

(ستایش مخصوص خداوند است هر چند روزگار سانحه مهم و حادثه بزرگ را بوجود آورد، من شهادت می دهم که جز خدای بی شریک کسی شایسته پرستش نیست و محمد (صلی الله علیه و آله) بنده و فرستاده اوست و درود خداوند بر او و آل او، اما بعد همانا سرپیچی از نصیحت ناصح مهربان و دانا و کارآزموده حسرت بسیاری به بار می آورد و لذا من در موضوع این داوری که صورت گرفت، امروز رای خود را اعلام می کنم ..... شما جفاکاران و مخالفان از پذیرش امر من خودداری کردید و با تمرد خود نصیحتم را اجرا نکردید و این روش شما (در مخالفت) .....، کار من و شما را به آنجا کشید که پس از وقوع خطر و بدست آمدن ضرر، راز نصیحت های من آشکار شد.....، همانا این دو مرد (عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری) که شما به داوری قبول کردید، حکم قرآن را پشت سر انداخته و بر خلاف امر و نهی قرآن عمل کردند و .....، و خدا و رسولش و صالحین و اهل ایمان همگی از آن دو بیزاری جسته و آنها آماده عزیمت به شام شدند.....)، .....، در خصوص عمر و عاص،حضرت علی علیه السلام سخنان بسیار بیان فرموده است، از آنجمله او را به عناوین (پسر نابغه، دشمن خدا و دوست آنکه خدا او را دشمن دارد، (مظهر) ناپاکان و ستمکاران، جفاپیشگان و .....) یاد کرده است.

(کلب گوید خداوند در کتاب خود گروهی را به عذاب جاوید دوزخ بشارت داده است و مولانا امیرالمؤمنین المظلوم همه آن عناوین را بر عمروعاص و معاویه ابراز کرده است از جمله عدو الله و ظالم و .....)،

ابویوسف قاضی ..... روایت نموده است که علی علیه السلام در قنوت نماز خود بر معاویه نفرین می کرد و ..... و طبری نیز روایت کند که علی علیه السلام در قنوت نماز خود می فرمود: (خدایا، معاویه، عمرو، اباالاعور سلمی،حبیب، عبدالرحمن بن خالد، ضحاک بن قیس و ولید را لعنت فرما.) و .....

(کلب گوید و ما و همه مومنین و مومنات تا قیام قیامت گوئیم آمین،آمین، آمین یا رب العالمین)،

و آن زمان که خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر به عایشه رسید در مرگ برادر خود بسیار بی قراری می کرد و پیوسته در قنوت و بعد از نماز، به معاویه و عمر و عاص نفرین می نمود که این واقعه را نیز طبری، ابن اثیر،ابن کثیر و ....، در آثار خود آورده اند، و نیز زبیر بن بکار در کتاب مفاخرات خود روایت نموده است که روزی (عمرو عاص، ولید بن عقبه، عتبه بن ابی سفیان، مغیره بن شعبه)، نزد معاویه جمع بودند .....، آن جمع گفتند: ای امیر المومنین بنگرکه حسن پسر علی چگونه نام پدرش را زنده می کند و ..... دائماً چیزهایی از او می شنویم که باعث نگرانی ما است .....، به دنبال او بفرست تا او و پدرش را در محضر تو دشنام دهیم و سرزنش نمائیم (معاویه در برابر اصرار آنان مخالفت کرد)، .....، معاویه گفت حال که بر خلاف نظر من می خواهید او را احضار کنید، در هنگام سخن با او معارضه نکنید و این مطلب رابدانید که این خاندان کسانی هستند که به هیچ وجه نمی توانید بر آنها عیب بگیرید و هیچ عار و ننگی به آنان نمی چسبد، فقط با همان سنگ (تهمت) او را هدف قرار دهید، بگویید پدرت عثمان را کشت و خلافت خلفای قبل را ناخوش داشت، پس معاویه به دنبال امام حسن فرستاد .....، (پس از آنکه آن حضرت وارد شد) عمر و عاص گفت .....، علی به ابوبکر دشنام داد و خلافتش را خوش نداشت و از بیعت با اوخودداری کرد و بعد هم با اکراه بیعت نمود و در خون عمر هم شرکت کرده و عثمان را هم از روی

ستم کشت و به ناروا ادعای خلافت کرد و .....، و همانا شما فرزندان عبدالمطلب در حد آن نبودید که باکشتن خلفا و خونریزی های ناروا به پادشاهی برسید و شما به سلطنت حریص هستید و در این راه به هر کار ناروا دست می زنید. اما آنچه مربوط به تو است ای حسن تو فکر کردی که به خلافت می رسی در حالی که عقل و تدبیر این کار را نداری، تو درباره خدا چه فکر می کنی که صلاحیت آن را به تو نداد به حدی که سزاوار است هزا هستی و این نتیجه عمل بد پدر توست و مقصود ما از اینکه تو را احضارنمودیم آن بود که به تو و پدرت دشنام بدهیم، اما پدرت را که خداوند به تنهایی کار او را ساخت و ما را از دست او راحت کرد، اما تو در دسترس مایی و ما هر طور که بخواهیم درباره تو عمل می کنیم و اگر تو را بکشیم در پیشگاه خداوند گناهی نکرده ایم و در نظر مردم هم سرزنش نمی شویم آیا تو می توانی بر این گفتار ما ایراد بگیری و آن را تکذیب کنی اگر میتوانی انجام بده در غیر این صورت تو و پدرت ستمکارید.....، پس از اینکه عمر و عاص این سخن را گفت امام حسن شروع به سخن فرمود و ابتدا حمد و ثنای الهی را بجا آورد و بر پیامبر درود فرستاد (و فرمود آنچه قبلاً مذکور شد) و سپس فرمود ای عمر و عاص تو با رسول خدا در تمام جنگها به ستیز برخاستی و حضرت را هجو کردی و آزار نمودی و هر چه کینه و حیله و مکر داشتی علیه او بکار گرفتی و در مقام تکذیب و دشمنی با پیامبر از همه سرسخت تر بودی و سپس با کشتی به حبشه رفتی تا نجاشی را تحت تاثیر قرار داده و جعفر و یارانش را دستگیر و به اهل مکه تحویل دهی ..... ولی خداوند تو و رفیقت (عماره) را رسوا نمود، پس تو در جاهلیت و اسلام دشمن سرسخت بنی هاشم بودی و سپس فرمود توخود بهتر می دانی و این جمع نیز آگاهند که تو هفتاد شعر (بر علیه رسول خدا) سرودی و رسول خدا فرمود (خداوندا من شعرنمی گویم و سزاوار نیست که شعر هم بسرایم ولی خداوندا به عدد هر حرفی از این (سروده های ناروای او) هزار لعنت بر اوفرست)، و بنابراین نفرین پیامبر خدا و لعن خدا بر تو از حد شماره خارج می گردد..... اما آنچه در امر عثمان گفتی تو دنیا را برای او به کانونی پر از آتش بدل کردی و سپس به فلسطین رفتی و زمانی که خبر کشته شدن عثمان به تو رسید گفتی کنیه من ابو عبدالله است و هرگاه زخمی را فشار دهم آن را خونین می کنم و سپس خود را در اختیار معاویه قرار دادی و دینت را به دنیای او فروختی ..... به خدا سوگند که در زمان عثمان یاری اش نکردی و بعد از قتل او هم غضبناک نگشتی، وای بر تو ای پسر عاص آیا تو هنگام خروج از مکه به حبشه درباره بنی هاشم این اشعار را نگفتی: . (..... من نکوهش کننده احمدم و در گفتن ناروا به او از همه بیشتر می گویم و من از بنی هاشم (به بدگویی) چیزی را فروگذار نمی کنم در حضور و غیاب آنان و .....).

نامه ابن عباس به عمرو:

(مضمون) ابن عباس در پاسخ او نوشت (اما بعد من در میان عرب از تو بی حیاتر نیافتم و تو همان کسی هستی که معاویه ترا به پیروی از هوای نفس وادار نمود و تو هم دین خود را بهای کمی به او فروختی .....،

در این جنگ که تو (آتش آن را) بپا کردی کار معاویه همچون علی نیست زیرا علی آن جنگ را برای حق آغاز کرد و با حیله شما روبرو شد و معاویه جنگ را به ناحق آغاز کرد و کارش به اسراف (خونریزی مردم) رسید. مردم عراق هم مانند مردم شام نبودند زیرا مردم عراق با بهترینِ خود که علی بود بیعت کردند و مردم شام با معاویه که بدترین آنان بود بیعت نمودند و من و تو هم یکسان نبودیم من برای حق و تو برای حکومت مصر.....، سپس برادر خود فضل را احضار کرد و گفتای پسر مادرم در جواب عمر و عاص اشعاری را بگو پس او این اشعار را سرود (..... برای درد نادانی تو علاجی نیست جزآنکه (اهل ایمان) سرنیزه ها را پی در پی در گلوگاه شما بزنند .....، تا سر در اطاعت علی و ابن عباس بیاورید و اما علی پس خداوند او را به فضیلت و بلندی قدر و منزلت بر تمامی خلق برتری داد .....)، عمر و عاص در سفری که به حج رفته بود با ابن عباس برخورد کرد و از او از روی حسادت گفت: ای پسر عباس چرا هر وقت مرا می بینی با حالتی ناخوش از من روی بر می گردانی و .....، ابن عباس پاسخ داد .....، تو گناهکار بی پدر و گمراه و گمراه کننده ای، معاویه ترا برگردن مردم سوار کرد و تو هم از حمایت او خوشحال شدی و آن را به حساب بزرگی خودت قرار دادی .....، و نیز روزی

در مجلسی معاویه که ابن عباس و عمروعاص حاضر بودند عبدالله بن جعفر نیز وارد شد پس عمروعاص شروع به بدگویی از او کرد (.....، خوشگذران است و .....، به گذشتگان خود می بالد و در انفاق و بخشش به مردم اسراف کار است .....)، پس ابن عباس گفت به خدا قسم که دروغ می گویی .....، بلکه عبدالله بن جعفر بسیار به یاد خداست و در برابر نعمتهای حق سپاسگزار و از هر امر ناروایی دورو او مردی است بخشنده و بزرگ، آقا و بردبار، هدفی راستین دارد، تقاضای دیگران را اجابت می کند .....، در بین قریش مقامی والا و شیر بیشه مردانگی است و در کارزار دلیر و .....، حسب و نسبی شریف دارد و همانند آن ناپاک نیست که پست ترین افراد قریش بر سر پدری او نزاع کنند و در نهایت (عاص بن وائل)، قصاب قریش بر دیگران در ادعای پدری او پیروز شود ..... الی آخر.

معاویه و عمرو عاص:

حضرت علی علیه السلام نامه ای نوشت و معاویه را برای بیعت با خود دعوت کرد، معاویه با برادر خود عتبه بن ابی سفیان مشورت نمود عتبه گفت در این کار از عمرو عاص کمک بگیر که البته او نخواهد آمد ..... مگر آنکه دین او را بخری .....، پس معاویه به او نوشت .....، و او را دعوت کرد، عمرو عاص پس از خواندن نامه معاویه با پسران خود عبدالله و محمد مشورت کرد عبدالله گفت: به نظر من رسول خدا هنگام رحلت خود از تو خشنود بود و دو خلیفه بعد او هم از تو راضی بودند و در زمان کشته شدن عثمان هم که حضور نداشتی پس در این آخر عمر که مرگ تو نزدیک است، در خانه بمان .....، ولی پسر دیگر او محمد گفت به نظر من .....، به اهل شام ملحق شو.....، آنگاه یعقوبی می نویسد. اینجا بود که شیخ بر پاشنه های پای خود ادرار و بول کرد و دین خود را به دنیا فروخت در این هنگام عمر و عاص غلام خود وردان را احضار کرد و گاهی به او می گفت بار سفر را ببند و سپس دوباره می گفت بار سفر را باز کن .....، وردان گفت گویا عقل خود را از دست داده ای، آیا دوست داری آنچه در دل داری بگویم، تو بین دنیا و آخرت مردد هستی با خود می گویی اگر با علی بیعت کنم آخرت دارم و دنیا ندارم و اگر با معاویه بیعت کنم آخرت ندارم ولی دنیا دارم، آنوقت عمروعاص گفت راست گفتی، پس حرکت کرد و به معاویه پیوست، ..... چون به مجلس معاویه وارد شد معاویه گفت ای ابا عبدالله امشب سه گزارش به ما رسیده اول اینکه محمد بن ابی حذیفه که در مصر زندانی بود با یارانش از زندان فرار کرده است، دوم قیصر روم گروهی از رومیان را تحریک کرده تا به شام حمله کنند و سوم اینکه علی به کوفه رسیده و آماده حرکت به سوی ماست پس عمرو گفت اما گزارش اول محمدبن ابی حذیفه، پس سپاهی به سمت او بفرست یا او را می کشند یا دستگیر یا فراری می دهند، گزارش دوم برای قیصر روم کنیزکان ماهرخ رومی با مقداری ظروف طلا و نقره بعنوان هدیه بفرست و با او صلح و سازش کن و اما گزارش سوم در مورد علی، نه به خدا سوگند که عرب در هیچ امری او و تو را یکسان نمی بیند.....، و در روایتی .....، عمرو گفت (برای پاداش همدستی با تو) حکومت مصر و مزایای آن را به من واگذار .....معاویه گفت من اگر می خواستم با تو خدعه کنم فقط به امیدوار کردن تو اکتفا می کردم، پس عمرو پاسخ داد به خدا قسم مثل من تحت تاثیر مکر و خدعه تو قرار نمی گیرد زیرا من باهوش تر و زیرک تر از آن هستم که با سخنی امیدوار شوم، معاویه گفت سر خود را نزدیک بیاور تا رازی را به تو بگویم، پس وقتی که عمرو عاص سر خود را نزدیک برد، معاویه گوش او را گاز گرفت و به او گفت این خود خدعه بود، مگر جز من و تو کسی دیگر در این اتاق هست، پس عمرو این اشعار رابرای او خواند (..... ای معاویه تا زمانی که به دنیای خود نرسم، دین خود را به تو نمی فروشم و اگر تو حکومت مصر را به من بدهی البته معامله خوبی کردی، چون در عوض پیر سالخورده ای را در اختیار داری که با حیله خود می تواند مصدر هر خیرو شری باشد..... و آنگاه عتبه برادر معاویه وارد شد و معاویه را تحریک بر واگذاری مصر کرد و ..... معاویه تعهد کرد که ولایت مصر را به او بدهد .....

عمار یاسر و عمر و عاص:

عمار پسر یاسر با عمر و عاص، در لشکرگاه صفین روبرو شدند. پس عمار و یارانش از مرکب پیاده شده و حمایل شمشیرهای خود را در بر گرفتند، در این حال عمرو عاص (به مکر) گفت اشهد ان لا آله الاّ الله عمار گفت ساکت باش که تو در دوران زندگانی محمد صلی الله علیه واله و هم بعد از او این شهادت را ترک کردی .....، عمر و عاص گفت ای ابا یقظان (لقب عمار) .....، بر چه مبنایی با ما می جنگی آیا قبول نداری که ما نیز خدای یکتا را می پرستیم و به همان قبله شما نماز می گذاریم .....، عمار گفت حمد خدای را که این اقرار ها را بر زبان تو جاری کرد که من و یارانم دارای قبله و همراه با پرستش خدای یگانه معترف به پیامبری محمدیم

(کلب گوید یعنی ما و شما اتفاق نظر داریم که ما اهل ایمان هستیم ولی این اتفاق نظر بر ایمان شما وجود ندارد یعنی شما گمراه هستید) ..... و این همه بر خلاف تو و یارانت تو را گمراه و گمراه کننده قرارداد،

(کلب گوید یعنی محکوم هستی به این نحوه استدلال یعنی اتفاق نظر ما در ایمان شما نیست ولی شما به ایمان ما اقرارنموده و در آن اتفاق نظر وجود دارد که این برهان عمار از عجایب کلام است)

..... اکنون به تو خبری دهم که نبرد من و یارانم با تو بر چه اساسی است، رسول خدا به من امر فرمود که با ناکثین (پیمان شکنان) نبرد کنم من هم نبرد کردم و امرفرمود با قاسطین (منحرفین از عدالت) نبرد کنم که آن گروه شما هستید و اما مارقین را (آنان که از دین خارج می شوند)، نمی دانم آنها را درک خواهم کرد یا نه اما ای ابتر آیا ندانستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه) . عمرو گفت یا ابا یقظان به من دشنام می دهی، حال آنکه من به تو دشنام نداده ام .....، .....

در حدیثی دیگر عمار یاسر رحمه الله علیه به عمرو عاص نزدیک شد و گفت دین خود را به حکومت مصر فروختی .....، در کتاب صفین و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید مذکور است که: (ابو نوح حمیری در روز صفین به اتفاق ذوالکلاع نزد عمروعاص آمدند و او با معاویه و گروهی گرد آنان جمع بودند و عبدالله بن عمر مردم را به جنگ تحریک می نمود پس ذوالکلاع به عمرو گفت ای ابا عبدالله آیا مایلی با مردی خیراندیش، عاقل و مهربان روبرو شوی که از عمار یاسر به تو خبر دهد و دروغ نگوید، عمرو گفت او کیست پس پاسخ داد این پسر عموی من است و اهل کوفه است، عمرو نگاهی به او کرد و گفت سیمای ابوتراب را در تو می بینم

(کلب گوید آنها جهت تحقیر امیرالمومنین، آن حضرت را به ابوتراب یاد می نمودند و حال آنکه امیرالمومنین به این لقب که رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خداوند تبارک و تعالی به آن حضرت عطا فرموده بود افتخار می کرد)

پس ابونوح در پاسخ گفت: (بر من سیمای محمدصلی الله علیه و آله و یاران او نمایان است و در سیمای تو ابوجهل و فرعون).

ابوالاسود دوئلی و عمرو:

ابوالاسود دوئلی بعد از کشته شدن علی علیه السلام بر معاویه وارد شد، در حالی که بلاد اسلامی در زیر تسلط و نفوذ معاویه درآمده بود، و معاویه او را به خود نزدیک و جایزه بزرگی به او داد، ولی عمر و عاص به او حسادت نمود .....، و از روی سعایت و ..... گفت ابوالاسود دوئلی مردی خردمند و سخنور است، ..... او در هر شهر و گوشه و کنار مملکت تو، نام علی رابه نیکی زنده می کند و .....، پس او را احضار کن تا روحیات او بر تو آشکار شود، ..... معاویه گفت .....، ممکن است گفتگو با او باعث خشم من شود زیرا من از ضمیر او اطلاع دارم و صلاح است که هر گونه تظاهر کرد پذیرفته شود، ..... ولی عمرو عاص اصرار کرد .....، پس ابوالاسود را احضار کردند آنگاه معاویه از راه حیله به او گفت، من و عمرو عاص درباره اصحاب محمد اختلاف نظر داشتیم میل دارم عقیده تو را بدانم .....، ای ابوالاسود کدام یک از اصحاب رسول خدا صلی اللهعلیه و آله محبوبتر بودند او به کنایه پاسخ داد آنکه بیشتر از همه رسول خدا را دوست می داشت و در راه او فداکاری کرد و.....، معاویه پرسید و به نظر تو کدام افضل ترند، پاسخ داد آنکه که تقوی او زیادتر و خوف او در دین بیشتر بود، معاویه در این زمان بر عمرو خشمناک شد و آنوقت از ابوالاسود سوال کرد، پس کدام یک داناتر از همه اصحاب بود پاسخ داد آن کسیکه بیشتر از همه در گفتار خود از خطا مصون و سخنش رساتر و کاملتر بود، معاویه سوال کرد کدام یک

از اصحاب شجاعتراز سایرین بودند، او پاسخ داد آنکسی که در میدانهای جنگ رنج و محنت بیشتری را تحمل کرد و در مقابل حملات دشمن بردبارتر بود، معاویه پرسید کدامیک از اصحاب بیشتر مورد اطمینان پیامبر خدا بود پاسخ داد آنکسی که بعد از خود، درباره او وصیت فرمود، معاویه پرسید کدام یک از اصحاب نسبت به پیامبر راستگوتر از دیگران بود، پاسخ داد آن کس که قبل از همه مردم، پیامبری او را تصدیق کرد. و آنوقت معاویه رو به عمرو عاص کرد ..... و گفت میتوانی کلام او را رد کنی ابوالاسود گفت من می دانستم که چه کسی تو را به این کار تحریک کرد، اکنون اجازه بده در مورد او بگویم، معاویه گفت هر چه می دانی بگو، پاسخ داد یا امیر المومنین این شخص کسی است که در ضمن اشعاری که سروده است، رسول خدا را هجو و نکوهش نموده و رسول خدا در مقابل اشعار او فرمود:

(پروردگارا من که شعر نمی توانم بگویم، پس به هر بیتی که عمرو در هجو من سروده است لعنتی بر او بفرست ای معاویه آیا با این سخن پیامبر خدا، می توان برای عمروعاص فلاح و رستگاری تصور نمود، تا او به آن برسد و یا از آنچه بدست میآورد سود ببرد، به خدا قسم کسی که شناختن حسب او با قرعه باشد، باید در سخن ناتوان باشد و ..... او کسی است که به دلیل پستی و رذل بودن، به هنگام به پا خاستن بزرگان برای بزرگداشت بزرگواران هر قوم، چون سگ می نشیند و بنام دین خود را به تکلف و ریا می افکند و به سبب گناهان بسیاری که مرتکب شده به ابهت بزرگواران نظر نمی افکند.....، پس عمرو گفت ای برادر دوئلی تو خوار و فرومایه هستی و با معاویه دشمنی می کنی و ..... و آنوقت معاویه به آنان گفت ..... از مجلس خارج شوید.

سخنی از ابوجعفر و زید بن حسن:

ابوجعفر و زید بن حسن گویند: (روزی معاویه در روز صفین از عمروعاص خواست که صف های لشکر شام را در مقابل سپاهیان عراق منظم نماید، عمرو گفت مشروط بر اینکه حکم و فرمان من در صورتی که پسر ابی طالب کشته شود و بلاد عراق به تسخیر تو درآید معتبر و نافذ باشد، معاویه گفت مگر فرمان تو درباره حکومت مصر نیست، عمرو پاسخ داد مگر نه اینست که حکومت مصر برای من در عوض بهشت است که آن را فروخته ام و کشته شدن پسر ابی طالب بهای آتش است که آن را می خرم، همان آتشی که از اهل خود جدا نمی شود و دوزخیان تا ابد در دوزخ به آن گرفتارند، معاویه گفت ای اباعبدالله فرمانی که برای حکومت مصر به تو عطا کردیم در اعتبار خود باقی است، اگر پسر ابی طالب کشته شود، تو آهسته سخن بگو مبادا اهل شام سخن تو را بشنوند در این موقع عمرو به اهل شام گفت ای گروه مردم شام صفوف خود را منظم کنید و جمجمه های خود را به پروردگارتان بسپارید. و از خدای خود که او را می پرستید یاری بجوئید و با دشمن خود نبرد کنید، آنها را بکشید و دنباله آنها را قطع کنید، و در جنگ صبور باشید و بدانید زمین از آن خداست که به هر کس از بندگانش بخواهد می دهد و عاقبت کار به نفع اهل تقوی است، ....، با توجه به آنچه گذشت و با توجه به این سخن عمرو، معلوم و محرز می شود که او حق امیرالمومنین علی را شناخته و تباهی و فساد کار مخالفت با او را می داند و .....، و این دلیلی است قاطع و متقن بر رد نظر کسانی که عمل عمرو را از روی اجتهاد و یا عدالت او نیکو می دانند..... (انا لله و انا الیه راجعون).

(کلب گوید معانی خطا و جرم ساده و واضح است و تعجب از کسانی است که مدعی فهم و تفسیر قرآن هستند ولی به ابتدایی ترین اصول و مبانی تفسیر قرآن آگاه نیستند و فهمی در معانی آن ندارند و با تأویل و برداشت خودسرانه و جاهلانه، هم خود را داخل آتش ابدی دوزخ نمودند و هم بسیاری دیگر را با معتقد نمودن به یاوه های خود مستوجب نار و خلود در آن نمودند و این امر امکان ندارد مگر به الهام شیطان که با این ترفند او، گروه های ارتجاعی نابکار و تروریست و قاتل سفاک به نام دین به جان جامعه اسلامی و بشری افتاده و انسان ها را به خاک و خون بکشند و اعمال جنایت کارانه خود را مستند به فتاوای شیطانی عده ای گمراه خارج از دین نموده و

آخرت خود را بر همین استدلال شیطانی از قرآن استوار نمایند که بگویند خدا از خطا می گذرد و پاداش هم می دهد آری چنین است ولی اعمال این جانیان خون آشام براساس حکم قرآن خطا نیست بلکه جرم است یعنی اعمالی که خدا وعده آتش دوزخ جاودانی به مرتکب آن داده است).

عمرو عاص و برادرزاده اش:

عمرو عاص برادر زاده ای هوشیار و زیرک داشت که از مصر نزد او آمد و به او گفت (..... آیا فکر می کنی که اهل مصر وکشندگان عثمان، ولایت مصر را تا زمانی که علی علیه السلام زنده است به معاویه تسلیم می نمایند و یا فکر می کنی که اگر مصر تحت تسلط معاویه قرار گرفت همانطور که با حرف آن را طعمه تو قرار داد با حرف از تو نخواهد گرفت .....، اگر تومعاویه را نخواهی او هم تو را نمی خواهد، ولی تو دنیای او را می خواهی او هم دین تو را طلب می کند و .....، پس خبر این گفتگو به معاویه رسید و او آن جوان را احضار کرد ولی او فرار کرده و به علی ملحق شد و داستان عمرو و معاویه را برای آن حضرت شرح داد و حضرت از آمدن او خوشحال و او را به خود نزدیک نموده و گرامی داشت.....)

غانمه قریشیه و عمر و عاص:

این بانوی مسلمان که نامش غانمه است در مکه بود و شنید معاویه و عمرو عاص به بنی هاشم دشنام می دهند، پس گفت ای گروه قریش به خدا قسم معاویه امیرالمومنین نیست و او در خور این مقام خلافت که برای خود تصور می کند نیست و او به خدا قسم کسی است که نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بدی و نکوهش نمود و من خود نزد معاویه خواهم رفت و با او سخنی خواهم گفت که از شرمساری عرق در پیشانیش نقش ببندد و ناراحت و نالان شود .....، خبر به معاویه دادند .....، او یزید را با خادمان و غلامانش به استقبال او فرستاد .....، و یزید به غانمه گفت که ابا عبدالرحمن یعنی معاویه، امر کرده که تو به محل پذیرایی او وارد شوی غانمه که یزید را نمی شناخت سوال کرد تو کیستی خداوند تو را حفظ کند گفت من یزید پسر معاویه هستم، غانمه گفت خدا ترا باقی نگذارد ای ناقص تو شایسته پذیرایی مهمان نیستی پس رنگ یزید از این اهانت دگرگون شد و نزد معاویه آمد و جریان را به او خبر داد معاویه گفت این سالخورده ترین زن قریش است و از همه بزرگتراست .....، روز بعد معاویه به نزد غانمه آمد و به او سلام کرد غانمه گفت سلام بر اهل ایمان و خواری و هلاک بر ناسپاسان، و آنوقت گفت کدام یک از شما عمر و عاص هستید عمرو فوراً جواب داد که من اینجا هستم غانمه گفت این توهستی که به قریش و بنی هاشم دشنام می دهی و حال آنکه خود لایق دشنام هستی .....، به خدا قسم من کاملاً به عیوب و زشتی های تو و مادرت دانا و آشنایم و یک یک عیب های تو را می شمارم تو از کنیزکی سیاه، دیوانه و زشت کردار و احمق متولد شدی،کنیزکی که ایستاده بول می کرد و اشخاص پست و فرمایه را برای مقاربت قبول می کرد و هرگاه نری با او همبستر می شد نطفه او بر نطفه آن مرد غلبه می کرد (یعنی از فرط کثرت شهوت او)، و در یک روز با چهل مرد که بر او می جهیدند همبستر می شد

(کلب گوید اگر توجه شود این اوصاف در واقع، اوصاف یک حیوان است حیوانی پست و نجس و آیا از اینگونه کثافت ها و فاحشه ها جز دشمنان مولای مظلومان علی علیه السلام کسی دیگر به دنیا می آید)

این از مادرت و اما تو، من تو را مردی یاوه گو و گمراه می بینم ..... تو مرد بیگانه ای را با زنت همبستر دیدی و حس غیرت و شرافت و مخالفت در تو برانگیخته نشد

(کلب گوید: یعنی دیوثی هستی که پیامبرفرمود دیوث بوی بهشت را استشمام نمی کند)

و اما تو ای معاویه هیچگاه با نیکی و صلاح سر و کاری نداری زیرا بر اساس خیر و نیکی تربیت نشدی، تو را چکار با بنی هاشم، و ..... که گفتار او بسیار طولانی است و ما مقداری از ابتداء آن را نقل کردیم ..... و گفت آیا زنان بنی امیه چون زنان بنی هاشمند و .....، الی آخر حدیث.

سخن حضرت علامه پیرامون شخصیت عمرو:

این بود حقیقت و نمودار شخصیت ذاتی و روحیات این مرد (عمرو بن عاص)، از زمان جاهلیت و در عصر نبوت رسول خداصلی الله علیه و آله و بعد از آن تا آنکه فتنه ها بپا کرد و در زمان حکومت امیرالمومنین، قبائل را در مقابل هم به جنگ انداخت و از روزی که به زاده هند جگرخوار، برای نابودی حق و اهل حق پیوست، آن همه نیرنگها و حادثه جویی ها نمود تا زمانی که عمر ننگین او بسر آمد و در پست ترین حالات، مرگ او فرا رسید و بنیان آرزوهای او را خراب کرد و عاقبت در طبقات دوزخ گرفتار شراره های ابدی آتش گردید و قید های آهنین و آتشین او را در میان گرفت، ..... و با توجه به آنچه مذکور شد، در سراسر زندگی پر از فساد و تباهی او نه دلیلی برای ثناء او بوجود آمد و نه مقامی تا مایه مباهات او شود وآنچه از اوصاف او آمده است تماماً ساخته و پرداخته همقطاران و هم فکران اوست که جملگی از دشمنان خاندان رسالت هستند. و لذا با توجه به حالات او محرز می گردد که در تمام دوران زندگی خود تظاهر به اسلام نموده و نفاق و کفر خود راپنهان نموده بود، که واقعاً برای او داستان فرماندهی او در غزوه (ذات السلاسل) نیز سودی را عاید نمی نماید زیرا رسول خدا حکم به ظاهر می فرمود و قصاص قبل از جنایت نمی کرد و با آنها و همه منافقان مماشات می فرمود تا شاید نجات یابند، زیرا

رسول خدا به نفاق و کفر درونی بسیاری از صحابه واقف بود ولی آنها را نادیده می گرفت و .....، و لذا حضرت علی علیه السلام فرمود «چون پرچم فرماندهی را رسول خدا صلی الله علیه و آله، بنام عمرو (در غزوه ذات السلاسل) بست با او شرطی کرد که او به آن عمل نکرد» و همچنین شاهد دیگر بر حقیقت این موضوع، همان گفتار ابی عمرو و غیر اوست که آورده اند:

(عمرو بن عاص بر اهل اسکندریه دروغ بست وگفت که آنها معاهده خود را نقض نموده اند و با این توطئه و نیرنگ دروغ بر آنها حمله برد و اسکندریه را اشغال و عده زیادی از مردم آنجا را بقتل رسانیده و عده ای را اسیر نمود، عثمان برای این اقدام خلاف و دروغ او بر عمرو غضب نمود.....، و دستور داد اسیران را به دیار خودشان برگردانند و او را از حکومت کشور مصر عزل کرد و به جای او عبدالله بن سعد را منصوب کرد و این عمل عثمان باعث کینه توزی عمرو نسبت به عثمان شد.....، پس از آن عمرو به فلسطین رفت و به توطئه علیه او پرداخت ..... و با کشته شدن عثمان شادمان شد و برای خود مدیحه سرایی کرد که « من ابوعبدالله هستم و کسی که اگر زخمی را پیش از التیام بفشارم آن را به خون می اندازم.» و پس از آنکه عمرو به مدینه برگشت، دائماً در تمامی مجالس از عثمان انتقاد می کرد و .....، روزی عثمان او را احضار کرد و گفت ای زاده نابغه چه زود گریبان لباس تو آلوده شد، من تازه تو را از کار عزل کردم و تو بر من طعنه می زنی و نکوهش می کنی، وقتی نزد من می آیی با چهره ریاکارانه می آیی و چون از نزد من می روی، نوعی دیگر عمل می کنی، به خدا قسم اگر از من به تو سودی می رسید، این چنین نمی کردی، عمرو گفت حرف بسیار گفته اند که هیچکدام درست نیست و تو ای امیر المومنین به خاطر خدا پرهیزکن، عثمان گفت آن هنگام که تو را در آن مقام گذاشتم نقص و کج روی تو را می دانستیم و آن زمان هم درباره تو سخنان زیادی در میان بود، عمرو گفت من در زمان عمربن الخطاب متصدی آن مقام بودم و او هنگام درگذشت خود از من راضی بود، عثمان گفت اگر من هم مثل عمر با تو رفتار می کردم و با کمال شدت مراقب کارهایت بودم، از حدود خود تجاوز نمیکردی، ولی من به نوعی مسالمت آمیز با تو رفتار کردم و به همین دلیل جری و بی باک شدی و .....)، عمروعاص با حالت خشم و کینه از نزد عثمان خارج و هر زمان به نزد علی علیه السلام می آمد، آن حضرت را بر علیه عثمان تحریک می کرد و اگر نزد طلحه و زبیر می رفت آن دو را بر علیه عثمان تحریک می کرد و در آن زمان که حاجیان از مکه می آمدند خود را به آنان رسانیده و

آنها را از کارهای خودسرانه عثمان آگاه و آنها را تحریک می کرد، پس در آن زمان که مهاجمین مصری به مدینه آمدند عثمان از علی خواست که آنان را آرام کند و علی هم با آنها ملاقات و آنان را آرام کرد و وقتی آنها بازگشت نمودند، عثمان با تحریک مروان برای مردم خطبه خواند و به دروغ گفت این گروه مصری مطالب نادرست از رهبر خود شنیده بودند و بعد از آنکه به نادرستی آن یقین نمودند بازگشت کردند پس در این لحظه عمروعاص که در پی فرصت مناسب بود از گوشه مسجد فریاد زد ای عثمان از خدا بترس یعنی دروغ نگو تو مرتکب کارهای هلاکت بار شدی و ما هم به پیروی تو در آن کار ها شرکت کردیم تو از آن کارها توبه کن تا ما هم توبه کنیم عثمان بر او فریاد زد ای پسر نابغه تو اینجا هستی به خدا قسم از وقتی که تورا از امر ولایت و حکومت مصر عزل کردم شپش در گریبان تو افتاده کنایه از اینکه به کینه عزل تو از حکومت مصر آرام نمی توانی باشی و پیوسته در پی فتنه گری هستی، و .....

بلادرزی آورده است که .....، عمرو شروع به تحریک و تهیج مردم علیه عثمان نمود و حتی چوپانها را نیز علیه او تحریک می کرد، ..... و روزی در قصر خود در فلسطین که مشرف بر جاده بودسواری را دید که از مدینه می آید، عمرو از اوضاع عثمان سوال کرد آن سوار گفت او را در محاصره دیدم، عمرو در مقام خودستایی از خود مثالی را به زبان راند که ترجمه فارسی آن (بسیار) رکیک می شود و ما از ترجمه آن خودداری می کنیم ومنظورش این بود که من مردم را چنان تحریک کردم و توطئه نمودم که عثمان صدمه دید ولی در حال بی خبری و غفلت بود. و چون خبر مرگ عثمان به او رسید گفت من (ابوعبداله)، عثمان را کشتم در حالی که من در (وادی السباع) هستم وقطعاً عثمان با تحریکات من به این عاقبت دچار شد.....، ولی بعد از این واقعه به طلب دنیا پیراهن عثمان را بهانه و مردم را علیه حضرت علی علیه السلام یعنی همان امامی که طهارت و پاکی او نص صریح کتاب الهی است تحریک و به کشتن آنحضرت شاد و مسرور می شد .....) انا لله و انا الیه راجعون.

داستان شجاعت عمرو در جنگ صفین:

آری ما سابقه ای از پسر نابغه در غزوات و جنگها سراغ نداریم، نه در زمان جاهلیت و نه در دوران نبوت و اما در جنگ صفین از او جز خاطره ننگین کشف عورتش در مقابل امیرالمومنین و فرار از شمشیر مالک اشتر وجود ندارد و در این جنگ است که ننگ و رسوایی ابدی برای او در تاریخ ثبت شد و داستان او ضرب المثل و مورد استناد اشعار اهل حجاز قرار گرفت بطوریکه عتبه بن ابی سفیان راجع به رسوایی او در شعرش آورده، » ..... جز عمرو که تخمهایش او را از خطر نجات داد، در حالیکه از روبرو شدن با خطر مرگ دلش در اضطراب بود ..... « و نیز موقعیت او در شعر معاویه بن ابی سفیان که » ..... عمرو باابوالحسن یعنی علی علیه السلام روبرو شد و عمرو با خواری برگشت، و اگر عورت خود را آشکار نکرده بود. شمشیر علی او را به کام مرگ می برد زیرا او با علی، یعنی همان شیرمردی روبرو شد که هر جنگجویی را ذلیل می نمود.....«، و در شعر حارث بن نصر آمده ..... (به عمرو و ابن ارطاه بگوئید که در مسیر خود مراقب باشند که دوباره با شیر مرد یعنی علی روبرو نشوند. / و به آنها بگوئید ستایش نکنید مگر اسافل اعضاء بدن خود را، که بخدا قسم آنها شما را از مرگ نجات دادند .....)، و در شعر ابی فراس آمده(.....)، و البته بطوری که شرح آن خواهد آمد این عمل از وی بطور مکرر سر زده است و .....، او در زمان جنگ هیچگاه از خیمه معاویه جدا نمی شد یعنی در جنگ شرکت نمی کرد، و در روایت است که عمروعاص همیشه با حرث بن نضر خثعمی که از اصحاب علی علیه السلام بود دشمنی می نمود و در هر مجلسی از او بدگویی می کرد. (حرث تربیت شده علی علیه السلام و کسی بود که در شجاعت به حدی رسیده بود که تمام شجاعان سپاه معاویه و مردم شام از روبرو شدن با او هراس داشتند)، پس حرث در مذمت عمرو اشعاری گفت که به گوش عمرو رسید و او قسم یاد کرد که حتماً با علی روبرو شود اگر چه هزار بار بمیرد .....، (پس در یکی از روزها) که سپاهیان با هم درگیر شدند عمرو با علی روبرو شد و با نیزه ای که همراه داشت حمله کرد علی علیه السلام در حالی که شمشیر در دست داشت و نیزه خود را به رکاب زین قرار داده بود به طرف او آمد

و به او نزدیک شد و همین که اسب خود را به حرکت آورد، عمرو خود را از اسب به زیر انداخت و پاهای خود را بلند و عورت خود را نمایان کرد و بلافاصله علی علیه السلام از او روی گردانید و این بزرگواری و آقایی علی علیه السلام ضرب المثل شد، ابن قتیبه در نقل خود آورده است (..... همین که عمرو با علی علیه السلام روبرو شد علی با نیزه ای او را به زمین افکند و عمرو برای نجات خود، عورتش را نمایان ساخت و علی علیه السلام (شرم نموده و) از او روی برگردانید و برگشت و آن حضرت هیچگاه از روی حیا به عورت کسی نگاه نکرد و بزرگواری خود را در این امر و منزه بودن خود را از آنچه روا نیست ثابت نمود، و مسعودی در نقل خود آورده است (..... چون عمر و عاص در برابر علی قرار گرفت علی علیه السلام او را شناخت و شمشیر کشید تا او را بزند، عمرو فوراً عورت خود را نمایان نمود و گفت من اهل جنگ نیستم مجبور بودم .....، پس علی علیه السلام روی از او گردانید و او را به زشتی سرزنش کرد و عمرو به محل خود بازگشت نمود .....)، و نقل گردیده است در یکی از شبهای جنگ صفین، عمرو عاص، عتبه ابن ابی سفیان، ولید بن عقبه، مروان حکم و عبدالله عامر و ابن طلحه .....، نزد معاویه جمع بودند، عتبه گفت کار ما با علی بن ابی طالب عجیب است ما با وجود اینکه با او در خون مشترک هستیم اما جد من عتبه و برادرم حنظله در بدر بدست علی کشته شدند و علی در قتل عمویم شیبه هم شراکت کرده است، و نیز تو ای ولید پدرت را علی با زجر کشت و نیز تو ای پسر عاص پدرت را علی کشت و عمویت را برهنه کرد، و تو ای پسر طلحه پدرت را علی در جنگ جمل کشت و برادرانت را یتیم کرد، و تو ای مروان .....،

(کلب گوید آیا تو از عظمت شجاعت و بزرگی مقام مولایمان علی که وصف شمشیر او را خدا به زبان جبرئیل اعلام کرد به وجد نمی آیی و مسرور نمی شوی که چگونه سران کفر و شرک را به جهنم واصل نمود و خونخواهان آن پدران مشرک و کافر اکنون در مقابل او صف آرایی کرده ولی بازهیچکدام جرئت پا پیش گذاشتن نداشتند خدایا رحمت و رضوان و سلام ابدی و بی پایان تو بر مولای مظلوم ما علی و لعنت و عذاب و آتش جاوید دوزخ تو بر دشمنان آن حضرت تا ابدالآباد جاری باد یعنی تا آن زمان که خدایی می فرمایی آمین،

آمین، آمین یا رب العالمین)،

معاویه گفت تا اینجا اقرار بود برای آنچه بر شما وارد شد حالا بگوئید برای خونخواهی چه دارید، مروان گفت تو چه پیشنهاد می کنی، معاویه گفت دلم می خواهد او را با نیزه ها پاره پاره نمائید، مروان گفت ای معاویه به خدا یاوه سرایی می کنی و یا ما را به استهزاء گرفته و مسخره می کنی ..... و سپس عتبه این اشعار را گفت (..... هرکس خواهان ملاقات او در میدان جنگ شد مرگ در نزدیک او قرار می گیرد، مگر عمرو که عورتش او را نجات داد .....)، هشام بن محمد به همین مضمون نقل می نماید، (..... عمر و عاص عورتش را آشکار در همان حال به سوی علی آمد و آنحضرت از او اعراض فرمود و سپس او را شناخت و گفت ای پسر نابغه تو در تمام عمر آزاد شده دبرت هستی و این عمل از عمرو مکرر سر زده است)، به روایت نصر بن مزاحم به همین مضمون (..... که عمر و عاص در یکی از روزهای جنگ صفین در کمین علی علیه السلام نشست تا با غافلگیری به حضرت صدمه بزند ولی علی علیه السلام به او حمله کرد و قبل از اینکه ضربه آن حضرت به او برسد خود را از اسب به زیر انداخت و لباس خود را بالا زده و پای خود را مانند سگ بلند نمود تا عورتش نمایان شد پس حضرت از او صرفنظر کرد و او بپاخاست و خاک آلود با پای پیاده فرار کرد و وقتی سپاهیان عراق عرض کردند آن مرد گریخت حضرت فرمود آیا او را شناختید گفتند نه. فرمود: او عمرو بن عاص بود که با کشف عورت خود به سوی من آمد و من از اوروی گردانیدم، وقتی به سوی معاویه برگشت معاویه گفت چه کردی، عمرو جواب داد که علی با من روبرو

شد و مرا به خاک انداخت، معاویه گفت خدا و عورت خود را سپاسگزار باش و به نقل ابی کثیر خدا را شکر کن و دبرت را. یعنی ماتحت خودت را.

معاویه و عمرو در جنگ صفین:

ابن قتیبه می گوید (..... روزی عمرو عاص معاویه را خندان دید به او گفت خدا همیشه تو را خندان بدارد، به چه چیز میخندی معاویه گفت به هوشیاری تو در روزی که با علی روبرو شدی و خود را در خطر یافتی و فوراً عورت خود را آشکارساختی، به خدا قسم او از روی بزرگواری به تو منت گذاشت و اگر می خواست ترا می کشت. عمرو گفت، قسم به خدا که من در جانب راست تو بودم در زمانی که علی تو را به مبارزه خواست، در آن زمان چشمانت برگشت و وریدت متورم شد درعبارتی دیگر زبانت از دهان درآمد و آب دهانت خشک شد و از تو چیزی سر زد و در روایت دیگر در اسافل اعضای توکاری صورت گرفت که از ذکر آن کراهت دارم پس به خودت بخند و یا این داستان را رها کن، معاویه گفت بس است (ادامه نده) .....، نصر بن مزاحم و سایر مورخین آورده اند که روزی علی بن ابیطالب در جنگ صفین معاویه را چند بار بنام صدا کرد ..... و فرمود ..... تو خود به میدان بیا و با هم مبارزه کنیم..... معاویه به عمرو گفت، نظر تو چیست ..... و عمرو او راتشویق کرد ..... معاویه گفت کسی مانند من نسبت به جانش فریب نمی خورد، سوگند به خدا که پسر ابی طالب با کسی مبارزه نکرد مگر آنکه زمین را از خون او سیراب کرد و بلافاصله بعد از این هماورد طلبی علی علیه السلام، معاویه به داخل سپاه خود فرو رفته و عمرو نیز به دنبال او بود، و نیز روزی علی علیه السلام در جنگ صفین از سپاه خود جدا شد و به اتفاق مالک اشتر به آرامی قدم می زد تا به نقطه مرتفعی رسیده بر آن قرار گرفتند علی این اشعار را زمزمه می فرمود: (..... من علی هستم بپرسید تا آگاه شوید به مبارزه با من بیائید یا فرار کنید، شمشیر من نابود کننده و نیزه ام درخشان است .....، ازماست پیامبر مطهر، از ماست حمزه نیکومنش و جعفر که با دو بال سبز در بهشت جاودانه است و اینست شیر خدا همراه با فخرو مباهات، و آن هست پسر هند جگرخوار مردود و دون و پست نامیمون. در این زمان ناگهان بسر بن ارطاه در حالی که خود را غرق در اسلحه و آهن و زره کرده بود بطور ناشناس جلو آمد و صدا کرد ای ابوالحسن به جنگ من بیا، پس علی علیه السلام به سمت او حرکت و آهسته از تپه پایین آمد و به محض آنکه به او نزدیک شد با نیزه به او زد و او را به زمین انداخت ولی زره آهنی او مانع از رسیدن نیزه به تن او بود در این حال بسر بن ارطاه مانند عمر و عاص برای کشف عورت خود اقدام کرد تا در امان بماند که علی او را ترک کرد، وقتی او به زمین افتاد مالک اشتر او را شناخت و عرض کرد یا امیر المومنین این بسر بن ارطاه همان دشمن خدا و تو است، علی فرمود: او را رها کن که لعنت خدا بر او باد آیا بعد از این کار زشت متعرض او شوم، در این زمان جوانی که پسر عموی بسر بود به سمت علی علیه السلام حمله کرد و اشعاری خواند، پس مالک اشتر پس از خواندن جوابیه حماسی خود سرود (..... آیا هر روز مردی سالخورده پای خود را چون سگ بلند کرده و عورت خودرا در بحبوحه جنگ آشکار می کند، عمرو و بسر هر کدام پی در پی عورت خود را برای نجات خود از مرگ آشکار می کنند و .....) و سپس به آن جوان حمله و او را در هم شکست. و بسر هم بپاخاست و به سوی یاران خود فرار کرد، و علی علیه السلام بر او فریاد زد ای بسر، معاویه سزاوارتر از تو بود برای اینکار و چون بسر نزد معاویه آمد معاویه به او گفت این رسوایی بعد از عمرو به تو رسید، تاریخ می گوید که عمرو عاص اولین نفر نبود که برای نجات جان خود، عورت خود را آشکار نمود بلکه قبل از او نیز طلحه بن ابی طلحه در جنگ احد وقتی در معرض حمله مرگبار علی علیه السلام واقع شد کشف عورت کرد.

مالک اشتر و عمرو عاص در جنگ صفین:

(به مضمون) روزی معاویه مروان را برای جنگ با مالک اشتر طلبید و گفت که مالک اشتر مرا گرفتار غم و اضطراب نموده ..... تو به جنگ مالک برو ..... که مروان قبول نکرد و گفت .....، عمرو بن عاص را به جنگ او بفرست ..... (عمرو) با لشکربه سوی مالک اشتر روان شد و همینکه چشم مالک اشتر به عمرو افتاد (رجز حماسی خواند به این مضمون) که (کاش می دانستم که رفتارم به عمرو چگونه

است، همان کسی که درباره او برخود نذر واجب نمودم که از او خونخواهی کنم و باکشتن او سینه خود را شفا دهم، .....) عمرو چون این رجز و شعر حماسی را از مالک شنید به شدت مشوش شده و ترسید، .....و در موقعی که عمرو رجز می خواند و با شعر جواب مالک را می داد، اشتر با نیزه بر سر او رسید و عمرو حرکت کرد و نیزه به او آسیبی نرسانید، پس فوراً عنان اسب را بطرف دیگر کشید و در حالی که دست بر صورت خود نهاده بود با سرعت فرار کرده و خود را به لشکر گاه رسانید، پس در این زمان جوانی از قبیله یصحب به عمرو خطاب کرد که: (ای عمرو مادامی که باد صبا می وزد خاک بر سر تو باد .....).

داستان ابن عباس و عمرو:

عمرو بن عاص در سفر حج در بین حجاج از بنی امیه و معاویه تعریف و تمجید و از بنی هاشم بدگویی می کرد و خاطرات خود از جنگ صفین را شرح می داد که ابن عباس به عمرو گفت: (همانا تودین خود را به معاویه فروختی .....، تو آن روزیکه با ابوموسی اشعری بودی را به خاطر بیاور که افتخارت تو در آن روز مکر و حیله تو بود به خدا قسم تو در صفین هیچ هنرنمایی نداشتی و هنر نمایی تو در آن جنگ این بود که عورت خود را نمایان کنی و جانت را نجات دهی .....، در آن روز نیزه تو کوتاه و زبانت دراز بود، تو آن حیله گر هستی که در پایان جنگ به جنگ روی می آوردی که وانمود کنی در جنگ حضور داشتی ولی در آغاز جنگ به آن پشت می نمودی تا جان خود را حفظ نمایی، به جان خودم سوگند کسی که دین خود را به دنیای غیر خود بفروشد، سزاوار آن است که دائم در غم و محنت این داد و ستد باشد .....، الی آخر).

ابن عباس و عمرو در اجتماعی دیگر:

مداینی روایت کند که عبدالله بن عباس در سفری بر معاویه وارد شد و یزید پسر معاویه و زیاد بن سمیه و .....، در نزد اوبودند، عمرو عاص گفت: (ای معاویه به خدا قسم این عبدالله بن عباس طلوع هر شر و غروب هر خیر است و صلاح در نابودی او و قطع ماده شر است.....، ابن عباس گفت ای پسر نابغه به خدا سوگند که عقلت منحرف گشته و افکارت مضطرب و به یاوه گویی گرائیده و شیطان به زبان تو سخن گفت، آیا بهتر نبود که این پیشنهاد خود را در روز صفین انجام می دادی .....، که درآن روز تو قصد به امیرالمومنین نمودی و او با شمشیر به سوی تو حمله کرد و چون مرگ را مشاهده کردی قبل از روبرو شدن با او به حیله گری متوسل شده و به امید نجات از مرگ عورت خود را برای جلوگیری از حمله آن حضرت آشکار نمودی ..... الی آخر.

عبدالله بن هاشم مرقال و عمرو:

معاویه در جریان جنگ صفین از هاشم مرقال پسر عقبه بن ابی وقاص و فرزند او عبداله بواسطه جانفشانی و دفاع آنان از امیرالمومنین نفرت و کینه داشت و به عامل خود در عراق، زیاد بن ابیه نوشت در جستجوی عبداله بن هاشم (مرقال) باش و او را دستگیر کرده و دستش را به گردنش ببند و به سوی من بفرست، زیاد شبانه به طور ناگهانی به خانه او هجوم برده و او را از بصره با غل و زنجیر به دمشق فرستاد وقتی عبداله وارد مجلس معاویه شد عمرو عاص نیز در آن مجلس بود، و معاویه به عمروگفت این شخص را می شناسی عمرو گفت نه گفت او کسی است که پدرش در صفین این اشعار (حماسی) را می خواند(..... من جان خود را فروخته ام .....، چاره نیست یا بایستی شکست و یا شکسته شد، من هم با نیزه بلند بر سر آنها می کوبم .....)، عمرو در پاسخ اشعاری خوانده و معاویه را برابر قتل او تحریک کرد و گفت ..... اگر او را آزاد کنی سوارانی مجهز و برعلیه تو آشوب بپا می کند عبداله پاسخ داد ای پسر ابتر این همه زبان آوری را چرا در صفین بکار نبستی، آنگاه که ما تو را به نبرد دعوت کردیم و تو مانند کنیز روسیاه و گوسفند اخته شده به پشت اسبها پناه می بردی، اگر معاویه مرا بکشد مردی بزرگوار و توانا را کشته نه فردی ترسو و رسوا را، عمرو به او پاسخ داد .....، و عبداله گفت به

خدا قسم اگر پدرم در میدان جنگ با تو روبرو می شد تمام مفاصلت را از ترس می لرزاند و جان سالم به در نمی بردی .....، معاویه گفت ای بی مادر آیاساکت نمی شوی عبداله پاسخ داد ای زاده هند تو با من این سخن را می گویی من اگر بخواهم تو را نکوهش کنم چنان میگویم که عرق شرم بر پیشانیت نقش ببندد و پستی در چهره ات آشکار شود آیا به بیش از مرگ مرا می ترسانی .....، (درنهایت معاویه پس از گفتگو عبداله را آزاد کرد).

یک درس دینی و اخلاقی:

بر اهل بحث و تحقیق پوشیده نیست که آنچه از بدی و رسوایی به این شخص (عمر و بن عاص) نسبت داده شده و در احوالات زندگی او ضبط شده است، همه از پستی ها، حیله گری ها، دروغ گویی ها، بی غیرتی ها در مقابل همسرش و .....، همگی این عیوب در واقع نشانه های نفاق اوست. زیرا حالات عمرو با کدام یک از آنچه در مورد صفات مومن از پیامبر به مارسیده می تواند منطبق باشد: که فرمود: (علامت منافق سه چیز است به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، اگر وعده دهد خلاف آن عمل می کند و اگر امانتی به او داده شود خیانت می کند، در روایت مسلم اضافه شده و اگر چه نماز بخواند و روزه بگیرد و گمان شود که او مسلمان است .....)، و یا (مکر و خدعه در آتش است)، و یا (مومن کینه توز نیست) .....، و یا (غیرت داشتن نشان از ایمان و بی غیرتی نشان از نفاق ..... و یاحتی به میزان کم، شرک است) و یا (هر کس با دوستان خدا دشمنی نماید به جنگ با خداوند برخاسته است)، و یا (کسی که سلطانی را به سبب کاری که خداوند را به غضب می آورد خشنود نماید از دین خدا خارج شده است) ..... و یا (ناسزاگویی ودشنام به مسلمان گناه و انحراف است و نبرد با او کفر و) .....، و یا (مومن ساده و بزرگ منش است و فاجر حیله گر و پست) ..... و یا .....

درگذشت عمرو عاص:

او به سال چهل و سه هجری از دنیا رفت و حدود نود سال عمر کرد، یعقوبی گوید همینکه مرگ عمرو عاص فرا رسید به پسرش گفت پدرت دوست داشت که در جنگ ذات السلاسل می مرد زیرا من در کاری دخالت نمودم که نمی دانم چه دلیلی در محکمه خدا خواهم داشت و سپس نظر به اموال و ثروت فراوان خود نموده و گفت ای کاش ثروت من پشکل شتر بود و ای کاش من سی سال قبل مرده بودم، من دنیای معاویه را آباد و دین خود را فروختم و دنیا را مقدم داشته و آخرت را رها کردم، در راه خیر بودم ولی کور شدم تا اجلم فرا رسید، گویی می بینم که معاویه ثروت مرا در اختیار گرفته و بعد از مرگم با شما بدرفتاری خواهد نمود، ابن عبدالبر نوشته است، ابن عباس در بستر مرض او به دیدن او رفت و حال او را پرسید پاسخ داد در مرحله ای قرار گرفتم که احساس می کنم کمی از امر دنیای خود آباد و بسیاری از دین خود را تباه کردم .....پس ای برادر زاده مرا پندی ده تا استفاده کنم ابن عباس پاسخ داد چقدر دور است که به مقصد برسی .....، عمرو گفت حتی در این هنگام که به هشتاد و چند سال رسیده ام و مرگ من فرا رسیده مرا از رحمت خدا مایوس می کنی ابن عباس گفت هیهات این آرزویی دور و دراز است، تو نو را می گیری و کهنه را می دهی، عمرو گفت ای ابن عباس از جان من چه میخواهی، من کلامی نگفتم مگر آنکه عکس آن را از تو شنیدم ....)،

نکته ای سودمند آنکه نام پدر عمرو در بسیاری از کلمات اصحاب (عاصی) آمده از جمله در شعر امیرالمومنین (لا وردنالعاصی بن العاصی .....) و در رجز مالک اشتر (و یحک یا بن العاصی .....).

(کلب گوید فانظر کیف کان عاقبه المکذبین بر عاقبت این شقی سفاک و خونخوار که به فتنه او و مانند او امت پیامبر به خاک و خون غلطیده وشریعت پیامبر دچار شکست و تباهی شد، و این نکبت و بدبختی و خونریزی تا ظهور حضرت مهدی صاحب الزمان عج اللهتعالی فرجه الشریف همچنان گریبانگیر این امت است، توجه نما که به هنگام مرگ می گفت ای کاش به جای ثروت پشکل شتر جمع می کردم و .....، او به خدا قسم و مانند او و به ذات لایزال حق دروغ می گویند آنها اگر دوباره به این جهان بازگشت نمایند همان

رویه و یا بدتر از آن را دنبال می کنند و خداوند درباره آنان فرموده است کل یعمل علی شاکله پس دوزخ جاوید و لعنت خدا و رسول و ملائکه و الناس اجمعین بر او و معاویه و یزید و امثال آنان باد تا ابدالآباد آمین، آمین،آمین یا رب العالمین).

غدیریه محمد حمیری:

ترجمه (درباره محمد به راستی و حق سخن بگوئید، زیرا تهمت زدن و دروغ نسبت دادن، صفت پست فطرتان است، آیا بعداز محمد که پدر و مادرم فدایش باد، یعنی آن فرستاده خدا و شرافتمند تمامه، علی برترین خلق پروردگار و شریف ترین آنان در بدست آوردن شخصیت مردی و مردانگی نیست- علی پیشوای ماست .....، که پدر و مادرم به فدایش باد، همان ابوالحسن که از هر ناروا و حرامی منزه و پاک است .....، اگر من در راه دوستی او کسی را بکشم بر من در این امر گناهی نیست،گروهی که او را دشمن بدارند البته در آتشند، هر چند هزار سال نماز بخوانند و روزه بگیرند، نه به خدا قسم نماز کسی که ولایت و دوستی پیشوای عادل و دادگر نداشته باشند قابل قبول نیست، ای امیرمومنان اعتماد من به تو است و من به اولاد نورانی و مبارک تو گرویده ام، ای پروردگار من تا هنگام ملاقات تو یعنی روز قیامت، این سخن را که اساس دین من است می گویم و من از کسی که با علی دشمنی نمود و نیز از همه آن ناپاکان و ستمکارانی که با او جنگ کردند بیزارم، آنها فراموش کردند نصب او را در روز خم (غدیر خم) که از طرف خدا و بهترین خلق او اعلام شد، بر خاک باد بینی آن کسیکه سخن مرا بد بداند و مرا سرزنش کند زیرا فضل علی چون دریای بی کران است، .....، من از کسانی که (حق او را غصب)و از صحنه خلافت او را کنار زدند بیزارم، چون او در این مقام از همه برتری داشت، همان علی که دلیران را مغلوب ساخته وهنگامی که برق شمشیر او را می دیدند می گریختند.....) این قصیده را شیخ الاسلام حموی در باب ۶۸ از کتاب فرایدالسمطین از حافظ کبیر ابی عبدالله محمد بن احمد روایت، که او با رعایت سلسله اسناد از ابوالفضل جعفر بن عبدالواحد، ..... و او از هشام بن محمد و اواز پدرش روایت نمود که گفت، طرماح عدی با هشام مرادی و محمد بن عبدالله حمیری نزد معاویه بن ابی سفیان گرد آمده بودند، معاویه کیسه ای پر از طلا در مقابل خود قرار داد و گفت ای شعرای عرب درباره علی بن ابی طالب شعری بگوئید و درکارتان جز حق سخنی نگوئید که من از نسل صخر بن حرب نیستم اگر آن را به کسی که شعر حقی درباره علی بگوید ندهم، طرماح برخاسته و شعری پس از ناسزا و نکوهش درباره علی سرود، معاویه گفت: بنشین نیت تو و جایگاه تو را خدا می داند، پس هشام مرادی برخاست و او نیز سخنانی پر از نکوهش و ناسزا نسبت به علی گفت. معاویه گفت تو نیز پهلوی رفیقت بنشین و آنوقت عمروعاص که در مجلس حاضر بود به محمد بن عبدالله حمیری که به او نظری خاص داشت، گفت تو آغاز کن وسخنی جز حق مگو و او رو به سوی معاویه کرد و گفت تو سوگند یاد کرده ای که این کیسه زر را به کسی عطا کنی که درباره علی جز به حق کلامی نگوید، و در این هنگام محمد بن عبدالله حمیری برخاست و اشعار فوق (که ترجمه بخشی از آن گذشت) را، سرود و معاویه گفت تو در سخن راستگوتری پس این بدره زر را بگیر.، این روایت را استاد فقیه ما عمادالدین ابوجعفر محمد بن ابی القاسم .....، با سلسله اسناد از محمد بن دینارضبی از عبدالله بن ضحاک و همچنین این واقعه را صاحب ریاض العلما در شرح حال شریف مرتضی به نقل از شیخ الاسلام حموی روایت نموده است.

شرح حال شاعر:

محمد بن عبدالله حمیری (عدیل و رفیق عمر و عاص)، که گمان می رود فرزند قاضی عبدالله بن محمد حمیری صاحب دیوان خاتم معاویه و صاحب منصب قضاوت او باشد و .....، و به احتمال قوی صاحب اشعار فوق خود قاضی عبدالرحمن محمدحمیری باشد و در تاریخ نام پدر را به جای پسر قرار داده اند.....

خلاصه جلد چهارم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

شعرای غدیر در قرن دوم:

ابو مستهل کمیت متولد سال ۶۰ و متوفی به سال ۱۲۶:

ترجمه: (.....، آن دو غم اشک آور که آنچنان درد انگیز و ماتم زاست خواب را از دیده ات و شادی را از یاد تو می برد/،..... پیغمبر که آشکارا مثانی، خوان اوست، و ابوالحسن علی (ع) که برگزیده اوست، ..... در روز دوح، دوح غدیر خم، ولایت او را آشکار فرمود که ای کاش اطاعت می شد / لیکن آن عده پیمان ولایت را شکستند، در حالی که من پیمانی به این عظمت ندیدم، من به آنها لعنت نمی فرستم / ولی اولی بدکاری کرد، و با این کار دومی که از دیگران به عدل و داد نزدیکتر و پاسدارتر نشان می داد، ستمگر و تبهکار شد، اینان فرمان پیشوای خود و مردی که در حوادث روزگار از همه استوارتر بود را ضایع گذاشتند و به گمراهی افتادند / حقش را فراموش کردند و به وی با آنکه بر همه آنها سرور بود، بدون آنکه اندک گناهی کرده باشد، ستم کردند، و به بنی امیه در هر کجا که فرود آیند، هر چند که از شمشیر و تازیانه آنها بترسی، بگو: آگاه باشید، من بیزارم از روزگاری که در آن با ترس به فرمانبری و فرمانبرداری از شما مجبور هستم، خدا گرسنه کند آنکه شما او را سیر کردید و سیر کند آن کسی را که با ستم شما گرسنه ماند و بدون واهمه می گویم: بزرگ قوم شما (معاویه) و خلیع(ولید بن عبدالملک) را خداوند لعنت کند، زیرا که اینها به جای سیاستمدار دلخواه هاشمی نسب، بر مردم حکومت کردند/)، .....، این ابیات از قصاید درخشان کمیت (موسوم به هاشمیات) است که شماره آن چنانکه صاحب کتاب حدایث الوردیه تصریح نموده به ۵۷۸ بیت می رسد، اما دست خائن ویران گری کرده و ابیات بسیاری از آن را حذف نموده، همان خیانت که این دست ها، در چاپ دیوان حسان، فرزدق و ابی نواس و غیر آن مرتکب شده اند. و لذا وقت آن است که دست جستجوگرپرده از چهره این خیانتهای پنهانی بر دارد، چاپ لیدن این قصیده، که در سال ۱۹۰۴ به انجام رسیده است متضمن ۵۳۶ بیت و در شرحی که به قلم استاد محمد شاکر خیاط است ۵۶۰ بیت آمده و شرحی که به خامه استاد رافعی است ۴۵۸بیت دارد (و با طلیعه های متفاوت):

در طبع لیدن و خیاط۱۰۳ و شرح رافعی ۱۰۲ بیت - در چاپ لیدن و خیاط۱۴۰و شرح رافعی۱۳۸ بیت - در طبع لیدن۱۳۳و شرح خیاط۱۳۲ و شرح رافعی ۶۷در طبع لیدن و خیاط۱۱۱شرح رافعی۸۹در طبع لیدن و خیاط۳۳شرح رافعی۲۸ -در چاپ لیدن و خیاط۲۰ شرح خیاط۲۱ و در شرح رافعی ۱۹در چاپ لیدن و خیاط ۷ بیت شرح رافعی ۵ بیت

قصیده غدیریه عینیه (هاشمیات):

شیخ ما مفید در معنی کلمه مولی گوید که کمیت از رجالی است که به شعر او در فهم معانی قرآن استمداد کرده اند و همه دانشمندان به فصاحت و علم او در لغت شناسی و والایی مرثیه او در شعر .....، اجماع نموده اند و چنین کسی وقتی می گوید(و یوم الدوح، دوح غدیر خم / .....)، امامت علی را به خبر غدیر واجب دانسته و حضرتش را با توجه به معنی کلمه مولی به ریاست ستوده و بر کمیت با آن بزرگی و رتبه که در لغت و زبان عرب دارد، روا نیست که عباراتی را به نحوی بکار ببرد که در لغت هیچگاه به آن معنی بکار نرفته است، کراجکی در صفحه ۱۵۴ (کنز الفوائد) خود با سلسله اسناد از (هناد بن سری)روایت نموده که او گفت: (امیرالمومنین علی بن ابی طالب را در خواب دیدم که به من فرمود ای هناد گفتم لبیک ای امیرمومنان فرمود آن شعر کمیت را برایم بخوان که با این بیت شروع می شود (و یوم الدوح، دوح غدیر خم .....)، پس می گوید من خواندم و آن حضرت فرمود ای هناد گوش فرا ده. گفتم بفرما سرور من. فرمود (و لم ار مثل ذاک الیوم یوما، و لمار مثله حقاً اضیعا)، شیخ ابوالفتوح در تفسیر خود آورده است که از کمیت روایت نموده اند که گفت (امیر المومنان (ع) را درخواب دیدم به من فرمود قصیده عینیه خود را بخوان من آن را خواندم تا به این بیت رسیدم (و یوم الدوح دوح غدیر خم .....)آن حضرت که درود ابدی و پیوسته خدا بر او باد فرمود درست گفته ای و خودش چنین ادامه داد (و لم ار مثل ذاک الیوم یوما، و لم ار مثله حقا اضیعا .....) سید در درجات،عقیلی در منهاج، ابن جوزی در تذکره ....، این روایت را نقل و مرزبانی گفته است که مذهب کمیت در تشیع و ستایش او ازخاندان پیامبر در زمان بنی امیه مشهور است ..... و آورده اند چون کمیت این قصیده را برای ابی جعفر محمد بن علی (الامام الطاهر) (رض) خواند حضرت درباره او دعا کرد، بیاضی عاملی در الصراط المستقیم خود از فرزند کمیت روایت نموده که او پیامبر را در خواب دیده که به وی فرمود قصیده عینیه پدرت را برای من بخوان و او خواند تا به اینجا

رسید که: (و یوم الدوح، دوح غدیر خم .....) پیامبر به سختی گریسته و فرموده پدرت درست گفت خدایش رحمت کند آری به خدا سوگند (لم ار مثله حقاً اضیعا ....)،

هاشمیات:

مسعودی هاشمیات را از کمیت دانسته و به ذکر آن پرداخته است و ابوالفرج و سید عباسی گفته اند که قصیده (هاشمیات)کمیت از بهترین اشعار اوست، (آمدی) و (ابن عمر بغدادی) گفته اند اشعار کمیت بن زید درباره خاندان پیامبر (ص) مشهوراست .....، ابوالفرج با سلسله سند از محمد بن علی نوفلی نقل نموده است که گفت از پدرم شنیدم که گفت: « چون کمیت به شاعری پرداخت اولین شعری که سرود، هاشمیات بود و آن را از دیگران پنهان می نمود، پس به نزد فرزدق بن غالب آمد وگفت ای ابافراس تو بزرگ مضر و شاعر این قبیله ای و من برادرزاده تو کمیت بن زید اسدی هستم ..... و بر زبانم شعری جاری شده و دوست دارم اول بر تو بخوانم تا اگرخوب است مرا به نشر آن فرمان دهی و اگر بد است مرا امر نمایی تا آن را پنهان کنم .....، پس فرزدق گفت اما عقل تو که خوب است امیدوارم شعر تو به اندازه عقلت باشد، بخوان آنچه را سروده ای، پس کمیت اشعار خود را خواند (شاد هستم ولی این شادی از شوق سپیدتنان نیست .....، اینان بنی هاشم و خاندان پیامبرند که خشنودی و خشم من به آنان و برای آنان است .....)، فرزدق گفت ای برادرزاده شعرت را منتشر کن، آری منتشر کن که به خدا سوگند تو شاعرتر از همه گذشتگان و بازماندگانی .....)، کشی در رجال خود (به این مضمون) روایت نماید که شخصی راوی شعر کمیت و هاشمیات او بود، ولی بعداً به مدت ۲۵ سال خواندن آنها را ترک کرد زیرا آن عمل را حلال و جایز نمی دانست تا اینکه در خواب دید که قیامت شده و کتابی به او دادند چون باز کرد دید در آن نام دوستان علی بن ابی طالب را که به بهشت می روند ثبت نمودند و در آن نام کمیت بن زید اسدی نیز بود، پس از آن واقعه دوباره آن اشعار را برای مردم می خواند و نیز بغدادی درکتاب خزانه خود (به این مضمون) آورده است که خبر این قصیده به خالد قسری کارگزار هشام در عراق رسید و او خبر آن را به هشام فرستاد و هشام دستور قتل کمیت را صادر کرد، خالد کمیت را دستگیر کرد و به زندان انداخت و کمیت همسرخود را به زندان احضار کرد و لباس او را پوشیده از زندان گریخت چون خالد خبردار شد خواست که زن را مجازات کند، بنی اسد جمع شده او را تهدید کردند و گفتند ترا بر آن فریب خورده خاندان ما راهی نیست، پس خالد ترسیده آن زن راآزاد کرد.

قصیده میمیه هاشمیات:

صاعد غلام کمیت گوید با کمیت به خدمت ابی جعفر محمد بن علی (ع) رسیدیم و وی این قصیده را برای حضرت خواند وحضرت دوبار فرمود: (خدایا کمیت را بیامرز.)، و با همین مضمون کشی با اسناد خود از زراره و ابن شهر آشوب در مناقب وطبری در اعلام خود این روایت را آورده اند و نیز مسعودی در کتاب مروج خود آورده است که کمیت به مدینه آمد و به خدمت ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن علی (رضی) رسید، شبی امام به او اجازه داد و او به شعر خواندن پرداخت تا به این بیت از قصیده میمیه خود رسید که: کشته نینوایی که گرفتار پیمان شکنی و خیانت مردم فرومایه و پست فطرت شد .....)پس حضرت ابوجعفر گریست و فرمود اگر مالی داشتیم به تو می دادیم، ولی پاداش تو همان باشد که پیامبر به حسان بن ثابت فرمود .....، (تا زمانی که از ما خاندان دفاع می کنی همواره موید به روح القدس باشی)، پس کمیت به نزد عبدالله بن حسن بن علی آمد و شعر خود را خواند (مضمون) ....، و او مزرعه ای را به بهای چهار هزار درهم به او داد ولی کمیت نپذیرفت وگفت من برای خدا این عمل را انجام داده و مزد نمی گیرم ..... و سپس عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب برخاسته کیسه ای به چهار غلام خود داد و به خانه های بنی هاشم آمد و گفت ای بنی هاشم، کمیت در روزگاری که دیگران از ذکر فضیلت شما خاموش مانده اند به مدح شما شعر سروده و خون خود را در معرض خطر بنی امیه قرار داده است در این زمان بنی هاشم هر کس در خور توانایی خود از مال و زیورآلات جمع نموده و نزد کمیت آوردند ولی کمیت از

قبول آنهاخودداری نمود .....، این شهر آشوب در مناقب خود این روایت را نقل و مذکور نموده که او از امام باقر علیه السلام لباس ایشان را به عنوان تبرک پذیرفت ولی پول را قبول ننمود .....

قصیده بائیه هاشمیات:

دراغانی از دعبل خزاعی روایت نموده اند که گفت پیامبر را در خواب دیدم فرمود تو با کمیت بن زید چکار داری گفتم ای رسول خدا در میان من و او غیر از همان معارضه ای که میان همه شعرا هست، چیز دیگری نیست فرمود دیگر ادامه نده آیا مگر او سراینده این بیت نیست (فلا زلت فیهم .....)، به راستی که خداوند او را به برکت این بیت آمرزیده است و من پس از این خواب دست از معارضه با کمیت برداشتم، سیوطی در شرح شواهد خود آورده است که بنی اسد قوم خود را صاحب فضیلت بهره مندی از دعای پیامبر به برکت اشعار کمیت می دانند، زیرا او پیامبر را در خواب دید و رسول خدا فرمودند که شعر (طربت و ما شوقا الی البیض .....) را بخوان و پس از خواندن این شعر پیامبر فرمود برکت بر تو باد برکت بر قوم تو باد وهمچنین در کوفه هر کس این قصیده او را نمی خواند شیعه نبود، سیوطی در کتاب خود از کمیت نقل نموده است که گفت پیامبر را در روزهایی که پنهانی می زیستم در خواب دیدم فرمود از چه می ترسی گفتم ای رسول خدا از بنی امیه و این بیت را برای حضرت خواندم: »الم ترنی من حب آل محمد / اروح و اغدوا خائفاً اترقب« یعنی آیا نمی بینی که به جهت دوستی آل محمد، صبح و شام را به ترس و واهمه می گذرانم، فرمود بیرون بیا که به راستی خداوند ترا در دنیا و آخرت امان داده است.

قصیده لامیه هاشمیات:

«هان آیا هیچ کوردلی، نگران اندیشه خویش است ..... »، ابوالفرج با سلسله اسناد از ابی بکر حضرمی روایت کرده است که گفت در ایام تشریق در سرزمین منی، کمیت به محضر ابی جعفر محمد بن علی (ع) شرفیاب شد و گفت در ستایش شما شعری سروده ام که دوست دارم برای شما بخوانم، فرمود در این روزها بیاد خدا باش، کمیت خواهش کرد ابوجعفر اجازه داد، کمیت قصیده را خواند تا به اینجا رسید » یصیب به الرامون عن قوس غیر هم / فیا آخر اسدی له الغی اول«، یعنی تیراندازان (اصلی) با کمان دیگری (یزید) به سوی او (یعنی امام حسین علیه السلام) تیر می اندازند و وای بر آن آخری که زمینه تبهکاری را اولی برای او فراهم کرد»، پس ابی جعفر دستهای خود را به آسمان بلند کرد و گفت خداوندا کمیت را بیامرز و این روایت با همین مضمون از محمد بن سهل دوست و همراه کمیت نیز نقل شده است .....، تا آنجا که وقتی آن مرثیه را خواند، پس گریه زیادی ازحضرت و افراد خاندانش بلند شد و حضرت دست خود به آسمان برده و فرمود خداوندا گناهان گذشته و آینده و نهان وآشکار کمیت را بیامرز و آنقدر به وی عطا کن که خشنود شود، بغدادی در جلد ۵ (خزانه) خود پس از نقل عبارت گریه زیادی درگرفت چنین آورده است: .....، که صدای شیون برخاست و چون به این شعر درباره امام حسین رسید که: » برای شمشیرهای دشمن، حسین و شیفتگان کوی او، به سبزه های درو شده دروگر شباهت داشتند، پیامبر از میان آنان رفت و فقدان او، مصیب دردناک و بزرگی برای مردم بود / و من غریبی را که سزاوارتر از او حسین، برای یاری شدن در هنگام تنهایی باشد سراغ ندارم / .....)، پس امام جعفر صادق (رض) دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوندا گناهان گذشته و آینده و پنهان و آشکار کمیت را بیامرز و آنقدر به وی عطا بفرما تا راضی شود و سپس هزار دینار و لباسی به کمیت داد، ولی او مال را قبول نکرد و جامه امام را به عنوان تبرک پذیرفت .....)، کمیت درباره حدیث غدیر، قصیده ای دیگر دارد که این ابیات در میان آن است « علی سرور مومنان است و رعایت حق وی از جانب خدا، بر هر مسلمانی واجب است، به راستی که رسول خدا در حق وی سفارش فرمود، و او را در هر حقی که قسمت می شد شریک کرد / و صدیقه (فاطمه زهرا) را که همانندی جز مریم بتول نداشت به همسری او درآورد و در روز غدیر، ولایت او را بر هر نیکوکاری از عرب و غیر عرب واجب فرمود».

زندگی شاعر:

نام او ابومستهل کمیت بن زید .....، است ابوالفرج گفته که او شاعری پیشتاز و لغت شناس و آشنا به تاریخ عرب .....، است اودر زمان بنی امیه زندگی می کرد و پیش از دولت عباسی از جهان رفت، او به تشیع هاشمی معروف و مشهور است .....، او را شاعرترین از میان گذشتگان و آیندگان گفته اند، شماره اشعار او بیش از پنج هزار قصیده است که فراهم آورنده اشعار او را اصمعی و آراینده آن را ابن سکیت ذکر کرده اند، گروهی اشعار او را از ابی محمد عبدالله بن یحیی معروف به ابن کناسه متوفی ۲۰۷ روایت نموده اند .....، برخی گفته اند کمیت ده خصلت داشت که در هیچ شاعری جمع نبوده است، اوصاف او (خطیب بنی اسد، فقیه شیعه، حافظ قرآن عظیم، شجاع، خوش خط، نسب شناس پر جدل و نخستین مناظر در تشیع، تیرانداز بی مانند در بنی اسد، سوارکار بی باک و بخشنده ای دیندار)، بوده است. حکیم اعور از شعرای معاصر کمیت بوده و با وی مناظره های فراوان داشته است و او از جمله شعرایی است که در دمشق به بنی امیه ملحق شده است، مردی به خدمت عبدالله بن جعفر رسیده و گفت ای فرزند رسول خدا، حکیم اعور درکوفه بر علیه شما شعر می گوید، عبداله گفت چه می گوید گفت می خواند (زید شما را بر ساقه های درخت خرما آویختم و ندیدم که مهدی را به دار کشند، به نادانی علی را با عثمان مقایسه کردید و حال آنکه عثمان از علی بهتر است)، پس عبدالله دستهایش را که به سختی می لرزید به آسمان بلند کرد و گفت بارالها اگر این مرد دروغگو است، سگی را بر او مسلط کن پس حکیم اعور شبانه از کوفه بیرون آمد و شیری او را از هم درید. (کلب گوید نمی توانم بپذیرم که کسی با علی علیه السلام دشمن است یعنی با مظهر خوبی ها و انسانیت و شرافت و عدالت و....، زیرادوستی مولایمان علی مانند دوستی گلها و عطر ریاحین و زیبایی ها و نیکی و عدالت و .....، امری فطری است کدام نفس ووجود است که این خوبی ها را دشمن دارد و زشتی ها را دوست بدارد آری فقط در یک حالت امکان دارد اینکه او یا شیطان و یا شیطان صفت باشد که لعنت خداوند و آتش ابدی دوزخ بر همه شیاطین جن و انس از اول خلقت تا آخر خلقت مستقر و پایدار باد آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

کمیت و زندگی مذهبی او:

دانشمند جستجوگر و انسان محقق با بررسی در میان آثار موجود و مستندات، شواهد و دلایل روشن و واضحی می یابد که اثبات می نماید که این ابر مرد یعنی کمیت، هرگز شعرسرایی و مجاهدت های خستگی ناپذیر خود را در راه اثبات علاقه وحقانیت آل محمد علیه السلام، وسیله کامیابی و حرص خود در طلب دنیا قرار نداد .....، و اعتقاد داشت که (آل محمد) وسیله رستگاری او در جهان آخرت بوده و مودت و دوستی آنان پاداش رسالت کبری است. شیخ اکبر صفار در بصائر از جابرروایت نماید که گفت (به مضمون) خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و نیازمندی خود عرضه کردم، حضرت فرمود درهم ودیناری نداریم، در همین موقع کمیت شرفیاب شد و قصیده ای خواند پس حضرت به غلام خود فرمود کیسه پولی بیاور و به کمیت بده، پس کمیت قصیده ای دیگر با اذن حضرت خواند و حضرت دوباره همین دستور را به غلام داد، غلام کیسه پولی آورد و به کمیت داد و باز هم قصیده ای خواند و باز هم غلام کیسه ای پول به دستور حضرت برای او آورد، در این لحظه کمیت به امام عرض کرد فدایت شوم من از این اشعار قصدی جز تقرب به پیامبر و ادای حقی که خدا به من واجب فرموده ندارم پس امام به غلام فرمود که کیسه های پول را به جای خود برگردان، پس از رفتن کمیت به امام عرض کردم فدایت شوم شما فرمودی که درهم و دیناری نداریم، حال آنکه برای کمیت سی هزار درهم حاضر فرمودی، امام فرمود داخل خانه شو پس چون به داخل خانه آمدم از درهم و دینار چیزی نیافتم پس امام فرمود ما آنچه از کرامات خود از شما پنهان نموده ایم بیش از آن است که به شما نشان داده ایم..... الی آخر»،

صاعد گفت با کمیت به خدمت فاطمه دختر حسین علیه السلام رسیدیم فرمود:

این مرد شاعر ما آل محمد است، پس قدحی که در آن شربت بود آورد و بهم زد و به کمیت داد تا نوشید، پس دستور دادسیصد دینار و اسبی سواری را به کمیت بدهند، ولی کمیت با دیده پراشک گفت، نه به خدا سوگند نمی پذیرم زیرا که من به خاطر دنیا به شما ارادت ندارم .....، و در جای دیگر به امام عرض کرد « ..... خدا نیاورد روزی را که من به جهت اظهار ارادت و دوستی از شما درهم و دیناری بگیرم، تا آن زمان که خدای عزو جل هست و مرا کفایت می نماید»، حضرت علامه فرماید (مضمون) و او آنچه از عطاهای کثیر که از طرف امامان و خاندان رسول خدا و بنی هاشم به عنوان قدردانی به او می دادند نمی پذیرفت و .....، و این موارد همگی دلالت بر ارادت خالصانه و پاکی اعتقاد وی به محمد و آل محمد علیهم السلام دارد، و هر کس اطلاعی از شعر او دارد می بیند که وی مانند کسی است که خود را به دست خود به کشتن می دهد و با زبان خود به سوی مرگ می شتابد چنانکه امام زین العابدین می فرماید خدایا تو شاهد باشد در روزگاری که همه سکوت کردند این کمیت بود که در راه پیامبرت از خود گذشتگی نشان داد و آنچه را دیگران پنهان می نمودند آشکار کرد .....، و آورده اند که چون خالد قسری شعر او را دید به هشام خبر داد و او دستور کشتن و بریدن زبان و دست کمیت را داد .....، کمیت تمام دوران زندگی خود را از جوانی با هراس و ترس و در پنهانی و گمنامی .....، به سر می برد ..... تا آنکه توانست با اشعارخود برای (مظلومیت و عظمت مقام) آل محمد براهین و دلایل قاطع را اقامه نماید و راه را نشان دهد و حق را آشکار نماید و چون آوازه اشعار او در سرتا سر مملکت اسلامی منتشر شد برای حفظ خون خود از امام باقر اجازه خواست که (با تقیه) بنی امیه را نیز مدح کند و امام هم اجازه داد.....، ابوالفرج با سلسله اسناد از برادر کمیت روایت می نماید که کمیت مرا به خدمت ابی جعفر فرستاد و من به آن حضرت عرض کردم که کمیت مرا نزد شما فرستاد و او با خود هر چه بایست بکند کرد، حال اجازه می فرمائید که بنی امیه را نیز مدح کند؟ فرمود او آزاد است که هر چه خواست بگوید پس کمیت قصیده رائیه خود را که طلیعه آن (فالان صرت الی امیه .....)است را سرود و سپس خدمت ابی جعفر آمد و .....، گفت من در آن سخن جز در اندیشه دنیا نبوده ام زیرا من به فضل شماآشنایم امام فرمود اگر این را هم نمی گفتی باز تقیه جایز بود .....، کشی در رجال نیز به همین مضمون این موضوع را نقل کرده است.

کمیت و دعای ائمه درباره او:

(مضمون) بررسی در اسناد و مدارک و روایات که نمونه آن ذکر شد، تماماً دلالت بر آن دارد، که از ادعیه خیر نظیر آنچه که برای کمیت از سوی پیامبر و فرزندان وصی او علیهم السلام وارد گردیده، برای کمتر کسی وارد گردیده است .....، ابوالقاسم خراز قمی در کفایه خود از امام محمد باقر (به این مضمون) روایت نموده است که ..... کمیت اشعار خود را تقدیم محضرامام نمود ..... و امام گریست و سپس فرمود هیچ کسی نیست که ذکر ما (آل محمد) نماید و یا در نزد او مصیبت ما را بیان نمایند و اشک در دیدگان او به هم برسد هر چند به میزان پر پشه ای باشد، مگر آنکه خداوند خانه ای در بهشت برای او می سازد و آن اشک را سپر آتش دوزخ قرار می دهد و کمیت گوید چون به این ابیات رسیدم (من کان .....) امام دست مراگرفت و فرمود بار خدایا گناهان گذشته و آینده کمیت را بیامرز و چون در ادامه این ابیات را خواندم (ترجمه – چه زمان حق در میان شما اقامه می شود و مهدی شما چه زمان قیام خواهد کرد)، امام فرمود به همین زودی انشاء الله، دیری نپاید و سپس فرمود ای ابا مستهل آگاه باش همانا قائم ما نهمین فرزند حسین است و امامان بعد از رسول خدا دوازده نفرند و دوازدهمی آنها قائم است، پس (کمیت می گوید) من گفتم ای سرور من این دوازده نفر کدامند، فرمود اول آنها علی بن ابی طالب وپس از او حسن و حسین و پس از حسین، علی بن الحسین و پس از او من و پس از من این و دست خود را روی دوش جعفر نهاد، (کمیت گوید) من عرض کردم پس از ایشان چه کسانی هستند، فرمود فرزندش موسی و بعد از موسی پسرش علی و بعد از علی پسرش محمد و پس از محمد پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن و او پدر (امام) قائم است که خروج می فرماید و جهان را پر از عدل و داد می نماید بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و او شفابخش دلهای شیعیان می شود، (کمیت

گوید) گفتم ای فرزند رسول خدا پس چه زمان خروج خواهد کرد؟ فرمود در این باره از رسول خدا صلی الله علی و آله پرسیدند و ایشان فرمودند: موضوع زمان قیام او مانند زمان وقوع رستاخیز است که واقع نمی گردد مگر بطور ناگهانی و .....

(کلب گوید خدایا جهان را فساد و تباهی فرا گرفته و جهان در انتظار عدالت و عدالت در انتظار مهدی توست پس ترا قسم می دهیم به همه مقدسین درگاهت و در رأس آنان محمد و آل محمد که امر فرج آن حضرت را اصلاح فرمایی و ما و همه مسلمانان جهان و عالم بشریت را از تاریکی گمراهی و ظلم نجات بخشی ای ارحم الراحمین به حق محمد و آله الطاهرین آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

قطب الدین راوندی در کتاب (الخرایج) خود روایت نموده است که چون دشمنان آل محمد خواستند که کمیت را دستگیر وبه قتل برسانند حضرت باقر (ع) برای او دعا کرد و کمیت در دل شب تاریک با هراس فراوان سر به بیابان گذاشت و این درحالی بود که بر سر هر راهی گروهی در کمین او بودند تا او را دستگیر کنند پس کمیت به بیابانی رسید و خواست به طرفی برود ناگهان شیری ظاهر شد چون مسیر خود را عوض کرد باز آن شیر ممانعت کرد تا آنکه به نظر می آمد که او را به جهتی هدایت می کند و کمیت در مسیر تعیین شده حرکت نموده و شیر هم در کنار او راه می رفت تا اینکه در امنیت کامل از دست دشمنان رهایی یافت و به همین مضمون در جلد دوم معاهد التنصیص نیز در کرامات و فضایل کمیت روایت شده است.

کمیت و هشام بن عبدالملک:

(مضمون) (پس از آنکه کمیت به سعایت خالد بن عبدالله قسری، مغضوب هشام گردید، و ماموران بنی امیه در پی دستگیری و قتل او بودند و او بعد از مدتی متواری بودن از روی تقیه، بزرگان قوم خود از جمله عنبسه بن سعید عاص که از اشراف قریش بود را واسطه قرار داد تا اوضاع خود را به صلاح آورد، عنبسه به کمیت پیغام فرستاد که به گور معاویه پسر هشام که به تازگی درگذشته بود پناه ببرد و از آن طرف به دیدار مسلمه پسر دیگر هشام آمد و جریان کمیت را نقل کرد و در ضمن گفت: کمیت شما را عموماً و ترا به خصوص چنان مدحی کرده که نظیرآن شنیده نشده است، مسلمه نزد هشام رفته و در خصوص کمیت امان خواست و در ضمن گفت او در ستایش ما قصایدی سروده که نظیر ندارد پس هشام به او امان داد و مجلسی آماده کرد تا آنچه برای آنان آماده کرده بخواند پس کمیت در آن مجلس حاضر و قصیده رائیه خود را در وصف هشام سرود و هشام مسرور شد پس کمیت مرثیه ای که در مرگ معاویه فرزند هشام سروده بود خواند. پس هشام به شدت گریه کرد به نحوی که دیگران او را آرام کردند. پس هشام چهل هزار درهم و مسلمه بیست هزار درهم به او جایزه دادند و افراد قبیله او برایش هدیه آوردند پس هشام به خالد نوشت که کمیت و خانواده او در امانند و تو حق تعرض به آنان را نداری و بنی امیه نیز هر کدام اموال فراوانی برای او هدیه دادند، از آن قصیده جز آنچه مردم بیاد داشتند در دست نیست و چون از خود کمیت سوال کردند گفت چیزی در یاد ندارم و آنچه گفتم منحصراً ارتجالی بود، .....).

روایات بسیار دیگری نیز به همین مضمون و سیاق نقل گردیده است.

کمیت و یزید بن عبدالملک:

فرزند کمیت نقل می نماید که پدرم روزی به دیدار یزید بن عبدالملک رفت و بر سبیل تقیه و در رابطه با کنیزی که برای او خریده بودند شعری سرود که مورد قبول او واقع شد و جایزه دریافت نمود، دراغانی درباره کمیت و خالد بن عبدالله قسری نقل شده است که مردم در خصوص برکناری خالد گفتگو می کردند. و روزی که خالد از راهی عبور می کرد این شعر راسرود که (..... می بینم که با تمام تمایلی که به ماندن دارد / به زودی چون ابر تابستانی پراکنده خواهد شد) پس .....، خالد دستور داد او را برهنه نموده و یکصد تازیانه بر او زد و سپس او را رها نمود و در حاضر جوابی و ذوق کمیت نقل می کنندکه روزی فرزدق شاعر از کنار کمیت که کودکی بیش نبود عبور می کرد و به او گفت دوست داری پدر تو باشم؟ کمیت پاسخ داد نه دوست دارم مادرم باشی، پس فرزدق حیرت زده به دوستان خود گفت تا بحال چنین چیزی برای من پیش نیامده بود.

ولادت و شهادت کمیت:

کمیت در سال ۶۰ هجری در سال شهادت امام سبط شهید که درود خدا بر او باد به دنیا آمد و در این جهان با خشنودی وخوشبختی زیست نمود و ..... مردم را به راه راست دعوت می نمود تا به برکت دعای امام زین العابدین علیه السلام قلم تقدیر بر سرنوشت او در شهادت رقم خورد و علت شهادت او آن بود که در آن زمان که جعفریان بر خالد خروج کردند، او بی خبربر منبر خطبه می خواند.....، و ناگهان از هجوم آنان به وحشت افتاده و بی اختیار به اشتباه فریاد کرد (اطعمونی ماء) یعنی (آبم بدهید)، پس چون خالد از عراق معزول شد و یوسف بن عمرو حکمرانی گرفت و ..... سروده خویش را خواند که (آشکارا به میان مردم آمدی و مانند کسی نبودی که کاخش دری بزرگ و قفل زده دارد، همان خالدی که با دهان باز آب می خواست و کشندگان او فریاد می کشیدند که او همانند تو نخواهد بود) پس هشت نفر از سربازان یوسف بن عمرو که از طرفداران خالد بودند به این بهانه که بی اجازه امیر، شعر گفتی او را تعقیب نموده و سر شمشیرهای خود را بر شکم کمیت فرو بردند وخون از او جاری شد تا سرانجام درگذشت (رحمه الله علیه) و آنگاه او را به جایگاهی که به آن مکران می گویند و امروز بهنام قبرستان بنی اسد مشهور است برده و دفن کردند.

(کلب گوید رحمت و سلام و رضوان ابدی خداوند بر روح و روان جناب کمیت بن زید اسدی یعنی آن سعادتمند که خدا و رسول و ائمه و مؤمنین از او راضی بودند و چراغی روشن برای مؤمنین در شبهای تیره و تاریک بنی امیه بود نثار و ایثار باد و امید است که خداوند هم به حق محمد و آل محمد صلوات اللهعلیهم اجمعین و عجل فرجهم ما را از برکات دعای خیر و شفاعت آن بزرگوار در دنیا و آخرت بهره مند فرماید آمین، آمین،آمین یا رب العالمین)

سید حمیری: متوفی به ۱۷۳

غدیریه ۱:

(.....، ای دین به دنیا فروش، آگاه باش که خدا به چنین کاری فرمان نداده، چرا به علی وصی، که احمد از او خشنود بودکینه می ورزی، کیست آن بزرگوار که احمد(ص) او را در روز غدیر خم فرا خواند و دست و بازوی او را و در میان یارانی که در اطراف او بودند بلند نمود و از او نام برد و گفت: این علی بن ابیطالب مولای آن کسی است که من مولای اویم، پس ای خدای متعال دوستان او را دوست بدار و با دشمنانش دشمن باش).

غدیریه ۲:

(.....، چرا در جایگاه پر از گیاهی که میان طویلع و ریگستان کبکب است توقف نمی کنی، .....، و در خم غدیر، آنگاه که خداوند به امری قاطع فرمود، ای محمد در میان مردم قیام کن و خطبه بخوان، و ابالحسن را به امامت منصوب کن که او به راستی راهنما است و اگر چنین نکنی تبلیغ رسالت نکرده ای، پس پیامبر علی و دیگران را احضار کرد و او را در میان مردمیکه گروهی تصدیق کننده و گروهی مخالف بودند، بلند کرد و ولایت خود را به چنین وارسته ای واگذار نمود و آن را به دست مردم نالایق نسپرد، آری علی را مناقبی است که هیچ تلاش کننده هر چند که تلاش کند، به اندکی از آن هم دست نخواهد یافت، و ما به آئین دوستی آل محمد (ص) می گرویم و دوستاران آنان را شایسته مهر و محبت خود می دانیم، و آنکسی که خواهان غیر او هست محبوب ما نخواهد بود زیرا، چنین کسی چون بمیرد به دوزخ رود و به حوض کوثر پیامبر نرسد و اگر خواست که خود را به آن برساند / مانند آن شتر (بیمار) گرزده که ساربان تازیانه به گردن او می زند تا با سایر شتران نپیوندد و آنها را بیمار نکند، تازیانه خواهد خورد، و هرگاه دلم به یاد احمد (ص) و جانشین او می افتد، گویی به شه پر پرنده تیزبالی بسته شده است، که از زمین رو به آسمان و یا از آسمان به سوی زمین در پرواز است، ..... این موهبتی الهی است وآنچه خدا به بنده اش می بخشد ..... او هر چه را بخواهد می زداید و یا ثابت می دارد و علم مکتوب و

نامکتوب در نزد اوست.....)، این قصیده ۱۱۲ بیت دارد و مذهبه نامیده می شود و سید طائفه، شریف مرتضی آن را شرح نموده است ..... ایشان درشرح این بیت (و انصب ابالحسن لقومک / انا هاد و ما بلغت ان لم تنصب) می فرماید این لفظ یعنی (نصب) جز در مورد امامت و خلافت شایسته استعمال نیست و نیز این سخن شاعر که می فرماید (..... جعل الولایه بعده ....) صراحت در امامت دارد، زیرا آنچه پس از پیامبر به علی واگذار شده است امامت است که محبت و نفرت در حال حاصل بوده و اختصاص به پس از وفات ندارد (کلب گوید نصب نبوت و امامت از امور الهی و سنت در شرایع از ابتداء خلقت از سوی حضرت الله بوده است و در شریعت پسندیده خدا یعنی شریعت پاک محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همانطور که نبوت از سوی خدا تعیین شد نصب امام و امامت به امر الهی و تخصیص آن به علی علیه السلام در غدیر خم در همان راستا و بستر تعیین شده سنت الهی که از بدو خلقت تعیین و در راه هدایت بشر بوده است صورت گرفت و البته خداوند در جاری نمودن این سنت از کسی اجازه نمی خواست و ..... و تعجب از این جماعت است که توجیهات بلاوجه در رد سنت الهی که از بدور خلقت تا انقضای عالم جاری بوده است را دارند در حالی که کسی در ساحت مقدس این اراده، قدرت و توان چون و چرا ندارد)، حافظ نسابه اشرف بن اعز، معروف به تاج العلی الحسینی متوفی به سال ۶۱۰، نیز این قصیده را شرح نموده است.

غدیریه ۳:

مرزبانی این ابیات را که سید برای پدر و مادر اباضی مذهب خود نوشته و آنان را به تشیع و دوستی امیرالمومنین دعوت وآنان را از لعن آن امام بازداشته و .....، را روایت نموده است، (ای پدر از خدایی که شکافنده عمود صبح است بترس، و تباهی دین خود را با سامان بخشیدن به این عقیده باطل از بین ببر، آیا برادر و وصی و جانشین محمد (صلی الله علیه و آله) را لعن می کنی / و با این کار امید رسیدن به رستگاری را داری، هیهات مرگ بر تو و عذاب / و عزرائیل به تو نزدیک باد، پیامبر به بهترین وصیتها و آشکارترین بیانها / در روز غدیر خم درباره علی سفارش فرمود، و با سخنی منتشر شده و آشکار فرمود / هرکس که من مولای اویم بدانید که این علی مولای اوست / او پرداخت کننده وامها من و راهنمای شماست / همانطور که خود من شما را به هدایت و رستگاری رهبری کردم، ....، تو مادر مرا نیز که زنی سخت ناتوان بود از راه بدر بردی، و او را با لعن بر امامی که میراث پیامبر به وی تعلق یافته بود، وارد بیابان گمراهی نمودی، ..... ای پدر و مادر من از خدا بترسید و به حق اعتراف کنید).

غدیریه ۴:

(آنگاه که من وصیت محمد (ص) و پیمان استوار او را در غدیر نگاه ندارم، مانند کسی هستم که گمراهی را به هدایت خریده و پس از راه یافتن به اسلام به نصرانیت و یا یهودیت گرویده است / مرا با (قبیله) تمیم و عدی چکار است / که ولی نعمتان من در راه خدا منحصراً آل احمد هستند / که نماز را با درود بر آنان به پایان می برم / که اگر پس از محمد در تشهد بر آنها درود نفرستم و خدای کریم و بزرگ را در دعا به آنان قسم ندهم، نمازم کامل نخواهد بود .....)، از این قصیده ۲۵ بیت در دست است، ابوالفرج دراغانی آورده که ابا خلال عتکی بر عقبه بن سالم وارد شد و سید در نزد عقبه بود، او به پرداخت جایزه ای به سید فرمان داد، ابا خلال که بزرگ طائفه بود به او گفت ای امیر این جایزه را به کسی می دهی که از لعن ابابکر و عمر ترس ندارد، عقبه گفت من این را نمی دانستم ولی بخشش من تنها به دلیل خویشاوندی و دوستی قبل و رعایت حق همسایگی با اوست و علاوه بر این او دل به مهر خاندانی بسته است که رعایت حق و جانبداری از آنان بر ما لازم است، ابوخلال گفت اگر او راستگو است بگو ابوبکر و عمر را مدح کند تا برائت او را از نسبت به شیعه بودن که به او می دهند، تشخیص دهیم، عقبه پاسخ داد او خود سخن تو را شنید و اگر بخواهد چنین خواهد

نمود، پس سید همین قصیده او را سرود و سپس با خشم از جای خود بلند شد ابوخلال به عقبه گفت ای امیر مرا از شراین سید پناه ده که خدا ترا از هر شری پناه دهد گفت چنین کردم به شرط آنکه تو نیز بعد از این متعرض این سید نشوی.

غدیریه ۵:

(..... مرا در مهری که به سرور و امام راستین خود دارم بسیار سرزنش و نکوهش کردید و ....، آن روز را به یاد آرید که پیامبر در سایه درختی بزرگ توقف کرد و مردم روز گرم و سوزانی را سپری کردند، دوستش (علی) را به دست راست خودبلند کرد و از او با صدای بلند نام برد و گفت ای مسلمان این (علی) دوست و وزیر و وارث و هم پیمان و پسرعموی من است آگاه باشید هر کس را من مولای اویم این علی هم مولای اوست پس به پیمان های من وفادار باشید و بدانید و آگاه باشید نسبت علی به من همانند هارون پسر عمران است با برادر مهربان او موسی.

غدیریه ۶:

(..... باران بامدادی بر آل فاطمه باریدن گرفت / و سیل اشک از دیده روان و جاری شد.....، سپس در این قصیده گوید: در نیمروزی که پیامبر گروه حاجیان را در غدیر خم گردآوری کرد، سخن او را شنیدند که فرمود اولی از خودتان به خودتان کیست؟ و آنها که گروهی بسیار بودند همگی گفتند تو مولا و ترساننده ما هستی و از خود ما به ما اولایی، و آنوقت پیامبر فرمود، پس ولی و مولای شما بعد از من این علی به عنوان رهبر و وزیر است، آگاه باشید او در زندگی و تا هنگام مرگ من، وزیر من و پس از آن، خلیفه و امیر شماست و هر کدام از شما که علی را دوست بدارد خدا با او دوست بوده و هنگام مرگ او را با شادی روبرو کند و آنکه در میان شما او را دشمن دارد خدا او رادشمن داشته و زمان مرگ به او ذلت و خواری رساند).

غدیریه ۷:

(..... آگاه باشید که حمد و سپاس فراوان مخصوص خداوندی است که شایسته ستایش ها و پروردگار آمرزنده است .....، وسپس گوید: به همین دلیل، خدای مبعوث کننده پیامبر، علی را به نام جانشینی و پشتیبان، برای محمد که بهترین خلق است انتخاب کرد / او در کنار غدیر خم، توقف کرد و بارها را فرود آورد و از رفتن باز ایستاد، چوب ها را روی هم نهادند و او بر منبری که از بار و بنه شتران فراهم آورده بود بالا رفت / و در آن چاشتگاه، حاجیان را به جمع شدن دستور داد و کوچک و بزرگ از مردم به سوی او روان شدند، و در حالی که دست علی را به دست داشت و او را آشکار و علنی نشان می داد و به وی اشاره می کرد فرمود: آگاه باشید به راستی که هر کس را که من مولای او هستم این علی به امری جدا نشدنی مولای اوست / آیا تبلیغ کردم همه گفتند آری و فرمود پس در غیاب و حضور به آن گواهی دهید / و حاضران به غایبان برسانند و نیز من پروردگار شنوا و بینای خود را بر ابلاغ آن شاهد می گیرم / مردم برخاستند و برای بیعت دست در دست علی قراردادند، و آنگاه پیامبر از آنها احساس نگرانی کرد و فرمود خداوندا با دوست علی دوست و با دشمن او دشمن باش و هر کس که او را خوار نماید خوار نما و آنکسی را که او را یاری نماید یاری فرما، پس دعای پیامبر مصطفی را چگونه می بینی / آیا پذیرفته شده است یا بر باد هوا رفته، ای علی ای به منزله نفس و وجود و همانند مصطفی و ای کسی که در کار ولایت تو، مردم در غدیر خم حاضر بودند، ترا دوست دارم و گواهی می دهم که پیامبر راستین با صدایی بلند درباره تو تبلیغ کرد و آنان که با تو از در دشمنی درآمدند / به آتش کشیده می شوند و البته که دوزخ و آتش ابدی و جاویدان جهنم، بد جایگاهی است.).

غدیریه ۸:

(..... در دیار دوست توقف کن .....، و به آنکه جانشین محمد را دشمن دارد و از گفتار او بطور آشکار انکار او را احساس می کنم بگو .....، علی کسی است که پاره دوز کفش محمد نبی شده تا خدای یکتای آمرزنده را خشنود کند ..... پیامبردرباره او فرمود: این جانشین و نماینده من در میان شماست با او از در نادانی در نیایید که به کفر برمی گردید. و آگاه باش برای پیامبر در روز دوح خطبه ای بس بزرگ است که در آن خطبه بطور آشکار به ادای وظیفه به وحی الهی پرداخته است.).

غدیریه ۹:

به سوار بن عبدالله عنبری قاضی بصره گزارش رسید که شاعر ما سید حمیری درباره حدیث مرغ بریان که همگان بر صحت آن اتفاق دارند، قصیده ای سروده است و در آن قصیده انس را به واسطه خیانت او سرزنش نموده است، سوار گفت این مرد هیچ یک از صحابه را رها نکرد جز اینکه درباره او شعری سروده و زشتیهای آنان را بازگو کرده است، و لذا دستور داد تا اورا زندانی کنند پس بنی هاشم و شیعیان جمع شده و به سوار گفتند به خدا سوگند اگر او را آزاد نکنی زندان را ویران میکنیم، تو شاعری را که تو را مدح بگوید جایزه می دهی و شاعری را که ستایش خاندان پیامبر را می کند زندانی می نمایی، سوار ناچار سید را آزاد کرد ولی سید در هجو او گفت: به ابی شمله سوار بگوئید، ای یگانه روزگار در ننگ و عار، من درباره مرغ بریان چیزی که خلاف آن باشد که تو در آثار و اخبار روایت کرده ای نگفتم، و آگاه باش که خبری هم درباره آمدن به مسجد از جمله فضائل علی است، که پیامبر علی را به آن ویژگی داد و آن اینکه، ورودش را از خانه به مسجد درحال جنابت و طهارت و در آشکار و نهان جایز دانست و دیگری را بر اساس وحی که از ناحیه خدای جبار فرود آمد از مسجد بیرون کرد و امر فرمود، علی و حسن و حسین پاک نهاد را که از خاندان طهارت هستند و نیز فاطمه را که همه آنها اهل کساء هستند و به این اکرام و ایثار ویژگی یافته اند را دوست بدارید و آن کسی که با آنها دشمنی کند، البته دشمن خدا است و با خواری رهسپار دوزخ جاوید خواهد بود ..... و تو ای سوار در پستی و کینه توزی بدترین و سرآمد خبیث ترین همه آن دشمنان هستی و از کسی خرده میگیری که در واقع بهترین مردم یعنی رسول خدا او را از میان همه پاکان و نیکان به برادری برگزید و در غدیر خم به گفتاری آشکار و غیر قابل انکار درباره اش فرمود: هر کسی را که من مولای اویم این علی مولای اوست .....)، و همچنین سید حمیری در هجو سوار پس از مرگش این ابیات را سرود: (ای آنکه پیکر سوار را به دوش می کشی و آن را از خانه اش به دوزخ جاویدان می بری، خداوند او را از گناهان او پاک نفرماید و نبخشاید آن وجودی را که تمام روزگار خود را درنهایت ننگ و عار سپری کرد، ..... پس برو ای سوار بن عبدالله، برو ای لعنت خدای رحمان بر تو باد و برو ای بدترین موجود زنده خدای یکتا، برو ای دشمن امیرالمومنین، ای دشمن آن کسی که پیامبر در روز غدیر با گفتاری انکار ناپذیر در حالی که همه مردم حاضر بودند درباره او فرمود: هر کس را که من در آشکار و نهان مولای اویم، این علی برادر من و جانشین من در همه در کارهاست و قائم مقام من در همه جا است، پروردگارا هر کس علی را دشمن دارد او را دشمن دار و او را به جهنم سوزان جاوید داخل بفرما و تو ای سوار به جهت دشمنی با علی بدون شک با خدا دشمنی کردی پس ای جهنم او را به کام خویش فرو ببر).

غدیریه ۱۰:

(طلیعه آن اینست) ام عمرو را در (لوی)، جایگاه بی آب و گیاهی است، ..... از گروهی در تعجب هستم که در سرزمینی خشک به حضور پیامبر آمدند و گفتند اگر مصلحت می دانی ما را آگاه کن که سرانجام کار / رهبری امت با کیست و آنگاه که تو از این جهان بروی و از ما جدا شوی، فریاد رس ما چه کسی خواهد بود و البته در میان این افراد کسانی بودند که طمع ریاست داشتند، و پیامبر فرمود اگر آشکارا به شما اعلام کنم می ترسم همان کاری را انجام دهید که گوساله پرستان در تنها گذاشتن هارون انجام دادند، بنابراین نگفتن آن، سزاوارتر است، و البته در آنچه پیامبر فرمود، برای مردم خردمند و شنوا نکته های فراوان وجود دارد، پس از جانب خداوند متعال فرمان قاطعی به او رسید که راه بازگشت در آن نبود و آن چنین بود که:

(تبلیغ ولایت کن که اگر اینکار را انجام ندهی، رسالت خود را به پایان نبرده ای و آگاه باش که خداوند نگهدار و نگهبان توست، و در این هنگام آن حضرت، که همیشه به امر خدای خود سخن می گفت، قیام فرموده و بپاخاست و بر اساس ماموریت خود خطبه خواند و دست علی را آشکارا به دست گرفت و آن را بلند کرد، پس چه مبارک دستی که بلند کرد وچه بزرگ دستی که بلند شد. آنگاه در حالی که فرشتگان او را احاطه کرده بودند و خداوند نیز شاهدی شنوا بود چنین فرمود: (هر کس را که من مولای او هستم این علی مولای اوست)، اما آنها به این کار خشنود نبوده و خرسند نگردیدند .....

در خصوص این غدیریه:

فضیل رسان گوید به محضر جعفر بن محمد علیه السلام رسیدم تا آن حضرت را به شهادت عموی بزرگوار او، زید بن علی بن الحسین علیه السلام تسلیت گویم، یا بن رسول الله آیا بعد از عرض تسلیت گفتم شعر سید را برای شما بخوانم حضرت فرمود بخوان و من قصیده ای را خواندم که در آن می گوید: (..... پنج رایت چون قیامت بپا شود در اهتزاز خواهد بود که چهار رایت ز اهل حرمان و جفاست .....، رایت پنجم ز شیر حق علی است کز فروغش صبح روشن منجلی است .....) و آنوقت از ورای پرده و از حرم آن حضرت صدای شیون شنیدم و امام فرمود گوینده شعر کیست گفتم سید حمیری فرمود خدایش رحمت کند گفتم فدای شما گردم او را دیدم که شراب می خورد، فرمود خدایش رحمن کند، چون برای خدا مانعی وجود ندارد که او را به محبت آل علی ببخشد و ای فضیل بدان و آگاه باش که به راستی گامی از دوستدار علی نمی لغزد مگرآنکه قدم دیگرش ثابت می ماند)، این روایت را دراغانی مذکور و با همین مضامین، ابوالفرج، حافظ مرزبانی، کشی، نیز آنرا نقل نموده اند و ابوالفرج در جلد ۷ اغانی از زید بن موسی بن جعفر روایت نموده است که گفت رسول خدا را در خواب دیدم که مردی را با لباس سفید در حضور ایشان بردند، من او را نشناختم و رسول خدا به آن مرد فرمود، سید برای من بخوان قصیده ات را که با این مصرع شروع می شود (ام عمرو ..... پس او تمام قصیده را خواند و من همه را در عالم خواب حفظ کردم .....). علامه مجلسی با سلسله اسناد از سهل بن ذبیان روایت نموده اند که (به مضمون)، روزی به حضور علی بن موسی الرضا علیه السلام شرفیاب شدم حضرت فرمودند ای پسر ذبیان در خواب دیدم که گویا نردبانی برای من با ۱۰۰ پله قرار داده اند چون از آنها بالا رفتم .....، جدم رسول خدا را دیدم که نشسته است و در جانب چپ و راست ایشان دو جوان زیبا را دیدم که نور از صورتشان می درخشید و زن و مردی را در کمال آراستگی در خلقت دیدم و همچنین مردی را که پیش روی پیامبر ایستاده و قصیده ای می خواند با این طلیعه (.....ام عمرو و .....)، رسول خدا چون مرا دید فرمود آفرین بر تو ای فرزندم علی بن موسی الرضا، بر پدرت علی سلام کن من بر او سلام کردم پس فرمود بر مادرت فاطمه زهرا نیز سلام کن پس بر آن حضرت سلام کردم، پس فرمود بر پدران خود حسن و حسین هم سلام کن پس بر آن دو نیز سلام کردم آنگاه فرمود بر شاعر و مداح ما در سرای دنیا، سید اسماعیل حمیری نیز سلام کن پس من بر او هم سلام کردم و نشستم و پیامبر رو به سوی سید اسماعیل آورد و فرمود قصیده ای را که به آن مشغول بودیم اعاده کن و او به خواندن پرداخت که (ام عمر و .....) و پیامبر گریه کرد و وقتی به این ابیات رسید (و وجهه کالشمس تطلع .....) پیامبر و فاطمه و همه کسانی که با او بودند گریستند و چون به این ابیات رسید (قالوا له لو شئت اعلمتنا الی من الغایه و المفزع) پیامبر دستهای خود را بلند کرد و فرمود خداوندا تو بر من و بر آنها شاهدی که من آنان را آگاه کردم که سرانجام رهبری و فریاد رس واقعی علی بن ابیطالب است و به علی که پیش روی ایشان نشسته بود اشاره فرمود و سپس علی بن موسی الرضا فرمود چون سید اسماعیل حمیری قصیده را تمام کرد پیامبر به من فرمود ای علی بن موسی این قصیده را حفظ کن و شیعیان ما را برحفظ آن دستور بده و به آنها اعلام کن که هر کس این قصیده را حفظ کند و همواره بخواند من در پیشگاه خداوند تعالی بهشت را برای او ضمانت می نمایم، و آنگاه امام

رضا فرمود و پیامبر پیوسته قصیده را بر من تکرار فرمود تا آن را از حفظ کردم و قصیده این است (پس تمام قصیده را ذکر کرد).....، این قصیده را گروهی از اعلام طایفه شرح نموده اند که از آنجمله اند (شیخ حسین بن جمال الدین خوانساری، میرزا علی خان گلپایگانی، محمد قاسم هزار جریبی متوفی ۱۱۲ و .....)، و گروهی از علماء و ادبا نیز این قصیده را تخمیس نموده اند که از آن جمله اند (شیخ ما حر عاملی، شیخ عبدالغنی عاملی و .....).

غدیریه ۱۱:

(.....، شروع به سرزنش به من نمود و گفت چقدر شعر در فضایل علی می گویی .....، آری من کسی را دوست می دارم که ایمان به خدا آورد و حتی یک چشم بهم زدن هم به خدا متعال شرک نورزید همان علی را مدح و ثنا می گویم که هنگام مباهله، نفس رسول خدا گردید، پس ای خداوند بر او درود و سلام ابدی و بی نهایت خود را نثار کن و .....، آری بیاد آور روزی را که خداوند همه آنهایی را که در زیر کسا (عبا) جمع شده بودند (یعنی پنج تن را) به پاکی ستایش کرد، او دومین شخص پس از پیامبر بود و نیز پیامبر فرمود که من کتاب خدا و عترت خود را که دو امانت گرانبها هستند را در میان شما امانت قرار دادم و ای کاش می دانستم که چون از میان شما بروم چگونه از این دو امانت من نگهداری می کنید، بیاد آور آن زمان را که او از مکه می آمد و از هر کوه و بیابانی حاجیان او را همراهی می کردند تا به خم رسیدند و جبرئیل برای تبلیغ ولایت در میان مردم به خدمت او آمد و آنوقت پیامبر فرود آمد و توقف کرد و چوب ها را برافراشتند و او بر جهاز شتران قرار گرفت و علی را احضار کرد و علی به حضور او رسید، و فرمود این نماینده من در بین شماست و او آن کسی است که باید در امور به او تکیه کنید و هرگز به دنبال کسی دیگر و با تصوراینکه در پاکی مثل او است نروید، زیرا علی در میان شما نظیر و مثل و مانند ندارد، سپس با دست خود دست علی را گرفته تا بلندترین ناحیه بالا برد و فرمود با او بیعت کنید و کار را به او واگذار کنید تا از لغزش در امان بمانید، آیا من مولای شما نیستم، اگر اقرار دارید که من مولای شما هستم پس این علی هم مولای شما است و خدای عزو جل به آن آگاه است، ای خداوند دوست بدار هر که حیدر را دوست دارد و دشمن باش و خوار بفرما هر که او را دشمن داشته و خوار دارد.....، و ای خداوند شاهد باشد که من آنچه را جبرئیل فرود آورده بود، تبلیغ کرده و سستی ننمودم، و آنوقت آنان با علی بیعت کرده وتهنیت و بخ بخ گفتند و حال آنکه سینه های آنان انباشته از کینه بود، پس تو به آن کس که از علی بیزار است بگو از علیچه دیدی و به آن کسی از او روی گردان است بگو چرا از او روی گردان هستی.....).

غدیریه ۱۲:

(مرا آگاه کنید که چه برهان روشنی برای برتری دیگران، بر علی می توان آورد، بعد از آنکه بهترین خلایق یعنی احمد (ص)، در روز غدیر خم و در میان مردم بی پرده، به خطبه خوانی پرداخت و فرمود همانا خداوند در معاریض کتابش به من خبر داد که این آئین استوار را که تا بحال به کمال نرسیده بود به واسطه علی به کمال رسانید و او مولای شما است، پس وای بر کسی که به سرپرستی شخصی دیگر جز مولای خود روی بیاورد، علی شمشیر بران من و زبان و دست من و همیشه یاور من است، او برادر و برگزیده من و کسی است که محبت او در قیامت بهترین ذخیره هر عمل است .....، پس به کام دشمنان زهری تلخ و کشنده ریخته شد و به وی ترش رویی کردند و با خود به انجام کاری دشوار درباره او به مشورت پرداختند).

غدیریه ۱۳:

(خدا و نعمتهای او را گواه می گیرم و البته هر انسان مسئول گفته های خویشتن است، که علی بن ابی طالب خلیفه خدای دادگستر است و نسبت او به احمد همانند هارون است به موسی، و اگر چه علی پیامبر نیست لیکن جانشین است که گنجینه علم خداست همان علمی که باید به آن عمل نمود، در روز دوح بهترین خلق خدا یعنی پیامبر بپاخاست و روی به مردم آورده و گفت هر کس را که من مولای او

بوده ام، پس این علی هم پناهگاه و مولای اوست، ولی آنان به یکدیگر سفارش کردندکه علی یعنی این کانون هدایت را خوار نموده و او را به سروری و رهبری خود نپذیرند).

غدیریه ۱۴:

(پیامبر (ص) به روز غدیر خم در کنار درختان بزرگ به خطبه خوانی برخاست و فرمود هر کس را که من مولای او هستم این علی مولای اوست، خداوندا گواه باش و این سخن را چند بار به زبان آورد، پس گفتند شنیدیم و همگی اطاعت خواهیم کرد و زبان خود را به این گفتار مشغول کردند، و آنوقت بزرگان قوم رو به علی آورده و پیشاپیش آنان شیخی علی را چنین تهنیت داد و گفت به به، به چون تویی که مولای مومنان شدی و شگفتا و عجبا و روزگار چه شگفتی ها دارد که اندیشمندان در آن به گمراهی می افتند. مردمی که با علی بیعت کردند در حقیقت با خدا بیعت کرده بودند، چه پیش آمد و چطور شد، در آن زمان که علی آنها را در خطبه خود به شهادت طلبید گواهی ندادند و چرا آن پیرمرد (انس) که علی او را سوگند داد. در جواب گفت من چنان پیر شده ام که چنین چیزی را بیاد نمی آورم و علی فرمود که دروغگو به بلایی گرفتار شود که دستار او، آن را نپوشاند، (که این ابیات اشاره به واقعه مناشده آن حضرت یعنی سوگند متقابل در رحبه یعنی میدان کوفه وکتمان شهادت انس بن مالک و دچار شدن او به نفرین علی علیه السلام .....، است).

غدیریه ۱۵:

(..... این خرابه های خالگونه خاموش .....

(کلب گوید طلیعه های قصاید سید به جهت زیبایی عبارات، طلیعه های مزامیرداوود در کتاب مقدس (تورات) را تداعی می کند .....)، ..... آنگاه که دشمن علی بخواهد در نزد من بر او خرده بگیرد، مرا یار و یاور سخن پرور امام خواهد دید که چگونه علی پس از محمد رسول خدا (ص)، محبوب ترین خلایق نزد من است .....، علی جانشین و پسر عم مصطفی و نخستین نمازگزار و اولین یکتاپرست است، علی رهبری است که همه نقاط تاریک دین ما را برای ما روشن ساخته است، علی صاحب حوض کوثر است و آنچنان مدافعی است که گنهکاران را از حریم آن می راند، آری این علی است که قسیم بهشت و دوزخ است و به آتش دوزخ گوید این یکی را رها کن و آن دیگری را بگیر و در کام خود فرو ببر و هر یک از دشمنان ما به تو نزدیک شود او را در میان شعله های خود بسوزان و اما به آن کسی که در حزب و گروه من است نزدیک مشو که اگر به او نزدیک شوی ستم کرده ای .....، علی امیرمومنان است و احترام و رعایت حق او به امر خداوند، بر هر مسلمانی واجب است ..... و همسر او صدیقه است، زنیکه همانندی جز بتول مریم ندارد، علی آن کسی است که نسبت و منزلت او به پیامبر مانند نسبت و منزلت هارون به موسی نجیب و کلیم است و پیامبر در غدیر خم، ولایت او را بر هر نیک مرد عرب و عجم واجب نمود، در دوح خم، دست راست وی را گرفت و با صدای بلند و رسا که ابهامی در آن نبود از او نام برد .....، پس کسی که در غدیر خم تسلیم گفتار پیامبرنشد البته، به گمراهی افتاد .....)، ..... این قصیده ۴۲ بیت دارد، و حافظ مرزبانی در اخبار خود آورده که سید حمیری نسخه ایاز این قصیده را برای عبداله اباض، رهبر گروه اباضیه فرستاد، زیرا به سید خبر داده بودند که او علی را نکوهش نموده و سید را به فراهم کردن موجبات قتلش توسط منصور تهدید کرده است، و چون قصیده بدست او رسید، یاران خود را به بسیج فقها و قاریان فرستاد و .....، و همگی به نزد منصور رفتند و او سید را احضار کرد و از دعوای آنها سوال کرد آنها گفتند که سیدگذشتگان را دشنام می دهد و عقیده به رجعت دارد و امامت را متعلق به تو و خاندان تو نمی داند، و منصور گفت به من کار نداشته باشید از آنچه مربوط به خودتان است سخن بگویید و آنوقت روی به سید آورد و گفت تو چه می گویی، سید پاسخ داد من کسی را دشنام نمی دهم و بر اصحاب رسول خدا رحمت می فرستم و این صفت ابن اباض است، ای منصور به او بگو بر علی و عثمان و طلحه و

زبیر رحمت فرستد، منصور به ابن اباض دستور داد که بر آنها رحمت فرست اما او در این کار تامل و درنگ نمود، پس منصور با چوبدستی خود بر سر و صورت او زد و دستور داد او را بیرون کرده و به زندان ببرند که او درهمان زندان مرد و نیز همه همراهان او را، تازیانه زده و نیز دستور داد تا پانصد هزار درهم به سید بدهند .....).

(کلب گویدای زنده باد یاد تو و ای پاینده باد نام تو ای سید حمیری ای سلام و رحمت و رضوان خدا بر تو که شیعه و اعتقاد پاک او را زنده نگاهداشتی تا به دست ما رسید، همان میراث که در واقع ثمره صبر والای مولای مظلوم ما حضرت علی علیه السلام بود که با عشق و ایمان بی انتهای خود و به حول و قوه و فضل الهی این امانت های اعتقادی پاک را به تو و امثال تو اعطا نمود و شما این ثروت و ذخیره دنیا و آخرت را به دست شیعیان و مؤمنین امت محمد صلی الله علیه و آله و عجل فرجهم سپردید و امید است خداوند توفیق عمل به کتاب خدا و سنت رسول او را به همه مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات جهان عطا فرماید و امر ظهور قیام مولانا المهدی را اصلاح فرموده و سعادت دنیا و آخرت براساس این عقاید پاک عطا فرماید و شرارت تمامی دشمنان دین و قرآن و اسلام را به خود آنها برگرداند آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

غدیریه ۱۶:

(شگفتا از رفتار قوم من و گفتار پیامبر مصطفی و آنچه از او، یعنی بهترین خلایق صادر شد، اینان سخنی را که پیامبر به روزغدیر خم در زیر درختان افراشته، درباره برادرش علی فرمود انکار کردند، آنجا که فرمود ای مردم هر کس را که من هستم آن مولایی که حقم را خدا بر او واجب گردیده است، اینک این علی نیز به فرمان حتمی خداوند مولای اوست، پس آیا فرمان پیامبر در آنها اثر گذاشت، شگفتا که آتش در دل از این انکار آنان زبانه می کشد).

غدیریه ۱۷:

(هان آگاه باشید که آن وصیت، بی تردید به بهترین خلایق از نسل سام و حام ابلاغ گردید یعنی محمد (ص) که در غدیر خم از جانب خدای رحمان پیام آورد و ..... فرمود آگاه باشید هر کس را که من مولای اویم این برادر من علی نیز مولای اوست.....، در پیشاپیش مردم و جلوتر از همه مردم، شیخی که دستش را از میان انبوه جمعیت درآورده بود، فریاد برآورد ای علی تو مولای من و مولای مردمی، پس چرا او با سرور مردم دشمنی و با همان علی که ردا و برد و زمام مرکب پیامبر را به ارث برده بود مخالفت نمود .....).

غدیریه ۱۸:

(تا کبوتران می خوانند بر آل و خویشان پیامبر سلام و تهنیت باد ..... ای سرگردان در گمراهی ها آگاه باش که علی امیرالمومنین امام است ..... همان کسی که رسول خدا در روز غدیر خم در حضور انبوه مردم او را بالا برد .....)، البته تمام این قصیده در گزارش زندگی سید خواهد آمد، معتز در طبقات خود آورده است که باربری را دیدم که بار گران می برد گفتم چیست؟ گفت: قصاید میمیه سید است .....)

غدیریه ۱۹:

(جانم به قربان رسول خدا در آن روز که جبرئیل بر او نازل شد و گفت خداوند ترا به ابلاغ صریح ولایت (علی) فرمان می دهد، که اگر آن را ابلاغ ننمایی رسالت خود را انجام نداده ای، و رسول خدا برای اطاعت از دستور خدایی که به وی ایمان داشت بپاخاست و به مردم فرمود، پیش از امروز غدیر، مولای شما چه کسی بود، همه گفتند تو سرور و مولای ما و رسولخدایی، ما گواهیم که خیرخواهی کردی و آشکارا احکام حق را بیان فرمودی، پس فرمود پس از من این علی مولا و سرورشماست .....).

غدیریه ۲۰:

(در چاشتگاهی جبرئیل بر پیامبر فرود آمد، در حالی که مردم با شتاب در حرکت بودند و گفت توقف کن و ولایت را ابلاغ کن و اگر این کار را انجام ندهی رسالت را انجام نداده ای.....).

غدیریه ۲۱:

(مهر و محبت خالص خود را به پای وصی ریختم و به دیگری جز علی عشق نمی ورزم، پیامبر مرا به دوستی او دعوت کرد و من دعوت او را اجابت نمودم، با دشمنان علی دشمن هستم و او را دوست دارم و با دوستان او نیز دوست هستم، در غدیر خم پیامبر به پاخاست و با آهنگی بلند که گوشها را نوازش می داد فرمود: آگاه باشید که من چون از جهان بروم، این علی مولای شماست و این فرمان را به عرب و غیر عرب ابلاغ کرد .....)

غدیریه ۲۲:

(پیامبر در صبحگاهان غدیر خم عموم مردم را به ولایت علی سفارش کرد و ای کاش که وصیت او را نگاه می داشتند درحالی که به آنان با صدای بلند فرمود ..... آیا من مولای شما نیستم .....، گفتند چرا، تو مولای مایی و از خود ما به ما اولی ترهستی، پس علی را برگرفت و با آهنگی رسا که آوای او را، هر زنده دلی شنید فرمود هر کس را که من سرور او هستم، ابالحسن را سرور او ساختم، که خداوند با دشمنان او دشمن و با دوستان او دوست باد، .....).

غدیریه ۲۳:

محمد (ص) در غدیر خم بپاخاست و با صدای بلند و رسا به عرب و عجمی که به همراه او بودند فرمود ..... آگاه باشید هرکس را که منم مولا، این علی مولا و سرور برتر اوست .....، پس خداوندا، دشمن علی را دشمن دار و با دوست او دوستباش).

زندگی شاعر:

(ابوهاشم) ابوعامر اسماعیل بن محمد .....، اهل حمیر و ملقب به سید است، ابوالفرج و بسیار از مورخین او را حفید (یعنی فرزند فرزند) (یزید بن ربیعه)، یا ابن مفرغ حمیری می دانند همان شاعر معروفی که زیاد و فرزندانش را هجو و آنها را از آل حرب نفی کرده و به همین دلیل عبداله بن زیاد او را دستگیر و زندانی و شکنجه نمود و در زمان معاویه از زندان آزاد شد. که بعضی او را جد مادری سید می دانند و بعضی به شعر او استناد می نمایند (..... در زمان نسب شناسی و تعین نسبت، من مردی حمیری ام ..... اما در واقع ولایتی که با آن به رستگاری روز قیامت امید دارم، در واقع تعلق نسبت من به ابی الحسن هادی علیه السلام است)، ابوعمرو کشی آورده است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام به سید فرمود: (مادرت تو را سید نامید و به این سیادت موفق شدی .....، زیرا تو سید الشعرایی) که او این واقعه را به نظم آورده می گوید (در شگفت هستم از فقیه عالم دانشمند که به من فرمود خاندانت ترا سید نامیده اند و راست گفته اند چون تو به مقام سید الشعرایی توفیق یافته ای و البته آنگاه که به مدح آل محمد ویژگی می یابی هرگز با دیگر شاعران برابر نخواهی بود، ..... مدح تو از اهل بیت بدون چشم داشت به عطا و بخشش دنیایی است ..... و البته همه دنیا با شربت آبی از حوض احمد (ص) برابری نخواهد داشت). ابوالفرج روایت نموده است که پدر و مادر سید، اباضی مذهب و در غرفه بنی ض به در بصره زندگی می کردند ..... و سید می گفت در این غرفه امیرالمومنین را بسیار دشنام داده اند و چون از او پرسیدند که تشیع از کجا به تو روی آورد گفت رحمت خداوند مرا فرا گرفت چه فرا گرفتنی، و نیز از سید روایت نموده اندکه چون پدر و مادر از آئین وی آگاهی یافتند در فکر قتل وی افتادند پس او به نزد عقبه بن مسلم هنایی آمد و در نزد او بودتا پدر و مادر او از دنیا رفتند، مرزبانی از قول دختر او، سیده عباسه نقل می فرماید که می گفت (پدرم می گفت که درروزگاری که خردسال بودم، می شنیدم که پدر و مادرم امیر المومنین را دشنام می دهند پس

از شدت ناراحتی از خانه بیرون می آمدم .....، شبها را در مساجد به روز می آوردم تا زمانی که از گرسنگی بی تاب می شدم و آنوقت به خانه می رفتم وخوراک می خوردم چون کمی بزرگتر شدم شاعری را آغاز کردم، به پدر و مادر خود گفتم مرا بر شما حقی است که در مقابل حقی که شما به من دارید ناچیز است، بنابراین هرگاه نزد شما می آیم مرا از بدگویی نسبت به امیرالمومنین معذور بدارید، چون این کار مرا رنج می دهد و دوست ندارم در مقابله با شما عاق شوم اما آنها به گمراهی خود ادامه دادند، پس من از نزد آنها بیرون آمدم و این قصیده را برای آنان نوشتم (..... ای پدر از شکافنده عمود صبح بترس .....) ولی آنها مراتهدید به قتل کردند ..... پس نزد عقبه بن مسلم آمدم .....). توجه و عنایت به تمامی آن همه فضایل که از سید نقل گردیده واحترام زیادی که او در پیشگاه آل محمد یافته است و .....، همگی دلالت بر این حقیقت دارد که او معجزه روزگار خود بوده و شیعه دیروز و امروز، بزرگداشت و فروتنی در مقابل شخصیت والای او را از واجبات دینی خود دانسته و می داند، در بیان بزرگواری سید حمیری، ابن عبد ربه، در عقدالفرید خود آورده است که سید حمیری سرآمد شیعه است و نمونه ای از بزرگداشت شیعه از مقام او این بود که در مسجد کوفه، برای او مسند و جایگاهی قرار داده بودند، و بزرگانی از علما به تالیفات جداگانه ای در اخبار و اشعار سید پرداخته اند از آن جمله، (عبدالعزیز جلودی متوفی به ۳۰۲، صالح بن محمد طبری،محمد بن عیسی متوفی ۳۳۵، شیخ الطایفه احمد بن ابراهیم، احمد بن عبدالواحد معروف به ابن عبدون، محمد بن عمرانمرزبانی متوفی ۳۷۸ و احمد بن محمد بن عیاش متوفی ۴۰۱، اسحاق بن محمد، .....)،

ستایش مقام ادبی شاعر:

سید یکی از سه تن شاعران پر شعر از زمان جاهلیت و پس از ظهور اسلام بوده است، و این سه نفر یعنی (سید، بشار، ابوالعتاهیه) را در صف مقدم، سخن پردازان دانسته اند، از لفیطه پسر فرزدق نقل شده است که پدرم گفت دو شخص بودندکه اگر در معنی مردمی شعر می گفتند ما را با وجود آنان هنری نبود، آنها سید حمیری و عمران بنی حطان سدوسی هستند ولیکن خدای عزو جل آنها را به سروده های مذهبی مشغول کرد .....، و در اغانی آمده است که روزی سید در کنار بشار که به شعر خواندن مشغول بود ایستاد و گفت (ای که مردم را ستایش می کنی تا به تو بخشش نمایند ..... پس آنچه از اینان میخواهی از خدا بخواه .....)، بشار گفت او کیست گفتند سید حمیری. گفت اگر این مرد مشغول به مدح بنی هاشم نمی شد مارا بیچاره می کرد و اگر در مذهبش با ما هماهنگ بود ما را به زحمت می انداخت .....)، و از زبیر بن بکار نقل شد که از عموی خود شنیدم که می گفت اگر آن قصیده سید را که در آن می گوید (ان یوم التطهیر یوم عظیم / خص بالفضل فیه اهل الکساء) یعنی به راستی که روز نزول آیه تطهیر روز بزرگی است که آل عبا در آن به فضیلت (عصمت و طهارت) مخصوص شدند.....)، را در منبرها بخوانند گناهی نکرده اند و اگر تمام اشعاری از این قبیل نزد ما بود ما آنها را روایت می نمودیم و آنرا بد نمی دانستیم ..... و کلام امام صادق علیه السلام در مدح سید که فرمود تو سید الشعراء هستی، در حدیث شیخ طایفه آمده است که جعفر بن عفان به سیدگفت تو سرآمد ما و رهبر مایی و ما دنباله رو تو هستیم و البته چنین کاری از شیعه تازگی ندارد، زیرا پس از آنکه امام صادق علیه السلام سید را مقام و منزلت بخشید و دلایلی از امامت مانند قضیه تبدیل شراب به شیر و داستان قبر و باز شدن زبان سید در هنگام بیماری و .....، غیر آن که به او داده شده است، همگی مؤید کرامتی جاوید برای سید بوده و تاریخ بشر آنها را ضبط نموده است و حدیث مستفیض گویای ترحم و دعای امام به وی و قدردانی امام از کوششهای اوست .....، و امام علیه السلام همیشه خواهان خواندن اشعار او بود و سید و سایر شعرا، از قول او برای حضرت صادق علیه السلام شعر خوانده اند، از جمله آورده اند که، (..... سید بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد سلام کرد و نشست و امام درخواست خواندن شعر کرد، پس سید این قصیده خود را قرائت کرد: (بر قبر حسین گذر کن و به استخوانهای پاکش بگو ای استخوانها تا ابد بر شما باران (رحمت) روان و جاری

باد، چون به قبر حسین بگذری چون شتر زانو زده و درنگ کن و بر آن مطهر و پاک نهاد، که فرزند مردی دلاور و زنی پاک و پیراسته است، چون مادر مهربانی که بر مرگ فرزندی از فرزندان خود زاری می نماید گریه کن، پس راوی گوید دیدم اشک از دیدگان جعفر بن محمد علیه السلام بر صورت او ریخت و صدای گریه و شیون از خانه او بلند شد تا آنکه امام فرمود بس کن و سید بس کرد .....)، این قصیده را ابوهارون مکفوف نیز برای امام صادق علیه السلام خوانده است .....، (پس امام فرمود همانطور که برای خود می خوانید، بخوان یعنی با سوز دل (غمناک) .....، پس من خواندم(بر مزار حسین چون بگذری به استخوانهای پاکش بگو .....)، .....، پس فرمود باز هم بخوان پس قصیده ای دیگر خواندم، در روایت دیگر این قصیده را (ای مریم برخیز و بر مولایت زاری کن و حسین را به گریه یاری ده .....)، پس امام گریست و ازپشت پرده ای که خاندان و محرم ایشان بودند صدای گریه و شیون و زاری برخاست و .....)، و شبلنجی نور الابصار آورده که سید را از شاعران درگاه امام صادق و فرزند پاک او امام کاظم شمرده اند.

سخن پردازی سید در ستایش آل الله:

سید مردی بلند همت و حریص در برگرداندن حق به اهلش بود و به سبب کوشش و مجاهدت هایی که انجام داد و .....، بر سایر شعرا برتری پیدا نمود ..... و خود گفته است (پروردگارا من در ستایش از علی علیه السلام چیزی جز خشنودی تونخواسته ام، پس بر من رحمت خود را نازل فرما). و خوابی را که ابوالفرج و مرزبانی از خود او نقل نموده اند که گفت (پیامبر را در باغی خشک و خالی که فقط در آن نخلی بلند دیده می شد به خواب دیدم، در کنار آن باغ خشک، زمینی را دیدم که چون کافور بود ولی درختی در آن نبود پس پیامبر به من فرمود می دانی این نخل به چه کسی تعلق دارد، گفتم نه یا رسول الله، فرمود: متعلق به امرء القیس پسر حجر است، آن را از جای خود در بیاور و در آن زمین بکار، و من چنین کردم پس از این خواب به نزد (ابن سیرین) آمدم و خواب خود را برای او بازگو کردم گفت آیا شعر می گویی گفتم خیر گفت به زودی مانند اشعار امرء القیس خواهی سرود، اما اشعار تو در مورد خاندانی نیکو رفتار و پاک سرشت خواهد بود .....، ابوالفرج از موصلی و او از عموی خود روایت کرده است که من ۲۳۰۰ قصیده از سید، در مدح بنی هاشم جمع آوری نمودم و فکر می کردم که تمامی آنچه سید سروده است را جمع نموده ام، تا آنکه روزی مردی ژنده و کهنه پوش به مجلس من وارد شد و سه قصیده از قصاید سید را که من نداشتم خواند و عجیب آنکه او از آنچه من داشتم آگاهی نداشت و فقط آنچه را که خود در خاطر داشت خواند، در این زمان متوجه شدم که اشعار سید را نمی توان شماره و آنها را جمع آوری کرد، ابوالفرج می گوید سید به نزد اعمش سلیمان بن مهران (متوفی ۱۴۸) می آمد و فضایل امیرالمومنین را از او می شنید و در آن معانی، اشعار خود را می سرود و در روایت است که روزی یکی از امراء کوفه به او اسب و خلعتی (از لباس) عطا کرد، پس در کناسه کوفه ایستاده و گفت ای مردم هر کس فضیلتی از علی علیه السلام بگوید که من درباره آن شعری نگفته باشم، این اسب و خلعت را که به تن دارم به او عطا می کنم، پس مردم هر حدیث می گفتند سید نیز شعر آن را می خواند، تا اینکه مردی از میان مردم جلو آمد و این حدیث را بازگو کرد که روزی امیرالمومنین علی بن ابیطالب خواست سوار مرکب خود شود پس لباسش را پوشید و یکی از کفشهای خود را به پا کرد چون خواست دیگری را بپوشد، عقابی از آسمان آمد و آن کفش را گرفته بالا برد و سپس انداخت در این زمان ماری بزرگ از کفش بیرون آمده و به سوراخی خزید، آنوقت علی علیه السلام آن کفش را پوشید، راوی می گوید سید در این باره شعری نگفته بود، پس اندکی صبر کرد و سپس این ابیات را سرود (..... هان ای قوم، چقدر شگفت انگیز است داستان کفش علی پدر حسین و مار سیاه.....)، سید پس از خواندن این اشعار اسب و هر آن چه که با خود داشت به آن مرد داد و گفت من در این رابطه شعری نگفته بودم

.....)، ابوالفرج این روایت (خبر عقاب و دفع مار) را از احمد بن محمد بن سعید همدانی با سلسله اسناد از ابی زغل مرادی نقل می نماید ابن معتز در طبقات خود نقل می نماید که سید استادترین افراد در به نظم درآوردن احادیث و اخبار ومناقب اهل بیت بود و فضیلتی از علی علیه السلام نبود مگر آنکه او آنها را در قالب شعر درآورد و همچنین حضور در انجمنی که در آن انجمن، از فضایل آل محمد سخن نبود او را کسل و خسته می کرد و ابوالفرج نقل می نماید (مضمون) که (.....درمجلسی نشسته بودیم و از سید حمیری گفتگو می کردیم پس او خود آمد و نزد ما نشست، ساعتی در ذکر زراعت و نخل بودیم ناگهان سید برخاست علت را سوال کردیم گفت دوست ندارم در انجمنی باشم که در آن ذکر فضیلت آل محمد نیست، چون آن مجلسی که در آن از احمد و وصی و فرزندان او یاد نشود پلید و کشنده است و آن کسی که در محفل ومجلس خود، تا وقتی از جای خود بر می خیزد از آنان یاد نکند نابکار است .....)، اما راویان و حافظان شعر سید (ابوداوود سلیمان بن سفیان متوفی۲۳۰، اسماعیل بن ساحر معمر بن مثنی متوفی ۲۱۱، السدری، محمد بن زکریا متوفی ۲۹۸ و او همان بود که اشعار سید را بر دختر او عباسه می خواند و او اصلاح می کرد، جعفر بن سلیمان متوفی ۱۷۹، یزید بن محمد که معاشر سید بود، فضیل بن زبیرکه راوی شعر سید بود و برای حضرت صادق علیه السلام نیز آن را می خواند، حسین بن ضحاک که بیش از همه اشعار سید راحفظ بود، عباسه دختر سید که حافظ اشعار پدر بود و سید دو دختر بلند اختر دیگر نیز داشت که حافظ شعر پدر بودند و هرکدام سیصد قصیده را حفظ داشتند، عبدالله بن اسحاق هاشمی که اشعار سید را جمع آوری نموده است، عم موصلی که اشعارسید را در مدح بنی هاشم جمع آوری نمود، حافظ ابوالحسن الدار قطنی، علی بن عمر متوفی ۳۸۵ که گویند حافظ دیوان سیدبود .....)، سید در ابتداء بر آئین کیسانی و قائل به امامت محمد بن خنفیه و معتقد به غیبت او بود .....، تا اینکه به برکت (انوار) امام جعفر صادق علیه السلام هدایت یافت و در دیدارهای مکرر که با حضرت داشت افکار کیسانیه را بدور ریخت)، که این واقعه را عبدالله بن معتز متوفی ۲۹۶، شیخ الامه صدوق متوفی ۳۸۱ و حافظ مرزبانی متوفی ۳۸۴ و شیخ ما مفید متوفی ۴۱۲ .....الی آخر که این موضوع را به تفصیل بیان نموده که سخن هر یک از این بزرگان کفایت در اثبات امر و رفع هر گونه شبهه می نماید .....، از جمله :

۱.سخن ابن معتز به اینکه ..... در آغاز کیسانی و .....، تا آنکه با جعفر بن محمد (ص) دیدار کرد و ..... که عقاید خوداصلاح و قصیده ای در این خصوص سروده است..... .

۲.گفتار صدوق: ایشان .....، با سلسله اسناد از صیان بن سراج از سید نقل می نماید که گفت (..... من قائل به غلو و معتقد به غیبت محمد بن علی ملقب به ابن حنفیه بودم و روزگاری را در این گمراهی بسر بردم، تا آنکه خداوند به عنایت امام صادق،جعفر بن محمد (ع) بر من منت نهاد و مرا از آتش دوزخ نجات داد و به راه راست هدایت کرد و چون دلایلی از آن امام دیدم، و بر من مسلم شد که او حجت راستین خدا بر من و بر همه خلق روزگار خود می باشد و امامی است که خداوند اطاعت و پیروی از او را واجب فرمود، پس از ایشان پرسیدم و گفتم ای پسر رسول خدا، درباره موضوع غیبت و وقوع آن اخباری به ما رسیده است پس به من بگوئید که این غیبت برای چه کسی واقع می شود، پس آن حضرت فرمودند امر غیبت برای ششمین فرزند من که دوازدهمین امام بعد از پیامبر است واقع می گردد و نخستین امام از این دوازده نفر علی بن ابی طالب و آخرین آنها قائم به حق، بقیه الله فی الارض و صاحب الزمان است، به خدا سوگند اگر او در غیبت خود به اندازه ای باقی بماند که نوح در قوم خود باقی ماند، از دنیا نمی رود مگر آنکه ظهور نماید و جهان را پر از عدل و داد نماید پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد و سید گفت چون این سخنان را از سرورم جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم به دست امام توبه کردم و قصیده ای سرودم که آغاز آن این است : (چون مردم را گمراه دیدم به نام خدا به جعفریان پیوسته و جعفری شدم، به نام خدا و به خداوند عرض کردم و یقین دارم که مرا می بخشد و می آمرزد و به آئینی به غیر از آنچه داشتم پیوستم و سرور خلایق، جعفر بن محمد مرا از دین قبلی ام برگرداند و من گفتم فرض آن است که من روزگاری را یهودی و یا نصرانی بوده ام و

اینک از آن آئین به سوی خدای مهربان آمده و اسلام می آورم و دیگر تا زنده ام غلو نمی کنم ..... و دیگر قائل نیستم آن زنده ای که در کوه رضوی است محمد حنفیه است .....،البته محمد حنفیه عنصری پاک از این خاندان بود که با آگاهی به همراه دودمان پاک و پاکیزه پیامبر، راه خویش را سپری نموده ..... الی آخر)، .....، پس با قطع و یقین هر کس که گمان برد، سید بر مذهب کیسانی باقی بود، دروغ پرداز و طاعن است، ابن شهر آشوب در مناقب خود از قول داوود رقی آورده است، به سید حمیری خبر دادند که در خدمت جعفر بن محمد صادق (ع) از تو ذکری به میان آمد و امام فرموده است که سید کافر است، پس سید خود را به محضر امام رسانیده و عرض کرد ای سرور من آیا من با این شدت علاقه ای که به شما (خاندان) دارم و دشمنی هایی که با دشمنان شما کرده ام کافرم ؟ امام فرمود این دوستی و دشمنی که اظهار می کنی برای تو سودی نخواهد داشت، چون تو به امام زمان خود کافری، آنگاه دست سید را گرفت و او را به داخل خانه ای برد که در آن قبری قرار داشت پس دو رکعت نماز خوانده و سپس با دست مبارکش بر قبر ضربه ای زد پس در این زمان آن گور شکافته شد و شخصی بیرون آمدکه خاک از سر و رویش می ریخت، امام صادق به او فرمود تو کیستی؟ گفت من محمد بن علی مسمی به ابن حنفیه هستم وآنگاه فرمود من کیستم، گفت تو جعفر بن محمد، امام روزگار و زمان خود بر مردم هستی، پس سید از آن خانه بیرون آمد واین ابیات را سرود:

(تجعفرت با اسم الله فیمن تجعفرا .....)، اما سخن اربلی در کشف الغمه که آورده است که سید رحمه الله علیه در ابتداء کیسانی مذهب بود ..... و چون امام جعفر صادق حق را به وی نشان داد .....، به مذهب شیعه اثنی عشریه قائل شد و این قصیده او، ترا به آئین راست و صحیح او آگاه می کند: (« تا کبوتران آواز می خوانند بر پیامبر و دودمان او درود و سلام باد، آیا آنان ستارگان آسمان و پرچم های جاویدان عزت نیستند، ای که سرگشته در گمراهی هستی آگاه باش که امیرالمومنین امام برحق است، همان که پیامبر خدا در روز غدیر خم در حضور خلق امامتش را اعلام فرمود، و نیز دومین پیشوای امر ولایت، حسن(ع)آن مایه امیدی است که بیت و مشعر و مقام به او تعلق دارد، سومین پیشوا حسین است که هر چقدر تاریکی ها بهم در آمیزند نور ماه وجودش، پنهان نمی ماند، و امام چهارم علی است آن پیشوای در راه حق، مجاهدی که قوام دین و دنیا به اوست وپنجم امام محمد است، آنکه خدا از او خشنود و در کارهای نیک صاحب مقام است، جعفر ششمین امام این خاندان نجیب و ماهی که درخشش بدر تمام در آسمان به نور اوست، بعدی موسی امام هفتم و او را مقامی است که بزرگواران روزگار را توانایی نزدیک شدن به آن نیست، علی هشتمین امام است که قبر او در سرزمین طوس خواهد بود، محمد زکی آن مرد صاحب شمشیر اما مترود ستمکاران، امام نهم، و آن دژ محکمی که بلد حرام (مکه) از فقدان او نالیده است امام دهم علی بن محمد است و حسن امام یازدهم، وجودی که نوربخش و چراغ راه قله های اوج کمال است و محمد زکی آن صاحب الزمان قائم و پناهگاه خلق دوازدهمین پیشواست، اینان مایه آسایش من در بهشت هستند و من همواره در زیر سایه پنج تن (آل عبا)هستم و السلام)، .....، در ادامه مطلب حضرت علامه نقدی بر یاوه های طه حسین مصری آورده، در اینکه گفته است (تناسخ از اواخر قرن اول در عرب معروف بوده و شیعه به این عقیده مانند حلول، رجعت، ..... گرایش دارد و .....) و سپس می فرماید : اگر این نسبت ساختگی از پیشینیان طه حسین .....، صادر شده بود مرا به تعجب نمی انداخت، اما شگفتا که این سخن از کسی صادر شد که خود را محقق ..... می داند، و این روزگار ما است که به بلای وجود این دکتر یاوه سرا و .....، و افراد مانند او گرفتار آمده که می خواهند گروه بزرگ و محترمی از جمعیت امت اسلامی را با نسبت کفرآمیز تناسخ و حلول خوار و زبون سازند تا گروه مخالف با تصور اعتقاد به کفر این دسته، آنان را دشنام دهند .....، و حال آنکه این شیعه و کتاب های اوست که از نخستین روز تا به امروز به کفر قائلان به تناسخ و حلول حکم کرده و نظر داده است .....،

رفتار سید با غیر شیعه:

سید برای مخالفان خاندان پاک پیامبر هیچ احترام و ارزشی قائل نبود و آنان را در همه جا انکار می نمود .....، اسماعیل بن ساحر گفت دو مرد از خاندان عبدالله بنت دارم، درباره برتری اصحاب بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله با همه جدال وستیزه می نمودند تا سرانجام به داوری اولین کسی که بگذرد رضایت دادند پس سید سر رسید و آنها در حالی که او را نمی شناختند به سوی او آمدند و اولین نفر یعنی همانکه علی را از تمامی صحابه برتر می دانست آغاز سخن کرد و گفت من و این مرد در این خصوص که بهترین مردم پس از پیامبر چه کسی است اختلاف کرده ایم و من گفته ام برتر از همه علی بن ابیطالب است، پس سید بلافاصله سخن او را قطع نموده و گفت مگر این زنازاده نظری به غیر از این دارد، پس حاضران خندیدند و مرد دوم از ترس لب فرو بست و پاسخی نداد و .....)، .... در حیات الحیوان جاحظ آمده است که سید حمیری، عایشه (رض) را به جهت نبردی که در روز جمل برای کشتار مسلمانان به راه انداخت سرزنش و او را به گربه ای تشبیه کرده که فرزندان خود را می خورد و در این باره سروده است: (..... عایشه در هودج نشسته و با دیگر شوم بختان، لشکر خود را به بصره هدایت کرد و او در مثل مانند آن گربه ای است که فرزندان خود را می خورد).

گزارشها و بزم آرایی های سید: ابوالفرج و دیگران از لطایف و نکته سنجی های سید اخبار فراوان نقل نموده اند که اگر جمع آوری گردد خود کتابی بزرگ خواهد شد که ما به ذکر اندکی از آن بسنده می کنیم:

(..... روزی سید در انجمنی نشسته و شعر می خواند اما حاضران گوش نمی دادند پس او چنین سرود (خداوند اشعار مرا درمیان این خران و گوسفندان و گاوان تباه کرد، اینان به سخنان من گوش فرا نمی دهند و چگونه این چهارپایان سخن انسان را می شنوند/ تا خاموشند انسان هستند و تا به حرف در می آیند به قورباغه های داخل گل و لای شبیه می شوند) .....، ابوالفرج نقل نموده است که سید از محدثی شنید که پیامبر در سجده بود که حسن و حسین بر پشت او سوار شدند و عمر (رض) گفت خوب مرکبی است مرکب شما و پیامبر (ص) فرمود، آنها نیز خوب سوارانی هستند، سید فوراً در این باره سرود (..... حسن و حسین به خدمت پیامبرآمدند و در دامان او بازی می کردند ..... بر دوش پیامبر نشستند و بر گردن او سوار شدند، چه نیکو مرکبی و چه خوش سوارانی ..... آیا به علی و هم به عثمان امید دارید این دو مایه امید سخت به هم مخالفند و نیز آیا به معاویه و پیروان او که خوارج نهروان را به وجود آوردند امیدوارید، در حالی که امام ایشان در رستاخیر آن پست فطرت مومن به شیطان است .....)، مرزبانی به اسناد خود نقل نموده است که در نزد منصور بودیم که سید وارد شد و منصور به او گفت آن قصیده را بخوان که در آن سروده ای: (معاویه و پیش از او عثمان سلطنتی یافتند که ساقط کردن آن کار آسانی نبود.....، او نیز پادشاهی را به یزید واگذار نمود و این گناه و عذابی و ستمی بود که به مردم روا داشت، خدا بنی امیه را خوار نماید که آنان بدترین جنایات و ستم را بر بندگان خدا روا می داشتند .....)، شیخ طایفه به اسناد خود روایت نموده است که محمد بن جبله کوفی گفت که سید و جعفر بن عفان طایی در نزد ما بودند سید به او گفت وای بر تو آیا در باره دودمان محمد چنین بدگویی می کنی .....، جعفر گفت بد نگفتم سید گفت اگر نمی توانی خوب مدح و ثنا کنی حداقل ساکت و خاموش باش ..... پس این قصیده را سرود (سوگند به خداوند و نعمتهای او (که انسان مسئول سخنان خویشتن است) که نهاد علی بن ابیطالب بر پارسایی و نیکویی سرشته شده است و او امامی است که بر همه امت برتری دارد ..... آنگاه که حرارت میدان جنگ، نیزه ها را به نمایش در می آورد و در آن زمان قوی ترین مردان در رفتن به میدان توقف می نمایند او است که به سوی حریف می شتابد در حالی که شمشیری بران و کشیده در دست دارد و به شیری شباهت دارد که از بیشه درآمده و میان فرزندان خود به راه افتاده است، .....، علی مردی است که میکائیل و جبرئیل در شب بدر بر وی سلام دادند / میکائیل با هزار فرشته و جبرئیل با هزار فرشته و پس از این دو، اسرافیل هم که در شب بدر به یاری پیامبر آمده بود همه آنها مانند آن پرندگان موسوم به ابابیل که به حمایت از خانه خدا آمده بودند، چون با علی روبرو شدند به وی

سلام کردند .....) پس گفت ای جعفر اینطور بایستی شعر بگویی پس جعفر سر سید را بوسید و گفت ای ابا هاشم تو پیشوا و ما پیرو تو هستیم .....، ..... سید ده تن از خلفاء بنی امیه و بنی عباس را درک کرد (۵ خلیفه اموی و ۵ خلیفه عباسی):

۱.هشام بن عبدالملک متوفی ۱۲۵ سید در آغاز خلافت او بدنیا آمد

۲.ولید بن یزید مقتول به ۱۲۶

۳.یزید بن ولید متوفی به ۱۲۶ (شش ماه حکومت)

۴.ابراهیم بن ولید متوفی ۱۲۷ (سه ماه حکومت)

۵.مروان بن محمد بن مروان حکم (معروف به مروان حمار یعنی مروان الاغ) مقتول به سال ۱۳۲ که با مرگ او حکومت بنی امیه به پایان رسید

۶.سفاج اولین خلیفه عباسی متوفی به ۱۳۶

۷.منصور متوفی ۱۵۸ سید در نزد وی حال خوش و زبانی آزاد داشت

۸.مهدی فرزند منصور متوفی

۹.هادی پسر مهدی متوفی

۱۰.هارون الرشید متوفی در سال ۱۹۳ پس از ۲۳ سال حکومت

مرزبانی گوید چون هارون الرشید به حکومت رسید به وی گزارش دادند که سید رافضی است پس او سید را احضار کرد و سید در پاسخ گفت اگر رافضی کسی است که بنی هاشم را دوست دارد و آنان را بر دیگران مقدم می شمارد من از این موضوع عذری نخواهم خواست و دست از آن بر نمی دارم ولی اگر غیر اینست من به غیر از این اعتقادی ندارم و چنین سرود(..... علی و ابوذر و مقداد و سلمان و عباس و عمار و عبداله برادران یکدیگرند اینان به سوی خدا فرا خوانده شدند و از خود علمی به یادگار گذاشتند پس حق علم را ادا کردند و خیانت نکردند ..... هیچ انسانی گفتار مرا درباره سبطین (حسن وحسین) انکار نخواهد کرد ..... ای علی محبت تو ایمان من و روی گرداندن از تو کفر من است اگر دشمنان این را رفض می دانند مرا به افکار و دین آنها اعتنایی نیست.....). سید الشعرا حمیری به سال ۱۰۵ در عمان ولادت یافت ..... و در بغداد درگذشت (حدود سال ۱۷۳)، مرزبانی با سند خود از ابن ابی حودان روایت کرده که من به هنگام مرگ بر بالین او حاضرشدم به غلامش گفت چون من از دنیا رفتم به انجمن بصریان می روی و آنان را از مرگ من آگاه می کنی و گمان نمی کنم که از آنها جز یک یا دو نفر بیایند، پس به جمع کوفیان برو و آنان را از وفات من آگاه کن و این قصیده را بر آنان بخوان که (ای مردم کوفه من از خردسالی تا کهنسالی و هفتاد سالگی دلباخته شما بوده ام ..... زیرا شما علی، وصی مصطفی را دوست دارید و ما را مصطفی و جانشین او و آن دو سید بزرگوار حسن و حسین و فرزندان آنان، که همنام پیغمبر یعنی محمد هستند، یعنی همان که آورنده آیات و سوره های قرآن است، از دیگر مردم بی نیاز می کند، علی همان پیشوایی است که امید رهایی از آتش سوزنده که بر دشمنان وی شعله ور است، با او است، پس شعرهای خود را برای شما فرستادم و خواستار آنم که چون از این دنیا به گور وارد شوم غیر از شما، دیگران یعنی منکران بصری و طرفداران پادشاهان ستم پیشه ای که قطعاً خوبان آنها هم بدکارند، به تشیع جنازه من حاضر نشوند پس مرا در پارچه ای سفید و بیرنگ و کم بها کفن کنید و ناصبیان نیز جنازه مرا تشیع نکنند چرا، چون اینها بدترین خلایق از بین زنان و مردان هستند. امید

است خداوند مرا به رحمت خود و بواسطه مدح و ثنایی که از وارستگان و برگزیدگان خلق اوکردم (یعنی آل محمد)، از دوزخ جاوید رهایی بخشد (پس ای غلام چون این اشعار را بر آنان بخوانی) به سوی من می شتابند و مرا تجلیل می کنند،چون سید مرد، غلام طبق دستور عمل کرد از بصریان سه تن با کفن و عطر آمدند و بقیه نیامدند اما از کوفیان گروه بسیاری که هفتاد کفن با خود داشتند رسیدند .....)، او رادر حادثه مرگش کرامتی جاویدان است که در روزگار ماندنی و تا ابد درصفحه تاریخ خواندنی است بشیر بن عمار گوید ..... که (در زمان مرگ سید با جمعی از کوفیان حاضر شدیم) پس سید به سختی افسوس می خورد و آه می کشید و چهره اش کاملاً سیاه شده و سخن نمی گفت تا آنگاه که به هوش آمد و دیدگان خود را باز کرده به جانب قبله و به سمت نجف اشرف نگاه کرد و گفت ای امیر مومنان آیا با دوست خود چنین می کنی این جمله را سه بار تکرار کرد پس به خدا قسم که رگه های سفید در پیشانیش ظاهر و مدام گسترش یافت تا چهره اش را فرا گرفت .....)، در اغانی چنین آمده (..... پس صورتش چون ماه سفید شد و این قصیده را سرود: (کسی را دوست دارم که چون یکی از دوستان او بمیرد در لحظه مرگ با بشارت و شادی از طرف او روبرو می شود و چون دشمن او که دیگری را دوست دارد بمیرد راهی به جز دوزخ نخواهد داشت، ای اباالحسن جان و خاندان و مال و آنچه دارم فدایت باد .....)، حسن بن عون گوید سید حمیری را در آن بیماری که از علت در گذشت عیادت کردم پس به هنگام مرگ نقطه سیاهی چون مرکب بر چهره اش نشست و زیاد شد تا همه صورت او را فرا گرفت پس از این پیشامد شیعیان حاضر اندوهناک و ناصبیان حاضر شادمان شدند و شماتت کردند، زمانی نگذشت که از همان جایگاه اول نقطه سفیدی پیدا شد و زیاد شد تا تمام صورت او را فرا گرفت و صورت اوسفید و تابان شد سید خندید و چنین سرود (آنان که می پندارند علی دوستانش را از هلاکت نمی رهاند دروغ گویان هستند، به خدا قسم که من به بهشت عدن درآمدم و خدا از گناهانم در گذشت، اینک دوستان علی را بشارت دهید و تا دم مرگ علی را دوست بدارید، پس از وی نیز به فرزندانش یکی پس از دیگری مهر بورزید، سپس دنباله گفتارش آورد اشهد ان لاآله الاّ الله حقاً حقاً و اشهد ان محمد رسول الله حقاً حقاً و اشهد ان علیّاً امیرالمومنین حقاً حقاً، اشهد ان لا آله الا الله و خودش دیدگانش را بست و جان او گویی شعله ای بود که خاموش شد و یا سنگی بود که فرو افتاد)،

(کلب گوید خدایا ما نیز به دین سید هستیم اشهد ان لا آله الاّ الله حقاحقا و اشهد ان محمد رسول الله حقا حقا و اشهد ان علیا امیرالمومنین حقا حقا، اشهد ان لا آله الا الله، اللهم تقبل منا خدایا سلام و درود و رحمت و رضوان ابدی خود را بر وجود پاک و مطهر سید حمیری نثار و ایثار بفرما و ما را نیز از برکت شفاعت او در دنیا و آخرت بهره مند بگردان آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

مهارت سید در علم (دین) و تاریخ:

هر کس بر موارد احتجاج سید حمیری و مضامینی که به شعر آورده است و نیز گفتگوهایی که با شخصیت های شیعه و سنی روزگار خود داشته است توجهی داشته باشد، به خوبی به وسعت و دامنه آگاهی وی در فهم معانی قرآن کریم و سنت شریف پی می برد و (مضمون) در می یابد که فهم او از روی بصیرت و آگاهی او و نه از روی اعتقاد تقلیدی بوده و .....)، که نمونه ای از آن در باب رجعت و گفتگوی او با قاضی سوار مذکور شد مرزبانی در اخبار خود آورده است که سید در روزگار هشام به حج رفته و کمیت شاعر را دید و بر او سلام کرد و (به سخن اعتراض) گفت آیا تو این ابیات را سروده ای (من نمی گویم عمرو ابوبکر که فدک و میراث دختر پیامبر را به وی نداده اند کافر شده اند (بلکه می گویم) فقط خدای داند که در روز رستاخیز که در پیشگاه او حاضر می شوند چه عذری خواهند آورد)، کمیت گفت آری من سروده ام ولی از بنی امیه تقیه کردم ولی در ضمن اشعار و گفتار من این گواهی هست که آنها

آنچه را که در تصرف و متعلق فاطمه بوده است را غصب کرده اند، سید گفت اگر دلیل نمی آوردی، جا داشت که ساکت بمانم، اما بدان که تو درباره حق فاطمه زهرا کوتاهی و قصور کردی، زیرا پیامبر فرموده است فاطمه پاره تن من است و آنچه او را غضبناک کند مرا غضبناک کرده و همانا که خدا از خشم زهرا به خشم می آید و از خشنودی او خشنود می شود، پس تو ای کمیت با پیامبر که فدک را به امر خدا به زهرا بخشید و امیرالمومنین و حسن و حسین و ام الیمن که نسبت به این واگذاری شهادت دادند، مخالفت کرده ای، بنابراین عمر و ابوبکر درباره زهرا حکم درستی نکرده اند و حال آنکه خداوند در کتاب خود می فرماید (یرثنی و یرث من آل یعقوب، و ورث سلیمان داوود). و چگونه است که آنها در به خلافت رسیدن ابوبکر، نماز او را به واسطه شهادتی که آن زن (عایشه) درباره پدرش داد که گفت (رسول خدا فرموده است فلانی را به نماز با مردم بگمارید) تصدیق می کنند، ولی گفتار فاطمه و علی و حسن و حسین را در امری چون فدک تصدیق نمی کنند و از بانویی چون فاطمه زهرا در دعوی او نسبت به پدر، بینه طلب می نمایند و آنوقت شاعری چون تو آن چنان شعری می سرایی؟ حالا گذشته از این تو چه می گویی درباره مردی که در حقانیت خواسته فاطمه و شهادت علی و حسن و حسین و ام الیمن قسم به طلاق می خورد به نظر تو طلاق چنین مردی چگونه است؟ کمیت گفت بر او طلاقی واقع نمی گردد سید گفت اگر بر عدم حقانیت آنان، قسم به طلاق بخورد؟ کمیت گفت طلاق واقع خواهد شد. زیرا آنها سخنی جز به حق نگفته اند سید گفت پس خوب در کار خود فکر کن کمیت گفت خدا را شاهد می گیرم که از گفتار خود تائب هستم و تو ای اباهاشم از ما داناتر و فقیه تر هستی)، همانگونه که مذکورگردید، سید گذشته از علم فراوان و کثیر در کتاب و سنت، در علم تاریخ نیز صاحب نظر بوده که کتاب (تاریخ الیمن) از او بجا مانده است، و نیز اشعار او گواه علم فراوان او در موارد عنوان شده بوده است و هر چه فضیلت و منقبت قوی تر و مهم تر بوده است سید در اشعار خود دقت و توجه بیشتری را لحاظ نموده است که حدیث غدیر، منزلت، تطهیر، طیر و ..... از آن جمله است.

اشعار او در باره حدیث دعوت:

و از آن جمله است اشعار مربوط به حدیث عشیره، که شان نزول این آیه مبارک است (و انذر عشیرتک الاقربین.....)، سید درخصوص حدیث این آیه که در آغاز نبوت پیامبر نازل گردیده، آورده است: (ای امیر مومنان، پدر و مادرم، آری پدر و مادر و خاندان و خانواده و دارایی و دختران و پسران و جانم، همه فدایت باد ای امام متقین، ای امین خدا و ای وارث علم اولین، ای وصی بهترین پیامبران احمد مصطفی، ای صاحب حوض و حفظ کننده آن از دیگران (یعنی غیر مومنین)، تو از خود مردم به مردم اولی تر و از همه آنان در دین خدا بالاتر و بهتری، تو در آن روز حاضر بودی، که پیامبر خویشاوندان خود که چهل تن و همه از عموزاده ها و از اشراف بودند را جمع نمود تا اگر هر کس از آنان زودتر دعوت خدا را قبول نمایند برادر و وارث علم و کتاب مبین او شود و این تو بودی که اعلام کردی و رسول خدا تو را برادر، وارث علم و کتاب مبین قرار داد .....، توقبل از این در حجابی از نور در پیشگاه خداوند ذوالعرش جای داشتی .....)، و همچنین در قصیده ای دیگر: (..... آری علی،در روزگاری که دیگران در کفر بسر می بردند هفت سال در آن روزگار دشوار و پرخوف و خطر که دیگران از آن خبر نداشتند را با پیامبر بسر برد و روزی که جبرئیل به پیامبر گفت خویشاوندان خود را بترسان .....، و تنها علی بود ..... که گفت من به خدا ایمان آوردم .....) و باز این قصیده از اوست : (..... علی آن کسی است که یکبار در روز وحی، آفتاب غروب کرده برای او برگشت و بار دیگر خورشید بابل که می رفت در افق غروب کند برای او بالا آمد و در آن روز که بر پیغمبر وحی آمد که خویشاوندان نزدیک خود را بترسان و آن حضرت به چهل تن پیر و جوانی که آمده بودند فرمود، من رسول خدا به سوی شما هستم و می دانید که دروغگو نیستم .....، علی به این کامیابی رسید و با ایمان آوردن به پیامبر بر همگان سروری یافت.).

حدیث نخستین دعوت در سنت و تاریخ و ادب:

این حدیث را گروه بسیاری از پیشوایان و حافظان حدیث از دو فرقه شیعه و سنی در صحاح و مسانید خود آورده اند .....، وهمه مورخان با دیده قبول بر آن نظر نموده و .....، و از سوی بزرگان شعر و ادب نیز به رشته شعر و نظم کشیده شده است، طبری در تاریخ خود به همین مضمون از علی بن ابیطالب روایت نموده است (..... که چون این آیه نازل شد رسول خدا مرا احضار نمود .....، چون همه جمع شدند، پیامبر فرمود تا آن خوراکی را که ساخته بودم بیاورم .....، قسم به خدایی که جان علی در دست اوست آن خوراک بقدری کم بود که اگر یکنفر از آن می خورد سیر نمی شد و چیزی برای دیگران نمی ماند ولی همه از آن خورده سیر شدند، و آنوقت پیامبر فرمود آن نوشیدنی را بده و من قدح شیر را آوردم و همگان نوشیدند تا سیر شدند و به خدا قسم، شیر به حدی کم بود که اگر یکی از آنها آن را می آشامید برای دیگری نمی ماند، پس چون رسول خدا اراده کرد تا با آنها گفتگو نماید ابولهب شروع به سخن کرد و گفت صاحب شما به جادو کردن شما اقدام کرد، پس آنها پراکنده شدند، فردا (مضمون) همین قضیه تکرار شد تا پیامبر بتواند باآنها سخن بگوید، بنابراین در نوبت دوم پیامبر فرمود، ای فرزندان عبدالمطلب همانا من جوانی را در عرب نمی شناسم که برای خاندان خود بالاتر از آنچه که من برای خاندان خود آورده ام، آورده باشد..... و خدای متعال مرا امر فرموده است تا شما را به سوی آن بخوانم، پس کدامیک از شما مرا بر این کار یاری می نماید، تا برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد، علی می فرماید: .....، من گفتم ای پیامبر خدا من وزیر تو در این کارم و آن حضرت گردنم را گرفت و فرمود این برادر ووصی و خلیفه من در میان شماست سخن او را بشنوید و او را اطاعت کنید، قوم خنده کنان برخاسته و با استهزا به ابوطالب گفتند محمد ترا امر می نماید که سخن فرزند خود را بشنوی و از او اطاعت کنی، که به همین مضمون ابوجعفر اسکافی، فقیه برهان الدین، ابن اثیر عماد الدین الدمشقی ..... این حدیث را در تالیفات خود آورده اند و از ابن تیمیه جای تعجب نیست که به ساختگی بودن حدیث حکم نماید زیرا وی مردی متعصب و کینه توز است، ..... و عادت وی انکار مسلمات و ضروریات..... است و زورگویی های او مشهور است .....، و در نزد او ملاک نادرستی هر روایت آن است که متضمن فضایل آل محمد باشد، پس حضرت علامه صورت های هفت گانه حدیث را مذکور و سخن و شعر انطاکی (روزنامه نویس مشهور مصری) را

درباره حدیث نقل و می فرماید، (..... و پیغمبر به خدمت برخاست تا غذا و خوراک گوارای آنان باشد، آنها غذاها راخوردند و شیر را نوشیدند و خداوند کفایت کننده بود چون خوراک همانطور که بود باقی ماند و به خدا سوگند که آن طعام به اندازه ای کم بود که گرسنه ای را سیر نمی کرد و این معجزه مصطفی بود و این سخن از علی است و ما از قول او بازگومی کنیم ..... کسی اجابت نکرد رسول خدا را مگر علی که فریاد زد من پاسخ گوی توام .....)، (مضمون) در ادامه حضرت علامه سخن اسکافی را به عنوان شاهد نقل و جنایاتی را که از سوی معاندین، از جمله از سوی طبری و ابن کثیر شامی و محمد حسین هیکل، ..... بر این حدیث رفته است را ذکر نموده و با دلایل متقن و محکم و قاطع، گفتار یاوه آنان را در موضوع، جوانی علی و عدم بلوغ وی ونیز قطع عمدی ادامه حدیث در گفتار رسول خدا را به علی علیه السلام که تو برادر و وصی و وارث من هستی .....، تشریح وآنها را ناشی از بی امانتی و خیانت به مسلمین دانسته است،

(کلب گوید اولاً این بی خردان که خود را مسلمان می دانند طعنی را بر رسول خدا و علی علیه السلام وارد نمودند. که آنرا ابولهب و سایر کفار قریش جایز ندانستند و آن عبارت از اینکه آنان هیچکدام بر جوانی علی و عدم استحقاق او در آنچه رسول خدا به ایشان از جانب خدا عطا فرموده بود را مورد ایراد قرار ندادند بلکه صرفاً بر حسب عادت جاهلیت امر و نهی از سوی پسر بر پدر را که در اسلام در صورت وجود اراده الهی عیب نیست را عیب دانسته و آن را موجب طعن پنداشتند و این خود دلالت بر آن دارد که عظمت درک و درایت و قدرت اندیشه علی علیه السلام در آن سن مورد تائید حتی این کفار بوده است و ثانیاً یاوه های این بی خردان در واقع طعن بر

رسول خدا محسوب می گردد، زیرا رسول خدا امر فرمود به آن موردی که این بیخردان آن را شایسته نمی دانند، به عبارتی دیگر درک خود را العیاذ بالله از رسول خدا هم بالاتر می دانند و ثالثاً طعن بر خداوند و کتاب او دارند و گویا هیچ زمانه قرآن نخوانده اندکه بدانند عیسی مسیح، در چه زمانی صاحب کتاب و نبوت گردیده و اینگونه امور الهی از نزد خداوند صادر و در علم او ثبت شده است و رابعاً دیوار حاشا کوتاه است قسم به خداوند علی اعلی که این جماعت کوردل اگر معجزه شق القمر را هم که در کتاب خدا به آن تصریح و اشاره شده است در صورتی که متضمن فضیلتی از فضایل خارج از حد احصاء مولایمان علی علیه السلام بود آن را به راحتی انکار و رد می کردند و اگر چیزی برعکس در آن احتمال فضیلت برای دیگران می دادند مانند همراهی ابوبکر در غار، آن را با بوق و کرنا جار می زدند و در حواشی آن سخن می گفتند هر آنچه می خواستند همانطور که با تأویل و توجیه بلاوجه همه جانبه سعی در کمرنگ جلوه دادن حدیث غدیر نمودند در حالی که کتاب خدا به آن تصریح و وضوح وقوع آن از معجزه شق القمر نیز آشکارتر است انا لله و انا الیه راجعون)

عبدی کوفی:

(آیا پرسیدن نشان خانه ویران یار، درد دائم عشقت را درمان می کند.....، پس درود مرا به قبری که در نجف است و بهترین انسان عرب و عجم را در بر دارد برسان، ..... و وصی والامقام و داماد بهترین پیامبر خدا را آواز ده و بگو: ای ابا حسن گوش فرا ده، آنها از فرمانت سرپیچیدند و به بدترین حالتی روی خود را از سوی تو برگردانیدند، راستی چرا اینکار را کردند و چرا از طریق نجاتی که تو روشنگر آن بودی برگشتند و چرا بر مسیر نابودی افتادند و چرا ترا از امر خلافت، که دست غاصب مردی قریشی زمام ناقه آن را گرفته بود محروم نمودند، آری آن مرد چنان زمام این ناقه را کشید که بینی آن را درید، او همان کسی است که تا دیروز از این کار فرار می کرد و راستی اگر دروغ نمی گفت چرا امروز با چنین جدیت خواستار آن گردید، و تو ای علی با بزرگواری بر این مصیبت صبر کردی زیرا شکیبایی در هنگام خشم بهترین عمل است تا سرانجام مرگ آن مرد را صدا کرد و فریاد خود را به گوش او رسانید و مرگ دعوت کننده ای است که چون کسی را دعوت نماید، البته پاسخ مساعد خواهد شنید، پس وی خلافت را به دومی بخشید و او را در ردیف خود سوار کرد، چه سوار و ردیف رسوایی، این دومی اولین کسی است که پیغمبر او را به بیعت با تو سفارش فرمود، اما او خیلی زود پیمان شکنی کرد، سومی نیز جامه خلافت را به تن نمود و مسائل جدی و مهم را به بازی تبدیل نمود و جاهلیت چهره زشت اول خود را دوباره نشان داد و گرگهای خونخوار به جان بیچارگان افتادند، .....، در غدیر خم آنگاه که احمد بر بار شتران قرار گرفت، آنان را از این جهالت ها نهی کرد و به مردمی که در پیرامون وی گرد آمده و یا در خدمت او نشسته و به سخنان وی گوش فرا داده و به سوی او می نگریستند، فرمود: ای علی برخیز که من مامور رساندن فرمان الهی ولایت به مردم هستم و این تبلیغ برای من سزاوارتر و بهتر است، آری من علی را به رهبری و راهنمایی پس از خود منصوب می کنم و علی بهترین صاحب منصب است.....، آری بیاد آور روز خیبر را که هیچ نیرویی نمی توانست مانع فرار عمر بن الخطاب از قوم یهود باشد و در آن روز پیامبر که از به خاک افتادن پرچم و سرنگونی آن و شکست او، به خشم آمده بود فرمود که فردا پرچم را به جوانمردی برگزیده می دهم که خدا و پیامبر او را دوست دارند و تو فردای آن روز، پرچم اسلام را با شوق به دوش گرفته و با سپاه انبوه و گمراه دشمن روبرو شدی که در بین آنها شیر مردانی با شمشیرهای درخشان و نیزه های سهمناک و غرق در آهن و فولاد حضور داشتند..... و تو به آرامی به نبرد پرداختی تا این ابر باریدن گرفت ..... آری تو را مناقبی است که شمارندگان از شمارش و نویسندگان از کتابت و نوشتن آن عاجزند، و از میان این مناقب منقبت (ردالشمس)، در آن زمانی که نماز خود را نخوانده بودی و آفتاب که نزدیک بود ازدیدگان پنهان شود، به خاطر وجود تو چنان برگشت که گویی شهابی در تاریکی درخشش ننموده و آفتابی غروب نکرده بودو در شان نزول سوره برائت نیز اخباری است که عجایب آن، از دیدگان مردم دور و نزدیک پنهان مانده و نیز در شب هجرت و رفتن پیامبر به غار ثور که تو با کمال آسایش در بستر آن حضرت خفتی، در حالی که

دیگران غرق در ترس و هراس بودند،آری تو برادر پیامبر هدایت کننده و یاور او و بیانگر حقی و در کتب آسمانی قبل هم مورد ستایش قرار گرفته ای، تو همسرپاره تن پیامبر و تنها نگهبان زهرا و پدر فرزندان نجیب او هستی، که در راه خدا کوشا و مجاهدند. .....، آری من از آن روز که مهر و محبت خود را به پای حسن و حسین ریختم، مرا رافضی خواندند و این لقب البته بهترین نام من است و درود و سلام خدای ذوالعرش، تا ابد بر روان فرزندان غمگسار فاطمه باد، آن دو فرزندی که یکی به زهر کشنده مسموم و دیگری باصورت خونین و خاک آلود به خاک رفت و پس از وی عابد زاهد امام سجاد و آنگاه آن باقرالعلم که به غایت طلب نزدیک شد و جعفر و فرزند او موسی و پس از آن امام نیکوکاری چون رضا و امام جواد عابد کوشا و عسکریین و مهدی که قائم آنان و همان صاحب امری که تشریف و ردای پاکیزه و سپید هدایت بر تن دارد و زمین را پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد، از عدل و داد مملو خواهد نمود و تمامی گمراهان و بدکاران را ریشه کن می فرماید .....، (ای علی) ای صاحب حوض زلال و پر آب کوثر، که دشمنان خود را از نوشیدن آن شربت گوارا، بازخواهی داشت من در راه عشق تو گروهی از دشمنان جسور تو را، با تابش اندیشه ها و گفتار منظم و قاطع خود کوبیدم و اندیشه های من در قالب شمشیر تیز و برّان شعر و ادب،داغ ننگ را بر پیشانی آنان زد.....)، ..... و ابن شهر آشوب نیز در مناقب خود، این سروده عبدی را نقل نموده است .....،

زندگانی شاعر:

ابومحمد سفیان (بن) مصعب عبدی کوفی، از شعرا خالص خاندان پاک پیامبر است.....، اشعار او متضمن ذکر بسیاری از فضایل و مناقب امیرالمومنین و خاندان پاک اوست، او همچنین در مصائب اهل بیت از سوز دل اشعار زیبا سروده و مرثیه گفته و من از او در غیر آل الله اشعاری ندیدم، امام صادق علیه السلام بنابرآنچه در روایت ثقه الاسلام کلینی، با سلسله اسناد درروضه کافی از عبدی آورده روایت نمود (..... که در مکه بر ابی عبدالله علیه السلام وارد شدم فرمود به ام فروه بگوئید بیاید و مصائبی را که بر جد مظلوم من وارد شده است را بشنود و حضرت ام فروه آمدند و در پشت پرده نشست پس امام فرمود حالا برای ما شعر و مرثیه خود را بخوان و من خواندم (فرو جودی بد معک المسکوب .....) که متعاقب این مرثیه سرایی زنان حرم آن حضرت شیون و گریه و زاری شدید نمودند .....)، و به همین مضمون از ابن قولویه و شیخ طایفه نقل گردیده و کشی در رجال خود از امام صادق نقل نموده که فرمودند: (ای گروه شیعیان شعر عبدی را به فرزندان خود بیاموزید که وی بر دین الهی مورد رضایت خداوند است، و شیوه کار عبدی چنان بود که روایتی را از امام علیه السلام در مناقب و فضایل اهل بیت اخذ و در حال و فی البداهه آن را به نظم درمی آورد، ابن عیاشی با سلسله اسناد از راوی نقل نموده که در محضر ابی عبدالله‌علیه السلام بودم که سفیان بن مصعب عبدی شرفیاب شد و به حضرت گفت فدای شما شوم درباره این سخن خداوند درکتابش که می فرماید (..... و علی الاعراف رجال یعرفون کلاً به سیماهم .....) شما چه می فرمائید حضرت فرمود ایشان اوصیاء دوازده گانه از آل محمد هستند که خدا را نمی شناسد، مگر آنکس که آنان را بشناسد و ایشان نیز او را شناخته باشند، عبدی گفت فدایت شوم اعراف چیست حضرت فرمودند بلندی هایی است از مشک معطر که رسول خدا و اوصیاء او(علیهم السلام) بر آن قرار می گیرند و همه را به چهره هایشان می شناسند، و آنگاه سفیان (عبدی) گفت آیا در این باره قصیده ای بگویم و آنوقت با اشاره و اجازه امام، قصیده خود را سرود: (..... ای ربعهم هل فیک لی الیوم مربع .....) ای خانه های محبوب آیا در اندرون شما، برای من امروز جایی و برای شبهای من به سوی شما جایگاهی هست.....، ای پیشوایان دین،شما در حشر و نشر صاحب سلطنت و در روز دهشتناک جزا، پناهگاهید و شما بر اعراف که تپه هایی از مشک است و به برکت شما بوی خوش از آن ساطع می شود، قرار دارید پس هشت نفر از شما بر عرش خدائید که فرشتگان آن را به دوش می کشند و چهار نفر دیگر در زمین به هدایت خلایق مشغولند .....)، من

حیث المجموع (با عنایت به آنچه مذکورگردید) .....، از ثقه بودن و جایگاه بلند عبدی در نزدبزرگان مذهب و از اینکه وی را اینگونه در علم و دین بزرگ شمرده اند آگاهی حاصل می گردد.

نبوغ عبدی در ادب و حدیث:

..... ابوالفرج در اغانی روایت نموده است که سید الشعراء سید حمیری و عبدی در انجمنی حضور داشتند و سید چنین سرود (..... انی ادین بمادان الوصی ..... من در کشتن آنانی که در خریبه فرود آمدند با علی وصی هم عقیده ام و نیز به آئین او درروز نهروان همدست و هم داستان هستم) عبدی گفت سید درست نگفته ای اگر همدست باشی مانند او خواهی بود پس چنین مگو بلکه بگو (..... و تابعت کفه کفی ..... یعنی تابعیت می کند از دست او، دست من) تا پیرو او باشی نه شریک او.سپس سید گفت من از همه مردم در شعر بالاترم مگر عبدی و لذا آنکس که در شعر عبدی تدبر و فکر نماید به پایگاه بلندی در میان پیشتازان رجال حدیث و بهره مندان از او آگاه می شود و عبدی را در صف اولین جمع آورندگان احادیث پراکنده ودشوار ..... می بیند.....، بر تاریخ دقیق ولادت و درگذشت عبدی وقوف حاصل نشد ..... اما (تولد وی) بنابر نقل کشی ۱۶۰هجری و بنابر نقل نجاشی ۱۶۱ هجری بوده و .....، او تا اواخر روزگار حمیری می زیسته است.....

قصیده ای از قصاید عبدی:

(..... ما حدیثی را روایت کردیم که دیگر راویان نیز آن را می دانند، که مردی نزد عمربن خطاب آمد و گفت عده طلاق کنیزان چقدر می باشد، او به حیدر گفت ای علی بگو عده طلاق کنیزان چقدر است، علی مرتضی با دو انگشت خود اشاره فرمود و عمر روی به جانب سائل کرده و گفت (دو طهر)، آنگاه برگشت و به سوال کننده گفت آیا این مرد را می شناسی گفت نه. گفت این علی عالی است، عکرمه نیز در خبری که در آن هیچ شک و شبهه ای نیست آورده است که ابن عباس برگروهی که علی را سب و لعن می کردند گذشت، حیرت کرد و گریست و با خشم به آنان گفت، کدام یک از شما خدای جل و اعلی را لعن می کند پاسخ دادند از چنین کاری به خدا پناه می بریم، پس گفت کدام یک از شما پیامبر را ناسزا میگوید و بر آن جرات دارد، گفتند از چنین کاری به خدا پناه می بریم، گفت کدام یک از شما علی آن بهترین خلق روی زمین را دشنام و ناسزا می گوید، گفتند ما چنین عملی انجام می دهیم. گفت: بخدا قسم من از محمد مصطفی شنیدم هر کس علی را سب (لعن و ناسزا) نماید مرا سب کرده و هر که مرا لعن و سب و ناسزا نماید خدا را سب و ناسزا گفته است و سخن را تمام کرد، آری محمد و برادر او علی و دختر او فاطمه و فرزندان او بهترین خلق، از پیاده و سواره اند و پروردگار ما که خالق خلایق و خالق آنان بر روی زمین است، بر آن خاندان سلام و درود فرستاده و آنان را طهارت و پاکی بخشید و آنها را از میان مردم انتخاب و اختیار نموده و البته اگر آنها نبودند آسمان را نمی افراشت و زمین را نمی گسترانید و خلایق جهان را خلق نمی کرد، این خداوند است که عمل بنده ای را نمی پذیرد، مگر آن زمان که از روی اخلاص، دل به مهر و محبت آنان ببندد و نماز نمازگزار کامل نمی شود و دعای دعاکننده بالا نمی رود مگر به ذکر صلوات بر آنها و اگر آنها بهترین مردم روی کره زمین نبودند جبرئیل در زیر کساء به ایشان نمی گفت آیا من از شما نیستم و چون گفتند آری، پس به آسمان ها بالا رفت و بر فرشتگان سرافرازی کرد و آگاه باشید اگر بنده ای تمام اعمال بندگان نیک روزگار را جمع آوری و با آن نزد پروردگارحاضر شود ولی دوستدار علی نباشد، آن اعمال او بی اثر بوده و با صورت در شعله آتش (دوزخ) افکنده خواهد شد، وجبرئیل چون فرود آمد از قول آن دو فرشته ای که همیشه همراه انسان ها و کاتب اعمال او می باشند گفت که ما هرگز از علی پاک نهاد لغزش و یا خطایی ندیده و ننوشته ایم).

(کلب گوید پس به متن حدیث که مورد اتفاق نظر است دقت نما، خواهی دید که چگونه دلالت بر عصمت و معصوم بودن و حقانیت علی علیه السلام دارد حالا این کلام و مانند آن را می بینی که چگونه مایه آزمایش خواهد شد تا معاندین تا می توانند در تأویل و توجیه بلاوجه و رد آن کتاب بنویسند و کسی نیست از این جماعت سؤال نماید چرا انکار، و چرا اصرار در انکار و چرا عصیان و آیا این انکار و این عصیان این آیات کتاب خدا را در ذهن تداعی نمی فرماید: و اذ قال ربک للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الاّ ابلیس و .....) لازم به ذکر است احادیثی که در این قصیده به آنها اشاره شده است در احادیث عامه نیز نقل گردیده که از جمله آنکه: حافظ دارقطنی و ابن عساکر هر دو روایت نموده اند که دو مرد به نزد عمر بن خطاب آمدند و از او درباره طلاق کنیز سوال کردند ..... پس عمر گفت آیا می دانید او کیست گفتند نه. گفت این علی بن ابیطالب است و من گواهی می دهم که از رسول خدا (ص) شنیده ام که می فرمود براستی که اگر آسمان های هفتگانه و زمینهای هفتگانه را در کفه ای قرار دهند و ایمان علی را در کفه ای دیگر، ایمان علی سنگین تر است زمخشری با همین مضمون، گنجی و خطیب الحرمین خوارزمی و طبری .....، نیز آن را روایت نموده اند. و نیز حدیث ابن عباس که عبدی می گوید (قد روی عکرمه فیخبر .....)، ابوعبدالله ملا در کتاب سیره خود از ابن عباس روایت نموده که او در روزگار نابینایی خود بر گروهی عبور می کردکه علی را سب می کردند به شخص همراه خود گفت اینها چه می گویند گفت علی را دشنام می دهند، ابن عباس گفت مرا به سوی آنان ببر و او برد پس ابن عباس روی به آنها نمود و گفت کدام از شما خدای عزو جل را سب می کنید، پاسخ دادند سبحان الله هر کس که خدا را لعن کند شرک ورزیده است، پس گفت کدام یک از شما رسول خدا (ص) را دشنام می دهدآنها گفتند سبحان الله هر کس پیامبر خدا را دشنام دهد کافر شده است، گفت کدام یک از شما به علی بن ابی طالب سب و ناسزا می گوید پاسخ دادند ما این کار را انجام دادیم، ..... ابن عباس گفت خدا را گواه می گیرم و شهادت می دهم که از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می گفت هر کس علی را سب کند مرا سب کرده و هر کس مرا سب کند خدای عزوجل را سب کرده و هر کس خدا را لعن کند خداوند او را با صورت در آتش (دوزخ) سرنگون خواهد کرد و سپس از آن گروه روی برگردانید و به عصاکش خود گفت ببین چه می گویند گفت دیگر چیزی نمی گویند گفت، آن زمان که من سخن می گفتم چهره های آنان را چگونه دیدی، گفت با دیدگان سرخ رنگ خود، چون بزی که به کارد بزرگ قصابی نگاه می کنند به تونگاه می کردند، ابن عباس گفت پدرت فدای تو باد دیگر چه بود، اضافه کن او گفت با پلک های افتاده از گوشه چشم، چون ذلیلی که به عزیزی نگاه کند به تو نگاه می کردند، پس ابن عباس گفت پدرت به فدای تو باز هم بگو. عصاکش گفت من دیگر سخنی ندارم ابن عباس گفت من خود دارم (احیاهم عار علی امواتهم و المیتون فضیحه للغابر) (زندگان آنها ننگ بر مرده های آنان و مرده های آنان موجب رسوایی بازماندگان آنها هستند)، این خبر را محب الدین طبری و گنجی ..... ودیگران نقل نموده اند.

(کلب گوید پس تو به اعمال و جنایت های این معاویه خبیث بدتر از ابلیس نظر کن که چگونه امت اسلام را با القائات شیطانی خود فریب داد و موجب گردید تا مسلمانان گمراه شده و یک عمر به وصی رسول خدا و برادر پیامبر و افضل امت که همه حتی خلفاء ماضی اقرار به عظمت وجود او داشته اند سب و لعن نموده و شیعیان او را در سرتاسر بلاد اسلامی اعم از مرد و زن و کودک قتل عام نمایند و این کینه توزی و عداوت را در بین مسلمین نهادینه نماید تا جایی که موجبات قتل و کشتار را تا قرون بعد و تا این زمان فراهم آورد و .....، با این وجود هنوز عده ای باشند که اعمال شیطانی این خبیث خونخوار راتأویل و توجیه نمایند آنهم به قیمت دوزخی نمودن خود و شرکت در جنایات مرتکب شده او با این رضایت و اعوان و انصاراو لعنه الله والملائکه والناس علیهم اجمعین).

حدیث فضیلت اشباح پنج گانه:

(..... محمد و صنوه و ابنته .....)، ابی هریره از پیامبر (ص) آورده است که فرمود چون خدای تعالی آدم ابوالبشر را آفرید و از روح خود در او دمید، آدم متوجه جانب راست عرش شد و پنج شبح را که در رکوع و سجود و در میان نور بودند ملاحظه کرد و سوال کرد خدایا آیا پیش از من دیگری را از خاک آفریده ای، پس خداوند فرمود نه ای آدم، گفت پس این اشباح پنج گانه که در هیئت و صورت خود می بینم چه کسانی هستند، خداوند فرمود اینان پنج تن از فرزندان تو هستند که اگر نبودند ترا نمی آفریدم و آگاه باش این پنج تن هستند که نام های ایشان را از اسماء خود در آورده ام، اگر ایشان نبودند بهشت و دوزخ، عرش و کرسی، آسمان و زمین، فرشتگان و انس و جن را نمی آفریدم، پس من محمودم و این محمد است و منعالی ام و این علی است و من فاطرم و این فاطمه است و من احسانم و این حسن است و من محسنم و این حسین است، به عزت خود سوگند می خورم که هیچ کس به سوی من نمی آید که به اندازه خردلی کینه ایشان در دلش باشد مگر آنکه او رادر دوزخ اندازم و باک ندارم، پس ای آدم اینان برگزیده من هستند و به واسطه آنها نجات می دهم و به خاطر آنها هلاک می کنم، پس چون تو را نیازی باشد به آنان متوسل شو، پس پیامبر فرمود ما کشتی نجاتیم که هر کس به آن پیوست نجات یافت و هر کس روی گردانید، نابود شد و هر کس را نیازی به خداوند باشد، او را به واسطه ما اهل بیت بخواند)، این روایت را حمویی در فراید و خطیب خوارزمی در مناقب و نیز حدیث (کشتی نجات) را حاکم در المستدرک با قید صحت از ابی ذر روایت نموده که عین عبارت چنین است (مثل اهلبیتی فیکم مثل سفینه نوح، من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق)، که این روایت را هم خطیب هم در تاریخ خود و بزار و ابن جریر و طبرانی و ابونعیم و ابن عبدالبر و محب الدین طبری، .....، گروه بسیاری دیگر نیز نقل نموده اند و امام شافعی در اشعار زیر به همین حدیث اشارت دارد (..... رکبت علی اسم الله فی سفن النجا و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل ..... یعنی سوار شدم به نام خدا بر کشتی های نجات که آنها اهل بیت رسول خدا، خاتم انبیاء هستند، که این وسیله نجات، همان ولایت آنان است و ما مامور به چنگ زدن به ریسمان آنان که همان ریسمان الهی هستند هستیم .....).

حدیث قبولی اعمال به ولایت:

شعر عبدی (لایقبل الله لعبد عملا / حتی یوالیهم با خلاص الو لا .....)، ابن عباس در حدیث خود از رسول خدا روایت فرمایدکه فرمودند (..... اگر مردی بین رکن و مقام به نماز و روزه بایستد و پس از آن خدا را ملاقات نماید در حالی که دشمن اهل بیت باشد داخل در آتش دوزخ خواهد شد.)، حاکم این حدیث را در المستدرک نقل نموده و ذهبی نیز در تخلیص خودآن را صحیح می داند، و طبرانی در الاوسط از قول سبط شهید علیه السلام از رسول خدا نقل کرده است که فرمود (.....مودت ما اهل بیت را رها مکنید زیرا هر کس خدای عزوجل را ملاقات کند در حالی که ما را دوست داشته باشد به شفاعت ما داخل بهشت خواهد شد و سوگند به آنکه جانم به دست اوست که عمل بنده برای او سود نخواهد داشت مگر آنکه عارف به حق ما باشد). هیثمی در مجمع و ابن حجر در صواعق و محفوظ در اعجب و نبهانی در شرف و حضرمی در .....، این حدیث را نقل و حافظ سمان در امالی خود آن را با سلسله اسناد از رسول خدا چنین آورده است که فرمود (..... اگر بنده ای هفت هزار سال که عمر دنیا است خدا را عبادت نماید و سپس به سوی خدا رود در حالی که دشمن علی و منکر حق او و شکننده پیمان ولایت او باشد خداوند خیر به او نرساند و او را محروم گرداند)، و نیز قرشی در شمس الاخبار خود، این روایت را نقل و خوارزمی نیز در مناقب خود از پیامبر(ص) آن را روایت نموده است که فرمود به علی .....، (یا علی اگر بنده ای به مدتی که نوح در میان قوم خود زندگی کرد خدا را پرستش نماید و به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و آن را در راه خدا انفاق کند و عمر او آنقدر طولانی شود که بتواند هزار سال پیاده به حج رود و سپس در بین صفا و مروه مظلوم کشته شود ولی ترا دوست نداشته باشد بوی بهشت نشنود و به آن داخل نگردد.) و نیز از ام سلمه نقل گردیده که گفت، رسول خداصلی الله علیه و آله به من فرمود: ای ام سلمه آیا او را می شناسی من گفتم آری این علی ابن ابی طالب است، فرمود اخلاق او اخلاق من و خون او خون من و این از گنجینه دانش من است، پس بشنو و آگاه باش که اگر بنده ای از بندگان هزار سال، خدا را بین رکن و مقام عبادت کند ولی با

کینه علی و عترتم، خدا را ملاقات نماید خدای تعالی در روز رستاخیز او را با صورت در آتش دوزخ اندازد)، .....، حافظ گنجی نیز این حدیث را از (طریقی دیگر) آورده و سپس تاکید دارد که این حدیثی است که سند آن در نزد اهل نقل و روایت مشهور است و ابن عساکر در تاریخ خود این حدیث را از جابر نقل می نماید که رسول خدا به علی علیه السلام فرمود، (..... یا علی اگر کسی از امت من آنقدر روزه بگیرد تا گوژپشت شود و اگر آنقدر نماز بخواند تا چون زه کمان لاغر شود ولی ترا دشمن باشد خداوندا او را به آتش دوزخ می اندازد)، این حدیث را گنجی، ابن مغازلی، قرشی، حمویی و ..... و بسیار دیگر از محدثین نیز نقل نموده اند. نماز جز به سلام بر آل محمدتمام نیست:

(کلب گوید مفاهیم این روایات دلالت بر آن دارد که خداوند دوستی آنان را مانند دوستی زیبایی ها و گل وریحان و ..... و دوستی خیر و عدالت و محبت .....، براساس فطرت قرار داده است و بدیهی است هر کس دوستدار خوبی وخیر نباشد البته جایگاه او را در دوزخ جاوید خواهد بود)

حدیث صلوات بر محمد و آل محمد:

سخن عبدی (ولایتم لامر ء صلاته / الا بذکر اهم .....)؛ جناب عبدی در این بیت اشاره دارد به اینکه ما به درود فرستادن بر آل پیامبر در نماز ماموریم و در این مقام اخبار و روایات .....، بسیاری در متون فقه و تفسیر و حدیث می توان ملاحظه نمود، ابن حجر در صواعق خود ضمن ذکر آیه شریفه (..... ان الله و ملائکه یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما.....)، چند خبر صحیح را که درباره آن وارد شده است را بیان و نقل نموده است که چون از پیامبر درباره چگونگی سلام بر حضرتش، سوال کردند حضرت صلوات بر آل خود را قرین به صلوات بر خود قرار دادند و لذا ابن حجر می گوید این امر دلیلی است ظاهر بر اینکه مراد از این آیه صلوات بر خاندان و بقیه آل پیامبر هم هست، به این دلیل که پس از نزول آیه، درباره سلام بر آل پیامبر، از رسول خدا پرسش کردند و پاسخ یاد شده را دریافت نمودند و جواب داده شده هم دلالت بر آن دارد که سلام بر آل پیامبر واجب و وظیفه است و خاندان پیامبر در این امر قائم مقام، پیامبر هستند، زیرا مقصود از صلوات بر رسول خدا، مزید تعظیم اوست و بزرگداشت خاندان او نیز مزید بر این تعظیم خواهد بود. و بهمین دلیل است که وقتی ایشان در زیر کساء گرد آمدند، پیامبر فرمود (خدایا اینها از من و من از ایشان هستم پس صلوات و رحمت و آمرزش و خشنودی خود را بر من و آنان قرار بده)، پس این دعا مستجاب شد و خداوند بر آنان همراه با درود بر پیامبر صلوات فرستاد و در اینجا نیز از مومنین خواست تا همراه با صلوات بر پیامبر بر آل او نیز صلوات بفرستند و نیز روایت کرده اند که پیامبر فرمود (لا تصلوا علی الصلاه الابتر)، یعنی بر من درود ناتمام نفرستید گفتند درود ناتمام چیست فرمود اینکه بگویید (اللهم صلی علی محمد) و بس کنید، بلکه باید بگویید (اللهم صلی علی محمد و آل محمد)و سپس ابن حجر به نقل این شعر از شافعی پرداخته که (..... یا اهل بیت رسول الله حبکم / فرض من الافی القرآن انزله /کفاکم من عظیم القدیر انکم / من لم یصل علیکم لاصلاه له)، یعنی ای اهل بیت رسول خدا محبت شما واجب شد از سوی خداوند در قرآنی که نازل فرمود و کفایت می فرماید از عظمت منزلت شما همینکه، هر کس صلوات بر شما نفرستد نمازش درست نیست)، ..... و رازی نیز در تفسیر خود سلام در تشهد سلام را دلالت بر علو مقام اهل بیت دانسته و ..... می گوید آل محمد در پنج چیز با پیامبر برابرند، (در صلوات تشهد، در سلام، طهارت، حرام بودن صدقه بر آنان و در محبت)، ..... و محب الدین طبری در ذخایر از جابر (رضی الله عنه)، روایت نموده است که می گفت اگر نمازی اقامه می کردم که در آن بر محمد و آل محمد درود نمی فرستادم آن نماز را پذیرفته نمی دانستم.

(کلب گوید در کتاب تفسیر خود اثبات نمودیم که آیه شریفه ان الله و ملائکه .....، فعل خداوند و ملائکه و امر بر مؤمنین، با توجه به عدم هرگونه قید و شرط برای انجام آن، افاده بر ابدیت انجام آن صلوات برای رسول خدا و به تبع برای ذوالقربی داشته و دلیل قاطع بر عصمت آنان محسوب می گردد.)

دعا با صلوات بر آل محمد پذیرفته است:

و این گفتار عبدی (..... و لا یزکو الدعاء .....)، اشاره به حدیثی دارد که دیلمی آن را از رسول خدا (ص) نقل نموده است که فرمود: (دعا در حجاب است تا آن زمان که بر محمد و خاندان او درود فرستاده شود و بگویند اللهم صلی علی محمد و المحمد)، ..... به همین مضمون دیلمی در صواعق، طبرانی، بیهقی و ابن عساکر و ..... نیز در آثار خود این روایت را نقل نموده اند.

فرشتگان نگهبان علی بر دیگر ملائکه فخر فروشی می نمایند:

و حدیث این سخن عبدی در شعر او که می گوید: (و ان جبرئیل .....) را حافظ خطیب بغدادی در تاریخ خود از عمار یاسر آورده است که رسول خدا فرمودند: (همانا دو فرشته نگهبان علی بن ابیطالب بر دیگر فرشتگان نگهبان در این موضوع که باعلی بن ابیطالب بوده اند افتخار می کنند زیرا آنان (خبر) کاری که موجب خشم خدا باشد را (در روایتی هرگز) به سوی خدا بالا نبرده اند). ابن مغازلی، خوارزمی، قرشی و ..... نیز این روایت را در کتب خود آورده اند.

شعر دیگری از عبدی: (دودمان محمد نبی (ص) اهل فضیلت و منقبت هستند / ..... دوستی آنان در قرآن واجب گردیده / آنان صراط مستقیم هستند و البته عده ای که در این راه (رفته و) رستگارند و عده ای دیگر منحرف (و بدبخت) / صدیقه زهرا را برای علی صدیق که صاحب شرف در نسبت است آفریده اند / و هر یک از این دو پاک نهاد دیگری را برای همسری خود انتخاب کرده است / و نام این دو در سایه عرش خدا و میان یک سطر کنار یکدیگر آمده / و خدا عهده دار عقد زناشویی آنان و جبرئیل خطبه خوان آن شده است / مهریه و کابین زهرا موهبتی است برتر از همه مواهب، که یک پنجم زمین قرار داده شد و نثار او (هدیه) از بار (میوه) پاک و پاکیزه و شاداب درخت طوبی بود).

(کلب گوید ببین که خداوند چگونه یک پنجم زمین را مهریه سیده نساء العالمین فاطمه زهرا قرار داد و هر که را که فاطمه از او راضی نباشد راه رفتن و دیگر اعمال عبادی او بر روی زمین حرام است. و این به منزله همان تفویض اختیار از سوی خداوند است که هر که را خداوند از از او راضی نباشد راه رفتن او و دیگر اعمال عبادی او حرام است و این است معنی دیگر خدا به غضب فاطمه غضب می نماید و به رضای اورضا می شود).

احادیث مرتبط در این شعر: الصادقون: این کلمه اشاره دارد به روایتی درباره این قول خدای رحمان تعالی: (یا ایهاالذین آمنوا اتقوالله و کونوا مع الصادقین) از طریق حافظ ابونعیم و ابن مردویه و ابن عساکر و ..... وگروه بسیار دیگر از محدثین از جابر وابن عباس نقل گردیده است در تفسیر این قول خداوند تعالی که با راستگویان باشید، یعنی با علی بن ابی طالب باشید این روایت را با همین مضمون گنجی شافعی و حافظ سیوطی و سبط ابن جوزی و .....، در آثار خود نقل نموده اند.

سابقون خاندان پیامبر هستند:

و این سخن عبدی (..... الاسبقون الی رغائب .....) اشاره به آیه (..... السابقون السابقون اولئک المقربون .....) دارد و این آیه درباره علی علیه السلام نازل گردیده است، ابن مردویه از ابن عباس نقل نموده است که این آیه درباره حزقیل (مومن آل فرعون)، حبیب نجار (که ذکرش در سوره یس آمده) و علی بن ابیطالب نازل گردیده و هریک از این سه نفر پیشگامان امت خود بوده اند و البته علی از همه

آنان افضل تر است، در عبارت ابن ابی حاتم بجای حزقیل نام یوشع بن نون آمده است و به همین مضمون این روایت را دیلمی، طبرانی، ابن ضحاک و ثعلبی ..... در آثار خود نقل نموده اند.

وجوب مودت و دوستی این خاندان یعنی آل محمد (ص):

و این سخن عبدی: (..... فولاهم فرض من .....) اشاره است به قول خداوند تعالی در قرآن که می فرماید: (قل لا اسئلکم علیه اجرا، الا الموده فی القربی و من یقترف حسنه نزدله فیها حسنها .....)، که البته در کتب و آثار و احادیث بزرگان دین سخنان فراوانی در خصوص این آیه می توان یافت که مجال گسترش سخن در این باره نیست، به عنوان شاهد: احمد در مناقب، ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه واحدی و ثعلبی و ابونعیم و بغوی .....، به سلسله اسناد خود از ابن عباس آورده اندکه چون این آیه نازل شد گفتند ای رسول خدا این نزدیکانی (خویشاوندان) که مودت آنان بر ما واجب شده است، چه کسانی هستند. فرمود (علی، فاطمه و دو فرزندان آنها) هستند، طبری، زمخشریی، حمویی، نیشابوری، ابی طلحه شافعی، رازی،ابوسعود، ابوحیان، شفی، هیثمی، ابن صباغ، حافظ گنجی و قسطلانی، ..... با همین مضمون این روایت را در آثار خود نقل نموده اند .....، حافظ ابوعبدالله ملا، در سیره خود آورده است (که رسول خدا (ص) فرمود، همانا خداوند پاداش مرا مودت خاندانم قرار داد و من در فردا (قیامت) از شما (در این باره) سوال خواهم کرد.)، این روایت را محب الدین طبری، ابن حجر و..... نیز در آثار خود نقل نموده اند. از جابر بن عبداله انصاری نقل گردیده که گفت عربی به خدمت رسول خدا آمد و گفت یا محمد اسلام را بر من عرضه کن فرمود: شهادت بده به اینکه لا الله الا الله و محمد رسول الله عرب گفت برای این کار خودپاداش هم می خواهی، حضرت فرمود به غیر از مودت به خویشان، چیزی نمی خواهم، عرب گفت خویشان من یا خویشان خود. فرمود خویشان من. عرب گفت بیا تا با تو بیعت کنم به اینکه هر کس تو و خاندان تو را دوست ندارد بر او لعنت خدا باشد، پس پیامبر فرمودند آمین

(کلب گوید ما از طرف حضرت علامه و همه مومنین و مؤمنات از اول خلقت تا آخر خلقت به رسول خدا صلی الله علیه و آله تأسی نموده و همه با هم می گوییم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

و نیز حافظ طبری، ابن عساکرو حاکم حسکانی به چند طریق از ابی امامه باهلی نقل نموده اند: که رسول خدا فرمود (همانا خداوند پیامبران را از چند درخت آفرید و مرا از یک درخت خلق کرد، پس من ریشه آن درخت و علی شاخه آن و فاطمه برگ آن و حسن و حسین میوه های آن هستند پس هر کس به شاخه ای از شاخه های آن درآویزد رستگار شود و هر کس آن را رها کند فرو افتد واگر بنده ای هزار سال و پس از آن هزار سال و پس از آن هزار سال دیگر در بین صفا و مروه خدا را عبادت کند و محبت ما را درک نکند، خدا وی را با صورت در آتش دراندازد و سپس این آیه را تلاوت فرمود (قل لا اسئلکم علیه اجراً الا الموده فی القربی))، گنجی نیز در کفایه این حدیث را نقل نموده و همچنین احمد و ابن ابی حاتم، از ابن عباس درباره این قول خداوند آورده اند که (و من یقترف حسنه)، منظور مودت آل محمد است)، ثعلبی، ابن صباغ مالکی و ابن مغازلی، ابن حجر و سیوطی،..... نیز این روایت را در آثار خود نقل نموده اند. و این شیخ ابن حیان از علی علیه السلام آورده است که فرمودند (درباره ما آل محمد آیه ای است که مودت ما را حفظ نمی کند مگر آن کسی که مومن است) و سپس این آیه (قل لا اسئلکم .....)، راتلاوت فرمود.، و ابی طفیل گفت حسن بن علی برای ما خطبه خواند و از امیر المومنین علی (رض) بنام خاتم اوصیاء و وصیانبیاء و امین صدیقین و الشهداء، یاد کرد و سپس فرمود مردی از بین شما رفت که پیشگامان بر او پیشی نگرفتند و گذشتگان به او نرسیدند، پیامبر خدا پرچم اسلام را به او داد، در حالی که جبرئیل از جانب

راست و میکائیل از جانب چپ او می جنگیدند تا خدا وی را پیروز گرداند .....، من از خاندانی هستم که خداوند پلیدی و ناپاکی را از آنان زدوده است و من از آن دودمانم که خداوند دوستی و ولایت آنها را در قرآنی که بر محمد (ص) نازل فرموده است بر همه واجب دانسته و فرموده است (قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی)، و به همین مضمون، در عبارت حافظ زرندی است که آورده: ..... (و من یقترف حسنه نزدله حسنا، اقتراف حسنه همانا مودت ما خاندان است)، این روایت را بزار و طبرانی و ابوالفرج و ابن ابی الحدید ..... نیز در آثار خود آورده اند. و طبری در جلد ۲۴ تفسیر خود نقل نموده است که چون امام سجاد علی بن الحسین (رض) را اسیر کرده و به شام آوردند و او را بر دروازه دمشق متوقف نمودند مردی از اهل شام برخاست و گفت: خدا را شکر که مردان شما را کشت و شما را درمانده و به این قضیه خاتمه داد، پس علی بن الحسین (رض) فرمود آیا قرآن خوانده ای گفت آری. فرمود آیا (آل حم) را خوانده ای پاسخ داد قرآن خوانده ام ولی (آل حم) را ندیده ام فرمود آیا نخوانده ای (قل لا اسئلکم علیه اجراً الاالموده فی القربی)، پرسید مگر خویشان پیامبر شمائید. فرمود: آری. این روایت را ثعلبی، ابوحبان، سیوطی، ابن حجر و زرقافی،نیز در آثار خود آورده اند.

صراط مستقیم اهل بیت هستند:

سخن عبدی (..... آنها صراط مستقیم هستند .....)، ثعلبی در ذیل این کلام خداوند در تفسیر خود (..... اهدنا الصراط المستقیم .....)، روایت نموده است که مسلم بن حبان گفت از ابابریده شنیدم که میگفت اهدنا الصراط المستقیم یعنی راه محمد و آل محمد و نیز .....، از ابن عباس آورده اند که ..... می گفت در تفسیر این آیه که (یعنی بندگان خدا بگوئید (خدایا ما را بر دوستی محمد و آل محمد رهنمون باش))، و به همین مضمون حمویی، خوارزمی، ابوسعید و ..... دیگر نیز این روایتنقل نموده اند.

مقصود عبدی از صدیقه:

مقصود عبدی از صدیقه در شعرش فاطمه دختر محمد (ص) است که پدرش او را به این نام نامید، ابوسعید از رسول خدا نقل می نماید که به علی علیه السلام فرمود، خداوند به تو سه چیز عطا فرمود که به هیچ کس دیگر، حتی من عطا نفرمود، اول آنکه داماد کسی چون من شدی و من چنین نشدم و تو را همسری صدیقه، مثل دختر من دادند که چنین زنی به من ندادند وحسن و حسین از نسل تو هستند ولی از صلب من چون آنان بوجود نیامدند. لیکن شما از من هستید و من از شما هستم) و نیز از ام المومنین عایشه روایت شده است که گفت (..... هیچکس را راستگوتر از فاطمه (ع) ندیدم مگر آن پدری که چنین دختری را بوجود آورد)، این روایت در حلیقه الاولیاء، الاستیعاب، ذخایر العقبی و .....، نیز نقل گردیده است.

فاطمه صدیقه و علی صدیق اکبر و فاروق امت است:

مقصود عبدی از صدیق، امیرالمومنین صلوات الله علیه است زیرا وی صدیق این امت و این لقب خاص اوست، محب الدین طبری در ریاض خود آورده که رسول خدا (ص) علی را صدیق نامید و نیز از قول خجندی آورده است که علی (ع) به لقب(یعسوب الامه) و (صدیق اکبر) ملقب است و اخبار فراوانی در این خصوص وارد است، از جمله قول ابن سجاد و احمد و ابن عساکر، محب الدین طبری، پنجی، سیوطی و .....، که در آثار خود آن را نقل نموده اند، و نیز این روایت از رسول خدا که فرمود (همانا این علی نخستین کسی است که به من ایمان آورد و اولین کسی خواهد بود که در روز قیامت با من مصافحه می نماید و اوست صدیق اکبر و او است فاروق این امت که حق را از باطل جدا می کند و اوست یعسوب مومنان)، که آن راطبرانی، بیهقی و عدنی، هیثمی، حافظ گنجی و .....، با همین مضمون آورده اند و ..... نیز از امیرالمومنین علی علیه السلام نقل نموده اند که فرمود (..... من بنده خدا و برادر پیامبر و صدیق اکبرم و کسی به این لقب پس از من قائل نخواهد شد مگرآنکه دروغگو و دروغ پرداز باشد .....) و این روایت را ابن ابی شیبه، ابن ابی عاصم، ابونعیم و .....، در آثار خود آورده اند ونیز ابن قتیه، ابن ایوب، عقیلی، محب الدین، ابن ابی الحدید از معاذه نقل می کنند که (..... از علی علیه

السلام آنگاه که بر منبر بصره خطبه می خواند شنیدم می گفت، من هستم صدیق اکبر که ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان بیاورد و اسلام آوردم پیش از آنکه ابوبکر اسلام بیاورد .....).

آن اسامی که بر در بهشت مکتوب است:

و این شعر عبدی (..... اسماهما قرنا علی سطر .....) اشاره است به حدیث مکتوب بودن نام فاطمه و پدر و شوهر و فرزندان فاطمه در ظل عرش و باب بهشت، که حدیث آن را خطیب بغدادی در تاریخ خود نقل و خوارزمی آن را در مناقب خودآورده است که (..... رسول خدا فرمود در شب معراج دیدم که بر در بهشت نوشته اند (لا آله اله الله، محمد رسول الله، علی حبیب الله و الحسن و الحسین صفوه الله، فاطمه خیره الله و علی مبغضیهم لعنت الله)، .....، و نیز این شعر عبدی در رابطه با پیوند ازدواج (خجسته) علی و زهرا (کان الاله و لیما .....)، اشاره به آن است که خدای تعالی فاطمه را به ازدواج علی درآورد و این پیوند را خود سرپرستی نمود و جبرئیل امین نیز خطبه خوان آن بود، حدیث مفصل از جابر بن سمره رسید که رسول خدا فرمودند (آیا می پندارید که من دخترم را به ازدواج علی بن ابیطالب درآوردم در حالی که بزرگان قریش به خواستگاری وی آمدند و من نپذیرفتم بلکه در این کار به انتظار خبر آسمانی بودم، جبرئیل به سوی من آمد و گفت ..... خداوند فاطمه را به عقد علی درآورد و من را نیز فرمان داد که خطبه خوان این عقد باشم و خداوند خود ولی (عقد) بود) و محب الدین طبری از علی علیه السلام روایت نمود که (رسول خدا فرمود ملکی بر من فرود آمد و گفت ..... خداوند می فرماید من دخترت فاطمه را در ملاءاعلی به ازدواج علی درآوردم و تو نیز در زمین وی را به عقد او درآور)، .....، نسایی و خطیب نیز با همین مضمون، این حدیث را نقل نموده اند و همچنین از ام سلمه نقل گردیده است که گفت (فاطمه به دیگر زنان سرافرازی می نمود، به اینکه نخستین خطبه خوان (عقدش) جبرئیل بوده است)، این روایت را گنجی و محب الدین طبری در آثار خود نقل و نیز صفوری آورده است که (جبرئیل به رسول خدا گفت همانا خداوند به رضوان فرمان داد تا منبر کرامت را بر باب بیت المعمور قرار دهد و فرشته ای به نام راحیل را دستور داد تا در آن منبر بالا رود پس راحیل بر آن منبر نشست و خداوند را به سزاواری و عظمت ثنا و ستایش نمود و آنگاه در آسمانها نشاط و سرور بر پا شد و به من وحی فرمود که من (یعنی خداوند) عقد این پیوند را می خوانم، من فاطمه کنیز خود و دختر پیامبرم محمد را به ازدواج علی درآوردم، پس من عقد کردم و فرشتگان را برآن گواه گرفتم و شهادت آنان را در این پارچه حریر نوشتم و اینک من مامورم که آن را بر شما عرضه کنم و به خاتمی از مشک سپید مهر نمایم و به رضوان خازن بهشت بسپارم و .....، و البته در این رابطه اخبار بسیار دیگر نیز وارد شده است ..... .

کابین و مهر زهرا:

و این بیت عبدی (..... و المهر خمس الارض .....) این بیت اشاره دارد به روایتی که شیخ الاسلام حمویی در فراید، از رسول خدا نقل نموده که به علی علیه السلام فرمودند (یا علی همانا زمین به خداوند تعلق دارد و به هر یک از بندگان خود که بخواهد واگذار می نماید و (اینک) به من وحی فرستاده است که فاطمه را با یک پنجم زمین به ازدواج تو درآوردم، پس آن صداق (مهر) اوست و هر کس بر زمین گام نهد و شما را دشمن داشته باشد، راه رفتن او بر زمین حرام است).

نثار زهرا:

و این سخن عبدی (و ..... تهابها من حمل طوبی طیبت تلک المواهب .....)، که در این شعر خود اشاره به حدیث نثاری که بلال بن حمامه آورده است دارد که او گفت (روزی پیامبر خندان و با چهره ای چون ماه تابان در شب چهاردهم (بدر)، به سوی ما آمد پس عبدالرحمن بن عوف برخاست و گفت ای رسول خدا این نور از چیست، حضرت فرمود از بشارتی است که پروردگار درباره برادر و

پسر عم من علی به من داده است و آن اینست که خداوند فاطمه را به همسری علی درآورده و به رضوان خازن بهشت دستور داده تا درخت طوبی را تکان دهد پس درخت طوبی به تعداد دوستان اهل بیت برگه هایی به بار آورده و نیز در زیر آن درخت فرشتگانی آفریده و به هر یک براتی داده تا چون روز قیامت برپا شود و ملائکه خلق را احضار نمایند، دوستی از دوستان اهل بیت نخواهند بود مگر آنکه از این برگه ها که در آن فرمان رهایی از آتش جهنم است را به او بدهند، پس برادر و پسر عم من علی و هم دخترم (فاطمه) نجات بخش مردان و زنان (امت من) از آتش دوزخ هستند.) .....، این روایت را خطیب، ابن اثیر، ابوبکر خوارزمی، ابن حجر، صفوری، حضرمی، در آثار خود نقل نموده اند. ابوعبدالله از انس به همین مضمون در نثار دُر و یاقوت از درخت طوبی به امر خدا بر آنان، روایت نقل نموده که این روایت را محب الدین وصفوری نیز در آثار خود آورده اند.

چگامه دیگر از عبدی:

(ای سروان من و ای فرزندان علی، ای آل طه و ای خاندان رسول خدا، کیست که با شما برابری کند .....، آری دوستی شما و بیزاری از دشمنان شما اعتقاد من است .....، خداوند مهر زهرا را یک پنجم زمین از آباد و غیر آباد قرار داد .....،). و نیز :

(..... آنگاه که بتول گریان و نالان به خدمت رسول خدا آمد و گفت زنان مرا سرزنش می کنند و می گویند پیامبر تو را به همسری علی که بدون ثروت و نیازمند است درآورده، پس پیامبر فرمود: (..... که جبرئیل از قول خداوند می گوید: یک پنجم زمین من متعلق به زهرا و بقیه از آن دیگران است پس در این هنگام درخت طوبی بر سر حوران بهشت مشک و عنبرنثار کرد.)، که اشاراتی است به روایت حافظ عبدالرزاق، خطیب بغدادی و بهمین مضمون نیز پیامبر فرمود .....((یا فاطمه) آیا خشنود نیستی که خداوند از اهل زمین دو نفر را برگزید که یکی پدر تو و دیگری همسر توست)، حاکم نیز این روایت را در مستدرک آورده است و.....، و نیز این اشعار (..... و کان یقول یا دنیا غری غیری .....) که آن اشارتی است به آنچه در حدیث ضراره بن فهره آمده است که او در آن علی علیه السلام را برای معاویه چنین معرفی می نماید (..... علی را در شبی سخت تاریک و بی ستاره درعبادتگاه او دیدم که محاسن خود را به دست گرفته و چون مارگزیده به خود پیچیده و مانند ماتم زده گریه می کرد و می فرمود ای دنیا ای دنیا (از من دور شو) و غیر مرا فریب بده، آیا با من دیدار می نمایی و جلوه گری می کنی؟ هیهات هیهات من ترا سه طلاقه کرده ام و رجعتی در آن نیست و ای که چه عمرت کوتاه و عیش تو ناچیز و ارزشت کم است)، ..... این روایت با همین مضمون از ابونعیم و ابن عبدالبر، ابن عساکر و .....، بسیاری از محدثین نقل شده است. و نیز از اشعار عبدی است که (..... آن قوم در آن زمان که علی پاک نهاد به پاره دوزی کفش پیامبر نشسته بود، به خانه رسول خدا آمدند و گفتند اگر حادثه ای رخ دهد جانشینی تو و مرجع ما چه کسی خواهد بود، پس پیامبر فرمود جانشین من همان پینه دوز پاک سرشت دانای پارسا است .....)، شاعر در این ابیات به حدیث ام المومنین ام سلمه اشاره نمود که به ام المومنین عایشه در آغاز جنگ جمل گفت که: (ای عایشه بیاد می آوری که من و تو در سفری با رسول خدا بودیم و علی در آن سفر، وظیفه پاره دوزی کفش پیامبر و شستشوی جامه های آن حضرت را بر عهده داشت پس در زمانی که کفش پیامبر پاره شد علی علیه السلام در سایه (درخت) سمره ای به پاره دوزی مشغول بود که پدرت (ابابکر) و عمر نزد او آمدند و اجازه ورود خواستندپس ما برخاسته در پشت پرده رفتیم و آندو آمدند و با پیامبر به گفتگو پرداختند و گفتند ای رسول خدا نمی دانیم تا کی در میان ما خواهی بود؟ ای کاش ما را به جانشین خود آگاه می کردی تا پس از تو دادخواه ما باشد پس حضرت فرمود من او را شناخته ام ولی اگر او را معرفی کنم پراکنده خواهید شد همانطور که بنی اسرائیل هارون پسر عمران را تنها گذاشتند، پس آندو نفر خاموش ماندند و از خدمت پیامبر مرخص شدند

و من و تو به نزد پیامبر برگشتیم و تو که از ما گستاخ تر بودی پرسیدی، ای رسول خدا جانشین تو کیست و رسول خدا فرمود پاره دوز کفش، پس ما بیرون آمدیم و جز علی کسی راندیدیم و تو گفتی ای رسول خدا جز علی کسی دیگر را نمی بینم فرمود هم اوست که جانشین من است، پس عایشه گفت درست است این داستان را به خاطر دارم و ام السلمه گفت پس از این یادآوری برابر علیه علی قیام می کنی عایشه گفت من برای اصلاح در میان مردم می روم و امیدوارم که اجر ببرم انشاء الله، ام سلمه گفت خود دانی)،

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج دوم،شاعر ما عبدی قصیده ای دیگر دارد که در آن امیرالمومنین را چنین می ستاید (..... ای آنکه فرشتگان آنچنان شیفته و دلباخته تو بودند که از شوق دیدار تو به خدا شکایت نمودند.....)، که این ابیات اشاره به حدیثی است که یزید بن هارون ....، از رسول خدا به نقل از انس بن مالک آورده است که گفت رسول خدا فرمود (..... در شبی که مرا به معراج بردند، فرشته ای را دیدم که بر منبری از نور نشسته و فرشتگان دیگر دور او را گرفته اند پس سوال کردم ای جبرئیل این فرشته کیست؟ گفت نزدیک شو و بر او سلام کن چون نزدیک رفتم و سلام کردم برادر و پسر عم خود علی ابن ابیطالب را دیدم، پس گفتم یا جبرئیل آیا علی در آمدن به آسمان چهارم بر من پیشی گرفته است گفت نه لیکن فرشتگان از شوق دیدار علی به خدا شکایت بردند و خدای تعالی این فرشته را از نور و از صورت علی (ع) ساخت و آنها در هر شب و روز جمعه هفتاد هزار بار وی را زیارت و خدای را تسبیح و تقدیس نموده و ثواب آن را به دوستان علی علیه السلام هدیه می نمایند) این روایت راگنجی هم در کفایه خود آورده است و همچنین در سروده دیگر خود آورده است (..... خدای متعال، علیرغم میل منافقان، فاطمه را به همسری علی درآورده و یک پنجم زمین را مهر او قرار داد .....، .....، ای علی تو چشم خدا و جنب الهی هستی و هر کس که در حق تو تقصیر نمود، البته به خواری و ذلت در دوزخ افتاد، تو کشتی نجات و صراط مستقیم و جاویدان هدایت الهی هستی و لب تشنگان حوض کوثر بر تو وارد می شوند و تو گروهی را سیراب و گروهی را محروم می فرمایی و توهستی آن گذرگاه که هر کس را بخواهی به بهشت وارد و آن را که بخواهی به دوزخ وارد می کنی .....،) که بیان بعضی از احادیث مربوط به این ابیات گذشت و اما در این قسمت سروده او که می فرماید (..... و علیک الورد تسقی من الحوض .....) اشارت بر آن است که سقایت حوض کوثر در روز قیامت با علی امیرالمومنین است که دوستان خود را سیراب و منافقان وکافران را دور می نماید که روایات بسیار در این باب در کتب صحاح و مسانید و .....، آمده از جمله طبرانی با اسناد خود ازابی سعید خدری از رسول خدا نقل می نماید که پیامبر فرمود : (..... ای علی در روز رستاخیر ترا عصایی از عصاهای بهشت خواهد بود که با آن منافقان را از حوض (کوثر) می رانی)، که این روایت به همین مضمون در ذخایر، ریاض، مجمع الزوائد، الصواعق و .....، نیز آمده است. و نیز احمد در مناقب خود با ذکر سلسله اسناد، از راوی نقل می نماید که (از امیرالمومنین علی بن ابیطالب از فراز منبر شنیدم که می گفت من با این دو دست کوتاهم کفار و منافقان را از حوض رسول خدا می رانم همانطور که ساربانان شتر بیگانه را از آبشخور می رانند...)،

(کلب گوید یا امیرالمؤمنین قلوب ما را شفا بده با راندن دشمنان خونخوار و غدار خود از حوض کوثر به سوی آتش جاوید از جمله معاویه بدتر از ابلیس و عمروعاص خبیث و امثالهم، که باجنایات و اعمال خود امت پیامبر را تباه و مردم بیگناه را به خاک و خون کشیده و گروه کثیری را نیز گمراه نمودند و .....، به حق خداوند عظیم الشأن و برادر ارجمندت رسول خدا و آبروی همه عزیزان درگاه الهی، و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین)،

این روایت در الاوسط، مجمع الزواید و ریاض النضره و کنزالعمال، با همین مضمون نقل گردیده است و نیز ابن عساکر در تاریخ خود از ابن عباس و او از رسول خدا (ص) آورده است که به علی (ع) فرمود: (.....تو در روز قیامت در پیش روی من خواهی بود، پس (پرچم) لوای حمد را به من می سپارند و من آن را به تو خواهم داد و تو مردم را (منافق و کافر) را از حوض می رانی، و با همین مضمون این روایت را سیوطی به تفصیل از عمر نقل نموده است و نیز احمد در المناقب به همین مضمون این روایت را نقل و این حدیث در ریاض النضره و کنزل العمال نیز نقل گردیده است و نیز با همین مضمون روایتی دیگر از شاذان فضیلی و خطیب خوارزمی و .....، نقل گردیده است. و همچنین روایات دیگر با همین مضامین از طبرانی و جابر، نقل گردیده است و حاکم با سلسله اسناد خود از علی بن ابی طلحه آورده که گفت (ما به حج رفته بودیم و در مدینه از کنار حسن بن علی عبور کردیم و معاویه بن جدیح با ما بود پس به حضرت حسن گفتند که این شخص یعنی معاویه بن جدیح علی را لعن می کند، آن حضرت فرمود او را بیاورید، چون او را آوردند فرمود: تو علی را ناسزا میگویی. گفت: نه . فرمود: به خدا قسم اگر او را ملاقات کنی که فکر نمی کنم که در قیامت به دیدار او برسی، او را در کنار حوض رسول خدا (کوثر) خواهی دید که ایستاده و گروه منافقان را با عصای عوسجی خود که بدست دارد می راند و آگاه باش این حدیث را آن صادق مصدوق (یعنی محمد صلی الله علیه و آله) برای من فرموده است و البته دروغ پرداز زیانکار است)، در عبارت طبرانی آمده است (که حضرت حسن فرمود: می یابی او را که آماده و مصمم، کافران و منافقان را از حوض رسول خدا می راند و این گفتار صادق مصدق محمد است)، و دیگر این شعر عبدی (..... و الیک الجواز تدخل من شئت .....) که اشاره است به این معنی که در بسیاری از روایات وارد شده است که ما برخی را مذکور می کنیم، از جمله حافظ ابن سمان، باسلسله اسناد روایت نموده است (..... روزی ابوبکر صدیق، علی بن ابیطالب را دید و بر روی او لبخند زد پس علی فرمود چرا خندیدی گفت از رسول خدا (ص) شنیدم که به من گفت هیچ کس از صراط نمی گذرد مگر آنکه علی برایش جواز عبور نوشته باشد) و با همین مضمون مجاهد از ابن عباس و خطیب و ابن مغازلی این روایت را نقل نموده اند و حاکم (از قول علی علیه السلام آورده است که رسول خدا (ص) فرمود که چون خداوند خلق اولین و آخرین را در روزی رستاخیز جمع آوری نماید، پل صراط بر جهنم زده شود و از آن پل عبور نمی کند مگر آن کسی که گذرنامه ولایت علی بن ابیطالب را داشته باشد) این روایت در فراید و ریاض به همین مضمون آمده است. و نیز این حدیث را حسن بصری و قاضی عیاض، خطیب، باهمین مضمون روایت نموده اند. و نیز از اشعار عبدی (..... به تو آموخت آنچه را که مردم می دانستند و الهام فرمود به توآنچه را که آنان نمی دانستند و .....)، ابن حداد عسکانی با سلسله اسناد از اصبغ بن نباته نقل نموده است که گفت (..... درحضور علی نشسته بودم که (ابن کوا) شرفیاب شد و از معنی این آیه قرآن سوال کرد، علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم .....، حضرت فرمود وای بر تو ای ابن کوا، ما در روز رستاخیز در جایگاهی ما بین بهشت و جهنم قرار می گیریم و یاران خود را با چهره می شناسیم و به بهشت وارد می نمائیم و دشمنان خود را نیز می شناسیم و به دوزخ می فرستیم....)، این روایت با همین مضمون از ابواسحاق ثعلبی، ابن طلحه شافعی، ابن حجر و شوکانی نقل گردیده است .....، در بیت بعدی اشاره به قول خدای تعالی دارد که می فرماید (در قرآن کریم): یوم ندعو کل اناس بامامهم .....) که امامان شیعه همان خاندان پاک پیامبرند که شیعیان خود را با نام آنها خطاب نموده و می خوانند و گفته پیامبر که فرمود (انسان با دوست خود خواهد بود ونیز هرگاه انسان به قومی مهر بورزد البته با آنان محشور می شود .....)، لازم به ذکر است به غیر از این عبدی، شاعر شیعه دیگری هم با او همنام بوده که در نام و در کنیه و در لقب با او شباهت داشت و آنها در محیط پرورشی و مذهب نیز مانند یکدیگر هستند که اکثراً با هم اشتباه می شوند، مرزبانی گوید که وی کوفی

بوده و ساکن همدان گردیده است، از جمله اشعار او (..... به جان خودم سوگند اگر چه امیه ظلم و ستم نمود، ولی آنکه اساس گمراهی را نهاد ستمکارتر بود، و این عبدی در کنار نهر ابی فطرس، اشعاری را برای عبدالله بن علی بن عباس سرود که آن را ابن قتیبه در عیون آورده است و نیزمی گوید: (..... چون منصور شام را گرفت و مروان را کشت به ابی عون و همراهان خراسانی او گفت، من درباره بازماندگان خاندان مروان فکری دارم، پس به دنبال آنان فرستاده و اعلام کرد که می خواهم به ایشان جایزه بدهم ..... پس هشتاد نفر جمع شدند، منصور به عبدی اشاره کرد و او اشعار خود را شروع کرد ..... آن هنگامه کشتن حسین (ع) و زید وکشته کنار مهراس را بیاد آورید .....، (مضمون) پس منصور دستور قتل آنان همگی را صادر کرد .....)، یعقوبی نیز این داستان را با همین مضمون نقل نموده است.

شعراء غدیر در قرن ۳.

ابوتمام طایی:

اشاره .....، ای ظالمان و ستمگران با فرزندان پیامبر و دودمان او کارهایی کردید که کمترین آن خیانت و مکر بود و پیش از آن، بر سر جانشینی رسول خدا چنان مصیبت سختی فرود آوردید که حد نداشت، ..... علی علیه السلام همان که شمشیر بران خدا و رسولش در هر جنگ بود، همان شمشیری که فرسودگی و کندی نداشت .....، در احد و بدر آنگاه که این میدانها از پیاده و سواره موج می زد و نیز در روز جنگ حنین و نضیر و خیبر و خندق، آن زمان که عمرو بن عبدود به میدان او تاخت، چنان به شمشیر ها و نیزه های خونین برای مرگ سرخ بپا خاست که آن را از میان برداشت .....، و در روز غدیر در صبحگاهان، به صبح در بیابانی که در آن پرده و پوششی نبود، حق بر اهلش آشکار شد، ..... پس رسول خدا بازوان علی را گرفت و اعلام کرد که او سرور و سرپرست شماست.....، تا حق نمودار شد و آنها نیز آشکارا، این حق را دزدیدند پس از این جریان آیا اجرت و مزد علی را بروز شهادت باید از دم شمشیری که در کف مرد تیره روزی بود که گناهانش وی را به چراگاه گمراهی و شومی فرستاد داده شود .....).

(کلب گوید ای جناب ابوتمام شگفتی از عده ای شقی است که اجر رسول خدا و محبت ذوالقربی که همان محبت به علی وصی و قدردانی از اوست را نه تنها ضایع می نمایند بلکه عمل آن شقی و بدبخت که در دوزخ جاویدان خواهد بود را به کلمات شیطانی اجتهاد توجیه و تأویل نموده و با شراکت در عمل مجرمانه او خود و عده ای نادان و بدبخت و شقی دیگر را تا ابدالآباد به قعر جهنم می اندازند الا لعنه الله علی الظالمین).

در پیرامون شعر:

(مضمون) در ادامه حضرت علامه ضمن شرح گفتار جاهلانه بعضی از نویسندگان که ادعای سخیف و ابلهانه دارند مبنی براینکه غدیر، یکی از جنگهای معروف پیامبر بوده است الی آخر .....، یاوه سرایی آنان را نقد نموده و ضمن تشریح کامل علمی و تاریخی موضوع، مدعیان را از راه استدلال رسوا نموده است.

زندگی شاعر:

او ابوتمام حبیب پسر اوس .....، است و به گفته جاحظ او یکی از روسای طایفه امامیه و از بزرگان بی مثل و مانند ادب شیعه در روزگار گذشته بوده است،.....، در قدرت حافظه او می گویند غیر از هزار ارجوزه (قصیده گونه)، چهار هزار دیوان شعر را نیز از حفظ داشت و این همه غیر از قصایدی بود که در حفظ داشت .....، شاعر اصلاً شامی بوده و در مصر پرورش یافت .....، و او در زمانی که به شاعری پرداخت معروف شد و اشعار او به دست معتصم رسید و ..... به او صله داد ..... دیوان شعر ابیتمام را، گروهی از ادبا و بزرگان از قبیل

محمد بن ابراهیم متوفی ۳۲۰ و محمد بن یحیی ..... جمع آوری و شرح و تخلیص کرده اند، نجاشی گفته است که ابوتمام درباره خاندان پیامبر اشعار فراوانی دارد و احمد بن حسین (ره) نقل نموده که از دیوان شاعر نسخه ای قدیمی دیده که در آن از امامان شیعه تا امام جواد که ابوتمام در زمان او درگذشته است مدح و ثنا شده است ولی در نسخه های جدید جز همان چگامه، چیزی در دسترس نیست که این خود دلالت بر عدم رعایت امانت از سوی معاندین متعصب در نشر علم دارد، .....، تاریخ ولادت او را در حدود سال ۱۸۰ و درگذشت او را در حدود سال ۲۳۰ درموصل ذکر کرده اند.

نقدی بر ابوتمام:

جای تعجب است از شخصیتی چون ابوتمام .....، که در رابطه با ابرمرد هدایت و نهضت گر جنگجو و قهرمان دلاور یعنی مختار بن ابی عبیده ثقفی (مضمون) که عمل او را در اشعارش پس از تایید در ثنا قلوب اهلبیت، منصوب به غیر الهی بودن نیات او نموده و ادعا کرده که اهلبیت از او اظهار بیزاری نموده اند .....، و حال آنکه مختار در پیشاپیش مردان دین و بزرگان هدایت و اخلاص .....، و در انتقام از دشمنان اهل بیت پیش قدم بوده و رهبران بزرگوار ما یعنی حضرت سجاد و امام باقر وامام صادق علیهم السلام، بر او رحمت آورده و مخصوصاً امام باقر علیه السلام که او را بسیار ستوده است و شخصیت این بزرگوار و اعمال نیک او همیشه در پیشگاه خاندان پاک پیامبر (ص) مورد سپاس و قدردانی بوده و علماء اعلام نیز وی را بزرگ شمرده و پیراستگی او را ستوده اند که از آن جمله هستند، سید ما جمال الدین بن طاووس، آیت الله علامه، ابن نمای فقیه، محقق اردبیلی، قاضی نور الله مرعشی، شیخ ابوعلی ..... و دیگر دانشمندان و کار بزرگداشت عالمان بزرگ از این شخصیت والا به آنجا رسیده است که شیخ شهید اول در کتاب مزار خود، زیارت نامه مخصوصی را برای او ذکر نموده است که خود گواهی صادق بر شایستگی و درستی اعمال او در کار ولایت و اخلاص وی در طاعت خداوند و محبت به امام زین العابدین و خشنودی رسول خدا و امیرالمومنین .....، است و از مفاد کتاب مراد المرید معلوم می شود که قبر مختار ازروزگاران گذشته از مزارهای مشهور در نزد شیعه بوده و از گفتار ابن بطوله نیز معلوم است که گنبد و بارگاه معروفی هم داشته است و همچنین در اخبار و سیرت و پیروزی ها و معتقدات او و کتب فراوان گردآوری شده از جمله از ابومخنف لوط بن یحیی ازدی متوفی ۱۵۷، نصر بن مزاحم متوفی ۲۱۲، علی بن عبدالله ابی سیف مداینی متوفی ۲۱۵، ابراهیم بن محمد ثقفی متوفی ۲۸۳، عبدالعزیز بن یحیی جلودی متوفی ۳۰۲، محمد بن علی بابویه قمی صدوق متوفی ۳۸۱، محمد بن طوسی متوفی۴۶۹ و ..... (بسیاری دیگر از اعلام و بزرگان که تا بیست و یک نفر را حضرت علامه مذکور می فرماید) و شیخ محمد علیاوردآبادی (و کتاب شرح حال شیخ الثار) که حق سخن را ادا کرده .....، من آن را کتابی دیده ام که در این باب منحصر به فرد است و مانند آن تالیف نشده است که خداوند او را جزای خیر دهاد.....، و او قصیده ای درباره مختار بر روی قصیده ابیتمام دارد و در آن ستایش دوست و شریک فضیلت مختار، یعنی ابراهیم بن مالک اشتر را بر ثنای مختار افزوده است که ترجمه بخشی از آن چنین است ..... ای قهرمان هدایت و خون ..... تو چنان آتش جنگ سختی شعله ور نمودی که دودمان بنی امیه هیزم آن شدند و به زنازادگان سمیه و امیه سرسختی هدایت را چشاندی و به کامشان شرنگ مرگ و ننگ ریختی..... به همراه جنگاورانی که هوادار خاندان مصطفی..... بودند ..... و جز امام و کین خواهی او چیزی نمی شناختند .....، تو انتقام خونی را گرفتی که از زمان ریختن آن هیچ علویه ای سرمه در چشم نکرد و خانه هایی را آباد کردی که از آن روز ویران شده و دشمنان کینه توز صاحبان آن خانه ها رادر کربلا کشته بودند ..... و از دودمان نخع نیز شیری شکاری با شجاعتی ثقفی به نبرد تاخت و او مردی فرزانه به نام ابراهیم بود .....، جایگاه او دلهای آل محمد است.....، هر فضیلتی به وی انحصار دارد همانطور که هر ستایشی در مختار خلاصه میشود.....، افسوس من بر این است که از حزب او نبودم و در هنگامه جنگ شعاری مثل آنان نداشتم که یا به مرگی که پاداش شهادت و نیکنامی دارد دل ببندم ..... و یا در قلب دشمن فرو روم و سران سپاه آنان را به شمشیر تیز و بران بزنم .....، لیکن این درد در دل من است که چرا در آن نبرد من نیز از مدافعان حریم نبوده ام و البته من، از پاداش هیچ یک از این مواقف بی بهره نیستم، زیرا آنچه کرده اند مورد پسند من بوده است ..... و من به فردایی خشنودم که لشکری انبوه و بسیار در هم می آمیزد، یعنی همان

روز ظهور که پرچمدار لشکر خدا، پسر پیامبر (مهدی صاحب زمان) است .....، که روز پیروزی بزرگ در واقع.....، آن روز است .....، و اگر (دیگران) مناقب تو را که از ابتدا تا انتها قابل ستایش است انکار کرده اند، باید بدانند که حقیقت از آن توست و زشتی از ساحت پاک بزرگ تو بدور است ..... و تا ..... (ابد) نسیم های قدسی بر تو وزان و رحمت وراحت الهی بر مزار تو نثار باد و خداوند تربت هدایت ابراهیم را نیز از ابرهای پرآب و ریزان (رحمت خود) سیراب کند.

(کلب گوید اعتقاد من بر آن است که جناب ابوتمام مقدس در خصوص حضرت مختار استنباطی مانند استنباط ما نداشته است بلکه او منتقم اصلی خون مولانا المظلوم حسین را فقط حضرت مهدی صاحب الزمان می داند چنانکه ما نیز می دانیم و لذا در مقابل عظمت نیت الهی آن حضرت نیت غیر او دنیایی محسوب می شود زیرا از این دیدگاه این منصب در انحصارحضرت مهدی است و کسی حق حضور ندارد یعنی فقط آن حضرت طالب به دم مقتول به کربلاست که مجرمان از صدر تاذیل و از مبداء تا مقصد را کیفر خواهد داد چنانچه در روایات هم آمده است و امّا در خصوص شفای قلوب اهلبیت و سلحشوری های شیعیان دلسوخته و قتل آن مشرکان و کافران بدست حضرت مختار و حضرت ابراهیم بن مالک اشتر و دیگر غیرتمندان شیعه البته نیت غیردنیایی محسوب می شود پس اگر قیام ایشان را به نسبت قیام مولانا المظلوم حضرت مهدی قیاس نمائیم دنیایی واگر نسبت به وظیفه ای که شیعیان در قبال ذوالقربی داشته اند قیاس نمائیم البته نیت الهی خواهد بود در غیر اینصورت باید تصور نمائیم که انتقام خون حسین گرفته شده است و لذا با توجه به اینکه منتقم اصلی خون امام حسین حضرت مهدی است پس این امر را تشبیه می نمائیم به نماز ناقص شیعیان در مقایسه با نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نماز حضرتعلی علیه السلام که البته این نماز ناقص ما آلوده به اغراض دنیایی است و نماز واقعی نماز رسول خدا و حضرات معصومین است ولی همین نماز ناقص و آلوده با اغراض دنیایی در تعالی خواهد بود مانند قیام جناب مختار سلام الله علیه که خدا به کوری چشم دشمنان علی علیه السلام از او خواهد پذیرفت پس شاهد مقام و منزلت حضرت مختار همان عمل اوست که در راستا و در جهت انتقام حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف صورت گرفته و حضور جناب ابراهیم بن مالک اشتر که خود از بزرگان فقه و علم الهی بوده و با گروه مؤمنین جان بر کف و ..... که شرنگ مرگ را بر کام آن مشرکان، که مولای ما حسین و یاوران او را غریبانه و با لب تشنه در حضور زنان و کودکان او قتل عام کردند، ریختند و من شک ندارم که همه بزرگان دین از جمله جناب ابوتمام اگر در زمان مختار بودند در حزب او برای مجازات قاتلان حسین و ذریه رسول خدا و.....، همکاری می کردند و .....، پس ما و همه محبان آل محمد به دعای حضرت مجاهد اورد آبادی لبیک و همه با هم میگوییم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

دعبل خزائی:

شهید به سال ۲۴۶ و اینک قصیده تائیه او:

(تجاو بن بالارنان و الزفرات .....) یعنی (نوحه گران (آهسته و آشکار) با ناله ها و آه های سوزان خود به گفتگو پرداختند، .....زمانه را بنگر که با پیمان شکنی و تفرقه اندازی های بسیارش و با حکومت های مسخره و کسانی که به دنبال آنها جویای روشنی از دل تاریکی ها بودند، چه جنایتها به مردم کرد، و حال پس از روزه و نماز، چگونه و از کجا می توان خواستار قرب خدا شد، جز از راه مهرورزی به فرزندان و آل پیامبر و دشمنی با تبار مروان، بنی امیه، هند و اعمال سمیه و فرزندش زیاد که همه اینها کافران و تبهکاران عالم اسلامند که پیمان و فرمان قرآن و آیات محکم آن را به دروغ و شبه انگیزی از هم گسستند .....، آنچه این اعمال زشت را در میان مردم آسان جلوه داد، همانا بیعت ناگهانی و بدون فکر و دوراندیشی با ابوبکر و گفتار آشکار اهل سقیفه در ادعای بی پرده و ضلالت آمیز میراث خواری بود، اگر امور را به علی که وصی پیامبر بود می سپردند کارها به برکت وجودش از لغزش مصون و امور امت اسلام نظام می

یافت زیرا وی برادر پیامبر پاک نهاد و مرد میدان کارزار بود، گواه راستین علی واقعه غدیر، معرکه بدر، کوه های بلند احد و آیات خواندنی قرآن در بیان فضایل او و ایثار او در اطعام در زمان سختی ها و ..... است، که با این فضائل بر دیگران سبقت داشت ..... .

در پیرامون قصیده تائیه دعبل:

ابوالفرج در اغانی آورده است که قصیده (مدارس آیات خلت من تلاوه .....) دعبل از بهترین نوع اشعار و شکوهمندترین مدح هایی است که درباره خاندان پیامبر (ص) سروده اند و دعبل آن را برای علی بن موسی الرضا (ع) به خراسان سروده وگفته است: (چون به خدمت آن امام (ع) رسیدم فرمود یکی از سروده های خود را برای من بخوان و من خواندم (مدارس آیات خلت من تلاوه .....) تا به این بیت رسیدم که (..... اذا و تروا مدوا الی واتریهم / اکفا عن الاوتار منقبضات .....)، امام آنچنان گریست که از هوش رفت و خادم ایشان به من اشاره کرد که دیگر نخوان و من خاموش ماندم پس از زمانی فرمود دوباره بخوان و من خواندم تا به همان بیت رسیدم و دوباره به امام همان حالت دست داد و پرستار امام اشاره به سکوت کرد و من ساکت شدم پس از مدتی دیگر که گذشت، امام فرمود باز هم بخوان و من قصیده را تا به آخر خواندم و ایشان سه بار فرمودند احسنت، و سپس امر فرمودند تا ده هزار درهم از سکه هایی که بنام حضرتش ضرب خورده بود و پس از آن به هیچکس داده نشد را به من بدهند و با دستوری که به خانواده خود داد، خادم حضرت جامه های بسیاری برایم آورد و سپس به عراق آمدم و هر یک از آن درهم ها را ده درهم فروختم و صد هزار درهم به دستم رسید ..... (و در روایتی) به امام عرض کردم جامه ای را که به تن دارید به من عطا کنید تا آن را برای خود کفن نمایم، پس حضرت همان جبه ای را که به تن داشت بیرون آورده و به من داد وقتی خبر به مردم قم رسید، از دعبل تقاضا کردند که جبه را در برابر سیصد هزار درهم به آنها بفروشد و او قبول نکرد پس آنها راه را بر دعبل بستند و بر او شورش نمودند و جامه را به زور از او گرفتند و گفتند یا پول را قبول کن یا خود دانی، گفت به خدا قسم این جامه را به میل خودم به شما نمی دهم و بزور هم برای شما سودی ندارد و شکایت شما را به پیشگاه حضرت رضا (ع) خواهم برد و در نهایت آنها با او به این طریق سازش نمودند که سیصد هزار درهم را با یکی از آستین ها آستر جبه را به او بدهند و او راضی شده، پس یکی از آستین ها را به او دادند و او آن را به دوش خود می بست و آنچنان که می گویند قصیده مدارس را بر آن قطعه لباس، نوشت و در آن احرام قرار داد و وصیت نمود تا آن را در کفن او قرار دهند). و همچنین از قول دعبل نقل می نمایند که (چون از خشم خلیفه وقت گریختم شبی را یکه و تنها در نیشابور بودم و در آن شب خواستم قصیده ای را در مدح عبدالله بن طاهر بگویم و زمانی که در بسته بود و در فکر این قصیده بودم ناگهان صدایی را شنیدم که گفت السلام علیکم و رحمه الله و برکاته آیا می توانم داخل شوم خدا تو را رحمت فرماید، پس از آن صدا بدنم لرزید و به شدت ترسیدم گفت نترس، خداوند ترا سلامتی دهد من مردی از برادران جنی تو و از ساکنان یمن هستم ومهمانی عراقی داشتم و او قصیده مدارس تو را بر ما خواند و من دوست داشتم که آن را از خودت بشنوم، دعبل می گوید قصیده را برای او خواندم بقدری گریست که بر صورت بر زمین افتاد و سپس گفت خداوند ترا رحمت فرماید آیا حدیثی برای تو نقل نکنم تا بر نیت خیر تو افزوده شده و ترا در دلبستگی به مذهبت یاری کند گفتم: چرا می خواهم برایم نقل کنی، گفت روزگاری را به شنیدن آوازه جعفر بن محمد (ع) گذراندم تا اینکه در مدینه به دیدار حضرت شتافتم و از او شنیدم که می فرمود: حدیث کرد مرا پدرم از قول پدرش و او از قول جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود (علی و شیعه هم الفائزون)، آنگاه از من خداحافظی کرد تا برود پس من گفتم خدایت رحمت فرماید اگر ممکن است نامت را به من بگو، او قبول کرد و گفت من (ظبیان بن عامر هستم).، و همچنین ابواسحاق قیروانی حصری متوفی ۴۱۳، در کتاب خود آورده است که (دعبل ستایشگر

متعصب و تندروی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود و او را مرثیه مشهوری است که آغاز آن این است مدارس آیات .....) و نیز حافظ ابن عساکر در جلد ۵ تاریخ خود آورده است که (چون جایگاه مامون در خلافت استوار و سکه به نام او زده شد، به جمع آثار فضائل آل پیامبر (ص) پرداخت و از جمله اشعاری که از آن فضائل به دست او رسید، این سروده دعبل بود مدارس آیات .....) و یاقوت حمویی نیز در معجم خود آن را به همین مضمون نقل نموده است. ترجمه: (محل های درس و آموزش آیات قرآن، از تلاوت آن خالی شد و خانه های نبوت و وحی به ویرانی گرائید ..... همان کسانی که در نسب وارثان پیامبر وسروران و یاوران خلق بودند در حالیکه دیگران دروغ پردازان و کینه توزان و موجوداتی خونخوار بیشتر نبودند.....، همان خاندانی که چون به یاد گذشتگان (از شهداء خود در غزوات) بدر و خیبر و حنین می افتادند می گریستند که قبر برخی ازآنان به کوفه و مزار گروهی دیگر از آنان در مدینه و مزار دیگری از آنان در فخ است که درود من نثار همه آنان باد و قبری هم به بغداد که جایگاه پاک و مطهر موسی بن جعفر (ع) است همان کسی که در غرفه های بهشت غرق در دریای رحمت خدای رحمان می باشد و ..... تا آن زمان که خداوند امام قائم را ظاهر می فرماید و به برکت وجود او غم و اندوه ها را بر طرف می کند، صاحب آن فضایل که شنیده نشده است و من نیز به بیان غایت صفات آنان نمی رسم، و فضایل آن جانهای پاک شهیدانی که آرامگاهشان در دشت کربلا و به نزدیک شط فرات در میان دو نهر است .....،آری امید من به خروج امامی است که قطعاً ظهور و به نام خدا و همراه با انواع برکتها قیام می کند و حق و باطل را از هم جدا نموده و به نعمت و نقمت پاداش و کیفر می دهد. ..... و الی آخر،

و نیز شیخ الاسلام ابواسحاق حمویی با واسطه از قول دعبل خزاعی آورده است که گفت (آن زمان که قصیده (مدارس آیات .....) را برای سرورم علی بن موسی الرضا (رض) خواندم بمن فرمود آیا دو بیت به قصیده ات اضافه نکنم گفتم چرا ای فرزند رسول خدا، پس فرمود (..... و قبر بطوس یالها من مصیبه / الحث بها الاحشاء بالزفرات، الی الحشر حتی ببعث الله قائما / یخرج عنا الهم و الکروبات .....)، دعبل می گوید، پس من باقی قصیده را خواندم تا به این قسمت از سروده خود رسیدم که (خروج امام الامحال خارج / یقوم علی اسم الله و البرکات)، پس امام رضا (ع) به شدت گریه کرد و پس از آن فرمود: ای دعبل روح القدس به زبانت سخن رانده است، آیا این امام را می شناسی گفتم نه، ولی شنیده ام امامی از خاندان شما خروج می نماید و زمین را از عدل و داد پر می نماید، آن حضرت فرمود امام بعد از من پسرم محمد است و پس از او فرزندش علی و بعد از او پسرش حسن و پس از حسن فرزندش حجت قائم اوست همان (امامی) که غیبتش منتظر و در ظهورش مطاع است پس پر می کند زمین را از عدل و داد، پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد و اما چه زمان قیام می کند این خبر مانند خبردار بودن از وقت بر پایی قیامت است (یعنی کسی از آن خبر ندارد)، و بدرستی که حدیث کرد مرا پدرم از پدرانش که رسول خدا فرمود مثل ظهور وی، همانند ظهور رستاخیز است که نمی آید مگر بطور ناگهانی).، و نیز ابوسالم بن طلحه شافعی متوفی به سال ۶۵۲ در کتاب مطالب خود و ابن جوزی متوفی ۶۵۴ و صلاح الدین صفدی متوفی ۷۴۴ و ..... به همین مضمون این روایت را در آثار خود نقل نموده اند.، ..... شیخ ما صدوق در کتب عیون و امالی خود روایت نموده است که (دعبل درمرو شرفیاب به محضر علی بن موسی الرضا شده و عرض کرد: یابن رسول الله قصیده ای را در ستایش شما سروده ام و سوگند خورده ام که پیش از شما برای احدی آن را نخوانم، حضرت فرمود بخوان (مضمون) ..... و چون به این ابیات رسیدم (و قبر به بغداد .....) حضرت فرمود آیا در این جا دو بیت اضافه نکنم تا قصیده تو تمام و کامل باشد. گفتم چرا یابن رسول الله و امام فرمود: (..... و قبر بطوس یالها من مصیبه / توفد فی الاعشاء بالحرقات .....)، دعبل گفت ای پسر پیامبر این مزاری که درطوس است از کیست حضرت فرمود قبر من است و مدت

زمان طولانی نخواهد شد که طوس گذرگاه شیعیان و محل زیارت کنندگان من خواهد شد و آگاه باش هر کس مرا در غربتم در طوس زیارت کند روز قیامت با گناهان آمرزیده شده در رتبه من با من خواهد بود.)، ..... در مشکاه الانوار و .....، آورده اند که (چون دعبل قصیده خود را برای علی بن موسی الرضا خواند و از حضرت حجت (عج) به این سروده خود یاد نمود (..... خروج الامام لامحاله خارج / یقوم علی اسم الله و البرکات.....)، حضرت رضا دست بر سر نهاده و به تواضع ایستاد و برای فرج او دعا کرد)، برای قصیده تائیه دعبل دانشمندان بزرگ و نامدار شیعه، شرح هایی مرقوم نموده اند که از آن جمله است: شرح علامه حجت سید نعمت الله جزایری متوفی ۱۱۱۲، کمال الدین محمد بن محمد قتوی شیرازی و .....).

زندگی شاعر:

ابوعلی یا ابوجعفر دعبل بن علی بن زرین بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بدیل بن ورقا.....، خاندان زرین خاندان فضل وادب است و این دودمان محدثان و شاعران داشته و درباره دعای پیامبر درباره نیای آنان بدیل بن ورقا آمده است که: (در روز فتح مکه عباس بن عبدالمطلب، بدیل بن ورقا را به حضور پیامبر معرفی نمود پس رسول خدا فرمود ای بدیل روی خود را بگشا پس او چهره اش را به رسول خدا نشان داد پس رسول خدا چون سیاهی صورت او را دید، فرمود ای بدیل چند سال داری، عرض کرد ۹۷ سال ای رسول خدا، پس پیامبر صلی الله علیه و آله خندید و فرمود خداوند بر جمال و سیه چردگیت بیفزاید و تو و فرزندان تو را بهره مند گرداند)، پس قهرمان بزرگ این خاندان عبدالله بنورقاء است وی و برادرانش عبدالرحمن و محمد فرستادگان پیامبر (ص) به یمن بوده اند، و این سه و برادر دیگرشان عثمان ازلشکریان شجاع امیرالمومنان در صفین بوده اند و برادر پنجم نافع بن بدیل در روزگار رسول خدا (ص) به شهادت رسید، پس در شرافت این دودمان همین بس که پنج شهید در راه خدا داده اند، که همه آنها مورد عنایت خداوند و در رکاب پیامبر و پسر عم رسول خدا، علی بن ابیطالب بوده اند و عبدالله خود از دلاوران و شجاعان باایمان و ..... بود و زهری او را از دهاه و زیرکان پنج گانه عرب شمرده است او همان کسی است که در روز صفین، امیرالمومنین به وی فرمان حمله داد و او و همراهانش که میمنه سپاه علی را تشکیل می دادند به سپاه شام حمله کردند، او در آن روز دو شمشیر و دو زره داشت وپیشایش همه شمشیر می زد و رجز حماسی می خواند ..... و پیوسته نبرد می کرد تا به معاویه رسید و پیروان وی را به کام مرگ فرستاد .....، تا اینکه او را محاصره نمودند، .....، و او از اسب فرو افتاد و به شهادت رسید، پس عبدالله عامر که با او سابقه دوستی داشت و در کنار معاویه بود عمامه خود را روی او کشید و از مثله کردن او جلوگیری کرد، پس معاویه گفت این مرد قوچ آن قوم بود خداوند مرا (بعد از او) به مالک اشتر و اشعث کندی پیروز نماید .....، ..... پس چون خبر شهادت ویرا به امیرالمومنین دادند حضرت فرمود خدایش رحمت نماید در زندگی به همراه ما با دشمنان ما جنگید و در مرگش نیز نسبت به ما خیرخواهی کرد .....، و آنچه گویای عظمت عبدالله بن بدیل در میان یاران علی در روز صفین است این شعر عدی بن حاتم است در روز صفین: (آیا پس از عمار و هاشم و پسر بدیل جنگاور، امیدی همچون خواب خفتگان به ماندن داری محال آنکه دیروز انگشتان خود را به دندان می گزینیم) و نیز این سروده سلیم (سلیمان) این مرد خزاعی است که در همان روزگفت: (وه که چه روزی تیره و سخت است که از فرط تاریکی ستاره ای را پنهان نگذاشته بود، ای سرگشته حیران ما از گروه ستمکاران نمی ترسیم زیرا در میان ما قهرمان کار آزموده ای به نام ابن بدیل است که به شیر شرزه می ماند، آری علی (ع) محبوب ماست و ما پدر و مادر خود را فدای او می کنیم.)، .....پس حال و روزگار دعبل از این فداکاری ها روشن و مقام او معلوم است چه می توان گفت در حق مردی که از خود او می شنیدند که می گفت (پنجاه سال است که چوبه دار خود را به دوش می کشم و کسی را پیدا نمی کنم که مرا بر آن بدار کشد) و این همه هراس و اضطراب و .....، به علت دفاع سرسختانه ای بود که او از حریم خاندان پاک پیامبر و نشان دادن محبت خود به آنان از دشمنان تحمل می کرد و .....، البته ولایت خالص نخواهد بود مگر با اظهار بیزاری از دشمنان اهلیت ..... الی آخر،

(کلب گوید خدایا تو شاهد باش که ما دوستدار شیعیان و دوستدار فدائیان امیرالمؤمنین و شریعت محمد و دین عالی و پاک تو هستیم پس سلام و درود بی انتهای تو بر آنها نثار باد، دستان ما خالی و روی ما سیاه است و امید است در روز جزا ما را از شفاعت آنان بهره مند فرمایی و هدیه ای به پیشگاه تو نداریم جز همان که به زبان اولیاء خود در آخرالزمان به ما امر فرمودی و آن دعا برای فرج آخرین منجی بشریت یعنی حضرت مهدی صاحب الزمان است اللهم عجل لولیک الفرج آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

ابن شهر آشوب دعبل را از اصحاب خاص امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) دانسته و نجاشی نقل نموده که او امام محمد بن علی جواد علیه السلام را نیز درک کرده است، سید حمیری و کلینی این حضور را در کتب خود تایید نموده اند .....، این شاعر از گروهی محدثین روایت نموده مانند حافظ شعبه بن حجاج (۱۶۰)، سفیان ثوری (۱۶۱) مالک بن انس (پیشوای مالکیان) (۱۷۹)، ابوسعید سالم بن بصری (۲۰۰)، واقدی (۲۰۷)، مامون (۲۱۸) ..... و نیز راویان حدیث از جانب دعبل، برادر او ابوالحسن علی، موسی بن حماد، ابوالصلت هروی، هارون بن عبدالله و .....، از زندگی شاعر با خلفا و وزراء هم عصر او، پس دامنه این بحث مفصل و گسترده است .....، و از آن جمله آورده اند که : (یحیی بن اکثم گفت مامون دعبل را احضار و امان داد، پس چون نزد او آمد به او گفت قصیده دائیه خود را بخوان، دعبل انکار کرد پس چون امان خود تکرار کرد، و دعبل احساس امنیت کرد، آن راخواند (..... چه دستها که در سرزمین نینوا از تن جدا شد و چه گونه ها که بر خاک آرمید، روز عاشورای حسین به شب رسید و دیگران شبانه بر قتلگاه او عبور کردند و گفتند: این سرور انسانهاست / .....، خاندان امیه را در کشتارشان معذور میدارم ولی برای بنی عباس عذری نمی بینم، زیرا آنها مردمی بودند که نخستین فردشان را بر اساس اسلام کشتند و چون آنها چیره شدند، کافرانه انتقام گرفتند، فرزندان امیه ومروان و خاندان آنان همگی مردمی کینه توز و ستمگرند .....، آنگاه که به نیازی مذهبی در اندیشه ماندن در جایی هستی، در کنار قبر پاکی که در طوس است بمان، و آگاه باش در طوس دو گور است یکی از آنها متعلق به بهترین خلایق و دیگری متعلق به بدترین مردم (یعنی هارون ملعون) و این پندآموز است که آن پلید (یعنی هارون) را از جوار این پاک (یعنی امام رضا (ع)) سودی نرسد و نزدیکی آن ناپاک، زیانی را به این وجود تابناک، نرساند زیرا هر کس در گرو اعمال خود است و تو هر یک از اعمال نیک و بد را می خواهی بگیر و یا رها کن، راوی گفت پس مامون دستار خود را بر زمین زد و گفت ای دعبل به خدا راست گفتی)، شیخ ما صدوق در کتاب امالی خود از دعبل روایت نموده است که گفت(چون خبر شهادت امام رضا در قم به من رسید آن قصیده رائیه را سرودم .....)، و نیز آورده اند که چون معتصم هلاک شد، او در پاسخ کسانی که برای او مرثیه ساخته بودند به معارضه و اعتراض سرود که : (چون وی را (معتصم را) در خاک نهان کردند و برگشتند، گفتم بدترین خلایق در بدترین گورها خفت، (پس ای معتصم) برو به سوی جهنم و عذاب (ابدی) که من ترا شیطانی بیش نمی پندارم و تو نمردی مگر آنکه پیمان بیعت و حکومت بر مردم را برای کسی گرفتی که برای مسلمین و اسلام از هر کس زیان بخش تر بود).

نمونه هایی از اشعار مذهبی دعبل:

اشعار دعبل در سوگ امام سوم سبط شهید حسین بن علی (ع):

(..... بر آثار دودمان محمد (ص) گریه می کنی .....، پس مصیبت آنها را در روز عاشورا، یعنی همان حادثه ناگوار که از بزرگترین مصائب روزگار است را از یاد مبر، خداوند به باران بهاری رحمت خود، پیکرهای افتاده در دشت کربلا را سیراب فرماید.....، و بر روان حبیب خود حسین درود پیاپی فرستد، آن مقتول و کشته ای که در کنار دو نهر آب در بیابان کربلا عطشان بر زمین افتاد، کشته ای که فقدان او قلب ما را به درد می آورد، همان غریبی که فریاد می کرد، یاوران من کجا رفتند که من، عطشان و غریب و کشته و ستم رسیده بیگناهم، پس سرش را بر فراز نیزه قرار داده و خاندان او را به اسارت کشیدند، پس به پسر سعد که خدا روح و روان او را به عذاب خود به درد آورد بگو که به زودی عذاب دوزخ را به لعن و نفرین درخواهی یافت پس تا روزگار (باقی است)، و تا آن زمان که باد صبا می وزد، بر آن گروه ستمکار، که همگی به گمراهی رفته و گفتار پیامبر خدا را با شبهه انگیزی تباه کردند، در هر صبح و شام نفرین باد .....)

(کلب و همه مؤمنین و مؤمنات از اول خلقت تا آخر خلقت گویند آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،
دعبل همچنین امیرالمومنین و فضیلت بخشش انگشتر گران قیمت آنحضرت را به سائل و نزول آیه شریفه انما ولیکم الله را در شان آن حضرت در اشعار خود به نظم درآورده است (قرآن به برتری خاندان پیامبر و ولایت غیر قابل انکار علی ناطق و به آن شهادت می دهد و نیز به ولایت آن برگزیده و مقام و منزلت آن صالح و صادق، پس از رسول خدا در میان مردم، در آن زمان که با بخششی کریمانه که از این کریم فرزند کریم سزاوار بود، در آن زمان انگشتر خود را به مستمند داد و خدای مهربان وی را در قرآن چنین ویژگی بخشید که فرمود (براستی کهولی و سرپرست شما خدا و رسول و مومنانی هستند که نماز برپا می دارند و زکوه می دهند در حالی که در رکوع هستند)، و هر کس که بخواهد این فضیلت را انکار کند البته در فردای قیامت خداوند خصم و دشمن او خواهد بود و خدا در وعده های خود خلاف نخواهد کرد.)، و باز هم در وصف شاه اولیاء سروده است: (زهی بیعت احمد و جانشین او یعنی سرور ما و امامیکه محسود دشمن بود .....، یعنی آنکه پیش از هر ایمان آورنده، خدای را به یگانگی پرستش کرد و هرگز بتی را پرستش ننمود.....)، و نیز در مرثیه شهید کربلا سبط رسول خدا چنین سروده است: (ای کسی که غمگین هستی چرا به خواب رفته ای و بر کسی که محمد (ص) بر او گریسته است گریه نمی کنی، چرا بر مظلومیت حسین و خاندانش اشک نمی ریزی، مگر نمی دانی که اشک بر امثال آنان مورد پسند خداوند است، آگاه باش که اسلام به روز شهادت او به ذلت افتاد و بخشش و سروری از فقدان او گریست و فرشتگان بزرگواری که در آسمان برای خداوند رکوع و سجود می نمایند نیز بر حسین گریستند. آیا فراموش کردی که چگونه افواج سپاه دشمن با عمر سعد و دیگر فرماندهان کافر پیشه، بر حسین تاختند و در میدان جنگی که دشمنان وی بسیار و یاران وی اندک بودند، جام مرگ را به کام وی ریختند و حق پیامبر را با سوز عطشی که هیچگاه فرونشست نگاه نداشتند، آنها حسین را کشتند و پیامبر را به غم ماتم فرزند سبطش مبتلا کردند .....، چگونه می توان آرام بود درحالی که زینب دختر علی، در زمره اسیران بود و از سوز دل ناله می کرد و گفت ای جد بزرگوار ای احمد، این حسین توست که با شمشیرهای دشمن مقتول و پیکر او پاره پاره و به خون آغشته و عریان و برهنه بر خاک، پامال سم ستوران و اسبانی است که بر او تاخته اند و اجساد پاک و بی مزار و بی کفن فرزندان بقتل رسیده تو که در اطراف او به خاک و خون کشیده شده اند، ای جدبزرگوار این کشته ها همراه کسانی هستند که در راه یاری او از آب فرات منع شده و آنها را با تشنگی و سوز عطش و جگرهای تفتیده مقتول نمودند. .....)
(کلب گوید خدایا رحمت و رضوان و سلام تو بر شهداء کربلا نثار و ایثار باد که دست گرگ های خونخوار به مولانا حسین نرسید مگر آنکه همگی در اطراف آن حضرت به خون غلطان شدند و دشمنان خدا و رسول از روی کشته های آنان عبور کرده تا به حسین رسیدند خدایا ما را از شفاعت آنان برخوردار بفرما آمین، آمین، آمین یارب العالمین)،
این قصیده از قصاید طولانی شاعر است ..... و پس در ادامه آمده است، (از دیار شام که مردم آن شوم و تیره بخت بودند و از نگون بختی، سپاهیان آنها را ابلیس فرماندهی می کرد به سوی او آمدند، که ای لعنت خدا بر آنان باد و(قطعاً) چنین مردمی که امام خود را بقتل می رسانند و پیکر پاره پاره اش را بر خاک رها می کنند، ملعون خواهند بود، پس ای وای بر من که دختران گریان پیامبر را عریان و سربرهنه اسیر کردند .....، مرگ و ننگ بر شما که دوزخ را انتخاب و به نادانی عزت زندگی خود را به دنیای دیگران فروختید .....، ای مرگ و ننگ بر کسی که با او بیعت کردید، گویی رهبر شما را سرنگون در دوزخ ابدی می بینم، ای خاندان محمد (ص) پس از رسول خدا از این مردم مانند گبر، چه مصائب که ندیدید.....، ای سروران ما (ای آل محمد)، شکیبا باشید که روزگار سخت بر آن دودمان ملعون نیز فرا خواهد رسید و من همیشه پیروشما و فرمانبر، فرمان های شما هستم و جان خود را تا زنده ام به اطاعت شما مجبور خواهم

کرد.....،). و یاقوت حموی این اشعار را از او در مرثیه امام سوم آورده است: (وای ای مردان خدا آگاه باشید که سر حسین، فرزند پیامبر و علی بر فراز نیزه است و با آنکه مسلمان ها آن را می دیدند و می شنیدند، فریادی از کسی برنخاست و کسی نگران نشد، ای حسین دیده هایی که به برکت وجود تو خواب و آرام داشت، اکنون بیدار ماند و دیده هایی که از ترس تو بخواب نمی رفت اکنون آسوده شد، دیدن شهادت تو دیده ها را کور و ناله مرگ تو، گوش ها را کر کرد ..... و باز در مدح علی علیه السلام (..... ابوتراب حیدر، آن پیشوای شیرمرد که کشنده کافران است و هماورد ندارد .....، همان راستگویی که هرگز دروغ نگفته و همان پهلوانی که نیرومند و قوی اراده است .....، علی شمشیر بران پیامبر صادق و قاتل تبهکاران است .....). و نیز باز در رثاء سبط شهید حسین بن علی: (آن اشک هایی که بر مصیبت های فرزندان بزرگوار علی در کنار نجف و کنار فرات یعنی کربلا ریخته می شود، انسان آزاده را از نغمه و نشاط باز می دارد .....، آیا بر حسین و به یاد شهادت این آقای پرهیزکار، اشک مداوم نمی ریزی و آیا از اینکه پیروان پدران زیاد، فرزندان پیامبر را به خاک و خون کشیدند و چنین ناپاک زادگان بطور آشکار بر آن پاک زادگان شمشیر کشیدند اندوهگین نیستی .....)،

شهادت دعبل:

دعبل در سال ۱۴۸ بدنیا آمد و در سال ۲۴۶ درروزگار پیری و کهنسالی به جور و ستم کشته شده (در سن ۹۷ سالگی)، (مضمون) اقوال در نحوه شهادت دعبل مختلف نقل گردیده و اما ابونصر محمد بن حسن کرخی کاتب گفته است که دیدم که بر گور دعبل این اشعار را نوشته بودند . (دعبل توشه اقرار به یگانگی خداوند را برای رستاخیز آماده کرده است، وی خالصانه شهادت به وحدانیت حق می دهد و امیدوار است که خداوند در روز رستاخیز بر او رحمت آورد، مولای دعبل خدا و رسول او هستند و پس از این دو بزرگوار، سرور و مولای او جانشین بحق پیغمبر علی است.).

(کلب گوید ای دعبل رحمت و سلام و رضوان خداوند بر تو مستدام باد تا ابدالآبادو تا زمانی که خداوند خدایی می کند ما به تو افتخار می کنیم و امیدواریم خداوند ما را از شفاعت تو در روز قیامت بهره مند فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

خلاصه جلد پنجم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

(مضمون) الغدیر :

در یک مجله معروف جهانی به نام (الکتاب)، در مصر مورد تقدیر و تشکر قرار گرفته است و نیز کتاب الغدیر طی مقاله ای ازسوی علامه بزرگوار حجه الاسلام، استاد میرزا محمد علی اردباری مورد تحسین و تمجید واقع شده است، در بخشی از این مقاله آمده است (..... کتاب الغدیر که بدون هیچ شک و شبهه مایه هدایت پرهیزکاران است .....).

دیباچه حضرت علامه رحمه الله علیه:

بسم الله الرحمن الرحیم، پروردگارا تو را سپاس می گزارم ..... از تو می خواهم تا بر محمد و آل محمد درود فرستی ..... و در راهی که برای خدمت اجتماعی و دعوت به حق و پی گیری مصالح عمومی و اعتلای کلمه توحید و نشر فضائل زعمای اسلام و بزرگان امت، در پیش گرفته ام، دستم را بگیری که توفیق جز به دست تو نیست، بر تو اتکای من و بسوی تو بازگشت مناست.

« عبدالحسین احمد الامینی»

(کلب آستان حضرت علامه گوید ای مولای من ای حضرت علامه تو را به حق مولایت علی قسم می دهم که دست من سگ رو سیاه درگاه خود و همه مؤمنین و مؤمنات را در روز محشر گرفته و به همراه خود در بهشت برین ساکن فرمایی و در دنیا و آخرت دعاگوی خیر برای من و همه یاوران علی علیه السلام باشی و خداوند قلب تو را به ما مهربان فرماید آمین، آمین، آمینا رب العالمین)

شعراء غدیر در قرن سوم:

غدیریه ابواسماعیل علوی:

(جد من علی بن ابی طالب، وزیر و پسرعم مصطفی است همان علی که هنگام درگیری در جنگ، ستاره درخشان است ..... او اول نماز گزار، اول موحد و بزرگترین کسی است که به زیارت حطیم و زمزم نایل شد، او قهرمان روز سایبان است که احمد بپا خاسته و با صدای بلند فریاد برآورد که من تو را ای علی، نسبت به خود به منزله هارون نسبت به موسی نجیب و کلیم قراردادم .....، درود خدا بر او تا خورشید در جهان می درخشد و مادام که شتر سواران به زیارت خانه کعبه می شتابند .....).

شاعر را بشناسیم:

او ابواسماعیل محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبیدالله بن عباس بن الامام امیرالمومنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم اجمعین است، ... او فضائل احمدی، مناقب علوی و شهامت عباسی و بسیاری از فضایل دیگر که زبان از بیانش عاجز است را در وجود خود بهم آمیخته است، مرزبانی گوید او شاعری است که به پدرانش رضوان الله تعالی علیهم زیاد می بالد، او درایام متوکل و مدتی زیاد پس از او زندگی کرده و از جمله اشعار اوست (..... من بزرگی از بزرگان سادات هستم ..... آنها که بهترین و برترین کسانی هستند که با پای برهنه و یا با کفش بر روی کره ارض راه پیموده اند .....، این بزرگواران در کام دوستان، چون (من و سلوی) و در کام دشمنان بداندیش، چون سم مهلک هستند.....)، .....، و اما اینکه ابواسماعیل به پدرانش افتخار می کند حق دارد زیرا شما چه کسی رامی یابید که ..... در سایه خاندان قمر بنی هاشم باشد و زیبنده او نباشد که تا اوج فلک در برابر مجد و عظمت او سر تعظیم فرود نیاورد، او به غیر از اشعار زیبا و پرمعنی، دارای کلمات قصارحکمت آمیز نیز است از جمله (..... بدان و آگاه باش که اندیشه تو نمی تواند همه کارها را زیر نظر گیرد، پس ذهن خود را متوجه کارهای مهم کن ....) و یا (چون اموالت نمی تواند رفع نیاز همه مردم را بنماید، پس آن را به حق داران اختصاص بده) یا (از آنجا که نمی توانی با همه مردم مجالست آمیزش کنی پس اهل فضل و دانش را انتخاب کن .....)، برادر ابن عباس، فضل بن حسن همان شاعری است که در مصیبت جدش ابوالفضل شهید کربلا سروده است . (..... احق الناس ان یبکی علیه، فتی ابکی الحسین بکربه / اخوه و ابن والده علی،ابوالفضل المضرج بالدماء / و من و اساه لایئنیه شيٍ، و جادله علی عطش بماء) .....

غدیریه وامق مسیحی:

(..... آیا این علی نبود که در غدیر خم، محمد، او را در حضور جمع در موسم حج بپا داشت و به آنها گفت از میان شما کسیکه من مولای اویم بعد از من مولایش علی همسر فاطمه است و آنگاه گفت خدایا دوستانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن .....، آیا این علی نبود که عمرو (عمرو بن عبدود) را روز جنگ احزاب، چنان با شمشیر زد که غرق در خون شد وتو یا علی برای خدا در مقابل همه قبائل عرب ایستادی و در راه رضای حق از ملامت احدی نهراسیدی و بعد از محمد، تو ازهمه به او شایسته تر بودی زیرا جاهل با عالم یکسان نیست).

پیرامون شعر وامق مسیحی:

ممکن است خواننده تعجب نماید از مداحی مسیحیان نسبت به امیرالمومنین، با فرض اینکه آنان معتقد به اصل اسلام نیستند، تاچه رسد به اینکه در مسئله خلافت اظهار نظر کنند، ولی این امر جای شگفتی ندارد زیرا شخص منصف هر چند عقیده ای بر خلاف اسلام هم داشته باشد، نمی تواند فضایل مولای ما را از قبیل، اخلاق عالیه، علم سرشار و ..... نادیده بگیرد.، پیامبر اسلام در نظر غیر مسلمانان هم یکی از بزرگان و خردمندان اسلام است و ..... ما در میان بسیاری از مسیحیان و کلیمیان نیز مدح و ثنای فراوانی نسبت به پیامبر و وصی او می یابیم .....، مانند کتاب های (گفتارمحمد: مستر استنلی لین بول، محمد و قرآن: مسترجان وانتبورت، .....)، و از حوادث تاریخی جاویدان

واقعه غدیر است. که مردم یک صدا در نقل آن هم آوازند، که آن را دوست فریاد می کند، ناصبی اعتراف می کند و مسلمان به آن استدلال میکند و ..... .

شاعر را بشناسیم:

بقراط بن اشوط وامق ارمنی مسیحی، یکی از بطریق ها و رهبران مذهبی ارمنی و پیشوای بزرگ آنان و رهبر و فرمانده مقدم آنها در قرن سوم هجری است و ابن شهر آشوب او را در ردیف مدیحه گویان معتدل اهل بیت شمرده است .....، و البته گروهی دیگر از مسیحیان نیز در مدح امیرالمومنین شرکت نموده و اشعاری زیبا سروده اند، مانند زنیبا ابن اسحاق (مسیحی)که اشعار زیر را بیهقی و .....، از او نقل کرده اند: (با اینکه مایل نیستم از دودمان تیم وعدی (خاندان عمر و ابوبکر) به بدی نام ببرم، ولی من دوستدار هاشم هستم، درباره علی و آلش در زمانی که از آنها یاد می شود عشقی در دلم می گذرد که از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی هراسم، می گویند به چه علت است که مسیحیان و نیز خردمندان عرب و عجم آنها رادوست دارند، به آنها گفتم اندیشه من اینست که دوستی آنها در دل همه خلایق و موجودات عالم حتی حیوانات نیز وجوددارد).

قسمتی از قصاید مسیحیان در ستایش علی:

خطیب خوارزمی و ابن شهرآشوب و اربلی اشعار زیر را به یکی از مسیحیان نسبت داده اند: (امیرالمومنین علی را عزمی راسخ است و جز او دیگری را در خلافت طمع کردن روا نیست، (زیرا) او دارای نسبی برتر و اسلامی مقدم تر و فضایلی است که تمامی مسلمین بدان اجماع کرده اند و اوست که بعد از پیامبر از همه مردم برتر و پاکتر و شجاعتر است و اگر من هرگاه بخواهم به دین ملتی به غیر از دین ملت خود گرایش نمایم، بی تردید مسلمان شیعه خواهم شد) و به همین مضمون از شعراءبسیار دیگر مسیحی نیز این گونه اشعار نقل گردیده است .....، و در این اواخر استاد بولس سلامه، قاضی مسیحیان ..... پس از خواندن کتاب الغدیر ما، قصیده بی نظیر خود را تحت عنوان (عید غدیر)، در ۳۰۸۵ بیت سروده است و ..... (در ادامه حضرت علامه نقدی مستدل بر کتاب انحرافی زندگانی محمد تالیف. نویسنده فاسد و گمراه (امیل در هنگام)، دارد و افکار گستاخانه او را با شمشیر منطق و کلام در هم کوبیده است، و آنگاه پس از محکوم نمودن آنچه این نویسنده مالیخولیایی آورده و نیز بی ارزش بودن این یاوه ها وسخنانی که در قالب تاریخ بدون هیچ اسنادی به مقدسات ما با جسارت تمام ذکر نموده است.، می فرماید(من نویسنده این کتاب را توبیخ نمی کنم حتی با وجود اینکه دروغ و یاوه را از حد گذرانده است، زیرا او از دشمنان اسلام است و هیچگونه امیدی به خیر او نیست، بلکه این توبیخ را بایست نسبت به مترجم آن ابراز داشت که با اینکار خود خیانتی بزرگ به امت اسلام نموده است ..... و جمله اینکه آن جسارت ها که او به ساحت اهلبیت و حضرت علی علیه السلام نموده را ترجمه و در اختیار مسلمانان قرار داده است .....، زیرا بر ما مسلم است که پیامبر در رابطه با عترت طاهر خود فرمود، هیچکس آنان را دوست ندارد مگر اینکه دارای پدری خوشبخت و مادری پاک دامن باشد و دشمن ندارد آنان را مگر آنکه پدری بدبخت ومادری ناپاک داشته باشد و یا آنچه که از طریق محدثین ثقه وارد گردیده است که (ان علیا لایبغضه احد قط الا و قد شارکابلیس فی رحم امه) یعنی (دشمن نمی دارد علی را بطور قطع و یقین مگر کس که شیطان در نطفه او و در رحم مادر او وارد شود)، و آنچه حافظ جزری از عباد بن الصامت آورده است که (در حدیث) گفت (ما فرزندانمان را به دوستی علی بن ابیطالب رضی الله عنه آزمایش می کردیم و اگر می دیدیم یکی از آنها، علی بن ابیطالب را دوست نمی دارد می دانستیم او از ما نیست و نطفه اش ناپاک است) و آنگاه حافظ جزری گوید این مطلب از قدیم الایام تا امروز مشهور است که : (ما تبغض علیاً رضی الله عنه الاولد الزنا) یعنی دشمن نیست با علی رضی الله عنه مگر فرزندی که از زنا حاصل شده باشد).

(کلب گوید خدایا تو شاهدی که این روایات از جمله روایاتی است که دارای شواهد اثباتی خارج از حد احصاء است و دشمنان اهلبیت را جز اولاد زنا تشکیل نمی دهند مانند معاویه و عمروعاص و ..... که مادران آنها فاحشه های مشهور و شرور بوده اند و ما ای خداوند

علی اعلی تو را بواسطه پاکی و طهارت ذات خود شکرگزار هستیم تا ابدالآباد و برای مادران خود رحمت و رضوان و سلام خداوند را تا ابدالآباد خواستاریم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

غدیریه ابن رومی:

« یا هند لم اعشق و مثلی لایری ..... قال النبی له مقالاً لم یکن یوم الغدیر لسامعیه ممجمجا / من کنت مولاه فذا مولی له .....)، » هند من عاشق نیستم و البته کسی مانند من اعتقاد و عقیده به عشق زنان ندارد و هیچگاه قلب او زیر بار گناه نمی رود، ولی آگاه باش عشقی از وصی پیامبر در سینه من افکنده شده که تا اعماق قلبم رسوخ کرده است.....، چراغی فروزان و قطعاً هرکس از عذاب نجات یابد از برکت وجود اوست و من اگر به او عشق نورزم، کسی دیگر را برای نجات از گناهانم در روز قیامت نمی یابم .....، پیامبر به روز غدیر سخنی به او گفت که برای شنوندگان هیچ گونه ابهامی نداشت که فرمود (کسی راکه من مولای اویم، این علی هم مانند من مولای اوست و به این دلیل او تاج افتخار گرفت و بار دیگر نیز وقتی تاج افتخار بدست آورد که فاطمه زهرا پیشنهاد ازدواج همه داوطلبان را رد کرده و پیشنهاد ازدواج او را پذیرفت، .....، و البته برای او در روزی که از جسر و گذرگاه نهروان، لشکر خود را عبور می داد عجایبی رخ داد ..... و خورشید بعد از غروب بر او رجعت کرد، در حالی که بشدت می درخشید و نهیب شعله هایش بالا گرفته بود ....).

شاعر را بشناسیم:

ابوالحسن علی بن عباس .....، مشهور به ابن رومی یکی از مفاخر عالم تشیع و مردی فوق العاده و دارای ویژگی های ممتاز در امت اسلامی است، ابن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ و شبلنجی او را از شعرای امام حسن عسکری علیه السلام شمرده اند و در کتب بسیاری از علما و دانشمندان نام او و تجلیل از مقام او مذکور گردیده . .....، از جمله (فهرست ابن ندیم، تاریخ بغداد،.....)، و بسیاری از بزرگان توجه خود را معطوف جمع آوری آثار ابن رومی و اخبار و ..... تالیفات او نموده اند از جمله (ابوعثمان ناجم، علی بن عباس نوبختی و .....)، آنچه مسلم است او از طرف پدر رومی الاصل و مادرش ایرانی بوده است .....، بر اثر شهرتی که ابن رومی در علم لغت و اسرار و نکات لطیف آن داشت، دوستان او برای تفریح یا عاجز نمودن او کلمات نامانوس و غریبی ساخته و معنی آن را از او می خواستند از جمله این کلماتی که از او پرسیده بودند کلمه جرامض است که آورده اند در مجلس قاسم بن عبدالله کسی از ابن رومی پرسید (جرامض چیست او بلافاصله پاسخ داد از معنی جرامض سوال کردی، آگاه باش جرامض عبارت است از خزاکل زیرا گاهی غواض لغت با غوامضی مثل خود آن تعبیر و تفسیر می شوند، از جرامض که به سلجکل هم می توان تعبیر کرد و اگر نمی پذیری بعنوان فرض و احتمال قبول کن. و تمامی این کلمات از قبیل جرامض است که نه معنی دارد و نه وجود خارجی)،..... این رومی تمام زندگانی خود را در بغداد بسر برد و اهل بغداد مدعی هستند که او اظهار تشیع می کرد و در این امر استدلال به قصیده جیمیه او می نمایند، ..... که بی شک در اظهار تشیع او کافی است .....، او در این قصیده خود را آماج خطر شدید از ناحیه طاهریان و عباسیان قرار داده است، .....، در این قصیده در حالیکه از طاهریان به بدی یاد می کند، خطاب به بنی عباس می گوید: ای بنی عباس از دشمنی های خود دست بردارید و معایب خود را سخت پنهان کنید .....، و در انتظار روزی باشید که بازگرداننده ای، حق را به اهلش برساند و در آن زمان همانطور که افرادی محزون بودند، شما محزون خواهید شد و هنگامی فرا می رسد که قادر نخواهید بود که از خطاهای خود پوزش بخواهید و حجت خدا بر شما تمام شده و راه فراری ندارید .....، شاید در اعماق پنهان نهضتی برپا شود و آنان را بر شمابرتری دهد که همیشه صبح روشن در دل شب تاریک است، .....) و از این واضح تر اشعار نونیه اوست که در آن بطور واضح از شیعه هواخواهی نموده است .....

(اگر روزگار به دشمنان شما حکم و قدرت بخشیده است، رقیبی هم درکمین آنها نشسته است ..... علت چیست که نه خونم در یاری شما می ریزد و نه اینکه به آبرو و شخصیت من لطمه ای وارد می شود، ولی قطعاً من جانم را نثار خواهم کرد ..... و با پیشانی خود تیر دشمن را به خود می گیرم و با گلوگاه و سینه ام نیزه دشمن را به خود می خرم.....)، به نظر می رسد که ابن رومی تشیع را از پدر و مادر خود به ارث برده باشد، زیرا مادرش ایرانی بوده و .....، پدرش او را علی نامید که از اسامی محبوب بین شیعیان است و طرفداران سرسخت خلفا از آن اجتناب می کنند و ایرادی هم بر پدر شاعر نیست که با وجود تشیع در خدمت یکی از خاندان های بنی عباس بسر می برد، زیرا پیشوایان آنها مردمی بودند که خود را از خلافت و ولایت عهدی، که علت دشمنی شدید بین عباسان و علویان می گردید، دور نگاه می داشتند و گاهی اتفاق می افتاد، پاره ای از خلفا و ولی عهدهای آنان نسبت به علی و اولاد در ظاهر احترام و تکریم می نمودند، چنانکه این امر در مورد معتضد خلیفه ای که ابن رومی زیاد مدح او را گفته مشهور است و نیز از واقعه منتصر همان ولیعهدی که می گویند پدرش متوکل عباسی را به جرم یک برخورد و شوخی که بین آن دو اتفاق افتاد در دفاع از حرمت علی و آل علی بقتل رسانید که این واقعه شهرت تمام دارد.....، (بهر حال) او از دنیا رفت و لحظات آخر عمرش می گفت « لقای پروردگار را هول و هراسی است که هیچ ترسی به آن پایه نمی رسد».

لازم به ذکر است که در قرن سوم، دوشاعر هجوگو بوجود آمدند اولی ابن رومی و دومی دعبل . این دو هجاگو، هر کدام سبک فارسی داشتند او به سال حدود۲۸۳ به شهادت رسید، همه مورخین در اینکه مرگ این دو بر اثر سم بوده است اتفاق نظر دارند و قاتل او را قاسم بن عبدالله‌وزیر معتضد می دانند، زیرا او از هجو ها و رسوایی های او می ترسید، پس با دسیسه ابن فراش او را مسموم نمود، به این ترتیب که وقتی ابن رومی در منزل وزیر بود ابن فراش طعام مسمومی را به او خورانید و همینکه ابن رومی آن را خورد احساس سم کرد و از مجلس برخاست وزیر به او گفت کجا می روی پاسخ داد به جایی که مرا فرستادی وزیر گفت سلام مرا به پدرم برسان ابن رومی پاسخ داد راه من سوی آتش (دوزخ) نیست پس شهادت او را به نحو دیگر هم بیان نموده اند ..... و..... .

غدیریه افوه حمانی:

(ابن الذی ردت علی الشمس فی یوم الحجاب .....)، ترجمه: (فرزند کسی که در روز پوشیده با حجاب (تاریکی)، خورشید بر او بازگردانیده شد، فرزند تقسیم کننده دوزخ و بهشت در روز موقف و حساب، فرزند کسی که برغم وجود هر شکاک و منکر در روز غدیر مولای آنها شد) و نیز از اوست: (قالوا: ابوبکر له فضیله ..... یعنی گفتند ابوبکر را فضیلتی ممتاز است ما به آنها گفتیم گوارایش باد، اما فراموش کردید خطبه غدیر را و آیا می شود که هیچ بنده ای شبیه مولایش شود آگاه باش هماناعلی کسی است که رسول خدا مولای اوست.)

شاعر را بشناسیم:

ابوالحسین علی بن محمد بن جعفر بن محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب، از مردان محله حمّانکوفه (به کسر (ح) و تشدید(م)) است .....، شاعر ما از پیشتازان فقهای عترت و مدرسان آنها در پایتخت تشیع عراق (یعنی کوفه) است .....، که نام و شعر او معروف خاص و عام گشت .....، می گویند متوکل از ابن جهم سوال کرد، در میان شعرا از همه برتر کیست او شعرای دوره جاهلیت و اسلام را نام برد و سپس او همین سوال را از ابی الحسن (امام علی بن محمد الهادی (ع)) نمود و ایشان گفتند او حمانی است، در آنجا که گوید (لقد فاخرتنا من قریش جماعه.....) یعنی (از قریش گروهی با چهره های گشاده و انگشت های کشیده بر ما تفاخر کردند و وقتی در این گفتار با ما نزاع کردند، آهنگ صومعه ها به نفع ما و علیه آنان داوری کردند، ما در این نزاع ساکت به نظر می

رسیم، ولی بانگ بلند مساجد بزرگ علیه آنان و به فضل و بزرگی ما گواهی می دهند مگر نمی دانید رسول الله احمد جد ماست و ما فرزندان او ستاره های فروزان هستیم) متوکل گفت این آهنگ صومعه چیست، امام فرمود اشهد ان لا آله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله، آیا او جد من است یا جد تو، متوکل خندید و گفت جد توست و ما او را از تو نمی گیریم، این حدیث با همین مضمون از جاحظ و بیهقی، شیخ طوسی، بهاالدین، ابن شهر آشوب نیز نقل گردیده است حمانی را مسعودی در مروج الذهب .....، ستوده و گفته علی بن محمد حمانی، مفتی، شاعر، مدرس، و زبان گویای مردم کوفه بود و کسی در کوفه بر او در آن زمان مقدم نبود .....،

مسعودی آورده که حسن بن اسماعیل به کوفه وارد شد و او فرمانده لشکری بود که با یحیی بن عمر شهید در سال (۲۵)جنگ کرده و او را کشته بود و به عنوان جلوس رسمی در جایگاه خود نشست و همه به دیدار او رفتند، همه بنی هاشم به جزعلی بن محمد حمانی که بزرگ و مفتی آنان بود که از دیدن او خودداری کرد و لذا حسن بن اسماعیل او را احضار کرد و ازاو پرسید چرا از دیدن ما تخلف کردی حمانی چنان پاسخ قاطعی داد که گویا دست از جان شسته است، پس به او گفت آیا می خواستی در این فتح و پیروزی که نصیب تو شده است تو را تبریک و تهنیت بگویم (قتلت اغر من رکب المطایا .....) (تو عزیزترین مرد عرب را کشته ای، آنگاه من بیایم با تو شیرین سخنی کنم و تبریک بگویم / برای من سخت است ترا ببینم مگر وقتی که میان ما شمشیر آبدار حاکم باشد، ولی مرغی که شاه بال او شکسته فقط روی تپه ها پرواز می کند) پس حسن به اسماعیل گفت تو حق خونخواهی داری و من ناراحتی تو را منکر نیستم پس او را خلعت داده با احترام به منزلش برگردانید .....،

نمونه ای از اشعار شاعر:

(میان وصی و مصطفی پیوند نسبی است که بزرگی ها و ستایش ها را در نظر مجسم می سازد. ..... پروردگار عرش که عالم ذر را خلق کرد آن دو نور جاویدانی را در زمین پدیدار فرمود، نوری که هنگام بعثت از آن شعبه ها خارج شد و دین را تایید کرد .....، مردم تنها به ریاست و سیادت کسی تن می دهند که در قلب و نهاد خود مهر و محبت او را احساس کنند.، .....همان کسانی که وقتی به دور کعبه طواف کنند محل طواف به خود می بالد و قواعد و ارکان کعبه به طرف آنها گردن می کشند .....، آنان مورد حسادت مردم واقع می شوند.....)، ..... شاید تعبیر محسودون یعنی کسانی که مورد حسادت واقع شدند اشاره به این آیه قرآن باشد (ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله)، یعنی (آیا حسادت می نمایند مردم بر آنچه خداوند به آنها از فضل خود عطا فرموده است)، چنانچه در این باره روایت است که مقصود از این کسانی که به آنها حسادت می شود ائمه آل محمد (ع) هستند، ..... و نیز در مناقب ابن شهرآشوب در فضیلت امام حسن و امام حسین این اشعار به او نسبت داده شده است، (انتما سیدا شباب الجنان .....)، (شما دو آقای جوانان بهشت هستید، روزی که دو پیروزی و دو ترس در پیش است

(کلب گوید که شاید منظور این بزرگوار از دو پیروزی ایام رجعت و ظهور حضرت مهدی صاحب الزمان و منظوراز دو ترس قبر و قیامت باشد)، ای همپایه های قرآن در میان خلق و ای آنکه شما یکی از دو ثقل گرانبها هستید (ثقلین)،شباهت و مثل شما و قرآن از روز نخست شباهت و مثل آسمان و دو ستاره فرقدان است، پس آن دو یعنی کتاب و عترت بجای مستخلف خود، در روی زمین از روی حق خلافت الهی دارند و این بیان آن صادق یعنی رسول خداست که تا نزد حوض کوثر که بر او وارد شوند هیچگاه از هم جدا نخواهند شد) .....، که در این اشعار اشاره به حدیثی است که به اتفاق پیشوایان مذاهب اسلام از پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه او به ما رسیده است که فرمود (انی تارک فیکم الثقلین او خلیفتین، کتاب الله و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، یعنی من در بین شما دو چیز گران قدر یا دو جانشین بجای می گذارم، کتاب خدا و عترت خود یا اهل بیت خود را، همانا این دو هیچگاه از یکدیگر جدا نخواهند شد تادر حوض کوثر بر من وارد شوند)، در موضوع حدیث ثقلین شعر دیگری نیز در مناقب از او نقل شده است (یا آل حا

میمالذین بحبهم حکم الکتاب منزل تنزیلا .....) (ای آل حا و میم که به دوستی شما کتاب آسمانی نازل گردید .....، دو وزنه گرانبهایی که از هم جدا نمی شوند تا از سوز تشنگی به حوض کوثر برسند .....)، و این اشعار نیز از اوست (..... او را از دیرباز به رغم کراهت داشتن دشمنان، نسبت به خود مانند هارون به موسی قرار داد، آیا چه کسی در اصحاب موسی و قوم موسی مانند هارون است، آیا شما دائما در سایه کفر زندگی می کنید ..... رسول خدا علی را برادر خود قرار داد نه شما را و او را برای شما معیار و شاخص و علامت تشخیص هدایت ازکفر قرار داد. .....، از شما چه کسی است که نفس (وجود) او مانند نفس(وجود) محمد باشد، ای پدرم فدای (پیامبر) پاک و (علی) پاکیزه باد .....). و در کتاب مناقب، این اشعار در خصوص خاندان پیامبر از او نقل شده است(آنان برگزیدگان بی مثل و مانند خدا هستند که در بین جهانیان شبیه و مانند آنان نیست وآنها از میان مردم بهترین خلایق هستند و البته کسیکه دوستدار آنان نباشد، جز آتش دوزخ جایگاهی ندارد..).

(کلب گوید درود و رحمت و رضوان خدا بر جناب حمانی مقدس باد که راه سعادت جاویدان و شقاوت ابدی را در کوتاهترین عبارات و پرمعنی ترین مفاهیم بیان فرمودخدا ما را از شفاعت ایشان برخوردار فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

تولد و وفات شاعر

از تاریخ ولادت شاعر ما، حمانی کمترین خبری در دسترس نیست ولی تاریخ وفاتش که در حدود سال ۳۰۱ واقع شده .....، نشان می دهد که او از معمرین بوده است، از نسل سید ما حمانی فرزندان با شخصیت و دودمانی محترم از علما و ..... به جای مانده و از طرفی او از سلسله پدران با فضیلت و بزرگوار بوده که یکی از آن پدران، جد اعلای او زید شهید است که به مناسبت گفتارهای جنایت کارانه و نسبت های دروغین که از عقیده شیعه نسبت به آن بزرگوار آورده اند شرح کوتاهی ذکرمی گردد.

زید شهید و شیعه امامیه اثنی عشریه:

زید یکی از مخالفان سرسخت بیدادگری بنی امیه و از پیشروان علمای اهلبیت است که فضائل بسیار، از هر سو او را احاطه کرده است، دانشی سرشار، ورعی پاک، شجاعتی آشکار، مردانگی بی مانند در نبرد .....، و شیعیان از روز نخست جز به پاکی و نیکی از او یاد نمی کردند و از وظایف خود می دانند که کلیه اعمال درخشان و نهضت عالی و دعوت او برای رضا از آل محمد را به خوبی یاد کنند و گواه این امر، احادیث پیامبر صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام و بخصوص دانشمندان شیعه و ستایش شعرا آنان و عزاداری برای او و .....، است.

اما احادیث: یکی از این روایات گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به حسین سبط فرمود: (از نسل تو مردی بوجود می آید که او را زید می گویند، در روز قیامت او و یارانش قدم های خود را روی گردن مردم نهاده و بی حساب وارد بهشت می شوند) و دیگر گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: (زید خروج می کند و درکوفه کشته می شود و در کناسه او را به دار می آویزند، قبرش را نبش کرده و او را بیرون می آورند و (آگاه باش) برای ورود روحش به ملاء اعلی، درهای آسمان گشوده می شود و اهل آسمان و زمین (از عظمت او) اظهار سرور و شادمانی می کنند) و سخن امیرالمومنین در روزی که در محل مخصوص دار او ایستاده و گریه کرد و سپس اصحاب او گریه کردند وگفتند یا امیرالمومنین چه چیزی شما راگریان نمود فرمودند (مردی از فرزندانم در این مکان بدار آویخته می شود، و هر کسی که به خود رضایت دهد که به اعضاء ممنوعه او نگاه کند، خداوند با صورت او را در آتش (ابدی) دوزخ خواهد انداخت) و کلام امام باقر محمد بن علی علیه السلام که فرمود (خدایا پشتوانه مرا به زید محکم بفرما) و چون ایشان را می دید به این اشعار اشاره می کرد (..... بجان تو سوگند که فلانی سست اراده و زبون نیست .....) و روزی زید بر آن حضرت وارد شد و امام

چون ایشان را دید این آیه راتلاوت فرمود (یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله)، (یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید از کسانی باشید که با سرسختی از عدالت نگهداری می کنند و برای خداوند گواهی دهید) و آنگاه فرمود بخداوند سوگند ای زید تو اهل این آیه هستی، و سخن حضرت صادق علیه السلام که فرمود: (زید با ایمان، عارف، دانشمند و صادق بود و اگر پیروز می شد به پیمان خود وفا می کرد و او بطور قطع و یقین اگر قدرت را بدست می گرفت خوب می دانست که آن را به چه کسی بسپارد.)، وسخن دیگر آن حضرت در زمانی که خبر شهادت او را شنید فرمود: (در راه خدا حساب می کنم، عمویم خوب عمویی بود و.....، و بخدا سوگند عمویم مانند شهدای در رکاب پیامبر و علی و حسین شهید شد و به خدا قسم شهید از دنیا رفت)، و بیان دیگر امام (همانا زید دانشمند و سخت راستگو بود، او شما را به رهبری خود دعوت نمی کرد بلکه او به (رضا از آل محمد) دعوت می نمود و اگر پیروز شده بود به وعده خود وفا می نمود، او بر

علیه یک قدرت متمرکز قیام کرد تا آن را بشکند) و باز سخن دیگر امام (اما الباکی علی زید فمعه فی الجنه اما الشامت فشریک فی دمه)، یعنی آن کسی که بر زید گریه کند پس با او در بهشت است و اما کسی که او را شماتت کند در خون اوشریک است (یعنی جزء قاتلان او خواهد بود).

(کلب گوید فحوای روایت در گریه و همدردی که در واقع تصدیق راه وروش حضرت زید سلام الله علیه است و نیز ابراز تنفر از قاتلان و مخالفان و معاندان او می باشد که به منزله شرکت در جهاد او و ورود در بهشت است و امّا کسی که او را سرزنش نماید و راه او را تخطئه نماید و او را شماتت نماید در مبارزه باستم و بیدادگری بنی امیه خبیث پس عمل او به منزله مخالفت با راه و روش او و تصدیق عمل قاتلان و مخالفان او که به منزله شرکت در محاربه با او و ورود در دوزخ ابدی است و البته این موضوع در واقع تسری یافته حقیقت کربلاست که معصوم می فرماید کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا و کل شهر محرم یعنی دوستی هر انسان با هر قوم او را در زمره آن قوم محسوب می نماید و دشمنی با هر قوم به منزله عدم تعلق او به آن جمعیت است که نتیجه آن هم بهشت ابدی و دوزخ ابدی است خدایا مارا از دوستان خود محسوب و بهشت جاویدان را نصیب و روزی ما بفرما بحق محمد و آل محمد علیهم السلام و سلام ورحمت و رضوان ابدی و بی نهایت خود را بر وجود پاک و مطهر جناب زید نثار و ایثار بفرما آمین، آمین، آمین یا ربالعالمین)،

و سخن حضرت رضا علیه السلام که فرمود (او از علمای آل محمد است او برای خدا خشم گرفت و با دشمنان جنگید و کشته شد)، احادیث در این زمینه فراوان است که نمونه هایی ذکر گردید اما تصریحات دانشمندان بزرگ شیعه چون(شیخ مفید، خزاز قمی، نسابه عمری، ابن داوود، شهید اول، محمد بن شیخ صاحب معالم، استرآبادی، علامه مجلسی .....)، و همه در یک مطلب اتفاق دارند و آن پاک بودن دامن مقدس زید از هر عیب و نقص و تصریح به اینکه دعوتش الهی و جهادش فی سبیل الله بوده است ..... و نیز شعرای شیعه که او را ستوده اند، از جمله کمیت در هاشمیات خود قصیده ای دارد که در آن مرثیه، زید بن علی و ..... را با این طلیعه چنین آورده است (الاهل عم فی رایه متامل .....، یعنی آیا مرد گمراهی یافت می شود که در رای خود تأمل کند و آیا کسی هست که پس از بدی به خوبی روی آورد ..... و البته در خصوص زید ..... بر پیامبر، مصیبت قتل فرزندش که از یوسف بن عمر ثقفی شقی، حاکم شام وارد شد، بسیار سخت است که قطعاً این پلید نابکار، خبیثی در گروه خبیثان است و اگر بگویی از گروه زنازادگان است نسبت ناروایی به او نداده ای .....)، و سدیف بن میمون هم در قصیده خود گوید (..... از بدی های بنی عبد شمش گذشت نکنید و بنیان آنان را، از پیر و جوان نابود کنید، شهادت حسین و زید بن علی همان کشته ای که در کنار مهراس بر جای ماند را به خاطر آورید« ..... و یا سید حمیری .....

(..... خدا یزید را لعنت کند او ستمگرتر و کینه توزتر بود، هزار هزار و هزار هزار بار لعنت ابدی بر آنها باد که این ناپاکان در واقع با خدا جنگیدند و محمد را آزردند و در خون مطهر زید از روی عناد شرکت نموده و آنگاه پیکر او را بر بالای شاخ درخت برهنه آویختند.....)، و فضل بن عبدالرحمن بن ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب متوفی ۱۲۹ در قصیده ای در رثا او آورده است (.....ای چشم مبادا اشک تو خشک شود، پیوسته اشک فرو ریز که اینک وقت خشک شدن نیست، آن هم در روزی که پسر پیامبر ابوحسین (زید) در زباله دانی کوفه بر روی دار رفته است.....) .....، صالح بن ذبیان که از زید روایت هم نموده است در تغزیت او آورده (..... ای اباالحسین (زید) فقدان تو دردی در دل ما جای داد که هر کس آنچه بر روز تو آمد به روزگار اوبیاید، غمگین و دردمند خواهد بود) و صاحب بن عباد وزیر هم آورد .....، (..... روزگار خاطرات زید بن علی شهید را به خاطر می آورد که البته برخی از اندوه ها باعث تعویق هر کاری است) ابوالحسن حماد هم آورده است (.....گواه مطلب، سخن جعفر بن محمد (ع) است در آن زمان که او را در شهادت زید(ع) تعزیت گفتند و آن حضرت با گریه فرمود اگرعمویم پیروز می شد به وعده های خود مبنی بر واگذاری حق به صاحب آن وفا می کرد ولی پیروز نشد .....)،.....، سپس(مضمون) حضرت علامه، بعد از تبیین جایگاه رفیع زید نزد شیعیان به نقد مستدل و رد یاوه گویی های معاندین پرداخته است، همان یاوه گویی هایی که معاندین درباره شیعیان و کفر و الحاد آنان در قالب تهمت و افترا و دروغ بافی و اعتقادات خلاف اسلام و سنت ..... ذکر نموده اند، که حضرت علامه نقد خود را متوجه گفتارهای ناروا و کتب متعصبانه آنان، از جمله (ابن تیمیه، آلوسی، قصیمی، .....) و نیز نقد بعضی از کتب مانند فرید و ..... فرموده و به ایراداتی که این جاهلان به شیعیان وارد نموده اند پاسخ قاطع داده اند .....، بعضی از این مطالب که این جاهلان آن را مطرح و حضرت علامه به آنها پاسخ جامع و کامل و مستدل داده است موضوعات واهی زیر و انتساب ستمگرانه آن به شیعه است:

-ابن تیمیه گفته است (العیاذ الله) رافضی ها زید بن علی بن حسین و دوستانش را طرد و بر کفر و فسق آنان گواهی دادند.

-آلوسی گفته است: رافضیان اسلام مانند رافضیان یهود، بسیاری از اولاد فاطمه رضی الله عنها را دشمن داشته و به آنها ناسزامی گویند، مانند زید بن علی که در علم و زهد جایگاه بلندی داشته است.

-ابن عبد ربه در عقد الفرید آورده است: (رافضیان یهود این امت هستند.)، (دوستی با رافضیان دوستی با یهود است)، (یهودگفتند قدرت و سلطنت تنها باید در آل داوود باشد و رافضیان هم گفتند سلطنت و قدرت تنها باید در آل علی بن ابی طالب باشد.)، یهودیان نماز مغرب را تا درهم آمیختن ستارگان تاخیر می اندازند و رافضیان نیز چنین می کنند. (یهودیان سه طلاق را بی اعتبار می دانند همچنین رافضیان.)، (یهودیان برای زنان عده ای قائل نیستند چنانکه رافضیان.)، (یهودیان خون مسلمانان را حلال می دانند چنانکه رافضیان.)، (یهودیان مطالب تورات را تحریف کرده اند و رافضیان قرآن را.)، (یهودیان دشمن جبرئیل هستند و او را در بین فرشتگان دشمن خود می دانند. و رافضیان میگویند، جبرئیل اشتباه کرد که وحی را بر محمد(ص) آورد نه بر علی بن ابی طالب)، (یهودیان گوشت شتر نمی خورند و رافضیان نیز چنین می نمایند.)، (حالا بخوانید و بخندید میگوید (مضمون): (ابوعثمان بحرالجاحظ نقل می کند .....، پیرمردی در سفر دریایی با ما بود که همیشه سرش پایین بود و تا نام شیعه را می شنید به شدت غضبناک شد، راوی گوید من از او سوال کردم علت چیست گفت من از حرف ش و شیعه متنفرم، زیرا حرف (ش) وجود ندارد مگر در اول هر کلمه بد، مثل شر، شوم، شیطان و .....، ابن تیمیه بر این جعلیات اضافه کرده و می گوید: (یهودیان با اخلاص به مومنان سلام نمی کنند، بلکه می گویند السام علیک یعنی (مرگ بر شما) مانند رافضیان)، (یهودیان مسح بر موزه کفش را جایز نمی دانند همچنین رافضیان)، (یهودیان غارت اموال مردم را حلال می دانند مثل رافضیان.)، (یهودیان سجده بر فرق سر می کنند مثل رافضیان.)، (یهودیان عقیده بر فریب مردم دارند مثل رافضیان.)

و یا یاوه گویی های ابی الحسین خیاط معتزلی در کتاب انتصار:

او گفته است: (رافضیان اعتقاد دارند که خدای آنان دارای صورت و هیئت است. که حرکت می کند و محو می شود و جابجا می گردد در آغاز دانا نبود و سپس دانا شده و ..... و در این باره روایاتی هم می آورند) و .....، (رافضیان اعتقاد دارند که صدمرد در یک روز می توانند بدون نگهداشتن عده، زنی را به مباشرت گیرند) و .....، و یا یاوه سرایی های ابی منصور بغدادی در الفرق بین الفرق: او در افترا به شیعیان (مثل دیگر یاوه سرایان) چیزی فروگذار نکرده و اضافه می نماید (در بین رافضیان عالم و دانشمند و پیشوایی در فقه و حدیث و لغت و دستور زبان عرب .....، وجود ندارد)، ..... الی آخر.

و یا ابن حزم اندلسی درکتاب ملل و نحل که آورده است .....، (رافضیان مسلمان نیستند)، و این مطلب در حالی است که به شهادت تاریخ، هزاران فقیه از دانشمندان شیعه بوده اند که استادان و رجال و بزرگان اهل سنت، روایات خود را در زمینه مذهب از آنان گرفته و راویان احادیث آنان در صحاح سته (شش گانه) و سایر روایات مستند مهم آنها را این گروه شیعیان تشکیل می دهند .....، که از جمله آن بزرگان (ابان بن تغلب، ابراهیم بن زید کوفی، جدلی، حفری، اسماعیل بن ابان ..... را می توان نام برد)، که حضرت علامه در این قسمت اسامی بسیاری از این اعاظم را به عنوان نمونه نام می برد)، این بزرگان شیعه کسانی هستند که اهل سنت در صحاح سته خوداز آنان روایت می نمایند .....، پس اگر شیعه مسلمان نباشند این کتب و روایات آن چه ارزشی دارند و .....، و یا اینکه (با بی شرمی تمام) می گوید (هر کس بگوید که علم علی از همه صحابه پیامبر بیشتر بود دروغ گفته است) .....، (و مضمون) و همچنین (علم ابوبکر و عمر را بیشتر از علی علیه السلام می دانند) و .....، و یا اینکه شیعه (قائل به تحریف قرآن است و .....) یا (ازدواج با ۹ زن جایز است)، و یا (علی از روی رغبت و میل با ابوبکر بیعت نمود) .....، (حضرت علامه در این خصوص می فرماید) من .....، با این دغل بازی ها و صورت سازی ها و جنگ با حقایق کار ندارم و به مقابله بااین جنایت ها، نسبت به اسلام و تاریخ اسلام دست نمی زنم و (سپس شواهد خود را در رد این اظهارات که بر اساس فریب وخلاف واقع عنوان شده، طرح و استناد به گفتار استاد عبدالفتاح عبدالمقصود در این زمینه دارد که با همین مضمون در الامام هو السیاسه، تاریخ طبری، العقد الفرید، تاریخ الفداء، تاریخ ابن شحنه، شرح ابن ابی الحدید و .....) آمده است: (..... گروهی ازمسلمانان زمانی در نهان و آشکار انجمن نموده و به نفع فرزند ابی طالب دعوت می نمودند و به این دلیل که او را برای تصدی امور مسلمین از دیگران برتر می دانستند، .....، بدین ترتیب در مدینه دو حزب بوجود آمد .....، در این صورت آیا علی مانند سعد بن عباده در نظر پسر خطاب شایسته کشته شدن نبود تا فتنه فرو نشیند و دسته بندی ها از بین برود و این امر به شدت و خشونت عمرنزدیک تر بود تا به غیرتش بر وحدت اسلام، .....، در آن روز اینگونه شایعات قبل از آنکه پسرخطاب در میان گروهی ازیاران خود به سوی خانه فاطمه برود همه جا را فرا گرفته بود .....، آیا می توان برای جلوگیری از نقل داستان هیزمی که پسرخطاب دستور داد تا با آن اطراف خانه فاطمه را آتش بزنند در حالیکه در آن خانه علی و یارانش بودند تا تهدیدی برای الزام او به انجام بیعت باشد، قفلی بر دهان مردم زد .....؟ .....، پس فاطمه به قبر پدر نزدیک گردیده و تا از آن غایب حاضر مددگیرد .....، او محمد را از میان گور صدا می کرد .....، پدر یا رسول الله بعد از تو از پسر خطاب و فرزند ابی قحافه چه ها(مصائب) کشیدم؟ هنوز سخن او به آخر نرسید بود .....، که مردانی از آن میان با خود می گفتند که ای کاش می توانستند زیر پای خود را شکافته و در زیر زمین پنهان شوند) و یا اینکه می گوید (رافضیان امامت زن را جایز می دانند و به پیشوایی جنین در شکم مادر اعتقاد دارند)، ..... این، کدام جنین است که شیعه به امامتش عقیده مند شده اند و این را چه کسی برای اونقل نموده است، آری حقیقت این است که شیاطین الهام بخش دوستان خود هستند. و یا (دوستی پیامبر نسبت به علی فضیلت نیست) و .....، یا (رسول خدا عمویش ابوطالب را که کافر بود دوست می داشت تا آنکه از دوستی او نهی شد) .....،ما عقیده ابن حزم درباره اینکه محبت پیامبر را درآغاز نسبت به ابوطالب پذیرفته است را تصدیق می کنیم .....، اما اینکه پیامبر بعد آن به دستور الهی از محبت به او نهی شد، این چیزی است که او ادعا کرده و هیچ گونه دلیل و شاهدی بر آن در دست نیست ..... (آیا ابن حزم) می تواند بگوید چه روزی پیامبر بر ابوطالب خشم و کین اظهار کرده و یا .....، در چه زمانی دشمنی او را بر دیگران واجب دانسته است را تعیین کند؟ ..... تاریخ از این سخنان خالی است بلکه (به عکس) حدیث و سیره پیامبر ما نشان می

دهد که آن حضرت تا وقتی که ابوطالب چشم از جهان فرو بست از او جدا نشد و آنگاه که او از دنیا رفت پیامبر درماتم او به سوگواری پرداخت و به علی فرمود: برو او را غسل بده و کفن کن و به خاکش بسپار که خدایش آمرزید و مشمول رحمت خود ساخت و علی علیه السلام او را به این اشعار رثاء گفت: (اباطالب عصمه المستجیر و غیث المحمول و نور الظلم.....) یعنی(ای ابوطالب تو آنکس را که به تو پناه می آورد، پناه بودی و برای اراضی خشک، باران رحمت و برای تاریکی ها نور، فقدان تو فرشتگان را لرزانید و رسول خدابر تو درود فرستاد، خداوند با رضایت مندی ملاقات تو را پذیرفت زیرا تو بهترین عمو برای پیامبر بودی .....)، و کسی که بخواهد بر احوال بزرگ ابطح حضرت ابوطالب وقوف یابد، باید به کتاب علامه برزنجی شافعی و تلخیص آن اثر عالم بزرگ سید احمد زینی مراجعه نماید. و یا اینکه می گویند رافضیان نزول سوره هل اتی (و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیرا)را به علی رضی الله عنه نسبت می دهند .....)، ..... او این کلام را با انکار می گوید در حالی که گروه بسیاری از دانشمندان و پیشوایان دین، این حدیث را ثبت و آن را در حق علی علیه السلام روایت نموده اند (به عنوان نمونه)، حافظ محمد عاصمی کتابی مستقل در دو جلد به نام زین الفتی در تفسیر (هل اتی) تالیف نموده و بسیاری از بزرگان حدیث، روایت مذکور را نقل و شان نزول آن را درشان علی و فاطمه و حسن و حسین شرح و بیان نموده اند، از جمله (ابوجعفر اسکافی متوفی ۲۴۰ که او در رساله ای که در رد جاحظ نوشته گوید، ما امامیه نیستیم که هواداری از اشخاص ما را به انکار مسائل مسلم وادار نماید، بلکه به عکس ما تردید نداریم که احدی از صحابه پیامبر برتر ازعلی بن ابیطالب نیست .....، او کسی است که در راه خدا مسکین و یتیم و اسیر را اطعام کرد و درباره او و همسرش(فاطمه) و دو فرزندش (حسن و حسین) یک سوره کامل نازل گردید)، به همین مضمون حکیم ابوعبدالله محمد بن علی ترمذی متوفی ۲۸۵، حافظ محمد بن جریر طبری متوفی ۳۱۰، ابن عبدالله به متوفی ۳۲۸، حاکم ابوعبدالله نیشابوری متوفی ۴۰۵.....، ابوسالم محمد بن طلحه شافعی ..... گوید ..... (هرگاه چنین نبود این داستان چنین عظمت پیدا نمی کرد و ارزش آن بالا نمی رفت خدای بزرگ درباره آن به رسولش آیات قرآن را فرو نمی فرستاد).....، ابوالمظفر سبط ابن جوزی ..... گوید (ای دانشمندان علم دین آیا می دانید چرا علی و فاطمه ایثار کردند و اجازه دادند آن دو کودک حسن و حسین با وجود گرسنگی ایثار کنند، آیا رمز این مطلب بر آنان پوشیده بود؟ این کار نسبت به آن دو کودک دلیلی نداشت جز اینکه قبلاً برای صبر آنها را آزموده بودند..... الی آخر)، .....

حافظ ابو عبدالله گنجی با واسطه نقل نموده که علامه ابن صلاح گفته است که این سائلان فرشتگان رب العالمین بودند (اول جبرئیل، دوم میکائیل و سوم اسرافیل)، برای امتحان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم .....) و دیگر انکار موضوع اخوت (برادری) رسول خدا با علی بن ابیطالب است: که گوید (پیامبر فرمود اگرمن کسی را به دوستی می گرفتم ابوبکر را انتخاب می کردم ولی ابوبکر برادر و مصاحب من است) .....، من نمی خواهم درباره حدیثی که او عقیده به صحت آن دارد ایرادات خود را مطرح نمایم یا در صدور آن مناقشه کنم یا ایرادی را که عمر بن الخطاب به حدیث (کتف و دواه) وارد ساخت بیاورم زیرا که هر دو حدیث بر طبق گواه صحیحین در بیماری پیامبر صادرشده است و نیز نمی خواهم سخن ابن ابی الحدید را در شرح نهج البلاغه که گفته این حدیث که برای ابوبکر ساخته اند مجهول است و طرفداران ابوبکر آن را در مقابل حدیث اخوت رسول خدا با علی علیه السلام ساخته اند را بگویم و من در مفاد حدیث نیز بسط سخن نمی دهم و آنچه را ابن قتیبه گفت نمی گویم .....، من هیچ کدام از این سخنان را نمی گویم ولی می گویم تعجب من از سبک سری و جهالت است که به انسان اجازه می دهد بگوید غیر از حدیثی که من صحیح می دانم حدیث دیگری صحیح نیست .....، آن هم حدیثی که همه امت اسلامی با اتفاق نظر آن را پذیرفته اند و در صحاح و مسانید خود آورده اند و مطلبی بنویسد و آن را تخطئه کند؟ آیا فریفتگی به چیزی انسان را اینگونه کور و کر می کند و آیا آدمی این چنین ستمگر و نادان آفریده شده است، برادری به آن معنی خاص که برای امیرالمومنین ثابت است، یکی از امتیازات و افتخارات آن حضرت است و هر کس بعد از او آن را ادعا نماید، بر طبق حدیث صحیح که خواهد آمد کذاب و مفتری خواهد بود و این عنوان برادری برای علی، مانند لقبی معروف بود که در هر محفلی از آن یاد می شد، .....، و شرح آن اینست که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان اصحابش پیمان برادری برقرار نمود به

این ترتیب که ابابکر با عمر ..... فلان با فلان، پس علی رضی الله عنه، نزد آن حضرت آمده و گفت که شما بین تمام اصحاب پیمان برادری برقرار نمودی ولی میان من و

کسی دیگر پیمان برادری برقرار نفرمودی، پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند تو برادر من در دنیا و آخرت هستی .....، سند این حدیث منتهی می گردد به امیرالمومنین علی علیه السلام، عمر بن الخطاب، انس بن مالک، زید بن ابی اوفی .....، درترمذی، مصابیح بغوی، مستدرک حاکم ..... و تمامی این مراجع اتفاق نظر دارند که پیامبر بین ابوبکر و عمر پیمان اخوت برقرار نمود و در آن هیچگونه اثری از آثار افکار ابن حزم به آنچه استناد کرده دیده نمی شود ..... الی آخر.

و نیز در تعبیر امیرالمومنین و یعلی بن مره آمده است که پیامبر فرمود (یا علی) من ترا برای خود ذخیره کردم تو برادر من هستی و من برادر تو و هرگاه کسی با تو در مقام استدلال درآمد بگو من بنده خدا و برادر رسول خداهستم و هر کس بعد از تو آن را ادعا کند سخت دروغگو است این حدیث در کنزالعمال نقل گردیده و نیز از ابی یعلی .....، روایت شد که ابوبرزه گوید رسول خدا فرمود (.....

خدای بزرگ با من از پیمانی خبر داد من گفتم خدایا آن خبر را برای من بیان کن، خداوند فرمود بشنو گفتم می شنوم، ندا آمد همانا علی پرچمدار هدایت، پیشوای اولیای من و نور معرفت کسی است که مرا اطاعت کند و او کلمه ای است که پرهیزکاران آن را فرا می گیرند و کسی که او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و کسی که با او دشمنی کند مرا دشمنی کرده است و تو او را به این امر بشارت بده، آنگاه که علی آمد من این مژده را به او دادم علی گفت یا رسول الله من بنده خدا و در دست قدرت اویم، اگر خدا مرا عذاب کند مرا به گناهانم کیفر داده است و اگر به وعده ای که به من دادی عمل فرماید خداوند از من شایسته تر است پس پیامبر فرمود من از خدا خواستم تا دل علی را نورانی کند و آن را بهار ایمان سازد و خدای بزرگ فرمود چنین کردم و سپس بر من وحی فرستاد که او به بلایی گرفتار خواهد شد که احدی از یارانم به آن آزموده نخواهد شد، گفتم خدایا او برادر و مصاحب من است، خداوند فرمود این چیزی است که از پیش در علم ما گذشته که اومورد امتحان واقع شده و مردم هم به وسیله او امتحان شوند، این حدیث در حلیه الاولیاء، ریاض النضره، شرح ابن ابی الحدید، فراید السمطین، مناقب خوارزمی، کفایه گنجی و ..... آمده است

(کلب گوید خدایا این چه بلایی بود که مولانا امیرالمؤمنین را به آن آزمودی، جدایی از رسول خدا، به خاک سپاری زهرا، علم به مقتول شدن حسن و حسین، حاکمیت اعداء الله و قتل عام مؤمنین و مؤمنات، یا شکافته شدن سر نازنین و آغشته شدن محاسن مبارک او با خون سر مطهر او یا قتل عام ذوالقربی و.....)

.... و نیز عبدالله بن عمر گوید پیامبر خدا در بیماری خود گفت برادرم را احضار کنید پس ابوبکر آمد پیامبر روی خود رابرگردانید دوباره فرمود برادرم را احضار کنید پس عمر آمد حضرت روی خود را برگردانید و باز فرمود برادرم را احضارکنید پس عثمان آمد ازاو هم روی خود را برگردانیده و فرمود برادرم را احضار کنید پس علی علیه السلام را صدا کردند، وقتی علی آمد پیامبر او را با پارچه ای پوشانیده و سینه اش را به سینه او چسبانید و هنگامی که علی علیه السلام از نزد پیامبر خارج شد از او پرسیدند پیامبر به شما چه گفت پاسخ داد مرا هزار باب علم آموخت که از هر باب هزار باب دیگر باز می شود.....، این حدیث را حافظ ابن عدی با سلسله اسناد و ابن کثیر و .....، نقل نموده اند و نیز .....،

انس بن مالک گوید پیامبر خدا بالای منبر رفت و سخنان فراوان بیان و سپس فرمودند علی ابن ابیطالب کجاست، پس علی نزد او آمد و گفت من اینجا هستم یا رسول الله، پس رسولخدا صلی الله علیه وآله او را در آغوش گرفت و به سینه خود چسبانید و میان دو دیدگان او

را بوسید و با صدای بلند فرمودای گروه مسلمانان این برادر من و پسر عموی من و داماد من است او گوشت من و خون من و موی من است، او پدر دو سبط من حسن و حسین است که دو سرور جوانان اهل بهشت هستند، او برطرف کننده غم های من است و او شیرخدا و شمشیر خدادر زمین است، بر دشمنانش لعنت خدا و لعنت همه مردم و بر دشمنانش بیزاری خداوند و بیزاری من نثار باد،

(کلب گوید یا رسول الله ما به این دعای شما آمین گفته و به همراه همه مؤمنین و مؤمنات تا انقضای عالم از خدا می خواهیم که بدترین و شدیدترین عذاب جاویدان خود را بر دشمنان مولایمان علی وارد بفرماید و تا خدایی می فرماید روز به روز بر عذاب آنان بیفزاید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

از زهری حدیثی نقل گردیده که در جنگ جمل عایشه به مردی از طایفه ضبه که زمام شتر او را گرفته بود گفت تو علی ابن ابی طالب را می بینی گفت در آنجا ایستاده و دستش را به سوی آسمان بلند نموده است، پس عایشه نگاه کرد و گفت چقدر او شبیه به برادرش می باشد، مرد گفت برادر او کیست عایشه گفت رسول خدا برادر اوست، پس مرد گفت دیگر کسی مرا نخواهد دید که با کسی جنگ نمایم که او برادر رسول خداست، پس مهار ناقه را انداخته و به سوی علی رفت این روایت در المحاسن و المساوی نیز نقل گردیده است،

عبادبن عبدالله اسدی گوید علی رضی الله عنه می گفت: من بنده خدا و برادر فرستاده او هستم، من صدیق اکبرم و بعد از من کسی این ادعا را نخواهد کرد مگر دروغگو (کذاب)، .....،

معاذه از علی روایت نموده است که او در برابر جمعیت انبوهی خطبه می خواند پس در ضمن سخنان خود فرمود: من بنده خدا و برادر رسول خدایم و من صدیق اکبرم و فاروق اعظم هستم .....،

و نیز روایت گردیده است درحالی که علی (کرم الله وجهه) را پیش ابوبکر آوردند می فرمود من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم به او گفتند با ابوبکر بیعت کن، فرمود من به این امر شایسته تر هستم پس با شما بیعت نخواهم کرد و شما سزاوار است که با من بیعت کنید،.....،

ابان بن ابی عیاش گوید از حسن بصری سوال کردم درباره علی او گفت: (..... رسول خدا میان علی و خودش برادری برقرار کرد، پس چنانکه پیامبر خودش از همه برتر است پس برادرش علی هم از همه برتر و بالاتر است).

و انکار دیگر ابن حزم راجع به حدیث رد شمس:

می گوید (رافضیان را در این عقیده خلافی نیست که خورشید بر علی بن ابی طالب دوبار بازگشته است آیا بی آبرویی، پررویی، بی آزرمی، و جرأت بر دروغگویی با وجود نزدیکی به عهد پیامبر و کثرت مردمی که باید آن را دیده باشند از این بیشتر هم ممکن است، .....

و ..... پاسخ: ممکن است خواننده با توجه به درشت خویی های این مرد تصور نماید که اعتقاد به بازگشت خورشید برای علی ابن ابیطالب تنها از خصوصیات عقیده شیعه است و لذا اعتقاد به این امر، کاملاً زننده و بی دلیل است و اسلام برای معتقد به آن ارزشی قائل نیست و یا او را شایسته دشنام و نسبت های زشت می داند .....،

هر چند ادب و تربیت تشیع ما را از بدگویی و مقابله به مثل باز می دارد ولی به ما این حق را می دهد تا در برابر خواننده، حقیقت را مجسم سازیم و او را بر حق مطالب و روایان حدیث و معتقدان به آن واقف سازیم، تا در مقابل چشم خود بی آبرویی، پررویی، بی

آزرمی و تجری بر دروغ را ببیند، ما می گوئیم حدیث رد الشمس را گروهی از حافظان موثق به اسناد فراوان نقل و گروه ازکارشناسان حدیث اسناد آن را صحیح و گروهی دیگر حسن تعبیر کرده اند و بر کسانی که بر آن ایراد گرفته اند و اسنادش را ضعیف می دانند با تندی تمام به مخالفت برخاسته اند و اما کسانی که حدیث مذکور را صحیح نمی دانند ابن حزم، ابن جوزی، ابن تیمیه و ابن کثیر هستند و نیز آن عده از بزرگان که انکار این فضیلت نبوی و کرامت علوی

(کلب آستان حضرت علامه گوید نکته حائز اهمیت آن است که حدیث ردالشمس قبل از آنکه جزء کرامت امت علی علیه السلام باشد، از معجزات عیان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند به جهت اول عظمت مقام رسول خدا و دوم آنکس که به وی علاقمند است یعنی علی علیه السلام واقع نموده است و این گروه منکران به دلیل خصومت با علی علیه السلام به انکار معجزه باهره رسول خدا پرداخته اند. کلب گوید ای حضرت علامه این جماعت ناصبی اگر واقعه شق القمر نیز به گونه ای به علی علیه السلام مربوط می شد با همین شور و حرارت این معجزه را فقط برای دشمنی با فضایل علی علیه السلام انکار می نمودند و ای بسیار شگفتی بر این جماعت که عشق آنان به خلفاء چشم آنان را بر حقایق بسته است و حال آنکه خود آنان اقرار به عظمت فضایل علی علیه السلام دارند و این کاسه های داغ تر از آش مطالبی را عنوان می نمایند که آنها آن را انکار می کنند و البته به آب دهان این سگان آب دریای فضایل مولایمان علی آلوده نمی گردد)،

که از نظر روایات امری قطعی است بر آنها گران آمده است و تالیفات مستقل به آن تخصیص داده اند و در آن اسناد و طرق حدیث (معجزه گرانقدر رسول خدا)، رد الشمس را به تفضیل مذکور ساخته اند از جمله (ابوبکر وراق، ابوالحسن شاذان، محمد بن حسین ازدی، حاکم بن حداد حسکانی، حسین بن علی بصری، ابوالموید موفق بن احمد، .....) و نیز گروه کثیری از دانشمندان و عالمان علم حدیث که حدیث مذکور را نقل نموده اند، از جمله (عثمان بن ابی شیبه متوفی ۲۳۹، ابوجعفر احمد بن صالح متوفی ۲۴۸ و او کسی است که شیخ بخاری در صحیح خود و نیز دیگران اتفاق بر وثاقت او نموده، او به دو طریق از اسماء بنت عمیس این روایت را نقل نموده و می گوید کسی که راه دانش را طی می نماید، شایسته نیست از حدیث اسماء بنت عمیس که رسول خدا نقل کرده سرپیچی نماید، زیرا این حدیث از بزرگترین علائم (معجزات) نبوت است، ازدی، محمد بن احمد دلابی متوفی۳۱۰، احمد بن طحاوی ۳۲۱، محمد بن عمرو عقیلی، طبرانی، ابن شاهین، ابن مردویه، ثعلبی و ..... ابن حجر عسقلانی با سلسله اسناد از اسماء بنت عمیس نقل می نماید که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله، سر بر زانوهای علی علیه السلام نهاده، به خواب رفت و نماز عصر علی فوت شد، پس رسول خدا دعا فرموده و خداوند خورشید را بر او بازگردانید تا علی نماز خواند و سپس غروب کرد و این امر در معجزه پیامبر رساتر است و ابن جوزی که آن را در موضعات (جعلیات) آورده خطا کرده و نیز ابن تیمیه در کتاب رد بر روافض که پندارش بر مجعول بودن آن گرائیده، اشتباه کرده است و خدا آگاه است.

و همچنین،.....سیوطی ..... آن را در شمار معجزات رسول خدا آورده است و در خصائص می گوید .....، یوشع روزی با جباران می جنگید، خورشید برای او متوقف شد و برای پیامبر ما (ص) در معراج چنین اتفاق افتاد و از این عجیب تر بازگشت خورشید است در وقتی که نماز عصر علی علیه السلام فوت شده بود و همچنین در اللئالی این روایت را بدون ایراد در سند از ابی ذر نقل نمودکه گفت (علی در روز شوری می گفت شما را به خداوند سوگند می دهم آیا در بین شما کسی است که برای او خورشید بازگشته باشد به جز من، در آن زمان که رسول خدا به خواب رفت و سرش را در دامن من نهاد! ....)، نور الدین سمهودی در ذکر مسجد الفضیح

معروف به مسجد الشمس، ..... آورده است: (نباید کسی گمان کند اینجا همان مکانی است که بعد از غروب آفتاب خورشید برای علی (رضی الله عنه) برگشت، زیرا این واقعه در صهبا خیبر اتفاق افتاد و گفتار ابن حزمکه تصریح نموده، واقعه رد الشمس جعلی است و حال آنکه وقوع آن نزد علماء به اجماع بوده و آن برای علی علیه السلام اتفاق افتاده، پس قطعاً گوینده جعلی بودن آن، عقل ندارد و بی شعور و نابخرد است)، .....،

و به همین مضمون از بسیاری از راویان احادیث این روایت نقل گردیده است.

(کلب گوید اگر از این ناصبیان سؤال کنی ذوالقربی چه کسانی هستند که خدا امر به مودت آنها نموده است خواهند گفت ابابکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و همانگونه که شیطان اطاعت نکرد و استدلال کرد. اینها هم در فضایل و برتری های موکلان خود اطاعت نکرده و استدلال می نمایند و سؤال اینست چرا برخلاف فطرت عقل، کتاب خدا و اجماع امت و .....، قدم بر می دارند انا لله و انا الیه راجعون آری وقتی سرهای نحس آنان به طاق لحد خورد تازه متوجه جنایات خود و عقاید فاسد خود می شوند و آرزو می نمایند که برگردند ولی ..... حاشا و کلا هرگزاین برگشت نخواهد بود، آری فقط یک راه به جلو برای آنان آنهم به سوی دوزخ جاویدان برای آنها وجود دارد).

نقد کتاب ملل و نحل شهرستانی و پاسخ به یاوه های او:

در این کتاب .....، در فرازهای آن نسبت های جعلی و آراء ساختگی و دروغ های فراوانی وجود دارد که خواننده نمی تواند آنها را نادیده بگیرد از جمله آنکه می گوید (هشام بن حکم متکلم شیعه قائل است به اینکه خداوند جسمی است دارای ابعاد در هفت وجب خودش و در جای مخصوص و جهت خاصی قرار گرفته) و یا هشام در باره علی گوید (او خدای واجب الطاعه است.)، .....، البته تعدادی از بزرگان دین از جمله (علامه ابوبکر بن عتایقی؛ سید مرتضی، مرتضی الرازی، .....) تمامی نسبت های ناروایی را که او به شیعه داده رد نموده اند .....، و البته این نسبت ها جز در کتاب مخالفان فکری شیعه به منظور بیارزش جلوه دادن آنها در نزد عموم، در جای دیگری وجود ندارد.....، و یا اینکه داستان سرایی نموده که پس از وفات علی بن محمد عسگری بار دیگر بین شیعه اختلاف بروز کرد، بعضی امامت جعفر بن علی و بعضی امامت حسن بن علی را قبول نمودند .....، آنگاه بعد از جعفر به علی بن جعفر و فاطمه بنت علی گرویدند .....

پاسخ: مردم به کاباره و تاترها می روند تا موضوعات تفریحی و خنده آوری بیابند یا برای گذراندن وقت موضوعات مضحکی از جنبه های خاص بشنوند و حال آنکه کتاب ملل و نحل شهرستانی برای مقاصد آنان جالب تر از آن محافل است.، و یا آنکه مدعی است که شیعه عقیده به تناسخ و حلول و تشبیه دارد ....،

.....پاسخ: (آیا شما را آگاه سازم که شیاطین بر چه کسی فرود می آید؟ بر هر دروغگوی گنهکار)، آری، بین شما و عقاید شیعه در کتابهای کلامی آنها از قدیم تا جدید هیچگونه مانع و رادعی نیست، اگر شما دستتان را برای بررسی آنها دراز کنید کسی آن را کوتاه نمی کند.....، و آنگاه از این عقایدی که شهرستانی در قرون وسطی و ط حسین و امثال او در قرون اخیر به شیعه نسبت می دهند، سوال کنید ..... که چگونه به چیزی که هیچ اصلی ندارد متمایل می شوند ..... .

نقد کتاب منهاج السنه ابن تیمیه:

اگربخواهید به کتابی مراجعه کنید که مخالف مفهومش نامگذاری شده باشد به این کتاب مراجعه کنید، که نام منهاج السنه را به جای منهاج البدعه بر آن قرار داده اند، و آن کتابی است پر از گمراهی ها، دروغ ها، سخنان بی دلیل، انکار مسلمات، تکفیر مسلمانان، ..... که به عنوان نمونه: گوید (از نادانی های شیعه کراهت آنان از عدد ده است .....، زیرا همه عشره مبشره را جزعلی دشمنی دارند .....)،

پاسخ: آیا این مطلب برای کسی که خود را شیخ الاسلام می نامد، عیب نیست که چنین مطالبی واهی، کذب و خلاف واقع را در کتاب خود منتشر نماید در خصوص موضوعی که در بین شیعیان وجود ندارد و ..... یا می گوید: (از نادانی های شیعه آنکه برای امام منتظرشان چند محل قرار داده اند و در آنجا انتظار او را می کشند، مانند سردابی در سامرا و گمان می کنند او در آنجا غایب شده است و چند جای دیگر و گاهی حیوانی را در آنجا نگه می دارند تا وقت بیرون آمد سوار شود)، و یا از (حماقت های آنان اینکه بره ای را نگهداری کرده و گاهی آن را رنگ قرمز زده زیرا عایشه را حمیرا می نامیدند و آن را عایشه فرض کرده حیوان را با کندن مو و آزارهای دیگر شکنجه می کنند تا به این وسیله عایشه را کیفر دهند) و دیگر (پوستی را پر از روغن می کنند آنگاه شکم پوست را شکافته روغن از آن گرفته می خورند و می گویندابن بجای زخم زدن به عمر و نوشیدن خون اوست) و یا (برخی از آنان دو الاغ از الاغ های آسیا را یکی به نام ابابکر و دیگری را به نام عمر نامگذاری کرده و آنگاه به وسیله کیفر دادن دو الاغ، عمر و ابوبکر را کیفر می دهند)، و یا (بعضی از آنها سگ های خود را ابوبکر و عمر نامگذاری و آنان را لعن می کنند)، ملاحظه می نمایید، .....،

پاسخ: ..... او چیزهایی را که نه تنها صفحات کتاب او، بلکه صفحات تاریخ زندگانی او وتاریخ قومش را سیاه کرده است به شیعه نسبت داده و .....، امثال این موهومات که خارج از بحثهای علمی و گفتگوهای دانشمندان است و تنها نسبت هایی است که مردم دون و ارازل و اوباش کوچه و بازار به هم می دهند، .....، ما به همین زودی شما را به متن امثال این بیانات آگاه می سازیم که ببینید چگونه نویسنده امروز باطل گرایی اش شدیدتر و آثارش وقیحتر و زبانش دروغگوتر و به باطل و فحشا از گذشتگان و استادان یاوه گویش بیشتر است و با این وصف جای شگفتی است که همین آقایان، امت اسلامی را به کلمه توحید و وحدت کلمه، فرا می خوانند و ..... و یا می گوید (همه اتفاق دارند که دروغ در رافضیان از همه طوائف اهل قبله بیشتر است تا جایی که مولفان اخبار صحیح مانند بخاری از احدی از قدمای شیعه مانند عاصم بن حمزه و حارث اعور و عبدالله بن سلمه و .....، روایت نکرده است با اینکه آنان از نیکان شیعه هستند)،

پاسخ: (این سخن دروغ او در حالی است که کتب مولفان اخبار صحیح در صحاح سته یعنی کتاب های شش گانه اهل سنت که مقید به روایات صحیح بوده اند، به شرحی که ذکر گردید مملو از روایاتی است که از طریق قدمای شیعه اعم از صحابه و تابعین نیکوکارشان و از کسانی است که پس از آنها از مشایخ حدیث آمده اند، ..... و یا گوید (اصول دین نزد امامیه در چهار اصل است توحید، عدل، نبوت و امامت .....)،

پاسخ: نادانی این مرد را بنگرید که تا به کجا کشیده شده است که فرق بین اصول دین و اصول مذهب را نمی داند و امامت را که در اصول مذهب است به حساب اصول دین گذاشته است هر چند اگر امامت از اصول دین هم شمرده شود از مقیاس برهان دور نخواهد بود، زیرا خداوند سبحان، ولایت مولای ما امیرالمومنین را به ولایت خود و ولایت رسول خود مقرون ساخته است ..... الی آخر،

و نیز می گوید (که رافضیان مساجد را که خداوند امرکرده احترام بگذارند و نامش را در آنها ببرند رها کرده نه نماز جمعه می خوانند و نه نماز جماعت .....، و قبوری را که خدا وپیامبرش ساختمان آن را حرام کرده اند، مانند خانه های بت پرستان می سازند و زیارتش را

مانند عمل حج قرار می دهند.....)، که در ادامه حضرت علامه در نهایت قدرت و با استدلال کامل به تمامی آنها پاسخ لازم را می دهند .....، و نیز می فرمایند که او انکار می نماید نزول آیه ولایت (انما ولیکم الله و .....)، را که درباره علی علیه السلام است .....، (که در این رابطه) به اوهام و یاوه هایی استدلال میکند که نمونه اجتهادات او را در مقابل نص زیاده از حد دیده ایم، مانند آنچه در حدیث رد الشمس می گفت و یا آنچه درآیه تطهیر، ..... و من تا این زمان نمی دانستم که تا این حد تعصب های جاهلانه می تواند انسان را مجبور به انکار حقایق ثابت شده نماید، تا حدی که امر به او مشتبه شده و تصور نماید که اجماع بر کذب بودن آن ثابت شده است و این در حالی

است که پیشوایان و حفاظ حدیث نقل نموده و اسناد آن به اشخاصی چون امیرالمومنین، ابن عباس، ابی ذر، عمار، جابر و .....می رسد و این اسامی آن گروه حافظان و از راویان حدیث است که آن را در آثار خود نقل و صحت آن را پذیرفته اند، از جمله (واقدی متوفی ۲۰۷، صنعانی ۲۱۱، کشی ۶۴۰، ابوسعید اشبح، نسایی ۳۰۳، طبری، رازی، طبرانی، .....)،

(کلب گوید ای حضرت علامه اگر کسی خواب باشد به اشاره ای از خواب برخواهد خاست ولی اگر کسی خود را به خواب بزند بیدارکردن او بسیار مشکل است، اگر کسی بر کبر شیطان و قدرت طلبی و حسادت او بر حضرت آدم توجه کند می بیند که چگونه کبر، حرص، حسد او را وادار نمود که در مقابل خداوند قد علم کند و گفتار خداوند را رد نموده و به یاوه های خود استناد نماید و البته جزای ابن تیمیه، ابن حزم، ابن جوزی و ابن کثیر و امثالهم که با سخنان دروغ و افتراهای خود تخم نفاق و کینه را در قلوب مسلمانان پخش می نمایند و باعث کشتار و قتل عام بین آنها می شوند البته جز دوزخ جاویدان نخواهد بود خدایا به حق ذات اقدس خودت همه آن کسانی که با تعصب و عناد و دروغ پردازی و تهمت و افترا با محمد و آل محمد و با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب دشمنی و در بین مسلمانان تفرقه ایجاد می نمایند را در آتش ابدی خود سرنگون بفرما آمین،آمین، آمین یا رب العالمین).

ایراد مردود آلوسی و پاسخ آن:

آلوسی در کتابش وقتی به آیه ولایت می رسد می گوید (این آیه نزولش چنانکه می پندارند تنها در حق علی نبوده بلکه درباره کل مهاجرین و انصار نازل شده و علی یکی از آنها است زیرا (الذین)، صیغه جمع است)، حضرت علامه می فرماید این مرد در گفتار خود به آهنگ ابن کثیر دمشقی می نوازد و بر اوزان او می بافد و از چاه او این آب را می کشد و به خود نسبت می دهد همان کسی که در تاریخ خود درباره این آیه می گوید، (در خصوص علی هیچ آیه ای از قرآن نازل نشده است)، ای گروه غفلت زادگان آیا این حقیقت روشن را فراموش کرده اید که هرگاه حکمی به عنوان عموم صادر شود به طوری که در یک جریان طبیعی قرار گیرد تا دیگران را به آوردن نظیر آن تشویق و یا از آوردن مثل و مانند آن باز دارد ....، از توجه سخن رأساً به سوی او موکدتر است و برای تصدیق این معنی نظایر فراوانی در قرآن کریم وجود دارد از جمله: این آیه، (الذین قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیا)، آنها که گفتند خدا فقیر است و ما بی نیاز، حسن گوید، گوینده این سخن حسین بن اخطب است ...، خازن گوید هر چند این سخن را یک نفر یهودی گفته است ولی چون همه آنها به این سخن راضی بودند، سخن به همه نسبت داده شده است ....، و یا این آیه، (منهم الذین یوذون النبی) یعنی عده ای از آنان کسانی هستند که پیامبر را آزرده و می گویند (او گوش محض است)، و این آیه درباره مردی از منافقان به نام جلاس بن سوید است نازل شده است ....، و یا (والذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم ....، از بردگان شما آن هایی که مایل به بستن قرارداد (مکاتبه) اند با آنها قرارداد ببندید مشروط به اینکه در آنها خیری دانسته باشید .....)، که این آیه درباره صبیح مولی حویطب نازل شد .....، و یا (ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلماً ....، آنان که اموال یتیمان را به بیداد می خورند تنهاآتش در شکم خود فرو برده اند)، که مقاتل بن حیان

گوید این آیه درباره مرتد بن زید الغطفانی نازل شده است و .....، و یاگوید (رافضیان نمی توانند ایمان علی و عدالت او را ثابت کنند تا چه رسد به امامت، مگر آنکه امامت ابوبکر، عمر و عثمان را بپذیرند زیرا اگر بخواهند این امتیازات را برای علی ثابت کنند دلیلی با آنها موافق نمی شود، چنانکه مسیحی اگر بخواهد نبوت مسیح را ثابت کند بدون پذیرفتن دین محمد هیچگونه دلیلی با او همراه نخواهد بود.)

(کلب گوید ای مسلمانان نظر کنید که چگونه این شخص فرومایه راجع به شخصیتی مثل علی علیه السلام اظهارنظر و یاوه سرایی می کند و ما در کتاب تفسیر خود اثبات نمودیم که چگونه براساس آیات کتاب خدا اینگونه اشخاص به صرف همین انتقادات، محارب با خدا و رسول او و مشرک محسوب می گردند و در جمعیت ظالمان داخل و در آتش ابدی دوزخ خداوند وارد خواهند شد)،

پاسخ:ای روزگار هر روز، من تو را با شگفتی های تازه تری می بینم، ای کاش می دانستم که چه زمان ایمان و عدالت علی احتیاج به برهان و استدلال پیدا کرده است و یا او در زمانی کافر بوده تا موضوع ایمان آوردن او مطرح باشد ..... (مضمون) .....، حضرت علامه پس از آوردن شمه ای از مصادیق فضائل امیرالمومنین ..... می فرماید، احادیث شیعه در این مطالب همگی متواتر است و در واقع این احادیث است که شیعه را ملزم به اعتراف به این همه فضائل برای علی علیه السلام کرده است، ولی شیعه چون با دیگران در مقام استدلال برآید، به احادیث اهل سنت استدلال می کند زیرا دلیل باید برای طرف مقابل الزام آور باشد ...، و پس از بیان مستندات می فرماید: .... ولی اینها همه هیچکدام علت اصلی نبوده است و تنها این مرد خوشش آمده که رافضیان را به مسیحیان تشبیه کرده باشد و بین علی و ایمان معاویه حقه باز و یزید فاسق فاجر و جنایت کاران مستبد بنی امیه و هتاکان بنی عباس رابطه برقرار سازد و این امر را نهایت درجه علم و دیانت و ورع و ادب خود بداند ..، و نیز در کتاب سراسر یاوه خود، بزرگ مرد امت اسلام، نصیرالمله و الدین خواجه طوسی و پیروان او و همه رافضیان را به انواع هتاکی ومعاصی علنی از قبیل ضایع ساختن نماز و ارتکاب محرمات و حلال دانستن محرمات الهی و بی مبالاتی در امر مشروبات الکلی و فحشاء حتی در ماه مبارک رمضان و ترجیح شرک بر عبادت خدا نسبت می دهد و اینگونه کارها و امثال آنها را از حالات دائمی رافضیان می شمارد.

..... اعمال و رفتاری که هر کاوشگری می داند سراسر دروغ و خیال محض است که عنوان شده، تا با وسیله اشاعه فحشاء بین مسلمانان، شیعه را بدنام کند ...، و نیز گوید (مشهورترین کسانی که مرتد شدند دشمنان ابی بکر صدیق (رضی الله عنه) و پیروانشان مانند مسیلمه و تابعان او و دیگران هستند و رافضیان آنها را دوست دارند، چنانکه بسیاری از بزرگانشان مانند این امامی مذهب (علامه حلی) و دیگران گفته اند که رافضیان اهل رده را بر حق می دانند و می گویند ابوبکر صدیق آنان رابه ناحق کشته است ...)،

پاسخ: کاش کسی پیدا می شد و از این مرد می پرسید که چه شخصی به او خبر داده که رافضیان مسیلمه و طرفدارانش را دوست دارند در حالیکه هنوز او را دروغگو دانسته و مسیلمه کذابش می گویند، ..... و این شیعیان هستند که با ایمان کامل نبوت را در انحصار خاتم پیامبران محمد سید الانبیاء (ص) دانسته و هر مدعی نبوتی غیر از او را کافر می دانند .....، اما کتابهای پیشوای بزرگ ما علامه حلی در علم کلام و عقاید همه موجود است چه آنها که خطی هستند چه آنها که چاپی هستند آیا در کدامیک از آن کتابها این تهمت ها را می توان یافت آری فقط آنها را در قوطی عطاری دشمنی های کینه توزانه ابن تیمیه و در صندوق بدبینی های او می یابیم، بارالها تنها نزد تو شکایت می کنیم اللهم الیک المشتکی ..... .

(کلب گوید در روایت است که گاهی اشخاص سخنانی می گویند تا از آنها تعریف و تمجید شود و خداوند بواسطه آن گفتار آنان را در طبقات دوزخ فرو می برد پس تو به سخنان این یاوه گو و فرومایه منافق دقت نما که کار اوبجایی رسیده است که اظهار نظر کند درباره وصی و ذوالقربی رسول خدا و حال آنکه براساس آیات و روایات عمل او ازمصادیق حرب با رسول خدا و منطبق بر نفاق و کفر و شرک و بی ایمانی او به خدا و رسول و روز قیامت است و خود او درواقع از کسانی است که خداوند به آنان وعده دوزخ جاودانی را داده است و اذا قیل لهم لاتفسدوا فی الارض قالوا انما نحنمصلحون،).

انکار نزول سوره هل اتی درباره اهل بیت و پاسخ آن:

و نیز می گوید: ((علامه حلی) مطالب دروغی که نماینده جهل گوینده آن است آورده، مثل این سخن که (هل آتی) در حق آنان (اهل بیت) نازل شده است با اینکه هل اتی از سوره های مکی به اتفاق علماء است و علی بعد از هجرت با فاطمه ازدواج کرده و حسن و حسین بعد از نزول سوره هل اتی بدنیا آمده اند و .....)،

پاسخ: نادانی این مرد به یک باب و دو باب محدود نمی شود، او همانطور که در عقاید نادان است در فرق اسلامی، سیره و احکام، حدیث ونیز علوم قرآن نیز نادان است و نمی داند که مکی بودن سوره منافات با آن ندارد که برخی از آیاتش در مدینه نازل شده باشد و بالعکس و این امر در تمامی سوره های قرآن جاری است .....، و مقصود ابن الحصار که گوید (از هر سوره مکی و یا مدنی آیاتی مستثنی هستند)، همین است و ثانیاً مطمئن ترین راه برای دانستن اینکه بدانیم سوره ای مکی یا مدنی است، مراجعه به روایات فراوانی است که شان نزول آن به اسناد مستفیض و متعدد رسیده است، نه استناد به سخنان بی مدرک و بی سند .....، و ثالثاً مکی بودن سوره هل اتی مورد اتفاق علما حدیث نیست بلکه بر عکس بیشتر آنها بنا بر نقل خازن بر خلاف آن نظر می دهند و .....، ابوجعفر نحاس به نقل از ابن عباس و سیوطی، بیهقی و ..... سوره مبارکه هل اتی را از سوره های مدنی می دانند .....، و رابعاً کسانی هستند که معتقدند در این سوره فقط یک و یا چند آیه مکی وجود دارد، مانند حسن، عکرمه، کلبی و .....، خامساً .....، با توجه به اینکه کلمه اسیر اراده عموم است ..... (و اینگونه اسیران در مدینه بعد از هجرت یافت می شدند نه قبل از آن در مکه .....)،

.....و یا این کلام او که می گوید: (گفتار او (علامه حلی) به اینکه آیه قل لا اسالکم علیه اجراً الا الموده فی القربی، محبت اهل بیت را واجب می کندغلط است چون این آیه مکی است .....)،

پاسخ: اگر درکتاب این مرد نادان، جز این تقلب و تزویرها نسبت به اجر صاحب رسالت و سخنان دروغ و نسبت های باطل و تهمت های صریحش در این باره نبود، البته برای اثبات عار و ننگ او کافی بود..... در حالی است، که هیچکس به مکی بودن آیه تصریح ندارد، تا چه رسد به (ادعای) اتفاق دروغین اهل علم نسبت به آن، .....، قرطبی و نیشابوری و خازن و شوکانی در تألیفات خود و .....)، تصریح نموده اند که سوره شوری به استثناء چهار آیه اول (قل لا اسالکم علیه اجرا .....) مکی است، اما شان نزول و اینکه این آیات در حق علی و فاطمه و فرزندان آنها نازل گردیده است صرفاً از مختصات علامه حلی و ملت شیعه نیستند، بلکه اتفاق تمام مسلمانان به غیر از افراد نادان و ناباب ازطرفداران روح اموی، مانند ابن تیمیه و ابن کثیر است .....،

و نیز گوید (اما حدیث مواخات (که علی برادر رسول خداست)، باطل و ساختگی است،

پاسخ: قضاوت های این مرد به بطلان حدیث (برادری یعنی مواخات)، که بین مسلمانان از روز نخست قطعیت داشته، نشانه جهل مرکب او در امر حدیث و سیرت است .....، او گویا بر خود واجب نموده که هر فضیلتی (که مربوطبه امیرالمومنین است) را انکار کند، هر چند به مجرد ادعا باشد تا بتواند تا آن را نادیده فرض کند .....، حافظ ابن حجر عسقلانی بعد از ذکر حدیث مواخات گوید، ابن تیمیه در

کتاب خود منکر عقد اخوت علی و پیامبر شده است ..... و اجتهاد او به قیاس در مقابل نص، و نشان نادانی او از حکمت (ماهیتی) برادری در اسلام است .....،

.....، و با همین مضمون بسیاری دیگر از بزرگان حدیث و روایت ضمن بیان (این حدیث سخنان بی خردانه او یعنی ابن تیمیه را محکوم و مردود اعلام نموده اند) و یا انکار این حدیث که آتش بر فاطمه و ذریه اش حرام شده است

و نیز گوید این حدیث را که او (علامه حلی) ازپیامبر (ص) نقل کرده است: (همانا فاطمه دامن عصمت خود را حفظ کرد پس خدا هم وجود او و ذریه او را بر آتش حرام نمود، به اتفاق حدیث شناسان دروغ است).....،

پاسخ: شگفتی از این طرز مرد نادان است که تصور می کند که اجماع و اتفاق همه (علما و حدیث شناسان) در دست اوست و هرگاه هر حدیث، مسئله یا عقیده ای را نپسندید، به گروه دانشمندان بگوید اتفاق کنید پس آنگاه زنده و مرده او را اجابت نمایند و آنگاه او استدلال به اتفاق علما نماید، آری به جان حقیقت سوگند،اگر دروغ و بیهوده گویی ممنوع نبود، کسی بیشتر از آنچه این مرد بی خرد دروغ و یاوه گفته است نمی توانست دروغ و یاوه بهم ببافد.

راویان این حدیث از دانشمندان و حافظان حدیث:

این حدیث را (حاکم، خطیب بغدادی، بزار، ابویعلی، عقیلی، طبرانی، ابن شاهین، ابونعیم، محب طبری، ابن حجر، سیوطی، متقی هندی، هیثمی، زرقانی، صبان بدخشی.....) نقل نموده اند، آری البته وقتی صحت حدیث بر اهل اسلام قطعی شد، دیگر ایراد تراشی و اوهام و ..... او و امثال او چه ارزش دارد، و گوید این حدیث که رسول خدا فرمود (علی مع الحق و الحق مع العلی یدور معه حیث دار و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض) یعنی (علی با حق است و حق با علی است هر کجا علی باشد حق به آن سو خواهد رفت و از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر به من برسند) از بزرگترین دروغ ها و نادانی ها است.....،

پاسخ: اما این حدیث را گروهی از حافظان و بزرگان حدیث از جمله (خطیب با سلسله اسناد از ابی ثابت مولی ابی ذر آورده که گفت: بر ام سلمه وارد شدم دیدم گریه می کند و بیاد علی است و می گوید شنیدم از پیامبر که می گوید (علی مع الحق والحق مع علی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یوم القیامه) این ام المومنین ام سلمه بانوی صحابی است، ولی آن مرد جاهل گفته است هیچ صحابی آن را روایت نکرده است، همانطور که گفته است که احدی از علما آن را نقل نکرده مگر اینکه بگوید خطیب با آن همه عظمت علمی از علما اسلام نیست و یا ام المومنین، صحابی محسوب نمی شود، این حدیث ام سلمه را سعد بن ابی وقاص نیز در خانه او شنید و می گوید از رسول خدا شنیدم فرمود علی مع الحق و یا الحق مع علی حیث کان واین سخن را پیامبر در خانه ام سلمه فرمود، پس مردی نزد ام سلمه فرستاده تا درباره حدیث از او سوال کرد، پس ام سلمه گفت: پیامبر این حدیث را در خانه من بیان فرمود، پس آن مرد به سعد گفت هیچگاه نزد من پست تر از امروز نبودی سعدگفت چرا؟ مرد پاسخ داد اگر من این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودم تا زنده بودم خدمتگزاری علی را رها نمی کردم .....، حافظ هیثمی به همین مضمون و حافظ ابن مردویه، و سمعانی یا سلسله سند آن را از عایشه نقل نموده اند و نیز ابن مردویه در مناقب و دیلمی در فردوس روایت نمودند (که وقتی شتر عایشه را (در جنگ جمل) پی کردند و عایشه به یکی از خانه های بصره وارد شد، (برادرش) محمد بن ابی بکر نزد او آمد و سلام کرد ولی عایشه با او حرف نزد، محمد گفت ترا به خدا سوگند می دهم آیا آن روز را به خاطر داری که خود تو این حدیث را برای من از پیامبر نقل کردی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود (حق همیشه با علی است و علی همیشه با حق است و هیچگاه با هم خلاف نمی کنند و از هم جدا نمی شوند)، گفت آری) و نیز ابن قتیبه از محمد بن ابی بکر نقل نمود که او به خواهرش عایشه (رضی الله عنه) وارد شد و گفت آیا شنیده ای پیامبر

خدا صلی الله علیه و آله می گفت (علی مع الحق و الحق مع علی) آنوقت به جنگ او بیرون آمده ای و بهمین مضمون از زمخشری، خوارزمی، حموی و ابن مردویه .....، این روایت نقل شده است و ..... نیز احتجاج امیرالمومنین در روز شوری که فرمود (.....شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید رسول خدا (ص) فرمود حق با علی است و علی با حق است و هر جا علی برود حق با او می رود، همه پاسخ دادند آری (والله) به خدا سوگند، ....) و نیز از طبرانی به همین مضمون در روز غدیر و رازی نیز در تفسیر خود آورده .....،

(و اما اینکه علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) بسم الله الرحمن الرحیم را به جهر (بلند) ادا می فرمود به تواتر ثابت شده است و هر کس در دینش به علی بن ابی طالب اقتدا نماید، البته هدایت یافته و دلیل این امر گفتار آنحضرت (صلی الله علیه و اله) است که فرمود: (خدایا حق را با علی هر جا که باشد همراه ساز)) و حافظ گنجی و .....، ازرسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که به علی علیه السلام فرمود (ان الحق معک و الحق علی لسانک و فی قلبک و بین عینیک و الایمان خالط لحمک و دمک کما خالط لحمی و دمی ..... یعنی حق با تو و در قلب تو و در میان دیدگان توست و ایمان با گوشت و خون تو آمیخته است چنانکه با گوشت و خون من آمیخته است)، ..... (حضرت علامه می فرماید)کاش من می دانستم چرا (به گفته این مرد) ساحت پیامبر خدا از این کلام منزه است .....، اما من علت آن را می گویم دلیل آن اینست که این کلام درباره فضیلت مولای ما امیرالمومنین است و این مرد از این موضوع راضی نیست پس چه خوب داوری است خدا و چه خوب خصمی است محمد (ص) ..... .

انکار حدیث ان الله یغضب لغضب فاطمه و یرضی لرضاها:

او در انکار این حدیث گوید: این حدیث، دروغی از او (علامه) است .....)،

پاسخ: اما این حدیث اسناد معروفی نزد حفاظ و بزرگان دارد .....، که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده اند از جمله (امام

ابوالحسن الرضا سلام الله علیه، ابوموسی بن مثنی متوفی ۲۵۲، ابوبکر ابن ابی عاصم متوفی ۲۸۷، ابوعلی موصلی متوفی ۳۰۷، طبرانی، حاکم نیشابوری، ابوسعید خرگوشی، ابونعیم، ابن عساکر، سبط ابن جوزی، محب الدین طبرانی، ابن حجر عسقلانی) .....

انکار اینکه علی فاروق بین حق و باطل است:

گوید این حدیث پیامبر درباره علی که هذا فاروق امتی یفرق بین اهل الحق و الباطل و این گفتار عبدالله بن عمر که گفت (مادر عهد پیامبر (ص) منافقان را جز از راه دشمنی با علی نمی شناختیم) ساختگی و دروغ است .....)،

پاسخ: جامع ترین سخنی که با این مرد غافل منطبق است سخنی است که..... (قدرت سخن به او داده شده ولی قدرت تعقل داده داده نشده است).

و یا احادیث وارده در اینکه (حب علی نشانه ایمان و دشمنی با علی علامت نفاق است)، ابن تیمیه می گوید این حدیث را به پیامبربه دروغ نسبت داده اند).....، و حال آنکه این حدیث تنها از عبدالله بن عمر نقل نگردیده بلکه مورد اتفاق گروهی از صحابه است از جمله :

۱.ابوذر که گوید (منافقان را در دوره پیامبر با سه علامت می شناختیم : تکذیب خدا و رسول، تخلف از نماز، دشمنی با علی بن ابیطالب).

این حدیث را خطیب، طبری، جزری، سبوطی و ..... نقل نموده اند.

۲.ابوسعید خدری گوید: (ما گروه انصار منافقان را به دشمنی با علی می شناختیم)، که این حدیث را ترمذی، جزری، زرندیو ..... نقل نموده اند.

به همین مضمون احمد، ابن عبدالبر، محب الدین، هیثمی از جابر بن عبدالله انصاری و جزری در اسنی از ابوسعید محمد بن هیثم و آنچه که نقل گردید، هر کدام متکی به احادیثی است از جمله آنچه از امیرالمومنین روایت گردیده که فرمود (سوگند به آنکه دانه را شکافت و جان را آفرید که این عهدی است که پیامبر (ص) با من در میان نهاد که مرا دوست نمی دارد مگر مومن و دشمن نمی دارد مگر منافق)، (این حدیث را مسلم در صحیح، ترمذی در جامع، ابن ماجه در سنن، نسایی در سنن، ابوحاتم، البغوی، محب الدین طبری، ابن عبدالبر، ابن الاثیر، ابن طلحه، ابن کثیر، حمویی به چهار طریق، جزری، ابن صباغ مالکی .....،عجلویی نقل نماید که وقتی این حدیث بر این حبان نقل شد، از این جماعت پرسید آیا این روایت صحیح است گفت آری گفت (پس آن گروه که با او جنگیده اند و به روی او شمشیر کشیده اند، آیا او را دوست داشته اند یا از گروه دشمنان او بوده اند؟)،

باز هم به همین مضمون از علی علیه السلام نقل گردیده که فرمودند (همانا عهدی از پیامبر است به من، که دوست نمی دارد ترا مگر مومن و دشمن نمی دارد ترا مگر منافق)، که این حدیث را نیز احمد، خطیب،نسایی، ابونعیم ..... نقل نموده اند،

و نیز از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که فرمود (اگر بینی مومن را با این شمشیر بکوبم تا مرا دشمن دارد مرا دشمن نخواهد داشت و اگر دنیا را یکجا به دامن منافق بریزم تا مرا دوست بدارد دوست نخواهد داشت زیرا قضای الهی چنین است و بر زبان پیامبر (ص) گذشته است که فرمود (یا علی هیچگاه مومن ترا دشمن نمی گیرد و هیچگاه منافق تو را دوست نخواهد داشت)،

(کلب گوید مولای ما امیرالمومنین سرچشمه همه خوبی ها و نفس رسول خدا و وصی آن حضرت است و ابن تیمیه و امثال او بدون آنکه آن حضرت به آنها بدی کرده باشد به دشمنی او برخاسته اند پس صدق رسول الله صلی الله علیه و آله امّا قسم به خداوندی که جهان هستی را خلق کرد و بهشت و جهنم را آفرید ای ابن تیمیه تو و امثال تو بدانید که دریای عظیم و مواج فضایل مولای ما علی علیه السلام با آب دهان سگانی چون شما آلوده و ملوث نخواهد شد و خداوند نور ولی خود را تمام می نماید اگرچه منافقان چون تو اکراه داشته باشند).

این حدیث را ابن ابی الحدید و .....، نقل نموده و نیز در یکی از خطبه های امیرالمومنین به همین مضمون وارد است و که این روایت را ابن فارس و زرندی به همین مضمون از حبه العرفی..... نقل نموده اند و نیز از ام سلمه به همین مضمون با روایت ترمذی، ابن ابی شیبه و ..... و به صورت دیگر از احمد، محب الدین و .....، و به همین مضمون روایت دیگر از رسول خدا که فرمود من شما را به دوستی ذوالقرنین این امت سفارش می کنم.....، که آن را احمد و ابن ابی الحدید.....، نقل نموده اند و به همین مضمون از ابن عباس که هیثمی آن را نقل نموده و از جمله احادیثی که امیرالمومنین در روز شوری به آن استناد نمود همین حدیث است که فرمود (..... شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی به غیر از من هست که پیامبر به او گفته باشد تو را دوست نمی دارد مگر مومن و دشمن نخواهد داشت مگر منافق، پس همگی پاسخ دادند نه به غیر از تو کسی نیست.)، و نیز از رسول خدا روایت است که فرمود (یا علی اگر تو نبودی مومنان پس از من شناخته نمی شدند) و یا نقل نموده اند که (عمر بن الخطاب به مردی که به علی ناسزا می گفت خطاب کرد که به گمانم تومنافقی .....)، و نیز گروه بسیاری از حفاظ و بزرگان از جمله حاکم، ابونعیم ..... آورده اند که پیامبر فرمود (پس از من به زودی آزمایش پدید خواهد آمد، وقتی چنین شد دست از علی بر ندارید .....، که او صدیق اکبر و فاروق بین حق و باطل این امت و امیرمومنان است.....)، ابن تیمیه گوید این حدیث در کتب علمی مورد اعتماد نیست، پس اگر این کینه توز نادان کتب صحاح و مسانید علماء اسلام را کتب علمی نمی داند، پس هیچ سندی البته اعتبار و صحت و معروفیت نخواهد داشت.

و یا جنگ جمل و صفین به دستور خدا نبوده و بلکه اجتهاد علی بوده است: او گوید که جنگ علی (رضی الله عنه) در روز جمل و صفین به امر رسول خدا (ص) نبوده بلکه نظر شخصی او بود .....،

پاسخ: من از نادانی این انسان که به راستی نادان آفریده شده است تعجب می کنم که او چگونه مسلمانی است که شئون امامت را نمی داند و .....، ..... ما می دانیم که در دل او چه وسوسه هایی می گذرد هدف این مرد از این (یاوه سرایی ها) آن است که بگوید امیرالمومنین با دشمان خود در رای و اجتهاد برابرند و هر دو مجتهد بوده اند و رای آنان چه خطا و چه صواب الزام آور و برای درستکار دو صواب و برای خطاکار یک صواب است.

(کلب گوید تا با این توجیهات شیطانی بتواند اعمال امامان خود معاویه و یزید یعنی همان جنایتکارانی که با فتنه های سیاه خود خون مقدسین را در صدر اسلام بر زمین جاری نموده اند توجیه نماید .....، هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین، تنزل علی کل افاک اثیم، .....، و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون).

احادیث وارده در این مطلب و راویان و حافظان این حدیث:

اول در احادیث وارده در این سخن پیامبر به همسران خود که فرمود (کدام یک از شما صاحب شتر پرمو خواهید شد که(برای جنگ) خروج می نماید و سگ های محله حواب بر او عوعو می کنند و کشتگان فراوانی در اطراف او بر زمین می افتند و تا نزدیکی کشته و مقتول شدن می رود و نجات می یابد؟)، ..... و به همین مضمون ..... که فرمود: (کاش می دانستم کدام یک از شما زنان، در حالی که با لشکری به سوی مشرق می روید سگان حواب بر او پارس خواهند کرد)، و این کلام ایشان صلی الله علیه و آله به عایشه که (گویا می نگرم که بر یکی از شما همسران من سگ های حواب پارس کرده و بانگ می زنند، پس بر حذر باش و بترس ای عایشه که آن شخص تو نباشی)، و به نقل دیگر (ای حمیرا تو آن شخص نباشی) و سخن دیگر از ایشان به عایشه (ای حمیرا، گویا ترا می بینم که سگ های محله حواب بر تو پارس می کنند و تو با علی در حالی که بر او ستمگر باشی به کشتار و مقاتلی اقدام نمایی،...)، و در بیان دیگر خود (ص) خطاب به علی علیه السلام (..... اگر گوشه ای از کار عایشه را بدست گرفتی با او مدارا کن.....)، و در کلام دیگر فرمود (پس از من قومی به قتال و محاربه با علی خواهند پرداخت که این قوم (درواقع) به روی خدا شمشیر می کشند و هر کس از شما نتواند با دست خود با این (دشمنان) قوم جنگ نماید باید به زبان و هر کس نتواند با زبان جنگ نماید، پس باید به قلب خود با آنها مبارزه نماید، و راه دیگری در پیش نیست.)، این حدیث را طبرانی در مجمع، و .....، آورده است، به حذیفه الیمان گفتند، برای ما حدیثی را که از رسول خدا شنیده ای خبر بده، (گفت اگر چنین نمایم آیا سزا مرا سنگسار خواهد بود، گفتند سبحان الله. گفت اگر بگویم که یکی از مادران شما (زنان پیامبر که به ام المومنین معروفند) با شما با سپاهی مجهز جنگ خواهد کرد و بر روی شما شمشیر خواهد کشید، مرا تصدیق نمی کنید گفتند سبحان الله کیست که بتواند در این امر تو را تصدیق کند گفت، حمیرا با لشکری که مردان قوی هیکل او را می رانند به سوی شما خواهد آمد.)، طبری و دیگران روایت کرده اند که (چون عایشه رضی الله عنها صدای پارس سگان را در حواب شنید، سوال کرد این چه آبی است (این آب را به نام کدام محله می خوانند) گفتند حواب گفت اناالله و انا الیه راجعون، همانا من همان زنی هستم که شنیدم پیامبر (ص) در میان جمع همسرانش می گفت کاش می دانستم بر کدامیک از شما سگ های حواب پارس می کنند پس اراده بازگشت نمود ولی عبدالله بن زبیر نزد او آمد و ظاهراً به او گفت هر کس گفت این محل محله حواب است دروغ می گوید، تا جایی آن سخن تکرار شد که عایشه از آن محل رد شد)، عرفی صاحب شتر عایشه گوید (وقتی شبانه بر آب محله حواب وارد شدیم، سگ های محله حواب بر ما به شدت پارس کرده و به عو عو افتادند پس سوال کردند این چه آبی است (متعلق به کدام محله است)، من گفتم آب (محله) حواب است، پس عایشه با صدای بلند جیغ کشید، آنگاه بر بازوی شتر خود زد تا آن را نشانید، و سپس گفت به خدا سوگند من همان شخص هستم صاحب سگ های حواب که بر آن شبانه وارد شدم، مرا بازگردانید و این سخن را سه بار تکرار کرد و

شتر سواریش را فرو نشاند و دیگران نیزشتران خود را دراطراف او بر زمین نشاندند و از رفتن امتناع می کرد تا فردای آن روز که درست یک شبانه روز گذشته بود.آنگاه ابن زبیر نزد او آمد و به دروغ گفت (النجاء النجاء فقد ادرککم و الله علی بن ابی طالب) یعنی (نجات دهید، نجات دهید، قسم به خدا علی بن ابیطالب به شما نزدیک شد)، پس گوید آنگاه همه ترسیده حرکت کردند و بر من ناسزا گفتند.)،

این واقعه درحدیث قیس بن ابی حازم و نیز به همین مضمون در معجم البلدان هم نقل گردیده است.، حضرت علامه فرماید: (قومی را که خدا هدایت کند تا آن زمان که راه پرهیز از خطا را به آنها نشان ندهد گمراه نخواهد کرد) .....، به تحقیق که به صحت پیوسته است که رسول خدا (ص) به زبیر فرمود (..... تو با علی خواهی جنگید در حالی که بر او ستمکار هستی) و علی علیه السلام در روز جمل بر زبیر احتجاج فرموده و گفت (..... ای زبیر آیا به خاطر داری که پیامبر خدا (ص) بتو فرمود که تو بامن در حالی که ستمگر هستی نبرد خواهی کرد؟ گفت آری)، این حدیث را حاکم، بیهقی، ابویعلی، ابونعیم، طبری، ابوالفرج، ابن عبدربه، مسعودی، قاضی، ابن اثیر، ابن طلحه، محب الدین، هیثمی، ابن حجر، قسطلانی، زرقانی، سیوطی، .....، در آثار خود آورده اند و نیز گفتار اصحاب رسول خداست که مامور بودند به همراه علی علیه السلام با قاسطین و مارقین و ناکثین جنگ نمایند که از جمله آنان هستند ابوایوب انصاری آن صحابی بزرگ که ابوصادق از او نقل نماید (در زمانی که ابوایوب وارد عراق شد قبیله ازد برای او پرواری (قربانی) هدیه فرستادند و حامل هدیه من بودم، پس بر او وارد شده و گفتم خداوند ترا به مصاحبت پیامبرش گرامی داشت در این زمان تو را می بینم که رو در روی مردم با آنها می جنگی و گاهی با این گروه و زمانی با آن گروه نبرد می کنی پاسخ داد که رسول خدا صلی الله علیه واله از ما عهد و پیمان گرفت که همراه با علی با ناکثین جنگ نمائیم که ما جنگ نمودیم (با اصحاب جمل) و از ما پیمانی گرفت که همراه با علی با قاسطین مقاتله نمائیم که اکنون با آنها در جنگ و ستیزه هستیم که مقصود معاویه و یاران اوست و نیز از ما عهد و پیمان گرفت که با علی با مارقین جنگ نمائیم که من هنوز آنها را ندیده ام)، و نیز علقمه و اسود از ابی ایوب روایت نموده اند که او گفت (رسول خدا ما را به جنگ با سه گروه در رکاب علی علیه السلام امر نموده است ناکثین و قاسطین و مارقین .....)، و با همین مضامین این روایات از عتاب بن ثعلبه و از ابوایوب انصاری نقل گردیده که او در زمان خلافت عمر بن الخطاب می گفت: (رسول خدا مرا به جنگ با ناکثین و قاسطین و مارقین در رکاب علی امر فرمود .....) و اصبغ بن نباته و ابوسعید خدری، ابوالیقظان عمار بن یاسر، طبرانی، ابویعلی و هیثمی این روایت را با همین مضامین نقل نموده اند و با این مضمون از خلید العصری، از علی علیه السلام در روز نهروان نقل شده و نیز عمار بن یاسر گوید (رسول خدا به علی فرمود، یا علی بزودی با گروه ستمکار نبرد خواهی کرد، پس در آن روز هر کس تو را یاری نکند از من نیست) و نیز از عمار بن یاسر است که به ابوموسی خطاب کرد و گفت: (من گواهی می دهم که رسول خدا علی را به جنگ با ناکثین امر کرد و برای من افرادی را نام برد و او را به جنگ با قاسطین امرفرمود و اگر بخواهی حاضرم گواهان اقامه کنم تا گواهی دهند که رسول خدا تو را شخصاً نهی کرد و از اینکه در فتنه داخل شوی برحذر داشت)، و این حدیث از ابوایوب انصاری، عبدالله بن مسعود، علی بن ربیعه والبی، ابوسعید مولی رباب، سعد بن عباده و ابن عساکر از طریق زید شهید، انس بن عمرو، عبدالله بن مسعود ....، که رسول خدا فرمود: (یا علی تو امیرالمومنین، تو سوار عرب، کشنده ناکثین و قاسطین و مارقین هستی و تو برادر من و دوست هر مومن و مومنه هستی، .....).

انکار مناقب (دهگانه مخصوص علی بن ابیطالب):

ابن تیمیه گفت رافضی (علامه حلی) گوید از عمرو این مضمون روایت شده که گفت برای علی بن ابیطالب ده فضیلت انحصاری است:

۱-(مضمون) اعطاء رایت (پرچم) در غزوه خیبر

۲-ابلاغ سوره برائت (و گرفتن آن از ابوبکر و دادن آن به علی و این گفتار که این سوره را بایستی کسی ابلاغ نمی کند مگرآنکه او از من و من از او باشم)

۳-این گفتار رسول خدا به علی علیه السلام که تو ولی و همکار منی در دنیا و آخرت در روز اطعام خاندان در مکه ..... (اطعام عشیره اقربین).

۴-اولین ایمان آورندگان بعد از خدیجه از مردان

۵-حدیث کساء و نزول آیات تطهیر

۶-فضیلت لیله المبیت (جانثاری در شب هجرت)

۷-حدیث منزلت در زمان اعزام به جنگ تبوک

۸-تو ولی همه مومنین بعد از من هستی

۹-بستن تمامی ابواب خانه اصحاب به مسجد، مگر درب خانه علی

۱۰-و درباره او گفت من کنت مولاه فعلی مولاه ...

(کلب گوید اگر این ناصبی یاوه گو در زمان معاویه علیه الهاویه زندگی می کرد البته از مقربین او و اگر با یزید بود وزیر او می شد و ..... ولی به حول و فضل الهی با آنان در دوزخ جاویدان مخلد معذب به عذاب جاویدان است زیرا، او نیز مانند آن امویان در ضمن یاوه سرایی های خود با لفاظی و دروغ پردازی سعی در تخریب احادیث و القاء شبهه بر اذهان مسلمانان دارد و تصور می نماید که توجیه شیطانی اجتهاد برای اظهارات کفرآمیز او و تخم نفاقی که در قلوب مسلمانان ریخته است حداقل یک ثواب منظور نموده و هرچه این جسارت بیشتر و این کفریات بیشتر باشد ثواب او بیشتر می شود ولی به محض ورود به حفره قبر ناگهان محاسبات او همه غلط از آب در می آید و ما در کتاب تفسیر خود اثبات نمودیم که چگونه اعتقاد او به لا اله الاّ الله و ایمان به رسالت پیامبر ناجی او نمی شود بلکه خواهد دانست که این اعتقاد ظاهری در صورت محاربه عملی او با خداو رسول، به منزله شرک و مرتکب آن با حبط اعمال در دوزخ مخلد خواهد بود و در ضمن در آن زمان ترسناک خبری نیز ازثواب برای اجتهادهای کفرآمیز او نیست چون به او خبر می دهند بخشش احتمالی خداوند براساس حکم کتاب خدا به خطا برمی گردد نه به اعمال مجرمانه و اعمال او از مصادیق جرم و ظلم و به منزله قتل امت محمد و شرک به خداوند و محاربه با رسول خدا و .. است)، او گوید اگر حدیث عمر بن میمون ثابت شود روایت او مرسل است نه مسند ... و آن دری که به مسجد بازماند خانه ابوبکر بود).

پاسخ اعتراض در حدیث منزلت:

ای کاش که این مرد مطالعه کتاب خود را بر دانشمندان و اهل دانش و اهل تحقیق، تحریم و مطالعه آن را فقط به جاهلان کهنه پرست (و عوام) که قادر به تشخیص خوب و بد نیستند محدود می نمود، زیرا وقتی این کتاب به دست دانشمند محقق بیفتد، سوء نیت ها و جهل های او آشکار می شود و همه خواهند فهمید که این کتاب از راستی و امانت به دور بوده و جز دروغ و (یاوه) ..... در آن مذکور نگردیده است و وقتی عنوان شیخ الاسلام را برای خود دست و پا نمود، ..... تصور می کرد که مسلمانان هر سخنی را از او خواهند پذیرفت .....، اول آنکه می گوید این حدیث مرسل است نه مسند: به نظر می رسد که دیدگان او از مراجعه به آثار امام مذهبش (احمد بن حنبل)، هم کور است که این حدیث را با سلسله اسناد از ابن عباس نقل نموده و ....، و همین روایت را با همین مضمون از نسایی، حاکم، ابویعلی، ابن عساکر، ابن حجر و گروه بسیار دیگر از حافظان بزرگ حدیث امت اسلام که رجال آنها هم همه صحیح وموثقند را نقل گردیده است، پس او چه حقی دارد که حدیث مسند را با دروغ عوامفریبانه خود مرسل خواند و سند متصل روایتی را که صحیح و ثابت است برای (فریب عوام) منکر شود .....، (این مرد یاوه گو) اراده نموده است با کوچک جلوه دادن امر جانشینی پیامبر اعظم اسلام گفتار رسول خدا را تخطئه و بر آن ایراد وارد نماید، تا با این عمل به اهداف پلید خوددست یابد) و حال آنکه وضعیت خاص در واقعه

مذکور یعنی عزیمت رسول خدا به جنگ تبوک و احتمال قوی پیشدستی سپاه جرار پادشاه روم (هرقل) و لزوم جلوگیری از انجام توطئه منافقین در ریشه کن نمودن اساس اسلام و .....، نیاز به جانشینی فردی چون امیرالمومنین در مرکز اسلام لازم بود و لذا آنان با فرض اینکه رسول خدا و صحابه قدرت داخلی مقاومت در برابرآنها را ندارند، گروهی از منافقین در مدینه مانده و در پی تضعیف قدرت و نزدیکی به امپراطور روم که در آن زمان عازم مدینه بود گردیدند تا در اولین فرصت اقدام به شورش و انقلاب در مسیر نابودی اسلام نمایند، پس در این وضع حساس جانشین پیامبر در مدینه می بایست شخصی چون امیرالمومنین باشد که با قاطعیت و قدرت شخصیتی خود از وقوع چنین خطری جلوگیری نماید و .....، و لذا پیامبر (ص) در زمان حرکت فرمود (لابد ان اقیم او نقیم) یعنی (چاره ای نیست یا من باید بمانم یا تو باید بمانی)، پس آنگاه علی علیه السلام را بر جای خود قرار داد و در تاکید آن فرمود (لاینبغی ان اذهب الا وانت خلیفتی)، یعنی (شایسته نیست که بروم مگر آنکه تو بجای من بمانی) که مفهومی جز برای این واقعه ندارد و با اشاره به حدیث منزلت، این امر بیش از پیش حساسیت و اهمیت موضوع را نشان می دهد ..... الی آخر،

و نیز منطقی بودن این مقام وشان گفتار رسول خدا که سعد بن ابی وقاص همیشه آنها را بیان می نمود که (بخدا سوگند اگر یکی از سه فضیلت علی براین می بود من آن را برتر از هر چه آفتاب به آن بتابد می دانستم و سپس حدیث منزلت را بیان می نماید ..)، مسعودی پس ازبیان حدیث گوید .....، (وقتی سعد این جمله را به معاویه گفت و مردم از مجلس آماده برخاستن شدند، معاویه گفت پس چرا او را یاری نکردی و چرا در بیعت با او کوتاهی کردی، اگر من آنچه را که تو از پیامبر شنیدی شنیده بودم تا آخر عمر خدمتگذار علی می شدم، پس سعد پاسخ داد بخدا سوگند من به جای تو از تو شایسته ترم .....)، و به همین مضمون،

و دیگرگفتار امام ابی البسطام شعبه بن حجاج درباره حدیث است که گوید (هارون افضل امت موسی بوده پس باید علی هم افضل امت محمد باشد تا این نص صریح که روایت آن هم صحیح است محفوظ ماند چنانکه موسی به برادرش هارون گفتاخلفنی فی قومی و اصلح یعنی تو در میان قوم جانشین من باش و به صلاح آنها کوشش کن .....)، و یکی دیگر از احادیثی که آن مرد تکذیب می کند، حدیث بستن درهای منزل تمامی صحابه به مسجد، به استثناء علی علیه السلام است که می گوید شیعیان آن را جعل کرده اند .....،

پاسخ اعتراضات و از جمله اثبات حدیث سد ابواب:

پاسخ: ما برای انتساب جعل حدیث در این مورد به شیعه علی، دلیلی جز بی شرمی و پرمدعایی و رد کردن حقایق مسلم .....نمی شناسیم، این کتاب های پیشوایان اهل سنت و از جمله مسند امام مذهب او احمد است که در برابر چشمان (بی شرم و کینه توز) اوست که روایت مذکور را با سند های فراوانی که همه صحیح و حسن هستند از گروهی از صحابه که تعدادشان به حد تواتر اصطلاحی خودشان می رسد، نقل کرده اند از جمله (زید بن ارقم (مضمون) می گوید: (چند نفر از اصحاب پیامبردرهای رفت و آمدشان در داخل مسجد بود و پس از دستور رسول خدا در بستن در خانه آنان، مردم به سخن درآمدند پس پیامبر برخاست و پس از درود و ثنای حق، چنین بیان داشت که من گفتم این درها را جز در خانه علی به مسجد ببندید و بعضی از شما حرفهایی زدند پس آگاه باشید من دری را از پیش خود (با نظرخود) نمی بندم و دری را (با نظر شخصی خود)نمی گشایم بلکه مرا به انجام آن دستور دادند و من اطاعت کردم ..... (یعنی خداوند به آن امر فرمود))، بررسی سند نشان می دهد که حدیث به تصریح حفاظ صحیح و رجالش همگی موثقند، این حدیث را (نسایی، حاکم، ضیاء مقدسی، کلاباذی، سعید بن منصور، محب الدین طبری، خطیب بغدادی، گنجی، سبط ابن جوزی، ابن ابی الحدید، ابن کثیر، ابن حجر و .....، درآثار خود نقل نموده اند.

(کلب گوید بر دهان این یاوه گو دقت نما که چگونه از یاوه گویی کف نموده است و مانند سگان هار پارس می نماید آری اگر او را رها کنی پارس می کند و اگر به او حمله کنی باز هم پارس می کند، اعتقاد من بر آن است که گناه ابن تیمیه و ابن حزم و امثال آنان و راضی بودن به قول و فعل و عقاید آنها از گناه ابن ملجم مرادی قاتل علی علیه السلام بیشتر است زیرا او به سوی جسم علی علیه السلام

تهاجم کرد ولی اینان به سوی حرمت و قداست علی علیه السلام یورش برده اند و خدا را شاهد وناظر می دانم که آنها مصداق تام و اتم و اکمل این آیه شریفه هستند که من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها وغضب الله و لعنه و اعد له عذاباً عظیما آری این اراذل و اوباش امت اسلام آنقدر جری و جسور شده اند که به یار و وصی واشرف امت و ذوالقربی رسول خدا اینگونه اهانت نمایند زین الشیطان اعمالهم الا لعنه الله علی الظالمین).

و نیز عبداله بن عمر بن الخطاب گوید، سه خصلت به فرزند ابیطالب داده شد که هرگاه یکی از آنها برای من بود، من آنها را از اشتران سرخ موی محبوبتر می داشتم، اول پیامبر خدا، دخترش را به ازدواج او درآورد و فرزندانی از او بهم رسانید و دوم درهای (متصل به مسجد) را بست و تنها در خانه او را (به سوی مسجد) باز قرار داد، و سوم، پرچم را در روز خیبر به او داد. این روایت را احمد در مسند خود، هیثمی، ابن شیبه، ابونعیم، محب الدین، حمویی، ابن حجر .....، در آثار خود آورده اند.

و باز با همین مضمون علاء بن عرار از عبدالله بن عمر سوال کرد، از علی و عثمان برایم بگو و عبدالله گفت اما علی از او چیزی مپرس و به مقام او از نظر پیامبر توجه کن که او درهای خانه ما را که به سوی مسجد باز می شد همه را بست ولی فقط در خانه او به مسجد باز باقی ماند و .....، این حدیث را نسایی، ابن حجر، ..... از براء بن عازب از زید ابن ارقم ..... نقل نموده اند.

و نیز عمر بن الخطاب از طریق ابوهریره گوید که سه خصلت به علی داده شد ..... اول ازدواج او بود با فاطمه و دوم سکونت او در مسجد با پیامبر خدا تا هر چه که بر آن حضرت رواست بر علی هم روا باشد و سوم به آن پرچم که روز خیبر به او داده شد. این حدیث را حاکم، ابویعلی، ابن السمان .....، نقل نموده اند. و همچنین با همین مضمون، این روایت از عبدالله ابن عباس با ذکر سلسله اسناد نقل گردیده است که (مضمون)، عبدالله بن عباس گفت: رسول خدا به علی فرمود که موسی از پروردگارش خواست تا مسجد او را برای هارون و ذریه اش پاک کند و من از پروردگار خود خواستم تا این مسجد را برای تو و ذریه بعد از تو پاک نماید، سپس به ابوبکر و عمر و .... گفت که درب خانه ها را ببندند و آنگاه بر فراز منبر رفته و فرمود: این من نبودم که درهای خانه شما را به مسجد بستم و من نبودم که در خانه علی را به مسجد باز گذاشتم بلکه خداوند این درها را بست و آن را باز گذاشت،

و (در روایت دیگر) ..... فرمود: من بنده فرمانبری بیش نیستم و آنچه را مامور شدم عمل می نمایم و من تنها از آن وحی که بر من واقع می گردد پیروی می کنم. و این روایت با همین مضمون از سعید بن مالک و ابوسعید خدری نیز وارد شده است که گفت: سه چیز به علی داده شد که ...، اول در روز غدیر خم که ...، دوم در روز خیبر که ..... و سوم بستن درهای خانه اصحاب به مسجد مگر درب خانه او (سد ابواب) .....، تا آنجا که گوید رسول خدا (ص) عمویش و دیگران را ازمسجد بیرون کرد و عباس گفت ما را از مسجد بیرون می کنی با اینکه ما بستگان نزدیک و مدافع تو و عموهای تو هستیم وعلی را ساکن می کنی، پیامبر فرمود: من شما را خارج و علی را ساکن نکردم، بلکه خدا شما را خارج و علی را ساکن نمود.....، و علی با حال جنابت از مسجد عبور می فرمود

(کلب گوید که در این اشتراک موضوع با رسول خدا البته راز و رمز فراوان است که اولین آنها اینست که علی به منزله نفس رسول خدا است و او نیز مانند رسول خدا پاک و مطهر است و اینکه گواه مقام عصمت او و بقیه اهل کساء است و ..... سایر آیات کتاب خدا در اطاعت اولی الامر، محبت ذوالقربی، مباهله و ..... همگی در تائید و تحکیم یکدیگر گواهی عادل و شاهدی صادق بر این ادعا هستند.)

و نیز با همین مضمون از جابربن عبدالله .... و نیز از سعد بن ابی وقاص .... و انس بن مالک .... و بریده اسلمی روایت شده که خدایی بودن این دستور در خطبه رسول خدا مذکور و تأکید پیامبر که این کار را به امر خدا صورت داده است و سپس آن حضرت به آیات .....، ما ینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی، استناد نموده و ....،

(کلب گوید عکس العمل های اصحاب برعظمت این فضیلت گواهی می دهد تا جایی که ابوبکر می گفت انا لله و انا الیه راجعون و حمزه بنا به قول علی علیه السلام باگریه از مسجد بیرون رفت و نیز عباس .....)،

حضرت علامه در ادامه مطلب، نظر ناپسند حافظ ابن حجر را مذکور و بطور مبسوط به رد اعتقادات ناروای او می پردازد، .....، ابن ابی الحدید در شرح خود گوید که حدیث سد ابواب تنها برای علی بود و بکریه (طرفداران ابوبکر) آن را برای ابی بکر جعل و تقلب کرده اند .....، و این سخن رسول خدا که فرمود آگاه باشید که مسجد من بر هر زن حایض و هر مرد جنب، حرام است مگر محمد و اهل بیت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین و نیز در روایتی دیگر رسول خدا فرمود من اسامی آنان را بیان کردم تا گمراه نشوید و نیز کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله که فرمود به علی (ع) که: اما برای تو در مسجد من، آگاه باش که هر چه بر من حلال است بر تو حلال است و هر چه بر من حرام است برتو نیز حرام خواهد بود.....،

بررسی مجموع احادیث دلالت بر آن دارد که مقصود از بستن درب های اصحاب به مسجد برای تطهیر مسجد از آلودگی های ظاهری و باطنی بوده و هیچکس نمی بایست با حالت جنابت از آن عبور کند، اما اینکه در خانه پیامبر و خانه امیرالمومنین باید به همان حال بماند، علتش طهارت آن دو بزرگوار از هر پلیدی و آلودگی است که آیه تطهیر گواه صریح این حقیقت است و گواه دیگر این گفتار حدیث احتجاج آن حضرت در روز شوری است که در آن امیرالمومنین می فرماید: آیا در بین شما کسی جز من هست که کتاب خدا او را تطهیر کرده باشد، تا جایی که رسول خدا در های خانه تمام مهاجرین را ببندد و تنها در خانه مرا به سوی مسجد بگشاید، تا جایی که عموهای پیامبر حمزه و عباس برخاسته و بگویند یا رسول الله درهای خانه ما را بستی و در خانه علی را گشودی، و آنگاه پیامبر فرمود: من در خانه او را نگشودم و درهای خانه های شما را نبستم بلکه خدا در خانه او را گشود و درهای خانه شما را بست، و آنگاه همه در پاسخ علی گفتند نه (جز توکسی نبود) .....،

(کلب گوید این خبیث تمامی روایات و احادیث را که موردنظر او نیست جعلی و دروغ می داند و ما شخصیت و جایگاه اینگونه سران منافقان امت را در کتاب تفسیر خود تبین نموده و وضعیت آنان را به حکم کتاب خدا معلوم نموده ایم و این یاوه سرایان را نیز مانند مغزهای متفکر منافق صدر اسلام و تحت عنوان سران منافقین که خداوند آنان را الذین فی قلوبهم مرض نامیده است را در این زمان شناسایی و این مشرکین را از پشت کتاب خدا بیرون آورده و رسوا نمودهایم الحمد لله رب العالمین)

انکار حدیث ولایت :

ابن تیمیه در کتابش این حدیث را که پیامبر فرمود: انت ولی کل مومن بعدی، یعنی تو بعد از من صاحب اختیار هر مومنی خواهی بود را جعلی می داند.

پاسخ: حق مطلب آن بود که این مرد بگوید به اتفاق حدیث شناسان این حدیث صحیح است ..... آیا او گمان می نماید کسانی از پیشوایان علم حدیث که آن را روایت نموده اند از حدیث شناسان محسوب نمی شوند با اینکه در بین آنها احمد بن حنبل امام مذهبش وجود دارد که این حدیث را با رعایت سلسله اسناد صحیح از رجالی که همه آنها مورد وثوق هستند روایت کرده است .....: (که گروهی را پیامبر به

فرماندهی علی علیه السلام به جنگ فرستاد .....، چهار نفر از این افراد با یکدیگر هم پیمان شدند که کار علی را نزد پیامبر(ص) گزارش کنند .....، راوی گوید .....، وقتی بر پیامبر وارد شدیم مردی از همراهان ما برخاست و گفت یا رسول الله در این سفر علی چنین و چنان کرد، پیامبر از او روی گردانید، پس دومی نیز گفت یا رسول الله علی چنین و چنان کرد، پس پیامبر از او نیز روی گردانید، سپس سومی نیز همین عبارت را بکار برد، پس پیامبر رو به چهارمی کرد و در حالی که رنگ صورتش دگرگون شده بود فرمودند که دست از علی بردارید، دست از علی بردارید، دست از علی بردارید، علی از من است و من ازاو و او بعد از من صاحب اختیار هر مومنی است .....)، این حدیث را ابویعلی موصلی، ابن ابی شیبه، ابن جزی و ..... نیز نقل نموده اند،

این بود گوشه هایی ناچیز از یافته های ابن تیمیه و البته اگر تمام یاوه گویی های او را ذکر کنیم باید چهار جلد دیگر در رد او بنویسیم .....، النهایه ابن تیمیه، بنده ای است که خدا او را ترک کرده و گمراه و کور و کر و ذلیلش ساخته است پس وای بر هر مفتری گنه کار. (آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

(کلب گوید چرا ابن تیمیه و امثال او به این بدبختی و در نهایت دوزخ جاودانی خدا دچار شدند، چرا آنها دفع ضرر محتمل را عقلی ندانستند و چرا اینگونه بر علیه مولانا علی قصه سرایی کردند و تمام آنچه امت بر آن اجماع داشتند و حتی خلفاء اول و دوم به آن اقرار داشتند را نادیده گرفتند و .....،

آری هوی و هوس پرستی آری آنها نزد خود خیالاتی بافتند که قائل به لا اله الا الله و محمد رسول الله نجات یافته است و سپس در لباس اهل علم اظهار وجود کردند و بعد مدعی شدند هر عمل و فعل و فکری داشته باشند اگر خطا کنند یک ثواب و اگر درست بروند دو ثواب به آنها داده می شود و سپس اینگونه به وادی آتش دوزخ وارد شدند و جرئت آنان به حدی رسید که نسبت به مولانا امیرالمؤمنین هر جسارتی را روا داشتند و این ناسپاسی را نسبت به کسی که اسلام و مسلمین تاابدالآباد مدیون و مرهون تلاشها و مجاهدت های او هستند انجام دادند و آنوقت لذت بردند از اظهار وجود و تعریف و تمجیدگروهی ناصبی و خارج از دین پیرامون خود و مدعی فهم قرآن شدند در حالی که فرق بین مفاهیم کلمات خطا و جرم وعواقب مرتکب به آنان را در کتاب خدا فهم نکردند و ندانستند که صرف اعتقاد به لا اله الاّ الله و محمد رسول الله ناجی این منافقان نیست و شرایطی دارد وکمترین شرط آن معصیت نکردن رسول و عدم آزار و آن جرم هایی که خداوند به مرتکب آن وعده دوزخ ابدی داده است والبته خداوند او را مهلت نداد وگرنه این شقی کذاب و مفتری ذوالقربی رسول خدا را ائمه خود معاویه و یزید و ابن زیاد و .....معرفی می کرد و تو اکنون او را در دوزخ جاویدان و در قعر آن بسته شده و با سایر ظالمان در عذاب ابدی معذب ببین. پس اعمال او و امثال او برای ما درس عبرت باشد انشاء الله تعالی).

خلاصه جلد ششم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

نقش الغدیر در شناخت منابع اصیل فکر اسلامی:

یادداشت مترجم:

وقت آن رسیده است که دنیای اسلامی به عقل و درایت باز گردد ..... و جبهه واحدی را در مقابل گرایش های غیر اسلامی تشکیل دهد .....، و البته هیچ یک از منابع فکر اسلامی برای مسلمانان، اصیل تر از قرآن و سنت نیست و .....، پس آنچه با ایندو یعنی قرآن و سنت منطبق است، قابل قبول و مابقی مردود خواهد بود، بطور مثال تنها صحابی بودن تضمینی بر صحت نقل و عصمت ناقل نیست و قرآن به این امر گواهی می دهد (..... و من اهل المدینه مردوا علی النفاق .....)، ..... پس نمی توان همه را یکپارچه درستکار دانست و قطعاً

اینگونه بررسی های بیطرفانه ما را به شناخت اسلام و همبستگی اسلامی مدد می بخشد و لازم است در این مسیر به نقش زمامداران در انحراف مردم اشاره کرد و .....، (که چگونه در اثر اعمال آنان) و به مرور زمان طرز فکرهای مختلفی در جامعه اسلامی بروز نمود. .....، (بطور مثال) حال اگر سوال شود معتزلیان با وجود منطق نیرومند چرا منقرض شدند ولی اشاعره تقویت شدند، با وجود اینکه هر دو فرقه امامت را به انتخاب امت می دانستند و منکروجود نص بر شخص معین بودند .....، پاسخی جز این نداریم که دین و مذهب مردم به دست خلفاء حاکم بوده است که در این رابطه با توجه به عقیده به آزادی عمل و حسن و قبح عقلی که جزء اعتقادات مذهب معتزلیان بود، کار حکومت استبدادی خلفاء جور نمی گذشت ولی اشاعره .....، که عقیده به جبر در افعال بندگان جزء مذهب آنان بود و اینکه هر چه بر مردم بگذرد آن را خدا خواسته و باید چنین باشد، این مذهب مورد تائید خلفاء و دست نشاندگان آنان واقع گردید. (مضمون) و آن زمان بود که خلفاء هر آنچه می خواستند به اسم اسلام انجام داده و مسلمانان (بر اساس این تفکر) خود را ملزم به اجرا می دانستند و سپس برای توجیه اعمال جنایت کارانه خلیفه و حکام آنان، موضوع اجتهاد را پیش کشیده و با طرح آن خطا و صواب آنان را توجیه می کردند. و با اینگونه اجتهادها که غالباً در مقابل نص صریح کتاب خدا و سنت صورت می گرفت، تنها بکار بردن حربه اجتهاد برای پاک کردن گناه خلیفه کافی بود که اگر صحیح بود دو اجر و اگر خطا بود یک اجر دارد و .....، کار به جایی رسید که در بین تمامی فرقه های اسلامی تنها چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی، جهت پیروی مورد تائید قرار گرفت و .....،

و ایراد دیگر که سد راه وحدت است، موضوع انحراف از کتاب و سنت از طریق جمود فکری در نقل احادیث از کتب صحاح شش گانه است .....، بطوری که اگر روایتی هر چند متواتر ..... اگر درآنها یافت نشود مردود شناخته می شود .....، مانند حدیث غدیر و مباهله و ....، حال آنکه خود شیخین این ادعا را ندارند که خارج از روایاتی که نقل نموده اند روایت صحیح دیگر وجود ندارد، .....، در حالی که تنها امتیاز کتاب صحیح بخاری درکتمان حقایق، تعصب و دشمنی با اهل بیت و نادیده گرفتن روایات قطعی و متواتر است،

(کلب آستان امینی گوید بررسی کتب مذکور قطعاً موید ضد و نقیض بودن آن نیز است، بطور مثال مدح قاتل شقی وصی مظلوم پیامبر یعنی مولانا علی علیه السلام که به منزله نفس پیامبر است در آن، چگونه با حکم قرآن در امر خداوند به امت در مودت به ذوالقربی که این آیه دلالت بر عصمت آنان دارد، منطبق خواهد بود .....)،

برای نمونه یکی از راویان مورد وثوق بخاری عمران بن حطان السدوسی بصری است که از روسای خوارج بود و هم او بود که در مدح قاتل وصی پیامبر شعر گفته که (افتخار بر ضربتی که از مردم پرهیزکار به خاطر رضای خدا صورت گرفت .....)، و لذا بخاری کسی است که از بین هزاران هزار روایتی که درمنقبت مولای متقیان علی بن ابی طالب وصی پیامبر است تنها سه یا چهار روایت را آورده است. بدیهی است قومی که بادنباله روی از سیاست شعار حسبنا کتاب الله، خود را از سنت پیامبر بی نیاز می دید و هر کسی را که حدیثی را از پیامبر نقل می نمود به شکنجه و تبعید و زندان تهدید می کرد، زمینه را برای حدیث سازی وفق میل خلفا و حذف آنچه بر ضرر سیاست آنها بوده است آماده نموده است،

(کلب گوید در حالی که امت هیچگاه به اتکاء صرفاً کتاب و بدون سنت قادر به طی طریق نبوده و لذا این خلاء، اساساً باعث اختلاف شده است و اگر مسلمانان تدبری در تطبیق روایات با کتاب خدا می نمودند هیچگاه گمراه نمی شدند اول تدبر موضوعی دوم تدبر کلامی در تدبر موضوعی اصل ولایت مولانا علی علیه السلام و ائمه هدی و فاطمه الزهرا بر آنان الزام آور می شد و در تدبر کلامی مصادیق و شأن نزول هادی آنان می گردید .....)،

مطالعات و تحقیقات جدید بر روی متون تاریخ و سیره اسلامی بیشترین شاهد و گواه را برای افسانه سازی و دروغ پردازی در احادیث موجود فراهم نموده است .....، برای پیدا کردن رد پای این راهزنان خیانت کار حدیث و تاریخ امت اسلامی، اقدامات موثر انجام و اولین اقدام توسط علامه بزرگ سید شرف الدین عاملی در بررسی روایات ابوهریره بکار برده شده است و نیز تحقیقات گسترده ای که عالم مصری شیخ محمود ابوریه در ادامه کار سید شرف الدین معمول نمود و آنگاه تحقیقات عالمانه علامه سید مرتضی عسگری در زمینه احادیث عایشه، راه را برای حدیث شناسی و تحلیل راه حدیث هموار ساخت و .....، بر اساس این بررسی ها و تحقیقات یکی از آن راهزنان حدیث و تاریخ شناسایی گردید .....، این شخص سیف بن عمر تمیمی برحمی کوفی (متوفی ۱۷۰) است که دو کتاب از او در دست است که هر دو آنها را از مطالب بی اساس، دروغ و حقایق وارونه پرنموده است، او در این کتاب ها برای پیامبر صلی الله علیه واله، اصحاب دروغین ساخته و از آنها نقل حدیث نموده است و آنها را به نام های مخصوص و نامانوس چون سعیر هزهاز، اط، حمیصد ..... نامگذاری کرده و انکار و مکنونات رذیلانه خود را از آنها و از تابعین و غیر تابعین در قالب روایات بیان نموده که یکی از این شخصیت های ساختگی او که بیشتر افتراها و تهمت های به شیعه را از زبان او عنوان نموده (قهرمان افسانه ای او عبدالله بن سبا) است، اولین کسی که از سیف بن عمر و روایات جعلی او استفاده کرد جریر طبری و سپس ابن اثیر و دیگران بودند و این انحراف تا این زمان ادامه داشته است، حضرت علامه عسگری سوابق و احوال این شخصیت های ساختگی را بررسی و ضمن بحث، مطالعات عمیق خود را روی شخصیت واهی وخیالی عبدالله بن سبا افسانه ای و دیگر صحابه ساختگی سیف بن عمر، که اساساً وجود خارجی ندارند متمرکز و آنها را در سلسله کتابهایی به نام (یکصد و پنجاه صحابی ساختگی) تالیف و ما از خداوند توفیق ایشان را خواستاریم .....، اکنون با توجه به مطالب فوق می توان به نقش کتاب جامع و تحقیقی الغدیر برای بازگشت امت اسلام به کتاب و سنت، به عنوان صحیح ترین و اصیل ترین منابع فکر اسلامی واقف گردید .....، و شکر خدا که توفیق ترجمه جلد سوم عربی در قالب دو جلد پنجم و ششم فارسی را نصیب اینجانب فرمود. و من از خداوند توفیق بیشتر را برای موسسه کتابخانه بزرگ اسلامی و نیز موسسه انتشارات غدیر در ایران و لبنان رامسئلت دارم.

دکتر جمال الدین موسوی (اصفهان ۱۳۹۴)

شعرای غدیر در قرن سوم:

غدیریه افوه حمانی

یک انتقاد اسلامی برای کتاب البدایه و النهایه:

این مطلب را نباید از یاد برد که نویسنده این کتاب، علاقه مفرطی به افترا و خلاف گویی تا سرحد خودکشی و انتحار دارد ودر راه ایراد نسبت های دروغ و فحش ها و طنزهای بی دلیل خود اصرار می ورزد، و لبه تیز این اکاذیب را هم متوجه شیعه می سازد، ..... و بدگویی او از اهل بیت .....، تا حدی است که تا نامی از یکی از این بزرگان به میان آید او آن فضیلت را با طنز، تخطئه و آن را با حملات ناجوانمردانه پاسخ می دهد که این روش، شیوه خاص اموی ها است بطور مثال گوید: (ابن اسحاق و سایر اهل سیر و تاریخ آورده اند که پیامبر خدا بین خود و علی پیمان برادری افکند و احادیث فراوانی به این مضمون رسیده که هیچ کدام صحیح نیست زیرا اسناد همه ضعیف و متون آن رکیک و نامعقول است و .....، یا صحت این حدیث محل تامل است .....)، و حال آنکه بر اساس آنچه گذشت، خواننده بر طرق فراوان حدیث که همه آنها صحیح و رجالش مورد وثوقند آگاه می گردد که این روایت به اتفاق تمامی ائمه حدیث و ارباب سیر و حفاظ احادیث، حدیثی است که در آن هیچ جای شک و شبهه نیست اما نظر به انگیزه ها و تمایلات ضد اهل بیتی ابن کثیر

و ریشه های تربیت اموی او در پایتخت امویان که در جهت جلب رضایت و خوش رقصی برای آنان صورت داده است، او را دچار تردید تصنعی و عیب جویی کرده است .....، و یا حدیث مشهور طیر مشوی (مرغ بریان) را که تمامی پیشوایان حدیث تواتر و صحت آن را اعلام و او هم مجبور به قبول صحت آن شده است می گوید: (..... و خلاصه در دل از صحت این حدیث علیرغم طرق فراوانی که دارد، جای تامل و تردید است و الله اعلم)، آری، پاسخی که برای اینگونه تحلیلها می توان داد این است، آن دلی که در این حدیث علیرغم وجود تمامی شرایط صحت باز هم در تردید ودر تامل است فقط به دلیل آن است که خدا تبارک و تعالی بر آن مهر زده است و گر نه چه دلیل دارد که باید با وجود آن همه شرایط صحت در یک حدیث، باز هم در آن تامل و تردید کرد.....،

و یا گوید آنچه مردم عوام پندارند که علی ساقی کوثر است ..... و یا در مورد زمان اسلام امیر المومنین می گوید این حدیث از هر طریقی روایت شود صحیح نیست .....، .

پاسخ: خواننده محترم نباید فکر کند که این سخن تنها پندار عوام است، بلکه این حدیث به شرحی که مذکور شد مورد وثوق تمامی حافظان و بزرگان احادیث است و یا اینکه می گوید این حدیث از هر طریقی روایت شود صحیح نیست و احادیث زیاد دیگری نیز در این باره رسیده ولی هیچ یک صحیح نیست .....، و کسی نیست از این مرد بپرسد که چرا هیچکدام آنها از هر طریق که روایت شود صحیح نیست، هر چند طریق آن صحیح باشد و رجالش مورد وثوق و .....، و صحت آن مسلم باشد ولی با این حال صحیح نباشد.

(کلب گوید ادامه سخن ابن کثیر ظاهراً حذف شده و البته او اگر فرصت می یافت می گفت هرچند این حدیث را پیامبر بگوید و هر چند این کلام را خدا بگوید ولی صحیح نیست، آیا اینگونه مجادله شما را بیاد گفتارکسی نمی اندازد که با خداوند در امر سجده مجادله می کرد، آری و آن ابلیس و شیطان رجیم بود که با خدا مجادله می کرد و .....،

آری بیدار کردن انسانی که به خواب رفته ساده است، ولی کسی که خود را به خواب زده است به راحتی از خواب بیدار نخواهد شد آری و تو خواننده ببین که چقدر اسلام غریب و تنها شده که مثل این افراد بی سر و پا و بی مقدار بیایند وراجع به وصی رسول خدا و صالح مؤمنین و ..... یاوه سرایی کنند، در حالی که شخصیت منافقانه آنها خود موید آن است که دلیلی برای اظهارنظر امثال آنها وجود ندارد و ما در کتاب تفسیر خود جایگاه این سران منافق یعنی الذین فی قلوبهم مرض رادر دوزخ جاوید و پس از حبط عمل آنان و حشر در جمعیت مشرکین و ظالمین بیان نمودیم)..... .

احادیث صریح نبوی: مقدم بودن اسلام علی علیه السلام را بسیاری از راویان مورد وثوق، با ذکر سلسله سند نقل نموده اند ازجمله، (حاکم، خطیب بغدادی، شرح ابن ابی الحدید، با همین مضمون از ابن مغازلی، خوارزمی، و .....، و از ابی ایوب روایت شد که رسول خدا فرمود هفت سال فرشتگان تنها بر من و علی درود و سلام می فرستادند زیرا تنها ما بودیم که نماز می گذاریم و کسی جز ما نماز نمی گذارد ...، این روایت با همین مضمون که در فراید از چهار طریق مذکور شده است ..... و همچنین گروهی دیگر از محدثان بزرگ آنر ا نقل نموده اند و نیز سخنان امیرالمومنین در این باره که فرمود: (من بنده خدا و برادر رسول اویم، منم صدیق اکبر و پس از من جز دروغگو و مفتری، کسی دیگر آن را نمی گوید و من مدت هفت سال با رسول خدا نماز گزاردم و من اول کسی هستم که با او به نماز ایستاد .....)، این حدیث را نسایی، حاکم، طبری ..... ابن ابی الحدید، احمد، هیثمی، ابوعمر و .... نقل نموده اند، و نیز این کلام امام حسن، سبط رسول الله صلی الله علیه و آله در مجلس معاویه به نقل ابن ابی الحدید که فرمود: (ای حاضران مجلس شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید کسی را که دشنام می دهید از نخستین روز به هر دو قبله نماز گزارده و تو ای معاویه آنروز به هر دو قبله کافر بودی و عمل او را گمراهی میدانستی و لات و عزی را گمراهانه می پرستیدی، (ای مردم) شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید

که او در هر دو بیعت، بیعت فتح و بیعت رضوان شرکت کرد و تو ای معاویه در یکی از آنها کافر و در دیگری عهد شکن بودی و شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که او در دعوت ایمان به خدا، اولین اجابت کننده و تو و پدرت ای معاویه از گروه مولفه قلوبهم بودی .....)،

و به همین مضمون ..... در تفسیر آیات (افمن کان علی بینه .....) فرمود: (..... جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله متکی به بینه و دلیل خدایی بود و پدرم علی که دنباله رو و پیرو او بود شاهد و گواه او بود.....)،

و همچنین اصحاب رسول خدا و تابعین درباره اولین مسلمان امت یعنی علی علیه السلام شهادت و گواهی داده اند از جمله (انس بن مالک به روایت ترمذی، طبرانی، حاکم و ابن عبدالبر، ابن اثیر، حمویی و ...)، (بریده اسلمی به همین مضمون به روایت حاکم و ذهبی....) و (زیدبن ارقم به روایت طبری، احمد، هیثمی و ...) و (باز زید بن ارقم به روایتی دیگر .....)، (عبدالله بن عباس به روایت حاکم که گفت، اول مردی از عرب و عجم که با پیامبر به نماز ایستاد علی بن ابی طالب است)، (و باز عبدالله بن عباس به روایت حاکم، که اول کسی که با پیامبر رکوع کرد علی بن ابی طالب بود و آیه اقیموالصلوه و ارکعو مع الراکعین ...، در حق او نازل شد و ...، و نیز ابن عباس درخطبه خود گفت، (فرزند (هند) جگرخوار یعنی معاویه، از میان مردم شام، گروهی از ارازل و اوباش را برای مخالفت با علی بن ابی طالب پسر عم و داماد پیامبر خدا و اولین کسی که با او به نماز ایستاد بسیج کرد .....) و به روایت ابن مزاحم، شرح ابن ابن ابی الحدید و ..... نیز گوید: (خدای بزرگ طلب غفران را برای علی بن ابیطالب در قرآن بر هر مسلمانی واجب نمود درآنجا که می فرماید: اللهم اغفرلنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان .....، پس بر هر مسلمانی که بعد از علی به اسلام ایمان آورده است واجب است که برای علی علیه السلام استغفار کند .....)، و به همین مضمون از او در نماز مکه و .....)،

و (نیز از عفیف از عباس بن عبدالمطلب به روایت نسایی، طبری، ابن اثیر و...، موضوع نماز رسول خدا و حضرت خدیجه درکنار خانه خدا و ...) و (سلمان فارسی به همین مضمون به روایت اسکافی، ابوعمرو و ...) و (ابو رافع به روایت طبرانی، ابن ابی الحدید و.....)، (ابوذر غفاری، خباب بن الارت، مقداد بن عمروکندی، جابربن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، عمر بن الخطاب، ابن مسعود، ابوایوب انصاری، یعلی بن مره، هاشم بن عتبه مرقال، مالک بن حارث اشتر، عدی بن حاتم، محمد بن الحنیفه، محمدبن ابی بکر. فرزند خلیفه اول (که در نامه خود به معاویه نوشته است .....، وای بر تو ای معاویه آیا تو خود را با علی برابر می کنی و حال آنکه او وارث و وصی رسول خدا (ص) و پدر فرزندانش (حسن و حسین) و اولین از پیروان او و آخرین کسی که با پیامبر ملاقات داشت و پیامبر اسرار خود را با او در میان نهاد و در کار خود فقط او را شریک قرار داد .....)، عمر و بن حمق، علی علیه السلام و .....)

(کلب گوید یا امیرالمؤمنین روزگار چنان کرد که شما به عنوان گله از آن فرمودی روزگار مرا پائین آورد، پائین آورد، پائین آورد تا گفتند علی و معاویه پس ببین که اولاد زنا چگونه میدان را خالی دیده اند که اینگونه جسارت ها را به شما روا می دارند ما از خداوند صبر برای تحمل بن مصائب را خواستاریم انا لله و انا الیه راجعون)

اشعار پیرامون حدیث اولین مسلمان جهان اسلام یعنی علی بن ابی طالب:

سعید بن قیس همدانی، در صفین با این اشعار، رجز حماسی می خواند (اینست علی پسر عم مصطفی، اولین اجابت کننده دعوت او و او آن امامی است که راهش، راه هدایت و از ضلالت جداست)، به همین مضمون از عبدالله بن ابی سفیان، حزیمه بن ثابت، کعب بن زهیر نقل شده است و ربیعه بن حارث بن عبدالمطلب که در اشعار خود آورده است ..... (بدون شک همه آنچه را که خوبان دارند علی یک

جا دارد و در عین حال هیچکدام از فضایل او را دیگران ندارند و ما نمی دانیم که این چه نکبت و بدبختی است که به شما روی آورده و شما را از او جدا کرده آری همانا بیعت شما در روز سقیفه آغاز فتنه و فساد بود ...) و .... این روایت را احمد و اسکافی ..... از حسن بصری نقل نموده اند که (..... روزی عده ای از تابعین نزد حسن بصری بودند و نام علی بن ابی طالب به میان آمد و حجاج (آن شقی جنایت کار سفاک) نیز درمجلس بود به حسن گفت تو در این مورد چه می گویی، حسن گفت چه گویم (در حق کسی) که او اولین کسی است که برقبله نماز گذارد و دعوت رسول خدا را لبیک گفت و آگاه باش برای علی در نزد پروردگار مقام و منزلت رفیع است و او نسبت به رسول خدا قرابت و نزدیکی دارد و برای او فضایل و سوابقی است که کسی نمی تواند آنها را انکار نماید ..... پس حجاج بسیار خشمگین شده و از تخت فرماندهی خود پایین آمد، مردی به حسن گفت، پس ما هیچ وقت ندیده ایم که تو علی را مدح و ثنا بگویی و آنگاه حسن گفت چگونه می توانم او را مدح بگویم در حالی که از شمشیر او یعنی حجاج خون می ریزد. ولی آگاه باشید علی اول کسی است که اسلام آورد و این مدح و ثنای علی به تنهایی برای شما کافی است و .....،

این بود پاره ای از نصوص نبوی و سخنان ماثور از امیرالمومنین و صحابه و تابعین، در اینکه علی (ع) اول مسلمان بوده است وتعداد این نصوص بالغ بر یکصد نص می شود. .... و بر این موارد اضافه می شود به شرحی که در جلد دوم گذشت که امیرالمومنین پیشتاز این امت است و باز هم اضافه می شود فضیلت دیگر آن حضرت به شرحی که گذشت (جلد ۲) که آنحضرت صلوات الله علیه، صدیق این امت است و اوست صدیق اکبر ..... با این حال آیا شما مجوزی برای مکابره و مجادله ابن کثیر در برابر این حقیقت ثابت که می گوید: روایت شده او اول مسلمان است و .....، می توانید پیدا کنید و اگر مطلبی به این وضوح و صراحت صحیح نباشد پس چه چیز دیگری می تواند صحیح باشد و اگر این همه احادیث صحت ندارد پس چه ارزشی برای کتابهای مشتمل بر این احادیث می توان قائل شد. (مضمون): پس ملاحظه می گردد که چگونه این شخص بایک جمله تمامی سخنان و تصریحات عده کثیر راویان را که روایت آنان به حکم و رای حافظان سخت گیر در امر حفظ احادیث ثبت و به تصریح آنها صحیح است را رد می کند، ولی در مقابل هر مطلبی که میلش اقتضا نماید (کلب گوید البته برای جلب رضایت اربابان اموی مسلک خود و خوش رقصی برای آنان) استناد و برای اثبات آن مطالب به هر گونه روایتی اعم از روایات مرسل، تقطیع شده، آحاد، افراد مجهول و روایات کسانی که اصلاً وجود خارجی ندارند اعتماد و استدلال می کند، (مضمون) پس حضرت علامه در ادامه مناظره مامون با چهل نفر از دانشمندان را در باب اثبات حدیث فوق ذکر و در خصوص موضوع تاثیر سن ایمان حضرت سخنانی مطرح می فرماید

(کلب گوید ایراد بر سن قبول ایمان یعنی سنی که علی علیه السلام به ندای رسول خدا لبیک گفتند، در واقع ایراد به مفاد آیات کتاب خدا و تشخیص رسول خداست، به عبارتی قبول آنچه رسول خدا به آن تقریر نمودند واجب می نماید که مومنان از رسول خدا در این امر پیروی و تاسی نمایند و این فضیلت ایرادی نبود که احدی از صحابه در زمان رسول خدا بر او وارد آورند ..... الی آخر)

و نیز حضرت علامه می فرماید، پس از اطعام خاندان و عشیره اقربین و قول رسول خدا به علی علیه السلام که (هذا اخی و وصیی و خلیفتی من بعدی)، یعنی این برادر و وصی و جانشین من پس از من خواهد بود و آنان مسخره کنان به ابوطالب گفتند تو باید از فرزندت که او را بر تو امیر ساخت اطاعت کنی و ..... به این ترتیب آیا دادن غذا و دعوت از قوم نمودن توسط علی علیه السلام .....، دلالت بر آن ندارد که رسول خدا دستش را در دست او گذاشت و با او پیمان برادری و وصایت و خلافت بست زیرا که او شایستگی این مقام را داشته و به حد تکلیف رسیده و توانو نیروی عمل دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا را داشته است؟؟! .....، و آنچه حضرت

علی در خطبه نقل شده از شریف رضی در نهج البلاغه که فرمود (انا وضعت فی الصغر بکل اکل العرب و کسرت نواجم قرون ربیعه و مضر و قد علمتم موضعی من رسول الله (ص) بالقرابه القریبه و .....)، و اما سخن در اسلام ابوبکر، ما در خصوص آن سخنی نمی گوئیم با توجه به حدیثی که در دسترس ما است و این روایت صحیح را طبری از محمد بن سعد بن ابی وقاص با رعایت سلسله اسناد که رجالش همگان صحیح و موثقند نقل نموده است که (..... به پدرم گفتم آیا ابوبکر اولین مسلمان بود پدرم گفت نه قبل از او بیش از پنجاه نفر ایمان آورده بودند .....) (مضمون) و ایرادی که اسکافی بر جاحظ وارد نمود که اگر تقدم اسلام آوردن ابوبکر صحت داشت، خود او در روز سقیفه به آن دلیل می آورد ولی او این کار را نکرد و اگر این موضوع صحت داشت عمر نمی گفت بیعت ابی بکر کار شتابزده و غیر عاقلانه ای بود که خدا دین اسلام را از شر محفوظ نگاه داشت .....، و اگر این موضوع صحت داشت حداقل یک نفر پیدا می شد که امامت ابوبکر چه از زمان او و چه بعد از او را به سبقت او در اسلام مستدل نماید و حال آنکه هیچکس به چنین ادعایی شناخته نشده است و اینکه اکثریت محدثان، اسلام آوردن ابوبکر را بعد از اسلام آوردن عده ای از رجال از جمله علی علیه السلام، جعفر بن ابیطالب، زید بن حارث، ابوذر و ..... دانسته اند، پس آنچه تاکنون اظهار گردید از روی مماشات و همراهی با اهل سنت بود، در اینکه اولین کسی که اسلام آورد علی علیه السلام بود، زیرا ما اعتقاد داریم، علی علیه السلام به آن معنی که ابن کثیر و قومش تصور می نمایند اول کسی نبود که اسلام آورده باشد، زیراکسی که آغاز به اسلام می کند لازمه اش سابقه کفر است ولی در چه زمان و کدام وقت امیر المومنین (ع) کفر ورزید تا پس از آن اسلام آورده باشد. و یا او در چه زمان برای خدا شریک قائل بود تا به او ایمان بیاورد ..... و الی آخر.

پس حضرت علامه محترم در ادامه به رد اظهارات ضد و نقیض بعضی از نویسندگان از جمله ذهبی و غیره پرداخته و در نهایت می فرماید:این بود توضیح (اثبات موضوع) هفت سال نماز و عبادت علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از دیگران)،ولی ما می پرسیم آیا تفاوت چند ساعت تصور ذهبی در کجاست، چه کسی آن را گفته، چه موقع گوینده اش آفریده شده و کجا یافت می شود و در کدام ماخذی به آن اشاره شده و راوی آن کیست که آن را روایت نموده است .....، گویا این مرد روستانشین، که بی خبر از تاریخ اسلام است، تصور می نماید همه مثل او هستند، .....،

ابن کثیر در جلد هفتم کتابش حدیث خاتم بخشی امیرالمومنین در حالت رکوع و شان نزول آیه (انما ولیکم الله و .....) را نقل نموده و سپس می گوید این روایت به هیچ وجه صحیح نیست زیرا اسنادش ضعیف است و هیچ آیه ای از قرآن در خصوص علی (ع) نازل نشده و آنچه در موردآیه (انما انت منذرو لکل قوم هاد) و (یطعمون الطعام .....) و (اجعلتم سقایه الحاج .....) که می گویند درباره علی نازل گردیده هیچگونه صحیح نیست.

پاسخ: چه اندازه این سخن گران است که از دهان آنان بیرون می آید و البته جز نادرست ازآن خارج نمی شود چگونه این مرد جرات می کند و می گویند که نزول آیه انما ولیکم الله درباره علی علیه السلام درست نیست .....، حال آنکه خود او در تفسیرش از کلبی آن را نقل نموده و گفته است که این روایت از قول او قابل خدشه نیست و .....، و از این گذشته اگر روایاتی که ذیل این آیات و آیات فراوان دیگر مبنی بر اینکه این آیات در باره علی علیه السلام خصوصاً نازل شده و یا به او تاویل شده و یا اگر برحسب عمومیت نازل شده یکی از مصادیق بارز آن علی علیه السلام است و .....،

به زعم تصور این شخص صحیح نباشد وظیفه محقق است که همه این تفاسیر مورد اعتماد و صحاح و مسانید و کتب حدیث معتبر راپاره پاره کند و قلم بطلان بر همه آنها بکشد، زیرا کتبی که مملو از مطالب نادرست است اساساً به چه کار می آید و چرا دانشمندان

می بایست بر آن تکیه کنند و چرا عمر عزیزشان را در جمع و ذخیره کردن آنها و بکار بردن و پذیرفتن امت نسبت به مضامین آن صرف کنند .....، آیا همه اینها بایستی فدای هواپرستی ابن کثیر شود .....، حال آنکه خود او به اینها مراجعه و در هر موضوع و مسئله ای جز در باب فضائل علی به آنها مراجعه می کند ولی وقتی به این فضایل می رسد دیگ کینه توزی او بجوش آمده و با زبانی زشت و زننده و گستاخانه با آن مواجه می شود

(کلب گوید البته این روایات و قول راویان و حفاظ و علماء بزرگ امت اسلام از شیعه و سنی به منزله دریای بیکران بوده و هیچگاه این دریا به آب دهان سگ های هار چون او و امثال او نجس نمی شود و شک نیست اینگونه افراد اگر در قرآن خداوند به صراحت نام از علی می برد، قرآن را با تعصب جاهلانه خود دچار تحریف می نمودند و این خود از معجزات قرآن است و از دلایل حفظ آن از شر اشرار و ..... الی آخر)

و نیز در جلد ۷ کتاب خود از امام احمد ..... حدیث برائت را آورده و آنگاه گوید این حدیث را محل ایراد و انکار هست زیرادر آن امر به بازگرداندن صدیق (ابوبکر) شده در صورتی که ابوبکر باز نگشت و امیر حج بود .....،

پاسخ: بخوانید و بر اینگونه اجتهاد بی مغز که در مقابل نص صریح صورت گرفته است بخندید، نصی را که ثابت و به یقین است و اجماع بر صحت آن منعقد شده و با طرق بسیارش متعاقباً بیان می گردد. (مضمون) و نیز در حدیث (درباره علی سعایت نکنید که او از من و من از اویم و او صاحب اختیار شما بعد از من است) را ..... به بهانه شیعه بودن یکی از راویان (اجلح) و نیز روایت (من کنت مولاه فعلی مولا .....)) (.....، پاسخ حضرت علامه آن است که آیا اگر هیچ عربی که از بنی امیه نباشد می تواند این تعبیر را مشکوک بداند.....، در حالی که مضمون آن گویا و مستند به احادیث صحیح فراوان است (که گذشت) .....، و آیا تاکنون از کدام محدث شنیده اید که حدیثی را پیشوایان حدیث در کتب و مسانید خود و در راس آنها در دو صحیح بخاری و مسلم نقل شده ولی چون در اسناد او یکنفر شیعه وجود دارد آن را رد کنند .....، در صورتی که شخص مورد وثوق است و همچنین گفتار او در روایت احمد از وکیع .....؛ که نشانه واضحی از کوتاهی و عدم آگاهی و محدودیت او در امر حدیث دارد زیرا هر دو حدیث سند شان منتهی به یک نفر یعنی (بریده) می شود و هر دو حدیث افاده ولایت دارد و حدیث لاتقع فی علی یک واقعه اختصاصی در مقابل قصه عمران بن حصین و حدیث من کنت مولاه که عین عبارت حدیث غدیر است، جنبه عمومیت دارد ویا اینکه گوید .....، عده ای از شیعیان اعتقاد دارند که شتر خراسانی کوهان های متعدد او از روزهای پیدا شد که زنان خاندان وحی در واقعه کربلا به اسارت افتادند تا قسمت های جلو و عقب آنها را بپوشاند، (پاسخ) من گمان نمی کنم در بین شیعیان(مضمون) سفیه و مجنونی یافت شود که این تصور در او آمده باشد .....، صرف نظر از اینکه از خاندان عصمت و طهارت در وقت اسارت زیورها و لباس های فاخر و پوشش های مجلل را ربوده بودند، ولی کسی نگفته است که برهنه و عریان بوده اند

و یا کمترین خواری و فرومایگی احساس کردند

(کلب گوید بلکه لباس کهنه پوشیدند و به روایت سهل ساعدی تکه های عمامه او پوششی برای پوشاندن سرهای زنان حرم رسول خدا بوده است ..... و شک نیست این سخن او که ریشه در ذات نجس او دارد صرفاً از روی خباثت عنوان شده نه از روی تحقیق علمی و این دشمنان خدا اگر کتاب خدا قرآن را خوانده بودند می دانستند که بالا بردن صوت بر صوت رسول خدا حبط اعمال آورده و یا جسارت و توهین و آزار رسول خدا و ....، از هر شخصی که می خواهد باشد دوزخ ابدی را در پی دارد و البته جسارت به ذوالقربی و حرم مطهر

رسول خدا از مصادیق یوذون النبی است و آن هم عذاب دوزخ جاودانی را در پی دارد و او کلامی را گفت ولی نمی داند که خدا او را بواسطه آنچه برای خشنودی دیگر ناصبان پلید گفت در طبقات دوزخ فرو می برد)، ... بلکه آنها در تمام مسیر اسارت مشمول عنایت ویژه خداوند بوده اند همانطور که امام حسین به آنها وعده داده بود و این حرم رسول خدا با مردان آل الله خود، در نهضت مقدسی شرکت کردند که پرده از روی رسوایی ها، نیرنگها و جنایات بنی امیه برمی داشت و سوء نیت آنها را نسبت به دین و جامعه اسلامی، در جهت بازگردانیدن مسلمانان به جاهلیت نخستین افشا می کرد و .....، این حسین علیه السلام بود که حسب وظیفه ای که برای نگهبانی و پاسداری از شریعت پاک جدش محمد (ص) به اوسپرده بودند قیام فرمود ..... تا نشان دهد که این شخصی که بر جایگاه خلافت اسلام واژگون، تکیه زده است نه پیوندی با اسلام دارد نه حق بهره برداری از خلافت او .....، تا سرانجام در قربانگاه کربلا جان خود را بر سر نجات اسلام قرار داد.، ..... و در این اوضاع بود که نفوس مردم به واسطه محبت به پیامبر، از بنی امیه و پیروان آنها نفرت پیدا کرد و آنها را منفور امت اسلامی نمود تا جائیکه تا بابرپایی نهضت های مختلف سرانجام در زمان مروان حمار (خر) زمین از لوث وجود این جرثومه های فساد و تباهی پاک گردید .....، و اینست مفاد آنچه گویند که حدوث دین اسلام، محمدی (صلی الله علیه و آله) و بقاء آن، حسینی است. .....آری، این است نمونه هایی از یاوه سرایی های این اموی مسلکان و پیروان آنان که هر وجدان و عقل سلیم آنها را ننگ و عار می داند، ولی ما بزرگوارانه برای حفظ شخصیت خود از آنها صرف نظر می کنیم و جزای جنایات آنان را بر علم و امانت های، را که علیرغم آشکار شدن راه هدایت، با پیامبر صلی الله علیه و آله عداوت و دشمنی ابراز می نمایند و راهی جز راه مومنان (و صراط مستقیم) را پیروی می نمایند، به خدا واگذار و با این حساب، ما او را در کارش آزاد می گذاریم و به عذاب جهنم مبتلایش می سازیم و او به بد راهی افتاده است .....، و لذا شایسته است .....، آگاه باشند آنانی که با تعصب های کورکورانه در اینگونه مسیر گام بر می دارند و آن نویسندگانی که باعث تفرقه کلمه (وحدت) و پریشانی جامعه اسلامی می شوند، که چگونه برخلاف امر خدا و رسول در دل ها کینه ها پدید آورده و آتش دشمنی ها شعله ور می نمایند و در نتیجه آنفتنه ها و آشوب ها و حوادث ناگوار پدید می آورند .....، پس بطور قطع شیطان می خواهد میان شما دشمنی ایجاد کند ولی خدا شما را به خانه امن و سلامت و برادری دعوت می کند .....

محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه شیخ محمد الخضری:

این کتاب را نامبرده به عنوان کتاب تاریخ نوشته ولی به سادگی یک کتاب تاریخ نیست، بلکه او در این کتاب مشتی از اندیشه های اموی خود را در هر فراز از گفتارش جای داده و با آن به شیعیان حمله می کند از این رو آن کتاب نه کتابی تاریخی است که بتوان بر نقل آن تکیه کرد و نه کتابی عقیدتی که بتوان مطالبش را مورد انتقاد قرار داد، بلکه مجموعه ای از هیاهو و جنجال است که صرفاً فضای صفای (برادری مسلمانان) را تیره و آرامش جامعه مسلمین را بر هم می زند، و شایسته بود به آن توجه نشود، ولی چاره ای نیست و ما مجبوریم خواننده را در جریان برخی خیانت های او بگذاریم.

(مضمون) اول که او مدعی است که جنگ صفین بین علی علیه السلام و معاویه یک درگیری شخصی بوده و هدف دینی نداشته است.....، ولی مبادی اعتقادی خود را که باعث این فکرشده است را بیان نمی نماید .....، آیا جنگ و دادخواهی علی علیه السلام در واقع اجرای فرمان پیامبر در جنگ با قاسطین و بیدادگران منحرف یعنی یاران معاویه نبوده و آیا رسول خدا اصحاب خود را به یاری آن حضرت در آن روز سفارش ننمود وآیا نفرمود (حربکم حربی) و آیا نفرمود به عمار که گروه سرکش و ستمگر ترا به قتل می رسانند .....، (تقتلک الفئه الباغیه)،

دوم آنکه گوید علی بزرگ بنی هاشم و معاویه بزرگ قریش بود و هر دو از این نظر یعنی بزرگی نسب با هم برابرند. و .....،

پاسخ: من به این مرد نابخرد و بی عقل چه می توانم بگویم (مضمون) که او اینگونه عنصر پاک و مطهر را که از اصلاب وارحام پاک، از پیامبران تا اوصیاء بدنیا آمده و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است را با یک شخص شکم پرست نابکار در یک کفه قرار دهد، یکی از شجره طیبه و دیگری شجره ملعونه و ..... و آیا نمی داند از روزی که آن حضرت درخواب دید که بنی امیه مانند میمونها و خوکها بر منبر او در حرکتند، دیگر چهره او خندان نشد و خداوند این آیه را برای اوفرستاد (ما خوابی را برای تو نشان دادیم که تنها برای آزمایش مردم بود)، او چگونه ابوسفیان را که عار و ننگ قریش است رابزرگ قریش می داند

(کلب گوید آن هم با آن زن معلوم الحالش هنده جگرخواره که زانیه قریش بود و تحریک کننده قاتل حضرت حمزه و آن جگرخواره که از گوش و بینی شهداء احد گردنبند تهیه کرد و ..... که احوال او از همه نظر معلوم است وتمایل او و امثال او به این اشخاص در واقع دلیل قاطع بر نفاق و کفر صاحبان آنان است زیرا خداوند در روز قیامت مردم را با امامان آنها احضار می فرماید)

در حالی که به تصریح پیامبر ملعون است .....، کسی که در روز احد رهبری احزاب را درجنگ بر عهده داشت و در آن جنگ از برگزیدگان یاران پیامبر از مهاجر و انصار، هفتاد نفر را به قتل رسانید که از جمله آنها اسدالله حمزه بن عبدالمطلب بن هاشم بود

(کلب گوید و هند جگرخوار همان زن فاحشه رجاله مادر معاویه، که در حضور اوجگر حضرت حمزه را به دندان کشید و از گوش و بینی آن شهداء بزرگوار و مظلوم احد برای خود گردنبند ساخت و فخرفروشی می کرد)،

همان کسی که در روز جنگ خندق، نامه تهدید آمیز برای رسول خدا فرستاده و قسم به لات و عزی برای نابودی پیامبر و دین اسلام یاد می کرد و رسول خدا را (العیاذ بالله) احمق و سفیه بنی غالب خطاب می نمود و او .....، دائماً به دشمنی(و ستیز مرگبار) با رسول خدا اقدام می کرد تا آنکه در فتح مکه به عباس که دوست زمان جاهلیت او بود پناهنده شد .....، و در زمانی که به حضور پیامبر آورده شد .....، در جواب این سوال پیامبر که فرمود آیا وقت آن نرسیده که بدانی من پیامبر خدا هستم گفت در دل شک دارم که عباس به او نهیب زد که گواهی بده تا گردنت را نزده اند، پس او شهادت داد و اسلام آورد..... و در خلافت ابابکر با او بیعت نکرد تا با اختلاف، امت اسلام را نابود نماید ولی علی علیه السلام او را از خود طرد نمود واو پس از دریافت وجوه زکات به پیشنهاد عمر، با ابابکر بیعت کرد .....، و چون معاویه همین پیام را برای علی علیه السلام فرستاد، حضرت پاسخ داد بجان خودم سوگند هر چند ما همه فرزندان یک پدریم ولی هیچگاه امیه مثل هاشم و حرب مثل عبدالمطلب و ابوسفیان مثل ابوطالب نخواهد شد.....، آیا مومن مانند دروغگویی حیله گر است، چه فرزند بدی است آن کسی که از آنگونه پدران خود پیروی کند، همان پدرانی که در جهنم سقوط کرده و معذب هستند و بدان و آگاه باش که ما

خاندان نبوت و رسالت هستیم.،

و دیگر اینکه گوید فکر معاویه در انتخاب خلیفه بعد از خود خوب و نیکو بود که یزید را بعداز خود تعیین کرد .....، تا از بروز اختلاف جلوگیری شود .....، و یکی از مواردی که بر معاویه ایراد گرفته اند همین است .....

پاسخ: ..... اولا ایراد بر معاویه از دو نظر بود اول بی لیاقتی شخصی اوست که علی علیه السلام در خطبه خود به آن اشاره فرماید که (مضمون) .....، خداوند نه سابقه و فضیلتی برای او و نه برای پدر او در اسلام قرار نداده است او آزاد شده فرزند آزاد شده است. (پیامبر در فتح مکه فرمود اذهبوا فاانتم الطلقاء بروید شما آزاد شده هستید) و حزبی از احزاب جاهلیت که همیشه او و پدرش دشمن خدا و رسول و مسلمین بودند تا سرانجام به اجبار و با عدم تمایل پس از شکست از مسلمین اسلام را پذیرفتند ..... دوم به علت بی کفایتی کسی که پس از خود او را به خلافت تعیین کرد، یعنی یزید خائن متظاهر به فسق وفجور و اگر نگوییم متظاهر به کفر و بی دینی ..... همان یزید پلید که در دوران شوم حکومتش واقعه کربلا را بپا کرد و پس از آن فاجعه حره را پدید آورد و بعد از آن جریان ابن زبیر و بعد از آن فاجعه خانه معظم کعبه .....، که همگی نتیجه این فکر فاسد بود.

و سخن دیگر (این یاوه گو) آن است که حسین (ع) در قیامی که انجام داد و به دلیل تفرقه ای که ایجاد کرد خطای بزرگی را انجام داد .....،

پاسخ: کاش وقتی این مرد مطلب خود را می نوشت از شئون خلافت اسلامی و شرایط آن آگاهی داشت .....، او در حالی دست به نوشتن این یاوه زد که حامل روحی پست و جانی فرومایه بوده است ..... این یاوه گو نه روح بلند و شریفی دارد که بتواند به واسطه آن از زندگی ننگین خود فرار کند و نه عقل سلیمی که حداقل جایگاه پست او را به او بشناساند

(کلب گوید کار این یاوه گو به جایی رسیده است که عمل سید جوانان اهل بهشت و خامس آل عبا و سبط رسول خدا را به خطا منسوب می نماید و فهم خود را بالاتر از کسی می داند که در خانه وحی و نزول ملائکه و در دامان رسول خدا رشد و نمو کرده است، او برای جلب رضایت عده ای اموی ناپاک و ناپاک زاده مانند خودش، مطلبی را برای خوش رقصی اظهار می نماید، ولی نمی داند که خداوند چگونه او را در طبقات دوزخ فرو می برد ..... آری کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا آیا اگر این ناپاک زاده در روز عاشورا حضور می داشت در قتل مولانا حسین مظلوم و قتل عام عترت رسول خدا شرکت نمی کرد پس خدایا ترا به عزت و جلال خودت و آبروی مقدسین درگاهت یزید پلید و طرفداران او و پدرش معاویه و ابوسفیان خبیث و همه ستمگران پیرو آنان را لعنت فرموده و در عذاب جاوید خود معذب بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

..... آری زمانی که معاویه می خواست برای یزید ملعون بیعت بگیرد، امام حسین به او خطاب نموده و فرمود .....، (کار یزید به جان هم انداختن سگها و کبوتران و مسابقه با هم جنسان آنها و پرداختن به کنیزکان نوازنده و سرگرمی با انواع لهو و لعب است او تو را در این گونه امور یاور خوبی است نه در امر خلافت و تو ای معاویه که خداوند را ملاقات می کنی در حالی که بار سنگین گناهان این خلق را به دوش داری و لذا دیگر به هیچ وجه نیازی به بیشتر از این نیست که بر آنها اضافه کنی، .....، و بر این نادانی تو همین بس که دنیای زودگذر را بر آینده دراز مدت ابدی ترجیح داده ای .....، پس معاویه گفت (مضمون) که یزید از شما برای امت محمد بهتر است امام حسین فرمود این تهمت است و سخن باطل آیا یزید شراب خوار و هوسران بهتر از من است؟) آری .....، گوش روزگار از هیچ انسانی مانند آنچه که خضری با جرات و جسارت گفته است که (..... حضرت امام حسین اشتباه کرد .....) را نشنیده است

(کلب گوید تو نگاه کن و ببین شقاوت این جماعت را که یزید از آنچه کرد به ظاهر، اظهار ندامت کرد ولی این یاوه گوی خبیث در فکر توجیه جنایات او است در حالی که می داند قاتل ذوالقربی جایگاهی جز دوزخ ابدی خداوند ندارد و نیز کسانی که به عمل آنها راضی هستند نیز در دوزخ ابدی مخلد خواهند بود امّا در خصوص این اشقیاء هیچ ادبی در مقابل رسول خدا و هیچگونه تقوایی درمقابل خدا و هیچ حیا و شرمی از فاطمه زهرا وجود ندارد تا مانع از اینگونه جسارت ها باشد، ما از خداوند عذاب روزافزون آنان را مسئلت داریم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

.....، آری و البته این سخن او که در واقع سعی در پایمال کردن خون به ناحق ریخته سید جوانان اهل بهشت است را به خدا واگذار می کنیم و توجیهات شیطانی آنان را هم به خود آنان وا می گذاریم و او و امثال او را که علیرغم وجود این همه حقایق انکار ناپذیر در حقانیت رسول خدا و اهلبیت، همان اهلبیت که خدا به پاکی آنان گواهی داده است و .....، باز هم در آزار قلب داغدار رسول خدا می کوشند، ما آنها را به خداوند قهار و منتقم واگذار می نمائیم و امت محمد رسول الله علیه و آله بدانند که چه کسانی بعد از هزار و چند صد سال بر کشته او اسب ستم می دوانند (انا لله و انااليه راجعون).

السنه و الشیعه به قلم محمد رشید رضا صاحب تفسیر المنار:

مقصود این نویسنده آن نیست که بحث علمی و یا انتقاد بی آلایشی کرده باشد و یا نمی خواهد که استدلال منطقی ایراد نماید بلکه ..... روش او جز با فحاشی و توهین و نسبت دادن القاب زشت و هتاکی های زننده نیست و نظر عمده او بدبین نمودن مردم و دولتهای عربی عراق، حجاز و یمن نسبت به شیعه، آنهم از راه دروغ پردازی و افترا و سوء تعبیر و ..... است. و این اختلاف افکنی ها در راستای سیاست

دولت های خارجی معاند با اسلام و مسلمین است که به دنبال تضعیف دولت و ملتهای اسلامی هستند .....، او رساله اش را با تاریخ تشیع و مذاهب شیعه شروع کرده و اصول تشیع را از بدعتهای عبدالله بن سبا یهودی می داند ..... او در ضمن یاوه سرایی های خود یکی از بدعتهای امامیه را بدعت بابیه و سپس بهاییه دانسته است.....، که حضرت علامه ضمن پاسخگویی مستدل به یاوه سرایی های او گوید: یکی دیگر از جهالت های زننده او، این است که فرقه بابی و بهایی را از فرق شیعه برشمارد و حال آنکه شیعه از روز نخست این فرقه ضاله را خارج از دین دانسته وحکم به کفر و ضلالت و نجس بودن آنها کرده است .....، دیگر آنکه گوید همه نابسامانی های عراق از رافضیان است ..... و یا آنها روز پیروزی روس بر مسلمانان راجشن می گیرند ..... پاسخ اینکه شگفت و حیرت از ادعاهای دروغ این شخص گمراه که گمان می کند کشورهای ایران و عراق برای کسی قابل ورود نیست و یا مردم عراق کور یا کر هستند ..... این روز چه روزی است چه ماهی و .....

دیگر اینکه دشمنی رافضیان نسبت به برخی از اهلبیت را مذکور و می گوید (رافضیان بسیاری از فرزندان فاطمه رضی الله عنها را دشمن داشته بلکه آنها را ناسزا می گویند مانند زید بن علی بن الحسین و فرزند او یحیی که مورد بغض آنان است ..... این است محبت آنان به اهلبیت و اینست مودت اقربای رسول خدا(ص) که از آن سوال خواهد شد.)،

پاسخ: آری، این است رشته های اوهامی که آلوسی آن را حقایق تصور نموده و خواسته به وسیله آن مذهب شیعه را زشت و بد نشان دهد ..... و اما زید پس مقام مقدس او نزد شیعه معلوم و مشخص است و قبلاً و مشروحاً منزلت او بیان شد اما در مقام یحیی بن زید یعنی آن شهید بن شهید، آن حضرت به عکس آنچه آن کذاب و دروغگو می گوید .....، یکی از قهرمانان مجاهد شیعه است و هم او است که از پدر بزرگوار خود روایت نموده که امامان شیعه دوازده نفرند و آنان را به اسم نام برده و گفته این پیمان معهودی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بما سپرده است و او را شاعر امامیه، دعبل خزاعی در قصیده مشهور تائیه خود مدح گفته و آن را محضر امام علی بن موسی الرضا عرضه نموده است ..... و امام صادق علیه السلام نیز در شهادت او سوگواری نموده ..... و واقعه آن زنجیرهایی که با آن آنحضرت رامظلومانه به بند کشیده و شیعیان به عنوان تعزیت داری و یادآوری مظلومیت آن حضرت، از آن انگشتر ساخته و خاطره و یاد ونام او را زنده نگاه می داشتند ..... و اما در خصوص حسن بن الحسن المثنی (مضمون) پس او کسی است که با عموی بزرگوار خود حسین بن علی به کربلا آمد و در رکاب امام جهاد فرمود و در کارزار افتاد چون خواستند سر او را جدا کنند، رمقی در او یافتند پس اقوام مادری، آن جناب را به کوفه و سپس به مدینه منتقل نمودند و عقیده شیعه درباره آن حضرت همان است که شیخ طایفه شیخ مفید درباره او فرموده که ..... (آن بزرگوار رئیس قوم و با فضیلت و با تقوی بوده است و درزمان خود متصدی صدقات امیرالمومنین گردید و قضیه او با حجاج را نیز زبیر بن بکار نقل نموده است .....،

(کلب گوید البته که همین مقدار در رد اظهارات این یاوه گو کفایت می نماید امّا سؤال اینست آیا او و امثال او از خدا و رسول و روز قیامت ودادخواهی دادخواهان نمی ترسند و البته خداوند هیچکس را در عذاب ابدی آتش دوزخ خود بی دلیل مخلد نمی نماید مخصوصاً این گروه افاک اثیم و .....، را)،

و اما محمد بن عبدالله بن الحسن ملقب به نفس زکیه که این یاوه گو مواردی را به دروغ به شیعه نسبت می دهد و حال آنکه شیخ ابوجعفر طوسی آن بزرگوار را از اصحاب امام صادق علیه السلام معرفی و ابن مهنا گوید که آن مظلوم را در احجارالزیت به قتل رساندند و سبب لقب او به نفس زکیه، روایتی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل گردیده که در احجار الزیت نفس زکیه ای از فرزندان مرا خواهند کشت .....، (مضمون) و نیز دیگر شخصیت های محترم و مقدس نزد شیعه که این شخص به دروغ عداوت و بغض شیعه را به آنها نسبت داده است و حال آنکه آنان از مقدسین و محترمین نزد شیعه بوده و اجل و بزرگ شعرای شیعه مانند دعبل خزایی، در مراثی آنان، اشعار خود را تقدیم محضر امام معصوم نموده اند، و .....،

حضرت علامه در ادامه کیفیت شهادت آن بزرگواران را بدست خلفاء نابکار و جبار و ستمگر واعوان و انصار آلوسی مذهب آنها بیان و مظلومیت آنان و شیعه را تبیین نموده است .....، و سپس در رد اباطیل اعلام شده وی در خصوص کتابهای چهارگانه شیعه مطالب مستدل و متقن بیان فرموده اند و اما در خصوص آنچه این یاوه گو در رابطه باشیخ امت، شیخ مفید اظهار کرده است در واقع کفایت و دلالت بر خبث ذات و فرومایگی او دارد و حال آنکه یافعی در مرات الجنان خود، شیخ مفید را اینگونه معرفی می نماید .....، (او دانشمند شیعه و پیشوای رافضه، صاحب تصانیف بسیار و بزرگ آنان و معروف به شیخ مفید و به ابن المعلم است، او در علم کلام و جدل و فقه در سطح عالی بوده)، ..... و ابن ابی طی گوید(او را صدقات فراوان و خشوعی با عظمت بود او بسیار نماز می خواند و روزه می گرفت. لباس خشن می پوشید) و ابن کثیر آورده ..... (در مجلس او (شیخ مفید) بسیاری از علماء طوایف دیگر مسلمین حاضر بودند و نشان می دادند که او نه تنهاپیشوای امامیه بلکه او پیشوای همه امت اسلام است و باید هر کس عقیده به این دین دارد در احترام و تعظیم او بکوشد)، .....،

و نیز این یاوه گو آورده که امامیه، متعبد به نامه های صادره مهدی منتظر هستند و گوید شیعه قسمت اعظم مذهب خود را ازاین نامه های دروغین (توقیعات) گرفته اند .....، .....، و سپس مثالهایی آورده و می گوید این بود برخی از مبانی احکام شیعه .....، .....

پاسخ: چه اندازه و چقدر شایسته بود برای این شخص که شخصیتی چون جمال الدین قاسمی او را نهی کرد و به او توصیه کرد که این کتاب خود را به کسی دیگر ارائه ننماید و نیز همانطور که شایسته بود که او این مطالب خود را به فرد منصفی یاحداقل به یکی از علماء شیعه ارائه می نمود زیرا این کتاب تماماً مطالب دروغ و باطلی است که به دلیل سوء نیت جمع شده است .....، و اما اگر کتب اربعه شیعه (کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب، استبصار) تالیف بزرگان اسلام یعنی (یعقوب کلینی، علی بن بابویه، محمد بن الحسن طوسی) که مرجع شیعه در کتب حدیث هستند بررسی گردد، ملاحظه می شود که هیچیک از توقیعات و نامه های صادره از ناحیه مقدسه را نیاورده اند و این بیداری برای هر محقق کافی است که چگونه این سه عالم بزرگوار امامیه آگاه بودند که کار این نامه ها از ناحیه اخلال گران و فرصت طلبان به چه نحو و به کجا منتهی می شود که (دشمنان دین خدا) در نهایت به انکار وجود حضرت حجت (عج) بپردازند بطوری که گویا آنان نهی شده بودند از اینکه این آثار را در تالیفات خود درج کنند در حالی که خود راویان آنها بوده و بار آن را برای امت حمل کرده اند .....، تا امثال این کوردلان مجالی برای این سخن نیابند که بگویند مذهب امامیه از امام غایبی که به گمان آنها وجود خارجی ندارد گرفته شده و از نامه های دروغین آنها پیروی می شود که این خود یکی از این اسرار این امامت است الی آخر.

(در ادامه حضرت علامه به شرح و بسط موضوع و پاسخ کوبنده به همه موارد اعلامی این فرد یاوه گو، پرداخته که گویا این قهرمان اسلام و مسلمین و افتخار شیعیان یعنی حضرت علامه بر خود فرض و واجب نموده تا تمامی یاوه گویان را تعاقب نموده و آنان را رسوا و مفتضح فرماید رحمه الله علیه .....). .....،

و اینکه برخلاف واقع چند نمونه از عقاید شیعه را آورده و برخی را به دروغ بر آنان نسبت داده، مانند اینکه شیعه به اکثر صحابه پیامبر ناسزا می گویند ..... و یا آنها بسیاری از ضروریات دین را انکار می نمایند ..... و ..... و یا نزد آنان متعه دیگری به نام (متعه دوریه) معمول است که براساس آن گروهی از مردان در یک روز ازیک زن بهره مند می شوند .....،

(کلب گوید این شیاطین مغرور شده اند به نماز خود که آن را با تجوید اختراعی خود بجا می آورند و قرائت قرآنی که مفاهیم آن را درک نمی کنند و با افکار شیطانی خود که بدون ترس از خدا و روز جزا با فعل یا رضایت، دست خود را تا مرفق در خون پاک مسلمان از امت پیامبر فرو می برند و مقدسات را به بازی می گیرند و فکر می کنند از دیگر مسلمانان بهتر و با تقوی تر هستند و دیگران را به

اندک عمل مشرک و کافر می خوانند و .....، و در واقع با این اعمال می خواهند ادعا کنند که مشرک و کافرنیستند و حال آنکه محارب با رسول خدا و معصومین به حکم آیات کتاب خدا مشرک و اهل دوزخ جاودانی است)

پاسخ: اولا یک شیعه همه اصحاب را عادل نمی داند و درباره آنان هم چیزی جز آنچه در کتاب و سنت آمده است نمی گوید ..... اما در خصوص متعه دوریه یا بگویید فحشای آشکار که این تهمت بزرگ به شیعه که لرزه به اندام (هر دیندار) می اندازد و ..... این خبر از کجا آمده است .....، کسی نمی داند ولی من می گویم خبر یقینی این موضوع نزد دروغ پرداز وجاعل آن یعنی آلوسی است و این است نمونه آنچه آن را دوران طلایی، عصر نور، عصر آلوسی می گوید و او اولین کسی است که در نهایت وقاحت پس از اختراع آن را نامگذاری (متعه دوریه) و تحویل داده است در حالی که شیعه از آن چیزی نمی داند .....، بلی اگر او نتواند (نام و نشانی) از آن بدهد حق دارد زیرا اینگونه دروغ ها ماخذی جز دلهای خائن و سینه های ناپاکی که تحت تاثیر شیطان وسواس خناس است ندارد.

(کلب گوید در روایات آمده است که کسی برای خوش آمدگروهی مطلب و سخنی دروغ و ناروا را عنوان می نماید و خداوند بواسطه آن سخن ناروا، او را در طبقات آتش سوزان جهنم فرو می برد و قطعاً آلوسی و امثال او که با ایراد تهمت دروغ و افترا، ایجاد فتنه نموده و تخم نفاق و دورنگی را در امت اسلام و شریعت محمد صلی الله علیه و آله می کارند از آن گروه هستند).

کتاب (الصراع بین الاسلام و الوثنیه) نوشته عبدالله علی القصیمی:

شاید خود اسم این کتاب، نمودار واضحی از روحیات مولف باشد، و این نام در واقع، نمادی باشد از اهانت هایی که او درکتاب خود آورده است .....، سخنان تفرقه آمیز بین مسلمانان و اشاعه روح نفرت و بالا بردن اختلاف آرا، ... و بسا کار به جدال و خونریزی و کشتار برسد و انشاء الله خدا مسلمانان را از شر آن حفظ کند ...، اما میزان فحش های زشت این کتاب و هتاکی ها و نسبت های ناروا و یاوه ها و دروغها و معجولاتش، شاید از تعداد صفحاتش (یعنی ۱۶۰۰ صفحه) تجاوز نماید اینک نمونه هایی از آن (مزخرفات و یاوه گویی ها):

او در کتاب خود می گوید (از داستانهای ظریف حکایت پیرمردی از شیعیان است که نام او بیان بود و تصور می کرد خداوند او را با این آیه که (هذا بیان للناس) مورد تایید قرار داده است .....، (مضمون) و یا از امیر شکیب ارسلان داستانی را از کتاب (حاضر العالم الاسلامی) آورده و با تغییر مضامین آن عنوان می نماید که یک نفر ایرانی از دانشمندان که به شدت از اعراب متنفر بود و ادعای محبت علی و فرزندانش را می نمود چون به او گفتم که علی و فرزندانش عرب بودند او ناگهان ناصبی شد و دشمن علی و فرزندانش گردید و ..... آری، داستان او در کتاب مذکور به نحودیگری بیان شده است ولی این یاوه گو آن را به طرز دیگری بیان نموده است

(کلب گوید اولاً به یاوه های این نابکار نظرکن که ادعا می نماید که یک فرد دانشمند و بزرگ علوم اسلامی ایرانی نمی دانست که علی و اولاد او عرب و یا حتی پیامبرعرب بوده اند و کینه او از اعراب باعث ناصبی شدن او شده و کسی از او سؤال نکرده که به چه دلیلی آن دانشمند ساخته و پرداخته او، از رسول خدا که عرب بود تبری ننموده و فقط تا حدی که این یاوه گو اراده نموده است دشمنی خود را نسبت به علی علیه السلام ابراز و در آن متوقف شده است)،

آری سخنان او به گونه ای بیان می شود که با ایجاد ذهنیت، به مخاطب القاء نماید که تشیع یک جنبش ایرانی و مذهب شیعه با عرب دشمن است تا با این کینه ورزی و .....، جامعه اسلامی را از هم بپاشد و ..... و یا اینکه ایرانی ها وقتی روس بر عثمانی پیروز شد جشن گرفتند و یا اینکه عقیده دارند خدا در علی حلول کرده و نسبت معجزات به او می دهند و در باب زیارات .....،

در پاسخ اینکه جشنی در کار نبود و دروغ بودن آن هم مذکور شد ودر رابطه با غلو، عقیده به حلول و الوهیت علی و ..... که دروغ بودن آنها اظهر من الشمس است و مسلم اینکه این عقیده شیعه نبوده و نیست و در مبانی اعتقادی هم حکم به ارتداد کسانی است که این عقیده را دارند و اما معجزات این موضوع از اموری است که دعوی را ثابت و حجت را تمام می کند و هر کس ادعای رابطه با خداوند

را دارد، پیامبر و یا امام باید این معجزه را داشته باشد و نیز اینکه آنان را واسطه و وسیله تقرب به خداوند می دانند، به جهت این است که آنان واسطه فیض و آبرومند درگاه الهی هستند و لذا آنان را واسطه قرار می دهند و زیارت آنان را ممدوح می دانند .....)، و نیز گوید (شیعه به پیروی از معتزله منکر رویت خدا در روز قیامت ..... و منکر خالقیت او نسبت به افعال بندگان است و حال آنکه اهل حدیث و سنت اتفاق دارند که .....، خداوند خالق هر چیز و حتی بندگان و افعال آنان است و خلافی در این نیست که خداوند در روز قیامت هم دیده می شود .....)،

پاسخ: این شخص (یاوه گو) درباره خدا و صفات او از ابن تیمیه و شاگردش ابن القیم تقلید می کند و مذهب آنان چنانکه زرقانی ذکر نموده است، العیاذ بالله اثبات جهت برای خداوند و موضوع جسمانیت برای خداوند است

(کلب گوید قبلاً گفته شد که اینگونه اشخاص با الهام شیطان از دین خدا خارج شده و در نهایت به جهت عداوت با خدا ورسول مشرک و کافر از دنیا خواهند رفت زیرا این اعداء الله و مشرکین قائل به جسمانیت خداوند گردیده و نیز به دلیل نسبت دادن جبر بندگان در افعال معتقد به ظالم بودن خداوند هستند که خود کفر کفور است یعنی العیاذ بالله خدا را بتی بسیاربزرگ و زایدالوصف و در عین حال ستمگر می دانند که دارای ماهیت ماده و هیئت جسمانی و خالق افعال بندگان است و ازخود سؤال نمی نمایند که هرگاه خدا به صورت تکوینی و جبری خالق افعال بوده و اختیاری به آنان نداده باشد پس وعده بهشت و تهدید دوزخ او و پاداش و کیفر او مفهوم ندارد و این احمق و امثال او تصور می نمایند که خدا العیاذ بالله به زنا مجبور می کند و برای همین گناه، زناکار را به دوزخ می برد و .....، آری و همانگونه که بیان شد این عقیده جزء افکار اموی مسلکان است تا به واسطه آن کردار و جنایات معاویه و یزید و امثال او را توجیه کنند و این اشقیا نیز به دنبال امامان خود که به سوی آتش دعوت می نمایند به سوی دوزخ جاوید در حرکت هستند خدایا به عزت و جلال خودت خواری و رسوایی دردنیا و عذاب جاوید را در آخرت نصیب آنان بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین .....)،

در حالی که عذاب کردن معصیت کار به دوزخ در حالی که خود نقشی در آن نداشته است با عقل و با عدل و با حکمت خداوند سازگار نیست و زشت خواهدبود ..... ولی این مجرمان وقوع هر کار زشت را به خدا نسبت داده و به او منتسب می نمایند و ..... الی آخر،

و یا اینکه گوید(شیعه می گوید فرزندان پیامبر گناه نمی کنند و معصوم و همه بر آتش حرامند .....)،

پاسخ: شیعیان لباس عصمت را جز بر پیامبر و دوازده امام و حضرت زهرا بر احدی نمی پوشانند زیرا خداوند این خلعت بلند و مقدس را به نص آیه تطهیر در موردپنج تن پوشانیده و در مورد سایر ائمه از روی ملاک قطعی آیه و براهین عقلی و نصوص متواتر، عصمت را اثبات و بر این امر، در واقع اجماع تمام علماء اهل سنت و همه فرق شیعه در نسلها و ادوار مختلف بوده است و ..... در خصوص شفاعت .....، به شرح آنچه ابن عساکر آورده که (خداوند به احترام فاطمه گنهکاران را خواهد آمرزید و آنان را موفق به توبه نصوح (یعنی توبه بدون بازگشت به گناه) خواهد نمود) و یا با همین مضمون از غسانی و خطیب که فاطمه را به این دلیل فاطمه خوانده اندکه خداوند او و دوستان او را از آتش قطع کرده است)، .....، و نیز درخصوص نفاق و ارتداد گروهی از اصحاب پیامبر، این تنها قول شیعه نبوده، بلکه در آیات و روایاتی که در کتب صحاح و مسانید حدیث نیز آمده این موضوع تائید شده است از جمله در صحیح بخاری که آورده: (گروهی از اصحاب پیامبر را در قیامت به سمت چپ (آتش دوزخ) می برند رسول خدا می گوید اصحابم اصحابم، پس گفته می شود، اینان از روزی که، آنان را ترک کردی به عقب بازگشته و مرتد شدند و .....)،

و اینکه گوید یکی از آفات شیعه آنست که (علی روز تشنگی محشر و روز قیامت، مردم را از آب دور ساخته و دوستانش را سیراب نموده و قسمت کننده آتش است و آتش (دوزخ) از او اطاعت می کند و هر که را بخواهد بیرون می آورد.) .....،

پاسخ: به شرح آنچه گذشت سندهای حدیث اول را از امامان و حافظان حدیث نقل نموده و شما را آگاه ساختیم که چگونه بسیاری از طرق اسناد این حدیث را ائمه و حفاظ تصحیح و بقیه طرق آن را تائید و بر صحت آن تاکید نموده اند و ..... اما حدیث دوم مثل حدیث اول از آفات شیعه نیست بلکه از برجسته ترین فضایل آن حضرت و اثبات شده نزد همه امت اسلام است، از اینرو حافظ ابواسحاق بن دیزیل متوفی حدود ۲۸۰ روایت نموده از عبایه که گفت (شنیدم از علی علیه السلام که می فرمود انا قسیم النار یوم القیامه اقول خذی ذا و ذری ذا، یعنی من قسمت کننده آتش دوزخ در روز قیامت هستم و خواهم گفت این را بگیر و آن را رها کن)، این حدیث را ابن ابی الحدید و حافظ بن عساکر در آثار خود نقل نموده اند، محمد بن منصور طوسی گوید ما نزد احمد بن حنبل بودیم، مردی به او گفت (یا اباعبدالله درباره این حدیث که روایت شده که علی گوید من قسمت کنند آتش هستم چه می گویی احمد گفت مگر چه چیز این حدیث را انکار می کنید آیا نه اینست که برای ما روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی فرمود لا یحبک الا مومن و لا یبغضک الا منافق گفتیم بلی گفت پس جای مومن در کجا خواهد بود گفتیم در بهشت گفت و منافق در کجا گفتیم در جهنم گفت پس علی قسمت کننده آتش است) و این در طبقات احمد نیز آمده و گنجی از او روایت نموده است ..... معروفیت و اشتهار این حدیث نبوی را از احتجاج علی علیه السلام در مبادله سوگند روز شوری در بین اصحاب می توان دریافت و .....، و یا گوید شیعه در روایات بسیار خودمی گوید چون امام منتظر ظهور نماید همه مساجد را ویران می کند و شیعه همیشه دشمن مسجد است و لذا در بلاد آنان مسجد وجود ندارد مگر اندک .....، (مضمون) آری، حرص او در ساختن مطالب جعلی، او را وادار نمود به این یاوه سرایی که هیچ سند و مدرکی را از آن ارائه نمی نماید ولی ادعا دارد که روایات بسیار در آن نقل شده در حالی که این شهرها و بلاد شیعه است که مملو از مساجد و پررونق است که همه آنها سند محکم و قوی در اثبات دروغپردازی های (بی شرمانه) اوست .....، و یا می گوید یکی از شیعیان در مسئله ای از یکی از امامان نمی دانم امام صادق و یا دیگری فتوی می خواهد او فتوی خود را صادر بعد سال دیگر همان سوال را می کند و این بار بر خلاف فتوی قبلی نظر می دهد و این دو نوبت شخص سوم هم حضور نداشت پس این شخص مشکوک می شود و از مذهب شیعه خارج می شود ..... و پیش خود می گوید اگر از راه تقیه این دو فتوی مخالف داد کسی با ما نبود و اگر اشتباه کرد پس معصوم نیست .....

پاسخ: (این یاوه گو) نسبت می دهد موضوعی را به امامی که نمی داند کدام امام است، نمی داند چه مسئله ای است نمی داند این سوال را چه کسی پرسیده و نمی گوید استناد او به چه کتابی است و ..... (مضمون) آیا این همه سندی محکم بر اثبات دروغپردازی های بیمارگونه او نیست.

(کلب گوید این یاوه گو و امثال او دین خود را در ازاء چه چیز فروخته اند هر چه باشد ارزان فروخته اند زیرا در قبال آن جهنم ابدی خداوند را خریده اند که تا ابدالآباد در آن مقام خواهند بود خدایا این جماعت با ظلم و ستم و بی انصافی و دروغپردازی تقوی الهی را رعایت ننموده و گفتار و اعمالی را مرتکب شدند که قلب رسول خدا و مسلمانان را تا قیامت سوزانده اند پس تو نیز آتش جاوید قهر و غضب خود را بر آنان وارد بفرما تا ابدالآباد آمین، آمین،آمین یا رب العالمین)

و یا گوید، کسی که در کتب این قوم (شیعه) بنگرد می داند آنها برای کتاب خدا ارزشی قائل نیستند و ..... قرآن در میان آنها بسیار کمیاب است .....)،

پاسخ: (مضمون) حضرت علامه می خواهد بداند این اظهارات بیمارگونه و پریشان را، این یاوه گو در چه زمان گفته است در مستی یا هوشیاری، در چه حالت روحی گفته است ..... و پس از ذکر مطلب بسیار در رد اباطیل این یاوه گو می فرماید، نه سوگند به خدا کسی در میان شیعه که بتوان این دروغهای (بی اساس) را به او نسبت داد وجود ندارد. و این بزرگان علم و ادب و علماء اعظم در علوم قرآنی و ..... هستند که هر کدام چراغی تابان و مشعلی فروزان در جهان اسلام هستند ..... الی آخر).

و یا گوید آیا یک نفر شیعه می تواند یک حرف از قرآن بیاورد که دلالت بر قول شیعه به تناسخ ارواح و حلول خدا در جسم امامان آنها داشته باشد و ..... و یا دلایل بر تقدم علی بر ابابکر و عمر و عثمان نماید .....،

پاسخ: آری کسی که در کتاب این یاوه گو بنگرد، او را بسیار دروغگو، گناهکار و گستاخ و ..... می بیند ..... که از خدا نمی ترسد ..... وکسی نیست که از این یاوه گو کذاب سوال کند که شیعه چه زمان قائل به تناسخ و یا قائل به حلول خدا در جسم امامان بوده که برای آن شاهدی از قرآن بیاورد ..... و به شرح آنچه تا این زمان مذکور شد اذعان و اعتراف کل امت اسلامی است به فضیلت مولا و سرورمان علی علیه السلام بر تمامی اصحاب رسول خدا و ... که در آن جای انکار و شبهه نیست و ...، یا گویداین قوم (یعنی امامیه) در دین خود به اخبار نبوی صحیح اعتماد ندارند ولی به نامه های خلاف و بی بنیاد که به زعم آنان منسوب به ائمه معصومین است اعتماد می کنند .....، (مضمون) که حضرت علامه در ادامه به تمامی این اباطیل و یاوه ها که در واقع حاصل تراوش از ذهن بیمار دارد، پاسخ کافی و شافی را داده است.

(کلب گوید اگر آلوسی و امثال او می دانستندکه روزی قهرمانی در امت اسلامی ظاهر می شود که اینگونه بساط فتنه گری آنان را بر سر آنان خراب می نماید و بی اساسی گفتار ابلهانه آنان را اثبات می کند هرگز جرئت چنین یاوه سرایی به خود نمی دادند).

و یا گوید متعه (ازدواج موقت) رارافضیان دست به دست می دهند و اقسام کوچک و بزرگ دارد. نوع دیگری از این (ساده) وجود دارد که به آن (متعه دوریه) می گویند .....،

پاسخ: متعه (ازدواج موقت) که شیعه می گوید همان است که پیامبر اسلام آن را آورده و برای آن نیزحدود و مقرراتی قرار داده است و در عصر آن حضرت و بعد از رحلت ایشان و تا زمان حرام کردن آن توسط خلیفه دوم عمربن الخطاب برقرار بوده است و لذا تمامی فرق اسلامی بر اصول ازدواج موقت و مقررات آن اتفاق نظر دارند و هیچگونه اختلافی در آن نیست و آن اصول (مهر، مدت، عقد، جدایی، عده، میزان میراث، .....) که بر چگونگی این مقررات اهل سنت و شیعه تصریح نموده اند، که از جمله منابع اهل سنت (صحیح مسلم، سنن دارمی، بیهقی، طبری، .....) و منابع شیعه (آثارصدوق، شریف علم المهدی مرتضی و .....) و در بین شیعه به غیر از همین یک صورت که منطبق و بر اساس سنت رسول خداست، شکل و گونه دیگری وجود ندارد و آنچه این مفتری کذاب و دروغ پرداز گفته و به عوام ارائه داده همگی دروغ وخلاف واقع بوده و هیچ سند و مدرک و ..... ندارد، مگر همان شیطانی که دائم به او وحی می فرستاده است .....، و یا گوید(مضمون) داستانی از شکنجه گوسفندان به عوض عایشه و عمر و ابابکر مطرح و یا ظهور امام عصر از سرداب و ..... یا تحریف قرآن ..... که قبلاً پاسخ این یاوه گویی ها این نابکار داده شده و در ادامه این بخش حضرت علامه به تفصیل به شرح و بسط و رد این یاوه سرایی ها پرداخته است و .....و یا می گوید آورده اند که بر اساس روایات شیعه امام زمان از مکه معظمه و از کنار خانه کعبه به امر خداوند ظهور می فرمایند ..... (که آن امری مورد انتظار است انشاءالله تعالی).

کتابهای فجر الاسلام، ضحی الاسلام، ظهر الاسلام: نوشته احمد امین مصری:

(مضمون) اسامی فریبنده این کتاب ها مانند نام نویسنده آن (امین) مطابق با مسمی نیست، زیرا اگر او امین بود، اوراق این کتب را با این مطالب بی پایه و موهن سیاه نمی کرد. ..... اگر علم دانشگاه الازهر مصر اینست و اگر دانشمندان دانشگاه الازهر مصر اینگونه اشخاصی هستند پس خاک بر سر این و آن باد، البته بسیاری از محققان امامیه، معترض محتویات این کتابها شده اند و به یاوه های آن کذاب و دروغ پرداز در کتابهای پرارزش خود اشاره نموده اند و در میان آنها کتاب (تحت رایه الحق) برای کسی که بخواهد حق را دریابد البته بی نیاز کننده است.

(الجوله فی ربوع الشرق الادنی) نوشته محمد ثابت مصری معلم علوم اجتماعی:

(مضمون) قاعده معمول جهانگردان آن است که در گوشه و کنار نقاط جهان گردش نمایند و از زیبایی ها و عجایب و دیدنیهای جهان خاطرات خود را بنویسند و .....، و در میان این جهانگردان، جهانگرد بی شرافتی هم پیدا می شود که هیچ امری جز شهوات و اعمال زشت توجه او را جلب نمی نماید و او به توصیف ..... می پردازد و به شرابخانه ها می پردازد و از زبان روسپی ها سخن می گوید و یا جهانگرد دیگری است دروغگوی بدکاری است که در هر فراز از سخن خود به سوگند دروغ متوسل می شود و هر کس را که از او پذیرایی نکرده با فحش و ناسزا یاد می کند که نویسنده کتاب فوق (گردش درسرزمین های خاور نزدیک) از دو دسته اخیر است

(کلب گوید این اموی مسلک خبیث دروغ ها و جسارت ها کرده که خود را منفور امت اسلام و مستحق عذاب ابدی دوزخ نموده است) و البته شایسته تر بود که روی کتاب و نام او خط بطلان می کشیدیم ولی برای اطلاع خواننده نمونه هایی از یاوه های او را ذکر می نمائیم: او گوید علماء آنجا (نجف) می گویند تعداد مقبره های نجف دقیقاً ده هزار است زیرا حضرت علی (ع) پیکرهای زیادتر از آن تعداد را به جایی دیگر می فرستد که کسی آدرس آن را نمی داند.....)،

پاسخ (مضمون) آنکه چیزی که او از قول علماء نجف نقل می کند را ازکجا آورده که هیچ عالم شیعه از آن خبر ندارد یا حداقل می گفت که این گفتار را در چه شبی شیطان او برای او به وحی آورده .....، آری بگو تو از چه شرم داری که در حالی که می بینی این گونه لذت آلودگی به گناهان، آبروی این چهره های اموی را ریخته است

و یا گوید آنجا (نجف) جایگاه اولین خلیفه پیامبر و به زعم پاره ای از آنان جایگاه کسی است که از پیامبر شایسته تر بود،

پاسخ این یاوه گو آنست که در دنیای شیعیان چه قدیم و چه جدید چه کسی علی علیه السلام را شایسته تر از رسول خدا می داند.

(کلب گوید ..... آیا نمی داند یا نمی خواهد بداند که مولانا المظلوم علی علیه السلام می فرماید..... انا عبد من عبید محمد (ص)، من بنده ای از بندگان محمد هستم و .....)

و یا دیگر یاوه سرایی های او در خصوص وقایع تاریخی که آنها را به غلط نقل و بیان می نماید از جمله در رابطه با آل الله که... (امام حسین با خاندان و پیروانش را سپاه معاویه در کربلا همه را یکجا کشتند جز یک فرزند از حسین که فرار کرد ....) توخود حدیث مفصل بخوان از این مجمل و یا گوید یکی از فرقه های شیعه گوید ..... علی چون با ابوبکر بیعت کرد کافر گردید و چون خلیفه شد ایمان او برگشت و ایشان را امامیه گویند ... و یا جبرئیل اشتباه کرد پس او هم کافر و ملعون است ....

(کلب گوید هر چند حضرت علامه با صبر و حوصله دقیقاً و مستنداً پاسخ می گوید ولی انصافاً آیا اینگونه یاوه سرایی ها به غیر از مغز یک مجنون و دیوانه می تواند از مغز فرد دیگری صادر شده باشد. و آیا اظهارات یک چنین اشخاصی، واقعاً ارزش پاسخ گویی را دارد که آن معظم له وقت شریف خود را به آن معطوف نماید .....)،

و یا گوید در نجف دیدم کودکانی را که حلقه هایی به گوش دارند و این ها فرزندان متعه هستند و .....، و یا یک دختر در یک شب می تواند چند بار ازدواج کند و..... که حضرت علامه به این اراجیف قبلاً پاسخ کافی و شافی داده است و یا گوید ایرانیان مردم عراق را دشمن دارند ... و اعراب را با دیده حقارت می نگرند ...

(کلب گوید این فرد و امثال او اگر دیوانه نباشند قطعاً مغرض بوده و قصد تفرقه اندازی بین مسلمانان را دارند و البته ما آثار و تبعات مسموم نمودن جوامع اسلامی را در سالیان اخیر در بین ملت ایران و عراق و سایر ملل اسلامی از سوی معاندین خصوصاً این مسلمان نمایان دیده ایم)،

در حالی که این خداوند است که عقد اخوت و برادری را بین مردم شیعه ایران و عراق بسته است و اگر قبول ندارند روز عاشورا و اربعین سری به کربلا بزنند .....،

و یا گوید (مضمون) شاه عباس مردم را تشویق کرد که به جای زیارت خانه خدا به مشهد بروند و ..... لذا مردم به کسی که به مشهد رفته بیشتر از کسی که به خانه خدا رفته احترام می گذارند و .....

(کلب گوید حضرت علامه پاسخ این یاوه گو را داده است و همه به کذب بودن این دروغپردازی ها خصوصاً با اطلاع از علاقه مردم ایران به زیارت خانه خدا آگاهند و همه می دانند که حج واجب و زیارت مستحب است و مستحب کفایت از واجب نمی کند و ..... و الی آخر).

و یا گوید در نیشابور قبه ای است که ساختمان زیبایی دارد و مدفن محمد محروق از فرزندان حسین بود و نام گذاری آن به محروق به این دلیل بود که وی به عنوان میهمان در قریه ای وارد می شود و شب به دختر مهماندار خود تجاوز می کند و مردم او را می سوزانند ولی با این وجود برای او قبه و بارگاه می سازند .....) مضمون: شرح و نحوه و چگونگی شهادت مظلومانه امامزاده محمد محروق در تاریخ ثبت است ..... ولی این خبیث مفتری بدون هیچ ماخذ تاریخی هر چند که ضعیف ترین آنها باشد، بعد از گذشت قرنها پس از شهادت جانسوز آن حضرت، می خواهد وجود پاک و منزه او را به ظلم و ستم و با ایراد این نسبت زننده و تهمت بزرگ آلوده نماید

(کلب گوید ای حضرت علامه البته هیچگاه آب دریا به آب دهان سگی چون این افراد مفتری نجس نخواهد شد و این افاک اثیم فقط برای این منظور این تهمت و افترا را وارد می نماید که دامن کثیف رهبران فاسد خود اعم از بنی امیه و بنی عباس ستمگر را پاک نمایدو حال آنکه خدا در کمین ستمکاران است و او اکنون دانسته است که در چه بد جایگاهی وارد شده است و البته گناه او از گناه کسانی که آن حضرت را سوزانده اند بیشتر است زیرا آنها جسم ایشان را سوزانده و این خبیث با ایراد تهمت وافترا و اهانت روح آن حضرت را آزار می دهد الا لعنه الله علی الظالمین انا لله و انا الیه راجعون)

و نیز در ادامه یاوه گویی های خود می گوید حسین با شهربانو دختر آخرین پادشاه ساسانیان ازدواج کرد و به این ترتیب حسین، آن عظمت الهی را که ساسانیان وارث آن بودند به ارث برد .....،

پاسخ برای این یاوه گو آن است که حسین عظمت الهی خود را از جد بزرگوارش رسول خدا به ارث برد نه از پادشاهان ساسانی .....، آنهم به شرحی که این اموی مسلک می گوید .....).

عقیده الشیعه اتهامات یک مستشرق به نام دونلدسون:

هر محقق که به این کتاب مراجعه می کند، ابتداء آن را بیرون از نسبت های ناروا و ناسزاهای گزنده تصور می نماید، ولی هر چه بیشتر در آن توجه می کند، نشانه های جهل نویسنده و بی اطلاعی او از عقاید شیعه و نادانی او از علم رجال و ..... را بیشتر متوجه می شود و سپس در می یابد که او فردی است تهمت زن، گستاخ، بدزبان و دروغگو و در مواردی دخالت کرده که حق دخالت نداشته و درباره امت بزرگ شیعه به یاوه گویی پرداخته است و در کتاب سراسر یاوه خود به مطالب کتب قوم خودش که سراسر اوهام و افسانه است و یا کتابهایی که بدست گروه های جنجالی و آشوب طلب از اهل سنت تهیه شده و هیچ مبناء علمی و روایی ندارند، استناد می نماید و با قلم مسموم خود مطالبی را می نویسد که جز دروغ و ناروا نیست ازجمله می گوید (..... شیعیان در هیجدهم ذی حجه، عیدی دارند که در آن سه مجسمه از خمیر درست می کنند و در داخل شکم آنها عسل می ریزند و سپس شکم آن را پاره می کنند و آنها را نمادی از

ابوبکر و عمر و عثمان می دانند، آنگاه کاردی بر آن کشیده وقتی عسلها به راه افتاد بدین صورت ریختن خون خلفا را تجسم می کنند و این عید را عید غدیر می گویند)،..... من چه بگویم درباره کسی که به قول خودش شانزده سال در بلاد شیعه گردش کرده ..... و در تمام این مدت اثری ازآنچه که خود می گوید ندیده و نشنیده و نخوانده ..... است و آنگاه آمده تا بین مسلمین شکاف ایجاد نماید خوب این حال و روز این گونه افراد است، ..... اما نظر کن به حال مترجم کتاب که او هم بایستی بداند که ما فهمیدیم که چگونه او در تحریف کتاب بر ضرر شیعه تلاش کرده و مطالب سطرهای آن را زشت تر و ناموزون تر ساخته و آنچه روحیه پست او آن را زشت تر نموده است بر آن افزوده است و مرگ باد بر اینگونه مترجمی که چون مطالب این کتاب سراسر دروغ از نظر حمله به شیعه و بدگویی آنان مورد توجه اش واقع شده، گناهان غربی ها را بدوش کشیده و در جامعه اسلامی منتشر ساخته است.

الو شیعه، اتهامات موسی جار الله:

من هیچ مایل نبودم نامی از این کتاب به میان آید ..... ولی چاپ و انتشار آن مرا مجبور نمود تا جامعه مسلمانان را در جریان قرار دهم ..... من نمی دانم درباره اثر مکتوب مردی که آیات کتاب الهی و سنت پیامبرش (ص) را پشت سر انداخته و خودسرانه به صدور حکم و نقد پرداخته است، چه بگویم و چه نظری بدهم درباره کسی که ناروا سخن می گوید و دروغ می بافد و نسبت نادرست می بندد و لقب ناسزا می سازد و با کتاب خدا بازی می کند و با رای ناچیز خود آن را تغییر و هر چه به عقل ضعیف او می رسد را می گوید و تصور می کند که قرآن امروز نازل شده وکسی قبل از او، آن را نشناخته و در زمینه آن سخن نگفته و تفسیری بر آن نگارش نیافته است ..... همان نادان و جاهلی که تصور می نماید امت با پیامبرش همه در امتیازات و کمالات رسالت برابر هستند ..... و با تفسیر به رای خود، مطالبی را که برخلاف قرآن و سنت است بیان می نماید و .....، که در ادامه حضرت علامه بطور کافی و وافی به یاوه سرایی های این شخص که برای اظهار وجود خود، تمامی مبانی موجود را منکر می شود پاسخ لازم را بیان فرموده است .....

(کلب گوید در مبانی علم اقتصاد، عواملی وجود دارد که از آنها به عنوان توابع و متغیرهای اقتصادی نام می برند که در مباحث مرتبط از آنها بهره گیری می نمایند و تشخیص این عوامل در تعیین مسیر و پیش بینی های اقتصادی و .....، از اهمیت خاصی برخوردار است، بطور مثال افزایش تعرفه های سوخت در امر تولید عامل متغیر و افزایش های تبعی هزینه های تولید، قیمت و تقاضا ..... به فرض ثابت بودن برای سایر شرایط تابع این متغیر هستند و .....، در علوم اجتماعی نیز دقیقاً همین مبانی علمی حاکم است که خداوند در کتاب خود و رسول خدا در سنت خود، مشروحاً این متغیرها را معرفی فرموده اند و از جمله رسول خدا و اسوه بودن آن حضرت و امر به اطاعت از اولی الامر و یا قرار دادن کتاب خدا و اهلبیت در میان امت را برای رهبری و معرفی علی علیه السلام و ملازمه او با حق و حق با او، برای رهبری و هدایت به عنوان متغیر اجتماعی در امر رهبری ..... و تابع بودن امت در این حرکت که در واقع این عوامل جزء توابع این متغیرها خواهند بود و لذا همانطور که اظهارنظر بی مورد در تفسیر و توجیه عوامل مجموعه اقتصاد، اسباب استهزاء دانشمندان علم اقتصاد خواهد بود، اظهارنظر امثال این یاوه گو نیز در اینکه هر شخص در امت می تواند رهبر امت باشد در واقع دلالت تام بر سفاهت او دارد و البته بازی با الفاظ و کلمات دردی را از امت درمان نخواهد کرد جز اینکه بر معضلات و سردرگمی های آن بیفزاید بلکه تنها راه نجات و سعادت عمل به دستورات نبی مکرم اسلام در قبول رهبری جامعه اسلامی از سوی کسانی که خدا و رسول او به همه امت امر فرموده اند، زیرا جامعه ای درجهان یافت نمی شود که نیازمند به رهبر نباشد و حتی اگر قائل به رهبری مجموعه ای شورایی نیز باشیم باز هم مفهوم آنچه این یاوه گو به آن متکلم شده است تداعی نخواهد گردید زیرا در آن حالت نیز شورا متغیر و امت تابع آن خواهد بود)

و یا اگر ادعا نماید که علم امت بر قرآن و سنن پیامبر از علم علی و اولاد علی بیشتر و کاملتر است .....

(کلب گوید اگر بنا به گفته این ابله برای رهبری جامعه اسلامی به جای شخصیت حقیقی (که خدا و رسول در اطاعت اولی الامر یعنی امام مفترض الطاعه تعیین نموده اند)، شخصیت حقوقی به نام امت پیشنهاد شود باز هم برای مدیریت و رهبری آن، افرادی حداقل به

صورت شورا برای رهبری لازم است که خود سالب بر اصل معنونه خواهد بود پس جز این نیست که این گفته های موزون و مترقی مابانه فقط حاصل اندیشه های غیر علمی و بی محتوا است که اصطلاحاً آن را یاوه می گوئیم ..... الی آخر)

و حضرت علامه می فرماید..... اوچه زمان به علم علی و اولادش و به علم جمیع امت واقف گردیده تا بتواند این ادعا را داشته باشد .....، و نیز در خصوص متعه اظهار نظر می کند که این ازدواج از بقایای ازدواج جاهلیت است نه یک حکم شرعی و در شرع اسلام چنین ازدواجی روا نیست و نسخ آن هم نسخ یک حکم شرعی نیست ..... و اجماع بر حرمتش واقع شده ..... و کتب شیعه اسناد آن را به امام باقرو امام صادق نسبت می دهند ولی به احتمال صحیح تر، سندش ساختگی است و گر نه امام باقر و امام صادق جاهل خواهندبود.

پاسخ: اینست سلسله جنایاتی که بر ضد اسلام و کتاب خدا و احکام آن، از سوی این یاوه گو واقع می شود و این است تکذیب رسول خدا و تکذیب آنچه که مورد اعتراف و تائید صحابه، تابعین و علما از تمامی فرقه اسلامی است و تفسیر این آیه (فما استمتعتم به منهن ....) که شان نزول این آیه در مورد ازدواج موقت است که در مطمئن ترین تفاسیر بیان شده از جمله(صحیح بخاری، صحیح مسلم، سند احمد، طبری، احکام القرآن جصاص، سنن بیهقی، تفسیر بغوی، زمخشری، قاضی، قرطبی، رازی، شرح مسلم، قازی، بیضاوی، ابی حبان، ابن کثیر، سیوطی و .....) حضرت علامه فرماید، آیا این کتابها، ماخذ و مراجع علم قرآن نزد اهل سنت نیست آیا آنان علماء تفسیر قرآن نیستند ..... پس چطور این مردک (با بی شرمی تمام) می گوید هیچ آیه ای در قرآن درباره آن نازل نشده و در غیر کتب شیعه دیده نمی شود. ....، آیا او در حدی است که با زبان هرزه خود درباره امام باقر و امام صادق سخن بگوید و نسبت به تابعین و صحابه بدگویی کند (کلب گوید کجا هستند سید حمیری ها و کجایند دیگر شاعران با شرافت و باغیرت که جایگاه این هرزه گویان را که بر ضد پیامبر و بزرگان دین وشریعت اینگونه جسارت می نمایند را به آنها نشان دهند و اشعار خود را در هجو آنان و مادران آنها بسرایند تا دهان به دهان نقل شده و جایگاه پست این اموی مسلکان و بی ادبان را به آنها نشان دهند که تا قیام قیامت از شرم سر نحس خود را بالا نیاورند)، قبلاً بیان شد که حدود ازدواج موقت در اسلام معلوم و معین است و در دوران جاهلیت نیز ازدواجی با این شرایط وجود نداشته است و هیچکس از علمای پیشتر و متاخر نیز تا به امروز این عقیده را نداشته اند و با وجود احکام شریعت در این رابطه دیگر هیچ ارزشی برای یاوه گویی های این فرد وجود نخواهد داشت

(کلب گوید عشق وافر و زایدالوصف او به امام او عمر بن الخطاب موجب شده تا برای توجیه عمل او صورت مسئله را پاک نماید تا به این وسیله عمل خلاف سنت او را توجیه نماید. آری تعصب عقل را حیران و گوش و چشم را کر و کور می نماید).

و اما مقررات مربوط به متعه، که این مقررات درکتب بسیاری از علماء اسلام وارد گردیده از جمله، این قوانین را در (سنن دارمی، صحیح مسلم، طبری، جصاص، بیهقی،بغوی، قرطبی، رازی، شرح مسلم، ابن کثیر و ..... و نیز بسیاری از کتب فقهی مذاهب اربعه) می توان یافت و نیز اولین کسیکه ازدواج موقت را ممنوع کرد خلیفه دوم بوده است که بیست و پنج حدیث در صحاح و مسانید بدست ما رسیده است که نشان می دهد ازدواج موقت در شریعت اسلام، جزء احکام شرعی و مباح بوده و مردم نیز در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خلافت ابوبکر و حتی خود عمر به آن عمل می نموده اند و عمر در آخرین روزهای خلافت خود از آن نهی کرده و خود را اولین کسی معرفی می نماید که این سنت پیامبر را تعطیل و آن را ممنوع اعلام نموده است که این روایات در صحیح بخاری، مسلم، مسند احمد، مالک، بیهقی، طبری و ..... آمده است.

صحابه و تابعین:

گروهی از صحابه و تابعین علیرغم نهی عمر از این (سنت نبوی)، معتقد به مشروعیت این ازدواج بوده و نظرات آنان اهمیت به سزایی را دارا بوده به نحوی که بعضی از آنها پیروانی دارند که اطاعتشان را امت اسلامی بر خود واجب می دانند از جمله(امیرالمومنین علیه السلام، ابن عباس، عمران بن حصین خزاعی، جابربن عبدالله انصاری، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، ابوسعید خدری، سلمه بن امیه

.....)، ابن حزم پس از برشمردن گروهی از صحابه که ازدواج موقت را پذیرفته اند گوید و از تابعین طاووس یمانی، سعید بن جبیر و عطاء وسایر از فقهای مکه می باشند و ابن عمرو گوید اصحاب ابن عباس از مردم مکه و یمن همه اعتقاد دارند که ازدواج موقت حلال است و قرطبی گوید اهل مکه زیاد ازدواج موقت می نمودند ..... پس کجاست اجماع امت بر حرمت ازدواج موقت که(این یاوه گو) مدعی آن است ....، الی آخر

اکنون چهره حقیقت آشکار شد دیگر وقت آن رسیده که حجاب را از روی مقصد نهایی خود برداریم و هدف خود را در بیان این بحث مفصل، پیرامون کتب قوم بیان کنیم اکنون وقت آن برای ما فرا رسیده است که بگوئیم، گمشده مطلوب ما بیداری ملت اسلام نسبت به موضوع مهمی است که در آن حفظ مصالح عمومی و ترویج همبستگی و دوستی و وحدت اجتماعی و حراست از مرزهای اسلامی وحفظ ملت اسلام از طغیان سیل بنیان کن فساد و تباهی است. «ای قوم اگر موقعیت سخن من و یادی که از آیات خدا کردم بر شما گران است من بر خدای خود تکیه کرده ام» من شما را به خدا سوگند می دهم که آیا هیچ تبلیغی برای ایجاد شکاف بین صفوف مسلمین و گسستن اجتماع آنان و فساد در نظم اجتماعشان و از بین بردن وحدت عربی آنها و گسستن رشته برادری اسلامی آنها و برانگیختن کینه های نهفته آنان و به حرکت درآوردن آتش بدبینی در نفوس ملل اسلامی و دمیدن در آتش عداوت بین فرقه های مسلمین و ....، نیرومندتر از این کتب می تواند وجود داشته باشد.« ای قوم به پیروی من بپاخیزید تا شما را به راه راست هدایت کنم» این کتب فریاد خود را به مخالفت با بانگ رسای قرآن بلند کرده و البته این جنجال های آمیخته با دروغ در جامعه دینی، فحشا و منکرات را اشاعه و این سخنان ناموزون تیشه بر ریشه آن مکارم اخلاقی که پیامبر صلی الله علی و آله برای تکمیل آن مبعوث شده است می زند، این زبان های ناسزاگوی نیشدار و مفتضح، امت اسلام را به بدگویی و بی ادبی و زشت خویی و ستیزه جویی و خشونت و وقاحت و مردم آزاری سوق می دهند و نتیجه این تعالیم فاسد، بر هم خوردن نظام اجتماعی و دوری و اختلاف بین فرقه اسلامی و هتک حرمت و اهانت به ناموس شریعت مقدس و بازی با سیاست ملل اسلامی و در هم کوبیدن توحید و یگانگی مردم است و این قلم های مسموم است که مانع سعادت و پیشرفت امت شده و موانع لاینحلی را در پیش روی آنان قرار می دهد. و همچنین برنامه های اسلامی را که در الواح ضمیر اصلاح طلبان نقش بسته است را از بین می برد و کدورت هایی را که در دلها بواسطه رعایت اخلاق دینی متوقف مانده است زنده می کند .....

نصیحتی بر تهمت زنندگان:

..... زمین، خانه مسلمان صادق و اسلام، حکومت و دولت اوست و مسلمان، تحت پرچم حق زندگی می کند و عزت و اتحاد مسلمین، گمشده او است و برادری صحیح و درست اسلامی، هر وقت و هر کجا که باشد شعار اوست، این وضع تمامی مسلمانان است چه رسد به دولتهای اسلامی که هر کدام در حقیقت شعبه ای از حکومت جهانی بزرگ اسلام هستند .....، ..... با این وصف چگونه دولت مصر عزیز، به خود اجازه می دهد که نشر اینگونه کتب در کشور او اینگونه آزاد باشد و با این عمل در نزد جهان و جهانیان نام و شهرت خود را لکه دار نمایند. آیا این برای آن کشور ننگ و عیب نیست که معرف آن مردمی دجال منش و فریبکار باشند، نویسندگانی مزدور با قلمهایی مسموم باشند و بگویند این مصر کشوری است که فقیهش موسی جارالله، عالمش قصیمی، مصلحش احمد امین و عضو کنگره اش محمد رشید رقها و دکتر حقوقش حسین و مورخش خضری و استاد علوم اجتماعیش محمد ثابت و شاعرش عبدالقلاهر ابوالسمح باشند.....). و لذا هر مسلمانی که در ادعای مسلمانی خود صادق باشد و شرف و عزت ملت خود را بخواهد موظف است امثال این

کتابهای باطل را به دور بریزد..... و همچنین مبلغان و ناشران حکومت های اسلامی موظفند تالیفات اهل هر مذهب و هر فرقه ای را از فرقه های اسلامی که به
اصول و ماخذ صحیح و با دست رجال و بزرگان آن فرقه تالیف شده عرضه بدارند.، و البته ما از نویسنده هر مذهب و نوشته هر ملت که با دستان صدق و امانت ..... و رعایت ادب و علم دین نوشته شده باشد استقبال می کنیم.

شعرای غدیر در قرن چهارم:

ابن الطباطبا اصفهانی (متوفی ۳۲۲):

(..... من به دعای جدم مصطفی نسبت به پدرم در روز غدیر اطمینان دارم و شما بر حذر و هوشیار باشید تا خداوند ما را از میراث دعایش درباره دشمنان و دوستان او سعادتمند کند و شما باید صبور باشید .....)،
نام او ابوالحسن محمد بن احمد ابن ابراهیم طباطبا فرزند اسماعیل بن ابراهیم بن حسن فرزند امام سبط پیامبر حسن بن علی بن ابی طالب صلواه الله مشهور به ابن طباطبا است، او دانشمندی زبردست، شاعری بزرگ از بزرگان ادب که مرزبانی کتابی را در شعر و ادبیات و تذکره نویسان این کتب را به او نسبت داده اند (سنام المعالی، عیارالشعر، الشعر و الشعراء، نقد الشعر، تهذیب الطبع، العروض، فراید الدرر، المدخل فی معرفه، المعمی من الشعر، تقریض الدفاتر، دیوان اشعار، منتخب دیوان)، ابن طباطبا هیچگاه اصفهان را ترک نکرد و دارای اولاد فراوان بود که در بین آنها دانشمندان و ادیبان و اشراف و فقها بودند .....

ابن علویه اصفهانی: متوفی ۳۲۰:

او صاحب قصیده مشهور محبره است، و حمور گوید احمد بن علویه را قصیده ای است با هزار قافیه در مرام تشیع که وقتی بر ابی حاتم سجستانی آن را عرضه نمودند، گفت ای مردم بصره، اهل اصفهان بر شما سبقت گرفتند و اول قصیده اینست: (مابال عینک ثره الاجفان ..... و له اذا ذکر الغدیر فضیله، لم نسها مادامت الملوان .....) این قصیده متضمن برجسته ترین فضایل امیرالمومنین علیه السلام است که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و در حقیقت زبان کتاب و سنت است، نه تصاویر خیالی و شاعرانه..... در این قصیده استدلال و برهان صادق بر امامت و وصی پیامبر امین را بررسی می کنیم و مفهوم مولی را از دانشمند یگانه ادبیات عرب و محقق بصیر از پیشوایان امت عرب و مرد بی نظیر از رجال ادیب و سخن سرای عرب میشنویم که این خود دلیلی قاطع، بر نظر شیعیان درباره دلالت لفظ ولی و افاده ولایت مطلقه از لفظ ولی در حدیث و بر ولایت مطلقه مولی المومنین صلوات الله علیه است.

شاعر را بشناسیم:

او ابوجعفر احمد بن علویه اصفهانی کرمانی مشهور به ابی الاسود، یکی از مولفان امامیه است و کتابی در دعا و دیوان اشعار و..... دارد، ابن علویه از پیشوایان و بزرگان حامل حدیث است و بزرگانی از مشایخ امامیه از او حدیث گرفته اند از قبیل ابن ولید قمی (که اوصاف او در وثاقت و اجتناب از روایت نمودن از اشخاص غیر موثق مشهور است)، ابوجعفر قمی، صدوق طبری، دیگر فقیه طایفه ..... سعید بن عبدالله، حسین بن محمد بن عمران اشعری، عبدالله بن حسین مودب از مشایخ صدوق و پدر بزرگوار او، احمد بن یعقوب اصفهانی، .....
در جلالت و علو مقام ابن علویه همین بس که اخبارش در کتابهایی همچون (الفقیه، تهذیب، کامل، امانی، مجالس و همانند آن) از کتب عمده اصحاب امامیه، رضوان الله تعالی علیه پراکنده است..... او صرف نظر از اینکه از بزرگان حدیث است، از دانشمندان بسیار برجسته در ادبیات عرب نیز است و از این رو سیوطی و ثعالبی و حموی ..... او را به این وصف ستوده اند. اما قدرت شاعرانه او در عین اوج و بلندی در عالی ترین مراتب صنعت شعر نیز بوده و ..... و برازندگی او به قاطعیت استدلال و دستیابی او به دلایل کوبنده .....، به

این دلیل اشعارش درباره ائمه دین علیهم السلام همچون شمشیری است که شب ها تناصبیان را قطع می کند ..... قصیده محبره او ..... گواه همه این مطالب است ..... ابن علویه متولد ۲۱۲ و متوفی حدود ۳۲۰بوده است.

المفج متوفی ۳۲۷:

(..... لم یکن امره بدوحات «خم»، مشکلا عن سبیله ملویا، ان عهد النبی فی ثقلیه، حجه کنت عن سواها غنیا، نصب المرتضی لم فی مقام .....)، این قصیده از قصاید برجسته و گرانبها است ..... و مشتمل بر احادیثی در فضائل علی علیه السلام است که تعداد ابیات آن حدود ۱۵۰ بیت است و .....، او از شخصیت های بزرگ شیعه و علما و شعرای روشنگرای امامیه است، این قصیده را (اشباه) نامیده اند حموی در این رابطه گوید: او را قصیده ای است دارای تشبیه ها، بدین سبب آن را اشباه خوانده اند و غرض از آن روایتی است که ..... از ابن هریره نقل کرده که گوید رسول خدا در جمع اصحاب فرمود: (ان تنظروا الی آدم فی علمه ..... هو علی بن ابی طالب) که این حدیث حموی را هر دو فرقه بر آن اتفاق دارند و نیز این حدیث با همین مضمون که (اگر کسی می خواهد به آدم در علم، به نوح در فهم، در ابراهیم ..... پس نگاه کند به علی ابن ابی طالب) (احمدپیشوای مذهب حنبلیان، احمد بن حسین بیهقی، احمد بن محمد عاصمی، خوارزمی مالکی، کمال الدین محمد بن طلحه، عزالدین بن ابی الحدید، ابوعبدالله الکنجی، محب الدین طبری، حمویی، قاضی عضدالایجی، تفت ازاتی، ابن الصباغ، الوسی،صفوری ..... این حدیث را در آثار خود نقل نموده اند).

حافظ احمد بن محمد عاصمی در کتاب زین الفتی خود می گوید:

اما آدم پس شباهت او با مرتضی در ده چیز است (سرشت و طینت، مدت توقف، مصاحب و همسر، ازدواج و خلعت، علم وحکمت، هوش و ذکاوت، آمریت و خلافت، دشمنان و مخالفت، وفا و محبت، اولاد و عترت)

پس شباهت مرتضی و نوح در هشت چیز است (فهم، دعوت، اجابت، کشتی، برکت، سلامت، شکر، هلاک کردن)، پس شباهت مرتضی و ابراهیم خلیل که در هشت چیز است (وفا، حفظ و خودداری، مناظره با پدر و قوم، نابودن کردن بت ها به دست خود، بشارت خدا به اینکه از دو فرزند او انساب پیامبران هستند، اختلاف احوال ذریه اش بین نیکوکار و ستم کار،(آزمایش) گرفتاری او از ناحیه خدا به جان و مال و فرزند، نام گذاری او از سوی خداوند .....)، آنگاه در وجه هر یک ازشباهت ها به تفصیل سخن گفته است ....، اما شباهت مرتضی به یوسف صدیق به هشت چیز (علم و حکمت در کودکی، حسد برادران، عهدشکنی نسبت به او، جمع بین علم و سلطنت برای او در بزرگی، آشنایی تاویل احادیث، کرم وگذشت از برادران، عفو از آنان در وقت غلبه بر آنان، مهاجرت و تغییر خانه)، و اما شباهت مرتضی به موسی کلیم به هشت چیز است(صلابت و شدت، احتیاج و دعوت کردن، به عصا و نیرو، به شرح صدر و وسعت نظر، به برادری و قرابت، دوستی و مودت، به آزار دیدن و محنت کشیدن، به میراث ملک و امارت). و اما شباهت مرتضی به داوود در هشت چیز است (علم و حکمت، قدرت غالب در بین هم سنین خود در کودکی، به مبارزه برای کشتار جالوت، غلبه او بر طالوت و اعطاء ملک و قدرت به او ازسوی خداوند، نرم کردن آهن برای او، تسبیح جمادات با او، فرزند صالح، به خطاب قاطع).، و شباهت مرتضی و سلیمان به هشت چیز است (امتحان و بلا در خودش، انداختن پیکر در تختش، تلقین خدا او را در کودکی به آنچه شایسته آن است از خلافت، به رد خورشید به خاطر او بعد از غروب آن، به تسخیر هوا و باد، به تسخیر جن برای او، به آگاهی او از سخن گفتن پرندگان و جمادات و گفتگو با آنان، به آمرزش و برداشتن حساب از او).، اما شباهت مرتضی با ایوب به هشت چیز است (بلادر بدن او، بلایا در فرزندش، به بلایا در مالش، به صبر در شداید، به اینکه همه به او خروج کردند، به شماتت دشمنان، دعا به درگاه خداوند، در امواج بلا بردن بدون هیچ سستی و فتور، وفا به نذر و اجتناب از تخلف در اداء نذر).، و اما شباهت مرتضی و یحیی ابن زکریا به هشت

چیز است (حفظ و عصمت از گناه، به کتاب و حکمت، به تسلیم و تحیت، نیکی به پدر و مادر، قتل و شهادت به خاطر یک زن مفسد، شدت خشم و انتقام گرفتن خدا بر قتلش، به خوف و مراقبت از خدا، به نداشتن هم نام برای او و بررسی در نامگذاری او) و پس از شرح و بسط تمامی مواردی که ذکر نموده است می گوید: و اما شباهت مرتضی و عیسی در هشت چیز است (اعتراف و اذعان به خدای بزرگ و متعال، به علم به کتاب از کودکی در وقتی که هنوز به پایه مردان نرسیده بود، به علم نامه نگاری و سخنرانی، هلاک دو فرقه از اهل گمراهی در مورد او، به زهد در دنیا، به کرم و بخشش، به اخبار از آینده،به کتابت و کاردانی) و سپس به بیان و شرح مفصل تمامی موارد اشاره شده پرداخته و .....) این کتاب (زین الفتی فی شرح سوره هل اتی) یکی از گرانبهاترین کتب عامه (اهل سنت) است که در آن نشانه های دانش و نمودارهای برازندگی به چشممی خورد .....

شاعر را بشناسیم:

او ابوعبداله محمد بن احمد بن عبدالله نویسنده و نحوی مصری ملقب به مفجع، یگانه ای از نوادر علم و حدیث است..... او از افراد انگشت شمار اصحاب امامیه است که به حسن عقیده و سلامت مذهب و محکمی رای ستوده شده و به آنها معروف است، تمایل کلی او به اهل بیت علیهم السلام است و اشعار فراوانی در مدح و مرثیه بسیار بر مصائب ناگوار آنان دارد، تاجایی که بدخواهان او به او لقب مفجع (یعنی فاجعه دیده) دادند تا او را ناراحت نمایند و او در شعرش به آن اشاره دارد(..... اگر مفجع را از روی بدگویی به من لقب داده اند، بجان خودم سوگند که من اندوه فاجعه دیدگان دارم .....)، ..... و او به این لقب مشهور شد، او دارای آثار ارزشمند دیگری نیز همچون (المنقذ، قصاید در مدح اهل بیت، ترجمان، اعراب، .....)است.

ابوالقاسم صنوبری متوفی ۳۳۴:

(ما فی المنازل حاجه نقضیها ..... اخاه فی «خم» و نوه باسمه ..... هو قال: افضلکم علی انه ..... هولیک هارون لموسی جندا .....)، و نیز او را قصیده ای است در مراثی امام حسین (ع) که (..... آیا کوه اضاخ همان کوهی است که می دانستیم ..... (ناله) یاد روز حسین (ع) در کربلا گوش مرا ناشنوا کرد و پرده صماخی برای من باقی نگذاشت، زنان حرم پیوسته صدای گریه و سوگواری آنان شنیده می شود و مداوم صدای شیون از آنها برخاسته می شود حسین را از آب فرات منع کردند.، وخود آن آب زلال و خنک را دست به دست به هم تعارف کردند، پدر و مادرم فدای عترت پیامبر باد و گوش معاندان و دشمنان آنان کر باد، همان کسانی که کودکان، جوانان، سالمندان و پیران آنها بهترین خلق خداوند هستند ..... همان کسانی که وقتی مردم از سهم و حقوق غارت شده آنان به غذاهای بریان و پخته شده عادت کردند، آنها از فرط محرومیت به گرسنگی خو گرفتند ..... هر کس در جامعه بدرخشد و عزت یابد به عشق و ابراز علاقه به آنان می درخشد و بواسطه بزرگی آنان به مقام رفیع خواهد رسید ..... ای فرزند دختر پیامبر تو چه فرزند با کفایتی از پیامبر هستی و چه شباهت کامل با جد خود داری، توفرزند همان کسی هستی که در سختی های نبرد کرار و در مقابله با خطرات پابرجا بود، فرزند همان کسی که سخت و باصلابت و با قدرت تمام در هنگامه نبرد، رکاب می کشید و حملاتش در جنگ ها خرد کننده بود..... سنگینی بار این مصیبت را روزگار تنها بر شما وارد نکرد بلکه بر همه مردم امت اسلام وارد نمود .....)

شاعر را بشناسیم:

او ابوالقاسم ..... احمد بن محمد ..... مشهور به صنوبری است شاعر شیعه و بزرگوار که ..... تذکره نویسان نام او را به نیکی یاد نموده و شعر او را در درجه اعلی و او را به واسطه اشعار زیباو خوب او حبیب اصغر نامیدند و ..... و اما در تشیع او، اشعارش بر آنها گواهی داده و دیگران از جمله یمانی و ابن شهرآشوب او را شیعه و از مداحان اهل بیت می شمارند، این اشعار در وصف علی علیه السلام از اوست

(و او بی دروغ و بی اغراق شخص محبوب پیامبر یعنی حبیب خدا محمد (ص) بود و دو فرزندش برای مصطفی آن مرد با اخلاص فرزندان بوده اند، او به هر دو قبله نماز گذارد و روزی که همه مردم کور و کر بودند او به هر دو قبله اقتدا کرد، کدام زن قابل مقایسه با همسر او فاطمه است و کدام دو سبط را با دو سبط او یعنی حسن و حسین می توان مقایسه کرد ..... اوست مالك دوزخ که فردا در آن تصرف مالکانه خواهد کرد و اوست مالك رضوان بهشت که رضوان به ملاقات او می آید، خورشید به خاطر او از مدار خود بازگشت نمود تا او نمازش را بدون عیب و نگرانی بجای آورد. به غیر از او کیست که در جای پیامبر در مقام برادری قرارگرفت مانند نشستن هارون بجای موسی بن عمران. و به غیر از او کیست شفاعت کننده آن فرشته که به شکل اژدها به نزد اوآمد، و پیامبر او را گفت یا علی شقی ترین مردم در زمانی که نام شقاوت آورده شود، دو شخص خواهند بود، اول آنکه ناقه صالح پیامبر را در عصیان با صالح پی کرد و دیگر آن کسی که مرا ملاقات کند در حالی که تو را عصیان کرده و آگاه باش که محاسن تو یا اباالحسن از خون سرت خضاب شده و به رنگ قرمز شدیدی رنگ آمیزی خواهد گردید و

(کلب گوید واین خبر غیبی رسول خدا به مولانا المظلوم امیرالمؤمنین از معجزات نبی مکرم اسلام بوده است که خداوند علی اعلی مولای مظلوم ما را به آن خبر داده بود که فرق مبارك او به ضربت ناجوانمردانه آن ولد زنا شکسته شد و از خون مبارك آن محاسن شریف رنگین شد تا گفتارصادق مصدق یعنی محمد واقع شود و .....، خدایا تو را به خون پاك مولانا المظلوم علی قسم می دهیم که آتش جاوید خودرا بر دشمنان آن حضرت و کسانی که از ظلم آنان حمایت و جنایات آنان را توجیه و ..... می نمایند حاکم بفرمایی تا ابدالآبادآمین، آمین، آمین یا رب العالمین انا لله و انا الیه راجعون).

و نیز در رثای امیرالمومنین و فرزند سبط شهید او گوید:

(چه خوب هستند آن دو شهید که خدای عرش و کل خلایق گواه من بر خوبی آن دو هستند، کیست تا پیامبر را در مورد آنان تسلیت گوید و کیست که از دور و نزدیك مایه تسلی او گردد.، کیست که به فاطمه مصیبت دیده از شوهر و فرزندش خبر دهد و مصایب آن دو را برایش بگوید آیا دانستند که چه کسی را در محراب عبادت کشتند و چه کسی را در میدان نبرد بالب تشنه شهید کردند، دو ستاره در زمین یا دو ماه در زمین، بلکه دو خورشید، اگر بگویم باید بگویم دو خورشید غروب کردند.).

و نیز در رثای دو سبط شهید رسول خدا فرماید:

(ای آنکه در میان تمام پیامبران، بهتر از همه خلعت نبوت را به قامت خود پوشانده ای، می گویم که اندوه و سوز و گذار من بر دو سبط تو، اندوه و سوگواری پایان ناپذیر است این یکی کشته دست اشقیا و آن دیگری کشته زنازادگان.، در روز عزای حسین، اشك غم از مردم بلکه از اهل آسمان باریدن گرفت، روز عزای حسین درهای عزت را بروی ما بست، ای کربلا تو از اندوه و بلا برای من سرشته شدی ..... با گروهی لب تشنه، و آن جوانمردی که با عطش و با لب تشنه زندگی را وداع کرد که مظلومانه او را از چشیدن آب منع کردند، و امید است که روز قیامت مزه آب را نچشند.، کیست که آن لب تشنه افتاده درخاك را در حالی که خیمه های حرم او واژگون شده است، یاری نماید و کیست که پیکر مطهر آن شهید که عریان و غریب که تنها در بیابان افتاده است را از زمین بردارد، کیست تا آن کسی را که حنوط او از خاك و غسلش از خون است را یاری کند کیست که فرزند فاطمه را در حالی که از چشم دوستداران خود پنهان مانده است را یاری نماید.).

قاضی تنوخی متولد ۲۷۸ و متوفی ۳۴۲ هجری:

(..... من ابن رسول الله و ابن وصیه ..... و من قال فی یوم «الغدیر» محمد و قد خاف من غدر العداه النواصب ..... فقال لهم : من کنت مولاه منکم، فهذا اخی مولاه بعدی و صاحبی .....)پیرامون شعر:

عبدالله بن معتز عباسی خبیث متوفی ۲۹۶، از دشمنان سرسخت آل ابی طالب بود و در عیب جویی و بدگویی از آنان به دلیل شقاوت و سوء باطن و خباثت ذات زیاده روی و در انجام آنها کوشش داشت و ..... و کینه های خود را در قالب شعر به مردم عرضه می کرد و .....، بسیاری از شعرا در رد اباطیل او قصاید جاودانه سروده اند که از جمله آنان امیرابوفراس است که درقالب قصیده میمیه خود از حریم رسول خدا دفاع کرده است و دیگری تمیم بن معد فاطمی متولد ۲۳۷ و متوفی ۳۷۳ است که قصیده زیبای او در رد قصیده ننگین ابن معتز با این مطلع آغاز می شود (علی که وزیر پیامبر مصطفی و وصی او و شبیه به او در اخلاق و مکارم است و کسی است که محمد در روز غدیر (خم) در حالی که از خیانت دشمنان ناصبی خود می ترسید گفت آیا من از جان شما به شما برتر نیستم و آنها با تردید و نیرنگ گفتند آری، پس به آنها فرمود پس هر که را که من مولای او هستم، این برادرم و دوستم بعد از من، مولای اوست پس همه از او اطاعت کنید و (آگاه باشید) نسبت او به من مانند نسبت هارون است به موسی کلیم خدا) و نیز ابن منجم، ابومحمد المنصور بالله، صفی الدین حلی، که ردیه بر اباطیل ابن معتز سروده اند و نیز از آن جمله آن قصاید، قصیده قاضی تنوخی است که صاحب تاریخ طبرستان، بهاء الدین محمد بن حسن، قصیده او را نقل کرده و متذکر شده که این قصیده را قاضی تنوخی در رد ابن معتز سروده است که طلیعه آن اینست: (فکم مثل زید قد ابادت سیوفکم .....) یعنی (چه بسیار بزرگانی مانند زید را که شما با شمشیرهای خود به قتل رساندید ولی بدون هیچ دلیل جز گمان های دروغ .....، .....، آیا این منصور (دوانیقی گمراه) از شما نبود که ماه های هدایت که روشنی بخش تاریکی های جهالت هستند را از مدینه تبعید کرد و آیا این شما نبودید که با محمد مصطفی رسول خدا قطع رحم کردید و دشمنی ها و محبت های او را ندیده گرفتید و آیا در سرزمین باخمرا مشعل هایی فروزان را به خاک نینداخته و فرقهای سرآنها را شکاف نداده و یا موهای سر آنها را خون آلود نکردید، و آیا این هادی (عباسی) نبود که در فخ با طوایفی به گونه ای ستم کاری و جفا کرد که تنها در بیابان کلاغ های ابقع (خاکستری) بر آنها توجه و یا نوحه کنند و این هارون شما (نبود) که بدون هیچ جرم و گناه، اختران آسمان فضیلت را که مانند ستارگان درخشان بودند را به ستم هلاک نمود و آیا این مامون شما نبود که رضا را بعد از آن بیعتی که محکمتر از قله کوه های مستحکم بود، مسموم کرد. آری اینست پاسخ کسی که می گوید چرا بر مقدرات خشمگین هستید.).

(کلب گوید در این اشعار زیبا و پرمعنی جناب تنوخی رحمه الله علیه اشاره دارد بر عقیده کفرآمیز فعل این اشقیا مبنی بر اینکه آنچه از ظلم و جنایت و جرم و قتل و ..... که انجام داده اند از مقدرات و عمل اجباری و جبری از سوی خداوند بوده و اختیار و بداء دراعمال بندگان وجود ندارد و العیاذ بالله خدا به زنا و قتل و ..... مجبور می نماید و سپس به ظلم به سوی آتش دوزخ می برد والبته بر اساس آیات شریفه کلام خدا معتقد به این افکار شرک آمیز کافر بوده و در آتش دوزخ جاودانی خواهد بود و البته آن حکام کافر اعتقادی به خدا و معاد و پیامبر نداشتند و آن افکار وسیله حکومت آنان بوده ولی پیروان احمق، آن را به عنوان اعتقاد پذیرفته و مشرک و مشترک به سوی دوزخ روانه شده اند).

شاعر را بشناسیم:

او ابوالقاسم تنوخی علی بن محمد بن ..... الحارث بن عمرو (پادشاه تنوخ) ..... بن سام بن نوح پیامبر است او یکی از ریشه دارترین ستونهای علم، فضیلت ..... پیشوای علم فقه، احادیث، شعر و ادب، علم و نجوم، منطق، لغت و ..... و از شخصیت های بارز در جمیع علوم و جوانمرد و دارای حسن خلق و طبع لطیف و خوشرو و خوش مشرب و متواضع و ..... بود او در انطاکیه در سال ۲۷۸ متولد و نشو و نما کرد و در جوانی به بغداد آمد و در علم دین و احادیث و سایر علوم تبحر یافت و او اولین کسی بود که در ایام مقتدر بالله .....

سمت قاضی عسکر را در مکرم و شوشتر و جندی شاپور داشت .....، مهلبی وزیر و دیگر روسای عراق به او سخت متمایل بوده و از او جانبداری می کردند او را گل سرسبد و یادگار بزرگان می دانستند ..... او درحافظه و یادگیری، قدرت و استعداد بی نظیر داشت ..... قاضی تنوخی در علوم بسیار تبحر داشته و صاحب تالیفات فراوان نیز است از جمله آثار او (کتاب فی العروض، علم اقواقی و .....،) سخنان تذکره نویسان در مورد مذهب تنوخی و فرزندش ابوعلی .....، بر آن است که آنان مذهب خود را پنهان می نمودند و در هر گوشه وکناری فرود می آمدند تظاهر به مذهب آنان (به تقیه) می نمودند ..... قاضی نورالله شوشتری او را از قضات شیعه خوانده و ..... (و من حیث المجموع)، قصیده بائیه او و آنچه مذکور شد سنگینی اعتقاد به تشیع او را در ترازوی بررسی معتقدات او نشان می دهد، چنانکه بسیاری از قضایایی که فرزندش ابوعلی در کتاب (الفرج بعد الشده)، از پدر بزرگوار خود نقل می نماید در واقع نشانه و دلیل محکم بر تشیع اوست، وفات تنوخی در سال ۳۴۲ در بصره واقع شد و فرزندش ابوعلی گوید: (..... پدرم به من گفت که این سالی است که منجمان برای من بریده اند، پس ابی الحسن بهلول قاضی را که از نزدیکان او بود به مکاتبت خبر داد..... و وصیت کرد ..... ابوالقاسم غلام زحل منجم، مستخدم پدرم آمد و او را دلداری داد و در محاسبه نجومی او ایراد و شبهه گرفت، پدرم او را گفت ای ابوالقاسم من از کسانی نیستم که بر من حساب پوشیده مانده و اشتباه نمایم. و دیگر اینکه بر من اینگونه اشتباهات روا نیست و مرا نباید به غفلت نسبت داد .... پس او به سختی گریه کرد .... تنوخی در عصر همان روز که گفته بود از دنیا رفت)، ابوعلی المحسن، فرزندی به نام ابی القاسم علی، از خود بجای گذارد که وارث علم و کمالات فراوان پدر و جد بزرگوار خود بود و در مصاحبت و ملازمت شریف مرتضی علم الهدی بسر می برد و از خواص او بود .....، که مذهب او از مذهب پدر و جدش روشن تر و تشیع او مورد اتفاق است.

ابوالقاسم الزاهی: متولد ۳۱۸ متوفی ۳۵۲:

قصیده او با این طلیعه (لایهتدی الی الرشاد من فحص .... خلیفه الوارث للعلم بنص .... من کان فی بدر و یوم احد ..... فقال جبرئیل و نادی لافتی الاعلی عم فی القول و خص ..... من اعطی الرایه یوم خیبر ..... من تسح البصره من ناکثها ..... و منبصفین نضاحسامه ..... و من اسال النهروان بالدما .....، فانزل الله تعالی هل اتی ..... اذ قال فی یشهد بالغدیر لی، فبادر السامع و هو قد نکص .....)، » ..... هان وقتی که او یعنی علی علیه السلام فرمود چه کسی در امر غدیر برای من گواه می شود، هرشنونده که شنیده بود گواهی داد ولی انس امتناع کرد، پس علی به او فرمود آیا فراموش کردی، و او بدروغ گفت فراموش کرده ام، فرمود بزودی به چیزی مبتلا خواهی شد که پیراهن آن را پنهان نکند، ....، ای پسر ابوطالب، ای کسی که انگشتری پیامبران را از نظر حکمت نگین هستی و فضایل تو قابل انکار نیست، ولایت تو برای عده ای گوارا و برای عده ای دیگرگلوگیر است، ذکر ولایت و یاد ولای تو نزد دوستانت شفابخش و نزد دشمنان تو اندوهبار است .....) و در نص حدیث غدیر شعری زیبا سروده است با این طلیعه (.... قدمت حیدر لی بتامیر ....) یعنی مولی حیدر را برای امارت بر اساس آنچه از تحقیق و تعمق بدست آورده ام، بر دیگران مقدم داشتم، همانا به قطع و یقین خلافت بعد از پیامبر به امر خدای رحمان برای اومقدر شده است، کسی که احمد در روز غدیر بنا به نقل این حدیث که وارد شده در باره او گفت، یا علی برخیز و پس از منبر آنان سروری کن که روز حشر با مسرت به من بازگردی، تویی مولای آنان و تویی که به امور آنان وفاداری می نمایی واین تصریح از طریق وحی باید به دلها بنشیند زیرا که خدای عرش احمد را گفت رسالت را ابلاغ کن و مطیع امر من باش واگر عصیان کنی و ماموریت را انجام ندهی، رسالت مرا نرسانده ای و فرمان مرا اجرا نکرده ای) و .....، و نیز این قصیده زیبا هم از اوست که در آن امیرالمومنین علی علیه السلام را مدح گفته و دوستی و ولایت او را به حکم حدیث غدیر واجب می داند: (..... ای حیله گران دست از

زشتی ها بردارید و به حق تکیه کنید و از پیروان حق باشید، پیرو کسی که در آغاز، خدا را به یگانگی پرستید، و از پیروی کسانی دیگر، جز پیامبر امی خودداری کنید.، پیروی کنید از کسی که با قطع و یقین پیامبر درباره او فرمود: علی با حق و حق با علی است، و پیروی از کسی که شمشیر خدا را در میان کفار و مشرکین برکشید، شمشیری از نور و به شیوه رادمردان، پیروی نمائید از کسی که روز خیبر، سپاه کفر را مغلوب کرد و دروازه عظیم قلعه خیبر راتکان داد و از ریشه کند، پیروی نمائید از کسی که پیامبر مصطفی ولایت او را در روز غدیر هنگامی که او را بر دست خودبلند نمود، بر خلق واجب کرد و من گواهی می دهم آنچه تو می فرمایی .....)

و نیز در مدح علی علیه السلام می فرماید:

(برای خلافت حیدر در محل خم منبری برپا داشته شد و از قبل پیامبر سخن غیر قابل انکار فرمود، ....، روزی که پیامبرمصطفی او را احضار کرد در حالی که به سوی جنگ تبوک در حرکت بود و به او گفت به جای من در مدینه بمان و این را بدان که تو بر تبهکاران چیره خواهی شد.....، و چون پیامبر طاهر حرکت نمود، مردمی به گفتارشان علیه او سخنانی گفتند .....پیامبر به او گفت آیا راضی نیستی جانشین من باشی مانند هارون به موسی و قدر و منزلت تو برتر باشد. و بدینگونه بهترین خلق از نظر مقام یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله او را به دستور خدای بزرگ بر دیگران برتری و سروری بخشید و رسول خدا گفت این است امام شما ای گمراهان که خدا درباره او به من سفارش فرمود.).

شاعر را بشناسیم:

او ابوالقاسم علی بن اسحاق بغدادی مشهور به زاهی از شاعران بزرگی بود که اشعارش با عشق به اهلبیت وحی، عجین و مذهب او با مهر و محبت آنان آمیخته بود ..... تا حدی که او را در شمار شعرای مجاهد توصیف نموده اند که در راه اهلبیت دائماً در حال مبارزه و با دشمنان آنان دائماً در حال ستیزه و درگیری بوده است ..... و لذا از خصوصیات اخلاقی او آن بود که با بدخواهان اهلبیت آمیزش و مجالست نمی نمود ..... و در اینکه زاهی از لفظ مولی، خلافت و امامت را فهمیده و با توجه به دانش و آگاهی فراوان علمی که او از نکات ادبی دارد و نیز احاطه وافر او به فرهنگ و ادبیات عرب که مورد اتفاق همه ادبا و نویسندگان است و این معنی در اشعار او و در همه جا گسترش یافته، خود دلیلی نیرومند بر سخن بجا و بمورد شیعه دراستدلال به حدیث غدیر بر امر امامت امیرالمومنین علی علیه السلام است.

نمونه ای دیگر در مدح مولا علی علیه السلام:

(..... داماد پیامبر مصطفی و برطرف کننده غم های پیامبر و شمشیر بران رسول خدا ..... و اول کسی که روزه گرفت و اول شخصی که نماز گزارد، و شخصیت والایی که در مکارم اخلاق بر همه سبقت گرفته ولی مورد حسادت واقع شد، همان کسی که با خورشید سخن گفت و همین آفتاب تابان که برای او در بابل پس از غروب و جمع آوری انوارش بازگشت، راه پیمای سریع زمین و کسی که خداوند برای سپاه او در وادی خشک و بدون آب از زمین تفتیده آب چشمه سار بیرون آورد، همان دریایی که دریاها در برابر او جوی آبی بیشتر نیستند ..... او گسترش دهنده علم خدا در زمین است و او همان کسی است که خدا به واسطه دوستی او، روزی را وسعت می دهد ..... به سوی معرکه جنگ با آن شمشیر و زره ای که می پوشید چه بسیارپلیدی ها و فتنه ها را که برید و قطع کرد .....). اما کلام زاهی در عبارت مکالمه با خورشید پس آن اشاره به روایتی است که حمویی، خوارزمی و قندوزی از رسول خدا نقل نموده اند که به علی علیه السلام فرمود: (..... یا اباالحسن تکلم بنما باخورشید به درستی که او با تو سخن خواهد گفت و آنگاه علی علیه السلام گفت سلام بر تو ای وجودی که عبد و مطیع خدا و رسول او و هستی، پس خورشید به او پاسخ داد یا علی تو و شیعیان تو در بهشت خواهید بود و اول کسی که زمین برای او شکافته می شود محمد و سپس تو خواهی بود و اول کسی که زنده می شود محمد و سپس تو خواهی بود. و اول

کسی که پوشش پیدا کند محمد و سپس تو خواهی بود. پس علی علیه السلام برای ادای شکر به پیشگاه خدای متعال به سجده افتاد واز چشمان او اشک می بارید، پس پیامبر خود را به او نزدیک کرد و فرمود برادرم و دوستم سربردار که خدا به تو بر اهل آسمانهای هفت گانه مباهات کرد.).

و اما در بازگشت خورشید (رد الشمس)در بابل:

حدیث رد الشمس علی علیه السلام در بابل را، نصربن مزاحم در کتاب صفین با سلسله اسناد از عبد خیر نقل کرده که می گوید: (من با علی (ع) در سرزمین بابل عبور می کردیم که وقت نماز عصر فرا رسید و ما به هر جا می رسیدیم آن محل را از محل های قبل وسیعتر می یافتیم، تا جایی که بهتر از آن ندیده بودیم و خورشید در حال غروب بود پس علی علیه السلام فرودآمد و من هم با او فرود آمدم سپس آنگاه ایشان دعا کردند و خورشید به اندازه برگزاری نماز عصر بازگشت و ما نماز عصررا خواندیم و سپس خورشید غروب کرد.

و اما در عبارت (کسی که برای سپاه خود از زمین، آب چشمه را برآورد) در شعر زاهی:

اشاره به روایت نصر بن مزاحم در کتاب صفین است که او با سلسله اسناد خود از ابی سعید تیمی تابعی معروف به عقیص روایت نموده است که (ما با علی در راه حرکت به سوی شام بودیم تا وقتی که به پشت کوفه رسیدیم، سپاه تشنه و بشدت محتاج آب شد علی ما را آورد تا به سنگی که از زمین بیرون زده بود رسیدیم ..... دستور داد تا آن را از زمین کندیم آنگاه آبی از آن بیرون آمد که همه از آن سیراب شدند آنگاه به ما دستوری داد و ما انجام دادیم و مردم به حرکت ادامه دادند تا مقداری که سپاه دور شد علی علیه السلام گفت آیا بین شما کسی هست که جای این آبی که سپاه از آن نوشیدند بداند گفتند بلی یا امیرالمومنین فرمود به آنجا برویم آنگاه گروهی از ما سواره و عده ای پیاده به آنجا رفتیم تا به جایی که فکر میکردیم آب آنجا بود رسیدیم پس در جستجوی آن سنگ هر چه کوشش کردیم چیزی نیافتیم و چون خسته و ناتوان شدیم، به دیر و عبادتگاه راهبان نصرانی که در نزدیکی ما بود رفته و سوال کردیم آن آبی که در نزدیکی شما است در کجاست، آنها گفتند در نزدیکی ما آبی وجود ندارد و ما گفتیم هست و ما از آن آب نوشیده ایم آنها گفتند شما از

آن نوشیده اید گفتیم بلی دیرنشین گفت این دیر ساخته نشده است مگر برای آن آب و کسی جز پیامبر و یا وصی پیامبر آن آب را استخراج نمی کند.)، این روایت را خطیب نیز در تاریخ خود آورده است.

و این هم بخشی از قصیده طائیه زاهی:

« او نسبت به اوصیاء پیامبران دیگر، خاتم آنان است و توحیدی که او آن را حفظ کرد اکنون درمیان مردم نگاهداری می شود.....، به تیغ بران شمشیر او، دین خدا احیا شد و بدعتهای جنجال طلبان نابود گردید، او معلم امت و قضاوت کننده ای است که هیچکس به پایه علم او نرسد، اوست خبر و نباء عظیم خداوند، و وسیله آزمایش خلایق، و چراغ مهلکه های نابودکننده، و آن ریسمانی که به خداوند وصل است و آن باب حطه ای که به ارشاد او راه های بسته گشوده می شود ..... او رود طالوت و جنب الله و ..... گوش شنوا ..... او است آن کسی که بازگشت او به سوی خدا نیکوست و او است آن کسی که اگر الطاف او نبود ما گمراه می شدیم....)، اما ذکر عبارت اذن واعیه (گوش شنوا)، در اشعار زاهی اشاره است به حدیثی است که حافظ ابونعیم از رسول خدا نقل نمود که حضرت فرمودند: (یا علی، حضرت الله عزوجل مرا امر فرمود تا ترا به خود نزدیک کنم و ترا آموزش دهم تا بشنوی و سپس این آیه فرود آمد پس تو گوش شنوای علم من هستی .....)، قاضی عضدایجی گوید قول اکثریت مفسرین در این کلام خداوند، بر آن است که منظور از این آیه علی بن

ابیطالب است ....، و بازگوید: (علی را دوست بدار و از پرتو وجود او نور کسب کن تا وارد بهشت شوی و از دست او سیراب گردی، و کسی که ولایت او را بپذیرد البته نجات یابد و دشمن او قطعاً نه دین را شناخته و نه اصل او را دانسته است، و علی اول کسی است که خدا را به یگانگی شناخت و حتی یکی روز هم بر بتها سجده نکرد، او با جان خود فدایی مصطفی شد، در همان روزی که دشمنان او را احاطه کردند، اما او با آرامش در بستر پیامبر خوابید و حال آنکه شبانه نگهبانان دشمن او را دور می زدند، تاوقتی که قوم جرار بر مردی بیدار که شمشیرش را حمایل کرده بود هجوم آوردند، او بر آنها شوریده و آنها فرار کرده و اوصف آنها را درید و قدرت حماسی او مانع آنها شد، آری اوست شکننده بت ها در خانه خدا ..... و هم اوست که بر شانه بهترین خلایق عالم و بالامرتبه ترین مخلوق هستی پا نهاد، ..... و اوست که بت های لات و هبل را فرو انداخت تا پاره پاره شوند، ..... واوست که با قدرت الهی خود، در قلعه خیبر را از بن بطور معجزه آسا بر کند بطوری که صدای در، حاکی از اضطراب ووحشت بود ..... آری چه کسی عمروبن عبدود غول پیکر را وقتی خندق را با عبور خود به جزع درآورد، به دو نیم کرده و برزمین انداخت، چه کسی به چاه وارد شد و از هلاکت نترسید ..... چه کسی طایفه جن را با تیر شهابش و با لهیب گداخته ازمس هایش سوزانید، تا به امرش با اقرار مطیع شدند و خداوند او را از شر آنها حفظ کرد .....)،

و اما تعبیر (چه کسی بر چاه وارد شد)، اشاره زاهی به روایتی است که امام احمد در مناقب از علی علیه السلام نقل نموده است که (چون شب بدر شد، پیامبر خدافرمود: چه کسی برای ما آب خواهد آورد، مردم و سپاهیان از این عمل ترسیده اجابت نکردند، پس علی علیه السلام برخاست مشک آب را گرفت و به چاه بسیار عمیق و تاریک وارد شد و در آن پایین رفت، خدای بزرگ به جبرئیل و میکائیل و

اسرافیل وحی فرستاد که برای یاری محمد و حزب او آماده شوید و فرشتگان از آسمان با صدایی وحشت آور فرود آمدند وچون به چاه رسیدند همه از اول تا به آخر از روی احترام بر علی سلام کردند.

(کلب گوید و ما و همه ارادتمندان آن حضرتهم به احترام خداوند و رسول و ملائکه او بر آن حضرت سلام خود را تقدیم می نمائیم السلام علیک یا مظلوم یا مولانا یاامیرالمؤمنین یا وصی رسول الله یا علی بن ابی طالب و رحمه الله و برکاته)،

و نیز گوید ..... (و اینست آن کسی که ولید و عتبه و عامری و ذالحمار (سر و روی بسته) و مرحب را (که برترین و جسورترین و قدرتمندترین سرکشان سپاه کفر و شرک بودند)را به هلاکت کشید، او کسی است که با قهر و قدرت خود و بدون هیچ ترس و واهمه دلیران (کافر و مشرک) را بدست خودپاره کرد، ..... ای اباالحسن من تو را پناهگاهی برای خود قرار داده ام تا به آن پناه بیاورم و رشته محبت تو مرا در بر بگیرد، پس در روز حشر شفیع من باش و در خانه قدس خود مرا مسکن بده زیرا من نعثلی (عثمانی) نیستم و عتیق (ابوبکر) و آن مردتندخو (عمر) را دوست ندارم.).

و نیز در مدح اهل بیت گوید:

(..... ای ملامت گر من در ولایت اهل بیت، آیا تو با دوستی پیامبر موافقی یا مخالف، همان کسانی که اگر درختان قلم ودریا ها مرکب و جن و انس نویسنده فضایل آنان و صحیفه های صبح و شام اوراق آن باشند به اندازه یک دهم فضایل آنان ثبت نمی گردد، ..... پس با عقل خود تفکر کن آیا کسی دیگر به قدر و منزلت آنان می رسد، همان قومی که تقدیر الهی را بکف گرفته اند ..... مرا اینگونه حجت ها و دلایل واضح الهی کافی است. پس هرگاه که ذکر آنان به میان آید بر آنها سلام و درود فرستید، اینان شجره درخت عظمت الهی هستند و شیعیان آنان برگهای آن و ریشه این درخت مصطفی و ذریه او میوههای آن هستند)

و نیز در رثای اهلبیت گوید:

(ای دودمان احمد، گناه شما چه بوده است که ارواح شما از پیکرهای شما به وسیله شمشیرها جدا شده است، ..... و چهره های چون ماه شما، بر زمین افتاده و سرهای شما بر شاخسار نیزه ها قرار گرفته است، آیا شما بهترین رهبر برای هدایت امت نبودید؟ و آیا شما راهها و روشهای گمراهی و بدعت را نشکستید؟ .....، پس چرا حوادث بر دشمنان ستمگر شما وارد نمی شود و چرا بلاها و مصائب دست از شما بر نمی دارد؟ .....، چرا بعضی از شما روی خاک افتاده و با لب تشنه کشته شده اید؟ و چرا عده ای دیگر سرهای بریده شان بر روی نیزه هاست؟ و چرا برخی دیگر در بلاد غریب و یا به دورترین نقاط مغرب گریخته اند و گویی با خونهای لاله گون بر خود زره بسته اند، و چرا کسانی از شما را سوزانده و خاکسترشان را بر باد داده اند و خبری و آرامگاهی برای زیارت کنندگان به محل شهادت آنان وجود ندارد.

و اگر همه را فراموش کنم چگونه حسین را فراموش کنم که آنگونه سپاه شرک با کوبیدن شمشیر و نیزه بر او هجوم آوردند و پیکر او برای تاختن اسبان سیاه روی خاک افتاده و سرش بر فراز نیزه جای گرفته است .....

(کلب گوید زاهی در این شعر اشاره به تاختن اسبان سیاه بر پیکر حسین دارد و همانگونه که در مقاتل آمده است نوشته اند، ده نفر از سپاه کافر اموی و یزیدیان پس از شهادت امام حسین، اسبهای خود را نعل تازه زده و بر پیکر امام حسین تاختند و بدن حضرت را خرد کردند و شاید به همین دلیل است که می گویند تا چند فرسخ خاک کربلا تربت امام حسین است زیرا این اسبها در حالی که پاهای آنها آغشته به خون و ذرات وجود امام حسین بود در اطراف کربلا تردد نمودند و نکته دیگر اینکه کسی از خود سؤال نکرد که چرا می گویند آن گروه اسبهای خود را نعل تازه زدند جواب اینست که اسب ها وقتی که آنها را نعل تازه می زنند به واسطه درد غیر قابل تحملی که در پاهای آنان ایجاد می شود از حالت عادی خارجی و تقریباً دیوانه می شوند به نحوی که اگر قطعه پارچه ای را زیر پای آنان بگذارند با حرکت پاهای خودآنها را تکه تکه و پاره پاره می نمایند و دلیل آنکه آن ده نفر کافر چنین عملی را انجام دادند برای این بود که بدن مطهر امام حسین را با اینگونه حالت که در اسبها در اثر نعل تازه زدن بوجود می آید تکه تکه نمایند. یا رسول الله تو شاهد باش که چگونه اجر رسالت تو را داده و با ذوالقربی تو چگونه رفتار کردند و ..... انا لله و انا الیه راجعون ..... فسیعلمون الذین ظلموا ایمنقلب ینقلبون خدایا دوزخ جاودانی خود را بر قاتلان حسین و دشمنان اهلبیت عصمت و طهارت مقدر بفرما و تا ابدالآباد برعذاب آنها و طرفداران آنها و توجیه کنندگان جنایات آنان بیفزا آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

و باز در مراثی اهلبیت می فرماید:

(..... ای فرزندان مصطفی چگونه در حالی که دشمنان با شمشیر بر شما حمله می کنند و من به خواب آرام رفته و شب را استراحت کنم، دشمنان خدا اینگونه به شما ستم می کنند و اینگونه شما را به قتل می رسانند و اموالتان را اینگونه تاراج می کنند و البته در چنین محیط خفقان و رعب و وحشت و در برابر این همه جور و جفا چه کسی می تواند و یا جرئت دارد که به شما خضوع و احترام کند و حق شما را ادا نماید، آری هیچ سرزمینی در شرق و غرب عالم نیست مگر آنکه کشته ای و یا به خاک افتاده ای از شما را در آن به آغوش کشیده است).

و نیز در رثای امام سبط می فرماید:

(..... هرگاه چشمانم از گریه کوتاهی کنند آنها را توبیخ می کنم و چون اشک غم از چشمانم سرازیر شود در عزای حسین بطور مدام گریه می کنم .....، من برای پیکرهای شما که در عراق نیزه ها بر آنها کارگر شد و آنها را خرد نمود، تشبیهی دارم، من شما را در عرصه کربلا به ماه های درخشنده ای که کسوف نماید تشبیه کرده ام، و دیگر اینکه سرزمین مدینه در آن زمان که از جمع شما خالی شد مانند صفحه و لوحه ای است که خطوط آن را پاک نمایند و نیز زمین کربلا با شما کاری کرد مانند آن ستارگان درخشانی که فرو ریزند، گویا زینب را می بینم که کنار حسین با گیسوانی پریشان نشسته و صورت به رگهای بریده گردن او فرو برده است و آه و ناله از دل

دردمند خود بر می آورد .....، و می بینم که فاطمه را که چگونه حیران است، در زمانی که ضربت تازیانه را، بر پهلوی زینب خود نظاره نموده و می نگرد و نیز بر سبط پیامبر که چگونه پیکرش روی خاک ها مانند قربانی سربریده افتاده است و آن سرهای بریده شهیدان کربلا که چگونه بر فراز نیزه ها مانند شاخسارهای میوه دار جلوه گری می کند و این سر حسین که در پیشاپیش سایر سرها مانند سپیده صبح می درخشد .....)،

(کلب گوید و ما عزاداران حسین می گوئیم انا لله و انا الیه راجعون یالیتنا کنا معهم فافوز معهم فوزا عظیما).

و نیز باز در رثای آن حضرت می فرماید:

(..... من حسین را در کربلا فراموش نمی کنم، در حالی که بین دشمنان خونخوار خود تشنه و غریب و تنها است و به حال سجود، صورت بر خاک نهاده و در رکوع و سجود است در حالی که بر او شمشیر خونبار کشیده اند، و با وجود نزدیکی بر آب فرات، و در نهایت عطش و تشنگی آب می طلبد ولی از آب محروم است، پس ای ستمگران آیا می دانید چه کسی را مظلومانه به قتل رسانده اید، آری بجان خودم سوگند شما کسی را کشته اید که هستی و هر آنچه در آن است در وجود اوخلاصه شده است .....).

امیر ابوفراس الحمدانی متولد ۳۲۰ متوفی ۳۵۷:

(..... الحق مهتضم والدین مخترم ..... قام النبی بها «یوم الغدیر» لهم، و الله شهد و الاملاک و الامم ..... و لارآهم ابوبکر وصاحبه، اهلاً لما طلبوا منها و مازعموا ..... کانت موده سلمان له رحما، و لم یکن بین نوح و ابنه رحم، باء وا به قتل الرضا منبعد بیعته)

بحثی پیرامون اشعار او:

این قصیده ۵۸ بیت دارد و بسیاری آن را شرح و تخمیس کرده اند از جمله (ابن خالویه نحوی (که معاصر اوست)، علامه شیخ ابراهیم یحیی العاملی، ابوالمکارم محمد بن عبدالملک، .....)، این قصیده معروف است به (شافیه) که از قصاید جاودانی جهان ادب است، این قصیده بین ادبا مشهور و متداول است که بین شیعه و هم فرق دیگر، از زمان سرودن سراینده اش امیر شمشیر و قلم یعنی امیر ابوفراس، تا به امروز محفوظ مانده و جاوید نیز خواهد ماند و آورده اند در روزی که سراینده اش (امیر ابوفراس) آن را انشاء نمود، دستور داد پانصد شمشیر یا بیشتر را از غلاف خود بیرون بیاورند .....)،، و نیز امیر ابوفراس را قصیده هائیه است که در آن اهلبیت را مدح و از غدیر یاد کرده ..... از جمله این قصاید (..... که حسین از آب با اینکه آن را می دید محروم ماند و در آن زمان که از فرط عطش و نهایت تشنگی گفت مرا جرعه ای آب دهید، بجای دادن آب گوارا، او را از دم نیزه و شمشیر سیراب کردند و سر او را با اینکه همیشه دستهای پیامبر آن را به دامن خود می کشید، بریدند در آن روزی که او در حمایت خدا بود و البته خدا ستمگران را برای ستمگری مهلت می دهد، و نیز اگر خدای جهان دشمنان پیامبرش را هلاک می کرد دشمنی با پیامبر شناخته نمی شد، آری در روز عاشورا یعنی روزی که خورشید درخشان برای حسین دگرگون شد و از آنچه بر او واقع شد، آسمان براو خون گریست ..... آیا تصور می کنی که آن کافران ستم پیشه گفتار پیامبر را درباره خصوصیات پدر او نشنیده بودند، هنگامی که در روز غدیر خم علناً گفت (من کنت مولاه فهذا علی مولاه) یعنی این علی مولای کسی است که من مولایاویم.، آری و این است وصیت پیامبر در امر خلافت او، پس ای کسانی که انکار می کنید و می گوئید پیامبر وصیت نکرده است پس قرآن را که در فضیلت او نازل شده است بخوانید و در آن تامل کرده و مضمون آن را بفهمید، و آگاه باشید اگر

درباره او به غیر از سوره (هل اتی) هیچ آیه ای نازل نمی شد همین فضیلت او را کفایت می نمود اکنون پاسخ دهید چه کسی برای اولین بار قرآن را از نظر بیان و لفظ دریافت نموده و آن را قرائت کرده است، چه کسی صاحب فتح غزوه خیبر بوده است و چه کسی دروازه قلعه خیبر را با دست خود از جای خود بیرون کشیده و به گوشه و کناری پرتاب کرده و دور انداخته است، چه کسی از میان همه مردم، پیامبر مختار را یاوری کرد و به جان و دل به کمک او برخاست و چه کسی با او برادر شد و چه کسی به طور ناشناس شب را در بستر او خوابید، در همان زمانی که دشمنان با شمشیر برهنه بر بستر او هجوم آورده بودند، و مقصود خدا از گفتار (الصادقون و القانتون) جز او چه کسی دیگر است، و چه کسی را جبرئیل از سوی خدای بزرگ به تهنیت و سلام مخصوص خود گرامی داشت، آیا گمان کردید که فرزندان او را بی جرم و بی گناه به قتل برسانید و با این وجود در روز قیامت در زیر پرچم او در امن و امان باشید و یا از دست او از حوض کوثر آب بنوشید و در حالی که حسین اورا به خون او سیراب کردید، آری و پس از من گوینده ای در شعر خود گفت، وای بر کسی که شفیعان او در فردای محشر، دشمنان او باشند، آیا روز واقعه اهل کساء (پیامبر و پنج تن) را فراموش کرده اید و ندانستید او یکی از اصحاب کساء است، خدایا من به هدایت آنان هدایت شده ام و در روز هدایت به راه دیگران نخواهم رفت، من تا ابد دوستدار کسی هستم که پیامبر و آل او را دوستدارند و با هر که را که آنان را دشمن شمارد. دشمن خواهم بود ..... آری سخن من شعری است که شنوندگان در طول روزگار، پیوسته از آن به سوی رستگاری جاوید هدایت یابند .....).

شاعر را بشناسیم:

او ابوفراس حارث بن ابی العلاء .....، است نویسنده نمی داند او را چگونه توصیف کند آیا سخن سرایی او را توصیف کند یا از بزرگی و شجاعت سپهسالاری او در جنگها و .....، سخن براند، در حالی که او در هر دو عرصه برازنده و پیشتاز است. عظمت او در فرماندهی نظامی و بزرگی او در عرصه قلم و ادب ..... زیرا که رو او پیشرو شعرای معاصر خود و از ممتازان درگروه فرماندهان نظامی معاصر خود بود .....، پاره ای از اشعار او به زبان آلمانی هم ترجمه شده است .....، ابوفراس .....، درحکومت پسرعمویش ابی الحسن سیف الدوله، به شام رفته و در چندین نبرد با رومیان به همراه سیف الدوله نبرد نموده و به شهامت و شجاعت شهرت یافته است و او در این جنگها دوبار اسیر شد ..... و پادشاه روم به او احترام و تجلیل کرد و این عمل را با هیچ اسیری معمول نداشته بود ..... و چون در زندان خبر مرگ مادرش را برای او آوردند در رثا مادرش گفت: (.....حرام است با چشم روشن شب را بگذارنم و شایسته است اگر از این به بعد اظهار مسرت کنم مورد سرزنش واقع شوم .....،البته آن روزی که در آن روزه بودی و در خلال تحمل گرمای شدید را در نیم روز داغ نمودی، بایست به تو گریه کند و نیزآن شب که در آن به عبادت قیام نمودی تا آن زمان که فجر روشن سینه افق را شکافت، بایست بر تو بگرید. و نیز هر پریشان و وحشت زده را که تو به او پناه دادی در آن زمان که پناه دهنده نبود، بایستی بر تو بگرید و هر بینوا و درویشی که بااستخوانهای بی رمق، تو به یاری او بر خاستی باید بر تو بگرید ..... دیگر به دعای کدام دعاکننده خود را حفظ کنم ..... ازتقدیر مورد امید چگونه می توان جلوگیری کرد .....، تسلیت خاطر تو این باشد که بزودی ما به سوی تو به آن سرا منتقل خواهیم گردید.).

ابن خالویه گوید شنیده ام که ابوفراس در روزی که به قتل رسید محزون و نگران بود ..... و دخترش او را در آنحالت دید از شدت غم و اندوه گریه کرد ..... ابوفراس اشعاری گفت که آخرین شعر اوست (..... دختر کوچکم برای مصیبت بزرگ، صبری جمیل لازم است ..... چون مرا ندا کنی و از پاسخ شنیدن عاجز گردیدی بگو، زینت جوانان، ابوفراس از جوانی خود بهره ای نبرد .....) او بهنگام شهادت

حدود ۳۶ سال عمر داشت. (انا لله و انا الیه راجعون خدایا رحمت، رضوان و درود بی انتهای خود را بر روح و روان جناب ابوفراس نثار و ایثار بفرما و شفاعت آن بزرگوار را نصیب و روزی ما بگردانآمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

اشاره

شروع خلاصه جلد ششم فارسی کتاب مبارک الغدیر تالیف سرورم حضرت علامه سید عبدالحسین امینی:

(از جلد سوم عربی در قالب جلد پنجم و ششم فارسی (دکتر جمال الدین موسوی):

خلاصه جلد هفتم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

دیباچه مولف:

خدای را بر معرفت او سپاسگزاریم و هم او را می ستائیم که راه سپاسگزاری را به ما آموخت .....، و سرور پیامبرانش محمدمصطفی را بر ما گسیل داشت که نعمت وجودش عظیم ترین منت است و بعد از او با دو جانشین گرانقدرش قرآن و عترت بما عزت و کرامت بخشید ..... آری ذات مقدس او را ستایش می کنیم که گامهای ما را بر جاده حق و حقیقت استوار نمود ودر حالی که جز حق نگفتیم و به جز راه حق نپیمودیم، اوراق زندگی ما را با سعادت و نیکبختی نوشت و آثار قلم ما را برصفحات زرین تاریخ به یادگار نهاد و البته ذات مقدسش توفیق بخش هر نعمت و هم اوست که سرپرست و یاور ماست.

عبدالحسین احمد امینی

شعراء غدیر در قرن چهارم:

غدیریه ابوالفتح کشاجم متوفی ۳۶۰:

(..... و قد علموا ان یوم الغدیر، بغدرهم جز یوم الجمل .....) (چه هلال های نو که قبل از دوران درخشش و کمال فرو افتادند وچه بدرهای تابان که بزودی غروب کردند، آنان که در میان خلق، حجت خدا و آیت او بودند و البته روز قیامت دشمن هستند با آن کسانی که از یاری آنان کناره گرفتند، و با وجود اینکه خداوند سند پیشوایی آنان را نازل نمود، آنها آن سند خدایی را مردود شمرند، جد آنان خاتم پیامبران است و این را تمام ملل و اقوام جهان می دانند، پدرشان سرور اوصیاء است که دستگیر ضعیفان و به خاک افکن قهرمانان بود، آنکسی که به سر نیزه آموخت که چگونه در قلب دشمن جای گیرد و شمشیر را آموزش داد که چگونه بر فرق ها نشیند، روز نبرد اگر زمین از جای خود می جنبید او پابرجا بر جای خود استوار بود .....، خدای عزوجل مشعل گمراهی را بواسطه او خاموش کرد، ولی شراره های آن مشعل، دامن هدایت را به آتش کشید، آن سروری که خداوند خورشید خود را، نزدیک غروب بخاطر او بازگردانید که اگر باز نمیگشت به عوض تابش و درخشندگی برای همیشه روسیاه می شد.....، و نیز همگان دانستند که در اثر نابکاری آنان بود که روز غدیر، روز جمل را در پی داشت ای گروه سیه کاران که به پیامبر تلخی مصیبت را چشانیدید .....، به نص صریح، قرآن خصم و دشمن شما است و هم آنچه بهترین پیامبران، در آن روز فرمود پس سفارش او را علناً زیر پا قرار دادید و بر او دروغ بستید و آنچه را خواستید به او نسبت دادید .....) که تا آخر قصیده در نسخه های فعلی ۴۷ بیت است، ولی ناشر خائن دیوان آن قسمت ها را که با مذهب او مخالف بوده است از دیوان چاپی ساقط کرده و این اولین دست خیانتکار نیست که سخنان حق را جابجا می کند.

شاعر: او ابوالفتح محمود بن محمد بن حسین بن سندی بن شاهک، معروف به کشاجم است، او نابغه ای از نیکان و یگانه ای از رجال برجسته در ادب و ..... است و او خود را به اختصار کشاجم نامید (ک یعنی کاتب، ش یعنی شاعر، الف یعنی ادب،ج یعنی جدل یا جود،

م یعنی متکلم یا منجم) و پس از آنکه در طب نیز مهارت یافت حرف (ط) را نیز بر کشاجم اضافه کرد ولی به آن مشهور نگردید، پس او در این مراتب سرآمد عصر خود بود .....

هجو سرایی کشاجم:

(مضمون) هجوسرایان قرن چهارم هر یک سبک خود را داشتند که بعضی تندرو و بعضی میانه رو بودند و کشاجم از گروه دوم بود .....، هجو برای او ابزار دفاعی است نه تنهاجمی و لذا در هجویات او فحش ناموس، ناسزا، گفتار زشت و ..... وجود ندارد، و همچنین سلامت طبع، پاکی نفس و نیک نهادی و ..... موجب گردید که خود را به مشاغل دولتی و حکومتی ..... در بارگاه سلاطین و امرا آلوده نسازد ..... و او تصدی اینگونه مشاغل را هلاک روح و جان می دانست ..... و نیز در اشعار او نمونه های فراوان از سخنان حکمت آمیز و خردمندانه وجود دارد که او را درصف رهبران عالیقدر جای داده است .....، او به قصد سیاحت از رمله به سمت شرق روان ..... و بارها به مصر، عراق و شام سفر کرد ..... او در ضمن این سیاحت ها با شاهان و وزرا و امرا مجالست نموده و از جوایز آنان بهره مند می شد و نیز با رجال علم و ادب و حدیث رفت و آمد داشت .....، در خصوص عقاید کشاجم که در واقع دوره او دوره آراء و مذاهب مختلف است .....، او عقاید قلبی خود را صریحاً اظهار نمود و معلوم و آشکار بود که او که یک شیعه امامی است و در تشیع و موالات اهل بیت بطور کاملاً صادقانه قدم برداشته و فداکاری بسیار نموده است .....، او به تشیع خود تظاهر و به آن افتخار می کرد و با ادله محکم مردم را به تشیع دعوت نموده است.، او از حقوق اهل بیت جانبداری و در سوگ و ماتم آنان ناله و زاری دارد و دشمنان اهل بیت را سرزنش و از آنها بیزاری می جوید و اعتقاد او آن است که خاندان نبوت در این دنیا وسیله تقرب در درگاه الهی و در آخرت واسطه نجات و رستگاری هستند .....، کشاجم در واقع از مصادیق بارز این آیه کریمه است (یخرج الحی من المیتّ) یعنی (خداوند است که زنده را از مرده بیرون می آورد)، زیرا که جد شاعر همان سندی بن شاهک است که دشمنی او با خاندان طهارت و جسارت و سختگیری و شکنجه های جسمی و روحی او به امام موسی بن جعفر در زندان هارون الرشید بر کسی پوشیده نیست و همگان صفحات سیاه زندگی او را در تاریخ خوانده و از آن اطلاع دارند .....، اما او در این جبهه بندی شیطانی، کاملاً از جدش کناره گرفته ..... و تمام قد و با غیرت تمام به حمایت از خاندان پیامبر برخاسته است .....، از نمونه های اشعار مذهبی او: (..... گریه می کنم ولی البته گریه بر مظلومیت خاندان بهترین انبیاء، چه دردی را از آنان دوا خواهد کرد ..... ای دوست مرا نکوهش مکن زیرا این جامه تقوی که بر تن دارم از برکت همان محبتی است که به خاندان نبوت دارم، همان بزرگوارانی که چون کشتی نوح، هر کس به دوستی و ولایت آنان چنگ زند اهل نجات است.....، پیامبر خدا سفارش فرمود ولی امروز آن سفارش او را به بیابان ها انداخته اند .....، این رسم تازه ای از انبیاء در تعین وصی نیست قبل از آن هم کسانی از آنان که دار فانی را واع می نمودند، تمشیت کارهای خود را به وصی خود محول نموده اند.....، بجان خودم سوگند که پیشینیان حق او را کار کردند ولی چقدر شایسته بود که از او متابعت و پیروی می نمودند .....، ..... (زیرا) او بودکه در معرکه نبرد و در بسیاری از اوقات که مرگ بر سر همه سایه افکن بود با شجاعت و دلاوری بی حد و حصر خود غم ها را به شادی تبدیل می کرد، پس اگر فضل او انکار شود البته خورشید آسمان به فضایل او گواه و معترف است، او بود که درنبرد ذات السلاسل، قبل از طلوع فجر، غبار میدان را به چهره خورشید پوشانید و هم او بود که خورشید برای او هنگام عصررجعت کرد .....، آری اما اگر او در جنگ بدر در راه خدا قریش را داغدار کرد، به خدا قسم که آنان در راه شیطان در کربلا انتقام گرفتند، پس ای مرکب خطا در تاریکی شب برای آنان بتاز که شیطان، ترانه سرایی خود را آغاز کرده است، به خدا قسم که حرمت مصطفی نادیده گرفته شد و

بالاترین مصائب به آنها وارد گردید، آری دشمنان خدا و رسول، مردان آنان را چون بردگان راندند و زنانشان را چون کنیزان به بند کشیدند .....، ای کاش که جدشان حاضر و ناظر اعمال آنان می شد و به دنبال کاروان غم آنها، به زاری و ناله می پرداخت .....، جانم فدای شما باد که پاک و شایسته مدح و ثنا هستید ولی دیگران مستوجب نکوهش و سرزنش، روزی که برای محاکمه به درگاه حق احضار شوم، خواهم گفت آنچه بر عهده داشتم به برکت دوستی شما ادا کردم که گناهان من به برکت دوستی و محبت شما ریخته خواهد شد مانند برگ درختان در فصل پائیز، خدای عالمیان بر شما درود فرستد همان درود و سلامی که که با ستارگان آسمان هم مقدار و مرتبه باشد یعنی بی نهایت تاابدالآباد)، و باز در مدح اهل بیت سروده است: (ای خاندان رسول خدا، مقام و منزلت شما چون ستارگان آسمان درخشان و بلند مرتبه است .....، اگر در معنی مجد و بزرگواری سخن به میان آید، البته بالاترین درجه بزرگواری و مجد و کرامت از آن شما خواهد بود .....، شما از لذات دنیا چشم پوشیده اید و به همین لحاظ به نعیم آخرت رستگار شده اید .....).

و نیز درباره ولایت علی علیه السلام:

(دوستی وصی پیامبر خود صله و نیکی و پاداشی است که از طهارت جان خبر می دهد، اما مردم دانا و دانشمند به دوستی او متدین و جاهلان حق او را انکار می کنند و البته همیشه تشیع و دوستی آل الله در نجبا و بزرگان مشهود و دشمنی اهل بیت درمیان مردم پست و هرزه قرار داشته است.).

و باز در همین زمینه: (دوستی علی همواره با همت عالی توام بوده زیرا او خود سرور پیشوایان است .....، دوستان او همه پاک نژاد که در زمان تحقیق و بررسی کمترین تهمتی در نژاد آنان نیست .....، آنان پرتو درخشان هستند و نصیب دشمنان سیه کارشان سیاهی و ظلمت .....). این اشعار را ثعالبی در کتاب ثمار القلوب آورده و استشهاد می نماید که نسبت سیاهی به صورت ردمان(دشمنان ناصبی) نزد ادبا مشهور و معروف است .....، و نیز کشاجم قصیده ای دیگر دارد که در آن خاندان عترت را مرثیه گفته و برای آنان سوگواری می کند: (آری مصیبت سنگین همین است، بگونه ای که صبح و عصر آن غم بار است .....، ای وای بر روزگار که خاندان رسول را با داس مرگ درو کرد .....، جمعی در همین دیار به خون غلطیدند و جمعی دورتر به خاک افتادند، در کربلا روزگار بر آنها سیاه شد و چون سیاهی و ظلمت فرونشست، قربانیان کارزار ظلم و ستم آنها بودند.، ازسوی خداوند هر روز باران رحمت چون سیل در هر صبحگاهان و هر عصر، بر مزاری که غریب خاندان رسول، یعنی حسیندر آن آرمیده و اعضایش چاک چاک است ریزان باد، همان مظلوم که حامیان او خوار و یاورانش کم و دشمن کافر و کینه توز او یعنی یزید به نهایت آرزوی خود رسید، و سپاهیان او یعنی دشمنان خدا و رسول، زنان و کودکان حرم او را به دنبال محمل چنان حرکت دادند که حتی شتران، خسته و وامانده شدند و با تهدید آنان را از نوحه و زاری بر قربانیان خود منع می کردند ولی فرشتگان عالم برای آن کشتگان نوحه گر بودند .....، ای گروه سرگردان و گمراه که در رسوایی غوطه ور هستید همگی شما به خدای خود خیانت کردید که رسول ناصح او را آزار کردید و چهره کسی را به خاک و خون کشیدید که قبل از پیامبر، جبرئیل بر آن بوسه می زد، همه شما در پیشگاه عدالت حق گناهکارید، چه آنکسی که او را تنها گذاشت و یاری نکرد و چه آن کسی که بدست خود او را قربانی کرد پس بر هر کسی که حق آنان را پایمال نمود لعنت خدا در هر صبح و شام نثار باد.، اگر در ندای غربت و استغاثه آنان، خود را به ناشنوایی و کری زدید، آگاه باشید که به کیفر این عمل خود درروزی گرفتار شوید که در آن روز هیچکس به فریاد شما نخواهد رسید. ..... اگر حق آنان را کتمان کنید، محکمات و متشابهات قرآن همگی بر فضل و بزرگواری آنان گواهی می دهند .....). و نیز از اوست: (تصور کرده اند هر که علی رادوست بدارد بایستی جامه در فقر بپوشد، دروغ بسته اند بلکه

هر فقیری که او را دوست بدارد جامه های عزت و دولت خواهدپوشید، سخن وصی پیامبر را تحریف کردند و این خود خی ت دیگری بود ..... سخن آن سرور این بود. اگر دوست ما هستید از دنیای پست چشم بپوشید و دوستی دنیا را از دل بیرون کنید.)

او در نزد اخفش کوچک علی بن سلیمان ادب آموخته و در شام بر او حدیث عرضه نموده و ..... دارای تالیفات بسیار است از جمله (ادب الندیم، رسائل، دیوان شعر .....).

غدیریه ناشی صغیر: (متوفی ۳۶۵ حدود):

(ای آل یاسین هر که شما را دوست بدارد به یقین خیرخواه خود است..... پدر شما احمد است و وزیر او علی که از علم الهی عطا یافته است، او علی است که صاحب افتخار غدیر خم است و بدین وسیله برتری او آشکار است، آنگاه که رسولخدا در میان مردم به پا خاست و در حالی که بازوی علی را بلند کرده بود فرمود، هر آن کس را که من سرپرست او هستم، این وصی من علی سرپرست او خواهد بود و این را خدای من به من وحی کرده است، پس آنگاه همه به تهنیت و مبارکباد گویی به او (به به) گفتند و سپس دست بیعت دراز کردند و هر که صادقانه با خدا معامله کند البته سود خواهد برد، او همان علی است که جبرئیل روز نبرد احد به ستایش او می گفت اگر نبردی سهمگین واقع شود، شمشیری جز ذوالفقار علی وجوانمردی جز او نیست و اگر شمشیری که به پای عمرو کوبید را با اعمال تمام خلایق از جن و انس، سنجش نمایند ارزش آن بالاتر است.، او آن علی است که دیگران از فتح قلعه خیبر عاجز شده و دست خالی بازگشت نمودند، ولی او رفته و قلعه را در آن روز، که یهودیان خیبر به جنب و جوش آمده بودند گشود.، آری مسلمانان در هیچ آسیای جنگی شرکت نکردند مگر آنکه علی را قطب آن آسیا دیدند.، و خداوند به خاطر پاکی وجود مبارک او، بر او درود فرستاد و او را موفق ساخت تا ثناخوان او شود.)،

و نیز در قصیده ای دیگر می گوید: (ای جانشین رسول خدا، به خدا سوگند آن کسانی که با تو به ستیز و جنگ برخاستند به یقین کافر شدند و بهترین گواه آنکه، آنان علیرغم شنیدن نص وصایت و خلافت تو، آن را قبول نکردند سرکشی و عصیان از آنهاست بعد از آنکه خود ترا نامزد ریاست کردند و پیمان شکنی از آنهاست بعد از آنکه خود دست بیعت با تو داده بودند و ای یاور احمد مصطفی، تو درس یاری را از پدرت ابوطالب آموختی و دشمنان سرسخت پیامبر را باقهر و جبر بر جای خود نشاندی پس لعنت خدا بر دشمنان سرسخت تو باد، البته خلیفه رسول خدا تویی نه مردم، پس چه شد که ترا پشت سر نهادند، به ویژه در آن روز که پیامبر با لشکر اسلام روانه تبوک شد و تو پس از آن به او ملحق شدی، و همان روز عده ای گفتند که خاطر رسول خدا از علی آزرده بود و تو به خدمت او رسیدی تا حقیقت آشکار شود، پس رسول خدا در پاسخ تو فرمود: مگر خشنود نیستی که به کوری چشم دشمنان و معاندین، من و تو چون موسی و هارون باشیم تا آنان بپذیرند و اگر بعد از من نبوتی بود همانطور که تو خلیفه من هستی، شریک در نبوت من بودی، ولی من خاتم پیامبران هستم و تو جانشین من هستی این را فرمود تا مردم سر بر اطاعت آورند،پس تویی خلیفه رسول اکرم، و نیز در آن روز که با تو در برابر مردم به راز نشست و آنها دیدند که تنها تو برای شنیدن اسرار الهی شایسته و لایق بودی و البته این خدا بود که راز قرآن را بتو می آموخت و از دهان احمد با تو سخن می گفت، در حالی که حاسدان و کینه توزان شاهد و ناظر بودند، تویی خلیفه رسول خدا از روز دعوت عشیره اقربین، با آنکه پدرت ابوطالب نیز در آن جمع بود و از روز غدیر خم و البته روز غدیر بهانه ای برای فریبکاران باقی نگذاشت.، و آنها یعنی آن منافقین با قید سوگند پیمان بستند که بر تو ستم کنند و لذا تو را یاری نکردند تا هنگامی که نص رسول خدا بر آنها عرضه شود، گویند علی خود سستی کرد تا ترا ضعیف و ناتوان معرفی کنند ولی ما به آنها گفتیم سخن رسول خدا صریح بود و

هرگونه شک را ازدلها زدود.) و نیز از اشعار ناشی، قصیده ای است که در آن اهل بیت را ستایش می نماید: (بآل محمد عرف الصواب، و فیابی اتهم نزل الکتاب، ..... کان سنان ذابله ضمیر فلیس عن القلوب له ذهاب، و صارمه کبیعته بخم، معاقدها من القوم الرقاب.....)، یعنی (به آل محمد راه صحیح شناخته شد و در خانه های آنان کتاب خدا نازل شد .....، آنها همان کلمات و اسماءهستند که پرتو جلالت آنها بر آدم تابیده و به این میمنت و برکت توبه او پذیرفته شد، آنان حجت خدا بر خلق هستند و نه بر آنها و نه بر حکم و دستور آنها شکی وجود ندارد، بازمانده حقیقت علیا و شاخه های درخت توحید هستند و با بیان و توضیح آنان خطاب الهی واضح و روشن شد، .....، دوستی آنان همان صراط مستقیم است که به حق منتهی می شود، ولی این راه بدون مشقت قابل طی شدن و پیمودن نیست، در این خاندان خصوصاً ابوالحسن علی همان دلیر که در روز نبرد جایگاهی خاصی دارد که همه از آن خائف و ترسان هستند

(کلب گوید دقت کن و ببین عنایات روح القدس را بر اشعار ناشی و وقتی اشعار این بزرگوار برای ما که فارسی زبان و غیر عرب هستیم تا این حد شیرین و زیباست، پس چه اثر جذابی بر کسانی دارد که زبان عربی زبان مادری آنهاست سلام، رحمت، رضوان خداوند بر وجود مبارک او باد تا آن زمان که خداوند خدایی می فرمایدآمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

گویا نوک نیزه اش خاطره بیاد ماندنی است که یکسر به دل ها فرو می رود و شمشیر بران او گویا مانند بیعتی است که در غدیر خم واقع و بر گردن همه امت قرار گرفت، علی دُر و جواهر ناب و طلای خالص است و بقیه خار و خاشاک.، پس آگاه باش اگر تو از دشمنان او بیزار نباشی، هیچگاه از محبت و دوستی او پاداشی نخواهی برد، او همان علی است که هر زمان شمشیر برانش جانها را احضار می کند جز اجابت آن چاره ای ندارند، او همان علی است که نوک نیزه اش با خفتان آشتی و شمشیر تیز او با کلاه خود رفاقت دائم دارد، ..... او همان علی است که دشمنان در کفش و موزه اش ماری قرار دادند تا او را بگِزد و چون خواست آن را به پا کند، کلاغی موزه را بر هوا برد، چرخید و آن را واژگون کرد، پس ناگهان ماری سمی از آن افتاد و به طرف کوه خزید، او همان بزرگوار است که اژدها با او به راز نشست، همان اژدها که ابر او را بر در خانه رسول بر زمین انداخت و مردم همه دیده و با وحشت فرار کردند و راهها بسته و میدانها پر از غلغله شد و چون علی به اژدها نزدیک گردید، مردم قدمی جلو نهاده و در شگفتی فرو رفتند.، علی با اژدها به قهر و غضب سخن گفت، در حالی که نه می ترسید و نه فرار می کرد تا آنکه آن اژدها به سوی دره روان و در آن خزید و چون پنهان می شد گفت: من فرشته هستم و غضب خداوند مرا به این صورت درآورد، تو سرپرست مایی و دعای تو مستجاب، اکنون روی به سوی تو آوردم پس شفاعت کن نزد آن خدایی که همگان به سوی او روانند پس، علی دعا کرد و رسول خدا آمین گفت ومردم گریه می کردند آنگاه دعا به هدف اجابت نشست و فرشته به سوی آسمان پرکشید، مانند عقاب و چون تیر شهباز که به آسمان رود و پس از آنکه پر طاووسی بر تنش روئید و مانند گوهر و طلای ناب زیور بست، می گفت به خدا سوگند نجات یافتم به برکت خاندانی که از خشم آنها آتش دوزخ شعله ور و نعمت های بهشت برای دوستانش رایگان است، آری آنها هستند خبر عظیم (نباء عظیم) و آنها هستند کشتی نوح، و شاهراه حقیقت و صراط مستقیم پس از آنکه وحی با رحلت رسول خدا قطع گردید.

(کلب گوید یا علی ما نیز می گوئیم تو سرپرست مایی و دعای تو مستجاب اکنون رو به سوی تو آوردیم، مادوستداران تو نیز با دست خالی و روی سیاه، از ورای زمان و مکان تو را شفیع قرار می دهیم تا به برکت ناشی و مانند او نزد خدا برای ما دعای خیر فرمایی و برادر و مولا و حبیب تو محمد آمین گوید و آنگاه ما به رستگاری جاوید رسیده و از حوض کوثر به دست مبارک تو سیراب شویم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

این اشعار از ناشی است و ابن شهرآشوب در مناقب به آن تصریح دارد و ابن خلکان نقل نموده که ناشی در سال ۳۲۵ به کوفه رفت و در مسجد جامع شعر خود را دیکته کرد.، متن بی شاعر معروف که در آن زمان نوجوانی بود در مجلس او حضور داشت و از آنچه ناشی املاء می کرد این دو بیت را یادداشت کرد (کان سنان ذابله ضمیر، فلیس من القلوب له ذهاب / و صارمه کبیعته بخم، مقاصد ها من الخلق الرقاب)، یاقوت حموی در معجم و یافعی در مرآت، این داستان را نقل و صاحب (نسمه السحر) با تاکید به اینکه شعر از ناشی است، نسبت آن را به عمروعاص رد نموده است.....)، شاعر یکی از صاحب نظران علم کلام است که ضمناً در فقه نیز دانشمندی بی نظیر و در علم حدیث هم نابغه و همچنین در علم ادب نیز از دیگران گوی سبقت را گرفته و در نهایت، در سرودن اشعار نغز و زیبا هم مشهور و سرشناس شده است، نتیجه آنکه او مجمع فضایل و مکارم و ..... بوده و پیشتاز بزرگان و دانشمندان شیعه و از متکلمین و محدثین و فقها و شعرای صاحب نام این مذهب است، او کسی است که شیخ مفید، شیخ الطایفه ابوجعفر طوسی و.....، از او روایت کرده اند، ..... و ابن شهر آشوب او را در شمار شعرایی نام برده است که بی پروا و با شجاعت تمام از خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم دفاع می کرده اند .....، با این وجود او خلیفه الراضی بالله را (از باب تقیه) ثنا گفته .....، از قول ناشی آمده است که (..... ابن دائق مرا نزد خلیفه الراضی بالله برد من مداح و ستایشگر ابن دائق بودم و مرا دوست می داشت، پس زمانی که به حضور راضی رسیدم گفت: ناشی رافضی تو هستی گفتم من خادم امیرالمومنین و شیعه هستم، گفت از کدام فرقه شیعه هستی گفتم شیعه بنی هاشم گفت این گونه پاسخ حیله ای ناپاک است گفتم ولی باپاکی نسب همراه است گفت آنچه داری بیاور، من قصیده ای خواندم پس دستور داد ده طاقه شال به همراه چهار هزار درهم پول نقد جایزه دهند، پس رفتم و آنها را گرفتم و برگشته زمین را بوسیدم و تشکر کردم بعد گفتم من رسم دارم که طیلسان(نوعی ردا پشمی) می پوشم گفت ما اینجا طیلسان عدنی داریم پس دستور داد یک طیلسان با یک عمامه خز نیز به من بدهند و دادند، پس گفت از اشعاری که درباره بنی هاشم داری بخوان من خواندم: (ای فرزندان عباس، امیه با کینه و دشمنی خونهایی از شما ریخته است / پس هاشمی نیست آنکه امیه را دوست بدارد و یا آن مردک لعین ابازبیل را .....) گفت بین تو ابوزبیل چه گذشته گفتم امیرالمومنین بهتر می داند، پس خندان شد و گفت مرخص هستی .....)، اخبار بسیاری حکایت از آن دارد که ناشی علاوه بر اینکه توفیق سرودن اشعار فراوان در خصوص اهل بیت دارد این زحمات و تلاش و اشعار او موردتوجه و قبول و علاقه اهل بیت قرار گرفته که این خود بالاترین فضیلت و مقام برای اوست و قطعاً این سعادت و توفیق بالاترین کرامت جاوید و رستگاری دو سرا را برای او به همراه و ارمغان دارد.،

(مضمون) حموی از خالع نقل می نماید که (من با پدرم به سال ۳۴۶ در مجلس کیوذی محدث بودیم که این مجلس در مسجد منعقد می شد، روزی مجلس از جمعیت پر بود ناگهان مردی از راه رسید که قبایی از وصله بر تن داشت و در یک دست او مشک آب و کیسه غذا و در دست دیگر چوبدستی نوک دار که هنوز گرد راه را از خود پاک نکرده بود، پس سلام کرده و با صدای بلند گفت من فرستاده فاطمه زهرا هستم گفتند خوش آمدی و صفا آوردی گفت احمد مزوق نوحه خوان کیست و آیا می توانید او را به من معرفی کنید گفتند آریاو همین است که آنجا نشسته است، گفت خاتون خود فاطمه زهرا سلام الله علیها را در خواب دیدم فرمود راهی بغداد شو و احمد را پیدا کن و به او بگو برای فرزندم با شعر ناشی نوحه سرایی کند در آنجا که می گوید (بنی احمد قلبی بکم یتقطع، بمثل مصابی فیکم لیس یسمع .....) یعنی (ای زادگان احمد مختار جگرم در ماتم شما از هم تکه تکه شد، کسی نشنیده است مثل این ماتم که به دل من رسیده است ....) پس ناشی که در آن مجلس حضور داشت به شدت بر صورت خود کوبید و به دنبال او احمد مزوق و

سایرین لطمه ها به صورتهای خود زده و گریه و ناله را سر دادند و از همه بیشتر ناشی و بعد از او مزوق متاثر شده بودند، پس با این قصیده تا ظهر نوحه سرایی کردند و مجلس به اتمام رسید و هر چه کوشش کردند که آن مسافر از آنان هدیه ای بپذیرد. او قبول نکرد و گفت به خدا قسم اگر تمام دنیا را به من بدهند نخواهم گرفت و من برخود روا ندارم که پیام آور خاتون خود حضرت زهرا باشم و آنوقت عوض بگیرم، پس مراجعت نمود در حالی که چیزی قبول نکرده بود،آنگاه گوید این قصیده بیش از ده بیت است از جمله اینکه (..... هیچ بقعه و دیاری در شرق و غرب عالم نیست جز آنکه درآنجا شهید و یا مقتولی از شما در آن به خاک رفته است، آری ستم کردند و شما را از دم تیغ گذراندند.، و حقوق و میراث شما را تصاحب نموده و بین خود قسمت کردند، تا آنجا که جهان بر شما تنگ شد و در هیچ جا امان نداشتید پس چه پیکر ها که از شما بر خاک افکندند و چه سرها که از شما بر بالای نیزه ها بردند، در حالی که شما به هر سو متواری و لحظه ای پهلوی شما بر بستر آرام نمی گیرد، خواب ناز مرا می رباید و آرام به خواب می روم .....)، حموی نقل می کند که خالع گفت (.....روزی به ناشی گذر کردم که در بازار سراج ها نشسته بود و به من گفت قصیده ای ساخته ام و از من تقاضای نسخه ای از آن را دارند می خواهم با خط تو آن را بدهم، گفتم الان در پی کاری هستم می روم و بر می گردم پس به آن جا که کاری داشتم رفتم لحظه ای جهت استراحت به خواب رفتم و در خواب ابوالقاسم عبدالعزیز شطرنجی نوحه خوان را که مرده بود در خواب دیدم به من گفت دوست دارم بیدار شوی و قصیده بائیه ناشی را پاک نویس کنی که ما دیشب در مشهد حسین با آن نوحه سرایی کردیم، آن مرد نوحه خوان یعنی شطرنجی زمانی که از زیارت مراجعت می نمود، مرده بود، پس من بیدار شده وبرگشتم به ناشی گفتم قصیده بائیه خود را بده گفت از کجا دانستی که بائیه است، من هنوز با کسی آن را در میان نگذاشته ام و من جریان خواب خود را بازگو کردم ناشی گریه کرد و گفت بدون تردید وقت آن رسیده است، پس آن را به من داد و من آن قصیده را پاکنویس کردم که آغازش این است (رجایی بعید و الممات قریب و یخطی ظنیء و المنون تصیب .....) یعنی(آرزویم دور دراز است و مرگم نزدیک، امیدم به خطا می رود ولی تیر مرگ به خطا نمی رود ....)، در ادامه حضرت علامه مولا امینی قسمتی از قصیده بائیه که در مدح و ستایش اهلبیت است نقل می فرماید: (..... کسانی که بالاترین مقام را دارا شدند و در میان صاحبان فضل کسی مانند آنان نیست و اگر نسب خود را ذکر نمایند، از مجد و عظمت سر به آسمان می سایند زیرا در میان صاحبان نسب کسی مانند آنان نخواهد بود، آنان دریای کرم هستند که در و گوهر را با امواج خود به ساحل می افکنند و در بخشش خود دریغ نداشته و بخل نمی ورزند، آنان به منزله کشتی های نجات و آبی سرد و گوارا برای تشنگان .....، و آنان واسطه میان بندگان و پرودگار خود هستند و دوستاران آنها در روز رستاخیز زیانکار نیستند، آنان دانش گذشته و آینده را در نزد خود دارند و هم هر آنچه را که هر کسی بخواهد .....، آنان با فضل و عظمت خود چشم و چراغ جهانیان و برای دشمنان به روز قیامت مایه عذاب خواهند بود .....)، معنای کلمه ناشی در انساب به معنی بدیهه گو و نوپرداز است،

او به نقل حموی در سال ۲۷۱ پا به جهان گذاشت و به سال ۳۶۵ چشم از جهان فرو بست (۹۴ سال عمر شریف او بود) .....، او را با احترام مشایعت و در مقابر قریش مدفون که مزارش معروف است و او به نقلی از جمله کسانی است که در سال ۴۴۳ (یعنی حدود ۷۸ سال بعد) ناصبی ها مزار او را شکافته و استخوان های او را آتش زدند و ابن شهر آشوب گوید که او را آتش زدند و ظاهر گفتار او آن است که زنده او به آتش سوزانده و شهید نمودند که خدا آگاهتر است.،

ثعالبی در ثمار خود در شهرت هجو ناصبی به سیاه رویی این شعر او را نقل می نماید.، (..... لک صدغ کانها، لونه وجه ناصبی .....) یعنی (تو صاحب زلفی سیاه هستی که رنگ آن چون صورت ناصبی سیاه است و مردم را می گزد آنچنان که عقرب نیش می زند .....).

(کلب گوید خدایا این دشمنان ناصبی به نام دین سر مولانا حسین را بریدند و خاندان ذوالقربی را قتل عام کرده و حرم رسول خدا را اسیر نموده و به دربار زاده هنده جگرخوار بردند و قلب ما را مانند وجود مبارک و مطهر ناشی آتش زدند و عده ای کافر و مشرک نیز به عمل آنان راضی شدند پس تو را قسم می دهیم به حرمت محمد و آل محمد که آنان را در دوزخ جاویدان خود تا ابدالآباد مخلد گردانی و همه کسانی که به عمل آنان راضی هستند را در این عذاب شریک فرمایی و سلام و رحمت و رضوان و درودبی انتها و بی نهایت خود را بر روح و وجود مطهر و مبارک جناب ناشی نثار و ایثار بفرمایی و ما را از شفاعت آن بزرگوارنصیب و بهره عطا بفرمایی آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

غدیریه بشنوی کردی متوفی بعد از ۳۸۰:

(..... و قد شهدوا عید الغدیر و اسمعوا، مقال رسول الله من غیر کتمان .....)، یعنی (..... آنها به یقین روز غدیر را به چشم خود دیدند و شنیدند کلام رسول خدا را بطور آشکار، که آیا من بیشتر از همگان بر شما سروری ندارم، گفتند چرا ای سرور جن و انس، پس برای ایراد خطابه بر چوب های منبر بالا رفت و با صدای بلند و رسا، حیدر را احضار فرمود، پس .....علی لبیک گویان پیش آمد در حالی که چهره اش چون قرص ماه بر شاخه سرو می درخشید، رسول خدا او را استقبال نموده و با احترام در کنار خود جای داد.، ..... آنگاه بازوی او را بالا برد و در حالی که صدای رسای او به نزدیک و دور می رسید فرمود، علی برادر من است که بین من و او جدایی نیست، مانند هارون به موسی کلیم خداوند و هرگاه روح از بدنم مفارقت نماید، او وارث علم من و جانشین بعد ازمن بر امت من است، پس ای پروردگار من، هر کس علی را دوست دارد او را دوست بدار و هر کس علی را دشمن گیرد تو نیز او را دشمن دار و بر هر کسی که به او کینه ورزد غضب خود را جاری فرما .....)، و در قصیده ای دیگر گوید: (..... آیا این سخن راست و حدیث مشهور را توجه ننمایم که در روز غدیر خم احمد مصطفی به ایراد خطابه برخاست و فرمود: آیا من سرور شما نیستم، پس آگاه باشید که علی هم مانند من سرور شماست، پس او را دوست بدارید و من آنچه واجب بود را ادا کردم .....). .....، و شعر دیگر او (..... روز غدیر برای دوستان علی عید است ولی ناصبیان گمراه شرافت و عظمت آن رامنکر ند، روزی که در سپهر برین به عنوان (عهد معهود) جشن گرفته می شود و البته جشن روی زمین نمونه ای از جشن آسمانی است و چه خوب بود اگر زورگویان و قلدران سر به اطاعت بیاورند و یا حسودان از اخلال گری دست بردارند.).

شرح حال شاعر:

ابوعبداله حسین بن داوود کردی بشنوی، به نقل شهر آشوب از جمله شعرایی است که آشکارا به مداحی و ستایش اهل بیت زبان گشوده و ندای ولایت سر داده است و گواه این شهامت او اشعار فراوان و مشهور وی است، بشنوی از پرچمداران میدان بلاغت و فصاحت و یکی از شعرای بزرگ امامیه است که برای نشر ادب و اشاعه فضایل آل الله، بپا خاسته و از جمله اشعار اوکه گواه بر مذهب اوست (..... به پروردگارم سوگند که بعد از رسول مختار، من به دامن دوازده جانشین او چنگ زده ام و زندگی و هستی خود را وقف آن خاندان پاک کرده ام که از میان خاندان های قریش هواخواه دین خدایند و .....) و یا (.....ای کسی که به نادانی منصب خلافت را از ابی الحسن باز می گردانی، آگاه باش دروازه های شهر علم به روی جاهلان گشوده نخواهد شد .....، سرور و هم سرپرست جهانیان اوست، چنانکه از جانب خداوند عرش بر زبان جبرئیل گذشت .....)، ویا این شعر زیبای او: (..... آنکس که نالایقی را به لایقی مقدم بدارد البته به خدای خود خیانت ورزیده است و من هیچگاه به خاطر نالایقی پست به خدای خود خیانت نخواهم کرد....)، و اشعار دیگر

او که مذکور خواهد شد گواه آنست که او درتشیع مایه ای عمیق داشته و در دوستی اهل بیت با اخلاص کامل بوده و جز به سادات ائمه توجهی ندارد، پس او را بایست شاعر اهل بیت نامید و اینکه او را به شاعری برای بنی مروان نسبت داده اند .....منظور شاعری برای سلاطین دیار بکر است که از خواهر زادگان (باذ) کردی است و این نسبت به لحاظ علاقه ای است که او نسبت به خالوی خود (باذ) دارد که هم نژاد اوست. .....، و باز از اشعار مذهبی او (..... علی علیه السلام بهترین اوصیا است که از میان شریف ترین قبائل و گرامی ترین خاندان ها برگزیده شده و از لغزش و خطا در امان است، هرگاه که به چهره او بنگری، پروردگار خود را عملاً و لساناً عبادت کرده ای .....)، که بیت اخیر او به این حدیث رسول خدا اشاره دارد که فرمود(..... نگاه کردن به چهره علی عبادت است .....)، و این روایت را محب الدین طبری از ابی بکر، عبدالله بن مسعود،عمروعاص، عمران بن حصین و دیگران از رسول خدا نقل نموده اند و نیز گنجی شافعی به دو طریق از ابن مسعود آن را نقل نموده و نیز ابونعیم، طبرانی، هم این حدیث را در آثار خود نقل نموده اند.، و نیز از حافظ دمشقی و او در تاریخ خود ازجمعی از صحابه از جمله (ابوبکر، عمر، عثمان، جابر، ثوبان، عایشه، عمران بن حصین، ابوذر نام برده)، از جمله در روایت ابی ذر آمده است که (رسول خدا فرمود: وجود علی بن ابیطالب در میان شما امت، به منزله کعبه پوشیده است، که نگاه کردن به آن عبادت و سفر به سوی او واجب است)،

و یا از اشعار زیبای اوست (..... ترس ندارم که در کدام سرزمین پروردگار، فرمان مرگ مرا صادر فرماید و یا در کدام نقطه زمین پهلو بر خاک قرار دهم و یا کسی مزار مرا منفور دارد و از آن دوری گزیند، در حالی که گواهی می دهم به اینکه خدایی جز خدای یگانه نیست و اطاعت امر او واجب است و اینکه محمد صلی الله علیه و آله برگزیده و پیامبر او و علی برادر رسول خداست و فاطمه دختر رسول خدا پاک و مطهر از هر گونه پلیدی است، همان رسول که ما را به دین حق رهبری فرمود و دو فرزند گرامی او که هر دو سرور من هستند و خوشا به حال آن بنده ای که این دو (سید جوانان اهل بهشت) سرور او باشند، .....)،

و یا (..... ای کسی که با من به نزاع و ستیز برخاسته ای هر چه در قوه و قدرت داری بیاور که من به قدرت دوستی آل محمد چنگ زده ام .....، و خود را به آنها بستم و از دشمنان آنان بریدم و تو بی پدر هر چه خواهی مرا ملامت کن کم یا زیاد، .....)،

و نیز از اوست (..... بزرگتر آنان گفت چه نظر می دهید که با چه وسیله می توان امر آشکار خلافت را مردود ساخت و حال آنکه شنیدید که چگونه رسول خدا با سخن رسا و آشکار، خلافت علی را تبلیغ کرده و سفارش نموده است، گفتند چاره آن بر ما دشوار است و ما نظر می دهیم که امر قطعی نیست، ..... بعد از مرگ او بزودی آن خلافت را به شورای می گذاریم خواه نصیب قبیله تیم شود یا قبیله عدی .....)

و نیز (..... ای خواننده قرآن که راز متشابهات را از محکم تشخیص می دهی، آیا خدمت خانه کعبه و راهنمایی حاجیان و سقایت آنان با ایمان علی برابر است؟ ..... بجان همان علی که دوستی او بر من واجب و قطعی است پاسخ آن است که هرگز برابر نیست زیرا نزد من هیچگاه دانشمندان و بی خردان برابر نیستند .....)،

و نیز (..... آن علی که امروز شهر علم را باب است، به روز رستاخیر فرمانروای بهشت و جهنم است و از این جهت دشمن او بدبخت ترین خلایق در هر دو جهان و دوستش سرفراز به روز قیامت است ....)،

و نیز گوید (.....سالار مردم کسی خواهد بود که پیامبر در حق او گواهی داد، و وقتی از آن حضرت سؤال کردند که او چه کسی است که جانش با جان شما برابر و دشمنان دین را سرکوب خواهد کرد، فرمود خاصف النعل یعنی آنکس که کفش مرا پینه می زند و آن علی بود که پیامبر به دانش و داوری او گواهی داد و دلاوری و شهامتش نیز مشهود فرشتگان گردید .....)،

و درباره حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سروده است، (..... در آن زمان که بتول عذرا در صف محشر بگذرد، سروشی با صدای رسا اعلام می نماید که اهل محشر چشم ها فرو کشید، پس همه سر به زیر آورده و چشم های خود را برخواهند بست و آنگاه سیه کاران انگشت ندامت به دهان گرفته و آن همان روز است که دشمنان روسیاه گردند و اهل حق سپید روی باشند .....)،

و نیز در ستایش و ثنای امام صادق علیه السلام (..... چکیده نسل پیشوایان که با کرامت و بزرگواری، راه جدشان رسول خدا را پیش گرفتند و اگر مشکلی پیش آید که از حل آن عاجز شویم، راز آن را با دلیل و با برهان ارائه می دهند .....).

(کلب گوید خدایا تو شاهد باش در این جهان پر از غم و غصه و مصیبت، دلهای زخمی ما به مرهم سروده های کردی بشنوی و ناشی و امثال آنها شفا و تسکین یافت و ما رجاء واثق داریم که مولای مظلوم ما امیرالمؤمنین به او و مانند او و نیز حضرت علامه جزای خیر عطا خواهد فرمود و لذا استدعا داریم که ما را نیز از سفره احسان خود بی نصیب نفرماید هرچند لایق نیستیم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

غدیریه صاحب بن عباد (۳۲۶–۳۸۵):

(..... قالت فمن صاحب الدین الحنیف اجب، فقلت احمد خیرالساده الرسل .....) یعنی (گفت چه کسی صاحب دین حنیف است گفتم بهترین سرسلسله پیامبران، احمد گفت بعد از او کیست که باید از جان و دل اطاعت او کنی، گفتم وصی وکارگزارش که خیمه بر زحل زده، گفت بر فراش پیامبر چه کسی خوابید تا فدای او گردد، گفتم آنکس که در طوفان حوادث پا برجا و استوار بود، گفت رسول خدا دست چه کسی را از روی اشتیاق به برادری فشرد، گفتم همان که خورشید در عصر به خاطر او رجعت کرد، گفت چه کسی همسر فاطمه زهرا بود، گفتم برترین تمام کسانی که در جهان با پای برهنه و یا با پوشش پا، راه رفته اند، گفت دو سبط رسول خدا که از شرف سر به آسمان سائیده اند فرزندان که بودند گفتم همان کسیکه در میدان فضایل گوی سبقت از همه ربود، گفت افتخار جنگ بدر نصیب که بوده است گفتم آنکس که شمشیر خود را از همه بیشتر به فرق دشمنان خدا و رسول او کوبید، گفت شیر ژیان در جنگ احزاب که بود گفتم آنکس که (عمروبن عبدود) آن غول پیکر دلاور را به خاک و خون کشید گفت پس در جنگ صفین که برید و درید گفتم آنکس که خرمن مشرکین را به یک لحظه درو نموده بود، گفت برای تناول مرغ بریان حضور چه کسی آرزوی پیامبر بود گفتم همان کسی که نزد خدا و رسول مقرب تر و محبوب تر بود، گفت چه شخصی در سایه عبا و کساء رسول خدا قرار گرفت گفتم برترین عالمیان از آنانی که گلیم بر دوش و خز پوش بودند (یعنی از فقیر و غنی عالمیان)، (قالت فمن سار فی یوم الغدیر ابن، فقلت من کان للاسلام خیر ولی)، گفت در روز غدیر چه کسی بر همه برتری یافت، گفتم آنکسی که برای اسلام بهترین یار و یاوربود، گفت سوره هل اتی در آن زمان که نازل شد، چه کسی به رفعت و بزرگی رسید گفتم آنکسی که عطا و بخشش او از همه زیادتر بود گفت دست چه کسی در رکوع نماز با انگشتری به سوی سائل دراز شد گفتم دست آنکس که محکمتر به سینه دشمنان خدا نیزه می کوبید گفت پس آن مقتدر که آتش دوزخ را تقسیم کند کیست گفتم آنکس که شراره اندیشه اش از شعله آتش سوزان تر است گفت رسول پاک مطهر در واقعه مباهله چه کسی را به همراه خود برد گفتم آن کسی را که در سفر و حضر همسنگ و همتای او بود گفت پس چه کسی

در میان امت منزلت او به پیامبر شبیه به منزلت هارون به موسی بود گفتم آنکسی که در آشوب ها و فتنه ها لغزش نداشت و پابرجا بود، گفت پس چه کسی شهر علم رسول خدا را باب ورود بود گفتم آنکه خلایق نیازمند دانش او بودند و او نیازمند کسی نبود گفت قاتل ناکثین بیعت شکن که بود گفتم جنگ جمل پرده گشای این راز است گفت با قاسطین بیدادگر طاغی کدام سرور رزم و نبرد کرد گفتم که به دشت و رزمگاه صفین بنگر که صحنه عمل اوبود گفت مارقین خارج از دین را چه کسی تیغ بر سر کوفت گفتم به روز نهروان صاحب آن آشکار گشت گفت به روز قیامت و رستاخیز، شرافت سقایت حوض کوثر از آن کیست گفتم آنکس که خاندان او شریفترین خاندان در عالم است گفت پس لوای حمد محمد را به روز قیامت چه کسی به دوش می گیرد گفتم همان که به معرکه ها از نبردهای جانکاه نمی هراسید گفت آیا تمامی این مزایا در یک نفر جمع است گفتم بلی تمام این فضایل در یک نفر جمع است گفتا بگو کیست نام مقدسش بگو گفتم که نام مقدس او علی امیرالمومنین است.)

(کلب گوید ای سرور و مولای ما ای امیرالمؤمنین مادوستدار دوستان تو و دشمن دشمنان تو هستیم و استدعا داریم از خداوند طلب فرمایی تا نام ما را هم در زمره دوستان تو ثبت و ضبط بفرماید تا ما هم در زمره سعادتمندان در دنیا و آخرت قرار گرفته باشیم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

و ..... درقصیده ای دیگر می گوید (..... یا علی ای همسر دختر محمد، اگر گوهر وجود تو نبود البته برای فاطمه همسری وجود نداشت، تو ریشه خاندان احمدی و اگر تو نبودی از احمد مرسل نسلی بجای نمی ماند، پیامبر خدا شهر علم و تو دروازه طلایی آن هستی و خورشید به خاطر وجود با عظمت تو رجعت کرد و این فضیلتی است که کسی آن را انکار نمی تواند نمود، من آنچه دشمنان تو روایت کردند بازگو کردم و به همین لحاظ جان و مال آنها را حلال می شمارم، ..... دشمنان خدا و رسول با لقب ابوتراب ترا سرزنش نمودند ولی دین خود را با یک مشت خاک معامله کردند، ای دشمنان خدا و رسول آیا ندانستید که وصی رسول خدا همان کسی است که در محراب عبادت به هنگام رکوع انگشتری به رسم زکاه بخشید، آیا ندانستید که وصی رسول خدا همان است که پیامبر در روز غدیر فرمانروایی او را بر تمامی صحابه مسجل و گواهی کرد .....)،

و نیز گوید (..... گفتند علی بر کرسی افتخار بالا رفت گفتم بلکه کرسی افتخار از قدم علی افتخار گرفت، (شرف المکان بالمکین) پس من همان را گویم که رسول خدا فرمود در آن زمان که همگان را جمع نموده بود که هان آگاه باشید که هرکه را من سرور و مولای اویم باید که او علی را سرور و مولای خود بداند و گرنه خود دانید که چه خواهید کرد و چه بر سر شما خواهد آمد .....).،

و در قصیده ای دیگر(..... رسول خدا چشم دردمند او را با دعا شفا داد در آن زمان که در خیبر باد مخالف می وزید، پس برای همیشه چشمان او از صولت سرما و حرارت گرما مصون و محفوظ گردید و در این دعا و معجزه پیامبر شگفتی ها است و ....)، یا در قصیده ای دیگر .....، (..... کدام روز را سراغ دارید که کارها بر وفق مراد پیش رفت ولی در آن روزها خورشید آسمان ولایت پرتوافکن نبود، آیا روزی که علی خواهان زهرا شد و رسول خدا او را به دامادی خود قبول کرد و یا در آن روزی که رسول خدا مرغ بریان بر سفره نهاد و بهترین و محبوبترین خلایق را برای مصاحبت خود از خدا آرزو نمود پس چه کسی جز علی بر حلقه در کوبید. علیرغم آنکه آن خادم احمق یعنی انس بن مالک، سه بار علی را از در خانه بازگردانید یا روز مباهله که علی را همتا و نفس خود معرفی کرده و جایگاه او را به همه نشان داد که این مقام در واقع خود بالاترین منزلت است که می توان برای کسی تصور نمود و یا در روز غدیر خم که نام علی را بلند کرد و آیندگان و روندگان وصیت او را شنیدند، ای پادشاه دین و ای هم ریشه با رسول خدا، یا علی، ای کسی که ولایت و

محبت تو بر ما واجب و قطعی است، جایگاه تو بر کوکب فرقدین پیدا است و مجد و عظمت تو از ستاره سماک پرتو افکن، شمشیر تو بر گردن دشمنانت چون قلاده زرین بسته شده، همان قلاده که هیچ زرگر ماهر نمی تواند آن را ببندد .....).

معرفی شاعر:

صاحب، کافی الکفاه ابوالقاسم اسماعیل بن ابی الحسن .....: گاه اتفاق می افتد که ادیب و صاحب سخنی علیرغم بیان شیوا و ..... از بیان و توصیف شخصیت بعضی از رجال قاصر می گردد ..... و از جمله این شخصیت ها و رجال با عظمت، صاحب بن عباد است که به سهولت نمی توان به معرفی مجد و بزرگواری او نایل شد.، علم، ادب، سیاست، نجابت، بخشش، فضل سرشار، مفاخر روحی و معنوی .....، و لذا شهرتی که صاحب بن عباد در تمام شئون اجتماعی کسب نموده است، خود گواهی صادق بر عظمت و بزرگی شخصیت اوست که بسیاری از علما و فضلا در مدح و منقبت و تجلیل او، کتابها نوشته اند از جمله (ثعالبی، مزبدی معروف به ابوطالب خیمی، زاهدی گیلانی، حسینی اصفهانی .....)، (مضمون) او به سال ۳۲۶ در فارس یا طالقان متولد گردید، در علم دین و حدیث به رتبه ای رسید که خود از محدثین عالی مقام گردید و محدثین زیادی از او حدیث نقل نموده اند، از جمله (قاضی عبدالجبار، عبدالقاهر جرجانی، ابن المقری، ابوالطیب طبری، ذکوانی، .....)، که هر یک به تنهایی ستونهای بزرگ حدیث و کلام امت اسلام محسوب می شوند. .....، و علاوه بر این نبوغ علمی و مهارت در انواع فنون و ادب، مقام او تا جایی بالا رفت که شیخ بهاء الدین عاملی ..... او را از علماء بزرگ شیعه و در ردیف و شمار ثقه الاسلام کلینی و صدوق و مفید و طوسی ..... و امثال آن آورده است.، علی بن محمد طبری معروف به کیا .....، از صاحب بن عباد نقل می نماید ..... (مضمون) (روزی که اراده بر املاء حدیث نمود، در منصب وزارت کار می کرد، پس علماء و فقها را جمع کرده گفت آیا سابقه و علم مرا در دانش حدیث قبول دارید، پس همگان پذیرفته و اقرار کردند، آنگاه گفت من در شغل وزارت هستم و آنچه که از کودکی تاکنون مصرف و انفاق کردم از مال پدر و جد من بوده است.، با این وجود ادعا ندارم که از مظلمه و حق کشی معصوم بوده ام، پس من خدا و شما را گواه می گیرم ..... و پس از آنکه امضاء فقها و علما را به راستی و درستی توبه خود جمع آوری نمود، بر مسند حدیث نشست، و آنگاه جمع کثیری در محضر او جمع شده، تا جایی که شش نفر صدا به صدا سخنان او را به اطراف مجلس او می رساندند و در مجلس او بزرگانی چون قاضی عبدالجبار و .....، حدیث او را یادداشت می کردند .....، او هر ساله پنج هزار دینار به بغداد می فرستاد تا میان فقها و اهل ادب تقسیم شود .....، بسیاری از علماء علم و ادب به خاطر بزرگداشت مقام او تالیفات علمی خود را به نام او نوشته و به او اهدا نموده اند از جمله (شیخ و استاد بزرگ ما صدوق و کتاب معظم عیون اخبار الرضا علیه السلام، حسین بن علی .....ابن بابویه قمی و کتاب نفی التشبیه، شیخ حسن بن محمد قمی و کتاب تاریخ قم و .....) و اما تالیفات جاویدان این نابغه دهر ازحد متعارف خارج است که از جمله آنها (کتاب اسماء الله و صفاته، نهج السبیل در اصول الامامه، وقف و ابتداء، المحیط در لغت عربی در ده جلد، زیدیه، معارف در تاریخ، قضا و قدر، کتاب روزنامه، اخبار ابی العینا، تاریخ الملک و اختلاف الدول، زیدیین، چکیده جمهره ابن درید، اقناع در عروض، رسائل ده جلد، کافی در فنون نویسندگی، اعیاد، دیوان اشعار، شواهد، تذکره، تعلیل، انوار، قصول، ربانه یعنی کشف اسرار از مذهب اهل عدل، رساله (اول) در طب، رساله (دوم) در طب، کشف،کتاب فضایل سرورمان حضرت عبدالعظیم حسنی مدفون به ری، سفینه، کتاب شرح حال محمد بن ادریس شافعی، مضولادبیه و مراسلات عبادیه در ۱۵ باب که هر باب ۱۵ فصل دارد، هدایت و ضلالت، امثال سائره، ....)،

ملاحظه می شود که این یگانه روزگار هم فیلسوف است هم متکلم و هم فقیه و هم محدث و هم مورخ و هم لغوی و نحوی، ادیب و نویسنده و شاعر و .....، به نحوی که آوازه او درجهان علم پیچیده و نام او به بزرگی و مجد در جهان جاویدان گردیده است .....، در زمانی که صاحب خراسان، نوح بنصاحب پیکی به خدمت او روانه و او را به دربار خود دعوت نمود، ضمن ارسال هدایای فراوان پست وزارت را نیز به اوپیشنهاد نمود، پس صاحب بن عباد در مقام عذرخواهی گفت، چگونه می توانم اموال خود را با بار و بنه سنگین حرکت دهم در صورتی که تنها دفاتر و وسایل و کتب علمی من باید بر چهارصد شتر و یا بیشتر حمل و نقل شوند.....، ابوالحسن بیهقی میگوید چون سلطان محمود وارد ری شد به او گفتند این کتابخانه رافضیان است پس او دستور داد که کتابهای کلامی را جدا و مابقی را به آتش کشیدند و از گفتار بیهقی معلوم است که بیشترین تعداد کتاب از آثار صاحب بن عباد بوده و آری دست جور و ستم این گونه با آثار شیعه و مفاخر ادبی و علمی او جنایت می کند .....

(کلب گوید این خبیث با این عمل جنایت کارانه خود تبعیت کرد از آنکه قبل از او به این روش ناپسند و شرم آور دست یازیده بود و ستیزه گری این مرتجعین با علم و دانش جز اینکه آبروی اسلام را به نام اسلام در جهان برده و به بشریت و به علم و تمدن و فرهنگ انسانی خیانت کرده و باعث عقب ماندگی کشورها و ملل اسلامی از جوامع بشری و ذلت و خواری امت اسلام و .....، در ابعاد سیاسی، اجتماعی،اقتصادی و .... در برابر اندیشمندان جهان، شده هیچ ثمری نداشته است و خداوند به کار آنان در قیامت حسابرسی خواهد نمود و البته آنها از مصادیق خطاب این فراز از کتاب خدا هستند و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون،فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون).

وزارت، سماحت، مدیحه سرایان:

او منصب وزارت را پشت در پشت و نسل در نسل به ارث برده است و او اولین کسی است که به عنوان صاحب لقب یافته، به نقلی چون در مصاحبت این عمید بوده به او صاحب ابن عمید می گفتند و بعدها که خود متولی مقام وزارت گردید، این لقب بر او ماند و به نقلی دیگر چون ازکودکی در مصاحبت موید الدوله فرزند بویه بوده است او را صاحب می گفتند، او تا سال وفات موید الدوله ۳۷۳، بر مسند وزارت او در بغداد بود و سپس در وزارت برادر موید الدوله، یعنی فخر الدوله به ری آمد و کوشش فراوان نمود، از جمله حموی گوید صاحب پنجاه دژ و قلعه را در اطراف حوزه حکومتی فخرالدوله فتح و تسلیم او نمود .....، صاحب در دوره وزارت خود در مردم نوازی بسیار کوشا بود و علما و شعرا از خوان نعمت او بهره مند بودند، او هر سال پنج هزار دینار به فقها و ادبای بغداد تقسیم می کرد و جوایز و صدقات او در ماه مبارک رمضان با آنچه در سایر ماه های سال انفاق می شد برابری می کرد، در ماه مبارک رمضان، همه مهمان او بودند و هر شب هزار نفر بر سفره او افطار می کردند .....، در واقع دوران صاحب جزء پربرکت ترین دورانی بود که بر اهل علم و ادب گذشت .....، تا آنجا که دانش پژوهان و دانش اندوزان فراوان و بی شمار در اثر حمایت مادی و معنوی او پدید آمدند .....، نیک نفسی و سلامت کردار و دینداری او موجب گردید که نام او به نیکی در صفحات تاریخ جاویدان بماند و قصاید بی شمار که در مدح و ثنای او (به قول صاحب صدهزار قصیده فارسی و عربی یا بیشتر)، سروده شد گواه صادق این مدعاست از جمله شعرایی که او را مدح گفتند (زعفرانی، عبدالعزیز وزیر آل بویه، ابوالعباس ضبی وزیر، علی بن قاسم کاشانی، سلامی عراقی، قاضی ابن العزیز جرجانی، سعد بن احمد طبری، ابوهاشم محمد بن داوود بن .....زید بن علی بن ابی طالب معروف به علوی طبری، محمد بن عباس خوارزمی و .....).

(کلب گوید کرامت های انسانی واوصاف شریفه آن بزرگوار و ....، باعث افتخار و سربلندی ما و همه دوستان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، بر روح وروان و وجود جناب صاحب، سلام و صلوات و رحمت خداوند نثار و ایثار باد تا زمانی که خداوند خدایی می کند آمین،آمین، آمین یا رب العالمین).

اشعار صاحب در شعائر مذهبی:

..... اشعار او در دیوانی جمع آوری گردیده و ما از میان جواهرات منظومش آنچه در رشته مذهب آمده را عرضه می کنیم: ثعالبی از او این قصیده را می آورد (..... دوستی علی بن ابیطالب است که راهبر همگان به سوی بهشت است و اگر ترجیح او بر صحابه بدعت به شمار می آید پس لعنت خدا بر سنت باد .....)،

و نیز آورده (..... بی دین و بدآئینی گفت که معاویه خالوی تو است (یعنی دایی توست) ..... در واقع خالوی همه مومنین و من گفتم (خال لکن من الخیر خال) آری خالو (دایی)است ولی خالوی (دایی) خالی از خیر)،

و خوارزمی نیز ابیاتی از او آورده است (..... ای امیرالمومنین ای علی مرتضی، من دل در گرو تو دارم ..... ای اهل ایمان به عقیده شما وصی محمد مصطفی کیست، البته وصی مصطفی هم مثل پیامبر بایستی مصطفی و برگزیده خدا باشد .....)، این ابیات را گنجی، سبط ابن جوزی و خوارزمی در آثار خود آورده اند (..... دوستی رسول و خاندانش تکیه گاه من است .....،یا علی مرتضی آیا کسی مثل و مانند تو را می شناسیم که قرآن مجید را با لفظ و معنی و هم با تاویل و تنزیل گردآوری و نگهبان باشد، و چون رسول خدا به درگاه حق دعا کرد، تنها تو برای تناول مرغ بریان حاضر شدی، آیا کسی هم رتبه و هم منزلت تو وجود داشت .....، و یا مانند تو کسی بود که وقتی مشکل گشایی می کرد، از شوق فریادشان به آسمان می رفت و می گفتند، اگر علی نبود در اثر ندانم کاری نابود و هلاک می شدیم .....، بار پروردگارا توفیق زیارت مزار امامان را نصیب من فرما، زیرا مرغ دلم به سوی تربت آنها پر می کشد، خدایا زندگی مرا در دوستی و محبت آل محمد خلاصه کن و روزحشر مرا با آنان محشور فرما آمین آمین)،

(کلب گوید ما و همه دوستداران محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم نیز گوئیم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

ابن شهر آشوب بعد از دو بیت اول قصیده فوق آورده است (..... آن زمان که رسول خدا فرمود ای مردم ثقیف سخن کوتاه کنید در غیر این صورت، شیر مردی را که همتای من است به سوی شما روانه خواهم کرد که جنگاوران شما را درو کند و زنان و فرزندان شما را به اسیری آورد، پرسیدند یا رسول الله او کیست فرمود آنکسی که نعلین مرا وصله می زند، پس آن (خاصف النعل) نعلین دوز، تو بودی نه دیگران، پس شایسته است که اهل اسلام بی خردانه از این سخن نگذرند و مقام والای تو را منکر نشوند .....)،

و قصیده زیر را خوارزمی، گنجی، شهرآشوب .....، به اختلاف آورده و آن ابیات که با حرف (ع) مشخص می شود مربوط به روایات رجال عامه است، (..... به وسیله سرورانم آل طه، جانم به آرزو رسید و هر کس که بر درجات بالا پای نهاده، به برکت رسول خدا بوده است و به برکت فاطمه دخترش که در فضیلت و شرف مانند پدرش محمد مصطفی است.، چه کسی هر روز کشتار تازه ای از دشمنان کینه توز اسلام، می کردکه تاریخ بیاد ندارد.، چقدر و باز هم چه اندازه با شمشیر نازک خود بر دهان غول جنگ می کوبید.، روز بدر را به خاطر بیاورید، از جنگهای دیگر سخن نمی گویم، یا جنگ احد را که خورشید رخشان آن علی است، و یا نبرد هوازن در حنین که ماه تابان آن علی است، و پیش از روز حنین، روز احزاب که شیر بیشه آن علی است.، به خاطر آورید خون عمرو بن عبدود را چه کسی بر زمین ریخت.، سوره برائت را بخوانید و به من بگوئید چه کسی آن را بر مشرکین تلاوت کرد.، یا با زهرا که تربت او پاک باد چه کسی همسر گردید. ..... آری، بیاد آور که چگونه این خورشید تابان بعد از آنکه پرتوش ناپدید شد بر او بازگشت، او بر خلق جهان حجت خداست و هر که او را دشمن گیرد البته و قطعاً شقی و بدبخت خواهد بود، آری من با دوستی سبط رسول خدا حسن به آرزوهایم رسیده ام .....، و نیز به دوستی حسین آن پسندیده ای که در میدان مکارم و فضایل همه افتخارات را صاحب گردید .....، .....،

گروه متجاوز و کینه توز با ارتکاب آن همه عناد و لجاجت، به دنبال چه افتخاری بودند، سبط اکبر را با زهر به زیر خاک کردند و این جنایت بس نبود، که با تعرض و عداوت در جستجوی حسین برآمده و با او به پیکار درآمدند و او هم پیکار کرد، پس او را از نوشیدن جرعه ای آب مانع شدند، با آنکه پرندگان همه سیراب بودند، او جان خود را بر سر این کار گذاشت، پس ای کاش جان من فدای او گردیده بود.، دخترش فریاد می زد ای پدر و خواهرش زینت مظلومه در سوگ برادر می نالید، به راستی اگر احمد مختار حاضر بود و می دید به روزگار او به خاندانش چه ستمها رسیده است، البته شکایت به سوی خدا می برد و البته شکایت به سوی خدا برده است .....).

ابن شهر آشوب و خوارزمی این قصیده را نیز در آثار خود به اندک اختلاف مذکور نموده اند: (..... آیا علی والامقام و عالیقدر شبیه و مانند دارد، خیر قسم به آن خدایی که جز او خدایی نیست علی در فضل و منزلت مثل و مانند ندارد .....، ای صبح سستی مکن در بیان حدیث کساء و فضایل علی، زیرا که علی در وقت صبح در زیر کساء رسول خدا قرار گرفت، و ای ظهر به یاد بود مرغ بریان از شرف علی سخن بگو، همان شرف و منزلتی که او به بالاترین قله های آن دست یافت و ای سوره برائت اعلام کن چه کسی از ابلاغ تو معزول و چه کسی برای ابلاغ تو منصوب گردید.، ای مرحب، ای امید کافران بگو که از دم شمشیر چه کسی شربت مرگ را چشیدی.، و ای عمر بن عبدود بگو که چه کسی بود که شربت مرگ را در کام تو ریخت. .....، پدرم فدای حسین سرور آزادگان باد که روز عاشورا، در راه اعتلاء دین جهاد کرد، پدرم فدای خاندان او باد که در اطراف او به خون خود غلطیدند، ولی چشم از او برنداشتند، خدا رسوا کند امتی را که سرور خود را تنها گذاشتند و در رضایت خاطر او کوشش نکردند و نفرین خدا بر آن گندیده مردار نجس یعنی یزید حرام زاده باد که از کین چوب بر دندان او می کوبید، .....)،

و نیز از ایشان آمده است (..... او در جنگ بدر چون ماه بدر درخشید، در حالی که دیگران را از شنیدن نام شمشیر او لرزه بر اندام بود، برای علی درحدیث (مرغ بریان) فضیلتی است که شهرت آن در سراسر جهان پیچیده است و حتی دشمنان او نیز به آن، گواه و معترفند، برای علی در سوره هل اتی اخلاص و صفایی است که خود ناچار آن را ضمن اقرار تلاوت و بینی خود را به خاک کشیدید، ولی باز هم از یاری او خودداری می کنید و چه گفتارها که در جنگ خیبر روایت کردید و او را محبوب خدا و رسول او و حیدر کرار غیر فرار شناختید، ولی باز هم مثل شترمرغ شانه از فضایل او خالی کرده و فراری شدید و یا در روز احد که همه فرار کردند، او بود که شمشیر او صورت کفر را سیاه کرد و نیز در روز حنین که گروهی از شما راه خیانت در پیش گرفته، ولی او بود که با شمشیر تیز خودمدام و پیوسته بر سر دشمن کینه توز می کوبید .....، آری البته من برای آن کسی که از دوستی شما قدم به عقب نهد هیچ ارزشی قائل نیستم زیرا که قطعاً آن فرد بی آبرو و مادرش به ننگ آلوده است .....)،

علامه مجلسی در بحار قصیده ای طولانی به نام صاحب ثبت و آن را از کتب قدیمی آورده است (..... فرزندان علی، یعنی فرزندان برادر محمد مصطفی را به خاک و خون کشیدند و شایسته است که بر این مصیبت و عزا، اشک های ما روان و مبدل به سیلاب شود و لعنت و نفرین ابدی خداوند، نثار دشمنان آنها باد، چه آنها که دیگر نیستند و چه آنها که خواهند آمد، ابتدا بر سر پسران او هجوم آورده و سپس بر سردختران او و مصیبتی عظیم بر حرم رسول خدا به بار آوردند پس اینک سخنی از شهادت او بشنو: حسین را در کربلا ازنوشیدن جرعه ای آب محروم نمودند، پس تو بر سوز عطش او بی پروا فریاد نوحه و زاری بلند کن، که آنها آب گوارای فرات را بر او بستند و خدا به حتم و یقین به روز قیامت ناگوارترین آب دوزخ را به حلقوم آنان خواهد ریخت، آیا روا و شایسته است که سر پسر رسول خدا را از تن جدا کنند و در جهان اسلام کسی زنده باشد ولی در رکاب او شهید نشود.،

زنازادگان درباره آنان که شعارشان حی علی الفلاح بود هر چه توانستند ظلم کردند و هیچ فرصتی را از دست ندادند و یزید آن زنازاده پسر زنازاده، با چوب خیزران، لب ها و دندان کسی را به بازی گرفت که محل بوسه، بهترین پیامبران الهی یعنی محمّد بود، پیروان پسر هند جگرخوار، با شمشیرهای هندی خود، رگهای گردن فرزندان پیامبر را می برند و افتخار می کنند، فرشتگان برای شهادت مظلومانه آنان زاری کرده و گریستند، آری آن زنازادگان، آن مظلومان را از نوک نیزه ها و تیرهای تیز خود شربت شهادت دادند و من گریه و

زاری را بر آن مظلومان اگر چه دائمی و همیشگی باشد شایسته و روا می دانم و بعد از مصیبت حسین در صحرای طف یعنی کربلا، خنده و شادی را بر احدی از امت اسلام شایسته و روا نمی دانم و چقدر این سخن را بر زبان راندم و گفتم ای اندوه بر من جاودانی باش و ای غم در قلب من منزل و ماوا گزین و هرگز کوچ نکن .....)،

این قصاید نمونه هایی از اشعار صاحب است که درباره ائمه اطهار سروده است و چون ابن شهر آشوب در مناقب و سید امین تمامی آنها را در کتاب اعیان شیعه گردآوری نموده اند و این هر دو کتاب اکنون در دسترس است، ما از ذکر بیشتر خودداری می نمائیم،

سید علیخان مدنی، در کتاب درجات خود آورده (صاحب که خدایش رحمت کناد قصیده ای بدون الف پرداخته با اینکه الف در نثرو نظم از هر حرف دیگر بیشتر کاربرد دارد که مطلع آن اینست (قد ظل یجری صدری .....) این قصیده در مدح اهل بیت و درهفتاد بیت سروده شده است .....، صاحب بر این طریقه و روش قصایدی ساخت که هر کدام از این قصاید از یک حرف خالی بود و تنها سرودن قصیده ای که از حرف (و) خالی باشد برای او مشکل شد که دامادش ابوالحسن علی، قصیده ای بدون حرف (و) در مدح صاحب سرود و به او هدیه کرد .....، صاحب دو انگشتر داشت که بر یکی این نقش بود (علی الله توکلت وبالخمس توسلت) یعنی بر خداوند توکل من و بر پنج تن آل عبا توسل من و بر نگین انگشتر دوم (شفیع اسماعیل فی الاخره،محمد و العتره الطاهره)،

مذهب صاحب:

در اینکه صاحب از طبقه ممتاز و بزرگان مذهب شیعه است شکی وجود ندارد، (مضمون) اما آنچه در رساله ابانه از صاحب نقل گردیده، بیشتر از آنچه صاحب رساله گفته است، دلالت تمام بر امامی بودن صاحب دارد که خلاصه آن بر اساس سخن ابانه و آنچه در تذکره آمده (..... عثمانیه یعنی طرفداران عثمان و طوائف ناصبیان تصور نموده اند که سایرین از امیرالمومنین والاتر و برترند ..... طایفه شیعه گفتند علی بعد از رسول افضل و برتر از همگان باشد و شاهد آن برقراری عقد اخوت با علی وحدیث منزلت، حدیث مرغ بریان، حدیث غدیر، موضوع سبقت او در اسلام و فضیلت (السابقون السابقون اولئک المقربون)،پیکار و جهادهای غیر قابل انکار او در راه خدا و در جنگها، برطرف کننده حزن و غم از چهره رسول خدا، قاتل پهلوانان و شجاعان از کفارعرب، مانند مرحب و عمربن عبدود و .....، صاحب پرچم و رایت رسول خدا در خیبر با آن وصف و فضایل که مکرراً آمده است، حمله کننده (حیدر کرار) و کسی که فرار نمی کند (غیر فرار)، و آن مجاهد و کسی که خداوند پیکار آنان را بر تقاعد کنندگان جهاد برتری داده، باب و دروازه شهر علم رسول خدا، که اثر این حدیث روشن است، زیرا علی هیچگاه از صحابه پرسش نکرد تا آگاه شود بلکه برعکس همگان محتاج علم او بودند، او از کسی فتوی نخواست بلکه همگان محتاج فتوی او بودند، تا آنجا که عمر همیشه می گفت لولا علی لهلک عمر یعنی اگر علی نبود، عمر نابود و هلاک می شد و یا می گفت خدا مرا زنده نگه ندارد که مشکلی باشد ولی ابوالحسن نباشد و قول خداوند که فرمود آیا دانایان با آنان که نمی دانند برابرند؟ و اینکه در زهد نیز با توجه به علم برتر از همه بالاتر است، زیرا خداوند فرمود از میان بندگان تنها دانشمندان هستندکه از خدا می ترسند، و نیز اطعام او بر مسکین و یتیم و اسیر و نزول سوره هل اتی که خداوند به پیامبر خود شأن نزول آن راخبر داد که پاداش این عمل او بهشت است و ایثار انگشتر به سائل در حال رکوع و نزول آیات انما ولیکم الله ..... در شان او،.....)

و در تذکره با همین مضامین ..... آمده و نیز گفته (او بهترین گذشتگان امت و بهترین آیندگان امت است و رسول خدا خبر داد به معجزه که او با ناکثین جمل و قاسطین صفین و مارقین نهروان پیکار می کند و عمار بن یاسر که رسول خدا در اثر بینش و بصیرت او در دین به او مژده بهشت داده بود به خبر غیبی و معجزه رسول خدا که بدست فئه باغیه مقتول می شود که در رکاب او شهید شد، و اینکه رسول

خدا او را به عیسی و هارون تشبیه کرد و حاضر نشد برای او مثلی جز این از میان انبیا انتخاب فرماید ..... و نیز فرمود در تفسیر انما انت منذر و لکل قوم هاد که من منذر و تو یا علی هادی و رهبر امت هستی و درشان نزول ..... او یعتیها اذن واعیه، فرمود که تو آن گوش شنوا هستی و نیز خداوند او را آیت و نشانه و علامت و شاخصه ایمان و نفاق قرار دادکه دوستی او علامت ایمان و دشمنی با او علامت نفاق بود و قسمت کننده و قسیم جنت و نار یعنی بهشت و جهنم است و ابن عباس گفت خداوند هر جا خطاب به یا ایها الذین آمنوا فرمود، علی سرور و شریف آنان بود و سخن رسول خدا که علی یعسوب مومنان است آگاه باش که یعسوب ملکه و شاه زنبوران است که همه به دور او جمع شده وجدا نمی شوند و فدایی در شب هجرت رسول خدا برای حفظ آن حضرت در بستر او بود، و لذا هیچ یک از علماء و بزرگان شیعه در امامی بودن او تردید ندارند و گواه دیگر آن اشعار فراوانی است که در سوگ و یا ثنای اهلبیت سروده و ..... و اوست که با سروده خود فریاد می زند: (چه بسیار مرا به خاطر دوستی و محبت شما (اهل بیت) رافضی خواندند ولی هیچگاه زوزه های چون سگ آنان مرا از ساحت قدس شما دور نکرد .....)،

سید رضی الدین ابن طاووس به مذهب صاحب و تشیع خالص او تصریح نموده و این سخن مجلسی که صاحب از فقهای ممتاز شیعه است و مجلسی دوم که او را از بزرگان امامیه به شمار می آورد و نیز شیخ حر عاملی و ابن شهرآشوب که او را در شمار شعرای جسور و شجاع امامیه دانسته اند و .....، در این خصوص کفایت می نماید،

(مضمون) پس در ادامه حضرت علامه در خصوص آنچه دیگران در رابطه با انتساب او به غیر شیعه اثنی عشری آورده اندپاسخ قاطع و مقتضی داده و این اشعار را از سروده های صاحب شاهد و گواه خود می آورد که (..... سرور من محمد است و هم علی وصی او و دو پسر پاک آنها و سالار عابدان و محمد باقر و فرزند او جعفر صادق و آنکه با موسی بن عمران هم نام است و علی که در خاک طوس خفته و بعد محمد و آنگاه که علی مسموم شد بعد او، رهبرمان حسن و بعد از او من به امامت قائم آل محمد معتقد هستم که در کمین ستمکاران است .....)

و یا این شعر دیگرش (..... به برکت محمد و علی و دو پسر آنها و زین العابدین و دو باقر و یک کاظم بعد رضا بعد محمد و سپس فرزندش و آنگاه عسکری پرهیزکار و سپس قائم آل محمد ....)

و یا این دوبیتی (پیامبر حق و وصی او با دو سرور آزادگان اهل بهشت، بعد زین العابدین و دو باقر و موسی و رضاو .....، که با برکت آنان چشم طمع به بهشت جاوید دوخته ام)

و یا (ای زائری که به مشاهد مشرفه عازم می شوی .....، درود مرا بر رسول خدا نثار کن، سلام و درودی که با گذشت روزگاران کهنه نگردد و چون به کوفه رسیدی به همان تربت پاک و معروف در بهترین جایگاه نجف، به مهتر عالمیان ابوالحسن درود فرست و مجدداً بازگرد، به مدینه و در بقیع به امام مجتبی سلام بگو و سپس به کربلا، به صحرای طف عنان بازگیر و سلام مرا با بهترین تحیات هدیه کن به خدمت آن خفته در خاک، حسین که سالار شهیدان است و باز در پهنه بقیع پهلو گیر که در آن تربتی شریف و والاست، آنجا زین العابدین چراغ تابان و باقر شکافنده علم و جعفر صادق به خاک اندراند و سلام مرا به آنان برسان همان سلامی که پیوسته و دائم است و طنین آندشت و صحرا را پر می سازد و بعد به بغداد پهلو بگیر و بر آن پاکیزه نهاد، موسی سلام مرا نثار کن و با عجله به طوس رو، ولی با دلی آرام و سلام و تحیت مرا به ابی الحسن تقدیم کن و سپس بر بال همای (سعادت) نشین و به بغداد برگرد و درود مرا بر معدن تقوی محمد نثار کن و بعد به سامرا سرزمین عسکر بر علی هادی سلام گوی که از هر شک و ریب پاک است و بر حسن فرزندش که

رفتارش پسندیده و گفتارش از معدن علم الهی سرچشمه گرفته و این .....، بزرگواران هستند که پناه من هستند نه سایر مردمان و هر روز با جان و دل روبه سوی آنان دارم .....)

(کلب گوید این نحوه خاص سلام و در قالب مضمون رفت و برگشت زائر به مشاهد مشرفه دلالت تام دارد بر ولایت و تشیع اثنی عشری صاحب که تصریح به آن دارد و آن صرف انتساب اعاظم به خاندان وحی علت عزت و احترام او نیست، بلکه تصریح به امامت آن بزرگواران با رعایت سلسله مراتب است و الاّ اگر صرف محبت به سادات و به خاندان وحی بود دیگر رعایت ترتیب در زیارت لحاظ نمی شد بلکه این ترتیب در واقع رمز صاحب است در اثبات ولایت و سرسپردگی او به ائمه اثنی عشر .....).

و نیز او را قصیده ای است در ثنای امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا هشتمین حجت خدا که در مقدمه عیون اخبار الرضا شیخ صدوق درج شده و نیز قصیده ای دیگردر ستایش آن امام که می گوید (..... ای زائر که پا در رکاب کرده و به تاخت می روی ..... (ابلغ سلامی زاکیا، بطوس مولای الرضا) درود خالصانه ام را در طوس به سرورم رضا نثار کن، فرزند زاده پیامبر مصطفی و فرزند خلیفه اش مرتضی،آنکه به عزتی پایدار دست یافته و با عظمتی رخشان زیور بسته است، از این مخلص که دوستی آنان را واجب می شمارد، پیام برده و به آن حضرت بگو در سینه سوز آتشی است، از این ناصبیان که دام نهاده و در کمین نشسته اند که دلم را پر درد کرده است، (ای امام) قلب دوستان شما جریحه دار است.، با صراحت لهجه بر آنان عبور کردم و سخن بی پرده گفتم و علناً پرچم مخالفت بلند کردم و از اینکه بگویند رافضی شده است هراس نداشتم و چه خوش است رفض و ترک آن کسانی که رسماً با شما دشمنی می کنند، اگر امکان می یافتم خود به زیارت او مشرف می شدم اگر چه بر آتش سرخ شده گام بگذارم، ولی من پای بست این دیارم و با قید و بندی خطیر و بزرگ، پس این ثنا و تحیت را نثار مرقدش می سازم تا انشاءالله به ثواب زیارت اوبرسم و این امانتی است که به خدمت او ارائه می کنم باشد که خشنود گردد، این پسر عباد است که با سرودن این تحیت به شفاعتی امید بسته که هرگز مردود نخواهد شد.....).

(کلب گوید رحمت و رضوان و سلام و درود خداوند علی اعلی بر همه ارادتمندان پاک و صالح و شایسته و دانشمند و متفکر و انسان و با محبت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم به مثل و مانند حضرت صاحب نثار و ایثار باد آمین، آمین، آمین یا رب العالمین و البته ارادت او به حضرت رضا علیه السلام دلالت بر اثنی عشری بودن آن بزرگوار دارد زیرا بعد از آن حضرت فرقه ای وجود ندارد و لذا زیارت آنحضرت افضل از زیارات مولانا الحسین المظلوم است زیرا مذهب ناجیه مذهب اثنی عشریه است).

خصال نیک صاحب بن عباد:

مضمون (گویند روزی صاحب نوشیدنی خواست قدحی آوردند چون خواست بیاشامد نزدیکان وی گفتند مسموم است و پیشنهاد نمودند تا آن را به غلامی که آن را آورده بود بدهند تا بنوشد و صحت و سقم آن معلوم شود صاحب نپذیرفت گفتند به مرغی بده گفت هلاک حیوانی را نیز اجازه نمی دهم پس دستور داد آب را به دور بریزند و به غلام گفت بیرون برو ودیگر در خانه من وارد مشو و سپس دستور داد کنیزی را بجای غلام به خدمت بیاورند و حقوق آن غلام را نیز مرتب پرداخت کنند، بعد فرمود یقین را با شک نمی توان زایل کرد و قطع حقوق هم کیفری است که با خست همراه است)، .....

و (گویندکه یکی از سادات علوی نامه ای نوشت که خداوند فرزند پسری به او عنایت فرموده و تقاضا نمود نام و لقب معین نماید، پس صاحب در کنار نامه او نوشت نام علی تا بلند آوازه شود لقب ابوالحسن تا کارش حسن شود سپس با نامه صد مثقال طلا فرستاد به فال نیک تا صد سال عمر نماید .....)،

و نیز گویند که صاحب در اهواز به اسهال دچار شد هرگاه از سر تشت بر میخواست در کنار آن ده دینار زر سرخ قرار می داد تا مبادا خادم او از خدمتگذاری ملول شود و از این رو خدمتکاران خواهان دوام کسالت او بودند و چون صحت یافت در حدود پنجاه هزار دینار تصدق نمود .....)،

از او کلمات قصار بسیار نقل گردیده که تماماً موید درک و فهم و نبوغ و درایت و عظمت روح این بزرگوار است که .....، سید امین تمام آنها را در اعیان الشیعه ثبت فرموده است ..... آری، و این است یک شیعه نمونه و این است نمونه افکار او، این است یک وزیر شیعه و این است نمونه سخنان حکمت شعار او، این است یک فقیه شیعه و این است نمونه ادب تابناک او، این است یک دانشمند شیعه و این است نمونه اندیشه و آثار او، این است یک متکلم و سخنگوی شیعه و این است نمونه مقاله وگفتار او، ....،

آری اینان مردان بزرگ شیعه هستند. این نمونه های مفاخر و میراث آنهاست، پس شیعه راستین که در پی خاندان حق گام بر میدارد، باید که چنین باشد و گر نه نباشد.

وفات صاحب:

او در صفر سال ۳۸۵ در شهر ری چشم از جهان فرو بست، مردم ری که از مرگ او با خبر شدند تمام شهر و بازار را تعطیل و فخر الدوله با سران مملکتی حاضر شده و لباس سیاه پوشیدند و جنازه صاحب بر دوش خدام او از در خارج شد تا بر او نماز گذارند و به تعظیم و بزرگداشت پیکر بی جان او، حاضرین یکسر بپاخاستند و فریاد و شیون از هر طرف بلندشد و مردم جامه های تن دریدند و سیلی ها به صورت زدند .....، آنگاه او را به اصفهان بردند و در قبه ای به نام درید بخاک سپردند، ثعالبی می گوید چون ستاره شناسان با اشاره و کنایه از مرگ او خبر دادند او در قطعه ای چنین سرود: (..... ای خالق ارواح و اجسام ..... نه چشم امید به مشتری دارم و نه از مریخ ترسناکم چرا که ستارگان در واقع علامت هستند و سرنوشت البته در دست خدای دانا است. پس بار خدایا از درد و بلا محفوظم بدار و از حوادث روزگار نیز در امانم بدار و ازرسوایی گناه نگهبانم باش و به دوستی محمد مصطفی برگزیده خود و همتای او علی مرتضی و خاندان گرامی او بر من ببخشای.....)

(کلب گوید ما نیز مانند آنچه او گفت می گوئیم خدایا به عزت خود و آبروی محمد و آل محمد دعای ما رامستجاب فرما و درود و سلام و رحمت و رضوان خود را بر وجود مبارک جناب صاحب مقدس نثار و ایثار بفرما و ما را از شفاعت آن بزرگوار نصیب و روزی بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

در مرگ صاحب قصاید فراوانی سروده شد که مضامین آن همگی در وصف ایمان و بزرگواری و بر خلوص و طینت پاک و ..... او گواهی می دهد، از جمله سوگنامه ها، سروده سید ابوالحسن محمد بن حسین حسینی معروف به وصی است که می گوید (..... آنکه خاندان علی را دوست وخدمتگذار بود در گذشت / آنکه چون کوه بلند، پناهگاه آنان بود اینک در خاک پنهان شد .....)، پس با آنچه مذکور شد صاحب بن عباد با آن فرهنگ و ادب و آن گام استواری که در علم لغت دارد، با نظم و نثر خود، به حدیث غدیر احتجاج کرده و آن را گواه برتری مقام امیرالمومنین علی علیه السلام دانسته است و این استدلال صاحب، در واقع سند متقن و برهانی متین است بر اینکه کلمه مولی از مفهوم امامت و خلافت خارج نیست.

غدیریه جرجانی متوفی حدود (۳۸۰):

(..... اما اخذت علیکم اذا نزلت بکم، غدیر خم عقوداً بعد ایمان .....) یعنی (آیا بعد از آن سوگند ها در غدیر خم از شما پیمان نگرفتم، در آن زمان که بازوی علی را بلند کردم که همان که سرور عرب و زبده نژاد عدنان است و گفتم که خدایم فرمود بود (کوتاهی نکنم و در پرده سخن نگویم)، پس من هم گفتم علی سرور آن کسانی خواهد بود که من سرور آنان هستم، چون نهان و آشکارم با او یکی است، او پسر عمو و صاحب منبر و برادر و وارث من است و هیچ یک از اصحابم و نه هیچکس دیگر این فضایل را ندارد، و اگر منزلت او را با خودم قیاس کنم، مانند منزلت هارون است به موسی .....)،

و نیز آورده: (..... و غدیر خم لیس ینکر فضله / الا زنیم فاجر کفار .....)، یعنی (فضیلت غدیر خم را کسی منکر نمی شود مگر شخص نابکار و بدنام و بسیار تباهکار ناسپاس، آیا خورشید در بابل به خاطر او رجعت نکرد و بار دیگر هم خورشید باز به خاطر او رجعت ننمود، .....).

شرح حال شاعر:

او ابوالحسن علی بن احمد جرجانی، معروف به جوهری است که وزنه ای در فضل و ادب و ستونی محکم در لغت عرب و..... است، او دست پرورده صاحب بن عباد و از ندیمان مخصوص او و از جمله شاعران مقرب محضر او بوده است .....، به نحوی که صاحب از قدرت ادبی او در شگفت بود و .....، ..... و در تمام اوقات در اجلال و بزرگداشت او کوشش می نمود.....،

ثعالبی نیز در مدح و ثنای جوهری چیزی فروگذار نکرده است ..... و از اشعاری که او در ماتم سید الشهدا سروده است (..... من شیدای کوفه ام ..... و تربتی که چون رایحه عطر او پراکنده شود بوی خوش جان فزای او از سرحد خراسان بگذرد، شهیدی که در کربلا با لب تشنه جان داد، در حالی که از رحمت خدا سیراب بود .....، آنجا که چند گور و مزاری کوچک به چشم می خورد که با آن عظمت و آبرو، گورستان بقیع را سیراب سازد و خود نیز از عبیر خلد و رضوان الهی آکنده است، آن یکی با رسول خدا از یک پوست حاصل شده مانند دو میوه از یک شاخه و هر دو سبط رسول خدایند که جدشان چهره هدایت بود و این دو نور چشمان او، پس ای وای که چه شرمساری از روی پدر آنها است که به روز قیامت آنها را غرق درخون ببیند و گوید ای امتی که به ضلالت و گمراهی فرو رفتید و با کوردلی، کفر را از ایمان نشناختید، من چه جنایتی مرتکب شده بودم، آیا جز این بود که بهترین دستاویز هدایت که قرآن و فرقان است را به شما هدیه کرده بودم، آیا من شما را از آتش سوزان دوزخ که شما بر لبه پرتگاه آن بودید، نجات ندادم و آیا دلهای شما را که پر از کینه و دشمنی های دیرینه بود، نسبت به یکدیگر مهربان ننمودم و آیا من کتاب خدا را در میان شما به میراث قرار ندادم و آیا آیات تابناک آن را فراهم نیاوردم که در میان جمع تلاوت شود و آیا من پناه دردمندان شما نبودم، آیا من آب گوارای تشنه کامان شما نبودم؟ پس چرا پسرم را با لب تشنه و بی دفاع به قتل رساندید و با این همه بر لب آب کوثر چشم امید به منداريد، مادران شما به عزای شما بنشینند، دختران زهرای بتول را اسیر کردید با آنکه پاره های تن من بودند و عهد و پیمان پدرشان علی را در هم شکستید که با این پیمان شکنی رشته ولایت و دوستی مرا قطع کردید، بار خدایا تو خود انتقام مرا از دشمنان من بگیر، که خاندان گرامی مرا به روز سیاه نشانده و اراده نمودند تا نسل و بنیاد مرا نابود کنند، پس آن زمان که زهرا به محاکمه قیام نماید و قاضی و حاکم میان ستمگران و مظلومان، خدا قهار باشد چه پاسخی می توانید بدهید.، ..... ای اهل کساء درود و رحمت خدا بر شما تا ابد و پایان روزگار باقی باد، .....، این سروده ها زیور آل طه است و زینت خاندان محمد، و همین گونه اشعار است که برای فرزندان ابوسفیان و مروان پستی و ننگ به بار خواهد آورد، آری این سروده ها همه به منزله جواهراتی است که جوهری به پاس محبت شما خاندان از سرزمین جرجان به ارمغان آورده است .....)،

همچنین جوهری قصیده ای دیگر نیز در رثا و ماتم حسین شهید دارد که خوارزمی در کتاب مقتل و ابن شهرآشوب در مناقب و علامه مجلسی در جلد دهم بحار آورده اند (..... ای ماتم زدگان روز عاشورا آگاه باشید، این آه و ناله ای که سر داده ام در ماتم دین رسول خداست، پس ای آل یاسین جامه ماتم در بر کنید، زیرا این روز روزی است که گریبان دین چاک شد و دختران محمد رسول خدا را مانند کفار روم و چین به اسیری بردند، امروز نوحه سرای این خاندان بر فراز تپه های کربلا با صدای بلند می گفت کیست که از پدر

کشته و مصیبت زده دلجویی کند، امروز جگر مصطفی به خون نشست .....، امروز سبط مصطفی را خون دل در گلو گرفت و از پای درآمد، آب را به روی او بستند و به آتش درونش دامن زدند، پس سرنگون باد پرچم این ظالمان یعنی بنی امیه و طرفداران آنها که با زور و ستم، زمام قدرت را به چنگ گرفتند، ای کاش از شربت آبی دریغ نمی کردند، این اشقیا تا آنجا رسوایی و ننگ به بار آوردند که راهب دیر نصاری به قاتلان کربلا گفت، ای گمراهان و ای یاوران شیطان آیا به سر این شهید که بر سر نیزه قرار داده اید اهانت و توهین روا می دارید با اینکه همین سر، مرا به قبول دین خدا یعنی اسلام سفارش می کند، پس ای وای بر شما که من به خدا و رسول او ایمان آورده و راه هدایت در پیش گرفتم والحال دوستی مرتضی آئین من است، آری این حسین است که آن زنازادگان او را از مرکب به خاک سرنگون نمودند وآنگاه با شمشیر و دشنه پیکر او را پاره پاره نمودند ..... و آنگاه فرعون منش به جان اسیران هجوم آوردند، و با غل و زنجیرآن اسیران را بر جهاز شتران بستند و با کعب نیزه بر بدنشان کوبیدند و شیرخواره فاطمه یعنی علی اصغر حسین را با نوک تیرسه شعبه از شیر بازگرفته و در عوض شیر از سینه مادر، نیش مار در دهان او قرار دادند، پس ای گروهی که شیطان پرچمدارشماست و گمراهی در دل شما جای گرفته است، مرتضی و فرزندان او را چه کار با معاویه است و فاطمه علیها السلام را چه کار با هندجگرخوار و یا با میسون مادر یزید؟ (آری به ظلم و ستم) خاندان رسول الله از دم شمشیر پراکنده شدند و گروهی دیگر از ناچاری به بیابانها فرار کردند و گروهی دیگر را به زندان روانه کردند .....، پس ای دوستدار خاندان محمد بپاخیز و بر تربت کربلا تا جان در بدن داری، چون مروارید غلطان اشک غم جاری کن، ای خاندان احمد، زبان جوهری چون شمشیر بران از ساحت پاک شما، هر تهمت و افترا را پاک می کند.)، .....،

شاعر گرانمایه جوهری در جرجان بین سالهای ۳۷۷ و ۳۸۵وفات یافت

(کلب گوید: سلام و رحمت و رضوان خداوند بر روح و روان جوهری و همه مرثیه سرایان اهلبیت عصمت وطهارت خصوصاً مولانا الحسین بن علی المظلوم العطشان شهید کربلا که مظهر ذوالقربی است و محبت به او اجرت رسالت رسول مکرم اسلام و علامت ایمان است، امید است خداوند ما را نیز از دوستداران و علاقمندان محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم محسوب و از شفاعت آنان در دنیا و آخرت بهره مند فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

غدیریه ابن حجاج بغدادی متوفی ۳۹۱:

(..... یا صاحب القبه البیضا فی النجف / من زار قبرک و ستشفی لدیک شفی .....)، یعنی (ای صاحب بقعه سپید که در نجف آرمیده ای، هر کس که مزار تو را زیارت کند و شفا جوید قطعاً شفا یابد، ای امت اسلام شتاب کنید و از مزار ابوالحسن رهبر آزادگان دیدار کنید، تا به پاداش و تقرب و سعادت نائل شوید، پس به حضور او شرف یاب شوید، همان سروری که مناجاتش به پیشگاه خداوند مقبول است و قطعاً، هر کس به او پناه برد البته حاجتش روا شود، چون به حریم بارگاهش رسی احرام ببند و لبیک گویان وارد شو و آنگاه گرد مزارش هروله کن و چون شوط هفتم را به پایان بردی، پشت به درگاه و روبروی آن سرور بایست و بگو درود و سلام و صفا از جانب خداوند بر مظهر اهل دانش و شرف باد.، من به آرزوی زیارت تو از وطن خود خارج شدم و در حالی که به رشته ولایت تو چنگ زده ام، به حضور تو شرف یاب شده ام و اطمینان دارم که مشمول شفاعت تو واقع شده و از شراب بهشتی سیرابم می سازی و عطش درونی مرا به روز جزا شفا می بخشی، زیرا تو دستاویز محکم خدایی و هر کس به آن چنگ زند سعادتمند شده و هرگز از تیره روزی نمی هراسد، هرگاه نام های مبارک تو بر مریض خوانده شود، شفا یافته و از دردمندی خلاص می شود، زیرا مقام و منزلت تو نقصان نخواهد یافت و نور وجود تو تاریک نخواهد شد، تو آیت عظمای خداوند هستی که بر عارفان در جلوه های ملکوتی ظاهرگشتی و اینک این فرشتگان خدای رحمان هستند که دائماً با مهر الهی و ره آورد آسمانی بر مزار تو فرود می آیند، تو آن صاحب فضیلتی که

ظرف آب و جام وضو و حوله را جبرئیل امین برای تو از جانب خداوند هدیه آورد و کسی را در این فضیلت شک و تردید نیست و نیز اعمال تو گواهی میدهد، که هرگاه رسول خدا ترا به کار مهمی مامور می نمود آنرا در نهایت کمال و خوبی و درایت به انجام می رساندی، داستان مرغ بریان که انس راوی آن است بر شرافت ابدی تو از زبان رسول مختار، گواه است و حکایت (دانه و شاخ و زیتون)، که در قرآن آمده از لطف و کرامت خدای عرش به تو خبر میدهد و داستان (گروه اسبان) و (غبار فراز آسمان) که در سوره عادیات آمده و شمشیر بران تو که سپرها را دریده و ناله هادارد و جوانانی که چون شاخ شمشاد بر آنان روانه ساختی تا همه را به آتش کشیده و خاکسترشان بر باد رفت .....،

آری همه این اوصاف از فضل و بزرگی تو حکایت می کند پس خدا آن دشمنان تو را از آلودگی گناه و ستم پاک نکند و نیز آن گوینده ای که گفت بخ بخ چه فضل و چه شرفی، آنها در غدیر با تو پیمان بستند و رسول خدا با سخن خود آن پیمان را استوار و محکم نمود ولی بعد از رحلت رسول خدا ترا کنار زدند و سخن رسول خدا را زیر پا افکندند و این سخن پیامبر نیز ازاین عصیان آنان جلوگیری نکرد که فرمود این علی برادر من و خلیفه من است و این سرپرست شماست بعد از من و هر که در دامن او چنگ زند نه از آینده هراسی خواهدداشت و نه از گذشته .....)،

و نیز قصیده ای دارد در پاسخ (ابن مسکره) و ابن مسکره همان کسی است که بر خاندان حق و شاعر آنان ابن الحجاج، زبان درازی و جسارت کرده و ما این قصیده را از نسخه خطی دیوان او که به سال ۶۲۰ با قلم عمر بن اسماعیل احمد موصلی، رونویسی شده برداشته ایم که آغاز قصیده چنین است. (لا اکذب الله، ان الصدق ینجینی .....) یعنی(نه من هیچگاه به خدا دروغ نخواهم بست زیرا این صدق و راستی است که مرا نجات خواهد داد و دست امیر با شکر خدا مرا زنده میدارد ..... (تا آنجا که گوید) .....، و تو درمانی نیافتی که بدان شفاجویی، جز اینکه تلاش کردی آل یاسین را هجونمایی و سزای آن ناسزا که نثار اهل حق و روسفیدان مبارک سیرت، نمودی پروردگارت با دست قدرت خود بر تو وارد کرد، و مثل تو مانند آن فقیری است که زندگی او با کفر همراه است و تو در میان هر دو سرگردان و نالان مانده ای تا روز مرگ که نه دنیایی داری و نه آخرتی (خسر الدنیا و الاخره) .....، به راستی سخن تو درباره فاطمه زهرا سخن یک ناصبی حرامزاده و دشمن گمراه و لجوج بود .....، گفتی که رسول خدا او را، با فقیر مسکینی کابین بست، دختری مسکین و شوهری مسکین،(کذبت یا ابن اللتی باب استهاسلس، الاغلاق باللیل مفکوک الزرافین) دروغ گفتی ای که مادرت فاحشه فعال و پرکار بود که شب حلقه های .....، ای حرامزاده آگاه باش، فاطمه سیده زنان عالم است و او آن کسی است که در روز محشر همه بهشتیان و حوریان جنت، کمر به خدمت او می بندند و یا گفتی امیرالمومنین در نبرد صفین بر معاویه ستم کرد و گفتی فرمان پیشوای مقتدر، به خاطر حق بر کشتن حسین سبط پیامبر صادر گشت و یا پسر مرجانه در این جنایات، گناهی مرتکب نشد و نه اینکه شمر ملعون و مطرود است و یا گفتی که پسر سعد را در بی احترامی به خاندان پیامبر، پاداش و اجری فراوان و بی حد است وسپس زمان را به عبث بردی و برای عثمان ماتم سرایی کردی، آنهم با اشعار بی مایه و مبتذل ..... و یا گفتی بدتر از این که روز غدیر اگر روایتش صحیح باشد روز (شعانین) یهود است و روز عیدت روز عاشورا است که شراب و شیرینی تهیه نمایی، مانند نصاری با شراب و نان مقدس ..... ای ولد الزنا آگاه باش که تو با این اعمال با خدایت به دشمنی برخاستی و به نعمتهای او کافر شدی و حال آنکه شخصی مثل تو هرگز از خشم خدا ایمن نمی تواند گردید .....)،

(کلب گوید لعنت خدا و رسول و ائمه اطهار و تمام مقدسین بر ابن مسکره و امثال او و رهبران آنان یعنی معاویه و یزید و .....، باد و این نکبت برای آنان به دلیل دشمنی با کتاب خدا قرآن گریبانگیر آنها شده است و امثال این جرثومه های فساد و تباهی تا چه حد بدبخت و شقی هستند این اعداء الله اگر حتی به معانی ظاهری قرآن نیز توجه می نمودند باز نجات می یافتند و میدانستند که رضایت خداوند در مودت و دوستی ذوالقربی است و دشمنی با آنان راهی جز دوزخ ابدی خداوند را در پی نخواهد داشت پس خدایا به عزت و جلال و جبروت خودت انتقام محمد و آل محمد را از دشمنان آنان و کسانی که راضی به عمل آنان هستند، با ظهور پرنور حضرت مهدی در این دنیا و با عذاب آنان در معاد و در دوزخ جاودانی خود بگیر، آمین،آمین، آمین یا رب العالمین)

و نیز در قصیده ای دیگر از روز غدیر یاد نموده و سروده است (..... بالمصطفی و بصهره ووصیه یوم الغدیر .....). .....

شرح حال شاعر:

او ابوعبدالله حسین بن احمد .....، معروف به ابن حجاج بغدادی، از ستونهای محکم تشیع و اعاظم علمای مذهب و بزرگان علم و ادب است .....، مقام بلندش در علوم دینی و مهارت و کاردانی او و حتی شهرتش در مجامع مذهبی بدان پایه بود که مکرر در مرکز خلافت اسلامی آن روز یعنی بغداد سرپرستی امور حسبیه را عهده دار بود و این سرپرستی خود منصبی از مناصب باشکوه علمی بود که تولیت آن خصوصاً در آن زمان مخصوص پیشوایان دین و رهبران مذهب و اکابر ملت بوده است و ..... حسبیه یا امور حسبی عبارت بود از امر به معروف و نهی از منکر به معنای وسیع کلمه و از تمام جهات که عهده دار آن می بایست شخصی آزاد، عادل، دادگستر، صاحب نظر و با تجربه و در امور دین متعصب و سرسخت باشد و منکرات قطعی را که همه مذاهب بر آن اتفاق نظر دارند بشناسد .....

و تصدی این منصب حاصل نمی گردد مگر با احراز رتبه اجتهاد و وصل به مقام فقه و عدالت .....،

ابن الحجاج دو مرتبه در بغداد متولی امور حسبیه گردید، اولین بار در عهد خلیفه عباسی (مقتدر بالله) و بار دیگر که عزالدوله او را در دوران وزارت ابن بقیه و در سال ۳۶۲ او را به این مقام منصوب کرد .....

و نیز در ادب و هنر ابن الحجاج که از نوابغ شعرای شیعه و در میان آنان ممتاز و برجسته بود همین بس که گفته اند او هم پایه و هم رتبه با امرء القیس بوده است، دیوان اشعار او در ده جلد تدوین و جمع آوری شده .....، او صاحب سبک مخصوص در شعر است که بدان نیز مشهور گردیده است .....

و شریف رضی برگزیده اشعار او را جمع آوری و نام آن را (الحسن من شعر الحسین) نامید و ابن الحجاج نیز در آخر دیوان خود از این توجه شریف رضی با سرودن چگامه ای قدردانی نموده است، .....، ابن الحجاج باگروهی از خلفای بنی العباس و سلاطین آل بویه معاصر و همزمان بوده است، از بنی عباس (معتمد علی الله پسر متوکل در گذشته به سال ۲۷۹، معتضد بالله ابوالعباس (۲۸۹)، مکتفی بالله (۲۹۵)، مقتدر بالله (۳۲۰)، الراضی بالله ۳۲۹، مستکفی بالله ۳۳۸، قاهر بالله ۳۳۹، متقی لله ۳۵۸، مطیع لله ۳۶۴، طائع لله ۳۹۳) و از سلاطین آل بویه آنان که در عراق حکومت کرده اند(معزالدوله فاتح عراق ۳۵۶، عزالدوله ابومنصور بختیار پسر معز الدوله مقتول در ۳۶۷، عضد الدوله فناخسرو، پسر رکن الدوله ۳۷۲، شرف الدوله پسر عضد الدوله ۳۷۹، صمصام الدوله پسر عضدالدوله مقتول به ۳۸۸، بهاء الدوله ابونصر پسر عضدالدوله ۴۰۳) .....

ابن الحجاج بنا به قول ثعالبی تا عمر داشته، بر وزراء وقت و امیران معاصرش زور می گفته مانند کودکی که به خانواده خود زور می گوید .....، (مضمون) ..... اما او خصوصاً از ظلم و ستمی که بر سادات و بزرگان اهل بیت رفته است، دلی پر خون داشته و برخورد شدید

او با دشمنان آنان، در قالب ناسزا در سروده ها و رفتار در واقع به منزله آهی است که سینه دردمند او خارج می شود نه اینکه ذاتاً راه هوی و هوس را طی نماید ..... و از این رو سروده هایش نزد اهل بیت صلوات اللهعلیهم مورد قبول و پذیرش واقع شده است .....،

سرور اجل ما زین الدین علی بن عبدالحمید نیلی نجفی در کتاب الدرالنضید خود آورده است: ((مضمون) در زمان ابن الحجاج دو تن از صالحین روزگار او به نام های محمد بن قارون سیبی و دیگری علی بن زرزور سورایی از شعرهای ابن حجاج عیب جویی می نمودند تا اینکه محمد بن قارون در خواب می بیند که گویی به روضه شریف حسینی مشرف شده و فاطمه زهرا سلام الله علیها در آنجا حضور دارد و به دیوار تکیه داده و سایر ائمه تا امام صادق علیه السلام نیز مقابل مادر نشسته اند و سخن می گویند و او نیز در برابر آنها ایستاده است ....، و سورایی هم که عین همین خواب را دیده می گوید پس ابن الحجاج در حضور آنان می آید و می رود و من به محمد بن قارون گفتم نمی بینی که چه گستاخانه در حضور معصومین راه می رود او گفت من نمی خواهم حتی به او از روی تنفر نگاه کنم، پس حضرت

زهرا این سخن را شنید با خشم به او گفت ابوعبدالله را دوست نداری، او را دوست بدارید چون هر کس او را دوست نداشته باشد شیعه ما نیست، پس از جمع امامان نیز صدایی بلند شد که هر کس ابوعبدالله را دوست نداشته باشد مومن نیست، پس محمد بن قارون گوید من از خواب پریده و بیدار شده و ترسیدم و بعد از مدتی خواب را فراموش کردم تا اینکه به زیارت سبط شهیدسلام الله علیه مشرف شدم در راه جماعتی از شیعیان شعر ابن الحجاج را می خواندند و ناگهان سورایی را هم در میان آنها دیدم و به او سلام کرده و گفتم پیش از این شعر ابن الحجاج را ناروا می دانستی حالا چطورشده که با سکوت به آن گوش می دهی گفت خوابی دیدم پس خواب خود را که عیناً مثل خواب من بود تعریف کرد و من هم جریان خواب خود را به او گفتم پس از این واقعه این دو صالح زبان به ستایش ابن الحجاج گشوده و اشعار او را می خواندند و فضایل او را پخش می نمودند)

و نیز در زمانی که سلطان مسعود فرزند بابویه گنبد و باروی نجف را ساخت، به حرم شریف وارد شد و با کمال تواضع و ادب درگاه مقدس را بوسید و ابوعبدالله ابن الحجاج هم در برابر او ایستاد و قصیده فائیه خود (که مذکور شد) را قرائت کرد و چون به ابیاتی رسید که فحش و ناسزا نثار دشمنان کرده بود، سرورمان شریف مرتضی علم الهدی با خشونت او را از خواندن این گونه اشعار در حرم شریف علوی منع فرمود و او هم ساکت شد .....،

پس چون شب شد ابن الحجاج، مولاناالمظلوم علی علیه السلام را در خواب دید که به او فرمود، خاطرت غمگین نباشد چون مرتضی علم الهدی را امر کردیم برای معذرت خواهی نزد تو بیاید و تا او نیامده از خانه بیرون نرو و از طرف دیگر شریف مرتضی هم در آن شب رسول اکرم را درخواب می بیند که تمامی امامان در اطراف او نشسته اند، پس در برابر آنان می ایستد و سلام می گوید و از پاسخ آنان احساس سردی می کند، پس عرض می کند که سروران من، من برده شما هستم، من فرزند شما هستم، من دوستدار شما هستم چرا با من به سردی برخورد می کنید، به جواب فرمودند که تو شاعر ما ابن الحجاج را دل شکسته و غمگین نمودی و برتو واجب است که با پای خود نزد او بروی و از او عذرخواهی کنی و سپس او را برداشته به خدمت مسعود بن بابویه ببری و او را از عنایت و محبتی که ما به این شاعر داریم آگاه کنی، پس سید مرتضی با سرعت به منزل ابن الحجاج رفته و دق الباب مینماید پس ابن الحجاج با صدای بلند می گوید همان سرور که ترا به اینجا روانه کرد، مرا هم امر فرمود که از خانه خارج نشوم که تو نزد من خواهی آمد، پس سید مرتضی

داخل شده و عذرخواهی نموده و سپس به اتفاق نزد سلطان رفته و هر دو خواب خود را به او بازگو می نمایند و سلطان مقدم او را گرامی و او را از الطاف خاصه خود بهره مند می نماید .....)،

ابن الحجاج در سال ۳۹۱ پس از حدود ۱۳۰ سال عمر باعزت و شرف، دار فانی را وداع و وصیت نمود تا او را در پائین پای مرقد دو امام در کاظمین دفن نموده و روی سنگ آن این آیه شریفه که مربوط به سگ اصحاب کهف است (و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید) یعنی(سگ آنان بر درگاه اصحاب کهف دو دست خود را گشوده است)، را بنویسند.

(کلب آستان حضرت علامه امینی گوید یا امیرالمؤمنین از تو می خواهم به حق برادر گرامی تو یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم بر ما هم نظر لطف و مرحمت بفرمایی که ما از دوستان و دعاکنندگان برای ظهور فرزند ارجمند تو حضرت مهدی صاحب الزمان هستیم ورود سری نیز چون سگ اصحاب کهف بر درگاه با عظمت ولی تو حضرت علامه دو دست خود را قرار داده و در انتظار بذل و جود و فضل و احسان توست اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم).

غدیریه ابوالعباس ضبی متوفی ۳۹۸:

(لعلی الطهر الشهیر، مجد اناف علی ثبیر / صن والنبی محمد، و وصیه یوم الغدیر / و حلیل فاطمه ووا، له شبر و ابوالشبیر .....)، (علی آن وجود پاک و مطهر و آن بلند آوازه است که عظمت او بر قله ثبیر سایه افکن شد / همان بزرگواری که همسر حلال او فاطمه است، و همان باعزتی که پدر شبر و شبیر است، همان منزهی که داماد پیامبر و وصی او در روز غدیر است، ....)،

ابونعیم و نطنزی در آثار خود از ابن عباس روایت نمودند که گفت ((مضمون) ما با رسول خدا در مکه بودیم، رسول خدا دست علی را گرفت و ما را بر کوه ثبیر ((با فتح ث) و (کسر ب) که مرتفع ترین قسمت کوه های مکه است)، بالا برد پس چهار رکعت نماز خواند و سر به آسمان نموده و دعا کرد که خدایا موسی بن عمران به درگاه تو دعا و از تو خواهش کرد من نیز که محمد پیامبر تو هستم از تو تمنا دارم که سینه ام را باز کنی و کارم را فرجام بخشی و گره زبانم را بگشایی، تا سخنان مرا بفهمند و یاوری برایم برگزینی از خاندانم که همین علی بن ابی طالب باشد که برادر من است و امر رسالت مرا بوسیله یاری و کمک او محکم کن و او را در کار من شریک ساز، پس ابن عباس گوید: شنیدم هاتفی را که ندا کرد: ای احمد تمنای تو برآورده شد)،

اما در شرح حال این شاعر، او (کافی اوحد) ابوالعباس، احمد بن ابراهیم ضبی از قبیله ضب، وزیرملقب به رئیس، یکی از سیاستمداران عرب و ادب پروران بزرگ است که بعد از صاحب بن عباد، زمام ملک و سیاست را بدست گرفته و از نزدیکان صاحب بوده است، و به او انس و تقرب داشت .....، در جامع اصفهان دکه های مرتفع و مکان های وسیع و آبرومند داشت که آن را بر درماندگان و در راه ماندگان وقف نموده بود و در مقابل آن کتابخانه های وسیع با غرفه هایی مناسب، و با کتب نفیس برای مطالعه و تحقیق در اختیار عام قرار داده بود و .....،

بسیاری از شعرای معاصر ابوالعباس، مدح و ثنا وی را بجا آورده اند، از جمله (ابن حامد خوارزمی، جوهری، مهیار دیلمی، سعد بن احمد دیلمی، .....) پس از مدتی که از وزارت او گذشت مادر مجدالدوله او را متهم ساخت که برادرش را مسموم نموده و به این دلیل از او دویست هزار دینار طلب کرد تا در سوگواری او خرج کند و او نپذیرفت (کار بالا گرفت) و او به بروجرد گریخت .....، تا اینکه در سال ۳۹۸ دار فانی را وداع و پسرش تابوت او را با یکی از پرده داران به بغداد فرستاد و نامه ای نیز به ابوبکر خوارزمی نوشت و تاکید کرد که پدرش وصیت نموده تا او را در جوار سید الشهداء در کربلا دفن کنند و خوازمی با مبلغی معادل پانصد هزار دینار آرامگاه او را مهیا

نماید، پس این موضوع را با شریف ابواحمد(پدر سید شریف علم الهدی و سید شریف رضی) در میان نهادند ایشان فرمود ابوالعباس مردی است که به جوار جدمان پناه آورده است و ما از او برای دفن او بهایی نخواهیم گرفت، پس تابوت او را به مسجد براثا برده و به همراه اشراف و فقها حاضرشده و بر او نماز خواندند و آنگاه با احترام فراوان او را در کربلا دفن کردند .....

غدیریه ابو رقعمق انطاکی متوفی ۳۹۹:

(..... لا والذی نطق النبی بفضله یوم الغدیر، مالاهام ابی علی فی البریه من نظیر .....) (..... آگاه باش به جان آن سروری که رسول خدا در روز غدیر زبان به ثنای او گشود، سرورمان علی در بین خلایق عالم بینظیر است .....).

شرح حال شاعر و نمونه اشعارش:

ابوحامد، احمد بن محمد انطاکی ساکن مصر معروف به (ابورقعمق) یکی از شاعران ادیب و معروف و مشهور است .....، او جوانی خود را در شام سپری و سپس به مصر رفته و شهرت عالم گیر بدست آورده است .....، در مصر با جماعت بذله گویان وشوخ طبعان همنشین شد و در شوخ سرایی ..... افراط کرد تا آنجا که او را ابو رقعمق ملقب کردند .....، و خود نیز صریحاً در شعرش می گوید که با دیوانگی هم پیمان است .....، او در سال ۳۹۹ در مصروفات یافته است.

غدیریه ابوالعلاء سروی:

(..... علی بعد از رسول خدا پیشوای من است و البته روز قیامت شفیع من خواهد بود، برای علی فضل و مقامی ادعا نمی کنم، جز آنچه در عقل گنجد، من نمی گویم او پیامبر است بلکه می گویم او امام و پیشوا است، با نص جلی و سفارش صریح(غدیر)، و سخن رسول درباره او در آن زمان که مقامش به رسول خدا چون هارون به موسی و از همه بالاتر و برتر بود، (الاان من کنت مولی له، فمولاه من غیر شک علی) یعنی (آگاه باشید هر که را من سرور و مولی او هستم، بدون شک سرور ومولایش علی است .....).

شرح حال:

او ابوالعلاء محمد بن ابراهیم سروی، شاعر یکتای طبرستان و پرچمدار فضیلت و دانش آن منطقه است و با ابوالفضل ابن العمید متوفی ۳۶۰ نامه نگاری داشته و با هم به مبادله شعر و ادب می پرداختند، او تالیفاتی دارد به همراه اشعار شیوا و مشهور .....، از جمله چگامه ای در وصف طبرستان که یاقوت حموی آن را در معجم خود آورده است .....،

و نیز درستایش اهل بیت قطعاتی سروده است که ابن شهر آشوب آنها را در مناقب خود آورده است (..... این شاهان بنی العباس هستند که جامه سیاه را شعار خود ساخته و آن را مایه شرافت دانستند، ولی آن سروران از نسل زهرا، پرچم سفید بر بالای سرشان در اهتزاز است .....، زادگان عباس را پرچمی سیاه است و خشن که از کبر و نخوت آنها حکایت می کند و زادگان زهرا علیهاالسلام را پرچمی سفید و درخشان که از حق و عدالت آنها حکایت می کند .....، به پیامبر خدا و دو فرزند و دخترش مقامی داده شد که شرح آن در کتاب نمی گنجد .....، ولی اینگونه عقلها درباره اهل بیت رسول خدا دگرگون شده و اینک نور خدا تاریک است، مگر نه اینکه ابوالحسن با علم و دانش خود تاریکی ها را زدوده است و آتش دلها را فرونشانده است، چه کسی مانند او در زهد و پارسایی یافت شد با آنکه دنیا در اختیار او بود، آیا در اطاعت از پیامبر کسی از او سبقت گرفت و یا مانند او کسی یافت شد که دنباله رو پیامبر باشد، آیا دیدیم و یا شنیدیم که جز او کسی با ذوالفقار به سوی دلیران و پهلوانان یورش برد، و یا عظمت منزلت او را در شجاعت و دلیری در آن زمان که یکه تاز میدان احزاب یعنیعمر بن عبدود را به مبارزه تن به تن دعوت کرد، در حالی که در گوشه ای گوساله قوم نفس در سینه

حبس نموده و در گوشه دیگر سامری قوم از ترس عمرو از خود بیخود گردیده بود، بلی تنها او بود که در روزهای سخت نبرد که دلها از ترس مرگ به طپش می افتاد، غمها و اندوه پیامبر را از دل او می زدود .....، بعد از او امامان و پیشوایان از فرزندانش چون اختران تابنده اند که تاج هدایت بر تارک آنها می درخشد.، ... آنها پاک هستند و گرامی و همه آنها بلند مرتبه و عالی مقام، آن چنان که در حق آنان گویند(مشکل گشا نه مشکل زا)، .....)، ابوالعلا در نزاع شعوبیه که عرب برتر است یا عجم، نسبت به هم میهنان خود (عجم) تعصب می ورزید، پس ابن العمید وزیر در نامه ای به او نوشت (..... نصیحت دوست را بپذیر و پند ناصح مهربان را توجه کن و در میدان جهل بیهوده متاز که با سر فرود خواهی آمد و با لجاجت و خودسری پرواز نکن که مانند پروانه جان خود را بر سر بازی با آتش هدر خواهی داد، سرور من از آن بترس که گویند نبرد (بسوس) از ریختن خون پستان شتر آغاز شد و جنگ غطفان به خاطر شتری گر شعله ور گردید و خون هزار جنگجو بر سر یک قرص نان که از (حولاء) ربوده بودند، ریخته شد و تازیانه عذاب بر سر عجم از آنجا فرود آمد که ابوالعلاء سروی زبان به شوخی باز کرد،)، و اما داستان (نبرد بسوس) آن است که بسوس دختر منقذ تمیمی به دیدن خواهرش رفت و مردی که در حمایت قبیله او بود به نام سعد بن شمس را به همراه برد، شتر سعد به چراگاه مردی به نام کلیب وائل وارد شد و او تیری در کمان قرار داده بر پستان شتر سعد زد، پس شیر آمیخته با خون از پستان شتر سرازیر شد و شتر ناله کنان به سوی سعد آمد و سعد شکایت آن را به بسوس برد و بسوس دست بر سر نهاده و فریاد سر داد و چند بیتی شعر گفت که عرب آن را (چگامه مرگ) نام نهاده است، آنگاه پسر خواهر بسوس گفت ناراحت نباش، به خدا قسم من خون کلیب را به خاطر شتر سعد بر زمین می ریزم، پس سوار مرکب شد و با نیزه سینه کلیب را شکافته و کلیب از آن زخم مرد، در نتیجه این عمل، آتش جنگ شدید بین دو قبیله بکر و تقلب شعله ور شد که تا چهل سال ادامه داشت و آشوب ها و خونهای فراوان در طول این چهل سال بر زمین ریخته شد و پس از آن شومی بسوس مشهور و (نبرد بسوس) که مشهورترین نبرد قبیله های عرب است، ضرب المثل گردید و دیگر عبارت (قرص نان حولاء) که آن هم از ضرب المثل های مشهور عرب است که می گویند (شوم تر از نان حولاء) و آن داستان زنی نانوا است که در قبیله سعد بن زید زندگی می کرد، روزی سبد نان خود را بر سر گذاشته عبور می کرد که مردی از میان سبد او نانی را برداشت، حولاء به اوگفت به خدا قسم از من طلبی نداری که نان را به حساب طلب تو بگذارم و نه گدایی کردی که تو را ناامید کرده باشم پس تو نان را دزدیدی و این عمل را از روی دشمنی با قبیله سعد انجام دادی که شخص تحت حمایت او را آزار می کنی، پس شکایت نزد سعد بن زید برد و سعد با کمک اقوام و عشیره بر سر آن مرد ریخته و قوم و عشیره آن مرد هم به حمایت آن مردبرخاسته و هنگامه و بلوا بالا گرفت و هزار جنگجو و شمشیر زن در این فتنه کشته شدند و نان حولاء ضرب المثل شد و آنزمانی بکار می رود که برای هر چیز بی ارزش بخواهند آشوب و هنگامه بزرگی به پا کنند ..... و نیز در عبارت تازیانه عذاب که اقتباس از این استعاره قرآن است که (فصب علیهم ربک سوط العذاب) .....

غدیریه ابومحمد عونی:

(..... امامی له یوم الغدیر اقامه، نبی الهدی ما بین انکر الامرا، .....)، یعنی (پیشوای من کسی است که در روز غدیر، پیامبر هدایت یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم، امر امامت و رهبری او را در بین کسانی که امر امامت و رهبری او را انکار می کردند بپا نمود، در آن هنگام که دست او را بلند کرد و خطبه ای خواند و آشکارا گفت، این مرتضی شوهر فاطمه، علی است که به دامادی من سرافراز است و چه خوب دامادی است و اوست که وارث علم و جانشین بعد از من است و من از دشمنان او به خاطر خدا بیزار هستم، آیا شنیدید و پذیرفتید و آیا سخنان مرا درک کردید، پس همه گفتند آری و در هیچ کاری راه خلاف در پیش نخواهیم

گرفت و البته ما شنیدیم و پذیرفتیم، و گفتند ای مرتضی و ای پسندیده، خاطر تواز ناحیه ما آسوده باشد، ولی نیرنگ بکار بسته و حیله گری نمودند و .....)، (مضمون) شاعر در همین قصیده به حدیثی اشاره می کند که قبلاً مذکور شد بر این فحوی که فرشتگان مشتاق زیارت علی بن ابیطالب بودند پس خداوند صورتی از او ساخت(..... بدین خاطر فرشتگانش مشتاق دیدار شدند پس خداوند او را به این صورت نمودار ساخت، رسول خدا مشتاقانه بسوی او شتافت و چهره چون گل او را شناخت .....)،

و نیز از سروده های او غدیریه دیگری است که ابن شهر آشوب در مناقب خود آن را ذکر نموده است (..... آیا اینطور نیست که در روز غدیر رسول خدا هنگامی که همه مردم را جمع نموده بود، به خطبه برخاست و گفت: هر که را من رهبر و مولا هستم، این علی هم پس از من سرور و مولای اوست، ولی نپذیرفتند، در حالی که اگر زمام خلافت را به ابوالحسن علی که هادی امت ها است می سپردند، این امر برای سعادت تمام جهان کفایت می کرد زیرا که او راه های امن خدا را می شناخت، ولی آن یک با سینه پرکین منتظر فرصت بود و آن دیگری بر شتر سوار و به سوی بصره می تاخت، .....)

و باز قصیده ای دیگر دارد، (..... که رسول خدا فرمود، این مرد یعنی علی امروز سرور و مولای شماست، همانطور که من سرور و مولای شما هستم، بار خدایا تو بشنو و شاهد باش، پس منکری نفاق پیشه برخاست و فریاد از دل پرکینه خود بر رسول خدا کشید که بگو این فرمان از جانب خداست یا خود بافته ای پس رسول خدا فرمود پناه می برم به خدای بزرگ از اینکه خود رای بوده و از نزد خود سخنی بگویم پس آن شقی بدبخت گفت: خدایا اگر او راست می گوید که این فرمان از جانب توست، عذابی بر من نازل فرما، پس کیفر کفرش از آسمان آن بود که سنگی به شتاب به سر او فرود آمد و او را هلاک نمود.....) و نیز ابوالعلا قصیده ای طولانی در ستایش امیرالمومنین علیه السلام سروده و ائمه پاک گوهر را تک به تک نام می برد (..... رسول خدا که مشعل فروزان هدایت و برتمام عالمیان حجت و گواه است، با معجزه ای عظیم و روشن کننده بین حق وباطل که از سوی خداوند مقتدر آمد و اول کسی که او را تصدیق کرد وصی او علی بود همان نوجوانی که نه هیچگاه شرک ورزید و نه هیچگاه روح خود را با سجده به سنگهای جامد آلوده ساخت، همان علی که اول کسی است که پیشانی عبودیت بر خاک نهاد و با آداب تمام مناسک عمره و حج را بجای آورده و طواف کرد، همان کسی است که در روز مباهله همتا و به منزله نفس رسول خدا، یعنی نفس این پاک مرد جهان یعنی رسول خدا گردید و البته هر کس در این قول تردید کند قطعاًکافر است و یا کیست آن جوانمردی که در شب هجرت بر فراش و بستر رسول خدا بذل جان نمود و از فدا کردن جان خود دریغ ننمود، کیست صاحب آن خانه که ستاره آسمان در آن سقوط کرد، (که اشاره به مقدمات ایام خجسته ازدواج مولاناامیرالمؤمنین المظلوم علی علیه السلام است با مولاتنا فاطمه الزهرا علیه السلام)، کیست صاحب رایت (پرچم) فتح که روز قبل فلان (عمر) و فلان (ابابکر) با خواری و مذلت و تحمل شکست آن را به رسول خدا پس دادند.، کیست آنکه درب خانه اشبه مسجد باز ماند و بر او این ورود و خروج جایز و حلال و آزاد بود، ولی دیگران از آن ممنوع شدند، کیست آنکه در روزغدیر خم به فرمان حضرت الله و با نصب از سوی رسول خدا، صاحب فضل و امتیاز شده و بر همگان استیلا و اقتدار یافته است.، کیست که در تناول مرغ بریان با دعای رسول خدا شریک و به این افتخار نایل شده است کیست دوزنده کفش رسول خدا که فضایل او را پیامبر با این اشاره شماره کرد، پس از روز حنین بپرس که چه کسی در هنگامه نبرد مخلصانه شمشیر زد وچه کسی از روی ترس راه فرار در پیش گرفت و کیست آنکه با خورشید سخن گفت و یا بعد از غروب و فرو رفتن آفتاب به دعای او خورشید رجعت کرد، تا او نماز خود را بجای آورد و یا کیست آنکه با اصحاب کهف هم سخن گشت در آن شبی که به فرمان رسول بر پلاس خیبری سوار شدند و .....، و بیاد آور داستان اژدها را که در پای منبر با علی سخن گفت و همه حاضران گروه گروه از ترس به گوشه ای خزیدند و نیز آن شیر دژم که به فضل و منقبت علی

زبان گشود و شهادت داد که او خلیفه خدا در روی زمین است و خدای رحمان آنچه خواهد را مقدر نماید، آری اوست گنجینه علم خدا و باب و دروازه شهرعلم رسول خدا که دانشمندان و دانشجویان از آن دروازه بایستی به شهر علم رسول خدا وارد شوند .....)،

و در قصیده ی دیگر گوید: (..... ای امتی که کج فهم بوده و به خواب خرگوشی فرو رفته اید و از عبرتها پند نمی گیرید، ای امتی که تبارپیامبران و خاندان او را در نهایت قساوت و جنایت به خاک خون کشیده اید، ای امتی که با علی مرتضی که صاحب پرچم هدایت اسلام و پیشوای امتها و غمخوار امت بود، راه خیانت در پیش گرفتید، با او که قهرمان بی بدیل جنگهای بدر، احد، حصار بنی نظیر، خیبر، حنین و ....، بود، با او که افتخار غدیر خم برای اوست، با او که فدایی شب هجرت رسول خدا در بستر آن حضرت بود، با او که به تبلیغ سوره برائت به امر خدا مخصوص و برگزیده گردید...)،

و نیز قصیده دیگر در ستایش علی بن ابی طالب : (..... خداوند او را به لباس صمیمیت و فرزانگی و دانش آراست و از عبادت بتها منزه نمود و او را به آئین محمد در کودکی و نوجوانی و برومندی و پیری پرورش داد، جز او کیست که در زمان قضاوت، شکها و شبهه ها را از بین برده و عقول را به حیرت اندازد، کیست جز او که خداوند با شمشیر او و در حالی که از خون دشمنان سیراب می شد، عقده ها و گره های امت اسلام را می گشود، کیست جز او که در روز نبرد جبرئیل و میکائیل دستیار او باشند، کیست جز او که احمد مرسل در روز غدیر و روزهای دیگر می گفت، این برادر من، و مولی و پیشوای شماست و جانشین من بعد از آنکه مرگ به سوی من آید و نسبت او به من چنان است که هارون برای موسی، پس در شناخت و قدردانی از حق او کوتاهی نکنید، پس سؤال کن اگر اعتراف دارند که هارون در غیاب موسی، رهبر و پیشوا و مولی بنی اسرائیل بود پس علی هم جانشین رسول خدا و پیشوای امت و سرور نیکان و مومنین امت و .....، خواهد بود، حتی پسر خطاب زمانی که از غدیر خم حرکت می کردند گفت، یا علی تو امروز مولای من و مولای همه کسانی گردیدی که برای خدای جهان روزه داشته و نماز گزارده اند، .....

و رسول خدا از اینکه به سروران قریش فروانروا باشد، او را حقیر نشمرد و اسامه را بر او سرور نساخت، او در حیات و ممات امیرالمؤمنین هست و این فرمانی ابدی برای او از سوی خداوند است، پس خداوند بپاس این کرامت بر او درود فرستاد و هم تمام فرشتگانی که نزد خدا گرانقدر و بزرگوارند .....).

و از غدیریه دیگر: (..... ای خاندان احمد اگر برکت وجود شما نبود، نه خورشیدی طلوع می کرد و نه مرغزار و چمنی خندان میگردید، ای خاندان احمد این قلب زار من در ماتم مصائب شما گریان و خون چکان است، ای خاندان احمد شما بهترین فرزندان آدم و آخرین امید هستید، و پدرتان علی بهترین فریادرس است و فریادرسی می فرماید در هر زمان که او را برای رفع غمها و گرفتاریها طلب نمایند، همتای قرآن، وصی مصطفی، پدر سبطین، یعنی حسن و حسین و به به از این پدر، شوهر زهرای مطهر و پاک نهاد و با حسب و نسب که رسول خدا او را به خاندان خود قرین ساخت، آن کسی که احمد مرسل در حق او در روز غدیر گفت هر که را که من مولای اویم از عرب و عجم، بداند که این مرد یعنی علی مولا و سرور اوست، وه چه خوب سروری، پدرم به فدای او باد، پس کیست که هم پایه او باشد، در حالیکه او مولای خلایق است بفرمان خدای جان آفرین و به نص بهترین پیامبران، اوست که فردای قیامت با لوای حمد به محشر وارد شود، در حالی که چهره های مردم غمگین (دژم) و سیاه است و در آن زمان که قدمها برصراط به سوی آتش بلغزد .....).

شرح حال شاعر:

او ابومحمد طلحه بن عبیدالله، معروف به عونی از شعرای معروف و سرشناس و دلباخته اهلبیت است که اشعار و قصاید او معرف پاکی اعتقاد و مذهب تشیع اوست، ..... مداحان، اشعار او را در مجالس دینی و بازارهای دنیا با صدای بلند می خواندند..... از جمله منیر شاعر ..... که شعرهای عونی را در بازارهای شهر طرابلس می خواند و برای نشر فضایل اهل بیت تلاش می نمود، ..... (مضمون) با نهایت تاسف ابن عساکر برای بدنام نمودن او می گوید که منیر شاعر، در بازارهای طرابلس با شعر عونی آوازه خوانی می کرد و در پس او ابن خلکان با حذف شعرعونی، برای تخریب شخصیت منیر می گوید که شاعر منیر در بازارهای طرابلس آوازه خوانی می کرد و البته و به یقین در روز قیامت به حساب این دو اهانت کننده رسیدگی خواهد شد که به جای امانت داری در نقل گفتار، منیر شاعر را بدینگونه معرفی می نمایند و شک نیست در روز بازخواست، قطعاً این شاعر بزرگوار در پیشگاه خداوند حق خود را از این دو تاریخ نویس مفتری و دروغ پرداز خواهد گرفت، زیرا این خداوند است که در کمین ستمکاران خواهد بود، عونی در قصاید و در ضمن اشعار خود به هنگام مدح اهل بیت از ائمه اثنی عشر نیز نام می برد که این خود گواه روشنی از مقام بلند و رفیع او در موالات و نیز خلوص در تشیع او دارد تا آنجا که کوته فکران و کینه توزان به این دلیل که او اکثر فضایل و مناقب اهل بیت را به نظم کشیده است او را به غلو نسبت داده و حال آنکه آنچه او آورده بر اساس روایات و احادیث مشهور بوده و اشعار او نیزدلالت بر آن دارد که او در جاده بین افراط و تفریط قدم بر می داشته و اتهام غلو به او یا بواسطه جهل است و یا عناد .....،

در هر حال تشیع عونی در زمان حیات و بعد از رحلت او مشهور و معروف بوده است و حتی در سال ۴۴۳ در بغداد که اختلاف بین شیعه و سنی بالا گرفته و کار به کشتار و خونریزی کشیده شد، از جمله جنایاتی که دستهای ستم پیشه مرتکب شدند، شکافتن قبور و مزار تعدادی از بزرگان شیعه و آتش زدن آنها بوده است که در میان این مزارهای شکافته شده گور عونی و گور شاعر معروف دیگر جزوعی و شاعر دلباخته دیگر ناشی صغیر علی بن وصیف ..... بوده است.

(کلب گوید این بزرگان در حیات با دست و زبان خود و در ممات با جسم بی جان خود مانند مولانا محمد بن ابی بکر علیه السلام و مولانا حجر بن عدی سلام الله علیه در راه رضای خدا جهاد کردند و خدا رتبه آنان را که والا بود البته بالاتر می برد، خدایا به حق ذات اقدس خود و به حرمت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از نسل حسین علیهم السلام و عجل فرجهم، رحمت و رضوان وسلام بی انتهای خود را بر روح و روان این مجاهدان راه حق و حقیقت که زنده و مرده آنان شریعت تو را مدد نموده است، نثار و ایثار بفرما و در روز جزا یعنی روزی که شر آن احاطه داشته و فراگیر است بواسطه قلب های ما که برای آنان سوخته وداغدار شد و چشمان ما که برای مصائب آنها اشکبار بوده است از شفاعت آنها ما را بهره مند بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)، .....

ابن رشیق می گوید در انواع شعر، نوع شگفت انگیزی از آن وجود دارد که آن را (قوادیسی) می گویند و آن سبکی از شعر است که در آن قافیه شعر، زیر و زبر می شود (گاهی ضمه و گاهی کسره و قوادیس گوشه های چین خورده سطل چرمی را گویند که زیر و رو قرار می گیرد) و می گوید اول کسی را که من شناختم که به این سبک و فن ادبی شعر گفته است طلحه بن عبیدالله عونی است .....، ..... اشعار و قصاید عونی اعم از آنچه در مدح و ثنا و یا مراثی و سوگنامه های اهل بیت سروده است، در کتابهای مناقب ابن شهرآشوب یا روضه فتال و صراط المستقیم بیاضی پراکنده است .....، علامه سماوی اشعار او را در دیوانی ثبت کرده و از جمله قصاید مشهور او قصیده معروف به (مذهبه) است: که ترجمه قسمتی از آن بدین شرح است (..... از من پرسید آیا در شان علی عالی، نصی در قرآن مجید هست که اوست وصی احمد پاک گوهرعدنانی و دیگری نیست، و اگر حجتی و دلیلی صریح و روشن داری بیاور گفتم آری نص

غدیر خم و آیه تبلیغ که به او اختصاص دارد و همچنین دیگر اخبار و نصوص فراوان، به غیر آنچه که دست خائنان مزدور ربود و پنهان کرد، تا شاید بنی امیه پلید را خشنود کند، ای کور ذهن آیا نشنیدی که احمد مصطفی با حال تهنیت به علی گفت که نسبت تو به من مانند هارون است به موسی که موسی کلیم به هارون گفت جانشین من باش، پس از آنان بپرس با تمام این نصها و اتمام حجت ها به چه دلیل مخالفت کردند، آیا داستان مباهله را نشنیدی و آگاه نگردیدی که چگونه آل محمد بدان وسیله بر دیگران برتر شدند، آیا کسی هست که با علی برابر باشد و آیا کسی هست که نزد خدا رتبه او را داشته باشد، آیا نشنیدی که رسول خدا اورا وصی خود ساخت در حالی که دست او از مال دنیا خالی بود و تو هم این را می دانی و سپس او را بر جای خود قرار داد تا دیون وی را ادا کند و اگر می خواست جز او را بر این کار مامور می کرد ولی اینکار را نکرد.، پرسید آیا آیه ای در کتاب خدا هست که دلالت نماید بر آنکه علی پاک گوهر، صاحب فضل است و هرکس جز او رانده و مطرود است، گفتم خدا فرمود..... (آل ابراهیم را بر همه فضیلت داریم از رحمت ..... پس ابراهیم از خدا خواست که خدایا از نسل من امام قرار بده و خداوند فرمود عهد من به ستمگران نخواهد رسید، تو می دانی مصطفی در این امت، امر کننده و نهی کننده است و شبیه و نظیر ندارد پس کرداری از او جز به فرمان حق صادر نگردیده است و همه سخنان او بفرمان حق است، پس به چه دلیل دیگران را طرد و علی را پیشوا قرار داد، آیا بدون دلیل بود، .....، قصه اینست که مهاجر وانصار در سقیفه با نظر خود خلیفه ساختند و پرداختند، ولی علی عاشقانه سرگرم وظیفه انسانی و دینی خود بود تا پیکر شریف و پاک رسول خدا را با اندوهی گران و غمی جانکاه غسل دهد.و .....،

پس از مدتی خلیفه اول در گذشت و دست دومی را با طرح قبلی در میان عرب بلند کرد او هم در گذشت و او هم با طرح قبلی سومین نفر را با مجلس شورایی که خود داستان داشت و معلوم بود که چگونه برگزار خواهد شد، خلیفه کرد، سومی هم در گذشت، پس مردم گروه گروه به در خانه علی هجوم آوردند و او جز قبول چاره ای نیافت و این در حالی بود که اتفاق نظر محال بود زیرا هر کس به دنبال هوی و هوس خود بود، پس در مقابله با او اول زنی شتر سوار قیام کرد و آن دو(طلحه و زبیر) با او متحد شدند و در این زمان شمشیر او آن فتنه ظلمانی و سیاه را سرکوب کرد ولی زبان ملامتگران بریده نشد .....، بعد از آن معاویه خشمگین قیام کرد و علی با ذوالفقارش در پی او شتافت ولی چون (به تزویر عمروعاص) قرآنها را بر سر نی مانند پرچم صلح بالا بردند یاران موافق او، دشمن و مخالف او گردیدند .....، پس معاویه خبیث نیرنگی دیگرساخت و بفرمان شیطان مطرود، شور حکمیت آغاز کرد و رعیت نابکار بر سلطان حاکم گردید، علی به ناچار دست از نبردکشید و حکمیت سرنوشت همه را در دست گرفت، شامیان با پسر عاص (عمرو) به میعاد آمدند و او دام خود را پهن کرد و ابوموسی اشعری ابله را فریب داد، پس ابوموسی بر منبر رفته و گفت من علی را خلع کردم مانند این انگشتری که از دست درآوردم و پس ای پسر عاص برخیز و معاویه را خلع کن آنگاه پسر عاص گفت ای مردم گواه باشید که این مرد مقتدای خود را خلع کرد و حال سخن مرا بشنوید و اعتراض نکنید پس من زاده هند، معاویه را به خلافت نصب کردم، مردم راه و روش عمر و عاص را می پسندند .....، توجه کن علی امیرالمؤمنین با گواهی اهل حدیث، اول کسی است که به این نام مفتخر شد و این مقام از جانب خدا به او داده شد و اوست که در تورات مذکور است و امت های سابق او را هادی امم می خوانند و اوست که از هر عیب و عار بری است.، آری نام او در تورات بوری است و در انجیل الی و در زبور اری، در میان هندویان کنگر صاحب هنر، در میان رومیان فطرس و در میان اهل پارس غرسنا و در میان ترکان به تیر و در زنگبار حنبر، در لغت ارمن نام اوفریق است، مادر پاک گوهرش، برای او نامی انتخاب کرد و آنگاه در کعبه مقدس او را به دنیا آورد و وقتی از کعبه بیرون آمد خلق گفتند این کیست گفت شیر بچه من حیدر است

که پاک و مقدس پای بر جهان نهاده است و پدرش او را ظهیر نامید .....، نام او در آسمانها نزد خداوند علی است که نام او را از نام خود مشتق ساخت، آن چنان که نام رسول را در ازل از نام خود گرفت که آن فضایل در واقع عطایی بود از سوی خداوند که مخصوص رسول و وصی بود و .....، بار پروردگارا کرداری ندارم جز دوستی و ولایت احمد و خاندان والایش یعنی همتای رسول و وصی او علی همان آزمایش شده با بلایا و نیز فاطمه و دو فرزند او بعد از آن حضرت و سپس دو امام علی و فرزندش محمد و هم جعفر صادق و موسی راهنما، و بازعلی و آنگاه سرور بخشایشگران جواد محمد و بعد علی هادی و سپس حسن، آنکه مهدی از آن اوست، خدایا به پاس این بزرگواران عزت دنیا مرحمت و راحت در قبر نصیب فرما و نیز در زندگی آخرت، ایمنی از عذاب و پرده پوشی بر گناهان و سیراب نمودن از حوض کوثر و همنشینی با آنها در مقام بالا و ارجمند محشور شدن در روز جزا و .....، پس ای طلحه اگر پایان دفترت بر این روش باشد، البته از تو دلهره و اضطراب دور خواهد بود ..... آری پروردگار مهربان مرا کافی است.

(کلب گوید خدایا دین ما همین دین است و آئین ما همین آئین است پس عطا فرما آنچه را که به این بزرگواران عطا می فرمایی، هرچند دستان ما از عمل خیر خالی و روی ما از گناه سیاه است اما گدایان جسور و بی پروا هستیم و جز تو پناه و یاور نداریم یا ارحم الراحمین به فضل و کرم و مرحمت خود و به آبروی عزیزان درگاهت محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم در دنیا و آخرت بر ما عنایت بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

و نیز باز در ستایش از امیرالمومنین: (..... رسول خدا فرمود که به روز محشر ما پنج نفر سواره ایم که فرد ششمی در بین ما نخواهد بود ..... من بر براق و فاطمه بر ناقه غضبای من و پدرم ابراهیم و برادرم صالح بر ناقه و علی بر شتری سفید بهشتی، در حالی که لوای حمد را بنام خدای یکتا در دست دارد وبر سر او تاجی مرصع از نور است، که پرتو نورش عرصه قیامت را روشن نموده است .....).

و نیز قصیده ای در ماتم حسین علیه السلام:

(..... بعد از عاشورای حسین وای بر من آیا شوخی و شادی بر من گوارا است؟ ای حسین ای ماه تابان تو در راه کربلا قدم گذاشتی تا به امت راه و رسم زندگی توام با شرافت و راه و رسم رستگاری ابدی را بیاموزی و از این رو دین خدا زینت گرفت و بال و پر شرک شکست و از ایثارگری تو صبح شرک، تاریک و شام دین، روشنایی یافت.، .....، آری آن منافقان بی دین نامه نگاشتند و آن حضرت را به کربلا دعوت کردند پس آن امام مبین شتابان آمد تا حقیقت خالص مشاهده گردد و چون به وعده گاه رسید نه تنها از او کناره گرفتند بلکه به سوی او هجوم آوردند، دشت صاف را از نیزه و شمشیر به جنگل پر درخت شبیه کردند و با کینه توزی تمام در کشتن او شتاب نمودند، پس دوستان و یاران باوفای او به دفاع از او قیام نمودند و سرانجام با شمشیر و نیزه هم آغوش گردیدند، پس هفتاد تن از یاران او در میان هفتاد هزار لشکر، مجروح و غرقه در خون در پیشگاه او بر زمین افتاده و همگی شربت شهادت نوشیدند با جامی که از قبل مهیا بود.، پس حسین بر لشکر کفر و شرک بتاخت و آنها با شمشیرهای پهن به او حمله کردند، ای خشم خدا بر آنان فرود آی و مبادا به ناله و فریاد آنان ترحم کنی

(کلب گوید خدایا لعنت و عذاب جاوید تو بر قاتلان حسین و دشمنان محمد و آل محمد و منکرین فضایل آنان از ابتداء تا انتها عالم و همه آن اشقیا ناپاک که به عمل آن جنایت کاران راضی بوده اند وارد و مقیم باد تا تو خدایی می فرمایی یعنی تا ابدالآبادآمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

آری سرانجام حسین تنها و غریب و تشنه از میان انبوه دشمنان برگشت، همانطور که تشنه و تنها در میان آنان رفته بود .....، پس بر او هجوم بردند یکی سرش را برید یکی بازویش را، پدرم فدای آن تشنه کامان شهید، که خشکیده لب سوی بهشت پرکشیدند، پدرم فدای آن چهره های تابناک که سپیده دم سر در قدم جانان نهادند، پدرم فدای آن تن های عریان که از خون او لباسی گلگون برای او دوختند

(کلب گوید ای شاعر بزرگوار ای عونی مقدس اشعار جانسوز تو جان ما را آتش زد. خداوند ترا جزای خیر دهاد و با محمد و آل محمد محشور فرموده و مراثی تو را به احسن وجه بپذیرد و ما را نیز در زمره دوستان آنان محشور و از شفاعت تو در دنیا و آخرت ما را بهره مند فرماید آمین، آمین،آمین یا رب العالمین)،

ای سروران من ای زادگان علی، دین خدا در ماتم شما عزادار شد و کعبه و حجر و صفا و مروه ازوحشت فقدان شما بر خود لرزید و ریگزار دشتها با در آغوش گرفتن پیکرهای شریف شما روح گرفت و با فقدان شما ارکان دین، قرآن و مثانی و سوره های فرقانی همه ویران شد، پس خدای قهار تا ابد همه آن کسانی که با شما دشمنی کردند را از آمرزش و رحمت خود محروم فرماید و در عوض رحمت بی نهایت خود را بر آنان که پیرو شما هستند فرود آورد .....).

(کلب گوید ما و همه مؤمنین و مؤمنات تا ابدالآباد بر دعای تو ای عونی مقدس و همه مجاهدان راه خدا که در مسیر استقرار حق و عدالت و یاری اسلام تلاش می فرمایند می گوئیم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

پس در ثنای امام صادق فرماید:

(..... مهار شتر را سوی مزار بقیع ببر و درود فراوان خود را بر جعفر بن محمد نثار کن و بگو ای زاده دخت محمد و ای پسر علی و ای نور هدایت که فضایل تو قابل انکار نیست، ای صادق راست گفتار که خدای تو به راستی تو گواه است و البته گواهی او کافی است، پدرت امام، فرزند تو امام و خودت امام، ای نور جان یکتاپرستان، ای زاده رسول خدا، توهستی که دوستی اهل بیت و راه و رسم ولایت را بنیان نهادی، ای ششمین فروغ جاوید و پرچم هدایت، هر آن کسی که آئین ولایت شما را نیاموخت قطعاً سرگشته و گمراه خواهد ماند .....)،

و نیز باز در قصیده ای دیگر علی علیه السلام را مدح و ثنا فرماید..... (خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم را از میان خلق برگزید و حامل قرآن ساخت که او به فطرت خلایق داناست .....، ..... پس پرتو جلالت خود را بر او افکند و ندا داد برخیز ای محمد که تویی بشارت دهنده بهشت و بیم دهنده ازدوزخ ..... آنگاه علی را وصی خود ساخت .....، که به به از این وصی، پس تو ای دانا و طالب حق و حقیقت مولایی راانتخاب کن که یاوری خوب برای تو باشد .....).

و نیز در ستایش و ثنای ائمه اطهار سروده است: (..... رسول حق به جانشینی خود شش تن و شش تن (یعنی دوازده امام) را صریحاً اعلام کرد، که همه آنها امام هستند و صاحب برهان، که درود و سلام خداوند صاحب عرش و رحمت و رضوان او تا ابد بر او چون باران رحمت نازل باد.....)، و نیز قصیده طولانی دیگری دارد در مدح اهل بیت رسول خدا که: (..... آیا نمی بینی جبرئیل، که در آسمانهای برافراشته، مقرب و کارگزار اراده الهی است به خاندان رسول می گوید (من هم از شما هستم) .....، کلمات تابناکی که بر ساق عرش الهی می درخشند و به برکت آنان گناهان آدم بخشیده شد .....، و البته ذکر و یاد آنان، خود عمل صالحی است که تا ابد پابرجاست و بالاترین پاداش برای ذکر و یاد آنان آماده و مهیا است،آنان خود صلوات زاکیات و سلام تابناک هستند که مؤمنان در تشهد نماز بر آنان درود می فرستند، آری آنان حرم امن الهی هستند و البته دوستان آنان در روز قیامت در امن و امان الهی و دشمنان آنها در عذاب الهی خواهند بود .....، همانا آنان به منزله کشتی نوح هستند، که هر کس از آنها دوری نماید هلاک شود، آنها دستاویز خدایند (یعنی حبل الله متین) که دست همه مومنین را می گیرند، آنان اسماء الله الحسنی هستند که هر کسی خدا را به نام ایشان قسم دهد به مراد می رسد .....)،(مضمون) سمعانی می نویسد که (عونی شاعر شیعه مسلک بوده و صحابه را در اشعار خود به بدی یاد می کند و قصیده ای رابه او منسوب می نمایند که در واقع از او نیست بلکه متعلق به ابومحمد عبدالله بن عمار برقی، شاعر دیگر اهل بیت است که در نزد متوکل از او سعایت و بدگویی کردند و همین قصیده را که قافیه (ن) دارد را برای او خواندند، دستور داد زبان او را قطع کنند و دیوان شعر او را بسوزانند و چنین کردند که این مجاهد مظلوم از اثر این زخم پس از چند روز، دار فانی را وداع گفت و این عمل آن

کافر منافق یعنی متوکل ملعون در سال ۲۴۵ بود) و این ابیات از آن قصیده است (..... علی همان کسی است که خداوند دلهای مردم را با دوستی و ولایت او آزمایش کرد تا مومن از کافر شناخته شود .....، (ای خاندان وحی) ممکن نیست که حق شما را زیر پا گذارند مگر آنکه قبل از آن، آیات قرآن را زیر پا قرار دهند .....).

(کلب گوید خدایا تو شاهدی که این آزادگان در راه تو و دین تو و اعتلای کلمه حق چه زجرها و شکنجه ها از این کافران و منافقان و طرفداران آنان کشیده اند پس عذاب جاوید و لعنت ابدی خود را بر آنان وارد و آنها را در دوزخ مقیم فرما و ما را در دنیا و آخرت ازشفاعت آنان بهره مند بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

غدیریه ابن حماد عبدی:

(..... هنگامی که تیغ از نیام برکشد و در میدان نبرد گوید منم حیدر، لرزه بر کوهسار افتد علی همان قهرمان اسلام است که با همان تیغ خاک بر دهان مرحب ریخت و او را به خاک و خون کشید و نیز (عمرو) زاده (ود) را به زیر خاک فرو برد و باهمان شمشیر او بود که ستون اسلام راست شد و آیین اسلام کمال پذیرفت .....، اوست کوبنده سرهای سرکشان کافر و مشرک، اوست قهرمانی که با ضرب شمشیر او نوفل دلاور بخاک غلطید و هلاک شد و جبرئیل شگفت زده با فریاد و تهلیل و تکبیر، راه آسمان در پیش گرفت و گفت وه چه جوانمردی، (اخوالمصطفی یوم الغدیر و صنعوه، و مضجعه فی لحده و المغسل) یعنی علی است برادر مصطفی در روز غدیر و هم ریشه او و این علی وصی است که پیکر رسول را غسل داده در مزار قرار داد و به خاطر او خورشید رجعت نمود تا نمازش به وقت فضیلت آن باشد .....، آیا احمد مختار نفرمود در آن زمانی که بر جهاز شتران بالا رفت که علی فقط برادر من است و اعلام این شرافت نیز برای او با دستور جبرئیل است که به فرمان حق، علی پس از من جانشین من خواهد بود و وصی من که هر چه اراده نماید انجام خواهد داد، آگاه باشید که نافرمانی از او، نافرمانی از من است و کسی که از من نافرمانی و عصیان کند به خدانافرمانی و عصیان نموده باشد، آگاه باشید او جان من و من جان او هستم و این نص قرآن و وحی آسمانی است، آگاه باشید که من در میان شما چون شهر علم هستم و علی دروازه آن و هر کس بخواهد به شهر وارد شود بایستی از دروازه آن عبورکند، آگاه باشید که او مولی و صاحب اختیار شماست و او بهترین داور و دادگستر است، پس همه گفتند که به حکومت او راضی هستیم .....، فضیلت دیگر اینکه در آن روز که با سپاه خود به سوی یثرب در حرکت بود، تشنگی بر سپاه غالب شد و همه از فرط تشنگی به ستوه درآمدند.، عبادتگاه راهب نصرانی پدیدار شد که راهبی دانشمند در آن زندگی می کرد، پس ازاو سوال شد آبی هست گفت نه، ولی خبر آسمانی انجیل، حاکی از آن است در این نزدیکی چشمه آبی هست که آن را نمی بیند مگر پیامبر و یا وصی پیامبر، پس علی علیه السلام بنام خدا پیش رفت و در حالی که راهب دیر، بر او نظاره می کرد و آن حضرت محلی را نشان داد پس آن محل را کندند و سنگی سفید و براق نمایان شد، پس فرمود سنگ را از جای خود در بیاورید، پس هر چه تلاش کردند نتوانستند، آنگاه علی علیه السلام دست یدالهی خود را جلو برده و آن صخره را از جای خود درآورده و به گوشه ای انداخت بلافاصله آبی سرد و گوارا پدیدار شد، و همه آشامیدند و سیراب شدند پس آن حضرت صخره را بدون هیچ خستگی و درماندگی در جای خود قرار داد، راهب از دیر خارج و شرفیاب شده و بر دست آنحضرت را بوسه زد و در حضور همگان اسلام آورد و گفت گمان می کنم نام شما (آلی) باشد .....، آری چنین است .....)،

ابن حماد غدیریه دیگری نیز دارد (..... به جان تو سوگند ای جوانمرد روز غدیر، که تو آن آزاد مردی هستی که شایسته سروری و رهبری امور امت را داری، تو برادر مصطفی و برترین خلایق و نفس و همپایه وجود رسول در واقعه مباهله بر علیه خصم هستی، تو هم

ریشه با رسول خدا و داماد پاک او هستی و پدر شبر و شبیر (حسن و حسین)، .....، آری در آن روز که چشمه ای از دل کوه خارج شد و آب مانند گردن شتر از آن خارج می شد، چاه کن با شتاب آمد و گفت یا علی مژده که آب خروشان چشمه خارج شد حضرت فرمود بشارت بر وارثان باد که به خدا سوگند آن را وقف کردم و در راه خداوند با عزت و مقتدر و .....، او بود که می فرمود ای دنیای پست برو و دیگری را فریب بده که من فریب تو را نخواهم خورد و او بود که با همسرش زهرا در برابر تمام آزارها که به آنها رسید صبر کردند و به بالاترین پاداش که خدا برای صابران می دهد، رسیدند، همان زهرا که ام ایمن گفت چون روزی به دیدار زهرا رفتم، دیدم چرخ آسیای گندم او خود بخود می چرخید، در حالی که فاطمه حضور نداشت و من به نزد رسول خدا شرفیاب شده و آنچه دیده بودم را بیان نمودم، پس آن حضرت فرمود، حمد و سپاس مخصوص خداست که این نعمت گرانبها را بر دخترم زهرا عنایت فرمود.....، خداوند چون او را خسته یافت، خواب را بر اومستولی فرمود و فرشته ای را بر حرکت دستاس او مامور کرد تا گندم او را آرد نماید .....، علی همان مولایی است که مراسم عقد او با زهرا، به فرمان پروردگار در آسمانها برگزار گردید و از سوی خداوند مهر او خمس زمین مقرر شد، و از منابع طبیعی و آنچه بر او روید و یا تولید شود، پس علی است سالار مردان و زهرا است سرور زنان عالم و این بالاترین مهریه و دو فرزندش شبیر و شبر که از همه خلایق برتر و والاترند که این لطف کردگار است که دوستی آنان را پاداش اجر رسالت مصطفی قرار داد یعنی مودت آنان در برابر مزد رسالت و تبلیغ احکام اسلام .....)،

شاعر در این قصیده به پاره ای از فضائل امیرالمومنین در احادیث وارده اشاره دارد، از جمله حدیث (مواخات و برادری) و واقعه (مباهله) و نیز حدیث (چشمه ینبع)، ابن سمان و محب الدین طبری آورده اند که (..... عمر در دوران خلافت خود، زمین ینبع را در اختیار علی قرار داد و علی زمین دیگری را در کنار آن خریداری نمود و در آن چشمه حفر کرد و در ضمن حفر کردن، ناگهان آب جوشان و خروشانی به پهنای گردن شتر از زمین فوران کرد، پس علی در کناری برای رفع خستگی نشست، خدمتکارش مژدگانی آورد، پس حضرت فرمود به وارثان مژدگانی دهید و آنگاه آن را به عنوان صدقه جاریه در راه خدا وقف نمود)

و ابن ابی الحدید آورده که (..... مردی از راه رسید و به او گفت مژده باد که در زمین شما چشمه ای خروشان سر بر آورد، فرمود (بشر الوارث بشر الوارث) و تکرار می فرمود که به وارث مژده دهید، بعد از ظاهر شدن چشمه، زمین را بر فقرا وقف فرمود و بلافاصله و در همان لحظه وقف نامه آن را نوشت) و نیز کلام آن حضرت خطاب به دنیا که فرمود (یا دنیا غری غیری) یعنی (ای دنیا غیر مرا فریب بده .....) و نیز حدیث (دست آسیا) که جمعی از حافظان حدیث این واقعه را از ابی ذر نقل نموده اند (که گفت رسول خدا او را به دنبال علی فرستاد و او دید که در خانه علی آسیایی خود بخود می چرخد ولی چرخاننده او پیدا نیست، پس واقعه را برای رسول خدا نقل نمود و رسول خداپاسخ داد ای اباذر آیا نمی دانی که خداوند فرشتگانی دارد که در سراسر جهان در حرکتند که مامور به یاری آل محمد صلی

الله علیه و آله و عجل فرجهم هستند .....) و حدیث (ازدواج حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها) که قبلاً مذکورشد و نیز (آیه مودت) که شرح آن هم قبلاً ذکر گردید .....،

غدیریه سوم در مدح امیرالمومنین علی علیه السلام:

(..... خدا را خشنود کن و شیطان را خشمناک، تا در روز قیامت به رضوان الهی نایل شوی، دوستی خود را برای آنان (یعنی آل محمد) که ولایت آنان از جانب خدا واجب گردیده است، خالص ساز، خاندان محمد همان پیامبری که سرور جهانیان است .....، و آل محمد

یعنی همان کسانی که طاعت آنان طاعت حق و نافرمانی آنان نافرمانی خدای رحمان است و قرآن مجید طاعت آنان را بر تمام خلایق واجب و مسجل نمود و حدیث و خبر آن متواتر گردید که محمد رسول خدا، ما را به دوستی و رعایت حقوق آنان سفارش نمود، (کلب گوید پس تو در این کلام خداوند و امر و دستور حضرت باری تعالی در الزام همه مؤمنین و همه امت اسلام به مودت به ذوالقربی رسول خدا به عنوان اجر رسالت دقت نما و آنوقت در اعمال یزید حرامزاده پلید و معاویه علیه الهاویه که چگونه دست کثیف آنان به خون پاک همین ذوالقربی یعنی علی و حسن و حسین واولاد و فرزندان پاک خاندان رسول خدا و دوستان و شیعیان آنان آغشته شده است و می بینی که چگونه عمل آنان مصداق بارز کفر و نفاق و شرک و محاربه با رسول خدا است و به حکم آیات قرآن معصیت خدا و رسول همان جرمی است که خداوند به مرتکب آنان وعده دوزخ جاویدان داد پس باید پرهیز نماید هر عاقل با شعور و باشرف از طرفداران این اشقیا از اینکه به هر نحو بخواهد به عمل آنان راضی باشد که در این زمان مشمول آیه و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار خواهد بود، زیرا از مفاد آیه مودت محرز است که دوستی با آل محمد و مظاهر آنان یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین تا ابدالآباد است و نیز مشروط به شرطی برای این دوستی از سوی خداوند نیست یعنی این امر و دستوری جاودانی است به امت اسلام پس و همانگونه که در کتاب تفسیر خود با آیات قرآن مجید اثبات نمودیم اولاً حکم به عصمت آنان داده می شود و ثانیاً عصمت آنان دلالت بر امامت آنان به امت و هدایت در صراط مستقیم دارد و دشمنی با آنان از مصادیق دشمنی با خدا یعنی اعداء الله بودن و خلود در آتش جاودانی خداوند خواهد بود) همان پیامبری که ریگ بیابان در کف دست او ثناخوان گردید تا گواه رسالت او باشد .....، آنکس که در روز غدیر وصی خود را به جهانیان معرفی کرد تا اساس و بنیان ایمان کامل شود، کیست جز علی که فضیلت روز غدیر ویژه اوست و کسی آن را نمی تواند انکار نماید، کیست تناول کننده مرغ بریان که افتخار و فضیلت آن قابل تردید و کتمان نیست، کیست که بر کوه حری میوه تناول کرد وخدا برای او اناری به هدیه فرستاد، همان کسی که خدای آسمانها سوره هل اتی را در مدح و ثنای او نازل کرد .....، آنکه احمد مرسل از عظمت فضایل و مکارم او پرده برداشت، همان مکارمی که خدا به هیچ بشر عطا نفرمود، و او آن همان مولایی است که جز حلال زاده و نجیب زاده او را بدوستی نگیرد و جز حرامزاده و منافق با او دشمنی نکند .....).

و در غدیریه دیگر ویژه این عید سعید:

(ای روز غدیر ای روز سعید هر ساله با عیش و سرور بر ما وارد شو، ای روز غدیر که در نیم روز تو، علی سالار و امیر گردید، در همان صبحگاهان که جبرئیل امین فرود آمد و گفت که ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم ....، فرمان خلافت را برسان و گرنه فرمانهای دیگر به سامان نمی رسند، پس رسول خدا به مردم اعلام کرد، که فرمان رسید از خدای لطیف و خبیر که علی را در کنار این برکه غدیر جانشین خود سازم، پس همگان پذیرفتند و بیعت کردند ..... و فرمود: علی پیشوای پیشوایان و سالار هر صغیر و کبیر .....، حجت الهی بعد از من بر هر کافر بدسگال و پس از او بدرهای تابان و مجموعاً به شمار ماههای سال (یعنی این دوازده امام) ..... و آنگاه خدای را گواه گرفت و همچنین جمع حاضران را، که او فرمان حقرا اطاعت کرد، پس آنگاه سالار غدیر را احضار و علی از میان جمعیت انبوه برخاست ....، آری خدا می داند که چه کینه ها درسینه ها پنهان نمودند .....).

باز غدیریه دیگری دارد که:

(..... همان علی عالی که جز برادرش محمد (صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم)، در جهان همتایی ندارد، همان علی که جان خود فدای او کرد و در بستر او خوابید در آن زمان که قریش بر او هجوم آوردند، همان علی که رسول خدا در(طائف) مجلس را خلوت کرده و با او به راز نشست و یاران حاضر به رسول خدا گفتند، خلوت تو با علی به درازا گذشت و طول کشید، به پاسخ گفت من رازی نداشتم بلکه خدای عزیز و آگاه با او راز گفت و در غدیر خم فرمود که علی بعد از اوجانشین و سالار است و ابواب خانه همه اصحاب جز درب خانه او را به مسجد بست که به این جهت سینه ها از کینه به جوشش درآمد، و چون از هر گفتار ناهنجار درباره علی

زبان خود را پس نکشیدند و در نزد آن حضرت از علی علیه السلام بدگویی نمودند، فرمود از علی چه می خواهید خدا خود شنوا و بینا است، من راه شما را به مسجد مسدود نکردم، بلکه این دستور خدای مقتدر در این موضوع به من بود و من ای یاران مجری فرمان حق بودم و البته این ویژگی گواه عصمت و طهارت علی از هر آلایشی است)

و نیز باز در قصیده ای دیگر می فرماید: (..... خدای به احمد فرمود خبر خلافت را به قریش ابلاغ کن، من ترا از شر دشمنان حفظ خواهم کرد و اگر این فرمان را انجام ندهی ابلاغ فرمانهای دیگر بی ثمر است، پس حاجیان را در غدیر خم منزل داد و علی را آورده و همگان را احضار کرد و دست او را برافراشت چنانکه حاضران دیدند و شناختند، وه که چه گرامی دستی که بالا رفت و چه گرامی بود آن وجودی که دست او را بالا برد، ..... و فرمود آگاه باشید این علی برادر من است و وصی برحق من و بجا آورنده عهدها و پرداخت کننده وامها و دیون من است، پس آگاه باشید، هر که را من مولای او هستم این علی نیز مولای اوست، گواه باشید، خدای دوستی می نماید با هر که با او مهر ورزد و خشم می گیرد با هر که با او به دشمنی اقدام کند و نیز حدیثی از جابر وارد شد که ما صحابه رسول خدا، مومنین را از روی مهر ومحبت آنان به علی شناسایی می کردیم و هر که با علی مهر می ورزید می دانستیم که مومن است و البته منافقان خود با این وصف معرف خود بودند، یعنی از روی دشمنی با علی، ای مرگ بر آنها از جان ما چه می خواهند و نیز این سخن همه انصار است ..... ما با علامت دشمنی با علی منافقین را آزمودیم و نفاق آنان را آشکار کردیم).،

و باز هم قصیده ای دیگر (..... آگاه باشید که روز غدیر در تاریخ اسلام شریف ترین و گرامی ترین روزها است و آن روزی است که خداوند مولای ما را معرفی فرمود همان علی وصی پیامبر و امام امامان، پیامبر در روز غدیر از روی منبری از جهاز شتران، دست علی را بالا برد و به همه فرمود: این وحی دانای عزیز است: هر که را من مولای او هستم این علی مولای اوست، این علی وزیر من است در زندگی و پس از مرگ و هم جانشین و قائم مقام من است، خدایا هر کس به آقایی او اقرار نماید به او مهر بورز و دوستی نما و هر کس به دشمنی با او اقدام نماید با او دشمنی نما و او را دشمن دار پس مردم، هجوم آوردند برای بیعتی که اکمال دین و اتمام نعمت الهی در آن بود، .....).

باز قصیده ای دیگر: (..... آیا تو خواستی نصوص امامت را ابطال و اجماع صحابه را عنوان کنی، آیا به راستی این سخن رسول خدا را نشنیدی که روز غدیر چگونه حکم خداوند را ابلاغ کرد که آگاه باشید این علی مولای شماست، طاعتش بجان بپذیرید و وای بر نافرمان و عصیان کننده، پس به او گفت: تویی برادر من، همانطور که هارون برادر موسی بود و او خرم و مسرور گشت و نیز فرمود یا علی تو دروازه شهر علم من هستی و هر کس که بخواهد به شهر وارد شود از دروازه آن بایستی وارد شود و فرمود که علی بهترین همه شما در قضاوت است ولی شما به قضاوت هر کسی گردن اطاعت نهادید، و نیز هنگام تبلیغ سوره برائت در واقع، خدای متعال پیشوای امت را معرفی نمود، پس آگاه باش تا ترا فریب ندهند.،

و همچنین خداوند در قرآن به روز مباهله، او را نفس و جان رسول خدا نامیده و همچنین آن روز که میان یاران عقد برادری استوار نمود، علی را به برادری خود سرفراز نمود و نیز آنروز که رسول خدا با مرغ بریان به انتظار بماند و با خواهش و با زاری خداوند را خطاب کرد که خدایا محبوبترین افراد عالم را در پیشگاه خود به نزد من بفرست تا در کنارم بر این سفره نشیند، پس نیایش رسول خدا به پایان نرسید که علی آمد و بازگردانده شد تا سه نوبت، و آخر بار در را بکوفت و آن را از جای برکند، پس پیامبر فرمود بیا که دیر آمدی ای اصلع گفت سه بار آمدم و این سومین بار است که آمدم و خادمت عذر مرا خواست و مرا رد کرد پس رسول خدا با خشم به خادم نگریست ..... بنابراین آگاه باش کجا با این نصوص برابر خواهد بود، اجماع کینه ورزان جاه طلب .....).

و باز در قصیده ایدیگر، (..... سوال کردی از عظمت قدر و منزلت حیدر و مرا به مشکل انداختی، زیرا پاسخ این سوال در حد من نیست، اما آگاه باش که خدا او را همنام خود علی نامید و او از عظمت این فضیلت در مقام و رتبه، سر به آسمان سائید ....، و رسول خدا در روز غدیربرای او پیمان اطاعت گرفت، پیمانی سخت و خشن و نیز آن روز که با او عقد اخوت بست و وصی او علی، با او برادر

گشت،.....، فرشتگان آسمان او را به فرمان خدای ذوالجلال حیدر فاروق نام نهادند و او پیش از همه، رسالت احمد را از جان و دل تصدیق نمود و از این جهت نامش صدیق بود، پس اگر دیگران مدعی این اسامی و القاب هستند باید که گواه موثقی بیاورند....) (که شاعر در این قصیده اشاره به حدیثی دارد که مذکور شد (علی صدیق این امت و فاروق آنان است .....).

و باز همقصیده ای دیگر: (..... ای تک سوار صحرا که شترت سبکبال و تازان می رود .....، خدا را شاکر باش برای کامیابی عظیمی که نصیب تو شد زیرا هر که سوی نجف آید البته حاجتش روا خواهد شد، مزاری که مشعل فروزان هدایت را در بر گرفته، مزاری که در آن مظهر رضوان و آمرزش الهی و هم مظهر ایمان و هر فضیلتی که می توان تصور نمود، مزاری که فرشتگان عالم به طواف آن احرام می بندند و مناسک زیارت آن را بجای می آورند، برخی با خضوع در برابر فضل آن، قیام نموده وگروهی در سجود و گروهی در رکوع هستند، پس هرگاه به آرامگاه او رسیدی، خاک آن درگاه را ببوس و با قلبی خاشع و چشمی اشکبار بگو، سلام خدا بر تو ای سالار آزادگان که اعمال مرا می بینی و سخنم را می شنوی، من شرفیاب حضور تو گردیدم تا تو را دیدار کنم و سلام عرض نموده و شرط ولایت تو را بجا آورم، ای صاحب اقتدار، امیدوارم که به روزرستاخیز شفیع من باشی، می دانی اشتیاق دیدار تو در دل من بود که موجب شد شتابان به سوی آیم و لذا این علاقه و محبت و عشق خود را به تو، شفیع درگاه تو قرار داده ام و شگفتا از این کوردلان که نور ولایت ترا نمی بینند با آنکه عظمت قدر و منزلت تو چون خورشید درخشان و تابان است، .....)

و نیز گوید (..... مگر او یعنی علی علیه السلام همان حصاری نیست که در روز قیامت میان منافق و مومن قرار خواهد گرفت و بر دروازه آن حصار، نالایقان یعنی منافقان امت چون معاویه و یزید و امثالهم را با گرز آتشین بکوبند، آن دروازه ای که داخل آن رحمت الهی و بیرون آن عذاب خوار کننده خواهد بود، .....، درروز غدیر با او راه خیانت را در پیش گرفتند و بیعت او را ضایع کردند، ای فرمانده بهشت و دوزخ، به عشق تو سوگند، آن سوگندی که حقیقی و از دل مومن پاک برخیزد که تو همان صراط مستقیم هستی که بر گذرگاه دوزخ حضور می یابی، یا علی ما را در پناه خود بگیر

(یا علی کلب و همه ارادتمندان تو نیز گویند از خداوند مسئلت نما تا صلوات و رحمت و رضوان بی انتهای خود را برروح و روان جناب ابن حماد مقدس نثار و ایثار و ما را نیز مشمول رحمت و رضوان خود بفرماید و ما نیز از خداوند می خواهیم تا دعای ما را مستجاب و در دنیا و آخرت ما را از شفاعت او بهره مند بفرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

زیرا به روز رستاخیز جام آب حیات، خنک و گوارا در دست توست و با آن دوست خود را سیراب و دشمن خود را محروم خواهی کرد و نیز کلید دوزخ و بهشت در دست توست تا این یک که دشمن خداست را در آتش سوزان و آن یک را که دوست خداوند است در بهشت جای دهی، پس من بذر عشق تو را در دل کاشتم و هر کسی عاقبت آن چیزی را درو کند که می کارد .....).

و باز هم غدیریه در ستایش امیرالمومنین:

(علی در بارگاه خداوند خود یعنی خداوند خالق هستی، بسی گرانقدر و والامقام است، هر چند ملامت گمراهان فراوان است،علی است که حبل الله و دستاویز محکم الهی است و هر کس به آن چنگ زند البته از گسستن آن باک ندارد، ..... به عشق کسب رضایت خداوند چه شب های تار که سرگرم راز و نیاز با خدای خود بود و چه روزهای گرم و سوزان که برای رضای خدا روزه می گرفت، چه گرداب های مهیب مرگ آوری که در آن فرو رفت .....، رسول خدا در روز غدیر او را بر همگان سرور و مولی نمود و قبل از آن نیز امامی بود که پیشوای مردم بود علی همان جنگاور و دلیر مردی است که در مهلکه غزوه بدر سرهای دلیران کینه جو از سپاه کفر و شرک را جدا کرد همانگونه که آن شاهین تیزچنگال، که سر جوجه های شکارشده خود را قطع می کند، همان صاحب افتخار روز خیبر و همان صاحب آن پرچمی که مرد سیاه چرده (یعنی عمر بن الخطاب) با رسوایی شکست آن را پس آورده بود و رسول خدا فرمود فردا این پرچم را به مردی می سپارم که لبیک گوی حق بوده و حرمت آن را نگاه خواهد داشت و آنگاه آن پرچم را به تو مرحمت نموده و فرمود پرچم مرا حمل نما و مردانه راه خیبر را در پیش گیر و تا پرچم من در دست توست ترسی از شکست نیست، پس امیرالمومنین

عزم خود را جزم نمود و باپرچم رسول خدا راهی میدان نبرد شد، در حالی که نصرت الهی پیشاپیش او حرکت می کرد، و آنگاه دروازه آن قلعه خیبر را از جای خود برکنده و بر گوشه ای افکند و دشمنان را شربت مرگ در کام ریخت و مرحب خیبری را که قهرمان دلیران یهود بود را به خاک و خون کشید و بینی یهودیان را بر خاک مالید و از او بپرس که در (سلع) چه کرد و چگونه روزگار (عمرو) را سیاه نمود، در آن زمان که آتش جنگ شعله وربود ..... و فرمود یا علی پس از من برای تاویل قرآن با سرکشان پیکار خواهی کرد از این رو با ناکثین که عهد او را در جمل شکستند پیکار کرد و روزگار قاسطین را در صفین سیاه نمود و در روز نهروان خون مارقین بر زمین ریخت و سر های نحس آنان را از پیکرهای نجس آنان جدا نمود.

باز هم در غدیریه ای دیگر در ثنای امیرالمومنین علی علیه السلام:

(..... ولایت مرتضی علی اندوخته من در این جهان و در آن جهان است، در غدیر خم تا ابد شاه خوبان و سالار جهانیان گردید، در آن روزی که مردم به فرمان خدا دستها را پیش آورده و با او بیعت کردند، ..... او جنب الله در کتاب خدا و دیده بان یکتای صمد که مادر گیتی چون او نزائیده و نخواهد زائید، همان که در روز نبرد بدر و احد، غبار غم از چهره اهل اسلام می زداید و نیز در روز خیبر و یهود بنی نظیر و نیز در کوه (سلع) خندق بلد، و در آن زمان که هیاهوی جنگ بالا می گیرد او با قلبی آرام و استوار حاضر است و از ترس آن شیرمرد و یکه سوار اسلام، جانهای دلاوران دشمن به لب آمده و در گرو نفسها و آنگاه آن نفسها نیز در شماره افتاده است، از هیبت صولت او معرکه جنگ از نعره ها خاموش است مانند اینکه هیچکسی وجود ندارد. تنها چکاچک شمشیر او است که بر کلاه خود یا بر زره و خفتان می کوبد.....)،

باز هم غدیریه های دیگرنیز سروده که از بعضی از آنها صرف نظر و بعضی دیگر مذکور خواهد شد.

شرح حال شاعر:

ابوالحسن علی بن حماد .....، عبدی بصری از شعرای اهل بیت و چون پدر خود حماد، از ثناگویان آل الله است، علی بن حماد از بزرگان شیعه و دانشمندی یگانه است، او از صدرنشینان بزم ادب و حافظان حدیث است و با بزرگانی چون شیخ صدوق و امثال او معاصر بوده است، نجاشی در عصر او بوده و گفته است او را دیده ام ..... و نیز او از مشایخ غضائری است که در سلسله اجازات نامی معروف و شهرتی به سزا داشته و از اساتید محدثین است و در جلالت قدر این شاعر و توفیق و مهارت او در علم حدیث همین بس که شخصیتی مانند غضائری که عالمی جلیل القدر است از او روایت می کند واما در متن شعر و ادب، بی تردید از شهسواران خطه سخن است .....، که اشعار او در معاجم ادبی نیز مذکور است، او هم در مدح و ثنا و هم در سوگ و رثای اهل بیت فراوان شعر سروده و زیبا هم سروده است .....

و ابن شهرآشوب او را از شعرای جانباز و مجاهد این خاندان محسوب و علامه سماوی تمام سروده ها را در یک دفتر جمع آوری نموده است، اشعار او ..... گویای مذهب علوی اوست، نجم الدین عمری در کتاب مجدی خود ..... از قول ابن حماد می گوید که (..... جوانی بر من وارد شد و گفت اگرتو را نشناختم مرا معذور دار که در دل من اشتیاق زیارت تو بود که بیایم و از نظر تو آگاه شوم و می خواهم سوالی مطرح کنم تا بهره مند گردم، من گفتم بپرس که پاسخ محکم و قاطع خواهی شنید، پس سوال کرد که به چه دلیل امامت نزد شما ویژه و مخصوص جعفر بن محمد است و نزد زید یا دیگران نیست گفتم از جانب خدای بزرگ نصوص قطعی بر امامت این امامان و پیشوایان رسیده است که شماره امامان دوازده است و این سخن خاتم پیامبران و هدایت کننده امتهای جهان است نه یک تن کمتر و نه یک تن بیشتر، دوازده امام به مانند دوازده ماه سال، همانطور که رسالت ویژه پیامبران است، به همین طریق امامت هم ویژه این خاندان است .....)،

و نجم الدین می گوید که این سخنی استوار و برهانی محکم است زیرا نیاز بشریت به امام و پیشوا یعنی خلیفه مانند نیاز آنان به پیامبر است، زیرا امام جانشین پیامبر است و می بایست سنت پیامبر را در هر عهد و زمانی تبیین و برقرار نماید)،

و دنباله سخن و شعر ابن حماد: (..... گفت امامت برقرار نخواهد شد مگر برای آنکه با شمشیربران قیام کند و از این رو زید امام است نه جعفر گفتم با این قیاس تو، علی که وصی پیامبر و امام بر حق است بهره ای ازخلافت نخواهد داشت، بلکه این منصب می بایست به عمر تعلق داشته باشد که از شمشیر او کسی در امامان نبود، پس بدان که این منطق دروغگویان است و نیز اگر چنین می بود پس حسن سبط شهید پیامبر، امامتش باطل است زیرا او شمشیر خود بر زمین نهاد، و نیز عابد سجاد هم که یار و یاور نداشت، چون بظاهر دعوی امامت نکرده و شمشیر نکشید پس به قیاس تو امام نبود، آیا صحیح است که جعفر دشمنان خود را تحریک کند و دعوت خود را علنی نماید، با وجود آنکه به آن مامور نشده است)،

و نجم الدین می گوید منظور شاعر یعنی ابن حماد این است که زید ماموریت داشته و گواه مطلب فرمایش جعفر است آنگاه که در شهادت زید او را تسلیت گفتند فرمود اگر عمویم زید پیروز می شد به خدا سوگند که به عهدش با ما وفا می کرد ولی پیروز نشد.).

(کلب گوید اشعار زیبای این شاعر و سایر شعرا و نیز آنچه مولایم امینی می فرماید، هر کدام گوشه ای است از مجموعه فضایل و مناقب خارج از حد احصاء مولای متقیان امیرالمومنین ارواحنا فدا و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و نیز هر کدام از این بزرگواران عظمت این فضایل را از ابعاد مختلف و زوایای متعدد و با بیانهای متفاوت و ادراکات گوناگون بیان و هر کدام بگونه ای جلوه ای از جلوه های آن فضایل و مناقب را با جذابیت و حلاوت خاص خود شرح نموده اند و قهراً در این متن خلاصه ای که از سوی کلب آستان حضرت علامه تقدیم می گردد قهراً این خلاصه نویسی بر گوشه هایی از این اقوال کثیر تسری می یابد که مابقی در محل نقطه چین حذف شده و بنابراین این نگارش در واقع نمونه ای از دریای گوهر و جواهرات حضرت علامه است و خواننده در صورت تمایل به احاطه بیشتر می بایست به اصل مرقومه مولای ما حضرت علامه امینی مراجعه فرماید و این کلب آستان حضرت علامه در این نگارش و تخلیص، سعی در حفظ رئوس مطالب و انجام اختصار در مطالب را با این هدف داشته که معانی و شاکله متن حفظ و مضمون آن ارائه گردد از خداوند تبارک و تعالی برکات و رضای او را مسئلت می نمائیم و من الله التوفیق و علیه التکلان)،

بررسی های بعمل آمده نشان می دهد که ابن حماد در اوائل قرن چهارم متولد و در اواخر آن دیده از جهان فرو بسته است، .....، در یک مجموعه خطی بسیار قدیمی قصیده ای از ابن حماد بدست آوردیم که برخی از ابیات آن را ابن شهر آشوب به اشتباه به عبدی کوفی منسوب نموده و دیگران چون بیاضی نیز از او تبعیت نموده اند که در واقع این انتساب صحیح نیست و مضمون ترجمه قصیده ابن حماد اینست (..... ای که از رنج درونم سوال می کنی ..... آیا رواست که سرورم حسین را با یاران او که چون اختران رخشان در کنار ماه تابان بودند لگدکوب سم ستوران نمایند. ....، بیاد آور که چگونه خواهرش زینب به همراه دخترش، شمر را با شمشیر آخته بر سر حسین دیدند و به دامن او آویختند که دست از حسین بدار و ما را قربانی او ساز.، اما (آن حرامزاده نانجیب) گردنش برید و سرش را بر سر نی کرد، چون خورشید که از ابر کناره گیرد و آنگاه ناله و فریاد خواهرش بلند شد که وای بر من و آنگاه دست و گریبان خود را از خون او رنگین کرد و گفت ای رسول خدا و یا جداه نظاره کن اینک بنی امیه کینه خود را از ما ظاهر کردند و ما اسیر شدیم مانند بردگان که با ذلت و خواری اسیر می شوند و ما را به دور جهان، شهربه شهر و دیار به دیار حرکت می دهند ....، آری زندگی من با گریه و سوز و گداز بر آنان به پایان خواهد رسید و ناله پر از اندوه و غم من تا پایان روزگار باقی خواهد ماند هلا لعنت خدا بر آنان که ستمکاری را بر

اهل بیت پیامبر بنیان گذاری کردند و آنان که به این راه ستم و جنایت ادامه دادند، ای خاندان احمد من همواره مدح و ثنای شما را خواهم گفت و بر دشمنان شما تا ابد الآباد جز ناسزا و نفرین نثار نخواهم کرد.، کیست که به مدح و ثنای من سزاوارتر از شما باشد، شما گرامی ترین افراد نزد خدا از بین کسانی هستید که حج خانه خدا را بجا آورده و احرام بسته و قربانی نموده اند، براق، مرکب جد شما است که او را به آسمانها یعنی معراج برد تاآنجا که با مقام و منزلت خداوند عالم، قاب قوسین یا کمتر فاصله ماند، شما خاندانی هستید که خداوند صورتی از پیکر علی علیه السلام یعنی پدر بزرگوار شما را در آسمانها قرار داد تا همیشه از هر صبح و شام زیارتگاه فرشتگان باشد، او همان صدیق امت است که با سبقت بر همگان بخدا ایمان آورد و راه تقوی را پیمود و بخشش نمود، و کم نگذاشت زیرا پاداش بهشت را

از سوی خداوند باور داشت، خداوند صاحب عرش او را در قرآن مجید جنب الله، حبل الله، عین الله، وجه الله و اذن الله نامید و پیامبرش محمد را بواسطه جانفشانی های او یاری کرد و بدین علت رسول خدا در حوادث روزگار به او تکیه کرد، و خداوند در علم، شجاعت، سماحت او را یکتا و منحصر به فرد قرار داد و به این لحاظ و به این دلیل جلالت او را تعریف می کنند و اعمال او را در نظر می آورند، او مانند دریایی است که عنبرش ظاهر و مروارید او پدیدار است، هرگاه برای دلاوران هماورد در نظر بگیریم او دلاوری است که هیچگاه برای او هماورد تصور نگردد و او به هنگام نبرد از فرط شجاعت در گرداب مرگ شناور شود و شیران بیشه از ترس او جرئت خود را از دست می دهند و هر که او را در صحنه نبرد و روبروی خود ببیند مرگ را با چشم خود خواهد دید که او را از این سو و آن سو خطاب می کند و آنگاه که شعله جنگ بالا گیرد و جنگاوران خشمگین پیاپی شمشیر زنند و چشمها از خون سرمه کشد و دهانها کف بر لب آورده و کبود گردند و نوک نیزه ها را چون ستاره های شبرنگ ببینی و بر بالای آن غبار جنگ را چون شب تاریک .....، و در آن زمان چهره علی پدیدار گردد توده دلاوران چنان پراکنده شوند که رمه گوسفندان از شیر ژیان، علی است آن جوانمردی که در دست چپ مرگ و با دست راست صلح و صفا را هدیه می کند، علی آن کسی است که بسیاری از قهرمانان هیولا صولت را بخاک افکنده و هلاک نمودو چه بسیار فقیر را بی نیاز و چه بسیار سائل را که ثروتمند ساخت، و اوست که بسیار بر نیازمندان و بی حساب بر آنان بخشایش نموده و هیچگاه با منت نهادن مستمند را آزار ندهد و اگر جزیی از جود و کرم و بخشش او بین جهانیان پخش شود، دیگر کسی را بخیل و خسیس نخواهی یافت و هر آنکس که دستی به سخاوت و بخشندگی دارد، چون نیک بنگری راه و روش او را دنبال می کند و آگاه باش هر ثنا و مدحی که من و دیگران می گوئیم البته که امیرالمومنین علی، لایق و سزاوار آن مدح وثنا است و بدون هیچ شک هر آنکس که به مهر و محبت و ولایت او چنگ نزند زیانکار است تا ابد الآباد و البته در روزقیامت دندان ندامت بر هم خواهد سائید، پس از این رو من با اخلاص تمام، دل در گرو محبت و ولایت او دارم و در هر حال خود را غلام و بنده و چاکر او می بینم، درود خدا بر شما باد ای خاندان احمد، مادام که قمری بر شاخساران سرشار از میوه، نغمه سرایی کند، علی آن کسی است که مهرش و محبت و ولایت او اجر رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم است، پس ما ایمان آورده و پذیرفتیم و در عالم ذر یعنی در عالم ذره و غیب در قبل از خلقت، که پیمان ولایت تو را می گرفتند نگفتیم نه، و نگفتیم چرا و نگفتیم از کجا، بلکه پذیرفتیم و راه وفا را در پیش گرفتیم و اگر جمعی خیانت کردند ما خیانت نکردیم و اگر گروهی از عهد و پیمان خود بازگشت نمودند ما از عهد و پیمان و دین خود بازگشت ننمودیم. شما خاندان احمد پاک هستید و ما از شما راه و رسم پاکی را آموختیم و شما خجسته و مبارک هستید و ما به واسطه شما برکت یافتیم و آنچه خواسته شما بود ما همان را خواستیم و آنچه نزد شما مکروه و زشت بود، ما

پیرامون آن نگشتیم و هر چه فرمودید ما قبول کرده و پذیرفتیم، ما بندگان حر و آزاده شما هستیم و دلهای ما به سوی شما پر می کشد، آری این چنین است که دوست به دوست خود مشتاق است، و ما از جان و دل به سوی مزار شما روان هستیم، زیرا اگر با سر و چشم ظاهر به زیارت شما بیائیم البته حق شما را ادا نکرده ایم و اگر در راه شما تکه تکه شویم هیچگاه دل از محبت شما نخواهیم گرفت و هرگز از شما جدا نخواهیم شد و ما این عشق ورزی را در دین خدا از پدران خود آموخته ایم و چون بمیریم به فرزندان خود به میراث خواهیم داد و یقین داریم که محبت شما بهترین سرمایه تجارت برای فردای قیامت است که در این معامله نه مغبون خواهیم شد و نه از زیان آن خواهیم ترسید، پس من به چه دلیل مدح و ثنای شما را نگویم، در حالی که خداوند در کتاب آسمانی خود، ثناخوان شماست ....،

آری ای آل احمد مختار این پدر شما علی است که در فردای قیامت، خلایق را به دو گروه تقسیم خواهد کرد گروهی را در آتش ابدی دوزخ و جهنم و گروهی دیگر را در بهشت عدن ابدی خداوند علی اعلی جای خواهد داد و شما ای آل محمد (ص)، پناهگاه ما و مایه امن و رحمت ما هستید و از شما گریزی نیست و از شما بی نیازی نمی توان جست و ما دانسته ایم که اگر دل به مهر و محبت شما نبندیم، هیچگاه طاعت و عبادت ما قبول درگاه حق تعالی نخواهد بود و به روز رستاخیز که به سوی شما بازگردیم و در آن هنگام که با شتاب سر از گور خود برداریم، بازپرسی و حساب خلایق با شماست، و در آن زمان که گروه گروه به پای میزان درآئیم، محبت شماست که مقیاس طاعت خداوند خواهد بود و سعادتمندتر آنکسی است که وزنه اش سنگین تر است و روزی که بر حوض کوثر بر آن حضرت یعنی مولای خود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شویم آنکسی را که او براند تشنه خواهد ماند و آنکه را که آن حضرت بخود بخواند، سیراب خواهد نمود، هدایت و راهنمایی به سوی بهشت با شماست و زهی سعادت ما که با فرمان شما از صراط عبور کنیم، پس وای بر ناصبیان که چنین بر ما ستمکارند مگر چه گناهی مرتکب شده ایم جز اینکه به آئین ودین شما گرویده ایم، آری اگر گناه ما همین است بخدا قسم با یقین از راه خود بازگشت ننموده و به کناری نخواهیم رفت، آن ناپاکان و بدنهادها از شما بریده و از شما جدا شده اند یعنی شما خاندان احمد را ترک نمودند و ما هم آنها را ترک نمودیم و از آنها جدا شدیم و از این رو به ما تهمت رفض نهادند، ولی ما هستیم آن کسانی که در ذات حق جز عدل و دادگستری اعتقادی نداریم و خدا را منزه دانسته و به یکتایی ستایش کردیم، ولی آنها خدا را به خلق شبیه کردند و گفتند ما را برای گناه کردن آفریده اند و ما مجبور به انجام آن اعمال بد هستیم پس اگر خدا بخواهد کافر نشویم و اگر بخواهد کافر شویم، اگر او بخواهد ایمان می آوریم و اگر نخواهد ایمان نمی آوریم و ما را بر اعمال زشت و تباه که از ما صادر می شود اختیاری نیست و خدا ما را به آن کارهای زشت و گناه مجبور می کند و .....

(کلب گوید در این فراز فقیه عالیقدر یعنی جناب ابن حماد اعتقاد مشرکانه این دشمنان ناصبی را مطرح و محکوم و نیز اعتقاد کثیف و افترا آمیز این کافران و مشرکان را در اینکه افعال ما جبری است و صریحاً خداوند را به ظلم و ستم متهم می نمایند و جنایات و جرایم خود را به حضرت الله‌تسری می دهند را محکوم می فرماید و البته این است عاقبت ظالمان و ستمگران یعنی دوزخ جاودانی خداوند)

و نیز گفتند رسول خدا کسی را انتخاب نکرد و ما خود خلیفه انتخاب کردیم، و ما پاسخ گفتیم، آری شما خودسرانه دستورالعمل خلافت صادر کرده و به همین دلیل بر امام خود پیشی گرفتید و به این واسطه تباه شده ولی ما به فضل خدا تباه نگشتیم، بلکه ما همان حیدر را انتخاب کردیم که خدا برای او در روز غدیر منشور خلافت صادر کرد و ما گروهی هستیم که در این راه بدعت نگذاشته و مانند شما راه جور وستم در پیش نگرفتیم و به یقین به روز رستاخیز که همه محشور خواهیم شد، پاداش و جزای نیک این انتخاب خوب

خود را در کنار خود خواهیم دید، و شما ناصبیان گمراه بدانید که بدست خود اساس دین خود را ویران نمودید و آنچه دارید دینی باعقاید بی اساس و پوشالی است و این ما هستیم که با یاری و اعانت خداوند و در راه او و با بصیرت و روشنایی کامل قدم برداشتیم، خدایا ما را بر این دین ثابت بدار و بر نورانیت ما اضافه بفرما

(کلب و همه اهل ایمان گویند آمین، آمین، آمین یارب العالمین)،

آری امید ابن حماد به پروردگار او خیر است پس سزاوار است که ناامید نگردد .....، و امید است که خدای من این قطعه که سروده ام را به لطف و کرم خود بپذیرد و بر آن به من پاداش فراوان عطا نماید و کفه میزان عمل مرا به واسطه آن سنگین و وزین نماید و سلام و درود خداوند بر پاک سرشتان آل احمد باد، تا آن زمان که شب تاریک شود و یا با پشت خمیده راه فرار جوید

(کلب گوید یعنی تا ابدالآباد پس ما و همه اهل ایمان از خداوند برای جناب ابن حماد رحمت و رضوان و درود ابدی و برای خود و عزیزانمان شفاعت آن بزرگوار و سعادت دنیا و آخرت همه را مسئلت نموده و می گوئیم آمین،آمین، آمین یا رب العالمین).

و نیز باز قطعه ای دیگر در ثنای امیرالمومنین دارد:

(..... شیخ ثقه محمد از صدقه روایتی در مسند از انس آورده که ....، رسول خدا (ص) با علی بر کوه (حری) نشسته و پیامبراز هوا خوشه انگوری گرفته و با علی هر دو تناول کردند و سیر شدند بعد آن خوشه انگور بر هوا رفت و به جای خود برگشت و من از این امر در شگفت شدم، آری البته آن میوه بهشتی بود که خدای عزیز و مقتدر به برگزیدگان خود هدیه فرموده بود).

ابن حماد در این قطعه حدیثی را از محمد بن جریر طبری نقل مینماید که او آن را از انس روایت نموده که گفت (..... روزی رسول خدا بر استر سوار گشته تا کوه (کدی) رفتیم پس استر را به من سپرد و فرمود به فلان محل برو، پس علی را خواهی یافت که نشسته و به تسبیح خدا مشغول است از من به او سلام برسان و او را بر این استر سوار کرده و نزد من بیاور آنگاه انس گوید من به محضر علی رسیدم و پیام رسول خدا را رساندم، چون به خدمت رسول خدا آمد، پیامبر به او فرمود بنشین و آگاه باش این جا مکانی است که هفتاد پیامبر مرسل بر آن قرار گرفته و من از همه آنها برتر هستم و با هر یک از این پیامبران برادران آنها همراه بودند و تو ازهمه آنها بهتری، پس گوید در این هنگام ابر سفیدی بر سر آن دو سایه افکن شد و خوشه انگوری از میان ابر بیرون آمد و رسول خدا از آن تناول کرده و به علی نیز فرمود برادرم بخور که این هدیه الهی است و آن دو بزرگوار پس از تناول انگورآب آشامیدند و ابر بالا رفت و آنگاه رسول خدا فرمود یا علی سوگند به آنکه هر چه خواهد آفرینش فرماید از این خوشه سیصد و سیزده پیامبر و سیصد و سیزده وصی او تناول نموده اند و هیچ پیامبری گرامی تر از من نبوده و هیچ وصی از تو گرامی تر نیست)،

ابن حماد عبدی باز هم قصیده دیگری در مدح و ثنا علی علیه السلام دارد .....، (..... ابن حماد فقط یک مولا و سرور را مدح و ستایش می نماید و او همان بزرگواری است که اعمالش ستوده و نیکو و شمائل او خجسته و مبارک است و آن علی مرتضی است، همان پاک سرشتی که عدنان به وجود او افتخار می نماید، او همتای رسول خداست که رفتارش مثل اوست و او همان دوستی است که آئینه تمام نمای دوست خود است، او به حق و از روی لیاقت، رتبه وصایت را احراز کرده و اوست که دیون او را پرداخت نمود، در آن زمان که صاحبان حق جمع شدند، یار خیرخواه و مخلص رسول خدا در آن زمانی که دیگران نفاق پیشه و دورو بودند، او وارث رسول خدا و پرچم هدایت امت و امین خاندان و وزیر و یار جانثار پیامبر بود، همان جوانمرد شیر صولت که هر زمان در عرصه نبرد نمایان شد، دلاوران سپر خود بر زمین انداختند، همان قهرمانی که اگر شیر ژیان او را می دید از هول هیبت او جان از تن او خارج می شد، او به

مانند شاهین تیز چنگ است ولی شکار او دلیران سپاهیان کفر و شرک است و او به مانند شیر بیشه است ولی طعمه اش پهلوانان سرکش و طاغی از سپاه دشمنان خدا و رسول است، او دلیری است، که هر زمان در معرکه جنگ و نبرد جولان داد، دلیران و پهلوانان از ترس مرگ وهلاکت ناپدید شدند و اگر شمشیر او خنده نماید از سپاه دشمنان اسلام خون بگرید و اگر نوک نیزه اش تشنه بماند، از خون دلاوران سیراب گردد، در روز جنگ درندگان صحرا، به دنبال او می آیند چون در عرصه نبرد مهمان او خواهند بود .....، گواه این سلحشوری او در نبرد بدر و احد، در مدینه و مکه آشکار شد و جنگ خیبر و در بصره که ناکثین را به خاک و خون کشید و هم صفین ونهروان، این چنین شیرمردی است که قرآن از جانب خدای آسمان به ثنای او گویا و آیات کتاب خدا در شان او نازل شد.، وفرمود در (انما ولیکم الله .....) و او را ویژه این ولایت ساخت نه فلانی و آن سه تن را یعنی همان کسی که در رکوع نماز زکوه بخشید یعنی علی، و فرمود اذن واعیه و آن حیدر است که سخن حق را گوش شنواست و رسول خدا در حق او دعا فرمود که تا آنچه فرماید و املاء کند در خاطر او محفوظ بماند و از یاد او نرود، و فرمود در تفسیر (و نضع الموازین بالقسط لیوم القیامه ....) که جز علی کسی به قیامت، میزان نباشد، پس ای وای بر آن کسی که در برابر علی وزنه اش سبک آید وخوشا بر حال آن کسی که سعادتمند شده و وزنه اش سنگین گردد، آری اوست امیرمومنان و این رتبه ای است که از خدای یکتا جل جلاله، دریافت نموده ولی دشمنان و منافقان او را از قدرت و سلطنت بر امت محروم ساختند با آنکه حقیقت امر برآنها مکشوف و آشکار بود و در نتیجه سالارمان علی، یعنی امام و پیشوای بر حق، برای حفظ اساس اسلام به اجبار از حق خود دست کشید و چون یاوری نداشت جز فقط چهار نفر پس سکوت کرد و مظلوم شد زیرا کسی با او یار و یاور نشد و آن چهار تن بجان حق سوگند که ارکان اربعه بودند، مقداد و عمار یاسر و تسلیم محض حق یعنی سلمان وفادار و هم جندب راستگویعنی ابوذر غفاری که از فرمان او بیرون نرفت، آری اگر او می خواست هلاکشان می ساخت ولی بجا گذاشت تا نسل مومنین به جا ماند .....)، ..... و نیز نمونه هایی از قصاید او که بر عزای پیشوای سوم سبط شهید سروده است:

(..... به روزگار دل مبند که رنگارنگ و دو چهره و دو زبان است که جفا کرد بر خاندان محمد و آنان را به هر شهر و دیارپراکنده ساخت، به نحوی که دو تن یکجا نباشند و گویا سوگند یاد نموده است که آنان را تارومار نماید، مانند شخص کینه جو و بدسگال و سرسخت و یا دشمنی که خون خواهی کند، گروهی در مدینه، جمعی در کربلا و گروهی در نجف مدفون گشته اند، پس ای سروران مظلوم، من بر کدام یک از شما اندوهناک باشم و بر کدام یک از شما با چشم خون فشان گریه و ندبه نمایم، آیا بر حسن مسموم زاری نمایم که مظلوم ماند و یا بر حسین که پیکر پاک او عریان میان دو لشکر به خاک وخون افتاد و یا گریه کنم بر آن کسی که محاسنش با خون سرش خضاب شد و یا بر آن که صورتش را بر خاک نهاده و رگهای گردن او را بریدند و بیاد می آورم در آن زمان که زینب در میان دختران حسین لطمه بر صورت خود می زد و اشک های او بر دو گونه اش شیار انداخته بود و فریاد می زد، ای تنها امید زینب که دست جدایی ترا از من گرفت و امیدوارم که بعد از تو زنده نباشم و اگر زنده باشم روی خوش نبینم و هیچگاه خواب به چشمانم راه نیابد، برادرجان، قبل از جدایی به سوی من نظر کن، به خدا سوگند که فراق تو دل مرا به آتش کشید. و به این دخترت فاطمه نگاه کن که به ذلت یتیمی و خواری اسیری روبروست وهرگاه به پیکر پرخون تو نزدیک شود، آن پلید شوم با تازیانه او را مضروب کند و او در حالی که بازوی خود را سپر سر و صورت خود می نماید به من پناه آورده و فریاد می زند که ای عمه جان، هستی ام برای دو مصیبت تباه شد اول ضرب تازیانه بر پیکر ناتوان و رنجورم و دوم داغ پدر که بر دل سوخته ام نشسته و این مصیبت که به قلبم وارد آمده است البته گرانبارتر و جانکاه تر است، و به تنها بازمانده ات، علی نگاه کن که بی یار و یاور است و با غل و زنجیر او را بسته اند، کیست که

بعد از تو بما رحم کند و کیست که بر این دو یتیم شفقت آورد، و حسین سبط رسول خدا در این زمان در گرداب مرگ افتاده است و گاهی دو دست خود را به جلو آورده و گاه به دو زانو می نشیند، او دیگر توان پاسخ ندارد، جز اینکه با چشم حسرت بار به آنها می نگرد

(کلب آستان امینی گوید ای ابن حماد مقدس، آگاه باش که مرثیه های تو جگر همه دوستان اهل بیت وآزادگان جهان را می سوزاند، پس این سروده های تو در بیان مصائب حسین با قلب رسول خدا و حضرت زهرا و علی مرتضی و ..... چه خواهد نمود انا لله و انا الیه راجعون خدایا به عزت و جلال خودت و به آبرو و احترام محمد و آل محمد، ما را از عزاداران و سوگواران ذوالقربی و مظلومان آل محمد قرار بده یعنی همان کسانی که در راه رضایت تو و اعتلای شریعت تو جانفشانی نموده و بالاترین شکنجه ها و سختی ها را تحمل نمودند و از شفاعت آنان در دنیا و در روز قیامت ما و پدران و مادران و نسل و ذریه و بستگان ما را بهره مند بفرما که تو بر هر کار توانایی اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

همواره چون ابر بهاری برای آن دو سرور شهید گریه خواهم کرد، آن دو سرور شریف که از حیث پدر و جد از همه خلایق بهتر و والاترند، همان دو نیایشگر درگاه حق و آن دو پیشگام به سوی خداو همان دو شفیع روز جزا، و دو عارف به مقام خالق، و آن دو حکیم و عالم در میان خلایق و آن دو دادگستر و دانشمند، آن دو شکیبا در نقمت و بلا، آن دو شاکر در نعمت، آن دو زاهد در دنیا، آن دو روآورده به خالق هستی، آن دو گواه بر اعمال خلق، آن دو امام و پیشوای بر حق، آن دو راستگو از جانب خدا، و آن دو با این مرتبه و حد از وفا، آن دو پارسا، آن دوپرهیزکار، آن دو فرمانروای پاک سیرت، آن دو پاک نهاد و با درایت، آن دو پرتو فروزان در عالم اشباح (ذر) و بر گفتاررسول خدا، آن دو گوشواره عرش، آن دو سیب خوشبو بر دست احمد، آن دو نسل گهر بار برای علی و زهرا، که درود خدابر روح پاک آنها باد و سیراب باد تربتشان در پاییز و بهار، .....، تا آنجا که گوید، ..... ابن حماد را عملی شایسته درگاه نباشد، جز اینکه به دامن (م.ع) چنگ زده باشد میم یعنی منتهای آرزویم محمد و عین یعنی نور چشمانم علی که درود خدا بر ایشان باد مادامی که خورشید بدمد و سپس راه غروب گیرد یعنی تا ابد الآباد)،

و باز قصیده ای دارد در سوگ سید الشهدا که درآن از حدیث غدیر نیز یاد می کند: (..... سلام بر آن بارگاهی که در کربلا می درخشد و خامس آل عبا یعنی پنجم شخص از آیه تطهیر و یکی از اصحاب کساء که جهانی از دانش است در آن بخاک رفته است، پس محفل ماتم بپا کن و سیلاب اشک فرو ریز و بگو ای آرامگاه مقدس که پیکر سرورم در آغوش توست، سیراب باشی سیراب، بناز بر تمامی تربت ها که تو البته سزاوار هر گونه افتخار و تفاخری، زیرا گل بوستان رسول خدا در تو جای گرفت همان کسی که در قلب و دیده مصطفی جای داشت .....، آنکه جبرئیل با سرور و شادی گهواره جنبان و میکائیل با تحفه و ارمغان در درگاه او به خدمت حاضربودند، آنکه فطرس ملک به آستان مبارک او پناه آورد و با شادی پس از بخشیده شدن از سوی خداوند به آسمان نیلگون پرکشید، بیاد آور آن روز را در کربلا، که سپاه پسر هند جگرخوار به سوی او هجوم آورد تا کینه دل خود باز جویند، آه خداوندا که چگونه با شمشیر گلویش را شکافتند، پس جانم فدای او باد که با اندوهی جانکاه به خیمه زنان حرم خود چشم دوخته و از شدت غیرت و اندوه این مصیبت، خون دل می خورد و آن هنگام که اسب او با زین واژگون و غرقه در خون وشیهه کشان به سوی خیمه بازگشت، اهل حرم رسول خدا از زنان و کودکان، همه فریاد نوحه و زاری سر دادند، موی پریشان،گریه کنان، از خیمه ها بیرون دویدند با آنکه جامه تقوی و پارسایی به تن داشتند، از سوز دل سیلی به صورت می نواختند و بانالله و شیون بیرون آمدند صدای ایشان به ماتم و زاری

در میان دشمنان بلند بود که از خود بیخود شده و چادر از سر فرو گذارده و به گونه ای که بیگانه و خویش را از هم نمی شناختند و چون سر انور حسین را به بالای نیزه دیدند که چون ماه بدر، تابان بود فریاد بی کسی برآوردند که ای قوم نابکار از چه رو بایست اسیر باشیم، با آنکه جرمی مرتکب نشدیم و چرا در میان شما حتی یک نفر یار و یاور خاندان رسول خدا نیست؟

(پس بر این تبهکاران و مجرمان خشم و نفرین ابدی خدا نثار باد و لعنتی پیوسته و مدام در همه روزگار تا ابدالآباد (آمین رب العالمین)، و تو به آنکه به دوستی آل احمد مرا ملامت کند برگو که همیشه در آتش حسرت وندامت سرنگون باش که تو در عوض تشویق و معذرت، زبان به ملامت گشوده ای، آنهم در محبت این خاندان که خدای جهان آفرین، پدرشان علی را به روز غدیر خم، پیشوا و رهبر خلایق عالم قرار داده، در همان روزی که همه دست بیعت با اودادند، پس اگر انکار می نمایی، حقیقت آن را از غدیر خم و جهاز شتران سوال کن، آری علی آن کسی است که رسول خدا دانش اولین و آخرین را ویژه او ساخت و او کسی بود که بر دوش پیامبر و یا بهتر بگویم بر عرش خدا پا نهاد و خانه کعبه رااز لوث وجود بت ها پاک کرد و آنها را یک یک از بالا به زیر افکند و می گفت اگر می خواستم می توانستم دست براختران آسمان برسانم، وه که در آن دم چه با اقتدار بودم، همان کسی که خورشید مغرب برای او رجعت کرد، سفید و درخشان و چون نماز پسین را به وقت خود ادا نمود، به سوی مغرب شتابان روان شد، همان کسی که ساقی حوض کوثر و قسیم جنت و نار است و دوزخیان را در دوزخ و بهشتیان را در بهشت جای می دهد، همان فرمانروای روز قیامت که در آنروز، به امر او دوزخیان را به دوزخ و بهشتیان را در بهشت جای خواهد داد. تا ابدالآباد.

(یعنی تا آن زمان که خداوند خدایی می کند)، او کسی است که خدای تعالی فرشته ای مقرب را به صورت او در آسمانها قرار داده است تا فرشتگان مشتاق زیارت او به دیدارش روند، پس به به از زائر و به به از میزبان، علی آنکسی است که در (صرصر) مرده ای را زنده ساخت که از گور خود لبیک گویان بیرون آمد، علی آن کسی است که پیامبر خدا مکرر در مکرر با صدای بلند می فرمود تویی رفیق و

دمساز و وزیر و خلیفه من، وه چه وزیر خردمندی، تویی که جایگزین من همچون هارون به موسی هستی و لذا پشتیبان دیگرنخواهم خواست، علی آن کسی است که در صحنه نبرد سهمگین، عمروبن عبدود را بر خاک هلاکت افکند و در قلعه خیبر رابا دلیری و جسارت از جای کند و فاتحانه پرچم اسلام را به دوش کشید، همان پرچم که روز قبل بدست مردی زبون و ترسو سرنگون گردیده بود، علی است آنکه به فرمان حق زوج فاطمه شد و دیدگان او به میلاد شبر و شبیر روشن گشت، و به واسطه عظمت و جلالت این خاندان یعنی پنج تن بود که خداوند توبه حضرت آدم را پذیرفت و گناه او را بخشید، و به برکت وجود این خاندان است که آسمان بر جای خود استوار است و گر نه با ساکنان خود فرو می ریخت و به واسطه شرافت آنان بود که رسول خدا به مباهله قیام نمود و آیا در جهان شرافتی به این پایه می توان یافت، و در شأن این خاندان پاک و مطهر است که آیات الهی که بس فراوان و شایسته آنان است نازل شد، در سوره های طس، حامیم، الرحمن و ..... و آیات دیگر که دروغ و افترا نیست، از جمله آیه ای که می فرماید (به صورت نطفه ای او را آفریدیم تا بیازمائیم از این جهت او شنوا و بیناست) و به آنچه در سوره هل اتی و تفسیر آن خبر داری توجه کن ..... (مضمون که در شان آنان است) .....، عبدالعزیز جلودی که مردی راستگو و نیکوکار بود حدیث نمود از راستگویان دیگر از محدثان، مانند علایی که یاد هر دو گرامی باد با ذکر سلسله اسنادکه تا رسیده است به ابن عباس که گفت جمعی در خدمت رسول خدا بودیم که دخترش فاطمه بتول گریان و نالان آمد، حضرت علت را سوال کرد پس گفت که زنان به من سرزنش می نمایند که رسول خدا ترا با شوهری بی مال و

ندار وصلت داد، آن حضرت فرمود فاطمه جان گوش فرا ده و خدای را شاکر باش که نعمت بی حد نصیب تو فرمود و آگاه باش که جز به فرمان خدای تعالی ترا با علی جفت نکردم، همان خدایی که تدبیر او نیکو است و این خداوند بود که به جبرئیل فرمان داد که در آسمانها ندا کند، پس همه فرشتگان در بیت المعمور دور جبرئیل جمع شدند (مضمون)، پس جبرئیل به پا خاست و عرض کرد خدایا تو شاهد باشد که فاطمه را با علی، آن جوانمرد پاک سرشت تزویج کردم و خدای آسمانها فرمود کابین او خمس زمین از آب و خاک ..... الی آخر،

و نیز سخن دیگر از رسول خدا که در میان امت مشهور است که فرمود: (در آن زمان که بهشتیان در بهشت راه می روند، ناگهان پرتوی که از درخشش آن چشمها خیره شود پدید می آید، پس به شگفت آمده فریاد کنند مگر خدای عزیز نفرمود در بهشت نه نور خورشید آزار رساند و نه سوز سرما باشد، پس هاتفی ندا دهد آرام گیرید که شما از هر آفتی در امانید و بدانید که سرور و سالار شما علی مرتضی با زهرای مرضیه سخنی گفت که او را شاد نمود، و این درخشش و پرتو از خنده مبارک اوست پس حق او را بشناسید و یادش را گرامی دارید.، ای زادگان احمد شما در روز رستاخیز پشت و پناه من هستید و به خاطر وجود اقدس و فرمان شماست که دوستان سعادت یابند در بهشت و دشمنان شما درآتش سوزان جای گیرند تا ابدالآباد، پس دوستی شما ذخیره فردای ماست وه چه ذخیره با برکت و گرامی، پس به این قصیده که چون در و گوهرست گوش بسپار که همه از روی حقیقت است نه بازی و البته شایسته سپاس است نه سرزنش و ابیات آن همه پرداخته اندیشه و نتیجه احساس علی بن حماد است که چنین با زیب و زیور است)

(کلب گوید خدایا سلام، رحمت ورضوان خود را بر وجود مقدس ابن حماد نثار و ایثار بفرما و ما را نیز از دوستداران و محبان محمد و آل محمد قرار داده و ازشفاعت ایشان ما را در دنیا و آخرت بهره مند بفرما اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین، آمین،آمین یا رب العالمین)،

و همچنین به نام ابن حماد در ضمن مجموعه های قدیمی که در نجف اشرف و کاظمین بدست آمد، قصاید فراوانی دیگر دیده شد که فهرست آن با طلیعه آن قصاید و منتخب آنان مذکور می گردد: (قصیده در ۴۶ بیت با طلیعه: یا یوم عاشورا .....)، (قصیده در ۳۷ بیت با طلیعه: هن بالعید .....، برای تهنیت عید به سراغ اشخاص دیگر برو زیرا آنکسی که پرچم عزا برافراشته است عید ندارد، ..... آیا سزاوار تهنیت و مبارک باد است آن کسی که سروران و عزیزان او به دست دشمنان نابود و هلاک شده اند، آه ای کربلا چه غبارهای غمی که بعد از کشته شدن و شهادت ظالمانه حسین بر خاک تو بر دلهای داغدار نشست، آیا با این همه باز هم از زندگی برخوردار باشم، این چه بی حیایی است، چگونه شربت آب برای من گوارا خواهد بود با آنکه حسین با تشنگی جام بلا را سرکشید و چگونه صبر و قرار داشته باشم که گویی پیکر شریف او را عریان و مظلومانه در برابر چشم خود می بینم، چگونه اشکهایم چون سیل روان نباشد در حالی که محاسن او از خون خضاب گرفت، و در حالی که پیکر او در بیابان طف پامال سم ستوران شد، چگونه پیکر من با این غمها در بستر نرم به آرامش برسد، پدرم فدای زینب باد که او را مانند کنیزان، از پرده عزت بیرون آورده و به اسیری بردند و چون بر شهداء کربلا عبور کرد و پیکر برادر را عریان و غرق در خون بر روی خاک دید و شمر را که با دشنام و خشونت به سوی او می دوید و او آرام و لرزان گفت ای شمر بگذار تا برای آخرین بار برادرم را ببینم و این آخرین آرزوی یک اسیر است .....، و می گوید یاحسین ای برادر اگر می پذیرفتند جان خود را فدای تو می کردم .....، آه چه حسرت بار است، یا حسین این فاطمه دختر توست که جامه اسیری بر تن دارد و از سوز ماتم دستی بر سر و دستی بر دل گرفته و می نالد و می نگرد که چگونه پدر تاجدارش در خون تپیده، و از روی اندوه ریگهای داغ

و سوزان کربلا را در مشت می فشارد و در حالی که از شدت ضعف توان ندارد که به سوی پدر رود و به ناچار با ناله ای دردناک می گوید، ای پدرجان روز یتیمی و ناتوانی من است پس من به که پناه برم و دردها و اندوه مرا چه کسی برطرف خواهد نمود .....، ای خاندان احمد درود خدا بر شما باد تا روزگار باقی است و تا آنزمان که اختران جوزا پرتو افشانی می کنند ..... شما برگزیده خدا در میان خلایق هستید، چنانکه جد شما خاتم پیامبران نیز برگزیده خداوند است و من ابن حماد فدایی شما خاندان احمد هستم و ولایت و محبت شما را ذخیره فردای خود قرار داده ام، و امیدم آن است که در دنیا و آخرت سرافکنده نباشم و به آرزوهای خود کامیاب شوم.)،

(قصیده ای دیگر با ۷۵ بیت کهشروع آن: شجاک نوی الاحبه .....)، (و قصیده ای دیگر با ۲۸ بیت با طلیعه: ایفرح من له کبد یذوب .....)، (و قصیده ای دیگر با ۶۸ بیت و با سرآغاز: ویک یا عین سعی .....)، (و قصیده ای دیگر با ۷۴ بیت و با سرآغاز: اتلعبا و قد لاح .....)، و (قصیده ایدیگر با ۶۷ بیت که آغازش: اینست دعوت الومع ..... که در این قصیده گوید اگر مهر خاندان رسول گناه است مرا از اینگناه ترسی ندارم، و من به این خاندان مهر می ورزم و ثنای خود را تقدیم قدم آنها می نمایم و در عوض نثار دشمنان آنان، لعن و نفرین و ناسزا می نمایم و من ثنای آنان را وسیله معاش دنیا خود نساخته بلکه خواسته قلبم آن است که در راه خدمتگزاری این بزرگان به جان کوشیده باشم، بلی ابن حماد علی، با مدح و ستایش این خاندان فقط پاداش الهی را در نظرخواهد گرفت،) .....،

(و قصیده ای دیگر نیز بر سبک و وزن تائیه دعبل دارد و در آخر آن می گوید علی بن الحماد دعاها فا قلبت ..... شبیه لما قال الخزاعی دعبل .....، مدارس آیات خلت من تلاه و مهبط و حی مقفر العرصات) .....، (و یا در این قصیده که به استقبال سید اسماعیل حمیری رفته و آخر قصیده می گوید ....، و ازنت ما قا اسماعیل مبتدئا، طاف الخیالعلینا منک عیادا ....)، .....(و یا قصیده ای دیگر با ۶۰ بیت با این شروع سلای علی قبر تضمن حیدرا ..... و در آخر آن گوید، من در دین خود راه افراط نمی روم و در محبت و ولایت علی وصی هم کوتاهی نمی کنم، آری با این روش و آئین و اعتقاددر روز رستاخیز علی بن حماد به ملاقات حق خواهد رفت) ..... (۲۸- قصیده ای دیگر ....)،

(کلب گوید خدایا دین ما دین ابن حماد و عقیده ما عقیده اوست و ما و همه مؤمنین و مؤمنات گوئیم رحمه الله علیک یا علی بن حماد آری ما نیز انشاء الله با این روش و آئین و اعتقاد در روزرستاخیز به ملاقات خداوند خواهیم رفت خدایا رحمت و رضوان و درود ابدی خود را بر وجود آن بزرگوار نثار و ایثارفرموده و ما را در دنیا و آخرت از شفاعت ایشان بهره مند بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

غدیریه ابوالفرج رازی:

(تجلی الهدی یوم الغدیر علی الشبه و .....، یعنی در روز غدیر جلوه هدایت بر تاریکی شبهات پرتوافکن شد و طلای ناب ازناخالصی پاک شد، خدای عرش نظام اجتماعی را تکمیل فرمود، همانطور که قرآن مجید بی پرده بیان نمود و رسول خدا دراجتماع مسلمانان قیام و بازوی یکتا مرد جهان اسلام را بلند نمود و فرمود هر که را من مولی و رهبرم این علی نیز سرور ومولای اوست وه چه افتخاری .....).

شرح حال شاعر ابوالفرج محمد بن هندوی رازی:

خاندان هندو، از خاندان های مشهور امامیه هستند که به نشر علم و ادب قیام کرده و در میان ایشان گروهی به افتخارات ویژه نایل آمدند از جمله ابوالفرج، که ابن شهر آشوب وی را جزء شعرای مقدس و پرهیزگار اهل بیت می داند و نیز فرزند اوحسین بن محمد بن هندو که ثعالبی او را از اصحاب و دوستان صاحب بن عماد معروف معرفی و از او تعریف می کند و دیگری علی بن الحسین بن محمد بن

هندو که شرح حال او را در فرهنگهای رجال ادب آورده اند و همگان دانش سرشار ومهارت وی را در حکمت و فلسفه .....، ستوده اند و دیگری ابواشرف فرزند علی بن الحسن بن محمد هندو و .....».

غدیریه جعفر بن حسین:

(قل للذی بفجوره فی شعره ظهرت علامه ..... یعنی بگو به آن کسی که پای را از گلیم خود فراتر نهاده و آثار ستمکاری در سروده اش آشکار شده و از روی بیخردی دین خود را برای جلب رضایت شخصی گمراه و بدبخت فروخته و چشم طمع به احسان مالی او دارد، که ترا چه رسد ای ملعون ازل و ابد که در اسرار امامت سخن آغاز کنی، تصور می کنی که خلافت میراث است که به عباسیان برسد و البته یاوه و باطل گفتی و شایسته احترام نیستی آیا نمی دانی، امامت و زعامت با نص رسول خداست و علی قائم مقام اوست، همانطور که در غدیر خم با حیدر فرمود در آن زمان که او را بپا داشت که هر که را من سالار و مولای اویم این علی هم سالار و مولای اوست و چه بلیغ و رسا فرمود و اگر نمی دانی از صاحب دانش و خبر بپرس تا بدانی قبل از آنکه سرانگشت ندامت به دندان بگیری، اوست که با شمشیر بران در صحنه پیکارها، غبار غم از چهره پیامبر و لشکریان اسلام زدود و در روز بدر که سروران و بزرگان تو در جنگ با او، از ضرب بازو و شمشیرش بیچاره شده و به ستوه آمدند این پدرشان عباس بود که در بند اسارت گرفتار و با ناله و افغان خواب را از چشم پیامبر گرفت، در آئین ما امام و مولی کسی است که رسول خدا آشکارا و علنی نام او را ببرد و ارکان امامت او را استوار نماید، کسی که چون شعله های جنگ فروزان شود به شجاعت و سلحشوری خود شعله های آن را خاموش نماید، اوست گشاینده قلعه خیبر، بعد از آنکه دیگران با فرار راه سلامت را انتخاب کردند، به خدا سوگند اگر همه عالمیان را با او به قیاس گیرند قطعاً و البته با سر ناخن او برابر نشوند، .....)، قاضی ابوالمکارم محمد بن عبدالملک درآثار خود از مروان ابی حفصه شاعر خود فروش دربار عباسیان نقل کرد: که می گفت (در حضور متوکل شعری خواندم که به رافضی ها در آن حمله کردم و متوکل فرمانداری بحرین و یمامه را به من عطا کرد .....) و آنگاه مردی که او را جعفر بن حسین می خوانند با این شعر (قل للذی بفجوره .....)، سخن یاوه او را در دهان او شکسته است)، البته غیر از آنچه تاکنون مذکور شد غدیریه های بسیاری از سروده های قرن چهارم به دست آمد ولی چون به شرح حال سرایندگان واقف نشدیم ازبیان آن صرف نظر کردیم.

خلاصه جلد هشتم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

شعراء غدیر در قرن پنجم:

غدیریه ابوالنجیب طاهر: متوفی ٤٠٦:

(..... عید فی یوم الغدیر المسلم، و انکر العید علیه المجرم، .....، یعنی آن کسی که در برابر خداوند تسلیم است البته روز غدیر برای او عید است و آنکسی که در عناد و انکار است قطعاً مجرمی تبهکار است پس ای منکران روز غدیر و منکر آنچه رسول مختار در غدیر خم اعلان کرد، مرگ بر شما باد، مگر نمی دانید که خدای تعالی جل جلاله آیه ای فرستاد و فرمود امروز آئین شما را به کمال رساندم و نعمت هدایت را بر شما تمام نمودم یعنی نعمت نصب امام که این نعمت نمادی از عظمت احسان و بخشش خداست بر خلایق .....).

شرح حال شاعر:

او ابو نجیب شداد بن ابراهیم بن حسن جزری ملقب به طاهر از شعرای اهل بیت است، ابن شهر آشوب او را از شعرای با شهامت و غیرتمند که بی پروا از فتنه دشمنان ناصبی، ندای ولایت سر داده و به ستایش این خاندان زبان گشوده اند، نام برده است و ..... و نیز او را

از شعرای عضد الدوله فرزند بویه دانسته اند که از جمله اشعار او (.....)، (ای گروه صوفیان، ای شرورترین افراد، شما دینی بوجود آورده اید که زشت و پلید است، آیا خداوند جل جلاله در قرآن فرموده که چون چهارپایان بخورید و رقص کنان جفتک بیندازید .....).

غدیریه شریف رضی: ۳۵۹-٤۰٦:

(نطق اللسان عن الضمیر .....، یعنی زبان ترجمان دل است .....، شادی و سرور از قلب ما رفت و فقط برای ما یک شادی وسرور باقی مانده است و آن روز غدیر است، روزی پرافتخار که علی وصی پیامبر، انتخاب و امیرمومنان گردید .....).

شرح حال شاعر:

شریف رضی، ذوالحسبین، ابوالحسن، محمد بن ابی احمد حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن امام ابا ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام است و مادرش فاطمه دختر حسین بن ابی محمد حسن اطروش بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن ابیطالب علیه السلام.، پدرش ابواحمد در عهد حکومت و خلافت سیاسی و اقتدار آل بویه، صاحب منزلتی والا و بزرگ بود و ابونصر بهاء الدین، او را با لقب (طاهر اوحد) امتیاز داد، او پنج بار نوبت سرپرستی و نقابت آل ابی طالب را به عهده داشت و در حال نقابت دیده از جهان فرو بست، عزت و اقتدار او باعث شد تا عضدالدوله در زمان بازداشت، مجبورشود او را در قلعه ای در فارس نگهداری کند و پس از وفات عضد الدوله، فرزندش شرف الدوله او را آزاد و به بغداد نزدخود آورد، ابو احمد در خدمات دینی و اجتماعی گام های بسیار وسیعی برداشته بود و نیز سرورمان سید شریف رضی از افتخارات خاندان عترت است، او پیشوایی بزرگ در علم حدیث و ادب و چهره ای درخشان از چهره های درخشان مذهب است، علم سرشار، خاندان پاک، .....، که کلام از وصف بزرگی او قاصر است و تمام آنچه که در فرهنگ رجال از مدح و منقبت او به رشته تحریر درآورده اند کمتر از مناقب و فضایل بی کران اوست، ..... از فهرست نجاشی گرفته تا آثار ثعالبی،مجدی، ابن اثیر، ابن خلکان، ابن جوزی، علامه، ابی نصر بخاری، ابن شدقم، ابن کثیر، ابن ابی الحدید، علیخان مدنی .....، و نیز تحلیل شخصیت والای شریف رضی را می توان در تالیفات بزرگانی چون علامه شیخ عبدالحسین حلی نجفی، زکی مبارک، شیخ محمد رضا بن هادی، کاشف الغطاء، سید علی اکبر برقعی قمی، دکتر محفوظ، فرزندم محمد هادی امینی (درکتابی مستقل)، ..... ملاحظه کرد.، معلمان ادب و مشایخ حدیث آن بزرگوار: (ابوسعید حسن بن عبدالله معروف به سیرافی، ابوعلی حسن بن احمد فارسی، ابوعبدالله محمد بن عمران مرزبانی، ابومحمد استاد اقدم هارون بن موسی تلع کبری، عثمان بن جنی موصلی، ابویحیی معروف به ابن نباته، استاد بزرگ شیخ مفید صاحب درجات رفیعه گوید، شیخ مفید حضرت فاطمه زهرا دختر رسول خدا را در خواب دید که در مسجد کرخ بغداد بر او وارد شد و دو فرزندش حسن و حسین همراه او بودند، پس هر دو را به او سپرده و فرمود به آنها فقه بیاموز، پس با شگفتی و تعجب فراوان از خواب بیدار شد و در نیم روز فردا، فاطمه دختر الناصر، در حالی که کنیزان دور او را گرفته و دو کودکش علی مرتضی و محمد رضی، پیش روی مادر درحرکت بودند، وارد مسجد شد، شیخ مفید برخاست و بر آن خانم محترم سلام کرد و او فرمود ای شیخ این دو فرزندان من هستند که خدمت تو آورده ام تا به آنان فقه بیاموزی، پس شیخ مفید به گریه افتاد و داستان خواب شب قبل خود را به آن بانو

معظم تعریف کرد و آنگاه به تربیت آن دو پرداخت و خداوند نیز با لطف و عنایت خود ابواب علم و دانش را بر آن دو سید جلیل القدر گشود .....، تا آنجا که شهرت آنان عالم گیر شد و تا جهان پایدار است باقی خواهد ماند .....، این داستان را ابن ابی الحدید نیز نقل نموده است،)، ابوالحسن علی بن عیسی ربعی .....

و نیز در خصوص شاگردان و راویان آن بزرگوار، بسیاری از نام آوران شیعه و پرچمداران مذهب عامه از او روایت می نمایند از جمله (شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، شیخ جعفر بن محمد دوریستی (طرشتی)، محمد بن علی حلوانی، قاضی ابوالمعالی احمد بن علی، ابوزید سید عبدالله بن علی کیابکی، ابوبکر احمد بن حسین خزاعی که از شاگردان بارز این دو برادر است، .....)

تالیفات و تصنیفات:

الف: نهج البلاغه:

از اعصار پیشین تا عصر حاضر دانشمندان و محدثین بسیار با دقت همت به حفظ این کتاب داشته و مانند قرآن کریم آن را به عنوان تبرک حفظ می کردند، و از جمله بزرگانی که نزدیک به زمان مولف و در شمار حافظان این کتاب بوده اند (قاضی جمال الدین محمد بن حسین .....، که نهج البلاغه را از حفظ می نوشته است و خطیب ابوعبدالله فارقی (به نقل ابن کثیر و ابن جوزی)، و دوران اخیر علامه پارسا سید محمد یمانی، دانشمند مورخ شیخ محمد حسین مروت معروف به حافظ .....، (که نقل نموده اند که این مرد تمام قاموس لغت و شرح نهج البلاغه و چهل هزار قصیده را از حفظ داشته و بعضی از بزرگان می گفتند که او مجموعه کامل ابن اثیر را نیز تا به آخر از حفظ داشته که واقعاً این فضل خدایی است که به هر کس بخواهد عطا م یفرماید) و نیز از دورانهای بسیار گذشته و نزدیک به عصر او، دانشمندان بسیاری به شرح این کتاب شریف پرداخته و تاکنون هفتاد شرح بر آن نوشته اند از جمله (۱. شرح سید علی ابن الناصر که معاصر سرورمان شریف رضی بوده، به نام اعلام نهج البلاغه که اولین و قدیمی ترین شرح نهج البلاغه است، شرح احمد بن محمد وبری از علماء قرن پنجم، شرح فضل اللهراوندی، شرح ابوالحسن علی بن ابی القاسم بن ..... بن خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین صحابی رسول خدا)، که این بزرگوار در شمار مشایخ ابن شهر آشوب است و به سال ۵۶۵ وفات یافته است، شرح سعید بن هبه الله قطب الدین راوندی، شرح محمد بن حسین مشهور به قطب الدین کیدری، شرح حسن بن علی بن احمد ماهابادی متوفی ۵۸۵، شرح قاضی عبدالجبار، شرح فخر رازی، شرح ابوحامد عزالدین عبدالحمید مشهور به ابن ابی الحدید، شرح سید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس، شرح تاج الدین معروف به ابن الساعی و ..... ۸۱- شرح جواد فاضل)

مولف نهج البلاغه:

تمامی این دانشمندان و بزرگانی که نهج البلاغه را شرح و تعلیق نوشته اند، تردیدی ندارند که این کتاب ارزشمند گردآورده و تالیف شریف رضی است و تمامی فرهنگ های شیعه هم بطور کلی بر این معنی اتفاق نظر دارند و هیچیک از ارباب تراجم ازعصر مولف تا این زمان را ملاحظه نخواهید کرد که جز بر این موضوع نظر دهد و ..... و نیز محقق و خواننده می تواند با مراجعه به صورت اجازاتی که دانشمندان و محدثین به اصحاب خود نوشته اند صحت این حقیقت را دریابد از جمله (۱. اجازه شیخ محمد بن علی به شیخ فقیه ابوعبدالله حسین تاریخ اجازه ۴۹۹، .....، ۲۰. اجازه علامه مجلسی به سید نعمت الله جزایری)، و بالاتر از همه این موارد و دلایل تصریحات خود شریف رضی است که در کتابهای خود به آن تالیف تصریح نموده است بطور مثال در تفسیر خود می فرماید (..... و کسی که می خواهد تاریخ این موضوع را که به آن اشاره کردیم بداند، باید درکتاب دیگرمان بنام نهج البلاغه مطالعه و دقت کافی

بنماید. همان کتابی که گزیده سخنان امیرالمومنین علی علیه السلام را در آن جمع آورده ایم که مشتمل بر سه باب است در فنون مختلفه معانی و رشته های پراکنده سخن از خطبه ها و نامه گرفته تا مواعظ و حکم و کلمات قصار .....)

(مضمون) و نیز مانند این اشارات را که آن (معظم له) در آثار دیگر خود از جمله(مجازات نبویه، .....) آورده است، و در ادامه حضرت علامه ادعای بی مایه و شبهات بعضی از جاهلان را ذکر و با بررسی و پاسخ های قاطع و محکم و اقامه دلیل ایرادات آنان را مردود .....، و می فرماید علامه شیخ هادی آل کاشف الغطاء کتابی تالیف فرموده در ۶۶ صفحه که تنها پیرامون نهج البلاغه و شبهات وارده بر آن بحث نموده و کتاب مذکور بطور جامع و کامل تألیف شده و از عهده بیان مطلب به خوبی برآمده است ..... .

ب: سایر تالیفات سید رضی:

(خصائص الائمه، مجازات آثار نبویه، تلخیص البیان عن مجاز القرآن، حقایق التاویل فی متشابه التنزیل که نام تفسیر اوست، معانی القرآن، حاشیه پیرامون اختلاف فقها، حاشیه بر ایضاح ابوعلی فارسی، الحسن من شعر الحسین (که زبده اشعار ابن الحجاج را گردآوری نموده)، الزیادات (در شعر ابوتمام و ابن الحجاج)، گزیده اشعار ابواسحاق صابی، مراسلات او و ابواسحاق به صورت شعر، رسائل و متشات در سه جلد، اخبار قضاه بغداد، شرح حال پدر بزرگوارش طاهر، انشراح الصدر، طیف الخیال، دیوان شعر .....).

شعر و شاعری:

واضح است که اگر هر کس بر روحیات سرورمان شریف رضی واقف شود و موقعیت او را از جنبه علم و ریاست و مقام رفیع بشناسند، خواهد دانست که مقام شعر و شاعری مادون سایر مقامات عالی اوست و همچنین روح او برتر از روح لطیف سایر شعرا، .....، خود او گوید (شعر برای من افتخاری نیست، ولی هرگاه دیگران به مفاخره برخیزند من با شعر آبدارم به مقابله آنها بر خواهم خاست، و ..... یا، گر چه من در این میدان، صاحب سر و افسرم ولی از حرفه شاعری بیزارم .....و اکثر صاحب نظران شعر و ادب او را سرآمد شاعران قریش می دانند .....، در فرهنگ رجال بطور گسترده از شعر و ادب اوتمجید شده است ..... که مجال بررسی همه نیست و قسمتی از آنها مذکور می گردد از جمله:

۱. نسابه (عمری) در کتاب مجدی می گوید: شریف رضی در بغداد نقیب النقباء خاندان ابی طالب بوده و هیبت و جلالی به کمال داشت همراه با ورع و پارسایی .....، خاندان و خویشاوندان خود را رعایت می کرد و از پامال شدن حقوق آنان به خشم می شد و از جانیان و ستم کاران به ایشان انتقام می گرفت، او یکی از نوابغ روزگار و نزد بزرگان علم و ادب تعلیم یافته و من قسمتی از تفسیر او را که بر قرآن کریم نوشته، در یک جلد زیارت کردم، زیبا و نمکین بود، و اگر با تفسیر ابوجعفر طبری قیاس شود برابر یا بزرگتر و بالاتر است، و نیز شعر و احساسات او بالاتر از آن است که وصف شود و تا این زمان لقب سرآمد شاعران قریش ویژه اوست .....).

۲. ثعالبی در یتیمه الدهر گوید: (اینک شریف رضی نابغه دوران، و نجیب ترین بزرگان عراق است و علاوه بر تبار والا صاحب افتخاراتی است که چون خورشید عالم آرا درخشان است و همراه با فرهنگی نمایان و فضلی تابان .....، او سرآمد شاعرانی است که از خاندان ابی طالب برخاسته اند چه گذشتگان و چه معاصران .....).

۳. و نیز ابن جوزی گوید (..... رضی در بغداد نقیب خاندان ابی طالب بود، او بعد از دوران سی سالگی، قرآن کریم را در مدت اندک حفظ نمود، و در فقه و فرایض میراث، اطلاعات کافی داشت، او دانشمندی فرزانه و شاعری سخندان بود .....).

۴. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید: (..... رضی در مدت اندک پس از دوران سی سالگی قرآن را حفظ کرده و بخشی مهمی از فقه و فرایض میراث را فرا گرفت، او دانشمندی ادیب و شاعری ماهر بود .....).

۵. باخرزی در کتاب (دمیه القصر) .....، رفاعی در (صحاح الاخبار)، .....)

القاب و مناصب:

بهاالدوله در سال ۳۸۸، سرورمان سید رضی را با لقب (شریف اجل) مشرف نمود و در سال ۳۹۲ (ذوالمنقبتین) و سپس (رضی ذوالحسبین)، لقب داد ..... مناصب و پست های واگذار شده به سید و سرورمان شریف رضی فراوان و متعدد بوده است، از جمله مقام وزارت (وزیر رسمی، وزیر مختار، استانداری عام و خاص ..... فرمان سرکوبی مرتدین، یاغیان، فرمان قضاوت و داوری، دادستانی، سرپرستی قبایل اشراف، فرمان برگزاری نماز جماعت، رهبری حجاج، .....)، او به سال ۳۸۰ در ۲۱ سالگی ودر دوره طائع الله عهده دار سرپرستی خاندان ابی طالب گردید و نیز رهبری حاجیان و مقام دادستانی ..... و سرپرستی کل به او محول و با عنوان نقیب النقباء مخاطب گردید و این سرپرستی کل، مقام و رتبه ای است که به عهده کسی محول نشد جز پیشوای هشتمین ما علی بن موسی الرضا سلام الله علیه که ولی عهد مامون بود و بنا به نوشته ابن ابی الحدید شریف رضی ازجانب القادر خلیفه عباسی بر حرم مدینه و مکه به خلافت منصوب شد و .....، با این همه شخصیت شریف رضی بالاتر از آن است که با منصب و مقام شناخته شود .....، و با این وجود برای این مناصب که شریف رضی عهده دار بود، تالیفات ویژه ای وجود دارد که ما از کتاب احکام سلطانیه نوشته ماوردی متوفی ۴۵۰ نمونه ای را نقل می نمائیم:

(مضمون) نقابت: آن منصبی است که به خاطر حفظ و نگهداری شرافت خاندانها تاسیس می شود و آن دو قسم است جزئی وکلی. جزئی تنها امور سرپرستی بدون اینکه حکمی صادر و یا کیفری را اجرا نماید مثل جمع آوری آمار خانواده های سادات، ضبط آمار نوزادان، ..... مواظبت از موقوفه های آنان ..... و نقابت کلی و عمومی علاوه بر آنچه در نقابت جزیی است، در امور دیگر نیز ساری و جاری است که لازمه آن منصب، داشتن فقه و علم دین است مانند قضاوت در منازعات، اجرای حدودکیفری و صدور حکم ..... و این نقابت عام، همان منصبی بود که به سرورمان شریف رضی محول شده بود و نیز سرپرستی مظالم (دادستانی)، سرپرستی امور حجاج(اعم از رهبری کاروان و یا اقامه مناسک حج)، .....

ولادت و وفات:

ولادت و وفات آن وجود شریف را مورخین به سال ۳۵۹ و ۴۰۶ مذکور نموده اند (یعنی حدود ۴۷ سال که رضوان خدا بر او باد)، در مرگ شریف رضی، وزیر ابوغالب و فخرالملک و سایر وزرا و اعیان و اشراف با پای برهنه به رسم عزا در خانه او حضور یافتند و فخر الملک بر او نماز خواند و در همان خانه اش دفن شد، برادرش شریف مرتضی از فرط بی قراری و جزع در تشیع جنازه او حاضر نشد و در مراسم نماز هم شرکت نکرد، بلکه از شدت فزع به روضه امام موسی بن جعفر علیهماالسلام پناه برد و در پایان روز فخرالملک شخصاً به روضه امام مشرف و شریف مرتضی را به خانه فرستاد ..... بسیاری از مورخین نوشته اند که پیکر او را بعد از آنکه در خانه اش به امانت به خاک کردند، بیرون آورده به کربلا برده و در کنار پدرش دفن کردند .....، دیگران هم آورده اند که مرقد شریف رضی در کربلا آشکار و معروف است .....،

رفاعی نیز می نویسد که جنازه شریف مرتضی را به کربلا حسینی بردند و مانند پدر و برادرش در آنجا به خاک سپردند و مرقدش در آنجا ظاهر و مشهود است .....). جمع کثیری از معاصرین شریف رضی او را مرثیه گفته اند از جمله برادرش علم الهدی (..... ای یاران داد از این فاجعه ناگوار که بازوی مرا شکست، ای کاش جان مرا هم می گرفت .....، خدا را بر این عمر کوتاه و تابناک و چه عمر ها

که دراز بود و ناپاک)، و یا شاگرد مهیار دیلمی که می گوید (..... بازوی هاشم را چه کسی قطع کرد ..... یا شریف رضی شبان فداکار این خاندان طعمه اجل گردید که رمه آنان از چرا باز ماند .....)،

نمونه ای از اشعار شریف رضی که درباره مذهب سروده است (..... هلا چه خوش است حمله با شتاب ..... گویم خداوند سرزمین مدینه را از باران رحمت و آب گوارا سیراب فرماید، به ویژه تربت بقیع و خفتگان آن را، آبی دامن کشان و سیلابی ریزان ..... و تربت آن شهیدی که در بیابان طف خفته و با لب تشنه، داعی حق را لبیک گفته است و هم بغداد و سامرا و طوس را سیراب کن از ژاله بهاران و سیلاب باران که چشمها در کنار این گورها اشکبار است، همچون گریه آسمان بر کوهساران .....، در زور ای بغداد (کاظمیه)، دوتربت پاک را می شناسم که درد حسرت و اشتیاقم در کنار آنان شفا می یابد.، مهار جان را جانب آن درگاه می کشم و سلام خود را تقدیم آن بارگاه می سازم که بی جواب نخواهد ماند، آری زیارت آنان روان مرا پاک می سازد .....، (آگاه باشید) جدم علی فرمانروای دوزخ است، در روزی که نجات از عذاب ابدی خدا، جز به دستان او نیست، ساقی حوض کوثر در روز جزا، یعنی روزی که دل ها از تب و تاب در التهاب است و اوست که پیشگام بر صراط باشد برای حساب، ..... با دست راستش انگشتری خاتم به سائل بخشد .....، آیا کندن در خیبر معجزه نیست همان فضیلت که همه حتی معاندین نیز به آن اعتراف کنند و یا داستان آن مار که دشمن می خواست مکری بکار برد و خدا نخواست، پس کلاغی پرواز کرد و فتنه از میان برخاست، ..... هر که بر او ستم نمود، کیفر او را با گذشت و وقار در کف دست او نهاد .....،آری یا امیرالمؤمنین من از آلودگی در ولادت پاک هستم و به این لحاظ با دشمن نابکار شما دشمن هستم و از هر سو هدف تیر فحش و ناسزا قرار می گیرم ولی من آشکارا دم از ولای شما می زنم نه در خفا و پنهان و از دیگران بیزاری می جویم و ترس ندارم، سزاوارتر از من به ولایت شما کیست با آنکه رشته اصل و ریشه و نسب خاندانم به شما آل محمد (ص) منتهی می شود، پس دوستدار شما هستم اگر چه مرا دشمن دارند و به پابوس شما روان هستم اگر چه از پای درآیم، و اگر فتنه روزگار میان ما جدایی افکند، ولی بازگشت ما به یک دودمان و تبار است)

و نیز این قصیده که آن را به سال ۳۹۱ و در روزعاشورا، در رثای سیدالشهداء حسین علیه السلام سروده است: (..... اینک این سرزمین غرق در غم و غصه است پس فریادبلند کن و سیلاب اشک از دیده جاری ساز .....، و ما بر حال زار فاطمه گریان هستیم زیرا که در سوگ فرزندانش اشکبار است، آیا به هنگام ولادت فرزندش حسین می دانست که زنازادگان سر مقدس او را بر سر نیزه خواهند کرد؟ در روز عاشورا همان روز که عراقیان به سوگ و ماتم نشستند ولی شامیان با جشن و سرور آن روز را عید می دانند، آیا آنان از خشم پیامبر خدا (ص) ترس نداشتند که یکسره تمام کشتزار او را با تیغ مرگ درو کردند (هیهات)، آنان بینش و رستگاری و هدایت را در برابر ضلالت و گمراهی و آتش فروختند و رشد و صلاح و رها کرده و نکبت و جهالت را خریدند، آنها رسول خدا را دشمن و خصم خود ساختند و البته چه بد ذخیره ای برای روز جزا مهیا نمودند، زنان و کودکان حرم پیامبر بر پشت شتران وحشی سوار و خون پیامبر بر نوک نیزه ها آشکار شد، ای دل بسوز بر خاندان علی که پس از عزت و ارجمندی، چگونه ارجمندی آنان پامال و با کینه توزی امویان خوار گردیدند.، چگونه مهار ذلت و خواری در بینی کشیدند و چگونه ریسمان اسارت برگردن آنها نهادند و گفتند هلاک آل علی دستور دین خداوند است، آیا این دین از زحمات جدشان به یادگار نبود .....،آری آنان به آئین و رسم جاهلیت انتقام خون کشتگان خود را گرفتند و سینه های پرکینه خود را شفا بخشیدند، حقوق غائبین را ویژه خود ساخته و تصاحب کردند و به میل و دلخواه خود بر حاضرین ستم کردند، خدا ارواح پاک و مطهر آنان را به عالم بالا برد و شما با تاختن بر اجساد آنها فجیع ترین جنایات را مرتکب

شدید.، اینک خلافت اسلامی از مسیر منحرف است و دیگر به رشد و صلاح امت امید نتوان برد، خلافت ویژه برگزیدگان خداست .....، ای مظهر خشم خدا (ای مهدی) بپاخیز و بخاطر پیامبر او، بر دشمنان بتاز و شمشیر تیز از نیام بیرون بیاور و بتاز بر آن گروهی که خون محمد و خاندان او را به خاطریزید و زیاد تباه کرده بر زمین ریختند .....، ای عاشورای حسین، شعله های جانسوز تو، تار و پود مرا بسوخت .....، ای جدوالاتبار، سپاه غم و حسرت عزای تو همواره بر دلم می تازد و پی درپی حمله نموده و می ستیزد و بدین جهت سیلاب اشک من ریزان است، اگر این اشک شبانگاه از ریختن بر چهره من دریغ کند، البته به صبحگاهان بر صورتم روان خواهد شد .....، ومن با کدام مدح و ثنا، منزلت و مقام شما را اضافه نمایم .....،

و البته خورشید که با روشنی و جلال طلوع می کند از مدح ما بی نیاز است). و نیز این قصیده را در سال ۳۷۷ در سوگ جدش سیدالشهداء سروده است: (..... روزی که بر پسر فاطمه آوای رحیل برکشید، از ناوک تیری دو پهلو و تیز به خاک درغلطید، بی پرستار و بی غمخوار، پرستارش سم ستوران و غم خوارش تیغ ساربان، و در آن زمان که با لب تشنه، نیزه جان ستان در دلش جای گرفت، سوز تشنگی و آرزوی آب گوارا رااز خاطر او برد، گویا شمشیرهای تیز و بران که در پیکرش جا می گرفت، آتشی بود که بر خرمنی از نور می افتاد، خدایا بر

ریگزار تفتیده کربلا پیکری قرار دارد که از نیش هیولای مرگ پاره پاره و غرق در خون است، ..... وحوش بیابان حرمت قربانگاه او را شناخت و با آنکه سه روز بر خاک افتاده بود گامی جلو نگذاشت .....، آری زاده زیاد را ناپاکی حسب و نجاست دامن مادر، بر عصیان بر حسین وادار کرد و البته تلاش او در برقراری قدرت یزید تحسینی را به دنبال نداشت .....، دختران رسول خدا را به اسارت بردند با آنکه نهال دین سرسبز و خرم بود، .....، ای جد بزرگوار غم جانکاه عزای تو و سوزدرد و غم مصیبت تو در اختیار من نیست و من می خواهم با آب دیدگان خود آتش دل را فرو نشانم .....)،

و نیز در عاشورای سال ۲۸۷ در مرثیه حسین بن علی می گوید : (..... روز عاشورای حسین همان روز است که نه دوست وفا کرد و نه میزبان پناه داد، ای پسر فاطمه با تو عهد کردند ولی عهد خود را شکستند و وفاداران چه اندک هستند، سفارش رسول خدا را در حق تو زیر پا نهادند و به خونخواهی نیاکان خود و به رسم جاهلیت برخاستند و به روی تو شمشیر کشیدند و مقدرات الهی را بهانه کردند، به آن

عذری که بدتر از گناه آن است، نیزه ها بر سینه او بوسه زدند و تیرها از شوق صورت او به پرواز درآمدند و نوک نیزه ها درسینه او نشستند زنان و کودکان او اسیر و بر شتران سوار شده و با گریبانها که تا به دامن چاک داده، با سر انگشت چهره ماهشان را پنهان نمودند و اشک مداوم رخسار آنان هم، حجاب صورت آنها گشته است آنان شکوه نمودند و با گریه و زاری، فریاد زدند ولی علیرغم نوحه و شیون، ساربان سیه دل توقفی ندارد و ناله یتیمان هم آرام نمی شود، .....تاکی باز هم تاکی، سرکشان و جانیان حکمرانی کنند و تا کی فرومایگان پست بر پاک نهادان ارجمند فرمانروایی نمایند .....، کاش زنده بمانم و (در ایام ظهور حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه الشریف)، روزی با دوستان در حالی که در کفم شمشیری برنده وآخته است به پرواز درآیم و به خونخواهی قربانیان طف پیکر دشمنان آنان را با نوک سنان برخاک کشم .....، من رعیتی سر به فرمانم هرچند از خاندان شما هستم، پدرم حیدر و مادرم زهرای بتول است و هرگاه دیگران با مجد و جمال به میدان مفاخرت آیند، البته گوی سبقت متعلق به آن کسی است که گوید جد من رسول خداست.

(کلب گوید سلام و رحمت ورضوان حضرت حق بر روح و روان جناب رضی و یاران و یاوران و دوستداران او نثار و ایثار باد و تا ستارگان پرتوافشانی می نمایند و حکم خداوند در جهان جاری است بر او درود و سلام خداوند و رحمت او شامل باد. و امید و رجاء ما به درگاه خداوند آن است که از شفاعت این سید عالیقدر که امت اسلام خیلی زود مانند بسیاری دیگر از بزرگان دیگر از نعمت وجود او محروم گردیدند ما را در دنیا و آخرت بهره مند و برخوردار فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

خلاصه جلد هشتم فارسی الغدیر مولایم حضرت علامه امینی به عون الله تبارک و تعالی:

شعرای غدیر در قرن پنجم:

غدیریه ابومحمد صوری: ۳۳۹-۴۱۹

(..... آن روز که فرمان غدیر صادر شد، مکر و خیانت آن قوم نیز آشکار گشت، امّا پیامبر به ایراد خطابه، قیام کرد و فرمانروا و رهبر آنان را مشخص و معرفی کرد، بدینگونه که بازوی علی را بلند کرده و آنچه گفتنی بود همه را گفت ولی آنان راه خلاف و عصیان را پیش گرفتند، در آن محفل در ظاهر به شادی و سرور پرداختند ولی در باطن، دل های پلید آنان نغمه های دیگر می نواخت.، روز غدیر کینه ها را در دلهای آنان انباشته کرد که چون برملا شد، هر چه بود را از میان برداشت وای وای که جنایات آنان چه روزهای شوم و سیاهی در پی داشت .....، آری البته این جنایات که آنها آن را مرتکب شدند جزء آن خطاهایی نیست که آنان بتوانند خود را فریب داده و بگویند خداوند از گناهان بسیار می گذرد،

(کلب گوید این اشرار شقی، یا جنایات خود را به نداشتن اختیار از خود و به جبر از سوی خدا نسبت می دادند تا وجدان آنها آرام شود و بدینگونه خود را فریب داده تا بتوانند اعمال خود را در مقابل دیگران توجیه و به جنایات خود ادامه دهند و یا چون معاویه ملعون که خود و مردم را به رحمت واسعه خدا فریب می داد و لذا اینگونه به قعر دوزخ وارد شدند و .....، آورده اند با این مضمون که چون خبر شهادت حضرت علی علیه السلام را به او دادند از آن حضرت تعریف کرد و به او گفتند که پس چرا تا این حد برای دنیا و ریاست آن خونریزی کردی و این همه کار در پیشگاه خدا چه پاسخی دارد گفت شما نمی دانید که رحمت خدا چقدر واسعه است آری او دین خدا را بازی و بازیچه فرض کرده و با اوهام و خیالات باطل خود می خواست اعمال شیطانی خود راتوجیه نماید و لذا تشریح اعمال مجرمانه او و اثبات دوزخی بودن او و طرفداران او در کتاب تفسیر اینجانب به استناد آیات قرآن بیان گردیده و موید آن است که چگونه خداوند دوزخ را برای معاویه و یزید و امثال آنان خلق و بر آنها و طرفداران آنها جاودانی قرار داده است وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .....).،

..... جنگ و ستیزه کردید با ولایت مولای خود، در حالی که در روز غدیر به ولایت او معترف و مومن بودید و فضل و جایگاه او را با نص رسول خدا شنیدید و گفتید یا رسول خدا فرموده ات را به جان خریدیم ولی در دل گفتید هیچگاه نخواهیم پذیرفت، کدامیک از شما سزاوارتر به سروری و رهبری امت و وصایت پیامبر هستید و کدامیک از شما امین رسول خدا و ادا کننده امانت ها و دیون او هستید، کدامیک از شما در شب هجرت در بستر او خوابید و جان خود را فدای رسول خدا نمود بلکه به عکس شما در پی ریختن خون او بودید.، چه کسی با دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سفره مرغ بریان نشست، که شماخود گواه این حدیث هستید، ای آل پیامبر نابود شوند آن قومی که پرچم هدایت و رستگاری جاوید را به دست شما در اهتزاز دیدند، ولی باز هم به سوی گمراهی و ضلالت حرکت کردند .....)

و باز در مدح اهل بیت می فرماید (..... گناه و خطایت هر چه باشد را ترک کن و راه توبه را در پیش بگیر که قطعاً خداوند را بخشنده و آمرزنده خواهی یافت، مشروط به اینکه از خیانت کاران روز غدیر نباشی آنها که به گوشه ای رفته و توطئه نمودند تا امیری را از میان خود انتخاب کنند و سپس با سینه های پر از کینه و خشمی آتشین مشتاق از ریاست به انتظار تخت و سریر حکومت نشستند تا این ریاست و حکومت را در میان خود گردش دهند و مواظبت نمایند تا به دیگری نرسد، آری این است بنیادی که آنان نهادند تا آن که قیام فرماید قائم آل محمد (عج) و انتقام و خونخواهی فرماید و آئین اسلام را پس از اینکه چرکین و سیاه شده باشد، از نور هدایت الهی پاک و مطهر سازد).

و نیز باز در قصیده ای دیگر گوید: (..... اما مصیبت آل پیامبر بالاترین مصیبت هاست، ایزادگان زهرا این داغ مصیبت و ننگ و عار این ستم کاری که بر دشمنان شما وارد شد، هرگز از چهره روزگار زدوده نخواهد شد، ..... سوگند به جان علی و سوگند به آن عهدی که جدتان در غدیر خم از امت گرفت، آن زمان که سایر ملت ها و اقوام از ولایت و سروری شما اطاعت کردند در واقع حجت رسول خدا را بر قوم او تمام کردند، .....).

شرح حال شاعر:

او ابومحمد، عبدالمحسن بن محمد ..... صوری از اکابر قرن چهارم و نوابغ رجال آن دوران است و تا اوایل قرن پنجم می زیسته.....، دفتر اشعارش حدود پنج هزار بیت است و دارای نص محکم بر ولایت و دوستی اهل بیت است و ابن شهرآشوب او را از جمله شعرایی نام برده که بدون ترس و با شجاعت به مدح اهل بیت پرداخته اند .....، او در سن هشتاد سالگی و یا بیشتر دار فانی را وداع گفته و از جمله اشعار دیگر او (..... ای سروران من، به هنگام درماندگی و ای ذخیره های من، در ایام سختی و واماندگی، حزب شیطان یعنی آن ظالمان و ستمکاران با خدا به جنگ برخاستند و به هر چاهی که خود درافتادند، دیگران را نیز به دنبال خود کشاندند، و اکنون با دلهایی که با آئین جاهلیت خو گرفته و از آئین حق نفرت پیدا نموده است، معلوم نیست فردای قیامت در پاسخ جد شما، یعنی رسول خدا احمد مختار (ص)، چه عذر و بهانه ای خواهند داشت، با آنکه وصیت رسول خدا درباره قرآن و عترت، مشهورترین حدیثی است که آن را زینت و زیور منابر خود می نمایند، اما در عمل اینگونه نیست زیرا وقتی دنیا با زر و زیور خود را نمایش داد، آنان سراسیمه به سوی آن تاختند و به این دلیل است که دلهای آنها را واژگون می بینی بگونه ای که هیچ تمایل به پیروی ازحق ندارند. .....،

و نیز باز می فرماید: (..... جمعی از زادگان امیه که پا از دایره اسلام بیرون نهاده بودند، در راه اشاعه ناروا، آنچه را که به ناحق گردآوری کرده بودند، انفاق کردند و در نتیجه کفر پنهان رواج یافت .....، و البته تصور نمی کنم که این روزگار فریبکار، بتواند روزی با آل احمد که مظهر زهد پارسایی هستند کنار بیاید، چون مردم در واقع برده و ذلیل مال دنیا و دلباخته آن هستند و به همین خاطر و دلیل است که خاندان محمد یعنی فرزندان علی، هر کدام آواره در هر شهر و دیارند، در حجاز با آن همه دولت و مکنت، همگی فقیر و درمانده و در شام همه اسیر و دست بسته و در عراق همه به خاک و خون غلطان هستند، و زمین با آن همه وسعت از پناه دادن به آنها بخل می ورزد و در های آسمان نیز گویا بر آنان بسته است .....،

می بینی فرشتگان عالم بالا با ساکنان زمین با هم در مقابله هستند، آنان شما را به فضل و کمال می ستایند و اینان هر دم بر ستیز و عناد خود با شما می افزایند، حق شما را به یغما برده اند، و تصور می کنند که حق آنان است که ای خاک بر دهانشان باد. پشت در پشت و نسل در نسل با یکدیگر پیمان خلافت بستند تا بر ظلم و ستم استمرار داشته باشند، ای آل احمد آنان شمشیر کینه بر روی شما از نیام

کشیدند و ما به حمایت از شما نوک (شمشیر) قلم را بر صفحه اوراق (حقیقت) روان کردیم، گویا می نگرم که آنان در روز قیامت آرزو کنند و گویند کاش به دنیا بر می گشتند و راه توبه را در پیش می گرفتند و این در آن زمان خواهد بود که ساقی کوثر آنان را از کنار حوض براند و نیز در همان زمان که نگاه کنند علی سالار محشر است و دشمنان را به دوزخ ابدی وارد می فرماید.، و خطاب آید این است سزای کفران و ناسپاسی، پس بچشید عذابی را که به دست خود (و با جنایات بی حد و حصر خود نسبت به خاندان پیامبر و دین خدا و دوستداران آنان روا داشتید و یا به آن اعمال راضی بودید)، آتش آن را روشن و شعله ور نمودید.).

و نیز این قصیده را در مدح حاکم به امر الله و در روز عاشورا سروده است: (..... دودمان بنی امیه طوفانی از ظلم و ستم (در کربلا) بپا کردند که چشمه خورشید از آن تیره و تار شد، ..... اکنون سنت مصطفی بدست مردی از خاندانش تازه و تجدید شد و دین حنیف را حاکم آمد .....).

غدیریه مهیار دیلمی: متوفی ٤٢٨:

غدیریه اول:

(..... آیا نمی بینی که چگونه فرمان رسول خدا را با مکر و افسون زیر پا قرار دادند و جمعیت خاندانش پراکنده شد، مردم برای وفای به عهد و پیمان، اتحاد ندارند ولی برای خیانت، با هم توافق و اتحاد می نمایند، ..... مردم پیمان رسول خدا را زیر پا قرار داده و انصار رسول خدا نیز با آن دشمنان هم پیمان شدند و لذا بیعت روز غدیر که ویژه خاندان او بود تباه شد، امان برداشته شد ولی یهود و نصاری بخاطر پیمان بسته شده در امان هستند، ..... آن یکی فرمانی نوشت که بدعت ها را به جای سنت ها جلوه گر ساخت و آن دیگری با مکر و حیله دامی نهاد و با رسیدن به دنیا، خود را از سعادت آخرت محروم نمود .....، همان کسانی که اگر نام آنان را ببرم همه آنها را می شناسند، همان عده ای که چهره هایشان از کینه درون پرچین و در آن زمان که بازار دین رونقی نداشت درگیری و نزاع نمی کردند و چون پرچم دین به اهتزاز درآمد و خوان گسترده اش باز شد شروع به نزاع و کشمکش کردند، همان گروه که پیشتازشان در مکر و دغل از دومی الهام گرفت، و سومی هم دنباله رو آنها گردید، بیائید منصفانه قضاوت کنیم و عقل داور ما باشد و محکوم هر که باشد محروم شود، به کدامین حق و دستور فرزندان رسول خدا بایستی سر بر فرمان شما قرار داده و از شما تبعیت کنند و حال آنکه افتخار شما در متابعت از رسول است و همچنین خاندان او از آرمیدن در کنار تربت او محروم و بیگانگان در کنار مرقدش مدفون شده اند، و یا چرا اجماع را حجت خود قرارمی دهید در حالی که نه اجماعی در کار بود و نه رضا و رغبتی مشاهده شد و مهم تر آنکه اجماعی که علی در جمع اجماع کنندگان نباشد و با زور و اکراه کودتاگران به بیعت تن در دهد چگونه اجماعی خواهد بود و یا عباس عموی رسول خدا درشمار مخالفین باشد و .....، یا اینکه مهاجران قریش به بهانه قرابت و فامیلی با رسول خدا قیام کنند و انصار با دستی درازتر از پا بنشینند، و البته در تاریخ اسلام اختلافی شدیدتر از این سراغ نداریم جز آن روایات جعلی و ساختگی که بهم بافته اید .....،

چرا در غدیر خم با وجود آن که پیمان ولایت بستند، راه خیانت در پیش گرفته و عصیان کردند ..... ای سرور مومنان یا امیرالمؤمنین، انکارشان بعد از اعتراف آنان در واقع به منزله جامه عار و ننگی است که بر تن خود پیچیده اند و نیز نقض پیمانی که در حق تو روا داشتند در واقع بدعتی بود که در شریعت مقدس پدید آورده و به ناروا آن را جایز و معتبر دانستند، تو حق خود را به دلیل نداشتن یار و یاور و رعایت مصلحت اسلام رها کردی و گرنه می دیدند که چگونه دماغ های آنان به خاک مالیده و در هم کوفته می شد.، تو با استعانت از خداوند و به خاطر حمایت از دین و حفظ اسلام از اختلاف و تفرقه، راه صبر و شکیبایی در پیش گرفتی و آنان به خواب

رفتند ولی تو بیدار ماندی، به خدا سوگند که شیرینی این دنیا با تلخی فراوان در فردای قیامت، راه گلوی آنان را آنگاه که آنان را به سزای اعمالشان برسانی خواهد بست، یا علی یا امیرالمؤمنین من به روزگار تو نبودم تا جان خود را فدای تو نمایم ولی در این زمان با تیغ زبان و قلم اشعار خود، در راهت پیکار می نمایم، آری این زبان است که در قلب ها رخنه می کند و در آنجا که نیزه های جان شکاف نتوانند وارد شوند، داخل می شوند. تبار و نیای من از فارس و غیر عرب است ولی دین و آیینم، دین و آئین شماست گوارایم باد آن تبار و گوارا باد مرا این دین و آئین، من از آن روز که پا به دوران جوانی نهادم به شما پناهنده شدم و سرانجام نورحق سیاهی شک را از من پاک کرد و من کامیاب شدم ..... سلمان فارسی را شفیع آوردم زیرا که از شما خاندان محسوب گردیده و یقین دارم که پدران شفاعت فرزندان را پذیرا خواهند بود، پس با شفاعت او مرا از هول و ترس روز رستاخیز رهایی بخش، ای سالار محشر که بر سر اعراف جایگاه تو است و اگر من تصور نمایم که جز با صحبت شما می توانم راه نجات داشته باشم البته شخص گمراه و مغرور و فریب خورده خواهم بود.).

(کلب گوید خدایا سلام و رحمت و رضوان خود را بر روح و روان حضرت مهیار دیلمی نثار و ایثار بفرما و ما هم عرض می نمائیم دین و آئین ما نیز دین و آئین اوست و همین انتظار شفاعت را از حضرت سلمان فارسی ما هم داریم و همین انتظار را از مولای مظلوم ما امیرالمؤمنین ساقی کوثر و قسیم جنت و النار نیز داریم، پس تو شفاعت آنان را بپذیر و در دنیا و آخرت ما را رستگار فرما به برکت وجود برترین عزیزان درگاهت یعنی محمد و آل محمد، اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

غدیریه دوم:

(..... آن مصلحان و رهبران که اسب ستم با سفاهت و نادانی بر آنها تاخت و آن داعیان حق و جمعی از ایشان که لبیک گفتند اما برگشته و نعل وارونه زدند و به روز سقیفه بار خیانت به دوش کشیدند همان باری که عظمت کوه ها در مقابل آن ناچیز است و سپس روز دگر آمدند که بار را از دوش خود پایین بگذارند، ولی این خطا قابل جبران نبود و البته آنان روزگاربدی خواهند داشت، در آن زمان که احمد در میان آنها بپاخیزد و از آنها بپرسد و آنها مجبور باشند پاسخ دهند، خدایا اندوه و غم در دلم آشیان نموده که چگونه این قوم علی را نابود کردند، با وجود آنکه او نابود کننده مصائب وارده به اسلام بود، ولی آن شقاوت پیشگان کینه او را به دل گرفتند، کینه کسی را که پذیرش اعمال در پیشگاه خداوند، جز با محبت و ولایت او ممکن نخواهد بود. اخبار دست به دست از زبان پیشینیان رسید و البته خدا می داند که عظمت روز غدیر چگونه بود، اما تو به حال و احوال دختر زادگان رسول خدا را نگاه کن، حسن با جگر مسموم در خاک بقیع آرمید و مزارش با خاک برابر شد تا به زعم آنان از نظر محبان او پوشیده بماند ولی نه بخدا قسم هلال ماه پنهان نخواهد ماند.، و اما حسین در سرزمین طف به خاک و خون در غلطید و آسمانها بر او خون گریه کردند و کوهساران از بار اندوه او درحال انفجار باقی ماندند، و وای ازاین آتش دل که از جرعه ای آب محروم شد، جرعه آبی که دادن آن در هر مذهب و آئین حلال و جایز است.، دشمنان خواستند تا رشته محبت رسول خدا را قطع کنند و لذا پیکر خاندانش را در هر جا یافتند بند از بند آن جدا کردند، آن اولاد زنا به فرتوتی کهنسالان نیز ترحم نکرده و بر جوان عابد و زاهد نیز شفقت نیاوردند و حتی کودکان را از هم دم شمشیر گذراندند.، ..... وای از این حسرت جانکاه ای خاندان طه، حرارت این حسرت و غم مصائب شما، تار و پود مرا به آتش کشیده است .....، این مرام و مسلک و عقیده من در محبت شما همیشه وجود داشت و من شرافت خود را در دوستی شماجستجو می کردم، با وجود

آنکه هنوز با دین و مذهب شما پیوندی نداشتم و نامه ام سیاه بود، اما حالا نامه اعمالم از برکات شما درخشش و صفا یافته است و دوستی شما مرا از بند شرک رهانید و اینک در جامه عزت با شما بودن، خرامان هستم، رهبری و امامت شما زنگار کفر و ضلالت را از قلبم پاک کرد و تمام آنچه که سال ها بواسطه وسوسه خویشاوندان بر دلم نشسته بود زایل شد و سوگند به خداوند از آن روزی که با ثنا و مدح شما زبانم گشوده شده است بخت و اقبال و خوشبختی نیز با من هم آغوش شده است .....).

غدیریه سوم:

(..... آگاه باشید مدح و ثنا و ستایش ویژه بازماندگان این خاندان (یعنی آل احمد) و سوگ و ماتم سرایی مخصوص شهیدان این خاندان است و این سروده در واقع به منزله هدیه و پیشکش و همان چیزی است که من نثار قدم آنان می نمایم و با آنکه با آنها از یک نژاد و یک وطن نیستم ولی به آنان گرایش دارم، زیرا انگیزه و علت این گرایش فقط عشق و محبت است، همانگونه که مرد کریم از روی کشش فطرت خود، تمایل به کریمان دارد اگر چه فامیل و از نزدیکان او نباشند .....،آری آنان خاندانی هستند که راه صلح و صفا را هموار نمودند و دانش و بینش را به رایگان در اختیار مردم قرار دادند .....، به جان مولایشان علی، البته این سخن دوست را دلشاد و دشمن را محزون و غمناک می نماید، پس آگاه باشید علی کسی بودکه بنیان آن شرافتی را برای آنان پایه ریزی کرد که از دسترسی ستاره زحل بالاتر بود و در مهلکه های نبرد و جنگ و درثبات و پایمردی، امیر و سالار آنان بود .....، حتی حسودان ناراضی نیز راه انکار را نرفتند بلکه همگان راضی و خرسند بودند و یکسره دست دوستی و محبت دراز کردند ولی آن زمان که مولا و امیرالمومنان شد، حسادت خود را ظاهر نموده و به دشمنی قیام کردند .....، ای دوست با دشمن خود مدارا کن مادام که بظاهر خیرخواه است هر چند که در دل کینه خود را مخفی نموده است، فرض کنیم که دشمنان با زور و عناد، به فضیلت روز غدیر توجه نکنند پس به آنها بگو به فضایل دیگر آنحضرت توجه کنید، بگو در پیکار بدر و جنگ احد و روز حنین چه کسی پایمردی و رشادت نشان داد و در راه اسلام چه کسی صخره ها را از جای خود درآورده و آب گوارا به لشکریان عرضه نمود، آنگاه به پیکار او با یهود نظر کنید و واقعه قلعه خیبر و هلاکت مرحب خیبری را بیاد آورده و خود قضاوت کنید، آیا دژ محکم و قلعه تسخیر ناشدنی آنها جز با دست علی فتح گردید و یا جز با دست علی دروازه عظیم و درب آن قلعه از جای خود کنده شده است، و تفکر کنید در پیکار او در جنگ خندق با عمربن عبدود آن (فارِس یَلیَل) که او را با هزار سوار جنگجو برابر می دانستند، و چگونه این دو شیر ژیان سپاه کفر و شرک یعنی مرحب و عمر شکار شمشیر مولانا علی گردیدند.، با وجود آنکه آنان از نبرد با هیچ دلاور ترس و بیم به دل خودراه نمی دادند.و یا سلحشوران ضبه که در پای هودج عایشه عهد و قسم به جانفشانی گرفته بودند، چگونه در برابر یورش علی بن ابی طالب راه جهنم در پیش گرفتند .....)،

حضرت علامه در ذیل این اشعار اشاره ای به شبهه سخیف و بی پایه و اساس و جاهلانه ابراهیم ملحم اسود دارد که استاد معاصر مصری احمد نسیم از آن تبعیت نموده و می گوید (روز غدیر نام جنگ معروفی است) ولی او نیز مثل استاد خود از راز این جنگ معروف پرده بر نمی دارد و حتی قسمتی از تاریخ آن را یادآوری نمی نماید

(کلب گوید ای کاش آنان قبل از سرقت مناره و سعی در مخفی کردن آن، جای آن را برای رسوا نشدن آماده می کردند) .....،

شرح حال شاعر:

ابوالحسن مهیار بن مرزویه دیلمی بغدادی .....، او صاحب رفیع ترین پرچم ادب است که در شرق و غرب عالم به اهتزاز درآمده است او صاحب نفیس ترین گنجینه از گنجینه های با فضیلت لغت عرب است و پیشاپیش همه گام بر می دارد، آثار ارزشمند او در واقع منت بزرگی است که او بر ادبیات درخشان عرب دارد.

و همواره بزرگان علم و ادب از او با تحسین و سپاس فراوان یاد می نمایند .....، گواه این مدعا دیوان اشعار او در چهار دفتر پرورق است .....، (مضمون) او که از همه معاصران خود پیشی گرفته بود روزهای جمعه به مسجد جامع منصوری حاضر شده و سروده های خود را انشاء می نمود ....،

اما سروده های او در مذهب، تماماً احتجاج و برهان و مملو از ستایش صادقانه و سوگنامه های دردناک در رثاء اهل بیت است .....، و این فضیلت او در نظر حاسدان عیب به نظر آمده و سعی در پنهان نمودن فضیلت آشکار او دارند ..... و امّا به حق سوگند که این خود به منزله معجزه است که یک پارسی نژاد به سرودن شعر عربی آنچنان هنرنمایی کند که بر همه همگنان عرب خود فائق آید به نحوی که کمتر کسی را توان و قدرت برابری با او باشد .....،

او همانگونه که در اشعار خود آورده است از نسل بزرگ زادگان عجم و فارس بوده و می گوید: من مجد و برتری درنسب و حسب را از بهترین پدران دارم و افتخار پیروی از دین و آیین از سرور مرسلین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم و لذا فخر و مباهات را از همه طرف برخود جمع نموده ام، سیادت عجم و افتخار آئین و دین پرعظمت از عرب)،

او در سال ۳۹۴ به دست شریف رضی سرورمان، به شرف اسلام مشرف و پس از عمری بزرگی و سروری با افتخار در سال۴۲۸ دار فانی را وداع گفت و از جمله اشعار اوست این ترجمه (..... و هیچگاه نتوانستم که گردش روزگار را ستایش کنم ولی می توانم با پیروی از فرزندان احمد مختار، تسلی خاطر جویم، بهترین خلق از جهانیان که از فرزندان او بهتر و والاترفرزندی به جهان نیامده است، آل محمد (ص) خاندانی بالاتر از همه خاندانها .....، و فرشته ها در گرد ایشان در طواف و وحی و الهام بر قلوبشان پنهان، ..... از قریش سوال کن و از آنهایی که سزاوار سرزنش هستند، و سرزنش کن آنهایی را که خطا کردند و یادآوری نما که چرا شما از پیامبر قدردانی نکردید، همان پیامبری که شما را پس از عمری ضلالت و گمراهی به هدایت و سعادت اسلام نجات داد .....، و آنگاه آزاد و وارسته به سوی بهشت پرکشید و البته هر آنکه بر سنت او قدم گذارد قابل تحسین است و او بود که امر خلافت را به حیدر واگذار کرد، همانطور که اخبار معتبر بر آن حکایت دارد و او را بر همه امت سرور و مولی ساخت و آنان که به خداوند اعتقاد و علاقه دارند بر این حقیقت معترف هستند، ولی شما حاسدان فضیلت، زمام خلافت را از چنگ او ربودید و ..... گفتید اجماع امت رهبر ما بود، اما بدانید این قهرمان امت علی علیه السلام

بود که خدا او را ویژه خلافت ساخت. و البته چه ناگوار است بر دودمان هاشم و هم بر رسول خدا (ص) که خلافت الهی بازیچه دست تیم و عدی باشد و حال آنکه بعد از علی، حق خلافت مخصوص فرزندان اوست به شرط آنکه آیه میراث زیر پا نماند.، آن یکی خائف و ناامید نشست و آن دیگری که بپا خاست یاوری نیافت و دست نفاق از آستین ظلم و ستم بیرون آمده، سروری را پس از سروری دیگر به خاک هلاکت انداخت، و آنگاه ستمگران در صفوف فشرده اجتماع و بر ایشان تاختند و چون آنها در محراب عبادت گوشه انزوا گرفتند آنها نیز پی کار خود رفتند، پدر این خاندان علی و مادرشان فاطمه هر دو در فضائل سرآمد همگان هستند، پس تو یا از مناقب آنها صحبت کن و یا ساکت باش، بعد از روز حسین، آئین حق به بستر بیماری افتاد و مرگ هم در کمین است .....، آنکه را فاطمه خصم خون خواه باشد، روز قیامت خواهد دید که با چه عقوبتی دست به گریبان خواهد بود، ای سبط پیامبر هر کس دست خود را در

ریختن خون تو سهیم کرد، خواهد دید، که در روز قیامت چه غرامتی را بایست پرداخت نماید، جانم فدای تو باد و کیست آن را بفدا بگیرد ای کاش جان عبد و برده را به جان فدای سرورش بپذیرند، کاش هیولای مرگ از خون من سیراب می شد ولی خون تو بر زمین نمی ریخت، ای خفته کربلا کاش می بودم و در برابرت به خاک و خون خود می غلطیدم آیا می آید روزی که این دل پر درد از دست دشمنانت شفا یابد و آیا می آید روزی که حق بر باطل پیروز گردد و انسانهای پست و رذل، مغلوب آزادگان گردند، البته این آرزوها (در رجعت انشاءالله) همه با دست خدایی برآورده شود ولی هنوز جگر من تفتیده و داغدار است.، شنیده ام که قائم شما را ندای عدالتی است که هر صاحب شهامتی به آن پاسخ اطاعت یعنی لبیک گوید، .....، دین و دوستی ام در وجود شما خلاصه شده با آنکه زادگاهم ایران است و از برکت شما خاندان وحی و نبوت، بر شیطان حیرت و ضلالت پیروز گردیدم و اگر شما نبودید البته به صراط مستقیم حق راه نمی یافتم .....، و اگر زمان نیافتم که با دست به یاری شما قیام کنم البته در این زمان با زبان شعر این خلاء راجبران و در حمایت شما قیام کرده ام .....).

و باز قصیده ای دیگر در وصف علی علیه السلام و سوگ فرزندش حسین سروده است که (..... یا ابا الحسن اگر حق ترا به جهالت منکر شدند که البته به خدا سوگند، آنها عالماً و عامداً یعنی دانسته و بااختیار انکار نمودند، در حالی که اگر تو یکه تاز میدان شهامت نبودی، و یا با تشریف خاص (خاصف النعل)، همتا و همسنگ رسول خدا نمی شدی و یا اگر حتی پسرعم و قائم مقام و داماد و هم ریشه رسول خدا هم نبودی که بودی، باز هم دیگران باتو برابر و هم رتبه نبودند. ..... و خداوند می دانست که دیگران از رسیدن به این مدارج عاجز و ناتوان هستند، پس ترا به فضیلت جانشینی منصوب کرد ولی جمعی نیرنگ زده و بعد از رسول خدا، راه خیانت در پیش گرفتند .....، و اگر فرض نمائیم که آنها با سفاهت خود، سخن رسول خدا را نادیده گرفتند، پس این گروه آیات قرآن را چگونه نادیده می گیرند، آری بعد از تو فاتحه اسلام را خواندند و دین و دیانت را با خواری و خفت زیر پا نهادند و آثار این سفاهت و خیانت، در بیابان طف بر سر فرزندت حسین ظاهر شد و آنها از روی ظلم و ستم روا دانستند که زخم کهنه را با سرانگشت کینه خود دوباره خونبارسازند، و البته ناگوار است بر رسول خدا، که از سینه دختر زاده اش خون چون ناودانی روان گردد، آری میراث خلافت را ازچنگ تو ربودند و خلافت را چون غل جامعه بر گردن آیندگان خود بستند، و افسوس من بر آن تشنه در خون طپیده است که اگر در رکابش بودم با سیلاب اشک خود، سیرابش می ساختم .....، و پیشاپیش به تمنای من زائران مرقد پاکش، درود مرا به نیابت نثار کردند تا آن زمان که خود تشرف جویم، اگر چه دیدگانم از این شرافت محروم ماند .....،

یا امیرالمؤمنین، دست آلودگان به دامن طهارت تو نرسید و بدگویی بدگویان، حسب والای تو را نیالود .....، عشق شما اهلبیت با تمام دنیا برابر است و من می دانم و یقین دارم که در روز حشر، محبت شما نامه سیاه اعمالم را سپید خواهد کرد.).

آورده اند روزی در سوگ اهل بیت اشعاری خوانده شد که مبتذل و بی ارج بود، و در آن مجلس مهیار حاضر بود، پس از او خواستند که بر همان وزن و قافیه اشعاری بگوید و اوبلافاصله این اشعار بدیع را سرود: (..... اینک همدم من تنها عزاداران و سوگواران حسین هستند، ای عزاداران آگاه باشید که آن کینه دیروز که از دشمنان خدا در کمین بود در روز عاشورا طوفانی سهمگین بپا کرد، ..... و این جماعت با آن دستی که دیروز بیعت کردند امروز هیولای مرگ را به سوی حسین راندند و به همین زودی جدش را فراموش کردند و حقوق قدیم وجدید را یکسره از یاد بردند، یا حسین چه ناگوار است بر من که غول مرگ اینگونه بر سینه باوقار تو بالا رفت و سر انور تو راکه خاک آلوده بود، کافران بر سر نیزه بردند ..... و تو ای سرور من، گر چه تو را از مقامت محروم کردند ولی مانند پدرارجمندت

علی و به کوری چشم دشمنانتان، همیشه تا ابدالآباد امام و رهبر و سرور ما خواهید بود. آیا دشمنان شما فراموش کرده اند، به روز خیبر، معجزه فتح قلعه و کندن در آن قلعه، بر دست چه کسی انجام شده و یا بر سر چاه، شر جنیان را چه کسی دفع کرد، و یا به روز بدر و احد صفوف دشمنان را چه کسی پراکنده ساخت و جز پدر تو علی چه کسی بتهای آنان را برای کسب رضای حق در هم کوبید در حالی که آن بت پرستان حاضر و ناظر این اعمال او بودند .....، آری علی پدرت پیشوای هدایت و چراغ امت و شیر بیشه شجاعت بود.، من به شما محبت داشته و مهر می ورزم مادامی که حاجیان کعبه به سعی می پردازند و یا قمری بر شاخساران می نالد، گرچه نژادم پارسی است اما مرد شریف و آزاده، عقیده و افکارش وقف آزادگان شریف است .....)

و نیز باز از سروده های او در وصف اهل بیت: (..... فیض بخشی کردند و ابر و دریا آفریدند، نزول کردند و قله های پر عظمت را بنیاد نهادند، ..... پس بگو قرآن بر که نازل شد و در کدام خاندان فرود آمد، در روز بدرهمان غزوه بدری که پرچم دین افراشته شد، چه کسی یکه تاز میدان بود، چه کسی برای یاری اسلام بیدار ماند، در حالی که دیگران به خواب رفتند، عالم ترین و داناترین امت که بود، و به هنگام قضاوت چه کسی آگاه تر و عالم تر بود، .....، شما را به خدا قسم ای قوم آیا شایسته است که رسول خدا که اوامر او می بایست اطاعت گردد فرمان صادر فرماید، ولی هنوز پیکر او غسل داده نشده نافرمانی آغاز شود، در حالی که رسول خدا جانشین خود را به صراحت معرفی کرد ولی به یاوه تصور شود که دین خود را مهمل و بیهوده رها کرد و تصور می کنند که اجماع و اتفاق نموده اند، پس برای تحری حقیقت چگونگی آن را از سعد بن عباده خبر بگیر، آنهم چه اجماعی که بی فضیلت را بر صاحب فضل و بزرگی مقدم نمود و حق را از صاحب حق گرفت و به غاصب داد، آری علی صاحب حق بود .....، آری ای زاده مصطفی این روز سقیفه بود که راه کربلا را هموار کرد، ....، زیرا بعد از آنکه حق علی و فاطمه زیر پا قرار گرفت و حرمت آنان شکسته شد امت جرئت نموده و به این دلیل قتل تو را روا دانستند، ..... ای تک سواری که به سوی مدینه رسول خدا (ص) می روی ..... پیام این دل سوخته را همراه خود ببر و به آنحضرت (ص) بگو ..... که شما به جوار رحمت حق رفتی و ما در آتش فراق تو ماندیم، اما شرع و آئین تو کامل و تمام بود و پسر عم تو علی، بر آن شد تا به آئین و سنت تو قیام نماید، اما نیرنگ بازان و حیله گران با ظلم و ستم حق را واژگون و راه خیانت را در پیش گرفتند، سرانجام (تیم) آنان زیور خلافت را بر تن آراست و بنی هاشم محروم ماندند، وقتی نوبت (تیم) که تمام شد، خاندان (عدی) طنابها را کشیدند و پس از او خاندان امیه گردن خود را بالا آوردند و در این زمان دیگر جاده کاملاً برای آنها هموار بود از میان آنها پسر عفان بر تخت خلافت بالا رفت و هر چند گمان نمی رفت ولی او را بر تخت نشاندند، آنگاه دیدگان امیه روشن شد .....، کار شوری و اجماع در آخر به آئین اردشیر پیوست آن دو آتش افروختند و این سومی بکلی سوزانده و نابود کرد و سپس خودسر روان گشته و قدم به قدم تا آنکه او را به گودال هلاکت سوق دادند و بهتر بگویم کشاندند و چون برادرت علی زمام خلافت را کشید تا آن را به سوی حق بازگرداند با امر دشوار و سنگین روبرو شد، درجستجوی قاتلانش بهانه جویی کردند، با آنکه خود معرکه آرای قتل او بودند، ناگفتنی بسیار است و دادخواه آنان به روزقیامت تویی پس وای به آنان که مهلت یابند.).

و قصیده ای دیگر: (..... خدایا دادخواهی کن، از این قوم که با محمد در سراسر عمر و حیات او نفاق ورزیدند و برای نابودیش کمین کردند ..... پس از رحلت او زمانی که اولی بر سر کار آمد از شتر آنان ناله آمد ولی شتربان اعتنا نکرد پس دومی هم که به جای او نشست دیگر از نفاق و دورنگی منافقان شکوه نکرد و نه آنها را آزار داد و نه ملامت کرد، گویا با مرگ رسول، دیگر نفاق از میان امت اسلام و برخاست از بین رفت، آیا نیات آنها منافقین صاف و خالص شد، هرگز که نه و به آن خدایی که رسول را با وحی خود موید

ساخت و پشت او را بیاری تو محکم کرد، علت فقط آن بود که نیات و افکارشان در راه کفر با هم هماهنگ بود و در میان آنان دوستی صادقانه برقرار بود، زیرا به کردار و رفتار هم راضی و خرسند بودند، پس چنان فرض کن که مدعیان گویند که نفاقی بود و منقضی شد، پس چه شد که با شروع خلافت تو، باز بر سر نفاق شدند و کینه ها را در دل ها بجوش آوردند و با مکر و حیله دست بیعت سپردند و دستهای خود را به احترام تو بر سینه نهادند،ولی در زیر آن دلهای پر از کینه داشتند .....، آن یک از ترس انقلاب عجولانه کار به شورا گذاشت .....، چه شد که زاده امیه تو را عقب راند و دیگران را برای دریافت عطا پیش خواند، در مسند خلافت کار به شیوه خسروان عجم کرد و دین حق ضایع شد تا حکومت او برقرار بماند، و او با اعمال خلاف خود آنچنان عرصه را بر همگان تنگ آورد که بعد از او بسوی تو آمدند همان کسانی که با دست خود، او را بر تو مقدم نمودند و چون بر مسند خلافت نشستی و حقوق مسلمانان را به مساوات و عدالت قرار دادی، این امر بر آنان دشوار و ناگوار آمد .....، پس نیرنگ ها زدند .....، و از جمله روز جمل را بپا کردند، کاری سزاوار عار و دشنام، پس ای کاش می دانستم آن دستی که تیغ تیز و نیزه کین بر سرت آورد و هیزم آورد و شراره آتش برانگیخت، بروز رستاخیز چه خاکی بر سر خود خواهد نمود و فراموش کرد که دیروز دستش را بر دست تو قرار داد و پیمان بست که راه تبدیل و خلاف نپیماید، کاش می دانستم آن دستها که حرم رسول را از حجاب درآورد تا خون عثمان بجوید به روز قیامت چه خاکی بر سر خود خواهند نمود، عجبا از مکر و ستم کاری آن کسانی که به یاری آنها قیام کردند در حالی که همانهایی بودند که در یاری عثمان از پا نشستند، ای مردم آزاده به گردش روزگار بنگرید که اینک (تیم) به خون خواهی(امیه) قیام کرده است، خون را به دامن دیگران بستند و قاتلین در میانه از کین رستند .....، نقض بیعت کیفرشان را امروز و فرداکرد، ..... و چون پیمانه عذاب علی بر سرشان ریخت، به عفو کریمانه علی پناه بردند، به آنکسی که با صبر و شکیبایی عذرخواهی را قبول می کند، ..... پس آنکسانی که زنده بودن در تقدیر داشتند نجات یافتند و بقیه از دم تیغ آن حضرت به هلاکت رسیدند ..... (اما زبیر) شواهد حاکی از آن است که عزلت او از ناامیدی و سستی بود نه ندامت، و یا گفتند که آن دیگری طلحه، در کشاکش مرگ توبه کرد، اما توبه در هنگام مرگ چه سودی دارد و اما صاحب هودج (عایشه)، گویند او هم از خلافکاری دست کشید (یعنی نادم شد)، نه چنین نیست اگر او از اعمال خود نادم بود چرا بعد از آن، در برابر جنازه حسن به کین قیام کرد، آیا جز این بود که می خواست جراحت قلب خود را شفا دهد، اما آن دو پلید دیگر، پسر هند جگرخوار و زاده او که کارشان بعداز علی بالا گرفت و آنچه از کینه و عداوت که می خواستند انجام دادند و این جای شگفتی نداشت چون آنها نیز در طریق ضلالت و گمراهی، به راهی که دیگران رفتند قدم گذاشتند، ای سرور من اگر به کمال والای تو حسد بردند به دلیل ضعف و ناتوانی آنها بود و این تو هستی که در خلقت با رسول خدا هم ریشه هستی و خلیفه و جانشین و وارث علم، و هم رفیق با اخلاص او هستی، تویی آن تناول کننده مرغ بریان با رسول خدا، تویی کشنده اژدهای دمان، و هم کلام با ثعبان و خاصف کفش رسول خدا و بخشنده خاتم در رکوع نماز و سقای لشکریان اسلام از چاه بدر و برای تو خورشید رجعت کرد و این معجزه به خاطر تو واقع شد و این خود آیتی عظیم از فضیلت توست که عقل را حیران کرد، .....،

ای ساقی کوثر، آنکه به ولای تو عشق ورزد امیدوار است که از شراب کوثر محروم نماند و نیز آتش خوارکننده دوزخ گردن او را به مذلت پایین نیاورد، زیرا که در برابر ولایت تو خاضع و فرمان بردار است، من در راه ولایت تو با دشمنان تو دشمنی کردم و به آنها احترام نکردم تا حدی که جز تعدادی کم، همه مرا چون خاکی که از کف خود دور می ریزند از خود دور کردند، و به گوشه ای رفته غیبت مرا نمودند و گوشت و استخوان مرا به دندان گرفتند ولی من همچنان سرگرم مدح و ثنای شما شدم و به آنان توجهی نکردم، من

رضای تو را با خشم جهانیان مقایسه کردم ولی رضای تو را در مقابل خشم جهانیان انتخاب کردم و در راه ولایت تو اگر دریا مانند دو پاره کوه از هم جدا شود و مرا به کام خود ببرد و آنگاه بهم بپیوندد من ترس و بیمی به خود راه نمی دهم. مهر و پیوند من سابقه دیرین دارد مانند

سلمان محمدی که مجد و عظمت خود را از شما به یادگار دارد ..... بدین پیوند بر پدرانم که شاهان ایران بودند برتری یافتم همان برتری که اسلام بر سایر ملل یافت .....

غدیریه سید شریف مرتضی: ۳۵۵-۴۳۶:

(..... این پدران من هستند که چون راه دین و آئین پیامبر تیره و سیاه شد، با پرتو تابناک خود آن را روشن و نورانی نمودند ..... آنان جمال و جلال را بهم آمیختند، سرشتی پاک و طلعتی تابناک، ..... و این وصی رسول خدا علی مرتضی است .....، آن جوانمردی که چون اخگر سوزان و با صولت شیر تکاور به سوی مرحب رفت، اوست دلاوری که اگر با تیغ بر کمر دشمن زند او را دو نیم کند و اگر با شمشیر خود بر تارک و فرق سر خصم زند او را دو تکه نماید و هر چه خواهد عملی نماید، .....رسول خدا اعلام کرد ولایت او را، شاید به این مردم حیران، از این هشدار رسول خدا، نفعی برسد، سخن را علنی و آشکار گفت نه با کنایه، بلکه نامش را با صدای رسا و با شور و علاقه اعلام کرد، و برابر دیدگان همه مردم او را بپا داشت و بر جاده رستگاری، راهنما و رهبر ساخت، به روز غدیر قلب مومنان را شفا بخشید و آبی خنک و گوارا بر دلها مومنان ریخت، اما جمعی دیگر که صاحب نفاق بودند را در گرداب بلا سرنگون ساخت، .....، از این رو دلهای پر کینه به جوش آمد، آن یک ناله را در سینه خورد که رسوا نشود و آن دیگری از ناامیدی می گفت انا لله .....، ای سوار تیز تک ..... در تپه های نجف ساکن شو، به همان کوهی که مانند جودی متواضع شد و به این دلیل لنگر زمین گردید، ..... اگر می توانستم گورستان تابناک آن را خانه خود قرار می دادم تا شاید در آنجا بخاک روم .....).،

ابن شهرآشوب ابیات دیگری نیز از او در باب عیدغدیر در کتاب مناقب خود ذکر نموده که علاقمندان می توانند به آن مراجعه نمایند.

شرح حال، تالیفات و آثار شاعر:

سید مرتضی، علم الهدی، ذوالمجدین، ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی بن جعفر علیه السلام، او را مقام و منزلتی است که قلم را نمی توان نکوهش نمود که چرا در احصاء فضایل شریف مرتضی درمانده است و بلیغ سخنور را نمی توان ملامت نمود که چرا زبانش به لکنت افتاده است و نمی تواند از بزرگداشت مقام اوسخن شایسته بگوید. زیرا مفاخر و کمالات این مرد بزرگ، قابل شمارش نیست ..... (مضمون) او پیشوای فقه، پایه گذار اصول، استاد کلام، استاد حدیث، قهرمان جدل، نابغه شعر، مقتدای لغت و تمامی علوم عرب و مفسر قرآن ..... است، و او همان بزرگواری است که مساعی مجدانه و خدماتی بسیار که به دین وعالم تشیع تقدیم نموده و .....، من حیث المجموع نام ارجمند او را جاوید و آوازه او را پاینده و عالمگیر نموده است، از جمله این فضایل و مفاخر کتاب ها و رساله هایی است که از او بجا مانده و راهنمای پیشوایان دین و شریعت در طی قرون بودهاست. از جمله ۱- شافی در امامت، ۲- ملخص در اصول، ۳- ذخیره در اصول، ۴- غرر و درر، ۵- تکمله غرر، ۶- المقنع در غیبت، ۷- خلاف در فقه، ۸- ناصریه در فقه، ۹- مسائل حلبیه دفتر اول و دوم، ۱۰- مسائل جریانیه، ۱۱- طوسیه، ۱۲- صباویه،.....، ۴۳- رساله در اراده، ۴۴- رساله در توبه ..... ۵۲- مفردات، ۵۳- مرصلیه .....، ۶۸- انتصار، ۶۹- مفردات امامیه، ..... ۷۱-دیوان شعر (بیش از بیست هزار بیت شعر) ....، ۸۱- رد بر ابن عدی در حدوث اجسام..... ۸۶- تتبع ابیاتی از متنبی.

ستایشها:

..... شیخ طوسی در رجال گوید که او در علم ادب و علوم و تربیت پیشرو همگان است و او هم متکلم، فقیه، جامع همه علوم، است که خدایش عمر دهاد .....، ثعالبی در تتمیم .....، ابن خلکان .....، خطیب تبریزی .....، ابن زهره در نمایه الاختصار .....، عزالدین احمد مقبل ..... و نیز گویند خواجه نصیر الدین طوسی هرگاه در ضمن بحث، نام شریف مرتضی را می برد، بر او صلوات می فرستاد و می گفت صلوات الله علیه و بعد به دانشمندان و استادان حاضر در مجلس خطاب می نمود و می گفت، چگونه می توان بر سید مرتضی صلوات نفرستاد .....، صاحب عمده المطالب .....، صاحب دمیه القصر ..... ابن طی در لسان المیزان .....، شیخ ابواسحاق شیرازی، .....، در درجات الرفیعه ..... در شذرات الذهب ..... و نیز سایر کتابها و فرهنگهای رجالی، از جمله ۱- تاریخ بغداد، ۲- منتظم ابن جوزی، ۳- معجم الادبا .....، ۱۲- لسان المیزان، .....، ۲۵- ملخصالمقال، .....، ۳۶- تنقیح المقال، ۳۷- دائره المعارف بستانی .....

اساتید علم و مشایخ حدیث:

(۱- شیخ مفید محمد بن نعمان متوفی ۴۱۲، ابومحمد هارون بن موسی تلعکبری متوفی ۳۸۵،حسین بن علی بن بابویه برادر شیخ صدوق، ابوالحسن احمد بن علی بن سعید کوفی ..... شیخ صدوق متوفی ۳۸۱ .....، ۹- ابن نباته ۱۰- احمد بن سهل دیباجی)

شاگردان و راویان:

(شیخ الطایفه ابوجعفر طوسی متوفی ۴۶۰، ابوعلی سلار بن عبدالعزیز دیلمی، ... ابوصمصام ذوالفقار بن معبد، .....، ۹- شیخ ابوالفتح محمد بن علی کراجکی ...، ۱۱- شیخ ابوعبدالله جعفر بن محمد درویستی .... ۱۴- شیخ مفید ثانی .....، ۱۹- فقیه داعی حسینی ..... ۲۲- ابوالحسن محمد بن محمد بصری متوفی ۴۱۷)، (مضمون) حضرت علامه در ادامه، گفتگوی علم الهدی و ابوالعلاء معری را به نقل از ابوالحسن عمری و طبری نقل می نماید و همچنین واقعه عطا و جایزه او به ابن مطرز شاعررا برای یک گفتگوی شاعرانه نقل می نماید. و ....

سید مرتضی و رهبری:

این واقعیتی غیرقابل انکار است که مسند ریاست دین و دنیا، از جهات مختلف علمی و اجتماعی به سرورمان شریف مرتضی مباهات می کرد: از جمله: (مضمون) این فضایل و مناقب او:

۱.**وفور و کثرت علم و دانش:** او که دانشمندان در برابر عظمت و نبوغ او خضوع و فروتنی می نمودند و .....، از محضر آن بزرگوار دانشمندان و بزرگانی گرد آمدند که هر یک در رشته های مختلف جزء نوابغ به شمار می آیند .....، او از عایدی املاک خود، حقوق و مزایا برای شاگردان خود مقرر می فرمود تا با خیال آسوده مشغول درس و بحث و مطالعه باشند از جمله برای شیخ الطایفه ابوجعفر طوسی ماهیانه دوازده دینار طلا مقرر تعیین نموده بود و نیز برای قاضی ابن البراج ..... و یکی از روستا های خود را وقف نموده بود تا عایدی آن برای هزینه کاغذ علما و دانشمندان و برای کسب علم و دانش به مصرف برسد و ..... و نیز گویند در یکی از سالها قحطی شدیدی رخ داد و یک نفر یهودی برای بدست آوردن غذا و نجات ازگرسنگی فکری نمود و به مجلس شریف مرتضی آمد و اجازه گرفت تا قسمتی از علم نجوم را در محضر او فراگیرد و شریف مرتضی درخواست او را قبول کرد و دستور داد برای امرار معاش او مقرری تعیین نمودند، مرد یهودی مدتی از محضر او بهره برد و پس از چند ماه بدست او به شرف اسلام مشرف شد، او برای مال و مکنت ارزشی قائل نبود الا برای اینکه درد دردمندان و نیاز جامعه را برطرف نماید.

۲.**شرافت در اصل و نسب:** او که با مقام نبوت پیوندهای اصیل دارد، در اثر همین افتخار، پس از وفات برادرش شریف رضی، خلفاء عصر او، مقام نقیب النقبایی آل ابی طالب را ویژه او نمودند و این منصب در آن روزگار به منزله سلطنت و فرمانروایی بر آل علی در کل جهان محسوب و در واقع منصبی عظیم و باشکوه بوده است .....).

۳.مقام ارجمند: خاندانش از جانب پدر و مادر که تمامی تبار او از هر دو طرف هر کدام فرمانروایان و رهبران بزرگ اجتماع و صاحب مناصب دینی بوده اند و او به واسطه لیاقت و کفایت و درایت فراوان به عنوان امیرالحاج منصوب گردید که باتصدی این منصب، وظیفه مراقبت از سلامتی حجاج و رفع نیازمندی های آنان را بر عهده داشت.

۴.ابهت و جلال: منزلت اجتماعی او از یک طرف و توام بودن قدرت و سطوت او با درایت از طرف دیگر و .....، موجب گردید که کفالت امر دادخواهی به او محول گردد، در نتیجه بیش از سی سال تمامی بزرگان و رهبران آل ابی طالب در شرق و غرب عالم اسلامی، تحت اراده شخص او انجام وظیفه می نمودند و حجاج با سرپرستی و رهبری او به حج اعزام می شدند ودر حرمین شریفین مکه و مدینه، امر و نهی او نافذ و جاری بود و دادرسی و قضاوت بین مردم ..... بوسیله او اجرا می شد ابن جوزی در تاریخ خود آورده است که (مقرر شد شریف مرتضی (در سال ۴۰۶) به تمامی مناصبی که برادرش شریف رضی عهده دار بود منصوب گردد و لذا ..... مردم برای شنیدن منشور ولایت و امارت او در کاخ خلافت گرد آمدند و فخر الملک وزیر، به همراه سایر اشراف و قضاه و فقها همه حاضر شدند و منشور خلیفه این بود: (..... این فرمان از مقام خلافت ..... قادر بالله به علی بن موسی علوی ..... و از این رو به سرپرستی امور حجاج و نقابت نقباء مفتخر می گردد .....) و .....

و نیز آورده است (در سال ۴۲۰ وزیر ابوسعید محمد دچار بیماری گردید و در عالم رویا سرورمان امیرالمومنین را مشاهده کرد که فرمود، از علم الهدی درخواست کن که دعایی برتو بخواند تا شفا یابی پس او پرسید یا امیرالمومنین علم الهدی کیست فرمود علی بن حسین موسوی، پس وزیر فرمانی نوشت و او را با لقب علم الهدی مخاطب نمود، پس سید مرتضی گفت ترا به خدا از این لقب که مایه استهزا و سرزنش قرار می گیرم مرا معاف فرما، وزیر به او گفت به خدا سوگند من چنین نامه ای به خدمت تونفرستادم مگر به فرمان مولایم امیرالمومنین و .....).

تاریخ ولادت و وفات: سرورمان شریف مرتضی در سال ۳۵۵ چشم به جهان گشود و در سال ۴۳۶ چشم از جهان فرو بست یعنی حدود هشتاد و یک سال عمر شریف او بود، پس از وفات ..... او را به بارگاه مقدس حسینی در کربلا، در جوار پدر و برادر بزرگوار او به خاک سپردند که مزار آنان در حایر شریف حسینی معروف و مشهور است .....، لازم است گفتار ابن کثیر را در بدایه و نهایه در خصوص شریف مرتضی متذکر شویم که چگونه نامبرده نسبت های ناروا و دشنام شرم آوری به ابن خلکان داده که چرا شریف مرتضی و سایر بزرگان شیعه را با ثنا و ستایش و نیکی یاد کرده است، .....، که ما در اینجا به یاوه های او پاسخ نمی دهیم جز آنچه خداوند در قرآن مجید می فرماید در خصوص مومنین (..... که (اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما) .....

(کلب گوید ابن کثیر و امثال او این نسبت های ناروا و دشنام شرم آور را به ابن خلکان ندادند بلکه این جسارت ها را به شاخه های ذوالقربی که اجر رسالت و پاره های تن رسول خدا بودند نثار کردند و ما در کتاب تفسیر خود اثبات نمودیم که چگونه بر اساس آیات کتاب خدا قرآن مجید او و امثال او خواهند دانست که چگونه با این اهانت ها که درپیشگاه خداوند افعال مجرمانه و ظالمانه است، اعمال آنان حبط و آنگاه بسوی آتش دوزخ جاوید روانه می شوند).

برگزیده ای از دیوان شریف مرتضی:

از دیوان شریف مرتضی قصیده ای است که او در آن افتخارات خود را شماره و به دشمنان بدخواه خود به عتاب، خطاب نموده است ..... (..... جدم رسول خدا به همراه دامادش بت های خانه کعبه را شکست و خانه خدا را از آلودگی بت هاپاک کرد، آن دو بزرگوار

خورشید هدایت را به آسمان بشریت طالع نمودند و حلال و حرام دین مبین را ابلاغ کردند، پدرم علی به کوری چشم دشمنان با پرتوی درخشان و گذشته ای تابان، چون بدر منیر، جامه سپید تقوی و هدایت را بر چهره شب جهل و نادانی کشید و به سان طلیعه سپیده دم، با شعله خورشید وجود خود بر دل تاریکی جهل و آئین جاهلیت زد .....، درجولانگاه نبرد هیچ دلاوری به رتبه او نرسیده و او هیچگاه از برابر دشمن غدار عقب نشینی نکرد، فرو رفتن در کام مرگ را برای خدا، رستگاری به حساب آورده و دلیران در پشت سر او از صولت آن حضرت ترسان و هراسان بودند، همانطور که درمقابل او خائف و لرزان می شدند، او بود که جان خود را در شب هجرت فدای رسول خدا نمود و بر بستر او خوابید، در همان شب که خونخواران قریش قصد جان رسول خدا را نموده بودند، او بود که در همه امور در کنار و پشتیبان و یاور رسول خدا بود و در حوادث مرگبار و بلاهای بنیان کن پشت و پناه او، سلام و درود خدا بر این شیرمرد که با عظمت و سلحشوری خود، خاک و غبار میدان جنگ را بر سر پهلوانان ریخت .....، و آنجا که حق و باطل بهم درآمیزند و امور شبه ناک شود، اندیشه های پاک و زلال او، هر سیاهی و امر باطل را از چهره زیبای حقیقت بزداید، و آن زمان که درمجلس قاضیان و داوران، مغزها درمانده شود، برای فصل خصومت، رموز حقیقت را با بیان شیرین و معجزه آسای خود بر دل نادان کوته بین الهام کند، .....، شب ها در محراب عبادت تلاوت قرآن کند و روزهای خود را به روزه سپری نماید، سه روز تمام گرسنه ماند و طعام افطار خود را به سائل داد، زبانش از دشنام و ناسزا منزه بود و کاری را به پایان نبرد که مایه ملامت گردد، آنجا که خدا خشنود بود حمله کرد و آنجا که ناخشنود بود توقف نمود، پاک و پاک دامن از جهان رخت بربست و لکه عاری بر دامن مطهر او ننشست، با افتخاراتی که اگر بخواهی آن را به شماره بیاوری همچون سیلی خروشان از دامن کوهساران فرو ریزد، .....).

و نیز در رثای سیدالشهداء در عاشورای سال ۴۲۷ قصیده ای سروده است که ترجمه بخشی از آن ابیات اینست (.....، به سرزمین طف لحظه ای نظر کن و ببین که چه رادمردانی از خاک و خون، جامه به تن خویش پوشیده اند، و چگونه دست ستم، عده ای خونخوار گرگ صفت را بر سر آنان فرستاده است، و اینک از درخشش پیکرهای پاک آنان، شب تاریک بیابان کربلا، روشن و درخشان است، آری آنان به خاک و خون غلطیدند ولی پس از آنکه دلیران و سپاه سفاک کفر و شرک را از صدر زین به زیر خاک هلاکت کشیدند، .....، زادگان حرب را بگو، هرچند گفتنی ها فراوان است که شما نابکاران از راه حق خارج و به گمراهی ضلالت فرو افتاده اید، گویا که رسول خدا بر شما برای هدایت مبعوث نگشت و شما را بر سفره رهبری و هدایت خود نیاورده بود، پس این شما هستید که با جنایات خود از دین و آئین او بهره ای نبردید، همانطور که از حق و حقیقت اسلام هیچ بهره ای نداشتید، پس لباس خلافت او را بر تن خود آراستید، با آنکه اهل دروغ و فریب بودید و ادعا کردید که اصل و ریشه ما با رسول خدا یکی است هیهات بلکه دروغ گفته و یاوه سرایی کردید، شما باآن حضرت نه قرابتی دارید و نه اصل و تبار شما با او یکی است و آگاه باشید، هر آن کسی که پستی و آلودگی و لئامت اورا به عقب می راند، هیچگاه اصل و تبار او را به جلو نخواهد کشید، .....، آری مهلت چند روزه دنیا شما را فریب داد و البته این فریبکاران جاهل و نادان هستند که به مظاهر دنیا فریب می خورند، در بیابان طف شهیدان را از نوشیدن جرعه ای آب محروم کردید پس بدانید و آگاه باشید که در روز قیامت، آب گوارای حوض کوثر بر شما حرام خواهد بود. ..... با نیرنگ و فریب بر مسند خلافت نشستید، پس روزی فرمان خدای مقتدر را در سزای این جنایت ببینید، .....، و البته و دائماً و پیوسته از نوک نیزه ستمکاران جز خون بر دشت و هامون نمی بارد (تا با ظهور امام منتظر) زمام حق به دست اهلش سپرده شود و آب ریخته به جوی بازآید،.....، ای نشانه های حقیقت که بر خلق خدا حجت هستید و هم مشعل هدایت و بصیرت، شما زنده و جاوید بر عرش خدا مهمان هستید و جمعی تصور می

نمایند که شما در خاک آرمیده اید، در حالی که خداوند پادشاهی و حاکمیت حشر و نشر را به شما واگذار کرد و قطعاً شما بهتر آگاه هستید پس اگر در نامه اعمال من گناهی می بینید، برای من درخواست مغفرت نمائید که شفاعت شما نزد خداوند پذیرفته خواهد شد .....، من با زبان به یاری شما قیام نمودم و آرزو دارم که (در زمان ظهور امام منتظر و ایام رجعت)، روزی با شمشیر در رکاب شما جهاد نمایم، آری من رازی را در میان قلب خود پنهان نموده ام که از فاش نمودن آن سخت هراسان و بیمناکم، ..... کام تشنه من از آب گوارا سیراب مباد، بعد از آنکه بین شما و آب فرات جدایی انداخته شد، .....).

و نیز قصیده ای دیگر در سوگ سید الشهدا سروده است که ترجمه برخی از ابیات آن اینست:

(..... ناله جانگدازم برای عزیزانی است که در بیابان طف در چنگال کرکسان و درندگان به خاک غلطیدند و با سینه در هم خرد شده از نوک نیزه ها و سرهای از تن جدا، در خاک و خون خود آرمیده اند، اعضای پیکرشان به اطراف بیابان پراکنده شده، مثل اینکه گردنبند ستاره ثریا (عقد ثریا) است که از هم گسیخته است، از روی بزرگواری دعوت کوفیان را پذیرفتند وچه سوگند ها که آنان برای این دعوت خوردند، ولی وفا به آن نکردند، کوفیان با ضربت نوک نیزه به استقبال جوانمردانی رفتند که هر کدام، یک تنه بر دریای لشکر خصم می تاختند و از جراحت تیر و شمشیر ترسی نداشته و شانه از زیر بار نبرد خالی نمی کردند، اراده آنها خلل ناپذیر و پهنه پیکار از ضربات نیزه و شمشیر آنان آرام و قرار نداشت، ..... دم شمشیرشان ازضرب پیکار شکسته ولی شمشیر دیگران سالم و بی خلل مانده بود، .....، و اگر این کوفیان به هنگام جنگ راه مکر و حیله در پیش نمی گرفتند، البته مجبور می شدند که ننگ و عار فرار را برای حفظ جان خود بپذیرند، ولی سرانجام و در آخر کار، غبار کینه دشمن به آسمان رفت و ارواح آن پاک مردان به جانان پیوست، پس در این واقعه کربلا مصیبتی فرود آمد که احمد و خاندانش در عالم ملکوت به ماتم نشستند، .....، شما به زادگان حرب و به آن کوران و گمراهان که برگرد آنها جمع

شدند بگوئید، ..... تصور ننمائید که از جام پیروزی کامروا شدید بلکه بدانید که سرانجام کار برای شما تلخ تر از میوه صبراست، این راد مردان که به استقبال مرگ شتاب کردند، همگی از ابتداء، پیشتازان همیشه جان برکف راه خدا بودند ولی در میان شما جز مردمی بدکار و ستمکار نمی بینم، مردمی که سراپا ننگ و عار و پلیدی هستند، ای آل یاسین ولایت شما، ما را بر آئین پاک و محکم پیامبر رهبری می نماید و این فرشتگان هستند که در خانه شما فرود می آیند و این آیات قرآن است که بر قلب و جان شما نازل می شود، و شما از سوی خداوند جهان آفرین، بر خلایق از عرب و عجم و سفید و سیاه حجت و برهان هستید .....، اگر به روزگار گذشته نبودم تا با تیغ تیز شما را یاری نمایم پس در این زمان با تیغ بران زبان خود، شما را یاری می نمایم .....، سلام و درود خداوند نثار شما باد و مزارتان از ژاله بهاری سیراب تا ابدالآباد .....).

و نیز رثای دیگری درباره سید الشهداء سروده است که ترجمه بعضی از ابیات آن اینست (..... چگونه از شهد زلال آب لذت برم با اینکه سراپرده حرم رسول خدا خالی و ویران است .....، به روز عاشورا چشمها خون گریست و دردی بر دلها نشست که درمان نمی پذیرد، مصیبت در دنیا فراوان است ولی این مصیبت هرگز فراموش شدنی نیست، ..... چگونه داغ دل را فراموش کنم با آنکه خاندان محمد آواره و بی پناه ماند .....، گویا آنان نسل رسول خدا نبوده و با خاندان او هیچ نسبتی نداشتند، ..... خداوند تباه ونابود نماید آن قومی را که حرمت شما را نگاه نداشته و نیکی را با بدی پاسخ دادند، امید است که به هنگام سختی و بیچارگی، یاوری نیابند و روز

قیامت از پاداش الهی بی بهره بمانند، خداوند تربت و مزار پاک شما را از باران رحمت خود سیراب و همواره آن را سرسبز و خرم فرماید .....).

و نیز در قصیده ای دیگر، باز هم جدش سید الشهدا را مرثیه گوید ..... (..... شما ای دشمنان حقیقت، بعد از رسول خدا فرصتی پیدا کرده و کینه های خود را به خاندان پیامبر ظاهر و انتقام گرفتید،آیا شما در سایه آئین محمد به دولت و مکنت نرسیدید و حال آنکه قبل از آن خوار و ذلیل بودید ..... شما تباهکاران با کسی مکر و حیله نمودید که جدش رهبر نجات بخش شما بود، ثمره جنایات شما آن بود که اهل حرم و اهلبیت رسول خدا در میان کوچه و بازار گرفتار و جز شیون و افغان و ناله، پناه و چاره ای نداشتند، طوفان کربلا فرو نشست و این جام مرگی بود که نصیب عزیزان این خاندان شد، ..... آنقدر نامه ارسال نمودید و آنقدر اصرار کردید تا حسین دعوت شما را پذیرفت و چون راهی بلاد شما گردید با انبوه دشمنان به جنگ با او قیام نمودید، گروهی از شما پیمان شکستید و گروهی از یاری او خودداری نمودید و هیچ کس احترام او را رعایت نکرد، ..... شما نه دشمن را از سر راه او دور کردید و نه برای میزبانی از او منزل و محلی را آماده نمودید، البته بر آن وجود عالیقدر که در مدینه آرمیده است یعنی رسول خدا، سخت ناگوار است که پاره های تن او را در کربلا به خاک و خون کشیده و او را از آب فرات دور نموده و از شربت شهادت سیراب نمایند، آری از سوی دوستان فریبکار و حیله گر یعنی از آنجا که گمان نبود، جام بلا بر سرشان ریخت، ای روز عاشورا چه فاجعه ها که بر آل الله فرود نیاوردی، جام مرگ بدست گرفته و در کاشانه و خانه آل عبا مهمان گردیدی، ..... سید شهیدان را از میان ما بردی و دستها بریدی و سرها از تن جدا کردی، آری حسین آن شهیدی است که با افتادن قامتش دین احمد به زمین افتاد و عزت مسلمین پایمال شد ..... پس درود خدا بر شما خاندان باد در حیات و ممات و در هر جا که زندگی می کنم و در سفر و توقفگاه من .....).

و باز قصیده ای در سوگ استاد بزرگ ما شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان سروده است:

(..... پیر اسلام و دین، پرچمدار دانش درگذشت و اسلام به زانو درآمد، آنکه در روزگار تاریکی، خورشید رخشان بود درگذشت .....، ای بسا زنگار شبهه و تردید که از آینه خلافت پاک کردی و امیرمومنان را یاری کردی .....، کیست که یاران خود را به سلاح علم مجهز کند، تا چون شمشیر تیز در بحث ها و جدل ها پیروز گردند .....، همواره تربت تو از نعمت ها واکرام الهی سیراب و همیشه آکنده از رحمت الهی و همیشه در امن و امان باد .....).

غدیریه ابوعلی بصیر: متوفی ٤٢٢:

(..... منزه است آنکه در آسمان و زمین مثل و مانند ندارد و بر همه عالمیان احاطه دارد و گواهم که جز او خدایی نیست وخاتم پیامبران و سرورمان (محمد) که خدای آسمانها او را احمد نامید و عرصه جهان از نور

رسالت او روشن و حق و حقیقت از پیشانی او چون شفق بر عالم طالع شد، در روز غدیر برادرش حیدر را برگزید زیرا فقط او

را در بین تمام جهانیان لایق و شایسته دید، و او و زوجه اش فاطمه را بر درگاه خداوند با مجد و عظمت یافت و به آبرویآنان به مباهله با مقدسین دین مسیح و نصارا دست به دعا برداشت، در حالی که دو فرزند او حسن و حسین نیز در پی او روانبودند، آنان همان پنج تن هستند که در زیر عبا جای گرفتند و مایه لطف و مرحمت پروردگار و شفیع امت به درگاه خالقجهان آفرین هستند .....).

شرح حال شاعر:

ابوعلی بصیر، نابینا حسن بن مظفر نیشابوری اصل او از خوارزم است و ابن شهر آشوب او را در شمار شاعران پرهیزگار اهل

بیت یاد نموده است، محمود بن ارسلان در کتاب تاریخ خوارزم او را ادب پرور دیار خوارزم در عصر خود و سخن پرداز وپیشتاز و ..... معرفی نموده و .....، او صاحب تالیفات بسیار از جمله تهذیب دیوان ادب، اصلاح منطق، دیوان شعر (دو جلد) و..... می باشد.
غدیریه ابوالعلاء معری: ۳۶۳-۴۴۹.

(..... بجان تو سوگند که نه در عید فطر شادمانم و نه در روز قربان و نه در عید غدیر، فراوان بینم که سرگشته ای راه تشیع پوید از این رو که بلاد خم منزل و ماوای اوست). شارح مصری کتاب (لزوم ما لا یلزم) ابوالعلاء می گوید (که غدیر خممکانی است بین مدینه و مکه سمت راست جاده در سه میلی جحفه و ابوالعلاء به این سطر در بیت (ولا اضحی و لا بغدیرخم)، به مذهب تشیع اشاره می کند، در این غدیر خم بود که رسول خدا در بازگشت از حجه الوداع، به علی فرمود هر که را
من مولا و سرورم علی هم مولا و سرور اوست، خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمندارد و شیعه ها به زیارت آن مکان روند و از این رو شاعر آنان گوید (و یوماً بالغدیر غدیر خم، ابان له الولایه لو اطیعا) روز
برپایی جهاز شتران یعنی همان روز که در غدیر خم رسول خدا سروری او را آشکار نمود، اگر راه اطاعت می گرفتند)، .....لازم به ذکر است، کسانی که به شرح حال او پرداخته اند بسیارند و زندگی و رفعت مقام او بر کسی پوشیده نیست و دیوانشعر او، گواه نبوغ اوست و شایسته بود که در جزء اول کتاب در مبحث عید غدیر. این ابیات
را در طبقات راویان حدیث غدیر از این شارح مصری درج می کردیم ولی چون اکنون به این اشعار و شرح آن دست یافتیمآن را مذکور نمودیم.

غدیریه الموید فی الدین (متوفی ۴۷۰):

(..... امتی که پیشوایشان، حق امامت را ضایع کرد، همان گمنام تبه کار بسیار جاهل، همان بدگوهر از زمره آدمیان، که با یاری آن شیطان صفت فریبکار و رسوا، و دیگر گمراهان و منحرفان که رشته دین و رهبری را از هم جدا کردند و نیز وای برآن کسانی که بعد از این گمراهی آشکار در نینوا اساس دین را واژگون نمودند و این مجملی است گواه بر آن حدیث مفصل، زمام دین به دست زنان و زن صفتان دادند، همان ناتوانی که قدرت رهبری نداشت .....، تا آنجا که گوید اگر جویای حق و حقیقت بودند به دنبال کسی می رفتند که رسول خدا او را معرفی نمود و نص قرآن به تبلیغ ولایت او وارد شد، درهمان محلی در غدیر خم که جبرئیل امین نازل گشت، در خصوص همان مرتضی علی، صاحب حق ولایت که آیات قرآن بر این حقیقت گواه است که او حجت خدا است بر همه جهانیان و شمشیر آخته خدا بر فرق دشمنان، ولی از روی عناد و کفر، ضایع نمودند حق اولی الامر را، با آنکه از همه خلایق بالاتر و برتر بود و خاندان او آل محمد (ص)، همان خاندانی که قرآن بر آنان نازل شد با احکام حلال و حرام، و این خاندان درمان کوری در دین و جهالت و صراط مستقیم و راه راستی و حقیقت هستند و سایه الهی بر سر همه خلایق محسوب می گردند.....).
و نیز قصیده ای دیگر دارد با ده بیت و این ترجمه مطلع آن است:

(ای نسیم جان پرور صبا، راه سرزمین فارس را در پیش گیر و در صبحگاهان سلام مرا به دوستان پاکم برسان، ..... اگر در راه آل طه (رسول خدا) آواره گردیدم ترسی ندارم زیرا بطور مدام دشمنان آنان را به خاک مذلت کشیدم، و آگاه باش که من اولین آواره دیار عشق آنان، نیستم، و من اقتدایم به ابوذر است و این خود جای افتخار است، اگر رنج آوارگی جان مرا در هم شکست، شاد و خرسندم که قلب من در هوای جانان به سرمنزل حقیقت رسید و من مشرف به زیارت و پابوس بارگاه مظهرمجد و عظمت الهی در کوفه گردیدم که دین و دنیا در آن جمع است، بارگاه انور، قبه حیدر، وصی رسول خدا و هادی و رهبر امت، وصی مصطفی، یعنی علی مرتضی، پسر عم رسول خدا که به روز غدیر سالار و سرور گشت بر همگان، سروریکه به دلیل رفعت و عظمت مانند مسیح پاک گروهی به خدایی

او قائل شدند، چه خوش است طواف بر گرد تربت او و چه خوش است نماز در تحت قبه و بارگاه انور او، از آن خوشتر سائیدن پیشانی به خاک درگاه او و مناجات با آن حضرت و راز و نیاز با کردگار او و شکوه از دشمن تبه کار او، که سیلاب اشکم را از رخ روانه نموده است، سعادت دیگر که در خاک کربلا، تربت پاک حسین را در آغوش گرفتم که جان فدای آن شهید تشنه لب باد .....).

(کلب گوید ما نیز عرض می نمائیم خدایا رحمت و رضوان و سلام تو بر المؤید و روح و روان پاک و مظلوم او نثار و ایثار باد تا آن زمان که تو در عالم وجود خدایی می فرمایی و خدایا ما امیدواریم تا شفاعت او در دنیا و آخرت شامل حال ما نیز گردد آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

و نیز قصیده ای دیگر با ۶۰ بیت که: (..... بیاد آور آن روز شوم و زشت را که در بغداد گذشت، روزی که به آن شومی و نحوست در جهان چهره نگشوده است، دجال صفتی یک چشم فتنه بر پا کرد و کوردلان دیگر به گرد او جمع شده و هجوم آوردند، یا جوج صفت بدون هیچ فهم و درک از در و بام ددمنشانه حمله کردند و به هر کوی و محله هیاهو نمودند تا رهبران هدایت را بقتل رسانند و کودک و پیر آنان را در خاک نهان سازند.، پس جان زندگان به غارت بردند و مردگان را از گور بیرون کشیدند، بر فرزند صادق آل محمد آن جنایتی را مرتکب شدند که کافران از خدا بی خبر آن را شایسته نمیدانند، پس تربت موسی را در هم شکافتند و محشر کبری بپا نمودند، در حریم طور او آتش از کینه افروختند، در حریم کسی که خداوند آتش دوزخ را بر زائران او حرام کرده است، از عناد و کینه و دشمنی پیروان آل رسول را بقتل رساندند و پرده حرمت و احترام آنان را دریدند، فریاد بر آن خونهای پاک که چون سیلاب روان شد و صد فریاد بر آن سرها که مظلومانه از تن جدا شد، جرمی نداشتند جز آنکه وصی رسول خدا را به امر خدا به سروری خود انتخاب کردند ..... ولی آن معاندان فرمان ولایت غدیر را زیر پا نهادند، ای امت گمراه و شقی که با دست شقاوت خود راه سعادت ابدی را بر روی خود بستید و

چهره آفتاب هدایت را تیره و تار کردید، بدانید که شفیع روز قیامت یعنی رسول خدا، خصم و شاکی از شما و دادخواه ازتظلمات وارده از سوی شما به خداوند است، پس ای وای بر شما از خداوند عادل قهار پس صد آه و صد فریاد، حسین را در کربلا به خون کشیدند و شما گفتید که او مردم عراق را به شورش وادار کرد، پس بگوئید جرم موسی بن جعفر چه بود که دست ستم شما تربت و بارگاه او را تخریب کرد، و به چه دلیل این جنایت را شایسته دانستید، به خدا جز این نیست که شیطان شما را با مکر خود فریب داد، پس ای پیروان حق اینک مرگ گواراست و ای شیعیان با شتاب قیام کنید که یا با افتخار در سایه قصاص جنایاتی که مرتکب شده اند، زندگی کنیم و یا به دوستان شهید خود ملحق شویم .....، آیا شایسته است که حرمت خاندان رسول را اینگونه از بین ببرند در حالی که یکنفر از شما در جهان زنده است و آیا شایسته است که شما حاضر و ناظر باشید وتربت و مزار زاده رسول خدا را از هم بشکافند، ولی شما آرام گرفته و در گرداب بلا فرو نروید و در وادی انتقام از این خونخواران حرکتی انجام ندهید، ای کسانی که روز حسین در عاشورا را آرزو می کردید که ای کاش زنده بودید تا جانهای خود را فدا و دلهای خود را شفا می دادید، اینک روز مظلومیت حسین است که دوباره آمد .....، پس قدرت را در بازوهای خود جمع کرده و با قوت تمام بر سر دشمنان بکوبید و این روز در واقع آن روزی است که روزگار ناصبیان در آن چون شب تار است، قیام کنید تا پایان کار و سرانجام ابن دمنه هلاکت و نابودی باشد، همانطور که دام مکرش بایستی نابود شود، بکشید

او را که شیعیان را کشت، و او را به عزا بنشانید که شما را به عزا نشانید، قیام کنید تا زنان او ناله کنان موی از سر خود بکنند.....).

فتنه حنبلیان در بغداد و شرح پیرامون قصیده:

این قصیده را شاعر ما (الموید) در رابطه با فتنه مصیبت بار حنبلیان در بغداد به سال ۴۴۳ سروده است و در ضمن این قصیده کمال حسرت و اندوه خود را از این جنایات که با دست ستم، بر پیکر ولایت اهل بیت عصمت و طهارت وارد شد، آشکار می سازد و آن روزی بود که در هرج و مرج و غوغای عمومی آن، بارگاه امام طاهر مظلوم موسی بن جعفر (ع) و مزار دوستان همجوار او را مورد هجوم و غارت قرار دادند .....)،

ابن اثیر در تاریخ خود این واقعه را نقل نموده (مضمون) که (شیعیان اهل محله کرخ بغداد با سنیان حنبلی مذهب، اختلاف و درگیری نموده و پس از کشته شدن مردی از اهل سنت، بستگان او آن را بهانه نموده و مردم رجاله را به شورش وادار نمودند ..... و به حرم وارد شده و پرده و زیور آلات و طلا و جواهر و نقره را غارت و سپس در روز بعد مجدداً انبوه رجاله های (ناصبی) جمع و وارد زیارتگاه شده و تمام گورستانها را با در و پیکرسوزاندند و ضریح موسی بن جعفر و فرزند زاده اش محمد بن علی را با در و دیوار و قبه های ساج آتش زدند و .....، مقابر شاهان آل بویه ..... را آتش زدند و ..... فجایع و رسوایی چنان بالا گرفت که در جهان بی سابقه بود، فردای آن روز باز به بارگاه آن سرور تاخته تربت موسی بن جعفر و محمد بن علی را شکاف دادند تا جسد آن دو بزرگوار را به مقبره ابن حنبل ببرند .....، در این میان ابوتمام، نقیب عباسیان و هاشمیان و سایر اهل سنت باخبر و همگی حاضر و مانع این جنایت شدند .....).

ابن جوزی در تاریخ خود آورده است که (..... دیوار قبه موسی (بن جعفر) را نقب زدند و آنچه در مقبره بود را به غارت بردند و جسد جماعتی را از گور برآورده و آتش زدند از جمله عونی، ناشی، جذوعی و ..... و جسد جمعی دیگر را به سایر گورستانها بردند .....، دو ضریح و دو قبه ساج (موسی بن جعفر و امام جواد) سراسر سوخت، پس یکی از آن دوضریح را شکافتند تا جسد را به گورستان ابن حنبل ببرند که نقیب و سایرین خود را به موقع رسانده و مانع شدند .....).

(کلب گوید انا لله و انا الیه راجعون، اللهم عذبهم عذاباً یستغیث منهم اهل النار آمین رب العالمین و زین لهم الشیطان اعمالهم و آنان با این عمل برای رضای شیطان به ذوالقربی رسول خدا که اجر رسالت پیامبر هستند و دوستداران آنان چنین جنایتی را انجام دادند پس اگر بالا بردن صدا و ارجح نمودن صوت بر صوت رسول خدا به منزله شکستن حرمت و حرم خداوند و باعث حبط عمل و عامل آن مستوجب دوزخ جاوید خواهد بود پس این گروه و دوستداران آنها در طول تاریخ خود را در عذاب خدا مخلد ببینند و این در واقع جلوه ای از مظاهر رضایت به افعال ظالمان است و معجزه قرآن که چگونه کسانی که راضی به ظلم هستند اگر فرصتی بیابند همان اعمال را تکرار می نمایند همانگونه که یهودیان در هر عصر اگر به گذشته و همزمان با پیامبران بنی اسرائیل گشت داده شوند آنان را به قتل می رسانند این اولاد زنا هم اگر برگشت داده شوند همان جنایات را مرتکب می شوند خدایا به عزت خودت و به احترام محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم دشمنان ذوالقربی را تا ابدالآباد در دوزخ جاویدان خود معذب و ما را به برکت محمد و آل محمد در دنیا و آخرت رستگار بفرما آمین، آمین، آمینا رب العالمین).

شرح حال شاعر:

و .....، نام او هبه الدین موسی بن داوود شیرازی الموید فی الدین ..... است، او را دانشمندی یگانه و شخصیتی ممتاز و برجسته و نامدار، از رجال علم و ادب و نابغه ای در علوم عربی می دانند هر چند در فارس دیده به جهان گشوده بود ولی در آن علوم توانا گشته بود، به او تالیفات بسیار از جمله (۱- مجالس مویدیه .....، ۶- ایضاح و تبصیر در فضیلت روز غدیر، ..... تاویل الارواح، ..... ۱۳- اساس التاویل .....) منتسب گردیده است..... شرح حال شاعر به قلم او و کتاب محمد حسین کامل مصری، درباره زندگی پر برکت موید، و برای معرفی او کافی خواهد بود.

غدیریه ابن جبر مصری:

(..... امر سامان دادن به کار خود را به وصی واگذار کن، تا بر کرسی آرزوها قرار گیری، و با یاد او به استقبال از حوادث شتاب کن و شکایت از روزگار و سختی های آن را به خدمت او ببر و به رشته محبت او چنگ بزن تا از گمراهی و حیرانی نجات یابی، راه جهالت مرو و محبت او را از قلبت خارج مکن و با دشمنان او به راه آشتی مرو، و آگاه باش آنکس که از راه محبت او خارج شد با مشرک و کافر برابر است، دوزخ سوزان شعله ور است و برات آزادی از آن آتش فقط با تولی به او و تبری از دشمنان او حاصل است .....، چون حق و باطل مشتبه گردد، بر گشاینده گره و حلال مشکلات یعنی علی اعتماد کن، ای سرگشته و گمراه، مرشد خام و گمراه تو، همه پیروان خود را به راه ضلالت کشید و آن خائنی که تو امین مردم شناختی، کسی بود که حق امانت را ضایع و محمل گذاشت و در این زمان زین بر پشت تو قرار داد و تو را به راه کج برد و با لگام نیرنگ و فریب تو را مهار کرد، و تو نیز دنباله او را گرفتی و دین پوشالی خودت را به او فروختی و به درهمی ناچیز از دنیای پست راضی شدی، پس فرمان آن گمراه را گرفتی و فرمان محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم را پشت سر نهادی، و سفارش او درباره وصی را فراموش کردی و آن شخصی را که رسول حق، صالح نمی شناخت به رهبری انتخاب کردی، پس دنباله هوی نفس خود را گرفتی ..... جرمی عظیم مرتکب شدی و دوزخ سوزان را جایگاه خود ساختی و حرمت فرمان رسول را شکستی و در واقع بعد از رحلت او، پدر روحانی خود را از خود ناراضی کردی و به روز غدیر در آن پیمان که خدا آن را استوار کرد، راه خیانت در پیش گرفتی و من نمی دانم که در پاسخ او روز قیامت چه خواهی گفت که اینگونه پشت به حق نموده و با شتاب به سوی باطل رفتی و البته بزودی سزای کردار و انتخاب خود را خواهی دید،

(کلب گوید در تفسیری که به عون الله تعالی بر کتاب خدا ذکر نموده ام شرک را از منظر کتاب خدا معنی نموده و معنی جامع آنرا از یغفر مادون آن، به تمامی آنچه خداوند در کتاب خود به مرتکب آنها وعده دوزخ جاوید داده است تسری داده ام که یکی از آن موارد حرب و جنگ و ستیزه و مخالفت و مجادله با رسول خدا و ذوالقربی است و حضرت مولانا المظلوم امیرالمؤمنین مظهر و افضل ذوالقربی و نفس رسول خدا و مخالفت و ستیزه و دشمنی با آن حضرت به منزله ستیزه با رسول خدا و در شمول بارزترین مصادیق شرک و قهراً به منزله ظلم و کفر و نفاق و معصیت خدا و رسول و ..... تلقی می گردد)،

خدا را به قضاوت و دادخواهی می خوانم که تو اینگونه از علی امیرالمؤمنین یعنی وصی رسول خدا جدا شدی و کسی را با او برابر نمودی که ارزش کفش بی مقدار او را هم نداشت، به خدا سوگند مهر حیدر همان نعمت است که به روز جزا خداوند قهار از آن سوال خواهند کرد، اما شقاوت تو باعث شد که از درگاه این خاندان رانده شدی و آن را که در همه علوم بینا و در همه معضلات حلال مشکلات بود را با کسی قیاس کردی که به اعتراف خودش، همیشه شیطان بر دوش او سوار و قرین او بوده است، تو آن کسی را که در روز نبرد و جهاد چون شمشیر ذوالفقار خود را بر فرق هر کس می نهاد تا کمر می درید و آنکسی را که حضرت جبرئیل از صولت و قدرتش در حیرت و با شگفتی فریاد برآورد لافتی الاعلی، لاسیف الا ذوالفقار، با شخص ترسو و بزدلی قیاس کردی که در غوغای جنگ همواره فرار را بر قرار ترجیح داده و همیشه عار خیانت فرار و تنها گذاشتن اسلام و پیامبر و کشته شدن مسلمین را به قیمت حفظ جان خود می خرید

(کلب گوید هیچ شک و شبه های نیست که ترک میدان جنگ حتی برای یک لحظه و یک چشم بهم زدن، پیامبر و مسلمانان را در معرض کشتار قرار داده و باعث شهادت بسیاری از مؤمنین صدر اسلام شده است و لذا بهانه فرار برای تجدید قوا و حیله جنگی در حالی که رسول خدادر معرض قتل از سوی مشرکین قرار دارد چیزی است که فقط یک کافر و منافق بی دین به آن استناد می کند نه یک جنگجوی رزمنده خداترس زیرا تجدید قوا در حالی که رسول خدا در معرض قتل قرار داشته و مجاهدان گروه گروه در حال قتل عام شدن هستند توجیه بلاوجه و بیانگر کفر و نفاق می باشد والسلام)،

تو آن کسی را که شبها را با به عبادت خالق یکتا به صبح می رسانید و با قلبی لرزان و خاشع و چشمی گریان و .....، نماز و نیاز را بجای می آورد، با کسی برابر نمودی که در خلوت، نماز واجب را ترک می کرد و زیاد هم او را آزمون کردی، پس ننگ باد بر این قیاس

فاسد تو که هیچ قوم و ملتی اینگونه با پستی، رسوایی ببار نیاوردند و بگو آیا مقام و منزلت آن حضرت را تا این حد نشناختی که زنگار شک و
تردید تو را از آئینه دلت برطرف کند و آیا به تو خبر آن معجزات عظیمه ای که جز بر دست پیامبران و اوصیاء پاکشان بر دست کسی دیگر جاری نمی شود، نرسید، آیا در سرزمین بابل، خورشید برای او رجعت ننمود، تا نماز عصر او بموقع ادا شود،
و یا آن فضیلت که بر نسیمی که برخاست فرمود که شتاب کن و کارگزار خداوند یعنی علی علیه السلام را بر بال خود سوار کن و باد هموار و نرم و مطیع بساط خیبری را با آنان بر دوش گرفت و با سرعت و شتابان فرمان حق را اطاعت کرد و علی را با همراهان کنار اصحاب کهف و رقیم بر زمین نهاد تا شک و تردید را از دلها ببرد، و آنگاه علی فرمود، ای اصحاب کهف سلام بر شما و بلافاصله همگی پاسخ گفتند در حالی که پاسخ آنان به دیگران جز خاموشی نبوده است، از اینجا بود که کینه ها در سینه ها شعله ور شد ..... و باد صرصر که روح و روان نداشت، فرمان او را به جان خرید و تو ای ناپاک دل راه عصیان ونافرمانی او را طی کردی، پس دعوی ایمان نداشته باش که در وقت امتحان، از رسوایی ادعای خود پشیمان می شوی، (آگاه باش) که داستان کفش او و مار، خود آیت و نشانه حق دیگری است تا آگاه شوی ولی وای بر تو از این خواب سنگین خرگوشی، و یا خبر آن فضیلت سطل (آب) و مندیل که جبرئیل امین به امر خدا برای وضوی او آورد، پس به به از این خدمتکار والامقام، و آگاه باش که علی علیه السلام کسی بود که در وضعیت آمادگی همیشگی رزمی در معرکه های پرغوغابا شمشیر خود به دفاع از حریم رسول و شریعت اسلام پاک قیام نموده و همیشه غبار های غم را از دل و چهره رسول خدا و مومنین پاک می کرده است، پس پایداری و استقامت عظیم او را در خیبر به یادآور، در همان روز که از هراس و ترس، دوستان تو راه فرار در پیش گرفتند، همان روز بزرگ و تاریخی که علی علیه السلام به قدرت الهی خود دروازه قلعه پولادین خیبر را کند و هفتاد گز بدور انداخت و واقعه مرغ بریان شاهد صدق دیگری است به شرط آنکه تو حقایق مشهود را منکر نباشی و در جنگ صفین که لشکر او از تشنگی مضطر و بیچاره شده بودند، صخره به مانند کوه را به تنهایی از زیر خاک بیرون کشید و آن را از جا کند و چشمه آب گوارا خارج نمود، و یا آن زمان که نهر فرات سر به طغیان کشید و مردم از زن و مرد گریان و نالان به خدمت او رسیدند که ای پسر عم رسول خدا، خلق را دریاب که همه در آستانه هلاکت هستیم، پس آن حضرت به نزدیک فرات آمد و فرمود ای آب سرکشی را کنار بگذار و آب خود را فرو ببر و فرمان خداوند را مطیع باش پس نهر فرات، آب خود را در کام کشید تا جایی که ریگهای کف آب نمودار و ماهیان به روی هم انباشته شدند پس دوباره او را فرمان داد تا به حالت عادی و اولیه خود برگشت، پس تردید تو در کجاست، سرور و سالار تو او است چه خشنود باشی و یا غضبناک، پس رضا و خشم تو در نزد او یکسان است، ای (تیم) هوای نفس بر مزاج تو خوش آمد، پس او را اطاعت کردی وای (عدی) از راه حق بدر رفتی و ارث مصطفی را منکر شدی و با تبه کاری بر مسند او تکیه زدی، پس بگو فرمان خلافت تو را چه کسی نوشته بود، و به کدام حق بعد از خود زادگان (عبدشمس) را بر کرسی امارت نشاندی و آنگاه آنها آنگونه در تبهکاری و ننگ، راه و رسم تو را دنباله گیری کردند، پس تصور نکن که از بار گناهان و جرم و جنایت آنان مبرا هستی هرگز و در واقع به خدا سوگند که حسین را تو به قتل رساندی، ای خاندان احمد تا چه زمان باید که جگر داغدار من در ماتم جانگداز شما در تب و تاب باشد، در حالی که قلبم خون چکان و سیلاب اشکم ریزان و آتش غم در دلم مشتعل است، و هرگاه از ماتم شما یاد نمایم، حسرت و اندوه بر چشمان من فریاد بر می آورد که دیگر خواب نوشین بر تو حرام است، پس ای چشمان من بر کشته مظلوم کربلا سیلاب ماتم روان کن که آسمان هم برای او خون گریست و مسلم است که اگر امروز در سوگواری

آنان اشک ماتم بریزی فردای قیامت سربلند و با چهره خرم و خوشحال، بپا خواهی خاست، پس ای خدای من، محبت و مهر به این خاندان را که به امر تو در مدار آن حرکت می نمایم را سپر بلاهایی قرار بده که به سوی من می آید و مدد فرما تا از تبه کاری و شرک در امان باشم و شکست ها و محرومیت های مرا جبران نما و توفیق تنفر و بری بودن از این تباه کاران و جنایت کاران و توفیق دشمنی با آنان را نصیب فرما. و به برکات وجود آنان مرا از آتش دوزخ نجات بخش،یعنی در همان روز روز قیامت که دشمنان آنان که در واقع دشمنان تو هستند، در غل و زنجیر و در آتش ابدی تو گرفتار خواهند بود .....).

(کلب گوید سزاوار و شایسته آن است که کتاب شریف الغدیر که در واقع حاصل تلاش و مجاهدت، مجاهد بزرگ امت اسلام یعنی مولای ما و سرور ما علامه عالیقدر امینی است، در خانه هر مسلمان در سراسرگیتی به عنوان تبرک موجود باشد زیرا این اثر در واقع، منشور هدایت امت اسلام و ولایت و امامت است و اوراق آن به خونابه دل مسلمانان دلسوخته مزین شده است و به فضایلی از ذوالقربی رسول خدا و حقیقت اسلام آراسته شده که برادران اهل سنت ما نیز آنها را در کتب خود آورده و تاریخ اسلام هم به حقیقت وجود آنها در متن و حاشیه اوراق خود گواهی می دهد، و لذا این کتاب در واقع بیان راه سعادت و هدایت برای تمام امت و رستگاری همه مسلمانان است و قطعاً و بالیقین، وجود آن در هر منزل و مطالعه و قرائت آن و در نتیجه، نقش بستن حقایق آن در دل و اندیشه هر مومن، موجبات حصول آن دانش پژوه به رضای خداوند جل جلاله و نزول برکات و سعادت در دو سرا را فراهم خواهد آورد، زیرا فهم آن به منزله شناخت مظلومیت وصی رسول خدا یعنی مولای ما علی بن ابی طالب علیه السلام و آثار استجابت دعای رسول خدا است که می فرماید (اللهم وال منوالاه و عاد من عاداه) و قطعاً هر صاحب عشق و مودت و محبت به امیرالمؤمنین علی و هر تبلیغ کننده و هر اشاعه دهنده این حق و حقیقت، مشمول این فراز از دعای رسول خدا خواهد بود که فرمود (و انصر من نصره و اخذل من خذله)، انشاء الله‌تعالی و خدا را شاهد و گواه می گیرم که این کلب در زمان تخلیص سه ساله این اثر جاویدان از حضرت مولایم علامه امینی که به اعتقاد من او سیصد سال مطالعه و تحقیق را با قدرت ایمان خود در سی سال از عمر شریف خود در تألیف این اثر خلاصه کرد، آثار و برکات دنیایی و اخروی آن را به چشم ظاهر و باطن در امور دنیایی و آخرتی خود ملاحظه نمودم و قطعاً دیگران نیز چنین خواهند بود و امید است که خداوند سعادت کامل را در این جهان و رستگاری جاوید را در آن جهان بر این کرامت های خود اضافه فرمایند زیرا ورود در آن جهان با اعتقادات پاک ما را از قرار گرفتن در زمره ظالمان حفظ و رستگارمی فرماید، که لدالله المزید و کلام آخر ما، الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمّد و آله الطاهرین).

شرح حال شاعر:

ابن جبر مصری از شعرای عالیقدر دیار مصر است که در عهد خلیفه فاطمی، مستنصر بالله، زندگی می کرده و در سال ۴۲۰متولد در ۴۸۷ از جهان رفته است (عمر شریف او ۶۷ سال) ....، لازم به ذکر است که غدیریه های بسیار از دیگر شعرای قرن پنج از جمله ابن طوطی واسطی، خطیب منبجی، علی بن احمد مغربی، ..... یافت شد که این سروده ها در کتاب مناقب ابن شهرآشوب، تفسیر ابوالفتوح رازی و صراط المستقیم بیاضی ..... و غیر آن پراکنده است ولی از نقل آنها صرف نظر شد به دلیل آنکه شرح حال و تاریخ زندگی آن بزرگواران نامعلوم بود ولی این قدر و منزلت برای آنان محفوظ هست که ایشان هم مانند دیگر بزرگان در شمار سرایندگان حماسه غدیرند و مفاد حدیث مذکور را در قصاید شیوای خود آورده و از لفظ مولی همان معنی امامت و زعامت کبری دینی و اولویت در امور دینی و دنیایی را دریافت نموده اند.

شعرای قرن ششم:

غدیریه ابوالحسن فنجکردی: (۴۳۳- ۵۱۳)

(کلب گوید امعان نظر بر آنچه از این عاشقان و نغمه سرایان مذکور می گردد، دلالت تام بر آن دارد که هر کدام به زبانی خاص جلوه ای ویژه از این رخداد غدیر و فضایل دیگر آل الله و بویژه مولای مظلوم ما امیرالمؤمنین علی علیه السلام را شرح و بسط داده اند و اگر در مثال هر سروده این بزرگان را به گلی معطر تشبیه نمائیم، می بینیم هر گل تقدیمی از سوی این عزیزان رنگ و بو و عطر خاصی دارد که در مجموع این کتاب را به گلستان فضایل محمد و آل محمد علیهم السلام مبدل نموده است ..... و ما در کتاب تفسیر خود آوردیم که چگونه این عطر به همراه عطر این آیه شریفه از این فراز از کلام خداوند که خارج از زمان و مکان و در تمام هستی و بطور مستمر تا ابدالآباد جریان دارد در اینکه خالق عالم یعنی حضرت الله و ملائکه او که کثیرترین موجودات عالم را تشکیل می دهند بدون هیچگونه شرط، یصلون علی النبی یعنی بر رسول خدا سلام و درود و صلوات می فرستند و نکته مهم اینکه این عمل آنان یعنی فرستادن سلام و صلوات بر رسول خدا مقطعی نبوده و بطور مستمرتا خداوند خدایی می فرماید ادامه دارد و این آیه در واقع دلالت بر عصمت رسول خدا داشته و به واسطه تفسیر سایر آیات به اهلبیت او نیز تسری می یابد زیرا که به منزله نفس او هستند و سپس امر خداوند و تأکید آن قادر متعال است به اینکه مؤمنین هم بر وجود نازنین رسول خدا صلوا علیه و سلموا تسلیما، نمایند یعنی صلوات را کامل بفرستند که این خبر و امر خداوند دلیل بر عصمت محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم است و لذا این آیه تفسیر می شود به اینکه تمام خلقت هستی و ذرات وجود عالم بطور دائم و علی الدوام و تا ابدالآباد بر محمد و آل محمد به حکم خدا قرآن کریم صلوات می فرستند وخداوند اینگونه مقام و منزلت رسول خود و منزلت سایر معصومین علیهم السلام و عجل فرجهم را به مردم اعلام می فرماید اگر تفکر کنند با این ذکر خدا و ملائکه هماهنگ شده و می گویند اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم).

(..... به چه دلیل و برهان غدیر خم را منکر می شوی، با آنکه موضوع آن چون آفتاب عالمتاب، درخشنده بلکه از آن روشن تر است، آیا نمی دانی حدیثی را که با سند محکم، از بهترین خلایق عالم احمد، یعنی محمد رسول خدا، در دست باشد هیچگاه قابل انکار نیست و به همین دلیل است که سالاری و سروری حیدر بر امت و کمال و جلال او تا به روز قیامت محکم و استوار است، پس آن کسی که تابع باشد و دستور و فرمان زندگی خود را از رسول خدا بگیرد، بحق شایسته و سزاوار است که علی مرتضی را سالار و سرور خود قرار دهد، .....)

و دیگران این ابیات را نیز در ادامه آن آورده اند. (..... روز غدیر هم چون روز اضحی و فطر، عید است و آن روزی است که سادات و پادشاهان شاد ومسرور هستند، (زیرا) این روزی است که علی مرتضی، مسند و اریکه امامت و سالاری بر امت را با تشریفی خاص از خدای مجید دریافت نمود که با نص و قول احمد بهترین پیامبران در آن نیمروز، در میان جمعی کثیر از سیاه و سفید بر او ابلاغ شد، پس حمد و ستایش مخصوص خداوند است، همان حمد و ستایشی که انتها نداشته باشد برای ابراز شکرانه این عطا و جود واحسان و الطاف بی پایان که بر بندگان عطا فرمود.)

شرح حال:

استاد ابوالحسن علی بن احمد فنجکردی نیشابوری از رجال برجسته ادب و حاذقان و پیشوایان در علم لغت است و با وجود این فضیلت بزرگ، از فقها و شیوخ بزرگوار علم حدیث نیز به شمار می رود، .....، وفات او به سن حدود ۸۰ سالگی و به دردی مزمن واقع شد و در حیره مقبره نوح دفن شد ..... (رحمت و رضوان و سلام خدا بر روح و روان و وجود گرامی او نثار و ایثار باد و خداوند مجید متعال ما را از شفاعت آن بزرگوار در دنیا و آخرت بهره مند فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

سمعانی، حموی، بیهقی، عبدالغفار فارسی، اسعد بن مسعود، سیوطی .....، همگی او را به کمال فضل و دانش، ستوده و با عنوان اعجوبه زمان و ..... از او یاد نموده اند و نیز دانشمند معاصر او، استادمان فتال نیشابوری از او با عناوین استاد پیشوا، استاد ادیب، ..... و نیز دیگران ..... همگی او را به بزرگی ستایش و تمجید نموده اند، ..... و نیز سرورمان صاحب ریاض الجنه در روضه چهارم به شرح حال او پرداخته و این دو بیت را از او یاد می کند: (..... در آن زمان که فرزندان تابناک هاشم را نام می بری، سگهای ولگرد از شنیدن نام آنها فرار می کنند و به کسی که تو را در محبت علی سرزنش می کند بگو که قطعاً در ولادت تو مادرت خیانت کرد (یعنی تو زنازاده هستی)، حضرت علامه امینی فرماید شاعر با این این دو بیت به این حدیث مشهور (راویان) اشاره می نماید که (جز زنازادگان علی را دشمن ندارند) و اینک مصادر این حدیث:

۱.ابوسعید خدری گوید ما گروه انصار فرزندان خود را با مهر علی آزمون می کردیم و هرگاه فرزندی متولد می شد و دل درمهر علی نمی بست می دانستیم فرزند ما نیست (حرامزاده است)

۲.از عباده بن صامت نقل گردیده که گفت: ما فرزندانمان را با مهر علی می آزمودیم و اگر می دیدیم یکی از آنها علی رادوست ندارد در می یافتیم که فرزند ما نیست و بلکه زنازاده است.

۳.حافظ حسن بن علی عدوی گوید: احمد بن عبده ضبی از ابوعینیه از ابی الزبیر از جابر حدیث آورده است که فرمود رسولخدا تا ما فرزندانمان را بر مهر و محبت علی بن ابیطالب عرضه بداریم، رجال این حدیث، صحیح مسلم و بخاری و همه ثقه ومعتمد هستند.

۴.حافظ ابن مردویه از احمد بن محمد نیشابوری از عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش که گفت از شافعی شنیدم و او ازمالک بن انس شنیده که انس بن مالک گفت که ما (ناپاکی (زادو ولد) و صحت نسب افراد را با ابراز کینه آنان به علی میشناختیم).

۵.ابن مردویه از انس در حدیث دیگر آورده که (بعد از روز خیبر می دیدیم که مردی فرزند خود را بر روی شانه اش نشانده و بر سر راه علی ایستاده و چون علی نمایان می شد می گفت پسر جان این آقا را دوست داری؟ اگر می گفت آری او را میبوسید و اگر می گفت نه او را بر زمین می انداخت و می گفت برو که تو فرزند مادرت هستی).

۶.حافظ طبری در کتاب ولایت با سلسله اسناد خود از علی علیه السلام حدیث آورده که فرمود (سه شخص مرا دوست ندارند، زنازاده، منافق، فرزند حیض)

۷.حافظ دارقطنی و شیخ الاسلام حموینی در فراید و هر کدام با سند مرفوع از انس آورده اند (که روایت از رسول خدا آورده که فرمود چون روز قیامت شود منبری برای من بر پا می شود و منادی از درون عرش ندا بر می آورد: محمد کجاست؟ مناجابت می کنم پس به من می گویند برخیز و بر بالای منبر برو و چون بر فراز منبر بروم، باز ندا می آید علی کجاست او نیز پایین تر از من بر منبر حضور یابد و آنگاه جهانیان دانند که محمد سرور رسولان است و علی سرور مومنان. انس گوید پس مردی بلند شد سوال کرد یا رسول خدا کیست که بعد از این فرموده شما علی را دشمن بدارد و آنگاه رسول خدا فرمود، ای برادر انصاری از قریش زنازادگان و از انصار مدینه، یهودیان واز عرب آنان که پدران آنها معلوم نیستند و از سایر مردم بدکاران، علی را دشمن خواهند داشت).

این حدیث را سیوطی به خاطر اینکه در سلسله اسناد او اسماعیل بن موسی خزاری که از بزرگان شیعه است حضور دارد، ضعیف می شمارد ولی بزرگان حدیث مانند (ابن حبان، نسایی، ابی داوود، بخاری، ابوداوود، ترمذی، ابن ماجه، ابن خزیمه، ساجی، ابویعلی..... و دیگران که نه تنها بر او ایراد و خرده نگرفته اند بلکه او را ثقه، راستگو، بی عیب هم معرفی نموده اند.....).

(کلب گوید و ای کاش سیوطی این ایراد را بر این حدیث نمی گرفت زیرا او با این خرده گیری در واقع خود را زیرسؤال برد و البته بر آستان پرعظمت مولای ما گرد و غبار شک و تردید در این حدیث بواسطه تطبیق آن با آیات کتاب خدا وسنت و تاریخ اسلام نمی نشیند)

۸.از ابوبکر صدیق روایت نموده اند که: (گوید رسول خدا را در زیر خیمه مشاهده کردم که بر کمان عربی تکیه کرده و علی و فاطمه و حسن و حسین در حضور او هستند پس رسول خدا فرمود ای گروه مسلمانان من در صلح و سازش هستم با هر آنکه با این خیمه نشینان (علی، فاطمه، حسن و حسین)، در صلح و صفا باشد و در حرب و جنگ هستم با هر کس که با ایشان درستیز و جنگ باشد و دوست دارم هر که آنان را دوست بدارد و بدانید و آگاه باشید که دوست ندارد ایشان را جز پاک وحلال زاده و دشمن نمی دارد آنان را جز ناپاک و زنازاده.).

۹.ابی مریم انصاری از علی علیه السلام نقل نموده است که ایشان فرمودند (کافر و زنازاده مرا دوست نخواهند داشت).

۱۰.ابن عدی، بیهقی، ابوالشیخ، دیلمی از رسول خدا آورده اند که فرمود آنکس که عترت مرا و انصار مرا و عرب را نشناسد یکی از سه طایفه خواهدبود (یا منافق یا زنازاده و یا کسی که در حال ناپاکی مادرش نطفه او منعقد شده باشد).

۱۱.مسعودی در مروج الذهب ..... از عباس بن عبدالمطلب آورده که گوید (من در خدمت رسول خدا بودم که علی بن ابی طالب حضور یافت و چهره رسول خدا از دیدن او شاد و خرم گردید گفتم یا رسول خدا در چهره این جوان می نگری و خوشحال می شوی فرمود به خدا سوگند محبت ذات احدیت، به او بیش از من است و هیچ پیامبری مبعوث نشد جز اینکه نسل او از صلب آن پیامبر پا به جهان نهادند مگر من که ذریه و نسل من از صلب این جوان خواهد بود و چون روز قیامت بر پا گردد همه را به نام و نسب مادرشان خطاب کنند مگر این جوان و شیعیان او را که به نام و نشان پدرشان خطاب خواهند شد زیرا آنان حلال زاده هستند.).

۱۲. از ابن عباس نقل گردیده که (علی علیه السلام فرمود رسول خدا را بر کوه صفا دیدم که کسی را لعنت می کند که صورت او چون صورت فیل بود پس از حضرت سوال کردم یا رسول الله این شخص کیست فرمود شیطان رجیم است، پس من به سوی او شتاب کرده و گفتم ای دشمن خدا به خدا سوگند که الان تو را می کشم و امت اسلام را از کید و مکر تو نجات خواهم داد، گفت به خدا سوگند که پاداش من این نیست، گفتم کدام پاداش ای دشمن خدا گفت، کسی ترا دشمن خود قرار نداد جز اینکه من با پدرش در رحم مادرش شریک بودم.)، خطیب بغدادی در تاریخ خود و گنجی شافعی در کفایه به نقل از چهارتن از اساتید خود و شیخ الاسلام حموینی و زرندی و ..... آورده اند که به شافعی گفتند گروهی تحمل ندارند که فضایل اهل بیت را بشنوند و اگر کسی نام آنان را ببرد می گویند رافضی است پس شافعی این اشعار را انشاء نمود: (.....اگر نام علی و دو فرزندش در میان آید و هم نام فاطمه پاک گوهر، آگاه باش هر آنکس که به مقابله با آنان، سخن و آوازه دگران را بلند سازد، یقین بدان که او زاده زن بدکار (فاحشه) است، و نیز هرگاه کسی بیاد فضایل علی و فرزندانش سخن سازکند، او به نقل روایات بی اعتبار پردازد، ..... و یا در انکار آن گوید، از این سخن بگذرید که حدیث رافضیان است و .....، من البته به سوی خدای جلیل و بزرگ از کسانی که مهر فاطمیان را رفض می خوانند، بیزاری می جویم و درود خداوند بر خاندان رسول باد و لعنت و نفرین بر این مرام جاهلیت که دشمنان کینه توز آنان دارند و .....)، این موضوع را جمع کثیری ازشعراء قدیم و جدید نیز به نظم کشیده اند که مجال ذکر همه آن نیست که از جمله نمونه آنها، قطعه صاحب بن عباد است که می گوید (..... با مهر علی هر گونه شک و شبهه بر طرف می شود و دلها آرامش یافته و پاکی نژاد و حلال زادگی تو آشکار می شود، و

آنگاه دوستان او را ببینی که همه با مجد و عظمت و افتخار و دشمنان او را با نسبی ناپاک و عاریه ای که البته این کینه و عداوت دلیل و انگیزه و ریشه ای دارد و آن اینست که دیوار خانه پدرش کوتاه و بی اعتبار است یعنی و هر کس و ناکس به سوی مادرش می روند .....)

و باز سروده ای دیگر از آن بزرگوار : (..... دوستی علی بر حاضر و غایب واجب و قطعی است و هر آن کسی که محبت او را به دل ندارد بداند که مادرش بدکاره فاسق یعنی فاحشه زناکار است.)، ابن مدلل گفته است: در حدیثی از حذیفه یمانی وارد است: (از علی مرتضی پرسیدم که محبت و ولایت شما به چه دلیلی ویژه و اختصاصی است، پس پاسخی را فرمود که دلم از آن آرامش یافته و خرم و شادان شد، به اینکه خداوند مرا به این فضیلت مفتخر نمود که شیعیان مرا حلال زاده و بالاتر و شریف تر و برتر از دشمنانم که نسل زنازادگان هستند قرار داده است و به این فضیلت مرا امتیاز بخشید) و حدیث دیگر که از سلمان وارد است که به روز رستاخیز که همگان باید به پاخیزند دشمنان علی را با نام مادر خطاب کنند و دوستان او را با نام پدر بخوانند چون دشمنان آنحضرت از نسل ناپاک و زاده زنا هستند و لذا از پدر او نام نمی برند تا رسوا نشود، و نسل دوستان آن حضرت پاک و طاهرحلال زاده بوده پس نسب او را آشکار می نمایند. تا سرافراز گردد.

(کلب گوید و این فضیلت مولای ما از عجایب حکمت حق و قانون ثابت و محکم و جاری خداوند جل جلاله است زیرا مولای مظلوم ما امیرالمؤمنین مظهر همه خوبی ها و زیبایی های عالم وجود است و البته هر کس مطابق فطرت خود زیبایی، عطر، گل، عدالت و ..... خوبی های عالم هستی را مکروه دارد البته در ذات کثیف او خلل است و اگر دشمنی نماید این خلل بیشتر و مؤید نجاست بیشتر در اصل او و نوع شکل گیری نطفه او است و به عبارتی این قانون عقلی و حکم جاری خداوند است و به همین دلیل در حرامزاده این سه صفت میل به حرام، آزار، دشمنی با اهلبیت ثابت است).

غدیریه ابن منیر طرابلسی: (۴۷۳–۵۴۸)

(آیا شایسته است که با خاندان امیه مهر ورزم و گویم که آنها خاندان پاک و خجسته و تابناک هستند و سپس بیعت حیدر را منکر شوم و راه او را کنار گذاشته و طرفدار عمر شوم، راویان حدیث صحیح را دروغگو خطاب کنم و ظهور مهدی موعود را خرافه بدانم، اگر حدیث غدیر را گواه آورند، سندش را بی اعتبار خوانم و روز غدیر جامه کهنه بپوشم و در گوشه ای غم زده بنشینم، و چون یاد صحابه در میان آید بگویم که پیر (تیم) بر همگان مقدم و بعد از آن جانشین او عمر بر همه مقدم باشد و سپس بگویم که او هرگز تیغ کینه بر سر خاندان رسول بلند نکرد و یا هرگز زهرای بتول را از میراث پدر محروم نکرد و یاگویم یزید هرگز شراب نخورد و هرگز در راه فجور قدم برنداشت و یا بگویم چه کسی گفت شمر لعین حسین را کشت یاکجا ابن سعد راه خیانت رفت و آنوقت در روز عاشورا موی سر خود را شانه بزنم و زلف خود را حلقه حلقه آویزان نمایم و به شکرانه آن روز روزه بگیرم و جهت برکت چند روز به آن اضافه کنم. و یا جامه نوین پوشم و لباس عید از صندوق برآرم، پس شب تا سحر نخوابیده و پسته و فندق برشته کنم و صبحگاهان سر و صورت خود بیارایم و شادباش گویان با شامیان خبیث مصافحه کنم، و یا در رهگذر ایستاده و سر وصورت دوستان بیارایم، ترتیزک خورده و ماهی بی فلس کباب کنم و سفره خودرنگین نموده و گویم به به از این کباب و به به از آن سبزی خوش خوراک و به هنگام وضو برخلاف حکم قرآن بجای آنکه پای خود را مس نمایم آنرا بشویم و در سفر بر کفش خود مسح کشم و در نماز با صدای بلند آمین گویم و با دیگران هم نواگردم، تسنیم قبور (خرپشته کردن را) سنت شمارم و به گورستان تپه های دوپهلو بیارایم و آنگاه روز رستاخیز

که برپا شود و چشمها در تب و تاب آید و نامه اعمال منتشر شود و آتش دوزخ هراسناک شعله برکشد، گویم بار خدایا این شریف مرتضی بود که مرا از راه حق بدر کرد، پس مرا گویند دست شریف خود را بگیر و با او به جانب سقر حرکت کن، در همان آتشی سوزان که نه پوستی بر جلد و نه گوشتی بر استخوان بماند. وارد شو. .....، البته در آن زمان که زبان به عذرخواهی و توبه گشوده شود خداوند بخشایشگر و آمرزنده است مگر برای آن حرامزاده خبیثی که حق وصی را اقرار نکند و محبت او را منکرشود .....). این قصیده بدیع بنام (تتریه) معروف است .....، بر این سبک یعنی قصیده (تتریه) ابن منیر، در قبل و بعد از او فراوانسروده اند از جمله:

۱.سعید بن هاشم خالدی و برادرش ..... (که آورده اند آن دو نفر مجتمعاً شریف زیبدی را ثنا نمودند، ولی صله و جایزه ای ندیدند، پس زمانی که شریف عزم سفر داشت، این دو برادر بر او وارد شدند و این قطعه شعر را سرودند: ..... سوگند به خدای رحمان و نعمت های بی حد او که اگر شریف به مسافرت رود و به این دو بنده خود توجهی نکند، با بنی امیه درضلالت و گمراهی همراه می شویم و خواهیم گفت نه ابوبکر غاصب خلافت بود نه عمر تباهکار و ستمکار و نیز خواهیم گفت که معاویه امیرالمومنین بود و کسانی که بدخواه او هستند کافر و ظالم هستند. و طلحه و زبیر دو نفر دانشمند سعادتمند هستند و می گوئیم که یزید نه تنها حسین را نکشت بلکه حتی فرمان قتل او را نیز صادر نکرد، بلکه این جرمها همه به گردن شریف است که ما را روانه سقر نمود که پائین ترین درجات دوزخ و جهنم است .....، که با شنیدن این اشعار از آنها،شریف تبسم و خنده ای کرد و جایزه آنان را عطا نمود.).

۲.شریف حسن بن زید همان زید شهید و مظلوم، بر وزیر خود غضب نموده و او را روانه زندان کرد و وزیر در نامه ای خطاب به شریف چنین اشعاری را سرود و فرستاد:

(..... سوگند خوردم که نیکان امت را آشکارا دشنام گویم و تا عمر دارم به راه مذهب شیعیان نروم و در هنگام وضو با کف دستم پشت کفش خودم را که به مذهب شیعه حرام و به مذهب اهل سنت جایز است، اگر چه بر مردار سگ پا نهاده باشم،مسح کنم.....).

۳.ابوالحسن جزار مصری به شریف شهاب الدین که در وعده خود برای عطا به او تاخیر نموده بود، در شب عاشورا چنین نوشت و ارسال کرد:

(بخدای فرد صمد سوگند که اگر (شریف شهاب الدین) با فوریت عطای موعود خود را برای من نفرستد، فردا با دست پرخضاب و چشمی از سرمه سیاه چون ناصبیان خبیث به مبارک باد او می روم. و البته گناه این کار جنون آمیز من به گردن شریف است که از فرط ستم او، من اینکار را انجام می دهم و او باعث شد که من ناصبی گردیده و مجد و شرافت و بزرگی خود را نابود و در ماه عزا حسین از دشمنی با دشمنان اهلبیت دست بردارم.

۴.قاضی جمال الدین علی بن محمد عنسی به خدمت شریف زمان خود نوشت (..... به خانه کعبه قسم می خورم و یا به اهل بیت خداوند (آل الله) که سروران بشریت هستند که اگر شریف درخواست مرا در عطا اجابت نکند، قلاده اطاعت ابوحنیفه آن مفتی اعظم بلند مرتبه را در گردن خود خواهم انداخت و سر بر فرمان او می گذارم، حتی اگر گوید که شراب قرمز حلال است، آن را خواهم خورد ..... ودر خصوص جنایاتی که آن دشمنان اهل بیت مرتکب شدند گویم: تیغ آنان تیغ قضا و دست آنان دست قدر است ..... و تمام این ناصبیان و معاندیدن را پاک و مقدس می شمارم .....، و مردم عوام و ساده دل را با طرح سوالات مشکل به فتنه و گرفتاری می اندازم و آنگاه موی سر و صورت خود را خواهم تراشید و سبیل خود را بلندخواهم کرد ..... و دست بر سینه قرار داده و مانند غیر شیعه نماز خواهم خواند و آن را برای گمراهی عوام، سنت پیامبر معرفی می کنم .....).

۵.با همین سبک و روش ابوالفتح سبط ..... به شریف، محمد بن مختار نوشت که .....

زندگانی شاعر:

او ابوالحسین ..... احمد بن منیر ..... ملقب به عین الزمان و مشهور به رفاء، یکی از پیشوایان ادب و در طبقه اعلی از قافیه پردازان شعر عربی است، از خصایص او اشعار فراوان است که او در مدح اهل بیت سروده است که نام او را جاویدان ساخته و .....، او با شجاعت تمام فضایل عترت رسول خدا را در بین امویان منتشر ساخته و بدون هیچ ترس، دشمنان و بدخواهان اهل بیت را با عتاب و درشتی مخاطب می ساخته و لذا با ناسزا و دشنام شامیان روبرو و به انواع تهمتها متهم گردید از جمله او را دشمن صحابه، بدزبان، رافضی و ..... می نامیدند اما فضایل آشکار او همه را، به ستایش و تمجید وادارنموده است او حافظ قرآن و احادیث بود و .....، ابن عساکر در تاریخ شام می گوید که (..... او قرآن مجید را حفظ و ..... به پرداختن شعر و قصیده پرداخت، رافضی بود و خبیث و به مذهب امامیه می رفت فراوان هجو می گفت) ..... بوری امیر دمشق مدتی او را در زندان محبوس نمود و می خواست زبان او را قطع کند که یوسف بن فیروز شفاعت کرد .....، پس او را تبعید نمود و در زمانی که اسماعیل فرزند بوری به امارت رسید به دمشق برگشت، پس اسماعیل فرزند بوریهم بر او خشم گرفت و می خواست که او را بر دار کشد که فرار کرد ..... و در حلب چشم از جهان فرو بست)، ..... ابن خلکان گوید، قبر او را زیارت کردم بر آن نوشته بود (..... آنکه مزارم را ببیند به خاطر بیاورد که او هم چون من روزی اسیر خاک خواهد شد و خدا رحمت کند آن کسی را که به دیدار من بیاید و به من خطاب کرده و گوید خدا ترا رحمت کند)،

(کلب گوید ای ابن منیر بزرگوار، ما سعادت زیارت مرقد تو را نداشتیم ولی از راه دور می گوئیم خدایا به حق ذات اقدس خودت و به حق آبروی مقدسین درگاهت که بالاترین آنها محمدو آل محمد هستند جناب ابن منیر را رحمت فرموده و ما را در دنیا و آخرت رستگار و در جوار محمد و آل محمد با او ساکن و در درجات عالی بهشت متنعم فرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

غدیریه قاضی ابن قادوس (۵۵۱):

(..... ای سالار خلفاء ..... اگر مردم برای ساقی حجاج تکریم و عظمت قائل شوند تو ساقی کوثر هستی که مجد و عظمت تو در مقایسه با فضیلت آنان قابل قیاس نیست، تو پیشوای محبوب و تو شفیع دوستان خود در روز محشر هستی، تو سرور خاندان محمد مصطفی یعنی احمد هستی و پدر شبیر و شبر و برنده گوی سبقت از دیگران در روز درخشان غدیر، تو در هم کوبنده غوغا کننده گان جنگ بدر و مقابله کننده با یهود کینه توز بنی نضیر و خبیر بودی، .....)،.

شرح حال شاعر:

قاضی جلال الدین ابوالفتح محمود بن قاضی، اسماعیل بن حمید معروف به ابن قادوس ..... از ممتازان ادب ..... و سرور شاعران عصر خود و در خدمت علویین مصر و در مسند قضاوت آنان قرار داشت.....، و قاضی فاضل نیز افتخار شاگردی او را داشت و او را ذوالبلاغتین یعنی هنرمند در نظم و نثر خطاب می کردند و دیوان شعرش در دو جلد تدوین گردیده است ..... واین ترجمه قسمتی از سروده های مذهبی او است که در کتاب مناقب ابن شهر آشوب نیز نقل گردیده است (..... این همان بیعت رضوان است که با کلمه تقوی استوار شد و نص جلی از آن پرده برداشت و به این دلیل، جد تو رسول خدا در حق علی سفارش ولایت کرد، با آنکه پسر عموی او بود، تا همه به سوی او روند و نیز حسین ولایت را به فرزندش علی داد، با اینکه از برادرش حسن آن را به ارث برد و نسل هر دو آنها از رسول خداست، .....)،. و نیز درباره حضرت سجاد سروده است (..... تویی آن پیشوای دادگستر که جبرئیل مهار براق جد بزرگوار تو را در معراج در دست داشت و از دو جهت نسب عالی تو به سروران دنیا و آخرت می رسد یعنی علی آن پیشوای طاهر و زهرای بتول

آن پاک نهاد، کلید گنجیه های علوم دانش غامض و پیچیده خدا، شما هستید و بیان حلال و حرام خداوند در گفتار شماست، البته فرشتگان خداوند، وحی را می رسانند ولی شرح و تاویل آن با شما است.....).

غدیریه ملک صالح شهید: (٥٥٦-٤٥٩):

(..... ای که بر مرکب جهل و نادانی سوار هستی، حیرت و سرگردانی را از خود دور نما و ببین این معدن هدایت را که مزار او در کوفه قرار دارد که چگونه تابناک و درخشان است، آن کسی که خورشید به برکت وجود او رجعت نمود تا فضیلت نماز را دریابد و فرشتگان گواه باشند و در روز غدیر که رسول خدا در جمع حاضران او را معرفی کرد و دست او را بلند نمود و فرمود که هر که را من سرور و مولا هستم، این علی هم مولا و سرور اوست و این فرمان من هم، از سوی خداوند است، و دروازه قلعه خیبر را به نیروی ایمان از جا کند و به دور انداخت، با آنکه از روزه جسم او ناتوان گردیده بود، او همان شیر خدا و رسول است که لرزه بر ارکان دژ خیبر انداخت و دلهای یهود از ترس او به طپش افتاد، روح الامین در آسمان فریاد برآورد اینست وصی و اینست احمد پاک گوهر و آن زمان که آب فرات سر به طغیان برآورد و همگان از ترس هلاکت به او پناه بردند، امر فرمود فرات را، که آب خود فرو ببر، پس اجابت کرد به حدی که ریگهای فرات از صولت و عظمت فرمان او آشکار شدند .....) و در قصیده ای دیگر نیز حضرت علی علیه السلام را چنین می ستاید (..... علی بود که در کشاکش جنگ های فراوان و هولناک بر دشمنان خدا و رسول هجوم آورد و نه عقب نشینی کرد و نه از کثرت و قدرت دشمنان لرزه براندام او افتاد، چه غم های فراوانی که از دل برادر خود مصطفی زدود، در آن زمان که حادثه ها و بلاها در کمین بود، آری البته میان آن کسی که از خود رسم و شیوه فرار از جنگ را به یادگار قرار داد، با آن کسی که در پیکار چون کوه استوار بودتفاوت از زمین تا آسمان است، مقام و منزلت او را خدای رحمان در سوره هل اتی آشکار و جود و کرم و سخاوت او را ستایش و تمجید کرد، پس به دامن ولایت او چنگ بزن، همان علی که فرمود سلونی (از من سوال کنید) تا اسرار علوم پنهانی را بر شما آشکار سازم و جز او کسی را توان و قدرت این ادعا نبود، نه اینکه پیرو آن کسی باشی که می گفت بر شما رئیس شدم ولی بهتر از شما نبودم، پس اگر راه کج رفتم، مرا به راه راست هدایت کنید (یعنی کلام و گفته خلیفه اول ابوبکر)، آری اگر کسانی بودند که به او حسادت نمودند به مقام او معترف نشدند، این دوستان او هستند که به بزرگی حق او اعتراف دارند، به روز غدیر فضیلتی عظیم داشت که رسول خدا در میان جمع مسلمانان دست او را بلند کرد.....).

و نیز باز در قصیده ای دیگر: (..... اکنون که گرد سفید پیری بر سرت آشکار شد ..... به سوی خداوند برو، و از همت برگزیدگان درگاه او شفاعت بگیر که آنان صاحبان خیر و برکت هستند، یعنی محمد که خاتم رسولان خداوند است که حکیم عرب (قس) و امیر عرب (ذی یزن،) مژده رسالت او را به مردم دادند، ..... پس به دامن ولایت او چنگ بزن که او هم ذخیره دنیاست و هم ذخیره آخرت، و نیز آن صالح ستایش شده یعنی ابوالحسن علی، آن هدایت گر خلایق و وصی آنحضرت، و حافظ جان او و نگهبان و یاور او از کید و مکر دشمنان تبه کار، که در روز غدیر رسول خدا سفارش او را به خلایق نمود نه دیگران را، به طوری که همه شاهد و گواه آن بودند و فرمود این است علی وصی من و جانشین من و دانای هر حلال و حرام، گفتند پذیرفتیم و چون آن حضرت از جهان رحلت کرد، هنوز پیکر او بر زمین بود که راه خیانت را در پیش گرفتند .....).

و در قصیده ای دیگر (..... من پیرو علی هستم و تا ابد در جنگ و ستیز با دشمنان او خواهم بود .....، من پیرو آن علی هستم که در تمام عمر خود، به امور پست مایل نگردید، من بنده و عبد ساقی کوثر علی هستم که به روز رستاخیزدوستان خود را از حوض کوثر و آب حیات جاویدان بنوشاند، من بنده و عبد، حلال مشکلات یعنی علی هستم که هر امرصعب و دشوار، بواسطه او سهل و آسان خواهد شد، آن بزرگواری که (فارس یلیل) یعنی عمر بن عبدود کافر را به خاک مذلت و هلاکت انداخت که فرشتگان آوای تکبیر برآوردند، آن سروری که خداوند جهان او را انتخاب کرد و به برادری با رسول خدا بالا برد و رفعت داد، سوگند که در شب هجرت، تنها او خود را

در معرض کشته شدن قرار داده و جان خود را فدای رسول حق نمود، بجان خودم سوگند که در روز غدیر خم، رسول خدا جز او را لایق وصایت ندید، .....)،

و نیز باز در قصیده ای دیگر: (..... نظاره کن که چگونه آن گروهی که با رسول خدا پیمان بستند تا با آل او مهربان باشند، در عمل راه خیانت و حیله را در پیش گرفتند، اموال رسول خدا را با حیله به غارت بردند و بر کردار و عمل او که بر وحی خداوند منطبق بود ایراد گرفتند

(کلب گوید و این عمل به منزله آن بود که در زمان حیات رسول خدا بر خدا و رسول و بر قرآن مجید ایرادگرفته باشند منظور آن بزرگوار انجام بدعتها بر خلاف سنت رسول خدا و عصیان بر وصی او علی بن ابی طالب ارواحنا فدا بوده است .....)

و از دستور او سرپیچی و بر اوامر او عصیان کردند، و در حق این امیرمومنان علی که سرور خاندان او بود و در روزگار همتا و شبیه نداشت و به هنگام سخن در دانش او و به وقت جود و کرم در بخشش او و به وقت رزم و جهاد در سلحشوری او مثل و مانندی وجود نداشت ظلم و ستم نمودند، همان برادر رسول خدا از میان تمام امت و همان امین آن سرور در ودایع نبوت که به محبت و ولایت او رسول خدا فرمان داد و تاکید نمود ولی برعکس چنان کردند که گویا رسول خدا آنان را به نزاع و ستیزه با آن حضرت امر کرده و دستور داده بود، و با گمراهی تمام آئین اعتدال یعنی اسلام پاک را با کتمان حقایق، ناقص فرض کردند، با آنکه این دین در روز غدیر با نص خدای تبارک و تعالی در قرآن در حد کمال مطلق خود بود .....).

شرح زندگانی شاعر:

او ابوالغادات، ملک صالح ..... طلایع بن رزیک ..... که اصل او از شیعیان عراق است و او از جماعتی است که خداوند سبحان دین و دنیا را برای ایشان جمع نمود و افتخار و سعادت دو سرا را نصیب آنان فرمود، دانشی نافع و سلطنتی دادگرانه، او هم فقیهی ممتاز ..... و در عین حال وزیری دادگستر بود که قاهره مصر به اوصاف دادگرانه او می بالد و..... دولت فاطمیان و مردم، ازحسن تدبیر و انتشار امنیت و دوام صلح و صفا ..... او بهره مند بودند .....، وزیری با کفایت که در اقتدار در شمار پادشاهان محسوب می گردید و با لقب ملک صالح مشهور و معروف گردید .....، و گذشته از تمامی این اوصاف، خودباختگی او در ولایت اهل بیت و ائمه اطهار و نشر آثار و دفاع از حریم آنان، با دست و زبان و قلم که جملگی، بر فضل و مرتبت او می افزاید، او فقها را در محضر خود احضار و در مسئله امامت و قضا و قدر با آنان مناظره می کرد و در نصرت و یاری تشیع چون آتش گداخته بود .....، تالیفی بنام (الاعتماد در رد اهل عناد) دارد که متضمن امامت علی امیرالمومنین است و دیوان اشعار در دو جلد و .....، تا آنجا که سعید بن مبارک، آن نحوی بزرگ متوفی ۵۶۹ تنها یک بیت از اشعار او را در بیست جزوه شرح نموده است، .....، او هر ساله اموال فراوانی را به مشاهد مشرفه ارسال می نمود تا در میان علویین تقسیم شود و نیز برای اشراف و بزرگان مدینه و مکه لباس و سایر مایحتاج آنان را می فرستاد .....، او آبادی (مقس) را وقف نمود تا دو سوم درآمد آن نصیب اشراف از فرزندان امام حسن و امام حسین باشد و .....، و آبادی های بلقیس و حبش را نیز در مصارف خیریه وقف کرد .....، در تمام دوران حیات با برکت خود پیکار با فرنگیان را در دشت و دریا رها نکرد و هر سال سپاهی پشت سپاه دیگر به سوی آنان گسیل می کرد، ..... و با وجود تمامی این مفاخر، به فوز شهادت نیز نایل آمد و در روز دوشنبه نوزدهم ماه مبارک رمضان در دهلیز کاخ خود بی خبر مورد هجوم قرار گرفت و به شهادت رسید .....، ابن اثیر در تاریخ خود آورده است که ..... (مضمون) (..... که ملک صالح وزیر سلطان عاضد علوی پادشاه مصر بود ..... و با درایت او به سلطنت رسید ..... و دختر خود را به عقد عاضد درآورد و درباریان از جمله عمه عاضد بر او شورش نمودند و عمه عاضد گروهی را که در راس آنان شخصی به نام (ابن الداعی) بود را تحریک کرد تا او را ترور نمایند و آنها در راهروی قصر کمین و چون او را یافتند با کارد ضربات مهلکی را بر او وارد نمودند، با

این وجود همراهانش او را به داخل بردند و هنوز رمقی بر تن داشت پیام برای عاضد فرستاد و او را سرزنش کرد عاضد اظهار بی اطلاعی از توطئه عمه خود نمود، پس ملک عادل به او پیام داد اگر چنین است عمه خود را به من تسلیم کن تا انتقام بگیرم عاضد چنین نمود پس ملک او را به قتل رسانید و سپس وصیت کرد که وزارت را به فرزندش رزیک ملقب به عادل تفویض نماید و پس از آن به جهان باقی رحل اقامت گزید (رحمت الله علیه) ..... ملک صالح اشعار شیوا و رسایی دارد که گواه فضل بی کران او است از آن جمله در افتخارات خود می گوید: (..... دانستیم که متاع دنیا و مطامع آن فانی است و آنچه که مانند نام نیک در دنیا باقی و پایدار است همان پاداش پروردگار در آخرت است، ما بذل و عنایت خود را با صولت و سطوت آمیخته نمودیم، مانند ابربهاری که سیلاب باران آن با رعد و برق همراه است،آنگاه که پا به میدان رزم قرار دهیم جفت جفت به خاک هلاکت اندازیم ..... و چون به صلح و وفا، دادگستری نمائیم، بنده وآزاد در مرغزار ما در عیش و نشاط هستند)، صالح مردی کریم بود .....، او مذهب امامیه داشت و بر روش علویین مصر نمی رفت و آن هنگام که عاضد را به مسند خلافت نشانید و در مراسم شرکت نمود، هلهله و غوغای عظیمی برخاست کسی از او پرسید برای چه مردم چنین می کنند، او جواب داد فکر می کنم این مردم بی خرد با خود می گویند که خلیفه قبلی نمرد تا آنکه دیگری را به جای خود قرار داد و نمی دانند که شبان و چوپان آنان من هستم که اختیار آنان در دست من است و آنان را به هر سمت که سعادت آنان است سوق می دهم .....،

(کلب گوید رحمت و رضوان و بهشت خداوند بر مولایمان امینی بادکه فصول این کتاب معظم را، به گلستان گل و ریحان تبدیل نموده، که در هر قدم و هر صفحه آن، این عزیز زهرا و علی در آغوش خود قسمتی از فضایل آل محمد علیهم السلام را مانند برگهای گل جمع آوری و بر وجود محبان و شیعیان محمد و آل محمد صلوات اللهعلیهم اجمعین و عجل فرجهم بذل می نماید و در واقع به منزله آن است که او برگهای گل را قدم به قدم جمع و به وجود آنان نثار می فرماید، خداوند همه ما را از دست ساقی کوثر علی مرتضی علیه السلام سیراب و از شفاعت آن حضرت برخوردار فرماید به حق برادر آن حضرت یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

مقریزی در کتاب خطط خود آورده است که (..... ملک صالح قبل از رسیدن به مقام وزارت در مصر ازمحرومان جامعه بود، او با جماعتی از بی نوایان به زیارت مشهد و مزار علی بن ابیطالب رفت و در آن زمان تولیت با سرورسادات (ابن معصوم) بود، شبی ابن معصوم در خواب به محضر مولا علی علیه السلام مشرف می شود و امام به او می فرماید که امشب چهل نفر از بی نوایان به زیارت آمده اند، در میان آنان مردی است که نام او طلایع بن رزیک است او از بزرگان و دوستان ماست، به او پیام بده که (برو به مصر و ما تو را والی مصر قرار دادیم)، پس صبح آن شب جارچی ابن معصوم، در میان زائران فریاد کرد که در میان شما کدام یک طلایع بن رزیک است، به پا خیزد و به ملاقات ابن معصوم شتاب کند پس طلایع به شتاب به خدمت ابن معصوم شرفیاب شد و عرض ادب کرد پس سید (ابن معصوم) ماجرای خواب شب قبل و پیام علی علیه السلام را به او گفت و طلایع روانه مصر گردید و پس از آن کارش بالا گرفت تا والی مصر شد و آن زمانی بود که نصر بن عباس، وزیر خائن اسماعیل بن ظافر خلیفه فاطمی، بر او شورش کرد و او را به قتل رسانید، پس اهل حرم خلیفه به منظور خونخواهی از وزیر خائن نامه ها نوشتند و موهای سر خود را کوتاه و در بین نامه ها برای هر کس که امید داشتند که به خونخواهی خلیفه و امداد آنان قیام نماید، فرستادند پس طلایع مردم را (پس از دریافت نامه) گردآوری نمود و به عزم انتقام از وزیر، عازم قاهره گردید و چون به شهر نزدیک شد وزیر فرار کرد و طلایع بدون جنگ و خونریزی وارد شهر شد و لباس

وزارت بر تن او انداختند و او با لقب (ملک صالح) و (فارس مسلمین یعنی یکه سوار مسلمانان) و (نصیرالدین) مفتخر گردید، صالح در آزادی و امنیت کشور تلاش فراوان بکار برد و راه و روش صحیح و عادلانه در پیش گرفت و (مقریزی پس از آنکه واقعه شهادت او را مذکور می نماید می گوید)، او مردی کریم، شجاع، فاضل و ..... در فضل و خرد و سیاست و تدبیر یکتا مرد زمان خود بود..... بر نمازهای یومیه خود اعم از واجبات و مستحبات مواظبت می کرد و در تشیع بسیار سرسخت بوده و تعصب می ورزید، ..... از جمله اشعار او در باب اعتقادات (..... ای امتی که بطور آشکار به راه ضلالت و گمراهی رفتید و اعتراف و انکار شمایکسان شده است و گفتید که معاصی جز به تقدیر خدای جهان صورت نمی پذیرد، آیا نمی دانی اگر چنین باشد خدای شما خود مانع اجرای فرمان خواهد بود (کلب گوید یعنی العیاذ بالله خود مجبور می کند و بعد نهی می نماید می گوید آن را انجام نده؟!!! و سپس دوزخ را برای آنان مهیا نماید .....، اگر سؤال نمائیم آیا دشمنان علی علیه السلام مغز ندارند پاسخ آن است چرا مغز دارند ولی پیرو الهامات شیطان هستند که (اغویتنی) گفت و طغیان خود را سرپوش گذاشت و (ابی و استکبروکان من الکافرین) و آتش جاوید را پذیرفت ولی دست از شرارت برنداشت تا دوستان خود را نیز در روانه شدن بسوی دوزخ خلد همراهی نماید به عکس حضرت آدم که برای خطا خود توجیه نیاورد بلکه زاری و توبه را برای بخشوده شدن تقدیم خداوند نمود الا لعنه الله علی الظالمین)

حاشا و کلا که پروردگار ما از کبیره و فحشا نهی کند و هم خواهان آن باشد.....)، و قصیده ای دیگر به نام (جوهریه در رد قدریه) سروده است،

(کلب گوید نقل کرده اند که مومن در آن ایامی که دوست دارد به سوی خدا پر خواهد کشید)،

و لذا می گویند در آن شب که صبحگاهان آن به قتل رسید گفت، در این شب امام علی بن ابی طالب به تیغ کین مضروب شد، آن گاه فرمان داد تا مقتل امام را قرائت کنند، پس غسل کرده و با یکصد و ده رکعت نافله، شب زنده داری کرد صبح بیرون رفت تا بر مرکب سوار شود، پایش لغزید و عمامه اش افتاد و در این زمان اضطرابی به او دست داد و در دهلیز وزارت خانه نشست .....، مردی به او گفت این وقایع نشانه های شومی است و باید به فال بد گرفت و او را از رفتن نهی کرد، پس نپذیرفت و فرمود فال بد زدن القای شیطان است، من حرکت خواهم کرد پس حرکت نمود و کار او چنان شد که آمده است، .... ابن الظاهر درباره مشهد سر امام حسین که در مصر واقع است گوید (که طلایع بن رزیک معروف به ملک صالح، اراده نمود تا سر مبارک امام حسین را از عسقلان که گاهگاهی مورد هجوم فرنگیان قرار می گرفت به مصر منتقل نماید ..... پس همین مکان فعلی (در محله قصر) را مهیا کرده و دستور داد آن ار با رخام بنیان نمودند و سرمبارک به آنجا منتقل شد و این واقعه در سال ۵۴۹ دوران خلافت فائز و بر دست طلایع جاری شد، و حکایتی شنیده ام که برخی آن را گواه شرافت این سر مبارک می شمرند، گفته اند: در زمانی که سلطان محمد ناصر، منطقه قصر را تصرف نمود، خادمی را به او نشان دادند که در دولت مصریان کلید دار گنجینه های قصر بود و .....، او را گرفتند تا از طریق شکنجه به اقرار وادار نمایند، پس به بدترین نوع شکنجه در آن زمان که قراردادن سوسکهای سیاه روی سر محکوم و بستن آن بود اقدام نمودند واین شکنجه به حدی وحشتناک بودکه کسی طاقت آن را نداشت زیرا سوسکها ساعتی نمی گذشت که ملاج محکوم را سوراخ کرده و محکوم با شکنجه کشته می شد واین بالاترین شکنجه ها بود، پس این بلا را چند بار بر سر آن خادم آوردند دیدند نه تنها او ناله و احساسی نداشت بلکه بر عکس می دیدند که سوسکها همگی و در هر بار مرده اند، سلطان او را احضارکرد و با اصرار راز آن را پرسید، پاسخ داد من هیچ علتی

برای این امر عجیب نمی بینم مگر برای این موضوع که چون سر مبارک امام حسین را آوردند من هم شرکت کردم و آن را بالای سر خود حمل نمودم، پس سلطان گفت آری راز عظیم تر ازاین چه خواهد بود، پس او را بخشیده و آزاد کرد .....)

و شعرانی در مختصر تذکره قرطبی آورده است که (..... به تحقیق معلوم شده است که طلایع بن رزیک بعد از آنکه مشهد راس الحسین را در قاهره بنا کرد، سر مبارک را با هزینه چهل هزار دینار به آنجا منتقل نمود و خود شخصاً با تمام سپاهیان خود از شهر خارج شده و با سرو پای برهنه، حاملان سر را استقبال کرد و اینک سر مبارک داخل برنسی از حریر سبز، میان گور بر روی یک کرسی از چوب آبنوس قرار دارد و در حدود نیم اردب (معادل سی و دو من) عطریات در داخل گور فرش کرده اند و این اطلاعات به وسیله خادم مزار در اختیار من قرار گرفته است .....)،

حضرت علامه امینی فرماید (..... مشهد راس الحسین که به فرمان طلایه بنیان گذاری شد در سال ۷۴۰ هجری در آتش سوزی ویران شد و تا این زمان مکرر تجدید بنا گردید و اخیراً در کنار آن مسجد جامعی تاسیس یافته ..... واز بنای قدیمی تنها همان قبه ای که بر فراز مقام امام است باقی مانده، چنانکه امروز مشاهده می کنیم و این همان جامع معروف است که بنام سرورمان حسین (جامع سیدنا الحسین) شهرت دارد.

ولادت، وفات، مدایع و مراثی:

ملک صالح در سال ۴۹۵ دیده به جهان گشود، (مضمون) از ملک صالح فرزندی ستوده کردار به نام رزیک بن طلایع ملقب به ملک ناصر (عادل) به جای ماند که پس از پدر بزرگوارش، مدت شانزده ماه و چند روز پست وزارت را عهده دار بود و پدرش سفارش کرده بود که در اوضاع وزارت خانه، خصوصاً نسبت به منصب (شاور فرمانده سپاه) تبدیل و تغییری ندهد، چون از عصیان و شورش آنان در امان نخواهد بود و اتفاقاً توصیه پدر صحیح و بجا بود .....، عادل (به تحریک نزدیکان خود) حکم عزل او را صادر کرد و برای او ارسال نمود و شاور به عوض تمکین، سپاهی عظیم تجهیز و به سمت قاهره هجوم آورد ملک عادل با نزدیکان خود از قاهره گریخت اما بالاخره گرفتار و مقتول گشت و شاور بر بلاد مصر مسلط گردید، .....

غدیریه ابن عودی نیلی:

(..... تفسیر تین و زیتون در قرآن، خاندان محمد است و هم درخت طوبی و بهشت عدن که آنها هستند، و هم حوض کوثر، لوح و قلم، سقف مرفوع معظم که آنها هستند، حقیقت آل عمران، سوره حج و نساء، سوره سبا و ذاریات و هم مریم و نیز طه و یس، سوره هل اتی، نحل و انفال، اگر بتوانی به معانی آن دست یابی آنها هستند و هم آیت کبری، حقیقت رکن و صفا و حج خانه خدا و به روز رستاخیز، کشتی نجات از بلایا هستند و هم حبل الله المتین که نگسلد، و هم جنب الله هستند در میان خلق، و هم عین الله هستند در میان مردم، و هم آل الله هستند با ارج و محترم، و آنها هستند ساکن بر بلندی های اعراف که مابر راه و شریعت آنها روان هستیم، آخرین هدف و بالاترین مقام آنان را از قرآن سوال کن تا ترا خبر نماید، به روز حشر و رستاخیز اگر بر حوض کوثر راه یابی تنها به ولایت آنان از آب حیات گوارا سیراب گردی و اگر شمع وجودشان نبود، خدای بزرگ نه آسمان و نه زمین را نمی آفرید و حضرت حوا و آدم به زمین هبوط نمی نمودند .....، در زیر سایبان عبا به مباهله نشستند، دشمنان از هراس عذاب، لب از سخن بستند، جبرئیل که زیر عبا جای گرفت بر میکائیل مباهات و افتخار می کرد، درعالم هستی چه کسی هم پایه اوست که جبرئیل امین خادم اوست.، و کیست که در فضل و رهبری مانند آنان باشد با آنکه معلم قرآن هستند، پدر آنان امیرمومنان، جد آنها پیامبر اکرم، همان هادی مصطفی، دین حنیف اسلام را

یاور و همراه، و تقوی الهی را پایه گذار بودند، به امر خدا قیام کردند، ابراهیم فرزند رسول دایی آنها، فاطمه دختر پیامبر مادرشان، جعفر طیار که در خلد برین به پرواز درآید عموی آنان، پس من برای رضای خداوند جهان آفرین از قومی که بر هلاک و نابودی آنان با هم متحد گردیدند، اعلام تنفر نموده و بیزاری و برائت می جویم پس وای بر این مصائب که به آنان وارد آمد، ..... آری بیاد آور که چگونه دشمنان خدا در کربلا با هم متحد شدند و حسین و یاران او را از آب زلال دریغ نمودند در حالی که شط فرات مالامال از آب بود ولی آنها به آن عزیزان درگاه خداوند با لب تشنه، جام مرگ نوشاندند.، آری آنها از خاندان محمد انتقام گرفتند و برای خونی که علی در راه خدا در بدر و احد و ....، از اقوام کافر و مشرک آنان بر زمین ریخت، و آنها به رسم جاهلیت انتقام جویی کردند، گویا که خاندان محمد مسلمان نبودند، آنها را کشته و روی هم انباشتند، گویا هیزم های بیابان طف را جمع می نمودند، حیوانات وحشی همه حلقه ماتم زدند و پرندگان آسمان بر فراز آنان سایبان شدند، عجبا که مدعی شدند به خاطر اسلام با شمشیر خود آنان را شهید کردند و ادعا نمودند که به خاطر دیانت، آنان را در خون کشیدند، و البته خاندان امیه در کربلا قدم پیش ننهاد مگر با یاری پیشینیان که راه را برای آنان هموار نمودند، آنها کجا می توانند خون حسین را از دامان خود بشویند .....، آنان می دانستند که حق ولایت و رهبری با حیدر است و با این وجود به او ظلم و جور روا داشتند و با ستم گری حق او را بردند و او را عقب راندند با آنکه پیشوا و رهبر بود، پس دومی اعتراف کرد که این بیعت(فلته) و تصادف بود و لذا گفت هر که آن روش را تجدید کند باید او را کشت، پس کار را به شوری افکند و آن را میانشش نفر به گونه ای طرح نمود که صاحب اختیار آن ابن عوف باشد و در واقع هدف این شوری توطئه قتل علی بود ولی نگهبان او خداوند جهان آفرین بود و گر نه شیر بیشه شجاعت کجا و کفتارهای ترسو کجا، خورشید درخشان کجا و اختران کم سو کجا.، شگفتا آنان با کدامین سابقه و احترام خود را با او برابر دانستند و آیا جز او کسی لایق خلافت بود ولی مقدرات بر وفق مراد آنان جاری شد و البته اراده خداوند در آزمایش، استوار و متین است، پس آنان عامداً و عالماً و با سرگشتگی و ضلالت به خداوند عاصی شدند و او را نافرمانی کردند .....، به روز رستاخیز عذرشان به پیشگاه پیامبر چه خواهد بود اگر از آنان سوال کند چرا به علی خیانت کردید؟، یا از آنان سوال کند بعد از من با برادرم و هم منزلت من چه کردید و پاسخ چه دارید، آیا من از شما برای او پیمان نگرفتم، پس چرا به عهد و پیمان او خیانت کردید، و فرمان خداوند را پشت سر نهادید و از اطاعت او خارج شدید پس چه بد عمل نمودید .....، به خون خواهی پدران خود فرزندان مرا کشتید و داغ عار و ننگ بر پیشانی خود نهادید، شما بی پدران دخترم را از ارث من محروم نمودید ولی خلافت را دست به دست ارث دادید، و گفتید پیامبر برای فرزندش ارث نمی گذارد. آیا با این تصور صحیح است که اجنبی از او ارث برده و وارث او گردد، مگر بر اساس آیات قرآن ارث داوود به سلیمان نرسید، یا یحیی وارث زکریا نبود، پس چرا سیره و سنت پیامبران را شکستید و اگر سلیمان و یحیی ارث پیامبری بردند همانطور که در مسئله ارث فتوی می دهید، پس چرا پیامبرزادگان ارث پدر نبایستی ببرند، و این قانون است و البته هر که مدعی نبوت شد با معجزه و گواه آمد، (البینه علی المدعی) و یا گفتید حج تمتع و ازدواج موقت حرام است آیا این سخن قرآن است یا از پیش خود آن را بهم بافته اید، آیا زناکاران مورد عفو و اغماض بوده و آنکه ازدواج موقت نماید باید سنگسار و مقتول گردد، مگر این آیه قرآن نیست که فرمود (فما استمتعتم به منهن فاتو هن اجور هن) یعنی (بعد از کامیابی ازآنان پاداش آنها را بپردازید)، آیا آیه ای دیگر نازل شد که این حکم را نسخ کرد یا شما خودسرانه حکم آن را نسخ کردید و وقتی گفته شد همه پیامبران الهی، اوصیاء خود را معرفی کردند، قبول کردید ولی وصی او را نافرمانی نمودید، کردار شما با سنت رسول خدا مخالف و فرمان رسول خدا با فرمان شما در تضاد، آری شما گفتید رسول خدا بی وصیت

درگذشت و حال آنکه وصیت کرد اما شما نپذیرفتید، آیا او نفرموده بود هر کس در هنگام مرگ بی وصیت بمیرد به آئین جاهلیت مرده است،آیا فکر می کنید العیاذ بالله رسول خدا به آئین جاهلیت مرد؟ خیر اینطور نیست بلکه این شما بودید که به آئین جاهلیت رجعت نمودید.، و آن کلام آن حضرت بود که فرمود پیشوایی را بر شما امیر نمودم که شما را هدایت فرماید، اما شما تکبر نموده و تبه کاری پیشه کردید، و فرمود بارها و بارها گفتم و گفتم و او را بر همه امیر و مقدم آوردم و شما خود گواه و شاهد بودید گفتم که منزلت علی به من مانند منزلت هارون است به موسی در خلافت، پس چرا او را کنار گذاشتید .....،

آری پس لعنت و نفرین خدا بر آن گروه که در عداوت با مظهر خیر و خوبی یعنی علی علیه السلام، با یکدیگر هم پیمان شدند و بدکرداری و تبه کاری را پیشه خود ساختند، و بر یعسوب دین ستم راندند و حق او را پایمال کردند ولی آن پاک مرد آزاده برای حفظ اسلام و آینده مسلمانان، خشم خود را فرو خورد، آری رسول خدا به روز غدیر نص ولایت را قرائت کرد و همگان را خطاب نموده و فرمود که من از جانب خداوند پیام دارم که فرمانش ابلاغ کنم، پس اینک می گویم علی کارگزار امر خلافت است، پس راه او را پیش گیرید که پیشوای شما او خواهد بود، پس گفتند به پیشوایی و حکومت وی راضی هستیم و او سرور و مولای ماخواهد بود.، مصطفی درگذشت آن یک گفت آیا علی بر ما سرور و سالار باشد نه به لات و عزی سوگند هرگز، پس جمعی با علی در ستیزه شدند که نه سابقه ای داشتند و نه در گروه مسلمانان مقتدا و سرور بودند، پس بر سفره و خوان خلافت خیمه زدند تا هر چه زودتر نوبت خود دریابند، پس با تصدی ناروا امر خلافت رسول خدا، حدود و سیاست را به ناحق جاری نمودند و فتوا های ناروا دادند، و آن زمان که این شخص سخن آن شخص را زیر پا قرار داد و آن یکی فرمان این را نقض نمود، گویند اختلاف امت رحمت است و لذا یکی حلال نمود و دیگری حرام، عجبا آیا پروردگار بشر یکتا نیست آیا دین خدا کامل نبود که اکنون می بایست با دست ایشان کمال یابد، خدایا آیا شریعت تو برای آنان ناپسند بود، و اینان به عقل خود، شرع بهتری پایه نهادند یا که نه، مصطفی فرمان حق را به تمام و کمال نگفت و یا برخی را گفت و برخی را نگفت شاید اینان انبیایی بودند که می بایست ظهور کنند و پس از آنکه رسول خدا در گذشت نوبت رسالت آنان فراهم شد، و یا احکام رسول خدا همه بر خلاف راه حق بود و این جماعت، حق را به حد نصاب آن آوردند .....، عجبا مگر نه اینکه خداوند در قرآن فرمود (..... الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا .....)، یعنی دین شما را کامل کردم و نعمت هدایت را تمام کردم و راضی شدم برای شما که اسلام دین شما باشد.

و یا مگر نه اینکه فرمود خدا را اطاعت کنید و هم رسول او و هم آن کسی که از رسول او منشور ولایت دارد تا رستگار شوید، سپس چرا این جماعت حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می دانند.، و یا آیا تصور کردید که خدای قرآن خطا کرده و یا رسول او و یا جبرئیل امین خطا نمودند، نه هرگز چنین نیست بلکه رسول خدا از دنیا نرفت مگر اینکه خدا دین او را کامل کرد و امر خلافت را بر امت مبهم ننمود، ولی پس از رحلت او کینه ها آشکار شد و جور و ستم حاکم گردید، نالایق مقدم شد و لایق محروم ماند، خطیب الهی ساکت شد و نادان جاهل بر منبر رسول خدا نشست، آنها بی دلیل و برهان علی را به عقب راندند و انگیزه ای جز تجاوز و تبهکاری نداشتند، و در نهایت آنچه محمد گفت را در هم شکستند، و البته همه آنها آگاه باشند که علیرغم این جنایات دین حق شکست نپذیرد

(کلب گوید نکته ای که در این اشعار زیبا و متین بسیار حائز اهمیت است و باید به آن توجه شود اینست که در این متن پیش رو که در واقع خلاصه ترجمه آنهم از متن اصلی است، هیچگاه حلاوت و شیرینی متن اصلی حضرت علامه را که آن بزرگوار از این شعراء نقل فرموده است در بر نخواهد داشت، مضافاً به اینکه مواضع نقطه چین هم به معنی حذف عبارات از ترجمه متن اصلی است که با هدف

خلاصه نمودن صورت گرفته و علیهذا چنانچه خواننده دچار ابهام احتمالی شده و یا اگر بخواهد به تمامی مباحث مطروحه حضرت علامه دست یابد و یا اینکه اساساً ترجمه و خلاصه او را به هر دلیل اقناع نمی نماید که البته این امر طبیعی است، می بایست به اصل متن و یا حداقل ترجمه کامل متن کتاب الغدیر حضرت علامه مراجعه نماید تا از فیض اکمل برخوردار گردد و من الله التوفیق و علیه التکلان).

و قطعاً دینی که ارکان او با تیغ علم و عمل و مجاهدت های علی علیه السلام در عرصه های نبرد و اجتماع، رفعت یافته شکست نخواهد یافت، و البته آنان که بر آل محمد ستم نموده و جنایت کردند، قطعاً کیفرشان به روز رستاخیز عذاب ابدی دوزخ الهی خواهد بود و اگر آنها ریاست موقتی دنیا را با غصب حق علی بدست آوردند، بدانند که این سلطنت و پادشاهی و عزت آخرت است که بر آل محمد ابدی است، و .....، آری در واقع این کدام مصیبت است که در زندگی ناگوار است ولی در حوزه دین ناگوار نیست، اولی به نام اجماع بر کرسی خلافت نشست ولی منشور خلافت را خود برای دومی راساً صادر کرد، ابتدا گفت استعفای مرا بپذیرید که من از شما بهتر نیستم و در آخرگفت که من عمر بن الخطاب را بعد از خود بر شما رئیس قرار می دهم، و قلاده خلافت را بر گردن کسی بست که ازخشونت و تندی می زد و می شکست و می گفت اگر مولای حذیفه می بود بدون شک بر سر همه امیر می بود، باری سومین نفر با شورای شش نفری به خلافت نشست و تیغ برهنه بر سر علی آوردند تا به او پیوست، و آخر ما متوجه نشدیم که اساس و رسم و آئین خلافت بر چه استوار بود، بر شوری بود؟، بر اجماع بود؟، یا بر نص بر خلافت؟، پس بیایید بر اسلام گریه نموده وناله نمائیم، آنکس که از جانب حق به خلافت نصب گردید بر کنار ماند و روز خود را در گوشه ای به تلاوت قرآن سپری می نمود و حال آنکه اگر آنطور که خدا و رسول او فرموده بودند، شمع وجود او را به سروری می پذیرفتند او آنها را به راه راست و طریق سعادت ابدی رهنمون می شد، زیرا اوست همان عالم ربانی که مثل و مانند ندارد، اوست دلاور سلحشور و شیر بیشه شجاعت اسلام، که بی وقفه و مستمر در (بدر) و (احد) و (خیبر) صف شکن دشمنان سفاک و عنود و لجوج بود و او بود که بینی آنان را قطع کرد و آنقدر تاخت و بر فرقشان کوبید تا با میل و یا اکراه سر تسلیم فرود آوردند، پس به ظاهر راه اسلام در پیش گرفتند ولی کفر باطن آنها برقرار بود تا به این وسیله جان خود را نجات دهند، گفتند علی راه جور در پیش گرفت و فراوان از او شکایت نمودند و یا گفتند او خون مسلمین ریخت که در میان آنان هم تبهکار بود و هم غیر تبهکار، من گفتم صبر کنید خداوند شما را هدایت نفرماید، چگونه امکان دارد که وصی رسول خدا ستمکار باشد، می گویند خون مسلمین ریخت به خدا قسم آگاه باش که در بین آنان یک نفر مسلمان نبود، علی خون ناکثین ریخت که بیعت او شکستند، و از متجاوزین انتقام گرفت، آیا قبول ندارید که رسول خدا فرمود بالاترین قضاوت کنندگان علی است، آیا این حدیث را همه مخالفین نقل نکرده اند، اگر در قضاوت ناکثین بر خطا بود، پس رسول خدا چگونه قضاوت او را تایید و تصویب نمود، خداوندا، ای کاش بودم و در رکاب او این سعادت را داشتم که خون ناکثین را در یاری اسلام بر زمین میریختم.، و به روز رستاخیز با پنجه های خون آلود به پیشگاه خدا می رفتم و آن زمان معلوم می شد که پشیمان و نادم کیست،کجا مانند علی می توان یافت که در عرصه نبرد پیشتاز و مردافکن باشد و کجا مانند او میتوان یافت که از وفور علم الهی ندای (سلونی) بلند نماید و گوید ای مردم در سینه ام دانشی بی حد دارم که آن را از مصطفی به ارث برده ام، از من ازراه های آسمان سوال کنید زیرا که من آنها را از راه های زمین بهتر می شناسم، و اگر حجاب ها را از چهره غیب بگیرند بر یقین من افزوده نخواهد شد، نشانه های فضل و دانش او غیر قابل شمارش و کرامات ویژه او غیر قابل کتمان است، هر کس پرونده اعمال خود را با عمل نیک می بندد ولی من آن را با ولایت علی می بندم، بار

خدایا تو را به آل محمد که اختران وستاره های هدایت در تاریکی های جهل هستند سوگند می دهم، و نیز تو را به مهدی موعود از خاندان محمد و به اجداد دانشمند و هدایت گر او که امامان و رهبران دین هستند قسم می دهم که بر این چاکر جان نثار آنان (عودی) رحمت آوردی و او را ببخشی و بیامرزی،

(کلب گوید ما هم با دل سوخته و قلب مجروح خود به دعای جناب عودی مقدس می گوئیم آمین،آمین، آمین یا رب العالمین و اضافه می کنیم که خدایا ما را و همه محبین و شیعیان علی را نیز بیامرز و رحمت بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

و از همه گناهان او درگذر در آن روزی که شراره های دوزخ شعله ور می شود، با مهر و عطوفت خود بر او منت نهاده که منت تو کرامت والاست، اگر گناه ما عظیم است مغفرت و آمرزش تو از آن عظیم تر .....)،

ونیز قصیده ای دیگر دارد که باز در آن حدیث غدیر را یاد نمود .....، (..... در بارگاه (عزی) و ناحیه (علقمی) لغزش گنهکاران بخشیده خواهد شد زیرا آنجا مزار وصی است و اینجا تربت حسین، کمی صبر کن و آنگاه سلام عرض کن بر آن حسینی که در کنار نهر فرات با لب تشنه شهید شد و بر پدر او (علی) که محاسن خود را با خون سرش خضاب کرد، و هرگاه که قافله سالار حج صلای سفر زند، پرهیزکار مسلمان به جانب این دو مزار حرکت کند پس تو نیز قصد زیارت مزار آن دو را بنما و درود و صلوات بی کران خود را بر آنان و سایر امامان تقدیم کن، فرزندان رسول مختار، یادگار سوره طه و قاف و هم سوره ضحی و تبارک و آیات محکم قرآن، یادگار (بطح) و میقات مسلخ، صفا و مروه، کعبه و ارکان زمزم گوارا، آری قطعاً ما از آتش ابدی دوزخ با محبت شما نجات خواهیم یافت، آیا شما بهترین فرزندان حضرت آدم از بین خلایق نیستید، آری شما آل محمد، چراغ تاریکی ها برای هر کس که بخواهد هدایت یابد و نیز دستاویز محکم یعنی حبل متین پروردگار برای مؤمنین هستید که هرگز گسیخته نخواهد شد، ..... به فردای قیامت که شعله های آتش دوزخ به سوی عاصیان و گنهکاران حرکت کند، البته هر کس که در پناه شما باشد رستگار خواهد شد، در جهان از بین خلایق چه کسانی هم رتبه با شما می توانند باشند، شما کسانی هستید که جمیع علوم قرآن و علم لدنی را از سوی پروردگار دارید و روح القدس در خدمت شما وجد شما حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود و این شرافتی است که مخصوص شماست، ای زادگان احمد مختار پدر بزرگوار شما علی هم از خاندان نبوت است که رسول خدا او را از میان همه به برادری خود انتخاب کرد و منشور خلافت رابه او سپرد، اما مظلوم و محروم ماند، نبی اعظم اسلام برای او فرمان پیشوایی بر امت را در روز غدیر صادر کرد و بینی دشمنانرا بر خاک کشید، و دعای خیر برای دوستان و یاران او نمود و خدا را بر آن ابلاغ و انجام ماموریت شاهد و ناظر گرفت، پس رسول حق به سوی جانان رفت و دشمنان او چون مگس به دور شیرینی طواف نمودند و پیمان خلافت را شکستند و حرمت اورا برای حفظ فرمان الهی رعایت نکردند، چون که دلهای آنان با زبان آنها همراه نبود، پس سرمستانه جام خلافت در میان آنان دست به دست چرخید، گویا که امر خلافت شرابی است که بر تشنه کامان قدرت وقف شده است، .....).

زندگانی شاعر:

او ربیب ابوالمعالی، سالم بن علی..... معروف به ابن عودی متخلص به (عودی) ..... است، که به سال ۴۷۸ دیده بر جهان گشود، .....، او از (مضمون) شعرای با فصاحت و بلاغت است که اشعار او در نهایت لطافت و متانت است .....، ابن عودی در زمینه شعر های مذهبی سروده هایی داشته که اینک در دسترس نیست و در زمانی که ابن شهرآشوب (اواسط قرن ششم) وارد عراق شد سروده های مذهبی ابن عودی را پرطرفدار دید که در هر جا مردم برای شنیدن آن جمع می شدند .....، بعد از اینکه ابن شهر آشوب از عراق به سوی شام رفت در بغداد فتنه های مذهبی فراوان رخ می دهد، و حنبلی ها طبق سیره و روشی که در برابر دشمنان خود داشتند، شورش برپا نموده و

کتابخانه ها را با هر چه کتاب و دیوان مذهبی یافته اند به آتش کشیدند که در نتیجه آن، همه ادبیات شیعه همگی طعمه حریق شد و از جمله آنها سروده های ابن عودی و ..... بود، ابن نجار بغدادی درشرح حال او گوید: ..... رافضی خبیثی بوده که صحابه رسول را هجو می گفته است و ..... (کلب گوید یکی از عقاید ناروای این جماعت آن است که همگی صحابه رسول خدا را عادل و نیکو رفتار می دانند و گویا عقل در سر آنان نیست و کلام خدا را مطالعه نمی کنند که بدانند منافقین و سران آن گروه را یعنی (منافقین، الذین فی قلوبهم مرض، مرجفه) را بایستی در بین صحابه رسول خدا جستجو نمایند نه در بین بت پرستان و یا یهودیان و مسیحیان که در زمره کفار و مشرکین هستند و همین جهل آنان به کتاب خدا و معانی آن، آنان را به سوی دوزخ جاودانی سوق داده و با امامانی که به سوی آتش دعوت مینمایند محشور می کند)

غدیریه قاضی جلیس: متوفی ۵۶۱

(..... به محبت خاندان احمد دل بستم و دشمنان هر چه خواهند بگویند، من ولایت آنان را پذیرفتم، منکران هر چه خواهند ایراد بگیرند برای من اهمیت ندارد، من زبان خود را به مدح و ثنای آنان باز کردم و با سرعت راه خدمت به آنها را پیمودم و عذر تقصیر گفتم و از خطا و لغزش دوری نمودم، بلی آنها هستند آن خاندانی که روزه دار و نماز گزار واقعی و دائمی درگاه خداوند هستند و همیشه از خوف خدا در بیم و در اضطرابند، شبهای عمر خود را با راز و نیاز به درگاه حضرت حق سپری می کنند و با رکوع و سجود مداوم، شب را به صبح می آورند، البته با مهر و محبت آنان، عبادت ما مقبول درگاه خداوند خواهد شد و با توجه و توسل به آنان، اطاعت ما به سوی آسمان بالاخواهد رفت (و به واسطه آبروی آنان قبول خواهد شد همانگونه که دعای حضرت آدم با این واسطه پذیرفته شد)، با ذکر و یاد آنان، ابر از آسمان باران خود را نازل می نماید و سختی ها و مصائب از بین می رود، گفتارشان با کردارشان مطابقت دارد و چه اندازه خوب است که علم و عمل با هم باشد که معنی تقوی همین است پدر آنان علی وصی محمد مصطفی است و وارث علم او، زیرا رسول خدا میراث نبوت خود را به او داد، ستونهای دین از وجود با برکت او برافراشته شد و ارکان دین از زحمات او استوار ماند، جان عزیز و گرامی خود را فدای رسول خدا کرد و از هجوم خونخواران عرب نترسید، رسول خدا درآشکار او را سرور و سالار امت نامید و او کسی است که هم پایه و هم رتبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در فضیلت و در عصمت است، چه کسی غبار غم از چهره رسول خدا می زدود در حالی که دیگران خود را مخفی می نمودند، چه کسی دروازه عظیم قلعه خیبر را از جای خود برآورد و لرزه بر حصار و قلعه مشرکین انداخت، چه کسی در روز بدر اجساد نحس و نجس مشرکین را در چاه انباشته کرد و سرهای بی مقدار آنان را از تن نحس آنها جدا کرد، آری چه بسیار حسودان که بر فضایل او حسادت کردند خصوصاً در آن فضایلی که در آنها همتا و نظیر نداشت، .....، آری و با اعلام رسول خدا به روزغدیر عزم خیانت در دل آنان پرورش یافت و روز جنگ جمل نتیجه آن کینه پروری آشکار شد، قرآن به جنگ آنان برخاست ولی آنها سرسختی و مقاومت نمودند، اسلام به سرزنش و ملامت آنان زبان باز کرد ولی توجه نکردند، هر آنچه را که از فضایل و مناقب او نهان نمودند همه آشکار شد، هر آنچه را که از انوار تابناک کرامت های او در حجاب کردند، به عکس اراده آنان، جهان از آن انوار روشن و تابناک گردید، آری مشک و عنبر را چگونه می توان پنهان کرد و چگونه میتوان رایحه جان پرور آنها را مخفی نمود.....)،

و از همین قصیده (..... آگاه باشید ای امت گمراه که حرمت دین خدا راشکستید و (بدانید که) گمراهی و ضلالت از حد خود خارج شد، شما با کدام برهان و دلیل فرمان خداوند را در زیر پای خود نهادید و حقی را که رسول خدا به امر خالق یکتا ویژه علی ساخت غصب نمودید ..... تیغ کینه در خاندان رسول قرار داده و به کشتار آنان پرداخته و سرها و دستهای آنان را قطع کردید، در کربلا ریختن خونشان را جایز شمردید و نوک نیزه های خود را از خون وجودشان سیراب کردید، آب فرات را بر آنان حرام و برای آن تشنه کامان فریادرس و دادرسی باقی نماند .....)،

و نیز در ماتم سید الشهداء فرماید: (..... اگر سیلاب اشکم فرو نشیند از خون دل خود، مدد خواهم گرفت، پس بگذار فرو ریزد و آرام نگیرد، که مصیبت حسین علیه السلام بسیار عظیم است، میراث محمد را به دختر او ندادند و این کار کوچکی نبود ابداً و نه آن ظلمی که بر علی نمودند که حق مشهور او را به غارت بردند، رسول خدا به فضل و رفعت مقامش زبان گشود که اوست بشیر و اوست نذیر، شیطان آنان را فریب داد و لذا پیمان ولایت او را منکر شدند، و حسادت ورزیده و راه مکر و حیله را در پیش گرفتند و نص غدیر را ببازی گرفتند و جامه خلافت را که برای او دوخته بودند از او دریغ نمودند، ..... قوم یهود به دنبال گوساله (سامری) رفتند و شما هم به دنبال شتری که در جنگ جمل متعلق به عایشه بود به دنبال عایشه روانه شدید، ای وای و ای وای بر کشتگان کربلا که خویش و بیگانه از یاری آنان خودداری و کمک خود را از آنان دریغ نمودند و در نینوا روزی صبح شد که چون روز قیامت سیاه وگرفته بود، سپاهیان ضلالت و گمراهی از هر سو به هم پیوستند، گویا نفخه صور برای برپایی قیامت دمیده شده است، شگفتاکه دست تقدیر هم بر سر این کافران (عذاب خدا) را نکوبید .....، آب زلال بر حسین حرام شد به این دلیل که شراب خواری بر دشمنان او جایز و حلال بود

(کلب گوید منظور شاعر در این فراز از شعر به آن است که این مشرکین با تفسیر نابجای کتاب خدا در صدد برانداختن حرمت شراب بودند و در راه توجیه و تأویل و اجرای آن دست به قتل حامی دین خدا یعنی حسین بن علی زدند تا به امیال خود نایل شوند و در این راه، نوشیدن جرعه ای آب را بر حسین حرام کردند سلام الله علی الحسین و علی اصحابه و لعنه الله علی قاتلینهم و علی اعدائه آمین، آمین، آمین یا رب العالمین))

و نیز این قصیده هم از او است (.....مهر و محبت خاندان رسول خدا در دل من است و این محبت موجب می شود که به دنبال گناه و معصیت نروم، و می دانم که آنها ذخیره روز آخرت من هستند، پس ای شیعیان راه وفاداری در پیش بگیرید و سر فخر و مباهات به آسمان سائید، اگر بریسمان ولایت آنان چنگ زنید، البته سر دیگر آن ریسمان ولایت را در کف خداوند خواهید دید .....، اگر علی، همسر والامقام زهرای بتول و فاطمه دختر محمد، یعنی این زوج پاک و مطهر نبودند پس امامان برحق چگونه به این جهان قدم می گذاشتند .....، پیامبر خدا در روز غدیر منشور خلافت او را صادر نمود و این حق را از او نگرفت مگر منافق بیدین .....).

شرح زندگانی شاعر:

ابوالمعالی عبدالعزیز ابن حسین ..... معروف به قاضی جلیس از پیشتازان شعراء مصر است، او در جمع نزدیکان ملک صالح، طلایع بن رزیک بود و پندار من این این است او در اثر مجالست دائم خود با ملک صالح به لقب جلیس مشهور شده است، او از سرایندگانی است که در محبت و ولای عترت طه قدمی راسخ داشته است و .....، عماد اصفهانی، ابن کثیر و ابن شاکر درآثار خود او را ستوده اند، گفته اند که قاضی جلیس بینی بزرگی داشت و خطیب ابوالقاسم هبه الله بن بدر معروف به ابن صیاد، فراوان به هجو او می پرداخت و از بینی بزرگ او خرده می گرفت و شاید بیش از هزار قطعه شعر فقط در هجو بینی اوسروده باشد، ..... او به سال ۵۶۱ با عمری حدود هفتاد سال چشم از جهان فرو بست ..... (رضوان و سلام و رحمت حضرت الله بر او نثار و ایثار باد و خداوند ما را از شفاعت آن بزرگوار در دنیا و آخرت بهره مند و در بهشت عدن جاوید با محمد و آلمحمد علیهم السلام و عجل فرجهم ساکن فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

غدیریه ابن مکی نیلی: متوفی ٥٦٥.

(..... آیا نمی دانی که رسول خدا محمد پیش از آنکه روحش به آسمانها پرواز نماید، امیرمومنان حیدر را وصی خود قرار داد، و در غدیر خم که همگان حاضر و گواه بودند خطبه خواند در حالی که صداها خاموش و جرسها بی صدا بودند و فرمود علی یار و یاور من است، علی رازدار من است، بسان هارون و موسی، و ندیدی که اژدها بر سر منبر رفته و با او راز گفت و پاسخ مسائل شنیده آفرین

گفت، و پس از آن چون طاووس به پرواز درآمد و تسبیح گویان، از ناز در صف فرشتگان می خرامید، آیا او نبود که دست بریده را به جای خود قرار داد که به کرامت او صحیح و سالم شد و آیا او نبود که چشم در آمده را در حدقه نهاد و به کرامت او آن چشم بینا شد.

شرح زندگانی شاعر:

سعید بن احمد بن مکی نیلی، مودب، از بزرگان شیعه و شاعران خوش پرداز و از فدائیان عترت طه است که در راه عقیده ومذهب و ستایش اهل بیت اشعار فراوان سروده است، ..... تا حدی که کوتاه نظران به او نسبت غلو و زیاده روی داده اند، در حالی که او از شاعران معتدل و میانه رو محسوب می گردد ..... و ابن شهر آشوب او را از شاعران پرهیزکار اهل بیت نام برده است..... یاقوت حموی گوید: مودب، شیعه مذهب، نحوی دانشمند، با لغت و ادب آشنا و در شیعه گری راه افراط و مبالغه میپیمود .....، او با عمری قریب صد سال در سال ۵۶۵ درگذشت، .....،

از جمله اشعار ابن مکی (..... اگر آدم ابوالبشر پیش از مردم عالم پیامبر شد و در بهشت برین ماوا گرفت، سرور و سالارم علی صاحب معالی از آن پیشتر، پرتو انوارش درخشیدن گرفته بود، و خدای جان آفرین به حرمت پنج تن (محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین) از خطای آدم گذشت کرد و به واسطه عظمت آنان در پیشگاه خدا پناه و احترام پیدا کرد، اگر حضرت نوح پیامبر، یعنی بزرگ رسولان الهی، کشتی خود را آراست تا بهمراه یاران خود در امان بمانند، سرور و سالارم علی صاحب معالی، خود به تنهایی کشتی نجات امت است که یارانش بهاو پناه و آرامش یابند، .....،

و آری اگر یونس در شکم ماهی از دریا نجات یافت به واسطه او بود، داستان بلندی و رفعت از امام مبین، عبرتی است که رهبر دوستان است، در آن زمان که در سرزمین بابل خورشید به خاطر او رجعت کرد، پس از آنکه شب پرده تاریکی خود را آویخته بود، و اگر موسی عمران ده سال شبانی کرد و با انتظاری مشقت بار صبر نمود تا با دختر شعیب پیامبر ازدواج و آنوقت در ورای طور سینا آتش اخضر دید، سرور و سالارم علی صاحب معالی به امر خدا با دختر پیامبراو فاطمه زهرا ازدواج کرد، آری علی همان بزرگواری است که در شکم مادر به تسبیح و استغفار پرداخته و مادر خود را ازسجده بر لات و عزی بازداشت .....)،

آخرین بیت ناظر به حدیثی است که حلبی، زینی، دحلان، صفوری، شبلنجی .....،روایت کرده اند که علی امیرالمومنین در زمان حمل، مادرش را از سجده کردن بر بتها مانع می گردید، و .....، (.....رسول خدا در روز قیامت شفیع مومنان مسلمان باشد و علی و دو فرزندش نیز که فرزندان فاطمه نیز هستند یعنی حسن و حسین، شیعیان را به رستگاری جاوید می رسانند، و زین العابدین علی و باقر علم پیامبر محمد و بعد از او فرزندش جعفر رهبران وامامان هستند پس کاظم موسی مبارک و بزرگوار، پس فرزند او رضا پرچم هدایت و تقوی و در مشکلات پناه من هستند، سپس فرزند رضا یعنی محمد، هدایت گر راههای ایمان و پس از او علی برگزیده امتها که همه این امامان معصوم ذخیره فردای قیامت من هستند و در پیشوایی عسکری حسن و زاده اش مهدی که امید دارم به برکات وجود آنان راه صحیح و درست را پیدا نمایم).

و نیز قصیده ای در ثنای علی علیه السلام : (..... دروازه از قلعه خیبر برکند، به نحوی که لرزه بر ارکان دژ یهودیان افکند و آن را به پنجاه ذراع دورتر پرتاب کرد، سپس بر سر دست گرفت و سپاه را از خندق عبور داد، .....)،

(کلب گوید انسان باشرف و با وجدان وقتی این عظمت و رفعت این مناقب را از مولایمان می شنود، بی اختیار در برابر والایی و بزرگی فضایل آن حضرت سر تعظیم فرود میآورد و از روی انصاف اذعان می نماید که ایمان هر مؤمن و رفعت اسلام تا قیام قیامت مرهون جانفشانی های آن حضرت است و قطعاً آنکس که او را رها و انکار نموده و یا دشمنی و عداوت نماید و به سوی دشمنان او یعنی هر خار و خاشاک برود قطعاً شکی نیست دیوار خانه پدرش کوتاه بوده است). از جمله قصیده ای که خطاب به امیرالمومنین گوید: (..... تو دست بریده را به جای خود قرار دادی و مانند آن کرامت برای آن شخص نمودی که چشمان برکنده او را در حدقه جای دادی و جمجمه (جلندی) را که استخوان پوسیده ای بود مخاطب ساختی تا با تو سخن گفت .....)

و نیز ..... (..... ای سعید هوای نفس را از خودت دور کن و به دامن ولایت با آنها آنان چنگ بزن تا سعادت یابی و از قید گناهان نجات پیدا نمایی، با محمد و حیدر و فاطمه و فرزندانشان ملازم باش که پیمان ولایت با آنان کامل شد، آنان کسانی هستند که به روز محشر دوستانشان مسرور و دشمنان آنان انگشت ندامت به دندان خواهند گرفت، نور از پیشانی دوستان بلکه دوستان دوستان آنها در تجلی است و نامه اعمالشان بدست راست و از حوض کوثر سیراب شوند به جامی شراب پاک و گوارا که دیگر تشنگی نیابند، آنهم از دست امیر مومنان علی و خوشا به سعادت آنان که از دست امام خود آب حیات می نوشند، همه اعتراف دارند بر اینکه اگر او نبود راه هدایت، با آن همه پستی ها و بلندی ها و دشتها و بیابانها مخوف، روشن و معلوم نبود، او خدا را می پرستید در حالی که دیگران از جهالت به دامن بتها پناه می بردند، آصف برخیا، شمعون صفا، یوشع وصی موسی در علم و دانش جزءکم رتبه ترین شاگردان او در درجه علم و دانش هستند)، یوسف واسطی شقی خبیث، دو بیت در نکوهش سرور عالمیان علی گفته و ابن مکی نیلی او را چنین پاسخ داده است: (..... بگو به آن بی عقل و نابخرد کافر که در نهایت کفران خود گوید (خدای من شاهد است آنگاه که مردمان در خلافت متفق گردند و یک تن از میان آنها مخالف باشد اتفاق آراء آنان گواه است که آن یک نفر فاسد است)، که (خطا گفتی و دروغ به هم بافتی و آنچه تصور کردی در نزد صاحبان خرد و اهل انتقاد و بررسی مردود است، زیرا ای خبیث نابکار، بدان و آگاه باش که قوم موسی اتفاق نمودند بر پرستش گوساله سامری وآن را به خدایی پرستش نمودند و هارون وصی موسی یکه و تنها ماند، پس ای احمق ببین که چگونه اکثریت خطا کار بودند که به دنبال پرستش گوساله رفتند و تنها آن رای یک نفر که غریب و منفرد ماند صحیح و برحق بود .....)

(کلب گوید الهام شیطان و زینت اعمال او را ببین که چگونه کودتا و توطئه گروهی از این جماعت و اجبار دیگران به پذیرش آن را اجماع می نامند و این نشان می دهد که آنها حتی معنی کلمات را هم نمی دانند چه رسد به تفسیر قرآن و اگر معانی را فهم می کردند فرق بین خطا و جرم را می فهمیدند و با سر وارد آتش جاوید الهی وارد نمی شدند)،

و در قصیده ای دیگر: (.....خداوند بلندمرتبه او (علی) را به علوم تابنده مخصوص نمود تا جایی که او از همه اسرار غیب آگاه و خبررسان بود، او به خوبی حفظ نمود و یاد گرفت علومی را که برادرش رسول خدا آنها را از خداوند آگاه و لطیف و خبیر اخذ نموده بود .....).

غدیریه خطیب خوارزمی: (۴۸۴–۵۶۸)

(..... آیا جوانمردی چون ابوتراب (علی)، آن امام پاک گوهر، در تمام هستی و خلقت یافت می شود، اگر دیدگانم دردمندگردد به غبار کفش مبارک او شفا دهم، محمد رسول گرامی، شهر علم است و امیرالمومنان دروازه علم اوست، شاهنشاهی که در محراب عبادت از خوف خالق قادر گریان و در عرصه پیکارهای پرغوغا، خندان است آن مظهر زهدی که از زر و زیور دنیا چشم پوشی و درهم و دینار آن را ذخیره ننمود، و آن شیر خدا که به هنگام رزم و نبرد چون صاعقه از شمشیر او آتش می بارید و در عرصه رزمگاه سپاه شیطان را تار و مار می کرد.، علی است آن کسی که با زیور هدایت آراسته شد قبل از آنکه لباس جوانی خود را در بر نماید، علی است آن بزرگواری که پس از قدم نهادن بر شانه های مبارک رسول خدا، بتهای قریش که نماد کفر و شرک در سراسر جهان عرب بود را در خانه کعبه در هم کوبید، علی است آن امینی که با نص وصایت رسول خدا، کفالت زنان پیامبر و حفظ حرم رسول خدا را بر عهده گرفت، علی آن جوانمردی است که با ضربت شمشیر خود عمروبن عبدود یعنی آن کافر کینه توز را که با هزار سوار برابر بود، بر خاک هلاکت انداخته و اسلام را آباد و اسلامیان راسرافراز کرد.،

(کلب گوید که اینگونه دشمنان خدا در مقابل نعمت وجود آن بزرگوار به خداوند ناسپاس شدند یعنی همان مولای مظلوم ما علی علیه السلام که وجود خود را وقف طاعت خداوند نموده بود پس لعنت خدا و رسول و همه امت اسلام و همه ملائکه بر دشمنان آیت عظمای پروردگار یعنی مولایمان علی مظلوم علیه السلام تا آن زمان که خدا خدایی می فرمایدآمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

داستان ابلاغ آیات سوره برائت و غدیر خم و اعطاء پرچم اسلام در روز خیبر، در خصوص علی کافی است تا نزاع افضلیت علی بر همه را پایان ببخشد، و این تمثیل و تشبیه از رسول خداست که فرمود محمد و علی همچون موسی و هارون هستند، آیا ندانستی که رسول خدا در رابطه با مسجد خود به امر خدا، درهای خانه تمامی آن اصحاب را که به مسجد راه داشتند بست و فقط درب خانه علی به مسجد باز ماند، پس بدان و آگاه باش که مردمان همه پوست یعنی بی اثر و بی محتوی و سرورمان علی مغز یعنی اثرگذار و اصل است، ولایتش بدون هیچ شک و شبهه ای مانند قلاده بر گردن مومنین افتاد و خدا بینی دشمنان را به خاک مذلت مالید، هرگاه عمر خلیفه دوم در پاسخ مسائل به خطا می رفت، علی راه صحیح را به او نشان میداد، و لذا عمر از راه انصاف گفت (بدرستی که اگر علی نبود عمر هلاک می شد)، پس فاطمه و سرورمان علی با دو فرزندش (حسن و حسین) مایه خشنودی و مسرت خاطر هستند، و البته در این روزگار هر کس می خواهد با مدح و ثنای خودخاندانی را بالا ببرد ولی من فقط مداح و ستایش گر اهل بیت رسول خدا هستم، اگر ابراز محبت به این خاندان مایه ننگ و عار باشد که هرگز چنین نیست، من از روزی که خود را شناختم قرین این ننگ و عار هستم، دشمنان خدا و منافقان و کافران، مولای متقیان علی را که پرتو حق و رهبر خداپرستان بود به ظلم و ستم کشتند، همان کسی را که یکتا جوانمرد امت اسلام بود، و پس از او فرزندش حسن مجتبی را که کریم و سخی و جوانمرد عرب بود را با سم مذاب مهلک شهید کردند و حسین را پس از آنکه او را از نوشیدن آب فرات محروم نمودند، با لب تشنه و قلب سوخته، با نوک نیزه و تیغ شمشیر به خاک و خون کشیدند و اگر سخن و ایستادگی خواهر مظلوم او زینب نبود علی سجاد را هم می کشتند، این ظالمان و دشمنان خدا و رسول کودکی خردسال، پیشوای عادل زیدبن علی را بر دار کشیدند، به خدا پناه می بریم از این ستم دهشتناک، دختران محمد در حرارت سوزان تابش آفتاب، همه تشنه لب و در معرض هلاکت و خاندان یزید در سایه قصر و خرگاه، خاندان یزید در رفاه و آرامش در خیمه چرمین که برای آنان به پا کردند، ولی حرم رسول خدا و اصحاب کساء، یعنی خاندان رسول خدا را در حالی که جامه و پوشش مناسب بر تن نداشتند، در خرابه ها ساکن نمودند .....).

(کلب گوید یازهرا ای دختر معصوم و مظلوم پیامبر ببین که چگونه خداوند آب را مهریه تو قرار داد ولی دشمنان کینه توز جگر هر دو را به آتش کشیدند اول جگر حسن را با آب زهرآلود و دوم جگر حسین را با منع از نوشیدن آب آنهم در بین دو نهر آب)

شرح حال شاعر:

او حافظ ابوالموید، ابومحمد، موفق بن احمد..... معروف به اخطب خوارزم، فقیهی دانشمند، حافظی مشهور و صاحب حدیثی با اسناد فراوان ..... پرآوازه و آگاه از سیره و تاریخ و ..... شاعر و ادیب ..... که سرودهایش در دفاتر ثبت است .....، حموی و..... دیگران از او به نیکی یاد نموده اند از جمله اساتید و مشایخ او (۱. حافظ نجم الدین، ابوالقاسم جار الله، ابوالفتح کروخی هروی، ابوالحسن علی بن الحسین ملقب به برهان ..... ۱۲- ابوالفرج ..... ۲۲- افضل الحفاظ تاج الدین .....، ۳۲- ابوداود ..... ۳۵- امام مسعود بن احمد دهستانی) و از جمله شاگردان او (۱- برهان الدین ....، مطرزی خوارزمی، مسلم بن ابن الاخت، شیخ ابوالرضا خوارزمی .....، ۵- ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب سروری مازندرانی .....، ۷- ابوالقاسم ناصر بن احمد بن بکر نحوی)، او در علم فقه و حدیث و تاریخ و ادب ..... در کمال بوده است که از جمله تالیفات او (مناقب امام ابوحنیفه، ردالشمس برای امیرمومنان علی علیه السلام، کتاب اربعین در مناقب پیامبر امین و وصی او امیرالمومنین علی، کتاب قضایا امیرالمومنین، کتاب مقتل الحسین سیدالشهداء سلام الله علیه، این کتاب با پانزده فصل در دو جلد جمع آوری و فهرست فصلهای آن بدین قرار است (فضایل ام المومنین خدیجه بنت خویلد زوجه رسول الله، فضایل فاطمه بنت

اسد مادر امیرالمومنین علی، نمونه هایی از فضایل امیرالمومنین و ذریه پاک او، فضایل صدیقه طاهره فاطمه بنت رسول الله، فضایل حسن و حسین، فضایل ویژه امام حسین، اخبار رسول خدا از حسین و سرانجام او، شرح زندگی امام حسین، کیفر قاتلین و خودداری کنندگان از یاری و لعنت بر قاتلین، یادآوری مصیبت و سوگواری و ماتم داری، زیارت تربت (مزار) آن سرور، جریان انتقام مختار از قاتلین و ناظرین قتل آن سرور)،

دیوان شعر،کتاب فضایل امیرالمومنین معروف به مناقب این کتاب را جمعی از پیشوایان علم حدیث از آن بزرگوار روایت کرده اند از جمله (شیخ مسلم بن علی ابن الاخت، شیخ ابوالرضا طاهر بن ابی المکارم، سید ابومحمد عبداله بن جعفر حسینی، شیخ نجیب الدین یحیی بن سعید حلی، ناصر بن ابی المکارم مطرزی، امینی از فقیه طایفه حسین قمی ..... عبداله جعفر حسینی ازخوارزمی، که از زمان مولف تاکنون کتاب مناقب او مورد استفاده بوده و هست و محدثان بسیاری ..... از او روایت نموده اند از جمله گنجی شافعی، سرور ما شیعیان، رضی الدین ابن طاووس ..... که در خصوص او می فرماید خوارزمی صاحب مناقب از بزرگان علما چهار مذهب است که او را مدح گفته اند و فضایل او را ذکر می نمایند، ابن ابی حاتم شامی، علی بن عیسی اربلی، شیخ ابراهیم حموینی، علامه حلی، ابن صباغ، علی بن یونس، ابن حجر عسقلانی، بحرانی، شیخ ما ابوالحسن شریف،شبنجی، شافعی، .....).

از اشعار خورازمی و خطبه های او:

خوارزمی، خطبه ها و شعرهای بسیاری گفته که اکنون در دسترس نیست .....، قسمتی از اشعار او در مناقب ابن شهرآشوب وصراط مستقیم بیاضی و معجم حموی و ..... دیده می شود، او در حدود سال ۴۸۴ چشم به جهان گشود و در سال ۵۶۷ چشم از جهان فروبست.

غدیریه فقیه عماره یمنی: ۵۱۳، شهید در ۵۶۹:

(..... محبت و ولایت تو بر مسلمان فرض و واجب است و دوستی تو ذخیره دنیا و آخرت است ..... فرمود پیامبر که طاعت پسر عم من علی را به گردن بگیرید که امین من است و امین خداوند در اسرار مکتوم، مانند همان وصایت مصطفی، به پسرعم خود که در روز غدیر با مردم حجاز و تهامه در میان گذاشته بود .....) (مضمون) او فقیه نجم الدین عماره بن ابی الحسن..... از فقهای شیعه امامیه و از مدرسین و مولفین و از شهیدان راه تشیع است علم کامل او با ادبی والا در اشعار شیوای او زینت یافته ..... از همه بالاتر محبت او به عترت وحی و خاندان طه و اعتقاد به امامت و پیشوایی آنان به حدی که جان شریف خود را در راه مذهب فدا نمود..... اوصاحب تالیفات در اخبار وزرای مصر، تاریخ یمن، در واجبات ارث، دیوان شعر .....،

او در کتاب نکت عصریه، در خصوص معرفی خود گوید (..... اصل من از یمن و متولد تهامه (شهر مرطان حوالی مکه) هستم .....، پس از بلوغ به فرمان پدر در طلب علوم دینی اقدام نمودم ..... در سال ۵۴۹ از سوی قاسم بن هاشم به عنوان سفیربه سوی مصر به نزد امام فائز بن ظافر و وزیر او ملک صالح، طلایع بن رزیک شرفیاب شدم و ..... در نزد آنان مقام و منزلتی یافتم و در زمره نزدیکان آنان در آمدم ..... در خدمت صالح با بزرگان اهل ادب ملاقات داشتم ..... از جمله آنان (شیخ جلیس ابوالمعالی، ابن حباب، موفق بن خلال، محمود بن قادوس .....)، .... او از جمله مقتولین فتنه شاور و علیرغم دوستی با شاور بود که در اثر سعایت و بدگویی دشمنان، او را که همچنان وفاداری خود را ضمن عدم مخالفت با شاور بیان می نمود، به جرم توطئه برای براندازی حاکمیت اعدام نمودند ..... (و آخر دعوانا ان الحمدلله).

خلاصه جلد نهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

(مضمون) مقدمه با گفتار جناب زین العابدین قربانی مترجم جلد ۵ عربی (جلد های ۹ و ۱۰ فارسی):

موضوع خلافت و جانشینی رسول خدا از ابتدا مورد بحث بین مسلمین بوده است، که شیعه آن را منصبی الهی و اهل سنت آن را انتخاب مردم می دانند، ..... که این اختلاف رای، موجبات بروز کشمکشهای عظیمی را در جهان اسلام فراهم آورد..... و جنایاتی شومی که هنوز وجود دارد، ..... این کتاب متضمن اثبات حقانیت شیعه در مورد خلافت بر اساس کتاب و سنت و عقل است که مولف عالیقدر حضرت علامه امینی آن را به نگارش آورده، و در واقع محصول یک عمر مطالعه آن بزرگوار و ضمن بررسی هزاران کتاب ..... تالیف گردیده است

(کلب گوید و حضرت علامه در خلال آن ثابت نموده است که موضوع اثبات ولایت و خلافت علی علیه السلام در واقع اقرار و اعتراف بین تمامی مذاهب اسلامی است و ارتباطی خاص و صرفاً به آثار شیعه ندارد، ولی بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله عده ای به زعم خود برای حفظ مصلحت اسلام، به این وصایت عمل نکردند .....)،

حال عده ای بر این عقیده هستند که گذشته ها گذشته است و با اینگونه بحث های اختلاف آور نبایستی دشمنی ها زیاد شود و ..... زیرا در اثر اختلاف دشمنان سوء استفاده می کنند.، ما نیز این امر را تایید می کنیم و شاهد آن ۲۵ سال صبر علی علیه السلام برای حفظ نهال نوپای اسلام است ولی اعلام می کنیم چند اصل را بایستی ضمن حفظ این وحدت رعایت نمود:

۱.هیچگاه اصل اسلام و روش پیامبر نبایستی در اعتقادات محو و نابود شود زیرا بسیاری از مردم (در سراسر جهان) که اعمال جنایت بار خلفاء (و بنی امیه و بنی عباس و ..... را در طول تاریخ) دیده اند و نسبت به اسلام بدبین شده اند، فکر می کنند که این جنایات مربوط به اصل اسلام است و نمی دانند مربوط به حاکمان جبار و ستمکاری بوده که به اسلام تظاهر می کردند. .....

۲..... سکوت در زمانی که بسیاری از نویسندگان مزدور و متعصب (و ناصبی) منسوب به اهل سنت، شیعیان را بت پرست،مشرک، ..... اعلام نموده و (عوام خود را به قتل و کشتار شیعیان وادار می نمایند)، باعث تشدید اینگونه اعمال مجرمانه هستند خطا و تبین این مواضع قطعاً خواهد توانست دیدگاه بزرگان قوم آنان را تعدیل نماید چنانکه کتاب شریف الغدیر این رسالت را انجام داده است و آثار و اثرات مثبت آن در همه جوامع اسلامی ظاهر و بین علما موجبات قدردانی را فراهم آورده و ..... و در نهایت موجب گردیده تا برادری و وحدت و انسجام بیشتر شود و در این راستا توجه به این فرموده مولف محترم که (منافاتی بین وحدت اسلامی و دفاع منطقی از اصالت مذهبی نیست)، بایستی مطمع نظر باشد.

۳..... دقت و توجه دانشمندان و علماء امت اسلامی به این امر مهم، موجب خواهد شد تا عوام از مردم، تحت تاثیر افکارمنحرف عده ای از ناصبیان که دقیقاً بر راه و روش دشمنان اسلام عمل می نمایند قرار نگرفته و از القاء شبهات آنان مصون بمانند مانند آنچه (حضرت علامه امینی) و دیگر شخصیت های شیعه مانند (علامه طباطبایی)، (سید شرف الدین العاملی) (کاشف الخطاء) و ..... و انجام داده و نیز دیگر بزرگان اهل سنت و فتوای تاریخی شیخ محمود شلتوت در مورد تحسین از فقه جعفری و نظایر آن بعمل آورده اند که نتیجه آن برقراری امنیت و دوستی بین فرق و مذاهب اسلامی و ایجاد وحدت و سلامت آنها خواهد بود و نیز توجه به این امر مهم است که حضرت علامه امینی متذکر می شوند که منظور ایشان از نگارش الغدیر، رفع سوء تفاهم و نزدیک کردن امت اسلام به یکدیگر و حفظ همبستگی و وحدت اسلامی است .....

توجه بزرگان و صاحب نظران:

(مضمون) حضرت علامه امینی شروع این جلد را با نامه ای که موید توجه خاص حضرت ملک فاروق اول پادشاه مصر به کتاب شریف الغدیر است را مذکور و می فرماید (..... توجه خاصی که اعلیحضرت ملک فاروق اول پادشاه مصر، درباره این کتاب الغدیر مبذول فرموده اند حاکی از رای محکم او در ایجاد وحدت اسلامی و تشویق دعوت کنندگان به سوی آن است و پرده از روی این حقیقت بر

می دارد که داشتن آراء و عقیده در باره مذاهب اسلامی آزاد است و هرگز رشته برادری محکم مسلمانان که قرآن به آن تصریح دارد (انما المومنون اخوه) از این طریق گسیخته نخواهد شد و این گفتگو و مناظره همیشه در بین مسلمین و در راس آنها صحابه و تابعین وجود داشته بدون آنکه مشکلی را ایجاد نماید ..... و با تمام اختلافی که در اصول و فروع وجود دارد یک اصل بزرگ و محترم مشترک وجود دارد و آن ایمان به خدا و پیامبر اوست که همه ما را به هم مرتبط نموده و پیوند می دهد و ما مولفان دعوت کنندگان به اسلام هستیم .....).

و نیز در ادامه در تقریظ توسط آیه الله حاج میرزا عبدالهادی شیرازی آمده است:

(..... از حقایق بسیار روشن این است که کتاب ارزشمند الغدیر نوشته رهبر دینی بی نظیر و مصلح کبیر و معلم اخلاق جلیل القدر، حجت الاسلام والمسلمین نجفی، از عالی ترین تالیفاتی است که دانشگاه بزرگ اسلامی نجف اشرف به آن فخر و مباهات می نماید ..... و این کتاب بزرگترین دائره المعارفی است که در خود علوم، ادب، ..... را جمع آوری نموده است .....اگر مولف عالیقدر این کتاب علامه امینی در میان ما نبود و نمی دیدیم که او چگونه به تنهایی اقدام به این عمل بزرگ نمود، تصور همه بر آن قرار می گرفت که این کتاب حاصل زحمات گروهی از دانشمندان است که هر کدام گوشه ای از آن را به نگارش درآورده اند، بنابراین وظیفه همه مسلمانها است که قدر این مرد بزرگ و خدمات ارزنده او را بدانند .....، به حقیقت سوگند که در این کتاب دروس عالیه ای ..... از فقه و تفسیر و حدیث و رجال، وجود دارد ..... و این عجیب نیست زیرا مولفدر همه نوشته های خود از باب مدینه علم رسول خدا یعنی امیرالمومنین که در نجف اشرف مزار اوست کمک می گیرد.....)، و نیز در ادامه نمونه نامه هایی که از اقصاء نقاط جهان در مدح و منقبت حضرت علامه واصل شده است مذکور، که از آن جمله است نامه استاد صفا خلوصی از لندن، سید محمد فرزند علامه سید علی نقی حیدری کاظمی از علماء و پیشوایان پایتخت عراق ..... است.

حضرت علامه در مقدمه این قسمت کتاب خود، بدواً ثنا و ستایش و حمد خود را به خداوند مخصوص و سپس به شکر نعمت های غیر قابل احصاء حضرت حق می پردازد و شکرانه خالص و بی شائبه خود را بر اعطاءولایت امیرالمومنین تقدیم حضرت حق نموده و در انتها می فرماید: (..... خدایا مرا موفق بفرما تا نعمت هایی را که به من وپدر و مادرم عطا فرموده ای سپاسگزاری نمایم و عملی شایسته انجام دهم که مورد پسند و رضای تو باشد و فرزندانم را صالح قرار ده که امیدم به سوی تو و از بندگان مطیع تو هستم

(کلب گوید ما و همه دوستان آن بزرگوار عرض می نمائیم که ما نیز عین همین مناجات را بدرگاه خداوند علی اعلی داریم و از حضرت او استدعا داریم دعای آن بزرگوار و ما را نیز به احسن وجه اجابت فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

شعراء قرن ششم:

سید محمد اقاسی متوفی ۵۷۵:

(..... خلافت شایسته و حق علی است که بعد از رسول خدا بهترین انسان روی زمین و برترین فرد و شایسته همه گونه فخر و مباهات است، او جانشین واقعی رسول خدا و وارث علم پیامبر عظیم الشان است .....، او کسی است که در روز غدیر خم، رسول خدا بازوی او را گرفت و بالا برد و اگر شک داری از عمر (خلیفه دوم) بپرس، و نیز او کسی است که تمامی بتها کعبه(که نماد شرک و کفر و بت پرستی در جهان عرب و شبه جزیره عربستان محسوب می گردیدند) را در هم شکست و از تقبیح و سرزنش مردم هراس به دل راه نداده در حالی که از مدتهای قبل گروه بسیاری در برابر آن بت ها عبادت میکردند، او داماد رسول خداست و شوهر دختر او فاطمه، که آیات و سوره ها در فضیلت او نازل شده است، پس بخشش و غفران الهی، سزاوار و شایسته و حق کسانی است که روز قیامت ذخیره ای جز

محبت و دوستی او برای خود نمی بینند، یا امیرالمؤمنین روز وداع از جهان مرا اندوهگین می سازد اما آمدن تو به هنگام مرگ بر بالین من و بشارت به شروع امنیت و سعادت ابدی مرا شاد و مسرور می سازد.).

شاعر ما جناب سید محمد اقساسی با این شعر در واقع به دو بیت شعری که برخی از عامه برای ابوبکر جعل کرده بودند پاسخ داده و با آن به معارضه پرداخته است که ترجمه آن اشعار جعل شده این است (..... خلافت حق ابی بکر است که بعد از رسول بهترین فرد روی زمین است و به هنگام مرگ آتش اشیاق در دل شعله می گیرد .....)

شخصیت اقساسی:

او محمد بن علی بن (فخر الدین ابی الحسن حمزه) بن (کمال الشرف ابی الحسن محمد) بن (ابی القاسم حسن ادیب) بن (ابی جعفر محمد) بن (علی زاهد) بن (اصغر اقساسی) بن (یحیی) بن (حسین ذی العبره) بن (زید شهید) بن (الامام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام)، خاندان اقساسی از خاندان های بزرگ وشریف دودمان علی علیه السلام در عراق است .....، از این خاندان با اصالت، دانشمندان بزرگ، محدثانی عالی قدر و شاعران، فرماندهان، نقیبانی فاضل ..... برخاسته اند.، ..... نخستین کسی که به نام اقساسی معروف شد سید محمد اصغر پسر یحیی بن زید است.

شرح حال خاندان اقساسی:

این عساکر می گوید جد اعلای سید محمد اقساسی، ابوالقاسم حسن اقساسی معروف به ادیب است که مردی دارای کمالات و صاحب ذوق ادبی و با هیبت و چهره ای زیبا بود .....، از لحاظ زندگی بهترین افراد خاندان ابیطالب و از جهت اخلاقی بهترین آنها و به اقساسی که ناحیه ای از کوفه است معروف بود ..... او خط زیبایی هم داشته است،

یکی دیگر از نیاکان شاعر ما (کمال الدین شرف ابوالحسن محمد بود که از سوی سید مرتضی نقیب کوفه و امیر الحاج بود ..... و پس از فوت شریف مرتضی در مرثیه او اشعاری بلند سرود که نهایت اندوه او را نشان می داد (..... او را شناختم و ای کاش نشناخته بودم، تلخی زندگی برای کسی است که او را شناخته باشد و سپس به فراق مرگ او دچار شود، ..... روزگار با مرگ او به عوض خواب و آرامش به من نگرانی و اضطراب داده و روشنایی مرا به تاریکی تبدیل کرده است .....، ای شریف مرتضی خداوند ترا ازساکنان بهشت و مقیمان غرفه های آن قرار دهد تا در جوار پدران پاک و مطهرت باشی که بازماندگان صالح به گذشتگان صالح خود می پیوندند.)،

و نیز العمری درباره جد او یعنی فخر الدین ابوالحسین حمزه می نویسد: که او نقیب کوفه و دوست با فضل و ..... نیکوکارم بوده است و ..... در سلسله راویان حدیث نام او نیز مذکور است .....، ابن شهرآشوب اشعاری را از ابن الفضل تمیمی آورده که به سید قطب الدین اقساسی نسبت داده اند و به نظر می رسد که اشعار در تمیمی و یا گذشتگان آل اقساسی باشد که او برای مستنصر گفته باشد و ترجمه آن اینست (..... تو اندکی از فضایل و شگفتی های علی را از من شنیده ای در صورتی که همه کارهای او همواره عجیب است. آیا شنیدی که او یعنی علی علیه السلام وصی پیامبر چگونه در یک شب از مدینه به مداین رفت و به وصیت سلمان پاک عمل کرد و او را در قبر قرار داد و به مدینه برگشت، در صورتی که هنوز صبح نشده بود و آیا تو این گفته را غلو و غیر ممکن می دانی و حال آنکه مثل این واقعه در قرآن آمده که آصف بن برخیا پیش از چشم برهم زدنی، تخت بلقیس را از کشور سبا به نزد سلیمان نبی حاضر نمود، پس چگونه تو این عمل را از آصف ممکن و آن را غلو و غیر ممکن نمی دانی ولی درباره علی مرا غلو کننده و دروغگو می پنداری، پس اگر احمد بهترین و بالاترین پیامبران است، پس این بزرگوار یعنی علی علیه السلام هم بهترین و بالاترین اوصیاء است پس چگونه ادعا می نمایی که این امر امکان پذیر نیست، و اگر برخلاف قول خداوند در قرآن بر حرف خود اصرار داری پس تمام گفته ها دروغ است

و نیز گفتی که این بیان و نقل غلات شیعه است که در بیان فضایل علی زیاده روی میکنند، پس گناه غالیان، چیست وقتی که مطلب درست و صحیحی را بیان می نمایند.....)،

حضرت علامه سپس در باب موضوع طی الارض و نفی و تکذیب این کرامت کوچک مولای ما امیرالمومنین را از سوی معاندین تشریح و سپس میفرماید، این عمل به فرض محال بودن محال عادی است نه عقلی و گر نه مساله معراج رسول خدا به صورت جسمانی که جزء

ضروریات دین و داستان آصف برخیا نباید صحیح باشد و نیز می فرماید.....

و همچنین ما آنان یعنی ائمه معصومین را افراد عادی مثل دیگران در مرحله ایمان و درجات الهی نمی دانیم بلکه برای آنان معجزه و کرامت قائل و آن را از ضروریات مقام آنان می دانیم و در ادامه قصه هایی از محدثین عامه در مورد طی الارض افرادی عادی از آن مذاهب را بیان می نماید که قطعاً مقامشان از علی علیه السلام پایین تر است از آن جمله از (ابن عساکر، ابن کثیر، احمد بن محمد صیداوی، شیخ بزرگوارابوالحسن علی، احوالات بشرحافی، غانم بن یعلی تکریتی، محمد بن علی حباک خادم شیخ جلال الدین سیوطی، سخاوی، ابنجوزی و .....) که البته این نمونه ها نیز مانند نمونه های دیگر چون مربوط به غیر خاندان پیامبر و امیر المومنین است مورد انکار قرار نگرفته ولی اگر منسوب به آل احمد می گردید مثل این فضیلت مورد انکار قرار می گرفت.

(کلب گوید آیا شما تعجب نمی نمایی که اگر همین کعبه و خانه خدا در بلاد شیعه بود و مردم رو به سوی ساختمان کعبه نماز می خواندند آنها همه را به جرم پرستش ساختمان کعبه و رکوع و سجود در مقابل سنگ و گل تکفیر و مشرک خطاب نموده و حکم به ارتداد همه نمازگزاران می دادند ولی چون در مکه و در میان خود آنان قرار دارد رکوع و سجود به سوی خانه کعبه را علیرغم اینکه با مغز و افکار واپسگرای آنها سازش ندارد می پذیرند و اگر ترس از اجماع ملت اسلام نبود خانه کعبه را برای جلوگیری مردم از شرک و نوعی دیگر از بت پرستی یعنی ساختمان پرستی ویران می نمودند و این سنت را با بدعتی دیگر حرام می نمودند مانند متعه که سنت رسول خدا بود ولی خلیفه دوم آن را حرام کرد و مردم هم تبعیت نمودند گویا که وحی بعد از رسول منقطع نشده و بر عمربن الخطاب نازل شده است انا لله و انا الیه راجعون)

تعصبات بی جا:

اما این انکارهایی که بعضی از نویسندگان اهل سنت برای بسیاری از فضایل مولایمان علی و خاندان بزرگوارش ابراز مینمایند حرف تازه ای نیست

(کلب گوید اگر قرآن را به آنها نشان نمی دادی ولی وقوع معراج رسول خدا و یا سخن درگهواره از سوی عیسی و یا وقایع سلیمان و .....، را برای آنها تعریف می کردی آنها با تمسخر، طعنه، ساختگی بودن، امکان عقلی نداشتن، نادرست بودن اسناد، راویان، تردید و ..... آن را انکار می کردند ولی چون قرآن را مقدم بر احادیث یاد گرفته اند این حقایق را نادیده گرفته و نسبت به آنچه برای رسول خدا و وصی او واقع شده است انکار و تردید روا می دارند و آن را غلو و بدعت تصور می نمایند)

..... آنان فکر می کنند کار خوبی می کنند در صورتی که امثال این فضایل را برای غیر اینمردان پاک الهی جایز می شمرند و آن را بدون هیچ تردیدی می پذیرند ولی برای علی و اهل بیت پیامبر راه انکار را در پیش می گیرند .....،

بطورمثال در حدیث رجعت خورشید برای علی علیه السلام. در این کتاب مذکور شد که چگونه اسناد و احادیث رجعت خورشید برای مولایمان علی با دعای رسول خدا (که جزء قطعی معجزات رسول خدا و کرامات امیرالمومنین وصی ایشان است)، بررسی و صحت آن

اثبات گردید ..... حال ملاحظه می فرمائید که سبکی، یافعی، ابن حجر، صاحب شذرات و دیگران، نظیر این رجعت را برای شخصی به نام اسماعیل بن محمدحضرمی متوفی ۶۷۶ نقل می نمایند، بدون آنکه نسبت به آن انکاری را ابراز نمایند.....،

سبکی می گوید: (..... از جمله کرامات حضرمی که بسیاری آن را نقل نموده اند اینست که او روزی در سفر به خادمش گفت به خورشید بگو در جایش بماند تا ما به منزل برسیم .....، خادم به خورشید گفت فقیه اسماعیل دستور می دهد در جایت بمانی پس خورشید هم توقف کرد تا آنها از جایی که از منزل فقیه بسیار دور بود به منزل رسیدند پس فقیه به خادم گفت چرا زندانی خود (منظور خورشید) را آزاد نمی کنی پس خادم به خورشید دستور داد که غروب کند.....) یافعی نیز این کرامت را نقل نموده و نیز از جمله کرامات دیگر او آن است که از درخت (سدره المنتهی) درخواست کرد که از میوه اش به او و یارانش بخوراند و درخت هم اطاعت نمود .....).

ابن عمار نیز رجعت دیگری برای حضرمی نقل می نماید که (حضرمی می خواست به شهر زبید برود و چون فاصله زیادی بود و غروب دروازه آن را می بستند، به خورشید دستور توقف داد و به نقل ابن حجر خورشید هم ساعتها توقف کرد تا به آنجا رسیدند و بعد غروب کرد .....)،

علامه سماوی در کتاب خود این موضوعات را در قالب شعری پاسخ داده است، (..... در تعجب هستم از قومی که از روی دغل و کینه ای که در درونشان شعله می کشد منکر می شوند واقعه ردالشمس و رجعت خورشید را برای مرتضی علی در صورتی که این رجعت به دستور پیامبر صورت گرفته و از معجزه آنحضرت است، ولی وقوع آن را به گفته خضری و بدستور خادم اسماعیل حضرمی جایز می شمرند.....)، .....اما عقلا و راویان این افسانه ها می دانند که در چه زمان و چراو کجا و به چه منظور این یاوه ها بافته شده است .....

نماز هزار رکعت:

بسیار در احادیث نقل گردیده است که هر کدام از ائمه ما، امیرالمومنین و امام حسین و حضرت زین العابدین در شبانه روزهزار رکعت نماز می خوانده اند و ..... حالا سخن ابن تیمیه را بدانید که به روشهای مختلف به انکار آن پرداخته، یا می گوید هزار رکعب نماز ارزش ندارد، زیرا رسول خدا در شب بیش از ۱۳ رکعت نماز نمی خواند و ..... و یا مداومت بر شب زنده داری نه تنها مستحب نیست مکروه است و ..... و یا از تواناییشان خارج است و ..... اگر با سرعت انجام شود عاری از خضوع وخشوع است، اما می گوید شب زنده داری با تهجد و قرائت کل قرآن در یک رکعت نماز، درباره عثمان رضی الله عنه ثابت است پس شب زنده داری و تلاوت قرآن او از دیگران بالاتر و آشکارتر است، .....

پاسخ پندارها و یاوه های ابن تیمیه:

اما تصور ابن تیمیه در کراهت این عمل و مخالفتش با سنت پیامبر و خارج شدن آن از فضیلت به این دلایل، در واقع مطلبی است که از نادانی همه جانبه او، از شئون عبادت و فقه السنه و وارونه جلوه دادن حقایق از روی جهالت و یا عمد او حکایت می کند، زیرا سیزده رکعت نماز پیامبر اکرم در شب و رکعاتی در روز چنانکه در اخبار بیان شده، همان نمازهای شب، شفع و وتر و نافله صبح و نوافل نمازهای روزانه است و با مطلق نمازها که استحباب ذاتی دارند و در احادیث فراوان از پیامبر به آن ترغیب شده که به نمونه هایی از آن اشاره می شود، ارتباطی ندارد،

از جمله (.....نماز بهترین چیزی است که بجا آورده شود کم یا زیاد، و یا نماز بهترین عمل است، پس هر کس توانایی زیاد خواندن آن را دارد کوتاهی نکند، و یا ای انس در شبانه روز نماز زیاد بخوان که تو را حفظ می نماید، ..... یا به طریق صحیح از بخاری و مسلم

روایت شد که پیامبر اکرم آنقدر شب را به عبادت روی پا ایستاد که از پایش خون جاری شد، ..... و یا در نقل دیگر پاها و یا ساق پاهای آن حضرت ورم کرد.....،

از عایشه نقل شده که تا جایی که از قدمهای او خون جاری شد ..... و روش جاری در میان مسلمانان در انجام عباداتی چون نماز و روزه و حج و قرائت قرآن و دیگر اعمالی که موجب تقرب به خدا می شود، بر طبق توانایی آنان انجام شده و می شود..... و لذا بعضی صد رکعت بعضی دویست رکعت مثل (قاضی ابویوسف متوفی ۱۸۲، قاضی ابن سماغه متوفی ۲۳۳، .....) بعضی سیصد رکعت مثل (پیشوای حنبلیان احمد بن حنبل متوفی ۲۴۱، جنید قواریری متوفی ۲۹۸، عبدالغنی مقدسی متوفی ۶۰۰، .....) بعضی چهارصد رکعت مثل (پیشوای حنفی ها ابوحنیفه نعمان متوفی ۱۵۰، ابوقلابه متوفی ۲۷۶، .....)، گروهی پانصد رکعت مانند (بشر بن ابومنصوری متوفی ۱۸۰، .....) بعضی ششصد رکعت مانند (حارث بن یزید حضرمی متوفی ۱۳۰،.....) بعضی هفتصد رکعت مثل (اسود بن یزید متوفی ۷۵، عبدالرحمن بن اسود متوفی ۹۸، .....) و یا در شرح حال بسیاری از رجال اهل سنت آمده که آنان در شبانه روز و یا تنها در روز هزار رکعت نماز می خواندند و این را از فضایل آنان می دانسته اند مانند (مره ابن شراحیل متوفی ۷۶، عبدالرحمن بن ابان بن عثمان بن عفان، عمیر بن هانی ..... ۱۳، ابوحنیفه، رابعه عدویه، .....)، و ما نیز هم اکنون از یارانمان کسانی را می شناسیم که گاهی در شب و گاهی در شبانه روز کمتر از هفت ساعت، هزار رکعت نماز می خوانند، بر خلاف ابن تیمیه نادان که تصور می نماید امکان ندارد، پس بجای آوردن هزار رکعت نماز در شبانه روز، هیچگاه تمام وقت آن را اشغال نمی کند و نیازمند به مصرف تمام وقت و یا نصف آن نیست و چنین کاری هم مخالف با سنت پیامبر نبوده و بلکه عین سنت است .....، و نیز مداومت بر شب زنده داری در تمام شب اگر مستحب نباشد و به فرض ابن تیمیه مکروه و مخالف سنت ثابته پیامبر باشد، پس چگونه دانشمندان در آثار خود آن را جزء فضایل بزرگان به شمار آورده اند، مانند (سعید بن مصیب وحسن بصری متوفی ۹۲ و متوفی ۱۱۰، که با وضویی که در ثلث اول شب می گرفتند، نماز صبح می خواندند، و یا ابوحنیفه پیشوای حنفیان، که چهل سال نماز صبح را با طهارت نماز عشاء خوانده، ..... یا عبدالواحد بن زید چهل سال نماز صبح را باوضوء عشاء می خوانده .....)،

.....و نکته دیگر اینکه بر اساس عقیده برادران اهل سنت، تنها با روش پیامبر سنت ثابت نمی شود بلکه با رفتار هر فردی از افراد مسلمین نیز ثابت خواهد بود، پس چه مانعی دارد که عمل علی علیه السلام در خواندن هزار رکعت در یک شبانه روز سنت قرار داده شود آیا چنانکه باجی، سیوطی، سنکواری و ..... دیگران تصریح کرده اند، اول کسی که نماز تراویح را سنت قرار داد عمر بن الخطاب نبود و ..... نیز آیا بجا آوردن نوافل به جماعت درماه رمضان از بدعت های مشهور او نیست .....، که امثال این اعمال به سنت خلفاء مشهور است، ..... و یا مگر آنها از پیامبر نقل ننموده اند (که برشما باد به عمل کردن بر سنت من و سنت خلفاء راشدین هدایت یافته)، پس چرا این احادیث را اختصاص به سنت های خلفاء به استثناء علی می نمائید و از شمول آن نسبت به سنتهای امیرالمومنین علیه السلام منع می کنید، و برای رفع تصورات ابن تیمیه و کسانی که قی کرده او را میخورند، همین مطلب کافی است که شیخ محمد عبدالحی حنفی کتابی نوشته و ..... اثبات نموده که ..... تمام شب را به عبادت مشغول بودن و خواندن تمام قرآن در شبانه روز یکبار یا چند بار و انجام هزار رکعت نماز و..... نه بدعت است و نه در شرع از آن نهی شده بلکه عملی نیکو و مطلوب است، .....

و اما اینکه گفته است چنین کاری مقدور نیست این استناد سخیف او به دلیل کسالت روحی او از انجام عبادات زیاد است و لذا ابن تیمیه و تمام کسانی که درتمام عمر خود نشاط انجام چنین عباداتی را نداشته اند و همیشه از رفتار پسندیده عابدان و پارسایان بدور بوده اند،

طبعاً تصور خواهند نمود که چنین کاری غیر ممکن است ولی برای آنانی که شیرینی اطاعت و بندگی را چشیده اند اینگونه عبادات امری عادی و ساده است،

مشکل اوراد و ختم ها:

انسان محقق در طی بررسی کتب و .....، اعمال طاقت فرسایی را که انجام آنها بیش از انجام هزار رکعت نماز وقت اشغال میکند را می یابد که به افراد معمولی نسبت داده شده و احدی از این معاندین اعم از ابن تیمیه و یا دیگران این اعمال را منکر نشده و راویان و روایات آنان را مورد طعن و انکار قرار نداده اند و .....، فلسفه آن هم بسیار روشن است زیرا انگیزه آنان ایجاب می کند که فقط فضایلی را انکار نمایند که در ائمه علیه السلام وجود داشته است که گوشه ای از این اعمال، بعنوان شاهد خاطرنشان می گردد (ابوالدردا صحابی، هر روز صد هزار تسبیح، ابوهریره هر شب قبل از خواب ۱۲ هزار تسبیح و هر روز ۷۵ هزار استغفار، ..... ابوحنیفه پیشوای حنبلیان قبل از نماز جمعه، بیست رکعت نماز می خوانده و قرآن را در آن ختم می کرد، ..... عبدالعزیز مقدسی .....،) پس اعمال یاد شده را با هزار رکعت نماز مقایسه کن تا ببینی که تا چه اندازه بر آن فزونی(لفظی و زمانی) دارد اما ببین که چگونه دوستی او نسبت به صاحب اوراد فوق و امثال آنها، این اجازه را به او می دهد که آن اعمال را ممکن بداند ولی خباثت او در دشمنی با خاندان پیامبر موجب می شود که آن را غیر ممکن بشمارد، ..... و اما آنچه او در پایان سخن خود آورده است از اینکه عثمان تمام قرآن را در یک رکعت نماز خود می خوانده، مطلبی است که از

موضوع بحث خارج است اما ابن تیمیه آن را به خاطر این ذکر نموده تا مقابله کند فضیلت امام را با فضیلتی مشابه آن از عثمان ولی غافل است از اینکه اولاً آن اشکال که بر موضوع سنت نبودن نماز ائمه وارد است، بر عمل عثمان هم وارد است زیرا در هیچ مورد ثابت نشده که رسول خدا تمام قرآن را در یک رکعت نماز خوانده باشد، ثانیاً چنین عملی از حد امکان (لفظی و زمانی) خارج است زیرا کلمات قرآن ۷۷۹۳۴ و بنا به قول عطاء بن یسار ۷۷۴۳۹ کلمه است و در هر صورت این یک رکعت نماز عثمان یا باید بین مغرب و عشاء و یا از عشاء تا صبح باشد و در هر دو صورت خواندن تمام قرآن در یک رکعت غیرممکن است، از سوی دیگر بخاری و مسلم از پیامبر روایت نموده اند که حضرت به عبدالله بن عمر فرمود که قرآن را در هفت روز بخواند نه بیشتر و نیز از حضرت روایت شده است که کسی که قرآن را در کمتر از سه روز بخواند از آن چیزی نمی فهمد، و نیز عثمان از جمله کسانی بشمار آمده که قرآن را در هفته یکبار ختم می نموده است.

مشکل ختم قرآن:

موضوع ختم قرآن در کتب اهل سنت بسیار پیچیده و به صورت کاملاً گوناگون نقل و خود مشکلی شده که در نهایت،کیفیت و چگونگی آن را در هاله ای از ابهام و تاریکی قرار داده است، آنها نقل نموده اند که بعضی از مسلمین تمام قرآن را در یک رکعت بین ظهر و عصر یا مغرب و عشاء یا غیر آن می خوانده اند از جمله (عثمان بن عفان، تیم بن اوس، سعید بنجبیر، .....)، بعضی تمام قرآن را در یک روز از جمله (سعد بن ابراهیم زهری، ابوبکر بن عیاش، .....)، بعضی در هر شبی یک ختم قرآن از جمله (علی بن عبدالله ازدی، بخاری صاحب صحیح، شافعی پیشوای شافعی و .....)، بعضی هر شبانه روز یک ختم قرآن از جمله (سعید بن ابراهیم مدنی، ثابت بن اسلم، جعفر بن مغیره، .....)، برخی شبانه روز دو ختم قرآن از جمله(سعید بن حبیر، منصور بن زاذان، ابی حنیفه، شافعی، .....)، بعضی در یک شب دو ختم قرآن از جمله (ابوبکر بن محمد بلاطنسی، احمد بن رضوان، .....)، بعضی در یک شبانه روز سه ختم قرآن از جمله (زهیر بن محمد، کرزبن و بره کوفی، .....)،بعضی در یک شبانه روز چهار ختم قرآن می نمودند که از جمله آنان (ابوقبیصه محمد بن عبدالرحمن، علی بن ازهر .....)،

بعضی از آنها بین مغرب و عشاء پنج ختم قرآن می کرده اند از جمله (شعراوی می گوید روزی آقایم ابوالعباس مصری حریثی متوفی ۹۴۵ بر من وارد شد، بعد از نماز مغرب تا هنگام نماز عشاء نزد من بود و من شاهد بودم که پنج ختم قرآن نمود، من این قضیه را برای آقای دیگرم علی مرضعی متوفی ۹۳۰ نقل کردم و او گفت پسرم من در حال سلوک خود، سیصد رکعت نماز و شصت ختم قرآن را در یک شبانه روز خواندم که در هر درجه ای یک ختم قرآن بوده است.)،

بعضی از آنها در یک شبانه روز هشت ختم قرآن و یا بیشتر میکرده اند و از آن جمله (سید بن کاتب نووی می گوید بعضی از مسلمین در شبانه روزهشت ختم قرآن می کرده اند مانند سید بن کاتب صوفی رضی الله عنه و صاحب خزینه الاسرار .....، گوید او چهار ختم قرآن در روز و چهار ختم قرآن در شب می کرده و گویا این کار را روی طی لسان و بسط زمان صورت می داده است، و صاحب کتاب التوضیح می گوید بیشترین رقم ختم قرآن شبانه روزی که ما از آن آگاهی داریم هشت ختم قرآن است و مسلمی می گوید از شیخ ابوعثمان مغربی شنیدم که می گفت ابن کاتب در روز چهار ختم قرآن و در شب چهار ختم قرآن میکرده است، شیخ عبدالحی حنفی در کتاب خود می گوید، یکی از آن کسانی که در هر روز هشت ختم قرآن می نموده اند چنانکه برخی از شارحان صحیح بخاری آورده اند، علی بن ابیطالب است، بکر بن سهیل دمیاطی، قسطلانی می گوید ابوطاهر مقدسی را در سال ۸۶۷ در قدس دیدم و از او شنیدم که در شبانه روز بیش از ده ختم قرآن میکرده است و از این بالاتر برهان بن ابی شریف که خدا از عملش همه را بهره مند سازد از او برایم نقل کرد که در شبانه روزپانزده ختم قرآن می کرد و این حقیقتی است که جز از طریق فیض الهی نمی توان به آن رسید و هم او می گوید که در کتاب ارشاد خواندم که شیخ نجم الدین، مردی از یمن را هنگام طواف دید که تمام قرآن را در یک دور یا هفت دور از طواف میخوانده است و .....؛ غزالی در احیاء العلوم می گوید کرزبن وبره که در مکه اقامت داشت در هر شبانه روز هفت بار دور خانه خدا طواف می کرد و دو ختم قرآن می نمود ..... یعنی محاسبات می گوید طول ۷۷ بار طواف می شود ده فرسخ و با هر هفت بار طواف دو رکعت نماز می شود مجموعه ۲۸۰ رکعت نماز، دو ختم قرآن و ده فرسخ راه رفتن، .....،

نازلی در خزینه الاسرارمی گوید از شیخ موسی سدرانی که از اصحاب شیخ ابی مدین مغربی است نقل شده که او در شبانه روز هفتاد ختم قرآن می کرده است، او بعد از بوسیدن حجر الاسود قرآن را شروع می کرده و در محاذات باب آن را تمام می نموده و از لحاظ خواندن هم طوری قرآن را قرائت می نمود که برخی از اصحاب آن را حرف به حرف می شنیده اند، و نیز در صفحه ۱۸۰همان کتاب آمده که شیخ ابومدین مغربی یکی از سه نفر و رئیس اوتادی است که هر روز هفتاد هزار مرتبه قرآن را ختم می کرده اند و بخاری در صحیح خود از ابوهریره و او از رسول خدا نقل نموده که فرموده است که قرآن بر حضرت داوود سبک آمد تا جایی که فرمان میداد مرکوبش را زین نمایند و پیش از زین شدن تمام قرآن را می خواند، و قسطلانی در شرح این حدیث گفته است گاهی زمان کم دارای برکت زیاد است در نتیجه در آن عمل زیاد واقع می شود و این حدیث دلالت می کند که خداوند متعال برای هر کس از بندگان شایسته اش که بخواهد زمان را می پیچد، چنانکه مکان را می پیچد .....)،

حضرت علامه امینی می فرماید: این مطالب که گفته شد چیزی جز افسانه های گذشتگان و بیهوده گویی های آنان نیست که دست های اوهام این مطالب را رقم زده و همه این یاوه ها در برابر چشمان ابن تیمیه و پیروان او قرار داشته و با این حال از هیچکدام آنها کوچکترین صدایی بیرون نیامده است و به هیچ وجه به آنها اعتراضی ننموده اند. در صورتی که شایسته و روا بود که این افسانه ها و مطالب بی اساس در کتب افسانه ای نوشته شود و یا در گودالهای بیابان دفن شود و یا در میان دریاها انداخته شود و .....، وا اسفا بر این

کتابهای بزرگی که شامل چنین خرافات و موهومات باشد و وای بر آن بزرگانی که در برابر این اباطیل و موهومات سر تعظیم فرود آورده و آنها را شایسته نقل در کتب خود دانسته اند، قطعاً اگر ابن تیمیه می دانست که دقت کامل در این باره، چهره واقعی او و رسوایی این شرمندگی را برای کسانی که بعداً می آیند آشکار می سازد، البته در این باره سکوت می کرد و از نماز امیرالمومنین و امام حسین و حضرت زین العابدین ایراد نمی گرفت و این عار و ننگ ابدی را بر خود و ..... نمی خرید.

(کلب گوید و چقدر مسلمانان بدبخت شده اند که امثال ابن تیمیه و یا ابن حزم و ....، که کمترین فهم و درکی را از کتاب خدا و مفهوم احادیث و ..... ندارند و معانی و مفهوم آیات قرآن را در نمی یابند و تفاوت معنی خطا و جرم را در قرآن نمیفهمند و .....، ولی به خود اجازه دهند که با اظهار نظرهای بیجا، گروه گروه عوام جاهل را به همراه خود به جنگ با پیامبر ووصی او وادار نموده و دسته دسته وارد دوزخ جاویدان خدا نمایند انا لله و انا الیه راجعون)

محدث در اسلام:

تمام مسلمین اتفاق نظر دارند که در امت اسلام همانند امت های سابق افرادی هستند که به آنها محدث گویند و پیامبر بزرگ اسلام همانطور که در صحاح و مسانید از طرف عامه و خاصه آمده است از این حقیقت خبر داده است، محدث کسی است که فرشته با او سخن می گوید بدون آنکه آن شخص پیامبر باشد و یا آنکه او فرشته را ببیند و دیگر آنکه در او دانشی به طریق الهام و مکاشفه از مبدا اعلی ایجاد شود و یا اینکه در قلب او حقایقی که بر دیگران مخفی است پدید آید و یا معانی دیگر که در این محدوده می توان از او اراده نمود، ..... بودن چنین افرادی در میان امت اسلام مورد اتفاق تمام فرقه های مسلمین است و اختلاف در تشخیص افراد است، به نص شیعه، علی علیه السلام و امامان از نسل او محدث هستند و اهل سنت عمر بن الخطاب را محدث می دانند، و اما در نصوص اهل سنت، بخاری در صحیح خود در باب مناقب عمر بن الخطاب از ابی هریره و او از رسول خدا آورده است که آن حضرت فرمود «قطعاً درمیان بنی اسرائیل که قبل از شما زندگی می کردند، مردانی بوده اند که با آنها سخن گفته می شد بدون آنکه پیامبر باشند، پس اگر در میان امت من کسی از آنها وجود داشته باشد او عمر بن الخطاب است»، مسلم نیز در صحیح خود و ابن جوزی ..... این روایت را نقل نموده اند که این روایت مورد اتفاق همه است.....، ابن حجر گفته است بعد از صدر اسلام افراد محدث زیاد بوده اند، دلیل آن هم برتری اسلام بر سایر امت ها است چون در بنی اسرائیل پیامبران مبعوث شدند و پیامبر ما خاتم انبیاء است و پیامبری بعد از او نیست در عوض آن محدثون در این امت زیاد پیدا شدند .....)،

و اما نصوص شیعه درباره محدث را ثقه الاسلام کلینی در کتاب اصول کافی تحت عنوان فرق میان رسول، نبی، محدث در قالب چهار حدیث آورده است که (..... رسول کسی است که فرشته بر او ظاهر می شود و با او سخن می گوید و نبی کسی است که در خواب می بیند و چه بسا رسالت و نبوت در یک فرد جمع می شود و محدث کسی است که صدا را می شنود ولی فرشته را نمی بیند، برید (راوی) می گوید سوال کردم خداوند شما را شایسته فرماید چگونه می تواند بفهمد آنچه در خواب دیده است درست است و از ناحیه فرشته است فرمود خداوند به او این توفیق را می دهد که آن را تشخیص دهد زیرا خالق هستی با قرآن تمامی کتب آسمانی و با پیامبری رسول خدا امر پیامبری را در جهان ختم نموده است(یعنی پس از ایشان هیچ پیامبر و کتاب آسمانی نخواهد بود). ..... و از عمار که به امام پنجم عرض کردم آنان (امامان) دارای چه مرتبه و مقامی هستند آیا پیامبرند، فرمود خیر آنان پیامبر نیستند بلکه علما و دانشمندان بوده و منزلت آنان همانند ذی القرنین در دانش و همراه موسی و همراه سلیمان است .....

داوری و انصاف:

تمامی مواردی که مذکور شد قسمت عمده روایات شیعه در باب محدث بودن خاندان عصمت و طهارت است که از این نوع روایات فراوان و در کتب شیعه با همین مضامین پراکنده است و مفاد این روایات آن است که در امت اسلام مانند امت های دیگر افرادی محدث هستند و علی علیه السلام و فرزندان او که امامان بعد از او هستند در شمول علما و محدثون هستند نه پیامبر، و این صفت فقط در انحصار آنان نبوده و ارتباطی به منصب امامت آنان ندارد بلکه دیگران که امام هم نبوده اند از جمله فاطمه دختر پیامبر و سلمان فارسی نیز این مقام را دارا بودند. پس همه امامان محدث هستند ولی هر کس محدث بود امام نیست .....، این است معنی محدث در نظر شیعه و نه هیچ چیز دیگر و آخرین گفتار نزد شیعه و سنی همین است، یعنی هیچ اختلافی بین شیعه و سنی و دیگر مذاهب اسلامی در اینمورد وجود ندارد، مگر آنکه شیعه عمر را از محدثین نمی داند .....، حالا با من بیا تا از دروغگوی حجاز، عبدالله قصیمی یعنی همان جرثومه نفاق و بذرافشان فساد در جامعه اسلامی سوال کنیم که چگونه در کتاب الصراع خود می آورد که شیعه میگوید (..... امامان اهل بیت به نظر شیعه انبیاء هستند و به آنان وحی می شود و فرشتگان برای آنان وحی می کردند و شیعیان درباره فاطمه و امامان از فرزندانش همان چیزی را که در باره انبیاء قائل هستند درباره آنان اعتقاد دارند .....)، چرا این مرد نمی فهمد که مسئله محدث بودن مورد اتفاق همه مذاهب مسلمین است و با این تهمت و افترا در موضوع محدث بودن، به امتی بزرگ که آراء شایسته او جهانگیر شده است، تهمتی را وارد می نماید که در واقع به منزله انکار قرآن است. و .....

علم امامان شیعه به غیب:

گفتگو درباره علم امامان از آل محمد صلوات الله علیهم از سوی کسانی که نسبت به شیعه در دلهای آنان کینه و عداوت وجود دارد شیوع پیدا کرده است .....، از جمله گفته قصیمی در الصراع تحت عنوان (امامان طبق عقیده شیعه همه چیز را میدانند و آنان هرگاه که بخواهند چیزی را بدانند خداوند آنان را تعلیم می دهد، آنان می دانند چه وقت خواهند مرد و مردنشان طبق خواست آنهاست و علم ماکان و ما یکون دارند و چیزی بر آنها پوشیده نیست و .....، و امامان با خدا در علم غیب شریکند و .....).

حقیقت علم غیب:

علم غیب یعنی آگاهی بر چیزهایی که بیرون از دید و حواس ظاهری ما قرار دارد، خواه حوادث حال و یا آینده .....، مثلاً مومنان، بیشتر باورهای آنان مثل ایمان به خدا، فرشتگان ..... قیامت، بهشت و دوزخ، لقاء الله ..... حور و بهشت و .....، که در آینده وجود دارد و تصدیق می نمایند، جزء علوم غیب است .....، همانطور که در قرآن آمده (الذین یومنون بالغیب ..... و یا،الذین یخشون ربهم بالغیب .....) و حال منصب نبوت و رسالت ایجاب می نماید که انبیاء علاوه بر آنچه که مومنان بر آن باور دارند، دارای علم غیب گسترده تر و همه جانبه تری باشند که آیات زیر بر این موضوع دلالت دارد (..... ذالک من انباء الغیب نوحیه الیک، .....، .....) که داستان حضرت مریم، نوح، یوسف، .....، از آن جمله است پس معلوم می شود که اینگونه علوم غیب مخصوص پیامبران است نه دیگران، و خداوند درقرآن کریم در این خصوص می فرماید (..... عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من ارتضی من رسول، یعنی خداوند عالم بر غیب است و آگاه نمی کند بر غیب خود احدی را مگر آن پیامبری را که پسندیده است)، ..... پس بر اساس نص صریح قرآن، انبیاء و اولیاء و مومنان دارای علم غیب هستند و ..... و دانش آنها در هر مرحله ای که باشند ذاتی نیست و بلکه عارضی است یعنی از لحاظ کمیت و کیفیت محدود و مسبوق به عدم است، نه ازلی بودن و برای آن هم ابتدای هست و هم انتها و.....، که از خدا گرفته شده و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو یعنی نزد او کلیدهای غیب است و کسی از آنها جز ذات اقدس او آگاهی ندارد..... پس پیامبر و وارث علم او در میان امت، در عمل نمودن بر اساس علم غیبی خود در موارد نزول بلا و .....، یا در اعلام به مردم، نیازمند اذن و اجازه الهی هستند پس علم و

عمل و اعلام به مردم، سه مرحله ای از علم غیب است که هیچ کدام ارتباطی با مرحله دیگر ندارد. پس هر چه دانسته شود واجب العمل و گفتنی نیست، حافظ امام ابواسحاق ابراهیم بن موسی مشهور به شاطبی در کتاب ارزنده الموافقات خود آورده است (..... به عبارتی عمل به ظاهر ملاک است و اعتبارات غیبی در مورد اوامر و نواهی شرعی بی اعتبار خواهد بود) و لذا بر اساس اصول شرع و دستورات وارده (البینه علی المدعی و الیمین علی من انکر) ..... و حال مواردی که شخص می تواند به علم (غیبی) خود که از راه کشف و شهود و .....حاصل نموده عمل نماید سه قسم است:

اول: در امر مباح باشد مثلاً صاحب کشف و شهود می داند که فردی در فلان ساعت نزد او می آید و اعتقادات نادرستی دردل دارد پس خود را آماده می کند یا دوری می کند.

دوم اینکه عمل به آن دارای فایده ای باشد، ..... مانند کرامت، که برای اولیاء امتیاز و در ضمن امتحان نیز است ..... بطورمثال رسول خدا حسب نیاز به امور پنهانی خبر می داد و معلوم است که رسول اکرم به تمام آنچه که از غیب می دانسته خبرنمی داده است و حسب و مقتضای نیاز از آن استفاده می فرمود، بطور مثال رسول خدا به کسانی که پشت سر او نماز می خواندند خبر داد که البته این از معجزات رسول خداست که آنها را از پشت سر می بیند ..... و گفتن این مطلب به خاطر مصلحتی بود که در اظهار آن وجود می داشته و گرنه می توانست بدون اعلام این مطلب آنان را امر و نهی فرماید. و هم چنین است سایر کرامات و معجزات آن بزرگوار .....

سوم: در موردی است که از آن برای ترساندن و بشارت دادن مردم استفاده شود، تا خود را آماده کنند پس در این صورت جایز است ..... مانند داستان نوح و فرزند او، یا اخبار قوم هود، عاد، ثمود، ابراهیم و لوط و .....، و یا بشارات فراوان که از تورات و انجیل ..... درباره پیامبر و ..... آمده است. پس در اینها هیچ مانعی وجود ندارد که خداوند به بعضی از بندگان خود مقداری از علم غیب از علم ماکان و ما یکون، علم آسمانها و زمین، علم اولین و آخرین و علم فرشتگان و رسولان ..... را تعلیم دهد، همانطور که هیچ مانعی وجود ندارد در اینکه خداوند مقداری از علم ظاهری خود را به آنان عطا نماید تا ابراهیم وار ملکوت آسمانها و زمین را ببیند.، پس در اینگونه موارد هیچگاه تصور اینکه بنده با خدا در علم غیب، یا علم ظاهری (در هر مرحله آن که باشد) شریک است صحیح نخواهد بود، زیرا میان آنها فرق بسیار است زیرا علم بشر (غیب یا آشکار) وابسته به محدودیت های بشری است و علم الهی در (غیب یا آشکار) وابسته به ذات اقدس الهی است و نیز علم فرشتگان نسبت به خدا یعنی هرگاه خدا مثلاً به اسرافیل اذن بدهد که از طریق مطالعه در لوح محفوظ که در آن بنیان همه امور موجود است به اسرار آفرینش آگاهی حاصل نماید، به هیچ وجه اسرافیل با خدا در علم شریک نخواهد بود و لذا از این راه شرک لازم نخواهد آمد. پس اصولاً مقایسه علم ذاتی و مطلق با علم عرضی و محدود و علمی که چگونگی نمی پذیرد و زمان و مکان ندارد با علم محدود و مقید و یا علم ازلی و ابدی با علم حادث و موقت .....، غلط است مانند مقایسه علم مجتهد و علم مقلد هر چند مقلد همه آنها را فرا بگیرد.

علم غیب مخصوص به خدا:

با توجه به مطالب یاد شده، علم غیب ذاتی و مطلق بدون آنکه مقید و محدود به کم و کیف باشد مخصوص ذات اقدس خداوند است و لذا بر هر عنوان از علم غیب و آشکار دلالت ندارد، که این معانی بطور نفی و اثبات در این آیات شریفه مذکور است (..... قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله .....) بگو (درمیان کل موجودات در آسمانها و زمین علم غیب را کسی جز خدا نمی داند) و یا (ان الله عالم الغیب السموات و الارض انه علیم بذات الصدور)، (خداوند عالم غیب در آسمان ها و زمین است و او بر اسرار دل ها آگاه است) .....،

(کلب گوید شاعر پارسی گوی ایران چه زیبا فرمود در همین معنی که (نداند به جز ذات پروردگار که فردا چه بازی کند روزگار) و یا گفتار منسوب مولایمان به علی علیه السلام و موضوع اکتسابی بودن علم به غیب آنحضرت و اختیار تغییرات که مربوط به ذات خداوند است که به همین معنی در کتاب خدا اشاره دارد که یمحو ما یشاء و یثبت که آنچه خداوند به آنان آگاهی داده است از ابتدا تا انتها قابل

تغییر و تبدیل است و اختیار آن بدست خداست و گواه آن بداء است که در امور رخ داده است و می دهد و خواهد داد، پس علمی که عرضی و غیر جوهری است، از لحظه اعطا و القاء قابل تغییر بوده و علم به تغییر فقط در اختیار ذات اقدس الهی است و در واقع علمی که داده می شود از لحظه داده شدن قابلیت اتکا ندارد، زیرا تغییر آن در نهایت با خداست بطورمثال خداوند وعده عذاب به قوم یونس داد و یونس از عذاب خبر داد ولی مردم توبه کردند خدا پذیرفت، یعنی خداوند در حکم نوشته شده و مقدر شده و خبر داده شده غیبی خود تغییر داد و لزومی نداشت به پیامبر خود خبر دهد و یونس آمد وچون عذاب را ندید و غضبناک اشتباه کرد و رفت، ..... تا رسید به یونس آنچه که رسید و یا .....)، و لذا اساساً کل صفات پروردگار از جمله علم (غیب و آشکار) او با آنچه به انسان عطا می فرماید فرق می نماید بطور مثال زنده نمودن مرده از سوی عیسی که به اذن خدا انجام شد و یا آفریدن پرنده از گل و .....، بدیهی است صفت مطلق از آن خداست و صفت محدود مربوط به مخلوق، و ..... نمی توان گفت که عیسی از زنده کردن مرده و ابراهیم در خلق پرنده با خدا شریک است.....

و یا مثال دیگر از تسلیم جان ها.....، که خداوند می فرماید در قرآن که (..... بگو این ملک الموت است که جان های شما را می گیرد .....) و نیز می فرماید (..... خدا جان ها را هنگام مردن می گیرد .....) که در واقع هیچ تعارضی در میان این آیات نیست و لذا با نسبت دادن میراندن از سوی غیر خدا، گناه و معصیت صورت نگرفته است. ..... یا اگر خداوند به کسی چنان قدرتی عنایت کند که بتواند زمین مرده را زنده کند چنین کسی شریک خدا نخواهد بود و در واقع آن کسی که چنین می نماید ذات اقدس خداوند علی اعلی است. (و فاعل مامور مأذون است)

گفتاری با قصیمی

حالا بیائید از قصیمی سوال کنیم که گفتار شیعه در مورد اینکه «امامان بخواهند چیزی را بدانند، خداوند همان را به آنان تعلیم می دهد» چه ارتباطی با شرک دارد که او نتیجه گرفته و می گوید (این گفته شیعه ملازم است به اینکه امامان با خدا در علم غیب شریک خواهند بود)، و بعد از آنکه دانستیم دانش آنان با اخبار از ناحیه خداوند و اعلام او خواهد بود، چگونه می توان علم آنان را با علم خدا برابر دانست، این نادان جاهل گمان کرده اعتقاد به اینکه امامان نسبت به (بماکان و مایکون) عالمند وچیزی بر آنها مخفی نیست، مستلزم شرک به خدا در صفت علم غیب و تحدید دانش اوست .....)، حالا سوال ما از او اینست که چگونه این شرکت که او در مورد علم به غیب امامان شیعه بیان داشته بر پیشوایان اهل سنت در مورد روایات زیر پنهان مانده است و درباره حذیفه نقل کرده که رسول خدا علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت را به او آموخته است، احمد بن حنبل که امام مذهب همین آقای قصیمی است در مسند خود آورده است ..... از ابی ادریس که او می گوید از حذیفه بن یمان شنیدم که می گفت (..... به خدا قسم من هر حادثه ای که تا روز قیامت واقع شود می دانم)،

بیچاره قصیمی ندانسته که آگاهی انسان از زمان مرگ و اختیار کردن آن در صورت داشتن اختیار بین مرگ و زندگی، نه محال است و نه دور از انتظار و با توجه به مقام با عظمتی که مومن در نزد خدا دارد، چه رسد به امامان شیعه علیهم السلام و تعجب اینکه چگونه این مرد ازآنچه که فقهای هم مذهب او درباره امامان و پیشوایان آنها نقل و آنها را جزء فضایل آنها عنوان نموده اند بی اطلاع و ناآگاه است؟! بطور مثال (آنچه را که از ابن شهاب نقل نموده اند در آن زمان که حریره مسموم را به ابوبکر هدیه نمودند و او باحارث بن کلده می خورد، پس حارث به او گفت ای خلیفه رسول خدا از این غذا دست بردار که در او سم یکساله است ومن و تو در یک روز خواهیم مرد پس او هم دست برداشت و آنان همواره علیل بودند تا سال به آخر رسید و هر دو در یک روز مردند).، و نیز آنچه را (احمد در مسند و طبری در ریاض نقل نمودند داستان خواب عمر را آورده اند که در مورد مرگش دیده بود و نقل کردند بین خواب و مرگ او

یکهفته فاصله نشد،)، و نیز در ریاض (از کعب الاحبار نقل کرد که او به عمر گفت ای امیرالمومنین وصیت خود را بکن که تا سه روز دیگر خواهی مرد، وقتی سه روز گذشت ابولولو به او خنجر زد و مردم و از جمله کعب بر او وارد شدند و عمر گفت حرف همان است که کعب گفته است) و یا پیش بینی که ابن حصین فزاری از محل موضع ترور او و یا آن مردعرب لهبی در موسم حج از زمان مرگ عمر در سال بعد نمودند، .....)، و تعجب آور تر آنکه در ایام خلافت ابوبکر، مرده ای از به قتل رسیدن عمر خبر داده است و آن را بیهقی از عبدالله بن عبیدالله انصاری آورده که گفت ثابت بن قیس را که دریمامه کشته شده بود دفن می کردند و من هم حاضر بودم، ناگهان دیدم مرده میگوید: (محمد رسول خدا، ابوبکر صدیق، عمرشهید است و عثمان نیکوکار و رحیم است) و قاضی نیز این قضیه را در کتاب الشفاء خود آورده و نیز عبدالله بن سلام می گوید (در آن زمانی که عثمان در محاصره بود پیش او رفتم و بر او سلام کردم ..... گفت خواب دیدم پیامبر فرمود اگر میخواهی مرگ را انتخاب کن و افطار پیش ما بیا، و اگر می خواهی ترا بر محاصره کنندگان پیروز نمایم، من افطار پیش او را یعنی مرگ را انتخاب کردم) و باز از او نقل شده که گفته است (من رسول خدا و ابوبکر و عمر را دیشب در خواب دیدم به من گفتند شکیبا باش که فردا شب پیش ما افطار خواهی کرد) و ابن عمر گوید (.....او را فردا در حالی که صائم بود کشتند)

و .....، خطیب بغدادی و ابن جوزی آورده اند که (..... محمد بن اسماعیل که صاحب کرامات زیادی بود به ابی الحسین مالکی گفت که من هشت روز دیگر غروب روز پنجشنبه می میرم و روز جمعه قبل از نماز دفن می شوم و تو فراموش می کنی .....، ..... رفتم و دیدم همانطور که او گفته بود و پیش از نماز او را دفن کردند .....)، در متون کتاب تاریخ و فرهنگ بزرگان اهل سنت قضایای بسیاری مانند این قضایا از مردم یافت می شود که آنها را برای افراد مذکور فضیلت و کرامت ذکر نموده اند و آن قضایا مربوط به علم غیب و آگاهی آنان از ضمیر و باطن و فکر دیگران است و قصیمی و پیروانش این قضایا را شرک و کفر ندانسته ولی نقل وقایع شبیه به آن قضایا در مورد امامان شیعه، موجبات یاوه گویی آنان را فراهم نموده است، حضرت علامه در ادامه نمونه هایی دیگر از این قضایا را بیان می فرماید .....

انتقال جنازه ها به مشاهد مشرفه:

(مضمون) گروهی بی اطلاع از احکام اسلام، غافل از مصادر فتوی، درباره این مسئله سر و صدای زیادی بپا کرده و تصور نموده اند که این موضوع از مختصات شیعیان است و بر این نادانان مخفی مانده است که پیروان مذاهب دیگر نیز با شیعه درجواز انتقال اموات به جهت اغراض صحیح از محلی به محل دیگر چه قبل از دفن و چه بعد از دفن خواه میت وصیت کرده باشد و یا نه موافقت دارند، مالکی آن را با سه شرط (عدم متلاشی شدن، هتک حرمت نشدن، وفق مصلحت اعم از نابود شدن بر اثر بلایای طبیعی یا غیر طبیعی، امید کسب برکت در مکان دیگر، نزدیک محل سکونت خانواده و .....)، حنبلی ها به شرط غرض صحیح مانند مکان مقدس یا در نزدیکی بنده ای صالح مشروط به اینکه از تعفن آن مصون باشند، بلامانع می دانند و فرقی در این انتقال، میان قبل و بعد از مردن نیست، شافعی نقل و انتقال را حرام و یا مکروه می داند مگر در نزدیکی مکه و مدینه یا بیت المقدس یا غیر بنده صالح که در آن صورت کراهت هم ندارد، ..... حنفی گوید مستحب است هر جا مُرد همانجا دفن شود و انتقال او قبل از دفن به شرط عدم تعفن بلامانع است، اما بعد از دفن خارج کردن جز برای خروج از زمین غصبی و یا اخذ به شفعه حرام است .....،

کسی که در تاریخ بررسی نموده باشد این حقیقت را به وضوح در می یابد که علماء همه مذاهب عملاً اتفاق بر جواز حمل جنازه ها چه قبل از دفن و چه بعد از آن دارند و اینکه نقل اموات به سوی اماکن مقدسه مانند مکه و مدینه، جوار قبر امام، کنار قبر بنده صالح، سرزمین پاک، یا محیطی که خانواده میت در آنجا هستند و یا به مقبره خانوادگی، امری جایز بوده است ..... که همه این امور دلالت بر مجاز بودن این امر و اتفاق امت اسلامی بر آن بوده است و نیز تاریخ نشان می دهد که این کار از زمان صحابه و تابعان و در صورت وصیت میت و یا تصمیم اولیاء آنان رواج داشت و .....، اگر این موضوع از همان ابتدای اسلام مورد قبول نبود هیچگاه صحابه در مورد رسول خدا اختلاف نمی نمودند که آن حضرت را در مدینه یا مکه یا کنار جدش ابراهیم علیه السلام دفن نمایند و .....، این موضوع نه تنها در اسلام بلکه درشرایع پیشین نیز مشروع بوده و لذا می بینیم حضرت آدم که در مکه وفات و در غار ابوقبیس دفن شده بود به وسیله نوح پیامبر به کشتی حمل و در بیت المقدس و به روایت شیعه در نجف اشرف مدفون شد و یعقوب که در مصر فوت و دفن شده بود به شام برده شد و موسی علیه السلام بدن یوسف را که در مصر دفن شده بود به فلسطین حمل کرد و یوسف جسد پدرش را از مصر به حبرون آورد و دفن کرد، ..... در دلایل النبوه آمده که اولین کسی که از قبری به قبر دیگر نقل گردید علی بن ابی طالب بود ..... که ابتداء دردارالاماره کوفه مدفون گردید و قبرش پنهان بود تا بعداً به نجف حمل گردید، .....)، و بسیاری از کسانی که جنازه آنان قبل از دفن به جای دیگر منتقل شد (۱. مقداد بن عمر ثعلبه صحابی ..... ۵. اسامه بن زید صحابی ..... ۱۷. جعفر بن محمد بن عرفه..... ۲۹. ابراهیم بن محمد ابوالطیب عطار ..... ۳۹ ابوبکر بیهقی ..... ۵۳. صدرالدین ابوبکر خجندی ..... ۸۰. علی بن محمد کیزوانی)، و نیز بسیاری که بعد از دفن جنازه آنان را به جای دیگر بردند: (۱. عبدالله بن عمرو، پدر صحابی بزرگوار جابر بن عبدالله که در احد با دوستش عمرو بن جموح شهید شدند و در یک قبر قرار داشتند و پس از شش ماه، جابر او را بیرون آورده و به جای دیگر برد در حالی که بدنش سالم بود، ۲. عبدالله بن سلمه از شهدای احد که مادرش با اجازه رسول خدا او را به مدینه برد ۳. مجذر بن زیاد که با اجازه رسول خدا او را با شتری که جنازه عبدالله بن سلمه را حمل می نمود به مدینه بردند ۴. طلحه بن عبیدالله تمیمی (از عشره مبشره) که دخترش او را پس از سی سال در حالی که بدن او سالم بود از ثقیف

بصره به هجرتین بصره برد. ۵. قبور در مسجد النبی، عینی آورده است که عثمان رضی الله عنه دستور داد، کل قبرهایی که نزدیک مسجد بود را خراب و همه اجساد را به قبرستان بقیع ببرند ۶. شهدای احد: ابن جوزی از جابر روایت نمود که معاویه تصمیم گرفت چشمه اش را در احد جاری نماید به او نوشتند این کار مقدور نیست مگر آنکه آن را از روی قبور شهداء احد جاری سازیم او نوشت قبرها را بشکافید .....، جابر می گوید آنها یعنی پیکرهای شهدای احد را دیدم که روی گردن مردان حمل می شدند مانند کسانی که خوابیده اند و کلنگ به گوشه پای حمزه علیه السلام اصابت کرد و خون از آن جاری شد،.....)،

و ابن جوزی از جابر می گوید از طرف معاویه ما را در مورد کشته های احد هنگام جریان آب ندا دادند و ما آنها را پس از چهل سال در حالی که بدن آنها ترو تازه (یعنی کاملاً سالم بود) از قبرها بیرون آوردیم) .....، ۱۲. ابن سمعون ..... ۱۵.ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی ..... ۲۱. عبدالسید بن محمد معروف به ابن الصباغ ..... ۲۶. احمد بن علی بن محمد قاضی ..... ۳۴. محمد بن محمد ابوحازم فقیه حنبلی ..... ۴۴. محمد بن ابراهیم ابو عبدالله کتانی شافعی مصری ..... ۵۵. ابوسعید کوکبوری صاحب (اربل) ..... ۶۱. پادشاه صالح نجم الدین ایوب ..... ۶۸. عبدالرحمن بن احمد جامی ..... ۷۰. درباره ساختمان قبر ابی حنیفه پیشوای حنفی ها چهارصد زنبیل استخوان از

کسانی که قبلاً در کنار قبرش دفن شده بودند در آورده ودر بقعه یکی از حنفی ها دفن کردند تا زمین مورد نظر ایجاد و پایه های مقبره ابوحنیفه، در زمین مورد نظر مهیا شود .....).

زیارت مشاهد مشرفه خاندان پیامبر و دعا و نماز در آن اماکن و توسل و تبرک به آنها:

از صدر اسلام تاکنون همواره مسلمین، قبور انبیاء و امامان و اولیاء و بزرگان دین و در راس آنها مرقد مطهر پیامبر اکرم رازیارت نموده و با رفتن به سوی این مرقدها و خواندن نماز و دعا در برابر آنان و تبرک و توسل به آنها به خداوند تقرب می جستند و این کار مورد اتفاق همه فرقه های اسلامی بدون کوچکترین اختلافی بوده است تا آنکه زمانه و روزگار، ابن تیمیه حرانی را زائید ..... او هذیان گویی را آغاز کرد و سنت را بازیچه قرار داد و ..... هتک حرمت و توهین را از حد گذرانید و..... حرکت برای زیارت پیامبر اکرم را حرام شمرد و مسافرت برای این عمل مقدس را معصیت دانسته و فتوی داد کسی که برای زیارت پیامبر می رود چون سفر معصیت می رود نماز را تمام بخواند ..... که بسیاری از دانشمندان اهل سنت علیه او قیام کردند و گفتار او را مورد انتقاد قرار دادند ..... و یاوه گویی ها و دروغ هایش را آشکار کردند. فقهای شام علیه او فتوی داده و .....، سرانجام حکم به تکفیر او نموده اند و اظهار نظر فقهای شام به نظر قاضی القضاه شافعی مذهب مصر (البدر بن جماعه)عرضه شد و در پشت همان ورقه فتوی نوشت ستایش مخصوص خداست آنچه در این ورقه آمد پاسخ پرسشی است که درمورد گفته ابن تیمیه آمده، مبنی بر اینکه زیارت پیامبران و صالحان بدعت است و ..... مسافرت برای زیارت قبور انبیا جایز نیست، این گفته باطل و مردود است و لذا گروهی از فقها نقل نموده اند که زیارت پیامبر اکرم، فضیلت و سنت و مورد اتفاق همگان است و شایسته است که این مفتی یاد شده (ابن تیمیه) از اینگونه فتاوی عجیب و غریب که پیش ائمه و علماء باطل است منع گردد و چنانچه از آن دست نکشد باید به زندان افکنده شود .....) و در همین راستا محمد بن ابراهیم شافعی و محمدبن جریری انصاری حنفی و محمد بن ابی بکر مالکی و احمد بن عمر مقدسی حنبلی نیز نظر خود را اعلام نمودند، این چهارنفر قاضی القضاه مذاهب چهارگانه مصر در هنگام وقوع این فتنه در سال ۷۲۶ بودند و نیز از کسانی که این گمراه را نهی می نموده است ذهبی بوده که گفته است (ستایش می کنم خدا را بر ذلت خود ..... وا اسفا برسنت و اهل آن ..... تا کی خودت و عبارات و سخنان یاوه و بیهوده خود را ستایش می کنی و علما را مذمت می نمایی و عورت های آنان را جستجو می نمایی، ..... از مغلطه کاری در دین بترس ..... به خدا قسم در جهان مسخره شده ایم ..... ایمرد تو داری قی کرده ها و سموم فلاسفه را نشخوار می کنی که زیاده روی در آن وجود تو را فاسد کرده است. آری شمشیر حجاج و زبان ابن حزم برادر یکدیگر بودند و تو خواص پلید این هر دو ناپاک را یکجا جمع کردی ..... آیا اکثر پیروان تو راجز دیوانه های زنجیری کم عقل، یا عوامان دروغگوی نفهم یا افراد غریب مرموز مکار یا خشک مقدسان نفهم، گروه دیگری تشکیل می دهند، اگر حرف مرا قبول نداری بررسی کن ..... ای کاش احادیث محدثین از دست تو سالم بماند ولی تو در هروقتی به آنها حمله کردی با تضعیف و تأویل و یا انکار و ابطال سعی در بی اعتباری آنان داری ..... در دهه هفتاد عمرت و دروقت مردن هستی که وقت کوچ کردن (مرگ تو) نزدیک است ..... و وقتی حال تو نسبت به من که دوست مهربان و صمیمی تو هستم این است پس نسبت به دشمنان تو چگونه خواهد بود .....)، ..... بالاخره تمامی دانشمندان و علماء اسلام بر علیه اوقیام نموده و گفتارهای پوچ و بی اساس و مخالف با کتاب و سنت و اجماع و قیاس او بر همگان آشکار و در دمشق اعلام شده هر کس معتقد به عقیده ابن تیمیه باشد خون و مال او حلال است ..... و از این گروه گمراه قصیمی مولف الصراع است،که راه ابن تیمیه خبیث را پیموده و روش او را اتخاذ نموده است ..... و در قرن بیستم همانند استادش ..... یاوه هایی بافته و به مردم اعلام کرده (این اعمال یعنی

زیارت و دعا و نماز نزد قبور و ..... همه از آفات شیعه است و آنان با این اعمالشان ملعون و خارج از ریسمان الهی هستند، .....، اما دیدن قبر آن حضرت و یا سنگ و ساختمان آن فضیلت و ثوابی به اتفاق همه علما ندارد بلکه دیدن خود آن بزرگوار در زمان حیاتش ذاتاً فضیلتی نداشته و فضیلت شما در ایمان به او و پیروی از او و پیمودن راه و یاری دین اوست ..... و بطور خلاصه هیچ کس نمی تواند برای زیارت قبر شریف پیامبر اکرم کوچکترین فضیلتی اثبات کند و این حقیقت از سیره مسلمین صدر اسلام به خوبی آشکار است)،

شاید خواننده محترم فکر کند که او برای انکار شدید خود دلیل و یا برهانی دارد در صورتی که بزرگان مذاهب اسلام در قرون گذشته و عصر ابن تیمیه و زمان محمد بن عبدالوهاب که این کهنه ها را تجدید کرده و تا زمان حاضر، همگی به اجماع منکر این چرندیات و یاوه سرایی ها بوده و حکم به کفر کسانی که به این عقاید نادرست و ..... دور از سیره مسلمانان گرویده اند، داده و عقاید پلید آنها را مورد انتقاد قرار داده اند..... آیا برای یک مسلمان شایسته است که برای زیارت آن حضرت در زمان حیات و یا بعد از مرگ او ارزشی قائل نشود و در ملاء عام اعلام کنند که زیارت پیامبر اکرم کار بیهوده ای است

(کلب گوید قلب ما جریحه دار ازفقدان حمیری ها و ناشی ها و ..... است تا با اشعار چون شمشیر خود بر این دشمنان حرامزاده خدا و رسول بتازند و کسی نیست به این گونه افراد مانند زباله و بی ریشه بگوید تقدیم احترام به شخصیت ها و رهبران هر قوم، دلالت بر احترام به افکارو اندیشه ها و روش های آنان دارد که معمولاً در جهان با نثار تاج گل و سرود ..... صورت می پذیرد، آیا صحیح است که ما در میان ملل دنیا به بی احترامی به سرور کائنات که جهان را به برکت وجود خود با تعالیم اسلام از لجن زار اخلاق و کثافات اعمال زشت درآورد، مشهور شویم و کسی نیست به این فرد و امثال او که مصداق جرثومه های فساد و تباهی هستند بگویدکه اگر رسول خدا نبود و زحمات علی و یاران رسول خدا وجود نداشت، معلوم نبود که تو و امثال تو از کدام مادر معلوم الحال زاده می شدید و پدرانتان چه زباله هایی بودند حالا که با زحمات آن دو بزرگوار و یاران آنها، آبی به زیر پوست توافتاده و کسانی را به دور خود دیده ای و احساس شخصیت می کنی و استفراغ پیشینیان شیطان صفت خود را قورت می دهی خداوند تو و دوستان تو را به جرم دشمنی با خدا و رسول خود در دوزخ ابدی مخلد بفرماید خداوندی که فوق صوت نبی صدایی را نمی شنود مگر آنکه اعمال او را حبط و او را به دوزخ جاودانی خود داخل می نماید در مورد این دشمنان خود که اینگونه توهین و ناسزا و دشمنی را نسبت به پیامبر او روا می دارند چگونه عمل خواهد نمود ..... انا لله و انا الیه راجعون)،

آیا در میان تمام ملل این رسم رواج ندارد که زیارت بزرگان خود را محترم می شمارند و آن را برای زائر افتخار می دانند .....،(مضمون) ..... اینگونه احترام که مردم برای مقدسین قوم خود از ابتدا تا انتها داشته اند و دارند پس گمان تو برای زیارت سید فرزندان آدم چگونه خواهد بود ..... هیچ روزی نیست مگر آنکه هفتاد هزار فرشته به زمین آمده و قبر شریف پیامبر را درآغوش می گیرند و بر او درود می فرستند و .....

ترغیب به زیارت قبر رسول اکرم:

ما نمونه روایات را که ائمه مذاهب چهارگانه و حافظان احادیث در صحاح و مسانید خود در فضیلت زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده اند را می آوریم:

۱. عبدالله بن عمر به طور مرفوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم نقل نموده است که آن حضرت فرمود (من زار قبری، وجبت له شفاعتی) یعنی کسی که قبرم را زیارت کند شفاعت من در روز قیامت بر او واجب می شود) این روایت را عده ای از

حافظان حدیث و ائمه روایات نقل نموده اند که از آن جمله (عبیدبن محمد وراق نیشابوری متوفی ۲۵۵،عبدالله بن محمد قرشی متوفی ۲۸۱، محمد رازی متوفی ۳۱۰، ابن خزیمه متوفی ۳۱۱، قاضی محاملی متوفی ۳۳۰، ابواحمد بن عدی متوفی ۳۶۵، عبداله بن محمد انصاری متوفی ۳۶۹، دارقطنی متوفی ۳۸۵، ماوردی متوفی ۴۵۰، ابوبکر بیهقی متوفی ۴۵۸،علی بن حسن خلعی متوفی ۴۹۲، محمد بن فضل قرشی متوفی ۵۳۸، عیاض مالکی متوفی ۵۴۴، ابن عساکر متوفی ۵۷۱ درتاریخ او، (و لازم به ذکر است که تصحیح کننده خائن کتاب او آن بخش (کسی که قبر پیامبر را زیارت کند) را از کتاب ابن عساکر، در زمان چاپ حذف کرده و خدا راز این تحریف و آنچه در دل داشته است و سنگینی امر خیانت در امانت او را می داند)، احمد بن السلفی متوفی ۵۷۶، عبدالرحمن اندلسی متوفی ۵۸۱، ابن جوزی متوفی ۵۹۷، اسکندرانی متوفی ۶۱۱، یوسف بن خلیل دمشقی متوفی ۶۱۱، عبدالعظیم منذری متوفی ۶۵۶، یحیی بن علی قرشی متوفی ۶۶۲، دمیاطی متوفی ۷۰۵، هبه آله بنالحسن، یحیی بن الحسن، ابن الحاج متوفی ۷۳۷، عبدالکافی السبکی متوفی ۷۵۶، حریفیش متوفی ۸۰۱، سمهودی متوفی ۹۱۱،سیوطی متوفی ۹۱۱، قسطلانی متوفی ۹۲۳، شیبانی متوفی ۹۴۴، شربینی متوفی ۹۷۷، مناوی متوفی ۱۰۳۶، ..... جمعی از فقهایمذاهب چهارگانه مصر امروز و .....».

۲. از عبدالله بن عمر به طور مرفوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم نقل شده که (کسی که به زیارت من بیاید و انگیزه ای جز زیارت من نداشته باشد بر عهده من است که او را در قیامت شفاعت کنم) و در روایتی دیگر (.....وارد نکند او را مگر زیارت من .....) در جای دیگر (..... نکشاند او را حاجتی جز زیارت من .....) در روایت دیگر (تمایلی جز زیارت من نداشته باشد، به عهده خداست) و در روایت غزالی آمده (هدفی جز زیارت من نداشته باشد .....) این روایت را با اختلاف در تعبیرات آن جمع کثیری از حافظان حدیث که نمی توان بزرگی شخصیت و کثرت عدد آنها را نادیده گرفت، نقل نموده اند که از آن جمله (ابن السکن بغدادی متوفی ۳۵۳ که سبکی در خصوص نقل این یک حدیث از او و در قالب فصلی از کتاب خود می گوید: ذکر این حدیث از ناحیه او دلیل بر این است که این حدیث طبق شرطی که او در مقدمه کتابش کرده مورد اتفاق صحیح محدثین است، طبرانی متوفی ۳۶۰، مقری متوفی ۳۸۱، دارقطنی متوفی ۳۸۵، ابونعیم متوفی ۴۰۲، خلعت متوفی ۴۹۲، غزالی متوفی ۵۰۵، ابن عساکرمتوفی ۵۷۱، ابوالحجاج متوفی ۶۴۸، یحیی بن علی قرشی متوفی ۶۶۲، الحداد، نقی الدین شافعی متوفی ۷۵۶، سمهودی متوفی۹۱۱، قسطلانی متوفی ۹۲۳، شربینی متوفی ۹۷۷، شیخ زاده متوفی ۱۰۷۸.)».

۳.از عبدالله بن عمر به طور مرفوع از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم روایت شده است (هر کس حج کند و قبرم را بعد از وفاتم زیارت کند، مانند کسی است که مرا در حیاتم زیارت کند (و بسیاری طرق دیگر اضافه است) ومصاحب من باشد) این روایت را نیز بسیاری از حافظان حدیث آورده اند از جمله (صنعانی متوفی ۲۱۱، شیبانی متوفی ۳۰۳،ابویعلی متوفی ۳۰۷، بغوی متوفی ۳۱۷، طبرانی متوفی ۳۶۰، ابن عدی متوفی ۳۶۵، مقری متوفی ۳۸۱، دارقطنی متوفی ۳۸۵، ابوبکر بیهقی متوفی ۴۵۸، ابن عساکر متوفی ۵۷۱، ابن جوزی متوفی ۵۹۷، ابن نجار بغدادی متوفی ۶۴۳، ابوالحجاج متوفی۶۴۸، دمیاطی متوفی ۷۰۵، ابن احمد حداد، ابوالحسین مصری، سبکی متوفی ۷۵۶، حریفیش متوفی ۸۰۱، سمهودی متوفی ۹۱۱، سیوطی متوفی ۹۱۱، خفاجی متوفی ۱۰۶۹.....

۴.از عبدالله عمر به طور مرفوع نقل گردیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم فرمود: (هر کس حج نماید ولی مرا زیارت نکند بر من جفا و ستم کرده است) این حدیث شریف را نیز گروه بسیاری از حافظان و ائمه روایات نقل نموده اند از

جمله (ابن حبان تمیمی متوفی ۳۵۴، ابن عدی متوفی ۳۶۵، دارقطنی متوفی ۳۸۵، سبکی متوفی ۷۶۵، سمهودیمتوفی ۹۱۱، قسطلانی متوفی ۹۲۳، عجلونی متوفی ۱۱۶۲، زبیدی متوفی ۱۲۰۵، شوکانی متوفی ۱۲۵۰، .....

۵.از عمر بطور مرفوع آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم فرمود: (هر کس که قبر مرا زیارت کند (یا مرا زیارت کند) من شفیع او خواهم بود (یا گواه او خواهم بود) و هر کس در یکی از دو حرم بمیرد، خداوند او را در روز قیامت در زمره کسانی محشور خواهد فرمود که در امنیت هستند) این حدیث را گروه کثیری از حفاظ نقل نموده اند ازآن جمله (طیالسی متوفی ۲۰۴، ابونعیم متوفی ۴۳۰، حافظ بیهقی متوفی ۴۵۸، ابن عساکر دمشقی متوفی ۵۷۱، ابوالحجاج یوسف بن خلیل دمشقی متوفی ۶۴۸، تقی الدین سبکی متوفی ۷۵۶، سمهودی متوفی ۹۱۱، قسطلانی متوفی ۹۲۳، ابن الدبیعمتوفی ۹۴۴، مناوی متوفی ۱۰۳۱، عجلونی متوفی ۱۱۶۲،

۶.از حاطب بن ابی بلتعه بطور مرفوع این روایت آمده است که رسول خدا فرمود (هر کس که بعد از وفات من مرا زیارت کند همانند کسی است که در زمان حیاتم مرا زیارت نموده است و کسی که در یکی از دو حرم بمیرد خداوند او را در قیامت در زمره کسانی قرار خواهد داد که در امنیت خواهند بود) این روایت را نیز گروه بسیاری از حفاظ و ائمه حدیث نقل نموده اند از جمله (دارقطنی متوفی ۳۸۵، ابوبکر بیهقی متوفی ۴۵۸، ابن عساکر دمشقی متوفی ۵۷۱، ابوالحجاج متوفی ۶۴۸،عبدالمومن دمیاطی متوفی ۷۰۵، ابن الحاج متوفی ۷۳۷، سبکی متوفی ۷۵۶، شیخ شعیب حریفیش متوفی ۸۰۱، سمهودی متوفی۹۱۱، قسطلانی متوفی ۹۲۳، عجلونی متوفی ۱۱۶۲ .....)

۷.از عبدالله بن عمر بطور رفع آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم فرمود: (کسی که حجه الاسلام کند و قبرم را زیارت نماید و جنگی نموده و درود بر من در بیت المقدس بفرستد، خدا درباره آنچه از واجبات بر او الزام نموده پرسش نخواهد کرد)، این روایت را نیز گروهی از حفاظ نقل نموده اند از جمله (ابوالفتح ازدی متوفی ۳۷۴،ابوطاهر اصفهانی متوفی ۵۷۶، تقی الدین سبکی متوفی ۷۵۶، .....).

۸.از ابوهریره بطور مرفوع آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم فرمود (هر کس بعد از وفات من مرا زیارت نماید مانند کسی است که در زمان حیاتم مرا زیارت نموده است و هر کس مرا زیارت نماید من در روز قیامت شفیع و گواه او خواهم بود) این روایت را نیز گروه بسیاری از حفاظ و ..... نقل نموده اند از جمله (ابن مرودیه متوفی ۴۱۶، ابوسعد بن محمد متوفی ۵۴۰، سعید بن محمد یعقوبی متوفی ۵۵۲، سمعانی متوفی ۵۶۲، ابن الانماطی متوفی ۶۱۹، سبکی متوفی ۷۵۶ .....).

۹.از انس بن مالک بطور مرفوع آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم فرمود (کسی که مرا در مدینه به عنوان یک عمل نیک و قربه الی الله زیارت کند من شفیع او خواهم بود) و روایت دیگر (کسی که در یکی از دوحرم بمیرد در روز قیامت در زمره افرادی که در امنیت هستند محشور خواهد گردید و کسی که به قصد قربت مرا در مدینه زیارت کند در قیامت در جوار من خواهد بود و نیز من گواه و شفیع او در روز قیامت خواهم بود) این روایت را نیز جمع بسیاری از حفاظ نقل نموده اند از جمله (ابن ابی فدیک متوفی ۲۰۰، ابوبکر قرشی متوفی ۲۸۱، حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵، ابوبکر بیهقی متوفی ۴۵۸، عیاض مالکی متوفی ۵۴۴، ابن عساکر متوفی ۵۷۱، ابن جوزی متوفی ۵۹۷، دمیاطی متوفی ۷۰۵، ابن الحجاج متوفی ۷۳۷، ابن القیم جوزیه متوفی ۷۵۱، سبکی متوفی ۷۵۶، سمهودی متوفی ۹۱۱، قسطلانی متوفی ۹۲۳، سیوطی متوفی ۹۱۱ و شیخ عبدالرحمن شیخ زاده متوفی ۱۰۷۸ با ذکر این عبارت که (در جوار من خواهد بود)، شوکابی متوفی ۱۲۵۰و .....).

۱۰. از انس بن مالک به طور مرفوع آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم فرمود: (هر کس مرا در حالی که از دنیا رفته ام زیارت کند مثل اینست که در زمان حیاتم مرا زیارت کرده است و هر کس قبر مرا زیارت کند شفاعتم در روز قیامت

بر او واجب خواهد بود و برای هیچ فردی از افراد امت من که دارای استطاعت و وسعت مالی و جسمی و گشایشی باشد و مرا زیارت نکند عذری برای او نخواهد بود) این روایت را نیز گروه بسیاری از حفاظ و ..... نقل نموده اند از جمله (ابن نجار متوفی ۶۴۳، السبکی متوفی ۷۵۶، زین الدین عراقی متوفی ۸۰۶، سمهودی متوفی ۹۱۱، .....).

۱۱.از ابن عباس به طور رفع آمده است که رسول خدا فرمود (کسی که بعد از وفاتم مرا زیارت کند همانند کسی است که در زمان زنده بودنم مرا زیارت کرده است و کسی که به خاطر زیارت من، نزد قبرم حاضر شود من هم در روز قیامت گواه وشفیع او خواهم بود) این روایت را (ابوجعفر عقیلی متوفی ۳۲۲، ابن عساکر متوفی ۵۷۱ و .....) در آثار خود نقل نموده اند.

۱۲.از علی علیه السلام امیرالمومنین به طور مرفوع و غیر مرفوع آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم فرمود: (هر کس قبر مرا بعد از مرگم زیارت کند مثل آنست که در حیاتم مرا زیارت کرده باشد و هر کس قبرم را زیارت نکند بر من جفا کرده است)، این روایت را نیز گروه بسیاری از حفاظ و ..... نقل نموده اند از جمله (یحیی بن الحسن،عبدالملک بن محمد خرکوشی، ابن عساکر، ابن نجار، دمیاطی و .....).

۱۳.از بکر بن عبداله بطور مرفوع آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم فرمود: (کسی که به مدینه برای زیارت من بیاید روز قیامت شفاعت من برایش واجب خواهد بود و کسی که در یکی از این دو حرم بمیرد در امنیت مبعوث خواهد گردید،) این حدیث را نیز گروهی از حفاظ نقل نموده از آن جمله (یحیی بن حسن، سبکی، سمهودی .....).

۱۴.از عبدالله بن عمر بطور مرفوع آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم فرمود (هر کس مرا بعداز وفات من زیارت کند مثل آنست که در حیاتم مرا زیارت کرده است). و این روایت را نیز (نسایی متوفی ۲۲۷، طبرانی متوفی ۲۶۰، ابن عدی متوفی ۳۶۵، انصاری متوفی ۳۶۹، دارقطنی متوفی ۳۸۵، بیهقی متوفی ۴۵۸، عیاضی مالکی متوفی ۵۴۴.....) نقل نموده اند.

۱۵.از ابن عباس به طور مرفوع آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم فرمود (کسی که قصد مکه نموده و سپس مرا در مسجدم قصد نماید برایش دو حج مقبول نوشته شود) و فردوس این حدیث را در مسند خود آورده .....).

۱۶.از مردی از آل خطاب بطور مرفوع آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم فرمود (کسی که مرا از روی قصد زیارت نماید، روز قیامت در جوار من خواهد بود و کسی که در یکی از دو حرم بمیرد خداوند او را در زمره افرادی که در امنیت هستند محشور خواهد کرد و شحامی اضافه کرده، کسی که ساکن مدینه شود و با بلایش بسازد من در روز قیامت گواه و شفیع او خواهم بود) و این حدیث را راویان زیر نقل نموده اند (ابوجعفر عقیلی متوفی ۳۲۲، دارقطنی متوفی۳۸۵، حاکم متوفی ۴۰۵، بیهقی متوفی ۴۵۹، ابن عساکر متوفی ۵۷۱ و .....)

۱۷.از عبدالله بن عمر به طور مرفوع آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم فرمود: (هر کس مرا در مدینه زیارت کند گواه و شفیع او خواهم بود) و حافظ دارقطنی با سلسله اسنادش آن را نقل نموده .....

۱۸.از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم روایت گردیده است که فرمود (کسی که گشایشی در کارش باشد یعنی توانایی سفر داشته باشد و مسافرتی به سوی من انجام ندهد پس به من جفا کرده است)، این حدیث را ابن فرحون وغزالی ..... آورده اند.

۱۹.پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم فرموده است (کسی که بعد از وفاتم مرا زیارت نماید و درود و سلام بر من بفرستد من ده بار او را پاسخ می دهم و ده فرشته او را زیارت می کنند و همه بر او درود می فرستند و کسی که در خانه اش بر من سلام بفرستد خداوند روحم را آگاه می کند تا بر او سلام بفرستم. این حدیث را شیخ شعیب حریفیش متوفی ۸۰۱نقل نموده است.

۲۰.(مضمون) از ابی عبدالله محمد بن علاء که خدای رحمتش کند نقل شده است که (وارد مدینه شدم در حالی که سخت گرسنه بودم قبر پیامبر اکرم را زیارت کردم ..... پیامبر در عالم خواب قرص نانی به من مرحمت فرمود و من نصف را خوردم و بیدار شدم در حالی که نصف دیگر در دستم بود پس صدایی شنیدم که گفت ای عبداله کسی .....

۲۱.....

۲۲.....

گفتار بزرگان مذاهب چهارگانه پیرامون زیارت قبل پیامبر بزرگوار اسلام:

بزرگان مذاهب چهارگانه درباره زیارت قبر رسول خدا گفتار فراوانی دارند ما چهل گفته را نمونه انتخاب کرده و مذکور مینمائیم.

ابوعبدالله حسین بن حسن حلیمی جرجانی شافعی متوفی ۴۰۳ در کتاب خود می گوید (اما امروز از بزرگداشت آن حضرت زیارت آن بزرگوار است)، احمد بن محمد محاملی شافعی متوفی ۴۲۵ (برای حاجی بعد از فراغت از مکه مستحب است قبرپیامبر اکرم را زیارت کند)، .....، قاضی القضات ابوالحسن ماوردی متوفی ۴۵۰ (هنگامی که کاروان حج از مکه مراجعت می نماید شایسته است آنان را از راه مدینه عبور دهند تا قبر پیامبر اکرم را زیارت کنند و میان زیارت خانه خدا و زیارت قبر پیامبر اکرم را به خاطر احترام و شکرگزاری از زحمات بی دریغ او جمع نمایند و اگر این از واجبات حج نباشد قطعاً از مستحبات و عبادات نیکوی حاجیان محسوب خواهد شد)، عبدالحق بن محمد متوفی ۴۶۶ از شیخ ابی عمران مالکی نقل نموده که (مالک کراهت داشت که گفته شود ما قبر پیامبر را زیارت کردیم زیرا زیارت (مستحب بود) و آن چیزی است که می شود انجام داد و می شود انجام نداد اما به اعتقاد او زیارت قبر پیامبر اکرم واجب است (و بایستی حتماً انجام گیرد) عبدالحق گوید منظور مالک از واجب اجرای سنن واجب و وجوب سنن موکده است)، ابواسحاق ابراهیم بن محمد فقیه شافعی متوفی ۴۷۶ (زیارت قبر رسول خدا مستحب است)، ..... قاضی عیاض مالکی متوفی ۵۴۴ (و زیارت قبر پیامبر اکرم سنت مورد اتفاق همه مسلمین و دارای فضیلت مورد تشویق و ترغیب است)، و اضافه می نماید از اسحاق بن ابراهیم که (از اموری که همیشه از شان حاجی بوده زیارت کردن در مدینه و تصمیم بر انجام امور زیربوده، نماز خواندن در مسجد پیامبر، تبرک به دیدن روضه مبارکه، منبر و قبر و محل جلوس و موضع دستها و پاهای مبارک پیامبر اکرم و ستونی که به آن تکیه می داده و جایی که جبرئیل بر وی نازل می شده و مشاهده زحمات افرادی از صحابه و پیشوایان اسلام که در راه تعالی اسلام اقدام نموده اند و در آن اعمالی انجام داده اند و عبرت گرفتن از همه آنها و .....)، ابن هبیره متوفی ۵۶۰ در کتاب انفاق الائمه گفته است (مالک، شافعی، ابوحنیفه، احمد بن حنبل که خدای آنها را رحمت نماید همگی اتفاق دارند که زیارت پیامبر اکرم مستحب است)، حافظ ابن جوزی، عبدالکریم بن عطاء آله مالکی متوفی ۶۱۲(هنگامی که حج و عمره تو به طریق شرعی اتیان شد دیگر چیزی جز رفتن به مسجد رسول خدا برای درود فرستادن بر او و دعا کردن در برابرش و سلام بر مصاحبان او و رفتن به بقیع و زیارت قبور صحابه و تابعان و نماز در مسجد پیامبر اکرم باقی نمی ماند و کسی که قدرت بر این اعمال دارد آن را ترک نکند)، ابوعبدالله معروف به ابن ابی سنینه متوفی ۶۱۶ (زائر و حاجی زمانی که به سوی مدینه می رود مستحب است که برای دخول در آن غسل نماید و آنگاه آداب زیارت و چگونگی تقدیم درود و دعا و وداع را ذکر می نماید). ..... محیی الدین نووی متوفی ۶۷۷ (بعد از فراغت از حج مستحب است آبزمزم بنوشد و قبر پیامبر اکرم را زیارت کند)، ابن حمدان حنبلی متوفی ۶۹۵ (برای کسی که از اعمال حج فارغ شد مستحب است قبر پیامبر اکرم و مصاحبان او را زیارت کند و این کار را چه قبل از فراغت از حج و چه بعد از آن می تواند انجام دهد)،

قاضی حسین در کتاب شفا خود می گوید (زمانی که حاجی از حج فراغت حاصل نمود مستحب است در ملتزم توقف نماید و دعا کند آنگاه از زمزم بنوشد و سپس به مدینه آمده و قبر پیامبر اکرم را زیارت نماید)، قاضی احمد سروجی (حاجیان و عمره کنندگان وقتی از مکه مراجعت می نمایند می بایست به سوی مدینه به خاطر زیارت قبر رسول خدا حرکت نمایند زیرا آن ازبهترین اعمال است)، امام ابن

الحاج قیروانی مالکی متوفی ۷۳۷ (اما بزرگداشت مقام انبیاء علیهم السلام در کنار مزار آنان بدینگونه است که زایر از دور و نزدیک مصمم به زیارت آنان گردد و به سوی مزار آنان بشتابد، و وقتی کنار قبور آنان قرار گرفت سعی کند با ادب و احترام و خضوع و خشوع باشد و کوشش نماید با حضور قلب و چشم دل آنان را ببیند چون آنان نه کهنه می شوند و نه تغییر می کنند و آنگاه خداوند را چنانکه حق او هست شکرگزاری نماید و سپس بر آنان درود فرستد وبرای اصحاب و تابعان او طلب رحمت و مغفرت نماید و پس از آن به وسیله آنان به خداوند در مورد برآورده شدن احتیاجات و آمرزش گناهان توسل جوید و بداند که البته خواسته هایش برآورده خواهد شد چون آنان باب گشوده رحمت خدا هستند و سنت خدا بر این جاری شده که خدا حوایج را به وسیله آنان یعنی آبرو و ارجمندی آنها نزد خود برآورد، و هر کسی که از زیارت به نزدیک قبور آنان ناتوان باشد می تواند از دور بر آنها سلام فرستاده و نیازمندی های خود را از قبیل بخشش گناهان، پوشش عیوب و برآورده شدن حاجاتش ذکر کند، زیرا آنان بزرگوار هستند و کریم و هیچگاه افراد کریم کسانی راکه از آنان درخواستی دارند و یا توسلی جویند و یا به آنان پناه ببرند محروم نخواهند کرد و این در مورد زیارت و توسل به همه پیامبران است و اما در مورد زیارت سید و آقای اولین و آخرین (خلایق) یعنی پیامبر عزیز ما صلوات الله و سلام علیه آنچه که در مورد دیگر پیامبران گفتیم در مورد ایشان بایستی بیشتر رعایت شود، یعنی با ادب و احترام و خضوع و خشوع بیشتر زیرا او شفیعی است که شفاعت او رد نمی شود و هر کس که به او روی بیاورد و به بارگاه او مشرف شود و از او کمک بگیرد وبه او پناه برد، محروم نخواهد گردید زیرا او قطب دایره کمال وجود و گل سرسبد جهان خلقت است ..... و کسی که به او توسل جوید یا از او کمک بخواهد و یا حوائج خود را از او طلب کند همانطور که تجربه نشان داده است محروم نخواهد شد، ..... و لذا علماء ما که رحمت خدا بر آنها باد گفته اند شخص زایر باید توجه داشته باشد که در برابر رسول خدا همانند دوران حیاتش قرار دارد، زیرا فرقی میان حیات و ممات او نیست یعنی همانطور که در زمان حیات خود امت خود را می دیده است و ازحال و نیات و مقاصد آنها آگاه بوده است در زمان ممات او نیز همینطور خواهد بود..... وتوسل به رسول خدا محل غفران گناهان بزرگ و خطاهاست زیرا برکت شفاعت آن حضرت و عظمت او نزد خدا چنان است که دیگر برای گناه عظمتی نمی ماند، چون او از همه چیز بالاتر است پس به کسی که او را زیارت کرده است بشارت ده و به کسی که او را زیارت نکرده (بگو) باید با شفاعت او به خدا پناه ببرد، پس خداوندا ما را به حق احترامی که او نزد تو دارد از شفاعت او ما را محروم مفرما آمین رب العالمین و کسی که خلاف این عقیده را داشته باشد اوست که در واقع محروم است آیا او این کلام خداوند را در قرآن نشنیده است که فرموده: (و لو انهم ظلموا انفسهم جاووک فاستغفروالله و استغفر لهم الرسول لوجدو الله‌توابا رحیما) یعنی (اگر آنان در زمانی که (با خطا و لغزش) به خود ظلم نموده اند، نزد تو بیایند و از خداوند طلب مغفرت نمایند و پیامبر نیز برای ایشان طلب مغفرت نماید البته خداوند را توبه پذیر و مهربان خواهند یافت).

پس (بر این اساس) کسی که در برابر او ایستاد و به خدا توکل نمود، قطعاً خداوند را توبه پذیر و بخشایشگر خواهد یافت، زیرا خدا منزه از خلف وعده است در صورتی که خدا وعده داده است که توبه کسی را که در برابر او ایستاده و طلب مغفرت نمود، بپذیرد و این حقیقتی است که جز منکر دین و دشمن خداو رسول در آن شک نمی کند و ما به خدا پناه می بریم از محرومیت)،

شیخ تقی الدین سبکی شافعی متوفی ۷۵۶ در کتاب جامع خود در باب زیارت رسول خدا، بنام شفا که در واقع این کتاب را او در پاسخ به ابن تمیمه خبیث نوشته است و بسیاری از احادیث مربوطه را در آن نقل نموده و سپس فصلی را اختصاص به نصوص علماء مذاهب چهارگانه در مورد استحباب زیارت قبر پیامبر و اینکه استحباب آن مورد اتفاق همه مسلمین است داده است او در این کتاب می گوید

(..... حنفی ها گفته اند زیارت قبر پیامبر از افضل مستحبات بلکه نزدیک به واجبات است ..... پس کسی که زیارت قبر پیامبر اکرم را منع کرده در این احکام جدیدی آورده که خداوند نفرموده و این خود بندگی غیر خداست و کسی که خدا گمراهش کند دیگر کسی نمی تواند او را هدایت نماید و کسی که تعظیم و تکریم مشروع به پیامبر را به خیال احترام به خدا ترک کند به خدا دروغ بسته و حق رسالت را ضایع کرده، چنانکه کسی افراط در تکریم پیامبران کند و آنان را از مرز انسانیت گذرانده به مقام الوهّیت برساند (به آنان سجده کند و پرستش نماید)، بر آنان دروغ بسته و حق الهی را ضایع نموده است پس عدالت حفظ دستور خدا در هر دو مرحله است ..... و در روایات صحیحه آمده است که آن حضرت به دستور خدا و برای تعلیم عایشه، چگونه بر مردگان درود می فرستاد و به قبرستان بقیع و نیز به زیارت شهداء رفته است و .....

و نیز اجماع مسلمین که همه بر انجام اینکار یعنی زیارت قبر پیامبر از ابتداء تاکنون اتفاق نظر داشته اند، .....)، ..... سمهودیمتوفی ۹۱۱ ..... از سبکی گفته است (برای همین جهت است که می گویم در مورد زیارت قبر پیامبر اکرم فرقی بین زنان ومردان نیست)، قسطلانی ۹۲۳ (..... بدان که زیارت قبر شریف پیامبر از بزرگترین عوامل تقرب به خدا و امیدوار کننده ترین طاعات و بهترین راه به سوی نیل به بالاترین درجات است و هر کس غیر از این عقیده داشته باشد از جرگه اسلام خارج است و با خدا و پیامبر و عموم بزرگان علما مخالفت کرده است ..... و کسی که نذرکرده باشد بر او واجب خواهد بود .....)، .....،

ابن حجر هیثمی (..... اما در مورد ابن تیمیه در نهایت علماء عصر او علیه او قیام نموده و حکومت را ملزم نمودند که یا او را بکشند و یا زندان نمایند پس حکومت او را به زندان انداخت تا مُرد و این بدعت ها خاموش شد و گمراهی ها از بین رفت آنگاه پیروان او به یاری او رفتند اما خداوند نگذاشت آنها سر بلند کنند و شخصیت و قدرتی بدست آورند .....)،.....، حسن بن عمار شربنلانی (..... از اموری که نزد تمامی علماء مسلم است این است که رسول خدا هم اکنون زنده و روزی بگیر و بهره رساننده به همه پناهندگان و بندگان است و نهایت اینکه پرده ها مانع دیدن مقامات عالیه اوست .....)، .....، ابن عبدالباقی زرقانی متوفی ۱۱۲۲ (..... در زمان بزرگان صحابه، زیارت آن حضرت مشهور و معروف بوده و زمانی که عمر بن الخطاب بامردم بیت المقدس مصالحه کرد، به کعب الاحبار که نزد او مسلمان شده بود گفت آیا دوست داری با من به مدینه بیایی و قبر پیامبر اسلام را زیارت کرده از آن بهره مند شوی گفت آری)،.....، شیخ حسن عدوی حمزاوی متوفی ۱۳۰۳ در صفحه۱۹۵ کتاب کنز خود آورده است (..... پس از نقل مقداری از احادیث وارده درباره اینکه پیامبر اکرم سلام زائرین خود را میشنود و جواب آنها را می دهد، گفته است حال که این را دانستی و این حقیقت را فهمیدی که پاسخ دادن آن حضرت به سلام زایر حقیقتی است که در آن شکی نیست و اینکه آیا او به سلام غیرزایر پاسخ می دهد خود فضیلت دیگری برای زایرین آن حضرت است .....)، ..... دمیاطی متوفی ۱۳۰۷ (..... برای زائر قبر رسول خدا ده کرامت است از جمله: بالاترین مراتب به او داده می شود، به بالاترین خواسته ها می رسد، حوائج او برآورده می شود، مواهبی به او داده می شود، از ناگواری ها در امان خواهد بود، از عیبها پاک می شود، مصایب بر او آسان می شود، ناگواری های او پایان می یابد، عاقبت کار او نیکو می گردد و مشمول رحمت پروردگار عالم خواهد بود و .....، و آنگاه در خصوص آداب زیارت بحث کرده و سلام کردن بر خلیفه اول و دوم و زیارت کردن فاطمه زهرا سلام آله علیها و اهل بقیع و مزارهای مشهور را که حدود سی موضع هست را نقل نموده است)، ..... شیخ عبدالباسط بن شیخ علی قاخوری (..... زیارت قبر رسول خدا مانند زمان حیات آن حضرت مستحب است زیرا او در حجره اش زنده است و جواب سلام زائرین خود را می دهد ..... و سپس مقدار زیادی از آداب زیارت را آورده و می گوید ..... کمترین کلام در زیارت آن حضرت آن

است که بگویی (السلام علیک یا رسول الله، .....)، .....، شیخ محمد زاهد کوثری (..... زیرا تحریم آن موردی که همه علماء اسلام بطور اتفاق درباره آن حکم به استحباب کرده اند البته کفراست، زیرا این عمل (منع زیارت) فوق تحریم عمل مباح متفق علیه است پس کوشش او (ابن تیمیه خبیث خسر الدنیا و الاخره)در منع مردم از زیارت رسول خدا دلیل بر آن است که او در اعماق دل خود کینه و عداوت با رسول خدا داشته است و گر نه چگونه ممکن است درباره مسلمانانی که اعتقاد دارند که محمد عبد و رسول خداست و در شبانه روز حداقل بیست بار در نمازشان آن را تکرار می کنند به سبب زیارت و توسل تصور شرک نمود و ..... نخستین کسی که مسلمانان را به این دلیل رمی به شرک نموده ابن تیمیه (ملعون) است و کسی که بعد از او به خاطر انگیزه روانی جان و مال مسلمین را مباح ساخته و او یعنی ابن تیمیه کذاب از خدا نترسیده در اینکه به دروغ از امام ابن الوفا ابن عقیلی روایت نموده که او گفته است که سفری که برای زیارت پیامبر است سفر معصیت است و باید نماز را در آن سفر تمام خواند و حال آنکه او هرگز چنین چیزی نگفته و چنین حرفی نزده بر عکس به کتاب تذکره او مراجعه کن و ببین که او تا چه اندازه به زیارت پیامبر اکرم و توسل به آنحضرت توجه دارد .....)،

فقهای مذاهب چهارگانه مصر در کتاب (الفقه علی المذاهب الاربعه) (اجماع نموده اند که زیارت قبر رسول خدا از برترین مستحبات است و درباره آن احادیث فراوانی رسیده است).

(کلب گوید این شقی و دشمن رسول خدا و کسی که فهم و درک تفاوت معانی جرم و خطا را در کتاب خدا ندانسته و با مغز ناقص خود مطالبی را عنوان کرده که بیانگر درک پایین و تقوی نداشته اوست پس چگونه می تواند حرمت و احترام کسی را نگهداری کند که خداوند اهانت کننده به او را وارد دوزخ جاوید خود می فرماید و آیات قرآن به حقیقت آن گواه و آیات مرتبط آن را در کتاب تفسیر خود آورده ایم از جمله درتفسیر کلمه شرک مصادیق آن را از کتاب خدا ذکر نمودیم که یکی از معانی شرک در کتاب خدا محاربه با رسول خدا ودشمنی با اوست پس نظر کن که چگونه خداوند این ابن تیمیه خبیث را در زمره مشرکان قرار داد در حالی که او دیگران را

به هر بهانه رمی به شرک می نمود و مکرو و مکر الله و اله خیر الماکرین و نیز دوزخی و جاوید بودن امثال ابن تیمیه خبیث رادر قعر آن اثبات نموده ایم)

فروع سه گانه:

این فروع به ما این درس را می دهد که تمامی پیشوایان مذاهب جمعاً به این حقیقت اتفاق نظر دارند که زیارت پیامبر اکرم و سفر برای انجام زیارت آن بزرگوار از نقاط مختلف جهان امری پسندیده و محبوب و مستحب است. (اول تقدیم اعمال حج یازیارت دوم نیابت در زیارت سوم نذر در زیارت)آداب زیارت پیامبر اکرم طبق نظر علماء اهل سنت:

ما در اینجا آنچه که از نصوص مصادر اهل سنت در مورد آداب زایر و زیارت پیامبر اکرم یافته ایم را آورده ایم:

۱. نیت خالص ..... ۲. اشتیاق برای زیارت حبیب شفیع ..... ۳. بنام خداوند و ..... از خانه خارج شود. ۳. در بین راه و ..... درود و تحیت فراوان بر رسول خدا تقدیم نماید، ..... چون به مدینه نزدیک شد خضوع و خشوع آغاز و هنگام رویت محل شریف از مرکب پیاده شود جهت احترام .....، و بگوید خدایا اینجا حرم رسول خداست .....، ..... غسل کرده و لباس تمیز پوشیده وخود را معطر نماید .....، با ذکر خداوند و توجه داشته باشد که رسول خدا زنده است و او را می بیند و از زائر خود خبر دارد.....، متوجه قبر شریف شود روبروی حضرت و پشت به قبله (بدیهی است که در زمان حیاتش کسی جز روبرو و در مقابلش قرار نمی گرفت) .....، و سپس حضرت علامه،

زیارت نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را از ابن فرحون، و با آنچه مورد تایید و اتفاق چهار مذهب است به روایت، غزالی، قسطلانی، باخوری، شربلانی، شیخ زاده، فاکهی، .....، آورده است با این مضامین که (.....شهادت میدهم که خدایی جز خدای یکتا و بی شریک نیست و گواهی می دهم که تو بنده و رسول برگزیده او هستی که رسالت را ابلاغ و امانت را ادا کردی و امت را نصیحت کردی و در راه خدا جهاد کردی آنچنان که شایسته بود و قرآن به آن تصریح نمود .....).

دعای بالای سر پیامبر اکرم:

پس بالای سر مبارک قرار بگیرد و بگوید (خدایا تو فرمودی و امر توصحیح است که «و اگر آنان هنگامی که بر خود ستم کردند نزد تو آمدند و طلب آمرزش نمودند و پیامبر هم برای آنها طلب آمرزش نمود، البته خداوند را توبه پذیر و مهربان خواهند یافت»، و اینکه ما گفتار تو را شنیده و نزد تو آمدیم و قرآن تو را اطاعت کردیم و از پیامبرت تفاضا شفاعت داریم پس خدایا ما را بیامرز و برادران ما را که در ایمان بر ما سبقت گرفتند و در دل ما نسبت به کسانی که ایمان آورده اند کینه ای قرار مده و خدایا تو رئوف و مهربانی، خدایا در دنیا و آخرت به ما خیر عطا بفرما و از عذاب آتش نجات بده و ما شهادت می دهیم که خدای ما خداوند عزت است و از آنچه توصیف می کنند منزه است و دورد بر تمامی پیامبران و حمد که مخصوص خداوند است.....) و .....

آثار درود و تهنیت بر پیامبر پاک:

بخاری با رعایت سلسله اسناد آورده است که رسول خدا فرمود (..... کسی که نزد من بر من درود بفرستد، خداوند فرشته ای را مامور می نماید تا آن را به من برساند و کار دنیا و آخرتش را کفایت خواهد کرد و من شفیع و یا گواه او در روز قیامت خواهم بود) و .....

توسل و استشفاء به قبر شریف:

آنگاه زایر بر گردد بر سر جای اول در برابر رسول خدا و از او درباره خودش توسل بجوید و طلب شفاعت به سوی خدا نماید و استغفار و تضرع نماید .....، حضرت علامه فرماید: درباره توسل عده زیادی از ناقلان حدیث و بزرگان اهل سنت به طوروسیع و همه جانبه بحث کرده و گفته اند توسل به پیامبر در هر حال چه قبل از خلقت و چه بعد از آن در مدت حیاتش در دنیا و بعد از وفات او در عالم برزخ و بعد از برانگیخته شدن در عرصات قیامت و بهشت جایز است و آن را سه نوع تقسیم کرده اند:

۱. طلب حاجت از خدا بواسطه رسول خدا و آبرو و مقام او، که گفته اند این توسل در همه حالات جایز است.

۲. توسل به معنی طلب دعا از پیامبر و گفته اند این نیز در همه حالات جایز است.

۳. حاجت خود را از پیامبر خواستن به این معنی که او قادر است از خدا بخواهد و شفاعت کند که در واقع به همان قول دوم برمیگردد .....

تبرک به قبر شریف:

من از هیچیک از بزرگان مذاهب چهارگانه که آرای آنان دارای قدر و منزلت باشد در این خصوص قول به تحریم نیافتم وآنان که نهی نمودند نهی آنان تنزیهی است نه تحریمی و دلیل کراهت را هم این می دانند که نزدیک شدن به قبر شریف مخالف ادب است و تصور می نمایند که دور ماندن از آن به ادب شایسته تر است، در صورتی که از شان فقیه آگاه این نیست که با این نوع اعتقادات بی اساس که بر حسب نظرها متفاوت است در دین خدا فتوی دهد ..... و ما در اینجا برای کسانی که از جاده راست منحرف شده و بر خلاف اتفاق قول مسلمین حکم به حرمت آن داده اند می گوئیم تا به حقیقتآگاه و جاده مستقیم به آنها نشان داده شود:

۱.حافظ ابن عساکر در تحفه خود ..... از علی علیه السلام نقل نموده است (..... وقتی رسول خدا را دفن نمودند فاطمه رضی الله عنها کنار قبر ایستاد و مقداری از خاک قبر را برداشت و روی چشم خود قرار داد وگریه کرد و این اشعار سرود (چه خواهد شد برای کسی که عطر خاک تربت احمد را بوئیده است به اینکه هرگز مشک و عالیه را استشمام ننماید، آری مصیبتهایی بر من با رفتن پیامبر وارد شده است که اگر بر روزهای روشن وارد می شد تبدیل به شب ظلمانی می گردید)، واین دو بیت شعر را ابن جوزی، ابن سید الناس، قسطلانی، القاری، شبراوی، سمهودی، ..... از فاطمه زهرا سلام الله علیها میدانند،

۲.ابی الدردا گفت که (بلال موذن پیامبر اکرم، رسول خدا را در خواب دید که به او فرمود این چه جفا و ستمی است که برمن داری ای بلال، آیا وقت آن نرسیده که ما را زیارت کنی پس بلال با اندوه بیدار شده و با ترس سوار مرکب خود شده و به سوی مدینه حرکت کرد و وقتی که کنار قبر رسول خدا قرار گرفت شروع به گریه کرد وصورت خود را بر قبر می مالید، پس در این هنگام حسن و حسین آمدند او آنها را در آغوش گرفته و بوسید .....).

۳.علی علیه السلام فرموده است (پس از سه روز از دفن رسول خدا (ص)، مرد اعرابی بر ما وارد شد و خود را روی قبر رسول خدا انداخته و خاک قبر را روی سر خود می ریخت و می گفت ای رسول خدا گفتی و گفتارت را شنیدیم، حقایق را از خدا گرفتی و ما هم از شما گرفتیم و از آن آیات که بر تو نازل شد (و لو انهم اذظلموا انفسهم .....) من ستم کردم و اکنون به نزدتو آمدم تا برایم طلب آمرزش کنی پس از میان قبر ندایی بلند شد که گناهت آمرزیده شده است.) این حدیث را سمعانی،ابن نعمان مالکی، ابوالحسن کرخی، حریفیش، سمهودی، قسطلانی .....) در آثار خود آورده اند.

۴.از داوود بن ابی صالح نقل شد که (روزی مروان حکم از کنار قبر رسول خدا عبور می کرد دید مردی صورتش را روی قبرگذاشته، مروان گردن او را گرفت و گفت آیا تو می دانی چه می کنی، چون سر برداشت دید که آن مرد ابوایوب انصاری است، و جواب داد آری من نزد خاک و سنگ نیامدم من نزد رسول خدا آمده ام و از او شنیدم که می فرمود بر دین خدا آنگاه که اهل و رهبری شایسته دارد گریه نکنید بلکه زمانی بر دین خدا گریه کنید که رهبری نااهل و بی کفایت دارد.)، این حدیث این آگاهی را به ما می دهد که منع از توسل به قبور طاهره از بدعتهای امویان وگمراهی های آنان از زمان صحابه است و هیچگاه گوش روزگار نشنیده که صحابه ای منکر آن باشد ..... رسول خدا به دفعات فراوان چهره کریه و زشت بنی امیه را نزد مردم تصویر می نمود و ..... از جمله فرمود (زمانی که بنی امیه به چهل نفر برسند، بندگان خدا را برده خود قرار داده و بیت المال خداوند را بذل و بخشش و کتاب خدا را وسیله سوء استفاده قرار می دهند) و نیز فرمود (و هنگامی که فرزندان ابی العاص به سی نفر برسند دین خدا را وسیله سوء استفاده قرار داده و بندگان خدا را به بردگی وادار می نمایند و بیت المال مسلمین را مخصوص خود می دانند) و نیز فرموده است (در رویا دیدم که فرزندان حکم بن ابی العاص روی منبرمن جست و خیز می نمایند همانطور که میمون ها جست و خیز می نمایند، پس راوی می گوید بعد از این واقعه دیده نشد که رسول خدا در جمعی خندان باشد تا زمانی که از دنیا رفت) و نیز در زمانی که حکم بن ابی العاص از او اجازه خواست فرمود (لعنت خدا بر او و هر که از نسل او است مگر آن گروهی که مومن هستند که تعداد آن نیز کم است، آنان در دنیا خود را عزیز می نمایند ولی در آخرت ذلیل و خوارند و دنیا را با مکر و خدعه و حیله بدست می آورند ولی از نعمت های آخرت بی بهره هستند)، و نیز در زمانی که مروان حکم برایشان وارد شدند فرمود (او ترسو پسر ترسو و ملعون فرزند ملعون است) و نیز از عایشه روایت شده است که گفت رسول خدا

فرمود (خداوند لعنت کند پدر مروان را که مروان در صلب اوست، پس مروان قطعه ای از لعنت خداوند عزوجل است) و نیزاز عبدالله بن زبیر روایت شده است که (رسول خدا (ص)، حکم و فرزندش را لعنت کرده است)، پس مروان در شجره خبیثه ملعونه قرار دارد که رسول خدا آن گفتارها را درباره او، پدرش و جد و تبارش آورده است و مسلمانان نبایستی دنبال رو آنان باشند.

۵.ابی خثیمه گفته که ابن المنکدر با اصحابش در مجلس نشسته بود، پس تشنگی شدید بر او عارض شد، حرکت نمود وکنار قبر رسول خدا رفت و صورتش را روی قبر نهاد پس وقتی که برگشت ..... به حاضران گفت از فرط تشنگی احساس خطر کردم، پس به قبر رسول خدا پناه برده و طلب شفا نمودم .....).

۶.العز بن جماعه حموی شافعی با سلسله اسناد از عبدالله بن احمد بن حنبل نقل می کند که گفت (از پدرم سوال کردم مردی منبر رسول خدا را مس می کند و بدان تبرک می جوید و آن را می بوسد و با قبر رسول خدا نیز چنین می کند و از این کارامید ثواب از خدا دارد آیا این کار درست است پدرم گفت مانعی ندارد).

۷.علامه احمد بن محمد مقری ..... آورده است که ابوسعید ابن علا گفت..... از احمد در مورد بوسیدن قبر و منبر رسول خدا سوال شد فرمود مانعی ندارد و گفت ما (جمع حافظان همگی) گفتار احمد را به ابن تیمیه نشان دادیم گفت: ..... نمی دانم این گفتار اوست یا معنی گفتار او؟!

(کلب گوید تو به پاسخ این یاوه گو توجه کن که گفتار او با معنی گفتار او چه تفاوت دارد مثلاً قند شیرین است با معنی قند شیرین است چه تفاوت دارد آری او تفاوت این دو را جستجو می کند در حالی که تفاوت جرم و خطا را که از ابتدایی ترین مفاهیم قرآن است را نمی فهمد و او البته فقط عده ای مانند خود شقی را به همراه خود به سوی آتش جاوید می برد و البته او جرئت تکفیر احمد را نداشت وگرنه او را تکفیر می کرد ولی ترسید که طرفداران او مانع شوند از اینکه او فردا راببیند)

۸.خطیب بن حمله آورده است که (عبدالله بن عمر رضی الله عنها دست راستش را روی قبر شریف می گذاشت و بلال نیزصورتش را روی آن قرار می داد و .....).

۹. ....۱۰. ..... ۱۱. .....

۱۲.قاضی عیاض در کتاب شفا پس از گفتار فراوانی که درباره تعظیم و احترام به قبر پیامبر آورده است می گوید که (سرزمینی که با وحی و نزول قرآن آباد شده و جبرئیل و میکائیل در آن رفت و آمد داشته و ملائکه و روح از آن بالا رفته وعرصه آن با تقدیس و تسبیح پوشیده و خاک آن سید اولاد آدم را در آغوش گرفته و دین خدا و سنت پیامبر از آن به اقطار عالم منتشر شده ..... چنین سرزمینی شایسته آن است که مورد احترام قرار گیرد و بوی آن استشمام شود و دیوارهایش بوسیده شود .....)،

۱۳. .....۱۴. .....

۱۵. .....۱۶. .....

۱۷. .....۱۸. .....

۱۹. .....

۲۰.محب الدین طبری در ریاض النضره آورده است که (عمر با تعدادی از یارانش به مکه می رفت در بین راه (ابواء) شیخی از او یاری خواسته بود و .....، وقتی عمر از سفر برگشت و به آنجا رسید از آن مرد جویا شد فهمید که مرده است راوی گویدگویا که می بینم که عمر چگونه دوید تا کنار قبرش ایستاد و بر او درود فرستاد و نماز خواند پس آن قبر را در آغوش گرفت و گریه کرد .....) پس وقتی

برای مثل عمر جایز باشد که کنار قبری از مردمان مردی عادی ایستاده و آن را در آغوش بگیرد وگریه کند و .....، پس چه چیز امت اسلام را از ایستادن کنار قبر رسول خدا و در آغوش گرفتن آن و بوسیدن و گریه کردن بر آن و یا قبور اهل بیت عصمت و طهارت باز می دارد؟

۲۱. زیارت ابی بکر بن ابی قحافه ..... بگوید (درود بر تو ای خلیفه رسول خدا، درود بر تو ای همراه رسول خدا در غار و .....)

۲۲.و در زیارت عمر بن خطاب..... بگوید (..... درود بر تو ای امیر مومنان، درود بر تو ای آشکار کننده اسلام، درود بر توای شکننده بت ها و .....)

وداع از حرم شریف:

هنگامی که زایر از زیارت فراغت یافت و خواست که از مدینه خارج شود مستحب است که برای آخرین بار کنار قبررسولخدا بیاید و دعای زیارت را بخواند و با پیامبر اکرم وداع کند و از خدا بخواهد که باز هم به عنوان زیارت به مدینه برگردد و .....

زیارت ائمه بقیع و دیگر زیارتگاه های آن:

۱.مستحب است بعد از زیارت قبر رسول خدا هر روز و مخصوصاً روز جمعه، چنانکه فاکهی گفته به زیارت بقیع برود. و در احیاء العلوم آمده است که مستحب است هر روز به بقیع برود و ..... و فاخوری اضافه نموده است مخصوصاً روز جمعه برای زیارت مشاهد و مزارات برود و عباس ..... و حسن بن علی و زین العابدین و امام باقر و امام صادق، امیرالمومنین آقای ما عثمان و ابراهیم پسر رسول خدا و عده ای از همسران آن حضرت و عمه آن حضرت صفیه و بسیاری از صحابه و تابعان و خصوصاً آقای ما مالك و نافع را زیارت نموده و بگوید سلام بر شما در برابر صبرها وکوششهایی که در راه دین نمودید .....، .....).

۲.زیارت شهدای احد، برای حاجی مستحب است که شهداء احد را زیارت کند، نووی و شربنلالی و دیگران گفته اند بهتر این است که روز پنج شنبه به زیارت برود مخصوصاً قبر حضرت حمزه عموی پیامبر گرامی اسلام ..... و فاکهانی گفته است در خصوص زیارت آنان وارد شده است که (..... زیارتشان کنید و بر آنان سلام و درود بفرستید و بجانم سوگند هیچ کسی بر آنان سلام نمی کند مگر آنکه تا روز قیامت جواب او را خواهند داد و معلوم است که پاسخ سلام زائران از سوی آنها، به منزله دعای خیر، در حق زائران است و شکی نیست که دعای آنان مستجاب است.).

زیارت حمزه عموی پیامبر بزرگوار اسلام:

زائر در کمال ادب و احترام می گوید (درود بر تو ای عموی پیامبر برگزیده خدا درود بر تو ای سیدالشهداء درود بر توای شیر خدا درود بر تو ای شیر خدا، خداوند از تو راضی گردد و تو را راضی گرداند و بهشت را جایگاه تو قرار دهد، درود و سلام و رحمت و برکات خدا بر شما ای شهیدان راه خدا،). ابن جبیر می گوید در اطراف شهدای احد، (در کوه احد) خاك قرمزی است که منسوب به حضرت حمزه است و مردم به آن تبرك می جویند.،

زیارت بقیه شهدای احد و مشهور که هفتاد نفر هستند و بگوید (سلام بر شما در عوض آن صبری که در راه دین نمودید و چه پایان نیکویی برای شما بود، سلام بر شما ای شهیدان، سلام بر شما ای نیکان، خدا از شما راضی گردد و شما را راضی گرداند)، حمزاوی گوید شایسته است زائر شهدا را وسیله برای رسیدن به آرزوهایش نزد خدا قرار دهد زیرا آنجا محل فرود آمدن رحمت الهی است و رسول خدا فرمود (ازخدای شما در دوران زندگی شما، نسیم های روح بخشی وجود دارد، پس خود را در معرض آن قرار دهید) و شکی نیست که این مکان محل فرود آمدن رحمت های الهی است پس شایسته است زایر از این نسیم های ربانی بهره مند شود ..... زیراآنان کریمان زنده هستند و کسی که به آنها توجه و توسل کند محروم بر نمی گردد .....)، سمهودی اسامی این شهدا را نیزآورده

است (حمزه بن عبدالمطلب، عبدالله بن جحش .....، کیسان مولی بنی النجار) تفصیل اسامی و شخصیت خانوادگی این شهیدان راه خدا در سیره ابن هشام نیز مذکور گردیده است، ..... کوه احد، مسجد قبا، و دیگر مشاهد مشرفه، پس آنچه درباره آداب زیارت ها گفته شد از مناسک بزرگان مذاهب چهارگانه اسلام و کتب فقهی آنان بوده پس اطلاعات بیشتر در اینکتب است (احیاء العلوم غزالی ..... الی آخر).

ترغیب به زیارت قبور:

در سنت صحیح و مورد اتفاق، دستور زیارت قبور و ترغیب به آن وارد شده است و تمام بزرگان مذاهب اسلامی بطور اتفاق بر آن فتوی داده و گفته اند مستحب است بلکه بعضی .....، حکم به وجوب کرده اند.

اینک از آن نصوص:

۱. بریده بطور مرفوع آورده است که (پیامبر فرمود از زیارت قبور شما را نهی می کردم اکنون می گویم آنها را زیارت کنید) و ترمذی اضافه کرده است (خداوند به پیامبرش اجازه داد که قبر مطهر مادر خود را زیارت نماید)، و این حدیث مورد تایید حافظان در نهایت صحت و حسن است. ۲. از عبیداله بن مسعود بطور مرفوع در حدیثی آمده است که (قبرها را زیارت کنید زیرا آدمی را نسبت به دنیا زاهد و نسبت به آخرت متذکر می سازد.). ..... ۸. از انس بن مالک آمده است که رسول خدا فرمود: (من شما را قبلاً از زیارت قبور نهی می نمودم و اینک هر کس می خواهد قبری را زیارت کند آزاد است و می تواندزیارت کند زیرا دل نرم، چشم را گریان و آخرت را به یاد می آورد و حرفهای بیهوده مگوئید)، ..... ۱۴. از طلحه بن عبدالله‌آمده که می گفت .....(با رسول خدا به زیارت قبور شهدای احد رفتیم، وقتی به کنار آنها رسیدیم رسول خدا فرمود این قبور برادران ماست)، ..... ۱۸. از ثوبان بطور مرفوع آمده است که رسول خدا فرمود (..... زیارت شما بر آنها فرستادن سلام وطلب مغفرت برای آنها باشد.)، ۱۹. از پیامبر اکرم روایت است که فرمود (کسی که می خواهد قبری را زیارت کند نگوید مگر موارد خوبی و خیر را، زیرا مرده نیز مانند زنده، از امور ناراحت کننده ناراحت می شود.)، ۲۲. از عایشه آمده که رسولخدا به بقیع می رفت و می فرمود (درود بر شما که در خانه مومنین آرمیده اید و به شما آنچه که درباره فردا وعده داده شده بود عنایت گردید و ما نیز انشاء الله به شما ملحق خواهیم شد خدایا اهل بقیع را بیامرز) .....، ۲۶. فاطمه رضی الله عنها قبرعمویش حمزه را هر جمعه زیارت می کرد و در آنجا نماز می خواند و گریه می کرد ..... حاکم گفته است راویان حدیث همه ثقه و مورد اعتماد هستند و .....، در بحث زیارات قبور بطور همه جانبه کوشش کردم تا در ترغیب مسلمین به این کار (و ثواب آن) شریک باشم و به کسی که بخل ذاتی او، او را به گناه وادار نماید، می گویم بداند که آن عملی مستحبی است ودرود خداوند بر محمد و آل او باد.

آداب زیارت قبور:

پاک باشد، از ناحیه پا به سمت قبر رود نه از طرف سر، روبروی میت باشد، قرآن بخواند (یس، توحید) زمان دعا کردن وقرآن خواندن رو به قبله باشد، آب پاک روی قبر میت بریزد، صدقه دهد برای آنها، پابرهنه باشد و قبرها را لگد نکند.

چگونگی زیارت اهل قبور:

۱. از عایشه رضی الله عنها به طور مرفوع آمده است که رسول خدا فرمود: (جبرئیل به نزد من آمده و گفت که پروردگار به تو فرمان می دهد تا به بقیع بروی و برای اهل بقیع طلب آمرزش کنی . عایشه می گوید ای رسول خدا من چگونه آنان را دعاکنم حضرت فرمود: (بگو درود بر مومنان و مسلمانانی که در این دیار آرمیده اند خداوند رفتگان و آیندگان را بیامرزد و مانیز انشاء الله به شما ملحق خواهیم

شد) .....، ۶. امیر المومنین علی بن ابیطالب در زیارت اهل قبور کوفه گفته است (درود بر شما ای مومنان و مسلمانانی که در این دیار آرمیده اید، شما پیشروان قافله ما هستید و ما نیز به زودی به شما ملحق خواهیم شد، خدایا ما و آنها را بیامرز و از سر تقصیرات همه ما درگذر و خوش به سعادت کسی که تصمیم رفتن به سوی معاد دارد و اعمال نیکو انجام می دهد و به مقدار احتیاج قناعت کرده و از خدا راضی و خشنود است)، ..... ۸. فیروزآبادی صاحب قاموس گوید (از عادات رسول خدا زیارت قبور و دعا و استغفار برای مردگان بوده است و لذا زیارات مانند این زیارات مستحب است) .....، ۹. محمد بن حنیفه بالای قبر حسن بن علی امام رضی الله عنهما ایستاد و در اثر شدت ناراحتی و بغض قادر به سخن گفتن نبود، پس به سخن آمد و فرمود (ای ابا محمد خدا ترا رحمت کند و اگر حیات و زندگی تو عزت بخش بود

مرگ تو ذلت آور است و گواهی می دهم بهترین روح، روحی است که با بدن تو همراه بود و بهترین بدن، بدنی است که اکنون در کفن تو قرار دارد و چگونه چنین نباشد که تو ذخیره و بقیه فرزندان پیامبران راه هدایت و پنجمین از اصحاب کساء و پنج تن آل عبا هستی، از دست های حق و حقیقت غذا خوردی و در دامن اسلام تربیت شدی، پس در زمان حیات و مرگ طاهر و مطهر بودی و اگر چه با فراق تو دل ما خونین است، ولی در خیر مطلق و سعادت کامل که خداوند برای تو مقرر میدارد شک نداریم.) .....،

در اینها الفاظ زیادی درباره زیارت قبور وجود دارد که از ائمه و بزرگان مذاهب اربعه نقل گردیده و نشان می دهد که زائر می تواند اموات را زیارت کند و یا هر لفظی که بخواهد برای او دعا کند و هر فضیلتی از فضایل او راکه می خواهد بگوید و با یاد آوردن صفات خوب او توجه و عنایت خداوند را نسبت به او جلب نماید و الفاظ یاد شده درزیارت پیامبر اکرم و شیخین این حقیقت را به خوبی روشن می کند.،

و نیز بزرگان مذاهب چهارگانه پیرامون زیارت قبور،گفتارهای فراوان و مفیدی دارند که برخی از آنان ذکر می شود، ۱- ابن الحاج ابوعبدالله مالکی گوید (و نحوه درود بر مردگان چنین است (درود بر شما ای ساکنان این خانه ها از مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات خداوند رفتگان و آیندگان ما را بیامرزد و ما به شما انشاء الله ملحق خواهیم شد و از خداوند برای شما و ما خیر و عافیت می خواهیم، پس بگوید خدایا ما و آنها را بیامرز، و آنچه از دعا زیاد یا کم بخوانی مانعی ندارد زیرا مقصود نهایت کوشش در دعا، برای آنان است که در واقع نیازمندترین افراد به دعا هستند چون دستشان از همه جا کوتاه است، پس آنگاه در جانب قبله میت بنشیند و روبه روی او قرار گیرد و البته اختیار دارد در ناحیه پا و یا سر او بنشیند و سپاس خدا را به جای آرد و درود بر محمد صلی الله علیه و آله بفرستد و آنچه می تواند برای میت دعا کند و همچنین در برابر این قبور برای رفع حوادثی که بر او و یا مسلمین نازل شده دعا کند و برطرف شدن آنها را از خدابخواهد.)، .....،

از انس نقل گردیده است (که او از رسول خدا سوال کرد که ما از طرف مردگان خود صدقه می دهیم و از طرف آنها حج بجا می آوریم و برای آنها دعا می کنیم آیا آثار این اعمال به آنها می رسد، حضرت فرمود آری اینها به آنان می رسد، چنانکه طبقی برای شما هدیه فرستاده شود و شما را خوشحال خواهد کرد، آنان نیز از اعمال خیر شما خشنود خواهند شد) .....، ابوحفص از (علی علیه السلام نقل نموده که پیامبر اکرم فرموده است کسی که از قبرستان بگذرد و یازده بارسوره قل هو الله احد را قرائت کند و ثواب آن را به اموات هدیه نماید به عدد اموات آن قبرستان اجر و پاداش خواهد گرفت)،..... ۱۰. شیخ عبدالباسط ..... (زیارت قبور برای مردان مستحب و برای زنان مکروه است مگر قبر رسول خدا و قبور دیگرپیامبران و اولیاء خدا و .....)، ..... ۱۲. منصور علی ناصف در التاج خود آورده است (امروز زیارت قبور پیش همه علما برای استحباب است و به نظر ابن حزم برای وجوب است اگر چه در تمام عمر یکبار باشد و .....

و زیارت قبور برای زنان جایز است به شرط صبر و عدم جزع و عدم تبرج (زینت کردن.....) و اینکه شوهر و یا محرمش به خاطر جلوگیری از فتنه همراه او باشد و دلیل جواز، عموم حدیث (اول) و گفته عایشه است که از رسول خدا سوال کرد که چگونه بر آنها

درود بفرستم یا رسول الله؟..... و زیارت کردن عایشه قبر برادرش عبدالرحمن را و اعتراض عبدالله به او که در جواب گفت رسول خدا از زیارت قبور نهی کرد ولی بعداً اجازه داد و امر به آن فرمود ..... که احمد و ابن ماجه آن را نقل کرده اند.....».

اما در نذرها برای اهل قبور:

برای ابن تیمیه و هم مسلکان گمراه او، در این مساله رجزخوانی پرسرو صدایی است که در آن فحش و ناسزا گفته و از فرقه های مسلمین که از لحاظ تفکر با آنها مخالفند با عبارات توهین آمیز و زشت یاد کرده اند و از قصیمی که قی کرده آنها را نوشیده است که (زیارت قبور و احترام به آن را از شعائر شیعه که ناشی از غلو آنان در باره امامان آنها و اعتقادشان نسبت به خدایی علی و فرزندانش صورت گرفته می داند) در صورتی که این نسبت جز دروغ محض و تهمت ناروا چیزی نیست و شیعه هیچگاه در این مسئله از آنچه که امت اسلامی به آن اتفاق داشته و دارند جدا نبوده و تکروی نکرده و نمی کند ..... واینکه ابن تیمیه کذاب و فتنه گر با القاء شبه برای فریب عوام گفته است کسی که چیزی برای پیامبر و یا دیگر انبیاء و اولیا ازاهل قبور نذر کند و یا چیزی برای آنها ذبح نماید چنین کسی همانند مشرکان است که برای بت هایشان قربانی می برند و نذر می کنند پس او بنده غیر خداست و به این وسیله کافر شده است)،

(کلب گوید این ابلیس خبیث با این تظاهر به تقدس و مشرک خواندن دیگران به بهانه های مختلف، سعی در توجیه شخصیت بی محتوی خود دارد و حال آنکه از دنیا نمی رود مگر آنکه مشرک می میرد زیرا محارب با رسول خدا به هر شکل از اشکال مشرک و ظالم و در آتش جاودانی دوزخ خواهد بود و این موضوعی است که ما آن را در کتاب تفسیر خود با آیات قرآن اثبات نمودیم)

..... و حال آنکه همه می دانند که همه مسلمانان هر آنچه از ذبایح و نذرهایی که برای مردگان می نمایند هیچ قصدی جز دادن صدقه از ناحیه آنان قربه الی الله ندارند

(کلب همانطور که نماز و روزه و حج واجب و مستحب را برای آنان و برای انجام خیرات به نیت آنها انجام می دهند و.....)

و در واقع ثواب این اعمال را هدیه به آنان می نماید و دانسته اند که اجماع اهل سنت بر آن است که صدقه زنده ها برای مرده ها مفید است ..... و احادیث صحیح و مشهور و فراوانی از این نمونه جهت تاثیر مطلب وجود دارد از جمله حدیثی که ازسعد آمده که (از رسول خدا پرسید، ای رسول خدا مادرم از دنیا رفت و من می دانم اگر زنده بود صدقه می داد اینکه اگر من بخواهم از طرف او صدقه بدهم برای او فایده دارد یا خیر حضرت پاسخ داد آری فایده دارد پس سوال کرد چه صدقه ای بهتر و سودمندتر است حضرت پاسخ داد آب. پس او هم چاهی حفر نمود و رسول خدا فرمود ثواب این صدقه برای مادرسعد، آیا در این حدیث منظور اینست که ثواب عمل هدیه روح مادر سعد شود و یا اینکه، مادر سعد معبود قرار گرفته و فرزندش می خواهد به این وسیله او را به خدایی پرستش کند و به او تقرب جوید .....، همه مسلمین در نذرهایشان مثل سعد هستند نه اینکه بت پرست باشند، این گمراهان بدبخت در اثر جهل و نادانی توسل به انبیا و اولیا را عبادت و خود آنان را بت می نامند که این نهایت تحقیر و توهین آنها به انبیاء و اولیاء است، که موید تنقیص آنها و لو با کنایه است و این امر دلالت بر کفر آنان دارد و توبه آنها نیز بنابر بعضی از اقوال پذیرفته نخواهد شد.، و نیز در رابطه با قبوری که زیارت می شوند، لازم به ذکر است درجهان اسلام قبوری وجود داشته و دارد که از زمان گذشته دور مورد توجه مسلمین بوده و از راه دور و نزدیک به زیارت آنها می رفته اند و برای بزرگان مذاهب چهارگانه درباره آنها کلماتی است که محقق از جهات مختلف می تواند از آنها درس های عالی بگیرد ..... از جمله شناخت سیره مسلمین و شعارهای آنان، ..... و زیارت این قبور و توسل و تبرک به آنها و دعا و نماز نزد آنها و ختم قرآن برای مدفونین ..... که از جمله آنان (۱. بلال بن حمامه حبشی موذن رسول خدا، متوفی ۳۶، سلمان فارسی، صحابی بزرگوار رسول خدا، .....، ۳. طلحه بن عبیدالله مقتول در جنگ جمل، ۴. زبیر بن عوام، ۵. ابوایوب انصاری متوفی در سال ۵۲ در رم، نزدیک دیوار قسطنطنیه که مردم آنجا او را بزرگ شمرده و زیارت می نمایند .....، ۶. راس الحسین الامام السبط الشهید علیه السلام در مصر که ابن جبیر متوفی ۶۱۴ در کتاب رحله خود می گوید: (سر مبارک در صندوقی نقره قرار دارد و زیر زمین مدفون است و روی آن ساختمان عظیمی قرار دارد که زبان از توصیف آن عاجز است .....، در مدخل این روضه، مسجدی است بسیار زیبا و ..... مردم را

دیدیم که آن قبر مبارک را می بوسیدند و طواف می کردند و دعا می خواندند و گریه می کردند ..... و به برکت آن تربت پاک به خدا متوسل می شدند و چنان گریه و زاری می کردند که دلهارا آب می کرد و جمادات را می شکافت که کرامات بسیار از آن نقل می کنند و .....، ما در شب همان روز در جبانه معروف به قرآنه ماندیم که آن هم یکی از عجایب دنیاست و در آن قبور انبیاء و اهل بیت و صحابه ..... و آن قبور که توانستیم زیارت کنیم، قبر پسر صالح پیامبر، قبر روبیل پسر یعقوب، (ابن اسحاق بن ابراهیم) که درود خدا بر همه آنها باد، قبر آسیه زن فرعون، مشاهد چهارده نفر از مردان و پنج نفر از زنان خاندان اهل بیت علیهم السلام .....) و نیز بشراوی شافعی و ..... و دیگران درخصوص

کرامات و عظمت آن ..... مطالبی مذکور نموده اند .....، ۷. عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی متوفی ۱۰۱، ۸. ابوحنیفه نعمان بن ثابت متوفی ۱۵۰ در بغداد ..... که روی قبر او قبه و بارگاه عظیمی است .....، مصعب بن زبیر متوفی ۱۵۷، لیث بن سعد حنفی امام مصر متوفی ۱۷۵، مالک بن انس امام مالکی ها متوفی ۱۷۹، قبور بقیع در مدینه منوره مرقد مطهر، امام طاهر موسی بن جعفر علیهما السلام شهید در سال ۱۸۳ کاظمین ..... و نیز شریف ابوجعفر محمد الجواد بن علی بن موسی الرضا ..... او یکی از دوازده امامی است که شیعیان درباره آنان عصمت قائل هستند که در بغداد وفات و کنار موسی دفن گردید و قبر آن دو امام را عامه از اهل سنت نیز زیارت می کنند، امام طاهر ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام، عبدالله بن غالب حدانی بصری۱۸۳، عبداله بن عون، علی بن نصر ۱۸۹، معروف کرخی متوفی ۲۰۴، قبر او معروف و مورد زیارت است، عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب، (مضمون) خطیب بغدادی در تاریخ خود آورده که قبر او یعنی عبیدالله بن محمد مشهور به قبر النذور یعنی (مزار نذرها) است و او مردی از اولاد علی بن ابی طالب است که مردم با زیارت به او تبرک می جویند و قضای حوائج خود را به وسیله او می خواهند، قاضی ابوالقاسم تنوخی از پدرش نقل می نماید که نزد عضد الدوله بودم، او بر ساختمان مزار عبیدالله بن محمد توجه نموده سوال کرد اینجا کجاست، من چون لشکر کشی به همدان در پیش بود نخواستم کلمه ای بگویم که فال بد بزند گفتم مشهد نذرهاست، خوشش آمد و گفت می دانم که آن موضع مشهور به قبر نذرهاست برای من توضیح بیشتر بده، گفتم او عبیدالله بن محمد بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب و بعضی گویند عبیدالله محمد بن عمر بن علی بن ابیطالب است که یکی از خلفا قصد نمود تا او را مخفیانه به قتل رساند از این رو به سر راه او چاهی کند و او را در حالی که خبر نداشت از آن مسیر عبور داد و او در داخل آن چاه سقوط کرد و آنوقت در حالی که زنده بود روی او خاک ریختند و اکنون مشهور به قبر نذرهاست زیرا نذری نیست که برای آن صورت گیرد الا اینکه برآورده می شود و من یکی از آن مردم هستم که درباره انجام امور مهم خود برای او نذرکردم و به مقصد رسیده، ونذرم برآورده شد و آنگاه به نذر خود وفا نمودم او حرف مرا نپذیرفت و گفت گاهی روی اتفاق نذری برآورده می شود ومردم عوام آن را بزرگ می نمایند و سخن اضافه می نمایند و من سکوت کردم روزی (صبح) عضدالدوله مرا احضار کرد و با هم به مشهد نذرها رفتیم او وارد حرم شد و زیارت کرد ..... و پس از ماهها به من گفت ..... من اول تو را تکذیب کردم ولی بعدا برای من جریانی واقع شد که هر چه کوشیدم آن مشکل حل نشد، پس آن را با آنچه که تو گفتی تجربه کردم و نذر کردم پس از نیت نذر در همان روز به من خبر رسید که مشکلم حل شد پس به نذر خود عمل نمودم .....،

ابوعبدالله محمد بن ادریس شافعی امام شافعی ها ۲۰۴متوفی که دعا کنار قبرش مستجاب است .....، ابوسلیمان دارانی متوفی ۲۰۵یکی از پیشوایان است .....، سیده نفیسه، دختر ابی محمد حسن بن زید بن علی بن ابیطالب متوفی ۲۰۸ قبرش معروف و دعا کنار قبرش مستجاب است، احمد بن حنبل امام حنبلی ها، قبر او مشهور و مردم آن را زیارت می کنند ..... و سپس درخصوص برکت قبر احمد و جوار آن

شواهد و گفتار نقل می نماید .....، ذوالنون مصری متوفی ۲۴۶، بکار بن قتیبه که قبر او هم مشهور است، ابراهیم حربی متوفی ۲۸۵، اسماعیل بن یوسف، علی بن محمد بشار متوفی ۳۱۳، یعقوب بن اسحاق، ابوعوانه نیشابوری اسفراینی حافظ شهیر متوفی ۳۱۶، و کنار قبر او قبر ابونعیم است که از او زیاد روایت نموده است .....، ابومحمدعبدالله بن احمد بن طباطبایی مصری متوفی ۳۴۸ قبرش مشهور است، حافظ صبح بن احمد تمیمی سمسار متوفی ۳۸۴، حافظ علی بن محمد عامری متوفی ۴۰۳، عبدالملک بن محمد خرگوشی متوفی ۴۰۶، قبر او در نیشابور، محمد بن حسن (خورک اصفهانی) متوفی ۴۰۶ نیشابور، ابوجعفر بن موسی متوفی ۴۷۰، او در زمان خود پیشوای بلارقیب حنبلی ها بوده و مردم قبر احمد بن حنبل شکافته و جنازه او را در کنار احمد قرار دادند که محل زیارت و ختم قرآن است ....، ابوعلی حسن بن ابیاله بیش متوفی ۴۲۰ در کوفه، ابوالقاسم محمد بن المعتضد اللخمی اندلسی متوفی ۴۸۸، نصر بن ابراهیم مقدسی شیخ شافعی متوفی ۴۹۲ (دمشق)، علی بن حسن مصری فقیه شافعی متوفی ۴۹۲، علی بن اسماعیل بن محمد متوفی ۵۵۹، خضر بن نصر اربلی متوفی ۵۶۷، نورالدین محمود بن زنگی متوفی ۵۶۹ قبر او در دمشق مورد زیارت است، قاسم بن فیره شاطبی متوفی ۵۹۰، احمد بن جعفر خزرجی متوفی ۶۰۱، که درآمد مزارش خرج بی نوایان می شود، محمد بن احمد حنبلی متوفی ۶۱۷، .....

آخرین گفتار درباره زیارت قبور:

..... در میان تمام فرق اسلامی در طول اعصار و قرون زیارت قبور به طور اجماع به عنوان یک روش پسندیده شناخته شده است، ..... بنابراین سزاوار است که خواننده محترم اکنون از گفتار دیگر قصیمی آگاهی یابد تا بداند که میان شیعه و دیگر مذاهب چهارگانه هیچ گونه اختلافی وجود ندارد و اینها جزء مسائل مورد اتفاق همه امت اسلامی است، ..... اما آنان مردم را علیه شیعیان تحریک و از این محل وحدت کلمه و اتحاد مسلمین را گسستند و میان آنان اختلاف ایجاد نمودند .....

(کلب گوید در خصوص آنچه ابن تیمیه و کسانی که قی کرده او را خوراک خود نموده اند باید گفت آنها در گفتار خود به آیات کتاب خدا که ذو وجهین است استناد نموده و در حالی که حتی معانی ظاهری آن را نمی دانند با بیان القائات شیطانی مردم را گمراه می نمایند مانند آنچه عده ای بواسطه آنکه خداوند فرمود یدالله فوق ایدیهم به جسمانیت خدا گرویدند و یا با این فرموده که یهدی من یشاء و یضل قائل به جبر در اعمال شدند و ....، این خبیث در حالی که فرق کلمات خطا و جرم و یا شرک و کفر را نمی داند آنقدر فضاء تفسیر آیات کتاب خدا را از دانشمندان خالی دید تا آنکه اراجیف خود را به عده ای تباهکار عرضه نماید و آنان به بهانه اسلام تیشه بر ریشه اسلام بزنند او تظاهر می نماید که معنی کلمه شرک را در قرآن دانسته است و حال آنکه شرک در کلام خداوند بر معانی گسترده ای دلالت دارد و یکی از آنها جسارت به رسول خداست که اعمال این خبیث از مظاهر و مصادیق آن است و لذا او و طرفدارانش به تعبیر قرآن و به شرحی که در کتاب تفسیر خودآورده ایم همگی مشرک بوده و در آتش ابدی خداوند مخلد خواهند بود)

خلاصه جلد دهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

پیشگفتار از زین العابدین قربانی

مترجم جلد پنجم عربی الغدیر (۹ و ۱۰ فارسی):

(مضمون) ..... علامه امینی رحمه الله علیه وقتی دیدند جمعی معاند و سودجو مساله خلافت را از مسیر خود منحرف نموده واحادیث جعلی ساخته و .....، در برابر کسانی که به شیعه تهمت حدیث سازی زده اند، بحث جامع خود را در رابطه با (حدیث و احادیث جعلی) مطرح و در آن به ۷۰۰ نفر از راویان اهل سنت که روایات جعلی ساخته اند پرداخته و جالب اینکه تنها ۴۳ نفر از آنان، حدود نیم میلیون

حدیث جعلی نقل نموده اند و همچنین صد حدیث دروغ از طریق عامه در فضایل خلفا راشدین و مقام ارجمند معاویه، یزید، منصور دوانیقی و دیگر خلفا بنی امیه و بنی عباس جعل و بهمردم معرفی نموده اند ..... و .....

شعراء غدیر در قرن ششم:

غدیریه سید محمد اقسامی:

شگفت از تعصب بی جا و کند و کاوی در موضوع حدیث و چگونگی احادیث مجعول:

سلسله دروغگویان و حدیث سازان:

حرف (الف):

۱.ابان (اباء) ابن جعفر ابو سعید بصری، او کذاب است و به نام پیامبر اکرم حدیث می ساخته و فقط به نام ابوحنیفه بیش ازسیصد حدیث جعل کرد که او هرگز آنها را نگفته بود.

۲.ابان بن فیروز ابی عیاشی، غلام عبدالقیس ابواسماعیل بصری متوفی ۱۳۸: شعبه گفت جامه و لباسم در میان فقرا صدقه باشد (یعنی بر من حرام باشد) اگر این ابی عیاش در حدیث دروغگو نباشد و نیز گفته، از گناه او نمی شود چشم پوشی نمود زیرا او به رسول خدا دروغ بسته است و نیز احمد بن حنبل پیشوای حنبلیان به یحیی بن معین که از ابان نسخه می نوشت گفت: تو نسخه از ابان می نویسی در حالی که می دانی ابان کذاب و بسیار دروغگوست و نیز شعبه گفته است: اگر مردی زنا بکند بهتر است از اینکه از ابان روایت کند و همچنین گفت اگر من از ادرار (بول) الاغ بنوشم بهتر است از اینکه بگویم ابان به من حدیث نموده است، او حدوداً بیش از هزار و پانصد حدیث از انس نقل نمود که برای آنها هیچ اصل و ریشه ای وجود ندارد.

۳.ابراهیم بن ابی حیه کذاب است. .....، ۴. .....، ۵. ابراهیم ابن ابی یحیی ابواسحاق مدنی، متوفی ۱۸۴ که کذاب و دروغ ساز است نسایی او را از دروغگویان و حدیث سازان معروف نسبت به رسول خدا به شمار آورده است. ۶. .....، ۷. ابراهیم بن احمد عجلی متوفی ۳۳۱ او از کسانی بوده که حدیث می ساخته و ابن جوزی گفت که او حدیث هایی ساخته و در بین حافظان حدیث رسوا و مفتضح شده است. ۸. .....، ۹. ابراهیم ابن البراء انصاری، متوفی ۲۲۴ او نوه انس بن مالک و کذاب است او از ثقات روایات موضوعه را آورده که روا نیست نقل

این احادیث، مگر آنکه بر آنها عیب گیری شود.....، ۱۰. ابراهیم بن بکر شیبانی که احادیث او ساختگی است و او حدیث سرقت می نمود، ۱۱. ابراهیم بن الحرث السمات او معاصر ترمذی و کذاب و دروغگو بوده است و خود او اقرار نموده که میگفت (چه بسا احادیثی ساخته ام) (یعنی احادیثی که ساخته ام از حد خارج است)، ۱۲. ابراهیم بن زکریا ..... حدیث او در محل انکار است و احادیث ناروا نقل نموده و از مالک احادیث ساختگی آورده است، ۱۳. ابراهیم بن صرمه انصاری که اوکذاب و خبیثی بوده است که به راحتی و سادگی بر خدا و رسول او دروغ می بسته است، ابراهیم ابن عبدالله متوفی ۳۶۱ که کذاب و حدیث ساز است، ..... ۱۹. ابراهیم بن فضل اصفهانی متوفی ۵۳۰ او یکی از حفاظ و کذاب است، او در بازار اصفهان توقف می کرد و به جهت حافظه قوی و از حفظ سندها را نقل می کرد و در همان جا حدیث می ساخت، معمر گفته است او را در بازار دیدم که مطالب نادرست را با سندهای صحیح نقل می کرد وقتی خوب دقیق شدم دیدم که گویا شیطان به شکل او آشکار شده است، ابراهیم بن مجشر ابواسحاق بغدادی متوفی ۲۵۴، فضل بن سهل او را تکذیب و ابن عدی گفت که حدیث دزدی می کرد، ۲۶. ابراهیم بن هدیه، ابو هدیه بصری، او کذاب خبیثی بود که دروغ زیاد نقل

کرده و به انس روایتهای دروغ نسبت داده و در بصره به عروسی ها دعوت می شده و رقص می کرد و شراب می خورد و تا سال ۲۰۰ زنده بود،..... ۳۸. احمد بن ثابت رازی، شکی ندارند که او کذاب است، احمد بن جعفر بن عبدالله سمسار از مشایخ ابی نعیم که مشهوربه حدیث سازی است، ۴۶. احمد بن خلیل نوفلی متوفی ۳۱۰ که کذاب است و از کسانی که خلق نشده اند حدیث جعلی می ساخته است.، ۵۷. احمد بن عبدالله شیبانی کذاب و حدیث ساز است، بیهقی گفته است من کاملاً او را می شناسم به نام رسول خدا حدیث ساخته و بیش از هزار حدیث به نام آن حضرت ساخته است .....، سیوطی گفته او هزاران حدیث به نفع کرامتیه ساخته است، ابن حبان گفت از دروغگویان است و از ائمه، هزاران حدیث که آنها نگفته اند، نقل کرده و حافظ سری گفت که او و محمد بن تمیم و محمد بن عکاشه، ده هزار حدیث ساخته اند، ۶۱. احمد بن عبدالله ابوالعزین کادش متوفی ۵۵۴، ازکسانی است که به کذب و دروغ سازی شهرت دارد و به گفته امثال او اعتمادی نیست ابن عساکر گفت که ابوالعز برای من گفت (شنیدم که مردی در حق علی حدیثی ساخت و لذا من هم در حق ابوبکر حدیثی ساختم ترا به خدا قسم می دهم آیا کار بدی کردم؟؟!). ۷۲. احمد بن محمد ابوالفتوح غزالی واعظ مشهور متوفی ۵۲۰ برادر ابی حامد غزالی که بیشتر گفتار او دروغ و احادیث او ساختگی بوده و جالب اینکه او نسبت به شیطان تعصب داشته و او را در برابر عصیانش به درگاه خدا معذور می دانسته است،

(کلب گوید وقتی خداپرستان برای رضای خدا دروغ بافی و جعل حدیث می کردند، شیطان پرستان برای رضای شیطان چه حالی دارند انا لله و انا الیه راجعون)

. ۷۶. احمد بن محمد حمانی متوفی ۳۰۲ حدیث ساز است ودر میان دروغگویان بی حیاتر از او کسی نیست او در جعل مناقب برای ابوحنیفه احادیث باطل فراوان گفت .....، ۸۰. احمد بن محمد ..... نزیل بغدادی متوفی ۳۱۳، فقیه و محدث خوش زبانی بوده ولی از پدرش و دیگران حدیث جعل می نمود.، ابن حبان می گوید او از کسانی است که حدیث جعل می نمود و متن ها می ساخت و سندها را زیر و رو می نموده است، او بیشتر از ده هزار حدیث به نام افراد ثقه، بالا و پایین کرده و من از آنها بیشتر از سه هزار حدیث که شکی در بالا و پایین کردن آنها ندارم نوشته ام، احمد بن محمد بن غالب باهلی متوفی ۲۷۵ غلام خلیل، از زهاد بغداد و کذاب و دروغگو بوده است، حافظ بن عدی از ابی عبدالله نهاوندی نقل می نماید که به غلام خلیل گفتم این چه احادیث رقیقی است که نقل می نمائید؟ گفت اینها را به خاطر نرم کردن دلهای مردم ساخته ام، ابوداوود سجستانی ..... در باره غلام خلیل می گوید، صاحب الزنج، دجال بصره بوده و می ترسم که غلام خلیل، دجال بغداد باشد و سپس گفته احادیث او بر من عرضه شد چهارصد حدیث او از لحاظ سند و متن دروغ بوده است..... امینی گوید جای بسی شگفتی است که برای مردم، با چنین حالی پس از مرگش .....جسد او را به بصره حمل و قبه و بارگاهی بر روی قبر او قرار دادند. ..... ۸۷. احمد بن منصور، ابوالسعادات ملحد و کذاب است از جمله احادیث جعلی او آن است که می گوید در برابر خدا لوحی است که در آن اسامی کسانی هست که صورت و رویت و کیفیت (خدا) را ثبت می کنند و نیز به وجود آنان مباهات می کنند، ..... ۹۶. اسحاق بن عبدالله اموی، غلام آل عثمان بن عفان متوفی ۱۴۴، کذاب است و نیز فراموشی در حفظ و نقل حدیث دارد و سند ها را با او بالا و پائین می کند و برای مراسیل سند می سازد و سلسله سند را به پیامبر اکرم می رساند، ..... ۹۸. اسحاق ناصح از دروغگوترین افراد است .....، ۹۹. اسحاق بن نجیح ملطی ازدی، دجال و دروغگوترین مردم، دشمن خدا و مرد پلید و خبیث و حدیث ساز بوده است، .....، ۱۱۴. اسماعیل بن یحیی تمیمی نوه ابی بکر صدیق که کذاب است و روایت از او روا نیست، او را رکنی از

ارکان دروغ سازی و حدیث سازی میدانند و عموم احادیثی که وارد نموده، نادرست است او بر مالک و ثوری و دیگران، روایات دروغ بست و از افراد مورد

اعتماد، چیزهایی که مورد قبول نبوده روایت نموده است، ۱۱۷. اصبغ بن خلیل قرطبی متوفی ۲۷۲ حدیثی در ترک بالا بردن دستها ساخته و مردم بر دروغگویی او آگاه شدند، احمد بن خالد می گوید او قصد ایراد کذب به رسول خدا نداشته و تنها نظرش این بود که مذهب خود را تبلیغ کند (در این توجیه دقت کن خواستی خنده کن و یا خواستی گریه کن)، بشر بن رافع حارثی پسرعموی ابی هریره، حدیث ساز بوده و مطالب عجیب و غریب می ساخته و حتی کسانی که حدیث شناسی کار آنان نبوده به راحتی تشخیص می دادند که این احادیث ساختگی است و گویا که او در خود تعهدی در ساختن احادیث جعلی احساس می کرده .....، .....، جابربن عبدالله یمامی عقیلی کذاب و دروغگو و در ضمن نادان و نفهم هم بود و ابن شاذوبه گفت در بخارا سه نفر کذاب را دیدم محمد بن تیمیم و حسین بن شبل و جابر یمامی، ..... ۱۴۱. جراح بن منهال متوفی ۱۶۸ احادیث او نادرست و متروک است و او در حدیث دروغ می گفت و شراب هم می خورده است. ..... ۱۵۰. حارث بن عبدالرحمن بن سعد مثنی دمشقی غلام مروان بن حکم یا غلام ابی الجلال کذاب و دروغگو است، ..... ۱۵۶. حرب بن میمون عبدی، مجتهد و عابد ولی در عین حال از دروغگوترین افراد است و در سال یکصد و هشتاد و چند فوت نموده است، ..... ۱۶۰. حسن بن زیاد متوفی ۲۰۴، که او یکی از فقها و اصحاب ابوحنیفه بوده و فردی کذاب و دروغگو و خبیث و متروک الحدیث و غیر قابل اعتماد است.، ..... ۱۶۶. حسن بن علی بن زکریا متوفی ۳۱۷، شیخ بی حیا و کذاب و تهمت زننده و به نام رسول خدا حدیث می ساخت و دزدی حدیث نموده و آن را به دیگران نسبت می داد ..... ابن حیان گفت او به افراد ثقه بیش از هزار حدیث جعلی نسبت داده است، ..... ۱۶۸. حسن بن عماره بن مضروب متوفی ۱۵۳، فقیه بزرگ ولی کذاب و متروک الحدیث و جاعل حدیث و شعبه گفته است هر کس می خواهد به دروغگوترین افراد بنگرد به حسن ابن عماره نگاه کند،۱۷۴. حسن بن واصل، کذاب و گفته شده است که فرزند پول است، ..... ۱۷۷. حسین بن حمید بن ربیع کوفی متوفی ۲۸۲ اوکذاب پسر کذاب و پسر کذاب است، ..... ۱۹۵. حکم بن عبدالله غلام حارث بن حکم بن ابی العاص کذاب و دروغ ساز است و احمد گفته است که تمام احادیث او ساختگی است، ..... ۱۹۹. حماد بن ابی حنیفه (امام حنفی ها یعنی نعمان بن ثابت کوفی)، که جریر او را تکذیب کرده و به قتیبه گفت به او بگو ترا با حدیث چکار، چون روش تو دعوی و دشمنی است و ابن عدی گفت برای او روایت درست نمی شناسم، ۲۰۰. حماد بن ابی یعلی دیلمی متوفی ۱۵۵ که مشهور به دروغ در روایت و شعر بوده ..... تا جایی که گفته اند او شعر را فاسد کرده است..... ۲۱۰. خالد بن الملک بن حارث بن حکم بن العاص کذاب و دروغگو است، او از طرف هشام در سال ۱۱۳ اداره ولایت مدینه را بر عهده گرفت و هفت سال در آن سمت ماند و روی منبر رسول خدا به علی بن ابی طالب کرم الله وجه جسارت می کرد و می گفت (خدا داناتر است) رسول خدا علی را بکار گمارد در حالی که میدانست او چنین و چنان است ولی فاطمه با او در این باره سخن گفت

(کلب گفت ببین که خباثت و خیانت تا کجا بود که کینه ورزی و دشمنی با علی مظلوم باعث می شد که این اعداءالله و اشقیا لعنت الله علیهم اجمعین چنین جسارت عظیمی به پیامبر بنمایند و به حکم قرآن مستحق دوزخ ابدی به جهت دشمنی با رسول خدا گردند و این است عاقبت ظالمان انا لله و انا الیه راجعون).

۲۲۲. داوود بن عفان از اصحاب انس بن مالک بوده و از مالک حدیث می ساخته و در خراسان گردش میکرد و به نام او جعل حدیث می کرد، ..... ۲۲۷. ربیع بن محمود متوفی ۶۵۲ دجال و مفتری با آنکه در سال ۵۹۹ می زیست ادعای مصاحبت با رسول خدا و عمر

طولانی کرده است. ۲۲۸. رتن هندی این شیخ دجال و کذاب نیز ادعای مصاحبت بارسول خدا داشته و متوفی سال ۶۳۲ بوده است، ..... ۲۵۲. سلیمان بن داوود بصری معروف به شاذکونی متوفی به سال ۲۳۴ ازحفاظ کذاب و خبیث بوده و به مقتضای وقت و زمان، حدیث می ساخته و گفته شده که شراب خوار و در گفتار بی حیا بوده است.....، ۲۶۳. سیف بن محمد ثوری پسر خواهر سفیان ثوری که کذاب و خبیث و حدیث ساز بوده .....، به اتفاق همه کذاب است، .....، ۲۶۸. شیخ بن ابی خالد بصری حدیث جعل می نموده و خود گفته است چهارصد حدیث ساختم و آنها را در برنامه های زندگی روزمره مردم داخل کردم ولی حالا پشیمان هستم و نمی دانم چکار بایستی انجام دهم، ..... ۲۸۴. عامر بن صالح، نوه زبیر بن عوام متوفی در خلافت رشید فرد کذاب و خبیث و دشمن خدا و غیر قابل اعتماد است و ابن معین و دیگران او را تکذیب نموده اند، .....، ۲۹۷. عبدالرحمن بن عبدالله بن عمر عدوی، نوه عمر بن الخطاب متوفی ۱۸۶ کذاب و دگرگون کننده احادیث و متروک الحدیث و احادیث او نادرست و دور از حقیقت است ..... ۳۲۳ . عبدالله بن ابراهیم ..... یاوه گو و جاعل حدیث بوده و ابن عدی دو حدیث از او درباره فضیلت ابوبکر گفته که هر دو باطل است، ..... ۳۴۵. عبدالله بن محمد روحی او از روح بن قاسم روایات زیاد نقل نمود و به روحی ملقب شد، از او بیش از هزار حدیث نقل نموده و ..... تاجایی که اجماع کرده اند که او کذاب و جاعل حدیث است، ..... ۳۵۳. عبدالمغیث بن زهیر متوفی ۵۸۳ جزوه ای در فضایل یزید نوشته و مطالب جعلی زیادی ذکر کرده و ابن جوزی کتابی در رد آن نوشته و آن را (الرد علی المتعصب العنید عن العن یزید) نام نهاد، ..... ۳۶۴ . عتاب بن ابراهیم کذاب و جاعل است و به منظور تقرب به خلیفه مهدی پسر منصور به نام رسول خدا حدیث دروغ ساخت . ۳۶۵. عثمان بن خالد، نوه عثمان بن عفان اموی با احادیث موضوعه و جعلی روایت می نمود و از افراد ثقه روایات تغییر داده شده روایت می کرد، ۳۶۶. عثمان بن عبدالرحمن نوه سعد بن ابی وقاص اموی متوفی در خلافت هارون که کذاب و دروغگو بوده ..... تا حدی که از نظر افتاده بود و کسی به احادیث او اعتنا نمی کرد، ۳۶۸. عثمان بن عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان اموی کذاب و دروغگو و حدیث ساز بود و مطلب نادرست را به نام افراد مورد اعتماد می ساخت، ..... ۳۸۳. علی بن جهم مقتول به سال ۲۴۹ از دروغگوترین و خبیث ترین خلق خدا و مشهور به ناصبی بودن و نسبت به علی و اهل بیت علیهم السلام جسارت می کرد و گفته شد که پدرش را که نام او را علی نهاده بود لعن می کرد و تجری اورا هجو نمود.

و ..... حضرت علامه فرماید این شرح حال ابن جهم است و حال ببین که ابن کثیر درباره او چه می گوید او آورده (او یکی از شعراء مشهور و اهل دیانت و با اعتبار است اگر چه نسبت به علی بن ابی طالب رضی آله عنه توهین کرده و عدالت را در حق او روا نداشته و .....) و به نظر می رسد توهین او به علی، نزد ابن کثیر او را اهل دیانت قرار داده، بلی ابن کثیر باید اینطور باشد و پایان همه به سوی خداست، .....

(کلب گوید آری ای ابن کثیر تو نیز علی بن جهم هستی اما به شکل دیگر و در زمان دیگر و البته بزودی با امامان خود احضار می شوید)

۴۱۷. عمر بن صبیح خراسانی کذاب و حدیث ساز وصبیح در بدعت و دروغ در دنیا نظیر نداشته است، ۴۳۴ . عمر و بن خلیف که ابن حبان گفته است او کذاب و حدیث سازاست از جمله یاوه های او این است که از ابن عباس نقل می کند (که رسول خدا فرموده است من وارد بهشت شدم گرگی را در آنجا دیدم و گفتم آیا در بهشت گرگ هست، گرگ در جواب گفت چون من پسر پاسبان (پلیس) را خورده بودم به اینجا آمدم ابن عباس گفت این توفیق به خاطر خوردن پسر پاسبان (پلیس) نصیب گرگ شد و اگر خود پلیس را می

خورد در درجات بالای بهشت علیین جای داده می شد) حضرت علامه گوید ای کاش ابن عباس می گفت اگر گرگ رئیس پاسبانها (رئیس پلیس) را می خورد او را در کجا جای می دادند، .....، ۴۴۰. عنیسه بن عبدالرحمن اموی نوه عاص بن امیه، کذاب و جاعل حدیث بود،۴۴۱. عوانه بن حکم کوفی متوفی ۱۵۸ عثمانی بوده و به نفع بنی امیه جعل حدیث می نمود، ..... ۴۴۹. فضل ابن سکین ..... که ابن معین گوید او دروغگو و کذاب است و خدا لعنت کند کسی را که بخواهد از او مطلب بزرگ و یا کوچکی را بنویسد مگر آنکه نداند و یا این کذاب را نشناسد، ..... ۴۷۳. محمد بن ابان رازی دجال و کذاب و جاعل حدیث بود و بلد نبود حتی ظاهر حدیث را بسازد.، ۴۷۵. محمد بن ابراهیم شامی کذاب و معتاد به حدیث سازی بود .....، ..... ۴۸۹. محمد بن اسحاق ابوبکر مدنی متوفی ۱۵۰ صاحب سیره مشهور که هشام ابن عروه گفته است او خبیث و دشمن خدا و دروغگو است و مالك پیشوای مالکیان گفت او کذاب و دروغگو است، ۴۹۳. محمد بن اسعد حکیمی متوفی ۵۶۷ که در دین خود سست و قمارباز و کم مروت و کذاب بوده است، .....، ۵۰۷. محمد بن حسن شیبانی مصاحب ابی حنیفه متوفی ۱۸۹ که ابن معین و احمد گفته اند او کذاب است .....، ۵۲۹. محمد بن سعید معروف به مصلوب شامی کذاب بوده و عمداً حدیث می ساخت که نسایی او را از دروغگویان چهارگانه معروف، که به نام رسول خدا حدیث جعل می نمودند به حساب آورده است، ..... ۵۵۷. محمد بن عبدالواحد ابوعمر زاهد غلام ثعلب، متوفی ۳۴۵ که خطیب درباره او گفته است که اگر مرغی می پرید بلافاصله می گفت ثعلب از ابن اعرابی برای ما حدیث کرد و آنگاه چیزی در خصوص مرغ می گفت و ..... نیز دارای جزوه ای است که در آن جمیع احادیثی که در فضایل معاویه است را جمع آوری نموده ..... و ابن نجار گفته ابوبکر زاهد، جزوه ای از فضایل معاویه تهیه کرده که اکثر مطالب آن نادرست و ساختگی است و حضرت علامه فرماید ابن نجار راه انصاف را نپیموده بلکه صحیح آن است که فیروزآبادی (در سفر السعاده) و عجلونی در کشف الخفاء آورده اند که هیچ حدیث صحیحی در فضیلت معاویه نیامده و لذا از این جزوه سراسر کذب، خواننده محترم به ارزش گفتار او (خطیب) پی می برد و در می یابد که چگونه شیوخ ما مردی را که چنین جزوه ای درباره معاویه تهیه کرده است را تصدیق می کنند؟! .....، ۵۶۱. محمد بن عکاشه کرمانی دروغگو و حدیث ساز بود و مطالب نادرست روایت می کرد و اکثراً در حال گریه بود چنانکه هرگاه حرف معمولی می زد گریه می کرده است و از حافظ سری نقل شد که می گفت احمد جویباری و محمد تمیم و محمد ابن عکاشه به نام رسول خدا بیش از ده هزار حدیث ساخته اند و قرطبی در تذکار صفحه ۱۵۵ او را از افرادی به شمار آورده که قربه الی الله حدیث جعل می نمودند تا بتوانند فردی را به وسیله آن به اعمال نیك دعوت کنند .....،

(کلب گوید در روایت وارد شده است اراده گریه افراد شقی و قسی القلب وسنگدل در اختیار آنان است و لذا هر زمان اراده نمایند گریه می کنند)

۵۶۹. محمد بن فرحان ابن روزبه، غلام متوکل که خطیب، ابن جوزی و ابن نجار دروغگویی و حدیث جعلی ساختن او را مذکور نموده اند) .....، ۵۷۹. محمد بن محمد بن عبدالرحمن ابوالفتح خشاب ثعلبی که دروغ گویی و خیال پردازی و حدیث سازی او ضرب المثل شده است، او که شرابخوار هم بوده است، ابراهیم بن عربی درباره اش گفت (پدرش وصیت کرده بود که او به شغل چوب تراشی مشغول شود

نتوانست آن حرفه را دنبال کند ولی در عوض دروغ تراش شد)، ..... ۶۰۸. مروان بن سالم دمشقی مزدور و غلام بنی امیه،کذاب و حدیث ساز بود و هیچکدام از احادیث او مورد تایید حافظان ثقه نیست، ..... ۶۱۵. مقاتل بن سلیمان بلخی متوفی ۱۵۰کذاب و حدیث

ساز و دجال است که نسایی او را از دروغگویان معروف که به رسول خدا حدیث دروغ نسبت می دادند به شمار آورده است، او به ابی جعفر منصور می گفت فکر کن چه موضوعی را دوست داری که برایت در قالب حدیث بسازم و روایت کنم و نیز به مهدی عباسی گفته است اگر بخواهی و دستور دهی احادیث خوبی را برای تو درباره عباس جعل کرده و بسازم و او در جواب گفت نیازی نیست، ۶۲۱ مهلب بن ابی صفره، ظالم بن سراق ازدی متوفی سال ۸۳ مکنی به ابوسعید گفته اند او عیبی جز دروغ گویی نداشته است و نیز گفته اند که او مدام دروغ می گفته است ..... ابوعمر صاحب استیعاب در توجیه کار او می گوید او در جنگ با خوارج نیاز به دروغ گفتن داشت ....، و آنان از روی خشم و کینه او را به دروغ نسبت دادند و امینی فرماید جناب ابوعمر با این گفتار خود دروغگویی مهلب را اقرار و کذاب بودن او را ثابت کرده است و در توجیه کار اوگفته که آن را برای نیاز در جنگ مجاز دانسته و این از همان نوع توجیهات معاویه است که باب این گونه دروغگویی ها را مفتوح نموده است، ..... ۶۲۸. مسیره بن عبدربه فارسی بصری، کذاب و حدیث ساز است در فضیلت شهر قزوین چهل حدیث ساخته است و ابوذرعه می گوید که او گفت من در این کار نظر خیر دارم، محمد بن عیسی بن طباع می گوید من به او گفتم این احادیث را از کجا آوردی، آیا نمی دانی به حکم قرآن، کسیکه چنین جعل حدیث کند برای او چنین عذاب خواهد بود در جواب گفت آنها را به خاطر ترغیب مردم به آن (قزوین) ساخته ام!! و گروهی او را زاهد می دانند، ..... ۶۳۳. نصر بن طریف از معروفین به جعل حدیث و از کسانی است که همگی بر کذاب بودن او اجماع کرده اند، نعیم بن حماد از پیشوایان متوفی ۲۲۸، ازدی می گوید او در تقویت سنت حدیث می ساخته و .....، ..... ۶۴۲. نوح بن ابی مریم متوفی ۱۷۳، این شیخ کذاب و دروغگو، مانند معلی بن هلال در فضایل قرآن حدیث جعل نموده و تعداد آن یکصد و چهارده حدیث که همه دروغ است ..... . ۶۵۳ هیثم بن عدی متوفی سال ۲۰۷ بسیار کذاب و ناکس است و کنیزش در مورد او می گوید، مولایم تمام شب را شب زنده داری میکرد و وقتی که صبح می شد می نشست و دروغ می گفت، ..... ۶۹۰ ابوحیان توحیدی ..... کذاب و بی تقوی بود .....، جعفر بن یحیی بواسطه از او نقل نموده که او که از ابی حیان سوال کردم داستان این رساله دروغ که از زبان ابابکر و عمر و ارسال آن بوسیله ابی عبیده برای علی جعل کرده ای چیست گفت این رساله را من برای رد شیعه جعل کردم و دلیل آن هم این است که عده ای از شیعیان در مجلس ابن العمید وزیر حاضر شده و درباره علی غلو می نمودند و من به خاطر همین برعلیه آنان، این رساله دروغین را جعل کردم ..... و از دلایل دیگر ساختگی بودن آن نقل این گفتار دروغ است که او به عمر در این رساله نسبت داد که به علی گفته است (تو کناره گرفتی و منتظر وحی از ناحیه خدا شدی ولی مناجات خدا منحرف شد .....)،

پس تو از بزرگانی مانند عبید مالکی و دیگران تعجب نمی کنی که در تالیفات خود به رساله دروغ ابی حیان، جهت اثبات فضایل عمر و ابابکر استناد می کنند .....، ۷۰۰. ابوالمهزم کذاب بوده است.

حدیث سازی عامل تقرب به خدا:

اینها را که بر شمردیم در واقع قطره ای از دریا و مشتی نمونه از خروار بود و شاید خواننده محترم این موضوع را بزرگ و زیاد(گزافه) بداند و غافل از اینکه جعل حدیث و دادن نسبت دروغ به رسول خدا و ثقات از صحابه و تابعان نزد بسیاری از علماء اهل سنت عیب محسوب نگردیده و اساساً منافاتی با زهد و پرهیزگاری جاعل آن احادیث ندارد، بلکه آنچه که آنان عمل نموده اند را در واقع نمادی از خوبی و شعار صالحان و عامل تقرب آنان به سوی خدا می دانند و لذا یحیی بن سعید قطان گفته است (صالحان را در هیچ موضوعی مانند دروغگویی آنها در جعل حدیث کوشا و پرتلاش ندیدم) و نیز گفته است(اهل خیر یعنی زهاد و عباد و صالحین را در چیزی مانند دروغگویی آنان در جعل حدیث در تلاش ندیدم) و نیز باز از او نقل شده که (دروغ پردازی را در هیچکس بیشتر از کسانی ندیدم که

منسوب به خیر و زهد هستند) و قرطبی در التذکار خود گفته است (توجهی به آن احادیث دروغ و اخبار جعلی که جاعلان حدیث در باره فضیلت قرائت سوره های قرآن و انجام دیگر اعمال ساخته اند نباید نمود، زیرا این (جاعلان احادیث و اخبار دروغ) چنین عملی را به عنوان قصد قربت (قربه الی الله) و اخذ پاداش اخروی (از خداوند) انجام داده اند تا مردم را به واسطه این روایات جعلی، به انجام اعمال نیک تشویق نمایند، همانطور که از ابی عصمه نوح بن ابی مریم مزوری و محمد بن عکاشه کرمانی و احمد بن عبداله جویباری و ..... دیگران روایت شده است، از جمله به ابی عصمه گفته شد تو از کجا از عکرمه و از ابن عباس در فضیلت تمامی سوره های قرآن مطالب نقل کرده ای، او در جواب گفت من دیدم مردم از قرآن دوری و اعراض کرده و سرگرم به فقه ابی حنیفه و مغازی محمد بن اسحاق شده اند از این رو این روایات را به نیت عمل خداپسندانه ساخته و جعل نموده ام! باز قرطبی در همین کتاب ادامه می دهد که حاکم و دیگر شیوخ محدثین آورده اند، به مردی از زهاد که اقدام به جعل حدیث در فضیلت قرآن و سوره های آن نموده بود گفته شد، چرا چنین کردی او در جواب گفت دیدم مردم از قرآن کناره گرفتند، خواستم آنان را به بدینوسیله ترغیب نمایم آنگاه به او گفته شد پس با این گفته رسول خدا که فرمود «کسیکه از روی عمد بر من دروغ بگوید جایگاهش در آتش دوزخ خواهد بود» چه کردی؟ در جواب گفت من به ضرر او دروغ نگفتم بلکه به نفع او دروغ گفته و حدیث ساختم، و لذا در موضوع بر حذر داشتن مردم از حدیث سازی گفته است و بزرگترین آنها از لحاظ ضرر کسانی هستند که منصوب به زهد بودند ولی به خیال اینکه حدیث سازی کار خوبی است اقدام به آن نموده اند و مردم نیز به خاطر اطمینانی که به آنها داشته اند این احادیث را پذیرفته اند، پس آنان گمراه بوده و دیگران را نیز گمراه کردند و نیز شما در سابق گفتار (میسره بن عبدربه) را شنیدید و در زمانی که به او گفته شد از کجا این احادیث را آورده ای او در جواب گفت آنها را به خاطر ایجاد رغبت در مردم ساخته ام و در این کار خود پاداش بسیار خوب از خداوند را انتظار دارم و حاکم گفته است حسن یعنی کسی که از مسیب بن واضح روایت می کند نیز از کسانی است که برای جلب رضای خدا حدیث جعل می نموده است و نیز از نعیم بن حماد که به خاطر تقویت سنت حدیث جعل می نموده است .....، بنابراین به باور آنان، دروغ و تهمت و گفتار نادرست از امور بد و زشت نبوده و در آن کوچکترین عیبی نیز وجود نداشته و به هیچ وجه این دروغگویی ها با فضایل نفسانی و کرامات انسانی نیز منافاتی ندارد و لذا این حرب بن میمون مجتهد و عابد و در ضمن دروغگوترین مردمان است، ابن هیثم طایی است که تمام شب را به نماز و عبادت قیام می نموده و وقتی صبح می شد در جای خود جلوس می نمود و دروغ می گفته است واین محمد بن ابراهیم شامی است که از زهاد بوده و در عین حال کذاب و حدیث ساز بوده است، و این حافظ عبدالمغیث حنبلی موصوف به زهد و اعتماد و دین داری و صداقت و امانت و صلاح و اجتهاد و پیروی از سنت و آثار بوده و در عین حال از مطالب دروغ و غیر واقعی کتابی درباره فضایل یزید بن معاویه نوشته است، و این معلی بن صبیح از عباد موصل استکه (مداوم) حدیث می ساخته و دروغ می گفته است و این معلی بن هلال است که عابد و کذاب بوده است این محمد بن عکاشه ..... که حدیث ساز ماهری است و این ابوعمر زاهد است که از مطالب ساختگی کتابی در فضایل معاویه بن ابی سفیان نوشته است و این احمد باهلی از بزرگان زهاد است که ابن جوزی درباره دروغگویی او و حدیث ساختن او گفته است او عابدی پارسا و تارک دنیا بوده است اما شیطان این عمل بد و قبیح و زشت او را، در نظرش خوب و نیکو جلوه داده است، و این بردانی مرد صالح است که در فضیلت معاویه حدیث ساخته است و این وهب بن حفص از صالحان است که حتی بیست سال (از روی تقوی) با کسی سخن نمی گفت ولی دروغ های شاخدار و فاحش می گفته است، و این ابوبشر مروزی فقیه است که پای بند ترین مردم زمان خود به سنت و سرسخت ترین مدافع نسبت به آن بوده، اما در عین حال حدیث جعل نموده و آن را بالا و پایین می کرده است، و این ابوداوود نخعی است که شب زنده دارترین مردم در شب و روزه دارترین آنها در روز بوده است اما در عین حال جاعل حدیث و دروغپرداز بزرگ بوده است و این ابویحیی وکار بوده است که از صالحان و عباد و بزرگان فقها است ولی در عین حال از دروغگویان بزرگ نیز است. و این ابراهیم بن محمد آمدی یکی از زهاد و عباد است و در عین حال، احادیث او ساختگی است و این ابواسماعیل اشملی است که عابد روزگار و شصت سال روزه دار ولی حدیثش مورد اعتنا نبوده و

پیروی نمی گردید زیرا سندها را دگرگون و مراسیل را به مسانید تبدیل می نموده است. .....، در میان این حدیث سازان، افراد مختلف در شئون گوناگون قرار دارند که برخی امام مقتدی و بعضی محدث مشهور و بعضی دیگر فقیه حجت، بعضی شیوخ روایت، عده ای خطیب توانا و ..... هستند که گروهی از آنها برای خدمت به دین و شریعت، و گروهی دیگربرای تعظیم و بزرگداشت امام، و گروهی دیگر برای تائید و کمک به مذاهب و .....، عملاً دروغ می گفته اند و به این دلیل دروغ و نسبتهای ناروا زیاد شده و اختلاف و تناقض در مناقب و فضایل میان رجال مذاهب به وقوع پیوست و در این میان اگر کسی نتوانست با جعل حدیث از رسول خدا به آن حضرت افترا بزند، در عوض مردم را با دروغ های ساختگی پیرامون مذاهب و شخصیت های آن، مبهوت و سرگردان می ساخته است.

(کلب گوید خداوند علی اعلی در کتاب خود در بسیاری از مواضع با عبارت مختلف اینگونه افراد را با عباراتی نظیر (فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا) تهدید نموده است و ما درکتاب تفسیر خود دوزخی بودن این اشخاص و خلود آنان در جهنم را ثابت نموده ایم و این شیاطین انسی که با دروغپردازی های خود به حقایق اسلام و قرآن خسارات غیرقابل جبران وارد نموده و امت محمد را گمراه و در وادی ضلالت فرو برده اند مصداق این آیه قرآن از خطاب خداوند به منافقین هستند که (و اذا قیل لهم لاتفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون).

روایات در مدح ابوحنیفه:

مردمی را می بینی که روایاتی را در مناقب ابی حنیفه به نام رسول خدا می سازند ..... از جمله این روایت که (در هر قرنی ازامت من پیشروانی هستند و ابوحنیفه پیشرو زمان خود است) .....، سند این روایت از ناحیه ابن لهیعه متوفی ۱۷۴، از رسول خدا از طریق حامد بن آدم کذاب که جوزجانی و ابن عدی او را تکذیب و احمد سلیمانی او را در زمره کسانی که مشهور به حدیث سازی هستند محسوب نموده و ابن معین گفته است او کذاب است خدا او را لعنت نماید، و یا روایت (در امت من مردی است که اسم او نعمان و کینه اش ابوحنیفه است، او چراغ امت من، چراغ امت من، و چراغ امت من است) که خطیب بغدادی آن را در تاریخ خود نقل و تأکید می نماید که این حدیث جعلی است .....، و یا روایت (ابوحنیفه چراغ اهل بهشت است)، که به نقل در کتاب اسنی، این حدیث ساختگی و نادرست است و .....، و یا گفتارخطیب خوارزمی که در کتاب مناقب ابی حنیفه، روایت دروغ ابوالبختری را (در خصوص اینکه می گوید ابوحنیفه بر جعفر بن محمد صادق وارد شد و وقتی جعفر به او نگاه کرد گفت گویا می بینم که تو بعد از مندرس شدن سنت جدم آن را زنده خواهی کرد ..... الی آخر) آورده و می گوید: چه بگویم درباره مردی (یعنی ابوالبختری) که کتاب بزرگی درباره مناقب ابی حنیفه می نویسد و در آن از اینگونه مطالب یاوه و دروغ های شاخدار می آورد و آن را در جوامع اسلامی همانند حقایق مسلم پخش می کند و هیچ فکر نمی کند که ممکن است روزی دروغش آشکار و زشتی دروغ پردازی های او روشن گردد.....)، و یا غلو جمعی از پیروان ابوحنیفه درباره او به جایی رسید که مردم تصور نمودند که علم او از علم رسول خدا بیشتر است، ابن جریر می گوید در کوفه بودم و از آنجا به بصره رفتم و در آنجا عبدالله بن مبارک بود، او به من گفت چگونه مردم را ترک کردی گفتم من آنها را در حالی ترک کردم که عده ای فکر می کردند که علم ابوحنیفه از رسول خدا بیشتر است و آنان در این اعتقاد کفرآمیز خود ترا پیشوای خود قرار داده اند، پس عبدالله بن مبارک آنچنان گریه کرد که ریش او تر شد،..... و در مقابل این حدیث سازان و گزافه گویان افرادی به مقابله برخاسته و امام آنها را مورد طعن و لعن و حمله و تکذیب قرار داده اند که متاسفانه این مقام گنجایش آن را ندارد و لذا نمونه هایی از آنها ذکر می شود، عبدالبر گفته است ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی از جمله کسانی است که ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری (صاحب صحیح بخاری)، درکتابش آنانرا به عنوان ضعفا و متروکین مورد طعن قرار داده است، ..... و نعیم از فزاری نقل کرده که من در نزد سفیان بن عینبه بودم که خبر آوردند که ابوحنیفه مرده است، او گفت خدا او را لعنت کند که ریسمان اسلام را گسسته و در اسلام فرزندی بدتر از اوپدید نیامده است و این چیزی است که بخاری آن را ذکر کرده است ..... و ابن الجارود در کتابش درباره ضعفا و متروکین گفته است که نعمان بن ثابت، ابوحنیفه که حدیثش زیاد و مبهم است و اساساً در اسلام او اختلاف دارند و از مالک

رحمه الله روایت شده که او درباره ابی حنیفه همانند گفته شیعیان می گوید که او بدترین مولودی است که در اسلام پدید آمده و اگر با شمشیر به جنگ این امت آمده بود ضررش کمتر بوده است ..... و عبدالله بن احمد بن حنبل گفته است سزاوار نیست از اصحاب ابی حنیفه روایت شود پس از او سوال شد آیا از خود ابوحنیفه می شود روایت کرد گفت نه .....، و احمد بن حنبل گفته است ابوحنیفه دروغ می گفته و سزاوار نیست که از اصحاب او روایت شود، .....، و نیز درباره دیگر پیشوایان اهل سنت می بینی که به نام رسول خدا روایت جعل نموده اند که (عالم قریش که تمام کره زمین را از دانش پر می کند)، و آن را حمل بر محمد بنادریس امام شافعی کرده اند و ..... و مزنی تصور می نماید که خدا را در خواب دیده و از او درباره شافعی سوال کرده و خدا گفته ..... (زیرا که او از من و من از اویم) ..... و محمد بن نصر ترمذی می گوید ..... در مسجد النبی در مدینه نشسته بودم چرتم گرفت، پیامبر اکرم را در خواب دیدم و .....، به دنبال این خواب به مصر رفته و نوشته های شافعی را نوشتم، .....، و مالکی ها تصور دیگری را می آورند و روایتی را که به نام رسول خدا جعل نمودند که (اگر مردم دنیا، تمام کره زمین را جستجو کنند، از عالم مدینه داناتر نمی یابند) و این را حمل بر مالك بن انس می نمایند .....، آری، (مضمون) آنان گویا فکرمی کنندکه صادق آل محمد که البته همه آل محمد راستگو و عالم بوده اند یعنی جعفر بن محمد الصادق در مدینه نبوده و مالك هم شاگرد او نبوده است و البته .....، برای حنبلی ها گام های بلندی در باره تبلیغ مذهب و امامشان وجود دارد و .....،آنان اوهام و خیالاتی دروغین ساخته اند که گوش از شنیدن آن کر می شود و هیچ غلوی در اسلام به پای آن نمی رسد، .....

(مضمون) ابن جوزی ..... از شافعی نقل نموده که نامه ای برای احمد بن حنبل فرستاده و گفته که رسول خدا را در خواب دیده که به او گفته .....، پس احمد بن حنبل جامه اش را در آورد و به من داد ..... و من آن را شستم و آب آن را به او دادم در ظرفی ریخت و هر روز به عنوان تبرك به صورتش می مالید و ..... و یا فقیه احمد بن محمد می گوید، ..... از اختلاف زیاد اهل حجاز و عراق اندوهناك بودم ..... به خواب رفتم و در خواب رسول خدا را دیدم .....، آری ولی در این میان افرادی وجود دارند که انگیزه ها و هوس ها آنان را از حق گویی باز نداشته است مانند فیروزآبادی صاحب قاموس که در کتاب خود سفر السعاده و عجلونی در کتاب خود بنام کشف (باب فضایل ابی حنیفه و شافعی و مذمت آنان) که می گوید در آن چیزی صحیح وجود ندارد و آنچه که از اینها ذکر شده ساختگی و افترا است و ابن درویش حوت در اسنی گفته است درباره مناقب و معایب، هیچ کدام از پیشوایان مذهب، نص بخصوصی چه صحیح و چه ضعیف وجود ندارد، .....، پس انسان پژوهشگر می تواند از آن احادیث ساختگی و دگرگون شده که در مجموعه جاعلان حدیث و دروغگویان آمده است، فهرستی تنظیم و از این طریق به حساب احادیث مشابه آن که در مواضع مختلف کتب و مسانید اهل سنت پراکنده است، آگاهی بیابد اگر چه تمام و یا قسمت عمده آن مجهول خواهد ماند، زیرا کتابی که (بطور جامع) اسامی این حدیث سازان و ساخته ها و بافته های آنها را نوشته و جمع آوری کرده باشد فعلاً در دست نیست، مگر آنچه در شرح حال عده کمی از آن جمعیت کثیر حدیث سازان، از گوشه و کنار تاریخ تصادفاً حفظ شده که فهرست گروهی از این دروغگویان و جاعلان و حدیث سازان مذکور می شود:

(ابوسعید ابان بن جعفر بیش از سیصد حدیث، ابوعلی احمد جویباری و دو فرزند او عکاشه و تمیم بیش از ده هزار حدیث، احمد بن محمد قیسی به نام پیشوایان بیش از سه هزار حدیث، احمد بن محمد باهلی بیش از چهارصد حدیث، احمد بن محمد مروزی ده هزار حدیث، احمد ابوسمان منقی پانصد حدیث، بشر بن حسین اصفهانی یکصد و پنجاه حدیث، بشر بن عون یکصد حدیث، جعفر بن زبیر به نام رسول خدا چهارصد حدیث، حارث بن اسامه سی حدیث، حسن عدوی هزار حدیث،حکم بن عبدالله ابوسلمه پنجاه حدیث، دینار حبشی یکصد حدیث، زید بن حسن چهل حدیث، زید بن رفاعه چهل حدیث، سلیمان بن عیسی بیست حدیث، ابن ابی خالد بصری

چهارصد حدیث، صالح بن احمد قیراطی ده هزار حدیث، .....، مجموع احادیث ساختگی و دگرگون شده آنان تعداد نود و هشت هزار و ششصد و هشتاد و چهار حدیث خواهد بود و اضافه خواهد شد بر این تعداد، احادیثی را که از این افراد به دور انداخته شده است (عباد بصری شصت هزار حدیث، عمر بن هارون هفتاد هزار حدیث، عبداله رازی ده هزار حدیث، ابن زباله یکصد هزار حدیث، محمد بن حمید پنجاه هزار حدیث، نصر بیست هزارکه مجموع احادیث این عده چهارصد و هشت هزار و ششصد و هشتاد و چهار حدیث خواهد بود و قطعاً برای انسان محقق وپژوهشگر معلوم و آشکار است که این رقم نسبت به مجموعه احادیثی که دستهای جنایت کار ساخته بسیار ناچیز خواهد بود.،

و نیز در خصوص نسخه ها و احادیث موضوعه بایستی متذکر شد که برای اغلب دروغگویان و جاعلان حدیث (اگر نگوئیم همه آنها)، کتابهایی که مشتمل بر بسیاری از یاوه های آنها بوده است وجود داشته، اما تاریخ برای ما چیزی جز اشاره ای که در نوشته های بعضی از نویسندگان آمده چیزی را حفظ نکرده که بعضاً مذکور و برخی دیگر از آنان عبارتند از (محمد بن ابراهیم مزنی، احمد بن محمد حمانی و .....)، پس اگر خواننده آنچه که مذکور شد را معیار و قیاس قرار دهد و بر این شاخصه تمام دستاوردهای این دروغ گویان و جاعلان حدیث را اندازه گیری نماید، اعم از آنچه ذکر شد و یا نشد، در چنین حالتی گفتار افراد زیر مبالغه آمیز نخواهدبود: یحیی بن معین گفت: (از دروغ گویان به قدری کتاب نوشتیم که به آن تنور افروخته و نان پخته از آن در آوردیم .....)، بخاری صاحب گفته (دویست هزار حدیث غیر صحیح را حفظ کردم)، اسحاق بن ابراهیم حنظلی گوید (چهار حدیث دروغ را حفظ کردم)، یحیی بن معین گوید (کدام صاحب حدیثی است که از هر کذابی هزار حدیث جعلی ننوشته باشد) و .....

و لذا ائمه حدیث در تالیف صحاح یا مسانید خود از میان احادیث فراوان تعدادی را که مورد اعتماد آنان بود انتخاب نموده و بقیه را ترک نموده اند که این امر دلالت بر کثرت احادیث ساختگی و مجعول دارد، به عنوان مثال (ابوداوود سجستانی در سنن خود چهار هزار و هشتصد حدیث آورده که آنها را از میان پانصد هزار حدیث انتخاب نموده و یا بخاری برای صحیح خود دو هزار و هفتصد و شصت و یک حدیث غیر مکرر را از میان ششصد هزار حدیث انتخاب نموده و مسلم برای چهار هزار حدیث غیر مکرر خود در کتاب صحیح، آنان را از میان سیصد هزار حدیث انتخاب نموده است. و احمد بن حنبل درمسند خود سی هزار حدیث را از میان هفتصد و پنجاه هزار حدیث انتخاب، در صورتی که او یک میلیون حدیث جمع آوری کرده بود، و احمد بن فرات متوفی ۲۵۸ یک میلیون و پانصد هزار حدیث نوشت و از میان آنها سیصد هزار حدیث را در تفسیر و احکام و فواید و غیره اخذ کرده است و به غیر از این جنبه، در وضعیت حدیث، موارد دیگری نیز وجود دارد که حدیث را مستقیماً جرح نمی نمایند ولی همان معانی از این الفاظ مستفاد می شوند و این الفاظ به افراد زیادی از رجال حدیث اطلاق شده که دیگران از آنها احادیث فراوانی نقل نموده اند این الفاظ عبارتند از (نقل روایت از او روا نیست، تمام احادیثش ساختگی است، مواردی را که اصل ندارند روایت کرده است، از راویان مورد اعتماد احادیث جعلی نقل می نماید، احتجاج به آن روا نیست، سندها را دگرگون می نموده است، حدیث موقوف را بالا برده، نوشتن حدیثش جایز نیست، هیچیک ازاحادیثش مورد پیروی نیست، ثقه و امین نیست، تمام اصحاب بر ترک او اجماع دارند، .....، احادیث موضوعه و جعلی می آورده است، ..... فریب خورده است، ..... هلاک شونده است، ..... متهم به دروغ است .....، از ثقات مطالب نادرست میآورد)،

تمامی این موارد که گفته شد مربوط به کسانی است که نزد علماء و بزرگان عامه، به آنها و گفتار و احادیث آنان اعتمادی نیست، اما در موضوع کسانی که به اعتقاد آنان مورد اعتماد هستند نیز مشکل مهم و غیر قابل حل دیگری وجود دارد که دانستن آن خواننده را در

بهت و حیرت فرو می برد، یعنی اینکه منظور از ثقه و رای مورد اعتماد در بین آنان چیست، ازکجا این امر مورد اعتماد و ثقه بودن حاصل می شود و چه خصلتی موجب می گردد که فرد از شمول ثقه و مورد اعتماد بودن خارج شود و .....؟ پس بیا با من تا تاریخ تعدادی از کسانی را که تصریح به ثقه بودن آنها شده است را بخوانیم:

۱.زیاد بن ابیه یعنی همان خبیث و ملعون و کسی که بالاترین جنایات و جرائم مهم را در تاریخ اسلام مرتکب شده ولی خلیفه ابن خیاط او را از زهاد شمرده و احمد بن صالح او را متهم به کذب نمی داند.

۲.عمر بن سعد بن ابی وقاص، همان قاتل امام حسین علیه السلام که عجلی او را ثقه و مورد اعتماد می داند.

(کلب گوید و همان شقی حرامزاده که مسئول و آمر در قتل عام خاندان رسول خدا و هتک حرمت حرم رسول الله بوده است لعنه الله علیه و علی اعوانه و انصاره و الراضی به اعمالهم)،

۳.عمران بن حطان رئیس (زنازاده) خوارج، صاحب شعر معروف در تعریف ابن ملجم مرادی (زنازاده تر) و .....، چنین (خبیث نجسی را) عجلی موثق دانست و بخاری او را از رجال صحیح قرار داده و از او حدیث نقل نموده است.

۴.اسماعیل بن اوسط بجلی، امیرکوفه متوفی ۱۱۷، از یاران حجاج بن یوسف ثقفی که حجاج خبیث سعید بن جبیر مقدس را برای مقتول شدن نزد او فرستاده بود ..... ملاحظه می فرمائید که ابن معین چنین شخص پلیدی را توثیق نموده و ابن حبان او را از افراد ثقه بشمار آورده است.

۵.اسد بن وداعه شامی، تابعی ناصبی که علی علیه السلام را سب و لعن می نموده، ولی نسایی او را موثق می داند،

۶.ابوبکر محمد بن هارون همان ناصبی منحرف و معروف در دشمنی با امیرالمومنین علی علیه السلام که خطیب بغدادی او راموثق می داند.

۷.خالد قسری امیر ناصبی بوده، که علناً به علی علیه السلام جسارت می کرد و مادرش نصرانی بوده و در بی دینی متهم و درخانه خود برای مادرش کنیسه مخصوص عیسویان ساخته بود و .....، با این حال ابن حبان او را توثیق نموده است.

۸.اسحاق بن سوید عدوی بصری متوفی ۱۳۱ که نسبت به علی علیه السلام دشمنی می کرد و می گفت او را دوست ندارم، بااین حال احمد و ابن معین و نسایی او را توثیق کرده اند و این ناصبی پلید از رجال صحاح بخاری و مسلم و ابوداوود و نسایی است.

۹.نعیم بن ابی هند کوفی (۲۱۱)، مردی ناصبی و دشمن علی علیه السلام، با این وجود نسایی او را موثق می داند.

۱۰.حریز بن عثمان و او همان پلیدی است که در مسجد نماز می خواند و تا هفتاد بار علی را لعن نمی کرد از آن خارج نمی شد ..... و بخاری و ابوداوود و ترمذی و دیگران به حدیث چنین شخصی احتجاج کرده و در ریاض گفته اند که او ثقه و مورد اعتماد است و لیکن علی را دشمن داشته خدا دشمنش باد،

۱۱.ازهر بن عبدالله حمصی (خبیث) که علی را سب می نموده، ولی با اینحال عجلی او را توثیق نموده و او از رجال حدیث ابی داوود و ترمذی و نسایی نیز است.

۱۲.عبدالرحمن بن ابراهیم مشهور به دحیم شامی و او همان کسی است که گفته است کسی که بگوید (فئه باغیه) اهل شام هستند او زنازاده است بااین وجود بخاری و دیگران از او روایت کنند و او را به عنوان ثقه و حجت معرفی نموده اند.

(کلب گوید اشاره به قتل عمار وفق معجزه کلام غیبی رسول خدا در خصوص معاویه و سپاه شام داردکه به عمار فرمود تو به دست گروه طغیانگر (فئه باغیه) کشته خواهی شد و آخرین غذای تو جرعه شیر خواهد بود که این حدیث معروف در سپاه معاویه تزلزل ایجاد

نمود و .....، بلی از او و امثال او جز این انتظار نیست که در راه دوستی امامان خودیعنی فرزند هند جگرخوار و معاویه علیه الهاویه که او و پیروان خود را به سوی آتش دعوت نموده اند، امت اسلام را حرامزاده خطاب کند هرگز چنین نیست بلکه دشمنان خدا و رسول و وصی او زنازاده اند و ما در کتاب تفسیر خود به این موضوع اشاره نموده ایم انا لله و انا الیه راجعون)

۱۳.حافظ عبدالمغیث حنبلی او همان کسی است که در فضایل یزید بن معاویه کتاب نوشته و در آن مطالب جعلی فراوان آورده و با این وجود، از یک چنین شخصی (یعنی این جرثومه فساد و تباهی) به پارسایی و ثقه و دین داری و راستی و امانت و شایستگی و اجتهاد یاد شده است.

۱۴.حافظ زید بن حباب که ابن معین می گوید او ثقه است ولی حدیث ثوری را دگرگون می نموده است.

۱۵.خلف بن هشام شرابخوار، که احمد بن حنبل امام حنبلیان او را موثق می داند و وقتی به او اعتراض شد که تو چگونه آدم شرابخوار را توثیق می نمایی، در جواب گفت این علم از ناحیه او به ما رسیده است پس او به خدا قسم نزد ما ثقه و امین است شراب بنوشد یا ننوشد؟!،

۱۶.خالد بن عاص که از سران مرجئه و ناصبی دشمن علی است (ولی امام احمد و ابن معین او را موثق می دانند و .....)، .....آری آنان، این چنین کسانی را موثق می دانند، ولی افراد زیر را (به عنوان نمونه) ثقه و مورد اعتماد نمی دانند و ..... از جمله(عبیدالله بن موسی عبسی (مضمون) (او کسی است که احمد به دلیل بدگویی او از معاویه از او نقل حدیث نکرد و بعد از آن پیام برای ابن معین فرستاد و ابن معین (در پاسخ به این تعصب نابجا) جواب داد که من و شما از عبدالرزاق که به عثمان بد می گفت حدیث نقل می نمائیم آیا معاویه از عثمان بالاتر است؟!)، و یا شعبه نقل حدیث از منهال بن عمر اسدی را ترک کرد چون گفت از خانه اش صدای آوازه خوانی را شنیده است، و یا یزید بن هارون روایت از ابویوسف را به بهانه آنکه اموال یتیم را به مضاربه می دهد و سودش را برای خود بر می دارد ترک کرد، و آری و آری بخاری روایت از امام صادق را ترک کرد و به یحیی بن سعید گفته است، در وجود من از او چیزی هست و هر چند او دروغگو نبوده و شافعی و ابن معین و ابن ابی خثیمه و ابوحاتم و ابن عدی و ابن حبان و نسایی و دیگران او را توثیق نموده اند، و یا ابوحاتم بن حبان در خصوص علی بن موسی الرضا (آن امام پاک) گفته است که او از پدرش مطالب عجیب و غریب نقل می کند، گویا اشتباه و خطا می کند، و ابن جوزی امام پاک و مطهر، حسن بن علی بن محمد امام عسگری را در الموضوعات خود تضعیف نموده است .....، انا لله و انا الیه راجعون).

(کلب گوید مولای ما امیرالمؤمنین با این مضمون می فرماید حق با حق شناخته می شود نه با اهل حق پس تو حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی و باطل را بشناس تا از اهل آن کناره گیری کنی که درخت به میوه آن شناخته می شود ای نادان جاهل که خود را دانا می دانی چرا در برگ و شکل درخت بحث می کنی در حالی که میوه آن ظاهر و آشکار است تو آب را از سرچشمه پاک و زلال آن بیاشام و اگرکسی آب را از سرچشمه آن نوش جان کند البته مسموم و بیمار نخواهد شد پس اگر تو با قلب سلیم امر خدا را از قرآن توجه و اطاعت کنی او تو را به محمد و ذوالقربی او هدایت می کند و اگر با قرآن عداوت کنی و پیروی از نفس و شیطان رانده شده نمایی قطعاً به سوی قاتلان ذوالقربی و دوزخ جاوید خواهی رفت).

نمونه احادیثی که دروغپردازان بنام رسول خدا جعل نموده اند:

ما در اینجا تصمیم داریم نمونه هایی از آنچه که دستهای دروغ پرداز و جاعلان حدیث و امثال آنان در باب فضایل دروغین ساخته و پرداخته اند را یادآور شویم:

۱.از ابن عباس آورده اند که رسول خدا فرموده است هیچ درختی در بهشت نیست مگر آنکه روی برگهای آن نوشته شده لا آله الا الله، محمد رسول الله ابوبکر صدیق، عمر فاروق و عثمان ذوالنورین، این حدیث از دروغ پردازی های علی بن جمیل رقی است ..... ذهبی

گفت عبدالعزیز گمنام است و خبر او باطل است پس همین عیب آفت این حدیث است و .....، این حدیث ساختگی است ..... خطیب بغدادی در تاریخ خود ..... گفت این حدیث ساختگی است و ..... ابن کثیر می گوید ..... این حدیث از لحاظ سند ضعیف است ..... امینی گوید آیا از ابن کثیر تعجب نمی کنی که در نهایت تعصب این حدیث را ضعیف می داند و حال آنکه همه اهل فن و از جمله خود او می دانند، اینگونه احادیث باطل و ساختگی را ضعیف نمی گویند و یا عجیب تر از این کجروی نظریه خطیب است به اینکه با توجه به ساختگی بودن روایت، کلمه ای که دلالت بر عیب سند کند نیاورده است و ..... و این اوصاف آنان، از شدت تعصب است.

۲.باز از ابن عباس بطور مرفوع آورده اند (مضمون) (..... روز قیامت ابوبکر را کنار درب بهشت و ..... و عمر را کنار میزان و .....، عثمان را با شاخه ای درخت برای دور کردن از حوض و علی با دو حله بهشتی .....، ذهبی گوید این حدیث را مصیصی و احمد بن حسن کوفی که هر دو کذابند روایت نموده اند و اینکه کدامیک آن دو آن را ساخته اند خدا دانا است ونیز دور کردن از حوض را که اجماع امت بر آن است که در فضایل علی است اما این دو کذاب آن را به عثمان نسبت داده و..... که دلالت بر جعلی بودن آن از طریق ایجاد گرگونی و ..... می دارد.

۳.جاعلان حدیث از انس از رسول خدا روایت نموده اند که (مضمون) (پیامبر فرمود همه اصحاب خود را جز معاویه بن ابی سفیان را در بهشت دیدم و او هشتاد سال بعد آمد گفتم کجا بودی گفت زیر سایه عرش با خدا بودم، خدا در این هشتاد سال بر من درود می فرستاد و من بر او درود می فرستادم و خدا گفت این در عوض فحش هایی است که در دنیا مردم نثار توکرده اند) این حدیث از ساخته های عبدالله بن حفص وکیل است، ابن عدی، خطیب، ابن عساکر، ذهبی و ..... با تأکید آن را جعلی دانسته و ذهبی اضافه می نماید برای ابن عدی شایسته نبود از این دجال کوردل و کور چشم روایت کند .....

۴.از انس بطور مرفوع از پیامبر جعل نموده اند که (در شب معراج وارد بهشتی شدم و سیبی را دیدم که به حوریه ای آویزان بود و گفت من مال عثمان مقتول و مظلوم هستم)، ذهبی گفت ..... حدیث دروغ است و .....، ابن حجر، خطیب، ابن جوزی برساختگی بودن آن نظر داده اند و .....،

۵.راویان جعلی از جابر بطور مرفوع آورده اند که پیامبر فرمود: (خداوند یارانم را بر همه خلایق جز انبیا و مرسلین برتری داد و از میان یارانم ۴ نفر ابوبکر، عمر، عثمان و علی را از همه بیشتر گر چه همه خوبند).، این حدیث از ساخته های عبدالله بن صالح است و ذهبی، ابی ذرعه، نسایی و ..... بر جعلی بودن آن تصریح نموده اند .....،

۶.راویان جعلی از عبدالله عمر نقل نموده اند که (وقتی ابوبکر متولد شد خداوند فرمود به عزت و جلالم داخل بهشت نمیفرستم مگر کسی را که این مولود (ابوبکر) را دوست داشته باشد) ذهبی می گوید این حدیث جعلی است و خطیب بغدادی و ..... در جعلی بودن آن تصریح نموده اند.

۷.جاعلان از ابی هریره آورده اند (در آسمان دنیا هشتاد هزار فرشته برای کسی که ابوبکر و عمر را دوست داشته باشند طلب آمرزش می کنند و در آسمان دوم هشتاد هزار فرشته کسانی را که ابوبکر و عمر را دشمن داشته باشند لعنت می نمایند) این حدیث از ساخته های ابی سعد، حسن بن علی عدوی مصری است و خطیب و ابن حجر، ..... به ساختگی بودن آن تصریح نموده اند،

۸.از انس آورده اند (مضمون)، (مردی یهودی نزد ابوبکر آمد و گفت تو را دوست دارم ابوبکر اعتنا نکرد پس جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت یهودی از آتش دور شد پس یهودی مسلمان شد .....) این حدیث از جعلیات حسن بن علی بصری است و سیوطی ..... به جعلی بودن آن تصریح دارد.

۹.از براء بطور مرفوع آورده اند (خداوند در مرحله بالای بهشت، قبه ای برای ابوبکر ساخته که چهار هزار در دارد و هر زمان ابوبکر مشتاق دیدار خدا شود یکی از این درها را باز می کند و خدا را نگاه می کند) این حدیث از جعلیات محمد بن عبداله اشنانی است، خطیب در تاریخ خود می گوید کسی که این حدیث را جعل کرده در خوار کردن حشمت الهی و جسارت در دروغ گویی کم نگذاشته و به بدترین نحو این مصیبت ها را ببار آورده است ..... ذهبی نیز آن را مردود اعلام نموده ..... و.....

(کلب گوید و اگر متن این احادیث جعلی نیز توجه شود مخالفت متن آنها را با کتاب خدا به وضوح می بیند و ملاحظه می نماید که جاعلان کذاب چگونه ترویج افکار پلید خود را در قالب حدیث در خصوص مادی بودن و جسمانیت خداوند به مردم القاء می نمودند)

۱۰.از انس نقل شده (که رسول خدا در وقت خروج از غار و زمانی که ابوبکر رکاب حضرت را گرفت به او گفت .....خداوند در فردای قیامت برای همه بطور عام و برای تو بطور خاص تجلی می کند) این حدیث از ساخته های محمد بن عبد ابی بکر تمیمی سمرقندی است خطیب، ذهبی، ابن عدی و ..... آن را باطل و جعلی اعلام کردند.

۱۱.جاعلان از ابوهریره نقل نموده اند (که رسول خدا فرمود، در شبی که به معراج رفتم از آسمانی گذر نکردم مگر آنکه درآن دیدم نوشته محمد رسول خداست و ابوبکر صدیق جانشین من است) این حدیث از جعلیات عبدالله بن ابراهیم غفاری است، ذهبی، سیوطی و ابن حجر جعلی بودن آنرا تصریح کرده اند .....

۱۲.باز جاعلان از انس بطور مرفوع آورده اند (خدا هر شب جمعه صد هزار نفر را از جهنم آزاد می کند مگر دو طایفه را که آزاد نمی کند ..... بت پرستان و دشمنان عمر و ابوبکر که یهود این امت هستند و سپس گفته بدانید لعنت خدا بر دشمنان ابوبکر و عمر و عثمان و علی) این حدیث از ساخته های مسره بن عبدالله، غلام متوکل عباسی است و خطیب و ذهبی بر جعلی بودن آن توسط مسره تاکید دارند.

۱۳.جاعلان از انس روایت کرده اند که رسول خدا به ابابکر و عمر گفت شما وزیران من در دنیا و آخرت هستید ..... من و شما مانند پرنده در بهشت گردش کرده و خداوند جهان را زیارت می کنیم. و ..... در مجالس سرگرمی بهشت می نشینیم گفتند این وسایل سرگرمی چیست پیامبر پاسخ داد آشیانه ای از نی است که وقتی بادی از زیر عرش می آید به آنها می خورد و آهنگی خارج می شود و .....)، این حدیث از ساخته های زکریا بن دریدکندی است، ابن حبان و ذهبی و ..... جعلی بودنآن را تائید کرده اند،

۱۴.از انس آورده اند (برای خدا شمشیری است در نیام تا زنده بودن عثمان، وقتی او کشته شد آن شمشیر تا قیامت برهنه می شود)، ابن عدی و ذهبی در جعلی بودن آن تصریح نموده اند.

۱۵.از انس بطور مرفوع آورده اند (جبرئیل بر من (پیامبر) نازل شد و قلمی از طلای ناب با او بود و گفت خداوند این قلم را از بالای عرش برای معاویه هدیه فرستاد تا با آن آیه الکرسی بنویسد پس معاویه چنین کرد .....) که همه اجماع نمودند این حدیث جعلی است و .....

۱۶.از جابر نقل کرده اند که (رسول خدا با جبرئیل در مورد اینکه معاویه به عنوان کاتب باشد مشورت نمود و جبرئیل گفت او را کاتب قرار بده که امین است) ابن عساکر آن را نقل نموده و ابن کثیر ضمن ضعیف شمردن این حدیث می گوید از ابن عساکر تعجب می کنم با آن همه تسلط که بر متن حدیث دارد چگونه این حدیث و امثال آن را نقل می نماید ولی هیچ حرفی راجع به وضعیت آنها نمی گوید و این کار اصلاً درست نیست .....؟ به همین مضمون، همه آنان را باطل اعلام نموده اند،

۱۷.از عباده بن صامت نقل نموده اند که خداوند به پیامبر امر کرد که معاویه را کاتب بگیرد زیرا او امین است، طبرانی و ذهبی ..... گفتند که این خبر باطل است و ..... حضرت علامه امینی می فرماید چگونه می شود که این روایت از عباده باشد، زیرا او کسی است که اهل شام را بر علیه معاویه تحریک کرد و بنا به درخواست معاویه، عثمان او را احضار نمود و عباده به عثمان گفت من از رسول خدا اباالقاسم

شنیدم که می فرمود پس از من امور شما به دست افرادی قرار می گیرد که معروف را منکر و منکر را معروف جلوه می دهند، و سپس در ادامه فرمود و طاعتی از طرف شما بر آن کسی که معصیت خدا می کند نیست و شما به پروردگار خود عاصی نشوید و ای عثمان قسم به آن خدایی که جان عباده در دست اوست فلانی (معاویه) از آن گروه است، پس عثمان دیگر چیزی نگفت.

۱۸.و باز از ابی هریره بطور مرفوع آورده اند که پیامبر فرمود (امین ها نزد خداوند سه نفرند، من، جبرئیل، معاویه)، این حدیث به قول خطیب، نسایی، ابن حبان و .....، جعلی و ساختگی و دروغ است.

حضرت علامه می فرماید: آری و آنها با این چرندیات، ناموس اسلام را هتک و ساحت مقدس صاحب رسالت را آلوده نمودند به عبارتی آن دو شخص امین که سومی آنها معاویه باشد چه ارزشی دارد ....

۱۹.نوه یزید (زیاد بن معاویه بن یزید)، روایت نموده است از مردی از حوران و او از مرد دیگری که (ده نفر از بنی هاشم نزدپیامبر آمدند و گفتند غیر معاویه را برای نوشتن وحی انتخاب کن پس چهل روز گذشت و وحی نازل نشد و سپس جبرئیل نازل شد و از طرف خدا پیام آورد (با عتاب و خطاب)، که ای محمد تو حق نداری معاویه را که خدا انتخاب کرده عوض نمایی چون او امین است،) ابن عساکر می گوید این خبر نادرست است زیرا از افراد مجهول و ناشناخته روایت شده است، ابن حجر می گوید البته که این حدیث قطعاً و مسلماً باطل است ولی به خدا قسم کسی که آن را جعل نموده بی دین و لامذهب است و ....، حضرت علامه می فرماید: محدث در درجه اول بایستی به متن حدیث توجه کند و سپس به رجال سند حدیث پس عدم توجه به این توهین به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنهم از طرف کسی که خدا و رسول و دین او را مسخره و بازیچه قرار داده است در متن حدیث و در عوض آن توجه به رد و جرح حدیث از طریق استناد به رجال ضعیف حدیث، ازجهل سرچشمه می گیرد ..... پس مطلب همان است که ابن حجر گفت.

۲۰.از یزید بن محمد مروزی ....، که علی رضی الله عنه گفت (من در نزد پیامبر بودم که معاویه وارد شد پس پیامبر قلم را ازدست من گرفت و به معاویه داد و من در دل خود حسادت نکردم، زیرا می دانستم خدا چنین دستور داد)، ابن حجر این حدیث را یاوه سرایی و از جعلیات مسره بن عبدالله خادم می داند و خطیب نیز آن را جعلی و ....، می داند.

۲۱.از انس بطور مرفوع آمده که (امنا هفت عدد هستند، لوح و قلم، اسرافیل و میکائیل و جبرئیل و محمد و معاویه،)، ذهبی آن را رد و ابن کثیر می گوید این حدیث از احادیث قبل زشت تر و شرم آورتر و سند آن ضعیفتر است، ..... (امینی فرماید مرگ بر آن مردمی که چنین مزخرفاتی را روایت می کنند و عرق شرم بر پیشانی آنها نمی نشیند آیا ننگ بر اسلام و مسلمین نیست که معاویه خائن را به لحاظ امانت در کنار رسول خدا و بقیه امنا معصوم قرار داد).

۲۲.از واثله بطور مرفوع آمده (خداوند بر وحی خود جبرئیل و من (پیامبر) و معاویه را امین قرار داد و نزدیک بود به خاطر کثرت علم معاویه و امانت داری معاویه، او را بجای من پیامبر قرار دهد ولی این جابجایی انجام نشد و در عوض خداوندگناهان معاویه را می بخشد، از حساب او را معاف می کند و کتاب خود را به او تعلیم می دهد و او را هادی و مهدی و وسیله هدایت قرار می دهد.)، ابن عساکر، حاکم، طرطوسی و به جعلی بودن آن تصریح نمودند .....، (حضرت علامه امینی میفرماید) فکر می کنم که راویان ناپاک می خواستند با این حدیث یاوه مقام نبوت را پایین بیاورند نه اینکه معاویه را بالا ببرند..... ما از دوستاران معاویه می پرسیم عاملی که نزدیک بود خدا او را پیامبر کند و ..... چیست اصل ناپاک او از شجره ملعونه طبق آیات قرآن و کلام پیامبر است یا از فرع ناپاک و ستمکار او و یا اصرار او بر کفر و بت پرستی که تا چند ماه پیش از وفات رسول خدا بر آن ثابت قدم بوده است یا جنگ کردن او با امام مفترض الطاعه در صورتی که مسلمانان به خلافت او رضایت داده، ولی او در برابر آن حضرت شمشیر کشیده و خونهای پاک مسلمانان را ریخت

(کلب گوید و بر وفق کلام معجزه رسول خدا او نماد و رهبر همان فئه باغیه گروه طغیانگر اهل آتش جاوید دوزخ بود که با پیروان خود در آن به حکم کتاب خدا وارد می شود و ما در کتاب تفسیر خود از آیات کتاب خدا خلود او و پیروان و راضی به عمل آنان را در جهنم
اثبات نمودیم)

یا برای جنایات او در ایام غصب خلافت، از قبیل کشتن افراد شریف مانند حجر بن عدی و یارانش و عمر بن حمق خزاعی و امثال او و یا لعن نمودن علی و حسن و حسین و جمعی از یاران پاک او در قنوت نمازها

(کلب گوید این قرآن در پیش روی شما مسلمانان قرار دارد و این آیات قرآن است که گواه عصمت و امر به دوستی ذوالقربی در آن مذکور است پس به دستان ناپاک معاویه و طرفداران او بنگرید و ببینید که چگونه تا مرفق در خون پاک ذوالقربی فرو رفته و آنها را بقتل رسانیده است و.....، و آگاهانه به سوی آتش دوزخ که غضب خدا آن را افروخته است نروید زیرا خداوند دشمنان ذوالقربی را مشرک وکافر در کتاب خود خطاب نموده است)

و یا نسبت های ناروا به اهل بیت پیامبر دادن و یا جعل روایات نادرست علیه آنان و یا جعل روایات در مدح و ثنای اموی ها و یا زیاد بن ابیه را به ابی سفیان وصل کردن و یا گرفتن بیعت برای یزید فاسق فاجر شرابخوار و ..... و او را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط کردن و یا ..... که صفحات تاریخ اسلام را سیاه نمود آیا مصداق این آیه قرآن، آیا در کلام خدا در اطیعوالله .....، معنی اولی الامر وصی آن حضرت یعنی علی علیه السلام نبود. آیا این معاویه خبیث در شمول آیه من یقتل مومناً متعمداً نبوده و جای او در آتش جاودانه نیست آیا او مشمول یوذون المومنین و المومنات..... نیست و آیا .....، آری این شهادت تاریخ است که نشان می دهد چگونه او قتل عام و شکنجه و قتل فجیع شیعیان ومسلمانان سراسر بلاد اسلامی را پایه گذاری کرد که تا این زمان ادامه دارد و ..... آری او در واقع نماد و مظهر مخالفت با قرآن و سنت و حقوق خاندان پیامبر و مسلمانان و ....، تا به قیامت است ..... انا لله و انا الیه راجعون.

۲۳.از ابن عباس حدیث جعل نموده اند (که پیامبر گفت جبرئیل بر من نازل شد و لباس پاره پاره و سوراخ سوراخ پوشیده بود به او گفتم چرا با این وضع بر من نازل شدی گفت خداوند (نه تنها به من) بلکه به همه ملائکه آسمان دستور داد اینطوری لباس بپوشند چون ابوبکر در زمین به این حالت درآمده است) خطیب اشنانی کذاب و حدیث ساز را تقبیح نموده و .....،

۲۴.جاعلان از عبدالله بن عمر نقل کرده اند (که پیامبر گفته است خداوند به من امر کرد، چهار نفر را دوست بدارم ابوبکر، عمر، عثمان، علی) ذهبی آن را از خیانت های سلیمان بن عیسی در جعل و دروغ پردازی حدیث کذب میداند،

(کلب گوید تذکر لازم اینکه، در این مرقومه همانگونه که قبلاً نیز مذکور گردید روش کار و شیوه انجام آن بر خلاصه نویسی و ارائه اختصار و مضمون مطالب از کتاب حضرت علامه است پس ما ناچار گزیده ها و فرازهایی از تالیفات آن عالم مجاهد یعنی حضرت علامه را می آوریم و لذا محقق و دانش پژوه می تواند در محل نقطه چین به اصل مراجعه و از حاصل زحمات و مجاهدت های علمی مولایمان حضرت علامه امینی به فیض اکمل رسیده و از برکات معنوی مباحث جامع آن برخوردار شود) .....

۲۵.از ابی هریره جعل حدیث نموده اند که پیامبر فرمود: که (برای هر پیامبری دوستی است و دوست من عثمان است)، بدیهی این روایت را طرفداران عثمان ساختند و لذا ذهبی این حدیث را با حدیث مشابه آن جعلی می داند که ..... (پیامبر فرمود دوست من ابابکر

است) و امینی فرماید آری هر دو جعلی است به جهت اینکه پیامبر به دلیل روایات فراوان، فقط علی را انتخاب نموده است و حدیث برادری آن حضرت با علی علیه السلام گواه آن است.

۲۶.خطیب در تاریخ خود آورده چون رشید می خواست در مدینه با قبای سیاه و کمربند (که شعار عباسیان بود) بر منبر پیامبر رود مردد بود که ابوالبختری بلافاصله و در جا حدیثی جعل و به جعفر بن محمد الصادق نسبت داد که گفت (جبرئیل بر رسول خدا نازل شد با قبایی و کمربندی که در آن خنجری قرار داشت) ..... که علما فرمودند خدا ابن وهب را بکشد که علناًدروغ گفت و .....،

۲۷.دجال حدیث ساز موسی بن عبدالرحمن از ابن عباس جعل نمود که (در زمین شیطانی نیست مگر از عمر دور می شود و در آسمان فرشته ای نیست مگر آنکه او را احترام می کند) و .....،

۲۸. .....، .....

۲۹.محمد بن سعید، کذاب حدیث ساز از طریق معاذبن جبل آورده است که (خدا در آسمان کراهت دارد از اینکه ابوبکرصدیق در زمین راه برود).

۳۰.از زکریا ابن یحیی، همان کذاب و دروغ ساز بزرگ از بلال بن رباح روایت شده که (پیامبر فرمود اگر من در میان شمامبعوث نشده بودم عمر مبعوث می شد).

۳۱.از مهدی بن هلال دروغگو و کذاب، حدیث نقل شده و به ابی هریره منسوب که (..... جهنم به بهشت گفت من از تو بالاترم چون در من فرعون ها، ستمکارها و ..... هستند خدا به بهشت گفت بگو من بالاترم چون خدا مرا به وسیله ابوبکر و عمر زینت داد).

۳۲.از ابی هریره (..... رسول خدا به علی گفت این دو نفر ابوبکر و عمر را دوست داری عرض کرد بلی . فرمود دوست داشته باش تا وارد بهشت شوی) این حدیث هم از ساخته ها و جعلیات محمد بن عبدالله اشنانی است، .....،

۳۳. از سهل بن سعد آمده (..... شخصی از رسول خدا سوال کرد که ای رسول خدا آیا در بهشت رعد و برق هم می زند فرمود آری قسم به آنکه جانم در دست اوست هر زمان عثمان از جایی به جایی رود بهشت برای او رعد و برق می زند) این حدیث از ساخته های حسین بن عبدالله عصبی است و .....،

۳۴.از ابن عباس (که ..... خدا به پیامبر فرمود که دین تو را به علی و ابوبکر و عمر نیرومند ساختم و این دین پابرجاست تاآنکه مردی از بنی امیه آن را خراب کند) این حدیث از مجعولات عمر وبن ازهر است .....،

۳۵.از انس آمده (پیامبر به ابوبکر گفت چقدر مال و اموال تو خوبست، بلال و شتر من از پول توست گویا می بینم جلو دربهشت امت مرا شفاعت می کنی .....) این حدیث از اباطیل فضل بن مختار است .....،

۳۶.از ابی بن کعب (که جبرئیل به پیامبر گفت اگر با تو به اندازه عمر نوح بنشینم نمی توانم همه فضایل عمر را بگویم) ابنجوزی و ذهبی گفتند دروغ و باطل است .....

۳۷.از عبدالله بن یحیی آورده اند که (رسول خدا به اصحاب گفت الان مردی از اهل بهشت بر شما وارد می شود و پس ازلحظه ای معاویه وارد شد .....) ذهبی گفت خبرش دروغ و باطل است و .....،

۳۸.از ابی بن کعب (..... اول کسی که در قیامت با حق (خدا) دست در گردن هم می گذارند عمر است و اول کسی که با حق (خدا) مصافحه می کند عمر است و اول کسی که به بهشت برده می شود عمر است) ذهبی گفت دروغ و ساختگی و .....است، ...

(کلب گوید البته متن بسیاری از این احادیث به حدی زشت و نادرست است که هر فرد عامی نیز جعلی بودن آن راتشخیص می دهد و تعجب از کسانی است که این یاوه ها را نقل می نمایند)

۳۹.از علی رضی الله عنه آورده اند (نخستین کسانی که از این امت وارد بهشت می شوند ابوبکر و عمر هستند در حالی که من با معاویه برای حساب ایستاده ایم)

(کلب گوید منظور جاعل حدیث اینست که القاء نماید، علی و معاویه بایستی برای اختلافی که نبایست می کردند باید به خدا حساب پس بدهند ولی عمر و ابابکر بخاطر مدیریت خوب امت مستقیماً وارد بهشت شده اند، انا لله و انا الیه راجعون، انسان نمی داند برای این احادیث یاوه ومجعول و جسارت ها که به وصی رسول خدا نموده اند بخندد یا گریه کند) .

۴۰. از ابن عباس بطور مرفوع آورده اند: (پیامبر می فرماید در آخر امتم رافضیان قرار دارند که خود را به دوستی اهل بیت من نسبت می دهند در حالی که دروغ می گویند و علامت دروغ آنان بدگویی آنها نسبت به عمر و ابابکر است، هر کدام از شماکه آنها را دیدید بکشید که آنها مشرکند). ابن عدی آن را از احادیث دروغ و نادرست شمرده است .....، .....

(کلب گوید ببین که چگونه دشمنان ناصبی و منافقان امت اسلام در قالب اینگونه احادیث، زمینه ساز قتل و کشتار بین مسلمانان هستند وچگونه شیطان به آنان الهام می نماید و عمل زشت آنان را در نظرشان جلوه می دهد تا برای قتل امت رسول خدا زمینه سازی نماید و در اینجا است که عظمت کار و تلاشهای حضرت علامه در روشن شدن راههای نجات و هدایت امت اسلام به سوی بهشت جاویدان و دوری از فتنه و آشوب و اعمالی که امت به واسطه انجام آن وارد دوزخ جاودانی می شوند معلوم می شود و معجزه کلام خدا در معرفی بدترین دشمنان خدا یعنی این جاعلان در آیات فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا، خدایا سلام، رضوان و رحمت خود را بر مولای ما حضرت علامه نثار و ایثار بفرما و تا خدایی می کنی یعنی تا ابدالآباد او را در بهشت جاودانی متنعم بفرما و ما و همه امت اسلام را از شفاعت آن بزرگوار در دنیا و آخرت بهره مند بگردان به حق محمد و آلمحمد صلوات الله علیهم اجمعین و عجل فرجهم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین))

۴۱.(..... اگر من مبعوث به رسالت نمی شدم تو ای عمر به پیامبری مبعوث می شدی) .....

۴۲.(هرگاه رسول خدا مشتاق بهشت می شد ریش ابی بکر را می بوسید) فیروزآبادی و عجلونی این حدیث را از مشهورترین احادیث جعلی می دانند.

۴۳..... (رسول خدا فرمود من و ابابکر مانند دو اسب مسابقه ای هستیم .....) فیروزآبادی و ابن درویش به جعلی بودن آن تصریح نموده اند.....

۴۴.از انس آورده اند که (پیامبر فرمود هر کس به خدا دروغ ببندد و من و ابوبکر و عمر را سب کند باید کشته شود و توبه داده نمی شود ولی اگر عثمان و علی را سب کردند شلاق بخورند گفتند چرا با رسول الله فرمود چون من و ابوبکر و عمر از یک خاک خلق شده و در یک جا دفن می شویم) ذهبی گفت حدیث دروغ جعلی است.....،

(کلب گوید امید است خداوند جاعلان اینگونه احادیث دروغ و راویان خبیث آنها را که تخم نفاق و قتل و کشتار را در بین امت محمد پراکنده می نمایند در دوزخ و به بدترین و انواع شدیدترین عذاب ها خود مخلد بفرماید و در عوض آن گروه از دانشمندان امت محمد را که با روشنگری های خود بذر دوستی و محبت را بین فرقه های اسلامی پخش می نمایند و ما را به دوستی ذوالقربی و سعادت دنیا و آخرت سوق می دهند رحمت و از بهشت جاودانی بهره مند فرماید آمین، آمین، آمین یارب العالمین).

۴۵.از انس آمده (..... وقت وفات ابی بکر ..... علی به او گفت که رسول خدا فرمود ای علی عبور از پل صراط را برای کسی که ابوبکر و عمر را سب می کند ننویس زیرا آنها دو آقای پیرمردان اهل بهشت بعد از پیامبران هستند .....) خطیب درتاریخ خود ..... تصریح می نماید در ساختگی بودن حدیث و آن را از دستاوردهای عمر بن واصل می داند

(کلب گوید حسب فرمایش حضرت علامه اگر متن را هم توجه می نمودند باز راه به جایی می بردند، .....، جاعل کذاب فراموش کرد و یا نمی دانست که در بهشت پیرمرد و پیرزن و معیوب وجود ندارد و بلکه همه جوان و شاداب و سالم هستند و ..... و این دشمنان ناصبی آن را در مقابل حدیث رسول خدا در مورد امام حسن و امام حسین ساخته اند که فرمود (الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنه) الی آخر)

۴۶.خطیب بغدادی می گوید روایتی را در سال ۴۰۹ از محمد بن عباس قصه گوی فقیر جامع منصور که در سر راهها و بازار ها قصه گویی می کرد نقل نموده که اگر شان احادیث پیامبر این است که باید بر اسلام بگوئیم (والسلام) خداحافظ و به اینگونه راویان بگوئیم چشم شما روشن که می گفت (پیامبر فرمود اینک مردی بر شما وارد می شود که بعد از من برترین خلایق است پس ابوبکر آمد او را گرفت و بوسید .....) .....

۴۷.یا (وقتی که جبرئیل مرا به آسمان به معراج برد اسبهایی را دیدم که عرق و بول و مدفوع نمی کردند و سرشان یاقوت وسم آنها زمرد و .....، جبرئیل گفت این اسبها متعلق به دوستان ابوبکر و عمر هستند که روز قیامت بر آن سوار شده و به زیارت خدا می روند) خطیب و ابن حجر و ..... در جعلی بودن آن تصریح نموده و

(کلب گوید ظاهراً راوی به جسمانیت خدا ورویت آن در روز قیامت ..... نیز اعتقاد راسخ داشته است نکته ای حایز اهمیت است و آن اینکه ما با تاسی از سرور خود حضرت علامه، روش نیکو در پیش می گیریم و علیرغم وجود این روایات جعلی که بر اساس نظریات دانشمندان عامه نیز جعلی بودن آنها ثابت است، به کسی بی ادبی و جسارت نمی نمائیم و این روایات را اسباب مسخرگی و استهزاء دانشمندان فهیم عامه قرار نمی دهیم اگر چنین کنیم پس فرق ما با ابن تیمیمه خبیث و آن قصیمی پلید چیست مگر دانشمندان عامه با اینگونه روایات که متضمن توهین و جسارت به رسول خدا وشریعت پاک است موافق هستند؟ پس چرا بایستی مسیری طی شود که علماء فهیم عامه را ناراحت کند پس ما همه دست به دست هم خواهیم داد تا این اباطیل و یاوه ها را از بدنه اسلام جدا و شریعت پاک را از لوث افکار بد و تندروی های خطرناک دشمنان خدا پاک کنیم ودر تعیین تکلیف این روایات اول به متن و سپس به اسناد آن رسیدگی می نمائیم و اگر در روایتی العیاذ بالله راوی جاعل، پیامبر و ابوبکر را برای بیان فضیلت ابوبکر به دو اسب تشبیه کرده است قبل از بررسی سند، از بررسی الفاظ متن آن حدیث، جعلی بودن آن را مدنظر قرار می دهیم و برای رد آن توجه بیشتر را معطوف می نمائیم و یا روایاتی که

دلالت بر جسمانیت خداوند و یا نسبت دادن ظلم و العیاذ بالله صفات کفرآمیز دیگر به خداوند علی اعلی که مخالف با آیات روشن قرآن نازل شده به سینه پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است ..... الی آخر) .....

۴۸. از عایشه نقل شده است (..... که او از رسول خدا سوال کرد آیا در دنیا کسی هست که حسنات او به اندازه عدد ستارگان باشد، پیامبر گفت بلی. عمر و او حسنه ای از حسنات پدر توست) خطیب این حدیث را از دروغهای یزید بن محمدبیع کذاب شمرده ذهبی نیز بر جعل آن تصریح و ابن جوزی گفته است بطور کلی هر حدیثی که در آن آمده باشد عمرحسنه ای از حسنات ابی بکر است جعلی است، .....

۴۹. از انس آمده (که پیامبر فرمود همه امت دارای حساب هستند جز ابوبکر .....) خطیب آورده است که این حدیث دروغ است و نیز ذهبی و .....، آن را جعلی و دروغ می دانند.

.....

(در کتاب اصلی حضرت علامه ۱۰ مورد از نمونه های احادیث جعلی را آورده است که در اینجا فقط به ۴۹ مورد ان اشاره شده است.)

این احادیث که در باب مناقب خلفا و دیگران نقل کردیم نمونه هایی از احادیث ساختگی است که ما از آنها آگاه شدیم و گرنه عدد این نوع احادیث به هزاران می رسد و در جزء دوم ریاض چند برابر آنچه ذکر شد وجود دارد که در صحاح و مسانید از آنها یافت نمی شود ..... و مایه تاسف است که اسناد بیشتر این احادیث ساختگی و مزخرف را به علی علیه السلام وصل می نمایند که این خود گواه مظلومیت امیرالمومنین و صدق گفتار عامر بن شراحیل است که گفت کسی که بیش از همه به نام او احادیث دروغ ساخته شد امیرالمومنین علی بن

ابی طالب است و نیز فیروزآبادی گفته (باب فضایل ابی بکر صدیق رضی الله عنه از مشهورترین احادیث دروغ و ساختگی مایه گرفته است) .....

و نیز (..... باب فضیلت معاویه که اصلاً در آن حدیث صحیح وجود ندارد) و عجلونی عین کلام فیروزآبادی را گفته و حاکم نیز از اسحاق بن ابراهیم نقل نموده که او گفته است در فضیلت معاویه هیچ حدیث صحیح وجود ندارد. و نیز ابن تمیمه آورده که گروهی برای معاویه فضایلی ساخته اند و احادیثی از پیامبر روایت نموده اند که همه آنها دروغ است. و بر این طریق مقایسه کن و ببین به نام خدا درباره بسیاری از صحابه و در مناقب عباس و فرزندان او مخصوصاً آنانی که بعداً خلیفه شده اند تا چه حد روایات جعلی ساخته و پرداخته شده است

و نیز احادیثی که درباره بعضی از افراد معلوم الحال مانند وهب و غیلان و ..... (که رسول خدا فرمود در امتم مردی است که نامش وهب است و خدا به او حکمت بخشیده است و ....)، و نکته قابل توجه آنکه متون همه این روایات با احادیث متواتر و قطعی و صحیح نیز معارض و مخالفند واگر بخواهیم به تفصیل آنها را بیان نمائیم به اصطلاح مثنوی هفتاد من کاغذ می شود و به عنوان شاهد و مثال صرفاً و به عنوان نمونه فقط احادیث معارض با حدیث صدم (۴۹) (یعنی بی حساب وارد شدن فقط ابابکر را .....) مذکور می نمائیم.

۱. از امتم هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می شوند (که بخاری و مسلم و احمد ..... آن را آورده اند). ۲. از این قبرستان (بقیع) هفتاد هزار نفر بدون حساب وارد بهشت می شوند ..... ۳. .....۱۱. نخستین جمع از امت من که بدون حساب وارد بهشت می شوند هفتاد هزار نفرند. ..... ۱۷. ..... خداوند به من وعده داده که از امت من سیصد هزار نفر را بدون حساب وارد بهشت نماید .....، و در کنار همه این احادیث، حدیثی است که خجندی آن را از ابی امامه آورده که (ابوبکر از پیامبر سوال کرد اولین کسی که مورد حساب قرار می گیرد کیست فرمود من و تو ای ابابکر بعد عمر، بعد علی ولی عثمان را از خدا خواستم حسابش را به من ببخشد خدا هم او را به من بخشید)، (یعنی عثمان بی حساب وارد بهشت می شود ولی خود پیامبر مورد سوال واقع می شود و .....) (فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا یعنی کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ میبندد).

احادیث ساختگی در مورد خلافت:

مهمترین موضوعی که دست های هوی و هوس، با آن بازی کرده و احساسات گمراه کننده، آن را بازیچه قرار داده، موضوع خلافت در سنت و حدیث است که عامه در آن به نام خدا و امین وحی و پیامبر پاکش احادیث دروغی ساخته و صاحبان تالیفات گمراه کننده، برای پوشاندن حق و گمراه نمودن عوام آنها را پخش نموده اند و .....، در صورتی که می دانستند آن احادیث ساختگی است و با هیچیک از احادیث مذاهب اسلامی موافقت ندارد، زیرا در غیر اینصورت لازمه آن، اجتماع امت اسلامی بر خطاست.

یعنی امت اسلام یا بر اساس نص عمل می کنند (مانند شیعه) یا بر عدم نص از طریق انتخاب اگر امت هیچکدام را نپذیرد پس اجماع بر خطا کرده نمونه هایی از این احادیث دروغین،:

۱.از انس آمده (که رسول خدا وارد باغی شد به انس گفت هر کس در زد به او بشارت خلافت بعد از من را بده ابابکر آمد بشارت داده و گفتم و سپس عمر آمد به او هم بشارت دادم و سپس عثمان آمد به او هم گفتم بشارت به تو در خلافت بعد از عمر و اینکه کشته خواهی شد، پس عثمان نزد پیامبر آمد و گفت برای چه من کشته می شوم (یعنی خطایی نکردم که مستوجب قتل باشم)، به خدا قسم بعد از بیعت با شما نه آواز خواندم نه آرزوی چیزی کردم و نه عورتم را با دست راست گرفتم، حضرت فرمود مطلب همانست که گفته شد) خطیب گوید درباره این حدیث از علی بن مدینی سوال شد گفت دروغ است ذهبی گفت دروغ است..... ابن حجر گفت دروغ است زیرا اگر راست بود عمر خلافت را به شورا نمی گذاشت و رسماً خلافت را به عثمان می داد، حضرت علامه امینی فرماید و هم به این دلیل که این سه نفر هنگام رسیدن به خلافت با همه نیاز مردم که برای توجیه کار خود داشتند و با توجه به اجبار در دست بردن به شمشیر و تازیانه هیچکدام به این باغ خیالی احتجاج نکردند و این نشان می دهد که چنین باغی را خدا نیافریده بود و هیچکدام چنین بشارت های موهومی را نشنیده بودند و .....و از طرفی اگر چنین باغی وجود داشت چرا انس در آن روز ها که برای آنها سر و سینه می زد این روایت را برای تائید و تقویت آنها روایت نکرد و .....

(کلب گوید صرف نظر از همه این دلایل و .....، راوی در راستای فضیلت تراشی برای عثمان مس عورت با دست راست را جزو گناهانی می آورد که اگر عثمان آنرا انجام می داد مستوجب مرگ می شد، آن نادان این را برای او عذری محسوب می نماید و آن کذاب جاعل نمی دانست که مسلمانان خود را نظافت (روزانه) می کنند و سپس با همان دستان مصحف و قرآن در آغوش گرفته و خدا را عبادت می کنند و به مسجد رفتن و مصحف و قرآن مس نمودن را جسارت نمی دانند و اینگونه اباطیل را به نام دین به خورد مردم نمی دهند ..... پس ما همان توصیه حضرت علامه که فرمود به متن احادیث هم توجه شود را بکار می بندیم الی .....)

۲.و یا حدیثی که از عایشه در فضیلت ابی بکر و خودش آورده است که خطیب گفت صحت حدیث ثابت نیست و ذهبی حکم به جعلی بودن آن داده و ..... عجلونی و فیروزآبادی آن را از مشهورترین احادیث ساختگی اعلام نموده اند و .....،

۳.از عایشه روایت کرده اند که گفت (نخستین سنگ بنای مسجد را رسول خدا و سپس ابوبکر و عمر و عثمان حمل نمودند و من گفتم ای رسول خدا نمی بینی چطور به شما کمک می کنند پس پیامبر فرمود اینان جانشینان بعد از من هستند.....) ذهبی ضمن بحث در خصوص این حدیث گوید اگر این حدیث صحیح باشد پس در امر خلافت نص صریح بر این سه نفر ثابت خواهد بود در صورتی که عملاً چنین نصی وجود نداشته و لذا این روایت جعلی بوده و صحیح نیست و ثانیاً عایشه درآن زمان کودکی بود و ..... و همسر رسول خدا نبود تا چنین سخنانی رد و بدل شود .....«

۴.از عبدالله بن عمر نقل کردند که (مضمون) »رسول خدا به بلال گفت برو و میان مردم اعلام کن که حکومت بعد از من به ابابکر و عمر و عثمان به ترتیب خواهد بود و...« ذهبی ..... می گوید، این حدیث جعلی است، و ابوحاتم در سند آن درخصوص سعیدبن عبدالملک می گوید درباره او می گویند که احادیث دروغ روایت می کرده است، و .....، آری چرا مردم دنیا این صدای بلال را درباره خلافت نشنیده اند، آیا او سرپیچی کرده است و یا گوش امت محمد (صلی الله علیه و آله) کر شده بود، پاسخ تمام منفی است بلکه حقیقت این است که هرگز رسول خدا چنین فرمانی نداد و بلال نیز چنین چیزی اعلام نکرد و... ولیکن هوی و هوس ها بعد از گذشت روزگاران، گوشهایی را آفریده و آن را از کسانی که به آنها اعتماد نیست شنیده است،

۵.بطور مرفوع از رسول خدا نقل شد که ابوبکر بعد از من زمامدار امت می شود، ذهبی می گوید این روایت دروغ استو...،

۶. ..... ۷.....،

۸.از ابوسعید خدری آمده است که (رسول خدا در معراج به خداوند گفت، خدایا علی را خلیفه بعد از من قرار بده پس آسمانها لرزیدند و فرشتگان به من ندا دادند که ای محمد (..... خدا ابابکر را خواسته است)، ذهبی از جوزی و جوزقانی آورده اند که این روایت از احادیث جعلی یوسف بن جعفر خوارزمی است .....«،

۹.....، الی ۱۱.....،

۱۲.ابن عساکر از عبدالرحمن بن ابی بکر، از رسول خدا آورده است که فرمود برایم (کاغذ و قلمی) بیاورید تا برای شما بنویسم که بعد از من گمراه نشوید، پس فرمود خدا و مؤمنان قبول ندارند مگر ابوبکر را، و .....، این روایت جعلی در واقع داستان تغییر یافته (قلم و قرطاس و یا کتف و دوات است)، .....، چنانکه ابن عباس در حدیث صحیح آورده و این قضیه مصیبت بسیاربزرگی بود زیرا رسول خدا در آن زمان از نوشتن آن وصیت که مردم بعد از آن گمراه نشوند منع گردید و در نزد اوسروصدا و حرف های یاوه زیاد شد و به پیامبر مطالب زشتی نسبت داده شد که شایسته مقام والای او نبود، یا آنکه گوینده آنها گفت این مرد هذیان می گوید و یا آنکه درد و ناراحتی بر او غلبه کرده است و نمی داند چه می گوید .....، آنگاه بعد از وفات رسول خدا چون دیدند این واقعه برخلاف مصالح آنهاست آن را به این صورت تغییر دادند، و این جریان صحیح تاریخ را روی یک نقشه ماهرانه و توطئه ناجوانمردانه تبدیل به این دروغ شاخدار کردند، ابن ابی الحدید می گوید این حدیث را درمقابل حدیثی که از آن حضرت در زمان بیماری او روایت شده و ساخته اند و آن حدیث این است که رسول خدا فرمودند(دوات و بیاضی (چیزی که بر او نوشته شود) برایم بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید پس آنها در نزد او اختلاف کردند و برخی از آنان گفتند درد و ناراحتی (بیماری) بر او غلبه کرده و ما را کتاب خدا کفایت می کند) و نیز .....، پس با این دلایل .....، تعیین ابابکر از سوی پیامبر در این روایت جعلی است و نیز به دلیل روایتی که صد درصد با این روایت متناقض است و آن روایتی به طریق صحیح از او (عایشه) آمده است که رسول خدا کسی را به عنوان خلیفه و جانشین خود تعیین نفرموده است، .....،

۱۳..... الی ۱۶.....

۱۷. و در تفسیر منسوب به ابن عباس در آیه (آن زمان که پیامبر با بعضی از همسران خود مطلبی پنهانی را در میان گذاشت) آمده که به حفصه گفت (ابابکر و عمر خلیفه می شوند و او به عایشه خبر داد و...)ذهبی با بررسی کامل آن را از اباطیل و دروغپردازی های خالد بن اسماعیل مخزومی کذاب شمرده است، .....،

۱۸..... و ۱۹.....

۲۰- ابن عساکر از ابی بکره روایت کرده که گفت (عمر رضی الله عنه ..... به مردی (از اهل کتاب) گفت، از کتابهای پیشین در مورد خلافت چه یافتی او گفت خلیفه پیامبر، صدیق اوست .....)، سیوطی این را دلیل بر آن می داند که از ابی بکر در کتب امتهای پیشین یاد شده است.، اولاً ما برای این روایت سند درستی نیافتیم و به دلیل همین سستی، این روایت مرسل است.و نیز اشکالات دیگر به اینکه (مضمون) اولا آن مرد که بود .....، ثانیاً به فرض صحت این موضوع، این حدیث زمانی قابل استناد است که دو صفت خلافت و صدیق بودن را بر ابوبکر و عدم مشارکت دیگری در این دو صفت را بر او مسلم بدانیم.....، زیرا مردم او را خلیفه و صدیق لقب دادند و از طرفی در روایت صحیح متواتری آمده که پیامبر فرمود من در میان شما دوخلیفه قرار می دهم، کتاب خدا و عترت که هیچکدام بر ابوبکر منطبق نیست و نیز درباره علی علیه السلام فرمود، تو برادر ووصی و جانشین من بعد از من هستی که علی علیه السلام از همان روز نخست خلیفه و برادر پیامبر و وصی او بوده است و البته پیامبر از روی هوی و هوس سخن نمی گوید و گفتارش همان وحی الهی است

که به او نازل شده است و نیز همانطور که مذکور شد صدیق لقب خاص است که رسول خدا به امیرالمؤمنین عطا فرموده و او صدیق امت است، و یکی از صدیقه ای سه گانه و صدیق اکبر و .....، نیز علی علیه السلام هر کسی را غیر خودش که مدعی لقب صدیق باشد را تکذیب نموده است و.....، پس در این روایت شاهدی وجود ندارد که اثبات نماید منظور از صدیق و خلیفه ابوبکر باشد، یعنی آنطور که آنها قصد نموده اند، .....،

۲۱..... الی ۲۴.....

۲۵- جاعلان از جعفر بن محمد صادق .....، نقل نموده اند که فاطمه (س) در شب وفات کرد، ابوبکر و عمر و جماعت زیادی به خانه علی آمدند، آنگاه ابوبکر به علی گفت جلو بایست و بر جنازه زهرا نماز بخوان تا ما پشت سر تو اقتدا کنیم. علی(تعارف کرد) خیر به خدا قسم امکان ندارد من جلو نمی ایستم زیرا تو خلیفه رسول خدایی و .....، .....، آنگاه ابوبکر جلوایستاد و با چهار تکبیر بر زهرا نماز خواند ذهبی این روایت را از جنایت و مصائب عبدالله بن محمد قدامی می داند، که ابن عدی، نقاش و حاکم و .....، نیز او را رد کرده اند. و البته این دروغی است بزرگ که به نام امام پاک و راستگو ساخته شده و نیز با روایتی که در تاریخ با سلسله اسناد صحیح از عایشه آمده متضاد است که گفت (علی فاطمه دختر رسول خدا را شبانه دفن کرد و ابوبکر از آن آگاه نشد تا آنکه دفن گردید و علی بن ابی طالب رضی الله عنه بر او نماز خواند)، حاکم این روایت را تایید نموده و ذهبی به صحت آن اعتراف کرده و حلبی به نقل از واحدی گفته است که نزد ما ثابت شده که علی کرم الله وجه، فاطمه را شبانه دفن کرد و شخصاً بر جنازه او نماز خواند در حالی که عباس و فضل نیز با او بودند و به اشخاص دیگری خبر ندادند، .....،

۲۶.... الی ۲۹.....

۳۰. از ابن عمر و ابوهریره روایت کرده اند که (پیامبر از عرب بیابانی شترهای ماده به نسیه خرید پس آن فرد از ایشان سوال کرد اگر برای شما اتفاقی افتاد (یعنی فوت شدید)، چه کنم پیامبر به او فرمودند از ابوبکر بگیر او بدهی مرا می دهد گفت اگر او هم مرد گفت از عمر بگیر گفت اگر او هم مرد گفت اگر توانستی بمیری برو بمیر)، این حدیث دارای اسناد ضعیف منصوب به فضل بن مختار کذاب است .....، .....،

(کلب گوید به متن حدیث دروغ توجه کن که رسول خدا چگونه مالی را بطور نسیه خرید می نماید که زمان پرداخت آن معلوم نیست و... وقتی طلبکار نحوه وصول آن را استعلام می نماید العیاذ بالله رسول خدا به او ناسزا می گوید که اگر می توانی بمیری برو بمیر آیا عقل این یاوه ها را می پذیرد آنهم از آن شخصیت والایی که خداوند در کتاب خود مداح خلق و خوی اوست و می فرماید که انک لعلی خلق عظیم)

۳۱..... الی ۳۳.....

۳۴- (مضمون) از عبدالله بن عمر نقل شده که بر این امت (دوازده نفر حکومت می نمایند: ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، یزید،سفاح، منصور، جابر و امین و سلام و امیرالعصب و...) اولاً حضور نعیم بن حماد کذاب که شرح حال او در سلسله دروغگویان ذکر شد در اثبات جعلی بودن این روایت کفایت می کند زیرا که او از جاعلان کذاب و خبیث است و ثانیاً متن روایت که گواه جعلی بودن آن است،

(کلب گوید راوی ناصبی فراموش کرد که نام علی را نیز جهت خالی نبودن عریضه بیاورد و به جای ایشان، نام دو فرزند آن زن هرزه و جگرخواره یعنی هنده را بشارت به آمدن می دهد و...) و ثالثاً از زمان یزید تا سفاح آیا در این وسط دیگر امت اسلامی خلیفه نمی خواست (از سال ۶۴ تا۱۳۲) و رابعاً عمر بن عبدالعزیز که همه از او تعریف میکنند و یا معاویه پسر یزید که نام آنها در این سلسله نیست و ..... ابن جابر و سالم و امیرالعصب چه کسانی هستند (کلب گویدو راوی کذاب نمی گوید که امت پس از اینها چه می شود، آیا امت رها می شود؟ و این روایت مانند پیشگویی انیشتن دانشمند معروف از انتهای جهان است که نمی گوید وقتی تو انتهای جهان را تخمین زدی بعد از آن چیست آیا باز هستی هست یا نیستی و اگر نیستی هست چرا آن را تعریف نکردی .....)، .....،

آری این روایات به کلی باطل هستند زیرا به طوری که مذکور می شود، روایات بسیاری از اهل سنت که بعضی صحیح و بعضی حسن هستند از مولای ما امیرالمؤمنین نقل کرده اند که صراحت دارد به اینکه رسول خدا کسی دیگر را جانشین خود قرار نداده و در ضمن احادیث و سیره نبوی شواهد فراوان بر بطلان خلافت ابابکر وجود دارد و نیز محاجه در ابتداء امر خلافت میان آن حضرت و ابابکر و خودداری نمودن آن حضرت از بیعت در مدت طولانی و .....، من حیث المجموع بطلان این اخبار نادرست را اثبات می نماید و صرف نظر از اینها جهان صدای خطبه شقشقیه علی علیه السلام را که خلافت دیگران را در آن باطل اعلام می نماید به خوبی شنیده اند و .....

رسوایی تزویر:

آنچه مذکور شد، نمونه احادیثی است که از اهل سنت در مورد سنگ بنای خلافت آنهم بر روی بتخانه دروغ رسیده و آن را با مطالب نادرست آراسته است و بزرگان اهل سنت نیز گواهی داده اند که آن احادیث جز مطالب دروغ و ناروا چیز دیگر نبوده و به هیچ وجه واقعیت ندارند و حقیقت هم همین است زیرا آنچه در نزد آنان دلیل و حجت است، همان اجماع و انتخاب است ..... خضرمی می گوید (اصل در انتخاب خلیفه موضوع رضایت امت اسلام است و خلیفه از ناحیه مردم نیرو میگیرد و هنگام وفات رسول خدا رأی مسلمین چنین بوده است و لذا ابوبکر صدیق را انتخاب کردند و آنان در این کار متکی به نص و یا فرمانی از صاحب شریعت نبودند و بعد از آنکه او را انتخاب کردند با او بیعت نمودند ..... و البته ابوبکر درانتخاب خلیفه روش دیگری از خود اختراع کرد و آن اینکه خلیفه، جانشین خود را تعیین کند ..... و امت اسلام نیز با این طریق هم موافقت کردند و دانستند که این روش هم واجب برای اطاعت است و این عمل همان تعیین ولایت عهد است.)، و لذا معلوم و اثبات می گردد که تاریخ پیدایش اینگونه روایات پس از انعقاد بیعت و استقرار خلافت است. و دلیل دیگر اینکه هیچ فردی در روز سقیفه و یا بعد از آن به این احادیث جعلی علیرغم نیاز شدید خود استناد ننموده اند و جاعلان کذاب، این روایات دروغ و ساختگی را برای پرده پوشی بر حقایق و نیز ایجاد فضایل کاذب برای آنان بعداً جعل نموده اند و دلیل قاطع دیگر در جعلی بودن این روایات وجود روایاتی است که در باب خلافت از خلفاء نقل گردیده که با این روایات جعلی، صددرصد متضاد و و مخالف و موید فقدان هرگونه نص، در خصوص آنان و فضایل معنونه آنان می باشد از جمله (از ابوبکر بطور صحیح نقل گردیده است که در زمان بیماری منتهی به مرگش می گفت (میل داشتم که از رسول خدا سؤال می کردم که این امر (خلافت) به چه کسی تعلق دارد، تا هیچکس درباره آن نزاع و اختلاف نمی نمود و نیز دوست داشتم که می پرسیدم که آیا برای انصار در این خصوص نصیبی هست یا نیست؟)، پس مسلم می شود که اگر ابوبکر از رسول خدا نصی در خلافت داشت دیگر موردی نداشت که چنین آرزو نماید .....، و نیز در روایت دیگر که مالک از عایشه نقل کرده که گفت: (ابوبکر هنگام مرگ عمر را احضار کرد و به او گفت (من ترا بر اصحاب رسول خدا خلیفه قرار می دهم و به سوی فرماندهان لشکرها نوشت که عمر را بر شما فرمانروا قرار دادم و .....) و لذا در این روایت هم کاملاً معلوم است که درباره خلافت عمر نصی وجود نداشت وگرنه ابوبکر انتصاب او را به خود نسبت نمی داد .....، .....، ابن قتیبه از قول ابوبکر آورده است (..... خداوند محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیامبر مبعوث کرد .....، (تا آنکه رحلت کرد) و آنگاه امر مردم را به آنها تفویض فرمود تا با اتفاق یکدیگر آنچه را که مطابق مصلحت آنهاست اختیار نمایند و آنان نیز مرا والی

و پیشوای خود قرار دادند .....)، .....، ابن قتیبه در روایت خود پس از نقل درخواست عمر از عایشه و گفتار عایشه به او در خصوص جانشینی پسرش به جای او آورده است. (اگر ابوعبیده جراح (یعنی آن قبرکن و گورکن مدینه) زنده بود او را خلیفه می کردم، ..... اگر معاذ بن جبل زنده بود او را خلیفه می کردم ..... اگرخالد بن ولید زنده بود او را خلیفه می کردم .....)، .....، و نیز در احتیاج ام سلمه بر عایشه چنین آمده است که به او گفت (آیابه خاطر داری که من و تو در سفری با رسول خدا بودیم و در آن سفر علی عهده دار تعمیر کفشهای رسول خدا و شستشوی لباسهای آن حضرت بود و اتفاقاً کفش رسول خدا سوراخ شده و علی در سایه ای نشسته و مشغول تعمیر آنها بود، پس در این زمان پدرت و عمر نزد رسول خدا آمدند و درباره جانشینی بعد از او سوال کردند و من و تو در پس پرده گوش می دادیم و آن حضرت به آنها فرمود من هم اکنون او را می بینم و جایگاه او را می شناسم و اگر او را تعیین کنم شما از او جدا خواهید شد همانطور که بنی اسرائیل از هارون پسر عمران جدا شدند، پس آن دو ساکت شده رفتند و من و تو به نزد رسول خدا رفتیم و تو که نسبت به حضرت از ما جسورتر بودی سوال کردی ای رسول خدا بعد از خود چه کسی را بر مردم امیر خواهی کرد ورسول خدا پاسخ فرمود، همان کسی که کفش تعمیر و آن را درست می کند (آن خاصف النعل) و ما پائین آمدیم و جز علی کسی را ندیدیم، پس من به رسول خدا عرض کردم من به غیر علی کسی را نمی بینم که مشغول تعمیر کفش باشد فرمود او همان است که من خبر دادم،پس عایشه گفت حالا آن واقعه را به خاطر آوردم).

۱.... الی ۲۸.....

۲۹.و یا در این رابطه عذر ابوبکر در خطبه ای که آورده چه بوده است که گفت (ای مردم، این علی بن ابی طالب است که از ناحیه من بیعتی به گردن او نیست و او در کارش مختار است و آگاه باشید همگی شما هم که با من بیعت کرده اید مختارید و اگر برای خلافت کسی دیگر جز من را شایسته می دانید معرفی کنید و من اولین کسی هستم که با او بیعت می کنم) و .....، آنچه را ذکر نموده اند که چگونه عمر نزد ابوبکر دوید و چنان سر و صدایی براه انداخت که دو گوشه دهانش کف کرده بود و .....، به حباب بن مندر که مخالف بیعت با ابوبکر بود گفته شد خدا ترا بکشد و در آن وقایع ناگوار، بینی حباب شکسته و دستش آسیب دید و .....، درباره سعد رئیس خزرجیان فریاد زدند که او را بکشید که خدا او را بکشد که منافق است و قیس بن سعد، گلوی عمر را گرفت و به او گفت، اگر یک مو از سر او (یعنی پدرم) کم شود دندانهای تو را خرد می کنم و زبیر در حالی که شمشیرش را کشیده بود گفت من شمشیر خود را در غلاف نمی کنم تا همه با علی بیعت کنند و عمر گفت این سگ (یعنی زبیر) را دور کنید و مردم شمشیر او را گرفته آن را به سنگ زدند و مردم در اثر فشار زیاد، سینه مقداد را مصدوم کردند و آنگاه به خانه نبوت هجوم بردند و در خانه زهرا را (شکسته) و وارد شدند و کسانی که در آن بودند به زور برای بیعت بیرون آوردند و عمر با مقداری آتش و هیزم به سوی خانه فاطمه رفت و به اهل خانه گفت از خانه بیرون می آیید یا اینکه خانه را با اهلش به آتش بزنم، فاطمه از پشت پرده بیرون آمده و در حالیکه با صدای بلند گریه میکرد و می گفت ای پدر ای رسول خدا ببین بعد از تو، از پسر خطاب و پسر قحافه چه می کشیم و آنگاه علی علیه السلام را برای بیعت گرفتن مانند شتر سرکش، کشان کشان، به مسجد بردند و به او گفتند بیعت کن وگرنه کشته خواهی شد و او خودرا به قبر برادرش رسول خدا چسبانید و در حالیکه گریه می کرد این آیه را تلاوت می فرمود و می گفت: ای پسر مادرم،مردم مرا ضعیف شمردند و بیم آن می رفت که مرا بقتل برسانند .....،

۳۰.... الی ۳۲.....

۳۳. و نیز از عمر و دیگر صحابه نقل گردید که گفتند (که خلافت ابوبکر امر ناگهانی و شتابزده بود، خداوند مردم را از شر آن حفظ نمود و یا (آن خلافت) لغزشی مانند لغزش زمان جاهلیت بوده و هرگاه کسی بعد از این مثل آن را تکرار کند بایداو را کشت، .....،

...۳۴

۳۵.و یا چه چیز سبب شد که همه انصار برخلاف این روایات جعلی در نص خلافت آنان، از بیعت با ابابکر خودداری کردند و گفتند جز با علی بیعت نمی کنیم و یا اینکه گفتند از ما امیری و از شما هم امیری تعیین شود و یا چگونه طلحه و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر و عمار و خالد بن سعید و جمعی از بزرگان مهاجران از آن امتناع کرده و حاضر نشدند جز با علی بیعت کنند و لذا در خانه آن حضرت جمع شدند ولی دست سیاست وقت آنها را بزور از خانه بیرون کشید و به روی آنها فریاد می زد به خدا شما را می سوزانم یا آنکه برای بیعت کردن حاضر شوید، و یا چرا صحابی بزرگوار سعد بن عباده از بیعت با ابوبکر خودداری کرد و گفت به خدا قسم اگر جن و انس با شما بیعت کنند من با شما بیعت نخواهم کرد تا نزد پروردگارم بروم و حسابم روشن شود، و او کسی بود که تا آخر عمر به نماز آنها حاضر نشد و در جمع آنان رفت و آمد نکرد و با آنها حج ننمود و یا عذر عباس عموی پیامبر و بنی هاشم چه بوده است که از این بیعت تخلف کردند و از آن همه پیمانهای موکد صرف نظر نمودند؟! و ....

۳۶.ابن قتیبه آورده است که علی کرم الله وجهه را پیش ابوبکر بردند و او می گفت من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم به او گفته شد با ابوبکر بیعت کن در جواب گفت من در امر خلافت از شما سزاوارتر هستم و لذا با شما بیعت نمی کنم و این شما هستید که بایستی با من بیعت کنید، شما خلافت را از انصار گرفتید و در این کار احتجاج به قرابت به رسول خدا نمودید و حالا از اهل بیت رسول خدا نیز خلافت را بطور غاصبانه می گیرید، آیا شما همان نیستید که خود را به لحاظ آنکه محمد(صلی الله علیه و آله) از شماست از انصار سزاوارتر می دانستید و در نتیجه این دلیل آوردن از سوی شما، آنها زمام امور را به شما واگذار و امارت را به شما تسلیم نمودند، پس من هم مثل آن احتجاج که شما به انصار کردید به شما می نمایم زیرا ما(خاندان محمد) هم در زمان حیات آن حضرت و هم پس از وفات آن حضرت به او سزاوارتریم و اگر شما ایمان دارید بایستی درباره ما انصاف و عدالت را رعایت کنید وگرنه خود را برای کیفر این ستم از سوی خداوند آماده نمایید.

پس عمر به او گفت تو رها نمی شوی مگر اینکه بیعت نمایی و علی به او گفت مشغول دوشیدن شیری هستی که در آن برای تو سهمی و بهره ای است، تو امروز در این راه کوشش می کنی که فردا از آن بهره مند شوی، پس فرمود که بخدا قسم ای عمر گفته تو را نمی پذیرم و با او (ابوبکر) بیعت نمی کنم پس ابوبکر به او گفت اگر بیعت نکنی تو را مجبور می کنم و آنگاه ابوعبیده جراح (از روی تظاهر به نصیحت گفت) (ای پسر عمو تو کم سن و سال هستی و اینان پیران قوم توهستند و تو تجربه و کاردانی آنها را نداری و من ابوبکر را نسبت به این کار از تو نیرومندتر و شایسته تر می دانم چه خوب است که فعلاً خلافت را به ایشان بدهی و اگر زنده ماندی و عمر باقی بود در آن وقت تو برای اینکار ساخته شدی و از لحاظ فضل و دین و دانش و فهم سابقه خانوادگی داماد بودن خود نسبت به رسول خدا شایسته آن خواهی بود، پس علی علیه السلام گفت شما را به خدا قسم ای جمعیت مهاجران، حاکمیت محمد صلی الله علیه و آله را در میان اعراب، از خانه و درون بیت او خارج نکرده و به خانه و بیت خود نبرید و خانواده او را از حق آنان در خلافت و جانشینی او محروم نکنید، و به خداقسم ای گروه مهاجران ما سزاوارترین مردم نسبت به خلافت رسول خدا هستیم. زیرا ما اهل بیت آن حضرت و از همه شما به این کار شایسته تر هستیم، سوگند به خداوند که ما قرائت کننده کتاب خدا، فقیه در احکام دین، دانا به سنت رسول خدا،آگاه به امور مردم، بازدارنده آنان از کارهای بد و برقرارکننده عدالت اجتماعی در میان آنان هستیم، پس از هوای نفس خود پیروی نکنید که از راه خدا بازمانده و از حق و حقیقت دور خواهید شد و آنگاه بشیر بن سعد انصاری گفت ای علی، اگرانصار این سخنان تو را قبل از بیعت خود با ابابکر از شما شنیده بودند هرگز در بیعت با تو کوتاهی نمی کردند) و سپس ابن قتیبه اضافه می نماید که علی علیه السلام

شبها دختر پیامبرگرامی اسلام را روی چهارپایی سوار می کرد و به خانه انصار می برد و از آنها یاری می طلبید ولی آنان می گفتند ای دختر رسول خدا دیگر بیعت ما با این مرد یعنی ابوبکر تمام شده و اگر شوهر و پسر عم تو قبل از او اقدام به این کار کرده بود ما هیچگاه ابوبکر را بر او مقدم نمی کردیم، پس علی علیه السلام می فرمود: آیا شایسته بود که من پیکر پاک رسول خدا را در خانه اش رها کنم و او را دفن نکنم شتاب کرده با مردم درباره سلطنت و مقام او نزاع کنم، فاطمه سلام الله علیها می فرمود، ابوالحسن کاری را انجام داد که شایسته مقام او بود ولی دیگرانکاری که انجام دادند خداوند حسابرس حق و بازخواست کننده آنها خواهد بود و آنگاه ابن قتیبه اضافه می کند که ابوبکر به جستجوی کسانی که از بیعت با او تخلف کرده و پیش علی رفته بودند، پرداخت و عمر را نزد آنان فرستاد و عمر آنها را صدا کرد که از خانه علی بیرون بیائید و آنان از بیرون آمدن خودداری نمودند، عمر هیزم و آتش خواست و گفت قسم به آنکه جان عمر در دست اوست، بیرون بیائید وگرنه خانه را با اهلش می سوزانم مردم به او گفتند آخر ای ابا حفص (کنیه عمر)، در این خانه فاطمه است او گفت اگر چه فاطمه در این خانه باشد!! آنگاه آنان بیرون آمدند و همگی با ابوبکر بیعت کردند مگر علی زیرا او گمان کرده بود که گفته است سوگند خورده ام که از خانه خارج نشوم و عبا بر دوش نگذارم تا اینکه قرآن را جمع کنم،آنگاه فاطمه علیها السلام در درگاه خانه ایستاده و فرمود، مردمی بدتر از شما سراغ ندارم که جنازه رسول خدا را پیش ما گذاشتید و منظور خود را عملی کردید و با ما مشورت نکردید و حق ما را به ما ندادید، بعد از این، عمر نزد ابوبکر رفت و به او گفت چرا این متخلف از بیعت را احضار نمی کنی و ابوبکر به قنفذ گفت برو علی را نزد من بیاور او پیش علی رفت و علی گفت چه می خواهی گفت خلیفه رسول خدا تو را احضار کرد علی گفت چه زود بر رسول خدا دروغ بستید، و او برگشت و جریان را به ابوبکر گفت ابوبکر گریه مفصلی کرد، عمر دوباره گفت این متخلف از بیعت را مهلت نده، ابوبکر به قنفذ گفتدوباره پیش علی برو و به او بگو امیرالمؤمنین می گوید برای بیعت پیش ما بیا و قنفذ آمده و جریان را گفت و علی با صدای بلند گفت او چیزی را ادعا می کند که به او تعلق ندارد قنفذ برگشت و جریان را گفت، ابوبکر باز گریه طولانی کرد، و آنوقت عمر برخاست و جمعی با او حرکت کردند تا به در خانه فاطمه رسیدند و در زدند وقتی حضرت زهرا صدای آنها راشنیده با صدای بلند گفت ای پدر ای رسول خدا (ببین) که بعد از تو چه مصائب از پسر خطاب و پسر قحافه به ما رسید و آن وقتی که مردم صدای ناله و گریه فاطمه را شنیدند همگی با گریه و ناله برگشتند در حالی که دلهای آنان پاره و جگرهایشان آتش گرفته بود، ولی عمر با تعدادی (از یاران مخصوص خود) باقی مانده علی را از خانه بیرون آوردند و نزد ابوبکر بردند و به او گفتند با او بیعت کن علی گفت اگر بیعت نکنم چه خواهد شد، گفتند در آن صورت به خدایی که جز او خدایی نیست گردن تو را خواهیم زد. علی گفت در آن صورت بنده خدا و برادررسول خدا را به قتل می رسانید. عمر گفت بنده خدا آری ولی برادر رسول خدا نه و در این زمان ابوبکر ساکت بود و حرفی نمی زد عمر به او گفت آیا به او فرمان نمی دهی که بیعت کند او گفت تا آن زمان که فاطمه در کنار او هست او را به چیزی مجبور نمی کنم، آنگاه علی خود را به قبر رسول خدا رسانید و با صدای بلند گریه می کرد و می گفت (ان القوم استضعفونی و کادو ان یقتلوننی .....)

(کلب گوید این آیه در خصوص فتنه سامری و گمراهی امت موسی و قضیه اراده قتل وصی پیامبر خدا یعنی هارون از سوی امت گمراه بنی اسرائیل بود، پس زمانی که موسی برگشت و از هارون بازخواست کرد که چرا گذاشتی که امت من گمراه شوند، هارون این پاسخ را داد که ای پسر مادرم، مردم مرا ضعیف شمرده و بیم آن می رفت که مرا بقتل برسانند.

مقصود از غرض ورزی ها و سروصداها و ..... چیست؟ :

تو داستان روایات جعلی و تعداد آنها و دلایل اثبات جعلی بودن آنها را دانستی .....، و آگاه شدی که همه این روایات جعلی جز سروصدایی بی اساس و مغلطه کاری در برابر حقیقت مسلم و خلافت حقیقی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که با نصوص صریح و صحیح ثابت شده، چیز دیگری نیست یعنی همان موضوعی که پیامبر بزرگوار اسلام از نخستین روز مبعث تا هنگامی که به رحمت ایزدی پیوست، به فرمان خدا، مردم را به آن ترغیب و سفارش می فرمود...،

و در میان این دریای روایات جعلی که همه امت بر دروغ بودن آنها اجماع دارند، و از میان تمامی این حدیث سازان و دروغگویان کذاب،

و جاعلان آلوده و منحرف، دروغگوی قرن چهاردهم (قصیمی)، پا به عرصه وجود گذاشته و استفراغ آنها را نوشیده و با کمال وقاحت و بی شرمی ادعا می کند که اساساً در میان رجال اهل سنت کسی که متهم به کذب و جعل حدیث باشد وجودندارد.

نظر حفاظ و علماء اهل سنت درباره حدیث سازان:

حافظ جلال الدین سیوطی ..... از شیخ محمد جوینی پدر امام الحرمین درباره دروغ بر پیامبر اکرم گفته (کسی که تعمد در دروغ بر رسول خدا داشته باشد کافر و از ملت اسلام بیرون است) ..... و خطیب از قول رسول خدا آورده است (هر کس حدیثی را از من روایت کند در حالی که می داند آن حدیث دروغ است او یکی از دروغگویان است، یعنی او نیز دروغگومحسوب می شود مثل سازنده حدیث. و نیز ملاحظه شد که چگونه این حفاظ حدیث و مورخان با اینکه به حقیقت این دروغ های ساخته شده و جعلی عالم و آگاه بودند، آن را به رسولخدا نسبت دادند و .....،

قطب الدین رواندی: متوفی ۵۷۳:

(فرزندان زهرا پدران یتیمان هستند که هرگاه مخاطب جاهلان قرار گیرند می گویند درود بر شما، آنها دلیل ها و حجت های خدا بر مردمان هستند که هر کس بدی آنها را بخواهد گناهکار است، آنها کسانی هستند که روزها را به روزه و شب ها را به عبادت و راز و نیاز با خداوند به سحر می برند، آیا رسول خدا روز غدیر، علی بزرگوار را امام قرار نداد، آیا حیدر آن رادمردشجاع، دارای بهترین مقام و منزلت نزد خدا و رسول نبود،)، و نیز آمده است، (برای خاندان پیامبر اکرم، شرافت های عظیمی است که زمین برای این فضایل آنان کوچک است، ..... هنگامی که قائم آنان در مقام هدایت قیام نمود، کلامش چون دّر و جواهر، گرانبها خواهد بود و یا آن زمان که دنیا از عدل آنها پر شد، روزگار جبار در برابرشان تسلیم خواهد شد .....، فراموش نمی شود که چگونه دشمنان آنان هر روز از آنان قربانی تازه ای می گرفتند .....، آری آنها فراموش کردند آنچه را که درغدیر خم واقع شده بود و حاصل شقاوت دشمنان این بود که منزلت آنان را در نزد مردم پایین آورند، و لعنت خدا بر بنی امیه که خون حسین را ریختند گویا که او جوجه کم ارزشی بود، .....، بر آل محمد همه روزه سلام خداوند جاری باد تا آن زمانیکه صبح می دمد و خورشید طلوع می کند یعنی تا ابدالآباد)،

این بزرگوار قطب الدین ابوالحسن سعد بن هبه الله راوندی یکی از پیشوایان علمای شیعه و چشمی از چشمان این طایفه و از اساتید بی نظیر فقه و حدیث و توابع علم و ادب است و هیچگونه عیبی در آثار فراوان او و هیچ تیرگی در فضایل و کتب ارزنده او وجود ندارد، آن مرحوم از بسیاری از دانشمندان و بزرگان مذهب روایت می کند از جمله (شیخ ابوالسعادت هبه الله، .....، ابونصر الغاری .....، شیخ محمد بن حسن والد شیخ خواجه نصیرالدین طوسی و...) و بسیاری از بزرگان شیعه نیز از او روایت نموده اند از جمله (شیخ احمد بن علی بن عبدالجبار قاضی.....، شیخ ابن شهر آشوب محمد بن علی سروی مازندرانی و .....)، راوندی صاحب تألیفات فراوان و خارج از حد احصاء و بسیار ارزنده، از جمله (۱- سلوه الحزین، المغنی در شرح نهایه ده جلد، تفسیر قرآن، .....، جواهر الکلام، ..... ۵۷- خلاصه

التفاسیر در ده جلد)، است و فرزندان شایسته او نیز همه از فقها و بزرگان شیعه بوده اند یکی از این آیات معظم، شیخ ابوالفرج عمادالدین علی بن قطب الدین، دیگری شیخ نصیرالدین ابوعبدالله الحسین بن قطب الدین و او همان عالم بزرگوار است که در راه شریعت پاک رسول خدا شهید شده است، سوم فقیه ظهیرالدین ابوالفضل محمد بن قطب الدین است. که همه از او ستایش کرده و به عنوان امام و ثقه و عادل او را یاد نموده اند، قطب الدین راوندی در سال ۵۷۳ چشم از جهان فروبست و قبر شریف او در صحن جدید حضرت معصومه در قم قرار دارد.

(کلب گوید خدایا این بزرگواران آبرو و اعتبار مولانا المظلوم علی علیه السلام و خاندان طاهرین او هستند و باعث افتخار ما بندگان روسیاه و گناهکار پس به عزت خودت و آبروی عزیزان درگاهت که بالاترین آنها یعنی محمد و آل محمد صلواتک علیه و آله و سلم و عجل فرجهم رحمت و سلام و رضوان خود را بر آنان نثار و ایثار بفرما و ما را نیز ازشفاعت آنان در دنیا و آخرت بهره مند بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

سبط بن تعاوندی (۵۱۹–۵۸۴):

او اشعار فراوان درباره غدیرخم و اهل بیت علیهم السلام دارد و از جمله این اشعار قطعه ای است که به سبک تتریه ابن منیر ساخته و برای سید محمد بن مختار نقیب کوفه فرستاده و او را به جهت خلف وعده سرزنش و از او گلایه نموده است (.....چگونه با من خلف وعده می نمایی در صورتی که خلف وعده نمودن از عادات دوستان بزرگوار نیست .....، پس تا مادامیکه خلف وعده تو ادامه دارد و عذری برای تأخیر آن نداری، من جزء ناصبیان هستم و جز مارماهی و ترتیزک نخواهم خورد و.....، در روز عاشورا غذا خواهم پخت و بساط سوگواری و اندوه را در آن روز برخواهم چید و در روز عید غدیر خم اظهارشادمانی و جشن و سرور برای برپایی این عید بزرگ نخواهم نمود و به جای زیارت مشهد مقدس حضرت موسی بن جعفر، در مسجد بیتوته خواهم کرد و ظرف یهودیان را پاک خواهم دانست و آن را به خوک ترجیح می دهم و بعد از این شیعیان عراق، مرا در کرخه، تا موسه و قصیر خواهند دید که قبر مصعب را زیارت می کنم، در صورتی که قبل از این همیشه به زیارت (قبر النذور) مشرف می شدم و نیز میل دارم زبیدی یعنی ابن ملجم در روز قیامت رفیق من باشد و فاطمه مرا در روزقیامت ببیند که دستم در میان دستهای قطع شده آن پلید یعنی ابن ملجم قرار دارد ..... پس آگاه باش ای سید محمد بن مختارنقیب کوفه که، مسئول بدبینی من شما هستی که باعث شدی با خلف وعده خود، انسان مومنی مانند من به اینگونه اعمال اهل دوزخ و بدبخت جهنمی شود،)،

او ابوالفتح محمدبن عبیدالله بغدادی معروف به ابن تعاوندی که این شهرت او به خاطر احترام جد مادری او (ابی محمد مبارک جوهری معروف به ابن تعاویذی) است، او از شاعران طراز اول شیعه و نویسندگان چیره دست این طایفه است و عراق با شعرهای عالی و ادبیات نورانی اش احساس غرور می کند...، همه کتب تراجم و رجال او را ستوده اند .....، ابن خلکان می گوید ..... او شاعر بی نظیر زمان خود بوده و اشعارش بسیار شیرین و جذاب و پرمعنی ..... است ..... او اشعار مفصلی نیزدرباره مرثیه حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام دارد که به جهت اختصار از نقل آن خودداری می کنیم.

(کلب گوید خدایا رحمت و رضوان و سلام مخصوص خود را به روح و روان جناب ابن تعاوندی مقدس نثار و ایثار فرموده و ما را نیز از برکات شفاعت ایشان در دنیا و آخرت بهره مند و مستفیض بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

شعرای غدیر در قرن هفتم:

ابوالحسن المنصور بالله: ۵۶۱-۶۱۴:

(ای پسر عموها (بدانید) روز غدیر برای انسان دانا، گواه خوبی است، پدر ما علی وصی رسول خداست و او کسی است که رسول خدا او را به پرچم اعظم خود مخصوص و سرافراز نمود، احترام شما به او از راه انتساب با اوست ولی انتساب ما نسبی است که ما از گوشت و خون او هستیم، ..... ما فرزندان دختر و پسر عموی با ایمان رسول خدا هستیم و شما چنین افتخارینداريد و این پدر ما حضرت ابوطالب عظیم الشان بود که از رسول خدا حمایت کرد و اسلام آورد در حالی که همه مردم به او کافر بودند، آن بزرگوار گرچه ایمان خود را برای حفظ رسول خدا از سایر اقوامتان پنهان می کرد، اما هیچگاه عشق وعلاقه خود را نسبت به آن حضرت از دیگران پنهان نمی کرد، چه بسیار فضایل فراوانی را که ما، مانند فضیلت بذل و بخشش دارا هستیم زیرا ما دنباله رو محمد و پیرو سنت او هستیم، ولی شما پیرو ابا مجرم هستید (ابومسلم خراسانی)، که او مملکت را مانند عروس تحویل شما داد ولی پاداش او از شما آن بود که خون او بر زمین ریخته شد .....، شما مانند یزید بدبخت و کوردل فرزندان پاک رسول خدا را کشتید و به سلطنت بی دوام خود که هیچگاه پایدار نیست افتخار می کنید ولی سرانجام حق به حقدار خواهد رسید و سلطنت و دولت پایدار ما تشکیل خواهد شد و کسی که حق را بخواهد ستم نکرده است .....) این ابیات را او در پاسخ به قصیده میمه بن معتز خبیث سروده است و نیز قطعه ای دیگر دارد که (..... آنان اباالحسن علی را کشتند و فرزند برومند او، حسن را با سم مهلک شهید کردند و آب فرات را بر حسین و یاران او بستند و باران تیر و نیزه بر پیکر شریف او باریدند .....) او امام المنصور بالله عبداله بن حمزه ..... بن ابراهیم طباطبا ابن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است، او یکی از امامان زیدیه در کشور یمن بوده که شرافت خانوادگی را با بزرگی ذاتی خود جمع کرده ..... و صاحب کتابهای ارزنده در بخشهای مختلف فقه، اصول، کلام، حدیث ومذهب ..... است.

مجدالدین ابن جمیل: متوفی ٦١٦

او نیز درباره غدیرخم اشعاری دارد که ترجمه بخشی از قصیده معروفش چنین است (.....، کسی که پیامبر اکرم در روز غدیرخم مجد و شرافت آشکار را به او عنایت کرد، کسی که خورشید برای او رجعت نمود تا نمازش را در وقت خود ادا نماید، درحالی که تاریکی در آستانه آن بود که همه جا را فرا بگیرد، او کسی است که سه روز متوالی در حالی که روزه بود طعام نخورد و غذای خود را به دیگران داد و غذای او یک قرص نان جو بود و راضی نمی شد که به جز نمک سائیده شده خورشتی دیگر برای آن قرار دهد، ای ابوالحسن علی تو آن جوانمردی هستی که اگر کسی به تو پناه بیاورد، او را پناه خواهی داد .....، ای همسر فاطمه در بیداری با اشعارم به زیارت تو آمده ام پس تو هم در خواب به دیدن من بیا و به من بشارت ده که پناهم می دهی و مرا از ستم کشیدن نجات خواهی داد، آری چگونه کسی که اختیار کار خود را به حیدر می سپارد ازحوادث روزگار خواهد ترسید، یا امیرالمؤمنین، یا علی، امیدوارم که ابرهای رحمت الهی تو را سیراب نماید، همانطور که توجه و عنایات تو شامل حال دیگران می شود .....، آری این فرشتگان الهی هستند که صف در صف، ضریح پاک تو را زیارت می کنند و در اطراف آن به طواف مشغولند، ای باد صبا تا ابدالآباد سلام و تحیت و درود مرا به قبر مطهر او یعنی علی

علیه السلام در نجف برسان.

(کلب گوید و ای باد صبا همینطور سلام ما و همه علاقه مندان را به آن حضرت تا ابدالآباد تقدیم نما خدایا به حق مولانا المظلوم شفاعت آن حضرت را نصیب ما سگان روسیاه درگاه او بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

اما ماجرای، این قصیده آن است که ابن جمیل در زمان خلیفه الناصر لدین الله خزینه دار بود و خلیفه بر او خشم گرفت و او را به زندان انداخت و شفاعت دوستان در حال او موثر نگردید و این حبس بیست سال طول کشید، پس شبی در دل او برق الهی جهیدن گرفت و بر

اثر آن این قصیده را در مدح علی بن ابی طالب سرود، و به خواب رفت، در عالم رویا علی علیه السلام را زیارت کرد حضرت به او فرمود، الان آزاد خواهی شد، او از خواب بیدار شد با خوشحالی شروع به جمع آوری وسایل و اثاثیه خود نمود، وقتی زندانیان دیگر ماجرا را از او سوال کردند و گفتند چه خبر است در جواب گفت هم اکنون آزاد خواهم شد، در این زمان زندانیان او را مسخره کردند و گفتند بیچاره در اثر حبس طولانی دیوانه شده است و از طرف دیگر، الناصر نیز امیرالمؤمنین را در خواب دید که او دستور فرمود، همین الان ابن جمیل را آزاد کن، او با ترس و وحشت ازخواب بیدار شد و اعتنا نکرد و دوباره خوابید باز همان خواب را دید، اعتنا نکرد تا بار سوم که همان خواب را دید، پس بلافاصله کسی را برای آزادی ابن جمیل فرستاد، وقتی او را آوردند خلیفه گفت شنیدم قبل از آمدن مأمور من، تو آماده آزاد شدن بودی، در جواب گفت آری، خلیفه گفت چرا، ابن جمیل گفت آن بزرگواری که نزد تو آمد و تو را فرمان داد، قبل از تو نزد من آمده بود و به من بشارت آزادی داد، پس الناصر گفت چطور این اتفاق افتاد، گفت قصیده ای در مدح او گفتم پس خلیفه گفت، برای من بخوان و ابن جمیل همین مصرع را که ترجمه بخشی از آن آمده را برای خلیفه خواند)،

(کلب گوید یا امیرالمؤمنین این فراز از تاریخ گویای این حقیقت است که هر خدمتی به درگاه تو البته گم نخواهد شد زیرا تو در پیشگاه خداوند دارای شأن و عزت و آبرو هستی البته ما با دستان خالی و روی سیاه به درگاه تو آمده ایم تو را به حق رسولخدا و عزیزان درگاهت قسم می دهیم که ما را نزد خداوند شفاعت فرما و خدایا شفاعت آن حضرت را درباره ما به احسن وجه بپذیر آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

ابن جمیل مردی نویسنده و شاعری ادیب و دانشمندی بزرگ است و در نحو و لغت و ادب و شعر مقام ارجمندی دارد، او به سال ۶۱۶ چشم از جهان فروبست و در مقابر قریش یعنی کاظمین مدفون گردید.

الشواء کوفی حلی: ٥٦٢-٦٣٥

او نیز درباره غدیر خم اشعاری دارد که ترجمه بعضی از ابیات آن چنین است (..... برای کسی که از کیفر (خدا در روزقیامت) هراس و وحشت دارد، من ضمانت می کنم که اگر وصی پیامبر یعنی ابوتراب (علی) را دوست داشته باشد. قطعاً خداوند را بخشنده و آمرزنده و علی را شفاعت کننده خود خواهد دید، زیرا او جوانمردی است که از همه خلایق از لحاظ کرم و قدرت برتری دارد و همسایه خوب و هم نشینی مهربان است، که در حال صلح باران جود و بخشش از او می بارد و در جنگ با دشمنان خدا، چون شیر می غرد، هرگاه برای جنگ تیغ خود از نیام بیرون آورد، برق آن در ابرها منعکس خواهد شد، اوست که در میان یاران پیامبر وصی او و پدر فرزندان او و همسر زهرای اطهر است، نص آشکار در روز غدیر فقط درباره او جاری شده و اوست که در قرآن کریم فضایل او به طور آشکار شماره شده است).

او ابوالمحاسن یوسف بن اسماعیل معروف به (شواء) و ملقب به شهاب الدین کوفی حلبی است، او از نوابغ شعر و ادب .....، و صاحب اشعاری است که ادبیات آن فوق العاده و قافیه های آن طلایی و عروض آن متقن است. او از دوستان و نزدیکان ابن خلکان است که در تاریخ خود از او چنین یاد نموده است (..... وی یعنی شواء دارای دیوان بزرگ در حدود چهار جلد است .....میان من و او (شواء) دوستی شدید و الفت زیادی بوده است .....، او در شیعه گری غلو می کرده ..... و در سال ۶۳۵ در حلب فوت نمود و من به جهت عذری که داشتم نتوانستم در نماز بر جنازه او حاضر شوم خدایش رحمت کند چه دوست و همنشین خوبی بود)، او را در پایین کوه جوشن دفن کردند. و جوشن کوهی است در غرب حلب ..... و گفته می شود آن محلی است که بعد از واقعه عاشورا اسراء خاندان ابی عبدالله الحسین و همسران آن حضرت را عبور دادند و یکی از همسران آن حضرت که حامله بود در آن محل سقط جنین نمود و از کارگران معدن آنجا که مس قرمز حمل می نمودند درخواست آب و نان کرد و آنها به جای کمک توهین نمودند، پس او بر آنها نفرین کرد و از آن زمان هر کسی در آنجا کار کند سود نمی برد و نیز در کنار آن کوه قبری است معروف به (مشهد السقط) که بنام (مشهد الدکه) نیز خوانده می شود و منظور از آن قبر(محسن بن حسین علیه السلام) است.

کمال الدین شافعی: ٦٥٢

او نیز اشعاری درباره غدیرخم سروده که ترجمه برخی از آن ابیات چنین است: (..... گوش جان فرا ده تا آیات وحی الهی را در مدح آن امام که خدا او را به هدایت مخصوص و منصوب نموده است بشنوی، در سوره آل عمران آیه مباهله است که با نزول آن خداوند بعضی از اوصاف او را ستوده است، سوره های احزاب، حامیم، تحریم و هل اتی همه گواه صادقی هستند در اینکه خداوند در آنها علی را ستوده و او را تطهیر نموده است، و از جمله آن فضیلت ها اینکه علی (علیه السلام)، انگشتر خود را در حال رکوع به سائل داد، که این امر شخصیت والای انسانی او راثابت نموده و او را مورد عنایت خاص خداوند قرار داد، و در آیه نجوی که جز او کسی به این فیض عظیم نائل نشد. و ارزش و شخصیت او بود که در آن آیات آشکار شد و به او چنان قرب و منزلت بخشید که دارای مقام ارجمند و تقوی الهی نزد پروردگار خود گردید، آری او آن بزرگ و ارجمندی است که خداوند او را در پناه لطف و محبت پیامبرش پرورش داد و از تربیت عالی و الطاف بی نهایت او بهره مند ساخت و... او را برادر خود نامید، و فاطمه پاک و مطهر را همسر او قرار داد وافزود که تو از من هستی و او را برادر خود قرار داد، و به او شرافت بخشید و .....، و در روز غدیر به او عظمت داد و به او این امر را اختصاص داد، که هر کسی را که من مولای او هستم تو نیز مولا و سرور او هستی و نیز اگر در تمام افتخارات زندگی اوجز همان داستان او در خیبر نباشد البته همان یک فضیلت، او را از تمام فضایل دیگر بی نیاز می نمود .....)

ابوسالم کمال الدین محمد بن طلحه:

او یکی از بزرگان و دانشمندان برجسته در حدیث و ادبیات و فقه و اصول و ..... امام در فقه شافعی و در زهد و پارسایی نیز مشهور بوده است، ..... و گفته شد که او دارای علوم غریبه بوده و از آن راه به امور واقف می شده است، ..... گفتار او در رابطه با منجمان که می گوید ..... اگر تدبیر چیزی را به ستاره ای مربوط بدانی مسلمان نخواهی بود .....، از جمله تألیفات او(عقد الفرید، الدر المنظم، .....) است، او در وصف آل محمد (علیهم صلوات الله) و اهل بیت اشعاری دارد که در کتاب مطالب السوول او و ..... موجود است، از جمله (..... (ای جویای علم و دانش) اگر می خواهی حقایق عالم را درک کنی کمی درنگ کن و از خواندن آیات مربوط به مناقب (اهلبیت به سادگی) گذر مکن، مناقب آل مصطفی یعنی کسانی که ما به وسیله آنها به نعمت تقوی و اعمال صالح دست می یابیم، مناقب کسانی که پیشوای مردم و خلایق هستند و هر طالبی به وسیله آنها گمشده خود را می یابد، مناقب و فضایلی که حقایق را آشکار می کند. و پرده های سیاه (ابهام و گمراهی) را به دور میافکند، پس بر تو توجه به آنها چه در آشکار و چه در نهان واجب است و بدان که این عمل ترا در نزد خدا صاحب مقام و منزلت خواهد کرد. پس هنگامی که زبانت به آیات کتاب خدا در مورد مناقب اهلبیت مترنم است آنها را از روی اخلاص و حضور قلب بخوان و بدان هر زمان دانشمندی بخواهد درباره این مناقب با دقت کتابی بنویسد، قطعاً بزرگترین امر واجب دینی خود را انجام داده است، زیرا چه بسیار این امکان وجود دارد که کسی این کتاب را بخواند وحسنات او زیاد شده و از بالاترین مواهب الهی بهره مند گردد. و قطعاً هر کسی در این باره از خداوند درخواست توفیق نماید البته بداند که دعایش مستجاب و سعادت ها از هر طرف به سوی او روی خواهد آورد) و نیز از جمله اشعار اوست (.....کسانی که به ولایت آنان (اهل بیت علیهم السلام) توسل جویند، در واقع بر عروه الوثقی و ریسمان محکم الهی چنگ انداخته و البته آنان پناه او خواهند بود، زیرا که مناقب و فضایل آنان از راه وحی و آیات قرآن اثبات شده و آن کسی که قرائت قرآن می نماید این فضایل را در سوره های قرآن از جمله شوری و هل اتی و احزاب ..... می یابد، آنان اهلبیت مصطفی هستند که دوستی و محبت آنان بطور قطع و یقین بر مردم و خلایق عالم واجب است) و نیز

(..... خدایا به حق پنج تن آل عبا که صاحبان هدایت و عمل صالح هستند، یعنی آن کسانی که تو آنها را کشتی نجات امت قرار دادی، و لذا افرادی که سود (دنیا وآخرت) خود را طلب می نمایند البته به سوی آنها می شتابند و دوستی آنان را اختیار می نمایند، خدایا به حق آن کسانی که در روز قیامت که همه در جایگاه فضاحت و رسوایی قرار دارند، آنها در آن مواقفی که تو تعیین کرده ای دارای مقام و منزلت ارجمند و رفیع نزد تو هستند، تو را قسم می دهم که مرا (در دنیا و آخرت) خوار و ذلیل مفرما و گناهم را بیامرز تا شاید از آتش سوزان جهنم در امان بمانم، و البته با توجه به علاقه شدیدی که به آنان دارم امیدوارم که خداوند از سر تقصیرات من بگذرد، زیرا آنان برای کسانی که آنها را دوست دارند، پناهگاه امن هستند و پناه آورندگان را از حوادث سهمگین ودهشتناک نجات خواهند داد و من با این یقین به آنها توسل نموده ام و با این امید که از سوی حضرت الله درخواست این گنهکار بیچاره به هدف اجابت رسیده و رستگاری نصیب او گردد و من نیز از راه محبت به این خاندان در راه راست قدم برداشته و مقام و منزلت شایسته نزد خدا کسب نمایم) و نیز اشعاری که در مورد مظلومیت امام حسین و جنایات قاتلان او و رسوایی ابدی که گریبانگیر آنها است سروده که از آن جمله (..... ای دشمنان خدا بدانید که پیش روی شما جایگاهی قراردارد که در آنجا رسول خدا از شما بازخواست و پرسش خواهد نمود و در آنجاست که رسول خدا و فاطمه زهرا که عزادار (فرزند مظلوم خود) هستند، به دشمنی و دادخواهی برمیخیزند و علی نیز دادخواهی آنان را تأیید می کند و قطعاً شهادت و گواهی او مورد تأیید است، و شما

ای دشمنان خدا در آن روز چه جوابی خواهید داشت، در صورتی که در آن روز راهی برای عدم ارائه پاسخ وجود ندارد و بایستی حتماً پاسخ اعمال جنایت کارانه خود را به محضر خداوند ارائه کنید و شما با کشتن فرزندان آنان جنایت عظیم مرتکب شده و بار سنگینی را بر دوش خود کشیده اید .....، و البته کسی که در روز قیامت رسول خدا دشمن او باشد قطعاً جایگاه او آتش ابدی جهنم خواهد بود و این جنایت در حالی از شما سر زد که واجب بود حقوق آنها را رعایت نموده و نسبت به آنها مهربان باشید تا مورد شفاعت قرار گیرید .....) (کلب گوید قطعاً تمام این موارد که جناب ابن طلحه فرمود شامل کسانی نیز خواهد بود که به اعمال آن اشقیا و ظالمان راضی باشند و پیرو و یا طرفدار آنان باشند که در این صورت به حکم قرآن مجید در اعمال آنان شریک و در عذاب دوزخ جاویدان مقیم خواهند بود خدایا به ذات اقدس خودت و به آبروی محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم به جناب ابن طلحه، و همه دوستداران محمد و آل محمد علیهم السلام و عجلفرجهم جزای خیر در دنیا و آخرت عطا بفرما و ما را نیز از شفاعت آنان در دو سرا بهره مند گردان آمین، آمین، آمین یا ربالعالمین)

ابومحمد المنصور بالله (متولد ۵۹۶ متوفی ۶۷۰):

او قصیده بسیار ارزشمندی در مورد ولایت و از جمله موضوع غدیرخم دارد که حدود ۷۰۸ بیت است که ذیلاً ترجمه قسمتی از آن آورده می شود (..... شکر و سپاس مخصوص خداوندی است که شب و روز را در پی یکدیگر روانه ساخته و ابرها و بارانها را بر روی زمین برای جانداران جاری می نماید، و سپس درود خدا بر احمد پدر زهرای اطهر و برادر بزرگوار او علی مرتضی و دختر گرامیش فاطمه و دو فرزندان و آل آنان که کشتی نجات و هدایت امت اسلام هستند، نثار و هدیه باد، پس ای کسی که از من درباره امام و رهبر امت، بعد از رسول خدا و اینکه چه کسی را پیامبر بعد از خود جانشین و صاحب امر تا قیامت قرار داده است سوال می کنی، پس به اشعار من که از دل سوخته خود، در خصوص حادثه ای که بعد از رسول خداواقع و وحدت مسلمین را برهم زده، سروده ام توجه کن، خلافت بلافصل بعد از رسول خدا طبق فرمان صریح خداوند، متعلق به پسر عم او، علی بن ابی طالب است و این حقیقت چنان مشهود و آشکار است که جای هیچ شک و شبهه ای در آن نیست و چگونه ممکن نور آفتاب در روز مخفی باشد. مگر برای آدم نابینا تندرو که

می لغزد و سقوط می کند، ..... همان علی که تولدش در بیت العتیق (خانه کعبه) بوده، در صورتی که مادرش به این قصد در آن وارد نشده بود بلکه فقط خدایش او را تکریم و تأیید نمود و البته هر که او را که خدا اینگونه تکریم و تائید نموده است خوار کند قطعاً جایگاهش آتش خواهد بود، پدر بزرگوارش حضرت ابی طالب سرپرست پیامبر اکرم بوده و طبق تحقیقات دانشمندان بی غرض، ایمان او به خدا و قرآن قطعی و حتمی بوده است پس حالا در پدران دیگران، فضیلتی را مثل و مانند او نشان دهید و مادرش فاطمه بنت اسد آن بانوی پاک و مطهره است که تربیت برادر او، احمد را برعهده داشت و هنگامی که رسول خدا او را به سوی حق و حقیقت دعوت نمود از او پیروی نمود و بارها رسول خدا او را مادر خود خطاب نمود و بعد از وفات او شخصاً تجهیز او را به عهده گرفت و او را با جامه پاک خود کفن نمود و در میان قبر او به احترام او قرار گرفت و همه فرشتگان تا پایان نماز آن حضرت بر آن بانوی با عظمت و احترام حضور داشته و ایستاده بودند، علی به حکم پروردگار عالمیان برادر رسول بوده و آنها از نور واحدی هستند و البته برای دیگران به هیچ وجه چنین شرافتی نیست، او همسر پاک و شایسته فاطمه (الزهرا) همان سیده نساءعالمیان از اولین تا آخرین و همان پنجمین نفر از پنج تن آل عبا است که عقد ازدواج او با علی در آسمان بسته شده است، پس آیا برای دیگران چنین افتخار و عظمتی سراغ دارید، خدا در ازدواج او صاحب اختیار بوده و جبرئیل از جانب علی نیابت داشته و حاملان عرش خدا نیز شاهد این ازدواج مقدس بوده اند، حال اگر مثل چنین واقعه ای را برای دیگران سراغ دارید برای من بیان نمایید، زهرا حورای انیسه ای است که خدا او را از سیب بهشتی خلق فرمود و معلوم است که از چنین ریشه پاکی که دیگران از داشتن مثل و مانند آن محرومند چه فرزندانی بوجود خواهند آمد، دو فرزند علی از زهرای اطهر که دو سید جوانان اهل بهشت و بحق فرزندان رسول خدا محسوب می گردند، آنان کسانی هستند که از کتاب و سنت شیر خورده و تربیت شده اند، آیا دیگران چنین اسباب عزت و پیروزی را دارند. آنان به تصریح رسول خدا (ص) هر دو امام هستند زیرا آنحضرت فرموده است که حسن و حسین امامند چه قیام کنند و چه بنشینند و خدا امامان حقیقی را که راهنمایان مردم تا روز قیامت هستند را در نسل آنان قرار داده است، برادر او جعفر طیار است که فرشتگان پاک، برادر و دوستان اویند وعمویش حمزه سیدالشهدا آن مرزدار شکیبا و شمشیر قاطع اسلام، آری علی آن عزیزی است که پروردگار اسم او را علی نهادکه آن را از اسم خود علی مشتق نموده است، پس با این اوصاف چه کسی چنین سهمی دارد، تنها او برگزیده خدا در ابلاغ حکم خدا در سوره برائت در مسجدالحرام در برابر انبوه مشرکین است، نه دیگران و فقط اوست که آیینه تمام نمای اسلام است، و هیچگاه دیگران چنین شایستگی را ندارند، خداوند صاحب عرش شخصاً و به طور آشکار و علنی علی را برگزید و جن و انس را در این کار دخالت نداد، اما مردم انتخاب خدا را نادیده گرفته و دیگران را به جای او برگزیدند، در حالی که فقط او صاحب اختیار و ولی مسلمین است، همان کسی که در حال رکوع انگشتر خود را به سائل داده است و با چنین گواه زنده ای، چگونه دست از او کشیده و به سوی دیگران شتافتند و حال آنکه تنها اوست که ولی حل و عقد و امر و نهی بر بندگان خداست و البته این کار تنها به دستور خداوند بزرگ صورت گرفته است، نه آنکه پیامبر اکرم آن را از روی محبت فامیلی انجام داده باشد، و این دستور خداست که می فرماید از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید، پس آشکار و معلوم است که هر کسی که از او اطاعت کند به قطع و یقین رستگار خواهد شد و نیز رسول خدا منذر و علی هادی است (انما انت منذر و لکل قوم هاد)، و اوست که در لیله المبیت (شب هجرت رسول خدا)، با خوابیدن در بستر و در زیر باران تیر و سنگ که به سوی او پرتاب می کردند ثابت کرد که فدایی و قربانی خوبی برای رسول خداست و او بود که در این شب حساس که از هر طرف بوی مرگ به مشام می رسید تا به صبح، شکیبایی و صبر پیشه کرده و هنگامی که هوا روشن گردید همانند شیر شرزه در میان آنان آشکار شد، و آنان رنگ پریده و وحشت زده به خانه های خود برگشتند و خداوند آیه (و من الناس منیشری نفسه ابتغاء مرضاه الله) را در حقش نازل فرمود و آیا چنین حقیقتی را که خداوند آنرا به جن و انس نشان داده است، هرگونه شک و شبهه ای را در مورد ولایت او از بین نمی برد، آیا رسول خدا در حق او نفرمود که تو شهسوار عربی و چه بسیار اندوه و بلا را که خداوند به وسیله او از رسول خدا و امت اسلام دور فرمود، پس در شگفت باش که تا زمانی که زندهای چیزهای شگفت آور دیگری نیز خواهی دید، وقتی تو این حدیث

رسول خدا، که فرمود من شهر علم هستم و علی دروازه آن را، شنیدی، دیگر مرا مورد ملامت قرار نخواهی داد که چرا در علاقمندی خود به مولایم علی اینقدر سخن را طولانی می کنم، همان کسی که رسول خدا درباره او فرمود، بهترین قضاوت کننده و دارای بالاترین مقام در علم، در بین شما علی است و مانند این گفته که فرمودند: او صندوق دانش و علم من است، و کجا غیر از علی وصی کسی چنین مقامی را دارا است، آیا او حجت ودلیل آشکار برای مردم و از همه آنها بالاتر و برتر نبود و دانش آنان در برابر دانش او به منزله قطره در مقابل دریا نبود، در صورتی که قطره کجا و دریا کجا، او به حق، بهترین آگاهی و دانش را بر تورات و انجیل و زبور و قرآن داشت و بر همه معارف آنها تسلط و احاطه داشته است، آیا رسول خدا (ص) درباره کدامیک از آنان فرموده است آنچه را که درباره علی فرموده است که علی با حق است و حق با علی، آیا دیگران آنچه را که او از دانش وسیع دارد، دارا هستند، پس درود بر او ودانش گسترده و بی نهایت او، آیا شخصی را مثل او خطیب، نثرگو، نظم گو، واعظ، مشکل گشا، جوابگو معضلات اسلام و.....، سراغ دارید، آری تنها اوست که با قاطعیت می گوید من علم تنزیل و تأویل و مجمل و مفصل و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ قرآن کریم را می دانم و اوست که می دانیم قطعاً امین بر وحی یعنی کتاب خدا و تمامی امور مربوط به آن یعنی سنت رسول خدا است و به قطع و یقین بر غیر او چنین اعتماد و اطمینان را نداریم، این خداوند است که درباره او و همسرش و فرزندانش، سوره هل اتی نازل فرمود، در آن زمان که نذر آنان قبول شد و در نتیجه مسکین و یتیم و اسیر را اطعام نموده وخود گرسنه ماندند،

(کلب گوید رحمت واسعه الهی بر سراینده این اشعار و ..... از عجائب این آیه و در بیان عظمت مقام اهلبیت آن است که شدیدترین وضع گرسنگی آنان، در معذورترین وضعیت نسبت به شرایط قبل آنان قرار داده شد، یعنی اسیر به فردی اطلاق می شود که غیر مسلمان بوده و در جنگهای اسلامی اسیر شده است و قطعاً توجه و ترحم به او مانند اهمیت و توجه به یتیم و مسکین و سایر افراد امت از مومنین و مومنات نیست و لذا ترحم بر این گروه از سوی پنج تن، در شرایط بسیار بسیار دشوارتر از دو روز قبل بر مسکین و یتیم بوده که خود دلالت بر خلوص عمل آنان در پیشگاه پروردگارعالم دارد) آری، او بود که آیه انفاق در شب و روز و پنهان و آشکار برای جلب رضای پروردگار، برای او نازل گردید و آیه وقوف برای سوال و مؤاخذه روز قیامت، بدون شک در حق علی که پدر حسن و حسین است نازل گردید و اوست که لسان صدق حضرت ابراهیم (در قرآن) است و آیه ایذاء و آیه سقایه و ایمان و هدایت و آیه محبت مخصوص از سوی رحمان و آیه تطهیر و امر به نماز در حق او نازل شده است و اهل ذکر در قرآن، او و دیگر جانشین پیامبر اکرم هستند و نه دیگران و آیه مباهله درباره او و دیگر از اصحاب کسا (پنج تن)، نازل شده و این علی مانند نفس و وجود، پیامبر است و فرزندان او فرزندان رسول خداهستند، پس نظر کن و ببین که او چه شرافت و عظمت شگفت آوری دارد که حقانیت او از خورشید نیز روشن تر است. این علی است که پیامبر اکرم بارها در حق او فرمود تو ولی و وصی و وزیر و برادر من هستی و آیا تو حدیث مولی را در روزغدیر شنیدی که صحیح ترین معنی آن اولی است یعنی منظور رسول خدا از مولی، اولی است یعنی اولی به تصرف، آیا رسولخدا درباره او آن سخنان رسا و محکم را نگفت که جای شبهه ای برای مخالفان باقی نماند و آیا حدیث منزلت را نشنیده ای که چگونه در این حدیث، پیامبر اکرم آنچه را که هارون نسبت به موسی داشت، جز نبوت که امید می رفت برای هارون باشد، را برای علی اثبات فرموده است، و نیز قرآن درباره وصی پیامبر حکم کرده که او امام در بین بهترین امت هاست، پس هر کس مخالفت کند البته ظلم و ستم و بدکاری کرده است، یکی عنوان کرد که من دلایل فراوان در مورد امامت و پیشوایی مردان نیکوکار (خلفاء) دارم، با این همه دلایل چه می گویید، گفتم اگر حدیث منزلت و غدیر در میان آنها باشد کافی است، در صورتی که می دانی این احادیث مربوط به علی بن ابی طالب علیه السلام است و بدون اینها دلایل تو علیل است و نیز تو هیچگاه خبر واحد و یا گفته دروغ معاندین و دشمنان را همانند حدیث رسول خدا در روز غدیر که در برابر همه مردم بیان شده است، قرار مده که این حدیث متواتر و میان مردم چنان مشهور است که جای هیچ گونه شکی درباره آن نیست و این گفته رسول خدا در میان مردم بطور رسمی بود که علی امام برحق است .....)».

او ابومحمد منصور بالله، امام حسن بن محمد.....، یکی از امامان زیدیه در یمن و یکی از بزرگان آنان است، او در علم حدیث و ادب و شعر، مقام ارجمندی دارد و در علم مناظره و جدل معروف است و کتاب بزرگ و پرحجم او به نام انوار الیقین که در شرح همین قصیده است در واقع بیانگرشخصیت بزرگ علمی اوست.

ابوالحسن جزار (۶۷۲، ۶۰۱):

او اشعار فراوانی در مورد امامت و از جمله موضوع غدیر دارد که نمونه بعضی از آنها به شرح ذیل است (..... ای داماد رسولخدا بر تو گوارا باد آن روزی که برای پاکان امت نشاط انگیز بود، تو هستی که در امر خلافت از همه شایسته تر هستی، زیرا تمامی آن شرایطی که برای این امر لازم است، همه در تو جمع شده، ولی در دیگران بهیچ وجه آن شرایط وجود ندارد، بلی داستان غدیر برای کسانی که منکر آن هستند چون آتشی است که صدای زفیر آن قبل از برپایی قیامت آنان را آگاه خواهدکرد، اگر بر گفته رسول خدا که فرمود تو مولای مردم هستی ایراد گرفتند، بدانند که ایراد گیرنده خود معیوب است، یا امیرالمؤمنین دوست و ارادتمند تو از جهنم نمی ترسد زیرا جهنم با دوست و محب تو کاری ندارد. بلکه آن جایگاه ابدی و مخصوص دشمنان توست و بدون شک کسی که دوستی تو را در قلب خود به همراه داشته باشد، این محبت به منزله حرز و دعایی است که او را از آتش ابدی جهنم محفوظ می دارد، توقسیم الجنه و النار یعنی تقسیم کننده بهشت و جهنم هستی که دشمن خود که دشمن خداست را به آتش دوزخ می سوزانی و دوست خود را که در واقع دوست خداست به بهشت رهنمون شده و رستگار می کنی)، یحیی بن عبدالعظیم جزار مصری یکی از شعرای فراموش شده شیعه است. با آنکه فرهنگها کمترشرح حال او را آورده اند اما اشعار او در کتب ادبی و قاموسها به دلیل زیبایی و جذابیت فراوان مذکورگردیده است ..... او در مرثیه امام حسین علیه السلام نیز اشعاری سروده است، (..... و روز عاشورا می آید و مرا به یاد مصیبت جانکاه حسین علیه السلام می اندازد و ای کاش آن روز فرا نمی رسید، روزی که می گذرد ولی هرگاه بیاد آن روز می افتم، صبر و قرار از من ربوده می شود. پس ای کاش چشمی که در آن روز (بعنوان شادی) سرمه می کشد نابود گردد و دستی که به عنوان شماتت خضاب می کند بریده گردد، مگر حسین در این روز کشته نشده است، مگر نمی دانی که پدر او در این روز (عاشورا) از همه محزون تر است).

قاضی نظام الدین مزنی ۶۷۸:

(..... ای آل یاسین و ای ستارگان حقیقت و ای پرچم های هدایت در میان ما، خداوند به شما جزا و خیر کثیر عنایت فرماید،این حق و یقین است که خداوند اعمال و مذهب و دین هیچ بنده ای را نمی پذیرد مگر با محبت شما، پس اگر دستهای جنایت کار من جز مار و افعی (یعنی گناه و معصیت) برای من فراهم نکرده است، ولی در روز قیامت تنها امید نجات به شفاعت شما دارم، و در آن روز سنگینی بار گناه خود را به وسیله شفاعت شما سبک می کنم و کفه میزان اعمال خود را با محبت شما خاندان پیامبر سنگین می نمایم و به قطع و یقین هر کس شما را در راه رضای خدا دوست نداشته باشد از عذاب دردناک قبر و قیامت در امان نخواهد بود، آری به عظمت وجود شما افلاک و هستی خلق شده است و اگر وجود شما نبود جهان هستی، وجود پیدا نمی کرد، ای امت اسلام چه کسی در امر ولایت همانند علی است آگاه باشید که به یقین دشمنان او نیستند مگر گروه دیوانگان، آری، چنانکه نقل شده است اسم علی در عرش نوشته شده است پس چه کسی می تواند آن را از بین برده و یا روی آن را بپوشاند، پس تفکر کنید، او کسی است که حجت خدا و ریسمان محکم الهی و بهترین مردم در خلافت است که دوستی او در روز قیامت شما را بی نیاز خواهد کرد، جز او چه کسی در میدانهای جنگ و معرکه رزم، بی نظیر و بی همتا و در عرصه استدلال، دلیل قاطع و کوبنده است، چه کسی مثل او دارای علوم جفر و جامعه است که اسرار غیب در آن ثبت است، و چه کسی جز او توانست مانند هارون به موسی برادری خود را به پیامبر اکرم در نزد مردم ثابت نماید، هرگاه طایفه ای به اخبار آنها تمسک جوید، این فرموده رسول خدا که (خدایا دوست بدار هر کسی را که علی را دوست دارد) ما را کفایت خواهد نمود، در روز غدیر رسول خدا در آن بیابان و در میان آن قوم که دشمنان مابودند، علی را معرفی و منصوب کرد که فرزندانش دو ریحانه باغهای بهشتند، پس بگو این عطر گلها و ریاحین به خاطر زمینی است که آن ریاحین را پرورده است...)،

قاضی مرعشی در مجالس المومنین خود آورده است: (در رابطه با آنچه قاضی نظام الدین آورده است (.....، به خاطر جد شما افلاک آفریده شده .....) اشاره به روایتی است که حاکم به طور صحیح در مستدرک از ابن عباس رضی الله عنه آورده است که (خداوند به عیسی علیه السلام وحی فرمود که ای عیسی به محمد (ص) ایمان بیاور و به آن عده از امت خود که او را درک می نمایند دستور بده که به او ایمان بیاورند، پس آگاه باش اگر محمد، نبود من آدم را خلق نمی کردم و اگر محمد نبود من بهشت و جهنم را خلق نمی کردم و من عرش را روی آب آفریدم اما قرار و آرام نداشت پس روی آن نوشتم »لا الله الا الله و محمد رسول الله« پس آرام گرفت)،

(کلب گوید در رابطه با آنچه قاضی مرعشی از قول قاضی نظام الدین و او در اشاره به روایتی که حاکم در مستدرک خود از ابن عباس رضی الله عنه آورد که خداوند به عیسی مسیح علیه السلام وحی فرمود که ..... الی آخر، این قول را این خادم با همین مضامین از کلام حضرت عیسی علیه السلام در انجیل برنابا در کتاب الاحتجاج فی التقریب الامام علی بن موسی الرضا (ع) خود آورده ام، در ص ۸۰ بخش بشارت این کتاب از انجیل برنابا آمده است (آن زمان که عیسی مسیح از طرف مجلس سنای روم مورد سؤال قرار گرفت به او گفتند، .....، تصمیم گرفته شد که به فرمان امپراطور کسی ترا خدا نخواند، مسیح گفت من خود به این عنوان راضی نیستم زیرا از آنجایی که نور می طلبید ظلمت خواهد آمد ولی تسلیت یعنی خوشی و آرامش من به واسطه آمدن پیامبرخداست که همه عقاید دروغ مربوط به من را از بین خواهد برد و قانون دین و شریعت او در سراسر جهان جاری خواهد شد وکسی بر آن نخواهد توانست غلبه نماید سپس عیسی مسیح گفت: نام رسول خدا احمد (محمود- محمد) است زیرا خدا خودش این نام را به او داد، پس از آنکه روح او را خلق نمود و در نور آسمانهای قرار داد و گفت ببین یا محمد برای تو بهشت و جهان جمعیّت زیاد مخلوقات را آفریدم و تو را هدیه ای قرار دادم تا جایی که هرکس به تو بد بگوید، لعنت خواهد شد و وقتی تو را به جهان بفرستم تو پیامبر نجات من و کلمات تو حقیقت خواهد بود تا جایی که زمین ساقط می شود ولی کلمات تو از بین نخواهد رفت، محمد نام مبارک اوست)، این بخش از کتاب انجیل برنابا در تصدیق روایت حاکم در مستدرک آورده شد و لازم به ذکر است از خصایص برجسته این انجیل یعنی انجیل برنابا که اکنون نیز وجود دارد اعتقاد به پیامبری عیسی به عنوان نبی و رسول یعنی عدم اعتقاد به موضوع خدایی او و نیز صراحت در بشارت ظهور پیامبر موعودآخرالزمان یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم است، انجیل برنابا چنانکه مشهور است تا سال۳۲۵ از اناجیل رسمی و قانونی بود ولی با قوانین انگیزاسیونی صدر مسیحیت، این انجیل در اختناق و سانسور عجیب قرار گرفت تا آنکه مؤمنین مسیحی تا قرون حاضر آن را به امانت حفظ نموده و به بشریت رسانیدند، اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم، لازم به ذکر است کتاب مقدس مسیحیان در حال حاضر شامل دو مجموعه (تورات و انجیل) یا (عهد قدیم و عهد جدید) است، تورات یا عهد قدیم مجموعه ای از اسفار و کتب مانند سفر تکوین، تثنیه، اشعیای نبی، ..... وعهد جدید مجموعه ای از چهار انجیل انتخاب شده رجال سیاسی مذهبی مسیحی از بین اناجیل موجود آن زمان در سه جلسه (نایس، اودیسا، کارتهیج) و تعدادی رسالات مانند رساله پولس و .....، است و نام چهار انجیل مجموعه عهد جدید انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا، انجیل یوحنا است و تمامی این مجموعه ها علیرغم تناقضات و تحریفاتی که در آنها بهم رسیده مورد قبول مسیحیان است و آنان با تعصب فراوان به جای ایمان به پیامبر موعود یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم بر راه باطل خود طی طریق می نمایند و در راه ابقاء و استقرار آن خون های پاک مسلمانان را بر زمین ریخته و می ریزند و البته خداوند در روز جزا و روز قیامت، جز ایمان به اسلام و شریعت پاک رسول خدا محمد مصطفی هیچ دین و شریعت دیگری را از بندگان خود نخواهد پذیرفت و البته آنان که ایمان نیاورند از زیان کنندگان خواهند بود. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین)، سبکی در شفا و زرقانی در مواهب نیز آن را مذکور نموده اند، ابوالشیخ و حاکم آن را صحیح و سبکی و بلقینی در فتواهای خود به آن اقرار نموده اند و حاکم بعد از این حدیث، حدیث دیگری با همین مضمون آورده است که رسول خدا فرمود (در زمانی که حضرت آدم خطا کرد به خداوند عرض کرد، خدایا از تو می خواهم به حق محمد از گناهم صرف نظر کنی پس خداوند فرمود ای آدم تو چگونه محمد را شناختی در صورتی که من هنوز او را خلق ننموده ام گفت خدایا تو در آن

زمان که مرا آفریدی و از روح خود در من دمیدی، سرم را بالا آوردم در قائمه های عرش تو دیدم نوشته است (لا آله الا الله و محمد رسول الله) پس دانستم که تو به اسم خود ملحق نمی نمایی مگر نام محبوب ترین خلق خود را، پس خداوند فرمود ای آدم راست گفتی آگاه باش او محبوب ترین خلایق نزد من است، پس مرا به وجود او قسم بده تا تو را ببخشایم و بدان اگر محمد نبود تو را نمی آفریدم)، این روایت را بیهقی در دلایل النبوه آورده و ذهبی درباره آن گفته است، از آن بهره گیری کن و بدان که تمام این حدیث هدایت و نور است، طبرانی در معجم، سبکی در شفا و سمهودی در وفا و قسطلانی در مواهب و زرقانی .....، به صحت آن اعتراف نموده اند، پس این مختصر را برای آگاهی خواننده محترم در مورد نادرستی گفته ابن تیمیه خبیث و هم مسلکان او مانند قصیمی (گمراه) نوشته ایم تا فضیلت و مقام و منزلت رسول خدا را از روی بصیرت درک کرده و فریب این گمراهان را نخورند،

قاضی نظام الدین یکی از ادیبان بزرگ و کم نظیر است که در همه فنون و فضایل یگانه عصر خود بوده است، او در عراق قاضی القضاه و هم نشین و دوست خواجه شمس الدین محمد جوینی ملقب به صاحب الدیوان متوفی ۶۸۳ بوده، که اشعاری در مدح او دارد و نیز در پایان غدیریه خود، خواجه بهاءالدین فرزند خواجه شمس الدین را مدح کرده و همچنین دیوان خود را بنام علاءالدین خواجه عطاءالله، برادر خواجه شمس الدین محمدجوینی نام گذاری نموده است و همچنین اشعاری دارد که در آن سلطان المحققین خواجه نصیرالدین طوسی متوفی ۶۷۲ رامدح کرده است ...

شمس الدین محفوظ: متوفی ۶۹۰:

وی اشعار زیادی در مورد امامت و غدیرخم سروده که ترجمه بعضی از آنها به شرح ذیل است (..... نسیم روح افزا که برباغستان گل می وزد و بوی عطر و گلاب از آن به مشام جان می رسد مانند عطر اشعار سروده شده در حق آل محمد است که کشتی های نجات هستند، که شاعران با مدیحه سرایی آنان، طلب عطر نموده و معطر می شوند، آل محمد (ص)، همان برگزیدگان پاک و مطهر و همان رکوع کنندگان و سجده کنندگان به درگاه الهی و همان سادات و نجبای خلق هستند، در بین آنان علی ابطحی هاشمی همان رادمرد صاحب رای صائب و محکم و مقتدر در هنگام حوادث سهمگین و هیاهوی جنگهای مهلک دیده می شود، او کسی است که در روز غدیر خم از سوی خداوند برای رهبری امت تعیین شده و او همان برادر رسول خدا است که از صلب های پاک و مطهر متولد شده و فرزندان او نیز همه پاک و مطهرند، آیا وصف کنندگان می توانند او را وصف نمایند، در حالیکه قرآن درباره او زبان به مدح و ثنا گشوده است، او همسری چون فاطمه دارد که نور وجودش همه عالم را روشن نموده و از این جهت زهرا نامیده شده است، و امامان همه از فرزندان او هستند، که گذشتگان وآیندگان به واسطه آنان شرافت پیدا کرده اند، شروع آنها حسن مجتبی علیه السلام است که کریمان به نسب او افتخار میکنند، و بعد از او امام حسین (علیه السلام) است که شهیدان به واسطه او به درجات عالی خود رسیده اند، سپس امام بزرگوار زین العابدین علیه السلام است که امام نجیب و امین و بسیار سجده کننده و گریان و عابد به درگاه قادر متعال است و بعد از او امام باقر علیه السلام است که تمام کارهایش ستوده و نیکو است و بعد از او امام صادق علیه السلام است که عالم اهلبیت و تمامی شاگردان او بزرگوار و سعادت مند هستند، و بعد از او امام موسی بن جعفر علیهما السلام است که به ضریح مبارک او زائرین تبرک می جویند، و بعد از او امام رضا علیه السلام که پرچم هدایت و گنجینه تقوی و باب نجات و امیدواری و نابود کننده تاریکی ها و روشنی بخش دلها جامعه امت اسلامی است، بعد از او فرزند برومندش جواد الائمه و پسر فرزند گرامی او امام هادی علیهم السلام هستند که نشانه های روشن آنان مردم رابه سوی خدا و رستگاری جاوید هدایت می کند، و بعد از او امام حسن عسکری علیه السلام است که درخشش خیره کننده ای از نور جلال خداوندی او را احاطه کرده است و بعد از او حضرت مهدی علیه السلام است که امام طاهر، فرزند امام طاهر و پاک است که پرچم نورانی او در شرق و غرب جهان برافراشته خواهد شد و او است که زمین را از عدل و داد مشحون می سازد، پس از آنکه از فساد و ظلم و جور لبریز شده باشد، تا جایی که گرگ و میش با هم در یکجا منزل نمایند و من ای پسر عم رسول خدا از صمیم

قلب شما را دوست دارم و مرغ دلم به هوای کوی محبت شما پر می زند و دو گروه را کافر می دانم اول آن کسانی که درباره شما غلو می کنند و مدعی خدایی شما هستند و دیگر گروهی را که با شما دشمنی می کنند و...)،

این شاعر شمس الدین محفوظ از اقطاب فقاهت و از بزرگان علم و ادب و از کسانی است که بر اریکه زعامت دینی و فتوی تکیه داشته و مرجع حل مشکلات و مراجعات مردم و از مشایخ اجازه کسانی بوده است که از شیخ نجم الدین محقق حلی متوفی (۶۶۷)، روایت کرده اند، .....شارح قصاید علویات، سروده ابن ابی الحدید یعنی (صفی الدین محمد بن حسن .....)، گوید: (این قصاید را بر استاد خود امام عالم و فقیه، شمس الدین ابی محمد محفوظ بن وشاح قدس الله روحه قرائت کردم .....)، میان این شاعر بزرگ و علامه محقق حلی، مکاتباتی واقع شده و .....)، و از قصایدی که بزرگان معاصر او در مرگ او سروده اند، عظمت علمی و شخصیت اجتماعی او معلوم می گردد و ..... از آل محفوظ، در سوریه و عراق هم اکنون نیز افراد شایسته ای در خدمت به دین وشریعت وجود دارند .....،

بهاءالدین اربلی متوفی ۶۹۳:

او نیز درباره غدیر خم اشعاری دارد که ترجمه بعضی از ابیات آن به شرح ذیل است، ..... (آری او یعنی علی علیه السلام، کسی است که بار سنگین هدایت امت اسلامی را بر دوش گرفته و برآورنده حاجات از سوی خدا و پناه بی پناهان و دادرس درماندگان است، او دارای چنان عزت و شرف و عظمتی است که حتی حسودان به آن اقرار دارند .....، و نیز دارای چنان افتخاراتی است که دشمنان به آن گواهی می دهند، آری آگاه باش که حق آشکار و شمشیرها برهنه اند، از او درباره جنگ بدر سوال کن، که چگونه شمشیر او با کشتن دشمنان خدا درخشش و جلا یافت و ضربات نیزه او مانند ستارگان درخشان در آسمان غبار آلوده جنگ، پنهان و آشکار می شد، از او درباره خیبر سوال کن و اگر از اخبار و آثار صحیح در این باره بی خبر مانده ای، از مردم هوازن بپرس که حیدر چگونه در آن روز مانند شیرشرزه، فداکاری نموده و به دشمنان خدا حمله می نمود، و نیز درباره منزلت و مقام عالی او در داستان تاریخی غدیر خم سوال کن که دلیل قاطع بر عظمت و بزرگواری آن حضرت است و بواسطه جلالت و عظمتی که در پیشگاه خدا دارد، البته با دوستی او هر گناهکار و مقصری امید نجات دارد و البته به واسطه آبرو و منزلت والای او در پیشگاه خداوند گناهان بزرگ از او ریخته می شود، پس با کمال اشتیاق و عشق به سوی سرزمین نجف برو و در آنجا رحل اقامت بیفکن و زمین آن را ببوس و مشهد عظیم را زیارت کن که بهترین مزارها در آن قرار دارد و در آنجا با کمال تواضع و تعظیم زیارت کن، چنانکه خانه خدا را زیارت می کنی و بگو سلام و درود خدا بر تو ای بهترین خلایق و ای هدایت کننده بزرگ و ای نیکوکار، .....، (ای آل طه) من به شما علاقمند هستم به این امید که آرزوهایم به وسیله (حرمت) پنج تن آل عبا (از سوی خداوند) برآورده شود، پس بر شما از سوی من سلام و درود (مداوم) تقدیم باد که شما منتهای امید و آروزی من هستید) و نیز (..... به دنبال دوستی آن کسانی باش که ریسمان دوستی و محبت آنان نیرومند و محکم است، آنان برگزیدگان خدا در میان خلایق هستند که چهره دوستانشان نورانی و درخشان است، امناء بزرگوار خدای رحمان و رحیم هستند، که فضایل آنان مشهور است، آنان همان سود دهنده و همان منفعت رساننده ای خواهند بود، در آن زمان که کوششها و تلاش ها ثمر ندهد و همان پناه دهندگانی خواهند بود برای آن زمان که هیچ پناه دهنده ای وجود ندارد، آنها از ریشه های پاک و مطهر بدنیا آمده و پدران و مادران آنان همگی پاک و منزه بودند، بلی آنان عترت پیامبر هستند

و ای کسی که از افتخارات علی پرسیدی، آگاه باش که بواسطه علی معالم دین خداوند محکم شده و زمین از اضطراب به واسطه او خودداری می کند و آرام است و برای تو کافی است که بدانی تنها او بود که خداوند به وسیله او در آن زمان که یار و یاوری در میان مردم وجود نداشت، پیامبرش را یاری ومدد نموده است و او با فرزندانش که امامان و راهبران مردم به سوی خداوند هستند، تاریکی

های جهل را روشن و شبهات دین را آشکار فرموده اند، از او درباره بدر و حنین بپرس که جز انسان آگاه به این پرسش پاسخ نخواهد گفت، در آن هنگام که آتش جنگ شعله ور بود جز او کسی غبار غم را از چهره زیبا و مهربان رسول خدا و مسلمانان دور نمی کرد، آری گروهی به افتخارات زیاد او حسد بردند و تنها داستان غدیر خم برای اثبات حسد بردن و کینه توزی آنها کفایت می کند، ..... او دارای افتخاراتی است که عطر آن افتخارات، افق را معطر کرده و بوی دل انگیز مشک و عبیر از آنها برمشام جانها می رسد .....)،.....،

بهاءالدین ابوالحسن علی فخرالدین عیسی بن ابی الفتح اربلی، مقیم بغداد و مدفون در آن شهر، یکی از نوابغ و دانشمندان کم نظیر جهان اسلام است که با دانش و معلومات چشمگیر خود در قرن هفتم درخشیده و در زمره بزرگترین علماء علم ادب نیز قرار دارد و او علاوه بر این فضایل از سیاستمداران عصر خود نیز بوده و شانه های وزارت از وجود او بالارفت یعنی بواسطه او رونق و آبرو گرفت و حقیقت فقه و حدیث در پناه او آشکار شد و سنگرهای مذهب به وسیله او حمایت گردید و کتاب ارزنده کشف الغمه او، در واقع بهترین کتابی است که درباره تاریخ پیشوایان شریعت و نشان دادن فضایل آنان و دفاع از حریم آنان و دعوت به سوی آنان، نگارش یافته است و مفاد این کتاب، دلیل قاطع بر دانش فراوان و مهارت او در حدیث و علوم دینی و نیز اعتقاد راسخ او در دین و مذهب و نبوغ او در ادبیات و جلوه آن در شعر است و امید است خداوند او را با عترت پاک پیامبر محشور فرماید (آمین رب العالمین)، او از بسیاری از بزرگان فریقین (سنی و شیعه) روایت نموده از جمله از (آقای ما رضی الدین سید علی بن طاووس، جلال الدین علی بن عبدالحمید، ابن الساعی، .....)، و نیز از

تألیفات آنان از جمله (تفسیر محمد عبدالرزاق عزالدین رسعنی حنبلی، .....) نقل می نماید و از او نیز بسیاری از بزرگان فریقین روایت کرده اند از جمله (جمال الدین علامه حلی حسن بن یوسف، ..... شیخ شرف الدین احمد بن عثمان فقیه و مدرس مالکی مذهب، .....)، او درباره مرگ دوستان نزدیک خود، خواجه نصیر طوسی و مالک عزالدین عبدالعزیز، مرثیه سروده ودر غم فراق آنان گریه ها کرده است، ..... و همچنین آورده اند که در اواخر عمر وزارت را ترک کرده و عبدالرحمن جامی به این جهت قصیده ای فارسی در مدح او گفته است، بیشتر اشعار او درباره عترت پاک رسول خدا علیهم السلام است، ازجمله آنها شعری است که در کنار حرم شریف امیرالمؤمنین علی و در مدح آن حضرت سروده است و ترجمه بعضی از ابیات آن چنین است (..... درباره علی از مقاماتی که به نام او شناخته شده و ریسمان دین در حل وحرم به آنها محکم شده بپرس .....، چه بسیار حوادث ناگوار که دست های توانای تو ای اباالحسن از ساحت اسلام و مسلمین دور کرد، و چه بسیار و علی الدوام، رسول خدا را با تمام وجود مانند شمشیرعاری از خلل یاری نمودی .....، جانت را در راه یاری رسول خدا همیشه هدیه نمودی و هیچ گاه در این راه بخل نورزی، با عزم آهنین دشمنان را همیشه پست و زبون می کردی که اگر با آن عزم به سنگهای قله های کوه حمله می کردی آنها را نابود می ساختی، ای بهترین مرد از عرب و عجم، ای بهترین مردم، از لحاظ گفتار و کردار، ای کسی که به وسیله تو، امت اسلام هدایت یافته و امید سلامت در هنگام هجوم حوادث بزرگ را دارند، ای کسی که رسم عدالت را به طور آشکار دوباره برقرار نمودی، در حالی که سالها در بوته تعطیلی قرار گرفته بود، ای شهسواری که همه قهرمانان در برابر تو خاضع و متواضع هستند و ای کسی که تو مولا و همه مردم در برابر تو بنده هستند، ای آقا و سید و سرور خلایق، ای کسی که همانند و شبیه نداری، ای کسی که مناقب و فضایل تو ضرب المثل شده است، مدیحه ای که برای تو سرودم از راه کرم و احسان بپذیر و اگر نتوانستم آن طور که بایسته و شایسته است ترا مدح نمایم، آن عجز از ناحیه من است و (عذر مرا بپذیر) .....) .....

و نیز درمدح امام صادق علیه السلام می فرماید (..... مناقب امام صادق علیه السلام، آنچنان مشهور است که راستگویی از راستگوی دیگر آن را نقل می کند، او از لحاظ عظمت و برتری دارای آنچنان مقام والایی است که کسی نمی تواند به حقیقت آن راه یابد و مجد و بزرگواری در دودمان او مانند شیر از پستان مادر جریان دارد و او در تمام فضایل و حالات از مردم زمان برتری داشته و دارد و خواهد داشت، آسمان بخشش او ریزان و باران عطایش جاری است و هر صاحب فضیلتی به کرامت و فضیلت او معترف و گویا است، او دارای مقام شامخ و نسبی ارجمند است و کوه مجد و جلالت او سر به فلک کشیده است، او از شجره عزت است که شاخه های آن از افلاک بالاتر رفته است، عطایش چون باران نازل می شود و آقایی و خوبی او، از بخششهای او نمایان است. رای و فکر و نظر او صواب است، اگر چه نادان جاهل آن را دشمن دارد، در مثل مانند ریزش باران رحمت خدا بر عالمیان است که ممکن است راهی را تر نماید و آن نادان از تر شدن راه خود ناراحت شود و حال آنکه آن باران رحمت برای طبیعت و عموم مردمان مفید و نافع است و گویا (می بینم) که چهره مبارک او مانند ماه بدر می درخشد و دارای بذل و بخشش فراوان و اخلاق پسندیده است .....، من آشکارا می گویم که محب و دوست شما هستم و سر بر آستان شما نهاده و به شما امیدوارم، و در آن زمان که افراد مطیع و پیرو شما نجات و متمردین از فرمان شما (به آتش دوزخ) سقوط می نمایند، من تنها به واسطه شما امید برآورده شدن حاجات و تحقق آرزوهایم را دارم) و نیز درباره موسی بن جعفر، امام کاظم می فرماید:

(..... مدح و ثناهای من وقف بر امام موسی کاظم است و به افراد ملامت گر ارتباطی ندارد، من چگونه مدح نکنم مولایی را که در عصر خود بهترین شخص از فرزندان حضرت آدم است و چه کسی در عظمت و فضیلت همانند موسی و پدران و فرزندان او تا قائم آل محمد است؟ او امام برحق است و اگر حکم به حاکم تسلیم گردد، عدالت او اقتضا می کند که افاضه عدل و بذل جود نماید و سد راه ظالم گردد و اوست که در برابر سائل متبسم و خوشرو است، ای جان من به فدای چنین تبسم و آن حسن خلق والای او، در میدان جنگ شیر ژیان و در عالم بخشش همانند باران رحمت است، او دارای افتخاراتی است که بلاغت گوینده از وصف آن عاجز است، او در دانش و علم دریای بی انتها و بیکرانه و در جنگ از شمشیر برنده تر است،از جرم گناهکاران می گذرد و بخشش را دوست دارد و دیون بدهکار ناتوان را پرداخت می نماید) .....

او در خاتمه کتاب کشف الغمه خود درباره خاندان رسول خدا می گوید (..... آنان دستهای عطا کننده و بخشنده چون صادق دارند بر مردم، صاحب بخشش و در برابر بیچارگان، دریای کرم و جود و احسان هستند، آنان به دوستان خود در قیامت بهشت و به دشمنان خود به امر خدا جهنم عطا خواهند نمود، آنها در سختی و راحتی، به مسکین و یتیم و اسیر اطعام می نمایند و از این عطا وبخشش جز رضای خدا چیزی در نظر ندارند، پس خداوند آنان را از کیفر روز قیامت در امان نگاه داشته و به آنان شادی و سرور عنایت فرماید. .....، ..... در آن زمان که سخن آغاز می نمایند به منبر شرافت می بخشند و گفتارشان میزان و فصل الخطاب است .....، من بنده شما خاندان هستم و در این ارادت و علاقه از خداوند جهان آفرین، پاداش و جزای نیک خواستارم و حال که خدا خود می داند به راه درستی برای رضای او رفته ام، امید دارم که لطف خاص خود را نصیب من فرماید، از زمان طفولیت، دلم مملو از عشق و علاقه شما اهلبیت بوده و شما را همواره دوست می داشتم، در صورتی که در خانواده ام مانند من کسی نبود، پس خداوند نور شما را بر من آشکار کرد تا جایی که تمامی افق وجود من روشن گردید و به حقایق بینا شدم و مرا از روی لطف به سوی شما هدایت فرمود و او همواره در این هدایت ولی و یار و یاورم بوده است، به واسطه محبت های بی حد و حصر او و نعمتهای غیرقابل شمارش او که همیشه به من ارزانی داشته است بر من

واجب است که بنده شاکر و سپاسگزار او باشم .....، و همچنین اوست که با دست قدرت لایزال خود همواره مرا از حوادث ناگوار زمانه حفظ فرموده است و من همیشه از جانب او موید و منصور بوده ام، پس اگر من در برابر این چنین نعمتهایی که بر من ارزانی داشته است، همیشه شکرگذار او باشم البته کاری سزاوار و شایسته انجام داده ام، پس سپاس جاویدان از آن اوست و شکر و حمدهمواره مخصوص او خواهد بود (تا ابدالآباد)).

(کلب گوید سلام و رحمت و رضوان خداوند بر جناب اربلی و بر همه دوستان و شیعیان محمد و آل محمد علیهم السلام، آیا کسی در این که این اشعار و امثال آن با عنایات روح القدس همراه بوده شک دارد ببین که تا چه حد زیبا و موزون است خدایا به حق ذات اقدس خودت و به حرمت و آبروی محمد و آل محمد صلی الله‌علیه و آله و سلم و عجل فرجهم ما را و خاندان ما را بیامرز و از شفاعت آنان ما را بهره مند بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

و نیز در مجموعه های خطی و کتب ادبی به قصاید غدیریه دیگری نیز برخورد نموده ایم .....، اما چون شرح حال آنان را در کتب معتبره نیافتیم از نقل آنان خودداری نمودیم.

تقریظ های منظوم:

این تقریظ ها از سوی جمعی از شعرای غدیر در عصر حاضر است که شرح حال آنان بعداً مذکور می گردد:

۱-علامه جلیل شیخ محمد سماوی صاحب تألیفات ارزنده: (..... امینی بوستان غدیر را آورد و جام دوستی را نه در خم بلکه در خورنق و سدیر گردانید، ای فدای گرداننده آن شوم، در این باره شروع کرد به نغمه سرایی با نص و دلایل آشکار، ازسوی خدای قدیم و توانا و با گفتار بهترین پیامبران و اشعار افراد دانا و شایسته، .....)

۲-شیخ محمد علی یعقوبی صاحب بابلیات می فرماید: (..... برای احمد در روز غدیر درباره علی نصوصی است که از قرآن سرچشمه گرفته و روح الامین آن را سربسته آورده و قلم امینی آن را شرح کرده است .....)

۳-از خطیب شاعر، شیخ حسن سبتی صاحب (الکلم الطیب): (..... امینی برای ما کتابی آورد که انجیل و زبور در برابر آن ناچیز است .....)

۴-از شاعر توانا حاج محمد شیخ بندر: (..... ای عبدالحسین به تألیف الغدیر به آرزوی دیرینه خود نایل شدی و به حقیقت مروارید و جواهرات گرانبها در آن جمع آوری نمودی و .....، آیا کسی منکر خورشید خواهد شد، پس عذر کسانی که نص غدیر را منکرند چیست، در صورتی که نص آن را اهل سیر و تواریخ تأیید کرده اند ..... آری آنان که با ما مخالفت مینمایند ..... در حقیقت با فرمان خدا مخالفت می نمایند)

۵-شاعر اهلبیت شیخ محمد رضا خالصی: (..... ای کسی که در قله افتخار و عظمت قرار گرفته ای تو آقای من هستی ای آیت خدا، برای ما غدیر آورده ای یا دریای بی کرانه را .....، تو در جهان، علومی را نشر دادی که پیش از الغدیر، در زیر پرده بود. تو برای مردم راه راست و درستی را آماده کردی که با انوار تابناک کتاب تو روشن شده و تو با این عمل خود به ما لباس عزت و وقار و بزرگی و افتخار پوشیدی .....) »والحمد لله رب العالمین)

خلاصه جلد یازدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

اشاره

(آغاز خلاصه جلد یازدهم ترجمه کتاب شریف الغدیر مولایم حضرت علامه امینی به حول و فضل و عنایات حضرت حق جل جلاله و نظر عنایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کلب آستان امینی رودسری)

شعرای غدیر در قرن هشتم:

ابومحمد بن داوود حلی: متولد ۹۴۷:

(..... پس هر زمان که توجه کنی به مفاد خطابه و سخنرانی پیامبر (حضرت محمد) در روز غدیر، در هنگامی که در آنجا توقف نموده و فرمود هر کس را که من مولا و ولی او هستم پس این (حیدر) ولی اوست که در این امر هیچ جوینده حق وحقیقت نبایست که تردید نماید، و اگر خوب توجه نمایی، خواهی دانست که تصریح پیامبر به خلافت علی علیه السلام بعد از رحلت او، کاملاً آشکار و روشن اعلام شده و بهیچ وجه تأویل بردار نیست، .....، پس برای من حادثه شگفتی اتفاق افتاد که داستان عجیبی ثمره آن بود، ..... (روزی) به شهر بغداد که خانه علم و دانش بود وارد شدم و در مجلسی حاضر شدم که محل بحث و مذاکره بزرگان بود و مدرسین چهارگانه (حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی) جمع شدند که البته در خلوت آراء آنان یکی است، پس من در مجلس آنان وارد شدم، از من سوال کردند به نظر دانشمند می آیی و ما از تو سوالی داریم بگو به اینکه چه کسی را شایسته تر به راهنمایی امت پس از رسول خدا می دانی، پس گفتم بدواً بیان این مسئله نیاز به کنار گذاردن لجاجت و سرسختی دارد و ثانیاً من از شما سوال می کنم برای ما که صاحبان خرد و اندیشه هستیم اگر فرض نمایم که پیامبرخدا از دنیا رفت و مردم دانا و نادان از دور و نزدیک جمع شدند بعضی گفتند ابابکر امیر و رهبر مردم است، بعضی گفتند عباس (عموی پیامبر) که نپذیرفتند و بقیه مردم گفتند که علی بن ابی طالب شایسته خلافت است و تماماً مدعی بودند که غیراز او ادعای محالی می کنند پس سوال می کنم آیا رسول خدا از دنیا رفت برای خلیفه و جانشین بعد از خود وصیت نمود و یا آنکه آن را به انتخاب امت خود واگذار نمود، پس یکی از ایشان گفت بلکه در این کار پیامبر ابوبکر را تعیین نمود و خلافت او را تصریح کرد و دیگران به او گفتند این با آنچه ما از قول عمر نقل می کنیم در تضاد است زیرا او گفت (اگر من خلیفه تعیین کنم، بنابراین از ابوبکر که مرا نصب کرد متابعت و پیروی کرده ام و اگر من خلیفه تعیین نکنم، پس از پیامبر متابعت و پیروی کرده ام و کار حق مشترک بین این دو مرد است) و نیز عمر گفت (بیعت مردم با ابوبکر اشتباه و لغزش بزرگی بود، پس هر کس آن روش را تکرار کند کشتن او بر شما حلال است) و نیز گفته سلمان به ایشان که گفت: (کردید و نکردید زیرا که خلیفه پیامبر را کنار زدید) و قول انصار که گفتند (ما طلب خیر می کنیم که امیری از ما باشد و امیری از شما باشد .....)، پس قبول فرمائید اگر برای عتیق یعنی ابوبکر وصیتی از جانب پیامبر بود پس لازم است که بر فاروق یعنی عمر اشکال گرفته و از او بدگویی کنید چون او اولین نفر بود که این امر یعنی نصب ابوبکر از سوی پیامبر را انکار کرده است و سپس ناچار هستید به سلمان و سایر صحابه از انصار اعتراض کنید که همگی این امر را انکار کرده اند که البته شما این کار یعنی اعتراض به صحابه و بدگویی آنان را خوب نمی دانید و دلیل دیگر اینکه اگر خلافت ابوبکر از ناحیه تعیین پیامبر و به امر الهی باشد، دیگر ابوبکر نمی بایست(اقاله) بخواهد و صدای (اقیلونی) سردهد (یعنی مرا رها کنید و دیگری را بجای من انتخاب کنید)، پس نتیجه اینکه تماماً اتفاق بر نبودن وصیت و قائل به اختیار امت شده اند و در این حالت دوم که موضوع به انتخابات محول شده، آیا بایستی بهترین فرد را انتخاب کنند، یا کسی را که اهلیت آن را ندارد و از نظر تصدی این امر شخصی ناقص تر و پائین تر و... است، پس همه اذعان و قبول کردند که بلی بایستی بهترین را گزینش نمایند.

پس گفتم کدام صفات در بین افراد واجد شرایط فضیلت محسوب می شود، سبقت در ایمان و مهاجرت از وطن پس این دو فضیلت دلیل برتری بر کسانی که فاقد این دو فضیلت هستند .....، .....، تا آنجا که گوید، حالا اصلاً بحث فضایل را علیرغم اثبات تمام فضایل و برتری ها در علی علیه السلام، کنار می گذاریم و حالا فرض می کنیم که امر خلافت در بین جماعتی در دو گروه شکل گرفت، گروه اول که جمعیت پیشرو بودند به یک نفر گفتند تو خلافت را بگیر که تو را سزاوارتری و باقی به آن دومی گفتند که غیر از تو کسی شایسته امارت و رهبری نیست، حال آن اولی که به خلافت رسیده، خلافت خود را انکار می نماید و مکرر می گوید، اقیلونی، اقیلونی یعنی مرا رها کنید و کسی دیگر را خلیفه کنید و دومی استغاثه می کند برای ظلمی که به او شده و مدام اعتراض می نماید به کسی که حق او را غصب کرده و به او ستم نموده و ما می دانیم که هر دو آنها راستگو هستند و راهی برای تکذیب آنان نیست، پس در چنین حالتی براساس حکم شرع، علماء شریعت چه حکم می نمایند، آیا ما شرعاً بایستی خلافت را به مدعی بدهیم و یا آنکه واگذار نماییم به کسی که خود اقرار دارد و اصرار می نماید که من حقی در خلافت ندارم، شما را به خدا قسم که حق را بگویید، پس آن جماعت گفتند، به روی چشم، آنچه گفتی قبول می کنیم و می پذیریم و نیز می پذیریم برتری و فضیلت علی را بر دیگران و شکی نیست و در واقع اوست که در این امر در کمال مطلوب بوده و تائید شده است، حالا صحبت ما این است که به اعتقاد ما اجماع و اتفاق امت واقع شده و دیگر صلاح نیست در این موضوع جدل و نزاع واقع گردد، زیرا مسلمین هیچگاه بر باطل و گمراهی اجماع و اجتماع نمی کنند، و احادیث رسیده از پیامبر در خصوص اجماع گواه آن بوده و ما هم این موضوع اجماع را پیروی می کنیم، پس من پاسخ دادم اما ادعای اجماع شما، البته این ادعا مردود است، زیرا روایات و تاریخ بر خلاف آن گواهی داده و بر ضد آن مشهور است. کدام اجماع بر این امر صدق می کند در حالی که هیچیک از بزرگان صحابه و نیکان اصحاب در این اجماع نبوده اند، مانند علی که برادر رسول خدا و عباس عموی پیامبر و زبیر که بزرگان اسلام بوده اند و نیز اجماعی که در میان آنها نظر سعد بن عباده و نظر قیس بن سعد نیز وجود نداشت و مانند ابوذر و سلمان و ابوسفیان و نعمان پسر زید و مقداد .....، در جمع آنها نبودند بلکه برعکس آنان شکستند و ویران کردند آنچه را که آنان بنا کرده بودند، پس اجماعی در کار نبود بلکه می توان اطلاق کرد که اکثریت اطاعت و پیروی از او نمودند و می دانید که هیچگاه قول اکثریت حجت نبوده و مثل اجماع، امعان معنی ندارد. بلکه برعکس در بسیاری از اوقات حق در اقلیت و باطل در اکثریت قرار می گیرد و گواهی به قول خداوند است، در کتاب خود که در بسیاری از موارد از اقلیت تعریف و از اکثریت مذمت نموده است، پس نتیجه آنکه حکم اجماع ساقط است و قول اکثریت نیز حجت نخواهد بود .....، نکته مهم دیگر اینکه شما می گویید که پیامبر بدون وصیت از دنیا رفت ولی من اعتقاد به این موضوع ندارم و اعتقاد مذهب من در این مورد بر نص رسول خدا به خلافت علی قرار دارد، برای آنکه من نص پیامبر در غدیر خم و بر انتصاب علی به خلافت امت را مانند نورخورشید، تابان و درخشنده می بینم و شما هم حدیث غدیر را مثل ما در کتب و احادیث خود نقل نمودید، با این تفاوت که شما آن را ترک کرده و به آنها توجهی ندارید .....)،

او تقی الدین ابو محمد حسن بن علی بن داوود حلی از نوادر و نوابغ علم فقه، حدیث و رجال و علوم ادبی در عرب .....، است. از کتب مشهور او کتاب رجال ابن داوود است که قول اکثریت بر نکویی آن است و این کتاب براساس نظرات اکثر علما از اصول و ریشه های علم رجال است .....، او در سال ۶۴۷ بدنیا آمد و علم و دانش را از ابوالفضایل احمد بن طاووس حلی فرا گرفته است و از او عده ای دیگر از بزرگان امامیه همچون (نجم الدین جعفر بن حسن حلی، .....، فیلسوف و دانشمند بزرگ جهان اسلام خواجه نصیرالدین طوسی، .....) روایت نموده اند و شاگردان و راویان فراوانی همچون (شیخ رضی الدین احمد مزیدی، ابن معیه (محمد بن قاسم دیباچی)، .....) از

او روایات نموده اند. او در کتاب رجال خود از تألیفات گرانقدر خود همچون ۱- تحفه سعد، عده الناسک، .....، ۱۳- مختصر .....، ۲۹- الجوهره، یاد نموده است ...

جمال الدین خلعی: متوفی ۷۵۰:

(..... پس آن سخنور در آن مجلس روایت می کرد، از آنچه که درباره غدیر از خاتم پیامبران، بوسیله عالمان ثقه و دانشمندان موثق و در احادیث صحیح .....، روایت شد، که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم بر فراز منبری از جهاز شتران رفت ولی نه در حالت سستی و عجز در سخنوری، بلکه در کمال قدرت و صلابت و در بازگشت از حجه الوداع یعنی آخرین حج به سوی منزل خود مدینه طیبه که آخرین سفر آن حضرت بود، و فرمود ای مردم به راستی و حقیقت پروردگارم بمن وحی عظیمی را تکرار و تأکید نمود که اگر ابلاغ نکنم به آنچه مأمور شده ام البته مانند آن است که رسالت و پیامبری را انجام نداده ام و من از شما در حذر و احتیاط بودم و لذا خداوند فرمود اگر نرسانی آنچه را که تو را امر می کنم، قطعاً نام تورا از دفتر و حکم پیامبران محو می کنم، پس بترس و عبرت گیر و اگر از نقشه و مکر و کید دشمنان می ترسی آگاه باش که من تو را از شرارت آنان حفظ می کنم و خوش باش که بهترین یار و یاور برای تو من هستم، پس علی را برایشان امیر و رهبر قرار بده که من او را از میان خلایق انتخاب کردم و آنگاه آیه (بلغ ما انزل الیک) را برایشان قرائت کرد و مردم شنیدند ودیدند، و نیز فرمود نزدیک شده است که من پیک مرگ را اجابت کنم و عمر من به پایان رسیده است پس ای مردم آیا من بر شما از شما به خودتان اولی نیستم، گفتند: آری، به ما حکم بفرما و امر کن در آنچه که می دانی، پس فرمود در حالی که مردم دور او را گرفته بودند ..... که هر کس را که من مولای او هستم پس علی هم مولای اوست و باید از او بعد از من پیروی کند و فرمود بار پروردگارا یاری بفرما هر کس او را یاری کند و خوار بفرما هر کس او را خوار نماید .....) و نیز در همین قصیده گوید (..... به خدا سوگند گناه آنکسی که نعلین تو را با کسانی که خود را از تو مقدم داشته اند قیاس کند، هرگزآمرزیده نیست، عده ای انکار کردند عید غدیر را و حال آنکه در میان مؤمنین کسی وجود ندارد که آن را انکار نماید، خداوند تو را در میان بندگان خود حکومت و امامت داد و تو در میان ایشان به بهترین روش رفتار کردی و خداوند در غدیر خم، دین ایشان را تکمیل نمود چنانکه این امر در آیات محکم (الیوم اکملت لکم دینکم) برای ما آمد، مدح و تعریف تو در کتاب محکم قرآن مجید و در تورات و در صحف نوح و ابراهیم و .....، مذکور است .....، بر تواست حساب بندگان، پس حکم بفرما بر هر کس که خواستی به سود و یا به زیان او، تشنه می داری قومی را و آنها را ازحوض کوثر می رانی و قوم دیگر یعنی دوستان خود و مومنین واقعی را سیراب می فرمایی، ای پناه هر هراسناک نالان، و ای ذخیره دوستان و ای بهترین ذخیره ها، من یا علی جان ملقب به رفض شدم و حال آنکه این لقب برای من از لقب ناصبی که مشهور به کفر است شریف تر است، آری من رفض و ترک کردم طاغوت و جبت یعنی آن دو بت بزرگ را و خالص نمودم محبت خود را برای تو و دیگر ستارگان درخشان امامت .....) و نیز برای اوست این ابیات. (..... آفرین و به به از روز غدیر که روز عید و روز خوشحالی و سرور مؤمنین است و آن وقتی است که پیامبر برگزیده خدا برای امامت و رهبری بعد از خود، بهترین شخص امت را از سوی خدا معرفی نمود، در حالی که می فرمود به اینکه این وصی من است در غیاب و حضور من و اوست یار و یاور و ناصر و وزیر و پشتیبان و مانند من و اوست فرمانروای بعد از من و هادی برای تبیین قرآنی که روشن کننده دلهاست، و او کسی است که خداوند او را بر علوم جهان و جهانیان آگاهی داده و اوست کسی که اطاعت و پیروی از او بر اهل زمان ها واجب و لازم است، پس

او را اطاعت کنید که البته به سرمنزل مقصود و هدف نهایی خواهید رسید، پس آنان ظاهراً او را اجابت نمودند، در حالی که کینه های خود را در دلها پنهان کرده بودند و به ظاهر این امر را پذیرفتند و سخنان
نیکو و تبریک و تهنیت می گفتند، ..... ای پادشاه مؤمنین که چون پادشاه زنبور عسل هستی، ای کسی که حب و عشق تو با قلب و باطن من پیوند خورده است و ای بزرگواری که مرا محبت تو از سوختن و عذاب ابدی در آتش دوزخ نجات می دهد، ای آن کسی که مدح او تا آن زمان که زنده ام انیس و مونس روزها و شبهای من است و ای کسی که خداوند محبت او را در روز حشر و قیامت، عاقبت خیر برای مؤمنین و بهشت جاویدان، قرار می دهد، من برای تو ولایت خود را خالص کرده ام، ای صاحب دانش لایتناهی، از روی قطع و یقین، همواره و تا ابد برای کسی که با تو دشمنی نماید از سوی من بر او نفرین وناسزا و بدگویی روانه خواهد بود و غلام و بنده تو (خلیعی)، به یقین و قطعیت در روز قیامت به سعادت و نیکبختی رسیده است، زیرا او همیشه و علی الدوام به سوی خداوند از هر ناسپاس و کافر به نعمت وجود تو، بیزاری و برائت اظهار کرده است .....) و نیز قصیده دیگری دارد ..... (تاریخ ها و سرگذشت ها به انوار دانش تو جریان یافته و سوره های قرآن از بزرگواری تو سخن گفته است، مداحان و ستایش گران و محدثان علیرغم آنکه به زعم دیگران از حد گذشته و در تعریف تو مبالغه کردند ولی خود عذر تقصیر خواستند، زیرا که تو را تورات و صحف انبیاء گذشته به بزرگواری یاد نموده اند و انجیل عیسی و زبور داوود زبان به تمجید تو گشوده اند، خداوند در کتاب خود قرآن مجید، درباره امامت تو آیات محکمی نازل کرده است و ایام و زمانها به ذکر تو شاداب و سرخوش بوده اند، پیامبران بزرگوار به آنچه درباره تو عهد و پیمان بسته بودند وفا کرده و عهد شکنی ننمودند، و محمد (ص)، پیامبر برگزیده خداوند، او نیز حقیقت تو را یادآوری کرد و کلام حق را آشکار نمود و البته شنید آن کسی که برای او گوش شنوا و یادگیرنده بود، و آنگاه آن حضرت کوشش کرد در نصیحت و تلاش نمود برای خیرخواهی آنان، ولی نپذیرفتند و پایداری نکردند آنچنان که مأمور به اینکار بودند، .....) و نیز در همین قصیده آورده است که (.....نام های شریف و درخشنده تو در چهره و در آینه صورت قرآن و در هر سوره آشکار و نمایان است .....، خدا تو را، عین الله،جنب الله، وجه الله و هادی و راهنما نامید .....، ای صاحب امارت و امامت در روز غدیر که پیامبر در آن روز تو را ولی قرار داد و عمر بخ بخ (به به) می گفت، اگر می خواستی دست ابوبکر برای خلافت دراز نمی شد و حکومت بعد از او به زفر(یعنی عمر) نمی رسید و لکن تو در کارها شکیبا بوده و صبر را پیشه خود ساخته و برایشان شتاب نکردی و حال آنکه تو بر اینکار توانا بودی ولی مصلحت اسلام اجازه درگیری نداد .....،)،

او ابوالحسن جمال الدین علی فرزند عبدالعزیز پسر ابی محمد خلعی یا خلیعی موصلی حلی، شاعر و سراینده خالص خاندان رسالت علیهم السلام که درباره ایشان اشعار بسیار سروده و ایشان را مدح و ثنا گفته و حق مطلب را ادا و تمام اشعار او سراسر مدح و ستایش و مرثیه سرایی این خاندان است، وی مردی فاضل و توانا و ..... در معارضه بوده .....، در اواخر عمر در حله ساکن شده، و حدود سال ۷۵۰ به رحمت ایزدی واصل و قبر او در آنجا معروف است. او از پدر و مادر ناصبی بدنیا آمده، قاضی شوشتری و سید ما زنوزی در احوالات او گویند که(..... مادرش نذر کرد که اگر خدا به او پسری روزی نماید او را بزرگ کرده و سپس برای قتل و غارت و راهزنی بر زوار قبر حسین بن علی اعزام نماید پس چون بدنیا آمد و به حد رشد رسید، او را برای راهزنی و قتل زایرین و اداء نذر خود فرستاد و چون او به نواحی مسیب که در نزدیکی کربلاست رسید در کمین زوار امام حسین (ع) نشست پس از مدتی انتظار خواب بر او غلبه کرد و قافله و کاروان زوار کربلا از برابر او گذشتند و گرد و غبار زوار بر او رسید ولی او از خواب بیدار نشد پس در عالم رویا مشاهده کرد که

قیامت برپا شد و فرمان آمد که او را به آتش اندازند، ولی او دید که آتش او را به جهت آن غبار و خاک که از زوار کربلا به او رسیده است نمی سوزاند، و وقتی از خواب بیدار شد و بلافاصله از قصد بد خود توبه و با حال استغفار و در حالتی که محبت و ولایت خاندان پاک پیامبر را بدل گرفته بود با هراس و ترس به کربلا و حایر حسینی وارد شد و می گویند در آنوقت دو بیت شعر سروده که مضمون تخمیس آن از حاج مهدی فلوجی به این شرح است (..... پس دلت را پاک و چشمت را با استعانت از خدا بر حقایق عالم روشن نما و اگر نجات رستگاری می خواهی پس زیارت کن حسین علیه السلام را تا آنکه خدا را با روشنی چشم دیدار کنی، و بدان و آگاه باش که آتش دوزخ حتماً بر تو حرام می شود، زیرا که آتش نمی رسد و نمی سوزاند جسمی را که بر او غبار زائرین حسین علیه السلام باشد .....)،

(کلب گوید ای خدایی که از روی فضل و کرم نظر مرحمت به خلیعی کردی به ما هم از راه لطف و احسان خود نظر مرحمت بیفکن و رستگاری دنیا و آخرت به جهت قلب شکسته و چشم خونبار ما برای خامس آل عبا حسین عطا بفرما خدایا سلام و رحمت و رضوان خود را بر خلیعی مقدس نثار و ایثار بفرما و ما را نیز از شفاعت آن بزرگوار بهره مند بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین))

.....، او وجود خود را در دوستی خاندان رسالت پاک و خالص کرد تا به عنایات و الطاف خاصه از طرف اهل بیت علیه السلام رسید .....، از سید شمس الدین محمد رضوی (از کتاب حبل المتین در معجزات امیرالمؤمنین) نقل گردیده است که خلیعی داخل حرم مقدس مولایش حسین گردیده و قصیده ای جان سوز در مدح و مرثیه آن حضرت سروده و برای آن حضرت قرائت می کرد و در بین خواندن مرثیه، یکی از پرده های درب حرم آن حضرت بر شانه های او افتاد، و همه آن را تعبیر به صله از سوی آنحضرت نمودند و پس از آن روز به خلیعی یا خلعی مشهور و موسوم شد، وی در اشعار خود به خلیعی یا خلعی تخلص میکرد و ..... و همچنین نقل گردیده که بین او و ابن حماد مفاخرتی و رقابتی در عرض ارادت به ساحت مقدس علی علیه السلام واقع گردید، پس هر کدام قصیده ای به نظم آورده و در ضریح مقدس علوی قرار دادند تا اینکه امام قضاوت فرماید .....، پس قصیده خلیعی بیرون آمد، در حالیکه با آب طلا بر آن نوشته شده بود احسنت آفرین خوب سرودی و بر قصیده ابن حماد مانند همین عبارت ولی باآب نقره نوشته شده بود، پس ابن حماد دل شکسته شد و خطاب به امیرالمؤمنین عرض نمود، من دوست قدیمی شما هستم و این خلیعی از دوستان تازه وارد است و .....، پس حضرت علی علیه السلام را در عالم رویا زیارت نمود و مولا به او فرمود به راستی که تو از دوستان قدیمی ما هستی ولی او تازه به ما رسیده است و تازه ولایت ما را پذیرفته است پس بر ما واجب است که او را بیشتر رعایت کنیم) .....،

و نیز اشعاری از خلیعی در سوگواری حسین (ع)، نواده پیامبر خدا است ..... که (..... کدام عذر برای جگری است که در مصائب حسین نگدازد و چه عذری است برای آن قلبی که از آن برای عزای حسین آتش زبانه نکشد و این کدام دل است که از درد غصه حسین، گرفته نمی شود و این کدام دیده است که از او در محنت های رسیده به حسین اشک غم جاری نمی گردد، در حالی که پیکر او یعنی پیکر پاک پسر دختر پیامبر، بر زمین داغ و سوزان کربلا درخاک و خون غلطان و پیشانی او به خاک آغشته شده است و در اطراف او پیکرهای برادران و بستگان او از جوانان و پیران قرار دارد، که پنجه های مرگ آنان را بر خاک (هلاکت) انداخته است، و ناموس و حرم پیامبر گریان و نالان، و از داغ جوانان و عزیزان خود در ماتم و زاری، در حالی که نقاب و روبند آنان را دشمنان خدا غارت کرده اند، یکی از میان صدا می زند برادر و آن دیگری می گوید ای پدر، در حالیکه دیده اش باز و پاسخی نمی دهد، آه و اندوه قلب من برای کودک او علی اصغر است، که در روی دست او جان می داد، در حالیکه گلوگاهش از (تیر سه شعبه حرمله حرامزاده) غرق در

خون بود، ناله و افسوس دل من برای خواهر مظلوم او زینب است که یتیمان را پناه می داد، در حالی که اشکش جاری بود، و آه و اندوه قلب من برای فاطمه دختر حسین است، که از ترس اسارت بیمناک بوده و قلب او به شدت می تپید، دلم سوخت برای خواهر دیگر آن مظلوم یعنی ام کلثوم، در حالی که گونه های او از گریه و زاری مجروح شده بود، و او به سوی تو فریاد می کرد که ای یگانه من و ای برادر و ای فریاد رس من، ببین که چگونه مصائب (وارده بر ما) مرا از پای درآورده است، و سپس به جد بزرگوار خود پیامبر شکایت می نمود، در حالی که اشک از دیدگان او در رخساره اش روان گردیده بود که ای جد بزرگوار ما ای کاش می دیدی که چگونه در کربلا اسیر گردیده و مصائب و گرفتاری ها ما را احاطه کرد و چگونه راه چاره بر ما از هر سو بسته شده است، ای جد بزرگوار ببین که چگونه آن همه نصایح، سفارشات و تأکیدات شما برای رعایت حقوق ما بر مردم اثر نکرد، و چگونه ای جد بزرگوار، سفارش مخصوص شما درباره ذوالقربی و خاندانت را نپذیرفتند و به تنهایی و غربت حسین تو رحم نکردند، هر صبح که می آید منکر دور از خدا، به آنها نزدیک می شود و آنکه به خدا نزدیک است با دوری از آنها از خدا دور می شود، ای جد بزرگوار کجا هستی تا ببینی که چگونه حسین تو کشته شد و چگونه فرزند او علی بن الحسین را در غل جامعه فرو برده، و دستهای او را از بغل بسته و بدینگونه او را غل و زنجیر نموده اند و چگونه پیکر او را مورد ضرب و شتم قرار داده و مضروب نموده اند، ای جد بزرگوار نمی بینی که چگونه فرزند دختر تو فاطمه، یعنی حسین در راه دین تو فدا شده و پیکر پاک او برهنه و عریان بر خاک تفتیده کربلا قرار گرفته و ردای او را غارت گردیده است، ای جد بزرگوار ای کاش میدیدی که چگونه در نهایت خواری و بین دشمنان سنگدل اسیر شده ایم، ای جد بزرگوار ای کاش می دیدی که چگونه خاندان و حرم پاک و مطهر تو را که صورتهای آنها همیشه از نامحرمان محفوظ بود، با گریبانهای چاک شده و عزادار و اندوهگین در بین مردم نمایان ساخته اند .....، آری پدرم به فدای آن وجودهای پاک و مطهر که حزب شیطان از این امت نابکار، آنان را بر شتران بی جهاز بسته و بین مردم گردانیده و نمایش دادند، ای پدرم به فدای سر بریده فرزند فاطمه یعنی حسین مظلوم که بر نیزه بلند، در برابر دیدگان مردم آن را گردش می دادند، ای پسر پاکیزه ترین و مطهرترین مردم از لحاظ اصالت و نجابت، بر مانند تو واجب و سزاوار است گریه کردن و ناله نمودن، ای حسین جان، این مژه های چشم من، به سبب مصیبت شما خاندان زخم شده است و قلب من برای آنچه که شما به آن مبتلا شده اید همیشه محزون است، آری چه اندازه تفاوت است بین آن کسی که قلب او برای مصائب شما پاره پاره است با آنکه خاطرش آسوده است، چه اندازه تفاوت است بین آن کسی که طرفدار شماست با کسی که به حقانیت شما شک و تردید دارد، پس بر من هیچگاه خوشی وارد نخواهد شد، در حالی که لب های خندان و گوهرین تو مورد اصابت چوب خیزران آن یزید پلید حرامزاده قرار گرفته است، یا حسین، ای کاش که من قربان تو می شدم و چه خوب بود اگر می شد که این بنده کمترین فدای آقای ارجمند و با اصالت خود شود، یا حسین تیرهایی که از ستم سوی تو انداختند تیرهای مرگبار بود، آن قوم شقی درباره تو به تلافی جنگ بدر، کینه های خود را آشکار کردند در حالی که قبل از آن برای هدایت به سوی خداوند دعوت شدند ولی قبول نکردند، ای فرزند احمد به مدح و ثنای شما، قلب خلیعی زنده و سرخوش است، همان کسی که محبت و دوستی شما خاندان پیامبر را واجب می داند، ولی می بیند که میراث شما غصب شده است، شما خاندان پیامبر حجت خدا بر مردم و مطلوب هر طالب و محبوب هر محب هستید، ولایت شما اهلبیت و اظهار نفرت و انزجار از دشمنان شما، البته شرط اصلی قبولی اعمال و آمرزش گناهان از سوی خداوند است، به مدح و ثنای شما چهره ناصبین سیاه و تیره شود و دلهای کثیف آنها از ناراحتی پاره پاره میشود)،

(کلب گوید ای خلیعی مقدس اگراین اعداء الله کتاب خدا را از روی فهم مطالعه می کردند، ملاحظه می نمودند که چگونه خداوند در آیه اول سوره حجرات، جحر قول در مقابل رسول خدا را موجب حبط عمل برای بی ادبان اعلام می فرماید و اینگونه این افراد به همراه آن گروه دیگر که پیامبر را آزار و اذیت می نمایند همگی مستوجب دوزخ ابدی خداوند و خلود در آن می شوند، و با این تدبر در معانی قرآن به عظمت مقام رسول خدا در نزد خداوند پی می بردند و اینگونه با قساوت برای رضایت معاویه و یزید تبهکار ذوالقربی و اهلبیت و خاندان رسول خدا را قتل عام نمی نمودند و در طول تاریخ گروه بسیاری را با رضایت به اعمال خود به دوزخ جاوید وارد نمی نمودند و ....، خدایا سلام و رحمت و رضوان خود را بر جناب خلیعی که اینگونه جانسوز و جانگداز در مرثیه حسین بن علی و یاران و اهلبیت مظلوم او سروده است و قلوب داغدار ما را به سوگواری وادار نموده است، نثار و ایثار بفرما تا ابدالآباد و ما را از شفاعت آن بزرگوار بهره مند و در دنیا و آخرت رستگار بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین) .....،

و نیز برای او این ابیات است (..... ای فرزندان طه و یس و حم و نون، من به شما پناه آورده ام، از شر حوادثی که عارض من می شود، و هرگاه ترسیدم پس شما برای نجات من، مانند کشتی در دریای طوفان زده هستید، و بواسطه محبت شماست سنگینی میزان اعمال و شما هستید که مرا در قیامت نجات خواهید داد، پس می خواهم که بنده خود خلیعی را درطرف راست و اصحاب یمین قرار دهید، و استدعای من است که مدح مرا که عالی تر از مروارید غلطان است را، به درگاه خود بپذیرید، ای پرده داران حریم خداوند و حمایت شده از بدگمانی ها، درباره شما مدارا کردم با مردمی که قصد داشتند مرا بقتل برسانند و من متحصن شدم و پناه بردم بگفته عالم راستگو و صادقی که (از معصوم) نقل حدیث نمود، که تقیه کنید که تقیه دین پدران من و دین من است، ..... و من پناه می برم به خدا که اعتراض کنم به ریسمان محکم الهی و مساوی بدانم کسی را که فضایل او از حد احصاء و شمارش گذشته است با کسی که فاقد هر فضل و منقبت است و یا یکسان بدانم کسی را که می گفت(اقیلونی) یعنی مرا رها کنید و واگذارید را، با کسی که می فرمود (سلونی) از من بپرسید، .....)، و نیز مرثیه سرایی او در حق قهرمان مظلوم و شجاع و شهید بنی هاشم حضرت مسلم بن عقیل سلام الله علیه: (..... آیا می دانی آن زمان که برای مسلم بن عقیل قاصد مرگ حرکت کرد همان زمانی است که اشک چشمان شیعیان بر گونه های آنان روانه شده است، همان آقا و مولا و سروری که امام زمانش او را احضار نمود، پس اجابت کرد دعوت او را در نهایت ادب، و حافظ اصل خویشاوندی و شرافت ایمان برای خاندان و پیروان خود گردید، جانم فدای آن آزاد مرد پاک سرشت باد که دارای عزم راسخ و ایمان کامل بود و به هنگام عبادت همواره راکع و ساجد بود، جانم به فدای آن شجاع دلیر و بزرگوار باد که تمامی حقوق و اصول ومبانی وفاداری به امام خود را به پایان برد، افسوس و اندوه برای مسلم بن عقیل سلام الله علیه در آن زمان که نیزه بر او فرود می آمد ولی از او هیچ بی قراری و ترس دیده نمی شد، تا آنکه پس از کارزار سخت و طولانی، گروههای طاغی و عاصی براو غلبه کردند، پس او را به نزد ابن زیاد خبیث ملعون آوردند و آن سرور آن ابن زیاد حرامزاده پلید را با سخنانی که از قلب محکم و شجاع او برمی خاست بخشم آورد و وقتی آن شقی امر به قتل او نمود، آن حضرت وصیت فرمود به ابن سعد (خبیث)در آهستگی و پنهانی، ولی آن (پست رذل و آن لعین ازل و ابد)، از روی خباثت ذات، وصیت او را برای جلب رضایت ابن زیاد، فاش نمود، پس پیکر شریف بی سر او را از بالای قصر شوم (ابن زیاد) به زیر انداختند در حالیکه روح او به تهلیل و تکبیر خداوند گویا بود و گوش ها آن ذکرها را می شنیدند، ای افسوس و اندوه برای شمشیری از شمشیرهای محمد که شکستگی لبه آن موجب از کار افتادن آن شد، ای اشک و آه و اندوه برای آن ظرف آب که برای رفع عطش او آورده بودند

که به خون لب و دندان و دهان مبارکش آمیخته شد، و ای غم و اندوه برای افتادن دندانهای براق او در اثر ضربات شمشیر دشمنان کافر و حرامزاده، پس افسوس بر او که آنگونه پیکر پاک و مطهرش بر خاک افتاده بود در حالی که پیشانی او خونین و دنده های او خرد شده

بود، ..... ای آقای من ای پسر عقیل، روز تو در قیامت آرامش دهنده قلبهای شکسته و دردمندی است که برای مصائب تو عزاداربود و امید است که خداوند جایگاه و مقام والای تو را در دنیا و آخرت به واسطه اشکهای شیعیان که در مظلومیت تو ریخته شده است رفعت و منزلت بخشد، و نیز همینگونه برای هانی بن عروه که او هم ندای امام خود را شنید و آن را اجابت کرد، ای مسلم بن عقیل، غلام شما خلیعی مرثیه خود را تقدیم شما می نماید، علیرغم وجود زهر (مهلک دشمنان) که همچون زهر عقرب و مار کشنده است .....

(کلب گوید سلام و رحمت و رضوان و بهشت خداوند بر خلیعی که ارادت خود را با اشعار زیبای خود به همه قربانیان حسین از علی اصغر تا مسلم بن عقیل و جناب هانی مقدس تقدیم نمود و نیز بر همه شاعران عاشق اهلبیت از جمله دخترم حفظه الله که در عزای آن حضرت سرود ..... شد خجالت سهم مسلم از سفارت یا حسین .....))

اطلاع پیدا کردم که برای خلیعی قصاید بسیاری وجود دارد که همه در مدح و مرثیه خاندان پاک پیامبر است که اگر جمع آوری گردد دیوان بزرگی خواهد شد

(کلب گوید خدایا آیا حیف نیست که انسان از جهان برود و آنچه را که مولایمان علامه امینی جمع آوری نموده است نخوانده باشد، خدایا آیا حیف نیست که ماجرای خلیعی و اشعار زیبا و برخاسته از دلسوخته او را که مانند مزامیر داوود نبی زیبا است را نخوانده باشد .....، و آیا حیف نیست .....، آری و بهترین کلام ما الحمد للهرب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین و عجل فرجهم و فرجنا بهم)،

..... پس ای دانش پژوه فهرست دیوان او در مجموعه های خطی نجف اشرف و کاظمین مشرفه یافت می شود و بر تو است که آنان را مطالعه نمایی .....، مطلع بعضی از این قصاید .....، (من ناله و نوحه سرایی و اقامه ماتم را در روز عاشورا عادت خود قرار داده ام و این عاشورا است که درد جانکاه او حزن و اندوه مرا می افزاید .....) و یا (..... برو و بر زمین کربلا وارد شو و آنگاه اشک دیده خود را با خون دلخود آمیخته نما و .....)، یا (..... یادآوری نمودم مصائب قتلگاه را در کربلا، پس مصیبت عظیمی در قلب من وارد گردید.....)، و یا (..... و فراموش کردی پیمان تأکید شده پیامبر را در روز غدیر خم و رعایت نکردی برای وصی و جانشین رسولخدا پیمان و تعهدی را که بسته بودی .....)، یا (..... ای زیارت کننده حرم جانشین و وصی پاک پیامبر و آقای مردم و پیشوا وامام و رهبر آنان، که زایر در آن زیارت از خداوند طلب می نماید، رضایت او و نیز امنیت از آتش سوزنده را در روز قیامت .....)، و یا(..... ای سرزنش کننده من بدان و آگاه باش که ذکر کربلا عامل حزن و اندوه من است که در اثر آن اشک از چشمان منمانند سیل روان خواهد شد).

سریجی الاوالی: متوفق ۷۵۰:

(..... دوستی امیرالمؤمنین حیدر مرا از لهو و لعب بازداشته است، ای شب نشین من از مناقب او سخن بگو و رها کن صحبت تل و خاک و نعمان را، سخن از هلاک کننده دلیران و کشنده سرکشان و بخشایشگر عطایا و امان دهنده آن عصیانگر و متمرد ترسو (که ظاهراً عمروعاص خبیث را فرماید)، آری به ضربت شمشیر و مجاهدت های او و زحمات و مرارت های آن بزرگوار .....، اساس اسلام استوار و بت های کعبه (که نماد کفر و بت پرستی در شبه جزیره عربستان و به حساب می آمد.....) شکسته و فروریخت، پس توجه نما که چه

بزرگ است شکننده و نابودکننده بت ها و چه عظیم القدر است بناکننده اسلام و .....، پس سوال کن از روز احد و داستان چاه و روز بدر و خیبر، ای کسی که مرا سرزنش می نمایی، و روز صفین در حالی که دلها همه ترسان و حیران بود و در آن هنگامه ای که دو گروه بهم درآویختند، و روز عمربن عبدود یعنی روز خندق، در آن زمان که شیر خدا ضربت شمشیر خود را بر شمشیر او وارد کرد و نزدیک نمود وقت و زمان مرگ دلیران را، و در روز غدیر خم که پیامبر اظهار فرمود برای او فضیلت و منقبتی را که به قهر و جنون درآورد هر منافق کینه توز بدگورا، در آن زمان که فرمود که هرکس را که من مولای او هستم پس تو نیز بر او مولایی، که خدا بواسطه پیروی تو هدایت و به واسطه دشمنی با تو سرگردان می نماید، و فرمود تو برای من به منزله هارون به موسی هستی با این تفاوت که بعد از من پیامبری مبعوث نخواهد شد، رجعت خورشید برای تو، که دلالت بر رفعت مقام و منزلت تو دارد و نشانه ای درخشان از بزرگی فضایل توست، در هیچ انسانی مثل و مانند آن وجود ندارد، و نیز داستان ورود افعی گزنده در کفش تو و حفظ وجود تو بواسطه آن پرنده به امر خداوند .....، و ..... همه از مصادیق راهنمایی و هدایت برای هر کینه توز و احمق است و نیز داستان مرغ بریان که دلیل قاطع در محکومیت است برای هر کسی که بخواهد از روی تعمد و دشمنی از راه شما منحرف باشد، وسوال نما از مقام او در خصوص آن روز که بالای منبر بوده و مردم ترسیدند از آن اژدهایی که وارد شد و آن حضرت فرمود راه را باز گذارید که از آمدن او به سوی من، شما زیانی نخواهید دید، پس آن اژدها آمد تا آنکه از پله های منبر بالا رفت و با آن حضرت سخن گفت، در حالی که مانند لحن و زبان عذرخواهی گنه کاران، همهمه می کرد، کیست جز او که وجودش از دانش لایتناهی مشحون باشد، و کیست غیر از او که بگوید از من بپرسید قبل از آنکه مرا از

دست بدهید و کیست آن شجاع بزرگواری که جان خود را فدای پیامبر خدا نمود در حالی که اطراف بستر پیامبر را گروه کافران و طاغیان گرفته بودند. کیست که در حال رکوع زکات داد و سجده بر بتها نکرد، در حالی که همه مردم به بتها سجده می کردند، کیست جز او که خانه خدا زادگاه او باشد .....، امر رسالت و پیامبری به وسیله او در نهان و آشکار (ظاهر و باطن)تقویت یافت، کیست جز او که در روز خیبر پرچم به او داده شد در حالی که شعله جنگ شعله ور شده و دو لشگر از جنگ پرهیز می کردند، کیست جز او که به برکت دعای او دست بریده به جای خود برگشت و چشم نابینا بینا شد، کیست جز او که خداوند وحی فرمود که درب خانه او به مسجد بسته نشود و حال آنکه به امر خدا درهای تمامی خانه های دیگران که به سوی مسجد بود الزاماً بسته شد، کیست جز او که به او سوره برائت داده شد تا مفاد آن را به سران و سردمداران شرک و کفر والحاد و دیگر مردم مکه ابلاغ نماید. کیست آن کسی که از کودکی بر ظلم تحمل نمود و کیست که بر کتف برگزیده خداوند و بهترین پیران و جوانان بالا رفت (تا نمادهای شرک و کفر در جهان، یعنی بتها را در هم بشکند)، کیست جز او که می فرماید به آتش که این را بگیر و آن را رها کن و با کاسه از حوض کوثر مؤمنین تشنه را سیراب می فرماید، چه کسی است جز او که پیامبر را با دستان خود غسل داد و در آغوش او و از میان دستان او گرامی ترین جانها از میان گرامی ترین پیکرها به سوی رضوان خدا روانه شد، کیست جز او که بر پشت بادها در حالی که بفرمان او حرکت می کردند به امر خدای هستی بخش قرار گرفت تا نزد اصحاب کهف که زمان زیاد و مدتها از خواب آنها گذشته بود آمد و آنها بیدار شده و پس از بیداری خود گفتند تویی وصی و جانشین به حق پیامبر برای پیدا کردن و یافتن علم و یقین به آنچه در این قصیده آورده شده است)، در این قصیده شاعر به جمعی از فضایل مولای ما امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اشاره نموده که ما در خصوص تعدادی از آنها کلام خود را بسط داده و در اینجا فقط یاد می نمائیم آنچه را که شاعر ما در قول خود به ولادت آنحضرت در کعبه معظمه سروده است و آن اینکه دیوار خانه کعبه برای مادر گرانقدر او به امر خدا شکافته شد و آن مجلله وارد گردید و سپس آن شکاف بهم آمد پس فاطمه بنت اسد در خانه کعبه بود تا آنکه شرافت دهنده خانه کعبه به دنیا آمد و او از میوه های بهشت خورد و آن دیوار مجدداً شکافته نشد مگر آنکه

جهان هستی را به نور رخساره درخشنده اش منور و عطر خوش وجود اقدس او را در فضا منتشر ساخت، پس این یک حقیقت و واقعیت است که بر اثبات آن دو گروه شیعه و سنی اتفاق نظر دارند و کتابها پر ازاحادیث مربوط به آن است و ما باکی نداریم بر داد و فریاد و یاوه سرایی های سخن گویان بی هدف بعد از تصریح جمع زیادی از بزرگان شیعه و سنی بر تواتر وقوع این حادثه تاریخی و...،

حاکم در مستدرک می گوید که به تحقیق که از اخبارمتواتر است که فاطمه دختر اسد بدنیا آورد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب که خدا او را سرافراز نماید در دل کعبه، و حافظ گنجی شافعی در الکفایه، حکایت نموده از طریق ابن نجار از حاکم نیشابوری که او گفت: (امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در مکه در بیت الحرام و در شب جمعه ۱۳ رجب سال سی عام الفیل بدنیا آمد و پیش از او و بعد از او، هیچ نوزادی جز او دربیت الله الحرام بدنیا نیامد و این امر به جهت بزرگداشت او و برای احترام به مقام او در بزرگی و شرافت است)، و پیروی کرده او را احمدبن عبدالرحیم دهلوی مشهور به شاه ولی الله ..... در کتاب ازاله الخفاء و می گوید: (در اخبار متواتر وارد است که فاطمه دختر اسد، مادر گرامی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن حضرت را در دل خانه کعبه بدنیا آورد و بدرستی که او در روز جمعه ۱۳ رجب سال سی بعد از عام الفیل متولد شد و کسی نه قبل از او و نه بعد از او در خانه کعبه بدنیا نیامد)،

شهاب الدین سید محمد آلوسی صاحب تفسیر بزرگ گوید: (.....، بدنیا آمدن امیر که خدا او را سرافراز کند در خانه خدا امرمشهوری در دنیای اسلام است و در کتابهای دو گروه سنی و شیعه نیز مذکور شده و در جایی ذکر نشده که دیگری جز او که خدا سرافرازش کند در آنجا متولد شده باشد ..... و چه اندازه سزاوار و شایسته است برای امام امامان و پیشوای رهبران که ولادتش در جایی باشد که آنجا قبله گاه مومنین است و منزه است آن خدایی که (به عدالت خود) هر چیز را در جای خود قرار می دهد و او احکم الحاکمین است ..... و نیز گفته اند که دوست داشت علی که درود و تهیت خدا بر او باد، که جبران نماید برای بزرگداشت کعبه یعنی جایی که در آن ولادت یافته بود به ریختن و نابودی بتها از آن، زیرا در بعضی از اخبارآمده که خانه کعبه شکایت کرد به خدای تعالی از پرستش بتها در اطراف خود ..... و خدای تعالی او را وعده داد که او را از این بتها و بت پرستی ها پاکسازی کند) و به این معنی علامه سید رضای هندی خطاب به مولایمان علی علیه السلام اشاره نموده و عرض می نماید: (..... زمانی که خداوند ترا از ازل دعوت کرد که هر آینه در خانه اش، کعبه به دنیا بیایی، پس او را اجابت نموده و به شکرانه آن، جبران کرده و در میان قریش خانه او را از تباهی بت ها پاکسازی نمودی و .....) .....، این منقبت (یعنی تولد آن حضرت در خانه خدا) از مناقب مسلم و قطعیه و از فضایل امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است که مدرک آن در بسیاری ازمصادر اهل تسنن از جمله: (مروج الذهب مسعودی، تذکره ابن جوزی، فصول ابن صباغ، سیره نورالدین علی حلبی، شرح علیقاری، مطالب ابن طلحه شافعی، محاظره سکتواری، مفتاح بدخشی، مناقب ترمذی، مدارج عبدالحق دهلوی، نزهه صفوری، آینه چشتی، روایح بردوانی، .....، بسیاری از مصادر بزرگان شیعه از جمله (۱- تاریخ قم که ابن محمد قمی آن را به سال ۳۷۸ به صاحب بن عباد تقدیم نمود، شریف رضی متوفی ۴۰۶ در خصایص، شیخ مفید متوفی ۴۱۳ در کتاب المقنع و مسا و ارشاد، شریف مرتضی متوفی ۴۳۶، ابن صوفی، ..... کراچکی .....، ابن شهر آشوب ۱۲- علی بن طاووس ..... ۲۱- کفعمی در مصباح..... ۳۱- نعمت الله جزایری ..... ۵۰- شیخ ما اردوباری که در این خصوص کتاب عظیمی تألیف نموده است و فهرست کتاب او شامل (حدیث زادگاه شریف آن حضرت و تواتر آن، حدیث تولد آن حضرت مشهور میان امت اسلام، خبر تولد محدثین،حدیث ولادت و علماء علم انتساب، حدیث ولادت و تاریخ نگاران، حدیث ولادت و شعرا، حدیث ولادت و اتفاق نظر علما بر صحت وقوع آن .....) ..... و نیز بسیاری دیگر از علما و دانشمندان شیعه) و نیز بسیاری از شعرا اسلام از بزرگان شیعه از جمله۱- سید حمیری ۱۷۳، محمد بن منصور

سرخسی، خواجه معین الدین چشتی، ..... ۳۷- شیخ محمد علی یعقوب نجفی .....، ۴۰- سید علینقی لکنهویی هندی .....، .....) مذکور گردیده است، او سید عبدالعزیز فرزند محمد ..... سریجی، فاضلی بودادیب و جامع و شاعری توانا و ماهر که در بصره وفات نمود و...).

رحمه الله علیه.

صفی الدین حلی: ۶۷۷-۷۵۲:

(..... (یا رسول الله) ..... آتش (چندهزار ساله) برای احترام به فضیلت تو خاموش شد و ایوان مداین با فریاد و لرزه از هم شکافت و ترس بر انوشیروان از خواب هراسناکی که دیده بود، مستولی شد و سطیح کاهن آن را تعبیر و بشارت به ظهور تو داد، ..... ارمیا نبی و اشعیا نبی مدح و ثنا تو را گفتند و این دو پیامبر و حزقیل نبی به فضل تو اعتراف نمودند، به همان فضایلی که به آن فضایل صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و قرآن گواهی می دهند، پس بدنیا آمدی در حالیکه برای خالق هستی در سجده بودی و عوالم هستی به ولادت تو اظهار شادی و سرور نمودند، پاک و مطهر بدنیا آمدی و کامل، نه نافی از تو بریده شد و نه ختنه ای بر تو اطلاق شد پس آمنه قصرهای شام را دید و تو را نهاد، در حالی که ارکان کعبه از او پنهان نبود، حلیمه آمد و او نگاه می کرد در چهره فرزند آمنه و چنان خوشحال بود که خاطره ها از وصف آن حیران بود.صبح کرد فرزند (ذی یزن) در حالی که مومن به رسالت تو بود در پنهانی و درخواست کرد تا آنکه گواهی دهد جد تو به آن، خداوند سینه تو را در چهار سالگی (شرح صدر) داد پس دیدند برادران تو فرشتگان را که در اطراف تو بودند و در پنج سالگی سایه ابری بر سر تو قرار گرفت و سپر شدت حرارت آفتاب بود و در هفت سالگی که به دیر راهب نزول کردی و دیوار دیر به احترام تو خم شد و مطران دیرنشین اسلام آورد و در بیست و پنج سالگی نسطور راهب که قصد جان تو را نمود با قلب پر هراس از این کار منصرف شد، تا آنکه در چهل سالگی خورشید پیامبری تو طلوع نمود و قرآن بر مردم ظاهر گشت، پس شهاب های سوزان به سوی شیاطین انداخته شد و بتها از ترس تو بر زمین افتادند، و زمین به سلام کردن بر تو به زبان آمد و درختها و صخره ها و تپه های سنگی بر تو درود و سلام گفتند و کلید تمام گنج های نهان را بر تو عرضه نمودند، ولی عظمت زهد و معرفت تو اعلام بی نیازی کرد، نگاه از پشت سر تو، مانند دیدن از پیش روی تو بود و آن مهر نبوت که آشکار است و هر شک را برطرف می کند و آن علامت نمایان است و صبح کرد زمین پهناور، در حالی که برای تو مسجد بود، پس تمام زمین مکان نماز خواندن شد و تو از سوی خدا به رعب و به ایجاد ترس در دل دشمنان یاری شدی همان ترسی که خداوند آن را در دل دشمنان تو ایجاد می کند، و فرشتگان نشانه دار خدا که در جنگها برای یاری تو حاضر می شدند که قرآن به این امر شهادت داده است، و آمد به سوی تو جوانی چون عبدالله بن سلام در حالی که از روی رغبت مسلمان بود، و سلمان هم مسلمان آمد و در صبحگاهی شترها و آهوها با تو سخن گفتند و سوسمار و اژدها و شیر و گرگ با تو حرف زدند و از فراق تو ستون حنانه ناله کرد در آن زمان که به جای تکیه بر او، بر منبر ساخته شده جلوس کردی، و در کف دست تو سنگ ریزه تسبیح خداوند گفت، و فرود آمد خوشه خرمایی بسوی تو و سپس برگردانیدی آن را در نخلی که به آن درخشید و آن دو درختی که احضار نمودی و آمدند به سوی تو در حالی که شاخه هایشان بهم می خورد و نیز آن زمان که لشکریان از تشنگی بتو شکایت کردند و از انگشتان تو آب زلال جاری شد، و برگردانیدی بینایی چشم قتاده را بعد از آنکه بینایی او از بین رفته و هیچکس را با چشمان خود نمی دید، و دست پخته شده گوسفند که به آن زهر زده بودند تا به جان تو سوء قصد نمایند، ولی آن قطعه مسموم به سخن آمد مثل کسی که با زبان سخن می گوید، و در معراج بر براق به اراده خالق هستی سوار شده و از هفت آسمان گذر کردی و آن زمان که ماه به امر خداوند برای معجز نمایی تو دو نیم شد (یعنی شق القمر) و خورشید که رجعت کرد و مجدداً تابش نمود بعد از غروب کردن به امر خداوند و حال آنکه به آن نقصانی نبود، آری تو ظل الله یعنی سایه خدا بودی و حال آنکه در آفتاب سایه ای برای تو نبود، به کتاب قرآن تو، کتب آسمانی گذشته و به دین تو، تمامی ادیان گذشته نسخ شدند، بر پیامبری تو که قدرش بزرگ است، خداوند اقامه دلیل و اقامه برهان آشکار نموده است، تمامی پیامبران در گرفتاری های

خود بوسیله تو به خداوند استغاثه می کردند، تا به برکت وجود تو، خداوند به آنها مدد فرماید، خداوند برای تو پیمانی از تمام پیامبران گرفت قبل از آنکه زمان بر تو بگذرد، و به وسیله تو آدم به خداوند متوسل شد، درآن زمان که به او نسبت خلاف و گناه داده شد، نوح علیه السلام به تو متوسل شد تا خدا بلاهای او را زایل نماید، پس به برکت وجود تو غصه هایش برطرف شد، و بوسیله تو ابراهیم خلیل علیه السلام، پروردگار خود را خطاب کرد و آنوقت از نمرود نترسید در وقتی که آتش بر او شعله ور شد، و یوسف در زندان به تو التجا آورد در حالی که با قلب حیران خویش، خداوند را مورد سوال قرار داده بود، و به وسیله تو موسی کلیم الله علیه السلام در صبحگاهان با پروردگارش سخن گفت و خواهان پذیرش و قبول شد و خداوند نیز او را مشمول احسان خود نمود، و به شفاعت تو عیسی مسیح علیه السلام دعا کرد پس خدا مرده را زنده کرد در حالی که کفن او پوسیده بود، پس بوسیله تو حق آشکار شد بعد از پنهان شدن و تحت اطاعت تو آمدندآدمیان و پریان، .....،

بر تو باد از صاحب، سلام و درود و تهیت و فضل و برکات و رضوان و نیز بر خاندان تو، که راه حق و صراط مستقیم هستند، تا آن زمان که نسیم می وزد و شاخه ها به حرکت درمی آیند و بر پسر عمویت علی که وارث علم تو بود، همان قهرمان بی بدیل که دلیران و شجاعان در برابر قدرت و عظمت شجاعت او خوار و ذلیل و ناتوان بودند، و برادر تو در روز غدیر که ظاهر شد در آن روز نور هدایت .....، ای آخرین پیامبران بزرگوار و .....، شکایت می کنم از گناهان خود که به لغزش سرشته است و .....، شفاعت فرما برای بنده ای که کار او گناه است پس برای توست حق شفاعت خواهی، درباره دوستان خود در وقتی که ترازوی عدالت خداوند را نصب نمایند،

(کلب گوید خدایا تو شاهد باش که ما رسول گرامی تو و عظمت مقام او را درک نکردیم و جناب حلی مقدس و دیگر بزرگان هم فقط توانستند گوشه هایی از منزلت آن حضرت را شرح نمایند و ما عظمت و رفعت مقام آن حضرت را به راهنمایی کلام تو از کتاب با عظمت قرآن دریافتیم که در آن شک وشبهه نیست و می بینیم تا چه حد احترام به آن حضرت مورد تأکید و توجه شماست پس بهترین کلام: اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم))،

و نیز این ابیات (..... دوست بدار علی علیه السلام و فرزندان او را که البته در روز رستاخیز از هراس های آن در امان و در نهایت رستگار خواهی شد، همان امام و رهبری که برای اوست پیمان روز غدیر خم به تصریح پیامبر و گفتار آن حضرت، و نیز برای او در تشهد بعد از صلوات بر پیامبر مقامی است که خبر از منزلت او می دهد، آیا بعد از ذکر خدای آسمان و ذکر پیامبر، جز خاندان او ذکر دیگری وجود دارد)،

او صفی الدین عبدالعزیز ابن سرایا .....حلی طایی سنبسی (قبیله ای از طی)، از شعرای طراز اول لغت (ضاد) بوده است ..... پیشوایی از پیشوایان ادب و از علماء و بزرگان شیعه و ..... از آثار و تألیفات برجسته او (منظومه ای در علم عروض ..... ۵- دیوان شعر ..... ۹- الکافیه و آن بدیعیه مشهور اوست که شامل یکصد و پنجاه نوع از محاسن بدیع است ..... ۱۰- شرح کافیه .....)، از جمله اشعار او قصیده ای است که با آن قصیده ابن معتز عباسی را پاسخ داده که (..... (ای کسی که اخبار را گزارش می کنی، به بدترین بندگان خدا و طاغوت قریش و دروغ گوی پلید آنان بگو که ای ستمگر بر بندگان و ای خبیث لجوج، ای بدنام کننده بزرگان و ای غیبت کننده آنان یعنی ای پسر معتز عباسی لعنه الله علیهما آیا تو مفاخره می کنی با خاندان پیامبر و انکار می کنی فضیلت و اصالت و پاکزادی آنان را، پس بگو ای خبیث پلید که آیا پیامبر به همراه شما با نصاری نجران مباهله کرد .....، آیا خداوند از شما رجس و پلیدی را زدود (که قرآن به آن شهادت داد)، ..... آیا فراموش کردید که پلیدی و میگساری و جنایت از عادات و اخلاق شما ولی کثرت عبادت و اطاعت خداوند از عادات و صفات آنان است .....، وقتی عمر امر خلافت را به شورای شش نفری قرار داد آیا جد شما (که او را شایسته خلافت می دانید) جزء شورا بود آیا پنجمی شورا بود و یا ششمی، در حالی که عمر مؤسس شورا روبروی او ایستاده بود و یاوه سرایی می کنی که شما پسران دختر او هستید، و ما پسر عمو و البته ما شایسته تر به خلافت هستیم. ای ابله و احمق نمی دانی که پسران دختر او فرزندان پسر عموی پیامبر نیز هستند و ضمن اولویت در نسبت به پیامبر، ..... تو اهلیت آن را نداری که جستجو و کاوش در این امور نمایی ..... و اما

در اینکه در شجاعت خود سخن می گوئید، اگر شمشیرهای ابومسلم خراسانی نبود شما اسیرانی بودید که در میان زندانهای بنی امیه درگاه زندانها را بوسه می زدید، پس ابومسلم شما را بیرون آورد و جامه گشاد خلافت را بر تن شما نمود و شما هم او را با قتل او پاداش دادید، ..... پس رها کن ذکر مردمی را که خشنود شدند به روزی کفاف و به سوی خلافت از باب آن وارد شدند و ایشان هستند، نماد پارسایی، عبادت، سجده و روزه،

قیام و قعود و .....، ایشان هستند قطب امت اسلام، و آسیای دین و .....، بر شما بهتر است که با خوانندگان و رقاصان به میگساری مشغول باشید و .....، پس البته هر کسی به اهل خود همراه شود .....

(کلب گوید و به زودی بر همه شما آثاردشمنی با پیامبر و خاندان او معلوم می شود که خدا در کمین ستمکاران است))

امام شیبانی شافعی: (۷۰۳-۷۷۷):

(سپاس می گویم پروردگار را برای طاعت و پرستش او ..... (تا آنجا که بعد از ذکر اصول عقاید و مدح سه خلیفه می گوید) ..... فراموش نکن داماد پیامبر و پسرعموی او را که دریای از علوم و راهنما و رهبر بود، و فدا کرد جان خود را در شب هجرت در بستر رسول خدا که در جای او چون شیر خوابید، و کسیکه مولا و آقای او پیامبر است، پس صبح کرد علی علیه السلام برای او به مصداق کامل مولا و یاور و فراموش نکن باقی اصحاب اهل بیت و انصار و پیروان او را که بر راه هدایت هستند وتمام آنها را خدا درود فرستاده و نیز پیامبر درود گفته و تأکید نموده است، پس بنده رافضی نباش که تجاوز کنی پس وای و وای در عالم بر کسی که تجاوز از قانون کند، پس دوستی تمام خاندان و صحابه مذهب من است و من در فردای قیامت که به ایشان امید دارم نعمت ابدی را، پس از جنگ صحابه با یکدیگر ساکت باش پس آنچه بین ایشان واقع شده آن اجتهاد محض است و به تحقیق که در اخبار صحیح آمده که قاتل و مقتول آنان در بهشت جاویدان هستند، ..... این اعتقاد امام ما شافعی و عقیده مالک و ابوحنیفه و احمد نیزهست .....) .....،

این ابیات برگزیده از قصیده هزار بیتی امام ابی عبداله محمد شیبانی شافعی است که جمعی از بزرگان شافعیه آن را شرح کرده اند از جمله (نجم الدین محمد بن عبدالله ادراعی شافعی متوفی ۸۷۶ در شرح خود گوید ..... به تحقیق که وارد شده است که عمر بن الخطاب وقتی شنید بیان پیامبر صلی الله علیه و آله را که فرمود هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست، به علی علیه السلام گفت: هنیئاً لک اصبحت مولا کل مومن و مومنه، یعنی گوارا باد بر تو که صبح کردی در حالی که مولای هر مرد و زن مومن هستی)، او علی بن عطیه حموی شافعی، .....، محمد بن احمد ..... شیبانی، ..... امام محدث و فقیه مفتی شافعی بوده است .....

(کلب گوید پس بر کلام این بزرگوار دقت کن که چگونه پیروی از آن حدیث را مقدم بر کلام خداوند می داند که با متن کتاب خدا مخالف است زیرا همانگونه که قبلاً معروض گردید همه اصحاب پیامبر به دلیل وجود گروه منافقین در بین آنها که خداوند به این منافقین وعده خلود در آتش را داده است، قابل پیروی نیستند و لذا نمی توان همه آنها را افراد خوب فرض نمود و بحث اجتهاد محض و بهشتی بودن قاتل و مقتول استدلال مخالف در مقابل قرآن است زیرا که خداوند جمع اضداد ننموده و ظالم در آتش و صاحب حق در بهشت جاوید خواهد بود در غیر اینصورت باید معتقد باشیم که رسول خدا العیاذ بالله دین را به ما کامل نرسانده و یا در انجام وظیفه کوتاهی کرده است که در اثر این نقص اصحاب گمراه شده و به هم تهاجم نموده اند و نکته اینکه در آنچه این بزرگوار فرمود استدلال قرآنی وجود ندارد مگر همان استدلال خطا که تسری آن به افعال مجرمانه محکوم به ابطال ادعا از طرف مدعی است به شرحی که قبلاً معروض گردید)

شمس الدین مالکی: متوفی ۷۸۰

(..... و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود من شهر علم هستم و علی دروازه آن، پس از دروازه نزد من آیید، و کسیکه من مولای اویم علی نیز مولای اوست پس مولای خود را قصد کن و قطعاً محبت آقایت ترا ارشاد می کند، و تو از من هستی به جز نبوت و پیامبری مانند هارون از موسی و کافی است برای تو، پس خدا را سپاس گزاری کن .....، پیامبر درباره دو پسران او حسن وحسین فرمود این دو سید جوانان شما در بهشت می باشند ..... او مدح کرده به این قصیده (عشره مبشره) را یعنی ده نفر که می گویند پیامبر بشارت بهشت به آنان داده و نیز یاد نموده است ابی بکر بن ابی قحافه را در ۱۴ بیت که اول آن اینست (پس از ایشان است ابوبکر خلیفه ای که برای او برتری و تقدم است در هر جایی .....) و سپس عمر را در ۲۲ بیت مدح گفته که اول آن اینست (..... و پیرو او می شود عمر در فضیلت یعنی آنکس که انداخت از کمانهای راستی تیر محکمی و .....)، و آنگاه مناقب عثمان بن عفان در ۱۵ بیت که اولش اینست (و محبت من به عثمان بن عفان است چونکه بر اوست اعتماد من .....) و پس از ذکر مناقب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب مناقب دو سبط پیامبر یعنی دو امام صلوات الله علیهم را ذکر و می گوید(..... به حسنین یعنی حسن و حسین، دو سید و آقا توسل من است و به جد آن دو (رسول خدا) در روز قیامت یعنی آن زمانیکه تنها ماندم، آن دو، دو نور چشم رسول خدا و دو سید جوانان اهل بهشت جاویدان هستند، و فرمود رسول خدا آن دو، دو

ریحانه من هستند و دوست دارم کسی را که آنانرا دوست بدارد پس تو هم براستی آنان را دوست بدار تا سعادتمند شوی و.....، ..... و برای حسن گفت که او سید پسر سید (آقا فرزند آقا) ..... (و در خصوص حسین) گوید شبیه پیامبر بود در جنگ و در بخشش و بهترین شهیدان بود که چشید طعم شمشیر را و برای قتلگاه او دیده ها گریان است و شایسته است که گریان باشد پس برخداست پاداش گریه کننده بر او و بر تو واجب است که دوستی او را بزرگ در نظر بیاوری، و نفرین و غضب ابدی خدا بر یزید و شمر و هر کس که حرکت کرد بسوی این مقصد شوم یعنی قتل حسین علیه السلام، .....

و نیز از حمزه سید الشهداء سلام الله علیه یاد نموده و می گوید ..... (و کیست مانند حمزه شیرخدا آن جوانمرد صاحب جود و کرم و نابودکننده دشمنان و پناه دهنده غریبان آواره، پس چه بسیار از گردنهای گردنکشان عنود که به شمشیر او بریده شد و چه بسیاردفاع کرد از پیامبر مصطفی در هر سختی، پس رسول خدا فرمود، این را فرمان دادم و برای من شیر ژیانی است در هر کارزاری، ..... و ابوجهل گفت به حمزه، اجابت کردی محمد را .....، پس حمزه دست دراز کرد به سوی او و با کمانی که در دست داشت در میان خاندان و نزدیکان ابوجهل بر سر و صورت او کوبید و فرمود آری من بر دین او هستم و .....، پس ابوجهل در کمال خواری و مذلت اظهار مهربانی کرد و اقرار کرد به قباحت و زشتی بدگویی در حق احمد، پس برگشت حمزه و به سعادت نایل شد و برای دین خدا بزرگترین یاور شد، ..... پس در جنگ احد به شهادت رسید، بعد از آنکه هفت نفر از دلیران و گردن کشان سپاه مشرکین را بر خاک هلاکت انداخت. پس رستگار و سیدالشهدا شد و در میان فرشتگان خدا می گردد و صبح می کند. و رسول خدا فرمود شهادت حمزه مصیبتی است که ما هرگز به مثل آن مصبت ندیده ایم و اگر روزی برای من پیش آمد، به قصاص آن کیفر خواهم داد کیفر شدیدتری، ..... آری پس شهادت بده و بگو این حقیقت را که تا مادامی که حمزه زنده بود پیامبر محفوظ از اذیت های قریش بود .....، و نیز در مدح عباس عموی پیامبر (..... و رسید عباس در بزرگواری به مرتبه ایکه به ماه در زمان بدر تمام خود خواهد گفت دور شو...) .....،

در این قصیده شاعر ما شمس الدین مالکی به تعدادی از مناقب مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره دارد (۱- حدیث تزویج خداوند سبحان، فاطمه سلام الله علیها را به علی علیه السلام و افشاندن بهشت زر و زیور خود را در این ازدواج و زناشویی مبارک و .....)، (۲- حدیث انا مدینه العلم و علی بابها، یعنی من شهر علم هستم و علی دروازه آن) که این حدیث را طبری، ابن معین و حاکم و خطیب، سیوطی، ..... نیز روایت نموده و آن را صحیح می دانند و نیز جمع بسیاری از حفاظ و پیشوایان حدیث که آن را نقل نموده اند از جمله

(۱- ابن همام صنعانی متوفی ۲۱۱، یحیی بن معین متوفی ۲۳۶، محمد بن جعفر قیدی متوفی ۲۳۶، .....، ۱۶- فتال متوفی ۳۶۶، .....، ۲۲- ابن
بطه عکبری متوفی ۳۸۷، .....، ۳۵- حسن بن احمد سمرقندی متوفی ۴۹۱، .....، ۴۳- ابن عساکر متوفی ۵۷۱، .....، ۶۵- علی بن ابوبکر هیثمی .....، ۸۴- احمد بن محمد قسطلانی متوفی ۹۲۳، .....، ۹۲- متقی هندی متوفی ۹۷۵ .....، ۹۹- حافظ شیخ عبدالرزاق فرزند تاج العارفین مناوی ..... که می گوید (پس براستی که محمد مصطفی، شهر و مدینه جامعه تمام دیانات است و هر مدینه و شهر چاره ای برای ورود وارد شوندگان جز از در ندارد، پس خبر داد که درب آن شهر علم، علی است که خدا او را سرافراز کند، پس کسی که راه او را در پیش گیرد و در راه او برود داخل آن شهر شده و هر کس که خطا کند و از راه او نرود، راه هدایت را اشتباه رفته و خطا کرده و گمراه شده است، پس به تحقیق رسول خدا شهادت به اعلمیت و داناتر بودن او داده است .....، و کل ابادی نقل کرده که مردی از معاویه در رابطه با مسئله ای سوال کرد و او گفت از علی سوال کن که او از من داناتر است و آن شخص گفت من جواب تو را می خواهم، معاویه گفت وای بر تو آیا اکراه داری از مردی سوال کنی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را برای علم او عزیز می داشت. و .....، این بزرگان صحابه بودند که همگی اعتراف می کردند مقام علمی او را و عمر از او می پرسید در هر آنچه بر او مشکل می شد و لذا مردی از عمر سوال کرد و عمر گفت علی در اینجاست از او سوال کن و آن مرد گفت می خواهم از تو بشنوم یا امیر المؤمنین گفت برخیز خدا پاهای تو را استوار نکند و نامت را از دفتر روزگار محو و نابود نماید و .....،

و نیز از عمر از طریق های صحیح روایتی رسیده است که همیشه پناه می برد به خدا از مردمی که علی علیه السلام در بین آنها نباشد تا آنکه نگاه می داشت علی علیه السلام را نزد خودش تا با وجود مشورت با او به هیچ مشکلی برخورد ننماید و از حافظ عبدالملک فرزند سلیمان نقل شد که گفت به عطا گفتم آیا هیچکس از صحابه فقیه تر وداناتر از علی بود گفت به خدا سوگند نه و والی می گوید، همه گذشتگان و آیندگان می دانند که فهم کتاب خدا منحصراً به علم علی علیه السلام است و هر کس که نداند این را پس گمراه شده از دری که از پشت سر اوست .....، ۱۱۷- شیخ محمدصدر العالم، .....، ۱۲۸- عبدالعزیز بن ولی الله دهلوی، .....، ۱۴۱- شیخ علی بن سلیمان مغربی مالکی .....، و تصریح نموده اند بزرگان حدیث به صحت آن حدیث دیگر از جهت صدور سند و نیز تصریح می کنند به فساد و بطلان قول کسی که بخواهد آن حدیث را تضعیف نماید و ..... از جمله (یحیی بن معین متوفی ۲۳۳ و تصریح دارد بر صحت آن هم چنانکه خطیب، ابوالحجاج و ابن حجر و .....، یاد نموده اند، محمد بن جریر طبری متوفی ۳۱۰، حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵، خطیب بغدادی متوفی ۴۶۳، .....، ۹- امیر محمد یمانی صنعانی، .....، ۱۸- میرزا محمد بدخشانی، .....).

لفظ حدیث:

از حرث و عاصم از علی علیه السلام ..... از پیامبر که فرمود (خداوند آفرید مرا و علی را از درختی که من اصل و ریشه آن و علی شاخه آن و حسن و حسین میوه آن و شیعیان برگهای آن هستند پس بیرون نمی آید از پاک مگر پاک و (آگاه باشید) انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدینه فلیاتها من بابها)،

و در لفظ حذیفه از علی علیه السلام (انا مدینه العلم و علی بابها و لاتوتی البیوت الا من ابوابها)، و در لفظ دیگر (من شهر علم هستم و تو یا علی دروازه آن هستی و دروغ می گوید کسی که خیال کند که وارد شهر می شود به از غیر طریق و راه دروازه آن، و نیز (انا مدینه العلم و انت بابها، کذب من زعم انه یدخل المدینه بغیر الباب قال الله عزوجل: و اتوا البیوت من ابوابها، یعنی من شهر علم هستم و تو یا

علی دروازه آن شهر هستی و دروغ می گوید آن کسی که گمان کند که داخل شهر از غیر دروازه آن می شود آنطور که خداوند در قرآن می فرماید و از طریق درها وارد خانه شوید)، .....

از جابر بن عبدالله انصاری روایت گردیده است که (گفت من در روز حدیبیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود شنیدم که می فرمود: هذا امیر البرره و قاتل الفجره منصور من نصره و مخذول من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد البیت فلیات الباب. یعنی رسول خدا فرمود این علی امام و رهبر ابرار و آزادگان و قاتل و هلاک کننده تبه کاران و فاسقان است و (از سوی خدا) یاری می شود هر کسیکه او را یاری کند و (از سوی خدا) خوار می گردد هر که او را خوار دارد پس صدای خود را بلند کرده و فرمود من شهر علم هستم و علی دروازه آن و هرکس قصد خانه کند پس از در وارد شود)،

و نیز احادیث دیگری که با همین مضمون از بزرگان قوم نقل گردیده است .....، (من خانه حکمت هستم و علی درب آن است، من خانه علم هستم و علی در آن است، من ترازوی علم هستم و علی دو کفه آن است، من ترازوی حکمت هستم و علی زبانه (شاهین) آن است .....)،

و حدیث ام سلمه که رسول خدا فرمود (یا ام سلمه شهادت بده و توجه کن، این علی امیرالمؤمنین و آقای مسلمانان و (عیبه علمی) ظرف و کانون علم من است و دروازه ای است که از آن بایستی داخل شوند .....)، این حدیث را ابونعیم، خوارزمی، رافعی، گنجی حموی، سام الدین علی، شهاب الدین، و شیخ محمد حنفی ..... گوید در حدیث و معنی لفظ عیبه، یعنی ظرف علم من که نگهدار آناست، زیرا که علی شهر علم بود و تمام صحابه به او محتاج بودند، در رفع مشکلات و لذا در جنگ صفین معاویه از مشکلات از اوسؤال می کرد و آن حضرت جواب می داد و جماعت اصحاب به او عرض کردند یا علی چرا جواب دشمن ما را می دهی و مشکل او را حل می کنی، آن حضرت می فرمود آیا کفایت نمی کند شما را که معلوم می شود او نیازمند به ماست و نیز واقع شد مشکلاتی برای عمر و او گفت خدا مرا باقی نگذارد که مردمی را درک کنم که در میان آنها ابوالحسن نباشد و یا آنکه مکرر خواسته بود از خدا که بعد از علی علیه السلام زنده نباشد و سپس یاد نمود از قضایای سیلی و حدیث سنگسار نمودن زن حامله و ....،

و آنوقت عمر گفت لولا علی لهلک عمر اگر علی نبود البته و قطعاً عمر (به جهل خود) هلاک می شد، و مناوی گوید قول رسول خدا که فرمود (علی عیبه علمی)، یعنی علی علیه السلام، ظرف و کانون علم منست و به عبارتی دیگر یعنی محل اسرار و گنجینه های علم من است و (عیبه)، ظرفی را گویند که مردم اشیا ارزنده و قیمتی خود را در آن حفظ میکنند، ابن درید می گوید و این کلام از سخنان موجز رسول خداست که کسی سبقت نگرفت در تشبیه به آن، در اختصاص علی به اموری که غیر او از آن مطلع نمی شوند و این کلام در واقع نهایت بزرگداشت در مدح علی علیه السلام از سوی رسول خداست و .....،

در رابطه با اخذ راهنمایی معاویه از علی علیه السلام، در جنگ صفین و سخن یکی از فرزندان آنحضرت که چرا به دشمن خود پاسخ می دهی (راهنمایی می کنی) حضرت فرمود (علیه السلام)، آیا کافی نیست برای ما (این جهت آشکار بر حقانیت)، که دشمن ما محتاج به (علم و راهنمایی) ماست و از ما می پرسد، .....،

و من امینی متحیرم که چه بگویم درباره (مدعی) روشنفکری، که خود را فقیهی از فقهای اسلامی نیز به حساب می آورد و در حالی که می بیند این احادیث و احادیث مانند آن را (که از حد احصاء خارج است) و تماما صحیح و حسن نیز اعلام گردید. و .....،

از سخنان صحابه و اجماع تمام امت اسلام بر وراثت علم رسول خدا به (وصی) علی بن ابی طالب علیه السلام و با این وجود از تمامی این نصوص صریح صرف نظر می کند و ..... (در نهایت بی شرمی) کتاب تألیف می کند و نام آن را (الوشیعه) می گذارد تا با آن ردی بر شیعه نگاشته باشد و نمی داند آن نادان و احمق ..... که با این بدگویی و افتراها، روزی پژوهشگری محقق آمده و پرده از دروغگویی ها و تهمت های ناروای او بر می دارد و داغ بدنامی و ننگ را بر پشیمانی او می کوبد، از جمله یاوه های او آن است که می گوید عمر فقیه ترین صحابه و نیز داناترین اصحاب در زمان خود بطور علی الطلاق بود و بالاترین فقها بود به حدیث و قرآن و .....، (لازم به ذکر است) ما منکر فقه و علم عمر بن خطاب نیستیم، زیرا شان هر مسلمانی که همزمان با پیامبر بزرگ اسلام زندگی و با او معاشرت نموده باشد .....، این خواهد بود که دانا و فقیه باشد، ..... و سخن ما به سوی آن حقایقی است این مردک یاوه گو، صورت خود را از آن برگردانیده است. ..... و سخن خلیفه را از ورای پرده نازکی نشنیده که گفت (کل الناس افقه من عمر، حتی رباب الحجال)، یعنی همه مردم از عمر داناتر هستند، حتی زنان پرده نشین.

آثار و دلایل ظهور حقیقت:

۱- عقیده خلیفه درباره کسی که آب برای غسل واجب ندارد:

امام مسلم در صحیح خود در باب تیمم به چهار طریق از عبدالرحمن بن انیزی نقل کرده که مردی نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم و عمر گفت نماز نخوان و در این لحظه عمار گفت ای پیشوای مومنین آیا به خاطر داری وقتی من و تو در جریان حمله نظامی و یک شبیخون و حمله بر دشمن بودیم، و جنب شدیم و آب نیافتیم و تو نماز نخواندی ولی من خود را به خاک مالیده و نماز خواندم، پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که تو می بایست که دو کف دست خود را برزمین زده و سپس فوت کنی آنگاه با آن صورت و دو دست خود را مسح کنی، و عمر او را تهدید کرد و گفت ای عمار از خدا بترس، و عمار گفت اگر خواستی من این حدیث را جایی نقل نمی کنم و ..... این حدیث در سنن ابی داوود، ابن ماجه، احمد، نسایی، بیهقی و .....، آمده است. و با صورتی دیگر .....، راوی می گوید (ما در نزد عمر بودیم مردی آمد و گفت ایامیرالمؤمنین برای ما موقعیت پیش می آید که تا یک یا دو ماه آب پیدا نمی کنیم پس عمر گفت من نماز نمی خوانم تا آب پیدا کنم و عمار گفت ای رهبر مسلمین به یاد می آوری وقتی را که ما در فلان مکان بودیم و شتر چرانی می کردیم، و جنب شدیم گفت آری بخاطر می آورم، گفت من خود را در خاک مالیدم و نماز خواندم، و آنگاه به خدمت رسول خدا آمدم و داستان خود را عرض کردم پس پیامبر می خندید و فرمود خاک پاک برای تو کافی است و دست مبارک را بخاک زد و سپس در آن فوت کرد و آنگاه با دو کف دست پیشانی و قسمتی از دست خود را مسح نمود، عمر گفت ای عمار از خدابترس، پس عمار گفت ای امیرالمؤمنین اگر خواستی تا آن زمان که زنده ام آن را به کسی بازگو ننمایم، عمر گفت نه به خدا سوگند، ولی ما اعراض می کنیم از این موضوع مادامی که تو اعراض کردی (یعنی تا زمانی که بازگو نکنی در امان هستی).

تعریف و دروغ سازی:

این حدیث را بخاری ..... دچار تحریف نمود و از آن پاسخ عمر را که (نماز نخوان) یا (اما من پس نماز نمی خوانم) را حذف کرد، و بیهقی و .....، نسایی و .....، و بغوی .....، حدیث را ذکر نموده اند، .....، پس حضرت علامه می فرماید، در اینجا موضوع بزرگی است و آن اینکه امثال این سخنان یاوه و باطل و بحثهای پوچ را آماده کرده اند، برای کور کردن چشم ساده لوحان از آنچه واقعیت تاریخ است و ای کاش من می دانستم چه چیز ایشان را از گفته عمر غافل کرد که گفت (لا تصل) و یا(اما فلم اکن لاصلی) یعنی (نماز نخوان)، یا

(اما من پس نیستم که نماز بخوانم (یعنی نماز نمی خوانم)، این را می گفت درحالی که او پیشوای مسلمین بود و مسئله تیمم نیز مسئله ساده و مورد ابتلا مسلمانان (خصوصاً در عربستان) بوده است،

و .....آری (دوستی مفرط افراد را کوردل می کند) گفته اند ..... این مذهب و فتوی عمر بود ..... و اجتهادش او را واداشت که جنب تیمم نکند ..... و ابن حجر گوید این فتوی معروفی است از عمر و .....، و بیان می کند این حدیث از اینکه این اجتهاد خلیفه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز بوده .....) و این در واقع عجیب ترین چیزی است که گوش روزگار آن را شنیده است، آیا خدا دینش را کامل ننمود. و مسئله مهمی مانند موضوع تیمم را که مورد ابتلا شدید مردم (خصوصاً شبه جزیره عربستان) بوده است را نامعلوم بگذارد که این موضوع برای خلیفه فرصتی و مجالی برای اظهار نظر ایجاد کند. به بهانه آنکه موضوع آن را نمی داند (که البته می داند) و یا اجتهاد کند و یا باب اجتهاد را بر رسول خدا باز کند در حالی که اوزنده است و در میان آنان قدم می زند .....، آیا رسول خدا طریقه تیمم را به عنوان سنت و امر الهی آموزش علمی و عملی نداد ..... آیا بر خلیفه مخفی بود آنچه را در طی حدیثی که بخاری در صحیح خود آورد (که رسول خدا صلی الله علیه و آله مردی را دید که گوشه ای نشسته و با مردم نماز نمی خواند پس فرمود ای فلانی چرا در میان مردم نماز نمی خوانی او پاسخ داد ای پیامبر خدا جنب شدم و آب نیست، فرمود از خاک بهره گیر که او کفایت می کند تا آب بیابی) و یا (شخصی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد یا رسول خدا ما در ریگزار خشک هستیم و در میان ما زن حایز و جنب و زائو هست و گاهی تا چهار ماه از سال می گذرد و ما به آب دسترسی نداریم پس حضرت فرمود بر تو باد به خاک یعنی تیمم) و یا خبری را که ابوذر از سنت به او داد و گفت (مضمون) (من دور از آب بودم و عیالم با من همراه بود پس جنب شدم و بدون طهارت نماز خواندم پس خدمت رسول خدا آمدم ..... و عرض کردم یا رسول خدا هلاک شدم و جریان را تعریف کردم .....، رسول خدا دستور داد آب آوردند و من در پشت شترم غسل کردم و سپس به محض رسیدنم، فرمود ای اباذر بدرستی که خاک پاک، طاهر و پاک کننده است هر چند که تا ده سال آب نیافتی تیمم کن پس هرگاه آب یافتی آن را بر بدنت بریز (یعنی هیچگاه نماز از تو قطع نخواهد شد)، .....

و یا در حدیث اسقع (همان مردی که بار و بنه رسول خدا را حمل می نمود که به حضرت در زمان حرکت گفت جنب شده ام و در این جا آب نیست، پس رسول خدا فرمود ای اسقع بیا تا به تو تیمم بیاموزم مانند آنچه جبرئیل به من آموخت پس خدمت آن حضرت مشرف شدم و حضرت به من تیمم را آموزش (علمی و عملی) داد))، .....

و یا او آیات خدا را در خصوص تیمم در قرآن ملاحظه نکرد ..... سوره نساءآیه ۴۳ ..... (ای کسانی که ایمان آورده اید ..... به نماز نزدیک نشوید در حال مستی و یا جنابت ..... پس اگر بیمار بودید یا مسافر یا دستشویی و یا آمیزش با همسرانتان و آب پیدا نکردید پس با خاک پاک تیمم کنید .....) و یا آیه سوره مائده (.....فلم تجدوا ماء فتیمموا) یعنی (..... اگر آب نیافتید تیمم کنید) پس حضرت علامه امینی در ادامه به شبهات وارده برای توجیه کار خلیفه پاسخ کافی و شافی داده اند که دانش پژوهان می توانند به اصل متن مراجعه نمایند و سپس می فرمایند پس می بینی بعد از همه این موارد که شرح شد، چگونه رأی خلیفه خلاف احکام قرآن و سنت و اجماع امت است ..... و در

مخالفت با این نظر او، همه امت اسلام از اول تا امروز اتفاق نظر داشته اند و کسی از او پیروی نکرده مگر آنچه را که به ابن مسعود نسبت داده اند به شرط آنکه این نسبت صحیح باشد که به نظر می رسد که از ساخته ها و پرداخته شده های تابعین وکسانی باشد که بعد از او آمدند .....، صرف نظر از آنچه که در خصوص جعلی بودن آن است به شرح آنچه که از شقیق آمده، بیان (وجود آب سرد) در واقع مصداقی از مصادیق فقدان آب و وجوب تیمم است که باز هم ارتباطی به اصل بحث و نظر ارائه شده خلیفه ندارد ....

اقرار خلیفه در جهل به احکام شک نماز:

امام احمد در مسند خود آورده که (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود هرگاه یکی از شما در حال نماز شک نماید پس اگر در یک و دو تا شک نماید و .....)، ..... از ابن عباس نقل می نماید که می گوید من در کنار عمر بن الخطاب نشسته بودم گفت ای پسر عباس هرگاه برای مردی در نمازش شک پیش آمد و ندانست که کم است یا زیاد چه کند گفتم نمی دانم گفت من هم نمی دانم و به لفظ بیهقی نه به خدا قسم از پیامبر در این مسئله چیزی نشنیده ام، پس عبدالرحمن بن عوف آمده و به او موضوع را گفتند و او گفت شنیده ام از رسول خدا که می فرمود ..... تا آخر حدیث، پس آیا تعجب نمی کنی از خلیفه ای که حکم شکیات نماز را نمی شناسد .....، آفرین بر امتی که این شأن و مقام اعلم آنهاست.

جهل خلیفه به کتاب خدا:

دو حافظ حدیث ابن ابی حاتم و بیهقی از دوئلی نقل نموده اند که زنی را نزد عمر آوردند که شش ماه از زایمان او گذشته بود و او خواست او را سنگسار نماید و خبر به گوش علی رسید فرمود بر این زن حدی نیست، پس عمر کسی را خدمت علی فرستاد و سوال کرد چرا رجم و سنگسار نشود، حضرت فرمود خداوند تعالی در قرآن می فرماید (و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین) یعنی مادران بایستی فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند و باز می فرماید (و حمله و فصاله ثلاثون شهرا) یعنی حمل او و شیر دادن مادر سی ماه است پس شش ماه دوره حاملگی و دو سال هم شیرخوارگی، و آنوقت عمر او را رهاکرد.

و به لفظ نیشابوری و گنجی، عمر گفتار و امر علی را تصدیق کرد و گفت (لولا علی لهلک عمر) یعنی اگر علی نبود قطعاً عمر هلاک می شد. (یعنی در اثر جهل خود به احکام شریعت)، ..... به همین مضمون و به صورت دیگر از حافظ عبدالرزاق و عبد بن حمید و ابن المنذر این حدیث نقل گردیده .....)، و نیز از حافظ عقیلی و ابن سمان این حدیث صورت دیگر و با همین مضمون نقل گردیده است (.....)،

شگفت ترین شگفتی ها:

حافظین حدیث از بعجه بن عبدالله جهنی نقل کرده اند که گفت (مردی از ما تزویج کرد زنی را از قبیله جهنیه و آن زن پس از شش ماه فرزندی بدنیا آورد، شوهرش پیش عثمان رفت و او را متهم به زنا و خیانت کرد و عثمان دستور داد آن زن راسنگسار نمایند، چون خبر به علی علیه السلام رسید نزد او آمده و گفت چکار می کنی مگر نمی دانی بر این زن حدی و رجمی نیست زیرا خداوند می فرماید (و حمله و فصاله ثلاثون شهرا...) یعنی (حداقل حمل شش ماه در حکم خداست) پس عثمان گفت قسم به خدا که من این موضوع را نفهمیده بودم پس دستور داد از اجرای حکم جلوگیری کنند ولی وقتی رسیدند دیدند که آن زن مظلوم سنگسار شده و در آخرین لحظات به خواهر خود گفت ای خواهر عزیز من غمگین نباش و آگاه باش که به خدا قسم هیچکس جز شوهرم عورت مرا ندیده و به من دست نزده است (یعنی من مظلوم و قربانی افترا وجهل شده ام) و گوید آن طفل بزرگ شد و آن مرد (یعنی شوهر آن زن) اقرار کرد که این طفل فرزند من است و آن کودک شبیه ترین مردم به او بود و گوید دیدم آن مرد را که نسبت زنا و ناروا و ناحق به همسر خود داده بود که تمام اعضا بدنش پاره پاره می شد و بر بسترش می ریخت در حالی که زنده بود .....)، آیا ننگ و عار نیست که مردی جای خالی پیامبر را اشغال کنند در حالی که این گونه نظرات، نمونه اعمال آنها در داوری و قضاوت است ..... و مسلط شوند بر جان و مال و ناموس مسلمین و این هم مقدار و حد بضاعت علم آنان در دین است و آیا انصاف است .....، .....

(کلب گوید و چه کسی پاسخ خداوند را در این آیه قرآن مجید می دهد من قتل نفس زکیه کمن قتل الناس جمیعا و یا من قتل مؤمنا متعمداً ..... اگراجتهاد را پیش بکشی پاسخ تو پاسخ خداوند است که شایسته پیروی کسی است که هدایت می کند و نه آنکه هدایت میشود).

همه مردم از عمر داناتر هستند:

مسروق بن اجدع گوید عمر بن الخطاب بر منبر رسول خدا بالا رفت و گفت ای مردم چه اندازه زیاد برای همسران خود مهریه قرار می دهید ..... پس من قطعاً هر کس را که برای زنی بیش از چهارصد درهم مهر قرار دهد او را حد می زنم .....، پس زنی از قریش به او اعتراض کرد و گفت تو چنین گفتی گفت آری گفت مگر نشنیدی که خدا در قرآن می فرماید (و آتیتم احدا هن قنطارا) پس عمر گفت خدایا مرا ببخش و (کل الناس افقه من عمر)، یعنی همه مردم از عمر داناتر و فقیه تر هستند، پس دوباره برگشت و بالای منبر رفت و گفت ای مردم من شما را منع کردم و ..... هر مقدار می خواهید مهر قرار بدهید مانعی نیست)، این روایت به صورت دیگر و با همین مضمون از ابن بکار، ابن عبدالبر، ابن جوزی، قرطبی، ابن کثیر، سیوطی .....، نیز بیان شده و نیز به صورتی دیگر و با همین مضمون از سعیدبن منصور، بیهقی، سیوطی ..... هم نقل گردیده و باز با همین مضمون به صورت دیگر از قسطلانی .....، آمده (..... که زنی برخاست و گفت ای پیشوای مسلمین برای چه منع می کنی ما را از حقی که خدا برای ما قرار داده و می گوید (آتیتم احداهن قنطارا) پس عمر گفت (کل احد اعلم من عمر) و سپس روی به اصحاب خود نمود و گفت می شنوید از من که این چنین سخنانی میگویم و انکار نمی کنید تا اینکه زنی بر من ایراد وارد کند که جزء داناترین زنها هم نیست، و نیز به صورت دیگر که عمر گفت (زنی اینگونه با عمر دعوی کرد پس بر عمر پیروز شد)، به صورت ششم و ..... به صورت هفتم .....، آری پس آیا تعجب نمی کنید از امام و خلیفه ای که اشتباه می کند و زنی که از او داناتر است و خود خلیفه اینگونه در میان مردم واصحاب اقرار می کند که همه مردم از عمر فقیه تر هستند حتی زنان پرده نشین، ... **ندانستن خلیفه معنای کلمه (اب) را در قرآن:**

از انس بن مالک نقل شده است که عمر بالای منبر قرآن قرائت می کرد (فانبتنا ..... فاکهه و ابا) یعنی (رویاندیم در زمین .....باغهای پردرخت میوه و چراگاه) سوره عبس آیه ۲۸، پس فردی سوال کرد (اب) چیست آنگاه عمر عصایی که در دست داشت را انداخت و گفت امّا پاسخ این سؤال تو، آگاه باش که به ذات خدا قسم تکلف و کار دشواری است، پس ای عمر چه عیب دارد برای تو که ندانی اب چیست و گفت دستور می دهم پیروی کنید از آنچه برای شما بیان شده و به آن عمل کنید وآنچه فهم نکردید و نشناختید و نمی دانید به پروردگار آن واگذار کنید .....)، به همین مضمون در روایت دیگر (..... در میان اصحاب خود تلاوت کرد .....)، در عبارت دیگر با همین مضمون (عمر قرائت کرد .....، گفت ساکت باشید که ما از کار دشوار منع شده ایم و ما تکلیف نشده ایم و مأمور به این نگشتیم) و باز در تعبیر دیگر (..... آنچه که در دست او بود رها کرد و گفت این به ذات خدا سوگند که کار دشواری است و چه می شود ای پسر مادر عمر، اگر ندانی ابا چیست و سپس گفت پیروی و اطاعت کنید آنچه از قرآن برای شما بیان شده و آنچه بیان نشده پس آن را رها کنید)و از ثابت (..... عمر گفت ما نهی شده ایم از کنجکاوی در کارهای سخت).

مدارک این خبر تحفه و شنیدنی:

(سعید بن منصور، ابونعیم، ابن سعد، عبد بن حمید، ابن انباری، ابن المنذر، ابن مردویه، بیهقی، ابن جریر، حاکم، ذهبی، خولیب، زمخشری، محب الدین طبری به نقل از بخاری، بغوی، مخلص، ذبیحی و شاطبی ..... ابن حجر برای توجیه جهل عمرمی گوید (..... گفته شده که اب کلمه عربی نیست و این موضوع تائید می کند که چرا مثل عمر و ابوبکر معنی آن را نمیدانستند .....)، حضرت علامه فرماید

چگونه گفته ابن حجر بر تمامی پیشوایان لغت عرب مخفی مانده که هیچکدام در زمان ابراز معنی (اب) به غیر عربی بودن آن اشاره نکرده اند و اصلاً فرض کنید که اب کلمه عربی نیست که البته هست، پس چه توجیه دارند در اینکه امثال این کلمات را که در ادامه آیه معنی شده است (متاعاً لکم و لانعامکم) یعنی عبارت (خوراک برای شما و چهارپایان شما)، آیا این عبارت هم عربی نیست اگر این عبارت عربی است پس اینجا عمر و ابابکر چه عذری دارند.....، آری بلکه این حجر متعصب است که لذت می برد از اینگونه زورگویی در دفاع و ادعا بر غیر عربی بودن لغت (ابا)بجای اقرار و قبول عدم اطلاع خلیفه .....،

قضاوت خلیفه درباره زن دیوانه ای که زنا داده بود:

از ابن عباس روایت شده است که گفت زن دیوانه ای را نزد عمر آوردند و گفتند که زنا داده است پس عمر با چند نفر مشورت کرد و دستور سنگسار کردن او را داد، پس علی که رضوان خدا بر او نثار باد، به آن زن گذر نمود و فرمود گناه اینزن بیچاره چیست، گفتند این زن دیوانه است و متعلق به فلان قبیله است، پس فرمود او را برگردانید و سپس نزد عمرآمدند و گفتند ای پیشوای مسلمین آیا نمی دانی و آیا به خاطر نداری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود (قلم تکلیف از سه طایفه برداشته شده است از طفل تا بالغ شود، از خواب تا بیدار شود و از دیوانه تا عاقل شود ..... عمر شروع کرد به الله اکبرگفتن .....).

صورت دیگر این حدیث:

(..... پس علی علیه السلام آن زن را از دست ایشان نجات داده و برگردانید به نزد عمر، و آنها گفتند علی ما را برگردانید و عمر گفت علی علیه السلام نکرده اینکار را مگر برای چیزی (یعنی حکمتی و دلیلی)، پس فرستاد به سوی آن حضرت و آنحضرت نزد او آمد .....).

صورت دیگر از این حدیث:

(آقای ما عمر رضی الله عنه فرمان داد به سنگسار کردن زن زنا دهنده ای، و گذر کرد آقای ما علی که رضوان خدا بر او باد در زمان سنگسار کردن آن زن و او را نجات داد و خلاص کرد ..... پس عمر گفت (لولا علی لهلک عمر) یعنی اگر علی نبود عمر هلاک می شد).

صورت چهارم:

زن دیوانه ای را به جرم زنا دادن نزد عمر آوردند ..... و گذر کرد بر او، علی بن ابی طالب و با آن زن بچه هایی بودند که او را دنبال می کردند پس فرمود که او را برگردانید .....).

گفته بیهقی .....، مدارک این داستان (ابوداوود، ابن ماجه، حاکم، بیهقی، ابن اثیر، محب الدین طبری، .....) جالب توجه است که بخاری این حدیث را در صحیح خود نقل نموده با این فرق که وقتی دید در این حدیث برخورد به کرامت و بزرگواری خلیفه می نماید، قسمت اول داستان را برای حفظ مقام خلافت حذف کرده و خوشش نیامد که امت اسلام بر جهل و نادانی عمر بن الخطاب آگاهی حاصل نمایند و بدانند که او از سنت مشهور غافل بوده و یا از مبانی ابتدایی قضاوت آگاهی ندارد .....،

نادانی خلیفه به تأویل کتاب خدا:

ابن سعید خدری گوید (ما با عمر بن الخطاب حج نمودیم ..... پس چون او داخل طواف شد رو به حجر الاسود نمود و گفت، من می دانم که تو سنگی هستی که نه ضرری داری و نه منفعت و اگر من ندیده بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را می بوسید، من هرگز تو را نمی بوسیدم و آنگاه علی علیه السلام که رضوان خدا بر او باد، گفت بلکه ای پیشوای مومنین برخلاف گمان تو (این سنگ یعنی حجر) هم زیان می رساند و هم نفع می دهد و اگر تو فهمیده بودی این موضوع را ازتأویل کتاب خدا (قرآن) البته می دانستی آن

را آن چنان که من می گویم که خداوند تعالی فرماید (و اذ اخذ ربک من بنی آدم .....) یعنی (و زمانی که پروردگار تو گرفت از اولاد آدم از فرزندان .....، چون اقرار کردند که او پروردگار عزوجل است و ایشان بندگان او هستند این پیمان و عهد آنان را نوشت و در پارچه کوچکی و این سنگ آن را بلعید و او در روز قیامت برانگیخته می گردد در حالیکه برای او دو چشم و زبان و دو لب است که شهادت و گواهی می دهد درباره کسی که آمده به سوی آن در حالی که به پیمان خود وفا کرده است پس او امین الله است در این کتاب، و آنگاه عمر گفت (لا ابقانی الله بارض لست فیها یا اباالحسن)،خدا مرا باقی نگذارد در آن زمین که تو در آن نیستی ای اباالحسن) و در عبارت دیگر (پناه می برم به خدا که من زندگی کنم در میان مردمی که تو در میان آنان نباشی)، مدارک این حدیث (حاکم نیشابوری، ابن جوزی، ازرقی، قسطلانی، عینی،.....)

(کلب گوید اگر پیروی از سنت رسول خدا ملاک کار بود پس چرا حکم متعه را که سنت رسول خدا بود حرام نمود و ..... شکی نیست که اجراء حکم فوق مبنی بر تحریم بوسیدن حجرالاسود و کنترل زائران خانه مشکل بود وگرنه آن را تحریم می کرد و کاری به ادله اقامه شده مولانا المظلوم علی علیه السلام نداشت چنانچه به سایر نصایح آن حضرت توجه نکرد و .....)

جهل خلیفه به کفاره تخم شتر مرغ:

از محمد بن زبیر نقل گردیده که (مضمون) (..... داخل شدم به مسجد دمشق پس ناگاه پیرمردی را ملاقات کردم که استخوانهای سینه او از شدت پیری درآمده بود، پس گفتم ای پیرمرد چه کسی را درک کردی گفت عمر را، گفتم پس کدام غزوه و جنگ را شرکت کردی گفت یرموک را، گفتم برای من تعریف کن از چیزی که شنیده ای، گفت ما با قتیبه در حالی که محرم بودیم (در مراسم حج)، تخم شتر مرغی را یافتیم و آن را خوردیم چون مناسک تمام شد جریان را برای پیشوای مسلمین عمر تعریف کردیم پس او به ما گفت به دنبال من بیایید ..... تا به اطاقهای رسول خدا رسیدیم، یکی از آن اطاق ها را در زد وگفت آیا اباالحسن اینجا است پاسخ آمد نه پس ما به صحرا رفتیم، تا به علی علیه السلام رسید و مسئله را عنوان کرد ایشان فرمود چرا به دنبال من نفرستادید تا بیایم عمر گفت من سزاوارترم که خدمت شما برسم، فرمود پاسخ مسئله را ..... پس عمرگفت (خدایا برای من کار دشوار و سخت پیش میاور، مگر آنکه ابوالحسن در کنار من باشد).

همه مردم از عمر فقیه تر هستند: کل الناس افقه من عمر:

(روزی عمر به جوانی از جوانان انصار رسید و در حالی که تشنه بود، از او آب خواست و آن جوان ظرف آبی را با عسل آمیخته و به او داد ولی عمر آن را ننوشید و گفت خدای تعالی می فرماید (اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا) یعنی (بردید خوشی های خود را در حیات دنیای خود)، و آن جوان گفت این آیه در خصوص تو و یا یکی از اهل قبله نیست پس تو بخوان آیه قبل آن را که بدانی و آگاه شوی به مقصود خداوند که می گوید (روزی که کفار را در آتش می اندازند و می گویند بردید خوشی های خود را در جهان دنیا .....)، پس عمر گفت (کل الناس افقه من عمر) یعنی (همه مردم از عمر فقیه ترهستند .....).

فرمان خلیفه در زدن حد افترا به جوانی که با مادرش نزاع کرده بود:

(مضمون) ..... از محمد بن ابی رافع از پدرش نقل کرد (..... جوانی از انصار با مادرش نزاع کرد و قضاوت را نزد عمر آوردند و مادرش او را انکار کرد گفت پسر من نیست و چند شاهد آورد که دختر است و هنوز شوهر نکرده و جوان به او تهمت وافترا زده و عمر دستور داده که آن جوان را حد افترا بزنند پس قضاوت را به علی علیه السلام واگذار نمودند و آن حضرت در مسجد رسول خدا نشست و آنان را احضار کرد از زن پرسید او انکار کرد از جوان پرسید او گفت این زن مادر من است حضرت فرمود تو انکار کن (و فرض کن) من پدر تو و حسن و حسین برادران تو هستند گفت اطاعت، من انکار می کنم و آنگاه علی علیه السلام به صاحبان اختیار آن زن گفت آیا

حکم من درباره این زن جاری است، گفتند آری درباره ما هم جاری است (هر چه امر فرمایی اطاعت می کنیم)، پس علی علیه السلام فرمود همه شاهد باشند که من این جوان را به این زن که هیچ نسبت به او ندارد عقد نمودم و به قنبر فرمود برو و کیسه پول مهر این زن را بیاور، پس شمردند و به زن به عنوان مهر دادند و به جوان گفت حالا دست زنت را بگیر و برو و نزد ما نیا جز اینکه آثار عروسی در تو باشد، پس در این زمان آن زن فریاد زد، ای ابوالحسن الله، الله که این آتش است، قسم می خورم به خدا که این پسر فرزند من است، حضرت فرمود پس چرا او را انکار کردی گفت پدرش (سیاهپوست و افریقایی) زنگی بود و برادران من، مرا به او تزویج کردند پس به این جوان حامله شدم و آن مرد به جنگ رفته و کشته شد، من این فرزند را به فلان قبیله فرستادم و او در میان آنها بزرگ شد و من او را انکار کردم پس علی علیه السلام فرمود ومن ابوالحسن هستم و آن جوان به مادرش ملحق و نسبت او ثابت شد، ...

نادانی و جهل خلیفه به مفاد کلمات:

(مضمون) عمر بن الخطاب از مردی سوال کرد، چطور هستی گفت من از مردمی هستم که فتنه را دوست دارم و حق را مکروه و بر ندیده گواهی می دهم و .....، عمر دستور داد او را زندانی کنند پس علی علیه السلام فرمان داد او را برگردانند و فرمود منظور او از فتنه اموال و فرزندان اوست که خداوند در قرآن از آنان به فتنه یاد کرده و منظور او از اکراه حق، اکراه از مرگ است که حق است و آن حقی که او ندیده بر او شهادت می دهد محمد رسول خداست ..... پس عمر دستور داد او را آزادکنند و گفت (الله یعلم حیث یجعل رسالته) و با همین مضمون از حذیفه بن یمانی روایت شده است، که گفت با عمر ملاقات کردم و او سوال کرد، ای پسر یمان چگونه صبح نمودی و من پاسخ دادم چگونه می خواستی صبح کنم به خدا قسم صبح کردم در حالی که از حق اکراه و فتنه را دوست دارم و به چیز نادیده شهادت می دهم و حفظ می کنم غیر آفریده را و بدون وضو نماز می خوانم و در روی زمین صاحب چیزی هستم که خدا در آسمان ندارد، پس عمر خشمگین شد و اراده کرد که او را مجازات نماید و در راه به علی علیه السلام برخورد نمود ..... حضرت فرمود ای عمر چه چیز تو را خشمگین نموده، عمرگفت حذیفه می گوید حق را مکروه دارم فرمود راست گفت او مرگ را که حق است دوست ندارد گفت می گوید فتنه را دوست دارم امام فرمود راست گفت او مال و فرزندان را دوست دارد و خدا می فرماید (انما اموالکم و اولادکم فتنه)، گفت یاعلی می گوید شهادت می دهم به چیزی که ندیدم فرمود راست می گوید او به یکتایی خدا، مرگ، بعثت، قیامت، بهشت و جهنم، صراط، شهادت می دهد در حالی که هیچکدام را ندیده است، پس عمر گفت یا علی می گوید من حفظ می کنم غیرآفریده را، فرمود راست می گوید او حفظ می کند کتاب خدا تعالی را و آن مخلوق نیست، عمر گفت او می گوید من بدون وضو نماز می خوانم، فرمود او راست می گوید او صلوات می فرستد، بدون وضو بر پسر عم من رسول خدا و تقدیم صلوات بدون وضو بر آن حضرت جایز است، پس گفت ای ابوالحسن از همه اینها بزرگتر هم می گوید حضرت فرمود چه می گوید،گفت می گوید که من در روی زمین چیزی دارم که خدا در آسمان ندارد، فرمود راست می گوید زیرا او زن و فرزند دارد و خدا منزه و بالاتر از داشتن زن و فرزند است، پس عمر گفت نزدیک بود که پسر خطاب هلاک شود اگر علی بن ابی طالب نبود، .....

با همین مضمون (..... پس عمر گفت پناه به خدا می برم که مشکلی واقع شود و علی برای حل آن نباشد) نیز ..... از ابراهیم تمیمی نقل شده (که مردی نزد عمر گفت خدایا مرا از قلیل قرار بده. عمر گفت این چه دعایی است گفت خدا می فرماید (و قلیل من عبادی الشکور) و ..... پس عمر گفت همه مردم از عمر فقیه تر هستند) و نیز آورده اند که (مضمون) (زنی نزد عمر آمد و گفت ای رهبر مسلمین بدرستی که شوهر من روزها روزه و شبها در عبادت است، پس عمر گفت کار خوبی می کند و او مرد خوبی است، در آن

مجلس مردی حضور داشت که نام او کعب بود گفت ای عمر منظور این زن آن است که شوهرش در امر زناشویی بی توجه است و آن مرد توضیح داد و عمر

او را با نصب به ولایت بصره تشویق کرد) و نیز به همین مضمون ..... که عمر گفت بمن دستور می دهی که مردی را ازعبادت پروردگارش منع کنم و .....)

اجتهاد خلیفه در امر قرائت نماز:

از عبدالرحمن بن حنظله روایت شد که عمر بن الخطاب نماز مغرب را خواند در حالی که در رکعت اول آن حمد و سوره را نخواند، پس چون رکعت دوم را شروع کرد حمد و سوره را دو بار خواند و چون نماز را تمام کرد و سلام داد، دو سجده سهو بجای آورد)، ابن حجر می گوید تمام راویان این خبر مورد اعتمادند و به نظر می رسد مذهب و عقیده عمر این بوده است و باهمین مضمون بیهقی و سیوطی ..... نیز روایت نموده اند، و نیز از ابی سلمه بن عبدالرحمن گوید که (عمر بن خطاب نماز مغرب را با مردم می خواند، پس حمد و سوره را نخواند و چون نماز تمام شد به او گفتند چرا قرائت را بجا نیاوردی گفت نظر شما راجع به رکوع و سجود چطور بود گفتند خوب بود گفت پس (بیخیال) این وقت باکی نیست)، مدارک این حکایات را بیهقی در سنن، سیوطی، نسایی، ..... آورده اند و بیهقی گوید که شافعی گفت (ابوسلمه این قضیه را در مدینه نزد خاندان عمر گفت و هیچکس از خاندان او آن را انکار نکرد و اسناد این حدیث هم صحیح و تمام راویان آن مورد اعتمادند)،

و نیزابراهیم فقهی گوید که (عمر بن الخطاب نماز مغرب را خواند در حالی که چیزی قرائت نکرد تا سلام داد به او گفتند که توچیزی نخواندی سپس عمر گفت من در نماز کاروانی به شام می فرستادم ..... تا وارد شام شدم و شترها را با بار و پالان فروختم ..... پس نماز را اعاده کرد و مردم همه اعاده کردند)

و از شعبی روایت شد که به عمر گفت (ای رهبر مسلمین آیا در دل خود خواندی گفت نه، پس دستور داد که دوباره موذن اذان و اقامه گفت ونماز را با مردم اعاده کرد .....).

عقیده خلیفه در میراث:

مسعود ثقفی گوید (نزد عمر بن الخطاب بودم ..... که شرکت داد برادران پدر و مادری را با برادران مادری در ثلث، پس مردی به او گفت تو در ابتدا این سال در همین مسئله، طور دیگری قضاوت کردی گفت چطور قضاوت کردم گفت ثلث را برای برادران مادری قراردادی و برای برادران پدر و مادری چیزی قرار ندادی گفت این بنابر آنچه این زمان حکم می کنیم و آن هم بنابر آنچه ما آن زمان حکم نمودیم و در متنی دیگر این بر آنچه ما امروز قضاوت کردیم و آن بر آنچه ما در دیروز قضاوت کردیم)،

(کلب گوید در یکی از روستاهای مازندران، برای یکی از علماء بزرگ، دوازده گوسفند فرستادند و مرقومه ای نیز مکتوب و به چوپان دادند، ولی در راه یکی از گوسفندان خوراک چوپان شد و چوپان با رسید مکتوب دوازده گوسفند و یازده عدد گوسفند نزد عالم شرفیاب شد و حضرت آقا گفت گوسفندها یازده تا هستند چوپان گفت درست است، آقا فرمود رسید نامه دوازده گوسفند است چوپان گفت درست است و .....، و دوباره چوپان تأکید کرد که آقاجان مگر رسید۱۲ تا نیست آقا فرمود بلی گفت گوسفند مگر یازده نیست ایشان گفت بلی، چوپان گفت درست است آقاجان، رسید ۱۲ تا وگوسفندها ۱۱ تا، درست است دیگر منظور شما چیست آقا فرمود هیچ، به سلامت خداحافظ شما).

جهل و نادانی خلیفه به طلاق کنیز و برده:

(مضمون) حافظ دارقطنی و ابن عساکر نقل نموده اند که (دو مرد نزد عمر آمدند و از طلاق برده و کنیز پرسیدند پس او برخاست و با آنها به مسجد آمد و از مردی که در میان جمعیت که اصلع بود (علی علیه السلام) سوال کرد و جواب گرفت..... (موی قسمت جلو سر حضرت به واسطه قرار دادن مستمر کلاه خود فلزی و شرکت در جنگها ریخته بود و عرب آن را اصلع می گوید و این از فضایل ارزنده و به جهت کثرت جهاد آن حضرت سلام الله علیه بود)، و او گفت (مضمون) اگر علی نبود عمر هلاک می شد (و نیز آورده اند، زنی را نزد عمر آوردند که آبستن بود و اقرار کرد به زنا پس عمر فرمان داد به سنگسار او، پس علی علیه السلام مانع اجرا حکم شد و به عمر فرمود این تسلط توست بر او، ولی بر طفل در شکم او تسلط نداری و از طرفی شاید تو او را شکنجه دادی و یا ترسانده باشی گفت آری او را شکنجه دادم فرمود آیا نشنیدی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود حدی نیست بر کسی که بعد از شکنجه اقرار کند و یا ..... (یعنی در چنین حالتی اقرار او فاقد ارزش قضایی است) و آنوقت عمر او را آزاد کرد و سپس گفت زنان عاجزند از اینکه فرزندی بزایند که مانند علی بن ابی طالب باشد و اگر علی نبود عمر(به جهل خود) هلاک می شد. مدارک این حدیث (ریاض النضره، ذخایره العقبی، مطالب السئول، مناقب خوارزمی و...)، و به همین مضمون در سنگسار زنی که حامله بود و علی علیه السلام ممانعت نمود و ..... عمر گفت سه مرتبه که همه از من فقیه ترهستند.

حکم خلیفه در خصوص زن حائض بعد از درک عرفات:

(مضمون) ابن المنذر گوید (عموم فقها گفته اند بر حایضی که درک عرفات نمود طواف وداع نیست و ما روایت شده ایم از عمر بن الخطاب و ابن عمر و زید بن ثابت که ایشان امر کردند به توقف ..... از هاشم بن یحیی مخزومی روایت است که مردی از بنی ثقیف نزد عمر آمد و پرسید از مسئله زنی که حیض شد و در روز عید خانه را زیارت کرد، آیا بر او جایز است که قبل از پاک شدن کوچ نماید عمر گفت نه پس آن مرد گفت ولی رسول خدا برخلاف تو به من فتوی داد پس عمر برخاست که او را تازیانه بزند و می گفت برای چه از من سوال می کنی در چیزی که پیامبر در آن نظر داده است (یعنی آیامی خواهی جهل مرا ثابت کنی) ...!)، حضرت علامه امینی فرماید آیا از این گونه اعمال ..... تعجب می کنی پس آگاه باش که عجیب تر آن اینکه، عمر از فکر و نظر خود عدول نکرد، حتی بعد از آنکه بر چگونگی سنت نبوی و روش رسول خداآگاه شد، بلکه خشونت کرد ...

جهل خلیفه به سنت:

(مضمون) ابن المبارک گوید ..... از مسروق (که به عمر خبر دادند که زنی از قریش در زمان عده به ازدواج مردی از بنی ثقیف درآمده، پس عمر آنها را احضار کرده و بین آنها طلاق جاری نمود و عقوبت هم نمود و حرمت ازدواج ابدی بر آنها قرار داد و مهر را هم گرفته در بیت المال قرار داد و موضوع این قضاوت به علی علیه السلام رسید..... و فرمود سنت رسول خدا این نیست، چون آنها دو نفر نمی دانستند که ازدواج در عده جایز نیست گفتند حکم چیست فرمود مهریه مال آن زن است زیرا ازدواج خود را حلال می دانسته و بین آنها (موقتاً) جدایی قرار داد و فرمود شلاقی هم بر آنها نیست ..... عده اولی و عده دومی را تکمیل نموده و سپس او را با خطبه عقد نماید، پس چون خبر قضاوت علی به گوش عمر رسید گفت ای مردم برگردانید نادانیها و جهالت ما را به سنت رسول خدا، پس عمر از رأی و حکم خود برگشت و به گفته و دستور علی علیه السلام عمل کرد و نیز با همین مضمون آمده است .....،

اجتهاد خلیفه در ارث جد:

دارمی از شعبی نقل نموده است که اولین جدی که در اسلام وارث شد، عمر بن الخطاب بود که آن مال را تصاحب کرد ولی علی علیه السلام نزد او آمده و فرمود که این مال فقط مال تو نیست تو در واقع مانند یکی از برادران هستی، ..... ابن ابی الحدید گوید: عمر بسیار

از اوقات فتوی به حکمی می داد و سپس آن را باطل می کرد و مجدداً به ضد و خلاف آن فتوی می داد و .....، (بطور مثال) در جد یا برادران به نظرات زیادی که با هم مخالف بودند حکم نمود .....، (مضمون) و نیز در رأی خلیفه درباره زنی که با غلامش ازدواج کرده بود که وقتی او را نزد عمر آوردند و آن زن گفت من فکر کردم که براساس حکم قرآن می شود و جایز است (او ما ملکت ایمانهم)، پس عمر مشورت کرد در سنگسار کردن و ..... و در نهایت حکم کرد که آن زن حق ازدواج با هیچ مرد آزادی را ندارد و آن زن را شکنجه نمود و غلام را از او دور کرد و ..... حضرت علامه امینی می فرماید نمی دانم اینهمه شکنجه های سنگین برای چیست؟! ریشه این شکنجه ها از کجاست و حال آنکه خود عمر و عایشه از رسول خدا روایت نموده اند که حضرت فرمود حدود را حدالمقدور از مسلمین دور نگه دارید و اگر مسلمانی برای او راه فرار وجود دارد راه را باز نمائید زیرا اگر رهبر در عفو و بخشش خطا کند بهتر است که در عقوبت و شکنجه خطا کند، .....).

خلیفه و زن آوازه خوان:

از حسن روایت شده است که (عمر به دنبال زن آوازه خوانی فرستاد که نزد او بیاید و او قبول نکرد و باز کسی دیگر را فرستاد که عمر ترا احضار کرد پس آن زن که حامله بود ترسید و گفت مرا با عمر چکار است و در بین راه که او را بزور می آوردند از شدت ترس دچار درد زایمان زودرس شد و زن بچه خود را سقط کرد و عمر با اصحاب خود مشورت نمود بعضی ازهواداران او گفتند تو رهبری و مجازات کننده .....، علی علیه السلام سکوت کرد پس عمر رو به علی علیه السلام نمود و گفت شما چه می گویی، فرمود اگر این اطرافیان تو این سخن را برای خودشان گفتند خطا گفتند و اگر طبق میل و اراده توگفتند که تو را خشنود کنند پس خیر و صلاح تو را نخواستند و نظر من آن است که دیه آن بچه بر تو است زیرا تو آن زن را ترساندی تا سقط جنین کرد و در راه ترسی که تو ایجاد کردی بچه مرد .....) این حدیث با همین مضمون و به صورتی دیگر نقل گردیده و مدارک این حدیث از (ابن جوزی، ابوعمر، سیوطی به نقل از عبدالرزاق و .....) نقل گردیده است. حضرت علامه امینی فرماید این مقام خلیفه است و علم او در دین خدا بر احکامی که باید بداند تا علم و آگاهی بر آن بتواند او را ازپرتگاه هلاکت نگهداری کند و ...

حکم خلیفه در سنگسار کردن زن مضطره:

از عبدالرحمن سلمی روایت شده که (زنی را نزد عمر آوردند که تشنگی او را از پای درآورده و گذرش به چوپانی افتاد و از او آب خواست و چوپان امتناع کرد، مگر آن که آن زن خود را در اختیار او بگذارد پس آن زن بیچاره هم قبول کرد از روی اضطرار، پس عمر با مردم درباره حکم رجم و سنگسار آن زن مشورت می نمود، پس از حضرت علی علیه السلام نظر خواست حضرت فرمود: این زن مضطر و ناچار بود و نظر من بر آزاد کردن اوست پس او را آزاد نمودند) و نیز به این صورت که (مضمون) (زنی را نزد عمر آوردند که زنا داده را اقرار کرده بود، پس عمر حکم به سنگسار او داد پس علی علیه السلام فرمود شاید او عذری داشته پس از آن زن سوال کرد چه چیز موجب شد که این عمل را انجام دادی گفت شغل من شتربانی در بیابان است و شغل آن مرد هم شتربانی بود، روزی در میان شتران من نه آب بود و نه شیر و ..... من خودداری کردم تاآنکه دیدم بزودی از تشنگی خواهم مرد پس مضطر شدم ..... پس حضرت علی علیه السلام فرمود (الله اکبر، فمن اضطر غیر باغ و لاعاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم) حضرت علامه امینی می فرماید: ای کاش خلیفه یاد می گرفت چیزی از علم و سنت را تا حکم می کرد به آنچه خدا بر پیامبرش نازل نمود ..... و معلوم نیست اگر علی علیه السلام نبود عاقبت کار داوری و قضاوت های اینگونه او به کجا می رسید

(کلب گوید و با آن روحیه خشن و انعطاف ناپذیر که داشت آن روش های او قطعاً سرمشق مسلمانان قرار می گرفت و با نهایت تأسف امت اسلام مردمی می شدند خشن و بی منطق و .....در نتیجه اسلام به قهقرا رفته و شریعت مبین بین صاحبان عقل و خرد جهان رسوا می شد .....) .....

بلی واقعاً خود او این حقیقت را به بهترین نحو به زبان می آورد که همیشه می گفت (لو لا علی لهلک عمر).

خلیفه ای که نمی داند چه بگوید:

مضمون (مردی سیاه با همسر سیاه خود نزد عمر آمدند و مرد گفت ای خلیفه بچه ای که این زن آورده است سرخ است و زن موضوع هرگونه خیانت را انکار می کند، و عمر ندانست که چه بگوید پس از حضرت علی علیه السلام نظر خواست آنحضرت به مرد گفت آیا تو در حال حیض با زن همبستر شدی گفت آری ..... پس فرمود فرزند خود را منکر نشو چون خودت به خودت ستم کردی .....).

حکایت تجسس و شبگردی های خلیفه:

از عمر بن خطاب نقل شده که او شبی شبگردی می کرد و به خانه ای گذر کرد و مشکوک شد از دیوار خانه بالا رفت و مردی و زنی را با ظرف شراب دید و به آن مرد گفت ای دشمن خدا خیال کردی خدا گناه تو را می پوشاند در حالی که او را معصیت می کنی، آن مرد گفت ای رهبر مسلمین اگر من یک خطا کردم تو سه خطا کردی اول در کار من تجسس کردی حال آنکه خدا گفت (لا تجسسوا) ولی تو جاسوسی کردی و دوم فرمود (اتوالبیوت من ابوابها) به خانه ها از درهای آنها واردشوید ولی تو از دیوار آمدی و دیگر آنکه تو زمان وارد شدن سلام نکردی خدا می فرماید (و اذا دخلتم بیوتا فسلموا .....)،..... و نیز احادیث دیگر با همین مضامین، مبنی بر تجسس او از راه غیر شرعی روایت شده و جالب توجه آنکه ابن جوزی این قصه رسوا خیز را که در واقع موضع انتقاد و ضعف خلیفه، و نشانه جهل او به احکام شریعت است را از مناقب و فضایل اوعنوان می نماید و .....،

(کلب گوید این همان زینتی است که شیطان برای اغوا امت به مسلمانان می دهد که عمل ناشایست و خلاف را صحیح جلوه بدهند)، (مضمون) و نیز آمده که عمر شبی در مدینه شبگردی می کرد پس مردی را دید که با زنی عمل زشت انجام داد پس چون صبح شد به مردم گفت اراده من اجرای حکم است، مردم به او گفتند البته تو امامی پس حضرت علی علیه السلام به عمر گفت تو اینکار را نمی توانی انجام دهی و در صورتی که انجام دهی بر تو حد الهی به جهت خطای تو جاری می شود زیرا که خداوند اجرای حد زنا را به کمتر از چهار شاهد تأمین و مقرر نکرده و .....عمر قول علی علیه السلام را پذیرفت.

(کلب گوید پس ببین که چگونه مولای ما امیرالمؤمنین تعبیرها و تأویل های شیطانی اجتهاد و اخذ ثواب را که عده ای نادان و جاهل متعصب برای دفاع از دشمنان خدا و رسول استناد قرار داده اند را رد می فرماید و این عمر بن الخطاب است که او نیز نظر حضرت را می پذیرد و در واقع این توافق به معنای اجماع امت اسلام بر رد اینگونه افکار شیطانی است یعنی هیچگاه اجتهاد نمی تواند در مقابل احکام قطعی شرعی و یا به عبارتی نص قرار بگیرد و خطا را نمی توان به جرم تسری داد .....)

و نیز حضرت علامه امینی فرماید در هر یک از این بحث ها نکات مهمی است که هرکدام قابل بحث و تأمل است .....

(کلب گوید آنچه که از همه چیز مهمتر است، امر متوقف نمودن و جلوگیری از تسری روح اینگونه روشها خشن و افراطی در جامعه توسط مولانا المظلوم علی علیه السلام و اصلاح روحیه گروهی مردمی جاهل و تندروکه معمولا به روش حاکمان جامعه خود رفتار می

نمایند و ارشاد حضرت علی علیه السلام در واقع هدایت جامعه اسلامی بسوی رشد و تعالی و جلوگیری از توسعه روحیات خشونت طلبانه افراد افراط گرا و خشک مغز است که معمولاً در هر زمان ودر هر جامعه حضور و وجود داشته و دارند و خواهند داشت .....).

رأی خلیفه در اجرای حد شراب:

(مضمون) انس بن مالک گوید (پیامبر حد شراب را چهل ضربه قرار داد و ابوبکر هم چهل ضربه ولی عمر آن را به هشتاد ضربه تبدیل نمود ..... به همین مضمون که عمر از عبدالرحمن بن عوف سوال کرد نظر تو چیست او گفت هشتاد ضربه پس عمر سنت رسول خدا را تغییر داده و چهل ضربه را به هشتاد ضربه تبدیل نمود .....)، حضرت علامه امینی فرماید، ارزش عبدالرحمن بن عوف چیست و رای او چه ارزشی دارد که برابری کند با آنچه شارع مقدس مقرر فرمود و چه می کند خلیفه باآیات قرآن که می فرماید (و لن تجد لسنه الله تبدیلا) و نیز (فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الدین یبدلونه) و بعد از اینکه ثابت شد که این حکم از احکام ثابت شده و سنت ثابت پیامبر است و در آن تغییر به رأی خود بدهند

(کلب گوید آیا اگر او فضای جامعه را آماده می دید و.....، او هم مثل معاویه و یزید همه احکام خدا را دگرگون می نمود و دین جدیدی می آورد که احکام آن بر قرآن دیگری منطبق باشد. .....، آری اگر این قرآن کلام و مطلوب خداوند است، البته سنت رسول او نیز تأویل آن خواهد بود و افراد دیگرغیر او و برخلاف او حق سنت شکنی ندارند والسلام ختم کلام).

حکم خلیفه و زنی که بر علیه جوانی مکر و حیله کرده بود:

مضمون (آورده اند که زنی نزد عمر آمد که عاشق جوانی از انصار شده و دلباخته او گردیده بود و چون کامیاب نگردید به حیله متوسل شد و سفیده تخم مرغی را بر لباس و مابین رانهای خود ریخته و سپس با فریاد و سر و صدا نزد عمر آمد و گفت که آن جوان به زور به من تجاوز کرده است و مرا در میان قبیله ام رسوا نموده و این هم اثر کار اوست و عمر از چند زن سوال کرد و آنها هم تایید کردند پس خواست که جوان را مجازات کند و آن جوان با خواهش و تمنا خواست تا در کار او تحقیق شود تا مظلومیت او ثابت شود و عمر گفت ای ابوالحسن نظر شما چیست، آن حضرت آب جوش خواست و بر لباس آن زن ریخت و سفیده بسته شد و ..... زن را تهدید کردند و او به حیله و مکر خود اعتراف کرد. عمر گفت خدا مرا بعد از علی بن ابی طالب باقی نگذارد)، و نیز (مضمون) از حفش بن معتمر نقل شد که (دو مرد نزد زنی از قریش آمده و یکصد دینار نزد او امانت قرار دادند و با هم تبانی نموده و یکی از آنها بعد از مدتی آمده گفت رفیق من مرد و پول مرا را بده و زن خودداری کرد و او با اصرار و فشار بر فامیل زن، پول را گرفت و رفت و بعد از یکسال آن مرد دیگر آمد و پول امانت را مطالبه کرد و آن زن گفت آن پول را به آن رفیق تو دادم ..... ماجرا بالا گرفت و قضاوت به عمر داده شد و او به زن گفت که تو ضامن هستی و باید بپردازی، زن خواهش کرد که قضاوت را به علی بسپارد و آنگاه آنها نزد علی علیه السلام آمده حضرت دانست که آنها به زن حیله کرده اند پس فرمود برو رفیقت را حاضر کن و پولت را بگیر ..... قضاوت به گوش عمر رسید گفت (لاابقانی الله بعد ابن ابی طالب).

خلیفه و کلاله:

(مضمون) از مسروق نقل شده که گوید از عمر بن خطاب پرسیدم یکی از نزدیکان من وارث کلاله می شود، حکم آن چیست پس عمر چند بار لفظ کلاله را تکرار کرد و سپس ریش خود را متفکرانه گرفت و گفت به خدا قسم اگر معنی آن را می دانستم بهتر بود برای من از اینکه هر چه روی زمین است مال من باشد و ..... و نیز چون آیه کلاله نازل شد عمر آیه را نفهمید و به حفصه گفت تا از رسول خدا سوال کند پس حفصه از رسول خدا سوال کرد و حضرت فرمود پدرت تو را چنین گفت ولی بعید می دانم که او بتواند آن را یاد بگیرد، و عمر هم اقرار کرد و می گفت گمان نمی کنم آن را یاد بگیرم و.....)، .....، حضرت علامه امینی فرماید چه اندازه موضوع

کلاله بر خلیفه مشکل و چه اندازه موضوع آن در فکر او پیچیده دیده و حال آنکه آن موضوع از احکام ساده و عمومی شریعت و آسان و همگانی است ولی سؤال اینست که چرا او نتوانست و نمی توانست آن را حفظ نموده و یا متوجه شود و ....

نظر خلیفه راجع به خرگوش:

(مضمون) از موسی بن طلحه روایت شد (مردی از عمر درباره حکم خرگوش سوال کرد، عمر به دنبال عمار فرستاد عمارگفت با رسول خدا بودیم مردی برای ما خرگوش هدیه آورد و ما خوردیم و آن مرد به پیامبر گفت یا رسول الله من دیدم خرگوش حیض می شود پیامبر فرمود عیبی ندارد و .....)، حضرت علامه امینی فرماید من نمی گویم که آنچیزی که خلیفه را ترسانده از زیاد و کم آن، دلیل بر بی معرفتی او به حکم بوده من نمی گویم ..... من این را واگذار می کنم به وجدان آزاد تو ....

عمرو معاذ بن جبل: (لولا معاذ لهلک عمر):

از ابن ابی حسین نقل شد که مردی سریکی از اهل مدینه را شکست و عمر خواست او را قصاص کند، معاذ گفت نه ..... پس عمر یک دینار به آن شخص داد و او را راضی کرد، و نیز از ابی سفیان ..... نقل کرده که زنی شوهرش دو سال از او غیبت کرد و وقتی برگشت دید زنش آبستن است به عمر شکایت کرد، عمر دستور سنگسار داد. پس معاذ گفت تو حقی بر آن نداری، پس عمر حکم کرد که حبس کردند تا زایید یک پسر را که دندان جلو او درآمده بود، چون پدرش بچه را دید که شبیه اوست فریاد زد به خدای کعبه که این نوزاد

بچه من است، پس خبر به گوش عمر رسید و گفت زنها عاجزند که مثل معاذ بن جبل بزایند و اگر معاذ نبود عمر هلاک شده بود ...

رأی خلیفه در قصاص:

از مکحول روایت شده که (عباده بن ثابت سر مردی نبطی را به این بهانه که عصبانی مزاج و تندخو است شکست، پس عمر گفت بنشین تا تو را قصاص کنم، زید بن ثابت گفت آیا قصاص می کنی غلامت را از برادرت پس عمر قصاص را ترک کرد و دیه داد) و به همین مضمون قصاص از مسلمانی را که مردی از اهل ذمه (یهود و نصاری که تحت لوای اسلام با شرایط زندگی می کنند) را بقتل رسانده بود دیه قرار داد و باز به همین مضمون قصاص مردی از اهل ذمه را که مقتول شده بود به گفتار ابوعبیده جراح دیه قرار داد ..... و نیز از ابراهیم نخعی نقل گردیده است که مردی را که شخصی را عمداً کشته بود برای قصاص آوردند بعضی از اولیاء دم گذشت نمودند ولی رأی خلیفه در قتل او صادر گردید و ..... ولی به نظر ابن مسعود دیه قرار داد و ..... حضرت علامه امینی فرماید اگر حکم قضایا آن است که خلیفه در اول گفت پس چرا عدول کرد (به سخنان این و آن)، ..... آیا می توان گفت موضوع حکم در تمامی این موارد، از فکر خلیفه دور بوده یا این قضایا تنها براساس رأی و زورگویی او بوده و یا بگوییم که این سیره و روش اعلم امت (بقول صاحب الوشیعه) است.

و نیز در رأی خلیفه در دیه انگشتان:

(مضمون) در صحاح و مسانید ثابت شده که رسول خدا (دیه) در انگشتان را، برای هر انگشت ده دینار قرار داد همانطور که ابن عباس نیز آن را در پاسخ مروان بیان نمود در وقتی که او گفت قول عمر غیر از این است و او گفت که قول پیامبر صلی الله‌علیه و آله سزاوارتر است از قول عمر که (دیه) انگشتان را به رأی خود تغییر داده به ترتیب آنها را (ابهام ۱۳، ۱۲، ۱۰، ۹، ۶) اعلام نموده است .....، و من نمی دانم که خلیفه حکم این موضوع را نمی دانسته و یا می دانسته و عمداً برخلاف قول رسولخدا مخالفت کرده است، پس اگر نمی دانست این خود مصیبتی بزرگ است و اگر می دانست و عمل نمی کرد این مصیبت از آن هم بزرگتر است.

رأی خلیفه در دیه جنین:

از مسور بن خرمه نقل شده که عمر بن خطاب ..... مشورت کرد با مردم در سقط جنین کردن زنان، پس مغیره بن شعبه گفت..... عمر به او گفت برای نظر خود شاهدی بیاور ..... به عبارت ابی داوود، پس عمر گفت الله اکبر اگر نشنیده بودم این را هر آینه حکم به غیر این می کردم ..... امینی فرماید چه اندازه خلیفه نیازمند به عقل دیگران است در هر قضیه ای تا این حد که مجبور شود به مشورت با فرد معلوم الحالی مثل مغیره که زانی ترین مردم قبیله ثقیف و دروغگوترین آنها در شریعت و دین الهی است و این مشورت در حالی است که شهادت او را به نفع عباس عموی پیامبر در موضوع بحرین نپذیرفت و ..... و نیز رأی عمر بن الخطاب درباره دزدی که دست و پای او را برای موضوع سرقت قطع کرده و باز هم دزدی کرده بود و عمر میخواست پای دیگر او را هم قطع کند پس حضرت علی علیه السلام .... فرمود ... سزاوار نیست که پایش قطع شود زیرا دیگر پایی ندارد تا با آن راه رود و حکم اینست که او را تعزیر کنی و یا حبس نمایی پس عمر هم او را زندانی کرد، و یا در موضوع اجتهاد خلیفه در هدیه ای که ملکه روم فرستاده بود، برای ام کلثوم که همسر او بود و یا به روایتی برای زن ابوعبیده در پاسخ هدیه ای که آنها برای ملکه روم فرستاده بودند و عمر بن الخطاب آن هدیه را که جواهر یا جواهرات بود را فروخته و پول آن را در بیت المال قرار داد و حال آنکه این هدیه از شمول جزیه، مالیات و غیره آن خارج بوده است و .....،

(کلب گوید قطعاً اینگونه افکار صرف نظر از توهین به هدیه دهنده و تضیع حقوق دیگران می تواند به عنوان یک روش زشت وخشن، برای افراد خشک مغز و افراطی هم الگو قرار گرفته و به عنوان یک روش و سنت غیر اسلامی در جامعه اجرا شود و این جانماز آب کشیدن ها با سایر نظرات او دلالت بر آن دارد که خلیفه صرفاً بر اساس تفکرات شخصی خود عمل می نمود نه دستورات شرع مقدس و اگر اینطور نبود پس چرا در خصوص مغیره خبیث اینگونه حکم کرد؟!!) و .....،

رأی و حکم خلیفه عمر بن الخطاب در داستان مشهور زنای دوست او مغیره بن شعبه:

از عبدالرحمن بن ابی بکر نقل شده که گفت (روزی ابابکره و زیاد و نافع و شبل بن معید در غرفه ای بودند و مغیره در پایین خانه بود، پس باد وزید و در باز شد و پرده بالا رفت و این چهار نفر ناگهان دیدند که او را در حالی که با زنی زنا می کرد وآنها شهادت دادند و زیاد گفت نمی دانم دخول کرد یا نه، پس عمر همه شهود را به غیر از زیاد حد افترا زد و پس از آن ابوبکره به عمر گفت تو ما را حد افترا زدی گفت آری و با اعتراض گفت کارت تمام شد گفت آری ابابکره گفت ولی من به خدا قسم می خورم و شهادت می دهم که مغیره دخول کرد (یعنی زنای صد درصد انجام داده و مستحق سنگسار است)، پس عمر خواست که دوباره او را حد افترا بزند ولی علی علیه السلام فرمود اگر شهادت ابوبکره را دو تا حساب کردی پس رفیقت مغیره را سنگسار کن و اگر شهادت او دوتا نیست پس حد شلاق را به اوجاری کردی ..... و این واقعه به صورت مفصل از انس بن مالک نیز نقل شده که مغیره بن شعبه از سوی عمر فرمانده بصره بود ..... و اغلب به سوی زنی (فلان کاره) به نام ام جمیل می رفت که همسایه ابی بکره بود .....، و غرفه و بالاخانه منزل ابوبکره دقیقاً روبروی بالاخانه ام جمیل بود و ابی بکره با اصحاب و برادران خود نافع و زیاد و شبل بن معید نشسته بود که بادی وزید و درب غرفه آن زن را باز کرد و ناگهان همگی ایشان دیدند که مغیره با ام جمیل مشغول زنا است پس ابوبکره گفت ای دوستان حالا خوب نگاه کنید که این مشاهده در واقع مصیبتی است که ما به آن دچار شدیم، پس همگی خوب نگاه کردند تا اینکه یقین نمودند و آنوقت ابوبکره پایین آمد و منتظر ماند تا مغیره خارج شد و به او گفت کار تو آن بود که انجام دادی و ما بر آن آگاه شدیم پس از ما دور شو و چون رفت که با مردم نماز ظهر بخواند ابوبکره مانع شد و مردم گفتند او فرماندار عمر است بگذارید نماز بخواند و سپس گزارش به عمر دادند و عمر مغیره و شهود را احضار ..... عمر از ابوبکره سوال کرد آیا او را میان دو ران ام جمیل دیدی ابوبکره گفت آری به خدا قسم، من حتی جای آبله را روی ران او می دیدم..... پس عمر گفت نه به خدا قسم مغیره را حد نمی زنم مگر شهادت دهی که دیده ای که مغیره آلت خود را مانند میل داخل سرمه دان، در (فلان) ام جمیل فرو برده است، و ابوبکره گفت شهادت می دهم پس عمر عیناً

قضیه میل داخل سرمه دان را به نافع و شبل نیز تکرار کرد و آنان نیز دقیقاً آن را تائید کردند و آنوقت عمر به مغیره گفت سه چهارم کارت تمام شد، و آنگاه زیاد را احضار کرد و زیاد بر عمر در مسجد وارد شد در حالی که سران مهاجر و انصار دور عمر نشسته بودند ..... و چون عمر او را دید با صدای بلند گفت من مردی را می بینم که امیدوارم هرگز خدا به زبان او مردی از مهاجرین را خوار ننماید. و زیاد بلافاصله بر قصد و دستور ضمنی خلیفه در رهایی مغیره آگاه شد و گفت ای امیرالمؤمنین اما به درستی که حق مطلب هماناست که آنها یعنی آن سه نفر گفتند و ..... من مجلس زشتی را دیدم و می شنیدم صدای ناله و نفس زدن آنها را و دیدم مغیره را که روی شکم ام جمیل است و در عبارت دیگر زیاد گفت دیدم او را که پاهای ام جمیل را بلند کرده و دیدم دو بیضه او را که میان ران ام جمیل رفت و آمد می کند و دیدم حرکت سختی را و شنیدم صدای نفس زدن بلندی را و در تعبیر طبری آمده که زیاد گفت دیدم نشسته میان پاهای زنی و دیدم پاهای خضاب شده را که بهم می خورد و دو تا مقعد (سوراخ ماتحت) نمایان شده و شنیدم صدای نفس زدن شدیدی را، پس عمر سؤال کرد آیا دیدی که او آلت خود را مانند میل سرمه دان که در داخل سرمه دان فرو می رود در داخل (فلان) ام جمیل فرو ببرد پس زیاد گفت نه، پس عمر گفت الله اکبر برخیز و ایشان یعنی آن سه نفررا حد افترا بزن پس برخاست و ابوبکره و دو نفر دیگر غیر از زیاد، هر کدام را هشتاد ضربه شلاق تازیانه به عنوان حد افترا زد و مغیره را رها کرد و ابابکره پس آنکه شلاق خورد مجدداً به عمر گفت من باز هم شهادت می دهم به اینکه مغیره چنین وچنان کرد و عمر اراده کرد که دوباره او را هشتاد ضربه تازیانه بزند ولی علی علیه السلام فرمود اگر چنین کنی در واقع حکم سنگسار رفیقت را نیز صادر کردی، پس عمر از اجرای حد مجدد بر ابابکره منصرف شد و او را رها نمود،

(کلب گوید که خلیفه عادل شهادت زیاد را در خصوص رفت و آمد خایه های مغیره زانی در بین ران ام جمیل در حالی که مقعدهای آنان نمایان بود پذیرفت ولی از خود سوال نکرد و یا نخواست که سؤال نماید که در چنین حالتی آلت آن هرزه در کجای ام جمیل می توانست قرار داشته باشد جز در سرمه دان ام جمیل و نقل شده است که پس از پایان یافتن این ماجرا عمر، مغیره را که از دوستان نزدیک او و از یاوران او در به قدرت رسیدن و حکومت بود به منصب بالاتری در حکومت ارتقا داد و این در عرب ضرب المثل گردید که می گفتند خدا به تو غضب نماید همانطور که عمر به مغیره غضب کرد و معلوم نیست اینگونه رفتار اوبا آن جانماز آب کشیدن های او که احتیاطاً حد می زد یا از دیوار مردم بالا می رفت و یا ..... و .....، چگونه توجیه می شود مگر آنکه بگوئیم او کاملاً سلیقه ای عمل می کرد نه براساس دستور شرع مقدس .....)،

حضرت علامه امینی فرماید اگر برای خلیفه علم و عدالتی بود از علم قضاوت، در این داستان اراده نمی کرد که بر ابوبکره دو مرتبه حد جاری نماید و نیز مخفی نمی ماند از او که اجرای این حد به منزله صدور حکم سنگسار دوست او مغیره نیز خواهد بود تا آنکه مولای ما امیرالمؤمنین او را آگاه نمود و اگر می خواهی تعجب کنی پس تعجب کن از اظهارات خلیفه خطاب به زیاد، در زمانی که برای شهادت حاضر شدکه (به درستی که من می بینم مردی را که هرگز خدا خوار و ذلیل نمی فرماید به زبان و (شهادت) او مردی از مهاجرین را) ویا به این نقل که (من می بینم صورت مردی را که امیدوارم که مردی از اصحاب رسول خدا بر شهادت او خوار و ذلیل نگردد) و یا نقل دیگر اظهار او (.....)، پس زیاد از سخنان خلیفه متوجه شد که خلیفه میل دارد که حد از مغیره ساقط شود .....و حال آنکه زیاد دیده است که مقعد و ماتحت هر دو نفر نمایان و دو بیضه مغیره میان رانهای ام جمیل رفت و آمد می کند و قدمهای رنگین و خضاب کرده او بالا رفته و نیز شنیده خوش و بش های زیاد و نفس زدن بلندی را و نیز او را که روی شکم ام جمیل قرار دارد ..... و تا این حد و با این وجود راه فراری از طریق وجود میل در خارج سرمه دان به شاهد القاء و یا معتقد به سرکشی آلت مغیره از فرج ام جمیل بوده است .....،

(کلب گوید آنچه مسلم است دوگانگی رفتار خلیفه نسبت به افراد محرز است در غیر این صورت روش تند و خشن او ایجاب می کرد که بطور مثال حکم حد سنگسار را در مورد مغیره با یک خبر ضعیف انجام دهد، به نحوی که همه بر او ایراد بگیرند و بگویند ای خلیفه حکم سنگسار حداقل چهار شاهد می خواهد وبا یک شاهد حد اجرا نمی شود ..... ولی ظاهراً او نسبت به دوستان و یاران خود که او را

در به قدرت رسیدن یاری نمودند بسیار مهربان و نسبت به دشمنان خود سخت گیر بود و شما نام این روش را هر چه می خواهی بگذار ولی آنچه مسلم است این روش بر خلاف سنت رسول خدا و احکام قرآن است).

بلی جز این نیست که تأویل و اجتهاد او موجب سقوط حد از مغیره شده است ..... و از طرفی حد افترا بر کسی مثل ابوبکره جاری کرد همان ابوبکره که از نیکان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و از کثرت عبادت مانند چوب تیر بود و نیز دیگر شهود ..... و حال آنکه وقتی در موسم حج مغیره را دید به او گفت ..... قسم بخدا گمان نمی کنم که ابوبکره به تو دروغ بسته باشد و ندیدم تو را مگر آنکه ترسیدم از آسمان بر من باران سنگ باریده شود، .....، حسان بن ثابت که مغیره را هجو کرد و گفت (..... دین و اسلام را رها کردی و ..... به میگساری و معاشرت با رقاصه ها و فاحشه ها، در عمر باریک و کم و کوتاه خود پرداختی .....)

و ابن ابی الحدید که شک ندارد در زنای مغیره با ام جمیل می گوید که (خبر زنا کردن او شایع و مشهور است مگر آنکه از عمر در اجرا نکردن حد دفاع می کند و میگوید (..... بر امام مستحب و جایز است اسقاط حد کند اگرچه بر گمان خود غلبه کند و یقین داشته باشد که حدی واجب است) و لیکن برابن ابی الحدید این مطلب مهم مخفی ماند که امر قضایی (سقوط الحد به شبهات)، چرا به شهود تسری نیافت و رعایت حال آنان در اسقاط حد را شامل نگردید (در حالی که می دانست آنها در شهادت خود راستگو هستند) و نیز چگونه شایسته است برای امام که اسقاط حد کند از کسی که زانی ترین مردم در زمان جاهلیت بوده و چون به اسلام داخل شد روحیه زناکاری بر او بود تا ظاهر شد در زمان حکومت او در بصره به آنچه که نقل شده و کجا برای او جایز است که دست بردارد از مثل این هرزه و ..... حکم نماید به اجرا حد بر سه نفر از صالحان و شک نکند در اجرا حد برایشان، در حالی که در بین آنان کسی است که از عباد و از صالحان صحابه رسول خدا محسوب می شود و برای سقوط حد از مغیره تباهکار به آنان نسبت دروغ وتهمت زده و آنان را در بین مسلمین و مجامع دینی اینگونه بدنام و خوار نماید، و آیا می دانی مغیره که بود .....، آری مغیره همان موجود پست و لعین بود که در صف مقدم کسانی قرار داشت که به علی علیه السلام جسارت می نمود و .....،

ابن جوزی می گوید، خطبا در کوفه به نزد مغیره آمدند و آنگاه صعصعه بن صوحان برخاست و سخن گفت .....، و مغیره پلیدگفت او را ببرید بر روی سنگی قرار دهید تا علی علیه السلام را لعن نماید پس صعصعه با صدای بلند فریاد زد (لعن الله من لعن الله و لعن ابن ابی طالب) یعنی (لعنت خدا بر کسی که خدا را لعنت نماید و علی بن ابی طالب را لعن نماید)، پس خبر به مغیره دادند و او صعصعه را تهدید به حبس نمود و .....،

و احمد بن حنبل در مستند خود نقل نمود که ..... مغیره بن شعبه لعنت الله علیه، جسارت و بدگویی کرد از علی علیه السلام پس زید بن ارقم به او گفت ای مغیره تو بطور حتم و یقین می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرد از فحاشی و ناسزا به مردگان، پس برای چه علی علیه السلام را سب نموده و فحش می دهی و حال آنکه زنده نیست .....،

(کلب گوید پس تاریخ نشان می دهد که چگونه بذر جنایت و خیانت کم کم و اندک اندک رشد کرد و چگونه فاسقان و مجرمان اینگونه به انجام جسارت به ذوالقربی که اجر رسالت بودند جرئت نمودند).

برتری فقه پیره زنان از عمربن الخطاب:

(مضمون) روایت شده است که عمر از شام به مدینه برمی گشت و تنها حرکت می کرد تا اخبار مردم را بداند پس به پیره زنی در خیمه اش عبور کرد و از او درباره خلافت عمر سوال کرد و پیره زن گفت خدا به او از طرف من پاداش خوب ندهد عمر گفت وای بر تو برای چه، گفت برای آنکه به خدا قسم از روزی که او خلیفه شد یک دینار و یا یک درهم از بخشش او به من نرسید، عمر گفت وای بر تو، عمر از حال تو خبر ندارد و تو در خیمه هستی و پیره زن پاسخ داد سبحان الله گمان نمیکردم که کسی بر مردم ولایت کند که نداند مابین مشرق و مغرب (بلاد تحت حکومت او) چه می گذرد و عمر آمد در حالیکه گریه می کرد و می گفت وا عمرا واخصوماه کل واحد افقه منک یا عمر .....، حضرت علامه امینی فرماید ما از این قصه می آموزیم که فکر و اندیشه و علم امام باید که به همه امور

خصوصاً به شرایع ..... احاطه داشته باشد و ..... این حقیقتی بودکه خود خلیفه به آن اعتراف داشت و می گفت همه مسلمین حتی پیره زن ها از او فقیه تر و داناترند .....،

اجرای حد به گمان:

(مضمون) بیهقی در سنن خود آورده که دو نفر در زمان عمر با هم مشاجره لفظی نمودند و سپس یکی از آنها گفت به خداقسم سوگند که من پدر یا مادر خود را زناکار نمی بینم (نمی دانم) پس عمر با مردم مشورت کرد عده ای گفتند او پدر ومادر خود را مدح کرد و عده ای گفتند نه منظور او فحش در قالب کنایه بوده و نظر ما است که او را شلاق بزنی. پس عمر اورا هشتاد ضرب تازیانه زد، این روایت را نیشابوری در تفسیر (الذین یرمون المحصنات .....) یعنی کسانی که به زنان عفیفه وپاک دامن نسبت ناروا می دهند و چهار شاهد نمی آورند پس آنان را هشتاد ضربه شلاق بزنید آورده، ..... حضرت علامه امینی فرماید من نمی دانم به کدام یک از این دو مصیبت بنالم آیا به قصور علم خلیفه از حکم مسئله و یا به قصور معلمین اوکه هر یک سخن می گویند از روی ضعف و زشت تر از آن، جریان کار و عمل او است به شرحی که گفته اند ..... که تمام اینها ناشی از دوربودن و عدم اطلاع خلیفه از علم و دانش مربوط به حکم مسئله است که دلیل آن هم مشورت او با دیگران بود، حالا هر کس می خواست باشد، مغیره و یا غیره او، پس او در واقع نظر و رأی خود را اجرا می کرد چه موافق دین خدا و سنت پیامبر او باشد و یا مخالف آن و....

قطع درخت بیعت رضوان:

از نافع نقل شده که گوید مردم می آمدند نزد درختی که رسول خدا در زیر آن بیعت رضوان انجام داده و آیات قرآن درباره آن نازل شده بود، پس در آنجا به عنوان تبرک نماز می خواندند و این مطلب بگوش عمر رسید و او مردم را تهدید کرد و دستور داد آن درخت را قطع نمودند، ..... ابن ابی الحدید گوید (مردم بعد از وفات رسول خدا (به عنوان تبرک) نزد درختی که بیعت رضوان انجام شده بود رفته و در آن محل نماز می خواندند پس عمر گفت ای مردم به پرستیدن بت برگشته اید .....هر کس نزد این درخت بیاید او را با شمشیر خواهم کشت همانطور که مرتد را می کشم و دستور داد آن را بریدند)

(کلب گوید سعادت یار مسلمانان بود که خلیفه این نظرات خود را به سایر موارد تسری نداد وگرنه ستون حنانه و منبر پیامبر و قبر و مزار تمام اولیا الله و .....، را با این فکر کج و ناروا خود نیست و نابود و از صفحه روزگار پاک می نمود و فقط قرآن می ماند با بدعت های خلاف سنت او، همانگونه که خود می خواست و آنها را به میل خود جاری می کرد و اگر در این روزگار بود دستور تخریب همه دانشگاه ها و مراکز علمی و پزشکی و تحقیقاتی را می داد همانگونه که در زمان خود تمام کتب علمی وتحقیقاتی حاصل بشریت را در ایران و مصر و ترکیه و ..... را که مبانی تحصیلات و تحقیقات بود را نابود کرد و آبروی اسلام و مسلمین را در انظار متفکرین جهان ضایع نمود .....)

نهی از عبادت در مسجدی که رسول خدا در آن نماز خواند:

از معرور نقل شده که گفت ما با عمر بن خطاب حج نمودیم در بازگشت از حج مردم مسجدی را دیدند و در آن نماز خواندند عمر پرسید اینجا کجاست؟ گفتند اینجا مسجدی است که پیامبر خدا در آن نماز خوانده است. پس گفت همینطور هلاک شدند اهل کتاب قبل از شما که آثار پیامبران خود را عبادتگاه گرفتند پس هر کس برای او نمازی هست بخواند و هرکس نیست نمازی بر او بگذرد

(کلب گوید البته آن مسجد و مسجد النبی و سایر مساجد ..... شانس آوردند که دستور تخریب آنها با این استنباط وارونه توسط خلیفه صادر نگردید .....)

حضرت علامه امینی فرماید: ای کاش من می دانستم چه اشکال و ایرادی دارد، بزرگداشت آثار پیامبران و در پیشاپیش آنان سید فرزندان آدم حضرت محمد صلی الله علیه و آله، هرگاه که بیرون از حدود توحید مانند سجده کردن برعکسها و تصاویر آنان و یا قبله

قرار دادن آنها .....، نباشد، آیا قرآن نمی فرماید (..... من یعظم شعایر الله فانما من تقوی القلوب) ..... کجا و کی امت ها هلاک شدند به اینکه آثار پیامبران خود را صومعه و عبادتگاه قرار دادند و کدام مسجد در آن بهتر و خوب تر نزد خداوند خواهد بود از مسجدی که رسول خدا در آن نماز خوانده است

(کلب گوید و آیا خداوند نفرمودکه در عمل رسول خدا برای شما اسوه و الگو هست پس مسلمانان مانند رسول خدا در آن مسجد عبادت خدا می نمودند ..... با این نیت که این محلی است که رحمت برای عالمیان در آن رکوع کرد، سجود کرد و خدا به او و به این مکان نظر رحمت فرمود پس آنها هم مانند پیامبر در این مکان رکوع و سجود می نمایند تا مورد رحمت خدا واقع شوند ..... الی آخر .....)،

و یا چه مکانی شریف تر از مکانی است که پیامبر اعظم در آن راه رفته و توقف نموده و در آن بیعت رضوان شده و مومنون درتحت آن به رضوان خدا دست یافته اند، و گناه آن درخت بیچاره چه بود که ریشه آن را از زمین درآوردند و نبود کسی که بازخواهی کند و یا دفاع نماید، آیا این گونه امور به منزله اهانت مستقیم به پیامبر که آن مواضع را با نشستن و عبادت خود مشرف و متبرک می نمود نیست ..... رجوع به کتب صحاح و سنت نشان می دهد که چگونه اینگونه آرا خلیفه فقط مخصوص و ویژه خودش بوده و پس از او پیروی نشده و نمی شود و نخواهد شد و از جمله صحابه ای که به این مکان تبرک می نمودند و در آن نماز می خواندند عبدالله عمر بود که نافع از موسی بن عقبه نقل نمود که سالم بن عبدالله جستجو می کرد مکان هایی را در راه و در آن نماز می خواند و می گفت پدرم در این اماکن نماز می خواند و می گفت که دیده است که پیامبر در این اماکن نماز می خواند و او در این عمل به پیامبر تأسی نموده و سنت او را عمل می نموده است،

سرافکندگی عمربن الخطاب در برابر پرسش های علماء ادیان دیگر:

ابو اسحاق ثعلبی متوفی حدود ۳۲۷ در کتاب العرائس خود آورده است: (..... آن زمان که عمر متولی امر خلافت گردید، عده ای از علما یهود آمدند و گفتند ای عمر تو و رفیق تو بعد از محمد، ولی امر هستی و ما از تو سوال می کنم اگر پاسخ گفتی می دانیم که اسلام حق و محمد پیامبر خداست و اگر پاسخ ندادی خواهیم دانست که اسلام باطل و محمد هم پیامبر نبوده است پس سوالات خود را مطرح نمودند که (به ما خبر بده قفل آسمان چیست و کلید آن چیست .....) پس عمر سر خود را از شرمندگی پائین ورد و گفت برای عمر عیب نیست از اینکه از او سوال شود از چیزهایی که نمی داند و او بگوید نمی دانم، پس یهودیان با خوشحالی از جا جسته و گفتند ما گواهی می دهیم که محمد پیامبر نبوده و اسلام باطل است در این زمان سلمان از جا پرید و به عالمان یهود گفت صبر کنید و آنگاه نزد علی علیه السلام آمد و گفتای ابوالحسن بداد برس ..... چون حضرت وارد مسجد شد عمر از جا برخاست و دست به گردن او انداخت و گفت ایابوالحسن تو برای حل هر مشکل و معضلی دعوت می شوی، و آن حضرت رو به عالمان یهود کرد و فرمود هر چه می خواهید از من سوال کنید که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا هزار باب علم آموخت که از هر باب هزار باب علم دیگر مفتوح گردید وسپس فرمود به شرط آنکه وقتی شما خبر دادم مطابق آنچه در تورات شما است، شما هم مسلمان شده و داخل بر دین ما و ایمان بیاورید گفتند آری پس فرمود امّا قفل آسمان و زمین شرک به خداست و کلید آن لا آله الا الله و محمد رسول الله و آن قبری که صاحب خود را گردش داد همان ماهی بود که یونس نبی را بلعید و در هفت دریا گردش داد و آنکه قوم خود را انذار نمود ولی از آدم و جن نبود آن مورچه ای بود در زمان سلیمان نبی که به او گفت (ایها النمل .....) و پنج چیزی که بر زمین راه رفتند ولی از شکمها بوجود نیامدند آنها (آدم، حوا، ناقه صالح، قوچ ابراهیم و عصای موسی) بود و دراج در آوازش می گوید (الرحمن علی العرش استوی) و خروس در آواز خود می گوید (اذکرو الله یا غافلین)، اسب در شیهه خود وقتی مومنین به جنگ کفار می روند می گوید (بار خدایا مومنین را بر کافران

نصرت عطا فرما)، الاغ در عرعر خود می گوید (خدا لعنت کند مالیات گیران را) و در چشم شیاطین عرعر می کند، قورباغه در قور قور خود می گوید (سبحان ربی المعبود المسبحفی لجج البحار)، شانه به سر گوید (اللهم العن مبغضی محمد و آل محمد)، و یهودیان که سه نفر بودند دو نفر از آنان گفتند ما شهادت می دهیم که لا آله الا الله و محمد رسول الله، پس عالم سوم از جا پرید و گفت ..... یا علی بمن خبر بده از آن قوم که در اول زمان مردند و بعد از ۳۰۹ سال خدا آنها را زنده کرد ..... پس حضرت علی رضی الله عنه فرمود، داستان آنها درقرآن که خداوند بر پیامبر نازل فرمود آمده است بر شما بخوانم، آن یهودی گفت مرا خبر بده از نام آنها، پدران آنها، شهر آنها، پادشاه آنان، و سگ آنها و کوه و غار آنها ..... و حکایت آنها را از اول تا آخر ..... پس حضرت علی علیه السلام ردا پیامبر خداصلی الله علیه و آله را به خود پیچید و سپس فرمود ای برادر عرب، حبیب من محمد صلی الله علیه و آله فرمود که در سرزمین روم شهری بود که به آن (افسوس) می گفتند ..... برای ایشان پادشاه صالحی بود که از دنیا رفت و اوضاع آنها پریشان شد وشاهی از شاهان فارس که به او دقیانوس می گفتند و فردی ستمکار و کافر بود با لشکریان خود آنجا را فتح کرده و آن شهر را پایتخت و مرکز کشور خود قرار داد و در آن کاخی بنا کرد ..... آن کاخ مرمر و طول و عرض آن یک فرسخ بود ..... چهار هزار ستون داشت ..... و تختی از جواهر که سمت راست آنها هشتاد کرسی طلا و سمت چپ هشتاد کرسی از طلا که بر آن اسقف های بزرگ و پهلوانان و قهرمانان او جلوس می نمودند ..... و اوصاف تاج او ..... و شش نفر از جوانان از اولاد دانشمندان را وزیر خود قرار داد و هیچ کاری را بدون مشورت آنها انجام نمی داد، سه نفر راست و سه نفر چپ او قرار داشتند پس یهودی سوال کرد از نام های آنان و حضرت علی علیه السلام فرمود که بمن خبر داد حبیب من محمد صلی الله علیه و آله آنهایی که در طرف راست او بودند تلمیخا و مکسلمینا، ....، که دقیانوس در تمام کارها با آنها مشورت می کرد این پادشاه سی سال در آن کشور بدون اینکه هیچ دردسر و تب و بیماری و ..... به او برسد پادشاهی کرد و چون این را از خود دید، ادعای خدایی کرد و آن را به سران و مردم اعلام نمود و هر کس را مخالفت کرد کشت و هر کس را موافقت نمود پاداش داد ..... تا اینکه به او خبر دادند که سربازان ایرانی در صدد قتل او هستند و او پس از شنیدن این خبر از شدت غصه، تاج از سرش افتاد و خودش از تخت سرنگون شد و آنوقت تلمیخا با خود گفت اگر او خدا بود هیچگاه محزون نمی شد ..... پس به یاران خود (پنج نفر دیگر) گفت ..... از خود سوال می کنم چه کسی این سقف بلند را بدون اتصال از بالا و یا ستونی در زیر آن برافراشته و چه کسی در آن، ماه و خورشید را به گردش انداخته و ..... پس برای همه اینها آفریدگار و مدیری غیردقیانوس است و آن پنج نفر جوان نیز خود را بر پاهای او انداخته و گفتند ما هم همین عقیده را داریم، پس فرمان بده تا چه کار انجام دهیم آنگاه تلمیخا گفت ای برادران، من برای خود و شما چاره ای جز فرار از دست این ستمکار به سوی خداوندآسمانها و زمین نمی بینم پس مقداری خرما به سه درهم فروخت و آن را در لباس خود پنهان نمود و سپس همگی بر اسبها سوار و از شهر خارج شدند، چون از شهردور شدند تلمیخا گفت ای برادران سلطنت دنیا از دست ما رفت پس از اسب پیاده شویم شاید خداوند (به غربت ما ترحم و)برای ما فرجی و گشایشی حاصل نماید و آنگاه از اسبها پیاده شده و هفت فرسخ پیاده رفتند تا اینکه خون از پاهای آنها جاری شد چون عادت به این کار نداشتند، پس به مرد چوپانی رسیدند و از او آب یا شیر خواستند، او گفت من به شما کمک میکنم ولی ظاهر شما را در لباس شاهان و ..... و شما را در حالت فرار می بینم پس داستان را برای من تعریف کنید و آنها بعد از جلب اطمینان قصه خود را برای چوپان نقل نمودند و چوپان خود را روی پاهای آنها انداخت و درخواست همراهی کردگفت صبر کنید تا من هم گوسفندان را به صاحبان آنها رد نموده و بیایم تا با شما همراه شوم و سپس رفته و برگشت در حالی که سگ او نیز با او بود ..... و آنان گفتند ما می ترسیم که این سگ

ما را رسوا کند به پارس کردن خود و سگ چون دیدآنها او را با سنگ از خود دور می کنند ..... به زبان آمده و گفت چرا مرا دور می نمایید و حال آنکه من شهادت می دهم به وحدانیت خدا پس مرا رها کنید تا شما را از دشمنان شما پاسبانی کنم و با این کار به خداوند سبحان تقرب یابم

(کلب گوید در راویات شیعه دیدم که در بهشت جای حیوانات نیست مگر دو حیوان یکی همین سگ اصحاب کهف و دیگری ذوالجناح اسب وفادار امام حسین .....)

پس او را رها کرده و چوپان، آنها را از کوهی بلند بالا برد و همگی در غاری وارد شدند ..... و در آن غار به خواب رفتند و سگ آنان نیز بر درب غار به خواب رفت و خداوند به فرشته مرگ فرمان داد تا ارواح آنان را قبض نماید و دو فرشته بر هر کدام از آنان مأمور فرمود که آنان را از این پهلو به آن پهلو بگردانند و خورشید را امر فرمود تا در طلوع به سمت راست غار و در غروب به سمت چپ غار بتابد، در حالی که آنها در وسط غار بودند و از طرفی دیگر دقیانوس چون از فرار آنها آگاه شد با هشتاد هزار جنگجو به دنبال آنها روان شد و وقتی به غار رسید دید که آنها در کنار هم خوابیده اند، پس دستور داد که دهنه غار را با سنگ و ساروج محکم کردند تا زنده بگور شوند و گفت حالا آنها به خدای خودشان که در آسمان است بگویند که ایشان را اگر راست می گویند از این غار بیرون آورد، آنها سیصد و نه سال در آنجا بودند و خدا روح به اجساد آنان دمید و بیدار شدند و گرسنگی بر آنها غالب شد و اثری از چشمه و میوه و درختان دیروز ندیدند ..... پس تملیخا درهم ها را گرفته وارد شهر شد تا نان و غذایی تهیه کند ولی از تغییرات متعجب شد و ..... چون تملیخا سکه ای را به نانوا داد، و نانوا به او گفت این سکه مربوط به عهد دقیانوس است و تو اگر گنجی پیدا کردی بگو و مرا سهیم کن و الا تو را رسوا

می کنم و تملیخا واقعیت را گفت ولی نانوا خشمگین شد و گفت تو از ستمگری سخن می گویی که سیصد سال پیش ادعای خدایی می کرد و حال مرا مسخره می کنی ..... پس او را نزد پادشاه عاقل و عادل مسیحی بردند ..... تملیخا قصه خود و یاران خود را بازگو کرد و ..... سپس به سوی خانه خود با اتفاق مردم رفت و گفت این خانه من است ..... درب زدند و پیرمردی سالخورده بیرون آمد و فرستاده پادشاه به او گفت، این پسر می گوید که این خانه خانه اوست، پیرمرد با غضب به او گفت،نام تو چیست گفت من تملیخا پسر فلسین هستم و پیرمرد گفت دوباره تکرار کن پس او تکرار کرد در این وقت پیرمرد خود را بر دست و پای و انداخت گفت به خدای کعبه این مرد جد من است، او بهمراه سایر جوانان از دقیانوس ستمکار فرار کردند به سوی خدای توانای آسمانها و زمین و عیسی (ع) ما را خبر داد به سرگذشت آنان و اینکه آنها بزودی زنده می شوند. وآنوقت خبر به پادشاه رسید ..... چون تملیخا را دید او را روی گردن خود سوار کرد و مردم شروع به بوسیدن دست و پای اوکردند و در این شهر دو گروه حکومت داشتند یکی گروه مسلمان دیگری گروه نصرانی پس هر دو با لشکریان خود به همراه تملیخا به سوی غار روان شدند و تملیخا به آنان گفت شما منتظر بمانید چون اگر یاران من شما را ببینند ممکن است تصورکنند که دقیانوس برای قتل آنها آمده و همه از ترس بمیرند پس من می روم و به آنها خبر می دهم ..... او وارد غار شد و به آنها گفت که دقیانوس سیصد و نه سال پیش هلاک شد و مردم خداپرست شده و همه بسوی شما آمده اند و ..... تملیخا و یاران دست خود بلند کرده و عرض کردند بارخدایا به حق آنچه که به ما نشان دادی از عجایب و شگفتی هایی در وجود ما،که جان ما را قبض کن و کسی را بر ما آگاه مکن، پس خدا امر فرمود به ملک الموت که ارواح آنان را قبض نمود و درب غار را محو کرد و دو پادشاه هفت روز در اطراف غار گردش نمودند و یقین کردند که این کار به امر خداوند بخشنده بوده تا احوال آنها

عبرتی و آیه و نشانه ای باشد که خداوند به مردم نشان داده است و آنوقت پادشاه مسلمان گفت آنان به دین من مرده اند و من مسجدی درب این غار بنا می کنم و نصرانی نیز ادعا کرد ولی پادشاه مسلمان پیروز شد و قرآن می فرماید (قالالذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا)، یعنی گفتند کسانی که پیروز شدند بر امرشان که البته مسجدی بر ایشان بنا می کنیم .....پس علی علیه السلام فرمود ای یهودی تو را به خدا قسم می دهم آنچه گفتم موافق تورات شما هست یا خیر، و یهودی گفت آری نه یک حرف کم و نه یک حرف زیاد ای ابوالحسن و اکنون مرا یهودی نخوان که من شهادت می دهم که لا آله الا اللهو محمد رسول الله و تو اعلم امت ..... هستی)

حضرت علامه امینی فرماید اینست سیره و روش اعلم امت در زمان امتحان و آزمایش .....

(کلب گوید آری و به نور علم و پرتو دانش یعنی همان علمی که خدا به رسول خود و وصی او داد اسلام سربلند و با عزت و شرف می شود نه بزور و به تهدید و به آتش زدن و نابودی مظاهر علم و دانش که نمونه آنها به آتش کشیدن کتابخانه های علمی کشورهای فتح شده بود و البته باید ریشه عقب ماندگی مسلمانان از کشورهای مسیحی و قدرتمند جهان را در اینگونه رفتارهای متحجرانه جستجو کرد آنها به علم احترام کردند و پیشرفت کردند و مسلمانان علم و دانش را برخلاف حکم خدا تحقیر کردند و حقیر شدند انا لله و انا الیه راجعون).

رأی خلیفه در حکم زکوه:

از حارثه نقل شد که عده ای از اهل شام آمدند نزد عمر و گفتند که ما اموال و اسبها و غلامان و کنیزان داریم و می خواهیم اموال خود را (با زکوه) پاک نمایم و ..... عسگری و سیوطی گویند عمر اول کسی بود که از اسب زکوه گرفت. حضرت علامه امینی فرماید ..... آری او به راهنمایی علی علیه السلام توجه نکرد و قومی که بعد از او آمدند استناد کردند به اینکه عمر از اسب زکوه گرفت و اعتماد بر بدعت خلاف سنت او کردند و بعد از مرگ او میان طرفداران او و کسانی که از سنت پیامبر پیروی نمودند در عدم تعلق زکاه به اسب، نزاع و زد و خورد واقع شد .....

شک و شبهه خلیفه از شب قدر:

و نیز از عکرمه از قول ابن عباس آمده است که گفت (عمر اصحاب پیامبر را جمع نموده و از شب قدر پرسید ..... و هر کس نظری داد و ابن عباس نیز نظر خود را داد و بر عدد هفت تکیه کرد ..... و عمر سخن او را پسند نمود)، ..... حضرت علامه امینی فرماید از این داستان معلوم است که خلیفه ناتوان از شناخت بیان ابن عباس شد تا آنکه توضیح داد به او علیرغم آنکه به قول او شتون سرش جمع نشده .....،

روش های خلیفه برای جلوگیری از مغرور شدن احتمالی افراد:

(مضمون) ابن عساکر از عکرمه بن خالد نقل نموده است که یکی از پسران جوان عمر بر او وارد شد که لباس خوبی پوشیده و ..... پس عمر آنقدر او را با تازیانه اش زد تا به گریه درآمد و حفصه به او گفت برای چه این کار را کردی گفت دیدم به خودش مغرور شده و من دوست داشتم او را تحقیر و کوچک کنم در پیش خودش (یعنی حال او را بگیرم تا به خود مغرورنشود) .....

و نیز در داستان جارود، رئیس و بزرگ قبیله ربیعه که ابن جوزی آن را نقل نموده، آمده است که عمر نشسته وتازیانه نیز در نزد او و مردم همه در اطراف او نشسته بودند که جارود عامری آمد و مردی او را معرفی کرد و گفت این مرد بزرگ قبیله ربیعه است ..... و چون او به عمر نزدیک شد عمر او را با تازیانه اش زد و وقتی علت را سوال کرد گفت ترسیدم تو با مردم آمیزش کنی و بگویی این امیر است

و در عبارت دیگر ترسیدم در دلت از آن بزرگی چیزی وارد شود (یعنی مغرورشوی) و لذا دوست داشتم (حالت را بگیرم تا با این طریق قالب غرور تو را خرد کنم) و نفس تو را سرکوب کنم، و از سید نقل شده است که گوید معاویه بر عمر وارد شد و بر دوش او حله سبزی بود ..... پس عمر برخاست و با تازیانه خود شروع کرد به زدن معاویه و معاویه (در زیر ضربات) می گفت که الله الله ای امیرالمومنین برای چه ..... تا عمر برگشت و بر جای خود نشست و آنوقت از او سوال کردند برای چه این جوان (معاویه) را زدی و حال آنکه در فامیل تو مانند او نیست و گفت من ندیدم از او مگر خوبی و از او نیز جز خوبی بمن نرسید ولی دیدم او را در حالی که با دستش به حله سبزش اشاره کرد و لذا خواستم او را پست و حقیر کنم برای آن چیزی که بواسطه آن تکبر کرده است. حضرت علامه امینی فرماید چه ممکنست که بگویم، چه بگویم، چه بگویم

(کلب گوید آری چه بایست گفت در توجیه این اعمال و تعزیر بدون دلیل شرعی و صرفاً برحسب تصورات، در نزد اندیشمندان و دانشمندان و پزشکان و روانکاوان جهان .....).

جهل خلیفه به سنت مشهور:

مسلم در صحیح خود آورده است ..... که ابوموسی سه بار از عمر اجازه حضور گرفت ..... مثل اینکه او را مشغول یافت چون برگشت عمر ..... او را احضار کرد و گفت چرا برگشتی گفت ما مأمور شدیم (یعنی سنت رسول خداست) که سه بار اجازه بگیریم و اگر رخصت نشد برگردیم، گفت باید بر این قضیه اقامه بینه کنی یا من خود اینکار را می کنم و آنگاه راهی مجلسی از انصار شد و سوال کرد و آنها گفتند کوچکترین ما گواهی می دهد، پس ابوسعید برخاست و شهادت داد و عمر گفت من آگاه نشدم و بر من پوشیده بود که این دستور رسول خداست زیرا اغلب در بازارها مشغول کف زدن برای جلب مشتری و کاسبی بودم و لذا از آن غافل شدم و در صحیح دیگر .....، ابی بن کعب گوید ای پسر خطاب، شکنجه گر بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مباش گفت: سبحان الله چیزی را شنیدم البته دوست دارم تحقیق کنم ..... حضرت علامه امینی فرماید: کیست که مرا خبر دهد که چگونه دست زدن در بازارها، غافل مینماید از احکام دین و قانون و حدیث مشهور و در حالی که همه اصحاب از کوچک و بزرگ آن را می دانند و ..... اگر این فرد اعلم صحابه به قول صاحب یاوه گوی الوشیعه باشد، دلیل این ارعاب و تهدید چیست ..... و البته شایسته نیست بر خلیفه که شکنجه گر اصحاب باشد. و ...

اجتهاد خلیفه بر گریستن بر میت:

ابن عباس گوید وقتی زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ..... پس زنها گریستند و عمر شروع کرد به زدن زنها با تازیانه اش و پیامبر دست او را گرفت و فرمود عمر صبر کن و بگذار گریه کنند و بر زنان این گریه لازم است ولی بایدکه از فریاد زدن شیطانی اجتناب کنند و آنگاه رسول خدا بر کنار قبر نشست و فاطمه سلام الله علیهما در کنارش گریه میکرد و پیامبر اشکهای چشمان فاطمه را با گوشه لباس مبارک خود پاک می کرد بواسطه مرحمت و محبتی که به او داشت، و به همین مضمون بیهقی از ابن عباس در عزاداری زنها بر حضرت رقیه دختر رسول خدا نقل نموده که عمر نهی می کرد و پیامبرفرمود ای عمر آرام باش و سپس فرمود از فریاد شیطانی دوری کنید و هر آنچه از چشم و دل باشد ترحم و مهربانی است و هرچه از زبان و دست باشد از شیطان است ..... پس با گوشه لباس خود اشکهای فاطمه را پاک فرمود ..... و به همین مضمون از نسایی و ابن ماجه نیز نقل گردیده و ..... حضرت علامه امینی فرماید و من نمی دانم چه امری موجب می شود که عمر شتاب نماید به تعزیز و زدن زنان گریه کننده در حالی که صاحب شریعت حضور داشته است و اگر اشکالی در کار بود رسول خدا منع می فرمود ..... و چگونه دست خود را به سوی این زنان دراز کرد در حالی که آنان حرم رسول خدا بوده و من نمی دانم در آن روز فاطمه زهرا نیز در بین این زنان کتک خورده بوده است یا خیر ..... تاریخ بما آگاهی می

دهد که بعداً خلیفه، علیرغم این بیانات صریح و نصوص واضحه باز هم او به فکر خود عمل می کرده و با تازیانه خود منع می کرد و مضروب می ساخته است و استناد می کرده از پیش خود گفتار پیامبر را که فرموده است (میت عذاب می شود به گریه زنده) و اینکه این دست تهمت زننده، بر رسول خدا دروغی را آفرید که مخالفت با عقل و عدالت و طبیعت انسان است، سعید بن مسیب گوید وقتی ابوبکر از دنیا رفت مردم بر اوگریستند، عمر گفت که رسول خدا فرمود که مرده عذاب می شود به گریستن زنده پس مردم اعتنا نکرده و گریه می کردند..... پس عایشه گفت ای پسر من، آیا مرا هم بیرون می کنی عمر گفت به تو اجازه دادم و شروع کرد به زدن یکی یکی زنها و می زد آنها را به شلاق تا آنکه ام فروه بیرون آمد و آنها را متفرق کرد، ابن ابی الحدید گوید اولین کسی را که عمر باشلاق خود او را زد ام فروه دختر ابوقحافه (خواهر ابوبکر) بود آنهم در زمانی که ابوبکر مرده بود. حال سوال اینجاست که چطور مرده به گریه زنده عذاب می شود ولی عایشه استثناء است و گریه او باعث عذاب میت نمی شود .....

و اما حدیث اوکه گفت مرده عذاب می شود به گریه زنده، پس اول کسی که آن را تکذیب کرد عایشه بود ..... که حاکم در مستدرک آورده و مسلم و بخاری بر صحت حدیث اتفاق نمودند ..... که گفت قسم به خدا که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین سخنی نفرمود که مرده عذاب می شود به گریه کردن کسی، ولی رسول خدا فرمود که عذاب کافر زیاد می شود نزد خدا، در زمان گریه کردن نزدیکان او به بدترین عذاب .....، عبدالله بن ابی ملیکه گوید: ام ابان دختر عثمان از دنیا رفت ..... ابن عمر و ابن عباس هم آمدند و من در میان ایشان بودم، پس عبدالله بن عمر به عمرو بن عثمان گفت آیا زنها را از گریه منع نمی کنی زیرا رسول خدا فرمود (مرده از گریه خویشان خود عذاب می شود) و ابن عباس گفت (این عمر بود که بعضی از این حرفها را می زد) (یعنی این حرفهای ناروای عمر بود)، پس ..... ابن عباس گوید من به عایشه گفتم آن حدیث عمر را، عایشه گفت خدا رحم کند بر عمر، به خدا که پیامبر نفرمود که خدا عذاب می کند مرده را بگریه، بلکه فرمود که خدا عذاب کافر را زیاد می کند، به گریه کردن اهل او بر او، و ابن ابی ملیکه گوید به خدا قسم ابن عمر شنید و چیزی نگفت: ..... و نیز از عایشه نقل شده در خصوص این حدیث که گفت اما او (عمر) دروغ نگفته ولی اشتباه کرده و یا فراموش نموده ..... و در لفظ مسلم است که خدا رحمت کند ابو عبدالرحمن را چیزی را شنیده ولی حفظ نکرده ..... در لفظ ابی عمر، ابوعبدالرحمن خیال کرد یا اشتباه کرد یا فراموش نموده ..... (مضمون) و .....

البته هیچگاه توجیه نمی شود این قول او با اینکه آیا رسول خدا بر فرزندان عزیز خود ابراهیم و طاهر گریه نمی کرد و .....وقتی حضرت حمزه رضی الله عنه شهید شد پس صفیه خواهر او آمد و انصار میان او و پیکر حمزه مانع شدند ..... پیامبر فرمود او را آزاد بگذارید پس آمد کنار پیکر (مثله شده) حضرت حمزه قرار گرفت و شروع کرد به گریه کردن و هر وقت او گریه می کرد، رسول خدا هم گریه می کرد و هرگاه ناله و هق هق می کرد پیامبر هم، همراه او ناله می کرد و فاطمه زهرا سلام الله‌علیها هم گریه می کرد و رسول خدا هم به گریه او گریه می کرد و خطاب به پیکر مطهر حمزه می فرمود هرگز من به مصیبتی مثل مصیبت تو گرفتار و مبتلا نشدم

(کلب گوید توجه کن که چگونه رسول خدا بر پیکر حمزه فرمود که من هرگزبه مصیبتی مثل مصیبت تو گرفتار نشدم پس چه می فرمود آن زمان که به پیکر تکه تکه شده حسین خود می رسید که او را بالب تشنه در مقابل زنان و کودکان سر بریدند و سر مطهر او را بر نیزه نموده و شهر به شهر حرکت داده و به عنوان هدیه برای یزید بردند و ..... انا لله و انا الیه راجعون)

و چون رسول خدا از احد مراجعت فرمود زنان انصار بر شهیدان خود گریه میکردند پس این خبر به گوش پیامبر رسید، فرمود لکن حمزه کسی را ندارد که بر او گریه کند، و آنگاه همه انصار به منزل های خود رفته و به همسران خود گفتند هیچکس بر شهیدان خود گریه نکند مگر آنکه اول برای حمزه گریه کند و این رسم تا امروز مرسوم و معمول شده است که گریه بر هیچ مرده ای از کسان خود نمی کنند مگر آنکه اول بر حضرت حمزه گریه می کنند و این همان پیامبر است که برای جعفر، زید بن حارثه، عبدالله بن رواحه

(شهداء موته) گریه می کند، این همان پیامبرعزیز است که قبر مطهر مادر خود آمنه را زیارت می کند و بر او گریه نموده و اطرافیان هم گریه می کنند، و این همان پیامبرگرامی است که صورت عثمان بن مظعون برادر رضایی خود را در حالی که مرده است می بوسد و سیل اشک بر گونه مبارکش جاری است، و این پیامبر گرامی است که بر پسران و دختران خود گریه می کند و در جواب عباده بن صامت میگوید، این گریه همان رحمت و عاطفه ای است که خدا در بنی آدم قرار داده و جز این نیست که خدا به بندگان مهربان و باعاطفه اش رحم می کند، و این فاطمه زهراست که بر رسول خدا گریه می کند و می گوید .....، و این ابوبکر بن ابی قحافه است که بر پیامبر گریه می کند و مرثیه می گوید و .....، این حسان بن ثابت است که بر پیامبر گریه می کند .....، این اروی دختر عبدالمطلب است که بر حضرتش گریه می کند و می گوید، .....، این عاتکه دختر عبدالمطلب است که نوحه سرایی نموده برای پیامبر و می گوید .....، این صیفه دختر عبدالمطلب است که بر پیامبر گریه می کند و می گوید .....، و این هند دختراثاثه است که نوحه می سراید و می گوید با اشک و آه، این عاتکه دختر زید است که برای او مرثیه خوانده و می گوید .....،این ام ایمن است که بر آن حضرت نوحه سرایی می کند و می گوید .....، .....، این عمه جابر بن عبدالله است که روز احدآمد و بر برادرش گریه کرد و جابر گوید من شروع به گریه کردم و مردم مرا منع کردند، ولی رسول خدا مرا منع نمی کرد.....،

پس این سنت پیامبر بزرگوار است که میان صحابه معمول بوده و پیروی و عمل می شده است و این سنت معارضه میکند با حدیث خلیفه که گفت (میت به گریه زنده عذاب می شود) که سخن و گفتار او و پسرش عبدالله است، و البته حق(یعنی سنت رسول خدا) شایسته تر است برای پیروی .....،

اجتهاد خلیفه در قربانی، از حذیفه ابن اسید نقل شد که گوید (..... دیدم ابوبکر و عمر ..... (در روز عید قربان) قربانی نمی کردند از ترس آنکه مبادا مردم از آنها پیروی کنند .....)، بیهقی، طبرانی، سیوطی، حاکم، ابن کثیر .....، صحت حدیث را تائید نموده اند .....، از شعبی نقل شد که ابوبکر و عمر در موسم حج حاضر شده و قربانی نمی کردند .....، حضرت علامه می فرماید آیا این دو مرد ازحکمت چیزی آگاه شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن آگاه نشد، هرگز چنین چیزی نیست بلکه آن دو ترک کردند چیزی را که رسول خدا امر و تحریص و تأکید نموده و سنت قرار داده بود، که این دستور هم توام بود با بیان عدم وجوب آن و تمامی صحابه نیز این موضوع را درک کردند و بر آن عمل نمودند و تابعین و پیروان آنها هم همین را درک کرده و این سنت و استصباب تا زمان حاضر ما هم ادامه دارد و اگر آنچه که این دو تصور نموده اند را مردم تصور می کردند و آن را رویه قرار می دادند، لازم می شد ترک تمامی مستحبات ..... و عجیب ترین عجایب آنکه خلیفه دوم در این جا نقض نموده سنت ثابت رسول خدا را از ترس اینکه امت احتمال وجوب دهند، (و گمراه شوند) ولی سنت قرار می دهد چیزهایی را که اصلی برای آن در دین نیست. مثل زکات بر اسب، نماز تراویح و .....، و بدعتهای بسیار دیگراو در تمامی این موارد نمی ترسد و غمگین نمی شود و ترسی ندارد که مردم گمراه شوند .....،

حکم خلیفه در موضوع ارث زن از دیه:

سعید بن مصعب نقل نموده که عمر بن خطاب گفت (دیه برای عاقله است و زن از دیه شوهرش چیزی ارث نمی برد) تا آنکه ضحاک بن سفیان به او خبر داد که پیامبر به او بطور مکتوب دستور داد که زن اشیم صبابی را از دیه شوهرش ارث دهد پس آنوقت عدول نموده از قول خودش و به بقول ضحاک عمل نمود، ..... بنابراین، خلیفه از یکی از این سه موضوع و یا هر سه آن غافل بود اول آنکه قول خداوند در (فدیه مسلمه الی اهله)، که آیا زوجه از اهل هست یا خیر را نمی دانست در اینصورت آیا مگر نشنید قول خدا را که آن را

معنی کرد در کلام دیگر خود که (..... لننجیه و اهله الا امراته .....) و یا در ..... ویا در .....، دوم از موضوع دستور کتبی رسول خدا به ضحاک (که حاکم از طرف او بود بر اعراب) که به همسر اشیم ارث بده و سوم اینکه در لغت عرب، بزرگترین چیزی که استفاده از آن می شود، موضوع استقراء آن است یعنی بر اطلاق کلمه اهل برزوجه .....، ....

رأی خلیفه در تحقق بلوغ:

از ابن ابی ملیکه نقل شد که عمر فتوی داد و نظر و رأی خود را درباره جوانی از اهل عراق که دزدی کرده بود نوشت که او را وجب کنید اگر شش وجب بود پس دستش را قطع کنید و ..... آنها وجب کردند از شش وجب یک بند انگشت کم شد پس او را رها کردند ..... و نیز از سلیمان بن یسار نقل شد که جوانی را نزد عمر آوردند که دزدی کرده بود پس فرمان داد که او را وجب کنند پس وجب کرده و از شش وجب یک بند انگشت کوتاه بود پس او را رها کردند، ..... آنچه را که ازشریعت در تحقق بلوغ ثابت شده است موضوع احتلام است که ثابت شده به و .....، اما اندازه گیری با وجب نمودن افراد برای بیان بلوغ این از بدعتها و فقه مخصوص خلیفه است در .....،

(کلب گوید معلوم نیست این اختراع از کجا برای خلیفه حاصل شد و البته این بستگی به بزرگی و کوچکی دست وجب کننده دارد و اگر محکوم خوش شانس باشد، کسی که او را وجب می نماید، شش وجب دست او به اندازه سه وجب دست فرد بزرگ دست است و اگر کم شانس باشد کارش تمام است).

رأی خلیفه در موضوع کم نمودن مجازات حد:

از ابی رافع نقل شده است (.....) که شراب خواری را نزد عمر آوردند و عمر به او گفت من تو را می فرستم برای حد زدن نزدکسی که به تو ملاطفت و رحم در اجرای حد نخواهد کرد و او را نزد مطیع بن اسود عدوی فرستاد و روز بعد در حالی که او را به سختی حد می زد عمر سر رسید و به مطیع گفت که این مرد را کشتی، چند ضربه زدی گفت شصت ضربه گفت من تخفیف در قصاص می کنم از او به بیست ضرب (یعنی بیست ضربه باقی برای شدت ضربه تخفیف داده شد) .....،

نگاهی به رأی خلیفه بکن که چگونه به میل خود در حکم خدا رنگ به رنگ می شود، یکروز سنت رسول خدا را در حد دو برابر میکند ..... پس در روز دیگر دلش به حال متهم می سوزد و بیست ضربه کم می کند، آنهم از نزد کسی که شدت عمل او رامی دانست و در روایت است که در روز قیامت دو نفر اجرا کننده حد را می آورند به یکی می گویند برای چه در اجرای حد بیشتر از مقرر حد زدی او پاسخ می دهد که خدایا برای تو غضب کردم پس خدا می فرماید آیا غضب تو از من شدیدتر است و نیز دیگری را می آورند که از حد مقرر کمتر حد زده است و او می گوید من بر او ترحم کردم و خدا می فرماید آیا رحمت و از من بیشتر است ..... چه بسیار نظیر این احادیث .....،

عجز خلیفه و اقرار به علم و توانایی علی:

عجز خلیفه و اقرار به علم و توانایی علی و نیز در قول او به علی علیه السلام که (یا ابوالحسن خدا مرا زنده نگذارد برای مشکلی که تو برای حل آن حاضر نباشی):

در این حدیث ابن عباس گفت بر عمر واقعه پیش آمد که در حل آن عاجز شد و مکرر از جای خود برخاست و نشست وحال او دگرگون و چهره اش از ناراحتی سیاه شد، پس اصحاب را جمع کرد .....، و بعد از طرح معضل و مشکل همه اظهار ناتوانی کردند و او گفت ولی بخدا قسم من کسی را می شناسم که اصل و سرچشمه (هر دانایی) و پناهگاه پناه جویان و برطرف کننده (غمها) است پس اصحاب گفتند گویا مقصود تو علی بن ابی طالب است و عمر گفت آری به خدا قسم، اوست تنها پناه و فریادرس و آیا هیچ مادر، شخص حر و آزاده ای مانند او در علم و توانایی بدنیا آورده است، برخیزید تا همه به نزداو رویم پس به او گفتند ای امیر مؤمنان (تو خلیفه هستی) آیا شما نزد او می روی بلکه دستور بده تا او را نزد تو حاضر کنند، عمر گفت هیهات (او کجا ما کجا)، او شاخه ای از بنی

هاشم و شاخه ای از وجود پیامبر و باقی مانده علم و دانش رسول خداست که باید به خدمت او شرفیاب شد نه آنکه او بیاید که در خانه او حکم صادر می شود، پس همگان به سوی آنحضرت آمدند و او را در خانه اش یافتند در حالی که در حال مناجات با خدا بود و .....، پس عمر به شریح گفت بگو به اباالحسن آنچه را که برای ما گفتی وشریح گفت من در مجلس قضاوت نشسته بودم پس این مرد آمد و گفت که شخصی دو زن را به او سپرده یکی آزاد با مهرسنگین و دومی کنیز ام ولد و به او گفت تا مخارج آنها را بدهد چون زمانی گذشت هر دو با هم زاییدند یکی پسر و دیگری دختر و هر دو مدعی هستند که پسر از من است و دختر را برای میراث از خود نفی می کنند پس حضرت فرمود تو به چه چیزحکم کردی پس شریح گفت اگر علم آن نزد من بود به میان ایشان قضاوت می کردم و آنها را نزد شما نمی آوردم، پس علی علیه السلام قطعه کاهی را از زمین برداشته و فرمود بدرستی که حکم در آنچه گفتید آسان تر است از برداشتن این کاه از زمین است و آنوقت کاسه ای را خواست و به یکی از آن دو زن گفت شیر خود را در آن بدوش پس دوشید حضرت آن را وزن کرد و سنجید و سپس به دیگری فرمود تو هم شیر خود را بدوش پس آن را هم کشید و سنجید پس مقدار آن را نصف شیر اول ملاحظه کردند پس حضرت به آن زن فرمود تو دخترت را بگیر و به دیگری فرمود تو هم پسرت را بگیر آنگاه به شریح فرمود آیا نمی دانی که شیر دختر نصف شیر پسر است و اینکه میراث دختر نصف پسر است و عقل او نصف عقل مرد و شهادت او نصف شهادت او دیه او نصف دیه پسر است پس بنابر نصف است در هر چیزی و عمر تعجب کرد، تعجبی سخت آنگاه گفت ای ابوالحسن خدا مرا باقی نگذارد در مشکلی که تو برای حل آن نباشی و خدا قرار ندهد در شهری که تو در آن نباشی ..... کنز العمال .....، صباح الظلام .....).

خلیفه و نوزاد عجب:

از سعید بن جبیر نقل شده که (زنی را آوردند نزد عمر بن خطاب در حالی که فرزندی زائیده بود که از نصف بالا دارای دوبدن و دو شکم و دو سر و چهار دست و دارای دو عورت بود و در نیمه پایین دارای دو ران و دو ساق و دو پا مانند سایرین وزن از شوهرش مطالبه میراث آن نوزاد می کرد و آن مرد پدر این آفریده عجیب بود و آنگاه عمر اصحاب را جمع کرد و چیزی در پاسخ او نگفتند و او علی علیه السلام را طلبید و آن حضرت گفت بدرستی که این امری است که برای خبر و آزمایش است، این زن را حبس کن و فرزندش را نیز حبس کن و برای آنان کسانی را قراربده تا آنان را خدمت کنند و مخارج آنان را نیز بطور معمول و متعارف بده پس به آن دستور عمل کرد پس آن زن مرد وطفل عجیب بزرگ شد و مطالبه میراث کرد و علی علیه السلام فرمان داد به اینکه خدمتکار خواجه ای برای او قرار داده شودکه عورتین او را خدمت کند و متصدی شود از او آنچه را که مادران متصدی می شوند از چیزهایی که حلال نیست جز برای خادم، سپس یکی از بدنها خواستار ازدواج شد، عمر فرستاد خدمت علی علیه السلام گفت ای ابوالحسن چه می بینی درخصوص این دو بدن اگر یکی از آن چیزی را میل کرد که دیگری مخالف با آن بود و ..... پس حضرت فرمود سه روز تامل کنید ..... پس از سه روز آن بدن مرد، پس عمر اصحاب را جمع کرد و مشاوره نمود ..... و فرستاد نزد علی علیه السلام وایشان فرمودند ..... من به تحقیق می دانم که خدا بدن آن زنده را نیز بعد از آن بدن، بیش از سه روز باقی نمی گذارد زیرا متاذی می شود به عفونت و بوی بد و مردار .....، پس دیگری هم سه روز زنده بود و بعد مرد پس عمر گفت ای پسر ابیطالب تو همیشه برطرف کننده هر شبه و ظاهرکننده هر حکمی هستی، .....).

اجتهاد خلیفه در حد کنیز:

از یحیی بن حاطب نقل گردید که چون حاطب از دنیا رفت، بردگانی را که نماز خوانده و روزه گرفته بودند آزاد کرد و .....برای او کنیزی بود ..... پس رعایت او را نکرد و او را آبستن نمود ..... در راه با علی علیه السلام و عبدالرحمن بن عوف و عثمان برخورد نمود از آنها سوال کرد چکار کنم علی علیه السلام و عبدالرحمن گفتند بر او حد واقع شد، عمر به عثمان گفت تو بگو ..... گفت می بینم او را که و شروع کرد به من و من کردن و گفتن عباراتی مثل آنکه نمی داند آن را و چیزی نیست مگر بر کسیکه بداند آن را و .....، پس عمر

گفت راست گفتی، راست گفتی، قسم به آن کسی که جانم در دست اوست حد نیست مگر بر کسی که بداند موضوع حد را و عمر او را صد ضربه شلاق زد و یکسال تبعید نمود و .....،

بیهقی گوید شیخ رحمه الله گوید حد آن سنگسار بود ولی عمر آن را دفع کرد از او، به دلیل شبه جهل و نادانی، و شلاقش زد و تبعیدش نمود به عنوان تعزیر و تأدیب و .....، .....، من نمی گویم که حکم در این مسئله دایر به دو امر است .....، اجرای حد و سنگسار و یادفع حد و آزاد نمودن زن در .....، ولی این قول بیهقی که می گوید (نظر عمر) در شلاق و تبعید، تعزیز و تادیب است، این رأی را اصلاح نمی کنند بلکه مزید بر اشکال بر آن است زیرا در روایات بسیار از رسول خدا ثابت شده است که هیچکس را بیش از ده ضربه شلاق نمی زنند مگر در حدی از حدود خدا و ..... که صورت های متخلف آن از حضرت وارد شده است یا بهمین مضمون، پس آیا بر خلیفه تمامی این احادیث مخفی مانده و یا تعمد در بی توجهی و صرف نظر کردن از آن و قراردادن این احادیث در پشت گوش خود دارد.

(کلب گوید یکی از بدیهی ترین اصول حقوقی که بر مبانی عقلی و مطالعاتی استوار شده است موضوع عدم رفع مسئولیت به دلیل جهل به قانون است به عبارتی براساس مبانی حقوقی و اجتماعی پذیرفته شده در جهان، جهل به قانون رافع مسئولیت نیست و به عبارتی دیگر پذیرفتن آنچه که خلیفه آن را به عنوان مبناء فقهی خود می داند صرف نظر از مغایرت آن با آنچه گفته شده، موجب از هم پاشیده شده نظم و انضباط در جامعه خواهد بود .....)،

نهی خلیفه از آنچه رسول خدا به آن امر فرموده بود:

ابوهریره نقل نماید که ما در اطراف رسول خدا نشسته بودیم و ابوبکر و عمر هم با چند نفر دیگر با ما بودند، رسول خدا(مضمون) از میان ما برخاست ..... و به باغی از انصار وارد شد و من به دنبال ایشان به باغ که درب آن بسته بود از طریق راه آبی که به باغ داخل می شد وارد شدم ..... پس فرمود اینجا چه میکنی گفتم نگران شدیم پس فرمود این دو نعلین مرا با خود ببر و هر کس را که در پشت این دیوار دیدی که یقیناً به قلبش شهادت به لا آله الا الله می دهد او را بشارت بده به بهشت بده پس من بیرون رفتم و به اول کسی که برخورد کردم عمر بود به من گفت این دو نعلین چیست گفتم این نعلین رسول خداست مرا با این نعلین فرستاد و فرمود هر کس را که ملاقات کردی که شهادت به وحدانیت و یگانگی خدا از روی یقین می دهد او را به بهشت بشارت بده پس عمر زد به سینه من و من از پشت روی زمین افتادم و گفت برگرد پیش رسول خدا و من گریه کنان برگشتم نزد رسول خدا و پیامبر فرمود چه اتفاق افتاده است گفتم عمر مرا دید و من او را خبر دادم به آنچه شما فرمودی و عمر چنان به سینه من کوبید که از پشت روی زمین افتادم و گفت برگرد به سوی رسول خدا، و رسول خدا بیرون رفتند و ناگهان عمر آمد و پیامبر به او فرمود ای عمر چه چیز تو را بر آن داشت که چنین کنی، عمر گفت تو به ابوهریره چنین پیغامی دادی فرمود بلی گفت پس این کار را انجام نده زیرا من می ترسم که مردم اتکال نمایند فقط به گفتن لا آله الا الله و عمل را ترک کنند پس آنها را رها کن تا عمل کنند و رسول خدا فرمود پس واگذار ایشان را،)

آنچه مسلم است بشارت و ترسانیدن از وظایف پیامبری است از لحاظ کتاب و سنت و اعتبار و خداوند پیامبران را بشیر و نذیر قرار داده است پس اگر در بشارت دادن مانعی در عمل محسوب می شد پس بر رسول خدا واجب بودکه هرگز بشارت به آن چیز ندهد و حال آنکه قطعاً در قرآن کریم بشارت داده شده است به این موضوع که (مضمون) (بشرالمومنین ..... و بشر الذین آمنوا .....) و در سنت نبویه روایات بسیار نقل شده از ترغیب مردم به شهادت به یگانگی خدا و ذکر لا آله الا الله و فرمان داد آن حضرت به عبدالله بن عمر که در میان مردم ندا کند که هر کس شهادت دهد به اینکه لا آله الاالله داخل بهشت شود.

و چه مانعی در دنیا وجود دارد و لازمه توحید صحیح عملی به هر آن چیزی است که خدای یکتا، آن راتشریع نموده است و اینکه ندای رسالت را در هر وقت که شنیدند استخفاف کننده را عذاب سخت و وعده کریمه برای کسیکه عمل صالح نماید که بهشت مشتاق

یکتاپرستان است و احمد از ابن مطرف روایت نمود که گوید حدیث نمود مرا شخص موثقی که مرد سیاهی از پیامبر (ص) از تسبیح و تهلیل سوال می کرد پس عمر بن خطاب گفت بس کن، پیامبر را به زحمت انداختی و پیامبر فرمود ای عمر آرام باش و نازل شد بر رسول خدا سوره هل اتی و ..... تا آنجا که یادی از بهشت شده بود که ناگهان مرد سیاه فریادی کشید و روحش از تن او بیرون آمد و آنگاه پیامبر فرمود از این مرد شوق بهشت مرد، و لذا واجب است که امت سیر الی الله کنند بین خوف و رجا و ..... و اینکه خلیفه به گمان خود تصور نموده که روش او از روش خدا ورسول او بهتر است، و ابوهریره را چنان زد که از مقعدش به زمین افتاد و نهی نمود رسول خدا را از روش و عادت کریمانه او بر آنچه که فرمود و امر به آن نموده بود و حال آنکه آن حضرت هرگز از سوی هوی و هوس سخن نمی گوید و گفتار او نیست مگر وحی از جانب خدا (و ما ینطق عن الهوی .....) پس ما نمی توانیم بپذیریم که پیامبر پذیرفته باشد سخن نادرست اورا بعد از آنکه خبر داد به آنچه که از طریق وحی الهی به او امر شده بود و سخن ابوهریره دوسی که می گوید (فرمود واگذار ایشان را) و من نمی دانم آیا دوسی دروغ گفته و یا اینکه این مقدار علم خلیفه و نمونه رفتار اوست،

(کلب گوید و صرف نظر از آنچه که مولای ما حضرت علامه فرموده است در عرف روابط اجتماعی و رفتارهای افراد جامعه و .....، قطعاً اینگونه روشهای خشونت بار می تواند برای عوام و گروه های نادان افراطی و خشک مغز هر امت الگو قرار گیرد و موجبات رفتارهای کاملاً خشن اجتماعی را فراهم آورد، که البته اینگونه امور مورد تائید متفکرین جوامع بشری نخواهد بود. خصوصاً اینکه توهین و اهانت و ضرب و جرح سفیر و نماینده هر شخص در واقع به منزله توهین و اهانت و ضرب و جرح به مرجع سفارت محسوب می گردد و بدیهی است که اینگونه روشها نه تنها مطلوب نیست بلکه مورد انکار و انزجار افکار عمومی جهان نیز محسوب گردیده و می گردد و لذا هیچگاه نبایستی اینگونه رفتارها تحت هر عنوان که نمونه های بسیار از آن را ازخلیفه سراغ داریم به عنوان الگوهای رفتاری مورد توجه قرار گیرد و بدیهی است چنانچه او نظری در این رابطه داشت میبایست بدواً به اتفاق ابوهریره و در کمال احترام به خدمت رسول خدا شرفیاب می شد و عرض می کرد یا رسول خدا اگر این سخن از روی هوی و هوس و از جانب خود شماست من نظری غیر از نظر شما دارم و اگر ممکن است به این نظر من توجه کنید و اگر از جانب خداست از طرف من به خدا بفرمایید نظر عمر بن خطاب این چنین است ..... و لذا در نهایت بهیچ وجه صحیح نیست که کسی فرستاده رسول خدا را با ضرب و شتم و توهین و اهانت ارشاد نماید .....، و توجه به قسمت آخرحدیث موید آن است که عمر بطور کاملاً بی ادبانه و گستاخانه پیامبر را امر به معروف و نهی از منکر می نماید به این عبارت(..... پس آنها را رها کن تا عمل کنند .....،) و العیاذ بالله رسول خدا هم از عمر اطاعت کرد و به ابوهریره فرمود دستور مرا رهاکن. البته ممکن است به نظر برسد که شخصی حدیث ساز، در پی فضیلت تراشی برای عمر بوده ولی نتوانسته است سر و ته حدیث جعلی خود را جمع نماید ولی نمونه های دیگر اعمال عمر چه در زمان رسول خدا و در حضور آن حضرت و چه بعداز رحلت آن حضرت در تغییر سنت ثابت و ایجاد بدعت مغایر با سنت البته هر فرد محقق را به شک وادار می نماید ولی شماب ا کمال تعجب ملاحظه می نمایی که اینگونه روایات علیرغم ایراداتی که دارد مبنای فقهی اجرای احکام پیروان آنان میشود)

اجتهاد خلیفه در زیور کعبه:

و نیز در خصوص اجتهاد خلیفه در زیور کعبه نقل گردیده است که (نزد او از کثرت زر و زیور که در کعبه مجتمع شده بود سخن به میان آمد پس گروهی گفتند که این زر و زیور را برای ارتش اسلام خرج کن و کعبه نیازی به آنها ندارد، پس عمرقصد اجرای این تصمیم را نموده و در این رابطه از امیرالمؤمنین علی علیه السلام سوال کرد پس آن حضرت فرمود بدرستی که در این قرآن که بر رسول

خدا صلی الله علیه و آله نازل گردیده است، اموال به چهار بخش تقسیم شده است اول اموال مسلمین که احکام ارث به آن تعلق می گیرد و دوم فئی که آن را بر مستحقین تقسیم فرموده است و سوم خمس که در محل خود هزینه می شود و چهارم صدقات که در محل خود هزینه می شود پس خداوند در زمان حیات رسول خدا آن زر و زیورکعبه را که موجود بود، بر حال خود باقی گذارد و آن را از روی فراموشی و نسیان رها نکرده و نه اینکه ترس از آن بوده که در مکان دیگر قرار داده شود، پس صحیح اینست که تو نیز آنها را در جایی که خدا و رسول او آن را قرار داده اند قرار دهی پس عمر گفت اگر تو نبودی یا علی به حتم و یقین ما رسوا می شدیم و آنگاه آن زر و زیور را بجای خود و به حال خود رها نمود، در عبارت دیگر شقیق از شیبه بن عثمان گوید که گفت عمر بن خطاب نشسته بود در محلی که تو در آن نشسته ای وگفت من بیرون نمی روم تا آنکه اموال کعبه را میان فقرا مسلمین تقسیم کنم و گوید من گفتم تو اینکار را نخواهی کردگفت البته که انجام می دهم گوید گفتم تو این کار را نخواهی کرد گفت چرا گفتم برای اینکه رسول خدا و ابوبکر این اموال را دیدند و آنها از تو نیازمندتر بودند به این اموال، ولی آن را از جای خود خارج نکردند پس برخاست و بیرون رفت ودر لفظ دیگر شقیق گوید (به همین مضمون) .....، و عمر گفت (راست می گویی) آن دو مردانی بودند که من باید به آنها اقتدا و تاسی کنم و هم نیز از حسن نقل شده است با همین مضمون .....، ما مناقشه در حساب نمی کنیم .....، جز اینکه این روایات به ما خبر می دهد که همه این مردان در این مسئله از خلیفه داناتر و فقیه تر بوده اند پس کجاست ادعای دروغین صاحب یاوه گو کتاب الوشیعه که می گوید عمر بن خطاب افقه و اعلم صحابه بطور علی الطلاق در عصر خود بوده است و ....

اجتهاد خلیفه در حکم سه طلاق:

از ابن عباس روایت شده است که طلاق در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر و زمان خلافت عمر تا دو یا سه سال، طلاق ثلاثه یک طلاق محسوب می گردید

(کلب گوید براساس نص صریح قرآن یعنی وقتی می گفتند انت طالق ثلاثه یعنی به همسر خود می گفتند تو سه طلاقه هستی یک طلاق محسوب می گردید)،

و عمر گفت بدرستیکه مردم گاهی شتاب و عجله می کنند (یعنی فشار می آورند، و اصرار می کنند) در کاری که برای آنها مهلت است و ما آن را بر آنها امضا می کنیم پس آن را بر آنها امضاء کرد ..... با این مضمون از طاوس و از ابوالصهبا و از طحاوی که عینی اسناد آن را صحیح اعلام نموده و ..... و از حسن نقل شده که عمر بن خطاب به ابوموسی اشعری نوشت و ..... در آن اعلام کرد ..... کسی که طلاق ثلاثه دهد پس آن زن سه طلاقه است (کنز العمال ابی نعیم) و .....، بدرستی که این از عجایب و شگفتی ها است که استعجال مردم مجوز می باشد که انسان کتاب خدا را پشت سر بیندازد .....، در حالی که آنچه گفت مخالف با نص صریح قرآن است، الطلاق مرتان ..... تا آنجا که می فرماید فان طلقها فلا تحل له ..... که خداوند واجب نمود تحقق در مرتبه و حرمت بعد از طلاق سوم را و این را جمع نمی کند جمع کردن طلاق به اظهار کلمه سه مرتبه و نه به تکرار صیغه طلاق و .....، همانطور که کفایت نمی کند (بطور مثال) در تکبیرات نماز عید فطر و قربان به اظهار یک تکبیر و بعد گفتن خمسا و یا سبعا و یا مثل نمازتسبیح (نماز جعفر طیار) که تسبیحات آن را به جای ده یا پانزده مرتبه به یک بار اظهار نموده و سپس بگوید عشرا یا خمس عشر و .....، پس حضرت علامه در ادامه به رفع باقی شبهات سخیف طرفداران متعصب خلیفه پرداخته و در انتها .....، میفرماید این چیزی است که قرآن کریم گویای آن است و هیچ رأی و اجتهادی وجود ندارد که برابری کند با کتاب خدا، مگرآنکه بخواهند با کتاب خدا بازی کنند، چنانکه نسایی در سخن خود از محمود بن لبید نقل کرده است (رسول خدا صلی اللهعلیه و آله خبر داد از مردی که طلاق داد زنش را سه طلاق تمام پس برخاسته و با غضب فرمود آیا با کتاب خدا بازی میشود و حال آنکه من در میان شما هستم، تا آنکه مردی برخاست و گفت یا رسول خدا اجازه فرمایید تا آن شخص را بقتل برسانم .....) و نیز ابن اسحاق روایت نموده است در لفظی از عکرمه از ابن عباس که گفت: (رکانه زنش را در یک مجلس سه طلاق گفت و بر این موضوع سخت غمگین شد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چطور او را طلاق دادی گفت در

یک مجلس او را سه طلاقه کردم، فرمود جز این نیست که آن یک طلاق محسوب می شود پس به همسرت رجوع نما و .....) در انتها حضرت علامه ضمن رد

شبهات جاهلانه سخیف عینی و .....، می فرماید و چه اندازه نیکوست سخن شیخ صالح بن محمد عمری که در کتاب ایقاظ خود می گوید (به درستی که معروف نزد صحابه و تابعین و کسانی که پیروی نیکو از آنان کرده اند تا روز قیامت و نزد سایر علما مسلمین در اینکه حکم حاکم مجتهد، هرگاه مخالف نص صریح کتاب خدای تعالی یا سنت پیامبر صلی الله علیه و آله شد واجب است نقض و یا باطل کردن آن) و

(کلب گوید عقل ما نیز نمی پذیرد که احکام کتاب خدا و سنت رسول پیام آورنده خالق هستی که حدود خداوند محسوب می شوند اینگونه با هوی و هوس مورد تعدی قرار گیرند و این کار به منزله بازی با احکام خداست و خداوند برای کسانی که حدود او را می شکنند وعده آتش دوزخ ابدی خود را داده است و آیا خلیفه فکر نمی کرد وقتی حکم طلاقی را صادر کند که شرعاً واقع نشده و آن زن در حالی که همسر شرعی کسی دیگر است با دیگری ازدواج کند پس عمل او زنا محسوب شده و فرزندان او زنازاده و حرام زاده می شوند انا لله و انا الیه راجعون و در این مصائب چه کسی پاسخ می دهد پس عقل هشدار می دهد که تو نظر مخالف حکم خدا و رسول او را رها کن و مخالفت خود را با خدا و رسول به بهانه فتوی و نظر دیگران اعلام نکن که اطاعت از خدا و رسول و امام تعیین شده او تو را به بهشت جاوید و معصیت خدا و رسول و اطاعت از امامی که تو را به سوی آتش فرا می خواند در نهایت تو را وارد دوزخ جاوید مینماید). .....،

اجتهاد خلیفه در نماز بعد از عصر:

از تمیم داری نقل شده است که گوید او بعد از نهی عمر بن خطاب، دو رکعت نماز مستحبی بعد از نماز عصر بجا آورد. پس عمر به نزد او آمد و او را در حین انجام نماز با شلاق خود مضروب نمود و تمیم به او اشاره کرد که بنشیند و پس از آنکه ازنماز فارغ شد، به عمر گفت چرا مرا با شلاق زدی گفت برای اینکه تو این دو رکعت نماز را بجا آوردی و من از آن نهی کرده بودم، پس تمیم داری گفت به درستی که من آن دو رکعت را، با کسی بجا آوردم که از تو بهتر بود و آن رسول خداصلی الله علیه و آله بود و .....، و به همین مضمون این روایت از وبره و عروه بن زبیر نقل گردیده و نیز از سائب بن ترید و زیدبن خالد جهنی به همین مضمون آمده است و از طاوس نقل گردیده که ابوایوب انصاری قبل از خلافت عمر دو رکعت نماز بعد از عصر را (طبق سنت پیامبر) می خواند و چون عمر خلیفه شد آن را ترک کرد و چون عمر کشته شد باز آن را شروع کرد و به او گفتند چرا دوباره شروع کردی گفت به دلیل آنکه عمر مردم را با شلاق خود برای خواندن آن دو رکعت نماز می زد .....، ..... و عجیب است از فقاهت خلیفه وقتی که با شلاق خود جلوگیری می کرد از نمازی که ثابت شده از طریق سنت که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا (دائماً) می خواند و سنت آن حضرت را بزرگان صحابه و تابعین در طول زندگانی آن حضرت و بعد از آن ادامه می دادند و بر این عهد و پیمان بودند تا آنکه صاحب شلاق آن را شکست و ..... و نهی کرد گویا بصیرت او از رسول خدا بیشتر بوده است و ..... حال آنکه رأی رسول خدا از جانب خدا و مطابق با حق است و رأی او براساس منطق زور و حدس و گمان است و گمان بی نیاز نمی نماید از حق چیزی را .....

(کلب گوید آیا این شلاق از مصادیق جهر بر صوت رسول خدا و یا عدم اطاعت از او و یا از مصادیق یعص الله و رسوله و یا از مصادیق یوذون النبی، یا از مصادیق تعدی از حدود خدا و یا ازمصادیق یصدون عن سبیل الله نیست و ....)

رأی خلیفه درباره عجم:

مالک امام و رهبر گروه مالکیه روایت نموده است .....، از سعید بن مسیب که می گفت عمر بن خطاب خودداری می نمود از اینکه یکی از عجم ها را میراث بدهد مگر آنکه در عرب به دنیا آمده باشند و اگر زن آبستنی از زمین دشمن می آمد و در سرزمین عرب می زایید عمر فرزند او را ارث می داد. و اگر مادرش می مرد به مادرش ارث می داد .....، آری این حکمی است که آن را تعصب محض عربی

محدود کرده است و حال آنکه حکم توارث میان مسلمانان عام است، عرب باشند یا عجم و در هر کجای عالم باشند ..... و بر این حقیقت آیات صریح قرآن و سنت ثابت خاندان رسالت حکم نموده است ..... و این عصبیت و تعصب جاهلانه و امثال آن است که ریسمان های اجتماع را از هم گسسته و جمعیت مسلمین را متفرق و پراکنده مینماید ....، آری و جز این نیست که مسلمین مانند دندانه های شانه با هم برابرند و برتری ندارند مگر به تقوی و خداوند می فرماید (انما المومنون اخوه) و .....، این خطبه رسول خدا در مکه است که می فرماید ((ایها الناس .....) یعنی جز این نیست که مؤمنان با هم برابرند و حلال نیست برای کسی تصرف مال برادرش مگر با رضایت قلبی و بدانید .....، و بعد از من برگشت به کفر ننمایید و مرتد نشوید که می زند برخی از شما گردن برخی دیگر را..... ای مردم بدانید که پروردگار شما یکی است و پدرش یکی است و همه از آدم هستید و آدم از خاک و گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست و نیست برای عرب فضیلت و برتری بر عجم مگر به پرهیزکاری)، و این روایت با همین مضمون از احمد و طبرانی و ..... ابن قیم و بیهقی و ..... آمده) و .....، از مسلمات عقلی و نقلی علماء اسلام است، و مانند اقوال مختلف آن حضرت در خصوص سلمان که فرمود سلمان منا اهل البیت و ..... یا اگر علم در ثریا بود هر آینه مردمی ازسرزمین پارس (ایرانی ها) به آن دست می یافتند و .....،

پس بر مسلمانان است که این آراء عجیب و غریب و تفرقه افکن راسرمشق خود و روش تفکر خود قرار ندهند و صرف نظر نکنند از گفتار رسول امین که فرمود (از ما نیست کسی که دعوت به عصبیت کند و از ما نیست کسی که برای عصبیت و قومیت مقابله و جنگ نماید و از ما نیست کسی که بر عصبیت و تعصب قومی بمیرد)، و نیز قول آن حضرت صلی الله علیه و آله: (کسی که جنگ کند زیر این پرچم گمراهی و ضلالت که برای عصبیت غضب نماید یا بسوی عصبیت بخواند و یا یاری عصبیت کند و کشته شود پس به دین و روش جاهلیت کشته شده است)،

(کلب گوید آنچه شرع مقدس فرماید منطبق بر اصول عقل و اندیشه است و مسلم است که خداوند در قرآن، مردم را به پذیرش ایمان و سعادت ابدی راهنمایی نموده و ایمان را وسیله سعادت آنان معرفی نموده است و اعراب را به اشد کفر ونفاق در کتاب خود یاد نموده مگر اهل ایمان از آنان را و آیا فراموش شده است که چگونه عزیزان درگاه الهی از صدر اسلام تا این زمان همگی بدست همین کفار از اعراب مانند ابوسفیان، معاویه و یزید و بنی امیه و بنی عباس و ..... به شهادت رسیده اند مانند حمزه سیدالشهدا و سایر شهداء اسلام و آیا حسین بن علی و عزیزان خاندان رسالت را رومیان و ایرانیان شهید کردند و آیا قتل عام مؤمنان و مقدسین صدر اسلام را گروهی غیر از همین اعراب خونخوار و متعصب انجام دادند ..... پس هر کس اهل ایمان باشد از عرب یا غیر عرب مقرب درگاه الهی است و هرکس کافر و مشرک و دشمن خدا و رسول و محمد و آل محمد باشد او دشمن اسلام و مسلمین و البته جایگاه او در آتش الهی است از عرب و غیر عرب و اگر هر خلیفه به خود اجازه دهد که سنت های پیامبر و قوانین قرآن را اینگونه درهم بشکند پس از ده یا پانزده خلیفه مسلمانان باید با اسلام پیامبر خداحافظی و مردم بر دینی غیر از آنچه خداوند نازل فرموده رفتار کنند، و السلام)،

تجسس خلیفه به تهمت:

سعید بن منصور و ابن منذر از حسن نقل نموده اند که گفت مردی نزد عمر بن خطاب آمد و درباره شخصی از راه تهمت وسخن چینی گفت که فلانی درست نمی شود، و عمر سرزده بر او داخل شد و گفت بوی شراب می آید ای فلانی پس تو مشغول شراب خواری بودی، و آن مرد گفت ای پسر خطاب آیا خدا تو را نهی نکرد که تجسس و تفتیش نکنی، و آنگاه عمر به اشتباه خود پی برد و او را واگذارده و راهی شد، ..... پس می بینی که چگونه خلیفه ترتیب اثر داده بر ایراد تهمت به فردی مسلمان، بدون شاهد و بدون آنکه خبر چین و تهمت زننده را از آنچه مرتکب شده (یعنی این عمل خلاف شرع را به برادردینی خود نسبت داده)، نهی نماید و ..... حال آنکه به نص صریح قرآن از تجسس نهی شده است .....،

جایگاه دفن پس از مرگ خلیفه:

عمرو بن میمون نقل نموده است که ..... عمر بن خطاب پسرش عبدالله را به نزد عایشه فرستاد و گفت ..... به او بگو که عمراجازه می خواهد که با پیامبر صاحب و رفیق خود دفن شود ..... پس عبدالله نزد عایشه رفته و او گفت ..... شکر خدا را که در نزد من چیزی مهمتر از این قبر نبود پس اجازه داد .....، ای کاش خلیفه به ما اعلام می کرد که علت اجازه گرفتن از عایشه چه بوده است، آیا او را مالک می دانست اگر او را مالک می دانست پس عدول کرد از قول ابی بکر در اینکه پیامبران ارث نمیگذارند و آنچه باقی می گذارند صدقه است و اگر او حقی مالکانه نداشته و فقط اجازه سکونت داشته پس حق او هم در این رابطه مانند سایر همسران رسول خدا است و اگر عایشه حق مالکانه داشته پس به ظلم و ستم و به این حدیث مجعول، فدک را از صدیقه طاهره منع نمودند پس او نیز یکی از مالکان و اجازه سایر مالکان (همسران و فرزندان رسول خدا) شرط بوده است و .....

و بدبختی عجیب آن است که حافظین اهل سنت این اجازه خواهی را از مناقب خلیفه می دانند در حالی که از قانون عام اسلام در تصرف در اموال مسلمانان غافل هستند و نیز نمی دانم به چه حقی وصیت امام حسن، یعنی دخترزاده پاک پیامبر وسید جوانان اهل بهشت با منع عایشه نادیده گرفته شد تا جایی که بنی امیه مسلح شدند و ..... نزدیک بود که فتنه و خونریزی وحشتناک ایجاد شود، پس همه این مصائب برای چه بود من نمی دانم،

(کلب گوید کنار قبر رسول خدا، محل دفن گوشه ای از قلب آن حضرت و جای دفن فرزند او امام حسن نبود که از اهل کساء است ولی جای این دو خلیفه بود و اجازه دفن هم نزد عایشه بود ولی نزد حضرت ام سلمه وسایر همسران رسول خدا و آل محمد نبود در حالیکه این اصل قضایی و فقهی است که اجازه مالکیت نمی آورد پس نتیجه آن است که بقیه مالکان مجبور به سکوت بودند و فقط او بود که اگر رضایت نمی داد یا بر شتر سوار می شد یا بر استر و اگرخدا به او فرصت می داد سوار فیل می شد و موجبات کشتار و قتل عام مسلمانان را فراهم می نمود انا لله و انا الیه راجعون).

خطبه خلیفه در جابیه:

علی بن ریاح نقل نموده است که عمر بن خطاب برای مردم خطبه خواند و گفت کسی که می خواهد از قرآن سوال کند پس رجوع نماید به ابی بن کعب و اگر کسی می خواهد از واجبات بپرسد نزد زید بن ثابت رود و کسی که می خواهد از مال بپرسد نزد من آید چون من خزانه دار و نگهدار آن هستم و ..... مدارک این روایت در نقل ابوعبید، بیهقی، حاکم، ابن جودی و .....، و بسیاری دیگر که آنرا نقل نموده اند و مشتمل بر اعتراف و اقرار خلیفه است به اینکه علوم سه گانه قرآن، حلال ومردم و احکام فرایض به آن اشخاص منتهی می شود و برای خلیفه بهره ای نیست جز آنکس خزانه دار بیت المال است .....،پس چگونه است که خلیفه رسول خدا که جانشین اوست بر امت او، در شریعت و دین و کتاب، فاقد این علوم و جاهل به آن باشد و مرجع این علوم گروهی دیگر از مردم باشند ..... و حال آن که در امت امانت دار کم نیست و این وجه چه اختصاصی به او دارد، بلی حقیقت آن است که او با نصی از خلیفه اول به غیر روشی که برای او در پیش گرفته شده بود به خلافت رسید و .....،

و چه اندازه فاصله و فرق است بین گوینده این خطبه و کسی که همواره خودش را در معرض مشکلات و غوامض علوم قرار می داده و فوراً آنها را پاسخ می داده .....، با صدای بلند بر بالای منبرها فریاد بر می آورد سلونی ..... از من سوال کنید .....، و هرگز بعد از من مانند مرا نخواهی دید تا سوال کنید، و حاکم و ذهبی .....، این حدیث را در آثار خود آورده اند و نیز قول آن حضرت علیه السلام که فرمود سوال نمی کنید از من از آیه از آیات کتاب خدا و یا سنتی از سنتهای رسول خداصلی الله علیه و آله، مگر آنکه آن را به شما خبر می دهم .....، که این حدیث را ابن کثیر در تفسیر خود به دو طریق آورده و گفته است این حدیث ثابت شده و بدون هیچ اشکالی است، و نیز قول آن حضرت که فرمود: از من سوال کنید که به خدا قسم خبر می دهم از آنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت و سوال کنید از من از کتاب خدا که به خدا سوگند نیست هیچ آیه از کتاب خدا مگر آنکه می دانم در شب نازل شد یا در روز و در زمین هموار آمده و یا

در کوه بر رسول خدا نازل شده است که مدارک این حدیث را ابوعمر از جامع و طبری در ریاض و سیوطی در تاریخ .....، بیان نموده اند و .....،

و نیز حضرت فرمود که سوال کنید از من از فتنه ها و جنگها، که هیچ فتنه و آشوبی نیست مگر آنکه می دانم چه کسی آن را برپا می نماید و چه شخصی در آن کشته می شود که امام احمد حنبل آن را نقل نموده و شهادت داده که از آن حضرت بسیاری از این مطالب روایت شده است و نیز گفتار آنحضرت در بالای منبر کوفه در حالی که زره پیامبر بر قامت آن حضرت و شمشیر آن جناب بر کمر او و عمامه رسول خدا را بر خود بسته بود و نشسته و شکم و سینه مبارک را باز نموده و فرمود بپرسید از من قبل از آنکه مرا نیابید و

(کلب گوید یا امیرالمؤمنین اگرچه زمانه بین ما و حضرت تو فاصله قرار داد ولی ما از وراء تاریخ با قلب سلیم بر مظلومیت تو و حقانیت تو و محبت تو گواهی می دهیم و از خداوند مسئلت داریم تا ما را از محبان و دوستداران شما قرار داده و شفاعت شما را در دنیا وآخرت شامل حال ما فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

جز این نیست که در میان قلب و سینه من علوم فراوانی است، این است علم و دانش و اینست لعاب آب دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اینست آنچه که پیامبر خدا مرا خورانید ونوشانید نوشانیدنی، پس سوگند به خداوند که اگر برای من مسندی قرار داده شود و بر آن بنشینم هر آینه فتوی می دهم براهل تورات به تورات آنها و بر اهل انجیل به انجیل آنها و تا آنکه خدا تورات و انجیل را به سخن آورد و بگویند راست گفت علی که به تحقیق فتوی داد به شما به آن حقیقتی که در ما است و حال آنکه کتاب خدا را تلاوت می کنید و در آن اندیشه نمی نمایید .....،

به همین مضامین در قالب شعر منسوب به آن حضرت نقل گردیده (اذا المشکلات تصدین لی، ..... الی آخر)، که ابوعمر در العلم و حافظ عاصمی در زین الفتی، و قالی در امالی و حصری قیروانی در زهر الآداب و سیوطی در جمع و زبیدی در تاج و امالی و میدانی دو بیت آخر را در مجمع و .....، بیان نموده اند و من ندیدم در تاریخ، قبل از مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام کسی را که خود را در معرض سوالات مشکل و سخت قرار دهد .....، مگر برادر و قرین او پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله که بسیار می فرمود سلونی کما شئتم، هر آنچه می خواهید از من سوال کنید .....، پس همانطور که او وارث علم آن حضرت صلی الله علیه و آله گردید وارث این مکرمت و بزرگواری و غیر آن هم گردید و آن دو در تمام مکارم همزاد و قرین یکدیگرند (مگر نبوت و رسالت) و هیچکس پس از امیرالمؤمنین این سخن را بر زبان نیاورده مگر آنکه خدا او را رسوا کرده است تا جایی که به دست خود پرده از کمال نادانی خود برداشته است مانند رسوایی که برای ابراهیم بن هشام ..... مقاتل بن سلیمان و ..... و قتاده ..... واقع گردید و آنچه را که خطیب و مالک و بیهقی و قرطبی و ..... از عبدالله بن عمر نقل نموده اند که گفت (عمر سوره بقره را در طی مدت دوازده سال آموخت و چون آن را تمام کرد به شکرانه این سعادت، کره شتری قربانی کرد) و ..... و این مطالب من حیث المجموع اظهار و فاش می نماید که او یا عدم توجه داشته است..... و یا استعداد او در یادگیری کم بوده است و ..... که احتمال دوم قوی تر است و با توجه به آنچه رسول خدا به او گفت که من گمان می کنم که تو بمیری پیش از آنکه این را بیاموزی، ..... یا قول آن حضرت به حفصه که نمی بینم که پدرت آن را بیاموزد و گفت آن جناب که نمی بینم که آن را اقامه نماید و ..... آنچه را که از اقرار در کتابهای سایر فرق است که آورده اند که عمر اعلم و افقه از عثمان بود ولی حفظ قرآن برای او مشکل بود ..... و لذا اگر عمر بر همین منوال برای حفظ کل قرآن پیش می رفت محتاج زندگانی طولانی معادل یکصد و سی سال برای یادگیری بود و حال آنکه خلیفه بایستی آموزگار مردم باشد نه شاگرد مردم و به همین دلیل بود که غالباً راه به جایی نمی برد ..... و البته این مقام خلیفه است قبل از بروز نسیان و فراموشی و محمد بن سیرین روایت نموده که عمر در آخر دوران خلافت مبتلا به نسیان و فراموشی شده بود به حدی که عدد رکعات نماز خود را فراموش می کرد پس مردی را پیش روی خود قرار داده بود که او را تلقین نماید به اشاره به قیام و رکوع و .....، و تعجب و شگفتی آنکه او با همه این مراتب از

قضاوت و داوری خودداری نکرده و از فتوی دادن امتناع نمی نموده است هر چند که خطا و اشتباه او در بسیاری از آنها ظاهر می شد و ..... --

خلاصه جلد دوازدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

آغاز خلاصه جلد ۱۲ فارسی یا جزء دوم از جلد ششم کتاب شریف الغدیربه حول و فضل الهی و عنایات امام زمان عج الله تعالی فرجه الشریف

خدایا پدرم را که معلم اول من بود بیامرز، او مرا حلال و حرام و نماز و عبادت خالص آموزش داد و خدمت به مردم و ضعفا، خدایا مادرم را بیامرز که محبت خاندان محمد و آل محمد را به جان من ریخت و خود را به آل الله چسبانیده بود و جدا نشده تا از جهان رفت و مرا نیز به محبت آنان آموزش داد، خدایا به حق محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم اشکهای او، زیارت ها و عبادتهای او را به فضل و کرم خود بپذیر، مرا و خاندان مرا بیامرز، امام زمان ما را حفظ و امر فرج او را هرچه سریعتر اصلاح فرما که گشایش همه جهانیان است، و خاندان مرا و همه مؤمنین و مؤمنات را رحمت فرما و از خطرات محفوظ دار و خیر دنیا و آخرت روزی فرما یا ارحم الراحمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین. آمین، آمین، آمین یارب العالمین).

کلب آستان حضرت علامه امینی عبدالله عصام رودسری

آثار کمیاب: رأی خلیفه در دو متعه:

از ابی رجا نقل شده که گوید: عمران بن حصین گفت که (آیه متعه نازل شد در کتاب خدا و آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله ما را به آن امر فرمود و نازل نشد آیه ای که آن را نسخ کند و نهی ننمود رسول خدا از اجرای آن، تا آنکه از دنیا رفت و پس از آن حضرت، مردی برای خودش گفت برخلاف آن، آنچه که می خواست (که منظور او عمر است) و صورت دیگر برای مسلم که (متمتع و کامیاب می شدیم ما و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و درباره نهی آن آیه ای در قرآن نازل نشد و مردی(که منظور عمر است) برای خودش آنچه می خواست گفت (یعنی به دلخواه خود نهی کرد) و .....، و در لفظ دیگر (آگاه باش رسول خدا صلی الله علیه و آله جمع کرد بین حج و عمره و هیچ نهی نازل نشد درباره آن در کتاب خدا و (رسول خدا) نیز ما را از آن نهی نکرد و مردی آنچه می خواست (به رأی دلخواه خود) برای خودش گفت و به لفظ بخاری: (ما متمتع می شدیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و قرآن نازل شد و مردی برای خودش آنچه می خواست گفت) که در بعضی از نسخ بخاری، قسطانی و ابن کثیر، ..... تصریح گردید که منظور از این شخص عمر بود که مردم را از حج تمتع منع می کرد ..... به لفظ دو شیخ .....، به لفظ نسایی ..... و از ابی موسی نقل شده است که او فتوی به متعه می داد پس مردی به او گفت مواظب بعضی از فتواهای خود باش زیرا تو خبر نداری امیرالمؤمنین (منظور عمر) بعد از تو درمناسک و آیین حج چه تغییراتی بوجود آورد تا آنکه من او را دیدم و از او سوال کردم پس عمر گفت من می دانم که پیامبر و اصحابش متعه کردند در حج (یعنی با زنان خود آمیزش نمودند)، ولی من دوست نداشتم که مردم با زنان خود در سایه درخت بید (اراک) آمیزش کنند و آنوقت برای حج حرکت کنند در حالی که از سرهای آنان آب می چکد (یعنی آب غسل)، مدارک این روایات در صحیح مسلم، سنن ابن ماجه، مسند احمد، سنن بیهقی، سنن نسایی و ..... موجود است و به همین لفظ این روایت از مطرف و عمران بن حصین نقل شده ..... به صورتی دیگر ..... و به صورتی دیگر ..... و به صورتی دیگر (لفظ دارمی) که متعه در کتاب خدا حلال است و پیامبر نیز از آن نهی ننمود و آیه ای نیز درباره منع آن نازل نشد(ولی) مردی برای خودش آنچه می خواست گفت (صحیح و مسلم، سنن دارمی) و

نیز از مطرف گوید که عمران بن حصین مرا احضار کرد در آن بیماری که به سبب آن از دنیا رفت و به من گفت من به تو حدیث می نمایم به اخباری که شاید
خداوند به واسطه آنها بعد از من به تو سود بخشد و اگر من زنده ماندم آنرا (برای حفظ من) کتمان کن و به کسی اظهار نکن و اگر از دنیا رفتم اگر خواستی آنرا به دیگران حدیث نما که من به آنها یقین دارم و بدان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جمع نمود بین حج و عمره و در کتاب خدا درباره آن آیه نازل شد و پیامبر تا آن زمان که زنده بود از آن نهی ننمود ولی مردی در نهی آن، آنچه می خواست برای (میل) خودش گفت (صحیح مسلم، مسند احمد .....) و نیز از محمد ابن عبدالله بن نوفل نقل شد که گفت شنیدم در سالی که معاویه حج نمود، سعد بن مالك سوال کرد در خصوص تمتع حج و معاویه پاسخ داد کار خوب و نیکوی است، پس گفت ولی عمر منع می کرد، آیا تو از عمر بهتری که آن را تحسین می نمایی، پاسخ داد عمر از من بهتر بود ولی پیامبر صلی الله علیه و آله که از او بهتر بود تمتع به حج نمود (سنن دارمی) و نیز از محمد بن عبدالله روایت شده است که شنید سعد بن ابی وقاص و ضحاك بن قیس در سالی که معاویه بن ابی سفیان حج نمود ..... ضحاك گفت این عمل را انجام نمی دهد مگر کسی که نادان به امر خدای تعالی باشد، پس سعد گفت چه اندازه بد گفتی ای پسر برادرم، پس ضحاك گفت ای سعد بدرستی که عمر بن خطاب از این عمل نهی نمود و سعد پاسخ داد (اما ای برادر بدان) که رسول خدا صلی الله علیه و آله این کار را کرد و ما هم با آن حضرت تمتع به حج نمودیم (مالك، شافعی، نسایی، ترمذی، بیهقی، قرطبی و .....، که آن را در آثار خود مذکور نمودند) و نیز از سالم روایت شده است که گفت من نشسته بودم با پسر عمر درمسجد که مردی از اهل شام آمد و از او پرسید از تمتع عمره در حج، پس پسر عمر پاسخ داد خوب و نیکو و زیباست گفت:این عمر بن الخطاب پدر تو بود که از آن نهی می کرد او پاسخ داد: ای وای بر تو اگر پدرم از آن نهی می کرد، این رسول خدا بود که آن را انجام داده و به آن امر می فرمود آیا من به گفته پدرم عمل کنم یا به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله پس بلند شو و از نزد من خارج شو و بیرون برو .....)، .....

و به همین مضمون ..... آن را حلال دانسته و باز در عبارتی دیگر(از پسر عمر از متعه حج سوال شد پس امر به آن نمود و به او گفته شد که تو مخالفت با پدرت می نمایی ..... گفت وقتی به او اصرار کردند از آن نهی کرد، پاسخ دادند که آیا احکام کتاب خدا شایسته تر است که پیروی شود یا گفتار پدرت عمر(سخن کبری)، و نیز به وجهی دیگر سالم روایت نموده است که (این عبدالله بن عمر بود که فتوی می داد به آنچه که خداوند عز و جل نازل فرموده بود از اجازه و رخصت در تمتع (و حلال بودن آن) و اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را سنت قرار داده بود پس عده ای از مردم به عبدالله بن عمر گفتند تو چگونه مخالفت با فکر پدرت می کنی در حالیکه می دانی او از این موضوع نهی می کرد ..... و او پاسخ داد ..... آیا رسول خدا سزاوار به آن است که سنت او پیروی شود یا عمر .....)
و نیز از سعید بن جبیر و او از ابن عباس نقل نموده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه حج نمود و عروه گفت ابوبکر و عمر از متعه نهی کردند و ابن عباس پاسخ داد ..... (آیا در سر آنها عقل نیست)، می بینم که ایشان بزودی هلاك می شوند، من می گویم رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود آنها می گویند ابوبکر و عمر گفتند ..... و به همین مضمون ازابن قیم .....، که نزدیك است که بر شما سنگی از آسمان فرود آید ..... و به همین مضمون از حسن و نیز احمد امام حنبلی ها، هیثمی و سیوطی .....، آورده اند که عمر خواست که نهی از متعه حج نماید، و ابی بن کعب برخاست و گفت این کار بر تومجاز نیست چون کتاب خدا در تایید آن نازل شده و ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله عمره نمودیم پس عمر پایین آمد (از منبر) و با همین مضمون از ابن قیم و بخاری و ابن سیرین نقل

گردید و نیز از اسود بن یزید نقل شده است که گفت .....، من با عمردر عصر عرفه در عرفه حاضر بودیم که ناگهان مردی را که موهای فرفری داشت و از او بوی خوشی بلند بود رسید و عمر به او گفت آیا تو محرم هستی گفت آری گفت ظاهر تو به محرم که ژولیده مو و خاک آلود و بدبوست نمی آید گفت من متمتع آمدم با همسر خود و امروز محرم شده ام پس عمر نهی کرد و گفت اگر من اجازه دهم در متعه، این مردم با زنان خود در زیر درخت بید عروسی می کنند و سپس برای حج حرکت می کنند، ابوحنیفه و ابن قیم این حدیث را نقل نموده اند (پس ابن حزم می گوید: چه ایراد و عیبی داشت این حالت که عمر از آن نهی کرد در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مبادرت به آن نمود .....) و به همین مضمون از ابویوسف قاضی ..... و ابن عباس .....، عبدالله بن عمر ..... و سعید بن مسیب و.....، نقل گردیده است.

(کلب گوید نه تنها هیچ عیب و ایرادی نداشت بلکه در آن محاسن و خیرات فراوان بود بواسطه آنچه خداوند صاحب شریعت به وسیله پیامبر خود بر امت خود روا دانست تا مردم حرام نکنند آنچه را خدا بر آنان حلال نمود که او بر خیر امور و صلاح امت پیامبر خود از هر کسی داناتر است و بر عمر و امثال او این دخالت های بیجا در تغییر دین و سنت روا نیست مگر آنکه العیاذ بالله از خدا و رسول او داناتر، حکیم تر و علیم تر و .....، باشند).

متعه نساء:

جابر بن عبدالله گوید که ما بودیم که متعه می کردیم با یک مشت خرما و آرد در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و عهد ابابکر و پس از آن عمر نهی کرد .....، که اسناد این روایت در صحیح مسلم، آثار ابن اثیر، ابن قیم، ابن حجر ..... نیز مذکوراست و نیز به همین مضمون از عروه بن زبیر نقل گردید: که خوله دختر حکیم به عمر خبر داد که زنی از ربیع بن امیه حامله شد و عمر خشمگین شد و گفت این متعه است و اگر قبل از این درباره آن رأی داده بودم البته او را سنگسار می کردم (به جرم زنا) و .....

نیز از حکم نقل گردیده است که علی رضوان الله تعالی علیه فرمود (اگر اینکه عمر ..... نهی از متعه نکرده بود، زنا نمی کرد مگر انسان شقی و بدبخت)، مدرک این روایت تفسیر طبری، ثعلبی، رازی، حیان، نیشابوری ..... و نیز ابی جریح از عطا نقل نموده است که گفت شنیدم که ابن عباس گفت (خدا رحم کند بر عمر که متعه نبود مگر رحمتی از سوی خدا که با آن ترحم نموده بود بر امت محمد و اگر او آنرا نهی نمی کرد، قطعاً محتاج به زنا نمی شدند مگر عده ای قلیل از مردم (بدبخت)) این روایت را، جصاص، ابن رشد، ابن اثیر و ..... نیز در آثار خود نقل نموده اند)،

و به همین مضمون از حافظ عبدالرزاق آمده است و نیز حافظ ابن ابی شیبه از نافع نقل کرده است که از پسر عمر درباره متعه سوال کردند گفت حرام است و به او گفتندکه ابن عباس فتوی به حلال بودن آن می دهد و او گفت چرا او زمان عمر لبش را حرکت نداد و سخنی در این باره نگفت

(کلب گوید آیا تو علت آن را نمی دانستی یا خود را به نادانی می زنی بدیهی است اگر می گفت زنده نمی ماند تا آن را بعداً حلال اعلام نماید) .....

و نیز با همین مضامین از طبری از صابر و سلیمان بن سیار و حافظ عبدالرزاق و ..... نقل گردیده است .....، از ایوب روایت شده است که (عروه به ابن عباس گفت آیا از خدا نمی ترسی که فتوی می دهی در حلال بودن متعه، و او پاسخ داد ای عروه برو حلال بودن متعه را از مادرت بپرس، پس عروه خود را به نادانی زد و موضوع را عوض کردو گفت اما ابوبکر و عمر صیغه و متعه نکردند و ابن عباس گفت به خدا قسم نمی بینم که شما دست از این نهی خود بردارید مگر آنکه به عذاب خدا گرفتار شوید ما شما را از دستور و امر پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث می گوئیم و شما ما را از(گفتار و نهی) ابوبکر و عمر خبر می دهید)

و اما داستان حواله دادن ابن عباس به عروه که آن را از مادرت بپرس آن بود که زبیر مادر او را که اسماء دختر ابی بکر بود صیغه کرده و او عبدالله بن زبیر را برای او زاییده بود و نیز راغب در محاضرات خود آورده است که عبدالله بن زبیر سرزنش و ملامت کرد عبدالله بن عباس را به حلال دانستن صیغه پس ابن عباس گفت برو آن را از مادرت بپرس که چگونه منقل بخور و آتش روشن شد بین او و پدرت زبیر، پس او از مادرش سوال کرد و او گفت که من تو را نزائیدم مگر در زمان صیغه بودن با پدرت و ابن عباس گوید، اولین منقلی که در متعه روشن شد منقل آل زبیربود و به همین مضمون از مسلم در صحیح او نیز نقل گردیده است .....، .....، از مسلم القری آمده است که ما وارد شدیم بر اسماء دختر ابی بکر و از او پرسیدیم از متعه و صیغه کردن زنها و گفت ما این کار را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام می دادیم .....،

متعتان (متعه حج و متعه زنان):

از ابی نضره روایت شده است که گوید من نزد جابر بن عبدالله بودم و شخصی نزد او آمد و گفت ابن عباس و ابن زبیر اختلاف دارند در متعه و جابر گفت ما هر دو متعه را انجام دادیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سپس عمر ما را از آن دو نهی کرد و ما تکرار نکردیم آنها را، و نیز به صورتی دیگر از ابی نضره وارد شده است که از جابر رضی الله عنه نقل نموده که به او گفتم که ابن زبیر نهی می کند از متعه و ابن عباس امر می کند به آن و او گفت من از این موضوع اطلاع کامل دارم و آن اینست که ما متمتع می شدیم و متعه می کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز در عهد ابابکر هم متعه انجام میشد ولی وقتی عمر خلیفه شد مردم را خطاب کرد و گفت که ..... (بدرستی که دو متعه در عهد رسول خدا جایز بود و من از آن دو نهی می کنم و هر کس را که مرتکب شود مجازات می کنم یکی متعه و صیغه کردن زنان و من دست پیدا نکنم برمردی که ازدواج کرده با زنی تا مدتی معین مگر آنکه او را زیر سنگ پنهان می کنم (سنگسار می کنم) و دیگری متعه حج،)، و با همین مضامین و به صورت های دیگر از جابر و ابی نضره و قتاده نیز روایت گردیده است،

مولایمان حضرت علامه فرماید لازم به ذکر است چون سنگسار مردی که زنی را صیغه کرده، بر اساس آنچه عمر بن الخطاب دستور داد، شرعاً جایز و مشروع نبوده، لذا هیچیک از فقهای اهل سنت به آن فتوی نداده است و از عمر به تحقیق آمده است که در خطبه اشگفت (متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما متعه الحج و متعه النساء) یعنی دو متعه بودند که در زمان رسول خدا انجام می شد و هر دو جایز و حلال بود ولی من نهی می کنم از آن دو و مجازات می کنم مرتکبین آن را یکی متعه حج و دیگری متعه زنان)، ..... مأمون عباسی استدلال کرده بر جواز متعه با این حدیث ..... این خطبه عمر در خصوص دو متعه از مطالب مسلمه نزد اهل سنت است و .....

راغب در محاضرات گوید که یحیی بن اکثم به شیخی در بصره گفت که به چه کسی اقتدا کردی در جواز متعه گفت به عمربن خطاب گفت، چگونه به او اقتدا کردی و حال آنکه او به شدت از آن نهی می کرد گفت برای اینکه در خبر صحیح آن است که او در بالای منبر رفت و گفت بدرستی که خدا و رسول او حلال کردند بر شما دو متعه را و من حرام می کنم آن دو را بر شما و مرتکب به آن را به شدت مجازات می کنم و ما قبول می کنیم شهادت او را در قسمت اول گفتار او و نپذیرفتیم تحریم او را در قسمت دوم سخن او و به همین مضمون از عمران بن سواده نقل گردیده.....

و طبری در المتین خود از عمر نقل نموده است که او گفت سه چیز در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جایز و روا بود که من آنها را حرام کردم و مجازات می نمایم هر کس را که آنها را مرتکب شود (متعه حج)، متعه نساء و گفتن حی علی خیر العمل در اذان) و .....،

(کلب گوید و این بدعت ایشان در نهی از گفتن حی علی خیر العمل در اذان و به جای آن گفتن الصلوه خیر من النوم یعنی نماز بهتر از خواب است که به فکر خود آن را جایگزین وحی خدا نموده است با این تصور که وحی فقط ناظر به قرآن است و ارتباطی به سنت

ندارد پس همه امت این اختیار را دارند که سنت رسول خدا را بالا و پائین نمایند و این امر اختصاصی به عمر ندارد و .....، ولی اگر سنت مبتنی بر وحی است پس کسی بفکر خود نباید در آن دخل و تصرف کند و از طرفی عقل می گوید به دلایل فراوان بر این عبارت افتراعی ایراد دارد و لذا ذکری بیهوده تلقی می شود و..... عین همین ایراد به دستها را جلو آوردن در هنگام نماز و یا شستن پا برخلاف حکم کتاب خدا و ..... وارد است و عجیب تر از این احکام افتراعی پیروی مردم از دستورات غیر مبتنی بر وحی آنان است)

تمامی این احادیث جزیی از احادیث مرتبط با این دو متعه است که تعداد آنها از چهل حدیث می گذرد و ..... از اینکه دو متعه در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله معمول بوده و درباره هر دو آیات قرآن نازل شد و ثابت شده است جواز حلالیت و مباح بودن آن به سنت رسول خدا و اول کسی که از آن دو نهی کرد عمر بود ..... و آنچه نقل گردید خود بخود کاملاً کافی و وافی است برای اثبات مشروع بودن آندو عمل در عهد رسول خدا و به شهادت قرآن و حدیث و بدون آنکه حکم نسخ و یا بطلانی برای آنها آمده باشد و اضافه کن تو به این دلایل احادیث فراوانی که دلالت بر حلال بودن آنان دارد و ما آن را ذکر نمودیم و .....

و النهایه نهی او درباره دو متعه علتی نداشت مگر فکر مخصوص او و صرف اجتهادی که او در برابر نص صریح قرآن و سنت گفته است، اما متعه حج پس او منع و نهی کرد از آن و زشت و قبیح تصور نمود به اینکه از سرهای آنان آب می چکد بعد از غسلی که ازآمیزش دارند .....، و حال آنکه خداوند سبحان از عمر بن الخطاب بیناتر به حال بندگان خود است و رسول خدا مباح بودن آن را تا روز قیامت از جهت حکم قطعی ابدی به نص احادیث گذشته و آینده بیان نمود و آنچه عمر آورده است نیست مگر استحسانی که به خود او اختصاص دارد و قبول و توجه به آن جایز نیست زیرا نظر او کاملاً نادرست و بر ضد و در مقابل حکم خدا درقرآن و روش و رویه پیامبر او در سنت است ..... الی آخر .....

در ادامه مولای ما حضرت علامه به شبهات یاوه و سخیف بعضی متعصبین که در مورد توجیه بی ربط این عمل خلیفه هستند، می پردازد و با دلایل متقن و محکم به پاسخ یاوه های آنها پرداخته است و اما در خصوص متعه نساء یعنی صیغه کردن زن و زناشویی موقت، پس آنچه ظاهر می شود از سخنان عمر آن است که او آن را زنا و بی عفتی تلقی نموده و در حدیثی که مذکور است گفته است (..... روشن شود تا نکاح از زنا شناخته شود) .....،

و بطور روشن و صریح به نقل از امیرالمؤمنین و ابن عباس آمده است که این نهی فقط از عمر صادر گردیده وحال آنکه آیه این حکم از محکمات قرآن است که نسخ نشده و تمامی صحابه و پیروان آن را جایز دانسته اند و به این دلیل هم استناد نموده اند از جمله عمران بن حصین، جابر بن عبدالله، عبدالله بن مسعود (و حفاظ از او نقل نموده اند که گفت ما بارسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد می کردیم و برای ما زنانی نبودند پس گفتیم یا رسول خدا آیا ما خود را اخته و خواجه کنیم.، پس آن حضرت ما را از این عمل نهی نموده و اجازه داد به ما تا ازدواج موقت نماییم و فرمود لاتحرموا طیبات ما احلالله لکم، یعنی بر خود حرام نکنید چیزهای پاک و طاهر را که خدا بر شما حلال نموده است .....، .....، عبدالله بن عمر، معاویه بن ابی سفیان، ابوسعید خدری، سلمه بن امیه، معبد بن امیه، زبیر بن عوام، عمرو بن حریث، ابی بن کعب، ربیعه بن امیه، سمره بن جندب (سمیر)، سعید بن جبیر، طاوس یمانی، ابو محمد مدنی، سدی، مجاهد .....، ابوعمر صاحب الاستیعاب گوید،اصحاب ابن عباس از اهل مکه و یمن همگی متعه را بر مذهب ابن عباس حلال دانسته ولی سایر مردم آن را حرام نمودند .....

و سپس حضرت علامه در ادامه ضمن بیان جملاتی از صاحب ملعون و خبیث کتاب الوشیعه یعنی موسی جارالله و توهین واهانتی که آن ابلیس بر پایه دروغ و افترا خود ساخته و پرداخته و بر دو امام باقر و صادق منتسب نمود (که در کتب شیعه نسبت داده می شود تفسیر آیه فما استمتعتم به منهن ..... نازل در متعه زنها به باقر و صادق و بهترین احتمال آن است که این سندجعلی باشد وگرنه باقر و صادق جاهلند) را بیان و ضمن رد آن یاوه ها می فرماید و یا این سخن آن بی خرد که (یافت نمی شود در کتب غیر شیعه قولی برای هیچکس که این آیه نازل در متعه زنها باشد و امت اجماع کرده اند بر تحریم متعه و .....) واین سخنانی است که ما جمع آوری نمودیم از اوراق الوشیعه

که سیاه نموده آن مردک نادان در مسئله متعه و گفتار او دور است از ادب دین، ادب علم، ادب عفت، ادب کلام، ادب اجتماع و میان او و آنچه اسلام آورده است فاصله بسیاری است، (وبه حکم قرآن) و ما مقابله نمی کنیم مگر به سلام و اما در بسط و توسعه سخن در باب متعه، نیازی نیست با توجه به آنچه محققین اصحاب ما و متأخرین از ایشان بیان نموده اند، و آنوقت این مردک نادان آمده و حمله بر ایشان می کند آنهم باسخنان زشت و ترسی ندارد از ایراد هرگونه تهمت و افترا با زبان قبیح و هرزه خود و برای او اینگونه اعمال اهمیت ندارد ولی برای ما مهم است بیدار کردن ادراک و احساس محققین و توجه آنان به دروغ پردازی های این هرزه گو و جنایت های بزرگ او بر علم و قرآن و اهل آن، از طریق کتمان آراء پیشینیان و تکذیب حقایق ثابت و معلم امت اسلام با سخنان و کلمات بی معنی و یاوه گویی و نشر مطالبی که مخالف با قرآن و سنت نبوی است .....، و اما در بیان قول خداوند در خصوص متعه در قرآن مجید «فما استمتعتم به منهم .....»، این مردک تصور و ادعا نموده که قول به نزول آیه فقط ادعای شیعه است و در کتب ایشان یافت نمی شود و نمی توان کسی را یافت که قائل به آن باشد مگر از نادانی که ادعا کرده و نفهمیده، پس ما مذکور می سازیم مقداری از آنچه را که در کتب هم کیشان اوست تا آنکه خواننده بداند که نیش این مردک احمق و نادان و بد زبان و ناسزاگو به چه کسی متوجه می شود:

احمد امام حنبلی ها در مسند خود با سندها و مدارکی که تمام رجال و روایات آن مورد وثوق و اعتمادند، از عمران بنحصین نقل کرده ۱.که (آیه متعه در کتاب خدای تبارک و تعالی نازل شده و ما به آن عمل کردیم به همراه رسول خدا صلی الله‌علیه و آله پس آیه ای نازل نشد که آن را فسخ کند و پیامبر هم نهی نفرمود تا از دنیا رفت).

۲.ابوجعفر طبری متوفای ۳۱۰ در تفسیر خود با ذکر سلسله اسناد خود از ابی نضره نقل نمود که پرسیدم از ابن عباس از متعه زنان، پس گفت مگر نخواندی سوره نساء را گفتم چرا، گفت مگر قرائت نکردی در آن آیه (..... فما استمتعتم .....) ..... و درحدیث است که (ابن عباس سه بار قسم خورد که خدا چنین نازل فرمود و .....)، و نیز از قتاده و از مجاهد نقل شده که این آیه در نکاح متعه است،

۳.ابوبکر جصاص حنفی متوفی ۳۷۰ ..... از حدیث ابن عباس و ابی بن کعب در قرائت آیه و ...

۴.حافظ ابوبکر بیهقی متوفی ۴۵۸ ...

۵.حافظ ابو محمد یعقوبی شافعی متوفی ۵۱۰ در تفسیر خود آورده است ....

۶.ابوالقاسم جارالله زمخشری معتزلی متوفی ۵۳۸ ...

۷.قاضی ابوبکر اندلسی متوفی ۵۴۲ در احکام القرآن ...

۸.ابوبکر یحیی بن سعدون قرطبی ۵۶۷ در تفسیر خود ...

۹.ابوالولید محمد بن احمد مشهور به ابن الرشد متوفی ۵۹۵ ...

۱۰.ابوعبدالله فخرالدین رازی شافعی متوفی ۶۰۶ در تفسیر کبیر خود ...

۱۱.حافظ ابوزکریا نووی متوفی ۶۷۶ در شرح صحیح سالم ...

۱۲.قاضی ابوالخیر بیضاوی شافعی متوفی ۶۸۵ در تفسیر خود ...

۱۳.علاء الدین بغدادی متوفی ۸۴۱ در تفسیر مشهود خود معروف به خازن ...

۱۴.ابن جزی محمد بن احمد غرناطی متوفی ۷۴۱ در تفسیر تسهیل خود ...

۱۵.ابوحیان محمد بن یوسف اندلسی متوفی ۷۴۵ ...

۱۶.حافظ عمادالدین بن کثیر متوفی ۷۷۴ در تفسیر خود

۱۷.حافظ جلال الدین سیوطی متوفی ۹۱۱ در الدر المنثور ...

۱۸.ابوالسعود عمادی متوفی ۹۸۳ در تفسیر خود (حاشیه تفسیر رازی) ...

۱۹.قاضی شوکانی متوفی ۱۲۵۰ در تفسیر خود ...

۲۰.سید محمود آلوسی متوفی ۱۲۷۰ در تفسیر خود ...

پس ای خواننده با من بیا تا سوال کنیم از این مردک نادان یعنی موسی جارالله که آیا این کتابها از مدارک و مراجع اهل سنت در موضوع قرآن نیستند، آیا این گروه از حافظان حدیث و بزرگان و پیشوایان علم تفسیر قرآن نیستند .....، آیا برابری می کند یاوه سرایی های مثل او با مانند آنچه ابن عباس گفت که مترجم و مفسر قرآن است و یا ابی بن کعب که نزد آنان قاری ترین صحابه است و یا عبدالله بن مسعود که عالم به قرآن و سنت است و یا عمران بن حصین، حکم، یا حبیب بن ثابت، یا سعید بن جبیر و یا قتاده و یا مجاهد و .....، آیا این اهانت های او در واقع سب و ناسزا به صحابه و پیشینیان صالح و شایسته نیست که او شیعه را به آن، نزد طرفداران خود متهم نموده یا اینکه رجال و بزرگان قوم خود را شیعه می داند که با زبان تیز و برنده خود آنان را قطعه قطعه و پاره پاره می سازد پس اگر نزد او ارزشی نیست برای امثال بخاری، مسلم، احمد، طبری، محمد بن کعب، عبد بن حمید، ابی داوود، ابن جریح، جصاص، ابن حبان، ابن کثیر، ابی السعود، سیوطی، شوکانی، آلوسی، بیهقی، حاکم، بغوی، زمخشری، اندلسی، قرطبی، فخر رازی ، نووی، بیضاوی، ابن جزی، .....، پس بداند که ایشان بزرگان و اعلام او در علم دین هستند و آنچه او نسبت به موضوع انحصار کذب قول آیه متعه به شیعه آورده است تنها و صرفاً بهانه ای برای سب و ناسزا به ساحت مقدس دو امام بزرگوار معصوم حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما الصلوات و السلام بوده است و هر کسی که صاحب انصاف و وجدان باشد می داند که چهار امام قوم او (ابوحنیفه، محمد بن ادریس، مالک ابن انس، احمد بن حنبل) در علم خویش خوشه چین علوم آن دو بزرگوار می باشند و اگر نزد آنان چیزی از علم باشد از سرچشمه گوارای وجود آن دو امام همام است ..... و الی الله‌المشتکی و شکوه من بسوی خداست .....

و همچنین در خصوص حدود متعه در اسلام، اجرت و مهریه، مدت معین، و عقدی که شامل ایجاب و قبول است، جدایی به سپری شدن مدت یا بذل، تعیین عده .....، عدم میراث، پس تمامی این حدود را نیز فقها در کتب فقهی و محدثین در صحاح و مسانید و مفسرین در تفاسیر خود در ذیل آیه کریمه یادآور شده و ..... و دیگرمجالی برای یاوه سرایی های این مردک نادان باقی نگذاشته اند، تا با یاوه سرایی های خود به فریب طرفداران نادان و گمراه خود بپردازد

(کلب گوید: و در ادامه حضرت علامه به پاسخگویی سایر شبهات ضد و نقیض و بی پایه و اساس این مفتری متعصب خبیث بدتر از ابلیس پرداخته و او و افکار سخیف او را در پیشگاه اهل خرد و ایمان رسوا ساخته است و من الله التوفیق..... سلام و رحمت و رضوان ابدی و بی نهایت خداوند بر روح و روان و وجود حضرت علامه و همه علماء بزرگ امت اسلام نثار و ایثار باد و خداوند به حق محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم ما را از شفاعت این بزرگواران در دنیا وآخرت بهره مند فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

رأی خلیفه درباره کسی که گوید من مومن هستم:

از مسند عمر ..... از سعید بن یسار روایت شده ..... (که به عمر خبر آوردند که مردی در شام تصور نموده است که مومن است، پس عمر او را از شام احضار کرد و چون وارد شد از او سوال کرد تویی که گمان میکنی که مومن هستی گفت آری ای امیرالمومنین گفت وای

بر تو از کجا این ادعا را می گفتی گفت آیا نبودند با رسول خدا گروه های مردم مشرک و منافق و مومن پس تو از کدام یک از این سه گروهی و .....

و از قتاده آمده است که عمر گفت هر کس بگوید من عالم هستم پس او جاهل است و هر کس بگوید که من مومن هستم پس او کافر است .....، و من نمی دانم این دیگر چگونه مشکل و معضلی است که موجب شد، تا مردی را از شام نزد خود احضار کند، در حالی که در اطراف او هزاران نفر همین سخن او را میگفتند که ما مومن هستیم و او خیال می کرد امیر آنان است و او چگونگی آن را از آنها سوال نکرد تا این معضل را به ساده ترین راه حل نماید و .....، آری این خلیفه بود که بارها از حذیفه که صاحب سر و راز پنهان، در شناخت منافقین از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، سؤال می کرد که آیا او هم جزء منافقین هست یا خیر و آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله او را جزء منافقین محسوب نموده است یا خیر و به همین علت او بر مرده ای نماز نمی خواند مگر آنکه حذیفه بر او نمازبخواند و می ترسید که مبادا آن مرده از منافقین باشد ....

ورود اسقف نجران بر خلیفه:

آورده اند (اسقف و بزرگ مسیحیان نجران، بر امیرالمؤمنین عمر بن خطاب وارد شد، در اوایل ایام خلافت او و گفت ای امیرمؤمنان، زمین ما سردسیر است و آمدن به این مکان برای ما مقدور نیست، ولی من ضامن هستم که مالیات خود را هر سال بطور کامل بیاورم و عمر ضمانت او را پذیرفت و او هر ساله به عهد خود وفا می نمود تا اینکه در سالی او با جماعتی که در بین آنان پیرمرد خوش سیما و با هیبتی بود، نزد او آمدند و عمر او را دعوت به اسلام کرد و برای او از فضایل اسلام تعریف کرد، اسقف گفت ای عمر در قرآن شما آمده است که (..... بهشتی که عرض او مانند عرض آسمان و زمین است .....) پس به من بگو آتش دوزخ و جهنم کجاست، پس عمر ساکت شد و به علی علیه السلام عرض کرد شما پاسخ او را بگو پس آن حضرت پاسخ داد ای اسقف آیا دیده ای که هرگاه شب می آید روز در کجاست و وقتی روز می آید شب کجا می رود پس اسقف سوال کرد فکر نمی کردم کسی جواب این سوال را بدهد، این جوان کیست عمر گفت او علی بن ابی طالب (ع) داماد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پسر عموی او و پدر حسن و حسین است. و اسقف گفت ای عمر مرا خبر بده از قطعه ای از زمین که فقط یکبار خورشید بر آن تابید و دیگر نه قبل از آن و نه پس از آن بر آن قطعه نتابید، عمر باز گفت از این جوان سوالکن پس حضرت فرمود آن دریایی بود که برای بنی اسراییل شکافته شد و خورشید یکبار بر آن تابید دیگر نتابید نه قبل از آن و نه بعد از آن، پس آن اسقف سوال کرد مرا خبر بده از چیزی که در دست مرد است شبیه به میوه های بهشتی (که هر چه از او برمی دارند تمام نمی شود)، عمر گفت از این جوان بپرس و سوال کرد و آن حضرت فرمود که آن قرآن است که اهل دنیا بر آن جمع می شوند و نیاز خود را از آن می گیرند و برمیدارند و از آن چیزی کم نمی شود مانند میوه های بهشتی و اسقف گفت راست گفتی حالا مرا خبر بده آیا برای آسمانها قفلی هست پس علی علیه السلام فرمود آری قفل آسمانها شرک به خدا است و آنگاه اسقف گفت کلید این قفل چیست حضرت فرمود: شهادت به لا آله الا الله که هیچ چیزی در زیر عرش خداوند حاجب و مانع آن نمی شود، اسقف گفت راست گفتی حالا مرا خبر ده، از اولین خونی که بر زمین ریخت، حضرت علی علیه السلام فرمود ما نمی گوییم آنچنان که آنها می گویند که خون خفاش بود ولی می گوییم اولین خون بر زمین ریخته شده خون نفاس و زایمان و جفت حوا بود در وقتی که هابیل را زائید، گفت راست گفتی یک سوال دیگر باقی است مرا خبر ده که خدا کجاست، در این زمان عمر خشمگین شد ولی علی علیه السلام فرمود ما نزد رسول خدا بودیم که فرشته ای آمد و سلام کرد رسول خدا از او سوال کرد از کجا آمدی گفت از

نزد پروردگارم از آسمان هفتم پس فرشته ای دیگر آمد حضرت سوال کرد از کجا آمدی گفت از نزد پروردگارم از زمین هفتم پس سومی و چهارمی از شرق و غرب آمدند و هر کدام همین طور می گفتند، پس آگاه باش خداوند هم اینجاست و هم آنجا است، در آسمان خدا و در زمین خداست و .....

(کلب گویدسلام و رحمت و رضوان بی انتهای خدا بر وجود مولای مظلوم ما امیرالمؤمنین وصی رسول خدا و صاحب علم و اسرار رسول خدا که همیشه آبروی اسلام و اهل اسلام بوده و هست و خواهد بود امیدواریم که خداوند به حق برادر او رسول خدا و همسراو فاطمه و دو فرزند مظلوم او حسن و حسین ما را از شفاعت او بهره مند و در دنیا و آخرت رستگار فرماید آمین، آمین، آمین یارب العالمین)

شلاق زدن به روزه داری که بر کنار شراب نشسته بود:

احمد امام حنبلی ها نقل نموده است ..... (که گروهی را نزد عمر بن خطاب آوردند که آنها را در زمان میگساری دستگیرنمودند و در میان آنان مردی بود که روزه داشت و عمر همه آنها را شلاق زد و شخص روزه دار را هم شلاق زد، به او گفتندکه او روزه دار است، گفت چرا با آنها نشست،)، چگونه اینگونه احکام مجوز شرعی دارد .....، آیا خلیفه علت حضور صائم در میان آنها را می دانست، شاید او به ضرورت و یا اجبار در بین آنها نشسته بوده است و یا قصد نهی از منکر داشته و خواسته تا با نرمی در اول کار، آنان را ارشاد نماید و .....، بدیهی است هرگاه یکی از این احتمالات داده شود حد برحسب قاعده قضایی و قول رسول خدا که فرمودند (ان الحدود تدرا بالشبهات) یعنی حدود به شبهات ساقط می شود، حد از او ساقط می شد و بر فرض اینکه احتمال هیچیک از اینها هم نباشد حداکثر مجازات آن مرد حد تأدیب و تعزیز است که از ده ضربه تجاوز نمی نماید، پس چگونه می توان یکسان قرار داد مجازات آن صائم و روزه دار که شراب نخورده و روزه داشته را با آنکسانی که میگساری کردند.

(کلب گوید و چگونه توجیه می شود اینگونه حکم ها که از خلیفه صادر می شود که به نظر میآید او احتیاطاً به حدس و گمان وقوع هر جرم و به کوچکترین احتمال مجازات می کند و مغایرت عمل او با آنچه مذکور شد در رابطه با داستان زنای مغیره و ام جمیل و رد شهادت تمامی شهود به بهانه شبهه در اظهارات چهارمین شاهد و علیرغم توضیح کامل او و تصریح تمامی موارد از سوی شاهدان دیگر، که در نهایت او به بهانه اینکه میل را در سرمه دان ام جمیل ندیده شهادت او را قبول نکرد و همه کسانی را که بر وقوع آن شهادت دادند حد زد تا مغیره را رها کند .....، پس این همه افراط و تفریط موید چیست جز آنکه او به دوستان خود که او را در رسیدن به حکومت کمک کردند مرحمت و به غیر آنان غضب خود را هدیه داده است .....)، ...

رأی خلیفه در مشک معطر بیت المال:

روزی برای خلیفه مشکی معطر آوردند و دستور داد که میان مسلمین تقسیم کنند و او دماغ خود را بست به او گفتند چرا بینی خود را گرفتی او گفت زیرا بینی من از بوی آن بهره مند می شود و روزی بر همسرش وارد شد و با او بوی مشک یافت گفت این چیست؟ گفت من از مشک بیت المال مسلمین فروختم و با دست خود وزن کردم و چون دست خود را به اثاثیه خانه مالیدم، بو گرفت پس او آن متاع را گرفت و آب بر آن ریخت ولی بوی آن نرفت آنوقت شروع به مالیدن در خاک کرد ودوباره بر آن آب ریخت تا بوی آن عطر رفت .....، آیا فقیه زبردست و جامع بایستی اینطور باشد آیا خلیفه پرده می زد در جلوی چراغهای (بیت المال) مسلمین تا آنکه بنور آن جای دیگر روشن نشود و یا سدی قرار می داد بر محل وزش باد صبا در آن زمان که حامل بویی از کشت زارهای (بیت المال) مسلمین می گردید و ..... امثال آن، و از این بهره مندی های قهری که ارتباطی به رضایت مالک ندارد، و .....، من نمی دانم انا لا ادری

(کلب گوید و چگونه است حکم او از اینکه جلوگیری نکرد از بوی متعفن عمل مغیره با ام جمیل که مشام اهل اسلام را تا قیامت آزار می دهد از روی احتیاط تا درسی برای مسلمانان باشد تا حدود اسلام را بر هر خطاکار و مستوجب حد اجرا نمایند هرچند از دوستان و نزدیکان آنها باشند و ..... انا لا ادری).

اجتهاد خلیفه در نماز میت:

(مضمون) از ابی وائل نقل شده است که در زمان رسول خدا بر میت هفت، یا پنج، و یا شش و یا چهار تکبیر می گفتند و عمر بن خطاب جمع کرد اصحاب رسول خدا را ..... و آنها را بر چهار تکبیر متحد نمود .....، آنچه از سنت و عمل صحابه ثابت شده است در اختلاف عدد در تکبیر بر جنازه که مترتب بر مراتب فضل میت یا خود نماز است و این دلالت می نماید بر اینکه هر یک از این تعداد برای تکبیر مجاز است پس تعیین یک عدد از این تعداد و منع از بقیه فکر و اجتهادی است که او در برابرسنت رسول خدا (ص) و عمل صحابه و ..... انجام داده و بر بی اعتباری این فکر و نظر او، اعراض صحابه از آن نظر بوده است چنانچه احمد در مسند آورده است که عبدالاعلی گوید پشت سر زید بن ارقم نماز خواندم بر جنازه ای، پس پنج تکبیر گفت و ابوعیسی عبدالرحمن بن ابی لیلی برخاست به طرف او رفت و دست او را گرفت و گفت فراموش کردی دستور عمر را گفت نه ولی من نماز خواندم پشت سر ابوالقاسم (محمد) حبیب خدا صلی الله علیه و آله و او پنج الله اکبر گفت و من این روش او را هرگز ترک نخواهم کرد. ..... و نیز طحاوی از یحیی بن عبدالله تیمی نقل کرد که گفت (من نماز خواندم با عیسی مولای حذیفه بن یمان بر جنازه ای، پس او پنج تکبیر گفت آنگاه توجهی به ما نمود و گفت نه شک کردم و نه فراموش نمودم و تکبیر گفتم چنانچه مولای من و ولی نعمت من یعنی حذیفه بن یمان نماز خواند بر جنازه ای و پنج تکبیرگفت و او نیز رو به ما کرد و گفت نه شک کردم و نه فراموش، لیکن تکبیر گفتم چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله پنج تکبیر گفت .....

(کلب گوید و تعجب از مردم است که از او سؤال نمی کردند چرا خلاف سنت رسول خدا عمل می نمایی در حالی که روش آن حضرت بر اساس وحی و دستور خداوند بوده است و .....، البته تعجبی ندارد چون پاسخ هر مسلمان عبارت اتق الله یعنی از خدا بترس و سپس تازیانه و تهدید به قتل و کشتن بود .....).

خلیفه و مسائل سلطان روم:

...، احمد امام حنبلی ها در باب فضایل نقل نموده ..... که این عمر بن خطاب بود که می گفت (پناه می برم به خدا از معظل و مشکلی که در آن ابوالحسن نباشد) ..... و آورده اند که پادشاه روم نامه ای به عمر نوشت و سوالاتی مطرح کرد و عمر بر اصحاب خواند و آنها جوابی ندادند پس به امیرالمؤمنین علی نوشت و او در کوتاه ترین زمان پاسخ داد و پشت نامه او نوشت بسم الله الرحمن الرحیم من مطلع و آگاه شدم به نامه تو ای پادشاه و پاسخ می دهم به حول و فضل الهی و برکت پیامبرمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آگاه باش (آن چیزی که خدا نیافرید پس آن قرآن است چونکه کلام خدا و صفت اوست .....، آنچیزی که نمی داند قول شماست که برای او فرزند و شریک قائل هستید و ..... آن چیزی که نزد او نیست ظلم و ستم است .....، آنچه تمامش دهان است آتش است که .....، آنچه تمام او پا است آب است، آنچه تمام او چشم است خورشید است، آنچه تمامش بال است باد است، آنکه فامیلی ندارد حضرت آدم است، آنکه شکمی او را نزایید چهار چیز است (عصای موسی، قوچ ابراهیم، آدم، حوا) آنکه نفس می کشد و روح ندارد صبح است، اما صدای ناقوس می گوید(بدرستی که دنیا ما را فریب داد و قرن و قرن می گذرد و روزی از ما نمی گذرد جز اینکه رکنی از ارکان ما

را خراب میکند و به راستی که مرگ به ما خبر داده که ما خواهیم رفت ولی، ما به دنیا دل بسته و در آن جای نموده ایم)، اما آن حرکت کننده که یکبار حرکت کرد آن طور سینا بود که به هنگام عصیان بنی اسرائیل خداوند قطعه ای از آن را کنده و با دو بال از نور بر سر آنها قرار داد ..... و آنها توبه کردند و آن قطعه به جای خود برگشت، و آن مکانی که خورشید بر آن یکمرتبه تابید آن زمین دریایی بود که به امر خدا برای موسی شکافته شد و خورشد بر او تابید و ..... اما درختی که سواره در سایه اش یکصد سال می رود، درخت طوبی است .....، و نظیر او در دنیا خورشید است که اصل او یکی است و نورش در همه جا هست، و آن درخت که بدون آب روئید، پس آن درختی بود که خدا به معجزه برای حفظ موسی رویانید .....، و غذا اهل بهشت و شبیه آن در دنیا، آن جنین در رحم مادر است که تغذیه می کنند ولی ادرار و مدفوع ندارد، اما از غذاهای بهشتی که در یک ظرف هست ولی با هم مخلوط نمی شود، شبیه آن در دنیا تخم پرندگان است که زرده و سفیده ی آن مخلوط نمی شود، پس آن حوریه که در بهشت از سیب خارج می شود و تغییر نمی یابد مانند آن در دنیا، آن کرم است که از سیب خارج می شود و آن کنیزی که در دنیا برای یک نفر و در آخرت فقط برای یکی خواهد بود آن مانند درخت خرمایی است که در دنیا برای مومنی مانند من و برای کافری مانند تو هست ولی در آخرتفقط مال من است و نه برای تو، زیرا آن در بهشت است که تو داخل آن نخواهی شد، اما کلیدهای بهشت پس لا آله الا الله و محمد رسول الله است .....،)، چون پادشاه روم جواب نامه را خواند گفت این جواب صادر نشده است مگر از خانه نبوت و پیامبری و پرسید از جواب دهنده آن، گفتند این پاسخ را پسر عموی پیامبر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده است و او جواب نوشت برای آن حضرت که من مطلع شدم به جوابیه شما و دانستم که تو از خاندان نبوت و معدن رسالت و موصوف به شجاعت و علم هستی و علاقه دارم که برای من روشن کنی مذهب و روش خودتان را و بگویی آن روحی که خدا در کتاب شما از آن یاد کرده و فرموده است (و یسالونک عن الروح قل الروح من امر ربی)، و حضرت پاسخ داد و اما بعد (روح نکته لطیف و لمعه شریف است از صفت آفریدگار و قدرت ایجاد کننده او که آن را از خزائن ملک خود بیرون آورده و در ملک خود ساکن نموده و آن در نزد او برای تو وسیله است، و برای او در نزد تو امانت پس هرگاه گرفتی مالت را که نزد او است، او نیز می گیرد مال خود را که در نزد توست والسلام) ..... زین الفتی عاصمی و خواص ابن جوزی ....

حدود آگاهی خلیفه در احکام:

ابن اذینه عبدی گوید نزد عمر آمدم و از او پرسیدم از کجا عمره را شروع کنم گفت برو نزد علی علیه السلام و از او سوال کن و من آمدم نزد آن حضرت و ایشان به من گفت از هر کجا که شروع کردی یعنی میقات زمین تو و گوید من نزد عمرآمدم و آن مطلب را بازگو کردم و گفت من نمی دیدم برای تو مگر آنچه که پسر ابی طالب گفت ..... محب الدین طبری در مراجعه جمعی از اصحاب به آن حضرت برای رفع مسائلشان که معاویه، عایشه و عمر ..... را از آن گروه اعلام کرده است، از طریق احمد نقل کرده که عمر هرگاه چیزی بر او مشکل می شد از آن حضرت یاد می گرفت و روایاتی را که در آن، عمر به حضرت مراجعه نموده است را ذکر کرده پس کجاست آن اعلمیت عمر که یاوه گویانی مانند موسی صاحب (الوشیعه) یا غیراو از بزرگان قوم تصور کرده اند آری کجاست؟!

(کلب گوید من می دانم در افکار متعصبانه و خشک و دور از عدل و انصاف و ایمان و مقرون به ظلم و ستم و تعدی آنها به ولی خدا است تا آن زمان که در عرصات محشر دادخواهی ما مطرح شود و آتشی که انتها ندارد جزای ستمگری های آنان باشد آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

رأی خلیفه در مناسک:

مالک امام مالکی ها نقل نموده است از عبدالله عمر که گفت عمر بن خطاب در عرفه برای مردم خطبه می خواند و مناسک حج را به آنها می آموخت، از جمله آنکه هرگاه به منی آمدید و رمی جمره کردید، پس بر شما حلال می شود همه آنچه برحاجی حرام بود و مگر زن و بوی خوش .....،

و در حدیث دیگر، همین مضمون نقل گردیده و در لفظ ابی عمر آمده است که سالم بن عمر از پدرش به همین مضمون نق لنموده و سپس روایت عایشه را آورده که گفت (من رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوش بوی می کردم برای محل شدن او قبل از طواف خانه) و سپس سالم گوید پس سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتر است به پیروی تا آنچه عمر گفت، و صاحب ازاله الخفاء بعد از ذکر دو حدیث اول گوید، گفتم فقها ترک کرده اند قول او را در موضوع استفاده از بوی خوش، چون حدیث عایشه و غیر آن در نزد ایشان صحیح بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خود را خوش بوی می ساخت بیش از آنکه طواف خانه نماید و .....، پس افسوس بر امتی که به آنها بیاموزد مناسک حج را کسی که نمی داند حلال شدن آنچه را که بر او حرام بوده است و آفرین بر خلیفه ای که فقها ترک نمایند قول او را، در زمانی که بیابند آن را مخالف با سنت رسول خدا که ثابت شده است به حدیث عایشه و غیر آن در نزد پیشوایان صحاح و مسانید مانند بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداود، دارمی، ابن ماجه، نسایی، بیهقی، .....

(کلب گوید و البته اینگونه اعمال بزرگان یعنی ترک سخن او و عمل به سنت رسول خدا نزد خداوند مقرون به رضایت و ثواب و اجر است تا ترک فرامین او بواسطه افکار شخصی و استنباطات فردی اوکه خلاف عقل و سنت و خلاف دستور حضرت خداوند در قرآن است).

اجتهاد خلیفه درباره شراب و آیات آن:

زمخشری در ربیع الابرار در باب سهو و لذات ..... و شهاب الدین ابشهی در المتطرف گویند: خداوند تعالی درباره شراب سه آیه نازل کرد اولی (یسئلونک عن الخمر و المیسر، قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس) پس گروهی از مسلمین میگساری میکردند و کسانی بودند که ترک کردند تا آنکه مردی شراب خورد و به نماز ایستاد و در نماز هذیان فراوان گفت و خداوند نازل فرمود آیه (یا ایها الذین آمنوا لاتقربوا الصلوه و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون) پس برخی از مسلمین همچنان به شراب خواری ادامه می دادند و بعضی ترک کردند تا آنکه عمر بن الخطاب شراب خورد و استخوان فک شتری را گرفت و سر عبدالرحمن ابن عوف را شکست، آنگاه نشست و بر کشته های بدر به اشعار اسود شاعر نوحه خوانی می کرد

(کلب گوید و می فرمایند مستی است و راستی یعنی در هنگام مستی سخنانی از ضمیر ناخودآگاه انسان صادر می شود که آنها را در هوشیاری بر زبان نمی آورد)

که (..... آیا مرا وعده می دهد پسر بزرگ عرب یعنی محمد که ما بزودی زنده می شویم و چگونه امکان دارد در حالی که آن تن پوسیده و کرم ها آنها را نابود کرده اند .....، و آیا خدا مرا زنده می کند در حالی که استخوانهای من پوسیده است، آیا کسی نیست از من به خدا پیام برساند که من ایمان ندارم و به یقین تارک ماه روزه رمضان هستم .....) پس خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و آن حضرت خشمگین بیرون آمد در حالی که عبایش از ناراحتی به زمین کشیده می شد و بلند کرد چیزی را که در دستش بود و بر عمر زد و عمر گفت به خدا پناه می برم از غضب او و غضب پیامبرش و خداوند نازل فرمود (انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوه فهل انتم منتهون) پس عمر گفت انتهینا، انتهینا، یعنی پذیرفتیم، پذیرفتیم، دست برداشتیم، دست برداشتیم، و طبری از اودر تفسیر خود با تغییری در شعرها آن را مذکور و بجای عمر بن الخطاب از لفظ رجل یاد

کرده است و بهمین مضمون با روایتی دیگر از او و از سعید بن جبیر و حارثه بن مقرب و ابن منذر نقل گردیده است، و البته آنچه مذکور گردید، در راستای اثبات شراب خواری و میگساری خلیفه در ایام دوره جاهلیت او نبوده است، زیرا آن امری قطعی بوده و نیز اسلام قطع می کند آنچه قبل از آن بوده است (لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح .....)، بلکه مقصود ما آگاه نمودن خواننده است بر مقدار علم خلیفه به کتاب خدا و نیز بیان حدود معرفت او به مفاهیم و مقاصد آیات خدا و اینکه او نمی دانست و یا توجه نداشت که منع خدا، در قول اول (یسئلونک .....) و آنچه نازل نموده است، در واقع بیانی برای نهی از شراب و قمار بوده، و اصحاب هم متوجه آن شده اند و (این عایشه است که می گوید چون این آیات در سوره بقره در تحریم شراب نازل شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن نهی کرد ..... و عمر دست برنداشت مگر بعد از مدتی که از عمرش سپری شد و پس از نزول قول دیگر خدا (..... فهل انتم منتهون .....) ..... قرطبی در تفسیر خود گوید، چون عمر فهمید که این تهدید سختی برمعنای (انتهوا) است که آیا پایان نمی دهید، پس گفت (انتهینا) یعنی پایان دادیم و دیگر انجام نمی دهیم .....، و ابن جزی کلبی در تفسیر خود گوید در آن توقیف و هشداری است که متضمن زجر و وعید است و برای همین وقتی آیه نازل شد، عمرگفت (انتهینا، انتهینا، یعنی توبه کردم توبه کردم)، زمخشری همین مضمون را آورده و بیضاوی در تفسیر خود جلد اول ص۳۵۷ گوید، در قول خدا تعالی (فهل انتم منتهون)، اعلام و آگاهی است به اینکه امر در منع و ترسانیدن به نهایت رسیده و راه عذرها و بهانه ها قطع شده و دیگر پذیرفته نمی شود و نبود این تأویل از خلیفه و خواستن و خوردن شراب پیش از منع شدید و تهدید مگر برای عشق و علاقه مفرط او به شراب و اینکه او شرابخوارترین مردم درزمان جاهلیت بوده است، چنانچه افشاء میکند و فاش می نماید این حقیقت را، گفتار خود او در روایتی که ابن هشام کتاب سیره خود ج اول ص ۳۶۸ نقل نموده است که من دور از اسلام بودم و در جاهلیت میخانه و میکده داشتم و به شراب علاقه داشتم و می نوشیدم و برای ما محفلی بود که در آن بزرگان قریش در بازار (جنب مسجد الحرام)، جمع می شدند، در نزد عمر بن عبد بن عمران مخزومی و من شبی بیرون آمدم و به سراغ دوستانم که همیشه در این مجلس بودند آمدم و هیچکدام از آنها را ندیدم و با خود گفتم من نزد فلان شراب فروش که در مکه شراب می فروخت بروم شاید نزد او شرابی بیابم که از آن بنوشم و .....

و نیز در خبری که بیهقی در سنن کبری خود ج ۱۰ صفحه ۲۱۴ از عبدالله عمر و از قول پدر بزرگوارش در دوران خلافت او نقل نموده که گفت(..... به واقع اینکه من در دوران جاهلیت شرابخوارترین مردم بودم و شراب مثل زنا نیست .....) و از اینجا خلیفه اختصاص به دعوت پیدا کرد که پیامبر بزرگوار بر او آیات نازل در خصوص شراب را قرائت فرمود و او از کسانی بود که آن را تأویل مینمود و دست از آن بر نمی داشت، تا آنکه آیه منع شدید و تهدید در سوره مائده نازل شد ..... و آیا با همه این مطالب آیا بازخلیفه نمی دانست که شرابخواری از بزرگترین گناهان کبیره است چنانچه خبر می دهد حاکم در صحیح خود از سالم بن عبدالله که گفت: (..... که ابوبکر و عمر و عده ای از مردم نشسته و پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و بازگو نمودند که بزرگترین گناهان کبیره را معلوم نمایند در نزد آنان علم و دانشی نبود و مرا فرستاد نزد عبدالله بن عمر و از او سوال کردم و او به من خبر داد که بزرگترین گناهان کبیره میگساری و شراب خواری است، پس آمدم و به ایشان خبر دادم و همگی منکرشده و از روی تعجب و ناباوری همه از جای خود پریده و به خانه او آمدند و او ایشان را خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بدرستی، پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل مردی را مخیر نمود به این که یا شراب بخورد و یا بیگناهی رابکشد و یا زنا کند و یا گوشت خوک بخورد یا کشته شود، پس او شراب را اختیار کرد و وقتی آن را نوشید، مست شد و هر چه از او خواستند انجام داد .....)

آری خلیفه به دلیل اعتیاد شدید به مشروبات الکلی از ابتداء تا مرحله نزول آیه مائده مشغول به شرابخواری سخت شد و بعد از نزول این آیه و تهدید گفت (انتهینا، انتهینا)، و او بود که بعد از آن می گفت بدرستی که ما می نوشیم، این شراب تند و تیز را برای آنکه قطع کند (و ببرد) سنگینی گوشت شتر را در شکم و معده ما که ما را اذیت می کند، پس کسی که مشروب او به مقداری باشد که او را خمار و مست و بیخود نماید، باید آن را ممزوج به آب نماید و نیز می گفت که من مردی هستم که مبتلا به تورم معده یا آتش و حرارت معده هستم و می نوشم این شراب تند را پس شکم مرا ملایم می کند،

و ابن ابی شیبه نقل کرده آن را در کنزالعمال ج ۳ ص ۱۰۹ و می گفت گوشت این شترها در شکمهای ما هضم نمی شود مگر با تیزی شراب تند و او بود که شراب تند را یک نفس می نوشید و عمر بن میمون گوید که من حاضر شدم نزد عمر در زمانی که مجروح شد و شراب تیزی برای او آوردند نوشید (طب ج ۶ ص ۱۵۶) آری و تیزی وتندی شراب او به حدی بود که اگر دیگری از آن می نوشید هر آینه مست و بیخود می شد و بر آن اقامه حد می شد ولی آن شراب بر خلیفه اثری نداشت به دلیل اعتیاد شدید او و یا اینکه اثر آن را کم می کرد و آنوقت می نوشید، شعبی گوید (یک نفر اعرابی از پیاله و جام عمر آشامید پس از فرط مستی بیهوش شد، و عمر او را حد زد و آنوقت می گوید: و البته او را حد زد برای مستی نه برای نوشیدن) (العقد الفرید ج ۳ ص ۴۱۶) و در لفظ جصاص در احکام القرآن ج ۲ ص ۵۶۵ نقل شده استکه یک نفر اعرابی از شراب عمر نوشید و عمر او را هشتاد ضربه شلاق زد و اعرابی به اعتراض گفت، جز این نیست که من از شراب تو نوشیدم و آنگاه عمر شراب خود را طلبید و آن را به وسیله آب ملایم کرد و سپس از آن آشامید، و گفت کسی که شرابش او را خمار و گیج و مانند مستها کند، پس باید (تندی) آن را به سبب آب بشکند و فرونشاند و این را ابراهیم نخعی از عمر با همین مضمون روایت نموده و گفته است که عمر بعد از آنکه اعرابی را حد زد از آن شراب نوشید و نیز در جامع مسانید ابی حنیفه ج ۲ ص ۱۶۲ آمده است (..... این چنین آن را فرونشانید و بشکنید با آب، هرگاه شیطان او بر شما غلبه کرد و البته او دوست داشت شراب تند و تیز را .....)

و نیز از ابن صریح نقل شده است که مردی در مدینه سرکشید شرابی را که برای عمر بن خطاب آماده کرده بودند و مست شد و عمر او را رها کرد تا از مستی خارج شد و او را شلاق و حد شراب زد و سپس همان شراب را با آب ممزوج کرد و از آن آشامید و از ابی رافع روایت شده است که ..... عمر بن خطاب گفت هرگاه از تندی شراب ترسیدید تندی آنرا به سبب آب فرونشانید و تیزی آن را بشکنید و نسایی در سنن خود جلد ۸ ص ۳۲۶ آن رانقل کرده و این احادیث را از ادله و دلایل کسانی شمرده است که نوشیدن مسکر را مباح می دانند،

و نیز قاضی ابویوسف در کتاب آثار ص ۲۲۴ از طریق ابی حنیفه از ابراهیم ابی عمران کوفی تابعی نقل نموده است که گفت: (..... که عمر بن خطاب مرد مستی را گرفت و خواست که برای او راه فراری قرار دهد و ممکن نشد زیرا مستی بر او غالب شده بود و آنگاه گفت او را حبس کنید و هر وقت بهبودی یافت و مستی او برطرف شد او را (حد) بزنید و سپس بقیه مشروب او را گرفت و چشید ومزمزه کرد و گفت اوه این شراب مردافکن است و سپس آبی در آن ریخت و آن را ملایم کرد و خود نوشید و به اصحاب خود نیز داد و گفت اینچنین شرابتان را رقیق کنید، هرگاه دیدید که شیطان آن بر شما غالب شد)

و عجیب و شگفت انگیزشلاق زدن کسی است که از ظرف عمر نوشیده و مست شده است در حالی که بر وفق احکام آنان، اگر او نمی دانست که درظرف و کوزه مسکر است و آن را نوشید پس بر او حدی نیست، همانطور که ابوعمر در (العلم) خود در جلد ۲ ص ۸۶

نقل نموده و در صفحه ۳۴۸ از خود خلیفه آورده که (حدی نیست مگر بر کسی که آن را دانسته و عالماً بخورد) و لذا اگر میدانسته که در ظرف و قدح خلیفه شراب است پس بدرستی که در سرکشیدن و نوشیدن آن تاسی و به تقلید خلیفه عمل کرده و فرق بین آن دو اینست که آن مرد را مست کرده زیرا معتاد نبوده و خلیفه را مست نکرد چون به آن معتاد بود و به نظر میرسد که ملاک در نزد خلیفه، در حلال بودن مشروبات الکلی و حد زدن بر آن، مست شدن و یا نشدن شرابخوار یعنی خورنده آن است .....

و این البته مخالف حکم شریعت است که هر نوع مشروب هرچند اگر مقدار کم آن مستی نیاورد ولی مقدار زیادش مست کننده باشد حرام است، مانند قول آن حضرت صلی الله علیه و آله که من نهی می کنم شما را از خوردن کم آنچیزی که زیاد آن مست می کند و قول دیگر آن حضرت از طریق جابر و پسر عمر و پسر عمرو که: (..... هرچه که زیادش مستی می آورد پس قلیل و کم آن نیز حرام است)، ابوداوود در سنن خود ج ۸ ص ۸۲۹ و احمد در مسند خود ج ۲ص ۱۶۷ و ج ۳ و ترمذی در صحیح و ابن ماجه در سنن و نسایی در سنن و بیهقی در سنن و یعقوبی در مصابیح و خطیب درتاریخ ..... آن را نقل نموده اند و .....،

و نیز عمر بن الخطاب بود که حلال کرد شراب را وقتی پخته شود و دو سوم آن برود وآورده اند چون وارد شام شد به او شکایت کردند از بیماری وبا ..... تا آنکه گفتند آیا برای تو رواست که قرار دهی برای خودت از این شراب چیزی که مستی نیاورد گفت بلی، شما هم آنرا بپزید و طبخ کنید تا آنکه دوسوم آن برود و یک سوم آن بماند پس امر کرد عمر ایشان را که از آن بنوشند و نوشت به فرمانداران خود به اینکه برای مردم شرابی را به همین طریق که دوسوم آن برود و یک سوم آن باقی بماند و به همین مضمون از محمود بن لبید انصاری نقل گردیده و ..... و امام مالکی هاآن را در موطاء ج ۲ ص ۱۸۰ آورده است

و نیز آورده اند که حج نمود ابومسلم خولانی و به حضور عایشه همسر پیامبررسیده و عایشه از او سوال کرد در مورد شام و سردی آن سرزمین پس او پاسخ می داد و عایشه گفت مردم سردی آن جا را چگونه تحمل می کنند، اوگفت ای ام المؤمنین آنها شرابی را که مخصوص آنهاست می نوشند که به آن (طلاء) می گویند، پس عایشه گفت راست گفت خدا و حبیب من که فرمود و من شنیدم که می فرمود بدرستی که مردمی از امت من شراب می نوشند و اسم دیگری برآن می گذارند، و بهمین مضمون از آن حضرت در نهج البلاغه آمده است که فرمود (..... بزودی مردم آزمایش می شوند به اموال خود و بر خدا منت می گذارند و به جهت ایمان خود و رحمت خدا را آرزو می کنند و خود را ایمن از غضب او میدانند و حلال می کنند حرام او را با شبهات دروغ و هوای نفس و نادانی و حلال می کنند شراب را به نام نبیذ (آب انگور و کشمش) و رشوه را هدیه و ربا را معامله می نامند و .....) و نیز از ابن عباس درباره (طلاء) و شراب پرسیدند و او گفت چیست این طلاء که شما از من می پرسید، ..... گفتند آب انگور است، می پزند و در ظرفهای قیراندود قرار می دهند ..... و گفتند هرگاه زیاد از آن بنوشند مست می کند، پس گفت بلی و هر مسکری حرام است .....

و قول رسول خداست که فرمود (.....دوری کن هر مسکری را که مستی می آورد از کم و یا زیاد آن .....) که نسایی در سنن و ابی ربیع در تفسیر این روایت را ازآن حضرت نقل نموده اند .....، آری و این آراء و اجتهاداتی است ..... که جمع آوری شده و اختصاص به خلیفه دارد و موافق نیست با آن نظر، حکم و دلایل شرعی از کتاب و سنت ..... بلکه آن فتنه و آزمایشی است ولی اکثر آنان نمی دانند.

(کلب گوید و فکر خلیفه و عقل او را ببین در خصوص آنچیزی که عقل را زایل و اجتماع را از هم گسیخته می نماید و هر جنایتی را امکان پذیر می نماید که می گوید شراب مانند زنا نیست و حال آنکه شراب بدتر از زنا است و چقدر فرق است بین اینگونه افکار با افکار مولای مظلوم ما امیرالمؤمنین در احتراز از این مایع جهنمی می فرماید به این مضمون که اگر قطره ای شراب در چاهی افکنده

شود و از آن چاه مزرعه ای را سیراب کنند و در آن مزرعه علف سبز شود و گوسفندی بخورد وسپس آن گوسفند در گله ای وارد و مشتبه شود من از گوشت هیچکدام از آن گوسفندان نخواهم خورد و این کلام مولای ما الزام در دوری از این نجاست را می رساند و .....، پس کجاست تقوی مولای ما و روش او با اینگونه اعمال و رفتار که آورده شده است).

جهل خلیفه به غسل از جنابت:

از رفاعه بن رافع نقل شده که ..... (..... من نزد عمر بن خطاب بودم که مردی بر او وارد شده گفت زید بن ثابت در مسجد فتوی می دهد که هر کس که آمیزش می نماید ولی از او منی خارج نمی شود غسلی بر او نیست پس عمر گفت او را بیاورید..... و چون عمر او را دید گفت ای دشمن خدا بمن رسیده است که برای خودت فتوی می دهی او گفت من از ..... و رفاعه بن رافع شنیده ام و عمر به رفاعه گفت آیا شما چنین می کنید و او گفت ما در زمان رسول خدا چنین می کردیم و رسول خدا منع نکرد و عمر گفت آیا رسول خدا این موضوع را می دانست رفاعه گفت نمی دانم و عمر مهاجرین و انصار را جمع کرد و همگی گفتند در این کار غسلی نیست مگر آنچه از معاذ و علی که رضوان خدا بر آنان باد نقل شده که وقتی ختنه گاه ازختنه گاه زن تجاوز کرد و داخل شد غسل واجب می شود و عمر گفت ..... بعد از شما این اختلاف شدیدتر می شود ..... ازعایشه سوال کردند گفت (اذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل) پس عمر گفت بمن خبر نرسد که کسی اینکار را کرده وغسل نمی کند مگر آنکه به عنوان عقوبت او را شکنجه (مجازات) می کنم ..... این روایت را احمد در مسند، ابن ابی شیبه درتصنیف ..... نیز آورده اند، و مفاد این روایت بیان می نماید عدم علم و آگاهی این گروه از اصحاب که خلیفه با آنها مشورت نموده به این حکم شرعی که در رأس آنها خلیفه است به استثناء امیرالمؤمنین علی علیه السلام و معاذ و عایشه و چه اندازه فرق است بین عدم علم و آگاهی خلیفه به مانند این حکم که لازم است هر مکلف آن را بداند قبل از بسیاری از واجبات دیگر و..... خصوصاً برای شخصی که مردم در احکام به غیر او اقتدا نمی کنند.

(کلب گوید و توجه کن به این حکم مهم که خلیفه و یاران او علیرغم گذشت سالها از آن بی اطلاع بودند و چگونه بوده است غسلها و نمازها و روزه های آنان اگر فرض نمائیم که جهل به قانون رافع مسئولیت نبوده و آنان موظف به دانستن آن علم بودند و عذر آنها پذیرفته نخواهد بود.)

خلیفه و وسعت دادن به دو مسجد:

(مضمون) عبدالرزاق از زیدبن اسلم نقل نموده که برای عباس بن عبدالمطلب خانه ای بود در کنار مسجد مدینه، پس عمر به او گفت بمن بفروش و خواست تا آن را داخل مسجد کند و عباس قبول نکرد، گفت: هبه کن قبول نکرد، گفت خودت داخل مسجد کن، قبول نکرد گفت باید انجام دهی گفت نمی دهم، گفت پس کسی بین ماحکم کند، داوری به ابی بن کعب قرار داده شد و او گفت باید او را راضی کنی گفت این حکم از کتاب است یا از سنت گفت سنت و شنیدم که رسول خدا فرمود که سلیمان نبی وقتی بیت المقدس را بنا نمود، هر دیوار که می ساخت چون صبح می شد آنها را خراب می دید، پس پسرش به او گفت بنا نکن مگر صاحب آن را راضی کنی و عمر او را رها کرد و عباس بعد از این، خانه خود را داخل مسجد کرد و به آن توسعه داد .....، این روایت با همین مضمون از ابن سعد و سالم بن ابی النصر و ..... نقل گردیده است و بلادرزی می گوید ولی چون عثمان بن عفان خلیفه شد، منازلی خرید و به مسجد توسعه دادو ..... با اعتراض آنها که واگذار نکرده بودند همه را زندانی کرد تا آنکه عبدالله بن خالد شفاعت کرد .....، پس مفاد این روایات به ما درس می دهد که خلیفه عالم به حکم نحوه توسعه مسجدالحرام و مسجدالنبی نبوده است، تا آنکه ابی بن کعب به او خبر داد و آنوقت با نظر ابی براساس سنت موافقت، ولی باز هم در زمان وسعت مسجد الحرام به خلاف روایت رسیده و سنت عمل نمود و عجیب تر از این عمل روش عثمان است که بعد از معلوم شدن این سنت نبوی و علم به آن، خانه های مردم را به زور گرفت .....،

سکوت خلیفه از حکم طلاق:

از قتاده روایت شده است که گفت از عمر بن خطاب سوال کردند از موضوع طلاق مردی که در جاهلیت زنش را دو طلاق داده و در اسلام یک طلاق، عمر گفت من تو را نه امر می کنم و نه نهی، ولی عبدالرحمن گفت لکن من تو را امر می کنم که طلاق تو در ایام مشرک بودن تو ارزشی ندارد و .....، عمر شایسته بود که امر و نهی کند در زمان حاجت، ولی دوری کرد به دلیل جهل به مسأله و احکام مربوط به آن و جهل او کمتر از جهل پسرش عبدالله بن عمر به حکم طلاق نبود که نمیدانست که طلاق در حال حیض واقع نمی شود و انتقام این جهل و نادانی را پدرش از او گرفت و صلاحیت او برای امرخلافت نفی نمود که مشروحاً در گفتگویی که میان او و ابن عباس جریان یافت، قبلاً مذکور گردید .....،

رأی خلیفه در خوردن گوشت:

از عبدالرحمن عمر نقل شد که عمر از کشتارگاه زبیر بن عوام ..... در بقیع می آمد و در مدینه غیر آن کشتارگاه دیگری نبود، و همراه او (دره) یعنی شلاق مخصوص او بود پس وقتی می دید هر شخصی گوشتی در دو روز پی در پی خریده است، او رابه شلاق می زد و می گفت آیا شکمت دو روز گرسنه می شود .....، .....،

و با همین مضمون از میمون بن مهران حکایت شده است .....، این فقه عجیب خلیفه است که مفاد و معنای آن را نمی دانم، در حرام نمودن حلال خدا .....، آیا دو روز و یا سه روز پی در پی خوردن گوشت و ادامه دادن آن موجب تعزیز و شکنجه است و ..... اگر به این نظر عمل شود ..... واجب خواهد بود که شلاق هیچ زمان بی کار نباشد و مرتب بر سر و کله مسلمین به این جرم آشنا و بر آنها وارد شود.

(کلب گوید و بدیهی است اگر این رویه خشن و بی منطق و بدون پایه و مبنای فقهی او به سایر احکام فقهی مسلمانان نیز تسری می یافت جامعه مسلمین تبدیل به محیطی رعب آور و ترسناک و غیرقابل اعتماد می گردید)

خلیفه و یهودی مدنی:

از ابی الطفیل روایت شده است که گفت من حاضر شدم بر نماز بر ابی بکر صدیق و سپس با گروهی جمع شدیم نزد عمر بن خطاب و با او بیعت کردیم و چند روزی ماندیم و به مسجد رفت و آمد می کردیم و پیش عمر می رفتیم تا آنکه او را امیرالمؤمنین نامیدیم، و زمانی که نزد او نشسته بودیم ناگهان یک یهودی از یهودیان مدینه نزد عمر آمد و یهودی ها اعتقاد داشتند که او از فرزندان هارون برادر موسی است، تا آنکه آمد و در برابر عمر ایستاد و گفت ای امیرالمؤمنین کدام یک از شما داناتر به علوم پیامبر و کتاب پیامبر شما است تا از او سوال کنم پس عمر اشاره به علی علیه السلام کرد و گفت این اعلم و داناتر به پیامبر ما و قرآن پیامبر است ..... حضرت به آن یهودی گفت سوال کن ..... و اضافه نموده فرمود از کجا خواهی دانست که جواب من درست است یا نادرست و آنگاه یهودی کتاب کهنه ای را بیرون آورد و گفت این کتاب میراث نیاکان من است، به املا موسی و خط هارون ..... حضرت فرمود اگر جواب صحیح به تو دادم مسلمان می شوی و یهودی پاسخ داد آری، اگر جواب صحیح دادی بلافاصله مسلمان می شوم، آنوقت یهودی از اولین سنگ و درخت و ..... سوال کرد و حضرت فرمود ای یهودی بدرستی که اولین سنگ که بر روی زمین نهاده شد و یهود به دروغ گمان می کند که صخره و قله بیت المقدس است، آن سنگ حجرالاسود است که حضرت آدم آن را باخود از بهشت آورد و آن را در رکن بیت الله الحرام قرار داد ..... و یهودی گفت گواهی می دهم به خدا که راست گفتی و حضرت فرمود و اما اولین درختی که بر زمین روئیده شد، یهود گمان می کند که درخت زیتون است ولی آن دروغ است و اولین درخت خرمای عجوه (نوعی خرما) است که آدم آن را از بهشت با خود به زمین آورد .....، و اما اولین چشمه ای که بر روی زمین جاری شد و یهود به دروغ گمان می نماید آن چشمه ای است که زیر صخره بیت المقدس است، آن چشمه حیات و آب زندگانی است که همراه و مصاحب موسی، ایوشع ماهی نمک سود را

فراموش کرد و چون آب به ماهی رسید زنده شد و در آب پرید و موسی و دوست او ماهی را تعقیب کردند تا به حضرت خضر رسیدند، و یهودی گفت به خدا راست گفتی..... پس سؤال کرد مرا خبر ده از منزل محمد که در کجای بهشت است، حضرت علی علیه السلام فرمود منزل محمد (ص) در بهشت، بهشت عدن است در میان بهشت ها و آن نزدیک ترین بهشت است به عرش خدای رحمان عزوجل و یهودی گفت شهادت می دهم که راست گفتی، آنوقت علی علیه السلام فرمود بپرس گفت مرا خبر بده از وصی محمد که در اهلش تا چه مدت می ماند و بعد از رحلت او می میرد و یا کشته می شود علی علیه السلام فرمود ای یهودی وصی محمد (ص)، سی سال بعد از او زنده می ماند و رنگین می شود این از این و اشاره فرمود به سر و محاسن مبارک خود، آنگاه یهودی از جا پرید وگفت شهادت می دهم که لا آله الا الله و محمد رسول الله، حافظ عاصمی در زین الفتی در شرح سوره هل اتی، آن را نقل کرده و چنانچه می بینی، این روایت تصریح شخص عمر بن خطاب است بر اینکه علی علیه السلام اعلم امت است و آگاهترین امت است به علوم پیامبر و کتاب نازل شده بر او و این کلام یاوه موسی (جاراله) صاحب کتاب (بی محتوی) الوشیعه است که می گوید عمر علی الاطلاق بعد از ابی بکر اعلم امت است و ....

بدعت خلیفه در فرایض میراث قاتل:

از ابن عباس روایت شده است که گفت: اول کسی که برخلاف سنت و حکم کتاب خدا، فرایض ارث را زیاد کرد، عمر بن خطاب بود، در آن زمان که احکام و فرایض بر او مشکل و پیچیده شد و دفع نمود بعضی را به بعضی ..... از عبیداله بن عبدالله نقل شد که گفت من و زفر بن اوس وارد شدیم بر ابن عباس، بعد از آنکه نابینا شده بود و بازگو کردیم فرایض میراث را و گفت شما خیال می کنید آنکه حساب ریگ روان را به جهت عدد دارد، احصاء نمی کند در مال نصف و نصف و ثلث را ..... پس زفر سؤال کرد اول کسی که زیاد کرد فرایض را که بود و او پاسخ داد عمر بن خطاب و سوال کرد چرا پاسخ داد این در زمانی بود که موضوع مشکل و پیچیده شد بر او و بعضی بر بعضی بار واضافه می شد و می گفت به خدا قسم نمی دانم چکار کنم با شما و بخدا قسم نمی دانم که خدا کدامیک را بر کدام مقدم ومؤخر داشته است و ..... زفر گفت که ای ابن عباس چه چیز تو را وادار کرد که به عمر متذکر نشوی گفت به خدا قسم هیبت و ترس از خشونت او .....، .....

آری، و من نمی دانم که چه بگویم پس از نقل این اقوال که چگونه شخصی مانند او، دوری از قضاوت نمی کرد آنهم در واجبات و حال آنکه خود او در ظاهر می گفت وای بر شما در (رأی دادن) و او کسی است که در خطبه اش می گفت اصحاب رای دشمنان سنن هستند که احادیث آنها را خسته کرده که نمی توانند آن را حفظ کنند، پس فتوی بر آنها دادند و گمراه شدند و مردم را هم گمراه کردند و بدانید ما اقتدا کننده هستیم نه مشروع کننده و ما پیروی میکنیم و بدعت گذاری نمی کنیم که گمراه شویم تا آن زمان که متمسک به اثر باشیم و ..... آیا این اعمال مصادیق پیروی است یا بدعت در دین و چگونه جایز است برای مثل خلیفه که نداند احکام اینگونه واجبات را و حال آنکه اوست گوینده این کلام که هیچ جهل و نادانی مبغوض تر به سوی خدا نیست و نه مضرتر برای جامعه مسلمین از جهل امام و نادانی او، پس چطور اینگونه بر مسند و میدان قضاوت حضور می یافت، قبل از تفقه در دین خدا و حال آنکه اوست گوینده این کلام که احکام دین خدا را بیاموزید قبل از آنکه ریاست و بزرگی کنید .....،

اجتهاد عمر در تقسیم کردن و مصادره کردن اموال عمال و کارگزاران:

عمر بن الخطاب اول کسی بود که شرکت کرد با کارگزاران و اموال آنان را به فکر و رأی خود نصف کرد،

۱.از ابی هریره نقل شده که گفت: عمر بن خطاب مرا فرماندار بحرین کرد و برای من دوازده هزار جمع شد و وقتی مرا عزل کرد و من بر او وارد شدم بمن گفت ای دشمن خدا و مسلمین ..... و از من آن را گرفت و بعد از آن گفت آیا عامل نمیشوی گفتم نه گفت برای چه یوسف پیامبر که بهتر از تو بود عامل شد، من گفتم یوسف پیامبر و فرزند پیامبر بود و من ابوهریره پسر امیه هستم و از تو می ترسم برای سه چیز و دو چیز گفت چرا نگفتی پنج چیز گفتم می ترسم که با شلاق بر پشتم بزنی و آبروی مرا ببری و مالم را بگیری و کراهت دارم که بدون حکم بگویم و بدون علم حکم کنم و .....،

و نیز آورده اند که عمر، ابوهریره را احضار کرد و به او گفت می دانی که من تو را عامل بحرین کردم و حال آنکه تو در آن زمان نعلین و کفش نداشتی و به من خبر رسیده که تو اسب هایی را خریده ای به هزار و ششصد دینار ..... و این زیادی است آنرا بده پس ابوهریره گفت نمی دهم، پس برخاست و با شلاق خود آنقدر با شدت بر پشت ابوهریره زد تا خون جاری شد و آنگاه گفت آنها را بیاور .....، و گفت امیه نزائیده تو را مگر برای خر چرانی(و امیه مادر ابوهریره بود)،

۲.سعد بن ابی وقاص که برای این قول پیامبر که گفت از دعای سعد بپرهیزید به او مستجاب می گفتند، وقتی عمر مال او رانصف کرد، سعد به او گفت البته من مصمم شدم، عمر گفت به اینکه مرا نفرین کنی گفت بلی گفت در این موقع نیابی مرا به دعا کردن پروردگارم بدبخت .....،

۳.و او به هنگام عزل ابوموسی اشعری از حکومت بصره اموال او را نصف کرد و ....

۴.....، عمر بن خطاب پس از انجام مکاتبه ای با عمر و بن عاص که فرماندار او در مصر بود، محمد بن سلمه را برای نصف کردن اموال او فرستاد و چون بر او وارد شد غذای فراوانی تهیه کرده بود ..... و محمد بن سلمه گفت آب هم پیش تو نمیخورم ..... پس تقسیم کرد تمام اموالش را تا آنکه باقی ماند یک جفت کفش پس او یک لنگه آن را برداشت و یک لنگه رابرای عمروبن عاص قرار داد و عمر بن عاص در این زمان به شدت خشمگین شد و گفت ای محمد بن سلمه خدا زشت و بدنام کند آن ایامی را که من برای عمر بن خطاب فرمانداری کردم به خدا قسم من می دیدم پدرش خطاب را که پشته ای از هیزم روی سرش حمل می کند و بر سر پسرش یعنی او هم مثل آن هیزم بار شده است و آن پدر و پسر یعنی عمر بن الخطاب و پدرش خطاب نداشتند مگر لباسی که از کوتاهی و فقر مالی به مچ دستهای آنها نمی رسید و در همان زمان به خدا قسم پدرم عاص بن وائل از کثرت ثروت راضی نمی شد به پوشیدن لباس دیبا که به طلا مزین شده است. در این زمان محمد به اوگفت ساکت شو، به خدا قسم عمر از تو بهتر است و اما پدر او و پدر تو هر دو در آتش هستند و قسم به خدا اگر احترام سن وسال تو نبود برای تو آغل گوسفند باقی نمی گذاشتم تا زاد و ولد آنان تو را خوشحال کند و در این زمان عمرو بن عاص به شدت ترسیده و گفت ای محمد این سخنان من نزد تو امانت خداست پس هرگز آن را برای عمر تعریف نکن.

۵.ابوسفیان به دیدار معاویه و سپس به دیدار عمر رفت و عمر به او گفت به ما اجازه بده، ابوسفیان گفت چیزی به ما نرسیدکه تو را به آن اجازه دهیم و عمر انگشتری او را گرفت و برای هند (زن ابوسفیان) فرستاد و به فرستاده گفت که به هند بگو ابوسفیان می گوید به نشانی این انگشتر، آن دو خورجین را که آوردم و آنها را به تو سپردم برای من بفرست، و مأمورین برای عمر آن دو خورجین که در آن ده هزار درهم بود را آوردند و عمر آنها را در بیت المال قرار داد و چون عثمان خلیفه شدآنها را به ابوسفیان برگشت داد و ابوسفیان می گفت من نمی گیرم مالی را که عمر به واسطه آن مرا سرزنش کرد.

۶.چون عمر بن خطاب، عتبه بن ابی سفیان را والی طائف و صدقات آن نمود، او را معزول کرد و روزی با او سی هزار درهم پول دید ..... او به عمر گفت این مال خودم است برای خرید مزرعه می روم و عمر تمام آن را گرفت و وارد بیت المال کرد و وقتی عثمان خلیفه شد به ابی سفیان گفت آیا تو را در این مال نیازی هست، چون من برای پسر خطاب در صحت گرفتن آن دلیلی نمی بینم و او پاسخ داد که برای ما نیاز هست ولی تو کار او را رد نکن چون بعد از تو کارهای تو را برمی گردانند

(کلب گوید خباثت را ببین و توجه کن که او راست می گفت زیرا احسان عثمان به بنی امیه خیلی زیادتر از آن مبلغ بود که عمر گرفته بود و اگر این روش قبول می گردید او احتمال می داد مردم بعداً آنچه عثمان به آنها داده بود همه را از آنها پس بگیرند).

۷.روزی عمر عبور کرد به ساختمانی که از سنگ و گچ می ساختند گفت مال کیست گفتند مال یکی از کارگزاران تو پس عمر اموال او را مصادره کرد ...

۸.عمر فرستاد به سوی ابوعبیده که به نزد خالد برو اگر خودش را تکذیب کرد پس فرماندار است و اگر خودش را تکذیب نکرد همه اموال او تا عمامه اش را بردار و آن را دو قسمت کن و ابوعبیده به نزد او رفت ولی او خودش را تکذیب نکردآنوقت ابوعبیده همه اموال او را تقسیم کرد تا جایی که یک لنگه نعلین او را هم گرفت .....، و نیز به عمر خبر دادند که خالد ده هزار درهم به اشعث بن قیس به عنوان جایزه داد ..... پس او ابوعبیده را به سوی او فرستاد و از اموال او بیست هزار گرفت و..... به شهرها نوشت که من خالد را از روی خشم یا ترس و یا بخل و خیانت معزول نکردم .....،

حلبی در سیره خود گوید که اصل و ریشه دشمنی و عداوت میان خالد وآقای ما عمر براساس آنچه که شعبی روایت کرده است این بود که خالد پسردایی عمر بود و آنها در جوانی کشتی گرفتند وخالد عمر را زمین زد و ساق پای او را شکست و عمر معالجه کرد و بست تا خوب شد و چون به خلافت رسید، اول کاری که کرد عزل خالد بود و گفت هرگز نباید او متولی پست و منصبی برای من باشد و از این جهت ابوعبیده را به سوی او فرستاد وگفت اگر خالد خودش را تکذیب کرد بماند .....،

و طبری در تاریخ خود از سلیمان بن عیار آورده است که گفت هر زمان عمر به خالد گذر می کرد گفت ای خالد مال خدا را از زیر نشیمنگاه خود بیرون بیاور ..... پس چهل هزار از او گرفت و بعضی به او گفتند ای امیرالمؤمنین اگر مال را به خالد برگردانی بهتر است ولی او گفت من تاجر مسلمین هستم و قسم به خدا هرگز آن را به خالد برنمی گردانم و عمر خیال می کرد که با این عمل خود تلافی زمین خوردن خود از خالد و جبران شکسته شدن پایش را نموده و دلش خنک شده است

و ابن کثیر در تاریخ خود آورده که عمر بعد از مرگ خالد گفت پشیمان شدم از کاری که با خالد کردم .....، و نیز ابن کثیر در تاریخ خود آورده است که گفت خالد بر عمر وارد شد درحالی که پیراهن حریری پوشیده بود و عمر به او گفت ای خالد این چیست گفت چه عیب دارد ای امیرالمؤمنین، آیاعبدالرحمن بن عوف حریر نپوشید گفت و تو مثل ابن عوف هستی، پس برای تو باشد مثل آنچه بر ابن عوف باشد، من حکم می کنم بر هر کسی که در این خانه است که هر یک از ایشان هرچه به دست او می رسد برای خود بگیرد، پس حاضرین ریخته و حتی پیراهن ابریشمی خالد را پاره پاره کردند تا چیزی از آن باقی نماند و بلادرزی تعداد کارگزاران که عمر بن خطاب اموالشان را مصادره و نصف کرد حتی لنگه کفش آنها را، به شرح ذیل اعلام نمود (ابوهریره، سعد ابی وقاص، ابوموسی اشعری، عمرو بن عاص، ابوسفیان، عتبه بن ابوسفیان، خالد بن ولید و .....)

و این گروه را یزید بن قیس در شعری که تقدیم عمر کرد یاد نمود .....، آری و من نمی دانم در تمامی این موارد اگر دلیل و بینه ای نزد خلیفه اقامه شد، بر اینکه این اموال اختلاس و یا سرقت از بیت المال مسلمین است چرا آنها را نصف کرد حتی کفش آنها را به گونه ای که این موضوع یکی از روشهای او محسوب شود و ..... و این سعید بن عبدالعزیز است که گوید این عمر بود که قسمت می کرد باکارگزاران خود نصف آنچه بدست آورده بودند را ..... به صرف سوء ظن و احتمال و حال آنکه تصرف یعنی ید المسلم، نشانه امارت و علامت مالکیت است ..... اگر غیر این باشد پس هیچگاه برای مسلمین بازاری برپا نخواهد ماند و ....،

بنابراین ظاهر حال این گروه از صحابه ای که جریمه شدند و اموالشان مصادره شد به مقتضای فقه خلیفه آن است که آنها دزدهایی هستند که زشت ترین دزدی ها را نموده اند.....، زیرا از مسلمین سرقت کرده اند و پیش از این قضیه و بعد از آن امین بوده اند بر نفوس مسلمین .....،

و نیز البته در میان این گروه کسانی بودند که پس از پرداخت جریمه، خود را کاملاً کنار کشیده و دیگر زیر بار عمر نرفتند، پس آیا صحیح است بگوئیم که آنان دزد و اختلاس گر بودند نمی دانم و آیا درست است که بگوئیم همه آنها عادل و پرهیزگار بوده اند بازهم نمی دانم.

(کلب گوید ولی من می دانم این سیاست خلیفه بود هرگاه اقتضا می کرد از سوراخ سوزن رد می شد و اگر اقتضا نمی کرد از در دروازه هم عبور نمی کرد مانند داستان مغیره و ..... که شاهد عادل و گواه صادق بر اعمال او است).

داستان خلیفه در خرید شتر:

از انس بن مالک روایت شد که یکنفر اعرابی با شترهایی که مال او بود به بازار آمد که آنها را بفروشد و عمر نزد او آمد و برای تخفیف اصرار می کرد و شروع کرد به اینکه تک تک شتران را با پای خود به شدت ضربه می زد تا از جای خود حرکت کنند و او ببیند که پاهای شتر چگونه است و اعرابی مرتب می گفت ای بی پدر شترهای مرا رها کن ولی گفته های اعرابی مانع از آن نبود که عمر به تک تک این شترها ضربات شدید خود را وارد ننماید، پس اعرابی به عمر گفت تصور من آنست که تو مرد بدی هستی و چون عمر از کار خود فارغ شد، شترها را خرید و گفت آنها را حرکت بده و پول آنها را بگیر پس اعرابی گفت آنها را حرکت نمی دهم مگر آنکه جهاز و پلاسهای آنها را بردارم و عمر گفت من آنها را با جهاز و پلاس خریده ام و آنها هم مال من است و اعرابی گفت من شهادت می دهم که تو مرد بدی هستی و نزاع آنان بالا گرفت و علی علیه السلام حاضر شد، عمر گفت راضی هستی به قضاوت این مرد در بین ما، اعرابی گفت آری ..... پس حضرت حکم فرمود به اینکه جهاز و پلاس (چون در شرط معامله نبود)، به اعرابی تعلق دارد و اعرابی آنها را برداشت و عمر پول شترها راداده و شترها را تحویل گرفت ..... آری، خداوند به امیرالمؤمنین علی علیه السلام از طرف آن اعرابی بهترین پاداش را عطا فرماید که در آن روز پلاس و جهاز شتران را گرفت اما حل کردن و بررسی این معضل برای خلیفه و تعیین میزان فقه او در احکام را موکول می نمایم به نظر محقق .....،

(کلب گوید و اینکه اینگونه رفتارها در فقه وآداب معاملات اسلامی با اخلاق اسلامی فرسنگها فاصله دارد شکی نیست و امید است اینگونه روشها مبناء و معیاری برای رفتارهای اجتماعی مسلمانان قرار نگیرد که البته در چنین حالتی بی نزاکتی و بی ادبی و توهین و اهانت و تصرف در اموال دیگران و .....، در میان جامعه مسلمین امری عادی و روا تلقی خواهد شد و .....).

رأی خلیفه درباره بیت المقدس:

از سعید بن مسیب روایت شده است که گوید مردی از عمر برای رفتن به بیت المقدس اجازه خواست و عمر به او گفت .....به عوض آن به حج عمره برو و گوید روزی در حالی که شتران صدقه را بازدید می کرد، دو مرد آمدند و عمر به آنها گفت از کجا می آیید، گفتند از بیت المقدس، و عمر بن الخطاب آنها را با شلاق زد و گفت آیا بیت المقدس حج است مانند حج بیت الله الحرام که شما به آنجا می روید و آنها گفتند ما از آنجا عبور می کردیم .....، .....

آری این بدعت خلیفه در این خصوص است در حالی که مسلم است، بیت المقدس یکی از سه مسجدی است که باید برای زیارت آنها حرکت نموده و قصد زیارت و نماز در آنها را نمود، ولی خلیفه فراموش کرده احادیث و روایاتی که از پیامبر در خصوص آن رسیده و یا عمداً آنها را از آن حضرت نشنیده گرفته و یا شنیده ولی حفظ نکرده و .....، که منع نموده آن مرد را که آماده زیارت بود واجازه خواسته بود و نیز شلاقش را بر سر آن دو مرد کوبیده بود که گفتند از آنجا آمده بودند که آن دو مرد از ترس گفتند ما از آنجا عبور می کردیم .....، و حال آنکه صراحت احادیث وارده تا حدی است که محقق بر این روش خلیفه تعجب مینماید، ابی هریره از رسول خدا روایت نموده است (..... شایسته نیست رنج سفر را مسافر تحمل نماید مگر برای سه مسجد،(مسجدالحرام، مسجد من و مسجد القصی

(بیت المقدس)))، این روایت را احمد، بخاری، مسلم، دارمی، ابوداوود و .....، نقل نموده اند و نیز از علی علیه السلام با همین مضمون و از عبدالله بن عمر با و عبدالله بن عمر بن عاص و از ابی سعید خدری و ازابن جعد ضمیری و از بصره بن ابی بصره غفاری با همین مضمون و از میمونه کنیز پیامبر صلی الله علیه و آله که سوال کرد ازرسول خدا در خصوص بیت المقدس و حضرت فرمود که زمینی است که زنده می شود در روز رستاخیز، پس به آنجا رفته و در آن نماز بخوانید. که نماز در آن مانند هزار نماز در غیر آن است و من گفتم چه می فرمایید در آن زمان که توان سفر به سوی آن رانداشته باشم حضرت فرمود، روغن زیتون بفرست که در چراغ آنجا ریخته و روشن شود، پس کسی که چنین نماید مانند کسی است که به آنجا رفته باشد ..... که این احادیث اخباری است از بیت المقدس و عبادت در آن که خداوند سبحان درشب معراج، بنده خود محمد مصطفی را از مسجدالحرام به مسجد الاقصی حرکت داد و صحابه به قصد نماز خواندن در آنجا مسافرت می کردند و ..... و حافظ ابن عساکر، کتاب مستقلی در باب فضایل مسجد الاقصی تألیف نموده است و هرگاه ماچشم پوشی کنیم از این احادیث پس براستی که در باب سفر به سوی هر یک از این مساجد ثواب و فضیلتی است که نه تنها منع و نهی در خصوص آن وارد نشده بلکه ترغیب و تشویق هم صورت گرفته است، پس معنی این ترسانیدن و زدن به شلاق در آن چیست، خصوصاً این مسجد که حساب می شود اجر و ثواب فراوان برای قدمهایی که به سوی آن برداشته می شود، به شرح آنچه در صحاح موجود آمده و ترمذی آن را در صحیح خود جلد اول و .....، آورده است.

رأی خلیفه در مجوس:

یحیی بن سعید نقل نموده با سلسله اسناد از عمر بن خطاب که گفت من نمی دانم چه معامله ای با مجوس کنم و آنها اهل کتاب نیستند و در عبارتی دیگر چکنم در کار ایشان، پس عبدالرحمن بن عوف گفت: شنیدم از رسول خدا که فرمود با آنان به روش اهل کتاب رفتار کنید، و .....، عمر از مجوس جزیه نمی گرفت تا آنکه عبدالرحمن عوف شهادت داد و .....، پس تعجب نمی کنی از کسی که متصدی امر خلافت کشور پهناور اسلامی است و نمی داند مهمترین و حساس ترین لوازم خلافت را، زیرا که حکم مجوس از مهمترین مطالبی است که لازم است متولی سلطنت و حکومت اسلامی آن را بداند ..... وآیا تعجب نمی کنی از تعطیلی این حکم مهم تا چندین سال و تا زمان شهادت و گواهی عبدالرحمن و اگر اشخاصی مانند او در دسترس نبودند که به او خبر دهند پس آنوقت چه اتفاق می افتاد ..... و حال آنکه در همان زمان در میان آنها کسی بودکه سزاوارتر و داناتر بود به این احکام و از آنها عالمتر بوده است. و این قول رسول خدا است که فرمود کسی که متولی امر مسلمین گردد در حالی که می داند از او سزاوارتر به علوم قرآن و سنت پیامبر حضور دارد پس خیانت کرده به خدا و رسول او و تمام مسلمین پس چرا برای این گروه دانستن این حقیقت ممکن نیست ....

رأی خلیفه در نهی روزه ماه رجب:

خرشه بن حر گوید: (عمر بن خطاب را دیدم که دستهای مردم روزه دار را در روزه ماه رجب می زد تا آنکه آنها را در طعام قرار می دادند و گفت رجب بی رجب، ماه رجب ماهی بود که اهل جاهلیت آن را بزرگ می شمردند و چون اسلام آمد متروک شد) ..... پس هر آینه از نظر خلیفه نابود شده است آنچه از رسول خدا در خصوص روزه ماه رجب و تشویق آن واردشده است و نیز حدیثی که از آن حضرت رسیده درباره روزه هر ماه که شامل رجب و غیر آن می شود .....، پس بیا و توجه کن این پنج گروه احادیث را در میان دریای احادیث:

۱.گروه اول از (از عثمان بن حکم روایت شده است که گفت پرسیدم از سعید بن جبیر از روزه ماه رجب و او گفت شنیدم از ابن عباس رضی الله عنه که می گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله روزه می گرفت تا آنکه ما می گفتیم افطار نمی کند و افطار می کرد تا آنکه می گفتم روزه نمی گیرد ..... و از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که فرمود ماه رجب، ماه بزرگی است که خداوند حسنات را در آن

مضاعف می فرماید و کسی که یک روز از آن را روزه بگیرد معادل یکسال روزه و آنکه هفت روز از آن را روزه بدارد، هفت در دوزخ بر او بسته می شود و کسی که هشت روز آن را روزه بگیرد هشت در بهشت بر ا وباز شود و کسی که ده روز آن را روزه بگیرد، حاجتی از خدا نخواهد مگر آنکه به او مرحمت شود و کسی که پانزده روزروزه بگیرد، نداکننده ای در آسمان ندا کند که خداوند گناهان تو را آمرزید و .....، و با همین مضامین از ابی هریره و انس بن مالک روایت شده است که (برای روزه داران ماه رجب در بهشت قصری است و برای آنان نهری است .....) و نیز از ابن عساکر و ..... تا جایی که شیخ عزالدین عبدالسلام گوید که هر کسی که نهی از روزه ماه رجب کند البته شخصی جاهل است ....،

۲.گروه دوم از احادیث، معاذه عدویه گوید از عایشه پرسیدم آیا پیامبر از هر ماهی سه روز را روزه می گرفت گفت بلی گفتم از چه روزی از روزهای ماه گفت فرق نمی کرد برای ایشان که از چه ماهی روزه بگیرد .....، از ابی ذر غفاری و بطوری که به او نسبت داده شده که هر آن کسی که از هر ماه، سه روز آن را روزه بگیرد، پس به منزله روزه تمام عمر است ...

۳.گروه سوم، از باهلی مرفوعاً ذکر شد که ..... روزه بگیر در ماه صبر (ماه رمضان) و سه روز بعد از آن و روزه ماههای حرام .....،

۴.گروه چهارم، از عبدالله بن عمر روایت شده است بطور مرفوع که محبوب ترین روزه ها نزد خدا روزه حضرت داوود است ..... که یک روز روزه گرفت و یک روز می خورد ..... و مسلم و نسایی از عمر نقل نمودند که او از رسول خدا سوال کرد، در خصوص این نحو روزه و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند این روزه داوود علیه السلام است و ....

۵.گروه پنجم، از ابی امامه روایت شده است ..... رسول خدا فرمود بر تو باد روزه گرفتن زیرا برای آن هم وزنی در پیشگاه خدا از نظر اعطاء اجر و ثواب وجود ندارد ....

و بر این مجموعه احادیث اضافه کن احادیثی را که عمل به آن شامل روزه ماه رجب نیز می شود مانند فضیلت روزه درچهارشنبه و پنج شنبه و جمعه و .....، ...

... و لذا علماء چهار مذهب به نیکویی و تشویق روزه ماه رجب تأکید و به انجام آن فتوی داده اند و بعد از همه اینها نمی دانم

به چه جهت او دستهای روزه داران مسلمان را در ماه رجب مضروب می نمود تا آنکه در طعام گذارند و غذا بخورند و .....

(کلب گوید رسول خدا فرمود الانصاف نصف الایمان، یعنی انصاف نصف ایمان است ما باید بپذیریم بدون هیچ تعصب که خلیفه اشتباه می کرده است و خشونت ها و پیش داوری ها و شدت عمل به خرج دادن های او و .....، کاملاً بی مورد بوده است، و البته انسان مومن دوست دارد به لحاظ عشق و علاقه ای که به دین و شریعت اسلام دارد به هر طریق که در توان اوست اسلام و مسلمین را یاری نماید و در راه رضای خداوند بکوشد ولی اگر ما اینگونه اعمال را الگوی خود قرار دهیم بیشتر از آنکه به اسلام خدمت کنیم به آن ضربه می زنیم، زیرا در جوامع مترقی جهان امروز، تنها منطق و فکر و اندیشه صحیح و عشق به عدالت خواهی است که موجبات توجه و علاقه و مطالعه جوامع اندیشمند را فراهم می نماید

و لذا بطور مثال، درموضوع خرید شتر و لگدزدن ها خلیفه و .....، بدیهی است که عمل خلیفه تجاوز آشکار به حقوق الهی و انسانی آن اعرابی بوده است، زیرا او شترها را نخریده بود و لذا حق تعرض و آزار آن حیوانات را نداشت خصوصاً بدون هماهنگی و علیرغم اعتراض صاحب اموال، و روشی را برای تشخیص سلامت شترها انتخاب کرده بود که هم آزار به حیوان و هم آزار به صاحب حیوان و هم تجاوز به اموال دیگران ..... تلقی می گردد، در حالی که او می توانست اگرصاحبش وفق تمایل او رفتار نکرد، منصرف شده به راه خود برود زیرا بهر دلیل ممکن بود آن مال را نخرد .....،

و این تعدی وتجاوز در واقع به حقوق مردم است نه به حقوق الله و یا مجازات نمودن بدون بررسی و ارائه ادله اثباتی و یا انصراف علیرغم علم به حدوث آن و .....، که شواهد آن به عنوان نمونه ذکر شد و لذا اینگونه روشهای بدوی و نامعقول از مواردی است که

اندیشمندان جهان خصوصاً دستگاه های قضایی جهان این اعمال و امثال آن را نمی پذیرند و آنوقت در جهان مشهور خواهد شد که خدای نکرده اسلام دین خشونت، بی عدالتی، بی توجهی و ستمگری ..... است و حال آنکه شرع مقدس اسلام درواقع، دین توجه، تحقیق، و بررسی و حق طلبی و مهربانی عطوفت و انصاف است و در واقع دین مبین اسلام در جهان با اوصاف حمیده و مکارم اخلاق رسول خدا و احکام عادلانه شریعت پاک او و .....، نشر و انتشار یافته نه با خشونت و تعدی وتجاوز و ....،

و البته هر نادان که فکر می کند اسلام با خشونت و بی عدالتی در جهان انتشار یافته بطور یقین اشتباه می کند و لذا لازم است این موضوع از طرف بزرگان ما و دیگر اندیشمندان جهان اسلام رسیدگی و محکوم شود قبل از آنکه اینگونه موارد توسط اندیشمندان سایر ملل مورد بررسی و محکومیت قرار گیرد و مردم جهان و اقوام دیگر در خصوص ما حکم نامطلوب صادر و آن را در بین عوام خود نشر داده و بر صحت و درستی اقوال خود اقامه دلیل نمایند .....، و البته اینگونه روش ها و اجتهادهای خلیفه و اعمال ضد دینی سایر حاکمان بعد از رسول خدا، به هیچ وجه مورد تائید محققین و دانش پژوهان جهان اسلام نبوده و قطعاً به دلیل مخالفت با کتاب خدا و سنت پیامبر مورد تائید امت اسلام هم نخواهد بود.)

اجتهاد خلیفه در سوالات از مشکلات قرآن:

از سلیمان بن یسار نقل شده است، مردی را که به او صبیغ می گفتند وارد مدینه شد و از متشابهات قرآن سوال می کرد و عمربه دنبال او فرستاد و قبلاً برای او دو چوب درخت خرما آماده کرد و به او گفت تو کیستی گفت من بنده خدا صبیغ هستم و عمر یکی از آن شاخه های درخت خرما را برداشت و او را به شدت زد و گفت منهم بنده خدا عمر هستم و آنقدر بر سر و صورت او زد تا خون از سر و صورت او جاری شد و صبیغ گفت ای امیرالمؤمنین کافی است زیرا آنچه در سرم می یافتم رفت (سوالات یا عقل)

و نیز به مضمون دیگر از نافع مولای عبدالله نقل شد که صبیغ عراقی در مجامع مسلمین از مشکلات قرآن سوال می کرد تا آنکه وارد مصر شد پس عمرو بن عاص او را نزد عمر فرستاد وچون قاصد با نامه به عمر رسید آن را مطالعه کرد و به قاصد گفت آن مرد کجاست گفت در کنار بار و بنه خود است گفت برو و او را بیاور و اگر او رفته (فرار کرده) باشد من تو را به سختی مجازات می کنم، قاصد او را آورد و عمر به او گفت سوال می کنی برای ایجاد فتنه و آشوب، پس فرستاد چوبهای قوی آوردند و شروع به مضروب نمودن پشت و کفلهای او نمود وسپس او را رها کرد تا حالش بجا آمد و مجدداً شروع کرد به زدن او، تا آنکه کاملاً مجروح شده و بیهوش افتاد و آنگاه او را رها کرد تا بهبودی حاصل نمود و دوباره او را احضار کرد که شکنجه دهد صبیغ گفت اگر می خواهی مرا بکشی پس بکش بدون زجر و شکنجه، اگر می خواهی مرا مداوا (ارشاد) کنی بخدا خوب شدم (ارشاد شدم) و آنوقت عمر او را مرخص کردکه به عراق برگردد و به ابوموسی اشعری نوشت که هیچکس از مسلمین حق ندارد با او رفت و آمد و یا مجالست نماید .....

و این عزلت و تنهایی بر آن مرد سخت و ناگوار شد، پس ابوموسی به عمر نوشت که این مرد توبه کرد و توبه اش خوبست وعمر نوشت که حالا مردم با او مجالست و رفت و آمد نمایند و با همین مضمون از سائب بن یزید نقل شد که گفت (من نزد عمر آمدم و خبر آوردند که امیرالمؤمنین ما مردی را دیدیم که از تأویل مشکلات قرآن سوال می کرد، عمر گفت بار خدایا مرا بر او مسلط فرما، پس در روزی که عمر نشسته بود و با اصحاب خود صبحانه می خورد مردی وارد شد و گفت ..... پس عمر گفت تو همان گمشده من هستی، و برخاست و مچ دست او را گرفت و مرتب شلاق زد تا عمامه از سرش افتاد و گفت قسم به آنکسی که جان عمر در دست اوست اگر تو را با سر تراشیده یافته بودم البته سر از تن تو جدا می کردم ..... و دستورداد خطیبی برخیزد و بگوید که صبیغ دانش و علمی طلب کرد و خطا کرد و در میان قومش سرافکنده، سرشکسته و بدنام و درمانده شد تا هلاک گردید، در حالی که او بزرگ قوم خود بود، به همین مضمون از زهره و انس نیز روایت شده

و غزالی در احیاء العلوم خود می گوید، عمر آن کسی است که باب بحث و سخن گفتن جدل را بست و صبیغ را شلاق زد وقتی که از او سوالاتی در تعارض دوآیه در کتاب خدا نمود و ..... او ترک کرد و مردم را وادار به ترک نمود .....،

و نیز از ابی العدیس نقل شده که ما نزد عمربن الخطاب بودیم که مردی آمد گفت (الجوار الکنس) چیست، پس عمر با شلاقی که در دست او بود به آن مرد حمله کرد و او را زد تا حدی که عمامه از سر او افتاد و گفت آیا حروری هستی، قسم به آن کسی که جان عمر به دست اوست، اگر سرتراشیده تو را دیده بودم هر آینه شپش را از سر تو دور می کردم

و نیز از عبدالرحمن بن یزید نقل شد که مردی از عمر از(فاکهه و ابا) پرسید و عمر چون ایشان را دید که سخن می گویند با شلاق به طرف آنها حمله کرد و .....، .....

آری و تصورمن آن است که در سخنان شاخه های خرما و زبان تازیانه و منطق شلاق مخصوص خلیفه یعنی (دره)، اثر مخصوصی است که می تواند به تمام سوالاتی که به ذهن هر انسانی می رسید پاسخ مناسب و جواب قاطعی بدهد، هرچند ساده ترین سوالی باشدکه هر عرب بدوی و ساده ای می داند، که آن معنای (اب) است که در خود قرآن هم تفسیر شده به قول خدای تعالی (متاعا لکم و لا نعامکم) .....، و من نمی دانم که سوال کنندگان و دانش پژوهان و دانشجویان به چه دلیل مستحق خونین شدن سر وصورت و به درد آمدن وجود خود و تحمل بی آبرویی و مجازات در نهایت مذلت و خواری، در میان مردم آنهم به مجرد طرح سوال برای آگاه شدن از آنچه که از مشکلات قرآنی و یا آنچه از لغت برای آنها نامفهوم است و نمی دانند، شدند و مضافاً به اینکه در طرح این سوالات هیچ وجه موضوعی وجود ندارد که موجب الحاد و کفر شود، ولی شما ملاحظه میفرمایید که داستان چگونه جاری شده است و .....

معلوم نیست به چه دلیل خلیفه با شلاق و دره اش به جان آنها افتاده و با این اوصاف، آیا دیگر رکنی برای اصول آموزش و مبانی یادگیری، باقی می ماند و .....

آری و امت اسلامی محروم شده اند به برکت این شلاق از پیشرفت و ترقی در علوم و .....، کار در نهایت بایستی به جایی منتهی شود که مانند ابن عباس بترسد که ازخلیفه سوال و پرسش نماید. و گوید دو سال صبر کردم که می خواستم سوال کنم از عمر بن خطاب از حدیثی و مانع من نمیشد مگر ترس من از هیبت او .....،

(کلب گوید ممکن است اینگونه روشها برای عوام که مانند او قادر به پاسخگویی نیستند خوش آیند و ممدوح باشد ولی برای طالبان علم و دانش چنین نیست اگر محققین مسلمان اینگونه سوالات را با احترام از تو می پرسند و تو برای آن جوابی نداری جز شلاق خشونت پس قطعاً بدان که در آینده دشمنان دین از جمله یهودیان ومسیحیان معاند و سایر دشمنان خدا و رسول ..... که اعتقادی به اسلام ندارند، این گونه سوالات را با خشونت، استهزا و بی ادبی و ..... مطرح خواهند نمود و آنگاه برای اسلام باقی نمی ماند مگر سرشکستگی و خجالت و ..... پس بهتر آن است راه صحیح و منطبق بر اصول دین و مذهب برای همه دانشمندان و دانش پژوهان و دانشگاهیان جهان از اینگونه راه ها و روشهای غیر دینی تبین شود تا همه امت اسلام آگاه شده و اعمال خطا و خلاف عمر بن الخطاب علیه دانش و علم و انسانیت را به حساب اسلام نگذارند).

رأی خلیفه در سوال از آنچه واقع نشده است:

پس اضافه کن به اینگونه اجتهادهای خلیفه در مشکلات قرآن، و نظر و رأی مخصوص او را، در سوال از آنچه واقع نشده است ملاحظه نما، زیرا که او نهی می کرد از آن، و طاوس گوید (عمر بالای منبر گفت من سخت گیری می کنم بر شخصی که سوال کند از آنچه واقع نشده زیرا که خدا بیان نمود از آنچه واقع شده است) و گفت (حلال و جایز نیست برای هیچکس که سوال نماید از آنچه واقع نشده به درستی که خداوند حکم فرمود در آنچه واقع شده است) و .....

و (روزی شخصی نزدفرزند عمر آمد و از او مطلبی را سوال کرد و گفت که نمی دانم آن چیست و فرزند عمر به او گفت سوال نکن از آنچه واقع نشده زیرا که من شنیدم، عمر بن خطاب لعن می کرد کسی را که سوال کند از آنچه واقع نشده است)، سپس کشیده شد این لعن به بزرگان صحابه و ..... ابتلاء به این گرفتاری همگانی شد و همه اتفاق کردند که پاسخ ندهند به سوال، از آنچه واقع نشده است .....

و مردی از ابی ابن کعب سوال کرد گفت ای ابوالمنذر چه می گویی در چنان و چنان گفت ای پسرک من آیاآنچه گفتی قبلاً بود گفت

نه، پس پاسخ داد، مرا مهلت بده تا بوده باشد و ما خودمان را معالجه کنیم و تو را خبر دهیم، مسروق گوید (من با ابی بن کعب راه می رفتم، جوانی گفت چه می گویی ای عمو چنان و چنان را، و ابی گفت ای پسر برادرم آیا مقصود تو این بوده گفت نه گفت ما را ببخش تا واقع شود !!

(کلب گوید پس ملاحظه می فرمایند که خلیفه راه پیش بینی و رفع مشکلات احتمالی آینده را که در واقع انجام تحقیق و پژوهش در علوم از مصادیق بارز آن است را کاملاً بست و بر امت اسلام انا لله و انا الیه راجعون ..... و تو ای مسلمان این مصیبت را قرار بده در کنار سوزاندن و نابود نمودن تمدن بشر در سوزاندن کتب علمی و دانشگاهی آن زمان در ایران و مصر و ترکیه و .....، و آنها را در کنار جلوگیری از انجام تحقیقات و پژوهشهای دینی و قرآنی و .....، و ببین که جامعه واپس گرا و متحجر حاصل، چه جایگاهی می تواند در جامعه کنونی و آینده جهان داشته باشد).

نهی خلیفه از حدیث:

پس در کنار این دو بدعت قبل، یعنی مشکلات قرآن و سوال از آنچه واقع نشده، حالا اضافه کن بدعت سومی را که ننگین تراز آن دو بدعت است و آن نهی و منع خلیفه است از بیان حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله یا زیاد گفتن آن و ضرب و جرح و زندانی کردن بزرگان اصحاب رسول خدا به این دلیل از ناحیه ایشان .....،

قرظه بن کعب گوید (..... وقتی عمر ما را به عراق فرستاد با ما چند قدمی برای بدرقه آمد و گفت آیا می دانید چرا شما را بدرقه کردم گفتم بلی برای بزرگداشت ما،گفت شما نزد مردمی می روید که قرآن زمزمه می کنند مانند زمزمه زنبورعسل، پس آنها را به نقل احادیث مشغول نکنید و قرآن را تنها بگذارید و کم کنید نقل روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و من شریک شما هستم (یعنی شما را مواظب هستم) .....، چون به عراق وارد شدند مردم گفتند برای ما حدیث بگو گفتم عمر ما را نهی کرد) و در عبارت ابی عمر، قرظه گفت (پس از آن من حدیثی از رسول خدا نقل نکردم)

و در لفظ طبری (عمر بود که می گفت قرآن را انحصار کنید و آن را تفسیر نکنید و کم روایت از رسول خدا بگوید و من شریک شما هستم) و ..... چون ابوموسی را به عراق فرستاد به او گفت(تو می روی به سوی مردمی که در مساجدشان زمزمه قرآن مانند زمزمه ای زنبورعسل است پس آنان را به همان حال رهاکن و آنها را به احادیث مشغول نکن و من در این موضوع شریک توام (یعنی مراقب تو هستم در کنار تو))،

ابن کثیر مذکور نموده است که این منع از حدیث از امور مشهور مربوط به عمر است و طبرانی نقل نموده است از ابراهیم بن عبدالرحمن (که عمر حبس کرد سه نفر را (ابن مسعود، ابودرداء، ابو مسعود انصاری) و به ایشان گفت شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاد حدیث نقل نموده اید و ایشان را زندانی نمود و آنها در زندان بودند تا وقتی که عمر هلاک شد)

و به لفظ حاکم در مستدرک که (عمر بن خطاب به (ابن مسعود، ابودرداء و ابوذر) گفت چیست این کثرت نقل شما در حدیث از رسول خداصلی الله علیه و آله و گمان می کنم که او آنها را در مدینه حبس کرد و آنها در حبس بودند تا آن زمان که کشته شد) و همین مضمون از جمال الدین حنفی آمده است (که عمر آنها حبس کرد .....، و همین معامله را با ابوموسی اشعری نیز نمود، یعنی او را هم زندانی کرد به دلیل نقل حدیث، با اینکه او را عادل می دانست و ..... به ابی هریره گفت باید نقل حدیث را ترک کنی یا تو را به سرزمین دوس تبعید می کنم

و نیز به کعب الاحبار گفت باید ترک حدیث کنی ..... یا تو را ملحق می کنم به سرزمین بوزینگان و ..... ذهبی از ابی سلمه نقل نموده که از ابی هریره سوال کردآیا در زمان عمر هم اینطور حدیث می گفتی گفت اگر در زمان عمر اینگونه نقل حدیث می کردم قطعاً مرا با شلاق کشنده اش می زد، به همین مضمون از ابوعمر در نقل زهری و ابن وهب و ..... شعبی گفت من دو سال یا یک سال و نیم با پسر

عمرنشستم و از او نشنیدم که حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله بگوید مگر یک حدیث، و در سنن ابن ماجه از سائب بن یزید آورده که گفت من همسفر سعد بن مالک شدم از مدینه تا مکه، و از او حتی یک حدیث هم نشنیدم

و ابن کثیر از ابوهریره نقل کرد که گفت (..... ما در زمان عمر، جرئت آن را نداشتیم که بگوئیم قال رسول الله صلی الله علیه و آله تا آنکه

عمر هلاک شد، .....)، .....،

آیا بر خلیفه مخفی بود این حقیقت که ظاهر کتاب قرآن مردم را بی نیاز از سنت (روایت) نمینماید و آن از قرآن جدا نیست تا هر دو نزد پیامبر در حوض کوثر وارد شوند، آیا بر او پوشیده مانده است که نیاز به سنت و روایت مانند نیاز به قرآن است و لازم و ملزوم یکدیگرند ..... تا حدی که اوزاعی و مکحول گفته اند، نیاز قرآن به سنت بیشتر از نیاز سنت به قرآن است

(کلب گوید و این واضح است زیرا در کلام خداوند آمده است نماز بخوانید ولی اینکه نماز صبح و ظهر و عصر و .....، هر کدام چند رکعت و به چه نحو انجام شود و .....، در کتاب خدا نیامده است و قطعاً کتاب خدا بایستی در کنار سنت رسول خدا امت را به حیات جاودانی رهبری نماید و لذا به هر دلیل این کلام او (حسبنا کتاب الله) حرف خلاف و کاملاً نامعقول و بی ربط بوده است و قطع اشاعه و بیان و نشر روایات پیامبر مانند سایر سیاست های او در مسیر تحکیم حکومت و خانه نشینی علی علیه السلام بوده است و البته موفق هم شد ..... انا لله و انا الیه راجعون)

..... پس گناه ابوذر که پیامبر در حق او فرمود آسمان سایه نیفکنده و زمین در بر نگرفته مردی را که راستگوتر از ابی ذر باشد یا مثل عبدالله بن مسعود که صاحب اسرار و رازدار رسول خدا بود و بالاترین کسی بود که قرآن را خوانده و حلال آن را حلال و حرام آن راحرام می دانسته و فقیه در دین و عالم به سنت رسول خدا بود و یا ابودرداء .....، پس به چه گناهی آنها را زندانی کرد و آنها همگی در زندان بودند تا او کشته شد و به چه دلیل بی حرمتی و اهانت کرد به این بزرگان در میان اجتماع و در بین مسلمین .....،

آیا آنان از جاعلان و دروغگویان و حدیث سازان و ..... بودند من نمی دانم ..... بلی تمام این نظرات برای سیاست آن زمان بود که درهای علم و دانش را بر امت محمد (ص) مسدود نماید و آنها را در پرتگاه جهل و نادانی و ..... رها نماید، هر چند که او قصد این کار را نداشته باشد ولی از طرف دیگر، او با این عمل ..... از خود دفاع کرد و خود را از مسائل و مشکلات پیچیده وبسیار زیادی ..... نجات داد ..... پس این روش خلیفه در واقع بالاترین ضربه را به اسلام و امت اسلامی و تعالیم آن وارد نموده و سدی بزرگ در راه ترقی و تقدم و برتری آن به ادیان جهان ..... قرار داد، حال این موضوع را خلیفه بداند یا نداند .....، از عروه نقل شد که عمر بن خطاب خواست که سنت ها را مکتوب نماید و سپس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در این رابطه سؤال کرد و آنان نظر دادند که او آن را بنویسید و عمر آغاز به کار کرد و او در آن یکماه استخاره می کرد با خدا و روزی را صبح کرد که عازم به این کار شده بود و گفت بدرستی که من می خواهم که سنتها را بنویسیم و متذکر شدم به جمعیتی که قبل از شما بودند و آنها کتابی نوشتند و سخت به آن مشغول شدند و کتاب خدا را رها کردند و من به خدا قسم کتاب خدا را هرگز آمیخته با چیزی نمی کنم .....)،

و ..... جمعی پیروی از روش خلیفه نموده و معتقد به منع از نوشتن سنت ها شدند و حال آنکه این امر مخالفت با سنت ثابت شده از شارع بزرگوار است .....، و .....

(کلب گوید اینگونه سخنان را اصطلاحاً توجیهات بلاوجه می گویند جناب خلیفه آیا تو نمی دانستی که بدون روایات و سنت رسول خدا که تو از نقل آنها جلوگیری کردی قرآن کامل نیست و مسلمانان سرگردان می شوند، آری می دانستی ولی چون با اهداف تو سازگار نبود همه را لنگ در هوا نگه داشتی تا همه مجذوب سیاست های خشن و غیرمنطقی تو باشند).

رأی خلیفه درباره کتابها:

پس اضافه کن به این حوادث عظیم چهارگانه: (مشکلات قرآن، سوال از آنچه واقع نشده، حدیث رسول خدا، نوشتن سنتهای پیامبر)، رأی و اجتهاد خلیفه را در خصوص کتب و تألیفات و ..... (مردی از مسلمانان نزد عمر آمد و گفت ما وقتی که شهر مداین (پایتخت ایران) را فتح کردیم، در آن کتابهایی بدست آوردیم که در آن علمی از علوم عجم و کلام شگفت انگیزی بود، پس عمر شلاق خود را خواست و با آن شروع کرد به زدن آن مرد مسلمان و گفت ما حکایت می کنیم بر تو بهترین حکایتها را و می گفت وای بر تو آیا حکایتی بهتر از کتاب خداست و جز این نیست که هلاک شدند مردمی که قبل از شما بودند به دلیل آنکه توجه نمودند به کتب علما و کشیشهای خود، و تورات و انجیل را رها کردند تا آنکه پوسیده شد و علوم آن از بین رفت)

و عبدالرزاق و ابن ضریس در فضایل قرآن و عسگری در المواعظ و.....، آورده اند که (در کوفه مردی بود که کتب دانیال نبی را جستجو می کرد و این برنامه او بود که نامه ای از عمر رسید که او را به سوی او بفرستند و چون وارد بر عمر شد، عمر شلاق خود را بلند کرد و بر سر او کوبید و شروع کرد به خواندن قرآن(الر، تلک ..... بغافلین)، و به آن مرد گفت حالا دانستی قرآن چه می خواهد و آن مرد گفت ای امیرالمؤمنین مرا آزاد کن به خدا قسم چیزی از این کتاب را پیش خود باقی نمی گذارم و همه آنها را می سوزانم و آنگاه عمر او را رها کرد)

(کلب گویداگر خلیفه در این زمان بود البته کتب تمام دانشگاه ها و موسسات تحقیقاتی را سوزانده و آن مراکز را تعطیل می کرد و اساتید دانشگاه ها و دانشجویان علوم پزشکی و فیزیک و شیمی و ..... با شلاق مخصوص خود مضروب و تا حد مرگ می زد و آنها را به زندان می فرستاد و .....، تا مردم به مساجد هجوم برده و فقط زمزمه قرآن کنند مانند زنبورعسل .....)

در تاریخ مختصر الدول ابی الفرج ملطی متوفی ۶۴۸ آمده است (..... زنده ماند یکی از بزرگان شهر اسکندریه بنام یحیی غراماطیقی تا آنکه عمرو بن عاص شهر اسکندریه را فتح کرد و او بر عمرو وارد شد و عمرو او را احترام کرد و از او سخنان فلسفی شنید که عرب با آن مأنوس و آشنا نبود و مجذوب و فریفته آن شد و عمرو با او بود و از او جدا نمی شد و روزی یحیی به او گفت به درستی که تو بر اسکندریه مسلط شدی ..... پس در آنچه برای تو سودمند است معارضه نداریم و آنچه که برای تو سود و فایده ای ندارد ما به آن سزاوارتریم و عمرو گفت آنچه تو به آنها نیاز داری چیست گفت کتب فلسفی که در خزینه شاهی مانده، عمرو گفت باید از خلیفه عمر بن خطاب اجازه بگیرم و به عمر نوشت و جریان را توضیح داد، عمر پاسخ داد اگر در آن کتب چیزی است که موافق با کتاب خداست پس کتاب خدا از آن بی نیاز است و اگر چیزی است که مخالف کتاب خداست پس نیازی به آن نیست پس تمام آن کتابها را نابود کن و عمرو بن عاص شروع کرد در تقسیم این کتاب برحمام های اسکندریه و سوزاندن آنها برای گرم کردن آب حمام ها و تا شش ماه حمام ها را از این کتب گرم کردند .....) پس این قصه و داستان را بشنو وتعجب کن

(کلب گوید ای خلیفه تو با این عمل ضد اسلام که با نام اسلام انجام دادی چه جواب و پاسخی به دانشمندان واندیشمندان جهان و محققین جهان اسلام می دهی آیا باز هم تازیانه خود را بلند می کنی و .....، در حالی که جهان بشریت نیازمند گفتگو و منطق است نه .....)

و عبدالطیف بغدادی متوفی ۶۲۹ در کتاب خود این ماجرا را با همین مضمون نقل نموده و گوید ..... در آن کتابخانه ها و مخازن کتبی بود که عمرو بن عاص به امر عمر بن الخطاب آنها را سوزانید و، قاضی علی بن یوسف قفطی متوفی ۶۴۶ در شرح زندگانی یحیی نحوی

(با همین مضمون و مفصل تر گوید) ..... (..... عمرو گفت این کتابها چیست گفت یکی از پادشاهان اسکندریه، دوستدار علم و علما بود و دستور جمع آوری این کتب را صادر و مردی به نام زمیره را مأمور آن نمود ..... و او پنجاه هزار و یکصد و بیست کتاب جمع آوری نمود و پادشاه گفت آیا در جهان کتابی پیدامی شود که نزد ما نباشد، او گفت آری در سند، هندوستان، فارس جرجان، ارمنیه .....، پس پادشاه با تعجب گفت ادامه بده و زمیره به جمع آوری کتب دیگر مشغول و او پیوسته جمع آوری می نمود ..... و عمر دستور به نابودی تمامی این کتب داد وعمرو آنها را بر حمام های اسکندریه تقسیم کرد و تا شش ماه از آتش این کتب آب حمام ها را گرم می نمودند .....

(کلب گوید ما از بشریت عذرخواهی می کنیم و ما از همه دانشمندان و بزرگان علم و ادب جهان تا انتهای روزگار معذرت میخواهیم و امیدواریم که متفکران ارجمند این عمل اشتباه و جنایتکارانه خلیفه و اعوان و انصار او را علیه رشد و پیشرفت بشریت و دانش و علوم جهان، به حساب اسلام و تعالیم اسلام نگذارند و ..... انا لله و انا الیه راجعون)،

ابن ندیم در کتاب فهرست خود متوفی ۳۸۵ با همین مضمون آورده است (..... که این کتب شامل کتبی در تمامی علوم آن زمان از فلسفه،

ریاضیات، طب، حکمت و آداب و سنت و .....) و البته این رأی خلیفه نسبت به تمامی کتب همه اقطار و بلاد و کشورهایی که به دست مسلمین فتح شده بود تعمیم داشت از جمله صاحب کشف الظنون گوید (..... وقتی مسلمین بلاد فارس را فتح نمودند به کتابخانه های آنها دست یافتند و سعد ابی وقاص به عمر نوشت که با این کتب چکار کنیم ..... عمر پاسخ داد ..... در آب بریز ..... و آنها را در آب یا در آتش ریختند و علوم و تمدن چند هزار ساله فارسی از بین رفت .....)،

ابن خلدون در تاریخ خود آورده ..... آنچه از علوم به ما نرسیده بیشتر از آن است که رسیده و به عنوان نمونه، علوم چند هزار ساله و ..... کشور پهناور فارس که عمر دستور نابودی آنها را در موقع فتح ایران داد کجا رفت .....، آری قطعاً تمامی آنچه در کتب پیشینیان بوده است ممنوع نبوده است خصوصاً هرگاه کتب در باب علوم مختلف صنعت و فلسفه و اخلاق و طب و ریاضیات و ..... امثال آن باشد ..... پس منافاتی نیست بین اینکه قرآن احسن القصص باشد و بین آنکه در کنار کتب علمی مفید یا حکمت کامل یا صنعت و علوم تجربی و یا طب و .....، باشد

(کلب گوید کسی نبود که از خلیفه و طرفداران او سؤال کند آنچه موریس مترلینگ درباره زنبورعسل نوشته است آیا ما را به قرآن و خدا نزدیک می کند یا دور می کند قطعاً پاسخ مثبت است چون این محقق و پژوهشگر آثار عظمت و رحمت و عجایب خداوند را که در واقع از آیات و نشانه های عظمت خداوند است را برای ما بازگو می نماید و موجب می گردد تا انسان به عظمت خالق یکتا پی برده و به راز و رمز خلقت این موجودات و از آن طریق و امثال آن به عظمت خالق پی ببرد و اگر خلیفه در این زمان نیست آثار اعمال او در عقب ماندگی مسلمانان با ماست انا لله و انا الیه راجعون)

..... پس منع کردن از مطالعه و توجه به این کتب و امثال آن جنایت بزرگ و غیر قابل گذشت بر اجتماع بشریت و دور نمودن انسانها از تمدن وتعالی بشری است و این عمل به هیچ وجه با قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مطابقت ندارد و تنها خدا می داندکه مسلمانان چه خسارتی بردند و چه ضررها به دلیل از بین بردن این ثروت های عظیم علمی نمودند

(کلب گوید و قطعاً یکی از دلایل عقب ماندگی مسلمانان و حقارت آنان و شکست های مختلف نظامی و علمی و ..... در اثر همین گونه اعمال و اندیشه های ارتجاعی مانند آن است که قرنها بر جوامع اسلامی سایه افکنده و حتی در این زمان نیز شاید شاهد هستیم که

عده ای قلیل متحجر و متعصب، بدون اعتنا به اندیشه های متعالی مسلمانان جهان، اینگونه روشها ابلهانه و جنایتکارانه را دنبال نمایند، و ..... موجب شوند که همیشه مسلمانان در تمامی عرصه های علم، اعم از پزشکی و تجارت و صنعت و ..... به جای هدایت جوامع بشری و .....، دست نیاز و گدایی به سوی کشورهای پیشرفته دراز نمایند و ..... انا لله و انا الیه راجعون .....)

آری، این عمل نفرت انگیز، عقب ماندگی در علوم، تحقیر و تنگدستی و بینوایی و فقر را در دنیا، برای مسلمانان در پی داشت و در میان روشنفکران و اندیشمندان و جهانیان آن بدنامی غیر قابل توجیه را بر جامعه عربی و مسلمانان وارد نمود که عار وننگ آن پاک شدنی نیست و در میان محققان و دانشمندان و پژوهشگران، این عمل را توحش و بربریت می دانند و از جمله کارهای ننگین و غیر قابل توجیه ایام جاهلیت و فعل نادانان حساب می نمایند و ما حکم آن را موکول می نماییم به عقل سالم و منطق صحیح و .....، مضافاً به اینکه خلیفه قطعاً می توانست استخراج نماید از این کتب، آن مطالب مفید را که ما به آن اشاره نمودیم که برای اجتماع بشریت سودمند باشد و نابود نماید بواسطه آنها الحاد و کفر و گمراهی را، ولی خلیفه این کار را نکرد و تاریخ گذشت و قصه واقع شد.

(کلب گوید و این اعمال مورد قضاوت قرار گرفت، آنها این عمل نابجا را نمودند و خجالت و شرمندگی آن را امت اسلام بایستی تا قیام قیامت تحمل نماید ..... انا لله و انا الیه راجعون).

خلیفه و قرائت ها:

از محمد بن کعب آمده است .....، که (عمر بن خطاب عبور نمود بر مردی که آیه (والسابقون و الاولون من المهاجرین والانصار .....) را قرائت میکرد پس عمر دست او را گرفت گفت چه کسی بر تو اینطور قرائت کرد گفت ابی بن کعب ..... عمربه ابی بن کعب گفت تو این آیه را چنین قرائت کردی گفت بلی گفت از رسول خدا شنیدی گفت آری گفت من فکر میکردم که ما به یک مقامی رسیدیم که کسی بعد از ما به آن نخواهد رسید

و به همین مضمون در آیه (والذین اتبعواهم باحسان) با حرف (و) و گفت کی تعلیم داد گفت ابی .....، عمر از ابی بن کعب سؤال کرد آیا تو اینگونه یاد دادی گفت آری و من هم آن را این چنین یاد گرفتم از دهان رسول خدا، پس عمر تکرار کرد در حال خشم و ابی به او پاسخ داد با تندی که بلی به خدا قسم، نازل فرمود خدا آن را بر جبرئیل علیه السلام و نازل کرد جبرئیل بر قلب محمد صلی الله علیه و آله و دراین خصوص از پدرت خطاب و تو، اجازه نخواست و عمر بیرون رفت و دستها را بلند کرد و می گفت الله اکبر، الله اکبر و درلفظ عمر بن عامر .....

و ابی گفت: به خدا قسم که رسول خدا آن را بر ما قرائت کرد، در حالی که تو مشغول طناب فروختن و دستفروشی آنها در بازار بودی ..... و در تعبیر دیگر عمر قرائت کرد (والانصار) را به رفع (الذین) و انداختن حرف (و) که صفت انصار بود تا آنکه زید بن ثابت به او گفت آن کلمه با حرف (و) است، و عمر از ابی بن کعب سوال کرد و او تصدیق نمود .....، و در لفظی دیگر بر عمر این آیه را با ذکر حرف (و) قرائت کرد و سوال کرد چه کسی اینگونه بر تو قرائت کرد گفت (ابی) و عمر (ابی) را احضار کرد و او گفت رسول خدا بر من اینگونه قرائت کرد، در حالی که تو در بقیع دستفروشی و خرده فروشی اسباب و اثاثیه می کردی و عمر گفت راست گفتی و اگر خواستی ادامه بده و خجالت نکش و بگو که ما انصار حاضر بودیم و شما نبودید و ما یاری کردیم رسول خدا را و شما او را رها کردید و ما منزل دادیم و شما بیرون کردید .....، و با همین مضمون احمد از ابن عباس نقل نموده و نیز .....، .....،

ابن ضریس از ابن عباس نقل کرد که گفت به عمر که (..... ای امیرالمؤمنین بدرستی که ابی بن کعب گمان می نماید که تو ترک کرده ای از آیات خدا، آیه ای را و آن را ننوشته ای .....، پس عمر از ابی سوال کرد، این خیال می کند که تو فکر می کنی من آیه ای از کتاب خدا را ترک کرده و ننوشته ام آن را، ابی گفت: .....) و نیز از ابی ادریس خولانی نقل گردیده که گفت ابی بن کعب قرائت می

کرد (اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیه حمیه الجاهلیه.....) پس این خبر به گوش عمر رسید و سخت خشمگین شد و او را با عده ای از اصحاب که در میان آنان زید بن ثابت هم حضور داشت احضار کرد ..... و زید بن ثابت خواند، و عمر به او خشمگین شد و ابی به او گفت آیا اجازه هست حرف بزنم گفت بگو گفت: تو می دانی که من نزد پیامبر می رفتم و قرائت می کردم و تو بیرون در می ایستادی و تو را به داخل راه نمی دادند .....، پس اگر دوست داری که به مردم بیاموزی آنچه را که رسول خدا به من آموخت بگو وگرنه تا عمر دارم دیگریک حرف هم به مردم قرائت نکرده و به آنان آموزش نخواهم داد، و عمر گفت بلکه (لازم است) مردم را آموزش بده درلفظی دیگر ..... قسم به خدا که تو می دانی که من حاضر می شدم و شما غایب بودی و من احضار می شدم و شما ممنوع ومحجوب بودی و حال با من چنین می کنی، به خدا قسم اگر میل داری بگو من در خانه خود بمانم و دیگر با هیچکس درهیچ موردی سخن نگویم .....، .....، .....

و از بجاله روایت شده است که عمر بن خطاب عبور کرد به جوانی که قرآن میخواند (النبی اولی بالمومنین من انفسهم و .....) پس عمر گفت ای جوان این آیه قرآن را پاک کن و او گفت این قرآن ابی بن کعب است پس رفت نزد او و سوال کرد و ابی به او گفت ای عمر، پیامبر خدا مرا سرگرم به آموزش و قرائت قرآن می کرد در حالی که تو در بازارها مشغول کف زدن و دست زدن و دلالی برای جلب مشتری و کاسبی بودی، پس عمر خشمگین و عصبانی شد ..... و نیز ابی بن کعب قرائت می کرد (ولاتقربوا الزنا انه کان فاحشه و .....) ..... پس عمر از او سوال کرد ابی پاسخ داد من این آیات را از میان دو لب پیامبر خدا آموزش گرفتم و تو در آن زمان کاری نداشتی جز کف زدن و دست بر هم کوبیدن و فریاد زدن برای فروش کالا و دلالی ها و نیز .....، .....،

مالک و شافعی ..... از عمر نقل نمودند که در خطبه ای گفت اجتناب کنید از اینکه هلاک شوید از آیه رجم ..... در لفظ ابی داوود (و قسم به خدا اگر نبود که مردم بگویند عمر زیاد کرد در کتاب خدا البته آن را در قرآن ذکر می کردم .....)، .....

آری، تمامی این مطالب من حیث المجموع بطور واضح و آشکار و صریح دلالت می نماید به کم بودن علم خلیفه به ترتیل قرآن کریم و اینکه افراد یاد شده از او اعلم و داناتر به قرآن بودند و جز این نیست که او را شغل دلالی معاملات در بازار و یا

ریسمان فروشی و یا قرعه کشی مشغول نموده بود و مانع شده بود از آموختن قرآن، و برای او کاری نبود مگر دست بر همزدن برای جلب مشتری در فروش اجناس .....، و چگونه خلیفه در کتاب و سنت رسول خدا پیشوای مردم است، در حالی که از عقاید و آراء مردم در این موارد پیروی می کند و یا ثبت و حذف قرآن می نماید براساس گفتار آنان ..... و یا ترس ازگفتار مردم مانع از اضافه کردن عبارت از خودسرانه او بر قرآن می شود و .....، و حالا توجه کن به افترا معاندین، در نسبت دروغ تحریف قرآن به شیعه است که به استناد آن بر شیعه حمله می کنند و چه اندازه تفاوت است بین کسی که این روش اوست با کسی که تابعی بزرگوار ابوعبدالرحمن سلمی که همگی متفق القول بر وثوق و جلالت مقام او هستند در اینکه گفت، من ندیدم که مادری فرزندی بزاید که قاری تر و اعلم تر به کتاب خدا باشد از علی علیه السلام و نیز گوید ندیدم قاری تر از علی علیه السلام و او قرآن خود را عرضه کرد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، و او از کسانی است نزد ما که بدون شک تمام قرآن را بدون نقص و عیب حفظ نموده و ..... و نیز به شرح آنچه که قبلاً در احادیث وارده در علم آن حضرت به قرآن مذکور گردیده و ....

اجتهاد خلیفه در نامها و کنیه ها:

از زید بن اسلم از پدرش روایت شده است که عمر بن خطاب پسری را مضروب کرد و کتک زد که کنیه ابوعیسی داشت و نیز در مورد مغیره بن شعبه که کنیه او ابوعیسی بود و به او گفت که بهتر نیست که کنیه تو ابوعبدالله باشد و او پاسخ داد رسول خدا کنیه مرا ابوعیسی قرار داد، عمر گفت که رسول خدا گناه گذشته و آینده او آمرزیده شده بود ولی ما در مجلس خودمان هستیم و لذا همیشه او را ابوعبدالله صدا می زد تا زمانی که هلاک شد.

و در عبارتی دیگر روزی مغیره از او اجازه ورود خواست و عمر سوال کرد که کیستی گفت ابوعیسی گفت ابوعیسی کیست گفت مغیره بن شعبه گفت مگر عیسی پیامبر، پدر داشت که تو خود را ابوعیسی می دانی، پس عده ای از صحابه گواهی دادند که پیامبر کنیه او را ابوعیسی قرار داد، عمر گفت بدرستی که پیامبر گناه گذشته و آینده او آمرزیده شده بود و ما نمی دانیم این گناه تو را یعنی به این کنیه تو را خطاب کردن که با ما چه می شود پس کنیه او را عوض کرد واو را ابوعبدالله نامید

و نیز آورده اند که کنیز پسرش عبدالله نزد عمر آمد و از پسر او شکایت کرد و گفت آیا مرا از دست ابوعیسی نجات نمی دهی، عمر گفت ابوعیسی کیست گفت پسرت عبیدالله گفت لعنت بر تو که او را به کنیه ابوعیسی می خوانی و پسرش را احضار کرد و گفت وای بر تو که کنیه خود را ابوعیسی می دانی و به او حمله کرد و پسرش ترسید پس عمر دست او را کشید و گاز گرفت تا آنکه فریاد او بلند شد و آنوقت او را با شلاق زد و گفت وای بر تو آیا برای عیسی پدراست آیا نمی دانی کنیه عرب ابوسلمه، ابوحنظله، ابوعرفطه، ابومره و ..... است

و نیز آورده اند که عمر نوشت به اهل کوفه که هیچکس را به اسم پیامبران موسوم نکنید و نیز دستور داد به جماعتی که تغییر دهند اسامی پسران خود را که آنان را محمد نامیده بودند تا آنکه جماعتی از صحابه گفتند رسول خدا به آنان اجازه داده است که فرزندان خود را به نام آن حضرت نامگذاری کنند پس او آنان را رها کرد و حمزه بن صهیب گوید که کنیه او ابویحیی بود و عمر به او گفت کنیه تو چرا ابویحیی است و حال آنکه فرزندی به این نام نداری ..... پاسخ داد رسول خدا این کنیه را بر من نهاده است .....،

و نیز آورده اند عمر بن خطاب به شخصی که او را (یاذالقرنین) خطاب می کردند گفت، آیا از نام های پیامبران خلاص شده که اسامی فرشتگان را بلند می کنید، ..... این روایات روشن می نماید مواردی را از ناآگاهی خلیفه به اینکه اولا نهی نموده از نام گذاری فرزندان به نام پیامبر اعظم اسلام یعنی محمد و حال آنکه آن حضرت فرمود کسی که سه پسر برای او متولد شود و نام یکی را محمد قرار ندهد پس جهالت نموده است و یا هرگاه فرزند خود را محمد نامیدید پس او را کتک نزده و محروم ننمایید و یا هرگاه فرزندان خود را محمد نامیدید آنها را احترام کنید و .....، یا در روز قیامت ..... خداوند خطاب به بنده گناهکار که نام او محمد است کرده و می گوید حیا نکردی که نام تو، به نام حبیب من نامگذاری شد و تو گناه کردی .....

بنده می گوید خطا کردم ..... پس خداوند به جبرئیل فرماید، بگیر دست بنده مرا و به بهشت ببر که من حیا می کنم از اینکه به آتش عذاب کنم کسی را که نام او نام حبیب من محمد است و یا فرمود کسی که صاحب فرزند پسر شود و به جهت محبت من، نام او را محمد قرار دهد پس او و نوزاد او در بهشت خواهند بود ..... و آن حضرت محمد بن طلحه بن عبیدالله را محمد نامید ..... او از کسانی است که عمر نام او را تغییر داد و نیز رسول خدا عده ای از فرزندان عصر خود را محمد نامید که از آن جمله اند محمد بن ثابت، محمدبن عمر و .....

و نیز فرمود که اسم مرا بر فرزندان خود قرار دهید ولی کنیه مرا به آنان ندهید ..... نیز از آن حضرت روایت شده که بر فرزندان خود نامهای زشت قرار ندهید و یا مورد دیگر، نهی بی جا خلیفه از موسوم کردن فرزندان به نام پیامبران وحال آنکه این اسامی بهترین نام هاست .....

و خداوند فرشته ای را مأمور می نماید که اهل خانه ای را که در آن نام پیامبران است را در هر صبح و شام تقدس نماید و ..... نیز بدترین اسامی حرب و مره است و یا این گفتار دیگر او که مگر برای عیسی پدری است که کنیه خود را ابوعیسی قرار می دهید و ..... عجیب تر آنکه او، علیرغم آگاه شدن از این موضوع که پیامبر مغیره را ابوعیسی نامید، از عقیده خود برنگشت و با وجود آنکه گفته مغیره را

تصدیق کرد ولی این کنیه گذاری را گناه و خطا و معصیت دانست ولی جزء گناهان بخشوده شده پیامبر و اراده کرده بود که دوست صمیمی او دیگر این گناه را نکند، چون معلوم نیست با آنها چه رفتاری در مورد بخشایش این گناه می شود ..... و یا تشویق نموده بود به قراردادن کنیه ابومره که از القاب اعراب جاهلیت است حال آنکه رسول خدا از آن نهی فرموده و اعلام فرمود که ابومره کنیه و لقب شیطان است .....

ودیگر اینکه تصور نمود که نام (ذوالقرنین) از نام های فرشتگان است و ندانست که ذی القرنین جوان خداپرست رومی بود که خدا به او پادشاهی و سلطنت داد ..... و او نه پیامبر بود و نه فرشته .....، و نام او نیز در قرآن آمده و در ضمن از القاب امیرالمؤمنین نیز بوده است که رسول خدا درباره ایشان فرمود (..... یا ایها الناس اوصیکم بحب ذی قرنیها اخی و ابن عمی .....) ای مردم سفارش می کنم به دوستی ذی القرنین برادرم و پسرعمویم علی بن ابی طالب پس دوست نمی دارد او را مگر مومن و دشمن ندارد مگر منافق و هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است .....،

و یا خطاب به علی علیه السلام فرموده است که برای توست در بهشت جایگاه (و منزلت و خانه ای) و تو صاحب دو قرن (دو طرف) آن هستی و در بهشت سیر می کنی چنانکه ذوالقرنین تمام زمین را سیر کرد (به قدرت و شوکت) و .....

و یا ذکری که علی علیه السلام از ذالقرنین نموده و فرمود که (..... او خویشان و قوم خود را به عبادت خدا تعالی دعوت کرد پس دو ضربت بر جلوی سر او وارد آوردند و در میان شما شخصی مانند او هست) پس گویند حضرت اشاره به خود داشت یعنی من کسی هستم که دعوت به حق تعالی می نمایم که دو ضربت به جلوی سر من می زنند که شهادت من در آن است..... (که اولی از عمر بن عبدود ملعون خبیث در روز خندق و دومی از ابن ملجم شقی لعین خبیث که لعنت خداوند قهار برآنها و طرفداران پلید آنان باد .....)،

و یا این خود انس است که پیامبر به او کنیه ابوحمزه داد و حال آنکه برای او فرزندی بهنام حمزه نبود و .....،

حد زدن خلیفه پسر خود را بعد از حدی که بر او جاری شده بود:

از عبدالله بن عمر روایت شده است که گفت برادرم عبدالرحمن و ابو سروعه در مصر شراب خوردند ..... و عمروعاص آنان را حد شراب زد و این خبر به گوش عمر رسید و نوشت به عمروعاص که عبدالرحمن را بر یک شتر بدون پلاس و جهاز نزد من بفرست، چون عبدالرحمن بر عمر وارد شد، عمر او را شلاق زد و شکنجه نمود (یعنی بعد از اجرای حد دوباره او را حد زد)، از جهتی که او پسر عمر و خلیفه زاده بود و آنگاه او را رها کرد و چند ماه به سلامتی زندگی کرد تا مرد و مردم تصور می کنند او از شلاق عمر مرد و نیز از عمروعاص روایت شده است (که به عمر اعلام کردم که من او را حد زدم و عمر برای من نوشت که عبدالرحمن را در عبایی پیچیده و بر شتر بی جهازی بفرست تا بداند چه کار بدی کرده ..... و عبدالرحمن بر پدرش عمر وارد شد و بر او عبایی بود و نمی توانست از شدت صدمه ای که از سواری بر مرکبش که بدون جهاز و پلاس بود خورده بود، راه برود پس عمر گفت ای عبدالرحمن چنان و چنان کردی پس شلاق پشت شلاق بر او زد و عبدالرحمن بن عوف به او گفت ای امیرالمؤمنان بر او یکبار اقامه حد شده است ولی عمر ابداً توجهی به حرف او نکرده و او را شکنجه نموده و عبدالرحمن فریاد می زد و می گفت من بیمارم و تو قاتل و کشنده من هستی، ولی عمر او را دوباره حد زد و حبس نمود وعبدالرحمن پس از این قضیه مریض شد و مرد، و با همین مضمون از ابوعمر در استیعاب آمده که ..... پس از آن مریض شد وپس از یکماه مرد .....،

پس ملاحظه می فرمائید که بر این واقعه اساساً چند اشکال مهم وارد است: اول اینکه اجراء حد به منزله کفاره و پاک شدن مجرم است و لذا بر او بعد از اینکه یکبار حد جاری شد دیگر گناهی نبود که دوباره بر او حد واقع شود و این قانون خدا در سنت شریفه است که از

حزیمه بن ثابت آمده است که رسول خدا فرمود کسی که حد بر او جاری شد این گناه او بخشیده و آمرزیده می شود و به همین مضمون از عباده بن ثابت و از شافعی و از حضرت علی علیه السلام نیز روایت شده است و همچنین در سنن بیهقی که آن کسی که عملی از حدود را انجام دهد و بر او اقامه حد شود پس آن حد کفاره اوست ..... و نیز از عبدالرحمن معقل روایت شده است که علی رضی الله عنه دستور اجرای حد مردی را داد و اجراکننده حد دو تازیانه اضافه بر مجرم زد و علی علیه السلام آن دو تازیانه را بر آن فرد عامل اجرا به عنوان قصاص زد (سنن بیهقی) و نیز اگر تصور او آن بود که عمروعاص دروغ گفته و او را حد نزده، می بایستی بعد از اقامه دلیل برای رفیق عبدالرحمن نیز حد اجرا می نمود و همچنین فرستادن او بر شتر بی جهاز و در عبای پیچیده شده که در واقع مجازات بدتر از آن اجرای حد است تا جایی که می گویند عبدالرحمن از شدت صدمات وارده که نمی توانست راه برود البته شکنجه غیرشرعی و غیرقابل قبولی است که بر خلاف احکام شریعت است و دیگر اینکه می بایست اجرا حد را به دلیل بیماری و مرض و کسالت او به تأخیر بیاندازد و این نیز حکم خدا در سنت شریف پیامبر است، .....، و لذا توجه به کلام ابن جوزی در این محل قابل تأمل است که گفت، عبدالرحمن و ابوسروعه که از اصحاب بدر است به گمان آنکه آنچه می خورند شراب نیست و انگور جوشیده است و خوردن آن مستی نمی آورد، گرفتار مستی شدند و لذا داوطلبانه مراجعه به عمروعاص کرده و درخواست اجرای حد برای پاک شدن خود نمودند و حال آنکه به حکم شرع مقدس این ندامت و پشیمانی در این کار برای آنها کافی بود ولی آنها برای رضای خدای سبحان، داوطلبانه بر نفس و وجود خود سخت گیری نمودند .....،

(کلب گوید و این کاملاً نهایت قساوت و بی رحمی است که یک پدر اینگونه فرزند بی گناه و بیمار خود را که استغاثه می نماید و با زاری می گوید که بیمار است ترحم ننماید و دل سخت و بی رحم پدر به شفقت و رأفت وادار نگردد و به دست خود فرزند را به کام مرگ بفرستد، آن هم به حدس و گمان و ..... و برخلاف سنت رسول خدا و فراموش کرد که پیامبر اقربا را برای جنگ و قتال با اقربا اعزام نمیفرمود، ولی او بدست خود پسر را به کام مرگ بفرستد ..... انا لله و انا الیه راجعون و اگر گوید او را احتیاطاً برای رعایت دین کشته است پس دیانت وسخت گیری او در دین در زمان زنای آشکار مغیره کجا رفته بود که با وجود شهادت چهار شاهد او را آزاد نماید و پست ومقام بالاتر به او عطا فرماید و صحابه رسول خدا را به عنوان شهود کذب حد بزند و .....)

جهل خلیفه به آنچه روز عید خوانده می شود:

از عبیدالله نقل شده است که روز عید، عمر بیرون رفت و فرستاد به دنبال ابی واقد لیثی و سوال کرد که پیامبر در مثل چنین روزی در نماز چه سوره هایی را قرائت می کرد، او گفت (سوره ق و اقترب) ..... پس باید از خلیفه سوال کنم به چه دلیل نمی دانست که رسول خدا در چنین روزهایی (عید فطر و اضحی)، چه سوره هایی را قرائت می فرمود، آیا فراموش کرده بود..... و او علیرغم اینکه این امر (واجب) نبود به دنبال ابی واقد بفرستد تا از او سوال کنند ...

خلیفه و معانی الفاظ:

از عمر روایت شده که او بالای منبر سوال کرد از قول خداوند در آیه (..... او یاخذهم علی تخوف .....) پس همه ساکت شده و پیرمردی از هزیل برخاست گفت این لغت ماست و تخوف یعنی تنقص گفت آیا عرب این را در اشعارش می شناسد گفت بلی شاعر ما زهیر ..... گوید ..... پس عمر گفت ای مردم بر شما باد به حفظ و استفاده از دیوان (لغت) شما، که گم نشود گفتند دیوان چیست گفت اشعار جاهلیت، زیرا در آن تفسیر کتاب شما و معنای کلام شماست و به همین مضمون از ابی الصلت ثقفی و عبدالرحمن عمر نیز روایت

شده است، و بدرستی که من عذر می خواهم از خلیفه که اگر به دلیل خدمت کردن در میدان مال فروشان و کرایه دادن آنها و دلالی کردن در بازار و فروختن ریسمان و خرده اسباب و .....، از کسب علم و دانش کتاب و سنت دور شده و یا موجبات نقص در قضاوت ها و داوری برای او فراهم شده و او را به وادی بحث و خصومت و خشونت و بدزبانی سوق داده و به آن مشغول نموده است، تا حدی که شناخت ندارد به کلماتی که زبان و لغت مادری اوست که یک عمر در تمام اوقت شبانه روز زبانش به آن حرکت می کند

(کلب گوید و تشویق نماید قوم عرب را درحال و آینده به فراگیری اشعار مزخرف اعراب جاهلیت برای تفسیر قرآن و سنت پیامبر و ترجیح ندهد که امت این علوم را از بزرگان علما امت و در رأس آنان از وصی رسول خدا فرا بگیرند بلکه اوقات شریف ومقدس خود را صرف یادگیری یاوه های اعراب مشرک و جاهل و بت پرست ایام جاهلیت صرف نمایند .....)

رأی خلیفه در روزه سال:

از ابی عمر شیبانی نقل شد که گفت به عمر خبر دادند که مردی هر روز روزه می گیرد و عمر شروع کرد به زدن او با شلاق مخصوص خود و میگفت بخور ای دهری، بخور ای دهری، .....، و مرا سرگردان نموده است و نمی دانم که به کدامیک ازاین دو، نقل اعتماد کنم آیا بر این روایت ابن جوزی و حدیث تازیانه او و نهی از روزه گرفتن و یا به نقل دیگر او از اینکه عمر همه روز روزه می گرفت .....، و شخص محقق در میان انبوه تألیفات امامان فقه و شارعان حدیث افرادی را می یابد که اینگونه عمل می نمودند مانند (عثمان بن عفان، اسوء بن یزید، ابوبکر بن عبدالرحمن و .....) و قطعاً این اتفاق نظر علتی ندارد مگر به دلیل مجاز بودن انجام آن در شرع مقدس و حالا تو برای تازیانه مخصوص و اجتهاد خلیفه ..... دلیلی بیاور.

ثمرات و نتایج این بحث:

این نمونه ای از بسیاری از آنچه که ما بر آنها وقوف یافتیم، از نوادر اثر در علم عمر و برای ما این امکان وجود دارد که چندین برابر آنچه را که آوردیم را، ذکر نماییم، ولی اکتفا کردیم به همین مقدار و خلاصه اینکه اول خلیفه علم خود را در رابطه با آنچه از فقه نمی دانست از گروهی اخذ می نمود که در میان آنها افرادی بودند که معروف به علم نبودند مانند (.....) و نیز بسیاری از پرسش های خود را از مولا و آقا و امام ما امیرالمؤمنین علی علیه السلام، اخذ نموده و خود بر آن گواهی داد همانند اقوال او در (لولا علی لهلک عمر)، (لولا علی لضل عمر) (لا ابقانی الله بارض لست فیها باالحسن)، (اعوذ بالله من معظله لاعلی بها) (لولاک یا علی لافتضحنا)، و ..... و .....، که این اقوال از حد احصاء خارج است و حضرت علامه تعداد ۱۷ عبارت ازاینگونه گفتار را از گواهی و اقرار و تمجید و تحسین خلیفه از علم و عظمت حضرت علی علیه السلام نقل نموده .....، وهمچنین شهادت داده است که آن حضرت یعنی علی علیه السلام، به اینکه این علی داناتر است به علوم پیامبر ما و به دانش کتاب پیامبر ما ..... و .....، و نیز اقرار داشت به اینکه خود در خصوص علم به قرآن و سنت ضعیف است، همانطور که شواهدی از آن ذکر شد به اینکه (کل احد افقه من عمر)، (یا در خطاب به اصحابش که من سخنی را می گویم و شما انتقاد نمی کنید تا اینکه زنی سخنان مرا رد کند که از داناترین آنها نیست)، و یا (کل احد اعلم من عمر)، و یا (کل احد افقه منک حتی العجائز یا عمر)، ..... و یا .....، که همگی و من حیث المجموع دلالت بر آن دارد که خلیفه آراسته به آنچیزی که بزرگان امت، درباره آنچه از اجتهاد و علم برای امامت و رهبری لازم و واجب دانسته اند، نبوده است .....، و لذا چگونه توجیه می نماید هر انسان صاحب عقل گفتار و یاوه سرایی ابن حزم اندلسی را که می گوید علم عمر چند برابر علم علی علیه السلام بوده و .....

(کلب گوید و البته بدون هیچ شک و تردید، همین یاوه سرایی ابن حزم متعصب گمراه و امثال او هیچگاه مورد تائید خلیفه اول و دوم و سوم نبوده است زیرا همه آنها احترام خاصی را برای آن حضرت قائل بوده و همچنین بر این حقیقت و عظمت آن حضرت گواهی می دهد کتاب خدا و سنت رسول پروردگار و تاریخ مورد قبول نزد همه بزرگان احادیث و صاحبان تفسیر امت اسلامی ولی این کاسه های از آش داغ تر از روی تعصب و کینه توزی و از فرط عشق و علاقه به خلفاء مطالبی را عنوان می نمایند که روح آنان نیز از آنها خبر

ندارد ولی آنها به دست خود می تراشند تماثیلی و بت هایی را و می پرستند آنچه را به دست خود و در تصورات خود ساخته اند و محاربه می نمایند با خدا و رسول و وصی او و این یکی از معانی شرک در آیات کتاب خداست که ما آن را در کتاب تفسیر خود اثبات نمودیم)،

و نیز معلوم و ثابت می شود، دروغ بودن بعضی از احادیث جعلی که به دروغ نقل آن به حضرت رسول خدا (ص) نسبت داده شده که (اگرمن به پیامبری مبعوث نمی شدم عمر به پیامبری مبعوث میشد) و یا (اگر قرار بود پیامبری بعد از من بیاید البته آن پیامبر عمر بن خطاب بود)، ..... و یا روایاتی که آنها را به بزرگان صحابه نسبت می دهند که .....، و امثال این دروغ ها، آنهم برای کسی که روش و فکر و دانش او آن باشد که احکام واضح (چون کلاله و میراث .....) را نمی داند و درآن رجوع می نماید به دیگران و یا یادگیری او برای سوره ای از سوره های قرآن، دوازده سال طول بکشد و حال آنکه خود او اقرار می نماید که همه مردم از او داناتر و فقیه ترند حتی زنان پرده نشین و ..... یا کلام رسول خدا خطاب به او و حفصه (که گمان می کنم که بمیری قبل از آنکه بیاموزی .....) و یا چگونه امیرالمؤمنین او را جاهل به تأویل قرآن کریم دید و .... و چگونه و چگونه و تا صدها چگونه دیگر ....، بلی ولی بعضی ازبرادران اهل سنت ما دوست دارند که برای او فضایلی بتراشند که در او نیست و درباره او غلو نمایند

ادامه خلاصه جلد دوازهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

دنباله شعر شمس الدین مالکی:

او اشاره نموده است در اشعار خود به: ۳- حدیث ولایت که همان حدیث غدیر است که قبلاً مذکور گردید ۴- حدیث منزله: (انت منی به منزله هارون من موسی .....) و گفتار ما در اطراف این حدیث نیز مذکور شد ..... ابن عبدالله در استیعاب گویدکه این حدیث را جماعتی از صحابه روایت نموده اند و این حدیث از ثابت ترین و صحیح ترین و درست ترین آثار رسیده از پیامبر است و نیز آن را سعد بن ابی وقاص، ابن ابی خثیمه، .....، ابن عباس، ابوسعید خدری، ام سلمه، اسماء بنت عمیس، جابربن عبدالله و ..... نقل نموده اند. ۵- حدیث سبقت در قبول اسلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام که قبلاً مشروحاً ذکر گردید.

۶- حدیث اعطاء کنیه و شرافت بخشیده شدن آن حضرت به کنیه ابوتراب از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله که این اعطا و تشریف در غزوه (عشیره) در سال دوم هجرت، از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام داده شد و این در آن زمان بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و عمار را در روی خاک نرمی خفته دید پس آنها را بیدار کرده و خاک از علی علیه السلام تکان داده و تمیز کرده و فرمود برخیز ای ابوتراب، آیا من تو را آگاه ننمایم از دو بدبخت و دو شقی، یکی احمیر (قدار بن سالف)، یعنی همان پی کننده و کشنده ناقه صالح پیامبر و دیگری آنکه شقی که بر سر تو ضربه می زند و محاسن تو را از خون سرت رنگین می نماید که این حدیث را حاکم ابوعبدالله نیشابوری، هیثمی، امام حنبلی ها، طبری، ابن هشام، ابن کثیر، سیوطی، ابن عساکر و ..... نقل نموده و آن را صحیح و ..... دانسته اند، و این حدیث از موارد مسلم و مورد قبول همه بزرگان احادیث و رجال و مفسران امت اسلامی است و به همین مضمون ابن سعد، ابن سید الناس، مقریزی، حلبی، طبرانی، ..... از ابی طفیل این حدیث نقل نموده و باز با همین مضمون این حدیث را بزاز واحمد و دیگران از عمار یاسر نقل نموده اند و نیز طبرانی با سلسله اسناد خود از ابن عباس نقل نموده ..... که وقتی رسول خدا بین اصحاب خود برادری ایجاد نمود، علی علیه السلام تنها ماند و غمگین کنار نهر آبی رفت و دستش را بالش قرار داده و خوابید ..... پس رسول خدا ..... او را بیدار کرده و فرمود سزاوار نیست مگر آنکه ابوتراب باشی ..... آگاه باش که تو نسبت به من به منزله هارون به موسی هستی ..... و بدان هر کسی تو را دوست بدارد پیچیده درایمان و با من است و کسی که تو را دشمن داشته باشد خدا او را به مرگ جاهلیت بمیراند و محاسبه شود به عملش در اسلام و نیز ابوعلی با همین مضمون از علی علیه السلام روایت نموده است و سیوطی آن را در جامع کبیر خود آورده و .....،

و نیز ابن عساکر با سلسله اسناد خود از سماک بن حرب نقل نموده است که گفت: به جابر بن عبدالله گفتم که این گروه (نادان)، مردم را به بدگویی به علی بن ابی طالب می خوانند .....، آیا من او را با کنیه و لقب ابوتراب صدا بزنم گفت قسم به خدا برای علی علیه اسلام کنیه و لقبی محبوب تر از ابوتراب نبوده است ..... پیامبر بین اصحاب برادری قرار داد ..... و فرمود برخیز ای ابوتراب ..... تو برادر من و من برادر تو هستم و نیز از مسلم و بخاری در دو محل در صحیح خود در باب مناقب امیرالمؤمنین علی و کتاب نماز در باب خوابیدن مردم در مسجد این روایات صحیح را آورده و طبری نیز آن را در تاریخ خود نقل نموده است که عبدالعزیز ابن ابی حازم از پدرش نقل نمود که گفت به سهل بن سعد گفتم بعضی از فرمانداران مدینه می خواهندترا احضار کنند که بر روی منبر به علی اهانت و از او بدگویی کنی، و گفت بگویی (لعن الله ابوتراب)، گفت قسم به خدا که این لقب را رسول خدا به او عطا فرمود ..... در وقتی که او در سایه مسجد خوابیده بود .....،

و بیهقی با همین مضمون آن را نقل نموده است ..... حاکم ابوعبدالله نیشابوری گوید (مضمون) بنی امیه کارشان عیب جویی و جسارت به علی علیه السلام بود با نام ابوتراب که رسول خدا به ایشان عطا نموده بود و او را بر منبرها بعد از خطبه در مدت حکومتشان لعن کرده و دشنام می دادند و استهزا می نمودند و در واقع آنان پیامبر را با این اعمال استهزا می نمودند و حال آنکه خداوند می فرماید (قل اباالله و آیاته و رسوله کنتم تستهزون لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم) یعنی ..... به تحقیق کافر شدید بعد از ایمان خود و .....

۷- و حدیث سوره برائت و ابلاغ: ..... و آن قضیه فرستادن ابوبکر به مکه و متوقف نمودن او به امر الهی و دستور خداوند درارسال این پیام به اهل مکه از سوی جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله که (این پیام را یا خودت و یا مثل تو) باید ابلاغ نماید، پس آن حضرت علی علیه السلام را اعزام و ایشان آن را از ابوبکر گرفته و ..... خود که به منزله رسول خدا بود ابلاغ کرد. واین خبر و روایات را امامان و حافظان حدیث به طریق های مختلف و متعدد و ..... نقل نموده اند از جمله (۱- ابومحمد اسماعیل سدی کوفی متوفی ۱۲۸، ۲- عبدالملک بن هشام متوفی ۲۱۸، ۳- محمد بن سعد زهری متوفی ۲۳۰، ۴- ابوبکر بنابی شیبه .....، ۴۶- احمد بن حنبل متوفی ۲۳۶، ..... دارمی، ابن ماجه، ترمذی، ابن ابی عاصم، نسایی، طبری، .....، بغوی،طبرانی، ..... حاکم نیشابوری، ابونعیم، ابن مغازلی، ..... زمخشری، ابن عساکر، ..... ابن اثیر، مقدسی .....، حموی، ..... ۵۲- ابن حجر، ابن صباغ .....، و هیثمی ..... ۷۰- سید محمد آلوسی ..... و از ابی جعفر محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) روایت گردید .....، که پیامبر به علی علیه السلام فرمود که یا علی اعلام کن و ابلاغ کن و بگو (۱- کافر داخل بهشت نمی شود، ۲-بعد از امسال هیچ مشرکی حج نخواهد کرد، ۳- کسی برهنه دور خانه خدا طواف نخواهد کرد، ۴- کسی که برای او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله پیمانی وجود دارد تا پایان زمان آن برقرار است و .....) ....

شاعر کیست:

(مضمون) او ابوعبدالله شمس الدین محمد بن احمد ..... مالکی اندلسی، معروف به ابن جابر اعمی در یکی از شهرهای بزرگ اسپانیا (اندلس) بدنیا آمد، او یکی از قهرمانان بزرگ شعر و ادب و استاد در علم نحو و تاریخ و تراجم و حدیث بود، او پس از آموزش قرآن و فقه ..... به شرق سفر نمود و با احمد بن یوسف مشهور به بصیر مصاحبت نمود .....، آورده اند که او تألیف و منظم و دیکته می نمود و رفیق او بر قرائت او می نوشت ..... و عمرشان به این منوال گذشت .....، آنوقت او به سوی اندلس مراجعت و ..... درسال ۷۸۰ وفات نموده است، از جمله تألیفات او (۱- شرح الفینه ابن مالک، .....، شرح افیه ابن معطی، .....،۶- مقصوره در مدح پیامبر اعظم، ۷- قصیده مشهور او به نام عمیان .....) ....

علاءالدین حلی:

(..... و آنچه که محمد (ص) حکایت کرد در فضیلت او در روز غدیر، در آن زمان که برخاست و برای خطبه و بطور آشکارفرمود، در حالی که دست علی در دست او و بر فراز جهازهای شتران قرار گرفته بود، .....، فرشتگان اطراف او را احاطه کرده بودند و خداوند آگاه بود و شهادت می داد، که هر کس را که من مولای اویم، پس این حیدر مولا و آقای اوست از میان تمام خلایق، پس خدایا دوست بدار دوست او را و هلاک کن دشمنان او را و دشمن باش با هر کسی که با حیدر دشمنی کند، و قسم به خداوند که دوست نمی دارد او را مگر مومن نیکوکار و او را رها نمی نماید مگر زندیق مرتد، پس برای او یار باشید و از یاری او کناره گیری نکنید و از او اصلاح بخواهید تا ارشاد شوید،گفتند شنیدیم آنچه را فرمودی و آنچه را که روح الامین آورد برای تو و تأکید می کند آن را، این علی (ع) امام ما و ولی ماست و بوسیله او براه هدایت ارشاد می شویم، .....،

و وقتی پیامبر از دنیا رفت و هنوز در میان لحد خود مدفون نشده بود که خیانت کردند به پیمانهایی که با پیامبر بسته بودند و مخالفت کردند با آنچه که بهترین خلایق احمد (ص) گفته بود، و تبدیل کردند گمراهی را به جای رشد و صلاح، بعد از آنکه شناختند راه درست را و در گمراهی و ضلالت رفت و آمد نمودند و برایشان ابی قحافه رئیس و آقا شد، در حالی که قبل از آن سید و آقا نبود، پس ای وای بر آن مردانی از این امت فریب خورده که بر سادات و بزرگان آنها، بنده گان و بردگان آقایی نمایند و بیگانه به آن مقرب شد و آشنا و مقرب از آن رانده و دورشد، پس برای چه مقصود رسول خدا او را مقدم نداشت

و نیز در بامداد ابلاغ سوره برائت، او را برگردانید در حالی که اوشدیداً غمگین و خشمناک بود و نیز او بود که می گفت در حال عذرخواهی (اقیلونی)، مرا واگذارید ولی در رسیدن به خلافت از مدتها قبل با اشتیاق کوشش می کرد، آیا می شود از خلافت کناره گیری نمود و در عین حال به دیگری وصیت وتأکید نمود .....، و پیروی کرد دومی و .....، و از دنیا رفت در حال خشونت و تندی که درشتی کلام او، دوست و ولی را خوار می نمود و ذلیل و مفسد را عزیز می کرد و آنوقت اشاره به شورا کرد و عثمان را مقدم نمود، پس چه اندازه بد است عمل خیانتکار حسود، پس عثمان مال خدا را تمام و کمال در میان خویشان و اقربان خود عمداً قسمت و پخش نمود و بزرگان ازصحابه مانند ابوذر را تبعید و فاسقی چون حکم بن عاص را که عموی او بود را به خود نزدیک کرد، در حالی که پیامبر او را تبعید نموده بود، پس آنها مدتی با خلافت بازی کردند و هر کدام از آنان در حکم خود سرگردان و مردد بودند، در حالیکه قطعاً اگر به امام و ولی امر خود اقتدا و از او پیروی می کردند، خوشبخت شده بودند، زیرا او ولی سفارش شده از سوی خدا و پیامبر او بود ولی برای همیشه، به جهت مخالفت با او که وصی سعادتمند بود، بدبخت و بد عاقبت شدند، همان علی که همتای پیامبر، و جان و امین و ولی مهربان و دوست او بود، نام این دو بزرگوار بر عرش عظیم خدا نوشته بود، در ابتدای خلقت که آدمی وجود نداشت، و آن دو نفر دو نور پاک و منزه بودند .....،

آری علی آن کسی بود که هرگز روی خود را به سوی آن بتهای لات وعزی که از قدیم سجده می شدند بلند نکرده بود و اگر شمشیر او نبود دین اسلام از جهت شرافت و رفعت، عظمت و سربلندی پیدا نمی کرد و هرگز ریشه های شرک و بت پرستی از بین نمی رفت، ..... پس سوال کن واقعه بدر را، وقتی که با قهرمان آنان یعنی شیبه روبرو شد که بر او به جهت ضربت شمشیر او صدای زنان نوحه گر بسیاری بلند شد و نیز این ولید بن عتبه قهرمان دیگر آنان بود که به شمشیر برهنه او به خاک هلاکت نقل مکان کرد، در حالی که بر او لباسهای آغشته به خون او بود، و نیز در روز احد، در آن کارزار که در هنگامه آن، نیزه های کشیده شده و سرنیزه ها در گلوها فرو رفته و بیرون می آمد و سؤال کن که قاتل طلحه ابن طلحه کیست، همان قهرمان مشرکان و کسی که در جنگ احد چون شیر غران از بین قهرمانان کفر و شرک بیرون آمده و برای جنگ با پیامبر و قتل او فریاد نموده و کف به دهان آورده بود، و یا چه کسی پرچمدار آنان را هلاک کرده و آنان به خاک و خون کشید که صبح کردند در حالی که خواری و مذلت آنها ضرب المثل شده و قصه آنها بازگو شد، که چگونه این یک را کشته و آن دیگری را بر نیزه بلند کرده و دیگری را به بند اسارت کشیده بود، و یا در روز خیبر و هنگامی که ابوبکر به پرچم اسلام پشت کرد و مردم همه حاضر و گواه بودند و همینطور دومی یعنی عمر بن الخطاب که پرچم را گرفت و رفت،

ولی برگشت در حالی که پرچم را از خواری با خود بر زمین می کشید و خود راملامت و توبیخ می کرد، تا آنکه هر دو مراجعت کردند و آثار غضب و خشم پیامبر ظاهر شد و شایسته بود که بر ایشان به این جهت غضب نمایند، پس فرمود در حالی که اطرافیان صدای او را شنیدند و از سخن او کامیاب شدند که من فردا پرچم را به مردی شجاع و وفادار که به گرفتن جانها عادت دارد می دهم مردی که دوست دارد خدا و رسول او را و خدا و رسول او نیز او را دوست دارند، تا آنکه تاریکی شب همه جا را فرا گرفت و به شتاب گذشت و صبح نمایان شد، پس فرمود ای سلمان، بیاور علی برادر مرا و سلمان پاک گفت علی به چشم درد مبتلا شده است پس رفت و با او برگشت، و در حالی که رسولخدا دست علی را می کشید که آگاه باش که رفیع است شرافت کشیده شده یعنی علی و در اوج قرار عزت دارد وجودآنکس که او را میکشید، یعنی رسول خدا (ص)، پس به برکت آب دهان آن حضرت، چشم علی بهبود یافت (به گونه ای که تا آخر عمر چشم درد نداشت)و پوشانید به آن حضرت زره گشادی را که رشته های فولادی آن به هم پیوسته بود، پس با دستی آن پرچم را گرفت و با دستی دیگر زره آهنین پوشید و حرکت کرد و رفت با آن پرچم و پیروزمندانه بازگشت در حالی که بشارت دهنده به یاری و تائید بود و فرود آورد شمشیر خود را بر سر مرحب کافر و سرکش و او را بقتل رسانید و آنگاه نزدیک به قلعه محکم شد درحالی که درب آن بسته و خطر در کمین او بود، پس آن در را از جای کند و پرتاب کرد و این حسان بن ثابت بود که در مجالس آن را انشاء و با شعر خود آن عظمت بازگو می کرد.

بلی به درستی که آن وجود باعظمت یعنی علی بود که درب بزرگ قلعه خیبر را در روز (جنگ) با یهود از ارکان آن بیرون آورد و البته و هر آینه و قطعاً شرافت و رفعت مقام او جاودانی است، اوست که برداشت آن درب بزرگ را و تکان داد درب قلعه قموص را در حالی که مسلمین و جماعت خیبر همگی حاضر و ناظر بودند و یا از غزوه حنین سوال کن، در آن زمان که جرول قاتل جرار سرکش و پرچم دار قبیله هوازن در روزحنین، با شمشیر کشیده خود به میدان شتافت و در انتظار فرصت بود و در آن زمان که با لشکری عظیم و انبوه و مانند دریایی مواج مسلمین را محاصره نمودند و ایمن (بن ام ایمن) کشته بر زمین افتاد و آنگاه گمراهان لشکر کفر و شرک به قصد قتل پیامبر یورش آوردند و در این زمان تمام اصحاب پیامبر و یاران او از ترس از اطراف او پراکنده شدند، مانند شترمرغان فراری که یکی به دره و دیگری به بالای بلندی می گریختند و آیا نمی پرسی و سؤال نمی کنی از آن بامداد و در آن صبحگاهان که همگی آنها اینگونه از ترس مرگ فرار کردند

(کلب گوید پس ببین که چگونه آنها در این موقعیت مرگ آور، اسلام و پیامبر را فراموش کردند و حفظ جان ناقابل خود را بر حفظ جان شریف پیامبر مقدم داشتند. یعنی در همان یوم تبلی السرائر، ولی در زمان تقسیم پست و مقام، دوباره خود را به زیور صحابه بودن و در رکاب پیامبر بودن و ..... آراسته نمودند .....، درحالی که عملاً در هنگامه بلا و آزمایش اینگونه پیامبر خدا را در معرض کشته شدن و دین خدا در معرض نابودی قرار دادند که البته این تنها گذاشتن و فرار این گروه ترسو و بزدل موجب شد تا بسیاری از مجاهدان اسلام و یاران نزدیک رسول خدا به شهادت برسند .....، هرچند خدا، بیاری علی رسول خود و شریعت اسلام را حفظ و مجاهدان اسلام را یاوری نمود ولی هیچگاه از بار جرم و جنایت آنان کاسته نشده و این داغ ننگ از پیشانی آنها زدوده نمی شود کم بودن میزان ایمان آنان و کم بودن میزان علاقه آنان به رسول خدا و شریعت او در این محک و سایر شاخصه ها برملا و آشکار گردید .....، انا لله و انا الیه راجعون)،

..... چه کسی آنان را ارشاد کرد و به صحنه کارزار و جنگ برگردانید و آیا نمی پرسی چه کسی قهرمان و پرچم دار آنان جرول (ابن ابی جرول) را کشت و به جهنم واصل کرد، و آیا نمی دانی که خوار و ذلیل کننده لشکر هوازن جز ولی راهنما علی بن ابی طالب هیچ کس دیگر نبود، آری همه سپاه مسلمین (خصوصاً مدعیان)، پیامبر را تنهاگذاردند و فرار کردند، مگر ابوالحسن علی که حاضر بود و رسول خدا را تنها نگذاشت، آیا مقایسه نمی کنی حالت ایثار اورا در خوابیدن در بستر پیامبر برای حفظ جان او، که بستر بهترین پیامبران عالم است و حال غیر او را که در میان غار غمگین می شود و از ترس مرگ، جان او بالا می آید در حالی که دیگران صرف حضور او

را در غار برای او فضیلتی حساب می کنند، ولی این وضعیت و حالت او در واقع یکی از گناهان کبیره است برای کسی که اهل تحقیق باشد

و نیز (در حدیث بساط) و حرکت آن حضرت بر بالای ابر، برای سخن گفتن با اصحاب کهف و رقیم، همان فضیلتی است که انکار نمی شود وبرای اوست فضیلت رجعت و برگشتن خورشید در آن زمان که پیامبر سر مبارک خود را بر زانوهای او قرار داده و به خواب وحی فرو رفته بود و باز برای اوست این فضیلت که خورشید برای بار دوم هم در سرزمین بابل (حله کنونی) برای او رجعت نمود و در این خصوص احادیث مسند صحیحی وارد شده است، و اوست ولی عهد و جانشین و وصی محمد، پس آیا تو دیدی که پیامبر کسی دیگر را جانشین خود نموده باشد .....، و در آن زمان که فرمود تو (از میان مردم) وارث و خلیفه من هستی و تو غسل دهنده من و قراردهنده من در میان قبر من هستی (حال از تو سوال می کنم) آیا دیده ای در میان تمام جهانیان، هیچ بشری را جز او که در خانه خدا بدنیا آمده باشد، در آن شبی که جبرئیل او را با گروه قدسیان احاطه و در اطراف او خدا را عبادت می کردند، و او بود که از جهت بزرگی منزلت به علی موسوم شد، چنانچه مسجدالحرام از جهت شرافت برتری یافت، آیا جز او جوانمردی را میشناسی که در حال رکوع انگشتری خود صدقه داده باشد، در وقتی که بینوای مستمندی نزد او آمده باشد و خداوند این فضیلت او را در قرآن مذکور نماید، اوست ایثار کننده، اوست صدقه دهنده، اوست احسان کننده، اوست تمسک جوینده، اوست عبادت کننده پارسا، اوست شاکر، اوست پیشقدم، اوست گریه کننده دل شکسته درگاه الهی، اوست خشوع کننده شب زنده دار، اوست شکیبا متوکل درگاه خدا، اوست توسل جوینده به ذات اقدس حق، اوست ناله کننده و پیچیننده در خود از خوف خدا، اوست پرستش کننده عارف خدا، اوست آن بزرگواری که بزرگان از جهت عظمت فضایل او، درشناخت او سرگردان می شوند، او سرور و آقاست در آن زمان که بزرگی به او نسبت داده می شود، پس، اگر بر رفعت مقام او حسد ورزیدند قابل توجیه است زیرا اشرف خلق خدا یعنی رسول الله (ص) نیز، مورد حسد قرار گرفت، آری به او حسد ورزیدند زیرا مقام و منزلت و فضیلتی نبود مگر آنکه او در تمام آنها یکتا و بی همتا بود، پس سوگند یاد می نمایم به خدا ورسول و خاندان او، به همان سوگندی که دوست به آن رستگار و خوشبخت شود، که اگر اولی ها، آن عهد و پیمانی را که با پیامبر بسته بود نمی شکستند و بر جانشین و وصی او سرکشی نمی کردند، قطعاً خاندان (کثیف و طاغی) بنی امیه نمیتوانستند درروز عاشورا دستی بر حسین، فرزند مظلوم فاطمه علیها السلام دراز کنند، پدرم به فدای آن کشته مظلوم، پدرم به فدای آن کسی که برای مصائب او در قلبم آتشی برافروخته شد که هرگز خاموش نمی گردد

(کلب گوید این فراز از شعرحضرت علاءالدین حلی، اشاره به این حدیث و روایت و با این مضمون است که در قلب هر مومن در مصائب حسین علیه السلام آتش و حرارتی است که هیچگاه سردی نمی گراید)،

پدرم به فدای آن غریب آواره که هتک حرمت حرم او شد و از وطن و خانه اش دور مانده بود، پدرم به فدای آنکه برای سنگینی مصائب او، نزدیک شد که کوه های بزرگ از حسرت و غم پاره پاره شوند، نوشتند به او فریب خوردگان نادان بنی امیه، در حالی که در میان ایشان انسان شریف و آزاده و بزرگواری وجود نداشت که ستوده شود، با نامه ها و مکاتباتی که مانند چهره های آنان سیاه بود، و با قاصدانی از طرف آنان که با آن نامه ها رفت و آمد می کردند، تا آنکه آن حضرت به اعتماد عهد و پیمانهای آنها به کوفه حرکت نمود، در حالی که جاسوسان در کمین بودند و آنوقت تمام کسانی که دوست حساب می شدند ناگهان همگی به صورت لشگری بزرگ برای خدمت به دشمنان آنان بر علیه او بسیج شدند و شتاب و عجله می کردند برای جنگ با او، با لشکری که جلوتر فرستاده و

سپس گروه های دیگری که در پی آنان جمع شدند، آنها به هم رسیدند، در حالی که هر لحظه سربازان بسیار دیگر به لشگرآن دشمنان اضافه می شدند، پس یافتند او را، در حالی که به غیر خدا تکیه نداشت و نه کسی بود که زیر بار مذلت و خواری برود و نه اینکه در امر خود مردد باشد ..... و هراس جنگ جز سرور و شادی جهاد در راه خدا و لقاء پروردگارش چیزی در او اضافه نمی کرد، زیرا می دانست که در آنزمان که کشته شود جای او در فردوس برین و بهشت جاویدان است و در میان اصحاب و یاران حسین یعنی آن امام علوی از اولاد هاشم که اصیل بود نژاد و پاک بود اصل و نسب آنها، بزرگان انصار رسول خدا نیز حضور داشتند که هراس و بیم روزهای جنگ را دیده و مانند شیر شرزه به سوی کارزار شتاب می کردند و در میدان نبرد بر جوانان و نونهالان آل محمد پیشی می گرفتند، مثل اینکه، دلها آنان تبدیل به یک تکه آهن ضخیم شده که بر آنها شمشیر می خورد و به نظر می آمد که در هنگام پیشروی، قدمهای آنها به منزله ستونهایی است که بر سنگ سخت خورده و جرقه می زنند.

پس همگی آنها فدانمودند جانهای خود را در راه امامشان، و بذل و بخشش نمودند جان عزیز خود را که بهترین بخشش هاست، (نصحوا، غنوا، غرسوا، جنوا، شادوا، بنوا، قربوا، دانوا، سکنوا النعیم، فخلدوا،) یعنی اندرز دادند، در حال رجزخوانی و توانگری نمودند وکاشتند نهال های تازه ای و بنا کردند خانه ای و نزدیک شدند به جوارها، ساکن شدند در بهشت پر از نعمتهای الهی و در آن جاودان گردیدند،

(کلب گوید سلام، رحمت و رضوان الهی بر حضرت علاء الدین حلی تا آن زمان که خداوند خدایی میفرماید و ما نیز می گوئیم یا لیتنا کنا معهم فافوز معهم فوزا عظیما، و همه مومنین امت محمد (ص) در این دعا شریک و همه با هم می فرمایند آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).،

و آه و ناله و ..... افسوس من برای او که تشنه لب مقتول می شد، در حالیکه در نزدیک او آب فرات موج می زد ولی بر او حرام شد و او را از آن منع می کردند ..... پس همه او را احاطه کردند، بعضی بر پیکر او با شمشیر می زدند برخی با تیر و برخی با نیزه به او هجوم آورده بودند، تا آنکه افتاد .....، و اشک و افسوس من بر او که آغشته به خون خود بر روی خاک گرم کربلا افتاده و سر بروی خاک تفتیده قرار داده بود و اسبها آنان با سم های خود، سینه ای را پایمال نمودند که مدتها برای آموزش علوم قرآن و دین، دانشمندان در محضر او رفت و آمد می نمودند و افکند بر او بادها، خاک نرم صحرا را و پوشانید بدن او را، در حالی که برهنه و بدون لباس بود، و چهره اش را خون او رنگین نمود و دیگران تصور نمودند از روی محبتی که به او داشته اند، چهره او گلگون است، ای هزاران افسوس و غم من برای آن زنان و بانوان حرم او که سربرهنه بیرون دویدند، در حالیکه رخسارشان از اشک آنها مجروح شده بود .....

ای روز عاشورا بس است و کافی است برای تو، اینکه تو اینگونه روزی پر از غم و رنج و محنت هستی، آری در روز تو حسین کشته شد و بر روی ریگهای سوزان بیابان قرار گرفت و .....، آری بیاد آور بعد از آن واقعه هولناک یعنی پس از قتل حسین و اولاد و خاندان و یارانش آن زمان را که سرهای مقدس آنان در پیش رو و برابر چشمان زنانشان در حالی که بر نیزه ها سنگینی کرده و آنها را خم نموده بود، نمایان شد و سید سجاد علی بن الحسین را با خواری در غل ها و زنجیرها حرکت داده و پاهای او را نیز به زنجیر بسته بودند، نه مسلمان دلسوزی حضور داشت که مصیبت خود را برای او شکایت کند و نه دوستی یافت می شد که در غربت او را دیدار نماید، او را بهمراه سر بریده شریف پدرش برای مرد پست و گناهکار و کافر و سرکش یعنی یزید بی دین به عنوان هدیه و پیشکش می بردند و خیری نبود در مردان نادان آن قومی که غلام آنها پادشاه و فرمانروا وآزاد آنان در اسارت بود، پس ای دیده اگر اشک تو تمام شود،

خون ببار و حال آنکه تصور نمی کنم که اشک تو تمام شود، پس افسوس و اندوه من بر خاندان رسالت باد که پایه ریز و بنیادگر ارکان هدایت و شرف اسلام بودند، که بعضی را کشته و پناه ندادند و برخی را هم مسموم و بعضی را از شهر و وطن خود آواره و سرگردان نمودند و ایشان را بهر محل بی آب وآبادی تبعید و در آنجا شهید می نمودند و به این دلیل در هر جای زمین مشهد و زیارتگاهی برای آنان بوجود آمده است .....ای آل الله سوگند خوردم که اندوهم برای شما تمام نشود آتش درونی ام خاموش نگردد ..... ای برگزیدگان خدای توانا، وای کسانی که اسرار و رازهای آفرینش به شما سپرده شده و ای کسانی که هدف نهایی من قرار گرفتن در سایه لطف شماست، من با شما در عالم (ذر) از جهت شناخت و معرفت پیمان بستم، و وفا کردم به آنچه که با آن به شما پیمان بسته و سوگند خورده بودم و شما هم وعده فرمودید که مرا در معاد و فردای قیامت بر صراط شفاعت فرمائید که وعده شما صحیح وحتمی است، پس مرا در وقت حساب شفاعت فرمایید و نجات دهید که من اعتمادم به شماست و به آبروی شما از خداخواهش می کنم .....

(کلب گوید خدایا روح و روان حضرت علاءالدین حلی مقدس را بواسطه این اعتقادات پاک او به شریعت محمد رسول خدا از سرچشمه های رحمت بی انتهای خود سیراب فرما و در بهشت جاویدان خود ساکن فرما و ما را نیز از دعای خیر و شفاعت او در دنیا وآخرت بهره مند فرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

شاعر کیست:

او ابوالحسن ..... علی بن الحسین حلی ..... معروف به ابن شهیفه، دانشمندی فاضل و ادیبی کامل که جمع نموده بود بین دوفضیلت علم و ادب .....، که کثرت بینش و دیانت، او موجب گردید تا در صف مقدم شعراء خاندان رسالت قرار داده شود .....الفاظ روشن و مستدل، همراه با متانت در مدایح امیرالمؤمنین و نوحه سرایی و سوگواری فرزند عزیزش امام شهید، نوه پیامبر، گواه و شاهدی صادق برای اثبات نبوغ او ..... و تبعیت او از امامان است و استاد ما شهید اول (محمد بن محمد مکی صاحب لمعه)، که در سال ۷۸۶ مقتول شده و معاصر این دانشمند فاضل است، شرحی در یکی از قصاید او نوشته و او را تحسین نموده است و قصاید هفتگانه طولانی او مشهور بوده ..... که ترجمه قسمتی از غدیریه اول آن مذکور گردید

و ترجمه بخشهایی از شش غدیریه دیگر به شرح ذیل است:

قصیده اول:

(..... چرا مصیبت خود را بر حسین قرار ندادی که در مصیبت پسر فاطمه، برای تو اجر و ثواب باشد، اهل نفاق به او حیله کردند و آیا حیله کردن از سوی منافق امری بعید است، با نامه هایی که مانند رخساره های آنان سیاه و تباه بود، با این مضمون در کلام آنها، که حضرت به سوی آنها مهاجرت نماید، و آن حضرت در سرزمین آنان و از روی اعتماد و اطمینان فرود آمد، پس حیله و نقشه آنان محقق شد، و شتاب کردند برای قتل او جمعیتی که عدد آنان بی حساب و بی شمار بود، و آن اشقیاکسی را محاصره نمودند که در زیبایی و شجاعت دارای اوصاف شگفت انگیز و از سجایای اخلاقی او حمایت از میهمانان و ایمن نگاه داشتن حدود و مرزهای مسلمین بود، .....، دشمنان کینه توز و آن دشمنان خدا و رسول دور او را گرفتند و او را به صورت بر زمین انداختند و در حالی که (روحی له الفدا) خون از دهان او بیرون می ریخت، با اسبها سینه و پشت او را پامال نمودند تا جایی که بر گونه پاک و مطهر خاک آلود او، نشانه لگدمالی آنان بود، همان حسین تشنه کامی که رفع عطش میکرد شدت تشنگی او را، خونی که از گلوی او جاری بود، پس امتناع و خودداری می کردند گروهی از قتل او به جهت بزرگداشت مقام او، ولی زجر و شکنجه می نمودند گروهی دیگر که شمر کافر بی دین فرمانده آنان بود، و او برای قتل سبط رسول خدا بر سینه او نشست، همان سینه که مملو از علم به ارث رسیده از پیامبر بود، پس پدرم به فدای این

کشته یعنی آن کسی که با قتل او هدایت ضعیف و کفر قوی شد، پدرم به فدای آن کسیکه کفنش ازگرد و غبار بافته شد و حنوط او خاک کربلا بود، پدرم به فدای کسی که بخون دلش غسل داده شد و نه آبی و نه سدری، آری آن ماه که از بخت و اقبال خود سقوط کرد و ماه آسمان بر غروب جمال او گریست، و آن زمانی که لاشخورها (بنی امیه) بر او به یکباره هجوم آوردند، ستاره نسر در آسمان، در زمان طلوعش بر او گریست، دست آزادشدگان رسول خدا در فتح مکه، کلاه خود و عمامه او را غارت کردند و آنگاه، زمین برای غارت رفتن عمامه او گریست، در آن زمان که فرشتگان آسمان از اندوه و حزن بر او گریستند، زمین نیز بر مصائب او گریست، .....، در نزد من، برای آسمان که امساک کرد از باریدن، عذری نیست زیرا برای بخیل عذری وجود ندارد، ولی دیده خون می گرید، برای او که اینگونه تشنه لب از دنیا رفت، و البته دیدگان من برای چه از روی محبت بر او چون (سیل) اشک نبارد در حالی که دختر بزرگوار حسین علیه السلام اینگونه در رنج و محنت پیکر پدر را در آغوش کشید، که بر لباسهایش نشانه های خون پدر دیده می شد ..... پدرم به فدای دختران حسین که برای آنها حجاب و مانعی برای پوشش صورت آنان از نامحرمان نبود، .....، آنها سوگواری و آه و ناله می کردند برای بهترین آقا و سروری که پست ترین بردگان و غلامان بر او غالب شده بودند، و به صدای بلند به اسب آن امام خطاب کرده و می گفتند: ای اسب چرا مجروح و بی صاحب شده ای و چرا زین تو از صاحب بزرگوار ما خالی است، و افسوس منبر آن بی بی و بانوی حرم حسین، زینب است که در سینه و قلب من آتشی از غم ستمهای رسیده به او افروخته که حرارت آن هرگز و تا ابد خاموش نمی شود، آیا حسین تشنه بمیرد و حال آنکه در هر دو سمت او دو دریا از آب گوارا است و فرزندان او در تنگنای زنجیرها بسر ببرند و از سنگینی آهن بر بدن های آنان آثار فرورفتگی باشد، .....، و این یزید لعین بود که در بالاترین قسمت کاخ ها نشسته و رقاصه ها برای او آوازه خوانی می کردند و شراب می ریختند و او از روی نادانی و خباثت شعر می گفت، و اسرار درونی خود را بیرون می ریخت و در حالی که از ضربت چوب خیزران او، لب و دندان حسین علیه السلام خونین شده بود، می گفت که (ای کاش پدران من که در بدر کشته شده بودند، حاضر بودند و می دیدند که چگونه بزرگان بنی هاشم اسیر شده و در میان آنها حسین را که چون ماه است نظاره می کردند و می دیدند حالت حسین و خاندان او را که چگونه بخشی اسیر و بخشی دیگر هلاک گردیده اند، و آنوقت آغاز خوشحالی می کردند، مانند آن زمان که پدرم معاویه بوسیله بسر (بن ارطاه که از افسران خبیث و سفاک معاویه بود) با آنها (آل محمد) جنگ و آنها را قتل عام کرد ..... و آنها تصور می کنند به اینکه در ایام رجعت بار دیگر برخواهیم گشت و من یعنی یزید قسم می خورم که نه قیامتی است و نه رجعتی برگشتی و زنده شدنی در کار است،

آری ای حسین، ای فرزند راهنمایان بزرگوار .....، البته که من دوست داشتم که تو را دیدار کنم در آن زمانیکه یاوران تو کم و یاران تو شهید شده اند و من جان خود را فدای تو نمایم همانطور که از روی آزادگی و کرامت و بزرگواری، حر بن یزید ریاحی جان خود را فدای تو کرد و اگر زمانه بین ما و یاری تو جدایی انداخت و زمان و دوره شما از ما جلوتر واقع شد، ولی من تا آن زمان که زنده باشم و تا آن زمان که قبر استخوان مرا بپوشاند از روی غم و اندوه بر تو گریه و نوحه می کنم ..... ای فرزند فاطمه روز مصیبت تو، روز میعاد ما (برای اقامه عزا) و روز محشر یعنی روز انتقام خدا ازدشمنان شما روز تسلیت ما خواهد بود و یا آن روزی خوشحالی و سرور و شادی بر ما حاکم می شود که زمان ظهور قائم شما(حضرت مهدی روحی له الفدا) فرا برسد که در ظهور آن حضرت برای ما کمال خوشبختی و بشارت است، همان روزی که آفتاب از مغرب خندان بر می گردد که انکاری برای آن نیست، همان روزی که فرشتگان در آن (الله اکبر) می گویند به نحوی که همه آن را می شنوند مگر آنکسی که در گوش باطن او کری و پنبه غفلت باشد، و فریاد می نمایند که امام

و راهنمای یگانه عالم، آن نیکوکار و آن پرهیزکار پاک و پاک کننده ظهور و قیام فرمود، ظاهر شد از مقابل رکن حجر الاسود در خانه خدا و دربان و خادم او عیسی مسیح و حضرت خضر ستوده خصال هستند، و او ظاهر می شود در لشکر بزرگ و انبوه از پیروان خود که از زیادی و کثرت تعداد، زمین بر آنها تنگ می شود، و ایشان ستاره گان تابانی هستند که ظاهر می شوند و در میان تمام این ستارگان، جلوه ماه کامل ولایت یعنی مهدی موعود، روحی فداه نمایان و درخشنده است، پس تعجیل فرما به آمدن خود ای مهدی ای فرزند فاطمه که شیعیان تو را بدی ها و زیانها احاطه نموده است و دانشمندان آنها در گمنامی وافسردگی بسر می برند ..... ای پنهان شده از دیده، در کدام زمان، با ظهور شما، شکستگی ها جبران و ترمیم می شود، آری غنایم به ناحق در میان غیر شما تقسیم شده و دستان شما از حق خودتان خالی و تهی گشته است، اموال حلال شما به گناهکاران ستم پیشه حلال و بر بزرگان سادات بزرگوار حرام گردیده است، .....

آری این اعداء الله، صبح و شام می کنند در حال امنیت و سلامتی و ترسی ندارند از اینکه گروهی شبانه بر آنها یورش آورند و آنها را بقتل برسانند و اموالشان را غارت کنند ..... هرگاه درمجالس آنان از شما یاد شود، چهره های آنان عبوس و زرد می شود ..... بر بالای منبرها و در خانه های شما برای گمراهان و نابینایان نام و تعریف است ..... هرگاه ایام ده روز (اول محرم) عاشورا می رسد، از خوشحالی کف می زنند و آن ده روز را ازگواراترین اوقات خود قرار می دهند .....، این انگشتان این ناصبیان خبیث است که از خونهای شما در روز عاشورا سرخ و رنگین و خضاب شده است و مردم عوام نادان آنان، وارث این خضاب شده و کافری پس از کافر دیگر بوجود آمده است،

آری ما گریه می کنیم ولی مصائب شما، آنها را به وجد و سرور در می آورد و به خدا قسم که پیامبر به شادی آنان مسرورنشد و برای وصی او هم سرور آنان مایه خوشحالی نبود پس تا چه زمانی باید برای وقت ظهور شما این صبر و انتظار باشد .....لکن چاره ای جز صبر برای انتظار فرج و ظهور شما نیست و قطعاً بعد از هر سختی، آسانی خواهد بود (یعنی بعد از هر سختی، البته زمان گشایش و فرج مؤمنان به ظهور حضرت مهدی علیه السلام فرا خواهد رسید) ..... برای شما خاندان محمد (ص)فضایل و مناقبی است که انجیل عیسی بر آن گواهی نموده و ..... و برای شماست علوم پنهان و آینده که از آن جمله آن علوم، علم جامع و جفر است ..... آری اگر درختان عالم قلم شوند و هفت دریای عالم مرکب شود و تمام سطح زمین، از دریا و صحرا و دشت کاغذ شوند و تمام فرشتگان و آدمیان و جنیان نویسنده شوند و تا پایان عمر جهان بنویسند و بخواهند، آنچه را که خداوند صاحب عرش عظیم آنها را به شما اختصاص داده است را به شماره درآورند، البته نمی توانند یک دهم از فضایل شما را نیز به حساب درآورده و بنویسند، آری آیا مگر سنگ ریز ها را می توان به حساب آورد و یا ذرات عالم را می توان شماره نمود و من قطعاً مقصر و گناه کار در مدح شما هستم و برای این بنده مقصر هیچ عذری و بهانه ای نیست ..... بوی خوش و معطر از بیان فضایل و مناقب شما پراکنده است .....

و من آن مناقب را که سروده و آماده کرده ام، تقدیم می نمایم تابرای فردای قیامت من اندوخته و ذخیره باشد و این سروده ها در این مناقب، در نزد شما امانت و البته چه خوب ذخیره و اندوخته ای برای رستگاری فردای قیامت است، پس آن را از دوستان خود بپذیرید و قبول فرماید، و چه خوب وقتی است بامداد فردا (قیامت).....، درود خداوند همواره بر شما باد مادامی که شب همه جا را تاریک و صبح همه جا را روشن می نماید)

(کلب گوید رحمت و رضوان و غفران و سلام بی انتهای الهی بر شما ای حضرت علاءالدین حلی و همه دوستداران محمد و آل محمد که مانند شما عمل می کنند نثار باد که اینگونه با سروده های زیبای خود قلوب مجروح ما را مرهم گذاری می فرمائید خدایا به عزت و جلال و اقتدار خودت و عزیزان درگاهت در صدر آنها محمد و آل محمد علیه السلام امر فرج مولای ما امام زمان رااصلاح بفرما و ما را از شفاعت این بزرگواران در دنیا و آخرت بهره مند بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

قصیده دوم:

(..... اگر نبود مصیبت سبط (نوه پیامبر) در کربلا، چهره من چنین آشفته و دگرگون نشده بود ..... او را به چنگ بنی امیه افکندند و به سوی او انبوه لشکریان یورش آوردند ..... عدالت در حکم و انصاف در داوری نکردند، بلکه خواستند انتقام صفین و لیله الهریر را بگیرند، ..... پس جانم فدای او در آن زمان که روبرو شد با آن عاصیان یعنی آن گروهی که لبه شمشیرآنها از فریب و نیرنگ تیز شده بود .....، و فرمود حسین به یاران خود که خدا نخواسته مگر ریخته شدن خون های ما را .....، پس شتاب و عجله می کردند بر یکدیگر به جهت آنکه آگاه شده بودند که در انتهای کار در بهشت جاوید خداوند ساکن خواهند شد و ..... و آسان شد بر آنها دشواری وقتی که در شب عاشورا به حوران کوتاه چشم در میان قصرهایشان نظر کردند و فراموش نمی کنم حسین علیه السلام را که جهاد می کرد با (آن سگان هار) در حالی که حریم او خالی شده بود از دوست و افراد خاندان او، که او را حمایت کنند ..... پس فرار می کردند از جنگ با آن حضرت، بواسطه هیبت او چنانکه مرغان قطا از چنگ بازهای شکاری می گریزند ..... پس مهاجم و مدافعی نبود مگر آنکه شمشیر آن حضرت علیه السلام فرق های سرآنان را می شکافت و یا آنکه آنان را پراکنده و یا متفرق می نمود ..... پس جانم به فدای آن کسی که اعضای بدن او مجروح و از یاری و پشتیبانی ناامید شده بود .....، جانم به قربان آن کسی که در حالت عطش شدید و تشنگی رگهای گردن او بریده و پیکر پاک او بر روی سنگهای داغ و خاک گرم کربلا قرار گرفت در حالی که آرزوی آب فرات می کرد ..... و در نهایت عطش و تشنگی جان داد در حالی که آب گوارا در برابرش موج می زد ..... و فرشتگان بر او نوحه کردند و جنیان برای او زاری کردند و .....، آیا رواست که کشته شود بهترین خلایق از جهت پدر و مادر و شریف ترین خلق خدا یعنی حسین فرزند رسول خدا و منع شود از آب فرات و با لب تشنه سر بریده شود و حال آنکه استفاده می کردند از آب فراوان و سیراب می شدند از آن وحشیان صحرا ..... و بزرگ می دانم مصیبت مثل او را که پیکر او آنگونه قطعه قطعه شود و ..... و سر مبارک او بر نیزه به دست سنان (بن انس خبیث)گردانیده شود و زین العابدین را در حالی که اسیر و به زنجیرهای (آهنین) بسته شده بود حرکت دادند، پس جانم فدای آن اسیر باد، او را به خواری در حالی که غرق در زنجیر بود با زجر و شکنجه می کشیدند تا در برابر ناسپاس ترین خلق خدا و پسر کافرترین آنها یعنی یزید بن معاویه قرار گیرد، آری شب یزید فرا رسید در حالی که در لباس سپیدش می خرامید و حسین نیز شام نمود، در حالی که پیکر پاک و مطهر او برهنه بر زمین داغ کربلا افتاده بود .....، .....،

خانه اولاد صخر بن حرب به خوانندگی رقاصه ها و شراب خواری آنان مأنوس و آباد بود و همیشه در مجلس این تبهکاران، زنان بی عفتی بودند که سرگرم بودند به خوانندگی و نوازندگی و رقاصی، و در عوض، خانه علی و زهرا و پیامبر و شبر (امام حسن) و شبیر (امام حسین) مولای جهانیان، یعنی این منازل وحی، که خالی شده بود از حضور بزرگان آن .....، همان کسانی که همواره اهل آن خانه ها، روزه داشتند و افطارشان تلاوت قرآن و سحر آنان به تسبیح و ذکر خدا سپری می شد و وقتی تاریکی شب فرا میرسید، نمازشان آن خانه ها را زینت می داد، همان نمازهایی که عدد کم آن به شماره نمی آید، ..... آری آگاه باش ماه هایی در کربلا غروب کردند که مرگ

به دور آنها گردیده و آنها را از فراز، به قبرهای آنان فرود آورد، ..... تشنه از دنیا رفتند در حالیکه آب در کنار آنها موج می زد ولی راهی به سوی آنها پیدا نکردند، مگر خون گلوی آنها ..... نوحه و زاری می کردند بر آنها حیوانات وحشی صحرا و ..... و بزودی از بزرگان تیم وعدی مانند ابوبکر و عمر سوال می شود برای آنچه برای پیروان و دنباله روهای آنها حاصل شد، و سوال می شود از ظلمی که به وصی و آل پیامبر گردید و البته در روز عاشورا، ستم بنی امیه بر سبط رسول خدا جاری نشد مگر برای جرئتی که فرزند مزدور آنها پدید آورد، پس لباس خلافت را یزید پلید از روی ستم پوشید .....

آری تمام مصائب دنیا هر چند که بزرگ باشد باز هم یک دهم آن به مصائب عاشورا شباهت ندارد ..... پس شما بزرگان شفاعت بفرمائید برای لغزشهای من، در روزی که در آن روز هرگاه که گفته شود برای این لغزش شفاعت کننده ای وجود ندارد روز بدبختی و ناخوشی است ..... و برای من نیز گناهانی است که از ترس فاش شدن آنها با بیم و هراس می خوابم و می ترسم از عذاب آن در روزقیامت ..... پس چه زمان روز گشایش و فرج خواهد آمد همان روز که خداوند جمع نماید پراکندگی های امت محمد را و جبران نماید شکست، دلهایی را که جبرانی برای شکسته شدن آنها نیست، چه وقت ظاهر می شود مهدی شما از خاندان هاشم بر روشی که بعد از آن هیچ روشی و آئینی جز روش و آئین او وجود نخواهد داشت، کی زمان آن می رسد که پرچم های ظهور او از مکه معظمه به اهتزاز درآید، که مرا از خوشحالی به وجد و سرور وادار نماید ..... و فرشتگان الهی از آسمان به عنوان پیش قراولان سپاه و در پیشاپیش او برای یاری آن بزرگوار و به قدرت لایزالی الهی نازل شوند ..... و اگر سپری شود اجل من قبل از ظهور این ایام و برای من امکان یاری یاوران او نباشد پس خواهند گفت، او از دنیا رفت در حالی که منتظر برای رسیدن به ایام ظهور بود تا به مراد خود برسد و قطعاً خدا اجر صابران را ضایع نخواهد نمود.

(کلب گوید سلام و رحمت و رضوان و جنت الهی بر حضرت علاءالدین حلی نثار و ایثار باد و امید است که خداوند ما را نیز در دعای شریف او سهیم واز شفاعت او بهره مند نماید زیرا ما و همه امت اسلام می گوئیم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

قصیده سوم:

(..... یادآوری نما، نعمت های خداوند را که به تو عطا فرمود، دوستی محمد بهترین خلایق و دوستی وصی او علی بن ابی طالب را و این مراحم البته چه نعمت های خوبی است که به تو ارزانی شده است، ..... و بدان و آگاه باش که این دو بزرگوار برای تو موجبات امنیت و پناه هستند در روز رستاخیز و به فریاد تو خواهند رسید در آن زمان که هیچ پناه و فریادرسی برای تو وجود ندارد، ..... و چون بر پل صراط قرار بگیری این دو تو را به سوی بهشت جاوید رهبری خواهند نمود و لذا پای تو برصراط نخواهد لرزید، و چون نزدیک بهشت شوی این دو تو را به بهشت، بشارت خواهند داد و البته چه بشارت نیکویی خواهد بود، این شفاعت پیامبر گرامی خدا در روز قیامت و روز حساب برای تو کافی است ..... و این وصی این پیامبر یعنی ابوالحسن است که تو را از حوض کوثر سیراب می فرماید، در حالی که تشنه به سوی او می روی و اوست شفاعت کننده در روز قیامت و بهترین شفاعت کننده بعد از پیامبر، که می توانی دست خود را به سوی او دراز کنی ..... که اگر او نبود راه هدایت بعد از نبی معلوم نمی گردید و تو از تنگناهای دامهای گمراهی خلاص نمی شدی و از شدت ضلالت رهایی نمی یافتی، آری او به منزله کشتی نوح است که هرکس به آن چنگ زند نجات یابد و هرکس او را رها کند هلاک گردد، چقدر مارقان بدبخت که از تیزی شمشیر کشنده او پاره پاره شدند، ..... و بیاد آور در غزوه بدر هنگامی که دونیم کننده پادشاهان گمراهی و ضلالت، به راهنمایی گروه ملائکه به میدان جنگ رفت و سؤال کن چه کسی خون ولید پلید آن قهرمان دلاور سپاه

مشرکین را به زمین ریخت و چه کسی میدان را از میدان داران و سرداران خونخوار سپاه کفر و شرک خالی کرد، و همچنین از شجاعان آنان بپرس که چه کسی طعم مرگ را به آنان در آن زمان که با آنان روبرو شد چشانده و شربت مرگ را در کام آنان ریخته است و چه کسی طلحه آن پهلوان ترسناک را بر خاک هلاکت و نیستی ابدی انداخت و .....، از گزارش دهندگان بپرس که چه کسی آثار آنان را از بین برد و آنها را از صفحه روزگار محو کرد، سؤال کن چه کسی به مرحب طعم تلخ مرگ را چشانید..... و هنگامی که ترس بر احزاب و گروه ها مستولی شد، چه کسی آنها را دنبال کرد .....، و ..... اما گروهی نابکار همه این فضایل عظیم او را نادیده گرفته و بعد از رحلت رسول خدا بر او پیشی گرفته و حقوق او را نادیده گرفتند، پس ای کسانی که چنین کردید خوشحال نباشید، زیرا به همان اندازه که در دنیای خود به این امر خوشحال بودید، در آخرت خود در عذاب خواهید بود

(کلب گوید آیا می دانی چه کسانی این فضایل عظیم مولایمان علی را انکار می نمایند در حالی که خدا و ملائکه و رسول خدا به عظمت آن مجاهدت ها و جهادها شهادت ها داده اند، گروه منافقین یعنی منکران و کافران به این آیت خدا که البته همان کسانی هستند که وجودشان در امت محمد ولی قلب آنان در جمعیت کافران است یعنی گروه منافقان و رهبران آنان که خداوند از آنان به الذین فی قلوبهم مرض یاد می نماید و دوستداران آنها تا قیامت)، پس ای امتی که ازوصیت های پیامبر خود روی گردان شدید، آیا کسی شما را به این کار دعوت و شما را به انجام آن مجبور و ملزم کرده بود، آیا رسول خدا وصیت نکرده بود که با وصی او به نیکویی رفتار کنید، پس چرا طوری عمل کردید که گویا شما را به عداوت با او سفارش کرده بود، آیا پیامبر درباره او نفرمود که این علی است که در بزرگواری و فضایل از همه برتر است و اوست که امین بر کتاب خدا و وحی الهی بعد از من است، و اوست که در درک و شناخت هر حکم و قضیه ای، داناتر از همه شماست .....،

آری این علی است که به دلیل جود و بخشش فراوان، دیگران را بر خود مقدم می نماید و صدقه دهنده و بخشنده است، در زمانی که شما را دنیابه خود مشغول نموده بود، پس اجتناب کنید از اینکه از او پیشی بگیرید و حال آنکه او در هر حکمی بهترین قضاوت کنندگان است، و شما به زبان و از ترس شجاعت او اطاعت کردید، ولی قلب شما از روی مکر و حیله از کینه او سرشار بود وهنگامی که پیامبر چشم از جهان فروبست، بلافاصله در روز بعد لبه تیغ تیز شمشیر خود را به سوی او گرفتید، و پای را از حد خود فراتر قرار داده و گمراه شده و از روی جهالت از وی روی برتافته و به دیگری روی آوردید، و آنوقت فرزند احمد فاطمه را از ارث او در فدک محروم و او را از حق خود کنار زدید و شوهر او را بسیار آزردید، پس ای فاطمه، ای فرزند پیامبرهدایت گر، سوگند به حق آنکسی که تو را بر همه زنان عالم از اولین تا آخرین خلقت برتری داد و نامت را مقدس نمود، به قطع و یقین از آتش جهنم رهایی ندارد، آن کسی که با تو ستیزه جویی کرد و تو را از ارث پدرت جدا نمود، آیا خدا گناه کسی که تو را از حقت دور نمود و پدرت را آزرد می بخشد، نه هرگز چنین نخواهد بود و ابداً و البته به سعادت نمی رسدکسی که گمراه شد و از تو روی گردانید و به ریسمان دشمنی تو چنگ زد، ای تیم تو به سعادت نرسی و شقاوت تو البته تورا به سوی آتش خواهد برد و اگر تو نبودی گوساله های بنی امیه هرگز بر عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله دسترسی نداشتند، و به خدا سوگند که تو به سعادت نرسیدی و این هوی پرستی، تو را در آتش جهنم افکند، آیا تو مدعی هستی که دوستدار خلافت نبوده و لباس خلافت را از خود دور می کنی و حال آنکه آنرا به دیگری می دهی، آیا چنین کسی در ادعای خود راست گفته است و بدرستی که تو ای عدی دشمنی شما بیشتر است و به خدا سوگند کسی با نفاق هم پیمان نگردید مگر شما، .....، و نیز بر تو باد عار و ننگ ای امیه و این خواری بر تو همیشگی و جاودانه باد چنانکه همیشه در دوزخ و آتش ابدی جهنم

خواهی بود، آیا بهتر نبود که از حسین و خاندان او درگذری، همانطور که پدر او و وصی پیامبر از پدران شماگذشت کردند ..... و ای بدترین ستمکاران، بد جزایی به احمد دادی با عملی که نسبت به خاندان او در روز طف (در کربلا)مرتکب شدی .....، به خدا سوگند ای زینب تو را فراموش نمی کنم، در حالی که از دشمنان، صورتت را با آستین دست خود پوشانیدی و آن زمان که خواستند ترا به اسارت ببرند، پدر و سپس برادر خود را صدا کردی، و ای هزاران غم و درد و اندوه برای تو و برای برادرت حسین، در حالی که اعضای او مجروح و در حال جان کندن بر تو نظاره می کرد و تو او را از روی ناراحتی و چاره نداشتن صدا می کردی و با استغاثه از او کمک می خواستی و چقدر بر او سخت گذشت که نمی توانست تو را پاسخ گوید، به خدا سوگند که اگر پیامبر خدا و پدرت در عرصه کربلا وضعیت تو را می دیدند، کسی جرئت آن نداشت که به تو بی احترامی می نماید و یا خیمه های شما را خراب کند، و ای دیده اگر می خواهی اشک بریزی، پس گریه مداوم تو برای مظلومیت سبط پیامبر یعنی حسین باشد، برای آن مقتول که با ظلم و ستم کشته شد پس بر او مداوم گریه کن، بر همان کسی که برای شهادت او، ملائکه در آسمانها گریه کردند، یا حسین تو سوگند یاد نمودی که در هنگام آزمایش و نزول بلا، تمام سختی ها را باصبر خود تحمل کنی، ولی اگر جد تو محمد مصطفی تو در آن صحرا می دید که چگونه پیکر پاک تو بر روی شن ها صحرا قرار گرفته و گونه های تو خاک آلود است بر او چه می گذشت و یا در حالی که آنگونه تو را پایمال سم ستوران کنند و یا اگر پدرت وصی پیامبر یعنی علی مرتضی زنده بود و، پیکر تو را آن روز آنگونه در کربلا روی آن شنزار می دید، جان خود را فدای تو می کرد و آرزو می کرد که تو را از دام آن مصائب رها سازد .....، یا حسین این آرزو که نتوانستم در روز کربلا، در صف شهدای راه تو باشم و اینکه نتوانستم تیزی لبه شمشیر را در عوض تو بجان قبول کرده و در آن زمان که یاران تو کم بودند فدای تو شوم، مرا رنج می دهد، پس اگر فاصله زمان بین شهادت تو و ما بسیار شده است و من سعادت آن را نداشتم که تو را کمک و یاری نمایم پس برای مصائب تو همیشه گریه می کنم ..... و با زبان گویا خود که سخت تر از حمله هرلشکر باشد، بر دشمنان معاند تو حمله کرده و فضایل بی پایان تو را بیان می نمایم و من به یقین می دانم که در آخرت با قبول ولایت تو و ولایت جد تو و مادرت بتول و پدرت حیدر و آن ۹ امام نجیب از فرزندان تو رستگار و سعادتمند خواهم گردید،..... و خداوند سلام و تهیت و درود خود را بر تو نثار نماید تا هنگامی که ملائکه قدس در اطراف آرامگاه شما طواف مینمایند .....

(کلب گوید ای خدای کریم و ای رب ودود ای مجیب دعوه المضطرین سلام و درود و رحمت و رضوان بی انتهای تو بر حضرت علاءالدین حلی مقدس نثار و ایثار باد، از تو می خواهیم به فضل و کرم خود ما را نیز در دعای خیر این بزرگوار داخل و از شفاعت او ما را دردنیا و آخرت بهره مند بفرمایی به حق محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

قصیده چهارم:

(..... مرا سرزنش کننده ای نیست زیرا پیمان دوستی خود را خالص کردم برای پیامبر و برادرش ..... و همان دو بزرگوار که علت حقیقی خلقت عالم وجود و موجودات هستی هستند، آنها اول و آخر و ظاهر و باطن، و بالاترین حمد کنندگان خالق هستی هستند، آنها دو پرهیزگار، دو عبادت کننده و دو رکوع و سجود کننده و دو گواهان بر همه آفریده ها هستند، آن دو بزرگوار خلق شدند در حالی که جهان خلق نشده بود و آنها دو نور از نور خدایند که جدا شدند در علم محفوظ خدا، آن دوبا هم از یک نور هستند و هرگز جدا نبوده و هیچگاه جدا نشوند پس سوال کن از نوری که آن را در سوره نور مسطور می یابی ..... سوال کن از آن کلمات، در آن زمان که آدم آنها را دید و پذیرفت، پس در صلب او نهاده شد و آن دو بزرگوار سیر نمودند در صلب خداپرستان و سرانجام در پاک ترین رحمها

منتقل شدند ..... و آنوقت از یکدیگر جدا شدند، این بهترین وصی و آن بهترین پیامبران شد، ..... و آنگاه علی جان محمد و جانشین و امین او گردید ..... و به او اشاره کرد حضرت آدم در وقتی که دعا کرد و به او در اول خلقت متوسل شد، و به سبب او کشتی نوح پیامبر در طوفانش آرام شد در همان زمان که نوح دعا کرده به او متوسل شد، و به برکت وجود او آتش بر ابراهیم خلیل خاموش و سرد شد ..... و به نام او یعقوب برای یوسف دعا کرد و هم یوسف صدیق به اسم او دعا کرد در آن زمان که چاه افکنده شده و در انتهای آن قرار گرفته بود و به واسطه او خدا بیماری پیامبرش، ایوب را برطرف کرد در حالی که او بیچاره و گرفتار بود و عیسی بن مریم بنام او دعا کرد و مرده ای را از داخل قبرش زنده کرد و موسی بن عمران به نام او خدا را ندا کرد، پس عصای او دریا را شکافت و راه را بازکرد در حالی که آب آن دریا مواج و خروشان بود و به نام او داوود نبی در آن زمان که جالوت آنها را با لشکری انبوه محاصره نمود، سنگی را بر جالوت انداخته و او را هلاک کرد و سپاهیان او از ترس فرار نمودند و داوود نبی به نام او خدا راخواند در آن زمان که دو نفر در محراب عبادت بر او وارد شده و تقاضای داوری کردند پس بر یکی از آنها به ستم داوری کرد ..... و به برکت او آهن بر داوود نرم و آسان شد، و سلیمان به نام او خدا را خواند پس باد بر او مسخر شد و برای او سیر می کرد و بالا می رفت ..... و آصف برخیا به نام او خدا را خواند در آن وقتی که اراده نمود تخت بلقیس را حاضر نماید ..... اوست دانشمند یگانه و کسی که خدا از او خشنود و راضی است، اوست نور هدایت و شمشیر بلند و کشیده خدا، اوست برادر پیامبر والامقام، اوست کسی که صاحب علم قرآن و حکم آن است، اوست کسی که دانای بر تأویل آیات محکم و متشابه قرآن است، ..... اوست شکننده بت هایی که هرگز برای آنها سجده نکرد و صورت خودرا از روی خواری و مذلت در برابر آنها به خاک ننهاد، و وقتی بر شانه های پیامبر برای شکستن آنها بالا رفت این بتها بودند که از ترس هیبت او سجده کرده و فرو ریختند، و به این فضیلت نرسید مگر پدرش ابراهیم خلیل الرحمن در ایام گذشته، دروقتی بتها را در زمانی که در پنهانی به آنان دست یافت شکست و از ترس به شتاب فرار کرد، پس بین این دو فعل مقایسه کن و ببین که چگونه علی شجاع و وافضل است، و اوست گوینده این کلام که سخن او البته راست و صحیح است و در آن شک نیست که اگر برای من مسندی گسترده شود بر کلیمیان بر تورات و بر عیسویان به انجیل آنها حکم نمایم و حکومت و داوری نمایم در میان مسلمانان به حکم قرآن ..... تا آنکه کتابها به سخن آمده و اقرار نمایند که علی امین، راست گفت در آنچه فرمود ..... پس نگاهی به نهج البلاغه کن ..... پس نخواهی دید کتابی برتر از آن مگر قرآن ..... اوست کسی که در روز فرستادن مرغ بریان ..... که پیامبر فرمود که خداوندا بیاور برای من محبوبترین کسانی که او را دوست داری و من او را دوست دارم که آن را انس بن مالک نقل نمود و البته گواهی دشمن سرسخت فضیلتی آشکار، برای طرف مقابل است و بست و مسدود نمود دربهای منزل تمام صحابه را به سوی مسجد غیر از درب خانه او را ..... و وقتی گوینده آنها گفت که پیامبرتان گمراه شد در آنچه درباره ازدواج دخترش گفت و معذور است اگر غلو کند و گفت آن کافر ستم پیشه که قسم به خدا به او وحی نشده ..... تا آنکه به امر خداوند ستاره روشنی فرود آمد تا تکذیب شود گفتار کسی که در حق پیامبر یاوه سرایی کرده و نسبت ناروا به آن حضرت داده است، آیا آن ستاره روشن در غیر خانه علی فرود آمد یا در غیر سرای حیدر منزل نمود .....پس نمی دانم چه چیز اولی را مقدم نمود ..... آیا کنار زدن او به هنگام نماز و عزل او ..... و یا برگردانیدن و عزل او در روزفرستادن سوره برائت که خداوند به پیامبرش امر فرمود کسی را برای ابلاغ بفرست که مانند خودت خوب و بافضیلت باشد، .....

و یا در روز خیبردر وقتی که به جان تو سوگند با پرچم پیامبر از ترس و هراس فرار کرد و دومی که با پرچم رفت و از ترس مرگ برگشت، درحالی که پرچم را به زمین کشیده و فریادکنان می گریخت، آیا سوال نکردی از آن دو نفر که چرا پیمان را شکسته و

باخواری پشت به جنگ کرده و برگشتند و این ابوالحسن علی بود که به سوی مرگ شتاب کرده و در جای خطر و محل هولناک با پرچمش ایستاد و هلاک کرد مرحب خیبری را و دستش را دراز کرده و دروازه سنگی قلعه را از جای کنده و زلزله بر قلعه خیبر انداخت، یا علی، ای علت خلق موجودات و ای سببی که معانی دقیق وجود و صفات او قابل درک نیست مگربرای کسی که پرده از جلوی او برداشته شود ..... برای تو کافی است همین این افتخار که اگر کمال تو نبود نقص دین محمدکامل نمی شد ..... مرده زنده کردن تو و خبر دادن به اسرار نهان، معذور می دارد کسانی را که درباره تو غلو نموده اند، و یا به رجعت خورشید تابان، بعد از غروب آن که همه گواهی به بازگشت آن داده اند، و یا به نفوذ فرمان تو در دریای فرات، درحالی که طغیان نموده بود و ..... صبح کرد در حالی که آب آن نقصان یافته بود و یا به آمدن تو در آن شب به مداین برای غسل دادن سلمان در آن زمان که از دنیا رفته بود و یا به حکایت اژدها که به نزد تو آمد برای کشف موضوعی که آن را نمیدانست، پس حل کردی مشکل او را ..... و یا آن شتری که نزد تو آمد و حکایت از سختی زایمان همسرش کرد پس دعاکردی برای همسرش که آسان شد درد زایمان و یا به آسمان عروج کردی و از بالای بساط در ابرها در حالی که اهل رقیم را خطاب می کردی، پس به شتاب به تو پاسخ دادند، ای خطاب کننده به گرگها در صحراها و ای سخن گوی با مردگان در زیرتوده های خاک، ای کاش در میان زنده ها حاضر بودی و می دیدی که چگونه حسین تو در کربلا در میان خاک و خون افتاده است، همان مظلوم تشنه و برهنه ای که خاک کربلا بجای لباس بدن او را می پوشانید، پس جان من فدای او شود که لباس او را به غارت برده و پیکر مطهر او غرق در خون بر سنگهای داغ کربلا افتاده و پیشانی او بخاک و شن آغشته شده بود، همان تشنه ای که اعضای او مجروح و غیر از خون بدنش آبی برای او نبود، و جان من فدای او شود که اسبها پیکر و روی سینه مطهرش را پایمال نمودند، همان پیکر که همیشه جبرئیل موکل تخت و گهواره او بود، آری کشته شد ولی معلوم نشدبرای چه گناهی، ..... و به دندان او آن زنازاده یعنی یزید پلید چوب خیزران می زد، در حالیکه همیشه رسول خدا به جهت شرافتش آنرا می بوسید و آن مصیبت عظیم دیگر که فرزندان او، در زنجیر اسارت آن طاغیان، در آه و ناله بودند و پاسخ آنان شلاق بود و زنان حرم او که در اطراف او گریه می کردند، ای پدرم به فدای آن زنان داغدیده که بر حسین ناله می کردند ..... ای پدرم به فدای آن ماه هایی که در مدینه طلوع و در زمین غاضریه غروب نمودند، ..... که دستهای ظلم دشمنان آنان را از منازلشان خارج نمود، ای پدرم به فدای آن گروه که از وطن خود آواره شدند، ..... آری قلب ها و جگرها می سوزد برای امام زین العابدین که در زیر سنگینی زنجیرها که تمام وجود او را احاطه کرده بود، او را دست و پا بسته می بردند ..... سوگند میخورم به خداوند بخشنده همان سوگند و قسمی به راستی که یا حسین، اگر فرعونها و طاغوت های اول نبودند قلب محمد درباره تو هیچگاه مضطرب و پریشان نمی شد و قلب علی هم از مصیبت فرزندش بدرد نمی آمد، آری آنها خیانت نمودند به آن پیمانها که با پیامبر بستند و آتش جنگی را که شعله ور ساختند که شراره های آن هیچگاه خاموش نگردد، یا امیرالمؤمنین یا علی بن ابی طالب ای صاحب اعراف و ای کسی که بر او عرضه می شود عمل هر مخلوق خواه محق باشد و یا باطل، ای صاحب حوض کوثر که آن را برای حزب و پیروان خود حلال و بر دشمنان خود حرام می نمایی، ای بهترین کسی در بین همه لبیک گویان به خداوند لبیک گفت و ای بهترین کسی که در بین تمامی طواف کنندگان به دور خانه خدا طواف کرد وای کسی که در بین همه بهترین سعی کنندگان، سعی نمود و دعا کرد و نماز خواند و در رکوع صدقه داد ..... از من به شما سلام و درودی است بی انتها، مادامی که هر دعا کننده عبارت حی علی الفلاح را اذان برای اقامه نماز، به صدای بلند بگوید..... و سلام و درود خدا بر شما مادامی که زندگی جریان داشته باشد .....)

(کلب گوید و سلام و رحمت و رضوان خدای خالق هستی بر وجود و روح و روان تو ای علاءالدین حلی و بر والدین تو و کسانی که تو را اینگونه پرورش دادند و با پاداش وافر بگونه ای که مسرور و دلشاد باشی تا ابدالآباد و خداوند نیز به ما بواسطه علاقه و دوستی با شما جزای خیر عطا و ما را ازشفاعت شما در دنیا و آخرت برخوردار فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین یا امیرالمؤمنین ما در روز جزا در حالی که تشنه و هراسان هستیم به سوی تو خواهیم آمد و تو را به حسین تو قسم خواهیم داد تا بر ما نظر مرحمت بفرمایی و ما را نزدخداوند شفاعت فرموده تا از رستگاران محسوب و در بهشت خداوند ساکن گردیم و امیدواریم که نجات یابیم به خاطر حسین مظلوم تو و خداوند شفاعت تو را در مورد ما قبول بفرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

قصیده پنجم:

(..... آن گروهی که عدول کردند از پیمان علی علیه السلام و با او به عداوت و دشمنی برخورد کردند و او را نپذیرفتند وتغییر دادند قول خود و نقض کردند عهد خود را در روز غدیر، که به او می گفتند (بخ بخ لک یا بن ابی طالب .....) و ازروی کینه و .....، آنها از حب عدول نکردند بلکه از ولایت او برگشتند، تا آنجا که وقتی پیامبر راهنما و بشارت دهنده از دنیارفت، هنوز او را غسل نداده و کفن نکرده، به شتاب و عجله بسوی ریاست رفته در حالی که وصی او علی بن ابی طالب به مصیبت عزای فقدان پیامبر گرفتار و به کفن و دفن او مشغول بود و .....، طوق و گردنبند خلافت را آن بی پدران بر گردن ابوبکر انداختند ..... و چگونه رواست که روباه بیکاره رها بر شیران بیشه آقایی کند، ..... و او را خطاب به امیرالمؤمنین کردند و حال آنکه یقین داشتند که او در سمت و مقام خلافت غاصب است و اتفاق و توطئه نمودند که امر خلافت در میان آنان باشد و .....، آری جهل و آرزو آنان را فریب داد تا آنجا که برای تثبیت موقعیت خود منزل فاطمه زهرا (ص) همان نماد و مظهر ذوالقربی را آتش زدند، پس ای وای بر این مصیبت که بر او یعنی آن سیده نساء العالمین وارد شد، آری همان خانه ای که در آن پنج نفر بودند که ششمین آنها جبرئیل بود، که بدون هیچ خطا و گناهی به آتش مشتعل شد و بیرون آوردند مرتضی را از میان خانه خود، در حالی که مردم پست او را احاطه کرده بودند،

ای مردم به فریاد دینی برسید که یاوران آن کم شده و مردم پست و فرومایه صاحب و مالک آن شده اند، مزدور پسر جدعان (ابوبکر) دست به کار خلافتی شد که مقرون و متصل به مقام وحی است، پس فرزندان تیم کجا و خلافت و حکومت الهی کجا ..... بعضی از آنها گفتند (اقیلونی) یعنی مرا رها کنید که من فرد شایسته و مرد خوبی برای اینکار نیستم و حال آنکه او خوشحال بود به امر خلافت و شادی می کرد،آنوقت همین کسی که خلافت را اقاله می کرد، آن را به دومی واگذار کرد، پس در کدام یک از دو قولش آن مرد راست گفته است، پس پیروی کرد او را عدی از عداوتش و با ایجاد شکاف بیشتر در امر خلافت، و باب دشمنی و مجادله را باز کردکه روش او، هدف و اندیشه او را نشان می داد .....

و بعد از خود جمع کرد مشورت را در شورا به نحوی که پسر امیه (عثمان) آن را به گردن بگیرد و همینطور کینه ها منتقل شد، پس امر خلافت را برروش ستم کاری، دست به دست گردانیدند و آن را برای یکدیگر به ارث قرار دادند، پس عهده دار بد حکومتی بودند، درحالی که صاحب امر و کسی که درباره او تصریحی به اذن خدا شده بود از حکومت الهی دور و معزول گردید، همان کسیکه برادر پیامبر و بهترین جانشین و همان کسی که در پارسایی ضرب المثل بود، مقدم ترین مردم در قبول اسلام و در زمانیکه مردم همگی مشغول پرستش لات و عزی بودند، ..... تا آنکه از دنیا رفت در حالی که مظلوم بود و .....، و بعد از او به حسین ظلم و ستم کردند و پس از آنکه به او وعده یاری دادند و نامه ها به سوی او نوشته و قاصدها روانه نمودند ..... به اوهجوم آورده و او را محاصره کردند و حرام نمودند بر او آب فرات را و حال آنکه راه برای نوشیدن حیوانات وحشی و ..... بازبود .....، تا آنجا که جاری شد بر روی زمین خونهای پاک و گرانقدر او و یارانش ..... پس افسوس بر سبط پیامبر خدا که تنها در میان سرکشان و طاغیان قرار گرفته و راههای نجات بر او بسته شده بود ..... افسوس من بر او که خبر مرگ او را اسب اوذوالجناح به خیمه ها برد .....، و افسوس و اندوه من برای زینب که می دوید بسوی

او و برای او دلی آکنده از شوق واضطراب بود، ..... با دست راست خود شمشیر را از حسین دور می کرد و با دست چپ خود صورت پاک و مطهر خود را میپوشانید و می گفت ای شمر عجله و شتاب بر کشتن پسر فاطمه نکن .....، آیا او پسر علی و بتول و محمد یعنی، کسی که نبوت به او پایان یافت نیست، ..... حذر کن از لغزشی که تو را برای ابدالآباد در آتش دوزخ قرار می دهد ..... ولی شمر بدبخت و شقی از انجام آن جنایت خودداری نکرد ..... و رفت که جدا نماید سری را که همیشه پیامبر خدا لبانش را مکیده وبه دندانهای او بوسه می داد، تا آنکه مشاهده کرد خواهرش او را از نزدیک که گاهی می افتد و گاهی برمی خیزد، ..... و اسیر شدند در زمین داغ کربلا پس از شهادت او، زنان حرم او یعنی حرم رسول خدا و آنها را شهر به شهر و دیار به دیارگردش دادند در حالی که برای زنان بنی امیه پرده ها برای حفظ حجاب آنها آویخته بود، ..... قسم می خورم به خدا و پیامبرهادی و بشیر

و نیز قسم می خورم به خانه خدا که زائران طواف می نمایند آن را، با پای برهنه و پوشیده که اگر اولی ها پیمان وصی را نشکسته بودند ..... هیچ قومی فرزندان علی را به شدت از آبشخورهایی که تشنگان به آن سیراب می شوند نهی نکرده بودند، پس ای دوست من هرگاه به کربلا آمدی مرا به گرد این قبرها طواف بده و گریه کن ..... ای آل محمد، ای کشتی های نجات و کسانی که من بعد از پروردگار صاحب عرش بر آنها اعتماد دارم ..... اگر یاری من از شما به دلیل گذشت زمان بین ما مقدور نشد، پس مدح و ثنای من به بزرگی شما همیشه و تا زمانی که زنده هستم متصل و مدام است، پس پیشکش شما از غلام شما این قصیده ممتاز است که مدح و غزل آن دلپذیر است ..... پس آماده و تقدیم کردم آن را به شما که سپر و محافظ من باشد از سوزش هلاک کننده آتش دوزخ و به واسطه زیبایی و معانی والای این قصیده امیدوارم همان بهشتی را که در آن جوی های عسل روان است تا بر من عطا شود، پس درود و سلام و صلوات خداوند بر شما باد مادامی که بلبلی بر شاخسار گلی از، خوشی و مسرت نغمه سرایی کند و شب بر جهان پرده تاریکی خود را بر افکند.).

(کلب گوید ما امت محمد صلی الله علیه و آله و عجل فرجهم نیز همگی گوئیم خدایا از تو مسئلت داریم تا ما را از شفاعت جناب حلی مقدس بهره مند و در دنیا و آخرت رستگارفرمایی آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

قصیده ششم:

(..... آیا فراموش کنم حسین را که چگونه هدف تیرها قرار گرفته بود و با اسب هایی که دشمنان خونخوار با ظلم و ستم بربدن پاک و مطهر او می تاختند، آیا فراموش کنم بزرگواری او را که در وقت محاصره دشمن و شدت بلا به یارانش ..... که چون شب فرا رسید و تاریکی همه جا را فرا گرفت فرمود بروید، که در این زمان راه برای روندگان باز است و ..... همگی یکدل و یکصدا می گفتند آیا ما آقا و سرور خود که تنها مانده است را به دشمن تسلیم کنیم و جوانان و پیران ما به سلامت باشند، و از ترس مرگ از راه هدایت منحرف شویم، و ما از عدل خدای کریم به کجا عدول کنیم، دوست داریم به اینکه کشته شویم و باز برای کشته شدن زنده شویم ..... و قیام کردند به خون خواهی .....، پس ای جان من و جان خاندانم فدای آن گونه های خاک آلود و غرق در خون یعنی همان جان نثاران از خاندان پیامبر که در اطراف او در زمین کربلا بر زمین افتاده و فدای او شده بودند، و حسین در آن میان به منزله ماه آسمان شده بود که آن ستارگان در اطراف آن نورافشانی می نمودند، حسین علیه السلام تشنه سر بریده شد و از دنیا رفت در حالی که فرات در پیش روی او موج می زد و لبریز از آب بود ولی بدترین و پست ترین مردمان از آشامیدن آب او را مانع شدند و رگهای گردن سبط پیامبر را قبل از سیراب نمودن او بریدند و غول و شیطانی به نام شمر با ناجوانمردی او را بقتل رسانید و اسب او ذوالجناح برگشت در حالی که خبر مرگ او را با صدای بلند اعلام می کرد و صحرا از شیهه او پوشیده بود، و چون بانوان حرم مطهر، این صدا را شنیدند بیرون آمده و آن اسب را دیدند که زین او واژگون شده است پس همگی از حرم بیرون آمده و در حالی که لباسهای آنان غارت شده بود و بر مرگ حسین بزرگوار، ناله و گریه و زاری می کردند، پس جانم فدای خواهر سبط شهید زینب که با صدای بلند ناله می نمود و بر ناله اش غمگین بود و می گفت ای برادر، ای ماه تابانی که بعد از درخشش خود نهان گردیدی و در زمان کمال خود غروب نمودی، ای برادرم

تو خورشیدی بودی که خورشید جهان آرا از نور تو تیره و چشم از دیدن او خسته و کم سو می گردید، ..... آیا رواست که حسین تشنه کشته شود و حال آنکه جد او محمّد (ص)، رسول خدا و پیام آور او بسوی مردم است و آیا سزاوار است که حسین از نوشیدن آب ممنوع شود در حالی که همه درآسودگی در آشامیدن و یا بردن آب بودند، و آیا روا و سزاوار است حرم و خاندان پیامبر اسیر و در خرابه ها و سرای ویران و غریب مسکن بگیرند و خاندان زیاد پلید در قصرها جای نمایند، و خاندان علی رنگ پریده در میان زنجیرها اسیر و هر وقت اسیری ناله می کرد داغدیده ای بر او می گریست .....،

یا حسین ای فرزند رسول خدا، ای آقا و سرور من، اگر من در روزعاشورا در کربلا نبودم و روزگار یاری و امداد مرا برای تو و یارانت به تأخیر انداخت، پس بر اشعار من نظر کن که چگونه به منزله تیرهایی جانسوز، بر دشمنان شماتت کننده تو فرود می آید، ....، آری البته در آنجا که آیات قرآن به فضیلت شما سخن گوید، مدح و ثنای من چه قدر و منزلتی دارد و لذا زبان من بر شرح وصف فضایل شما کوتاه و شرح عذرخواهی آن طولانی است، و بر شما باد سلام و درود خدا مادامی که روشنایی روز نمایان و مادامی که خورشید را غروب در پی باشد،.....)

(کلب گوید و سلام و درود و رضوان بی انتهای خدا بر تو باد ای حلی مقدس مادامی که نمازگزاران نماز خود را با الله اکبر آغاز و با سلام پایان می دهند و ما امیدواریم که خداوند علی اعلی ما را از شفاعت تو در دنیا و آخرت بهره مند فرمایدآمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

و نیز علامه سید احمد عطار در کتاب خود (الرائق) قصیده ای از او آورده و متذکر شده است که او آن را در بیماری منتهی به رحلت خود گفته است:

(..... نزدیک شد زمان رفتن و رحلت .....، و منتقل شدن من از قصرهای وسیع، در تنهایی و غربت به تاریکی های توده های خاک، .....، ..... پس گفتم شما امانت خدائید، و من امانت سپرده حیدر یعنی بهترین خلق خدا هستم، ای حیدر ای مونس من در آن تنهایی، وقتی که حضور نکیر و منکر را در قبر خود مشاهده می کنم، من امید به تو دارم و نخواهم دید آن دو را جز بشیر و مبشر به خود، ..... پس خدایا به حق آن کسی که ایشان را بر مکنون اسرار تو از جهت معرفت امین دانستم، امیدوارم که ببخشی گناهان بنده ای را که فرود آمد به پناه آن کسی که بر همه عالمیان، طاعت و فرمانبرداری او را واجب فرمودی و یا امیرالمؤمنین من آن کسی هستم که نه پارسایی داشته و نه پرهیزکاربوده ام و نه اینکه از گناه دوری می کردم و نه به درماندگان یاری رسانیده ام و لیکن به ریسمان ولایت و محبت شما چنگ زده ام و بر شما اعتماد نموده ام و این برای من افتخار است پس ای آقا و مولای من ای امیرالمؤمنین علی، ای یاری کننده دین اسلام، و ای کسیکه پایه های (کاخ رفیع) کج شده آن و به واسطه وجود با کمال تو بدون شک و تردید، صاف و استوار گردید، وای ذلیل کننده عزت کفر ..... تو را قسم می دهم به خداوند جهان، درباره بنده ای که به تو پناه آورده و به ولایت تو متحصن شده است، پس نظر فرما، بدرستی که من به عنوان مهمانی به پناهندگی شما آمده ام و مهمان و پناهنده را بر میزبان و پناه دهنده حقی غیر قابل انکار است.

(کلب گوید یا امیرالمؤمنین ما هم با دستان خالی و روی سیاه از گناهان و خطا، تو را نزد خداوند شفیع قرار می دهیم تا بلکه به عظمت آبروی تو و دوستان تو خصوصاً حلی مقدس خداوند به ما نظر مرحمت فرموده و رستگاری جاوید را نصیب ما فرماید خدایا به عزت و جلال خود و به حرمت و آبروی محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم بر ما نظر لطف و مرحمت بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

اتمام خلاصه ترجمه جلد ۱۲ فارسی، جزء ششم کتاب شریف عربی الغدیربه عون الله تعالی و عنایات حضرت حق جل جلاله ـ

خلاصه جلد سیزدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

آغاز جلد هفتم (جزء اول)

سخن نگارنده: به نام خداوند بخشایشگر مهربان ..... ما امیدوار بودیم که بزرگان امت و استادان فرهنگ پرور، این کتاب را با نگاهی بی آلایش مطالعه نمایند، نگاهی که از کینه توزی ها برکنار و از وابستگی ها و جهت گیری ها بدور باشد، تا به آسانی بتوانیم سخن یکدیگر را دریابیم و حقیقت یا همان گمشده را بپذیریم و برای رسیدن به آشتی و سازش دلخواه از نزدیکترین راه وارد شویم ..... زیرا من (خدا گواه است) جز آشکار کردن حق و دعوت مردم به آن خواسته دیگری نداشته و آنچه را هم که (بعضی) خوانندگان درشتی در گفتار تصور می نمایند (به حیات خداوندی سوگند) که تنها صراحت وتوانایی درروشنگری است نه سرسختی در مجادله چنانچه سخن سرای اهرام و ....، این هدف ما را در کار شناخته و آن را .....بازگو می نمایند، ..... و خداوند پاک نیز آرزوی مارا برآورده نموده و می بینیم خوانندگان گرامی همانطور که من به آنها حسن ظن داشتم آنها نیز به من گمان نیکو برده اند که خدای را سپاس می گذاریم و در حال حاضر بزرگان قوم را می بینم که از این کتاب پشتیبانی می نمایند ..... در پاره ای از بخشهای گذشته کتاب فرازهای زرین که از سوی زمامداران و سیاستگذاران و راهنمایان دین ..... به دست ما رسید را (به عنوان نمونه) ذکر نمودیم و... و اکنون سه ستایش نامه از این نگارنده و کتاب الغدیر بعنوان قدردانی مذکور می گردد:

اول نامه ای که از سرور اصلاح خواهان آیه اله سید عبدالحسین شرف الدین عاملی که خود از کسانی است که مردم او را به خوبی شناخته و سپاسگزار او بوده اند .....، آورده است: (..... دانشمند کوشا و استوار و روشنگر جناب امینی که خداوند او را گرامی دارد و (آئین) ما را به دست او ارجمند سازد، با درود و سلامی پاکیزه و رسا: می دانم تو بر من حقی داری که از مرز ستایش کتاب الغدیر می گذرد ..... و تعریف سخن در این باره و مانند آن کوچکترین واکنشی است که می توان در برابر تلاشها و ..... بررسی های موشکافانه و تحقیقات شما نشان داد.... و آنچه تورا به حق خود می رساند، این بزرگداشت است که توده امت مسلمان بداند که تو یکی از قهرمانان کم نظیر آن هستی ..... کتاب بزرگ و ارجمند الغدیر تو در ترازوی ارزیابی و فرمان ادب، بی چون چرا، کاری عظیم و کتاب جامع و پرمحتوایی است که اگر گروهی از دانشمندان نیز با هم همکاری نموده و آن را تهیه می کردند ..... بازهم کاری عظیم انجام داده بودند ..... قلم توانای تو زیبایی و صداقت را در این اثر آورده .....خدایت نگهداری و یاری فرماید) عبدالحسین شرف الدین موسوی، و گفتاری که آیه الله سید محسن حکیم ارسال و ما ضمن قدردانی از ایشان، این گفتار را می آوریم:

(بنام خداوند بخشنده مهربان ، ..... یکی از نیکی های خداوند به محمد و آل محمد آن است ..... که در هر روزگار مردانی به آنان عطا می فرماید که نه سودای بازرگانی و نه دنیا طلبی آنان را از تلاش در راه اعتلای کلمه حق و دین او ..... باز نمی دارد..... و به راستی از برجسته ترین این تلاشگران ..... نگارنده کتاب الغدیر است، محقق و دانشمند یگانه و بی نظیر، مانند امینی که امید است همواره پیروز و پایدار باشد .....، پس سزاوار است که هر مسلمان پژوهشگر آن را بخواند و از انوار نورانی او نور بگیرد و نگارنده سربلند ما نیز براین توفیق که خداوند بر او عطا فرموده است بایستی خداوند را شاکر باشد ..... درود و رحمت و برکات خداوند بر وی باد)

محسن طباطبایی حکیم و نیز نامه ای که از سوی پژوهشگر مسیحیان و دادرس آزاده و سخن سرای زیرک استاد بولس سلامه بیروتی به ما رسیده است ..... با سپاس فراوان از او: (..... به پیشگاه دارنده برتری ها استاد دانشور عبدالحسین امینی که خداوند ما را از دانش او بهره فرماید، بر من واجب بود که چون جلد ششم کتاب الغدیر راگرفتم و دیدم که در سرآغاز آن با گنجانیدن نام من، مرا سرفراز نمودید، در نوشته ای دیگر از شما تشکر نمایم و بی چون وچرا آن روح پاک و آن پیشوای بزرگ که بر او و زادگاه پاکش برترین درودها باد ..... دیده گان شما را بر گنجهای دانش گشوده و شما از آن گرفته و بر سر دیگران چون در و گوهرها می پاشید، تا همچون اندوخته ای برای تاریخ نگاران و .....باقی بماند ..... تا هرگاه نهال ادب را از گرمای سخت گزندی رسد آن را از غدیر شما آبیاری نمایند ..... به ویژه

آنچه که از خلیفه دوم یاد کرده بودید نگاه مرا به سوی خود خیره نمود، خداوند شما را از خیرات بسیار برخوردار نماید، روشنگری شما چه نیرومند و برهان شما تا چه حد تابناک است ..... نامه ای که اگر کسی بخواهد با لجاجت آنها را نپذیرد به آن بزکوهی میماند که بخواهد با شاخ های خود به جنگ سنگهای خارا کوهستان برود ..... من ازخدای پاک می خواهم که با شفاعت سرور ما امیرالمومنین که پرچم پراقتدار او در دو جهان برافراشته است و یادش برای همیشه جاودانی است، زندگی گران بهای شمارا طولانی گرداند)، ارادتمند شما بولس سلامه،

آغاز خلاصه جلد هفتم جزء اول عربی (سیزدهم ترجمه فارسی):

به حول و فضل الهی و عنایات حضرت الله جل جلاله غدیریه سرایان سده نهم، سه تن از مردمان حله هستند، در این جلد آن مقدار از بررسی های عالمانه دانشمندان دینی و تاریخی وجود دارد که شایسته است که حقایق از آنها پشتوانه گرفته و پژوهشگران با نگاه عمیقتر به آن بنگرند، .....

دیباچه:

به نام خداوند بخشنده مهربان، توسرپرست مایی نه غیر تو، پس کسی را از سوی خود برما سرپرست و یاور ماگردان ..... این نوشته ای است مبارک و فرخنده که آن را فرو فرستادیم پس از آن پیروی کرده و پرهیزکار باشید شاید آمرزیده شوید .....
همان کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و آنان بهترین مخلوقات هستند .

شعرای غدیر در قرن نهم:

غدیریه ابن عرندس حلی:

(..... گویی خون حسین است که بر زمین کربلا جاری می شود، همان مرد روزه و نماز و بخشش و اطعام کننده، برتر از همه سوارکارانی که بر روی مرکب قرار گرفتند، همان کسی که خداوند در گرمای طاقت فرسا ابرهای پربار را سایه بان جد او قرار داده بود، و پدر او آن کسی است که با دانش و برتری خود جای جای از مکتوب خداوند (قرآن) را روشن نموده و مادرش فاطمه آن بانوی پاکدامن که تاج سرافرازی او با بزرگواری های بی حساب آراسته گردیده است ..... آری این چنین است فرزند دختر پیامبر که گرفتار و در زیر شکنجه های سخت قرار گرفت و ستم ها بر او روا گردیده است ، آن ماه که آسمان با غم بر سوگ او گریه کرد و دل روزگار بر او تپیدن گرفت، به خدا قسم فراموش نمی کنم غربت او را که تنها و لب تشنه بود با آنکه در پیش روی او چشمه لبریز از آب وجود داشت که گرگهای بیابان از آن سیراب بودند و نیز غربت حضرت عباس را که دشمنان جامه از پیکر او بیرون آورده و برهنه بر زمین افکندند، و آن کودک را که خورشید زندگی او تیره شد و آفتاب آن برای همیشه راه باختران را پیمود و فرزندان امیه نیزه های سخت را در پیکر یاران اوخرد کردند، .....

دختر زاده پیامبر را غصه ها و دردها در دل بود، در حالی که یار و یاوری نداشت، ..... و در کرانه های پرآب فرات لب تشنه بود و چون می خواست آب بنوشد می دید که او را از لبه تیز شمشیر آبدار سیراب می کنند، ..... از شگفتی هاست که او از تشنگی بی تاب باشد، در صورتی که پدرش در روز رستاخیز آب روان (از حوض کوثر) به کام مردم(مؤمن) می ریزد، ..... و فرزندان آن دشمنان که جانشین پیامبر را انکار و پیامبر هدایت گر که به حق فرستاده خداوند بود را، دروغگو دانستند ، ..... و آنچه را که سزاوار بود ناشایست خواندند و ..... آگاهانه و متعمداً به کشتن جانشین پیامبر کمر بستند و آنچه را محمد صلی الله علیه و آله در قرآن آورده بود را دگرگون نمودند، و دست به کشتن حسین زدند ، .....، پس حسین نواده رسول خدا است که با اراده ای (الهی) سازمانهای سپاه (کفر وشرک) بنی امیه را از هم گسیخته نمود و آن سپاه را باهمه (انبوهی)، زیر و بم آن را در هم می کوبد و خرد می نماید با (ن) نیزه... می کوبد و با (ش) شمشیر برفرق ضربه می زند..... سرهایی که بر زمین می افکند و ..... ضرب دست او همراه با (الف) قامت هایی که بر زیر می اندازد و .....، این

ها بود تاآنکه هنگام شهادت نواده پیامبر فرا رسید ..... گروه سرکشان روسپی زاده، دور او را در آن بیابان گرفتند ..... و یکی از آن(زنازادگان) گردنکش، تیری بلند بر سوی او افکند تا برخاک افتاد و آن شمر بدکار (کافر) جست و خیز کنان، حرکت کرد ..... و با دلی که از کینه و دشمنی حسین لبریز بود بر سینه او پرید و با تیغ تبهکارانه اش سری را برید که بارها پیامبر دندان های او را بوسه داده بود، به هنگام کشته شدن او چهره خورشید از اندوه به سیاهی گرایش نمود ..... و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل گزارش کشته شدن او را دادند و عرش خدا در جهان بالا به لرزه در آمد، مرغان بر روی شاخسار به نوحه سرایی و درندگان دره ها به سوگ نامه خوانی وشیون پرداختند ، اسب سعادت آمد ولی سوار سعادت را بر بالای خود نیاورده بود ..... با شیهه ای بلند و چشمی گریان و اشکبار، پس بانوان حرم حسین، صدای شیهه او را شنیده از چشمان خود اشکهایی که با خون دل آمیخته بود پی در پی جاری نمودند، ..... و ستم کاران از سر نادانی بانوان حرم را اسیر ساختند...و آنان را از میانه راه به گونه گذر دادند که نگاه مردمان (و نامحرمان) برآنها می افتاد و زین العابدین آن دانای صالح را که کارش سجده و به خاک افتادن در پیشگاه الهی بود را در بند گرفتار کردند، ..... پس گروهی از طرفداران حکومت امویان برای آنکه پاداش سرشار ببرند آنان را به سوی مردم بدکار (شام) روانه ساختند ..... و آنچه را که یزید می خواست (یعنی سرهای بریده حسین و یاران او و اسیران آل محمد را) هرچه سریعتر به او برسانند ..... پس تا آن زمان که برای بردن شتران نی می نوازند و سوارگان بر مرکب های خود سوار می شوند، فرزندان امیه را نفرین خواهم کرد و (ابن) زیاد و یزید (حاکم آنان) را به نفرین خود دچار خواهم نمود(آمین)

و (واقعاً و البته) پروردگارم نیز کیفرهای زیادتری را برآنان فرو خواهد فرستاد، روی آنان سیاه باد که با خاندان محمدچنان رفتاری نمودند که گردنکشان و عاصیان ایام جاهلیت روا نداشتند و با اشک های خونین خود برحسین چنان خواهم گریست که خاک های خشک را تر نمایند .....

پس از این (مرثیه سرایی)ها درود از جان و دل بر آن کسی که در غدیر خم، پرچمهای پرافتخار فرمانروایی (امت اسلامی) برای او برافراشته شد .....، همسر زهرای بتول، برادر رسول خدا آن رهایی بخش جهانیان، .....، کسی که با جامه پاکدامنی، خویشتن را پوشانیده و تو او را در هنگام آشتی و سازش بارانی بخشنده می بینی و در روز جنگ و نبرد به مانند شیری خشمگین که از فرزند خود نگهبانی می کند، با دستی گشاده برای نیکوکاری، و... با فضایل روشن و درخشان .....، مانند رجعت خورشید پس از غروب کردن برای او، یعنی همان واقعه ای که (از حیرت) بینایی ها، خود را در برابر آن به فراموشی می سپارند.. و از فضیلت خویشاوندی و یاری او با پیامبر که بگذری فضیلت دیگر او رفتن بر دوش پیامبر (برای سرنگونی بتهای کعبه) که فضیلت (غیر قابل انکار اوست)، .....، اوست که باضرب شمشیر و نیزه خود، پیروزی دشوار را در خیبر آسان نمود و با چنان ضربتی مرحب را در آن نبردگاه نابود کرد که باری سنگین بر دوش کافران محسوب می گردید و در رویداد خندق ..... که (تمامی احزاب و گروه های کافر ومشرک) برای نابودی پیامبر، با هم داستان و متحد شده بودند، و او بود که (قهرمان جهان عرب عمر بن عبدود) را به کشته ای خونین در بالای سنگها تبدیل نمود، و در بزمگاه سخت تبوک که پای در میدان نهاد، و آنان (کفار و مشرکین) را به شمشیر اراده خود که هرگز خراش برنمی دارد نابود ساخت .....، و آدم (پیامبر خدا) چون لغزش نمود چنگ توسل در دامان (مطهر) او زد تا خداوند توبه او را پذیرفت و برگزیده نمود و.. نوح به برکت او از خدا مسئلت نمود تا کشتی او به راه افتاد و به برکت او ابراهیم خدا را خواند تاآتش داغ و سوزان بر او سرد شد، و به برکت او بود که موسی خدا را ندا نمود تا چوبدستی او مارهای جادوگران را که درآغاز ریسمانهایی چند بودند را در کام خود فرو برد، و نیز به برکت او

بود که عیسای مسیح به درگاه خدا دعا کرد تا مرده به گوررفته، سخن گفت و از میان آن گرفتاری ها به پاخاست، در غدیر خم،رسول خدا محمد (ص)، او را به برادری برگزید که دستور آن نیز در ابلاغ خداوندی (قرآن) آمده بود و برای دوستی او دشمنان را سرزنش کرد .....،

من نیز در این راه از آن قدرت و مقام برتر فرمان بردم و به کوری چشم دشمنان او، وی را ستودم تا آنکه پروردگار من در پاداش این مدح و ثناگویی، غبار و زنگ (محبت دنیا) را از دل من بزداید که (قطعاً) اگر تربت پای ابوتراب به آلودگی چشم من رسد، آن راپاک و پاکیزه خواهد ساخت، پس تا آن زمان که روندگان پای در راه دارند و تا آن زمان که ابرها می بارند و یا باران را دردل خود نهفته دارند بر او هزاران درود و صلوات باد،).

درباره این سروده: سخن سرای ما، ابن عرندس در این چگامه خود برخی از فضایل سرور ما امیرالمومنین را به شماره آورده که تعدادی از آنها را شرح داده و برای برخی دیگر نیز در آینده گفتارهایی خواهیم داشت و اما در خصوص این فضیلت آن حضرت که می گوید (از خویشاوندی و یاری او با پیامبر که بگذری، بالا رفتن از دوش پیامبر فضیلت والایی برای اوست)، از علی رضی الله عنه آورده اند که گفت: (رسول خدا صلی اللهعلیه و آله مرا به سراغ بتها برد و گفت بنشین من درکنار خانه کعبه نشستم و رسول خدا پای بر شانه من قرار داده و بالا رفت وگفت برخیز و مرا به نزدیک آن بت ببر و چون برخاستم، حضرت دید من توانایی ندارم و نمی توانم آن حضرت را روی شانه های خود نگاه دارم پس گفت بنشین و من نشستم و او از شانه های من پائین آمد و آنگاه رسول خدا نشست و گفت : علی از شانه من بالا برو پس چون بر شانه های حضرت قرار گرفتم او به همان گونه برخاست و این هنگام چنین احساس کردم که اگر بخواهم بر افلاک نیز می توانم دست خود را برسانم پس بر فراز کعبه قرار گرفتم و من بزرگترین بت ها یا همان بت قریش را بر زمین انداختم، این بت از مس بود و با میخ های آهنین محکم شده بود پس رسول خدا فرمود آن را از جای بکن و من شروع به تکان دادن آن کردم و حضرت می فرمود هان، هان، هان، تا سرانجام توانستم آن را بر زمین بیندازم پس فرمود حالا او را بشکن پس آن را شکسته و خردکردم و پایین آمدم)،

پس با همین مضمون .....، روایت شده و نیز از جابر بن عبداله روایت شده است که علی علیه السلام فرمود: (..... با پیامبر به مکه وارد شدم در آن روز حدود ۳۶۰ بت در خانه خدا و اطراف آن بود پس رسول خدا فرمود تا همه آنها را سرنگون کردند و بتی دراز در خانه کعبه بود که هبل نام داشت پس پیامبر نظری به علی انداخت و فرمود یا علی برای اینکه هبل را از پشت خانه کعبه به زیر اندازیم، تو بردوش من سوار می شوی یا من بر دوش تو، پس علی گفت شما ای رسول خدا، چون بر پشت من قرار گرفت سنگینی (وحی) پیام خدا، اجازه نداد که بتوانم آن حضرت را تحمل نمایم، پس علی گفت یا رسول خدا من بر دوش شما قرار می گیرم پس رسول خدا خنده ای فرمود و پایین آمد و پشتش را خم کرد تا من برآن قرار گرفتم (و فرمود) پس سوگند به آن خدایی که دانه راشکافت و آفریدگان را پدید آورد اگر می خواستم آسمان را به دست خویش بگیرم، می توانستم پس هبل را از پشت خانه کعبه به زیر انداختم و خدای تعالی این آیات را نازل فرمود (قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا .....)

و باهمین مضمون از ابن عباس نیز روایت شده (.....پیامبر به او فرمود بر شانه من قرار بگیر، پس علی جامه خود را به ایشان داد و رسول خدا آن را بر شانه خود قرار داده و سپس او را بلند نمود ....) این گزارش و روایت را گروه کثیری از حافظان و پیشوایان حدیث و تاریخ نقل نموده اند که ازآن جمله اند (۱- اسباط ابن محمد قرشی متوفی ۲۰۰ که احمد در مسند خود از او نقل نموده است، ۲- ابوبکر

صنعانی متوفی ۲۱۱ که سیوطی از او نقل نموده .....، ابن ابی شیبه ۲۳۵، احمد بن حنبل متوفی ۲۴۱، احمد مازنی ۲۶۳، ابوبکر بزار ۲۹۲، نسایی ۲۹۲،ابویعلی موصلی ۳۱۷، ابوجعفر طبری ۳۱۰، طبرانی، نیشابوری، ..... ۱۷- ابن مغازلی ..... ۲۳- ابن طلحه شافعی ..... ۳۰- ذهبی متوفی ۷۴۸ و آورده که سلسله اسناد آن صحیح و درست ولی مایه و زمینه اش ناپسند است و این ناپسند بودن را هیچکدام از حافظان حدیث در سده های گذشته نیافتند تا روزگار این ذهبی را به ما ارزانی داشت که حدیث را نیش زد و کینه خود را آشکار نمود .....

و البته گمان و پندار او نیز با او به گور رفت و در آنچه که او گفت هیچیک از حافظان حدیث بعد از او اعتنایی به حرف یاوه او نکردند، قاضی دیار بکری مالکی در تاریخ الخمیس خود آورده است.... (..... پس آنگاه که علی علیه السلام خواست فرود آید، خود را از آن قسمت که ناودان بود به پایین انداخت تا مهربانی و ادب خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان دهد (یعنی دوباره پای خود را بر دوش پیامبر قرار ندهد) و چون بر زمین قرار گرفت لبخند زد، پیامبرفرمود یا علی چرا لبخند زدی گفت زیرا من خود را از این جایگاه بلند به پایین انداختم و آسیبی ندیدم پس رسول خدا فرمود چگونه به تو آسیبی برسد باآنکه محمد تو را بالا فرستاد و جبرئیل پایین آورد)، .....، ۳۸- شهاب الدین آلوسی ....).

زندگی نامه ابن عرندس و نمونه هایی دیگر از سروده های او:

صالح بن عبدالوهاب ابن عرندس حلی مشهور به ابن عرندس یکی از بزرگان شیعه است و از دانشمندان در فقه اصول و ..... ، و در مدح و مراثی امامان از خاندان آل محمد صلی الله و علیه وآله سروده های جان سوزی سروده است ..... او درسال ۸۴۰ درحله چشم از جهان فروبست.

... از سروده های این استاد شایسته شیخ صالح، چگامه ای است با قافیه (را) و میان یاران همکیش ما این شهرت وجود داردکه این چگامه در مجلسی خوانده نمی شود مگر آنکه پیشوای ما حضرت حجت (مهدی آل محمد (عج) که چشم به راه ظهور او هستیم و خداوند به زودی فرج او را برساند، در آن مجلس حاضر می شود و (ترجمه بخشی از آن) چنین است: (.....در روزگار، رازهای سروده هایم آشکار می شود... نشانه خانه هایی مندرس گردید که درس هایی از دانش خداوند و یاد اودر آنها برگزار می گردید ..... (و این حسین است)، رهبری که آدمیان، فرشتگان، اهل آسمان، درندگان بیابان، پرندگان و خشکی و دریا در ماتم او گریسته اند، گنبدی سپید در کربلا دارد که فرشتگان همواره به دلخواه خود گرداگرد آن طواف می کنند، و این پیامبر است که درباره او فرمود سخنی بس درست و آشکار که هیچ جایی برای تردید و انکار نیست که پس از من سه ویژگی من تنها به او می رسد و هیچ یک از وابستگان من مانندآن را پیدا نخواهند نمود، اول آنکه آرامگاهی داردکه خاک آن (تربت کربلا) شفای درد دردمندان است، دوم، بارگاهی دارد که هر کسی را آسیب رسد پاسخ خود را از آن تواند گرفت (دعا تحت قبه او مستجاب است)، و سوم آنکه فرزندان او با چهره های بس درخشان که (نه) تن از آنان نه کمتر و نه بیشتر، امامان راستین هستند، چگونه است که حسین تشنه در کربلا شهید می شود و... حال آنکه پدرش علی در فردای قیامت مردم را از آبی گوارا (از حوض کوثر) سیراب می نماید و آب روان از سوی خداوند مهریه مادرش فاطمه است، جانم بر حسین افسوس می خورد و می سوزد که در روز (عاشورا) و جنگ کربلا، شمر چه تبهکاری ها در حق او روا داشت،کافران سپاهی در برابر او آراسته نمودند ..... که درآن گروهی از گردنکشان عاصی اموی گرد آمده اند ..... و یزید گردنکش آنان را فرستاده تا همه عراق را زیر فرمان خود آورد زیرا حکومت بر شام و مصر او را بی نیاز نساخته بود و فرزند زیاد برای اجرای این دستور کمر بسته است ..... و پسر نحس سعد را به فرماندهی آنان برگماشته و البته آن نفرین زده آن قدر زندگی نمیکرد که به آرزوی خود یعنی فرمانداری ری برسد ..... پس در دهه اول ماه محرم او را محاصره نمودند ..... (و نبرد آغازشد).... با آنکه دل او از سوز گرما در تب و تاب بود به تاختن پرداخت .....، و شیرازه سپاه (کفر و الحاد) را چنان از هم گسیخت که گویا شاهین به میان مرغان ضعیف

افتاده است .....، ..... تا آن زمان که سگان پیرامون، شیر ژیان را گرفته و به زوزه کردن پرداختند ..... و در راه او مردان شایسته به جان فشانی برای او پرداختند ..... و آن آزاد مرد (حر) از سعادتی که نصیب او شد تا پای جان در راه او نبرد و جهاد نمود، (همه آنها) نیزه های خود را دراز کردند (و جانفشانی نمودند) تازندگی دختر زاده رسول خدا درازتر گردد ..... پس از سوی یکی از آن (روسپی زادگان) تیری رها شد و برگردن دختر زاده پیامبر نشست ..... پس از اسب سرنگون شد و مرکب زبان بسته در اطراف او شیهه می کشید، آنگاه نیزه سنان پیکر او را درید و شمشیر شمر (شقی) از رگ گردنش گذشت ..... و اسب هایی که براندام او راندند و با تار وپود دست و پاهای آنان پیراهنی کهنه برآن دوختند... ، پس بر زین العابدین دریغ می خورم که او را گرفتار کردند و همچنان او را در بند نگاه داشتند، بانوان حرم رسول خدا اسیر شده و پوشش حجاب آنان را از ایشان گرفتند ..... وای بر یزید از کیفر دوزخ (و آتش ابدی خداوند)، واز آن زمان که فاطمه پاک نهاد قدم به عرصه صحرای محشر بنهد، ..... و آنگاه که گله و شکایت خود را به آستان خدای بزرگ می برد و با فریادی بلند در حالی که سرور ما علی از او حمایت می کند، یزید تباهکار گردنکش سخنی بر زبان نمی آورد و خداوند او را به سزای جنایاتش می رساند، در حالیکه محلی مخصوص را در آتش ابدی خداوند، برای او مهیا نموده اند، ..... (آیا انصاف و و رواست) آیا دندانهای دختر زاده پیامبر را از سرنادانی می کوبند؟....، آری البته برای خونخواهی او، جانشینی باید بیاید تا شکست هایی که به دین و آئین ما وارد شده است را، با دادگری خود جبران نماید و ..... و در آن زمان است که فرشتگان از هر طرف دور او را احاطه نمایند و سعادت و خوشبختی پیشاپیش او در حرکت است، ..... دربان او عیسی و نگهبان او خضر است .....

نام مبارک او محمد و پرهیزگار و پاک و پاک سرشت و دانای برجسته، فرزند امام عسگری است، نواده علی هادی، و بازمانده محمد جواد و یادگار آن آرمیده (غریب) در طوس که علی ملقب به رضا است و پسر موسی که با گام نهادن در بغداد بوی خوش را درآنجا پراکنده نمود، همان وعده داده شد به حق و راستی از زادگان امام صادق، شادی دل ما و سرور ما امام محمد همان امامی که دانش پیامبران را همچون زمینی شکافت (و علم راآشکار نمود)، نبیره زین العابدین آن امام که چندان گریست که از سرشک دیدگان او گیاهان خشک سیراب شد و نواده حسین فاطمه و شیرخدا علی و وصی و جانشین پیامبر، آری این جان و وجود پاک، از میان آن پاکان برخاسته است، آن حسن مظلوم را که زهر جفا دادند عموی اوست همان رهبری که عموم آفریدگان را بخشش او فرا گیرد، همنام با رسول خدا و وارث دانش او ..... اگر آنان نبودند خداوندآدم را نمی آفرید و از این همه مردم که می بینیم احدی جامه هستی نمی پوشید، نه زمین هموار می گشت نه آسمان برافراشته می شد، نه آفتاب رخ می نمود و نه ماه در شب چهاردهم پرتو افشانی می کرد، به یاری آنان نوح رهایی یافت و .....آتش بر ابراهیم سرد شد، اندوه یعقوب و رنج ایوب پایان یافت و به برکت آنان بود که آهن بر دست داوود نرم شد و .....، وآن زیرانداز سلیمان را به پرواز درآمد و .....، آنان بودند راز موسی و چوبدستی او، در آن زمان که فرعون از فرمان های اوسرپیچی کرد و ساحران را جمع نمود، اگر آنان نبودند عیسی بن مریم قادر نبود تا ایل عازر را در میان خاک گور زنده نموده و بیرون بیاورد ..... ای آل محمد که در هنگام دشواری ها پشتیبان من هستید و چون دهه محرم روی آرد از سراندوه برشما سوگواری و زاری می نمایم،... برای بازگشت (ایام رجعت) پس از مرگ، شما را واسطه رستگاری قرار داده ام و سعادت با کسی همراه است که شما ذخیره و پناه او باشید، ای آل محمد، هر تازه ای که بماند کهنه می شود ولی مهر شما در دل من آن نو و تازه ای است که روزگار نمی تواند آن را کهنه نماید، پس درود خدا برشما باد تا آن زمان که آذرخشی می درخشد وگره های ابر باز میشود و دانه های باران خود را می پراکند. .....، .....،

و باز او را چگامه ای است در سوگ حسین علیه السلام: (..... رنج جدایی جان را گداخت آنچنان که امویان دل محمد صلی الله علیه و آله را با قتل حسین به آتش کشیدند، همان دختر زاده رسول خدا که مردم را از گمراهی بیرون آورده و هدایت نمود، همان فرزند سرور

ماعلی مرتضی که دریای کرم و بخشندگی و سیراب کننده تشنه لبان (در روز قیامت از حوض کوثر) و نابود کننده کافران و مشرکان است، همان کسی که خاندان او از همه بالاتر و پدرش از همه بزرگوارتر و گوهر وجودش از همه ارجمندتر و بنیادش از همه گرامی تر است ....،

فراموش نمی کنم که چگونه در کربلا عطش بر او غالب شده ولی با آن همه مصائب راهی به سوی آب نداشت، گروهی از سپاه یغماگران اموی در پیرامون حرم او، که درواقع حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با هیاهو و فریاد، فضای بیابان را پرکرده بودند، دستهای تبکار ..... آنچه را که متعلق به حرم فرزندان بهترین پیامبران خدا و جانشین او بود را ربوده و سرقت و به غارت بردند، .....،

در آنجا ناصبیان و دشمنان تبار و نسل پیامبر، پرچم های آشوبگری را برافراشته و بالا بردند تا به غیر ما (که محبان اهل بیت هستیم) دیگران آنها را از یاد ببرند و دیگر کسی حرف ندا بر سر نام آنها قرار نداده و آنها را ندا نکند، ..... ، پس حسین بی آنکه از نوشیدن باده مرگ ترس و هراسی به خود راه دهد با اراده (پولادین خود) بر گردنکشان هجوم آورد، ..... و این دست او است که بالا رفته و در میان آنان فرود می آید و یاد (حملات) شیر خدا (یعنی علی مرتضی را در نبردها) زنده می کند، .....

، شیطان آنها را فریب داد و به دلخواه خود گمراهشان نمود تا هیچ سرپرست و راهنمایی نتوانند پیدا نمایند، و از شگفتی های (روزگار) است که از یک طرف آب گوارای فرات روان باشد و...، در کرانه آن، دخترزاده پیامبر که پدرش در روز قیامت مردم را (از حوض کوثر) سیراب می کند ، جگرش از تشنگی بسوزد ..... و سر او همچون ماه در شب چهاردهم از رگ گردن بریده شود و خون او بر زمین ریخته شود، ..... آری شمر (روسپی زاده) سری را جدا کرد که بسیار اوقات دامان پیامبر بالش آن بود .....

و زین العابدین همان مرد دل غمین را که عمل او سجده و به خاک افتادن در برابر خدا بود را گریان در بند اسارت کردند، اندوه در دل سکینه جایگزین شد.. کشتار کربلا، اشک زینب را روان ساخت که لرزان میان گونه های او می غلطید،.....، آری حسین درکربلا کشته شد و ای کاش من می توانستم با تقدیم جان خویش زندگی او را نجات دهم ..... ، پس تاآن زمان که برای راندن شترها (با آهنگ هدی) نی می نوازند و تا آنگاه که زائران حرم خدا (کعبه) گام در دل راه زیارت می گذارند، من بر فرزندان امیه نفرین و لعنت خواهم فرستاد و یزید و ابن زیاد آنان را لعنت می کنم و قطعاً پروردگار من نیزکیفر ابدی آنان را زیادتر خواهد نمود، (آمین)، ای فرزند محمد، من تا آن زمان که بر بالین خاک بخوابم (بمیرم)، برتو خواهم گریست و از گوهرهای سخنان خود، ستایش های زیبا را به یاد بزرگی های تو زینت خواهم داد ..... پس بدینگونه صالح بن عرندس امید دارد، در کنار حوران سیاه چشم، در بهشت جاویدان سعادت ابدی یابد ..... پس تا آن زمانکه یک پرنده بر فراز شاخساران سوگنامه می خواند بر تو ای فرزند مرتضی درود و سلام و صلوات خداوند نثار باد .....).

(کلب گوید سلام و رحمت و رضوان خدا بر تو ای صالح بن عرندس مقدس تا ابدالآباد و خدای انشاءالله ما را از شفاعت تو در دنیا و آخرت بهره مند فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

و نیز چگامه دیگر در سوگ دختر زاده پیامبر حسین بن علی علیه السلام دارد با این سرآغاز ..... (ای پیروان سرور ما علی ، سوگنامه حسین را بخوانید که از وطن و خانه خود غریب و در سرزمین بیگانگان افتاده است .....).

غدیریه ابن داغر حلی:

(..... درود خدا بر گروهی باد که در برابر خواسته های آنان، فراز و نشیب بیابان سپری می شود و آنان قصد زیارت امیرالمومنین را در بارگاهی دارند که پایه ستونهای آن را بر پیشانی ستارگان آسمان نهاده اند، به زیارت بهترین مردم و درآستانی قدم می گذارند که زیارت کنندگان آن محل، در نزد خداوند، گرامی و محترم هستند و در آنجا، جوان مردزاده، برادرجوانمردی دیگر و شایسته لقب جوانمردی، امیرالمومنین علی علیه السلام زیارت می شود، همان کسی که هر فضیلت و بزرگواری و عظمت و سرافرازی که تصور می کنی از قدیم و جدید ویژه اوست و همه فضایل از ابتدا تا انتها در نامه او نوشته می شود، مردمان (امت)، پس از آنکه پیامبر خود را از دست داده اند، علی علیه السلام سرور و رهبر و امام و بخشنده آنان است، .....، (و آن زمان) که وزیدن گردباد آشوب ها همه جا را تیره و تار می کند .....، آنگاه است که برادر محمد را می نگری که زخم های شمشیر (کافران و مشرکان)، بر پیکر وی مانند نشانه هایی از تلاش و آزمایش، نمودار است، تیغ خود رادر هنگام دیدار دشمن بالا و پایین می برد و دلیران را به دام می افکند و او بود که همچون بازوی پیامبر هاشمی با شمشیرخود چنان از او (پیامبر) پاسداری کرد که بازوهای او زخم بسیار برداشت، فقط او برادر رسول خدا است نه دیگران و او تنهاکسی بود که پیامبر (به امر الهی) فقط در خانه او را به مسجد باز گذاشت و در آخرین دیدار خود از خانه خدا (حجه الوداع) و در روز غدیر، کار سرپرستی (امت) را به او داد و همه نیز گواه بودند، و چنین شد که روز غدیر از خجستگی و مبارکی بر دیگر روزها برتری و رجحان یافت و البته خجستگی های آن، ازحد شماره بیرون است، پس چنین وانمود نمودند که سفارش محمد پیامبر خدا را پذیرفته اند ولی در دل خود کینه خاندان محمد را پنهان نمودند و آن زمان که پیامبر در گذشت، کینه های خود را در ستم به دست گروه های همدست خود آشکارکردند و خلافت الهی و سرپرست تعیین شده خود را با بینش های تاریک گم کرده و او را از حق خود مانع شدند، و اجتماع کردند تا فاطمه را از رسیدن به حق خود محروم نمایند، و بدینگونه زندگی او را با ستمکاری به دلگیری و گلایه ها در هم آمیختند، تا از اندوه جان سپرد و پس از مرگ او فرزندش حسین را سربریده و کشتند، ..... و در میان توده ای گمراه که تباهی در میان آنان راهی دراز پیموده بود، همسر او (علی مرتضی) را به ناسزا یاد نمودند (آری) به یقین در میان گفته های پیشینیان به سخنی استادانه برخورد نمودم که دوست دارم آن را بیان نمایم که (آیا بر فراز منبرها علناً و آشکار، به دشنام او (علی مرتضی) می پردازید که چوبهای آنها را نیروی شمشیر (و زحمات بی دریغ) او برپاداشته و به هم وصل کرده است)، ای خاندان محمد و ای امامانی که در برتری و استواری بر همه خلایق (اولین و آخرین) سبقت گرفته اید، شما چراغهای عرصه تاریکی های راه هدایت هستید، شما بهترین مردم و مایه سرافرازی بشریت هستید، و شما ....،

و لذا بعید است، وجودیکه از مهر امیرالمومنین توشه برداشته و ذخیره برای خود نموده است از شفاعت جد شما بدون بهره بماند، پس تا آن زمان که ابری به همراه تندر غران در حال بارش و ریزش است درود و سلام و صلوات خدا برشما باد).

(کلب گوید و ما و همه مؤمنین و مؤمنات تا پایان جهان گوئیم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

نمونه ای دیگر از سرود های او :

(.....، به بهترین خلایق، به خاندان محمد نگاه کن که چگونه گردبادی پر از خاک تیره بختی اطراف آنان را پوشانید و (برسفارش) پیامبر و اعمال ناروای کسانی از گروه اصحاب او که روش و منش درستی را در باره اقربا و نزدیکان او بکارنگرفتند، (توجه کن) (و ببین که چگونه این گروه)، پس از پذیرفتن فرمان از اجرای سفارش او (پس از رحلت، در جانشینی علی) خودداری کرده اند که گویا سخن او را دروغ می شمردند و سفارش او را درباره اسدالله (شیرخدا علی مرتضی) که در غدیر خم دستیار و یاور او بود فراموش کردند ..... (تا آنجا که میفرماید) ..... ، پدرم به فدای آن امام که در کربلا در زیر شکنجه سخت مقتول و مظلوم شد، او مردم را به راه راست دعوت می کرد و کسی به او پاسخ شایسته نمی داد، پدرم فدای آن غریب که دل هیچکس برای مظلومیت و غربت او به رحم نیامد و از تشنگی جانسوز گله و شکایت کرد، در حالی که آب در کنار او بود، پدرم فدای آن کسی که دوست پیامبر محمد بود و محمد نیز دوست خدا، ای کربلا آیا فرزند دختر پیامبر علنا و آشکار در خاک تو کشته می شود، چه شگفتی ها از این موضوع باید داشت، آیا تو را جز (کرب)

و (بلا) می توان نامید، که همه مردم از هراس آن آزرده دل هستند، .....، بر (حسین) اندوه می برم که در نهایت تشنگی و (مظلومیت) از مرکب خود سرنگون شد و بر روی خاک آرمید، .....، بر او اندوه می برم که چگونه ستوران استخوانهای او را در هم کوبیدند و در پیرامون او پای برزمین کوبیدند و به تاخت و تاز پرداختند، بر او اندوه می برم که چگونه سر او را از تن او جدا کردند، و محاسن او را از خون پاکش رنگین ساختند .....، هر چه را فراموش کنم مصیبت زینب پاک را فراموش نمی کنم که چگونه می گریست در حالی که روسری و معجر او را ربوده بودند و او خدای را می خواند و استغاثه و زاری می کرد و می فرمود ..... (ای برادرم بعد از تو زندگی خوشی نخواهم داشت و قطعاً مرگی زودرس به طور ناگهانی مرا در خواهد یافت، ای برادرم پس از تو کیست که این نادانان را از سر من دور سازد و آواز مرا بشنود و مرا پاسخ گوید، ....)

زندگی نامه:

استاد مغاس ابن داغر حلی از بزرگان ادب و سخن است و تعدادی کتاب از شرح حال وی در روزگار ما نگارش یافته، از دانشمندانی چون علی آل کاشف الغطاء، سماوی، یعقوبی ، پیشوای ما فخرالدین طریحی، ادبی سپاهانی .....، و استاد سماوی دیوان وی را نیز جمع آوری نموده و شاید آنچه از سروده های وی از میان رفته، از آنچه او گردآوری نموده بسیار بیشتر باشد، او از کسانی است که با عشق و علاقه خود به خاندان پیامبر، سروده های بسیاری در مدح و ثنای آنان دارد ولی روزگار یاد جاودانه او را به دست فراموشی سپرده است، از جمله چگامه های اوست، .....، .....، (اشکهای پیاپی خود را در هرصبح و شام بر فرزندان پیامبر راهنما فرو می ریزم ..... ، در ماتم (حسین) آنکه پسر زیاد او را کشت، زندگی من با سختی میگذرد، ای کاش من فدای حسین می شدم، که در کربلا رگهای گردن او را بریدند، در حالی که با چشمی به شمر نگاه می کند و با چشم دیگر نگران زنان و کودکان حرم خود در میان دو سپاه (کوفه و شام) است و

(کلب گوید ما و همه مؤمنین و مؤمنات تا آخر خلقت با چشمان اشکبار گوئیم انا لله و انا الیه راجعون))

و نیز در این چگامه خود، مدح و ثنای رسول خدا صلی الله و علیه و آله را دارد که (..... ای که بر مرکب راهوار سوار هستی و می روی، بر آستان پیامبر مصطفی بایست، بر آستان کسی توقف کن که بهترین پیامبر ان و بهترین انبیاء است، ..... همان راستگویی که مدح و ثنا و روش ومنش او در کتب انبیاء پیشین آمده است، .....، پس آدم (نور) او را در میان چهار تن دیگر در ساقه عرش الهی دید که چون مرواریدهای رخشان نورانی بودند پس گفت خداوند این کیست پس پاسخی از روی مهربانی شنید ..... که اینان دوستان من و از فرزندان شما هستند و و تو دیده خود را به آنان روشن و دل را به آنان خرسند نما، سوگند به آنان که اگر جایگاه ایشان آنطور که من می دانم و آگاه هستم، نبود، البته گنبدهای گردون و افلاک به گردش در نمی آمدند، نه خورشید، نه ماه و نه ستارگان ، نه بهشت و نه دوزخ ..... و آدم با همان دانش که از خدای توانا گرفته بود، نام آنها (پنج تن آل عبا) را گزارش داد، پس خداوند فرمود ..... ، همه در برابر آدم سجده کنید و از خشم من بپرهیزید ، به برکت وجودآنان ..... نوح ..... از آب(طوفان) رهایی یافت، آتش بر ابراهیم سرد شد، ..... موسی از صاعقه نجات یافت .....، و این نور در عبدالمطلب دونیمه شد نیمه به سوی عبداله و نیمه در ابوطالب پدر علی قرار گرفت ..... چون رسول خدا پای در جهان قرار داد ..... ایوان خسرو شکافت و آتش های (آتشکده های) آنان به خاموشی گرائید، تا محمد به چهل سالگی رسید ..... پس او را بر عرب و غیرعرب مبعوث فرمود با معجزات و .....، شگفتا که ناسازگاری کردند ..... عموزادگان او خواستند که سپیده دم به خانه او هجوم برند و فرستاده خدا به سوی مدینه هجرت نمود و بهترین آفریده پروردگار بعد از نبی یعنی شیرخدا (امیرالمومنین علی)، جانفشانی نموده و تیغ بر کف درجای او آرمید ..... پس آنان با شدت در پی رسول خدا حرکت نمودند

..... و عنکبوتی بر سر غاری که (رسول خدا با ابوبکر) در آن بودند تارتنید و تاروپود آن را با زهرآلوده کرد ..... و او گام به خانه مردانی گذاشت که در برابر دشمنانش به بهای جان خویش به او دست فرمانبری و اطاعت دادند، ..... پس هر روز میان آن سرور آفریدگان و بت پرستان و ..... درگیری و جنگ بود و ..... تا آنکه خداوند پیامبرش را با نابودی آنان آسوده گردانید ..... آری (احمد) آنکه، آمدن پیامبران الهی با او به پایان رسید و پس از او دیگر پیامبری به جهان نیامد ..... ، (یا رسول خدا) گواهی می دهم که تو وظیفه رسالت را به خوبی انجام دادی .....)، و نیز گوید ، (..... ای آنکه سوار برشتری تیز پا، همت نموده ای که به دیدار از آرامگاه بهترین خلایق از عرب و غیر عرب بروی، بعد از دیدار از خانه خدا و فارغ شدن از همه کارهایی که باید انجام دهی و رسیدن به آرزوهایی که داشتی وقتی به قصد زیارت آرامگاه سرور ما، رسول خدا، سرور آفریدگان ..... به مدینه مشرف شدی، به جای من نیز در حضور اوبایست و او را از زبان من هم درود و سلام بگو، آنچنان که گویی من خود در آنجا هستم و سپس به سوی بقیع رفته و بر آنان که در آن گورستان به خاک رفته اند، درود و سلام برسان که من شیفته و دیوانه کسانی از میان آنان هستم و دل دادگی مرا در پهنه روزگار، به آنان بازگو نما، همراه با اشکی که بر روی دو گونه من سرازیر است و بگو: ای آن کسانی که در علم و عمل، امام و رهبر آفریدگان جهان هستید و در نژاد و بنیاد پاکیزه ترین آنها، رشته امید خود را به شما بسته ام و ازمیان همه به شما پیوسته ام ..... ، تا آن زمان که زنده باشم مدح و ثنای شما کار و وظیفه من است و این راهی است که برای تلاش و جهاد انتخاب نموده ام و گمان وظن خود را به نیکوکاری و احسان شما بسته ام و اگر روزگار مرا به زیارت آرامگاه شما موفق نکرد، به حقیقت قسم که دل من از شما گسیخته نخواهد شد و گوشت و استخوان من با دوستی شما آمیخته است ومحبت شما در مغز و جان من در جریان است و از دشمنان شما دوری گزیده و کینه و دشمنی خود را مخصوص آنان مینمایم ..... و پدرم در این باره سفارش ها نمود ..... پس ای مغاس این سروده ها را در مدح آنان حفظ نما و در برابر آن ازخدا اجر و پاداش طلب نما و ....).

(کلب گوید سلام و رحمت و رضوان خدا بر تو ای مغاس و بر عشق و دوستی پاک و بی آلایش تو که اینگونه عرض ارادت و محبت کردی خداوند از لطف لایزال خود پیوسته تو را بهره مند و از شفاعت تو ما را دردنیا و آخرت برخوردار نماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

غدیریه حافظ برسی حلی:

(..... آن آفتاب است یا نور آن آرامگاه است که می درخشد، آن مشک است یا عطر خوش جانشین پیامبر است که به ما می رسد، آن دریای بخشش و کرم است یا گلزاری که نمونه هدایت را در خویش جای داده است، آیا او آدم (ابوالبشر) یا نوح یا داوود یا پیامبر بعد از او سلیمان است، آیا او هارون است یا موسی با عصای او آیا او مسیح است و آیا ..... ، روز غدیر گواه آشکاری در برگزیدن او بود و ستایش خداوند از او در قرآن هویدا وآشکار است ..... او را پیروانی است که همچون اختران می درخشند و درمیان جهانیان ممتاز و آشکارند ..... ای پرچم هدایت، درود از دلهای صادق مدام برتو باد .....)، .....

و نیز در چگامه ای که گوید (..... او سرپرستی است که مردم در غدیرخم دست اطاعت به او دادند و بر سر این عهد و پیمان گردنهای برافراشته خود را (از روی تواضع) فرود آوردند .....).

زندگی نامه برسی:

استاد حافظ رضی الدین رجب بن محمد بن رجب برسی حلی از دانشمندان عارف امامی و از فقیهانی است که دانش او درحدیث، ادبیات، .....، آشکار است نگرش هایی دارد که برخی پسند ننموده و او را تندرو دانسته اند ..... ولی بررسی ها نشان می دهد،

جایگاههایی که او برای امامان آورده است از مصادیق تندروی نیست ..... چنانچه از امیرالمومنین علیه اسلام آورده که فرمود: (از گزافه گویی درباره ما بپرهیزید و بگویید ما بندگانی هستیم که پروردگار داریم و در برتری ما (بردیگران) هرگونه خواهد سخن بگوئید) و پیشوای صادق امام ششم علیه السلام فرمود (برای ما پروردگاری بشناسید که به سوی او باز می گردیم و درباره ما هرگونه که خواهید به سخن پردازید)، و هم وی فرمود: (ما را از آفریدگان بشمارید و هرگونه که خواهید درباره ما سخن بگوئید که به آنجا که باید نخواهید رسید) ..... پس کجا می توانیم به همه فضایل آنان که خداوند مخصوص آنان نموده است آگاه شویم ..... و کیست که به معرفت امام برسد ..... نه هرگز کسی نمی تواند دریابد ..... عقلها حیران، .....و دیده ها نابینا می شود ..... سخن سرایان ناتوان ..... و کار خردمندان به نادانی می رسد و .....، و لذا این سخن را نیز از امامان نقل نموده اند که (..... به راستی کارما با سخن ما دشوار و پیچیده است که هیچکس بر آن دست نمی یابد مگر پیامبر مرسل یافرشته مقرب و مومنی که خدا قلب او را درایمان آزموده باشد .....)

و ..... نیز امیرالمومنین علی علیه اسلام فرمود (..... اگرسخن آغاز کنم و آنچه را از دهان محمد صلی الله علیه و آله شنیده ام را برای شما بازگو نمایم از نزد من بیرون رفته و میگوید به راستی که علی دروغگوترین دروغگویان است) ..... و نیز حضرت امام سجاد می فرماید ..... (..... اگر ابوذر آنچه راکه در دل سلمان بود می دانست او را می کشت با آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله بین آن دو برادری قرار داد .....)، پس با این وصف چه گمانی به سایر آفریدگان دارید ..... و نیز می فرماید سید ساجدین امام زین العابدین که (..... من گوهر های دانش خود را پوشیده دارم تا نادانان با دیدن حقیقت فریفته نشوند و دراین راه علی پیشاهنگ من بود و به حسین و به حسن همین سفارش رانمود و بسا از گوهرهای دانش را اگر آشکار نمایم بر من خواهند گفت تو از بت پرستان هستی و مردانی مسلمان ریختن خون مرا روا می شمارند و بدین گونه زشت ترین عمل در نظر آنان زیبا جلوه خواهد نمود .....).

ازآثار ارزشمند او می توان (مشارق انوار، مشارق الامان، رساله فی الصلوات علی النبی و آله المعصومین، رساله فی زیاره امیر المومنین، رساله اللمعه، الدرالثمین، اسرار النبی و فاطمه و الائمه علیهم السلام، لوامع انوار، مختصره فی التوحید و الصلوات علیالنبی و آله، کتاب فی مولد النبی و علی و فاطمه و فضائلهم، کتاب فی فضائل امیر المومنین کتاب الالفین وصف ساده الکونین،.....)،

حافظ برسی، سروده های زیبایی دارد که بیشتر و شاید همه آنها درستایش و مدح رسول خدا و آل طاهرین او علیهم السلام است و واژه حافظ را برای خود در اشعار برگزیده است ..... او در اشعار خود اشاراتی دارد که برگرفته از احادیث است بطور مثال، در این بیت که گفته است (..... تو بودی و آدم در کار نبود .....) که این اشاره به حدیث نقل شده از رسول خداست (ص) که فرمود (.....من از همه خلایق زودتر آفریده شده و دیرتر از همه انبیاء مبعوث گردیده ام .....) که این روایت را بزرگان احادیث در آثار خود آورده اند از جمله (ابن سعد در طبقات، طبری در تفسیر، بونعیم در دلایل، ابن کثیر درتاریخ، غزالی در المضنون، سیوطی در خصائص، زرقانی در مواهب) ..... نیز در داستان معراج آمده است که خداوند به رسول خدا فرمود (..... تو بنده و رسول من هستی که از همه انبیاء تو را زودتر خلق کردم و دیرتر مبعوث نمودم .....) و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله روایت گردیده است که فرمود (..... اولین چیزی که خداوند خلق کرد نور وجود من بوده است.....) و یا ..... این سخن دیگر آنحضرت که با سلسله اسناد صحیح و قوی آمده است که فرمود (..... من پیامبر بودم درحالیکه آدم در میان آب و گل بود (یعنی خلق نشده بود) ..... و یا این شعر او که می گوید (..... اگر تو نبودی نه موجودات آفریده می شدند و نه خاور و باختری هویدا می گردید .....) و دراین اشعار نیز اشاره می فرماید به روایتی که بزرگان حدیث آن را از ابن عباس و به طرق مختلف در آثار خود نقل نموده اند همچون (حاکم در مستدرک، بیهقی، طبرانی، سبکی،

قسطلانی، عزامی، بلقینی، زرقانی، ....) که خداوند به عیسی علیه السلام الهام فرمود که (ای عیسی به محمد ایمان بیار و به کسانی از پیروانت که زمان او را در می یابند دستور بده تا به او ایمان بیاورند، و بدان که اگر محمد نبود آدم (ابوالبشر) را نمی آفریدم و اگر محمد نبود بهشت و دوزخ را نمی آفریدم .....)

از زبان عمر بن خطاب نیز نقل شده که رسول خدا فرمود (چون آدم برای آمرزش لغزش خود گفت که خدایا من تو را به حق محمد سوگند می دهم که مرا بیامرز و خدا گفت ای آدم، محمد را چگونه شناختی با اینکه هنوز او را نیافریده ام. گفت پروردگارا در آن زمان که مراآفریدی و از روح خود در، وجود من دمیدی، من سربرداشتم و عرش را دیدم که برپایه آن نوشته دیدم (لااله الاالله و محمد رسول الله) پس دانستم تو تنها نام کسی را بر نام خویش می افزایی که او را از همه خلایق خود بیشتر دوست داری، پس خدا گفت ای آدم راست گفتی او محبوب ترین مخلوقات نزد من است پس به حق او مرابخوان که تو را آمرزیدم و اگر محمود نبود تو را نمی آفریدم .....)،

و نیز سروده است(..... (میم) نام تو (محمد) به کلید (باغ) سراسر هستی و ابدیت وجود بستگی دارد ای آخرین پیامبران، تو در چنان حدی از فضل و برتری پرتو افشانی کردی که کسی به آن رتبه نمی رسد، تو برای ما اول، آخر، ظاهر و باطن هستی .....).

در این سروده ها نیز از نامهای آن بزرگوار به فاتح، خاتم (آخرین)، اول، آخر و ..... پس تفسیر این گفتار در کلام زرقانی در مواهب ج ۳ آمده است .....

و یا (از هرچه ستایشگران بگویند تو بالاتری، ..... هرچه آفریده می شود و با فرمان پروردگار نازل می شود بوی خوش تو در میان موجودات است، ..... بازمانده های نشانه های روشن تو بر پیشانی آفرینش می درخشد، موسی کلیم خدا و تورات او چون به سخن درآیند، مردم را به سوی تو دعوت می کنند و عیسی و انجیل او مژده دادند که تو احمد و بهترین آفریدگان خدا هستی، ای ارمغان مهربانی خدا برای جهانیان و ای آنکه اگر نبود دیگران آفریده نمی شدند ..... رجب به سوی تو آمده، آن هم با گردنی که بار گناه بر آن سنگینی می کند، آیا می شود که او را با (شفاعت) خود از این سنگینی نجات بخشی .....) و نیز امیرالمومنین را مدح و ثنا گفته و ..... (خرد نوری است که تو اساس آن هستی، و خلقت رازی است که تو آغاز آن هستی، اگر همه آفریدگان جمع شوند همه بنده اند و تو سرور آنها و ..... ای نشانه قدرت خداوند در میان بندگان، و ای راز آن خدایی که جز او خدایی نیست، ..... گروهی گفتند البته او هم بشری است و گروهی گفتند به راستی که او خداست، ای آنکه برمی انگیزانی و پس از مرگ زندگی دوباره می بخشی و ای آنکسی که خداوند به او فرمانروایی بندگان را سپرده است.

ای آنکه فردای (قیامت) تقسیم کننده بهشت و دوزخ هستی، تو پناه و مایه رستگاری امیدواران هستی پس (برسی) چه هراسی و ترسی، از آتش دوزخ دارد، با اینکه در روز حساب، تو فریاد رس او هستی، البته بنده و خادم شیر خدا، علی مرتضی را ترسی از آتش نیست زیرا دوست او در آتش نخواهد رفت).، و این هم از سروده های او در مدح و ثنای امیرالمومنین صلوات الله‌علیه است (.....، ای سرزنش کننده مرا رها کن و آنچه را در دل دارم بشنو، هرگاه بر مدح و ثنای خود می افزایم گویندتندروی را کنار بگذار ..... ای سرزنش کننده تا چه زمان و تاکی، مجادله با من را دامن می زنی و ای کسی که مرا در دلدادگی و عشق و محبت (به امیرالمومنین) نکوهش می کنی، مرا به خود واگذار، ..... (علی مرتضی) او آنکسی که پیامبر مصطفی سفارش های خود را به او نمود و او وصی محمد (ص) بود .....،

محبت او توشه راه سفر آخرت من است، درآنزمان که پس از مرگ زنده شوم (ایام رجعت) و پناهگاه من درآن زمان که به جهان آخرت بازگشت نمایم، ..... و سخن خود را با یاد او به پایان می رسانم .....)

و نیز از سروده های او در مدح و ثنای امیرالمومنین ..... (با نام های نیکوی تو دل را معطر وخوشبو می گردانم ..... اگر جان من، دردمند و بیمار شود، تو درمان کننده آن هستی، ..... ای پدر حسن و حسین اگر مهر ومحبت تو، مرا به سوی آتش دوزخ ببرد، باز هم آتش ابدی دوزخ نزد من رستگاری (جاوید) است، آری با این همه اوصاف،آن کسی که ایمان دارد که تو ولی و سرپرست او هستی و تقسیم کننده بهشت و دوزخ، دیگر چه ترس و هراسی از آتش جهنم دارد، ای شگفتا بر (بی خردی) آن گروهی که امید آمرزش از خداوند دارند، ولی با تو دشمنی می کنند و شگفتا از آن(گروه نادان) که بی هیچ جرم و گناه تو را کنار گذاشتند و دیگری را جلو انداختند، با آنکه تو پیشوا و رهبر آنان بودی (به امر خدا و گفتار رسول خدا در غدیر و .....)،) .....،

و نیز در مدح و ثنای ابوالحسن علی مرتضی علیه السلام ..... (علی برآسمان شکوه و عظمت بالارفت و چون بازگشت با دو مشت خود گوهرهایی یگانه آورده بود، و چون به دریای فضایل و مناقب قدم نهاد، حقارت و ناچیزی آن را در برابر عظمت خود نشان داد ..... از بزرگی جایگاه او اینکه حاسدان و دشمنان فضایل او را بازگو ننمودند و .....، دوستان او نیز از ترس و هراس دشمنان، فضایل او را مخفی نمودند با این همه جهان ازفضایل او پرشده و مناقب او چنان در عالم منتشر گردیده که از شمارش آن ناتوان هستیم، ..... همان امام و رهبری که به هنگام سخن گفتن از و شرح مناقب والای او، اندیشه و فکر دچار حیرت و سرگردانی می شود، ..... و قرآن، کتاب نازل شده از سوی پروردگار که یاد خدا در آن است فضایل او را بازگو می نماید پس سلام و صلوات خدا بر او تا آن زمان که کسی از دوستان او نام او را برزبان می آورد و البته این فضیلت و ویژگی در (برسی) جاودانه است،

و باز در مدح و ثنای آن حضرت ..... (..... او همان کسی است که چون درمیان آفریدگان جای گرفت ناگاه آشکار شد درون و باطن کسانی که باطن آنها از سرب و بیرون آنها از طلا و نقره است(ناخالصی دارند) مگر تعداد اندکی که نهاد وسرشت آنان پاکیزه و پیراسته بود ..... یک گروه دوستان آن حضرت و گروه دیگری دشمن کینه توز و در میان اینها گنده دماغی زشت رو هست که چون مرا (که محب علی هستم) دید روی ترش کرده و برگشت و قطعاً (با این عمل او) در پاکدامنی مادرش حرف و سخن و داستان است (یعنی جای شک و تردید است)، زیرااگر مادرش درستکار بود قطعاً فرزند او نیز نژاد پاک و حلال زادگی پیدا می کرد و حال آنکه او کسی است که اگر فضیلتی درباره امام ما بشنود مراجعت می کند و اگر باز ذکری از شیرخدا بنمایی بر سر خشم می آید پس قطعاً او حرام زاده است ....،

و نیز (برسی) چگامه ای شیوا دارد که ابن سعی، بر هر بیت آن سه نیم بیت افزوده است. (..... فضایل تو خداوندان فکر واندیشه را درمانده ساخته و آنان را در گرداب ناتوانی سرنگون نموده است، ای آیت و نشانه قدرت خدا و ای وسیله آزمایش بشر، ای روشنگر آئین خدا و ای برترین شاهکار هستی ..... در وجود با عظمت تو گروهی از دوستان تو به گمراهی افتادند زیرا از تو عجایبی دیدند که مانند آن را نمی توان انجام داد، پس کارشان به غلو و تند رویی در باره تو رسید ..... تو آن کسی بودی که احکام دگرگون شده بعد از رسول خدا را بر مردم آشکار و سخنان تحریف شده رسول خدا را تفسیر و بازگونمودی ..... ای کسی که در علم و دانش و بصیرت اول و پایان آنها هستی، ..... ای که سائل را از روی بزرگواری در حالیکه روز را با زبان روزه به شب رسانیدی و خود مزه خوراک را نچشیدی، اطعام کردی ..... و ای کسی که خورشید را رجعت دادی، ..... اگر تو نبودی پاکان و مومنین (امت) استواری هدایت، نمی

یافتند و هرگز راه روشن سعادت بر مردم آشکار نمیشد و چون و چراها از دل کسانی که گرفتار شک و تردید شده و گرفتار آن شدند بیرون نمی رفت، ..... تو در واقع همان کشتی نجات هستی که هر کسی به آن متمسک شد رستگاری یافت و هر کس از آن جدایی پیدا کرد در گرداب بدی ها غرق شد، ..... آری بهترین آفریدگان خداآن گروهی هستند که راه تو را پیش گرفتند و بدترین خلایق آن گروهی هستند که برای پایین آوردن مقام و منزلت تو با هم متحد شدند، و آن گروهی نیز که از نادانی آنچه را شنیده اند به گونه ای نادرست بازگو نمودند

(کلب گوید جهل به قانون رافع مسئولیت نیست و خداوند در قرآن می فرماید: فلینظر الانسان الی طعامه، پس همه باید اندیشه و فکر کنند و گرنه عاقبت کار آنان مانند آن گروه است که در کربلا بر امام حسین اجتماع کرده و در اطاعت از یزید سنگ و چوب و نیزه می انداختند و به دنبال ثواب آخرت هم بودند در حالی که پیروی از امامی می نمودند که آنها را به دوزخ جاوید سرنگون می کرد .....)،

یا امیرالمؤمنین تو آگاه هستی که مردم درباره تو سه گروه شدند و فقط یک گروه به مقامی والا دست یافتند، ..... (یاعلی)همه کتب آسمانی بزرگی جایگاه تو را بر زبان آوردند، ..... برای معرفی و بزرگداشت مقام تو خداوند در کتاب خود آیه ها و سوره ها نازل نمود تا اینکه عده ای آن را پذیرفته و عده ای حق پوشی کردند، و گروهی نیز از نادانی توقف کرده و تحقیق و بررسی نکردند و .....، پس سوگندی سخت و عظیم به آن خداوندی که ما را آفرید، که اگر تو نبودی خداوند عالی اعلی،آسمان را خلق نمی نمود، ای آن کسی که در بالاترین مکان از عرش آوازه و نامی به اندازه عظمت آسمان داری، نام های درخشان تو مانند ستارگان تابان است .....، تو ستاره راهنما هستی که به هر گمراه راه سعادت را نشان می دهی، و فرزندان توبه منزله برج هایی از نور در آسمان معنی، برای (هدایت مردم) هستند. و تو به خورشید و ماه این آسمان هدایت، شباهت داری، همان امامانی که سوره های قرآن زبان به بیان فضایل آنان گشوده است و راه راست و مستقیم خدا به یاری آنان هموار و قابل پیمودن شده است، سعادت برای کسی است که به آنها (یعنی آل محمد علیهم السلام) بپیوندند و نه به دیگران زیرا، آنان کسانی هستند که می توانی بگویی که آل محمد(ص) یا بگویی آل الله، .....ای راز همه پیامبران از مشهور و غیر مشهور، شخص نادان بی خرد مرا در مهر و محبت تو سرزنش می کند و البته به آن کسی که در راه راست قدم بر می دارد، گفتار کسانی که درستی را با دروغ به هم می آمیزند زیانی نخواهد رسانید، و تو آن کسی هستی که همتا و مانند تو در عالم هستی وجود ندارد،)

و نیز این سروده را هم در مدح و ثنای امیرالمومنین سروده و می گوید (..... ای سرچشمه رازها ..... ای کسی که در کشور وجود به منزله آن آهنی هستی که سنگ آسیای خلفت بر محور آن می گردد، ..... ای کسی که فرشته ها از اوآموزش گرفتند، ..... ای کسی که هشدار می دهی تا خلق خدا نابود نشوند، و آنان را از پرتگاههای گمراهی نجات می دهی، تو همان راه راست و صراط مستقیم هستی که به بهشت هایی که در آن، جایگاه های باشکوه دارد رهنمون می شوی و از آتش دوزخ به تو بایست پناه برد که کارها از سوی خداوند هستی به تو تفویض گردیده است، درود خداوند بر تو باد از سوی آنکسی که به بهترین راهها هدایت می کند و البته در آنجا که تو در کنار (حافظ برسی) باشی او از هیچ چیز ترس و واهمه ندارد) .....،

و نیز در مورد خاندان پیامبر علیهم السلام سروده هایی دارد که سخن سرای توانا استاد احمد بن حسن آن را با افزودن سه نیم بیت بر سر هر بیت زینت داده است (..... به خاندان محمد مصطفی و فرزندان او محبت می ورزم، به آنهاکه پاک ترین خلایق هستند، ..... گروهی

که در چهره آنان فروغ پیامبری می درخشد و نشانه های امامت پرتو افشانی میکند، ..... حمد و ثنای آنان در کتاب خدا مذکور است، .....، اطاعت از مردم دیگر را رها کن که راه آنها از روشنگری تهی است، آنگاه که این امامان به قضاوت بنشینند دیگران همه لال و گنگ می شوند و آنگاه که آنها لب به سخن باز کنند،روزگار سراپا گوش می شود، و البته اطاعت ما از خدا با دوستی آنان پذیرفته خواهد شد .....، ذکر نام آنان جهان هستی را معطر و خوشبو می سازد، ..... اگر آنان نبودند هیچ کشتی در آب روان نمی شد و خداوند خلایق را خلق نمی کرد، .....، پدر آنان علی مرتضی، یعنی کسی که برادر محمد مصطفی طه و دل و جان اوست، ..... مادر آنان فاطمه زهرا است که همسر اوست، آری پدرشان آسمان سرفرازی و مادر آفتاب عزت و خود ستارگانی هستند که برج بزرگواری جلوه گاه آنان است،اگر فضایل مردم را بشماریم چه کسی مانند آنان خواهد بود، ..... پس ای دوست من اگر حرف حق را می شنوی یکبار دیگر در عظمت این بزرگواران نظر کن، و ببین که علی امیرالمومنین فرمان روای آنان است، و حسن و حسین که اصل و شالوده تقوی و پرهیزکاری هستند، ..... گناهکاران برای بخشایش گناهان خود به سوی آنان پناه می برند تا آنان را در پیشگاه پروردگار شفاعت نمایند، و اطاعت از خدا جز به دوستی آنان پذیرفته نیست، ..... سوگند به آن کسی که پای در مکه نهاد که هر کس برتری تبار پیامبر را نپذیرفت زیانکار و خاسر است، اگر چه تمام عمر خود را در برابر خدا سجده کند، و اگر بنده ای دوستدار آل پیامبر نباشد خداپرستی او برای او سودی ندارد، ای فرزندان بهترین پیامبران (محمد مصطفی) احمد، آنگاه که فردای قیامت گرفتار در زنجیر گناهان خود بیابم، جز شما کسی را ندارم، پس شما را ای بهترین کسانی که می توان صدا نمود، ندا می کنم و شفیع قرار می دهم که ای خاندان محمد و ای پرچم های هدایت، فردا در عرصه محشر ایستاده و به سوی شما نگاه می کنم ..... که ای آل محمد دست مرا بگیرید و جز شما کیست که در روز رستاخیز شفاعت نماید، .....)،

(کلب گوید و نظری هم به جانب ما آرزومندان فرمائید به حق آن خدایی که او را به جان و دل پرستش نموده اید و خداوند به شما جزای خیر دهاد که حق ذوالقربی را ادافرمودی آمین رب العالمین)

و نیز فرزند نحوی استاد هادی هم با سروده های (برسی)، همان هنر پدر را تکرار کرده و با افزودن سه نیم بیت بر هر بیت (قطعات پنج تکه) سروده است که طلیعه آن این است (..... هر کسی فرزندان بهترین پیامبران احمد را خشنود بدارد قطعاً رستگار و سعادتمند است، .....)

و نیز برسی باز هم درباره خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله قطعاتی سروده و می گوید: (..... هر چه دارم از شما دارم، آنگاه که نماز برای خداوند عالمیان می خوانم آن را با محبت شما بجا می آورم ..... محبت شما در دل من آمیخته و عجین شده است، ای سروران و امامان بزرگوار، من با مژه های چشم خود خاک آستان شما را می روبم و آن را می بوسم و زندگی خود را اختصاص و وقف به بیان مدح و ثنای شما نموده ام، پس بپذیرید و بر من ترحم آورید، و به فضل و کرم خود بر (حافظ برسی) رحمت آورید، بر وی نیکی نموده و رهایی از آتش رادر فردای قیامت به او هدیه نمایید،)

و ..... نیز درباره آل محمد علیهم السلام گوید: (..... ای خاندان طه (محمد)، شما امید من و پشتوانه من در روز قیامت هستید، و قطعاً دوستی شما در روز حساب، آن گشایش و سعادت مورد انتظار را فراهم خواهدآورد، و با محبت شما و مدح و ثنای عطر آگین شما امیدوارم که خدا از من خشنود و از لغزش های من در گذرد، (رجب محدث حافظ برسی) همیشه عبد و بنده، بنده شماست و در روز قیامت از آتش دوزخ هراس ندارد زیرا محمد و علی دو سرور و آقای او هستند. .....)

و نیز یک مسمط با این طلیعه (..... کار شما در میان آفریدگان رعب آور است ..... سوره های قرآن با مدح و ثنای شما زینت یافته و . .....، اگر شما نبودید ستاره های گوی مانند، چرخش نداشته و نمی گردید و آفتاب و ماه نور افشانی نمی نمودند. ..... آری هر کس با ایشان دشمنی و ستیز کرد البته در روز قیامت در ترس و بیم خواهد بود ..... بنده شما (حافظ) مستمند به تقاضا آمده است، پس ای سروران من، امیدش را نا امید نفرمایید و در روز معاد او را در بهشت، سایه ای پر از شاخسار گل که بادش بوی معطر مشک را عطرافشانی می کند، جایگاه و منزل رفیع عطا فرمائید، پس خداوند آسمان پی در پی، بر شما درود فرستد و همانطور که شما را از روی بزرگواری خود، پاک و مطهر فرمود و شما را برگزید و انتخاب کرد، نیکی خود را بر بنده دوستدار شما هم بیافزاید، تا آن زمان که پرنده ای بر فراز شاخساران ترانه می خواند و کبوتران به سرودن سوگنامه شما مشغولند و درختان به برگ آوردن استمرار دارند و.....)

و نیز از سروده های اوست درباره آل محمد علیهم السلام (.....، اگر خواهی که در روز رستاخیز از آتش ابدی الهی رهایی یابی و دین تو و اعمال صالح و نیک توپذیرفته شود، بایستی علی مرتضی و امامان بعد از او را که ستاره های هدایت هستند دوست بداری تا از بدبختی و گرفتاری رهایی یابی، زیرا آنان خاندانی هستند که خدا امور را به آنان تفویض نموده است ..... پس باید از آنان اطاعت کرد وبدینگونه از آزمایش سربلند بیرون آمد، و من تو را با اندرز و پند هشدار می دهم که مبادا درباره آنان شک و تردید به دلراه دهی و به سمت و سوی دیگری بروی، دیگری کیست، هان؟ پس بدان که مهر علی توشه و زاد و ذخیره ای برای ما ودوستان اوست که به هنگام مرگ و به داخل گور رفتن و جامه مرگ پوشیدن آن را خواهیم یافت، و بدینگونه است که درروز رستاخیز کسی قدم به جلو بر نمی دارد که از آتش رهایی یابد مگر آنکه مهر علی را در دل خود بپروراند،)

و نیز ازسروده های اوست در سوگ امام شهید فرزند دختر پیامبر: (..... گویا سرورم حسین و اصحاب و یاران او را می بینم که غریب و سرگردان هستند، نه یاوری دارند و نه کسی برای کمک و پشتیبانی از آنان اقدامی می کند، و با کرب و بلا در کربلا به کینه توزی ها مبتلا شده اند، و یا گویی به حرم مطهر رسول خدا می نگرم که چگونه در میان سپاه کفر و شرک شام وکوفه گرفتار شده و به آنها بی احترامی می شود، و گویی صدای حسین مظلوم را می شنوم که با صدای بلند در حالی که اشک های دیدگانش بر گونه سرازیر بود از آنان می پرسید، آیا مرا می شناسید گفتند آری تو حسین پسر فاطمه هستی و جد تو بهترین انبیاء و رسولان خداوند است، .....، پس به آنان گفت اگر این حقایق را می دانید چرا برای قتل من اقدام می کنید و انگیزه شما از این جنایات چیست، گفتند اگر می خواهی از مرگ رهایی یابی بر طبق خواسته ما باید از یزید اطاعت و با او بیعت نمایی و گرنه در این دریای مرگ که پر تلاطم شده است بایستی با لب تشنه در آن فرو روی و دست و پا بزنی، پس گفت ننگ بر شما و آنچه آورده اید، ..... و آنگاه به سوی جوانان و یاران خود بازگشت و گفت آگاه باشید که مرگ بر ما آسان شد، پس سخت بکوشید، و ....، و آنگاه همچون سنگ و آهنی که بهم برسند آتش جنگ از میانه جستن نمود .....، پس اینک تو آن درخشنده صورتی را بنگر که با شمشیر سپید و درخشان خود با دشمن روبرو می شود و یا آن گندم گونی را بنگر که نیزه ای را سخت در مشت خود می فشارد و از فرزند دختر پیامبر پشتیبانی و حمایت می کنند، ..... تا زندگی به سر می رسد و مرگ نزدیک می شود .....، سعادت برایشان جاری و روان می شود. آری آنان برای آنچه که به جا آوردند و به رستگاری جاویدان دست یافتند، پیکر خود را شایسته زخم شمشیر ها دانسته، گویی جامه زیارت خانه خدا را به تن نموده اند، و بدینگونه و با این انتخاب، پای در بهشت جاوید قرار دادند تا (آن زمان که خدا خدایی می کند) جاودانه بمانند، پس در پیشگاه امام ما

حسین مظلوم شهید، فرزند دختر رسول خدا، جانفشانی ها نمودند، و جان خود را تقدیم کرده و در یاری او تلاش و کوشش کردند،.....، پس آنها حق اطاعت از نماینده خداوند یعنی امام حسین را بجا آورده و از این جهان رفتند

(کلب گوید رحمت و رضوان خداوند بر شما ای حافظ برسی، ای کاش ما هم با آنها بودیم و با آنها کشته شده و به فوز و سعادت عظیم دست می یافتیم یا لیتنا کنا معهم فافوز معهم فوزاً عظیما)

.....پس در این زمان سرور ما حسین که دید مردان و جوانان وابسته به اوهمگی کشته گردیدند ..... به مانند شیر خشمگین که به پاسداری از فرزندان خود می پردازد با شجاعت بی همتای خودجویای مرگ گردید، که اگر هفتاد هزار نفر نیز در کشتن او همفکر و همدست می شدند یک تنه به میان آنان یورش می برد و چون او می تازد، همه می گریزند، برخی زخمی، برخی بر زمین می افتند .....

پس فرمود : ..... پذیرفتن اطاعت ما بر هرمسلمان واجب است و نافرمانی از ما به منزله خروج از دین است و اطاعت از ما بودن در راه راست، آیا کسی هست که از زبانه کشیدن آتش دوزخ ترسیده و ما را به امید رستگاری در رستاخیز و معاد یاری دهد و از خدای جهان آفرین پروا نماید؟

و در حالی که سوز عطش بر او غالب شده، آرام به آب می نگرد و به امیدی که خود را به آن برساند ولی چون راه می افتد جلوی او را می گیرند، و او مانند پدرش علی مرتضی در میان آنان به تاخت می پردازد..... از شمشیر برنده اش که به میان سینه شیران فرو می رود و از سرهای بریده دریای خون به راه می اندازد و از کشتار آنان گویی آب این دریا را می افزاید و ..... و سپس به سوی کودکان و خانواده اش باز میگردد

..... و می گوید درود بر شما که برای بدرود آمده ام، اینک زندگی من به پایان آمده و مژده وصال به آستان خداوند نزدیک شده است، ای خواهرم بشنو اگر مرگ مرا دریافت سیلی بر چهره مزن و گونه های خود را مخراش و اگر قتل من بار واقعه سهمناکی را بر دل تو قرار داد و اندوه و داغ از دست دادن من، بسیار سنگین شد راضی به رضای خدا باش و بر آنچه خدای تو به آن خشنود است راضی باشد و صبر کن که پاداش و اجر صابران ضایع نخواهد شد، تو را سفارش می کنم که سجاد را بخوبی پرستاری کنی، که پس از من رهبر و امام راه راست است و پیمان اطاعت باید با او بسته شود

پس از حرم رسول خدا و خانواده پیامبر برگزیده، صدای ناله و شیون بلند شد و همگی به دامن او آویختند و خاندان و فرزندان وی با ناله های خود در جست و جوی پناهی برآمدند، ..... تشنگی سخت تاب و توان او را گرفت و فرمود هنگام کوچ کردن از جهان فرا رسید و اینک خدا برای شما بس است و من شما را به خدا می سپارم، که بهترین حسابگر و قاضی برای اعمال آفریدگان،همان یگانه بی نیاز است، پس به پیکار گردنکشان بازگشت و به جهاد در راه خدا پرداخت، و سرانجام نیزه ها و شمشیر های بنی امیه و کافران درخت بلند و بارور وجود او را از ریشه کندند و او زخمی با صورت و برهنه برزمین افتاد و گونه اش برخاک قرار گرفت و شمر (علیه العنه و العذاب) کمر بست تا سر او را از تن جدا کند که بریده باد بند دست و انگشتانش،

اندوه بی پایان دل من بر آن بزرگوار است که سرش بر نیزه جای گرفت و بدنش پایمال ستوران تیزتک گردید، هفت آسمان که یکی بر فراز دیگری بود با شهادت و از دست رفتن او به لرزه درآمد و ..... عرش خدا در عالم ملکوت از ترس به لرزه درآمد، فرشتگان برای او به شیون و ناله در آمدند و پرندگان و حیوانات وحشی صحرا از وحشت به سوگنامه خوانی پرداختند، .....، با تشنه کامی، سر او را از بدن جدا و از آب خون رگهای گردنش، او را سیراب نمودند، جانم فدای آن کشته که با خون خودش او را شستشو نمودند، برهنه بود و

باد های وزنده صحرا، جامه از خاک و غبار بر او پوشانیدند، سپاه کافران با کینه ورزی، ستوران خود را بر اندام او رانده و سینه اش را در هم کوبیدند و با سم اسبها و تاخت بردن های خود کالبد او راخرد نمودند،

(کلب گوید اینکه در تاریخ مذکور است که آن ده نفر اسبهای خود را نعل تازه زده و سپس بر بدن آن حضرت تاختند، آیا تا بحال کسی از خود سؤال کرد چرا آن کافران اسبها را نعل تازه زدند، آری علت اینکه آن اسبها را نعل تازه زدند آن بود که اسبها پس از زدن نعل جدید به دلیل احساس درد شدید در پاهای خود به حالت دیوانگی و جنون می رسند بگونه ای که اگر قطعه ای پارچه را زیر پای آنان قرار دهند، از شدت ضربات، آن را تکه تکه می نمایند و لذا این کافران برای اینکه بدن مطهر امام را نابود نمایند و از این بابت از یزید بن معاویه علیهم اللعنه و العذاب جایزه بگیرند این گونه اسبها را دیوانه وار بر بدن آن زاده مظلوم زهرا حرکت دادند تا اجر رسالت پیامبر را در حق ذوالقربی او بپردازند (انا لله و انا الیه راجعون)، و اسب او (ذوالجناح)با زین واژگون و بدون سوار خود به سوی خیمه ها آمد و در حالی که زمین را با صورت خود می شکافت و در این زمان زنان حرم با ناله و سرگردان از سراپرده بیرون آمدند با قلبهایی که از بسیاری اندوه آتش گرفته است .....، زینب ماتم زده شیون می کند ..... ای زاده طه ببین که چگونه دختران تو ماتم زده هستند و دارایی و کالاها و اموال تو به تاراج می رود وسپاهیان دشمن آن را میان خود تقسیم و بخشش می کنند، ..... با مرگ تو دانش و تقوی و دین نابود شد و این کافران ددمنش برای ربودن چادر ها و اموال با هم در کشمکش هستند که گویا محمد (ص)، بهترین خلایق هستی، جد ما نبوده است، .....، ای حسین، ای زاده پیامبر تو ماه دو هفته ای بودی که پس از جلوه و کامل شدن روی در حجاب آورد، ..... و ببین که چگونه ما را اسیر کرده قصد دارند به نزد امام پلید خود، یزید زاده هند جگر خوار ببرند، که نفرین خدا بر هند و زادگان هند باد، .....،

آری برای خونخواهی او هیچکس نیست مگر یک جانشین از بین امامان، که امیدواریم که بیاید.....، اوست حجت ثانی عشر و اوست قائم و مهدی و سروری که چون ظهور نماید فرشتگان آسمان سپاه اویند (آمین) و چون قیام فرماید و آشکار شود ستون دین و پرچم ما را هر چه بالاتر برخواهد افراشت و آئین های چند گانه پرستی و بی دینی را درهم خواهدکوبید ..... آری ای امام زمان و ای مهدی موعود، رازها و گفتگوی همه پیامبران در قیام مبارک تو متجلی می شود و آنگاه که جانشین های رسول خدا را به شماره آورند تو در پایان همه قرارداری، ای فرزندان وحی و ای بنیاد کتاب خدا (قرآن)، ای کسانی که هرچه در شمارش فضائل و مناقب آنان پیش رویم به پایان آن نمی رسیم .....،

(رجب) امیدوار است که فردا به برکت وجود آنان در بهشت پهناور منزل نماید ..... (ای خاندان محمد) من در مدح و ثنای شما هرچه در توان داشتم به کارگیری نمودم، ولی ستایش من چه ارج و ارزش دارد که (کلمه) ثنا و مدح شما را ثنا و مدح می کند، ..... (ای حسین) پسر پیامبر فردای قیامت و در روز معاد مرا بیادآور که فردا هر بنده به پناه مولا و سرور خود می شتابد، ..... و ای خاندان محمد، ای کسانی که در روز حشر و هنگام سختی ها زاد و توشه من هستید ..... (برسی) بنده ناچیز شماست و برده فضایل شما و این افتخار و سربلندی برای او بس است که بنده شما باشد، پس درود خدا بر شما باد تا کدام زمان ؟ تا آن زمان که دیدگان ابر، باران اشک خود را بر صورت گلها و گلزارها فرو می ریزد و بوی خوش آن را پخش می نماید، .....)،

(کلب گوید خدایا این بنده تو حافظ برسی قلوب مجروح ما را به اشعار زیبای خود مرهم نهاد و برای ظهور منجی عالم دعا کرد خدایا تو نیز رحمت و رضوان خود را شامل حال او فرما و تاابدالآباد او را از نعمتهای جاویدان بهشت بهره مند و امر فرج آن حضرت را اصلاح و ما را نیز مشمول شفاعت او فرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

و باز از اوست این سروده در سوگ فرزند دختر رسول خدا (ص) ..... که می گوید: (..... ای یاور اسلام و ای باب هدایت امت، ای شکننده بت های گردن افراشته (در خانه کعبه)، ای کاش دیده بر حسین می گشودی و می دیدی که چگونه در کربلا میان عاصیان و گردنکشان، از حرم و خانواده خود دفاع و پاسداری می کند .....، تا آنجا که به صورت بر خاک گرم کربلا قرار می گیرد در حالی که هیچ یار و یاوری ندارد، جانم فدای او باد که رگهای گردن او را بظلم و ستم بریدند .....، رود از آب لبریز است و او لب تشنه بر خاک در کناری افتاده است، غریب و دور از وطن، به دور از خانواده که در زیر شکنجه ای سخت مظلوم شده و ستم می بیند، و بانوان حرم پاک رسول خدا، ماتم زده و داغدیده میان دریایی از دشمنان به زاری و سوگنامه سرایی می پردازند و در کربلا با افسردگی دامن بر زمین می کشند، .....، بر زینب اندوه می خورم که زاری می کند و باران اشک بر چهره او سرازیر است و آواز و ناله سر می دهد که ای برادر من ای تنها یار وامید من .....، بر فاطمه اندوه می خورم که از شدت سختی و مصائب بر دو گونه خود سیلی می زند و سخت رنجور و غمگین در حالی که پلکهایش زخم شده و اشکهایش خونین است، و صبر و شکیبایی از دلش رخت بربسته و می خواهد تا پیکر بی جان و کشته شده پدر را در آغوش بگیرد و با گوشه روسری خود آن همه خون را پاک کند پس بر آن گلوی گلگون خم می شود، ..... فاطمه کوچک نیز گریه ای دلخراش دارد که سینه را زخم کرده و به آتش می سوزاند و جانوری به کشمکش با او برخاسته تا زیورهای او را برباید .....، ای فاطمه زهرا برخیز و چهره حسین را بنگر که چگونه بر زمین می ساید، و چگونه تار جامه او، از مرگ و پود جامه او از گرد و خاک کربلاست، حسین تو را با خون رگ گردنش شستشو داده اند، و کسی هم در سوگ او زاری نمی کند، .....، سر مطهر او را بر نیزه بلند جای داده و سم ستوران دشمنان، پیکر و سینه او را لگدکوب کرده اند، .....، هان ای مردان امت محمد در این ستم که بر تبار محمد رفت، فریاد رسی نمائید، کجاست آنکسی که برای خونخواهی آنان به کوشش و تلاش قیام نماید،آری حسین با پیکری خونین در کربلا افتاده و خاک و غبار آن صحرا، همچون جامه ای پیکر او را پوشانیده است، و خانواده او سرگردان و ماتم زده ..... و دشمنان کینه توز آنان اسیر نموده و به سوی بدترین خلایق یعنی یزید پلید رهسپار نموده اند و زین العابدین را در بند و غل و زنجیر کشیده و هیچکس بر او ترحم نمی نماید، آری این اندوه از قلب ما بیرون نمی رود مگرآنکه عطری خوش که همچون نسیمی، آرام بوزد (یعنی ایام ظهور حضرت مهدی و رجعت مقدسین) و مردگان را زندگی عطا نماید و نشانه ای از پیامبر و علی و مهدی داشته باشد و بیماران گرفتار را، درمان کند، منادی او (یعنی مهدی صاحب الزمان) ندا بر آورد که کجا هستند قاتلان حسین و آنگاه آن روز شادی بخش فرا رسد و فرشتگان الهی و آسمانیان اطراف پرچم او را بگیرند و ..... آنگاه فلانی و فلانی را بر دو تنه درخت می آویزند تا پستی آنها نمودار شود و این بر پاکردن دار، دلیل سرافرازی و گشایش خواهند بود و فلان، و فلان همان مظاهر گناه و کین توزی، و ....، و ما برای گناهانی که کردند برآنان نفرین می فرستیم و آتش همه لغزش ها از گور آنان بر می خیزد، ای زاده پیامبر، شگفتی پر از درد و رنج من پایان پذیرنیست و اندوه در همه پیکرم جای گرفته است و .....

و این قصاید و سرودهایی از (برسی حلی) است که تقدیم آستان تو می گردد، ..... و اوست که دست نیاز به آستان تو دراز کرده تا تو ای فرزند رسول خدا که بخشنده و مهربانی، از لغزش او چشم پوشی نمایی و رجب امید دارد که چون بیاید به واسطه این سرود ها در

پیشگاه تو پذیرفته گردد زیرا که ستایشگر توست و به تو امیدوار است و پس از مرگ که به سوی خدا بازگردد تو پناهگاه او خواهی بود. ..... پس درود خدا بر تو باد تا کدام زمان، تا زمانی که ابر باران اشک خود را فرو می ریزد و نسیم می ورزد و بوی خوش گلزار ها را می پراکند،) و ..... نیز باز ازاوست مرثیه ای که در سوگ امام حسین بن علی فرزند مظلوم فاطمه دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ..... سروده و میگوید (..... بلکه سرورم حسین را بیاد می آورم که چگونه در سرزمین کربلا با کرب و بلا تشنه افتاده است، پس صبرم تمام شد و اشکهایم سرازیر گردید، ..... و نتوانستم از ریختن آن اشکها که با خون من عجین شده بود جلوگیری نمایم، و غربت او را فراموش نمیکنم که چگونه سپاهیان بی دین و بد آئین (شام و کوفه)، همچون دریایی پر آشوب او را احاطه کردند ..... و چون ازهمراهان سوال کرد که این سرزمین چه نام دارد .....، گفتند کربلا گفت هان مرگ ما در میان این زمینهای پست و تپه های بلند روی خواهد داد، پس بارها را فرود آرید که مرگ با ما دست به گریبان شده است، ..... اینجاست که جگرها از تشنگی می گدازد و پیکرها با روان شدن خون از گلوها سیراب می گردد، ..... اینجاست خانه ای که ما را در آن به خاک می سپارند..... پس شیران شیرشکار گام پیش نهادند ..... در کام آتش فرو رفته و از شرار آن هراس به خود راه ندادند .....

پس ذوالجناح، اسب نجیب فرزند دختر رسول خدا بر مظلومیت او زاری کرد و با شیهه ای بلند و زین واژگون تهی از سوار خود به سوی چادرها و خیمه های حرم پیامبر برگشت و چون بانوان حرم آن اسب را با این حال مشاهده کردند که چگونه سر وصورت خود را در خاک می مالید، آنان هم زاری کنان و داغدار و ماتم زده نمایان شدند، ..... و آمدند و فرزند دختر پیامبر حسین را دیدند که بر بستری از نیزه ها و تیرهای شکسته آرمیده است. و شمر که از کینه سر از پیکر او جدا می کرد ..... یاحسین و این سکینه تو است که سکینه و آرامش خود را از دست داده است، و این فاطمه دختر دیگر توست که با دیده خونین بر تو می گرید، .....

پس خواهر ستم دیده پیکر سر از تن جدای برادر را در حال پریشانی و شوریدگی در آغوش کشیده ومی بوسد و گلوی خونین او سینه اش را رنگین می سازد..... و سپس فریاد بر می آورد و از رسول خدا پناه می خواهد که ای جد مطهر کجا رفت آن سفارشهای تو که درباره نزدیکان خود به این مردم نمودی.....، و آنان را اسیر نمودند که گویی اسیران قوم کافران هستند، آری و این هم علی بن الحسین امام سجاد، بازمانده آل الله و سرور مردمان زمین و زینت همه خداپرستان است و تنها فرزندی که از حسین باقی ماند و وارث اوست، او همان سرور و امامی است که پرستش خدا و به خاک افتادن در برابر عظمت او در تاریکی ها، پیشه و کار و عمل دائمی اوست ..... او را در غل و زنجیر و بیدادگرانه به شام فرستادند، .....، پیامبر خدا کجاست تا بر لب و دندان دختر زاده خود حسین بنگرد که چگونه یزید خبیث و پلید از روی کینه توزی و عداوت با حسین یعنی بهترین خلایق، بر آن چوب می زند، همان دندانهایی که بهترین خلایق از عرب و غیر عرب از سر مهر آن را بوسیده است و سپس یزید پلید بی خردانه لاف مسلمانی می زد و حال آنکه (این حرامزاده) از قوم عاد و قوم ارم هم بدکیش تر بود، پس وای بر اودر آن زمان که فاطمه مطهر به دادخواهی بیاید ..... پس در آنجا فرمان خداوند در نزد مردم آشکار می شود که چگونه این اشقیاء و بیدادگران مانند مار گزیدند و چنین نادرستی نمودند که کردارشان دور از آمرزش خدا باد .....، ای فرزندان وحی..... ای آنکه مهر و محبت شما امید و مایه شفای من از دردهاست، اندوه من بر شما جاودانه است و رنج آن سپری نمی شود وتا بمیرم و سپس (در ایام رجعت) جان به استخوانهای پوسیده ام باز گردد و تا آن زمان که دولت شما که مژده آن را داده اند فرا رسد و سراسر جهان را از خوبی ها پر نماید، و البته کیش و دین و آئین ما یار و یاوری ندارد مگر آن امام جوانمرد که باظهور خود بیدادگری را ریشه کن می سازد، همان قائم آل محمد و همان مهدی موعود و .....، که سپاهیان او از هر طرف یاری می

شوند و او خود پاسدار بیرون و درون خانه خداست، ای فرزند عسکری فرزند آن امام پاک و ای جوان هادی نقی همان علی طاهر مطهر و معطر، ای زاده امام جواد و ای نواده رضا رئوف و ای نبیره کاظم سرچشمه بزرگواری ها و ای جانشین صادق همان سروری که با آشکار نمودن دانش هایش دل سیاه تاریکی ها (جهل) را روشن ساخت و ای جانشین سرور ما باقرو ای جانشین سرور ما زین العابدین که نامش علی است و هان ای زاده حسین سرور ما شهید کربلا، و ای فرزند حسین، همان حسین که فرزند فاطمه و فرزند علی و وصی رسول خدا و شکننده بت ها است، ای نبیره پیامبر و ای نواده شیر خدا، ای زاده بتول و ای فرزند درون و برون خانه خدا، تو در ظاهر و باطن سرافراز و با اقتدار هستی، .....

البته در روزگار نورانی و شادیبخش و سرسبز توست که کار جهان در آن به خیر پایان می پذیرد، و پایان خوشبختی امتها و دین آنها همگی در ظهور توست پس آنگاه که تو را ببینیم، نه ظلمت در کار خواهد بود و نه ظلم و ستم و آن روز، روز خوش دین (محمد ص) فرا میرسد و سختی به بدکیشان رو می نماید .....، پس روی زیبا و رخ تابناک خود را نشان بده و ظهور نما که راههای دین و رهبری بکلی ناپدید و امور به دشواری و بدی افتاده و حق و درستی نابود گردیده است،

(کلب گوید خدایا تو به هنگام مرگ زبان کسی را که دعای حافظ برسی مقدس آمین گوید را لال مگردان و او را بی ایمان از این دنیا مبر آمین، آمین، آمین یارب العالمین)

ای خاندان طه و ای کسانی که مهرورزی به آنان آبروی من است، ..... اکنون مدح و ثنای مبارک خود را منظم نموده و به آستان شما تقدیم می کنم ..... (رجب) امیدوار است که به واسطه این (عرض ارادت) فردا به بهشت پهناور خدا وارد شود و پس از این رنجهایی که در راه شما متحمل شده است، به گنجهای پایان ناپذیر (رحمت الهی) دست یابد و ای سروران راستین جز شما به کسی امید ندارم و مهر و محبت شما زاد و توشه راه آخرت من است و مدح و ثنای شما دست آویز رستگاری من و البته مدح و ثنای من چه رتبه و ارزشی دارد در حالی که خداوند بخشایشگر مدح و ثنای شما را در کتاب خود در سوره ن والقلم و ..... آورده است .....

آیا (برسی) از لغزشهای خود بهراسد، با اینکه شما را از نزدیکان و خویشاوندان خود بیشتر دوست دارد، ..... درود خداوند بر شما ارزانی باد تا کدام زمان، تا آن زمان که جانداری حیات دارد و نسیم های بامدادان در وزیدن است .

و نیز این سروده هم از اوست، (..... سوگند به آن خداوند و پروردگاری که شهادت و ریختن خونم را در راه خود روا دانست و رنج و بلا را ویژه دوستان خود گردانید، که اگر در راه دوستی او باده مرگ بنوشم دل من هرگز به پیاله گردان او (نه) نخواهد گفت، .... این روشی است که خداوند در میان بندگان خود قرار داد که دوستدار او باید در بلا وگرفتاری باشد)

و ..... این سروده نیز از اوست (..... ای حافظ تو رازی نهفته را آشکار کردی، و نور پوشیده و در هم پیچیده ای را آشکار نمودی و به واسطه آن در نزد خدا و امامان به پایگاهی بلند دست یافتی، پذیرفته شدی و خوشبختی بر تو روی آورد و آنها از تو راضی و خشنود شدند و امّا دیگران بر تو حسد بردند، پس دل خوش دار و تنها زندگی کن و مانند مرغی آسمانی باش که از آشیان خود دور مانده و با تنهایی خو می گیرد و به هیچکس نزدیک نمی شود پس با تنهایی و گوشه نشینی عادت کن بگونه ای که از یاد مردم بروی و اگر به روزی افتاده ای که تو را از خود می رانند و تو را هدف تیرهای کینه خود می نمایند، آگاه باش و بدان که کسی با تو دشمنی نمی کند مگر آنکه پدرش از زنگیان بصره باشد و از مردم عمان و مرادی و گبر و جهود و (یعنی حرامزاده) باشد)

و نیز این سروده که نشانه دلدادگی اوست، (..... دلباختگی من به دلدار(مانند داستان مجنون و) لیلی زبانزد مردم شده است ..... یکی قصد دارد تا مرا از این (دلدادگی) او روگردان سازد و دیگری با خودخواهی از زیر چشم مرا می نگرد و دهانش را کج می کند و دیگری هم صورتش را با آن بینی گنده اش بر من ترش می کند که گویا فرزند او را کشته ام، چه گناهی مرتکب شده ام با اینکه از آنان دوری می کنم، ولی آنها به پریشان گویی خود ادامه می دهند، آیا گناه من جز این است که در اظهار محبت به او یگانه هستم آری اگر آنچه مرا در فضائل آنان می دانستم آنها نیز می دانستند و به همان جایگاهی که روی خود را به آن طرف نموده ام، روی می آوردند و قطعاً این مرز را برای مدح و ثنا می پذیرفتند، و لذات صور می نمایند که برخی از اندیشه ها گناه است و مرا نکوهش و سرزنش می نمایند که مدح و ثناهای من از مرز و اندازه شایسته آن گذشته است، ولی به خدا سوگند آنچه من از اوصاف و منش عزیزان خود ارائه داده ام از مرز خود نگذشته است بلکه زیبایی ها و فضایل آنان از اندازه و مرز بیرون است، .....)،

این بود بخشی از سروده های استاد و پیشوای ما حافظ برسی که بر آن دست یافتیم که بروی هم به ۵۴۰ بیت می رسد. و همانطور که ملاحظه می فرمائید او از هرگونه تندروی و گزافه گویی و غلو که تهمت آن را به او وارد آورده اند کاملاً دور و دامن او از هر افترا در این خصوص پاک و منزه است. .....

غلو و گزافه گویی در ثنا خوانی و مدح:

چون برخی از غدیریه سرایان همچون (برسی) دچار خردگیری ها و نکوهش ها گردیده و آنان را متهم به غلو و تندروی نموده اند و برخی از نویسندگان با دروغ و دشنام تاخت و تازی به ساحت آنان نموده اند خواستیم که پژوهشگران را در این زمینه آگاهی دهیم تا فریادهای تبهکاران، پرده بر عقل و خرد آنان نیفکند و به هیاهو هایی که یاوه گویی ها و دسته بندی های کینه توازانه فراهم می آورد توجهی ننمایند و .....، بر اساس آنچه پیشوایان لغت همچون جوهری، فیومی، راغب، و .....آورده اند غلو (گزافه گویی)، آن است که پای از مرز فراتر برود چنانکه گوئیم (.....) و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: (درباره زنان غلو نکنید (با گرانی سودا نکنید) و آنان آبشخوری هستند که خدا بر شما عطا فرموده است) و نیزعمر بن خطاب گفت که در کابین زنان غلو نکنید (نرخ آنان را گزاف ننمائید)، پس غلو و تند روی هر کجا و به هر گونه ودر هر باره که باشد خواه یا ناخواه ناروا است به ویژه اگر با دین و مسائل آن درگیر شود همانگونه که خداوند در کتاب خود فرموده است که (..... درباره کیش خود غلو و تند روی ننمائید .....) که بر اساس گفتار مفسران روی سخن آنها با دو گروه است: اول یهودیان که در دشمنی با عیسی مسیح غلو نموده و به مریم مقدس دروغی زشت نسبت دادند و دیگر مسیحیان که در دوستی مسیح غلو نموده و او را پرودگار خود دانستند، که البته لازم به ذکر است که هم تند روی و هم کند روی هر دو نارواست و کار صحیح به گفته مطرف بن عبدالله راه میانه روی است .....

و سرور ما امیرالمومنین فرمود (دین خداوند، روش میانه روی است و دور بودن از کند روی و تندروی و بر شما باد راه میانه روی، که باید کندرو شتاب کند تا خود را به حد شایسته برساند و تندرو عقب نشینی کند تا آن حد شایسته را دریابد، پس قدم اول بایستی آن مرزی را که دین و شریعت به ما اجازه نمی دهد پای از آن فراتر قرار دهیم را شناسایی نمائیم و سپس مصادیق آن را بر آن منطبق نمائیم و ..... نه آنکه اگر سخن را پسند نگردیم بر آن تهمت غلو و تندروی قرار دهیم مانند آنچه که به ناروا به شیعیان امامی نسبت دادند (که برخی از آنها بحث و بررسی گردید) و ایراد بر فضایلی از امامان آل محمد علیهم السلام وارد نموده اند که احادیث صحیح آنان انباشته از همین فضائل است .....

ولی کسی دامن همت به کمر نزد تا به واسطه آنان، جایگاه درخور این امامان صادق را بیان نماید و از این مقام و مرتبت امت را آگاه نماید، همان جایگاه رفیعی که می توان در کتاب خدا و احادیث نبوی و ..... حاصل نمود و ..... اگر کسی بگوید که پیشوایان دین ما از رازهای نهایی آگاهند او را به غلو و تندروی نسبت دهند و یا اگر حدیث گویند که مردگان با آنان سخن می گویند یا زبان مرغان و جانداران را می دانند یا خداوند به درخواست آنان مرده ها را زنده می نماید و یا کور را شفا می دهد .....، و یا زیارت قبورآنان و یا توسل به آنان و ..... و امثال ابن حزم، ابن تیمیه، ابن قیم، ابن کثیر و امثال آن انکار نمایند و شاید دست آویز آنان این باشد که جانشین پیامبر در دیدگاه آنان تنها خیرش آن است که دست دزدان را ببرد، آدمکشان را کیفر دهد، مرز های کشور را پاسداری نماید، جلوی آشفتگی های اجتماع را بگیرد، حقوق این و آن ..... را فراهم نماید و بین آنها تقسیم کند.....و از اینگونه کارها که پادشاهان و فرمانروایان در میان مردم انجام می دهند و نمایشگر این برداشت از معنی واژه خلافت سخنانی است که از ابوبکر و عمر در زمان دست یافتن به خلافت نقل گردیده و نیز خلافت عثمان و معاویه و فرزند گردنکش و عاصی او یزید که نمونه های دیگر این برداشت است .....، .....

اینان اعتقاد ندارند که خلیفه بایستی دردرون خود نیرویی از سرچشمه پاکی و پاکدامنی و برکناری از گناه داشته باشد که به یاری آنها بتواند چنانچه شایسته است در پدیده های جهاندست ببرد.....، پس آنها این امور را نمی پذیرند چون با عقل ناقص آنان قابل ادراک نیست .....، و توجه ندارند که بسیاری از امور که درسابق بر اساس ادراک مردم آن زمان غیر ممکن بود، در حال حاضر بر اساس پیشرفت علم و صنعت امری عادی می باشد که به عنوان نمونه از اینگونه امور، سخن گفتن با دیگران در دو طرف کره زمین بدون وسیله رابط از راه هوا و امواج و .....، و یادیدن تصاویر از طریق ماهواره و.....، و حال آنکه بیان امثال اینگونه مسائل در روزگاری که سطح دانش بالا نبوده است، برای امثال این اشخاص که اینگونه وقایع را ناشدنی می دانستند، وسیله ای برای ریشخند و مسخره نمودن و دست انداختن و استهزاء بوده است و ..... و حال آنکه به عکس در میان احادیث و گفتارهای آنان، اقوالی نسبت به پیشوایان خود آورده اند که در واقع آنها را بایستی یاوه گویی و گزافه نامید که به هیچ وجه با مبانی دین و موازین عقل و خرد منطبق نبوده و با مبانی آنها اساساً منافات دارد و .....،

گزافه گویی درباره ابوبکر:

..... در ابتدا بدانیم که کار گزینش ابوبکر به جانشینی پیامبر چگونه انجام شد، .....، ما نمی خواهیم در پیرامون جانشینی پیامبر به سخن بپردازیم و در زمینه اینکه این امر چگونه به انتها رسید و یا چگونه شکل گرفت و یا چگونه بر پا شد و چگونه راه خود را دنبال کرد و یا رأی گیری در آن آزادانه صورت گرفت و یا سفارش های رسول خدا به کار بسته شد و یا هوی وهوس در کار بود و یا با زورگویی صورت گرفت و یا چه کسی امور را می گرفت و می تاخت و بالا و پایین می برد، گره می زد و باز می کرد و می شکست و پیوند می داد و یا می بست و باز می کرد و .....، ما نمی خواهیم پیرامون همه این امور به گفتگو بپردازیم، آن هم پس از آنکه همه جهانیان داستان سقیفه .....، و گزارش آن حادثه بزرگ را آویزه گوش نموده وهمه کشمکش بزرگ مابین مهاجرین و انصار و .....، را شنیده اند، چه می توانم بگویم، پژوهشگران و محققین تاریخ آنها را در برابر خود قرار داده و بررسی نمایند، که چگونه شخص در آن روز صلاح و رستگاری را در آن می دید که با هیچ گروهی همدست نشود و می ترسید که ناگهان در آشوب های سوزان قرار گرفته و .....، سرش بر باد فنا برود مخصوصاً به اینکه با دو چشم خود شمشیر برهنه را دیده و گوشهایش فریاد مردی تندخو و درشت گفتار را شنیده که می گفت (هرکس بگوید که رسول خدا در گذشته است او را به شمشیر خواهم کشت)، و یا (هر که بگوید که او مرده سرش را با این

شمشیر بر خواهم داشت، جز این نیست که او به آسمان بالا رفته است)، و یا فریاد بر می آورد (هرکس بگوید پیامبر جان داده است، سر او را با شمشیر برخواهم داشت) .....، پس آن دو پیرمرد برخاسته و پیش از آنکه نظر دیگران را بپرسند، خلافت رسول خدا را به آغوش یکدیگر می انداختند .....،

و ابو عبیده جراح هم که با آنان همداستان شده و جارچی آنان است و در آن طرف آن پاک ترین مرد امت که پیامبر او را وصی خود نموده، به همراه خاندان او و دودمان هاشمی سرگرم عزاداری و تجهیز کار پیامبر هستند و کالبد بی جان او را با جامه مرگ در برابر خود می بینند و.....، و همه اصحاب، آن حضرت را با خانواده اش تنها گذاشته و از خاکسپاری او روی گردانیده و تا سه روز پیکر مطهر روی زمین ماند و جز خانواده و نزدیکان وی هیچکس در مراسم خاک سپاری حاضر نبود و شبانه و یا در ابتدای شب او را غریبانه به خاک سپردند و مردم آگاهی نیافتند و تا اینکه در نیمه های شب از خانه های خود صدای بیل هایی را شنیدند که آرامگاه رسول خدا را با آن صاف می کردند، و آن دو پیرمرد نیز در مراسم به خاک سپاری آن حضرت حضور نداشتند، .....،

پس بیننده چون نظرش بر عمر بن خطاب می افتد، که چگونه ابوبکر را برگزیده و نشان کرده و شتابان نزد او می رود و چندان فریاد می کشد که دهانش کف می کند، و پس از او، فریاد حباب بن منذر همان یار پیامبر و رزمنده بزرگ بدر شنیده میشود که شمشیر بر روی ابوبکر کشیده و می گوید (هر کس در آن چه می گویم ناسازگاری نماید بینی او را با شمشیر خرد می کنم و بدانید من هستم آن بنیاد بزرگ که پشتوانه محکم می تواند باشد و فکر او چاره ساز کارها است و من هستم آن شیربچه در بیشه شیران، که با شیران نسبت دارم و پاسخ می شنود (اگر چنان کنی خدا ترا خواهد کشت) و او می گوید (بلکه تو را خواهد کشت)، یا (بلکه چنان می بینم که تو کشته می شوی) پس او را گرفته و لگد بر شکمش زده و خاک در دهانش ریختند، و پس از آن سومی را می بیند که از فرمانبری ابوبکر سر باز می زند و فریاد می کند (هان به خدا سوگند هر تیری درتیردان خود دارم به سوی شما پرتاب می کنم و نیزه و دستان خود را از خون شما رنگین می نمایم و با شمشیر که در دست دارم بر شما خواهم کوبید و با افراد خاندان و قبیله خود با شما پیکار می کنم، پس از آن چهارمی آمده و ضمن نکوهش اینگونه بیعت تهدید می کند که (به راستی گرد و غبار و دودی می بینم که جز با خونریزی فرو نمی نشیند) و پس از آن شخصیتی مانند سعد بن عباده رئیس خزرجیان را می بیند که در گرداب خواری و مذلت افتاده و بر سر او می جهند و با خشم فریاد می کشند (سعد را بکشید که خدا او را بکشد که از منافقان است یا از آشوبگران است) و گوینده ای بر سر او ایستاده می گوید (به راستی قصدآن دارم که ترا چنان لگدکوب کنم که استخوان های تو از جای به در رفته و یا چشمان تو از کاسه بیرون آید)، و آنوقت پسرسعد یعنی قیس را می بیند که ریش عمر را گرفته و می گوید (به خدا سوگند اگر مویی از سر پدرم کم شود، دندانهای تو راخرد نموده و یک دندان هم در دهانت باقی نمی گذارم)، و یا (اگر مویی از او کم شود نخواهم رفت تا اینکه ترا تکه تکه کنم)، و پس از آن زبیر را می بیند که با شمشیر برهنه خود می گوید: (شمشیر خود را درغلاف نخواهم کرد تا برای علی ازهمه بیعت بگیرم) و عمر می گوید (بگیرید این سگ را) پس شمشیر او را گرفته و بر سنگ زده و می شکنند، و پس از آن مقداد صحابی بزرگوار پیامبر را می بیند که به سینه او می کوبند و حباب بن منذر را می بیند که بینی او را می شکنند ودستش کوفته می گردد و پناهندگان به سرای پیامبر و خانه علی و فاطمه را ترسانیده و ابوبکر عمر را به سوی آنان فرستاده ومی گوید که (اگر آنان از اطاعت و بیعت ما خودداری کردند با آنها نبرد کن) و عمر آتش آورده و تا خانه را بر آنان آتش زند که فاطمه او را دیده و می گوید: (.....، ای پسر خطاب آمده ای خانه ما را بسوزانی) پاسخ می دهد (آری مگر آنکه شما هم در راهی که مردم در بیعت رفته اند بروید) پس از آن با یاران خود به سرای خاندان وحی هجوم آورده و به خانه فاطمه دختر پیامبر حمله کردند و پیشگام آنان هیزم طلب نموده فریاد می نماید(به خدا قسم که خانه را با اهل آن می سوزام مگر آنکه بیرون آمده و دست اطاعت و بیعت بدهید) و یا (باید بیرون بیائید و دست فرمانبرداری و اطاعت داده و بیعت کنید و گرنه خانه را با هر که در آن است می سوزانم) و عده ای به او می گویند (در این خانه فاطمه است) گفت (حتی اگر او باشد)، پس از آن می بیند به گفته ابن شحنه (عمر به سوی خانه علی آمده تا خانه را با اهل او و هر که درآن

است بسوزاند و فاطمه او را می بیند که فریاد می کند (در راهی که مردم افتاده اند (یعنی بیعت کرده اند) شما هم وارد شوید (یعنی بیعت کنید)، تاریخ ابن شحنه، .....،

پس از آن ناله و شیون آن بانوی مظلوم و همان جگر گوشه رسول خدا یعنی فاطمه را می شنودکه از حریم بیرون آمده و با گریه صدای خود را بلند می نماید و استغاثه می نماید (.....، ای پدر، ای رسول خدا پس از تواز دست پسر خطاب و پسر ابی قحافه چه مصائب که بر سر ما فرود نیامد.....،) و پس از فاطمه را می بیند که همراه با زنان هاشمی به ابوبکر خطاب می کند(.....، ای ابوبکر چه زود بر خاندان محمد حمله کردید و به تاراج آنان پرداختید، به خدا سوگند با عمر سخن نخواهم گفت تا خدای خود را ملاقات نمایم.....،) شرح ابن ابی الحدید جلد اول و جلد دوم)،

و پس از آن می بیند که اسوه پاکی و بزرگواری و مظهر ایمان یعنی امیرالمومنین را دستگیر و مانند شتری که چوب در بینی او کرده اند تا مهار شود و او را کشان کشان به سوی خود و با توهین و بی ادبی می برند و مردم جمع شده و تماشا می کنند و آنها به حضرت خطاب می کنند که دست بیعت و اطاعت به ابوبکر بده، و ایشان می فرماید اگر ندهم چه می شود؟ و آنها جواب می دهند: (اگر دست بیعت ندهی در آنوقت به همان خدایی که جز او نیست گردنت را می زنیم و تو را به قتل می رسانیم)، و ایشان می فرماید(پس اگرچنین نمائید به یقین عبد خداوند و برادر رسول او را خواهید کشت) و پس از آن می بیند که چگونه برادر رسول خدا علی مرتضی، رو به سوی قبر مطهر پیامبر کرده و این فتنه و آشوب را به فتنه سامری در امت موسی تشبیه نموده و این آیه قرآن رااز زبان هارون می فرماید که (.....، ای برادر این گروه مرا ناتوان شمرده اند و نزدیک است خونم را بریزند)، پس از آنکه علی علیه السلام را به سوی خود می کشند تا بزور دست بیعت دهد، می بیند که ابوعبیده جراح صدا بلند می کند، (.....، ای پسر عمو تو خردسالی و اینها پیران قوم هستند، و تو تجربه آنها را نداری و می بینم که ابوبکر در این کار فعلاً از تو بهتر بوده و راحت تر می تواند سختی ها را آسان نموده و از جایگاه خود همه جا را با توجه بنگرد، پس حالا این خلافت را به ابوبکر واگذار کن که اگر تو بمانی و زمان تو فرا برسد برای امر خلافت، به لحاظ فضایل و دین و علم و قضاوت و سابقه در اسلام وخاندان و انتساب به پیامبر و دامادی او .....، شایسته و سزاوار خواهی بود)،

پس از آنکه می بیند که چگونه انصار در آن روز سخت فریاد برداشته و می گویند: (جز با علی به هیچکس دیگر دست اطاعت نخواهیم داد)، و آن دیگری که رزمنده جبهه غزوه بدر است فریاد می زند: (یک فرمانروا از شما و یکی هم از ما) و عمر هم به او می گوید: (.....،اگر درخواست تو این است می توانی بمیری .....) و پس از آنکه می بیند ابوبکر به انصار می گوید : (..... ما حاکم و شما کمک کار ما هستید و این کار (خلافت) در میان ما و شما به دو نیم می شود همانطور که یک دانه باقلا یا برگ خرما را به دو نیم کنند .....)، تیره اوس دراز دستی کرد برای خلافت و تیره خزرج نیز طمع در امر خلافت نمود پس ستیزه و کینه پای در وسط نهاد و.....، پس می بیند مادر مسطح بن اثاثه، در نزد قبر رسول خدا ایستاده و آواز می دهد (ای رسول خدا پس از رحلت تو حوادث سخت و مجادله های فراوان در گرفت و اگر تو بودی این حوادث سهمگین واقع نمی شد، با از دست دادن تو مثل آن است که زمین بهره باران خود را از دست داده و اصحاب تو به پریشانی و حیرانی افتاده اند پس آنان را بنگر و دیده خود فرو مگذار،.....)، پس با این وجود در اینگونه خلافت و جانشینی برای پیامبر چه می توانم گفت آنهم پس از آنکه ابوبکر و عمر بن خطاب، آن را کار و امری شتابزده و ناگهانی و بی تدبیر شمردند، مانند آن اموری که جاهلان قبل از اسلام انجام می داند که به زعم آنان خدا مردم را از بدی و شرور آن نگهداشت و حفظ کرد، و لذا عمر فرمان داد که پس از این هرکس مانند آن عمل را انجام داده و به آن شیوه از مردم بیعت بگیرد، او را به قتل برسانند، و نیز پس از آنکه خودش در روز سقیفه گفت (هرکس بدون آنکه با مسلمانان مشورت کند کسی را به فرمانروایی بشناسد پس این فرمانروایی و حکومت به هیچ وجه پذیرفته نیست مبادا کشته شوند)،

و پس از آنکه به پسر عباس گفت: (علی در میان شما البته به حقیقت برای اینکار (خلافت) سزاوارتر و لایق تر از من و ابوبکر بود و به خدا آنچه ما با او کردیم (یعنی او را از خلافت کنار زدیم)، از روی دشمنی و عداوت با او نبود بلکه علت آن این بود که دیدیم او

جوان است و تصور کردیم اعراب و قریش برای صدماتی که از او دیده اند (یعنی آن حضرت بزرگان آنان را به جهنم واصل نموده است) از اطراف او پراکنده می شوند و سپس پسر عباس به وی پاسخ داد که (رسول خدا (ص) او را اعزام می کرد که با قهرمانان آنان (عرب و قریش) مبارزه کند و برای جوانی او ماموریت او را لغو نمی کرد وحالا تو و رفیقت (ابوبکر) بر او ایراد می گیرید که سن و سال او کم است) و پس از آنکه عمر به ابن عباس گفت (..... ای ابن عباس فکر می کنم بر دوست تو علی علیه السلام ظلم و ستم شد) و ابن عباس پاسخ داد (به خدا سوگند که خداوند علی را علیرغم سن کم او شایسته دید تا سوره برائت را از ابوبکر بگیرد و دستور داد که آن حضرت آن را به مشرکین ابلاغ کند .....).

واکنش ها و عکس العمل های علی در برابر گزینش ابابکر به خلافت:

.....، پس از آن پدر حسن و حسین، امیرالمومنین علی علیه السلام گفت: (من عبد خداوند و برادر رسول خدا هستم و برای اینکار (خلافت بر جامعه مسلمین) از شما لایق تر و سزاوارترم و لذا دست بیعت به شما نمی دهم که شما به اطاعت از من سزاوارترید) و عمر گفت (ما ترا رها نمی کنیم تا دست اطاعت و بیعت بدهی) وعلی علیه السلام گفت: (..... ای عمر شیر (از پستان این فتنه) بدوش که نصف آن هم به خود تو برسد) یعنی (خلافت را برای ابوبکر بگیر که بعدا به تو برسد).

و آنگاه علی علیه السلام (آنها را نصیحت نمود) و گفت : (ای گروه مهاجرین شما را به خدا قسم می دهم که خلافت رسول خدا را در میان اعراب، از خانه و نهاد خاندان او به سوی خانه های خود بیرون نبرید و خاندان او را از جایگاه او در مردم (یعنی رهبری) و از آنچه شایسته آن است دور ننمائید، ای گروه مهاجرین به خدا سوگند ما سزاوارترین مردم به امر خلافت هستیم، زیرا ما خاندان او و برای اینکار شایسته تر از شما هستیم، تا چه زمان، تا آن زمان که در میان ما گوینده و ناطق به کتاب خدا و دانا به سنت های پیامبر هست که از کار مردم آگاهی دارد و همیشه آنها را در مد نظر دارد و کارهای ناپسند را از آنان دورمی کند و آنچه شایسته آن هستند را با مساوات میان آنان تقسیم می کند و به خداوند سوگند چنین شخصی در میان ما است، پس از هوی و هوس ها پیروی نکنید و از راه خدا گمراه نشوید که بیشتر از این از راه راست دور نشوید...،)

و نیز پس از آنکه آن حضرت علیه السلام فرمود (چون محمد مصطفی رحلت فرمود و به راه خود رفت، مسلمانان در کار خلافت با یکدیگر به ستیزه و کشمکش برخاستند و به خدا سوگند این اندیشه و فکر به قلب من خطور نکرده و از مغز من هم نمی گذشت که اعراب امر خلافت را پس از محمد از خاندان او بیرون ببرند و پس از او امر رهبری را از من سلب کنند و هیچ چیز مرا به شگفت و تعجب وادار نکرد و رنجیده نساخت مگر شتاب مردم به سوی ابوبکر و عجله آنان برای اینکه دست بیعت به او بدهند، من دست خود نگاه داشتم و دیدم از کسانی که پس از او مدعی امر خلافت شدند من به قرار گرفتن در جایگاه محمد از همه امت شایسته تر هستم.....،) و نیز پس از آنکه علی علیه السلام که خدا روی و وجود او را گرامی دارد، شبانه از خانه بیرون آمد در حالی که فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله را بر مرکب سوار کرده و به خانه های انصار می برد و ازآنان یاری می خواست ولی آنان می گفتند ای دختر رسول خدا کار از کار گذشته و ما به این مرد (ابوبکر) دست بیعت داده ایم و اگر پسر عمو و همسرتو (علی) بر ابوبکر پیشدستی می کرد و قبل از او به سراغ ما می آمد ما با کسی غیر از او دست بیعت نمی دادیم پس علی علیه السلام فرمود: آیا شایسته و سزاوار بود که من رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خاک نسپرده و او را در خانه اش رها می کردم و برای کشمکش بر سر خلافت حضور می یافتم؟!، و سپس فاطمه علیها السلام فرمود ؛ بدانید علی کاری به جز از آنچه که سزاوار و شایسته بود انجام نداد و آنها هم کاری کردند که مواخذه و حساب آن با خدا خواهد بود.)

(کلب گوید تو دراین عمل میزان ادب و کمال و محبت امیرالمؤمنین به رسول خدا و در مقابل بی ادبی و حرص به ریاست آنان را با انجام کودتا تحت عنوان مصلحت اندیشی و ..... ملاحظه کن، آری البته آنها اگر ادب کرده و در احترام به پیکر پاک و مطهر و بیجان رسول خدا انجام وظیفه می نمودند هرگز صاحب ریاست نمی شدند انا لله و انا الیه راجعون).

و نیز پس از آنکه آنحضرت علیه السلام فرمود: (..... هان به خدا که ابوبکر جامه خلافت را در برکرد با آنکه می دانست که در آسیای (امت اسلامی) و کشور اسلام من به منزله ستون آهنی هستم که آن به دور محور آن می گردد و بارش شدید علوم و فضایل ازسوی من روان و جاری است و بال (فکر) هیچ پرنده (و متفکر)، قادر نیست آنان را یاری نماید تا به جایگاه رفیع من برسند، پس من آن جامه (خلافت) را رها کردم و پیراهنی دیگر (از صبر) پوشیدم و چشم از خلافت بستم و در کار خود فکر کردم که آیا تنها بدون یار و یاور قیام نمایم و بر او بتازم یا بر ظلمت (فتنه) کور کننده صبر و شکیبایی نمایم، فتنه ای که بزرگسالان را فرسوده و خردسالان را پیر و پژمرده می سازد و مومنان در دین واقعی به جهت آن آنقدر رنج و سختی خواهند دید تا آنزمان که به ملاقات خداوند برسند پس دیدم که صبر و شکیبایی به آئین خرد و عقل نزدیکتر است پس صبر کردم مانند کسیکه خار در چشم و استخوان در گلوی او باشد زیرا می دیدم میراث خود (که خداوند به من عطا کرده بود) را که چگونه به تاراج می رود تا آن زمان که (اولی) آنان به راه خود رفت و گوی خلافت را پس از خود به سوی پسر خطاب انداخت و دراین هنگام علی سروده ای از اعشی را بر زبان راند که مضمون آن اینست (..... که چقدر فرق و تفاوت است میان روز من که با رنج سواری بر پشت شتر می گذرد با روز حیان برادر جابر که روز خود را به آسودگی سپری می کند .....) شگفتا با آنکه اولی در حال حیات خود از مردم می خواست که بیعت با او را ندیده بگیرند ولی برای بعد از مرگ خود، پای همان بست و بند ها را، به سوی کسی دیگر، درمیان کشید تا اینکه این دو تاراج گر، امر خلافت را مانند دو پستان شتر میان خود تقسیم کردند و بدینگونه خلافت به دست کسی که بسیار خشن و تندخو بود و همیشه سخنانی تند و زننده داشت واگذار نمود و .....،

ایامی رنج افزا و او کسی بود کهب سیار لغزش داشت و بسیار عذرخواهی می کرد و یاران او مانند کسانی بودند که بر شتر سرکش سوار شوند که اگر مهار شتررا سخت نگهدارند بینی شتر پاره شود و اگر رها کنند در پرتگاه سرنگون گردند و به حیات خداوندی سوگند که مردم در روزگار او، گرفتار کج روی و سرگردانی و ناآرامی شدند و من نیز بر آن روزگار دراز و سختی ایام و مشکلات صبر وشکیبایی نمودم تا اینکه او هم به راه خود رفت و انتخاب خلافت را به گروهی سپرد که به تصور او من هم یکی مانند آنان هستم به خدا (شکوائیه می برم) که چه شورایی بر پا شد، کجا در برتری من بر همان اولی، چون و چرایی وجود داشت تا اینکه در کنار اینگونه افراد قرار بگیرم؟ ولی باز هم در بالا و پایین هایی که رفتند با آنان همراهی کردم تا یکی از آنها بواسطه کینه ای که نسبت به من داشت رو به سوی دیگری برد و دومی هم به برادر زن خود گرایش نمود و سایر انگیزه ها و دلایل ناپسند دیگر .....

(تا آنکه عثمان به خلافت رسید)، .....، و فرزندان اجدادش نیز با او بپا خاسته و بیت المال مسلمین را .....خوردند بگونه ای که شتران گیاهان بهاری را (که علفهای صحرا را نجویده بلع می کنند)، تا آنکه بافته ها و رشته های او پنبه شد و آنچه (از اعمال زشت و ناروا که) کرد زمینه مرگ او را فراهم نموده و (زیاده روی) پرخوری او وی را سرنگون نمود.....)،

این سخنرانی علی علیه السلام را خطبه شقشقیه می نامند و درباره آن سخن های بسیار گفته اند و بزرگان احادیث از شیعه و سنی آن را نقل نموده و آن را از خطبه های روشن و بی چون و چرای امیرالمومنین دانسته اند، پس به گفتار یاوه آن نادان نباید توجه کرد که گفته است این سخنان را شریف رضی بهم بافته است ..... و حال آنکه این حدیث و خطبه در همان سده های نخستین و قبل از اینکه نطفه (پاک) رضی بسته شود از سوی بزرگان حدیث گزارش شده و نیز آن را بسیاری از کسانی که با او در یک روزگار می زیستند و یا پس از او آمدند با سلسله اسناد راویان دیگر که به نقل او منتهی نمی شودحدیث نموده اند که از آن جمله اند:

۱.حافظ یحیی بن عبدالحمید هانی متوفی ۲۲۸ به شرح آنچه در سلسه اسناد جلودی آمده است .

۲.ابو جعفر دعبل خزاعی متوفی ۲۴۶ که به گفته پیشوای مذهب ما طوسی در امالی، آن را با سلسله اسناد از ابن عباس نقل کرده و برادرش ابوالحسن علی نیز آن را از زبان او بازگو نموده است.

۳.ابوجعفر احمد بن محمد برقی متوفی ۲۷۴ به نقل در علل الشرایع .....

۴.ابو علی جبایی پیشوای معتزلیان متوفی ۳۰۳ که این حدیث در (الفرقه الناجیه) استاد ابراهیم قطیفی و بحار مجلسی از همین محدثین نقل گردیده است .

۵.ابن میثم که در شرح خود آورده است که: (این خطبه و سخنرانی را در متنی کهن (دست نوشته قدیمی)، پیدا کردم که ابوالحسن علی بن فرات متوفی ۳۱۲ یادداشتی بر آن نوشته بود).

۶.ابوالقاسم بلخی از اساتید معتزله متوفی ۳۱۷ که به گفته ابن ابی الحدید در شرح خود از محدثین این خطبه است.

۷.ابو احمد عبدالعزیز جلودی متوفی ۳۳۲ در معانی الاخبار .....

۸.ابوجعفر ابن قبه شاگرد ابوالقاسم بلخی در الانصاف و ابن ابی الحدید در شرح خود و نیز ابن میثم در شرح خود او را ازراویان خطبه شمرده اند.

۹.حافظ سلیمان بن احمد طبرانی متوفی ۳۶۰ بر اساس زنجیره قطب راوندی در شرح او

۱۰.ابو جعفر ابن بابویه قمی متوفی ۳۸۱ در دو اثر علل الشرایع و المعانی الاخبار

۱۱.ابواحمد حسن بن عبدالله عسگری متوفی ۳۸۲ که پیشوای ما صدوق در دو نگارش بالا این سخنرانی را به مدد گفته های او حدیث کرده است.

۱۲.ابوعبد الله مفید متوفی ۴۱۲ استاد شریف رضی در ارشاد

۱۳.قاضی عبدالجبار معتزلی متوفی ۴۱۵ در اثر خود به نام المغنی

۱۴.وزیر ابوسعد آبی متوفی ۴۲۲ در نثرالدرر و نزهه الآداب .....

۱۵.شریف مرتضی برادر بزرگ شریف رضی متوفی ۴۳۶ در الشافی .....

۱۶.پیشوای بزرگ گروه ما طوسی متوفی ۴۶۰ در تلخیص و امالی .....

۱۷.ابوالفضل میدانی متوفی ۵۱۸، او در مجمع خود آورده است (..... امیرالمومنین علی رضی الله عنه، سخنرانی دارد که شقشقیه نامیده شده است زیرا ابن عباس که خدا از هر دو خشنود باد در آن زمان که علی سخنان خود را قطع کرد به وی گفت، ای امیرالمومنین آیا می شود که سخن را از همان جا که قطع کردی ادامه دهی، آن حضرت گفت چنین کاری بعید است زیرا آن شقشقه ای بود که بانگی چند بلند شد و به جای خویش برگشته آرام گرفت)،

(کلب گوید شقشقه بانگی ناگهانی از شتر است که در مواقع بسیار بسیار نادر از او صادر می شود و در حالت عادی هیچ اثری از آن بانگ که در اثر باد در گلوی شتر بوجود می آید نیست و کنایه از اینکه این سخنان به ناگاه از درون و جگر سوخته مولای ما بر زبان او آمده و دیگر مانند آن دیده نمی شود. یا امیرالمؤمنین ما شهادت می دهیم که بارور شدن درخت تناور اسلام و هدایت امت و رستگاری جاوید اهل اسلام و .....، همه و همه در سایه صبر و استقامت تو و مدیون حلم و بردباری توست و خداوند به شما ازسوی همه مؤمنین و مؤمنات پاداش بی نهایت عطا فرموده و اشکهای ما را که نثار مظلومیت تو می نمائیم بدرگاه خود بپذیرد و ما را در دنیا و آخرت از شفاعت شما بهره مند فرماید، آمین، آمین، آمین یا رب العالمین ..... .

آری از نشانه های مظلومیت امیرالمؤمنین دفاعیات آن حضرت از مقام و منزلت خود و آل محمد علیهم السلام است آنهم درمقابل کسی چون معاویه معلوم الحال و امثال او و بر این مظلومیت بایستی دلها پر درد و چشمها پر اشک گردد مانند اینکه العیاذ بالله خداوند را با شیطان قیاس کنیم، خداوند خداوند است و شیطان شیطان است و البته این گونه قیاس کردن و مقایسه نمودن که کسی بگوید در منزلت

حضرت الله که او خالق است، رازق است و .....، ولی شیطان مخلوق است و رانده است و.....، خود بالاترین ظلم به خداوند است و همینگونه ستم بر امیرالمؤمنین است قیاس نمودن آن حضرت با معاویه معلوم الحال حرامزاده با آن اصل و نسب و آن اعمال و روش ها که معلوم شد با آن خانواده لجن غرق در جنون جنسی و روانی و .....،آری علی علی است با همه نیکویی هایش و آنها آنها هستند با همه زشتی هایشان پس صلوات و رحمت و رضوان خداوند برمولای ما علی امیرالمؤمنین و آل او که آل محمد (ص) هستند و لعنت و لعنت و لعنت ابدی بر معاویه و همه ستمگران که اعداء الله هستند یعنی حزب الشیطان که معاویه و همه دشمنان محمد و آل محمد هستند که لعنت و عذاب و جهنم سوزان ابدی جایگاه آنان باد آمین، آمین، آمین یا رب العالمین.).

۱۸.ابو محمد عبدالله بن احمد بغدادی مشهور به ابن خشاب، متوفی ۵۶۷ که ابو مصدق واسطی نحوی این خطبه را بر اوقرائت نموده است.....

۱۹.ابوالحسن قطب الدین راوندی متوفی ۵۱۳، در شرح نهج البلاغه این خطبه را از دو حافظ دیگر ابن مردویه و طبرانی آورده و می نویسد: (این خطبه را در دو جا مکتوب یافتم که آنها را روزگاری قبل از بدنیا آمدن رضی نگارش نموده بودند، یکی در پیوست کتاب الانصاف ابوجعفر ابن قبه شاگرد ابوالقاسم کعبی از اساتید معتزله که قبل از بدنیا آمدن رضی از جهان رفته است و دیگری در دست نوشته ای که ابوالحسن علی بن محمد ابن فرات دستور المقتدر بالله عباسی شصت و اند سال پیش از بدنیا آمدن رضی یادداشتی بر آن نوشته بود و ظن قوی دارم که آن دست نوشته روزگاری قبل از آنکه ابن فرات پای در جهان بنهد نگارش یافته بود.

۲۰.ابو منصور طبرسی: او از اساتید ابن شهر آشوب است که در سال ۵۸۸ وفات یافته که در الاحتیاج خود، .....، گفته است که گروهی از محدثین از طرق و راههای مختلف آن را از ابن عباس نقل نموده اند.....،

۲۱.ابوالخیر مصدق بن شبیب صلحی نحوی متوفی ۶۰۵ که این خطبه را بر ابن خشاب خواند و می گوید چون آن را بر استاد خود ابومحمد ابن خشاب خواندم و رسیدم به آنجا که ابن عباس گفت: (هرگز بر هیچ چیز افسوس نخوردم به مثل قطع شدن سخن علی و ادامه ندادن علی به سخنان خود)، پس ابن خشاب گفت اگر من آنجا بودم به ابن عباس می گفتم: (مگر چیزی دیگر هم مانده بود که پسر عمویت در دل نگاهداشته و در این سخنرانی نیاورده باشد، که علی به راستی نه برای گذشتگان و نه آیندگان مطلبی مبهم بر جای قرار نداد پس مصدق گفت: او یعنی ابن خشاب، شوخ طبع بود و من به او گفتم ای سرور من شاید که این سخنرانی جعلی بوده و آن را به دروغ بر علی بسته باشند و او گفت نه به خدا سوگند، من می دانم که این گفتار از اوست یعنی از علی است، چنانکه می دانم تو مصدقی و من گفتم مردم آن را به شریف رضی نسبت داده اند گفت به خداقسم چنین نیست، رضی کجا و این شیوه گفتار کجا، ما سروده ها و نوشته های رضی را دیده ایم و بهیچ وجه به این سخنرانی نزدیک نیست و مانند آن نیز نیست.....، سپس گفت به خدا قسم من این سخنرانی را در نوشته هایی دیدم که دویست سال پیش از پدید آمدن رضی نگارش یافته بود و همچنین آن را در دست نوشته هایی دیدم که همه آن را می شناسم و می دانم که به اثر کدام یک از دانشمندان و محدثان است که همگی پیش از تولد ابواحمد نقیب، پدر رضی زندگی می کرده اند..... شرح ابن میثم، شرح ابن ابی الحدید،.....).

۲۲.مجدالدین ابوالسعادات، ابن اثیر جزری متوفی ۶۰۶ در النهایه

۲۳.ابوالمظفر دختر زاده ابن جوزی متوفی ۶۵۴ که در تذکره خود آن را آورده است

۲۴.عزالدین ابن ابی الحدید معتزلی متوفی ۶۵۵، که گوید من بسیاری از فرازهای این خطبه را در مکتوبات پیشوای مان ابوالقاسم بلخی دیدم .....، که به روزگار دراز قبل از تولد رضی و در زمان خلافت المقتدر می زیست و نیز بسیاری از آن را در مکتوبات ابوجعفر ابن قبه دیدم و آن نوشته الانصاف نام دارد که او هم شاگرد ابوالقاسم بلخی بود و او نیز قبل از رضی ازجهان رفت.

۲۵.کمال الدین ابن میثم بحرانی، متوفی ۶۷۹ او نیز این خطبه را از مکتوبی قدیمی و کهن آورده که بن فرات دستور عباسیان متوفی به سال ۳۱۲ آن آورده و ذکر کرد که او یادداشتی را بر آن نگاشته بود و نیز ابن میثم که آن را از کتاب النصاف نوشته ابن قبه آورده و سخن ابن خشاب را درباره آن و این که ابوالخیر آن را بر وی خوانده است را آورده و ذکر نموده است.....».

۲۶.ابوالفضل جمال الدین ابن منظور آفریقایی مصری متوفی ۷۱۱، در کتاب لسان العرب خود در ذیل واژه شقشق می نویسد

(..... در گفتار علی رضی الله عنه در خلال یک سخنرانی از او آمده است، آن شقشقه ای بود بانگی چند کرد و سپس به جای خویش برگشت و آرام گرفت.....)

۲۷.عبدالدین فیروزآبادی متوفی ۸۱۶ در کتاب (القاموس) خود آن را ذکر کرده و .....».

عربده های سخن سرای نیل:

و ما از همه این ها که چشم بپوشیم باز چه می توانم گفت آنهم پس از آنکه سراینده امروز نیل با عربده های خود آتش رو به زوال را دامن می زند و آن تبکاری های فراموش شده را در برابر دیدگان تازه می نماید و این عمل (بد و زشت) را ستایشی برای آنان دانسته و ..... و با سروده خود ..... ضمن اقرار و اعتراف به این عمل عمر بن خطاب درحمله به خانه مظهر ذوالقربی و برای توجیه عمل ناپسند او می گوید: (و سخنی هست که عمر به علی گفت ..... اگر دست بیعت ندهی خانه ات را می سوزانم و نمی گذارم که در آن زنده باشی هر چند دختر محمد در آن باشد و هیچکس در برابر شهسوار دودمان عدنان و حامیان او این سخن را نمی گوید مگر عمر) و .....

چه بگویم که پس از آن مردم مصر در آغاز سال۱۹۱۸ م، مجلسی برپا نمودند تا در آن مجلسی که فراهم آورده اند این مدح و ثنای عمر را بخوانند ..... و تحسین نمایند .....، سراینده ای را که درک و فهم و عقل او در این پایه و حد است و این نمونه آنچیزهایی است که ما در این روزگار، به آن مبتلا هستیم

(کلب گوید این الهام شیطان است که اینگونه این عمل زشت عمر را نعل وارونه زده و با توجیهات شیطانی آن را جزء فضایل عمر می آورند و خود را با آزار رسول خدا و ترویج خشونت علیه اهلبیت در آتش ابدی دوزخ قرار می دهند عملی را که هر دو آنها از انجام آن اظهار ندامت می کردند و برای عذرخواهی به محضر حضرت زهرا شرفیاب شدند ولی این احمق نادان کاسه از آش داغتر است و شیطان عمل بد او را در نظر او زینت داده است تا وارد شود در آنجا که خدا برای ستمکاران و مجرمان آماده کرده است تا ببینند که سوزاندن خانه ذوالقربی می تواند مایه برقراری جلسه جشن و شادمانی باشد یا خیر))

و ..... نمک بر زخم دل می باشند و با اینگونه اعمال ..... سرچشمه پاک آشتی و سازش را در جهان اسلام گل آلود می کنند و سنگر یکپارچه اسلام را دچار پراکندگی می نمایند و گمان می کنند که عمل خوبی انجام می دهند ..... و دم یادی نیز بر آن اضافه می نماید که (..... می خواهد بگوید اینکه دختر پیامبر مصطفی در این خانه جای دارد، علی را از گزند عمر بر کنار نمی دارد.....) ..... و چنان در این حال پیش می روند که آن را فضلی برای عمر آورده تا وانمود نمایند که امت مسلمان و پیامبر پاکشان از آن عمل او شادمان شده و جشن می گیرند، ..... پس مژده و هزاران مژده به برترین خلایق عالم یعنی پیامبر اسلام محمد مصطفی که جگرگوشه او فاطمه در نزد کسی که با وصی و ولی او آنگونه سخن را بر زبان می راند،کوچکترین منزلتی ندارد و بودن او در خانه ای که خداوند صاحبان آن را از هر گونه لغزشی برکنار داشته (و آیه تطهیر را درشان آنان نازل فرموده)، هم نتوانست آنان را از گزند وی دور نماید تا خانه را بر اهل او نسوزاند، پس آفرین و با هم آفرین برانتخابی که اینگونه باشد و به به از خلافتی که با این بیم و هراس بر آن گردن نهند و شکل دهند و ..... و با این بی پایگی و بی مایگی ها پایان پذیرد، با همه اینها ما نمی خواهیم به همه این امور بپردازیم زیرا با بررسی زندگی خلیفه اول دیدیم که او قبل از اسلام و پس از آن، سرمایه روانی اش با مردم عادی یکسان بوده و تنها انتخاب شدن او به جای پیامبر او را در نظر

مردم بزرگ کرده است و بس، اکنون می خواهیم در دو زمینه بررسی کنیم اول فضایلی که برای او آورده اند و دوم منش ها و رفتارهای روحی او را.

اول : فضایلی که برای ابوبکر برشمرده اند:

در ابتداء می خواهیم بدانیم آیا از برترین انبیاء الهی، به راستی سخنی که بیانگر برتری او باشد رسیده است و آیا آنچه را که در مدح و ثنای او آورده اند صحیح است؟ ما در دنیا، اندیشه را به محققین معطوف می کنیم و سخن نمی گوییم مگر آنکه گفتارهایی را از ائمه حدیث که میان درست و نادرست تفاوت قرار می دهند نقل نموده و سپس آن را با ارزیابی و نگرشی که آن تحقیقات را یاری نماید دنبال می کنیم،فیروزآبادی در پایان کتاب (سفر السعاده) می گوید: (..... در پایان نگارش هم زمینه هایی را که حدیث هایی درباره آن آمده و چیزی از آنها درست نیست سربسته یاد می کنیم و هم آنچه را که نزد علماء حدیث شناس، مطلبی از آن ها به روشنی شناخته نگردیده و .....، زمینه های فضایل ابوبکر رضی الله عنه، در میان همه آنچه در این باره ساخته اند مشهورتر این حدیث است که (خداوند برای مردم به گونه ای همگانی جلوه می کند و برای ابوبکر به گونه ای ویژه) و یا (خداوند هیچ چیز در دل و سینه من نریخت مگر آنکه در سینه ابوبکر هم ریخت)، یا از قول پیامبر (ص): (که چون اشتیاق او به بهشت زیاد می شد ریش ابوبکر را می بوسید.)، یا (من و ابوبکر در فضایل مانند دو اسب هستیم که مردم بر سر برنده شدن یکی از آنها شرط بندی می کنند،) و یا (..... چون خداوند روح ها را انتخاب کرد روان ابوبکر را برگزید و .....) و مثل و مانند این جعلیات و بافته های دروغ که عقل هرکس بدون هیچگونه تبین و روشنگری، نادرست بودن آنها را تشخیص می دهد،) و نیز عجلونی در کتاب خود (کشف الخفا) ..... یکصد مورد از موارد فقه و غیر آنرا شماره کرده و می نویسد (..... در این باره هیچ حدیثی به جایگاه صحت نرسیده و یا این درباره هیچ حدیث درستی نیست یا سخنانی نزدیک به این دو قول و ..... می گوید، در خصوص فضایل ابوبکر رضی الله عنه از میان همه آنچه در این زمینه آورده اند مشهورتر این حدیث است که خدا برای مردم به گونه ای همگانی روی می نماید و برای ابوبکر به گونه ای ویژه ..... الی آخرکه گفتاری را مثل آنچه فیروزآبادی نقل نموده است، ذکر می نماید

و نیز سیوطی در کتاب اللئالی المصنوعه تعداد سی حدیث از مشهور ترین احایث در باب فضایل ابوبکر را بیان نموده و ساختگی بودن آن را اثبات و اقوال حافظان حدیث را درباره آن ها ذکر نموده است و ..... ولی در عین حال ملاحظه می گردد که در سده های نزدیک به ما نویسندگانی پدیدارشدند که همان احادیث را از جمله احادیثی می دانند که در آن ها هیچ کس اختلاف و تردید نداشته و آن را به نحوی

گزارش می کنند که گویا همه صحت آن را پذیرفته اند، البته برای سیوطی که آهسته و خوب در پی تصور این گروه قدم برمی دارد نیز کاملا سخت و دشوار بود که در میان این سی حدیث حتی یکی را هم صحیح به حساب نیاورد .....، او در ص۲۹۶ این کتاب می گوید: که این سخن را به دروغ بر پیامبر بسته اند که گفت (..... مرا که به آسمانها بردند (معراج) بر هیچ آسمانی گذر نکردم مگر آنکه دیدم در آنها نوشته است محمد رسول الله و ابوبکر جانشین من .....)، سپس به قضاوت نشسته و می گوید این حدیث جعلی و ساختگی است و دلیل آن را وجود عبدالله حدیث ساز پسر ابراهیم و استاد وی عبدالرحمن بنزیدی که مورد سرزنش همگان هستند و .....، و علیرغم تمام این موارد می گوید (..... برای داوری درباره این حدیث استخاره کردم و از خداوند طلب خیر کردم تا اینکه (بر اثر استخاره) متوجه شدم که این حدیث نه ساختگی است و نه ازآنگونه احادیث که شالوده نگری شود بلکه حدیثی خوش و حسن است چون گواه بسیار دارد .....)، سپس گواهان خود را آورده و آنان را با سلسله اسنادی ذکر می کند که البته هیچ یک از آنها درست نیست و در هرکدام یک حدیث ساز و یا دروغگو یافت می شود. .....، سیوطی متأسفانه با آن همه ادعا در علم حدیث، این اندازه علم ندارد که انجام استخاره بدی را خوب و خوب را بد نمی نماید و گزند رسیده را درست نمی کند و زشت را خوب نمی نماید و ..... شاعر می گوید:

درجستجوی شادابی جوانی، به سراغ گلاب فروشان رفته، آیا او نمی داند آنچه را که گذشت روزگار تباه نماید، گلاب فروش برای آن چه چاره ای می تواند نماید، .....)

(کلب گوید منظور سیوطی اینست که از طریق استخاره با خدا جلسه مشاوره ای داشته است و اگر دیگران عقل او را استهزا نمی کردند با استخاره معلوم می کرد خدا جسم است و یا روح و یا خدا از اوراضی هست یا نیست و آیا او اهل جهنم است یا بهشت و یا راه فلانی و فلانی درست است یا غلط و یا شراب خواری عمل بد است یا عمل خوب است و .....، آری دوری از محمد و آل محمد کار را به اینجا می رساند و این عقل کسی مانند سیوطی از اعاظم این جماعت است که شیطان اینگونه بر آن مسلط است پس تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل) .....

و نیز برای اینکه دریابید که چگونه سخن فیروزآبادی و عجلونی صحیح است، نظر فرمائید به آنچه در جلد پنجم روشن نمودیم و جعلی بودن آن را با قضاوت ائمه حدیث و حافظان حدیث اثبات نمودیم جعلی بودن و ساختگی بودن یکصد حدیث دروغ را که در باب فضایل ابوبکر و اطرافیان او ساخته و به دروغ بر پیامبر صلی الله علیه و آله بسته و نسبت داده اند و نیز دروغ بودن و ناروایی و خلاف بودن، چهل و پنج حدیث جعلی دیگر را در آن اثبات نمودیم و تمامی آنها را با قضاوت بزرگان احادیث مانند، ابن عدی، طبرانی، ابن حبان، نسایی، حاکم، دارقطنی، عقیلی، ابن مدینی، ابوعمر، جوزقانی، محب طبری، سخنور بغدادی، ابن جوزی، ابن عساکر، بوزرعه، فیروزآبادی، اسحاق

حنظلی، ابن کثیر، ابن قیم، ذهبی، ابن تیمیه، ابن ابی الحدید، ابن حجر هیثمی، ابن حجر عسقلانی، حافظ مقدسی، سیوطی .....،

و گواه دیگر بر نادرستی این احادیث در فضیلت خلیفه اول، مذکور نگردیدن آنها در صحاح سته و سنن و مسانید کهن .....است، که صاحبان آن تألیفات، چنانچه مشهور است اگر کمترین نشانه ای در صحت آنها می یافتند و یا حداقل کمترین آگاهی بر درستی آنها می یافتند، همگی در رها کردن و عدم ذکر و عدم روایت آنها با یکدیگر متفق القول و همداستان نمیشدند، قطعاً کسانی که در جستجوی احادیث به هر گوشه ای سر می کشیدند و آنچه را هم که در دل خاک پوسیده بود بیرون می آورده اند قطعاً این احادیث را از پشت ابرهای فراموشی بیرون آورده و از آن بهره برداری می نمودند، .....، تا این فضایل بر همگان آشکار شود، پس مسلم است که تاریخ تولد این احادیث پس از روزگاری بوده که صاحبان صحاح سته وسنن می زیسته اند .....، و همچنین بررسی ماهیتی این احادیث نشان می دهد که اگر خود خلیفه آگاهی از حقیقت این احادیث داشت و یا باور داشت که چیزی از این مطالب هرچند اندک از فضایل او بر زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گذشته است، قطعاً فرد بی شخصیتی مانند ابو عبیده جراح را که یک گورکن و قبرکن مدینه بیشتر نبود را برای جانشینی پیامبرشایسته تر از خود نمی دانست، در حالی که در آن فتنه برپا شده .....، هرکس هر فضیلتی را که داشت آن را برای شایسته بودن خود و به منظور تصدی پست خلافت اظهار می نمود .....، ولی در آن روز این مرد (ابوبکر) و یار و یاور تند خو و بد اخلاق او هیچ سخنی و فضیلتی را برای او عنوان ننمودند مگر اظهار اینکه او یار غار پیامبر بوده و یا پیرترین قوم است ..... و نیز در خصوص اینکه خلیفه اول، نخستین کسی است که اسلام را پذیرفته و یا او اول کسی است که نماز گزارده است .....، بیان نمودیم که این موضوعات هم اثبات نگردید و به لحاظ ماهیتی هم این موارد با قضاوت و گفتار بزرگترین پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و نیز گفتار صریح و واضح اصحاب او مخالف است و ما در جلد سوم به طور مشروح در این باره سخن آورده و چند حدیث واضح از طریق رسول خدا و امیر المومنین علی صلوات الله علیهما و آلهما و صحابه صدر اسلام و تابعین صالح و نیکوکار آنان بیان و اثبات

نمودیم که اولین شخص از مردان که اسلام آورد و نماز گزارد امیرالمومنین علی علیه السلام بوده است و خلیفه پس از اسلام آوردن حدود پنجاه نفر از مردان دیگر اسلام آورده است، چنانچه طبری مشروحاً در گزارش صحیح خود آورده است و .....، و نیز یاران او، اگر چیزی از آن همه احادیث جعلی در اختیار داشتند آنها را برای رام نمودن مردم و ..... بیان کرده و از آنها بهره می بردند و دیگر نیاز به ایجاد ارعاب و ترس نبود تا آنکه عمر بن خطاب در بیان تمامی فضایل او آنها را محدود نماید به حضور او در غار به همراه پیامبر و نیز کهولت سن او .....، و یا سلمان فارسی به اصحاب نمیگفت که شما آن شخصی را که پیرترین شما بود انتخاب کرده و خاندان پیامبر را رها کردید و یا گفتار عثمان بن عفان که درفضایل او بسنده کرد فقط به اینکه (.....، اوست صدیق و دومین نفر از کسانی که در غار بودند.....) و یا گفتار مغیره بن شعبه(مضمون) که عباس را به سوی خود جلب کنید و از این کار (خلافت) برای او نیز سهمی قرار دهید تا برای او و آیندگان اوبماند و به این وسیله او را از علی جدا کنید زیرا اگر عباس به سوی شما آید، در مقابل مردم برای مقابله با علی دست آویز قوی خواهید داشت .....،) و نیز ابوبکر و عمر و ابو عبیده و مغیره در ملاقت شبانه خود به عباس نمی گفتند: (ما به سراغ توآمدیم و می خواهیم برای تو در این کار سهمی قرار دهیم تا برای تو و آیندگان تو ذخیره شود زیرا تو عموی پیامبر خدا هستی.....) ..... و نیز سران مهاجرین و انصار از بیعت با او خودداری نمی کردند شخصیت های بزرگی چون علی، حسن و حسین (دو دختر زاده رسول خدا)، عباس و فرزندان او، سعد بن عیاده و فرزندان و تبار او، حباب بن منذر و اصحاب او، زبیر و طلحه و عثمان و ابوذر و مقداد و خالد بن سعید و سعد بن ابی وقاص و عتبه بن ابی لهب و براء بن عازب و ابی بن کعب و ابوسفیان، .....،

و یا جایی برای آن نبود که محمد بن اسحاق بگوید(: همه مهاجران و اکثریت انصار تردید و شکی نداشتند که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله علی متصدی امر خلافت خواهد بود و نیز عتبه بن ابولهب در برابر کسانی که لاف آن برتری ها را برای او می زدند نمی گفت (..... تصور نمی کردم که این کار (امرخلافت) از دودمان هاشم خارج شود خصوصاً از همان کسی که در ایمان به پیامبر و سابقه نیکو از همه (امت) مقدم تر بود، و نیز علم او به کتاب خدا و سنت رسول خدا از همه بیشتر بود، و کسی که دیرتر از همه از رسول خدا جدا شد، و کسی که جبرئیل در شستشوی پیکر پیامبر و پوشانیدن جامه مرگ (کفن) به او کمک و یاری می نمود، و کسی که هر فضیلتی که در آنان هست در او هم هست و البته که آنان به مقام و منزلت او نمی رسند زیرا فضایل او در دیگران وجود ندارد، پس سوال می کنیم که چه چیز باعث شد که به او توجه نکرده و از روی بگردانید، بگوئید تا ما بدانیم، و البته اینگونه دست بیعت دادن آغاز آشوب و فتنه است، پس ای دودمان هاشم اجازه ندهید که مردم به امر خلافت نظر کرده و شما را زیردست نمایند مخصوصاً از تیره تیم (ابوبکر) و از تیره عدی (عمر) که کار امامت و رهبری جز در میان شما و به سوی شما شایسته دیگری نیست، و قطعاً کسی جز ابوالحسن علی لایق این منصب نخواهد بود، پس ای ابوالحسن برای رسیدن به این حق با دوراندیشی خود قیام کن زیرا تو به حقیقت برای کاری که امید (رهبری و هدایت و اصلاح امت) می رود سزاوارتر هستی، .....).

منش ها و مایه های روانی خلیفه اول:

پس در این قسمت می پردازیم به منش های خلیف و آنچه در لایه های درونی وجود او ریشه دوانیده است، .....، ما درخصوص وضعیت او قبل از اسلام سخنی به زبان نمی آوریم، زیرا گذشته شخصی که اسلام می آورد ندیده فرض می شود وبر این اساس کاری نداریم که ---- رضی الله عنه گفته است (که ابوبکر رضی الله عنه با ابی بن خلف و دیگر بت پرستان مکه قمار بازی می کرد و این قبل از آن بود که قماربازی ناروا شناخته شود) و این حدیث را امام شعرایی نیز در کتاب خود به نام کشف الغمه آورده است و هم امام

ابوبکر جصاص متوفی ۳۷۰ در احکام القرآن خود می گوید: (..... هیچیک از حافظان حدیث تردید ندارند که قمار بازی امری ناروا و گروبندی نیز قمار است و ابن عباس گفته است که شرط بندی قمار است و مردم که پیش از اسلام در نادانی زیست می کرده اند بر روی دارایی و زن خود شرط بندی می نمودند.، و این کار معمول بود تا آنکه دستور به نهی آن، از جانب خدا رسید چنانکه ابوبکر صدیق با بت پرستان شرط بندی می کرد..... تا آنگاه که این آیات از سوی خدا نازل شد (الم غلب الروم .....)،

(کلب گوید از این گفتار دانشمندان معلوم می شود که خلیفه اول و .....، که عده ای اخیراً مدعی تقدم دراسلام او هستند، بعد از اسلام آوردن و قبل از نزول نهی قمار در کتاب خدا، همچنان مشغول قمار و شرط بندی و ..... بوده اند و حال آنکه این امور علیرغم عدم نهی از جانب خدا مانند شراب خواری و زنا و .....، به لحاظ حکم عقل امری زشت و بدبوده است و هرچه را شرع حکم کند عقل به آن تصدیق دارد و هر چه را عقل تصدیق نماید شریعت به آن حکم می نماید همانگونه که در احوال جناب جعفر طیار آمده است که قبل از اسلام شراب نخورده و زنا نمی کرد و .....، این صفات حمیده او نزد خداوند موجبات تقرب او گردیده و این عاقلانه رفتار کردن او در زمان جاهلیت او را نزد خداوند مقرب نموده و پروردگار رضایت خود را از او به زبان رسول خود به او اخبار نموده است و بنابراین همانگونه که زشتی پرستش بت ها جزءامور عقلی بوده و هست، ملاحظه می شود که بسیار افراد فهیم قبل از اسلام، سر به پرستش بتها نداشته اند به همین دلیل عمل آن گروه از صحابه که مسلمان شده بودند ولی بعد از اسلام خود همچنان بطور مثال شراب خورده و یا قمار می نمودند و.....، و پس از نزول وحی و نهی صریح خداوند، آن اعمال را ترک نمودند، اگر چه کار آنان دارای قباحت شرعی نبود ولی قطعاً دارای قباحت عقلی بوده است ..... و لذا به همان دلیل شما در احوال بزرگان شریعت این صفات مذموم را ملاحظه نمی فرمائید ..... و از این مسائل مهمتر همدردی و اشتیاق قلبی آنان به بزرگان و اعاظم کشته شده مشرک قریش بود)،

و به همین طریق کاری نداریم که ابوبکر اسکافی در نگارش خود از نوشته جاحظ در العثمانیه ایراد گرفته و می گوید (.....ابوبکر قبل از آنکه مسلمان شود از سران مشهور و بلند آوازه مکه بوده و مردم مکه پیرامون او جلسات و انجمن ها داشته و درطی آن به خواندن سرودها می پرداختند و گزارش ها ارائه می دادند و در خلال آن باده گساری و میخوارگی می کردند و او نشانه های پیامبری و بعثت او را شنیده و در شهر ها به گردش رفت و گزارش ها دریافت نمود.....) و نیز فاکهی در کتاب مکه با ذکر سلسله اسناد خود از ابوالقموص آورده که ابوبکر باده گساری کرده و این سروده ها را بر زبان آورد، (..... به مادر بکر درود فرست و خوش آمد بگوی، آیا پس از بستگان تو، من با تندرستی خواهم ماند..... تا آخر سروده)، پس این خبر به رسول خدا رسیده و برخاست و چنان خشمگین بود که دامن جامه اش بر زمین کشیده می شد و عمر که با ابوبکر بود با حضرت روبرو شد و چون دید که رخسار حضرت برافروخته و آثار غضب آشکار است گفت از خشم پیامبر خدا، به خدا پناه می برم و به خدا سوگند که دیگر هرگز بوی آنهم به مشام ما نخواهد خورد و او نخستین کسی بود که نوشیدن می را بر خود ناروا دانست.....)، حکیم ترمذی نیز در کتاب(نوادر) خود آن را آورده است ..... و می گوید (این از روایاتی است که بر دلها پسند نمی آید) و ..... و ابن حجر هم در جلد ۴ (الاصابه) آن را آورده و گفته: (..... بر همین گزارش انگشت نهاده و گفته پیش از آنکه باده گساری ناروا شناخته شودابوبکر می نوشید و در سوگ آن گروه از بت پرستان که در جنگ بدر کشته شدند سخن سرایی کرد .....)، و داستان ابوالقموص را طبری در جلد ۲ تفسیر خود از زبان ابن بشار و او از .....، ابوالقموص زید بن علی آورده که گفت: (خدای بزرگ و گرامی سه بار آیاتی را در باره (شراب و شراب خواری) نازل فرمود در مرتبه اول فرمود (از تو درباره خمر و برد و باخت یعنی قمار سوال می کنند بگو در آن دو، گناه بزرگ است و نیز سودهایی برای مردم، که

گناه آن دو از سود آن بیشتراست)، با این وجود کسانی از مسلمانان شرابخواری را ادامه داده تا آنکه دو مرد میخوارگی نموده و به نماز ایستادند و گفتارپریشان از آنها صادر شد (که عوف به یاد ندارد آن گفتار چه بود)، پس خداوند مرتبه دوم نازل فرمود (ای کسانی که ایمان آوردید در آن زمان که مست هستید نزدیک نماز نروید تا بدانید که در موقع نماز چه می گوئید) که در این زمان نیز عده ای شرابخواری می نمودند ولی در زمان نماز از خوردن آن پرهیز می کردند تا به گمان ابوالقموص مردی میخوارگی کرد و به خواندن سرود هایی در مرثیه و ماتم آن گروه از بت پرستان که در جنگ بدر کشته شده بودند پرداخت و می گفت (..... به مادر عمر به جهت تندرستی او درود فرست، و بگو آیا تو پس از کشته شدن بستگانت در بدر به دست مسلمانان تندرست خواهی ماند، پس مرا رها کن تا در آغاز روز، سهمیه شراب وقت صبح خودم را سر بکشم و فراموش کنم زیرا من مرگ رادیدم که به جستجوی هشام برخاسته و زادگان مغیره آرزو داشتند که ای کاش می توانستند با دادن هزاران مرد یا چهارپایان خود، جان او را بخرند، گویا آن چاه یعنی چاه بدر پیش چشم من است که با ریختن کشته های قریش در آن توسط پیامبر و علی و مسلمانان، همچون کوهان شتر بالا می آید، که چگونه آن جوانان با جامه های بزرگ منشانه آنها به آن چاه سرنگون و انداخته می شوند) و گفت که چون این خبر ناگوار به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، با ناراحتی و غضب آمد، به نحوی که دامن لباس او از روی ناراحتی بر زمین کشیده می شد و چون خود را به آنان رسانید و آن مرد او را دید، رسول خدا دست خود را بلند کرد تا با آنچه که در دست اوست آن شخص را مضروب کند و آن شخص گفت از خشم خدا و رسول او به خدا پناه می برم، یارسول خدا به خدا سوگند که دیگر هرگز مزه شراب را نخواهم چشید و آنگاه خداوند فراز سوم از آیات را، درباره ناشایست بودن شراب خوارگی نازل فرمود (..... ای کسانی که ایمان آورده اید بدانید که شراب خواری و بردو باخت (قمار) و بت پرستی و شرط بندی اعمالی پلید است ..... تا آنجا که (به تهدید) فرمود (آیا شما از آن دست بردار نیستید) پس عمر رضی الله عنه گفت دست شستیم (یعنی رها کردیم و متنبه شدیم)

و نیز بزار از انس بن مالك آورده که گفت: (من آن روز ساقی آن گروه بودم و شراب انگور و انجیر را با هم مخلوط و در میان گروه ما مردی بود که او را ابوبکر می گفتند، پس چون نوشیدگفت: مادر (بکر) را با سلام خود خوش آمد گفته و می گویم آیا تو پس از (کشته شدن) بستگانت در (جنگ بدر به دست پیامبر و علی) تندرست خواهی زیست، رسول خدا به ما می گوید که دوباره زنده می شویم، چگونه آنکسی که ریشه کن شده زندگی دوباره را باز خواهد یافت (یعنی خبر قیامت و برپایی معاد دروغ است) و در حالی که آنان مشغول و سرگرم(شرابخواری و مرثیه خوانی و عزاداری برای کافران جنگ بدر) بودند مردی از مسلمانان بر ما وارد شد و گفت چکار میکنید، به راستی که خداوند برای ناروا بودن شراب خواری آیه نازل فرمود و ..... الی آخر)

و اما در خصوص بررسی گزارشی در رابطه با اینکه ابوبکر هرگز شراب خواری نکرد، ابن حجر (در فتح الباری) و عینی (در عمده القاری) می نویسند از شگفتی ها اینکه ابن مردویه در تفسیر خود از طریق عیسی بن طهان و او از انس روایت کرده که ابوبکر و عمر هم در (جمع این شرابخواران) بوده اند، و این حدیث، گر چه سلسله اسناد پاکیزه و صحیح دارد ولی ناپسند است و جز به نادرستی آن نمیتوانم قضاوت کنم، زیرا ابونعیم ..... از عایشه روایت کرده است که ابوبکر چه هنگام مسلمانی و چه زمان جاهلیت شرابخواری نمی کرد .....، و سپس برای توجیه آن می گوید، پس این احتمال وجود دارد که ابوبکر و عمر به مجلس شراب خواری ابو طلحه رفته ولی شرابخواری نکرده اند ..... ولی از طرفی با توجه به اینکه نام عمر در میان هست دلالت می کند که در نشان کردن او با نام صدیق اشتباه نشده و لغزش روی نداده است .....،)

پس ملاحظه می کنی ابن حجر در یادآوری گزارش درنگ می کند ولی علاقه او به خلیفه باعث می شود آن را نپذیرد و از طرفی درستی روایت اجازه نمی دهد که از آن چشم بپوشد، ..... و سرانجام راستی و درستی روایت او را از پا در آورده و اینگونه گریبان خود را از این قضیه رها می کند که: (چون نام عمر در میانه است از همین نشانی باید گفت که ابوبکر یاد شده همان ابوبکر صدیق است) و سپس او و عمر را جزء آن یازده تن بر می شمارد که در خانه ابوطلحه شرابخواری می نمودند، و .....، آری ابن حجر خود نیز می داند آنچه ابونعیم از عایشه روایت کرده نمی تواند در برابر این گزارش صحیح و استوار که با سلسله اسناد صحیح آنهم از کسانی که صاحبان صحاح سته سخنان آنان را سرمایه روایات خود گرفته اند، مقابله کند و همچنین در گزارش سلسله اسناد ابونعیم، عبادبن زیاد ساجی است که متهم است به آئین قدریان و موسی بن هارون درباره او می گوید که روایات او را رها کردم و ابن عدی نیز او را سرزنش نموده است و .....

و نیز خطیب گوید (اینکه در سلسله اسناد یاد شده روایت از شعبه، از محمد بن عبد الرحمن ..... آمده تصوری غلط است زیرا شعبه روایتی را از ابوالرجال گزارش ننموده است .....) و نیز ابن حجر و عینی گویند در نزد عبدالرزاق از معمر بن ثابت و از قتاده و .....، از زبان انس روایتی است که (حاضران در آن جلسه شرابخواری یازده تن بوده اند و این باده گساری در سالی روی داد که پیامبر مکه را فتح کرد. ..... و این مجلس شرابخواری در خانه ابوطلحه زید بن سهل برگزارشد و پیاله گردان مجلس شرابخواری انس بود)، چنانچه در صحیح بخاری در تفسیر آیه خمر و نیزصحیح مسلم در بخش اشربه و سیوطی در الدر المنثور گویند این روایت را عبدبن حمید و ..... از انس آورده اند و همچنین این روایت را احمد درمسند، طبری در تفسیر خود و بیهقی در سنن و ابن کثیر در تفسیر خود آورده و همگی آنها روایت نموده اند که اعضاء این بزم یازده تن بوده اند که ده نفر آنان (ابوبکر بن ابی قحافه (۵۸ ساله)، عمربن خطاب (۴۵ ساله)، ابوعبیده جراح (۴۸ ساله)،ابوطلحه زید بن سهل (۴۴ ساله)، سهیل بن بیضاء سالخورده که یکسال بعد از این مجلس مرد، ابی بن کعب، ابوریحانه سماک بن خرشه، ابوایوب انصاری، ابوبکر بن شغوب، انس بن مالک که پیاله گردان این مجلس شرابخواری بوده و در آن زمان ۱۸ سال داشته است) و یازدهمین نفر این گروه که از دیده ابن حجر پوشیده مانده است، بر اساس روایت قتاده، معاذ بن جبل بوده است ..... که در آن روز ۲۳

ساله بوده است .....

(کلب گوید سلام و رحمت و رضوان خداوند بر رسول خدا که با زحمات بی وقفه خود آنها را از شرابخانه ها جمع نمود و بازار زناکاری بعضی از آنان و همسران آنها را مانند ابوسفیان و هند جگرخواره را بست و اگر آنحضرت مبعوث نمی شد مجلس های بزم و شراب و زناکاری آنها در شکوه و جلال بیشتر ادامه می یافت و زنانی چون هنده جگرخوار شبه جزیره عربستان را از فرزندان حاصل از زنا خود پر می نمودند تا به قبایل هم حمله ور شده و به غارت بپردازند ولی افسوس که اسلام آورده و در لباس اسلام موفق شدند بوسیله یزید تبهکار انتقام اسلاف مشرک و کافر خود را از پیامبر ومسلمانان در کربلا با قتل عام ذوالقربی و اسارت حرم رسول خدا بگیرند. انا لله و انا الیه راجعون).

عجز ابوبکر از بیان معانی واژه های (ابا و کلاله) در قرآن:

ما از ابوبکر در روزگار اسلام او هم، نه دانش آشکار و نه پیشگامی در جهاد و نه جلوه ای از اخلاق پسندیده و نه سرسپردگی به کار خداپرستی .....، سراغ نداریم، ..... از دانش او در تفسیر قرآن ..... آورده اند که او نیز با دوست خود عمربن خطاب درندانستن معنی (ابا)

برابر بود..... و حال آنکه معنی آن را هر عرب شهرنشین و بیابان گرد بر زبان می آورده اند ..... و اگر ما فرض نمائیم که او از زبان مردم آگاهی نداشته است، چه چیز نادانی او را توجیه می کند که به دنباله آیه توجه ننماید، که خداوند در دنباله آیه فاکهه و ابا، می فرماید (برای شما و چهارپایان شما) یعنی میوه ها برای شما و ابا (علف) برای چهارپایان شما، .....، که ابوعبیده روایت نمود که از ابابکر درباره تفسیر (و فاکهه و ابا) سوال کردند پاسخ داد (کدام آسمان بر سر من سایه می افکند و کدام زمین مرا بر می دارد که اگر چیزی را که نمی دانم درست است درباره (تفسیر) کتاب خدا بر زبان آورم) و به همین مضمون ابن تیمیه، زمخشری، ابن کثیر، ابن قیم، خازن، نسفی، سیوطی، ابن حجر، ابن جزی، ..... در آثارخود نقل نموده اند .....، و نیز در معنی کلاله (برادر و خواهر تنی یا پدری)، باز می بینیم که خلیفه تفسیر واژه کلاله را ندانسته و در این جهل با دوست و رفیق خود (عمر بن خطاب) هم ردیف است و آن اینکه خداوند در کتاب خود می فرماید: (از تو درباره کلاله سوال می کنند بگو .....)، ائمه حدیث ..... از شعبی آورده که گفت، از ابوبکر رضی الله عنه درباره تفسیر کلاله سوال کردند و او گفت (من به فکر خودم در این زمینه نظر می دهم و می گویم، پس اگر درست بود از خداست و گرنه از من است و از شیطان و خدا و رسول او از آن نظر بیزارند، پس من چنان حدس می زنم و فکر می کنم که کلاله یعنی بستگان خارج از میان فرزندان و پدر باشد و .....، این روایت را سعد بن منصور، عبد الرزاق، ابن ابی شیبه، ابن دارمی، ابن جریر طبری، ابن منذر، بیهقی، سیوطی، ابن کثیر، خازن، ابن قیم و .....، در آثار و تألیفات خود آورده اند، لازم به ذکر است که این گفتار برداشت دوم اوست ولی قبلاً عقیده او بر آن بود که کلاله فقط بستگانی هستند که آنها را فرزند نباشد و در این عقیده و تفکر عمر هم با او هم عقیده بود و سپس آنها هر دو متفقاً به برداشت فوق رسیدند و سپس هر کدام به راه جداگانه رفتند،

ابن عباس گفت من آخرین نفری بودم که با عمر بن خطاب سخن گفتم و او گفت من و ابوبکر در باره کلاله برداشتی متفاوت داشتیم ولی سخن همان است که من گفتم، در روایت بیهقی، حاکم و ابن کثیر، به نقل از ابن عباس آورده اند که گفت (..... من آخرین کسی بودم که با عمر سخن گفتم و .....او گفت سخن همان بود که من گفتم سوال کردم چه گفتی گفت کلاله از آن کسی است که او را فرزندانی نباشد .....)، سوال اینست اگر معنی آن را نمی دانستید پس چرا بر حکم و دستور کتاب خدا، آن را از کسانی که بر تفسیر کتاب خدا آگاه بودند، سوال نکردید ..... آری، به نظر می رسد آنها فکر می کردند که تفسیر کتاب خدا یعنی ارائه برداشت های شخصی ازکلام خدا، پس اگر چنین شود سزاوار است که همه افراد از سر فکر و اندیشه خود نظری بدهند و بعد بگویند اگر درست است از خداوند و اگر نه از من و شیطان و .....

مجتهدان بزهکار:

آری این دستورها و احکامی که ریشه و پشتوانه آن برداشت های ویژه و شخصی است مستلزم آن است که کسی در برابر خدا و رسول به گستاخی بپردازد و البته آن هم مخصوص گروهی خاص خواهد بود نه همه مردم و تصور می کنند اجتهاد (تلاش برای پی بردن به دستورات الهی)، با این شیوه بایستی فراهم گردد نه آنکه این احکام را از راهنمایان و عالمان به کتاب خدا وسنت او بگیرند و لذا بر اساس این (اندیشه فاسد)، عبدالرحمن بن ملجم قاتل سرور ما امیر المومنین، ابوالغادیه قاتل یاور پیامبر یعنی عماربن یاسر، معاویه بن ابی سفیان قاتل هزاران نفر از پاکان و بی گناهان امت محمد ـ صلی الله و علیه و آله، عمر بن نابغه عاصی فرزند عاصی، خالدبن ولید(حرامزاده) همان کسی که بیدادگرانه مالك بن نویره را کشت و با همسر او همبستر شد و طلحه و زبیر، شورش کنندگان بر امیرالمومنین که امامت او هم با گزینش مردم و هم با دستور پیامبر استوار گردید، و یزید پلید شرابخوار و تبهکار که نامه زندگی نحس و نجس او از برگهای سیاه و کثیف پرشده و سراسر آن روزها، برای امت اسلام تیره روزترین روزها بوده است و .....، آری همه ایشان مجتهدانی هستند که در راه دین خداوند اجتهاد کرده و در آن اعمال علیرغم مخالفت با نص صریح اسلام و ضدیت با سنت صحیح

پیامبر به گونه ای با تفسیر خود از کلام خدا پشت گرم بوده و (به زعم آنان) برای جنایات و ظلم های کینه توزانه خود، شایسته بسی اجر و پاداش های نیکو نیز هستند

و این سخن ابن حجر در اصابه : (..... گمان بر آن است که یاران پیامبر در آن همه جنگ و کشمکش ها با یکدیگر به گونه ای به تفسیر خود از کلام خدا دلگرم بوده اند و ازآنجایی که هر کس در راه دین اجتهاد کند اگر خطا کند پاداش نیکو می گیرد و .....)، آری آفرین و باز هم آفرین بر این دین و به به از این آئین که مجتهدان در راه دین خدا، از میان امت محمد (ص) چه بسیار شده اند، تا جایی که آشوبگران و فتنه انگیزان شام و مردم پست و بی خرد و فرومایگان و .....، که به زیان پیامبر با یکدیگر همدست شده و زادگان آزادشدگان رسول خدا در روز فتح مکه، همه مجتهد به شمار می روند و ..... زهی و زهی مبارکی بر آنان که لباس اجتهاد در راه خدا رابه باطل بر قامت کسانی پوشیده اند که مظاهر تباهی و قاتل برگزیدگان و نیکان عالم هستند

(کلب گوید قضاوت کن که با اینگونه افکار، آیا اسلام نیاز به دشمنان خارجی دارد، آری با همین الهامات شیطانی و توجیهات اهریمنی که آن مجرمین خود نیز از آن توجیهات خبر ندارند و بلکه برعکس همگی براساس شواهد تاریخی و روایی از اعمال خود اظهار ندامت میکردند، می خواهند دست خود را تا مرفق در خون مسلمانان فرو برده و آنگاه احساس نیکی و سعادت هم بنمایند و این نظرات در واقع برای برائت آنان نیست بلکه برای توجیه اعمال فاسد خود آنها است و زین لهم الشیطان اعمالهم و نمونه بارز تجلی آثار این افکار منحط و خلاف قرآن و سنت در زمان ما ظهور گروههای تروریستی و افراطی به نام اسلام است که با الهام از اینگونه تفکرات و به یاری تروریست های متعصب مسیحی و .....، خود را در انجام هر گونه جنایت مجاز دانسته و با اعتقاد ازجریانات ضد اسلام مسیحیان متعصب و یهودیان گمراه صهیونیست و تجهیز تروریست های مسیحی و .....، و به نام اسلام اعمالی را در قطع نسل امت محمد صلی الله علیه و آله مرتکب می شوند که مورد تائید هیچ یک از فرق اسلام و امت اسلام نیست و با این جنایات چهره نفرت انگیز از اسلام را برای سایر اقوام در جهان ترسیم می نمایند تا دشمنان اسلام و قرآن به هدف اصلی خود که همانا ایجاد سدی محکم در برابر گسترش زایدالوصف و اشاعه روزافزون اسلام در جهان است نایل شوند و لذا اعمالی را مرتکب می شوند که وجدان و روح هر انسان و شنونده را آزرده و رنجور می سازد چه رسد به روح لطیف و والای رسول خدا صلی الله علیه و آله و لذا اینگونه نظرات که با الهام شیطان و از تفسیر جاهلانه آیات قرآن بر این جماعت حاصل شده تا این حد که تفاوت معانی جرم و خطا را در قرآن نمی فهمند، موجب می شود که عار و ننگ این جنایات تا ابد بر دامان اسلام و مسلمین باقی بماند انا لله و انا الیه راجعون، و آیا بگوئیم بعضی از این جماعت، از روی خوش قلبی خود تمامی صحابه رسول خدا را بدون استثناء اهل نجات می دانند و یا بگوئیم از روی تعصب برای دفاع از معاویه وامثال او که فکر می کنند تنها ملاقات و نشست و برخاست آنان با رسول خدا (ص) برای آنان مایه افتخار و سعادت است درحالی که می بینند خداوند متعال صرف نظر از مواضع فراوان در قرآن مجید، سوره منافقین را در کتاب خود برای عده ای از همین صحابه نازل فرمود و چه کسی فکر می کند که این سوره برای افرادی غیر از بعضی از صحابه پیامبر بوده است که اسامی رهبران آنها را حذیفه می دانست و ..... و اگر این گروه در زمان پیامبر وجود داشته اند بنابراین بعد از رسول خدا چه اتفاقی برای این جماعت منافقین افتاد آیا همگی مسخ شده و نابود شدند و یا مسلمان شده و ایمان آوردند و یا رسول خدا قبل از رحلت همگی آنها را به خاک سپرد و یا .....)،

آری آنها کسانی هستند که بر آئین اسلام و آستان رسول خدا (ص) صدمات مهلک وارد نموده و بیرون از مرز کتاب خدا و سنت پیامبر عمل نموده اند و فراموش نشود قول رسول خدا (ص) که (آسیب بر دین من از سوی سه نفر می باشد، عالم تبهکار، پیشوای ستم گر و

مجتهد نادان) و همین ننگ و زشتی برای اسلام ومسلمین کافی است که چنین بزرگانی دارای اینگونه برداشت های گمراه کننده هستند که حاصلی جز تباهی و جنایت برایامت اسلامی ندارد،

(کلب گوید که ما بازتاب و ثمرات این اندیشه های فاسد را آشکارا و علنی در طی تاریخ و در زمان خود بوضوح ملاحظه مینمائیم که چگونه این افکار شیطانی وسیله ای برای عده ای تروریست گمراه و تبهکار شد تا با قتل و غارت مسلمانان و به نام اسلام جز نکبت برای مسلمانان و جز آبروریزی برای جوامع اسلامی چیزی دیگر را به دنبال نداشته باشند و خود را تا ابدالآباد مستحق آتش دوزخ نمایند. .....) و آنچه آنان بهم می بافند مخالف نص صریح قرآن است که می فرماید (فمن یعمل مثقال ذره خیر یره و من یعمل مثقال ذره شر یره .....).

میزان آگاهی ابوبکر از کتاب خدا:

نخستین کسی که به اینگونه دروازه های اجتهاد (کذایی) توجه و آن را پشتوانه احکام گرفت .....، و دامن (نجس و نحس)تبهکاران را پاک نمایش داد و مردان بزهکار (جنایت کار) را یاری رساند، خلیفه اول بود که با همین بهانه ساختگی، دامن خالدبن ولید (تبهکار و جانی) را از گناهان سهمناک او شستشو داد و کیفری را که می بایست به او بچشاند از او دریغ نمود..... که مذکور خواهد شد و این نمونه ای بود از علم خلیفه به تفسیر قرآن و البته آنچه از او نقل شده کاملا کم است،

حافظ جلال الدین سیوطی در الاتقان خود می گوید: (ده تن از اصحاب پیامبر در تفسیر قرآن مشهور هستند: خلفاء چهارگانه، ابن مسعود، ابن عباس، ابی ابن کعب، زید بن رایت، ابو موسی اشعری، عبدالله بن زبیر،) و از میان خلفا نیز بیشتر از همه از علی علیه السلام روایت آمده است، و آنچه از سه خلیفه رسیده بسیار ناچیز است و علت آن این است که زودتر مرده اند و به همین دلیل از ابوبکر حدیث کمتری در تفسیر قرآن داریم و من در تفسیر قرآن گفتار کمی که شاید از ده مورد هم بیشتر نیست از ابوبکر رضی الله عنه به یاد ندارم، ولی از علی روایات بسیار در تفسیر قرآن رسیده است و معمر بن عبدالله از ابوطفیل روایت کرده است که می گفت علی علیه السلام خطبه می خواند و می گفت (از من بپرسید که به خدا سوگند درباره چیزی از من سوال نمی کنید مگر آنکه شما را آگاه می کنم، از من درباره کتاب خدا بپرسید که به خدا قسم هیچ آیه ای نیست مگر آنکه می دانم در شب نازل شد و یا در روز، در کوه نازل شد و یا در دشت،....) و ابونعیم در حلیه از ابن مسعود آورده است که گفت: (قرآن بر هفت حرف نازل شده و هیچ حرفی نیست مگر پوسته ای بیرونی و لایه ای درونی دارد و به راستی که در نزدعلی بن ابیطالب از ظاهر و باطن آن، همه را می توان یافت)

و نیز سیوطی از زبان ابوبکر بن عیاش ..... آورده است که علی علیه السلام فرمود (البته و به خدا سوگند که هیچ آیه ای نازل نشد مگر دانستم که درباره چه چیز نازل شد و درکجا نازل گردید و به راستی و به تحقیق که پروردگار من دلی دریافت کننده و زبانی سوال کننده به من عطا فرمود .....)،

کسی نیست سوال کند این سخنانی که سیوطی بدون فکر و به دنبال هم می نویسد، به چه دلیل است، و یا از او سوال کند چگونه تو کسی را (مانند ابوبکر) بین صحابه رسول خدا جزء مفسران قرآن می دانی که خودت با آنهمه دانش و تحقیق، اعتراف می نمایی که آنچه از او دریافت نموده ام حتی به ده مورد هم نمی رسد .....، آری سیوطی دوست دارد و علاقمند است که بین آگاهی ناچیز او یعنی ابوبکر و دریای علم امیرالمومنین علی بن ابی طالب تفاوت قرار ندهد..... و فراموش کرده که خداوند می فرماید (..... آیا کسانی که می دانند با آنان که نمی دانند مساویند)، .....

پیشوایی خلیفه در حدیث و .....:

تمام آنچه احمد رئیس مذهب حنبلیان در مسند خود، از او نقل می نماد هشتاد حدیث است که مکررات آن به بیست حدیث رسیده و باقی مانده آن شصت حدیث است، در حالی که احمد این تعداد را از میان پنجاه هزار و هفتصد حدیث خارج و خود او نیز حدود هزار هزار حدیث را از حفظ بوده است و نیز ابن کثیر پس از تلاش سخت احادیث او را ۷۲ عدد و سیوطی با آنهمه احاطه در دانش حدیث و بالا و پایین نمودن احادیث، این تعداد را به ۱۰۴ عدد رسانیده و بعضی آن را به ۱۴۲ عدد ارتقاء داده اند که از میان تمام این احادیث، ۱۱ عدد آنها را بخاری و تنها یک عدد را مسلم روایت نموده است، لازم به ذکر است که از تعداد احادیث یاد شده فوق بسیاری از این تعداد ماهیت حدیثی ندارند و نقل قول او می باشند مانند آنچه درخصوص امام حسن گفت که : (پدرم فدای امام حسن باد که به پیامبر شبیه است و به علی شبیه نیست)، و یا (پیامبر خدا در کار جنگ به مشورت پرداخت) و یا (رسول خدا شتری به ابوجهل داد) و .....، و همچنین تعدادی از آنها را نیز می بایست جزء احادیث دروغ و ساختگی به دلیل مغایرت با کتاب خدا و سنت نبوی و عقل سلیم در نظر آورد .....، از جمله اینکه از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل گردید، (..... که اگر من در میان شما مبعوث نمی شدم عمر بن خطاب به پیامبری مبعوث می شد) و یا (خورشید بر مردی بهتر از عمر بن خطاب نتابید.....) و یا (اگر زنده ها بر مرده گریه کنند آب جوشان جهنم بر مرده ریخته می شود)، و یا (داغی آتش دوزخ بر پیروان من بیشتراز گرمای حمام نیست)، .....

الف : بیان سلسله اسناد حدیث اول (..... عمر بن خطاب به پیامبری مبعوث می شد):

۱.زنجیره اسناد ابن عدی (از طریق زکریا ابن وکار که از بزرگترین دروغ پردازان و .....، است که قبلاً شرح حال او نقل شد و ابوبکر بن عبدالله که مورد نکوهش است .....، و بشیر بن بکر (که معلوم نیست کیست) .....).

۲.زنجیره دوم نیز از ابن عدی به طریق مصعب بن سعید که در خصوص او می گویند احادیث را دگرگون نموده و .....کوری بود که نمی دانست چه می گوید .....، و عبداله بن واقدی و او از کسانی است که به کذاب بودن و دروغگویی مشهور است و .....، مشرح بن عاهان ..... که او نیز از دروغ پردازان بوده است، و ..... .

۳.زنجیره سوم از ابوالعباس زوزی است و عبدالله بن واقد که شرح حال او گذشت، و راشد بن سعد که مورد نکوهش است و به گفته بخاری او در صفین از یاران معاویه بوده، پس به گفته رسول خدا او نیز در گروه بیدادگران است ..... .

۴.زنجیره چهارم از دیلمی است که به ابوهریره می رسد و ابو صالح اسحاق بن نجیح که به گفته احمد دروغگو ترین مردم است و ابن معین او را بسیار دروغگو پرداز و پلید دانسته و ..... و گفته او از کسانی بود که در بغداد دروغ بافی می کرد و ..... دروغ پرداز است . .....).

ب: اما دومین حدیث: (..... آفتاب بر هیچکس بهتر از عمر نتابید):

حاکم این حدیث را از طریق عبدالله بن داوود واسطی که او را نکوهیده و بد کیش می دانند آورده، و .....،

ج: اما سومین حدیث: که گریه بر مرده .....:

که قبلا مشروحاً بررسی گردید و عایشه هم این حدیث را از زبان عمر نکوهش و رد نموده است .....

د: و اما چهارمین حدیث: (حرارت دوزخ بر پیروان من مانند حرارت حمام خواهد بود):

که بر اساس این حدیث مستفاد می شود که آتش بر پیروان محمد حرام است لذا به هر دلیل مخالفت این حدیث با نص صریح کتاب خدا و سنت نبوی محرز است، امعان نظر بر مفاد آیات کتاب خدا و سنت نبوی مؤید آن است که خداوند در این تهدید ها و انذارها با مخاطب نمودن مسلمانان یا همان امت مرحومه ..... می خواهد آنان را از پلیدی باز دارد ..... و این مناجات امیرالمومنین و زاری و گریه و

ناله های جانسوز او در دل شب و .....است که می فرماید .....آه آه از کمی توشه و دوری سفر و ترسناکی راه و .....، این شراره های آتش و .....، آیا این حدیث بااینگونه احادیث برابری می نماید .....،

(کلب گوید و حتماً براساس این حدیث جعلی در این گروه مرحومه کذایی آنان، معاویه و یزید و ابن ملجم و .....، سایر خونخواران که در طی زندگی نحس و نجس خود و با بدعت ها و اعمال تباه خود قاتل ذوالقربی و بزرگان و نیکان و مقدسین امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم بوده اند وجود دارند و این جرثومه های فساد و تباهی به گمان آنها نه تنها بایستی امید نجات داشته باشند بلکه بایستی خود را نجات یافته بدانند و حتماًپیاله گردان شراب های بهشتی آنان هنده جگرخواره و سایر زانیه های قریش خواهند بود اناالله و انا الیه راجعون).

کثرت قوانین و دستورالعمل ها در سنت پیامبر و سنجش آن با آگاهی ابوبکر:

این بود بالاترین مرزی که، کوشش حافظان حدیث می تواند، آنان را به آگاهی خلیفه از سنت رسول خدا راهنمایی نماید، و..... چنانچه ما حداکثر ۱۴ یا ۱۴۲ حدیثی را که درست یا نادرست (به شرحی که گذشت) راویان آنها از زبان خلیفه بازگوکرده اند، چه در تفسیر قرآن و چه سنت رسول خدا و .....، همه را در برابر احادیثی که سنت پاک رسول خدا را بیان نموده و نشان می دهد قرار دهیم، می بینیم که این تعداد در مقابل آنها، به منزله قطره ای در اقیانوس است و لذا این تعداد احادیث محدود نقل شده از زبان خلیفه، نه اثری در استحکام بنای اسلام دارد نه پشتوانه ای برای ارکان دین خدا محسوب می شود و نه اینکه عطش دانشمند تشنه دین را سیراب می نماید و نه اینکه گره ای از معضلات دین حل می کند و نه .....، در حالیکه می بینید از ابو هریره، انس بن مالک، عبداله بن عمر، عبداله بن عباس، عبداله بن عمرو عاص، عبداله بن مسعود، و .....،هزاران حدیث از سخنان پیامبر و سنت او آورده اند که نقی بن مخلد در مسند خود تنها از طریق ابوهریره فقط پنج هزار و سیصد و اندی حدیث نقل نموده و این در حالی است که ابو هریره با رسول خدا بیش از سه سال معاشرت نداشت، و این احمد بن فرات است که حدود یک میلیون و پانصد هزار حدیث روایت کرد و از آن میان سیصد هزار حدیث را که در تفسیر قرآن و سنت و موارد دیگر است را گلچین کرد و آن را (خلاصه التهذیب) نامید و این ابوحفص حرمه بن یحیی مصری است که تنها از طریق ابن وهب صد هزار حدیث روایت کرد واین ابوبکر باغندی است که به سؤالات مربوط به سیصد هزار حدیث، در زمینه حدیث های رسیده رسول خدا صلی الله علیه و آله پاسخ می داده است و این حافظ روح بن عباده قیسی است که بیش از صد هزار حدیث دارد و این مسلم صاحب صحیح است که نزد او خبر از سیصد هزار حدیث شنیده شده را می توان سراغ کرد (طبقات الحفاظ)، و این حافظ ابومحمد عبدان اهوازی است که صد هزار حدیث را از حفظ داشت و ابن حافظ ابوبکر ابن انباری است که سیصد هزار بیت از سروده های عرب را که سزاوار گواه آوردن برای سنت و تفسیر قرآن است را از حفظ داشته است، و این حافظ بوزرعه است که یکصد هزارحدیث و به گفته بعضی هفتصد هزار حدیث را آنطور از حفظ می دانست که مردم سوره (قل هو الله احد) را حفظ هستند، واین حافظ ابوالعباس احمد بن منصور است که فقط از طریق طبرانی سیصد هزار حدیث نقل کرده و این حافظ ابوداوود سجستانی است که پانصد هزار از احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را روایت نموده و این عبداله بن احمد فرزند پیشوای حنبلیان است که صد هزار و اندی حدیث را از پدرش روایت نموده و این ثعلب بغدادی است که یکصد هزار حدیث از قواریری نقل نموده و این ابو داوود طیالسی است که صد هزار حدیث را از حفظ دیکته می کرد و این ابوبکر جعابی است که چهارصد هزار حدیث را با سلسله اسناد آن و زمینه های آن از حفظ داشته و درباره ششصد هزار حدیث به گفتگو می نشسته است و نزدیک به همین اندازه نیز

حدیث از گفتار و کردار اصحاب و یاران پیامبر و نیز حدیث هایی را از حفظ داشت که سلسله اسناد آنها کسری دارد (تاریخ ابن کثیر)، این پیشوای حنبلیان احمد است که نزد او بیش از هفتصد و پنجاه هزار حدیث می توان یافت (جلد اول مسند او) و این حافظ ابو عبداله فتلی است که پنجاه هزار حدیث را از حفظ روایت می نموده و این یحیی بن یمان عجلی است که از طریق سفیان چهار هزار حدیث فقط در تفسیر قرآن از حفظ داشته است و این حافظ ابن ابی عاصم است که پس از نابود شدن تألیفات او، فقط پنجاه هزار حدیث را از حفظ روایت می نموده است (طبقات الحفاظ، تاریخ ابن کثیر، تاریخ طبری، تذکره الحفاظ و .....)، این حافظ ابو قلابه است که شصت هزار حدیث را از حفظ روایت کرده است و ابن ابو العباس سراج است که هفتاد هزار مسئله برای مالک روایت کرد.....، و این حافظ یزید بن هارون است که بیست و چهار هزار حدیث با زنجیره های آن از حفظ داشته است (تاریخ ابن عساکر، خطیب، بغداد، شذرات الذهب .....)،

پس با من بیائید تا بنگریم اسلام یعنی شریعت و دینی که زمینه دانش آن به این گستردگی و پهناوری است .....، وامانت های او و احاطه بزرگانی که نگهبانان دین و شریعت و عالمان بر احادیث آن هستند و .....، پایگاه علمی آنها در این مرز و حد بوده و حدود و عملکرد زندگی آنان هم اینگونه است، پس بر اساس این قاعده، علم و دانش خلیفه و جانشین پیامبر، می بایست در چه حد و به چه میزان از آگاهی به سنت و کتاب خدا باشد و باید به چه اندازه از آن علوم برخورداراباشد و شایسته است که چه میزان بار سنگین علوم و دانش را بر دوش خود گیرد و .....، که در واقع جایگاه خلافت رسولخدا نیازمند آن است .....، آیا می شود به ۱۰۴ حدیث بسنده نمود آیا امت بیچاره می پذیرند که با این اندازه ناچیز به خواسته های بی حدو حصر آنان پاسخ داده شود و .....، آیا ..... آیا .....، پس کم بودن حدیث نقل شده از این خلیفه، هیچ انگیزه این دارد مگر اقرار و اذعان به کمی استعداد او در یادگیری و کوتاهی او از حفظ و نگهداری علوم (از کوزه همان برون تراود که در اوست)، تا جایی که مجبور شود در پاسخ سوالات مردم بگوید (کدام آسمان بر سر من سایه می افکند .....) و یا (من بابرداشت شخصی خود در این زمینه سخن می گویم .....) و یا پس از چند روز از خلافت خود خطبه بخواند و چون ببیند کار بر او دشوار گردید بگوید (من دوست داشتم این جایگاه را کسی جز من تصدی کند و اگر شما بخواهید با من مانند پیامبر رفتار کنید من تاب و توان آن را ندارم، زیرا پیامبر از دسترس شیطان دور بود و از آسمان دستور پنهانی برای او نازل می شد) و یا بگوید (..... هان به خدا که من بهترین شما نیستم و البته دلم نمی خواست این جایگاه را تصدی نمایم و دوست داشتم کسی دیگر از شما این پست خلافت را می گرفت و اگر تصور می کنید من در میان شما به سنت رسول خدا رفتار می کنم من نمی توانم این کار را انجام دهم زیرا رسول خدا با یاری وحی، از لغزش ها دور می ماند و با او فرشته ای بود، ولی من برعکس شیطانی دارم که کار مرا در بر می گیرد و لذا چون به خشم آمدم از من دوری کنید تا بر پوست و موی شما پای خود را قرار ندهم و مواظب من باشید اگر به راه راست رفتم مرا یاری کنید و اگر به خطا رفتم مرا به راه راست هدایت کنید)

و یا .....، .....، آیا سزاوار است که خلیفه پیامبر را زیردستان و پیروان او مواظب باشند و سرپرستی کنند تا از راه راست خارج نشود و او را یاری کنند تا بر راه راست رفته و با مواظبت دائم او را به راه صحیح بکشانند، .....، جز این نیست که اعتراف نمائیم دانش خلیفه در علوم و دانستنی های مربوط به کتاب خدا و سنت رسول او، بسیار اندک و ناچیز بوده است و لذا مجبور به ابراز و اعلام برداشت های شخصی خود بوده است و آن هم پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله، به شدت پیروان و اصحاب خود را از اعمال اینگونه روش

نهی کرده و .....، است ولی می بینیم که برای خلیفه موضع و محل دیگری وجود نداشت تا به آن جا رفته و ازعلم خود به آن پناهنده شود ..... و یا حداقل در اینگونه امور مشورت نماید،

ابن سعد، ابوعمر و ابن قیم .....، در آثار خودآورده اند که (ابوبکر با مسئله ای روبرو شد که در کتاب خداوند و سنت رسول او پایه ای برای آن پیدا نکرد پس فکر خود را بکار انداخت و سپس گفت، برداشت و فکر من اینست اگر درست باشد از جانب خداست و گرنه از من است و من از اوآمرزش می خواهم .....) و یا .....، این بود شیوه خلیفه در قضاوت و میزان علم او در برداشت و نظرات شخصی با اینکه عمر بن خطاب گفت: (..... دارندگان برداشت ها، دشمنان سنت پیامبر هستند زیرا نتوانستند احادیثی را که از پیامبر رسیده حفظ کنند و از روایت آن عاجز شدند، به این دلیل به برداشت های شخصی خود روی آوردند، پس ای مردم اگر نظرات از رسول خدا باشد درست است چون نظر خداوند هم همان بوده، ولی اگر از ما باشد بیش از یک تصور ناروا ارزش بیشتری ندارد)، پس با این وجود، چگونه خواهد بود پایه علم کسی که جایگاه رسول خدا را اشغال نماید که علم او به این حد و اندازه باشدکه مجبور باشد آن علوم را از کسانی سوال کند و یا آموزش بگیرد در حالیکه بر آنها سروری می نماید و علیرغم این واقعیت باز هم از شیوه مشورت عدول کرده و رأساً و خودسرانه درباره (ابا) و (کلاله) اظهار نظر نموده و بگوید آنچه که گفت ..... الی آخر.

برداشت های خودسرانه خلیفه:

در میان دادرسی هایی که ابوبکر انجام داد نمونه هایی ذکر شد و نیز با مطالعه در مدت خلافت او به مواردی برخورد مینمائیم که می تواند ما را در شناخت میزان علم او کفایت کرده و کاملاً بی نیاز نماید:

برداشت خلیفه درباره ارث مادربزرگ:

از قبیصه پسر ذویب آورده اند که گفت مادر بزرگی نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمد و درباره ارث خود از نوه اش پرسید، ابوبکر به وی گفت : درکتاب خدا ارثی برای تو نیست و نمی دانم در سنت خدا برای تو سهمی است یا خیر، پس برو تا ازمردم بپرسم، مغیره ابن شعبه گفت من نزد پیامبر بودم و او شش یک به مادربزرگ داد ابوبکر گفت در این حدیث کسی را برای گواه داری پس محمد بن مسلم برخاست و تأیید کرد و ابوبکر آن را بکاربست...)، پس دانش خلیفه را بنگر که چگونه پاسخ سوالی از او پوشیده است که بسیار مورد نیاز است و علم قضاوت درباره آن لازم است ولی مجبور می شود دست نیاز به سوی عقل و خرد شخصی معلوم الحال همچون مغیره بن شعبه دراز کند که از پست ترین و دروغگوترین و زانی ترین افراد قبیله بنی ثقیف به حساب می آید و در آنچه در سنت پیامبر به بازی گرفته و تغییراتی که داده همگی دلالت بر بی اعتقادی او دارد و او همان کسی است که نماز عید قربان را یک روز قبل از آن در روز عرفه خواند، از ترس آنکه مبادا در سال چهلم از کار برکنار شود و همین افراد گفتار کسی را به عنوان تأیید قبول کردند که هرگاه بر منبر می نشست از روی خباثتی که در او بود، امیرالمومنین علی علیه السلام را به ناسزا یاد می کرد (لعنه الله علیه)، و نیز در خصوص برداشت وی درباره ارث مادربزرگ پدری و مادری از قاسم بن محمد روایت گردیده که مادرپدر و مادر مادر شخصی که از دنیا رفته بود به نزد ابوبکر آمده طلب ارث نوه خود را نمودند و او شش یک ما ترک را به مادر مادر داد پس مردی از انصار گفت تو مادر پدری را محروم کردی و ..... پس ابوبکر شش یک را دو قسمت بین آنها تقسیم کرد، و به همین مضمون در .....، آمده است، پس به شگفت نمی آیی که او حکم این موضوع را در سنت نمی دانسته، تا اینکه دیگران از او خرده گیری کرده و او شتابزده از برداشت اول دست کشیده و .....، در حالی که بر اساس این ایراد باید مادرمادربزرگ از ارث محروم گردد ولی او آن را میان هر دو تقسیم کرده و آنگاه فقها این جماعت این را دست آویزی برای احکام خود گردانیده و اساس این حکم را از حدیث مغیره اخذ و ارث را تنها ویژه مادر بزرگ دانسته اند پس نظر کن و فکر کن که چگونه فرمان خدا درباره نوادگان دختری پایمال شد: حالا توجه می کنیم بر سر سخن

آن مرد انصاری که خلیفه را از قضاوت خود دور کرد در حالی که نه تنها در کتاب خداوند بلکه در سنت او هم مستندی نداشته است، بلکه با هردو ناسازگار بوده، و فقط با آن اشعار معروف (عرب جاهلی) منطبق بوده که سروده است (فرزندان ما فرزندان پسران ما هستندولی فرزندان دختران ما فرزندان مردان بیگانه اند) و ..... با این مدرک و استناد مرزهای احکام خدا را ندیده گرفته اند که خدا در کتاب خود می فرماید (..... خداوند درباره فرزندان شما به شما سفارش می کند که پسران دو برابر دختران ارث میبرند .....) ولی این گروه (جاهل) می گویند ذریه و نسل تنها کسانی هستند که از صلب پسران آنها باشند نه دختران و بر این اساس دستورهای رسیده در خصوص ارث و سایر موارد را مشمول زادگان دختر افراد نمی دانند و مدرک آن را هم سخن آن سراینده است،

ابن کثیردر تفسیر خود آورده است (..... گفته اند اگر مردی چیزی را ارث فرزندان خود نموده و یا بر آنان وقف نماید تنها کسانی باید از آن بهره مند شوند که یا بی واسطه فرزند خود او و یا فرزند پسران او باشند و مستند و مدرک این توجیه، سخن آن سراینده است که فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند و فرزندان دختران ما فرزندان مردان بیگانه هستند .....)، و به همین مضمون بغدادی و عینی و .....، نقل نموده اند، سبحان الله چه چیز آنان را این چنین گستاخ کرده است که برای نیل به مقاصد پلید سیاسی خود موضوع نسل و تبار رسول خدا را بر اساس این برداشت شخصی، نادیده گرفته و تضییع نموده اند و این برداشت را در دین خدا گنجانیده اند و کسی سوال نکرده که گفتار یک سراینده چه ارزشی دارد .

(کلب گوید و آثار این اندیشه پوسیده جاهلی تا عصر ما هم تسری یافته و هنوز در قرن بیست و یکم و پس از گذشت حدود هزار و پانصد سال ازبهره مندی تعالیم عالیه و پر مغز اخلاقی برای جهان بشریت توسط حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و .....،باز هم هستند انسانهای نفهم و بی شعور که بین فرزندان دختر و پسر فرق گذاشته و نسل را از پسر می دانند و برای فرزند پسر ارجحیت قائل اند و حال آنکه فرزند بایستی سالم و اهل ولایت و دیندار شریعت دوست و .....، باشد و بر اساس تعالیم پیامبرعالیقدر دختر حسنه و پسر نعمت است و خدا بر حسنه اجر و از نعمت سوال و بر آن مؤاخذه نمود ولی این بی تباران همان کسانی هستند که العیاذ بالله رسول خدا را ابتر نامیدند ولی خداوند عالی اعلی نسل آن حضرت را از کوثر حضرت زهرا و شاه ولایت علی مرتضی در جهان منتشر نمود همانطور که به شهادت قرآن عیسی را از مادر پاکش مریم به عنوان نسل خطاب فرمود ..... و نیز این عمل و روش آنان به منزله توهین و جسارت مستقیم به رسول خدا و موجبات حبط عمل و آتش جاوید برای آنان خواهد بود زیرا بر عقیده تباهی هستند که دشمنان آن حضرت بودند)

خصوصاً در برابر تصریح بطلان آن یاوه سرایی ها آنهم در برابر کتاب خدا که خداوند فرمود به رسول خود صلی الله علیه وآله در (آیات مباهله)، (بگو بیائید تا به درگاه خدا دعا کنیم . پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما .....)، و این گفتار آشکار خداوند و اینکه رسول خدا (در مباهله با اهالی نجران، فرزندان خود حسن و حسین را به همراه برده است، و این دلالت بر آن دارد که دو فرزند دختر او فاطمه یعنی حسن و حسین، دو پسر رسول خدا هستند، و همین گونه خدای پاک در کتاب خود دختر زادگان نوح پیامبر را ذریه او نامیده و ذریه را جز برای فرزندان نمی توان بکار برد، و نیز فرموده است (و از ذریه او داوود و سلیمان و .....، یحیی و عیسی ..... که بر اساس آیات کتاب خدا عیسی از ذریه نوح محسوب گردیده و حال آنکه وی پسر دختر او مریم است)،

رازی در تفسیر خود در ذیل آیات (مباهله) می گوید (بگو بیائید .....)، می گوید و این نشان می دهد که حسن و حسین دو پسر رسول خدا هستند. زیرا خداوند در این آیات اشاره فرموده است که پسرانش را بخواند و آنگاه آن حضرت حسن و حسین را خوانده است پس آن دو، پسران او هستند و آنچه این استنباط را استوار و محکم و تحکیم می نماید سخن دیگر خداوند در آیات سوره انعام است که می فرماید (..... و از فرزندان او داوود و سلیمان و ..... زکریا و یحیی و عیسی .....) که می دانیم پیوند عیسی با ابراهیم تنها از راه مادر بود نه پدر و از آیات روشن می شود که پسر دختر را می توان پسر نامید و .....، و قرطبی نیز در تفسیر خود با همین مضمون و استدلال

.....سخن خود را آورده و می گوید که نتیجه گیری می شود که فرزندان فاطمه رضی الله عنها، فرزندان رسول خدا هستند وهمین موضوع استناد قرآنی کسانی است که اعتقاد دارند که فرزندان دختر مرد را می توان در جرگه فرزندان او نامید و به همین مضمون و با همین شیوه استدلال از ابوحنیفه و شافعی نیز نقل گردیده است، .....

دختر زادگان ما فرزندان ما هستند:

ابن ابی حاتم با سلسله اسناد خود از ابوحرب بن اسود آورده است که حجاج (علیه النار الخلد و العذاب الالیم) به دنبال یحیی بن یعمر فرستاد و به او گفت به من خبر داده اند که تو تصور می کنی که حسن و حسین فرزندان رسول خدایند، آیا تو این موضوع را در کتاب خدا یافته ای با این که من از اول تا آخر آن را خوانده ام ولی چیزی در این باره ندیدم، پاسخ داد مگر درسوره انعام نمی خوانی (و از فرزندان او داوود و سلیمان .....) و به همین دلیل است اگر مردی چیزی را بر فرزندانش وقف و یا به آنها ببخشد و یا سفارش کند که پس از مرگ او بهره برند، دخترزادگان او نیز از آن بهره مند می شوند .....)، پس نتیجه اینکه اولاً روشن شد که ذریه (زادگان) آدمی بی چون و چرا و در همه جا (اولاد) فرزندان او به شمار می آیند و ثانیاً دیدیم که دخترزادگان نیز در جرگه (ذریه) زادگان در می آیند پس سزاوار نیست که اولاد را دارای احکام جدا از هم فرض کنیم و هیچکس این اختیار را ندارد که حکم نماید به اینکه پسران دختر مرد، فرزندان بیگانگان هستند، زیرا دیدیم که این گروه به حکم قرآن ذریه او هستند و خداوند آنها را از اولاد او به حساب آورده است و گواه ما در این خصوص، تفسیر کتاب خدا احادیث رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که:

۱.رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (..... جبرئیل مرا خبر داد که این پسرم حسین کشته می شود .....) درگزارش دیگر (..... البته امت من این فرزندم را خواهند کشت .....) این روایات در طبقات ابن سعد، مستدرک حاکم، اعلامالنبوه ماوردی، ذخایر العقبی، صواعق .....، ذکر گردیده است.

۲.رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (..... این فرزند من (حسین) در گوشه ای از سرزمین عراق به قتل رسیده وکشته می شود .....)، این روایت در دلائل النبوه ابونعیم، ذخایر العقبی.....، ذکر گردیده است.

۳.رسول خدا ..... درباره دخترزاده اش حسن می فرماید: ..... (..... این فرزند من سرور (امام) است) این روایت درالمستدرک حاکم، اعلام النبوه ماوردی، تفسیر ابن کثیر و .....، آمده است.

۴.و فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام (..... تو برادر من و پدر فرزندان من هستی.....)، که این روایت در ذخایر العقبی و .....، آمده است

۵.و این فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم: (..... به راستی مرا جبرئیل خبر داد که خداوند گرامی هفتاد هزار نفررا برای انتقام و خونخواهی از پیامبر خود یحیی بن زکریا کشت و برای انتقام و خونخواهی از فرزندت حسین نیز هفتادهزار نفررا هلاک خواهد کرد.....).

۶.و نیز این فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم: (..... مهدی از فرزندان من است و چهره اش همچون ستاره میدرخشد .....) این روایت در ذخایر العقبی و .....، آمده است. (اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم)

۷. و فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله: (..... این دو حسن و حسین، پسران من هستند هرکس آنها را دوست بدارد مرادوست داشته است .....) و ....

۸.و سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به فاطمه صدیقه علیها السلام: (..... پسرم را برای من احضار کن .....)، تاریخ ابن عساکر و ....

۹.و سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به انس: (پسرم را برای من احضار کن .....) تاریخ ابن کثیر و .....

۱۰.و فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم: (..... پسرم را بخوانید، که حسن پسر علی آمد .....) ذخایرالعقبی و ....

۱۱.و فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم (..... خدایا این حسن فرزند من است و من او را دوست دارم پس تو نیزاو را دوست بدار و هرکس که او را دوست دارد را هم دوست بدار.....)، ....

۱۲.و فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام: (..... پسرم را چه نام نهادی پاسخ داد من در این کار بر شما سبقت نمی گیرم و آن حضرت فرمود من نیز بر خدا سبقت نمی گیرم و آنگاه جبرئیل آمد و گفت ای محمد پروردگار به تو درود و سلام می فرستد و می فرماید که علی در کنار تو همچون هارون است در کنار موسی جز اینکه پس ازتو پیامبری نخواهد آمد، پس نام پسر هارون را بر این فرزند خود بگذار.....)، ذخایر العقبی و .....،

۱۳.و نیز فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ..... (.....پسرم را بیاورید و ببینم چه نامی بر وی نهاده اید و این را در هنگام تولد و بدنیا آمدن حسن گفت و سپس همین گفتار را در تولد و بدنیا آمدن حسین و همچنین در خصوص نام گذاری محسن پسر علی .....) المستدرک، کنزالعمال از طریق دارقطنی، احمد بن ابی شیبه و ابن جریر و ابن حبان و دولابی و بیهقی و حاکم و خطیب .....،

(کلب گوید (به ای ذنب قتلت) (به کدام گناه کشته شد) و محسن همان جنین و طفل مظلوم شش ماهه زهرای اطهر است که در واقعه در و دیوار از فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله شهید شد،).

۱۴.و فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هنگامی که حسن و حسین گم شده بودند (..... دو پسرم حسن وحسین را صدا کنید) کنز العمال و ....

۱۵.و فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درباره حسن و حسین : (..... از همه هستی عالم (بالاتر و برتر) این دوگل خوشبوی من هستند .....) صواعق، کنز العمال و .....

۱۶.و این سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ..... (..... پسرم از نزد من رفت .....) به گزارش احمد، بغوی، طبرانی،حاکم، بیهقی، ..... ابن عساکر، ابن کثیر .....

۱۷.و سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درباره حسن و حسین (..... دو پسرم را بیاورید تا به دعای خیر خود، آندو را از گزند ها به پناه خدا در آورم، همانطور که ابراهیم در خصوص فرزندش عمل کرد،)، ابن عساکر و .....،

۱۸.و سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به انس درباره حسن: (..... افسوس بر تو ای انس، فرزند و میوه دلم رارها کن .....) کنزالعمال و .....

۱۹.و فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درباره حسن و حسین (..... دو پسرم حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت هستند)، صواعق ابن حجر و ....

۲۰.و سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه السلام (..... این علی، برادر، پسر عمو و داماد و پدرفرزندان من است .....) کنزالعمال و ....

۲۱.و گفتار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم (من دو پسرم را همسان با نام دو پسر هارون شبر و شبیر (حسن و حسین)نام نهادم) این حدیث در صواعق، کنز العمال و .....، نقل گردیده است.

۲۲.و نیز فرموده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ..... (..... اگر از زندگی و عمر جهان به جز یک روز باقی نماندخداوند آن روز را آنقدر طولانی خواهد نمود تا خدا مردی از فرزندان مرا برانگیزد که همنام با من است پس سلمان سوالکرد یا رسول خدا از نسل کدام فرزندت چنین خواهد نمود آن حضرت با دست بر پشت حسین زد و فرمود از نسل این فرزندم.....) ذخایر العقبی و ....

۲۳.و نیز این خطبه از پسر رسول خدا، حسن بن علی علیه السلام در یکی از سخنرانی های او : (..... منم حسن پسر علی، منم پسر رسول خدا، منم پسر بشیر، و منم پسر نذیر، منم پسر مظهر تقوی، منم پسر آن چراغی که بر جهان پرتو افکن بود و باامر و وحی خدا مردم را به سوی او دعوت می کرد (صلی الله علیه و آله))، این روایت در مستدرک، ذخایرالعقبی، شرح ابنابی الحدید، مجمع الزواید، اتحاف بشراوی و .....، نقل گردیده است.

۲۴.و نیز سخن و خطاب وی به ابوبکر در حالی که بر منبر پیامبر سخن می گفت: ..... (از جایگاه پدرم پائین بیا ..... و ابوبکرگفت راست گفتی البته که اینجا متعلق به پدر تو (رسول خداست) .....، و به قولی دیگر (..... از منبر پدرم پائین بیا و ابوبکرگفت آری این منبر پدر توست نه منبر پدر من .....). این روایت در الریاض النضره، شرح ابن ابی الحدید، صواعق، تاریخ الخلفا سیوطی، کنز العمال .....، نقل گردیده است.

۲۵.و سخن آن حضرت امام حسن علیه السلام و وصیت او پس از مرگ: (..... مرا نزد پدرم رسول خدا به خاک سپارید)، و .....

۲۶.و سخن فرزند دختر رسول خدا حسین علیه السلام به عمر (..... از منبر پدرم پایین بیا و عمر گفت آری راست گفتی این منبر پدر توست نه منبر پدر من به من بگو چه کسی به تو دستورداده اینگونه سخن بگویی .....) تاریخ ابن عساکر و ....

۲۷.و سخن زهیر بن قین به حسین علیه السلام (..... ای پسر رسول خدا، سخن تو را شنیدیم .....)، جمهره خطب العرب .....، ....

۲۸.و سخن دیگر حسن بن علی امام پاک فرزند دختر پیامبر در اتحاف بشراوی که فرمود: (..... رسول خدا صلی الله علیه وآله برگزیده از میان خلایق عالم پدر من است)، ....

۲۹.و نیز باز سخن آن بزرگوار نقل از اتحاف بشراوی، (من هستم پسر آنکسی که شما جایگاه او را می دانید و البته چهره حقیقت را هنوز گرد و غبار پوشش نداده است، آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله پدر و جد من نیست، آگاه باشید آنگاه که ستارگان روی پنهان کنند من ماه شب چهارده هستم.....).

۳۰.و ستایش فرزدق در مدح سید ساجدین علی بن الحسین علیه السلام: (ای پسر بهترین بندگان خدا، که پرهیزکار برگزیده و پاکیزه و برجسته است .....)، .....

۳۱.و سخن ابو عاصم بن حمزه اسلمی در مدح و ثنای زید بن حسن بن علی علیه السلام به نقل از زهرالادب حصری قیروانی : (مدح من درباره حسن پسر زید است و بر درستی سخن من گورهای صفین گواهی می دهند، آن گورهایی که پس از دورشدن علی علیه السلام از آنها، همیشه مورد کینه توزی قرار گرفته است، .....، آری آن دو (محمد و علی) دو پدر تو هستند .....)،

۳۱.و سخن ابراهیم ابن علی بن هرمه در زمانی که حسن بن زید او را پند داد : (پسر رسول خدا مرا از باده گساری پرهیز دادو به من اخلاق جوانمردی و مروت آموخت .....).

۳۲.و سخن ابو تمام طایی: (با پسران رسول خدا و خاندان او چنان رفتار بدی پیش گرفتید که در میان آن اعمال نادرستی وحیله گری کمترین آنها بودند .....).

۳۳.و سخن دعبل خزاعی : (..... پس چگونه می توان نزد خداوند تقرب یافت آنهم پس از نمازها و روزه ها جز با محبت فرزندان رسول خدا و خاندان او .....).

۳۴.و نیز باز از سخنان او (..... آیا اندوهگین نمی شوی که زادگان زیاد آنچه را که از پیامبر باقی ماند و ارث فرزندان اوست سرقت نموده و بربایند.....).

۳۵.و سخن حمانی .....، سخن تنوخی .....، سخن زاهی .....، سخن ناشی .....، سخن صاحب بن عباد .....، .....، .....، سخن مهیاردیلمی .....، ..... سخن ابن جابر، و سخن بشراوی .....،

قضاوت نادرست ابوبکر درباره کیفر سارق:

از گفتار صفیه دختر ابوعبیده روایت نموده اند که (..... به روزگار ابوبکر رضی الله عنه، مردی دزدی کرد که یک دست ویک پا نداشت پس ابوبکر رضی الله عنه خواست که پای دیگر او را هم ببرد و دست او را رها کند تا به شستشوی خود ازآلودگی ها بپردازد و او را سودمند افتد پس عمر گفت نه سوگند به آن کس که جانم در دست اوست باید دست دیگر او را ببری پس ابوبکر رضی الله عنه دستور داد دست دیگر او را ببرند، و به همین مضمون از قاسم بن محمد نیز همین روایت نقل گردیده است .....)

(کلب گوید بریدن دست سارق چهل شرط دارد آیا برای این شخص آن چهل شرط برقرار بوده است آیا این شخص مضطر نبود و آیا دیوانه نبود آیا این حکمی که صادر نمودند را مولانا علی مظلوم امضاء کرد آیا سؤال کردند تا بدانند آیا ....)

از شگفتی هاست که خلیفه کیفر دزد را نمی داند یا اینکه برای پاسداری از آسایش عمومی ..... و شگفت آورتر آنکه .....شتابزده به دادرسی پرداخته و بدون توجه به کتاب خدا و سنت پیامبر و یا مشورت با اصحاب .....، و شگفت تر اینکه چرا عمرکه او را در این حکم به راه راست آورده، خود پس از تصدی امر خلافت مانند همین حکم را که او قصد داشت صادر نماید صادر کرده است.

نظر خلیفه درباره بهره پدربزرگ از ارث:

از ابن عباس و عثمان و ابوسعید و ابن زبیر آورده اند که ابوبکر ارث پدربزرگ را با پدر یکسان می دانست به اینگونه که با بودن وی ارثی را به برادران نمی داد و آنان را با این شریک نمی نمود و چنانچه اگر کسی پدر داشته باشد از ارث وی چیزی به برادران و خواهران نباید داد .....)، این برداشت خلیفه از حکم کتاب خدا و سنت رسول او گرفته نشده و تا هنگامی که وی زنده بود، کسی از اصحاب رسول خدا آن را به کار نبست و پیش آمد ننمود که در روزگار او، یک پدر بزرگ ارث بخواهدتا برداشت وی اجرا و استوار گردد، بخاری و قرطبی گویند، هیچ یک از اصحاب تا ابوبکر زنده بود با این برداشت ابوبکرمخالفت نکردند، و عمر بن خطاب اولین پدربزرگ بود که در جهان اسلام به این ارث رسید و خواست که همه دارایی های پسر پسرش را بگیرد و چیزی به برادران ندهد ولی زید و علی به سراغ او رفته و گفتند تو چنین کاری نمی توانی انجام دهی وسهم تو سهم یکی از برادران است (که ما قبلاً در این قضیه سخن گفتیم)، پس اولین کسی که در زمینه ارث پدربزرگ از راه و نظر خلیفه اول عدول کرد خلیفه دوم بود و در این حکم نظر عمر و علی و عثمان و عبدالله بن عمر و زید بن ثابت و ابن مسعود با نظر خلیفه اول مخالف بود. و ....

برداشت خلیفه در فرمانروایی بخشیدن به (پیران) و مهتران:

حلبی در کتاب سیره خود می نویسد : (ابوبکر رضی الله عنه بر آن بود که بزرگترها و پیرترها، می توانند بر کسانی که از آنان لایق ترند فرمانروایی یابند و نزد اهل سنت درست همین است ..... و حلبی این استدلال را به استناد سخن ابوبکر برای جانشینی بعد از خود می داند که گفت (..... عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح را برای خلافت پیامبر پیشنهاد می کنم با هر کدام خواستید بیعت کنید،) ..... باقلانی نیز این سخن را از ابوبکر می آورد که ..... (سرپرست شما شدم با آنکه از شما بهتر نیستم .....) .....، ولی نظر ما آنست که خلافت رسول خدا مانند پیامبری او با انتصاب از جانب خداست و گرفتن وحی از آسمان و ایجاد سنت از رسول خدا و کار خلیفه او تفسیر کلام خدا و اجرای آنان است و.....، و از آنجا که حکمت خداوند اقتضاء می نماید، عمر پیامبران جاودانه نیست و رها نمودن امت بعد از آن پیامبران نیز با حکمت خدا ناسازگار است و خلیفه بایستی احکام را جاری و در برابر مسائل جدید وفق سنت و کتاب خدا حکم جارینماید، ..... و در واقع کسی بایست جانشین پیامبر باشد که بتواند این بار گران را به دوش بکشد و خداوند بایستی او را از زبان رسول خود به مردم معرفی نماید و ..... و روا نیست که امت را بعد از پیامبر رها کرده و جانشین تعیین ننماید ..... زیرا این برخلاف حکمت است همانگونه

که در کلام عبدالله عمر و عایشه قبلا بیان شده که گفتند کسی را بعد خود جانشین قرار بده و امت محمد را بی سرپرست نگذار که امکان دارد آشوبی بپا شود و .....،

آری و ای کاش من می دانستم اینگونه روشنگری های خردمندانه را که همه در پذیرفتن آن اتفاق نظر دارند، چگونه درباره بزرگترین پیامبران و بحث جانشینی او ندیده گرفتند و او را به چشم پوشی متهم نمودند، من نمی دانم ..... و شک نیست که گزینش مردم قطعاً با لغزش همراه است و دور نیستند از اینکه خطا کنند در شریعت خدا و آن را به قهقرا ببرند (چنانکه تاریخ نشان داد، آنچه نشان داد، از تسلط بنی امیه و جنایات معاویه و یزید و بنی عباس .....) و با وجود اینکه حضرت موسی گزینش کرد از میان هزاران تن از مقدسین، هفتاد نفر را و با خود به کوه طور برد، پس هنگام مناجات گفتند (خدایا خودت را به ما نشان بده) اینگونه به بیراهه رفتند و دیگر چه انتظار ازمردم کوچه و بازار می توان داشت که جمع شوند و با آنکه خود گرفتارند کسی را از بین خود انتخاب نمایند و از کجا معلوم یکی سرگردان تر از خود را انتخاب نکنند و یا در پی کسی بدوند که گندم نمای جوفروش باشد، یا نادان جاهلی باشد که راههای رهایی از دشواری ها را نداند و دست به تبهکاری های بزرگتر بزند و .....، آیا آنها فراموش کرده اند که وقتی قبیله عامربه آن حضرت پیام دادند که اگر ما بر سر اینکار از تو پیروی کنیم و آنگاه خداوند تو را بر دشمنان تو پیروز کرد، آیا بعد ازتو ما سرپرست امت اسلام می توانیم باشیم، حضرت فرمود (کارخلافت) دست خداست و هرکجا بخواهد قرار خواهد داد .....

(کلب گوید حتی اگر العیاذ بالله با انتخاب الهی هم جانشینی برقرار نبود قطعاً رسول خدا که ابرمرد برنامه ریزی و تفکر وحسابگری بود طرح و برنامه ای به مردم اعلام می کرد تا از طریق آنها به انتخاب جانشین بپردازند حالا یا از طریق شورا و یابرگزاری انتخابات آزاد و یا ....، هر چه بود کودتا و هرج و مرج طلبی و قداره کشی نبود و .....، پس سخن راست و صحیح اینست که آن حضرت به امر الهی به جانشینی علی علیه السلام اقدام کرد ولی عده ای او را کنار زده و خود حکومت رابدست گرفتند)

جانشین پیامبر برترین آفریدگان خداوند است:

بر اساس آنچه بطور مشروح روشن نمودیم، جانشین پیامبر بایستی بالاتر از همه پیروان او و برترین خلایق روزگار باشد .....همانگونه که خداوند در کتاب خود می فرماید (..... بگو ای رسول ما که آیا آنان که می دانند با آنان که نمی دانند برابرند و بگو آیا کور با بینا برابر است و آیا تاریکی با روشنایی یکسان است و آیا کسی که مردم را به سوی راستی هدایت می کنند برای پیشوایی لایق تر است یا آنکه تا او را راهنمایی نکنند راه را پیدا نخواهد کرد، برای شما چه اتفاق افتاده که (عقل شماکار نمی کند) و چگونه قضاوت می کنید:)

جانشین پیامبر از دیدگاه دیگران:

جانشینی و خلافت پیامبر از نظر جامعه اهل سنت:

خلافت و تصدی جانشینی پیامبر از نظر اهل سنت، تمامی ویژگی ها و الزاماتی را که ما گفتیم لازم ندارد زیرا به تصور آنان، جانشین پیامبر کسی است که بر مردم استیلا بیابد و شرح وظایف او آنکه دست دزد ببرد و قاتلان را به کیفر برساند و مرزهای اسلام را پاسداری کند .....، و آسایش همه را تأمین کند و ..... برنامه هایی از این قبیل و اگر راه جنایت و تبهکاری راپیشه خود کرد، نمی توان او را برکنار نمود و یا چنانچه رفتار زشتی را علنی و آشکار انجام دهد نباید بر او ایراد گرفت و البته جهل و نادانی او کاستی و نقص برای او نخواهد بود و البته و البته لغزش های او سزاوار کیفر نیست و نیازی هم به یافتن هیچ فضیلتی برای او نداریم و ..... بلکه همه جا باید به او و اعمال او رضایت داد و در هیچ جا نباید او را سرزنش کرد و .....:

(کلب گوید که این تفکر در واقع تفکری شیطانی است زیرا تو را سوق می دهد به تبعیت شیطان که هر عمل بنماید تو پیروی کنی و به اعمال زشت او رضایت دهی و ..... و این البته اندیشه ای شیطانی است و هیچ انسان حر و آزاده ای زیر باریوغ اینگونه حکومت های جابرانه استبدادی نمی رود علی الاسلام والسلام)

گفتار باقلانی:

پس او در کتاب تمهید خود به مضمون فوق این مطالب را قید نموده و .....، می گوید و هرگز هم نیازی نیست که دامنش ازهمه گناهان پاک بوده و امور باطنی را بداند و یا در سوارکاری و دلیری از همه برتر باشد ..... و نیز گوید مردم به دانش امام و اینکه به سوالات آنان پاسخ دهد نیازی ندارند ..... بلکه امام برای تنظیم امور جامعه و ..... است و اگر کج رفت مردم او رابه راه راست هدایت می کنند .....، بر اساس احادیث این جماعت، امام از سمت خود برکنار نمی شود، هرچند به هر مقدارتبهکاری و ستم گری کند، و هر چند دارایی های مردم را با زور سرقت کند یا آسیبی به جان و مال آنان بزند یا بیگناهان رابه قتل برساند و ..... حدود خدا را اجرا نکند پس به هیچ وجه نباید علیه او قیام کرد بلکه باید او را پند و نصیحت دهند و اگر دستوری خلاف با حکم خدا داد، اجرا نکنند ..... و می گوید که در روایت است که پیامبر گفت : (بشنوید و اطاعت کنید هرچند در برابر برده ای دست و گوش بریده باشد، یا در برابر بنده ای حبشی و پشت سر هر نیکوکار و تبهکار نماز بگذارید).

و یا حدیث نقل کرده اند که: (از ایشان اطاعت کن هرچند دارایی تو را بخورند و بر پشت تو بکوبند پس تا آن زمان که نماز را برپا می دارند از آنان فرمانی برده و اطاعت کنید.....) که من همه این مطالب را در کتاب (اکفار المتاولین) خود آورده ام .....و بنابراین اگر پس از آنکه بیعت خلیفه را پذیرفتیم تبهکار گردید این موضوع دلیلی برای برکناری او نیست.)،

(کلب گویدمبارک است تابعیت تو از شیطان و امامی که تو را به سوی آتش می برد).

حدیث سازی برای برده کردن مردم در برابر تبهکاران و بیدادگران:

پس این هم نمونه ای از آن گفتار بسیار زیاد که باقلانی سربسته به آنان اشاره نموده و میگوید که باید فرمانبردار این پیشوایان بود هرچند بیدادگر باشند و آن جرثومه های فساد و تباهی دارایی های آنان را ببرد و ..... اگر امام تبهکار شد برکنار نمیشود .....،

(کلب گوید و آیا می دانی چرا باقلانی و امثال او این گفتار خلاف قرآن و خلاف عقل و خلاف سنت را به مردم عوام القا می کنند و موجبات آن را فراهم می کنند که مردم دنیا و سایر اقوام و جوانان و اندیشمندان ملل پس از گریه بر ما مسلمانان خنده کنند، علت اصلی آن همان عشق و علاقه مفرط به امامان فاسد و تبهکار مانند معاویه و یزید و ابن زیاد و سایر اولاد زنا که آنها را به سوی آتش ابدی دوزخ می برند می باشد، تا اینگونه اعمال کثیف و جنایات و خونریزی های آنان را توجیه و تفسیر کنند و حال آنکه با این عشق و علاقه در واقع، دراعمال آنان شریک و در طبقات دوزخ فرو خواهند رفت انشاء الله تعالی).

۱.از حذیفه بن یمان (به دروغ) نقل کرده اند که رسولخدا گفت : پس از من پیشوایانی می آیند که به هدایت من راه ندارند و بر سنت من عمل نمی کنند و به زودی در میان آنان کسانی ظهور می کنند که دلهای آنان، دلهای شیاطین و ظاهر آنان مانند آدمیان است، حذیفه پرسید ای رسول خدا اگر آن روزگار را دیدم چکنم پاسخ داد از آنها اطاعت کن و سخنان آنان را آویزه گوش خود قرار بده و اگر دارایی تو را گرفت و پیکرت را در هم کوبید باز هم بشنو و اطاعت کن) صحیح مسلم وسنن بیهقی.

۲.از عرف بن مالک (به دروغ) آورده اند که گفت از رسول خدا شنیدم : (..... بدترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما از آنان نفرت داشته و آنان را دشمن دارید و آنها نیز از شما متنفر و شما را دشمن دارند و شما آنان را نفرین می کنید و آنهانیز شما را نفرین می کنند گفت سوال کردیم ای رسول خدا اگر چنین روزی آمد آیا با کینه توزی از آنها جدا شویم پاسخ داد تا آنگاه که نماز را در میان شما برپا می دارند نه .....) صحیح مسلم، سنن بیهقی

۳.از سلم بن یزید جعفی به همین مضمون روایت کرده اند .....

۴.از مقدام نقل کرده اند که رسول خدا گفت : (..... فرمان روایان و پیشوایان خود را هرچه باشند اطاعت کنید پس اگرآنچه گفتند مطابق سنت من است هم شما و هم او پاداش می برید و اگر مخالف با سنت من است گناهش به گردن آنان است و شما گناهی

ندارید..... و (شما در روز قیامت) به خدا می گوئید پروردگارا پیشوایانی بر ما اعزام کردی و ما به دستور تو از آنها اطاعت کردیم و هرچه گفتند اطاعت کردیم ما گناه نداریم ..... خدا می گوید، راست گفتید گناه بر گردن آنان است و شما بی گناه هستید، سنن بیهقی:
(کلب گوید انسان فکور خجالت می کشد اگر در متن روایت دقت شود می گوید خدایا تو پیشوایانی بر ما اعزام کردی یعنی به مردم عوام تسلط به زور آنان را اعزام از طرف خدا القاء می کند تا از مردم عوام سربازانی کور و کر و سفاک بسازند تا به هر روش که رهبران جانی و خون آشام آنان به نام اسلام انجام می دهند تبعیت نمایند و ..... با جعل اینگونه احادیث از انسان مسلمان و حر و آزاده و تربیت شده محمد مصطفی یک فرد بی عقل و بی شعور و نادان تحویل جامعه دهند،آری انسان تابع قرآن و حدیث، از این گونه کلمات که مغایر با کتاب خدا و متناقض با احادیث رسیده است خجالت می کشد. آیا آنها کتاب خدا را نخوانده اند که می فرماید و لا تزروا وازره وزر اخرا ..... و یا فلینظر الانسان الی طعامه و.....، یاشمول آنان در ائمه یدعون الی النار.....، و یا سنت او در کلام رسول خدا که فرمود ..... قف عند الشبهه و یا که لاضررو لاضرار فی الاسلام، و یا رضایت به عمل ظالم مانند رضایت به فعل اوست و ..... یا تمامی روایاتی که راضی به ظلم را مانند فاعل آن خوانده است و نیز مخالفت تمامی اینگونه روشها با عقل سلیم و رابعا اطاعتی که حدود آن معلوم نشده و تنهاشاخصه آن برپا داشتن نماز است حال سؤال اینست اگر این پیشوا دست تجاوز به سوی نوامیس مسلمین ببرد و تجاوز به آنانرا پیشه خود قرار دهد و این جماعت نیز با او همراه شوند آیا دیگر شرفی برای مسلمانان باقی می ماند تا بخواهند به اعتبار آن زندگی کنند و با اینگونه افکار جامعه مسلمانان را تبدیل به فاحشه خانه کنند و نیز اگر بگوئید باز هم گناهی به گردن دستور دهنده نیست باز هم با روایات آنان منافات دارد زیرا مجتهد را در صورت لغزش دارای اجر و ثواب می دانند ولی اینجا میگویند گناه برگردن اوست .....، و رابعا ما جواب افکار جهانی و اندیشمندان سایر ملل را با این استدلال احمقانه چه بدهیم که مسلمانان یک فرد سفاک، جانی، بی شرافت و بی ناموس که کسی از او در امان نیست را پیشوای خود می دانند و او دستورمی دهد و آنان دستور او را هرچند خلاف کتاب خدا و دستور پیامبرشان باشد عمل می نمایند اجرا می کنند آری در این چنین حالت مسلمانان چگونه در جهان سربلند کنند آری این گونه حکومت، حکومت شیطان است که امثال یزید و معاویه و.....، دست خود را تا مرفق در خون و مال و ناموس مسلمانان فرو ببرد و ثواب هم بگیرد و ..... حالا دانستی که حسین کیست..... و چگونه او شریعت و دین جد خود محمد مصطفی را زنده و پاینده کرد، سلام خدا بر حسین و علی بن الحسین و اولادحسین و اصحاب حسین تا آن زمان که قدرت خداوند در قلمرو حکومت او حاکم است یعنی تا ابدالآباد آمین، آمین، آمین یارب العالمین).

به همین مضمون از سوید بن عقله از عمر روایت شده است و نیز نووی در (ارشاد الساری) در ذیل احادیث مسلم می گوید: (پس از این گزارشات و احادیث معلوم می شود که مسلمانان نباید با کسانی که پیشوا هستند در رهبری آنان به ستیزه قیام کنند و خرده بگیرند .....، انتقاد اشکال ندارد ولی بر ضد آنان قیام نکنند که به اجماع همه مسلمانان این امر نارواست هر چند آن پیشوایان تبهکار و ستم کار باشند .....)، حالا این سوال پیش می آید پس عایشه و طلحه و زبیر و ..... پیروان آنان که پیمان شکستند و از کیش حق بیرون رفتند به چه استنادی بر سرور ما امیرالمومنین قیام کردند، حتی به فرض آنکه آنحضرت قاتلین عثمان را پناه داده و یا آئین های کیفری آنان را انجام نداده بود که البته از این سخن به خدا پناه می برم ولی آنان چرا این حدیث ها را بکار نبستند .....، من نمی دانم

(کلب گوید قطعاً این احادیث جعلی صرفا برای فریب توده مسلمانان و در راستای توجیه خلافت های قدرتمندان فاسد و تبهکار بنی امیه و بنی عباس علیهم العنه و العذاب ..... و برای توجیه حکومت ناروای آنان و تأویل اعمال خلاف شرع آنان جعل شده است در غیر اینصورت راست می گوید آنکه می گوید دین افیون توده است و ..... ولی ما می گوئیم نه بلکه این احادیث جعلی بوده و پیروی از آنها عین نادانی و جهل و در واقع این تبعیت شیطان است که افیون توده است و دین ما دین محمد مصطفی و روش ما روش حسین بن علی علیه السلام است. و امام و رهبر ما قرآن و سنت رسول خدا است).

گفتار تفتازانی:

او در شرح المقاصد خود آورده ..... (..... نیاز نیست که امام از میان بنی هاشم باشد و یا معصوم باشد و فضیلت او از دیگران بیشتر باشد ..... و (به همین مضمون)

گفتار قاضی ایجی:

او در کتاب مواقف خود آورده است امت برآنند که، ..... آری امام باید دادگر باشد زیرا .....، با خرد و عقل باشد زیرا .....، بالغ باشد زیرا .....، مرد باشد به دلیل آنکه .....، آزاد باشد زیرا .....، در این ویژگی ها کسی مخالف نیست اما چند ویژگی است که جای گفتگو دارد یکی اینکه از قریش باشد دوم از بنی هاشم باشد این را شیعه می گویند سوم اینکه پاسخ هرپرسشی را در مورد دین ما بداند این را دوازده امامی می گویند چهارم آنکه از او عملی صادر شود که دیگران از انجام آن عاجز هستند که مؤید امامت او و عصمت اوست این را تندروها میگویند و برای اینکه بگوییم این سه ویژگی نیاز نیست، مستند ما به ابوبکر است که این سه خصلت را نداشت پنجم آنکه عصمت داشته باشند این را اسماعیلیان و دوازده امامی ها می گویند و مستند ما در رد آنان ابوبکر است که این را هم نداشت.....

(کلب گوید: آیا این جماعت آیات کتاب خدا را در آن فرازها که خداوند به عصمت رسول خدا اشاره دارد نخوانده اند .....، و اگر رسول خدا معصوم نبود خداوند کسانی را که معصیت او و رسول او را مرتکب شوند به دوزخ جاویدان بشارت نمی داد و یا ..... و حال که رسول خدا معصوم است جانشین او نیز عقلاً بایستی معصوم باشد تا مردم را به حیات جاویدان هدایت نماید .....)

گفتار ابوالثناء که او نیز در مطالع خود، با همین مضمون مانند این کلام را آورده است .....

بیعت یا پیمان امامت چگونه بسته می شود:

قاضی عضدایجی در مواقف می نویسد: .....، استقرار آن براساس دستور و سخن آشکاری است که از پیامبر یا از امام قبل برسد که در این برداشت همه اتفاق نظر دارند و یا با گزینش و آگاه باش که برای این دو کار، نیاز نیست همه اتفاق نظرداشته باشند ..... بلکه یک یا دو تن از کسانی که کارشان (گره گشایی و پیوند زدن گسیخته هاست)، برای این برنامه کافی هستند

(..... کلب گوید آنوقت فلاسفه می گویند جمع اضداد محال است پس بیا و ببین که چگونه در اندیشه این جماعت شب هم روز است و هم شب و روز نیز هم شب است و هم روز)،

و آنوقت می گوید: مانند تعیین عمر از سوی ابابکر و تعیین عثمان بوسیله عبدالرحمن بن عوف ..... و نیز شایسته نیست در دو گوشه از زمین که خیلی از هم دور نیست با دو امام بیعت کنند، اگر سرزمین پهناور باشد که یک امام نتواند، آنگاه باید فکر کنیم ببینیم می توانیم دو امام داشته باشیم یا نه و به همین مضمون شرحی که جرجانی، شیروانی، چلبی بر مواقف او نوشته اند .....، الی آخر

گفتار ماوردی:

او در احکام السلطانیه آورده : (..... دانشمندان در این که با همفکری چند نفر میتوان خلافت تعیین کرد اختلاف نظر دارند یعنی گفته اند زمانی که اکثریت آنان که به گره گشایی و پیوند زدن گسیخته ها (رتق و فتق) می پردازند انجمن نمایند که این برداشت نادرست است زیرا ابوبکر را فقط اطرافیان او انتخاب کردند و منتظر نشدند تا کسانی که غایب هستند بیایند بعضی گفتند کمترین تعداد پنج نفر زیرا ابوبکر را پنج نفر خلیفه نمودند و بعد مردم به دنبال آنان راه افتادند (عمر، ابوعبیده جراح، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد، سلام برده حذیفه) و دیگر اینکه عمر شورای شش نفره قرار داد .....، بعضی گویند این بیعت با سه تن (که یکی با رضایت دو نفر دیگر) .....، بعضی گویند با دو نفر ..... و بعضی گویند با یک نفر هم این انتخاب انجام می شود (مانند آنچه عباس عموی پیامبر به علی گفت که دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم ..... و مردم اختلاف نکنند) ..... پس با داوری یک نفر هم انجام می شود ....

گفتار جوینی:

جوینی پیشوای مکه و مدینه متوفی در سال ۴۷۸ می گوید : (..... بدانید در بیعت و برای تعیین امام نیازی به همفکری مردم نیست مانند بیعت ابوبکر.....).

گفتار قرطبی:

او در تفسیر خود می گوید: (اگر یک نفر هم از کسانی که رتق و فتق امور را می نمایند پیمان امامت ببندد دیگران باید پیروی کنند مانند کار عمر که یک تنه برای ابوبکر پیمان بست و ..... الی آخر)،

براساس این سخنان پس چه باید بگوییم درباره عبدالله بن عمر و اسامه بن زید و سعدبن ابی وقاص و ابوموسی اشعری و ابومسعود انصاری و حسان بن ثابت و مغیره بن شعبه و محمد بن مسلم و عده ای دیگر که از سوی عثمان کارگزار و دارای منصب ها بودند و علیرغم آنکه امت دست اطاعت به سرور ما امیرالمومنین دادند، آنان از او روی گردانیدند، پس چگونه دامن آنان را از این گناه و خطا پاک نمائیم وچه بهانه ای برای آنان بیاوریم که از همراهی او در جنگهایش خودداری کردند و میان اصحاب رسول خدا به اینگونه شناخته شدند که چون از بیعت با علی خودداری و گوشه ای را انتخاب کردند به گوشه گیران (معتزله) مشهور شدند و ....

برداشت عمر از جانشینی پیامبر و گفتار او در این زمینه :

از زبان عبدالرحمن بن ابزی نقل نموده اند که: (..... عمر گفت تا زمانی که کسی از جنگاوران بدر هست، خلافت در میان آنان می چرخد و سپس در بین جنگاوران احد و ..... و برای هیچکدام از آزاد شدگان و فرزندان آنان که پس از فتح مکه اسلام آورده اند بهره ای نیست .....، و گفت اگر این دو را می یافتم امر را به آنان واگذار می کردم سالم برده ابوحذیفه و ابوعبیده جراح و اگر سالم برده ابوحذیفه زنده بود، خلافت را به شورا نمیگذاشتم و چون او را ترور کرده و زخم زدند گفت اگر مردم آن مرد را که جلوسرش کم مو است یعنی علی را، خلیفه خودنمایند آنان را به راه راست هدایت می نماید پس پسرش عبدالله به او گفت پس به چه دلیل علی را خلیفه نمی نمایی گفت خوش ندارم که هم در زندگی بار این برنامه را به دوش کشم و هم پس از مرگ) .....

و نیز از او آورده اند که گفت (اگرعثمان را سرپرست کارها کنم البته دودمان ابی محیط (بنی امیه) را برگردن مردم سوار می کند و به خدای سوگند اگر اینکاررا انجام دهم او این اعمال را انجام داده و مردم بر او هجوم آورده و سرش را از تن او جدا می کنند و ..... پس سوال کردند از علی، زبیر، طلحه و ابن سعد و .....)، آری این گفته ها و آنچه به دنبال آن بیاید، زنجیره ای از گرفتاری های تن فرسا است که با افکار درست و منطقی نمی سازد ولی ما با بزرگواری از آن ها رد می شویم ..... و نیز از ابن عباس آورده اند به همین مضمون.....

نگاهی به موضوع جانشینی پیامبر از دیدگاه این گروه:

این است آنچه که این گروه از موضوع جانشینی پیامبر و امامت بر مردم دریافته و بر دیگران می خوانند و خلافت در نظر آنان نیست مگر برای سازمان دادن سپاهیان و جلوگیری از رخنه دشمنان در مرزها و ..... دیدار خانه خدا و .....، و اگر این خلیفه تبه کاری و ظلم و ستم نماید اطاعت از او لازم است و لذا بر این باور کسانی که بر این آئین گزینش، خلیفه می شدند در قضاوت و اجرای احکام خود از سنت و دستورات کتاب خدا پیروی نمی نمودند و کسی از امت نیز جرئت نداشت که از این بیدادگری جلوگیری نماید و کسی دیگر نباید که امر به معروف و نهی از منکر کند زیرا آنچه که دست سیاست بافته و مانندپوزه بند به دهان مردم زده بود باعث ترس مردم می

شد و مانند حدیث عرفجه (با آن زنجیره سست و معلوم الحال آن) که اززبان پیامبر آورده اند (..... به زودی رویدادهایی چنین و چنان پیش می آید پس هر کس خواست کار مردم را که جمع هستند به پراکندگی بکشد با شمشیر او را بزنید هرکه می خواهد باشد)
(کلب گوید حالا دیگر خیلی خوب شد این جاعلان برای توجیه جنایات حکام خونخوار و تبهکار و برای توجیه دیکتاتوری و ریاست بربرمابانه و خودسرانه و .....، آنان یعنی اینگونه خلیفه های جانی فقط یک دستور الهی کم داشتند که آن هم از سوی این جاعلان رسید یعنی حالا هرکس مخالفت با جنایات و خیانت های آنها نماید و ..... خدا سر او را قطع می کند.....الی آخر، انالله و انا الیه راجعون .....)
و بر همین اساس و بنیان بود که پس از تخدیر اذهان عمومی توسط اینگونه روایات و اشاعه آن در بین عوام، معاویه بن ابوسفیان توانست در مسند حکومت بنشیند و از مردم بیعت گرفته و مردم در بیزاری جستن از علی به او دست فرمانبری دهند و بر این اساس بود که عبدالرحمن بن عمر دست بیعت با یزید پلید داده و ..... چون مردم مدینه یزید بن معاویه را از کار برکنار دانستند و ..... و عبدالله بن عمر اقوام و دوستان خود را جمع کرده و گفت (مضمون) مابا این فرد (یزید) دست بیعت داده ایم و هرکس پیمان او را بشکند میان من و او شمشیر خواهد بود ..... برهمین اساس وقتی اسود بن یزید به عایشه گفت شگفت نمی آیی که مردی از آزادشدگان برسرجانشینی پیامبر با اصحاب او به کشمکش برخیزد و او (به توجیه آن پرداخته) می گوید این نیروی سلطنت و شاهی از خداوند است که نیکوکار و بدکار از آن (با زورگیری)بهره مند می شوند (یعنی هر کس بزور می تواند برای تصاحب آن اقدام نماید) و فرعون چهارصد سال بر مردم حکومت
کرد..... و بر این اساس است که وقتی مروان بن حکم گفت هیچکس بیشتر از علی برای نجات عثمان اقدام نکرد و هیچ کس مانند او از عثمان پشتیبانی نکرد، یعنی سعی بسیار نمود و از عثمان دفاع کرد تا کشته نشود، و وقتی به گفتند، پس چرا او را در منابر خود فحش و ناسزا می گوئید، پاسخ داد چون برنامه و کارها حکومت ما جز به این طریق محکم نمی شود و برهمین اساس است که معاویه عبدالرحمن پسر خالد را که در بین اهل شام محبوبیت داشت را به جهت ایجاد شدن خطر رقابت با یزید مسموم کرد و او را بقتل رسانید و آنوقت مهاجر برادر عبدالرحمن به همین دلیل آن پزشک یهودی که عبدالرحمن را مسموم کرده بود به قتل رسانید، و نیز بر همین اساس و علت، دست آویز، شمر بن ذوالجوشن علیه العنه و العذاب، قاتل امام ما حسین، فرزند دختر پیامبر و سید جوانان اهل بهشت معلوم می شود و این ابو اسحاق است که روایت کرده (..... شمر بن ذوالجوشن(قاتل حسین) با ما نماز می خواند و سپس گفت خدایا تو محترمی و ایشان را دوست داری و می دانی من هم محترم هستم مرا بیامرز گفتم چگونه خدا ترا می آمرزد با اینکه در قتل حسین فرزند رسول خدا اقدام کردی گفت وای بر تو پس چکار کنیم، این فرمانروایان ما دستور کاری را به ما دادند و ما هم اطاعت کردیم و اگر اطاعت نمی کردیم از این الاغ های تیره بخت هم بدبخت تر بودیم)، و به مضمون دیگر: (شمر گفت ..... خدایا مرا بیامرز، کسی از بین جماعت به اوگفت تو همان خبیث پلید هستی که شتابزده دست به قتل فرزند دختر رسول خدا زدی و آنوقت برای آمرزش خودت دعا می کنی، گفت از من دور شو که اگر ما چنان بودیم که تو ویارانت می خواستید به راستی از الاغ های دره ها پست تر بودیم.....)،
و برهمین بنیاد و اساس بود که بر سر ابوبکر طایی آمد آنچه آمد که سلیمان بن ربوه گفت (من با ده تن ازبزرگان قوم که ابوبکر بن احمد بن سعید طایی نیز در میان آنان بود، در مسجد جامع دمشق مشغول بیان و ذکر فضایل علی بن ابیطالب رضی الله عنه بودیم که ناگهان حدود یکصد نفر بر ما هجوم آورده ضمن ضرب و شتم ما را کشان کشان نزد فرماندار بردند، .....، ابوبکر طایی به آنان گفت ای سروران به سخنان ما گوش دهید ما امروز فضایل علی را گفتیم فردا فضایل امیرالمومنین معاویه را می خوانیم و در حال نیز اشعاری آماده دارم اجازه می دهید بخوانم گفتند بخوان و او بدون مقدمه و فی البداهه این اشعار را سرود (..... دوستی علی همیشه با کتک خوردن همراه است، و دل از وحشت آن می لرزد و شیوه مهرورزی من با یزید است و دین من دشمنی با خاندان پیامبر است و هرکس

جز این بگوید نه مغز دارد و نه عقل و در ضمن مردم این زمانه چنین هستند، اگر کسی با خواستهای آنان هماهنگ بود، تندرست می ماند و گرنه قضاوت درباره او با غارت هستی او همراه خواهد بود.....)، و می گوید، آنوقت آنان دست از ما کشیده و ما را رها کردند، .....، و بر همین اساس و به همین دلیل آبروی آل الله را ریختند و هستی آنها را تباه کردند و آنچه را که دودمان پیامبر خیر و صلاح می دانستند نابود نمودند و خونهای پاکان و نیکان امت محمد را که از آل محمد پیروی می کردند بر زمین ریختند و سنت ناسزا گویی بر وصی رسول خدا را بر منبرها در همه کشور اسلامی رواج دادند همان علی بن ابیطالب که رسول منزه خداوند به زبان وحی عصمت و پاکی او را گواهی داده است .....، تا جایی که معاویه خبیث، سعد بن ابی وقاص را سرزنش کرد که چرا از دشنام دادن به علی پدر دو سبط رسول خدا یعنی سرور ما امیرالمومنین خودداری می نماید، ..... و یا تا آنجا که عبدالله بن ولید بن عثمان بن عفان این جرئت را پیدا کرد که در شامگاه عرفه نهم ذیحجه و در آن زمان که هشام بن عبدالملک بر منبر رفته بود، برخاسته و بگوید ای امیرالمومنین این همان روزی است که جانشینان پیامبر، نفرین کردن بر ابوتراب علی را در آن نیکو شمرده اند و .....

(کلب گوید و آنان بدینگونه با الهام شیطان فریفته شده و آیات کتاب خدا را در مودت ذالقربی که اجر رسالت بود پایمال نمودند و من سؤال می کنم برای امتی که اجر رسالت و مزد زحمات پیامبر خود را پرداخت ننمایند و حقوق او را که خداوند تعین نمود پایمال نمایند و خود را از مصادیق یوذون النبی نمایند جایگاه آنان غیر از جهنم ابدی درکجا خواهد بود .....).

پیروی اهل سنت از برداشت ابوبکر:

..... می گویند انتخاب پیرترها بر افراد شایسته و کسانی که لیاقت بیشتر دارند کاری صحیح و درست است و هر عمل ناشایست را که انجام دهد نیز، بازخواست ندارد که مشروح آن ذکر شد

(کلب گوید اتفاقی شتابزده واقع شد حالا چه اصراری است که روش و مبناء تعیین رهبریت را در جوامع اسلامی بر آن اساس قرار دهیم آیا حتماً شخص پیرتر علیرغم اینکه از او لایق تر و سزاوارتر است باید خلیفه شود، و این مخالف با کلام خدا و سنت رسول او و عقل است، که از مصادیق آن ابلاغ سوره برائت، نصب اسامه و .....، همگی دلالت بر برتری لیاقت بر معمر بودن اشخاص دارد و از نظر عقلی هم صحیح نیست که مثلا در یک نماز جماعت مرجع تقلید پشت سر پیرترین جمعیت رفته و تمام علما و دانشمندان به او اقتدا کنند درحالی که نمی دانند او احکام نماز را می داند یا خیر و یا قرائت او صحیح است یا نه و یا وقتی سن فرد خیلی بالا رود دچارفراموشی و نسیان و خرفتی می شود و قادر به تصمیم گیری صحیح نیست و ای بسا در نماز جماعت اگر امام شود قادر به کنترل خود نباشد و نماز همه را ضایع نماید و در محله ما پیشنماز بعد از نماز ظهر به ما گفت نماز را اعاده فرمائید چون من فراموش کردم وضو بگیرم و ما احتمال دادیم وضو داشت ولی وسط نماز وضوی او باطل شد)،

و حتماً اگر دستور شریعت را به دور اندازد ..... و بازخواست ندارد و از کار برکنار نمی شود تا زمانی که ظاهرا نمازرا برپا دارد ..... و چه دلیلی وجود دارد که چنین کار عظیم و بزرگی را با چنین مسئولیت های خطیر و ..... بر دوش امثال گورکن و قبرکن مدینه ابوعبیده جراح قرار دهیم و .....، پس در مقدم نمودن پیرتر بر برتر و لایق تر بیشتر آنان از خلیفه پیروی کرده اند .....، پس خواست ما از همه آنها بهتر و بالاتر است زیرا نه تنها برتری در یک فضیلت بلکه بر این اساس کسی را انتخاب کنیم که علم او از همه بیشتر باشد، درامور سیاسی بصیرت از همه بیشتر وامور مرتبط با آن را از همه بهتر بداند و در اداره آنچه شایسته است از همه باتدبیرتر باشد و در وقت جنگ و جهاد از همه دلاورتر و در قضاوت از همه قاضی تر و داناتر و استادتر و در بکاربستن دستور خدا از همه سرسخت تر و برای رسیدگی

به امور ضعفاء امت از همه مهربان تر، و برای ایثار بر نیازمندان امت از همه بخشنده تر و ..... باشد و امثال این اوصاف و ..... البته بر خداوند لازم است به دلیل رأفت و رحمت خود بر بندگان، روزگار را از امامی با آن ویژگی ها که لازمه امامت است خالی قرار ندهد، زیرا او همتای قرآن و مفسر آن است و آنها از یکدیگرجدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر، بر پیامبر وارد شوند پس تقدم پیرتران و بزرگتران به افراد لایق تر امری مذموم است، خصوصاً به اینکه مخالفان را با تیر اجنه از پای درآورند مثل قتل سعد بن عباده و یا .....، پس نتیجه می گیریم که ارائه نظرخلیفه در پیش انداختن این توجیه که پیرتر بر لایق تر ولایت دارد آن است که بتواند خلافت را برای خود و دیگران توجیه وتفسیر نماید و خود را بر کسی مقدم بدارد که خداوند پاک و منزه او را در کتاب خود پاک و معصوم شمرده و او را نفس رسول خود خطاب نموده و اطاعت از او را اطاعت از آن حضرت و ولایت او را ولایت آن بزرگوار خوانده و با دست یاری او، دین خود را آشکار نموده و با وجود او نعمت خود را بر بندگان کامل نموده و بر آن راضی شده و پیامبر خود را امر فرموده تا همگان را از فرمانروایی او آگاهی دهد و نیز حفظ و نگهداری پیامبر خود را از خطر هر گونه گزند و دشمنی هایمردم به او وعده داده و بدینگونه بازگوکننده وحی الهی یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله مامور شد تا سرپرستی او و اولی بودن سرپرستی او به همه آنان از خودشان را اعلام و در گروههایی عظیم میان حدود یکصدهزار نفر یا بیشتر بفرماید (.....هان ای مردم براستی که خداوند پروردگار من است و من سرپرست مومنان و من به ایشان سزاوارتر هستم از خودشان، و هرکه را من سرپرست او هستم پس علی هم سرپرست اوست، خدایا دوست بدار هرکه او را دوست بدارد و دشمن بدار هرکه اورا دشمن بدارد.....)

آری همان علی که پدر دو فرزند دختر رسول خدا بود که بر هیچکس فضایل و مناقب او پوشیده نبود ونیز روشها و سرمایه های روح بلند و والای او و پاکی ذات و سرشت و عفت و تقوی و ورع و ..... و بزرگی جایگاه ودوراندیشی، قوت اراده و سبقت در اسلام و جانفشانی های او برای خدا و برتری مقام او در علم و دانش و دانایی به کتاب خدا و سنت رسول او ..... که بر هیچکس پوشیده و مستور نبود و .....، ولی با نهایت تأسف از همان روز نخستین، روش صحیح در انتخاب جانشین پیامبر با اینگونه برداشت و نظر ابوبکر به پایان آمد و پیرتر بر لایق تر مقدم شد و کار او با بیعت دو نفر یعنی پسرخطاب و یک قبرکن (ابوعبده جراح) انجام شده و او را به فرمانروایی معرفی کردند و کاری را که بایستی آشکار و علنی صورت می دادند پنهانی انجام دادند..... و دریدگی جامه چنان شد که رفوگر درمانده گردید .....

آری دست بیعت با ابوبکر دادند تا نانش در روغن افتاد و از همان روز نخست امور مربوط به دین ما به سه قسمت شد : امامت را برای خود گرفت و عمر گفت قضاوت را به من واگذار و ابوعبیده گفت رسیدگی به درآمد ها را هم به من واگذار و عمر می گوید گاهی ماه سپری می شد ولی حتی دو نفر هم دعوا و دادخواهی خود را برای داوری نزد من نمی آوردند و ..... و در آن زمان هیچکس خود و یا عمر و ابابکر را بر سرور ما امیرالمومنین در اندیشه و گفتار برتری نمی داد

و این ابوبکر بود که بر سر منبر می گفت(به خلافت رسیدم با آنکه از شما بهتر نیستم و با من شیطانی هست که مرا در آغوش می گیرد) و آنگاه از مردم می خواهدکه او را در برابر خودش یاری کرده و کژی و کاستی او را به استواری و درستی تبدیل نمایند و این عمر بن خطاب است که سخنان او را در پیش روی خود می بینی که می گوید: کار خلافت به حق متعلق به علی بوده ولی آنها برای سن کم او و هم برای خونهایی که از بدرک واصل کردن تبهکاران و گردنکشان مشرک و کافر عرب بر گردن او بوده وی را از این سمت دور کردند و یا بر اساس کلامی که او به آن حضرت گفت (..... چه می شد اگر این خوی بذله گویی در تو نمی بود .....)، و بارها از خدا

می خواست (که خدا او را با مشکلی روبرو نکند مگر علی حاضر باشد .) و یا (اگر علی نبود او گمراه می شد) و یا (اگر علی نبود او رسوا می شد) و یا (مادران دیگر نمی توانند مثل و مانند علی بدنیا بیاورند.) و یا (اگر علی نبود عمرهلاک می شد) و یا .....، مانند این سخنان که فراوان از او صادر شد(و قبلاً مشروحا ذکر گردید)، و همه این شواهد اثبات می نماید که هرگز در دل او برای یکبار هم خطور نکرد و هیچگاه خطور نمی کرد و چگونه می توانست از خاطر او بگذرد که حتی در یکی از این فضایل با مولایمان علی برابر باشد یا حتی در یک زمینه به او نزدیک باشد و .....)

کلام (وتری) در برتری ابوبکر و عمر بر همگان:

پس از آن همه گفتار و کلام در نحوه گزینش و .....، وتری در کلام خود در روضه الناظرین آورده است (..... بدان که اهل سنت می گویند پس از پیامبر برترین مردم ابوبکر و سپس عمر و سپس عثمان و سپس علی است زیرا امکان ندارد که پیرتر بر لایق تر مقدم شود.....، دلیل آن هم گفتگوی ابوبکر با طلحه است در زمانی که عمر را به جانشینی انتخاب کرد و طلحه گفت چه پاسخی به پروردگار خود می دهی که فرد تند خو و خشن را خلیفه می نمایی ابوبکر رضی الله عنه پاسخ داد چشمان خود را برای من مالیدی و دو پاشنه ات را برای من سائیدی و آمده ای که مرا از نظر خود منحرف کنی و از دین من بگردانی، اگرچنان پرسشی از من کنند، گویم که بهترین مردمان تو را جانشین خود نمودم، و این سخن دلالت می کند که ایشان درخلافت یکی از دیگری برتر است .....) تو می بینی که در این افکار دروغی است که فقط ساده دلان و مردم عوام را می فریبد و این عقیده مورد تأیید بزرگان و نگرش های آنان و رفتار اصحاب پیامبر نیست و ..... واگر عمر با تمام آنچه از او سراغ داریم بهترین امت باشد ..... پس اسلام را باید بدرود گفت .....،

آری این هوی و هوس ماست که هر کس گوشه ای از آن را می گیرد و احکام دلخواه است که هر کدام ..... درپی آن می روند و ..... اکنون تو ای خواننده ما خرد و عقل صحیح تو را وسیله برای سنجش میان دو امام یعنی آن کسی که ما روش و منش و ..... او را بازگو می نمائیم و آن امام که اینان می گویند پس نظر کن ببین که از روی انصاف (همانگونه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: الانصاف نصف الایمان)، خرد و عقل تو به سوی کدامیک گرایش می یابد و چه کسی را میان خود و پروردگار پاکش رشته پیوند می گیرد و کدام یک ازآن دو سزاوار هستند که حریت مسلمانان و جان و مال و ناموس و فرمانهای این جهان و جهان آخرت آنها در دست او باشد واگر در ترازوی عدالت و دادگری او کسری حاصل شود وای بر کم فروشان .....،

(کلب گوید اگر بفرض این روایت صحیح باشد معنی گفتار خلیفه اول درباره عمر برخلاف تصور وتری بیان بهترین فرد به لحاظ فضایل و مناقب نبوده است زیرا او به جایگاه خود و عمر بن الخطاب آگاه بوده بلکه مقصود او معرفی بهترین نفر به لحاظ مصلحت رهبری امت بعد از خود بوده همان تصوری که از ابتداء آنان را وادار کرد تا او را خلیفه نمایند)،

برداشت و نظر خلیفه از سرنوشت خدایی:

لالکایی در السنه خود از عبداله بن عمر آورده است که گفت مردی به نزد ابوبکر رفت و سوال کرد (..... تو عقیده داری که روسپی بازی (زناکاری)، زائیده سرنوشت خدایی است پاسخ داد آری، پس گفت آیا خداوند اینگونه امور را بر من سرنوشت نموده و آنگاه مرا به کیفر آن عذاب می کند، گفت آری ای پسر زن گندیده .....، به خدا قسم اگر کسی نزد من بود فرمان می دادم تا به دماغت بکوبد و آن را بشکند و خرد کند!؟.) (مضمون) .....

آنچه مسلم است سرنوشت خدایی، آدمی را در کاری مجبور نمی سازد و آگاهی خداوند به اینکه بندگان او چه اندازه از دو راه را انتخاب می کنند و کارهای بد و خوب انجام می دهند با این امر مخالف نیست ..... و قطعاً هر کسی به اندازه ذره، خیر کند پاداش آن را خواهد دید و هرکس به اندازه ذره ای بدی کند سزای آن را می یابد ..... آیا خلیفه رسول خدا از سرنوشت خداوندی همین ها را دریافته بود که چنان پاسخی داد و یا گناه از سؤال کننده بود که بر پاسخ او انتقاد و خرده گرفت و به آن گونه جواب گرفت آنهم در قالب ناسزا والبته شانس آورد که کسی در دسترس خلیفه نبود و گرنه دماغ او شکسته و خرد می شد...،

برداشت عایشه از سرنوشت خدایی:

و آنچه از دختر وی عایشه نیز رسیده، مؤید گرایش او به همین برداشت است، در آن زمان که می خواست از شورش خود برسرور ما امیرالمؤمنین عذری و دلیلی بیاورد، و در مقابل این سرزنشها که به او نمودند که چرا (تبرج جاهلی نموده) و از حریم و سراپرده که برای او زده بودند به عنوان همسر رسول خدا بیرون رفت مانند زنان دوره جاهلیت قبل از اسلام، به خودنمایی پرداخته است، و نیز به هشدارهای رسول خدا و نهی های او توجه نکرده، پاسخ داد: (سرنوشتی بود که برای من برگزیدند وسرنوشت را انگیزه هایی هست .....)،

و همچنین آورده اند که هیچگاه عایشه از رفتن به سوی واقعه جمل یادآوری نمی کرد مگر آنکه چندان می گریست که روسری او تر می شد و می گفت ای کاش من نسیاً منسیا بودم به گفته سفیان ثوری یعنی ایکاش من لخته خون حیض که از زنان خارج می شود بودم (کلب و کنایه از اینکه ای کاش خدا مرا خلق نمی کرد و زنده نبودم و این واقعه را سرپا نمی کردم، پس ببین که چگونه تفکری داشتند که دور از ابتدایی ترین معرفت به خداوند است وآن عدل خداوند است که فکر می کنند خدا تو را مجبور به عمل ناروا می نماید و سپس ترا به همان عمل ناروا به سوی آتش جاوید می برد، عقل تو و هیچ عاقل آن را نمی پذیرد ولی آنها آن را از روی ظلم به خداوند نسبت می دهند انا لله و انا الیه راجعون)

خلیفه پیامبر قربانی نمی کند از ترس اینکه کار وی را واجب بشمارند:

و ما این موضوع و گفتار مشروح آن را قبلاً آوردیم که چگونه ابوبکر و عمر قربانی نمی کردند از ترس اینکه مبادا دیگران ازآنها پیروی کرده و تصور کنند این کار واجب است و پاسخ آن را نیز دادیم،

مرتدان سلیمی:

(مضمون) هشام بن عروه از پدر خود آورده است که در میان سلیمیان مرتدانی بودند که ابوبکر، خالدبن ولید (ملعون) را به سوی آنان فرستاد، او مردانی از آنان را در آغل چهارپایان جمع نموده و آتش زد خبر به عمر رسید به سراغ ابوبکر آمده و اعتراض کرد و گفت اجازه می دهی شخصی (خالد) مردم را آنطور که خداوند عذاب می کند شکنجه کند، ولی او توجهی به اعتراض عمر نکرد...، البته انتقاد عمر از عمل ناروا خالد در خصوص آتش زدن و خلاف بودن این کار بواسطه نهی رسول خدا از آدم سوزی به ابابکر کاملاً بجا بوده است زیرا که رسول خدا فرمود (جز خداوند کسی مجاز به کیفر با آتش نیست) ویا (به راستی که جز خداوند کسی نمی تواند برای کیفر دادن آتش را بکار گیرد) و یا فرمود (کیفر دادن به آتش تنها سزاوارخداوند است) و نیز فرمود هرکس مرتد شود محکوم به مرگ است و نیز فرمود هرکس بگوید (لااله الا الله و محمد رسولالله) خون او محترم است و نمی توان خون او را ریخت مگر در سه مورد، اول علیرغم داشتن همسر زنا کند که سنگسار میشود، دوم مردی که مرتد شده با خدا و رسول او جنگ کند که یا کشته شده و یا بر دار می رود و یا تبعید می شود، و سوم کسی را بکشد و در قصاص او کشته شود)

سنن ابی داوود، .....، آنچه مسلم است آنچه که امیرالمومنین با عبدالله بن سبا و یاران او کرد که درباره او غلو نموده و او را خدا می دانستند، آدم سوزی نبود بلکه گودالهایی بر آنها کنده و هرکدام را به دیگری راه داد و آنها را پر از دود کرد

(کلب تا مگر با فرصت موجود توبه نمایند ولی چون آنها توبه نکردند)

در اثر دود مردند، پس عمل ابوبکر در واقع مخالف با سنت رسول خدا بود

(کلب گوید رسول خدا امت خود را حر و آزاده پرورش داد تا جایی که در اواخر زندگی، پیکر مطهر خود را برای قصاص غیر عمدی برای اصابت تازیانه اش به آن شخص آماده کرد، درحالی که تازیانه او، به غیر عمد هم به آن مرد خورده بود و به خود اجازه نداد که در برابر آن ضربه قصاص نشود و..... توجه کن که چگونه گفتار مردم و نظرات مردم و خون و مال و جان و ناموس مردم دارای حرمت و ارزش و قدر و .....بود و آن حضرت آموزش داد که برای حکومت بر قلب ها نیازی به ایجاد رعب و ترس نیست و لذا این مردم با

عشق رسول خدا را دوست داشتند و .....، ولی در خصوص خلیفه او برای تحکیم خلافت خود نیاز به ایجاد رعب و ترس داشت و رهاکردن سگ هاری مانند خالد در بین مردم از مصادیق آن بود تا دیگران حساب کار خود را بنمایند و از هرگونه اظهار نظر ویا گفتگو و ..... اکیداً خودداری نمایند و در واقع گفتار خلیفه به اینکه خالد شمشیری است که خداوند بر دشمنان خود برهنه نمود و من آن را در غلاف نمی کنم در واقع شمشیر خود اوست که برخلاف سنت رسول خدا و برای ایجاد رعب و ترس درمردم و تحکیم خلافت او، بر جان و مال و ناموس مردم حاکم شده است، انا لله و انا الیه راجعون، الی آخر)

و این گفتار خلیفه که (شمشیری را که خداوند .....) از گفتار رسول خدا نافذتر نبوده و از طرفی کدام زمان خداوند این تیغ را از نیام برکشید که خلیفه آن را غلاف نمی کند، آیا در روزی که او با جذیمیان آن جنایات را نمود که رسول خدا از او ابزار تنفر و انزجار کرده و نزد خدا از او اظهار بیزاری نمود و یا در این روز که قتل عام به شکل آدم سوزی کرد و یا در روز دیگر که با رسوایی به جان تبار حنیفه و مالک بن نویره آن صحابی بزرگوار رسول خدا افتاد و .....، انا لله و انا الیه راجعون.

زنده آتش زدن و آدم سوزی جانشین رسول خدا با فجاه:

(مضمون) مردی که او را فجاه می گفتند به نزد خلیفه آمد و گفت من مسلمانم و می خواهم با مرتدان پیکار کنم و...، خلیفه به او مرکب و جنگ افزار داده و ..... به او خبر رسید که او مسلمانان و مرتدان را غارت نموده و اموال آنان را می گیرد ابوبکربه طریفه نوشت که با او نبرد کند پس طریفه به سراغ او رفت و طی برخوردی توافق کردند که برای تعیین حکم و معلوم شدن علت کار نزد ابوبکر بروند چون نزد ابوبکر رسیدند او دستور داد که طریفه او به سمت بقیع برده و زنده بسوزاند...، پس سخن ما درباره عمل نابجا و ناروای آدم سوزی همان بود که گفتیم که در سنت رسول خدا، شکنجه و سوزاندن به آتش روا نیست و از طرفی فجاه اظهار اسلام می نمود و ..... به همین دلیل خود ابوبکر هم در روز مرگ خود از این عمل خود پشیمان شد و .....

و آنچه که قاضی عضد ایجی در توجیه اینکار ناروا او آورده به اینکه خلیفه مجتهد بود و اندیشه خود را به کار انداخت و .....،یا قوشچی نیز گفته که سوزاندن فجاه لغزش او در اجتهاد بوده .....، پس تو این مطالب را بخوان و خنده کن و یا بخوان و گریه کن و به به از کسی که در برابر نص صریح و آشکار کتاب خدا و سنت رسول او که مفسر آن است، اندیشه خود را به تلاش وا می دارد و آفرین به مجتهدی که از آئین خدا عدول می کند...

(کلب گوید آیا این خلیفه فکر نکرد که در تمامی ایام حیات رسول خدا که آن حضرت برای استقرار کلمه الله و شریعت خداوند و تمام نمودن مکارم اخلاق تلاش نمود درکجا سراغ داشت که رسول خدا مخالفان خود را جمع نموده و آتش بزند که او عمل رسول خدا را در این کار سرمشق خود قرار دهد و عده ای بعداً بیایند و در توجیه اعمال ناروا به بیان توجیه شیطانی اجتهاد بکوشند و تا جایی پیش بروند که دو سیدجوانان اهل بهشت و فرزندان رسول خدا و خاندان او را قتل عام نمایند و دختران و زنان حرم رسول خدا را اسیر کنند و نام اجتهاد بر این اعمال شیطانی قرار دهند و گروهی که ادعای فهم قرآن دارند بیایند و در توجیه آن اعمال شیطانی بکوشند، درحالی که فرق دو کلمه خطا و جرم را در قرآن نمی فهمند و آنچه در شمول خطا است را در قالب اجتهاد به اعمال مجرمانه ای تسری دهند که خدا در مقابل ارتکاب به آن اعمال وعده دوزخ جاودانی داده است، انا لله و انا الیه راجعون)

دستور خلیفه در داستان مالک:

(مضمون) خالد بن ولید به سوی بطالح حرکت کرد و طبق دستور ابوبکر که گفته بود آوای اذان و اقامه بلند کنید اگر آنها نماز خواندند که هیچ والا آنها را به قتل رسانده و غارت کنید و اگر نماز خواندند بگوئید زکات می دهید یا نه اگر گفتند نه آنها را غارت کنید ..... پس سپاهیان، مالک بن نویره را نزد او آوردند عده ای گواهی دادند که آنها چون اذان و اقامه گفته شده به نماز قیام نمودند که در میان آن شهود ابوقتاده انصاری بود و چون اختلاف نمودند آنها را در بند کرده و... سپس قتل عام نمودند و خالد زن مالک را تصرف کرد و ابوقتاده به اعتراض گفت این (جنایات) کار تو است خالد خشمگین شد ولی اورا رها کرد در نقلی دیگر آمده است که عبدالله بن عمر و

ابوقتاده انصاری در کار مالک با خالد سخن گفتند و گفتار آنان برخالد ناخوشایند بود و مالک گفت ما را به نزد ابوبکر بفرست تا او درباره ما قضاوت کند ولی خالد توجه نکرد و ضرار جلوآمده و او را گردن زد و عمر به ابوبکر گفت (تیغ خالد آشوب و ستم به همراه دارد) و او گفت (در توجیه کار ناروا خالد) که .....خالد در بازگرداندن سخن خدا به جایی شایسته، لغزیده، پس زبانت را از گفتگو در پیرامون خالد کوتاه کن زیرا من شمشیری ..... الی آخر،

طبری و دیگران آورده اند که (..... از جمله کسانی که شهادت دادند که مالک بن نویره از مسلمانان است، ابوقتاده انصاری بود و او پس از جنایت هولناک مالک با خدا پیمان بست که دیگر در هیچ جنگی با خالد شرکت نکند و گفت وقتی آنها را محاصره کردند.... آنگاه که ما به نماز ایستادیم آنها هم با ما به نماز ایستادند و خالد برای کشتن مالک این بهانه را آورد که وقتی مالک به او گفت (گمان نمی کنم که دوست شما (پیامبر) جز چنین و چنان گفته باشد و پاسخ داد مگر او را دوست خود نمی دانی پس او را پیش افکنده گردن او و یارانش را زد، چون خبر (جنایت) او به عمر رسید درباره(مجازات) او با ابوبکر سخن گفت از جمله گفت (خالد دشمن خدا بر مردی مسلمان ستم کرده او را کشته و سپس به همسر او تجاوز کرده)، چون خالد آمد تا پا به مسجد نهاد، ..... در دستار او چند تیر بیرون آمده (به علامت پیروزی) خودنمایی می کرد پس عمر تیرها را از دستار او بیرون آورده شکست و گفت خودنمایی می کنی تو مردی مسلمان را کشتی و سپس به همسر او تجاوز کردی به خدا سوگند تو را با سنگهای خودت خواهم کشت خالد بن ولید پاسخی نداد ..... به نزد ابوبکر رفت و عذر خواست و ابوبکر از وی پذیرفت و هر چه (جنایت) در آن جنگ انجام داده بود ندیده گرفت ..... پس از نزد او خارج شد ..... و عمر دانست که ابوبکر از وی راضی شده پس با او سخن نگفت و به خانه خود رفت و .....، دیگران نقل نمودند که سر مالک بن نویره و یاران او را به جای آجر زیر دیگها قرار داده و غذا درست کردند ..... و عروه گفت که متمم پسر نویره برادر مالک به سراغ ابوبکر آمد و از او خواست تا کسانی را که از قبیله او به بردگی گرفته اند آزاد کند و عمر پافشاری کردکه خالد را برکنار کند و می گفت شمشیر او با آشوب و ستم همراه است ولی ابوبکر نپذیرفت ..... و دیگران آورده اند که چون چشم (ناپاک) خالد به همسر مالک افتاد که در زیبایی از او برتر نبود مالک به همسرش گفت تو مرا کشتی (یعنی من برای دفاع از شرافت خود کشته می شوم و یا این پلید برای رسیدن به تو مرا به قتل می رساند) زمخشری، ابن اثیر و .....، مینویسند که مالک به همسر خود گفت تو مرا کشتی یعنی در راه پاسداری از تو کشته می شوم ..... و عبدالله بن عمر با این عمل خالد مخالفت کرد ..... ابن شحنه آورده است خالد به ضرار گفت تا گردن مالک را بزند مالک نگاهی به همسر خود کرد و به خالد گفت این است که مرا کشت پس خالد گفت بازگشت تو از اسلام تو را به کشتن داد مالک گفت من مسلمانم خالد گفت ضرار گردنش را بزن پس او گردن مالک را زد .....

در تاریخ الخمیس آمده که عمر در این باره سخت گیری نمود و به ابوبکر گفت خالد را سنگسار کن که او آن جنایات را روا دانسته و سزاوار این کیفر است ابوبکر قبول نکرد و در شرح مواقف آمده عمر به ابوبکر گفت خالد را برای جنایات او به قتل برساند ابوبکر ..... قبول نکرد و عمر به خالد گفت اگر روی کار بیایم برای این جنایات تو را گرفتار می کنم....، ..... در تاریخ ابن عساکر آمده که عمر گفت من خالد را سرزنش ننمودم مگر برای تندروی ها و اعمال او در اموال .....، که به ابابکر حساب پس نمیداد ....، و اینکه دست به کشتن مالک بن نویره زد و همسراو را در اختیار گرفت و با مردم یمامه ساخت و دختر مجاعه را گرفت و ابوبکر ..... به متمم پسر نویره پیشنهاد خونبها را داد و دستور داد خالد زن مالک را رها کند ولی او را عزل نکرد و عمر نیز این کارها و مانند آن را از خالد ناپسند می شمرد (انا لله و انا الیه راجعون).

انتقاداتی که برای حمایت ابوبکر از خالد (پلید) می توان گرفت :

سزاوار است که پژوهشگران از دو چشم انداز و با دقت در این واقعه نظر کنند.

اول: جنایات ددمنشانه خالد و تیره روزی هایی که به دست جنایتکار او فراهم آمد که هرکس خود را وابسته به اسلام بداند از اینگونه اعمال که با قرآن و سنت رسول خدا ناسازگار است اجتناب می نماید و همه کسانی که به خدا و رسول و روز قیامت ایمان دارند از آنها

و انجام دهنده این جنایات بیزاری می جویند..... با کدام دست آویز از کتاب خدا و سنت رسول او، کسی می تواند خون های پاک کسانی را بریزد که به خدا و رسول او ایمان دارند و راه درست را پیروی ..... و اذان و اقامه گفته و نماز گزارده اند و آوازشان بلند بود که ما مسلمانیم شما چرا به روی ما سلاح کشیده و قصد قتل ما را دارید، ..... این خالد چه دست آویزی داشت در قتل کسی مانند مالک بن نویره که از اصحاب رسول خدا بوده و با او رفت و آمد داشته و یار و یاورخوبی برای آن حضرت بوده و نماینده آن حضرت در قوم خود در کارگزاری صدقات او بوده است. و چه قبل و چه بعد از اسلام از بزرگ مردان و فرمانروایان قبیله و قوم خود به شمار می رفت و این خداوند است که می فرماید (هرکس کسی را جز برای کیفر دادن او در قتل دیگری و جز برای تبهکاری در زمین بکشد مانند آن است که همه مردم را کشته است و هرکس آگاهانه کسی از مؤمنین را به قتل برساند سزای او آتش دوزخ ابدی خداوند است) پس با چه انگیزه ای این خبیث پلید تاراج همه جانبه خانواده های آن مقتولین و خانواده های بی گناه آنان را روا دانست .....، تا آنکه شهوتش او را مست نمود و او سنت های رسول خدا و آیات کتاب خدا را نادیده گرفت و زیر پای خود قرار داد و چهره پاک اسلام را تا قیام قیامت زشت و ناپاک نمود و در همان شب که از سر گمراهی و کفر خود مالک را به قتل رسانید به همسر او تجاوز کرد و آن مرد جان خود را در راه پاسداری از ناموس خود فدا نمود ..... که رسول خدا فرمود (هرکس برای جلوگیری از تجاوز دیگران به همسرش به قتل برسد شهید در راه خداست) و (هرکس برای دفاع از کسی که بر او ستم می کند کشته شود شهید راه خداست) ..... آیا بفرض تنها همین بهانه که مردی مسلمان و یکتاپرست با ایمان به خدا و کتاب او از دادن زکات به شخصی خاص سر بپیچد در حالی که در اساس اجرای دستور اعتقاد دارد، کافی است که او را مرتد حساب کنند و بجای بررسی بیشتر و برای رفع شبهه و بردن در نزد ابوبکر او را به قتل برسانند..... مگر این سخن از رسول خدا نیست که هرکسی که بگوید لا اله الا الله و محمد رسول خدا، نمی توان او را کشت مگر او کسی را (عمداً) بکشد، با داشتن همسر زناکند یا دین خود را رها کند....) و از طرف دیگر آیا استنکاف یک مرد مسلمان از پرداخت زکات، کفر و ارتداد انتسابی ازسوی این جانیان را به خانواده های آنان نیز تسری می دهد و ارزش مسلمان بودن را از خانواده و دارایی و خاندان او و سایر مسلمانان را نیز سلب می نماید ..... آیا تنها همین سرپیچی انگیزه ای است تا دستور غارت و قتل و تجاوز به نوامیس و دستور اسیر نمودن زنان و کودکان قبیله مسلمان آنان صادر شود و آنگاه به توجیهات بی خردانه مستمسک شوند و ..... چرا وقتی ابوقتاده انصاری برخالد خشمگین شد و از فرمان او سرپیچی کرد و همان روز از او دوری نمود و یا چرا گفتار عمر در محکوم نمودن خالد و سزاوار دانستن او در مجازات او به عنوان قاتل و ..... نتوانست نظر خلیفه را عوض نماید ..... و علیرغم آن چرا عمر او را تهدید کرد ..... چرا خالد دستور داد سرهای مسلمین را به جای آجر زیر دیگها قرار دهند و به همسر او تجاوز کرده و خاندان او را به بردگی گرفته و ..... غارت نموده است ..... و چرا مورخین گفته اند که مالک برای جلوگیری از تجاوز آن خبیث به همسرش کشته شد و ..... پس با اینگونه روشها این خبیث برای تصرف همسر مالک یعنی ام تمیم، اینگونه این صحابی بزرگ پیامبر را به قتل می رساند و با همین توجیهات شیطانی، جانی دیگری برای رسیدن به قطام دست به قتل و خون سرور خاندان پیامبر یعنی امیرالمؤمنین می برد و دیگری تمام دارایی و هستی گروهی از اسدیان را تاراج و غارت کرده و زنی زیبا که همراهانش به او بخشیده اند می رباید و ....، چون گزارش کار به خالد می رسد او هم می گوید گوارایت باد ..... و چون خبر به عمر رسید پاسخ داد سر او را به سنگ بکوبید .....

(کلب گوید آری به بهانه اسلام و با این توجیهات شیطانی برخلاف حکم کتاب خدا و سنت رسول الله، آئین جاهلیت و اعمال آنان که قبایل به هم تاخت و تاز می کردند و به نوامیس هم تجاوز نموده و یکدیگر را غارت می کردند و .....، را زنده کردند ..... این خوی

بدویت و بربریت جاهلی بود که دوباره باآن توجیهات شیطانی که با اسلام و اساس آن در کتاب خدا و سنت رسول او بیگانه است به دست این ناپاکان زنده شد و دامنه آن تا کربلا کشیده و تا این زمان اینگونه روشهای ضدبشری و اخلاقی و ضداسلامی ادامه دارد تا اینکه زمان ظهورحضرت مهدی عج اله تعالی فرجه الشریف برای انتقام و اصلاح هرچه زودتر فرا برسد انشاءالله آمین)

و این نیز یزید پسرمعاویه است که زهری را برای همسر امام حسن می فرستد و وعده همسری خود را پس از قتل آن سید اهل بهشت به آن زن خبیث می دهد و .....

چشم انداز دوم :

دومین چشم انداز آن است که خلیفه مسلط نموده است بر جان و خون و مال و ناموس و زنان و دین ..... مسلمانان، افراد پست و رذل (اوباش جامعه) مانند خالد و ضرار بن ازور شرابخوار و تبهکار را به سپاهیان خود سفارش نموده که هرکس مرتد شد زنده زنده بسوزانید و .....، علیرغم اینکه می دانی سنت رسول خدا مردم را از اینکار نهی نموده است و در دو بخش مرتدان سلیمی و سوزاندن فجاه توسط خلیفه..... و سپس آن همه تبهکاری های زشت را نادیده گرفتن ..... مثل اینکه اتفاقی واقع نشده .....، چرا خلیفه خالد را به جرم کشتار مالک و یا زن مسلمان بی گناه او کیفر نداد و با عمل خود از آنان پشتیبانی کرد چرا در برابر خون ناحقی که ریخت او را نکشت چرا برای زناکاری او، او را مجازات نکرد، ..... چرا مجازات و برکناری او راروا ندانست ..... (مضمون)،

آیا در بین مسلمین کسی وجود دارد که نداند در برابر نص کتاب خدا و سنت ثابت رسول خدا، تأویل و اجتهاد بی معنی است و مفهومی ندارد و ..... تبهکاران و اوباش نمی توانند در زیر لوای تاویل و اجتهاد به جنایت بپردازند ..... همانگونه که خدامه بن مظعون برای باده گساری خود همین بهانه را آورد ولی عمر نپذیرفت و او را کیفر داد(سنن بیهقی) و نیز با همین مضمون از ابن ابی شیبه نقل شد که گروهی از اصحاب پیامبر در شام باده گساری کردند و بهانه آنها تأویل آیه قرآن بود ولی عمر نپذیرفت و آنان را کیفر داد، و نیز با همین مضمون .....، آیا کسی شک دارد که اگرخداوند سبحان شمشیری را برهنه نماید آن شمشیر هرگز آشوب و ستمی نمی کند و پیمانهای خدا را به وسیله آن نمی شکند و در راه هوسبازی و شهوترانی بکار نمی رود، خون مسلمین و اصحاب رسول خدا را به ناحق و ناروا و به ستم و ظلم نمیریزد، و برای زنا و آمیزش ناروا با زنان از نیام بیرون نمی آید و آبروی اسلام را (تا ابدالآباد) بر باد نمی دهد بلکه باید دردست مردمانی پاک و مردانی پاکیزه قرار گیرد که از هرگونه تبهکاری و بی دینی برکنار باشند:

تبهکاری های خالد بن ولید (ملعون) در روزگار پیامبر و غضبناک نمودن رسول خدا:

خالد که بود و چه احترامی داشت که خلیفه پیامبر او را شمشیری به شمار بیاورد که خداوند بر دشمنان خود برهنه نمود و.... وحال آنکه به گفته خلیفه دوم او دشمن خدا و مستوجب کیفر بود، (مضمون) و چگونه می توان این تصور را نمود که او شمشیری از آن شمشیرهاست در حالی که زندگی نامه متعفن او در برابر ماست آیا در خصوص او مکتوب نگردیده که او شخصی گردنکش، سنگدل و خونریز بوده و آنجا که خشم و هوس بر او غالب می شد و دین خدا در نظر او ارزشی نداشته است، او در زمان رسول خدا با جذیمیان رفتاری نمود که بسیار سهمناک و وحشتناک بود و رسول خدا مدت بسیاری بر وی غضبناک و روی گردان بود

(کلب گوید ولی گذشت زمان نشان داد که اظهار تنفر آن حضرت از این بی شرافت، مانع ازتکرار آن نشد و این دلالت بر مجرم بودن او دارد یعنی او به لحاظ قاعده قضایی مجرم اتفاقی نبود بلکه مجرمی حرفه ای بود)

و اغماض آن حضرت به این پلید این جرئت را داد تا با یربوعیان (قوم و قبیله مالک صحابی رسول خدا) آن جنایات را مرتکب گردد

(کلب گوید که قطعاً اگر این زانی حرامزاده چنین جنایتی را در زمان رسول خدا مرتکب می شد درسی از رسول خدا و صاحب شریعت می گرفت که تا ابد برای امثال او درس عبرت باشد)

..... و یا در زمانی که خالد به مجاعه گفت دخترت را به من بده و ....، ابوبکر برای او (به تحقیر و تهدید) نوشت (ای خالد پسر مادرت به جان خودم سوگند که تو به راستی با دلی آسوده با زنان مشغول می شوی با اینکه هنوز در آستانه خانه ات خون هزار و دویست مرد مسلمان خشک نشده است)،

(کلب گوید ببین و قضاوت کن وقتی ابوبکر اینگونه درباره خالد نظر می دهد و به حرامزادگی او اشاره و به حیوان بودن او حکم می نماید تو برای معلوم شدن شقاوت و بی دینی او نیاز به سخن و حکم دیگری درباره این جانی خون آشام و دشمن خدا و رسول نداری)

..... و خالد چون این نامه را دید گفت این کار به تحریک آن مردیکه چپ دست عمر بن خطاب است ..... (مضمون) (آری) از او کارهای جنایت بار زیاد سرزده بود از جمله اینکه رسول خدا گروه هایی از سپاه اسلام را به اطراف مکه می فرستاد تا مردم را به سوی خدا بخوانند ولی از جنگ نهی نمود و یکی از کسانی که به اطراف فرستاد همین خالد بود که او را به جنوب تهامه فرستاد ..... خالد به آنها گفت جنگ افزارها را زمین گذارید که مردم مسلمان شده اند..... چون آنها اسلحه های خود را زمین گذاشتند او دستور دستگیری همه را صادر و همه را قتل عام کرد چون گزارش به رسول خدا رسید او دو دست خود را به سوی آسمان برداشت و فرمود بارخدایا من در پیشگاه تو از آنچه خالد بن ولید کرد بیزاری می جویم.....

از قول ابراهیم بن جعفر آورده اند که گفت رسولخدا به او گفت که خواب دیدم که لقمه ای بر دهان بردم که قسمتی از آن راه گلویم را گرفت آنگاه علی با دست خود آنرا بیرون آورد پس ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت ای رسول خدا درباره کسانی که به اطراف فرستادی خبری می آید که تو دوست نداری پس علی را می فرستی تا امور را اصلاح کند ..... پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب رضی الله عنه را احضار کرد و گفت به سوی این گروه برو و در کار ایشان نظر کن و اموری را که با جهل خود و پیش از اسلام درزمان جاهلیت انجام می دادند زیر پا لگدکوب کن پس آن حضرت با دارایی هایی که رسول خدا به او داده بود خونبهای کشته ها و تاوان تمام زیانهایی که به واسطه جنایات خالد به آنها رسیده بود جبران نمود حتی ظرف چوب که به سگها در آن آب می دادند و اضافه نیز داد تا خسارات احتمالی حساب نشده نیز داده شده باشد. پس برگشت و گزارش کامل را تقدیم کرد ..... پس رسول خدا برخاست و رو به خانه خدا آورد و ایستاد و دستان خود را آنقدر بلند کرد که زیر هر دو بغل اومعلوم شد و سه بار فرمود بارخدایا من از آنچه خالد بن ولید کرد در آستان تو بیزاری می جویم) .....

و عبدالرحمن بن عوف نیز به او خطاب کرده و گفت ای خالد در سرزمین اسلام چنان رفتار کردی که گویی ایام جاهلیت قبل از اسلام است و ..... به همین مضمون از عبدالله بن عمرو سالم برده و غلام ابوحذیفه نقل شده است

(کلب گوید آنچه مسلم است یکی از اوصاف رسول خدا این بود که آن حضرت به خون مسلمانان و آبروی آنان اهمیت بسیار می داد و بگونه ای رفتار نمی کرد که دشمنان بگویند محمد یاران خود را می کشد و آنچه خالد در زمان آن حضرت انجام داد نسبت به قومی صورت گرفت که هنوز مسلمان نبودند با این وجود آنحضرت این جنایت و عمل او را تائید نکرد و خونبها و خسارت آن جمعیت را پرداخته و از عمل خالد اعلام بیزاری نموده است و بر اساس این روش آن حضرت قطعاً جنایت این خبیث درباره مالک که صحابی آن بزرگوار بوده و تجاوزی که به همسر آن ستمدیده و قبیله او نمود و آنچه درباره خاندان او روا داشت که همگی مؤید خوی درندگی و وحشی گری وجاهلی گری او و از مختصات اخلاق جاهلیت قبل از اسلام او است قابل اغماض نبوده و براساس حکم خدا و سنت رسول اوقطعاً عمل او در این رابطه قابل بخشایش نبوده و می بایست به اشد مجازات محکوم می شد ولی همانطور که مذکور شد خلیفه

به او و اینگونه اعمال او برای تحکیم قدرت خود نیاز داشت، آری پس تو به رفتار خالد و به شهادت ها و گواهی های اهل ایمان و اصحاب رسول خدا بر علیه او نظر کن و ببین که چگونه خلیفه برای استقرار حکومت خود سگ هاری به نام خالد را بر مسلمانان مسلط کرد و او به شیوه خونخواران جاهلیت کرد آنچه کرد و آتش ابدی خدا و لعنت او و رسول و ائمه اطهار بر خالد بن ولید و تمام کسانی که به اعمال جنایتکارانه او راضی بوده و هستند و خواهند بود نثار باد، آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

خلاصه جلد چهاردهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

اشاره

آغاز جلد چهاردهم فارسی کتاب شریف الغدیر به حول و فضل الهی شعرای غدیر در قرن نهم ..... غدیریه حافظ برسی- ...

بررسی سخنان ابوبکر در دم مرگ و پشیمانی او:

(مضمون) آورده اند که عبدالرحمن بن عوف بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه وارد شد در همان بیماری که به مرگ او منتهی شد ..... و ابوبکر گفت ..... دوست داشتم سه کار را که انجام دادم انجام نمی دادم و سه کار که انجام ندادم انجام می دادم ولی آن سه کاری که ای کاش نکرده بودم، ای کاش خانه فاطمه را برای هیچ چیز بازرسی نمی کردم، هرچند باب آن خانه را برای نبرد با ما می بستند و ای کاش فجاه سلمی را زنده زنده نمی سوزاندم بلکه یا او را به آسانی می کشتم (بدون اینکه زجر بکشد) یا با اعمال رأفت و تفضل از روی فکری صحیح او را آزاد می کردم و ای کاش روزی که در سقیفه بنی ساعده آن گیرودارها برپا بود من امر خلافت را بر گردن یکی از آن دو یعنی عمر و یا ابوعبیده می انداختم تا یکی از آنها خلیفه شده و من دستیار او باشم، ولی آن سه کاری که کاش انجام می دادم: آرزو می کنم روزی که اشعث بن قیس را در بند کرده نزد من آوردند گردن او را می زدم و...، ای کاش زمانی که خالدبن ولید را برای دفع مرتدان می فرستادم خودم در ذوالقصه می ماندم و... و ای کاش از رسول خدا می پرسیدم که کار خلافت با کیست و...، و نیز درباره ارث دختر

برادر و عمه می پرسیدم و... (ابوعبید، طبری، ابن قتیبه، مسعودی، ابن عبدربه .....)، در این روایت ۹ موضوع قابل توجه است که از آنها سه موضوع را خلیفه در روزی که باید به کار می بست حکم آن را نمی دانست اول زنده سوزاندن فجاه است که ذکر شد دوم انداختن کار خلافت به گردن عمر و یا ابوعبیده بود و این سخن مؤید آن است که خلیفه در روزهای آخر عمرمتوجه شد امری که تصدی آن را برعهده گرفته بود بر اساس موازین شریعت خدا نبوده است، و این همان چیزی است که خلیفه دوم پس از روزگاری دراز آن را دریافت و گفت: (آنگونه دست بیعت دادن مردم با ابابکر، واقعه و رویدادی بدون فکر و اندیشه و کاملاً ناگهانی بود مانند آنچه که جاهلان در قبل از اسلام می نمودند ولی خداوند مردم را از بدی آن حفظ کرد و از این به بعد هرکس مانند آن از مردم بیعت بگیرد او را به قتل برسانید)، ..... من می دانم که این ناروا بودن در نحوه گزینش ریشه در کجا دارد... ولی در حال حاضر زندگی نامه گروه انبیاء و رسولان الهی در برابر ماست که از تعیین جانشین خود برای پس از مرگ خود و آن هم با دستورهای آشکار و علنی روگردان نبوده اند و هرگز هم پیروان این انبیاء جانشین آنان را تعیین ننموده اند، .....

و همچنین شیوه و روش مسلمانان روزگار پیامبر تا این زمان به همین روش بوده و آئین اسلام نیز صحت آن را بیان نموده و... در دو کتاب صحیح آمده که رسول خدا (ص) فرمود: (..... هر مسلمان چیزی داشته باشد که بتواند برای پس از مرگ درباره آن سفارشی (وصیّتی) نماید، شایسته نیست که دو شب را به روز برساند مگر آنکه وصیت یادشده را نوشته نزد خود داشته باشد) .....

و پس عمر گفت: (از آن گاه که آن سخنی را از رسول خدا شنیدم هیچ شبی بر من نگذشت مگر آنکه وصیتّ نامه یاد شده را نوشته نزد خود داشتم .....)، ..... خداوند سفارش نمود و رسولان او نیز وصیت ها برای پس از مرگ خود نمودند و لذا پیروی از آنها بهترین امور

است، و اگر وصایت پس از مرگ نباشد آفریدگان به حیرانی و گمراهی می افتند .....، و اگر وصیت نمودن برای پس از مرگ برای متاع ناچیز دنیایی امری نیکوست پس چرا آن را درخلافت پیامبر و آئین جاویدان او نپذیریم .....،

و بر اساس آنچه گذشت اندیشه عایشه و عبدالله بن عمر و معاویه و سخنان مردم را آورده و بازگو نمودیم که می گویند: (چوپان یا ساربان یا کارگزار یک زمین، برای هیچکدام سزاوار و شایسته نیست که آنچه را که زیردست خود دارد بی سرپرست رها کند و از طرفی سرپرستی مردم از سرپرستی شتر و گوسفند دشوارتر است.....) ..... پس قطعاً چنین گمان ها از ساحت بزرگترین پیامبران به دور است زیرا که او به راستی جانشین خود را معرفی و این موضوع را به پیروان خود ابلاغ کرد ولی همانطور که در حدیث صحیح وارد شده است به وصی خود فرمود »یا علی به درستی که پس از من متحمل رنجهای فراوان خواهی شد علی پرسید آیا دین من سالم می ماند فرمود دین تو سالم می ماند و به علی گفت کینه هایی در سینه گروه هایی هست که آن را آشکار نخواهند کرد مگر پس از من و به او گفت یا علی به راستی توپس از من گرفتار می شوی پس مبادا به پیکار برخیزی«کنوزالدقایق مناوی» و همچنین پشیمانی دیگر او از تصدی پست خلافت و آرزوی اینکه ای کاش یکی از این دو نفر (عمر و ابوعبیده) آن را تصدی می کردند و... و امّا بازرسی خانه فاطمه علیها السلام که ما دوست نداریم با پیش کشیدن آن روزهای سیاه و تاریک، دلها را بخراشیم ولی خلاصه آن گزارش سهمناک اینکه بانوی صدیقه علیها السلام از جهان رفت ولی با دلی که به شدت از انجام دهنده این کار پر از خشم و نفرت بود تا حدی که تا پایان عمر پس از هر نماز که بجا می آورد بر او نفرین می نمود، .....

و اگر به شگفت می آیی حق داری که می بینی این دارودسته از امت در حریم و حرمی، این رسوایی و ننگ را به بار آورده اند و در آن درمانده شده اند که آوای رسول خدا صلی الله علیه وآله گوشهای همه را پر نموده بود که: (هر کس این بانو را می شناسد که شناخته و هرکس نمی شناسد بداند که او پاره تن من و نیز قلب و جان من در میان دو پهلویم است، هر که او را بیازارد مرا آزرده است) و نیزفرمود: (فاطمه پاره تن من است هرچه او را بیازارد مرا آزرده و هرچه او را ناراحت کند مرا ناراحت خواهد کرد)، و نیز فرمود: (فاطمه پاره تن من است هر که او راخشمناک نماید مرا خشمناک یافته) و نیز فرمود: (فاطمه پاره تن من است هرچه او را غمگین نماید مرا غمگین نموده و هرچهاو را خرسند نماید مرا خرسند نموده است)، و نیز فرمود: (فاطمه پاره تن من است هرچه او را خوشحال نماید مرا خوشحال نموده است)، و نیز فرمود: (یا فاطمه آگاه باش که خداوند برای خشم تو خشمگین و برای خشنودی تو خشنود می گردد) و...،

و لذا می بینی که پشیمانی خلیفه بی دلیل نبوده است ولی پشیمانی او سودی نداشت زیرا فاطمه در عنفوان جوانی با قلب و جانی لبریز از خشم بر او در زیر خروارها خاک آرمیده بود

(کلب گوید خداوند در کتاب شریف و ارجمند خود اجر رسالت را مودت فی القربی اعلام نمود و حال سؤال اینست اگر کسی مودت فی القربی که حضرت صدیقه طاهره مصداق بارز آن است را انجام ندهد چه خواهد شد پاسخ قطعاً اجر رسالت را نداده است سؤال بعدی اگر ذوالقربی رسول خدا را دشمنی نموده و یا به قتل برساند چه خواهد شد پاسخ اینست که با اجر رسالت محاربه می نماید و با رسول خدا در ستیزه می شود وکتاب خدا دشمن رسول خدا را از جمله مشرکین دانسته است پس چگونه اجتهاد خواهد بود برای کسی که عمداً اجر رسالت را نمی دهد و با رسول خدا به محاربه برمی خیزد تو اگر می توانی پاسخی از قرآن برای من بیاور انا لله و انا الیه راجعون)،

وامّا آن سه کار از آن (۹) عمل که خلیفه از انجام ندادن آنها پشیمان بود دلالت بر آن دارد که واکنش او در مقابل آنها نه ازروی فکر و بصیرت بوده و نه بر اساس دستور از آئین شریعت ..... تا اینکه متوجه شده است که در هر سه جا لغزش نموده و شالوده گرفتاری های سخت را بنیاد نهاده است...،

و از داستان اشعث بن قیس نیز معلوم می شود که ندامت او بجا بوده است زیرا آن مرد پس از آنکه از دین خدا روی برگردانید و گناهانی از او سر زده و با مسلمانان به پیکار برخاسته و گرفتار شد مسلمانان او را دستگیر نموده و به نزد او بردند، خلیفه بجای برخورد و مجازات او، خواهرش را هم به همسری و همبستری اوداد و او (دیوانه وار) به بازار شترفروشی رفته و با شمشیر خود تمام شترهای نر و

ماده موجود در بازار را پی کرد و مردم فریاد برآوردند که اشعث کافر شد (دیوانه شد) و او چون از پی کردن شترها فارغ شد گفت به خدا سوگند من به خدا کافر نشدم ولی این مرد (ابوبکر) خواهرش را به من داد و اگر ما در شهرهای خود بودیم به گونه ای دیگر سور می دادیم پس ای مردم مدینه بخورید و ای صاحبان شترها بیائید پول شترها را بگیرید .....

و وبره بن قیس خزرمی در این باره گفت (..... به راستی اشعث کندی در روز دامادی خود چنان سوری داد که برای فراهم کردن آن، بار تبهکاری های گران را بر دوش خود هموار نمود) ..... و نیز اصبغ بن حرمله لیثی از سر خشم گفت: (..... یکی از کندیان را آوردی که از دین ما بیرون رفته بود و... و پاداش پیمان شکنی او آن بود که جان او را زنده بداری و دستمزد ارتداد او آن بود که دوشیزه ای را به همسری او درآوری ..... و اگر او نمی پذیرفت مهر آن دختر را نیز از کیسه خود می دادی و اگر بیشتر را هم می خواست ده تا مثل آن را نیز به او تزویج می کردی و به دنبال آن ده تا دیگر به او می دادی به ابوبکر بگو که پس از اینکار روی قریش را زشت نمودی ..... و تو اگر در پی سرافرازی بودی، آیا در میان تبار تو کسی نبود که خواهرت را به او بدهی البته اگر وقتی که اشعث را آوردند او را به قتل می رساندی برای خواهرت سرافرازی بود ..... حالا در برابر این کار نه ستایش و مدحی برای تواست نه پاداشی داری .....)،

و سه زمینه دیگر که خلیفه آرزو کرده بود که کاش از رسول خدا سؤال می کرد، نیز ما را آگاه می نماید که او تا چه اندازه در علوم دینی بی بهره و اندک مایه بوده است و... و نیز دلالت می کند در اینکه او در اساس خلافت پیامبر مردد بود که آیا با دستور پیامبر است یا با گزینش مردم و حال آنکه اگر پرسشی از رسول خدا می نمود پاسخی مثل این سخنان را می شنید که: (هر کسی را که من از خودش به او سزاوارتر هستم علی نیز در برابر او همین گونه است)، و یا(به راستی من در میان شما دو چیز گرانبها را به جا می گذارم، قرآن و عترت) و یا (من در میان شما دو جانشین می گذارم، کتاب خدا و خاندان خودم را)، و یا (علی در نزد من همان جایگاه را دارد که هارون در برابر موسی داشت مگر اینکه پس ازمن همان پایگاه را داشته باشی که هارون در کنار موسی داشت جز اینکه تو پیامبر نیستی و شایسته نیست که من بروم مگر تو جانشین من باشی) و این سخن که (جبرئیل به وحی خود مرا از سه فضیلت علی آگاهی داد، امیرالمؤمنین، امام متقین و پیشوای سپیدرویان عرصه محشر و در روز قیامت)، (مستدرک حاکم) و یا این سخن آن حضرت به فاطمه: (به راستی خداوند بر مردم زمین توجه کرد و از میان آنان پدر تو را انتخاب کرد و او را مبعوث به رسالت نمود و بار دیگر نظر فرمود و شوهرت راانتخاب کرد و با وحی خود به من فرمود تا تو را به همسری او درآورم، و وی را وصی خود گردانم تا سفارشهای ویژه مرا به کار گیرد) و یا این سخن حضرت (که علی صدیق اکبر و فاروق (اعظم) این امت است که حق و باطل را از یکدیگر جدا می کند در میان مؤمنین به پادشاه زنبورها در نزد آنان شباهت دارد و دروازه ای است که برای رسیدن به من بایستی از او عبور کنند واو جانشین من بعد از من است،) و یا این سخن آن حضرت (علی پرچم هدایت و امام دوستان من و نور برای کسانی که از مناطاعت کنند و سخنی که پرهیزکاران همیشه به همراه دارند و هرکه او را دوست داشت مرا دوست دارد و هرکه او را دشمن داشت مرا دشمن داشته است) و یا (علی برادر من است و او کسی است که پس از مرگ سفارش های ویژه مرا انجام داده و میراث من به او می رسد، و پس از من جانشین است)، و یا (..... علی سروری است که باید او را بزرگ بشمارند و مایه امید مسلمانان و فرمانروای مؤمنین در دین آنان است و محل و جایگاه راز من و دانش و علوم من است و کسی که به او باید پناهنده شوند و او کسی است که در میان خاندان من و پیروان نیکوکار من، که وصیت های مرا پس از مرگ به کار می گیرد و اوست برادر من در این جهان و جهان آخرت) و یا (علی برادر من و یاور من و بهترین کسی است که پس از خود به جای می گذارم)، و یا (علی با حق است و حق با علی است و آن دو از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند) ویا (علی از من است و من از علی و او پس از من سرپرست هر کسی است که به این دین ایمان آورده است) و یا (پس از من در برابر هر مرد و زن که به این دین ایمان آورده علی از خودش نیز به او سزاوارتر است) و یا (خداوند به علی همان پایگاه رادر کنار من بخشیده است که مرا در برابر خودش) و یا سخن آن حضرت: (..... در میان همه کسانی که به این دین گرویده اند، علی پس از من سرپرستی است که من نصب نموده ام) (مسند احمد) و یا این سخن آن حضرت که فرمود: (علی در نزد من همان جایگاه را دارد که من در نزد پروردگار خودم) (سیره طیبه) و یا (پس از من علی سرپرست کسانی است که به این دین ایمان آورده اند .....) و یا (هرکس که خدا و رسول او سرپرست او باشند علی هم سرپرست اوست) و یا (هیچکس از سوی من نباید این پیام

را ابلاغ کند مگر خودم و یا مردی که از من باشد (که منظور علی علیه السلام است)) و یا این سخن(که هیچ پیامبری نیست مگر آنکه همانندی دارد و علی همانند من است)، و یا (من و علی در روز رستاخیز و در برابر پیروان من پشتوانه روشنگری هستیم) و یا (هر کس علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هرکه در برابر او نافرمانی کند از فرمان من سرپیچی نموده است.) (مستدرک حاکم و...)، پس با این سخنان آشکار رسول خدا، چگونه ابوبکر که به جانشینی او رسیده چنان آرزویی می نماید.

(کلب گوید یک احتمال دیگر هم هست و آن اینکه منظور خلیفه از این سخن این بوده باشد که آنها یعنی عمر و ابابکر و یاران آنها چون به گمان خود مصلحت اسلام را در این دیدند که علی را برخلاف قول خدا و رسول کنار بزنند و اسلام را به روش خود اداره نمایند تا کمترین مفسده را داشته باشد، می خواست در این باره نظر پیامبر در مورد خلافت را بداند نه اینکه در حقانیت علی علیه السلام شک نموده باشد، چنانچه گواه تاریخ به این اذعان در کلام آنان بچشم می خورد).

پرسش یک یهودی از ابوبکر:

از قول انس بن مالک نقل نموده اند که (مضمون) پس از رحلت پیامبر یک فرد یهودی به نزد ابوبکر آمد و گفت سؤالهایی دارم و پاسخ آن سؤالات را نمی داند مگر پیامبر و یا کسی که وصی او باشد و ابوبکر گفت سوال کن گفت مرا آگاه کن از آنچیز که خدا ندارد و آن چیست که در آستان او نیست و آن چیست که خدا نمی شناسد ابوبکر گفت ای یهود این پرسشها از کسانی است که خود را به ظاهر، متدین نشان می دهند ولی در باطن دشمن آن هستند و آنگاه ابوبکر و اطرافیان او خواستند که آسیبی به یهودی بزنند ولی ابن عباس گفت اگر پاسخ او را دارید بگوئید وگرنه او را نزد علی ببرید تا پاسخ دهد زیرا به راستی من از رسول خدا شنیدم که اینگونه برای علی دعا کرد که (خدایا دل او را هدایت کن و زبان او را استوار بنما)، پس ابوبکر و همراهان نزد علی آمدند و اجازه خواستند و ابوبکر گفت ای ابوالحسن این یهودی پرسشهای کسانی را به نزد من آورد که ظاهراً متدین هستند ولی در باطن دشمن آن هستند علی گفت ای یهودی چه می گویی گفت: سؤالات مرا پاسخ نمی دهد مگر پیامبر یا وصی او ..... پس آن حضرت پاسخ گفت، آنچه را که خدا نمی شناسد درستی سخن شماست که میگوئید عزیر پسر خداست ..... و آنچه در آستان او نیست ظلم به بندگان است و ..... آنچه که خدا ندارد شریک و همتا است...پس یهودی گفت لااله الاالله و محمد رسول الله و تو وصی پیامبری، پس ابوبکر و سایر مسلمین به علی گفتند ای دورکننده رنجها)، (المجتنی تألیف ابن درید) .....، پس بخوانید و داوری کنید.

(مضمون) حافظ عاصمی از سلمان فارسی آورده است که گفت چون رسول خدا (ص) رحلت نمود مسیحیان به دور پادشاه روم جمع شده و گفتند ای پادشاه ما در کتاب انجیل بشارت ظهور پیامبری بعد از عیسی را دیده ایم و ما آمدن او را مواظبت کرده و از ویژگی های او آگاهی یافتیم... پس پادشاه روم یکصد نفر از (نمایندگان) مسیحیان را جمع نموده و عهد و پیمان از ایشان گرفت که حیله نکرده و چیزی را از او پنهان ننمایند گفت اکنون به سراغ این کسی بروید که پس از رحلت پیامبر آنان وصی او گردیده و از او سؤال کنید آنچه را که از پیامبران می پرسیدند و ..... و... نشانه هایی که با کمک آن پیامبران شناخته می شدند .....، اگر شما را آگاه کرد پس به پیامبر و به وصی او ایمان بیاورید و نتیجه را برای من بنویسید و اگر شما را آگاه نکرد بدانید او ..... (پیامبر نیست) پس آنان حرکت کرده به بیت المقدس رسیدند و رهبر یهودیان (راس الجالوت) نیز صد نفر با آنان همراه کرد ..... پس آنان به مدینه آمده ..... به ابوبکر گفتند ما سؤالاتی داریم ..... ابوبکر گفت سؤال کنید ..... پس راس الجالوت گفت من و تو در آستان خداوند چه هستیم، ابوبکر گفت تا این زمان چه نزد خود و چه نزد خدا از ایمان آورندگان به او بودم و پس از این نمی دانم چه می شود پس یهودی گفت وضعیت جایگاه خود در بهشت و جایگاه مرا در دوزخ به من نشان بده تا از جایگاه خود کناره گرفته و به جایگاه تو گرایش یابم، ابوبکر به جای پاسخ نگاهی به معاذ و سپس نگاهی به ابن مسعود انداخت و راس الجالوت روی به یاران خود کرده به زبان مادری خود به آنان گفت این پیامبر نیست و سلمان می گوید پس مسلمانان به من نگریستند و من به ایشان گفتم ای مردم بدنبال آنکسی بفرستید که اگر مسند و جایگاهی برای او قرار دهید تا بر آن قرار گیرد در میان یهودیان با تورات آنها و در میان مسیحیان با انجیل آنان و با اهل زبور با زبور و

در میان اهل قرآن با قرآن آنان داوری نماید وتمام ظاهر و یا باطن کتاب خدا را می داند و...، پس معاذ به سوی علی شتافت و او را خبر نموده و آن حضرت به مسجدرسول خدا آمد و نشست و ابن مسعود می گوید و ما مسلمانان که لباس خواری و مذلت بر تن داشتیم به محض آمدن علی بن ابی طالب خداوند به وسیله او این لباس مذلت و خواری را از تن ما بیرون آورد

(کلب گوید همیشه همین بود آیا در هر زمانکه اسلام و مسلمین همه به بن بست می رسیدند آیا این مولای ما حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب فریادرس نبود و پاسخ سؤال را چرا از نعره های عمربن عبدود بر سر مسلمانان و دروازه های خیبر و مرحب و .....، و شجاعان بخاک افتاده سپاهیان کفر و شرک در بدر و حنین، احد و ..... سؤال نمی کنی که چگونه بدون وجود علی علیه السلام بر اسلام و مسلمین مسلط بودند و نیز در عرصه های علم و فقه و .....، که اگر آن حضرت نبود همه با تعبیر و تفسیرهای شیطانی به کفر و شرک و راههای منتهی به دوزخ جاوید سقوط می کردند و البته هر کسی که ناسپاس به این نعمت و آیت خدا شود البته دوزخ جاوید جایگاه اوست)،

پس علی فرمود هرچه می خواهی بپرس انشاءالله تو را از پاسخ آن آگاهی خواهم داد سؤال کرد من و تو در آستان خداوند چه هستیم، حضرت فرمود از خود بگویم که من تاکنون در نزد خویش و در پیشگاه خدا از مؤمنین به او بودم و پس از این نمی دانم چه خواهد شد و از تو بگویم که تو تاکنون چه در دل من و چه در آستان خدا از غیر مؤمنین بوده ای و پس از این نمی دانم چه پیش خواهد آمد، راس الجالوت گفت وضعیت جایگاه خود را در بهشت و جایگاه مرا در دوزخ به من نشان بده تا از جایگاه خود کناره گرفته به سوی جایگاه تو بیایم و علی گفت ای یهودی من پاداش بهشت و کیفر دوزخ را ندیدم تا به تو نشان دهم ولی خداوند برای مؤمنین بهشت و برای غیر آنان دوزخ را مهیا نموده است و اگر تو در این تردید داری به حقیقت از گفتار رسول خدا سرپیچی نموده و در محدوده اسلام نیستی گفت خدایت رحمت کند راست گفتی و... تاپایان گزارش). (زین الفتی از حافظ عاصمی).

بیائید تا غلو و تندروی را بشناسیم:

این بود نمونه هایی از افکار و نظرات ابوبکر که ما بر آنها، با همه کمی این آثار دست یافتیم که تو را از جایگاه او در علم به کتاب خدا و سنت رسول او و احکام شریعت اسلام ما آگاه می سازد، بنابراین با توجه به این اوصاف آیا گزافه گویی وغلوگویی و تندروی نیست که بنویسند (..... هر کس بهره ای از علم دارد می داند دانش ابوبکر چندین برابر بیش از علی بوده است .....) و یا گزافه گویی نیست که بگویند (مشهور است که مردم قضاوت ها و نظرات و برداشت هایی را که از ابوبکر، عمر و عثمان و علی رسیده است را جمع آوری و دیده اند که درست ترین همه آنها که دانش دارنده آن را بهتر نشان میدهد، دستورهای ابوبکر و سپس عمر و شماره کارهای عمر که با سنت پیامبر مخالفت دارد از علی کمتر است ولی برای ابوبکر هیچ حکم آشکاری نمی توان یافت که با سنت پیامبر مخالفت نموده باشد) .....، آیا گزافه گویی و تندروی نیست که بگویند (نه ابوبکر و نه عمر و نه هیچ یک از صحابه پیامبر برای پرسش هیچ سؤالی به سراغ علی نمی آمدند، و حتی مشهوراست که علی علم خود را از ابوبکر گرفته و...)، آیا گزافه و تندروی نیست که کسانی همچون ابن حجر بگویند (به راستی که ابوبکر از بزرگترین کسانی است که اندیشه خود را برای دریافت دستور خدا بکار برده ..... و بی تردید از همه اصحاب داناتر است)، و آیا گزافه گویی و تندروی نیست که بگویند (به راستی که در بین اصحاب ابوبکر از همه داناتر و باهوشتر ..... است)، آیا گزافه و تندروی نیست که از زبان رسول خدا بگویند (..... خداوند هیچ در سینه من نریخت مگر آن را در سینه ابوبکر ریختم .....) و .....

شهادت و گواهی های پیامبر و یارانش:

(مضمون) کاش می دانستم که بر سر این گروه با این لافها و دروغ پردازی های آشکار که در راستای راندن مردم عوام و ساده دلان به سوی لغزش و تیره روزی .....، صورت داده اند چه آمده است، و آیا این دروغ پردازی ها با شهادت و گواهی حضرت محمد صلی الله

علیه و آله یعنی بالاترین و پاک ترین فرستاده از میان رسولان خدا مخالف نیست؟ آیا این سخنان رسول خدا صلی الله علیه وآله نیست که به فاطمه می فرماید (..... آیا خشنود نیستی که من تو را به همسری کسی درآورم که از همه مسلمانان زودتر به اسلام گرویده و داناترین آنان است)، و یا فرمود (..... من تو را به همسری بهترین پیروان خود و داناترین آنان دادم)، و یا (به راستی علی در میان اصحاب من نخستین کسی است که اسلام آورد و دانش و علم او از همه بیشتر است)و یا (..... بعد از من داناترین امت علی است) و یا (من شهر علم هستم و علی باب آن) ..... (علی ظرف اسرار علم و دانش من است)، یا (علی دروازه علم من است)، یا (علی گنجینه دار و بکارگیرنده علم و دانش من است)، یا (علی ذخیره دانش من است)، یا (من خانه فرزانگی هستم و علی در آن است)، یا (من خانه دانش هستم و علی در آن)، یا (من ترازوی فرزانگی و علی زبانه آن است)، یا (استادترین و داناترین امت من در علم قضاوت علی است) و یا .....، و نیز با وجود گواهی کسانی چون: عایشه، عمر، معاویه، ابن عباس، ابن مسعود، عدی بن حاتم، سعیدبن مسیب، هشام بن عتبه، عبدالله بن جحل، عطاء و.....، که همگی بر عظمت و علو قدر و والایی بی بدیل و بی نظیر دانش و علم ایشان گواهی داده اند .....، (پس)، کجا میتوان به جز امیرالمؤمنین کسی دیگر را داناترین امت محمد به حساب آورد، و... دیدیم که چگونه همه اندیشمندان اتفاق نظر دارند که تنها علی بوده است که علم و دانش پیامبر پس از رحلت ایشان به او رسیده و در حدیثی که از آن حضرت رسیده است در این خصوص فرمود (..... به خدا سوگند من برادر و دوست و پسرعموی او هستم و دانش و علم او پس از درگذشت او به من رسیده پس کیست که به او سزاوارتر از من باشد .....) .....

و اگر بر این حقیقت که رسول خدا و علی در فضایل برابر و علی همتای برادر پاک خود رسول خدا صلی الله علیه و آله است و دانش او بعد از رحلت آن حضرت به او رسید و او دروازه و پیمانه علم و صاحب جمیع علوم و دانشها و... آن حضرت است و در این چنین حالتی اگر ابوبکر را بر علی مقدم بدانی پس ابوبکر را از رسول خدا هم بالاتر می دانی و... و حال آنکه میزان و حد علم و قدر و اندازه دانش ابوبکر در فهم واژه های (اب) و (کلاله) و موضوع ارث نیا و مادر بزرگ و... معلوم شده است هرچند گمان ندارم که همه و یا اکثریت بزرگان امت، چنین گزافه گویی ها را در باب ابوبکر بپذیرند ولی با این وجود می بینیم کسانی هستند (به شرحی که گذشت) که ابوحنیفه را از پیامبر داناتر می دانند پس چگونه احتمال ندهیم مانند این افراد این گزافه و غلو و دروغ را بر ابوبکر نبندند .....، پس ای پیروان ابن حزم، ابن تیمیه، ابن کثیر، ابن قیم .....، در واقع گزافه گویی و غلو و تندروی که باید امت محمد از آن دوری نموده و آن را دشمن بدارند، در واقع این یاوه ها و این بیهوده گویی ها است که شما می گوئید نهآنچه شیعه می گوید.

شواهد و نشانه های از داناتر بودن ابوبکر و...:

ادعای اینکه تنها او می دانسته که پیامبر هم می میرد:

نخستین نمونه از نمونه های علم خلیفه در نظر باقلانی از قدما و احمد زینی از متأخران، در موضوع آگاه نمودن مردم از رحلت رسول خدا و گفتگوی او با عمربن خطاب در قالب کلام خدا (..... که محمد نیست مگر رسول که قبل از او هم پیامبران از جهان رفته اند .....)، (مضمون) این دو نویسنده فراموش کرده اند که این رویداد تقریباً برای همه اصحاب امری روشن بوده و همه می دانستند که اولا رسول خدا مانند بقیه رسولان از جهان خواهد رفت و نیز گفتار و اخبار خارج از حد احصاء آن حضرت در پیش بینی رحلت خود، خصوصاً در آخرین حج (حج الوداع) که تقریباً همه امت اسلامی از موضوع رحلت آن حضرت بطور تلویحی آگاهی یافته بودند و به همین دلیل آن را (دیدار خداحافظی) یا (حجه الوداع) نامیدند و امّا در اینکه چرا عمر بن خطاب، خبر رحلت رسول خدا را نمی پذیرفت و مردم را از به زبان آوردن آن به شدت نهی می کرد، صرفاً به دلیل اعمال سیاست هوشمندانه او بود که فکر عامه مردم را از این پرسش که پس از

رحلت رسول خدا جانشین پیامبر کیست منحرف نماید تا کار اخذ بیعت خلافت برای ابوبکر قطعیت یافته و به انجام برسد و در واقع کار یکسره شود و همچنین قبل از اینکه این خبر را ابابکر به عمر بدهد، عمر بن زائده یعنی همان صحابی بزرگ که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام خروج خود از شهر مدینه برای جنگ او را، سیزده بار جانشین خود قرار داده بود، این آیات را در مسجد پیامبر بر عمر و یاران و اصحاب پیامبر خواند ولی عمر از این گفتار و از بازگو کردن آن روی گردانید و بعضی از بزرگان این دار ودسته برای اینکه کسی او را برای این عمل او جاهل و نادان نداند گفته اند که شدت اندوه باعث این عکس العمل عمر بن الخطاب شده و .....، ولی سخن همان بود که عرض شد.

اینکه پاسخ وی با پیامبر یکسان بوده:

ابن حجر نمونه های دیگری از دانش این جانشین پیامبر را آورده و آنها را دست آویزی قرار داده است تا او را بی چون و چرا از همه اصحاب پیامبر داناتر معرفی نماید از جمله گزارشی که بخاری در صحیح در خصوص صلح حدیبیه از قول عمربن خطاب آورده است که گفت (مضمون) (به نزد رسول خدا رفتم پرسیدم ..... مگر تو به ما نگفتی که ما به خانه خدا رفته و دورآن طواف خواهیم کرد پاسخ داد آری ولی آیا گفته بودم که همین امسال می روم گفتم نه گفت پس در آینده به سوی آن رفته و طواف خواهی کرد و عمر می گوید آنوقت به سوی ابوبکر رفتم و گفتم ..... مگر پیامبر نمی گفت که به خانه خدا رفته و دور آن طواف می کنیم گفت آری ولی آیا گفت امسال می رویم گفتم نه گفت پس در آینده به سوی آن رفته و طواف می کنی)، آری و این بالاترین حدی است که به اتکاء آن، فضیلتی را برای ابوبکر ذکر کرده اند، آیا به نظر شما این فضیلت است، بدیهی است اگر عمر این سؤال را از هر یک از دیگر اصحاب هم می نمود قطعاً همین پاسخ را می شنید زیرا اساساً بستر سؤال به نحوی است که جز آن جوابی ندارد. ..... آری پس ابن حجر هر چه خواهد در مدح این فضیلت واهی بگوید، ولی دیده گان پژوهشگران او را می بیند و خداوند هم به دنبال او از اعمال کارهایش را حساب کشی و او را مؤاخذه و عمل او رامحاسبه خواهد کرد.

و اینکه تنها او می دانسته که پیامبر را کجا باید به خاک سپرد:

از نشانه های بارزی که ابن حجر بی چون و چرا بر داناتر بودن این خلیفه در برابر اصحاب او عنوان می نماید موضوع گزارشی است که بدون هیچ سلسله اسناد صحیح از قول عایشه نقل نموده اند که گفت (..... اصحاب گفتند رسول خدا را در کجا به خاک بسپاریم... ابوبکر گفت از رسول خدا شنیدم گفت هیچ پیامبری جان نمی سپارد مگر در زیر همان محلی که در آن ازدنیا رفته است به خاک سپرده می شود)، (و نیز باز اصحاب سؤال کردند ..... و ابوبکر گفت از رسول خدا شنیدم که گفت ما انبیاء ارث برای بازماندگان نمی گذاریم و آنچه از ما باقی می ماند باید (به مستمندان) صدقه داده شود) .....،

از این نقل که اسناد آن قابل اعتنا نبوده و آن را از عایشه نقل نموده اند دو قول از ابوبکر آمده است که فقط او آنها را از پیامبر شنیده بود وکسی دیگر خبر نداشت و این را برای او فضیلت اعلام نموده اند و آنرا مستند این قرار دادند که از همه داناتر است و حال آنکه در اطراف او کسانی بوده اند که هزاران حدیث از رسول خدا نقل نموده اند ولی این اقوال دلیل بر علم آنها نشده ولی دست تعصب و غلو می گوید کسی که دو حدیث نقل نموده از همه عالم تر و داناتر است آیا فراموش شد که میزان علم ودانش او در عدم آگاهی در معنی واژه های (ابا) و (کلاله) و (ارث پدربزرگ) و... چه اندازه بوده و آیا مگر او نبوده است که احکام آئین سنت پیامبر را از افرادی معلوم الحال مانند مغیر بن شعبه و محمد بن مسلمه و عبدالرحمن بن سهیل ..... فرا میگرفت و

(کلب گوید و یا فراموش کرده که چگونه به دلیل عدم آگاهی، اعمال برشمرده شده او که کاملاً بر ضد کتاب خدا و مخالف سنت رسول خدا انجام و چگونه بدعت های او مانند تائید جنایات خالد و .....، اینگونه برای حاکمان بعدی او الگو قرار گرفت تا در کربلا ذوالقربی رسول خدا و خاندان او را قتل عام کردند و .....، انا لله و انا الیه راجعون)،

و امّا در بیان محل قبر

(کلب گوید از اوصاف محل قبر که خلیفه بیان نموده است نکته ای است و آن اینکه پس از رحلت رسول خدا علی علیه السلام و خاندان او مشغول عزاداری و غسل و تدفین رسول خدا بودند و این دوستان در سقیفه مشغول رتق و فتق امور بودند و ظاهراً این سخن پس از دفن رسول خدا و تعیین موضوع خلافت و .....، و فارغ شدن از تمامی دغدغه ها به عنوان آخرین دستور کار جلسه سقیفه، مطرح شده و به نظر می رسد این موضوعی بوده که اساساً قابلیت طرح نداشته زیرا پس از زمان دفن رسول خدا مطرح شده و نکته دیگر اینکه این سخن مربوط به کسانی است که جمع شده اند برای دفن (قبل از غسل و کفن نمودن) و... حال آنکه او و راویان، دراین زمان هیچ دغدغه و نگرانی جز بحث و مجادله برای حکومت و جانشینی در خلافت نداشته و این پیکر پاک و مطهررسول خدا بود که بر زمین و در جمع خاندان او غریب و تنها قرار داشت و این در حالی بود که مصیبت رحلت آن حضرت به عنوان بالاترین مصیبت امت، از اذهان آنها کاملاً خارج شده بود...)،

که ابن حجر انحصاراً نقل آن رابه خلیفه نسبت می دهد که این مقوله نیز ابداً مقرون به صحت نیست زیرا رسول خدا در نقلهای بسیاری از محل وفات و آرامگاه خود سخن فرموده ازجمله: (در میان آرامگاه و منبر من باغی از باغهای بهشت است)، (..... میان سرا و منبر من باغی از باغهای بهشت است...) و یا(میان خانه تا منبر من باغی از باغهای بهشت است)... و یا (میان منبر تا خانه عایشه باغی از باغهای بهشت است)، و یا (..... هرکس شاد می شود که در باغی از باغهای بهشت نماز بخواند در میان منبر و آرامگاه من نماز بگزارد...) و .....، که حدیث اوّل را بخاری، احمد، عبدالرزاق و ابن عساکر و... از طریق جابر و سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر و... نقل نموده اند و حدیث دوم را نیز بخاری و مسلم، ترمذی، احمد، دارقطنی و... و حدیث سوم را نیز احمد، شاشی، سعیدبن منصور و... و حدیث چهارم را نیز از ابوسعید خدری و... و حدیث پنجم را نیز دیلمی از عبیدالله بن لبید و...، .....، ابن ابی الحدید در شرح خود مینویسد (..... چگونه در محل به خاک سپاری آن حضرت سخنان مختلف نقل نموده اند و حال آنکه آن حضرت خود به ایشان فرموده بود: (مرا بر بسترم در همین جای خانه ام کنار آرامگاهی هم (یعنی جایی که از دنیا خواهم رفت) بگذارید)، و این سخن بطور آشکار می رساند که آن حضرت باید در همان خانه ای مدفون گردد که آنها را در آن جمع نموده بود یعنی خانه عایشه،) ..... ابن حجر فکر می کند که اصحاب پیامبر پس از اینهمه سخنان جایگاه دفن رسول خدا را نمی دانستند و یا اگر اساساً آنچه او نقل کرده صحیح می بود می بایست رسول خدا آن را به وصی خود یعنی به کسی بگوید که خود به او سفارش و وصیّت نموده که پس از مرگ او را چگونه بشوید و به خاک بسپارد یعنی علی بن ابی طالب، یعنی همان کسی که کفن نمودن و شستن و تدفین او را به عهده گرفت، یعنی برادر و وصی او علی بن ابی طالب (زیرا که می داند تنها او است که هیچگاه او را تنها نگذاشته و هیچگاه او را در این گونه احوالات رها نمی کند او) و بپا خواهد خاست و نیمه شب (در حالیکه دیگرن مست از باده ریاست شده اند) و جز خانواده او کسی حضور ندارد (در نهایت غربت) او را کفن نموده و در خاک پنهان می نماید (اناللهوانااليه راجعون) و البته ابن حجر فراموش نموده است که چگونه این روایت عایشه با روایت دیگر او که ابویعلی از او نقل می نماید کاملاً تضاد دارد که عایشه گفت: (..... در اینکه آرامگاه او کجا باشد سخنان گوناگونی به میان آمد تا آنکه علی گفت: به راستی که خداوند همان محلی را که پیامبرش در آن جان سپرده است، از همه جای دیگر بیشتر دوست دارد)(الخصایص الکبری)، ..... و نیز روایت دیگر که گفت: (ما از به خاکسپاری رسول خدا آگاه نشدیم مگر آن زمان که در دل شب، آواز بیل ها را شنیدیم که برای هموار کردن آرامگاه او بکار می رفت...)، .....

(کلب گوید ای ابن حجر بدبخت تو چه می دانستی که یاوه های تو را پهلوان تحقیق و بررسی یعنی حضرت علامه بهم می ریزد و تو را در بین کسانی که برای تو اندک علمی قائل بودند اینگونه رسوا می نماید، و راستی را بر امت محمد (ص) آشکار می نماید، درود و رحمت و رضوان خدا بر حضرت علامه و همه دوستداران حق و حقیقت نثار باد و خداوند علی اعلی ما را از شفاعت او بهره مند فرماید آمین،آمین، آمین یا رب العالمین).

تنها او می دانسته که پیامبران ارث نمی گذارند:

برویم سراغ گزارشی که ابوبکر و تنها او، درباره ارث به جا مانده از پیامبر نقل نموده که ابن حجر در کتاب خود اول می گوید: (او تنها کسی است که آن را نقل نموده) و سپس در صفحاتی بعد آن را پس گرفته و می گوید (..... او اولین کسی است که آن را بیان کرد) یعنی بقیه نیز آن را بیان نموده اند .....، (مضمون) سؤالی که پیش می آید اگر رسول خدا این سخن را گفت چرا این سخن را به خانواده و ذینفع موضوع اعلام نکرد

(کلب گوید و با این رسوایی که چنین موضوع مهمی را یکی بیرون از خانواده آن حضرت به خاندان او اعلام نماید آنهم پس از درگیری فیزیکی و .....، و نیز کسی هم مدعی نشودکه در حضور آنان این موضوع به خانواده او یعنی ذوالقربی که رعایت حق آنان واجب است اطلاع داده شده است)

و...، تاخانواده او برای احقاق حقوق خود از چنگ دیگران به کشمکش بر نخیزند و حال آنکه در کتاب خدا و سنت رسول او احکام ارث وارثان، از ماترک آمده و کسی در آن مستثنی نشده است

(کلب گوید و همچنین با توجه به تعیین شاخص یعنی کتاب خدا برای تشخیص روایات صحیح از روایات جعلی ملاحظه می شود که این روایات با آیات کتاب خدا سازگاری ندارد و ورث سلیمان داوود .....، الی آخر پس این امر قطعیت می یابد که خلیفه به نظر خود برای اصلاح امر خلافت صلاح را بر آن دیده که روایتی بگوید و دست آل محمد را از مال دنیا تهی نماید تا خطری برای خلافت او و تقویتی برای صاحب حق یعنی علی علیه السلام نباشد و الاّ می بایست این حدیث را به تمامی ماترک پیامبر تسری داده و شمشیر و عبا و وسایل شخصی رسول خدا را نیز حراج زده و به مستمندان می دادند ولی آنان فقط به فدک بسنده کردند چرا پاسخ معلوم است به همان دلیلی که عرض شد)

پس چرا رسول خدا آن را به همه از جمله خاندان خود نگفت که این گفتگوها درنگیرد و کینه توزی به همراه نیاید و جگرگوشه او با دلی پر از خشم و نفرت از اصحاب پدر خود جان نسپارد .....و اینها انگیزه دشمنی نشود ..... آیا آن حضرت نمی دانست ..... اگر چنین نکند چه آشوب ها به راه می افتد و امیرالمؤمنین و حضرت صدیقه طاهره که خوراک خود و خانواده را بر مسکین و یتیم و اسیر بذل می کنند به خلاف سنت رسول خدا برای گرفتن کالای بدون ارزش دنیایی اقدام می کنند و....

داستان فدک:

چرا باید لاف زنی ابوبکر را در زمینه ای پذیرفت که هم با کتاب خدا و هم با سنت رسول خدا تطبیق ندارد ..... و چرا آنها ازآن دو پاک و مطهر این قول رسول خدا را نپذیرفتند که فرمود: (فدک بخششی است از رسول خدا به ما)

(کلب گوید پس به اصطلاح بحث مطروحه خلیفه اول، به لحاظ شکلی دچار ایراد بود زیرا فدک ماترک رسول خدا نبود که احکام ارث بر آن جاری شود چه بر معیار آنچه در قرآن است و یا آنچه ابوبکر ساخته است و نیز موضوع حدیث ایراد ماهیتی هم داشت و آن ضدیت و مخالفت مفهوم حدیث با آیات قرآن بود که دلالت بر بی اعتباری آن حدیث و کوبیدن آن به دیوار وفق کلام رسول خدا را داشت، البته ابوبکر با احتجاج حضرت صدیقه طاهره مجاب شد و قباله فدک را برگردانید ولی عمر بن الخطاب ظاهراً این واگذاری را به زعم خود برخلاف مصلحت اسلام دانسته و به جای خدا تصمیم گیری نموده و قباله را با آن وضع که می دانید از ذوالقربی رسول خدا پس گرفت انا لله و انا الیه راجعون .....، و همچنین الزام نمود حضرت زهرا را برای آوردن شاهد برای اثبات مالکیت و حال آنکه خلیفه صلاحیت این دادرسی را نداشت، زیرا فدک در تصرف فاطمه بود و کارگزاران او سالها در آن کار می کردند و این در واقع اماره مالکیت آن حضرت بود پس اگر خلیفه مدعی بود می بایست اقامه بینه نماید نه اینکه از منکر دلیل بخواهد همانگونه که خود آن حضرت استدلال فرمود.....)

و دیگر اینکه آن بانوی صدیق و مطهر از اعمال زشت و ظالمانه آنها به خشم آمد مگر نه اینکه از زبان پدر بزرگوارش نقل شد که (خدا به غضب فاطمه غضب می کند و به رضایت او رضا می دهد...)، آیا فراموش کرده اند خداوند در آیات کتاب خود آنچه را که درباره رسول خدا فرموده است (که از روی هوی و هوس سخن نمی گوید و گفتار او وحی خداونداست) و...، و ما البته ساحت مقدس و مطهر صدیقه طاهره فاطمه زهرا را که خداوند در آیات کتاب خود گواه پاکی و طهارت او داده و اینکه او بقیه اهل کساء است (آیات تطهیر و...) را از این بدنامی بدور می دانیم .....،

و فقط فرض بعدی می ماند که آن حضرت، گوینده حدیث را راستگو ندانسته و یا زمینه گزارش را تباه شده می شمرده و من حیث المجموع آن حکم راحکم مغایر با کتاب خدا و سنت رسول او دانسته است و... کار بجایی برسد که روسری بر سر انداخته و چادر بر خود پیچیده و در میان گروهی از پرستاران و زنان خویشاوند چنان راه بیافتد که از طریقه راه رفتن او همه را به یاد رسول خدا انداخته و دراین وضعیت بر ابوبکر در مسجد وارد شود و در بین جمع مهاجر و انصار و در مسجد پرده ای برای او نصب نمایند و او ابتداء چنان ناله ای سر دهد که از آن، مردم را به گریه درآورده و انجمن آنان بلرزد و پس از آن که کمی صبر نمود تا گریه و ناله آنان آرام شود، سخنانی فرمود که بخشی از آن ها این است (..... آن حضرت پس از حمد و ثنا و درود بر رسول خدا .....فرمود: آیا شما تصور می کنید که پس از مرگ رسول خدا آنچه از او باقی ماند به ما نمی رسد، آیا روش اعراب دوره جاهلیت و قبل از اسلام را جستجو می کنید، پس فرمان چه کسی بهتر از فرمان خداوند، برای آنان که به او ایمان دارند؟ ای پسر ابی قحافه، تو آنچه را که پس از مرگ پدرت بماند ارث می بری ولی من ارث نمی برم؟ به راستی که تو دین و آئینی ساختگی و جعلی و ترسناک آورده ای، بیا این تو و این شتر (خلافت) که افسار بسته و پالان نهاده آماده است بگیر و ببر تاروز قیامت به دیدار تو آید که آن روز بهترین موقع خواهد بود که خداوند داوری کند و محمد راهبری نموده و وحشت قیامت تو را بترساند، زیرا چون قیامت و محشر برپا شود، دروغ پردازان و بیهوده گویان زیانکار خواهند بود، سپس روی به قبر رسول خدا نموده و گفت: ای پدر یا رسول الله پس از رحلت تو وقایع سخت و مجادله ها ناراحت کننده واقع شد که اگر توزنده بودی این رویدادهای ترسناک وقوع نمی یافت و ما با از دست دادن تو مانند زمینی هستیم که از نعمت باران بی بهره شده است و اینگونه بعد از تو خاندانت به پریشانی افتاده اند پس به آنها نظر کن و... ای پدر کاش ما بعد از تو ..... با مرگ روبرو می شدیم و از این جهان می رفتیم و...)، و عدم توجه به خواسته های حق آن مظلومه، در واقع انگیزه ای بود که آن حضرت بر آنها غضبناک باشد و تا آخرین لحظات زندگی، پس از هر نماز بر آنها نفرین و لعنت می نمود تا آن زمان که مظلومانه در زیر خاک آرمید و به دیدار پدربرای دادخواهی رفت، ..... (انا لله و انا الیه راجعون).

این آیات قرآن می رساند که پیامبران ارث می گذارند:

سوره نمل آیه ۱۶ (..... و سلیمان از داوود ارث برد...) و این هم سوره مریم که زکریای نبی در آیه ۵ و ۶ از خدا می خواهد:

(..... بار خدایا مرا از نزد خود فرزند و جانشینی شایسته عطا فرما تا از من و دودمان من ارث برد...) .....، همه می دانند که منظور از ارث ماترک متوفی است ولی حالا بیائیم این فراز از آیه کتاب خدا را آنچنان که این دار و دسته تعبیر نموده اند بررسی نمائیم، در این بررسی معلوم می شود که این برداشت با اصل و ظاهر آیات سازگار نیست زیرا مقام نبوت و علم ودانش چیزی نیست که به عنوان ماترک بماند تا به ارث برسد

(کلب و یا نمی توان آن را بصورت مشارع بین ورثه تقسیم کرد و آئین نحوه تقسیم ارث مابین ورثه نیز در آن بصورت (هشت یک و چهار یک و یک و نصف و...،) کاملاً مسخره و نامفهوم است و ارث امور مالی تا قیامت می تواند اصالت داشته و باقی بماند و اختیار آن در واگذاری به غیر یا هبه به هر کس در اختیار وارثان است و بر اساس قانون شریعت به ظالم و غیر ظالم می رسد ولی عهد نبوت و میراث آن به ظالمان نمی رسد و لاینال عهد الظالمین)

و... در واقع رسالت وابسته به اراده خداوند است (و انتصابی بوده)، و از روز ازل این سرنوشت برای آنان گزیده شده و اوست که می داند رسالت خود را در چه کسی قرار دهد و در گزینش او نه دودمان و نه خواهش دیگران تأثیری در آن ندارد و... علم و دانش نیز

اکتسابی بوده و با زمینه و تلاش در راه آن برای شخص فراهم خواهد شد و از طرفی درخواست زکریا علیه السلام نیز چنانچه از ظاهر و باطن آیه معلوم می شود برای آن بوده که ماترک او در دست مردانی که خویشاوند پدری او هستند (عموزادگان و...) قرار نگیرد، و در واقع این خواسته تنها بر موضوع دارایی و ماترک مالی و مادی منطبق است وگرنه با چنان درخواستی نمی توانست که مردان خویشاوند پدری خود را از رسالت و علم رسالت برخوردار نماید

(کلب گوید به عبارتی این ارث غیرمالی به ظالمین نمی رسد ولی این ارث مالی به ظالم و یا غیرظالم می رسد و ارتباطی به انتصاب الهی ندارد و طبق دستورالعمل کتاب خدا صورت می پذیرد)

و به این دلایل .....، .....، .....، این قول قابل پذیرش نیست و همچنین اگر ابوبکر این حدیث خود را راست و درست می دانست پس چرا با برگردانیدن آن به فاطمه آن را بی مقدار نمود چنانچه آمده است (..... نامه ای برای فاطمه صدیقه نوشت تا فدک را به او بازگردانند تا اینکه عمربن خطاب سر رسید و پرسید این چیست گفت نامه ای است که نوشتم تا فاطمه ارث پدر خود را بگیرد پس عمر گفت هزینه جنگ با اعراب را از کجا می آوری مگر نمی بینی به جنگ با تو قیام نموده اند، پس عمر نامه (قباله فدک) را گرفته و پاره کرد(السیره الحلبیه .....))

و اگر کسانی که بعد از او آمدند این حدیث او را قبول داشتند چرا اقداماتی بر خلاف او و برداشت هایی غیر از آنچه او داشت ارائه کردند از جمله:

۱- چون عمربن خطاب به جانشینی ابوبکر نشست فدک را به وارثان رسول خدا برگردانید تا آنکه علی بن ابی طالب و عباس بن عبدالمطلب بر سر آن کشمکش کردند و علی گفت که این مال را رسول خدا در زمان زنده بودن خود به فاطمه بخشیده وعباس می گفت نه ارث رسول خدا بوده و پس از درگذشت او به من می رسد ..... داوری را نزد عمر بردند او از داوری خودداری کرد و گفت خود بهتر می دانید چکار کنید .....، (صحیح بخاری، صحیح مسلم، الاموال ابوعبید، سنن بیهقی، ابنکثیر، .....)

برای دشنام گویی به علی، عموی پیامبر را دشنام گو معرفی کرده اند:

۱.ما در خصوص رسوایی هایی که در گزارشهای مربوط به این موضوع یافته ایم، به بحث نمی پردازیم وگرنه آنچه از کشمکش آنان بیان شده از اساس باطل است چه رسد به این گزارش سراسر یاوه مسلم در صحیح که آورده که عباس به عمرگفت .....، (ای امیرالمؤمنین میان من و این دروغگوی بزه پیشه و نیرنگ باز و نادرست کار داوری کن...) ..... آیا می توان پذیرفت که عباس از امیرالمؤمنین علی علیه السلام با این گونه واژه ها یاد نماید، آیا آیه تطهیر در برابر او نبوده است، آیا آیات ارجمند دیگری که درباره علی نازل شده بود در برابر او نبوده است ..... آیا این کلام رسول خدا را نشنیده بود که فرمود: (هر کس علی را دشنام دهد البته مرا دشنام داده و هر کس مرا دشنام دهد به راستی که خدا را دشنام داده و هر کس خدا را دشنام دهد، خداوند در روز حساب، آن بدبخت را با صورت و دو سوراخ بینی اش در آتش ابدی دوزخ می اندازد)...

و البته ما عباس رااز این دروغ پردازی ها که باو نسبت داده اند کاملاً مبرا می دانیم و می دانیم که این دارودسته کینه توز برای اینکه به سرور ما امیرالمؤمنین علی جسارت نمایند این گزارش را جعل نموده و آن را به عباس عموی پیامبر نسبت داده اند، تا در واقع کینه خود را به زبان او آشکار کنند...،

(کلب گوید خوب دقت کن اگر عباس این سخنان را گفت در واقع این دشنام ها و ناسزاهارا به ابوبکر خلیفه اول نثار کرده زیرا او بود که براساس روایت خود، موضوع ارث را منتفی می دانست و از طرفی دیگر اگر این ادعای دروغ بودن آن روایت ابوبکر و مطرح بودن موضوع ارث رسول خدا موضوع قبول شده ای بود آیا مگر عباس تنها وارث بلامنازع رسول خدا بود که چنین عربده کشی نماید و اگر

نبوده چرا بقیه وراث برای گرفتن حقوق خود اقدام نکردند و فقط عباس با فحاشی و ناسزا برای آن اقدام کرد و .....، پس این روایت به لحاظ شکلی و ماهیتی مردود است و از طرفی دیگر اگر این ادعا حقیقت داشت نسلهای آنان می بایستی همچنان بر سر آن منازعه می کردند و ..... یعنی تا این زمان و از طرفی هر کس مدعی فدک باشد باید بداند که اول دشمن او حضرت زهرا است که مدعی فدک بود همان کسی که ابوبکر د رمقابل احتجاج او تسلیم شد و البته خلیفه دوم هم تلویحاً ادعای حضرت زهرا را حق می دانست منتهای مراتب مدعی بود بایداز حضرت زهرا فدک را گرفت و خرج سپاه اسلام کرد).

۲.در زمان عثمان (به دستور خلیفه)، مروان بن حکم فدک را جزء اموال خود قرار داد (سنن بیهقی) در زمان معاویه این فدک سه قسمت شد بین (مروان بن حکم، عمروبن عثمان بن عفان، یزید بن معاویه) و .....، مروان بن حکم همه فدک را به عبدالعزیز پسر خود و او آن را به پسرش عمر بن عبدالعزیز داد.

۳.پس عمربن عبدالعزیز کل فدک را ..... یکجا به اولاد فاطمه برگردانید،

۴.پس تا زمانی که عمر بن عبدالعزیز خلافت داشت فدک در دست اولاد زهرا بود تا آنکه یزید بن عبدالملک بر سر کارآمد و دوباره از اولاد فاطمه پس گرفت و فدک به دست مروانیان افتاد

۵.و چون ابوالعباس سفاح به حکومت رسید باز فدک را به اولاد زهرا برگردانید

۶.و ابوجعفر منصور دوباره آن را از اولاد زهرا پس گرفت

۷.سپس مهدی پسر منصور آن را دوباره به اولاد فاطمه داد

۸.باز موسی پسر مهدی و برادرش آن را از فاطمیان گرفته تا زمان مأمون

۹.مأمون آن را دوباره در سال ۲۱۰ هجری به فاطمیان برگردانید و در این زمینه نامه ای به نماینده خود در مدینه نوشت که (مضمون ..... البته رسول خدا علیه السلام فدک را به فاطمه دختر خود داد و آن را از راه نیکوکاری برای هزینه های او بازگذاشت و این نیز رویدادی واضح و آشکار بود که در آن هیچگونه شک و تردیدی در میان خاندان رسول خدا صلی الله‌علیه وآله نبوده و زهرا همیشه فدک را متعلق به خود می دانست و در این زمینه او سزاوارترین کسی است که بایست سخن اورا باور نمود و تصدیق کرد .....)

۱۰.و چون المتوکل علی الله به حکومت رسید دوباره آن را پس گرفت ...

پس ملاحظه می گردد که حدیث ابوبکر با کتاب خدا و سنت او مغایرت دارد و نیز با هیچ یک از زمینه های بالا نیز نمیسازد پس چگونه ابن حجر آن را از نشانه های دانایی او می داند،

دست به دامن دروغ ها:

و بسیار شگفت از کلام ابن حجر باید داشت که در صواعق می نویسد: (این حدیثی که از پیامبر در فضایل علی که می گوید من شهر علم هستم و علی دروازه آن، نمی تواند مستند آن شود که او از ابوبکر داناتر است زیرا ما پاسخ می دهیم که این حدیث نکوهیده است و اگر هم نیکو باشد ابوبکر محراب آن شهر خواهد بود و نیز گاهی مردم در پی کسی می روند که داناتر نیست ولی بهتر می تواند به مردم درس بدهد و در ضمن با حدیث الفردوس که از قول رسول خدا می نویسد (من شهر علم هستم و ابوبکر زیربنا او و عمر دیوارهایش و عثمان آسمان آن و علی درش) و این نشان می دهد که زیربنا و دیوار وآسمان از در بالاتر است .....،

امّا در خصوص دست آویز اول ابن حجر، به طور مشروح بیان شد که حدیث (من شهر علم و علی دروازه آن) را حافظان و دانشمندان حدیث و...، همه صحیح و نیکو شمرده و عده ای هم با صراحت و با ذکر دلایل متقن گفتار امثال این یاوه گویان را نفی کرده اند ..... و

امّا در موضوع دست آویز دوم ابن حجر یعنی در خصوص گزارش الفردوس، لازم به این حجر متعصب متذکر شد که در امت اسلام دو نفر را هم نمی توان یافت که چه در مورد بی ارزشی و چه در مورد بی اساسی آن شک کنند زیرا این حدیث بدون هیچ شک و تردید مردود همه حافظان است و...، و جالب اینکه خود او نیز از کسانی است که این حدیث را کاملاً بی ارزش و بی اساس می داند و آنرا در کتاب الفتاوی الحدیثه خود آورده و می نویسد (این حدیث بی پایه است و فراز دیگر آن که می گوید معاویه کوبه آن است، نیز پایه ای ندارد...)، با وجود تمامی این موارد، تعصب بی جا و یکدندگی و لجاجت او موجب شد که قضاوت خود را در آنجا فراموش کند و بر خلاف حقیقت بگوید ابوبکر داناتر است و نیز عجلونی در کشف الخفا آورده که دیلمی درالفردوس حدیثی بی سلسله از ابن مسعود نقل نموده که پیامبر گفت من شهر علم و ابوبکر زیربنیاد و عمر دیوار و عثمان آسمان و سرپوش آن و علی در آن و نیز بدون آوردن سلسله راویان از انس نقل می کند که ..... معاویه کوبه آن ..... و میگوید تمامی این احادیث بی پایه و اساس و بیشتر فرازهای آن زشت و ناپسند است و نیز سید محمد درویش الحوت در اسنی در خصوص این حدیث می گوید، .....، ذکر چنین احادیثی در کتاب های دانشمندان شایسته نیست مخصوصاً از ابن حجر .....و از مثل او زشت است نقل چنین احادیث .....، و...،

آری و تو نظر کن بر حال آن بیچاره ای که این یاوه های مضحک و خنده دار را به هم بافته و شهر دانش را مانند شهرهایی که در بیرون وجود دارند فرض کرده و فکر نمی کند که رسول خداتشبیه بکار برده و منظور آن حضرت این است همانطور که تنها راه برای گام نهادن به شهر عبور از دروازه آن است، آگاه باشید یگانه وسیله برای بهره گیری از دانش رسول خدا بهره برداری و اخذ و گرفتن آن از جانشین وی یعنی سرور ما .....

.... و...ولی در نهایت رسوا شدند بطور مثال چون نتوانستند حدیث (الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنه) را انکار کنند حدیث برابر جعل نموده و گفتند (عمر و ابوبکر هم پیران اهل بهشت) هستند و فراموش کردند که در بهشت افراد پیر و فرتوت ومعیوب و ضایع .....، وجود ندارند که این دو یعنی عمر و ابابکر سید آنان باشند و... الی آخر) .....،

دلیری ابوبکر:

ما از این خلیفه نمونه ای از شجاعت در قبل از اسلام او در دست نداریم که گواه دلیری او باشد و همچنین در همه جنگهایی که او با پیامبر هم شرکت نمود نیز باز نشانی از دلیری او مشاهده نمی شود و... جز اینکه او نیز مانند دوست خود عمر در بعضی از جنگها مانند واقعه خیبر از روبرو شدن با قهرمان یهود یعنی مرحب و جنگ با او فرار نموده اند که این واقعه مشهور یعنی شکست او و همراهانش و سپس شکست عمر و همراهانش ..... را همه بزرگان حدیث نقل نموده اند (از جمله طبرانی، بزار، قاضی ایجی، قاضی بیضاوی و...) و این سخن رسول خدا که فردا پرچم جنگ را به کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست می دارد و خدا و رسول هم او را دوست می دارند و خدا به دست او ما را به پیروزی می رساند و فرار کننده هم نیست.....

(کلب گوید که در واقع این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله به منزله شهادت آن حضرت بر علیه آنان و برای مولانا المظلوم علی علیه السلام در این رابطه است) و ابن ابی الحدید در قصیده خود می گوید... (..... هرچه را فراموش کنم آن دونفر را که پیش از او بودند فراموش نمی کنم که چگونه گریخته و فرار کردند با آنکه می دانستند فرار گناه است و پرچم اسلام به خواری افتاده بود و... جوانی از پیروان موسی (یهودیان- مرحب) ..... آن دو را اینگونه فراری داد... و تو نمی دانی آیا آن دو بودند که اینگونه می دویدند یا دو شترمرغ بودند که به این صورت فرار می کردند ..... آیا آنان یعنی عمر و ابابکربا آن ترس و ناتوانی که ابراز کردند از گروه مردان بودند یا زنان ناخن رنگ کرده و صورت آرایش کرده ..... آری من شما را معذور می دارم زیرا که از مرگ همه فرار می کنند .....) و نیز داستان ترس خلیفه از کشتن ذوالثدیه که بدون سلاح مشغول نماز بود .....، هم از امر پیامبر تخلف کرد و...، ....

دروغ بستن به علی در اینکه او گواهی داد دلیرترین مردم ابوبکر است:

ابن حزم و همفکران او ابوبکر را از همه دلیرتر دانسته و در این خصوص حدیثی هم به امیرالمؤمنین بسته اند (مضمون): که ازاو سؤال کردند از تو دلیرتر کیست گفت از من دلیرتر ابوبکر است که در روز بدر پیامبر را در هودجی قرار دادیم و هیچکس جرئت نکرد از پیامبر محافظت کند مگر ابوبکر .....، آری و این یاوه گویان حدیثی را نقل کردند، بدون آنکه سلسله اسناد آنرا بیاورند تا حافظان حدیث جاعل آن را بشناسند و همین مقدار کفایت می نماید که بگوئیم، حافظ هیثمی بدون سند آن را نقل نموده و گفته است این حدیث ضعیف و در سند آنیک ناشناس وجود دارد و از طرفی حدیث صحیح از ابن اسحاق نیز آن را نفی می کند که گفت: (رسول خدا در روز بدر در هودج بود و سعد بن معاذ با شمشیر برهنه با گروهی از انصار از رسول خدا پاسداری می کردند .....) و از طرفی دیگر نگهبانی از رسول خدا در همه اوقات و نیز در جنگها ویژه ابوبکر نبود ..... بطور مثال در شب بدر با سعد بن معاذ، در روز آن به گفته حلبی با ابوبکر، در روز احد با محمد بن مسلمه، در روز خندق با زبیر بن عوام، در روز حدیبیه با مغیره بن شعبه، در شب حدیبیه با ابوایوب انصاری و... و لازم به ذکر است این شیوه نگهبانی و پاسداری از رسول خدا با کلیه اصحاب بود تا اینکه این آیه در غدیر خم در حجه الوداع بر رسول خدا نازل گردید که (و الله یعصمک من الناس) که پس از آن به امر پیامبر، وظیفه نگهبانی از رسول خدا به کنار رفت .....، و اگر آن دروغ که به علی بسته اند که ابوبکر دلیرتر بود صحت داشت چرا در روز بدر، خداوند در آیات خود علی و حمزه و عبیده را با نزول (هذان خصمان اختصموا .....) مدح کرد و نیز اگر این فکر درست بود چرا خدا آیه (من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهد الله علیه .....) را در حق علی و حمزه و عبیده نازل فرمود و یا چرا این آیه را فقط در مدح و ثنا علی علیه السلام نازل فرمود که (هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین .....)

و یا چرا علی علیه السلام در این آیه به مدح خداوند مخصوص گردید (..... و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاه الله .....) و یا ندای منادی خداوند در روز بدر فقط برای او طنین انداز شد که (..... لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار .....)، .....، .....

(کلب گوید شاید علی علیه السلام بر سبیل مزاح چنین گفته باشد همانطور که سیاهی را کافور و یا کچلی را زلفعلی می نامند و شاید در این حدیث آن حضرت اشاره به فرار مشهور او از مرحب در خندق داشته است ..... و الله اعلم)، .....

خبر صحیح آن است که رسول خدا خود دلیرترین جنگجویان بود و همیشه در عرصه جنگ حضور داشت و سؤال اینست درآن زمان که رسول خدا در هودج نبود ابوبکر کجا بود، آیا در روز خیبر خدا و رسول به شجاعت و دلیری او نیاز نداشتند پس این ترسو و شکست خورده چه کسی بود که نمی تاخت و می گریخت و اینگونه خوار و سرافکنده برگشت تا جایی که جنگجویان سپاه یهودیان جلو آمده و انصار را در هم شکستند و به جایگاه رسول خدا رسیدند و این امر بر رسول خدا بسیارگران آمد و بسیار اندوهگین گردید، پس این

خلیفه در آن ساعت کجا بود و نیز در آن ساعتی که رسول خدا سلمه بن اکوع را به سراغ علی فرستاد که به دلیل چشم درد(ناشی از مبارزه با عمر بن عبدود ملعون که ضربتی به سر مبارک آن حضرت زده بود) در مدینه بستری بود و حتی جلوی پایش را از درد نمی توانست ببیند و فرمود که فردا پرچم اسلام را به مردی می دهم که می تازد و نمی گریزد، پس این ابوبکر کجا بود آن زمان که رسول خدا وارد معرکه جنگ شد و به شدت می جنگید در حالی که دو زره پوشیده و کلاه خود و زره زیرین آن را بر سر داشت و...، کجا بود خلیفه و دلیری او و آیا رسول خدا در هودج بود که در روز بلا و امتحان دشمن توانست خود را به رسول خدا برساند و به سوی او سنگ پرانی کند تا جایی که سنگ به دندان مبارک آن حضرت خورده وآن را بشکند و لب او را مجروح و خون مبارک او را بر صورت نازنین او جاری نماید و آن حضرت دست بر خون کشیده و بگوید چگونه رستگار می شوند قومی که چهره پیامبر خود را از خون رنگین نمایند در حالی که او آنان را به سوی پروردگارشان دعوت می نماید

(کلب گوید یا رسول خدا شما با یک چنین حرکتی از این کافران و مشرکین فرمودی چگونه رستگار می شوند پس کجا بودی که عده ای به ظاهر مسلمان و در واقع کافر و مشرک را در کربلا از امت خود ببینی که زنان و کودکان حرم تو را محاصره نمایند و سر حسین تو را در حالی که از آنان استغاثه جرعه ای آب می کرد با لب تشنه با دوازده ضربه از قفا ببرند پس از اینکه خاندان و جوانان تو را قتل عام و یاران او را تکه تکه نمودند و زنان حرم تو را شهر به شهر و دیار و دیار ببرند و ..... انا لله و انا الیه راجعون)،

اگر آن روز دلیرترین مردم یعنی رسول خدا در هودج نبود پس این ابوبکر کجا بود و یا چه میکرد در آن روزی که علی علیه السلام فرمود چون اصحاب درروز احد رسول خدا را تنها گذاشتند، من در میان کشتگان نظر کردم ولی رسول خدا را ندیدم و با خود گفتم به خدا سوگند که او نمی گریزد و میان کشتگان نیز او را نمی بینم پس خدا بر آنچه ما عمل کردیم بر ما غضب نموده و رسول خدا را به آسمان برد و برای من بهترین کار اینست که آنقدر نبرد کنم تا کشته شوم، پس غلاف شمشیر را شکسته و به دشمن حمله نمودم تا برای من راه را باز کردند و ناگهان رسول خدا را در میان آنان دیدم، آری در همان روز بود که بر علی علیه السلام۱۶ ضربه مهلک وارد آمد و هر زخم آنقدر کاری و کشنده بود که او را بر زمین می افکند و هیچکس جز حضرت جبرئیل او را بلند نمی نمود (اسد الغابه)

و کجا بود این ابوبکر و آیا دلیرترین مردم یعنی رسول خدا، آنروز هم در هودج بود و یا در آنروز که در یکی از گودالهایی افتاد که ابوعامر حفر کرده بود تا مسلمانان در آنها افتاده و کشته شوند، در آن روز ابوبکر کجا بود که در آن زمان علی دست رسول خدا را گرفته و طلحه او را بلند کرد و بیرون آورد تا بر پای ایستاد

(آری کلب گوید این یاوه گویان چنین وانمود می نمایند که رسول خدا در جنگ ها همیشه داخل هودج بوده و ابوبکر در کنار او و حال آنکه رسول خدا دلیرترین مردم در جنگها بود و این کلام شاه اولیاء شه سوار امت اسلام است که می فرمود من در بحبوحه جنگ و در شدت حرارت آن به رسول خدا پناهنده می شدم)

آری کجا بود این ابوبکر آن زمان که رسول خدا در میان کارزارهای مرگبار با دو زره حضور داشت و خصوصاً در معرکه حنیین که آنگونه با دو زره نبرد می نمود .....، (شرح مواهب)، کجا بود ابوبکر در روزی که هفتاد زخم شمشیر بر صورت پیامبر وارد آمد و خداوند گزند همه را از او دور کرد (مواهب اللدنیه)،

کجا بود ابوبکر آیا آنجا هم آن حضرت در هودج بود و یا در همان روز که هشت نفر برای نبرد تا پای مرگ و جانبازی با پیامبر بیعت کردند (علی، زبیر، طلحه، ابودجانه، حارث بن صمه، حباب بن منذر، عاصم بن ثابت، سهل بن حنیف،) او کجابود و یا آن زمان که رسول خدا در وسط معرکه جنگ به دنبال دیگران که می گریختند و آن حضرت ایشان را به یاری صدا می کرد، او کجا بود (امتاع از مقریزی)، و کجا بود دلیرترین مردم یعنی رسول خدا آیا باز هم در هودج بود، البته که نبود، اگر نبود چه کسانی گریختند و ابوبکر کجا بود و در همان روز که علی از یک طرف از رسول خدا پاسداری می کرد و ابودجانه و مالک بن خرشه از سوی دیگر و سعد بن ابی وقاص در برابر گروهی دیگر و حباب بن منذر که چنان مشرکان جمع شده را پراکنده می نمود که گویی گوسفندان را می پراکند (امتاع مقریزی)، آیا دلیرترین مردم یعنی رسول خدا کجا بود آیا باز هم در هودج بود، البته که نبود و اگر در هودج نبود پس ابوبکر کجا بود، و یا در آن روز دیگر که آتش جنگ شعله ور شده و رسول خدا در زیر پرچم انصار نشست و آنوقت به دنبال علی فرستاد که بیا و علی می آمد و می گفت من هستم آن مرد دشمن شکن و خردکننده (کافران و مشرکان)، .....

کجا بود خلیفه اول ابابکر در آن روز که رسول خدا به خانواده اش وارد شد و شمشیر خود را به دخترش فاطمه داد و گفت دخترک من خون را از روی این شمشیر بشوی که به خدا سوگند این شمشیر امروز با من به راستی رفتار کرد ..... و یا در آن روز که حسان بن ثابت سرود که جبرئیل آواز خود بلند کرد در حالی که گرد و غبار جنگ بالا رفته بود و مسلمانان دور پیامبر مرسل را گرفته بودند و گفت لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار .....، کجا بود دلیرترین مردم در روز حمراءالاسد آیا باز هم رسول خدا در هودج بود و یادر همان روز که رسول خدا با چهره زخمی و پیشانی شکسته و دندان شکافته بیرون آمد در حالی که لب زیرین او از درون پاره شده و شانه راست او از ضربه ابن قیمیه حرامزاده در هم کوبیده و پوست دو زانوی او کنده شده بود، پس این ابابکر درآن زمان کجا بود (طبقات ابن سعد)، آیا رسول خدا یعنی آن دلیرترین مردم در روز حنین هم در هودج بود، در آن زمان که تنور جنگ افروخته شد و همه از اطراف پیامبر فرار نمودند و کسی با او نماند مگر چهار نفر از هاشمیان و یک نفر دیگر که علی و عباس در پیش رو و ابوسفیان بن حارث که مهار مرکب و ابن مسعود هم در چپ او بود آیا او در میان فراریان نبود که از روی ترس رسول خدا را در چنگال مرگ رها کرده و جان خود را عزیزتر شمرده و گریختند و هیچکس از مشرکان به قصد جان رسول خدا جلو نیامد مگر آنکه کشته شد (سیره حلبی)،

آیا آنجا هم رسول خدا در هودج بود اگر نبود پس کجا بود این ابوبکر و دلیری او و نیز کجا بود در آن زمان که فرمود رسول خدا در حق علی: ضربت علی بالاتر از عبادت جن وانس است و در عبارت دیگر کار علی در قتل عمرو بن عبدود (خبیث نابکار) برتر و بالاتر است از عبادت جن و انس و درعبارتی دیگر روبرو شدن علی با عمربن عبدود (ملعون) برتر بود از اعمال (عبادات) امت من تا روز قیامت و...

و نیز استناد مینمائیم به این سخن اسکافی متوفی ۲۴۰ هجری که در پاسخ این یاوه سرایی جاحظ نادان متعصب که گفته بود (پیامبر هیچگاه در کام جنگها فرو نرفت و از جنگ کناره می گرفت و بودن ابوبکر در کنار پیامبر در هودج دلیل برتری اوست و...،) را ذکرمی نمائیم که او در رد این یاوه های جاحظ می گوید (..... به راستی که جاحظ از زبان قلم بهره وری یافت ولی از خرد بی بهره است .....

تاریخ اسلام و احادیث واصله پر از ذکر شجاعت های رسول خدا و نبردهای او و عظمت آن حضرت و جهاد و...، و این کلام علی علیه السلام که فرمود هرگاه کار سخت می شد و آتش جنگ شعله ور می گردید ما به پناه رسول خدا می رفتیم و در کنار او سنگر می گرفتیم...، آنگاه چه مناسبت است میان ابوبکر و رسول خدا برای مقایسه که کسی او را با رسول خدا بسنجد و کار او را در ردیف کار رسول خدا بیاورد ..... و این جریان به ابوبکر چه ارتباط دارد ..... آیا اگر ابوبکردر یکی از گیرودارها کشته می شد قتل او اسلام را ناتوان می ساخت ..... ولی ما می بینیم که او در واقع از همه مسلمانان کم دل و جرأت تر بوده و کمتر از همه به کفار عرب گزند رسانید، هرگز نه تیری انداخت و نه شمشیری کشید، نه خونی ریخت ..... نه در طلب کسی رفت و نه کسی در طلب او آمد، یعنی او اصلاً عدد و رقمی نبود که دشمن از او بترسد ..... و از طرفی دیگر چگونه جاحظ می گوید گام نهادن در جنگ فضیلتی ندارد.

(کلب گوید نظر کن و ببین که چگونه الهام شیطان و تعصب چشمان بصیرت دین آنان کور می کند تا جایی که هر ضعف و سستی خلیفه را برای او به فضیلتی تبدیل می کنند و...، و البته اگر پاسخی دندان شکن نشنوند، فرار او از جنگ و رها کردن رسول خدا در میان مشرکین و کشته شدن آن حضرت را از عقل و درایت او دانسته و خواهند گفت او پیش بینی می کرد که اگر رسول خدا کشته شود جهان اسلام بی رهبر می ماند، پس جان خود را حفظ میکرد تا اسلام بی رهبر نماند و ..... انا لله و انا الیه راجعون)

، ..... و نیز در پاسخ یاوه سرایی های جاحظ که گفت گام نهادن درجنگ و نابودی پهلوانان نیز فضیلتی ندارد ..... اسکافی ادامه می دهد (مضمون) ..... (آیا استقرار دین جز با جانفشانی های آنان بود مگر نشنیده بود که (خداوند دوست می دارد کسانی را که در راه او جهاد می کنند و گویی بنیان مرصوص و استوارند... پس نزد خدا علی علیه السلام از همه مسلمانان محبوب تر است زیرا او در صف استوار خدا از همه ثابت قدم تربوده و به اجماع امت هیچگاه نگریخته و فرار نکرده و هرگز با کسی از دشمنان روبرو نشده مگر اینکه او را به جهنم داخل نموده است و یا این کلام خدا فضل الله مجاهدین علی القاعدین اجراً عظیما و ..... یا خداوند خریداری کرد از مومنان جانها ودارایی آنان را در برابر بهشت و... آگاه باش اگر آنکسی که در گیرودار نبرد ایستاده و متکی به کمک دیگران بوده (مانند ابوبکر) و... در جای امن تری ایستاده ..... و اگر اساساً افراد ناتوان و ترسو با ترک جنگ و فرار، شایسته ریاست شوند و دراین کار، مانند پیامبر رفتار کرده باشند، پس حسان بن ثابت که از همه ترسوتر بود از همه مردم برای ریاست و خلافت شایسته تر بوده است ..... و همچنین اگر در تاریخ عرب نظر کنی و در احادیث جستجو کنی می دانی که مشرکان و آن کسانیکه محمد را جستجو می کردند و همیشه در طلب قتل او بودند، چون ناامید می شدند به دنبال قتل علی می رفتند، زیرا موقعیت او از همه اصحاب به رسول شبیه تر و هم قرابت او بیشتر و هم سخت تر از همه از او دفاع می کرد و قطعاً اگر آنان موفق میشدند که علی را یافته و به قتل برسانند آنوقت بود که کار محمد را به ناتوانی کشیده و شوکت و جلال او را در هم می شکستند چون بالاترین کسی که درگرفتاری ها با نیروی ایمان و دلاوری خود رسول خدا را یاری می رساند علی بود و... و این رسول خدا بود که در روز خندق دعا فرمود که خدایا در احد حمزه را از من گرفتی در روز بدر عبیده را، پس امروز علی را برای من نگاه دار، خدایا مرا تنها مگذار که تو بهترین بازماندگان هستی .... پس علی علیه السلام به سوی عمربن عبدود رفت و مسلمانان چنان خاموش و بی حرکت بودند مانند کسانی که مرغ روی سر آنها نشسته تا آنکه بانگ الله اکبر علی برخاست و ..... حذیفه بن یمان گفت..... اگر فضیلت علی در کشتن عمرو را در روز خندق، بر تمامی مسلمانان امت پخش کنند، البته برای سعادتمند کردن همه آنها کافی است

و نیز ابن عباس درباره این آیه (و خداوند مؤمنان را از پیکار بی نیاز نمود .....) گفت این بی نیاز نمودن با دست علی بن ابی طالب بود)، و نیز ادعای کذب اینکه به گواهی قرآن، ابوبکر دلیرترین مردم است و .....)، پس نظر کن و ببین که چگونه مشکلات اثبات شجاعت خلیفه، پیروان او را به ستوه آورده و خسته نمود و اینگونه از راه راست گمراه و درپرتگاه قرار داد (یعنی تا جایی که بجای اثبات فضیلت برای او، موجبات اثبات فضیحت برای او را فراهم کردند) .....

و لذا ازاثبات آن در مانده و نتوانستند تا به آنچه می خواستند برسند و نیز هرچه فراز و نشیب تاریخ را هم جستجو کردند هیچ اثر و اساسی حتی به دروغ پیدا نکردند تا بتوانند در استدلال خود به آن تکیه نمایند به همین دلیل به سفسطه روی آورده و... یکی به فلسفه هودج پناه می برد، دیگری قوت قلب او را در عدم تأثیر خبر مرگ پیامبر بر او دلیل شجاعت او اعلام می کند و آیه(و نیست محمد مگر مانند پیامبران دیگر که از دنیا رفتند .....) را مستند آن می آورند .....، سؤال اینست که این آیه چه ربطی به شجاعت دارد و نیز این نویسنده و پیروان او تفاوتی را که بین بی رحمی و سنگدلی و شجاعت است را نمی دانند و ..... و اگر این امر، میزانی برای شجاعت باشد پس ابوبکر از پیامبر هم که در مرگ عثمان بن مظعون بیش از این بی تابی و گریه کرد شجاع تر است و نیز اگر آن ملاک و شاخص نیست پس عمر از پیامبر شجاع تر است زیرا در آن زمان که پیامبر در مرگ دختر خود زینب سخت غمگین و گریان شد، عمر بن خطاب نه تنها دلش در آن مصیبت نسوخت بلکه زنانی را هم که درماتم وی گریان بودند را هم با تازیانه می زد و با همین معیار و

ملاک، عثمان بن عفان از رسول خدا هم دلیرتر و شجاع تر بود زیرا در آن زمان که در مرگ یکی از دو دختران خود (رقیه یا ام کلثوم)، غمگین و گریان بود عثمان نه تنها دلش برای او نسوخت و نه تنها از اینکه پیوند دامادی او با رسول خدا قطع شده است غمگین نبود بلکه بنا به خبر صحیح از انس ..... از آمیزش با برخی از زنانش نیز باز نایستاد... و ....

گواهی ابن مسعود:

این گروه بعد از این یاوه گویی ها و رسوایی ها در بیان شجاعت خلیفه، دروغی شاخدار را به ابن مسعود و نیز رسول خدا بسته اند که ابن مسعود گفت (اولین کسی که شمشیر خود را در مکه آشکار کرد محمد و ابوبکر و زبیر بن عوام) و یا پیامبر گفت (اگر ابوبکر نبود اسلام نابود می شد)...، ظاهراً آنها فکر می کنند در برابر چشم امت محمد (از اول تا آخر) پرده کشیده بودند تا آن شمشیری را که به دست خلیفه بود ندیدند، زیرا هیچ خبری و هیچ روایتی وارد نشده که او حتی برای یک روز هم که شد آن را بر خود بسته و یا در رویدادی ناگوار آن را از نیام بیرون بکشد و یا در هنگام نبرد کسی از شمشیر او بلرزد و بترسد ..... و نیز نمی دانم کدام ویژه گی خلیفه بوده که اگر نبود اسلام نابود می شد، آیا شجاعت و دلیری او بود یا علم ودانش او ...؟

پایداری خلیفه بر بنیاد عقیدتی:

(مضمون) از قول ابوسعید خدری آورده اند که (ابوبکر به نزد پیامبر رفته و ..... از شخصی خاص تعریف و تمجید نمود ..... رسول خدا آن شخص را شناخته و فرمود برو و او را بقتل برسان ابوبکر رفته و چون او را در حال نماز دید برگشت و .....رسول خدا عمر را فرستاد ..... او هم رفت و برگشت ..... فرمود علی تو برو علی رفت ولی او را ندید و برگشت ..... پس پیامبر فرمود این شخص و یاران او قرآن را می خوانند و با آنکه آهنگ آن از اطراف آنان دور نمی شود، از دین خدا خارج میشوند و برنمی گردند همانطور که تیر از چله کمان خارج شده و برنمی گردد، آنانرا بکشید که بدترین آفریدگان خداهستند،)

و از زبان انس بن مالک آورده اند که گفت: (در روزگار رسول خدا مردی بود که عبادت و تلاش او برای ما جالب و جذاب بود، ما تعریف او را نزد رسول خدا نمودیم حضرت او را نشناخت پس در همین حال ناگهان سروکله آن شخص پیدا شد، به رسول خدا گفتیم آن شخصی که می گفتیم همین است پیامبر فرمود، این کسی که شما از او گفتگو می کنید من در صورت او اثر و چشم زخمی از شیطان می بینم، پس او نزدیک جمع شد ولی بر رسول خدا سلام نکرد و رسول خدا به او گفت ترا به خدا سوگند می دهم آیا این زمان که تو به مجلس ما رسیدی و ایستادی با خود نگفتی که در میان امت کسی برتر و یا بهتر از من نیست گفت به خدا آری و سپس داخل شد و به نماز ایستاد و رسول خدا گفت چه کسی این مرد را می کشد ابوبکر گفت من، ..... رفت و برگشت پس عمر را فرستاد ..... رفت و برگشت ..... پس علی را فرستاد و فرمود برو ولی من بعید می دانم که تو او را پیدا کنی ..... برگشت و گفت بیرون رفته بود پس فرمود اگر اوکشته می شد حتی دو نفر هم در میان امت من (اولین تا آخرین) با هم اختلاف نمی کردند،)

(کلب گوید ببین میزان خباثت این ملعون را که خود را از رسول خدا هم بالاتر می دانست و البته شنیدم که یکی از پیش نمازان حرم رسول خدا به عنوان یکی از افتخارات خود می گفت من سی سال یا پانزده سال در این حرم نماز خواندم و یکبار بر این مرد، منظورش رسول خدا بود سلام نکردم پس نگاه کن به خبر غیبی رسول خدا به معجزه که چگونه تاریخ درباره اینگونه افراد پست و پلید و نجس و نحس تکرار می شود که نمونه آن ذکر شد انا لله و انا الیه راجعون)،

آری این سرگذشت مربوط است به ذوالثدیه رهبر شورش و فتنه نهروان که امام امیرالمؤمنین بنا به آنچه در صحیح مسلم و سنن ابوداود آمده در جنگ نهروان او را به جهنم واصل نمود و... ثعالبی در ثمار خود می گوید که (..... ذوالثدیه پیشوای خوارج نهروان است که

پیروان خود را به ضلالت و گمراهی انداخت و او کسی بود که پیامبر به ابوبکر و عمر دستور داد که او را در حال نماز بکشند ..... آنها با ترس از انجام این مأموریت خودداری نمودند و چون علی قصد آن خبیث نمود او را ندید پس رسول خدا به وی گفت اگر او را می کشتی اولین و آخرین فتنه ها نابود می شد و چون روز نهروان رسید او را میان تشنگان یافتند پس علی علیه السلام فرمود (دست ناقص) او را بیاورید چون آوردند فرمود آن را (در منظر مردم) آویزان کنید .....، .....، حالا شما از خلیفه سؤال کنید چرا دستور پیامبر را اجرا نکردید و چه کسی به شما گفت که در هنگام نماز کسی را نکشید، آیا آن را از قانون محمد گرفته بودید مگر این خود محمد نبود که به شما امر می کرد آن فرد را در حال نماز بکشید این کدام کافر است که قتل او واجب است و پیامبر درباره او گفت در صورت او چشم زخم و نشانه شیطان است و این کدام بدبخت است که خود را از همه حتی رسول خدا برتر و بالاتر می داند و به محفلی وارد می شود که رسول خدا در صدر آن نشسته و آنگاه سلام نمی کند و این کدام بی شرم است که .....

(کلب گوید ای حضرت علامه خدا پدرت را بیامرزد آن زمان می گوئیم همه عرب بدوی و بدون علم و دانش بودند پس بیا و ذوالثدیه قرن بیستم را ببین که ما شنیده ایم که شخصی مدت سی سال یا پانزده سال در مسجد پیامبر نماز می خواند و از فضایل خود می دانست و می گفت در این مدت سی سال یا پانزده سال هر وقت داخل مسجد شدم به این مرد (یعنی رسول خدا) سلام نکردم آری آن ذوالثدیه را همه انکار کردند و این ذوالثدیه ها را همه پیش نماز قرار دادند انا لله و انا الیه راجعون.....)

.....، البته نکته مهم اینکه گروهی می گویند آن دو خلیفه به لحاظ نمازخوان بودن ذوالثدیه از قتل او صرف نظر کردند، ولی در واقع این بهانه ای بیش نیست، زیرا همانطور که ابونعیم در حلیه و ثعالبی در ثمار القلوب خود آورده اند، آن دو نفریعنی عمر و ابوبکر از ذوالثدیه ترسیده و به دلیل ترس از او فرار کردند، در حالی که آن کافر هم بدون اسلحه در حال نماز بود .....، ..... البته این ذوالثدیه سابقه بدی هم در نزد دو خلیفه داشت و آن در روزی بود که رسول خدا غنیمت های هوازن را تقسیم می کرد که همین ذوالثدیه به پیامبر اعتراض کرده و گفت می بینم به عدالت رفتار نمی کنی و یا در تقسیم غنائم دادگری نمی نمایی و...، پس پیامبر بر او غضبناک شد و فرمود وای بر تو اگر من به عدالت رفتار نکنم پس چه کسی به عدالت رفتار خواهد کرد، و عمر گفت او را بکشم حضرت فرمود نه ولی بدانید از فتنه ای که این مرد بپا می کند گروهی از دین خدا بیرون می روند همانطور که تیر از چله کمان و...،

(کلب گوید خوب توجه کن که چگونه دستورات رسول خدا را از آنچه خدا فرستاده است جدا می دانند و حال آنکه خداوند می فرماید ما ینطق عن الهوی، یعنی آن زمان که فرستاده خدا امر به کشتن منافقی دارد امر او مانند کسی دیگر مانند تو نیست که در آن احتمال اشتباه دهی و یا توجیه شیطانی کنی که اگر خطا بود، دو ثواب تو یکی می شود، بلکه حکم او عین حکم خداوند لازم الاجرا است و ملاحظه می شود که ذوالثدیه که رسول خدا در هنگام نماز حکم به قتل او می دهد کسی است که شریعت را جدای از پیامبر می داند تا جایی که به خود جرئت می دهد براساس استنباطی که از احکام اسلام دارد، پیامبر را مؤاخذه نماید و به او جسارت نماید و یا خود را بالاتر ازاو بداند که چنین کسی به فتوی رسول خدا کافر و واجب القتل و به حکم آیات کتاب خدا اهل دوزخ جاوید است)

گفتار آنان پس از مرگ خلیفه در احوال خداپرستی او:

از روش خلیفه چه در روزگار پیامبر و چه پس از آن اخباری نرسیده است که نماینده رنج و تکلف او در عبادت باشد و...، محب طبری در ریاض النضره آورده است (مضمون) (عمر پس از مرگ ابوبکر به نزد همسر وی رفته و از اعمال ابوبکر سؤال کرد و او گفت آری او در شب ها برمی خاست ولی برای عبادت کار خاصی انجام نمی داد مگر اینکه در هرشب جمعه وضو می گرفت و نماز می خواند و رو

به قبله می نشست و سر بر دو زانو می نهاد و چون سحرگاه می شد سر خود را بلند می کرد و نفسی دراز از روی رنج و درد برمی آورد به نحوی که ما در خانه بوی جگر بریان شده او را می شنیدیم و آنگاه عمر گریه فراوان نموده و گفت کجا پسر خطاب می تواند خود را به جگر بریان شده ابوبکر برساند) و در مرآت الجنان آمده که آورده اند که (چون ابابکر نفس می کشید بوی جگر بریان شده از وی استشمام می کردند)،

و در عمده التحقیق از عبیدی مالکی آمده است که (چون ابوبکر صدیق درگذشت، عمر که به جانشینی او رسید آثار او را به دنبال کرده و کار خود را به او شبیه می نمود و هر چند وقت یکبار به نزد عایشه و اسما می رفت و از آنان در خصوص ابابکر سؤال می کرد و آنها گفتند ما ندیدیم که ابوبکر شبها زیاد نماز بخواند یا به عبادت برخیزد، تنها عملی که از او سر می زد این بود که چون شب می شد نزدیک سحر برمی خاست و می نشست و دو زانوی خود را در بغل می گرفت و سر خویش بر دو زانو می نهاد و سپس آن را به سوی آسمان بلند می کرد و نفسی دراز از سر رنج و درد می کشید و می گفت (آه)، پس ما دود سیاه را می دیدیم که ازدهان وی بیرون می آید، پس عمر گریه فراوان کرد و گفت عمر هر کاری را می تواند بکند ولی دود سیاه را نمی تواند از دهان خود بیرون بدهد)،

و عبیدی ادامه می دهد علت آن دود سیاه که از دهان ابابکر خارج می شد این بوده که ترس زیاد ازخدا موجب می شد که دل او آتش بگیرد بگونه ای که همنشینان او بوی جگر بریان شده از او می شنیدند ..... و نیز آنچه که پیامبر در دل او ریخت ..... باعث شد قلب او آتش گرفت)، .....،

و نیز ترمذی در نوادر از قول بکربن عبدالله مزنی آورده که برتری ابوبکر به مردم به دلیل این نبود که از مردم بیشتر نماز و روزه بجا می آورد بلکه به خاطر آن چیزی بود که در دلش بود،)، به همین مضمون ازدی در شرح صحیح بخاری، و شعرانی در یواقیت و یافعی و صفوری .....، این داستان را آورده اند،

آری این موارد همگی غلو در فضیلت تراشی است زیرا اگر داستان جگر بریان شده صحت داشت باید همه انبیاء و مرسلین چنین خصوصیتی را دارا می بودند زیرا آنان خیلی بیشتر از ابوبکر خداترس بود پس قاعدتاً می بایست چنان بویی از آنان هم برخاسته شود و بیشتر از دود سیاهی که از جگر سوخته او به مشام می رسید به مشام های مردم رسیده و همه جا پراکنده شود .....،

حالا بیائید جستجو کنیم در احوالات بزرگان و مقربان واولیاء الهی و برویم به سراغ کسانی که در خداترسی پیشرو بوده و در عبادت خود را فانی ساختند که سرسلسله آنان مولای ماامیرالمؤمنین علی است که در دل تاریکی های شب برمی خاست و چون شخص مارگزیده به خود می پیچید و همواره ازروی علم و آگاهی، با اندوه گریسته و آه می کشید و کلام ها به زبان می آورد که دلیل بر کمال ترس و هراس او بود و...،

و براساس آنچه که رسول صادق محمد مصطفی صلی الله علیه و آله فرمود، وی تقسیم کننده بهشت و دوزخ و...، است و او را می بینی که هر شب چند بار از هوش می رفت ولی نه از او و نه از دیگران هیچکس بوی جگر بریان شده نشنیده است و...،

و اگر آنچه آنان با گزافه گویی و یاوه سرایی در خصوص او گفته اند در همه اولیاء الهی تسری می یافت، از روزگار آدم تازمان خلیفه، می بایست همه فضا از آن بوها پر می شد و چهره روزگار از آن دودی که از جگرها برمی خاست سیاه میگردید .....،

آری کسی که این سخن مضحک و خنده دار را گزارش کرده فکر می کرد که هرکس از خدا بترسد آتش سوزانی بر جگر او می نهند که هم کباب شود و هم دود نماید .....، و عجیبتر آنکه این جگر سوخته پس از آن آتش سوزی جگر باز هم زنده است .....، و اگر از راوی سؤال نمایی و توجیه بخواهی احتمالاً پاسخ می دهد این ها همه معجزاتی است که خاص خلیفه است .....

(کلب گوید و راویان ذکر نمی نمایند که چگونه وقتی قلب او آتش می گرفت به نحوی که دود از دهان او خارج می شد به حدی که همه بوی کباب سوخته شده را استشمام می نمودند با قلب سوخته او چگونه زنده بود، راوی و پیروان متعصب شنیده بودند که فلانی با دل سوخته و قلب سوزان دعا کرد ولی آیا نمی دانستند که آن یک تشبیه ادبی است نه اینکه واقعاً قلب آن شخص آتش گرفته و دود کند مثل کباب بر سر منقل ذغال چرا می دانستند ولی این تعصب و گزافه گویی است که کور و کر می نماید).

وضعیت اخلاق خلیفه:

از اخلاقیات خلیفه چیزی بدست ما نرسید که براساس آن بتوانیم او را بالا ببریم مگر آن قولی که در صحیح بخاری از طریق ابن ملیکه و از ابن زبیر آمده (مضمون) (که گروهی از تمیمیان به رسول خدا وارد شده ابوبکر گفت قعقاع را فرماندهی بده و عمر گفت اقرع بن حابس، ابوبکر به عمر گفت که تو جز سر ناسازگاری با من قصدی نداری و عمر جواب داد ..... تا آنکه بگو و مگو بالا گرفت و صدایشان به فریاد بلند شد و... پس خداوند این آیه را فرستاد که (ای مؤمنان صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید...) و بخاری از قول ابن ملیکه می گوید که نزدیک بود آن دو نیکوکار هلاک شوند .....، پس از این دومرد تعجب نمی کنی که درطول آن همه مدت در معاشرت با رسول خدا آداب اولیه معاشرت را یاد نگرفتند و... ندانستند که چگونه بایستی در حضور رسول خدا عمل نمایند و چندان با هم بگومگو کردند تا جار و جنجال بالا گرفت تا جایی که موجب شد ..... اعمالشان در معرض حبط شدن و نابودی قرار گیرد، .....

و بر اساس گزارش ابن عساکر از مقدام این دو نفر ابوبکر و عقیل بن ابی طالب بودند که به دشنام گویی یکدیگر مبادرت کردند و تصریح نموده می گوید ابوبکر سباب (فحاش و زیاد فحش دهنده) بود ولی ابن حجر از روی تعصب برای رفع و رجوع آن نوشته که واژه یا سباب بوده یا نساب (یعنی نسب شناس) بوده ولی سیوطی بعد از او حتی سباب را حذف کرده و نساب را آورده و... و این هر دو عالم و محقق می دانند که لفظ نساب در این مجادله و فحاشی به یکدیگر تعبیری نابجا و بی معنا است مگر آنکه بگویی که آنان خواسته اند در این فحاشی به طرف بی آبرو کردن ناموس و شرف و آبروی خانوادگی و نسب پدر و مادر و اطرافیان ..... و کشیدن بنچاق یکدیگر بروند که این هم عذر بدتر از گناه است .....، .....

و چنانچه از گزارش آورده شده در خصایص الکبری این دشنامگویی بین ابوبکر و عقیل در حضور رسول خدا صورت پذیرفت آنهم در آخرین روزهای عمر شریف آن حضرت صلی الله‌علیه آله و سلم .....،

(کلب گوید چگونه دیگران گفتند آن دود از دل او بیرون می آمد آیا این احتمال نبود که این دود مربوط به زبان او بوده باشد به جهت سباب بودن او و این واقعه به دلیل تادیب او صورت می گرفت آنهم هر شب ولی تأثیر بر او نداشت).

دشنام گویی های دیگر ابوبکر در تاریخ:

نمونه دیگر بر فحاش بودن او را قبلاً آوردیم که در پاسخ کسی که در زمینه تقدیر سؤال کرد به او گفت ای پسر زن گندیده.....، و نمونه دیگر در آن زمان که به او خبر دادند که انصار مایلند مردی فرمانده آنان باشد که از اسامه سالخورده تر باشد و او به عمر گفت: ای پسر

خطاب، مادرت به عزایت بنشیند و داغ تو بر دل او نشیند (یعنی خدا مرگ ترا برساند)، پس ریش او را گرفت و گفت رسول خدا او را به این کار گماشته و آنگاه می گویی او را برکنار سازم ...

دروغ بافی و جعل حدیث دروغ در بردباری ابوبکر:

آری ابن حبان از طریق اسماعیل بن محمد، همان دروغگوی حدیث ساز و آن هم بدون ذکر زنجیره پیوسته، درباره اخلاق خلیفه آورده که جبرئیل گفت ابوبکر در آسمان معروف تر است تا در زمین، زیرا فرشتگان او را بردبار قریش می نامند .....)که دروغ بودن و جعلی بودن این حدیث را قبلاً اثبات کردیم

(کلب گوید در ضمن فحاش بودن یک شخص دلالت بر عدم صبوری و بردباری او دارد که اینگونه اشخاص به لحاظ روانشناسی می خواهند گفتار خود را از طریق فحاشی و ایجاد رعب وترس در طرف مقابل بجای بکارگیری استدلال و منطق اثبات نمایند .....)

تندی و درشتی او با دختر پیامبر:

اگر خلیفه بردبار قریش بود یا چیزی از اخلاق عظیم رسول خدا در او بود، پاره پاک تن رسول خدا و جگرگوشه او در حالی جان نمی سپرد که از او خشمگین باشد آن هم به خاطر آنچه از او کشید از درشتی و تندی در بازرسی خانه اش که خود او در هنگام مرگ آرزو می کرد که ای کاش آن کار را انجام نداده بودم و اگر صبور و بردبار بود دستور نمی داد با هر که در آن خانه بود جنگ نمایند و رسوایی پشت رسوایی ببار آرند و بخاری در باب وجوب خمس از زبان عایشه می گوید که فاطمه (ع) دختر رسول خدا پس از مرگ آن حضرت از ابوبکر صدیق درخواست کرد که سهم الارث وی را از غنایمی که خدا به رسول خود بخشیده بود و پس از او بجای مانده بود را به وی بدهد و ابوبکر به او گفت رسول خدا گفت ما ارث نمیگذاریم و هرچه از ما بماند صدقه است پس فاطمه و دختر رسول خدا بر او خشم گرفت و از ابوبکر متنفر شد و دوری کرد وهمچنان این دوری را گزیده بود تا درگذشت)

(کلب گوید آیا اینان مدعی هستند که رسول خدا فدک را در زمان حیات خود به دختر عزیز خود یعنی مظهر مسلم ذوالقربی نداده بود اگر اینگونه است پس باید کارگزاران رسول خدا در آنجا کار می کردند نه کارگزاران فاطمه و عواید آن را بایستی آن کارگزاران به رسول خدا می دادند نه حضرت فاطمه پس اینکه کسی بگوید رسول خدا آن را در زمان حیات خود به فاطمه نداده بود دروغ محض است و اگر بفرض ارث هم بوده باشد بازهم متعلق به حضرت زهرا بود یعنی در هر دو حالت مالک حضرت فاطمه بود و این همان چیزی بود که خلیفه ابوبکر آن را قبول کرد ولی عمر به زعم خود برای مصلحت اسلام آن را زیر پا قرار داد و کسی سؤال نکرد اگر می خواستی بذل و بخشش کنی چرا از مال خودت یا دیگران ندادی و قلب ذوالقربی را سوزاندی آنهم با توهین به حضرت زهرا و با جسارت در میان جمع به او که به منزله جسارت و استهزا و مسخره کردن رسول خدا بود که گفت به روباه گفتند شاهد تو کیست گفت دم من انا لله و انا الیه راجعون)

آزرده شدن فاطمه و واکنش های او:

هم او در بخش غزوات باب خیبر .....، از قول عایشه آورده است که ..... (ابوبکر قبول نکرد از اینکه چیزی از فدک را به فاطمه بدهد و فاطمه به همین علت بر ابوبکر خشم گرفت و از او دوری گزید و با وی سخن نگفت تا از دنیا رفت و بعد از پیامبر شش ماه زنده بود و چون از دنیا رفت، شوهرش علی او را شبانه به خاک سپرد و خود بر او نماز کرد و ابوبکر را خبرنکرد و به او اطلاع نداد...)، این حدیث در صحیح مسلم، مسند احمد، تاریخ طبری، مشکل الاثار طحاوی، سنن بیهقی، کفایه الطالب مذکور

و در تاریخ ابن کثیر آمده که ..... فاطمه تا واپسین دم زندگی خود از ابوبکر متنفر بود و او را دشمن داشت..... و دیار بکری و تاریخ الخمیس این حدیث را به همان عبارت که در دو صحیح بخاری و مسلم است را آورده است.

(کلب گوید به عنوان نمونه از جمله اخلاق خشن ابوبکر تهدیدی بود که او به سؤال کننده یهودی نمود و متعاقب آن میخواست با همکاری یاران خود به آن فرد صدمه بزند و از روی جهل به او گفت تو ظاهراً وانمود می نمایی که متدین هستی ولی در باطن دشمن دینی که اینگونه گفتار هم افترا است و هم فحاشی و ناسزاگویی و مثل اینگونه خشونت های رفتاری را اوبا حضرت زهرا نمود و خود هم از آن عمل اظهار ندامت کرد ولی چه فایده .....)

چرا و با چه انگیزه ای باید شبانه به خاک سپرده شود و چرا باید اثر و نشانه ای از قبر او باقی نماند.....، »آری خشم و تنفر او به آنجا رسید که وصیت کرد که او را شبانه در دل خاک قرار دهند و هیچکس بر جنازه او برای تشیع حاضر نشود و مخصوصاً ابوبکر بر وی نماز نخواند و شبانه او را به خاک سپردند و ابوبکر از آن آگاهی نیافت و علی خود بر او نماز خوانده و همراه با اسماء بنت عمیس او را غسل داد، و بر اساس آنچه در سیره حلبی آمده است واقدی میگوید: (نزد ما ثابت است که علی کرم الله وجهه خودش او را شبانه دفن کرد و بر وی نماز گزارد و عباس و فضل نیز با اوبودند و کسی دیگر را خبر نکردند، ..... و بخاری از عایشه روایت کرد که چون فاطمه درگذشت، همسرش علی شبانه او را دفن کرد و ابوبکر را خبر نکرد و خود بر او نماز خواند)،

در خصوص خشم و تنفر فاطمه و...، روایت شده است ((در روزهای پایانی عمر فاطمه) عایشه دختر گرامی ابوبکر خواست تا به خانه فاطمه وارد شود پس اسماء مانع از ورود او شد و گفت داخل مشو پس او به ابوبکر شکایت نمود و گفت این زن خثعمی میان ما و دختر رسول خدا مانع می شود پس ابوبکر بر در خانه ایستاد و گفت ای اسماء چه چیز موجب شده است که تو نگذاری زنان پیامبر در خانه رسول خدا وارد شوند و آنوقت به جای اظهار ندامت و گریه و زاری با گستاخی تمام و ..... اشاره به تابوت زهرا کرده و به اسماء گفت برای فاطمه هودج عروسان را ساخته ای و اسماء پاسخ داد او خودش به من دستور داده که هیچکس را به خانه او راه ندهم و چنان چیزی را برای او درست کنم.)، این روایت در استیعاب، ذخایر العقبی، اسدالغابه، تاریخ الخمیس، کنز الاعمال، شرح صحیح مسلم از سنوسی، شرح مسلم از آبی، اعلام النساء .....، آمده است.

(کلب گوید پس نگاه کن که چگونه او زخم زبان و استهزا را با تندی و خشونت رفتاری و ایجاد رعب و ترس به جای عذرخواهی و اظهار ندامت بر زبان می آورد تا جایی که تابوت دختر پیامبر را به مسخره به هودج عروسان تشبیه می کند آیا او خواست تا این کلام به گوش دختر رسول خدا برسد و قلب او را بعد از آن همه مصائب بیشتر بسوزاند یا اینکه اساساً اینگونه اعمال عادت و روش اخلاقی او بود من نمی دانم)

عذرخواهی خلیفه از فاطمه زهرا:

تمامی این احادیث و بسیاری دیگر از اینگونه روایات، همگی مؤید تنفر و نارضایتی و غضب فاطمه نسبت به خلیفه و عملکرد زشت و ناروای او است و دلایل قطعی و اثبات شده در مقابل نقل قول دروغ کسانی که با جعل روایت از شعبی و اوزاعی و برای پوشانیدن این ننگ ابدی آورده اند که ابوبکر از زهرا عذرخواهی کرد و او نیز پذیرفت و این دو نقل در مقابل دریا یا حادیث که مستقیم و غیرمستقیم دلالت بر نارضایتی زهرا از ابوبکر دارد چه ارزشی و اعتباری خواهد داشت و با توجه به اینکه هیچ نشانی از آنها در هیچیک از جوامع حدیث و مسند حافظان حدیث نیز یافت نمی شود و... و معلوم نیست از زبان که و از قول چه کسی این خبر به اوزاعی متوفی ۱۵۷ رسیده و یا به شعبی متوفی حدود سال ۱۱۰ آنهم بدون ذکر هیچ سلسله و زنجیره حدیث که معلوم نیست راوی آن کیست ..... الی آخر.، ابن قتیبه و جاحظ روزهای پایانی فاطمه و عکس العمل آنحضرت در مقابل کردار بد ابوبکر را نقل و آن را تفسیر نموده اند، ابن قتیبه آورده است (..... عمر به ابوبکر گفت برویم به نزد فاطمه زیرا ما او را به خشم آورده ایم پس هر دو رفتند و از فاطمه اجازه ورود خواستند و او اجازه نداد، آنوقت نزد علی رفته و با او گفتگو کردند تا آن دو را به خانه فاطمه راه داد و چون به نزد او نشستند، فاطمه صورت خود را به سوی دیوار برگردانید پس آن دو بر فاطمه سلام کردند ولی فاطمه جواب سلام آنها را نداد، و ابوبکر شروع به سخن کرد و گفت ای حبیبه رسول خدا به خدا قسم خاندان رسول خدا نزد من از خویشان من محبوب تر هستند و تو در نزد من از دخترم

عایشه محبوب تر هستی و من دوست داشتم روزی که پدرت از دنیا رفت من هم می مردم و پس از او نمی ماندم پس آیا گمان داری من با آنکه تو را می شناسم و از فضیلت و شرف تو آگاه هستم تو را از رسیدن به حق خویش و سهم الارث تو از رسول خدا محروم می کنم، جز این نبود که من از پدرت رسول خدا شنیدم که ما ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است. فاطمه فرمود شما دو نفر مرا آگاه کنید ببینم که اگر حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه وآله برای شما بگویم آن را میشناسید و به آن عمل می کنید گفتند آری، گفت شما را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا (ص) شنیدید که گفت خشنودی فاطمه از خشنودی من و خشم فاطمه از خشم من است پس هر که دخترم فاطمه دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هرکه فاطمه را به خشم آورد مرا به خشم آورده است گفتند آری شهادت می دهیم که ما این گفتار را از رسول خدا شنیدیم پس فاطمه گفت من خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و خشنود نداشتید و من هرگاه رسول خدا را ملاقات نمایم شکایت شما را به او خواهم کرد، پس ابوبکر گفت ای فاطمه من به خدای تعالی پناه می برم از خشم او و خشم تو، پس ابوبکر چنان سخت به گریه و زاری افتاد که نزدیک بود جان او از کالبدش بیرون رود و آنگاه زهرا گفت به خدا قسم که در هر نمازی که بگزارم بر تو نفرین و لعنت می فرستم، و ابوبکر گریان بیرون آمد و در حالی که مردم گرداگرد او را گرفته بودند ولی او به مردم گفت همه شما با دلی خوش به خانواده خود (مراجعه) و شب را در آغوش همسر خود به آرامش به سر می برید ولی (شما) مرا با نگرانی هایی (که در این رابطه یعنی ظلم و ستم بر فاطمه زهرا و گرفتاری های آخرتی آن) دارم رها می کنید، مرا نیازیبه بیعت شما نیست بیائید و بیعت خود را با من نادیده بگیرید .....).

نگاهی در یک سخن آزاردهنده:

برای ما شایسته نیست که حتی سخنی را که ابن کثیر برای توجیه کار ناشایست خلیفه آورده است بیان نمائیم که گفت، (.....او نیز زنی از نوع بشر بود و توقع عصمت نباید داشت که چرا از کار ابوبکر خشمگین و او را سرزنش کرد و با او سخن نگفت تا درگذشت) و یا (او نیز مانند دیگران بشر بود و همانطور که همه ناراحت می شوند او هم ناراحت شد ..... و مخالفت وی با ابوبکر علیرغم سخن آشکار از رسول خدا جای دفاع ندارد) .....، چه بگوئیم درباره این یاوه گویی ها و غلط کاری ها آن هم در مقابل آیه تطهیر که درباره او و شوهر و پسرانش در کتاب خدا نازل گردید...،

و چه بگوئیم درباره این سخنان باطل با آنکه دریایی بی انتها از گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله را می بینیم که در برابر ماست که فرمود: (فاطمه پاره تن من است پس هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است)، و در عبارتی دیگر (فاطمه پاره تن من است هرچه او را آزرده نمود مرا آزرده می سازد و هرچه او را غضبناک نماید مرا غضبناک می سازد)، و یا در عبارتی دیگر (فاطمه پاره تن من است هرچه او را خشمگین سازد مرا خشمگین می سازد و هرچه او را دلخوش نماید مرا دلخوش ساخته است) و ..... عبارتی دیگر(فاطمه پاره تن من است هرچه او را آزرد مرا می آزارد و هرچه او را خسته نماید مرا خسته نموده است .....) و یا (فاطمه پاره تن من است هرچه او را پریشان نماید مرا پریشان کرده و هرچه او را بیازارد مرا آزرده است .....) و در عبارتی (فاطمه پاره تن من است ..... فاطمه شاخه ای از (درخت هستی) من است .....،فاطمه تکه از گوشت وجود من است .....

(کلب گوید تو تعجب نمی کنی از این طرفداری با تعصب کور که چگونه خود خلیفه نگران این مسائل است ولی ابن کثیر جاهل بعد از قرن ها می آید و در پی توجیه کاری است که خود خلیفه از آن نادم است و آیه مودت ذوالقربی را به ضد آن معنی می نماید و می خواهد با این کلام خود بگوید به این مضمون که معنی مودت ذوالقربی یعنی اگر مودت هم نکردی مهم نیست حتی ظلم هم کردی مهم نیست و حتی بقتل رساندی هم مهم نیست آری آنها اگر تفاوت معنی خطا و جرم را در قرآن می فهمیدند معنی این آیه را نیز می فهمیدند یا می فهمند ولی تعصب چشم آنانرا کور و گوش آنان را کر کرده است)

ذکر اسامی پنجاه و نه تن از راویان و بزرگان و حافظان اهل سنت این حدیث:

پیشوایان و راویان صحاح سته (صحیح بخاری، مسلم، .....) و گروهی دیگر از بزرگان و .....، این حدیث را با عبارات گوناگون، در نوشته های خود اعم از سنن، مسانید و معاجم آورده اند که نمونه آنان:

۱- ابن ابی ملیکه متوفی ۱۱۷ براساس آنچه بخاری، مسلم، ابن ماجه، ابن داوود و احمد و حاکم آورده اند وی از راویان این حدیث است.، ۲- ابوعمر بن دینار مکی متوفی ۱۲۵ بنا به گفته های بخاری و مسلم او نیز از راویان این حدیث است.، ۳- لیث بن سعد مصری متوفی ۱۷۵ ...، ۴- ابومحمد بن عینیه کوفی متوفی ۱۹۸ ...، ۵- احمد بن یونس یربوعی متوفی ۲۲۷ ...، ۷-حافظ ابوولید طیاسی ۲۲۷ ...، ۸- ابومعمر هذلی .....، قتیبه بن سعید ثقفی .....، عیسی بن حماد .....، امام حنبلیان احمد .....،حافظ بخاری .....، حافظ مسلم .....، حافظ ابن ماجه .....، سجستانی .....، عیسی ترمذی .....، ابوعبدالله ترمذی، نسایی .....، ابوالفرج اصفهانی .....، حاکم نیشابوری .....، ابوبکر بیهقی ..... خطیب تبریزی .....، بغوی، عیاض، خوارزمی، ابن عساکر، ابوالقاسم سهیلی (او همان است که روایت نمود که ابولبابه رفاعه بن عبدالمنذر وقتی که توبه کرد، خود را در بند نمود تا آیات قبولی توبه او نازل شد و چون فاطمه خواست بندهای او را بگشاید گفت من قسم خورده ام که جز رسول خدا هیچ کس بندهای مرا باز نکند، پس رسول خدا فرمود فاطمه هم پاره ای از گوشت من است پس درود خدا بر رسول خدا و بر فاطمه نثار باد و این حدیث دلالت می کند بر اینکه هرکس فاطمه را ناسزا گوید کافر است و هرکه بر او سلام و درود فرستد بر پدرش رسول خدا صلی الله علیه وآله درود فرستاده است.)،

..... ابن ابی الحدید .....، ابن جوزی .....، اثیر جزری .....، ابن طلحه شافعی .....، ابن جوزی .....، گنجی شافعی، محب الدین طبری، ازدی،

ذهبی، ایجی، زرندی، یافعی، زین الدین عراقی، نورالدین هیثمی، ابن حجر عسقلانی، سیوطی، ..... زین الدین مناوی ..... می گوید (سهیلی این حدیث را دلیل آورده بر کفر کسی که به زهرا ناسزا گوید زیرا با کار خود او را به خشم آورده و همین فضیلت دلالت دارد بر اینکه او از ابوبکر و عمر بالاتر است .....، .....).

(کلب گوید و این احادیث کاملاً صحیح است زیرا دوستی ذوالقربی امر الهی و در راستای جبران اجر رسالت و اعطای بهشت جاوید از سوی خداوند است و مظهر و مصداق کامل انجام این مودت رضایت مولاتنا حضرت زهرا سلام الله علیها در حیات و پس از شهادت جانسوز اوست پس سلام وصلوات بی انتهای خداوند بر وجود پاک و مطهر حضرت زهرا نثار و ایثار باد و خداوند ما را از شفاعت آن حضرت در دنیا وآخرت بهره مند فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

احادیث غلوآمیز یا قصه های خرافی:

و این هم بحث های کوتاه است که روحیات خلیفه و فضیلت های او را در برابر ما مجسم می سازد...

خورشید بر چرخ گردنده: (مضمون) در این حدیث که عاری از هرگونه زنجیره ای پیوسته است، پندارهای خرافی که زائیده گزافه گویی هاست آورده شده که از آن جمله (..... پیامبر به عایشه گفت چون خداوند خورشید را آفرید، آن را از مرواریدسفیدی آفرید و ۱۴ مرتبه از دنیای ما بزرگتر است پس آن را بر چرخ گردنده قرار داد و بر چرخ گردنده ۸۶۰ دستگیره آفریده و در هر دستگیره زنجیری از یاقوت سرخ و آنوقت ۶۰۰۰۰ فرشته مقرب را دستور داد که این زنجیرها را بکشند ..... و این خورشید هر روز بالای کعبه که مرکز زمین است می ایستد و حرکت نمی کند ملائکه هرچه می کشند نمی توانند خورشید را حرکت دهند تا آنکه ۶۰/۰۰۰ فرشتگان مقرب عاجز می شوند و خدا به ملائکه وحی می کند که خورشید را بر ابوبکر قسم بدهند ..... و چون ۶۰/۰۰۰ ملائکه، خورشید را به

ابوبکر قسم می دهند، خورشید به حرکت در می آید ..... و نیز آن زمان که گنهکاران امت بر آتش جهنم بگذرند، آتش به آنان حمله می کند ولی وقتی محبت ابوبکر را در دل آنان می بیند، آتش ترسیده و از آنها فرار کرده به دنبال دیگری می رود .....)،

(کلب گوید ..... با این روایات و سایر اینگونه روایات ما جواب دانشمندان نجوم را چه بدهیم آیا به ما نمی خندند خوب بعد بیا این روایات را با قرآن تطبیق بده ببین آیا تطبیق دارد ..... مگر خداوند نمی فرماید آسمان را بدون ستون خلق کرده و در مدار خود در حرکت هستند .....، آیا در آن آیات سخن از زنجیر و دستگیره و توقف هر روز و .....، ملاحظه می شود)،

و تعجب اینکه این داستان هر روز خورشید است با ۶۰/۰۰۰ ملک مقرب و ایستادن و سرکشی کردن و نرفتن و ..... تا آنکه به ابوبکر قسم بدهند هر روز از اول خلقت .....، و آیا خداوند در قرآن نفرمود این نظم خداوند است (نه خورشید را سزاوار است به ماه برسد و نه ..... هر کدام درمداری شنا می کنند

(کلب گوید هرچه دانشمندان جهان با مطالعه قرآن به اسلام نزدیک می شوند به همان اندازه از دیدن این احادیث نامعقول و یاوه از اسلام دور می شوند و این بالاترین صدماتی است که به اسلام وارد می شود).

توسل به ریش ابوبکر:

یافعی از قول ابوبکر آورده است (مضمون) (که ما در مسجد نشسته بودیم کوری آمد و ما او را نزد پیامبر نشاندیم پس اوکمک خواست ابوبکر گفت من تو را کمک می کنم تا زندگی تو سر و سامان بگیرد دیگر چه می خواهی گفت دختری دارم می خواهم کسی او را به همسری بگیرد ابوبکر گفت من او را به همسری می گیرم آیا حاجت دیگری داری گفت می خواهم در راه دوستی محمد دستم را در میان ریش های ابوبکر فرو برم پس ابوبکر برخاسته ریش خود را در دست کور قرارداد و گفت ریش مرا در راه دوستی محمد بگیر پس آن کور ریش ابوبکر را گرفت و گفت خدایا به حق ریش ابوبکر بینایی را به من برگردان پس درجا چشم او بینا شد و بلافاصله جبرئیل نازل شد و از قول خداوند گفت .....، ای محمد اگر همه کوران عالم مرا به ریش ابوبکر قسم می دادند البته هیچ کوری روی کره زمین باقی نمی ماند و همه بینا می شدند)،

(کلب گوید این روایت از روایاتی است که متن آن ماهیتاً اصل روایت را بکلی منتفی می نماید مانند روایت قبلی در موضوع خورشید و .....، اگر دقت شود در این روایت کوران برای بینا شدن فقط باید خدا را به ریش ابوبکر قسم بدهند و هیچ شرط دیگری نیست و هیچ شرایط خاصی ندارد و چون عملاً چنین چیزی حقیقت ندارد پس این روایت دروغ است مانند روایت قبل وقتی خورشید هیچگاه توقفی در هیچیک از ساعات شبانه روز ندارد پس آن دروغی است شاخدار و اینکه حالا که ابوبکر دختر او را به همسری گرفت پس آن مرد بایستی دارای اصل و نسب و اسم رسم شود و دختر او که بعداً ملکه اسلام می شود بایستی فرد معلوم باشد نه اینکه از پدرش به عنوان شخص کوری یاد نمایند که نام او با وجود این معجزات عجیب و غریب معلوم نباشد و .....)

راستی این گروه هم دیده ظاهر و هم دیده باطن آنها کور شده است و به راستی آن نابینا قبل از کوری چشمش دچار کوری دل بوده و نمی فهمید که سوگند دادن به ریش رسول خدا سزاوارتر است نزد خدا از سوگند دادن به ریش ابوبکر و چرا ..... حافظان حدیث این روایت را از کوران امت مخفی نمودند و کجایند کوران برادران اهل سنت که با توسل به ریش او بینا شوند و... و البته این غلوی ناروا است که ریش ابوبکر را بر ریش رسول خدا مقدم نمودند و...،

و نیز در همین مضمون در خصوص ریش ابوبکر روایت جعل نموده اند که چون رسول خدا مشتاق بوی بهشت می شد ریش ابوبکر را می بوسید .....، که در رابطه با جعلی بودن آن سخنها رفت و گفته فیروزآبادی و عجلونی که دروغ بودن این روایت ها را عقل هر کس بدیهی می شمارد و نیز روایتی که عجلونی آورده که (ابراهیم خلیل و ابوبکر صدیق)، هر کدام ریشی در بهشت دارند و به نقل از ابن حجر می آورد که (صحیح نیست که در بهشت برای خلیل و برای ابوبکر ریش باشد) و این را در هیچ یک از کتب معروف حدیث و... نیافتم ولی اگرصحیح باشد فلسفه آن اینست که هر دو به منزله پدر مسلمانان هستند زیرا خلیل مردم را مسلمان نامید و ابوبکر هم مردم را به اسلام آورد و ..... پاسخ اینکه، اولا خلیل مردم را مسلمان نام ننهاد بلکه خداوند نام نهاد و ثانیاً پیامبر پدر این امت است و وصی او

چنانچه در روایات آمده است و نیز این روایات جعلی با سایر روایات دیگر معارض است و همچنین ابن کثیر در تاریخ خود آورده است (..... که کسی در بهشت ریش ندارد مگر آدم که بلندی ریش او تا ناف اوست) ..... و یا عجلونی(که ..... کسی در بهشت ریش ندارد مگر موسی بن عمران که ریش او تا ناف اوست .....)،

و شگفت و هزار شگفت که ابوبکر را دومین پدر بشناسند که در را به مردم باز کرد تا مسلمان شوند پس مستحق داشتن ریش شد، ولی صاحب دین یعنی رسول خدا که هر دو لنگه در را، برای مردم باز کرد شایسته داشتن ریش در بهشت نیست در صورتی که اگر دقت نمایی حتی برعکس این ادعا، ابوبکر در اسلام را با محروم نمودن وصی رسول خدا از خلافت که برای او در نظر گرفته شده بود بست، و قطعاً اگر کارها را آنطور که خداوند امر فرموده بود انجام داده و از دست او خارج نمی کردند، آن حضرت علوم را انتشار میداد و آیات او درخشان می شد و حکمت های او به همه می رسید و دستورهای او بکارگیری می شد و آنوقت می دیدی که چگونه برکات خداوند از زمین وآسمان نازل می گردید .....

پس با این ناروایی شهرها به خشکسالی افتاد و بوستانها خشک شده و فساد در بر و بحر ظاهر شد،..... و این لقب پدری همانگونه که از طریق انس بن مالک از پیامبر آمده است فقط شایسته امیرالمؤمنین علی است که رسول خدا در مورد او فرمود (..... حق علی بر این امت حق پدر است بر فرزند) و ..... نیز از طریق عمار و ابوایوب انصاری نیز روایت شده است که رسول خدا فرمود (حق علی بر هر مسلمانی حق پدر است بر فرزند...)

گواهی ابوبکر و جبرئیل:

نسفی آورده است که (مردی در مدینه مرد و پیامبر خواست بر او نماز بگذارد ولی جبرئیل نازل شد که بر او نماز نخوان و پیامبر نخواند، پس ابوبکر آمد و گفت ای پیامبر بر او نماز بگذار که من جز خوبی از او ندیدم پس جبرئیل آمد و گفت ای محمد بر او نماز بگذار که گواهی ابوبکر از گواهی من بالاتر است) و .....،

پس با من بیائید که به حساب این راویان مغلطه گر بپردازیم صرف نظر از فقد سلسله اسناد برای این روایت جعلی سؤال اینست آیا پیامی که جبرئیل آورد از پیش خود بود یا از نزد خدا پس معلوم است که از نزد خداست پس چگونه می تواند از گواهی خود به نفع ابوبکر چشم بپوشد و... نیز

(کلب گوید اگر قول ابوبکر بر سخن جبرئیل ارجح است، پس کلام خداوند در قرآن کریم را ابوبکر می تواند دخالت نموده و متن آن را تغییر دهد و قرآن جدید بیاورد و اگر نمی تواند پس این حدیث یاوه است خصوصاً در قسمت آخر که می گوید از قول خداوند یا خودش که گواهی ابوبکر از گواهی من بالاتر است، انا لله و انا الیه راجعون).

انگشتر پیامبر و نقش آن:

(مضمون)، (روایتی نقل کرده اند که در آن آمده که رسول خدا انگشتر خود را به ابوبکر داد تا بر آن نقش لااله الا الله حک کند و ابوبکر رفته به حکاک گفت بنویس لا اله الا الله و محمد رسول الله و حکاک چنین کرد و چون انگشتر را نزد پیامبر برد پیامبر دید علاوه بر آن دو عبارت نوشته ابوبکر صدیق و از ابوبکر سؤال کرد این اضافه ها چیست ابوبکر گفت من محمد رسول الله را گفتم اضافه کند ولی ابوبکر الصدیق را نمی دانم از کجا آمد و جبرئیل فرود آمد و گفت خدای تعالی گفت اسم ابوبکر را من اضافه کردم چون او دوست نداشت بین نام من تو جدایی بیفتد و من هم خوش نداشتم که بین اسم او و تو جدایی بیفتد.)، این حدیث کذب محض است زیرا همه محدثین بی چون و چرا متفق القول هستند که نقش نگین انگشتر آن حضرت (محمد رسول الله) بوده است بدون هیچ اضافه دیگر و در کتاب صحیح از انس روایت شده که پیامبر انگشتری از نقره ساخته و بر آن حک کرد محمد رسول الله و امر فرمود هیچکس مانند آن بر انگشتر خود حک ننماید. این حدیث در صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح ترمذی، سنن ابن ماجه، سنن نسایی، که

بخاری و ترمذی اضافه نموده اند که این عبارت در سه سطر به ترتیب (محمد-رسول- الله) بوده است ..... و این همان انگشتر بود که حضرت با آن مکتوبات و مراسلات را نیز مهر می نموده است .....،

وآری اگر این موضوع صحت داشت البته از عظیم ترین فضایل ابوبکر بود که خود او در روز سقیفه و یا اعوان و انصار او درآن روز به آن استناد می کردند و ارتباط و تقرب او به خداوند و تفضل جبرئیل به او را ذکر می نمودند ..... ولی چنین نبودچون آن انگشتر دروغین را در سده های بعد دروغپردازان برای او ساخته اند که به عنوان فضیلت او در سقیفه مطرح نشد، ..... الی آخر.

(کلب گوید و همینطور سایر فضایل از قبیل شفادادن کور و یا موضوع ریش ابوبکر و یا قسم دادن ۶۰/۰۰۰ فرشته موکل خورشید، در حالی که این خورشید بی حرکت برروی خانه کعبه ایستاده و این خورشید متمرد را به ابوبکر و قسم دادن حرکت نمودن آن و اینکه این داستان که از اول خلقت تا آخر خلقت ادامه دارد؟! و یا نقشی که خداوند راساً خودش به روی انگشتر پیامبر برای او حک کرد که این معجزه عظیم راکسی نقل نکرد و این فضیلت در جهان منتشر نشد که نام پیامبر را روی انگشتر حکاک حک کرد ولی نام ابوبکر را به معجزه خدا روی انگشتر پیامبر حک کرد و از این موضوع احدی از مردم و بزرگان صحابه و ..... اطلاع ندارند مگر راوی کذاب، انالله و انا الیه راجعون)

وسعت بهشت ابوبکر:

صفوری در نزهه المجالس آورده (مضمون): (همه فرشته ها زیر درخت طوبی جمع شده بودند پس فرشته ای گفت دوست داشتم که خداوند نیروی هزار فرشته را به من می داد و پر و بال هزار پرنده تا در بهشت پرواز کنم و به آخر آن برسم پس خدا به او داد و او هزار سال پرواز کرد پس چون قوت او تمام شد و پرهایش ریخت خدا دوباره به او قوت داد تا هزار سال دیگر هم رفت پس افتاد دوباره قوت داد هزار سال دیگر هم رفت پس خسته شده و در آستانه کاخی افتاد و مشغول گریه کردن شد پس یک حوریه بهشتی آمد و گفت چرا گریه می کنی گفت من سه هزار سال مشغول پروازم و هنوز به آخر بهشت نرسیدم پس آن حوریه به او گفت تو خودت را به پرتگاه انداختی زیرا این سه هزار سال که طی کردی در واقع یک ده هزارم آن جایی است که خدا برای ابوبکر صدیق آماده کرد) این نقل را جردانی هم در مصباح خود آورده است، پس بر اساس این نقل آنچه خدا برای ابوبکر آماده کرده و هیچ فرشته ایکه قدرت هزار فرشته و هزار پرنده را دارد نمی تواند آن را کمتر از سی هزار سال طی نماید و... من بازخواست و مؤاخذه صحت این حدیث را به جوانان باهوش امروزی واگذار کرده که در امروزه در گوشه و کنار این جهان در دانشگاه ها مشغول تحصیل و در مدارج عالیه فارغ التحصیل می گردند و همینطور تحقیق در سلسله اسناد این نقل را از تکالیف کسانی می دانم که بر راویان غیبی آن که اصلاً وجود خارجی ندارند، آگاهی دارند زیرا نه هیچ حافظ حدیث و نه هیچ حدیث شناس نمی تواند در آن حیطه گام بردارد .....،

(کلب گوید نگاه کن که این روایت را چه کسی و به چه کسانی گفته است اگر این حدیث جعلی مانند همان روایت ارث قرار ندادن پیامبر فقط خود او راوی آن است که ما سخنی در این نداریم جز همان که درباره آن می گوئیم و اگر حداقل این حدیث که شأن عظیم او را بیان می کند دیگران هم شنیدند چرا جزء فضایل او درسقیفه بیان نکردند، .....، دلیل آن روشن است زیرا این فضیلت دروغین را در سده های بعد دروغپردازان برای او تراشیده اند .....)

خدا از ابوبکر حیا می کند:

(مضمون) از قول انس بن مالك آورده اند كه گفت (..... زنی از انصار نزد پیامبر آمد و گفت ای رسول خدا همسرم در مسافرت است و من به خواب دیدم كه درخت نخل خانه ام افتاد، پیامبر به او گفت باید صبور باشی چون شوهرت مرده وهرگز دیگر نمی آید پس آن زن گریان و نالان بیرون رفت و ابوبكر را دید و همان داستان را گفت ولی قول رسول خدا را نقل نكرد پس ابوبكر گفت برو خیالت راحت باشد شوهرت امشب پیش تو می آید .....، چون شب شد شوهرش آمد پس آنزن نزد پیامبر آمد و آمدن همسرش را اطلاع داد پس جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد آنچه گفتی درست بود ولی چون ابوبكر به این زن گفت شوهرت امشب پیش توست خدا نخواست حرف ابوبكر دروغ از آب درآید، پس برای حفظ آبروی او، آن مرد را كه مرده بود زنده كرد به منزل فرستاد .....)، تعجب از راوی است كه برای حفظ آبروی ابوبكر، از گناه دروغگویی این حدیث را جعل و آن گناه دروغگویی را به گردن پیامبر (ص) انداخته اند ..... گویی خدا حیا نمی كند كه بر زبان پیامبر راستگو و راستگو شمرده شده اش، دروغی جاری شود آن هم در زمانی كه رسول خدا (در این حدیث جعلی) به آن زن خبر مرگ شوهرش را با قید نفی ابد و همراهی آن با حرف لن كه آن را شدیدتر می كند گفته است یعنی تا ابدآباد او را نخواهی دید..... ولی ابوبكر تیری در تاریكی انداخت و جاعل حدیث، جاری شدن دروغ بر زبان پیامبر را روا دانست ولی آن را بر زبان ابوبكر روا ندانست با آنكه اگر حرف ابوبكر دروغ در می آمد ضرری به اسلام نداشت ولی راه یافتن دروغ به سخنان پیامبر شكستی در بازوی اسلام و دین خواهد بود یعنی ابوبكر از صدیقان باشد ولی سرور صدیقان عالم یعنی پیامبر نباشد آنهم برای حفظ آبروی ابوبكر و نكته دیگر آنكه جاعل حدیث توجه نداشت كه اگر از قول پیامبر می گفت كه آن مرد مرده است وسپس آن مرد زنده می شد و برمی گشت باز می توانستیم بگوئیم قول پیامبر دروغ در نیامد ولی وقتی از قول پیامبر به آن زن گفت كه تو هرگز شوهرت را در كنار خود نخواهی دید با این داستان قول كذب به رسول خدا نسبت داده شده است كه بانقل اول فرق دارد ..... الی آخر.

(كلب گوید خوب ای راوی عزیز نگفتی این معجزه عظیم كه از جناب ابوبكر صادر شد نام این زن چه بود نام همسر گرامی او چه بود از كدام قوم و قبیله بودند قطعاً از ایتالیا نیامده بودند و به همان اطراف تعلق داشتند زیرا می گوید از انصار بود و .....، آن مرد كه مرده بود و زنده شد حالات خود را چگونه بیان كرد و مردن او به چه نحو بود و زنده شدن او به چه نحو و بسیار مطالب دیگر كه همگی سؤالاتی بدون جواب دارد آری و اگر این معجزه كه هم ردیف معجزات رسول خدا برای و بود چرا آن را در سقیفه رسماً اعلام نكرد و .....، و همه این احادیث در اثر تعصب نابجا عده ای كذاب در سده های بعد ساخته و پرداخته و تحویل عوام الناس شده است.)

كرامت دفن ابوبكر:

ابن عساكر در تاریخ خود آورده (مضمون) (كه چون ابوبكر به حالت مرگ افتاد به حاضران گفت اگر من مردم، پس از غسل و كفن كردن، مرا به حجره رسول خدا ببرید و بگوئید این ابوبكر است كه اجازه می خواهد، پس اگر به شما اجازه داده شد و در بسته كه با قفل بسته است باز شد مرا آنجا دفن كنید وگرنه ببرید بقیع ..... چون او را آوردند قفل بسته، افتاده باز شد و هاتفی از درون قبر ندا داد كه دوست را بر دوست وارد كنید كه دوست به دوست مشتاق است .....) كه این گزارش را رازی، حلبی و دیار بكری، قرمانی و حضوری نیز نقل نموده اند، .....، و البته بازگو نمودن و جعل این گزارش از سوی راویان به دلیل آن بوده است كه خواسته اند به این وسیله یعنی ساختن این داستان، دفن خلیفه را در آن مكان پاك توجیه نمایند به این دلیل كه این موضوع از غوامض مسائل آنان است كه آنها را درمانده ساخته و از عهده جواب آن برنیامده اند زیرا حجره رسول خدا یا متعلق به رسول خدا و ارث وراث اوست و یا بقول

او ارثی وجود نداشته و صدقه است (متعلق به همه مسلمین)، اگر بگوئیم ارث است پس از وارثان یعنی خاندان رسول خدا دوامام سبط و خواهرانشان، اجازه نگرفتند و اگر متعلق به همه مسلمین است باز هم اجازه نگرفتند و اگر بگویی از سهم عایشه بود اولاً که گفتی پیامبر ارث نداشته و اگر ارثی هم باشد با توجه به اینکه رسول خدا ۹ همسر داشته ۷۲/۱ سهم عایشه است وآن هم به دلیل مشاع بودن می بایست رضایت سایر مالکین جلب می شد و... و ثالثاً صرف نظر از اینکه در مشاعات رضایت همه وراث شرط است، آن مقدار ارث او به اندازه یک قبر هم در نمی آمد و همچنین یا خود علم غیب داشت و یا رسول خدابه او چنین گفت و لذا بیان آن در جمله شرطی که اگر پاسخی نیامد مرا به بقیع برید سالبه بر اصل است و باز هم این گزارش تا روزگار ابن عساکر هیچ نشانی در هیچ صحیح و مسانید آن ندارد زیرا اگر چنین بود کرامت عظیمی در حضور صحابه و از مهاجرین و انصار، ..... و آن ندایی که از قبر شریف بیرون آمد و...، ابن عساکر پس از ذکر زنجیره، گوید این حدیث داستانی قابل انکار است، زیرا ابوطاهر دروغ ساز بوده و حال عبدالجلیل هم معلوم است ..... و ابوطاهر مقدسی را هم ابوذرعه و ابوحاتم از دروغسازان و جاعلان بزرگ حدیث بحساب آورده اند و نسایی می گوید مورد وثوق نیست و ابن حیان می گوید نقل حدیث از او روا نیست چون دروغ ساز بوده و ابن عدی می گوید دزد بوده و ..... آری اگر چنین چیزی در نزد مهاجر و انصارو... در باز شدن قفل و ندای قبر ..... واقع می شد می بایست همان زمان و تا ابدالآباد بازگو شود ولی آیا تا زمان ابن عساکرهمه کر و کور و لال شده بودند که .....، آری البته چنین چیزی واقع نشده بود ..... بلکه تمامی اینها گزافه گویی و دروغ های ساختگی برای توجیه کار خلیفه بوده است که ..... از روح صوفی مآبانه راوی سرچشمه گرفته است...،

جبرئیل از هیبت ابوبکر به خاک می افتد:

شیخ یوسف فیشی مالکی آورده است (مضمون) (..... هر زمان ابوبکر بر پیامبر وارد می شد و جبرئیل با او در حال گفتگو بودتنها برای احترام ابوبکر و نه هیچ کس دیگر از جای برمی خاست پیامبر سؤال کرد چرا گفت او حق استادی بر گردن من دارد زیرا در آن زمان که خدا به ملائکه گفت سجده کنید دلم به من گفت سجده نکن ..... و من جایگاه بلندی دیدم که روی آن نوشته بود ابوبکر ابوبکر و او می گفت سجده کن پس از هیبت ابوبکر به سجده افتادم .....)، شگفت از این گروه که حتی امین وحی خدا هم از گزند آنان برکنار نماند و برای گزافه گویی برای خلیفه

(کلب گوید کجا بود حضرت ابابکر که به جای جبرئیل به خودش خطاب کند که چهل و پنج سال یعنی یک عمر بت پرستی ننماید و بر لات و عزی و هبل به سجده نیفتد و آمار او را در شرابخانه مکه، نگیرند و به سلامتی لات و عزی و هبل کاسه، کاسه شراب بالا نکشند و .....، آری چگونه کسیکه تمام عمر خود به استثناء ایام اسلام خود یعنی حدود پانزده سال، را در کفر و شرک و بت پرستی و شراب خواری و .....، سپری نموده می تواند معلم توحید حضرت جبرئیل بوده باشد)

آری آنان مقام جبرئیل امین را تا حد ابلیس رجیم پائین آورده اند که اگر نهیب و هیبت خلیفه نبود جبرئیل هم وارد سپاه ابلیس می شد

(کلب گوید اشتباه راوی آن بود که فکر کرد ابلیس هم جزء ملائکه است حال آنکه به فرموده امام معصوم ابلیس در صف و جمع ملائکه حضور داشت و لذا مخاطب قرار گرفت ولی ماهیتاً فرشته نبود و صاحب اختیار بود ولی ملائکه صاحب اختیار نبوده و قادر به مخالفت نیستند و همچنین اگر خلیفه آن بود که راوی می گوید چرا جبرئیل برای جبران محبت او مانع از حضور او در بتکده ها و شرابخانه ها و ..... نشد و یا او را در عدم سجده بت ها یاری نکرد .....)، و .....

و شگفت از این فرشته مقرب و امین وحی که امر خدا او را نمی ترساند و هیبت خداوند در او ایجاد رعب و ترس نمی کند ولی نهیب ابوبکر او را به سجده در می آورد

(کلب گوید مبارک است مبارک است گزافه گویی چنان آنها را کور و کر نمود که ابوبکر را نه تنها از جبرئیل و رسول خدا بلکه از خدا هم بالاتر بردند انا لله و انا الیه راجعون)

و در ..... آن جایگاه اگر قرار باشد جایگاه رفیعی وجود داشته باشد برای رسول خدا باید نصب شود نه ابوبکر ..... آری گزافه گویی آنان را چنان نابینا کرد که جبرئیل امین را پست نمودند ..... پس دانسته باش که آنان خواستند در کنار فضیلت مولایمان امیرالمؤمنین فضیلتی برای خلیفه بسازند (همانگونه که در کنار فضیلت دو سبط رسول خدا علیهم السلام که رسول خدا (ص) فرمودند حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت هستند و اینان جعل کردند آن دو نفر یعنی ابوبکر و عمر دو پیران اهل بهشت هستند و خود را رسوا نمودند و ندانستند که در بهشت پیر و علیل و کور و کر و معیوب وجود ندارد و همه اهل بهشت در شکل و هیأت جوان هستند .....)

و امّا آن حدیث که مولای ما امیرالمؤمنین (همان قسیم الجنه و النار و همان ساقی کوثر.....)، در آن گامهای حضرت جبرئیل امین را استوار نموده در آن وقتی که خداوند از او سؤال کرد که من کیستم و تو کی هستی و هیبت خدای تعالی بر جبرئیل مستولی شد پس انوار مولای ما امیرالمؤمنین بر او تجلی کرد و به وی آموخت که بگوید تویی خدای جلیل و منم بنده تو جبرئیل، که شاعر ادیب صاحب سخن شیخ صالح تمیمی این روایت را در قالب قصیدهای آورده است که (..... هر نسیمی که از کوی تو گذر نماید جان را از نسیم تو راحتی می بخشد ..... روزی که خداوندآسمان جبرئیل را آواز داد ..... که من کیستم و اگر تو نبودی او پاسخی به آن نیکویی که عرض کرد هرگز نمی توانست تقدیم نماید .....) پس فکر کن آیا این حدیث مانند افسانه ابوبکر است آیا در آن آمده که جبرئیل مانند ابلیس می خواست از فرمان خدا سرپیچی کند و...، از هیبت خدا سجده نکرد ولی از ترس ابوبکر سجده کرد و..،

داستانی دیگر از کرامت ابوبکر:

(مضمون) ابوالعباس بن عبدالواحد آورده است که شخصی در اطراف مدینه زندگی می کرد او در روز عاشورا که شیعیان امامی در قبه عباس عموی پیامبر جمع می شوند، به جمع آنها وارد شد و گفت در راه ابوبکر دیناری به من کمک کنید ..... به دستور رئیس آنها زبان او را بریدند ..... او به قبر پیامبر آمده و به خواب رفت و زبان او را به او دادند پس ..... سال بعد دوباره همانجا رفت ..... و به جمع آنان وارد شد و همان مطالب را تکرار کرد، پس جوانی آمد او را برد و پذیرایی کرد و دست او را گرفت به یکی از اطاقها برد و بوزینه ای را نشان داد و گفت پدرم از بزرگترین شیعیان امامی مدینه بود، پارسال زبان مردی را برید تبدیل به این بوزینه شد ..... من به او گفتم آن مرد من هستم ..... پس مرا بوسیده و دیناری به من داد .....،

(کلب گوید اولاً شیعیان هیچگاه نسبت به برادران دینی خود چنین اعمال زشت و بد را انجام نمی دهند چون خداوند می فرماید که ما برادر هستیم بلکه این کینه توزی امثال این ناصبیان است که با دروغ پردازی اختلاف می اندازند و دشمنان اسلام را شاد می نمایند پس هرگونه اختلاف نظر بین مسلمانان باعث اینگونه اعمال نمی شود و پیامبر فرمود در اختلاف امت من رحمت است منظور همین تحری حقیقت است و ثانیاً راوی کذاب این گزارش نمی دانست آنچه بیان می نماید مخالف قرار خداوند و سنت رسول خداست، زیرا عذاب مسخ و تبدیل شدن به حیوانات مربوط به امت های قبل بوده و در اسلام باوجود رسول خدا (ص) واقع نمی گردد، چنانچه دیدی شمر خبیث سر امام حسین را با ۱۲ ضربت از پشت سر و با جگر تفتیده از تشنگی جدا کرد ولی مسخ نشد و یا کل بنی امیه و بنی العباس .....، آن جنایت ها را که با خاندان پیامبر و امت رسول خدا نمودند ..... آیا شنیدی که کسی از آنها مسخ شده باشد .....، و حال آنکه اگر قراربود کسی مسخ شود کسانی مسخ می شدند که در جامعه و امت اسلام ظهور نمودند که به تصدیق و تائید و اجماع امت ننگ بر مسلمانی و جامعه مسلمین و تاریخ بشریت بودند ولی هیچکدام مسخ نشدند مثل یزید، مثل حجاج و زیاد و ابن زیاد .....)،

راوی می گوید این شخص با زبان بریده ودهان پر از خون به حجره رسول خدا وارد شد، پس آیا هیچکس خبردار نشد و آیا در شهر هیاهو نشد و آیا حرم نگهبان نداشت و...، و معلوم نیست چه انگیزه ای این اشخاص را وادار نموده که این افسانه ها را بهم ببافند و عوام الناس را به آن تهیج نموده و به خشونت مجبور و آنها را وادار نمایند تا اینگونه سخنان را بپذیرند... و با امثال این تهمت و افترا بر شیعه بتازندو گرفتاری های بزرگی مانند آن را به آنها نسبت دهند .....، و امثال اینگونه قضایای وحشتناک و دهشت آور و تفرقه افکن که نقل می شود بوجود آورند از جمله گفته شیخ علیا مالکی که رافضیان چون می میرند ..... خداوند چهره آنان را مثل چهره خوک می کند و این نشانه ای است که وی بر مذهب تشیع مرده و شیعیان چون این را می بیند که صورت مرده آنان شبیه خوک شد خوشحال می شوند و اگر این تبدیل انجام نشود ناراحت می شوند و می گویند مانند اهل سنت مرده است و یا داستانی که از گروهی از جوانان حلب نقل می کنند که چون ابن منیر مرد یکی از آنان به بقیه گفت چنین شنیده ایم که هرکس به عمر و ابابکر دشنام دهد خداوند او را در گور خود تبدیل به خوک می کند و این ابن منیر دشنام داد، پس همگی رفته گور او را شکافته و دیدند که صورتش تبدیل به خوک شده و رویش از قبله برگشته پس او را بیرون آورده آتش زدند و...)،

این یاوه سرایی ها نیست مگر به دلیل جوشش کینه ها و نمایشی از دشمنی ها و اگر خواهی بگو نمونه هایی از مستی مفرط در دوستی و یا حاصل تندروی و گزافه گویی ..... پس چقدر فاصله است میان اعمال اینگونه افراد و...، با ادب دین و ادب علم و ادب نگارش و ادب پاکدامنی و ادب اسلام و...، آیا تشیع زائیده این روزگاران است آیا سلمان، ابوذر، عمار،مقداد، ابوالطفیل ..... به تشیع شناخته نشده و پناه بر خدا .....) (اناالله وانااليه راجعون)

ابوبکر مردی سرشناس و پیامبر جوانی ناشناس:

(مضمون) از انس بن مالك روایت کرده اند که گفت در آن زمان که پیامبر به سوی مدینه حرکت نمود، ابوبکر پیرمردی سرشناس و پیامبر جوانی ناشناس بود و مردم چون به ابوبکر می رسیدند می گفتند ای ابوبکر این که جلوتر از توست کیست او می گفت راهنمای (جاده) است، و به نقلی دیگر ابوبکر پشت سر پیامبر بر شتر نشسته بود و... مردم از او سؤال می کردندای ابوبکر این بچه که جلوتر از توست کیست و به گزارش احمد می گفتند ای ابوبکر این بچه که جلوتر از توست کیست او می گفت او راه را به من نشان می دهد ..... در نقلی دیگر رسول خدا پشت سر ابوبکر سوار شتر او شد و به همین مضمون ابن عبدالبر نیز آن را نقل می نماید و همچنین در ضمن عباراتی دیگر که چون پیامبر رو به سوی مدینه آورد و مسلمانان آمدند، ابوبکر برخاست و پیامبر ساکت بود و او پیامبر را به مردم معرفی می کرد تا زمانی که آفتاب بر پیامبر افتاد و ابوبکر بالاپوش خود را سایه بان پیامبر ساخت و آنوقت مردم او را شناختند و .....، صحیح بخاری، سیره ابن هشام، طبقات ابن سعد، مسنداحمد، ابن قتیبه .....، روزگار چه مقدار از جایگاه رفیع پیامبر کم کرد تا آنجا که بگویند: او جوانی ناشناس بود یا او بچه ای ناشناس بود که پیرمرد معروفی یعنی ابوبکر او را به مردم به عنوان راهنمای بیابان معرفی می کرد

(کلب راوی ها تا کجاشخصیت پیامبر را تحریف و تضعیف می نمایند و آن را طوری عوام فریبانه طرح می کنند که مردم جاهل تصور می کنند که اگر ابوبکر نبود کسی پیامبر را نمی شناخت و او بود که پیامبر را به مردم معرفی کرد و .....،) .....، در حالی که این پیامبر بود همیشه به همراه دعوت خود به میان قبایل رفته و اسلام را بر آنان عرضه می نمود تا آن که گروهی به او ایمان آورده و خصوصاً و مخصوصاً گروه انصار از مردم مدینه که قبلاً مردان اوس و خزرج با آنان بوده و با آن حضرت دو بار در عقبه اول و در عقبه دوم با هفتاد و سه مرد و دو زن با او دست بیعت دادند و .....، آیا آن حضرت همان کسی نبود که به یاران خود فرمود تا قبل از او همه به مدینه مهاجرت نمایند و همه آنها به مدینه مهاجرت نموده و در مکه نماندند مگر علی علیه السلام و ابوبکر وآیا مدینه شهر اقوام مادری آن حضرت (ص) یعنی قوم بنی النجار نبود و آیا دایی ها و بستگان مادری رسول خدا در آن شهرزندگی نمی کردند، آیا رسول خدا نبود

که مدینه را مرکز کشور اسلام و پایتخت فرمانروایی خود قرار داد و آنجا را لشکرگاه خود نموده و حرکت کرد در حالی که تمام خواص خود از مردم مدینه و تمام مهاجرین در هر لحظه منتظر قدم شریف آنحضرت بودند و ..... و همه از خرد و کلان به پیشواز آن حضرت رفته و آنها همان کسانی بودند که او را مانند فرزندان خود می شناختند و آن حضرت بود که چندین شبانه روز در قبا مسجد شریف را بنا نمود و... همه او را شناخته و نماز جماعت روزجمعه را به امامت خود برگزار نمود و...،

(کلب و راوی جاهل کار را به آنجا برساند که این ورود شکوهمند را و استقبال با عظمت را تلویحاً تبدیل به ورود پنهانی نماید تا جایی که به شخص چهل و پنج ساله بگویند این بچه کیست او بگوید راهنما است و از بالاپوش خود سایه بان درست کند آنوقت مردم بهفمند که این بچه رسول خداست به خدا پناه می بریم از این راویان کذاب که برای بزرگداشت خلیفه به پیامبر جسارت و تاریخ را دگرگون می نمایند)،

آیا همه مردم با سروپای برهنه به دیدار حضرت نیامده و کودکان با سرودهای شعف آمیز به آن حضرت خوش آمد نگفته بودند که: (..... ای آنکه در میان ما مبعوث شده ای با فرمانی از سوی خداوند که البته اجرا خواهد شد و...) و .....، ولی (راوی نادان) طوری وانمود می نماید که آن حضرت در لباس ناشناس و بی هیچ مقدمه به شهری پا نهاده که هیچکس او را نمی شناسد و هویت او با معرفی ابوبکر معلوم شود ..... و از طرفی چه نیازی بوده که با آن مردم مشتاق که در انتظار مقدم او بوده اند با ترس و لرز و دوپهلو صحبت نماید .....، و همچنین چه کسی گفته که ابوبکر پیرمرد بوده و رسول خدا بچه و یا جوان بوده (آیا این راوی کذاب جاهل ونادان نمی دانسته که پیامبر از ابوبکر سالخورده تر بوده است .....، آیا فراموش کرده است که در خبر صحیح از ابن عباس آمده است که ابوبکر از پیامبر سؤال کرد یا رسول الله پیر شدی فرمود سوره هود و واقعه مرا پیر کرد و به همین مضمون ازحافظان دیگر نیز نقل شده است ..... آری این جاعلان حدیث فراموش کردند در آن روزی که پیامبر (در قبل از نوجوانی) به سفر مدینه رفته جناب خلیفه در آغوش مادر قرار داشته و از پستان او شیر میل می فرمودند ..... آیا حدیث ام ایمن را که در سن شش سالگی او را برای دیدار دایی ها و بستگان به مدینه برد را نشنیده اند .....، این راویان جاهل چگونه رسول خدا را که در چهل سالگی مبعوث و در پنجاه سالگی به مدینه وارد شد را بچه یا جوان عنوان نموده اند ولی نمی دانست که این گزافه گویی ها و یاوه سرایی ها سرانجام با تحقیق محققین به رسوایی ختم می شود و... ولی تو ملاحظه می نمایی که چگونه این احادیث با تعصب در علاقه به خلیفه و بی توجهی به ایرادات شکلی و ماهیتی، جعل شده است از صحاح و مسندهای آنچنانی و... سر در می آورد .....، و در اینجا چگونگی هجرت رسول خدا را می آوریم تا بر بصیرت خوانندگان افزوده گردد:

(کلب گوید تو به راویان این حدیث که خود را از بزرگان حدیث می دانند ایراد بگیر که اینگونه احادیث جعلی را در فضیلت ابوبکر که بر خلاف عقل و شعور و تاریخ مسلم اهل اسلام و .....، است که بطور مثال شخص پنجاه ساله را کودکی تصور مینمایند را نقل می نمایند و اگر العیاذ بالله رسول خدا را کودک شیرخواره نیز معرفی می نمودند آیا شما تصور می نمائید این بزرگان آن را نقل نمی نمودند شک نفرمائید که آن را هم نقل می نمودند زیرا بالاتر از آن را هم نقل کرده اند).

نقش انصار در دو بیعت:

رسول خدا در مواقعی که طوایف برای زیارت خانه خدا می آمدند، خبر رسالت و نبوت خود را به مردم می داد ..... پس درعقبه اول، ۱۲ مرد از انصار به او دست بیعت دادند ..... عباده بن صامت گفت ما در شب عقبه اول به رسول خدا دست بیعت دادیم که هیچ چیز را شریک خدا ندانیم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندان خود را نکشیم، ..... و از او اطاعت کنیم ..... پس رسول خدا مصعب بن عمیر را برای آموزش آنان فرستاد (تا این زمان جنگ و جهاد واجب نشده بود)، ..... و در عقبه دوم .....۷۳ مرد و دو زن با پیامبر بیعت نمودند ...

گزارش هجرت رسول خدا:

چون قریش در برابر خدای عزوجل راه سرکشی را در پیش گرفتند ..... خداوند به رسول خود اذن جهاد داد ..... و لذا رسول خدا به اهل مکه امر فرمود که به مدینه مهاجرت نمایند ..... و همه مهاجرت نمودند مگر علی بن ابی طالب و ابوبکر و کسانیکه گرفتار بودند و توشه سفر نداشتند، .....، و در آن زمان که خدا به رسول خود اجازه و اذن خروج از مکه را صادر نمود علی علیه السلام را امر فرمود تا در مکه بماند و امانت هایی که از مردم نزد رسول خدا بود، را به آنان برگرداند زیرا به دلیل شهرت رسول خدا در امانت و صداقت، مردم اشیاء و اموال گرانبهای خود را در نزد آن حضرت به عنوان امانت قرار می دادند، ..... و آنگاه رسول خدا آماده خروج شد و با ابوبکر بیرون آمده ..... چون به نزدیک قبا رسیدند پانصد تن از انصار به استقبال او رفته و با او دیدار نمودند و آنحضرت سه روز (به عبارتی چهارده شب، در عبارت موسی بن عقبه ۲۲ شب و در عبارت بخاری ده و اندی شب) در آنجا بوده و مسجد خود را نیز در آنجا بنا نمود .....مردم همه چشم براه رسول خدا بوده و... تا اینکه حضرت به مدینه وارد شد و نماز جمعه اقامه فرمود و همه مردم افتخارآمادگی در پذیرایی و خدمت به رسول خدا را اظهار نمودند ..... ولی رسول خدا فرمود هرجا که شتر من توقف نمود، من درآنجا خواهم بود زیرا این شتر مأمور است ..... پس راه را باز گذاردند تا به خانه بنی مالک بن نجار رسید و خوابید که امروزآن خانه درب مسجد اوست ..... و ابوایوب انصاری به کمک خالدبن زید بارهای آن حضرت را گرفت و در خانه خود نهاد،ابن هشام، طبری ...

ابوبکر سالخورده تر از پیامبر:

از قول یزید بن اصم نقل نموده اند که پیامبر از ابوبکر سؤال کرد من از تو پیرترم یا تو از من؟ ابوبکر گفت تو از من مقامت بالاتر و ارجمندتر و از من بهتری ولی من از تو پیرتر هستم، ..... با همین مضمون ابن ضحاک، ابوعمر و محب طبری و سیوطی..... این قول را آورده اند، و تو به شگفت نمی آیی از دروغی که برای ابوبکر ساخته اند ..... زیرا اولاً یزید بن اصم پیامبر را ندیده است پس چگونه از او روایت می نماید زیرا او در سال ۱۰۳ متولد و در ۷۳ سالگی مرد و تولد او پس از رحلت رسول خدا بوده است و از طرفی ابوبکر جوانتر از رسول خدا بود زیرا رسول خدا در عام الفیل و ابوبکر سه سال بعد از عام الفیل متولد شد، سعید بن مسیب گفت ابوبکر با مدت زمانی که در خلافت گذرانید عمری معادل عمر پیامبر یافت و در ۶۳ سالگی مرد معارف از ابن قتیبه آورده که همه بزرگان متفق القول هستند که عمر او ۶۳ سال بوده بنابراین رسول خدا به تعداد سالهایی که ابوبکر خلافت کرد از او بزرگتر بود و نیز به صحیح ترمذی که می گوید آن حضرت در سن ۶۵ سالگی رحلت نمود و...، سپس یادی از حدیث یزید بن اصم نموده و می گوید این روایت جز از این طریق بما نرسیده و به نظر می رسد که موهوم و جعلی باشد، زیرا تمام کسانی که صاحب نظر در علم حدیث و تاریخ و... هستند بر آن اتفاق نظر دارند .....، آری به گفته بغوی و ابن منده و ابن یربوع این گفتگو بین سعیدبن یربوع و آن حضرت واقع شده و...ولی چون سن زیاد خلیفه تنها فضیلت او در روز سقیفه برای او و دلیلی بر ضد مخالفان او بوده است لذا طرفداران متعصب او با این گزافه گویی و...، سعی نمودند تا این فضیلت را برای او جعل نمایند و .....

(کلب و گمراه ننمودند مگر عوام و افرادساده که قادر به بررسی و محاسبه نبوده اند، پس این گزارش نیز مانند سایر احادیث جعلی هم به دلیل شکلی و هم به لحاظ ماهیتی دارای ایراد بود که ایراد شکلی آن به جهت ضعف در سند و اینکه راوی در زمان رسول خدا به دنیا نیامده بود و...، وایراد ماهیتی اینکه رسول خدا از او سالخورده تر بود و به اجماع علماء امت و ....)

ایمان و اسلام ابوبکر قبل از تولد علی:

(مضمون) از قول شبابه نقل نمودند که ..... از میمون بن مهران سؤال کردم که ابوبکر صدیق اول به پیامبر ایمان آورد یا علی بن ابی طالب پس گفت به خدا سوگند ابوبکر در زمان بحیرای راهب به پیامبر ایمان آورد و واسطه شد میان او و خدیجه تا ازدواج آنها و اینها همه قبل از تولد علی علیه السلام بود...) و نیز از قول ربیعه بن کعب آورده اند که اسلام ابوبکر با برنامه آسمانی بوده ..... وی خوابی دید به بحیرا راهب گفت ..... او تعبیر کرد که پیامبری می آید و تو جانشین او خواهی شد .....پس تا پیامبر مبعوث شد نزد او آمد و گفت بر

مدعای خود چه دلیلی داری گفت همان خوابی که در شام دیدی پس ابوبکر ایمان آورد، و امام نووی هم گفت که ابوبکر در بیست و یا ۱۵ سالگی ایمان آورد .....، ..... حالا شما با من بیائید در این روایات بی اصل و نسب بنگریم تا ببینیم آیا بویی از راستی از آنها شنیده می شود یا خیر، اول سلسله اسناد گزارش ابن مهران:

۱.ابوعمر و شبابه بن سوار، پس احمد گفت از احادیث او چیزی نیاوردم زیرا از فرقه مرجئه بود و ابن خراش گفت احمد که در احادیث راستگو بود از شبابه راضی نبود و ساجی و ابن عبدالله و ابن سعد و... آورده اند که بر آئین مرجئه بود. و ابوعلی مدائنی گوید او دشمن خاندان محمد بوده و کسی بر او نفرین کرد که خدایا اگر شبابه خاندان محمد را دشمن می دارد او را دچار فلج کن پس خدا او را در همان روز نفرین، فلج کرد تا همان روز هم بمرد، .....

(کلب گوید و با سایر دشمنان محمدصلی الله علیه و آله به جهنم واصل شد).

۲.فرات بن سائب جزری: بخاری گوید وی نکوهیده و حدیث او قابل سرزنش است و یحیی بن معین گفت احادیث او همه بی ارزش است و... او متروک است ..... دروغ ساز و جاعل است ..... پس فرات به نظر پیشوای حنبلیان شخصی کذاب،حدیث ساز و دروغگو است ....

۳.میمون بن مهران: در رابطه با او همان سخنان که بر فرات گذشت برای او بس است و ..... عجلی درباره او گوید او بر علی تاخت و تازهایی داشته و اگر هم بعضی او را مورد وثوق می دانند باید گفت پس از تاخت و تازهای او بر امیرالمؤمنین علی دیگر خود او و هم حدیث او بی ارزش و بی قیمت است، میمون در حدیث خود به دو موضوع اشاره کرده اول مسلمان شدن ابوبکر در زمان بحیرا و واسطه بودن او در ازدواج پیامبر و خدیجه .....، ..... به گفته مقریزی واسطه ازدواج آن حضرت و خدیجه عموی آن حضرت جناب ابی طالب بوده است و نیز هم ایشان بودند که واسطه شدند تا رسول خدا نماینده ایشان در سفر تجارتی شود، و ..... مشهور در تاریخ آن است که حضرت خدیجه شیفته راستگویی و صداقت امامت رسول خدا گردیده و تمایل خود به ازدواج با آن حضرت را ابراز کرد و پس رسول خدا موضوع ازدواج با حضرت خدیجه را با عموها در میان نهاد ..... پس آنها نزد خویلد بن اسد عموی ایشان آمدند و خواستگاری کردند و... ابوطالب خطبه عقد را خواند (.....ستایش خدای را که ما را از فرزندان ابراهیم قرار داد .....) طبقات ابن سعد، تاریخ طبری، ماوردی ابن جوزی، ابن اثیر، ابن کثیر، .....، پس من این فکر ابن مهران جاعل و دروغ ساز را با این تاریخ صحیح و متواتر چگونه سازگار نمایم .....،

و اما در خصوص ایمان ابوبکر در ۱۸ سالگی و... این روایت را بسیاری از حافظان از جمله .....، ضعیف ..... و متروک میدانند و رسواتر از این گزارشی است که از طریق ابونوح قراد آورده اند ..... که بحیرا راهب به میان آنان آمد ..... و گفت این پیامبر است پس همه (کاروانیان) با پیامبر بیعت کردند و نزد او ماندند ..... ابوبکر نیز بلال را با پیامبر همراه نمود .....، .....زنجیره این گزارش بسیار ..... ضعیف و متروک .....، و نیز صرف نظر از آن متن روایت یعنی ماهیت حدیث هم خود به تنهایی، دلالت بر جعلی و دروغ بودن آن دارد زیرا در سفر ابوطالب به گفته طبری و سهیلی و...، پیامبر حدود ۹ ساله و ابوبکر حدود ۶ سال داشته و نطفه بلال هم بسته نشده بود و از طرفی این بچه ها و کودکان در بین بزرگان قریش چه می کردند و ..... و اگر قرار به اصالت و قبولی اینگونه اسلام آوردن است، پس بحیرا و امثال او قبل از ابوبکر اسلام آورده اند و یا اینکه بنا به گفته آنها ابوطالب و دیگران نیز به پیامبر ایمان آوردند ولی این جماعت آنها را اولین مسلمانان نمی نامند ولی ابوبکر را برای آنکه فضیلتی برای او بتراشند اولین مسلمان اعلام می فرمایند .....

حافظ دمیاطی گوید: دو تفکر بی پایه و اساس در این روایت است اول اینکه راوی آورده است که همه با پیامبر بیعت کردند و نزد او ماندند، دوم آنکه می گوید ابوبکر بلال را با او فرستاد وحال آنکه (براساس منطق و عقل) هیچیک از این دو با رسول خدا (ص) نبوده اند و بلال هم که به ده سالگی هم نرسیده بود و نه اسلام آورده بود و نه در آن زمان غلام ابوبکر بود بلکه سی سال بعد غلام ابوبکر شد و ابوبکر هم خود در آن زمان کودک بود، و سن او ده سال بوده است و... بر اساس این دلایل ذهبی هم این روایت را نفی کرده و ضعیف می داند .....، و نیز زرکشی آورده است که این حدیث کاملاً موهوم و ساختگی است و جعلی بودن آن آشکار است، زیرا بلال را ابوبکر پس از بعثت رسول خدا صلی الله علیه وآله خریده است و آنهم پس از اسلام آوردن بلال و انگیزه او نیز از خرید بلال آن بود که مالکان او به دلیل مسلمان شدن بلال، او را شکنجه می کردند و از طرفی دیگر در آن زمان که رسول خدا با عموی خود به شام می رفت حدود ۱۲ سال داشته که در آن زمان بلال هنوز به دنیا نیامده بود .....، .....

و ابن ابی الحدید در شرح خودآورده است که ..... علی درباره کعب الاحبار می گفت او دروغ پرداز است و کعب هم از راه و روش علی روگردان بود و...،هم او بود که حدیث ساخت که آسمان بر دور یک ستون آهنی می چرخد پس خبر به حذیفه رسید گفت کعب دروغ میگوید و این خلاف قرآن است، زیرا خدا می فرماید خود آسمانها و زمین را نگاه می دارد .....، ..... کعب الاحبار کسی است که تا زمان حکومت عمربن خطاب بر دین یهود باقی بوده و در زمان مسلمان شدن نیز حداقل ۸۲ سال داشته و مشهور بین محدثین آن است که بیشتر آنچه او نقل نموده کاملاً دروغ است .....، از جمله حدیث ذی قربات را که تمامی محدثین و حافظان در جعلی بودن آن اجماع نموده اند ..... الی آخر، و نیز آنچه از او نقل شده با سایر احادیث صحیح و موجود نیز مخالف است

(کلب گوید آیا دانشمندان و محدثان آنان تفکر نمی کنند که حتی خود ابوبکر مدعی نیست که اول مسلمان بود و اگر این فضیلت برای او بود در سقیفه با مدعی آن یعنی حضرت علی علیه السلام محاجه می نمود ولی ..... این افراد متعصب برای تراشیدن فضیلت های دروغین مواردی را به او نسبت دادند که او خود نیز خبر از آنها ندارد .....)

از آن جمله احادیثی که با این قول آنها مخالف است اینکه از رسول خدا نقل گردید که در پایان سال هفتم که فرمود: (فرشتگان هفت سال بر من و علی درود می فرستادند چون ما نماز می خواندیم در حالی که هیچکس همراه ما نبود که نماز بخواند .....) و ..... شک نیست که حضرت علی علیه السلام اولین کسی بود که اسلام آورد و این موضوع قبلاً بطور مشروح بیان و اثبات شده و روایاتی که از آن حضرت در این خصوص و (تأکید آن) با شصت حدیث دیگر از بزرگان صحابه و شاگردان آن حضرت مذکور گردید ..... و نیز ثابت شد که ابوبکر بعد از اسلام آوردن حدود پنجاه نفر از صحابه .....، اسلام آورد و .....، پس با وجود این مقدار از احادیث صحیح که از پیامبر و وصی گرانقدر او و بزرگان صحابه نقل گردید آیا دیگر مجالی برای این گزافه گویان و یاوه سرایان وجود خواهد داشت که این گروه در برابر آنها استناد کنند آنهم به قول کعب الاحبار معلوم الحال که تنها او است که چنین مطلب کذب و دروغی راعنوان نموده است ...

ابوبکر پیرترین اصحاب رسول خدا:

ابن سعد و بزار ..... نقل نموده اند که پیرترین اصحاب پیامبر ابوبکر صدیق بود .....، ما گمان کردیم که این گزافه گویی ها(از سوی جاعلین و دروغپردازان) فقط در مورد فضایلی ممکن است صورت پذیرد که مربوط به نفسانیات آدمی چون علم وتقوی و... که توسط حواس ظاهری درک نمی شود رخ می دهد ولی با کمال تعجب ملاحظه کردیم که گزافه گویان و یاوه سرایان بدون توجه به آن رسوایی ها که در امور مشهور و واضح، با بررسی تاریخ و .....، آشکار می شود، نیز به جعل حدیث پرداخته اند از جمله این بافته هایی که این جاعلان در پیش ما قرار دادند و با همه توان آن را فریاد می نمایند آن است که میگویند ابوبکر پیرترین اصحاب پیامبر است، علیرغم اینکه خود در زندگی نامه مفصل و مشروح صحابه رسول خدا، کسانی را ذکر می نمایند که از او پیرتر بوده اند از جمله: (اماناه بن قیس که مسلمان شد و به نقل اصابه ۳۲۰ سال داشت، امد بن ابد حضرمی ..... که در زمان معاویه ۳۰۰ سال داشت، انس بن مدرک

که که ۱۵۴ سال عمر کرد و در رکاب علی کشته شد، اوس بن حارثه پدر خرام از اصحاب رسول خدا که ۲۰۰ سال زندگی کرد، ثوب بن تلده ..... که در روز بدر ۱۲۰ سال داشت و ۲۰۰ سال زندگی کرد، جعد بن قیس که در صد سالگی مسلمان شد، حسان بن ثابت که ۶۰ سال در جاهلیت و ۶۰ سال در اسلام زندگی کرد، حکیم بن حرام اسدی برادرزاده حضرت خدیجه کبری که ۲۳سال قبل از عام الفیل بدنیا آمد و ۱۲۰ سال زندگی کرد، حضرت حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر که حدود چهار سال قبل از رسول خدا به دنیا آمد، ..... ابوعبدالله سلمان فارسی متوفی حدود ۳۶ هجری که در میزان عمر ۲۵۰ ساله او کسی تردید ندارد ..... عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر که چند سال از رسول خدا بزرگتر بود ..... عدی بن حاتم که حدود ۱۶۰ سال عمر کرد ..... معاویه بن ثور بکایی که در صد سالگی به دست پیامبر مسلمان شد ..... نابغه جعدی که حدود ۲۲۰ سال عمر کرد ..... ابوقحافه پدر ابوبکر که به قطع و یقین از ابوبکر بزرگتر بوده مگر آنکه یاوه گویان معجزه ساز او را نیز از پسرش کوچکتر نمایند، همانطور که رسول خدا را از او کوچکتر کرده و ..... تا حدی که گفتند خردسال بوده و مانند کودکان و جوانان ناشناس .....، اینها نمونه کسانی بودند که هم صحابه پیامبر بودند و هم پیرتر از ابوبکر ..... از همه اینها که بگذریم آیاپیرتر بودن افراد به تنهایی فضیلت محسوب می گردد، خصوصاً در خصوص خلیفه که به هنگام ایمان آوردن به پیامبر درهفت سال بعد از بعثت، یعنی ۴۵ ساله بوده که با کسر از عمر ۶۳ ساله او درمی یابیم که فقط ۱۸ سال از عمر او در اسلام سپری شده است ..... ولی جز این نبوده است که طرفداران او، سن او را فضیلتی برای پیش انداختن او بر امیرالمؤمنین علی تلقی و آن را بهانه کردند و سعی در توجیه بلاوجه آن دارند ....

ابوبکر در کفه ترازو:

(مضمون) خطیب در تاریخ خود ..... آورده است که پیامبر گفت من وارد بهشت شدم و صدای بلال را شنیدم، پس جلوتررفته و دیدم بیشتر اهل بهشت را فقیران مهاجر و فرزندان مسلمانان تشکیل می دهند و از ثروتمندان و زنان بسیار کم در بهشت بودند پس ترازویی آوردند همه امت در یک کفه و من در یک کفه که طرف من سنگین تر بود و من پائین آمده ابوبکر قرارداده شد که از همه امت کفه او سنگین تر شد و سپس عمر را قرار دادند که کفه او از همه امت سنگینتر بود و آنوقت ترازو را بالا بردند

(کلب گوید تو بیا و بر بهشت مردانه توصیفی راوی کذاب ناصبی احمق بنگر که بیشتر اهل بهشت از اول تا آخرخلقت را افراد انگشت شمار از فقیران مهاجر و فرزندان کودک آنان بدون در نظر گرفتن پسر یا دختر بودن آنها می داند یعنی کل اهل بهشت را حدود چند هزار نفر اگر بگویی در بهشت کذایی او، بقیه اهل بهشت از اول خلقت تا آخر خلقت در جای دیگر هستند پس اصل روایت را تکذیب کرده ای و نیز زنان و ثروتمندان که اصلاً در این بهشت حضور ندارند مگر به استثناء تعدادی معدود، خوب بقیه خلقت کجا هستند آیا به غیر از دوزخ جای دیگری وجود دارد و یا بلال و فقیران مهاجر..... چگونه قبل از پیامبر وارد بهشت شده اند و همان بهشتی که در آن فقیران از مهاجرین و دیگر مسلمانان حضور دارند و رسول خدا در آن ثروتمندان و زنان را ندید الاّ به ندرت و سپس آن ترازو .....، پس این چه بهشتی است که اولاً امت قبل از رسول خدا در آن وارد شده و سپس رسول خدا در آن وارد شده و اطلاع یافته که اهل بهشت احوالات آنان اینطور بوده که گفته شد حال سؤال اینکه بقیه امت کجا هستند آیا غیر از دوزخ جایگاه دیگری دارند پس براساس این حدیث جعلی نیمی از جمعیت امت اسلام که جمیعت زنان را تشکیل می دهند (به استثناء آن عده ای نادر و کم) از صدر اسلام تا قیام قیامت همگی در آتش دوزخ قرار دارند و معلوم نیست به چه گناهی عذاب می شوند و چرا دوزخی شده اند و بر این عده هم اضافه بفرماجمعیّت مسلمانان ثروتمند را از صدر اسلام تا قیام قیامت که به دلیل ثروت وارد آتش شده اند و معلوم نیست که چرا داشتن ثروت آنان را اهل آتش کرده در حالی که حقوق واجب اموال خود از زکوه، خمس، صدقه، خیرات، یاری اسلام و...، را درکارنامه خود داشته اند .....،

و اگر مرز ثروت کذایی را مازاد رفاه آنان بر معیشت تهیدستان و فقراء مهاجرین تصور نمائیم ملاحظه می نمائیم که اکثر امت مرحومه در آتش ابدی الهی و در عذاب او معذب هستند در حالی که هیچ جرم و گناهی را بر خلاف شریعت اسلام مرتکب نشده اند مگر اینکه

زن خلق شده و حال آنکه آنان با کار و کوشش و تلاش برای رفاه حال جامعه مسلمین و خانواده خود اقدام نموده بودند)، و امّا در خصوص آن ترازوی کذایی قطعاً منظور راوی از سنگینی کفه ترازو بیان فضایل دو خلیفه است که زیادی عمر خود را در شرک و الحاد و اعمال باطل سپری نموده و سپس سنگینی اعمال آنان فائق می آید بر فضایل و اعمال (امت از جمله علی، فاطمه، حسنین، حمزه، سلمان، جمعیت شهداء اسلام از صدر تا قیام قیامت و...و بعد از دو خلیفه ترازو را بالا بردند یعنی ترازو را خدا بالا برد تا فضایل عثمان و علی و ..... بیان نشود و راوی ناصبی به مخاطب چنین القاء کند که بقیه امت هیچ فضیلت و منقبتی ندارند و آن هم در خصوص آن بزرگواری که ضربت اودر روز خندق افضل از عبادت جن و انس شده بود و اسلام مدیون ایثار و فداکاری او و مسلمانان در حمایت شجاعت و رشادت او بودند،.....) انالله واناالیه راجعون)

این حدیث صرف نظر از ایراداتی که بر متن او وارد است، اسناد و زنجیره های آن نیز مورد طعن و ملامت و نکوهش و رد حافظان و بزرگان حدیث امت است از جمله مطرح بن یزید که بزرگان احادیث گزارشات او را سست و ضعیف و شایسته دوری کردن و... می دانند و نیز عبید الله بن زحر و ....

توسل خورشید به ابوبکر:

آورده اند که پیامبر گفت در شب معراج ..... من علت کسوف را از خورشید پرسیدم گفت خدا مرا روی چرخ گردنده قرارداد ..... گاهی متکبر شده و با غرور به خود می نگرم پس آن چرخ مرا پائین می اندازد و در دریا سرنگون می کند پس دو نفر را می بینم که یکی می گوید (خدای یگانه، خدای یگانه) و دیگری می گوید (راست گفت راست گفت) پس من باتوسل به آن دو از کسوف نجات پیدا می کنم و از خدا می پرسم آن دو نفر چه کسانی هستند گوید اولی دوستم محمد و دومی ابوبکر صدیق است...) من درباره این روایت فقط دانشمندان علم نجوم و ستاره شناسان را به قضاوت دعوت می کنم..... ما در قبل داستان آن چرخ که خورشید را روی خود سوار نموده را نقل کردیم ..... و دانشمندان هوا و فضا آگاه شوند که علّت ایجاد کسوف تکبری است که خورشید پیدا می کند و در دریا می افتد و ..... با توسل به ابوبکر خدا از کیفر او میگذرد

(کلب گوید ولی باز برای خورشید خیره سر درس عبرت نمی شود و تکبر خود را در کسوفی دیگر دنبال می کند و این مسخره بازی او تا قیام قیامت هرچند وقت تکرار می شود. ..... خوب ما با اینگونه روایات جواب دانشمندان را چه باید بدهیم که آنها علت کسوف را قرار گرفتن کره ماه مابین زمین و خورشید و نرسیدن نور او به اهل زمین می دانند ولی تصور راوی جاعل و کذاب آن بوده که خورشید در دریا و لجن فرو می رود و این راوی عوام جاهل اینگونه فکر می کرد و نمیدانست که به مرور زمان علم پیشرفت می کند و گند کار در می آید و مردم می فهمند که خورشید بدون هیچ تغییراتی درمسیر خود نورافشانی می کند و این کره ماه است که مانع رسیدن نور او به زمین می شود ولی راوی دیوانه تصور می کرد حال خورشید خراب شده است و حال آنکه حال خورشید کاملاً خوب است و بلکه حال او و روز اوست که خراب شده است

و سؤال دیگر اینکه آیا منظور راوی از ابوبکر همان ابن ابی قحافه است که چهل و پنج سال بجای راست گفت راست گفت تصدیق بتهای مکه رامی نمود و بر آنها سجده و آنها را عبادت می کرد و شراب می خورد در شرابخانه های مکه و .....، اگر او بود پس داستان یگانه یگانه و راست گفت راست گفت دروغ محض است)،

و انبوه سؤالات که گریبان گیر است ..... اگر این کسوف مخصوص این امت نبوده .....، پس قبل از ابوبکر و بعد از او چه کسی (راست گفت راست گفت) می گوید، ..... و یا زمانی که او در روی کره زمین بود چه کسی در فلک الافلاک برای خورشید (راست گفت راست گفت) می گفت و... فرض می کنیم که خورشید نیز دارای زندگی روحانی است ولی آیا روح عصیان و گناه هم در او هست تا دچار تکبر و خودبینی گردد و به فرض قبول این داستان چرا هر بار که همان گناه را می کند و همان کیفر را می بیند باز هم همان قضیه

را دنبال نموده وهمان گناه را بجا می آورد .....، تا پایان جهان ..... این هم نمونه ای دیگر از گزافه گویی و دوستی افراطی که دوستان او راکور و کر می نماید .....،

قضیه مأموریت سگ ماده از میان دیوان (اجنه):

(مضمون) (از قول انس بن مالك آورده اند که گفت ما نزد رسول خدا بودیم ناگهان مردی از صحابه آمد و از ساقهای پای او خون می آمد ..... و گفت سگ فلان منافق مرا گاز گرفت و پیامبر گفت بنشین پس مرد دیگری آمد با همین وضع پس پیامبر با یاران برای کشتن سگ حرکت کردند چون به سگ رسیدند ناگهان سگ گفت من از طایفه اجنه (دیوان) و به شکل ماده سگ هستم و مأمورم هرکس ابابکر و عمر را فحش بدهد او را گاز بگیرم پس پیامبر به آن دو نفر گفت شنیدید و آنها گفتند توبه می کنیم و دیگر به ابوبکر و عمر فحش نمی دهیم):

آری توجه کن به این حدیث و ..... این مدح و منقبت عظیم که در جمع صحابه واقع شد و این معجزه عظیم که جن به صورت سگ به سخن آمد و گفت مأمور از طرف خداست .....،چگونه است که فقط عبیدی آن را نقل نموده و حال آنکه اگر واقعی بود می بایست به راههای مختلف از صحابه و یا رسولخدا و...، نیز نقل شده و در صحاح و مسانید و... از این فضیلت مشحون و لبریز شود و...، و ..... این ماده سگ از اجنه کجا بود بعد از آن واقعه تا ابدالآباد که وظیفه خود را فراموش کرد و پای کسانی که در همان روزگار و پس از آن ابوبکر و عمر را به باد ناسزا گرفته اند را گاز بگیرد .....،

(کلب گوید آری راوی جاهل نگفت این دو صحابی که به عمر و ابوبکر ناسزا می گفتند چه کسانی بودند و خطای عمر و ابابکر در آن زمان چه بود که آن دوصحابی آنان را ناسزا می گفتند زیرا اشتباهات آنان بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و وقتی پیامبر یا گروه یاران برای کشتن سگ حرکت کردند و ناگهان آن سگ در بین آن همه گروه مهاجرین و انصار و احزاب و .....، به سخن درآمد و فضایل عمر و ابابکر را ذکر نمود و گفت مأمور برای دفاع از شرافت های آنان است چرا صحابه این معجزه رسولخدا را ذکر ننمودند و خود آن دو نفر این منقبت عظیم خود را برای معرفی خود سند در روز شورا و غیر آن قرار ندادند وحتی دیگران نیز به این یاوه ها برای اثبات فضیلت آنها استناد نکردند و .....)

ارمغان ابوبکر برای دوستداران خود:

(مضمون) از قول عکرمه آورده اند که علی گفت من نزد پیامبر بودم و ایشان گفتند ای علی می خواهی پیران اهل بهشت رابه تو نشان دهم گفتم آری و ایشان عمر و ابوبکر را نشان دادند و آنوقت پیامبر .....، چین بر پیشانی خود انداخت ..... ابوبکرعلت را سؤال کرد پیامبر گفت شیطان می گوید خدایا مرا به عذابی که برای دشمنان ابوبکر و عمر آماده کردی عذاب نکن..... و پیامبر گفت در آخرالزمان گروهی می آیند که آنان را رافضیان گویند حق را طرد و رفض می کنند و قرآن را تأویل می نمایند خدا آنان را در کتاب خود (.....) یاد نموده ..... پس ابوبکر گفت پاداش دوستان ما چیست پیامبر گفت خودتان باید بگوئید ابوبکر و عمر گفتند هر کدام ۴/۱ پاداش خود را می دهیم پس آن را نوشته و به آسمان بردند و همه امضاء وگواهی کردند و خدا گفت نزد من باشد تا عمر و ابوبکر بیایند و به تعهد خود عمل کنند .....)، .....،

من نمی خواهم با تخطئه این روایت که به افسانه سرایی و داستان سرایی بیشتر شباهت دارد تا حدیث، سخن را به درازا ببرم، زیرا هر بخش از آن گواهی صادق بر نادرستی آن است و لذا من نه به پیری آن دو اشاره می کنم و نه چون و چرایی در آن می نمایم زیرا که مفصل قبلاً مذکور شد و نه می خواهم به ..... ریش او و بوسیدن آن از سوی پیامبر اشاره ای نمایم و نه اینکه در بهشت هیچکس جز او و ابراهیم ریش ندارد، و نه اینکه وقتی او را پیرمرد سرشناس و پیامبر را بچه و جوان آورده اند و نه اینکه با دست آویز نمودن به اینکه او پیرترین اصحاب است خواستند برای او فضیلتی بتراشند و نمی پردازم به اینکه چراعذاب دشمنان ابوبکر و عمر بایستی از ابلیس بیشتر باشد ..... و ..... و نیز به سند این حدیث کذایی نیز اشاره ای ندارم ..... و حتی از راویان آن سخنان مضحک نمی پرسم که آن همه گواه،

خدا و امین وحی جبرئیل و... و نگهداری آن سند نزد خود تا ابوبکر و عمر به گفته خود در قیامت عمل نمایند یعنی چه ..... و نیز نمی گویم که چرا پیشوایان و ائمه حدیث این منقبت عظیم ابوبکر را تا روزگار عبیدی در قرن ۱۱ ذکر نمی نمودند ..... ولی اکنون با من بیائید و معانی آیات کریمه ای که در این روایت آن را به رافضیان مستند نموده اند بررسی کنیم می بینیم که در سوره نساء آیه ۶۶: (بعضی از آنها که دین یهود دارند .....) و مائده آیه ۸۲ (خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت .....) این تحریف و دستبرد را که مربوط به یهودیان و بنی اسرائیل و تحریف آنان در کلام خداست را به کسانی نسبت داده اند که هنوز خلق نشده اند ..... و قطعاً از رسول خدا دور است که چنان سخنانی گفته باشد... بلکه آنان را کسانی ساخته اند که در پرتگاه های کینه توزی و هوی و هوس ها سرنگون شده اند و این زشتی ها را به مؤمنین بسته اند و .....

(کلب گوید ندیدی که راوی این گزارش چگونه عذاب دشمن ابوبکر و عمر را از عذاب دشمنان پیامبر و دین او بالاتر می داند و قطعاً این مخالف عقل است که کسی را به جهت دشمنی کسی که آبروی کمتری نزد خدا دارد بیشتر ازآنکه آبروی بیشتری نزد خدا دارد عذاب نمایند و... و نیز در متنی که بنا به ادعای راوی آمده است گفته که ابوبکر و عمرتمام مسلمانان حاضر را برای کتابت عهد خود گواه گرفته ولی در تاریخ نامی از این گواهان و شاهدان که علی علیه السلام صدیق اکبر این امت نیز در آن نامبرده شده است مشاهده نمی گردد ..... انالله وانااليه راجعون).

ابوبکر در قاب قوسین:

(مضمون) روایت نموده اند که پیامبر چون به معراج رفت و به قاب قوسین رسید، ناگهان هراسی بر او افتاد پس صدای ابوبکررا شنید و دلش آرام شد و به صدای دوستش انس پیدا کرد...)، من نمی دانم که این هراس برای چه و این دلگرمی برای چه بوده است ..... آن هم از پیامبری که خدا از او راضی و او از خدا راضی بوده است .....، ..... اما گزافه گویان دوست دارند اینگونه روایات را هر چند که زنجیره آن بریده است را از فضایل خلیفه بشمارند

(کلب گوید، راوی کذاب دیگر اشاره نمیکند که گفتار ابوبکر در آوای او چه بوده است و چگونه مایه تسلی پیامبر شده و چه حرفی بیان شد و ابوبکر آنجا چه میکرد آن هم در مقام بالاتر از قرب یعنی جایی که پیامبر از حضور در آنجا به هراس افتاد ولی ابوبکر قبل از او آنجا رفته و سخنی گفته که ترس پیامبر زایل شده است و هزاران سؤال دیگر .....، آری آنها شنیده اند که بایست روایت جعل نمایند ولی خوب فهم نکردند که چگونه آن را بسازند که مایه رسوایی آنان نشود می گویند وزیر تبلیغات هیتلر (رهبر مردم آلمان در جنگ جهانی دوم) می گفت دروغ هرچه بزرگتر باشد باور آن برای مردم آسانتر است).

دین و گوش و چشم آن:

از قول حذیفه نقل نموده اند که پیامبر برای هدایت مردم افرادی را برای آموزش آنان به اطراف می فرستاد، مردم گفتند چرا ابوبکر و عمر را نمی فرستی گفت آنها مانند چشم و گوش دین هستند، این روایت را حاکم در مستدرک آورده و گفته این حدیثی است که تنها حفص بن عمر آن را نقل کرده و ذهبی آن را بی پایه و اساس می داند و نسایی گفت حفص مورد وثوق نیست و ابن عدی و ابن حیان مالک بن عیسی و ..... به همین مضمون اشاره نموده و عقیلی گفته که حدیث های او اباطیل ومزخرفات است .....، ..... البته که ظاهراً بهتر شد که پیامبر آنان را نفرستاد والاّ درمانده می شدند در برابر پرسش های مردم درآیات قرآن و فهم پاره ای از واژه ها مانند کلاله و احکام مانند تیمم و شکیات نماز و .....، ..... و قبلاً از زبان مقدسی نقل نمودیم که گفت این روایت جعلی چشم و گوش دین، برای ابوبکر و عمر از جعلیات و ساخته های دروغ ولید بن فضل همان خبرساز جاعل معروف است .....

(کلب گوید هیچ شکی وجود ندارد که این جاعلان و حدیث سازان از مصادیق بارز این آیه کتاب خدا هستند که فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا و به شرح تفسیری که بر آیات خداوند نگارش نموده ایم همگی در شمول کسانی هستند که در آتش جهنم ابدی خداوند قرار دارند)

ابوبکر و جایگاه او نزد خدا:

از قول ابن عباس گفته اند که در آن زمانی که پیامبر با ابوبکر در غار ثور بود تشنه شد پس پیامبر گفت برو آخر غار و آب بخور او رفت و گفت آبی آشامیدم که از عسل شیرین تر و...، پس پیامبر به او گفت خدا دستور داد فرشته ای رشته ای ازجوی بهشت به ته این غار بکشد تا ابوبکر بخورد ..... پس پیامبر گفت ای ابوبکر اگر کسی به اندازه ۷۰ پیامبر کار نیک انجام دهد ولی ترا دشمن دارد پایش به بهشت نمی رسد) .....،

تفکر نمائید چگونه این روایت می تواند صحیح باشد در حالی که هیچکدام از حافظان حدیث و پیشوایان تاریخ و...، آن را ندیده اند در حالی که این فضیلتی بزرگ و معجزه ای بزرگ از پیامبر در آن بوده و... قطعاً اگر وجود داشته و ساخته وپرداخته و از بافته ها و جعلیات دوران های بعدی نبوده است چرا در هیچیک از حدیث های اصلی و در هیچیک از شرح حالها و زندگی نامه ها نیامده و فقط سیوطی آن را آورده که ابن عساکر درباره آن می گوید سلسله اسناد آن بی پایه و اساس است و نکته بعدی اینکه چرا این روایت فقط از زبان ابن عباس آمده که در زمان ورود ابوبکر به غار، نوزاد یکساله بوده و نیز نگفته که این حدیث را از که شنیده، در حالی که در آن غار هم جز ابوبکر و پیامبر کسی نبوده است و همچنین روایاتی که ایشان خود درباره این فضیلت باید می دادند کجا رفته است ..... آیا برازنده است که یک عاقل و حافظ بیاید و اینچنین احادیث را صحیح فرض کرده و فضیلت بداند

(کلب گوید صرف نظر از ایرادات بسیار دیگری که وارد است ..... یک نکته دیگر قابل ذکر است و آن اینکه راوی بجای اینکه بگوید فرشته ای جامی از آب بهشت آورد و خدمت ابوبکر داد می گوید که رشته ای از جوی بهشت را کشیده تا ته غار آورده و ما چنین معجزه و امر عظیمی را که در عالم اسلام بالاتر از شق القمراست را در شمول معجزات رسول خدا نداریم بلکه در رابطه با اشربه و اطعمه بهشتی و .....، ظرفی و یا هدیه ای می آمد نه اینکه قسمتی از بهشت کنده شده و یا مستقیماً وصل شود به ته غار ..... و دیگر اینکه گفت اگر به اندازه ۷۰ پیامبر .....، آری، راوی شنید که اگر کسی عبادت زیاد و روزه زیاد بگیرد ولی ولایت علی نداشته باشد اهل آتش است و خواسته تا فضیلتی مانند آنچه نمونه های آن قبلاً گذشت و آنان را رسوا نمود، را بسازد ولی توجه نداشت که نمی بایست عمل افراد مورد نظرخود را به کسانی تشبیه کند که مقصود او را انکار نماید زیرا عمل پیامبران قطعاً مقبول درگاه الهی است و با توجه به قطعیت موضوع، این سخن منافات دارد با مقصود راوی جاعل، زیرا اگر ماهیت را ترجمه کنیم باید بگوئیم (اگر کسی به اندازه کار نیک هفتاد پیامبر که خداوند از تک تک آنها قبول نموده و بواسطه آن اعمال در رضایت خداوند وارد بهشت و رضوان خدا شده اند انجام دهد ولی دوستی ترا نداشته باشد پایش به بهشت نمی رسد) که این جمع اضداد است بلکه صحیح آنست که گفته شود مانند آنچه در حق مولای ما امیرالمؤمنین با این مضمون گفته شده است که (اگر کسی روزها روزه بگیرد و شبها به عبادت قیام نماید هزار سال و...، اگر دشمن او باشد بر خدا حتم و واجب است که با صورت او را وارد آتش نماید که انتهاندارد،)

پس راوی کینه توز می خواست که فضیلت مشابه این بسازد ولی مانند آنچه برای عمر و ابابکر در مقابل این حدیث الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنه ساخته اند که آن دو پیران اهل بهشت هستند و رسوا شدند و لذا با توجه به قید کلمات عمل پیامبران و اینکه

عمل پیامبران ماهیتاً منافات با مقصود راوی دارد، ملاحظه می شود که مفاهیم وارده ضد و نقیض هستند و این است نتیجه دوری از خدا که مقارن است با رسوایی در دنیا و آخرت)،

آری آنان درباره دوستی ابوبکر و عمر روایاتی دارند که به افسانه شباهت داشته و بدست کسانی که در فضیلت تراشی به گزافه گویی افتاده بودند بهم بافته شده است .....، و .....

نیز امثال این احادیث که بزرگان و حافظان زنجیره و سلسله اسناد آنها را مذمت و نکوهش نموده اند و آنها را بی پایه و اساس می دانند..... از جمله ..... اینکه خدا وقتی ابوبکر زائیده شد به بهشت گفت هیچکس داخل تو قدم نمی گذارد مگر ابوبکر را دوست داشته باشد

(کلب گوید غیر از نفی سلسله اسناد توسط حافظان آیا راوی گزافه گو فکر نکرد که اگر پیامبر ۱۸ سال دیرتر بدنیا می آمد و یا ۱۸ سال دیرتر مبعوث می شد این خلیفه کما فی السابق مشغول چه کاری بود به غیر از بت پرستی و شراب خواری و...، و می مرد در حالی که بویی از اسلام نبرده بود بلکه این سخنان شایسته پیامبران است که به روحی از خدا تائیدشده هستند و هیچگاه به بت سجده نکرده و عمل زشت انجام نداده اند چه مبعوث بشوند و چه نشوند و ذاتاً متغیر اجتماعی محسوب و بقیه امت تابع اجتماعی هستند و راوی جاهل و جاعل، صفت متغیر اجتماعی بودن رسول خدا (ص) را به تابعان او تسری داده که مفهوم آن جمع اضداد است...)،

و نیز ..... به همین مضمون .....، اثبات گردید که این احادیث از ساخته های امثال ابوشاکر، غلام و برده متوکل یا ابوسعید بصری، یا شجری، یا اشنانی، یا ابراهیم انصاری، ..... است، که بی پایه و اساس بودن تمام این احادیث را قبلاً در (جلد پنجم عربی) مشروحاً بررسی و فساد آن آشکار گردید و ما بیش از این شرح و بسط نمی دهیم و قضاوت را به افکار آزاده و هوشیار واگذار می کنیم.

پیامبر از ابوبکر و عمر یاری می گیرد:

از ابو اروی دوسی آورده اند که گفت من نزد پیامبر بودم که ابوبکر و عمر آمدند و رسول خدا گفت خدا را شکر که مرا به دست شما یاری کرد، سلسله این روایت بر اساس گفتار حافظان بزرگ و دانشمندان حدیث ضعیف و سست است از جمله ابن سعد که سلسله آن را ضعیف و عاصم بن عمر آورده که می گوید احمد، ابن معین، ابوحاتم و ابن عدی .....، احادیث او را ضعیف می شمردند و...،

(کلب گوید صرف نظر از ضعف در سلسله اکثر این گونه روایات جعلی، این احادیث در ماهیت نیز دچار اشکال اساسی هستند زیرا به اجماع اهل تاریخ و حدیث بیشترین یاری و کمک به رسول خدا در راه دین و اعتلای شریعت با وصی او علی بن ابی طالب بود و اساساً تا زمان زنده بودن پیامبر، این دو نفر کدام عمل را انجام دادند که بهتر از آن را دیگران انجام ندادند که شایسته این تقدیر شوند و قطعاً تشویق ادنی به جای افضل شرط عقل و انصاف نبوده و از شأن رسول خدا بدور است و منظور راوی کذاب کدام یاری است همان یاری درفرار از چنگ مرحب در خندق و یا یاری در فرار در غزوه حنین و یا .....)

اشباح پنج گانه از زادگان آدم:

(مضمون) از انس آورده اند که پیامبر گفت: جبرئیل به من خبر داد و گفت خداوند چون آدم را بیافرید و روح خود را در اودمید به من دستور داد سیبی از بهشت گرفته آن را در گلوی آدم بفشارم پس از چکه اول تو را ای محمد از چکه دوم ابوبکرچکه سوم عمر و چکه چهارم عثمان و از چکه پنجم علی را خلق کرد پس آدم گفت اینها کیستند خدا گفت اینها پنج شبح هستند و از همه برای من عزیزترند چون آدم خطا کرد به خدا گفت به آبروی این شبح ها توبه مرا بپذیر و خدا پذیرفت) ابن حجر این روایت را از محب الدین طبری

آورده و گفته مسئولیت صحت این حدیث به گردن طبری است .....، ملاحظه می فرمائید که تا چه حد فاصله است بین کسی که روا می دارد توسل آدم به پیامبر و وصی او را، در کنار توسل آدم به افراد عادی و معمولی و میان این افراد هم کسی وجود دارد که موضوع توسل را از اصل منکر است حالا به هر کس و به هر کجاکه باشد حتی توسل آدم به نبی اعظم را احترامی قائل نیست .....، .....

بهر حال سیوطی در قضاوت خود این حدیث را دروغ، ابن حجر و عجلونی نیز به همین مضمون به جعلی بودن آن تصریح دارند، و امعان نظر به متن گزارش نیز به جعلی بودن آن گواه است، پس جز این نیست که طرفداران آنان برای اینکه فضیلتی دروغین بتراشند آن را در مقابل این روایت مشهور درفضایل آل محمد جعل نموده و ساخته اند که بزرگان حدیث در تفسیر آیه (فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه .....)، آن رانقل نموده اند از جمله دیلمی در مسند خود با سلسله اسناد صحیح از علی علیه السلام روایت نموده است که گفت از رسولخدا سؤال کردم در تفسیر این آیه و آن حضرت فرمود: (..... و جبرئیل به آدم گفت، این کلمات را بگو که خدا توبه تو را می پذیرد و ترا می آمرزد، بگو خدایا از تو می خواهم به حق محمد و آل محمد که ای خدای پاک که جز تو خدایی نیست که من به خود ستم کردم پس مرا بیامرز زیرا تو آمرزنده مهربانی، و این بود آن کلماتی که آدم آموخت)،

و ابن النجار از ابن عباس روایت نموده است که گفت: (از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرسیدم که آن کلمات که آدم از خداوند فرا گرفت و آموخت و باگفتن آنها آمرزیده شد کدام است آن حضرت پاسخ فرمود که وی از خدا درخواست کرد و گفت که به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه مرا بپذیر و خداوند هم پذیرفت .....)، این روایت در درالمنثور، ینابیع الموده، مناقب ابن مغازلی..... مذکور گردیده است و نیز ابوالفتح محمد علی نطنزی متولد ۴۸۰ هجری در الخصایص خود از ابن عباس آورده است که (..... چون خدا آدم را آفرید .....، آدم سؤال کرد خدایا آیا مخلوقاتی داری که نزد تو از من گرامی تر باشند فرمود آری والبته اگر آنان نبودند ترا خلق نمی کردم پس پرده ها را برداشتند .....، ناگهان پنج شبح در پیشاپیش عرش دید از خداوند سؤال کرد و خداوند فرمود ای آدم این پیامبر من محمد و این امیرالمؤمنین علی پسرعموی پیامبر من و جانشین اوست، و این فاطمه دختر پیامبر من است و این دو نیز حسن و حسین دو پسر علی و دو فرزند پیامبر من هستند ..... پس چون از او آن لغزش سر زد گفت خدایا از تو به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین می خواهم که مرا بیامرزی و خدا او را آمرزید،)، وکسی که تصور می کند حضرت آدم خلفا را به درگاه خدا شفیع قرار داده است باید به حدیث معروف که با سند صحیح درباره توسل عمر به عباس عموی پیامبر توسط پیشوایان حدیث آمده است توجه نماید که (در نماز طلب باران که خشکسالی مردم را مستأصل و بیچاره نمود، عمر به نماز باران از شهر بیرون آمد و گفت خدایا به آبروی عموی پیامبرت (یعنی عباس) ازتو درخواست می کنیم که این سختی خشکسالی و... را از ما دور کنی و ما را با باران سیراب کنی و عباس گفت ..... خداياين مردم به خاطر خویشاوندی من با پیامبرت به من توسل یافته اند پس .....، هنوز سخن او تمام نشده بود که ..... باران شروع به باریدن گرفت ..... و مردم شروع کردند به تبرک جستن به عباس و مسح نمودن او و می گفتند گوارا باد تو را ای ساقی دوحرم (مکه و مدینه) و حسان بن ثابت در این خصوص شعری سرود ..... (خشکسالی ما طولانی شده بود که پیشوا (عمر) دعا کرد و به آبروی چهره درخشان عباس که بزرگ قوم بود ابرها ما را سیراب کرد...) و نیز شاعر هاشمیان که سرود (.....به آبروی عموی من عباس خدا حجاز و اهل او را سیراب کرد در آن زمان که عمر موی سفید او را وسیله متوسل شدن برای نزول باران کرد .....) ..... و من اکنون نمی دانم چه بگویم که تو خود زمینه ای وسیع داری که سخن حق را اظهار کنی و بگویی آنچه را که وجدان آزاده ات تو را به آن راهنمایی می نماید ..... و حال در میان این گروه جاعلان به سراغ دیگری میرویم که او اصل توسل را انکار می نماید و در برابر آن افراط راه تفریط را در پیش گرفته و در منجلاب گل و لای افکارخود از حرکت مانده است... و منکر روایتی شده

است که از طریق عمر بن خطاب رسیده است که او گفت (..... رسول خدا فرمود چون از آدم آن خطا سر زد گفت خدایا از تو می خواهم به حق محمد مرا بیامرزی پس خدا سؤال کرد چگونه او راشناختی با آنکه او را نیافریدم .....، گفت بر ارکان عرش دیدم نوشته بود لااله الا الله و محمد رسول الله پس دانستم که او

محبوب ترین مخلوقات نزد توست ..... خدا گفت راست گفتی ای آدم ..... به حق او مرا بخوان که تو را آمرزیدم و آگاه باش اگر محمد نبود تو را خلق نمی کردم) این حدیث را بیهقی، حاکم، طبرانی، ابونعیم، ابن عساکر، سبکی، قسطلانی، سمهودی،زرقانی، عزامی، سیوطی و...، نقل نموده اند .....

پس حالا در گفتار قصیمی که جا پای ابن تیمیه قرار داده و اصل توسل را انکار نموده و گفته آن ..... پایه ای ندارد نظر کن و ما در پاسخ این جاهل بی نام و ننگ و آزمند و بدزبان همان کلمه سلام را که قرآن فرموده بکار می گیریم و می گوئیم که ائمه حدیث و بزرگان پاسخ خود را مانند آنچه که سبکی آورده به او وامثال او داده اند .....، که گفت: (..... ابن تیمیه ..... اگر می دانست که حاکم در قضاوت های خود این موضوع را صحیح ودرست می دانست چنین سخنانی را نمی گفت، ..... و چگونه مسلمانی این جرئت را می یابد که بر نهی از این کار بزرگ(توسل) گستاخی نماید که نه خرد و نه دین آن را مردود نمی دانند و درباره آن حدیثی هم وارد شده و آنچه درباره توسل جستن ابراهیم و نوح و پیامبران دیگر ..... نیز رسیده است و مفسران آنها را نقل نموده اند ..... و فرقی ندارد که این گونه اعمال را توسل و یا یاری خواستن و یا شفیع آوردن و یا احترام و...، بنامیم و کسی که به اینگونه دعا می کند در حقیقت از پیامبر چیزی نمی خواهد و به او پناه نمی برد بلکه او را وسیله ای قرار می دهد برای آنکه خدا دعایش را مستجاب کند و باروی آوردن به سوی او از خدا پناه بخواهد .....) که ما نیز مشروحاً در سابق آن را ذکر نمودیم .....

(کلب گوید کلام آنان از مصادیق ضرب المثل کاسه داغ تراز آش است که اینگونه افراد به جای اینکه اول به موضوع اجماع علماء حدیث امت اسلام در این باره و اتفاق نظر آنان بپردازند و آن را با قرآن مطابقت دهند سعی در عوام فریبی و تقدس نمایی از راه توجیه و تفسیر آن دارند اولاً یاوه های آنان با قرآن مخالف است که خدا فرمود به سوی خدا وسیله جویی نمائید و...، و نیز از همه مهمتر وقتی همه علماء اسلام اجماع دارند که نماز صبح دو رکعت است دیگر توجیه و تفسیر در رد نمودن آن از سوی عده ای معلوم الحال هیچ جایگاه ندارد واینجانب قسم یاد می نمایم که قطعاً اگر اینگونه افراد در زمانی که خداوند امر فرموده بود به ملائکه که به آدم سجده کنید این عده همگام با ابلیس از این عمل استنکاف می نمودند و به سرعت تمام به توجیه و تفسیر دستور خدا اقدام و بر رد آن استدلال می نمودند و سعی می نمودند تا با اقامه دلایل و توجیه و تفسیر آن خدا به راه راست هدایت کنند همانگونه که ابلیس احمق این احتجاج و این تلاش را معمول نمود تا خداوند را العیاذ بالله به راه راست هدایت کند و خود را مستحق دوزخ جاودانی ساخت که جایگاه او و دوستداران و طرفداران اوست، .....، انالله وانااليه راجعون)

ابوبکر بهترین افراد در میان آسمانها و زمین:

از قول ابوهریره آورده اند که (رسول خدا و ابوبکر و عمر از انبیا و مرسلین که بگذریم از همه اهل آسمانها و زمین و از همه اولین و آخرین بهترند...)، ..... در میان سلسله اسناد این گزارش یکی جبرون بن واقد افریقی که متهم به حدیث سازی است کاملاً شاخص است و جبرون تنها کسی است که این حدیث و حدیث مشابه آن را نقل نموده که هر دو ساختگی و جعلی است و ..... ذهبی در زندگی نامه

محمد بن داوود می گوید که او از قول جبرون دو حدیث باطل و جعلی آورده .....، و .....من نمی دانم که آندو نفر یعنی عمر و ابابکر با چه چیزی بر همه برتری یافته اند آیا دانشی از ایشان فوران می نمود ..... یا ازگناه معصوم بوده اند .....

(کلب گوید رحمت خدا بر پیامبر که مبعوث شد و آن دو را از مابین بت ها بیرون آورد و از کفر وشرک خارج نمود وگرنه در بین سایر اهل جاهلیت راه اجداد خود را طی می نمودند ..... و نکته ای دیگر آنکه راوی کذاب برای بالا آوردن ابابکر، منزلت پیامبر را پائین می آورد و می گوید از انبیاء و مرسلین که بگذریم یعنی مقام و منزلت رسول خدا را هم ردیف سایر انبیاء و مرسلین و یا کمتر می داند اگر غیر از این بود می بایست فقط آن حضرت را ذکر می کرد نه انبیاء و مرسلین را و زیرا اجماع امت است که رسول خدا گل سرسبد عالم خلقت و برترین خلایق عالم است بر جمال او صلوات، اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم، خدایا ما را از شفاعت آن حضرت در دنیا و آخرت بهره مند بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

پاداش پیامبر و ابوبکر:

از قول علی بن ابی طالب آورده اند که پیامبر به ابوبکر گفت، خداوند به من پاداشی برابر با پاداش همه کسانی که از آغاز خلقت آدم تا بعثت من به خداوند ایمان آورده اند داد و به تو پاداشی می دهد برابر با پاداش همه کسانی که از آغاز بعثت من تا روز قیامت به خداوند ایمان آورده اند)، ..... و امّا درسلسله اسناد این حدیث ابوسعید عدوی همان شیخ بی شرم و جاعل دروغ پرداز است که به سادگی حدیث جعل می نمود که شرح حال او را قبلاً ذکر کردیم و .....

و دیگری ابومعاویه ضریر است که به خشونت علیه شیعیان شهرت دارد و... و اما درباره متن حدیث وجدان آزاده ات بهترین داور است، (کلب گویدایرادات شکلی این حدیث جعلی بودن آن را ثابت می کند و اگر توجه نمایی متن آن نیز بر دروغ بودن آن بیشتر گواهی میدهد، زیرا نکته قابل توجه و ذکر، این است که اولاً این حدیث بطور آشکار مخالف با قرآن است که خداوند در آن در رابطه با اجر رسالت و نحوه ادای آن آیات واضح نازل فرموده و نیز آن را به کسی هم واگذار نکرده مگر کسانی که به ذالقربی محبت نمایند .....، و همچنین در ابتداء شنونده تصور می نماید که اجر و پاداش کسانی که از ابتداء تا زمان بعثت به خدا ایمان داشته اند از اجر مؤمنین بعد از بعثت پیامبر بیشتر است اولا چرا این اجر به خلیفه داده شود مگر او ضربت یوم الخندق که افضل از عبادت ثقلین بوده است را بر نماد کفر و شرک وارد نموده است در حالی که هنوز عرق شرم فرار از دست مرحب یهودی از تن او خشک نشده و عرق شرم آن فرار از پیشانی او نرفته است و یا ..... و ثانیاً براساس حکم عقل، اجر ابابکر نبایستی از اجر پیامبر بیشتر شود و در واقع مقصود راوی کذاب بی سواد که قادر به محاسبه نبوده نیز همین بوده ولی محاسبات عکس این را ثابت نموده و نشان می دهد، بدینگونه که اگر جمیعت مؤمنین تا زمان بعثت انبیاء شماره شود یعنی از زمان حضرت آدم تا بعثت رسول خدا که حدود پنج هزار سال است به استثنا آن کسانی که در طوفان نوح نابود شدند یا دیگر اقوام ..... تا زمان پیامبر به غیر مشرکین و کافرین و فقط از طایفه مؤمنین و تو قلت و کمی عدد آن را مقایسه کن با توجه به نحوه رشد جمعیت که براساس تصاعد هندسی حرکت دارد، از زمان بعثت به بعد تا این زمان از طایفه مؤمنین تا قیام قیامت که بهیچ وجه قابل شمارش نیست و می بینی بطور واضح و آشکار که راوی خبیث چگونه اجر پیامبر معصوم را با آن همه زحمت و مرارت و عظمت که در پیشگاه خداوند دارد را تا این حد بی مقدار و بی ارزش نموده است آنهم در مقابل اجر و مزد کسی که تمام عمر خود را به استثناء حدود ۱۵ سال، در جهل و بت پرستی گذرانده و همانگونه که قابل قیاس نیست جمعیت میلیاردی کره زمین بعد از بعثت را که با تعداد ناچیز مؤمنین قبل از بعثت که راوی نادان به آن توجه نداشته و فرق اعداد و تفاوت آن را نمی دانسته و قادر به محاسبه آن نبوده و البته تعجبی ندارد زیرا اغلب این جاعلین افراد بی سواد و عامی بوده و فکر کرده که تا روز قیامت همه

شنوندگان آنها، مردم عوام و جاهل و نادان مثل خود آنها هستند و تعجب بیشتر از راویان اینگونه احادیث است که خود را از دانشمندان و بزرگواران فهم و عقل می دانند .....)

دوستی و سپاسگزاری واجب بر امت مسلمان:

از قول سعد بن سهل آورده اندکه (رسول خدا گفت دوست داشتن ابوبکر و تشکر از او بر همه پیروان من واجب است)، این گزارش را خطیب نقل و گفته این حدیث را هم تنها عمر بن ابراهیم آورده که بایستی از سر احادیث او گذشت و به آنها توجه ننمود و ذهبی نیز همین مضمون را اظهار نموده است ..... دارقطنی می گوید عمربن ابراهیم کردی فردی دروغگو و پلیدو خبیث بوده است و...،

(کلب گوید این مراتب در اثبات وضعیت شکلی حدیث و اما در وضعیت ماهیتی این حدیث همان انتقادات و مطالب که گذشت بر این حدیث و امثال آن نیز وارد است)

ابوبکر در کفه ترازو:

... از قول سفینه برده، ام سلمه نقل کرده اند که عادت رسول خدا این بود که چون نماز صبح تمام می شد به اصحاب میگفت، بگوئید دیشب چه کسی خواب دیده است؟ تا اینکه روزی مردی گفت ای پیامبر من دیدم که ترازویی از آسمان آویزان نمودند و ترا در یک کفه و ابوبکر را در یک کفه و تو بر ابوبکر چربیدی پس جای تو را به عمر دادند کفه ابوبکرچربید پس به جای ابوبکر، عثمان را قرار دادند کفه عمر چربید پس عمر را برداشته علی را گذاشتند پس کفه عثمان چربید ..... و آنگاه ترازو را برداشتند و بردند پس پیامبر صورتش دگرگون شد و سپس گفت سی سال خلافت پیامبرانه است و سپس پادشاهی .....) .....، راویان سلسله اسناد این حدیث همگی ضعیف و غیر قابل اعتنا هستند و...،

آری وای بر کم فروشان ..... از این ترازویی که بصری ها آورده و آویزان نموده اند ..... چگونه رسول خدا در کفه ای و ابوبکر در کفه ای دیگر ..... کجا عمل آنان با هم قابل سنجش است و.. این ترازو کار را به جایی برساندکه عثمان را با علی قیاس کنند .....،

(کلب گوید صرف نظر از ضعف در زنجیره این حدیث کذایی، از مطالعه محتویات متن معلوم می شود که چگونه این حدیث برای عوام ساخته شده که با بالا و پائین رفتن کفه قادر به تشخیص فضایل و مناقب هستند و قادر به تجزیه و تحلیل شخصیت ها و تبین عظمت وجود آنان نیستند و...، و شما تصور نمائید که دشمنان اسلام با اینگونه احادیث چگونه قادر خواهند بود به ساحت پیامبر در حالی که ایشان را در کفه ترازویی ترسیم می نمایند و ابوبکر درکفه ای دیگر و به استهزا بپردازند و چگونه راوی کذاب این عادت یعنی پرسش هر روز پیامبر از اصحاب بعد از نماز صبح را آورده و هیچکس جز او آن را نقل نمی نماید که خود دلیل قاطع بر کذب بودن آن است و اینکه در تمامی این صبح ها ازجمیع امت نه کسی خوابی دید و نه پیامبر آن خواب ها را تعبیر کرد و ..... و نه در حدیثی نقل شد مگر این حدیث جعلی که راوی جاهل با نقل آن اراده داشت تا تائید آن حضرت را بر صحت خواب خود اعلام نماید والاّ چه ارتباطی، متن خواب به لحاظ عددی داشت تا این موضوع در اذهان متبادر شود که معنی خواب تو سی سال خلافت پیامبرانه و سپس پادشاهی است یعنی حکومت ابوبکر و عمر را تائید و مابقی را نفی نموده و با این حال فضیلت آنها را نسبت به هم و بر همه امت را نقل نموده و فراموش نموده است که نهایت همه امت را مچاله کرده دریک کفه بگذارد و... انالله وانااليه راجعون و علی علیه السلام را با کسانی قیاس می کنند که اگر رسول خدا مبعوث نمی شد و یا پانزده سال دیرتر مبعوث می شد مشرک و بت پرست و شرابخوار از دنیا می رفتند)

پدر هیچیک از مهاجرین جز ابوبکر مسلمان نشد:

(از عایشه نقل نموده اند که پدر هیچیک از مهاجرین مسلمان نشد مگر ابوبکر .....) و ..... نیز از قول علی بن ابی طالب نقل نمودند که (..... پدر و مادر ابوبکر مسلمان شدند و جز او هیچیک از مهاجران صحابه را این فضیلت حاصل نشد که پدر و مادرش مسلمان شوند الا ابوبکر .....) و عده ای نادان هم این حدیث را گرفته و بدون فکر وتأمل آن را از جمله مناقب ابوبکر که مورد اتفاق همه است نقل می

نمایند...، البته ما زبان علی و عایشه را پاک تر از آن می دانیم که به نقل چنین دروغهایی باز شود، در حالی که تاریخ برخلاف آن گواهی و زندگی نامه صحابه نیز بر خلاف آن شهادت می دهد و...، پس زندگی نامه تنی چند از مهاجران را به عنوان نمونه ذکر می نمائیم که پدر و مادر آنان مسلمان شدند و .....،

این عمار بن یاسر از بزرگترین صحابه مهاجر بود که پدر و مادرش در جرگه اولین مسلمانان و کسانی هستند که اسلام آورده و در زیر شکنجه مشرکین کینه جو و ستمکار در راه خدا شهید شدند، و بنا به گزارش وارده در میان هیچیک از مهاجران کسی نبود که پدر و مادر وی مسلمان باشند مگر عمار بن یاسر، که این روایت خود به تنهایی اسلام پدر و مادر ابوبکر را نیز نفی می کند،

دیگر عبدالله بن جعفر است که پدر او از بزرگان صحابه مهاجر و دو برادر او محمد و عون با مادرشان اسماء بنت عمیس با او بودند، این عمر بن ابان سعید اموی از مهاجرین است که پدر بزرگوار او در خیبر با رسولخدا بود و مادرش فاطمه بنت صفوان نیز مسلمان بود،

این خالد بن ابان .....، این ابراهیم بن حارث .....، این حاطب بن حارث.....، این حطاب ابن حارث .....، این حکیم بن حارث، .....، این خزیمه بن جهم .....، جابربن سفیان، جناده بن سفیان، و ابن سلمه که پدرش جزء مهاجرین بود و مادرش ام سلمه بعدها از همسران بزرگوار و ارجمند رسول خدا و ام المؤمنین گردید، و... عبدالله بن بدیل .....، عبدالله بن عمر بن خطاب، ..... (که تعداد این گروه از حد شمارش و احصاء خارج است)، ..... پس مسلم می گردد آنچه به زبان علی و عایشه نقل نموده اند جز دروغی واضح و آشکار که ریشه در نادانی و پلیدی دلها آنان دارد، چیز دیگری نیست، که آنها را به دلیل جهل و تعصب به خلیفه بسته اند .....،

مسلمان شدن پدر و مادر ابوبکر:

حالا بیائید با من تا ببینیم که آیا به راستی این دو (پدر و مادر ابوبکر) مسلمان شدند و یا ..... اینکه این هم حاصل گزافه گویی جاعلان حدیث بوده است ...

مسلمانی پدر ابوبکر:

می گویند که ابوقحافه پدر ابوبکر در روز فتح مکه مسلمان شد و پسرش ابوبکر او را نزد پیامبر آورد و این تنها روزی بود که در طول زندگی خود با پیامبر دیدار کرد .....، حال احادیث رسیده در این باره را دو بخش می نمائیم اول آن روایاتی که به مسلمان شدن ابوقحافه اشاره ندارد، و سپس آن روایاتی که به مسلمان شدن او اشاره دارد:

بخش اول روایات، مؤید آن است که ابوبکر در روز فتح مکه او را نزد پیامبر برده و پیامبر گفت که اگر او را در خانه میگذاشتید من به احترام ابوبکر نزد او می رفتم .....، حاکم، راوی احادیث در این حدیث برخلاف احادیث دیگر در خصوص سلسله اسناد سکوت نموده تا موضوع (احترام ابوبکر) محفوظ بماند و اگر در خصوص زنجیره آن سخن می گفت قطعاً این موضوع تخطئه می شد ..... و امّا حال و روز زنجیره این حدیث:

اول: محمد بن شجاع بغدادی ابن ثلجی: که احمد گوید او بدعت گذار و هوی پرست بوده است و عبدالله بن احمد از قواریری نقل می نماید که گفت ابن ثلجی کافر است .....، ساجی گوید او دروغ پرداز و کذاب بوده است و .....، موسی بن قاسم اشیب گفت وی کذابی پلید و خبیث بوده است

دوم: حسین لولوی کوفی که ابن معین گوید او دروغ پرداز بوده .....، ..... ابوثور گفت من دروغگوتر از لولوی ندیدم و احمد بن سلیمان گفت ..... روزی در نماز صورت نوجوانی را که به سجده رفته بود نیشگون گرفت و من نیز احادیث این پلید را بدورانداختم...، ابواسامه گفت او پلید و خبیث بوده است، و روایت دیگری به همین مضمون آمده: که زنجیره آنان هم نکوهیده وشایسته پیروی نیست که در میان زنجیره های آن قاسم بن محمد ابی بکر است که در آن سال که پدرش مرد بدنیا آمد، پس او چگونه از پدر خود می تواند روایت

نموده باشد و لذا ذهبی در ادامه این روایت می نویسد نه قاسم از پدرش روایتی شنید ونه پدرش از ابوبکر (یعنی این روایت کذب محض و دروغ است) ..... و یا به همین مضمون و با زنجیره های غیرقابل اعتنا و.....،

و از جمله در زنجیره آن ابن جعابی معلوم الحال است که به اتفاق مورخان در سال ۲۸۵ متولد و در ۳۵۵ مرده است پس چگونه می توانسته از ابوشعیب که در سال ۲۹۸ درگذشته است حدیث نقل نماید و ..... و نیز ذهبی در خصوص ابوشعیب میگوید ما او را متهم نمی کنیم ولی او برای نقل احادیث پول دریافت می کرد و ابن حجر او را لغزش کار و موهوم پرور میداند .....،

و روایت دیگری به همین مضمون آمده ولی در این روایت بجای آوردن ابوقحافه توسط ابوبکر به آوردن او توسط عمر تصریح شده ..... که این هم به گواهی حافظان ضعیف و... به گفته ابن حزم مردود است که این احادیث من حیث المجموع دلالت بر مسلمان شدن ابوقحافه نمی نماید،

و در بخش دوم در کتب حدیث و زندگی نامه های گسترده ابوقحافه چیزی که دلالت نماید بر مسلمان شدن ابوقحافه یافت نشد مگر گزارش احمد در مسند که آورده (..... دخترابوقحافه دست او را گرفته و بالای بلندی برد و چون سپاه مسلمانان وارد شد ..... کسی گردنبند دختر او را گرفت .....، ابوبکراو را نزد پیامبر آورد و او مسلمان شد پس ابوبکر برخاست و گفت ..... همه را به حق خدا و اسلام سوگند می دهم که هرکس گردن بند خواهرم را برداشته بدهد و کسی پاسخ او را نداد و او به خواهرش گفت به حساب خدا بگذار و در عبارتی دیگر ..... که به خدا سوگند آدم حسابی و درستکار در میان مردم امروز کم است)، که این روایت هم درست نیست ..... زیرا محمد بن اسحاق از دروغ پردازان پلید است و... مالك او را دجالی از دجالان دروغ پرداز می داند ..... و هشام بن عروه گفتابن اسحاق از قول همسرم فاطمه بنت منذر حدیث نقل می کرد در حالی که هیچگاه او را بخدا قسم ندیده بود و... این بود بررسی موضوع مسلمان شدن ابوقحافه که نیست مگر ادعاهای توخالی و متکی بر سخنان بی پایه و اساس ..... و این هم منزلت و درجه ابوبکر که سه سال بعد خلیفه آنها شد در میان اصحاب و سپاه اسلام تا چه پایه ای بود که او به قسم جلاله می داد ولی کسی حرف او را به حساب نیاورده و به آن اعتنا نمی کرد تا آنکه او گفت بین اینها آدم درستکار کم است... و درباره مسلمانی مادر ابوبکر ام آل خیر هم پیش از اسلام پدرش ابوقحافه چیزی معلوم نیست مگر ..... حدیثی که تنها عبیدالله بن محمد عمری آورده که ذهبی، ابن حجر و نسایی او را کذاب و دروغگو می شمارند و...

دارقطنی نیز درباره حدیثی دیگر که فقط او راوی آن بوده گوید صحیح نیست چون تنها راوی آن عمری است و احادیث او همه سست و بی پایه است و سایر راویان این زنجیره حدیث نیز مجهول الحال و ناشناخته اند و... از طرفی هیچگاه ابوبکر جزء کسانی نبوده است که در راه اسلام شکنجه دیده باشد و... و نقل این حدیث که مؤید درگیری ابوبکر و سپس مسلمان شدن مادرش است ..... از سوی عایشه بلاواسطه که در زمان وقوع این قضیه موهوم یکساله بوده و در آغوش مادرش شیر می خورده است چگونه توجیه پذیر است ..... پس جز این نیست که این را دست فضیلت تراشان برای کسی ساخته اند که زندگی نامه او قبل از این گزافه گویی در هم نوردیده شده بود .....

و نیز در زنجیره حدیث دیگر، هیثم را می بینید همان کسی که کنیز او می گفت هیثم تا صبح نماز می خواند سپس چون بامداد می شد به دروغ بافی می نشست و ..... بیهقی، نقاش و جوزجانی این حدیث را به دلیل حضور هیثم ساختگی دانسته اند ..... و نشانه محکم در نتیجه گیری آشکار ما بر این که ام الخیر مادر ابوبکر در همسری ابوقحافه بود و در شهر مکه ماند با آنکه حسب ادعای آنها او در سال ۶

بعثت مسلمان شد و ابوقحافه نیز براساس ادعای این جماعت در سال ۸ هجرت پس میان اسلام این زن و شوهر حداقل سیزده سال فاصله بوده پس چه عذری این دو را نزد هم نگاه داشته و حال آنکه شعار مسلمانان صدر اسلام جدایی میان این دو بوده است و با کدام فرمان کنار هم بوده اند آن هم مادر کسی مانند ابوبکر پس چگونه ادعا دارندکه او اسلام آورد و با این برنامه او چگونه او را مسلمان می شمارید ...؟

ابوبکر و پدر و مادرش در قرآن:

دست های هواپرستان کتاب خدا را نیز به بازی گرفته و معانی آن را تحریف می کنند و کارشان به جایی رسیده است که میگویند آیه ۱۵ سوره احقاف درباره ابوبکر است که خداوند در این آیه می فرماید (..... ما انسان را به نیکی کردن به پدر و مادر سفارش کردیم ..... و بارداری و شیر دادن او را سی ماه قرار دادیم .....) که نقل آن را به علی و ابن عباس بسته اند که..... این فضیلت مخصوص ابوبکر است و هیچیک از مسلمانان از مهاجران را این فضیلت نبود که پدر و مادرش مسلمان شوند .....) آیا کسی نیست از این بزرگان بی خبر بپرسد که چگونه این ایام بارداری و شیردهی مخصوص ابی بکر است مگر این قانون جاری انسانها نیست ..... و نیز دروغ و تهمت آشکاری که از اسلام اختصاصی پدر و مادر ابوبکر به علی بسته اند که ماقبلاً و بطور مفصل ذکر نمودیم بحث گروه کثیری از صحابه مهاجران را که پدر و مادر گرامی آنان مسلمان بودند و مانند عمار یاسر هر دو در راه اسلام شهید هم شده بودند ..... الی آخر.

بستن آیه ای دیگر به ابوبکر و پدرش:

(مضمون) این حدیث جعلی مربوط به آیه ۲۲ از سوره مجادله است (..... گروهی که به خدا و روز جزا ایمان دارند نمی بینی که با مخالفان خدا و رسول دوستی کنند .....) و نقل نموده اند که ابوقحافه پیامبر را دشنام داد پس ابوبکر او را به سختی کتک زد و نزد پیامبر آمد و گفت اگر تیغی در نزدیک دستم بود او را می کشتم و...، مفسران اتفاق نظر دارند که سوره احقاف جز سوره های مکی است و سوره مجادله هم جزء سوره های مدنی است پس چگونه این تضاد برطرف می شود در آیه اول به تصریح می گویند که وقتی ابوبکر به چهل رسید ابوقحافه نیز به ایمان رسید ولی آیات قسمت دوم دلالت می کند که ابوبکر ۵۳ ساله بوده و ابوقحافه همچنان در کفر و شرک بوده است وتوجه به متن نیز دروغ بودن آن را آشکار می نماید زیرا در زمان نزول این آیات ابوبکر در مدینه و ابوقحافه در مکه بوده و امکان کتک کاری بین آنان نبوده است و... و از طرفی آیا وجوب کشتن کسی که به پیامبر دشنام دهد فقط کشتن با شمشیراست (کلب گوید اگر سخن راوی درست باشد او می توانست اگر می خواست او را با دستهای خود نیز خفه نماید یا چیزی را محکم روی سر او بکوبد)...،

پس می بینی که چگونه و تا چه حد گزافه گویی باعث کور و کر شدن جاعلان می شود

(کلب گوید و می بینی که چگونه حقیقت از پس پرده های جهل و تعصب توسط قهرمان و پهلوان امت محمد (ص)، یعنی حضرت علامه با بررسی و تحقیق دقیق او خارج می شود و برای حدیث سازان و جاعلان رسوایی ببار می آورد آری و البته آنها نمیتوانند فریب دهند مگر افراد عامی و ساده دل و بی سواد را).

هدف از بگو و مگو:

من گمان نمی کنم این دار و دسته نیازی داشته باشند به اینکه پدران مهاجران مسلمان باشند یا نباشند و یا نیازی داشته باشند به مسلمانی پدرو مادر ابوبکر بلکه آنان فقط به این دلیل هوچی گری و عربده کشی می نمایند که می خواهند به عوام الناس القا نمایند که سرور مکه و سردودمان امامان معصوم یعنی حضرت ابوطالب پدر امیرالمؤمنین را العیاذ بالله کافر معرفی نمایند، و زیرا نتوانستند به بدگویی پیرامون فرزند او بپردازند به این دلیل از روی کینه و عداوت تیرهای تهمت و افترا خود را به سوی پدر روانه نموده اند و بعضی مانند حافظ عاصمی جسارت را تا آنجا رسانده اند که این زبان درازی را به سمت توهین واهانت به پدر و مادر رسول خدا صلی الله علیه وآله

نیز تسری داده اند ..... تا جایی که می گوید (..... پیامبر با همه نعمتهایی که خدای تعالی به او ارزانی داشت ..... باز هم قسمت او نکرد که پدر و مادرش مسلمان شوند ..... و همین گونه مرتضی نیز با همه برتری ها و بزرگی ها که به او داد قسمت او نکرد که پدر و مادر او مسلمان شوند .....) .....،

(کلب گوید تو به بدبختی اینها نظر کن، همان کسانی که اکنون در زیر خروارها خاک مدفون هستند و ببین که چگونه باخود جسارت به این بزرگواران یعنی اولیاء الله را به همراه خود به داخل گور خود برده اند و این گفتار کفرآمیز و زشت را در میان مردم عوام باقی گذاشته اند در حالی که نیازی به این اهانت ها نداشتند ولی آنها به دلیل کینه توزی و پست فطرتی به دروغ از جانب خدا سخن گفتند و گفتند خدا قسمت نکرد و...، و قطعاً آنان جزای ترسناک، تهمت و افترا خود و شدت عذاب خداوند را در بردن آبرو و حیثیت آن عزیزان درگاه الهی که از قتل جسم و پیکر آنان هولناک تر است، را ملاحظه مینمایند) (مضمون) آری آگاه باشید آنکس که جناب ابوطالب را می شناسد، می شناسد و آنکس که او را نمی شناسد باید بشناسد و باید بداند که او بالاترین حافظ و نگهدار رسول خدا و شریعت او در خطرناک ترین ایام غربت پیامبر بوده است، و اسلام او در گفتار و کردار آشکار و معلوم و ..... دفاع همه جانبه ای از شریعت اسلام و وجود نازنین پیامبر و با تمام توان .....،بر همگان معلوم و محرز است،

آری: اگر ابوطالب و پسر او نبودند، دین ما با تمام عظمت خود پدیدار نشده و استوار نمی گردید این ابوطالب بود که در مکه رسول خدا را در پناه خود گرفت و پشتیبانی کرد و البته به عظمت و بزرگواری ابوطالب چه زیانی خواهد رسید اگر نادان و جاهلی سخن یاوه ای بگوید و علیرغم بینایی خود را به کوری بزند، همانطور که اگر کسی روز روشن را تاریکی تصور نماید به آمدن بامداد زیانی نخواهد رسانید

(کلب گوید و ما و همه مؤمنین می گوئیم آری به آب دهان سگ های کافر و مشرک آب دریا فضایل آل الله نجس نمی شود)

دلایل واقعی بر آنچه قطعی و مسلم می نماید که ابوطالب مسلمان بوده است:

برای شناخت روحیات و شخصیت افراد چهار طریق وجود دارد:

۱.بررسی و نتیجه گیری از سخنانی که بر زبان رانده است

۲.یا کارهایی که در انجام آن کوشش خود را بکار برده است

۳.یا آنچه خاندان و نزدیکان او درباره او گزارش نموده اند

۴.یا از نسبت هایی که کسانی از اطرافیان او درباره او اعلام نموده اند

سروده های بسیار آن حضرت:

گفتار ابوطالب: اینک گوهرهای آبدار از سروده های او که در کتب حدیث و زندگی نامه ها و کتب تاریخ ثبت شده است:حاکم در مستدرک با سلسله اسناد خود قصایدی را از حضرت ابوطالب خطاب به نجاشی آورده است که آن پادشاه را تشویق به محافظت از مهاجران مسلمان نموده است (..... نیکان مردم جهان بدانند که محمد، دستیار موسی و مسیح بن مریم است، او نیز برای ما دینی آورد مانند آنچه آنان آوردند، همه این پیامبران ما را به فرمان خدا راهنمایی می کنند و از بدی ها باز میدارند، و البته شما در کتاب خود می خوانید که او گفتاری راست و صادق دارد و سخنان او از روی جهل نیست، .....) و نیز ازآن حضرت است (..... راه هدایت فردا دانسته خواهد شد و نعمت روزگار جاودانی نیست، و با نادانی آرزوهای خود را درباره محمد بکار نگیرید و از فرمان گمراهان و کجروان پیروی نکنید ..... به خدا قسم شما توان کشتن او را ندارید ..... و تصور میکنید که ما محمد را به دست شما می سپاریم و یا فکر می نمائید برای محافظت از او با تمام توان و افراد تحت امر خود زمین را بر شما تنگ نخواهیم کرد ..... او پیامبر است و از سوی

پروردگارش به او وحی می شود و هر کس چنین سخنی را نپذیرد از پشیمانی لب به دندان خواهد گزید، و شما گروهی از هاشمیان را می بینید که گرداگرد او می چرخند و خطر گزند وآسیب هر ستمکار و گردنکش پلید را از او دور می نمایند .....)

و نیز از سروده های آن حضرت درباره رویداد صحیفه است(که مذکور خواهیم نمود) که (..... مگر نمی دانید که ما محمد را پیامبری همچون موسی می دانیم، که در کتب آسمانی قبل از او یاد شده است، یک روز برای شما همچون نوزاد شتر صالح پیامبر خواهد بود که مادر خود را جستجو و شیون می کرد (وخدا عذاب خود را بر آن قوم نازل نمود)، به هوش آئید به هوش آئید قبل از آنکه گودال ها برای مدفون نمودن شما حفر شود،..... سوگند به خانه خدا کعبه مقدس که ما احمد را به دست شما نخواهیم سپرد، ..... ما از جنگ خسته نمی شویم تا جنگ رابه ستوه آوریم .....)، سیره ابن هشام، شرح ابن ابی الحدید، بلوغ الادب، خزانه بغدادی، تاریخ ابن کثیر، اسنی المطالب، و...،

و نیز از سروده های آن حضرت است (..... خوابهای پریشان آنانکه خواستند بر محمد ستم کنند، و البته آنکس که از ستم کاریپرهیز نکند خود ستم خواهد دید ..... به ما امیدوارند که به کشتن محمد توسط آنان رضایت خواهیم داد ..... سوگند به خانه خدا که دروغ پنداشتید و به آرزوی خود نخواهید رسید ..... بنابراین از ستم و ظلم بر پیامبری که از سوی خدا آمده و مردم را به راه راست و به پیروی از دستور عظیم که از نزد پروردگار عرش نازل شده است می خواند خودداری نمائید)،

و هم آن حضرت است که خطاب به پیامبر اعظم عرض می کند (..... ای محمد به خدا سوگند که هرگز دست این فرومایگان به تو نخواهد رسید تا من در میان گور به خاک سپرده شوم و در آن آرام گیرم، پس بدون هیچ ترس و خواری رسالت خود را آشکارا دنبال کن و دل خوشدار و دیده ات روشن باد، تو مرا به راه راست دعوت کردی و من یقین دارم که خیرخواه من هستی و البته تو به دعوت به اسلام قیام نمودی در حالی که امین و درستکار هستی و من به حقیقت یافتم که اسلام و دین محمد بهترین ادیان برای مردم است)، این سروده ها را ثعلبی در تفسیر خود آورده و از آنها تعریف و از حضرت ابوطالب تمجید نموده و نیز مقاتل و بن عباس و قسم بن محضره و عطاءبن دینار و... در خیر و خوبی آن اتفاق نظر و در آثار بغدادی، ابن کثیر، ابن ابی الحدید، ابوالفداء، .....

نیز مذکور و نکته حایز اهمیت اینکه، ابن کثیر در تاریخ خود و نیز قرطبی این بیت را نیز به دنبال سروده های بالا آورده اند، که (..... اگر بیم از سرزنش یا پرهیز از دشنام نبود البته می دیدی که من آشکارا در راه دین حق ایثار مینمایم...))، احمد زینی می گوید بعضی گفته اند این بیت از حضرت ابوطالب نیست و در اشعار او آورده اند پس تو بر این فرض نما که این بیت هم واقعاً از اشعار و سروده های حضرت ابوطالب باشد زیرا آنچه مسلم است در واقع این ننگ و دشنامی بود که ابوطالب از آن پرهیز و اجتناب می نمود و می ترسید با دچار شدن به آن از پایگاهی که نزد بزرگان قریش داشته است سرنگون شود و دیگر نتواند به یاری پیامبر صلی الله علیه وآله اقدام نماید، و در واقع این ترس مانع از آن شده بود که نتواند خود را علنی و آشکار در ردیف پیروان این کیش مشهور نماید

(کلب گوید و در صورت اعلام ایمان علنی دیگر قادر نبود از رسول خدا (ص) و نیز طرفداران و سایر مسلمانان دفاع کند و ایمان علنی او باعث وقوع جنگ نابرابر می شد که نتیجه آن نابودی همه مسلمانان بود پس در واقع، این چتر حمایتی حضرت ابوطالب بود که بر سر رسول خدا و تمامی مسلمین انداخته شد تا شریعت قوام گرفته و توانست اندیشه آن در جهان منتشر گردد و در واقع هر مؤمن و مسلمان تا قیام قیامت مدیون فداکاری و مرهون خدمات حضرت ابوطالب سلام الله علیه است پس رحمت و رضوان و سلام خدا بر پیکر پاک و مطهر وروح و روان طیب و طاهر او نثار باد تا آن زمان که خدا خدایی می فرماید یعنی تا ابدالآباد آمین رب العالمین .....)

و لذا از سروده های آن حضرت است در آن زمان که بر قریش خشم گرفت در رابطه با دشنام و شکنجه ای که آنان نسبت به عثمان بن مظعون روا داشتند که (.....آیا از یادآوری عمل گروه های نادان و جاهل که بر هر کس که مردم را به سوی دین می خواند می تازند به گریه نشستی..... آری ما برای ظلمی که به عثمان بن مظعون روا شد به خشم آمدیم ..... پس به کتابی اعجاب آور ایمان بیاورید که بر پیامبری همچون موسی و یونس نازل شده است .....)،

و نیز از سروده های آن سرور است در مدح و ثنای رسول خدا صلی الله‌علیه وآله (..... به راستی که خداوند پیامبر خود محمد را گرامی داشت، پس در میان مردم گرامی ترین و بهترین خلایق وآفریدگان خداوند، احمد است و خداوند برای بزرگداشت و احترام به او نامش را از نام خود گرفت زیرا خداوند صاحب عرش محمود است و این نیز محمد است)، این گزارش را بخاری در تاریخ صغیر و ابونعیم در دلایل النبوه و ابن عساکر درتاریخ و ابن ابی الحدید در شرح خود و ابن کثیر در تاریخ و ابن حجر، عسقلانی، در آثار خود آورده و دیار بکری در تاریخ خود می نویسد که حضرت ابوطالب در ستایش پیامبر ابیاتی سروده که یکی از آنها این است:

(..... و برای بزرگداشت او، نام وی را از خود گرفت...) و حسان بن ثابت نیز در اشعار خود این معنی را آورده و زرقانی گفته است شاید او شعر ابوطالب را تضمین کرده باشد ..... و نیز از اشعار معروف آن حضرت است (..... تو محمد پیامبر هستی، سروری بزرگ و رهبر امت و انتخاب شده، برای سروران گرامی و پاکان پاکزاده شده، ..... چگونه بر تو از سوی فرومایگان امکان ستمگری وجود دارد در حالی که من زنده هستم و هنوز نمرده ام و خود دلیری رزمجو هستم و... عموزاده های تو همچون شیران بیشه هستند که از خشم برای تو برافروخته شده اند، من گذشته تو را می دانم و یقین دارم که در سخن خود راستگو هستی و زبان خود را به دروغ آلوده نمی کنی .....)

و نیز ابوجهل پسر هشام به نزد رسول خدا صلی الله علیه واله آمد و دید آن حضرت در سجده است پس خواست سنگی را که در دست داشت به سوی حضرت پرتاب کند پس چون دست خود را بالا برد سنگ به دست او چسبید و نتوانست به آن حضرت صدمه بزند و در این زمان حضرت ابوطالب درباره این معجزه پیامبر این اشعار را سرود: (..... ای فرزندان غالب به هوش بیائید و به پاره ای از این گفتار (کلام خدا قرآن) از گمراهی و کجروی باز ایستید وگرنه من می ترسم که بلاهای سهمناک در خانه های شما فرود آید .....مگر از عاد و ثمود چه برجای ماند ..... از خشمی که از خداوند بر آنان فرود آمد ..... نشانه ای عجیب تر از آنکه در امت های قبل بود واقع شد و آن چسبیدن سنگ در کف دست آن کسی است که از روی خباثت و بد ذاتی بپا خاست تا به آن صابر راستگوی و پرهیزگار صدمه بزند ولی خداوند برخلاف میل آن بی خرد ستمگر، سنگ را در کف دست او چسبانید، در دستان همان احمق مخزومی شما، به نام ابوجهل که از گمراهی گمراهان به پرتگاه افتاد و دین خدا را حق نشمرد .....)، ابن ابی الحدید در شرح خود می نویسد: از عبدالله مأمون رضی الله چنان معروف شده بود که می گفت به خدا سوگند که ابوطالب با سرودن این اشعار اسلام آورده بود: (من رسول خدا همان پیام آور خداوند فرمانروای عالم را، با شمشیری یاری نمودم که همچون آذرخش ها می درخشید و همیشه مانند محافظ و پاسداری دلسوز از رسول خدا پشتیبانی و پاسداری میکنم و چنان نیست که در برابر دشمنان او به نرمی رفتار کنم... بلکه مانند شیر در بیشه ای پر درخت در برابر آنان غرشی بلند سر می دهم)

و سرور ما حضرت ابوطالب قصایدی دیگر نیز سروده و آن را برای نجاشی پادشاه حبشه فرستاد و این بعد از آن بود که عمروبن عاص برای قتل عام مسلمانان به سوی کشور حبشه حرکت کرد... در این سروده ها حضرت ابوطالب، نجاشی را تشویق می نماید که جعفربن ابی طالب را برای گرایش و قبول به اسلام گرامی داشته و از عمروعاص که برای صدمه زدن به آن ها آمده است روی خود را بگرداند و به آنها بی اعتنایی کند در این سروده ها می فرماید: (آگاه باش که تو به راستی با(شهرت خود در) دوری از کردار ناپسند، (در بین مردم) مردی بزرگ و بزرگوار هستی و لذا هر کس در کنار تو پناهی بجوید قطعاً ناامید نخواهد شد .....) و باز ابن ابی الحدید می گوید و این هم از سروده های مشهور او خطاب به محمد صلی الله علیه وآله است که به این وسیله نگرانی او را برطرف کرده و از او خواسته تا دعوت خود را برای نشر شریعت پاک خود علنی و آشکار سازد (..... ای محمد مبادا دست هایی که برای آزار تو پیش می آید و

هیاهوی فرومایگان ترا از انجام امر حقی که برای اظهار آن (یعنی دین اسلام) قیام کرده ای باز دارد، ..... دست تو دست من است و آگاه باش در سختی ها و شداید نیز من جان خود را در پیش جان تو سپر قرار می دهم) .....

و نیز از سروده های آن حضرت است (..... سوگند به کوه ثور ..... سوگند به خانه ای که در دل مکه است ..... سوگند به خداوند که هرگز غافل نیست ..... سوگند به حجرالاسود...، و سوگند به خانه کعبه که شما ای دشمنان محمد دروغ گفتید و به ما پیام دادید (که ما در کار محمد شکست ایجاد می کنیم و .....)، و تصور نمودید که ما او را به شما تسلیم خواهیم کرد نه هرگز چنین نخواهد شد مگر آنکه همه ما در اطراف او به خاک و خون غوطه ور شویم و همسران و فرزندان خود را به فراموشی بسپاریم ..... و به خدا سوگند اگر آنچه می بینم با خطر بیشتر همراه شود البته و قطعاً شمشیرهای ما با پیکر بزرگان آنها آشنا خواهد شد و... (محمد) آن درخشنده رویی است که به آبروی او از ابر باران می خواهند و او سرپرست یتیمان و نگهبان بیوه زنان است و مستمندان هاشمی به پناه او می روند، و در سایه رحمت و نعمت اوآرامش می یابند، او را گواهی دادگر از سوی خویش است ..... مگر نمی دانید فرزند ما کسی نیست که نزد ما دروغگوشمرده شود و قطعاً ما از سخنان یاوه آنان پروایی نداریم ..... به جان خودم سوگند چندان در دوستی احمد شادمان هستم که شادمانی را به ستوه آورده ام)

(کلب گوید یا حضرت ابوطالب این شادمانی تو بی دلیل نبوده است زیرا محبت و عشق تو به محمد و تلاش ها و زحمات تو، نام تو و یاد تو .... خدا بر تو که یاور رسول خدا و مسلمین نبودی اسلامی وجود نداشت و بر اثر مساعی و جانفشانی های عاشقانه و سیاست های مدبرانه تو جان رسول خدا حفظ وشریعت اسلام تقویت شد و به امر و تشویق تو شیران بیشه شجاعت و دلاوری از خاندانت یعنی امیرالمؤمنین و جناب جعفرطیار، و جناب حمزه سیدالشهداء و .....، همواره جان خود را سپر بلای رسول خدا نمودند تا آنکه خداوند دین خود را پیروز کرد و لذا تا جهان باقی است شریعت محمد و همه کسانی که لا اله الا الله و محمد رسول الله را بر زبان آوردند و رستگارشدند مدیون تو هستند و بر کسی که چنین اعتقادی ندارد لعنت خدا و رسول و ائمه اطهار و همه ملائکه و الناس اجمعین بادآمین رب العالمین،

آری این رحمت و رضوان خداست که از آن زمان و تا زمانی که خدا خدایی می کند تو را در بر گرفته وموجبات شوق و شادمانی ظاهر و باطن ترا فراهم آورده است خداوند ما و همه مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را نیز ازاین شادمانی بهره ای عطا فرماید آمین رب العالمین)،

و نیز می فرماید: (آری بر او مهربانی نموده و صدمات و گزندها را از او دور نمودم و پاسدار و محافظ او بودم و با همه نیرو و توانایی های خودم از او پشتیبانی نمودم پس (امیدوارم) که پروردگار بندگان با یاری خویش او را پشتیبان باشد و دینی را آشکار نماید که باطل را در سرزمین وجود آن راه نیست .....)،

..... ابن ابی الحدید در شرح خودپس از آوردن بخشی از سروده های حضرت ابوطالب می نویسد: (..... بودن همه این اشعار از ابوطالب در حکم متواترات است چون اگر تک تک آنها نیز از این نظر متواتر نباشد مجموع آنها دلالت بر امری واحد می نماید که در همه آنها مشترک است و آن نیز راست شمردن و تصدیق و تائید دعوت محمد صلی الله علیه وآله (شریعت پاک اسلام) است)،

(کلب گوید رحمت و رضوان خدا بر تو باد ای ابن ابی الحدید که چه زیبا استدلال و احتجاج می فرمایی)

..... ابن التین می گوید (اشعارابوطالب دلیل بر آن است که او پیش از مبعوث شدن رسول خدا و از همان زمان که بحیرا راهب و دیگران درباره عظمت رسول خدا (ص) به او گزارشهایی دادند پیامبری او را شناخته بود، و نیز از حافظان و مفسران بسیاری همین مضامین را در باب حضرت ابوطالب ذکر نموده و...

(کلب گوید خدایا رحمت و رضوان خود را بر همه کسانی که قدردان زحمات حضرت ابوطالب، یعنی آن پناه اسلام و قرآن و آن مؤمن کامل به دین و شریعت تو یعنی همان یاور دین و شریعت و پیامبر تو حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان او هستند، نازل بفرما آمین رب العالمین)، .....،

سید احمد زینی آورده که امام عبدالواحد سفاقسی در شرح خود بر کتاب بخاری به همین مضمون آورده و اضافه می نماید (..... این شعرهای ابوطالب دلیل بر آن است که پیش از مبعوث شدن رسول خدا و از همان زمان که بحیرای راهب و دیگران در باب مقامات آن حضرت(ص) گزارشهایی به او دادند به موضوع پیامبری او آگاه شده بود و این معرفت خود را با آنچه خود از احوال او می دید ..... و از جمله خواستن نزول باران به برکت وجود او در کودکی و... استوار گردانید و مؤید این حقیقت، صرف نظر از شعرهایی که نماینده معرفت ابوطالب به نبوت او صلی الله علیه و آله است گزارش ها و احادیث فراوان دیگری است که به ما رسیده است.....)، .....

آری ..... اگر یکی از این سخنان در آثار نظم و یا نثر کسی باشد آن را دلیل بر مسلمانی او می آورند و من نمی دانم برای اثبات گواهی و اقرار به نبوت آن حضرت دیگر چه باید کرد ..... پس به شگفت بیا و عبرت بگیر ..... این بود بخشی از سروده های حضرت ابوطالب که از هر فراز آن ایمان خالص و اسلام واقعی او نمایان است و دانشمند یگانه ما ابن شهر آشوب مازندرانی ..... می گوید (به راستی آن مقدار از اشعار ابوطالب که نماینده ایمان اوست از ۳۰۰۰ بیت هم بیشتر است ..... و این اشعار را نیز به عنوان وصیت برای پس از مرگ خود سروده است (چهار نفر را برای یاری پیامبر خوبی ها، سفارش مؤکد و مخصوص می نمایم، پسرم علی و بزرگ خاندان عباس و حمزه آن شیری که پاسدار حقیقت او است و هم جعفر را تا گزند و آسیب مردم (فرومایه) را از او دور نمایند، ای فدای شما باد مادرم و همه فرزندان او، من از شما می خواهم که در یاری احمد و در برابر دشمنان او مانند سپرهای محافظ باشید)،

(کلب گوید یا حضرت ابوطالب به خوبی و به خوب کسانی وصیت کردی و آنان هم به احسن وجه و به بهترین شکل به وظایف خود عمل کردند و تا جان خود را فدای او و شریعت او نمودند، خدایا ما را نیز از محبان و دوستان آنها قرار بده و در دنیا و آخرت به برکت وجود آنان ما را هم رستگار بفرما آمین، آمین، آمین رب العالمین).

اعمال نیکو و سخنان شایسته حضرت ابوطالب علیه السلام:

...، پس این هم از اعمال نیکو و کوششهای شایسته ای که سرور مکیان حضرت ابوطالب (ع) در یاری پیامبر اسلام عرضه داشت ..... که هر کدام دلیلی آشکار بر اسلام واقعی و ایمان ناب و بر تسلیم او در برابر قرآن خداوند و ..... است و اکنون بیاو ببین تا اهل سنت در این باره چه آورده اند:

۱- ابن اسحاق آورده است (مضمون) (که چون حضرت ابوطالب در کاروان تجاری قصد شام کرد رسول خدا نزد او آمد و گفت مرا به که می سپاری ..... و آنگاه ابوطالب آن حضرت را با خود برد ..... در بین راه به صومعه بحیرای راهب رسیدند..... برخلاف هر زمان بحیرا به دلیل نشانه هایی که از آنان دید و آن ابری که بر آنها سایه افکن شد و .....، از آنان پذیرایی کرد و او صاحب علم کتب انبیاء گذشته بود ..... او از آن حضرت سؤال کرد ترا به لات و عزی سوگند که به پرسش من پاسخ ده آن حضرت فرمود هرگز با سوگند به

لات و عزی چیزی از من مپرس، پس بحیرا گفت پس ترا به خداوند سوگند که به سؤالات من پاسخ ده پس حضرت فرمود هر چه می خواهی بپرس ..... و او شروع به سؤال کرد و رسول خدا او را پاسخ میداد و بحیرا ملاحظه کرد که تمامی پاسخ رسول خدا با نشانه هایی که او از پیامبر موعود می داند هماهنگ است، پس به مهرنبوت که مابین دو کتف آن حضرت بود نظر نمود ..... و ابوطالب در این باره سرود:

(..... به راستی که جایگاه پسر آمنه که پیامبر خداست، نزد من از فرزندان من هم بالاتر است ..... چون در سفر شام در آن سرزمین فرود آمدیم ..... در این هنگام بحیرا آمد و ..... چون دید سایه ای از ابر او را دائماً از گزند آفتاب بدور می دارد مانند سجده کنندگان سرش را خم کرد ..... در آن میان گروهی آمدند در حالی که قصد قتل محمد را داشتند ..... و او بر ایشان تورات را تفسیر کرد تا به درستی سخن او یقین نمودند ..... به آنها گفت آیا می خواهید محمد پیامبر را بکشید ..... در برابرشما خدا برای او بس است و او نیرنگ هر فرومایه را پاسخ می دهد و این نیز از معجزات اوست و هرگز روز روشن مانندتاریکی ها نیست)، دیوان ابوطالب، تاریخ ابن عساکر، سیوطی، بیهقی .....،

طلب باران ابوطالب به برکت وجود رسول خدا:

(مضمون) ابن عساکر در تاریخ خود آورده است (..... در ایام خشکسالی به مکه وارد شدم و قریش گفتند ای ابوطالب خشکسالی بر ما غالب شد و ما در معرض هلاکت افتاده ایم پس با ما به نماز باران بیا و ابوطالب آمد در حالی که کودکی به همراه داشت که گویی خورشیدی بود در تاریکی ها و... پس ابوطالب او را گرفته و به خانه کعبه چسبانید و آن کودک انگشت او را گرفت ..... ناگهان ابرها روی آورده و باران به شدت باریدن گرفت ..... در این زمینه ابوطالب گوید سپیدرویی که به آبروی او از ابر باران می خواهند .....)

شرح بخاری، ..... و نیز شهرستانی در ملل و نحل خود این واقعه تاریخی را با همین مضمون نقل نموده است...

ابوطالب در زاده شدن امیرالمؤمنان:

از قول جابربن عبدالله آورده اند که گفت من از رسول خدا از چگونگی بدنیا آمدن علی بن ابی طالب سؤال کردم ایشان فرمود مرا از بهترین کودکی که زائیده شد پرسش کردی که تولد او مانند تولد مسیح بود و خدای تبارک و تعالی علی را از نور من آفرید و مرا از نور علی آفرید و ما هر دو از یک نور هستیم پس خداوند عزوجل ما را از صلب آدم و از صلب های پاک به ارحام پاک منتقل نمود و من از صلب هیچکس انتقال نیافتم مگر علی هم با من بود و ما به همین گونه بودیم تا مرا دربهترین رحم ها که از آمنه بود قرار داد و علی را در بهترین رحمها که از فاطمه بنت اسد بود قرار داد

و در روزگار ما مردی پرهیزکار و خداپرست به نام مبرم زندگی می کرد و ۲۷۰ سال خدا را پرستش کرد و چیزی از او نخواست پس خداوند ابوطالب را به سوی او فرستاد چون مبرم او را دید برخاست و سر او را بوسید ..... و گفت ای مردم به درستی که خدای علی اعلی چیزی در دل من الهام کرد و آن اینکه ای ابوطالب از صلب و پشت تو فرزندی متولد می شود که دوست خدای عزوجل است ....، پس در شبی که علی در آن متولد شد زمین درخشندگی یافت، ابوطالب بیرون آمده و می گفت ای مردم دوست خدا در خانه کعبه متولد شد و چون صبح شد به خانه کعبه آمده و می گفت ای پروردگار این تاریکی آغاز شب و ای پروردگار ماه درخشان روشن، از کار پنهانی خود ما را درباره نام این کودک مبارک خبر بده، پس صدای سروش و هاتفی را شنید که می گفت ای خاندان پیامبر برگزیده، شما را با دادن فرزندی پاک ویژگی بخشیدیم و به راستی که نامش را از والایی علی نام نهادیم و این علی از نام خداوند علی گرفته شده است) این حدیث را حافظ گنجی در کفایه الطالب آورده و می گوید تنها گزارشگر آن مسلم بن خالد و تنها بازگوگر آن نیز عبدالعزیز بن عبدالصمد است که نزد ما مشهور است.

آغاز کار پیامبر با ابوطالب:

فقیه حنبلیان ابراهیم بن علی بن محمد دینوری در کتاب نهایه خود به طور مفصل از ابن عباس نقل می نماید که (مضمون) پیامبر به عباس عموی خود گفت که خداوند مرا فرمان داده است تا دین خود را به مردم آشکار نمایم نظر خود را بگو ایشان گفت از سوی قریش صدمات مهلک بر تو می رسد مگر آنکه در پناه ابوطالب درآیی، پس به نزد او آمده و شرح ماوقع رادادند .....، پس حضرت ابوطالب گفت ..... به راستی و حقیقت قسم، پدرم که تمام کتب (آسمانی) را می خواند و به آنها واقف بود به من خبر داد که از نسل من پیامبری خواهد آمد و من دوست داشتم که روزگار او را دریابم و به وی ایمان بیاورم پس هر کس از فرزندان من روزگار او را دریابد بایستی که به او ایمان بیاورد) پس می بینی که ابوطالب با چه پشت گرمی این حدیث را از پدر خود نقل می کند...

(کلب گوید و تمامی اولاد و نسل خود را امر و الزام در ایمان به او می نماید پس لعنت خدا و رسول و ائمه اطهار و همه مؤمنین و مؤمنات بر کسانی باد که افترا و بی ادبی نسبت به ساحت مقدس حضرت ابوطالب و پدر و مادر رسول خدا و سایر مقدسین درگاه الهی می نمایند و با این توهین و جسارت، قلب رسول خدا را آتش می زنند خدایا به حکم آیات کتاب تو آنان اصحاب النار هستند پس آتش ابدی خود را نثار این افاکان اثیم بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

ابوطالب پیامبر را گم می کند:

ابن سعد واقدی نقل نموده است که (مضمون) (قریش به نزد ابوطالب آمده و درباره محمد با او گفتگو نمودند و از پاسخ ابوطالب به خشم آمده از نزد او بیرون شده و...، گفتند بهترین رأی آن است که محمد را بقتل برسانیم پس شامگاه آن روز فرا رسید، رسول خدا به خانه نیامد پس حضرت ابوطالب به همراه عموها در پی او روان شدند ولی او را نیافتند پس ابوطالب همه جوانان هاشمی و بنی مطلب را احضار نموده و فرمان داد تا هر یک به سلاحی برنده مسلح شده و به مسجدالحرام بیایند و هر کدام در جمع بزرگان قریش که ابن حنظلیه (ابوجهل) در میان آنان هستند قرار گرفته و به اشاره او همه آنان را قتل عام کنند، پس زید بن حارثه سر رسید و ابوطالب را پریشان دید و خبر سلامتی پیامبر را به او داد و او پیامبر را به خانه آورد و فرداصبح با او به مسجدالحرام وارد شد و سپس دست او را گرفت و در جمع قریشیان بلند نمود و گفت ای گروه قریشیان میدانید چه قصدی داشتم گفتند نه گفت تصور کردم که به محمد صدمه زده بودید و قصد داشتم شما را قتل عام کنم و به خدا سوگند اگر او را کشته بودید یک نفر از شما را باقی نمی گذاشتم ..... پس آن گروه همگی درمانده و سرشکسته و از همه بیشتر ابوجهل مرعوب و ترسان شده بود)، و این گزارش به همین مضمون از فقیه حنبلی ابراهیم بن علی بن محمد دینوری وسید فخار بن معد و ..... نیز نقل گردیده است.

ابوطالب در آغاز دعوت پیامبر:

چون این آیه نازل شد (..... و خویشاوندان نزدیک خود را بیم بده .....)، (مضمون) (رسول خدا از کوه صفا بالا رفته و به مردم گفت اگر من به شما خبر دهم که سپاهی در پشت این کوه می خواهند بر شما هجوم آورند قبول می کنید؟ گفتند آری ما تو را آزموده ایم و از تو سخن دروغ نشنیده ایم و آنگاه رسول خدا آنان را بیم داد ولی ابولهب مجلس را بهم زد ..... پس بار دیگر آنان را دعوت کرد و باز هم بعد از حمد و ثنای خداوند اعلام فرمود که من رسول پروردگار هستم ..... و ابوطالب گفت ..... ای محمد فرمانی را که گرفته ای بکار ببند که بخدا سوگند همیشه در کنار تو هستم و از تو پاسداری می کنم و تنها اینکه دلم راه نمی دهد که از کیش عبدالمطلب روی بگردانم،) و البته دین عبدالمطلب نبوده است جز همان دین یگانه پرستی و ایمان به خدا و رسولان و کتب آسمانی و...،..... ولی آن بزرگوار از روی تقیه با این فراز از سخن خواسته است تا دیگران را از کینه توزی و عناد با او دور نماید... ابن سعد در طبقات حدیث دعوت را از زبان علی چنین آورده است... که (..... پیامبر گفت کیست که در کاری که به آن قیام نموده ام یاور من باشد تا بهشت از آن او بوده و برادر من باشد پس من پاسخ دادم ای رسول خدا، من حاضرم هرچند که ازهمه خردسال تر و ساق هایم از همه باریکتر است،

پس آن گروه خاموش شدند و سپس گفتند ای ابوطالب پسرت را نمی بینی گفت او را واگذارید که پسرعموی او هرگز در نیکوکاری به او کوتاهی نخواهد کرد ....)،

و ابوعمرو زاهد طبری .....آورده است (که ابن اعرابی درباره واژه اعور به معنی پست ترین هر چیز، استناد به روایت ابن عباس و حدیث وارده از علی نموده است که (مضمون) ... (.. که چون پیامبر خواست سخن بگوید ابولهب میان گفتار او افتاده و با سخنانی به تحریک حاضرین پرداخت و آنگاه گفت برخیزید پس برخاسته و رفتند و چون فردا شد مرا امر فرمود تا همان خوردنی ها و نوشیدنیها را فراهم نمایم و آنان را دعوت کنم ..... پس آنان آمده خوردند و نوشیدند و رسول خدا برخاست تا سخن بگوید که ابولهب برخاسته و گفتار او را با خرده گیری قطع کرد پس ابوطالب وی را گفت ساکت شو ای اعور (یعنی فرومایه)، تو را چه رسد که در این باره سخن گویی؟ و فرمان داد که هیچکس از جا برنخاسته و مجلس را ترک ننماید پس همه نشستند و آنگاه ابوطالب به پیامبر گفت که ای سرور من برخیز و هرچه می خواهی بگو و پیام پروردگار خود را برسان که تو راستگو بوده و راستگو شمرده می شوی)، پس ببین که چگونه این حامی پیامبر و مسلمانان به دید عده ای کینه توز و گمراه مسلمان نامیده نمی شود در حالی که با تمام وجود و به قیمت آزار خاندان خود به تشویق پیامبر در ادای رسالت و ..... می پردازد.

(کلب گوید یا حضرت ابوطالب خداوند به حق عزت خود و آبروی محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم، بهترین جزا و پاداش را به شما عطا فرماید و لعنت و عذاب ابدی خود را بر دشمنان تو نازل فرماید و ما را از ارادتمندان و شاکران زحمات ومرارت های شما در راه اسلام و شریعت برگزیده خداوند یعنی اسلام قرار داده و از شفاعت شما ما را در دنیا و آخرت بهره مند فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

گفتار ابوطالب به علی، با پسرعمویت همراهی کن:

ابن اسحاق گوید دانشمندان گفته اند که رسول خدا (مضمون) به هنگام نماز، در دره های مکه به عبادت خداوند و اقامه نمازمی پرداختند ..... پس ابوطالب به علی گفت با پسرعمویت همراهی کن ..... در شرح ابی الحدید آمده که علی علیه السلام فرمود که پدرم گفت (ای پسرک من پسرعموی خود را همراهی کن زیرا تو به یاری خداوند از هر گزندی در حال و آینده دور خواهی بود پس با محمد همراهی کن .....) و نیز می نویسد که از سروده های او در این باره (..... به راستی علی و جعفرپشتوانه من هستند در روزهای گرفتاری، پس عموزاده خود محمد را یاری کنید و دست از او برمدارید) و بیت هایی است که ابن ابی الحدید نیاورده که (..... مائیم و این پیامبر که او را یاری می کنیم و دشمنان را با سرنیزه ها از او دور می نمائیم .....).

و سخن ابوطالب به جعفر و حمزه علیهم السلام که خود را به پهلوی عموزاده ات پیوند بزن و ....:

ابن اثیر آورده است که ابوطالب پیامبر و علی را دید که نماز می گزارند و علی در سمت راست او است پس جعفر را امر کرد و گفت خود رابه پهلوی عموزاده ات پیوند بزن و در سمت چپ او به نماز قرار بگیر و ..... نیز به حضرت حمزه گفت (..... ای ابویعلی (کنیه حضرت حمزه) بر دین احمد صبور و نمونه ای برای دین او باش تا با صبر تو رسول خدا یعنی آن کسی که از نزدپروردگار خود، دین حق (یعنی شریعت اسلام) را آورده است به پیروزی رسد و ای حمزه به حقیقت، با اراده محکم خود، پاسدار و پشتیبان او باش و در زمره کافران قرار نگیر که به حقیقت و راستی من شادمان و مسرور می گردم که بگویی ایمان به او آورده ای و در راه خدا پیامبرش را یاری کن و آنچه را آورده آشکار و علنی در میان قریش تبلیغ کن و بگو که احمد فرستاده خداست و جادوگر و ساحر نیست...)، اسدالغبه، شرح ابن ابی الحدید، الاصابه، سیره حلبی، اسنی المطالب .....، برزنجی می گوید اخبار متواتر داریم که ابوطالب پیامبر را دوست می داشت و از او پشتیبانی کرده و او را حمایت می کرد و او را یاری می داد و در تبلیغ و گسترش شریعت اسلام او را همراهی می کرد و آنچه را آورده بود تصدیق می نمود و فرزندان خود علی و جعفر را به پیروی و یاری او امر می فرمود و... و این همه اخبار همگی آشکارا دلالت بر آن دارد که قلب ابوطالب سرشار و لبریز از ایمان به پیامبر بوده است.

(کلب گوید پس دقت کن و ببین که چگونه حضرت ابوطالب با در نظر گرفتن برتری واضح قوای کفار و مشرکین و ضعف مسلمانان، با در پیش گرفتن سیاست های مدبرانه خود، این موازنه قوا را مدیریت نموده و با اتخاذ سیاست های هوشمندانه خود و با پیش گرفتن استراتژی های مناسب از هجمه ناگهانی کفار و مشرکین و ریشه کن نمودن اهل اسلام جلوگیری و در عین حال بر رشد جمعیت و تقویت جمعیت دین خداوند دقت و همت و تلاش خود را معطوف می نمود و این است همان سیاست هوشمندانه، بزرگ خاندان آل محمد علیهم السلام، که بواسطه او همه مسلمانان تا پایان جهان مرهون آن حضرت هستند پس رحمت و سلام و رضوان خدا بر حضرت ابوطالب تا آن زمان که خورشید طلوع و غروب می کند و پرندگان بر شاخساران برای خداوند نغمه سرایی می نمایند و نسیم ها با وزش خود رحمت خداوند را بر جهان طبیعت نثار می نمایند آمین، آمین، آمین یارب العالمین)

ابوطالب و دلسوزی او برای پیامبر:

ابوجعفر محمد بن حبیب (ره) در امالی آورده است که (..... ابوطالب گاهی که رسول خدا را می دید گریه می کرد و میگفت چون او را می بینم به یاد برادرم عبدالله می افتم و نیز عبدالمطلب نیز او را دوست داشت شدت علاقه ابوطالب به رسول خدا آنقدر زیاد بود که می ترسید مشرکین به او صدمه بزنند پس شبانه او را بیدار و علی را در بستر او قرار می داد و شبی علی به او گفت پدر مرا می کشند او گفت ..... ما تو را دادیم و سختی را بر خود هموار کردیم تا فدای نیک مردی با گوهر تابان و کریم و بزرگوار شوی ..... پس علی به او پاسخ داد ای پدر به خدا قسم آنچه گفتم از روی بی تابی نبود بلکه دوست داشتم تو یاری مرا ببینی و بدانی که من همیشه فرمانبردار تو هستم و در راه خدا و در یاری پیامبر راهنما احمد، ..... خواهم کوشید)،

.....، پس می بینی عشق و علاقه ابوطالب را تا این حد و قطعاً رعایت خویشاوندی حد و مرز معینی دارد و این فداکردن نور چشمان و همه تبار و خاندان به راه رسول خدا، همانطور که از گفتگوی آنان نیز معلوم است تنها و فقط به انگیزه علاقه به شریعت و دین است که او را وادار به اینکار می کند

(کلب گوید رحمت و درود و سلام خداوند علی اعلی بر رسول خدا و بر این پدر و فرزندان او و دوستان و طرفداران آنها نثار و تقدیم باد تا آن زمان که حکم اودر جهان هستی نافذ است یعنی تا ابدالآباد آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

ابوطالب و پسر زبعری:

قرطبی در تفسیر خود می گوید، مورخین آورده اند که (روزی پیامبر به سوی خانه کعبه روانه شد و می خواست نماز بخواند چون داخل نماز شد، ابوجهل لعین گفت کیست که به سوی او رود و نماز او را تباه نماید پس ابن زبعری برخاسته و از درون یک شکمبه خون و سرگین بیرون آورد و با آن سر و صورت رسول خدا را آلوده کرد پس پیامبر از نماز خارج شد و به نزد ابوطالب آمد و ایشان سؤال کرد چه کسی با تو اینکار را کرد رسول خدا گفت عبدالله بن زبعری پس ابوطالب برخاسته شمشیر خود را روی شانه اش قرار داد و به نزد آنان آمد آنها چون ابوطالب را دیدند قصد فرار نمودند پس ابوطالب گفت به خدا قسم هر کس از جای خود برخیزد او را با شمشیر خود خواهم زد پس ابوطالب سرگین و خون شکمبه را گرفته و بر چهره و ریش و لباس همه آنها مالید و به آنها بد و ناسزا گفت .....) ..... داستان این عکس العمل حضرت ابوطالب در بسیاری ازکتب اهل سنت نقل گردیده است...

سرور ما ابوطالب و قریش:

(مضمون) ابن اسحاق می گوید ..... (چون رسول خدا بطور آشکار و علنی قوم خود را به اسلام فرا خواند و...، و بت ها و خدایان آنان را رد نمود ..... همگی در دشمنی با او متحد شدند ..... و در این زمان که رسول خدا تلاش و فشار قریش را در ترک رسالت الهی ملاحظه کرد گفت ای عمو به خدا قسم اگر قریش خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند که رسالت خود را رها کنم من اینکار را نخواهم کرد تا خدا دین خود را آشکار نماید و یا من جان خود را دراین راه فدا کنم پس اشک در دیدگان رسول خدا آمد و آنگاه ابوطالب گفت ای برادرزاده ام برو و هرچه در رسالت خودداری بازگو نما و تبلیغ کن که بخدا هرگز و در برابر هیچ

کاری تو را به دشمن نخواهم سپرد .....، ..... و در ادامه کار سخت شده و آتش جنگ برافروخته شد و در این زمان ابوطالب در مقابله با قریش در میان هاشمیان و مطلبیان بپاخاست و ایشان رابه یاری خود و در پشتیبانی از رسول خدا فراخواند و .....، همگی درخواست او را به جز دشمن خدا ابولهب پذیرفتند و ..... ابوطالب اشعاری سرود که از درخشان ترین مدح و ثنایی است که او درباره پیامبر سروده و در آن حضرت محمد راصادق و راستگو خطاب کرده است...، ...

سرور اهل مکه و نامه قریش:

(مضمون) در این مرحله قریش بدور هم گرد آمده پیمان نامه ای را تنظیم نمودند که در آن عهد و پیمان بستند که هیچکدام از آنان با هاشمیان و مطلبیان پیوند زناشویی نبسته و هیچگونه داد و ستد و خرید و فروشی با آنان ننمایند و هیچگونه صلح وسازشی با آنها نکرده و بر آنها هیچگونه ترحمی روا ننمایند .....، مگر آنکه رسول خدا را به آنها بسپارند که کشته شود ..... وآن را مکتوب نموده در خانه کعبه آویختند ..... پس همگی آنها رانده شده و با او به دره درآمدند مگر ابولهب پس ایشان دویا سه سال در آن دره رنج بسیار بردند تا آنکه مجبور به خوردن برگ درختان شدند .....، ..... پس خدای تعالی به رسول خود وحی فرمود که آن پیمان ستمکارانه توسط موریانه ها خورده شده و فقط نام خدا بر آن باقی است پس رسول خدا این گزارش را به عموی گرامی حضرت ابوطالب داده و ایشان پرسیدند ای برادرزاده من آیا پروردگار تو چنین خبری را به توداده است رسول خدا فرمود آری پس ابوطالب گفت به ستارگان درخشان قسم می خورم که تو هیچگاه به من دروغ نگفته ای پس در میان گروهی از هاشمیان و مطلبیان به راه افتاد تا به مسجد رسید و سپس به قریشیان گفت محمد برادرزاده ام به من خبر داده و دروغ هم نمی گوید که خداوند بر سر پیمان نامه شما جانوری را فرستاده تا آن را نابود کند مگر نام خدا را پس اگر چنان باشد که او می گوید شما از راهی که در پیش گرفته اید برگردید و به هوش بیائید که به خدا قسم ما او را تسلیم شما نخواهیم کرد تا آخرین نفر قوم ما بمیرد و اگرسخن او دروغ بود ما او را تسلیم شما می نمائیم اگر خواستید او را بکشید یازنده بگذارید پس بزرگان قریش گفتند ما به این قول و قرار راضی هستیم پس پیمان نامه را آورده و آن را گشودند و دیدند همانگونه است که خدای محمد خبر داده بود پس گفتند این جادو و سحر برادرزاده توست و باز هم علیرغم این معجزه روشن رسول خدا باز هم بر ستم و دشمنی خود اضافه کردند

(کلب گوید بر این فراز از تاریخ دقت کن و ببین که چگونه حضرت ابوطالب بر پیام خدای محمد اعتماد کرد و چگونه با قریش سخن گفت که این دلیل بر عظمت ایمان و اعتقاد او به حضرت الله و شریعت پاک حضرت محمد داشت و اگر بنا به آنچه این گمراهان و جاهلان به افترا می گویند که حضرت ابوطالب روی علاقه خانوادگی و دوستی فامیلی این حمایت را داشت در تحت هیچ شرایطی حتی اشتباه بودن آن پیام، برادر زاده خود را به آنان واگذار نمی کرد ولی ایمان کامل او به خداوند و صدق کلام رسول او یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم تا حدی بود که با قاطعیت و درراستای تبین این معجزه آشکار با کل جمعیت کافر و مشرک به احتجاج برخاست ولی آن کوردلان علیرغم آشکار شدن حق و ..... تسلیم نشدند همانگونه که خداوند می فرماید مانند بعضی از مفتریان به ساحت حضرت ابوطالب که علیرغم همه این نشانه ها هدایت نمی شوند و لا یزید الظالمین الاّ خسارا یعنی از مصادیق بارز این آیه همین دشمنان حضرت ابوطالب که در کلام خدا مشرکین یعنی دشمنان رسول خدا و کافرین یعنی ناسپاسان و همگی در گروه اعداء الله یعنی ظالمین هستند که جززیان بر آنها اضافه نمی شود و به حکم کتاب خدا در دوزخ جاوید معذب خواهند بود).

سفارشهای ابوطالب در هنگام مرگ:

از قول کلبی نقل نموده اند (مضمون) که آن حضرت به هنگام مرگ بزرگان قریش را احضار کرده و چنین وصیت نمود (.....ای گروه قریش ..... من شما را سفارش می کنم به بزرگداشت و احترام به خانه خدا و دوستی و محبت با خویشاوندان و دوری از ستمگری و مردم آزاری و ..... شما را وصیت می کنم به دوستی و محبت با محمد که او امین قریشیان است و راست رو قوم عرب و سود تمام آن سفارشهایی که به شما کردم در احترام به او جمع شده است و به راستی که او چیزی برای ما آورد (دین اسلام) که دل آن را پذیرفت و زبان از بیم دشمنی دیگران از پذیرش آن خودداری کرد و به خدا قسم گویا میبینم که افراد عادی عرب و مردمان اطراف ..... دعوت او را بپذیرند و ..... او را یاری نمایند ..... و سران قریش و بزرگان آن زیردست شوند و... ..... هان ای گروه قریش پیرامون این خویشاوند پدری خود را بگیرید و کارگزاران و پشتیبان ایمان آورندگان به او باشید و به خدا قسم هیچکس راه او را در پیش نمی گیرد مگر به راه راست افتد و هیچکس به او ایمان نمی آورد مگر آنکه رستگار گردد و قطعاً اگر عمر من روزگاری بیش از این طول می کشید و مرگ دیرتر به سراغ من می آمد البته برای پاسخ گویی به سختی های او و مشکلات او قیام می کردم و گرفتاری ها را از او دور می کردم)،
پس ببین که چگونه این وصیّت ها لبریز از عشق و ایمان به هدایت است و... قبل از این می ترسید که مردم چنان بر دشمنی او قیام کنند که موجب شوند که نبردهای دفاعی مسلمین از هم بپاشد و... و دیگر او نتواند از پیامبر دفاع نماید ..... و چون مرگ را نزدیک دید و دانست که دیگر با پنهان نمودن اعتقاد خود نمی تواند به بهترین نحو خدمت نماید پس آنچه را که سالها در جانش بود را آشکار ساخت و آن سفارشهای جاودانی را درباره پیامبر بر زبان آورد ...

وصیت های ابوطالب به برادران:

(مضمون) ابن سعد در طبقات آورده است که ابوطالب به هنگام مرگ فرزندان عبدالمطلب را احضار کرد و گفت (شما تا آنزمان که از محمد اطاعت نمائید و دستور او را بکار بندید در خیر و سعادت هستید بنابراین از او پیروی کنید و او را یاری نمائید تا راه راست بیابید و در عبارتی دیگر ..... تا رستگار شوید)، این وصیت ها به همین مضمون در تذکره سبط، الخصایص الکبری، سیره حلبی، سیره زینی، در اسنی و... و برزنجی با قاطعیت اعلام می دارد که این حدیث دلالت تام دارد بر ایمان ابوطالب و چه نیکو نشانه ای هم ارائه داده است و آن اینکه چگونه او سعادت رستگاری و راه راست را در پیروی پیامبر بداند و همه را به آن در تمام عمر سفارش نماید ولی خود را از آن روی برتابد .....، .....، عقل سلیم و درست نمی تواند تصور کندکه این همه سخنان، و عکس العملهای ابوطالب و...، هیچکدام نشانه ای از تسلیم او در برابر دین اسلام نبوده است .....، ..... و پاسخی بیابد بر اینکه چرا با قریشیان آنگونه باید مبارزه نماید که، خود و خاندانش آنگونه در معرض انواع خطرات در دره ای سکونت گزینند، نه زندگی ساده و نه معیشتی و نه .....، مگر اعتقاد به شریعت پاک اسلام و ایمانی استوار که باعث شد اینگونه او را در شمار گروه و جمعیت بالاترین فداکاران راه خدا قرار دهد و... کتاب خدا بر صحت راه و روش او گواهی دهد ...

حدیثی از ابوطالب:

ابن حجر در اصابه ..... از ابورافع آورده است که گفت شنیدم که ابوطالب می گفت (..... از برادرزاده ام محمد بن عبدالله شنیدم که گفت پروردگارش او را فرستاده است برای صله رحم بین خویشاوندان و برای اینکه تنها او را بپرستند و با او کسی را شریک در پرستش قرار ندهند و محمد قطعاً راستگو و درستکار است)، این روایت با همین مضمون از طرق بسیار دیگر نیز نقل گردیده است ..... و در بعضی از نسخ اضافه نموده اند (و برای برپاداشتن نماز و دادن زکات و ..... و اینکه سپاسگزار باش تا روزی تو افزون گردد و کفرورزی مکن تا عذاب نشوی).

آنچه خاندان و کسان او در مورد آن حضرت روایت نموده اند:

اقوال اهل سنت:

اگر در آنچه از هاشمیان و فرزندان عبدالمطلب و فرزندان ابوطالب رسیده است نظر نمائیم می بینیم که هرچه در این زمینه رسیده است هر کدام به تنهایی آوایی رسا و بلند است به ایمان استوار او و اینکه آنچه او انجام داده خالصاً و مخلصاً با انگیزه اطاعت از دعوت و رسالت او و ایمان به شریعت پاک او بوده است ..... ابن اثیر می گوید (..... به عقیده اهلبیت هیچکدام از عموهای پیامبر ایمان نیاوردند مگر حمزه و عباس و ابوطالب)،

ابن ابی الحدید می گوید با اسناد و روایات بسیار که در رأس آنها عباس بن عبدالمطلب و در رأس برخی دیگر ابوبکر بن ابی قحافه قرار دارد حدیث شده است که (..... ابوطالب از دنیا نرفت مگر پس از آنکه گفت لااله الاالله و محمد رسول الله) و این حدیث هم معروف است که ابوطالب در هنگام رحلت سخنی آهسته بر زبان راند که برادرش عباس شنید و هم از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود به راستی ابوطالب ازدنیا نرفت مگر پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از خود راضی و خشنود نمود و نیز ابوالفدا و شعرانی از قول ابن عباس نقل نموده اند که چون بیماری ابوطالب سخت شد رسول خدا به ایشان فرمود ای عمو آن کلمه گواهی به توحید و رسالت پیامبر را بگو تا در روز قیامت شفاعت از تو را روا بشمارم ابوطالب گفت ای برادرزاده اگر بیم از دشنام و اینکه قریش گمان نمایند که من از ترس آن را گفته ام البته آن را می گفتم

(کلب گوید یعنی اینکه اگر موضوع غوغای عوام نبود و اینکه تو در خطر قرار گیری البته اعتقاد من از قبل همین بوده و الآن هم همین است و یا اینکه قریش تصور نمایند که من از ترس گفته ام وگرنه البته که اعتقاد من همین است و البته آن حضرت تا پایان عمر این دغدغه را داشت که ایمان علنی او موجبات حمله و هجمه کفار قریش را بر او فراهم نماید و او قادر به دفاع از او نباشد)

و در ادامه روایت می گوید، ولی چون مرگ ابوطالب نزدیک شد شروع به تکان دادن لبهای خود و نجوا نمود و عباس گوش خود را نزدیک برده و سخن او را شنید و گفت ای برادرزاده ام به خدا سوگند کلمه ای که به او دستور دادی بگوید به راستی که آن را بر زبان راند و آن را گفت پس رسول خدا (ص) فرمود ای عمو الحمدلله که خداوند راه (سعادت ابدی) را به تو نشان داد، ..... و سید احمد زینی دحلان در سیره آورده است که صحت حدیث بالا یعنی حدیث عباس نزد بسیاری از صاحبان مکاشفات ثابت شده و مسلمان بودن او نزد آنان عقیده ای حق و صحیح است .....،

ما این حدیث را برای هم نوایی با این گروه آورده ایم وگرنه ابوطالب چه نیازی داشت که هنگام مرگ آن دو کلمه را بر زبان براند (کلب گویدیعنی در حالی که عمل و شیوه و روش او مصداق حقیقی ایمان به خدا و رسول و روز قیامت بوده است و در تمام عمر شریف خود با صراحت تمام این معانی را با الفاظ مختلف و... بیان نموده است...)،

در حالی که همیشه به مفاهیم آن عملاً و قولاً مترنم بوده است، در شعرها و در نثرها و به دعوت مردم به پذیرفتن شریعت محمد و به دفاع از شریعت پاک وجود نازنین رسول خدا .....

(کلب گوید ایمان خالص او به گفتار رسول خدا و اینکه او فرستاده خداوند است در کلام و وعده او به قریش در معجزه رسول خدا و خبر نابودی پیمان قریش توسط موریانه آشکار است یعنی اگر حضرت ابوطالب به واسطه علاقه خانوادگی از پیامبر دفاع می کرد و اعتقادی به دین اسلام و نبوت او العیاذبالله نداشت به قریش نمی گفت اگر سخن محمد خلاف بود او را به شما تسلیم می نمایم تا او را بکشید یعنی علاقه عشیره ای مانع بود و همین دلیل قاطع است بر اینکه حضرت ابوطالب به رسالت پیامبر و کلمات صدق او از جانب خداوند و نبوت او ایمان کامل داشت و بیشتر از هر کسی می دانست که دین او برحق است) .....

پس در واقع پس از اینهمه فداکاری چه نیازی داشت که این دو کلام را بر زبان بیاورد (مگر برای تکرار مکررات یعنی وظیفه ای که برای همه ما مسلمانان است که در پایان راه زندگی زبان ما انشاءالله به این کلمات گهربار مترنم باشد و همانگونه که اگر در پایان عمر بگوئیم این کلمات را قول جدید نیست و عمل و راه و روش ما در واقع گواه عینی این شهادت ها است) .....

پس به عبارتی او کی العیاذ بالله کافر بود تا ایمان بیاورد با گفتن این دو عبارت ..... مگر این شهادت ها را بارها به شیوه هایی که دقیقاً همین معنی را افاده می کند بیان ننموده است: مگر نفرمود (..... نیکان مردم بدانندکه محمد دستیار موسی و مسیح است و او برای ما دینی را آورد مانند دینی که آنها آوردند و...) و یا (او پیامبری است که از سوی پروردگارش به او وحی می شود و هر کس سخن او را نپذیرد از پشیمانی لبهای خود را به دندان خواهد گزید)، و یا(مگر نمی دانید که ما محمد را پیامبری از سوی خداوند همچون موسی می دانیم) و یا (دوری نمائید از ظلم و ستم بر پیامبری که ازسوی خداوند آمده تا مردم را به راه راست هدایت کند) و یا (به راستی که دانستم که دین تو از بهترین ادیان خداوند است) ویا (من پیامبر را یعنی همان پیامبر خدای فرمانروای عالم وجود و جهان هستی را با شمشیری یاوری نمودم که همچون آذرخشها می درخشید ..... و من مانند محافظی دلسوز از رسول خدا پشتیبانی و پاسداری می نمایم)، و یا (پس خداوند بایاری خود او را پشتیبان باشد تا دین خود را آشکار نماید همان دینی که باطل در حد و مرز و سرزمین آن راه ندارد) و یا (به خدا سوگند نه من و نه هیچکدام از فرزندان من که نهاد و گوهری پاک داشته باشد دست از حمایت پیامبر خدا نکشیده و نخواهد کشید و این ما هستیم و این پیامبر که او را یاری می نمائیم و دشمنان او را با سرنیزه های خود از اطراف او دور مینمائیم) و یا (آیا می خواهید محمد رسول خدا را بکشید ..... ای ابویعلی بر دین احمد صبور باش و نمونه و اسوه ای برای دین او باش تا با شکیبایی به پیروزی برسی ..... و به راستی من مسرور و شادمان می شوم که بگویی ایمان آورده ای پس در راه خدا، رسول خدا را یاری کن) و یا آنچه از او به روایت ابوالفرج ..... و آمده است که (به حقیقت از سوی خداوند رسولی به سوی شما آمد پس با اعمال شایسته از او پذیرایی کنید و احمد را یاری نمائید که از سوی خداوند جامه زیبا رسالت بر تن اوست و قطعاً هیچ کس بر او غالب و پیروز نخواهد شد) و یا (بهترین هاشمیان احمد است که رسول خداست در دوران فترت.....)

آری اگر درباره یکی از صحابه ای که مورد نظر آنها هست یکی از صد این مناقب آمده بود البته آن را با ساز و دهل وبوق و کرنا به گوش عالمیان می رساندند و... ولی با وجود این دریایی از فضایل و مناقب و...، سخت است که مسلمانی ابوطالب را دریابند چرا اینطور است من نمی دانم...!

(کلب گوید ای حضرت علامه من می دانم رمز و راز آن در کربلا معلوم شد در آنجا که امام حسین جگرگوشه رسول خدا فرمود آیا من از شما خونی ریخته ام که می خواهید قصاص کنید و یا حرامی را حلال و .....، پاسخ دادند ما به کینه پدر تو علی در صدد قتل تو هستیم آری ای حضرت علامه این گروه ناصبی فقط به کینه علی علیه السلام که علامت کفر و نفاق آنان است به خود حق جسارت به حضرت ابوطالب و یا پدر و مادر رسول خدا و ..... را می دهند و البته خدا در کمین ستمکاران است)،

ابن سعد در طبقات از قول عبیدالله بن ابی رافع و (او از زبان علی آورده است که گفت چون رسول خدا را از مرگ ابوطالب آگاه ساختم آن حضرت گریست و امر فرمود برو و او را غسل بده و کفن کرده و تدفین نما و فرمود خداوندا او را بیامرز و رحمت خود را بر او نازل فرما،)،

و در عبارت واقدی آمده است (پس به سختی گریه کرد و سپس علی را امر فرمود برو او را غسل بده و...)، این حدیث را ..... ابن عساکر، بیهقی، سبط ابن جوزی و ابن ابی الحدید،حلبی، سید زینی، برزنجی ..... و ابوداود و ابن جارود و ابن خزیمه نیز آن را حدیث نموده اند

و نیز بعضی آورده اند که: (رسول خدا برای پرهیز از گزند بی خردان قریش بود که در پی جنازه او حرکت نکرد و نیز نماز نخواندن بر او هم به دلیل آنبود که آن روز نماز میتّ واجب نشده بود)، از اسلمی و دیگران آمده است که ابوطالب در نیمه شوال و ده سال پس از آنکه رسول خدا به نبوت مبعوث گردید از جهان رفت و حضرت خدیجه نیز یک ماه و پنج روز بعد از او دار فانی را وداع گفت و قلب رسول خدا در ماتم او و عموی او ابوطالب لبریز اندوهی سخت شد تا جایی که آن سال را عام الحزن یعنی سال اندوه پیامبر نامیدند .....

و نیز بسیاری از محدثین را اعتقاد بر آن است که رسول خدا در مراسم تشیع و تدفین آن مجاهد راه خدا شرکت نمود و لذا بیهقی از ابن

عباس روایت می نماید که چون رسول خدا از تشیع جنازه ابوطالب برگشت گفت ای عمو پاداش تو با همان پیوند خویشاوندی باد و خداوند به تو جزای خیر دهد، (دلایل النبوه بیهقی، تاریخ خطیب بغدادی، تاریخ ابن کثیر، تذکره سبط، نهایه الطلب ابراهیم حنفی، اصابه، شواهد، .....)

و یعقوبی در تاریخ خود می نویسد (چون به رسول خدا خبر وفات ابوطالب را دادند این خبر ناگوار بر قلب آن حضرت بسیار سنگین و گران آمد و به سختی بی تابی کرد پس نزد او آمد و (با آه و ناله) چهار بار سمت راست و سه بار سمت چپ پیشانی او را نوازش کرده و دست کشید و گفت ای عمو در کودکی مرا پروردی و در یتیمی سرپرستی نمودی و در بزرگسالی یاری دادی خدا از سوی من به تو پاداش نیکو و جزای خیرعطا فرماید، پس در جلو تابوت آن حضرت به راه افتاد و (از بی تابی) به دور آن می گشت و می فرمود پاداشت با همان پیوندخویشاوندی باد و سزای نیکو از خداوند دریافت فرمایی)

و از قول اسحاق بن عبدالله بن حارث نقل نموده اند که عباس گفت ای رسول خدا چه خیر و خوبی را برای ابوطالب از خدا انتظار داری رسول خدا فرمود من از پروردگار خود تمامی خیرها را برای او امیدوارم یعنی اینکه خداوند او را از تمامی خیرات که برای عزیزان و مقربین خود در نظر گرفته است بهره مند فرماید، این حدیث را ابن سعد در طبقات خود با سندی صحیح آورده است که تمام زنجیره آن موثق و از محدثان صحاح هستند مانند عفان بن مسلم، حماد بن سلمه، ثابت بن بنایی، اسحاق بن عبدالله و نیز این حدیث را ابن عساکر، دینوری، ابن ابی الحدید و سیوطی ..... نیز نقل نموده اند و نیز از انس بن مالک نقل نموده اند که شخص عرب بیابانی به نزد رسول خدا آمد و گفت ای رسول خدا ما در حالی نزد تو آمده ایم که از فرط قحطی و خشکسالی نه شتری برای ما باقی مانده تا برای ما ناله نماید و نه کودکی که صبحانه خورده باشد و... و سپس این اشعار را بر زبان راند (..... در حالی به نزد تو آمدیم که از سینه دخترم خون می آمد و مادرکودک شیرخوار از فرط پریشانی خود به کودک توجه نمی کرد ..... و ما هیچ چاره ای نداشتیم مگر آنکه به سوی تو پناه بیاوریم زیرا مردم جز آستان پیامبران پناهگاهی ندارند .....) پس رسول خدا در حالی که از ناراحتی و نگرانی و غصه، دامن جامه اش بر زمین کشیده می شد بر فراز منبر رفته و خدای تعالی را حمد و ثنا گفت و سپس دعا کرد که خدایا ما را با بارانی سرشار و پیوسته سیراب کن که بر همگان ببارد و توقف نکند مگر آنکه آنچه کاشته شده است بواسطه آن بروید و پستان جانوران پر از شیر گردیده و زمین مرده را پس از مرده بودن آن زنده گردانی ..... و هنوز دعا به پایان نرسیده بود که رعد وبرق در آسمان پدیدار شد و مردم عوام ترسان و شیون کنان آمده و گفتند ای رسول خدا ما می ترسیم که بارش فراوان باران ما را غرق نماید پس رسول خدا گفت خدایا این باران را به اطراف شهرها ببر نه بر خود ما پس ابرها مانند پرده ای از آسمان مدینه برطرف و رسول خدا خندید تا حدی که دندانهای مبارک او پدیدار شد و گفت خیر کثیر خداوند بر ابوطالب باد که اگر امروز زنده بود چشمش به این (معجزه) روشن می شد و فرمود کیست که شعر او را برای ما بخواند پس علی بن ابیطالب کرم الله وجه گفت ای رسول خدا گویا مقصود تو همان شعر است که ایشان سروده اند: (..... سپیدرویی که به فرخندگی آبروی او از ابر باران می خواهند او پناه یتیمان و نگهبان زنان بدون سرپرست است) حضرت فرمود آری پس علی ابیاتی از این قصیده را می خواند و رسول خدا بر روی منبر مدام برای ابوطالب طلب آمرزش و مغفرت می نمود و سپس مردی برخاست و چنین سرود (خدایا محمد و ستایش همه ستایشگران و شاکران مخصوص توست که به آبروی پیامبر خود ما را از باران سیراب نمودی که از خداوند و پروردگار خود با دعا طلب باران نمود ..... و ابرها هرچه سخت تر باریده و مسیل ها به جوشش آمدند پس رسول خدا همانطور که عمویش ابوطالب می گوید همان سپیدروی درخشان چهره است که به آبروی او خداوند ابرها را به ریزش باران وادار می نماید و این (معجزه) دیدنی همان شنیده و ظهور همان حدیث است)، پس رسول خدا فرمود اگر شاعری بتواند با شعر خود حق مطلب را ادا کند تو در زمره همان شعرا هستی)، ماوردی، ابن ابی الحدید، حلبی، قاری، شرح مغنی سیوطی، زینی، .....،

برزنجی گوید: (اینکه پیامبر فرمود: خیر کثیر خدا بر ابوطالب باد)، گواه آن است که اگر او می دید پیامبر بر سر منبر از خدا باران می خواهد شاد شده و چشمان او روشن می گردید این امر علتی نداشت مگر به جهت همان رازی که در دل او سنگینی می کرد و آن

تصدیق نبوت رسول خدا و معرفتی بود که آن بزرگوار به کمالات و عظمت رسول خدا داشت، و البته گروه اندکی این حدیث باران خواستن پیامبر را نقل کرده ولی این فراز گفته رسول خدا درباره ابوطالب که فرمود (خیر کثیر خدا بر ابوطالب باد) را ذکر ننموده اند و تو بهتر از من و هر کس دیگری می دانی که در این دستبردی که زده اند چه مقصودی را دنبال می نمودند و چه هدفی داشته اند که از علت آن نبایستی غافل شد ..... و ابن ابی الحدید روایت نمود که در روز بدر، پای ابوعبیده بن حارث بن مطلب با زخمی که به دست عتبه بن ربیعه یا شیبه خورد قطع شد و علی و حمزه به کمک او آمده و او را از دست آن خبیث رها نموده و با شمشیر خود (آن ملعون ازل و ابد) را کشته (و به جهنم واصل نمودند) پس یار و هم رزم خود را از میدان جنگ به سوی هودج بردند و در برابر رسول خدا آوردند در حالی که مغز استخوان پای او جاری شده بود و او گفت ای رسول خدا اگر ابوطالب زنده بود درمی یافت که راست گفت آنجا که گفت(..... سوگند به خانه خدا دروغ پنداشته اید که ما محمد را رها می کنیم و در راه پاسداری از او به نیزه پرانی و تیراندازی نخواهیم پرداخت هرگز چنین نیست بلکه ما او را چنان یاری و در راه او جانفشانی می کنیم که خود در اطراف او به خاک افتیم و همسران و فرزندان خود را به فراموشی سپاریم...) و نقل کرده اند که در آن وقت رسول خدا برای او و برای ابوطالب از خداوند طلب آمرزش نمود،

(کلب گوید خدایا ما نیز این عزیزان فداکار را دوست داریم و دوست داشتیم که در آن زمان بودیم و سعادت یاری رسول خدا نصیب ما می گردید، آیا نام ما را در زمره آنان ثبت می نمایی آیا نام ما را در زمره شهداءراه رسول خدا و ائمه علیهم السلام و حضرت ابا عبدالله حسین ثبت می فرمایی که همگی در راه عشق تو جان نثاری کردند یا لیتنا کنا معکم فافوز معکم فوزاً عظیما خدایا نام ما را ثبت بفرما و رستگاری جاوید نصیب بفرما آمین رب العالمین)

(مضمون) و نیز آورده اند که آن حضرت به عقیل گفت (که من تو را به دو دلیل دوست دارم یکی برای اینکه با من خویشاوند هستی و دیگر اینکه می دانم عمویم ابوطالب تو را دوست داشت)، این حدیث به نقل ابی الحدید از مرتبه خبر واحد عبور کرده و به مرتبه مشهور و مستفیض رسیده است)...، و این خود گواهی صادق است به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به مؤمن بودن عموی خود ایمان کامل داشته وگرنه هیچ دلیل نداشته که فرزند او را به دلیل محبت ایشان به او دوست بدارد آیا به شگفت نمی آیی پناه بر خدا می بریم که ابوطالب دین پیامبر را گردن ننهاده باشد ولی باز هم رسول خدا او را دوست بدارد وحتی پس از مرگ او نیز باز محبت خود را به او آشکار نماید و... و نیز آورده اند که ابوطالب پیامبر را از فرزندان خود مقدم داشته و به او بسیار اظهار محبت می نمود و... و چون از دنیا رفت قریش چنان آزارهایی به او رسانیدند که در زندگی ابوطالب جرئت آن را نداشتند ..... تا حدی که یکی از اوباش قریش خود را به آن حضرت رسانده و خاک بر سر و صورت آن حضرت ریخت، رسول خدا به منزل آمد در حالی که خاک بر روی سر و صورت حضرت باقی بود و یکی از دختران اوبرخاسته در حالی که خاک را از سر و صورت او می شست گریه می کرد و رسول خدا به او فرمود دختر کوچکم گریه نکن که خداوند پدر تو را حفظ خواهد کرد ولی تا ابوطالب زنده بود از دست قریش هیچ حادثه ناگواری به من نرسیده بود و درعبارتی دیگر همیشه قریش از آسیب رساندن من در هراس بودند تا ابوطالب از دنیا رفت و نیز از عبدالله نقل نموده اند که در روز بدر چون رسول خدا به کشته های مشرکین نظر انداخت به ابوبکر گفت اگر ابوطالب زنده بود می دید که چگونه شمشیرهای ما گردن گردنکشان قریش را درهم شکسته است و منظورآن حضرت این قسمت شعر حضرت ابوطالب است که گفت: (..... دروغ گفتید و سوگند به خانه خدا که اگر آنچه که می بینم از حد حرف و سخن خارج شود شمشیرهای ما باپیکر گردنکشان شما آشنا خواهد شد)،

و نیز حافظ گنجی ..... از ابن عباس نقل می نماید که (رسول خدا (ص) به علی گفت که اگر من خواستم که کسی را به جانشینی خود برگزینم البته کسی از تو لایق تر نیست زیرا تو در اسلام سابقه ای درخشان داری، و با رسول خدا خویشاوند نسبی و سببی هستی و سیده زنان عالم از اولین و آخرین در خانه توست و جانفشانی هایی که ابوطالب از زمانی که قرآن نازل شد برای من انجام داد و من مشتاق هستم که خدمت وی را پس از او درباره فرزندش جبران کنم،) .....،

آیا مضمون هیچیک از این احادیث (العیاذ بالله) با کافر بودن ابوطالب سازگار است، ..... آیا او هیچگاه وصی خود و جانشین خود را دستور می دهد که (استغفرالله) کافری را غسل و کفن و دفن نماید و یا برای او طلب آمرزش نماید و طلب رحمت نماید و دیدیم آن حضرت چگونه طلب همه خیرات را برای آن بزرگوار از خدا می خواهد ..... زیرا نعوذ بالله کافر بودن افراد مانع است از انجام اینگونه اعمال و چگونه عمل رسول خدا با آیات قرآن کریم سازگار است و حال آنکه رسول خدا خود الگو و اسوه عملی کلام خداست در آنجا که خداوند می فرماید در سوره مجادله که (..... کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت دارند کسانی را که با خدا و رسول او مخالف باشند را به دوستی نمی گیرند هرچند پدران با پسران و یا برادران یا تبارآنان باشند)

(کلب و قطعاً مشرک بودن عملی است که از مصادیق مخالفت با خدا و رسول تلقی می گردد و اگر بحث ایمان آن حضرت مطرح نبود رسول خدا از یاوری خواستن با آن بزرگوار اجتناب می نمود زیرا روش و سنت قطعیه آن حضرت است که از اتحاد و یاری خواستن از مشرکین براساس حکم قرآن در هر شرایطی حتی حفظ خود و یا برای تعالی نهضت اسلام خودداری نموده است و براساس دستور خدا در قرآن و براساس آنچه که مولای ما حضرت علامه در اثبات ایمان خالص و بدون شک و شبهه حضرت ابوطالب آورده است دیگر جای تردید برای هیچ مسلمان باقی نمی گذارد و روش آن بزرگوار اینست که با بیان حقایق اسلام، برادران ایمانی امت محمد را به قضاوت عادلانه و تفکر منصفانه سوق دهد و لذا اگرباز هم در مقابل این دریای از فضایل حضرت ابوطالب هنوز کسانی باشند که خدای ناکرده با اعتقاد به عدم ایمان آن بزرگوار نسبت به آن خادم دین و شریعت که بر گردن همه مسلمانان تا قیام قیامت حق پدری و حق سروری دارد و همه مسلمین در واقع نعمت ایمان خود را مدیون آن حضرت هستند که در بحرانی ترین زمانها و غربت اسلام و غربت رسول خدا، شریعت پاک خداوند را یاری رسانید، توهین اهانت نمایند، ما در مقابل به آنها بد نمی گوئیم و خدای نکرده زبان به ناسزا بازنمی کنیم و به پیروی از روش مولای خود حضرت علامه همان کلامی را به آنها می گوئیم که حضرت هابیل به قابیل گفت ولی بر غربت آن حضرت گریه می کنیم و با قلب پر از درد به تأسی از رسول خدا برای آن بزرگوار طلب مغفرت و آمرزش ورحمت و رضوان الهی می نمائیم و پیروی می نمائیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در غم ابوطالب غمگین شد و بر فقدان او گریه کرد و عزاداری نمود و با خیر از او یاد می کرد وشک و شبهه ای نیست که اگر هر شخصی آن اعتقاد بد و پلید را نسبت به حضرت ابوطالب و یا العیاذ بالله نسبت به پدر و مادر آن حضرت داشته باشد قطعاً روح حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله، دچار رنجش غیرقابل جبران گردیده و رنجش و ناراحتی رسول خدا هم مساوی با غضب خداوند و عذاب او خواهد بود و خداوند در کتاب خود به اینگونه مجرمین وعده دوزخ جاودانی داده است و ما به خداوند پناه می بریم از اینکه عملی را صورت دهیم که موجبات رنجش او و رسول او ومقدسین شریعت او گردد و بر این مصیبت عده ای ناصبی گمراه می گوئیم اناالله و انا الیه راجعون)

و یا این فراز از آیات کلام خداوند که می فرماید (ای مؤمنان دشمن من و دشمن خود را دوست مگیرید که علیرغم (کفر و شرک) با آنان طرح دوستی افکنید در حالی که آنها به این حق که سوی شما آمده کفر می ورزند) (سوره ممتحنه) و یا این گفتار خدای تعالی را

که فرمود: (ای مؤمنان پدران و برادران خویش را اگر کفر را برگزیده اند به دوستی انتخاب نکنید و کسانی که از شما با آنهادوستی کنند خودشان جزء ستمکاران هستند) (سوره توبه) و یا این گفتار خداوند که (اگر به خدا و پیامبر و آنچه بر وی نازل شده ایمان داشتند کافران را به دوستی نمی گرفتند) (سوره مائده) و... آیات دیگر و ....،

(کلب گوید و ببین که چگونه عملو روش رسول خدا در عشق و علاقه به حضرت ابوطالب و والدین خود دلیل واضح و آشکار و روشن به پاکی و طهارت ایمان حضرت ابوطالب و ایمان ابراهیمی و دین حنیف برای پدران و مادران خود است و اینگونه با آیات الهی تطابق داشته و با روایاتی که از آن حضرت آمده نیز منطبق است).

سخنانی پاکیزه:

امام رازی در کتاب فواید خود، به اسناد خود از عبدالله بن عمر نقل نموده است که گفت: (رسول خدا فرمود چون روز قیامت شود من برای پدر و مادرم و برای عمویم ابوطالب و برای برادری که پیش از اسلام داشتم شفاعت خواهم کرد)، ذخایر العقبی و الدرج سیوطی و مسالك الحنفا، ..... و می نویسد: (ابونعیم و دیگران آن را نقل نموده و در آن تصریح کردند که براد رپیامبر برادر شیری آن حضرت بوده و نظر به اینکه طریق این حدیث فقط یک طریق نیست، برخی از آنها موید برخی دیگراست و به این صورت آن قول حتی اگر یک حدیث ضعیف هم باشد به دلیل داشتن طرق مختلف قوی می شود و در این حدیث بالاترین طریق آن حدیث ابن مسعود است که حاکم آن را صحیح می داند و...)

در تاریخ یعقوبی هم مذکور شده است که آن (حضرت صلی الله علیه و آله فرمود:خدای عزوجل به راستی و حقیقت مرا وعده فرمود درباره چهار نفر از کسان خود، پدر و مادرم و عمویم و برادری که قبل از اسلام داشتم نیکی خواهد نمود)، و نیز ابن جوزی از علی علیه السلام آورده است که (رسول خدا (ص) فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و گفت: خدا تو را سلام می رساند و می گوید آتش دوزخ حرام شد بر کسی که تو را از پشت خود فرود آورد و برکسی که تو را در شکم خود جای داده و حمل کرده و بر کسی که تو را در کنار خود سرپرستی کرد که آن پشت حضرت عبدالله و آن شکم حضرت آمنه و آن دامان حضرت ابوطالب و همسر او حضرت فاطمه بنت اسد)، التعظیم و المنه از سیوطی،

و در شرح ابن ابی الحدید آورده که (رسول خدا فرمود که جبرئیل به من گفت که خداوند شفاعت تو را در مورد شش نفر ازکسان تو می پذیرد: کسی که تو را در شکم خود جای داد و برداشت یعنی آمنه بنت وهب و کسی که تو را از پشت خودآورد یعنی عبدالله بن عبدالمطلب و کسی که تو را در کنار خود سرپرستی کرد یعنی ابوطالب و فاطمه بنت اسد و کسی که تو را در خانه خود پناه داد یعنی عبدالمطلب و برادری که در روزگار پیش از اسلام داشتی)،

(کلب گوید و قطعاً تمامی این ها بواسطه زمینه هایی بوده که وجود داشته است و حکم آن از سوی خدا جاری شده که اصلاب و ارحام پاك خاندان محمد وآل محمد همگی از شرك و کفر دور بوده و بر دین حنیف ابراهیم و متدین به کتب آسمانی بوده اند و... به شرحی که معروض گردید، نه صرف حقوقی که از آن بزرگواران بر اسلام و مسلمین جاری شده است، خصوصاً درباره حضرت ابوطالب که بر او حق پدری و همسر گرامی او یعنی حضرت یعنی فاطمه بنت اسد، بر او حق مادری و در نتیجه آنها بر همه مؤمنین و مسلمین، مؤمنات و مسلمات حق پدری و مادری دارند تا ابدالآباد و خداوند رحمت و رضوان و سلام خود را بر وجود نازنین آنان وارد نماید تا خدایی می کند و آنها را در رحمت واسعه خود قرار دهد آمین رب العالمین)

و سبط ابن جوزی در تذکره خود مرثیه ای را که علی علیه السلام در سوگ پدر گفته است را نقل می نماید که: (..... ای ابوطالب ای پناه کسانی که به توپناه می آوردند و ای باران رحمت در خشکسالی ها و ای نور درخشان تاریکی ها، با از دست رفتن تو مرز نام و ننگ

و حریم کسانی که پاک و مطهر بودند در هم شکست و خداوند کریم بر تو سلام و درود خود را نازل کرد و پروردگار تو نگهبان بهشت خود را به دیدار تو فرستاد که تو برای پیامبر پاک اسلام از بهترین عموها بودی .....)

و نیز ابن ابی الحدید می گوید که سرودهای ذیل نیز از علی در رثاء و سوگواری حضرت ابوطالب است: (..... برای پرنده ای بیدار ماندم که در پایان شب با نغمه اش دل را به شور می آورد و یاد اندوهی بزرگ که هر لحظه در دل من تازه می شود را زنده می ساخت، ابوطالب ای پناهگاه تهیدستان و ای کریم و بخشنده ای که چون دستور می داد آن کار به سامان و انجام می رسید، (مشرکین و کفار) قریش اکنون سر برداشته و به مرگ او شادمانی می کنند و من نمی بینم که هیچیک از زندگان زندگی جاوید داشته باشند، آنها چیزهایی را آرزو می کنند که افکارشان در چشمان آنها زینت داده است و سرانجام هم روزی آنان را در پرتگاهی ازگمراهی سرنگون می سازد آنها امید آن دارند که پیامبر را دروغگو معرفی نموده و به قتل برسانند و بر او افترا و تهمت زده وسخن او را نپذیرند و از قبل با هم همدست شدند پس سوگند به خانه خدا دروغ گفتند تا ما به شما بچشانیم طعم سرنیزه ها و طعم شمشیرهای تیز را و یا ما شما را از میان ببریم یا شما ما را و یا چنان که صلاح ببینید با ما صلحی نمائید که البته این برای دودمان و تبار ما خیر است، اگر نه کل قبیله و تبار و خاندان ما فدای محمد باد و بدانید که هاشمیان از همه آفریدگان خدا نهاد و بنیادی برتر و والاتر دارند)،

این سروده ها و با همین مضمون در دیوان منسوب به علی بن ابی طالب نیز موجود است..... و این فقرات را اضافه دارد ..... (و هرگز نخواهی دید که حبیب خدا بی کس و تنها و غریب بماند، او پیامبری است که از هر الهامی بهره خود را آورده است و خداوند من در نامه خویش او را محمد نامیده است همان رخشنده صورت که رخسار نورانی او به نورانیت ماه شب چهاردهم می ماند که ابر از روی آن کنار رفته و پرتوش آشکار، امانت دار همان سپرده هایی که خدا در قلب او قرار داده است و اگر سختی در آن میان ها باشد بسی استوار است)، (اللهم صل علی محمد و آل محمد وعجل فرجهم و فرجنا بهم،) پس بشنو سخن امام سجاد را در گفتار ابن ابی الحدید که می نویسد (از حضرت علی بن الحسین در زمینه ایمان ابوطالب سؤال کردند پس فرمود ای شگفت از این سخن، به راستی که خدای تعالی رسول خود را منع نمود از اینکه هیچ زن مسلمانی را در همسری یک کافر رها کند و فاطمه بنت اسد از نخستین زنان پیشگام در اسلام است که همچنان در همسری ابوطالب ماند تا او در گذشت)،

و (سخن امام باقر در آن زمان که از ایشان سؤال شد که مردم می گویند که ابوطالب در آبگینه ای از آتش دوزخ است نظر شما چیست پس آن حضرت فرمود اگر ایمان ابوطالب را در یک کفه ترازو نهاده و ایمان این آفریدگان را در کفه دیگر البته ایمان او سنگینی خواهد نمود و سپس فرمود مگر نمی دانید که امیرمؤمنان علی علیه السلام در زندگی خود دستور می داد به نیابت از سوی عبدالله و فرزند او و ابوطالب حج بگزارند و سپس در وصیت نامه خود نیز فرمود که از سوی آنان حج نمایند) (شرح ابن ابی الحدید)،

و (نیز سخن امام صادق علیه السلام که نقل نموده اند از رسول خدا که فرمود: به درستی اصحاب کهف ایمان خویش پنهان نموده و تظاهر به کفر کردند و خدا نیز دو پاداش به آنها داد و نیز ابوطالب نیز ایمان خود را پنهان نمود و تظاهر به بت پرستی نمود و خدا دو پاداش به او داد) شرح ابن ابی الحدید،

و نیز این حدیث را با همین مضمون جناب ثقه الاسلام کلینی با سلسله اسناد (از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده و عبارت ایشان چنین است که مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف است و ایمان خود را نهان نمودند و تظاهر به بت پرستی دادند و خدا به آنها دو پاداش به ایشان داد) و این حدیث را سید ابن معد از حسین بن احمد مالکی آورده و این فراز را اضافه دارد که: (ابوطالب از دنیا بیرون نرفت مگر آنکه از سوی خدای تعالی به او بشارت و مژده بهشت جاویدان رسید)، (اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم)

سخن امام رضا:

ابان بن محمود به علی بن موسی الرضا مکتوب نمود که فدایت شوم من در اسلام ابوطالب تردید دارم و آن حضرت پاس خداد، خداوند می فرماید: (..... هر کس پس از آنکه راه راست برای او آشکار شد مخالفت با پیامبر نماید و جز به راه مؤمنان قدم بگذارد و...) و سپس فرمود اگر تو معتقد به ایمان ابوطالب نباشی (قطعاً) جایگاه تو در آتش دوزخ ابدی خداوند خواهدبود)

(کلب گوید یا حضرت رضا کلام نورانی تو و وعده خداوند به اهل آتش بودن دشمنان حضرت ابوطالب قلب مجروح ما را شفا داد، خداوند به شما برترین پاداش ها را که به بندگان خالص خود عطا می فرماید عطا فرموده و ما را که از دوست داران حضرت ابوطالب هستیم از شفاعت شما در دنیا و آخرت بهره مند فرماید، آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

سخن نهایی:

گفتار بزرگان اهل سنت درباره شخصیت سرور اهل مکه هر یک از این بندها که مانند مرواریدهای درخشان در گردنبندهای زرین می باشد، هر کدام به تنهایی برای اثبات منظور ماکافی است چه رسد به همه آنها و این کاملاً قطعی و یقینی است که فرزندان ابوطالب علیه السلام حالات پدر را بهتر از دیگران می شناختند و این احادیث را نیز جز برای بیان حقیقت بر زبان نیاورده اند، زیرا مقام عصمت آنان مانع از آن بود که غرض دیگری داشته باشند و به راستی که مفتی اعظم شافعیان در مکه مکرمه چه نیکو می نویسد در اسنی المطالب: (..... دراین روشی که علامه سید محمد بن رسول برزنجی در اثبات رستگاری ابوطالب پیش گرفته هیچ کس بر او پیشی نگرفته پس خداوند به او بهترین پاداش و اجر عطا فرماید و روشی که او اتخاذ نموده است مورد رضایت و قبول تمام مؤمنینی است که به زیور عدل و انصاف آراسته باشند زیرا این روش مستلزم آن نیست که چیزی از نصوص احادیث و یا اخبار را باطل بدانیم یا ضعیف بشماریم و نکته ای که در روش او متمایز است آن است که او برخی از احادیث را حمل بر معانی خوب آن نموده وبه این وسیله ایرادات مخالفان را پاسخ گفته و راه چون و چرا را بسته و با کار خود چشم پیامبر اسلام (ص) را روشن ساخته و از افتادن در ورطه عیبجویی و یا دشمنی با حضرت ابوطالب برکنار مانده زیرا در غیر این صورت پیامبر را می آزارد و خدای تعالی فرموده است که آن کسانی که خدا و رسول او را می آزارند خدا در دنیا و آخرت بر آنان نفرین و لعنت کرده وکیفری خوارکننده برای آنان آماده ساخته است و نیز گفته خدای تعالی (آنان که رسول خدا را آزار می دهند برایشان عذابی دردناک واقع می گردد...)،

امام احمد بن حسین موصلی مشهور به ابن وحشی در شرح خود بر کتاب شهاب علامه محمد بن سلامه (متوفی ۴۵۴ هجری) می نویسد: (..... به راستی که دشمنی با ابوطالب کفر است و به همین گونه از میان ائمه مالکی هم علامه علی اجهوری در فتواهای خود آشکارا به همین قول عمل نموده و نیز تلمسانی در حاشیه خود بر شفاء آورده است (.....سزاوار نیست که از ابوطالب جز به عنوان یاور و حامی و پشتیبان پیامبر (ص) یاد نمایند زیرا او با گفتار و عمل خود رسول خدا را پشتیبانی کرده، پس هر کس او را به گونه ای بد و ناخوش یاد نماید به منزله آن است که پیامبر را آزرده و آزار دهنده پیامبر کافر است و قتل او واجب است و کافر را بایستی کشت

و ابوطاهر گفته: هر کسی ابوطالب را دشمن دارد کافر است، ونیز از جمله اموری که بررسی های برزنجی را در زمینه رستگاری ابوطالب تائید می کند اینست که بسیاری از دانشمندان وپژوهشگران و اولیاء و عرفا که صاحب مکاشفات بوده اند، حضرت ابوطالب را از رستگاران شمرده اند از جمله قرطبی، سبکی، شعرانی و... گروه بسیار دیگر و گفته اند که: این اعتقادی است که داریم و آن را جز دین خود و در راستای رضایت و پرستش خدا می دانیم و هر چند ثابت شدن این حقیقت نزد آنان از راههایی صورت پذیرفته غیر از آنچه برزنجی رفته و براو ثابت شده است با این همه در اعتقاد به رستگاری ابوطالب همگی اتفاق نظر دارند و سخن این پیشوایان و اعاظم دین در رستگار ابوطالب نزد خداوند برای بندگان به سلامت نزدیک تر است خصوصاً با داشتن این دلیل و برهان هایی که علامه برزنجی اقامه نموده است.

و نیز سید زینی دحلان در اسنی المطالب سروده های زیر را آورده و گوید که خداوند به سراینده آن خیر کثیر عطا فرماید که گفته (..... آنجا توقف نما که سرای سعادت است ..... پشتیبان عهد و پیمان و پناه دهنده پناه خواهان و کسی که روش ها و منش های او گرامی گردید و کسی مانند او به سرافرازی نرسید آری او ابوطالب عموی پیامبراست که هرگز حسادت او را از یاری او باز نداشت و خود در به دست آوردن خشنودی او بسی تندروی نمود و پیوسته مانند قلعه ای محکم و بلند که وجود پیامبر را احاطه نماید از او محافظت می کرد و در این کار موفق و پیروز بود، او همان کسی است که رسول خدا امید همه گونه پاداش و اجر نیکو و خیر را از سوی خداوند برای او داشت ..... ای ابوطالب خداوند تو را با توفیق این سعادت که بتوانی و موفق شوی از پیامبر خدا نگهداری کنی ویژه و مخصوص گردانید و با این گردن فرازی تو رابه ارجمندی دنیا و آخرت رسانید و توفیق داد تا او را بستایی، زیرا تو اراده نمودی که در راه پیامبر طه دوستی نمایی و از آنطریق به رستگاری جاوید دست یابی، آری قطعاً هر کس به دوستی (محمد) طه چنگ اندازد رستگار خواهد شد.، تو بهترین خلایق خداوند را از روی مهربانی و رأفت، در زمان یتیمی او سرپرستی کردی و هر دم جان خود و پسران خود را فدای او ساختی ..... ای آنکه در زندگی، کوششهای تو به خوشبختی و سعادت جاوید منتهی گردید به درگاه تو آمده ام و از ابرهای بامدادی آن می خواهم که روان گردند و از تو، نیکو ابری سپید می خواهم که ببارد و اعتراف دارم که نهال های آرزو باروشنی و پاکی آن نگاهداشته شده و روئیده خواهد شد...)

و ..... (به راستی که دلها به گریه می افتند چون می شنوند که ابوطالب درباره آنکه او را دوست می داشت یعنی محمد چه از خودگذشتگی ها کرد ..... پس پیروی از کسانی کن که او را مؤمن شمرده اند ..... آیا می دانی چه بزرگانی به ایمان حضرت ابوطالب اعتقاد دارند، آنها کسانی هستند که خود هر کدام به تنهایی ارکان دین و شریعت و پیشوا و مقتدای دین هستند کسانی مانند سیوطی، سبکی و...، با گروهی که همچون شمار نقبا .....، پاسداران مرز دیانت و دین هستند و نیز صاحبان مکاشفات مانند شعرانی، قرطبی و سحیمی و... که همه از موثقان هستند)،

(کلب گوید ببین که وقتی برادران ایمانی بر امر حتمی اجماع می نمایند چگونه قلب انسان شفا می یابد و راههای رستگاری واضح و آشکار می گردد و راههای سعادت و نیکبختی و رضایت خداوند و رسول او به حیات جاوید هموار می گردد خداوند همه ما را توفیق عطا فرماید و بهشت و رضوان خود را روزی ما فرماید آمین رب العالمین)،

و امّا آنچه که از وابستگان آن حضرت از شیعیان اهلبیت آمده است، اینکه هیچکدام از ایشان در ایمان خالص حضرت ابوطالب هیچ شک و شبهه ای نداشته و او را در بالاترین مرتبه ایمان می دانند و این عقیده از روزگار صحابه و پیروان نیکوکار آنان به بعد بوده و نیز احادیث آشکاری را که از امامان رسیده است تصدیق نموده اند ..... از جمله شیخ مفید می آورد: شیعیان امامی اتفاق نظر دارند بر اینکه همه پدران پیامبر خدا از آدم تا عبدالله همه به خداوند عزوجل ایمان داشته و یکتاپرست بوده اند ..... و نیز اتفاق نظر دارند که حضرت ابوطالب چون از دنیا رحلت فرمود مؤمن بود و آمنه بنت وهب نیز از یکتاپرستان بود ..... و نیز شیخ ابوجعفر طوسی در تبیان از قول امام باقر و امام صادق حدیث نموده اند که ابوطالب مسلمان بود و در این زمینه تمامی شیعیان امامی اتفاق نظر دارند و... و استاد ما طبرسی و سید مختار بن معد و شیخ فتال، سید بن طاووس و... همگی با همین مضمون مطالب و دلایل خود در ایمان خالص آنحضرت را آورده اند ..... علامه مجلسی در بحار آورده است: ..... شیعیان اتفاق نظر دارند که او مسلمان بوده و در همان آغاز کار به پیامبر ایمان آورده و هرگز بتی نپرستیده بلکه از جانشینان ابراهیم (ع) بوده و عقیده به مسلمانی او یکی از نشانه های معروف تشیع است ..... و از طریق شیعه و سنی نیز در اثبات این موضوع اخبار متواتره در دست است ...

چهل حدیث در مورد مسلمانی حضرت ابوطالب علیه السلام:

پشتوانه این اتفاق نظر سخنانی بوده که مردان خاندان وحی درباره سرور اهل مکه حضرت ابوطالب (ع) آورده اند:

۱.شیخ ابوعلی فتال و ..... عده ای دیگر از حضرت صادق علیه السلام آورده اند که فرمود: جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت یا محمد پروردگار تو به تو سلام می رساند و می گوید که آتش دوزخ را حرام کردم بر کسی که ترا از پشت خود فرود آورد و بر کسی که تو را در شکم خود برداشت و بر دامنی که تو را سرپرستی کرد پس آن پشت، پدرت عبدالله بن عبدالمطلب و آن شکم آمنه بنت وهب و آن دامان ابوطالب و در روایتی فاطمه بنت اسد نیز اضافه شده است...، ثقه الاسلام کلینی نیز با همین مضمون این حدیث را آورده است .....،

۲.از امیرالمؤمنین روایت شده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل امین بر من نازل شد و گفت یا محمد به راستی که خداوند شفاعت تو را در مورد شش نفر می پذیرد (مضمون) (..... حضرت آمنه بنت وهب، حضرت عبدالله، حضرت ابوطالب، حضرت عبدالمطلب و برادری که در روزگار قبل از اسلام داشتی و حلیمه که تو را شیر داد...)

۳.از شیخ مفید نقل گردیده که چون حضرت ابوطالب از دنیا رفت امیرمؤمنان به نزد رسول خدا آمد و گزارش وفات او راداد پس قلب رسول خدا به شدت به درد آمد و بسیار غمگین و اندوهگین گردید و آنگاه به علی علیه السلام فرمود برو و به کار او بپرداز و غسل و حنوط و کفن او را بر عهده بگیر و چون او را بر تابوت نهادی مرا آگاه کن پس علی علیه السلام چنین کرد پس چون رسول خدا بر پیکر آن حضرت رسید دلش سوخته و در نهایت اندوه فرمود ای عمو حق خویشاوندی را استوار داشتی و پاداشی نیکو یافتی تو در کودکی مرا پرورش دادی و در بزرگی مرا یاری نمودی آنگاه رو به حاضرین نموده وفرمود: بخدا قسم در روز قیامت به گونه ای برای عمویم شفاعت خواهم نمود که جن و انس به شگفت آیند...

(کلب گوید یارسول الله همین انتظار هم از شما سزاوار است به جهت آن اخلاق پسندیده شما که محبت های خالصانه به خود را جبران فرمایی خصوصاً برای حضرت ابوطالب علیه السلام و ما هم علیرغم دست خالی و روی سیاه انتظار محبت شما را داریم تا در این دنیا و در آن دنیا یعنی در روزی که خداوند سلطنت آن روز را به دست شما خواهد داد و تاج شفاعت بر سر گرامی شما و آل شماست و سعادتمند خواهد شد هر آنکسی که تو و علی و خاندان تو را دوست داشته باشد همه ما را شفاعت فرمایی آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

۴.آورده اند که عباس بن عبدالمطلب از رسول خدا سؤال کرد که درباره ابوطالب چه امیدی داری حضرت محمد (ص)فرمود من از پروردگارم امید همه گونه نیکویی را درباره او دارم،

۵.آورده اند که رسول خدا به عقیل بن ابوطالب فرمود ای عقیل من تو را به دو دلیل دوست دارم یکی برای وجود خودت و دوم برای اینکه عمویم ابوطالب ترا دوست داشت.

۵.از رسول خدا نقل نموده اند که فرمود چون من در مقام محمود بایستم درباره پدرم و مادرم و عمویم و برادری که پیش ازاسلام با من برادری می نمود شفاعت خواهم کرد...

۶.از امام سبط، حسین بن علی نقل نموده اند که علی علیه السلام در رحبه نشسته بود و مردم نیز در اطراف آن حضرت نشسته بودند پس مردی برخاست و گفت ای امیر مؤمنان تو در این جایگاه رفیع هستی و خدا ترا در آن جای داده و آنگاه پدرت در آتش دوزخ کیفر می بیند پس حضرت فرمود ساکت شو که خدا دهان تو خرد کند، سوگند به آن کسی محمد را به راستی به پیامبری فرستاد که اگر پدرم درباره تمام گنهکاران که در روی زمین هستند به شفاعت برخیزد خدا شفاعت او را میپذیرد (ای جاهل نادان)، پدر من در آتش کیفر ببیند در حالی که پسر او قسیم الجنه و النار یعنی تقسیم کننده بهشت و دوزخ است، سوگند به آنکه محمد را به راستی مبعوث نمود که در روز قیامت نور پدرم ابوطالب روشنی های همه آفریدگان را محو و خاموش می کند مگر پنج نور را که نور محمد، فاطمه، حسن و حسین و نور فرزندان او از امامان را پس آگاه باش که نور او از نور ماست که خدا آن را دو هزار سال قبل از خلقت آدم آفریده است...

(کلب گوید ای کاش حضرت در ادامه می فرمود که اگر تو ای نادان با اعتقاد به آن کلام کفرآمیز که گفتی از دنیا بروی کافر مرده ای و خدا ترا با سر وارد آتش غضب ابدی جهنم خود می نماید که انتها ندارد تا ابدالآباد).

۷.از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که فرمود به خدا قسم که پدرم و جدم عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف هیچکدام هرگز بتی را نپرستیدند سؤال شد پس چه چیز را می پرستیدند فرمود آنان بر آئین ابراهیم بوده و در آن چنگ زده و هنگام نماز رو به خانه خدا می نمودند...

۸.از ابوالفضل عامر بن واثله آمده است که علی علیه السلام فرمود که چون زمان رحلت پدرم فرا رسید، رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد او حاضر بود و درباره او خبری به من داد که از همه جهان و هر چه در آن است نزد من محبوب تر است، (منظور حضرت این بود که جایگاه و رفعت مقام آن حضرت را در پیشگاه خدا و بهشت برین و .....، را بشارت داد)

۹.از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود حضرت ابوطالب از دنیا نرفت مگر آنکه رسول خدا را از خود خشنود ساخت از قول شعبی آورده اند که علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند که ابوطالب بن عبد مناف بن عبدالمطلب مؤمن و مسلمان بود و ایمان خود را از ترس این موضوع پنهان می نمود که می ترسید هاشمیان از سوی قریش رانده شوند ..... و شعر از حضرت علی علیه السلام را نقل نموده اند (..... ای ابوطالب و ای نگهدارنده پناه جویان ..... پروردگار تو دربان بهشت را به دیدار تو فرستاد که تو برای رسول خدا بهترین عموها بودی...)

۱۰.از اصبغ بن نباته نقل شده است که گفت شنیدم از علی علیه السلام (مضمون) که می فرمود، رسول خدا به گروهی از قریش که برای بت ها قربانی نموده و نام آن قربانی ها را فهیره می نامیدند عبور فرمود و به آنها اعتنایی نکرد و بدون سلام ازآنها عبور کرده پس آنها گفتند یتیم عبدالله بر ما عبور کرده و سلام نکرد پس عبدالله بن زبعری خون و پلیدی شکمبه ها راگرفته به نزد پیامبر آمد در وقتی که آن حضرت در حال سجده بود، لباس و سراسر پیکر رسول خدا را با آنها آلوده نمود و پیامبر با همان وضعیت به حضور ابوطالب رسید ..... پس حضرت ابوطالب با چهل نفر از خاندان خود مسلح به سوی آن گروه روانه شدند پس آن گروه با دیدن آنها خواستند که فرار کنند پس حضرت ابوطالب آنها را تهدید کرد و شمشیر خود را بر سنگی بزرگ که در آنجا بود زده و با سه ضرب آن را سه قطعه نمود ..... و سپس به پیامبر اشاره نموده و این شعر را سرود: (..... تو محمد پیامبری و سروری بزرگ بر مردم و...)، پس عبدالله بن زبعری را احضار کرده و محکم بر بینی او ضربه ای وارد کرد و آن را خونین نمود و سپس خون و سرگین شکمبه را گرفته بر سر و صورت آن گروه ریخت و سپس فرمود ای محمد تو از من سؤال کردی که کیستی تو محمد بن عبدالله بن ..... و پدران او تا حضرت آدم را یاد کرد و فرمود به خدا قسم گوهرت از همه بالاتر و پایگاهت از همه رفیع تر است .....،

۱۱.از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود (من و پیامبر در سجده بودیم که پدرم ابوطالب نزد ما آمد گفت آیا شما چنین کردید و سپس دست مرا گرفت و گفت توجه کن که چگونه او را یاری می کنی ..... و مرا در این کار تشویق و ترغیب کرد .....،

۱۲.از علی علیه السلام نقل شد که از حضرت سؤال کردند که پیش از پیامبر ما محمد، آخرین نفر از جانشینان انبیاء گذشته که بود آن حضرت پاسخ داد پدرم ابوطالب،

(کلب گوید سلام خدا و رحمت و رضوان الهی بر حضرت ابوطالب نثار باد تاابدالآباد و خداوند ما را در دنیا و آخرت از شفاعت او بهره مند فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

۱۳.از امام سجاد در خصوص ایمان حضرت ابوطالب سؤال شد حضرت فرمودند آری او مؤمن بود پس گفتند عده ای میگویند او کافر بود پس حضرت فرمود ای شگفت و بسی شگفت آیا این گروه با این سخنان کفرآمیز ابوطالب را سرزنش می کنند یا رسول خدا را، آیا این خدای تعالی نبود که آیات متعدد کتاب خود رسول خدا را نهی کرد از اینکه اجازه دهد کسی از زنان با ایمان در همسری یک کافر

باقی بماند، در حالی که هیچکس هم تردید ندارد که حضرت فاطمه بنت اسد (رض) از زنان پیشگام در اسلام بوده و با اینحال همچنان در همسری حضرت ابوطالب بود تا ایشان از دنیا رفتند ..... (یعنی حضرت ابوطالب در ایمان کامل به شریعت پاک محمد صلی الله علیه و آله بود)

۱۴.ابوبصیر از امام باقر نقل فرموده است که به آن حضرت عرض کردم عده ای از مردم می گویند که ابوطالب در آبگینه ای از آتش است که بر اثر آن مغز او می جوشد پس آن حضرت فرمود به خدا قسم که دروغ می گویند و به خدا قسم اگر ایمان ابوطالب در یک کفه ترازو و ایمان این خلایق را در کفه دیگر قرار دهند قطعاً کفه ایمان او بر ایمان آنان افزون خواهد بود...،

(کلب گوید از فحوای حدیث معلوم می شود که گفتار این ناصبیان حرامزاده و ناپاک آن زمان هم برای دشمنی با آل محمد و رنج دادن و شکنجه روحی آنان از سوی بنی امیه و بنی عباس شایع بود ولی خداوند نور خود را کامل می فرماید اگرچه آنان اکراه داشته باشند و قطعاً به جرم همین افترا و آزار به رسول خدا و اهانت و جسارت به آن حضرت به حکم آیات قرآن مجرم و در گروه ظالمین و اعداءالله در دوزخ جاودانی معذب خواهند بود)

۱۵.حضرت صادق علیه السلام فرمود که (مثل ابوطالب مثل اصحاب کهف بود که ایمان خود را پنهان نمودند و تظاهر به بت پرستی داشتند و خداوند هم دو بار به ایشان پاداش داد ..... پس در روایتی دیگر به همین مضمون آمده و اضافه دارد که .....و حضرت ابوطالب نیز ایمان خود را پنهان نمود و تظاهر به بت پرستی نمود و خدا هم پاداش او را دو برابر داد و ابوطالب از دنیا رحلت نکرد مگر اینکه از سوی خداوند تعالی برای او بشارت بهشت نازل شد و سپس فرمود چگونه (آن فرومایگان) آن حضرت را چنین یاد می نمایند در حالی که حضرت جبرئیل در شب رحلت حضرت ابوطالب فرود آمد و به رسول خدا گفت یا محمد از مکه خارج شو که پس از ابوطالب برای تو در مکه یار و یاوری نیست...

(کلب گوید انا لله و انا الیه راجعون)

۱۶.ثقه الاسلام کلینی با سلسله اسناد خود از اسحاق بن جعفر آورده است که گفت به پدرش علیه السلام گفتند که بعضی تصور می کنند که ابوطالب کافر بود پس آن حضرت پاسخ داد دروغ گفته اند چگونه چنین چیزی می شود با آنکه تا این حد سروده او مشهور است که می گفت (..... مگر ندانستید که ما محمد را پیامبری یافتیم همچون موسی که نام او در کتابهای آسمانی تورات و انجیل ..... آمده است...)

۱۷.ثقه الاسلام کلینی از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده است که فرمود که چگونه امکان دارد که حضرت ابوطالب کافر باشد با آنکه از سروده های (مشهور) اوست: (..... به راستی دانسته اند که فرزند ما نزد ما دروغگو شمرده نمی شود ..... سپیدرویی که به آبروی او از باران می خواهند .....)

۱۸.فتال از امام صادق علیه السلام نقل نمود که (مضمون) حضرت ابوطالب به بزرگان قریش وصیّت نمود در هنگام رحلت خود ..... (..... ای گروه قریش ..... او هم (منظور رسول خدا) سرور فرمانروا در میان شماست و هم خوش اخلاق و کریم است و...)

۱۹.از امام صادق علیه السلام (..... چون زمان رحلت ابوطالب فرا رسید خداوند به رسول خدا وحی نمود که از مکه خارج شو که تو را در آن یاوری نیست پس آن حضرت بسوی مدینه مهاجرت نمود .....).

آری ..... این موضوع حقیقت داشت که ابوطالب قلعه محکم رسول خدا بود ..... تا جایی که ابولهب چون گفتگوی قریش را درباره هجوم و قتل رسول خدا با توجه به شدت حراست حضرت ابوطالب از رسول خدا شنید، به آنان گفت: دست از این پیرمرد یعنی

ابوطالب بردارید که او فریفته برادرزاده اش محمد است و به خدا قسم محمد کشته نمی شود مگر پس از قتل ابوطالب و ابوطالب کشته نمی شود مگر پس از قتل هاشمیان و هاشمیان کشته نمی شوند مگر آنکه همه تبار عبدمناف کشته شوند و تبار عبد مناف هلاک نمی شوند مگر مردم مکه همه هلاک شوند و... پس دست از او بدارید ...

۲۰.حضرت صادق علیه السلام از یونس بن نباته سؤال کرد، ای یونس مردم درباره ابوطالب چه می گویند، او گفت من پاسخ دادم فدای تو شوم می گویند او در آبگینه ای از آتش است ..... پس حضرت فرمود دشمنان خدا دروغ گفتند و به راستی که ابوطالب از دوستان پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین و آنان بهترین دوستان برای او هستند

۲۱..... از داوود رقعی آورده اند که گفت بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم و مردی به من بدهکار بود (و این تمام دارایی من بود) پس من مشکل خود را به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم آن حضرت فرمود چون به مکه رسیدی یک طواف از جانب عبدالمطلب کرده و به نیابت او دو رکعت نماز بگزار و سپس به نیابت ابوطالب یک طواف نموده و دو رکعت نماز بگزار و به نیابت از حضرت آمنه نیز یک طواف نموده و دو رکعت نماز بگزار و به نیابت از فاطمه بنت اسد نیزیک طواف نموده و دو رکعت نماز بگزار و سپس خداوند عزوجل را بخوان تا دارایی تو را به تو پس دهد پس گفت چنین کردم و از باب صفا خارج شده ناگهان بدهکار خود را دیدم که ایستاده و می گوید داوود بیا تا حق تو را به تو برگردانم.

۲۲.ثقه الاسلام کلینی از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده که (مضمون) (یکبار رسول خدا با جامه ای نو که بر تن داشت در مسجد الحرام بود پس مشرکان پلیدی شتر بر او ریختند ..... حضرت ابوطالب حمزه را احضار کرد و مسلح به میان آنان رفت و دستور داد تا جناب حمزه آن پلیدی ها را به ریش و سبیل آنان مالید ..... و سپس روی به پیامبر نمود و گفت ای برادرزاده ام این است ارج و مقام تو در میان ما .....

(صلی الله علیک یاابوطالب الی ابدالآباد، و این هم ارج و مقام توست نزد ما و همه مؤمنین و مؤمنات تا قیام قیامت).

۲۳.ابوالفرج از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده است که فرمود امیرالمؤمنین (ع) دوست داشت که اشعار ابوطالب را حدیث نموده و جمع آوری نماید و می فرمود آن را بیاموزید و به کودکان خود نیز آموزش دهید زیرا پدرم ابوطالب بر دین خدا بوده و در این اشعار دانش فراوان است...

۲۴.استاد ما صدوق از امام صادق علیه السلام آورده است که گفت اولین نماز جماعت آنجا بود که رسول خدا نماز می گزارد و امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) با آن حضرت بود پس حضرت ابوطالب بر آنها عبور نمود و جعفر نیز با او بود پس فرمود پسرک من به پهلوی عموزاده ات بپیوند و چون رسول خدا این را دانست بر آن دو مقدم ایستاد و حضرت ابوطالب شادمان و مسرور برگشت و می سرود (..... به راستی علی و جعفر پشتوانه من هستند برای روزهای گرفتاری و خطر .....).

۲۵.ثقه الاسلام کلینی .....، از امام کاظم علیه السلام نقل می نماید که راوی از آن حضرت پرسید آیا ابوطالب حجیتی بررسول خدا داشت حضرت فرمود نه، ولی ابوطالب امانت هایی از سپرده های پیامبران نزد خود داشت که آنها را به رسول خدا سپرد، راوی سؤال کرد آیا آن سپرده ها را به این دلیل که بر او حجیت داشت تسلیم کرد حضرت فرمود اگر حجیت بر او داشت امانات را به آن حضرت نمی داد راوی سؤال کرد پس ابوطالب را چه حال بود فرمود او به پیامبر و به آنچه او آورد ایمان آورده و امانت ها را به او سپرد و همان روز از جهان رفت، پس می بینی که این جایگاهی است بالاتر از جایگاه ایمان آوردن، ..... پس روشن می نماید که ابوطالب گذشته از ایمان ساده از جانشینان پیامبران و حجت های خدا در روزگار خود بوده و وضوح آن برای راوی تا این حد بوده که فکر می کرده است که پیش از بعثت رسول خدا بر وی حجیتی داشته که امام آن را رد نموده و همان جانشینی پیامبران را بر او آشکار کرده ..... و اینکه او

از کیش یگانه پرستی راستین ابراهیم پیروی می نموده و سپس در برابر دین محمد تسلیم شده و اماناتی که داشته به منادی این شریعت یعنی حضرت محمد صلی الله علیه وآله تحویل داده است...،

۲۶.استاد ما ابوالفتح کراجکی از امام رضا نقل نموده است که به ابان بن محمد گفت به حضرت رضا مکتوب نمودم که فدای شما شوم ....، که مذکور گردید آن حضرت پاسخ داد اگر تو معتقد به ایمان ابوطالب نباشی محل بازگشت تو درآتش ابدی دوزخ الهی خواهد بود...،

۲۷.استاد ما مفسربزرگ ابوالفتوح در تفسیر خود آورده است که امام رضا (ع) فرمود ..... که نقش نگین انگشتر حضرت ابوطالب این بود (خشنودی دارم به پروردگاری خدا و پیامبری برادرزاده ام محمد و اینکه علی جانشین او باشد)...

۲۸.شیخ جعفر صدوق با اسناد خود از حضرت عبدالعظیم حسنی مدفون به ری آورده است که آن بزرگوار بیمار بود پس به حضرت ابوالحسن الرضا (ع) نوشت که مرا از این گزارش آگاه کن که می گویند ابوطالب در آبگینه ای از آتش است که در اثر آن مغزش می جوشد پس حضرت به او پاسخ داد: به نام خداوند ..... اگر تو در ایمان ابوطالب شک و تردید داشته باشی بدان و آگاه باش که بازگشتگاه تو به سوی آتش ابدی دوزخ خداوند است، .....

(کلب گوید و البته این کلام حضرت عبدالعظیم برای توجه همگان به اهمیّت و بزرگی این اعتقاد و عواقب سوء پیروی از القائات دشمنان ناصبی است تا مؤمن مسلمان با اعتقادات پاک از جهان برود و بدور باشد از قرار گرفتن در کنار ظالمان به حکم کتاب خدا و خلود در دوزخ جاودانی).

۲۹.استاد فقیه ما ابوجعفر صدوق به اسناد خود از امام حسن بن علی عسگری ..... آورده است (که خداوند تبارک و تعالی به رسول خدا (ص) وحی فرستاد که من تو را با دو گروه از پیروان یاری نمودم اول پیروانی که در نهان ترا یاری می نمایند و گروه دیگر آنان که ترا در آشکار یاری می نمایند و سرور و برترین گروه اول که ترا در نهان یاری می نمایند عموی توابوطالب و سرور و برترین کسانی که ترا آشکارا یاری می نمایند پسر او علی بن ابی طالب است و سپس گفت که به راستی ابوطالب مانند مؤمن آل فرعون بود که ایمان خود را پنهان می داشت.

۳۰.شیخ ما صدوق در کتاب امالی خود ..... از عباس نقل می کند که گفت ابوطالب به رسول خدا صلی الله علیه وآله گفتای برادرزاده ام آیا خدا ترا مبعوث به رسالت کرد، فرمود آری، پس گفت نشانه ای به من نشان بده فرمود آن درخت را احضار کن، ابوطالب چون آن درخت را احضار کرد درخت به سوی او آمد و در برابر او به خاک افتاد و سپس برگشت پس ابوطالب گفت من شهادت می دهم که تو راستگو هستی و آنگاه به علی علیه السلام فرمود:، ای علی به پهلوی پسرعمویت خود را پیوند بزن، این روایت به همین مضمون از ابوعلی فتال و ابن معد و .....،نقل گردیده است

۳۱.ابوجعفر صدوق ..... آورده است که مردی از عبدالله بن عباس سؤال کرد ای پسرعموی رسول خدا مرا درباره ابوطالب آگاهی بده که آیا مسلمان بود، پس ایشان پاسخ داد چگونه مسلمان نباشد با آنکه گفته او در کمال شهرت است (..... به راستی دانسته اند که فرزند ما نزد ما دروغگو شمرده نمی شود و...) و به راستی که مثل ابوطالب مانند مثل اصحاب کهف است که ایمان خود را پنهان نموده و تظاهر به بت پرستی نمودند و خداوند نیز دوبار به ایشان پاداش داد...

۳۲.استاد ما ابوعلی فتال نیشابوری آورده است که ابن عباس روایت می نماید که ابوطالب همراه با پسرش جعفر با رسول خدا ملاقات نمودند در حالی که آن حضرت در مسجدالحرام نماز نیمروز می خواند و علی علیه السلام در سمت راست او بود پس ابوطالب به جعفر گفت خود را به پهلوی پسرعموی خود پیوند بزن ..... پس در پشت سر رسول خدا صف زدند تا نماز را بگزارد و در این باره ابوطالب گفت (..... به راستی که علی و جعفر پشتوانه من هستند .....) و ابن معد این روایت را با همین مضمون نقل نموده و در عبارت او (..... چون نماز را به پایان برد پیامبر به او فرمود ای جعفر به پهلوی پسرعموی خود پیوستی خدا نیز در برابر دو بال به تو خواهد داد تا به یاری

آن در بهشت پرواز کنی پس ابوطالب این اشعار را سرود (..... به راستی علی و جعفر پشتوانه من هستند در روزهای گرفتاری و دردسر ..... به خدا نه من و نه هیچکدام از فرزندان پاک نهاد من دست از پیامبر نخواهیم کشید، هرچند که سرهای ما و شما به تیغهای بران جدا شود ما هستیم و این پیامبر که خاندان او هستیم و دشمنان را با سرنیزه ها از اطراف او دور خواهیم نمود، و اگر شما با همه جمعیت خود بتوانید به او دست یابید پس ما در میان قوم عرب پست ترین آنها خواهیم بود...)،

این حدیث را کراجکی از راه دیگر از ابوضوء بن صلصلال آورده که گفت من قبل از اینکه مسلمان شوم به همراه ابوطالب پیامبر را یاری می نمودم تا روزی که در تابستان بسیار گرم نزدیک خانه ابوطالب نشسته بودم که ناگهان ابوطالب با ناراحتی فراوان به نزد من آمد و گفت ای ابوغضنفر آیا این دو جوان پیامبر و علی را ندیدی گفتم از آن زمان که اینجا نشسته ام نه پس فرمود بیا به جستجوی آنان برویم زیرا می ترسم قریش آنها را مخفیانه به قتل برسانند، پس حرکت کرده به کوهی از کوههای مکه رسیدیم و ناگهان پیامبر را دیدیم که علی سمت راست او بود و آندو مشغول رکوع و سجود بودند، پس ابوطالب به پسرش جعفر که او نیز همراه ما بود فرمود خود را به پهلوی پسرعمویت پیوند بزن پس او در کنار علی ایستاد و... نماز را تمام کردند و من دیدم که شادمانی و سرور از چهره ابوطالب نمایان گردید و سپس برخاست و این اشعار را سرود (به راستی علی و جعفر پشتوانه های من هستند .....)

(کلب گوید ببین عظمت ایمان ابوطالب راکه در اوج غربت اسلام که فقط رسول خدا و علی منادی اسلام بودند با بصیرت والای خود حقانیت اسلام را دریافت و باتمامی توان و قدرت و سپر قرار دادن جان خود و خاندان و عشیره در برابر کفر و الحاد و شرک قریش فرومایه و کوردل ایستاد تا آنکه اسلام جان گرفت و ..... ندای آن در عالم طنین انداز شد پس هر گوینده لااله الاالله و محمد رسول الله بداندکه حق حضرت ابوطالب بر او در اینکه بر شرف اسلام مشرف شده است غیرقابل جبران است و امید است که خداوند اجر عظیم و جزیل خود را بر ساحت آن بزرگوار نازل فرماید و ما را نیز از دعای خیر آن بزرگوار بهره مند فرماید آمین ربالعالمین).

.....۳۴.....۳۳

۳۵.از عکرمه نقل شد که ابن عباس گفت که پدرم به من خبر داد که ابوطالب رضی الله عنه در هنگام رحلت گواهی داد که لااله الاّالله و محمد رسول الله .....،

۳۶.در تفسیر وکیع آمده است که ابوذر غفاری گفت به خدایی که جز او خدایی نیست، ابوطالب نمرد مگر آنکه به زبان اهل ۳۶حبشه (رمز) اظهار مسلمانی کرد و به رسول خدا گفت آیا زبان حبشیان را می دانی آن حضرت فرمود آری ای عمو به راستی که خداوند علم همه زبانها را به من تعلیم کرد پس گفت (ای محمد اسدن لمصا تاقاطا لاها .....) یعنی خالصانه گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست پس رسول خدا گریسته و فرمود که خدا چشم مرا به ابوطالب روشن ساخت .....،

پس در این جا سرور مکیان دوست داشت که این گواهی را به زبان حبشیان بازگو نماید و این بعد از آن بوده که بسیار بارهاآن را به زبان قوم خود عرب بازگو نموده است .....

۳۷.استاد ما قطب الدین راوندی ..... آورده است که فاطمه بنت اسد فرمود که چون عبدالمطلب رحلت نمود ابوطالب بنا به وصیت پدرش سرپرستی پیامبر را برعهده گرفت و من نیز پرستار او بودم و در بوستان خانه ما درخت های خرمایی بود و آنزمانی که خرما نوبر بود و من و کنیزم هر کدام هر روز یک مشت یا بیشتر از خرما برمی داشتیم تا روزی پیش آمد که من و کنیزم هر دو فراموش کردیم که خرما برداریم و کودکان آمده و هرچه خرما بر زمین ریخته بود گرفته و رفتند و من خوابیدم و از خجالت این که محمد بیدار شود و خرما نباشد آستین خود را روی صورتم انداختم پس محمد بیدار شد به درون بوستان آمد و خرمایی روی زمین ندید پس به درخت خرما اشاره کرد و گفت ای درخت خرما من گرسنه هستم پس من دیدم که درخت شاخه هایش را که خرما روی آن بود پائین آورد تا او هرچه خواست از آن خورد و سپس آن را برسر جای خود بالابرد و من از این امر شگفت زده شدم و آن هنگام ابوطالب در خانه نبود و چون به منزل آمد و در زد من پابرهنه به سوی اودویدم و در را باز کرده و آنچه واقع شده بود را شرح دادم و او گفت جز این نیست

که او پیامبری خواهد بود و تو نیز پس ازنازایی خود دستیاری برای او خواهی زائید پس همانگونه که او گفته بود من علی علیه السلام را زائیدم...).

(کلب گوید سلام و رحمت و رضوان خدا بر محمد و آل محمد و ابی طالب و آل ابی طالب و همه مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات از اول خلقت تا آخر خلقت خصوصاً مادر بزرگوار ما حضرت فاطمه بنت اسد که برای رسول خدا مادری نمود و از شفاعت آنحضرت ما را در دنیا و آخرت بهره مند فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

۳۸.استاد ما فقیه والامقام ابن بابویه صدوق ..... از حضرت ابوطالب نقل می نماید که (..... عبدالمطلب گفت که من در حجراسماعیل خوابیده بودم و خوابی دیدم که مرا ترساند پس به نزد پیشگوی قریش که یک زن بود رفتم ..... و من بزرگ قوم بودم ....پس او راست نشسته و گفت سرور عرب را چه اتفاق افتاده که رنگش دگرگون است...، گفتم دیشب در حجراسماعیل خوابیده بودم دیدم که گویا درختی بر پشت من است که سرش به آسمان رسیده و شاخه های آن به خاور و باختررسید و روشنی آن را دیدم که آشکار می شود که هفتاد بار از روشنایی خورشید بیشتر است و عرب و عجم را دیدم که در برابرش به خاک افتاده اند و هر روز برشکوه و روشنایی آن افزوده می گردد و گروهی از قریش را دیدم که می خواستند آنرا ببرند و چون به آن نزدیک می شدند جوانی که پاک جامه ترین مردم بود آنها را می گرفت و پشت آنان را می شکست و چشمان آنان را می کند .....، پس آن پیشگو گفت اگر راست گفته باشی از پشت تو فرزندی ظاهر شود که بر خاور و باختر فرمانروایی و در میان مردم پیامبری نماید پس اندوه از دل من رفت پس ای ابوطالب توجه کن شاید آنکس باشی و آن زمان که ابوطالب این داستان را بازگو می نمود پیامبر ظهور کرده و او می گفت که به خدا قسم آن درخت همان ابوالقاسم محمد امین است).

(کلب گوید پس نظر کن که چگونه امری به این شهرت در بین این خاندان واضح و معلوم بوده و همگی منتظر ظهور این پیامبر بوده و خداوند از طریق رویا به آنان خبر داده و ..... و پس از ظاهر شدن امر نبوت، با بهترین و همه امکانات خاندان و سیاست مدبرانه خود رسول خدا را تقویت و تشویق نمودند تا اسلام عزیز پایدار و بر جهان اشاعه یافت سلام و رضوان خدا برحضرت ابوطالب و حضرت عبدالمطلب و حضرت آمنه و حضرت عبدالله و حضرت فاطمه بنت اسد و آن جوان که دشمنان محمد را می گرفت و چشمان آنان را می کند یعنی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه نثار و ایثار باد تا خدا خدایی می نماید و از شفاعت آنان در دنیا و آخرت ما را بهره مند فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

۳۹..... سید نسب شناس علوی عمری معروف به موضع ..... می گوید چون ابوطالب از دنیا رفت آن زمان دستور نماز میت نیامده بود و از این رو پیامبر نه بر او و نه بر خدیجه نماز نکرد بلکه جنازه ابوطالب را که گذر می دادند پیامبر و علی و جعفر و حمزه نشسته بودند پس برخاسته و پیکر او را تشیع کردند و برای او آمرزش خواستند پس گروهی گفتند پس ما هم برای مردگان و نزدیکان خود که بت پرست بودند آمرزش می خواهیم و رسول خدا نیز برای آنان طلب آمرزش خواهد کرد زیرا تصور آنان این بود که ابوطالب در بت پرستی مرده است و حال آنکه او ایمان خود را مخفی نموده بود و رسول خدا با توجه به ایمان کامل او آمرزش خواهی کرده بود و لذا خداوند این پندار آنان را که ابوطالب بت پرست بوده با نزول آیات قرآن از میان برد و پیامبر خود و آن سه تن را از نسبت از خطا برکنار داشته و فرمود (..... نه پیامبر و نه مؤمنان را نمی رسد که برای بت پرستان آمرزش بخواهند هرچند از خویشان آنان باشند .....)، پس کسی که ابوطالب را کافر بخواند پس به پیامبر افترا زده و پیامبر را در این کار به لغزش و خطا منسوب نموده و حال آنکه خدای تعالی گفتار و کردار او را از لغزش برکنار شمرده است.

ابوالفرج با همین مضمون از محمد بن حمید آورده است که پدرم گفت از ابول جهم بن حذیفه پرسیدند آیا پیامبر بر ابوطالب نماز گزارد گفت آن روز نماز میت کجا بود (یعنی احکام آن نیامده بود) و دستور اینگونه نماز پس از رحلت او رسید و البته رسول خدا بر ابوطالب بسیار اندوهگین شد و علی را بفرمود تابه کار او برخیزد و خود بر جنازه او حاضر شد و عباس و ابوبکر هم به مسلمانی او گواهی دادند و من نیز راستی سخن آن دو را گواهی می نمایم چون او ایمان خود را مخفی می نمود و (قطعاً) اگر تا ظهور پیروزی اسلام زندگی او ادامه می یافت ایمان خود را آشکار می نمود ...

۴۰از مقاتل روایت نموده اند که چون قریش دیدند کار پیامبر بالا گرفت (مضمون) ..... با هم پیمان بستند که چون ابوطالب از دنیا برود همه قبایل را برای قتل پیامبر متحد نمایند پس خبر این توطئه به ابوطالب رسیده همه هاشمیان و هم پیمانان آنها راجمع نموده و سفارش پیامبر را به آنها نمود و گفت هرچه این برادرزاده ام می گوید پدران و دانشمندان ما قبلاً خبر آن را به ما داده اند و به راستی که محمد پیامبری صادق و درستکار و... برترین شخصیت را دارد و جایگاه او نزد پروردگارش بسیار رفیع است پس دعوت او را بپذیرید و بر یاری او هم داستان شوید و از پیرامون حریم او دشمنانش را با تیر بزنید زیرا او تا ابدالآباد موجب سرافرازی جاودانه شماست و سپس این اشعار را سرود (..... به یاری مستقیم پیامبر خیر سفارش می کنم فرزندم علی و نیز آن عموی خوب عباس را و نیز حمزه آن شیری که از حمله او می ترسند و نیز جعفر را تا گزند مردم را از او به دور دارند ..... ای فدای شما باد مادرم و همه فرزندان او، شما در یاری احمد و در پیش آمدهای هولناک مانند سپرها باشیدو...)

(کلب گوید ای حضرت ابوطالب سلام و درود و رحمت خدا بر تو و خاندان پاک تو باد که همه آن کسانی که تو به آنها سفارش رسول خدا را نمودی تا نهایت توان در راه شریعت پیامبر جانفشانی نموده و به وصیت تو عمل کرده و روی تو رادر پیشگاه خداوند سفید و نورانی نمودند سلام الله علیکم اجمعین)،

(مضمون) این بود نمونه هایی از آنچه وجود دارد برایمان حضرت ابوطالب ..... که اگر همه آن چیزها که وجود دارد جمع آوری شود قابل شمارش نیست هرچند که هر کدام به تنهایی اثبات کننده ایمان خالص و اسلام استوار اوست ..... و شک نیست که در اظهار نظر و داوری معاندین، رازی هست که با هزاران دلیل نمی توان ایمان او را ثابت کرد ولی ایمان دیگران را با یک نقل قول مجهول و یک ادعای واهی میتوان اثبات نمود پس بخوان و داوری کن

نگارشهای مستقل در مورد مسلمانی حضرت ابوطالب:

درباره دلیل های یاد شده برجستگان فرقه ما به مشروح سخن گفته اند مانند مجلسی، شریف فتونی، ..... و امّا بهترین کتابهایی که به قلم بزرگان اهل سنت و... نوشته شده است عبارتند از:

۱.سعد بن عبدالله اشعری متوفی ۲۹۹ در کتاب فضل ابوطالب و عبدالمطلب و عبدالله پدر پیامبر ۲.احمد بن محمد بن عمار متوفی ۳۴۶:

۳.سهل بن احمد بن عبدالله دیباجی متوفی ۳۷۰ ۴.ابونعیم علی بن حمزه متوفی ۳۷۵ ۵.ابوسعید محمد بن احمد بن حسین خزاعی ۶.علی بن بلال ازدی، ۷- احمد بن قاسم، ۸- احمد بن محمد بن احمد بن طوفان، ۹- محمد بن محمد بن عثمان متوفی ۴۱۳، ۱۰- شمرالدین سید فخار او همان کسی است که علامه سید محمد صادق بحرالعلوم درباره او گفت (..... ای فخار ترا بشارت باد به پاداش هایی که آفریدگار در روز رستاخیز به تو عطا خواهد نمود که با دلایل روشن و با نگارش درخشان خود، رهبر بزرگ مکه و پدر شیر خدا را از تهمت بت پرستی پاک نمودی و هم از تهمت مردود کفر که داعیان شر به او بسته اند ..... که به یاری ابوطالب اسلام بر پای ایستاد و با فضایل او سرافرازی یافت و سوگند به دوستی ابوالحسن علی که اگر ابوطالب نبود دین ما در جهان متجلی نمی شد پس از سوی خداوند

بر او رضوان و خشنودی ابدی نثار باد و بر دشمنان او آتش افروخته از دوزخ تا ابدالآباد)،)، سید حسین طباطبایی معروف به واعظ، ۱۱- مفتی شریف سید محمد عباس تستری، ۱۲- شمس العلماءمیرزا محمدحسین گرگانی، ۱۳- شیخ محمدعلی بن میرزا جعفر، ..... ۱۴- ...

سروده ها در ستایش ابوطالب:

بسیاری از بزرگان شیعه در این زمینه اشعاری سروده اند از جمله سید ابو محمد عبدالله بن حمزه حسنی زیدی که در قصیدهای گوید (..... پدر ما ابوطالب همان کسی که پیامبر را حمایت و پشتیبانی نموده در حالی که مردم به اسلام روی نیاورده بودند ولی او اسلام و ایمان آورد و به راستی که او اسلام خود را پنهان نمود ولی هیچگاه دوستی خود را به پیامبر پنهان ننمود...) .....،

و یا سید علی خان شیرازی ..... و یا آیه الله سید میرزا عبدالهادی شیرازی،..... و یا استاد ما اورابادی که گوید (..... چکیده سخن اینکه پدر علی را دینی ریشه دار و پایدار بود ولی چون به دشمنی وکینه توزی با فرزند او برخاستند و نتوانستند که فضایل شیر خدا را از او جدا نمایش دهند، به این دلیل پدر را به باد ناسزاگرفتند ..... آری فروغ ماه شب چهاردهم درخشان است هرچند که سگان بسیار پارس کنند،

و... شیخ محمد نقی صادق عاملی .....، شیخ محمد سماوی، ..... شیخ جعفر بن حاج محمد نقدی ..... گوید (..... هر زمان که پدر وصی پیامبر و خلیفه او را صدا کنم چهره قلبم درخشان می گردد، همان عبد مناف، ابوطالب پاک، عموی بزرگوار محمدکه هم پدران و هم نیاکانی پاک داشت ..... هر که او را بخواند پناه می یابد و در منظر مجالس به ماه شب چهاردهم شباهت دارد ..... نیای امامان و بزرگ امت محمد، ..... او بود که جایگاه و منزلت خود و هستی و دارایی و فرزندان و جان خود رابرای فدا کردن در راه بهترین پیامبران الهی یعنی احمد آماده کرده بود و او بود که به یاری او قیام کرد تا شریعت او در جهان عالمگیر شد، ..... و درباره او سرود که به راستی محمد فرزند آمنه نزد من از فرزندانم بالاتر است .....، و چه بسیار معجزات که از محمد دیدی و با گروه های حسودان درباره او به نفرین خوانی برخاستی، از چسبیدن سنگها و دریده شدن نامه، نزول باران و سخن گفتن جمادات .....، هیچ سرافرازی نیست مگر سرافرازی والای تو که اینگونه چشم کینه توزان را از جای برکندی ..... خداوند ترا برای کارهای درخشان تو تمجید کرد، همان اعمال در حمایت محمد و دین خدا که با انجام آنهافرشتگان هفت آسمان را شاد و مسرور نمودی .....)

اشاره:

شعرا و اساتید .....، سروده های بسیاری را در ستایش این کتاب برای ما فرستاده اند مثل شیخ قاسم محی الدین و دکتر میرزامحمد خلیلی و... ..... که سروده های آنان به همراه شرح حال زندگی آنها در قالب شعرای قرن چهاردهم خواهد آمد و...سید آل جمال الدین گوید: (..... آن حقیقت است که در الغدیر ..... اکنون در برابر مشتاقان او آشکار شده است و به کوری چشم حسودان با جلالت و درخشندگی جلوه می نماید ..... حقیقت (دین) را آن عدالت پیشگان دوست دارند که از دوستی آنها برنمی گردند و به غیر او دل به چیزی نمی دهند پس مانند امینی پسر احمد همان کسی که آشکارا به یاری آن (دین خدا) برخاسته ..... و در راه آن هر چیز گرانبها را ایثار کرده بدون آنکه پاداشی از کسی بخواهد تا آنکه در زنده ساختن حقیقت به پیروزی رسید، ای حضرت علامه امینی، ای هم پیمان حقیقت، چه بسیار بدعتها که در پرده های جهل و نادانی بود و تو آن پرده ها را از هم دریدی و آن حقایق شریعت را در میان مردم آشکار نمودی تا همگان بدانند که راه راست را از کدام طریق باید طی کنند و پرتگاههای این راه کجاست تا از آن اجتناب نمایند، آری و این کتاب شریف الغدیر است که به راستی معجزه ای در خود دارد که عظمت آن پایان نمی پذیرد و خیر آن سالهای دراز بر جای می ماند، ای امینی بزرگوار، گوارا باد بر تو نامی نیکو که برجای مانده و از بین نخواهدرفت و فردا نیز در سرای جاویدان بهشت در نعمتهای لایزال الهی زندگی خواهی کرد و به رستگاری جاوید تا ابدالابادخواهی رسید)...

و نیز شیخ خالصی می گوید (..... به راستی امینی با مجاهدت ها و کوششهایی که باید آن را قدردانی نمود در میان خلایق بر تمامی گذشتگان سبقت گرفت، ..... او دریای دانشی است که همواره کشیده شدن آب آن همه جا را لبریزنموده و دریاها را شرمگین می

نماید، حمد و سپاس خدا را که اینگونه چنین رادمرد پرفضیلتی، با نگارش این کتاب خود، سربلندی و عظمت و افتخار را بدست آورد و البته هر کسی که به ستایش او قیام نماید و هرچند در فضایل او سخن بگوید و هر چند زندگی او برای اینکار طولانی شود تا همواره سعادت مدح و ثنای او را داشته باشد، هرگز به یک از ده فضایل او نمی تواند رسید ..... خدایا تو را سپاس در بزرگی این دانشمند و این عالم کوشا و محقق که در عرصه علم و دانش آمد و البته به خدا قسم که با آنچه آورد به آفرینشی نو در علم دست یافت .....

و استاد دجیلی گوید (..... آیا تو بر آن یگانه مرد توانا، یعنی علامه امینی درود نفرستادی که اینگونه سخن او یعنی کتاب شریف الغدیر بی مانند و با اندیشه ای استوار جلوه نمایی مینماید همان بزرگوار که یک تنه با همت عالی خود در کام دریای معانی درخشان فرو رفته و با گوهرهای گرانبها مردم تشنه حقیقت را دیدار کرده است، آری تو با ما سخن می گویی و خود امین ما هستی و به همین دلیل علامه امینی خوانده میشوی، نگارش تو درباره غدیر، یعنی موضوع غدیرخم به دریایی از هنرها پیوند خورده است .....)

خلاصه جلد پانزدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

شعرای غدیر در قرن نهم هجری :

غدیریه حافظ برسی:

قرآن حکیم و یاد از ابوطالب:

به راستی کار این گروه در دشنام گویی و جسارت به علی علیه السلام قهرمان اسلام و نخستین مسلمان امت (فرزند نکوکارابوطالب) و بر حضرت ابوطالب همان یاور و یگانه حامی دین خداوند، به جایی رسیده که تمامی آن یاوه ها که بافته اند آنهارا قانع نکرده تا اینکه دست پلید خود را به سوی کتاب خدا برده و معنی آن را تحریف نموده اند و... در اطراف سه آیه آن سخنانی به هم بافته اند ...:، آیه اول (سوره انعام آیه ۲۶، ..... و آنها مردم را از نزدیک شدن به پیامبر باز می دارند و از او دوری می گزینند ولی بی آنکه بدانند جز خودشان کسی دیگر را به پرتگاه نیستی نمی اندازند .....)، طبری و دیگران از زبان سفیان ثوری ..... گزارش نمودند که (العیاذبالله) این فراز درباره ابوطالب آمده که مردم را از آسیب رساندن به پیامبر جلوگیری می کرد ولی خود به سوی اسلام نمی آمد .....،

و (مضمون) و قرطبی آورده ..... و در استناد به آن به گزارش برخورد و مجازات ابن زبعری و گروهی از قریش اشاره نمود و پس از شرح مجازات آنان توسط ابوطالب می آورند که این آیه نازل شد و اضافه کرده پیامبر گفت عمو این آیه درباره تو آمد پرسید چیست گفت قریش را مانع از آزار من می شوی وخودت ایمان نمی آوری و ابوطالب گفت به خدا سوگند که دست این دشمنان به تو نمی رسد مگر من به بستر خاک سپرده شوم، و سپس سروده های او را ذکر می نمایند که ترجمه آن گذشت .....، و نیز می آورند که بعضی از پیامبر سؤال کردندآیا یاری های ابوطالب سودی دارد ایشان گفتند (العیاذ بالله) در جهنم گردنبند آتش بر گردن او نمی گذارند و در چاه مار و عقرب ها نمی اندازند و مجازات او سبکترین مجازات است و آن اینکه دو کفش آتشین به پاهای او می کنند که مغز سر او به جوش می آید .....)، این گفتار به دلایل فراوان و وجوه کثیر نادرست است اوّل به لحاظ (شکلی یعنی سلسله اسناد) سلسله اسناد که در میان آنان حبیب بن ابی ثابت است که شخصیت ناشناس در بین محدثان است و او نیز تنها کسی است که این گزارش از سوی او آمده است و کسی دیگر آن را نقل ننموده ..... و این خود دلیل بر جعلی بودن آن است

و نیز مخالف این گزارش با حدیث صحیح و متقن که با سلسله اسناد درست از ابن عباس نقل شده که می گوید ..... (این آیه در خصوص بت پرستانی نازل شد که علاوه بر اینکه خود ایمان نمی آوردند مردم را نیز از ایمان آوردن به پیامبر منع می نمودند...)،

و نیز این حدیث از طبری، ابن ابی شیبه، ابن منذر، ابن ابی حاتم و... عبدالرزاق، ابن منذر ..... به صراحت آورده اند که این فراز از آیه درباره کسانی نازل شد که مردم را از شنیدن قرآن و توجه به قرآن نهی می کردند و در ضمن خود نیز ایمان نمی آوردند و... که در این

احادیث نامی از ابوطالب نیست و این می رساند که خطاب سخن با بت پرستان بوده و افترا و انتساب آن به حضرت ابوطالب کذب محض است و نکته مهم دیگر توجه به قبل و بعد از آیه است که می تواند معنی و تفسیر آن را برساند

(کلب گوید، بدیهی است کسی نمی تواند استناد به بعضی از آیات را ملاک قرار دهد بطور مثال بگوید در قرآن آمده است لاتقربالصلوه پس نماز خواندن حرام است چون خدا گفت به نماز نزدیک نشو بلکه باید گفت در ادامه آن آمده و انتم سکاری یعنی مست هستید به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می گوئید، و تا چه اندازه کینه و عداوت آنان با امیرالمؤمنین و خاندان محمد ستمگرانه است که برای یزید و معاویه که آل محمد را قتل عام نموده اند علت تراشی می نمایند تا به نحوی جنایات آنان را حتی از طریق افترا به کتاب خدا و تأویل های شیطانی توجیه کنند ولی نسبت به کسی که اسلام و قرآن و دین خدا مدیون جانفشانی های اوست علیرغم وجود دریایی از مدارک و شواهد و مستندات که دلالت بر ایمان کامل آن حضرت دارد مطالبی را عنوان می نمایند که سزای گوینده جنایت کار آن نیست مگر آتش سوزان ابدی خداوند انشاءالله تعالی)،

یعنی اگرقبل آیه را دقت نمائید به صراحت معلوم می شود که گفتار درباره بت پرستانی است که به نزد پیامبر آمده و با او بگو مگو و بحث می نمودند و خود ایمان نمی آوردند و دیگران را نیز منع می نمودند و... چگونه سیاق آیات منطبق می باشد با گفتار وکردار و ابوطالب که پیامبری محمد را به صراحت تصدیق می کرد و...، در آنجا که می گوید: آیا نمی دانید که ما محمد را پیامبری همچون موسی یافته ایم .....، که این ایراد را بسیاری از مفسرین امت نیز برای رد این افترا بر ابوطالب ذکر نموده اند ..... از جمله گفتار طبری در تفسیر خود که می گوید (..... برترین این استنباط ها برای تفسیر این فراز از آیه، به صحت برداشت کسانی است که می گویند اشاره سخن خدا به بت پرستانی است که خود ایمان نیاورده و دیگران را نیز نهی می نمودند و در واقع این آیه ارتباطی به ابوطالب ندارد و این آیه بایستی با توجه به مقدمه آیه درباره این بت پرستان باشد، زیرا نشانه ای نداریم که بگوئیم تا این قسمت آیه سخن خدا با آنان بود و سپس در ادامه آیه مخاطب عوض شده و خطاب به ابوطالب است و لذا نظم آیات گواهی می دهد که این کلام افترا، درباره ابوطالب ناروا است و نیز رازی هم در تفسیر خود به همین معنی اشاره نموده و می گوید (مضمون) (..... اینکه این آیه ارتباطی به ابوطالب ندارد صحیح است زیرا مفاد آنچه از این آیه آمده، نکوهش می کند کسانی را که پیامبر را در ایجاد مانع و با جلوگیری مردم از ایمان به او آزار می نمایند و لذا اگر آن را به ابوطالب نسبت دهیم امر متناقض خواهد بود زیرا او نه تنها از ایمان آوردن به پیامبر منع نمی کرد و مانع از اینکه کسی به پیامبر ایمان بیاورد نمی شد بلکه برعکس مردم را در ایمان آوردن و یاری پیامبر تشویق هم می کرد .....،

و دیگر اینکه به دنبال آیه می گوید و جز خود را به پرتگاه نیستی نمی اندازند که معنی هم فقط به گروه کفار می خورد نه به آن کسی که مردم را از آزار به پیامبر باز می دارد زیرا این کار، جلوگیری از آزار خود بخود کاری نیکو است و انگیزه افتادن به پرتگاه نیست و...

و به همین مضمون مفسران بزرگ دیگر چون ابن کثیر، نسفی، زمخشری، شوکانی ..... آن را بیان نموده اند.....، در نهایت می بینی که چگونه قرطبی این گزارش را از این طرف و آن طرف جمع آوری و بهم بافته است و معلوم نیست سلسله اسناد این گزارش را از کجا آورده و کدام یک از حافظان او را تائید می کنند و چه کسی گفته که این اشعار را ابوطالب در روز درگیری با ابن زبعری سروده است و چرا مفاد این اشعار با گفتار گزارش ضد و نقیض است و چگونه میتوان هشدارهای پیامبر را با سروده های ابوطالب جمع نمود .....

(کلب گوید عقل یار خوش انسان است آخر معنی دارد که فردی نهایت تلاش در خدمت را به کسی معمول دارد و سپس آن شخص در پایان کار به جای تشکر به او ناسزا و فحش نثار نماید آخر این عمل العیاذ بالله با اخلاق رسول خدا سازگار است، و دقت به روند و سیاق حدیث نشان می دهد که ادامه حدیث الحاقی به آن بوده است و نمی تواند جزء حدیث باشد زیرا با آن مفاد مطابق نیست، در این حدیث پس از آن رشادتها و مجازات های دشمنان رسول خدا در دفاع از پیامبر می بینیم که پیامبر العیاذ بالله تلویحاً می گوید ای ابوطالب خدا به تو بشارت آتش دوزخ داد چون از من حمایت و دفاع کردی و سپس ابوطالب نیز در پاسخ پیامبر می گوید من تا جان دارم از تو دفاع می کنم و سپس اشعاری در مدح و ثنای پیامبر بگوید این جمع اضداد حاصل نمی شود مگر از افکار متحجر قرطبی .....)،

آری سخن همان است که همه بزرگان ومحدثین و مفسرین آورده اند که این آیه اصلاً ارتباطی به ابوطالب نداشته و چه به لحاظ شکلی و چه ماهیتی با این افترا عظیم ناسازگار است.

و نیز آیه دوم و سوم (..... سوره برائت ۱۱۳: پیامبر و مؤمنین نباید برای بت پرستان آمرزش بخواهند هرچه از بستگان آنان باشند و این دستور برای آن است که برای آنان آشکار شد آنان اهل دوزخند) و (سوره قصص ۵۶: تو نمی توانی هر که را دوست داری راه بنمایی و این خداست که هرکه را بخواهد راه می نماید و او به راه یافتگان داناتر است)، (مضمون) بخاری آورده است که (..... به هنگام مرگ ابوطالب بر بالین او، پیامبر و ابوجهل و عبدالله بن امیه حاضر بودند پس پیامبر می گفتای عمو بگو لااله الاّالله و آن دو نفر می گفتند اقرار نکن و بگو من بر دین عبدالمطلب هستم و... بر اثر اصرار ابوجهل و ابن امیه نپذیرفت که بگوید لااله الاّالله پس از دنیا رفت و پیامبر برای او طلب آمرزش کرد پس این آیه بالا آمد و هم به این آیه بعدی هم اشاره دارد .....) و تعدادی دیگر از مفسرین هم به تبع بخاری و مسلم این قول را آورده اند پس این نقل از چند منظر بایستی مورد توجه قرار گیرد:

(مضمون) اولا اگر این اقرار وجود دارد که سعید بن مسیب از کسانی بوده که بغض امیرالمؤمنین علی را داشته و از عدالت خارج بوده، قطعاً آنچه که درباره آن سرور یا پدر و خانواده او بگوید هیچگاه نمیتواند مبناء و ملاک کار قرار گیرد، چنانچه ابن ابی الحدید آورده که سعید بن مسیب از آن حضرت روی گردان بود و عمربن علی با گفتار تندی او را تحقیر کرد ..... در آن زمان که سعید بن مسیب به ایشان گفت ای برادرزاده، من تو را مانند برادران وپسرعموهایت که بسیار به مسجد رسول خدا می آیند نمی بینم پس عمر بن علی با ناراحتی گفت ای پسر مسیب آیا من هرزمان پا به مسجد گذاشتم بایستی بیایم خود را به تو نشان بدهم، سعید گفت من نخواستم ترا خشمگین کنم بلکه شنیدم پدرت می گفت به راستی من از خدا جایگاه و منزلتی دارم که برای فرزندان عبدالمطلب بهتر است از تمام آنچه بر روی زمین است، پس عمربن علی به او پاسخ داد من نیز از پدرم شنیدم که می گفت هیچ گفتار حکیمانه ای در دل کسی از منافقین نیست مگر آنکه قبل از مرگش از زبان او آشکار می شود، پس سعید گفت برادرزاده مرا از منافقین میدانی، ایشان گفت حرف همان است که به تو گفتم پس از او روی گردانیده و رفت و در پلیدی و خباثت سعید بن مسیب همین بس که بر جنازه امام سجاد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب عبور کرده ولی بر او نماز نخواند گفتند آیا بر این مرد شایسته که از خاندان پاکان پیامبر نیز است نماز نمی خوانی گفت دو رکعت نماز در نزد من محبوب تر است از نماز بر این مرد شایسته .....، .....،

و برای آشنایی بیشتر با این خبیث آنچه ابن حزم درباره او آورده کافی است که گفت (قتاده از سعید بن مسیب پرسید آیا پشت سر حجاج نماز بگزاریم او پاسخ داد ما به دنبال بدتر از او هم نماز می گذاریم) و نیز در گزارش بخاری و تعدادی دیگر ادعا شده که دو فراز آیات بالا در زمان وفات ابوطالب نازل شده و حال آنکه این مدعا درست نیست زیرا فراز دوم در مکه نازل شده و فراز اول در مدینه پس از تصرف مکه، که در این خصوص تمام دانشمندان حدیث اتفاق نظر دارند .....، بنابراین میان نزول این دو آیه حداقل ده سال فاصله است که این خود مؤید واهی بودن این ادعای کذب است و نیز فرازی که درباره آمرزش خواستن است و آن در مدینه و پس از حداقل هشت سال بعد از مرگ ابوطالب نازل شد و باتوجه با گفته ادعایی آنان که پیامبر در زمان مرگ ابوطالب گفت من به خدا برای او آمرزش می خواهم، این آمرزش خواهی هشت سال مداوم ادامه داشت و حال آنکه بعد از وفات ابوطالب خداوند در آیات پی در پی رسول خدا و مؤمنین را از دوستی با منافقین و بت پرستان برحذر می داشتند و قطعاً آمرزش خواهی از مصادیق بارز و آشکار این دوستی بوده که نمونه

ای از این آیات را در سوره مجادله ۲۲ می بینید که خداوند می فرماید (..... هیچ گروهی را نمی یابی که پس از ایمان به خدا و قیامت دوستی کسانی را داشته باشند که با خدا و رسول دشمنی دارند هر چند از پدران یا فرزندان یا برادران و یا خویشان باشند .....) که به گواهی ابن ابی حاتم، طبرانی، حاکم، ابونعیم، بیهقی، ابن کثیر و... این آیه در واقعه بدر نازل شده که سه سال پس از مهاجرت پیامبر از مکه بوده و .....، و یا آیه ۱۴۴ سوره نساء (..... ای کسانی که به آئین راستین ایمان آورده اید با چشم پوشی از مؤمنین کسانی را که بیرون از دین شما هستند را سرپرست و دوست خود نگیرید آیا می خواهید برای خداوند و به زیان خود نشانه ای روشن پدید آورید...) که به گفته نحاس و علقمه ..... این آیه در مکه نازل شده و یا سوره نساء آیه۱۳۹ .....، و یا آیه ۲۸ سوره آل عمران و ..... و آیات ۲۸ و ۸۰ سوره برائت و .....

و نیز احادیث بسیاری که با این مدعای آنان مخالفت واضح و صریح دارد که از آن جمله اند حدیث صحیح و درستی که طیالسی و ابن ابی شیبه و احمد و ترمذی ونسایی و ابویعلی، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابوالشیخ، حاکم و ..... که هر کدام ضمن گواهی و شهادت به صحت این حدیث آن را از علی علیه السلام نقل نموده اند که گفت (..... شنیدم مردی برای پدر و مادر بت پرست خود آمرزش میخواست گفتم برای پدر و مادر بت پرست خود آمرزش می خواهی گفت مگر ابراهیم نخواست و من این گفتگو را برای پیامبر (ص) بازگو کردم پس این آیه نازل شد ..... پیامبر و مؤمنین را نمی رسد که برای بت پرستان آمرزش خواهند هرچند از نزدیکان آنان باشند .....) از این حدیث نکاتی مهم مستفاد می شود و آن اینکه اولاً اینکه عدم آمرزش خواهی روشی بود که بکار گرفته می شد و لذا علی علیه السلام از آن نهی کرد و استدلال آن مرد برای روشن شدن موضوع را نزد رسول خدا برد و نکته دیگر اینکه آن مرد آمرزش خواهی ابراهیم را دستاویز استدلال خود نمود و نه به رسول خدا و نه به علی علیه السلام موضوع ایمان ابوطالب را مطرح نکرد و این نشان می دهد که تصدیق ایمان ابوطالب در آن زمان و در بین مردم امری قبول شده و تائید شده و جا افتاده بوده و این دست های پلید و خبیث از جمله سعید بن مسیب ناصبی بوده که بعداً برای دشمنی با علی علیه السلام آن را مطرح نموده اند .....، چنانکه سید زینی دحلان در کتاب اسنی خود به آن تصریح نموده است و می گویدکه (.....، پس صحیح آن است که بگوئیم این آیه برای آمرزش خواهی گروهی از مردم و برای پدران بت پرست آنها بوده نه درباره آمرزش خواهی برای ابوطالب .....)،

و نیز احادیث بسیار دیگری نقل شده است که این فراز آیه شأن نزول های دیگری داشته از جمله آنچه مسلم و احمد و... آورده اند که پیامبر برای مادرش می خواست آمرزش طلب کند این آیه نازل شد .....،

و ..... مفسرین از جمله زمخشری، قسطلانی، حاکم و ابن ابی حاتم .....، نیز تأکید نمودند که نزول این آیه ارتباطی به ابوطالب ندارد .....، هرچند این گزارش نیز مانند تمام آن گزارشات یاوه سرایی بیش نیست که من حیث المجموع در راستای تخریب شخصیت و سلب احترام رسول خدا و اهلبیت طاهرین اوست .....

و یا گزارش دیگری که طبری از قول قتاده آورده و... که شأن نزول این آیه پس از آمرزش خواهی پیامبر برای پدرش بوده ..... که خداوند با نزول آن ایشان را از این نهی کرده .....

و از این دو گزارش واضح می شود که این دو آیه برای پدر و پدران کسانی از یارانش بوده و درباره عمو و مادر ایشان نبوده و نیز گزارشهای دیگری را نیز طبری از شأن نزول این آیه آورده است که در آن پیامبر فرمود (..... من نشنیدم که خداوند مرا از نماز بر کسی باز دارد مگر بت پرستان.....) که این آیه نازل شد .....، که البته این تفسیر نیز اگر صحیح باشد با همه احادیث قبل ناسازگار است .....

بنابراین بازار آشفته و متناقض و ضد و نقیض این روایات به صراحت نشان می دهد که بهیچ وجه نمی توان به صحت آنان اعتنا نمود و ما

هرگز نمی توانیم آنها را زمینه بحث و گفتگوی برای این مقصود نمائیم و بر اساس آن اراده نمائیم تا مسلمان نیکوکار و مجاهدی را از مرز آئین خارج بشماریم و کسی را که آن همه جانفشانی در راه اعتلای شریعت نموده است را با ظلم و ستم ازچهار دیوار و حریم اسلام بیرون کنیم .....

و تمامی این قرائن و شواهد و دلایل که مذکور شد همگی دلالت بر یاوه سرایی ودروغ بودن این ادعای واهی این گمراهان دارد که قبلاً نیز مشروحاً بیان شد .....، و نیز دست آویز دوم این گروه که به آیه(..... تو نمی توانی هر که را دوست داری راه بنمایی و این خداست که هر کس را بخواهد راه می نماید...) ..... به استناد بعضی از آنچه تا بحال نقل شد آنچه آنان در این زمینه نیز آورده اند تماماً ناروا و نادرست است .....

و لازم است ذکر شود که این آیه در میان آیات قبل و بعد خود دلالت بر آن دارد که خداوند ابزار ایمان یعنی ارسال رسول را در اختیار همه قرارداده، پس هر کس بهره گیرد نجات یافته و هر کس نپذیرد خدا او را رها می کند و آنوقت به ضلالت می افتد .....، پس آیات در این رابطه به دو صورت در کتاب خدا آمده، اول آیاتی که همه امور مربوط به هدایت و گمراهی را به دست خدا می داندکه بسیار در قرآن ذکر شده (بقره ۲۷۲، نمل ۳۷، زخرف ۴۰، نمل ۸۱، نساء ۸۸ و... نحل ۹۳ .....، هر که بخواهد گمراه و هر که را بخواهد هدایت می کند) و در فرازهای دیگر از این آیات، این هدایت و ضلالت را به خواست و اراده مردم می داند(یونس ۱۰۸، الزمر ۴۱، کهف ۲۹، تکویر ۲۸، اسراء ۱۵، .....، هر کس راه یافت تنها برای خود راه می یابد و هر که گمراه شد به زیان خود گمراه می شود...) که البته میان این آیات ناسازگاری نیست

(کلب مانند عمل خیر است که می توان گفت خیرکننده انجام داد و هم خدا توفیق داد و هر عمل بد را که می توان گفت آن را فرد بدکار انجام داد و خدا نیز او را به حال خود رها کرد چون از او هدایت نخواست و هوی نفس و شیطان را در انجام عمل بد پیروی کرد و کلام خدا را توجه نکرد پس برای اولی بهشت و برای دومی اگر غفران و بخشش شامل او نشود عذاب ابدی خداوند یعنی دوزخ نصیب آنان می شود و البته آن گمراهانی که فکر می کند خدا آنان را بر عمل مجرمانه مجبور کرده (طرفداران جبر در اعمال) مانند اشقیاء بنی امیه و بنی عباس و معاویه و یزید و....،آنوقت آنان را به سوی آتش می برد البته بویی از مفاهیم آیات کتاب خدا به مشام نجس آنان نرسیده و نمی داند از خداوند جز خیر نمی رسد و هر شر و بدی یا از نفس آنان یا از سوی شیطان است)

پس این گفتگوی عادی بین خدا و بندگان است و هیچ پیوندی با شخص ویژه یعنی ابوطالب ندارد، و از طرفی هیچیک از این گزارشاتی که ذکر نموده اند سلسله اسنادی درست ندارد و راوی همه آنها، تنها ابوهریره است که در زمان رحلت ابوطالب گدای سمج و ستیزه جویی از قبیله دوس بودکه در میان اهل یمن که مسلمان نبودند زندگی فلاکت بار داشته و به اجماع دانشمندان بعد از گذشت ۷ سال از مهاجرت رسول خدا به مدینه در سالی که جنگ خیبر واقع شد به اسلام روی آورد پس او به هنگام درگذشت ابوطالب کجا بود که این گفتگوها را گزارش کند و از کسی هم نقل نکرده زیرا اسم کسی را ذکر نمی کند ..... و البته این روش و منش او بوده که مواردی را نقل می نموده که مدعی بود آنها را دیده ولی هرگز آن را ندیده ..... که اگر کسی می خواهد از شخصیت واقعی او آگاه شود از محقق عالی قدر، صاحب کتاب با عنوان ابوهریره گردآوری شده پس به آن مراجعه نماید .....

و راوی دیگر ابوسهل سری است که مذکور نمودیم که چگونه او از دروغگویان پلید حدیث ساز است و به حدیث دزدی معروف و مشهور بوده است و نیز عبدالقدوس ..... که او نیز از بزرگترین دروغپردازان و جاعلان حدیث است، و راوی دیگر ابن عباس است که می گوید این داستان را به گوش شنیده و به چشم دیده و... و حال آنکه به قول ابن حجر او سه سال قبل از مهاجرت به دنیا آمد و به هنگام وفات عموی بزرگوارش ابوطالب، کودک شیرخواری بود که در آغوش مادر بزرگوار شیر می خورد و قطعاً نمی توانسته در آن مجمع بوده و حدیث روایت نماید و... و از طرف دیگر تمامی این موارد با انبوه احادیث وارده به شرح آنچه در اثبات ایمان ابوطالب مذکور شد کاملاً منافات دارد و نیز با احادیث فراوانی که از عباس و... روایت شده است.

..... پس ببین با همه این تناقضات و دلایل و شواهد و قرائن چگونه بر خداوند دروغ می بندند و همین گناه آشکار برای اثبات مجرمیت آنان و ظلم به آن حضرت که به منزله ستم به رسول خداست کفایت می نماید و البته لعنت خدا بر ستمکاران است.

داستان آبگینه:

تا اینجا همه تیرهایی که این گروه یاوه گو در تیردان خود داشتند رها کرده و ما همه را نقل و بطلان آنها را اثبات نمودیم و تنها می ماند داستان آبگینه و هوچی گری های دشمنان (خدا و رسول) در دشمنی با ابوطالب و آن اینکه بخاری و مسلم ازسفیان ثوری با این مضمون که پیامبر گفت پاداش ابوطالب (العیاذ بالله) اینست که او را در آبگینه ای از آتش می نهند و اگرمن نبودم (یعنی شفاعت من نبود) در پائین ترین جاهای دوزخ قرار می گرفت، در گزارشی دیگر، پیامبر گفت آری او را یافتم که در دل آتش سهمگینی بود پس او را به سوی آبگینه ای بیرون فرستادم، باز به نقل دیگری ..... گفت شاید شفاعت من در روز رستاخیز به او سود رساند و او را در آبگینه ای از آتش قرار دهند که تا استخوان پشت پای او می رسد و مغز او به جوش می آید، ..... باز به عبارتی ..... پوسته ای که مغز او در آن است را به جوش می آرد .....،

ما در زنجیره این گزارشها از شخصیت سفیان ثوری که قبلاً آن را ذکر کردیم که چگونه او ضعف احادیث را پنهان می نمود و از دروغگویان و جاعلان کذاب نقل حدیث می کرد و .....، بحث نمی کنیم و نه از عبدالملک بن عمیر که می گوید، عمر او به حدی طولانی شد که قدرت حافظه اش از دست رفته و تباه گردیده و خرفت شده بود به نحوی که ابوحاتم گفت نمی توان او را از جمله حافظان به شمار آورد و احمد و ابن معین، ابن خراش، احمد به همین مضمون و همین دلایل او را رد نموده اند و یا سخن از عبدالعزیزدرآوردی نداریم که احمد بن حنبل می گوید اگر گزارشی از حفظ بگوید آن گزارش بی پایه و اساس است ..... و چون به بازگوگری احادیث بپردازد یاوه سرایی ها می نماید و لذا ابوحاتم و ابوزرعه به همین مضمون او را رد نموده اند و... و بحث نمی کنیم که نقل کلام از ایشان (..... شاید در روز قیامت شفاعت من بر او سودمند شود .....) یعنی شاید او را به آبگینه بیندازند وگرنه جایگاه او آن آتش اصلی است و یا مخالفت این سخنان با هم در آنجا که می گوید (او را در دل آتشی سخت یافتم پس او را به سوی آبگینه ای بیرون فرستادم .....)، و معنی این عبارت آن است که شفاعت او قبول شده و ....، از تمام این مطالب گذشته، می گویم شفاعت اثر ندارد مگر در مورد کسی که قائل به لااله الاّالله باشد و این روایت هم بین تمامی محدثان و...، قطعیت دارد که فرمود من درخواستم را برای روز قیامت برای شفاعت آن کسانی قرار دادم که گواهی دهند لااله الاّالله .....

پس محرز می گردد که تمامی این گزارشات همگی ضد و نقیض یکدیگرند و از طرفی دیگر وجود احادیث و روایات کثیر صحیح و درست دیگری که همه آنها اتفاق نظر بر ایمان ابوطالب دارند و همه آنها یکدیگر را تحکیم و همدیگر را تائید می کنند، ....، من حیث المجموع اساساً این گونه گزارشات یاوه و بی اساس را پراکنده و باطل می نمایند .....،

و اگر فرض نمائیم در این فراز که ابوطالب بر دین بت پرستی بوده که به خدا از این سخن پناه می بریم، پس داستان آبگینه با همه فرازهایی که از کلام خدا و پیامبر او آوردیم ناسازگار است زیرا پیامبر براساس آن برای عموی خود شفاعت می کند تا کیفر او سبک

شده و در آبگینه جای بگیرد و البته هر حدیثی که با کلام خدا و سنت پیامبر مخالف باشد بایستی به دور انداخته شود زیرا در حدیثی صحیح از رسول خدا نقل شده است که پس از من احادیث زیاد نقل می شود، پس اگر حدیثی برای شما آوردند ابتداء آن را با کتاب خدا روبرو کنید اگر موافق بود بگیرید والاّ نپذیرید

و همچنین نبایستی فریب خورد به اینکه داستان آبگینه را چون بخاری نقل کرده درست و صحیح است زیرا کتاب او که آن را صحیح می نامند در واقع مجموعه ای از یاوه سرایی ها و گنجینه بزرگی از لغزش هاست که در آینده ترا از چگونگی آن آگاه خواهیم نمود.،

(کلب گوید علیرغم تمامی این مدارک و مستندات وشواهد و .....، باز هم عده ای ناصبی عنود سعی در دشمنی و ستمگری به مولای ما حضرت ابوطالب دارند حتی به قیمت ورود به آتش ابدی خداوند و من نمی دانم از دشمنی های ستمگرانه خود چه سودی می برند و حال آنکه اگر ذره ای شعور داشتند بایستی امر بر آنها شبهه می شد و رسول خدا می فرماید قف عند الشبهه یعنی در زمان بروز شبهه متوقف شو، ما در کتاب تفسیر خود کلمه شرک را در قرآن معنی نمودیم و ثابت کردیم که در کتاب خدا کلمه شرک دارای معانی گسترده ای است و حرب با رسول خدا و امام معصوم از مصادیق بارز آن است پس کار خدا را ببین که چگونه همه آن دشمنان عنود که با افترای شرک به مولانا حضرت ابوطالب مظلوم جسارت می نمودند از دنیا نرفتند مگر به حالت شرک و خلود در عذاب جهنم خداوند اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم)

سرودهایی در ستایش ابوطالب:

در این جا سخن را با اشعاری از استاد فقه و فلسفه .....، استاد محمد حسین اصفهانی نجفی در مدح و ثنای حضرت ابوطالب به پایان می بریم... (انوار هدایت در دل عموی پیامبر مصطفی در عین حال که خیلی پنهان و پوشیده است بسیار آشکار و هویداست ..... یگانه یاور رسول خدا در زمان غربت او و ستون استوار در آغاز رسالت ..... آن بزرگوار در یاری پیامبر والا چنان ایستادگی نمود تا بنیادهای شریعت اسلام استوار گردید ..... و کار پیامبر به سامان رسید .....او بود که با صبر و شکیبایی خود بر هر دردسر و اندوه پیروز شد که داستان پناهنده شدن به دره خود گوشه ای از آن همه اندوه است، ..... سروده ها و سخنان او آنقدر فراوان است که جهان را لبریز از روشنایی می نماید و ما را از باورهای قلب او آگاه می نماید و اینکه او از سوی پروردگارش بر صراط مستقیم بوده است ..... پدر جانشین و وصی پیامبر و پدر جعفر طیار که به زندگی ام سوگند که این بالاترین سرافرازی هاست ..... آری اگر او نبود کار رسالت پیامبر به انجام نمی رسید بنابراین حضرت ابوطالب علیه السلام اساس و رکن دین اسلام یعنی دین پسندیده خداوند جهان آفرین است، ..... و این سعادتی است که جز به او به کسی عطا نشد .....)، و این هم از چکامه استاد عبدالحسین صادق عاملی ..... (اگر او نبود جای پای مسلمانان محکم نمی شد و آب زلال چشمه یگانه پرستی، در جوی های خود روان نمی گردید، اگر روح و روان پیامبر برگزیده با آنهمه فضایل و مناقب پاکیزه نگردد پس هیچ گفتاری انگیزه رستگاری نیست، آری در آن سال که عمو و همسر پیامبر با هم رحلت کردند این پیامبر بود که تمام آن سال را با گریه و سوگواری بر آن دو سپری نمود آری چه بزرگ راد مردی ..... که مرگ او یکسال پیامبر را به گریه و اندوه مجبور کرد ..... از نسل او بود اولین آنها علی مرتضی و به دنبال او اندوخته های امامت و سروری .....، آری این بود فشرده ای از نشانه های ایمان و باور خالص ابوطالب به شریعت محمد (ص) و آنها را مکتوب ننمودیم مگر برای رضای خدا ..... و مؤمنین بگویند پروردگارا بیامرز ما را و برادران ما را که در ایمان بر ما سبقت داشتند و در دلهای ما از کسانی که ایمان آورده اند کینه ای قرار نده که به درستی تو پروردگار مهربان و آمرزنده ای)

(کلب گوید خداوند به حق مقدسین درگاه خود از آمرزش محروم فرموده و نیامرزد و در جهنم ابدی خود داخل نماید همه آن کسانی را که با امثال این سخنان ناروا و بدون هیچ دلیل و مستمسکی مگر ذات نجس خود و با افترا و دروغ مطالبی را به حضرت ابوطالب و یا پدر و مادر بزرگوار آن حضرت نسبت می دهند و با این گونه امور قلب نازنین رسول خدا را بدردآورده و به مصداق یوذون النبی خود

را در آتش ابدی خداوند داخل می نمایند، پس خدایا غضب و قهر و خشم لایتناهی خود را بر این دشمنان نازل بفرما و تا خدایی می فرمایی آنان را درجهنم سوزان ابدی خود ساکن بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

پاسخ فرشته به دشنام گوی خلیفه:

یوسف بن ابی یوسف ..... از ابوحنیفه آورده که (مضمون) (مردی به ابوبکر دشنام می داد و او جواب نمی داد و پیامبر نشسته بود و چون ابوبکر شروع به جواب دادن کرد پیامبر برخاست و رفت ابوبکر سؤال کرد پیامبر گفت تا زمانی که تو جواب نمی دادی فرشته ای به جای تو به آن مرد جواب می داد، چون تو شروع به فحاشی کردی، او رفت من هم رفتم)

و احمد با همین مضمون (..... که مردی به ابوبکر دشنام می داد و پیامبر لبخند می زد چون آن مرد بسیار ناسزا گفت ابوبکر پاسخ گفت و...)، و ما در بررسی اسناد این گزارش نمی دانیم که از چه راهی به ابوحنیفه رسیده تا با شناخت آن افراد راوی نظر دهیم، گرچه تنها وجود ابویوسف قاضی کذاب و جاعل در میان این گزارشگران کافی است که فلاس او را دارای لغزش های بسیار میداند، ابوحفص راستگو ولی دارای لغزش بسیار بخاری گفت او را رها کرده اند، یحیی بن آدم گفت ابویوسف نزد شریک گواهی داد و او نپذیرفت و...،

و از ابن مبارک آورده اند که ..... پرسیدند ابویوسف و محمد بن الحسن کدام راستگوتر هستند او گفت بگو کدام دروغگوترند، عبدالله بن ادریس گفت که ابویوسف تبهکاری از تبهکاران بوده است ..... و ابونعیم فضل بن دکین گفت که شنیدم ابوحنیفه به ابویوسف می گفت وای بر شما چه اندازه دروغ در این نوشته ها بر من می بندید و حال آنکه من آنها را نگفته ام ...؟ و این هم سخن ابن ابی کثیر به هنگام خاک سپاری ابویوسف (..... این گوری است که ابویوسف یعقوب در آن آرمید ..... کسی که قضاوت های خودسرانه را با دوز و کلک در آئین و دین خدا وارد نمود تا حدی که به حکم او نوشیدن باده انگور پس از ناروا بودن آن کاری شایسته گردید و اگر روزگار او سپری نشده بود و نمی مرد و(او به همین روش ادامه می داد) .....، برای کسی که اهل تردید باشد شناختن و یافتن کار ناروا و زشت بسیار دشوار میگردید.)،

و در میان سلسله اسناد احمد، نام سعید بن ابوسعید مدنی به چشم می خورد که به شرح تهذیب چهار سال قبل ازمرگ دچار آشفتگی مغزی شده و این حدیث نیز در آن زمان از مغز او تراوش نموده و ....، اما در ماهیّت حدیث نیز، سخن ازحد فزون می رود: و آن اینکه آیا در این مجلس کار به فریاد و عربده کشی رسیده که پیامبر بلند شد ..... آیا خدا اساساً فرشتگانی دارد که کارشان ناسزاگویی به ناسزاگویان است، در حالی که ما در احادیث به اینگونه مطالب برنخوردیم ..... نهایت اینکه خطیب در دنباله این گزارش می نویسد سهل، از دروغگویان حدیث ساز و جاعل بوده است...

سخنرانی پیامبر در برتری ابوبکر:

بخاری از ابوسعید خدری نقل کرده (مضمون) که وقتی رسول خدا برای مردم سخنرانی کرد ..... و گفت آن کسی که بیش ازهمه مردمان با دادن دارایی ها و همراهی بر من منت دارد، ابوبکر است و اگر من دوستی به غیر خدا انتخاب می کردم البته ابوبکر را انتخاب می کردم ولی برادری و دوستی اسلامی هست پس همه باید درهایی که به مسجد باز می شود ببندند مگردری که از آن ابوبکر است) گزارش ابن عساکر اضافه دارد (که عده ای گفتند ما دانستیم که ابوبکر جانشین خواهد شد...)، ما در قبل در خصوص حدیث مسدود نمودن همه درها مگر درب خانه علی و زهرا به مسجد پیامبر شرح و بسط لازم را دادیم و اکنون شما ببینید علیرغم این موضوع قطعی که به اجماع همه از فضایل علی است این ابن تیمیه (نادان و گمراه) چه هوچی گری ها و گرد و خاک ها برای ابوبکر بپا کرده .....

و یا این کلام پیامبر که دارایی خود بخشید به من منت گزارده با سنت پیامبر سازگار نیست زیرا هر کس نیکویی کند به خود می کند و بد نیز به او بازگشت می کند و این در واقع پیامبر بوده که با آوردن شریعت آنان را از بیغوله های قمارخانه ها و بتکده ها و شرابخانه ها خارج نموده و بر آنها منت دارد و گمراه برحقیقت این موضوع کلام کتاب خداست .....،

و نیز در باب دوست گرفتن پیامبر ابوبکر را، قبلاً سخنان به طور مشروح آوردیم و قبل از این هم، بودن شخصی مثل اسماعیل در میان گروه راویان را می بایست مورد نظر داشت و او آن کسی که ابنابی خثیمه می گوید راستگو ولی با عقل و خردی ناتوان است که نمی تواند خوب حدیث نقل کند، و معاویه بن صالح او را ناتوان و ابن معین می گوید او و پدرش حدیث دزدی می کردند و ابراهیم بن جنید از قول بحیی بن معین آورده که اودروغگوی بی ارزش و آشفته گو بوده است، .....

به همین مضمون آورده اند ..... و نسایی از راه سلمه بن شبیب آورده که اوگفت (..... از اسماعیل بن ابو اویس شنیدم که می گفت هرگاه مردم مدینه کارشان در خصوص موضوعی به چند دستگی می کشید و اختلاف می کردند من برای رهایی آنان مبادرت به حدیث سازی می کردم .....)،

خوب توجه و خوب نظر کن که این کتاب صحیح آنان است که احادیث آنها اینگونه و راویان آنها هم مشابه این احادیث دروغ هستند و .....، پس بشنو و توجه کن به یاوه سرایی و گزافه گویی نووی که می گوید (دانشمندان می گویند پس از قرآن صحیح ترین کتاب، کتاب های صحیح بخاری و مسلم است) آیا وحشتناک نیست اگر صحیح آنها اینست غیر آنها آنهاچگونه خواهد بود.

ستایش امیرالمؤمنین از خلیفه:

ابن جوزی نقل نموده که (مضمون) علی گفت: (چون رسول خدا درگذشت ما در کار خود نگریستیم چون پیامبر ابوبکر را برای پیشنمازی انتخاب کرد ما هم او را جلو انداختیم .....) و به همین مضمون محب طبری بدون زنجیره پیوسته آورده که علی(ع) گفت (..... ما برای پیشوایی خود به کسی راضی شدیم که پیامبر او را جلو انداخت و...) آری ببینید که این گروه از حافظان حدیث در نقل و گزارش چنین دروغ های شاخدار و مطالب دروغ و انداختن آن در دل مردم عوام ساده دل و کشیدن آنان به پرتگاه نادانی و ..... تا چه حد گستاخ و بی شرم هستند، و حال آنکه خود می دانند که چه ایراداتی بر این گزارش ها وارد است ..... و چه اندازه دلایل فراوان که پژوهشگران از میان آنچه که ما تاکنون آورده ایم می توانند براحتی بر بطلان این یاوه ها بیابند و دروغ بودن این گزارش های بالا را آشکار نمایند و چه بسیار فاصله است بین این گفتار و آنچه پاسداران حدیث و تاریخ در موضوع مقاومت و سرپیچی علی از دست بیعت دادن به ابوبکر نقل کرده اند ..... تا آنجا که قرطبی می گوید (تا فاطمه زنده بود علی در نزد مردم احترام داشت ..... چون او درگذشت و او هنوز دست بیعت نداده بود مردم از احترامی که به وی می نهادند روگردان شدند .....)، آری حدیث سازان و دروغ پردازان بر امیرالمؤمنین خیلی دروغ بسته اند و این امر تاحدی بود که عامر بن شراحیل می گوید در میان امت مسلمان کسی که بیش از همه به او دروغ بسته شد امیرالمؤمنین است، و این هم نمونه ای از این دروغگویی ها که گزارشی را در فضیلت ابوبکر به زبان او بیاورند در حالی که زبان او از این گفته ها پاک است مانند این سخن های یاوه که به دروغ به امیرالمؤمنین نسبت دادند اینکه (مضمون) (از علی آوردند اولین نفر به بهشت وارد می شود ابوبکر و پس عمر و مرا با معاویه بازداشت می نمایند تا حساب پس بدهیم)، (یا پیامبر گفت ای علی کسی که ابابکر و عمر را ناسزا گوید برای او گذرنامه بهشت نمی نویسند زیرا آن دو پس از پیامبران دو پیرمرد اهل بهشت هستند .....)، (یا پیامبر گفت پس از من ابوبکر و سپس عمر و آنوقت کار به چند دستگی میکشد)، (پیامبر گفت ای علی من سه بار به خدا گفتم ترا پیشوا نماید خدا فقط اصرار داشت و می گفت ابوبکر .....)، (پیامبر ازدنیا نرفت مگر اینکه به من گفت که پس از او ابوبکر و بعد عمر و بعد عثمان و بعد من به خلافت می رسیم)، (.....)، (.....)،(..... مردی به علی گفت ای امیرالمؤمنین چرا صحابه، ابوبکر را جلو انداختند با وجود آنکه تو از همه بالاتر بودی و...، علی گفت اگر نه این بود که مسلمان در پناه خداست ترا می کشتم، وای بر تو، ابوبکر برای

چهار چیز از من بالاتر است اول درخلافت از من جلو افتاد، زودتر از من به مدینه مهاجرت کرد و در همراهی خود با پیامبر به آن شکاف کوه در غار رفت .....پس هیچکس را نبینم که مرا از ابوبکر بالاتر بداند مگر اینکه با شلاق به او حد دروغگویی می زنم)،

و یا (..... شش روز پس از درگذشت پیامبر، علی و ابوبکر به دیدار آرامگاه او رفتند علی به ابوبکر گفت جلو برو ابوبکر گفت نه من نمی روم چون ازپیامبر شنیدم که منزلت علی نزد من مانند منزلت من است نزد خدا و علی گفت نه من پیش نمی افتم چون از پیامبر شنیدم گفت همه شما سخن مرا دروغ می دانستید مگر ابوبکر ..... پس هر دو با هم وارد شدند)

و یا (خورشید طلوع و غروب نکرد بر کسی که بالاتر از ابوبکر باشد .....) و یا (علی گفت برترین ما ابوبکر است)، ..... از علی که پیامبر گفت خوبی در سیصد وهفتاد ویژه گی است و اگر خدا خیر برای کسی بخواهد یکی به او می دهد تا به واسطه آن وارد بهشت شود پس ابوبکر گفت من هم دارم پیامبر گفت همه آن سیصد و هفتاد تا همه یکجا در تو جمع شده .....)، از علی که (پیامبر به ابوبکر گفت پاداش همه مؤمنین تا زمان من مال من و پاداش همه تا قیامت از مؤمنین مال تو .....)، (ابوبکر و علی با هم ملاقات کرده خندیدند ابوبکر گفت پیامبر گفت کسی بر صراط عبور نمی کند مگر علی به او گذرنامه دهد و علی گفت پیامبر به من گفت تو برای کسی گذرنامه نمی نویسی مگر ابوبکر را دوست بدارد .....) .....

این ها مصادیقی از تاریکی های دروغ و کینه توزی و پرده هایی از فریبکاری و ناراستی است که یکی بر روی دیگری افتاده است یا بگو اساطیر الاولین است که بازنویسی شده و یا داستانهای یاوه و سرگذشت بی خردانه است ..... که بهم بافته شده و به سرور ما امیرالمؤمنین بسته اند که ما در این کتاب مشروحاً به آنها پرداخته ایم.

(کلب گوید اناالله وانااليه راجعون بعضی از آن ابلهان می گویند که آنها سخنانی را به نیت های مختلف و برای امر خیر جعل نموده و قصد خیر و اصلاح بین مردم را داشته اند تا شاید که اصلاحاتی را انجام دهند ولی ندانستند که در حرام شفا نیست و در گمراهی مردم هدایت نخواهد بود خصوصاً دروغی که مستلزم ستمی بر بنده ای از بندگان خدا باشد یا در تضیع حقوق صاحب حقی بکار رود و یا اختلافی را موجب شود و خونهای ناحقی را بر زمین بریزد و خداوند در کتاب شریف خود به این گروه وعده دوزخ جاوید داده است در آنجا که می فرماید فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا و .....)

ابوبکر و شبی که در آن شکاف کوه بسر برد:

بونعیم ..... آورده است: (مضمون) (که چون به غار رسیدند ابوبکر پیش افتاد و در داخل غار دست می کشید و لباس خود را پاره می کرد و در هر سوراخی فرو می نمود تا آنکه لباسهایش تمام شد و یک سوراخ باقی ماند پس پشت خود را به آن قرارداد و رسول خدا داخل شد و چون صبح شد پیامبر گفت ابوبکر لباس تو کجاست او شرح داد و پیامبر او را دعا کرد .....)

و ابن هشام این داستان را با همین مضمون آورده و ابن کثیر این گزارشات را ذکر نموده و می گوید این داستان از هر دو طرف گسسته است و نیز در گزارش طبری که زنجیره پیوسته ندارد آمده است (..... ابوبکر داخل غار شد و هر جا سوراخی دید دستش را در آن فرو می کرد تا به سوراخی بزرگی رسید و پای خود را تا ران در آن فرو برد و پیامبر داخل شد و ابوبکر شب را با پریشانی از نیش ماری که او را گزیده بود به صبح رسانید چون صبح شد پیامبر سؤال کرد این چیست گفت نیش مار است پیامبر گفت چرا مرا صدا نکردی گفت نخواستم شما را ناراحت کنم پس پیامبر دست کشید و او خوب شد .....)

باز درگزارش دیگری که زنجیره پیوسته ندارد از قول عمر آورده اند (..... در آن غار سوراخ هایی پر از مار بود و ابوبکر ترسید که از آن چیزی بیرون بیاید و پیامبر را آزار برساند پس پای خود را در دهانه آنها نهاد و مارها نیز شروع به نیش زدن و گزیدن او کردند تا جایی که اشکهای او روان شد و پیامبر به او گفت ناراحت نباش خدا با ماست .....)

گزارشی را هم حاکم با همین مضمون آورده و گفته است اگر زنجیره اش گسیختگی نداشت درست بود، و گزارش دیگری را نیز ابن کثیر با گواهی نمودن گسیختگی زنجیره اش آورده .....، پس پژوهشگران بایستی از چند جایگاه به این گزارش توجه کنند اول شناختن راویان و توجه به اینکه این گزارش از روزی که ساخته شده چه در نوشته های کهن و چه نویسندگان بعدی، همواره با زنجیره های گسسته نقل شده است و حال آنکه این گونه احادیث که در آن معجزات پیامبری و کرامات ابوبکر است بایستی از راههای بسیار و راویان کثیر نقل شود .....

و در زنجیره ابونعیم عبدالله بن محمد بن جعفر جای دارد و او همان کسی است ابن یونس می گوید (کار او در دروغ سازی و جعل حدیث به آشفتگی و رسوایی کشید زیرا او مطالب دروغ در زمینه احادیث شناخته شده جعل کرد و بر دست نوشته های مشهور مطالب خود را اضافه کرد تا اینکه رسوا شد و نوشته های او را در حضور و برابر او (به دلیل خیانت) سوزاندند) و حاکم از زبان دارقطنی می گوید که او دروغگو است و نیز به گفته صاحب لسان المیزان عبدالله بن محمد در سال ۳۱۵ مرد و ابونعیم در سال ۳۳۶ بدنیا آمد پس نقل قول از او بی معنی است .....

و نیز از راویان او محمد بن عباس بن ایوب است ..... که گزارشات او را بی پایه و ناپسند دانسته اند و ..... و نظر به اینکه هیچکدام از این گزارشات پایه و اساس درست نداشته سیوطی در کتاب خصایص خود در بخش شگفتی های مهاجرت پیامبر، ابداً آنها را نقل ننموده است گویا می دانست که آوردن اینگونه احادیث از ارزش نوشته های او می کاهد و آنها را بی ارزش خواهد نمود،

و... همچنین سایر کسانی که در خصوص معجزات پیامبر و نشانه های رسالت اخبار را جمع آوری نمودند هیچ کدام این مطالب را به دلیل سستی و بی ارزشی آن ذکر ننموده اند و همچنین در نوشته های کهن در سده های نخستین که زیر بنیاد قضاوت است تنها این مورد مذکور شده که ابوبکر زودتر از پیامبر به داخل غار رفت ..... و آنوقت دست های جعل حدیث درسده چهارم داستان پاره کردن لباس و فرو کردن قطعات لباس در سوراخ های غار و ماندن یک سوراخ و پشت خود را به او نهادن را اضافه کرد و در سده ای که محب طبری در آن بدنیا آمده آن را آب و تاب بیشتری داده و سپس حلبی آمده و پیامبرخدا را خوابانیده و سرش را روی دامن ابوبکر نهاده و مارها را به سوی ابوبکر روانه کرده که از درد نیشهای آن مارها اشک او بر صورت پیامبر ریخته .....، و پای خود را تا ران در سوراخ مارها فرو برده و پیامبر سؤال نکرده این چگونه نشستن است و این نیش مارها به او تکانی نداده بلکه از اشک او پیامبر بیدار شده و نه از عکس العمل نیش مارها و ..... آیا از روی انصاف و عقل و خرد است که خداوند پیامبرش را از چشم قریش مخفی نماید بر در غار درختی سبز نماید تا در پناه آن پنهان شوند و دو کبوتر لانه بگذارند و عنکبوت تار بزند ..... ولی از نیش مارها حفظ نکند و در حالی که مارها ابوبکر را نیش زده و درد می کشد بگوئیم ناراحت نباش خدا با ماست ..... آری این تعصب کورکورانه است که آنها را وادار به گزافه گویی و فضیلت تراشی می نماید تا اینکه این گزارشات ناچیز و بی ارزش را بهم ببافند به عوام ساده دل تحویل دهند ...

اهریمن خود را شبیه ابوبکر نمی نماید:

این گزارش را خطیب در تاریخ خود آورده ..... (پیامبر فرمود هر کس مرا در خواب دید به راستی مرا در خواب دید که البته اهریمن نمی تواند خود را شبیه من نماید و هر کس ابوبکر صدیق را نیز در خواب دید به راستی او را دیده زیرا اهریمن نمیتواند خود را مانند او نماید)، می بینی که این گروه هیچ ویژگی را برای پیامبران و برگزیدگان خلقت نگذاشتند مگر آن که مردمانی را شریک در فضایل آنان نمودند در حالی که در اخلاق و رفتار و سرمایه های روانی و فضایل بهیچ وجه مانند آنان نیستند، آری بخاری و مسلم این سخن پیامبر را که (هر کس مرا در خواب دید به راستی مرا دیده زیرا اهریمن خود را به مانند من نمی نماید) آورده اند و حافظان نیز آن را گزارش نموده اند و سیوطی آن را متواتر شمرده و ..... و هیچ یک از مفسران حدیث چه از قدما و چه متأخرین را نیافتم که گزارش خطیب را که ساخته و پرداخته او در سده پنجم است را آورده باشد، گویا همگی از آن روی گردانیده و ساختگی و دروغ بودن آن را دریافتند ..... پس بدینگونه است که دست تبهکاران که به گزافه گویی و فضل تراشی این و آن می پردازند بر امانت های دین و دانش داغ ننگ می زنند، پس وای بر آنها از آنچه دست آنها نوشت و وای بر آنها از آنچه بدست می آورند.

ابوبکر هرگز پیامبر را اندوهگین نساخت:

خلعی و ابن منده ..... از قول سهل بن مالک آورده اند که چون پیامبر از آخرین دیدار خود از خانه خدا آمد بر منبر رفته وگفت ای مردم به راستی که ابوبکر مرا هرگز اندوهگین نساخت پس این پایگاه را برای او بشناسید) ..... ابن منده گوید این گزارشی است که فقط از طریق خالد بن عمرو اموی آمده ..... ابن حجر پس از نقل آن گوید گزارش های خالد بن عمرو رهاشده و بی اساس است ..... و احمد نیز گوید گزارشات او ناستوده است و احادیث نادرست نقل می کند و یحیی بن معین گفت روایات او مورد و مطلبی شایسته ای نیست، زیرا او دروغ پردازی بوده که کار او دروغگویی بوده و دروغ می بافته است..... احمد بن حنبل گوید احادیث او جعلی است .....،

این ها را مطالعه کردید و آگاه شدید و آنگاه درست کاری و صداقت محب طبری را بنگرید که چگونه احادیث دروغ را بازگو می کند و زنجیره های سست اسناد آن را حذف کرده و آن را از فضایل ابوبکر میشمارد و چنین وانمود می نماید که هیچ ضعف و چون و چرایی ندارد و نویسندگان دیگر نیز در این تبهکاری از او پیروی نموده و گمان می کنند کار نیکویی انجام می دهند ولی بدانید که آنها دروغگویان هستند

(کلب گوید و قال الله تبارک وتعالی ..... و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون .....).

فرازهایی از کتاب خدا که درباره ابوبکر نازل شده:

عبیدی مالکی می گوید چون چکامه محمد بکری را بر نواده او خواندند و به این سروده رسیدند که (اگر نامه هایی ستایش قدما باشد به راستی که ما سرآغاز آیات قرآن هستیم) و گفت می خواهد بگوید که در آغاز آیات قرآن الم منظور از الف ابوبکر است و یا بغوی گوید اینکه خدا می گوید (از راه کسی پیروی کن که به سوی من بازگردد) منظور ابوبکر است و یا مفسران درباره این آیه (توانگران شما سوگند نخورند که .....)، منظور از توانگران ابوبکر صدیق است و شیخ محمد زین العابدین گوید، ابوبکر دارای سیصد و شصت تخت بود و بر هر تختی روپوشی گران بها به بهای هزار دینار زر .....، در این جا دیگر گفتگو از فضایل ابوبکر را به پایان می بریم و دیگر گنجایش آن را نمی بینیم که به بررسی فرازهایی از کتاب خدا بپردازیم که این گروه به زور می خواهند آن را به ابوبکر بچسبانند ..... و رسوایی ببار آورده اند و همچنین از اینگونه سخنان یاوه و بی پایه و اساس که شاعران آنان برای او سروده اند ..... مانند ملاحسن افندی (..... به راستی که پایگاه ابوبکر صدیق بلند است ..... و جهان در یاد او سرگردان ماند...)

نگاهی به دارایی ابوبکر:

آری حالا ببینیم این دارایی که ابوبکر بخشیده و با دادن آن پیامبر و دین ما و همه مسلمان ها را زیر بار منت او رفته اند چیست ؟

در گزارش نسایی می خوانیم که عایشه گفت: (من به دارایی پدرم که در ایام جاهلیت یک میلیون اوقیه بود نازیدم و بالیدم،در خانه او سیصد و شصت تخت می چیدند و بر روی هر تخت روپوشی گران بها که هر کدام یک هزار دینار زر بود می انداختند .....)، خوب این

حدیث را خواندی پس خوب می دانی که این ۳۶۰ تخت کذایی قطعاً چیزهای دیگری نیز بهمراه دارد از کالاهای نیاز خانه، جامه های گران بها، پشتی ها و آوندها ..... که با آن تخت ها افسانه ای هماهنگ باشد و نیز نوکران و خادمان و... که این ثروت و مکنت را در آنجای دهند آن قصرها و اسبان و شتران و کشتزارها و گاوان و... که اینگونه ثروت ها قاعدتاً لازم و ملزوم آن هستند و من نمی دانم کدام زمین فراخی بوده که تمام این ثروت عظیم افسانه ای را در خود جای می داده است، کجایند مردانی که بر این تخت ها حداقل ماهی، و یا سالی، ..... یکبار نشست برگزار نموده و حدیث آن را نقل نمایند ..... نه هرگز تو در هیچ جا سخنی مانند آن نمی شنوی ..... و این کدام کسب و کار بوده که به یاری آن می توانستند هزار هزار اوقیه حاصل نمایند .....آیا آن ایام دوران فقر و فلاکت قریش نبوده است آیا فراموش کردند که حضرت زهرا دختر پاک و راستگوی پیامبر در آن سخنرانی خود به ابوبکر و دار و دسته اش چه گفت (..... نوشابه شما آبی بود که از زیادی غوطه وری در ادرار و سرگین حیوانات تیره و تار شده بود که از آن می خوردید و خوراک شما برگهای درختان بود، مشتی مردم خوار و ذلیل که میترسیدید که مردم اطراف شما را بربایند ..... تا آن زمان که خداوند با دست پیامبر خود شما را رهایی بخشید .....) ..... این ثروت کذایی کجا بود که ..... ماوردی از انس بن مالک آورده رسول خدا به درون مسجد آمد پس عمر و ابابکر را دید ازآنها پرسید چرا از خانه بیرون آمدید گفتند از شدت گرسنگی پس پیامبر گفت من هم همینطور پس به نزد ابوالهیثم ابن التیهان رفتند تا دستور داد با گندم و یا جویی که نزد او بود خوراک درست کردند .....،

و از طرفی دیگر عایشه که چهار یا پنج سال بعد از بعثت رسول خدا بدنیا آمده بود، چگونه می توانست در زمان مسلمانی خود، به دارایی بنازد که پیش از اسلام بر باد رفته و دارنده آن اکنون با گرسنگی دست به گریبان است ..... و ..... حال آنکه اگر یک دهم آن را نیز می داشت، آوازه او جهان را پر می کرد، ذهبی درباره این گزارش می گوید قطعاً از عبارت هزار هزاراوقیه هزار دومی اضافه است وگرنه چنان دارایی برای پادشاهان آن روزگار هم بدست نمی آمد و ابن حجر نیز او را تائید کند و...

و اگر ابوبکر چنین ثروتی داشت دیگر پدرش ابی قحافه نیازمند آن نبود که برای عبدالله بن جذعان مزدوری کند و برای دریافت مزد ناچیز و یا سیر کردن شکم خود با فریاد و عربده خود مردم را بر سر سفره او دعوت نماید، ..... آری اگر ابوبکر چنان ثروت افسانه ای داشت دیگر چه لزومی داشت که پدرش مجبور باشد که از راه خبر نمودن مردم برای استفاده از سفره عبدالله بن جذعان مزدوری کند و از اجرت آن، درآمدی ناچیز برای سیر کردن شکم خود و خانواده اش فراهم آورد. اگر ابوبکر آن چنان ثروتی داشت که اینان فکر می کنند پس چگونه در زمان مهاجرت دو شتر خرید و یکی را به پیامبر هدیه کرد ولی پیامبر قبول نکرد و فرمود باید پول آن را بگیری و پولش را به زور به ابوبکر داد و این هیچ دلیل نداشت مگر آنکه ابوبکر خود فقیر و ندار بود و یا پیامبر صلاح ندید که زیر منت او باشد و بعداً امثال این حرف ها و سخن ها از مردم صادر شود .....، .....

و آگاه باش که روزگار خودش و پدر او در مکه چگونه بود، شغل ابوبکر این بود که در مدینه خرید و فروش پارچه می نمود آنهم بطور سیار و مغازه و یا تجارت خانه نداشته بلکه در شهر پرسه می زد و پارچه ها را روی دوش خود برای فروش عرضه می نموده و کاری در این حد برای گذران معیشت خانواده داشته است و نیز ابن سعد از طریق عطا نقل می نماید که چون ابوبکر به خلافت رسید، بامدادان به سوی بازار شتافت و پارچه ها و جامه هایی که بر دوش خودبار کرده بود برای فروش به مردم عرضه می کرد، پس عمربن خطاب و ابوعبیده جراح او را دیدند و به او گفتند ای جانشین پیامبر کجا می روی گفت بازار گفتند برای چه کاری تو خلیفه شدی گفت پس به خانواده ام چه بدهم که بخورند گفتند بیا ما برای تو مقرری تعیین می کنیم پس با آن دو نفر رفته و قرار شد که روزانه یک نیمه گوسفند به او برسانند و پوشاک سر وتن او را هم بدهند

(کلب گوید و در واقع با توجه به عسرت شدید مسلمانان صدر اسلام و محرومیت های غیرقابل وصف و...، این اولین اسراف و تبذیر به بیت المال مسلمین در تعیین این مقرری بود زیرا آنچه تعیین نمودند در حد ایجاد رفاه بوده و حال آنکه مقتدای مردم و جانشین رسول خدا می بایست مانند ضعیف ترین مردم مسلمان زندگی نماید تا بتواند در فکر حل مشکلات آنان باشد و اینگونه روشها مخالف با سنت پیامبر بوده است و بعداً مبناء حیف و میل اموال مسلمین را فراهم آورد تا آنجا که دیدید که بنی امیه و بنی العباس چه به روزگار مسلمین آوردند و در نهایت کار به آنجا رسیده است که می بینید، آری ز باغ رعیت گر ملک خورد سیبی، درآورند غلامانش درخت از بیخ...)، و دیگران نیز با همین مضمون این گزارش را نقل نموده اند، پس این کدام روز بود که او این دارایی کذایی و گزاف خود را در راه پیامبر و مسلمین داد که با عطا آنها منتی بر پیامبر داشته باشد، این ثروت عظیم را چه زمان بخشید که هیچکس ندید و کسی گزارش نکرد و هیچ مورخی ثبت ننمود و حتی یک نمونه نیز در تاریخ ثبت نشده مگر آن شتر که پیامبر پولش را داد .....،

..... در قبل از مهاجرت که ثروت ابوطالب برای کفالت او مصرف شد و این ثروت عظیم مادر ما حضرت خدیجه بود که به مصرف اسلام و مسلمین رسید و بعد از مهاجرت نیز، که ابوبکر ثروتی نداشت و همیشه در فقر بود و پس از ورود در مدینه نیز مردان بنی سالم بن عوف و... مردان بنی حرث و بن یعدی که دایی های رسول خدا بودند همگی آمادگی همه جانبه خود را برای یاری پیامبر و شریعت او اعلام نمودند، .....دیگر کجا نیازی به کمک مالی امثال ابوبکر بود که قادر نبودند حتی معیشت روزانه خانواده خود را تأمین نمایند و ..... تا چه رسد به اینکه بر سر بخشش آن به پیامبر منت بگذارد.،

و شگفت و هزاران شگفت که امیرالمؤمنین علی علیه السلام چهار درهم داشت که یک درهم را شب یک درهم را روز یک درهم را پنهان و یک درهم را آشکار در راه خدا داد پس خداوندآیه ۲۷۴ سوره بقره را که می فرماید (..... کسانی که دارایی های خود را در شب و روز و در آشکار و نهان می بخشند برای آنها است پاداش ایشان در نزد پروردگار آنان نه بیمی بر آنان است و نه اندوهی) در حق او نازل فرمود و نیز آن حضرت علیه السلام انگشتری خود را به سائل داد و خداوند در کتاب خود در حق او فرمود در مائده آیه ۵۵: (..... جز این نیست که سرپرست شما خداست و رسول او و کسانی که ایمان آورده اند همان کسانی که نماز را بر پای می دارند و در حال رکوع درپیشگاه خدا زکات می دهند .....) و نیز او و خاندانش که مسکین و یتیم و اسیر را خوراک داده و خداوند درباره آنان این آیات را نازل فرمود (..... و طعام می دهند به دلیل محبتی که به خدا دارند، به مسکین و یتیم و اسیر ..... سوره هل اتی) که مشروح آن را قبلاً و بطور مفصل مذکور نمودیم و... و آنوقت ابوبکر که به گمان دروغ آنها همه دارایی خود را در راه خدا می بخشد و بزرگترین انبیاء الهی هم از او به عنوان کسی یاد می کند که او با همراهی و دادن دارایی خود، بیش از همه بر او منت دارد ..... ولی با این همه، در کتاب خدا راجع به بذل و بخشش او هیچ آیه ای نازل نمی شود، به نظر شما علت چیست و البته شما علت را می دانی؟! .....

و شگفت تر اینکه به زعم آنان ابوبکر، با دادن چهار یا پنج هزار درهم، با فرض بر اینکه آن مقدار را هم داشته، بر رسول خدا منت گذاشته ولی عثمان که بر اساس گزارش دروغ ابویعلی ده هزار دینار زر فرستاده و...، را شامل نشده است .....، بیضاوی و زمخشری آیه اول را که در شأن علی علیه السلام است را آورده اند که در مورد ابوبکر فرستاده شد در آن زمانی که وی چهل هزار دینار زر سرخ را (ده هزار دینار زر سرخ شب و ده هزار دینار زر سرخ روز و...، آشکار ..... نهان) در راه خدا داد من نمی دانم این گزارش را که سلسله اسناد آن از هم گسیخته است را از قول چه کسی از یاران پیامبر و شاگردان آنها درآمده که من چیزی در آثار آنها که متکی به پیشینیان آنان باشد ندیدم مگر همان سعید بن مسیب ناصبی که در دشمنی با امیرالمؤمنین شهرت یافته و دیانت او را هم دیدم،

آری مسلم است که این گزارشات را جاعلان حدیث ساز بهم بافته اند که با همان احادیث که شأن نزول آن را به علی علیه السلام می دانند مخالف بوده و نیز برای اینکار نیز چهل هزاردینار زر سرخ به ابوبکر بسته اند تا در چشم مردم عوام و ساده دلان افزونی حاصل شود، این بخشش موهوم از چهار درهمی که علی در راه خدا داده است زیادتر به نظر بیاید و حال آنکه همگی اجماع دارند که تمامی ثروت ابوبکر به هنگام مهاجرت او به مدینه از چهار یا پنج و یا شش هزار درهم تجاوز نمی کرد که این همه دارایی او بود و باز به اجماع همه مفسران، این سوره پس از گذشت زمان بسیار کم بعد از مهاجرت به مدینه نازل شد و لذا بر این اساس باید پرسید که این رقم افسانه ای چهل هزار دینار طلا را این خلیفه از کجا آورد که آن را بدهد یا ندهد، مگر او به اقرار همه به جز همان شندرغاز که گزارش آن ذکر شد که اگر صحیح هم باشد که ثابت می نمائیم آن هم درست نیست، چیز دیگری داشته است، و سیوطی در این گزارش، زنجیره گسسته یاد شده آن را، با این سخن دنبال می کند که ..... گزارشی را که برساند آن فراز از آیات درباره ابوبکر نازل شده باشد را ندیدم .....،

و بافنده ای دیگر هم آمده و از قول سعید بن مسیب و با همان زنجیره گسیخته آورده که این فراز یاد شده درباره عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف است که در جنگ تبوک هزینه سپاهیان اسلام را که دچارتنگدستی بودند پرداختند که این گزارش را نیز رازی در تفسیر خود آورده و سپس می نویسد آن فراز، برای بخشش عثمان است .....،

پس به راستی می بینی که چگونه تعصب و علاقه مفرط، چشم دل آنان را کور کرده که اینگونه بدون ترس به سخنان دستبرد می زنند و حقایق را تحریف می کنند و در مورد کتاب خدا سخنانی می گویند که شیطان برای آنان جلوه و زینت داده است که متوجه نشدند این دو فراز آیات در آیه ۲۶۲ و ۲۷۴ از سوره بقره که به گفته همه مفسرین کتاب خدا، اولین سوره ای است که در مدینه فرود آمد، سالها قبل از جنگ تبوک که در سال نهم واقع شده است فرود آمده پس هیچکدام آنها نمی تواند برای ستایش از عثمان باشد و... و نیز آنچه را که حاکم و ابونعیم درباره ابوبکر آورده اند به اینکه از زبان اسماء نقل کردند که(دست پیامبر در دارایی ابوبکر بود .....) پس توجه کن به راویان زنجیره این گزارش، محمد بن احمد وراق که به گفته حاکم، ابوبکر بن اسحاق او را دروغگو می داند .....

و به همین مضمون درباره سایر راویان از سوی ابن حبان و دارقطنی و...در رابطه با حدیث سازی و دروغگو بودن آنان سخن به میان آمده است ..... (مضمون) و نیز بر اساس گزارش حاکم در آنچه که از اسماء دختر ابوبکر آورده است که گفت ابوبکر تمام ثروت خود را که پنج یا شش هزار درهم بود را یکجا با خود برد.....، که البته تمام این عیوب بر راویان زنجیره او وارد است و ما شرح حال احمد بن عبدالجبار که او را دروغگو و...، محمدبن اسحاق که سخنان حافظان را در اینکه او شیطانی کذاب است را آوردیم ..... و نیز آنچه که ابونعیم آورده که همین ایرادات و اشکالات و خلل در آنچه او آورده نیز وارد است، و ما این گفتارها را برای ایشان پی در پی آورده و ذکر نمودیم شاید متذکرشوند ...

گزافه گویی در فضیلت های عمر:

(مضمون) از آنچه تاکنون درباره خلیفه دوم آوردیم و نیز آنچه که خواهیم آورد همگی، اثبات می نماید که آنچه در فضیلت او یکی پس از دیگری آورده اند، فقط و فقط زائیده ذهنیات و گزافه گویی و ..... است و شرح حال او از آغاز زندگی و چه در آن زمان که با زد و بند سیاسی اولین خلیفه بر تخت خلافت نشست در پیش روی ما قرار دارد .....،

او روزگاری دراز را که در ضجنان به شترچرانی می پرداخت که او را ترس داده و زجر می نمودند و اگر در کار کوتاهی می کرد او را کتک زده و به سختی مجازات می نمودند ..... و نیز آن ایامی که با پدرش خطاب هیزم کشی می کرد و بار هیزم را بر سر نهاده و میبرد

و لباس آن دو نفر از شدت فقر و نداری، شانه و پاهای ..... آنان را نمی پوشانید و نیز چندی که در بازار عکاظ می ایستاد و چوبی در دست داشت که کودکان را با آن می زد و آن روز او را عمرک می گفتند و یک چند روز نیز که در روزگار اسلام، کار او واسطه گری در داد و ستدها بود و البته این بده و بستان ها در بازارها مانع از فراگرفتن کتاب خدا و سنت پیامبرنشده بود .....، و هم روزگاری چند نیز در گورستان بقیع برگ درخت سلم می فروخت و او در طول در این ایام کجا چنین شایستگی یافته بود که ابن جوزی و ابوعمرو به گزافه گویی افتاده و می آورند که در ایام جاهلیت اگر جنگی میان قریش و دیگران در می گرفت او را به عنوان نماینده گسیل می نمودند و ..... و حال آنکه در میان آنان بزرگان و سخن وران و...، حضور داشتند و با آن تعصبات خاص که ملاک عمل آنها بوده است ..... (یعنی و هیچگاه درامور خود اینگونه افراد را جلو نمی انداختند)

سخنانی درباره دانش عمر:

(مضمون) درباره علم او از قول ابن مسعود آورده اند که (..... اگر دانش زنده های عرب را در یک کفه ترازو و دانش عمردر یک کفه دیگر ترازو قرار دهند دانش عمر می چربد و...) و یا (..... اگر دانش عمر را در یک کفه ترازو و دانش مردم روی زمین را در یک طرف البته دانش عمر می چربد .....) ..... و (و پسر مسیب گوید پس از پیامبر کسی را داناتر از عمر نمیبینم) .....، و شعبی گوید (چون کار مردم درباره چیزی به پراکندگی کشید شما سخن عمر را بگیرید...) ..... بنابراین با آنچه در اینجا آمده است سخن را طولانی نمی کنیم و سفارش می کنیم به مطالعه آنچه در جلد ششم آوردیم و آن زمان خواهید دانست که از آن بررسی گسترده نتایج مطلوب آن را دریافتی یا خیر، اگر نمی دانی که گرفتاری است و اگر بدانی درد سربزرگتر است، آری تو خوب می دانی که آن حقایق و واقعیت ها با بافته های بالا سازشی ندارد و بهترین قضاوت آن است که گفته های خود او را درباره دانش خودش معیار و ملاک قرار دهیم ..... به شرحی که قبلاً گذشت ....

عمر از همه یاران پیامبر به قرآن و سنت آگاهتر است

(از قول پیامبر آورده اند که گفت به من دستور داده شد که قرآن را بر عمر بخوانم .....) (مضمون) و از ابن مسعود که گفت (..... عمر در بین ما از همه خداترس تر و پرهیزکارتر بود و قرآن را از همه بهتر می خواند...) .....، این گزارش ها با زنجیره های گسیخته موجب گردید که حاکم از گفتگو در پیرامون سلسله اسناد آن ساکت باشد و به عدالت هم رفتار کرده و ذهبی نیز همین راه را رفته ..... و تصور من آن است که نادرست بودن این گزارش ها روشن تر از آن است که نیازی به استدلال آن ازطریق نادرستی شخصیت راویان باشد و کمال دانش و علم او به قرآن و حدیث را بطور مشروح (در بحث آموختن سوره بقره در طی ۱۲ سال، یا اگر جنب آب نیافت اصلاً نماز نخواند، یا دستور سنگسار نمودن زنی که شش ماهه زائیده بود، یاجلوگیری از مهریه سنگین، یا جهل او به معانی واضح و آشکار واژه های قرآن مانند (اب)، .....، و یا اجرای حد بر مضطر ..... و یا بالا رفتن او از دیوار خانه مردم و یا علم او به حکم کلاله و یا اینکه گریستن بر مرده باعث شکنجه مرده می شود، .....و یا حکم اشتباه او در موضوع طلاق، و یا حرام نمودن حلال پیامبر در موضوع متعه .....)، آیا گفتار او نبود که در موضوعات قرآن و سنت و ارث به سراغ ابی بن کعب و معاذبن جبل و زیدبن ثابت بروید و... با همه این موارد ..... آیا آئین عقل وانصاف است که مثل این شخص را با آن همه فاصله از علم قرآن و سنت از همه عالمتر و قرآن شناس تر و... بدانند.

اهریمن از عمر می گریزد:

از قول بریده آورده اند (..... که پیامبر خدا به یکی از جنگها از شهر بیرون رفت و چون بازگشت دخترکی سیاه آمد و گفت ای رسول خدا من با خدا پیمان بستم (نذر کردم) که اگر تو را سالم از جنگ برگرداند، من به شکرانه سلامت پیش روی تودف بزنم و آواز

بخوانم پیامبر خدا گفت اگر نذر کردی بزن وگرنه اینکار را نکن، پس او شروع کرد به زدن دف و آوازه خوانی پس ابوبکر آمد او همچنان دف می زد و آوازخوانی می کرد پس علی وارد شد و او همچنان دف می زد و آواز می خواند تا عثمان آمد پس او همچنان می زد و آواز می خواند پس عمر وارد شد آن دخترک بلافاصله دف را زیر خود قرارداد و روی آن نشست پس پیامبر گفت ای عمربه راستی که شیطان از تو می ترسد زیرا من نشسته بودم و او دف می زد وآوازه خوانی می کرد پس ابوبکر آمد او همچنان دف می زد و آوازه خوانی می کرد پس جمع ما سه نفره شد ولی باز او دف می زد و آوازه خوانی می کرد پس جمع ما چهار نفره شد من و ابابکر و علی و عثمان باز او دف می زد و آوازه خوانی میکرد و ما تماشا می کردیم تا اینکه تو آمدی آن دخترک دف را انداخته و ساکت شد و دیگر آوازه خوانی نکرد .....

(کلب گوید به این راوی نظر کن و ببین چگونه برای ساختن فضیلت برای عمر شخصیت رسول خدا و امیرالمؤمنین را العیاذ بالله لجن مال می نماید و راضی می شود که به مخاطب خود القاء نماید که رسول خدا در یک مجلس شیطانی با همه اصحاب حاضر و زنی در بین آنان به مدت زیاد به آوازه خوانی و دف زنی و رقاصی مشغول بوده هرچند راوی مفتری کلمه رقاصی را نیاورده ولی قطعاً به مخاطب القا می شود که آن زن رقاصی هم می کرد چون معمولاً بادف و آوازه خوانی قر و کرشمه و ناز هم عجین است و نیز راوی خبیث نگفته که العیاذ بالله گروه چهار نفره ناظر که پنجم آنها شیطان بوده است با آن زن هم نوایی هم می کردند یا خیر، همراهی می کردند یا خیر، تشویق می کردند یا خیر، لذتمی بردند یا خیر .....، و راوی خبیث نمی گوید این جمع شیطانی با آن زن پنج نفره و با شیطان شش نفره، اگر عمر نمی آمد تا کی می زدند و آوازه خوانی می کردند و از این مجلس شیطانی لذت برده و به رقص و پایکوبی ادامه می دادند ..... اناالله وانااليه راجعون چرا با وجود این گزارشات مستهجن ما به دنبال کسانی هستیم که اگر گروهی به پیامبر جسارت نمایند آنان را مجازات کنیم در حالی که زشت ترین گزارشات را این دشمنان خدا ساخته و در دین وارد نموده اند تا جایی که به باور عده ای جاهل و نادان تبدیل گشته است و برای آن شعرها هم ساخته اند و حال آنکه اینگونه روایات مستهجن خلاف نص صریح کلام خداست آنجا که فرمود انما الخمر و المیسر ..... رجس من عمل الشیطان و یا ..... عن اللغو معرضون و یا .....)

در گزارش احمد، پیامبر گفت ای عمر به راستی که شیطان از تو دوری می نماید...، و به همین مضمون .....، از عایشه نقل نمودند (مضمون) ..... که پیامبر نشسته بود که صدای بانگ وخروش و آوازخوانی کودکان به گوش رسید و ناگهان زنان حبشی را دیدم که دست افشانی و پایکوبی (رقص و آوازه خوانی) می کردند و کودکان دور آنها را گرفته بودند پس پیامبر گفت عایشه بیا و نگاه کن پس من چانه ام را روی شانه پیامبر قرار دادم و از میان شانه و سر پیامبر رقص و پایکوبی آنها را نگاه می کردم و پیامبر می گفت سیر نشدی، سیر نشدی ومن برای اینکه به جایگاه خودم نزد او پی ببرم می گفتم نه و ناگهان عمر نمودار شد و مردم فرار کردند و رفتند پس پیامبرگفت به راستی می بینم که شیاطین چه جنی و چه انسی از عمر فرار می کنند و عایشه گفت من هم برگشتم...) .....

ابوداوودطیالسی ..... از عایشه نقل کرده که زنان سیاه به مسجد پیامبر می آمدند و بازی گری می نمودند (رقص و آوازه خوانی) و پیامبر مرا می پوشانید و من که دخترکی خردسال بودم به آنها نگاه می کردم پس عمر آمد و جلوگیری کرد و پیامبر گفت عمر رها کن آنها را که آنها دختران ارفده هستند .....

و نیز ابونصر طوسی آورده که پیامبر به خانه عایشه آمد دید دو دختر به آوازه خوانی و دف زنی مشغولند پس پیامبر مخالفتی نکرد ..... عمر آمد گفت ساز و ابزار شیطانی در خانه پیامبر می آورید پس پیامبر گفت ای عمر آنها را رها کن که هر گروه جشن مخصوص به خود دارند .....،

ما را نیازی به بررسی احوال راویان این گزارشها نیست، زیرا خود آن گزارشها، چنان زمینه مملو از رسوایی دارند که ما را از بررسی زنجیره آنها کاملاً بی نیازمی سازد، پس بگذار ترمذی راویان آن را تصدیق کند و یا بگذار دیگر حافظان انبان دانش خود را از اینگونه گزارشات یاوه پر نمایند ..... و سراینده نیل هم برای خودش شعر در فضایل عمر بسراید و...، این بیچاره ها برای اینکه فضیلتی را برای

عمر آشکار نمایند، ساحت مقدس و مطهر پیامبر را با یاوه سرایی های خود می آلایند و چهره پاک او را اینچنین مخدوش می نمایند، (آیا مردم جهان با خود نمیگویند) که این چه جور (العیاذ بالله) پیامبری است که دوست دارد با زنانی که در کار دست افشانی یعنی رقص و پایکوبی عشوه و طنازی هستند مشغول شود و به هرزگی و آوازه خوانی و رقص آنان گوش هوس بسپارد و... همسرش را هم به اینگونه مجلس بکشاند و دائماً به او بگوید سیر شدی، سیر شدی و او بگوید نه ..... بعد به رقص و آوازه خوانی اینگونه زنان چشم بدوزد، .....، چگونه غیرت و شرف حافظان و عالمان دین و شریعت، علیرغم وجود این همه احادیث معارض و مخالفت واضح اینگونه روایات دروغ با متن صریح آیات کتاب خدا و... این تهمت ها و افتراها و جسارت ها را پذیرفته اند و...

آیا این ابوامامه نیست که از قول آن حضرت نقل نموده که فرمود (..... کنیزان آوازه خوان را خرید و فروش نکنید و به آنان آوازه خوانی آموزش ندهید .....)، به همین مضمون احادیث فراوان از حافظان نقل شده و... و آیا این پیامبر نبود که نهی نمود وفرمود (به راستی که خداوند کنیز آوازه خوان، خرید و فروش و آموزش و گوش دادن به آن را ناروا می داند و سپس این آیه را تلاوت فرمود برخی از مردم هستند که سخنان بیهوده را می خرند) و به همین مضمون احادیث فراوان نقل گردیده ..... و

آیا خداوند با این کلام که (شمائید سامدان) نهی نفرمود و آیا مفهوم سامدان، خوانندگی کنیزکان خواننده نیست ..... و آیا .....

دستورهای پیامبر درباره خوانندگی و بازی گری:

در احادیث آن حضرت آمده که فرمود: (هیچ مردی آواز خود را به خوانندگی بلند نکند مگر آنکه خداوند دو شیطان بر سر او می فرستند یکی بر این شانه و دیگری بر آن شانه .....) ..... و نیز از قول عمربن الخطاب آورده اند که پیامبر گفت (بهای کنیز خواننده، ناشایست (حرام)، خوانندگی او، ناروا (حرام) و نگریستن به او، ناروا (حرام) و بهای آن مانند بهای سگ، ناشایست (حرام) است)، و نیز در احادیث دیگر از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که (هیچ مردی آواز خود را به خوانندگی بلند نکند مگر اینکه خداوند دو شیطان بر او مسلط می کند که روی دو شانه او بنشینند و با دو پاشنه بر سینه او بکوبند تا به وجد آید و این عمل را ادامه دهند تا آرام و ساکت شود)،

در گزارش ترمذی و محدثان دیگر آمده است که (رسول خدا فرمود دو صدا و آهنگ نفرین زده و تبهکارانه است و من از آنها جلوگیری می کنم، یکی آهنگ و صدای ساز و آواز شیطان در زمان ترانه خوانی و آوازه خوانی و دیگری صدایی که به هنگام مصیبت و سیلی زدن و گریبان دریدن، .....

(کلب گوید ای مسلمان ببین که چگونه برای فضیلت تراشی برای خلیفه چنین جنایت می کنند و چنین افترا و تهمت و دروغهای زشتی را به پیامبر نسبت میدهند و او را شخصیتی معرفی می کنند که در برابر او العیاذ بالله زنان رقاصه و مطرب به دف زنی و دست افشانی و با تکان دادن هیکل های خود به خوانندگی و ناز و کرشمه و ..... می پردازند و نه تنها العیاذ بالله پیامبر بلکه علی علیه السلام و ابوبکر و عثمان هم در این مجلس عیش و طرب حاضر و ناظر و راضی به فعل آنان و مشعوف و مشغول حال و کیف بوده اند و ناگهان با ورود عمر متقی و پرهیزکار مجلس بهم می خورد و همه حساب کار خود را می کنند و راوی خبیث به طور صریح و آشکار به مخاطب القاء می نماید که همه از تقوی و پرهیزکاری بدور بوده اند حتی العیاذ بالله صاحب شریعت، ولی عمربسیار باتقوی و پرهیزکار بوده است ..... حال آنکه این یاوه سرایی ها به پیامبر ارتباطی ندارد همان پیامبری که در مورد مردان می فرماید هیچ مردی آواز خود به خوانندگی بلند نکند مگر اینکه خدا دو شیطان بر او مسلط می کند .....،

..... چگونه است که به آواز شیطانی زنان را رضایت می دهد که ناز و کرشمه و دل نوازی صدای آنان بیشتر و نازکی و کشش آن برای شنونده غیرقابل تحمل تر و دین هاست که بر باد می رود و اینکه دست افشانی نمایند یعنی هیکل های خود را به شکل مخصوص تکان دهند که همان رقاصی است و نشستن در آن مجالس بطور دسته جمعی با برگزیده اصحاب که همگی به منزله رضا به عمل آنان و هر کس که این عمل را معصیت می داند بداند آنها راضی به آن معصیت بوده و در حکم معصیت کار و مستوجب عذاب هستند آیا جاعل اینگونه احادیث جز حکام بنی امیه و بنی عباس بوده اند که به دنبال شرابخواری وعشرت و فساد و تبهکاری بوده اند ..... الی آخر انالله وانا الیه راجعون)،

و نیز ابوموسی اشعری آورده که (پیامبر گفت هرکس به آواز خوانندگان گوش دهد نخواهند گذاشت که فردای قیامت به آوای روحانیان گوش دهد، پرسیدند یعنی چه، گفت یعنی خوانندگان بهشتی)، و نیز آورده اند که (پیامبر فرمود در میان پیروان من کسانی خواهند بود که پوشیدن خز، شرابخواری و ساز و آواز و بازیگری را روا و جایز می شمرند .....)، .....

(کلب با این مضامین و روایات معارض خارج از حد احصاء که توسط حضرت علامه آمده است باز هم نمونه هایی از آنها ذکر می شود که) ..... انس از (پیامبر نقل نموده که هرکس کنار کنیزکی خواننده بنشیند و گوش سپارد در روز رستاخیز سرب در گوش او می ریزند .....)،

از عایشه آورده اند که (پیامبر فرمود هر کس مرد و دخترک خواننده داشته باشد بر او نماز نخوانید)، و از ابن مسعود آمده است که (پیامبر شنید مردی شبانه آواز می خواند پس سه بار فرمود بر او نماز نیست، بر او نماز نیست، بر او نماز نیست، .....)، و ،

..... از رسول خدا نقل نمودند که (پیامبر خدا درفتح مکه فرمود من مبعوث شدم تا ساز و دف را بشکنم پس یاران وی بیرون رفته و اسباب و آلات را از دست کودکان گرفته و می شکستند .....)،

پس دانستی به یقین چگونگی حرمت آنها را به حکم شریعت، و حکم آوازه خوانی در چهار مذهب آورده شده است

(کلب گوید حضرت علامه در خصوص دست افشانی که همان تکان دادن دست ها و هیکل به شکل مخصوص یعنی همان رقص های دلنواز سخن نفرموده اند که وقتی حد کم آوازه خوانی حرام است حد بالاتر یعنی رقاصی قطعاً حرام تر است)

پیشوای حنفیان آن را ناروا شمرده است و شنیدن آن را از گناهان دانسته و استادان و بزرگان کوفه نیز برهمین تشخیص رفته اند مانند سفیان، حماد، ابراهیم، شعبی، .....، و پیشوای مالکیان، مالک نیز از آوازه خوانی و شنیدن آن جلوگیری کرد و... و ناروا بودن اینکار از قول گروه حنبلیان نیز قطعیت دارد و از عبدالله بن احمد آورده اند که گفت من از پدرم درباره آوازه خوانی سؤال کردم او گفت که نفاق و دورویی را در دل می پروراند و مرا خوش نمی آید و سپس کلام مالک را آورد که گفت این کار را تنها بزه کاران و تبهکاران در میان ما انجام می دهند و نیز پیروان شافعی نیز که روش او را می شناسند بطور علنی ناروا بودن آن را بازگو نموه و بر کسانی که روا بودن آن را از برداشت های وی می دانند انتقاد نموده اند، ..... ابوالطیب طبری گفته است درباره شنیدن آواز زن نامحرم باید گفت یاران شافعی آن را روا نمی دارند خواه زن آزادباشد یا کنیز و نیز گوید شافعی گفته است صاحب کنیز اگر مردم را برای شنیدن آواز او فراهم آورد بی شعور و بی عقل است و گواهی او پذیرفتنی نیست و سپس با درشتی فراوان در این باره سخن آورده و می گوید کنیز هم هرزه و فلان است .....،

پس ویژه گی ها و احکام خوانندگی و نوازندگی در شریعت روشن شد و حالا پس از تمام آنچه که از پیامبر اکرم نیز در این باره رسیده است اکنون باید از عده ای سؤال کرد و پرسید آیا عاقلانه است که این کثافت کاری را به آن حضرت نسبت دهند و آن حضرت که معصوم از هر خطا و خلاف است را گناهکار و معصیت کار نشان دهند و... این عمر بوده که زشتی آن را آشکار نموده ..... اینها از خود سؤال نمی کنند که(العیاذ بالله) این چه پیامبری است که لهو و لعب را گوش می کند و زنی نامحرم در برابر او دست افشانی و پایکوبی (رقص)می کند و آواز می خواند و دف می زند، یا همسرش را بر سر این گذرگاهها و انجمن های رسوا، می آورد و از طرفی مدعی است که من کاری با هیچگونه لهو و لعب ..... ندارم، العیاذ بالله این چه پیامبری است که آوازه خوانی کنیزکان و دف زدن آنان را در خانه خود می بیند ولی برای جلوگیری از آنها سخنی نمی گوید تا عمر بیاید و بگوید ساز شیطانی در خانه پیامبر چکار می کند، .....

(کلب گوید حالا تو بیا و ببین که این روایات دروغین دارای چه حاشیه های فراوان دیگر است از جمله اینکه معنای آن اینست که اینگونه مجالس دائماً و معمولاً انجام می گردیده و اساساً عمل جا افتاده بوده و اگر عمر نمی آمد، با توجه به اینکه پیامبر هم اعتراضی نکرده پس زنان مدینه جمع می شدند و همه از آن مجلس فیض می بردند و معلوم نبود تا کی این مجالس طول می کشید و معلوم نیست اگر این مجلس بدون آمدن عمر تمام می شد چه اتفاقی می افتاد، فردا وروزهای دیگر هم همین داستان اتفاق می افتاد و اگر مسافری می دید این مجلس را و قبل از آمدن عمر به شهر و دیار خود مسافرت می کرد و مجلس را الگوی قوم خود می کرد چه اتفاقی می افتاد و..، آنچه مسلم است قبل از اینکه این گونه روایات موهن و مستهجن در میان عوام پخش شود یا مستمسک دشمنان خدا و رسول شود، بزرگان دین بایستی آنها را علناً و قویاً مردود اعلام کنند تا از روی آنها فیلمی یا قصه ها نسازند و العیاذ بالله نگویند در روایات اسلامی سند دارد و سپس مردم را درضلالت و گمراهی قرار دهند)،

و نیز باید بدانی که خداوند منزه تر و بزرگتر از آن است که رسول خود را، که عمل او اسوه والگو امت است را رها نماید، تا با دل آسوده و بدون هیچ نگرانی به هرزه خوانی زنان نامحرم گوش دهد و دست افشانی و آوازه خوانی و عشوه گری ها و کرشمه های زنانه آنها را بنگرد ..... و این امیرالمؤمنین است که از (رسول خدا نقل نموده است که فرمود از میان کارهایی که مردم در زمان جاهلیت انجام می دادند من به هیچ یک گرایش پیدا نکردم مگر دو بار که هر دو بار نیز خداوند جل جلاله میان من و خواسته من جدایی انداخت و آن اینکه من شبی به کودکی از قریش که بالای مکه با من چوپانی می کرد گفتم آیا می شود که مواظب گوسفندان من باشی تا به مکه رفته و مجلس شادی جوانان را بنگرم او گفت برو و من به اولین خانه از خانه های مکه رسیدم آوای خوانندگان و نوازندگان را که دف می زدند شنیدم گفتم اینها چیست گفتند فلان پسر فلان فلانی دختر فلانی را به همسری گرفته پس من نشستم تا آنان را ببینم که خداوند خواب را بر من مستولی کرد و خوابیدم تا آفتاب طلوع کرد ..... پس شب دیگر نیز همین قضیه تکرار شد ..... و دیگر هرگز خواسته ناپسند دیگری در من پدید نیامد تا آن زمان که خداوند مرا به پیامبری خود گرامی داشت)،

ماوردی در اعلام النبوه خود آورده است (اگر کسی قبل بعثت خود به نبوت، مقام پاکدامنی و دوری او از لغزشها به این گونه بوده است، پس قطعاً پس از بعثت به نبوت، بایستی بیشتر ازآلودگی ها دور باشد .....، تا مردم با شتاب بیشتری سخن او را بپذیرند و فرمانبری او را بهتر اطاعت کنند.....)، .....

اندیشه عمر درباره آوازه خوانی:

اگر به شگفت درآیی جا دارد زیرا بر اساس این یاوه های آنها تو تصور می کنی که آن داستانهای خنده دار و رسواکننده نشان می دهد که عمر از آوازه خوانی منزجر بوده و حال آنکه عینی در عمده القاری که در شرح صحیح است ..... (عمر را از کسانی به شمار آورده که آوازه خوانی را کاری شایسته می دانند) و شوکانی نیز آورده است که (آوازه خوانی و شنیدن آنرا گروهی از یاران پیامبر و شاگردان آن روا می دانستند و از میان اصحاب پیامبر عمر بر این عقیده بوده است) و سپس تعداد دیگری را نیز مانند عثمان، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده جراح، سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر ..... نام می برد، ابن منظور در لسان العرب آورده، (عمر آوازه خوانی عرب های بیابانی را جایز می دانست) (مضمون) و در داستان خوات بن جبیر چنین آمده است، ..... (که ما با عمر و ابوعبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف و... به قصد خانه خدا در کاروان بودیم مردم به من گفتند برای ما آوازه خوانی کن پس عمر هم مرا تشویق و کارم را تائید کرد و من همچنان آوازه خوانی کردم تا سپیده دمید پس عمر گفت خوات دهانت را ببند که شب ما سپری شد،)

و نیز در کنزالعمال آمده که (اصحاب پیامبر از خوات بن جبیر خواستند که برای آنان آوازه خوانی کند و او گفت با عمر هماهنگ کنم و به او گفت و عمر اجازه داد و خوات به آوازه خوانی پرداخت و عمر به تشویق گفت آفرین خوات، زنده باد خوات، و...) و نیز از زبان علاء بن زیاد آورده اند که (عمر در راهی بود و آوازه خوانی می کرد پس خودش به همراهان گفت هنگامی که من کار بیهوده می کنم آیا شما نباید از من جلوگیری کنید و .....)، از قول حارث بن عبدالله بن عباس آورده اند که (یکبار در روزگار خلافت عمر ما با او همراه با مهاجران و انصار در راه مکه بودیم پس عمر شروع به آوازه خوانی کرد مردی از مردمان عراق گفت ای امیرالمؤمنین کسانی غیر از تو بایستی آوازه خوانی کنند پس عمر شرمنده شد و برپشت شتر خود زد و از دیگران جدا شد .....)،

آری این است عمر و اینست اندیشه او و اینست روش او در زمینه آوازه خوانی... و پناه بر خدا می بریم که این توهین و اهانت به پیامبر را از راه این فضیلت به عثمان هم روایت کرده اند و پناه می بریم بر خدا که این فضیلت واهی و خیالی را برای عثمان هم بیان نموده اند که احمد در گزارش خود آورده (مضمون) (.....ابوبکر از پیامبر اجازه خواست تا وارد خانه او شود چون وارد شد آنجا کنیزکی مشغول دف زدن بود پس آمد و نشست پس عمر اجازه خواست او هم آمد در مجلس نشست و کنیزک همچنان مشغول زدن دف بود و ناگهان عثمان اجازه خواست و وارد شد پس کنیزک دست از دف زدن برداشت پس راوی می گوید و آنوقت رسول خدا گفت به راستی که عثمان مردی باشرم است) و به همین مضمون نیز آمده است .....،

و این شاعر رود نیل است که می گوید (..... تازیانه او مردم را از شمشیربی نیاز می کرد... و برای او مانند عصای موسی بود...) از این مرد می پرسیم چه شباهتی هست بین عصای موسی و تازیانه اوکه درباره اش گفته شده: شاید از گزند آن هیچ کس برکنار نماند مگر چند تن انگشت شمار از یاران پیامبر که همیشه و هر جا می رفت تازیانه در دست او بود و مردم را بیش از آنچه شمشیرها بترساند در ترس می انداخت و خود او می گفت: به روزی رسیده ام که مردم را کتک می زنم و جز پروردگار جهانیان هیچ کس بالای دست من نیست ..... آیا او نبود که زنان عزادار و سوگوار برای دختر رسول خدا را کتک می زد تا پیامبر او را نهی کرد، و یا دختر ابی قحافه را به گناه گریه بر پدرش کتک زد، ..... یا آن گروه را برای نماز پس از عصر کتک زد حال آنکه سنت پیامبر بود یا کسی را که دو روز متوالی برای خانه اش گوشت می خرید کتک می زد یا آن مرد را برای آمدن از بیت المقدس کتک زد یا آن کسانی که برای روزه گرفتن ماه رجب کتک زد، ..... یا کسی را به گناه پرسیدن معنی یک فراز از کتاب خدا که آن را نمی دانست کتک زد، یا مسلمانی را کتک زد که چرا به متن نوشته شده در زمینه دانش ها توجه کرده ای، یا هر کس را که کنیه ابوعیسی داشت کتک می زد یا آنجا که رئیس تیره ربیعه را بدون هیچ خطا کتک زد ..... یا معاویه را بدون هیچ علت کتک زد، یا آن شخص را که روزهای زیادی را روزه بود کتک می زد، .....

(کلب گوید و البته اگر کارگزاران او کتابخانه های عظیم امپراطوری جهان را که مشحون از کتب پزشکی و نجوم و ریاضی و فیزیک و شیمی و ادبیات و .....، که در واقع تاریخ تمدن انسانها و متعلق به همه بشریت بود را طعمه آتش نمی کردند قطعاً از ضربات تازیانه او در امان نبوده و حیثیت آنها بر باد می رفت، آری می توان استنباط نمود که در واقع ضربات تازیانه های او آبروی اسلام و مسلمین را نزد

دانشمندان جهان و جامعه بشریت برد و مسلمانان را تا روز قیامت دربرابر علم و دانش و فرهنگ و سنت رسول خدا شرمسار نمود اناالله و انا الیه راجعون).

چهار نمایش شگفت انگیز از عمر:

۱.چون مصر فتح شد مردم آن زمان (مضمون) به عمروعاص گفتند ما رسم داریم که در ماه بونه برای روان ماندن آب نیل دخترکی را آورده و با بهترین لباسها و آرایش کرده به آب می اندازیم (قربانی می کنیم)، عمروعاص گفت در اسلام روا نیست، پس نامه به عمر نوشت، عمر پاسخ داد و نامه ای خطاب به نیل نوشت (از سوی عمر به نیل اما بعد اگر خودت روان میشدی دیگر روان مشو و اگر خدا ترا روان می کرد پس از خدا می خواهیم ترا روان کند) پس نوشته او را به نیل انداختند ودر نیل آب روان شد .....،

۲.رازی در تفسیر خود آورده که زلزله ای در مدینه واقع شد پس عمر تازیانه خود را بر زمین زد و گفت با اجازه خدا آرام شو پس آرام شد و دیگر در مدینه زلزله نیامد.

۳.باز در تفسیر رازی آمده است که در بعضی از خانه های مدینه آتش سوزی واقع شد پس عمر بر پارچه ای نوشت ای آتش با اجازه خدا آرام شو پس آن را در آتش انداختند بلافاصله آتش خاموش شد،

۴.از سکتواری آمده است که اولین زلزله در اسلام بیست سال بعد از مهاجرت پیامبر به مدینه بود و در زمان خلافت عمر،پس او نیزه اش را به زمین زد و گفت آرام باش مگر من بر روی تو عدالت نکرده ام پس آرام شد...

و اما درباره گزافه پردازی و داستان سرایی نیل، باید گفت تنها راوی آن عبدالله بن صالح مصری است و آنچنان که مذکورشد او یکی از حدیث سازان و دروغپردازان بزرگ است و احمد بن حنبل گوید ..... سرانجام کارش به تباهی کشید .....صالح جزره می گوید ..... به اعتقاد من دروغگو بوده است ..... ابن حبان گفت که من از ابن خزیمه شنیدم که او همسایه ای داشت که بین آنها دشمنی و عداوت بود آن همسایه احادیث جعلی تنظیم و آن را با خطی شبیه به خط عبدالله می نوشت و درخانه او می انداخت و عبدالله فکر می کرد مال اوست و آن را حدیث می کرد ..... و او همان است که آن حدیث بدون زنجیره را از جابر جعل کرد که پیامبر گفت خداوند اصحاب مرا بر همه جهانیان به جز پیامبران برگزید و از میان یاران من چهار نفر را ابوبکر و عمر و عثمان و علی و... و اصحاب من همه صالح و خوب هستند که موضوع جعلی بودن آن اثبات گردید و حافظان و دانشمندان در رد آن اتفاق نظر دارند

(کلب گوید خوب است به ماهیت بعضی از این ظاهراً احادیث که نقل می کنند، اندکی تأمل شود تا نادرستی آن براحتی آشکار شود .....، ای مسلمان توجه کن اگر همه صحابه یعنی کسانی که پیامبر را دیده و در اطراف او بودند آدمهای خوب بودند، این مجموعه منافقین که یک سوره را در قرآن به خود اختصاص داده است در کجا و با چه کسانی زندگی می کرده اند آیا با قوم یهود و یا قوم نصارا و یا در پشت کوه قاف بودند و یا اینکه جزء اصحاب رسول خدا بودند ..... پس عشق و علاقه ما به رسول خدا نبایستی چشمان ما را بر روی حقایق ببندد و بگوئیم همه آنها خوب بوده اند اگر چنین تصوری داشته باشیم پس العیاذ بالله خلاف قرآن خدا سخن گفته ایم ..... هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله...))،

نگرش بر راویان داستان نیل گویای دروغپردازی و داستان سرایی گزافه گویان در این مورد است، و نیز داستان زمین لرزه ای که رازی آن آورده است که نمی توان آن را چه با زنجیره گسسته و چه با زنجیره پیوسته، در اخبار و رویدادهای زمان عمر بیابیم زیرا آن را تاریخ نگاری نیاورده و حافظان حدیث نیز آن را نقل ننموده اند و اینکه در انتهای آن گفته که پس از آن دیگر زمین لرزه ای در مدینه واقع نشد نیز خلاف واقع است، زیرا پس از آن سال، بارها زلزله واقع شد،

(سالهای ۵۱۵ حجاز که رکن یمانی فرونشست و گوشه ای از مسجد رسول خدا ویران شد و...، و سال ۶۵۴ که تا چند روز زمین می لرزید و...) و از طرفی زمین لرزه اول شش سال پس از مهاجرت رسول خدا و در زمان ایشان واقع شد که آنحضرت فرمودند (به راستی خدا از شما خشنودی می خواهد پس او را خشنود سازید .....) و در باره داستان سخن عمر که گفت (ساریه کوه، کوه) نیزسید محمد بن درویش الحوت در اسنی آورده که این از گفتار عمر است در هنگامی که پرده از پیش چشمش برداشته شد و ساریه را که نهاوند از

سرزمین فارس بود دید و داستان آن را واحدی و بیهقی با زنجیره ای ضعیف آورده اند ..... در زنجیره این گزافه گویی سیف بن عمر است همان که تمام بزرگان حدیث او را نفی کرده اند، ابن حبان می گوید که سیف بن عمر احادیث جعلی و ساختگی را از زبان راویان خوب بازگو می کرد و گفته است که او گزارش سازی می کرد و از کسانی است که به بد دینی و خروج از شریعت متهم بود، حاکم و ابن عدی و.. نیز با همین مضمون او را نکوهش کرده اند و نیز برقانی ازقول دارقطنی و ابن معین و ابوحاتم و نسایی و سیوطی ..... تأکید در شخصیت حدیث ساز و جاعل او دارند .....

و نیز درباره سوختن دهکده برای خودداری آن شخص از تعویض نام خود باید گفت که این هم یاوه ای است که عقل و شریعت و منطق آن را نمی پذیرد که اولاً این کج فکری در خلیفه بود به شرح آنچه قبلاً مذکور شد در تغییر القاب مردم و.. با دست آویزهای بی پایه و اساس و می گفت که رسول خدا رحلت کرد و آمرزیده شد و ما نمی دانیم که با ما چه خواهد شد .....) و ..... نه معقول است که خداوند دهکده ای را با جمیع زنان و کودکان و پیران و... به آتش بکشد زیرا که آن شخص حرف عمر را نشنید که اسم خود را عوض کند .....، ..... که البته خدای عادل از اینگونه ستم ها بدور است و نیز بزرگان امت ما بسیار دورهستند که از پذیرفتن اینگونه دروغهای بزرگ و امید است خدا عظیم الشأن اینگونه دوستی های کورکورانه را که منتهی میشود به حدیث سازی و حدیث بافی را نابود کند.

نامیده شدن عمر به امیرالمؤمنین:

آورده اند که ابوعمرو از عایشه پرسید عمر فاروق را چه کسی امیرالمؤمنین نامید او گفت پیامبر، ..... امّا ابوحرزه پس او افسانه سرایی بود که داستان سرایی می کرد و دوست داشت که بر رسول خدا و همسر او ام المؤمنین دروغ ببندد تا با ساختن فضیلتی برای عمر شنوندگان خود را خشنود سازد و فراموش کرده که تاریخ اگرچه بعد از روزگاری چند دروغگویی و عمل زشت او را آشکار می سازد، حاکم نقل نموده است که عمربن عبدالعزیز از ابوبکر بن سلیمان سؤال کرد که چرا در روزگار ابوبکرنامه ها را با عنوان (از سوی جانشین رسول خدا) می نوشتند و عمر نیز در ابتداء می نوشت از سوی جانشین ابوبکر ..... پس از چه زمانی نوشت (از سوی امیرالمؤمنین)، او پاسخ داد: شفا که از نخستین زنان مهاجر به مدینه در همراهی با پیامبر بود به من حدیث نمود که عمر بن خطاب به کارگزار عراق نوشت (مضمون) که دو نفر را نزد من بفرست که من در مورد مردم عراق تحقیق کنم ..... آن دو آمده به عمروعاص گفتند اجازه بخواه ما نزد امیرالمؤمنین برویم، عمرو از این لقب خوشش آمد برجست و نزد عمر آمد و گفت درود بر تو ای امیرالمؤمنین، عمر گفت این چه نامی است عمروعاص گفت خدا می داند این اسم به تو می آید، ولی حقیقت اینست که آن دو نفر که از عراق آمدند اینگونه ترا لقب دادند و به راستی تو امیر هستی و ما مؤمنین پس پسر سلیمان گفت بعد از آن روز دیگر نامه ها را با این عنوان نوشتند و این گزارش را حاکم در مستدرک، ذهبی در تلخیص، سیوطی درشرح شواهد مغنی و .....، آورده اند و زنجیره آن را درست و صحیح می دانند و... نیز طبری در تاریخ خود آورده است که چون عمر بر سر کار آمد به او می گفتند (ای جانشین جانشین رسول خدا) عمر گفت به این گونه سخن دراز می شود و اگرپس از این هم کسی بیاید می گویند ای جانشین جانشین جانشین رسول خدا، پس شما مؤمنین هستید من هم امیر شما این بود که او را امیرالمؤمنین خطاب کردند، .....

و نیز ابن خلدون در تاریخ خود می آورد ..... که یکی از یاران پیامبر (عبدالله بن جحش) او را اینگونه خطاب کرد پس مردم پسندیده و او را اینگونه خطاب کردند و یا گفته اند که عمروعاص و مغیره بن شعبه این لقب را بر او نهادند و نیز پیکی که نوید پیروزی آورده بود گفت و مردم پسندیدند ..... پس او را به آن نام خواندند و به ..... جانشینان وی در آینده رسید .....، از این روایات به صراحت معلوم می شود که نه خود عمر قبل از این چیزی در مورد این لقب می دانست نه از دیگران شنیده بود و به همین دلیل آن را شگفت انگیز و دور از باور دانست که عمروعاص به او گفت این لقب به تو می آید و لذا نه عمروعاص آگاهی داشت و نه آن دو مرد و... از بقیه گزارشات نیز بر می آید که این لقب را خود او یا دیگران بدون برنامه ریزی و تصادفی برای او ساخته اند ..... (و امّا بنگرید بر مجموعه کثیر احادیث بر اینکه آن کسی را که رسول خدا امیرالمؤمنین نامید او سرور ما علی علیه السلام است ..... ابونعیم در حلیه الاولیاء با سلسله اسناد خود

آورده که (رسول خدا صلی الله علیه وآله به انس گفت ای انس برای وضوی من آب بریز پس از وضو برخاسته و دورکعت نماز بجای آورد و فرمود ای انس اولین کسی که از این در وارد شود او امیرالمؤمنین است و اوست سرور مسلمانان و پیشوای مؤمنین خالص و ..... که در روز قیامت صورت های آنان نورانی است و آخرین نفر که وصی اوست و وصایت را او اجرا می کند پس انس گفت من باخود گفتم خدایا این شخص را از انصار قرار بده پس ناگاه علی وارد شد پیامبر سؤال کرد انس کیست من گفتم علی است پس حضرت با شادی برخاست و او را در آغوش گرفت ..... و فرمود تو دیون مرا می پردازی و کلام مرابه آنها می رسانی و آنها را تفسیر می نمایی)،

و ابن مردویه آورده که پسر عباس گفت: (رسول خدا در خانه اش بود و علی بن ابی طالب کرم الله وجه در ابتداء صبح به نزد آن حضرت رفت تا کسی از رفتن نزد آن حضرت بر او سبقت نگیرد چون به درون خانه آمد پیامبر را دید که سر او بر دامن دحیه بن خلیفه کلبی است پس به دحیه گفت سلام بر تو، رسول خدا چگونه است، دحیه گفت خوب است ای برادر رسول خدا و در نزد من ستایشی برای توست، تو امیرالمؤمنین و رهبر صورت نورانی های روز قیامت و..... هستی، پس رسول خدا فرمود یا علی او دحیه نبود بلکه جبرئیل بود)

و حافظ ابوالعلاء از ابن عباس آورده است که (پیامبربه ام سلمه فرمود ای ام سلمه گواه باش و بشنو که این علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین است)، و طبرانی در معجم ..... آورده که (پیامبر فرمود به راستی که خداوند در آن شب که مرا به معراج برد به گونه ای نهانی سه ویژه گی علی را برای من ذکرنمود این که او امیرالمؤمنین، پیشوای پرهیزکاران و رهبر (مؤمنین) با چهره های درخشان و تابناک است، و...)، احادیث دیگرکه احادیث بالا را تائید و استوار می نماید، از جمله آنچه ابونعیم آورده است از ابن عباس که (پیامبر فرمود که خداوند هیچ

آیه ای نازل نفرمود که در آن آیه (ای کسانی که ایمان آورده اید) باشد مگر اینکه علی امیر و فرمانروای آنان است.)،

و به گزارش طبرانی ..... (مگر علی امیر و بزرگ آنان است و به راستی که خداوند بارها اصحاب محمد را سرزنش نمود ولی علی را جز به نیکویی یاد نکرد) و گزارش خطیب که حاکم نیز آن را آورده و صحیح شمرده است که جابربن عبدالله گفت (شنیدم رسول خدا در روز حدیبیه هم چنان که دست علی را گرفته بود می گفت این فرمانروای نیکوکاران و نابودکننده تبهکاران است و هرکه او را یاری کرد خود یاری شده و هر که او را رها کرد خود را رها شده است،)،

و ابن عدی از علی علیه السلامنقل نمود که (پیامبر فرمود علی امیر مؤمنان و ولی و سرپرست آنان است و امیر و سرپرست منافقان دنیا طلبی است) ..... دمیری و ابن حجر می آورند که (امیرالمؤمنین علی کرم الله وجه را در میان مؤمنین به شاه زنبوران تشبیه کرده اند و .....)، باز از (علی علیه السلام که فرمود من امیرالمؤمنین و ولی آنها هستم و دنیاطلبی و دارایی جهان امیر بی دینان و منافقان ..... است،) ..... این بود گوشه ای از آن حقیقت استوار که برای برابری با آن، گروهی به فرمان یاوه گویان حدیث ساز گزارشی را تراشیده و از زبان ابوحرزه دروغپرداز که آن را دیدی و...،

عمر نادرستی را دوست ندارد:

ابونعیم آورده (مضمون) که اسود بن سریع به پیامبر گفت که من در وصف خدا و شما شعر سروده ام پس آن حضرت گفت خداوند بزرگ و گرامی، حمد و ثنا بندگان را دوست دارد، و من شروع به خواندن سرودها نمودم تا اینکه مردی ..... وارد شد و رسول خدا به من گفت خاموش باش و وقتی او رفت و من دوباره شروع کردم و او دوباره آمد پیامبر قطع کرد و رفت و من شروع کردم و ایشان سه باره و چهار باره آمد و من سرود را قطع نمودم و دوباره می خواندم پس سؤال کردم او کیست فرمود او عمربن خطاب است همان کسی که نادرستی را دوست ندارد

(کلب گوید راوی خبیث می خواهد به مخاطب القاءکند که پیامبر العیاذ بالله نادرستی را دوست دارد و آن را اشاعه می دهد ولی عمر نادرستی را دوست ندارد و آن را ریشه کن می کند و با این مطالب کفرآمیز برای تراشیدن فضیلتی برای خلیفه به رسول خدا جسارت و توهین روا می دارند و حال آنکه محاربه با رسول خدا به منزله شرک و مشرک براساس آیات کتاب خدا در دوزخ جاودانی معذب خواهد بود و وای بر کسانیکه اینگونه اکاذیب را در بین امت منتشر می کنند)

و به همین مضامین از اسود تمیمی نیز نقل گردیده است ..... و به عبارتی دیگر و در ادامه (..... که بخدا سوگند که پس از آن دانستم، اگر از من چیزی می شنید برای او ساده بود، بی آنکه با کسی سخن بگوید پای مرا گرفته و تا بقیع بکشاند .....)، به گزافه گویی و برتری تراشی در میان این گروه نظر کن و...، یا آن مردم نمی دانستند که چه سخنانی بر زبان می آورند و سپس فرو می برند و یا دانسته چنین یاوه هایی را سروده اند و علاقه به برتری تراشی برای عمر بن الخطاب و .....، آنان را اینگونه کور و کر نموده است و کسی نیست از اینها سؤال کند که این اشعار که آن مرد می خواست بخواند حمد و ثنای خدا و رسول او بود و برای همین پیامبر به او اجازه داد بنابراین چه نادرستی در آن وجود داشت که عمر آن را دشمن بدارد و اگر نادرست بود که رسول خدا پیش از عمر از آن جلوگیری می کرد و العیاذ بالله این چه پیامبری است که از مردی از پیروان خود می ترسد ولی از خدا نمی ترسد، و یاچگونه آن مرد ترسید که عمر پای او را کشیده و تا بقیع ببرد و دفن کند ولی از پیامبر نترسد که چنین کند

(کلب گوید ای مسلمان از تو سؤال می نمایم، عملی که پیامبر انجام داد کدام قسم از اعمال پنج گانه اسلام است یا واجب و یا مستحب است و یا مباح است که پیامبر آن را ترک کرد و یا حرام و مکروه، اگر بگویی سه قسم اول است که با توجه به اسوه و الگو بودن آن حضرت برای جاری نمودن سنت در امت سازگار نیست و اگر بگویی حرام و یا مکروه بود بواسطه قبیح بودن، بهیچ وجه آن عمل شایسته پیامبر نیست زیرا شایسته پیامبر نیست که عمل خوب را ترک کند و عمل بد را بجای آرد. زیرا در واقع او امام و رهبر و هادی امت به سوی بهشت جاویدان و بشیر و نذیر و اسوه و الگو امت است و آنچه این یاوه گویان آورده اند و به کذب، این افترا وحشتناک را بر آن حضرت بسته اند، فقط این معنی را در ذهن تداعی می نماید که عمر امام و رهبر پیامبر است و سنت او بالاتر و ارجح از سنت رسول خداست که این معنی کفر کفور است، و البته مقام و منزلت هادی بشر محمد مصطفی کجا و این فرد عامی و عادی کجا، کسی که علم و روش و منش او در امت در آن پایه بود که دیدی حضرت علامه چگونه آنها را شرح داد و تاریخ چگونه عمل ننگین او را در نابودی فرهنگ و تمدن چند هزار ساله و در رابطه با سوزاندن کتبی که تمدن بشری و علوم علمی را پایه ریزی می نمود ثبت کرده زیرا او فکر کرده بود بشریت نیاز به پزشک، فیزیکدان وشیمی دان و .....، ندارد و با این عمل نابجا و جاهلانه موجبات سرافکندگی اسلام و مسلمین در پیشگاه جامعه بشری را فراهم نمود و نیز سایر اعمال او را که موجبات اشاعه خشونت و بی منطقی در بین عوام بجای تثبیت حاکمیت منطق و حکم عقل و حکم شرع مقدس ..... شده است، پس بهترین کار برای جبران خسارات آنچه او بعمل آورد و آنچه جاعلان کوردل برپایه دروغ و تصور آنکه عمل دروغ آنان برای امت خیر است جاری نموده اند آن است که جلوی این احادیث ساختگی گرفته شود و تعالیم روحبخش اسلام و معنی واقعی تعالیم رسول خدا به مردم جهان هدیه شود تا رستگاری همه را به دنبال داشته باشد انشاءالله تعالی...)

..... و آیا این راویان و نویسندگان که چنین احادیثی را می آورند از همه این تباهی ها آگاه هستند یاخیر آری، اگر آگاه نیستند که دردسر بزرگی است و اگر آگاه هستند که دردسر بزرگتری است.

فرشتگان با عمر بن خطاب سخن می گویند:

بخاری از قول ابوهریره آورده که پیامبر گفت به راستی پیش از شما در بنی اسرائیل مردانی بودند که (از سوی خداوند) سخن می گفتند (یعنی به آنها وحی می شد) بی آنکه از پیامبران باشند و اگر کسی از پیروان من از آنها باشند همان عمر است، و باهمین عبارت (..... از جهان غیب به آنها گزارش می رسید .....) و .....،

آری و من نمی دانم سخن گفتن فرشتگان (و وحی) بر او برای چه بوده است آیا به او از سوی فرشتگان وحی می شد که با هم صفا کنند و یا او را از لغزش ها و خطاها مصون و محفوظ دارند و یا او را آموزش دهند...

(کلب گوید ببین و توجه کن و به شرحی که حضرت علامه فرمود و آن را شرح دادکه چگونه اعمال او به هنگام بت پرستی و شراب خواری و .....، مغایر با وحی رسول خدا و سنت اوست و با آن مخالفت نموده است، مگر می شود که از یک منبع وحی دو گونه سخن معارض هم و ضد هم صادر شود یکی به نیکی امر کند و دیگری به فحشاء و ظلم و ستم ..... و اگر دوگانه شد کدام یک قابلیت اجرایی و پیروی دارد و البته مخالفت اعمال خلیفه ها اول و دوم و سوم با روش و سنت رسول خدا و کتاب خدا دلالت بر کذب بودن ادعای این حدیث سازان دارد و البته خود آن خلفاء نیز ابداً چنین اعتقاداتی نداشتند بلکه در سده های بعد این گزافه گویان و غلوکنندگان این مراتب را به آنها منسوب نموده اند آنهم از راه دوستی افراطی و...،) .....،

یا بواسطه آن مردم را راهنمایی نماید و یا موجب شود که خودسرانه و بی پروا سخن نابجا از دهانش خارج نشود و .....، پس به جلد ششم مراجعت نموده و آنگاه گام به گام اعمال و رفتار عمر را دنبال کنید و در لغزش های او و در سخنان نابجا او و در اعمال بی خردانه او و ..... نظر کنید، آیا آن فرشته در آن زمان ها در حال چرت زدن بوده که در وظیفه خود کوتاهی نمود ..... یا اینکه این داستان جعلی و ساختگی است و قطعاً بهترین پاسخ همین است که احتمالاً بر بخاری هم پوشیده نبوده با این همه ....

کاغذی در جامه مرگ عمر:

(مضمون) آورده اند که حسن و حسین بر عمربن خطاب وارد شدند ..... پس او هر دو را بوسیده و به هر کدام هزار درهم داد آنها داستان را به علی تعریف کرده و او گفت شنیدم پیامبر گفت عمر در جهان فروغ اسلام و در بهشت چراغ بهشتیان است پس آن دو نفر این را به عمر گفتند عمر آن را مکتوب کرده در کفن خود قرار داد و وقتی مرد، صبح هنگام کاغذ روی قبر او دیدند که روی آن نوشته بود حسن و حسین راست گفتند و پیامبر راست گفت.....،

یاوه بودن این داستان به حدی است که به گزارش سیوطی، حافظ ابن جوزی آن را در جمله احادیث جعلی آورده و میگوید شگفت از کسی است که در بیشرمی در آن پایه رسیده که همانند این سخنان را بنویسد و به این بسنده نکرده و آن را بزرگترین آئین دانان نشان دهد نادرست بودن آن را با نوشته خود گواهی کنند، آری خداوند گزافه گو و یاوه گو در ایجاد فضایل دروغین را نابود نماید که به راستی آوازه بزرگترین آئین دانان را زشت نموده چنانچه نامه و اوراق تاریخ را سیاه نموده است .....

(کلب گوید توجه به متن و ماهیت این حدیث جعلی هم دلالت کامل بر دروغپردازی جاعل دارد اولاً بهشت تاریک نیست و تاریک نمی شود که بهشتیان برای پیدا کردن راه نیاز به چراغ داشته باشند و یا گمراه نیستند که او مایه هدایت آنان باشد و آن کاغذ روی قبر که در واقع سند مکتوب خدا بوده است را مردم دیدند این مردم چه کسانی بودند و چرا حفظ نکردند سندی به پایه اهمیت را که خدا بطور مکتوب فرستاد برای عمر در حالی که خدا برای پیامبر خود سند مکتوب نمی فرستاد و گفتار خود را از طریق وحی ابلاغ می کرد)

زبان و دل عمر:

پیشوای حنبلیان احمد در مسند از قول ابوهریره آورده است که پیامبر گفت به راستی که خدا درستی را بر زبان و دل عمرنهاده است، .....

آری درباره دل و قلب آن مرد یعنی عمر بن الخطاب البته باید گفت که ما را راهی به آن نیست زیرا اسرار نهفته در آن را فقط خدا می داند و البته ای بسا که آنچه بر زبان او جاری می شود پرده از آن رازها بردارد، حالا تو از امام احمد بپرس آیا درستی و حق بر زبان عمر بود در آن زمان که سخن تند خود را چون تازیانه بر صورت رسول خدا کوبید و جلوگیری نمود از جاری شدن فرمان آن حضرت که دوات و استخوان شانه گوسفندی را خواست تا نوشته ای بگذارد که پس از رحلت او مسلمانان به گمراهی سقوط نکنند به شرحی که مذکور خواهد شد) و... آیا در آن یکصد جایی که دائماً در حال لغزش بود باز هم حق بر زبانش جاری بود ..... به شرحی که قبلاً در جلد ششم مذکور نمودیم و آنها را وسیله سنجش گزارش بالا و امثال آن که دست های دروغ گزافه گویان و حدیث سازان بهم بافته است قرار دهیم .....، گذشته از اینها زنجیره سست و ناتوان این گزارش از قبیل نوح بن میمون که به گفته ابن حبان لغزش او بسیار است و یا عبدالله بن عمر عمری که به قول ابوزرعه وی راویان را اضافه کرده و ناسازگاری می نموده و علی بن مدین، یحیی بن سعید، یعقوب بن شیبه و ابن حبان و .....، همگی او را نکوهش نموده اند و دیگری ابن ابوجهم است که ذهبی گفت فرد شناخته شده ای نیست و ....

خواب دیدن رسول خدا درباره دانش عمر:

(مضمون) بخاری در صحیح آورده که پیامبر گفت من خواب دیدم که شیر خوردم و دیدم که آن شیر از ناخن هایم می چکد پس آن را به عمر دادم پرسیدند این خواب را چه دریافتی گفت دانش .....،

..... ظاهر این گزارش می رساند که بعد از بعثت پیامبر و بعد از اسلام عمر این خواب دیده شده و معلوم نیست که قبل از آن آیا خود پیامبر از دانش و علم تهی بوده و یا دانش او در نارسایی بوده و...، و یا منظور پیامبر آن است که می خواهد پایه دانش عمر را معرفی نماید که علم دانش غیب رابه مغز او ریخته ..... آیا در چنین حالتی کسی که در این پایگاه و منزلت باشد آیا از پاسخ پرسشهای واضح و آشکار درمانده می شود و یا سزاوار است که چون در علم قرآن درمانده شود این سخن را بهانه بیاورد که بده و بستان های بازار و دلال گریها مانع آموختن این علوم برای من شد، و اگر مانده علوم پیامبر در جان او ریخت چه معنی داشت که بگوید همه مردم از عمر داناترند حتی زنان تازه شوهر کرده و پیره زنان ..... و به راستی خداوند بر امت مهربانی نمود که از آن پیمانه علم پیامبر به او داد و بعد خلیفه نمود که اگر قبل از این، کار او را به خلافت می رساند دیگر محصول نادانی او چه اندازه در وقایع جلوه می کرد و نشانه های نسنجیده در علم او تا چه حد و مرزی می رسید .....، آری ای کاش سازنده این داستان مضحک و خنده آورآن را به گونه ای دیگر می ساخت که زمینه آن با پیامبر و جانشین او سازگار شود و... امّا ...

عمر و گریختن اهریمن از او:

بخاری از سعد بن ابی وقاص نقل کرده که (مضمون) (نزد پیامبر عده ای از زنان قریش بودند که صدای خود را بلند کرده بودند پس عمر اجازه گرفت و وارد شد زنها ترسیده پشت پرده رفتند پس عمر گفت ای زنانی که دشمن خود هستید آیا از من می ترسید و از پیامبر نمی ترسید آنها گفتند چون تو از پیامبر درشت تر و تندتر هستی و پیامبر گفت سوگند به آن که جان من در دست اوست هرگز شیطان تو را ندید مگر اینکه راهی غیر راه تو رفت) .....،

ببین که چه گزارشگر بی شرمی این داستان را در شمار فضایل آورده با آنکه آوردن آن در شمار یاوه سرایی ها سزاوارتر است زیرا اول فکر می کند که آن زنان از پیامبر ترس نداشته ولی از عمر می ترسند و پشت پرده می روند، پس باید گفت که این زنان یا همسران پیامبر بودند یا زنان بیگانه قطعاً همسران پیامبر نبودند پس زنان بیگانه بودند و همچنین یا با حجاب نزد پیامبر بودند و یا بی حجاب که البته بی حجاب هم نبودند پس حالا که با حجاب پشت پرده رفتند و غریبه هم بودند و صدا بلند نموده بودند و عمر آمده و آنان ترسیده

رفته اند یعنی اگر می ماندند چه می شد عمر در حضور پیامبر آنها را با تازیانه می زد در حالی که آنان در پناه رسول خدا بودند و آیا عمر از پیامبر خدا دین شناس تر است یا براحکام آن پایدارتر و یا در آنچه خدا فرموده سخت گیرتر یا پرجرئت تر ..... که ما از این بافته ها به خدا پناه می بریم و دیگر اینکه پیامبر فرمود شیطان تو را ندید مگر آنکه از راه دیگر رفت ..... چگونه می شود پذیرفت که شیطان از عمر می ترسد ولی از رسول خدا نمی ترسد

(کلب گوید آیا شیطان می ترسد که عمر او را با تازیانه بزند یا گلوی او را بفشارد ولی در مجلس پیامبر آزادانه به تحریک زنها می پردازد تا پیامبر را آزار نمایند و پیامبر قادر به جلوگیری او نیست زیرا در حضور پیامبر به کار خود مشغول است...)

و عظمت پیامبر او را در هراس قرار نمی دهد و باعث نمی شود که دیگران از بدی خودداری نموده و زنان نابکار که آشکارا در برابر او اعمال ناشایست انجام دهند ..... و از این نیز بدتر اعتقاد آنان است که می گویند که شیطان بر پیامبر آشکار می شود و نماز او را می شکند همانطور که بخاری نقل کرده و سپس پیامبر گلوی او را می فشاردیعنی شیطان در هنگام نماز هم به پیامبر گستاخی می نماید و... و حال آنکه در هر دو صحیح آمده است که پیامبر فرمود چون شیطان از هر مسلمانی صدای اذان برای نماز را بشنود به او پشت کرده و از ترس می گریزد و از روی بی تابی و بی صبری باد از خود بیرون می کند .....، راستی که من دوست ندارم با یادآوری کارهای این مرد که هیچ انگیزه ای به جز همراهی اهریمن نداشته دل ها را بخراشم و زخم بزنم و نمی دانم از آغاز مسلمان شدن او تا سال فتح مکه (حدود هشت سال پس از مهاجرت)و تا آنگاه که با تهدید در تحریم شراب و شراب خواری آیه نازل شد که آیا شما دست برنمی دارید و تا روزی که همین مردگفت (دست برداشتیم، دست برداشتیم) و تا آن روزی که آن بزم شراب خواری در سرای ابوطلحه انصاری برپا شد و...

آیا درهمه این اوقات و روزگاران شیطان از او می ترسیده و می گریخته و راهی دیگر به غیر راه او می رفته است و از طرفی وقتی رسول خداکه قادر بود گلوی شیطان را گرفته و او را پاسخ مقتضی دهد مگر روزی که این زنان قریشی نزد او بودند آن دلاوری که پشتبان نماز خود نموده بود گم شده بود که نتوانست به یاری آن بار دیگر گلوی شیطان را فشار دهد که آن زنان را از آن عمل ناشایست باز دارد .....، و بسیار ایراداتی دیگر که با نگارش بر هر کدام می توان ارزش این فضیلت را که در خصوص عمر آورده اند شناخت و ..... هم ارزش علمی کتاب صحیح بخاری را که چگونه افراط گری و گزافه گویی در بیان فضیلت و دوستی که کور و کر کننده است و به این یازده افسانه افزوده می شود آنچه که در فضایل عمر در جلد پنجم آوردیم ...

گزافه گویی ها در برتری های عثمان

عثمان بن عفان بن ابوالعاص بن امیه خلیفه اموی نژاد که ما در اینجا قبل از آوردن فضایل او باید بدانیم که دانش او در چه پایه ای بوده است و... و تقوی او در چه پایه ای و ایمان او به اسلام چه جایگاهی برای او فراهم آورده و...

قضاوت و داوری او درباره زنی که شش ماهه زائید:

(مضمون) حافظان حدیث آورده اند که (..... زنی از خاندان جهنیه پس از گذشت شش ماه از ازدواج خود فرزندی به دنیاآورد، شوهرش نزد عثمان رفت و گزارش کرد و عثمان دستور داد تا زن را به جرم زنای محصنه سنگسار نمایند پس خبر به علی علیه السلام دادند آن حضرت نزد عثمان رفت و با کتاب خدا استدلال کرد و عثمان گفت به خدا سوگند نمی دانستم آنگاه دستور داد زن را آزاد کنند ولی کار از کار گذشته بود و زن سنگسار شده بود و قبل از مرگ خود به خواهرش گفته بود ای خواهر اندوهگین مباش که به خدا قسم من خطا و خلاف نکردم و دست هیچکس به جز شوهرم به من نرسیده است، پس راوی گفت آن کودک بزرگ شد و به پدر

بسیار شبیه بود و مرد هم نسبت خود را به او گواهی کرد و باز همین راوی گفت که آن مرد را دیدم که به بدترین حالت مرد در حالی که زنده بود و پاره پاره اندام هایش روی بسترش می ریخت...) این گزارش را به گونه ای که دیدیم (جلد ۶)، مالک، ابن منذر، ابن ابی حاتم و بیهقی و... آورده اند پس می بینی و به شگفت می آیی که چگونه پیشوای مسلمین شناخت لازم از آیاتی از کتاب خدا را که نیازمند افراد جامعه و امت است را نمی داند و کار جهل و نادانی او به جایی می رسد که زنی پاک دامن از مؤمنات امت محمد را دستگیر می کند و به جرم زنای محصنه و زدن داغ روسپی گری و بعد از ریختن آبروی او و کسان و خاندان او در ملاء عام او را به بدترین وضع سنگسار می کند و...،

(کلب گوید، خداوند می فرماید من قتل نفس زکیه کمن قتل الناس جمیعا که قتل این زن بی گناه می تواند از مصادیق آن باشد و مانند آن است که تمام مردم به قتل رسیده باشند و البته آبرو وخون و ..... مسلمان از خانه کعبه نیز بالاتر است و تهاجم به مؤمنین و مؤمنات به منزله تهاجم به ساحت مقدس حضرت الله و شریعت پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز جزای قتل عمد مؤمن هم خلود در آتش ابدی و این عمل می تواند درحکم عمد تلقی و جهنم ابدی خداوند سزای آن باشد و دانشندان علوم قضایی جهان و قانونگذاران همگی جهل به قانون را رافع مسئولیت نمی دانند و شخص مرتکب را گناهکار می دانند بطور مثال کسی که وسیله ای نقلیه را هدایت نماید در حالی که صلاحیت راندن آن را از طریق اخذ گواهی نامه دریافت ننموده باشد قتل او در هنگام رانندگی در حکم عمد تلقی میگردد و این قاعده منطبق است بر این حکم در رهبری جامعه و امت محمد که اگر تصدی نمایند این منصب را در حالی که از خدا و رسول او گواهی نامه هدایت دریافت ننموده باشند ..... که این داستان و امثال آن که نمونه های بارز فتنه هایی است که اشد من القتل است اناالله و اناالیه راجعون))،

و چرا او در چنین حکم عظیمی یعنی قتل آن زن بی گناه وقتی پاسخ پرسش را نمی دانست حداقل با یاران و اصحاب پیامبر مشورت ننمود، ..... تا گرفتار این بار گناه آدمکشی و رسوایی نشود، و حال آنکه به مانند این قضیه در زمان عمر نیز واقع شده بود و... ولی امیرالمؤمنین و ابن عباس از خطای عمر جلوگیری کردند که مشروحاً در جلد ۶ بیان شد، و اگر او به فرض، آن دو آیه را فراموش کرده بود، قضیه مشابه آن در زمان عمر و ارشاد حضرت علی علیه السلام را نیز از یاد برده بود ..... او به چه چیز استناد کرد، کتاب خدا، سنت پیامبر، داوری خودش .....، اگر دستوری خودسرانه داده آفرین بر دستور دهنده، زنده باد دستور و هورا برای این خلافت و این جانشینی، آری اینست بالاترین شخصیتی که خاندان اموی پرورش داده و این از گواراترین میوه هایی است که از آن درخت چیده شده است...

عثمان نماز سفر را شکسته نمی خواند:

بخاری و مسلم و سایرین آورده اند که عبدالله بن عمر گفت پیامبر نماز را با ما در (سفر) منی دو رکعت (شکسته) خواند و ابوبکر و عمر و عثمان نیز در آغاز خلافت دورکعتی ولی عثمان بعد از مدتی از آن نماز سفر را چهار رکعت می خواند، .....

و نیز آورده اند که به ابن مسعود خبر دادند که عثمان بن عفان نماز را در منی بجای دو رکعت چهار رکعتی خواند، و آنوقت ابن مسعود آیه استرجاع را که در هنگام مصیبت می خوانند تلاوت کرد (اناالله واناالیه راجعون) و سپس گفت من با پیامبر این نماز را دو رکعتی و سپس با ابوبکر و عمر هم دو رکعتی و .....، ..... بیهقی از قول حمید آورده است که عثمان بن عفان نماز را در منی شکسته نخواند و برای مردم سخنرانی کرد که ای مردم سنت رسول خدا و سنت دو یار او (ابوبکر و عمر) شکسته خواندن بود و من ترسیدم نماز شکسته خواندن شیوه دائمی تصور شود .....، ابن حزم گزارش نموده است که سالی عثمان درمنی مریض شد و مردم به نزد علی آمده و گفتند بر مردم نماز بخوان او گفت من به سنت رسول خدا دو رکعتی می خوانم آنها گفتند ما جز به چهار رکعتی که عثمان می خواند رضایت نمی دهیم و علی هم نپذیرفت .....، .....،

(کلب گوید ای مسلمان تو لذت نمی بری از اینکه مولای ما علی علیه السلام به قیمت پیروی از رسول خدا پشت پا به حکومت و خلافت و ریاست و ..... و دنیا و هر چه در آن است زد و پای مبارک خود را درست در جای پای رسول خدا قرار داد و به غیر آن راضی نشد اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم)

(مضمون) طبری می گوید در سالی ..... گروهی از اصحاب پیامبر در این رابطه گفتگو نموده و با علی به نزد او آمدند و علی گفت به خدا سوگند نه پیش آمد تازه ای رخ داده نه پیمانی از گذشته در دست است و پیامبرت را به یاد داری که او دو رکعت نماز می خواند و پس از او ابابکر و سپس عمر و تو هم در آغاز دو رکعت و من نمی دانم این بدعت به کجا برمی گردد، او پاسخ داد اندیشه ای است که خود پذیرفته ام ..... در عبارتی دیگر این فکری است که به مغز من رسیده است .....، و....

(کلب گوید ای مسلمان تو در این روایت و امثال آن توجه کن و به این توجیه شیطانی اجتهاد که در سده های بعد توسط طرفداران متعصب ساخته شد که چگونه اصحاب رسول خدا به بدعت های خلیفه اعتراض می نمایند در حالی که اگر برای این عمل توجیه شرعی بود اصحاب رسول خدا هرگز آن را مطرح و در عملی که مستوجب ثواب اخروی برای شکننده سنت رسول خدا و شکستن حکم قرآن بود به بدعت گر اعتراض نمی کردند).

نگاهی به برداشت خلیفه:

پس می بینید آنچه آن مرد انجام داد بر اساس برداشت بی پشتوانه خود او بود که با هیچ اساس اسلامی چه کتاب خدا و چه سنت پیامبر سازگار نبود ..... (مضمون) و از زبان او دلایل شخصی او را برای توجیه عمل شکستن سنت رسول خدا و ایجاد بدعت می آورند ولی اینگونه توجیهات همگی بلاوجه و سخیف می باشد زیرا اولا دلایل او شخصی بوده و مورد تائید صحابه نبوده و علی علیه السلام و عبدالرحمن بن عوف به خوبی به او پاسخ دادند و از همه مهمتر، دلیل اصلی او بود که این بدعت به مغز او رسیده است و در پاسخ به یاوه گویانی که در فکر توجیه بدعت آشکار او از طریق مستمسک شدن عثمان به دلایل شخصی (همسر گرفتن و... دارایی داشتن و...) است بایست گفت که بفرض اینکه دلایل شخصی که برای خود خلیفه حجت بوده است چرا در جامعه اسلامی سنت شده و خلیفه از آن جلوگیری نکرده است و مردم که همه توجیهات او را نداشته اند ..... پس همه این موارد دلالت بر آن دارد که این چیزی بود که به مغز او رسیده بود نه اینکه دلیل شرعی داشته باشد و به فرض اینکه دلیل شرعی شخصی داشته باشد نبایستی مسلمانان به دلایل شخصی او اقتدا نموده و سنت رسول خدا را بشکنند به عبارتی دیگر اگر کار عثمان در شکسته نخواندن نماز با استناد به دلایل واهی و ....، ....، ذکر شده باشد می بایستی در میان مردم بانگ برمی آورد که این برنامه برای کسی است که پایگاه پیشوایی دارد و دیگران همه بایستی نماز خود را شکسته بخوانند ..... وگرنه او با کار خود همه مردم را به پرتگاه نادانی می افکند و با روشن نساختن دلایل آن باعث تباه شدن نماز واعمال عبادی مسلمانان می گردید پس چون او صدای خود را به این آگهی بلند ننمود و چنین بهانه هایی را هم دست آویزکار خود در برابر خرده گیران قرار نداد .....، تنها انگیزه او همان بود که از مغزش تراوش کرده بود ..... و نیز یاوه سرایان درآخرین ترفند خود برای توجیه کار خلیفه آوردند که عایشه ام المؤمنین نماز را در سفر چهار رکعتی می خواند چون هر جا فرود می آمد وطن او بود .....، آخر کسی نیست از این یاوه پردازان سؤال کنند که اگر همه جا بر مادر مؤمنین به محض فرودآمدن وطن می شود این حکم بر رسول خدا که اولی به مؤمنین از انفس آنهاست سزاوارتر است و از طرفی احکام شریعت حکم به باطن نمی شود هرچند چنین باشد یعنی هرچند همه عالم تعلق به رسول خدا دارد و همه جا وطن اوست ولی در مسافرت نماز او شکسته خواهد بود و این حکم خداوند است که نماز مسافر شکسته است پس قطعاً جاری نمودن یک دستور برای کسی که بنیادگر اسلام است سزاوارترخواهد بود و در ضمن احادیث معارض این حدیث یاوه جعلی خارج از حد احصاء است از جمله ..... (از عمر بن خطاب و.....، یعبی بن امیه...، عبدالله بن عمر ..... و ابن عباس و...، و عایشه و...، موسی بن مسلمه .....، ابوحنظله .....، عبدالله بن عمر همان که گفت (نماز مسافر دو رکعتی است و هر

کس با این سنت پیامبر مخالفت نماید از دین خدا خارج شد و کافر گردیده است)، ابن عباس .....، عمران بن حصین ..... عمر بن خطاب .....، ..... که همه با این مضمون که نماز مسافر شکسته است .....،(حفص بن عمر گفت انس بن مالك ما را که چهل نفر از انصار بودیم به شام نزد عبدالملك برد در راه بازگشت نماز نیمروز را با ما دو رکعتی خواند و مردم دو رکعت اضافه کردند پس او گفت خدا این چهره ها را زشت نماید ..... پیامبر فرمودکسانی در دین خدا به فکر خود (برخلاف سنت) فکر می کنند، از دین خدا بیرون می روند مانند تیر از چله کمان .....)، .....،..... پس قطعاً در برابر دستورهای آشکار و چون و چرا ناپذیر هیچ جایی برای آن نیست که کسی برای رسیدن به برداشت ویژه از اندیشه خود، دست و پا بزند .....، و تا زمانی که او از این بدعت را بپا کرد امت اسلامی همه در اجماع و هم داستان بودند...، ...

دین این گذشتگان همان سیاست روز بوده است:

(مضمون) ..... این گزارشاتی که درباره نماز خلیفه رسید همراه با نمونه های فراوان دیگر دلالت بر آن دارد که مردم و بسیاری از صحابه هماهنگی با سیاست روز را سزاوارتر می دانستند، بطور مثال با آنکه می دانستند عمل او خلاف سنت است ولی اعتقاد داشتند که سرپیچی از فرمان خلیفه بدتر است .....، و آنگاه این گروه و یا کسانی که از آنها حمایت می کنند آنان را عادل و نیکوکار دانسته و تقیه را روا نمی دارند، این گونه اعمال خلاف سنت و بدعت را به لحاظ سیاست روز سزاوار اجرا قرار دادند، آری هم در نظر خلفاء و هم پیروان آنان، احکام شریعت پشتوانه ای جز سیاست روز نداشت و اجبار و منع مردم بر پایه این موضوع چرخش داشته است ..... اولین آنها می گوید اگر مرا با برنامه های پیامبرتان انتخاب کرده اید من تاب و توان آن را ندارم .....، با آنکه بزرگترین و برترین پیامبران الهی سنت و روشی بسیار ساده و آسان آورده بود و نیز می گوید من بر اساس فکر خودم سخن می گویم اگر درست باشد از خداست اگر نادرست باشد از من و شیطان است، و کسی که بعد از او می آید صرف نظراز آنچه که در کتاب خدا و سنت پیامبر آمده و علیرغم آنکه پیامبر بزرگ دستور تیمم را به او آموخته است باز هم او با کمال بی باکی دستور می دهد که اگر فرد جنب به آب دسترسی نداشت نباید نماز بخواند و نیز همین مرد است که در رکعت اول از نماز خود سوره حمد را نمی خواند و در رکعت دوم دو بار می خواند و گاهی هم در هیچ یک از رکعتهای نمازش آن را نمی خواند و به همین بسنده می کرد که هنگام رکوع و سجود خدا را خوب پرستش کرده و گاهی نیز اصلاً آن را بجا نمی آورده و نمی خواند و .....،

همو است که مردم را از بجا آوردن نمازهای مستحبی پس از نماز پسین (عصر) منع می کرد وکسانی را که به این کار مبادرت می نمودند با تازیانه می زد و با آنکه مردم به او خبر داده و آگاهی می دادند که این عمل سنت محمد رسول خداست ولی باز هم توجه نمی کرد...، و یا درباره ارث پدربزرگ که داوری های مختلف و متناقض ارائه داد...، و نقل قول مشهور اوست که گفت که در روزگار پیامبر دو متعه جایز و روا بود که من از اجرای آنها منع می کنم و هر کس را که نپذیرد کیفر می نمایم و یا قول مشهور دیگر او که گفت ای مردم سه کار بود که در روزگار رسول خدا انجام میگردید و من آنها را ناروا می دانم و از انجام آنها شما را نهی می کنم و هر کس نپذیرد او را کیفر می دهم، متعه زنان و متعه حج و گفتن حی علی خیر العمل...، و دیگر موارد را که تحت عنوان دانش و علم عمر در جلد ششم مذکور نمودیم و این هم از بدعت عثمان که سنت واضح و آشکار و استوار پیامبر را در خصوص عمل مهم عبادی، چون نماز که ستون دین اوست پایمال کرده و بهانه اش اینست که این فکر من و برداشتی است که به مغز من رسیده است،... و پس از اذان و اقامه دستور به گفتن اذانی دیگر می دهد که امت مسلمان نیز آن را سنت و برنامه شهرهای خود می نمایند، و امیرالمؤمنین علی را از متعه حج منع می نماید و با آنکه از قول وی می شنود که علیرغم منع او می فرماید: من برای سخن هیچ کس از مردم سنت رسول خدا را رها نخواهم کرد، و بر اسب مالیات می بندد با آنکه خداوند با گواهی پیامبر پاکش از این موضوع صرف نظر کرده است و با سرپیچی از سنت قطعی پیامبر سنت سخنرانی در نماز فطر و قربان را قبل از نماز انجام می دهد و دو رکعت نمازصبح را بدون خواندن حمد و سوره برگزار می کند و این سنت واجب و مهم را به دو رکعت پس از آن واگذار می نماید، و نیزبرداشتی که از عده طلاق زنی که با طلاق

خلع آزاد شده با سنت پیامبر که همه آن را تائید نموده اند، مخالفت و مغایرت اساسی دارد، و نیز درباره دارایی ها و صدقات روشی را انتخاب می کند که با آنچه در سنت و کتاب خدا آمده است نیز متفاوت است، .....

و به همین گونه بسیاری از برداشت های او که فرمانها و سنت های موجود در آئین اسلام را پایمال مینماید که مذکور خواهد گردید، و این هم از معاویه که نماز نیم روز (ظهر) خود را با پیروی از سنت پیامبر انجام می دهد و چون مروان و پسر عثمان به سراغ او می روند از این سنت روگردان شده در نماز پسین از سنتی که به گواهی خودش جزء سنت حتمی پیامبر است از آن سرپیچی می نماید و پیرو سیاست روز می گردد تا بدعت عموزاده اش را زنده کند و ..... همان کسی که می بینی که به داوری و قضاوت او، ازدواج با دو خواهر در یک زمان اگر برده باشند ناروا نیست و چون مردم و صحابه به او اعتراض می کنند اعتنایی نمی کند و نیز اوست که بهره وام را جایز می داند علیرغم اینکه خداوند در کتاب خودآورده است که «خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام گردانید» و چون ابو درداء او را آگاه می نماید که پیامبر ازاینگونه داد و ستد جلوگیری کرده می گوید من جای حرف و سخنی در آن نمی بینم و آنوقت ابودرداء می گوید کیست که بتواند برای من عذری برای (این ظلم) معاویه بیاورد؟ من دستور رسول خدا را به او گوشزد می کنم و او برداشت خود را به من گزارش می دهد ای معاویه من در هیچ سرزمینی در کنار تو نخواهم بود پس از مرزهای فرمانروایی معاویه بیرون رفت وهمان کسی که خونبهای غیرمسلمانان که در پناه مسلمانان زندگی می کنند هزار دینار زر شناخته و پانصد دینار آن را در خزینه خود می نهد و باقی را به خانواده کشته شده می دهد با آن که این کار بدعت است که آشکارا و بدون هیچ عذری با سنت پیامبر مخالف است

و به قول شافعی دستور می دهد که در روز عید فطر و عید قربان اذان بگوئید با آنکه هیچ دستوری برای اذان گفتن در این دو روز نرسیده و اذان هم جز در مواضعی که دستور آن بایسته است جایز نیست، و از هدایای مردم به یکدیگر باج گرفته و به قول شافعی او اولین کسی است که این شیوه را بنیاد نهاده است

و به گزارش ابن ابی شیبه او اولین کسی است که یک تکبیر را کم کرده و به قول ماوردی و ابن کثیر وقتی دزدانی را نزد او می آورند به میل خود برخی رادست می برد و برخی را که از کلام او و مادرش خشنود شده رها می سازد، و خطبه نماز عید فطر و قربان را قبل از نماز انجام می دهد که با سنت پیامبر مخالف است و او همان (خبیث است) که نفرین و لعن نمودن بر امیرالمؤمنین علی را برنامه خود می گرداند و به سخن رانان و پیشوایان و پیشنمازان خائن گروه خود دستور می دهد که در همه شهرها و دهکده های مسلمانان این عمل را پیاده نمایند.....، پس ای مسلمان در کار خود به بصیرت و بینایی عمل کن و از هوس کسانی که نادان هستند پیروی نکن و بترس از اینکه تو را گمراه کنند و زندگی و مرگ برای آنها یکسان است و بد داوری و قضاوت می کنند.

خلیفه احکام کیفری را پایمال می کند:

(مضمون) بلادرزی آورده است که ولید بن عقبه شراب خواری نمود و مست شد و نماز صبح را بر مردم امامت کرد و دو رکعت نماز خواند و آنگاه به آنان روی آورده و گفت آیا دوست دارید برای شما بیشتر بخوانم پس دو نفر به او نزدیک شده و انگشتر او را (که نشانه امارت او بود) از دست او خارج کردند و او از شدت مستی متوجه نشد ..... و به عبارت ابن اسحاق،..... چون به نماز ایستاد، از آنجا خارج نشد تا آنچه را خورده بود در محراب استفراغ کرد پس چهار نفر به عنوان شاهد نزد عثمان رفتند و گزارش دادند پس عبدالرحمن بن عوف گفت دیوانه شده آنها گفتند نه مست بوده است، پس عثمان به عتاب و خطاب آنها را ترسانیده و به جندب گفت آیا تو دیدی که برادرم شراب خواری کند گفت نه، ولی به خدا قسم من گواهی می دهم که او را دیدم که مست و بی عقل بود و آنچه را خورده بود استفراغ کرد و من انگشتری (نشان امیری) او را از دست او درآوردم و او از فرط مستی متوجه نشد، پس عثمان به آنها اعتنا نکرده و آن گروه نزد عایشه رفتند و گزارش دادند وگفتند که عثمان آنها را بیرون کرده و به سخنان آنها اعتنایی ننموده است پس عایشه صدا بلند کرد که به راستی عثمان حدودکیفری اسلامی را پایمال کرده و به جای مجازات ولید گواهان را ترس داده است و به نقل واقدی

.....، بعضی گفتند که عثمان بعضی از گواهان را تازیانه زد پس آنان به نزد علی رفتند و گزارش دادند و او به نزد عثمان رفت و گفت حدودکیفری اسلام را پایمال می کنی و گروهی را که به زیان برادرت گواهی دادند کتک زدی و فرمان را زیر و رو کردی با آنکه عمر گفت امویان و به ویژه خاندان ابی محیط را بر گردن مردم سوار نکن پس عثمان گفت چکار کنم علی علیه السلام گفت نظر من آن است که او را از کار برکنار نمایی و سرپرستی مسلمانان را به او نسپاری و از گواهان بازجویی کنی اگر راست می گویند برادرت را به مجازات برسانی و نیز گوید نقل کردند که عایشه با عثمان درشتی کرد و او هم پاسخ تندی داد و گفت به تو چه ربطی دارد و تو باید در خانه ات بنشینی ..... و عده ای او را تائید کردند و عده ای دیگر در جهت مخالف سخن گفتند پس دو گروه با هم درگیر شده و با لنگه کفش ها به جان هم افتادند و این اولین درگیری و نزاع جمعی بود که پس از رحلت پیامبر میان مسلمانان واقع شد، و به گزارش دیگر طلحه و زبیر نزد عثمان رفته به او گفتند ما تو را از سپردن امری از امور مسلمین به ولید هشدار دادیم و تو قبول نکردی و اکنون گزارش شده که او چنین و چنان کرده پس او را برکنار کن ..... و عثمان مجبور شد سعید بن عاص را به فرمانداری کوفه فرستاده و ولید را احضار کرد و سعید چون به کوفه رسید دستور داد منبر و ساختمان فرمانداری را شستشو دادند و ولید را فرستاد و گواهان شهادت دادند و عثمان خواست که او را مجازات نماید پس لباسی آراسته بر او پوشانیده و به خانه اش فرستاد. و هر کس از قریش که برای اجرای حد می رفت او آنها را سوگند می داد و ازکینه عثمان می ترسانید و با این طریق کسی جرئت نکرد او را حد بزند و علی بن ابی طالب که چنین دید تازیانه خود را برداشته با پسرش حسن وارد شد، ولید همان سخنان را گفت و علی گفت اگر من چنین کنم و بترسم پس خدا را باور و به او اعتقاد ندارم و با تازیانه دوشاخه خود او را حد زد ..... و به ولید که او را سوگند می داد گفت خاموش باش که بنی اسرائیل تنها برای تعطیلی حدود الهی سقوط کردند... و این داستان در نزد تمام محدثان حتمی و مشهور است (مسند احمد، سنن بیهقی، تاریخ یعقوبی، کامل ابن اثیر، .....) ..... و صاحب الاصابه آورده که این داستان او که مست بود و بر مردم پیش نمازیکرد و نماز صبح را چهار رکعت خواند مشهور همگان است و همه آن را نقل نموده اند...،

و سیوطی و حلبی آورده اند که، او بر مردم کوفه پیشنمازی کرد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و هنگام رکوع و سجود می گفت، بنوش و مرا بنوشان وآنگاه در محراب استفراغ کرد و نماز را به پایان برد و گفت دوست دارید بیشتر بخوانم و آنوقت ابن مسعود گفت خداوند بر خوبی های خود بر تو و هم به آنکسی که تو را به سوی ما فرستاد اضافه نکند، پس یک لنگه کفش را برداشته و بر صورت ولید کوبید و مردم نیز سنگ ریزه ها را به سوی او انداختند و او تلو تلو خوران به سوی کاخ خود فرار کرد و مردم هم او راسنگریزه می زدند .....، ابوالفرج در اغانی آورده که ولید بن عقبه فردی هرزه و روسپی باز و شرابخواره بود و در کوفه باده گساری کرد ..... پس در محراب استفراغ کرد و به آواز بلند در میان نماز برای مردم این ترانه را می خواند (..... دل به رباب اشتیاق پیدا کرد آن هم پس از پیر شدن دلبر و دلداده .....) و نیز از قول عمربن شیبه با همین مضامین این داستان نقل گردیده .....،

آری ولید همان کسی است که داستان او را شرح خواهم داد و تو از چگونگی او و روزگار او آگاه می شوی آنچنان که گویی در کنار او ایستاده ای، اکنون می بینی که باده گساری می کند و در محراب استفراغ می نماید و... قبل از این هم خداوند در کتاب خود او را تبهکار خواند که ..... (آیا کسی که ایمان آورده مانند کسی است که فسق و تبهکاری می نماید.....) و نیز با این گفتار که (..... اگر فاسق و تبهکاری برای شما خبری آورد در خصوص آن تحقیق کنید .....) و ابن عبدالبر در استیعاب نوشته است که در میان حافظان حدیث و کسانی که به تفسیر کتاب خدا می پردازند هیچ چون و چرایی نیست که این آیه درباره ولید نازل شده است ..... پس آیا سزاوار است که خلیفه به عنوان پیشوای مسلمین این چنین کسی را به عنوان امیر و فرماندار بر جان و مال و ناموس و آبرو و... مسلمانان مسلط نماید و... مردم احکام شریعت را از او گرفته و او را پیش نماز نمازهای جماعت و جمعه خود بشناسند ..... پس این سخنان را از من سؤال نکن از خلیفه ای بکن که او را فرماندار کرد ..... و پس از این همه رسوایی ها او را امین به کارپردازی و جمع آوری صدقات کلبیان و بلقینیان فرستاد

(کلب گوید که آن خود داستان خاص خود دارد که حدس بزن ..... هر چه بگندد نمکش می زنند، وای به روزی که بگندد نمک)

اذان سوم به دستور خلیفه:

بخاری و غیر او آورده اند که برنامه اذان گفتن در روز جمعه در زمان رسول خدا شروع شد و در روزگار ابوبکر و عمر ادامه داشت و زمان آن هم در موقع بیرون آمدن امام و پیشوا بود در موقع اقامه نماز و چون روزگار عثمان رسید اذان سوم هم اضافه شد پس در زوراء آن را گفتند که تا کنون ادامه دارد ..... و به همین مضمون در آثار حافظان دیگر از جمله بخاری،ابوداوود، نسایی، ترمذی ..... آمده است و بلادرزی می گوید (..... تا عثمان در سال هفتم اذان سوم اضافه کرد که مردم آنرا بدعت دانسته و پسند نکردند و گفتند این امر بدعت و خلاف و خطاست،) .....

و آنچه که بعضی برای توجیه بدعت خلیفه موضوع ازدیاد جمعیت را آورده اند نیز کاملاً بلاوجه و نابجاست زیرا این بدعت برای محلهایی که جمعیت کم دارد مستثنی نشده و دلیلی هم نداشته که اساساً سنت رسول خدا به این علت و یا به علل دیگر تغییر نماید...

آری این خلیفه است که در راه جسارت و گستاخی به خدا و دین او گام برمی دارد و بعد از او معاویه و مروان و زیاد و حجاج می آیند و هر کدام به هرگونه که می خواهند براساس هوی و هوس خود دین خدا را به بازی می گیرند و البته آغاز کننده هر ظلم و ستم ستمکارتر از بقیه تابعان است.

خلیفه، خانه خدا یعنی کعبه را بزرگ می نماید:

طبری در تاریخ خود آورده است (مضمون)، که عثمان در سال ۲۶ هجرت مسجد مسلمانان را وسعت داد و ساختمان عده ای را خرید و خانه بقیه که حاضر به فروش نشدند را ویران نمود و بهای آن را در بیت المال قرار داد و چون اعتراض کردند آنهارا به زندان انداخت و آنها را تهدید کرد که بردباری من، شما را گستاخ کرده است ..... در نقل بلادرزی آمده است .....مردم گفتند که پرستشگاه پیامبر را گسترش می دهد و سنت او را نابود می کند .....، گویا کلام رسول خدا به گوش او نخورده بود که تصرف اموال مسلمانان روا نیست مگر از روی رضایت ..... یا به عبارتی دیگری مگر اینکه آن مسلمان از جان و دل خشنود باشد و... و شگفت انگیز آنکه در روزگار عمر ..... ناظر درگیری عمر با عباس عموی پیامبر در همین رابطه بوده و دیده است که چگونه ابی بن کعب و ابوذر و دیگران داستان ساختمان بیت المقدس به دست داوود نبی را برای عمر شرح داده و عمر نیز از سنت آگاه شده و تسلیم گردید، و نیست مگر اینکه این مرد ترسی نداشت که سنت پیامبر پایمال شود ..... وتا جایی که خانه های مردم را ویران و آنها را زندانی نمود ....

فکر خلیفه درباره متعه حج:

بخاری می گوید که مروان بن حکم گفت در راه مدینه تا مکه با عثمان و علی بودم و شنیدم عثمان مردم را از متعه حج و انجام حج و عمره با هم منع می کرد و علی که چنین دید برای حج و عمره با هم شروع به لبیک گفتن نمود، و عثمان گفت مرا چنان می بینی که مردم را از کاری منع کنم ولی تو آن را انجام دهی، و علی گفت من برای سخن هیچ یک از مردم، سنت رسول خدا را رها نمی کنم .....، .....،

ما در قبل به طور مبسوط احادیث فراوان در جایز بودن متعه حج را آوردیم که پشتوانه آن کتاب خدا و سنت پیامبر او بود ..... و منع آن فقط به دلیل برداشت شخصی عمر بود ..... که آیه کتاب خدا را پایمال و سنت پیامبر را در هم شکسته است .....آری عثمان همه اینها را دید ولی ترسی نداشت (علم به جز کتاب خدا قرآن و سنت رسول الله نیست و آنچه به جز این باشد نیست مگر یک مشت هوس و دشمنی های به هم آمیخته، پس مبادا بیهوده پردازی از دارندگان آن تو را بفریبد)

آری کاراین خلیفه به جایی رسید که به جای پیروی از کتاب خدا و سنت رسول وصی رسول خدا و آگاهترین امت به کتاب خدا را تهدید و سرزنش نمود، یعنی امیرالمؤمنین را که نفس رسول خدا و دروازه علم و داناترین و بالاترین آنها در قضاوت و...است و او را بازخواست می نمود که چرا با برداشتهای بی ارزش و بی محتوی و بی اساس خلیفه که با فرمان خدا و کتاب او سازگار نیست مخالفت می نماید و آنگاه در ادامه تهدیدات خود، کار را در عسفان و در جهنه به جایی می رساند که امیرالمؤمنین علی را برای انجام حج تمتع که سنت رسول خدا بود در معرض کشته شدن قرار می دهد

(کلب گوید هر کس سنت رسول **خدا** را زنده می نماید در واقع رسول خدا را زنده می نماید و کسی که سنت رسول خدا را می میراند در واقع رسول خدا را به قتل رسانده است، زیرا رسول خدا به واسطه دین و شریعت و قرآن و سنت خود زنده است)

و ..... گزافه گویی و یاوه سرایی این جاعلان تا حدی و تا جایی است که ابن سیرین بگوید در میان امت داناترین مردم به احکام حج عثمان و سپس عبدالله بن عمر است آری اگر آگاه ترین امت روش او و داستان او این باشد پس اسلام را باید بدرود گفت.....

خلیفه خون بی گناهان را پایمال می نماید

کرابی سی نقل کرده است (مضمون) که عبدالرحمن پسر ابوبکر گفت قبل از کشته شدن عمر من هرمزان و ابولولو را دیدم وچون برخاستند از میانشان دشنه دو سر بر زمین افتاد و شبیه بود به آنچه که عمر با آن کشته شد پس چون عبیدالله بن عمر این را از عبدالرحمن شنید به سرعت حرکت کرده و رفت، هرمزان و دختر کوچک ابولولو را به قتل رسانید و... تا مردم او راگرفتند. .....، چون عثمان روی کار آمد عمروعاص (برای فراردادن عبیدالله) به عثمان گفت این موضوع مربوط به دوران تو نیست و این در زمانی واقع شد که تو خلیفه نبودی، پس خون هرمزان پایمال شده .....، این گزارش را طبری، ابن حجر و... باهمین مضمون آورده اند

و نیز بلادرزی از قول مدائنی آورده است که عثمان بر فراز منبر گفت... هرمزان از مسلمانان بود و وارثی ندارد و من از او گذشتم شما هم می گذرید گفتند آری پس علی گفت این فاسق را بکش که کاری جنایت بار و وحشتناک کرده و مسلمان بی گناهی را کشته و به عبیداله نیز گفت اگر روزی دستم به تو برسد به قصاص هرمزان تو را خواهم کشت .....

یعقوبی در تاریخ خود آورده است... که عثمان گفت من او را برای خدا و بخاطر عمر بخشیدم، پس مقداد بن عمرو برخاست و گفت راستی اینست که هرمزان در پیمان خدا و رسول او بوده و تو آن اختیار را نداری آنچه را که به خدا و رسول او تعلق دارد را، ببخشی عثمان گفت ببینم و ببینید، پس عبیداله را از مدینه به کوفه فرستاد و او را در خانه ای فرود آورد و منزل داد و آن ها را به نام او کوفک پسر عمر نامیدند. .....،

و بیهقی در سنن آورده است که چون عمر زخم خورد عبیداله پسر عمر به هرمزان حمله نموده و او را کشت و وقتی به عمر خبر دادند که عبیداله پسر تو، هرمزان را کشت، سؤال کرد چرا، گفتند می گوید او تحریک کرده است، گفت گواه بیاورد و اگر گواه نداشت عبیدالله را در برابر قصاص هرمزان به قتل برسانید. چون عثمان بر سر کار آمد به او گفتند سفارش عمر را درباره این موضوع بکار نمی گیری گفت بازخواست خون هرمزان با کیست گفتند با تو گفت من او را آزاد کردم .....

در طبقات ابن سعد آمده... که عبیدالله می خواست به خونخواهی عمر، همه بردگان مدینه و تعدادی از مهاجرین را به حدس و گمان خود بقتل برساند. پس او راگرفتند... و عثمان موی او را می کشید و او موی عثمان را و عثمان به او می گفت خدا ترا بکشد که مردی نمازگزار و دختری کوچک و کسی را که در پناه رسول خدا بود کشتی... و بعداً به شگفت آمدم که عثمان چون به خلافت رسید، چگونه او را آزاد کرد و اطلاع یافتم که عمروعاص او را از قصاص منصرف کرد... و نیز آورده اند که علی به عبیدالله گفت دختر ابولولو چه گناهی داشت که او را کشتی... و علی می گفت اگر دستم به عبیدالله بن عمر برسد و قادر باشم او را به سزای عملش میرسانم، از مجموع گزارشهایی که نقل شد... عثمان علیرغم پافشاری اصحاب پیامبر در قصاص عبیدالله بن عمر، براساس احکام شریعت

اسلام و سنت پیامبر، حکم کتاب خدا و حتی دستور خود عمر، عبیدالله را به تحریک عمروعاص آزاد کرد و حکم دین خدا را تباه کرد...،

در استیعاب ابن عبدالبر آمده است که... چون علی بر سر کار آمد، عبیدالله ترسیده به سوی معاویه گریخت تا در صفین کشته شد و در مروج الذهب آمده است که علی او را (در جنگ صفین) به ضرب شمشیر چنان بزد که زره آهنی تن او را دریده و شمشیر او به آنچه در اندرون او بود فرود آمد...، تمام این گزارشات مؤید آن است که امیرالمؤمنین با پیگیری و فشار، اجرای حکم الهی را در مورد قصاص عبیدالله اعلام کرد و بخشش عثمان بی مورد و خودسرانه و هم قضاوت او نابجا بود که بهیچ وجه قابلیت پیروی نداشت وگرنه علی علیه السلام او را تعقیب نمی کرد و نمی کشت و... در روز صفین نیز گناه او را به رخ او کشید و به او گفت... وای بر تو ای پسر عمر برای چه با من می جنگی. به خدا قسم اگر پدرت عمر زنده بود بامن نمی جنگید. او گفت به خونخواهی عثمان پس او گفت تو خونخواهی عثمان می کنی و خدا از تو خونخواهی هرمزان، پس مالک اشتر را به سوی او فرستاد...، .....، در اینجا دیگر بهانه هایی که برای گناه چشم پوشی خلیفه، از قصاص جنایت عبیدالله و زنده نگاه داشتن او می آوردند به پایان می رسد، با این همه قاضی القضاه سر خود را از مخفیگاه نیرنگ بازی بیرون آورده و به استاد خود ابوعلی افترا بسته، که او گفت عثمان ترسید عبیدالله را بکشد و دشمنان بگویند، مردم پیشوای خود را کشتند و فرزند او را هم کشتند و مسلمانان را سرزنش کنند، آیا کسی هست از این مرد بپرسد کدام سرزنش بر مسلمانان استکه دستور دین خود را عمل کنند و قضاوت خلیفه قبلی خود را عمل نمایند که خون فرزند تبهکار خود را به قصاص اینکه دست به قتل بیگناهان زد بریزد... حال آنکه این مایه سرفرازی دین است که بایستی مدام برای او آفرین و تبارک گفت و برعکس سرزنش تنها در جایی وارد است که در انجام احکام خدا سستی شود. و به بهانه های پوچ و واهی احکام مجازات های اسلام را پایمال شده و مردم در پی هوی و هوس بروند... و آنچه خلیفه انجام داد گره کوری بود که برای کسانی پدیدآورد که خواستند از شیوه او پیروی کرده و برای توجیه و پاک کردن افتضاح آنچه او بعمل آورده که صراحتاً با کتاب خدا وسنت پیامبر مخالف است، به دست و پا افتاده اند...، یکی گفت اختیار داشت ببخشد چون خلیفه بود... دیگری می گوید عثمان از مردم خواست که او را ببخشند... دیگری گفت وارث نداشت... آن یکی گفت وارث داشت نامش قماذبان بود دیگری گفت اگر می کشت سرزنش ها و ننگ ها پدید می آمد و .....،

و کسی نیست از اینها سؤال کند آیا این سرزنش ها و ننگ برای این امویان نبود که تنها در یک روز خاندان پاک پیامبر را قتل عام نمودند و با بی رحمی و قساوت تمام در یک کشتار جمعی و سید جوانان اهل بهشت را بی جرم و بی گناه، با فرزندان و خاندان وی از کودک شیرخواره و نوجوان گرفته تا پیرمرد و میانسال را سر بریدند، جنایاتی که در جهان مثل و مانند نداشت...، ..... آری با نگرش به تمامی همین ایرادات بود که ابن اثیر در کتاب کامل خود، این گزارش را که بازماندگان هرمزان عبیداله را بخشیدند نادرست و جعلی می داند و می نویسد: در چگونگی رهایی عبیدالله آن گزارش درست تر است که علی چون به خلافت رسید در پی او آمده تا وی را به قصاص هرمزان بقتل برسانند و او از چنگ او گریخت و به نزد معاویه فرار کرد و لذا اگر رهایی او به دستور و رضایت بازماندگان بود، علی هیچگاه کاری به کاراو نداشت و نیز گذشته از این موضوع، زنجیره گزارش آن نیز پر از کژی و کاستی و بیماری و محل (اما و اگر) و (چون وچرا) است ....

بهانه ساختگی:

(مضمون) به راستی که مهر عثمان بن عفان موجب کری و کوری، محب طبری شده تا جایی که می گوید... چون عثمان شک داشت که هرمزان در قتل عمر دست داشته یا نه در مجازات عبیدالله شک کرد و دیگر اینکه عثمان ترسید با کشتن عبیدالله آشوب شود...

(کلب گوید، این جاهل نادان نمی داند که قاضی اصل را بر برائت می داند مگر خلاف آن ثابت شود و این مدعی است که باید بینه اقامه نماید و این قتل است که واقع شده و بر عبیدالله بوده که دلیل بیاورد، همانگونه که پدرش حکم کرد و همه مهاجر و انصار نیز چنین نظر داشتند و این امیرالمؤمنین علی بود که به حکم کتاب خدا و سنت پیامبر عمل نموده و در نهایت حکم اسلام را در نبرد صفین با

دریدن زره آهنی او و...، اجرا کرد و استناد به موضوع آشوب هم کاملاً واهی و بلاوجه است، زیرا اگر احکام قطعی و مبتنی بر نص صریح قرآن و سنت، به دلایل واهی معطل شود پس تمامی احکام شریعت تعطیل شده و علی الاسلام والسلام.)،

در ادامه حضرت علامه به تمامی شبهات سخیف و بی اساس دوستان کروکور او پاسخ قاطع داده و با دلایل روشن تر از خورشید، خطا و خلاف محرز خلیفه در این رابطه را در چشمان آنها اثبات می نماید تاحتی آن کسانی که چشمان خود را نیز بسته اند نتوانند بگویند که روز روشن شب تار و تاریک است.

فکر خلیفه درباره حکم جنابت:

(مضمون) مسلم در صحیح خود آورده است... که از عثمان بن عفان سؤال شد (اگر مردی با زن خود بیامیزد ولی انزال نشود چه کند عثمان گفت (او جنب محسوب نشده) و باید معامله خود را بشوید و همانگونه که برای نماز وضو می گیرد اینجا هم وضو بگیرد و نیز گفت این دستور را از پیامبر شنیدم)، .....

بخاری نیز با همین مضمون این گزارش را از او آورده است که (چون مردی با زن بیامیزد و نطفه خارج نشود غسل بر گردن او نیست و گفته این حکم را از پیامبر شنیده است) و راوی همین پرسش را از علی و زبیر و طلحه و ابی بن کعب نموده و همه آنان این موضوع را از پیامبر بازگو کردند...، احمد در مسند خود این گزارش را نقل نموده...، پس می بینی علم و آگاهی خلیفه را در زمان تصدی پست خلافت از موضوع احکام ساده، علیرغم اینکه به صراحت در سوره نساء آیه ۴۳ (..... و به هنگام جنابت مگر آنکه مسافر باشید تا غسل کنید .....) آمده است، ...شافعی در کتاب خود گفت که خداوند بزرگ غسل را در هنگام جنابت واجب کرد و در زبان عرب جنابت از آمیزش زنان حاصل می شود هرچند با خروج آب جهنده همراه نباشد و کیفر برای زنا و جز آن هم به اینگونه واجب می شود...)، و احکام سنت پیامبر نیز دلالت بر آن دارد که جنابت یا از آمیزش با زن پدید می آید که با فرو کردن اندام نر در اندام نهفته زن صورت می پذیرد، هرچند تنها کلاهک اندام نر در آن فرو رود و یا از بیرون آمدن آب جهنده (منی) هرچند آمیزشی روی ندهد...،

پس این احکام چگونه بر خلیفه پوشیده بود در حالی که گفتگو و شنیده های آنان از رسول خدا در گوش او بوده است... که (ابوهریره آورده که پیامبر گفت چون مرد میان ران ها و در کنار اندام نهفته زن جای گیرد و ختنه گاه آن دو به هم متصل شود باید غسل کنند (یعنی هر دو جنب شده اند)) و به همین مضمون از ابوموسی، زهری، عایشه، عمربن شعیب... آمده است و گویا خلیفه از این همه حدیث بدور بوده و نه آنها را شنیده و نه در مغز خود نگاهداشته و یا شنیده ولی رأی خود را بکار برده....

نسبت های دروغین به صحابه:

آنچه در گزارش های اولیه این بخش ملاحظه شد می رساند که سرور ما امیرالمؤمنین و ابی بن کعب و دیگران در آن برداشت با عثمان هم نظر بوده اند و حال آنکه این دروغی واضح است که برایشان بسته شد تا بر جهل و نادانی خلیفه پرده ای افکنده شود و ما در جلد ششم دیدیم که چگونه پیشوای ما در همین زمینه بر خلیفه دوم ایراد گرفت وسخن او را نپذیرفت و گفت هر زمان ختنه گاه مرد از ختنه گاه زن گذشت باید غسل کنند و آنگاه عمر به سوی عایشه فرستاد تا سخن علی تائید شد و خلیفه تسلیم شد و گفت به گوش من نرسد که کسی چنان کرده و سپس غسل نکرده وگرنه او را به سختی کیفر می دهم...، پس همه از آن آگاه شده و اختلاف در آن باره زایل شد.... (مضمون) ولی از گفتار بخاری پس از جمع بندی علماء اسلام به شگفت می آیی و... و ابن حجر از قول ابن العربی گوید (.....اصحاب رسول خدا و تابعین اتفاق نظردارند که در چنین جایی باید غسل کرد و در این باره هیچکس جز داوود مخالفت نکرده و مخالفت او نیز بی ارزش است ولی آنچه کار را دشوار می نماید ناسازگاری بخاری است که او می گوید که این غسل مستحب است و واجب نیست و او خود یکی از پیشوایان دین ما و از بزرگترین دانشمندان است) .....،

..... آری از بخاری چه عجب خواهد بود که برای معلوم نمودن این حکم، نظر و برداشت کسی مانند عثمان را بر آنچه پیامبر خدا آورده و همه اصحاب بر آن اتفاق نظر دارند را، برتر و بالاتر بشمارد، آیا او همان کسی نیست که گزارش عمران بن حطان همان شورشی

ناصبی و دشمن علی را از گزارش امام صادق جعفر بن محمد شایسته تر می داند، آری پس اگر تو از هوس های آنان پیروی کنی، آنهم پس از آنکه دانش و یقین برای توحاصل شد و (حق را معلوم نمود)، به راستی که در آن هنگام از ستمگران خواهی بود.

خلیفه گزارش پیامبر را پنهان می کند:

احمد در مسند خود آورده است که ابوصالح گفت (.....شنیدم که عثمان روی منبر می گفت ای مردم من حدیثی را که از رسول خدا شنیده بودم از شما پنهان کردم چون دلم نمی خواست از پیرامون من پراکنده شوید و سپس دیدم بهتر است آن را برای شما بازگو کنم... که پیامبر فرمود (یک روز مواظبت و نگهبانی از جایی که بیم آن هست که دشمن بر آن یورش بیاورد، در راه خدا بهتر است از هزار روز که در محل های دیگری سپری شود...)، به همین مضمون این گزارش از قول مصعب نقل گردیده است که (.....بهتر از هزار شب که نماز بخوانند و روزش را روزه بگیرند) و از قول حمران (.....عثمان گفت برای شما حدیثی می گویم که اگر یک آیه قرآن نبود آن را برای شما نمی گفتم و آن اینکه هرکس خوب وضو بگیرد و سپس نماز بخواند و مابین دو نماز آنچه انجام دهد آمرزیده می شود...)

.....، کاش کسی به من می گفت که این همه دریغ ورزیدن برای یاد دادن حدیث به پیروان محمد را چگونه می توان روا شمرد. دو گزارش اول مربوط به فضیلت نگهبانی و پاسداری ازحدود و ثغور اسلام است که در راستای تشویق سپاه اسلام است... و دیگری خوب وضو گرفتن و عبادت کردن برای نماز است که از پایه های اسلام است، پس این دریغ ورزیدن او برای چه بوده است و راز این پنهان نمودن چه بوده است ... وحال آنکه کسی که علم و دانش پیامبر را پنهان نماید یا آمرزش از او دور می شود و یا سرزنش ها به او روی می آورد...

چنانچه از ابن عمر، ابن مسعود و ابوهریره آورده اند و نیز از ابوسعید نقل شده که پیامبر فرمود پنهان کننده دانش را هر چیزی نفرین می فرستد از ماهی دریا تا مرغ آسمان

(کلب گوید یا رسول خدا پنهان کننده دانش چنین مجازاتی دارد پس نابودکننده مجموعه های علم و دانش بشری که خلیفه دوم زحمت آن را به عمروعاص و امثال او داد و میراث تمدن های جهان از علوم مختلف و دانشهای کاربردی و بنیادی در طب، نجوم، فیزیک و شیمی، ریاضی و ادبیات و...، را طعمه آتش .....، نمود چه جایگاهی دارد و چگونه مسلمانان بایست با این اقدام ضد بشری و ضد اسلامی سر خود را در پیشگاه دانشمندان جهان بالا بیاورند و...، اناالله و انا الیه راجعون)

و نیز این گفتار را هم با همین مضمون ابن مسعود از رسول خدا نقل نموده که پیامبر فرمود هرکس دانش را از آنان که سزاوار یادگیری آن هستند، پنهان نماید روز قیامت لگامی از آتش را بر او قرار می دهند (حدیث ابن عدی) و به روایت ابن ماجه از قول ابوهریره با همین مضمون (که پیامبر فرمود هیچ مردی نیست که دانشی را در اختیار بگیرد و سپس آن را پنهان سازد، مگر آنکه در روز رستاخیز با لگامی که از آتش بر او نهاده خواهد شد خواهد آمد،

و نیز...با همین مضامین آمده و نیز ابن جوزی از ابن عمر آورده است (که پیامبر فرمود هرکس از دادن دانشی که در اختیار او قرارگرفته دریغ ورزد روز رستاخیز او را به گونه ای می آورند که در زنجیر بسته و لگامی از آتش بر دهان او نهاده باشند)و...

و نیز باز به گزارش خطیب (هرکس دانشی را بپوشاند روز رستاخیز خداوند لگامی از آتش را بر او خواهد نهاد) (گزارش از ابن حبان، حاکم و منذری) و نیز باز از ابن مسعود به گزارش طبرانی در الکبیر، ابن عدی در الکامل و سجزی و خطیب، آمده است که (پیامبر فرمود هرکس دانشی را که مردم از آن سود برند پنهان دارد خداوند در روز قیامت لگامی از آتش بر اوخواهد نهاد) ...

(کلب گوید پس ببین که چگونه خلیفه دوم برخلاف قول رسول خدا و حقیقت اسلام عمل کرده و اسلام راستین از عمل او دور است و او باید پاسخگوی این عمل خود نیز باشد و رسول خداوند نیز به حکم عقل، چیزی را برای این گونه اعمال مانع و توجیه کننده نیاورده و لذا همانطور که جهل به قانون رافع مسئولیت نیست پس جهل به آنچه او کرد نیز رافع مسئولیت او نیست، همانطوریکه اگر کسی بدون

گواهی نامه رانندگی خودرویی، را هدایت نموده و باعث قتل کسی شود از نظر قانونی مجرم است، خلیفه نیز که بدون توجه به قوانین خداوند به چنین عملی مبادرت نمود در پیشگاه خداوند مسئول است الی آخر)

آری شاید خلیفه در پنهان نمودن احادیث رسول خدا از افکار آن دو پیرمرد پیروی می کرد و معلوم نیست که آیا قلت احادیث نقل شده از او به دلیل کمی بضاعت علمی و کم مایگی او از سنت پیامبر و کتاب خدا بوده یا دریغ داشتن و پنهان نمودن آن از مردم که سیوطی و دیگران کل احادیث نقل شده او را ۱۴۶ عدد می دانند. و خداوند می داند آنچه را که در سینه های خودپنهان و آنچه را که آشکار می نمایند.

فکر خلیفه درباره زکات اسب:

بلادرزی از قول زهری آورده است که عثمان از اسب زکات می گرفت و لذا این کار او را ناپسند شمرده و گفتند رسول خدا گفت برای (رعایت) شما از زکات اسب و برده چشم پوشیدم و... به همین مضمون آمده است، ای کاش این دستور خودسرانه خلیفه در کتاب خدا و سنت پیامبر پشتوانه ای داشت ولی افسوس که او کاملاً خودسرانه و براساس میل و سلیقه خود و رأی و فکر و برداشت شخصی خود عمل می نموده است که گزارشات خارج از شماره معارض با این نظر او حاصل شده است که از اسب نبایستی زکات گرفت و بر این سنت عمل کرد خلیفه اول و حضرت امیرالمؤمنین علی و همه اصحاب رسول خدا وتابعین که اتفاق نظر داشتند... در اینکه اسب به هیچ وجه زکات ندارد. ...و نیز سرور ما امیرالمؤمنین به عمر در این رابطه هشدار داد که گرفتن زکات از اسب به شکل باج درمی آید و در روزگار عمر چنین شد. و در روزگار عثمان همین پیش بینی آن حضرت درست بود و عثمان فراموش نمود که این عمل او بدعت امر ناروا و ناشایست در دین ما بوده است... و به قول ابن حزم درباره چگونگی زکات اسب، برداشتی را آورده اند که هیچ کس را نمی شناسیم که بیش از آنان آورده باشد...

عثمان خطبه نماز را قبل از نماز انجام داد:

ابن حجر... آورده است اولین کسی که پیش از نماز خطبه خواند عثمان بود حال آنکه در آغاز خلافت اوّل نماز می خواند و سپس خطبه می گفت... پس اولین کسی که سنت پیامبر را شکست و بدعت روش دیگری را نهاد عثمان بود، ...

سیوطی و دیگران آورده اند اولین کسی که در دو عید فطر و قربان (به خلاف سنت پیامبر عمل کرد) و پیش از نماز، خطبه خواند عثمان بود، آری آنچه که بودنش در سنت پیامبر جای بحث و چون و چرا ندارد اینست که در آن دو عید باید خطبه پس از نماز باشد و ترمذی در صحیح خود می گوید نزد دانشمندان و دانایان از صحابه رسول خدا و دیگران، سنت این بوده که نماز دوعید فطر و قربان پیش از خطبه خوانده شود...)، و این را بخاری، مسلم، ابوداوود، ابن ماجه، نسایی، بیهقی... از قول ابن عباس که گفت من گواهی می دهم که پیامبر خدا(ص) در روزهای عید فطر و قربان اول نماز می خواند و سپس خطبه ایراد می نمود و نیز به همین مضمون از عبدالله بن عمر نقل شده است که گفت: رسول خدا (ص) و ابوبکر و سپس عمر نماز عید را قبل از خطبه می خواندند و به گزارش شافعی پیامبر و ابوبکر و عمر نماز دو عید (فطر و قربان) را قبل خطبه سخنرانی میخواندند... (بخاری، مسلم، مالك احمد، شافعی، ابن ماجه، ...و به همین مضمون ابوسعید خدری عبدالله بن سائب، جابربن عبدالله، ابن عباس، ...آورده اند.)

...کاش می دانستم با آن نمازی که حکم دگرگون ناپذیر آن با هوی و هوس و خودسرانه دگرگون گردیده، چگونه می توان به حضور پروردگار رسید...، پس از عثمان قلدران اموی نیز از بدعت او پیروی کردند و با سنت پیامبر که می بایست پیروی می شد مخالفت نموده و سخنرانی را قبل از نماز آوردند...

و به گفته جاحظ و بلادرزی وابن سعد و... عثمان بر فراز منبر رفت و سخنرانی بر او دشوار گردید و گفت به راستی که این ابوبکر و عمر برای انجام سخنرانی در این جایگاه متن و گفتاری آماده می کردند و اکنون شما به پیشوای عادل بیشتر از پیشوای سخنران احتیاج دارید و من اگر خدا خواست در آینده سخنرانی ها برای شما خواهم نمود...،

یعقوبی این داستان را بدینگونه نقل می نماید که (.....عثمان بر فراز منبر رفت و در همان جایی که پیامبر می نشست قرار گرفت و حال آنکه ابوبکر یک پله پائین تر و عمر یک پله پائین تر از ابوبکر می نشست پس مردم در این باره شروع به حرف زدن نمودند و عده ای گفتند امروز بدی و زشتی زائیده شد، پس سخن بر وی دشوار آمد و بی حرکت ایستاده بود و هیچ سخنی بر زبان نیاورد (قفل کرده بود) و در نهایت گفت راستی که ابوبکر و عمر برای سخنرانی گفتاری آماده می کردند... و اگر زنده بمانید برای شما سخنرانی خواهم کرد. سپس فرود آمد...)،

به همین مضمون ملک العلماء در بدایع می آورد (..... که چون در نخستین روز جمعه به سخن رانی پرداخت بعد از گفتن ستایش خدای را...نتوانست دنباله سخن را بگیرد و .....، و شاید اساساً برای گریز از تنگناهای خود در سخنرانی بوده که چون بر فراز منبر میرفت این دست و آن دست می کرد و با کسب خبر از مردم و پرسش از گزارشات و نرخهای آنان وقت را می گذرانید...)،.....،

و این سخنی کوتاه بود درباره بدعت خلیفه و درباره امویان نیز باید دانست که ایشان در یاوه گویی های خود بر فرازمنبرها، سرور ما امیرالمؤمنین علی را لعن و ناسزا می گفتند و این بود که مردم برای شنیدن یاوه های آنان نمی نشستند و از اطراف آنان پراکنده می شدند، پس با این ترفند و انجام بدعت ناروا، خطبه نماز را قبل از نماز قرار دادند تا مردم مجبور به شنیدن آن باشند... زیرا این سخن رسول خدا را که از قول ابن عباس و ام سلمه بازگو شده بود به یاد داشتند که فرمود (هر که علی را ناسزا گوید به راستی که به من ناسزا گفته و هرکس مرا ناسزا گوید خداوند را ناسزا گفته است)

... پیشوایان حدیث ابوسعید خدری آورده اند که گفت یک روز عید مروان منبر را بیرون برد و خطبه می خواند پس مردی برخاست و گفت ای مروان با سنت پیامبر مخالفت کردی و روز جشن منبر را بیرون برده در حالی که بیرون برده نمی شد و پیش از نماز خطبه خواندی در حالی که اینگونه رفتار نمی شد پس مروان گفت آن کاری است که رها شده است پس ابوسعید می گوید درباره این مرد باید بگویم که وی واجب خود را انجام داد زیرا من از رسول خدا شنیدم که گفت هرکس کار ناپسندی ببیند پس باید از آن جلوگیری نماید اگر نتوانست با زبان خود و اگر نتوانست با قلب خود آن را انکار نماید و این کمترین کاری است که از مؤمنان باید خواست...

ابوسعید گفت من سه بار آواز دادم و گفتم به خدا قسم که جز بدتر از آن چیزی را نیاورده اید...در عبارت دیگر سه بار گفتم به خدا سوگند شما بهتر از آنچه را من می دانم نخواهید آورد .....، ابن حزم در المحلی مینویسد: امویان به بدعت برخاسته و خطبه را پیش از نماز قرار داده و بهانه آنها این بود که مردم چون نماز انجام شود می روند به این دلیل که آنها علی بن ابی طالب را نفرین می فرستادند و مسلمانان از این برنامه می گریختند و سزاوار هم بود چه رسدکه نشستن پس از نماز هم کاری بایسته نبود ..... عده ای گفته اند اولین کسی که خطبه را قبل از نماز قرار داد معاویه و عده ای گفته اند زیاد و عده ای نیز مروان را ذکر نموده اند، پس ابن منذر می گوید (در این گزارشات رنگارنگ ناسازگاری نیست زیرا مروان و زیاد کارگزار معاویه (علیه الهاویه) بوده اند، پس باید گفت اول او و سپس ایادی او به پیروی او برخاستند...)

..... پس اگر انگیزه ها در (مضمون) نکوهش بر خلیفه یک موضوع باشد، در مروانیان دو موضوع است اول هم برهم زدن سنت پیامبر و دوم هم بنیاد نمودن ناسزاگویی به امیرالمؤمنین و من از این سه نفر (معاویه و زیاد و مروان) تعجبی ندارم که به بدعت قیام کنند چون بقیه اعمال آنها هم با این شیوه هماهنگ است، و پرده دری، ریشخند و مسخره کردن شریعت پاک رسول خدا با دل و جان آنها سرشته بود... که به جای ارشاد و هدایت مردم در راه ضلالت و گمراهی بکارگیری می شد، آنهم بی ادبی و بی احترامی نسبت به اولین مسلمان و حامی اسلام، پیشوای معصوم به گواهی کتاب خدا .....، ولی همه شگفتی های ما از کسانی است که این افراد و شبیه به آنان را که از هوی و هوس و خواسته های نفس خود پیروی نموده اند را عادل و درستکار می شمارند صرفاً به بهانه اینکه آنها صحابه پیامبرند چرا که نزد آنان همه اصحاب پیامبر عادلند و از این عجیب تر اینکه علیرغم اینگونه روشهای باطل در بسیاری از بخشهای فقه، گفتار و کردار آنان را پشتوانه برداشت خود برای انجام امور فقهی مردم قرار میدهند...

(کلب گوید اگر همه اصحاب پیامبر عادلند پس سوره منافقین برای چه کسانی نازل شد و آیا رسول خدا همه منافقین را قبل از رحلت خود به خاک سپرده و سپس از جهان رفته بود ...؟ آری اگر انسان پیرو عقل خود گردد قطعاً رستگار خواهدشد).

دستور خلیفه درباره خونبها و مجازات قاتل:

بیهقی آورده است که ابن شاس جذامی، مردی از بومیان شام را به قتل رسانید، پس ماجرا را به عثمان گزارش نمودند و او دستور قصاص داد، پس زبیر و بعضی از اصحاب پیامبر او را از اینکار منع کرده و زهری گفت برای وی هزار دینار دیه قرارداد ..... و نیز از طریق عبدالله بن عمر آورده که مردی مسلمان، شخصی از غیرمسلمین را که در ذمه کشور اسلام بود آگاهانه و عمداً کشت و داوری را نزد عثمان بردند، عثمان او را قصاص نکرد بلکه وادار کرد که دیه مانند دیه یک مسلمان بپردازد،...گاهی از این به شگفت می آیم که چگونه خلیفه می خواست مسلمان را در برابر غیرمسلمان بکشد و گاهی از اینکه چگونه دیه او را به اندازه دیه مسلمان قرار داده است .....، این چه خلیفه ای است که آن زبیر که تو حال او را می دانی بیاید و او را از آنچه اراده نموده است منع نماید و چون دستور خود را عوض کند و باز خطا کند ساکت شوند و سخنی نگویند .....

(که احادیث ..... در آن ازحد احصاء است) به این مضمون که مسلمان در برابر غیرمسلمان مقتول نشده و دیه او نصف دیه مسلمان است...، (بوحجیفه ازعلی بن ابی طالب، قیس بن عباد از علی، عایشه، معقل بن یسار از پیامبر، ابن عباس از پیامبر، عمروبن شعیب... از پیامبر، عمران بن حصین از پیامبر و...) این است سنت رسول خدا که امت نیز بر همان روش رفته اند و همه اتفاق نظر دارند مگر ابوحنیفه که مطالبی را ذکر نموده که دلالت بر کمی دانش او در درک سنت پیامبر و شناخت احادیث و آگاهی از کتاب خدا و...، داردکه بسیاری از بزرگان برداشت او را تجزیه و تحلیل و سستی و بیهودگی آن را اعلام نموده اند که به عنوان نمونه می توان به گفتار امام شافعی در کتاب الام اشاره کرد... و نیز رد نمودن گفته بی پایه ابوحنیفه و حدیث با زنجیره نادرست او را در مقابل آن همه احادیث معارض با زنجیره صحیح که دارقطنی، ابن حازم و... دیگران گفتار بی پایه او را نقد و بررسی و رد نموده اند و نیز بیهقی هم نیز ناروا بودن گفتار ابوحنیفه را با ذکر دلایل مذکور نموده است

برداشت خلیفه درباره خواندن حمد و سوره در نماز:

ملک العلماء در بدایع می آورد: (عمر در نماز شام در یکی از دو رکعت اول حمد و سوره را نخواند و در رکعت آخر بلند خواند و عثمان هم در نماز خفتن در دو رکعت اول حمد و سوره را نخواند و در دو رکعت آخر آن را بلند خواند) و به همین مضمون...،

آنچه دو خلیفه انجام دادند به دو جهت با سنت پیامبر مخالف است اول برگزار نمودن یک یا دو رکعت بدون قرائت حمد و سوره و دوم دوبار خواندن حمد در یک رکعت یا دو رکعت آخر (یکبار برای قضای آنچه از دست رفت و دیگر برای آنچه در خود آن رکعت واجب است) که با سنت روشن پیامبر مخالف است و اساساً نمازی که این دو نقص وکسری را داشته باشد قبول نیست و باطل است که احادیث در این زمینه فراوان است از جمله عباده بن صامت آورده که پیامبرگفت هرکس سوره حمد و اضافه بر آن را نخواند نمازش درست نیست و.. یا هرکس امام باشد یا مأموم سوره حمد را نخواند نمازش باطل است... صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح ابوداوود، سنن ترمذی، بیهقی، نسایی، دارمی، ابن ماجه، مسند احمد، ابن حزم، بغوی .....، و با همین مضامین از بزرگان حدیث، از ابوهریره، عایشه، ابوسعید خدری، ابوقتاده، رفاعه بنرافع، وائل بن حجر... و عبدالرحمن بن غنم (او همان است که گفت ابوملک اشعری به خاندان خود گفت برخیزید تا همانگونه که رسول خدا نماز می خواند با شما نماز بخوانم پس ما پشت سر او صف بستیم و او تکبیر گفت و سپس سوره حمد و بعدی را خواند... که صورت مشروح آن را احمد نقل نموده است و...)

.....، اینست سنت رسول خدا در خواندن سوره حمد در هر رکعت چه در نمازهای واجب باشد و چه غیر آن و دستورهای پیشوایان سایر فرقه ها نیز بر همین بنیاد است، ازجمله برداشت شافعی که می گوید: (..... رسول خدا این سنت را قرار داده که نمازگزار باید سوره حمد را بخواند و...)

و نیز کلام مالک پیشوای مالکیان که می گوید: (یکبار عمر حمد و سوره را نخواند و چون به وی گفتند تو حمد و سوره را قرائت نکردی پرسید رکوع و سجود من چطور بود گفته شد خوب بود گفت پس باکی نیست .....، ولی من معتقدم این سخن را اساس کار نمی توان قرار داد و من می گویم که هرکس چنین کند باید نماز خود را از سر بگیرد (نماز قبل باطل است)، هرچند که زمانش گذشته باشد... و نیز اگر حمد و سوره را نخواند نمازش پذیرفته نیست...) و کلام حنبلیان در گفته ابن حزم... در هر رکعت لازم از نماز، خواندن حمد واجب است چه به تنهایی و چه به جماعت .....،

..... با بیان آنچه گذشت آشکار گردید که چگونه سنت پیامبر با هوی و هوس و پیروی های خودسرانه پایمال گردید و...

برداشت خلیفه درباره نماز مسافر

ابوعبید و عبدالرزاق و طحاوی و ابن حزم... آورده اند که (عثمان نوشت به من گزارش رسیده است که گروهی به قصد بازرگانی یا گرفتن مالیات یا چرانیدن چهار پایان بیرون می روند و نماز خود را شکسته می خوانند پس من می گویم که نمازشکسته تنها بر کسی است که او را در پی کاری فرستاده باشند و یا در برابر دشمن باشد)

و از قول قتاده آورده اند که (.....عثمان برای بعضی از کارگزارانش نوشت که اقامت کننده در یک شهر و نیز بیابان گردان و بازرگانان، نماز خود را شکسته نخوانند و نماز شکسته فقط برای کسانی است که توشه و توشه دان به همراه داشته باشند) ...:

نمی دانم عثمان این قید را برای نماز شکسته در سفر از کجا آورده است... مگر این آیه قرآن را نخوانده بود که با صراحت، بیان حکم مطلق می فرماید (وهنگامی که در سفر هستید باکی بر شما نیست که نماز را شکسته بجای آورید) و ابوحنیفه و پیروان او و ثوری و ابوثور نیز در عام شمردن این دستور آیه چنان تند رفته اند که این را ویژه سفر مباح ندانسته و گفته اند حتی در سفر معصیت هم بایستی نماز را شکسته بخوانند...

و از طرفی نماز در مقابل دشمن (یا نماز خوف) به گونه ای ویژه و دستورهای خاص خود دارد... و تفکیک هایی که خلیفه اعلام کرده فقط نظرهای خودسرانه بوده و این نظر شخصی ویژه خود اوست و سخنی من درآوردی که نبایستی به آن توجه کرد زیرا گفته او در مقابل نصوص نبوی و اتفاق نظر اصحاب رسول خدا و اجماع مسلمین و ائمه حدیث و پیشوایان دین و...، فاقد هرگونه ارزش و مستحق عدم توجه است. و ما نیز تنها به این دلیل آن را ذکر نمودیم تا خواننده از میزان بهره ای که این فرد از دانش و علم دین داشته آگاه شود و هم از تعجیل او در اعلام نظرهای بدون دلایل شرعی یا بگو ترس نداشتن دلیل، با وجود شناختن آن و در نتیجه، نظر و سخنی در مقابل و در مخالفت با نظر و قول رسول خدا بیاورد، مانند آن بزکوهی که به صخره سنگ خارا پیاپی شاخ می زند تا آن را از جای برکند و آن را زیان نمی دهد و تنها شاخ خود را نابود می کند...

نظر خلیفه درباره شکار حرم:

امام حنبلیان احمد و دیگران با اسناد صحیح آورده اند که (مضمون) عثمان به مکه آمد و گروهی کبکی را شکار کرده و برای او آوردند... عثمان گفت آیا می توانیم آن را بخوریم، پس به دنبال علی فرستاد چون او بیامد علی خشمگین شد و گفت پیامبر چون ران

گورخری را برای او هدیه آوردند گفت ما در لباس احرام هستیم آن را به کسانی که در لباس احرام نیستند بدهید و من هر مردی را که شاهد بود سوگند می دهم که گواهی دهد پس دوازده نفر از صحابه شهادت دادند... و عثمان دست از غذا برداشت و آن غذا را شکارچیان خوردند...،

و به همین مضمون (..... کبکی را پخته و آوردند و عثمان تمایل به خوردن داشت ولی به او خبر دادند علی مخالف است پس به دنبال علی فرستاد... و به او گفت تو خیلی با ما ناسازگاری می کنی علی گفت پیامبر در حال احرام بود چون گورخری را آوردند گفت ما در حال احرام هستیم آن را به کسانی بخورانید که در حال احرام نیستند...)

و به همین مضمون در احادیث دیگر و قول های دیگر آمده است...، این داستان بیانگر آن است که دانش خلیفه تا چه اندازه کم بوده و یا چه میزان اشتیاق داشته که از حکم خلیفه دوم پیروی کند که گفت (برخلاف سنت پیامبر)، کسانی که در حال احرام هستند گوشت شکار بخورند و مخالفین را با مجازات تازیانه تهدید می کرد

و کلام عثمان که به امیرالمؤمنین گفت به راستی که تو با ما خیلی ناسازگاری می کنی، این می رساند که اختلاف بین علی و او بسیار بوده است و بدیهی است هرگاه میان علی و هر کس دیگر اختلاف باشد حق با علی است و بس، زیرا که رسول خدا فرمود علی با حق است و حق با علی است و آن دو از هم جدا نمی شوند تا اینکه در روز قیامت کنارحوض کوثر بر من وارد شوند و نیز فرمود علی با قرآن است و قرآن با علی و این دو از همدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، چرا که او دروازه علم پیامبر و وارث علم و ظرف علم و بهترین قاضی و داوران امت است... و او پاک تر ازآن بود که برای پیروی از هوی و هوس با این و آن، ناسازگاری و اختلاف نماید زیرا این شیوه ها نوعی رجس و پلیدی است که خدا در کتاب خود، آن حضرت را از آن دور دانسته و اوست که آگاه ترین افراد به سنت برادرش رسول خداست

و به همین دلیل بود که چون عمر خلیفه دوم، عبدالله بن جعفر را از پوشیدن جامه رنگ شده در حال احرام نهی نمود امام با این سخن دهان او را بست که فرمود (..... گمان نمی کنم که کسی بتواند سنت پیامبر را به ما بیاموزد پس عمر خاموش شد) زیرا چاره ای جز تسلیم ندارد و اگر به جز علی کسی در برابر او بود البته تازیانه اش را بلند می کرد ولی او در هر کار دشواری به علی روی می آورد و چون مشکل او حل می شد می گفت اگر علی نبود عمر هلاک می شد و عثمان هم چنین بود، میگفت اگر علی نبود عثمان هلاک می شد...

و نیز مؤید نظر آن حضرت و پیروان او، احادیث فراوانی است که سنت پیامبر را ثابت می کند که حافظان در کتب خود اعم از صحیح و مسند این احادیث را از ابن عباس، صعب بن جثامه، سعیدبن جبیر، عبدالله بن حرث، هشام بن عروه، نافع... نقل نموده اند و آنچه مسلم است در این مسأله و حکم باید ملاک عمل و استناد، مفادکتاب عزیز خداوند و سنت ثابت و شریف رسول خدا باشد و هر چه را که با آنها مخالف باشد و نظریه هر کس که می خواهد باشد باید آن را به دیوار زد پس تو هم از این دو هادی و رهبر یعنی قرآن و سنت پیروی کن و پیرو هوی و هوس نادانان و جاهلان نباش.

دعوایی که خلیفه قضاوت آن را به نزد علی می فرستد:

احمد و دورقی... آورده اند که (عیس و صفیه از برده های خمس بودند و صفیه به مردی که او نیز از اموال خمس بود زنا داده بود و فرزندی زائید و مرد زناکار و عیس هر کدام مدعی پدری آن فرزند بودند و دعوی به نزد عثمان بردند و عثمان دعوی را به نزد علی برد و علی گفت در این باره همانگونه که پیامبر (ص) داوری کرد قضاوت خواهم کرد: ((قانون اینست)فرزند متعلق به شوهر قانونی است و زناکار بایستی سنگسار شود (و این دو نفر چون برده هستند) به هریک پنجاه تازیانه بزن...)

آیا می دانی چرا خلیفه قضاوت و حکم دادن را به امیرمؤمنان واگذار کرد، اگر نمی دانی بدان که علتش این بود که خود مایه ای از علم نداشت و حیران بود و نمی توانست حقیقت دعوی را درک نماید و مجازات متناسب را اعلام نماید... و به راستی که خلیفه در ارجاع

داوری درباره این مسئله به کسی که دانای کتاب و سنت است انصاف ورزیده، زیرا او به علم الیقین می دانسته که پاسخ آن نزد خاندان پاک پیامبر است، نه نزد دودمان اموی

(کلب گوید و مسلمین می دانند که قضاوتهای آن حضرت که برگرفته از سنت رسول خدا و کتاب شریف قرآن است تا قیام قیامت الگوی عملی و آموزشی علمی تمامی قضات جوامع اسلامی و حتی دانشمندان قضایی جهان خواهد بود و مسلمانان بایستی که به وجود آن حضرت همیشه افتخار نموده و سلام و درود دائمی خدا را بر وجود نازنین آن مولا و سرور تقدیم و نثار و ایثار نمایند. آمین)

نظریه خلیفه در عده طلاق خلع:

(مضمون) از قول نافع آورده اند که (..... ربیع دختر معوذ در زمان عثمان با طلاق خلع از شوهرش جدا شد و ..... حکم را سؤال کرد و عثمان گفت از خانه او بیرون رود ..... و او بایستی به اندازه یک بار خون دیدن از ازدواج مجدد خودداری کند، چون بیم آن می رود که فرزندی در شکم داشته باشد) اینجا عبدالله بن عمر گفت (عثمان بهترین و داناترین ما است) و به همین مضمون از عبدالرزاق ..... آمده است)

قرآن می گوید زن هایی که طلاق داده شدند از شوهر نمودن خودداری نمایند تا سه پاکی بر آنها بگذرد این نصی از کتاب خداست بدون آنکه هیچ تفاوتی میان اقسام طلاق گذاشته شود زیرا اگر نارضایتی تنها از طرف شوهر باشد رجعی و اگر تنها از طرف زن باشد خلعی و اگر از دو طرف باشد مبارات و برای هر کدام نیز حکم خاصی برای نگهداری عده وجود ندارد. و برای همه ثابت است که در این خصوص اصحاب رسول خدا و تابعین و علماء بعداز آنان و نیز امامان چهار مذهب در این مورد اتفاق نظر دارند...

(مضمون) که در این رابطه از سوی طرفداران متعصب و جاهل، سعی در توجیهات بلاوجه، برای دفاع از خلیفه بعمل آمده که همگی مخالف قرآن و سنت پیامبر است

(کلب گوید و شک نیست که علم او اندک و ادعای او بزرگ بوده است).

نظر خلیفه درباره زنی که شوهرش گم شده است:

مالک از... عمر آورده است که گفت هر زنی که شوهرش گم شود و نداند کجاست، بایستی چهار سال صبر کند و سپس چهار ماه و ده روز منتظر بماند و آنگاه آزاد می شود و پس از عمر، عثمان هم اینگونه حکم می کرد:...، کیست که دانای این مسأله باشد و مرا خبر دهد که چرا مردی که گم شد همسر او بایستی چهار سال صبر کند آیا این حکم را از قرآن گرفته اند،

اگر پاسخ مثبت است از کجای آن و اگر از سنت پیامبر است پس کدام حدیث... ولی آنان دستاویز دیگری یافته اند و آن اینکه بیشترین مدتی که بچه در شکم می ماند چهار سال است و بقاعی در فیض خود می آورد که علت تعیین چهار سال حداکثر توقف بچه در شکم مادر است چنانکه شافعی می گوید خودش در شکم مادرش چهار سال بوده است و مالک هم نقل کرده که زن و شوهر راستگویی همسایه ما بودند و سه بچه زائید و روی هم ۱۲ سال دوران بارداری او طول کشید و هریک از بچه ها چهارسال در شکم او ماندند و او این ماجرا را از زنان دیگر هم دیده است... ولی ای کاش این دلیل تراشی مستند می شد به ذکر مردمانی که قبل از خلیفه زندگی می کردند نه مردمی که روزگاری دراز پس از او به جهان پا میگذارند که، صرف نظر از اینکه راست و دروغ آن هم معلوم نیست...، پس شاید هم که مدت تعیین شده اساسی جز یک فتوی بی ربط و نظر خودسرانه نداشته است که پس از صدور آن، روزگار با ظهور طرفداران متعصب برای او علتی تراشید و جالب اینکه این مدت در میان فقهای آنان مورد اختلاف است، ابوحنیفه و یاران او، آن را دو سال و شافعی چهار سال، ابن قاسم، پنج سال و مالک آن را هفت سال می داند، زیرا به قول وی زن ابن عجلان یک بار فرزندی زائید که هفت سال در شکم او بود...، و این احتمال است که از این ابن عجلان های دیگر در گوشه و کنار دنیا بوده اند که نتوانسته اند برای مالک و شافعی جریان همسران خود را تعریف کنند تا معلوم شود که آنان فرزندان خود را هشت، نه، یا ده سال در شکم نگاه می داشته

اند و نیز رهاکردن عقل و حکم طبیعت و استدلال و برهان را که همه در برابر آنچه زن ابن عجلان آورده و مالک به مقتضای آن حکم داده هیچ است و هم در برابر آنچه مادر شافعی آورده و اساس فتوای فرزندش گردیده است... و پس از اینهمه مقدمات تو خوب خواهی دانست که اگر مبانی حکم و فتوی به ضعیف ترین حالت در نظر این دو خلیفه مراعات می شد تا این حد، همه پیشوایان از آن روگردان نمی شدند و از همه بالاتر امیرمؤمنان با آن دو مخالفت نمی کرد و درباره مرد گمشده ای که زنش شوهر کرده و سپس آمده نمی گفت آن زن همسر اوست، می خواهد طلاق دهد و می خواهد نگاه دارد و اختیاری با زن نیست...

و نمی گفت زنی که شوهرش گم شد نباید شوهر کند تا از سرنوشت او مطلع شود و نمی گفت آن زن نباید شوهرکند و نمی گفت... و نمی گفت آنچه عمر در این باره گفته بی ارزش است... که شافعی نیز پس از ذکر این حدیث گوید مانیز همین را می گوئیم... و امیرمؤمنان را چنانکه می دانی اعلم همه صحابه است و اعلم همه مسلمانان... ای کاش دو خلیفه درباره حکم این مسأله به او رجوع می کردند... و برای حل آنچه نمی دانستند نظرات بی دلیل نمی دادند ..... تا جایی که گروه پیروان خود آنها از نظریات آنها روی گردان شوند...

آری و چگونه امکان دارد که پیامبر بفرماید که از سنت من و سنت خلفاء راشدین و هدایت یافته اطاعت کنید و... (..... دو صاحب دعوی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است پس میان ما حکم کن و ستم مکن...).

(کلب گوید صرف نظر از تعارض گفتار بقاعی و شافعی و .....، با مبانی علوم پزشکی آیا فکر نمی کنی گفتار آن زنان مشکوک و دوپهلو بوده است)

عثمان حکم خدا را از ابی فرا می گیرد:

بیهقی... می گوید که عثمان نزد ابی فرستاد و پرسید مردی زنش را طلاق داده و سپس در هنگامی که او برای سومین بارخون دیده با وی درآمیخته، اینک تکلیف چیست ابی گفت به نظر من تا آن زمان که از سومین خون پاک نشده، شوهر به گرفتن او سزاوارتر است و راوی می گوید فکر نمی کنم که عثمان جز همین نظر را بکار گرفته باشد...، صریح روایت آن است که خلیفه حکم این مسأله را نمی دانسته تا این را از ابی آموخته و فتوی او را بکار گرفته و بی تردید آموزگار او از او بهتر است...

آری اگر او کار را به کسی واگذار می کرد که در هیچ یک از مسائل دین ناچار به سؤال از دیگری نبود، البته او از دروازه علم به شهر علم رسول خدا وارد میشد، امّا برای آگاهی از اندازه دانش عثمان همین مقدار کفایت می کند که بدانی عینی در عمده القاری خود آورده که عمر داناتر و فقیه تر از عثمان بوده و ما در جلد ششم کتاب خود، حدود و میزان علم و دانش عمر را معلوم کردیم و آثار نادری رادر زمینه دانش بدیع او آوردیم پس تو آنجا را بنگر تا چه می بینی...)

خلیفه سنت پیامبر را از یک زن می آموزد:

دو امام شافعی و مالک و دیگران... آورده اند که (مضمون) زنی به نام فریعه نزد پیامبر رفت و گفت همسرم در جستجوی بردگان فراری خود بود و بدست آنان کشته شد، آیا من می توانم به قبیله خود برگردم... و پیامبر به او گفت بعد از چهار ماه و ده روز... پس فریعه گوید روزگار عثمان فرا رسید او به دنبال من فرستاد و من او را آگاه نمودم و او بر اساس آن قضاوت نمود...، شافعی می گوید عثمان با آن پیشوایی و برتری دانش قضاوت میان مهاجر و انصار، خبر یک زن را معیار و ملاک قرار داد،.. ابن قیم می گوید این حدیث صحیح است که در حجاز و عراق شهرت دارد... و مالک آن را مبناء مذهب خود نموده است،

این داستان هم مثل داستان قبل دلالت بر اندک بودن دانش خلیفه دارد و نشان می دهد که او چگونه از آنچه آنزن می دانسته آگاهی نداشته است و در اینجا نیز همان اشکالاتی که آنجا گفتیم وارد است... و تو نظر نما و به شگفت آی از خلیفه ای که نشانه های دین خود را از زنان امت خود می گیرد با آنکه خود باید در آن روز مرجع یگانه ملت باشد... و امت باید در مسائل مشکل و حاد به او مراجعه و اتکا نمایند و حال آنکه او به این مسائل ساده و پیش پا افتاده آگاه نیست و پس از این شواهد و قرائن و...، به شگفت بیا، از پسر عمر بن

الخطاب که مردی با این اندازه بضاعت و سرمایه علم را، داناترین صحابه در روزگار خود می داند... آری زنده باش و شگفتی های روزگار را ببین

(کلب گوید اتکاء خلیفه به قول آن زن خود دلالت بر جهل خلیفه دارد زیرا چه بسا آن زن به دلایل مختلف از روی اشتباه یعنی تصویر نادرست از حقیقت، یا تعمد، یا از دست دادن حافظه، یا افکار پوچ خودش برای خیرخواهی همنوعانش، همانطور که نیت بسیاری از جاعلان حدیث بوده که نظر خیر در دروغ پردازی خود داشته اند و یا اینکه سخن پیامبر را خوب متوجه نشده باشد و ....، موجب شود که او آنچه را پیامبر نگفته روایت کند...، پس عدم دادن هیچگونه احتمال خطا به قول راوی، در حقیقت خود دلالت بر عدم بینایی و بصیرت عثمان است و قرار دادن آن و امثال آن از سوی تابعان آنان بعنوان مبناء برای اجرای احکام شریعت محمد (ص) تاقیام قیامت برای امت اسلامی خود جهلی دیگر... انالله وانا الیه راجعون)

نظر خلیفه درباره احرام پیش از میقات:

بیهقی در سنن خود آورده است... که چون عبدالله بن عامر خراسان را فتح کرد، گفت به شکرانه این پیروزی از نیشابور به قصد زیارت خانه خدا احرام بست، چون به عثمان وارد شد عثمان او را برای اینکار سرزنش نمود و گفت کاش تو همان موضع را که مردم از آن احرام می بندند رعایت می کردی... و در عبارتی دیگر، تو با بستن احرام از نیشابور به عمره خود مغرور شدی... و به عبارت دیگر به خود مغرور شدی... و سپس گفته اند این داستان از عثمان معروف است... و نیز بخاری درزندگی نامه او آورده است که عثمان دوست نداشت کسی از خراسان و یا کرمان احرام ببندد...،

حکم شرعی در آنچه در احرام بستن حج و یا عمره ثابت است اینست که این میقات ها نزدیکترین محل ها به مکه برای احرام بستن است و نیز آخرین جاهایی که می توان احرام بست به این معنی که حاجی نباید احرام نبسته از آن جا بگذرد و اگر کسی شهر خود یا محل سکونت خود را میقات شرعی حساب کند و از آنجا احرام ببندد این حرام است و بدعت ولی اگر اینکار را به قصد آنکه ثواب بیشتری ببرد و عبادت بیشتری انجام داده باشد یا به حکم مستحبی عمل کرده و یا به این وسیله شکر نعمتی بگذارد و یا به نذری وفا کند... این عمل او ممدوح است و نمونه آنچه در روایات است: (پیشوایان حدیث... از ام سلمه مرفوعاً آورده اندکه هرکس برای حج یا عمره از مسجدالاقصی احرام ببندد خدا گناهان گذشته او را می آمرزد و اخنسی گفت، ام حکیم با شنیدن این حدیث به بیت المقدس رفت تا از آنجا به قصد عمره احرام ببندد) و در عبارات دیگر (..... خداوند گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد...) و یا (بهشت بر او واجب می شود...)

..... حافظان حدیث آورده اند که امیرالمؤمنین در تفسیر آیه فوق (..... حج و عمره را برای خدا تمام نمائید...) گوید از نشانه های اتمام حج و کامل بودن آن اینست که احرام را از خانه اقوام خود ببندی... و به همین مضمون احادیث بسیاری نقل شده است از (ابوهریره، عمر، سعیدبن جبیر، طاووس، ابن مسعود،ابن عباس...) و ابن منذر گفت ثابت شده است که پسر عمر از ایلیا یعنی بیت المقدس و اسود و علقمه و عبدالرحمن و بواسحاق و...، از خانه های خود احرام می بستند... پس اجمالاً اینکه احرام بستن پیش از رسیدن به میقات جایز است... ولی خلیفه بدون تأمل یا کوشش در خبرگیری و عدم اطلاع از سنت پیامبر، عبداله بن عامر را سرزنش نموده است

(کلب گوید و گویا علم غیب داشته که دیگران قادر به اجرای کامل نیستند تا بهره بیشتر ببرند و یا نذر به انجام اینگونه اعمال را که پس از قبولی و برآورده شدن حاجت واجب می گردد را برخلاف سنت رسول خدا می داند و یا انجام واجبی که بر فرد به واسطه برآورده شدن نذر او جاری شده را قبول نداشته که آن را تقبیح می نماید... پس این هم شاهدی دیگر از میزان علم و اطلاع خلیفه از احکام الهی و دلیل ملامت و سرزنش مسلمانان در زمان انجام واجبات و یا در زمان اقدامبه عبادات بیشتر برای جلب رضای خدا...)

و ..... آری و البته اهانت و امر ناروا آن زمان در شریعت واقع می شود که با نظریات و آراء خودسرانه و دلخواه خود در آن دخالت گردد ....، و خداوند جل جلاله در کتاب خود می فرماید: آنچه را که زبانهای شما به دروغ وصف می کند نگوئید آن حلال است و این حرام تا بر خدا دروغ ببندید زیرا کسانی که به ناروا به خدادروغ ببندند رستگار نمی شوند...) نحل ۱۱۶.
(کلب گوید و ما در کتاب تفسیر خود خلود در دوزخ الهی این گروه از هوسرانان را که با کتاب خدا و احکام او بازی می کنند را ثابت نموده ایم)

اگر علی نبود عثمان هلاک می شد:

حافظ عاصمی در شرح سوره هل اتی... آورده است که در روزگار عثمان (مضمون) مردی نزد او آمد و جمجمه انسان مرده ای در دست او بود و گفت شما تصور می کنید آتش بر این عرضه می کنند و در گور او را عذاب می کنند و دست من روی آن است و گرمای آتش را احساس نمی کنم پس عثمان پاسخ نداد و در پی علی فرستاد ..... علی گفت تا اول سنگی و چوب آتش زنه ای بیاورند و از زدن آن دو به هم آتش افروخت و سپس به مرد گفت دست خود را بر سنگ بگذار، و چون قرارداد گفت دستت را بر چوب یا آهن آتش زنه قرار بده، چون قرار داد گفت آیا حرارت آتش از آن احساس می کنی پس مرد مبهوت شد و آنگاه عثمان گفت اگر علی نبود عثمان هلاک می شد...، آری ما از عثمان مولود خاندان اموی توقع نداریم کهبه امثال این علوم که از اسرار آفرینش است آگاهی داشته باشد زیرا داناتر از او در این شناخت، درمانده هستند تا چه رسد به او و البته این رازهای الهی در ظرفی از دانش های الهی در سینه آن حضرت از سوی خداوند پر شده است که او خود به آن اعتراف نمود و... ولی توقع ما از عثمان این بود که حداقل پس از رسیدن به خلافت، احکام سنت پیامبر را که در دلهای صحابه ریخته شده بود و او آن ها را می شنید و می دید و آنوقت به خرد خود عرضه می کرد و فرا می گرفت تا در سؤالاتی که از او می کنند، درمانده نشود و آن خطاهای بزرگ را مرتکب نشده و برخلاف رسول خدا نظر ندهد و عقیده ای را که مستلزم ترک راه راست است انتخاب نکند ولی افسوس که...

عقیده خلیفه در جمع میان دو خواهر برده:

مالک آورده است که مردی از عثمان پرسید آیا دو خواهر که برده هستند را می تواند با هم نگاه داشت عثمان گفت یک آیه این کار را حلال و یک آیه حرام نموده ولی من دوست ندارم که چنین کنم پس راوی می گوید آن مرد نزد یکی دیگر از اصحاب رفت و او پاسخ داد من اگر قدرتی داشته باشم و ببینم کسی این کار را می کند او را کیفر می دهم و ابن شهاب گفت به نظرم این دومی علی بن ابی طالب بوده است و در عبارتی دیگر...، اگر دو خواهر را با هم جمع کنی و من قدرتی داشته باشم ترا به کیفر بدی می رسانم... جصاص می گوید... عثمان این کار را جایز می دانست...، و می گفت نه دستور به انجام آن می دهم و نه از اجرای آن نهی می کنم و این دلالت دارد بر اینکه او در این حکم مردد بوده است...،
درباره این مسئله در دو جهت گفتگو می شود اول اینکه نگاه داشتن دو خواهر برده با هم چه حکمی دارد که به گفته رازی مشهور بین فقها، حرام بودن آن است و ابن کثیر می گوید مشهور از قول جمهور و ائمه اربعه و دیگران همین است... و بقیه نیز با همین مضمون اتفاق نظر دارند و نیز طرفداران متعصب در راه توجیه کار خلیفه، روایت دروغی بر علی بسته اند که در این خصوصبا عثمان موافقت نمود. جصاص در احکام القرآن آورده که ایاس بن عامر گفت به علی گفتم آنان می گویند تو گفتی که این کار را یک آیه حرام و یک آیه حلال کرد گفت دروغ می گویند... دوم اینکه آیا آیه ای وجود دارد که بتواند حکم حرمتی که در قرآن آمده است را استثناء نماید آنطور که عثمان ادعا نموده است... البته او معلوم نکرده ولی عبدالرزاق و ابنابی شیبه... از ابن مسعود آورده اند که از او سؤال شد در حکم فردی که دو خواهر برده را برای خود با هم نگاه دارد و او این کار را رد می کرد، پس به او گفتند خدا می گوید (..... مگر

آنچه ملوک شماست...) ابن مسعود پاسخ داد شتر تو هم مملوک توست... و البته بزرگان اهل سنت بیانات گسترده و ارزنده ای در این زمینه دارند و اثبات می شود که این دو آیه معارض یکدیگر نیستند و اقامه استدلال در این رابطه دلالت بر دوری و درک مفاهیم اولیه کتاب خدا و عدم شناخت شأن نزول آیات دارد...،

و به گفتار جصاص در بین آنان بسنده می شود که می گوید... این دو آیه در میان حلال و حرام بودن با هم برابر نیست و روا نیست یکی را معارض با دیگری تلقی کنیم، زیرا موردی را که یکی از آن دو برای آن نازل شده به غیر از مورد دیگری بوده که نازل شده و ..... پس جایز نیست نص قانونی را که دلیلی بر تخصیص آن نداریم تخصیص بزنیم... ولی عثمان این ها را نمی دانست و چیزی از شأن و علت نزول آیات به یاد نداشت و به همین دلیل آنچه را که به تصور خود دلیل اباحه می شمرد، بر دلیل تحریم که همه آن را پذیرفته بودند، مقدم نمود و حتی به این حکم عقلی هم توجه نکرد که لازم است دلیل حرام بودن را مقدم نمود تا از ضرر احتمالی جلوگیری شود و او با این کار چنانکه تفصیل آن آمد راهی به غیر راه راست رفته است و هیچکس هم در این فکر و خیال با او موافقت ننمود مگر آنچه که به ابن عباس بسته اند که روایات معارض در انتساب این موضوع به آن هم فراوان که ضد و نقیض آن است و نیز در خصوص سخن خلیفه مخالفت دیگری هم با اصول مسلمه شریعت وجود دارد، زیرا در آنجا می گوید (هر زنی که خداوند آزاد آن را بر مردم حرام کرده مملوک آن را نیز حرام کرده مگر در مورد جمع میان دو خواهر مملوک که جایز است...) پس این سخن هم در استثناء آن باطل است و هم در مستثنی منه که در مورد استثناء، همه امت به استناد نصوص قرآنی و سنت نبوی، متفق القول هستند که جمع میان دو خواهر مملوک هم حرام است و در مورد مستثنی منه نیز باید گفت خلیفه آنچه را که به اتفاق همه امت باید مستثنی منه قرار گیرد ندانسته، زیرا بیش از چهار زن عقدی جایز نیست ولی داشتن بیش از چهار زن مملوک جایز است. .....

آری متاسفانه او بانظیر این خیالهای باطل و مخالف با قرآن و فقه اسلامی، باب کشمکش میان مسلمانان را از همه طرف باز کرد (کلب گویدصرف نظر از حاشیه های ناامنی که این نظرات خلاف قرآن در طول قرون و در خرابی حرث و نسل پدید آورد، زیرا گفتیم که چگونه جهل به قانون رافع مسئولیت نیست و به حکم قرآن انسان بایستی به طعام خود نظر نماید .....)

پس اگر پس ازآنکه دانش برای تو آمد باز از هوسهای آنان پیروی کنی به راستی در آن زمان از ستمکاران خواهی بود (بقره ۱۴۵)

فتوای خلیفه درباره اینکه دو برادر مانع از رسیدن ثلث میراث به مادر می شوند:

طبری در تفسیر خود آورده است که... ابن عباس به عثمان گفت چرا دو برادر، سهم الارث مادر را به یک ششم تقلیل میدهند با آن که در قرآن آمده است اگر میت برادرانی داشته باشد، آیا در زبان قوم تو، دو برادر برادران به حساب نمی آیند، عثمان گفت آیا من می توانم قانونی را بشکنم که قبل از من بود. و مردم برطبق آن ارث برده اند و در میان شهرها جریان یافته است...، در عبارت حاکم و بیهقی (..... من نمی توانم قانونی را که پیش از من بوده و در شهرها جریان یافته و مردم برطبق آنارث برده اند را رد کنم...)، ....،

این گزارش را حاکم، بیهقی، ابن حزم، رازی، ابن کثیر، سیوطی، آلوسی در آثار خود آورده اند، .....، از آن جوابی که خلیفه به ابن عباس داده است کاملاً معلوم می شود که خلیفه حتی از معانی واژه های زبان مادری خودش هم اطلاع نداشته است واگر اندک دانشی در این زمینه داشت پاسخ می داد که اطلاق جمع بر دو تن نیز صحیح است و در کلام عرب این معنی به صورتی عام بکار رفته، نه اینکه ناتوانی خود را در تغییر از آنچه همه مردم به غلط آن را فهمیده اند اعلام نماید و البته این پاسخ او شگفت انگیزتر از پاسخ پیشاهنگان او نبوده که در روزگار خود معنی اب را که اصل و ریشه عربی داشته و معنی آنهم بلافاصله پس از همان واژه آمده است را، در نیافته اند، و حال آنکه اساساً در زبان عرب بر دو برادر هم کلمه برادران اطلاق می کردند و بر این موضوع که وجود دو برادر برای میت، سهم الارث مادر او را از یک سوم به یک ششم کاهش می دهد، تمام صحابه، تابعین و فقیهان و...، به استناد همین آیه اتفاق نظر داشته اند...، ولی تو می بینی که او چگونه افسوس میخورد که آنچه را که واقع شده است را نمی تواند تغییر دهد...، اینست نمونه اطلاع این مرد در پیرامون کتاب خدا و ادله احکام و واجبات مسلم میان مسلمانان.

فتوای خلیفه درباره زنی که معترف به زنا بود:

(مضمون) یحیی بن حاطب گفت که چون حاطب از دنیا رفت آن گروه از بردگان خود را که نماز خوانده و روزه گرفته بودند را آزاد کرد و یک کنیز زنگی داشت و آنها متوجه شدند که او حامله است، پس او را نزد عمر آورده و او اعتراف کردکه او خود را به مرغوش در برابر دو درهم واگذار کرده است و .....، دیدند که وی این قضیه را با گشاده رویی و خوشحالی تعریف می کند و آن را مخفی نمی نماید پس عمر از علی و عبدالرحمن بن عوف و عثمان سؤال کرد چه کنم و علی و عبدالرحمن گفتند باید او را حد بزنی و عثمان گفت به عقیده من گشاده رویی این زن به هنگام نقل داستان می رساند که او آن را بد نمی داند و حد نیز تنها بر کسی واجب است که آن را بد بداند، پس عمر گفت راست گفتی راست گفتی سوگند به خدا حد فقط بر کسی واجب است که آن را بد بداند، پس عمر او را ۱۰۰ ضربه تازیانه زد و یکسال تبعید نمود،

ما قبلاً این حدیث را در جلد ششم آوریدم و در آنجا پیرامون فتوای خلیفه دوم سخن راندیم و گفتیم که چگونه دستور او به تازیانه زدن و تبعید از مرز قانون دین بیرون است و حال بنگریم به برداشت عثمان و نظر او در این باره که حد بر آن کنیز واجب نیست

(کلب گوید ببینید که چگونه این نظر بی ارزش و بی معنای او چه اثراتی بر نظام اجتماعی و قضایی مردم پس از او داشته و چه انحرافاتی را پدید آورده که نتایج آن همچنان باقی است، او بیان نمود و استدلال نمود به چیزی که خلاف شرع و عقل و... است و نزد دانشمندان علوم اجتماعی و اندیشمندان جامعه قضایی جهانی نیز مردود است و اینکه جهل به قانون رافع مسئولیت نیست و چگونه اینگونه نظرات شخصی و برداشت های از روی هوی و هوس به عنوان دستورالعملی اجرایی اسلامی در کنار کتاب خدا و سنت پیامبر در جامعه اسلامی رایج و در همه ابعاد و زمینه ها و بخش ها تسری داده می شود و حال آنکه فرسنگها با نظام عدل اسلامی و نگرشهای منطقی او فاصله دارد و چگونه نظرات موجبات اشاعه فساد و بی نظمی در جامعه را فراهم می آورد و ..... انالله وانا الیه راجعون...)،

و لذا اگر آنچه خلیفه میگوید درست باشد تمامی اقرارها و اعترافات در موقعیت های مشابه این داستان بی ارزش می شود زیرا در همه موارد می توان گفت که اعتراف کننده، از تعلق حد به عملش ناآگاه است و اگر آگاه بود از ترس اجرای حد، جرم خود را می پوشانید و پیامبر هم اقرار را موجب حد می دانست ولی برای رفع شبهه بررسی کامل را انجام می داد و در حکم دادن صبر می کرد به امید آنکه شبهه ای پیش آید و لزوم حد را منتفی نماید و لذا به کسی که اعتراف به زنا کرده بود می فرمود آیا جنون داری یا شاید او فقط ترا بوسیده و یا او را فقط لمس کرده ای یا فقط به شهوت بر او نگاه کرده ای و...

آیا نمی بینی که عمر به آن زنکه زنا داده بود می گوید چرا گریه می کنی چه بسیار اوقات که زن بدون رضایت، مورد کامجویی قرار می گیرد، پس به او خبر داد که در حال خواب مردی با او در آمیخته، پس عمر او را رها کرد و نیز علی به شراحه که اقرار به زنا کرده بود گفت شاید اینکار بدون رضایت تو بود، پس گفت بدون اکراه و با رضایت خود عمل زنا انجام شد پس حضرت او را رجم کرد و علیرغم آنکه اقرار در دین دارای قانون است و...، و چون این مسئله بر خلیفه پوشیده بوده لذا این نظر خلاف او مؤثر در احکام پیشوایان مذاهب گردیده و هر کدام رأی خاصی را برگزیده اند مانند ابن الرشد، مالک، شافعی و ابوثور، طبری، داوود... و امّا این سخن خلیفه که گفت می بینم که با چنان گشاده رویی آن را تعریف می کند که گویی آن را بد نمی داند منظور او کدام است تعلق حد به عمل زنا و یا حرمت عمل زنا که البته هیچکدام پذیرفته نیست زیرا اولی منوط به تحقق زناست و دوّمی رافع مسئولیت مرتکب نیست زیرا در جامعه اسلامی زندگی می کند و جزء آداب اولیه اسلام است... و اگر قرار باشد که عذر هر مجرمی را در جهل به حکم بپذیریم حدود خدا معطل می شود و هر زن و مرد زناکاری این گونه عذر را پیش می کشند، پس تباهی دامنه دار و هرج ومرج حاکم می شود و امنیت از عصمت و ناموس رخت برمی بندد و اگر توجه به روش و سیره پیامبر و خلفا نمائیم می بینیم که در مقابل اقرارکنندگان به زنا مواردی را برای جلوگیری از اجرای حد مطرح می کردند مانند جنون، خیالات و تصورات و یا اکراه... ولی در هیچ روایتی جهل به حرام بودن زنا پیش کشیده نشده است

(کلب گوید و نیزبعید بوده که احکام این موضوع مهم امری مورد اطلاع مردم نبوده باشد، با اینکه اسلام در زمان آنها جدیدتر و عدم آگاهی غیر قابل قبول تر بوده پس قطعاً این توجیه بلاوجه قابل قبول نبوده است).

و اگر مطلق امر جهل تأثیری در معاف کردن شخص از حد داشت، قطعاً و بدون تردید بایستی از آن هم یاد می شد. و از طرفی عذر به جهل قاضی و حاکم بایستی مستند به ادعای جاهل باشد، نه استنباط از حالت چهره مرتکب و همچنین این استنباط مخصوص خود او بود و الا دیگران چنین درکی ازموضوع نداشته اند و امّا این کلام عمر به عثمان که راست گفتی، راست گفتی ولی در عمل خلاف گفته او رفتار کرد معلوم می شود که عثمان را مسخره نمود زیرا اگر به راستی او را تصدیق می کرد وی را تازیانه نمی زد و مجازات نمی نمود....

خلاصه جلد شانزدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

ادامه گزافه گویی در فضایل عثمان:

موقوفه خوری خلیفه:

عثمان مال وقف شده رسول خدا را که وقف به مسلمین بوده می خرد:

(مضمون) طبرانی در اوسط آورده است که عثمان دربانی داشت که برای نماز پیشاپیش او حرکت می کرد و روزی در گوشه ای استراحت می کرد تا علی سر رسید و به عثمان گفت آب و ملک فلان خاندان را خریدی با اینکه وقف پیامبر در آب آن حقی دارد و من دانستم که آن را جز تو کسی نمی خرد یعنی جرئت آن را ندارد، پس درگیر شدند و عباس آنان را جدا کرد پس، فردا دیدند که دست در دست گفتگو می کنند.....،

از این داستان می فهمیم که خلیفه آب و ملکی را خریده که در آن حقی برای وقف پیامبر بوده که خریدن آن جایز نبوده و حرام بوده است و کلام امام که من دانستم که آن را جز تو کسی نمی خرد و مجادله و درگیری چه معنی داشته است و ذیل روایت الحاقی باشد اگر...

(کلب گوید امام او را امر به معروف و نهی از منکر کرد و از فعل حرامی هشدار داد و در آن کلام او که جز تو کسی آن را نمی خرد یا مدعی جهل یا مدعی حرص و یا مدعی سوء استفاده او از مقام شده است و مقاومت او در مقابل امر به معروف امام به ذیل روایت برمی گردد که اگر نپذیریم که آن قسمت که (دست در دست گفتگو می کردند)،

الحاقی باشد، باید بپذیریم که عثمان توبه کرده و دست از حرام خود برداشته و آن ملک را برگشت داده و اعتراض امام را رفع کرده و در مقام دلجویی او برآمده است که باز هم دلالت بر جهل او در احکام شرعی و یا حرص او در جمع مال دارد .....).

خلیفه در شب وفات ام کلثوم:

بخاری در صحیح خود... از انس بن مالک آورده است که ما در هنگام دفن دختر رسول خدا حاضر بودیم و رسول خدا بر سر قبر او نشسته و دیدم دیدگان او گریان است پس گفت آیا میان شما کسی هست که در شب مقارفه نکرده باشد، ابوطلحه زیدبن سهل انصاری گفت من، فرمود پس در قبر او قدم بگذار و او قدم در قبر نهاده و او رابه خاک سپرد...

ابن مبارک می گوید من فکر می کنم منظور پیامبر از مقارفه همان گناه است و بخاری هم این را گفت، این گزارش را ابن سعد، احمد، حاکم، بیهقی نیز آورده اند و سهیلی می گوید ابن بطال گفته است: هرچند که عثمان سزاوارترین افراد بود به نزول در قبر چون شوهرش بود، زیرا با مرگ او پیوندی جبران ناپذیر را از دست داده بود، با این حال پیامبر خواست که او را از گام نهادن در قبر همسرش محروم کند، چون وقتی پیامبر گفت کدام یک از شما شب گذشته را با همسرش نیامیخته، عثمان خاموش ماند و نگفت من، زیرا در شب وفات

ام کلثوم با زنی آمیخته بود و لذا غصه این مصیبتی که برای او روی داد به نحوی که پیوند دامادی او را از پیامبر گسیخت هم موجب نشد که او به احترام پیامبر از آمیزش با زن(حتی یکشب) خودداری کند و این بود که از آنچه حق او بود محروم شد، با آن که برای وارد شدن در قبر سزاوارتر از ابوطلحه و دیگران بود و این در حدیث آشکار است و شاید پیامبر این قضیه را از راه وحی دریافته و چیزی به او نگفته باشد، زیرا او کار حلالی مرتکب شده بود، با این همه چون مصیبتی با این عظمت که روی داد ولی چندان تأثیری در او نکرد، این بود که با کنایه ای و بدون تصریح از حق خود محروم گردید و خدا داناتر است، این حدیث را به غیر منابع یاد شده در نهایه ابن اثیر، لسان العرب، اصابه، تاج العروس و... نیز می توان یافت...

فلیح متوفی ۱۶۳ کلمه مقارفه را به گناه معنی کرده و بخاری نیز او را تائید کرد و سریح متوفی ۲۱۷ نیز آن را گناه معنی کرده است، پس از اینها به کلام ابن بطال می رسیم که آن را به معنی آمیزش با زنها اختصاص داده

(کلب گوید و این معنی صحیح تر است زیرا کلامی که پیامبر فرمود واضح و آشکار بود و کسی سؤال نکرد از رسول خدا معنی این کلام را تا اینکه دیگران بعد از قرنها آن را معنی نمایند و احتمالاً مقاربه یا چیزی شبیه به این بوده که دست تعصب آن را دگرگون نموده و به کلمه ای دیگر بدل نموده، بهر حال هرچه بوده عمل او از مصادیق یوذون النبی بوده و به واسطه آن از افتخار همدردی با پیامبر محروم شده است)،

بهر حال اگر معنی اول باشد، این گناه به قسمی بوده که در رسول خدا (ص) تأثیر نموده و از پایگاه عثمان کاسته و قطعاً این عمل اگر کوچک بود حضرت اغماض می نمود، ولی این گناه و آزار تا آن اندازه بود که پیامبر هیچ ارج و احترامی برای انجام دهنده آن قائل نگردید والبته برای کسی که گناه او به اینگونه بوده در مرتکب آن خیری نباید سراغ نمود و اگر مقصود پیامبر آمیزش مشروع با زنان بوده باز هم انجام آن در آن زمان برای عثمان منافی با مروت و شخصیت و مستلزم سخت دلی و درشتخویی و بی ادبی بوده است و کدام انسان است که دلش راه دهد که در سهمناکترین شب زندگی همسر او و شب بریده شدن افتخار دامادی او با پیامبر و هیاهوی عزاداری،(مانند اراذل) به کام گرفتن از زنان مشغول باشد... و چگونه عظمت قدر و احترام پیامبر را رعایت نکرده و آن مصیبت سهمگین به رسول خدا را ناچیز شمرده و به لذت مجامعه با زن دیگر پرداخته است و توقع ما از خلفا اینست که از نخستین روزشان شعوری بیشتری از این داشته باشند .....،

آری این بود آن چه به نظر ما می رسد، اما تو گمان نیکو بدار و حقیقت قضایا را مپرس، خوب حالا قضاوت کن با این فضاحت، آیا وجدان تو می پذیرد سخنی را که ابن سعد به پیامبر بسته درست باشد که در همان گزارشی که به موجب آن در همان روزی که شبش را عثمان به گناه یا کامجویی جنسی گذرانیده و همان روز که چنان سخن نیشداری را از پیامبر شنید.

آری در همان روز پیامبر به او بگوید اگر دختر سومی هم داشتم به همسری عثمان در می آوردم... یا بگوید اگر ده تن هم بودند به همسری عثمان در می آورم یا در گزارشی ابن عساکر آورده، اگرچهل دختر داشتم یکی بعد از دیگری به همسری تو در می آوردم تا تمام شوند یا از زبان ابوهریره که روز تزویج ام کلثوم به عثمان، پیامبر به عثمان بگوید این جبرئیل است که به من خبر می دهد، خدا ام کلثوم را به همسری تو درآورد به شرطی که با او هم مانند رقیه رفتار کنی...،

(کلب گوید شاید اینگونه گزارشات برای رفع شهرت موضوع خشونت رفتاری او با همسران حتی دختران رسول خدا جعل شده باشد الله اعلم).

... اسناد این حدیث از چند لحاظ مخدوش است و همین خدشه برای او بس که در آن نام عبدالرحمن بن ابوزناد قرشی را میبینیم که ابن معین و ابن مدینی و ابن ابی شیبه و عمروبن علی و ساجی و ابن سعد او را ضعیف القول داشته و ابن معین و نسایی گویند حدیث وی شایسته دلیل آوردن نیست و....

خلیفه از انفال برای خود و اقوام خود چراگاه خصوصی قرار می دهد:

اسلام علفزارها و چمن زارهایی را که بر اثر باران روئیده و مالک خصوصی ندارد را حق همه مسلمانان می داند که می توانند به صورت مساوی و به گونه ای که در همه مباحات اصلیه از میانه های بیابان و کناره های خشکی ها معمول است، از آن بهره مند شوند و چهارپایان اعم از گوسفند و اسب و شتر خود را، در آن بچرانند و هیچکس مزاحم دیگری نشود و هیچکس برای خود چراگاه اختصاصی قرار ندهد و دیگران را از آن محروم نسازد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مسلمانان در سه چیز با هم شریکند مرغزار، آب، آتش...

ولی در روزگار جاهلیت گردن کلفت ها واوباش زورگو هر قطعه ای از زمین را که دوست داشتند برای چهارپایان و شتران خود اختصاصی نموده و قرق و آن را غصب می کردند... و رسول خدا همراه با نابود کردن عادات دیگر این روش گردنکشان و این سنت زورگویان را نیز ریشه کن نمود و فرمود هیچ چراگاهی نیست مگر برای خدا و رسول و... لذا پیامبر منع کرد از اینکه مانند روزگار جاهلیت کسی چراگاه اختصاصی اختیار کرده و دیگران را از آن محروم نماید... و البته این قانون در میان مسلمانان مورد اتفاق بود تا آنکه عثمان به خلافت رسید...

به نقل بلادرزی و حلبی او چراگاه را برای خود و به روایت واقدی برای خود و حکم بن ابی العاص و یا برای خود و او و همه بنی امیه، به نقل ابن ابی الحدید، عثمان چهارپایان همه مسلمانان را از استفاده از چراگاه پیرامون مدینه محروم ساخت مگر آنچه از آن بنی امیه بود...، آری این کار او نیز از جمله کارهایی بود که مسلمانان بر عثمان ایراد گرفته و عایشه می گفت: (و ما او را سرزنش کردیم برای فلان کار و برای آن که مرغزارها را چراگاه اختصاصی خود نمود و با عصا و تازیانه به مضروب نمودن این و آن پرداخت پس مردم قصد قتل او را نمودند و او را مانند پیراهن تری که آبش را با فشردن دور کنند در هم فشردند،)،

ابن منظور در ذیل حدیث می گوید... (به همین علت مردم عثمان را سرزنش می کردند و کار خلیفه در غصب چراگاه اختصاصی در واقع، رجعت به عادات ایام جاهلی زورگویان و اوباش و نو کردن رسوم از بین رفته ستم گرانه بود که پیامبر آن ها را نابود کرده و مسلمانان را در چراگاه ها شریک نموده بود و می فرمود سه شخص را خداوند دشمن می دارد یکی از آن سه شخص آن کسی است که سنت جاهلیت را در اسلام زنده کند و بر این مرد قبل از غارت بیت المال و قرق نمودن آنها برای خود و جلوگیری از مسلمانان برای بهره برداری، واجب بود تا حریم اسلام را مواظبت نماید و از دستبرد به قوانین آن جلوگیری نماید و سنت پیامبر را احترام نموده و برای حفظ منافع شخصی خود سنت جاهلیت را زنده نکند) و...

(کلب گوید غصب انفال و یا ثروت های عمومی مسلمانان و محروم نمودن دیگران و اختصاص دادن آنها به افراد خاص به منزله غارت حق الناس و غارت اموال مسلمین و... است و هیچکس از مسلمانان و خصوصاً کسانی که از بدنه مراجع نظارتی و مجری قانون هستند، حق ندارند به این حریم تجاوز نمایند و البته این غصب از هر کس قبیح و ناروا است ولی از خلیفه و کارگزاران او که در واقع بایستی حافظ منافع مسلمین می شدند ولی خود به غارت آن پرداختند قبیح تر و ناروا تر بود و صرف نظر از خسارات مادی، خسارات معنوی که همان اشاعه این روش در سرتاسر کشور اسلامی بود امت اسلام را به پرتگاه خواری و مذلت کشانید و خلفاء و حاکمان که می بایست مجسمه عدل و عدالت می باشند به دیوهای غارتگر تبدیل شده و...که در مجموع موجبات هتک حرمت و آبروریزی اسلام و مسلمین را در طول تاریخ را فراهم آوردند، زیرا افراد ساده و عوام فریب تقدس خلافت آنها را به عنوان جانشین پیامبر خورده و ستم هایی را از آنها به نام اجتهاد و .....، تحمل می نمودند که خدا و رسول از آن بری بودند... انالله و انااليه راجعون).

خلیفه فدک را تیول مروان می نماید:

ابن قتیبه و ابوالفدا در آثار خود آورده اند که (واگذاری فدک که صدقه پیامبر برای فقرا بود، از طرف عثمان به مروان داده شد و این از موضوعاتی بود که مردم بر عثمان ایراد گرفتند: ابوالفدا می نویسد: فدک صدقه پیامبر بود که فاطمه به عنوان ارث آن را مطالبه کرد و ابوبکر روایت کرد که پیامبر گفت ما گروه پیامبران ارث نمی گذاریم و آنچه از ما می ماند صدقه است، ولی بعداً عثمان آن را به تیول

مروان بن حکم داد و فدک همچنان در دست مروان و فرزندان او بود تا زمان عمربن عبدالعزیز که آن را از آنها گرفته و به حالت صدقه برگردانید.)، .....

در عقدالفرید در بخشی از کتاب، تحت عنوان آنچه مردم بر عثمان عیب گرفتند، می خوانیم (عثمان فدک که صدقه پیامبر بود را تیول مروان نموده و چون افریقا فتح شد یک پنجم غنائم آن را گرفته و به مروان بخشید و ابن ابی الحدید می نویسد: عثمان فدک را تیول مروان نمود، با آنکه پس از وفات پیامبر دخترش فاطمه آن را، یکبار به عنوان میراث و یکبار به عنوان هبه شدن از سوی رسول خدا از ابابکر مطالبه کرد، ولی آنها از دادن آن به او استنکاف نموده و سر باز زدند...، من نمی دانم داستان این تیول دادن و حقیقت این کار چه بوده است، زیرا اگر فدک غنیمتی برای همه مسلمانان است آنطور که ابوبکر مدعی شد، پس چه دلیل داشت که آن را خاص مروان نمایند و اگر از حقوق ارثی خاندان پیامبر بوده چنانکه صدیقه طاهره در خطبه های خود بر این امر استدلال کرد و هم پس از او امامان راهنما از آل محمد و در پیشاپیش همگی امیرالمؤمنین آن را حق فاطمه می دانستند و .....،

و در این صورت نیز با توجه به اینکه مروان از ایشان نبوده پس خلیفه حق دخالت در آن نداشته و اگر بخششی هم از پیامبر به جگرگوشه بی گناه و پاکش بود. همانطور که خود آن بانو مدعی آن بود و هم امیرالمؤمنین و دو فرزند آنها و نیز ام ایمن که رسول خدا بهشتی بودن او را گواهی کرده بود، و بر آن شهادت دادند ولی به گواهی تاریخ، شهادت آنان به گونه ای رد شد که مورد پسند خدا و رسول او نبود، و اگر شهادت کسانی که آیه تطهیر درباره آنها نازل شد رد شود پس دیگر به چه چیز می توان اعتماد نمود...

آری در واقع ابوبکر قبول کرد که آن حدیث که روایت نمود باطل است پس سند مالکیت فدک را برای زهرا نوشت و این عمر بن الخطاب بود که فکر او را عوض کرد وآن سند را پاره نمود و بزودی سخن امیرالمؤمنین را درباره عثمان و واگذاری اینگونه اموال به دیگران را خواهی خواند.

برداشت خلیفه از اموال و صدقات:

تصمیم خلیفه درباره فدک نسبت به برنامه های کلی او در خصوص اموال مسلمین، غنایم و صدقات ..... تازگی و شگفتی نداشت زیرا او درباره همه آنها و درباره کسانی که حق استفاده از آن را دارند، عقیده خودسرانه خود را داشت و فکر می کردکه مال مال خداست و او چون خلیفه است به خود حق می داد که آن را برای هر مصرفی که دلش می خواهد می تواند قرار دهد و هر چه دلخواه اوست عمل کند و به گفته امیرالمؤمنین: برخاسته و میان خوردنگاه و جای بیرون دادنش خودپسندانه می خرامید و فرزندان خاندانش نیز با او بپا خاسته بیت المال مسلمین و اموال خدا را چنان می خوردند که شتران گیاهان بهاری رامی خورند

(کلب گوید که شتران گیاهان بهاری را به دلیل ولع زیاد نجویده قورت می دهند و لذا این تشبیه علی علیه السلام در مورد این چپاولگران اینگونه بوده است که آنان اموال ناحق را با حرص بدون توجه به حلال و حرام آن می خوردند)

آری با اموالی صله رحم می کرد که مال مسلمین بود و هر یک از افراد جامعه اسلامی اعم از سائلین و محرومین حقی مشخص درآن داشتند... سنت ثابت درباره صدقات آن است که مردم هر اجتماعی تا وقتی که در میان آنها یک نیازمند هست، به استفاده از صدقات خویش سزاوارتر هستند و کارگزاری و سرپرستی صدقات برای این نیست که باجگیری نموده و اموال را به پایتخت و به سوی خلیفه سرازیر کنند، بلکه برای آن است که در همان منطقه، اموال از توانگران اخذ و به محرومان و تهیدستان برسد و رسول خدا آنگاه که معاذبن جبل را به یمن فرستاد تا مردم را به اسلام و نماز دعوت نماید... به او می فرمود... خداوند به شما واجب نموده که زکات اموال شما از توانگران گرفته و به تهی دستانتان داده شود... عمروبن شعیب گفت معاذبن جبل به امور لشکری می پرداخت تا پیامبر او را به یمن فرستاد و او همانجا ماند تا پیامبر و ابوبکر درگذشتند آنگاه عمر او را بر همان کار فرستاد و معاذ یک سوم از زکات را برای عمر

فرستاد عمر گفت من تو را برای باج گیری و جزیه گرفتن نفرستادم بلکه ترا فرستادم تا از توانگران بگیری و به تهی دستان همانجا رد کنی پس معاذ پاسخ داد آنچه را برای تو فرستادم به این دلیل بود که کسی را نیافتم که آن را از من بگیرد

و به همین مضمون، نامه علی علیه السلام امیرالمؤمنین را به کارگزار خود در مکه بنگر در آنچه از مال خدا نزد تو جمع شد آن را به هزینه کسانی از عیالمندان و گرسنگان پیرامونت برسان... و آنچه زیاد آمد برای ما برسان تا آن را به کسانی که نزد ما هستند تقسیم کنیم...

و نیز آورده اند که دو زن یکی عرب و یکی غیرعرب نزد او رفتند او به هر دو یک اندازه داد پس زن عرب گفت ای امیرالمؤمنین من عرب هستم و سهم من با او یکی است پس علی علیه السلام فرمود من در کتاب خدا نظرکردم و در آن برتری برای فرزندان اسماعیل (عرب) از فرزندان اسحاق (نژاد یهود) ندیدم..

و... به همین ملاحظات بود که صحابه قبول نداشتند که خلیفه دوم برخی از مردم را به برخی دیگر در حقوق مالی مقدم بدارد مثل زنان پیامبر که مادران مؤمنین حساب می شدند یا جنگاوران بدر و یا مهاجرین و انصار... را بر دیگران و حال آنکه می گفت هر کس مال میخواهد نزد من آید...، پس این سنت خدا و سنت رسول او بود ولی عثمان آنچه را در قرآن بود نادیده گرفت و با قانون پیامبر به مخالفت پرداخت و از روش گذشتگان عدول کرده و از جاده عدالت و انصاف دور شد و فرزندان خاندان فرومایه اش، همان میوه های شجره ملعونه در قرآن، همان مردان تبهکار و هرزه و شراب خوار و بدسگال از آن زشت کردار نفرین شده تا آن سوگند پیشه حقیر که عیبجو و پادوی سخن چینی است، آری عثمان اراذل و فرومایگان پست را از بزرگان نیکوکار امت و از صحابه پیامبر بالاتر می دانست و اموال مسلمین، را دیوانه وار و میلیون میلیون به صورت پاره های زر و سیم یعنی طلا و نقره می بخشید... و آنها را بر همه مقدم می داشت و کسی جرئت امر به معروف و نهی از منکر به او را نداشت چرا که با چشم خود می دیدند که چه رفتاری با اینگونه مسلمانان دارد، پرده دری ها، تبعیدها و کتک ها با آن شلاق که ازشلاق عمر هم بدتر بود و به دنبال آن هم تازیانه و چوبدستی او می آمد و .....،

و اکنون نمونه چپاولگری های او و خاندانش:

بذل و بخشش های خلیفه به حکم بن ابی العاص:

عثمان صدقات قضاعه را به عمویش حکم بن ابی العاص که رانده شده و تبعیدی پیامبر بود واگذار کرد و این پس از آن بودکه او را به خود نزدیک نمود و یعقوبی می گوید که حکم بن ابی العاص در روز اول با لباس کهنه و پاره پاره در نهایت فقر و فلاکت وارد مدینه شد و شغل او چوپانی و راندن بزها بود و پس با آنهمه فلاکت به خانه عثمان وارد شد و وقتی بیرون آمد دیدند که پیراهنی از خز به تن دارد و عبای اشراف را در بر گرفته است،...

عثمان بعد از آن، او را به کارگزاری قضاعه فرستادو او ۳۰۰/۰۰۰ درهم جمع نمود چون نزد او آورد عثمان همه آنها را به او بخشید. ابن قتیبه و ابن عبدربه و ذهبی گویند ازجمله نکوهش های مردم به عثمان در خصوص حکم بن العاص، همان رانده شده و تبعیدی پیامبر بود که عثمان او را پناه داده و یکصد هزار سکه به او بخشید با آنکه عمر و ابابکر به او پناه ندادند. و آورده، (عبدالرحمن بن یسار کارگزار صدقات مسلمان را در مدینه دیدم که چون شب شد (مضمون) عثمان به او گفت آن مقدار حواله را به حکم بن العاص بده و عثمان عادت داشت که وقتی به یکی از افراد خانواده اش جایزه می داد آن مقدار را برای او به صورت حقوق ماهیانه از بیت المال قرار می داد، عبدالرحمن او را منع می کرد تا سرانجام عثمان به تأکید و اصرار افتاد و به او گفت تو خزانه دار ما هستی وقتی چیزی به تو دادیم بگیر و

چون سکوت کردیم تو هم سکوت کن او گفت به خدا سوگند دروغ گفتی من خزانه دار تو و خانواده تو نیستم بلکه خزانه دار مسلمانان هستم، پس روز جمعه در زمانی که عثمان خطبه می خواند نزد او آمد و گفت ای مسلمانان عثمان فکر می کند من خزانه دار او و خانواده او هستم و حال آنکه من خزانه دار مسلمانان بودم و دیگر کافی است و حالا این شما و این هم کلید بیت المال شما، پس کلید را بر زمین انداخت و عثمان آن را برداشته و به زیدبن ثابت داد...)

و امّا آیا می دانی حکم بن العاص پست و رذل که بود، شغل او اخته گری گوسفندان بود و در مکه در همسایگی پیامبر زندگی می کرد و از کسانی بود که کار را بر پیامبر سخت و دشوار نموده بود و به گفته ابن هشام از کثرت آزارهایی که به پیامبر می رساند، کسی مانند ابولهب به حساب می آمد، طبرانی ذکر می کند که آن خبیث نزد پیامبر می نشست و چون آن حضرت سخن می گفت او با حرکات چشمش به استهزا و توهین می پرداخت و روزی پیامبر او را در هنگام کارش دید، و بر او نفرین کرد و فرمود به همین حالت بمان و پس از آن، همیشه چشمانش پرش داشت تا زمانی که مرد و به جهنم واصل شد

و در گزارش مالك بن دینار آمد که پیامبر از محلی که حکم بن العاص حاضر بود عبور کرد پس حکم شروع به استهزا به پیامبر نمود و با حرکات انگشتانش آن حضرت را مسخره می کرد و پیامبر او را در این حالت دید وگفت خدایا او را به لرزش و ارتعاش دچار کن، پس بلافاصله دچار لرزش و ارتعاش شد و حلبی اضافه می نماید ابتلای او به این بیماری پس از یکماه بیهوشی او بود و بلادرزی می آورد که حکم بن العاص در ایام جاهلیت همسایه پیامبر بود و پس از ظهور اسلام بیشتر از همه همسایگان دیگر به آن حضرت آزار می رسانید، او پس از فتح مکه، به مدینه آمد و در دین او طعن و تردید داشتند، او پشت سر پیامبر به راه می افتاد و با تکان دادن دهان و بینی تقلید در می آورد و چون آن حضرت به نمازمی ایستاد وی در پشت سر آن حضرت می ایستاد و با حرکات انگشت خود مسخره بازی در می آورد پس به همان گونه در ارتعاش ماند و به جنون مبتلا شده و یک روز که پیامبر در خانه یکی از همسران خود بود او دزدانه به داخل حریم خصوصی رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه می کرد و چون رسول خدا متوجه او شد، با نیزه ای کوچک بیرون آمد و گفت کیست که این قورباغه ملعون را از طرف من جواب دهد و سپس فرمود به خدا قسم که او و خاندانش نباید با من در یکجا باشند، آنگاه همه آنان را به طائف تبعید نمود و چون رسول خدا از دنیا رفت، عثمان سعی کرد آنها را برگرداند که ابوبکر و بعد از او عمر قبول نکردند، ولی وقتی خود او به خلافت رسید بلافاصله حکم بن العاص را که عموی او بود با کسان او به مدینه آورد...

سعیدبن مسیب می گوید عثمان در خطبه نماز خود دستور داد کبوترها را سر ببرند و گفت زیاد شده اند و سنگپرانی هم زیاد شد... پس یکی از مردم گفت رانده شده های پیامبر را پناه می دهد و کبوترهای بی گناه را می کشد... و همچنین از اعمال جنایتکارانه دیگر او این بود که سخنان محرمانه رسول خدا را افشاء می کرد، و لذا پیامبر او را نفرین کرد و به طایف فرستاد...

و برگردانیدن او توسط عثمان یکی از دلایل مهم نارضایتی و سرزنش مردم به او بود. و نیز ابوعمر در استیعاب می گوید که .....او راه رفتن پیامبر و برخی از حرکات پیامبر را به مسخره تقلید می کرد و یک سری از کارهایی که دوست ندارم از ناراحتی آنها را نقل کنم، ..... و حسان بن ثابت در هجو عبدالرحمن بن حکم گفت (..... به راستی که پدرت نفرین شده پیامبر بود، پس استخوانهای او را بیفکن که اگر چنین کنی در واقع دیوانه ای که مبتلا به رعشه بود را بر زمین خواهی انداخت...)

بوعمروآورده است که من با عمروبن عاص به سوی پیامبر رفتیم و عمرو رفت تا لباس بپوشد پس پیامبر فرمود اکنون مردی ملعون بر شما وارد می شود پس من ترسیدم آن شخص عمرو باشد ولی دیدم حکم بن العاص وارد شد...

و به همین مضمون عمرو بن مره آورده است که حکم از پیامبر اجازه ورود خواست پس حضرت صدای او را شناخت و فرمود به او اجازه بدهید که لعنت خدا بر او باد و بر هر کسی که از نسل او بدنیا می آید مگر آنهایی که مؤمن هستند که البته تعداد آنها کم است و اکثریت آنها صاحبان نیرنگ و فریبکاری هستند، دنیا به آنها داده می شود ولی از آخرت بهره ای ندارند، .....

دارقطنی، طبرانی و ابن عساکر آورده اند که عبدالله بن عمرو گفت شبی به نزد پیامبر رفتم پس علی آمد پیامبر به علی گفت نزدیک بیا پس او همچنان به وی نزدیک شد تا گوش بر دهان پیامبر نهاد و حضرت همانطور با او نجوا کرد و علی مانند فردی نگران سر بلندکرد و پیامبر به علی گفت برو و او را همانگونه بیاور که گوسفند را به سوی شیر دوشنده می برند و من ناگهان علی را دیدم که گوش آویخته حکم را به دست گرفته و او را به نزد پیامبر کشید و در برابر پیامبر نگه داشت، پس پیامبر سه بار او را لعنت کرد و سپس گفت او را در جایی ببر که مهاجر و انصار به طرف او بروند، سپس بر او لعنت فرستاد و نفرین کرد و گفت البته او با کتاب خدا و سنت رسول او مخالفت خواهد کرد و از نسل او فتنه ها خارج خواهد شد که دود آن به آسمان می رسد پس گروهی از اصحاب گفتند او کمتر و خوارتر از این است که بتواند چنان اعمالی انجام دهد پس حضرت فرمود چنان خواهد شد که گفتم و البته بعضی از شما نیز در آن روز از پیروان او خواهید بود. و .....

عبداله زبیر بر منبر گفت که قسم به پروردگار این خانه محترم و این شهر محترم مکه که حکم بن ابوالعاص و فرزندان او به زبان پیامبر نفرین شده اند، .....

(مضمون) عبدالله گفت من در مسجد بودم که مروان بن حکم خطبه خواند و خبر جانشینی یزید را از سوی معاویه داد و گفت معاویه، یزید را جانشین خود کرد، همانطور که ابوبکر عمر را تعیین کرد، عبدالرحمن بن ابوبکر گفت مگر کشور اسلام دستگاه قیصر روم است و ای مروان چنین نیست که تو می گویی، ابوبکر خلافت را نه در فرزندان خود قرار داد نه در خانواده اش، ولی معاویه برای علاقه به فرزندش یزید چنین کرد، پس مروان گفت آیا تو کسی نیستی که به پدر و مادرش گفت (ننگ) اف بر شما باد، پس عبدالرحمن گفت تو مگر پسر همان ملعونی نیستی که پیامبر، پدرت را لعنت کرد و عایشه چون این سخن راجع به عبدالرحمن شنید گفت به خدا دروغ گفتی...

در عبارتی دیگر گفت، تو همان هستی که رسول خدا پدرت مروان را در حالی لعن کرد که تو در صلب او بودی، پس تو ای مروان خرده ریزه ای از لعنت خدا هستی... به عبارتی دیگر تو چکیده ای پلید از لعنت خدا و لعنت رسول او هستی...،).،

آری حکم بن العاص همان بود که مردم را از مسلمان شدن ممانعت می کرد، ابن کثیر در تاریخ خود آورده است که روزی حویطب با مروان نشسته بودند و مروان به او گفت (مضمون) تو چرا در سنین پیری مسلمان شدی، حویطب پاسخ داد به خدا قسم من بارها می خواستم مسلمان شوم، ولی در هر بار، پدرت حکم بن العاص مانع از مسلمان شدن من می شد و می گفت برای ایمان به یک دین تازه سیادت و بزرگی و آقایی خودت را پائین می آوری و دین آبا و اجداد خود را رها می کنی و پیرو اینها می شوی...؟ پس مروان ساکت شد و از آنچه به او گفته بود پشیمان شد

و نیز درخصوص اینکه از حکم در قرآن چگونه یاد شده است، ابن مردویه در انتهای همان داستان عبدالرحمن بن ابوبکر با مروان بن حکم آورده ..... که عایشه گفت به راستی که این آیه را خداوند در حق پدر تو حکم نازل کرد (..... فرمان نبر از هر سوگند پیشه حقیر که عیبجو و پادوی سخن چینی است)

و نیز عایشه به مروان گفت شنیدم که رسول خدا به پدرت حکم و جد تو ابوالعاص بن امیه می گفت، مقصود خدا از شجره ملعونه ای که نام آن را در قرآن کریم آورده است، شما خاندان هستید، این گزارش را سیوطی، حلبی، شوکانی، آلوسی، قرطبی و... و ابن ابی حاتم از قول یعلی بن مره آورده است که (رسول خدا فرمود در خواب بنی امیه را بر منبرهای زمین دیدم و زود است که بر شما سلطنت نمایند و شما آنها را صاحبان بدی ها و ستم ها بیابید و لذا رسول خدا غمناک شد تا خدا این آیه را فرستاد که (رویایی که به تو نشان دادیم و نیز شجره ملعونه در قرآن راتنها آزمایشی قرار دادیم برای مردم، ما آنها را می ترسانیم اما جز طغیان بیشتر و سخت تر بر آنها اضافه نمی شود اسراء ۶۰))،

و ابن مردویه از قول حسین بن علی گفت (روزی رسول خدا اندوهگین بود به او گفتند ای رسول خدا چرا اندوهگین هستی فرمود در خواب دیدم که گویا بنی امیه این منبر مرا دست به دست می گردانند، پس به او گفتند ای رسول خدا اندوه مخور که این امور دنیایی است که به ایشان می رسد، پس خدا این آیات را نازل نمود (رویایی که به تو نشان دادیم...،))،

و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر به همین مضمون این حدیث را نقل نموده اند و به همین مضمون طبری و قرطبی و دیگران نیز آورده اند (که رسول خدا در خواب بنی امیه را دید که مانند بوزینه ها بر منبر او می پرند، پس غمگین شد و دیگر خنده بر لبهای آن حضرت دیده نشد تا از جهان رفت و خدا این آیه را فرستاد (رویایی که بر تو نشان دادیم...،)،

و به همین مضمون قرطبی و نیشابوری نیز آورده اند که شجره ملعونه در قرآن امویان یعنی بنی امیه هستند و ابن ابی حاتم از قول فرزند عمر بن الخطاب آورده اند که (پیامبر فرمود که در خواب فرزندان حکم را دیدم که مانند بوزینگان از منبرها بالا می رفتند... (مضمون) آلوسیمی گوید، در این آیه وما جعلنا... الا فتنه، مقصود از جعل فتنه، آن است که آنها را وسیله آزمایش گردانیده و این امر را بایستی نسبت به آن تعداد از خلفاء ستم گر و سفاک که کردند آنچه کردند و سنت رسول خدا را پایمال و ظلم و ستم وجنایت نمودند و همچنین نسبت به کارگزاران ستمکار آنان دانست ..... و لعنت بر آنها به واسطه جنایاتی که سرزد از ریختن خونهای بیگناهان و تعرض به نوامیس و غارت بیت المال و... تا آن زمان که شب و روزها برقرار می باشند و از یادها نمی روند و نیز آن لعنت بر ایشان که در قرآن آمد به وجه خاص که شیعه می گوید و یا وجه عام که ما می گوئیم، خواهد بود.....

قرطبی پس از گزارش حدیث رویا می گوید در این رویا عثمان و عمر بن عبدالعزیز و معاویه داخل نیستند و البته ما نمیخواهیم پیرامون خاصه خرجی قرطبی سخن بگوئیم و در تعمیم حکم عام لب تر کنیم و درباره عموم بنی امیه مخصوصاً ابی العاص جد عثمان که از آن حضرت روایت شد و ابوذر آن را نقل می کند که (چون امویان به چهل تن رسند بندگان خدا را بردگان و مال خدا را عطایی برای خود و کتاب خدا را مایه ای برای تبهکاری خود خواهند گرفت)

و نیز این سخن از ابوذر رسید که گفت پیامبر فرمود (چون پسران ابوالعاص به سی مرد رسند مال خدا را مانند گوی دست به دست دهند و بندگان خدا را بردگان و دین خدا را وسیله ای برای تبهکاری گیرند) پس حلام بن جفال گفت صحت این حدیث را بر ابوذر انکارکردند و علی علیه السلام در این خصوص گفت اولاً من گواهی می دهم که از رسول خدا شنیدم که آسمان سایه نیفکند و زمین در بر نگرفت کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد و نیز گواهی می دهم که آن حدیث که او گفت را رسول فرموده است و به همین مضمون ....آمده است،

و نیز این سخن از امیرمؤمنان است که فرمود هر امتی را آفتی است و آفت این امت امویان هستند...، ولی پس از ملاحظه این موارد که بعنوان مشت نمونه خروار آمده و به خصوص پس از توجه به آنچه تاریخ های مدون و سرگذشت نامه ها ثبت کرده اند و پس از احاطه به احوال و اوصاف مردمان و آنچه کرده اند و چگونگی سقوط در گرداب گمراهی و...، قضاوت درباره سخن قرطبی را به عهده وجدان شما خوانندگان گرامی می گذاریم

(کلب گوید آری نوع درخت از میوه او شناخته می شود و میوه آن کسانی که قرطبی می گوید تلخ تر و زهرآگین تر از بقیه و بدتر از آن است که بیان شود و .....البته ملاحظه کردی که چگونه بدی و سوء آثار اعمال و بدعت های آنان عملاً بر جوامع اسلامی بروز کرد و آثار آن تا قیامت و تا زمان ظهور حضرت مهدی عج باقی است انالله وانااليه راجعون و نیز ما در تفسیر کتاب خود خلود در دوزخ و جهنم را برای کسانی که پیامبر را آزار و اذیت نموده اند اثبات نمودیم خصوصاً این گروه منافقین که به حکم قرآن با کسانی که درکنار آنان قرار می گیرند در جمعیت ظالمان در دوزخ الهی جاوید وارد خواهند شد).

و امّا نگاهی در سخن ابن حجر:

ابن حجر در صواعق آورده...، اینکه پیامبر حکم و پسرش را لعنت کرد زیانی برای آنها ندارد... ...زیرا او از خدا خواسته که هر که را دشنام گفت و یا لعنت کرد یا بر او نفرین فرستاد این ها برای او موجب رحمت و پاکی و تزکیه قرار گیرد و... حکم از اصحاب پیامبر بوده و... بیماری او احتمالاً مربوط به قبل از اسلام آوردن او بوده است...،

من نمی دانم ابن حجر می فهمد چه می گوید یا نه؟ اما اینکه گفت لعنت پیامبر زیانی به حکم و پسرش نمی رساند این حرف را براساس گزارشی که بخاری و مسلم از طریق ابوهریره آورده اند، نقل کرده است و نکته مهم اینکه مطلب را تحریف نموده و چیزی به آن افزوده و معنی آن را دگرگون نموده است و اصل آن اینست.، (خدایا... اگر مؤمنی را آزردم و یا دشنام دادم... اینها را برای او کفاره گناهان گردان و موجب شود به درگاه تو تقرب یابد...)، آیا پیامبر از روی هوی و هوس خشم می گیرد و یا رضایت می دهد جزاین نیست که به او وحی می شود و از روی هوی نطق نمی کند چگونه می شود که لعنت موجب رحمت و کفاره گناهان دیگران گردد.

(کلب گوید ای کاش حضرت علامه در دریای الغدیر خود، مفاهیم لعن و نفرین و آثار آن را بیان می کرد و معانی آنها را هم می شکافت و برای ما بیان می نمود که لعن چیست و چه آثاری دارد آنچه مسلم است لعن موجب دوری از رحمت خدا برای لعن شونده و موجب تقرب و رضای لعن کننده در پیشگاه خداوند را فراهم می نماید و خداوند نیز لعنت لعنت کنندگان در مسیر جمعیت خداوند را دوست دارد و خود نیز در روز قیامت ظالمین را لعن نموده است و اما اینکه بگوئیم کسی یک عمر خیانت و جنایت و ظلم بنماید و موجبات غضب پیامبر را فراهم بیاورد و چون پیامبر آنان را لعن نماید لعن او بی اثر باشد و بلکه برعکس موجبات رحمت را برای آن جنایت کاران و یا آن مسخره کننده فراهم آورد خوب این مطلب اساساً بر ضد تمامی مفاهیم عقلی و ادراکات انسانهای فهیم است امّا می رسیم به این روایت که نقل گردیده و درمضمون و.. هر دو یکی است، فقط در یک کلمه با هم تفاوت دارند که همین موجب اشکال کار است در اوّلی اگر بگوئیم حضرت فرمود هر که را دشنام گفت و یا لعن کرد... الی آخر یک معنی استنباط می شود و اگر از آن حضرت نقل شود با این نقل صحیح که هر مؤمنی را که من دشنام گفتم و یا لعن نمودم معنی دیگری استنباط می شود، ..... پس بین مفهوم این دو معنی فاصله زمین تا آسمان است، در حدیث اوّلی آمده هر که را و این غلط است بلکه صحیح آن است که هر مؤمن را .....،

پس اگر به مفهوم دومی توجه نمائیم می بینیم که با کتاب خدا و سنت او موافق است و معنی آن اینست که اگر غفلتاً به مؤمنی خطایی کردم، خدایا تو عفو کن ولی آن حضرت این استغفار را برای غیرمؤمنین نیاورده است، معنی متقابل آن این خواهد بود، که هر که را پیامبر لعن فرمود و یا بد گفت قطعاً او از ایمان خارج است زیرا هر که رسول خدا را سب کند و یا آزار دهد این همان چیزی است که او را وارد آتشی جاویدان دوزخ می نماید که انتها ندارد، زیرا آنکس که تحت لعنت رسول خدا، بیاید یعنی از ایمان خارج است و این وعده ای است که خدا به ظالمان داده است و این گزارش به عبارت اول با قرآن مخالف و در عبارت دوم از مصادیق عالی قرآنی بهره می گیرد و راهگشای مسلمانان در راه دین و شریعت است و تعجب از اینگونه استنباط های ابلهانه ابن حجر و امثال اوست از احادیث وارده و ....، نعل وارونه زدن آنهم به جهت تعصبات آنان است و کسی نیست از او سؤال کند که چگونه اگر پیامبر کسانی را که فرزندش حسین را کشته و خاندان او را قتل عام کرده اند را نفرین نماید و در عوض آن قاتلان به جای جهنم ابدی در بهشت ابدی بروند، اگر اینگونه توجیهات، توجیهات شیطانی نیست تو نام آن را چه می گویی،خداوند ما را از شر شیطان محفوظ و قرین رحمت واسعه خود بفرماید... آمین رب العالمین)

بازخواستی از عثمان در پناه دادن به حکم:

با من بیائید تا از خلیفه بپرسیم چرا لعنت شده و طرد شده رسول خدا را پناه داده است با آنکه می دانست آیات کتاب خدا چگونه در مذمت او آمده و از رسول خدا لعنت های مستمر به سوی او و نسل او سرازیر بود به جز مؤمنان آنها که اندک هستند، این کار عثمان چه مجوزی داشت و چرا او را به مدینه رسول خدا برگشت داد، با آنکه آن حضرت او و پسرانش را ازشهر طرد و تبعید کرده بود، تا آن شهر را از لوث وجود امویان پاک نماید و در آن زمان که عثمان از ابوبکر و عمر خواست که او را برگشت دهند آنها هرکدام گفتند گره ی را که پیامبر زده من باز نمی کنم،

حلبی در سیره خود آورده است(مضمون) (..... که ابوبکر در پاسخ عثمان و اصرار او به بازگشت حکم و اینکه او عموی من است و...، گفت راه عموی تو به سوی آتش است هیهات هیات که چیزی از آنچه را که پیامبر انجام داده من تغییر دهم، به خدا قسم که هرگز او را باز نمیگردانم و چون ابوبکر مرد، عثمان همین خواسته را از عمر مطرح کرد و عمر گفت وای بر تو ای عثمان که تو درباره لعنت شده و طردشده پیامبر و دشمن خدا و پیامبر با من سخن می گویی و پس از آن چون خود خلافت یافت او را به مدینه آورد و این کار او بر مهاجران و انصار ناگوار و سنگین آمد و بزرگان صحابه آنرا بسیار زشت و نابجا دانسته و این خود یکی از عوامل بزرگ نارضایتی و شورش علیه او بود

(کلب گوید بخت با اسلام و مسلمین یار بود که چیزی حدود سی سال این خبیث ملعون از جامعه مسلمین دور بود زیرا او فردی بود که حضور او جسارت ها و اهانت ها و دهن کجی ها به دین و شریعت و رسول خدا را رواج می داد و نیز اعمال جنایتکارانه آن ملعون را با رسول خدا در ذهن تداعی می نمود و برای کسیکه عشق پیامبر را در دل داشته باشد مجازات نشدن این منافق عنود یعنی کسی که آن جنایت ها را مرتکب شده بود سنگین و غیر قابل تحمل است و نیز حالا که کمترین مجازات با رأفت پیامبر در تبعید او اعمال و صورت گرفته است، قطعاً برگشت او به مدینه در واقع به منزله دهن کجی و مخالفت و جلوگیری از مجازاتی است که پیامبر امر نموده است و جولان دادن و رفت و آمد او در آن شهر به منزله استهزا و اهانت به پیامبر و مؤمنان و مسلمانان بوده است و کسی که به این خیانت امر کند البته در ظلم آن منافق شریک است و قطعاً همانگونه که تاریخ نشان می دهد ورود او در جرگه مسلمانان تصمیم گیرنده در

سرنوشت مسلمانان تأثیر بسیار ناگوار در امت اسلام داشته و با وجود اینکه حدود سی سال از آن جنایات گذشته بود امّا فراموش نشد و علاقه مردم و صحابه به پیامبر باعث شد که آن زخمهای کهنه دوباره سر گشوده و چرکین و دردآور شود و حضور او و سایر ایادی کفر و نفاق، فتنه ای را در اسلام برپا نماید که تا قیام قیامت اثرات بد و ناگوار آن در جوامع مسلمین ساری و جاری بوده و خواهد بود. و این پیامدهای سوء و ناگوار در حرمت شکنی و پرده دری، نمونه ای است از عواقب نامطلوب تخلف، از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن امر فرمود که برای جامعه اسلامی در آن زمان و پس از آن تا قیامت بدترین زشتی ها را در پی داشته و دارد که مسبب اصلی و تنها عامل آن عثمان بوده است پس انالله وانا الیهراجعون) (مضمون)

آری مگر او عمل رسول خدا را اسوه و الگوی خود نمی دانست و یا رسول خدا و خاندان او را بر خود وخاندانش ترجیح نمی داد مگر ندیده بود که خدا در کتاب خود در سوره توبه چه فرموده است که (اگر زن و فرزندان و... از خدا و رسول او و جهاد در راه خدا محبوب تر است پس منتظر باشید تا خدا فرمان خود را بیاورد که خدا گروه عصیانگر را هدایت نمی کند...) حالا پس از این عصیانگری به شرح قرآن خدا، خلیفه چه مجوزی داشت که آن همه از حقوق مسلمانان را با سلیقه شخصی خود به او بدهد (و آیا این از مصادیق غارت بیت المال نیست) و آن هم پس از دادن پست و منصب سرپرستی به او در کار صدقات و آن هم به شخصی خبیث و پلید و نابکار مثل او .....

بازخواستی در مورد صدقات قضاعه:

(مضمون) .....، و پس از این همه مسائل، اکنون ما از خلیفه و این کارگزار او، در خصوص این بدعت ناروا سؤال می کنیم که چه دلیلی داشت که اموال و صدقات قضاعه به جای تقسیم بین محرومین آن منطقه، وفق سنت رسول خدا و احکام شریعت که شرح آن گذشت، به مرکز خلافت ارسال و به عثمان تحویل گردد و متعاقباً این عمل به سنت و بدعتی ناروا تبدیل شود که پس از آن، حاکمان جور آن را بکارگیری نمایند و موجبات ظلم و ستم بر مسلمانان را فراهم آورند، و آن هم پس از باجگیری ستمگرانه امثال حکم، مروان، سعید و ولید...، وآنگاه این اموال را با خاصه خرجی مشهور خود بین اقوام و عزیزان خود تقسیم نماید...، در حالی که هنوز گوش او از آوای آنچه خالدبن ولید تبهکار با مالک بن نویره مظلوم و زن و اقوام و دارایی های او نمود پر است...

البته ما هیچ ارزشی برای این روشهایی که او در پیش گرفت قائل نیستیم و گمان نمی کنیم که پژوهشگران نیز برای آن ارزشی قائل شوند و... ، همانگونه که پیامبر به کعب بن عجره گفت ای کعب خدا ترا از امارت بی خردان پناه دهد سؤال کرد یا رسول الله حکومت بی خردان چیست؟ حضرت فرمود آنان کسانی هستند که بعد از من بر مردم حکومت می کنند در حالی که نه به راهنمایی های من به راه می آیند و نه سنت مرا راه و روش خود می گیرند، پس آگاه باش تمام آن کسانی که ایشان را به دروغگویی آنها تصدیق کنند (یعنی از آنها اطاعت کنند و به دروغ تصدیق نمایند که عمل آنها مطابق با دستوران من به عنوان پیامبر الهی اسلام است و به این وسیله به ظلم و ستم آنها مشروعیت بدهند) و آنها را بر ستمکاریشان یاری دهند از من نیستند و من نیز از آنان نیستم و بر حوض من وارد نمی شوند و در عوض کسانی که ایشان را به دروغ گویی آنها تصدیق نکنند (به عمل یا به حرف یا به قلب) و بر ستمکاری هایشان، آنان را یاری ننمایند آنان از من و من از آنان هستم و آنها بر حوض بر من وارد می شوند (و نجات و رستگاری می یابند)) پس با این حساب دادن این اموال و صدقات به آن امیران و اقارب و نزدیکان از سوی خلیفه، در واقع از مصادیق آشکار این سخن رسول خدا صلی الله

علیه وآله است و نیز از نشانه های آشکار کمک به گناهکاری و کینه توزی و ظلم و ستم که خداوند در کتاب خود امر به دوری آن داده و فرموده است (..... تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم و العدوان...)، (مضمون)

و گناه این برهم زدن نظم و نظام و اشاعه فقر و فحشا و... بر گردن خلیفه و اعوان و انصار اوست زیرا امیرالمؤمنین فرمود که خداوند در اموال اغنیاء حقوق فقراء مسلمین را قرار داده است پس اگر ایشان گرسنه و برهنه بمانند یا به سختی و اضطرار دچار شوند، به دلیل آن است که اغنیاء حقوق آنان را پرداخت ننموده اند و در آن زمان برخدا واجب است که آنان را حساب کشیده و عذاب فرماید

(کلب گوید و حساب این تبهکاران که حقوق را از اغنیاء میگیرند و به فقرا نمی دهند از چند جهت خواهد بود یکی به جهت خیانت در امانت که مال را از اغنیاء گرفته ولی به صاحبش رد ننموده اند دوم سرقت آن اموال توسط آنان و غارت آن توسط خودشان و ایادی آنها و سوم ظلم و ستم بر رعایا و فقراء مسلمانان (حق الناس)و چهارم ظلم و ستم بر اسلام و دین خدا (حق الله) که باعث شکست آرمانهای دین رسول خدا می شود و پنجم ظلم و ستم برمجاهدان و تلاشگران و... اسلام از صدر اسلام تا انقراض عالم که خون پاک خود را در راه تعالی آرمانهای خداوند نثارکردند از بدریون، شهداء احد و... و ششم ..... و البته انتقام خدا قلب مجروح مظلومان را شفا خواهد داد انشاءالله)

و... نیز ازطرفی خلیفه ادعای دروغ کرد که پیامبر به او وعده کرد که حکم را بازگرداند، بدیهی است اگر چنین وعده ای بود چرا هیچکس به جز عثمان از آن آگاه نشد، چرا دو خلیفه سابق از آن آگاه نشدند، چرا هیچیک از صحابه از آن آگاه نشدند تا مهاجر و انصار او را در این کار نکوهش ننمایند و...

(کلب گوید اگر هم پیامبر به فرض محال این وعده داده بود که حکم را برگرداند شاید نظر به برگشت مرده آن خبیث به مدینه بود، یعنی اگر حکم می مرد شاید پیامبر اجازه می داد او را برگردانندکه البته این هم بعید بود و از طرفی شامل خاندان و ایل و تبار حکم نمی شد و ....)

... لازم به ذکر است که شهرستانی در ملل و نحل خود آورده که عمر دستور داد که حکم را از آن جایی که پیامبر دستور داده بود چهل فرسنگ (یعنی ۲۴۰ کیلومتر)دورتر تبعید کنند و به همین دلیل ابن عبدربه حکم بن العاص را هم تبعید شده رسول خدا و هم رانده شده و تبعید شده هر دوخلیفه عمرو ابابکر می داند و... هیچیک از اصحاب رسول خدا هم در رابطه با آنچه او گفت چیزی نشنیده بودند وگرنه او راسرزنش نمی کردند و البته آن کلام هم خلاف بود زیرا اگر راست بود عثمان انگیزه آن را صله رحم بیان نمی نمود آنطورکه، ابن عبدربه آورده است که چون عثمان حکم بن العاص یعنی رانده شده پیامبر و رانده شده ابوبکر و عمر را به مدینه آورد مردم به او اعتراض کرده و او را سرزنش نمودند و او گفت مردم برای چه به من اعتراض می کنند من صله رحم کرده و چشمی را روشن نموده ام...،

..... ما نمی خواهیم با بررسی سخن خلیفه عواطف این و آن را جریحه دار نمائیم و...، اما تو اگر حکم بن العاص و زادگان او را بشناسی، می دانی که آوردن آنها به مدینه و سپردن کارها به آنها و بخشیدن اموال مسلمانان به آنها و...، ظلم و تبهکاری بزرگی در حق امت اسلامی بود که نه قابل آمرزش است و نه خیری در آن می تواند باشد...،

(آری کلب گوید درخت اعمال تو نیز از میوه کردار تو شناخته می شود پس ببین که در روز جزا چه میوه ای بر درخت اعمال تو روئیده است اگر میوه رضایت الله است خود را در بهشت و اگر میوه دشمنی با خدا است خود را در دوزخ جاویدان ببین).

بذل و بخشش های خلیفه به مروان:

خلیفه عثمان به مروان بن حکم بن ابی العاص که پسرعمو و (شوهر دختر او ام ابان یعنی) دامادش بود، یک پنجم غنایم جمع شده مربوط به قاره افریقا را که بالغ بر (۵۰۰/۰۰۰) دینار طلا می شد را یکجا بخشید و...

در این باره عبدالرحمن بن حنبل چنین سروده است (..... با سخت ترین گونه ای که بتوان سوگند خورد من سوگند یاد می نمایم... که تو برای ما آشوبی و فتنه ای آفریدی ..... و آن لعنت شده را احضار کردی و به خود مقرب نمودی و... با ستمکاری در حق مسلمانان خمس اهل اسلام را به مروان بخشش کردی و چراگاه اختصاصی درست کردی...»،

و بلادرزی شعرهایی شبیه آن را آورده و آن را از اسلم بناوس می داند همان کسی که از دفن عثمان در بقیع جلوگیری کرد و .....، و نیز این داستان را بلادرزی و طبری، واقدی، ابن اثیر... در آثار خود با همین مضمون آورده اند که ام بکر دختر مسور گفت (چون مروان خانه خود را در مدینه ساخت جشن گرفت و مردم را از جمله پدرم مسور را دعوت کرد و مروان هنگام گفتگو گفت به خدا قسم برای ساختن این خانه حتی یکدرهم یا بیشتر از مال مسلمین خرج نکردم، مسور گفت ای مروان اگر غذایت را می خوردی و حرف نمی زدی برای تو بهتربود، تو همان کسی هستی که با ما به جنگ در افریقا آمدی، از همه کمتر تلاش کردی امّا پسر عفان یعنی عثمان، خمس اموال بیت المال افریقا را به تو بخشید و تو را کارگزار صدقات گردانید و تو اموال مسلمانان را غارت کردی... و .....، پس مروان شکایت او را به نزد عروه برد و گفت با آنکه من او را اکرام می کنم ولی با من درشتی می کند...»،

ابن ابی الحدید می گوید که عثمان فرمان داد تا یکصد هزار سکه از بیت المال مسلمین به مروان دادند و دختر خود ام ابان را به همسری او درآورد و زیدبن ارقم مأمور بیت المال با کلیدها آمد و آن را پیش عثمان نهاد و گریست عثمان گفت برای اینکه صله رحم کردم گریه می کنی گفت نه ولی من گریه می کنم که تو خیال می کنی به عوض مالی که در زمان پیامبر خرج کردی بایستی عوض از بیت المال برداری که اگر چنین باشد اگر صد درهم هم به مروان بدهی زیادی دادی، عثمان گفت پسر ارقم کلیدها را بینداز و برو که ما کسی دیگر را پیدا می کنیم و روزی که ابوموسی با ثروت های کلان از عراق آمد، و عثمان تمام آنها را میان اقوام خود از بنی امیه تقسیم کرد و نیز حلبی آورده از جمله اموری که مقدمه اعتراض و سرزنش عثمان شد آن بود که وی به پسرعموی خود مروان بن حکم، یکصد و پنجاه هزار اوقیه از بیت المال بخشید.، (مضمون)

حاکم در مستدرک آورده که چون مروان به دنیا آمد پیامبر درباره او گفت(قورباغه پسر قورباغه و ملعون پسر ملعون) ...و معاویه نیز مروان را بچه قورباغه خطاب کرد و از جبیر بن مطعم نقل شده است که گفت ما با پیامبر بودیم که حکم بن العاص از نزد ما عبور کرد، پس (پیامبر فرمود ای وای بر امت من از نسلی که از این مرد حاصل می شود)، ابن ابی الحدید از استیعاب نقل می کند که (روزی علی به مروان نگاه کرد و به او گفت وای بر تو و وای بر امت محمد از دست تو و خاندان تو هنگامی که موی دو بناگوش تو سفید شود) و به عبارت ابن اثیر (وای بر تو، و وای بر امت محمد از دست تو و پسران تو...)،

روزی (حسنین به امیرمؤمنان گفتند مروان با تو بیعت می کند، فرمود مگر او پس از قتل عثمان با من بیعت نکرد، من نیازی به بیعت او ندارم زیرا دست او دست یک یهودی است و اگر با دستش با من بیعت کند با پشتش نیرنگ می زند و او را سلطنتی خواهد بود که به اندازه لیسیدن سگ بینی خود را طول می کشد و اوست پدرچهار قوچ و مردم از دست او و فرزندانش روزی سرخ خواهند دید. .....)،

و ابن ابی الحدید می آورد که این خبر به طرق بسیار زیاد روایت شده و زیادتی در آن روایت است که صاحب نهج البلاغه آن را ذکر ننموده و آن اینکه علی درباره مروان گفت (..... مروان پس از آنکه موهای دو بناگوش او سفید شد پرچم ضلالت و گمراهی را برمی دارد و او را سلطنتی خواهدبود...)،

بلادرزی می گوید مروان را خیط باطل لقب داده بودند چرا که دراز بود و باریک مانند تار عنکبوت و درباره اوسروده بودند (..... زشت روی گرداند خدا گروهی را که خیط باطل را بر مردم فرمانروا کردند تا به هرکس خواهد ببخشد وهر که را خواهد محروم نماید...) و...

و مالك الريب در هجو مروان گويد (..... به جان تو سوگند كه مروان بر ما فرمان نمى راند و اين دختر جعفر است كه بر ما حكومت مى كند اى كاش آن زن بر ما حكومت مى كرد و اى كاش كه تو اى مروان از...داران بودى...). (مضمون) هيثمى آورده است كه مروان خطاب به امام حسن گفت شما خاندان محمد نفرين شده هستيد، پس امام حسن خشمگين شد و پاسخ داد مى گويى خاندان نفرين شده؟ به خدا قسم كه خدا تو را در همان زمان كه در صلب پدرت بودى لعنت فرمود...) اين گزارش را سيوطى، ابويعلى و ابن عساكر و... آورده اند.

مروان را بهتر بشناسيم:

آنچه دانشمندان و كاوشگران با تعمق در روش مروان دريافته اند اينست كه او هيچ ارزشى براى قوانين دين قائل نبوده و... و لذا از باطل كردن سنت و يا تغيير آنها هيچگونه ترس و واهمه نداشته است...،

(كلب گويد جنايت و خيانت اين منافق خبيث از پذيرفتن و بالا كشيدن اموال دزدى شده و غارت شده بيت المال كه عثمان به او داد شروع شد و ستمگرى او از طريق چپاولگرى و دشمنى با قرآن و سنت رسول خدا ادامه يافت تا اينكه اعمال مجرمانه اش او را به وادى دشمنى با خدا و رسول وذوالقربى وارد و به سوى دوزخ جاويد سوق داد و .....)،

و ديگر جنايات او:

۱.امام حنبليان مى گويد معاويه به حج رفت و نماز خود را به سنت پيامبر و به روش ابابكر و عمر شكسته خواند، با آن كه عثمان آن را تمام مى خواند پس مروان بن حكم و عمروبن عثمان به او گفتند تو آبروى عثمان را بردى و كار تو مخالفت باعثمان است، پس معاويه نماز خود را تمام خواند آرى وقتى مروان و خليفه وقت، معاويه با احكام دين، آنهم نماز، براى پيروى از عثمان كه مى دانند خلاف روش پيامبر عمل نموده است چنين رفتار نمايند، براى ساير احكام چه ارزشى قائل خواهند بود.

۲.و بخارى آورد كه (.....مروان در روز عيد فطر يا قربان خطبه را قبل از نماز خواند پس ابوسعيد به او اعتراض كرد و گفت سنت رسول خدا را تغيير دادى و... او گفت آنچه تو مى شناسى متروك شد) پس ببين كه چگونه رها كردن سنت كه ريشه در گستاخى و دشمنى با خدا و رسول داشت، به اين صورت مجوزى براى آن است كه به زعم اين پليد هميشه متروك باشدو...،

آرى اين خبيث به دو دليل اين عمل را انجام داد اول براى پيروى از عثمان و ديگر اينكه مردم به جهت اساعه ادب او به اميرالمؤمنين به سخنرانى و بعد از نماز توجه نكرده و پراكنده مى شدند...

و امّا در خصوص دشنام دادن او به على، (مضمون)اسامه بن زيد گفت مروان مرد پست فحاش و هرزه گو بود و عامل اصلى اين تحريك نيز عثمان بود كه او را گستاخ كرد،

آورده اند كه (به على عليه السلام گفت بگذار كه مروان بر سر تو تلافى كند چون تو به او بد گفتى و شتر او را كشيدى... و گفت مگر تو از او بهترى و...) به همين طريق معاويه نيز او را تحريك مى كرد... تا جايى كه از هيچ كوششى براى تثبيت بدعت ناسزاگويى به على فروگذار نكرد... تا رايج و متداول شد... و آن زمان كه او اقرار كرد و گفت هيچكس بيشتر از على از عثمان دفاع نكرد، از او سؤال كردند پس چرا شما به (كينه عثمان) او را ناسزا مى گوئيد، گفت كارها با اين سياست روبراه مى شود...،

آرى، حكومت كوتاه آن خبيث ۹ ماه طول كشيد. او در زمان امارت خود در مدينه و روز جمعه على را بر منبر دشنام مى داد و چون سعيدبن عاص به جاى او آمد اينكار را انجام نداد و او چون دوباره به مدينه حكومت يافت دشنام گويى را تجديد كرد پس امام حسن در پاسخ به دشنام گويى او به كسى كه پيغام از سوى او آورده بود گفت (به او بگو به خدا قسم كه من با دشنام دادن به تو چيزى از آن چه را گفتى از ميان نمى برم (يعنى فكر كنى پاسخ تو داده شد و ناسزا پاسخ ناسزا آمده است و يا به تصور تو با دشنام متقابل اثر اين گناه عظيم را كم نمى كنم) ولى وعده گاه من و تو درپيشگاه خداوند است كه اگر دروغگو باشى عذاب خدا شديدتر است...)، .....

و از شیعه و سنی اجماع در این است و اختلافی وجود ندارد که دشنام و ناسزا به امام علی و لعنت به او از گناهان نابخشودنی و مهلک است و ابن معین می گوید هرکس عثمان یا طلحه یا کسی از یاران رسول خدا را دشنام دهد، دجال است که روایات او نباید نوشته شود و بر او لعنت خدا و ملائکه و مردم است پس اگر این گفتار صحیح است پس دیگر کلام مروان چه ارزشی دارد.

ما هرقدر که اغماض کنیم حداقل موضوع اینست که علی علیه السلام از اصحاب رسول خداست و شامل این سخن ابن معین می شود، چه رسد به اینکه اعتقاد ما در آن است که او سرور بی چون و چرای همه صحابه است چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود(هرکس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است...)

...ابن عساکر آورده است که مروان با شرارت تمام از به خاک سپردن حسن در خانه پیامبر جلوگیری کرد و گفت نمی گذارم که پسر ابوتراب با رسولخدا در یک جا دفن شوند، در حالی که عثمان در بقیع دفن شده و مروان در آن روزها معزول بود و با این کار می خواست خشنودی معاویه را بدست آورد و همچنان با هاشمیان عداوت و دشمنی داشت تا مرد

(کلب گوید و مولانا المظلوم علی علیه السلام می فرماید للحق دوله و للباطل جوله پس تو ای مسلمان به عاقبت این منافق شقی و امثال او توجه کن که چگونه به حکم قرآن به جهنم واصل شدند و سیعلمون الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)...

او پس از کشته شدن عثمان در پی فتنه بود تا با کمک عبدالله بن عمر جنگ نماید ولی محروم شده و گفت (پس از ابولیلی و به نقلی ابوزهرا (پیامبر) سلطنت (خلافت) به کسی تعلق دارد که به زور آن را تصاحب کند...) ...پس این بود شرح حال مروان پس حالا از خلیفه سؤال می کنیم که چگونه این قورباغه ملعون را پناه داده و کار صدقات را به او سپرده و در مصالح امت با او مشورت نموده و... من به دلایل خلیفه برای این تبهکاری ها سر در نمی آورم... ولی شک نیست که مسلمانان روزگار خودش او را معذور نداشتند... از جمله اعمال زشت خلیفه آن بود که خمس را به جای مصرف در موارد تعیین شد یعنی اختصاص به رسول خدا و خاندان او و .....، به مروان لعنت شده طرد شده واگذار نماید...، و بیت المال مسلمین را غارت و چپاول و آن را با معاونت خاندانش تباه گرداند و اصحاب رسول خدا و برگزیدگان امت را به جرم امر به معروف و نهی از منکر و .....، تا سرحد مرگ شکنجه و تبعید و تهدید و خوار و ذلیل نماید و ....

بذل و بخشش های خلیفه به حارث بن حکم بن ابی العاص:

بلادرزی آورده است که خلیفه به حارث پسر حکم و برادر مروان و شوهر دختر (دیگرش) عایشه، سیصد هزار درهم بخشش کرد و شترانی را که برای زکات گرفته بودند، یکجا همه را به حارث پسر حکم بخشید...، و نیز ابن قتیبه آورده است که پیامبر منطقه ای تجاری و مهم را در مدینه که به مهزون معروف بود را برای استفاده مسلمانان وقف جاری نمود، ولی عثمان آن موقوفه را تصرف غاصبانه نموده و آن را به حارث بخشید. ...حالا شما در کار دو خلیفه و در کار عثمان نظر فرموده و مقایسه نمائید این تبهکاری های او در غارت و چپاول اموال مسلمین و حتی غارت موقوفات و ..... که دانستی و رفتار سرور ما علی که (به عنوان نمونه) عقیل برادر او می آید و از او یک پیمانه گندم بیش از مقرری می خواهد تا در خانواده خود گشایشی نماید... پس آهن گداخته ای را به او نزدیک نمود تا فریاد او بلند شد پس علی به او فرمود، تو از حرارت این آهن بی تابی می کنی ولی مرا با درخواست تبعیض در تقسیم بیت المال مسلمین در معرض آتش دوزخ قرار می دهی.

بهره سعید از بخشش خلیفه:

((مضمون) خلیفه به سعید پسر عاص صد هزار درهم پرداخت کرد و مردم اعتراض کردند و بعضی از صحابه از جمله علی، زبیر، طلحه و سعد و... نزد او رفتند و به او اعتراض نمودند، پس او گفت ابوبکر و عمر با جلوگیری از رسیدن بیت المال به خاندان خود امید ثواب آخرت داشتند، و من از دادن بیت المال به خاندان خود امید ثواب دارم...)،

(کلب گوید تو به این توجیه توجه کن اگر از روی سهو باشد دلالت بر سفاهت و نادانی گوینده دارد و اگر از روی عمد باشد دلالت بر کوچک شمردن احکام شریعت و مسخره نمودن موازین آن و تجری و جرئت او به خداوند است) عاص پدر سعید از جمله همسایگان بدکار و ستمگر رسول خدا بود که او را آزار می نمود و امیرالمؤمنین علی، او را در جنگ بدر با دیگر بت پرستان به درکواصل نمود و فرزندش سعید نیز فردی خودخواه و جاه طلب و متکبر و خودرأی و ستمگر بود او بدون هیچ تجربه ای به حکومت کوفه از سوی عثمان انتخاب شد و به محض استقرار و آغاز کار خود، دست به اموری زد که اعتراضات مردم را درپی داشت از جمله به صحابی عالیقدر پیامبر هاشم بن عقبه مرقال که یک چشم خود را در جنگ یرموک از دست داده بود توهین نموده و ناسزا گفت و خانه اش را آتش زد، ....، هاشم بن عقبه همان نیک مردی است که در جنگ صفین پرچمدار علی بود و در پای رکاب آن حضرت شهید شد

از ابن سعد نقل شد، که یکبار سعیدبن عاص به مردم در ماه رمضان گفت کدامیک از شما ماه نو را دیده است پس هاشم بن عتبه بن ابی وقاص گفت من دیده ام سعید به طعنه و انکار گفت در میان این همه مردم تو یک چشم آن را دیده ای هاشم گفت مرا به نقص چشمم سرزنش می کنی که آن را در راه خدا از دست داده ام، پس چون صبح شد هاشم در خانه اش افطار کرد و مردم هم نزد او صبحانه خوردند چون به سعید خبر دادند او بدون مقدمه کسی را فرستاد تا هاشم را مضروب نموده و خانه او را آتش زد. .....،

بار دیگر مردم کوفه از ستمگری های او به ستوه آمده به عثمان شکایت بردند ولی او اعتنا ننمود و سعید با اطمینان بیشتر از حمایت عثمان به کوفه برگشت و به مردم آنجا ضرر و زیان های فراوان رساند و نیز در سال ۳۳ با دستوری که از خلیفه گرفت بسیاری از بزرگان و نیکان کوفه و قرآن شناسان آنجا را به شام تبعید کرد... و نیز بار دیگر در سال ۳۴ از کوفه به سوی عثمان رفت و در آنجا به گروهی رسید که برای شکایت از ستمگری های او نزد عثمان رفته بودند، از جمله اشتربن حارث، یزیدبن مکنف، کمیل بن زیاد، زیدبن صوحان، صعصعه بن صوحان، حارث اعور،...که از خلیفه خواستند که سعید را برکنار کنند ولی باز هم عثمان نپذیرفت و به وی دستور داد بر سر کار خود برگردد.

پس آن گروه قبل از او به کوفه برگشته و مالک اشتر بن حارث در میان لشکری سوار شد و مانع از ورود او به کوفه شد و او را به سوی عثمان برگردانید و شد آنچه شد و...

(کلب گوید علتّ اقدام مالک و دیگر صحابه در واقع به دلیل منش و اخلاق وآزادی عملی بود که شریعت اسلام در سایه آموزه های رسول خدا به مسلمانان داده بود تا در مقابل ظلم و ستم قیام و با شجاعت امر به معروف و نهی از منکر نمایند و عثمان در واقع در مقابله با سنت رسول خدا و با خودکامگی خود امت اسلام را دچار تفرقه و جنگ و خونریزی کرد و آن روش تبهکارانه را برای معاویه به ارث گذاشت و اسلام را تا دامنه قیامت گرفتارکرد).

بخشش خلیفه به ولید از بیت المال مسلمین:

(مضمون) خلیفه به برادر مادری خود ولیدبن عقبه ابن ابی محیط آنچه را که به وسیله عبدالله بن مسعود از بیت المال مسلمین وام گرفته بود بخشید و ابن مسعود کلیدهای بیت المال را نزد او انداخت و گفت من گمان می کردم که خزانه دار مسلمانان هستم ولی اگر قرار باشد خزانه دار شما باشم مرا نیازی به آن نیست،

...پدر ولید یعنی عقبه از همسایگان شرور و ستیزه جو و بدکار پیامبر بود که بیش از همه در آزار رساندن به آن حضرت کوشش داشت... و رسول خدا می فرمود من میان دو همسایه از بدترین همسایه ها خانه داشتم یکی ابولهب و دیگر عقبه، و از جمله آزارهایی که آنها می نمودند این بود که مدفوع درون شکمبه های حیوانات را آورده و پشت در خانه من خالی می کردند و هرچه را که می خواستند دور بریزند از زباله و... را درخانه من می ریختند، .....،

ابن هشام در سیره خود آورده که شخصی به نام ابی بن خلف با عقبه دوستی نزدیک داشت و شنیدکه عقبه اسلام آورده، پس دوستی خود را با او بهم زد مگر آنکه عقبه به صورت رسول خدا آب دهان بیندازد و در عبارتی دیگر بدترین ناسزاها را بگوید و در عبارتی

دیگر سیلی به صورت و گردن پیامبر زند، پس عقبه نیز چنان کرد پس آیه ازسوی خداوند نازل شد برای این دو نفر که (..... روزی که ستمگر دست به دندان می گزد و می گوید ای کاش با رسول یکراه را در پیش می گرفتیم و ای کاش که فلانی را به دوستی انتخاب نمی کردم)

و در عبارتی دیگر پیامبر در عکس العمل به کار او کاری نکرد و فقط گفت اگر تو را بیرون کوه های مکه پیدا کنم گردنت را می زنم، پس جنگ بدر آغاز شد و او در میان هفتاد نفر قریشیان اسیر شد آنگاه رسول خدا به علی گفت گردن او را بزن، عقبه گفت در میان این همه فقط مرا می کشی فرمود برای آنکه آب دهان بر من انداختی و به گزارش طبری به خاطر کفر و تبهکاری تو و برای طغیان تو از فرمان خدا و رسول او، پس علی گردنش را بزد و او را به دوزخ واصل نمود

(کلب گوید حالا دانستی که چرا این قریشیان معاند از علی علیه السلام کینه به دل گرفتند تا کردند آنچه کردند تا انتقام خود را از فرزندان علی در کربلا با قتل عام خاندان او که حرم رسول خدا بودند گرفتند و ....، آری علی در راه خدا چنان کرد و اینان در راه شیطان، الا لعنه الله علی الظالمین)

و اما ولید فرزند نابکار او، همان کسی است که خداوند در کتاب خود او را فاسق خطاب کرد، او فردی زناکار و خلافکار و همیشه مست و دائم الخمر و... بوده و دائماً دستورهای شرع مقدس را زیر پا می گذاشت و.. خداوند درباره او فرمود (اگر فاسقی برای شما خبری آورد تحقیق کنید) و نیز آیه (آیاکسی که مؤمن است مانند کسی است که کافر است... البته که مساوی نیستند) در مورد او نازل شد. او همان خبیث فاسق است که در محراب مسجد کوفه از شدت خوردن مشروبات الکلی استفراغ کرد و به جای نماز آواز می خواند و ابن مسعود اورا با کفش زد و مردم به او سنگ می زدند و از عبدالله بن جعفر بپرس که چگونه پشت او را برای مجازات شرب خمر با ضربات تازیانه به درد آورد.، حال تو احوال و اخبار ولید را از قرآن شنیدی و از اعمال ولید در محراب مسجد کوفه آگاه شدی که چگونه در حالی که آواز (دل به رباب آویخت .....)، را بجای آیات قرآن برای مردم زمزمه می کرد، .....، و اخبار او را از عبدالله جعفر که چگونه مجازات حد شرابخواری را در مورد او اجرا کرد آنهم در زمانی که برای عدم اجرا فتنه بپا نمود و اجرای حد او پس از شور و غوغایی بود که مردم برای تأکید در اجرای مجازات بپا کرده بودند...،

و نیز حال او را از عموزاده اش سعید بن عاص بپرس (که علیرغم همه خباثت ها که در او بود برای رضایت مردم محل عبادت او را نجس اعلام کرد) و دستور داد که منبر و محراب مسجد کوفه را شستشو دهند...، و احوال او را از سبط رسول خدا امام حسن بپرس که چون در مجلس معاویه به سخن پرداخت گفت: امّا تو ای ولید به خدا قسم که ترا سرزنش نمی کنم که چرا با علی دشمنی میکنی، زیرا ترا برای باده گساری و شرابخواری هشتاد ضربه تازیانه زد و نیز پدرت را در مقابل رسول خدا کشت و تو آنکسی هستی که خداوند تبارک در کتاب خود ترا فاسق نامید و علی را مؤمن خطاب کرد و این در آن زمان بود که تو به او گفتی خاموش باش ای علی که من ازتو شجاعتر و سخنورتر هستم و علی به تو گفت خاموش باش ای ولید که من مؤمن هستم و تو فاسقی و خداوند علی اعلی درتائید سخن او این آیه را بر محمد صلی اله علیه واله نازل کرد که (..... افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً لایستوون...)

و نیز دراین آیه دیگر که در تائید سخن او درباره تو، بر محمد صلی اله علیه واله نازل کرد (.....که هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد در پیرامون آن تحقیق کنید...) و وای بر تو ای ولید هر چه را فراموش کردی سخن آن شاعر را از یاد مبر که درباره تو و او گفت (.....با آنکه کتاب خدا گرامی بود... علی را مؤمن و ولید را فاسق خواند و هرگز مؤمن خداشناس با فاسق خائن تبهکار مساوی نیست، پس در آینده ای بسیار نزدیک آشکارا به سوی حساب می روند و پاداش علی بهشت جاویدان و پاداش ولید (خبیث ملعون) جهنم ابدی خداوند خواهد بود...)،

و یا بیا از خلیفه عثمان بپرس که او را به سرپرستی زکات تغلبیان و سپس حکومت کوفه روانه کرد و این فاسق تبهکار را بر احکام دین و نوامیس مردم و... مسلط نمود... و اموال بیت المال مسلمین را به او بذل و بخشش کرد و...

(کلب گوید و یا از وجدان خود سؤال کن که گناه این گونه اشخاص بیشتراست یا گناه خلیفه آیا نمی دانی که در هر جامعه امثال ولید که هتاک و بی آبرو و بی لیاقت و هرزه و ..... هستند فراوان وجود دارند که اگر به آنها میدان عمل داده شود مبادرت به اعمال و جنایاتی می نمایند که چهره بشریت را سیاه می نماید آیا اگر به حجاج ها، عمرسعدها و یزیدها و مروانها .....، فضای ستمکاری داده نمی شد آیا اینگونه ستمها بر مردم مسلمان در طول تاریخ روا می شد، آری به حکم عقل، دستور دهنده، به این عمل از انجام دهنده این عمل ستمکارتر است زیرا اگر کسی مانند عثمان به او میدان کار و فرصت نمی داد مثل این جرثومه فساد و تباهی قادر نبود که اینگونه جنایات ببار آورد هرچندکه در جامعه حضور داشته باشد پس در واقع فضای مدیریت در جامعه فضای آلوده شد که مانند این تفاله های جامعه به سرعت در آن رشد کرده و امت را به تباهی کشیدند، انالله واناالیه راجعون و ما در کتاب تفسیر خود اثبات نمودیم که چگونه این منافقان شقی و فاسق از مصادیق اعداءالله و از جمعیت و در گروه مجرمان و مخلد در جهنم سوزان خداوند هستند لعنه اللهعلیهم اجمعین).

بخشش خلیفه به عبدالله از بیت المال مسلمین:

(مضمون) خلیفه به عبدالله بن خالد ..... سیصد هزار درهم و به هریک از بستگان او هزار درهم بخشید...، ابومخنف آورده است که در دوره عثمان عبدالله بن ارقم کارگزار بیت المال مسلمین بود... عثمان حواله ای برای عبدالله بن خالد و اقوام او نوشت و برای ابن ارقم فرستاد و او از دادن آن مبالغ به آنها خودداری کرد، عثمان به او گفت تو خزانه دار ما هستی و ابن ارقم گفت من خود را خزانه دار مسلمانان می دانستم و خزانه دارتو غلام توست و بس و به خدا قسم که مسئولیت این کار را

به عهده نمی گیرم.. پس کلیدها را آورده به سوی عثمان پرت کرد و عثمان آن را به ناتل برده اش داد... و او سیصد هزار درهم برای عبدالله بن ارقم فرستاد، ولی او آن را نپذیرفت...

(بلادرزی)، و یعقوبی در تاریخ خود آورده است که عثمان، دخترخود را به همسری عبدالله بن خالد در آورد و دستور داد تا ۶۰۰/۰۰۰ درهم به او داده شود...، ..... (مضمون) لجام گسیختگی و هرج ومرج طلبی در بذل و بخششهای جنون آمیز خلیفه در امور مالی تا حدی شد که مسئولین امانت دار بیت المال مسلمین که خود خلیفه آنان را انتخاب نموده بود، هم نتوانستند وجدان خود را زیرپا گذاشته و به کار خود ادامه دهند و ترجیح میدادند که کلیدهای خزاین بیت المال را نزد او پرت کنند و خود را به عواقب قیامتی و آتش دوزخ الهی دچار نکنند.

بخشش خلیفه به ابوسفیان:

ابن ابی الحدید در شرح خود آورده است که (عثمان دستور داد که در آن روز ۱۰۰/۰۰۰ درهم از بیت المال را به مروان داده و ۲۰۰/۰۰۰ درهم را هم به ابوسفیان بپردازند، ..... و من برای ابوسفیان که شایسته محروم دانستن از همه خیرات است هیچ دلیل و موجبی نمی بینم که خلیفه او را از بخشش کالای بیت المال مسلمین که روزی محرومان و تهیدستان مسلمان است، بهره مند سازد.)، (مضمون) ابوعمرو از گروهی از محدثین آورده که ابوسفیان از همان آغاز مسلمانی ظاهری خود پناهگاهی برای منافقین بود و در جاهلیت نیز او را به زندقه نسبت می دادند و نیز در روز یرموک،

(کلب گوید و آن روزی است که در آن روز سپاه روم بر مسلمانان یورش آورده و گروه گروه را کشتار می نمودند و رزمندگان اسلام به شهادت می رسیدند، این خبیث ناپاک بجای حمایت و یا حداقل دعا برای مسلمانان در قالب ستون پنجم دشمن به تضعیف روحیه مسلمانان می پرداخت) و علناً از پیروزی آنان اظهار شادی می کرد و می گفت بیائید ای شاهزادگان رومی، و چون زبیر خبر این سخن او را از پسرش شنید گفت، خدا مرگ او را برساند که جز راه نفاق راهی را طی نمی کند، آیا ما برای او بهتر از شاهزادگان رومی نیستیم، و علی نیز به او گفت تو همیشه دشمن اسلام و اهل اسلام بودی و از قول حسن نقل شده است که چون خلافت به عثمان رسید

ابوسفیان به نزد او رفت و گفت ای عثمان پس از تیم و عدی (قبیله های ابوبکر و عمر) کار خلافت به تو رسید، پس آن را مانند گوی بازی بین بنی امیه بگردان و میخ های این خلافت را از امویان قرار بده که این بساط (یعنی اسلام که دین محمد است) جز حکومت و سلطنت چیزی نیست و من نمی دانم بهشت و جهنم چیست (یعنی این حرفها همه دروغ و بیهوده است و من اعتقادی به بهشت و جهنم ندارم) پس عثمان بر سر او فریاد زد برخیز و از نزد من بیرون رو که خدا با تو آنچنان کند که کرده است (یعنی همواره تو را در گمراهی بدارد)

و در تاریخ طبری آمده است که گفت ای پسران عبد مناف خلافت را مانند گوی بازی به سرعت در دست بگیرید که در آن دنیا یعنی جهان آخرت نه بهشتی هست و نه دوزخی (العیاذ بالله اسلام و دین رسول خدا دروغ است اناالله وانااليه راجعون) و به گزارش مسعودی ابوسفیان می گفت ای امویان این حکومت را مانند گوی بازی به سرعت در اختیار بگیرید که سوگند به آن که ابوسفیان به او سوگند می خورد(یعنی لات و عزی و هبل) من همیشه امید تصاحب خلافت را برای شما داشتم که (البته به شما رسید) و به صورت ارث به کودکان شما خواهد رسید،

ابن عساکر از قول انس آورده است که ابوسفیان پس از کورشدنش بر عثمان وارد شد و پرسید اینجا کسی هست (یعنی در مجلس غریبه هست) گفتند نه (همه خودمانی هستیم) پس گفت خدایا کار این خلافت را مانند زمان جاهلیت قرار بده و کشورداری را به صورت قلدری و امویان را میخهای (این خلافت در) زمین، ابن حجر می گوید ابوسفیان در روز احد و روز احزاب که در آنها جمع بسیاری از مسلمانان به بدترین وضع به شهادت رسیدند، فرمانده و رئیس و سرکرده مشرکان عرب بود و ابن سعد درباره روزگار او پس از تظاهر به اسلام می گوید، ابوسفیان چون مردم را دید که به دنبال پیامبر گام برمی دارند، بر او حسادت برده و با حسرت در دل گفت ای کاش می توانستم دوباره گروهی را بر علیه این مرد یعنی رسول خدا و جنگ با او متحد نمایم و ....، پس رسول خدا به علم الهی از ضمیر او آگاه شد و به سینه او کوبید وگفت در آن زمان خدا ترا رسوا می کند و در عبارتی دیگر ابوسفیان در دل گفت نفهمیدم که چطور محمد بر ما پیروز شد، پس پیامبر بر پشت او زد و گفت به حول و قوه خداوند بر تو پیروز شدم، زیرا در کلام آن حضرت آمده است که معاویه طلیق و آزاد شده فرزند طلیق و آزاد شده و حزبی است از این حزب ها (یعنی کفر و نفاق)، آری او و پدرش ابوسفیان همواره با خدا و رسول او دشمن بودند تا به اجبار و با کراهت مسلمان شدند.

و برای تو همین بس باشد که حضرت در نامه ای به معاویه می فرماید:

(ای پسر صخر (نام ابوسفیان) و ای ملعون زاده)، که ظاهراً با این کلام خود اشاره به این روایت دارد که قبلاً مذکور شد که به واسطه آن پیامبر، او یعنی ابوسفیان و معاویه و یزید را لعنت فرمود و این در زمانی بود که آن حضرت مشاهده کرد که ابوسفیان بر مرکب سوار و یکی از آن دو دهانه مرکب را گرفته و دیگری می راند پس رسول خدا فرمود خدایا، سواره و آنکه می راند و آنکه افسار آن بدست گرفته است را لعنت بفرما و ابن ابی الحدید در شرح خود نامه ای از نامه های علی علیه السلام را خطاب به معاویه آورده که فرمود ای معاویه به راستی که تو در راهی افتادی که پدرت ابوسفیان و جدت عتبه و مانند آنان از خاندانت افتادند که همگی صاحب کفر و کینه و ناحقی ها بودند

و نیز در شناخت ماهیت ابوسفیان می توان به سخن ابوذر (همان راستگو که پیامبر صدق گفتار او را تصدیق کرد و در حق او فرمود زمین در بر نگرفت و آسمان سایه نینداخت بر کسی که راستگوتر از ابوذر باشد و...) هم استناد کرد که چون معاویه به او گفت ای دشمن خدا و رسول، حضرت ابوذر پاسخ داد من دشمن خدا و رسول او نیستم بلکه تو و پدرت دشمن خدا و رسول او هستید که تظاهر به اسلام کردید و کفر را در درون خود پنهان نمودید...) (مضمون) این بود شخصیت ابوسفیان و اول روزگار و آخر روزگار او پس چگونه استحقاق ذره ای از بیت المال را دارد و حال آنکه خلیفه از کیسه مسلمانان او را در بخششهای (جنون آمیز) خود غرق نمود،

بخشش های خلیفه از غنایم افریقا:

(مضمون) عثمان یک پنجم از غنایم جنگ آفریقا که بالغ بر ۵۰۰/۰۰۰ سکه دینار طلا بود را یکجا بجای تقسیم بین مسلمانان به برادر رضاعی خود عبدالله بن ابی سرح بخشید... او همچنین ابن ابی سرح را بر کشور پهناور مصر حاکم کرد و او چند سال با ظلم و ستم در آنجا بماند تا مردم مصر از او شکایت کردند... و او گروهی از شاکیان را آنقدر شکنجه داد و مضروب کرد تا کشته شدند پس هفتصد نفر از نمایندگان مردم مصر به مدینه آمده و گزارش جنایات ابن ابی سرح را به اصحاب پیامبر دادند، از جمله کسانی که اعتراض شاکیان را به عثمان انتقال دادند طلحه، عایشه، علی... بودند و علی علیه السلام به عثمان گفت این مردم از تو می خواهند به جای ابن ابی سرح کسی دیگر را به حکومت مصر بفرستی و مدعی هستند که او در رابطه با قتل عمد بایستی قصاص شود پس او را برکنار کن و بین آنان قضاوت کن، پس اگر حق با آنان بود دادگستری نما و حق آنان را بگیر .....،

و ابن ابی سرح همان پلیدی است که پیش ازفتح مکه مسلمان شد و پس از فتح مکه مرتد شد و به مشرکان قریش پیوست و به مکه آمد. پیامبر دستور داد که اگر ابن ابی سرح را در زیر پرده های خانه خدا نیز پیدا نمودند او را بکشند و ریختن خون او در همه جا و... واجب است، پس عثمان برخلاف دستور رسول خدا او را پناه داده و در فرصتی مناسب او را نزد پیامبر آورد و برای او امان خواست و پیامبر مدت زیادی ساکت بود و سپس گفت باشد و وقتی عثمان رفت رسول خدا به اطرافیان گفت من ساکت بودم تا شاید یکی از شما برخاسته و گردن ابن ابی سرح را بزند، پس مردی از انصار گفت ای رسول خدا چرا با چشم به من اشاره نکردی فرمود بر پیامبر سزاوار نیست که نگاه پنهانی و دزدانه داشته باشد

(کلب گوید پس تو به ماهیت عثمان و عشق و علاقه او به خاندانش تاجایی که امر صریح خداوند و رسول او را زیر پا گذاشت و به جای قتل ابن ابی سرح که بر هر مسلمان واجب بود او را پناه داد و .....، و برای او مهم نبود حکم رسول خدا و ..... و این در زمانی بود که هیچ قدرتی نداشت پس قضاوت کن در آن زمان که حاکم مطلق امپراطوری اسلامی شد چه بر سر خود و امت اسلام آورد)،

و نیز آن آیه که خداوند در سوره مبارکه انعام آیه ۹۳ نازل فرمود در بیان کفر ابن ابی سرح خبیث است که می گفت من هم می توانم شبیه آنچه بر پیامبر نازل شد بگویم و لذا خداوند ماهیت این خبیث را اعلام و در کتاب خود فرمود (..... کیست ستمکارتر از آن که به دروغ بر خدا افترا ببندد... بگوید من هم آیه نازل می کنم مثل آنچه خدا نازل کرد) و اجماع مفسرین بر آن است که این آیه در بیان کفر ابن ابی سرح (خبیث) است. (تفاسیر بلادرزی، قرطبی، بیضاوی، زمخشری، رازی، خازن، شوکانی، .....) و او کسی بود که پس از قتل عثمان از بیعت با امیرالمؤمنین خودداری نمود

(کلب گوید و البته این امری کاملاً طبیعی هم بود زیرا بعد از رسول خدا این خبیث مانند دیگر اشقیاء، کفر باطنی خود را ظاهر نمودند، زیرا علی مانند پیامبر عمل می کرد و در نزد او عدل بود و انصاف، نه مانند عثمان غارت و چپاول اموال مسلمانان و لذا معلوم است که او و امثال او از بیعت با آن حضرت خودداری می کنند...)

آری این عثمان است و منطق او ..... و این رسول خداست که می فرماید (به راستی مردانی در مال خدا یعنی بیت المال مسلمین به ناحق فرو می روند (یعنی به چپاول مشغول می شوند) و روز قیامت بهره آنان آتش غضب الهی است)

گنج های اندوخته شده به برکت بخشش های خلیفه از بیت المال مسلمین:

از کسانی که از بازار آشفته بذل و بخشش های خلیفه

(کلب گوید و یا بگو آن غارت ها و چپاول ها و یا بگو بخشش های جنون آمیز و یا بگو غصب بیت المال مسلمین و یا بگو ....)

برای خود ثروت های افسانه ای جمع نموده بودند و...، یکی زبیر بن عوام بود که یازده خانه در مدینه و دو خانه در بصره و خانه هایی در کوفه، مصر و... داشت و به هر یک از چهار زن او (پس از کسر ثلث)، یک میلیون و دویست هزار سکه طلا ارث رسید و تمام ثروت او پنجاه و نه میلیون و هشتصد هزار سکه طلا بوده است. او بنا به گفته ابن سعد در مصر و اسکندریه و کوفه نیز زمینهایی داشت و در بصره هم خانه هایی داشت و همچنین محصولات غلاتی که از زمینهای دیگر او به او می رسید و مسعودی می گوید از او هزار اسب و هزار غلام و کنیز وزمین و... باقی ماند و دیگری طلحه بن عبدالله تیمی است که خانه ای در کوفه ساخت که معروف بود و نیز ارزش محصولات غله او از عراق، روزانه هزار دینار طلا قیمت داشت و عمروعاص می گوید که طلحه به اندازه یکصد پوست گاو پر از طلا از خود بجا گذاشت که در هر یک از آن ها، یکصد پیمانه پر از طلا و نقره جای داشت

و به گزارش ابن عبدربه... در میان ماترک و ارثیه طلحه سیصد پوست گاو پر از طلا و نقره پیدا کردند، و به گفته ابن جوزی، طلحه سیصد شتر بار طلا از خود باقی گذاشت و بلادرزی می گوید که عثمان در روزگار خلافت خود دویست هزار دینار طلا به طلحه داد... و نیز این سخن از عثمان است که گفت (وای بر پسر زن خضرمی (مادر طلحه)، من چنین و چنان پوست های گاو پر از طلا و نقره و... به او دادم ولی او خون مرا می خواهد و مردم را بر علیه من و علیه جان من تحریک می کند (تا مرا بقتل رسانند)) .....

و دیگری عبدالرحمن بن عوف بود که به گفته ابن سعد ۱۰۰۰ شتر و ۳۰۰۰ گوسفند و ۱۰۰ اسب برجای گذاشت و منطقه کشاورزی او با بیست شتر مخصوص آبکشی آبیاری می شد و نیز آنقدر شمش طلا بجا گذاشت که در هنگام تقسیم بین وارث از تبر استفاده کردند و مقدار طلاها آنقدر زیاد بود که دست کارگرانی که با تبر این طلاها را تقسیم می کردند آبله زد، از عبدالرحمن بن عوف چهار زن باقی بودند که به هر کدام ۸۰/۰۰۰ سکه طلا رسید و با یکی از زنان او که در مرض منتهی به موت خود او را طلاق داده بود، با پرداخت ۸۳۰۰۰ دینار طلا از طریق عثمان صلح کردند .....، دیگری سعد بن ابی وقاص که به گفته ابن سعد در روز مرگ ۲۵۰/۰۰۰ درهم داشت و در قصر خود در عقیق مرد...، دیگری یعلی بن امیه است که از خود ۵۰۰/۰۰۰ سکه طلا برجای نهاد و به غیر از طلبی که از مردم داشت، و نیز اموالی که از آب و زمین و...داشت که بهای آن بالغ بر ۱۰۰/۰۰۰ دینار طلا می شد، ..... و دیگر زیدبن ثابت تنها مدافع عثمان بود که طلاها و نقره های باقی مانده از او نیز با تبر تقسیم می شد و این غیر از دیگر اموال او بود که برآورد قیمت آن ۱۰۰/۰۰۰ دینار طلا بود .....

این نمونه هایی از غارتگری های بیت المال مسلمین که در دوره عثمان واقع شد و مسلم آن است که تاریخ تمام تباهکاری هایی که روی داده است را ثبت نکرده...، امّا مقدار آنچه که خلیفه برای خود اندوخته بود نیز از این بذل و بخشش ها معلوم خواهدبود

(کلب گوید و البته این گونه روشها از مصادیق اسراف و تبذیر است که به حکم قرآن عامل به آن محکوم است و خداوند می فرماید ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین .....)،

دندانهایی با طلا پهلوی هم قرار می داد و جامه امپراطورها را می پوشید. محمد ربیعه می گوید ردای خز چارگوشه نگارینی در بر و تن خلیفه دیدم که بهای آن ۸۰۰ دینار طلا بود و عثمان می گفت این برای خشنودی نائله (همسر عثمان) است و من چون آن را بپوشم او خوشحال می شود...، بلادرزی گوید که در بیت المال خزینه ای وجود داشت که در آن گوهرها و جواهرات گرانقیمت جمع آوری شده بود، پس عثمان از آنها برداشته و بعضی از خانواده خود را با آن زینت داد و خبر به مردم رسید و همه به او اعتراض کردند و سخنان تندی به او گفتند و او درعوض خشمگین شد و گفت این مال خداست به هر کس بخواهم می دهم و هر که را بخواهم محروم

می نمایم، پس خدا برهر که مخالف باشد خشم گیرد...، و در عبارتی دیگر گفت ما هر چه نیاز داریم از این بیت المال و غنائم و خراج ها میگیریم و اعتنایی به اعتراضات مردم نداریم پس علی به او گفت (بر این روش نرو) پس در آن زمان مردم به جلوگیری ازکارهای تو اقدام می کنند و میان تو و خواسته ات جدایی می اندازند .....،

آورده اند که ابوموسی با محموله هایی از زر و سیم (طلا و نقره) به نزد او آمد و اوتمام آنها را بین زنان و دختران خود تقسیم کرد و البته او بیشتر اموال بیت المال را برای آباد کردن املاک و خانه های خود مصرف کرد...،

ابن سعد گوید روز کشته شدن عثمان نزد خزانه دار او سه میلیون و پانصد هزار درهم و یکصد و پنجاه هزاردینار طلا بود که همه غارت شد، از عثمان هزار شتر در ربذه و دست پیمان هایی که ارزش آن دویست هزار دینار طلا بود بجا ماند، مسعودی آورده که در مدینه قصری با سنگ و ساروج برافراشت و درب آن را از چوب درخت ساج هندی و...، و نیز اموال و چشمه ها و باغها ..... برای خود ذخیره کرد... و ذهبی آورده که عثمان هزار برده داشت و ثروت های کلان که قابل شمارش نیست بدست آورد،...

نمونه سیاهه بخشش های (جنون آمیز) خلیفه به مروان و ابن ابی سرح و... بالغ بر چهار میلیون و سیصد و ده هزار دینار طلا و یکصد و بیست و شش میلیون و هفتصد و هفتاد هزار درهم نقره بوده است پس این نمونه ها را بخوان و فراموش مکن گفتار علی را درباره عثمان که فرمود (..... خودپسندانه میان خوردنگاه و جای بیرون دادنش می خرامید و فرزندان نیاکانش نیز با او برخاسته بیت المال مسلمین را با ولع بالا کشیدند (و غارت کردند) آنچنان که شتر گیاه بهاری را می خورد)،

و نیز این سخن آن حضرت که خواهد آمد (آگاه باشید که هر زمینی را که عثمان به تیول داده و هر مالی که از بیت المال بخشیده به بیت المال برمی گردد...)، حالا فقط این سؤال می ماند که از خلیفه سؤال کنیم چرا همه امتیازات و حقوق برای او و خاندانش بود و آیا جهان برای آنان خلق شده بود و یا دستوری از خدا برای جلوگیری و تحریم پرداخت حقوق و سهم بیت المال به اصحاب پیامبر و نیکان امت محمد مانند ابوذر، عمار، ابن مسعود و... داشته و یا این محرومان واجب بود که با فقر و گرسنگی و برهنگی بسازند و...، و یکی تبعید شود، یکی شکنجه شود، یکی مضروب شود، به یکی اهانت شود و این سخن علی علیه السلام است که می فرماید (..... بنی امیه از میراث محمد و غنایمی که به برکت آن حضرت به دست رسیده، چنان نسبت به من بخل می نمایند و اندک اندک می دهند که گویا می خواهند شیری را به بچه شترهنگام دوشیدن مادرش بدهند...)، ..... و آیا اساساً جود و بخشش این است که فرد آن را از مال خود بدهد یا مانند خلیفه از کیسه دیگران ببخشد... البته من خلیفه را نیافتم تا از وی سؤال کنم و شاید اگر از او می پرسیدم تازیانه اش بر سر و صورت من، بر پاسخش سبقت می گرفت.،

(کلب گوید آنچه عثمان کرد دارای ابعاد سوء مختلفی بود که شایسته است به آن توجه شود از جمله اثرات سوء روش عثمان از بین رفتن حرمت و جایگاه و قداست مکان خلافت به عنوان جایگاه جانشینی پیامبر بوده است و همانطور که علی علیه السلام به این موضوع اشاره و بسیار اکراه داشتند که این جایگاه بدینگونه با اعتراض مردم تبدیل به نهضتی منتهی به کشتن خلیفه گردد و این امر به روش و سنتی پس از آن تبدیل شود و از دیگر اثرات سوء اقدامات عثمان انداختن سنگهای عظیم به چاه مدیریت های اسلامی بود که هزار عاقل قادر به بیرون آوردن آن نبودند،

آری اگر حضرت علی علیه السلام اعلام نمودکه بایستی روش های غیراسلامی و ناعادلانه عثمان به روشهای عادلانه رسول خدا رجعت داده شود، قطعاً آنانی که این اموال را با بی اعتنایی به مبانی شرعی آن پذیرفته و گوشت و پوست و خون آنها از آن اموال حرام روئیده

شده بود، حاضر به برگردانیدن آن اموال به بیت المال مسلمین نمی شدند حتی اگر شمشیر به میان آنان و خاندان آنان می افتاد، پس یکی از دلایل مبارزه بی امان این دشمنان کینه توز با علی علیه السلام، همین بی عدالتی از سوی عثمان و همین عدالت خواهی و اجرای سنت پیامبر از سوی امام علی علیه السلام با این جرثومه های فساد و تباهی بود و البته اگر حکومت بعد از ابابکر و عمر به آن حضرت می رسید قطعاً مردم جهان معنی عدالت اسلام و عظمت دین و شریعت و مفهوم احکام حکیمانه اسلام را در می یافتند و اسلام به سرعت و بدون هیچ شک و تردید جهانگیر می گردید و... و از دیگر اثرات سوء و روشهای نابجای عثمان تغییر بستر و مبانی هدایت امت از روشهای آزادمنشانه رسول خدا به روشهای جابرانه و قلدرانه اعراب بدوی وحکومتهای بربری بوده است که با نهایت تأسف با افتادن آن بدست معاویه و سپس فرزند حرام او یزید نکبت و بدبختی آن بر امت رسول خدا واقع شد و عظمت اسلام و حاصل زحمات رسول خدا و مجاهدان صدر اسلام در این سراشیبی بدست حکومتها و قدرتهای دیگر تکه تکه و پاره پاره شد و به شرحی که در این زمان ملاحظه می شود، که چگونه امت اسلام علیرغم جمعیت قابل توجه خود به اینگونه دولتهای ضعیف تبدیل شده اند...، و از دیگر اثرات سوء و شوم اعمال او، کشته شدن و شهادت مظلومانه بسیاری از مؤمنین و مقدسین صدر اسلام و صحابه عالیقدر رسول خدا و ریختن خونها و کشته شدن این گروه از نیکان امت محمد، برای استقرار مجدد احکام شریعت به دست آن گمراهان و دنیاپرستان بوده که بر حکم قرآن(کشتن هر نفس زکیه مانند قتل الناس جمعیا) است و لذا در نتیجه این فتنه شوم برپا شده، گروه کثیری که با تبعیت از سرکردگان گمراه خود با وصی رسول خدا که به منزله نفس رسول خدا بوده به نبرد برخاستند و به حکم قرآن بر آنچه می خوردند نظر نکردند تا اینکه آنان را با وارد شدن به آتش دوزخ ابدی هلاک کرد (فلینظر الانسان الی طعامه...).،

و باز از دیگر اثرات سوء روش های نابجای عثمان آن بود که با گذشت زمان، اصحاب رسول خدا در فتنه های مختلف او از جهان رفتند یا با ایجاد شکنجه و فقر و گرسنگی و تبعید مانند ابوذر و یا در درگیری های مختلف و در جبهه های جنگ مانند عمار و... یا به غم و غصه که ظاهراًبه عمر طبیعی از دنیا رفتند و .....، که با عوض شدن تقریبی نسل و حضور تابعین و...، بازار احادیث دروغ و جعلی و توجیه و تفسیر به رأی کتاب خدا و تأویل خلافکاری و... داغ گردید و فتنه اختلاف نظر و... حاصل شد که تا این زمان و بعد از این ادامه خواهد داشت و از جمله اثرات سوء دیگر روشهای خلاف عثمان آن بود که این مال و اموال بیت المال مسلمین در آن برهه از زمان به منزله آب گوارا و حیات بخش بود که می بایست به محرومین امت محمد برسد و جانهای آنان را در اطاعت در خداپرستی و تقویت شریعت محمد و اعتلای کلمه الله احیاء نماید ولی قطع این آبیاری و در نتیجه هرز روی این منابع حیات بخش، عملاً به مرگ دهشتناک و غم بار محرومان و تهیدستان امت محمد منتهی گردید و این مرگ و نابودی راه بازگشت نداشت، جز آنکه در حضور خداوند و در روز قیامت دادخواهی شوند و...،

و نیز از دیگر اثرات سوء عملکرد عثمان، ایجاد شبهه در امت رسول خدا و شکستن حرمت اصحاب پیامبر بود و این سبکسری ها تا آنجا پیش رفت که حرمت نفس و جان رسول خدا و یکی از پنج تن آل عبا و کسی که خورشید برای او رجعت کرد و وصی رسول رب العالمین و اول مسلمان و بالاترین مجاهد که جان و عمر و هستی خود را وقف دین خدا نمود. و..، یعنی امیرالمؤمنین کم رنگ و شکسته شده تاجایی که آن حضرت را در ردیف معاویه خطاب می کردند، به شرحی که آن حضرت خود ذکر نمود به این مضمون که دهر و روزگار مرا پائین آورد و پائین آورد و پائین آورد تا جایی که گفتند علی و معاویه و یا آنچه که آن مروان خبیث گفت و اظهار وجود کرد و... که خداوند جزای جسارت او را آتش ابدی خود قرار داد .....، و دیگر از اثرات سوء ..... انالله وانااليهراجعون)

و پس از بیعت مردم با علی پس از قتل عثمان، این کلام از آن حضرت است که کلبی از ابن عباس آورده است که(..... فرمود آگاه باشید هر زمینی که عثمان از بیت المال به دیگران اختصاص داد و هر مالی که از بیت المال به کسی بخشید به بیت المال برمی گردد زیرا هیچ چیز (حق) قدیمی را از بین نمی برد پس اگر آن را بیابم که مهریه زنان در ازدواج قرار گرفته و در شهرها پخش شده به بیت المال برمی گردد زیرا در عدالت گشایشی است و هرکس حق بر او ناخوش و سخت بیاید قطعاً ستم بر اوناگوارتر و سخت تر است،) .....

پس این خبر و امثال آن به عمروعاص رسید و از زمانی که مردم بر عثمان شورش کرده بودند او در شام بود و به معاویه پیغام داد ای معاویه هر کار می کنی بکن ولی بدان که پسر ابوطالب چنان ترا برهنه می کندکه چوب دستی را از پوسته روی آن برهنه می کنند و ولید بن عقبه پس از دستور آن حضرت در برگردانیدن شمشیر و زره و شترهای گران بهای خلیفه به بیت المال می گوید (..... ای هاشمیان سازش میان ما چگونه تواند بود با آنکه زره و شترهای گران بهای عثمان نزد علی است ..... برادر مرا کشتید تا جای او باشید، همانگونه که مرزبانان خسرو به او نیرنگ زدند.)

پس عبدالله بن ابوسفیان بن حارث در ابیاتی بلند به او پاسخ داد (..... او را به خسرو شبیه کردی و به راستی هم که مانند او بود وشیوه و سرشت و خلق و خوی او به خسرو شبیه بود...) و کلبی گوید که مقصود او آن بود که وی هم مانند خسرو کافر بود ولذا منصور هرگاه این شعر را می خواند می گفت (خدا لعنت کند ولید را که با گفتن این شعر میان فرزندان عبدمناف جدایی انداخت...) و... نیز مسعودی در مروج الذهب جوابیه ولید را به فضل بن عباس نسبت داده با این اضافه (.....، در همه جا علی همراه محمد بود و پس از محمد نیز جانشین او بود، علی دوست خداست که دین او را یاری و سربلند کرد و ای ولید این در زمانی بود که تو همراه مشرکین بدبخت و شقی با او در نبرد بودی... تو آن کسی هستی که خدا آیه نازل نمود که تو فاسق وتبهکار هستی پس تو سهمی در اسلام نداری که آن را مطالبه کنی...).

بنی امیه، شجره ملعونه در قرآن کریم:

... عمربن خطاب به ابن عباس گفت: اگر عثمان به خلافت برسد فرزندان ابی محیط را بر گردن مردم سوار می کند و اگرچنین کند مردم او را خواهند کشت، و به همین مضمون از ابوحنیفه و قاضی ابوسعید نقل شده و بلادرزی آورده (مضمون)که (علی و طلحه و زبیر در زمانی که عثمان، ولیدبن عقبه را فرماندار کوفه نمود به او گفتند مگر عمر به تو وصیت نکرد که خاندان ابومحیط و امویان را بر گردن مردم سوار نکن... او در پاسخ آنان چیزی نگفت...) (مضمون)

آری تمام تلاش او بر آن بود که عزت را بر بنی امیه پایدار کند ولی به عکس شد و لذا همه دوست دارند خود را به محمد و آل محمد نزدیک نمایند ولی کسی نمی خواهد خود را به بنی امیه به واسطه ننگ و رسوایی و تبهکاری آنان، مقرب بداند .....، ابوعمر آورده است که شبل بن خالد بر عثمان وارد شد در زمانی که غیر از بنی امیه کسی نزد او نبود، پس گفت آیا در میان شما خردسالی، نیازمندی، گمنامی نیست که شما عراق را به این ابوموسی اشعری داده ای... پس عثمان گفت چه کسی مناسب است آنها گفتند عبدالله بن عامر پس عثمان عبدالله بن عامر را که ۱۶ ساله بود را برای حکمرانی کوفه فرستاد...) و او از جمله کسانی بود که خام و بی تجربه عمل کرد و نیز سعیدبن عاص هم نیز از کسانی بود که در ایجاد نارضایتی عمومی بر علیه عثمان به دلیل ستم و ظلم خود نقش داشت و...، که از پیامبر آورده اند راستی که تباهی امت من به دست کودکانی بی خرد از قریش خواهد بود و یا به همین مضمون که هلاک این امت به دست کودکانی از قریش خواهد بود

(کلب گوید: البته اینگونه احادیث صرف نظر از تطبیق ظاهری که با روش و منش خلیفه عثمان و سایر بنی امیه در نصب کودکان به حکومت دارد با عملکرد خام آنان که به منزله مدیریت های کودکانه و بی خردانه پیران آنها ازجمله خود عثمان است نیز، منطبق خواهد بود که اینگونه من حیث المجموع، عملکرد بی خردانه و کودکانه آنان موجبات نابودی امت اسلام را فراهم آورد...)،

آری عثمان آنان را به کار می گمارد و خود بهتر از هر کسی آنها را می شناخت و با آنکه پیامبر (ص) گفت: هرکس کارگزاری از مسلمانان را به کاری بگمارد، در حالی که بداند در میان ایشان شایسته تر از او و داناتر به کتاب خدا و سنت پیامبرش هست پس به خدا و رسول و همه مسلمانان خیانت کرده است و نیز باقلانی آورده است از رسول خدا که فرمود هرکس که می بیند در میان گروهی از مسلمانان برتر از او هست، ولی خود را بر آنان مقدم نماید به خدا و رسول و مسلمانان خیانت کرده است

(کلب گوید این قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است که هرچه را شرع امر فرماید عقل تصدیق می کند و هرچه را عقل امر کند شرع تصدیق می کند و لذا امر هدایت جامعه توسط فرد لایق تر و داناتر امری عقلی است که رسول خدا نیز آن را تبیین فرموده و لذا اساساً پذیرش برای حکمرانی و یا نصب هر حکمران در حالی که از آنان برتر و بالاتر هستند، در واقع علت سقوط جوامع خواهد بود و اینگونه رهبری ها اصولاً به دلیل مدیریت غلط آنها، از ویژگی های و از علل اصلی عقب ماندگی امت اسلام از همه ابعاد گردید و لذا این انحطاط که در دوره خلافت عثمان پدیدار و سپس ادامه یافت، شاهدی عادل و گواهی صادق و دلیل بارز و روشن در اثبات همین قول و بیان همین قانون اجتماعی و عقلی است)،

آری او فکر کرده بود که آن طرف هم مثل اینطرف بی حساب و کتاب است که گفته بود اگر کلید بهشت را به من دهند همه بنی امیه را داخل بهشت می کنم

(کلب گوید و آنگاه که در محکمه عدل خداوند حسابرسی ها آغاز شود او خواهد دید که نیکان وارد بهشت و تبهکاران به دوزخ خواهند رفت و تبار و تعصب ارزش ندارد بلکه ایمان و عمل به سنت رسول خدا ناجی و معیار حسابرسی است و فامیل پرستی و تعصب کورکورانه، دلالت بر جهل او دارد. و او ندانست یا نخواست که بداند عمل مطابق سنت و قول خداوند در کتاب او قرآن، شاخصه ورود به بهشت و جهنم ابدی خداوند تبارک و تعالی خواهد بود والسلام).

خلیفه ابوذر را به ربذه تبعید می کند:

بلادرزی آورده است (مضمون) بذل وبخشش های خلاف شرع و خلاف سنت رسول خدا از سوی عثمان و استبداد و دیکتاتوری او در این کار باعث شد که ابوذر او را امر به معروف و نهی از منکر کرده و با استناد به آیه قرآن بگوید (آن کسانی را که زر و سیم را جمع می نمایند و در راه خدا مصرف نمی کنند را به کیفری دردناک بشارت ده)... مروان سخنان او را به عثمان منتقل کرد و عثمان غلام خود ناتل را به سوی ابوذر فرستاد و ابوذر پاسخ داد که عثمان مرا از خواندن قرآن و اعتراض به کسی که دستور خداوند را رها کرده منع می کند، پس به خدا قسم اگر خشنودی خدا را با خشم عثمان بدست آورم نزد من بهتر است، از اینکه با خشنود کردن عثمان، خداوند را به خشم آورم، در این زمان عثمان او را به شام فرستاد، ومعاویه ۳۰۰ دینار طلا برای او فرستاد و ابوذر سؤال کرد این حق همه مسلمانان است گفتند نه گفت بنابراین من نمی پذیرم و در شام معاویه پسر ابوسفیان که کاخ سبز برای خود ساخته بود را مورد انتقاد قرار داده و به او گفت اگر این کاخ را از مال خدا ساختی پس خیانت کردی و اگر از مال خودت ساختی پس اسراف نموده ای و معاویه ساکت ماند و ابوذر می گفت به خدا قسم کارهایی صورت گرفته است که آنها را ناروا می دانم و به خدا سوگند که این گونه اعمال در کتاب خدا و سنت پیامبرش نیست و به خدا قسم حقی را می بینم که می میرد و باطلی را که زنده می شود و سخن راستی که تکذیب می شود و سنتی را که از تقوی به دور است و حقوق نیکان امت را که دزدیده شده و به سرقت می رود...،

حبیب بن مسلم به معاویه گفت، ابوذر شام را بر تو تباه خواهد کرد پس معاویه به عثمان گزارش کرد و عثمان به معاویه نوشت که جندب (نام ابوذر در زمان جاهلیت) را بر بدترین مرکب ها سوار کرده و از بدترین راهها نزد من بفرست پس معاویه چنین کرد و او را

بدون استراحت و یکسره به مدینه فرستاد و چون ابوذر این صحابی عالیقدر به مدینه رسید به عثمان گفت: کودکان را به حکومت مسلمین نصب می کنی و برای خود و خاندانت چراگاه خصوصی از اموال مسلمین می سازی و فرزندان آزاد شده ها را به خود نزدیک می کنی و...

پس عثمان او را به بیابان ربذه تبعید کرد و درآنجا مجبور به ماندن نمود تا از جهان رفت،... از قتاده آورده اند که ابوذر به عثمان سخنانی گفت و عثمان وی را دروغگو خطاب کرد و او پاسخ داد گمان نمی کردم هیچ کس مرا دروغگو خطاب کند آن هم پس از اینکه پیامبر در حق من گفت(زمین در بر نگرفت و آسمان سایه نینداخت بر سر کسی که راستگوتر از ابوذر باشد)

(کلب گوید تو حرمت شکنی را در همه ابعاد و اعمال و رفتار او نسبت به رسول خدا و سنت او را ملاحظه می نمایی که او چگونه با جسارت علیه احکام خدا و سنت پیامبر و ..... قیام کرده و البته در چنین حالت دروغگو خطاب کردن کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهادت به راستگو بودن او آنهم با آن تعریف خاص داده است البته خیلی نباید سخت باشد).

و... ابوذر گفت عثمان پس از مهاجرت من به مدینه پیامبر، مرا به بیابان نشینی برگردانید...، و نیز چون عثمان از مرگ ابوذر در ربذه آگاه شد گفت خدا او را رحمت کند، عماربن یاسر گفت آری خدا از سوی همه ما او را رحمت کند پس عثمان گفت ای گزنده... پدرت آیا فکر می کنی من از تبعید او پشیمان شدم... مسعودی آورده است (مضمون) .....، معاویه او را با وضع فجیع به مدینه فرستاد، و در وقت رسیدن کشاله های ران او پوست انداخته و مشرف به موت شد، به او گفتند تو از این زخم خواهی مرد گفت نه، من تا تبعید نشوم نخواهم مرد و سپس آنچه بر سر او می آید و حتی اینکه چه کسی او را دفن می کند را ذکر نمود...

و این از اخبار غیبی رسول خدا و از معجزات آن حضرت بود و لذا چون از آن مرض بهبود یافت به نزد عثمان آمد و گفت...، (این حدیث را) که پیامبر فرمود چون پسران ابوالعاص به سی نفر برسند بندگان خدا را بردگان خود قرار داده و... پس عثمان گفت تو را تبعید می کنم گفت اگر مرا از مدینه که برای یاری پیامبر به آن مهاجرت نمودم بیرون نمایی، قصد هیچ شهری را نمی کنم و عثمان گفت من تو را به ربذه تبعید می کنم، ابوذر پاسخ داد الله اکبر راست گفت رسول خدا که همه آنچه را که به من خواهد رسید از معجزه کلام خود به من پیشگویی کرده و خبر داده است، عثمان گفت به تو چه گفت ابوذر پاسخ داد مرا خبرداد که از اقامت در مکه و مدینه ممنوع می شوم و در ربذه می میرم و کار کفن و دفن مرا گروهی که از عراق به سوی حجاز می روند به عهده خواهند گرفت...

(کلب گوید به راستی انسان تعجب می کند که فردی تا این حد کینه توز و متعصب باشد و از روی تکبر اولا حرمت صحابه راستگو پیامبر را نگه ندارد و ثانیاً به نصایح اصحاب خیرخواه توجه ننماید و ثالثاً حتی زمانی که ابوذر از معجزه پیامبر در خصوص آگاهی از مظلومیت خود سخن گفت باز این مورد عظیم هم او را متنبه نکرد و از قلدری و زورگویی او کم ننمود و لذا رفتارهای او نشان می دهد که او چیزی از خشونت خلیفه دوم کم ندارد با این تفاوت که او به غیر از مواردی که ذکر شد به سنت پیامبر عمل می کرد ولی این نه تنها عمل نمی کرد بلکه در جهت مخالف با خشونت تمام حرکت می نمود... تا جایی که امت را به مرز جنون رسانید تا بر او یورش بردند و با مرگ او فتنه ای دیگر درجامعه مسلمین پدید آمد که منجر به فتنه معاویه و سپس یزید و قتل عام خاندان رسول خدا و .....، گردید اناالله وانا الیه راجعون...)

..... پس دستور داد هیچ کس او را بدرقه نکند و به حالت کاملاً منزوی و خوار و ذلیل و غریبانه از شهر اخراج وبه ربذه تبعید شود و مأمور تبعید او را هم مروان قرار داد و همانطور که مروان او را می برد علی به همراه حسن و حسین و برادرش عقیل و عبدالله بن جعفر و عماربن یاسر جلو آمدند و مروان گفت که عثمان از مشایعت ابوذر منع کرد پس علی علیه السلام به سرعت جلو آمده و محکم با تازیانه خود بر میان دو گوش مرکب مروان کوبید و گفت دور شو خدا ترا به آتش دوزخ اندازد، سپس مروان وحشت زده به سوی عثمان رفت و گزارش نمود و علی با ابوذر رفته و او را بدرقه کرد و وی را وداع کرد و چون خواست که برگردد ابوذر گریست و گفت خدا شما خاندان را رحمت فرماید و ای ابوالحسن علی، هرگاه من تو و فرزندانت را می دیدم از وجود شما به یاد پیامبر صلی الله علیه وآله

وسلم می افتادم و...، در بازگشت عده ای نزد علی آمده و گفتند عثمان بر تو غضب نموده پس علی فرمود خشم اسب بر لگامش باد (شاید کنایه به اینکه خشم او به من زیانی نمی رساند) ..... پس عثمان به او گفت مگر مروان به تو نگفت که من مردم را از بدرقه ابوذر منع کردم، علی گفت مگر هر کاری که تو دستور به انجام آن دهی ولی با سنت پیامبر و حقیقت دین مخالف باشد ما بایستی انجام دهیم، خیر قسم به خدا که ما چنین نخواهیم کرد، عثمان گفت پس داد مروان را بده علی گفت چگونه گفت تو میان دو گوش مرکب او کوبیدی پس علی گفت این هم مرکب من اگر می خواهد قصاص کند و آنطور که من به مرکب او زدم او هم به مرکب من بزند...،

واقدی آورده است... (که ابوذر به عثمان گفت وای بر تو عثمان مگر تو پیامبر و ابوبکر و عمر را ندیدی، آیا شیوه آنان این بود، ای عثمان تاخت و تاز و سخت گیری تو بر من شیوه قلدران و جباران و گردنکشان است...) یعقوبی گوید به عثمان خبر دادند که ابوذر او را سرزنش می کند و در اعتراض به روشهای او از تغییراتی که به دست او در سنت های پیامبر و روشهای ابوبکر و عمر راه یافته سخن میگوید پس عثمان او را به شام تبعید کرد، ابوذر پس در آنجا نیز همان سخنان را تکرار کرد و معاویه به عثمان خبر داد و عثمان گفت او را بر شتری سرکش با پالان بدون روی انداز سوار کن پس چون ابوذر به مدینه رسیده بود گوشت های پاهایش ریخته بود و وقتی بر عثمان وارد شد گروهی نزد او بودند، عثمان گفت به من خبر داده اند که تو می گویی پیامبر فرموده است هنگامی که فرزندان امیه به سی مرد تمام برسند شهرهای خدا را پایگاهی برای فرمانروایی خود گرفته و بندگان خدا را بردگان خود می نمایند و دین خدا را وسیله تبهکاری، و ابوذر گفت آری از رسول خدا (ص) شنیدم که این را فرمود، عثمان به مردم گفت آیا شما هم این را از پیامبر شنیدید و کسی را به دنبال علی فرستاد و چون او بیامد از وی سؤال کرد آیا آنچه را ابوذر حدیث می نماید تو هم از پیامبر شنیدی پس علی گفت آری گفت چگونه گواهی می دهی گفت برای اینکه پیامبر درحق ابوذر فرمود که (آسمان سایه بر سر نیفکنده و زمین خاکی در بر نگرفته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد)، پس از چند روز، عثمان به ابوذر گفت باید از مدینه خارج شوی گفت مرا از حرم پیامبر بیرون می کنی گفت آری برای خوار کردن تو

(کلب گوید پس چگونه و به کدام راه و به کدام شیوه انسان بایستی به صراط مستقیم ارشاد شود خلیفه با ستم بر مانند ابوذر،که پیامبر قول و فعل او را تصدیق کرده خود را در معرض هلاکت ابدی انداخت، پس ببین که چگونه با او مخالفت نموده و او را با قلدری از حریم رسول خدا که حریم امن الهی است اخراج می نماید و نه حرمت رسول خدا را نگاه می دارد و نه حرمت یاران رسول خدا و نه حرمت کتاب او و نه حرمت سنت او... انالله وانااليه راجعون)

پس گفت ترا به بیابان ربذه تبعید میکنم...، احنف بن قیس می گوید... به شام رفتم مردی را دیدم که مردم از او می گریزند ..... من نزد او نشستم و گفتم توکیستی گفت من اباذر هستم پس سؤال کرد تو کیستی گفتم احنف گفت برو تا آسیبی به تو نرسیده است زیرا معاویه ازمعاشرت با من مردم را نهی و آنان تهدید نموده است.

سخن امیرالمؤمنین در هنگام تبعید ابوذر به سوی بیابان ربذه:

ای ابوذر تو برای خدا بر آنان غضب کردی پس به همان کسی امیدوار باش که برای او غضب کردی امّا این گروه از تو بر دنیای خود ترسیدند و تو از ایشان بر دینت ترسیدی... اگر تو دنیای آنان را قبول می کردی تو را دوست می داشتند و اگرچیزی از آن برای خود جدا می کردی تو را در امان می داشتند...،

ابن ابی الحدید داستان مظلومیت ابوذر را بطور مشروح آورده و آن را مشهور و تائید شده می داند و می گوید: (..... داستان ابوذر و تبعید او به ربذه یکی از وقایعی است که موجب نکوهش و اعتراض مردم به عثمان شد و به واسطه از ابن عباس آورده که چون ابوذر به ربذه تبعید شد .....، علی با یاران خودبه بدرقه ابوذر آمد و... و ابوذر ایستاده و آن گروه با او وداع کردند ذکوان مولای ام هانی دختر ابی طالب که با آنان بود حافظه نیرومند داشت و گفتار آنان را به خاطر سپرد... پس علی به او گفت ای ابوذر تو برای خدا بر آنان خشم گرفتی و این گروه از تو بر (تباهی) دنیای خود ترسیدند و تو از ایشان در (تباهی) دینت ترسیدی پس تو را با کینه توزی های خود

آزرده و در بلا انداختند و به دشت بی آب و علف تبعید کردند ..... ای ابوذر جز با حق انس نگیر و جز از باطل وحشت نکن، .....،پس عقیل گفت چه بگوئیم تو می دانی که ما ترا دوست داریم و تو نیز ما را دوست داری، پس تقوی پیشه کن که تقوی رستگاری است...، پس امام حسن گفت ای عمو جان ..... شکیبا باش تا چون پیامبر خود را دیدار می کنی از تو خشنود باشد..... پس حسین فرمود ای عمو بدان که خداوند قادر است آنچه را که می بینی دگرگون سازد و خداوند هر روز در کاری است... و سپس عمار با خشم گفت ای ابوذر هر کس تو را نگران کند خدا آرامش دل او را ببرد و هر کس ترا بترساند خدا او را بترساند و خدا او را امان ندهد و به خدا سوگند اگر دنیای آنان را می خواستی تو را در امان قرار می دادند و اگر به اعمال آنان رضایت می دادی ترا دوست می داشتند... پس ابوذر که خداوند او را رحمت و آمرزش عطا فرماید که پیری بزرگ بود گریه کرد و گفت ای خاندان (محمد) رحمت خدا برای آمرزش شما نازل باد من با دیدن شما به یاد رسول خدا می افتادم و مرا در مدینه کسی نبود به جز شما که دلم به او آرام گیرد یا برای او اندوه بخورم... پس عثمان مرا به جایی فرستاد که نه یاوری دارم و نه پشتیبانی به جز خدا که البته به جز خدا هیچ یاوری را نمی خواهم و با وجود خدا هیچ ترسی ندارم و در عبارت دیگر و عمار گفت: مردم... گرایش به طرفی نمودند که قدرت گروه بندی آنان بود، زیرا اعتقاد دارند سلطنت و خلافت به کسی تعلق دارد که با قلدری آن را تصاحب کند، و دین خود را به این طبقه حاکم فروختند و آن گروه نیز از متاع دنیایی که در دست آنها بود به آنان بخشیدند و همگی زیانکار دنیا و آخرت شدند که البته این زیانی آشکار است... پس ابوذر رحمه الله علیه که پیری بزرگ مقام بود گریست و گفت ای خاندان مهر و رحمت و مهربانی، خداوند شما را بیامرزد ومن هر زمان که شما را می دیدم با دیدن شما به یاد پیامبر صلی الله علیه وآله می افتادم و من در مدینه به جز شما کسی را نداشتم که دلم به وجود آنها آرام گیرد و یا برای آنها غصه و اندوه بخورد... و عثمان نمی خواست که من با افشاگری های خود، کار اطاعت مردم را درباره او تباه کنم پس مرا به جایی فرستاد که نه یاوری دارم و نه پشتیبانی مگر خداوند که من هم به جز خدا یار و یاوری نمی خواهم و با وجود او البته هیچ هراسی از کسی یا چیزی ندارم. .....،

پس علی با یاران به مدینه برگشت و عثمان اعتراض کرد که چرا دستور مرا اجرا نکردید و علی فرمود آیا هر دستوری از تو که مستلزم معصیت خدا هم باشد بایستی اطاعت کنیم، عثمان گفت پس درباره مروان عدالت کن حضرت گفت...، اما در مورد ضربه ای که به شتر او زدم این هم شتر من او را بگو اگر خواست قصاص کند امّا اینکه بخواهد ناسزا گوید، پس بدان به خدا سوگند هر ناسزایی به من بگوید من مانند آن را نثار تو خواهم کرد با این تفاوت که در آن ناسزا دروغی در ضمن آن نگفته باشم و جز حقیقت سخنی بر زبان نرانده باشم

(کلب گوید در همین کلام مولا و سرورمان علی یک جهان حرف و حدیث و سخن و حقیقت و واقعیت است که اینکه اگر سخن و ناسزای مروان هرچه بوده باشد از کمترین تا بالاترین و بدترین ناسزاها به تمام و کمال درمورد علی البته دروغ و غیرحقیقی است ولی حضرت می فرماید من مانند آن را نثار تو می کنم به وجهی که در آن دروغ نباشد و حقیقت محض باشد یعنی هر آنچه به عنوان ناسزا در ذهن مروان بیاید تو به حقیقت و راستی مستحق آن خواهی بود یعنی همه در تو صدق می کند و من قادر به اثبات آن هستم و...، اینکه چرا حضرت بجای آنکه ناسزا را به ناسزا دهنده یعنی مروان برگرداند به عثمان می دهد دلیل آن است که این سگ هار را عثمان به سوی او گسیل داشته، پس در واقع او مسبب این درگیری و مستحق بدترین پاسخ است با این توجه که نهایت درجه شخصیت طرف را هم با تهدید اعلام کرده و حالا کلب سؤال می کند اگر مروان بدترین ناسزاها را به علی می داد آیا امیرالمؤمنین علی آنها را بر عثمان ثابت می کرد پاسخ آری اگر غیر این بود مروان به اشاره عثمان در دادن ناسزا تردید نمی کرد)

پس مردم در میانه برای میانجیگری و اصلاح افتاده و... در نهایت عثمان گفت یا علی امّا آنچه بر سر آن سوگند یاد نمودی من می گویم که تو نیکوکار و راستگو هستی، پس دست خود را نزدیک بیاور، پس دست او را گرفته و بر سینه خود چسبانید

(کلب گوید احتمال دارد در این قسمت آخر عثمان خواسته قلب علی را بدست آورده و از خشم آن حضرت جلوگیری نماید زیرا در روایات وارد است (به این مضمون) آنان که با هم نسبت فامیلی دارند چون از هم کدورتی پیدا نمایند دست همدیگر را بگیرند و... خداوند قلب ها را مهربان و باعث رفع کدورت می شود...)

پس چون علی از آن مجلس برخاست عده ای به تحریک مروان پرداختند و گفتند چرا برای آنکارهایی که علی با تو کرد مقابله به مثل نکردی و به او پاسخ ندادی و مروان گفت (با این مضمون که اولاً چیزی نداشتم بگویم و ثانیاً) اگر هم می خواستم پاسخ علی را بدهم بر این کار قدرت نداشتم .....، ....

درگیری ابوذر با عثمان:

ابن ابی الحدید آورده است (مضمون) که افشاگری های ابوذر در شام و مدینه عثمان را خشمگین و ابتدا با آن وضع فجیع او را از شام احضار و سپس به بیابان ربذه تبعید کرد، معاویه قبل از اعزام او به مدینه او را خواسته و گفت ای دشمن خدا و رسول هر روز می آیی و بر ما فتنه می کنی و او به معاویه گفت من دشمن خدا و رسول نیستم بلکه تو و پدرت دشمنان خدا و رسول هستید. که تظاهر به مسلمانی می نمائید ولی کفر را در درون خود پنهان نموده اید، و به راستی که رسول خدا بارها برتو لعنت فرستاده و تو را نفرین نموده فرمود هیچگاه سیر نشوی و از رسول خدا شنیدم که می گفت زمانی فرا می رسد که رهبری مردم با کسی خواهد افتاد که سیاهی، قسمت بیشتر چشم او را فرا گرفته و حلقومی فراخ دارد که می خورد و سیر نمی شود پس در آن زمان امت اسلام بایستی راه خود را از او جدا کند معاویه گفت آن شخص من نیستم ابوذر فرمود بلکه تو دقیقاً همان فرد هستی و این را نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله به من خبر داد که چون از نزد آن حضرت عبور می کردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود خدایا او را لعنت کن و جز با خاک او را سیر مکن و باز شنیدم که فرمود که قسمت پائین تنه معاویه در آتش است پس معاویه (به مسخره و استهزاء) خندید و دستور داد که ابوذر را حبس نمودند

(کلب گوید ببین و عبرت بگیر که چگونه شخصیت بزرگی مانند ابوذر که پیامبر راستگو محمد مصطفی صلی الله علیه وآله، صدق گفتار او را در آن حدیث معروف، به مسلمانان اعلام کرده و او خبر از وضعیت و خبر از عاقبت بد و سرانجام تباه معاویه می دهد ولی تن نحس او از این خبر غیبی و وحشتناک رسول خدا نمی لرزد و سعی نمی کند خود را نجات دهد بلکه بدتر به استهزاء خبر غیبی پیامبر که از معجزات آن حضرت است می پردازد و به جای آنکه دهان و لبهای کسی که از رسولخدا حدیث می گوید را ببوسد و احترام نماید، به عکس او را تهدید به قتل نموده و حبس می نماید و تمهیدات لازم را برای قتل او در نحوه اعزام به مدینه آماده می نماید و جز این نیست که او همان بی ایمان به خدا و رسول و قاتل مسلمانان در قبل از فتح مکه بوده و هیچگاه به پیامبر ایمان نداشت که آن سخنان را در مورد خود بپذیرد و زین لهم الشیطان اعمالهم،

پس ببین که عمل او مانند عمل شیطان است که چون به خدا نافرمانی کرد به جای جبران گذشته از خدا فرصت برای شرارت خواست.....)، واقدی می گوید (ابوذر چون به مدینه رسید عثمان او را تحقیر نموده و گفت خدا هیچ چشمی را با دیدار تو خوشحال نکند ای جندب، و ابوذر پاسخ داد من جندبم ولی پیامبر مرا عبدالله نامید و من نیز همین نام را که پیامبر بر من نهاده انتخاب نمودم، پس عثمان گفت تو هستی که تصور می کنی ما می گوئیم دست خدا بسته است و خدا بی چیز است و ما توانگر،

ابوذر پاسخ داد آری اگر چنین نمی گفتید مال خدا را به بندگان او انفاق می کردید ولی من شنیدم رسول خدا می فرمود چون فرزندان ابوالعاص به سی مرد تن برسند بیت المال مسلمین را چون گوی دست به دست می گردانند و بندگان او را بردگان قرار داده و دین او را مایه تبهکاری قرار می دهند، عثمان از حاضران پرسید آیا شما شنیدید گفتند نه، عثمان گفت وای بر تو ای ابوذر که بر پیامبر دروغ می بندی، ابوذر گفت آیا نمی دانید من راست می گویم گفتند نه به خدا نمی دانیم،پس عثمان علی را طلب نمود و از او سؤال کرد که آیا

این حدیث فرزندان ابوالعاص را شنیدی، علی فرمود من نشنیدم ولی شهادت میدهم که ابوذر راست می گوید، عثمان گفت از کجا می دانی راست می گوید، فرمود از رسول خدا شنیدم که می گفت:آسمان سایه بر سر کسی نیفکند و زمین در بر نگرفت کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد، حاضران گفتند آری ما همه این سخن را در حق ابوذر از رسول خدا شنیدیم، ابوذر با تأسف گفت من از رسول خدا برای شما حدیث می گویم ولی شما مرا متهم به دروغ می کنید و من گمان نمی کردم کار من در زندگی به آنجا برسد که از اصحاب پیامبر چنین چیزی را بشنوم،

(کلب گوید انالله واناالیه راجعون خدایا ما را در مصیبت ابوذر شریک بدان)،

..... پس از مدتی عثمان به او گفت باید به بیابان تبعید شوی گفت کدام بیابان گفت بیابان ربذه .....، واقدی از قول ابوالاسود دوئلی آورده است ..... که ابوذر گفت شبی در عهد رسول خدا در مسجد خوابیده بودم که حضرت به من عبور کرد و با نوک پای خود مرا بیدار کرد و فرمود نبینم که در مسجد بخوابی من گفتم یا رسول خدا پدر و مادرم به فدای تو باد، خواب بر چشمانم غلبه کرد و خوابم برد حضرت فرمود چه خواهی کرد آن زمان که تو را از این شهر (من) بیرون کنند عرض کردم یا رسول الله به شام می روم تا با دشمنان خدا پیکارکنم پس فرمود از آنجا هم تو را بیرون کنند عرض کردم برمی گردم به مسجد (الحرام) فرمود اگر از آنجا نیز تو را بیرون کنند چه می کنی گفتم شمشیر گرفته و با آنان جهاد می کنم پس فرمود آیا من راهی بهتر از آن به تو نشان ندهم، عرض کردم آری فرمود، ای ابوذر به هر جایی که تو را تبعید کردند برو پس من هم شنیدم و اطاعت کردم و می شنوم و اطاعت می کنم و به خدا سوگند ای عثمان من در حالی خدا را دیدار خواهم کرد که تو با ستمگری در مورد من مجرم و تبهکار هستی، .....،)

و تو ای دانش پژوه آیا می دانی ابوذر در ایمان به خداوند چه جایگاه بلند داشته است و مبانی عقیدتی او در جهان فضیلت تا چه اندازه والا و رفیع بوده است و در راستگویی تا چه حد رفعت یافته است و در پارسایی و زهد و سختگیری در دین خدا چه منزلتی را صاحب شده و رسول خدا صلی الله علیه وآله او را در چه مرتبه ای قرار داده است و... و اگر نمی دانی بیا و بنگر:

خداپرستی ابوذر قبل از بعثت پیامبر:

امّا در تقدم او در مسلمانی و پایداری او در مبانی حق، ابن سعد در طبقات خود آورده است که ..... ابوذر گفت من سه سال قبل از اسلام آوردن و شرف حضور یافتن در نزد پیامبر، نماز می خواندم برای خدا و... گفت که ابوذر در دوره جاهلیت نیز بت نمی پرستید و می گفت لااله الاّالله .....، ..... و آنوقت حدیث نحوه اسلام ابوذر را بیان می کند...، ابن عساکر و ابونعیم و... به همین مضمون روایت نموده اند... و ادامه داده و می گوید که ابوذر گفت من پنجمین نفر بودم که به پیامبر ایمان آوردم...و در عبارت دیگر چهارمین نفر بودم و نیز نقل شده است که گفت من اولین کسی بودم که با تحیت اسلامی بر پیامبر درودفرستادم و گفتم السلام علیک یا رسول الله، پس آن حضرت فرمود بر تو باد رحمت خدا...، ابن سعد و بخاری و مسلم از قول ابن عباس آورده اند ..... که وقتی ابوذر خبر بعثت پیامبر را شنید، برادر خود را فرستاد و سپس خود راهی مکه شد و از طریق علی علیه السلام به پیامبر رسید و سخن او را شنیده و بلافاصله مسلمان شد و سؤال کرد یا رسول الله وظیفه من چیست حضرت فرمود به سوی قبیله ات برگرد تا دستور من به تو برسد، ولی ابوذر گفت یا رسول الله سوگند به آن خدایی که جانم در دست اوست بر نمی گردم تا در مسجدالحرام فریاد به شعار مسلمانی یعنی لااله الاالله و محمدرسول الله بلند نکنم پس به مسجدالحرام وارد شد و به اعلی صوت و بلندترین فریادها ندا داد که گواهی می دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد بنده و رسول اوست، پس بت پرستان و مشرکین مکه بر سر او ریخته و آنقدر او را زدند تا بیهوش افتاد و عباس خود را رسانده وروی او انداخت و مانع شد و گفت ای گروه قریش شما این مرد را کشتید آیا توجه ندارید که شما بازرگان

هستید و بایستی از کنار قبیله این مرد عبور کنید آیا می خواهید که به شما حمله کنند، پس با این کلام آنان را متفرق کرد و باز فردا ابوذر ب همین گونه رفتار کرد و باز بت پرستان بر وی هجوم آورده و آنقدر او را زدند تا بر زمین افتاد و عباس باز خود را روی او انداخت و سخنان دیروز را تکرار کرد تا متفرق شدند...،

ابونعیم به همین مضمون آورده است که ابوذر گفت در مکه با رسول خدا اقامت کردم و اسلام را به من آموخت و مقداری قرآن خواندم و گفتم یا رسول خدا می خواهم دین خود را آشکار کنم فرمود می ترسم تو را بقتل برسانند، من عرض کردم باید این کار را انجام دهم حتی اگر کشته شوم پس رسولخدا پاسخی نداد (و من تعبیر بر رضایت کردم) و آمدم و بر گروه قریش که در چند حلقه نشسته بودند وارد شدم و گفتم گواهی می دهم که(لااله الاّالله و محمدرسول الله) پس حلقه ها از هم پاشیده شد و همگی برخاسته و بر من حمله کردند و آنقدر مرا زدند که وقتی مرا رها کردند غرق در خون شده بودم و آنها گمان کردند که مرا کشته اند، پس من به هوش آمده به سوی رسول خدا آمدم و آن حضرت گفت آیا من تو را منع نکردم و من عرض کردم یا رسول الله عشق و نیازی در قلب من بود که قلب خود را به آن شفادادم، پس در کنار رسول خدا بودم تا آن زمان که فرمود، به قبیله خود برگرد و هر زمان از دعوت آشکار من خبردار شدی به طرف من حرکت کن و به همین مضمون این حدیث از احمد، مسلم، طبرانی نیز ..... نقل شده است.

حدیث دانش ابوذر غفاری:

ابن سعد در طبقات از علی روایت نموده است که (..... ابوذر چنان دانشی را در خود جمع نمود که دیگران از قبول و نگهداری آن ناتوان شدند و در رسیدن به مقامات عالی در دین حریص بود و در حفظ دین خود بسیار مواظبت می نمود و نیزدر تحصیل علم حریص بود بسیار می پرسید پاسخ او گاهی داده می شد و گاهی داده نمی شد و او چندان ظرف دانش خود را پر کرد که لبریز شد)،

و نیز به همین مضمون گروهی از اصحاب رسول خدا روایت نموده اند که ابوذر از پیمانه های دانش پر بود به نحوی که در زهد و پارسایی و پرهیزکاری و حق گویی به مقام برتر رسید و علی علیه السلام در حق او گفت که ابوذر کسی است که علومی را در دل نگاه داشت که مردم از حفظ آن ناتوان شدند پس او آن را حمل کرد و به گونه ای حفظ نمود که چیزی از آن را از دست نداد، .....

و محاملی می گوید... از ابوذر روایت شد که گفت رسول خدا از آنچه جبرئیل و میکائیل در سینه او ریخته بودند هر چه بود همه را در سینه من ریخت، .....

ابونعیم در حلیه می نویسد: ابوذر آن خداپرست بسیار پارسا آن یگانه مطیع همیشگی خداوند، آن چهارمین مسلمان و آن رهاکننده تیرها (به سوی) بت پرستی، پیش از فرو آمدن شریعت و احکام آن، او بود که سالها و ماهها قبل از پیدایش و ظهور اسلام خدا را پرستید و او نخستین کسی بود که رسول خدا را با تحیت مسلمانی درود فرستاد و کسی بود که در راه حق از سرزنش هیچ سرزنش کننده هراس نداشت و از خشم فرمانروایان و امیران ترس به خود راه نداد و او اولین کسی بود که در علم فنا در خدا و بقاء به خدا سخن گفت و بر سختی ها و مصائب شکیبایی کرد... تا از جهان رفت

آری او بود که رسول خدا را خدمت نموده و اصول و مبانی شریعت را آموخت و آنچه می بایست رها شود را رها نمود و نیز آورده که شیخ گوید: ابوذر همنشین و همراه رسول خدا بود و در تحصیل علم از رسول خدا حریص بود و در عمل نمودن به آنچه از آن حضرت می آموخت انس و الفت داشت و درباره اصول و فروع دین، ایمان وعمل صالح، لقاء پروردگار و محبوب ترین سخنان به نزد خداوند و... سؤال کرد و اینکه آیا شب قدر با رفتن پیامبران از میان می رود یا نه سؤال کرد، و حتی درباره اینکه مس نمودن سنگریزه در نماز چه حکمی دارد سؤال کرد، تا آنکه پاسخ شنید یا یک بار لمس کن و یا رها کن، .....

و احمد در مسند آورده که ابوذر گفت من از پیامبر درباره هر چیزی پرسش کردم تا آنجا که درباره مس نمودن سنگریزه نیز از او پرسیدم و آن حضرت فرمود: یکبار و یا رها کن، و ابن حجر او را در علم همپایه ابن مسعود می داند

(..... کلب گوید آنچه در روایات نقل شده است، بیانگر آن است که ابن مسعود هم به پایه علم و دانش او نمی رسد، زیرا عظمت مقام عاشقانه و عرفانی او در راه باطن و معنا به روشهای سلمان فارسی بیشتر شبیه است تادیگران...).

راستگویی و زهد و پارسایی ابوذر:

ابن سعد و ترمذی مرفوعاً از عبداله بن عمروبن عاص و عبداله بن عمر و ابودرداء ..... آورده اند که پیامبر فرمود آسمان سایه بر سر کسی نیفکند و زمین در بر نگرفت کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد و در عبارت ترمذی... که راستگوتر و باوفاتر از ابوذر و شبیه به عیسی بن مریم باشد .....، پس عمر بن خطاب مانند کسی که به این فضایل حسد برده باشد گفت یا رسول الله این ها همه ویژگی های اوست حضرت فرمود آری و شما به این ویژگی ها او را بشناسید، به همین مضمون از حاکم و ابن ماجه و ابونعیم نقل گردیده و در روایات ابن سعد این اضافه دارد که... راستگوتر از ابوذر باشد و هرکس علاقه و دوست دارد که فروتنی و تواضع عیسی را ببیند به ابوذر نگاه کند، و در روایت ابونعیم شبیه ترین مردم به عیسی در پارسایی و زهد و عمل صالح ابوذر است، ..... در روایات ابوهریره ..... راستگوتر از ابوذر باشد پس اگر می خواهید شبیه ترین مردم را به عیسی در عمل صالح و خداپرستی و رفتار بنگرید بر شما باد به ابوذر، ..... و به همین مضمون از ابودرداء، مالك بن دینار، ابن ماجه،احمد، ابن ابی شیبه، ابن جریر، ابوعمرو، ابونعیم، بغوی و حاکم و... نقل گردیده است و طبرانی نیز این عبارت را دارد که هرکس دوست دارد که کسی را مانند عیسی در آفرینش اخلاق بنگرد پس به ابوذر نگاه کند....

احادیث برتری ابوذر:

از قول بریده آورده اند که پیامبر فرمود: خدا به من دستور داد که چهار تن را دوست بدارم و نیز مرا آگاه کرد که او نیز آنانرا دوست دارد، علی، ابوذر، سلمان، مقداد. این حدیث را ترمذی، ابن ماجه، حاکم، ابونعیم، ابوعمر، ابن حجر، سیوطی، مناوی در آثار خود آورده اند و سندی در شرح سنن ابن ماجه می گوید: ظاهر آن است که دستور خدا در این مورد حکم واجب و شاید هم مستحب بوده باشد، در هر صورت آن دستوری که خدا به پیامبر داد، بر امت هم واجب است یعنی که بر مردم(مسلمین) واجب و سزاوار است که به ویژه این چهار تن را دوست بدارند.

و نیز ابن هشام در سیره بطور مرفوع آورده است که پیامبر در حق ابوذر فرمود که خدا بیامرزد ابوذر را، که تنها می رود و تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود...، ابن هشام درسیره و ابن مسعود در طبقات در ضمن گزارش دفن ابوذر می نویسند که: (..... پس در آن زمان عبدالله بن مسعود به آوای بلند گریسته و گفت راست گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که تنها می روی و تنها می میری و تنها برانگیخته میگردی،)، این حدیث را ابوعمر، ابن اثیر، ابن حجر در آثار خود آورده اند و نیز ابویعلی آورده است، که جبرئیل بر پیامبر فرودآمد و گفت ای محمد خدا سه تن از یاران ترا دوست دارد پس تو هم آنان را دوست بدار، علی، ابوذر، مقدادبن الاسود، .....

و نیز طبری از ابودرداء آورده که رسول خدا آن زمان ابوذر را امین می شمرد که کسی را امین نمی دانست. و زمانی با او راز می گفت که با هیچکس راز خود در میان نمی گذاشت...، احمد در مسند آورده است که (عبدالرحمن بن غنم گفت من با ابودرداء همسفر بودم تا مردی از شام بر ما وارد شد و... خبر از تبعید ابوذر داد و آنگاه من و ابودرداء ده مرتبه اناالله وانالیه راجعون گفتیم و ابودرداء همان سخن خدا به صالح پیامبر را در زمانی که ناقه او را پی کردند گفت (که مواظب آنها باش و شکیبایی کن)، و گفت خدایا اگر آنها ابوذر را تکذیب کردند من او را تکذیب نمی کنم و اگر آنها به او تهمت زدند من تهمت نمی زنم و اگر آنان او را خیانت کار شمردند من او را خیانت کار نمی شمارم زیرا پیامبر زمانی او را امین می دانست که هیچکس را امین نمی دانست و هنگامی با او راز می گفت که با هیچ کسی رازگویی نمی کرد و سوگند به آن کسی که جان ابودرداء در دست اوست که اگر ابوذر دست راست مرا می برید با او دشمنی نمیکردم آن هم پس از آنکه از رسول خدا شنیدم که فرمود: آسمان سایه نیفکند و زمین در بر نگرفت کسی را که راستگوتر ازابوذر باشد .....)،

خلاصه این حدیث را نیز حاکم در مستدرك و ذهبی در تألیف خود آورده اند و نیز از طریق ابن حارث روایت شده که ابودرداء گفت به خدا قسم که چون ابوذر نزد ما می آمد رسول خدا ما را رها کرده و او را به خود نزدیك می کرد و چون غایب بود سراغ او را می گرفت و به راستی که پیامبر درباره او گفت زمین بر روی خود برنمی دارد و آسمان سایه بر سر نمی افکند انسانی را که راستگوتر از

ابوذر باشد...، .....، از شهاب الدین نقل شده است که... (جبرئیل در حضور رسول خدا بود... و گفت یا رسول الله سوگند به آن کسی که تو را به راستی به پیامبری مبعوث کرد که ابوذر در هفت طبقه آسمان معروف تر است تا در روی زمین و آنگاه پیامبر سؤال کرد که چگونه به این مقام رسیده گفت از راه زهد و پارسایی در برابر دنیای فانی، ....).

پیمان و عهد پیامبر با ابوذر:

حاکم در مستدرک... نقل کرد که پیامبر به ابوذر فرمود چگونه خواهی بود در آن زمان که در میان فرومایگی و پستی محاصره باشی و انگشتان خود را از هم باز کرد عرض کردم یا رسول خدا چکار کنم، فرمود صبر کن، صبر کن، صبر، با آنان به خوبی معاشرت کنید و در کارهایشان با آنها مخالف باشید

و از ابونعیم آمده از ابوذر که گفت رسول خدا به من فرمود ای ابوذر تو مردی شایسته هستی و بعد از من بلایی به تو خواهد رسید، پس من گفتم در راه خدا فرمود آری در راه خدا و من گفتم خوشا به امر الهی...،

و ابن سعد در طبقات از ابوذر آورده است که رسول خدا به من فرمود ای ابوذر چگونه خواهی بود در آن زمان که حاکمان (جور برخلاف سنت من) بیت المال مسلمین را به خود اختصاص دهند، من پاسخ دادم یا رسول الله سوگند به آن کسی که تو را به حقیقت مبعوث کرد در آن زمان آنقدر شمشیر می زنم تا به خدا ملحق شوم، و آن حضرت فرمود راهی بهتر به تو نشان ندهم و آنگاه فرمود ای ابوذر صبر و شکیبایی کن تا مرا دیدار کنی، .....

در روایات احمد و ابوداوود این حدیث به این مضمون است، که رسول خدا فرمود ای ابوذر چگونه خواهی بود با امامان و رهبران (ستمکار) پس از من که این بیت المال را به خود مخصوص می کنند، و ابوذر می گوید، من گفتم به خدا سوگند در آن زمان شمشیر خود را بر شانه های خود می گذارم و آنقدر زد و خورد می نمایم تا تو را دیدار و به تو ملحق شوم ولی آن حضرت فرمود آیا راهی بهتر از این را به تو نشان ندهم، عرض کردم بلی فرمود صبر و شکیبایی کن تا مرا در قیامت دیدار کنی...، ..... این حدیث را احمد به دو طریق آورده و زنجیره های آن را تائید نموده و آنان (یحیی بن آدم، زهیر بن معاویه، یحیی بن ابی بکر و مطرف) که همگی از راویانی هستند که صاحبان هر شش کتاب صحیح و دیگر محدثین به روایات آنان اعتماد کامل دارند...، و نیز ابوالجهم و خالدبن وهیان...، و به همین مضمون این حدیث را از ابوالسلیل و از ابوالاسود دوئلی نقل نموده اند که سلسله راویان آن ها .....، همه مورد تائید و وثوق هستند...،

و نیز به شرحی که گذشت عثمان به ابوذر گفت من تو را به ربذه تبعید می کنم، آنوقت ابوذر گفت الله اکبر صدق رسول الله صلی الله علیه وآله که مرا از همه مصائبی که بر من وارد می شود خبر داد، و عثمان گفت مگر پیامبر به تو چه خبر داد و آنوقت ابوذر گفت رسول خدا بهمن فرمود که از بودن در مدینه و مکه منع شده و در بیابان ربذه در تبعید می میرم .....

(کلب گوید اگر من به جای عثمان بودم بر پای ابوذر می افتادم و آنقدر زاری می کردم تا از گناه و معصیت من درگذرد و از او راهنمایی برای سعادت آخرت خود می خواستم حتی اگر به قیمت واگذاری حکومت به صاحب حق و توبه از اعمال گذشته باشد تا بداء حاصل شود ولی افسوس که بر عثمان عشق به خاندان و عشیره بر رضای خدا و رسول او مقدم بود همانطور که از قبل در زمان خود رسول خدا اینگونه بود که او دشمن خدا و رسول را که قتل او واجب بود را پناه داد و خداوند می فرماید کل یعمل علی شاکلته)،

آری این است ابوذر و فضایل و خصایص و دانش و درجه والای او در اسلام و ایمان و بزرگواری ها و جوانمردی ها و روحیات او در اخلاق برتر و آغاز و پایان کار او و..، پس آیا در کدامیک از این ها خلیفه دلیلی بر علیه او پیدا کرده که (با هتاکی وخشونت تمام) اقدام به زجر و شکنجه (روحی و جسمی) او نموده و او را از زندان به تبعیدگاهی مرگبار کشانیده و دستورجلب و بازداشت و زجر او را می دهد تا آنکه او را بر روی مرکبی که پالان او پوشش نداشت قرار دهند و پنج برده خشن (و نفهم) از خزریان که او را مانند باد حرکت داده تا به مدینه آوردند، به طوری که کشاله های ران او از بین رفت و به حالت مرگ افتاد و... همچنان او را با بدترین نحو و

وحشتناک ترین وضع شکنجه و آزار نمودند تا سرانجام جان مقدس او را درتبعیدگاهش در ربذه یعنی همانجایی که نه آب و نه گیاه و نه علفی داشت و...، گرفتند و گرمای توان فرسا بر سر و وجود او حاکم شد و در نهایت غربت در حالی که هیچ یار و یاور و پرستاری نداشت و کسی از قبیله او (بواسطه همین تهدید) در کنارش نبود تا حتی بدن پاک او را به خاک بسپارد...، (تا تمام شود آن خبر غیبی و معجزه رسول خدا که فرمود)، ابوذر تنها می میرد و تنها مبعوث می شود. همانطور که رسول خدا صلی الله علیه وآله برای او (از عالم غیب) خبر داده بود (اناالله وانااليه راجعون)...،

پس خداوند سبحان بهترین حامی و پشتیبان و دادخواه برای ستم دیدگان است پس بنگر که در آن روز، سعادت ابدی و رستگاری از آنچه کسی خواهد بود...، آری و این خلیفه عثمان بود که بیت المال مسلمین را وقف خود و خاندان خود نموده و آن فرومایگان را در ثروت های بی کران غارت شده غرق نمود و علیرغم اینکه در میان آنان هیچ کسی نبود که در سوابق و فضایل و برتری ها به ابوذر برسد و در هیچ بزرگواری با او برابر باشد با این وجود حقوق مقرر او را قطع کرده و از دادن حقوق و بهره ناچیز به او خودداری نمودند و او را از درون خانه اش و از جوار رسول خدا بیرون کشیده و جار زدند که کسی با او همنشینی نکند (هم تحریم اقتصادی و هم تحریم اجتماعی و هم تحریم سیاسی و... سپس بدینگونه او را مقتول نمودن درغربت و تنهایی انا لله و انا الیه راجعون) و...

سرانجام در نهایت غربت و مظلومیت در مکانی هراس انگیز و وحشتناک مجبور به سکونت نمودند و گویا ابوذر برای شکنجه شدن روحی و جسمی آفریده شده بود و .....، آری و باید همگان بدانند که به حیات الهی سوگند که ماجرای شهادت غم انگیز او تا ابد لکه ننگی بر دامن تاریخ اسلام و خلیفه عثمان خواهد بود که هیچگاه فراموش نخواهد شد (اناالله وانااليه راجعون)، .....

و گناه ابوذر مقدس آن بود که منع کرد خلیفه و خاندان او را از غارت بیت المال ..... و آنطور که ابونعیم از او نقل کرده ابوذر می گوید که بنی امیه مرا به فقر و تهیدستی و مرگ و قتل تهدید کردند و حال آنکه زیر زمین برای من محبوبتر است از روی زمین و فقر محبوبتر است از توانگری در زمانی که بخواهم دین خود را به آنان واگذار نمایم... و این ابوذر بوده است که در زمان ابوبکر و عمر سخن نمی گفت زیرا روش آن دو درتوزیع ثروت بیت المال در مسیر سنت رسول خدا بود و تفاوت آشکار در کلیات نداشت ولی در زمان عثمان عمل او درست برخلاف سنت رسول خدا و دستور شریعت بود و لذا ابوذر عقاید خود را اعلام نمود... زیرا رسول خدا به او هفت مورد را سفارش نمود و... یکی از آن هفت مورد آنکه حق را بگوید هر چند تلخ باشد و این عهد و پیمانی بود که او با رسول خدا بسته بود... و این خلیفه بود که در برابر حق گویی (و امر به معروف و نهی از منکر)، او را به دروغ متهم نموده و می گفت با این پیر دروغگو چه کنم آیا او را مضروب کنم یا به زندان انداخته و یا به قتل برسانم... و نیز آنگاه که حدیث فرزندان عاص را از او شنید ابوذر راستگو را به دروغگویی متهم نمود و...

(کلب گوید و سرانجام با تبعید و شکنجه او را به قتل رسانید زیرا کاملاً احمقانه است بگوئیم در تبعید از دنیا رفت و قطعاً اگر در آن شرایط مرگبار نبوده کشته نمی شد پس تبعید آنگونه او، در واقع در حکم صدور دستور قتل او بوده است و نکته بسیار مهم آنکه گفتار ابوذر و تصدیق او از سوی رسول خدا پاسخ دندان شکن دیگری به یاوه گویان (اجتهاد شیطانی)است که اگر عمل عثمان را بخواهند در جرائم مرتکب شده به اجتهاد نسبت دهند زیرا ابوذر به امر رسول خدا و با دستور صریح رسول خدا مخالفت با عثمان داشته است پس اگر بگویی جنگ مجتهدین خلاف گفتی چون کلام رسول خدا متکی به نص است و معارضه با کلام رسول خدا به منزله جنگ با رسول خدا و شرک محسوب و خداوند اینگونه مجرمین را براساس آیات کتاب خود به دوزخ جاودانی بشارت داده است)

تبهکاری تاریخ:

(مضمون) چه بسیار تبهکاری تاریخ را می بینیم که بر صاحبان فضایل و خصایص که امت اسلامی از آنها الگو گرفته و زندگانی آنها و خلق و خوی آنها را سرمشق قرار داده اند و .....، واقع شده است... ولی در این زمان می بینی که چون تاریخ به آنها می رسد به سرعت ورق می خورد و یا یاد آنها را از دلها برده و فضایل آنها را ناچیز می شمارد یا به سخنی کوتاه وتحقیرآمیز بسنده می نماید یا گفتار را

پیچ و تاب داده و یا گزارشهای زشت و دروغ در هم می آمیزد و...، تا مقصودی را که منظور نظر دارند، تائید کنند و برای خواسته خود طرفدار بسازند و با تعصب بر بدی های گروه های موردنظر پرده بکشند، زیرا روشن شدن حقیقت و ثابت شدن آن به شخصیت و آبروی آنان لطمه وارد می نماید و همچنین برای آنکه از خواسته ها وتمایلات حاکمان و سیاستمداران ستمکار معاصر و پیشوایان ظالم روزگار خود پیروی نمایند... و به همین دلایل و در این رابطه تاریخ از شرح و بسط لازم در شرح زندگی ابوذر قصور نموده، در حالی که او از بزرگانی است که بایست امت اسلام از راه و روش و مشی زندگانی و فضایل و خصایص او در پرهیزگاری و اعتقاد به مبداء و معاد الگو بگیرد،.

بلادرزی:

(نمونه ای از این ستمهای روا شده در تاریخ) گفتار بلادرزی است که داستان تبعید ابوذر را آورده و در میان تمامی این احادیث او به گفتار دروغ سعید بن مسیب که از دشمنان کینه توز خاندان پاک پیامبر و پیروان آنها بوده تمایل نموده که گفت ابوذر به میل خود به آن بیابان خشک و بی آب و علف رفته و سعادت اقامت در جوار رسول خدا و خانه خدا را رها نموده و...، سپس به تأویل و توجیه اعمال نامربوط ستمکاران پرداخته است

(کلب گوید او و امثال او فکر می کنند که آن صحابی ارجمند العیاذبالله مازوخیسم داشته است که خود را بیازارد و یا سادیسم داشته که خلیفه بی گناه را بیازارد، و برای کاری که هیچ اشکال شرعی نداشته دائماً به او تذکر بدهد و برای اینکه او را آزار بدهد به بیابان رفته و به همه گفته او مرا تبعید کرده تا به این وسیله خلیفه بی گناه را بیازارد و او را رسوا نماید... لااله الاّالله)

آیا او و امثال او فکر نمی کنند که درروزگاران بعد صاحبان عقل و عدل و انصاف از راه خواهند رسید و این سیاهه را در برابر خود نهاده و بهترین آن را دنبال میکنند، همانطور که خداوند فرمود (بشارت بده ای رسول ما به آن بندگان من که کلامی را می شنوند و بهترین آن را تبعیت می کنند)... آری ما دنباله رو پیامبر آزادمنش و پاک رفتار و انسان و آگاه هستیم که آن حضرت این اصل آزادی بیان و گفتار را در برابر هر ستمگر و جابری روا دانسته تا جایی که مانند ابوذر با تبعید خود داغ ننگی بر پیشانی ستمگران قرار دهد تاآیندگان به روشها و منشهای ستمگرانه و جابرانه آنان و... آگاه شوند،

آری بلادرزی با این روش سعی در توجیه اعمال ناشایست و تبهکارانه آنان که اسلام و امت اسلام را ذلیل و خوار نمود، دارد ولیکن مردک نادان فکر نمی کند که با این روش، قول رسول خدا را دروغ می شمارد که با معجزه خود از آینده خبر داد که ابوذر را از مدینه تبعید می نمایند و یا سخن امیرالمؤمنین علی را به عثمان که پس از ابوذر قصد نمود عمار را نیز تبعید کند (..... که ای عثمان از خدا بترس زیرا تو نیک مردی را از مسلمانان تبعید کردی تا اینکه در تبعیدگاه کشته شد و...) و یا سخن ابوذر را دروغ می شمارد که گفت عثمان مرا پس از مهاجرت با رسول خدا با تبعید به بیابان نشینی عصر جاهلیت برگردانید و یا حتی سخن خود عثمان را انکار می کند که به عمار گفت... آیا گمان می کنی من از تبعید ابوذر ناراحت و پشیمان هستم...، و یا گفتار گروهی از مردم کوفه را که به او گفتند ای اباذر تو پرچمی را بلند کن تا ما در زیر آن با عثمان جنگ کنیم و...

آری ولی چه باید کرد که او این گفتار را آورد ولی فراموش کرد که اینگونه سخنان را هیچ خردمندی نمی پذیرد

(و کلب گوید و تنها اینگونه سخنان یاوه برای کسانی فایده دارد که دوست دارند مثل این کلمات را بشنوند و اگر در مجلسی آزاد و بی غرض طرح شود جز ندامت و رسوایی چیزی دیگر برای مطرح کننده به همراه ندارد)...

ابن جریر طبری:

تو می بینی که طبری در تاریخ خود چون به ابوذر می رسد (برای دفاع از معاویه چگونه قلم خود را بکار می گیرد) می گوید در سال ۳۰ درگیری های بین ابوذر و معاویه شد که علت و چگونگی ذکر آنها را دوست ندارم و اما کسانی که معاویه را معذور می دارند در این باره داستان نقل نموده اند...) و تو از خود سؤال نمی کنی که چرا طبری آن همه احادیث را که مستقیم و غیرمستقیم حقایق موضوع را بیان نموده رها می نماید و داستان بی پایه و اساسی را نقل می نماید تا با دست آویز نمودن آن معاویه و سپس خلیفه را تبرئه نماید...، و نادان ندانسته که در گوشه وکنار روزگار و در میان اوراق تاریخ و کتب حدیث و...، نکته هایی برجا می ماند که هم برای کسانی که بخواهند روحیات مخالفان کینه توز ابوذر را بشناسند کافی است و هم برای کسانی که بخواهند صدق گفتار رسول خدا از خبر غیبی که از جمله معجزات آن حضرت است را در خصوص ابوذر بدانند و...، و سپس داستان ابوذر را به گونه ای که خود خواسته آورده تا آن احادیثی را که همگان صحت آن راپذیرفته اند تکذیب نماید و... و حال آنکه سستی آنچه که او نقل نموده را خدشه بر راویان کذاب او چون سری که از دروغگویان بزرگ است و احوال او ذکر شد و شعیب بن ابراهیم و...، تائید می کند و راستی که طبری روی تاریخ خود را سیاه کرده است آنهم از طریق گزارشاتی که از (سری) یعنی همان حدیث ساز کذاب و از قول سیف که او نیز به دروغگویی و حدیث سازی در بین مسلمانان شهرت داشته که احوالات او که متهم به بی دینی است قبلاً مذکور شد...،

او روایات مخصوصی را ذکر می نماید که همگی دارای یک سیاق و سبک و... موید آن است که همگی زائیده یک دست و یک فکراست تا بتوانند سنگ زیربنا و اصول و عقاید خاص را ترویج نمایند و شک نیست که این ضعفها و کاستی های آن نمی توانست بر امثال طبری پوشیده باشد ولی...

این علاقه و تعصب است که انسان را کور و کر می نماید و... در این راه بقیه نیز بطور خودکار دنباله رواو گردیدند... از جمله، ابن عساکر، ابن اثیر و ابن کثیر... و این روشی بوده که از روز اول تا روزگار ما سرگذشت واقعی امت محمد بوده است و مردم تصور کرده اند که آنچه او در تاریخ سرهم کرده است اساسی با قابلیت پیروی داشته که جای شک و شبهه در آن نیست... و حال آنکه بزرگان حدیث اتفاق نظر دارند که هر حدیثی که یک نفر از این اشخاص کذاب و جاعل حلقه های زنجیر آن را تشکیل دهند، آن حدیث بی ارزش است ولی ملاحظه می نمایی که این شخص نادان همه آنها را دریک زنجیره جمع و ارائه و آن را مبناء قرار داده است و آنگاه بعضی از متأخرین هم، آن سخنان بی خردانه که زایده هوی وهوس و مأخذ آن همان یاوه هایی است که چگونگی آن را شناختی و در آینده نیز مذکور می گردد، را مورد بهره برداری قرار داده اند،

و ابن اثیر جزری که در کتاب خود پیرو همین سیاست طبری است در ذکر و عدم ذکر گزارشها بطور دلخواه عمل می کند و علاوه بر آنها گرفتاری دیگری نیز آورده است و می گوید: (مضمون) در قضیه اعزام ابوذر توسط معاویه دلایل و سخنانی گفته شده که نقل کردن آنها کار صحیحی نیست و اگر هم گزارشات رسیده صحیح باشد، بایستی عذرهایی برای عثمان درست کرد زیرا امام می تواند به هرگونه که می خواهد زیردستان خود را ادب نماید و کسی نباید کارهای او را وسیله ای برای انتقاد از او نماید که ذکر آنان را دوست ندارم...)، .....،

(کلب گوید روش رسول خدا در اعطاء آزادی های فردی و جمعی به مردم و اظهارنظر و اظهار عقیده و ..... به حدی بود که حتی خود را در معرض قصاص قرار می داد و اگر مسلمانان از کسی ظلم و ستم می دیدند به راحتی آن را بازگو کرده و حقوق خود را استیفاء می نمودند ولی کم کم پس از رحلت رسول خدا جانشینان برای استقرار حکومت جابرانه به خشونت متوسل شدند و هرچه از سنت رسول خدا و احکام کتاب خدا فاصله می گرفتند نارضایتی مردم با افزایش فشار و خشونت بیشتر می شد و این درست در مقابل آموزشی بود که رسول خدا به امت داده بود تا جایی که مردم در مقابل کسی قرار گرفتند که علنی به بیت المال دست اندازی کرده و آن رابرخلاف سنت پیامبر و احکام کتاب خدا غارت می نماید و طرفداران او پیرو این ایده لوژی ایام جاهلیت هستند که حکومت فقط در سایه خشونت و شمشیر حاصل شده و باقی می ماند و این آن حقیقتی است که قابلیت توجه دارد نه اینکه صاحبان قلم سعی نمایند برای توجیه

اعمال خلاف شرع حاکمان ستمگر با تعصب دلیل تراشی نمایند آنهم به بهای گزاف نابودی حقایق و رد راستی ها و تائید دروغ و آنگاه توجیهاتی را جعل و آن را به عوام القاء نمایند و گمراهی آشکار پدید آورند و از خدا و رسول و روز قیامت هراس ننمایند...،غافل از اینکه اینگونه حرکتها قطعاً دارای انحراف در امت خواهد بود و آنچه مسلم است در مقابل حقایق مسلم نمی توان پایداری کرد و توجیه و تأویل ناصحیح آنها فقط بر غضب خداوند می افزاید و لذا نمی توان این حقیقت را انکار کرد که اعمال و رفتار خودسرانه خلیفه و ایادی او سبب نارضایتی عامه شد و مردم بر او شورش کردند تا اینکه خون او ریخته شد و البته کسانی که به خونخواهی او برخاستند، یعنی معاویه و طرفداران او هیچ هدفی جز تأمین خواسته های خود و طلب دنیا نداشتند و .....

تمامی این طرفداران این حقایق در متن و حاشیه تاریخ ثبت است که با تأمل خوانندگان و توجه محققین چون آفتاب درخشان است و نکته مهم اینکه با اینگونه اعمال در جنایات آنان سهیم و در شمول ظالمان به سوی دوزخ جاوید سوق داده خواهند شد.) ..... (مضمون)

آری اگر خلیفه در پی ادب کردن بود می بایست از خود و از ولید شرابخوار، عبیدالله بن عمر و مروان و ..... شروع نماید و اعمال و رفتار خود را با سنت و کتاب خدا منطبق نماید نه اینکه در پی ادب کردن کسی باشد که رسول خدا عمل و مشی او را به عیسی بن مریم تشبیه کرده و فرموده است که زمین در بر نگرفت و آسمان سایه نینداخت بر کسی که راستگوتر از ابوذر باشد .....)،

آری این خلیفه بود که .....، کارهای خطیر جامعه را به شخصی مانند مروان می سپارد (در حالی که از او لایقتر در جامعه مسلمانان بود) و کار او تهدید و ارعاب اصحاب رسول خدا و سایر مردم می شود ..... تا جایی که به نصیحت ناصحان توجه نمی کند و به تذکر خیرخواه امت حضرت امیرالمؤمنین را که می فرمایند(..... بخدا قسم مروان تو را وارد به پرتگاهها می نماید و ترا خارج نمی نماید ..... تو احترام خود را از بین بردی و در کارهایت شکست خوردی .....)

و یا حتی به سخنان همسرش نائله نیز توجه نمی کند که به او گفت (..... از مروان اطاعت کردی تا هرجا که دلش می خواهد تو را ببرد... مروان در نزد مردم ارج و احترام ندارد و مردم به خاطر او، تو را ترک کرده اند پس به دنبال علی بفرست و اصلاح کار از او بخواه زیرا او هم با تو خویشاوند است و هم مردم از دستور او تخطی نمیکنند...)

و ای کاش خلیفه گوش شنوا داشت و به سخنان حکمت آمیز همسرش که رستگاری دو جهان در آن بود توجه می کرد و کار صحیح این بود که خلیفه ابوذر را به خود نزدیک کند و از دانش و علم و تقوی او بهره مند شود... و آیا نمی توانست آن کاری را که با ابوذر کرد و با ابوسفیان و ..... امثال او نماید

و نیز عمادالدین ابن کثیر که او هم در بستر پیشینیان خود حرکت کرد و تبهکاری هایی که بر ابوذر رفته بود را نادیده گرفت و ..... نغمه هایی را نیز از خود ساز کرد تا جایی که برای توجیه کار خلیفه و ..... می گوید که ابوذر جمع آوری ثروت را بد می داشت..... تا ..... آخر گفتار او ..... که براساس آن اولاً او را متهم نمود که ابوذرکلاً اندوختن ثروت را بد می دانست و...، تا جایی که از این گونه سخنان فراوان شد و به جایی رسید که در روزگار ما ابوذررا به کمونیسم نسبت دادند دوم اینکه او سعی در این داشت که به دیگران القاء کند که ابوذر به میل خود به ربذه رفت .....

و اینکه در فضایل او حدیث های بسیاری آمده است و از مشهورترین آنها ..... این در حالی است که چون بخواهد در فضایل بنی امیه یا وابستگان آنها سخن بگوید، از دروغپردازی و افسانه بافی و ..... خسته نمی شود ولی چون نوبت به آن می رسد که از فضایل اهل بیت یا پیروان و خاصان آنان و یا از بزرگان امت اسلام همچون ابوذر ذکری به میان آمد، جهان با این فراخی و بزرگی بر او تنگ می شود و پای گفتار او لنگ و ناتوان می گردد و گویی زبانش را بریده و یا لبانش را دوخته اند... وگوشهای او سنگین و اگر مجبور به ذکر آن شود آن را به گونه ای ناچیز و کم اهمیت بیان می کند و... مشهورترین آن را دارای ضعفی می داند با آنکه خود می داند گزارش این حدیث صرفاً از طریق ابن عمرو که او ذکر کرده و ابن سعد و ابن ماجه و حاکم که دیگران آورده اند نیست بلکه از طریق امیرالمؤمنین علی و ابوذر و ابودرداء و جابربن عبدالله انصاری و عبدالله بن عمر و ابوهریره نیز گزارش شده است و ترمذی در صحیح خود چندین

طریق او را صحیح شمرده است و احمد و.....، حاکم و .....، ذهبی همگی به صحت آن تأکید دارند .....، صرف نظر از آنچه که او نیز به عنوان ضعف آورده که بر این اساس مردود است.

نظریه ابوذر درباره ثروت ها:

سرور ما ابوذر مانند سایر همگنان خود در پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر، آنچه ناروا بود که حکام در بیت المال مسلمین بکار گیرند را به آنان گوشزد می فرمود و... و انتقاد او متوجه کسانی بود که حقوق محرومان امت محمد را غصب و اموال بیت المال را غارت کرده بودند و از این غارت پوست های گاو را از طلا و نقره انباشته و در خانه های خود روی هم چیده بودند و برای تقسیم شمش های طلای آنان از تبر استفاده می شد و... و حال آنکه این اموال براساس احکام شریعت و سنت رسول خدا و احکام کتاب خدا (قرآن)، می بایست در اختیار محرومان و تقویت سربازان اسلام و تجهیزات نظامی و تقویت استحکامات... برسد نه اینکه خودسرانه یک پنجم غنایم افریقا را به مروان ببخشد و... امثال آن که مذکور شد...، بدون آنکه ترسی از ناسازگاری کار خود با سنت پیامبر و قرآن داشته باشد... آری ابوذر به واسطه علمی که خدا به برکت پیامبر بر سینه او ریخت و پیشگویی های آن حضرت و با توجه به شناختی که از روحیات مردم و...داشت و آن را به چشم خود می دید، می دانست که آن ثروت های انبار شده در راه نادرست خرج خواهد شد، به خرج گردآوری سپاهیان برای جنگ با امام پاک که بیعت او را می شکنند و اینکه با آشوبگری همسر پیامبر را از پشت پرده عصمت و کنج خانه اش بیرون کشیده و خون مسلمانان را با فتنه های هولناک بر زمین بریزند و دستمزد شود برای کسانی که برای فضایل بنی امیه حدیث بتراشند و مردان خاندان پیامبر را نکوهش نمایند و به کتاب خدا دستبرد زده و مفاهیم آن را تغییر دهند و این گنج ها را به کسانی بذل و بخشش نمایند که سرور ما امیرالمؤمنین را نفرین فرستاده و نیکان و پاکان از دوستان آل محمد را بقتل برسانند و یا بسیاری از آن اموال به هزینه باده گساری ها و تبهکاری ها ..... و دیگر اقسام اعمال بد مصرف شود

(کلب گوید به این مضمون در روایات آمده است که خداوند اطعام کننده ای را که برای ریا کاری به مردم اطعام می کند با سر وارد آتش دوزخ خواهد نمود، ای دوست عزیز این کیفر عمل است برای کسانی که با ریاکاری کار خوب می دهند پس تو ببین پاداش خیانت و جنایت و قتل و... چه خواهد بود و من فکر می کنم آن کسانی مانند طبری و بلادرزی و..... که تفریحانه نظر می دهند و بدون رعایت تقوی و در نظر گرفتن انصاف و رضای خدا و حقایق کار می کنند، از خدا نمیترسند و از عذاب دوزخ او واهمه ای ندارند و براساس حدس و گمان خود طی طریق می کنند و خونهای به ناحق ریخته را پایمال می نمایند و مظلومیت ها را نادیده گرفته و با تعصب بر ظلم و جرم و جنایت سرپوش قرار می دهند و در نهایت خود را در معرض انتقام دردناک خدا و دوزخ ابدی او قرار می دهند زیرا راضی به قتل ابوذر قاتل ابوذر محسوب می شود و ما از خدا رضایت او را می طلبیم و امید حرکت دائمی به صراط مستقیم او را مسئلت داریم و عاقبت به خیری خود و همه مسلمین و مسلمات و مؤمنین و مؤمنات را از خدا می خواهیم آمین رب العالمین...)،

پس ابوذر نیز به وظیفه دینی خود در امر به معروف و نهی از منکر به حکام جابر، پرداخته و آنان را از خودسری و خودرایی در کار شریعت باز می دارد و نظر او به مردم عادی که ثروت را به دور خود جمع نموده اند نیست، زیرا آنان از حرام و غارت بیت المال ثروت اندوزی نکرده اند و در اسلام منعی برای جمع آوری اینگونه ثروت در زمانی که تو حقوق حقه آن را که خدا به تو واجب کرد، بپردازی وجود ندارد، چون کار خلاف شرع ننموده ای ولی اگر از مال حرام و غارت بیت المال ثروت اندوزی کنی قطعاً بایستی در انتظار عذاب و کیفر خدا باشی و بر همین اساس ابوذر از این جهت اعتراضی به مسلمانان دیگر از دوستان و هم عصران خود که از توانگری برخوردار بودند نداشت کسانی مانند قیس بن سعد بن عباده که به غیر از پرداخت حقوق واجب دینی خود هزارهزار می بخشید و یا ابوسعید خدری که گفت هیچ خاندانی را در میان انصار نمی شناسم که ثروت او از ما بیشتر باشد و یا عبدالله بن جعفر طیار که ذکر ثروت و بخشش های او مشهور و معروف است و....

ابوذر و مسلک اشتراکی:

و امّا تو بر تیرهایی که در تیردان پیشینیان بود که آن را به سوی بنده صالح خداوند و شبیه عیسی بن مریم در امت محمد رهاکردند آگاه شدی، و حالا به سراغ لجن کاران دیگر از مقلدان روزگار اخیر برویم که بدون هیچ بصیرت به یاوه گویی اقدام می کنند و ابوذر را به دلیل همین امربه معروف و نهی ازمنکر جهت جلوگیری از ثروت اندوزی حکام و اطرافیان از بیت المال مسلمین که چگونگی آن بیان شد، به مسلک اشتراکی و گاهی به کمونیست ها نسبت می دهند و ما در پاسخ به این یاوه گویان می گوئیم ..... ابوذر در این راه و روش تنها نبود بلکه همه اصحاب رسول خدا با او هم عقیده بودند و هیچکدام راندیدی که با او مخالفت نموده باشند...

امعان نظر در اصول کمونیسم و گروههای اشتراکی دلالت دارد بر اینکه آنها در سه اصل با هم اتفاق نظر دارند (۱- برپایی نظامی که در آن ثروت بطور عادلانه بین مردم تقسیم شود، ۲- الغاء مالکیت خصوصی نسبت به آنچه ایجادکننده ثروت است مانند سرمایه، زمین، کارخانه ۳- همه برای دولت کار کنند و دستمزد بگیرند) وکمونیست ها علاوه بر این سه اصل، دو اصل دیگر هم دارند و آن الغاء مالکیت خصوصی بطور کلی و تقسیم ثروت به مقدار نیاز و کار...، .....

و آنچه که در شرح حال ابوذر مطالعه کردی به کدام یک از اینها شبیه است، درکجا او اصل تصرف اموال را نکوهش کرد و کجا انتقاد این ثروت اندوزی را به اشخاص امت تسری داد آیا او جز اینکه روش حاکمان را در غارت بیت المال مورد انتقاد قرار دهد، کار دیگری کرد؟

(کلب گوید: او کاری را انجام داد که اعتقاد امت اسلام بود و مردم در این مورد با او هم عقیده و همداستان بودند زیرا روش و سنت پیامبر پایمال شده بود و دلیل قاطع و بارز آن هم بازتاب خیره سری های خلیفه و ایادی او، در شورش مردم و قتل خلیفه بوده است...)،

و این عمر بن الخطاب است که چون ابوهریره از بحرین آمد به او گفت ای دشمن خدا و کتاب او، آیا اموال بیت المال را دزدیدی او پاسخ داد من نه دشمن خدا هستم و نه دشمن کتاب او بلکه دشمن کسی هستم که با آن دو دشمنی دارد و اموال خدا را نیز ندزدیدم، .....

و یا از سخنان اوست که گفت شهرها، شهرهای خداست و تنها برای شترانی که از بیت المال باشند بایستی چراگاه ها قرق و اختصاصی شود و تنها در راه خدا بایستی از آنها استفاده شود .....، و باز هم از او نقل شده است که گفت به خدا سوگند اگر نبود چارپایانی که در راه خدا از آنها استفاده می شود، زمین را به مساحت یک وجب در یک وجب را هم به صورت چراگاه خصوصی درنمی آوردم، .....

و نیز این کلام علی علیه السلام در خطبه شقشقیه است که می فرماید (..... تا هنگامی که سومین نفر از آن گروه برخاست... و با فرزندان نیاکانش، بیت المال مسلمین را می خوردند مانند شتری که در فصل بهار، گیاهان بهاری را ریشه کن می نماید) ..... و در یکی از نامه های آنحضرت به مردم مصر آمده است (..... من نمی خواهم که بی خردان و تبهکاران امت به سرپرستی بیت المال برسند و سپس اموال خدا را مانند گوی در میان خود بگردانند و بندگان او را بردگان خود گرفته و با صالحان بجنگند و با افراد اوباش و بزهکار دار و دسته تشکیل دهند...) و در نامه ای دیگر آن حضرت به عبدالله بن عباس آمده است (..... در آنچه که از دارایی خدا نزد تو جمع شده است، توجه کن و با دقت آن را به هزینه کسانی از گروه گرسنگان و تهیدستان و عیالمندان برسان...) .....، و همه این روایات دلالت بر الزام به حفظ بیت المال مسلمین و صرف آن در مسیرهای تعیین شده داشته است و نیز روایاتی که تعلق دارایی به افراد را ثابت می کند و اثبات می نماید که با جمع آوری آن جز پرداخت زکات حقی بر گردن صاحب مال نیست و بقیه متعلق به فرد است چه پیروان مسلک اشتراکی پسند نمایند و یا خشمگین شوند.

و در روایات بسیاری، فضیلت های فراوان برای صاحبان ثروت که به انفاق، اطعام، دستگیری فقرا و ..... میپردازند، بیان شده است که همگی گواه بر تصدیق مالکیت شخصی و اختیار صاحب آن برای بهره برداری و بهره مندی و...است و نیز در ..... روایاتی به رسول خدا گفتند که صاحبان ثروت (با انجام خیرات و عبادات مالی...) تمام پاداش را با انجام خیرات خود بردند و برای ما چیزی نیست، پس حضرت فرمود در شما هم توان خیرات و صدقات هست و آن توان و قوه ای است که در چشم و گوش شما است تا با آن به دیگران کمک نمائید...، در تمامی این احادیث توانگران و ثروتمندان و دارندگان ثروت مدح و تشویق شده اند

(کلب گوید این ثروتمندان هستند که با کار و کوشش و مدیریت های توانمند برای خانواده های خود و دیگران رفاه و کار و اشتغال ایجاد می نمایند و در آخرت و در دنیا سعادتمند می شوند... و اگر مذمتی بوده برای کسانی بود که بیت المال مسلمین را غارت می کنند، این مذمت از قبل هم بوده و دو خلیفه قبل هم به این اصل توجه می کردند، ولی عثمان چون رعایت نکرد حضرت ابوذر انتقاد کرد و جو عمومی هم روش و منش عثمان را پسند نمی نمود تا رسید کار به آنجا که رسید و از طرفی ابوذر برای رضای خدا و ابقاء دین او و احیاء احکام و سنت رسول خدا، این جهاد و تلاش را انجام می داد و خداجو و خداپرست بود و این کار او یعنی انتقاد بر غارتگران بیت المال، چه ربطی به آنهادارد که این یاوه ها را بر هم ببافند و از صالحان امت اسلام برای خود آبرویی دست وپا کنند...)

و در تمامی این احادیث، سنت رسول خدا و کتاب خدا موضوع اثبات تعلق اشیاء به افراد و مشروعیت مالکیت آنها بوده، هرچند که کمونیست ها با یاوه سرایی های خود از آن روی بگردانند.

نگاهی به سخنانی که در مدح و ثنای ابوذر رسیده است:

از میان ستایشها و مدح و ثنایایی که پس از تبعید او آورده شده است جمله زرین و کلام رسای سرورمان امیرالمؤمنین است که به ابوذر فرمود (..... تو برای خدا خشم گرفتی، پس امید تو به خداوند باشد و به راستی که این گروه از تو برای در خطر افتادن دنیای خود ترسیدند و تو از آنها برای صدمه به دین خود ترسیدی...) ..... و یا کلام دیگر آن حضرت که به عثمان گفت (..... از کیفر خدا بترس، تو یکی از صالحان امت محمد را تبعید کردی و او در تبعیدگاهی که تو فرستاده بودی نابود شد...) و سخنانی که امام حسن مجتبی فرمود (..... ای ابوذر شکیبایی کن که چون رسول خدا را دیدار کنی از تو خشنود باشد...) و یا آنچه را که ابوعبدالله الحسین فرمود (..... که این گروه ترا (از دسترسی) به دنیای خود بازداشتند و تو آنها را از دست درازی به دین خود منع کردی، پس صبر کن و یاری از خدا بخواه...) و یا آنچه را که عماریاسر فرمود (..... ای ابوذر خدا آرامش نبخشد به کسی که ترا اندوهگین نمود و ایمنی ندهد به آنکسی که ترا ترسانید...)

و ..... گفتگوی آن حضرت با عثمان که منع از بدرقه ابوذر را به منزله گناه و مصیبت دانسته که قابلیت پیروی ندارد...، و به گواهی تاریخ نگاران و از میان کارهایی که یاران پیامبر بر عثمان ناپسند دانستند یکی همین تبعید ابوذر بود و... بلادرزی آورده که پیش از این هم عثمان اعمال بدی بر عبدالله بن مسعود و ابوذر وعمار روا داشته بود و در دلهای هذبلیان، بنی زهره، بنی غفار و هم سوگندان آنها، آتش کینه و خشم هایی، خصوصاً برای آنچه بر سر ابوذر به عنوان صحابه پاک رفتار و راستگوی رسول خدا آورده برپا شده بود، ....، و همچنین از ستایش پیامبر از ابوذر و آنچه که به او سفارش کرد، به شرح آنچه مذکور شد در می یابیم که ابوذر همان مرد نیکوکار و پرهیزکار و اصلاحطلب است... ولی حق او را نشناختند و دنیای او را ..... و سفارش رسول خدا را درباره او تباه کردند .....، امّا نگاهی بینداز به آنچه هیئت فتوا دهندگان الازهر مصر درباره ابوذر آورده اند

(کلب گوید به استناد همان قولهای طبری و ابن اثیر و... و بجای آنکه از غارت بیت المال مسلمین و جنایات و خودسری های خلیفه و معاویه دم بزنند)

می گویند که اعتقاد ابوذر آن بود که مازاد بر نیاز خانواده بطور کلی بایستی انفاق شود... و (سپس بر مبنای این دروغپردازی داستان سرایی می کنند) و چون روش او ایجاد آشوب در کشور بود پس عثمان او را تبعید کرد و...،) .....، اگر وزارت داخله یا سرپرستی جامعه الازهر، بررسی این امر خطیر را به هیئتی واگذار می نمودند که از احوال ابوذر آگاه بود و گفتار او را می شناخت و به احادیث و تفسیر و زندگینامه او و دیگران آشنایی داشتند... در آن هنگام قضاوت آنان نتیجه ای حق و آشکار داشت و به شرحی (مضمون) که ما آورده ایم، اعتراض او فقط رودرروی کسانی بود که بیت المال مسلمین را غارت می نمودند و آن را بر اساس سنت رسول خدا به اهل آن نمی رساندند و...، و نیز کار آنان به جایی می رسد از جانب او عذر آورده و می گویند او مجتهد بوده واشتباه کرده و ثواب می برد...

(کلب گوید تعصب و علاقه آنان به این گروه، چنان آنان را کور کر نموده است که شرارت آنان را عمل صالح و هر خیانت آنان را مستحق پاداش می دانند و من نمی دانم آنها چه اصراری بر این دارند که اعمال خلاف قرآن و سنت پیامبر آنان را توجیه و تفسیر کنند و آیا این رفتارآنها عمل شیطان را برای تو تداعی نمی کند که به جای اقرار به اعمال زشت به توجیه و تفسیر با حکم صادره خدا پرداخت تا جایی که می خواست به خدا ثابت نماید که العیاذ بالله حکم خدا ناروا است مثل این جماعت که می خواهند ثابت کنند عمل شیطانی عثمان منافاتی با قرآن و سنت ندارد و علیرغم وجود مغایرت هم مشکلی ایجاد نمی نماید و فکر نمی کنند انسان بایستی در مقابل عقل و نیز افکار دانشمندان جهان هم پاسخگو باشد با این نحو استدلال آیا انسان را استهزا نمی کنند و به عقل انسان نمی خندند، در حالی که این استدلال را عقل کودکان نیز نمی پذیرد...

شک نباید داشت که هرکس با فکر و عقیده و عمل خود محشور می گردد و بهشت و جهنم ما را همین اعتقادات می سازد، حالا تو اگر جرئت داری بجای عمل به سنت رسول خدا، بدعت ها را از مجرمان بپذیر و برای آنها بی اعتنا به آیات قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله توجیه و تأویل بساز تا وقتی که تو را داخل گور تو قرار دهند و سزای بیدادگری تو را بدهند .....)، و بیدادگری های این هیأت داوران در صدور حکم... باعث شد که جبران ملکون روزنامه نویس مسیحی با آهنگ آنان شروع به رقص نماید و طبیعی است زیرا این بیچاره نه بنیان های اسلامی را می شناسد نه جایگاه بزرگ مردان مسلمان .....، این هیأت در داوری خود به گفتار آلوسی و ابن کثیر و ابن حجر استناد نموده و وانمود می نمایند که در میدان گفتار و استدلال هیچ کس جز همین دشمنان خاندان پیامبر و پیروان ایشان چیزی در خصوص ابوذر نیافته اند... و ما آنان را معذور می داریم زیرا آنان در جستجوی حقیقت نبوده اند بلکه در جستجوی چیزی بوده اند که ادعای ایشان را ثابت کند... و تصور می نمایند که پژوهشگران به اصل آن کتب مراجعه نمی نمایند و تناقضات آن را در نمی یابند... و گفتار آلوسی در تفسیر آیه (..... آنانی که از زروسیم گنجینه مهیا می نمایند .....)، از چند جهت جای توجه دارد اولاً آنکه می گوید ابوذر ظاهر آیه را گرفته و میگفت مالی که زکاتش داده شد اگر بیش از اندازه نیاز بود بایستی همه انفاق شود، حال شما به ظاهر آیه توجه کن و ببین آیا تائیدکننده، تهمتی که آنها به ابوذر می زنند می تواند باشد، کجا ظاهر این آیه این را نشان می دهد... و به شرحی که ماآوردیم اثبات شد که در هیچ گفتار و حتی اشاره، از ابوذر نرسیده است که تهمت و نسبتی را که به وی می دهند تائید کند بلکه برعکس همه این موارد با این افترا آنان مخالفت می نموده است و دیگر اینکه درگیری او با معاویه را بر سر مفاد و ظاهر و باطن آیه دانسته و حال آنکه ما از صحیح بخاری علت کشمکش که در مورد نزول آن بوده و نه مفاد آن را قبلاً ..... ذکر نمودیم...

و نیز آنچه را که در مورد داستان کعب الاحبار آورده است که ما چگونگی آن را بیان نمودیم و روشن است که بافته های آلوسی در آن یافت نمی شود و او از خود آنها را الحاق کرده است مانند جایی که مدعی است کعب به ابوذر گفت (به راستی کیش یگانه پرستی) ..... و این که(کعب به پشت عثمان پناه برد و ابوذر پروای آن نکرد و ضربتی که ابوذر می خواست به کعب بزند به عثمان خورد) .....

ایکاش آلوسی برمی گشت و برای یافته های خود مأخذی هرچند سست از هر کتابی یا داستان پردازی یاد می نمود ولی او درواقع خواسته است که ابوذر را که در جهان برزخ است به زدن ضربه ای بر عثمان متهم نماید و شورشی را علیه او ایجاد نمایدکه ما به یاری تحقیقی که انجام دادیم نگذاشتیم که خواب خوش او تعبیر شده و به آرزویش برسد و اگر به آنچه احمد درمسند خود آورده دقت شود... ملاحظه می گردد که درگیری ابوذر و کعب مربوط به دارایی عبدالرحمن بن عوف بود که اموال بیت المال را بوسیله خلیفه جمع آوری نموده بود و ارتباطی به ثروت هایی که مربوط به مسلمانان است ندارد... و نیز آن تندخویی که آلوسی (به تصور خود ایجاد کرده) و به ابوذر نسبت داده است مخالف است با حدیث رسول خدا درباره او که وی را در خداپرستی و پارسایی و خلق وخوی مانند عیسی بن مریم در میان امت تشبیه نموده است و...

دیگر اینکه رفتن او را به ربذه به میل خود آورده و حال اینکه این سخن دروغ محض است و عثمان او را تبعید کرد و در تبعید از دنیا رفت که...

(کلب گوید غرض ورزی و تعصب آلوسی و امثال او از این گفتار ابلهانه محرز می شود و البته آنان خود را با این ظلم و ستم و بیدادگری در خون ابوذر شریک نموده و آیا آنها از خود سؤال نمی کنند که ابوذر وارسته چرا باید مدینه رسول خدا را رهاکند و به بیابان بی آب و علف برود که زجر بکشد و در تشنگی و گرسنگی و غریبانه از جهان برود و نیز آلوسی فراموش کرده است احادیث معارض با این افترای خود را از جمله اینکه علی علیه السلام به عثمان فرمود که تو یکی از صالحان امت محمد را تبعید کردی تا در تبعیدگاه از جهان رفت و .....) که بطور مشروح بیان شد. .....

و دیگر اینکه آلوسی در پایان گفتار خود به یاوه هایی که آنها را بهم بافته است به عنوان (آنچه بایستی اطمینان داشت) نام می برد پس نگاه کنید که چگونه اینمرد حقایق ثابت را بر طبق خواسته هایش انکار می کند و می پندارد که مردم چشم بسته یاوه های او را می پذیرند و گفتگوی آن را به شیعه منتسب می نمایند، گواه بعدی آن هیأت ابن کثیر است و تو چه میدانی ابن کثیر کیست و چه میدانی که کتابی که در تفسیر وتاریخ نگاشته چیست، آری آنها مجموعه هایی از دشنام و دائرالمعارفی از تهمت و طومارهایی از دروغ که از جمله او دراینجا آن را به ابوذر بسته و به دروغ گفته است که او روا نمی دانسته کسی بیش از هزینه خانواده اش پس انداز کند و...، و توچیزی از ابوذر در این باره سراغ نداری ولی می بینی که چگونه دروغ سازان در روزگاران نزدیک آنها را به هم بافته اند و مثل و مانند آنچه که ابوذر گفته بود در آثار آنان آمده است، ولی مدعیان به این دلیل ابوذر را هدف تیرهای کینه خود نمودند که همیشه به علی گرایش داشت و نیز با بنی امیه و اعمال ننگ آور آنان مخالفت می نمود، پس خواستند که او را بدنام کنند و حال آنکه در میان اصحاب رسول خدا هم کسانی چون ابن مسعود، ابوهریره، بلال و... دیگران مثل این گفتار راآورده اند... و در مورد گواه سوم یعنی ابن حجر، ای کاش هیأت داوران سخن ابن حجر را به صورت اصلی بازگو می کرد و سر و ته آن را نمی زد زیرا گفتار او با ادعاهای هیأت داوران سازشی ندارد از جمله پیش بینی (معجزه) پیامبر درباره تبعید ابوذر آنهم در قالب الفاظی که دلالت بر مظلومیت ابوذر و ستم کشی او دارد... از جمله مطالب ابن حجر همان است که درفتح الباری گزارش شده است که گفت: (..... درست و صحیح آن است که اعتراض ابوذر در واقع به حاکمانی بوده که دارایی ها را برای خود می گرفتند و آن را در راهی که می باید انفاق نمی کردند...) .....

آری صحیح هم همین است پس آنچه از سخنان (تحریف شده) و کوتاه شده ابن حجر برمی آید پذیرفتنی نیست و... نمی تواند آن را بنیاد استدلال قرار داد.

..... این ها بودند گواهان هیئت داوری... که ندانسته در قضاوت خود بیدادگری می نمایند... و نیز کسان دیگر که در طریق آنان قدم نهاده و به زور خود را در گیرودار پژوهشهای تاریخی و بررسی های ترسناک انداخته اند، بدون آنکه توانایی علمی آن را داشته باشند... و برخی که گفته اند که ابوذر اصل کمونیسم را از عبداله بن سبا گرفته و مدرک آنها روایت طبری است که از زبان سری و شعیب و سیف و... که مذکور شد و ثابت کردیم که آنان افرادی دروغگو، جاعل حدیث ساز و منحرف و تبهکار بوده است... و نیز عبدالله بن سبا که معروف است یهودی بود. و در پراکنده نمودن صف مسلمانان و تبهکاری های دیگر نقش داشته... و آنگاه همه دردسرها نصیب پاکان و نیکان امت گردید که از یاران و پیروان نیکوکار رسول خدا بودند مانند ابوذر، عبدالله بن مسعود، عماربن یاسر و مالک اشتر بن حارث، زید و صعصعه فرزندان صوحان، جندب بن زهیر، کعب بن عبده پارسا، یزید ارحبی که نزد مردم جایگاه بلندی داشت و عامربن قیس آن خداپرست پارسا و عمروبن حمق که به واسطه دعای رسول خدا در حق او مشهور بوده است و عروه بارقی صحابی جلیل القدر رسول خدا و کمیل بن زیاد آن مرد امین و مورد اعتماد و حارث همدانی آن فقیه مورد اعتماد و... که می بینیم که عثمان بعضی را آواره

نمود تا در تبعید از جهان رفته و بعضی بدست او مضروب شده تا حدی که دنده هایشان شکسته و بعضی دیگر در معرض اهانت قرار گرفته و بعضی در معرض تهدید و... و پیش از همه اینها سرور ما امیرالمؤمنین صالح مؤمنین که عثمان تبعید او را، لازم تر از همه آنان می داند و پیاپی او را به ینبع می فرستد ..... و به ابن عباس می گوید پسرعموی خود را از من دور کن... به او بگو تا در سرزمینی که در ینبع دارد برود تا نه من از او ناراحت شوم و نه او از من و او این پیام را به علی گفت و... او پاسخ داد که عثمان مرا بیش از یک شتر آبکش ارج نمی نهد و سپس این سروده را خواند (..... که با او چگونه باید رفتار کرد من زخم او را درمان می کنم و او بهبود می یابد ولی نه از درد خسته می شود نه از دارو...) ..... ای پسر عباس... آنقدر از او پشتیبانی کردم که می ترسم گناهکار باشم ..... آخرین سخن اینکه اگر استادان سخن هم حقیقت کمونیسم و اصول آن را بررسی کرده بودند و هم حقیقت دانای اصحاب رسول خدا یعنی ابوذر را.....، پژوهشی داشتند که می توانستند این فرسنگها فاصله ای را که در میان است را پیدا نمایند، آری کمونیست کمونیست نخواهد شد مگر آن زمان که از حقایق دین ناآگاه باشد و... بیشتر کسانی که هدف های کمونیستی را دنبال می کنند کسانی هستند که آگاهی درستی از قوانین دینی ندارند اما در کشورهایی که دانایان در علم دین در آن فراوان باشند چنین هدف هایی را دنبال نمی نمایند و نیز هر کسی که اندک بهر ه ای از دانش دین داشته باشد... تا چه رسد به ابوذر که ظرف لبریز از دانشاست.

در آغاز و انجام خدا را سپاس می گوئیم و خلاصه جلد شانزدهم از ترجمه پارسی الغدیر در اینجا به پایان می رسد.

ستایش نامه های منظوم:

اثر گروهی از شاعران امروز با سپاس پیوسته برای همگان:

سید محمد هاشمی: (جهان جاودانگی با سرافرازی و بزرگ منشی در وجود تو شادی می نماید... الغدیر، الغدیر، همان کتابی که در روزگار جاودانه می ماند و کتابی فرخنده و پاک است که، برتری و شیوا گویی مردی سخن سنج و باریک بین آن راآرایش داده و نیکو گردانیده است .....، ..... و اگر مدال (بزرگی و لیاقت) شایسته باشد که به کسی اعطا شود البته امینی برای آن سزاوارترین و برترین افراد است...،) و نیز سخنور بلندآوازه شیخ کاظم آل علی (..... در روزگاران گذشته سه تن بودند که یکی پس از دیگری به یاری علی شتافتند و البته اینان به جز آن کسانی هستند که در آغاز کار با دارایی ها و شمشیرهای خودپیاپی از آستان جانشین پیامبر پاسداری کردند، اولین ایشان فرزدق بود و دومی ایشان اقساسی که ابیات منظوم او تا روز رستاخیز در میان ما خواهد بود و سومی ابوفراس... و چهارمی که مانند خورشید در روزی روشن برای همه آفریدگان آشکاراست او همان امینی امین و درستکار است، همان نگارنده ای که کتاب الغدیر را نوشت که برای آن دومی وجود ندارد... تا اوجلوه نکرده بود تمام سرافرازی های ما در پرده کوری و تاریکی پنهان بود و تو ای امینی آن را بر ما آشکار کردی ..... تویی که خویشتن را در رنج افکندی تا پیروان پیامبر مصطفی به یاری تو راه یافته و رستگار شوند... پروردگار جهانیان به تو پاداشی دهد که آحاد آفریدگان از شمارش آن عاجز باشند...) آمین رب العالمین،

و نیز از سخن سرای خاندان محمد (ص)، شیخ محمدرضا خالصی کاظمی (امینی دانشوری باریک بین است که در روزگار ما همانندی ندارد و خداوند او را به جامه های پرهیزگاری آراسته کرد...) و نیز استاد یگانه سید شمس الدین خطیب موسوی (..... آیا اینها کلمات است یا مرواریدها یاگردنبندی که از گوهرها فراهم آمده است... که سرور دلاور امت امینی پرده از رخسار آن کنار زده...) و از سخن سرای نیکوسخن حاج شیخ محمد شیخ بندر (..... ای عبدالحسین امینی تو با چنان اراده ای (الغدیر) را گردآوری نمودی که هیچکس چگونگی آن را وصف نتواند کرد... و غدیر تو آن داوری است که به کشمکش ها پایان می دهد... ای عبدالحسین درستکار، بر تو مژده

باشد ..... که پاداش تو نزد پیشوای راهنما است و جایگاه تو در سایه بلند مقام او خواهد بود و پیروان اورا نیز البته نوید رستگاری باد...) و نیز از فاضل ارجمند حاج شیخ محمدباقر هجری... (..... اندیشه ای از حقیقت آشکار، پرتوافشانی کرد ..... هان ای امانت دار حق به دنبال تو گروهی هستند که به گفتار تو گوش فرا داده و می خواهند پیوسته سخنان تو را بشنوند و این غدیر تو است که با کلام رسا و صحیح با آب پاک و خوشبوی خود، سینه تشنه کامان را سیراب می نماید... تو والاتر از آن هستی که چگامه های ستایشگر، برتری تو را بیان کند چرا که دهان روزگار با مدح و ستایش خوانی خود، پاداش تو را خواهد داد،)

و نیز سخن سرای مبتکر شیخ محمد آل حیدر (..... دل مرا مژده باد که در دوستی تو گام در راه نهاد... ای پدر حسین (علی)، در راه خدمت به تو بزرگ مردانی را گرامی می دارم که با بزرگی و سروری، عقلها را به دوستی تو گرایش دادند... آن مرد درستکار خاور زمین .....، تو هنر خویش را در جلدهای هفتگانه غدیر به نمایش قرار دادی...)

و نامه ای که از شیخ محمدرضا آل یاسین کاظمی نجفی: (بسم الله الرحمن الرحیم... من از ستایش و مدح افراد روگردان بودم زیرا که مداح در بعضی از مداحی های خود گزافه گویی میکند و پای خود را از اندازه شایسته فراتر می گذارد... ولی من در کتاب الغدیر... کاوش نمودم دیدم ژرفای آن به حدی عمیق است که دست سخن به آن نرسد... و دریافتم که خودداری از ستایش این کتاب به منزله دوری از یاری حق و حقیقت وسستی در انجام وظیفه است، به آن شخصی که خداوند به او توانایی ایمان، علم و تفسیر عطا فرمود... که هیچ قدرتی در مقابل او تاب ایستادگی ندارد... و به حیات الهی سوگند این موهبتی بزرگ است که به آن نمی رسد مگر کسی که بهره ای بزرگ از سعادت داشته باشد و کیست کسی که از این مجاهد بزرگ سزاوارتر باشد که جان خود را وقف برای یاری حق و پیکار با نادرستی ها کرده است... و خداوند این فیض را بر دست او جاری نموده همانگونه که معجزات را بر دست های پیامبران پس در آغاز و پایان، درود و رحمت و برکات خداوند بر او باد...)

و نامه ای از سیدمحمد صدر آن مرد دانش و سیاست (نخست وزیر پیشین عراق): (..... پیشگاه دانشمند یگانه و محقق کاوشگر یکتا، استاد امینی که امیدوارم خداوند به دست تو مسلمانان را عزیز و گرامی نماید... کتاب تو هوش از سر من ربود... به زندگانی خودم سوگند که این کتاب ثمره شخصیت یگانه توست و عصاره موهبت هایی که دیگران را به آن دسترسی نیست... و من در این هنگام که بهترین کلام شادی بخش خود رادر برابر پیروزی درخشان شما تقدیم می نمایم بی شک و تردید می دانم که این موفقیت شما حاصل فیض ها و مرحمت های امیرالمؤمنین علیه السلام است و خداوند اراده نموده که اینچنین نعمتی بزرگ به تو برسد... خداوند از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام بهترین پاداشی را که به نیکوکاران عطا می فرماید به تو عطا فرماید...)

و نیز گفتاری از جناب عبدالمهدی منتفکی که در پست های وزارت فرهنگ، اقتصاد، کار و ارتباطات صاحب خدمات بوده است (..... بسم الله الرحمن الرحیم... هر روز صدهاکتاب از چاپخانه ها خارج می شود که خوانندگان به جز اندکی از آنان... آنچه را می خواهند نمی یابند. ..... آری برای الغدیر همین اندازه ستایش و آفرین کافی است که بگوئیم اثر این شخص یگانه بزرگ است... دانشمند بزرگ استاد ما شیخ عبدالحسین پسر احمد امینی است...)،

(کلب آستان حضرت علامه گوید ای یگانه مولا و سرورم ای حضرت علامه امینی سلام، درود، رحمت و فضل خداوند علی اعلی بر آن کسی که تو را به عنوان یک یاری کننده راستین مولای مظلوم ما یعنی علی بن ابی طالب وصی رسول خدا و خاندان مظلوم محمد علیهم السلام و عجل فرجهم و .....، دوست بدارد آمین ربالعالمین)

الغدیر صف ها را در جامعه اسلامی درهم می فشرد:

هم پیمانان دروغ که با حقیقت نمی سازند... آنها راه را در این یافتند که کوششهای سهمناک و کمرشکن ما را در راه بالابردن پرچم حق و اصلاح جامعه، به عنوان وسیله ای برای تفرقه وانمود کنند (مضمون) ..... به حیات خداوند سوگند که ما هرگز نه از بالا و پائین رفتن آنان ترس و واهمه ای داریم نه به آن فریادها و هیاهوی آنان توجه می کنیم و نه ترسی از گفته های خشمناک آنان داریم یعنی آن کسانی که در برابر آوای آشکار حق و کتاب گرامی خدا، قرآن و آوای اسلام پاک وآوای بزرگترین قانونگذاران، هیاهوی باطل به راه اندازند... آن هم پس از آنکه پیشوایان دین و بزرگان امت و رهبران و سیاستگران... . با آوای ما هماهنگی نموده و این واکنش بزرگوارانه... موجب شد تا صف های درهم فشرده ای پدید آمد که همه در زیر پرچم دوستی خاندان پاک پیامبر علیهم السلام جای داشتند... و گفتند (پروردگارا از نزد خود رحمتی بهره ماگردان و برای ما ایستادگی در راه راست آماده فرما و آنان کسانی هستند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان برآنهاست و آنها همان راه یافتگان هستند...)

الغدیر در مصر:

اینک در نشریات درخشان اسلامی در گوشه و کنار جهان... فرازهایی درمی یابیم که همه در ستایش و تشویق این کتاب وا حترام به تحقیقات ارزنده آن است مانند... (الکتاب)، (الرساله)، ..... و آن از کلام استاد پژوهشگر محمد عبدالغنی حسن پدید آمد... که نمونه ی استوار است در دعوت به یگانگی و آشتی و اعتراف به حقایق ثابت و... که مسلمانان اگرچه مواهب های گوناگون دارند می توانند یک دل و یک صدا شوند و در زیر پرچم اسلام و مهر خاندان پاک پیامبر دست به دست هم دهند،

آری این سروده ها مانند مشک و عنبر است که هرچه آن را بیشتر عرضه نمایی بوی خوش آن پراکنده تر می شود... (.....امینی بزرگ را درود برسان و بگو که تو از خاندان پیامبر به خوبی پشتیبانی نمودی... جنگجویانه به نبردگاه تفسیر فرود آمدی و دلیرانه با دلاوران سخن به کارزار برخاستی ..... و ما هرچند در راه هوس گام برداریم باز هم اسلام میان دلهای ما مهربانی پدید می آورد و همه ما خاندان پیامبر را چنان خالصانه دوست می داریم که تن و جان ما با مهر آنان آمیخته شود خداوند تورا پاداشی نیکو عطا فرماید همانگونه که تو از روز غدیر نیکو پاسداری کردی...) و نیز الغدیر در حلب نمونه ای دیگر بردرستی آن دعوی که کردیم در مکتوب بزرگوارانه شیخ محمد حسین مظفری و از آنچه شیخ محمدسعید دحدوح آورده است... (بسم الله الرحمن الرحیم... من الغدیر را گرفتم و خواندم و پیش از آنکه به انبوه موجهای آن برسم در آن به شناوری پرداختم و مشتی از آن را برداشته و مزه آن را چشیدم و دیدم همان غدیر نخستین است با آبی که هیچگونه دگرگونی نیافته ومالامال از روانی و گوارایی است... آری اگر رویداد غدیر را از همان آغاز در پشت پرده ها نمی نهفتند و راه رسیدن به آن را با خاروخس نمی بستند البته سراسر زمین را فرا گرفته و همگی آفریدگان خدا از آن سود می بردند... خدا نگارنده کتاب عبدالحسین را پاداشی نیکو داده و نگهدارش باشد تا برای دفاع از حق چون شمشیری بران و بیرون از نیام و یا مشعلی فروزان بماند...) و گفتاری پر از گوهر و مروارید از استاد بزرگ حجه الاسلام و آیت الله حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی... (..... یکی از دانشمندان یگانه ای که زندگی گرانبهای خود را اختصاص به خدمت دانش و دین و حقیقت نموده است، استاد بزرگ و محقق نامور و پژوهشگر توانا و سرور ما حاج شیخ عبدالحسین امینی است... امینی را خداوند با روح لطف خود یاری داد تا موضوع را از همه اطراف آن در اختیار گرفت و به آن احاطه یافت و آن معانی گرانبها را در قالب هایی که عوام و خواص و دور و نزدیک با آن آشنا باشند ریخت پس خدماتی که امینی دانشمند در این کتاب به مسلمانان نمود بایستی بزرگ داشت و آن را ستایش نمود...)

روش امیرالمؤمنین، روش شیعه، روش امینی:

سرور ما امیرالمؤمنین به حجربن عدی و عمروبن حمق فرمود: من دوست ندارم که شما نفرین گو و دشنام دهنده باشید و دشنام داده و از دیگران بیزاری بجوئید ولی اگر کارهای زشت ایشان را بازگو کنید و بگوئید: شیوه ایشان چنین و چنان است و کارهای ایشان چنین و چنان است، سخن شما به راستی نزدیک تر است و هم در مقام دلیل رساتر و لذا به جای نفرین فرستادن بر آنها و بیزاری جستن بگوئید:

خدایا خونهای ما و خون های آنان را از ریختن نگاهدار و میان ما و آنها آشتی قراربده و ایشان را از گمراهی به راه راست هدایت فرما تا هرکس از ایشان حق را نمی شناسد بشناسد و هرکس از ایشان که سخن از گمراهی و دشمنی می گوید به راه راست بازگردد، آری این ها هم برای شما بهتر است و هم در نزد من محبوب ترپس آن دو نفر عرض کردند: ای امیرالمؤمنین ما پند شما و نصیحت شما را می پذیریم و روش شما را بکار می گیریم پس امینی هم سخنی مانند آن دو یار و یاور امیرالمؤمنین می گوید و گفتار همه شیعیان نیز چنین است والسلام علی من التبع

الهدی.

(کلب گوید والله و تالله و قسم به خدای یگانه ای حضرت علامه که روش ما هم با برادران ایمانی همین خواهد بود انشاءالله تعالی آمین رب العالمین).--

خلاصه جلد هفدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

نامه و تقریظ آیت الله حسین موسوی حمامی:

(بسم الله الرحمن الرحیم. حضرت علامه امینی سلام بر شما و رحمت و برکات خدا بر شما باد، این نامه را به همراه سخنی درباره دائره المعارف الغدیر تقدیم می کنم .....، خداست که از نیت خیر حمایت می کند و اوست که راه راست را نشان میدهد و من از خداوند می خواهم بر عنایتش بر شما بیفزاید و همیشه الطاف بی کرانش را شامل حال شما نموده و شما را موفق و مؤید فرماید...) و نیز فرماید (..... بسم الله الرحمن الرحیم... نویسنده ما استاد درستکار و امین و فقیه مورخان و مورخ فقیهان علامه امینی است که زندگی گرانبهای خود را وقف خدمت به دین و پیروز کردن عقیده راستین و جهاد در راه آئین پاک اسلام نموده است... هرکس جویای حق باشد و راه راست را طلب نماید، غدیر در پیش روی اوست و این کتابی است که سخن راست را می گوید و نمی گذارد که ستم ظلمت گمراهی و نادانی بر کسی وارد شود...).

و نیز نامه گرانقدر سید حسین موسوی هندی:

(بسم الله الرحمن الرحیم... حضرت محقق و استاد توانا و مرشد عالیقدر ما شیخ عبدالحسین امینی دامت برکاته و رحمت خدابر شما باد... امید است برای مسلمانان افتخار جاویدان باشید و پشت و پناه مؤمنان... پرتو اقدامات جاویدان شما، از خورشید اراده استوار شما می درخشد و نور تعلیمات شما، را در کران تا کران می گستراند... هزاران تمجید نثار (غدیر) باد... تو را ای مراد بزرگوار درود می فرستم، درود مریدی پاکباز و سلام می گویم، سلام آنکسی که در دریای فضیلت و دانایی تو غرق شده است...)

نامه ای از دانشمند توانا و نویسنده عالیقدر شیخ حیدر قلی سردار کابلی:

(..... بسم الله الرحمن الرحیم... کتاب الغدیر کتابی است که معارف الهی و علوم ربانی را در خود جمع نموده و... خوشا به حال تو ای امینی و خوشا به حال آنان که جملگی بر آستان پر مهر مولا علی بن ابی طالب به خدمت ایستاده اند، خدا به فضل و کرمش ما را هم به جرعه ای از آن غدیر خوشگوار بنوشاند که او آمرزنده و مهربان است...)

و نیز سخنور نامی استاد محمد نجیب زهرالدین عاملی استاد علوم اسلامی:

(..... الغدیر علامه امینی، کتاب عظیم و جاودانه و اثر باشکوهی که همه کتابها را به طاق نسیان نشانده است ..... خداوند به شما پاداشی بسیار ارزشمند عطا فرماید... غدیر کتابی گرانمایه و حقیقت پرداز و جاودانه است... هزار سپاس بر خدمت علامه امینی و هزار آفرین بر

مجاهدت علمی وی و بر اثر سودمند او... و باید به محضر مبارک سرورمان امینی عرض نمایم که من در اشاعه آثارش کوشا خواهم بود و معارف وی را در هر جا در مدرسه، جامعه، فراز منبر و کرسی خطابه نشر خواهم داد...).

و استاد توانا مسلمان دواح زبیدی:

(..... من هشت جلد کتاب غدیر را بررسی کرده و آن را مجموعه ای عظیم یافتم... ای سرور من، بی مبالغه می گویم که شما اثری بوجود آورده اید که گذشتگان هرگز نتوانسته و نمی توانسته اند بوجود آورند و نه آیندگان از عهده مانند آن برخواهند آمد ..... ای سرور من، غدیر کتابی سرشار از گوهرهای درخشنده است ..... و چه بسیار کسانی که برافراشتگی پرچم حق راآرزو می کردند... که با ظهور این اثر بزرگ به مقصود دیرین رسیده و سرافراز گردیدند...).

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندا تو منزهی و ما حق نداریم جز تو مراد و دوستی انتخاب کنیم و من به راستی و درستی می گویم که حتماً و بایست که در حق خدا، جز کلمات و گفتار راست نگویم ..... و ما کتابی داریم که سخن به راستی می راند، کتابی که حقیقت را تصدیق می کند و به زبان رسا و روشن است (بگو ای پیامبر: من در برابر زحمات پیامبری خود از شما مزد و اجرتی نمی خواهم جزاینکه خاندانم را دوست بدارید...) امینی.

عثمان عبدالله بن مسعود را با خشونت از مسجد بیرون می اندازد و...:

بلادرزی در انساب خود می آورد (..... عبدالله بن مسعود وقتی دسته کلید خزانه را پیش ولید انداخت به او گفت هرکس در شریعت و سنت رسول خدا تغییر دهد خدا حال او را تغییر خواهد داد و هرکس در شریعت و سنت رسول خدا تبدیل کند خدا بر او خشم خواهد گرفت و من هرچه فکر می کنم می بینم که رفیق تو عثمان، شریعت و سنت رسول خدا را تغییر و تبدیل کرده است، آیا روا و سزاوار است که شخصی مثل سعدبن وقاص را برکنار کنند تا به جای او ولید را استاندار نمایند ....)،

و نیز همواره این سخن را بر زبان می راند، (.....راست ترین سخن متن کتاب خدا قرآن است و نیکوترین وسیله برای هدایت، سخن پیامبر هدایت گر محمد (ص) است و بدترین اعمال، عملی است که (خودسرانه برخلاف شریعت و سنت) بسازند و هرکار خودساخته ای بدعت است و هر بدعتی مایه گمراهی است و هر گمراه در آتش دوزخ است)،...

پس ولید اعمال و گفتار ابن مسعود را به عثمان گزارش داد و نوشت که ابن مسعود عیوب ترا به شماره آورده و اعمال تو به شدت انتقاد و به آن اعتراض می کند، پس عثمان پاسخ داد که او را به مدینه اعزام نماید، و وقتی مردم به دور عبدالله بن مسعود جمع شدند و گفتند همین جا بمان و ما نمی گذاریم کسی برای تو ایجاد ناراحتی کند، او گفت من وظیفه دارم بروم و نمی خواهم اولین کسی باشم که باعث شورش داخلی علیه عثمان می شود، پس مردم کوفه همگی او را مشایعت و بدرقه نمودند و عبدالله بن مسعود آنان را به تقوی و ترس از خدا و پرهیزکاری و همدمی با قرآن سفارش کرد، و آنان در جواب گفتند خدا ترا پاداش نیکو دهد زیرا که تو، به مردم بی سواد ما علم و دانش آموختی و گامهای دانشمندان ما را استوار ساختی و برای ما درس قرآن گفته و ما را دین شناس گردانیدی و تو برای مابهترین برادر مسلمان و بهترین دم ساز بودی... پس با او خداحافظی نموده و برگشتند، و ابن مسعود زمانی به مدینه رسید که عثمان روی منبر سخنرانی می کرد و چون چشمش به ابن مسعود افتاد شروع به توهین و اهانت به او کرد و گفت هان توجه کنید که اکنون حیوانکی بد عمل از راه رسیده که اگر کسی به خوراکش گذر نماید استفراغ کرده و یا مدفوع می ریزد...،

عبدالله بن مسعود گفت من چنان که گفتی نیستم بلکه در واقع صحابی رسول خدا هستم و یار و یاور او در غزوه بدر و در بیعت رضوان... و عایشه فریاد برآورد که وای عثمان این حرف را با صحابی و یار رسول خدا (ص) می زنی؟ پس عثمان توجه نکرده و دستور داد تا او را با خشونت از مسجد بیرون بیندازند و در این زمان عبدالله بن زمعه او را بر زمین زد و نیز گفته اند که در حقیقت یحموم، نوکر

عثمان او را بر شانه خود برداشته، بطوری که پایش بر دوطرف گردن وی آویخته و در همین حال او را به شدت بر زمین کوبید تا اینکه دنده او شکست، در این وقت علی علیه السلام گفت ای عثمان به اتکای گزارش ولید با صحابی محترم پیامبر خدا اینگونه رفتار می کنی و عثمان گفت من براساس گزارش ولید نکردم بلکه زبید بن صلت راکه به کوفه فرستادم، ابن مسعود به او گفت ریختن خون عثمان حلال است، علی گفت ای عثمان گفتار زبید مورد اعتماد نیست و...،

واقدی این قسمت ماجرا را با این عبارت نقل می نماید (..... وقتی ابن مسعود قدم به مدینه نهاد شب جمعه بود و چون عثمان از رسیدن او خبردار شد گفت ای مردم امشب حیوان پستی به سراغ شما آمده که هرکس بر خوراک او گذر کند قی نموده و مدفوع می ریزد پس ابن مسعود پاسخ داد، من آنچنان که تو می گویی نیستم بلکه من در حقیقت یاور رسول خدا در جنگ بدر و یاور او دربیعت رضوان و یاور او در نبرد خندق و یاور او در نبرد حنین هستم و... و در این حال عایشه فریاد زد ای عثمان، تو اینگونه سخنان را با صحابی محترم رسول خدا می گویی پس عثمان به او گفت ساکت شو و آنوقت رو به عبدالله بن زمعه نمود و گفت او را با خشونت از مسجد بیرون کن پس عبدالله بن زمعه او را به دوش بلند کرد و به بیرون برد وتا به درب مسجد رسید او را محکم به زمین کوبید تا اینکه یکی از دنده های او شکست و ابن مسعود گفت مرا ابن زمعه کافربه دستور عثمان کشت، .....،

بلادرزی ادامه می دهد پس در این زمان علی به پرستاری ابن مسعود برخاست تا او را به منزل رسانید و ابن مسعود در مدینه به دستور عثمان مجبور به اقامت شد و عثمان اجازه نمی داد که او به هیچ شهر و دیار دیگری برود و وقتی از آن بیماری شفا یافت و خواست به جهاد برود باز عثمان جلوگیری کرد و مروان به او گفت ای عثمان، ابن مسعود عراق را بر تو شورانده و علیه تو تحریک کرده است آیا می خواهی شام را نیز برعلیه تو به شورش وادار کند، پس او همچنان در مدینه بود تا دو سال قبل از کشته شدن عثمان درگذشت و او سه سال در مدینه مجبور به اقامت شد و بعضی نوشته اند (تحت نظر سعدبن ابی وقاص بود) و نیز هنگامی که مریض شد، در آن مرضی که به مرگ او انجامید عثمان به دیدن او رفت و... پرسید می خواهی دستور بدهم حقوقت را بپردازند، گفت آن زمان که نیاز داشتم آن را قطع کردی و این زمان که نیاز ندارم می خواهی بپردازی گفت برای اولاد تو می ماند گفت خدا روزی آنان را می رساند عثمان گفت در حق من دعاکن ابن مسعود گفت از خدا می خواهم که حق مرا از تو بگیرد، و وصیتّ کرد که عثمان پس از مرگش بر او نماز نخواند و زمانی که او را در گورستان بقیع دفن کردند، عثمان همچنان بی خبر بود و چون خبردار شد خشمگین شد و گفت قبل از اینکه من خبردار شوم و بر او نماز بخوانم بر او نماز خواندید و عماریاسر در پاسخ گفت، او وصیّت کرده بود که تو بر او نماز نخوانی، ابن کثیر این روایت را با همین مضمون آورده است و بلادرزی گوید که او وصی خود را زبیر آورده و .....

و نیز آورده است (..... عثمان در بیماری ابن مسعود به خانه اش آمد و... و وقتی عثمان از در بیرون می رفت یکی از حضار به عثمان اشاره کرد و گفت ریختن خون عثمان حلال است...) .....

ابن ابی الحدید آورده (مضمون) (که ابن مسعود درآخرین لحظات زندگی گفت چه کسی عهده دار وصیت من می شود بدون آنکه قبلاً مضمون وصیت مرا بداند، همه ساکت شدند چون می دانستند مقصود او چیست و از عکس العمل خطرناک عثمان می ترسیدند، و همه ساکت بودند و او دوباره تکرار کرد و در این زمان عمار گفت من می پذیرم و آنوقت ابن مسعود گفت وصیتّ من اینست که عثمان بر من نماز نگزارد... و لذا بعد از دفن ابن مسعود، وقتی عثمان خبردار شده، به عمار پرخاش کرد که چرا از من اجازه نگرفتی و عمار پاسخ داد او از من قول گرفته بود که از تو اجازه نگیرم)، یعقوبی در این خصوص آورده است... (مضمون) (ابن مسعود مریض شد

عثمان بدیدن او رفت و گفت این چه حرفهایی است که از طرف تو به گوش من رسیده است ابن مسعود گفت من هر رفتاری که تو با من کرده ای را ذکر نموده ام، که به دستور تو تن مرا کوبیده و رنجور ساختند تا حدی که بیهوش شدم و از نماز ظهر و عصر افتادم و آنوقت حقوق مرا از خزانه عمومی قطع کردی ..... گفت می دهم گفت وقتی نیاز داشتم ندادی حالا که احتیاج ندارم می خواهی بدهی و آنوقت عثمان رفت و عبدالله بن مسعود همچنان از عثمان خشمگین بود تا از جهان رفت)...،

محمد بن اسحاق می گوید که عثمان عبدالله بن مسعود را به این دلیل که ابوذر را دفن کرده بود چهل ضربه تازیانه زد، ..... در سیره حلبیه آمده است از جمله اعتراضاتی دیگر که به عثمان می شد این بود که عبدالله بن مسعود را زندانی و تبعید کرد و مستمری ابن ابی کعب را قطع نمود و عباده بن ثابت را در اثر گزارش معاویه از شام تبعید نمود و عمار یاسر را کتک زد و کعب بن عبده را بیست تازیانه زد و به یکی از مناطق کوهستانی تبعید کرد و به عبدالرحمن بن عوف گفت تومنافقی و...، .....

(کلب گوید نکته مهم اینکه اعمال خلاف قرآن و سنت و رفتارهای خشن و بدون توجه و برنامه عثمان در برابر اصحاب محترم رسول خدا و افزایش این خشونت و اعتراض مردم نشان می داد که بحث اجتهاد که طرفداران متعصب برای توجیه اعمال مجرمانه عثمان و معاویه و سپس یزید و حجاج و زیاد و ....، طرح نمودند در واقع سخنی یاوه و باطل وخلاف سنت رسول خدا و کتاب شریف قرآن است زیرا اگر این امور منطبق بر سنت بود هیچگاه اصحاب محترم رسول خدا و مسلمانان صدر اسلام که آموزش یافته مکتب پیامبر بودند با آن مخالفت نمی نمودند و با توجه آن دستورالعمل آنها تمامی خودکامگی های عثمان را می پذیرفتند و یا حداقل خود عثمان به این دلیل استناد می نمود و یا ....، که همه نشان می دهد که بحث اجتهاد بحثی شیطانی و ضد سنت و احکام کتاب خدا قرآن است و طرفداران متعصب در سده های بعد آن را ساخته اند و البته روایات معارض فراوان نیز شاهد و گواه آن و مخالفت با نص کتاب و سنت نیز مصدق آن است البته این مسلمانان این توجیه شیطانی را نپذیرفتند و این وضع اسلام و مسلمین است اگر آن را می پذیرفتند چه اتفاق می افتاد).

مقام و شخصیت والای عبدالله بن مسعود:

برای اینکه خواننده عزیز آگاه گردد که رفتار عثمان با عبدالله بن مسعود تا چه حد گستاخانه بوده است باید مقام و منزلت عبدالله بن مسعود را بداند... آنوقت خواهد دانست که هیچکس نمی تواند مرتکب آن اعمال جنایتکارانه را معذور دانسته و یا زشتی عمل او را در نظر نگیرد: (مضمون)

۱.مسلم و ابن ماجه از قول سعدبن ابی وقاص آورده اند که آیه شریفه (..... کسانی را که هر صبح و شام پروردگار خود رابه دعا می خوانند و رضایش می جویند از خود دور مکن... و اگر تو آنان را از خود برانی از ستمکاران خواهی بود...) درباره شش نفر نازل شد که عبدالله بن مسعود در شمار آنان است...

۲.ابن سعد مورخ معروف در کتاب طبقات خود از خود او (عبدالله بن مسعود) روایت نموده است که آیه شریفه (کسانی که به دعوت خدا و رسول با وجود اینکه زخمی شده بودند جواب موافق دادند برای آن گروه از آنان که عمل صالح کردند و تقوی پیشه کردند پاداش عظیمی خواهد بود) درباره هجده نفر نازل شد که او نیز در شمول آنان است، و ابن کثیر و خازن نیز در تفاسیر خود ابن مسعود را جزء کسانی آورده اند که این آیه در مدح و منقبت آنان نازل شده است

۳.شربینی و خازن آورده اند آیه مبارکه (آیا کسی که سراسر شب را در حال قنوت و سجده و عبادت است و از آخرت بیمناک است...) درباره عبدالله بن مسعود، عماریاسر و سلمان فارسی نازل شده است.

۴.از علی علیه السلام نقل شده است که عبدالله بن مسعود هنگام قیامت در میزان گرانتر و وزین تر از کوه احد خواهد بود وبه عبارتی دیگر سوگند به آنکه جانم در دست اوست دوساق عبداله (بن مسعود) در روز قیامت عظیم تر و باصلابت تر از دوکوه (احد و حرا) خواهد بود...

۵.از پیامبر حدیثی با این مضمون نقل کرده اند که (..... هرکه از قرائت قرآن به آنگونه که نازل شد خشنود می شود باید آنرا بنابر قرائت ابن ام عبد یعنی عبدالله بن مسعود بخواند) این حدیث را ابوعبید، احمد حنبل، ترمذی، نسایی، بخاری، ابن ابی خزیمه، ابن ابی داوود، ابن انبازی، عبدالرزاق، ابن حبان، دارقطنی، ابن عساکر، ابونعیم... روایت کرده اند، ...

۶.حدیث دیگری با این مضمون از رسول خدا نقل شده است که (..... برای امت خود آنچه را خدا و ابن ام عبد (یعنی عبدالله بن مسعود) دوست بدارند من هم دوست دارم و برای امت خود هرآنچه که خدا و ابن ام عبد را به خشم می آورد من هم به خشم خواهم آمد).

۷.و از خود او (عبدالله بن مسعود) روایت شده است که رسول خدا به من فرمودند: (..... به تو اجازه می دهم که پرده خانه امرا کنار زده برای شنیدن سخن خصوصی و محرمانه من با من مجالست کنی تا آن زمان که ترا از آن منع کنم...).

۸.ترمذی آورده که رسول خدا فرمود به روش عبدالله بن مسعود متمسک باشید و به عبارت احمد حنبل (..... فرمود که به روش عمار تمسک نمائید و هر سخن و حدیثی را که عبدالله بن مسعود نقل می کند، راست و درست بشمارید و تصدیق کنید...)، و نیز از علی علیه السلام آورده اند که درباره او فرمود (عبدالله بن مسعود قرآن و سنت را آموخت و دست از آموختن کشید و همین علم برای او کافی است)

و نیز از آن حضرت در زمانی که عده ای از عبدالله بن مسعود مدح و ستایش می نمودند، نقل شد که حضرت فرمودند (..... من هم همین سخنان را در حق او می گویم و بالاتر اینکه این مدح و ثنا هم برای اوست که او قرآن را فرا گرفت و هرچه قرآن حلال شمرد او روا دانست و هرچه را حرام نمود، حرام دانست، آری او دین شناس و سنت شناس است).

و نیز ترمذی از قول حذیفه بن یمان آورده است... (از میان مردم آنکس که از لحاظ عقیده و روش و طرز رفتار بیش از هرکس به محمد (ص) شباهت دارد عبدالله بن مسعود است یا به عبارت بخاری (..... کسی را نمی شناسم که از لحاظ عقیده و روش و طرز رفتار بیش از ابن ام عبد (یعنی عبدالله بن مسعود) به پیامبر خدا (ص) نزدیک باشد) و ترمذی می افزاید که یاران مخصوص و باایمان رسول خدا می دانستند که ابن مسعود از همه آنان بدرگاه خدا مقرب تر است و یا به عبارت ابونعیم (..... او در روز رستاخیز به شفیع و واسطه (یعنی رسول خدا (ص)) و اهل بیت او از همه کس نزدیکتر است...)، و به عبارت ابوعمر و... (که حذیفه به خدا قسم می خورد و می گفت که کسی را سراغ ندارم که از هنگام خروج از خانه و بازگشت به آن از لحاظ رفتار و منش بیشتر از عبدالله بن مسعود به پیامبر خدا شباهت داشته باشد و اصحاب خاص محمد (ص) می دانند که او در قیامت از همه آنها به شفیع و واسطه (یعنی رسول خدا(ص)) نزدیکتر است) و نیز مسلم و بخاری از قول ابوموسی آورده اند (که من و برادرم وقتی از یمن آمدیم از کثرت رفت وآمد عبدالله بن مسعود و مادرش به خدمت پیامبر (ص) فکر می کردیم که آنها از اعضای خانواده رسول خدا هستند) و احمدبن حنبل از طریق عمرو بن العاص نقل می کند که پیامبر خدا در حالی از دنیا رفت که عبدالله بن مسعود و عماریاسر را دوست می داشت و هیثمی نیز با همین مضمون آورده که پیامبر خدا در حالی از دنیا رفت که از عبدالله بن مسعود راضی بود و همچنین بخاری از قول عبدالله بن مسعود آورده است که می گفت من هفتاد سوره قرآن را از دهان رسول خدا (ص) شنیدم در حالی که هنوز زیدبن ثابت کودک بود، و در عبارت دیگر من آن سوره ها را درک کرده و فهمیده بودم قبل از آنکه زیدبن ثابت مسلمان شود و زمانیکه او با بچه ها بازی می کرد و باز در عبارتی دیگر هیچکس در دریافت این سوره ها با من برابری نمی توانست بنماید...، ونیز بغوی آورده است که من با یاران رسول خدا معاشرت نمودم و ندیدم کسی را که بیش از عبدالله بن مسعود زاهد و مشتاق به آخرت باشد یا چنانکه آرزو کنم صلاحی مانند صلاح او داشته باشم،

و نیز عبیدالله بن عبدالله بن عتبه می گوید که عبدالله بن مسعود رازدار رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، ابودرداء می گفت (..... آیا از میان شما عبدالله بن مسعود افتخار رازداری پیامبر را نداشت؟...)،

و از عبدالله بن شداد نقل شده است که عبدالله بن مسعود حامل اشیاء خصوصی و بالش و مسواک و کفش های پیامبر بود و نیز ابن مسعود می گفت من از همه آنها بهتر نیستم ولی قرآن را از همه آنها بهتر می فهمم و هیچ سوره و یا آیه ای در قرآن نیست که ندانم درباره چه چیز و یا چه کسی و یا در چه زمانی نازل شده است و ابووائل که این سخن را از قول ابن مسعود نقل نموده است می گوید نشنیدم که کسی این سخن او را رد کند و تکذیب نماید، .....،

آری چنین است شخصیت و مقام عبدالله بن مسعود و این است علم و عقیده و طرز رفتار و مقام قرب و نزدیکی او با رسول خدا و...، و علاوه بر اینها او از پیشاهنگان اسلام بوده و ششمین نفری است که به اسلام گرویده و نیز از جمله مهاجرین به حبشه و مهاجرین به مدینه بوده است و در غزوه بدر و تمامی غزوات و جنگهای رسول خدا حضور و شرکت داشته است و بطوری که ابوعمر در استیعاب روایت می کند یکی از ده نفری است که از سوی رسول خدا (ص) به بهشت بشارت داده شده اند، و ....،

پس از بررسی کوتاهی که در کتابهای شرح حال و تاریخ بعمل آمده است، جای هیچ شک و شبهه ای نمی ماند که وی کاری جز این نداشته که علوم قرآنی و سنت رسول خدا (ص) را نشر داده و به دیگران آموزش دهد و... در طی این مسیر پای در جایپای پیامبر قرار می داده است و در هدایت و طرز رفتار و حرکاتش شبیه به رسول خدا بوده و هیچکس نمی تواند بر او خرده ای گرفته و یا نقطه ضعفی در او بیابد و...

و نیز این عمر بود که او را به کوفه فرستاد تا به مردم عراق درس دین و شریعت بیاموزد و نیز عمار را به استانداری عراق مأمور نمود و به مردم عراق نوشت (که این دو نفر از اصیل ترین یاران محمد (ص)هستند و از گروهی که در نبرد بدر شرکت داشته اند، بنابراین از ایشان پیروی کنید و سخنان آنها را بشنوید و اطاعت کنید و آگاه باشید که من با فرستادن عبدالله بن مسعود شما را از او بهره مند و خود را از وجود او محروم نموده ام و...)،

و نیز ستایش مردم کوفه را درباره او که قبلاً ذکر شد...، و نیز ابن مسعود اولین کسی بود که در مکه قرآن را با صدای بلند و آشکار قرائت کرد، و آورده اند که روزی اصحاب رسول خدا دور هم جمع شده و گفتند به خدا قسم تاکنون آوای قرآن به گوش قریش نرسیده است چه کسی داوطلب می شود که آن را در برابر آنها قرائت کند پس عبدالله بن مسعود گفت من حاضرم آنها گفتند می ترسیم که صدمه ای به تو بزنند و ما کسی را می خواهیم دارای قوم و قبیله و عشیره باشد که بتوانند از او در مقابل قریش دفاع کنند، پس عبدالله بن مسعود گفت اجازه بدهید من اینکار را انجام دهم و خدا مرا حفظ خواهد کرد، پس در نیم روزآمده و در کنار مقام ایستاد و در حالی که قریش در انجمنهای خود جمع بودند به بانگ رسا چنین قرائت کرد (..... بسم الله الرحمن الرحیم، الرحمن، علم القرآن...) پس به تلاوت آن ادامه داد و قریش در فکر فرو رفته و از همدیگر سؤال می کردندکه این ابن ام عبد یعنی آن کنیززاده چه می گوید پس از لحظه ای، یکنفر از آنها پاسخ داد، او قسمتی از آنچه را که محمد آورده می خواند پس همگی برخاسته و بر او حمله بردند و بر صورت او می کوبیدند ولی او همچنان به تلاوت ادامه داد و سپس نزد برادران خود بازگشت و چون اصحاب رسول خدا آثار ضربات را بر صورت او دیدند گفتند ما از همین موضوع بر تو ترس داشتیم و ابن مسعود پاسخ داد: من دشمنان خدا را اکنون خوارتر و ناتوان تر از هر زمانی می بینم، اگر بخواهید حاضرم فردا نیز این عمل را تکرارکنم، و آنان گفتند نه همین مقدار کافی است زیرا تو آنچه را که آنان مکروه می داشتند به گوش آنان رساندی...،

آری، اینگونه مجاهدت ها ..... او را به درجات عالی رسانده و... (مضمون) ..... تا آنجا که به نزد رسول خدا و اصحاب او احترام و شکوه خاصی داشته است و همگی از اینکه با او اختلافی نموده و یا سخنی برخلاف گفتار او بر زبان آورند احتراز می نمودند و آورده اند که

ابن مسعود به شخصی که دامن لباسش بر زمین کشیده می شد تذکر داد، پس آن مرد نیز به او تذکر داد، پس خبر به عمر رسید آن مرد را احضار و تأدیب کرد و گفت تو به ابن مسعود جواب سربالا می دهی و...

نیز شخصی نزد او آمد و گفت مردی در کوفه کتاب خدا را از حفظ می خواند پس عمر به شدت عصبانی شد و گفت وای بر او، او کیست گفت او عبدالله بن مسعود است و بلافاصله خشم او فرو نشسته و آرام شد و گفت: کسی را سراغ ندارم که در این مورد شایسته تر از او باشد...، .....

پس چرا چنین صحابه محترم و مجاهد بدری عظیم الشأن... بایستی حقوق قانونی او به عنوان مجازات از بیت المال قطع شود و به بدترین صورتی آزرده شود... و کار به جایی برسد که بدرگاه خدا تظلم خواهی نموده و دعا کند که خداحق او را بگیرد و...، در حالی که به سوی بهشت جاویدان رهسپار است وصیت کند که آن شخصی که او را جسماً و روحاً آزرده بر او نماز نگزارد .....،

آری ابن مسعود از دار و دسته حاکم ظلم دیگری نیز دیده است و آن تحمل مجازات اجرای چهل ضربه تازیانه به عنوان حد به علت دفن ابوذر آن صحابی عظیم الشأن دیگر رسول خدا بوده است

(کلب گوید اجرای مجازات چهل ضربه تازیانه بر ابن مسعود که مجازاتی خوارکننده به لحاظ جسمی و روحی می باشد. دلالت تام و کامل بروجود جو اختناق و دیکتاتوری و خشونت است عثمان است که بر فضای جامعه آن روز سایه انداخته بود و این مجازات در واقع برای ایجاد فضای رعب و وحشت بیشتر در دیگران و برای مخالفت ننمودن در سایر احکام و دستورات برخلاف سنت وکتاب خلیفه بوده است... انالله وانا الیه راجعون)،

آری او مجازات شد در حالی که گناه او، دفن کسی بود که در زهد و تقوی شبیه به عیسی بن مریم بود و حال آنکه اگر کسی کافر و مشرکی را دفن کرده باشد، چنین مجازاتی نمی شود چه رسد به دفن مجاهد بدر و کسی که در واقع اراده نموده است تا با امربه معروف و نهی ازمنکر، روشهای رسول خدا و آیات کتاب خدا را زنده کند و ازخودرأیی و خودکامگی و خودسری در شریعت خدا جلوگیری کند و...

رفتار عثمان با عماریاسر:

بلادرزی در انساب آورده است که در خزانه بیت المال کیسه ای مملو از جواهرات بود و عثمان مقداری از آن را برداشته به افراد خانواده خود بخشید تا خود را با آنها آرایش کنند، پس مردم اعلام نارضایتی نمودند و سخنان تند به او گفتند و او به خشم آمده و طی سخنرانی گفت (ما از این اموال هر قدر نیاز داشته باشیم برمی داریم و به اینکه عده ای ناراضی باشند اهمیت نمی دهیم)، و در این زمان علی علیه السلام به او گفت و در این موقع از کارت جلوگیری شده و نمی گذاریم دست به آنها دراز کنی... و عماریاسر گفت خدا را گواه می گیرم که من اولین کسی باشم که آن را بد می شمارم، پس عثمان گفت در برابر من ای پسر زن... گستاخی می کنی پس دستور داد او را دستگیر کرده و... آنقدر زد تا بیهوش شد... آنگاه او را به منزل ام سلمه همسر گرامی پیامبر بردند و او بیهوش بود تا نماز ظهر و عصر او فوت شد، چون بهوش آمد وضو گرفته نماز خواند وگفت خدا را شکر که اولین روزی نیست که در راه خدا آزار و شکنجه می شوم و آنگاه هشام بن ولید مخزومی که هم پیمان قبیله ای عمار بود، برخاسته به عثمان گفت ای عثمان در مورد نهی علی، از او و قبیله اش ترسیدی ولی در مورد عمار جرئت به خرج دادی، پس بدان و آگاه باش اگر عمار بمیرد ما یکی از گردن کلفت های بنی امیه را به قصاص او به قتل می رسانیم، پس عثمان به او فحش و ناسزا گفت و او را بیرون انداخت...، و هشام به نزد ام سلمه رفت و دید او از رفتاری که با عمار شده ناراحت است و نیز عایشه موی و جامه و کفش پیامبر را بیرون آورده و فریاد برمی آورد که چه زود سنت پیامبرتان را فراموش کردید درحالی که اینها پوسیده نشده اند و در نتیجه این عکس العمل ها، عثمان آنقدر ناراحت و عصبانی شد که دیگر حرف زدن خود را نمی فهمید، خبر این اعتراضات و تجمع باعث شد که عثمان کسی را فرستاد و از حضرت ام سلمه سؤال کرد که چرا مردم اینجا اجتماع کرده اند، او به عثمان پیام داد، این به تو مربوط نیست و تو دست از این سؤالات بردار و در ضمن با طرز

حکومت خود مردم را وادار به کارهایی نکن که مایل نیستند دست به آن بزنند(کنایه از اینکه مردم را به شورش وادار نکن تا خون تو را بریزند)،

و از طرفی مردم رفتاری را که عثمان با عمار کرده بود تقبیح کرده و چون خبر آن بین مردم منتشر شد، دامنه مخالفت عمومی شدت گرفت،

زهری نیز آورده است که (..... عثمان گفت این مال خداست و من آن را به هرکه دلم بخواهد می دهم تا کور شود هرکس که نمی تواند ببیند...)

و بلادرزی در ادامه آورده است که (..... مقداد، عمار، طلحه، زبیر و عده ای دیگر از یاران پیامبر خدا (ص) نامه ای تنظیم نموده و در آن بدعت ها و اعمال ناروای عثمان را شماره کرده و... به او هشدار دادند که اگر دست از این رویه خود برندارد بر او تهاجم خواهند نمود، آنگاه عماریاسر نامه را گرفته و پیش عثمان برد و عثمان تا ابتداء نامه را خواند به او گفت از بین آنها تو در حمله به من پیشقدم شدی، و عمار گفت چون من برای تو دلسوزتر از همه آنان هستم ولی عثمان گفت دروغ می گویی ای پسر سمیه و...، و به اطرافیان خود گفت تا دستها و پاهای او را دراز کردند و خودش با لگد در حالی که کفش به پا داشت آنقدر بر شکم و زیرشکم عمار زد که آن پیرمرد سالخورده از شدت ضربات وارده دچار فتق گردیده و بیهوش شد...)،

ابن ابی الحدید نیز این واقعه را با همین مضمون آورده است که (عمار آن پیرمرد سالخورده دچار فتق گردیده و بیهوش شد)، .....و نیز ابوعمر در استیعاب آورده است ..... (او را به شدت زدند تا جایی که شکمش شکافته و یکی از دنده های او شکسته شد، بنی مخزوم اجتماع کرده و نزد عثمان رفتند و گفتند ای عثمان به خدا قسم اگر عمار بمیرد یکی از سران بنی امیه به غیر تو را به قتل می رسانیم)، .....

ابن قتیبه مشروح ماجرا را نقل نموده و آورده است که (جمعی از یاران پیامبر جمع شده و نامه ای نوشتند و در آن کارهایی را که عثمان برخلاف سنت پیامبر و روش دو خلیفه قبل صورت داده بود، شماره و مکتوب نمودندکه از جمله آنها (بخشش خمس سرزمین آفریقا را که حق خدا و رسول و ذالقربی رسول خدا و نیز یتیمان و بیچارگان امت بوده و او تمام آن را یکجا به مروان بخشید، و هفت قصری که در مدینه برای خود ساخت و نیز خانه ای دیگر که برای زنش و خانه ای دیگر که برای دخترش عایشه و...، کاخ مروان در ذی خشب از محل درآمد بیت المال و خمس و...، سپردن امورکشور به افراد نالایق از بین خویشاوند خود از بنی امیه، عدم مجازات ولید، که در حال مستی نماز خواند و استفراغ در محراب کرد و...، استبداد در رأی و عدم مشاوره با اصحاب رسول خدا، غصب و تصرف مراتع مدینه برای خود و خاندانش و...، و زدن ضربات تازیانه بر مردم بجای (دره) و (خیزران) که درد حاصل از آن وحشتناک بود، و...)،

پس نامه را به دست عمار دادند و او بر عثمان وارد شد...، عثمان به او گفت بقیه کجا هستند، گفت از ترس تو پراکنده شدند، عثمان گفت پس تو جرئت کرده ای و مروان گفت ای امیرالمؤمنین، این بنده سیاه مردم را علیه تو تحریک کرده اگر او را بکشی بقیه حساب کار خود را می کنند،آنگاه عثمان با اطرافیان خود آنقدر او را زد تا جایی که شکمش دریده شد و بیهوش افتاد و آنها او را کشیده و بیرون ازجایگاه عثمان انداختند و حضرت ام سلمه دستور داد عمار را به خانه او برده... و ولید بن مغیره عثمان را تهدید کرد که اگرعمار کشته شود به قصاص او یکی از سران بنی امیه را به قتل خواهند رسانید...)،

ابن عبدربه می گوید که عثمان بعداً پشیمان شد و طلحه و زبیر را نزد عمار فرستاد و تقاضای عفو و بخشش و یا دریافت دیه و یا قصاص کرد ولی عمار هیچیک را نپذیرفت تا خدا را ملاقات کند، بلادرزی در انساب آورده است (مضمون)، وقتی خبر مرگ ابوذر به عثمان رسید گفت خدا او را بیامرزد، عماریاسر گفت آری خدا او را از دست ما نجات داد، پس عثمان به او پرخاش کرده و گفت ای فلان .....، خیال می کنی از تبعید ابوذر پشیمان شده ام، و در حالی که به عمار حمله ور شده و به پشت گردن او ضربه می زد گفت برو به جای او و چون عمار بار سفر را بست .....، علی به نزد عثمان آمد و گفت ای عثمان از خدا بترس تو یکی از صالحان امت اسلام را تبعید

کردی تا در تبعیدگاه نابود شد و حالا یکی دیگر مانند او را می خواهی تبعید کنی و آنوقت سخنانی رد و بدل شد و آنگاه عثمان به علی گفت تو بیش از عمار مستحق تبعید به ربذه هستی، و علی گفت اگر می خواهی همین کار را انجام بده، و در این زمان وقتی مهاجرین بر علیه او اجتماع کردند، عثمان دست از قصد خود برداشت...،

و نیز آورده است که عثمان در خصوص تدفین عبدالله بن مسعود که بدون خبردادن به او و طبق وصیت عبدالله بن مسعود به عمار صورت گرفته بود آنقدر عمار را زد تا فتق گرفت...)، .....

این است رفتار خلیفه با مردی که خدا در قرآن گواهی نموده است که او قلبی آرامش یافته از ایمان داشته و شب تا سحر را در عبادت خدا و... بسر برده است و... کسی است که رسول خدا درباره خاندان او فرمود شکیبا باشید ای خانواده یاسر که جایگاه شما بهشت است و ای خانواده یاسر بشارت بر شما باد که جایگاه شما در بهشت خواهد بود و خدایا از خانواده یاسر درگذر و قطعاً آنها را آمرزیده ای و...،

و نیز در حق او فرمود به (معجزه نبوت و اخبار غیبی، که تو ای عمار به دست گروه ستمکار متجاوز کشته خواهی شد و آخرین خوراک تو از دنیا جرعه ای از شیر و قاتل تو در آتش دوزخ ابداآباد خواهد بود) و... این همان حدیث است که از حد تواتر عبور کرده و از مسلمات است و از طرق بسیار از طریق عثمان، عمروعاص، معاویه، حذیفه بن یمان، عبدالله بن عمر، خزیمه بن ثابت، کعب بن مالک، جابربن عبدالله انصاری، عبدالله بن عباس، انس بن مالک، ابوهریره دوسی، عبدالله بن مسعود، ابی سعد ابی امامه، ابی رافع، ابی قتاده، زیدبن ابی اوفی، عماریاسر..... روایت شده است

(کلب گوید اگر به معجزه کلام رسول خدا دقت شود آنهم در این روایت که قطعیت آن جای هیچ شک و شبهه ای ندارد و در حد تواتر و... . مورد تائید تمامی محدثین اسلام است، راههای هدایت و ضلالت در همه ادوار تا دامنه روز قیامت معلوم و مشخص می شود و نمی توانند عده ای لاف اجتهاد شیطانی بر معاویه و امثال او ببندند یا آنان را از اعمال مجرمانه آنها مبرا بدانند زیرا پیامبر فرمود قاتل عمار گروه (فئه باغیه) یا گروه طغیانگر هستند و اینکه قاتل او در آتش دوزخ ابدی است و این کلام خداوند گواه صادق آن است که قاتل مؤمن اهل آتش است به نص صریح قرآن کریم و رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم قاتل عمار را گروه معین فرمودند، یعنی مباشر و عامل و معاون در قتل جناب عمار را حضرت به معجزه غیبی خود گروه طغیانگر و اهل دوزخ ابدی اعلام فرمود پس دیگر توجیه و تأویل اجتهاد شیطانی آنها به زباله دان تاریخ انداخته خواهد شد زیرا در واقع عمار در فتنه ای کشته شد که آن را معاویه و یاران او برپا کرده بودند، همان فتنه که اشد من القتل است به نص قرآن،

پس ملاحظه می گردد که چگونه این فئه باغیه یعنی گروه طغیانگر، نه تنها گناه قتل عمار برعهده آنان است بلکه گناه قتل تمام کسانی از مؤمنین که در این فتنه خونهای پاک آنان در رکاب امام به حق بر زمین ریخته شد بر گردن آنهاست زیرا آنان در واقع در زمره کسانی هستند که در مظلومیت به عمار اقتدا کرده اند و به عبارتی دیگر عمار را رسول خدا به عنوان نمادی از مظلومیت علی علیه السلام و یاران او در مقابل گروه طغیانگر و عاصی یعنی معاویه و طرفداران او معرفی فرمود از روی وحی و معجزه خود به امر خداوند که از غیب خبر داد که فرمود تو را گروه طغیانگر می کشند و... الی آخر

و لذا این شاخصه تا روز قیامت جدا کننده اهل آتش و اهل بهشت بواسطه انجام اعمال مجرمانه و خلاف کتاب خدا و رضایت از عمل

آن تبهکاران و به منزله شاخص دو سپاه حق و باطل و نابودکننده هرگونه تأویل شیطانی برای توجیه جنایات معاویه بدتر از ابلیس خواهد بود که بعد از اثبات آن به معاویه و بطلان موضوع توجیه شیطانی اجتهاد بر بقیه مجرمین که گروهی شیطان صفت با نام اجتهاد در پی تأویل آن هستند تسری می یابد پس درود بی انتها و ابدی خدا به روان پاک عمار باد که شاخصه معین کننده حق و باطل تا روز قیامت برای مسلمانان جهان گردیده است...)

آری اینچنین بود صبح و شام فرخنده زندگی عماربن یاسر و او کسی بود که در زمان حیات خود، خداوند خالق هستی در کتاب خود از او تعریف و تمجید نموده است.

آیه اول: (آیا کسی که سراسر شب دست به دعا برداشته و در سجده و در نماز است و از آخرت بیمناک...)، ابن سعد، ابن مردویه و ابن عساکر و... در تفاسیر خود آورده اند که این آیه در شأن عماریاسر است زمخشری، قرطبی، خازن، شوکانی،آلوسی... به همین مضمون در آثار خود این مطلب را آورده اند.

آیه دوم: (..... کسانی را که روز و شب به درگاه پروردگار خود دعا نموده و رضای او را طلب می نمایند از خود دور مکن، زیرا هیچ مقدار از حساب آنان بر عهده تو نیست)، ابن ماجه در تفسیر این آیه شریفه و در ذیل یک حدیث می گوید که این آیه در خصوص عمار و سه نفر دیگر نازل شده است و...

و آیه سوم: (..... جز کسی که مجبور می شود و در آن حال دلش با ایمان مطمئن و مستحکم باشد...) گروهی از حافظان گفته اند این آیه در شأن عمار است و ابوعمرو در استیعاب گوید این حقیقتی درباره عمار است که همه مفسران بر آن اتفاق نظر دارند. و نیز قرطبی و ابن حجر و... می گویند که همه اتفاق نظر دارند که این آیه در حق عمار نازل شده و... ابن عباس می گوید این آیه در حق عمار نازل شد، در زمانی که سمیه مادر عمار و یاسر پدر او را به بدترین وضعیت و با شکنجه به شهادت رساندند و آن دو نخستین شهدای اسلام هستند رحمه الله علیهم

(کلب گوید البته سزاوار بود که عثمان حداقل به احترام والدین عمار به او احترام می کرد، که جایگاه والای آن شهیدان در پیشگاه خداوند در نزد همه اصحاب آشکار و معلوم بود زیرا در غربت اسلام و غربت رسول خدا به یاری دین خدا برخاسته و جان شیرین خود را عاشقانه فدای اسلام و قرآن و خدا و امت اسلام کردند اما ملاحظه می شود نه تنها به این دو شهید احترام نمی کند بلکه در آن روایت به مادربزرگوار ایشان جسارت می نماید و اگر این روایت راست باشد وای بر عثمان از غضب خداوند)

و عمار در اثر شکنجه مشرکین به اجبار و تحت فشار آنان، آنچه را مشرکان می خواستند بر زبان آورد پس به پیامبر خبر دادند که عمار کفر گفت، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود نه هرگز، زیرا وجود عمار لبریز از ایمان از سر تا به پا است و ایمان با گوشت و خون اوآمیخته است و عمار گریان نزد رسول خدا (ص) آمد و رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که اشکهای چشمان عمار را از صورت او پاک می کرد به او گفت اگر دوباره اینکار را با تو کردند تو باز هم آنچه را که قبلاً گفتی دوباره بگو (یعنی آنچه آنان می خواهند بگو تا رهایی یابی) پس خداوند این آیه را در حق او نازل فرمود، حدیث و شأن نزول این آیه در حق عمار را حافظان ابن منذر، ابن ابی حاتم ابن مردویه، طبری و عبدالرزاق، ابن سعد و ابن جریر و ابن ابی حاتم و...، در آثارخود آورده اند.

آیه چهارم (..... آیا کسی را که وعده نیکو به او داده ایم و او آن وعده را درمی یابد، مانند آن کسی است که او را از دنیا بهره مند نمودیم و سپس در روز قیامت در زمره احضارشدگان (برای کیفر الهی) است)، واحدی روایت نموده است که این آیه درباره عمار و ولید بن مغیره نازل شده است...

آیه پنجم: (..... آیا کسی که مرده بود پس او را زنده نمودیم و برای او چراغ هدایتی قرار دادیم که با آن در میان مردم راه می پیماید و...) ابوعمر از ابن عباس آورده است که این آیه شریفه در شأن عماریاسر است و...

مدح و ثنا و تمجید رسول خدا از عمار یاسر:

و البته سخنانی که رسول خدا در ستایش از عمار فرموده است فراوان است و نمونه ای از آنها عبارتند است (عمار از سر تا قدم آکنده از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است)، ..... و با همین مضمون .....

و نیز (حق به هر سو برود او نیز به همان طرف خواهد رفت و آتش سزاوار نیست که چیزی از وجود او را در بر بگیرد)، این روایت با همین مضمون از عایشه و... دیگران نقل گردیده است و نیز از علی علیه السلام نقل نموده اند که به عمار فرمود: (..... خوش آمدی ای پاک و منزه شده، من شنیدم که رسول خدا فرمود: عمار سراسر وجودش آکنده از ایمان است...)،

و نیز ابن سعد و طیرانی و بیهقی و حاکم نیشابوری و ..... از رسول خدا (ص) آورده اند (..... عمار با حق و حق با عمار است و حق به هر سو برود عمار به همان طرف خواهد رفت و قاتل عمار در آتش دوزخ خواهد بود...)، و در عبارت دیگر (هرگاه مردم اختلاف نمودند پسر سمیه همراه حق خواهد بود) و با همین مضمون از ابن مسعود آورده اند که شخصی از او پرسید اگر آشوب داخلی رخ داد چه کار کنیم؟ و... او گفت (من از رسول خدا شنیدم که فرمود هرگاه مردم با هم اختلاف کردند پسر سمیه با حق خواهد بود و یا در عبارتی دیگر در کنار پسر سمیه باشید زیرا تا زمان مرگ خود حق را ترک نخواهد کرد...)، و...،

و نیز از طریق عایشه و دیگران از رسول خدا آورده شده است که (عمار کسی است که محال است زمانی که دو کار به او عرضه شود و او مختار باشد، کاری را انتخاب نکند که به هدایت و حق نزدیکتر باشد.)،

و نیز رسول خدا در زمانی که او اجازه ورود خواست به اوفرمود: (خوش آمدی ای پاک منزه گشته)، و نیز از انس آمده که (پیامبر فرمود بهشت مشتاق چهار نفر است، علی بن ابی طالب، عماریاسر، سلمان فارسی، مقداد)، و به همین مضمون از دیگران در خصوص عمار .....، و نیز از رسول خدا روایت شده است که (خون عمار و گوشت او بر آتش حرام است) و...، و یا (..... آنها را چه نسبتی با عمار است که او آنها را به بهشت می خواند و آنان او را به آتش دعوت می کنند)، ..... و نیز (..... هرکس با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی می کند و هرکس با عمار کینه بورزد خدا با او کینه ورزی خواهد نمود) و در عبارت دیگر (هرکس به عمار دشنام دهد خدا او را دشنام خواهد داد و هرکه به عمار کینه جوید خدا با او کینه خواهد ورزید و هرکس او را نادان شمارد خدا او را نادان خواهد شمرد)،

..... و نیز از حذیفه صحابی معروف نقل شد که از او سؤال کردند (..... حالا که عثمان کشته شد چکار کنیم جواب داد با عمار باشید پس آنان پاسخ دادند که عمار از علی جدا نمی شود پس حذیفه گفت حسد بیش از هر چیز دیگر انسان را نابود می کند و حقیقت اینست که نزدیکی عمار با علی سبب می شود که شما از علی دوری کنید و حال آنکه به خدا قسم، علی آنقدر بر عمار برتری دارد که ابر از خاک فاصله دارد و عمار از نیکان است)

و نیز از عبدالله بن جعفر نقل گردید که گفت (..... کسی را ندیدم که مانند عماریاسر و محمد بن ابی بکر، که به اندازه یک لحظه نمی خواستند که نافرمانی خدانمایند) و نیز از رسول خدا (ص) روایت شد که (در جنگ احد جبرئیل نازل گردیده و... گفت ای رسول خدا چه کسی در پیش روی تو از وجود تو دفاع و پاسداری می کند رسول خدا فرمود عماریاسر پس جبرئیل گفت او را به بهشت بشارت بده وبگو که آتش بر عمار حرام گردیده است...)

پس ملاحظه می فرمائید که (مضمون) رفتار ناشایست به شرحی که مذکور شد باعماریاسر هیچگونه توجیهی ندارد... سنت رسول خدا و احکام کتاب خدا را به پشت سر انداختن و برای هیچیک از صحابه رسول خدا ارزش و احترامی قائل نبودن و با استبداد و دیکتاتوری حکومت نمودن یا این کلام او به مولای متقیان که تو بیش از او مستحق تبعید هستی و هیچ گردنکشی نیست مگر آنکه تو را پشت و پناه خود گرفته و منظور او از عاصی و گردنکش، ابوذر و عمار و ابن مسعود و... دیگر بزرگان صحابه می باشند و گویا هرگز سخنان رسول خدا را درباره آن حضرت نشنیده و ..... یا کتاب خدارا نخوانده که چگونه عبدالله بن مسعود علامه امت اسلام، سیصد آیه در فضایل آن حضرت را از رسول خدا روایت نموده است... کار عثمان به جایی رسیده است که مصلحت عمومی را در تبعید علی می داند و حال آنکه علی خود عین صلاح و مصلحت اسلام است...

آری به خدا قسم اگر مدافعان متعصب عثمان می توانستند برای تبرئه عثمان ساحت مقدس امام علیه السلام را به همان تهمت ها و بهتان ها که به ابوذر و عمار و ابن مسعود وارد نمودند آلوده نمایند، قطعاً آن را انجام می دادند و... حقیقت آن است اگر عثمان به نصایح امام توجه می کرد، قطعاً به پرتگاه گمراهی و ستم و جنایت نمی افتاد و هم خود عزیز بود و هم امت اسلام ولی چه فایده ....

عثمان مردان پاک دامن و اصلاح طلب کوفه را به شام تبعید می کند:

(مضمون) بلادرزی می نویسد: عثمان رضی الله عنه ولید بن عقبه را معزول و سعید بن عاص را والی کوفه نمود و دستور داد با بزرگان کوفه مدارا نماید ولذا او با قاریان کوفه و بزرگان شریعت مجالست می کرد که از جمله آنان (مالک اشتر، زیدبن صوحان، ..... کعب بن عبده و او همان کسی است که به دست بسر بن ارطاه (سردار سفاک معاویه) مقتول شد، در حالی که از عباد و زهاد امت بود، عدی بن حاتم طایی و .....،

..... آورده اند در یکی از روزها عبدالرحمن بن خنیس رئیس نظامیان گفت خیلی خوب می شد که زمینهای (عراق) مال استاندار (سعیدبن عاص) بود و به شما مردم عراق، زمینهایی بهتر از آن میرسید، پس مالک اشتر گفت برای استانداری زمینهایی بهتر از این آرزو کن ولی حق نداری آرزو کنی که زمینهای ما، مال او باشد پس سخن بالا گرفت و مالک گفت آیا آنچه را که خدا به قدرت نیزه های ما به ما داده است را می خواهی به مالکیت خودت و قبیله ات درآوردی، آیا مگر هوس سرنگونی داری و سپس درگیر شدند، پس سعید این موضوع را به عثمان گزارش کرد و در نامه خود به آنان توهین و اهانت کرد و این اساتید قرآن و قاریان را مشتی ابله نامید .....، پس عثمان نامه ای تهدید آمیز برای مالک فرستاده و او را متهم به فساد در مردم نمود و سپس آنان را به شام تبعید کرد پس در آنجا گفتگویی بین مالک اشتر و معاویه بوجود آمد که به خشونت کشیده شده و معاویه دستور زندانی نمودن مالک را داد... و گزارش کار را به عثمان فرستاد و عثمان دستور داد آنان را به حمص (شهری در سوریه) که فرماندار آنجا عبدالرحمن بن خالد بن ولید بود و ..... تبعید نمایند، واقدی از رفتار خشونت آمیز عبدالرحمن بن خالد با آنان سخن رانده و...تا زمانی که به کوفه بازگشت نمودند آری این گروه از بزرگان اسلام، جماعتی بودند که همه مردم در پاکی و صلاح و تقوی آنان اتفاق نظر داشتند... ولی مورد آزار و تبعید قرار گرفتند و آواره شده و از شهری به شهری و از دیاری به دیاری رانده شدند ..... اما معاویه با آنان ملایمت کرد به قصد آنکه مخالفت مردم با عثمان شدیدتر شود و زمینه را برای سقوط او و حکومت خود فراهم آورد و عبدالرحمن بن خالد بن ولید با آنان خشونت کرد برای آنکه عثمان را راضی نماید و در واقع هردو عمل غیراخلاقی و ناپسند نموده اند اکنون مختصر از شرح حال آنان آورده می شود تا معلوم شود که آنچه دشمنان در حق آنان گفته اند از جمله ابن حجر و...، تا چه حد دور از عدل و انصاف است ..... .

مالک اشتر:

او افتخار مصاحبت رسول خدا را داشته و هرکس از او یاد نموده او را ستوده است ..... فرمایشات مولای متقیان علی علیه السلام در تجلیل وی برای عظمت مقامش کفایت می کند، آن حضرت برای مردم مصر، مالک اشتر را چنین معرفی می فرماید(..... پس از درود، من یک تن از خداپرستان (یا بندگان خدا) را نزد شما فرستادم که در هنگام وقوع خطرات نمی خوابد و استراحت نمی کند و در هجومهای دشمنان از ترس فرار نمی کند و بر جنایت کاران از شعله های آتش آسیب رسان تر است او مالک بن حارث است ..... از او اطاعت کنید که او یکی از شمشیرهای خداست که کندی نمی پذیرد و در زمان فرود خود بر هدف خطا نمی کند... من خود را از مصاحبت او محروم نمودم تا شما را از او بهره مند سازم...)

و به این مضمون ..... نیزآمده است... ابن ابی الحدید در تمجیدی که علی علیه السلام از او آورده است می گوید که این تعریف با همه اختصار چنان گویا است که با هیچ سخن مشروحی نمی توان مفاهیم آن را بیان نمود و بجان خودم سوگند که مالک اشتر به حق سزاوار این تعریف و تمجید است،

(وقتی خبر درگذشت مالک اشتر به امیرالمؤمنین علی رسید فرمود اناالله و انا الیه راجعون والحمد لله رب العالمین خدایا من درگذشت او را که از پیشامدهای بد روزگار است، برخود با این امید هموار می سازم که با این وسیله رضایت تو را حاصل نمایم، پس فرمود خداوند مالک را بیامرزد که به عهدش وفا می کرد، او درگذشت و به دیدار رحمت پروردگار نایل شد و با اینکه ما خود را آماده نمودیم تا پس از مصیبت رحلت رسول خدا که از بزرگترین مصائب بود بر هر مصیبتی شکیبا باشیم باز هم مصیبت درگذشت مالک بر ما سخت و ناگوار می آید)

و عده ای از سران قبیله نخع که قبیله مالک اشتر بودند می گویند، وقتی خبر مرگ مالک اشتر به امیرالمؤمنین علی رسید ما نزد آن حضرت رفتیم و دیدیم (که بی تاب است و پیوسته بر مرگ او اندوه می خورد، پس فرمود خدایا مالک چه مرد خوبی بود... اگر از کوه بود صخره ای بود و اگر سنگ بود سنگ سختی بود، آه به خدا مرگ او عالمی را (از غم) می لرزاند (یعنی مؤمنین را) و عالمی دیگر را شاد می نماید (یعنی کافرین را)، ای مالک در مرگ مانند تو بایستی گریست و آیا کسی دیگر مانند مالک وجود دارد...)،

ابن ابی الحدید می نویسد (او سوارکاری شجاع و فرماندهی بزرگ و از زمره بزرگان عالی مقام شیعه که به ولایت علی بن ابی طالب سخت دلبسته و پایبند بود و در یاری او می کوشید و او کسی است که علی علیه السلام در حق او فرمود (..... خداوند مالک را بیامرزد که برای من چنان بود که من برای رسول خدا بودم...)

معاویه (علیه الهاویه)برده آزاد شده عمر را وادار کرد تا نزد مالک رفته و شربتی زهرآلود به او داد تا از اثر آن درگذشت و چون خبر مرگ او به معاویه رسید در میان مردم به سخنرانی پرداخت و... گفت علی بن ابی طالب دو دست راست داشت یکی در صفین قطع شد و آن عمار یاسر بود و آن دیگری مالک اشتر بود که امروز قطع شد...) .....

آری این دیکتاتور عاصی که خود و پدرش(مضمون) برده آزاد شده فتح مکه اند، اولیاء خدا را ناجوانمردانه به قتل رسانده و سپس اظهار شادی می کند، رهبر (فئه باغیه) به قول رسول خدا به امر او مردم را امر می کند که به آن رادمردان ناسزا بگویند .....

آری او و پیروانش کسانی هستند که وقتی چشمان آنها به عذاب دوزخ افتاد، خواهند فهمید که گمراه ترین و بدبخت ترین افراد خلقت چه کسانی هستند

(کلب گوید و آن روزی است که در آن مؤمنین شادی می کنند و این اشقیا و طرفداران متعصب آنان آرزو می کنند که ای کاش خدا آنان را خلق نمی کرد .....)،

حاکم نیشابوری، ابونعیم، ابوعمر روایت کرده اند که رسول خدا درباره دفن ابوذر غفاری فرموده است (..... یکی از شما در صحرایی از زمین (عربستان) می میرد که جماعتی از مؤمنان بر بالین او حاضر می شوند و یا به عبارت بلادرزی جماعتی از مردان صالح عهده دار دفن او می شوند) و مسلم است که ابوذر را مالک اشتر و دوستان اهل کوفه او دفن کرده اند و ابن ابی الحدید پس از نقل این روایت می

گوید (..... این حدیث فضایل بزرگی را برای مالک اشتر رحمه الله علیه ثابت می نماید و نیز شهادت قاطعی است از پیامبر صلی الله علیه و آله بر اینکه مالک اشتر مؤمن بوده است...)، این شهادت وگواهی کجا و حرف ابن حجر (گمراه) کجا که مالک اشتر را (العیاذبالله) به نادانی و بی عقلی و خروج از دین ..... متهم میکند و او و یاران او را لعن می کند و فراموش می کند که خدا کلام او را شنیده و ثبت و به حساب او خواهد رسید،

(کلب گوید البته به آب دهان سگی چون ابن حجر آب دریا فضایل مالک نیز نجس نخواهد شد و البته برای او روزگاری می آیدکه آرزو کند ای کاش خدا او را خلق نکرده بود و آن زمانی است که از قبر وارد در دوزخ جاویدان خداوند گردد)

ما سخن را کوتاه و اشاره می کنیم به دو کتاب مستقل که درباره فضایل مالک اشتر از دو فاضل آقایان سید محمد رضا حکیم و سیدمحمد تقی حکیم تألیف شده و در آنها دریایی از فضایل این صحابی عظیم الشأن پیامبر مذکور گردیده است...

زیدبن صوحان :

زیدبن صوحان عبدی مشهور به (زیدالخیر) یعنی زید نیکوکار و خوب از بزرگان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ابوعمرو، ابن اثیر، ابن حجر در فرهنگ اصحاب رسول خدا (ص) از او یاد نموده و ابوعمر گفته است که (زید فاضلی دیندار و در میان قبیله خود ریاست قوم خود را بر عهده داشت...)، ابویعلی و ابن منده و خطیب و ابن عساکر از طریق علی (ع) روایت نموده اند که رسول خدا (در معجزه و خبر غیبی خود) فرمود (هرکس خوشحال می شود که کسی را ببیند که بعضی از اعضاء بدن او قبل از خود او وارد بهشت می شود باید به زیدبن صوحان بنگرد...)

و در حدیث دیگر (خردمند دست بریده زید است که زید مردی از امت من است که دست او قبل از وجود او وارد بهشت می شود) دست زید بعد از این (سخن معجزه رسول خدا و خبر غیبی آن حضرت)، در جنگ قادسیه، جنگ معروف مسلمانان با ارتش شاهنشاهی ساسانی قطع شد...

ابن عساکر آورده است که (روزی زیدبن صوحان خواست که بر اسب خود سوار شود پس عمر رکاب او را گرفت تا به راحتی سوار شود و آنگاه رو به حاضران نمود و گفت با زید و برادران و دوستان او باید اینطور رفتارکنید) و... نیز زمخشری از قول رسول خدا می گوید که (..... زید نیک مرد که دستش بریده خواهد شد از بهترین مردان نیکوکار است...)، ابن قتیبه آورده است که رسول خدا فرمود: (..... زیدالخیر که دست او بریده می شود جندب (اسم اصلی ابوذر غفاری) که مرد خوبی است گفتند ای رسول خدا دو مرد را با هم ذکر می کنی فرمود دست یکی از آن دو نفر سی سال قبل از او وارد بهشت می شود و دیگری کسی است که با زدن یک ضربه حق را از باطل جدا و متمایز می کند...)

آری یکی از آن دو زید بن صوحان است که در جنگ جولاء دست او قطع شد و سالها بعد در جنگ جمل در رکاب علی علیه السلام با معاویه جنگید و روزی گفت یا امیرالمؤمنین مرا کشته خواهی یافت حضرت علی فرمود ای ابا سلیمان از کجا این را فهمیدی گفت دیدم که دستم از آسمان فرود آمده و مرا بالا می کشد و زمانی نگذشت که عمروبن یثربی او را کشت...)

(کلب گوید خدایا ما این مقدسین ترا دوست داریم پس ترا قسم می دهیم که ما را بیامرزی و از شفاعت آنان بهره مند سازی آمین، آمین،آمین یا رب العالمین)،

خطیب بغدادی می گوید (زید کسی بود که شبها به نماز برمی خاست و روزها را به روزه سپری میکرد و هر شب جمعه را تا به صبح به نماز و تسبیح خداوند زنده می داشت...، او در جنگ جمل کشته شد و وصیت کرد که مرا با جامه ام دفن کنید زیرا من به اقامه دعوی و

دادخواهی برمی خیزم و در عبارتی دیگر گفت خون مرا از تن من شستشو نکنید و لباسهایم را از تن من خارج نکنید جز نعلین مرا و مرا بر روی خاک قرار دهید زیرا من مردی صاحب حجت و دلیل بردشمنان خود هستم...)

و ابونعیم این عبارت را نیز روایت نموده (..... در رستاخیز علیه خصم خود (یعنی معاویه و یاران او) اقامه دعوی کرده و حجت می آورم (کلب گوید یعنی شهادت مظلومانه خود را بر آنها دلیل و حجت برای دادخواهی نزد خداوند خواهم نمود)

.....، ...(ابن عباس گوید صعصعه دو برادر خود زید و عبدالله را چنین وصف کرد که زید به خدا قسم ای ابن عباس در مردانگی بلند مرتبه و برادری شریف ..... و آن زمان که سخن می گفت تبهکاران را می لرزاند و آزاد مردان را خوشحال می نمود پس ابن عباس گفت او مردی بهشتی است خدا او را بیامرزد و قرین رحمت خود فرماید)

صعصعه بن صوحان:

او برادر زید و در زمره اصحاب بزرگوار رسول خداست و ابوعمر می گوید که او در دوره رسول خدا اسلام آورد ولی نه او رسول خدا را دید و نه پیامبر او را، او رئیس قبیله و مردی سخن ران و خوش بیان و دیندار بود...، عقیل بن ابی طالب میگوید: (صعصعه مردی عظیم الشأن و خوش بیان است و در جنگ سواره نظام، فرمانده است و همه هم رتبه های خود را د رجنگ تن به تن بر خاک می اندازد، او کارهای نابسامان را به سامان آورده و بساط منظم تبهکاران را برهم می زند، او مردی بی نظیر است ....)،

ابن اثیر ضمن تمجید از وی او را جزء یاران پرفضیلت علی علیه السلام برشمرده است و نیز ابن سعد، نسایی، ابن حبان، ابن عساکر و... او را از راویان ثقه و مورد اطمینان آورده اند و ابن شعبه آورده است (مضمون) که (در زمان خلافت عمر اموالی را فرستادند و عمر آن را تقسیم کرد پس زیاد آمد و عمر به مشورت اقدام کرد، پس صعصعه که جوانی بود برخاست و گفت ای امیرالمؤمنین تو فقط در مواردی می توانی با مردم مشورت کنی و نظر بخواهی که آیات قرآن تکلیف آن را معلوم نکرده باشد ولی در آن موارد که آیات قرآن نازل شده و موارد مصرف معلوم شده مشورت لزوم ندارد و در همان مسیر باید مصرف شود، پس عمر گفت راست گفتی تو از من هستی و من از تو، یعنی همه مسلمانان اجزاء یک امت و در اداره و مسولیت یکسان هستند پس بقیه را بین مسلمانان تقسیم کرد).

(کلب گوید اگر در معانی کار دقت نمایی خواهی دید که باطل بودن حکم اجتهاد در مقابل نص صرف نظر از تطبیق آن بر قرآن و سنت، بر عقل نیز منطبق است و همانگونه که در این روایت معلوم است صعصعه اجتهاد احتمالی خلیفه را باطل اعلام نموده و خلیفه نیز آن را پذیرفته و گفتار او را تائید و تحسین نیز نموده است و اگر موضوع اجتهاد شیطانی اینگونه که طرفداران معاویه می گویند در مقابل نص واقعیت و صحت داشت عمر بن الخطاب به آن استناد و عمل می کرد)

جندب بن زهیر ازدی:

او نیز از اصحاب باوفا علی علیه السلام بوده و در دو جنگ جمل و صفین رشادت های فراوان از خود نشان داده و شرح احوال او در استیعاب، اسد الغابه، اصابه آمده است کعب بن عبده که او نیز به القاب پارسا و زاهد معروف بود و نیز عدی بن حاتم طایی آن صحابی عالی مقام که در سال هفتم هجری به خدمت رسول خدا شرفیاب شد و .....، همگی بر ثقه و مورد اعتماد بودن او اتفاق نظر دارند و همه ائمه حدیث اهل سنت در هر شش صحیح از او روایت نموده اند و (وقتی او از عمربن خطاب سؤال کرد ای امیرمؤمنان مرا می شناسی عمر از او تجلیل فراوان نمود و گفت آری به خدا ترا خوب می شناسم، خداوند تو را به افتخار بهترین دین شناسی و معرفت نایل کرد آری به خدا ترا می شناسم و می دانم وقتی که همه کافر بودند تو ایمان آوردی و آن زمان که همه حق را انکار می کردند تو آن را شناخته و ایمان آوردی و زمانی که همه خیانت و پیمان شکنی می کردند تو وفادار بودی و آنگاه که همه می گریختند تو روی می

آوردی و نیز شکی وجود ندارد که اولین صدقه (زکات) که خنده را بر چهره پیامبر و اصحاب او پدیدار نمود همان بود که تو از قبیله ات قبیله طی برای رسول خدا آوردی و .....)،

مالک بن حبیب که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و یزید بن قیس ارحبی که او نیز از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده و از رؤسای بزرگ و معتبر قبیله و قوم خود بوده و نزد مردم عزت و احترامی فراوان داشته است از یاران علی علیه السلام بوده اند و این قیس بود که وقتی مردم کوفه بر عثمان شورش کردند، بزرگان قرآن کوفه اجتماع نموده و او را به ریاست و فرماندهی آن منطقه انتخاب نمودند، او بود که در جنگهای علی علیه السلام شرکت داشته و از سوی آن حضرت ریاست شهربانی کوفه را در اختیار داشت و سپس علی علیه السلام او را به استانداری اصفهان، ری و همدان منصوب نمود او در دوره جنگ صفین اقدامات و نطق های درخشانی داشت که حاکی از روحیه عالی و ملکات فاضله او بود و یاد او را با نیکنامی مقرون نموده است

(مضمون) از جمله آنکه می گفت (..... مسلمان سلیم کسی است که دین و آرای او سالم بماند و این جماعت یعنی دار و دسته معاویه با ما جنگ نمی کنند به این دلیل که دیده اند ما دین را ضایع کرده و یا عدالت را از بین برده ایم، آنها فقط به این دلیل با ما جنگ می کنند که دنیای خود را برپاکنند و در حکومت، عده ای مستبد و دیکتاتور باشند که اگر بر شما چیره شوند که خدا نکند پیروز و شادمان شوند، در آن صورت افرادی مانند سعید بن العاص و ولید و عبیدالله بن عامر ابله را بر شما تحمیل می کنند که یکی سخن یاوه بگوید و دیگری اموال بیت المال مسلمین را غارت کند و بگوید این مال من است و هرگونه بخواهم مصرف می کنم و گناهی برای من نخواهد بود و ....، پس ای خداپرستان با این جماعت ستمکار که با قوانینی غیر از آنچه خدا نازل فرمود حکومت می کنند جنگ و جهاد نمائید...).

(کلب گوید به این فتوی و نظر جناب قیس مقدس توجه نما که چگونه برخلاف حکم اجتهاد شیطانی می فرماید جماعتی که با قوانین غیر از آنچه خدا نازل فرمود حکومت می نمایند ستمکار و تبهکار هستند و به حکم خدا جایگاه ظالمان دوزخ جاودانی است)

عمروبن حمق خزاعی:

او از یاران و از اصحاب محترم پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم و حافظ احادیث بسیار بود و به این افتخار نایل شد که چون به آن حضرت شیر تقدیم نمود رسول خدا در حق او دعا کرده و فرمود خدایا او را از جوانی برخوردار گردان و بر اثر دعای رسول خدا و معجزه آن حضرت تا هشتاد سالگی یک تار موی سفید نداشت... او از یاران حجربن عدی سلام الله علیه بود... هیچیک از بزرگان دین کلمه ای بر او ایراد نگرفتند (مضمون) و با آنکه گفته اند او از جمله کسانی بود که علیه عثمان اقدام کرده و به خانه عثمان وارد شده و بعداً از شیعیان علی شده اند...، او در نبردهای صفین عملیات درخشانی نموده و سخنرانی های جاودانه او گویای ایمان خالص و روح پاک و منزه او بوده است. ..... و ابن اثیر می گوید که آرامگاه او بیرون شهر موصل معروف و زیارتگاه عمومی است...

عروه بن جعد:

او از یاران و اصحاب رسول خدا (ص) و مورد رضایت آن حضرت بوده است و نیز اصعر بن قیس که او نیز دوره مصاحبت بارسول خدا را درک کرده و نیز کمیل بن زیاد نخعی که از اشراف قبیله نخع و در سال ۴۲ بدست حجاج بن یوسف (آن ملعون ازل و ابد) شهید شد، همه بزرگان حدیث او را ثقه و از راویان مورد اعتماد شمرده اند...

حارث بن عبدالله همدانی:

او از راویانی است که مؤلفان چهار صحیح از صحاح شش گانه اهل سنت روایات او را به عنوان روایات صحیح و راست آورده اند، ابن معین، ابن ابی داوود، ابن ابی خثیمه، و... او را مورد اعتماد و ثقه و برجسته ترین فقیه می دانند و بعضی که شعبی سردسته آنان است او را رد می کنند و ابن عبدالبر در این رابطه می نویسد به نظر من شعبی در این خصوص که درباره حارث گفته است دروغ ساز است، مورد مؤاخذه الهی واقع خواهد شد زیر دلیلی نیاورده که حارث دروغی گفته باشد، بلکه گناه او از این جهت که در عشق و دوستی علی افراط کرده را بر او خرده گرفته است...،

آری بر حارث خرده ای نگرفته اند الا اینکه دوستدار علی و شیفته علی بن ابی طالب بوده است همان محبت و دوستی که خدا و رسول، آن دوستی را امر و آن را تحسین و ستایش کرده اند.

(کلب گوید الانصاف نصف الایمان شک نیست که شعبی برای این افترا که حارث را دروغ ساز معرفی کرده در حالی که هیچ کلام دروغی از او وجود ندارد و او فقط به دلیل دوستی و ارادت حارث به مولایمان علی علیه السلام، به او جسارت و اهانت نموده قطعاً مورد مؤاخذه الهی خواهد بود و این ستمگری دلالت بر شخصیت بی ادب و مفتری و کینه توز شعبی دارد که در واقع او را از راه عدالت بیرون ودر ایمان او خدشه و خلل وارد می نماید)

عثمان کعب بن عبده را می زند و او را تبعید می کند:

عده ای از بزرگان دین و قرآن، نامه دسته جمعی به عثمان نوشتند با این (مضمون) که (..... سعید بن عاص والی کوفه در سعایت نسبت به جماعتی از مردان پارسا و زاهد و بافضیلت، زیاده روی نموده و ترا تحریک کرد به اینکه نسبت به آنان اعمالی را انجام دهی که در شریعت پیامبر روا نیست و ضمناً حیثیت و شهرت آنان را لکه دار می سازد و ما در مورد اینگونه اعمال نسبت به امت محمد (ص) به تو هشدار داده و خدا را به یاد تو می آوریم، زیرا تو خویشان و اقوام خود را بر گردن مسلمانان سوار کرده ای و ما از این ترس داریم که به دست تو وضع امت اسلامی به سوی فساد گرایش کند و تو آگاه باش که حامیان تو ستمگران و مخالفان تو ستم دیدگان هستند و آن هنگام که ستمگران از تو حمایت کنند و ستم دیدگان با تو مخالفت نمایند دو دستگی و اختلاف بوجود می آید و ما ای عثمان خدا را علیه تو به شهادت می گیریم و همان یک شاهدکفایت می کند و تو تا زمانی که مطیع خدا و بر راه راست اسلام باشی، فرمانده ما هستی و جز خدا پشت و پناه و نجات بخشی نخواهی داشت) و سپس نامه را بدون آنکه نامشان را در ذیل آن بنویسند به شخصی به نام ابوربیعه دادند و کعب بن عبده نیز نامه ای نوشت و نام و نشان خود و به بدست همان ابوربیعه داد و چون عثمان آنها را دریافت کرد از ابوربیعه نام نویسندگان را خواست او خودداری کرد خواست که او را بزند علی (ع) مانع شد و گفت او پیام آور است... پس عثمان به سعید نوشت که کعب را بیست ضربه تازیانه بزند و او را به ری تبعید کند... و گویند بعدها عثمان پشیمان شد و...،

و نیز آورده اند (مضمون) که وقتی عثمان نامه کعب را خو د به سعید نوشت او را به مدینه بفرست ..... وقتی او را که جوانی کم سن و سال و لاغر بود نزد عثمان بردند به او گفت تویی که می خواهی حق را به من بیاموزی در حالی که تو در کمر مردی مشرک بودی من قرآن می خواندم، پس کعب پاسخ داد: فرماندهی بر مردم به این شرط به تو داده شد و تو در برابر شوری با این شرط با خدا عهد و پیمان بستی که به سنت پیامبر او عمل نموده و کوتاهی ننمایی و حال اگر مردم با ما درباره تو مشورت کنند و از ما نظر بخواهند ما آنچه را که از تو می بینیم برای آنها تعریف می کنیم و ای عثمان بدان و آگاه باش که کتاب خدا برای همه کسانی است که به آن چنگ زده و آن را می خوانند و ما با تو در خواندن قرآن شریک و مثل هم هستیم، پس اگر کسی که قرآن می خواند به مضامین آن عمل نکند، هم آن قرآن حجتی بر علیه وی خواهد بود و عثمان به او گفت به خدا قسم که فکر نمی کنم بدانی پروردگار تو کجاست کعب پاسخ داد او در

کمین ستمکاران است، در این زمان مروان عثمان را تحریک کرد، و عثمان دستور داد که لباس کعب را درآورده و بیست ضربه تازیانه بر تن او زدند و او را به دماوند تبعید کردند، چون به تبعیدگاه در خانه دهقانی وارد شد، آن روستایی از مأمور سؤال کرد چرا این مرد را مجازات کرده اند، گفت چون آدم بد و شروری است دهقان پاسخ داد ملتی که مثل این شخص جزء افراد بد و اشرار آن باشند قطعاً ملّت نیکویی است،

(کلب گوید آن دهقان به طعنه و کنایه این حرف رازد و منظور او این بود ملتی که افراد حر و آزاده و شریف در زندان و تبعید توسط حاکمان آنها باشند قطعاً ملت شروری هستند که راضی به اینگونه حکومت های ستم گر هستند)

..... وضع این خلیفه خیلی جالب و شگفت انگیز است زیرا همه کسانی که در پایتخت و شهرهای مهم با او مخالفت و مبارزه اعتقادی و سیاسی داشتند از بهترین شخصیت های امت اسلام و صالح ترین افراد جامعه اسلامی بوده و از طرف دیگر همه کسانی که در پیرامون او جمع شده و او را علیه صالحان امت تحریک می کردند عناصری پلید و بی بند و بار و لاابالی و بدنام و... از باند امویان بودند و... هر زمان که او تازیانه خود را بالا می برده کسی را جز آنان نمی یافته تا بر سر و صورت آنان بزند (مضمون)

..... عملکرد عثمان دلالت بر روحیه دیکتاتوری و مستبد و... او داشت و سپس طرفداران او سخنانی درآورده اند که عثمان از رفتار خود پشیمان شده و توبه کرد و.....، و حال آنکه این کار با روحیه عثمان سازگار نبوده، زیرا زمانی که خانه او را محاصره کردند پیشنهاد همین قصاص را برای مجازات های ناروایی که انجام داده بود ارائه نمودند ولی او زیر بار نرفت و آن را نپذیرفت و وقتی او در بحرانی ترین شرایط آن پیشنهاد را نپذیرفت پس چگونه امکان دارد در اوج قدرت نظامی، سیاسی، و ....، قصاص را بپذیرد .....

(مضمون) طبری با آوردن مجموعه روایاتی از سری راویان معلوم الحال، چون سیف، .....، صفحات تاریخ خود را سیاه کرده و برای رد انتقاداتی که به عثمان شده است روایتی جعل نموده که آثار دروغ از آن نمودار شده و...، از جمله مطالبی که این دروغ ساز آورده است اینست که می گوید تبعید این استادان قرآن و زاهدان کوفه به شام و کتک زدن و...، کعب بن عبده در دوره استانداری ولید بوده و حال آنکه دروغ گفته و این اعمال در زمان استانداری سعیدبن عاص بوده و اینکه می گوید... و یا اینکه می گوید .....، و .....،

همه دلالت بر یاوه گویی و دروغ پردازی های او دارد، ..... پس بگذار او و امثال او در دروغ گویی و نارواپردازی خود غوطه ورشوند تا آنگاه چشم باز کرده رستاخیز و عذاب موعود را بنگرند.

(کلب گوید، باز هم می گویم چه اصراری است دفاع کردن این اشخاص جاهل از کسانی که خود اقرار به اشتباهات خود دارند از جمله ابابکر و عمر که نادم بودند از هجوم نظامی به خانه مظهر ذوالقربی یعنی حضرت زهرا و یا حتی عثمان که در صدد جبران اشتباهات خود بود و یا برای عذرخواهی نزد عمار و یا ..... می رفت و صد بار تعهد نمود ولی به تحریک مروان و اطرافیان عهد و پیمان خود را نقض می نمود و در واقع اینگونه دفاع از روی تعصب، شخصیت مروان و امثال او را برای هر پژوهنده تداعی می نماید یعنی اگر این اشخاص در زمان ابوبکر ویا عثمان و معاویه و یزید .....، بودند قطعاً جزء کسانی بودند که آنها را بجای راهنمایی و خیرخواهی با توجیه در ظلم تحریک و به ستمگری تشویق می نمودند و لذا این اشخاص به حکم قرآن قطعاً افراد بد و مجرم هستند و خداوند مجرمان را به دوزخ ابدی خود بشارت داده است زیرا با رضایت و انجام اینگونه اعمال ظالمانه در جنایات آنها شریک هستند در حالی که خداوندبه آنها هشدار داد و فرمود ولاترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار)

تبعید عامربن عبد قیس زاهد و پارسای نامی و مشهور:

طبری از قول علاء بن عبدالله آورده است که (..... (مضمون) عده کثیری از مسلمانان اجتماع نموده و تصمیم گرفتند تا نماینده ای را برای گفتگو با عثمان و بازخواست اعمال او اعزام نمایند پس عامربن قیس را فرستاده و او به عثمان گفت: عده کثیری از مردم اجتماع نموده و اعمال تو را بررسی کردند و دیدند که اعمال ناروای مهمی انجام داده ای بنابراین از خدا بترس و به درگاه خدا توبه کن و از این اعمال دست بردار و عثمان با او گفتگو کرده و... عثمان(همان کلام معروف خود را) به عامر گفت که به خدا قسم تو نمی دانی که خدا کجاست، عامربن قیس گفت من نمی دانم عثمان گفت آری، قیس گفت آری و بخدا قسم می دانم و می دانم ای عثمان که خدا در کمین توست... و در این زمان عثمان به دنبال معاویه و عمروعاص و سعیدبن عاص و .....، و یاران خود فرستاد تا با آنها مشورت کند ..... و وقتی همه آنها جمع شدند عبدالله بن عامر گفت من مصلحت می بینم که این مخالفان را به جهاد با کفار مجبور کنی و آنان را در جنگ فروبری ..... تا تمام هم و غم آنان معطوف خودشان و مرکب هایشان و شپش های لباسهایشان شود، پس سعیدبن عاص گفت..... هر جمعیت رئیس و رهبر دارند اگر آنها را نابود کنی بقیه متفرق می شوند و...، معاویه گفت به هر کس از فرمانداران خود بگویی که مخالفان منطقه خود را سرکوب کنند و...، عبدالله بن سعد گفت ..... از اموال بیت المال به دامن آنها بریز و دلشان را بدست آور .....، عمروعاص گفت به نظر من تو باید از کارهای ناروای خود دست برداری و اگر نمی خواهی باید از خلافت کناره گیری کنی و اگر نمی خواهی بایستی با جدیت به امورت ادامه دهی، عثمان به او اعتراض کرد و عمروعاص ساکت بود و زمانی که همه رفتند گفت ..... حقیقت این بود که می دانستم سخنانی که در این مجلس مشاوره مطرح شود به گوش مردم می رسد پس خواستم کلماتی را بگویم که بگوش آنها برسد و بمن اعتماد کنند و آنوقت با استفاده از اطمینان آنها، کاری برای خلیفه انجام دهم و شرور را از او دفع کنم...

پس عثمان به استانداران خود دستور داد تا بر مخالفان سختگیری نموده و مردم را گروه گروه به اجبار به جهاد بفرستند و حقوق آنان را قطع کنند

(کلب گوید حالا بیا و ببین که درزمان حکومت جابرانه عثمان امر جهاد که ناشی از عشق به شهادت در راه خدا و امری عبادی بوده است چگونه وسیله ای برای نابودی و قتل مخالفان او می شود و این عمل در واقع رذیلانه ترین وسیله برای استقرار و استحکام حکومت است و ..... مسائل بسیار دیگر که گفتن آنها شایسته نیست و بیان آنها به منزله آب دهانی است که مسلمان بر هوا می اندازد و به صورت اوبرمی گردد. انا لله و انا الیه راجعون)،

..... معلوم نیست چرا عثمان در مقابل امربه معروف و نهی ازمنکر اصلاح طلبان وخیرخواهان بر خشونت و شدت عمل وحشیانه خود افزود و...، ..... و معلوم نیست چرا بجای تشکیل جلسه ای از بزرگان امت، انجمنی را از پست ترین و رذل ترین عناصر و افراد ستمکار و منافق و فاسد تشکیل داد، از شاخه های کثیف خانواده شجره ملعونه که خدای تبارک و تعالی و پیامبر گرامیش بر آنها لعنت فرستاده اند و...، و شگفت تر اینکه گزارشات خود را از جاسوسی به نام حمران بن ابان می خواهد که خود شاهد فحشای او در ازدواج با زنی که عده او تمام نشده بود بوده و او را برای همین موضوع کتک زده و یا رازی که با او در میان گذاشت ولی او آن را به عبدالرحمن بن عوف گفت و او را به خشم آورد و یا برای تعیین صحت و سقم قضیه ولید، او را به کوفه فرستاد و ولید به او رشوه داد و ..... و وقتی عثمان متوجه دروغ او شد و او را به بصره تبعید کرد ولی خانه ای مرفه و .....، از املاک عمومی به او بخشید و... و در مقابل اینگونه مجازات ها، تبعید نمودن او را ببینید نسبت به ابوذر که چگونه او را به جرم درخواست اجرای حکم خدا و سنت پیامبر به بیابان مرگبار تبعید می کند و مقرری او را قطع می کند ولی این شخص خائن و معلوم الحال را به بصره تبعید می کند و به او مال و اموال می بخشد و...، .....

آری چگونه میشود که خلیفه کسی مانند عامر را نشناسد و سخن او را که در صلاح و مصلحت امت به او می گوید توجه ننماید و...، سخن همان کسی را که آوازه مرتبه زهد و علم او از شهر به شهر و دیار به دیار در بلاد اسلامی روایت می شده است و عبادات او در

حدی بود که توجه همه را به خود جلب می کرد و... تا جایی که او را از اولیاء مقرب الهی و از سرآمد زاهدان هشتگانه مذکور کرده اند و کرامات و مقامات عالی معنوی برای او قائل شده اند و...، انا لله و انا الیه راجعون.

تبعید عبدالرحمن جمعی:

عبدالرحمن بن حنبل جمعی در شمار کسانی است که توسط عثمان تبعید شده اند، یعقوبی آورده است که عبدالرحمن یار و صحابی بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه وآله، از سوی عثمان به قموس از توابع خیبر تبعید شد و علت این تبعید آن بود که اطلاع پیدا کرد که عبدالرحمن کارهای زشت و ناپسند پسر و دایی او را تقبیح و خود او را نیز هجو کرده است، ..... از جمله در استیعاب آمده است که وقتی عثمان خمس غنایم آفریقا را یکجا به مروان بخشید عبدالرحمن در هجو او سرود: (.....سوگند به خدای یگانه آن سوگندی که از روی جد و تأکید است همان خداوند که او هیچ کاری را بیهوده و بی ثمر قرارنداده است و تو را (ای عثمان در واقع) مایه آزمایش ما قرار داد، تا ما را به وسیله تو آزمایش کند یا تو را امتحان کند، (ای عثمان) تو آن تبعید شده رسولخدا را نزد خود بازگرداندی و مقرب درگاه خود نمودی و این برخلاف سنت رسول خدا و روش و رویه مصطفی (ص) است و تو ای عثمان خویشاوندان خود را به حکومت بر خداپرستان نصب کردی و این هم برخلاف روش گذشتگان بود و خمس غنایم آفریقا را به مروان بخشیدی و او را بر دیگران برتر نمودی و نیز تو ای عثمان مراتع (که بیت المال مسلمین است) را برای خود و خانواده ات غصب و مخصوص خودت کردی و آنچه از حقوق بیت المال که اشعری آورده بود را به نزدیکان خودبذل و بخشش نمودی و...،)

پس دستور داد تا او را در خیبر زندانی کردند و مرزبانی از قول او در زندان چنین سروده است(..... از زنجیرهای گران و تنگی زندان که در خیبر بر وجود من آمده است به خدا شکایت می برم نه به مردم مگر به ابوالحسن در خیبر و در اعماق غموص که به نظر می آید عمیقترین و دورترین محل ها است ..... آیا اگر سخن حقی بزبان آورده شود باید کشته شوم و...) و از زندان برای علی و عمار چنین نوشت ..... (..... به علی و عمار که در سرمنزل دین شناسی هستند و همه باید به آن برسند بگو: هیچ نادانی را اگرچه سخت بیمار اعتقادی و روحی باشد رها نکنید و آنقدر به اوبیاموزید تا به افتخار دین شناسی نایل شود... جز شمشیر چیزی برای من نمانده است ..... و او می داند که من بی گناه و مظلوم هستم...) پس علی (ع) همچنان با عثمان در مورد آزادی عبدالرحمن گفتگو می کرد ..... تا آنکه مسلمانان بر عثمان شورش کرده و از همه کشور به سوی او سرازیر شدند و در آنوقت عبدالرحمن چنین سرود (..... اگر علی نبود یعنی آن علی که خدا مرا به دست او از بند و زنجیر رهانید هرگز در آن زمان که غل و زنجیر بر اندام من فشار می آورد از کسی خواستار کمک برای رهایی خود نمی شدم پس جانم فدای علی باد که مرا از چنگ کافری که خدا را در زندگی خود در نظر نمی آورد و ندیده می گرفت نجات داد.).

طبری آورده است که او در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام بود و او این اشعار را به هنگام رزم خود می خواند (..... اگر می خواهید مرا بکشید بدانید، من آن کسی هستم که در میان شما نعثل یعنی عثمان را هجو کردم...) آری او از جمله کسانی بود که در زمان استبداد عثمان در معرض آزار روحی و جسمی و شکنجه و... درآمده بود و... و... اشعار این صحابی عالی قدر و ایمان سرشار او و عشق او به احیاء سنت رسول خدا و مبارزه با کافرمنشی عثمان کاملاً گویا و رسا است .....،

تبعید امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب:

در بحث از آنچه در ایام خلافت عثمان میان او و امیرالمؤمنین علی اتفاق افتاده اگر به اختصار بیاوریم شاید عواطف جماعتی را جریحه دار نمایند و عاقبت خوشی هم نداشته باشد، گرچه تاریخ جز اندکی از آنها را نقل ننموده ولی همان مقدار برای بیان واقعیات آن ایام و ماهیت شخصیت عثمان کفایت می کند و هرگز بر سر کلمات زشتی که از دهان عثمان خارج شده توقف نمی کنیم و می دانیم که آن یاوه ها بر دامن کبریایی علی علیه السلام غباری را نمی نشاند، از آن جمله همان یاوه سرایی او که علی را با مروان طرد شده و لعنت شده خدا و رسول مقایسه کرده و می گوید تو در نظر من از او برتری نداری، یا یاوه دیگر او که هیچ گردنکشی را نمی بیند مگر آن که آن

حضرت را پشتیبان خود قرار داده و... یا بگوید تو از عمار بالاتر نیستی و... دستور تبعید آن حضرت را به ینبع بدهد و به ابن عباس پیغام تبعید او را به ینبع را می دهد... العیاذبالله کسی نیست از او بپرسد چرا امام پاک و منزه که معصوم و پیراسته از لغزش است را بیش از دیگر صالحان تبعید شده، مستحق تبعید می داند، آیا (العیاذبالله) او را نیز مانند ابوذر راستگو، پیری دروغ ساز و یا مانند ابن مسعود که رفتار و منش او شبیه رسول خدا بود، حیوانکی می دانسته و یا مثل عمار یاسر همان کسی که به منزله میانه دو دیده پیامبر بوده را، گردنکشی می داند بسیار دروغگو که در برابرش گستاخی می کند و مردم را بر او می شوراند، و یا او را مثل کعب بن عبده آن نیکوکار پارسا و زاهد، شخصی نیرنگ باز و شعبده باز می داند، یا او را مانند عامربن قیس ..... و یا مانند دیگر مردان پاک و عظیم الشأن کوفه که آنان را تبعید کرد نابخرد، غیرمتدین، شیطان سخن ..... می دانست، قرین پیامبر مصطفی برتر از آن است که گمان لغزش درباره او رود آنهم پس از آنکه پروردگار دانا او را از هرگونه آلایشی پاک دانسته و او را نفس و شبیه رسول خدا معرفی کرده و همان نوری که یکی را نبی و یک را وصی نموده است...، کسی را که رسول خدا ولی مؤمنین، فرمانروای ابرار، فرمانده خجستگان، امام پرهیزکاران و سرور مسلمانان و...، معرفی نموده ولی کار این شخص به جایی رسیده است که از حضور مولای متقیان در مدینه دچار غم و اندوه می شود، آری با نهایت تأسف کلمات زشتی که عثمان بر زبان آورد و پرخاشگری های او به مولای متقیان، راه اهانت به آن حضرت را بر روی دیگر تبهکاران و دنیاپرستانی که با اسلام و امام دشمن بودند هموار نمود و در واقع این یاوه سرایی های عثمان بود که با زشتگویی هایش در حضور مردم به امویان و عناصر پست از جنس آنان جرأت داد تا گستاخی او را تکرارنمایند ..... و برادر رسول خدا و نفس رسول خدا و در واقع رسول خدا را بیازارند و (بدون شک کسانی که خدا و پیامبر او را می آزارند خدا آنها را در دنیا و آخرت لعنت می کند و عذابی خوارکننده برای آنان فراهم می آورد و کسانی که پیامبر خدا را می آزارند عذابی دردناک خواهند داشت و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بدون آنکه کاری کرده باشند می آزارند بارتهمت و گناه آشکاری بر دوش خود نهاده اند).

(کلب گوید با نهایت تأسف باید گفت با تصدی نابجای پست خلافت و گذشت زمان و .....، فضای اجتماعی چنان دگرگون شد که تمامی آموزه های رسول خدا به وادی فراموشی سپرده شد واحترام رسول خدا و وصی او اینگونه شکسته شد و عثمان جرئت پیدا کرد به هتک حرمت آل محمد و ..... و کار به جایی رسید که حسین او را در کربلا کشتند و خاندان او را قتل عام کردند و خانه خدا را به منجنیق بستند و به ناموس مسلمانان مهاجر و انصار در مدینه تجاوز کردند و .....، آیا اگر رسول خدا زنده بود اینگونه اعمال می توانست صورت بگیرد و یا اینکه رسول خدا به همراهی علی و دیگر اصحاب خود، با این مجرمان مانند کافران حربی و نیز با آن منافقان که با توجیه شیطانی اجتهاد در پی نابودی قرآن و سنت او بودند قتال می کرد مانند قتالی که با کافران و مشرکان در بدر و احد و حنین و ..... نموده بود)

آیه ای درباره عثمان:

واحدی و ثعلبی ..... آورده اند که آیات ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ سوره نجم (..... آیا دیدی کسی را که روی برگردانید و اندکی بخشید و دیگر بخشش نکرد آیا علم غیب دارد بطوری که می بیند .....) و (مضمون) چون عثمان اندکی صدقه می داد برادرش عبداله بن ابی سرح به او گفت .....، تو این شترت را با پالان و کجاوه اش به من بده تا در عوض من گناهان تو را گردن بگیرم و عثمان پذیرفت ..... و در تفسیر نیشابوری آمده که معنی روی برگردانید مربوط به عثمان است که در نبرد احد، موضعی که برای او تعیین کرده بودند را ترک کرد...، البته از عبداله بن ابی سرح که طرز فکر و کردار او در دوره کفر و اسلام و رجعت او به کفر و...، امری شگفت نیست و تعجب آور این است که عثمان این سخن یاوه و پوچ او را پذیرفته و آن را معیار خود با او معامله قرار می دهد که این خود دلیل گویا و قاطعی در کفر برادرش به معاد و نیز نابخردی اوست، در حالیکه قرآن در فرازهای فراوان آورده است که کسی بار گناه کسی را بدوش نمی کشد و ..... پس بیائید به کم خردی و نادانی کسی بنگریم که چنان حرف مسخره ای را باور، و آنچه را که به منزله استهزاء امر دین است را قبول نموده است و ..... ای کاش او به عقل خود برمی گشت ولی نه از روی عتاب خداوند زیرا اگر چنین می نمود در هنگام قدرت از

دارایی و اموال خود به خاندان خود بذل و بخشش می نمود نه از بیت المال مسلمین که حقوق مسلمین را به نفع خود و خاندانش مورد تهاجم قرار دهد... به شرحی که در تاریخ ثبت است و بنا به گفته مولای متقیان (مال خدا را آنچنان می خوردند که شتر گیاه نو رسته بهاری را میچرد و آن را می بلعد) ....

عثمان راه رستگاری را نمی داند:

ابن عساکر آورده است که (..... (مضمون) عمر به عثمان برخورد و به او سلام کرد جوابی نشنید پس نزد ابوبکر صدیق رفته و شرح ماجرا گفت پس آن دو نزد عثمان آمدند و عثمان گفت فکرم مشغول بود به اینکه رسول خدا از دنیا رفت و ما از او نپرسیدیم که چگونه می توان رستگار شد و از آتش دوزخ رهایی یافت ابوبکر گفت ولی من شنیدم عثمان گفت پس بگو و ابوبکر گفت پیامبر فرمود به پیوند استوار لااله الاّالله چنگ بزنید) و من سؤال می کنم آیا این مرد در دوره حیات پیامبر ..... راه رستگاری و نجات و رهایی از دوزخ را نیافت و حال آنکه شعار رسول خدا بود قولوا لا اله الا الله تفلحوا، یا هر که به اخلاص شهادت دهد به لااله الاالله و محمدرسول الله آتش بر او حرام می شود و یا .....، ..... آری بی تردید پیامبر گرامی لحظه ای در راه هدایت نیاسود و...، ولی چه سود برای کسانی که گوش دل به آن نسپرده باشند.

(کلب گوید البته این شک برای عثمان شک معقول بود زیرا براساس حکم قرآن مشرک رستگار نمی شود و ما در کتاب تفسیر خود مصادیق شرک را براساس آیات قرآن اثبات نمودیم که یکی از این مصادیق شرک، حرب با رسول خدا و ذوالقربی است و لذا بطور مثال منافقین علیرغم اعتقاد به لا اله الا الله در دوزخ جاودانی معذب خواهند بود)

عثمان تکبیر در حرکات نماز را ترک می کند:

احمدبن حنبل از عمران بن حصین نقل می کند که (..... پشت سر علی علیه السلام نماز خواندم و نماز او مرا به یاد نمازهایی انداخت که با پیامبر خدا و دو جانشین او خوانده بودم پس ..... دیدم هرگاه به سجده می رود یا سر از رکوع برمی دارد تکبیرمی گوید پرسیدم چه کسی اولین بار تکبیر گفتن را ترک کرد گفت عثمان رضی الله عنه در آن هنگام که پیر شد و صدایش ضعیف شد پس آن را ترک کرد) و مذکور می گردد که چگونه گفتن تکبیر در نماز در زمان رفتن به رکوع و سجود و برخاستن از آن سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله است و سنتی ثابت و قطعی است که صحابه عمل نموده و همه ائمه مذاهب اسلامی نیز بر آن اجماع و اتفاق نظر دارند ولی اولین کسی که آن را ترک کرد عثمان بود و سپس معاویه و بنی امیه از او پیروی کرده و تا این زمان مردم بر آن عمل و عادت نموده و سنت رسولخدا فراموش و از بین رفته است و مسئولیت شروع و ادامه آن برعهده بانی این بدعت است .....، (مضمون)

..... آنچه گذشت مختصری بود که در تاریخهای غرض آلود موجود نوشته و از آن روزگار سیاه برجای مانده ..... همان دستهای تبهکاری که تا توانسته حقایق مهم را در پرده نگهداشته و نوشته های خود را با تمایلات و تعصبات توده های گمراه و حکام قلدر و متعصب روزگار، سازگار نموده اند، در حالی که تاریخ بایستی در کمال انصاف و در آزادی کامل مرقوم گردد و...، نه مانند آنچه طبری آورده است و می گوید که (..... واقدی در علت آنچه موجب شد تا مردم مصر به سوی عثمان حرکت کردند مطالب فراوانی آورده که از ذکرش خودداری کردم چون زشت و زننده بود...) و یا (..... در نامه های محمدبن ابوبکر به معاویه مطالبی آمده که من خوشم نیامده آنها را بیاورم زیرا در آنها مطالبی است که عامه طاقت شنیدن آن را ندارند و...) و یا سخن مسعودی، ابن اثیر و ابن کثیر و... با همین مضامین آمده است، ..... و لذا در اینجا نمونه هایی از اظهارنظر و رفتار و موضع کسانی که معاصر و معاشر و شاهد اعمال و رفتار عثمان بوده اند را جهت تبیین شخصیت عثمان می آوریم:

سخن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب درباره عثمان:

۱.یکی از سخنان آن حضرت درباره قتل عثمان (..... اگر دستور قتل او را داده بودم قطعاً قاتل او بودم و اگر از کشتن او منع می نمودم یاورش بودم ..... من درباره کار و سرنوشت عثمان سخن جامع و کاملی می گویم: تبعیض قائل شد و به طرز بدی هم تبعیض قائل شد و

مزیت نهاد و شما اظهار ناراحتی کردید و این اظهار ناراحتی و بی تابی را به طرز صحیح انجام ندادید و خدا در مورد کسی که تبعیض قائل شود و کسی که بی تابی نماید قانون و فرمانی دارد که به تحقیق می رساند...) ابن ابی الحدید می گوید مقصود امام این است که کسانی که عثمان را یاری نکردند بهتر از کسانی هستند که او را یاری نمودند زیرا بیشتر کسانی که از او حمایت کردند مانند مروان و... امثال او فاسق و بدکار بودند و مهاجرین و انصار کسانی بودند که او را واگذاشته و یاری نکردند...،

۲.سخنی است که حضرت به ابن عباس در آن زمان که پیام و دستور عثمان را دائر بر تبعید آن حضرت به مزرعه اش در ینبع آورده است که می فرماید: (..... ای ابن عباس عثمان می خواهد مرا به صورت شتر آبکش درآورد تا دائم بروم و بیایم، یکبار پیغام می دهد که برو و بعد پیام می فرستد که بیا حالا دوباره پیام داده برو...، به خدا قسم من آنقدر از او دفاع کردم که ترسیدم گناهکار شوم).

۳.بلادرزی از قول (ابوحاده) آورده که: (علی رضی الله عنه بر بالای منبر سخنرانی می کرد و من می شنیدم که گفت قسم به خدایی که جز او خدایی نیست من او را نکشتم و نه به کشتن او کمک کردم و نه از آن ناراحت شدم...)

۴.ابن سعد از زبان عماریاسر می گوید: (.....علی علیه السلام را به هنگام کشته شدن عثمان بر منبر پیامبر(ص) دیدم که میگفت من از کشته شدن او نه خوشحال شدم و نه ناراحت و نه دستور قتل او را دادم و نه از آن منع نمودم .....) و کعب بن جعیل شاعر طرفدار معاویه در این رابطه می گوید (..... اگر از او بپرسند حرف شبه ناکی بر زبان می آورد و جواب مبهم می دهد و می گوید نه راضی است نه خشمگین و نه برحذر داشته و نه دستور داده و نه بدش آمده و نه خوشش آمده و...).

(کلب گوید ای کعب بن جعیل ابله و تبهکار این عکس العمل مولای ما حضرت علی علیه السلام مانند عکس العمل ما درروز قیامت برای تو و امثال توست، در حالی که شما را با سر وارد آتش ابدی دوزخ می نمایند و شما استغاثه از جگر برای نجات می نمایی و در آن زمان ما نه راضی هستیم نه خشمگین نه بدمان می آید نه خوشمان می آید.)

۵.ابومخنف آورده که عبدالرحمن بن عبید می گوید (..... معاویه هیأتی را نزد علی فرستاد ..... از جمله سؤالات آنها این بودکه گفتند آیا شهادت می دهی که عثمان رضی الله عنه مظلوم کشته شد آن حضرت فرمود من چنین چیزی نمی گویم، پس آنان گفتند ما از کسی که تصدیق نمی کند عثمان مظلومانه کشته شده بیزار و برکناریم آنگاه برخاسته و بیرون رفتند و در اینحال علی علیه السلام تلاوت فرمود (..... به راستی که تو تبلیغ را به مردگان و کرها در آن زمان که روی برگردانیده و میروند نمی توانی برسانی و تو هدایت گر و آورنده کور از گمراهی به راه حق نیستی، تو فقط آن را می توانی به گوش کسانی بخوانی که به آیات ما ایمان بیاورند و ایشان مسلمان هستند...)

(کلب گوید چه چاره نماید مولای ما علی علیه السلام با این جاهلان عنود که شیطان بر آنها مسلط شده و راه خود را می روند و کسی نبود که به آنها بگوید مظلومانه کشته شدن تعریف دارد و حاکمی که اینگونه یکه تازی کرده و زبانش هرکسی را گزیده و تازیانه اش به سوی هرکسی دراز می شده و سایه شمشیر جهل او بر سر همه افتاده و دست او به خون صحابه رسول خدا آلوده است و .....، به نحوی که امان و امنیت را از آبرو و حرمت مسلمانان برده است، در واقع مقتول ظلم خود است و چنین کسی چگونه مظلوم است در واقع مظلوم کسی است که مانند ابوذر و .....، بر صراط حق برود وکشته شود نه اینکه بر صراط باطل برود و به عمل خود گرفتار شود و لذا نمی تواند فرد در عین حال ظالم بودن مظلوم هم باشد که این جمع اضداد است کلب تصور می نماید که اگر او قدرت داشت و رسول خدا هم زنده بود هرگز از آسیب اعمال او در امان نبود، همانطور که سنت و اجماع مسلمین و کتاب خدا و ذوالقربی پیامبر از اعمال او در امان نبودند... انالله وانا الیهراجعون)

۶.بلادرزی این سخن را نیز از آن حضرت درباره عثمان نقل نموده است که فرمود: (..... ای عثمان، حق سنگین و شفا بخش است و ناحق سبک ولی مایه رنج و بلاست و تو چنان کسی هستی که اگر به تو راست بگویند به خشم می آیی و هرگاه دروغ بگویند خشنود می شوی...)

۷.و نقل شده است که هر وقت مردم از حکومت عثمان به علی شکایت می کردند (مضمون) حضرت فرزندش حسن را نزد عثمان می فرستاد و چون اینکار زیاد تکرار شد، عثمان جسارت کرد و حرف سربالا زد، و به امام حسن گفت پدرت فکر می کند هیچکس نیست که آنچه را او می داند، بداند و حال آنکه ما بهتر می فهمیم که چکار کنیم پس بگو دست از سر ما بردارد، و بعد از آن حضرت دیگر امام حسن را نزد او نفرستاد و نیز گفته اند روزی عثمان به همراه مروان برای عیادت علی علیه السلام که بیمار بودند نزد او رفتند و دیدند که علی علیه السلام به او توجه لازم را نمی کند و (مضمون) عثمان گفت .....کاش تو وضعت را با ما معلوم می کردی تا تکلیف خود را بدانیم که با ما دوستی یا دشمن، بنابراین مرا وسط آسمان و زمین معلق نگاه ندار که نه بتوانم بالا روم و نه پائین بیایم و در این زمان مروان سخنی گفت که عثمان به سینه او کوبید و گفت به تو ارتباطی ندارد که دخالت کنی و...،

۸.و نیز آن حضرت در نامه ای به معاویه می نویسد: (..... اما اینکه گفتی من از بیعت با خلفاء خودداری کرده و به آنها حسد برده و بر آنها تجاوز کرده ام درباره تجاوز (قیام مسلحانه) باید بگویم که به خدا پناه می برم از چنین مطلبی و اینکه از آنهاخوشم نمی آمده به خدا سوگند که از این کار خود در برابر مردم عذر نخواهم خواست و بازگشت نخواهم نمود... و نیز .....عثمان کارهایی کرد که تو میدانی و مردم با او کاری کردند که خبرش به تو رسید و نیز می دانی از آنچه که مردم انجام دادند ارتباطی به من نداشت مگر آنکه بخواهی (با تهمت این عمل) جنایت را نسبت به من روا داری پس در آن صورت هر جنایتی می خواهی روا دار و اما اینکه به دنبال کشندگان عثمان هستی ..... اگر تو دست از گمراهی خود برنداری خواهیم دیدکه آنها به سراغ تو خواهند آمد و زحمت این را به تو نمی دهند که در دشت و کوهستان و یا خشکی و دریا آنان را تعقیب نمایی...).

۹.طبری آورده است ..... (عثمان روز جمعه بالای منبر رفت و در حال سخنرانی بود که مردی برخاسته به او گفت کتاب خدا را اجرا کن و برقرار کن که عثمان به او گفت بنشین تا سه بار این عمل تکرار شد و سپس پرتاب سنگ و شن به سوی یکدیگر آغاز شد چنانکه آسمان دیده نمی شد و عثمان از منبر پائین افتاد و بیهوش شد و او را به خانه ای بردند پس علی بن ابی طالب (ع) نزد او آمد و گفت چطور شده ای امیر المؤمنین، بنی امیه یک صدا به او گفتند ای علی ما را کشتی و این بلارا به سر ما آوردی ..... در این حال علی (ع) خشمگین از جای برخاسته و رفت.).

۱۰.ابن قتیبه آورده که عمروعاص از سواره ای پرسید چه خبر، او گفت عثمان کشته شد و مردم با علی بیعت کردند و حضرت فرمود نه دستور دادم و نه منع کردم و نه خوشحال شدم و نه بدم آمد ..... عمروعاص گفت به خدا قسم ابوالحسن سخنانی نامربوط گفته است...

۱۱.اعمش آورده است که قیس بن ابی حازم گفت (..... علی بر منبر کوفه می فرمود ای فرزندان مهاجران به طرف ائمه کفر پیش تازید و به طرف باقی مانده قبایل مشرک جنگ طلب و طرفداران شیطان و نیز به طرف جنگ با کسانی حرکت نمائید که بر سر خون کسی که بار گناهان را بدوش داشت می جنگند و قسم به خدایی که دانه را شکافت و آدمی را بیافرید او گناهانی را که اینها تا قیامت مرتکب می شوند بر دوش خواهد داشت و در عین حال که مسئولیت او هیچ از سنگینی بار گناه آنان نخواهد کاست. .....).

۱۲.امیرالمؤمنین در نطقی مردم را سرزنش می کرد که در جنگ با معاویه سستی می نمایند پس اشعث گفت چرا کاری را که عثمان کرد تو نیز انجام نمی دهی فرمود کاری که عثمان کرد مایه ننگ است و برای کسی که دین ندارد و دستور و آئین مورد اطمینان و محکمی در اختیار او نیست ننگ و خواری می آورد، و شک نیست کسی که به دشمن خود اجازه دهد تا او را بکوبد و پوستش را برکند پس او آدمی است سست رأی و گندیده عقل...)

۱۳.و نیز آن حضرت در نامه ای به هنگام انتصاب مالک اشتر برای حکومت مصر می فرماید: (..... از بنده خدا علی امیرالمؤمنین به ملتی که برای خدا و در زمانی که در روی زمین به فرمان و قانون او عمل نمی شد و حق او پایمال شده بود به خشم آمدند و در زمانی که حاکمیت غیراسلامی بر مردم از نیک و بد و همه خلق چه مسافر و چه مقیم استیلا یافته بود...)،

ابن ابی الحدید در رابطه با این نامه می گوید تأویل این قسمت برای من مشکل است زیرا شک نیست که مردم مصر همان کسانی هستند که عثمان را کشتند بنابراین وقتی امیرالمؤمنین شهادت داده و تصریح می نماید که آنها برای خدا و در هنگامیکه در روی زمین به فرمان و قانون او عمل نمی شد به خشم آمده اند در حقیقت این مطلب را تصدیق و تصریح نموده که عثمان به قانون خدا عمل نمی کرده و در برابر خدا عصیان می ورزیده و به منکرات و رویه غیراسلامی عمل می نموده است و...،

و سپس ابن ابی الحدید در ادامه تأویلاتی را بیان می نماید که مؤثر در مقام نیست و توجیهاتی بلاوجه است...،

(کلب گوید آیا عثمان منکرات نمی کرده و آیا رویه او اسلامی بوده آیا به فرمان و قانون خدا عمل می شده است و آیا .....، آری اگر اینگونه اعمال پس از هزار سال بعد از رحلت رسول خدا بود، شاید می شد آن را تأویل و توجیه کرد ولی آموزش و تربیت رسول خدا از مسلمانان، افراد حر و آزاده و شریف ساخته بود و مسلمانان به حکام و زمامداران اجازه خودسری و هرج ومرج طلبی نمی دادند هر چند عثمان باشد و...)

۱۴.هنگامی که مردم شکایت عثمان را به آن حضرت برده و انتقادات خود را بیان داشتند آن حضرت نزد عثمان رفته وگفت (مضمون): (..... ترا به خدا، ترا به خدا ای عثمان در کار خودت توجه کن و در عمل و رفتارت مراعات کن زیرا به خدا قسم تو از نابینایی به بینایی و از نادانی به دانایی در نمی آیی در حالی که می بینی راههای هدایت آشکارند و پرچمهای دین برافراشته است، پس بدان که برترین بندگان در نظر خدا آن پیشوای عادلی است که دین را شناخته باشد و به دیگران بشناساند و سنت آشکار و مسلم پیامبر را اجرا و برقرار نماید و بدعت و روشهای ناشناس را از بین ببرد... و نیز بدترین مردم درنظر خدا پیشوای منحرف از دین و فرمان خدا است، آن کسی که گمراه شده باشد و دیگران از گمراهی او گمراه شوند و... و من از رسول خدا شنیدم که می فرمود در روز قیامت پیشوای منحرف از دین را در حالی می آورند که هیچ یاوری ندارد و هیچ عذر و دلیلی از او پذیرفته نمی شود و او را در آتش دوزخ می افکنند و در آن مانند سنگ آسیا می چرخد تا به قعر آن بچسبد و من ترا به خدا سوگند می دهم و هشدار می دهم از اینکه پیشوای مقتول این امت باشی، زیرا گفته شده است که در میان این امت، پیشوایی کشته می شود که با کشته شدن او کشت و کشتار به راه می افتد که تا قیامت ادامه خواهد داشت وکارها و حقایق برای امت مشتبه شده و شرایط لغزش و گرایش به کفر در آن ثابت می ماند به طوری که حق از باطل قابل تشخیص نیست و... پس زمام اراده ات را به مروان نده تا ترا که پیر شده ای به هر جا که دلش می خواهد بکشد، پس عثمان گفت با مردم صحبت کن تا به من مهلت دهند... فرمود کارهایی که در مدینه است مهلت بردار نیست ولی آنچه در خارج مدینه است مهلت آن تا اندازه ای است که دستور تو به آنجا برسد...).

(کلب گوید خداوند ترا ای اباالحسن علی رحمت فرماید که حق نصیحت و حق خویشاوندی را بجا آوردی ولی آنکس که می بایست سود ببرد جز ضرر برای خود ذخیرهنکرد.).

۱۵.ابن سمعان از قول عطاء آورده است که عثمان علی را خواست و به او گفت ای ابوالحسن اگر تو بخواهی کار این ملت با من روبراه می شود بطوری که هیچکس با من مخالفت نخواهد کرد پس علی (ع) گفت اگر همه ثروتها و جواهرات دنیا مال من بود نمی توانستم دست مردم را از تو دور کنم ولی من تو را به انجام کاری راهنمایی می کنم که از آنچه تو از من خواستی بهتر است و آن اینکه به روش دو برادر خود ابوبکر و عمر رفتار کنی و من نیز عهده دار مردم خواهم بود که هیچکس با تو مخالفت نکند...)

۱۶.و در خطبه معروف خود (خطبه شقشقیه) می فرماید: (..... تا آنگاه که سومین نفر آنان به حکومت برخاست به این حال که میان خوابگاه و مراتع خود رفت وآمد می کرد و همراه او بنی امیه به بلعیدن اموال بیت المال پرداختند همانطور که شترعلفهای نورس بهاره را بچرد و ببلعد تا آن زمان که کارش به سستی کشیده شد و کردارش او را از پا انداخت و حواشی و دارو دسته و ایادی او نیز با او به زمین خوردند...)

۱۷.ابن عبد ربه آورده که حسان بن ثابت به علی گفت: (..... تو می گویی که من عثمان را نکشتم ولی او را خوار گذاشتم و دستور قتل او را ندادم ولی از آن نهی هم نکردم پس کسی که او را خوار گذاشت مثل قاتل اوست و کسی که سکوت نمود شریک قاتل اوست)، (کلب گوید حسان نادان توجه نکرد که این علی بود که عثمان را یاری کرد به بهترین وجه مانند آندوستی که در حق دوست خود ایثارگری کند و ....، تا جایی که نزدیک به شراکت در عمل و شرکت در ظلم و گناه او شده باشد، و او را یاری نمود به وجه نصیحت و هشدار و خیرخواهی و وساطت، ..... تا شاید به راه راست آمده و سعادتمند گردد ولی افسوس، و آیا یاری آن است که تو ابله و تبهکار و یا مروان و یا سعید و... سایر ایادی غارتگر او کردند، یا دوست واقعی عثمان، علی بود که حق دوستی و خویشاوندی را در باب عثمان بجا آورد، آیا علی او را نصیحت و ارشاد نکرد و آیا در باب دوری از مروان و امثال او به عثمان هشدار نداد و آیا خطرات این جهان و آن جهان را به او گوشزد نکرد آیا خطراتی که هرلحظه او را احاطه می کرد به او توضیح نداد، آیا ..... ولی چه کند که او نصیحت پذیر نبود، آیا تصور حسان نادان این بود که علی با شمشیر خود در مقابل مردم مصر و معترضانی که خواستار اجرای حکم قرآن و سنت رسول خدا و حقوق حقه بودند ایستاده و برای حمایت عثمان ستمگر و گمراه که احکام دین را به استهزا گرفته و بزرگان صحابه را خوار و ذلیل و مقتول نموده و کتاب خدا و سنت او را پشت سر انداخته بود .....، به قتل عام آنان بپردازد تا عثمان پیروز شده و به اعمال جنایت بار خود با شدت هرچه تمامتر ادامه دهد هرگز، بلکه بر عکس قاتل عثمان در واقع، مروان و معاویه و همین حسان بن ثابت های نادان و...، امثال آنها بودند که اعمال عثمان را در نظر او زینت دادند و او را از عواقب کار او نترسانده و برای اهداف خود، او را وسیله قرار دادند، آری پس کسی که از اظهار حق و راهنمایی و ارشاد سکوت نماید در واقع آن کسی است که سکوت کرده و شریک قاتل است و کسی که ارشاد کرده و راهنمایی کرده و دائماً قسم می داده است در واقع فریاد او از فریاد هر مدافعی بالاتر بوده و این معاویه و مروان و... بودند که برای اهداف خود سکوت کردند و از ارشاد و دلسوزی برای او خودداری نمودند، و در واقع آنان هستند که سکوت کردند و آنان قاتل و شریک در خون او هستند و با همین تعابیر آنها بدترین ظالم و ستمگر بر عثمان هستند و البته هیچگاه کلمه ناصح و خیرخواه در اینگونه موارد نمی تواند مفهوم مانند آنچه که از روی خیرخواهی مولانا علی برای نجات دنیا و آخرت عثمان انجام داد را برساند و در واقع در بین تمام امت این مولای ما علی بن ابی طالب بود که حق برادری و خویشاوندی و دوستی و محبت را با عثمان بجا آورد تا او را از خطرات دنیایی و آخرتی حفظ نماید و دشمنان او در واقع کسانی بودند که حق را بر او پنهان کردند و برای نیل به مطامع خود و رسیدن به دنیا و ریاست آن، او را فدای امیال و هوی و هوس خود کردند، مانند معاویه و مروان و سایر ایادی او و این فتنه شوم را در امت باقی گذاشتند تا امر حق در شبهه افتاده و واقع شود بر امت محمد آنچه که تاکنون واقع شده و آنچه خواهد شد انالله وانااليه راجعون).

۱۸.بلادرزی از قول ابن عباس آورده است: (..... عثمان به عباس از علی شکایت کرد که ای دایی، علی حق خویشاوندی مرا محترم ندارد و پسرت هم مردم را علیه من تحریک می کند و... پس عباس مواضع حق را اعلام و سپس عثمان گفت... کار واسطه و میانجی گری بین من و آنان برعهده تو باشد تا ما را به هم نزدیک نمایی و وقتی ما از نزد او خارج شدیم، مروان بن حکم نزد او رفته و رأی او را تغییر داد و عثمان فرستاده خود را فرستاد که ای عباس کمی صبر کن و کار میانجی گری را به تأخیر انداز... پس پدرم به من گفت پسرم این مرد هیچ دخالت و قدرتی در حکومتش ندارد. یعنی اختیار او در دست مروان و... است پس دعا کرد خدایا کاری کن که به آشوب داخلی نرسم و مرا چندان عمر نده ..... پس جمعه فرا نرسید که پدرم ازدنیا رفت...) انا لله و انا الیه راجعون.

بلادرزی از قول صهیب غلام آزاد شده عباس بن عبدالمطلب آورده است (مضمون) (..... عباس به عثمان گفت ..... بهمن خبر رسیده تو می خواهی علیه علی و دوستان او اقدام (سوء) کنی، عثمان گفت من تو را در

این مورد واسطه قرار می دهم ..... چون عباس همان صحبت را با علی کرد او گفت اگر عثمان بگوید که از خانه ام بیرونبروم بیرون خواهم رفت...)

۱۹.امیرالمؤمنین به معاویه نوشت... (..... به خدا قسم جز تو کسی پسرعموی تو (عثمان) را به قتل نرساند و من امیدوارم که تو را به خاطر گناهی مانند گناه او یا بزرگتر از آن به او ملحق سازم...) ...

(مضمون) از دقت در احادیث یاد شده به این نتیجه می رسیم که امام علی بن ابی طالب عثمان را پیشوای عادلی نمی دانسته که از مرگ او ناراحت شود یا آنچه بر سر او می آید برای او اهمیّت داشته باشد یا اجتماع و شورش مردم علیه عثمان او راخشمگین نماید، بلکه از حکومت او دوری گزیده و دفاع بیشتر از او این ترس را برای او ایجاد کرد که مبادا از گناهکاران شمرده شود... و نیز کسانی را که علیه او قیام نمودند گناهکار نمی دانسته و گرنه قیام آنان را نکوهش می نمود ..... و مقصودآن حضرت از اظهار عبارت اگر عثمان به من دستور دهد از خانه ام بیرون روم بیرون خواهم رفت، کنایه از این است که اختلاف من با او بر سر مسائل شخصی نیست بلکه بر سر رویه و رفتار اوست... و اگر به مفاد سخنان آن حضرت در روز دوم پس از بیعت مردم دقت نمائید که فرمود (..... آگاه باشید هر قطعه ملکی را که عثمان از املاک عمومی تصاحب کرده و... به خزانه بیت المال برگشت داده می شود .....) معلوم و مشخص می شود که آن حضرت عثمان را حاکم عادل و مجری قانون الهی نمی دانسته است وگرنه اوامر او را در این موارد ابطال نمی کرد ...

سخن عایشه ام المؤمنین دختر ابوبکر:

۱.ابن سعد می نویسد (..... در هنگامی که عثمان در محاصره بود، مروان بن حکم برای دفاع او می جنگید و عده ای با او نزد عایشه که عازم حج بود آمدند و گفتند عثمان در محاصره است تو در میان مردم نفوذ داری و می توانی دفاع کنی، عایشه گفت من بار سفر بسته ام و این سخن چند بار تکرار شد در این زمان مروان این بیت را خواند که کشور را علیه من به آتش کشید و چون شعله ور شد راه خویش گرفت و رفت پس عایشه به او پرخاش کرد که ای مروان که برای من شعر و مثال می آوری به خدا قسم که آرزو دارم تو و رفیقت را که خیلی به سرنوشت او علاقه داری به پای هر کدامتان سنگی بسته می بود و به دریا می افتادید و سپس به طرف مکه به راه افتاد در عبارت بلادرزی ..... ای مروان به خدا دلم می خواست که او (عثمان) در یکی از جوالها و کیسه های سفرم می بود و من این قدرت را داشتم که او را حمل کرده و به دریا می انداختم .....)

۲.بلادرزی آورده است (..... عبدالله بن عباس که از طرف عثمان متصدی سرپرستی کاروان حج بود در یکی از منزل های بین راه به عایشه برخورد کرد و عایشه به او گفت ای ابن عباس خدا به تو عقل و فهم و قدرت داده پس مبادا مردم را از تعرض به این دیکتاتور و مستبد (خودرأی) بازداری (مضمون) و در عبارت طبری ..... عایشه گفت مبادا مخالفان این مرد (عثمان) را بکوبی و مردم را درباره او به تردید دچار کنی، زیرا دیده عقل آنها نسبت به او بینا شده ..... و طلحه درهای بیت المال را قفل کرده و اگر به خلافت برسد رویه ابوبکر را در پی می گیرد، پس عبدالله بن عباس گفت ای مادر اگر اتفاقی برای عثمان بیفتد مردم فقط به رفیقمان (یعنی حضرت علی علیه السلام) روی می آورند عایشه گفت آه از تو، من نمی خواهم با تو مجادله و بحث کنم .....)

۳.بلادرزی آورده است ((مضمون) ..... در سالی که عثمان کشته شد عایشه و ام سلمه به حج رفتند و عایشه مردم را علیه عثمان تحریک می کرد و چون خبر کشته شدن عثمان به عایشه رسید در مسجدالحرام گفت به عقیده من همانطور که ابوسفیان در جنگ بدر برای قوم خود مصیبت به بار آورد عثمان نیز برای قبیله خود مصیبت به بار می آورد .....)

۴.طبری می نویسد (..... عایشه در ایامی که عثمان در محاصره بود از مدینه خارج شد (مضمون) مردی به نام اخضر به او درمکه گفت که عثمان، مصری ها را کشت پس عایشه گفت اناالله واناالیه راجعون، آیا مردمی که آمده اند درخواست حق میکنند و ظلم را تقبیح می کنند باید کشته شوند و به خدا قسم، به این کار رضایت نخواهیم داد، سپس مردی دیگر از راه رسید عایشه از او سؤال کرد و او گفت مردم مصر عثمان را کشتند عایشه گفت اخضر عجب دروغگویی است مقتول را قاتل میشمارد، و لذا این داستان ضرب المثل شد بطوری که می گویند (..... دروغگوتر از اخضر .....).

۵.همانگونه که مذکور شد (در جلد ۸ این کتاب) کسانی که به شرابخواری ولیدبن عقبه شهادت داده بودند، از ترس عثمان به عایشه پناهنده شدند، و آنوقت عثمان سخنان خشونت آمیز و درشت گفت از جمله آیا عراقیان کافر شدند و بدکاران عراق پناهگاهی جز خانه عایشه نیافتند و عایشه چون سخنان عثمان را شنید کفش پیامبر خدا را آورد و فریاد زد سنت و رویه پیامبر خدا، صاحب این کفش را ترک کرده ای ....

۶.و مذکور شد در همین جلد (..... که عایشه چون رفتار عثمان با عماریاسر را دید خشمگین شده و مقداری از موی پیامبر و لباس و کفش او را آورده و فریاد زد زود سنت پیامبر خود را رها کردید در حالی که مو و لباس و کفش او پوسیده نشده است و عثمان چنان خشمگین شد که حرف زدن خود را نمی فهمید .....)

۷.و نیز نامه ای از علی علیه السلام امیرالمؤمنین به عایشه و طلحه و زبیر که سند دیگری در این رابطه است و در آن حضرت فرمود ((مضمون) (..... ای عایشه تو با سرپیچی از دستور خدا و رسول او، از خانه ات بیرون آمدی و به دنبال کاری افتادی که موظف به انجام آن نیستی (و ارتباطی به تو ندارد)، پس آنگاه ادعا می کنی که می خواهی جامعه مسلمین را اصلاح کنی، بمن پاسخ بده که فرماندهی سپاه و جنگ در میدان و نبرد در کنار مروان چه ارتباطی به زنان دارد و عمل تو چه توجیهی دارد، در اینکه بین اهل قبله و مسلمین فتنه انگیزی شود و خونهای ناحق بر زمین بریزد و همچنین تو ادعا می کنی که به خونخواهی عثمان آمده ای، این موضوع هم ربطی به تو ندارد، زیرا عثمان از قبیله بنی امیه و تو از قبیله تیم هستی و از این گذشته تو همان کسی نیستی که در میان انبوه اصحاب رسول خدا فریاد می زدی که نعثل را بکشید و خدا او را بکشد که کافر گردیده است و اکنون به خونخواهی او برخاسته ای، پس از خدا بترس و به خانه ات برگرد و حجاب بر خود قرار بده والسلام).

۸.طبری و ابن قتیبه آورده اند (..... جوانی در جنگ جمل از قبیله جهنیه از محمد بن طلحه پرسید قاتلین عثمان چه کسانی هستند او پاسخ داد خون عثمان سه قسمت می شود یک قسمت بر گردن آن زن در کجاوه است (یعنی عایشه) و یک قسمت دیگر به گردن صاحب آن شتر سرخ مو یعنی طلحه است و قسمت سوم بر گردن علی بن ابی طالب، پس آن نوجوان خنده کرد و گفت پس من با قرار داشتن در این سپاه در گمراهی هستم پس به سپاه علی علیه السلام ملحق شد و این شعر را می خواند (..... از پسر طلحه درباره مردی پرسیدم که در مدینه کشته شد و مدفون نگردید، گفت خون او سه قسمت است .....،گفتم راست گفتی در دو نفر اول ولی درباره سومی یعنی آن مرد تابناک (علی علیه السلام) بر خطا رفتی...).

۹.طبری از دو طریق روایت کرده است که (..... عایشه رضی الله عنه در راه بازگشت به مدینه (مضمون) به عبد بن ام کلاب که همان عبد بن ابی سلمه است، برخورد نموده و اخبار مدینه را می پرسید، گفت عثمان را کشتند و با علی بیعت کردند پس عایشه گفت به خدا اگر کار خلافت به نفع دوست تو تمام شده باشد بهتر است که آسمان بر زمین فرود آید، زود مرا به مکه برگردانید، به خدا قسم عثمان به ناحق و مظلوم کشته شد... عبدبن ام کلاب گفت به خدا قسم اولین کسی که علیه عثمان به مخالفت برخاست تو بودی که می گفتی نعثل را بکشید چون کافر گشته است، او گفت آنها او را توبه دادند و آنوقت کشتند و... حرف آخرم بهتر از حرف اول من است، پس عبد بن ام کلاب گفت: (..... تو بودی که دستور کشتن خلیفه را دادی و به ماگفتی که او کافر شده است و ما برخاسته در اجرای فرمان تو او را کشتیم و به عقیده ما قاتل کسی است که فرمان داده است... و مردم با آن ابرمرد پیمان حکومت بستند که تیرگی و گژی را زایل

می کند و لباس رزم در برکرده و به نبرد برمی خیزد و... شک نیست که امین وفادار و خیانتکار یکی نیستند پس عایشه به مکه رفته و ادعای خونخواهی او را نمود .....).

۱۰.ابوعمر نویسنده استیعاب آورده است (مضمون) (..... احنف بن قیس مردی خردمند و صبور و دیندار و باهوش و سیاستمدار و...، بود چون عایشه به بصره رسید او را احضار کرد احنف قبول نکرد و چون اصرار کرد احنف به نزد او رفته و عایشه به او گفت وای بر تو ای احنف چه عذری در پیش خدا داری که خونخواهی عثمان نمی کنی ..... احنف پاسخ داد یکسال نمی گذرد که تو را می دیدم که از عثمان بد می گفتی و اعتراض کرده حکم قتل او را می داری من حکم ترا درحالی که از قتل عثمان راضی بودی قبول می کنم و حکم بعدی تو را در حالی که از قتل او خشمگینی رد می کنم .....).

۱۱.ابن عساکر از زبان ابومسلم گوید (..... وی چون دید که مردم شام به عایشه به خاطر رفتارش و گفتارش به عثمان بد میگویند گفت ای مرم شام برای شما در مورد مادرتان (ام المؤمنین عایشه) مثالی می زنم او مانند چشم دردناکی در سر است که بایستی با او مدارا کرد).

۱۲.ابن ابی الحدید می گوید همه مورخان و شرح حال نگاران اتفاق نظر دارند که عایشه از جمله تندروترین مخالفان عثمان بوده است (مضمون) ..... و به همه می گفت لباس پیامبر از بین نرفته که عثمان سنت رسول خدا را از بین برد و گفته اند اولین نفر که به عثمان لقب نعثل داد عایشه بود و می گفت که نعثل را بکشید که او را خدابکشد .....).

۱۳.مدائنی در کتاب جمل خود درباره عایشه آورده (مضمون) ..... (که چون عثمان کشته شد ..... شک نداشت که طلحه به خلافت می رسد و مستمر می گفت مرگ بر نعثل و مرده باد نعثل خوشا به حال طلحه خوشا به حال پسر عمویم گویا می بینم که مردم دارند با او بیعت می کنند .....).

۱۴.ابومخنف آورده است (..... عایشه چون از مکه خبر کشته شدن عثمان را شنید از خوشحالی می دوید و می گفت خوشا به حال تو ای طلحه که مردم جز تو کسی را شایسته حکومت نمی یابند، وقتی (مضمون) عبید بن ابی سلمه خبر خلافت علی را به او داد او دائماً (ای وای) و (ای وای) می گفت و وقتی من به او گفتم چه کسی شایسته تر از علی و تو چرا ناراحتی، او جواب نداد) در عبارات بسیار دیگر آمده که چون خبر کشته شدن عثمان را به او دادند گفت (خدا او را نابود سازد، این سرنوشت را خودش با کارهای ناروایش برای خود فراهم نمود و خدا به بندگان خود ظلم نمی کند .....)

۱۵.قیس بن حازم می گوید (در سالی که عثمان کشته شد به حج رفتم و وقتی خبر قتل عثمان را به عایشه دادند من آنجا بودم (مضمون) پس او به سوی مدینه حرکت کرد و در راه می گفت خوش به حال طلحه و چون از عثمان یاد می نمود میگفت خدا او را نابود کند... و وقتی که خبر بیعت با علی به او رسید سخن خود را دگرگون کرد و گفت عثمان را به ناحق کشتند من به او گفتم همین تازگی گفتی خدا او را نابود کند و قبلاً هم از همه مردم بیشتر با او مخالفت کرده و زشت ترین حرفها را به او می زدی ..... او گفت که آنها بعد از آن که او توبه کرده بود، او را کشتند

(کلب گوید اگر مردم با طلحه بیعت می کردند، حتی اگر توبه هم کرده بود می گفت توبه گرگ مرگ است و توبه او قبول نبوده زیرا ملاک او در گمراهی و یا مظلومیت عثمان به حکومت رسیدن طلحه بوده است ..... الی آخر)

۱۶.به طرق دیگر روایت شده است که وقتی خبر مرگ عثمان به عایشه رسید گفت (او را گناهانش به کشتن داد و خدا انتقام کارهای ناروایش را از او گرفت ای قبیله قریش مبادا قتل عثمان همانطور که مرگ تبهکار قوم ثمود، آن قوم را به غم نشانید شما را غمگین و ناراحت کند ..... و بدانید که شایسته ترین برای خلافت طلحه است ولی چون پی درپی خبر بیعت مردم با علی به او رسید گفت خاک بر

سر این مردم آنها به هیچ وجه نمیخواهند که خلافت به قبیله ابوبکر برگردد و طلحه و زبیر بوسیله عبدالله بن زبیر به او پیغام دادند که ندای خونخواهی عثمان را بلند کند و ام سلمه که با او بود به شدت مخالفت کرده و حمایت خود را از علی با جدیت دنبال کرد...).

۱۷.ابومخنف می گوید ..... (مضمون) (عایشه نزد ام سلمه رفت تا او را بفریبد و برای خونخواهی عثمان او را تحریک کند و شروع کرد از ام سلمه تعریف کردن و... ام سلمه گفت تو برای چه منظور این سخنان را می گویی گفت با ما بیا و علیه علی به خونخواهی عثمان حرکت کن، پس ام سلمه گفت (من ام سلمه هستم و تو عایشه)، دیروز مردم را علیه عثمان به شورش وادار می کردی و بدترین حرفها را به او می زدی و همیشه او را با لقب نعثل می خواندی و تو به یقین می دانی که علی بن ابیطالب در نظر پیامبر (ص) چه مقام بلند و چه جایگاه رفیعی داشته است و .....).

۱۸.ابن عبدربه می نویسد (مردی از قبیله بنی لیث می گوید (از زبیر سؤال کردم در چه حالی، گفت تحت تعقیب و مغلوب، فرزندم بر من غالب است و گناهم مرا تعقیب می کند)، پس در مدینه از سعدبن ابی وقاص سؤال کردم عثمان را که کشت، گفت عثمان را شمشیری کشت که عایشه از نیام بیرون آورد و طلحه تیز کرد و علی زهرآلود نمود و زبیر با دست در سکوت به کشتن اشاره کرد)، و ابن قتیبه به همین مضمون از عمروعاص آورده ..... و می گوید (طلحه چنان شیفته و عاشق خلافت است که ممکن است از فرط هیجان شکم خود را پاره کند...).

۱۹.ابن عبدربه می گوید (مغیره بن شعبه (مضمون) به نزد عایشه آمد و عایشه به او گفت ای کاش مرا در جنگ جمل میدیدی که چگونه تیرها از دیواره کجاوه ام عبور کرده و بعضی به پوست تنم نشسته بود، پس مغیره گفت به خدا دلم میخواست یکی از آنها به تو اصابت می کرد و ترا می کشت به سزای کارهایی که علیه عثمان کردی .....).

۲۰.ابن عبدربه از ابوسعید خدری آورده است که گفت (مضمون) (در مکه عده ای به دور خیمه عایشه بودند، از جمله من و در این وقت عثمان از آنجا رد شد و همه به او ناسزا گفتند، مگر من پس چون به مدینه رسید عثمان مردی را که اهل کوفه بود تهدید کرد .....).

۲۱.ابن اثیر و فیروزآبادی و ابن منظور و زبیدی می گویند نعثل یعنی پیرمرد احمق و او فردی یهودی ساکن مدینه بود که عثمان را به او تشبیه کردند و یا مرد ریش درازی از مردم مصر بوده که می گویند شبیه عثمان بود و در حدیث عایشه که میگفت نعثل را بکشید که خدا او را بکشد و منظورش عثمان بود ..... (مضمون) پس اینها روایاتی است که می رساند که عایشه عثمان را شایسته مسند خلافت نمی دانسته و حتی او را جنایتکاری می دانسته که قتل او واجب و لازم بوده است ..... و مردم را علیه او تحریک می نموده است ..... ولی وقتی که ملاحظه کرد که خلافت به طلحه نرسید ناراحت شده و... اقدامات بعدی او نیز در واقع تلاش برای خلافت او به بهانه خونخواهی عثمان بود .....، و حال آنکه خدا او و همه همسران رسول خدا را از ظاهر شدن در میدان کشمکش و از گردش و خرامیدن منع فرموده بود و رسول خدا صلی الله علیه وآله او را مخصوصاً از شرکت در قیام تجاوزکارانه جمل برحذر داشته و هنگامی که در خواب حوالی بصره سگها به او پارس می کنند بیاد خبر غیبی و معجزه پیامبر افتاده و تصمیم می گیرد که برگردد ولی دوباره با تمام وجود حرف خدا و رسول را زیر پا قرار می دهد و به قیام مسلحانه علیه خلافت علی برمی خیزد تا آنکه طلحه کشته شده و تمامی تلاشهای او بی ثمر شده و خلافت علی استوار میشود.

سخن عبدالرحمن بن عوف:

مجاهد بدری، رئیس شورای انتخاب خلیفه و یکی از ده نفری که می گویند مژده بهشت دریافته اند .....،

۱.بلادرزی از سعد آورده است که چون ابوذر در ربذه درگذشت علی و عبدالرحمن بن عوف کارهای عثمان را یادآوری نمودند و علی به او گفت همه اینها نتیجه کار توست یعنی که در شوری شش نفره به او پیشنهاد خلافت دادی و با او بیعت کردی، و عبدالرحمن گفت اگر حاضر باشی من حاضرم که تو شمشیر خود را و من شمشیر خود را علیه او بکار بریم زیراتعهداتی را که سپرده (مبنی بر عمل به قرآن و سنت و...) را زیر پا نهاده است.

۲.ابوالفداء آورده است که چون از عثمان رضی الله (مضمون) سر زد آنچه سر زد مردم به عبدالرحمن بن عوف سرزنش کرده و می گفتند اینها نتیجه اعمال توست و او می گفت من فکر نمی کردم که عثمان چنین اعمالی مرتکب شود و حالا با خدا عهد می بندم که با او هرگز سخن نگویم و به این قول خود عمل کرد و از دنیا رفت در حالی که با عثمان قهر و از او ناراضی بود و با او سخن نمی گفت، وقتی در بیماری منتهی به مرگش که عثمان به دیدار او رفته بود رویش را به سمت دیوارکرد و یک کلمه با عثمان سخن نگفت.

(کلب گوید گویا روش حضرت زهرا در اظهار نارضایتی از ستمگران سنت بین صحابه رسول خدا شد).

۳.بلادرزی آورده که نزد عبدالرحمن که بیمار بود نام عثمان را آوردند گفت پیش از آنکه بیشتر از این به سلطنتش ادامه دهد کار او را بسازید، پس این سخن به عثمان رسید، دستور داد نگذارند گله های گوسفندان و رمه های او و .....، از چاه آبی که تا آن وقت استفاده می کردند استفاده کنند ....

۴.بلادرزی آورده که عبدالرحمن بن عوف قسم یاد نمود که هرگز با عثمان سخن نگوید و نیز وصیت کرد که عثمان بر او نماز نگذارد ..... و وقتی از دنیا رفت زبیر یا سعد بن ابی وقاص بر او نماز خواندند ...

۵.ابن عبدربه به همین مضامین آورده .....، که به واسطه کارهای ناروایی که از عثمان سر زد، مردم عبدالرحمن را سرزنش نموده، پس او نزد عثمان رفت و گفت من ترا بر دیگران مقدم کردم تا با ما به روش ابوبکر و عمر رفتار کنی، عثمان گفت من صله رحم می کنم، عبدالرحمن گفت من به خدا قسم یاد می کنم که هرگز با تو سخن نگویم و ....

۶.طبری آورده که رمه ای را بابت مالیات های اسلامی به مدینه آوردند و عثمان آنها را به یکی از اعضاء خاندان حکم بخشید، ولی عبدالرحمن دستور داد آنها را آورده و بین مردم تقسیم کردند ....

۷.(مضمون) ابوهلال عسگری می گوید: (از دعای علی آن دو (عثمان و عبدالرحمن) در حالی مردند که با هم دشمن و قهربودند .....، و هنگامی که عثمان ساختمان یکی از کاخهای خود را تمام کرد، جشن مفصلی به راه انداخت و مردم را دعوت کرد از جمله عبدالرحمن بن عوف که به عثمان گفت، ای پسرعفان آنچه را مردم درباره تو می گفتند و ما قبول نمی کردیم، امروز فهمیدم که همه راست و درست است و من از اینکه با تو بیعت کردم به خدا پناه می برم و... آنوقت عثمان دستور داد او را از میهمانی بیرون انداختند و دستور داد کسی با او معاشرت نکند .....) و امّا اشاره ابوهلال به دعای امیرالمؤمنین و گفتار آن حضرت است در جلسه شورایی که عمرساخته و پرداخته بود که فرموده بود (..... ای عبدالرحمن به خدا قسم که تو اینکار را کردی زیرا به او همان امیدی را داری که رفیق شما دو نفر از رفیق خود داشت و امیدوارم که خدا میانه شما را به دشمنی بکشاند .....) و نیز گفتار عبدالرحمن به عثمان که آنچه درباره تو می گفتند و ما قبول نمی کردیم .....، اشاره به کلام علی علیه السلام است در روز شورا که به عبدالرحمن گفت (..... من می دانم که آنها عثمان را منصوب می کنند و او بدعتها و کارهای خودسرانه خود را انجام خواهد داد که اگرعمری باقی باشد آنها را به تو متذکر خواهم شد و اگر عثمان کشته شود و یا بمیرد، بنی امیه حکومت را میان خود دست به دست خواهند گردانید و اگر زنده باشی مرا در وضعی خواهی دید که دوست نداری ببینی .....) (مضمون)

در اینجا سؤالاتی مطرح می شود و آن اینکه اساساً تعهدی که از عثمان در زمان خلافت خواستند و آن عمل به روش عمر و ابوبکر بود قابل توجیه است یا خیر و آیا اولا عمل دو خلیفه یا موافق قرآن و سنت است که لزومی به ذکر ندارد و یا مخالف که لزومی به پیروی ندارد و لذا علی علیه السلام در شورا زیر بار تعهد تبعیت از عمر و ابوبکر نرفت و شرط خلافت خود را پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر و اجتهاد خود اعلام کرد. ..... و عین این سؤالات از عثمان قابل پرسش است و اینکه حال که تعهد تبعیت کردی، چرا اجرا نکردی و اگر نمی توانستی اجرا کنی چرا رها نکردی و... و کلام عبدالرحمن به علی علیه السلام که اگر بخواهی حاضرم قیام به شمشیر

نمایم و یا گفتار او که قتل او را لازم دانسته و گفت پیش از اینکه به سلطنتش ادامه دهد کار او را بسازید .....، ..... و وصیت می کند که عثمان بر او نماز نخواند و ....

نظریه طلحه:

او عضو شورای شش نفره و یکی از ده نفری است که می گویند مژده بهشت یافته است:

(مضمون) ۱- مولای متقیان درباره طلحه می گوید: (..... به خدا قسم که طلحه فقط به این دلیل با عجله به خونخواهی عثمان اقدام کرد که ترسید او را به جرم قتل عثمان تعقیب کنند و نیز هیچکس به اندازه او در تحریک مردم اقدام نکرده بود و لذا با این عمل خود خواست با تظاهر به خونخواهی عثمان مغلطه گری نماید و دیگران را به شک و تردید بیندازد و به خدا قسم او یکی از این سه حالت را داشته است و غیر این نیست،

اگر عثمان را ظالم می دانست بایستی به قاتلین او کمک می کرد و یا به طرفداران عثمان حمله می نمود و اگر مظلوم میدانست بایستی در مقابل مخالفان قد علم می کرد و اگر شک داشت و نمی دانست که او ظالم است و یا مظلوم، بایستی کناره می گرفت ولی او هیچ یک از این سه کار را نکرد و لذا دلایل او پذیرفتنی نیست...).

۲.طبری آورده است: (علی علیه السلام در روزهایی که عثمان در محاصره بود به طلحه گفت ترا به خدا قسم می دهم که مردم را از عثمان دور کن، طلحه گفت به خدا قسم اینکار را نمی کنم، تا بنی امیه کیفر خود را پس دهند) و ابن ابی الحدید پس از نقل این روایت گوید به همین دلیل علی می گفت (خدا سزای طلحه را بدهد که عثمان آنهمه بخشش به او کرد ولی او با عثمان چنین کرد).

۳.طبری در روایت دیگر می گوید: (..... عبدالله بن عباس بن ابی ربیعه می گوید به خانه عثمان رضی الله عنه وارد شدم (مضمون) ..... پس دست مرا گرفت تا صحبت افرادی که او را محاصره کرده بودند بشنویم پس یکی می گفت منتظر چه هستید یکی می گفت شاید از رویه بد خود برگردد، پس طلحه به گوش پسر عدیس چیزی گفت و پسر عدیس به رفقایش گفت هیچکس را نگذارید که وارد این خانه و یا از آن خارج شود و آنوقت عثمان به من گفت این دستور تهاجم بود که الآن طلحه به او داد و سپس گفت خدایا خودت طلحه را چاره کن چون اوست که اینان را تحریک کرده و علیه من شورانده است و به خدا امیدوارم که دستش به خلافت نرسد و به کشتن رود چون اوست که احترام مرا و حقوق مرا پایمال کرد و ریختن خون مرا روا دانست ..... به جایگاه خود برگشت و چون می خواستم خارج شوم مانع شدند تا آنکه محمد بن ابی بکرسر رسید و به آنها دستور داد بگذارند من خارج شوم و...)

۴.طبری از حسن بصری آورده است که (..... طلحه زمینی داشت که به عثمان به مبلغ هفتصد هزار درهم فروخت و وقتی پولها را تحویل گرفت .....، گفت این همه پول را نگهداری کردن، با اینکه انسان نمی داند فردا برای او چه اتفاق می افتد، معقول نیست، پس برخاسته همه آنها را بخشش کرد و حسن بصری گوید بعدها هم از پی همین درهم و دینار برمی خیزد(یعنی علیه عثمان) .....).

۵.ابن ابی الحدید از قول طبری آورده است (..... عثمان از طلحه پنجاه هزار طلبکار بود، در راه مسجد به عثمان گفت پولت حاضر است عثمان گفت مال خودت باشد تا به مردم کماکان بخشش کنی و وقتی عثمان در محاصره بود با اشاره به این خوبی ها می گفت، طلحه جواب برعکس داد)، ابن ابی الحدید می گوید طلحه بیش ازهرکس تحریک می کرد و زبیر در مرتبه بعد از او قرار داشت و می گویند عثمان می گفت مرگ بر طلحه که اینهمه زر وسیم به او بخشیدم و حالا او می خواهد مرا بکشد و مردم را به کشتن من تحریک می کند خدایا مگذار که او از کارهایش بهره ببرد و به خلافت دست یابد ..... و نقل نموده اند که طلحه روز قتل عثمان صورت خود را پوشانده بود تا مردم او رانشناسند و به طرف خانه عثمان تیراندازی می کرد و وقتی نتوانستند به خانه عثمان وارد شوند، طلحه آنان را از بام خانه یکی از انصار راهنمایی کرد تا به خانه عثمان وارد شده و او را کشتند ...

۶.مدائنی گوید: (طلحه تا سه روز اجازه نداد که عثمان را دفن کنند و علی هم تا پنج روز از کشته شدن عثمان نگذشت با مردم بیعت نکرد ..... (مضمون) پس طرفداران عثمان از علی برای دفن عثمان کمک خواستند و طلحه عده ای را مأمور کردکه در کمین جنازه عثمان نشسته و او را سنگباران کنند، و به غیر از چند نفر از نزدیکان عثمان، کسی با جنازه عثمان نبود و آنها می خواستند در کنار دیواری در مدینه که به نام (حش کوکب) معروف بود و یهودیان مرده های خود را آنجا دفن میکردند او را دفن کنند که مردم آن را سنگ باران نمودند و... پس علی علیه السلام به مردم پیام داد که او را رها کنند، و مردم رفتند و عثمان در همان محل دفن شد، در تشیع جنازه او مروان و دختر عثمان و سه تن از نوکران او بودند که دخترش با صدای بلند گریه می کرد و طلحه گروهی را که به کمین بودند دستور داد جنازه او را سنگباران کردند و فریاد می زدند(نعثل، نعثل به طرف دیوار به طرف دیوار) پس او را همانجا (که قبرستان یهودیان مدینه بود) دفن کردند.

۷.واقدی آورده است وقتی عثمان کشته شد برای دفن او گفتگو شد پس طلحه دستور داد در (دیر سلع) دفن شود یعنی قبرستان یهود و طبری این را نقل کرده و بجای طلحه آورده که یک نفر گفت ...

۸.در کتاب تاریخ طبری آمده است ((مضمون) چون خانه عثمان به محاصره درآمد، علی را خواست و گفت ..... من به گردن تو حق دارم ..... و پیامبر میان من و تو پیمان برادری بست و... و اگر ما در جاهلیت هم بودیم، برای ما قبیله ما یعنی عبدمناف بد بود که کسی از قبیله تیم (ابوبکر و عایشه و طلحه) حکومت را از ما بگیرد و ..... پس علی علیه السلام به سوی طلحه رفته و گفت ای طلحه این چه کاری است که کرده ای، او گفت ایابوالحسن این کار را وقتی انجام دادم که کارد به استخوان رسیده بود، و علی به سوی خزانه بیت المال رفت و (کلید نبود) قفل آن را شکست و اموال را بین مردم تقسیم کرد ..... چون خبر به عثمان رسید شاد شد...،)، و این عبارتی است که در کتاب جدید تاریخ طبری (چاپ شده موجود)، آمده است (یعنی ..... پیامبر میان من و تو پیمان برادری بست .....)، با خود آنچه که طبری نقل کرده فرق دارد و این دلالت بر آن دارد که عده ای تبهکار در نوشته های او دست بردند و آن را تغییر دادند و مطالبی را آوردند که همه مسلمانان در نادرستی آن اتفاق نظر دارند تا .....، ابن ابی الحدید همین روایت را از طبری آورده و ..... در آن عبارت (و پیامبر میان من و تو پیمان برادری بست)، وجود ندارد و معلوم است که این مطلب بعد از زمان ابن ابی الحدید جعل شده است و از طرفی دیگر در جلد سوم الغدیر حدیث برادری رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باعلی علیه السلام بطور مشروح آمده و ثابت نمودیم که این برادری مخصوص به آن حضرت است و بس ....

۹.بلادرزی آورده است (..... طلحه به عثمان گفت تو کارهای بدعت آمیز و ..... انجام داده ای، عثمان گفت من کار بدعت آمیز نکردم شما مردم را تحریک می کنید .....).

۱۰.بلادرزی از قول ابومخنف و دیگران می گوید: (..... چون حلقه محاصره عثمان تنگ و تنگتر شد، طلحه رساندن آب را به خانه اش ممنوع کرد بطوری که علی بن ابی طالب از این امر به خشم آمد پس به او آب رساندند .....).

۱۱.بلادرزی نیز با همین مضمون آورده است که چون طلحه و زبیر بر اوضاع مسلط شدند طلحه مانع از رسیدن آب به عثمان شد ...

۱۲.بلادرزی از مجمع که از انصار است، آورده که (به طلحه گفت به خدا فکر می کنم شما عثمان را خواهید کشت طلحه پاسخ داد عثمان، نه فرشته مقرب است و نه نبی مرسل که اهمیّت داشته باشد...).

۱۳.و نیز بلادرزی آورده است که (عثمان به گروهی که طلحه نیز در بین آنها بود سلام کرد و دید که آنها جواب او را نمیدهند، پس به طلحه می گوید فکر نمی کردم روزی را ببینم که به تو سلام کنم و تو جواب مرا ندهی .....) و این غیر از ماجرای محاصره دوم است که مذکور خواهد شد.

۱۴.بلادرزی آورده است که در روزهای محاصره، رهبری مردم با طلحه بود، پس عثمان به علی پیام فرستاد با این بیت شعر (..... که اگر قرار است خورده شوم تو مرا بخور و اگر قرار نیست خورده شوم، قبل از اینکه قطعه قطعه شوم مرا دریاب .....)پس در آن روز امامت مردم را به عهده گرفت و مردم از دور طلحه پراکنده شدند و...

۱۵.بلادرزی از ابن سیرین نقل کرد که از اصحاب رسول خدا (ص) هیچکس بیش از طلحه در قتل عثمان تندروی نمی کرد ...

۱۶.ابن سعد و ابن عساکر آورده اند: (که در جنگ جمل طلحه می گفت ما در کار عثمان آلوده شدیم و لذا بهترین کار این است که در راه او فدا شویم وبا این قصاص عثمان از ما راضی شود...)

۱۷.ابن عساکر آورده است که در جنگ جمل مروان بن حکم که در لشکر (عایشه و طلحه و زبیر) بود گفت بعد از امروز به دنبال خونخواهی عثمان نخواهم بود، و این سخن را بعد از اینکه با تیر خود طلحه را کشت گفت و سپس به ابان فرزند عثمان گفت به جای تو بعضی از قاتلین پدرت را به کیفر رساندم، ابوعمرو می گوید این موضوع محل اتفاق نظر همه دانشمندان است که مروان، طلحه را در (جمل) و در حالی که در حزب و لشکر او بود کشت ..... و این مطلب که مروان بن حکم طلحه را به انتقام خون عثمان کشته است در کتب تاریخ و حدیث و... آمده است.

۱۸.ابن سعد آورده است که راوی از عبدالملک بن مروان شنید که می گفت اگر امیرالمؤمنین مروان به من خبر نداده بودکه طلحه را به قصاص خون عثمان کشته است من هرکس را که از اولاد طلحه بود به قصاص عثمان می کشتم...)

(کلب گویدپس تو ای مسلمان به افکار این اشقیا بنگر که چگونه خارج از قواره دین و شریعت در فکر کشتار و قتل و غارت هستند و عمل این مجرمین را در کربلا و در قتل عام خاندان پیامبر ملاحظه کن)

۱۹.و حمیدی از قول عبدالملک بن مروان آورده که موسی پسر طلحه نزد ولید آمد و ولید به او گفت هر وقت نزد من میآیی من می خواهم ترا بقتل برسانم، ولی آنچه مانع من می شود این است که مروان به من گفت که طلحه را (به قصاص عثمان) کشته است.

۲۰.طبری می گوید (طلحه و زبیر در بصره به سخنرانی پرداخته و می گفتند ای مردم بصره برای گناهی بزرگ باید توبه کرد ما می خواستیم عثمان را مؤاخذه کنیم ولی افراد نادان عجله کردند و...، و مردم به طلحه پاسخ دادند ولی در نامه هایی که تو برای ما می فرستادی چیز دیگری نوشته بودی...)

۲۱.مسعودی در رابطه با جنگ جمل می گوید (..... علی رضی الله عنه پس از بازگشت زبیر، طلحه را صدا زد و گفت علت اینکه قیام کرده ای چیست گفت خونخواهی عثمان، پس علی گفت خدا هر کدام از ما دو نفر را که مسئول قتل اوست هلاک کند)

(کلب گوید پس بر استجابت دعای مولانا المظلوم امیرالمؤمنین توجه بفرما که چگونه به سرعت مستجاب گردید)

۲۲.و آورده اند (طلحه و زبیر چون به بصره رسیدند عبدالله بن حکیم تمیمی نامه هایی که قبلاً آنها به او نوشته بودند را آورد و از طلحه پرسید آیا این نامه ها، نامه های تو نیست گفت آری گفت دیروز ما را دعوت به خلع و قتل عثمان می کردی و وقتی او را کشتی، برای انتقام خون او قیام می کنی... و سپس با علی بیعت کردی و بیعت شکستی و آمدی مرا در انحراف خود به کفر و آشوب خود شرکت دهی و...)

۲۳.ابن قتیبه آورده است وقتی طلحه و زبیر و عایشه وارد بصره شدند .....، مردم از عایشه سؤال کردند تو چرا از خانه بیرون آمدی و...، او پاسخ داد برای ..... خونخواهی عثمان ..... از مردم یکی می گفت درست می گوید یکی می گفت نادرست می گوید، پس آشوب برپا شد و... تا جایی که به صورت همدیگر می کوبیدند پس یکی از اشراف بصره نامه ای از نامه های طلحه را آورد و ..... گفت دیروز ما را تشویق می کردی عثمان را بکشیم و اکنون می گویی انتقام خون او را بگیریم ..... پس جاریه بن قدامه آمده و به عایشه گفت (ای

ام المؤمنین اینکه تو از خانه خود بیرون آمدی و سوار این شتر لعنتی شده ای برای ما ناگوارتر از قتل عثمان است زیرا خدا برای تو احترامی قرار داده بود که تو آن را از بین بردی و هرکس که جنگ با تو راروا بداند مثل آن است که قتل تو را روا بداند، پس اگر به اراده خود آمدی برگردد و اگر تو را وادار کردند آنهایی که تو را به اینکاروادار کردند مؤاخذه کن.).

۲۴.ابومخنف در روایتی آورده است که علی علیه السلام فرمود: (..... خدایا طلحه پیمان بیعت خود را با من شکست او کسی بود که آنقدر مردم را علیه عثمان تحریک کرد تا او را کشت و سپس مرا متهم نمود، خدایا به او مهلت و مجال نده و خدایا زبیر پیوند خویشاوندی خود را با من گسست و بیعت خود را شکست و از دشمن من حمایت کرد ..... پس هرگونه که صلاح می دانی شر او را از من دفع کن).

۲۵.طبری آورده است که علقمه بن وقاص لیثی نقل نمود (..... که طلحه به من گفت ..... از من در حق عثمان کارهایی سرزده که جبران آن فقط از راه خونخواهی اوست...)، آری اگر طلحه می خواست که توبه کند بهترین راه آن بود که خود را تسلیم اولیاء مقتول کند، کنند نه اینکه فتنه ای بپا کند که در آتش آن هزاران هزار خون مسلمان بی گناه بر زمین ریخته شود و...

نظریه زبیربن عوام:

او عضو شورای شش نفره و یکی از ده نفری است که می گویند مژده بهشت یافته اند:

۱- طبری در شرح جنگ جمل آورده است .....، (..... علی سوار بر اسب در روز صفین زبیر را احضار کرد و به او گفت چه باعث شد که آمدی در حالی که ما ترا از اولاد عبدالمطلب (و یاور پیامبر) می دانستیم تا پسر شوم تو بزرگ شد و ترا از ماجدا کرد و سپس برخی کارهای ناروا که او انجام داده بود را برای او شماره کرد و نیز به او یادآوری نمود آن روز را که رسول خدا به او و زبیر برخورد کرده بود و به علی فرمود: یا علی پسر عمه تو زبیر چه می گوید در حالی که با ستمکاری و بناحق با تو جنگ نماید .....، و در این زمان زبیر پاسخ داد (حالا به یادم آمد)، بنابراین من با تو نخواهم جنگید، پس بازگشت نمود و پسر (شوم) او عبدالله زبیر او را به ترس از جنگ متهم کرد و گفت چشم های تو به پرچمهای پسر ابی طالب افتاده و فهمیدی در زیر آن پرچمها مرگ کمین کرده و ترسیده ای پس زبیر به خشم آمد و گفت وای بر تو من در برابر او سوگند خوردم که با او جنگ نکنم، پس پسرش گفت کفاره قسم بده و جنگ کن .....، ..... پس دوباره به میدان آمد و .....،

نیز علی(ع) به زبیر گفت (تو عثمان را کشته ای و قصاص خون او را از من می خواهی) خدا امروز برای هر کدام از ما که با عثمان تندتر بود ناگواری آورد)، آری زبیر از آن جهت سوگند خورد که با علی جنگ ننماید، زیرا علی علیه السلام آن حدیث رسول خدا صلی الله علیه وآله را به خاطر او آورده و دانست که جنگ با علی عین ستمکاری و حرکت در راه باطل است .....، امّا پسر (شوم) او عبدالله، باعث تحریک او شد و با علی (ع) جنگ نمود و کلام رسول خدا تحقق یافت .....،

۲.مسعودی آورده است که مروان بن حکم در جنگ جمل گفت، زبیر از جنگ منصرف شد و طلحه هم در حال انصراف است نمی دانم به کدام طرف نیزه بیندازم پس طلحه را به تیز زد و کشت.

۳.ابن ابی الحدید می نویسد .....، (..... طلحه از همه کس بیشتر علیه عثمان مردم را تحریک می کرد و زبیر در مرحله بعد قرار داشت و می گفت عثمان را بکشید که دین شما را تغییر داده است...، و به او گفتند پسرت بر در خانه او ایستاده و از اوحمایت می کند گفت بدم نمی آید که عثمان کشته شود و اگرچه قتل او با کشتن پسر من آغاز شود .....).

۴.بلادرزی آورده است (مضمون) (زبیر به عثمان گفت با این مخالفان نزد همسران پیامبر برو و داوری را نزد آنان ببر و تا عثمان بیرون آمد، مردم مسلح به او حمله کردند و او مجبور شد و دوباره به خانه خود رفت و...

۵.بلادرزی می گوید در نوشته ای متعلق به عبدالله بن صالح دیدم که (عثمان با زبیر دعوا کرد و زبیر به او گفت اگر بخواهی حاضرم با تو نبرد کنم عثمان گفت چگونه، گفت با شمشیر و تیر و کمان).

رابطه طلحه و زبیر با عثمان:

۱.مولای متقیان درباره این دو می فرماید (مضمون) (..... آنها حقی را مطالبه می نمایند که خود رها کرده و قصاص خونی را می خواهند که خود ریخته اند ..... و قطعاً آنان گروه عصیانگر و متجاوز فتنه گر (داخلی کشور) هستند که مایه تمام فساد و شرارت در آن جمع است) و در عبارت دیگر با همین مضمون (..... مسئولیت قتل عثمان برعهده هیچکس جز آنان نیست و قطعاً آنان گروه تجاوزگر هستند و... به خدا قسم طلحه و زبیر و عایشه بطور یقین می دانند که من بر مدار حق هستم و آنها برباطل و امر ناحق .....)

۲.امیرالمؤمنین در نامه ای به مردم کوفه می فرماید (..... من درباره عثمان به شما مطالبی می گویم که با شنیدن آن مثل آن باشد که شما عیناً شاهد ماجرا بوده باشید، ..... مردم از عثمان انتقاداتی داشتند و من هم او را زیاد مؤاخذه می کردم، پس طلحه و زبیر تندروی و خشونت می کردند... و عایشه شراره های خشم خود را بر او می بارید و...، عده ای آمده و او راکشتند و مردم در کمال آزادی و بدون اینکه تحت هرگونه فشاری باشند با من بیعت کردند...).

۳.بلادرزی آورده که علی علیه السلام از کنار خانه یکی از افراد خانواده ابوسفیان عبور می کرد صدای دختران آن خانه را شنید که با دایره آواز می خواندند و می گفتند (..... مسئولیت ظلمی که به عثمان شد با زبیر و ظالمتر از او طلحه است زیرا این دو نفر بودند که آتش شورش را علیه او بپا کرده و در رسوایی او کوشیدند...) پس علی علیه السلام فرمود خدا آن دخترها را بکشد که چه خوب دانستند که انتقام خود را از چه کسی باید بگیرند...)

۴.طبری آورده است که: (عبدالله ابن عباس .....، گفت نزد علی (ع) رفتم از من سؤال کرد از طلحه و زبیر چه خبر گفتم در فلان جا جمع شده اند... فرمود آنها از شورش منصرف نخواهند شد و با شعار خونخواهی عثمان هم شورش می کنند در حالیکه به خدا قسم آنها خود قاتل عثمان هستند...)

۵.طبری آورده است که سعید بن عاص به مروان بن حکم گفت برای خونخواهی عثمان کجا می روید، آنان که شما به دنبال آنها هستید سوار این شترها هستند (یعنی طلحه و زبیر)، پس آنها را کشته و برگردید ..... و سعیدبن عاص به طلحه و زبیر گفت در صورت پیروزی ما خلافت به چه کسی می رسد، راست بگوئید گفتند به هریک از ما دو نفر که مردم انتخاب کنند، و او پاسخ داد و گفت آن را به فرزندان عثمان واگذار کنید مگر شما برای خونخواهی او قیام نکردید...

۶.ابن عباس به معاویه نوشت (..... ما با طلحه و زبیر که برای عثمان شر به پا کرده و...، و نیز به دلیل نقض بیعت آنها با علی (ع) جنگیدیم و با تو به دلیل ایجاد فتنه و جنگ داخلی تجاوزکارانه نبرد می کنیم...)

۷.حابس بن سعد رئیس قبیله طی، پسرعموی خود را که شاهد جریان قتل عثمان بود (مضمون) را نزد معاویه آورده از راستگویی او تعریف کرد و او ماجرا را اینگونه شرح داد و گفت (محمد بن ابی بکر، عماریاسر عهده دار او بودند و سه نفر در سرنگونی او کوشش می کردند عدی بن حاتم، اشترنخعی، عمرو بن حمق و دو نفر دیگر یعنی طلحه و زبیر که سخت تلاش می کردند، و در قتل عثمان از همه پاکدامن تر و بی گناه تر علی بن ابی طالب بود، و بعد از قتل عثمان مردم با اشتیاق برای بیعت با علی هجوم آوردند تا جایی که کفش ها گم شد و عباها از دوش افتاد و پیرمردها لگدمال شدند و نام عثمان هیچ برده نشد و مردم از او یادی نکردند.)

۸.چون عایشه و طلحه و زبیر به بصره آمدند، عثمان بن حنیف فرماندار علی در بصره، ابواسود دوئلی را نزد آنان فرستاد و اواز عایشه سؤال کرد برای چه آمدید گفت برای خونخواهی عثمان... و من آمده ام که مردم بصره را علیه علی علیه السلام بسیج کنم .....، ابواسود گفت ترا به تازیانه و شمشیر چکار است، تو به دستور رسول خدا (ص) بایستی در خانه ات بنشینی ومطابق حکم او، تو خانه نشین شده ای و بایستی در خانه خود قرآن بخوانی و مطالعه کنی و زنان موظف به جنگ نبوده و حق خونخواهی ندارند و از طرفی علی از لحاظ خویشاوندی از تو به عثمان نزدیکتر است، زیرا آنان از اولاد عبدمناف هستند و...عایشه گفت من برنمی گردم و تو ای ابواسود فکر می کنی کسی جرأت می کند با من جنگ نماید، او پاسخ داد آری به خدا قسم با تو به شدت خواهند جنگید جنگی سخت و مرگبار، و آنوقت نزد زبیر رفت و گفت تو در روز بیعت با ابوبکر دست خود را روی قبضه شمشیر خود گذاشته و می گفتی کسی لایق تر از علی برای خلافت نیست، پس چرا الآن چنین می کنی..... و سپس به سوی طلحه رفت دید او بر جنگ پافشاری می کند و در گمراهی خود غوطه ور است...

۹.عثمان بن حنیف با دوستان خود نزد طلحه و زبیر رفتند و آنها را به خدا قسم دادند تا مصالح اسلام و مسلمین را حفظ کنند و بیعت با علی را نشکنند پس آنان خون عثمان را بهانه کردند و او پاسخ داد آیا کسی بیش از شما به عثمان پرخاش می کرد..... پس طلحه و زبیر به او دشنام های زشت دادند فحش های رکیک و فحش مادر .....،

۱۰.وقتیکه طلحه و زبیر و عایشه به سمت بصره حرکت کردند به خیبر رسیدند، سعیدبن عاص با مغیره بن شعبه نزد عایشه رفته و او گفت ای ام المؤمنین به کجا می روی گفت به بصره برای خونخواهی عثمان، او گفت قاتلان عثمان اکنون با توهستند این دو تا یعنی طلحه و زبیر او را کشتند تا به خلافت برسند و چون به ان نرسیدند این شعار را سر داده اند... پس عایشه را به خانه او برگردانید و اگر شما برای عثمان به خشم آمده اید بدانید که رؤسای شما او را کشته اند و اگر از یکی از کارهای علی ناراضی هستید بگوئید چکار است و باید آن را ذکر کنید پس از خدا بترسید و بدانید روا نیست که در یکسال دو آشوب برپا شود ولی آنها نپذیرفتند و اصرار داشتند که مردم را به شورشوادار کنند...

۱۱.چون طلحه و زبیر در بصره اردو زدند عثمان بن حنیف، عمران بن حصین صحابی رسول خدا و ابواسود دوئلی را نزد آنان فرستاد (مضمون) آنها به طلحه خطاب کرده و چون آمد ابواسود گفت ..... شما عثمان را کشتید و با علی بیعت کردید ..... حال تغییر عقیده دادید ولی ما بر عقیده خود ثابت هستیم و عمران نیز با همین مضمون سخن گفت ..... طلحه پاسخ داد رهبر شما علی هیچکس را در حکومت دخالت نمی دهد و به خدا قسم باید حتماً او را به قتل برسانیم پس ابو اسود گفت ای عمران این مرد اعتراف کرد که برای وصول به حکومت شورش کرده است .....،).

۱۲.عمار یاسر در خطابه ای در کوفه می گوید: (مضمون) (..... خدا زنده بدارد آنکسی را که قرآن و تعالیم آن را زنده میکند و هلاک فرماید آنکس را که آن را می میراند، پس آگاه باشید طلحه و زبیر اولین کسانی بودند به عثمان حمله کردند وآخرین کسانی که دستور قتل او را دادند و اولین کسانی که با علی بیعت کردند و چون به آرزوی ریاست خود نرسیدند پیمان بیعت خود را با علی شکستند .....).

۱۳.بلادرزی از مدائنی آورده است که عبدالملک، علقمه بن صفوان را به استانداری مکه منصوب نمود و او بر فراز منبر به طلحه و زبیر دشنام داد و از ابان بن عثمان سؤال کرد آیا شاد شدی گفت نه به خدا، بلکه ناراحت هم شدم زیرا ترا هم در قتل عثمان شریک می دانم ....

۱۴. به موجب روایتی علی علیه السلام فرمود: (..... این دو نفر جزء اولین کسانی بودند که با من بیعت کردند و سپس بیعت خود را شکسته و خیانت نمودند و عایشه را حرکت داده به سمت بصره به راه افتادند تا اتحاد شما مسلمین را بر هم بزنند وجنگ برپا کنند، پس

خدایا این دو نفر را به خاطر اعمال آنها به چنگ انتقام خود بگیر و هیچ مهلت زندگی و بهره برداری نده، زیرا آنها حقی را طلب می کنند که خود رها کرده و در پی انتقام خونی هستند که خود آن را ریخته اند، پس خدایا از تو می خواهم که به وعده خود وفا کنی که فرمودی حق با کسی است که علیه او قیام تجاوزکارانه شده باشد و خدا قطعاً از او حمایت خواهد کرد پس ای خدا وعده ات را به تحقیق رسان و مرا به خویشتن وامگذار، زیرا تو بر هر کاری توانایی...).

۱۵.در نطق دیگری که کلبی روایت نموده است می فرماید (..... طلحه و زبیر چه می گویند در حالیکه آنها هیچ ایرادی به خلافت من نمی توانند بگیرند ..... و البته که پس از بیعت آزادانه با من، هیچ حق شرعی برای نقض آن ندارند...، آنها مدعی خونخواهی عثمان هستند ولی به خدا قسم مسئولیت خون عثمان فقط به گردن خود آنهاست نه شخص دیگر ..... و من همین مقدار راضی هستم که خدا آنها را محکوم کرده و مجرم شناخته است).

۱۶.مالک اشتر می گوید: (..... ای امیرالمؤمنین به خدا جرم و جنایت کار طلحه و زبیر و عایشه برای ما مسلم و روشن است و هرگز ما را به وهم و تصور غلط نخواهد انداخت (مضمون) ..... و آنها به خونخواهی کسی آمده اند که خود او را کشته اند و...، من خدا را شاهد می گیرم که اگر تحت فرمان تو نیامده و به تعهد بیعتی که کرده اند ملزم نشوند، ما آنها را به دنبال عثمان خواهیم فرستاد، زیرا شمشیرهای ما برای یاری تو و دین خدا بر دوش ما و دلهای بی تاب ما در سینه های ما قرار دارد و امروز هم بر همان راه و روشی هستیم که دیروز بوده ایم...).

آری، مطالعه در این روایات که تعداد آن به حدود پنجاه فقره می رسد، کاملاً روشن می نماید که چگونه طلحه و زبیر در رأس جمعیتی بودند که مردم را علیه عثمان تحریک می کردند ..... (مضمون) و خصوصاً وضع طلحه کاملاً روشن بود تا جایی که آب را بر عثمان بسته و جواب سلام او را نداده و مانع دفن او در گورستان مسلمانان شده و جنازه او را سنگباران نموده و ..... تا در نهایت در قبرستان یهودیان (حش کوکب) عثمان را دفن کردند .....، حال با توجه به اینکه طلحه و زبیر صحابی پیامبر بوده و عده ای اعتقاد دارند که صحابه همه عادل و راست رو هستند و نیز عقیده دارند که پیامبر آنها را درگروه ده نفری که مژده بهشت گرفته اند قرار داده است ..... چگونه اعمال آنها را توجیه می کنند...، ..... و مضافاً به اینکه باوانمود نمودن به توبه از خون عثمان، خون هزاران مسلمان را که در دو سپاه متخاصم در جنگ جمل جنگیده اند و همگی ازخون عثمان بری بوده اند را بر زمین ریخته اند و همسر رسول خدا را از حالت احترام و حالتی که پیامبر به او امر فرموده بود، برای مقاصد خود بیرون آورده و به میدان جنگ و کشت و کشتار سپاهیان کشانده و .....، که مجموعه این دلایل همگی دلالت بر آن دارد که اعمال مجرمانه آنها توبه نبوده بلکه به بهانه توبه و در حکم جنایاتی مسلم و محرز وغیرقابل توجیه و غیرقابل بخشش بوده است.

سخن عبدالله بن مسعود صحابی بدری و عالی مقام:

در این جلد احادیث و روایات تاریخی مذکور شد که در آن عبدالله بن مسعود درباره عثمان انتقادات شدید داشته ..... تاجایی که عثمان او را تبعید و زندانی و حقوق او را از بیت المال قطع کرد و دستور داد او را از مسجد پیامبر با تحقیر بیرون انداخته و او را به گونه ای بر زمین کوبیدند که دنده هایش شکست و خود عثمان به او چهل ضربه تازیانه زد و...

طه حسین می گوید آورده اند که عبدالله بن مسعود زمانی که در کوفه بود، ریختن خون عثمان را حلال و او را واجب القتل و مهدور الدم می دانست و می گفت بدترین کارها بدعت است و گمراهی و هر گمراهی در آتش .....، این نظر یک صحابی عظیم الشأن است، درباره عثمان، او همان ابن مسعود است که روش و منش او شبیه به رسول خدا بوده است و .....، پس چگونه است که بعضی عثمان را با آن گونه رفتارها .....، تقدیر نموده و برای او حرمت قائل هستند ...

سخن و نظریه عمار یاسر، صحابی بدری عظیم الشأن و کسی که قرآن و رسول خدا او را ستوده اند:

۱.عمار در اثنای جنگ صفین در طی خطابه ای می گوید: (..... ای جماعت .....، خداپرستان با من به جنگ کسانی برخیزیدکه ادعا می کنند به خونخواهی مردی که ظالمانه کشته شده برخاسته اند ولی حقیقت آن است که او را مردمانی صالح ونیکوکار و مخالف تجاوز و ستمکاری و کسانی که به امربه معروف می کنند به قتل رسانده اند و در این زمان کسانی به خونخواهی او قیام کرده اند که اگر دنیا به مراد آنان حرکت کند، اندوهی برای متروک شده احکام شریعت ندارند، و وقتی ما می گوئیم عثمان بخاطر کارهای بدعت آمیز خود کشته شد، آن را انکار می کنند، زیرا در دوره حکومت او دست آنان در غارت و چپاول باز بود و... می دانند اگر صاحب حق یعنی علی علیه السلام بر آنان حاکم شود، قادر به غارتگری و چپاول وسوءاستفاده نخواهند بود...).

۲.و نیز در گفتگویی که میان هیأت اعزامی امیرالمؤمنین علی (ع) با معاویه صورت گرفت معاویه می گفت (..... شما قاتلین عثمان را به ما تحویل دهید تا ما آنها را بکشیم تا آن زمان دعوت شما را به اطاعت از علی بپذیریم شبث بن ربعی از هیأت اعزامی گفت آیا تو ای معاویه از اینکه به عمار یاسر دست یافته و او را بکشی خوشحال خواهی شد معاویه گفت من حاضرم او را به ازای قتل ناتل، غلام آزاد شده عثمان بکشم پس شبث بن ربعی پاسخ داد سوگند به خدای زمین و سوگند به خدای آسمان که عادلانه و برحق سخن نگفتی بلکه به خدای یگانه قسم که تا خونها بر زمین نریزد و از کشته های سپاه تو انبوه پشته ها فراهم نشود و عرصه زمین و آسمان بر تو تنگ نگردد، دست تو به عماربن یاسر نخواهد رسید .....).

۳.علی (ع) فرزندش امام حسن (ع) را با عماربن یاسر به سوی کوفه فرستاد ..... پس ابوموسی وارد شد و حسن بن علی را به سینه خود چسبانید و سپس رو به عمار کرد و گفت ای ابایقظان تو در میان کسانی بودی که بر عثمان حمله کردند و خود را در میان بدکاران قرار دادی عمار گفت من اینکار را نکردم ولی از کار آنها ناراحت هم نشدم ..... پس امام حسن فرمود ای ابوموسی چرا مردم را از ما دور می کنی ..... ابوموسی گفت پدر و مادرم فدای تو ..... از رسول خدا شنیدم می فرمود به زودی فتنه ای برپا می شود که در آن فتنه هر که بنشیند بهتر از آن کسی است که ایستاده و آنکه ایستاده بهتر است از آنکه راه می رود ..... و هرکس مؤمنی را متعمداً بکشد جزای او جهنم است ..... در این هنگام عمار خشمناک شد و برخاست وگفت ای مردم بدانید که این سخن شامل حال همین شخص است، ای ابوموسی تو هستی آن کسی که در این فتنه اگر نشسته باشی بهتر است از آنکه ایستاده باشی و ....

۴.باقلانی روایت می نماید که (عمار یاسر می گفت که عثمان کافر است و...) و سپس اعمال او را نکوهش می نماید و این کلام او البته مخالف با تمامی آن فضایل است که رسول خدا در باب عمار نقل نمود که شمه ای از آن نقل گردید و تمامی آن روایات را نیز بزرگان احادیث صحیح و ثابت و مسلم دانسته اند و ما حق نداریم برای تبرئه کسی و یا توجیه خطاهای او، احادیث رسول خدا را تکذیب نمائیم ..... از جمله اینکه پیامبر خدا در حق عمار فرمود آنچه فرمود و آن آیات قرآن که در مدح او نازل شد، و ..... از جمله اینکه رسول خدا فرمود عمار سرتاپا ایمان است، عمار با حق است و حق با اوست، بهشت مشتاق وجود عمار است، و عمار را فئه باغیه (گروه طغیانگر) به قتل می رسانند و قاتل عمار اهل دوزخ است (یعنی معاویه و دارودسته او و هر که دشمن او بوده و با او جنگیده و ..... همگی در آتش دوزخ خواهند بود.).

۵.ابومخنف از راوی نقل می نماید که با حسن و عمار به قادسیه رسیدیم، (..... از عمار شنیدم که می گفت ای دریغ و افسوسی کشنده که در دل دارم، که چرا جسد عثمان را از قبر بیرون نکشیده و نسوزاندیم .....)

۶.نصربن مزاحم آورده است که (عمروعاص از عمار پرسید ..... تو جزء قاتلین عثمان بودی او گفت من همراه کسانی بودم که او را کشتند و امروز هم همراه آنان می جنگم، چون عثمان خواست دین ما را تغییر بدهد، عمروعاص به اطرافیان گفت نشنیدید که چه گفت او به قتل عثمان اعتراف کرد عمار گفت این حرف تو را قبلاً فرعون هم زد در آن زمان که به اطرافیان خود گفت نشنیدید .....).

۷.عمار در جنگ صفین فریاد نمود که کجا هستند آنان که در پی خشنودی خدا هستند و دل از دنیا و فرزند بریده اند، پس گروهی آمدند به آنان گفت با من به جنگ کسانی بیائید که مدعی خونخواهی عثمان هستند و... حال آنکه عثمان خود به خدا قسم بر خود ستم کرد و او بود که مطابق غیر از آنچه خدا وحی نمود حکومت می کرد ....

سخن مقداد یگانه سواره جنگ بدر:

(مضمون) یعقوبی آورده است که راوی می گوید کسی را دیدم که در مسجد پیامبر می گفت (..... از قریش در شگفتم که چگونه حکومت را از خاندان پیامبر خود دور نمودند و حال آنکه در این خانواده کسی هست که اولین ایمان آورنده، پسر عموی رسول خدا و داناترین و دین شناس ترین فرد امت است و کسی است که بیش از همه در راه اسلام زحمت کشیده و راه دین و شریعت را بهتر از همه می داند و از هر کسی بهتر در صراط مستقیم دین حرکت می کند و...، به خدا قسم حکومت را از کسی دور نمودند که هادی و هدایت یافته و پاکدامن و منزه است آری آنها با این کار نخواسته اند کار امت به اصلاح آید و نخواسته اند که کار مذهب و روش حکومت و نحوه اداره آن به سامان برسد، بلکه دنیا را بر دین خدا ترجیح داده اند، پس مرگ بر جماعت ستمکار .....)، نزد او رفتم و گفتم خدای ترا رحمت کند به من بگو تو کیستی و آن کس که از او تعریف می کنی کیست، گفت من مقداد بن عمرو هستم و آن مرد علی بن ابی طالب، پس به او گفتم چرا برای برقراری حکومت او قیام نمی کنی تو حرکت کن من هم به تو کمک می کنم، گفت ای برادر جان این کار با امداد یک یا دو نفرصورت نمی گیرد، پس نزد ابوذر رفتم و جریان را تعریف کردم او گفت برادرم مقداد درست می گوید و سپس نزد عبدالله‌بن مسعود آمدم و آنچه دیده و شنیده بودم تعریف کردم گفت ما خبر یافتیم (از سوی رسول خدا (ص) به این هدف نمیرسیم)

و به همین مضمون ..... آمده است و...، (عبدالرحمن بن عوف علی را خوانده و گفت عهد کن که به قرآن و سنت پیامبر و روش دو خلیفه بعد از او عمل کنی پس علی گفت من به علم و اجتهاد خود عمل می کنم و او عثمان را فرا خواند و همین را گفت و او قبول کرد، پس با او بیعت کرد در این هنگام علی(ع) گفت دوستی و رفیق بازی تو باعث شد با عثمان بیعت کنی و این اولین بار نیست که علیه ما متحد شده اید. و بخدا قسم تو فقط به این دلیل حکومت را به عثمان سپردی که بعداً حکومت را به تو واگذار نماید و ..... و لذا مقداد به عبدالرحمن بن عوف گفت: به خدا قسم حکومت را از کسی دور کردی که مطابق حق و قانون اسلام حکومت و قضاوت می کرد و به وسیله آن عدالت گستری می کرد ..... و افزود من بعد ازرسول خدا احدی از امت را هم رتبه با این خاندان ندیده ام و که کسی دارای چنین فضل و علمی باشد را نمی شناسم .....، به خدا قسم اگر مددکاران و همرزمانی پیدا کنم، برای برقراری حکومت خاندان رسول خدا اقدام خواهم کرد، پس عبدالرحمن بن عوف گفت ای مقداد از خدا بترس و من از عواقب آشوب بر تو بیمناکم .....)....،

و مسعودی به همین مضمون آورده است (..... عمار یاسر در مسجد به سخنرانی پرداخت و گفت ای قبیله قریش حال که خلافت را از خاندان پیامبر خود دور کرده و یکجا به این و یا به آن می دهید، من می ترسم که خدا (غضب نموده) و حکومت را از شما سلب کرده و به دیگران(غیرمسلمانان و کفار) منتقل سازد، همانگونه که شما آن را از صاحب و لایقش سلب کرده و به غیر صاحب و نالایق آن داده اید و سپس مقداد به نطق ایستاده گفت: ندیدم کسی و یا خاندانی را که پس از پیامبر خود به مانند آل محمد که اینگونه مورد آزار و اذیت واقع شدند، آزار و اذیت شده باشند. عبدالرحمن گفت به تو مربوط نیست، مقداد گفت ای عبدالرحمن من به خدا قسم به واسطه

عشق و علاقه ای که پیامبر خدا دارم آنها را دوست دارم و می گویم که حق با ایشان است و متعلق به آنها است و من از قریش که تو آنها را بر این خاندان مسلط کرده ای، در شگفت هستم که برای ربودن خلافت پیامبر خدا از دست خاندان او با تو متحد شده اند و لذا به خدا سوگند یاد می کنم ای عبدالرحمن که اگر کسانی را بیابم که مرا بر ضد قریش یاری دهند، بدون فوت وقت و حتماً با آنها خواهم جنگید، چنان جنگی که همراه رسول خدا (ص) در بدر علیه آنان نمودم و .....).

و نیز مذکور گردید که مقداد ازکسانی بود که نامه ای به عثمان نوشته و در آن بدعتها و امور ناروای وی را به شماره آورده و او را از خدا ترسانده و هشدار دادند که اگر از کارهای بد و سوء خود دست برندارد بر او تهاجم خواهند نمود .....،

آری مقداد صحابی با فضیلت و جلیل القدر از جمله یاران و یاوران رسول خدا است و ابوعمر در خصوص او می آورد که او از شخصیت های عالی و بزرگان امت اسلامی است، او در دو هجرت شرکت نموده و در نخستین جهاد رسول خدا که همان غزوه بدر است و تمامی دیگر نبردهای سپاهیان اسلام شرکت داشته و نخستین مسلمانی است که سواره جهاد نموده است و اهل سنت او را یکی از هفت نفری می دانند که اظهار اسلام نموده و از آن حمایت نموده اند و یکی از چهارده نفر معاون و همرزم و همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله و براساس روایتی که ابوعمرو آورده است رسول خدا صلی الله علیه وآله به او لقب (شب زنده دار) داده است، و سایرفضایل والای او از جمله اینکه رسول خدا فرمود که خدا بمن دستور داده که چهار نفر را دوست بدارم و به من اطلاع داده که او نیز آنها را دوست دارد و آنها عبارتند از علی و مقداد و ابوذر و سلمان) و نیز فرمود که بهشت مشتاق چهار نفر است (علی، عمار، سلمان و مقداد) .....، ..... آری این عقیده او بود درباره عثمان و شوری و انتصاب عثمان قبل از اعمال ناروای او و بدعت ها و خلافکاری ها ضد شریعت اسلام، و با این حال کاملاً معلوم است که عقیده و نظر او پس از ارتکاب عثمان به ارتکاب بدعتها و خلاف کاری های او و رفتار ددمنشانه او با اصحاب رسول خدا .....، چگونه خواهد بود.

نظر حجربن عدی پارسای مشهور کوفه:

(مضمون) مورخان آورده اند که معاویه استاندار خود در کوفه، یعنی مغیره بن شعبه را احضار کرد و به او در خصوص بکاربردن نهایت سعی و تلاش برای بدگویی از علی علیه السلام و لعن و دشنام به آن حضرت و تعریف و تمجید از عثمان و .....، را تأکید کرد .....، مغیره در طی هفت سال استانداری کوفه، یک لحظه از اینگونه اعمال خودداری ننمود تا مرد و در تمام این مدت هر زمان حجربن عدی سخنان مغیره را می شنید می گفت این خداست که شما را نکوهش و لعنت کرده است ..... و من شهادت می دهم کسانی را که شما نکوهش و بدگویی می کنید شایسته تجلیل و احترام هستند و کسانی را که شما مدح و تمجید می نمائید کسانی هستند که شایسته بدگویی هستند و ..... و از جمله می گفت ای مغیره تو از فرط پیری چنان نادان و خرف شده ای که نمی دانی چه میگویی و به چه کسی بدگویی می نمایی تو سهیمه ما را از بیت المال و خواربار بده ..... تو کار را به جایی رسانده ای که به امیرالمؤمنین علی دشنام می دهی و تبهکاران را ستایش می کنی ..... پس مردم او را تائید کرده .....، و مغیره در اینگونه مواقع او را تهدید نموده و ..... تا اینکه در سال ۵۱ مرد و زیادبن ابی سفیان به جای او حکمرانی کرد،

پس چون حجر دائماً سخنرانی می کرد، زیاد نامه ای سراسر تحریک به معاویه فرستاد و معاویه دستور داد، حجر را در غل و زنجیر به شام بفرست پس او حجر را با یاران او فرستاد تا در مرج عذراء دستور معاویه مبنی بر اعدام آنان رسید، پس به حجر و یاران او گفتند از علی بیزاری جسته و او را لعنت کنید تا شما را آزاد نمائیم، گفتند خدایا شاهد باش که ما هرگز چنین کاری نمی کنیم پس قبرهای آنان حفر و کفن های آنان آماده شد، و فردای آن روز مأموران معاویه گفتند شما دیشب تمام شب را نماز خوانده و به درگاه خدا دعا کردید، به ما بگوئید نظر شما درباره عثمان چیست گفتند او اولین کسی است که در حکومت خود از رویه اسلامی منحرف گشته و به

چیزی جز حق (قانون اسلام) عمل کرد پس جلو آمده و گفتند از آن مرد (یعنی علی علیه السلام) بیزاری بجوئید گفتند نه تنها بیزاری نمی جوئیم بلکه اظهار عشق و علاقه می کنیم و از کسانی بیزاری می جوئیم که از او بیزارند، پس هر مأموری مأمور قتل یکی از آنها شده و آنان را یک به یک سر بریدند، پس بدان و آگاه باش که این نظریه حجر بن عدی آن صحابی عالی مقام و نظریه یاران بزرگوار و پاک و صالح او درباره عثمان به عنوان اولین کسی است که از راه و روش اسلام منحرف شده و برخلاف کتاب خدا عمل نموده و در شمار تبهکاران قرار گرفته است ..... و با اعتقاد راسخ به همین عقیده به محل اعدام رفته و شهید راه خدا گردیده اند.

(کلب گوید خدایا درود و سلام و صلوات بی پایان خود را به روح وروان حضرت حجر و یاران و اصحاب با وفای او نثار و ایثار بفرما تا زمانی که خدایی می کنی که او وجود خود را در حیات و پس از مرگ در راه خدا و رسول و شریعت او و حقانیت علی علیه السلام فدا کرد و لعنت و عذاب دوزخ ابدی خود را برقاتلان و ستمکاران بر او در آن زمان و آنچه از دشمنان خدا و رسول در عصر ما از نبش قبر آن مظلوم واقع گردید وارد بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

سخن عبدالرحمن بن حسان:

(مضمون) وقتی حجربن عدی و پنج تن از یاران او سلام الله علیهم به شهادت رسیدند، عبدالرحمن بن حسان عنزی کوفی وکریم بن عفیف که از همراهان حجر و دوستان او بودند به جلادان معاویه گفتند ما را نزد معاویه ببرید تا سخن دلخواه او را در حضور او بگوئیم، آنها پس از اجازه از معاویه آن دو را به دمشق اعزام نمودند و آن دو نفر رو به جسد حجر نموده و عبدالرحمن گفت ای حجر دور از ما نخواهی بود آرامگاه تو از نظر ما خواهد نخواهد رفت، .....، پس از آنکه نزد معاویه رفتند، کریم بن عفیف گفت ترا به خدا و ترا به خدا ای معاویه هر زمان که مرگ به تو برسد و تو به دنیای جاودانی بروی قطعاً در آنجا از تو خواهند پرسید، چرا ما را کشتی و به چه دلیل خون ما را ریختی، آنگاه تو چه پاسخ می دهی؟، معاویه پرسید درباره علی چه می گویی او گفت همان چیزی را می گویم که تو می گویی، مگر می توانی از دین علی و روشی که در خداپرستی داشت بیزاری بجویی ..... پس معاویه او را بطور مشروط آزاد کرد و آنگاه معاویه از عبدالرحمن بن حسان درباره علی پرسید او گفت من شهادت می دهم که او از کسانی بود که در ذکر کثیر خداوند بوده و امر به معروف می کرد و .....، معاویه گفت در حق عثمان چه می گویی گفت او اولین کسی است که باب ستمکاری را باز و باب حق را بست، پس معاویه گفت خودت را به کشتن دادی او گفت از آن جهت به کشتن می روم که کسی از قبیله ام اینجا نیست پس معاویه او را نزد ابن زیاد فرستاد و گفت این از همه کسانی که فرستادی بدتر است پس او را به کیفری که سزای او است برسان و به بدترین شکل بقتل برسان، و وقتی آن مظلوم را نزد زیاد بردند دستور داد او را زنده بگور کردند.

(کلب گوید آیا به نظر می رسد که این جنایات را معاویه انجام داد هرگز بلکه مجریان دستور او هم در درجه او در عذاب ابدی دوزخ خواهند بود انشاءالله زیرا اگر اینگونه جلادان و هواخواهان و توجیه کنندگان کار او .....، نبودند ظلمی و ستمی بر اینگونه راد مردان حق طلب جاری نمی شد و اینکه کسی بگوید آنان مأمور بوده اند و معذور این توجیه خلاف کلام خداوند است که در قرآن می فرماید(فلینظر الانسان الی طعامه) انسان به غذای خود، چه جسمی و چه روحی بایستی نظر نماید .....

و نکته دیگر برای کسانی است که قرآن را در پیش روی خود نهاده (مانند ابن تیمیه و ..... امثال او در طول اعصار) و به تعبیر و تفسیر خودسرانه و به رأی و با عقل ناقص خود پرداخته اند آگاه باشند که قرآن صاحب دارد و آن رسول خدا و سنت اوست و حافظان بایستی برای بیان و تفسیر احادیث و پیروی از سنت رسول خدا به قرآن مراجعه نمایند و سنت صحیح را پس از تطبیق آن با قرآن معلوم و آنگاه در صراط مستقیم پیروی شریعت رسول خدا نمایند، نه اینکه با تفسیر و تعبیر خود عبارات قرآن را کنار هم گذاشته و استنباطات شیطانی خود را بر خلاف سنت رسول خدا به مردم عوام القاء نمایند که نتیجه توجیهات آنان در عمل از مسلمانان جاهل و گمراه افراد خونخوار و قسی القلب و جنایتکار بسازد و آن بدبخت ها علیرغم تمامی جنایات، خود را نجات یافته و مأجور از سوی خداوند هم بدانند و بگویند اجتهاد کردیم و .....،

و اگر آل محمد نبودند معلوم نبود که این جاهلان با این تعبیرهای شیطانی خود چه بر سر امت محمد می آوردند آیا از تفسیریدالله فوق ایدیهم معتقد به جسمانیت خدا نشدند، آیا از تفسیر جزای عمل نیک به ده برابر و عمل بد به یک جزا، دزدی نکرده و حاصل آن را بخشش نمی کردند و یا ثمر و حاصل اعمال باطل خود را برای نیل به ثواب، خیرات نمی کردند و آیا از تفسیر آیات تحریم شراب به شراب خواری نیفتادند و یا .....، پس چه کسانی به غیر آل محمد (ع) مردم را از پرتگاه های آتش دوزخ نجات داده اند و آیا ملاحظه نمی شود که چگونه در روزگار ما به نام اسلام مردم بی گناه را سر بریده به زن و بچه و پیر و جوان رحم نمی کنند و ذره ای هم وجدان آنان آزرده نمی شود در حالی که رسول خدا برای تکمیل مکارم اخلاق از سوی خداوند مبعوث و در حالیکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم پیامبر مهربانی ها و منادی انسانیت بود، اینگونه مفسران قرآن را بدون صاحب و مالک می دانند برحسب شیوه های ددمنشانه خود، قرآن تفسیرنموده و کردند آنچه تا بحال کرده اند، اناالله وانااليه راجعون .....)،

سخن هاشم بن عتبه (المرقال) :

روایت شده است که در جنگ صفین جوانی جنگجو از سپاه معاویه رجز می خواند و به هر سو شمشیر می زد و آنگاه شروع کرد به ناسزاگویی به علی (ع)، پس هاشم بن عتبه (المرقال) به او گفت حرفی که تو می گویی بازخواست و مؤاخذه الهی دارد ..... پس از خدا بترس ..... او گفت من با شما جنگ می کنم چون به من گفته اند علی نماز نمی خواند و شما هم نماز نمی خوانید و نیز چون علی عثمان را کشته و شما هم او را کمک کرده اید، پس هاشم به او گفت تو چکار در کار عثمان داری زیرا عثمان را اصحاب محمد و معلمان و اساتید و عالمان قرآن کشتند، وقتی دیدند که بدعتها از او سر زد و برخلاف قرآن عمل کرد و آگاه باش که اصحاب محمد همان اصحاب دین و دیانت هستند ..... پس آن جوان گفت من فکر می کنم تو خیرخواه من باشی، پس هاشم گفت و اما اینکه گفتی رهبر ما نماز نمیخواند بدان و آگاه باش که او اولین کسی بود که همراه رسول خدا نماز خوانده است و از همه خلق به دین آگاهی بیشتر دارد و از همه امت به رسول خدا نزدیکتر است ..... و این کسانی که همراه او هستند همه اساتید قرآن و همراهان قرآن هستند و ..... پس آن جوان گفت ..... ای خداپرست .....، آیا راه توبه ای برای من هست هاشم گفت آری .....، پس نظر کن و ببین که این گفتار هاشم المرقال صحابی مقدس رسول خدا و قهرمان عالی قدر اسلام است و این عقیده او در باب عثمان و قتل او ....

سخن جهجاه بن سعید غفاری صحابی عالیقدر رسول خدا و از اصحاب بیعت رضوان:

(مضمون) ابوجبیبه گوید که عثمان برای مردم خطبه می خواند پس جهجاه بن سعید غفاری برخاسته در حالی که به طرف او می رفت فریاد زد ای عثمان (در عبارت بن حاطب) ای نعثل از منبر پائین بیا تا در عبایی تو را پیچیده و دستهای تو را ببندیم و در عبارت بلادرزی ترا به کوه دخان، همانجایی که مردان پاک و صالح را تبعید کردی بفرستیم و ..... و عثمان پس از آنروز، بیش از یک یا دو بار از خانه بیرون نیامد تا آنکه کشته شد .....، آری جهجاح ابن سعید جزء کسانی است که در زیردرخت (رضوان) با رسول خدا بیعت کرد و خدا در کتاب خود قرآن اعلام کرد که از آنان راضی بوده است، او خلع عثمان و اهانت به او را روا می داند و معتقد به تبعید او است ..... و

سخن سهل بن حنیف جنگجوی غزوه بدر، رفاعه بن رافع جنگجوی غزوه بدر، حجاج بن عزیه از انصار:

(مضمون) بلادرزی از قول ابومخنف آورده است که زیدبن ثابت از عثمان دفاع می کرد، سهل بن حنیف گفت ای زید عثمان شکم تو را با نخلستانهای تازه به ثمر نشسته مدینه پر کرده است ..... و حجاج بن عزیه انصاری گفت ..... به خدا او را میکشیم تا با قتل او به خدا تقرب جوئیم پس رفاعه بن رافع آتشی بهمراه هیزم آورده و آتش زده و مردم به خانه عثمان وارد شدند. ..... و ابن مدینی می گوید حجاج بن عزیه در روز تسخیر خانه عثمان مروان بن حکم را آنقدر زد تا روی زمین افتاد.

سخن ابوایوب انصاری، صاحب احترام و بزرگ صحابه رسول خدا و جنگجوی غزوه بدر:

(مضمون) او در خطابه ای پس از استقرار حکومت علی علیه السلام در طرفداری از آن حضرت چنین می فرماید: ..... ای بندگان خدا بدانید که خدا شما را به دلیل پیروی از علی بن ابی طالب به افتخار بزرگی نایل کرد که قدردان آن نیستید .....، آیا همین دیروز (ایام حکومت عثمان)، شاهد تجاوز و انحراف عثمان از اسلام نبودید تا جایی که آن تجاوز و انحراف بر همه بندگان خدا سایه گسترده و در جامعه اسلامی شیوع پیدا کرده بود بطوری که صاحب حق از حق خود محروم و مقدسات او مورد اهانت قرار گرفته و بر او تازیانه خورده و یا بر صورت صاحب حق سیلی می زدند و یا شکمش را با لگد پاره می کردند و بر خاک (مذلت) می انداختند و .....، پس وقتی امیرالمؤمنین (علی علیه السلام)، به روی کار آمد و حق و قانون اسلام را برقرار ساخت و عدل و داد را بگسترانید و براساس دستور قرآن عمل نمود .....، پس نعمتی که خدا به شما عطا فرمود شکرگزاری نموده و مانند تبهکاران روی از خدا و نعمت های او نگردانید و .....، آری این ابوایوب انصاری بزرگ اصحاب رسول خداست که خداوند از میان تمامی انصار او و منزل او را به پذیرایی از رسول خدا مشرف ساخت و این افتخار نصیب او شد و این افتخار برای او کافی است او جنگجوی غزوه بدر بوده و در تمامی غزوات و جنگهای رسول خدا شرکت نموده و از دعای رسول خدا بهره مند شد که در حق او فرمود (ای ابو ایوب بد نبینی)، لذا او زمان عثمان و بعد آن را در سلامت نفس(روحی و جسمی) طی نموده و اگر هیچ گواه و شهادتی جز شهادت و گواهی او، که روزگار عثمان را روزگار تجاوز و انحراف از اسلام و ستمکاری بر اصحاب رسول خدا و .....، می دانست وجود نداشت، همان شهادت و گواهی او تنها و یک نفر برای محکومیت عثمان کافی بود. چه برسد به اینکه گواهی و شهادت او توسط انبوه اصحاب رسول خدا از مهاجر و انصارتائید و تحکیم شده است.

سخن قیس بن سعد بن عباده: جنگجوی غزوه بدر و رئیس قوم و قبیله خزرج:

۱.سخن او در مصر برای تشویق و دعوت ملت مصر به بیعت با علی بن ابی طالب: (..... الحمدلله که خداوند حق را آورد و باطل را نابود کرد و ستمکاران را درهم کوبید، ای مردم ما با کسی که می دانیم بعد از پیامبر ما محمد (ص) بهترین امت است بیعت کردیم پس شما هم بیائید و با او بر این اساس که طبق کتاب خدا قرآن و سنت رسول او حکومت کند پیمان بیعتببندید .....)

۲.قیس بن سعد قبل از شروع جنگ صفین نامه ای از معاویه دریافت نمود که در آن معاویه گفته بود (..... اگر تو مطیع حکومت ما شوی من حکومت دو عراق را تا آخر عمر به تو خواهم داد و حاکمیت حجاز را برای هر کس از خانواده تو که به من معرفی نمایی و هر درخواست دیگری هم داشته باشی اجرا می کنم .....، پس او در جواب معاویه نوشت (..... مرا متهم به شرکت در قتل عثمان کردی پس بدان این کاری است که من در آن شرکت نداشته ام و درباره رهبرم علی نوشتی که او مردم را علیه عثمان تحریک کرد و ..... امّا در مورد قبیله من آگاه باش که اولین کسانی که در مورد قیام علیه عثمان شرکت کردند قبیله من بودند و با این عمل الگو برای سایر مردم شدند ....).

۳.قیس بن سعد در اثناء جنگ صفین با نعمان بن بشیر گفتگو می کند و نعمان به او می گوید: (..... شما عثمان را یاری نکردید تا کشته شد و در جمل طرفداران او را کشتید و ..... پس قیس خندید و گفت به خدا فکر نمی کردم ای نعمان که تااین حد گستاخ شوی و جرأت این کار و حرف را به خود بدهی ..... و تو ای نعمان به خدا قسم با خود خیانت می کنی پس ادعا راهنمایی تو برای دیگران حرفهای پوچ و یاوه است و امّا در مورد عثمان بدان که عثمان را کسانی کشتند که تو از آنها برتر نیستی و نیز کسانی که عثمان را رها و او را یاری نکردند از تو بهترند و در مورد سپاه جمل ما به این دلیل که پیمان بیعت را بدون دلیل شکستند جنگ نمودیم و در مورد معاویه بدان که اگر همه اعراب با او بیعت کنند باز انصار با آنان خواهند جنگید ..... پس ای نعمان بیا و نظر کن و ببین که در سپاه معاویه جز عده ای برده های آزاد شده یا بیابان گردان بی شعور، یا بادیه نشینهای یمنی که معاویه هر کدام را به نوعی به این جنگ کشانده

است کسی را می بینی، و در مقابل ..... به سپاه علی بنگر تمام آنها گروه مهاجرین و انصار و همه اصحاب رسول خدایند، همان کسانی که به بهترین نحو خدا و رسول را پیروی کرده و خدا از آنان خشنود و آنها نیز از خدا خشنودند و در میان همراهان معاویه جز تو و رفیقت کسی نیست و شما دو نفر هم به خدا قسم نه از جنگجویان بدر هستید و نه از بیعت کنندگان عقبه و نه سابقه افتخارآمیز در اسلام دارید و نه آیه ای از قرآن در ستایش و مدح و منقبت شما نازل شده است).

(کلب گوید رحمت و رضوان و سلام خداوند بر قیس بن سعد و دیگر یاوران مولانا امیرالمؤمنین وصی مظلوم رسول خدا، که اینگونه زیبا و مستدل اقامه دلیل نموده و حجت را بر سفاکان و خونخواران سپاه شیطان تمام نموده و آنها را به همراه امامانی که به سوی آتش دعوت نموده اند راهی دوزخ ابدی خداوند نموده اند. خدایا عذاب آنان را روز به روز افزون بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

۴. قیس بن سعد به مدینه آمد حسان بن ثابت که طرفدار عثمان بود او را سرزنش کرد پس قیس به او گفت: (ای کوردل نابینا به خدا قسم میان جماعت من و جماعت تو حالت جنگ نیست وگرنه گردن تو را (به خاطر یاوه هایت) قطع می کردم پس از سر راه من گم شو .....).

آری این بود اعتقاد و روش این جوانمرد انصاری که رئیس قبیله خزرج و ..... بود.

سخن فروه بن عمرو انصاری جنگجوی غزوه بدر:

مالک در کتاب موطا، حدیثی را از این صحابی بزرگوار با ذکر لقب او نقل می کند و وضاح و ابن مزین می گویند که مالک نام او را ذکر نکرده زیرا او را از کسانی می داند که به قتل عثمان کمک کرده اند و ابوعمر در استیعاب توضیح می دهد که حرف آنها بی معنی است زیرا کسی که این حرف را می زند معلوم می شود از نقش و موضع انصار در قضیه تسخیر خانه عثمان و قتل او بی خبر است.

(کلب گوید چگونه سخن یاوه کسانی که بجای محکوم نمودن جنایات معاویه می گویند اجتهاد مجتهدین اگر صحیح باشد دو صواب و غلط باشد یک صواب و کسی نیست به این جاهلان بگوید شما می خواهید رجس و نجاست و خیانت معاویه و امثال او را به اسلام و مسلمین با اینگونه توجیهات بلاوجه پاک کنید و قرآن را اینگونه جاهلانه تفسیر می نمائید و مدعی درک قرآن هستید در حالیکه فرق بین خطا و جرم را در قرآن فهم ننموده و نمی دانید و به فکر آبروی اسلام و مسلمین در پیشگاه اندیشمندان جهان و ..... نیستید.)

سخن محمدبن عمرو بن حزم انصاری:

او از کسانی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله او را محمد نامیده است و این از افتخارات اوست .....، ابوعمرو مینویسد: (..... می گویند در میان تندروترین و سخت گیرترین مخالفان عثمان چند نفر بودند که نام محمد داشتند، محمد بن ابی بکر (فرزند خلیفه اول)، محمدبن ابوحذیفه، محمدبن عمرو بن حزم انصاری ....

سخن جابربن عبدالله انصاری و جمعی از اصحاب رسول خدا:

(مضمون) حجاج بن یوسف (خبیث علیه لعنه و العذاب السعیر) پس از جنگ با عبدالله بن زبیر، استاندارد مکه و مدینه شد .....چون به مدینه وارد شد با مردم به شدت بدرفتاری کرد و می گفت اینها قاتلین عثمان هستند از جمله دست جابربن عبدالله‌انصاری را با عده ای دیگر را مانند اهل ذمه (یهود و نصاری .....)، مهر کرده و علامت گذاری نمود .....، او به جای دست بر گردن انس بن مالک مهر زد و سهل بن سعد را احضار و گفت چرا عثمان را یاری نکردی او گفت یاری کردم، گفت دروغ می گویی پس دستور داد تا با سرب گردن او را مهر زدند .....، از روایات تاریخی معلوم می شود .....، که در میان مردم اینطور شهرت داشته که اصحاب رسول خدا متفقاً در مبارزه با عثمان و یا عدم یاری و یا قتل او سهیم بوده اند و لذا حجاج به استناد همین شهرت .....، دست به آزار آنان زده است ..... و همچنین اصحابی که مورد آزار و اهانت قرار می گرفتند هیچگاه آن را منکر نشدند تا از آزار رها شوند بلکه بر تحمل تبعات آن شکیبایی می نمودند.

سخن جبله بن عمرو انصاری مجاهد غزوه بدر:

طبری آورده است .....، (جبله بن عمرو ساعدی در کنار خانه اش نشسته بود و بند افسار چهارپای خود را در دست داشت و در زمانی که عثمان از نزد او عبور کرد به او گفت ای نعثل به خدا ترا می کشم و بر ستور زخمی قرار داده و به منطقه آتشفشانی (دماوند) می فرستم .....، و نیز در زمانی دیگر عثمان را از بالای منبر به زیر آورده و .....، و او اولین کسی بود که زبان به دشنام و ناسزا به عثمان باز کرد و علیه او جرأت به خرج داد و ..... و در عبارتی دیگر به او گفت اگر اطرافیان (نابکار)خود را طرد نکنی همین افسار را به گردن تو خواهم بست عثمان گفت به خدا قسم من اطرافیانی ندارم پس گفت تو مروان، معاویه، عبدالله عامر، عبدالله سعد و .....، را اختیار نموده ای و در میان آنان کسانی هستند که قرآن آنها را مذمت نموده و پیامبر به ریختن خون آنان دستور داده است و .....، ..... و وقتی به او گفتند عثمان را رها کن گفت به خدا نمی شود زیرا نمی خواهم فردای قیامت بگویم ما از حاکمان خود اطاعت کردیم و آنها ما را از راه دین خارج کردند) و .....، نیز آورده اند وقتی خواستند عثمان را در بقیع دفن کنند، او مانع شده و ناچار او را در قبرستان یهودیان دفن کردند .....، ابوعمرو آورده است که او مردی بزرگ و با فضیلت و دین شناس و فقیه اصحاب رسول خدا بود ..... که روایات و مشاهدات او در فقه مورد استناد محدثین است.

سخن محمدبن مسلمه انصاری مجاهد بدر:

(مضمون) طبری از قول محمدبن مسلمه آورده است: (..... من با تعدادی از اهل قبیله خود نزد .....، (نمایندگان) مردم مصر رفتم ..... و در کار عثمان سخن گفتم و از طرف عثمان قول دادم که کارهای ناروا را ترک خواهد کرد و اگر ترک نکرد آنها برای (قتل) او اختیار دارند پس آنها خوشحال شده و رفتند و من به سوی عثمان رفته و گفتم ای عثمان بر خودت رحم کن آنها برای قتل تو آمده اند و همه تو را ترک کرده اند .....، ولی او برخلاف توصیه من عمل کرده .....، مصریان برگشت نموده و ..... و به من گفتند تو به ما قول دادی عثمان دست از کارهای ناروای خود برمی دارد .....، پس ورقه ای را که با قلم سربی که از شتر دولتی مخصوص عثمان و از نوکر و مأمور مخصوص او کشف نموده بودند نشان دادند .....، و لذا ملاحظه می شودکه او وقتی می بیند که عثمان کسی نیست که از خلافکاری خود دست برداشته و .....، او را رها کرده و برای او احترامی قائل نمی شود تا از ریختن خون او دفاع کند ....

(مضمون) سخن علامه امت اسلام عبدالله بن عباس، پسر عموی پیامبر گرامی:

۱.ابوعمر در شرح حال مولای متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام می نویسد: (..... عده ای نزد ابن عباس آمده و گفتند آمده ایم تا سؤالاتی مطرح کنیم، گفت هرچه می خواهید بپرسید، گفتند ابوبکر چگونه آدمی بود گفت سراپا خوب بود .....، جزاینکه تند بود گفتند عمر چگونه آدمی بود گفت او مانند پرنده بیمناکی بود که تصور می کرد که بر سر راه، دامی قرار دارد.....، گفتند عثمان چگونه آدمی بود گفت او آدمی بود که خواب آلودگیش مانع از بیداری او شده بود، پرسیدند علی چگونه مردی بود گفت وجود او سرشار از رأی حکیمانه و متین و دانش و شجاعت و کمک و ایثار به محرومین ..... و خویشاوند نزدیک به رسول خدا صلی الله علیه وآله .....، .....، .....)،

(کلب گوید سلام و درود و رضوان بی نهایت خدا بر تو یا مولانا یا مظلوم یا ابی الحسن علی بن ابی طالب که اینگونه همگان بر بزرگی و عظمت تو اقرار دارند خدا به شما جزای خیر بی حد و بی نهایت عطا فرماید تا ابدالآباد و نیز مارا از مرحمت و شفاعت شما در دنیا و آخرت بهره مند فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

۲.معاویه به ابن عباس می نویسد: (..... تو از کسانی هستی که علیه عثمان تلاش نموده و او را خوار نموده و خونش را ریختند .....،) پس ابن عباس به او پاسخ داد (..... به خدا سوگند که تو در انتظار قتل عثمان و مشتاق مرگ او بودی و با علم وتعمد نگذاشتی مردم به کمک عثمان بیایند، در حالی که نامه عثمان و ناله و فریاد استمداد او به تو رسیده بود ولی تو به آن توجه نکردی ..... در حالی که یقین داشتی که محاصره کنندگان تا او را به قتل نرسانند دست از او برنخواهند داشت و آنقدر تعلل کردی که طبق میل و آرزو و پیش بینی تو بقتل رسید .....، پس اگر واقعاً مظلوم کشته شده باشد تو از همه در این موضوع ظالم تر و مسئول تری ..... ولی پیوسته در فریب مردم بی اطلاع و جاهل کوشیدی تا به بهانه خون خواهی او آنچه میخواستی را بدست آوردی و نمی دانم شاید این برخورداری موقتی آزمایشی برای شما باشد)، .....،

حضرت علامه فرماید علیرغم اینکه جناب ابن عباس به عنوان دانشمند عالی مرتبه و علامه امت اسلامی هیچ دخالتی در تسخیر خانه عثمان و قتل او نداشت .....، ولی با سایر اصحاب رسول خدا (ص) در مورد وضعیت عثمان اتفاق نظر داشته و هیچ ارزش و احترامی برای او قائل نبوده است .....، بطوری که وقتی نافع بن طریف نامه عثمان را مبنی بر استمداد او از حجاج می آورد آنهم در زمان محاصره خانه اش، عبدالله بن عباس که مشغول سخنرانی بوده است به نافع اجازه قرائت دعوت نامه را می دهد و چون قرائت نامه عثمان به پایان می رسد، ابن عباس به نطق خود ادامه می دهد بدون اینکه هیچ عکس العملی نسبت به محاصره عثمان نموده یا به امدادخواهی او پاسخ مثبت داده و یا حاجیان را برای امداد او تحریک کند و ..... و این عایشه بود که در راه مکه به او گفت: ای ابن عباس خدا به تو عقل و فهم و قدرت بیان داد، مبادا مردم را از این دیکتاتور بازداری یعنی مانع از تهاجم مردم به این زورگو شوی، ...

سخن عمروبن عاص معلوم الحال:

طبری می گوید: (..... پس از عزل عمروعاص از حکومت مصر، عمروعاص به مدینه آمده و علیه عثمان سخن می گفت .....،پس روزی عثمان به او گفت ..... به خدا قسم اگر موضوع اختلاس و چپاول مالی تو نبود ترا عزل نمی کردم ..... عمروعاص گفت مردم دروغ می گویند ..... و من در زمان عمر در مصر بودم .....، عثمان گفت اگر من هم مثل عمر مواظب تو بودم راه کج نمی رفتی ولی من ملایمت به خرج دادم و تو گستاخ و جری شدی ..... پس عمروعاص از او ناراضی و همه را علیه او تحریک می کرد ..... تا روزی که در کاخ خود در عجلان نشسته بود خبر قتل عثمان را به او دادند، پس با شادی و شعف فریاد برآورده و می گفت من عمروعاص هستم و .....

و نیز آورده اند او پس از عزل از حکومت مصر خواهر عثمان را که همسر او بود طلاق داد.، و نیز اولین باری که مصریان به دلیل نارضایتی از اعمال عثمان به مدینه آمدند علی علیه السلام به همراه سی تن از مهاجران و انصار نزد آنان رفته و آنان را راضی به بازگشت نمودند ..... پس مروان عثمان را تحریک نموده وگفت در مسجد اعلام کن که مردم مصر گزارش غلط به آنان رسیده و وقتی فهمیدند که آن حرفها بی اساس بود برگشتند، پس عمروعاص فریاد زد آی عثمان از خدا بترس تو مرتکب گناهان بزرگی شده ای و ما را با خود به آن گناهان وارد نموده ای و .....، ..... پس عمروعاص به فلسطین رفت و ..... می گفت به خدا قسم اگر چوپانی را در بیابان ببینم او را علیه عثمان وادار به شورش می نمایم ..... و نیز ابن قتیبه آورده است که مردی از قبیله همدان بنام (برد) نزد معاویه رفت و دید که عمروعاص به علی ناسزا می گوید به او گفت ای عمروعاص بزرگان ما از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیده اند که آن حضرت فرمود: (من کنت مولاه فعلی مولاه .....)، یعنی (هر کسی را که من مولای اویم علی هم مولای اوست .....) آیا این کلام راست است یا نادرست پس عمروعاص گفت صحیح و درست است و نیز اضافه می کنم که در میان اصحاب رسول خدا هیچکس در فضیلت و منقبت و منزلت به او نمی رسد، پس آن جوان (برد) حیرت کرد و عمروعاص ادامه داد ولی اوکاری با عثمان کرد که همه آنها را از بین برد، برد سؤال کرد آیا او دستور کشتن عثمان را داد یا خود شخصاً عثمان را هلاک کرد: عمروعاص گفت هیچکدام بلکه او قاتلان عثمان را پناه داد. (برد) سؤال کرد و با این وجود مردم با او بیعت کردند،گفت آری (برد) پرسید پس چرا تو پیمان بیعت خود را با او شکستی، عمرو گفت چون او را متهم به قتل عثمان کرده ام (برد) گفت تو خودت هم متهمی عمرو گفت درست می گویی ولی من به فلسطین

رفته ام .....، پس آن جوان به نزد قوم و قبیله خود آمده و گفت ما به نزد عده ای رفتیم که آنها را با سخنان خودشان محکوم نمودیم پس آگاه باشید که علی برحق است، پس همه از او پیروی و اطاعت کنید،

و نیز طبری به نقل از واقدی آورده است که (چون خبر کشته شدن عثمان رضی الله عنه به عمروعاص رسید، گفت مرا ابوعبدالله گویند من کسی هستم که او را کشتم در حالی که در دره سباع بودم، چه کسی ممکن است بعد از او خلیفه شود .....، اگر علی بن ابی طالب به حکومت برسد حتماً قانون اسلام را جاری خواهد ساخت و البته خلافت هیچکس به اندازه خلیفه شدن او برای من ناگوارنیست .....)، و نیز سخن امام مجتبی به عمروعاص که فرمود (..... درباره قضیه عثمان، این تو بودی که دنیا را علیه او به آتش کشیدی و سپس به فلسطین رفتی و وقتی خبر مرگ او به تو رسید (با کبر و غرور و شادی گفتی)، مرا ابوعبدالله می گویند و من کسی هستم که اگر زخمی را بخارانم تا آن را به خون ریزی نیندازم آن را رها نمی کنم و آنوقت خودت را وقف معاویه کردی و دینت را برای خوشگذرانی و عزت دنیا به او فروختی ..... و تو کسی هستی که وقتی عثمان زنده بود او را یاری نکردی و وقتی به قتل رسید از مرگ او به خشم نیامدی .....)، ..... پس حضرت علامه فرماید ..... در هر صورت یک امر مسلم است و آن اینکه ما به آن جماعتی که او را از اصحاب عادل و راست رو می شمارند، این مطلب را می گوئیم که عمروعاص چنین نظری درباره عثمان داشته است.

سخن عامربن واثله (ابوطفیل) صحابی سالخورده و محترم رسول خدا (ص):

ابوطفیل به شام آمد تا برادرزاده اش را که در سپاه معاویه بود ببیند و چون خبر به معاویه رسید به دنبال او فرستاد و آن مرد محترم به نزد او رفت، معاویه به او گفت تو ابوطفیل عامربن واثله هستی گفت آری گفت آیا تو هم جزء کسانی بودی که عثمان را کشتند گفت نه ولی از کسانی بودم که شاهد تسخیر خانه و قتل او بودند و او را یاری نکردند، معاویه سؤال کرد چرا، عامر پاسخ داد چون مهاجران و انصار رسول خدا او را یاری نکردند، معاویه گفت اما کمک به عثمان هم وظیفه تو و هم وظیفه آنان بود، عامر گفت تو چرا او را کمک نکردی، در حالی که مردم شام تحت حکومت تو بودند، گفت مگر الآن خونخواهی از کمک محسوب نمی شود عامر خندید و گفت این بیت شاعر عبیدبن ابرص مناسب حال من و توست: (..... می دانیم که پس از مرگ من برای من گریه و نوحه سرایی خواهی کرد، در حالی که در زندگی هیچ کمکی به من نکردی .....) پس در این زمان مروان بن حکم و سعیدبن عاص و عبدالرحمن بن حکم وارد شدند، معاویه به آنان گفت این پیرمرد را می شناسید گفتند نه گفت او یار صمیمی و با وفای علی بن ابی طالب و جنگجوی سواره در صفین و شاعر مردم عراق، این ابوطفیل است پس سعیدبن عاص گفت چرا او را مجازات نمی کنی و همگی به ابوطفیل دشنام داده و ناسزا گفتند معاویه به آنان اعتراض کرد .....، سپس از ابوطفیل پرسیدآیا اینها را می شناسی عامر پاسخ داد نه بدگویی آنان را می نمایم و نه خیری از آنها دیده ام (یعنی نظری ندارم)، پس معاویه سؤال کرد آیا هنوز هم علی را دوست داری گفت ای معاویه محبت و عشقی که امروز به علی دارم، عشق و محبتی است که مادر موسی به فرزندش داشت و من از اینکه در حق او کوتاهی کردم به درگاه خدا پناه می برم، پس معاویه خندید گفت اما اینها چنین عقیده ای نسبت به من ندارند .....، حضرت علامه می فرماید ..... از گفتار این صحابی جلیل القدر معلوم می شودکه او عثمان را یاری ننمود و .....، و گروه مهاجران و انصار رسول خدا نیز در این روش و رویه با او هم عقیده بوده اند و او ازآنچه انجام داده پشیمان نیست و اعتقاد دارد که او و اصحاب پیامبر در روش خود خطا نکرده اند ..... و تا آخرین لحظه مرگ خود بر بصیرت و استنباط و درک فقهی خود ثابت و پابرجا ..... مانده اند.

سخن سعدبن ابی وقاص:

او عضو شورای شش نفره و یکی از ده نفری است که می گویند مژده بهشت را دریافت نموده اند .....، ابن قتیبه آورده است:

(عمروعاص نامه ای به او نوشت و از او در خصوص موضوع قتل عثمان، قاتلان و مسئولان قتل او سؤال کرد پس سعد در پاسخ نوشت: .....، تو درباره قتل عثمان سؤال کردی، پس به تو اطلاع می دهم که او با شمشیری کشته شد که عایشه از نیام خارج کرد و طلحه آن را تیز کرد و علی بن ابی طالب آن را به زهرآلود و زبیر خاموش مانده و با دست اشاره به قتل او کرد و ما دست روی دست گذاشتیم ولی اگر می خواستیم می توانستیم از او دفاع کنیم ولی عثمان (رویه اسلامی حکومت را) تغییرداد ..... او هم کار درست و هم نادرست کرد پس اگر کار ما خوب بود پس کار درستی کردیم و اگر نادرست بود از خداآمرزش می خواهیم .....)،

و نیز ابوحبیبه می گوید: (روز قتل عثمان، دیدم که سعدبن ابی وقاص وارد خانه عثمان شد و بعد بیرون آمد و با مشاهده هجوم مردم ترسید و گفت من با عثمان صحبت کردم و او گفت من بیش از این به این گمراهی ادامه نمی دهم ..... و من توبه کرده و از کارهای خود دست می کشم .....، مروان گفت به سوی علی برو .....، پس سعد نزد علی آمده گفت: .....،ای ابوالحسن پدر و مادرم به فدای تو بیا و به عثمان که خویشاوند توست کمک کن ..... تا از ریختن خون او جلوگیری کنی تا به طرز صحیح حکومت کند و او الآن این آمادگی را دارد پس علی علیه السلام گفت ..... به خدا سوگند آنقدر از او دفاع کرده ام که دیگر شرم دارم که از او دفاع کنم.

(کلب گوید بارها ضمانت علی علیه السلام با فتنه انگیزی مروان و نقض عهدهای مکرر عثمان شکسته شد و اقدامات سوء عثمان نسبت به معترضین مقدمات قتل او را فراهم نمود و زنده بودن او و اراده سوء او نسبت به مردم منتهی به کشتار جمعی معترضین و قتل عام صحابه و طرفداران آنان و مهمتر انحراف غیرقابل جبران در دین و آئین امت می شد و نصایح آن حضرت در او بی اثر بود فلذا حضرت فرمود دیگر شرم دارم که از او دفاع کنم)،

و فرمود ولی مروان، معاویه و عبدالله بن عامر و سعید بن عاص این بلا را به سر او آورده اند ..... در این هنگام محمد بن ابی بکر آمد و چیزی به علی (ع) گفت، علی (ع) دستم را گرفته برخاست .....، به خدا قسم به خانه ام نرسیده بودم که صدایی برآمد که عثمان کشته شد .....)، پس با توجه به اینکه او می گوید اگر می خواستیم (اصحاب رسول خدا) می توانستیم از جان او دفاع کنیم و .....، پس نظر صریح و قطعی سعدبن ابی وقاص این است که قرار گذاشتن و خودداری از دفاع از جان عثمان در آخرین لحظات کاری صحیح و برحق بوده است.

سخن مالک اشتر:

(مضمون) بلادرزی می نویسد (..... عثمان نامه ای برای مالک اشتر و دوستانش نوشته و به عبدالرحمن بن ابی بکر و ..... داد تا راه تفرقه نرفته و فرمانبردار شوند و .....، و مالک در پاسخ نوشت: (..... از مالک بن حارث به خلیفه ای که در بلا افتاده و به خطا رفته و از سنت پیامبر خود منحرف شده و قانون و دستور قرآن را پشت سر افکنده است .....، نامه تو را خواندیم، باید که تو و وزیران و استانداران تو دست از ظلم و تجاوز و تبعید مردان پاکدامن بردارید تا ما هم حاضر شویم از تو اطاعت کنیم ..... تو ادعا کردی که ما بر خود ستم نموده ایم بدان و آگاه باش که این تصور توست همان تصوری که ترا به ورطه گمراهی انداخته و ستمگری را برای تو عدالت گستری و باطل را حق جلوه داده است ...

سخن عبدالله بن حکیم:

ابن سعد و بلادرزی می گویند که عبدالله بن حکیم جهنی از اصحاب رسول خداست و او همان است که گفت (من پس از قتل عثمان در ریختن خون هیچ خلیفه ای شرکت نمی کنم .....) و وقتی از او سؤال کردند آیا تو نیز در قتل او شرکت کردی گفت من شرح خلاف کاری های او را شرکت در قتل او تلقی می کنم .....،

سخن محمدبن ابی حذیفه:

او از کسانی بود که در تحریک مردم علیه عثمان سعی و تلاش فراوان داشته است بلادرزی می نویسد، محمد بن ابی بکر و محمد بن ابی حذیفه در آن سال که عبدالله بن ابی سرح به مصر رفت به طرف مصر حرکت نموده و محمد بن ابی حذیفه معایب عثمان را برمی شمرد و انتقاد می کرد از جمله می گفت که عثمان مردی را به استانداری منصوب کرده که رسول خدادر روز فتح مکه ریختن خون او را واجب نموده و آیات قرآن برای اثبات کفر او نازل گردید و .....، پس ملاحظه می گرددکه این صحابی عظیم الشان با سعی و تلاش تمام در راه محو انحرافات و بدعتهای عثمان تلاش می نموده است و .....، پس قدر مسلم آنکه جمعی از اصحاب عادل و صالح علیه عثمان اتفاق نظر داشتند و .....، در مخالفت با عثمان اجماع نموده اند وگفته اند که امت محمد (ص) بر نظر خطا، اجماع نخواهند کرد ...

سخن عمروبن زراره:

بلادرزی و بعضی دیگر از مورخان می نویسند، اولین کسانی که برای خلع عثمان و بیعت مردم با علی تبلیغ نمودند عمروبن زراره بن قیس نخعی و کمیل بن زیاد نخعی بودند، از جمله سخنان عمروبن زراره آن است که (..... ای مردم عثمان با آنکه قانون اسلام را می شناخت آن را ترک کرد و با سپردن مقامات و پست های دولتی به بدترین افراد می خواهد مردم پاک وصالح را بفریبد و گمراه نماید .....، پس خبر آن به عثمان رسید و دستور تبعید او را از کوفه به دمشق صادر کرد و .....، وقیس بن فهدان این شعر را سرود: (..... به خدای یگانه سوگند .....، می کوشم تا ولید و رفیق او عثمان بن عفان را که اساس گمراهی است از حکومت خلع نمایم .....) و ابن اثیر می گوید عثمان او را نیز به دمشق تبعید کرد. پس نظریه این صحابی بزرگوار نیز در این خصوص کاملاً روشن است.

نظریه صعصعه بن صوحان رئیس قبیله عبدالقیس:

ابن عساکر می نویسد: (..... عثمان در بالای منبر بود پس صعصعه برخاسته و گفت ای امیرالمؤمنین از راه اسلام منحرف شدی و بر اثر آن ملت هم از راه اسلام منحرف شدند، به راه راست بیا تا مردم هم هدایت شوند ..... و نیز در روزی دیگر که او سخنان بسیار گفته بود عثمان به مردم گفت ..... این یاوه گو نمی داند خدا کجاست و .....، صعصعه پاسخ داد ..... او درکمین ستمکاران است و سپس آیه قرآن را تلاوت کرد که ..... به کسانی که ستم دیده اند اجازه جهاد و پیکار داده شده است.....)، پس ملاحظه می شود که چگونه صعصعه که شرح حال او مذکور شد و معلوم بود که چگونه به زیور فضایل و قهرمانی و پاکی و سلامت نفس و .....، آراسته است معتقد است که عثمان از راه حق و اسلام منحرف شده و ..... و با تلاوت آیه و استناد آن اعلام می دارد که جنگ با عثمان روا و جایز است ..... و این سخن را در حضور مردم در حالی می گوید که عثمان بر منبر است و کسی در برابر او برنخاسته و سخنان و گفتار او را رد نمی نماید.

سخن حکیم بن جبله شهید جنگ جمل:

ابوعمر در وصف او می گوید (او مردی بزرگ، صالح و دیندار و ..... بوده است)، و وی یکی از سران مخالفان عثمان در بصره بوده و .....، او از کسانی است که راهی مدینه شده است، ..... او همان کسی است که ابوعبید می گوید در جنگ جمل پای او را قطع کردند و او پای قطع شده خود را آنقدر بر سر ضارب زد تا او را بقتل رسانید و این شعر حماسی را می خواندکه (ای جان آرام نباش زیرا بهترین دعوت کننده ترا احضار کرده است .....)، ..... و عمل او نشان می دهد که عثمان زمامداری عادل و بر صراط مستقیم اسلام نبوده است.

سخن هشام بن ولید برادر خالد بن ولید:

هشام بن ولید مخزومی همان کسی است که وقتی عثمان، عمار یاسر را آنقدر زد که بیهوش شد بر زمین افتاد، به او گفت ای عثمان چون از علی و خاندان او می ترسیدی نسبت به او اقدامی نکردی ولی در برابر ما گستاخی کرده و عضو قبیله ما را تا سرحد مرگ مضروب کردی، پس آگاه باش که به خدا قسم اگر عمار بمیرد یکی از افراد سرشناس و مقتدر بنی امیه را خواهم کشت ..... پس شعری سرود که (..... زبانم رسا و دراز است و .....شمشیرم از زبان من رساتر و درازتر است پس برحذر باش .....)، پس نظر این صحابی عادل و راست کردار به اعتقاد آن جماعت درباره عثمان چنین است.

سخن اصحاب رسول خدا به معاویه بن ابوسفیان اموی:

۱.امیرالمؤمنین به معاویه نوشت: (..... حقیقت این است که وقتی حمایت از عثمان به نفع تو بود اقدام کردی و آن زمان که حمایت از او به نفع او بود او را تنها گذاشتی .....، .....).

۲.و در مرقومه ای دیگر به او می فرماید: (..... به خدا قسم پسر عمویت (عثمان) را کسی جز تو نکشت .....)

۳.و باز در مرقومه ای دیگر به او می فرماید: (..... بجان خودم سوگند عثمان را کسی جز تو نکشت و کسی جز تو او را بی دفاع رها نکرد، تو همواره چشم انتظار حوادث بد برای عثمان بودی و آرزوی مرگ او را داشتی تا به مراد دل خود برسی وکار تو بهترین دلیل بر این حقیقت است)

به همین مضمون از مرقومه های عبدالله بن عباس، و شبث بن ربعی و ابوایوب انصاری و محمدبن مسلمه انصاری .....، به معاویه این حقیقت آشکار می گردد. و گفتار مورخین .....، پس این نتیجه بدست می آید که معاویه در برابر قتل عثمان همان موضعی را که اصحاب رسول خدا اتخاذ نمودند، انتخاب کرد با این تفاوت که اگر آنان به دو دسته مهاجم و خوارکننده او تقسیم می شدند او موضع دوم را داشت با این انگیزه که با قتل او زمینه حکومت را برای خود فراهم نماید ..... و به همین دلیل با تأخیر و تعلل در اعزام سپاهیان زمینه قتل او را فراهم نمود ...

سخن عثمان درباره خود:

مغیره بن شعبه نزد عثمان رضی الله عنه که در معاصره بود آمده و گفت ای امیرالمؤمنین این جماعت علیه تو اجتماع کرده اند پس اگر مایلی به مکه برو و یا به شام و یا بیرون رفته با مردم صحبت کنیم و .....، عثمان گفت من از پیامبر خدا شنیدم که میفرمود در مکه مردی از قریش کافر شده و مدفون می شود که نیمی از عذاب این امت اعم از جن و انس بر او واقع می شود و من نمی خواهم انشاءالله آن شخص باشم و .....، این روایت را احمد حنبل، خطیب بغدادی حلبی ..... با همین مضمون آورده اند، از این روایت تاریخی معلوم می شود عثمان در اثر یقینی که به جرائم و گناهان خود داشته بیش از اینکه به مفاد روایاتی که هواداران او برایش جعل و نقل نموده اند مثل احادیث بشارت به بهشت .....، اعتماد داشته باشد به انطباق حدیثی بر خود اطمینان داشته که درباره یک قریشی نامعلوم آمده است و ..... پس معلوم می شود که همه این (وعده های بهشتی) احادیث که برای او نقل نموده اند همگی بی اساس، دروغ و ساختگی است.

اشعاری در تائید آنچه گذشت:

بلادرزی این شعر را از (ابومنقذ) که در جنگ جمل در سپاه علی علیه السلام بوده است نقل می نماید: (..... دیده ای گریان باد که بر عثمان بگرید، بر همان عثمان که صفحات قرآن را از هم جدا و پراکنده کرد و در حالی که قانون اسلام را رها کرده و خواسته های خلاف خود را انجام می داد، و جنگی خونین را به میراث قرار داد، من به درگاه خداوند از دین و روش نعثل(یعنی عثمان) و پسر ابوسفیان یعنی این دو مردک بی مقدار بیزاری می جویم .....) و یا شعری که علی بن غدیر یا اهاب بن همام سروده است (..... و عثمان شر مستمری را از خود باقی گذاشت و من هر گمراهی را نکوهش و سرزنش می کنم .....) و یا این قطعه که اشعار رزمی همام بن اغفل در جنگ صفین است که نصربن مزاحم در کتاب صفین نقل می کند (..... چشم بدکاران و سران کفر و نفاق چون به گروه های منظم

سپاه عراق افتاد، برق زده و خیره گشت، سپاهی که می گفت ما آن از دین بیرون رفته را کشتیم، آن سردار تجاوزکاران و تفرقه افکنان، عثمان را به روز تسخیر و آتش زدن خانه اش و در آن هنگامه که از فرط ضربات نیزه و شمشیر ما مدافعان او بهم در پیچیده بودند .....) و این شعر نیز از محمدبن ابی سبره است (..... ما بودیم که نعثل را کشتیم، زیرا راه را بر بزرگان روشن ضمیر ما بست و با روشی منحرف و دور از اسلام حکمرانی کرد، ما بودیم که قبل از او مغیره را کشتیم و نیزه های انتقام جوی ما، او را در خون غلطانید.)، و فضل بن عباس در پاسخ ولید بن عقبه گوید (.....آگاه باشید که بهترین انسانها پس از محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم، در نظر خدا و خردمندان، وصی اوست، ..... همین عیب و ننگ برای او (عثمان) بس است که انصار به کشتن او اشاره نموده و او را به مصریان واگذار کردند)، و مالک اشتر در رجز حماسی خود در صفین می گفت (..... کسی جز عثمان نیست و نابود مباد، ..... و شما به یاری کسی قیام کردید که مخالف خدای رحمان و بنده شیطان بود .....)

نظریه مهاجرین و انصار رسول خدا:

۱.امیرالمؤمنین به معاویه نوشت (..... بجان خودم سوگند من جزء مهاجران بوده ام ..... و خدا آنان را بر گمراهی همداستان نمی گرداند ..... من نه دستوری داده ام ..... و نه به قتل رسانده ام .....)

۲.بلادرزی از قول مدائنی می نویسد (..... چون چشم ثابت بن عبدالله بن زبیر به سپاه شام افتاد گفت: من از این جماعت به شدت متنفرم، سعید بن خالدبن عمروبن عثمان به او گفت شاید به این دلیل که آنها پدرت (عبدالله بن زبیر) را کشتند تو اینقدر از آنها متنفری او گفت راست می گویی پدرم را اوباش و اراذل شام کشتند ولی پدر بزرگ تو (عثمان) را مهاجرین وانصار رسول خدا به قتل رساندند .....).

۳.ابن قتیبه آورده است (..... ابوهریره و ابودرداء در صفین نزد معاویه رفته و به او گفتند ای معاویه تو به چه دلیل با علی میجنگی در حالی که فضایل و مناقب او را می دانی و می دانی که .....، ..... بر تو برتری دارد پس در خلافت از تو سزاوارتراست .....، تو آزاد شده فتح مکه و پدرت از قبایل مشرک و مهاجم به اسلام بوده است .....، معاویه گفت من هم ادعا ندارم که از او برای خلافت شایسته تر هستم ولی می خواهم قاتلان عثمان را به من تحویل دهد و .....، آنگاه آنان به اردوی علی آمدند و مالک اشتر به آنها گفت آیا شما فکر می کنید معاویه واقعاً در پی قاتلان عثمان است و .....، پس صبح به حضورعلی علیه السلام رفته و گفتند یا علی فضایل و برتری تو قابل انکار نیست و جنگ تو با معاویه جنگ با یک دیوانه بی سروپا است، او می خواهد که تو قاتلان عثمان را تحویل دهی و .....، علی علیه السلام فرمود آنها را می شناسید گفتند بلی گفت بروید و آنها را دستگیر کنید پس آنها به نزد محمد بن ابی بکر، عماربن یاسر و مالک اشتر رفته و گفتند شما از قاتلان عثمان هستید و ما دستور داریم شما را دستگیر کنیم، پس در این هنگام بیش از ده هزار نفر مرد جنگی بیرون آمده و گفتند ما عثمان را کشتیم .....، در این زمان آنها به شهر خود حمص برگشتند و عبدالرحمن بن عثمان آنها را دیده و آنها جریان کار را تعریف کرده و او گفت من از شما دو نفر که از اصحاب پیامبر هستید تعجب می کنم ..... شما نزد علی رفته و قاتلان عثمان را از او می خواهید در حالی که می دانید که اگر مهاجرین و انصار قتل عثمان را ناحق می دانستند او را یاری کرده و از او دفاع می کردند و در موقع بیعت با علی، قصاص خون عثمان را شرط بیعت قرار می دادند ..... و تعجب من بیشتر می شود وقتی به علی می گوئید از خلافت کناره گیری کن و کار را به شورا واگذار کن در حالی که می دانید کسانی که از حکومت علی راضی هستند بهتر از کسانی هستند که از او راضی نیستند و کسانی که با او بیعت کرده اند بهتر از کسانی هستند که با او بیعت نکرده اند ..... و شما واسطه معاویه شده اید که از آزادشدگان مکه بوده و حق تصدی خلافت ندارد .....

(کلب گوید که ببین چگونه راه راست از راه شیطان معلوم و مشخص است و چگونه تشخیص عقل، انسان متفکر و منصف را به حیات جاویدان وتبعیت از هوی و هوس او را به سوی آتش ابدی سوق می دهد)،

پس گفتگوی عبدالرحمن با این دو در بین مردم منتشر شد وبه گوش معاویه رسید و قصد قتل او را نمود ولی به لحاظ مخالفت قوم و قبیله او از اینکار منصرف شد و به همین مضمون نصربن مزاحم می نویسد (..... چون قاتلان عثمان را از علی مطالبه کردند ..... بیست

هزار مرد جنگی یا بیشتر جلو آمدند در حالی که همه غرق در زره و لباس رزم بودند و جز چشمان آنها چیزی معلوم نبود و همه یکصدا گفتند، همه ما قاتل عثمان هستیم به معاویه بگو بیاید انتقام بگیرد) و به همین مضمون روایاتی که مؤید شرکت مردم مدینه مستقیماً و یا با فرار نمودن عثمان و یاری نکردن در هنگام قتل او بوده است .....،

در سال ۳۴ هجری اصحاب رسول خدا از مهاجران و دیگران نزد علی علیه السلام آمده و از او خواهش کردند که نزد عثمان رفته و او را پند داده و ارشاد نماید پس علی علیه السلام نزد عثمان رفته و فرمود (..... مردم پشت سر من هستند و درباره حکومت تو با من صحبت کردند، به خدا قسم نمی دانم به تو چه بگویم .....تو آنچه را ما می دانیم می دانی ..... و هر آنچه ما دیدیم و شنیده ایم تو هم دیده ای و شنیده ای .....، ..... عثمان پاسخ داد من کسانی را به مقامات دولتی منصوب کردم که عمر منصوب کرد ترا به خدا مگر عمر، مغیره بن شعبه را به مقامات دولتی منصوب نکرد در حالی که صلاحیت آن را نداشت پس چرا وقتی من عبدالله بن عامر را که فامیل من است به همان مقام منصوب کردم مرا ملامت می کنید علی (ع) فرمود من برای تو توضیح می دهم، عمربن خطاب هر کس را منصوب می کرد اورا گوشمالی می داد و اگر مطلع می شد کج رفته است او را احضار و حساب او را می رسید ولی تو چنین نمی کنی و سستی کرده و توبه نمی کنی .....، معاویه بیشتر از یرفاء (یعنی نوکر عمر)، از عمر می ترسید و بیشتر از او فرمان بردار عمر بود ولی اودر حال حاضر به نام تو فرمان صادر می کند و می گوید عثمان این فرمان و دستور را داده است و به تو خبر آن را می آورند ولی تو او را مؤاخذه نکرده واز اینکار منع نمی کنی .....، و .....،

نامه مردم مدینه به آن گروه از اصحاب رسول خدا که در مناطق مرزی سرگرم جهاد بودند:

طبری می نویسد (..... مردم چون اعمال تباه عثمان را دیدند، آن گروه از اصحاب که در مدینه بودند به اصحابی که در مناطق دوردست سرگرم جهاد بودند نوشتند: شما از مدینه بیرون رفته اید و به جهاد در راه خدای عزوجل پرداخته اید و مقصود شما دین محمد است در حالی که اکنون آن کسی که بجای شما در مدینه حکومت می کند (یعنی عثمان)، دین محمد را تباه کرده و رها نموده است پس بشتابید و بیائید و دین محمد را نجات دهید .....).

نامه مهاجران به اصحاب و تابعینی که در مصر بودند:

(بسم الله الرحمن الرحیم از مهاجران پیشاهنگ و بازمانده شورا، به اصحاب و تابعینی که در مصر زندگی می کنند، ..... نزد ما بیائید ..... که سنت و رویه رسول خدا دگرگون شده و مقررات دو خلیفه قبل (عمر و ابوبکر)، جای خود را به مقررات تازه ای داده ..... پس اصحاب و تابعینی که این نامه را دریافت می نمایند را به خدا قسم می دهیم که بیائید و حق را برای ما بگیرید و به ما بدهید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید ..... که خلافت امروز به سلطنت دردناک و بی رحمانه تبدیل شده است که در آن هر که بر هر چه دست یابد آن را غارت می کند .....).

نامه مردم مدینه به عثمان:

طبری می نویسد که عبدالله بن زبیر از پدرش زبیر نقل می نماید که: (مردم مدینه در نامه ای به عثمان او را نصیحت کرده و هشدار دادند و به خدا قسم خوردند که اگر تعهدات خود را انجام ندهد او را به قتل خواهند رسانید ..... پس عثمان ترسید و باخانواده اش به مشاوره پرداخت و .....)

عثمان و اجماع:

در انبوه روایات تاریخی، سخن و نظریه اصحاب رسول خدا اعم از مهاجر و انصار را درباره عثمان دریافتیم ..... (که ذکر دویست اظهارنظر و سخن)، ثابت می نماید که همه اصحاب رسول خدا در انتقاد از روش عثمان و مخالفت و ضدیت با او هم عقیده و هم داستان

بوده اند جز چهار نفر (زیدبن ثابت، حسان بن ثابت، کعب بن مالک، اسید ساعدی)، که به غیر این چهار نفر تمامی اصحاب رسول خدا هریک به نوعی با عثمان مخالفت نموده اند، عده ای بدعتهای او را شماره کرده و محکوم نموده و عده ای در تزلزل حکومت او تلاش کرده و عده ای زبان به دشنام و ناسزا به او گشوده و.....، عده ای از یاری او خودداری نمودند و .....، .....، که نظر اجماعی و دستجمعی اصحاب نمی تواند خطا شمرده شودچنانچه امیرالمؤمنین می فرماید: خدا نمی گذارد آنان بطور دستجمعی گمراه و یا دچار عدم بصیرت شوند، پس آن کسانیکه اجماع اصحاب را در انتخاب ابوبکر دلیل و حجت شرعی می دانند، ناچارند اجماع آنان را در محکومیت رویه عثمان، حجتی قاطع تر و یا حداقل در ردیف آن بدانند، ..... اشخاص مهم و بزرگان زمان او از جمله (امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عایشه ام المؤمنین، عبدالرحمن بن عوف، طلحه بن عبدالله، زبیر بن عوام، عبدالله بن مسعود، عمار یاسر، مقداد، حجربن عدی، هاشم مرقال ..... ابوایوب انصاری، قیس بن سعد، ..... عبدالله بن عباس .....، مالک اشتر .....، عمروعاصی .....، معاویه بن ابی سفیان ..... عدی بن حاتم طایی .....، محمدبن ابی بکر، کمیل بن زیاد .....، ثابت بن قیس .....، عمروبن بدیل .....، عمروبن حزم، در این جمع بزرگترین و معروفترین اصحاب رسول خدا و ..... قرار دارند پس اگر اتفاق نظر چنین جماعت، اجماع وحجت شمرده نشود پس چه اجماعی می تواند حجت بشمار آید. .....، پس در پرتو آنچه گفتیم تباهی و سستی بسیاری ازسخنان و گفتارها برملا و روشن می شود که برای فریب و گمراهی مردم عوام ساخته اند مانند سخن ابن کثیر که می گوید ایوب و دارقطنی گفته اند هرکس علی را برتر از عثمان بداند به مهاجران و انصار اهانت کرده است .....، پس بخوانید و بخندید ..... زیرا حقیقت آن است که پس از این اجتماع هرکس عثمان را نه از امیرمؤمنان بلکه از هر مسلمان مؤمنی بالاتر و برتر بداند به جمع مهاجرین و انصار اهانت کرده است ....

نخستین محاصره:

(مضمون) بلادرزی و دیگر مورخان آورده اند که یکسال قبل از کشته شدن عثمان، مردم سه منطقه کوفه و بصره و مصر درمسجدالحرام اجتماع نموده و ..... و متفقاً عمل عثمان را محکوم و مقرر نمودند تا در سال بعد با نمایندگان مردم این مناطق به نزد عثمان رفته و او را از روش خلاف خود بازگردانند و .....، سال بعد چون به مدینه رسیدند عده ای از مهاجرین و انصار نیز به آنها پیوستند ..... و این اولین محاصره خانه عثمان توسط معترضین به رویه او بود، مصریان بنا به قول طبری نامه ای تنظیم و به سوی عثمان روانه نمودند ولی عثمان آن نامه را خواند و جواب نداده و دستور داد آوردنده نامه را از خانه او بیرون کردند، در این نامه نوشتند (..... ای عثمان بدان و آگاه باش که ما برای رضای خدا خشم آمده و برای رضای او خشنود می شویم و تو تا توبه آشکار ننمایی ..... شمشیر خود را به زمین نخواهیم گذاشت، ..... و خدا تو را درباره ما بازخواست خواهد کرد .....).

تعهد عثمان در سال ۳۵ هجری:

بلادرزی از قول ابومخنف می نویسد: (..... در محاصره اوّل ابتداء مغیره بن شعبه و سپس عمروعاص از سوی عثمان نزد جمعیت رفتند که با اعتراض شدید و ناسزا جمعیت روبرو شدند ..... پس عثمان از علی علیه السلام درخواست کرد تا به نمایندگی از سوی او با مردم مذاکره نماید و علی علیه السلام به او گفت به شرطی قبول می کنم که با خدا در برابر من عهد و پیمان ببندی که آنچه را که به وکالت از طرف تو در برابر آنان تعهد می نمایم به انجام برسانی، پس عثمان قول داد و علی علیه السلام او را وادار نمود تا با محکم ترین و با تأکیدترین عبارات با خدا عهد و پیمان ببندد که آنچه را علی در برابر آن جمعیت تعهد نماید را انجام دهد پس از آن علی به سوی آن جمعیت رفت به او گفتند برگرد، علی فرمود برنمی گردم و پیش می آیم و آنگاه آن حضرت فرمود قرآن را حاکم می نمائیم و .....، پرسیدند آیا تو تضمین می کنی که او به عهد و پیمان خود وفا نماید حضرت فرمود آری تضمین می کنم، پس نمایندگان آن جمعیّت به خانه عثمان وارد شده و ..... درنهایت تعهدی مکتوب از عثمان صادر شد که (..... این را بنده خدا عثمان امیرالمؤمنین برای مؤمنان و

مسلمانانی که از او ناراحت شده بودند می نویسد ..... که برطبق قرآن و سنت رسول خدا حکومت کنم، محرومان به حقوق خود برسند، ..... تبعیدیان به شهرهای خود برگردند .....، علی بن ابی طالب ..... ضمانت می کند که عثمان به تعهدات خود عمل نماید)،

.....پس حضرت علی علیه السلام به عثمان گفت حالا بیا و برو برای مردم نطقی کن تا مردم آن را شنیده و منتشر نمایند ..... زیرا مملکت اسلامی علیه تو شورش نموده اند و احتمال آن هست که کاروان های دیگر از کوفه و بصره و مصر بیایند و اگر چنین نکنی (و کار ازکار بگذرد)، ..... خواهی گفت تو حق خویشاوندی مرا بجا نیاوردی و حقم را زیر پا گذاشتی .....، پس عثمان نصیحت و نظرخیرخواهانه حضرت را پذیرفت و برای مردم سخنرانی کرد و ضمن اعتراف، تعهد به اصلاح امور داد پس مردم از نطق او شاد و مسرور شدند و با شادی بسیار به دور خانه او (برای قدردانی) جمع شدند که ناگهان مروان به آنان پرخاش کرده که گم شوید چرا جمع شدید و .....، چون این خبر به علی علیه السلام رسید خشمگین نزد عثمان رفت و فرمود تو از مروان و مروان ازتو به یک صورت راضی می شوید و آن اینکه او ایمان و دین تو را خراب و عقل تو را از تو بگیرد و من پیش بینی می کنم که او تو را به چاه بیندازد و بیرون نیاورد و دیگر حاضر نیستم که نزد تو بیایم پس نائله زن عثمان به او گفت ای عثمان ..... تو دستورات مروان را بکار بستی در حالی که او پیش مردم هیچ احترام و ارزشی ندارد .....، ابن سعد می نویسد ..... که عبدالرحمن بن اسود گفت که خدا روی مروان را سیاه کند ..... عثمان با تقاضای مردم موافقت کرد و بر روی منبر آنقدر گریست که اشکش روان شد ولی مروان آنقدر به او فشار آورد تا عقیده او را عوض کرد ..... من نزد علی رفتم او را بین مزار رسول خدا و منبر آن حضرت یافتم در حالی که عمار و محمد بن ابی بکر نزد او بودند، پرسیدند مروان کار خود را علیه مردم انجام داد گفتم آری .....،

این روایت به مضمون دیگر نیز آمده است که عثمان به مردم گفت (..... من از خدا به خاطر آنچه کرده ام آمرزش خواسته و توبه می کنم ..... پس نمایندگان شما بیایند و با نظریات خوب خود مرا راهنمایی و هدایت کنند.....) دل مردم در اثر اینگونه سخنان عثمان به رقت آمده و بعضی برای او گریه کردند ..... پس سعید بن یزید برخاست وگفت ای امیرالمؤمنین بر جان خود رحم کن، و ..... آنچه قول دادی و به زبان آوردی عمل کن چون عثمان به منزل رفت مروان و عده ای از بنی امیه که به عنوان (اعتراض) به مسجد نرفته بودند او را تحت فشار قرار دادند که قول خود را زیر پابگذارد و نائله همسر عثمان به مروان گفت تو حق صحبت نداری به خدا قسم این جماعت او را می کشند و او باید به قول خود عمل کند مروان گفت به تو مربوط نیست و .....، و آنگاه مروان پس از گمراه نمودن عثمان، بیرون آمده و به مردم به شدت پرخاش کرد و آنها را تهدید نمود و مردم نزد علی رفته و علی خشمگین نزد عثمان آمد و گفت ..... تو فرمان از مروان می بری تا ترا به هر سوی که می خواهد بکشد و .....

و نیز به همین مضمون طبری آورده است که (..... عثمان به منبر رفت ودر حضور مردم با تقاضای آنها موافقت نمود و گریه کرد ..... و گفت خدایا من به درگاه تو توبه می کنم و سه بار آن را تکرار کرد و گفت وقتی به خانه رفتم نزد من بیائید ..... که من شما را خشنود و راضی خواهم نمود و مروان و اطرافیان او را طرد می نمایم و .....، وقتی وارد خانه شد دستور داد در خانه را باز بگذارد پس مروان نزد او رفته آنقدر به او فشار آورد تا عقیده اش را عوض کرد و بیرون آمده به مردم پرخاش کرد .....، و چون خبر به علی علیه السلام دادند ..... فرمود مروان او را بازیچه خود قرار داده است و او را به هر طرف که می خواهد می کشد و عثمان با وجود سالخوردگی و شاگردی پیامبر، بازیچه او شده است ..... و وقتی که عثمان نزد او آمد به او فرمود ..... پس از آن وعده ها که بر بالای منبر پیامبر به مردم دادی .....

آنوقت مروان باید بر در خانه تو به مردم ناسزا بگوید و آنان را برنجاند ..... و تو را می بینم که سخنان مروان را بر توصیه های خیرخواهانه من ترجیح میدهی ....

دومین تعهد و التزام عثمان:

پس عثمان در نخستین تعهد خود، در مقابل مردم مبنی بر التزام به تغییر روشهای ستمگرانه و عمل به کتاب خدا و سنت رسول او، عمل نکرد و در اثر تحریکات مروان و اطرافیان، کما فی السابق و همچنان به روشهای ستمگرانه خود ادامه داد و در مرحله دوم باز در برابر مردم سوگند خورد و تعهد کرد که از امور ناروا و ستمگرانه دست برداشته و طبق کتاب خدا و سنت او عمل نماید و .....، ..... پس مروان حکم به او گفت: (..... ای امیرالمؤمنین اگر تظاهر به دوستی با آنها کنی و آنها را معطل نمایی تا نیروهای کمکی نظامی برسند و آنوقت حساب آنها را برسی بهتر از این است که اجازه دهی در حالی که نزدیک تو هستند باتو دشمنی کنند .....) پس عثمان به دنبال علی علیه السلام فرستاد آن حضرت فرمود (..... مردم پیش از آنکه محتاج قتل تو باشند به دادگری تو نیاز دارند ..... تو قبلاً وعده دادی و عمل نکردی پس دوباره به دنبال آن نباش که مرا فریب دهی زیرا من از طرف تو با درخواست های حق آنها موافقت می کنم، پس عثمان دوباره تعهد کرد و وعده داد که به قول خود عمل مینماید، ..... و عثمان برای اطاله موضوع زمان خواست، و آن حضرت فرمود دستورات تو، آنچه مربوط به مدینه است مهلت و تأخیر برنمی دارد و برای آنچه در خارج از مدینه است مهلت آن به اندازه ای است که فرمان تو به آنجا برسد، عثمان قبول کرد ولی گفت برای مدینه سه روز مهلت بگیر .....، پس برای مرتبه دوم علی علیه السلام قرار داد کتبی میان عثمان و آنان نوشت ..... و سپس در آن قرارداد سخت ترین و مؤکدترین عهد و سوگند هایی را خدا، با یک نفر از بندگان می تواند داشته باشد، برعهده عثمان قرارداد و برجسته ترین افراد مهاجر و انصار را شاهد و از آنها امضاء گرفت پس مسلمانان از او دست برداشته رفتند و منتظر انجام تعهدات او شدند ..... ولی برعکس عثمان بلافاصله خود را برای جنگ و سرکوبی شدید آنها آماده کرد و طبق نظر مروان باسرعت ضمن انجام مکاتبات در پی تدارک و گردآوری نیروی نظامی و اسلحه بود و به سرعت از بردگان حکومتی سپاهی گران فراهم کرد ..... در این میان نامه ای که از طرف او به سوی استاندار مصر، در خصوص مجازات مصریان، ارسال شده بود، کشف شد و مردم با گذشت سه روز مهلت تعیین شده دوباره به سوی عثمان برگشتند ..... در آن نامه مخصوص حکومتی ارسالی به سوی استاندار مصر نوشته شده بود (..... وقتی عمروبن بدیل به آنجا رسید گردنش را بزن و دستهای ابن عدیس و کفانه و عروه را قطع کن و ..... تا بمیرند و .....) ..... پس مردم با علی علیه السلام به نزد عثمان آمدند عثمان از آن نامه اظهار بی اطلاعی کرد ..... مردم گفتند این انکار تو بدتر است زیرا از قول تو حکم دولتی صادر و چیزی می نویسند که تو می گویی خبر نداشتی و .....، پس آدمی مثل تو نالایق و بی خبر، نباید عهده دار امور مسلمانان باشد ..... به روایت سعید بن مسیب .....، آنها فهمیدند که خط، خط مروان است پس به عثمان گفتند مروان را تحویل بده و او نپذیرفت ..... و مردم عثمان را به محاصره درآوردند ..... عثمان گفت به علی خبر دهید که علی به ما آب برساند، پس علی سه مشک بزرگ آب به او رساند که در جریان رساندن آن عده ای زخمی شدند ..... و در روایت واقدی از قول محمد بن مسلمه می آورد: (.....عثمان شروع کرد به قسم خوردن که نه آن نامه را نوشته و نه خبر دارد .....، محمد بن مسلمه می گوید من گفتم به خدا او راست می گوید و این کار را مروان کرده پس علی علیه السلام گفت پس اجازه بده آنها داخل شوند و دلایل و عذر ترا بشنوند ..... پس عثمان اجازه داد ..... آنها گفتند استاندار تو (عبدالله بن سعد) ستمها و جنایات کرده و ..... و وقتی مردم به اواعتراض می کنند می گوید دستور کتبی عثمان است ..... پس نزد تو آمدیم و تو با تعهدات محکم خود عهد و پیمان بستی و ما برگشتیم و نوکر مخصوص تو را دستگیر کردیم و من و علی علیه السلام گفتیم عثمان راست می گوید پس عثمان نفس راحتی کشید پس آنان گفتند پس کار چه کسی است گفت نمی دانم پس آنها گفتند: گستاخی در برابرت تا به اینجا رسیده است که نوکرت با شتر مخصوص دولتی نامه ای را حمل می کند و مهر مخصوص ترا در پای آن می زنند و برای استاندار تو چنین فرمان

خطرناک و جنایت بار صادر میکنند و تو خبر نداری و ..... پس استعفا بده ..... پس منازعه بالا گرفت و عثمان به مصریان گفت از خانه من بیرون روید پس آنها بیرون آمدند و ما هم بیرون آمدیم تا خبردار شدیم که او را کشتند. .....،

طبری به نقل از عبدالرحمن یسار آورده که حامل نامه ای که از طرف عثمان به مصر می رفت ابواعود اسلمی بود، همان کسی که امیرالمؤمنین در قنوت نماز خود او را لعن و نفرین می کرد، طبری از قول سفیان بن ابی العوجاء نوشته است (..... مصریان به عثمان گفتند قاصدی که نامه دستور کشتن ما با او بود یا فرستاده تو بود یا نبود و تو از موضوع آن یا اطلاع داشتی و یا نداشتی، اگر در این موضوع که اطلاع نداشتی دروغ بگویی بایستی برکنار شوی زیرا به ناحق دستور قتل ما را صادر کردی و اگر در این موضوع که اطلاع نداشتی راست هم بگویی باز هم باید برکنار شوی زیرا تو در امر خلافت بسیار ضعیف و غافل هستی و اطرافیان ناپاک تو به راحتی چنین فرمانهایی را با نام تو صادر می کنند و .....، و لذا ما در راه برکناری تو اقدام می کنیم و اگر قوم و قبیله تو بخواهند با ما جنگ کنند آنقدر می جنگیم تا به تو دست یافته تو را بکشیم و یا خود کشته شویم و با شهادت روحمان به خدا بپیوندد. ..... پس عثمان گفت این که می گوئید از خلافت کناره بگیرم اگر مرا به دار بیاویزند برای من بهتر از کناره گیری است ....

بررسی این روایات تاریخی:

از بررسی روایاتی که نقل نمودیم دانسته می شود، کسانی که به حکومت و زندگی عثمان خاتمه داده اند گروه مهاجرین وانصار و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده اند و از آن جماعت فقط چهار نفر که نام بردیم در آن شرکت نداشته اند و .....، و در میان مردمی که از ولایات و بلاد اسلامی به مدینه آمدند اصحاب عظیم الشأن و معروف و نیز انبوهی از مردان با فضیلت و متقی و دین شناس از گروه تابعین حاضر بوده اند که هیچکس نمی تواند در ایمان و دینداری و صلاحشان تردید نموده و یا بر آن خدشه ای وارد نماید ..... از قبیل زید ملقب به (زیدالخیر)، مالک اشتر که محضر رسول خدا را درک کرده، کعب بن عبده، عمرو بن اهتم، عمروبن حمق خزاعی که رسول خدا در حق او دعا فرموده است، عمروبن بدیل، عبدالله بن بدیل بزرگ رزمنده جهاد در حنین، طایف، تبوک و .....، عبدالرحمن بن عدیس از اصحاب بیعت شجره و رضوان، محمد بن ابی بکر، حکیم بنجبله عبدی، و ....

خلاصه جلد هجدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

آغاز خلاصه جلد ۱۸ فارسی به عون و فضل الهی:

...، و کسانی بودند که فقط به خاطر رضای خدا و برای آنکه دیدند به قوانین و تعالیم شریعت خداوند عمل نمی شود برآشفته و خشمگین شده و قیام نموده اند و وقتی یقین کردند که او لجاجت کرده و هر بار تعهدات و عهد و پیمان خود را نقض می کند و (آنها را بازیچه قرار داده)، و از ستمکاری های خود دست برنمی دارد ..... چنانچه علی علیه السلام در نامه اش به آن مردم فرمود: (..... به مردمی که برای خدا و آنگاه که شریعت او در زمین او مورد نافرمانی قرار گرفت و حق او نادیده و پایمال گردید قیام نمودند .....)،

دومین مطلبی که از این روایات استنباط می شود این است که عثمان جرم هایی را مرتکب شده بود ..... و خود به آن اقرار داشته و هرگاه توبه می نمود و سپس آن توبه را می شکست ..... و به ستمکاری خود ادامه داده و آلت دست مروان و بازیچه او می شد و .....،

و سومین مطلبی که به دست می آید آنکه او تعهدات و پیمانهای مؤکد و ضمانت دار می نوشته و سپس آنها را زیر پا می گذاشت، آنهم در شرایطی که استانها و ولایات کشور اسلامی به شورش در آمده بودند .....، همان پیمانهایی که اجرای آن را در مقابل مردم و مخالفان، شخصیت هایی چون علی بن ابی طالب و محمدبن مسلمه و ..... تضمین و به عنوان شاهد امضاء نموده بودند و .....، و نشان می

داد که او بهیچ وجه ایفای به عهد و پیمان و انجام تعهدات را واجب نمی دانسته است و برای کسانی که در برابر مردم ضامن او شده بودند تا او را از آتش خشم و کینه خلق رهایی دهند هیچگونه احترام قائل نبود .....

و مطلب چهارم آنکه متعهد شده بود (در محاصره اول) که به قرآن و سنت رسول خدا عمل نماید و ..... با انجام این تعهد به مخالفت و معارضه کسانی که از بدعتها و ستمکاری های او به ستوه آمدهبودند پایان دهد .....، که این دلالت بر آن دارد که او در نحوه حکومت خود از صراط مستقیم قرآن و سنت منحرف بوده است و در پستی حاکم همین بس که در کار خود از قرآن و سنت رسول خدا (ص) منحرف باشد .....،

و مطلب پنجم آنکه مطرود پسر مطرود، یا به گفتار رسول خدا (ص) قورباغه پسر قورباغه و ملعون و ملعون زاده، یعنی مروان بن حکم اینگونه در روحیات او نفوذ داشته است و عثمان نیز بی نهایت تحت تأثیر او بوده است که بنا به قول علی علیه السلام، تا جایی که دین و عقل عثمان را دزدیده و او را به صورت شتر مهار گسیخته به هر طرف می خواسته می کشیده است، ..... تا آنجا که در نهایت او را در ورطه هلاکت انداخت تا آنچه باید بر سرش بیاید آمده است و در این جریان به هیچوجه به نصایح خیرخواهانه اصحاب توجه ننمود از جمله علی علیه السلام و .....، با آنکه می دانست آنها دلسوز او بوده و جزخیر و صلاح او و امت اسلامی چیزی نمی خواهند .....،

مدت محاصره او را از بیست روز تا دو ماه و بیست روز ثبت نموده اندکه این اختلاف می تواند از محاسبه شروع قیام و مبداء محاصره باشد و .....، و نیز در رابطه با نامه هایی که عثمان در دوره محاصره خود نوشته است طبری آورده است (..... علت بازگشت مردم مصر پس از ترک مدینه، نامه ای بود که از نوکر مخصوص عثمان و .....، کشف نمودند که در آن دستور قتل عده ای از آنان را صادر کرده بود و .....) و او آن را انکار می کرد

و نیز نامه ای که او به معاویه نوشت که (..... مردم مدینه کافر شده اند و سر از فرمان من پیچیده و پیمان بیعت مرا گسسته اند وقتی نامه به معاویه رسید آن را پنهان نمود زیرا مایل نبود با اصحاب رسول خدا که می دانست برعلیه عثمان هستند مخالفت نماید .....) ابن قتیبه نامه عثمان به اهالی شام را چنین آورده است (..... من در میان مردمی هستم ..... که برای کشتن من شتاب می ورزند ..... و مرا مخیر نموده اند بین اینکه مرا بر مرکبی نشانده (تبعید کنند) و یا من از خلافت کنار بروم .....،پس بدادم برسید ..... عجله کن ای معاویه و خودت را برسان و به داد من برس هرچند می دانم که به داد من نخواهی رسید.....)،

و نیز در نامه او برای عبدالله عامر به اهل بصره از قول بلادرزی آمده است (..... عثمان به عبدالله بن عامر و معاویه نامه نوشت که جماعتی تجاوزگر جمع شده اند و می گویند به هیچ چیز راضی نمی شوند مگر قتل او و .....،) پس خبر این نامه ها به مصریان رسید ..... در کشتن او تعجیل کردند.

(کلب گوید و نیز از مدت زیاد محاصره معلوم می شود که مردم اصراری درقتل او نداشتند بلکه مقصود آنها به راه راست آوردن عثمان بود ولی لجاجت او و درخواست نیروی نظامی از سراسر کشور اسلامی و دستور بسیج همگانی و جنگ برای سرکوبی و قتل عام آنان و انتقام گیری بعدی بنی امیه از قبایل و خاندانهای معترضین و .....، از روی ناچاری و اضطرار، به دفاع از خود تبدیل، و قتل عثمان تنها چاره برای نجات خود و پایان فتنه بوده است و عملکرد عثمان نشان می داده که با انجام تعهدات ظاهری و تظاهر به حرف شنوی و در عمل استماع و اطاعت از مروان و اطرافیان او و سپس نقض عهد و پیمان که به منزله استهزاء و مسخره نمودن مردم بوده است، مردم را در مقابل کار انجام شده قرار داد و آنها در واقع چاره ای جز این کار نداشته اند که برای نجات جان خود و نجات امت اسلام از

خودکامگی او که در اثر مدیریت کودکانه و کهولت سن که موید جهل و نادانی او و عدم توجه به اجرای قوانین شریعت رسول خدا و دستورات کتاب خدا وسنت رسول او و نجات اصحاب از اعمال او که در انحطاط کامل قرار گرفته بود اقدام نمایند و اگر کشمکش بیجای بعدی معاویه و عمروعاص و .....، و شبهه ای که این دنیاطلبان برای رسیدن به حکومت ایجاد کردند، نبود بدون هیچ شک و شبهه آب نهر اسلام پاک به بستر اصلی خود برمی گشت و اسلام در آرامش کامل و در مسیر اصلی خود می افتاد و قطعاً جهان صورت دیگری از حاکمیت اسلام و بهره گیری از نعمت های هدایت خداوندی پیدا می کرد ولی افسوس و هزاران افسوس که شیطان اعمال بد آنها را در نظرشان جلوه داد تا انجام شد آنچه انجام شد اناالله وانا الیه راجعون)،

و نیز عثمان در نامه دیگرخود به مردم تمام استانها و شهرستانهای تابعه مملکت اسلام نوشته و ..... (..... گستاخی (مردم) زیادتر شده و عصیان آنها دربرابر خدا به جایی رسید که بر من .....، هجوم آورده اند و کار آنها مانند قبایل مشرک و کافری است که در جنگ احزاب به ما حمله کردند و یا آنها که در احد به ما یورش بردند و تنها فرق آنها اظهارات زبانی آنها به اسلام است بنابراین هر کس میتواند خودش را به من برساند به سرعت به سوی من بیاید .....) وقتی نامه او به مردم اقصی نقاط مملکت اسلامی رسید با هر وسیله که در اختیار داشتند به سوی او حرکت کردند، و نیز در نامه ای به اهالی مکه و حاجیان توسط نافع بن طریف در حالی که ابن عباس امیرالحاج و مشغول خطبه بود، برای مردم قرائت شد که، (..... من در حالی این نامه را می نویسم که در محاصره هستم .....، هر کسی نامه مرا دریافت می دارد را به خدا قسم می دهم که بیاید و به داد من برسد و حق مرا بگیرد و نگذارد من به ظلم و کار باطل و ناروا (یعنی کناره گیری از خلافت) مجبور شوم .....)، که موضع عبدالله بن عباس قبلاً در خصوص این موضوع بیان شد، ...

نگاهی به نامه های عثمان:

مفاد این نامه ها متضمن مفاهیمی است که برای تحریک عواطف مسلمانان معترض و عکس العمل تند علیه نویسنده اش کفایت می نماید و اگر کسی حتی هیچ سابقه بدی هم نداشته باشد و فقط همین مطالب را نوشته باشد، مسلمانان علیه او قیام می کنند تا او را کیفر دهند .....، از جمله این گفتار او در مورد مهاجران و انصار که در واقع مردم مدینه را تشکیل می دادند،که (..... مردم مدینه کافر شده اند و از فرمان من سرپیچی و پیمان بیعت مرا شکسته اند) و یا اینکه .....، (مردم مانند قبایل مشرک و کافر و جنگویی هستند که در جنگ معروف احزاب به ما مسلمانان حمله کردند و یا آنهایی که در جنگ احد به مایورش آوردند .....)، که در واقع مقصود او مهاجران و انصارند که اصحاب رسول خدا و همه اهل سنت اتفاق نظر دارند که همگی اشخاصی عادل و صالح و متقی و پرهیزکار بوده اند، .....

و از طرفی دیگر عثمان پس از ایراد این تهمت و افترا به مسلمانان به بسیج لشکر و احضار واحدهای نظامی از سراسر مملکت اسلامی اقدام می نماید و با مظلوم نمایی قصد می نماید تا اصحاب رسول خدا و مردم خداپرست و غیور را قتل عام نماید و مسلمانان چون خود را در معرض کشتار و غارت و انتقام جویی دیدند قبل از آنکه او بتواند به جنایاتی که در سر می پروراند جامه عمل بپوشاند کار او را ساختند .....، زیرا اگر دست جلادان و دژخیمان او همچون یزید بن کرز به مهاجرین و انصار می رسید آنها را باقی نمی گذاشتند که می گفت (..... اگر به مدینه می رسیدم و عثمان زنده بود هیچ آدم بالغی را زنده نمی گذاشتم و .....)،

صرف نظر از این موارد سخنی با عثمان داریم و از او سؤال می کنیم که تصور تو چیست و چه منظوری داری که مکرر می گویی جامه خلافت را که خدا بر تن من آراسته از تن بیرون نمی آورم .....، آیا تو فکر نمی کنی که به این حرف تو نیز مثل سایر حرفها و اعمال تو رسیدگی و در آنها محاکمه شوی .....، خداوند چه وقتی این جامه را بر تن تو آراست ...؟، حال آنکه می دانیم که کسی که آن را بر تو پوشاندیعنی عبدالرحمن مرد و قبل از مرگ خود به مخالفت با تو اقدام کرد و تو را شایسته تصدی آن ندانست و خواست تا آن جامه را بر تن تو پاره نماید و تو به همین دلیل به او پرخاش کرده و او را منافق خطاب کردی و او تو را از عدالت و سایر امور خارج کرد و

وصیت نمود که تو به عنوان رهبر مسلمین بر او نماز نخوانی و به علی علیه السلام گفت ای علی تو شمشیر خود را بردارو من هم برمی دارم زیرا عثمان برخلاف تعهدات خود عمل کرده و مردم را علیه تو تحریک می کرد و می گفت پیش از اینکه به حکومت خود ادامه دهد باید کار او را بسازیم و قسم خورد که هرگز با تو سخن نگوید ..... و سایر اعضاء شورا هم رویه او را با تو داشته و همه مخالف با تو شدند .....،

آری در بررسی اجمالی می بینیم که چگونه نخستین حاکم پس از رسول خدا پیدا شد و جامه خلافت را با انتخابات غیرقانونی و ناقص توأم با زور و خشونت بر تن نمود .....، در حالی که بفرمایش مولای متقیان یقین داشت که در میان امت کسی است که رابطه اش با خلافت مانند رابطه محور آسیا با آسیا است و دارای مقام شامخی است که کسی قدرت پرواز تا بلندای آن را ندارد، سرچشمه علوم الهی و آسمانی و مایه و منبع هر خیر و برکت و .....است، پس به هنگام مرگ آن ردا را به دامن پسر خطاب انداخته و به این ترتیب دومی به موجب وصیت اولی آن را به تن میکند در حالی که به فرمایش علی علیه السلام یقین داشت که در میان امت کسی که شایسته تر و برتر از اوست حضور دارد و بر تن تو ای عثمان، این جامه را عبدالرحمن بن عوف پوشید در حالی که به علی علیه السلام می گفت بیعت کن وگرنه گردنت را می زنم در حالی که فقط او شمشیر داشت و کسی دیگر مسلح نبود و علی علیه السلام غضبناک بیرون رفت و اعضاء شورا او را تعقیب کرده و تهدید به قتل نمودند ....،

آری ردا و پوشش خلافتی را می توان خلعت الهی نامید که خدا آن را تعیین و به تعیین شده آن عطا نماید و پیامبر اکرم (ص) موضوع آن را تعیین و به مردم ابلاغ نموده و به اطلاع امت رسانده باشد، همان مطلبی که در آغاز رسالت خود به مردم اعلام کرد ..... همان حکومتی که در ردیف ولایت خدا و رسول او قرارگرفته است .....، آری این خلعت آرایی خدایی کجا و آن انتخابات کذایی کجا .....،

جنگ بر در خانه عثمان:

ابن سعد می نویسد (..... روز جنگ بر در خانه عثمان، مروان بن حکم جلو آمد و گفت چه کسی به مبارزه من می آید عروه بن شیم جلو آمد و شمشیری بر پس گردن او زد که بزمین غلطید .....)، بلادرزی می آورد که (..... مردم بطرف عثمان حرکت کرده و از خانه بنی حزم انصاری به خانه او وارد شدند و سه نفر از قریش را که حاضر بودند کشتند، مالک اشتر تا به عثمان رسید و دید تنها است برگشت کسی به او گفت تو ما را دعوت به قتل او کردی حالا برگشتی مالک گفت: ترا به جان پدرت رها کن مگر نمی بینی بی دفاع و بی وسیله است و در حال برگشتن بود که ناتل غلام آزاد شده عثمان از پشت سر قصد قتل مالک را نمود که عمروبن عبید فریاد زد و او را آگاه کرد، پس مالک ضربتی به او زد که دست او قطع شد و فرار کرد و عمرو او را دنبال کرد تا کشت، طبری از قول ابی حفصه آورده است که، (..... مروان به خانه عثمان آمد و من همراه او بودم و به خدا قسم من بودم که آتش جنگ را میان مردم روشن کردم و از بالای خانه مردی را از قبیله اسلم با تیر زدم و کشتم و بر اثر آن جنگ شروع شد ..... آنها به عثمان پیغام دادند ناتل را تسلیم کن .....)، حسین بن عیسی نقل می نماید (..... چون مردم در خانه عثمان رضی الله عنه را محاصره کردند او هیچ شرطی را قبول نکرد و اصرار بر آنکه بر حکومت و رویه خود بماند و به لشکریان و نزدیکان خود پیام داد تا جمع شوند .....، یکی از اصحاب سالخورده رسول خدا به نام نیار بن عیاض جلو آمد و عثمان را صدا کرد پس چون عثمان جلو آمد یکی از یاران عثمان او را به تیر زد و به قتل رساند، پس مردم به عثمان گفتند قاتل نیاربن عیاض را به ما تسلیم کن تا قصاص کنیم و عثمان گفت من حاضر نیستم مردی را که مرا یاری می کند برای کشتن تحویل دهم .....، مردم چون وضع راچنین دیدند به خانه اش هجوم آوردند ..... و آنچه باعث تشدید جنگ شد این بود که به آنها خبر رسید نیروی نظامی از بصره برای یاری عثمان آمده و نزدیک مدینه است و نیروهای نظامی شام هم حرکت کرده اند پس مردم نبرد سختی بر درخانه عثمان نمودند ..... پس مدافعان فرار کرده و معترضین به داخل قصر عثمان رفتند و در آنجا هم جنگ سختی در گرفت

و..... مردم از خانه عمروبن حزم وارد خانه عثمان شده و در آنجا با مدافعان جنگیدند و در خانه را باز گذاشتند و آنها بیرون آمده فرار کردند و در شهر پراکنده شدند و عثمان و چند نفر افراد باقی مانده کشته شدند .....)،

این روایات تاریخی نشان می دهد که همراه عثمان و مدافعان او کسی نبود مگر تعدادی از امویان و نوکران و بردگان آزاد شده او که این تعداد در مقابل توده انبوه مهاجرین و انصار از عثمان دفاع می کردند و لذا در این تهاجم فقط چند نفر کشته شدند مابقی در خانه ام حبیبه مخفی و بقیه به کوچه های مدینه فرار کردند.

(کلب گوید در واقع قیام علیه خودکامگی های عثمان یک تصمیم عمومی و اسلامی بود و همه بر صحیح بودن آن اعتقاد داشتند و اطرافیان عثمان هم منفور جامعه بودند ولی بعد از قتل عثمان در اثر اغوای معاویه شیطان صفت، مردم عوام فریب خورده و با غلبه نظامی او، حکومت معاویه علیه الهاویه تبدیل به مصیبت عمومی اسلامی و عاملی برای انتقام گیری به شیوه اعراب جاهلی و عامل کشتار مخالفان آن شقی در بین صالحان امت محمد صلی الله علیه و آله شد و واقع شد آنچه واقع شد انا لله و انا الیه راجعون)

کشته شدن عثمان:

طبری و دیگر مورخان می نویسند (..... عثمان در محاصره در برابر مردم ظاهر شد و گفت شما را به خدا قسم می دهم مگر هنگام مرگ امیرالمؤمنین عمربن خطاب شما دعا نکردید که خدا برای شما خیر پیش بیاورد و کاری کند که بهترین نفر انتخاب شود، آیا عقیده دارید که خدا آن دعا را استجابت نکرده است .....، مردم پاسخ دادند .....، مسلم است که تو به تجاوز مسلحانه مبادرت کردی و مانع انجام حق و تحقق آن هستی و در مقابل حق ایستاده ای و گردنکشی می کنی و مانع می شوی تا قصاص آنان که عمداً به آنها ظلم کرده ای از تو گرفته شود و به حکومت بر ما اصرار داری و در بیت المال مسلمین از قانون اسلام منحرف شده و ستمگری می کنی ..... و اگر تو کناره گیری کنی طرفداران تو نیز جنگی با ما نخواهند کرد)،

بلادرزی و سایر مورخان نوشته اند (..... وقتی به مصریان و دیگر مردم در زمان محاصره خبر رسید که عثمان چه مطالبی به عبدالله بن عامر و معاویه نوشته، پس حلقه محاصره را تنگ تر کردند .....، جبیر بن مطعم می گوید: عثمان در محاصره قرارگرفت .....، من به نزد علی رفتم و گفتم آیا راضی هستی که خویشاوند تو چنان محاصره شود که به آبی جز آب حوضچه خانه اش دسترسی نداشته باشد ..... پس آن حضرت فرمود: پناه بر خدا آیا او را به این وضع انداخته اند، گفتم آری پس حضرت به سراغ مشکهای آب رفته آنها را به عثمان رساند و او را سیراب کرد،

ابن سعد و طبری آورده اند که (..... محمد بن ابی بکر و یاران او وارد خانه عثمان شدند ..... محمد بن ابی بکر پیش رفته و ریش عثمان را گرفت و گفت خدا ترا ای نعثل رسوا و ذلیل کرد ..... و دیدی که معاویه و فلان و فلان به درد تو نخوردند .....)

و بلادرزی آورده است (..... عثمان قرآن را در آغوش فشرد و گفت بندگان خدا هر حقی در این ثبت است به شما داده و از هرچه ناروا است دست می کشم .....، محمد بن ابی بکر گفت حالا قبول می کنی در حالی که قبلاً سرپیچی می کردی و از تبهکاران بودی .....)،

ابن کثیر نوشته است(محمدبن ابی بکر در گروه سیزده نفری آمد و ریش عثمان را به چنگ گرفت و بالا کشید و گفت معاویه به درد تو نخورد، عبدالله بن عامر به درد تو نخورد و نامه های تو (برای احضار نیروهای نظامی) هم برای تو فایده ای به همراه نداشت .....)، ابن عساکر می نویسد: (..... محمد بن ابی بکر گفت چه دینی داری ای نعثل .....، عثمان گفت قرآن بین من و شما حاکم باشد، پس محمدبن ابی بکر جلو رفته ریش او را گرفت و گفت روز قیامت نخواهند پذیرفت که ما بگوئیم: خدایا ما از حاکمان خود اطاعت نمودیم و در نتیجه آنها ما را از راه راست خارج کرده و گمراه نمودند .....) پس کنانه بن بشر ..... شمشیر خود را بر او زد تا کشته شد .....)،

بلادرزی از قول وثاب می نویسد (عثمان مرا فرستاد تا مالک بن اشتر را دعوت کنم چون آمد عثمان گفت مردم از جان من چه می خواهند گفت پیشنهاد می کنند تا کناره گیری کنی یا بگذاری قصاص احکام ناروایی را که صادر کرده ای از تو بگیرند در غیر این صورت ترا می کشند .....، عثمان گفت من استعفا نمی دهم و کناره گیری هم نمی کنم .....)،

کفن و دفن عثمان:

طبری آورده است که: (عثمان رضی الله عنه سه روز افتاده بود و او را دفن نکردند ..... پس درباره دفن با علی علیه السلام صحبت کردند .....، چون خبر به مردم رسید عده ای در راه با سنگ به کمین نشستند ..... و تابوت را سنگ باران کردند .....پس علی علیه السلام خبردار شد پیام داد که مانع دفن نشوند ..... پس او را در حش کوکب که یهودیان مرده های خود را درآن دفن می کردند بردند ..... که بعداً معاویه آن را یعنی قبرستان یهودیان، حش کوکب را برای حفظ آبروی عثمان به بقیع ملحق نمود. ..... روایات تاریخی نشان می دهد که انصار و اصحاب رسول خدا از اقامه نماز میت بر جنازه عثمان جلوگیری کردند ..... ابوعمرو می نویسد (..... جماعتی از انصار به حاملین جنازه عثمان برخورد نمودند و با آنها جنگ کرده تا آنهاجنازه را بر زمین انداختند و سپس عمیر بن ضابی که پدرش مظلومانه در زندان عثمان مرده بود، پیش آمده و لگد بر شکم عثمان می زد .....) ..... و چون او را دفن کردند گورش را پوشانیده و پنهان نمودند و نیز از قول مالک می نویسد: (..... چون عثمان رضی الله عنه کشته شد سه روز نعش او در محل زباله افتاده بود ..... چون خواستند او را دفن کنند دخترش عایشه فریاد نوحه سر داد که عبدالله بن زبیر گفت به خدا قسم اگر ساکت نشوی بر صورت و چشمان تو خواهم کوبید پس او ساکت شد و عثمان را دفن کردند .....)،

سمهودی نقل می نماید که عثمان بن محمد می گوید من با چهار نفری بودم که عثمان بن عفان را روی یک در چوبی قرار داده و به عجله می بردند به نحوی که صدای برخورد سر او به چوب در را می شنیدم (تپ، تپ) تا به حش کوکب برده دفن کردند .....)،

در اینجا با صفحه ای از تاریخ روبرو می شویم که دو مطلب را نزد ما قرار می دهد و جز اختیار یکی چاره نداریم و هر یک را انتخاب کنیم بر ما دشوار و گران است، اول آنکه تاریخ می گوید که چه بر سر عثمان آوردند از سختگیری و محاصره و کشتن آنهم به صورت کاملاً خشن و تند و سپس جلوگیری از کفن و دفن و غسل و نماز میت، ..... و آن سخنان تند و سنگباران جنازه و .....، این امور یا ثابت می کند که جمع اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله فاسق بودند و یا ثابت می کند که عثمان از راه راست دین انحراف داشته است .....، و هرگاه پای اجتهاد و مجتهد بودن به وسط بیاید برای هردو طرف صادق است .....، و اگر گفته شود که عثمان یک تنه در اجتهاد بر صواب بوده و آن جماعت بی شمار متفقاً به خطا رفته اند نیز سخنی به گزاف و گستاخانه گفته شده است ..... و نیز در خصوص روایات جعلی و دروغین که درباره محاصره وجنگ خانه عثمان و توجیه اعمال او و تبرئه او ..... نقل شده است، .....،

و با توجه به مطالعه تاریخ و روایات صحیح و آنچه از سخنان بزرگان نقل گردید .....، چگونه می توان به تعدادی روایات دروغ از دروغ سازانی که احوال آنان معلوم است اعتنا نمود .....، که تمامی آنها یک سلسله دروغ و مطالب بی اساس ساخته شده و جعلی است که ابوجعفر طبری با یک سند در تاریخ خود نقل نموده است، همان سندی که سستی و نادرستی آن را ثابت کرده ایم و آن را تشریح نمودیم و شرح حال رجال آن سند را در جلد هشتم به تفصیل آوردیم و ثابت نمودیم که از چه قماش هستند .....، تأملی تحقیقی در روایات مجعول و ساختگی نشان می دهد که چگونه این روایات ساختگی و بی اساس در مقابل و بر ضد تاریخ صحیح و مورد اتفاق مورخین که با صدها روایت متین و مستحکم عجین شده و با روایات متواتر و بی شماری که متضمن آراء و نظریات اصحاب بزرگ و عالیقدر و نامدار پیامبر (ص) و .....، که همگی از گفتگوها و درگیری ها و برخوردهایشان با عثمان حکایت می کند که در میان آنها باقی مانده اعضاء شورای شش نفره و تنی چند از (عشره مبشره) یعنی آن ده نفری که می گویند مژده بهشت را گرفته اند و جمعی از مجاهدان بدر ..... حضور دارند که حاوی اظهارنظر ایشان درباره عثمان است که عدد آن به یکصد وپنجاه می رسد و .....، قرار گرفته

است، ..... این حقایق که تواتر و صحت روایات متعدد تاریخی نیز، آن را به ثبوت رسانیده.....، مفاد روایات ساختگی و جعلی را که با غرض ورزی هواخواهان عثمان ساخته و پرداخته شده است را به باد می دهد ..... روایات دروغی که براساس آن امیرالمؤمنین علی آمادگی خود را برای جنگ دفاعی از عثمان اعلام نموده و .....، و حال آنکه براساس متون تاریخی و .....، حضرت در مدینه حضور نداشته و ..... یا این دروغ که پس از کشته شدن عثمان بر او گریسته و بر صورت حسن و سینه حسین سیلی زده و یا پاسداران خانه را در ضعف از دفاع دشنام گفته باشد .....،

هیثمی در مجمع الزواید خود به هنگام رد نمودن یک حدیث از این قماش می گوید (..... ظاهراً این روایت ضعیف است زیرا علی در موقع محاصره شدن عثمان در مدینه نبوده و در کشته شدن او حضور نداشته است .....) و به ..... عبارتی در تبعید عثمان در مزرعه خود در ینبع بوده است .....، و یا در خصوص طلحه که روایات جعلی در بیان علاقه او به عثمان آمده و حال آنکه براساس روایات صحیح و ..... او از همه مردم نسبت به دشمنی با عثمان سختگیرتر و تندروتر بوده است ..... و این گفته مروان به ابان پسر عثمان در زمانی که طلحه را به قتل رساند نیز مشهور است که گفت (ای ابان ..... من بجای تو یکی از قاتلان پدرت را کشتم .....) .....نکته دیگر ضد و نقیض گویی جعل کننده روایت این است که ..... از طرفی برای اینکه تعداد مخالفان عثمان را کم جلوه دهد می گوید، اصحاب پیامبر و فرزندان آنها جزء مخالفان عثمان نبودند و در زمانی که همین گروه برای بیعت با علی (ع) می آیند جعل می کند که علی فرمود من شرم دارم با قاتلان عثمان بیعت کنم .....، در حالی که وقتی معاویه قاتلان عثمان را از علی مطالبه می کند ده هزار مرد جنگی جلو آمده و همه یکصدا فریاد کردند قاتلان عثمان ما هستیم که در پیشاپیش آنان عمار یاسر، مالک اشتر، محمد بن ابی بکر، مجاهدان بدر و ..... حضور دارند، و از طرفی چگونه توجیه می کند جو نفرت حاکم بر مدینه و مخالفت عمومی را با عثمان، را در حالی که سه روز جسد او در مزبله افتاده بود و به حال خود رها بود و پس از سه روز او را بر روی دری که به سرعت از ترس مردم می بردند و سر او با در برخورد می کرد و با عجله او را در قبرستان یهودیان و بدون کفن و نماز و ..... دفن کردند و جای آن را نامعلوم نمودند تا .....، .....

آیا چنین رفتار با عثمان چه در زنده بودن و چه پس از مرگ در نظر اصحاب روا بوده که به زعم جعل کننده روایت، برای عثمان معتقد بودند و اعتقادداشتند به اینکه قاتل عثمان ستمکار بود و متجاوز ..... است و .....

از دیگر دروغ های شاخدار در این روایت ساختگی آن استکه اولین کسی که با علی علیه السلام بیعت کرد سعدبن ابی وقاص است و حال آنکه اجماع تاریخی وجود دارد که او از کسانی است که تا آخرین لحظه حیات خود حاضر به بیعت با امام نشده است ..... و نیز از مضحک ترین و خنده دارترین مطالب این روایت جعلی این است که بلادرزی از قول ابن سیرین نقل می کند که (..... عثمان در حالی کشته شد که در خانه اش هفتصد نفربودند از جمله حسن بن علی، عبدالله بن زبیر و ..... که اگر عثمان به آنها اجازه می داد همه مخالفان را سرکوب می کردند..... این مطلب مسخره چگونه با اسلام، قرآن، سنت، عقل، منطق، اجماع، روایات و تاریخ ..... منطبق می گردد .....، نگاهی به پاره ای از تألیفات، کاملاً نشان می دهد که چگونه عده ای از مورخان در جنایت خود روایات بی اساس و دروغین که درباره عثمان جعل نموده اند را به جای روایات صحیح متواتر و حقایق ثابت شده تاریخی ترویج می کنند، نوشته هایی که براساس تبهکاری بر لبه دوزخ قرار داده شده است و هر عثمانی مسلک و اموی مذهب در کتاب و نوشته اش جز این یاوه ها و نادرستی ها را نیاورده است و ..... پس از این، عده از مورخان مانند طبری، باقلانی، ابن اثیر، و عده ای از نویسندگان آمده و به گمان اینکه این سخنان درست است بر اساس آن تألیفات نموده اند و ..... و ندانسته بر پندار غلط .....، در منجلاب گمراهی و دروغ بافی افتاده اند ..... از جمله

آنکه به روایت (حذیفه) عثمان ده هزار دینار در دامن پیامبر ریخت و پیامبر به او فرمود ای عثمان خدا بر تو ببخشد هر گناهی که در پنهان و آشکار کردی و هرچه تا رستاخیز انجام خواهی داد .....، این است مقدار علم آنان و .....، و تو پیروی نکن از آنچه به آن علم نداری، زیرا گوش و چشم و دل همگی در مورد آن مسئول هستند .....،

نیز در خصوص کتاب شورش بزرگ نوشته دکتر طه حسین، می بینیم که در ابتدای کتاب می گوید من تصمیم دارم که بدون غرض و در کمال انصاف و ..... این کتاب را بنویسم ..... و لیکن به محض آنکه به تحقیق پرداخته و دست به نوشتن زده است از همه ادعاهای خود به دور افتاده و یکسره بر هواخواهی و جانبداری و تمایلات مغرضانه خود تکیه زده است ..... و چیزی رابیان نکرده جز همان یاوه ها و دروغها که دلالان و واسطه های عثمانی مسلک جعل نموده اند ..... و همان افسانه های تباه که طبری و همدستان آنها ساخته و با همان اسناد سست و بی اعتبار پردازش نموده اند ..... که ما بی ارزش و یاوه بودن آن راثابت کردیم، .....، و کتاب او در واقع همان شورش و فتنه بزرگ علیه حقایق مسلم تاریخی است .....، او در این کتاب اشاره دارد که (من می خواهم مرام و روش سعدبن ابی وقاص را در پیش بگیرم نه از این دسته دفاع کنم و نه به آن دسته حمله کنم و .....)، و البته این سخن ایشان زمانی صحیح است که نه اسلامی وجود داشته باشد و نه رسول خدا، که راه هدایت را معلوم نماید ..... و حال آنکه خداوند در کتاب خود می فرماید هر گاه اختلاف کردید اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید آن اختلاف را به خدا و پیامبر عرضه نمائید و مراجعه کنید) .....،

(کلب گوید آفتاب آمد دلیل آفتاب. سؤال، آیا عمل عثمان با کتاب خدا و سنت او منطبق بود پاسخ: خیر، منطبق نبود یعنی راه او خطا بود، سؤال بعدی، آیا او را امر به معروف و نهی از منکر نمودند، پاسخ آری، سؤال بعدی، آیا عکس العمل او چه بود پاسخ، خشونت کرد و عده ای را تبعید و ..... ستمگری کرد سؤال بعد، عکس العمل صحابه چه بود، پاسخ، او را نصیحت کردند سؤال، آیا کارگر و مؤثر واقع شد، پاسخ، خیر مؤثر نبود، سؤال بعدی عکس العمل مردم چه بود پاسخ از خودکامگی و ستم گری او به ستوه آمدند و احکام شریعت را در معرض نابودی دیدند، سؤال آنوقت چکار کردند پاسخ، اعتراضات جمعی خود را نشان دادند، سؤال عکس العمل او چه بود، پاسخ، عهد و پیمان بست که خود و روش خود را اصلاح کند، سؤال، آیا به عهد و پیمان خود عمل کرد، پاسخ، خیر عمل نکرد، سؤال بعدی، عکس العمل صحابه چه بود پاسخ، بعضی در صف معترضین و بعضی به عنوان ناصح و امین او را پند و اندرز دادند سؤال، مردم در برابر لجاجت و بی توجهی او چه کردند پاسخ، اجتماع مجدد انجام دادند، سؤال، آیا قصد قتل او را داشتند یا می خواستند او روش خود را اصلاح کند، پاسخ زمان زیاد محاصره نشان می داد که آنها می خواهند با صحبت و مذاکره این بحران حل شود و از راه اصلاح روش و یا کناره گیری یا تهدید به قتل، موضوع فیصله یابد سؤال، چه اتفاقی افتاد پاسخ او به تحریک اطرافیان خصوصاً مروان خبیث به فکر سرکوبی و قتل عام معترضین افتاد و درخواست نیروی نظامی کرد. سؤال، پس از آن چه اتفاقی افتاد، پاسخ، معترضین که دین و احکام و اقتصاد جامعه و بیت المال مسلمین و نیز جان اصحاب رسول خدا عموماً و در صف معترضین خصوصاً و ..... را در خطر هلاک دیدند چاره کار را در قتل او خلاصه کردند سؤال، پس از قتل او افکار عمومی چگونه بود، پاسخ سراسر نفرت و انزجار علیه او بود به نحوی که تا سه روز بدن او بر زمین یا در زباله دانی افتاده و در نهایت در قبرستان یهودیان دفن شد .....، سؤال مردم چه کردند، پاسخ با علی بیعت کردند سؤال آیا او بر حکم قرآن و روش و سنت رسول خدا عمل می کرد، پاسخ آری سؤال، پس از آن چه اتفاقی افتاد، پاسخ عده ای در رأس آن معاویه علیه الهاویه که بطور مستقیم و غیرمستقیم در قتل عثمان دخالت داشتند برای بدست آوردن ریاست و غارت بیت المال، خونخواهی عثمان را بهانه و عوام الناس را تحریک کردند تا به منافع خود برسند و در این فتنه خود خون

مقدسین امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بر زمین ریختند و پس از غلبه مردم را قتل عام نمودند، سؤال اگر این فتنه بپا نمی شد چه اتفاقی می افتاد پاسخ، علی وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر حکم قرآن و سنت پیامبر، امت اسلام را بر سرچشمه های نور و هدایت و سعادت دو سرا رهبری می کرد سؤال پس جا دارد که بگوئیم اناالله و انا الیه راجعون پاسخ آری البته سزاوار است بگوئیم انا لله و انا الیه راجعون)

و با همین روش وسیاق است کتاب عثمان بن عفان نوشته صادق عرجون که او نیز در ابتداء با معرفی خود به عنوان فرد بی طرف و .....، اقدام نموده و پس از نگاهی به موضوعات کتاب او، ملاحظه می شود که چگونه نعره های کینه توزانه فرقه ای را سر داده و فضایل ساختگی و غلو آمیز و ..... را آراسته و آن را پیش می کشد ..... و بهمین مضمون کتاب انصاف در حق عثمان، نوشته محمد جاد المولی و .....، و تاریخ الخلفاء نوشته عبدالوهاب نجار و ..... که همگی مشحون از همین یاوه سرایی هاست ..... و دیگرشیخ محمد حضری که کتاب او تحت عنوان تاریخ اسلام، مجموعه ای پر از یاوه و افترا و ..... است.

حدیث دروغین وصیت پیامبر بزرگ اسلام به عثمان بن عفان:

۱- احمدبن حنبل در کتاب مسند خود با سلسله اسناد از عایشه رضی الله عنها روایت می نماید که (..... رسول خدا عثمان بن عفان را احضار و به او گفت ..... خدا ممکن است پیراهنی به تن تو بپوشاند هرگاه منافقان خواستند آن را از تن تو بیرون بیاورند اجازه نده تا کشته شوی و نزد من بیایی .....)، رجال این حدیث همگی اهل شام و از هواخواهان عثمان و رئیس آنها نعمان بن بشیر است که علیه امام زمان خود یعنی علی علیه السلام قیام مسلحانه کرده و در دسته متجاوزان (الفئه الباغیه) یعنی با معاویه و عمروعاص و یاران آنها حضور داشته است و به روایتی قیس بن سعد انصاری می گوید او گمراهی گمراه کننده است، و مضمون و متن روایت محرز می نماید که این روایت دروغی آشکار و مطلبی نادرست است و به همین مضمون از طبرانی نیز نقل شده است و نیز ابن کثیر این روایت را در کتاب تاریخ خود نقل نموده و می گوید (..... ابویعلی آن را از.....، نقل نموده و سیاق متن آن غریب و بیگانه از ذهن است، الله اعلم.

و در خصوص رجال سند، (عبدالله بن صالح مصری) که احمد حنبل، عبدالله بن احمد، صالح بن محمد و ..... او را سست، کذاب، بی اعتبار و ..... می دانند، و (سعید بن هلال مصری) و (ربیعه بن سیف) .....، نیز به همین معانی مردود هستند) و نیز به همین سیاق احمد حنبل و دیگران روایاتی نقل نموده اند که راویان آنها مورد تائید و وثوق نیستند .....، و سپس روایتی را در فضیلت عثمان، احمد بن حنبل نقل می نمایدکه راویان آن .....، هستند و سند روایت به عبدالله شقیق ختم می شود و در مورد او که از تابعین اهل بصره است ابن سعد می گوید از طرفداران عثمان است .....، احمد بن حنبل می گوید مورد اعتماد است ولی به علی علیه السلام حمله می کرده است و ابن خراش می گوید ..... دشمن علی بوده است،

و حال آنکه در احادیث مسلم و ثابت و صحیح به ما رسیده است که (.....هیچ منافقی علی را دوست نمی دارد و هیچ مؤمنی به او کینه نمی ورزد، فقط مؤمن او را دوست دارد و فقط منافق به او کینه می ورزد) و نیز این حدیث که در صحیح مذکور گردیده و محدثین درستی آن را تأکید نموده اند که علی علیه السلام فرمود(..... سوگند به آنکه دانه را شکافت و جان را خلق نمود که وصیت پیامبر امی به من اینست که مرا کسی جز مؤمن دوست ندارد و جز منافق دشمن نمی دارد)، و همچنین این حدیث آن حضرت که (اگر بر پیشانی مؤمن با همین شمیشر ضربت بزنم که با من دشمنی کند هرگز دشمنی نخواهد کرد و اگر همه دنیا را در کام منافق بریزم تا مرا دوست

بدارد، دوست نخواهدداشت)، ..... و نیز احادیثی که از اصحاب رسول خدا نقل شد که (ما منافقان را از روی کینه ورزی آنان با علی شناسایی میکردیم)،

و این حدیث که در صحیح به ثبت رسیده است که (..... اگر شخصی میان رکن و مقام تمام عمر خود را به نماز و روزه سپری کند و سپس به دیدار خدا رود در حالی که دشمن آل محمد باشد به دوزخ افکنده خواهد شد .....) و در حدیث دیگر (..... اگر بنده ای هفت هزار سال خدا را بپرستد و از دنیا برود در حالی که نسبت به علی علیه السلام کینه داشته و حق او را انکار نموده و ولایت او را گسسته باشد، خداوند روز خوش او را به روز بدبختی و بیچارگی تبدیل می نماید و او را به خواری و مذلت در خواهد آورد.)

و در حدیثی دیگر از رسول خدا (ص) (هرگاه بنده ای خدای عزوجل را چنان بپرستد که نوح در میان قومش و مانند او پرستید و به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و آن را در راه خدا انفاق کند و چندان عمر یابد که هزار بار پیاده به خانه خدا رفته و حج نماید و بعلاوه در میان صفا و مروه مظلومانه کشته شود، ولی تو را ای علی دوست نداشته باشد نه تنها به بهشت وارد نمی شود بلکه بوی بهشت نیز به مشام او نخواهد رسید)، و در حدیثی دیگر رسول خدا(ص) فرمود (..... اگر یکی از بندگان خدای عزوجل هزار سال میان رکن و مقام به عبادت خدا بپردازد و سپس از دنیا برود در حالی که نسبت به علی و خاندان من کینه در دل داشته باشد خداوند در روز قیامت او را با صورت در آتش دوزخ ابدی خود خواهد انداخت)،

و نیز در صحیح با تائید شیخین آمده است که رسول خدا فرمود (..... هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که به او کینه ورزی نماید با من کینه ورزی نموده است)، و حاکم نیشابوری در مستدرک خود ازرسول خدا (ص) آورده است (..... یا علی سعادت و خوشی به حال کسی نثار باد که ترا دوست بدارد و در حق تو سخن راست بگوید و بدبختی و نکبت به حال کسی نثار باد که به تو کینه بورزد و در حق تو دروغ بگوید)،

و در حدیثی دیگررسول خدا (ص) به دنبال جمعیت انصار فرستاده و فرمود: (ای جماعت انصار آیا نمی خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنم که هرگاه به آن متوسل شوید هرگز و هیچ زمان و هیچگاه گمراه نخواهید شد، گفتند چرا یا رسول الله فرمود: این علی است پس او را به خاطر عشق و علاقه ای که به من دارید دوست بدارید و او را به خاطر بزرگداشت من گرامی دارید، زیرا جبرئیل از طرف خدای عزوجل به من دستور داد که این را به شما بگویم)،

و یا به این مضمون (..... آگاه باشید هرکس این علی را دشمن بدارد قطعاً خدا و رسول او را دشمن داشته و هرکس او را دوست بدارد بطور قطع و یقین خدا و پیامبر او را دوست داشته است)، و یا این حدیث که (فرشته وحی به من خبر می دهد که خوشبخت و خوشبخت واقعی کسی است که علی را در زندگی و پس از مرگ خود دوست داشته باشد و بدبخت و بدبخت واقعی کسی است که علی را در زندگی و پس از مرگ دشمن داشته باشد)، و .....

و بسیار احادیث دیگر که در جلد سوم الغدیر بنگارش درآورده ایم و بالاتر از همه اینها، امر و فرموده خداوند تبارک و تعالی است در کتاب و قرآن مجید که (ای رسول ما به مردم بگو من در عوض رسالت خود از شما اجر و مزدی نمی خواهم مگر آنکه به خویشاوندان من دوستی بورزید)، و یا (کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند خدا برای آنان نهاد دوستی قرار خواهد داد) و یا (کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند آنها بهترین موجودات عالم هستند .....) و آن دعای عظیم در جمع پرشکوه مسلمانان در حجه الوداع که فرمود (..... خدایا دوستدار کسی باش که او را دوست دارد و دشمن کسی باش که او را دشمن دارد، و یاری کن هرکس او

را یاری می کند و خوار نما هر کس او را خوار نماید .....) پس چه ارزش و بهایی خواهد بود. برای عبدالله بن شقیق آن منافق پلید بدبخت و دشمن خدا و رسول و .....، که هیچ خیری در او و روایت او نیست .....، همان کسی که به روز رستاخیر، خداوند او را با صورت در آتش دوزخ ابدی خود خواهد انداخت

(.....کلب گوید و ببین که چگونه مجموعه این روایات استنادی حضرت علامه با متن قرآن سازگار است زیرا خداوند در کلام خود می فرماید خداوند عمل را از اهل تقوی می پذیرد و نیت بنده اگر اطاعت از خدا و تقرب به او باشد قطعاً چون و چرا نخواهد کرد و مطیع امر مولای خود خواهد بود ..... و مفهوم تقوی نیز چنین است همانگونه که خداوند به فرشتگان امر فرمودبه آدم سجده نمائید پس همه سجده کردند مگر ابلیس که چون و چرا کرد و برای خداوند استدلال نمود پس اعمال او حبط و نابود شده و شایسته آتش ابدی خداوند گردید پس محبت علی بن ابی طالب هم در این امت شاخصه و علامت دوستی دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خداست و هرکس از این فرمان الهی عدول نماید قطعاً وجودش شایسته آتش ابدی خداوند خواهد بود و هیچ عملی از او پذیرفته نمی شود و پذیرش ولایت علی علیه السلام مانند امر خدا به سجده به آدم و وسیله آزمایش خواهد بود و اطاعت کنندگان در گروه حزب الله و عاصیان که در واقع به دنبال برتری تراشی و چون و چرا هستند مانند ابلیس در حزب شیطان رانده شده، خواهند بود همانگونه که ذکر گردید نکته مهم اینکه هر روایتی را که همه امت اسلام بر صحیح بودن آن اتفاق نظر دارند آن به منزله اجماع است مانند دو رکعتی بودن نماز صبح و ولایت و دوستی علی علیه السلام مانند همان روایت دو رکعتی بودن نماز صبح محل اجماع امت است ولی روایاتی مانند روایت عبدالله بن شقیق ناصبی فقط در نزد طرفداران متعصب عثمان است در واقع محل اجماع امت نبوده و بدین لحاظ فاقد اعتبار است)، پس بگذار حافظان حدیث و ..... او را از راویان مورد اعتماد و از مسلمانان نیکوسیرت بشمارند

(کلب گوید که حساب و کتاب نزدیک است ما آن را بسیار قریب می بینیم و آنها دور می بینند و ..... آری آنها به منزله قماربازان هستند که با عمر و زندگی و هستی خود به قیمت غضب حضرت الله، قمار می نمایند .....)،

در ادامه حضرت علامه چند روایت دیگر را نیز که در فضیلت عثمان جعل شده است را ذکر و در خصوص اسناد می فرماید .....، ابونعیم در حلیه و حاکم در مستدرک و ابوعمر در استیعاب آنها را ثبت نموده اند و ابن کثیر در تاریخ خود به نقل از احمد بن حنبل اسناد آن را به قیس بن ابی حازم می رساند که گفته اند به علی علیه السلام حمله می کرده و ابن حجر می گوید مشهور است که اعتقاد به برتری عثمان داشت و به همین دلیل بسیاری از محدثین کوفی متقدم از نقل روایت او پرهیز می نمودند، وی آنقدر عمر کرد که به یکصد و چند سالگی رسید و فرتوت وخرفت گشته و عقل خود را از دست داده بود .....،

و ..... سخن ابن ابی الحدید که آورده است (..... مشایخ و بزرگان متکلمین و اساتید ما، قیس را مورد انتقاد و حمله قرار داده و گفته اند که او فاسق و بدکار بوده و روایاتی که او نقل می نماید قابل قبول نیست .....) الی آخر، با تأملی در این روایات ملاحظه می شود که اینها یک سلسله روایت است با این مضمون که گویا رسول خدا به عثمان سفارشی کرده است .....، که در جعل این احادیث یک عده حقه باز و دغل کار همکاری کرده اند و اسامی کسانی در سند آنها به چشم می خورد که یا اموی یا شامی و بصری و یا از هواخواهان متعصب عثمان بوده اند که به سرور خاندان رسول خدا یعنی مولای متقیان علی علیه السلام حمله می کرده اند و همان کسانی که در نقل حدیث، ضعیف یاکذاب، دروغ ساز، متروک، مطرود، بی اعتبار و ..... هستند مضافاً به اینکه متن آنها معیوب تر از سند آنهاست زیرا صحت متن آنها مستلزم آن خواهد بود که همه اصحاب رسول خدا فاسق و منافق بوده باشند، زیرا در چند روایت آنها آمده است که

مخالفان (جمعی منافق و فاسق و .....) بوده اند و حال آنکه ما می دانیم آنها بسیاری از اصحاب دارای عظمت و شکوه و پاکدل و نیکوکار و صالح و ..... بوده اند و .....

(کلب گوید نمی دانم آنها چه اصراری دارند از مثل او که اینگونه از راه خدا منحرف بود دفاع کنند آیا حضور عمار بطور مثال شاخصه حق و باطل بودن گروه ها نبوده است و آیا آنها حاضرند تمامی صحابی رسول خدا را به زعم اینکه آنان مستقیماً و یا غیرمستقیم عثمان را یاری نکرده اند فاسق و تبهکار و منافق بشمار آورند فقط برای اینکه از فردی مانند عثمان و یا انسان تبهکاری چون معاویه دفاع کنند و حالا سؤالی از آنان می نمائیم، فرض نمائید همه ما را به آن زمان ببرند و بر ما ثابت شود که خلیفه به قرآن و سنت عمل نمی کند، ما شرعاً چه راهی را باید برویم و وقتی به هیچ صراطی مستقیم نمی شود و برعکس بر خشونت خود اضافه و قصد قتل عام ما را بنماید چه عکس العملی خواهیم داشت جز همین راه که اصحاب رسول خدا و افراد با ایمان رفته اند که اگر فتنه معاویه دنیا طلب و عمروعاص حیله گر و ..... نبود قطعاً اسلام رشد و تعالی دیگری را در پیش روی خود با سعادتمند نمودن همه جانبه مسلمین داشت آیا در این موضوع کسی شک دارد).

و چرا بر این احادیث بااین مضمون فقط این چند نفر اطلاع داشته و اگر این احادیث جعلی در آن زمان وجود داشت چرا در زمان هجوم مردم بر درخانه عثمان از سوی هیچ کس به آن استناد نشده است و ..... و چرا ...؟

بررسی تمجیدها و تعریفهایی که برای عثمان ساخته اند:

تا اینجا صفحه ای از صفحات زندگی عثمان را مرور کردیم و نمیدانیم که این صفحه سفید حیات اوست و یا سیاه تر از دیگرصفحات آن .....،

احمدبن حنبل و مسلم ..... از قول عثمان و عایشه آورده اند که (رسول خدا در بستر آرمیده بود و جامه عایشه را بروی خود کشیده بود پس ابوبکر و عمر آمدند و پیامبر در همان حالت به آنها صحبت کرد و رفتند و عثمان آمد پیامبر با عجله به عایشه گفت خودت را جمع و جور کن عثمان آمد ..... پس از رفتن پیامبر گفت ترسیدم اگر در آن حالت که داشتیم به او اجازه دهم چون عثمان مردی باحیا است حرف خود را نزند)، و نیز مسلم و دیگر محدثان از طریق عایشه آورده اند که (پیامبر در خانه من آرمیده بود و ساق پا و قسمتی از ران او عریان بود پس ابوبکر و عمر آمدند پیامبر در همان حالت با آنها صحبت کرد و چون عثمان آمد دست وپاچه شده و لباسش را جمع و جور کرد .....، و فرمود من از مردی که فرشتگان از او شرم دارند خجالت می کشم)، .....،

براساس روایاتی که از رسول خدا وارد شده است فحش، بددهنی، خیانت، فریب، حیله، پیمان شکنی، هرزگی، شهوترانی و .....، همگی از مصادیق بی شرمی است .....، حال اگر در زندگانی عثمان جستجو کنیم ..... می بینیم اعمال و رفتار و سخنان او .....، همگی دلالت بر آن دارد که او اصلاً شرم و حیا نداشته تا چه رسد به اینکه باحیاترین فرد بشر باشد و .....،

از جمله اینکه به مولای ما امیرالمؤمنین علی علیه السلام می گوید به خدا قسم تو در نظر من از مروان بهتر نیستی، و این حرف بی شرمانه از دهان عثمان خارج می شود در حالی که می دانست علی به منزله نفس و وجود خود پیامبر طبق آیات کتاب الهی و .....، بوده است و می دانست که مروان بن حکم تبعیدی مطرود فرزند تبعیدیخبیث مطرود و قورباغه ای پسر قورباغه و ملعون پسر ملعون بوده است، و یا وقتی نامه سربه مهر دولتی از قاصد او توسط معترضین کشف می شود و ..... در زمان تحقیق وقتی علی علیه السلام از او سؤال می کند چه کسی آن را نوشته باز با بی شرمی می گوید من تو را به این کار متهم می کنم و منشی خودم مروان را .....، و یا با بی شرمی علی علیه السلام را عامل تحریک مردم معرفی می نماید و یا چون حضرت درباره تبعید عمار به او نصیحت می کند در کمال بی شرمی می گوید تو بیشتر از او مستحق تبعید هستی، و یا درباره ابوذر که او را در تبعید در کمال بی شرمی به هلاکت انداخت و رسول خدا درباره او

فرمود آسمان سایه نینداخت و زمین در بر نگرفت کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد و با بی شرمی تمام می گوید درباره این پیرمرد دروغگو نظر بدهید که او را بزنم یا زندانی کنم و یا او را بقتل برسانم یا به عمار یاسر (با بی شرمی تمام) کلمه رکیک و زشت می گوید: (ای .....، خیال کردی از تبعید ابوذر پشیمان هستم .....) آن هم عماری که رسول خدا درباره او فرمود .....، و یا در مورد ابن مسعود که در میان جمع او را به حیوان تشبیه کرد و ..... گفت (ای مردم ببینید که حیوانکی بدخوی به سمت شما می آید که اگر کسی به خوراک او برسد او استفراغ کرده و مدفوع خود را می ریزد) و یا به عبدالرحمن بن عوف که می گویند از عشره مبشره است می گوید تو منافقی و یا به صعصعه بن صوحان آنگونه سخن می گوید .....، به مغیره بن ولید مخزومی در زمان دفاع از عمار فحش رکیک می دهد در نامه اش به معاویه می گوید مردم مدینه کافر شده اند .....، در نامه دیگر آنان را مانند قبایل مشرک و کافر در جنگ احزاب و بدر خطاب می کند، و دروغ های شاخدار به مردم می گوید (که این مردم مصر سوءتفاهم شد آمدند و رفتند و .....) و عهد و پیمان هایی که مؤکد بست و خدا را شاهد و ناظر گرفت و ..... همه را در کمال بی شرمی نقض کرد .....،

(کلب گوید و ..... و می دانست لجاجت او موجب خونریزی و ایجاد فتنه ای خواهد شد که اشد من القتل است ولی با کمال بی شرمی خون مسمانان را هدر داد)

آیا واقعاً او بویی از حیا برده است و در شبی که همسرش یعنی دختر عزیز رسول خدا از دنیا رفت و رسول خدا و خاندان او عزادار هستند.....، اندوهی به دل راه نداده و حتی با همسر دیگر خود می آرامد و می آمیزد و این بر پیامبر گران می آید و تلویحاً این موضوع را می فهماند و به کنایه می گوید در میان شما کسی هست که دیشب با همسرش نخفته باشد و سپس عثمان را ازتصدی دفن دختر خود محروم می سازد و به این ترتیب لکه ننگی بر پیشانی او می چسبد آیا بی شرمی نبود که بر منبر رسول خدا که ابوبکر یک پله پائین تر و عمر یک پله پائین تر از ابوبکر خطبه می خواندند او مستقیماً به جایگاه رسول خدا نشست و .....،

یا اساساً انحراف از قرآن و سنت و پا فشاری برای ادامه انحراف و ..... از مصادیق بی شرمی نیست آن خودکامگی ها که (در نهایت بی شرمی) با بیت المال مسلمین نمود و آن خیانت های آشکار ..... و در برابر بدعت هایی که بکار می گرفت تا کار تهدید و ..... را به جایی رساندکه نزدیک بود علی علیه السلام را در همین رابطه به قتل برساند و آیا این امور از مصادیق بی شرمی نیست، عبیدالله بن عمر راکه قاتل جمعی بی گناه بود و می بایست اعدام می شد را رها نمود و .....، و موضوع شرابخواری ولید و استفراغ او در محراب و زد و خورد مسلمانان با او را رها کرد و ..... و رانده شده های پیامبر را بر خلاف رأی رسول خدا به نزد خود آورد و بر گردن مسلمانان سوار نمود .....، (آیا اینها از مصادیق بی شرمی نیست)،

(کلب گوید ..... کار این حدیث سازان بی مغز به جایی می رسد که می گویند عثمان گفته است از زمانی که با دست راست خود با پیامبر بیعت کردم آن را به آلت و عورت خود نزدم، ...پس چطور طهارت می گرفت و چطور خودش را می شست و اگر زدن دستی که با آن بیعت کرده شده به آلت و یا برای طهارت ظلم و ستم است پس دست راست تو که معاونت می نمود دست چپ را در شستشوی آلت و مخرج تو هم گناهکار و شریک جرم است و .....، پرت و پلاهایی که در قوطی هیچ عطار نیست و حال آنکه او با همین دست چپ که بقول او آن را به عورت خود زده و برای طهارت استفاده می نموده به قرآن دست می زده و با مسلمانان از جمله مقدسین مصافحه می کرده و آن را بد نمی دانسته یعنی با دست چپ خود که آلوده و مانند دست راست نبوده وضو گرفته و قرآن را مس می کند آیا براستی خداوند دشمنان خود را افراد عاقل و فهیم قرار داده است .....)،

و جسارت را به جایی رسانده اند که رسول خدا را اینگونه معرفی می کنند که ران خود را در معرض دید دیگران به غیر از عثمان قرار می داده و حال آنکه کتب احادیث از جمله بزرگان ..... از رسول خدا آورده اند با این مضمون که بالاتر از زانو و پائین تر از کمر جزء مناطق پوشیدنی انسان مسلمان است .....

و (کار آنها به جایی رسیده است) که مؤلفان در صحیح آورده اند که (عثمان اگر در خانه در بسته ای می بود برای ریختن آب و شستن تن خودش لخت نمی شد از فرط اینکه باحیا بود)، ببینید که پیامبر را چگونه معرفی می کنند و این حیا را که برای زاده شجره معروفه در قرآن و تفاوت آن را ببینید و ..... سایر احادیث را که در باب کشف قسمتهای پوشیده از رسول خدا نقل کرده اند مانند اینکه در زمان بنا کعبه تن خود را برهنه کرده است .....، .....،

(کلب گوید و راوی اینگونه احادیث درصدد آن بودند که برای عثمان فضیلتی بتراشند حتی بالاتر از پیامبر ولی فکر نکردند که بایستی این گونه سخنان با عقل هم جور در بیاید مانند روایت بالا که اگر می خواست حمام کند لخت نمی شد .....، راوی احمق نمی داند که لخت شدن تنها برای حمام کردن نیست مگر انسان برای عوض کردن لباس نبایستی لخت شود آیا انسان نبایستی برای غسل کردن لخت شود بدیهی است اگر موقع فلان کار لخت نشود و لباس او کثیف شود و موقع غسل در نیاورد خوب غسل اشکال شرعی پیدا می کند و نماز و..... همه باطل می شود ..... من نمی دانم راوی جاعل احمق بود یا دیوانه و آنان که اینگونه احادیث را می پذیرند در کدام گروهند؟)،

حالا حکم شود. (در کنار این روایات جعلی) این روایات را که بزار از ابن عباس نقل نموده است و آن را چگونه توجیه می نمایند که (..... رسول خدا صلی الله علیه وآله در پشت دیوار و درون اطاق شستشو می کرد و هیچکس قسمت های پوشیدنی او را ندیده است) و می افزاید سند این روایت نیکو است و مهمتر از این روایت، روایتی است که قاضی عیاض از قول عایشه رضی الله عنها آورده که گفت: (من هرگز قسمت های پوشیدنی بدن رسول خدا (ص) را ندیدم .....)،

تو ای ام المؤمنین میان ما و این راویان و ناقلان یاوه سرا داوری کن و منصفانه در حق کسانی قضاوت کن که به همسر بزرگوار و پاک تو اموری را نسبت می دهند که افراد فرومایه از آن عار دارند ..... شک نیست که دروغگویان و حدیث سازان بزودی خواهند فهمید که غلو درباره دیگران و فضیلت تراشی برای آنان به قیمت هتک حرمت و حیثیت پیامبر گرامی و عزیز، ابداً و هرگز جرم سهل و ساده ای نیست و فردا خدای قادر و توانا در کار آنها داوری و رسول خدا به دادخواهی خواهند پرداخت و .....،

توجه به یک قاعده اساسی در جعل روایات برای بیان فضایل اشخاص مورد نظر بایستی مورد توجه باشد و آن اینکه بسیاری از روایات به منظور ایجاد فضایل و مناقب برای اشخاص مورد نظر جعل و ساخته شده است و مطالعه بر روی آنها نشان می دهدکه یک قاعده اساسی در تمام آنها وجود دارد و آن اینکه سعی شده است فضیلتی را برای شخص مورد نظر جعل نمایند که از صفت واقعی آنها بسیار دور و بیگانه است تا به این ترتیب ضعف و مایه ننگ و فرومایگی او را بپوشانند تا اسباب حمله و انتقاد دیگران را از بین ببرند و لذا می بینیم آنان برای ممدوح خود فضایلی را زیاد گفته اند که تاریخ زندگانی آنان خلاف آن را ثابت کرده است بطور مثال درباره فضیلت شجاعت ابوبکر چنان مبالغه کرده اند به حدی که او را به مقام شجاعترین صحابی نشانده اند در حالی که در تاریخ ثابت است که او در همه نبردها و جنگهای پیامبر حضور یافته ولی در هیچکدام شمشیری نکشیده است و ..... و نه به نبرد تن به تن با کسی رفته و نه مبارزی طلبیده و نه شجاعت و قهرمانی از خود نشان داده است

لذا به همین دلیل از شجاعت او زیاد جعل نموده اند ..... تا بتوانند عیب او را در تاریخ که مؤید بزدلی و ضعف او در جنگ و نبرد است، ..... را بپوشانند یا چنان در زهد و تقوی او مبالغه کردند که گفتند وقتی دلش در آتش خداترسی سوخت دود از آن به آسمان بلند می شد .....، و حال آنکه از او هیچ امتیازی در عبادت و خداترسی و ..... ذکرنگردیده و روایت نشده که در نماز یا روزه یا هر عبادتی ..... پیشرفت و یا همتی داشته باشد، و یا در خصوص علم و دانایی عمر زیاد جعل نموده اند و او را دانشمندترین صحابی و سرآمد فقیهان گفته اند و آورده اند که نه دهم علم در او جمع شده وعلم او بر همه مردم روی کرده زمین افزون شده ..... و از اینگونه یاوه سرایی ها که درباره او گفته اند و حال آنکه می دانیم که او به معاملات دلالی بازاری اشتغال داشته و وقت آموختن قرآن و سنت نداشته و همه مردم حتی زنان از او دین شناس تر بوده اند و یا در نهی از منکر کردن و ..... مخالفت او با آوازه خوانی و .....، در حالی که مسلم است

او بسیار هوس باز بوده و به آن می پرداخته و آن را جایز می دانسته است و بر همین اساس و قاعده وقتی دیده اند تاریخ صحیح و حقایقی دلالت بر بی بهره گی او از حیا و شرم وجود دارد او را بدینگونه معرفی نموده اند ..... پس شرم و حیای او درست مانند شجاعت ابوبکر و دانش عمر است یعنی اصل و ریشه ای ندارد .....،

مانند جعل امانت داری معاویه و دانشمند بودن او از زبان رسول خدا که(..... معاویه از بس علم و دانش داشت و در مورد کلام خدا بقدری امین و طرف اعتماد بود که نزدیک بود به پیامبری برانگیخته شود .....)

و یا امین ها خلقت هفت تا هستند (لوح، قلم، اسرائیل، میکائیل، جبرئیل، محمد، معاویه)، که امانت داری معاویه در روایتی که ابوبکر هذلی آورده کاملاً نمایان است .....، و یا روایتی که برای عثمان آورده اند که (پیامبر عثمان را درآغوش گرفته و گفت .....، تو ولی من هستی در دنیا و آخرت .....)، و آن را در مقابل آن حدیث راست و محکم و متین کلام رسول خدا به علی علیه السلام ساخته اند که فرمود برطبق حدیث مفصلی ..... (..... یا علی تو ولی و دوستدار من هستی در دنیاو آخرت .....) که این حدیث را احمد حنبل با سلسله اسناد صحیح در مسند خود ثبت نموده که رجال آن همه ثقه و مورد اعتماد هستند از جمله(یحیی بن حماد، ابوعوانه، ابوبلج، عمروبن میمون، عبدالله بن عباس)، و آن را جمع کثیری از حافظان حدیث ثبت و نقل نموده اند از جمله (نسایی، طبرانی، ابویعلی نیشابوری، حاکم نیشابوری، بیهقی، ابوالمؤید، ابن عساکر، الکنجی، محب طبری، حموی، ابن کثیر، هیثمی، ابن حجر، عسقلانی .....)

و نیز (در روایت جعلی دیگری) بزار از طریق خارجه بن مصعب ..... آورده است که (در محاصره عثمان، او از طلحه سؤال کرد ..... آیا تو بیاد نداری که پیامبر دست مرا گرفت و گفت عثمان هم نشین من در دنیا و ولی من در آخرت است طلحه گفت آری)، ابن حجر با واسطه از احمد حنبل می گوید که روایات خارجه قابل ثبت و نوشتن نیست، و عبدالله بن احمد گفت (پدرم مرا منع کرد و گفت هیچ یک از روایات او را ننویسم)، .....

از قول ابن کثیر می گویند (خارجه مورد اعتماد نیست، دروغ ساز و ..... است)، ابن معین، نسایی، ابن سعد، ابن خراش، ابواحمد، دارقطنی و .....همگی او را رد نموده اند، که صرف نظر از سند در موضوع متن هم مردود است زیرا طلحه که به عقیده آنان صحابی عادل وجزء ده نفر اهل بهشت است تا آخرین لحظه جزء تندروترین افراد علیه عثمان تا مرحله کشتن او بود، و نیز در حدیث جعلی دیگر که ابن ماجه ..... از محمدبن عثمان آورده است که (..... پیامبر به عثمان گفت جبرئیل به من خبر داد که خدا ام کلثوم را به همسری تو درآورد با همان مهریه و رفتاری که با رقیه داشتی)، که باز محمد بن عثمان و عبدالله بن ابی زناد را به ترتیب جزء کسانی می دانند که روایات جعلی آورده و دیگری سست و پریشان گو و ..... بوده است، .....

و نیز ابن عدی روایتی را از .....، عمروبن قائد آورده است که (خدا شمشیری دارد که تا عثمان زنده است در نیام است و چون کشته شود بیرون می آید و .....)، سیوطی در خصوص این روایت می گوید این روایت جعلی است و دلیل آن حضور عمروبن قائد در سلسله سندآن است و استاد حدیث او نیز جاعل و دروغ ساز است و به همین مضمون، دارقطنی، ابن مدینی، عقیلی، ابن عدی، نسایی،ذهبی، .....، عمروبن قائد را مردود و روایات او را باطل می دانند

و حاکم در مستدرک آورده است (..... پیامبر به عثمان گفت در حالی که سوره بقره را می خوانی کشته می شوی و خون تو روی آیه ..... می ریزد .....)، ..... ذهبی درباره این روایت میگوید که دروغ محض است ..... که صرف نظر از سند در متن هم دچار اشکال است زیرا که این روایت را هیچ یک ازاصحاب رسول خدا نشنیده اند مگر به ادعای راوی ابن عباس که در زمان رسول خدا ده ساله یا بیشتر بود و اگر این سخن حقیقت داشت زمانی که نامه او را آوردند اینگونه بی تفاوت نبود و قطعاً عکس العملی نشان می داد .....، و به همین مضامین (روایات جعلی که آنرا به امیرالمؤمنین بسته اند، در رابطه با اظهار تأسف علی از مبادرت به جنگ جمل و العیاذ بالله آرزوی مرگ کردن و ..... وحال آنکه صرف نظر از خدشه در اسناد و وجود راویان کذاب با روایات مسلم و ثابت نیز در تعارض آشکار است که فرمود رسول خدا تو با قاسطین و مارقین و ..... آنچه از هشدار به عایشه فرموده بود و نهی از حضور در جنگ و خونریزی که

حضرت علامه مشروحاً بیان فرموده و نیز روایت جعلی دیگر، که سفسطه و دروغ بافی و دغل کاری فرج بن فضاله است که نقل نموده از عبدالله بن سلام که نزد عثمان رفت و (عثمان به او گفت دیشب پیامبر را در این پنجره دیدم و چون دید تشنه هستم سطلی آب پائین فرستاد و خوردم ..... و پیامبر گفت اگر بخواهی بر آنها پیروز می شوی و اگر بخواهی فردا افطار نزد ما هستی و من افطار را انتخاب کردم .....)،

..... صرف نظر از ایراد بر راویان و ..... خصوصاً در اسناد او مروان که در فرهنگ رجال نامی از او وجود ندارد و نیز بر متن حدیث، مورخان در خصوص روزه عثمان، مرگ او را دو روز بعد از قربان می دانند وحال آنکه به عقیده این جماعت سه روز بعد از قربان روزه جایز نیست ..... که نشان می دهد روزه دار بودن او در روز قتلش فضیلتی ساختگی و دروغ برای او بوده است .....، و یا روایتی که (در خصوص بیعت مردم با علی علیه السلام آورده که .....، تا مردم به او امیرالمؤمنین گفتند قلب حضرت فرو ریخت و سپس به خدا گفت خدایا داد عثمان را از من بگیر تا عثمان خوشحال شود .....)،

عجیب است از حاکم نیشابوری که چنین روایت مسخره و خنده آوری را نقل می کند که صرف نظر از آنچه در سند و راویان آن از ضعف و سستی و دروغ سازی و جعل وجود دارد، لقب امیرالمؤمنین مخصوص آن حضرت بوده و .....این لقب را رسول خدا به نقل از سوی خدا و توسط فرشته وحی به او داده است و .....، و یا روایت جعلی که در رابطه با بستن پیمان برادری او با پیامبر آورده اند که در جلد سوم پنجاه حدیث از احادیث مسلم که موضوع برادری رسول خدا باامیرالمؤمنین علی علیه السلام را تصریح می نماید، آورده شده و اثبات گردیده است و اینکه حضرت در روایات بسیار که می فرماید (من بنده خدا و برادر پیامبر او هستم و هرکس غیر من این ادعا را داشته باشد قطعاً دروغگو است)، .....

و یا روایتی که ابونعیم از حامدبن آدم آورده که پیامبر مژده بهشت به عثمان بابت بلاهایی که بر سر او می آید داده است ..... که جوزجانی و ابن عدی او را کذاب و دروغگو و احمد بن علی سلیمانی او را در زمره کسانی ذکر کرده است که در جعل حدیث شهرت دارند و .....ابن معین گفت او دروغ ساز و جاعل حدیث است خدا او را لعنت کند،

و نیز مضحک ترین و مسخره ترین روایت جعلی را خطیب بغدادی ثبت کرده که می گوید (..... پیامبر به منبری نمی رفت و خطبه نمی خواند مگر آنکه می گفت عثمان در بهشت است .....)،

حضرت علامه فرماید شگفت اینکه خطیب بغدادی چنین حرف پوچ و بی مقداری را با سند بی اساس آنذکر می کند ..... که گویا سخن بخاری، مسلمه بن قسام، ابوذرعه، نسایی، ابوحاتم .....، را درباره رجال این حدیث نشنیده است، صرف نظر از توجه به متن که .....، و باز حدیث مضحک دیگری که ابن کثیر برای ردیف کردن فضایل عثمان آورده است که جاعلان آورده اند (..... که رسول خدا هیچگاه دستهای خود را بالا نمی برد تا زیربغلش معلوم شود مگر زمانی که برای عثمان دعا می کرد .....)، ..... سپس حضرت علامه اعمال ناروای عثمان از ابتداء تا انتها را مشروحاً بیان و اثبات مینماید که دو قسمت زندگی او سر و ته یک کرباس است و هیچکدام نمی توانسته زمینه ای برای دعای خیر برای او باشد و.....، نیز گفته اند که پیامبر در موقع تدارک سپاه (تنگدستی) در حق عثمان چند دعا کرد ..... اما انسان محقق و دانا می داندکه همه روایاتی که حکایت از دعاهای پیامبر درباره عثمان دارد، همگی سست و بهم ریخته و بی اساس است و یا رجال سندآن ضعیف و یا روایت مرسل و ناتمام و دارای مضامین متفاوت و متعارض است و ..... لذا در این روایت اینکه جریان تدارک آن سپاه ادعایی چگونه بوده و عثمان چقدر کمک کرده و ..... تا بحدی موارد ضد و نقیض است که بطلان آن ها را ثابت می نماید .....، بطوری که برای تجهیزات این سپاه (ابن هشام می گوید یک هزار دینار، کلبی می گوید یکهزار شتر با پالانش، قتاده یکهزار شتر با هفتاد اسب، بلادرزی می گوید هفتاد هزار، طبرانی می گوید دویست شتر با پالان و دویست اوقیه طلا، ابویعلی می گوید هفتصد اوقیه طلا، ابن عدی دو هزار دینار، ابونعیم هزار دینار، احمدبن حنبل سیصد شتر با پالان، ابن عساکرتدارکات یک سوم سپاه، حلبی ده هزار دینار بهمراه هفتصد شتر و یکصد اسب و توشه و .....، .....، و روایت دیگر ده هزاردینار)، به خدمت پیامبر آورد و در

برابرش ریخت، ..... و حال اینکه دیگران نیز در تدارک آن سپاه اقدام نمودند از جمله عباس بن عبدالمطلب که (نود هزار) کمک کرد و رسول خدا به او فرمود چیزی برای خودت نگاه نداشتی گفت من خدا و رسول را برای خود نگاه داشتم و.....

یا ابوبکر که به زعم آنان (تمام هستی خود را بخشید)، ولی از این گونه ادعیه که اینان مدعی هستند برخوردار نشدند .....، که در ادامه حضرت علامه به تجزیه و تحلیل و تشریح این احادیث و جرح راویان و ..... پرداخته است

(کلب گوید آیا تعجب نمی کنید که ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها که تمام هستی خود را وقف اسلام و رسول خدا و ترویج شریعت نمود و در نهایت مظلومیت دار فانی را وداع گفت و از عرش به فرش برای عشق و محبت به خدا و رسول رسید و.....، به نحوی که تا دامنه قیامت همه مسلمین و مسلمات و مؤمنین و مؤمنات مدیون ایثارگری او هستند، به مانند این شخص مورد ستایش قرار نگرفته است در حالی که او پس از رسیدن به قدرت، اینگونه اموال بیت المال را حیف و میل می نموده و.....، دلیل آن هم کاملاً واضح و روشن است زیرا قلم بدست طرفداران شیطان و حزب او یعنی معاویه و امثال او بوده تا برای توجیه حضور خود در صحنه خلافت اسلامی با وجود حضور شخصیت والایی مانند امیرالمؤمنین که به منزله رسول خدا در بین امت بوده است به این عوام فریبی و اشکهای تمساح ریختن تظاهر بنماید و ..... انالله واناالیه راجعون)،

و نیز این روایت که خطیب بغدادی آن را نقل نموده است که (..... هر پیامبری از میان امتش دوستی دارد و دوست من عثمان است .....)، دو راوی کذاب و دروغگوی آن یعنی خلال و ملطی که اولی را یحیی بن معین می گوید خلال جاعل و دروغ ساز است، دارمی و ابوداوود و ..... می گویند روایات او سست و ضعیف و ..... است، و ملطی که احمد درباره او می گوید او از دروغگوترین افراد است .....، ابن ابی مریم و نسایی و ابن حیان و ..... می گویند او در دروغ سازی مشهور است، او دجال و دغلکار و آشکارا حدیث جعل می نمود، .....،

و خوابی که دختر عبدالملک نقل می کند که (..... عمربن عبدالعزیز در خواب دید واردکاخی شد ..... عثمان به او گفت خدا را شکر که مرا آمرزید .....) آری و من همچنان با جماعتی روبرو هستم که می خواهند مطالب خود را با خواب و رؤیا ثابت نمایند و واقعیات را با خیالات و اوهام خود رد نمایند .....، و با چنین یاوه ها و حرفهای پوشالی مردم ساده دل و عوام را به ورطه گناه بکشانند ..... تا عثمان آن فرد فرو رفته در گناه و زشتکاری را .....، مبرا از هرگناهی نشان دهند .....،

یا خواب دیگر که از او نقل می نمایند (که ..... علی علیه السلام و معاویه را داخل اطاقی کردند و درب را بستند ..... پس علی بیرون آمد و گفت به خدا حکم به نفع من صادر شد و معاویه بیرون آمد و گفت من هم آمرزیده شدم .....)، بدون شک و تردید سرانجام همه به پیشگاه خدای دادگر و حق ستان خواهیم رفت و او در میان ما و دشمن، میان علی از یکطرف و عثمان و معاویه و طرفداران آنها در روز قیامت داوری خواهد فرمود و البته در آن هنگام نه از خواب و رؤیا کاری ساخته است و نه از خیالبافی و .....،

و یا از سعیدبن مسیب آورده اند که درباره عثمان (..... این مؤمن متقی شهید، شبیه ابراهیم است) این راوی که دو سال پس از خلافت عمر بن الخطاب به دنیا آمده است چنین دروغی را به پیامبر نسبت داده و این شخص را که باتبهکاری خود و به جرم انحراف از اسلام و غوطه وری در منجلاب گناه، بدست اصحاب رسول خدا یعنی مهاجران و انصار به قتل رسیده است را به حضرت ابراهیم تشبیه نماید .....،

و به همین مضمون و با آن رجال معلوم الحال چون مسیب بن واضح، خالدبن عمرو، عمرو بن ازهر ..... که به دروغ سازی و جعل و ..... معروف و شهرت داشته اند، و یا بلادرزی روایتی آورده که.....، عبدالرحمن می گوید در حجر به عبادت ایستادم پس .....، عثمان به جای من به نماز ایستاد و او تمام قرآن را در یک رکعت خواند و رفت .....، راوی این حدیث (بن اسود) را، ابن عدی دزد حدیث معرفی نموده و می گوید روایات او قابل پیروی نیست ..... و توجه به متن نیز ناقض حدیث است زیرا عثمان همان عثمان است که از سخنرانی عاجز شد و روی منبرقادر به سخنرانی نبود ..... پس چگونه کل قرآن را در یک رکعت می خواند.

(کلب گوید زمان برای قرائت قرار بده و ببین ختم قرآن چقدر طول می کشد و سپس به دروغ آنان پی ببر)،
و یا ابن عساکر چنین اطلاع یافتم که همه افراد کاروانهایی که به طرف عثمان برای قتل او روانه شدند، عموماً دیوانه شدند و قرمانی گوید (همه کسانی که به کشتن عثمان اشاره کرده ودستور دادند دیوانه شدند .....)، .....، آیا گفتن این حرف خود نوعی دیوانگی نیست نخست عقل راوی یعنی یزید بن ابی حبیب و سپس آن جماعت از حافظان حدیث که این یاوه ها را در شمار فضایل عثمان ثبت و ضبط و روایت کرده اند، .....جمعی که ما از آنان می شناسیم به اجماع همه تا زمان وفات و یا شهادت همگی ستارگان علم و دانایی و .....، بوده اند از جمله آنان عمار یاسر، مالک اشتر، کعب بن عبده، زیدبن صوحان، صعصعه بن صوحان، عمروبن بدیل ورقاء، محمدبن ابی بکر، عمروبن حمق، ..... که از جمله رجال روایت صحاح و مسندهای اهل سنت هستند و دانشمندان فراوان احادیث خود را ازطریق آنان نقل نموده اند و اگر لفظ قرمانی را توجه نمائیم وضع بدتر است زیرا اگر نگوئیم همه اصحاب رسول خدا و تمامی مهاجرین و انصار، لااقل بزرگان آنان از شمار دیوانگان استثناء نخواهند بود، زیرا همه آنان به قتل عثمان اشاره نمودند و جلوتر از همه آنها، طلحه، زبیر، عمروعاص، عایشه ام المؤمنین، .....،
آری به حقیقت سوگند که دیوانه آن کسی است که صفحه تاریخ را با چنین حرفهای مضحک و یاوه آلوده کرده و سیاه می نماید .....، و یا آنچه واحدی در تفسیر این آیه از عکرمه از ابن عباس آورده که (.....آنکه از روی عدالت فرمان می دهد .....) منظور عثمان است که ما برای به تحقیق و بررسی این سند دروغین اولاً بهترین شاهد را گفتار و سخن سعید بن مسیب می آوریم که به (برد) گفت ای (برد) مبادا تو از قول من همانطور که عکرمه از زبان ابن عباس دروغ می ساخت، دروغ بسازی و حدیث جعل کنی .....، ثانیاً اگر صفحات زندگی عثمان را ورق بزنیم .....، کدام قسمت زندگی او با عدالت سازگار بود .....
(کلب گوید و طرفداران متعصب او حتماً اگر فرصت می داشتند جعل حدیث مینمودند که عثمان از شدت عدالتش کشته شد .....، تعجب است که چگونه برای توجیه اعمال عثمان نعل وارونه برای گمراهی عوام الناس می سازند ..... اناالله وانااليه راجعون)
و نیز این حدیث جعلی که سیوطی و ابن عساکر ..... آن را ثبت کرده اند (.....که اگر مردم (منظور معاویه) به خونخواهی عثمان قیام نمی کردند از آسمان سنگ بر امت می بارید .....) از راوی این سخن بی سند که آن را به ابن عباس نسبت داده باید سؤال کرد آیا خونخواهی عثمان (توسط معاویه و اعوان و انصار او) کار صحیح بود، اگر صحیح بود چرا رسول خدا به علی علیه السلام امر نمود با آنان جنگ نماید و به بزرگان صحابه وصیت نمود وقتی آنها به علی علیه السلام حمله کردند او را یاری کند و چرا (با شاخص قرار دادن عمار و) هشدار به عایشه به آنها اخطار میدهد که اگر با علی جنگ نمایند در زمره ظالمان و ستمگران خواهند بود .....،
در جنگ جمل برجسته ترین اصحاب رسول خدا و شخصیت های والای امت اسلامی زیر لوای علی علیه السلام حاضر بودند و در جنگ صفین دو امام (سیدی شباب اهل الجنه) یعنی حسن و حسین و بنا به روایت حاکم دویست و پنجاه نفر از بیعت کنندگان بیعت رضوان، همراه علی علیه السلام بوده اند، و نیز گفته اند هشتصد نفر و از میان آنان سیصد و شصت نفر به شهادت رسیدند ..... یا به روایت ابن دیزل و حاکم نیشابوری هشتاد تن از مجاهدان غزوه بدر ..... و سخن مالک یکصد مجاهد بدری .....، و بزرگان اصحاب رسول خدا که درجنگ صفین با علی بودند و در مقدمه و صفوف مقدم آنها مجاهدان غزوه بدر حاضر بودند و تحت لوای آن حضرت: (اسیدبن ثعلبه مجاهد بدر، ثابت بن عبید بدری شهید در صفین، ثعلبه بن قیظی مجاهد بدری، جبیر بن انس مجاهد بدری، جبله بن ثعلبه بدری، حارث بن حاطب بدری، حارث بن نعمان بدری، حصین بن حارث بدری، خالدبن زید معروف به ابوایوب انصاری بدری، حزیمه بن ثابت معروف به ذوالشهادتین بدری و شهید در صفین، خلیفه بن عدی بدری، خویلدبن عمرو بدری، ربعی بن عمرو بدری، رفاعه بن رافع بدری، زیدبن اسلم بدری، جابر بن عبدالله انصاری بدری، جناب بن ارت بدری، سهل بن حنیف بدری، سماک بن اوس بدری، صالح انصاری بدری، عبدالله بن عتیک بدری، عقبه بن عمرو بدری، عماربن یاسر بدری و شهید در صفین، عمرو بن انس بدری، عمرو بن حمق بدری، قیس بن سعد بدری، کعب بن عامر بدری، مسعودبن اوسبدری، ابوهیثم مالک بن تیهان بدری و شهید در صفین، ابوحبه

بدری، ابوعمره بدری و شهید در صفین، ابوفضاله بدری وشهید در صفین، ابومحمد انصاری بدری، ابوبرده بدری، ابویسیر بدری، اسود بن عینی بدری، اشعث بن قیس فرمانده جناح راست سپاه علی در صفین، انس بن مدرک، احنف بن قیس، اعین بن ضبیعه از فرماندهان سپاه علی، برید اسلمی شهید درصفین، براء بن عازب، بشر بن ابی زید، بشیر بن ابی مسعود، ثابت بن قیس، جاریه بن زید شهید در صفین، جاریه بن خدامه، جبله بن عمرو، جبیر بن حباب، جندب بن زهیر از فرماندهان سپاه، جندب بن کعب، حارث بن عمرو، حازم بن ابی حازم شهیددر صفین، حبشی بن جناده، حجاج بن عمرو، حجربن عدی کندی معروف به حجرالخیر از فرماندهان سپاه علی (ع)، حجربن یزید، حنظله بن نعمان، حیان بن ابجر، خالدبن ابی خالد، خالدبن ابی دجانه، خالدبن معمر از فرماندهان سپاه، خالدبن ولید انصاری، خرشه بن مالک، رافع بن خدیج، ربیعه بن قیس، ربیعه بن مالک، زبید بن عبد خولانی که او پرچمدار سپاه معاویه بود پس وقتی عمار کشته شد با توجه به کلام رسول خدا که فرمود عمار را گروه یاغی و ستمکار به قتل می رسانند به ظالم بودن معاویه و یاران او پی برده و سپاه علی علیه السلام پیوست، زیدبن ارقم، زیدبن جاریه، زیدبن حیله، زیادبن حنظله، سعدبن حارث شهید صفین، سعدبن عمرو، سعدبن مسعود ثقفی عموی مختاربن ابی عبید ثقفی، سلیمان بن صرد خزاعی فرمانده جناح راست پیاده نظام سپاه علی (ع)، سهیل بن عمرو شهید صفین، شیث بن ربعی، سبیب بن عبدالله، شریح بن هانی، شیبان بن محرث، صدی بن عجلان معروف به ابوامامه باهلی، صعصعه بن صوحان، صفربن عمرو شهید صفین، صیفی بن ربعی، عائذبن سعید شهید صفین، عائذبن عمرو، عامربن واثله معروف به ابوطفیل، عبدالله‌اسلمی شهید صفین، عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی شهید صفین، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم فرمانده جناح چپ سپاه در صفین، عبدالله بن خراش ابویعلی، عبدالله بن خلیفه، عبدالله بن ذباب، عبدالله بن طفیل، عبدالله بن کعب مرادی شهید در صفین و از برجسته ترین یاران امیرالمؤمنین (ع)، عبدالله بن یزید، عبدالرحمن بن بدیل بن ورقاء خزاعی شهید در صفین، عبدالرحمن بن حسل شهید در صفین، عبیدبن خالد، عبیدالله بن سهیل، عبیدبن عازب برادر براءبن عازب، عبیدبن عمرودوست و یار عبدالله بن مسعود، عبدخیر بن یزید از یاران بزرگ امام (ع)، عدی بن حاتم، عروه بن مالک اسلمی شهید در صفین و مورد ستایش امام (ع)، عقبه بن عامر، علاءبن عمرو، علیم بن سلمه، عمروبن بلال، عمیربن حارثه، عمربن قره، عماربن ابی سلامه، عوف بن عبدالله، فاکه بن سعد شهید صفین، قیس بن ابی قیس، قیس بن مکشوح شهید صفین، قرظه بن کعب،کرامه بن ثابت، کعب بن عمرو، کمیل بن زیاد نخعی، مالک بن حارث معروف به مالک اشتر، مالک بن عامر، محمدبن بدیل بن ورقاء خزاعی شهید در صفین، محمدبن جعفربن ابی طالب هاشمی شهید صفین، مخنف بن سلیم در سپاه علی (ع) پرچمدار(ازد) بود، معقل بن قیس، مغبره بن نوفل، منقذبن مالک (برادر عروه بن مالک) شهید صفین، مهاجربن خالد شهید صفین، نضله بن عبید، نعمان بن عجلان، هاشم بن عتبه بن ابی وقاص معروف به هاشم المرقال پرچمدار و شهید صفین، هبیره بن نعمان از فرماندهان سپاه علی علیه السلام، وداعه بن ابی زید، یزیدبن حویرث، یزیدبن طعمه، یعلی بن امیه شهید صفین، یعلی بن عمیر، ابوشمربن ابرهه شهید صفین، ابولیلی انصاری، ابوحجیفه، ابوعثمان، ابو ورد بن قیس .....،

(کلب گوید که این اسامی مقدس، برخلاف قاعده خلاصه برداری از باب تبرک ذکر گردید تا نام و اسامی یاران علی علیه السلام که در دوران غربت آن حضرت، در یاری و اعتلای کلمه الله و ترویج شریعت پاک رسول خدا جانفشانی کردند به منظور قدردانی از تلاش و مساعی آنها بر صحیفه دل نگاشته و قلوب زخمی ما با یاد آنها پاک و منزه گردد، از خداوند علو درجات همه شهداء راه خداوند و خصوصاً این شهداء راه خدا را از اوّل خلقت تا ظهور و قیام امام مهدی (عج) خواستاریم و امیدواریم که خداوند مارا با آنان محشور فرموده و از شفاعت آنها ما را در دنیا و آخرت بهره مند و به آبروی همه این آبرومندان درگاه خود بر مانظر مرحمت فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

طلحه و زبیر:

و امّا در خصوص اعمال طلحه و زبیر، حضرت به هر دو آنها اتمام حجت کرد ولی آنها علیرغم اقرار به وصیت رسول خدا دست ازجنگ ستمکارانه خود نکشیدند، ..... و کلام عمربن الخطاب درباره زبیر تحقق یافت که (..... اگر من بر این ماجراجو لگام نزنم امت محمد را به گمراهی و نابودی می کشد)، طلحه و زبیر و ابن زبیر و عایشه ام المؤمنین و .....، پیش از شروع جنگ جمل حکیم بن جبله و هفتاد بی گناه دیگر از قبیله عبدالقیس را قتل عام کردند بدون آنکه هیچ جرم و گناه مرتکب شده باشند و وقتی حکیم بن جیله ..... گفت از خدا نمی ترسید چرا خونریزی را جایز می شمارید، ابن زبیر گفت در ازای خون عثمان، پس حکیم بن جیله گفت آیا این مسلمانان که شما کشتید عثمان را کشته بودند .....، آنها حکیم بن جیله و هفتاد نفردیگر را قتل عام کردند بی جرم و بی گناه

(کلب گوید آن سگ های هار فقط برای ایجاد ارعاب و ..... قتل عام نمودند و انسان به یاد قصابی های موجودات حیوان صفت در این زمان می افتد که هر زمان با اسامی مختلف ظهور می کنند و امت محمد رابی جرم و بی گناه قتل عام می نمایند و برای خود دلایل می تراشند و .....، حق این است که خداوند هرگز کسی را بی دلیل در آتش ابدی خود مخلد و جاودان معذب نخواهد کرد .....)،

آری این طلحه و زبیر و مادرشان عایشه ام المؤمنین است که مسئولیت ریخته شدن خون شش هزار مؤمن یا بیشتر را که در آن جنگ خونین که مقتول شدند را به عهده دارند و این قول خداوند است که (هر کس مؤمنی را عمداً بقتل برساند کیفرش جهنم است و در آن جاودانه خواهد بود)، و هرکس شخصی را بدون اینکه کسی را کشته باشد یا در کشور فساد کرده باشد بقتل برساند مانند آن است که همه مردم را کشته باشد)،

آری این طلحه و زبیر بودند که (فتنه بپا نموده) و پرده حرمت عایشه را دریده و او را از خانه رسول خدا بیرون کشیدند (در حالی که سایر همسران رسول خدا وفق فرمان نبی مکرم در خانه های خود ساکن بودند .....) و جماعتی بی سروپا و عرب بدوی که اطراف شتر عایشه را گرفته و مدفوع آن حیوان را که بر زمین می ریخت جمع نموده با دست گرد می کردند و می بوئیدند ومی گفتند به به مدفوع شتر مادرمان عایشه چه خوشبو است بوی مشک و عنبر می دهد و نیز در سپاه معاویه که در آن جز عده ای بی سروپا و عوام نادان ..... که به تعبیر امیرالمؤمنین (باقی مانده قبایل مشرک و مهاجم عرب .....) جمع نشده بودند، .....آری معاویه در یک شبانه روز در شب (هریر) باعث قتل عام هفتاد هزار نفر گردید که چهل و پنج هزار نفر از سپاه او و بیست و پنج هزار نفر از سپاهیان علی علیه السلام بودند که باز از ادعای ننگین خود دست نکشید و همچنان به کشتار مسلمانان ادامه داد تا (با نیرنگ) به تخت نشست و باز (اینهمه خونریزی طبع سفاک او را اقناع نکرد و) راضی نشد تا آنکه در سرتاسر بلاد اسلامی هرکه را از یاران و دوستداران علی بن ابی طالب یافت قتل عام کرد ولی دیگر آنجا به بهانه عثمان نبود بلکه فقط به محبت علی و .....،

(کلب گوید اناالله وانااليه راجعون اگر تو به جای خدا بودی جز دوزخ ابدی چه سزایی به معاویه و یاران خبیث او می دادی حال آنکه خداوند به قتل یک مؤمن بر قاتل جهنم ابدی را واجب می نماید)).

و نیز خطیب بغدادی از طریق احمدبن محمد حدیثی دیگر را در فضیلت عثمان نقل کرده که رسول خدا گفت ام کلثوم را بنا به وحی آسمانی به همسری عثمان درآوردم .....، و شگفت از خطیب است که تعصب اینگونه چشمان او را کور کرده و نظر نمی نماید به آنچه محدثین وحافظان و حتی خودش درباره احمدبن محمد آورده اند .....، ابن عدی می گوید در میان دروغگویان و جاعلان حدیث، هیچکس را تا حد احمد بن محمد بی شرم و بی حیا ندیدم، ..... ابن قانع، ابن ابی فوارس، ابن حیان ..... او را از جاعلان و دروغگویان

آورده اند .....، و سایر راویان مانند عبدالکریم بن روح و ..... مجهول و ناشناخته اند و وجه تمایز دامادی مولای متقیان علی علیه السلام و او را بنگر .....، آن امام است که در نهایت وفاداری و مهربانی با آن حضرت بود و رسول خدا و آنها از یکدیگر راضی بودند و این شخص که شب وفات حضرت ام کلثوم مرتکب کاری می شود که خدا و رسولش از آن ناراضی است ..... و با دیگر همسرانش بدون توجه به آن مصیبت بزرگ هم آغوش می شود .....،

و این علی علیه السلام است که در سوگ فاطمه می گرید و می نالد (.....، سلام بر تو ای پیامبر خدا از جانب من و از جانب دخترت که به کنار تو آمده و به سرعت به تو پیوسته است، ای پیامبر خدا من تاب شکیبایی از فقدان دختر پاک تو را ندارم، و به خاطر مصیبت عزای او تاب و توان من رفته است

(کلب گوید این سخنان را کسی به زبان می آورد که در مقام صبر و استقامت اسوه و سرمشق امت اسلام است و ..... اینها همه دلالت بر عظمت مصیبت مادر حسن و حسین و زینب و ام کلثوم یعنی فاطمه سیده نساء العالمین و یکی از پنج تن آل عبا و .....، دارد اناالله وانااليه راجعون)،

فقط یادآوری فقدان سهمگین و عظیم تو و مصیبت کمرشکن تو برای من مایه تسلی خاطر است و من بودم که ترا در آرامگاهت در داخل مزار تو قرار دادم و روحت در حالی که به من تکیه دادی بودی و بر سینه من قرار داشتی از بدن مطهر تو خارج شد، اناالله وانااليه راجعون، یا رسول خدا اینک ودیعه و امانت بازگردانده شد و امانت گرفته شد ولی اندوه من جاودانه خواهد بود و شبانگاه من، تیره و غمبار، تا آنگاه که خداوند مرا به جایگاه و سرای تو که در آن ساکن هستی ببرد، آری یا رسول الله، دخترت (فاطمه) برای تو از همدستی امت تو بر غارت و نابود کردن آن (حق ذوالقربی که مصادیق آن حق خلافت و حق فدک)، سخن خواهد گفت، پس از او سؤال کن و از اوضاع بپرس و جویا شو، و زیاد پرسش کن و این مصیبت در حالی بر من واقع شد که از فقدان تو زمانی نمی گذشت و یاد تو از خاطر من نرفته بود پس سلام خدا برشما (ای رسول خدا و دخترت فاطمه) باد، سلام خداحافظی و نه سلامی از روی روگردانی و باملامت، پس اگر از حضور شما می روم نه از روی خستگی و ملالت است و نه اگر اینجا بمانم به آن دلیل است که به وعده ای که خدا به صابران داده بدگمان باشم یا کم ایمان (انا لله و انا اليه راجعون)...)،

و یا روایتی که ازدی از قول عبدالواحد می گوید ..... (پیامبر به عثمان گفت ..... خدا با من عهد بسته تو با من در بهشت باشی .....)، ذهبی در میزان الاعتدال خود در شرح حال عبدالواحد می گوید (..... این روایتی است باطل و بی اساس که ازدی آن را آورده است .....)، و یا طبرانی روایتی ثبت کرده که ..... عمربن خطاب گفت ..... عثمان چون بمیرد فرشتگان آسمان بر او نماز می خوانند و .....) ذهبی در میزان الاعتدال خود می گوید این روایتی است جعلی و ساختگی و ابن حجر می گوید جعلی بودنش از خودش معلوم است .....، و ما اضافه می کنیم که راویان آن بکربن سهل .....، بی اعتبار و ناشناس هستند.

از جعلیات دیگر بکربن سهل دمیاطی این سخن است که (..... روز جمعه ای صبح زود برخاسته و تا عصر هشت ختم قرآن کردم .....)،

و نیز خطیب بغدادی روایتی را آورده و می گوید (شیخی در مسجدکوفه برای ما از نعمان بن بشیر روایت کرد که علی بن ابی طالب گفت ایشان یعنی عثمان و یارانش از آتش بدور هستند و من از یاران عثمان هستم .....)، ما از خطیب بغدادی راجع به راویان آن یعنی عیسی بن محمد و محمد همدانی می پرسیم که کیستند و چکاره هستند، و آن شیخ که از او روایت کرده کیست که نام او را نبرده آیا وجود داشته و یا اصلاً به دنیا آمده است ..... و آیا منظور از نعمان بن بشیر همان دشمن (خدا و رسول) است که در صف تجاوزگران

ستم گر برعلیه امام خود قیام کرده و ..... قیس به او گفت (به خدا قسم تو دغل باز و گمراه و گمراه کننده ای .....)، و اگر ..... منظور از علی که ازیاران عثمان است علی بن ابی طالب بوده باشد چگونه ..... عثمان کشته می شود و نعش او سه روز در مزبله می افتد و باد می خورد و سپس او را ترسان و لرزان با لباسش بدون کفن در قبرستان یهودیان دفن می نمایند و فحش و ناسزا روانه او کرده و سنگ بر حاملین جنازه او می بارد و آنها با سرعت و تعجیل او را در گودالی انداخته و مشتی خاک بر او ریخته و بگریزند .....

(کلب گوید شک نیست که جو حاکم بر کشور اسلامی خصوصاً در مدینه علیه عثمان و ستم کاری های او به حدی بود که معاویه و سایراموایان جرئت ورود به جنگ را نداشته اند و این امور نشان می دهد که هرگونه اقدام نیازمند ایجاد زمینه برای شروع فتنه بوده و این بهانه را با نهایت تأسف عایشه و طلحه و زبیر با عوام فریبی ..... و صرفاً به خاطر مطامع دنیایی و محرومیت از آن و به دلیل عدالت گستری علی علیه السلام و نحوه حکومت و اجرا صحیح آن توسط وصی رسول خدا، پیش کشیدند وگرنه تمام خونخواهان عثمان اعم از طلحه و زبیر و عایشه و معاویه و عمروعاص و .....، بطور مستقیم و غیرمستقیم در قتل او دخالت داشتند و همانطور که قتل او در مسیر پیشبرد اهداف آنان بود، به دلیل عدم حصول به نتیجه مطلوب خود قدم بعدی خونخواهی او را بهانه برای رسیدن به هدف خود قرار دادند و ..... در فتنه سراسر گناه و معصیت خود سیل خون در بین مملکت اسلامی جاری نمودند که در آن بسیاری از اصحاب رسول خدا و مقدسین امت کشته و مقتول شدند و البته آنان دین و شریعت خدا را ملعبه و بازیچه قرار دادند و بزودی معلوم می شود که گناه آنان نزد خداوند چگونه حسابرسی می شود وخداوند دوزخ جاویدان خود را برای چه کسانی آماده نموده است ..... اناالله وانااليه راجعون .....)،

و نیز در روایتی دیگر آورده اند که (..... می خواستند زره علی بن ابی طالب را برای مخارج عروسی او با فاطمه زهرا به چهارصد درهم بفروشند پس عثمان آن چهارصد درهم را داد و ..... و چون صبح از خواب بیدار شد در خانه خود چهارصد کیسه یافت که در هر کدام چهارصد درهم بود و روی هر درهم نوشته بود این درهمی است که خدای رحمان سکه زده برای عثمان بن عفان .....، پس جبرئیل این را به پیامبر خبر داد و پیامبر فرمود بر تو گوارا باد ای عثمان)،

سیوطی این روایت را رد نموده و ابن حوت میگوید این روایت، دروغی جنایت آمیز است و البته متن آن نیز گواهی بر دروغ بودن آن دارد

(کلب گوید یکصد و شصت هزار سکه که بر روی آن نقش مخصوص عثمان باشد و آن را خدا ضرب نموده باشد و .....، و آن را نه هیچ صحابی و نه هیچ بشر دیده باشد و نه آن بازاری که در آن خرج شده معلوم باشد نه روایتی در خصوص هجوم مردم برای زیارت این سکه ها که خداوند آن را ضرب کرده و ملائکه آن ها را آورده و در خانه عثمان در زمانی که او خوابیده است چیدمان کرده و .....، نمی دانم که چرا جاعلین حدیث فکر می نمودند که همه مردم مغز خر خورده اند و راویان بعدی فکر آبروی اسلام نبودند و به حاشیه متون دروغ خود توجه نمی کردند و فکر نمی کردند که وقتی مناره ای را بلند می کنند قبلاً باید جای آن را آماده کنند ..... وگرنه رسوایی آن دامنگیر آنها خواهد شد .....)،

زنجیره روایات جعلی

و اکنون زنجیره روایات جعلی عثمان را با این روایت ختم می کنیم که جردانی می نویسد کسی که نام های زیر را بنویسد و با آبی که بر روی نوشته می ریزد صورت خود را بشوید هرگز کور نخواهد شد و کسی که آن را بنویسد و آبش را در صبح بخورد از

فراموشکاری مصون می شود و کسی که آن را نوشته و بنوشد ناتوانی جنسی به او روین می آورد) و آن نام ها چنین است، عثمان بن عفان، معاذبن جبل، عبدالرحمن بن عوف، زیدبن ثابت .....)،

آری هر کس ازابتلاء به کوری، فراموشکاری و ناتوانی جنسی نمی ترسد این دستورالعمل را بکار بندد و بر این افسانه ها و روایات ننگین و رسوا که در مدح و فضیلت عثمان ساخته و نوشته و به ثبت رسانده اند باید آن مناقب جعلی دیگر که در جلد پنجم مذکور نمودیم اضافه شود و .....، آری ما بررسی روایات جعلی در فضایل عثمان را در اینجا پایان می دهیم و آنچه را که دنیاپرستان و کامجویان دوره حاکمیت اموی به طمع جایزه و پاداش و .....، جعل و ساخته اند که بیشتر آنان اهل شام و بصره و دشمنان کینه توز آل محمد (ص) بوده اند، و دروغ پردازی از چنین افرادی البته کاملاً طبیعی بوده است و ..... و نیز آنچه از غلو و زیاده روی و مبالغه که در بیان فضیلت های دروغین برای هر سه حاکم (ابوبکر، عمر، عثمان) صورت گرفته که برای این سه نفر تراشیده اند، همه جعلی، بی اساس، ضعیف بوده که به هیچ وجه با حقایق تاریخی و احادیث ثابت و مسلم و صحیح سازگار نبوده، و نیز با آنچه که تاریخ از روحیات و شرح اعمال و رفتار و خصوصیات اخلاقی آنان برای ما بیان می نماید هیچگونه سازگاری ندارد.

(کلب گوید و البته تمام این روایات جعلی روایاتی است که صاحبان آن از آن خبر ندارند و آنها را طرفداران متعصب آنان برای توجیه حکومت حاکمان جور و ستم ساختند و با این تبهکاری خود را به سوی دوزخ جاویدروانه ساختند)

ما در گذشته روایاتی را بررسی نمودیم که در فضیلت یکی از این سه نفر ساخته و رایج شده بود ولی در اینجا شما را با نوعی از روایات آشنا می سازیم که هر سه را در بر دارد البته ما به روایات تاریخی می پردازیم و به هر حرف و گفته ای اعتنا نمی نمائیم ..... مانند یاوه های ابن حزم، ابن تیمیه، ابن جوزی و .....، و کجا این توان و حوصله است که در برابر تصورات آنان که بصورت یاوه از دهان تفتازانی و امثال او بیرون آمده شرح و بسط دهیم مانند آنچه در شرح المقاصد خود می گوید که .....جماعت ما برای اثبات اینکه معصوم بودن حاکمی واجب نیست به اجماعی که در زمان زمامداری ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم شده استدلال کرده اند

یا .....، نورمحمد افغانی که در کتاب مزار شریف سخن از معصوم بودن عثمان آورده است .....، ما صفحاتی از نامه اعمال این معصومان را که بیشتر عمر خود را در جاهلیت و بر عادات و رویه های خاص خودشان سپری کرده اند از نظر شما گذراندیم و توضیح دادیم که چگونه حتی اعمال و رفتار آنان در دوره اسلام آنها هم به آنها اجازه نمی دهد که عادل و راست رو شمرده شوند تا چه رسد به معصوم بودن .....، و آنچه در جلدهای ششم و هفتم وهشتم از جنایات و گناهان و بدعتها و نامردمی های آنان و اموری که با اساس اسلام سازگاری ندارد و انحرافات آنان از قرآن و سنت رسول خدا را ثبت نمودیم، برای اثبات این امر کفایت می نماید، .....،

امّا در خصوص استنتاج تفتازانی در خصوص اجماع امت که از فاحش ترین غلط های اوست، در خصوص حاکمیت ابوبکر که از طریق اجماع نبود و بلکه به شکلی بود که روی او را سیاه کرده و تا ابد لکه ننگی پاک نشدنی بر دامن امت نهاده و آن اینکه حاکمیت او با بیعت یک یا دو و یا پنج نفر صورت گرفت

(کلب گوید در واقع به شکل یک کودتای سیاسی)

و لذا عده ای آن را حجت دانسته و می گویند خلافت بابیعت این تعداد استقرار می یابد و ..... در این رابطه جمع کثیری از بزرگان و صحابه و ..... خودداری نمودند و ..... وقتی حاضر شدند که به آن چند نفر ملحق شوند که تهدید و ارعاب و ..... برق شمشیر ..... را دیدند و لشکرکشی هایی که در آن جمعی جن بودند که بعدها رئیس قبیله خزرج یعنی سعد بن عباده را هدف آن قرار دادند و پس از

ترور و قتل او، کشتن او را به جن نسبت دادند و ..... اما تصدی عمر که به انتصاب ابوبکر صورت گرفت نه با اجماع، در حالی که بسیاری از اصحاب اعتراض داشتند از جمله این گفتار به او در اینکه (تو که یک آدم خشک و خشنی را بر ما مسلط کردی فردا جواب پروردگارخود را چه خواهی داد .....)،

و امّا عثمان از طرف شورای شش نفره منصوب شد که با هم اختلاف داشتند و این عبدالرحمن بن عوف بود که عثمان را منصوب کرده و به علی علیه السلام می گفت بیعت کن وگرنه گردن تو را با شمشیر می زنم .....، و لذا ما اجماع را وقتی دلیل می دانیم که حجت بودن آن ثابت باشد و .....، و لذا در اجماع اول، اجماع ادعایی شما جمع کثیری از اصحاب صالح و ستوده رسول خدا و در رأس آنان سرور دودمان پاک رسول خدا و امام امت امیرالمؤمنین، امام حسن و امام حسین و صدیقه طاهره و فاطمه زهرا سلام الله علیها که اصحاب کسا هستند یعنی همان کسانی که خدا آنان را از هر شر و پلیدی پاک فرموده و منزه گردانیده و دیگر اشخاص ..... از شرکت در اجماع خودداری نمودند

و موافقت بعدی بر اثر تهدید و جبر و زور که از مصادیق موافقت خارج است صورت گرفت ..... و علی علیه السلام به دلایل فراوان از جمله ملاحظه شرایط سیاسی جامعه و جلوگیری از سوءاستفاده خارجی، پرهیز از آشوب و تفرقه و ..... از کشیدن شمشیر و دست بردن به اسلحه و جنگ و خون ریزی روی گردانیده و موقتاً از حق خود و حکومت بر امت چشم پوشی نموده اند ..... همانگونه که می بینیم پس از گذشت دوره حکام سه گانه حضرت امیر علیه السلام در اجتماع ملی کوفه می فرماید (..... آگاه باشید به خدا قسم خلعت خلافت را پسرابوقحافه در حالی به تن نمود که به خوبی می دانست موقعیت من نسبت به کار خلافت مانند موقعیت استوانه آسیا نسبت به سنگ آن است (یعنی خلافت بر مدار من می چرخد)، سیل از قله (مقام رفیع و رهبری کننده من) سرازیر می گردد و هیچ پروازکننده ای را یارای پرواز و وصول به اوج مقام من نیست، پس (بنا به مصلحت) پرده بر روی آن انداخته و صرف نظر کردم، و در این فکر بودم که تنها قیام کنم و یا بر جریان کورکورانه جامعه صبر کنم .....، بر شرایطی که بزرگ را فرسوده میکند و جوان را پیر می کند و انسان مؤمن آنقدر رنج می برد تا به دیدار پروردگار خود نایل شود، پس دیدم که صبر کردن بر آن شرایط و احوال به مصلحت (شریعت رسول خدا و امت) نزدیکتر است، پس در حالی صبر نمودم مانند آن کسی که خار در دیده و استخوان در گلو داشته باشد، و می نگریستم که چگونه میراث من به باد رفته است، تا آنکه اولی راه خود را گرفت(مرد) و خلافت را پس از خود در چنگ پسر خطاب انداخت .....، پس از آن مدت طولانی و با همه شدت و ناگواری آن صبر و شکیبایی نمودم، تا آن زمان که او رفت و امر خلافت را به جماعتی (شورای شش نفره) واگذار نمود که به تصورش من مانند آنان هستم، خدایا (به تو شکوه می کنم)، این چه شورایی است و کدام زمان درباره منزلت من نسبت به اولی (ابوبکر) تردید و ابهامی بوده است که حالا مرا با چنین افرادی شبیه و قرین می سازند، با این همه، من با آنها همداستانی و تظاهر به هماهنگی نمودم تا آنجا که یکی از آنها گوش به تصمیم دیرینه خود سپرد و دیگری پیوند خویشاوندی خود را در نظر گرفت و ..... دیگر چیزها، تا سومین نفر از آن گروه به حکومت برخاست، در حالی که باد در پهلو انداخته بود و میان اصطبل و آخورش می لولید و همراه او قوم و خویشاوندان او مال خدا را چنان خوردند که شتر، سبزه نورسته بهاری را می بلعد، تا آنکه رشته حکومت او پنبه شده و کارش (یعنی کارهای ستمگرانه او)، گریبانگیر او شد و دار و دسته اطراف او، او را سرنگون نمودند .....)، .....

و نیز در نامه ای که به معاویه نوشته است (..... تو سخن از خودداری من در برابر خلفا گفته ای و درباره حسادت من و تجاوز مسلحانه به آنها مطالبی آورده ای امّا درباره تجاوز مسلحانه پس باید بگویم پناه بر خدا اگر چنین افترایی درست باشد و اما اینکه از آنان نفرت داشتم به خدا قسم این چیزی است که در برابر مردم از آن عذرخواهی نخواهم کرد و در رابطه با ستم من بر عثمان و اینکه احترام خویشاوندی خود را نداشتم .....، حقیقت این است که عثمان به رویه ای که تو می دانی عمل کرد و مردم با اوچنان کردند که به تو خبر داده اند)، و نیز در نطقی که در زمان لشکرکشی به بصره ایراد فرمود (..... چون خداوند پیامبر خود را از این دنیا برد، قبیله قریش به زیان ما خلافت را به خود اختصاص داد و ما را از دسترسی به حقی که از عموم مردم به آن سزاوارتر بودیم دور ساخت پس صلاح دیدم که (صبر نمایم زیرا) صبر کردن بر آن حالت بهتر است از اینکه (با جنگ نمودن برای استقرار حق)، موجبات تفرقه اعتقادی مسلمانان و ریخته شدن خون آنها فراهم آید، آنهم در شرایطی که مردم تازه مسلمان شده اند و آثار دین و شریعت هنوز بر روح آنان نقش نبسته و با کمترین تزلزل به تباهی می گراید و با اندک شکافی از هم دریده می شود، پس در نتیجه عده ای متصدی خلافت گردیدند که در کار حکومت، هیچگونه فکر و استنتاجی نمی نمودند، و سپس به سرای مکافات رفتند و خدا عهده دار بررسی کارهای بد آنها و صاحب اختیار گذشت از لغزش های آنهاست .....)، ..... و یا زمانی که ابوبکر قنفذ را نزد او فرستاد که (خلیفه رسول خدا ترا احضار می کند ..... پس حضرت فرمود خیلی زود رسول خدا را تکذیب نموده اید)، پس قنفذ پیام را برده دوباره آمد و ابوبکر گفت بگو (امیرالمؤمنین ترا نزدخود می خواند تا با او بیعت کنی .....) پس چون این پیغام را گرفت حضرت با صدای بلند فرمود (که پناه بر خدا از ادعایی که به گزاف و ناحق می کنند و .....)، و .....،

و دیگر فرمایشات، که ما را به خوبی بر حقیقت امر و نظریات آن حضرت آگاه مینماید، .....، و نیز در رابطه با روایاتی که در فضیلت خلفاء سه گانه آورده اند که (..... محمدبن عکاشه در خواب دید ..... که به پیامبر عرضه داشت برترین مردم بعد از پیامبر ابوبکر بعد عمر و بعد عثمان و بعد علی ..... و پیامبر گفت سه بار عثمان وسپس علی پس ..... از خواب بیدار شدم هشت روز نه آب خوردم نه غذا .....)

و ..... خواننده گرامی نیازی ندارد به توضیح ما و بحث درباره این افسانه و موهومات و مطالب خنده آور .....، که ابن عساکر از قول سعیدبن عمرو از ابوزرعه می گوید که محمدبن عکاشه ..... دروغ پرداز است، ..... و بسیار دروغگو است و روایاتش قابل نوشتن و ثبت نیست ..... و سهل بن سری می گوید: احمد جویباری، محمدبن تمیم و محمد بن عکاشه بیش از ده هزار حدیث از زبان پیامبر خدا (ص) جعل کرده ودروغ نسبت داده اند، و نیز روایت دیگری که بلادرزی از خلف بزار نقل کرده که (..... مهربان ترین امت ابوبکر، سختگیرترین عمر، راستگوترین عثمان .....، و امین ابوعبیده جراح)، افسانه شگفت انگیز و خنده آور که خلف بزار شراب خوارآورده ..... و من از کسی که این روایت را جعل کرده تشکر می کنم که در آن نام مولای ما امیرالمؤمنین را در شمار آن افراد نیاورده است، و ..... (و فقط نعل وارونه برای ابوبکر زده) که او را مهربانترین معرفی نموده در حالی فجائه را به دستور او زنده زنده به آتش کشیده اند و به دستور او خالدبن ولید آن جنایت معروف را در حق بنی حنیفه مرتکب شد و مجازات نشد و جنایت قتل مالک بن نویره و تجاوز به همسر او را ندیده گرفته

(کلب گوید آیا کسی شک دارد که شکستن حرمت یک مسلمان و تجاوز به ناموس او، در واقع به منزله شکستن حرمت همه مسلمانان و تجاوز به ناموس همه آنان است و این جنایتی است که همه مسلمانان در خونخواهی آن شریکند و او در این قصاص و مجازات ننمودن خالد پلید ملعون ستمکارتر از هر مسئول دیگر است. ..... انالله واناالیه راجعون)،

یا آنچه در بی اعتنایی و ندادن حق صدیقه طاهره مرتکب شد و روایت دروغی که گفت که پیامبران ارث نمی گذارند (کلب گوید این روایت نقل شده از او با کتاب خدا در چند موضع مخالف بود که بنابه کلام رسول خدا می بایست اینگونه احادیث به دیوار کوبیده می شد، که موضوع تناقض آشکار این روایت جعلی و مخالفت آن با کتاب خدا و اثبات جعلی بودن آن توسط حضرت صدیقه طاهره اثبات گردید، و خلیفه با قبول ضمنی آن سند فدک را پس داد ولی دومی آن را پس گرفت ولی چگونه، انا لله و انا الیه راجعون .....)، .

.... و در آن روز که از دنیا می رفت از او ناراضی بود زیرا او را به خشم آورده بود که در واقع رسول خدا را به خشم آورده بود .....، یا درباره مهربانی او از علی سؤال شود در روز بیعت که چگونه او را برای بیعت بردند برای همان بیعت منحوسی که به سبب آن سلمان خشونت ببیند، مقداد طرد شود، ابوذر تبعید و شکم عمار دریده شود، اسلام و قرآن به بیراهه کشیده شود و خمس مال خدا به کیسه غارتگران و آزادشده گان مکه رود و زاده آنان که رسول خدا آنان را لعنت کرده بر جان و مال و ناموس مردم مسلط شوند .....، کعبه ویران شود و در جنگ حره در مدینه که خانه هجرت پیامبر ومؤمنان است، حمله نظامی شده و دختران مهاجران و انصار اسیر بی ناموسان هرزه شوند و مورد تجاوز قرار گیرند و لباس ننگ بپوشند و به جلادان اجازه داده شود تا با کمترین شبهه دست به قتل عام دودمان پیامبر بزنند ..... خاندان او را به اسارت گرفته و یاران او را بکشند و منبر او را در هم شکسته و ..... (انالله وانااليه راجعون)،

و یا آنچه که در صحیح بخاری فصل مناقب از محمدبن حنفیه آورده شده ..... (که به پدرم علی گفتم بهترین نفر پس از پیامبر کیست او گفت ابوبکر و سپس عمرو .....، من گفتم آنوقت شما گفت من فقط یک نفر از مسلمانان هستم .....) .....، آری این اولین لغزش و خطای بخاری نیست و او از این خطاها بسیار دارد، هر کس نظر و عقیده امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را درباره سه خلیفه بداند ..... شکی برای او نمی ماند که اینگونه روایت های دروغین که به آن حضرت نسبت داده اند تا چه حد افترا و بهتان سنگین و سهمگین است، آیا محمد بن حنفیه پدر خود را نمی شناسد ..... و عثمان را نمی شناسد .....، آیا نمی دانست رسول خدا، (خیرالبریه)بهترین مردم عالم وجود را پدر او معرفی کرد آیا شاعر در حضور او نسرود ..... (تو پسر بهترین فرد مردم پس از پیامبری و توفرزند علی هستی که همتای او کسی نیست و .....)، ..... اگر بهترین مردم را ابوبکر می دانست چرا از بیعت با او تا زمانی که فاطمه سلام الله علیها زنده بود خودداری کرد و بنا به نقل بخاری این عدم بیعت در دوره حیات فاطمه نزد مردم مقبول بود و بنی هاشم و دیگر بزرگان و ..... اصحاب رسول خدا با او هم عقیده بودند، ..... آیا علی علیه السلام فاطمه را بر ستوری نشانده و شبانه به انجمن انصار می برد تا از ایشان علیه بهترین مردم استمداد نماید .....،

(کلب گوید شک نیست که اساساً اینگونه روایات مورد قبول مردم آن زمان نبوده و صرفاً از جعلیات معاویه و طرفداران بنی امیه و در راستای تحکیم حکومت ننگین آنها بوده است) .....،

جنیدبن عبدالرحمن گوید از حوران به دمشق آمدم تا حقوق خود را بگیرم، نماز جمعه را خواندم .....، پس شیخی برای مردم داستان تاریخی می گفت ..... تا آنجا که وقتی داستانهای او تمام شد گفت مجلس خود را با دشنام دادن به ابوتراب پایان دهید، آنها هم دشنام داده رفتند سؤال کردم از کسی که کنارم بود که ابوتراب کیست گفت علی بن ابی طالب پسرعمو پیامبر و دامادش و اوّل کسی است که اسلام آورد و پدر حسن و حسین و .....، جنید این کار را تقبیح کرد و سپس سیلی محکمی بر صورت آن شیخ زد و او به هشام بن عبدالملک گزارش داد و هشام او را به (سند) تبعید کرد و در آنجا به حال تبعید بود تا از دنیا رفت .....)، ..... آری و کار گمراهی این

جماعت به جایی برسد که جنایات و جرائم یزید پلید و اسوه تبهکاری و میگساری و .....، را نادیده بگیرند و برای جنایات او عذر و بهانه بتراشند و با این حرف که او امامی بوده که دچار اشتباه شده و از تکفیر و لعن او جلوگیری کنند و ..... از اینگونه مدافعات از آن تبهکاران کافر مسلک .....

و فراموش کرده اندکه رسول خدا در حق علی علیه السلام فرمود: (.....، بهترین مردان شما علی و بهترین زنان شما فاطمه است، علی بهترین انسان است و هرکس این را نپذیرد قطعاً کافر گردیده است و یا هرکس اقرار نکند که علی بهترین خلق است قطعاً کافر گردیده است .....، ..... و کسانی که جلد ششم و هفتم الغدیر را مطالعه کرده باشند شاید بیش این، بر ماهیت آن یاوه و افسانه ای ک همی گوید ابوبکر و عمر بهترین افراد بشر هستند آگاهی داشته باشند و .....، و ما یقین داریم که هر خواننده با انصاف که مطالب و بحثهای پنج جلد اخیر الغدیر را مطالعه کرد برای او هیچ تردید و ابهامی نمی ماند که راویان این یاوه ها و افسانه ها..... کسانی هستند که در فضیلت تراشی برای رهبران خود بسیار زیاده روی کرده و پا را از حد عقل، دین و ادب بیرونگذاشته اند و ...

خلاصه جلد نوزدهم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

آغاز جلد ۱۹ به حول و فضل الهی و عنایات حضرت الله :

تقریظ آیت الله سید صدرالدین صدر بر غدیر: استاد و پیشوای عالی قدر حضرت شیخ عبدالحسین امینی نجفی .....، مدتی بودکه می خواستم درباره کتاب ارزنده و عزیز الغدیر، تقریظی بنویسم، و مقام و اهمیتی را که برای آن قائل هستم و احساس خوشوقتی خود را بیان نمایم .....، .....، دیدم شما به هر دریایی فرو رفته و گوهری به چنگ آورده و درخشان ترین مروارید و مرجان را بدست آورده و در هر میدان تاخته ای و سبقت نموده ای و جایزه قهرمانی را تصاحب کرده ای، .....،

غدیر شاهکاری است که در آن تتبع استادانه و امانت و نقل صحیح و ..... جمع شده است .....، دائرالمعارف اسلامی است که در بوستان آن گلهای گوناگون و ریاحین از فضایل و معارف .....، آمده است و شگفت نیست از کسی که یکی از مفاخر شیعه و خوبان پایتخت دین و دانش یعنی نجف اشرف است که هزار سال برپاست ..... و نگهدارنده آن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب .....، پس بیراه نخواهد بود اگر بگوئیم که این غدیر در واقع پایان نامه او در دانشگاه نجف است .....، خداوند مؤلف را و ما را توفیق دهد در دو سرا نیکبخت باشیم و سعادتمند و رستگار، و بر او درود وتحیت باد.

تقریظ حجه السلام و المسلمین شیخ مرتضی آل یاسین:

علامه توانا و محقق بزرگ سلام و درود بر شما .....، بسیار تقریظ و ستایش از ستایشگران شما را خوانده ام ..... ولی هرگز و نه حتی اندکی احساس خروشان و جوشان مرا نسبت به آن کتاب معجزه آسا بیان ننموده .....، به همین سبب برایم تردیدی نماند در اینکه همان بهتر که هیچ به زبان نیاید جز اعتراف به عجز بیان، ..... که خداوند آیتی را به دست تو پدیدار کرد که در قرون و اعصار جاودانه خواهد ماند ..... که حاکی از قدرت قلم و.....، عظمت کوشش شما و پشتکار قهرمانانه شما .....، گوارا باد بر شما این پیروزی عظیم و پرشکوه که بدست آورده ای، ..... بر شما درود می فرستم و سلام و سپاس می گویم و رحمت پروردگار را مسئلت دارم،

تقدیرنامه حجه الاسلام سید محمد شیرازی:

..... در خاطر داشتم نامه تقدیرآمیز و ..... را به آستان علامه عالیقدر، آیت الله مجاهد و نابغه عصر امینی بنویسم ..... و اکنون با همه تلاشم ..... می بینم ..... نمی توانم سپاسی را که درخور آن علامه یگانه باشد بجای آورم، ..... ای سرور عزیز من در دریای بی کران کتاب

گوهر بار تو سیر کردم ..... و دیدم از هر لحاظ بی مانند و..... است، ..... قطعاً در بنای اسلام بنایی استوار ساخته ای که جاودان خواهد ماند و تا آسمان و زمین برپاست برقرار خواهد بود، ..... خداوند ترا پاداش دهد که رنج برده ای و ریشه باطل را از بیخ و بن بیرون آورده و بدعتهای جماعت و بطلان آن راآشکار نموده و افسون و نیرنگ آنان را بر باد داده ای و سیلی حقیقت را بر گوش آنان نواخته ای و دروغ و نیرنگ روایات آنان را برملا نموده ای ..... تو در سرزمین مقدس اقامت داشتی ..... و پیوسته بر درگاه (علی علیه السلام) آمد و رفت نموده وکسب فیض نموده ای ..... از کسی که جانبازی ها و نبردها نموده تا خلق به حقیقت درخشان (لااله الا الله و محمد رسول الله)زبان گشوده اند ..... و بدور نیست تا در دانشگاه ..... تابناک او، خدا مردی را پرورش دهد که با تیغ بران حقیقت بر منافقان حمله آورد تا اعتراف نمایند که امیرالمؤمنین علی، ولی الله است، ..... در عصری که جهل و گمراهی بر اندیشه ها سنگینی میکند جامعه اسلامی نیازمند چنین کتابی بود ..... الحمد لله رب العالمین و درود و رحمت الهی بر شما باد.

و چند تقریظ گرانقدر از ....

بسم الله الرحمن الرحیم

خداوندا تو منزهی و با سپاسگزاری از تو، ترا منزه و مقدس می دانیم و حق نداریم به خدا و حقایقی که به ما رسیده است ایمان نیاوریم و در عین حال، طمع داشته باشیم که پروردگارمان ما را به جمعیت مردم صالح وارد نماید، (درباره خدا پس از اینکه به علم دریافتی که به بهانه آوری و دلیل تراشی برخاست بگو: بیائید فرزندانمان و فرزندان شما را احضار کنیم و زنان ما و زنان شما را و خودمان و خودتان را، آنگاه با دعا از خدا بخواهیم تا لعنت خود را بر دروغگویان نازل فرماید .....).

و در ادامه روایاتی که در تمجید از خلفاء سه گانه آورده اند، بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عمر آورده است (..... ما در زمان پیامبر افراد مردم را به لحاظ خوبی و برتری امتیاز می دادیم، ابتداء می گفتیم ابوبکر، بعد عمر، بعد عثمان و .....) و بقیه اصحاب را رها کرده و در میان آنها امتیازی قائل نمی شدیم) ....) و به عبارت دیگر به نقل ابوداوود و طبرانی (..... پیامبر می شنید و تکذیب نمی کرد .....)، این روایت را آن جماعت اساس و پایه ای قرار داده اند برای به کرسی نشاندن حاکمیت ابوبکر و عمر و عثمان ..... و مشروعیت سقیفه .....، همان سقیفه که تاریخ اسلام را به نکبت آن آلوده و مسلمانان را پراکنده و..... مصیبت ها بر سرشان تا به امروز درآورده است، پس با توضیح این مطلب ماهیت آن را روشن تا هر کس بر صراط راست می خواهد پیروی حقیقت نماید در سایه مشعل فروزان آن طی طریق نماید .....، لازم به ذکر است که عبدالله بن عمر در دوره رسول خدا در عنفوان جوانی بوده و حداکثر سن او در زمان رحلت پیامبر بیست سال بوده است

(کلب گوید با توجه به ادعای اینکه می گوید پیامبر می شنید و تکذیب نمی کرد پس سن او در زمان این روایت جعلی بایستی ده یا حداکثر پانزده سال باشد و از طرفی مگر قحط الرجال بود که با وجود اصحاب عالیقدر مانند علی و سلمان و مقداد و عمار و .....، او در خصوص درجه بندی اصحاب پیامبر اظهار نظر کند تا جایی که سخن او مورد تائید رسول خدا قرار گیرد و نیز متن این روایت بر بطلان آن که ناشی از تعصب کامل دشمنان ناصبی صادر گردیده دلالت دارد، زیرا جایگاه مولای ما امیرالمؤمنین در نزد رسول خدا و اصحاب و .....، معلوم و جایگاه این سه خلیفه نیز معلوم بوده و هر سه نیز اقرار به عظمت جایگاه آن حضرت داشته اند و لذا این نعل وارونه برای توجیه اعمال بد آنها از سوی راویان کذاب زده شده با این تعبیر که می گویند گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر می گفت دروغ هرچه بزرگتر باشد قبول آن بر مردم آسانتر است و از طرفی اگر این روایت یاوه را بخواهی بپذیری بایستی حداقل نود درصد روایات اسلامی را که در فضایل علی علیه السلام ذکر گردیده است را کنار بگذاری زیرا در بدترین روایات سعی شده علی علیه السلام حداقل هم ردیف با سایر اصحاب باشد ولی در این روایت جاعل ناصبی سعی دارد که آن حضرت را در حد مردم عادی نشان بدهد، در حالی که صدای بخ بخ خلیفه ثانی درروز غدیر به گوش ما می رسد و .....، لولا علی لهلک العمر و .....، او همچنان طنین انداز است و .....،

آری دشمنان خداتصور می نمایند که می توانند از تابش نور خورشید با بستن چشمان خود جلوگیری نمایند ..... خداوند نور خود را کامل مینماید، اگر چه کافران و مشرکین کراهت داشته باشند.) .....،

ابوغسان دوری می گوید نزد علی بن جعد بودم و این روایت عبدالله بن عمر خوانده شد ..... پس او گفت این پسرک را نگاه کنید که بلد نبود زنش را طلاق دهد و ادعا دارد که ما برتری افراد را بر یکدیگر تعیین می کردیم .....،

آری کسی که عبدالله بن عمر را شناخته و تاریخ سیاه زندگی او را خوانده باشد، می داند که نه تنها در عنفوان جوانی، بلکه در سالخوردگی هم سست رأی و خام و نابخرد و هواپرست بوده .....، .....، ابوعمر مینویسد که ابن معین این روایت را نادرست و زشت خوانده و درباره آن سخنی تند و خشن گفته، زیرا کسی که چنین بگوید و عقیده داشته باشد، برخلاف اجماعی سخن گفته که تمامی علماء حدیث و فقها و ..... داشته اند، ..... و این حدیث ابن عمرتوهم و غلط است و اگر سند آن هم صحیح باشد باز متن و معنی آن نادرست است ..... ابن حجر می نویسد این فضیلت یار غار پیامبر بودن بزرگترین فضیلتی بود که به او شایستگی و حق خلافت بخشید و با این فضیلت بود که عمر می گفت (..... او یکی از دو نفری است که در غار بوده پس برای تصدی خلافت از همه سزاوارتر است) .....

و کسی نیست که از ابن حجر بپرسد مصاحبت دو روزه او با پیامبر که به صورت های گوناگون ممکن است مورد بررسی قرار بگیرد و در آن خیلی حرف هم هست .....، چه فضیلتی بوده .....، چنانچه چند یهودی نزد ابوبکر آمده و گفتند دوست و مصاحب خود را برای ما توصیف کن، گفت ای جماعت یهود من در غار همراهش بودم .....، ولی سخن گفتن من درباره او سخت است امّا علی بن ابی طالب اینجاست پس آنان به خدمت علی رفته و حضرت برای آنها اوصاف پیامبر را بیان نمود .....، ..... سپس حضرت علامه در ادامه به دریایی از روایات متناقض و ردکننده این روایت جعلی اشاره و با استناد به آنها این سخن یاوه را مردود اعلام و اشاره می فرماید که اینگونه جریانهای فکری ..... به برقراری سلطنت خشونت بار و استبدادی کشیده و به حاکمیت معاویه و فرزندان هرزه و بلهوس میگسار و جانی ..... آنان منتهی شده است، .....

اینست مقدار فهم پسر عمر و میزان درک او از حقایق امور، و همین نابخردی او مانع از بیعت او با علی گردید در حالی که او همان بود که با عثمان بیعت نمود ..... و در نهایت عثمان را فریفته و به اشتباه و خیانت کشانید تا اینکه او را به کشتن داد،

بلادرزی از قول نافع از قول عبدالله بن عمر گفت (..... که عثمان از من درباره پیشنهاد مغیره بن اخنس سؤال کرد که گفت ای عثمان این جماعت دنبال خلع تو هستند پس کناره گیری کن و الا تو را میکشند، پس من به او گفتم اگر کناره گیری نکنی آنها بالاتر از کشتن کاری با تو نمی توانند انجام دهند، پس من مصلحت نمی بینم که چنین روشی را باب کنی که هرگاه مردم از حاکم ناراضی باشند او را خلع کنند پس تو خلعتی را که خدا به تن تو کرده بیرون نیاور) .....

و به دنبال آن این روایت تاریخی آمده که (عثمان بر فراز خانه اش شنید که یکی از محاصره کنندگان گفت او را نکشیم بلکه برکنار نمائیم، پس عثمان پاسخ داد برکناری امکان ندارد ولی کشتن ممکن است)، .....

آری این ابن عمر، برکناری را باب می داند ولی قتل زمامدار را باب نمی داند و حال آنکه فتنه دوم از فتنه اول بدتر وپرآشوب تر است، و قطعاً اگر عثمان کناره گیری می کرد و زنده می ماند بسیاری از اختلافات و آشوب ها و قتل عام ها رخ نمی داد و ..... ولی پسرعمر به خیال خام خودش خلیفه را راهنمایی و ارشاد کرد و ..... او را به قربانگاه فرستاد

(کلب گوید و او را در بحران پیشنهاد خود رها کرد و اگر واقعاً راست می گفت و به حرف خود اعتقاد داشت می بایست تا آخرین لحظه درکنار او می بود و با او کشته می شد ولی مصلحت او و اسلام را در نظر نگرفت و با زندگی او و سایر مسلمانان قمار کرد .....) .....،

ابن حجر در فتح الباری می نویسد (..... و هر جنگی که در آن دوره بوقوع پیوست یا زائیده قتل عثمان بود و یا زائیده یکی از نتایج آن .....) و .....براساس روایات وارده (..... هرکس با امامی بیعت کرد و دست و ثمره دل خویش به او عطا کرد بایستی به او وفادار و متعهد باشد و هرگاه دیگری آمد و با آن امام به کشمکش برخاست باید گردن آن دیگری را بزنید .....) و با همین مضمون .....،

پس وظیفه شرعی پسرعمر این بود که با معاویه که علیه امام پاک و خلیفه واقعی قیام کرده بود جنگ نماید و اگر پایبند به تکالیف شرعی بود ..... می بایست بر حکم شریعت با علی بیعت و با معاویه می جنگید و حتی اگر دیندار و مؤمن هم نبود، می بایست بعنوان انسان و معتقد به ارزشهای انسانی، باید این کار را انجام می داد، چنانچه عبدالله بن هاشم مرقال گفت (.....هرگاه ثواب و عقابی هم وجود نمی داشت و دوزخ و بهشتی هم در کار نبود، باز هم جنگ در تحت پرچم علی برتر ازجنگیدن زیر فرمان معاویه پسر هند جگرخوار بود .....) .....

ای کاش که عبدالله بن عمر حداقل تسلیم نظر پدرش می شد که گفته بود (..... هیچ اسیر آزاد شده ای یا پسرش یا کسانی که در فتح مکه مسلمان شده اند به هیچ وجه حقی در تصدی امرخلافت ندارند .....) و نیز گفته بود (..... با هم اختلاف نکنید چون اگر اختلاف کنید، معاویه از شام و عبدالله بن ابی ربیعه ازیمن بر سر شما می تازند و آن وقت هیچ امتیاز و فضیلتی را برای سبقت شما در اسلام قائل نمی شوند و مسلم است که تصدی حکومت برای آزادشده گان فتح مکه یا پسران آنها روا و به مصلحت نیست) .....،

علی علیه السلام و ابن عباس و .....، هم به همین نکته اشاره می کنند و ابن عباس در نامه خود به معاویه می گوید (..... تو را چه به اینکه اسم خلافت را بیاوری، تو از اسیران آزادشده دولت اسلامی و پسر فرمانده قبایل مشرک مهاجم به اسلام هستی و پسر زنی که جگر شهیدان بدر را خورده است)، .....

و همین عبدالله بن عمر با یزید بیعت می کند در حالی که صلحان امت و رجال دین با او بیعت ننموده و اصحاب وتابعین او را که به شهوترانی، هوسبازی، میگساری، کثافتکاری .....، معروف است، محکوم کرده اند .....،

آری (صد هزار)رشوه ای که از معاویه برای بیعت گرفته بود از آن اختلاف، برای او اجماع و اتفاق عمومی ساخت، همانگونه که برای بسیاری دیگر چنین کرد و ..... آنگاه بود که فرصت طلبان پول پرست و ..... پیشاپیش آنان پسرعمر دویده و با یزید بیعت نمودند ..... در حالی که امام بر حق و سرور آزادگان .....، فرزند رسول خدا حسین بن علی در کنارش و در برابر چشم او بود ..... و به این گفتار رسول خدا اعتنایی ننمود که (..... این فرزند محسین در سرزمینی که کربلا خوانده می شود کشته خواهد شد و هر کدام از شما که شاهد آن بودید باید او را یاری کنید.....،) و حتی آن زمان که هیئت نمایندگی مردم مدینه از شام برگشت و اعلام نمود (..... ما از نزد کسی می آئیم که دین ندارد و شراب می خورد و ساز می زند و در حضورش کنیزکان می نوازند و سگ بازی می کند و با اوباش و اراذل همنشینی می نماید و ما شما را شاهد می گیریم که او را از حکومت خلع کردیم و مردم تبعیت کردند) ولی او همچنان دراطاعت یزید باقی ماند و یا پیامی که ابوعمروبن حفص آورد که ای مردم به خدا قسم دیدم که یزید بن معاویه از سر مستی نماز را ترک می کند و .....،

و یا زمانی که مسوربن مخرمه آن صحابی عضو هیأت نمایندگی مردم مدینه، شهادت داد که یزید فاسق و شرابخوار است، یزید خبردار شد و به استاندار خود نوشت که او را حد بزند و ابوحره در این باره این اشعار راسرود (..... شراب صبوحی مشکین بو را ابوخالد (یزید) می نوشد، و حد را به مسور می زنند...)، و این پسرعمر بود که برای مقابله با اصحاب و مردم مدینه که یزید را متفقاً خلع کردند، حدیثی

را نقل کرد که (پیمان شکن را روز قیامت پرچمی میافرازند و .....)، و خود را به نادانی می زند که بیعت مردم برای تعالی اسلام بوده نه برای نابودی اسلام و بنا به اتفاق امت بیعت با فاسق اعتبار ندارد .....، آری او و امثال او، با این معاونت موجب گردیدند تا علیرغم مخالفت اصحاب صالح و تابعان نیکوسیرت، سلطنت یزید استوار گردد و موفق به جنایات خود گردد و بتواند سپاه جرار مسلم بن عقبه را مجهز و اعزام نماید وخون و مال و شرف و آبروی ساکنان حرم امن رسول خدا در مدینه را برای آنان حلال سازد و دستور دهد تا سه روز هر کس را خواستند بکشند، هرچه خواستند سرقت نمایند و در جریان آن قتل عام هفتصد نفر از پیروان و حاملان قرآن بیرحمانه قتل عام گردیدند،

بلادرزی می نویسد (در جنگ حره از بزرگان قریش هفتصد و اندی به قتل رسیدند و این تعداد غیر از گروه انصار است که کشته شدند و در میان آنها جمعی از صحابه رسول خدا بودند و .....، از اصحابی که تحت شکنجه به قتل رسیدند: معقل بن سنان، عبدالله بن زید، فضل بن عباس، اسماعیل بن خالد، یحیی بن نافع، عبدالله بن عقبه، مغیره بن عبدالله،عیاض بن ربیعه، محمدبن عمرو، عبدالله بن ابی عمرو، عبیدالله بن عاصم و سلیمان بن عاصم که خدا از آن مهلکه ابوسعیدخدری و جابربن عبدالله انصاری و سهل بن سعد را نجات داد)

و رسول خدا درباره شهیدان واقعه حره می فرماید (..... آنان پس ازاصحاب من بهترین افراد امت من هستند .....)، پس از این قتل عام، آن تعداد که زنده مانده بودند مجبور شدند که با این مضمون بیعت نمایند که (برده یزید) هستند، و هر که از این نحو بیعت خودداری می نمود کشته می شد، در آن ماجرا در شهر رسول خدا و حرم پیامبر خدا جنایات و فجایعی رخ داد که روی تاریخ را سیاه کرد .....، در آن چند روز حدود هزار نفر غیراز زن و کودک به قتل رسیدند و پرده عصمت هزار دوشیزه دریده شد و هزاران نفر از آنان بدون شوهر آبستن گردیدند و چون خبر آن تبهکاری به آن حرامزاده رسید این اشعار را خواند (کاش اجدادم که در بدر کشته شدند می دیدند که چگونه خزرجیان (انصار)، از ضربه شمشیر به خود می پیچند .....)

(کلب گوید ای مسلمان آگاه باش که خداوند در روز قیامت دو گروه را عذاب می فرماید یکی آنان که معصیت نمودند و دوم آنان که به معصیت آنان راضی بودند و این جنایات را در واقع تنها سپاه یزید نکرد بلکه افراد جاهل و نادانی مانند عبدالله بن عمر نیز مقصر اصلی بودند که زمینه این کار را فراهم نمودند و با حمایت هایی که ریشه در کینه توزی و جهل و نادانی و کج فهمی و دنیا طلبی آنان داشت امت اسلام را چنین بی حرمت وبی آبرو و هلاک نمودند، آیا او این آیه قرآن را نخوانده بود و لاترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار .....، انالله وانااليه راجعون و البته خداوند در کمین ستمکاران است آری آن جنایت کاران به جهنم ابدی واصل شدند و در پی آنان طرفداران وکسانی که به عمل آنها راضی هستند روانه هستند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون).

آری او با یزید بیعت کرد و با اودر کشتن فرزند پیامبر و سرور جوانان اهل بهشت حسین بن علی و نیز در قتل عام اصحاب و تابعین و مردم مدینه و هتک نوامیس و خانواده های آنان همدست گردید که خدا به حساب هر دو آنان خواهد رسید، و همین پسرعمر کسی است که یزید کافر ملحد و پدر گمراه و تجاوزگر او یعنی معاویه .....، را پس از گرفتن رشوه و .....، مردان صالحی می داند ..... و معاونت نمود با همان کسی که چون صحابی زاده محمد بن ابی جهم بر شرابخواری آن پلید شهادت داد به قتل رسید ....

گفته ها و کارهای عجیب پسر عمر:

این طرز فکر پسر عمر در موضوع خلافت و بیعت بود و اساساً نظر او در این خصوص و سایر موارد چه ارزشی می تواند داشته باشد، اخبار تاریخی که از او در دسترس است همگی دلالت بر نادانی و کج فهمی و سست بودن افکار و نظریات او دارد، و برخی از این

اخبار دلالت بر آن دارد که او از بدخواهان علی علیه السلام بود. تا حدی که از آن حضرت نفرت و به دسته تجاوزکار بنی امیه تمایل داشته و این خود دلیل واضحی است که نظر او درباره هیچیک از طرفین خواه علی و یارانش و خواه دار و دسته امویان حجت محسوب نمی گردد،

و اما نمونه ای از اخبار که (گویای شخصیت نابهنجار اوست)، این سخن او که گفت (..... هیچکس بعد از رسول خدا به اندازه من به نعمت همبستری با زنان دست نیافته است)، همانگونه که از این کلام مشهود است، معلوم می شود که او مردی شهوتران بوده و سروکار او با اینگونه امور بوده و از بی عقلی و نادانی و جهل او در اهانت و جسارت او به رسول خدا در اینکه آن حضرت را مانند خود پنداشته و حتی شهوت ران تر از خود، .....، و پدرش عمر با توجه به همین ضعف عقل او و موضوع شهوت گرایی او بود که چون اجازه شرکت در جهاد خارجی را خواست گفت (..... ای پسرم من از این نگران هستم که مرتکب زنا شوی .....) .....، و البته شایسته این بود که او خود را به پدرش تشبیه نماید نه به رسول خدا و .....، محمد بن سیرین نقل می نماید که (..... عمربن الخطاب گفت از کارهای عصر جاهلیت چیزی در من نمانده جز اینکه ترسی ندارم که با چه کسی ازدواج می کنم و یا چه کسی به ازدواج من در می آید .....)، و به همین دلیل بود که عمر در منجلاب گناهان در غلطید که در تاریخ ثبت است از جمله آنکه برای همبستری نزد کنیز خود می رود و کنیز به او می گوید که در عادت ماهیانه است ولی عمر بی توجه به تذکر او با او در می آمیزد و سپس متوجه می شود که او در عادت زنانه است، پس خدمت رسول خدا می رود و ماجرا را بیان می نماید و رسول خدا می فرماید ای اباحفص خدا از گناهت بگذرد، نیم دینار صدقه بده، و یا در شب رمضان قبل از آنکه همبستری با زنان در آن جایز شود، عنان اختیار خود را به خواهش تن سپرده و با همسرش همبستری کرد و فردا به حضور پیامبر آمد و گفت از خدا و از تو پوزش می خواهم چون هوای نفس من مرا فریب داد تاهمبستری کردم، آیا راه خلاصی هست، حضرت فرمود ای عمر سزاوار نبود که چنان کاری انجام دهی و این آیه نازل شد که (..... خدا دانا است که شما به خودتان خیانت می کردید پس .....)،

و نیز ابی سعد در (طبقات الکبری) این روایت را ثبت کرده که: (.....که عاتکه دختر زید و همسر عبدالله بن ابی بکر بود و عبدالله قبل از مرگ خود با او شرط کرد که به ازدواج کسی در نیاید..... پس عمر از او خواستگاری کرد او قبول نکرد پس عمر به ولی و سرپرست آن زن گفت او را برای من عقد کن و او برایش عقد کرد، پس عمر به خانه عاتکه رفت و عاتکه امتناع کرد و با عمر گلاویز شد و عمر به زور با او همبستر شد و .....)،

..... و دیگر از اخبار تاریخی اینکه، از هیثم و از قول او نقل شده است که گفت: (..... مردی نزد من آمده و گفت نذر کرده ام یک روز از صبح تا شام برهنه بر کوه حرا بایستم پس من به او گفتم به نذرت وفا کن، آنگاه نزد ابن عباس رفته و همان مسئله را طرح کرد پس ابن عباس گفت مگر نماز نمی خوانی گفت آری گفت پس می خواهی برهنه نماز بخوانی گفت نه.....، ابن عباس گفت شیطان خواسته است ترا به مسخره گرفته و خود و سربازانش به ریش تو بخندند .....، پس آن مرد نزد من آمده و من گفتم چه کسی از ما می تواند فهم ابن عباس را داشته باشد)، .....

آری شرح حال این مرد، ما را از میزان علم واطلاع او بر احکام فقه باخبر می سازد .....، و نمی داند آنچه عقلاً ناپسند است چنین نذری اساساً منعقد نمی گردد و .....، و ازطرفی مگر این مطلب ساده و ..... از معضلات و مطالب عالیه فقه است که کسی بر قله های آن دست نیابد الاّ ابن عباس .....،

(کلب گوید اگر در فهم این شخص توجه شود ملاحظه می گردد که او اساساً نذر حرام را منکر نیست و ایرادی در نذرهایی که حرام را بر دیگران تحمیل نماید نیز نمی بیند و عقل را هم در انجام نذر داخل نمی داند .....، و فکر نمی کند که برهنه شدن و برهنه دیده شدن از سوی دیگران و .....، حرام است و .....، و از درک این مسئله ساده که هر کودک آن را درک می کند عاجز است و چون ابن عباس این

نذر مسخره را تخطئه می نماید و .....، باز به هوش نیامده و آن را از معضلات عظیمه علم فقه می داند و آن سخن را می گوید آنوقت تو از مثل او انتظار داری با معاویه و یزید بیعت نکرده و از آنان تبعیت ننماید.....)،

و نیز در جهل و بی اطلاعی او در دین و علم فقه و در احکام شریعت از جمله احکام طلاق همین بس که آگاه نبود که چگونه زن خود را طلاق دهد، چنانکه در (صحیح) مسلم آمده است که از روی جهل و نادانی نمی دانست طلاق زمانی صورت می گیرد که زن از عادت ماهانه پاک شده و همبستری هم صورت نگرفته باشد و لذا در کتاب صحیح مسلم آمده است که او زنش را در حالی که در عادت ماهانه بود سه طلاقه کرد، و لذا پدرش عمربن الخطاب او را حتی در سالخوردگی نیز لایق برای خلافت نمی دید و در پاسخ کسی که او را پیشنهاد نموده بود گفت (خدا ترا هلاک نماید (مرگ بر تو باد از سوی خدا)، قسم به خداوند که تو در این پیشنهاد خودت خدا را در نظر نگرفتی، آیا انتظار داری کسی را خلیفه کنم که بلد نیست زن خود را طلاق دهد)،

البته خود عمر هم در این مسئله وضعی شبیه پسرش داشت لذا حکم آن را از رسول خدا سؤال کرد و .....، نکته مهم اینست که، عمر فهم پسرش را در هنگام پیری به مانند جهالت او در جوانی می داند که نشان می دهد، این جهل و کج فهمی با او ملازمت دائمی داشته و صفتی خاص برای او بوده است به نحوی که با آن صفت از دیگران متمایز بوده است .....،

و نیزاخباری که از میزان دین شناسی او به ما رسیده دلالت بر آن دارد که چگونه و تا چه حد پیرو هوی و هوس و در پی احیاء بدعت و ترک سنت الهی بوده است از جمله آنکه نماز جماعت را در سفر تمام (چهار رکعتی) و در اقامتگاهش به صورت شکسته خوانده است تا بدعتی را تائید و تثبیت نماید که عثمان در شریعت محمد (ص) پدید آورده است و .....

و از جمله کارهای دیگر او آن است که ابوداوود در سنن نقل نموده که (..... عبدالله بن عمر پاپوش زنان احرام پوش را می برید و وقتی صفیه دختر عبید کلام رسول خدا را از قول عایشه نقل کرد که رسول خدا پوشیدن پاپوش و کفش را برای زنان اجازه داده است از کار خود دست کشید)،

(کلب گوید تو در همین کار او نظر کن که می بایست این فکر را به فرض شرعی بودن توسط مأمورین زن انجام دهد ولی این شخص بخود اجازه می داد که به حریم زنان مسلمان وارد شده و پاپوش زنان احرام پوش را ببرد گویا هیچگاه در آیات کتاب خدا نظر نکرده بود تا او را هدایت کند و تو تصور نما که او برای انجام کار خود متوسل به چه خشونت و بی ادبی می شده است)

و دیگر اعمال جاهلانه و کج فهمی او، براساس روایات مسلم و بخاری آن است که پسرعمر در دوره رسول خدا و در زمان حکومت ابوبکر و عمر و عثمان و بخشی از خلافت معاویه، دهقانی را که باوی پیمان مزارعه بسته بود را به اجاره دیگری می داد تا آنکه در اواخر حکومت معاویه دانست که رافع بن خدیج حدیثی از رسول خدا مبنی بر نهی از این عمل نقل می نماید، پس نزد او رفته و سپس آن عمل را ترک کرد، .....،

در حاشیه ای که برصحیح مسلم نوشته شده آورده اند که (..... در شگفت هستم که چگونه او برای سه خلیفه لفظ حکومت را بکار برده و چهارمی را از قلم انداخته و از معاویه به عنوان خلیفه یاد می کند (که دلالت بر غرض ورزی دارد))، ..... و شگفت آور است که فرزند خلیفه در پایتخت کشوراسلامی و .....، تا آخر دوره سلطنت معاویه از راه نامشروع ارتزاق نماید و .....، تا رافع بن خدیج آمده و او را از نکبت حرامخوارگی و گمراهی بیرون بیاورد، ..... و حال آنکه در احادیثی مانند حدیث جابر عمل او به منزله محاربه با خدا و رسول است، و یا با سایر احادیث که با این مضمون نقل گردیده، .....،

و نیز روایتی که دارقطنی آورده است که (عایشه چون شنید پسر عمر نظر داده که بوسیدن وضو را باطل می نماید سخن او را رد نموده و گفت رسول خدا در حالی که روزه داشت میبوسید و بعد وضو هم نمی گرفت .....)، و این مروان حکم است که درباره او می گوید (..... من از او دین شناس ترم و او از من سالخورده تر و .....)، .....

و وقتی از ابراهیم نخعی درباره فتوی پسر عمر در عطر زدن در زمان احرام سخن گفته اند به راوی پاسخ داده است تو به حرف او چکار داری یعنی حرف او را رها کن و شاید به همین دلیل شعبی گفته است پسر عمر درعلم حدیث دستی دارد ولی در فقه مهارتی ندارد، ..... ولی نظر ما اینست او نه تنها در فقه مهارتی ندارد، بلکه نقل حدیث او بدتر از فقه اوست و فقهش بدتر از حدیث او .....، از جمله آنکه طبرانی ذکر نموده است (..... که به عایشه خبر رسید که پسرعمر به مردم روایت می نماید مرگ ناگهانی خشمی است که گریبانگیر مؤمنان می شود پس عایشه (سخن او را رد کرده)، وگفت پیامبر فرمود: مرگ ناگهانی تخفیفی (برای آمرزش) مؤمنان و خشمی است که (برای عذاب) گریبانگیر کافران میگردد) .....،

و نیز بخاری آورده (که ..... به عایشه خبر دادند که عبدالله بن عمر روایت می نماید که حضرت در مقابل کشتگان بدر ایستاد و فرمود آیا دیدید وعده ای را که پروردگارتان به شما داد راست درآمد، و افزود اینها آنچه را می گویم می شنوند)، پس عایشه (این سخن را رد نموده) و گفت در عبارتی او اشتباه کرده پیامبر خدا این چنین فرمود: اینها اکنون میدانند آنچه بر ایشان می گویم راست است)، .....

و نیز حکیم ترمذی در خصوص این روایت رسول خدا که فرمود: (..... عرش از مرگ سعدبن معاذ به لرزه در آمد .....) ..... از پسر عمر آورده اند که گفت عرش به خاطر مرگ کسی به لرزه نمی آید بلکه منظور تابوت معاذ است که به لرزه درآمده .....)، .....

و با ملاحظه با روایاتی که بخاری و حاکم در مستدرک از جابر درتصریح آن آورده اند معلوم می شود که تأویل و توجیه پسر عمر در آن باره تا چه حد سخیف و نامربوط است .....

و نیز شاه صاحب در کتاب انصاف می نویسد که پسر عمر از پیامبر روایت کرد که گریستن خویشاوندان بر مرده باعث عذاب شدن مرده می شود، پس عایشه این را شنید و رد کرده و گفت پسرعمر حدیث را درست نفهمیده زیرا رسول خدا (ص) در کنار نعش زنی یهودی عبور می کرد در حالی که خویشاوندان او بر او گریه می کردند پس رسول خدا (درباره آن مرده یهودی) فرمود اینها برای او گریه می کنند و او در گورش معذب است،..... و پسر عمر تصور نموده که این حکم برای همه مردگان است

(کلب گوید نکته بسیار مهم اینکه این کجروی ها و کج فهمی ها صرف نظر از اینکه دلالت بر جهل و نادانی او دارد مطمئناً اگر توسط دیگران اصلاح نمی شد، موجبات انحراف فکری و بکارگیری روشهای غلط اجتماعی مردم عوام را، در مناسبت های مختلف بوجود می آورد که قطعاً دارای آثار و باربسیار منفی شدید در جامعه مسلمانان و غیرمسلمانان داشت .....) و .....

و یا آنچه بخاری در کتاب صحیح در فضیلت اذان آورده که پسر عمر گفت رسول خدا فرمود بلال در شب اذان می گوید، پس بخورید و بیاشامید تا آن زمان که ابن ام مکتوم ندا در دهد .....، و چون خبر به عایشه رسید به او ایراد گرفته و گفته پسر عمر اشتباه فهمیده و صحیح حدیث آن است که (ابن ام مکتوم (که فردی کور بوده و طلوع فجر را نمی دید) در شب ندا در می دهد پس (توجه نکرده) بخورید و بیاشامید تا آن زمان که بلال اذان بگوید .....)،

و نیز احمد حنبل باز روایتی را از او آورده که گفت رسول خدا فرمود ماه بیست و نه روز است .....، این روایت را نیز به عایشه گفتند او این حدیث را از قول رسول خدا رد نموده و گفت که ..... (رسول خدا فرمود ماه گاهی بیست و نه روز می شود .....)، و این پسر عمر بود که به تصور خطای خود عمل نموده و تمامی ماه های سال را بیست و نه روز می دانست و با کج فهمی خود .....، آن را به پیامبر نسبت می داد،

و نیز روایتی را که از ابوهریره به او میگویند (که هرکس از پی جنازه ای برود یک قیراط پاداش می گیرد .....،) پس فرستاد تا از عایشه سؤال کنند و او تصدیق کرد و او گفت پاداش های بسیار از دست دادیم و .....،

آری اینست اندازه فقه و دین شناسی او .....، پس نه خودش و نه نظریه او و .....، اعتبار نخواهند داشت و لذا هیچگاه به حدیث او نیز اعتماد نمی توان نمود.

(کلب گوید اگر موضوع دشمنی و دوری و نفرت آن گمراه نیز از وصی رسول خدا یعنی برادر او علی بن ابی طالب علیه السلام صحیح باشد پس چگونه باتمامی آن روایاتی که در باب تأکید بر دوستی و نهی از دشمنی با آن حضرت وارد شده و محبت آن حضرت شاخصه و علامت بر ایمان و نفاق مردم بوده است و ..... شخصیت او را می توان تبین کرد)،

عقیده پسر عمر درباره جنگ داخلی و نماز:

ابن سعد از او نقل می نماید که گفت (..... من در زمان آشوب های داخلی به جنگ نمی پردازم و پشت سر هر کس که پیروز شود نماز می خوانم .....)

و ابن کثیر می گوید (..... او در مدت جنگهای داخلی (کاری به حق و باطل نداشت)، و هرکس حاکم می شد پسر عمر پشت سر او نماز می خواند و (به عنوان تائید حکومت او) زکات مالش را به او می پرداخت.....)،

(کلب گوید راحت مانند علف هرز که باد به هر سمت بیاید به همان طرف خم می شود و .....، و البته دنبال زندگی خودش بود و کاری به دین و ایمان ..... نداشت حاکم هر کس می خواهد باشد و در واقع حرف اعراب جاهلیت که حق با آنکس است که غلبه کند .....)،

پس در اینجا ملاحظه می شود که چگونه پسر عمر با این حرفهای غلط می کوشیده است تا موقعیت ناروا و ننگین خود را و ..... و موضوع فرار خود را از شرکت در جنگ و جهاد و مجاهده در تحت لوای خلیفه رسول خدا امیرالمؤمنین در جمل و صفین .....، به بهانه فتنه بپوشاند ..... و آیا .....،

آری البته او در نهایت از کرده اش پشیمان شد و افسوس می خورد که چرا در جنگها به حمایت از علی علیه السلام جنگ نکرده و او را یاری ننموده است ولی در زمانی اظهارکرد که این پشیمانی سودی ندارد ..... و می گفت از هیچ کاری در زندگی افسوس نمی خورم جز اینکه در تحت لوای علی با گروه و دسته تجاوزکار داخلی نجنگیدم .....) .....،

(کلب گوید زندگی خود را کرده و به هر طرف خواسته چرخیده و عشق و حال خود را نموده و در آخر کار برای خالی نبودن عریضه افسوسی را هم چاشنی زندگی خود نموده تا کلکسیون زندگی او کامل باشد ..... برو تا وقتی سر تو به لحد بخورد آنوقت بر فرودگاه خود یعنی دوزخ جاویدان الهی که خداوند برای دشمنان خود آماده نموده است آگاه خواهی شد).

اکنون بیائید به سراغ نماز پسر عمر برویم:

موضوع نماز خواندن او در پشت سر هر کسی که با قدرت زور و اسلحه بر مردم چیره و غالب گردیده است، در واقع از نشانه های جهل اوست و موید اینکه درباره احکام عبادی کم اطلاع و به احکام دین پایبندی و ..... ندارد، و با توجیه و تفسیر (جاهلی) خود (فتوی) داده و پشت سر علی علیه السلام که به منزله وجود و نفس رسول خدا (ص)و .....، بوده است نماز نخوانده ولی پشت سر دژخیم کافر، حجاج بن یوسف ثقفی نماز خوانده است.

(کلب گوید همان موجود پلید و کافر نجس که ننگ بر جامعه اسلام و مسلمین و بشریت بوده و جنایات و خونریزی های سفاکانه او تا قیام قیامت داغ بر قلب های مؤمنین قرار داده است)

آری این مرد براساس نقل ابن سعد و ابن حزم ..... به حجاج و نجده اقتدا می نموده یعنی اولی که از خوارج پلید بوده و دومی که از زشتکارترین و خبیث ترین موجودات .....،

سفیان ثوری از سلمه بن کمیل نقل می کند که گفت من به ذر مرهبی می گفتم که حجاج کافر است .....، حاکم نیشابوری این روایت را صحیح دانسته و از قول مجاهدبن جبر نقل می نماید که گفت (..... به خدا من شنیدم که حجاج می گفت از عبدهذیل (یعنی عبدالله

بن مسعود)تعجب می کنم که ادعا می کند آن چیزهایی را می خواند یعنی قرآن از جانب خداست و حال آنکه (قرآن) از سرودهای رزمی و ساخته ادبی اعراب است، به خدا اگر دستم به عبد هذیل می رسید گردنش را می زدم)، .....

و نیز از ابن عساکر می نویسد حجاج در سخنرانی خود گفت (..... از خدا تا می توانید دوری کنید زیرا در آن اثری نیست و در عوض به فرمان امیرالمؤمنین عبدالملك توجه کنید و اطاعت کنید که در آن پاداش است، به خدا قسم اگر من به مردم دستور بدهم از درمعینی از درهای مسجد خارج شوند ولی آنها از در دیگر بیرون بروند خون و مال آنها بر من هدر خواهد بود) و .....

نیز جاحظ آورده که حجاج در کوفه نطق می کرد و درباره کسانی که به مدینه به زیارت قبر پیامبر خدا می رفتند گفت (.....مرگ بر آنها که دور تکه های چوب و استخوان پوسیده طواف می کنند و چرا نمی روند به گرد کاخ امیرالمؤمنین عبدالملك طواف کنند آیا مگر نمی دانند که خلیفه خدا بهتر و بالاتر از پیامبر اوست)،

و ابن عساکر از قول شعبی نقل میکند که گفت .....، (او مؤمن به بت و قدرت حاکمه ستمگر و کافر به خدای بزرگ است) ..... براساس روایات تاریخی که ترمذی و ابن عساکر ثبت کرده اند آورده اند که این (حرامزاده) یکصد و بیست هزار نفر را در زیر شکنجه کشته است و درزندان های او هشتاد هزار زندانی محبوس بودند که از این تعداد فقط سی هزار نفر زن بوده اند .....، آیا این کشتارها و این زندانها پیش چشم پسر عمر نبوده است ..... آیا چنین موجود (کافر) و جنایتکار و جلاد خون آشام درخور آن است که درنماز امام باشد آنهم به جای سرور مؤمنان و مولای متقیان و مظهر قدس و عفاف و پاکی و شرافت و .....، ..... آیا رسول خدا نفرمود که (اگر از خوشحال شدن نماز خود خوشحال می شوید پس باید بهترین شخص بین شما پیش نماز شما باشد زیرا در واقع پیش نماز شما نماینده ای است که شما به درگاه خداوند خود معرفی می نمائید). .....

و نیز اگر ملاك او غلبه و تسلط نظامی بود پس چرا به حضرت اقتدا نکرد در حالی که غلبه با او بود در جمل و نهروان و در صفین نیز مغلوب نشد مگر ساده لوحان سپاه او که فریب عمروعاص را خوردند و ..... و یا نجده خارجی چه کسی بود که به او اقتدا کند ..... که رسول خدا امر به قتل آنان نموده و فرموده است که خوارج سگهای دوزخند و .....،

آری در نهایت پسر عمر کیفر این جسارت خود را در عدم با بیعت با مولای متقیان دید ..... و البته کیفر اینکه دست بیعت در دست مبارك و فرخنده نفس و جان پیامبر و .....، قرار نداد آن بود که با حجاج تبهکار بیعت کند..... و بدتر اینکه حجاج خونخوار او را پست تر از این دید که دست خود را برای بیعت با او دراز کند و پای خود را به سمت او دراز کرد و به او دستور داد ای پسر عمر با پای من بیعت کن، و پسر عمر با پای حجاج بیعت کرد

(کلب گوید آورده اندکه عبدالله بن عمر پس از کشتارهایی که توسط حجاج واقع گردید و رعب و وحشتی که ایجاد نمود به مدینه وارد شد و عبدالله عمر که از روی تکبیر و عناد با علی علیه السلام بیعت ننموده بود به سوی او شتافت و بر او وارد شد در حالی که حجاج دراز کشیده و مشغول خوردن انگور بود پس عبدالله بن عمر گفت ای حجاج دست خود را دراز کن تا با تو بیعت نمایم که پیامبر فرمود هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است و حجاج گفت می بینی دست من مشغول است پس ای پسر عمر بن الخطاب با پای من بیعت کن و عبدالله بن عمر گفت آیا مرا مسخره می کنی حجاج گفت آن زمانکه لازم بود با علی بیعت کنی این روایت در خاطر تو نبود پس تو به این دلیل برای بیعت نیامدی بلکه به خاطر کشتارآن کسانی که بر نخلها آویزان کرده ام برای بیعت آمدی و آنوقت پسر عمر بن الخطاب با پای حجاج بیعت کرد، آری او پس از فرار از عدل علی به ظلم حجاج روی آورد و خود را عملاً در اعمال پلید او شرکت داد و رضایت داد به آنچه حجاج درباره امت اسلامی معمول کرد و مشمول آیه ولاترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار گردید، الا لعنه الله علی الظالمین .....)،

وخداوند او را به خاطر امتناعش از نماز خواندن پشت سر علی به این کیفر داد که پشت سر حجاج نماز خواند و به نجده ازدین برگشته اقتدا کرد، و همین ذلت و خفت برای کیفر دنیایی او کافی است و البته کیفر آخرت سخت تر و طولانی تر است و نیزاین کیفر دیگر

نصیب او شد که حجاج بر او مسلط شده و او را کشت و سپس بر او نماز میّت خواند .....، چه نمازی و چه دعایی که ستمگری زشت کار و بی دین بر او بخواند .....،

آری همان عبدالله بن عمر که به بهانه عدم جنگ با اهل لااله الاّالله از یاری علی علیه السلام خودداری نمود و عملاً خود را دین شناس تر از همه بزرگان مهاجران و انصار و در رأس آنان علی علیه السلام تصور می نمود و

(کلب گوید که او با این عمل خود که از روی هوی نفس و تکبر جاهلانه و غرور و از نادانی نشأت می گرفت عملاً با فریب مردم عوام شکست در جبهه علی علیه السلام ایجاد نمود و با این ظاهرفریبی و تظاهر به تقدس در بین عوام نادان خود را مطرح کرده و به زندگی و خوشگذرانی خود پرداخت در حالی که مجاهدان و مقدسین امت محمّد برای استقرار حق و جلوگیری از باطل در جبهه های جهاد و نبرد حسب امر رسول خدا با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگ مینمودند و خون شریف خود را نثار شریعت پاک می نمودند پس عاقبت کار دنیایی او را ببین و آنوقت براساس آیات خدا حکم آخرت او را هم نظاره کن آنها عذاب خدا را دور می بینند ولی ما نزدیک می بینیم)،

و آری بهانه پسر عمر چقدر به بهانه پدرش شباهت دارد در روزی که رسول خدا به او دستور داد تا (ذوالثدیه) را که رئیس خوارج بود هلاک نماید و او ازکشتن او خودداری کرد به این بهانه که با خشوع و خضوع سر بر آستان خدا نهاده است .....، بررسی های تاریخی نشان میدهد که چگونه از بدعتهای پدرش پیروی نموده و نظریات او را که برخلاف قرآن و سنت بوده، به عنوان روش خود برگزیده است، .....

از جمله حافظ هیثمی آورده که از پسر عمر درباره متعه پرسیدند گفت حرام است و بیهقی آورده که از او درباره متعه نساء پرسیدند گفت حرام است، آیا مگر عمربن خطاب رضی الله عنه اگر کسی را که متعه کرده بود دستگیر و سنگسار نمی کرد .....)، این مرد با اظهار قطعی حرام بودن متعه به خدا و پیامبر او دروغ می بندد و از بدعت پدرش می گوید و با اینفرق که پدرش آن بدعتها را به خود منتسب می نماید و او اشاره ای به آن ندارد و .....،

و دیگر آنکه برخلاف قول و روش رسول خدا و تقریر آن حضرت به تقلید از پدرش از گریستن بر مرده نهی می کند ..... (به شرحی که در جلد ششم و همین جلد آورده ایم)، و نیز به پیروی از دستور پدرش (به شرحی که در جلد ششم آمد)، از نقل و آموختن احادیث پیامبرخودداری کرد و شعبی می گوید (..... یکسال و نیم یا دو سال با پسرعمر نشستم و جز یک حدیث نشنیدم که او از رسول خدا نقل نماید .....)،

و نیز سخن او درباره طواف وداع برای کسی که در حال حیض باشد که او به تقلید از پدرش و برخلاف سنت رسول خدا (ص) نظر داد و مدتی بر این عقیده بود و چون دید کسی به آن اعتنا نمی کند ناچار آن را رها کرده و به سنت تسلیم شد، و دیگر اینکه به تقلید از پدرش بدعتی را دنبال می کرد که او برقرار نموده بود و آن اینکه مردم درباره آنچه به وقوع نپیوسته سؤال نکنند و این سخنرا ن شر می داد که عمر مرتکب آن را لعنت می کرد، .....، و شما از بدبختی امت محمد (ص) تعجب نمی کنید که بدعت را بادشنام تحکیم می نمایند و .....، و نیز سخنی که برخلاف سنت و به پیروی از بدعت پدرش درباره عطر زدن در حال احرام صورت می داد و علیرغم آنکه عایشه سخنان او را رد می کرد .....، و آنچه مسلم و بخاری از قول مجاهد ثبت نموده اند که(..... عروه بن زبیر از عایشه سؤال کرد که عبدالله بن عمر می گوید که رسول خدا چهار عمره بجا آورد که یکی از آنها درماه رجب بود پس عایشه گفت خدا از پسر عمر درگذرد زیرا پیامبر خدا هر بار که به عمره می رفت او (یعنی پسر عمر) با او بود و هرگز در ماه رجب عمره به جای نیاورد .....)، از این روایت پیداست که پسر عمر عمداً از خود روایتی را در رابطه با انجام عمره رسول خدا در ماه رجب جعل نموده است و گرچه مجاهد و عروه نخواستند او را دروغگو نمایند و اعتقاد دارند که او این را از آن جهت جعل نموده تا بتواند به وسیله آن نظر خلاف سنتی را که پدرش درباره متعه حج اظهار نموده راتأویل و توجیه نماید،

(کلب گوید برای مرغ فرق نمی کند که سرش را برای عروسی ببرند یا عزا و این عمل پسرعمر در واقع، جای بسیار تأمل و نیز تفکر و تفسیر دیگر هم دارد و اینکه این فرد با وجود اینکه در تمامی مناسک با پیامبر بنا به شهادت عایشه شرکت می کرده با این وجود این دروغ عظیم را بر پیامبر وارد نموده است، حالا با هر هدف که می خواسته باشد توجیه او مهم نیست، چون نفس امر خلاف است و ما به هیچ وجه هیچگونه تأویلی را برای توجیه دروغ بستن به پیامبر به هر نیت را نمی پذیریم و نام جاعل در زمره کسانی است که امر دروغ را به ظلم و ستم به پیامبر نسبت می دهند و البته مشمول آین آیه هستند فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا و قطعاً دیگر اعتمادی به سایر اعمال و رفتار آنان نیست چون عمداً به خدا و شریعت او دروغ و ناروا نسبت داده اند .....)،

ابن عساکر از طریق احمدبن حنبل آورده است که (عثمان به عبدالله بن زبیر گفت: من از رسول خدا شنیدم که در مکه یکی از قریش به خدا کافر (و یا در آن مدفون) خواهد شد به نام عبدالله که نیمی از گناهان مردم را بدوش دارد و من فکر نمی کنم آن شخص کسی جز تو و یا عبدالله بن عمر باشد)،

و احمدبن حنبل در مسند خود آورده که عبدالله بن عمر نزد عبدالله بن زبیر رفته و این روایت را به او نسبت داده و به او هشدار داده است .....، و نیز نوع دوم روایاتی که درباره پسر عمر یا از او در دست هست که هرچه بخواهید نایاب است و می بینید از شدت دشمنی و کینه ای که با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و عشق مفرطی که به خاندان اموی دارد دلش راضی نمی شود که نام علی را بر زبان آورد و یا سخن از ایام خلافت او به میان آورد ..... آنطور که ابن حجر می گوید (..... پسر عمر نام خلافت علی را بر زبان نیاورده زیرابه علت اختلافی که وجود داشته با وی بیعت نکرده .....)

و نیز روایتی را که ابن عساکر آورده که دوازده خلیفه از قریش می شمارد (..... ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، یزید .....) که همه آنها صالح هستند و نظیر آنها یافت نمی شوند .....) .....، آری پس ببین که این مرد تا حد پست و بی عقل و سست رأی بوده که خلافت علی علیه السلام را نعوذبالله نامشروع دانسته و حتی آن را در حد سلطنت یزید کافر هم نمی داند و .....، چگونه او هیچ یک از فضایل علی امیرالمؤمنین را که سیصد آیه در حق او نازل شده و در مدح و ثنای او هزاران حدیث از رسول خدا رسیده است و یا روایاتی که به دروغ بر بیان فضایل عمر و ابوبکر و عثمان و معاویه ساخته و پرداخته اند که ما بسیاری از جنایات آن جعلی بودن را بر عهده راویان قرار دادیم ولیکن روایاتی وجود دارد (مثل بیان برتری بعضی از اصحاب بر دیگران، .....) که قطعاً از زبان پسر عمر جعل شده است

(..... کلب گوید که دروغگویی او با شهادت عایشه در بیان عمره رسول خدا اثبات شد و ..... که بیانگر شخصیت منحرف اوست و البته دشمنی او با وصی رسول خدا که به منزله دشمنی با رسول خداست خود دلیل قاطعی بر انحراف او از حق و دخول او در نفاق است و در مثل مناقشه نیست (که هیچگاه به آب دهان سگی دریا نجس نخواهد شد) و لذا با اینگونه روایات، هیچگاه شریعت پاک لطمه نخواهد دید زیرا خداوند حافظ و نگهبان آن است .....)،

و نیز در خصوص روایاتی که در تمجید از خلفای سه گانه آورده اند روایتی است که انس آورده که (پیامبر بر فراز کوه حرا بود و ابوبکر و عمر و عثمان با او بودند پس لرزید و پیامبر فرمود حرا لرزش خود را متوقف کن که پیامبر و صدیق و دو شهید روی تو ایستاده اند)، این روایت را خطیب از قول محمدبن یونس کدیمی همان کذاب و جاعل و دروغ پردازی که بیش از هزار حدیث از قول پیامبر نقل کرده است آورده و.....، و نیز حدیثی را که دارقطنی آورده است که (..... پیامبر گفت: هیچکس از اهل قبله مرا به خاطر گناهی که مرتکب شده اند هرچند کبیره باشد کافر به حساب نیاورید، پشت سر هر پیش نمازی نماز بگذارید، جهاد کنید، و از ابوبکر و عمر و عثمان وعلی جز به خوبی یاد ننمائید،) ..... که در سلسله اسناد آن راویانی مانند ولیدبن فضل و عبدالجبار بن حجاج و ..... قرار دارند

و نیز از انس آورده اند که (پیامبر گفت در میان امت من هر پیامبر شبیه دارد، شبیه ابوبکر ابراهیم است و عمر شبیه موسی و عثمان نظیر هارون و علی شبیه من) که در سلسله اسناد این روایت افرادی مانند غلابی و احمد بن عطا و ..... وجود دارند،

(ابن مدینی می گوید روزی نزد احمد بن عطا رفتم و در مجلس حدیث او نشستم دیدم طوماری نوشته و از روی آن حدیث نقل می کند چون شاگردان او پراکنده شدند از او پرسیدم اینها را خودت شنیده ای گفت نه اینها را خریده ام و در این طومار احادیث خوبی است که آن را نقل می کنم تا مردم به آن عمل کرده و به خدا نزدیکتر شوند و در آنها نه حکمی وجود دارد نه تبدیل سنتی ..... به او گفتم از خدا نمی ترسی که می خواهی با دروغ بستن به خدا و رسول او (ص)، مردم را به خدانزدیک گردانی .....)،

(کلب گوید بسیاری از این راویان مقدس، مانند عبدالله بن عمر و ....، عمل دروغ و حرام خود را توجیه و تفسیر می نمودند و حال آنکه در حرام شفا نیست و دین خدا کامل بوده و احتیاج نبود که مثل ابن عمر و یا احمدبن عطاء و..... با دروغ پردازی های خود آن را تکمیل و تقویت نمایند بلکه آنان خود عامل ایجاد خلل در شریعت بودند و خداوند درخصوص اینگونه افراد می فرماید و اذا قیل لهم لاتفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون .....)،

و محب طبری ..... نقل نموده است که (پیامبر گفت ..... من و ابوبکر و عمر و عثمان و علی هزار سال قبل از خلقت نورهای بودیم در جانب راست عرش ..... پس هر کس اصحاب مرا بد گوید مرا بدگویی کرده .....، و هر که خدا را دشنام دهد خدا او را به رو در آتش دوزخ خواهد آورد) ما در ابطال این روایت نیازی نداریم که به سند حذف شده آن توجه نمائیم ولی هرچه را ندیده بگیریم این موضوع را نمی توانیم ندیده بگیریم که نسل اموی نسل ناپاک است و همان سلسله ای که در قرآن از آن به شجره ملعونه یاد شده است ..... و زمخشری این ابیات را از ابوعطاء افلح آورده است که (..... نیکان خلق بنی هاشم هستند و بنی امیه دودمانی تباه دارند، آنان که به بهشت دعوت می کنند بنی هاشم هستند ولی بنی امیه مبلغان جهنم هستند، با خاندان هاشم کشور آباد شد ولی بنی امیه چون سراب فریب می دهند) .....،

(کلب گوید تعجب ما از علماء قرون اخیر است که چرا توجه به متن حدیث هم ننموده و آن را نفی نمی کنند و لذا سؤال ما اینست اگر اصحاب پیامبر همه خوب و مقرب هستند پس خداوند در قرآن با خطاب به منافقین کدام گروه از مسلمانان را مورد نظر قرار داده بود آیا این عده در سلک اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده اند اگراین اعتقاد را ندارند پس لازم است بر معانی آیات کتاب خدا بیشتر توجه نمایند شاید در آنجا سوره ای به نام منافقین پیدا نمایند)

و نیز طبری آورده (..... که پیامبر فرمود خدایا بر ابوبکر درود بفرست چون تو و پیامبرت را دوست دارد، بر عمر درود بفرست چون .....، بر عثمان درود بفرست چون .....، بر ابوعبیده جراح درود بفرست چون .....، بر عمروعاص درود بفرست چون .....،) و البته ای کاش محب طبری سند این روایت را نشان می داد تا معلوم شود جاعل دروغ پرداز در آن کیست و .....،

(کلب گوید معلوم است که راوی آن ناصبی است زیرا از علی علیه السلام نامی نبرده است و حال آنکه اجماع امت است برآنکه او و رسولش را دوست دارد و .....)،

و از طرفی اینهمه اصحاب عالیقدر و بلند مرتبه مانند سلمان و ابوذر و مقداد وابن عباس و ابن مسعود و عمار و ..... وجود دارند و راوی به جای همه آنها از عمروعاص یعنی آن پست فطرت نام می برد، همان فرزند نابغه، آن کنیز سیاه دیوانه و شهوت پرداز که خود را نجس می کرد و دائماً با اوباش و اراذل همبستر می شد و در یک روز با چهل نفر زنا می کرد، پسر عاص، پسر کشتارگر، پسر کسی که شش نفر ادعای پدری او را کردند، آنکس که برای نجات خود در میدان نبرد عورت خود را نمایان نمود، آنکه چون بیگانه ای را بر بستر همسر خود یافت ناراحت نشد، هرزه همان پست، همان فرومایه ای زناکار، همان دشمن خدا و رسول .....، و یا ابن عدی با واسطه این

حدیث جعلی را آورده است که پیامبر گفت (..... من اولم و ابوبکر دوم و عمر سوم و دیگر مردمان برحسب تقدم در اسلام یکی پس از دیگری.....)، سیوطی در لئالی گوید این روایت جعلی است و آفت آن اصرم یکی از راویان آن است که ذهبی او را گمراه و یحیی او را کذابی پلید می نامد .....، فلاس می گوید مطرود است و معتقد به ارجاء و .....، نیز ضحاک یکی دیگر از راویان .....، و یا در بررسی مناقب ابوسفیان، ابن عساکر ..... آورده است که پیامبر فرمود (..... از خویشاوندانم آنکه او را بیشتر از همه دوست دارم ابوبکر ..... که پیروزترین اهل بهشت و سپس عمر که خدا کاخی به او می دهد از مروارید هزار فرسخ در هزار فرسخ .....، سوم عثمان ..... و چهارم علی .....، و پس از او ابوسفیان که دین اسلام بواسطه او قبل وبعد از مسلمان شدن او تقویت یافت .....)،

این روایت به اندازه ای رسوا و افتضاح است که ابن عساکر خود می گوید این روایتی نکوهیده و نادرست است .....، آری ابوسفیانی که در جنگ احد فرمانده سپاه مشرکین بوده و جنگ معروف احزاب یا خندق را بپا کرده ..... و آنوقت او اسلام را قبل از مسلمان شدن خود یاری کرده است و

(کلب گوید راوی فکر نکرده که شنونده مغز خر خورده است بلکه نیت او فقط یاری بنی امیه به هر قیمت بوده است و لذا تعصب چشمان او را کور و دل او را تاریک نموده بود و تعجب از مردم عوام آن زمان نیست بلکه از مسلمانان این زمان است که اینگونه یاوه ها را نقل می نمایند)، .....،

آیا او همان ابوسفیان نبود که آیات قرآن در بیان کفر اونازل شد .....، یا در دارالندوه گرد آمدند تا رسول خدا را شبانه ترور کنند، یا او همان نبود که در جنگ احد چهل اوقیه برای سپاه مشرکین پول خرج کرد ..... و دو هزار برده حبشی را اجیر کرد تا به همراه بقیه کفار و مشرکین با رسول خدا (ص)جنگ نمایند و .....، یا همان ابوسفیان نیست که رسول خدا در مواضع مختلف اعم از احد و در هفت موضع دیگر او را لعنت نمود از جمله در روزی که آن حضرت برای ارشاد قبیله ثقیف می رفت این خبیث ملعون آنگونه با آن حضرت گلاویز شد و.....، و یا زمانی که اسباب جنگ بدر را فراهم کرد، یا در احد زمانی که نعره هبل سر داده بوده، یا روزی که قبایل مشرک و مهاجم را با غطفان و یهود به جنگ مسلمانان وادار نمود و یا در روزی که راه حج را به همراه کفار قریش در حدیبیه بر پیامبر بست و پیامبر آنها را لعنت فرستاد ..... و مردم سؤال نمودند ..... اگر در بین آنها امید مسلمان شدن وجود دارد چگونه مورد لعنت قرار می گیرند .....، پیامبر فرمود در آن صورت لعنت گریبانگیر پیروان آنها نخواهد شد ولی سران و فرماندهان آنان، هیچکدام رستگار نشده و از اثر این لعنت نجات نخواهند یافت .....)،

و یا در زمان واقعه جنگ (جمل سرخ موی) و یا درروزی که در (عقبه) به کمین پیامبر نشستند تا شتر آن حضرت را ترسانده و با آن حضرت به دره سقوط دهند و .....، ..... وگویا او همان ابوسفیان نیست که با نیزه به سر مقدس بریده جناب حمزه سیدالشهداء می کوبید و می گفت (بچش ای نافرمان) و گویا او همان ابوسفیان نیست که پس اسلام ظاهری خود با لگد به مزار حضرت حمزه می کوبید و می گفت (..... حکومتی که بر سر آن با شمشیر کشمکش داشتیم امروز به چنگ جوانان ما افتاده و با آن بازی می کنند .....)، یا او همان نیست که علی علیه السلام او را دشمن رسولخدا، تبهکار، ملعون و ..... خطاب کرده است، ..... یا پس از تظاهر به اسلام، چون نابینا شده بود به نزد عثمان آمد و گفت آیا اینجا کسی هست گفتند نه پس گفت خدایا این حکومت را به عصر جاهلیت برگردان و ..... از آن بنی امیه گردان .....، و یاوقتی که دید انبوه مردم از پی پیامبر روان هستند گفت (..... اگر می شد دوباره با جمعیتی به سر اینها می ریختم به آنها حمله می کردم پس رسول خدا بر سینه او کوبید و فرمود: در آن موقع خدا ترا خوار و ذلیل می کرد .....، و .....، .....،

این مختصری از وضع این شخص در جاهلیت و اسلام، پس آیا اسلام از او قوام گرفت و او به جهت این خدمات عهده دار آب نوشاندن به پیامبر در عرش می شود .....، آیا اساساً فضای عرش آماده پذیرش چنین موجودات پلیدی است، اگر چنین شود باید فاتحه عرش و عرشیان را خواند، .....، آنگاه گزافه ای که جاعل این روایت در محاسبه و ارزشیابی عثمان گفته ..... کسی را که معلوم شد اصحاب رسول خدا چه عقیده ای درباره او و بدعت هایش داشته اند و .....،

و نیز ابن عساکر و .....، آورده اند که پیامبر فرمود (..... ای مردم من از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن بن عوف و مهاجران نخستین راضی هستم .....، ای مردم بدگویی مسلمانان نکنید و چون یکی از مسلمانان درگذشت از او به نیکی یاد کنید،)، ابن عبدالبر گوید روایت او بر محور خالدبن عمرو می چرخد و او کذاب و روایتش متروک و پس از ذکر این روایت می گوید روایتی زشت و جعلی است، و نیز ابن منده، عقیلی، .....، او را جاعل، متروک، مطرود، ساقط، متهم به زندقه، عموم روایاتش زشت و نامعلوم و غیرقابل پیروی است و .....،

(کلب گوید ..... متن این گونه احادیث هم صرف نظر از وضعیت نابهنجار راویان آن .....، دلالت بر جعلی بودن اینگونه روایات دارد و معلوم شد که راویان این دسته از روایات به دلایل مختلف از جمله عناد راویان و یا طمع و دنیاطلبی آنان و یا حتی قصد خیر برای رفع اختلافات بین مردم و .....، که دیگران نیز دانسته و یانادانسته آن را نقل نموده اند، به دنبال آن هستند که به مخاطب القاء کنند همه اصحاب خوب هستند، و حتی یک درجه بیشتراز همه مسلمانان خوب هستند و ..... و باز یک درجه بالاتر حتی اگر مسلمانی مرد از او به نیکی یاد کنید، بدیهی است جاعلاین گونه روایت قصد دارد تا همه منافقین و مشرکین یعنی آن گروه از مسلمان نماهایی که با رسول خدا یا امام به حق منصوب از سوی خداوند جنگ و مخالفت می نمایند به حکم قرآن و سنت اهل آتش دوزخ هستند .....، را مسلمان و بهشتی وانمود نماید تا بدینوسیله جنایات دشمنان خدا و رسول او ..... مانند یزید و معاویه و حجاج و .....، را توجیه نماید و بدینوسیله مردم از بدگویی آنان که هلاک و به جهنم ابدی خداوند واصل شده اند، خودداری نموده و به طریق اولی تن به حکومت حاکمان مسلمان فاسق و جنایتکار بعدی که اعمال آنها کمتر از یزید و معاویه نیست بدهند و پشت سر هرکس نماز بخوانند و .....، وقتی هم که این جرثومه های فساد و تباهی مردند بدگویی هم ننمایند .....، و معلوم است که این احادیث جعلی و مخالف قرآن و سنت رسول خداست زیرا منافقان که خداوند یک سوره قرآن را در مذمت آنها نازل فرمود اهل آتش خواهند بود و نیز اهل بدعت و کسانی که خداوند وعده حبط اعمال و یا وعده آتش ابدی به آنان داده است مانند کسانی که مؤمنی را متعمداً به قتل برسانند و .....مانند آنان و این گونه روایات به حکم و فتوی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با متن قرآن مخالف و بایستی به دیوارکوبیده شود و قطعاً مسلمانان به صرف گفتن لااله الاالله اهل نجات نخواهند بود و اعمال آنها سنجش شده و هر کدام که فی المثل مسلمان بی گناهی را متعمداً به قتل رسانیده باشند وارد آتش ابدی خواهند گردید حالا با حکم قرآن تو تعیین کن جایگاه دشمنان امام حق علی بن ابی طالب یعنی یزید و معاویه و عمروعاص و حجاج و ..... را، پس کاملاً معلوم است که اینگونه معاندین از جعل اینگونه روایات صرفاً قصد آن داشتند که تبهکاری ها و کارنامه های سیاه و تباه امثال معاویه و یزید وپدر و مادر و اجداد آنان را که زانی و زانیه بوده اند را از اذهان پاک نمایند و مردم بعنوان نمونه در مورد هند جگرخواره مادر معاویه علیه الهاویه نگویند که آن کافره برای قتل بزرگان اسلام وعده زنا می داد و نگویند از گوش و دماغ شهداء احد گردنبند درست کرد و نگویند او چگونه سینه حضرت حمزه را شکافت و جگر مطهر آن حضرت را بیرون آورده و به دندان کشید و .....، و نگویند این زن زانیه ای که چون با پیامبر بیعت نمود و پیامبر می فرمود که نبایست زنا کنید و

با دیگران ارتباط جنسی داشته باشید گفت آیا مگر این امر امکان پذیر است، پس پیامبر به تبسم و دیگر زنان و حاضران از کلام او به خنده واستهزاء او درآمدند، آری برای یک چنین جرثومه های فساد و تبهکاری بایستی چنین روایاتی جعل نمایند تا بتوانند بواسطه این یاوه ها وجود پلید امثال یزید و معاویه را برای ریاست بر مردم توجیه و تأویل نمایند .....، انالله واناالیه راجعون)،

یا به همین مضمون از عباده بن صامت روایت شده که (..... رسول خدا فرمود ..... همه اصحاب برای من عزیزند و دوست داشتنی گرچه برده ای حبشی باشند .....) .....،

ابن عساکر در تاریخ خود از طریق سعید بن مسلمه ..... آورده است که (پیامبر وارد مسجد شد در حالی که دست ابوبکر و عمر را گرفته بود یکی سمت چپ یکی سمت راست و آنگاه فرمود در قیامت چنین برانگیخته می گردیم .....)، بدران سند این روایت را به منظور پوشاندن عیوب آن ذکر ننموده و حال آنکه صرف ذکرنام سعیدبن مسلمه به تنهایی برای بی اساسی آن کفایت می نماید و .....، و به همین مضمون روایاتی در مدح و ثنا معاویه وعثمان و ..... آورده اند که رجال سندهای آنان را افرادی مانند بشیر بن زاذان، که از سوی همه مردود است و .....، عمربن صبح که ابن راهویه در حق او گوید (سه تن از خراسان برخاستند که در بدعت و دروغ سازی در دنیا نظیر ندارند جهم بن صفوان، عمربن صبح، مقاتل بن سلیمان) و نیز رکن شامی ..... که عبدالله بن مبارک در حق او گوید اگر راهزنی بکنم بهتر است تا از عبدالقدوس شامی روایت نقل نمایم و اگر از عبدالقدوس شامی روایت کنم باز بهتر است از اینکه از صد نفر مانند رکن شامی روایت نمایم، و .....

داستان درنده خلیفه شناس و ذکر معجزه ای برای خلفاء:

از قول انس آورده اند که (پیامبر یکی از اصحاب را به نام سفینه، به سوی معاذ در یمن فرستاد در راه حیوان درنده ای به اوبرخورد کرد پس سفینه گفت من نماینده پیامبر به سوی معاذ هستم، و آنگاه حیوان غرش کرد و کنار رفت و در راه برگشت هم همینطور .....، و آن حیوان درنده گفت: سلام مرا به پیامبر، ابوبکر، عمر، عثمان، ..... برسان)، ..... بدیهی است چنین روایتی و چنین معجزه ای براساس قاعده عقل و منطق می بایستی زبانزد عام و خاص و چنین کرامت می بایست برای خلفاء در همه آفاق نشر می یافت ..... نه اینکه فقط آن را جاعلان حدیث شام روایت و تنها ابن عساکر آن را نقل نماید،

ابن بدران درچند موضع در حاشیه خود بر تاریخ ابن عساکر آورده است که هر آنچه ابن عساکر خود به تنهایی روایت و ثبت کرده باشد ضعیف و سست است و نیز آثار ساختگی و جعلی بودن نیز در این روایت کاملاً مشهود است .....، و سؤال اینکه این درنده ازکجا خلفاء را می شناخت که نامشان را دو بار ذکر کرده و ظاهراً پاره ای از علم غیب (که مخصوص خداست) هم بر این درندگان نصیب گردیده تا جانشینان پیامبر را پیش از رسیدن به خلافت می شناخته و آنهم تعدادی از اصحاب را که معروفیتی نداشته و در عین حال (این درنده با این همه علم وافر) از حال جمعی از اصحاب که در منتهای عظمت و دارای مقامی بلند بوده اند غافل و بی خبر مانده است

و .....، یا ابن عساکر از پسر عمر روایت نموده است که(..... از رسول خدا سؤال شد چه کسی حقی بر خدا دارد پیامبر فرمود هر کس ابوبکر و عمر و عثمان را دوست بدارد و هرکس هیچکس دیگر را از آنها برتر نداند .....)، ابن عساکر خود می گوید این حدیث واقعاً عجیب و بیگانه است و مسئولیت آن به عهده احمد بن محمد جبیلی است ..... و او کسی است که ابن حجر و دیگران او را رد نموده اند و متن روایت متین ترین شاهد بر بطلان و نادرستی آن و بیان کننده نظر (کینه توزانه) پسر عمر است ..... همان که ثابت کردیم (در بررسی چهارمین حدیث) که چگونه این احادیث مخالف بر قرآن و سنت است و بایستی آن را بر دیوار کوبید .....،

و نیز روایتی دیگرنقل نموده که پیامبر فرموده (..... هر کس دوست دارد ابراهیم را در مقام خلیلی بنگرد به ابوبکر در حال ملایمتش بنگرد هرکس دوست دارد به نوح در شدتش بنگرد به عمربن خطاب و .....، ادریس به عثمان و .....، یحیی بن زکریا به علی .....بنگرد)، ابن عساکر خود می گوید این روایت بطور کلی غیرعادی و استثنایی است و در سندش هم نام عده ای است که وضعشان نامعلوم و

مجهول است و قابل اطمینان نیستند و این حدیث در واقع به جعلی و دروغ بودن نزدیکتر است تا به سستی و بی پایگی .....، و .....، و ذهبی گوید که این حدیث سندی تاریک دارد یا خبری است که به صحت مقرون نشده است،.....، و نیز از ابودنیا اشجع آورده اند که (..... عرش جز به عشق ابابکر، عمر و عثمان و علی برآورده نمی شد .....) ابن سمعانی گوید این روایتی باطل است و رجال سند آن ناشناس و .....، ذهبی گوید: ابودنیا اشجع دروغ ساز و کذاب بزرگ است، و او در نهایت بی شرمی پس از گذشت سیصد سال از قول علی بن ابی طالب روایت کرده و با این روایت رسوا شده و .....،

و یا عقیلی در بخش راویان ضعیف روایتی را ثبت کرده که ..... به پیامبر نسبت داده که فرمود (..... برترین افراد این امت پس از پیامبر ابوبکر است و بعد عمر و بعد عثمان .....)، عمروبن عبید از راویان این حدیث جعلی را، ابوحاتم ضعیف و ابن حبان و ذهبی گفته اند که او شراب فروش بوده است و .....،

(کلب گوید این سلسله روایات مؤید ناصبی بودن راویان آن است که فضایل را با تعصب کامل به عثمان ختم می نمایند (ابوبکر، عمر، عثمان)، و لذا هیچ جای بحث و شک در رد آن نیست زیراکسانی که خود براساس اجماع فریقین همگی خود اقرار به والایی مقام آن حضرت چه بطور مستقیم و یا چه بطور غیرمستقیم دارند و خصوصاً کلام عمر که ارادت خود را بر ساحت قدس او با عبارات (لولا علی لهلک عمر و .....) همیشه اعلام و امثال این گفتار از او مشهور است ولی براساس این روایت کذایی گویی نامی از آن حضرت نیست و تلویحاً عثمان را برتر از او عنوان می نمایند که این خود دلیل قاطعی بر جعلی بودن و ناصبی بودن راویان اموی آن است .....)،

و یا قاضی ابویوسف ..... از ابوحنیفه آورده است (..... مردی نزد علی رضی الله عنه آمد و گفت کسی را بهتر از تو ندیدم ایشان پرسید پیامبر را دیدی گفت نه گفت ابوبکر و عمر را دیدی گفتنه گفت اگر گفته بودی پیامبر را دیدی گردنت را می زدم و اگر گفته بودی ابوبکر و عمر را دیدی ترا کیفری دردناک میدادم .....)،

با توجه به آنچه در حال ابویوسف در جلد هشتم آوردیم احتیاجی به استدلال در رد این روایت او و امثال او نیست..... و نیز مفاد اینگونه احادیث با مفاد آن احادیثی ثابت از رسول خدا که فرمود (اولئک خیرالبریه) ناسازگار است و ..... پس این روایت مخالف قرآن و سنت است و بایستی به دیوار کوبیده شود .....، و نیز ابن عدی از محمد بن نوح آورده است که..... (پیامبر فرمود هیچ مالی مانند مال ابوبکر برای من سودمند واقع نشد .....) و یا منزلت ابوبکر و عمر نسبت به من مانند هارون است با موسی .....، در سند روایات نام عمار مستملی که .....، ابن عدی می گوید او روایات را می دزدید و .....، ابویاسر که موسی بن هارون گفت روایات عمار ابویاسر متروک و مطرود است .....

(کلب گوید اتفاق اهل اسلام است که ثروت افسانه ای مادر بزرگوار ما ام المؤمنین حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها بود که آنگونه نهال نوپای اسلام را آبیاری و شاخ و برگ آن را جهانگیر نمود و از کسی مانند رسول خدا اظهار تشکر و قدردانی از مانند او شایسته است نه ابوبکر، وهمه بزرگان واقفند که چگونه آن بانوی بزرگ و شهیده راه دین و شریعت هستی و وجود خود را در راه خدا بذل نمود که این از عظمت مقام و رفعت شخصیت این بانوی معظم امت اسلام و ام المؤمنین حضرت خدیجه سلام الله علیها بود که پس از ایثار و تقدیم اموال خود به درگاه حضرت حق که برای تقرب به حضرت الله و رضایت رسول او انجام داد، در نهایت عسرتو فقر و با تحمل شکنجه های روحی و جسمی از ناحیه دشمنان اسلام و قرآن مظلومانه و .....، در شعب ابی طالب در واقع به شهادت رسیده و جان سپرد و و البته کسی حق ندارد که بگوید مادرمان حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها به مرگ طبیعی از دنیا رفت بلکه آن حضرت به گونه ای که مذکور گردید در واقع از ظلم و ستم مشرکان و کافران شهید گردیده است انا لله و انا الیه راجعون .....)،

و نیز حافظ عاصمی در زین الفتی روایتی را از یک سلسله افراد ناشناس که قول خود را ..... به ابی محجن ثقفی و به پیامبر می رسانند که فرمود (..... دلسوزترین فرد بشر به حال این امت ابوبکر، تواناترین در اجرای حکم عمر، پرشرم ترین عثمان و داناترین دراحکام قضایی علی، دانا به واجبات زید بن ثابت ..... امین امت ابوعبیده جراح .....)، ..... از رجال سند آن گروه ناشناس که بگذریم می رسیم به علی بن زید که .....، و ابی محجن ثقفی همان پلید دائم الخمر میگسار که عمربن خطاب او را هفت بار به جرم شرابخواری حد زده و در نهایت به جزیره ای در دریا تبعید کرده که او از دست مأمور گریخته و ..... این شعر معروف را سروده که (..... وقتی از دنیا رفتم مرا در کنار

درخت تاکی دفن کنید تا ریشه هایش استخوانهای مرا پس از مردن من سیراب کند، و مرا در صحرا دفن نکنید زیرا می ترسم پس از مرگ دیگر مزه شراب را نچشم .....)،

آری این ابومحجن است واین هم روایاتش پس اساساً دو راه بیشتر نیست یا تمسک به قرآن و حکم آن که بر خبر فاسق بیندیشید و یا به رد خرافه پردازی این جماعت که اصحاب رسول خدا همگی را عادل و راست کردار می دانند و .....

(کلب گوید آنها برخلاف قول خدا و کلام او در قرآن می خواهند با دروغ به مخاطبان القاء نمایند که همه آن جرثومه های فساد و تباهی از جمله قائلین به لااله الاّالله و نجات یافته و بلکه نعوذبالله دارای اجر هستند و ..... و شیطان به آنان چنین الهام کرده که وصی رسول خدا را بکشند و ثواب ببرند و یا میوه دل رسول خدا و اهل بیت او را در کربلا قتل عام کنند و چون مجتهد بودند بجای دو ثواب یکثواب ببرند و حال آنکه کتاب خدا خلاف آن حکم می نماید و وعده داده است اگر مردم امامی را انتخاب کنند که در معارضه با خداوند باشد او رهبر و امامی است که به سوی آتش رهنمون خواهد بود پس دقت کن که تو دو امام بیشتر نداری اول امامی که تو را به بهشت می برد و آن محمد و آل محمد هستند و دیگر آن امامی که تو را به سوی آتش ابدی دوزخ می برند و آنها دشمنان محمد و آل محمد هستند و اگر به فکر توجیهات شیطانی هستی پس منتظر باش تا سر تو به لحد قبراصابت کند و اثر دشمنی های خود را ملاحظه نمایی، و سیعلم الذین ظلموا ایا منقلب ینقلبون .....)،

و نیز حافظ عاصمی روایت دیگری را هم آورده که (..... یک از افراد قبیله بنی مصطلق به خدمت رسول خدا رفت تا برای نحوه پرداخت زکات بعد رحلت آن حضرت سؤال نماید و علی بن ابی طالب گفت به من هم خبر بده ..... او رفت پیامبر گفت بعد از من به ابوبکر بده دوباره رفت گفت بعد از او به عمر و دوباره رفت گفت بعد از عمر به عثمان و چون علی گفت برو بگو بعد از عثمان چه کسی زکات بدهم گفت من دیگر خجالت می کشم بپرسم .....) .....

(کلب گوید اگر در مفاد متن دقت شود معلوم می شود راوی ناصبی چگونه می خواهد القا کند که ابوبکر و عمر و عثمان مورد تائید پیامبر هستند ولی حضرت علی معلوم نیست مورد تائید پیامبر باشد و ..... و حال آنکه به پوزه این سگ آب دریا فضایل علی علیه السلام نجس نخواهد شد، همان فضایلی که خلفاء سه گانه بر عظمت آن برای مولای ما امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب اقرار دارند و نیز سایر صحابه و کتاب خدا و رسول او بر آنها شاهد و گواه هستند و البته این حقایق مسلم به اباطیل و یاوه سرایی هایی چند اموی ناصبی مشتبه نخواهد شد .....)،

امّا رجال سند این روایت ابوعلی هروی که همان احمدبن عبدالله جویباری است که ابن عدی که او می گوید برای ابن کرام وفق دلخواه او حدیث جعل می کرد .....، این حبان می گوید دجالی از دجالان است و هزاران حدیث از زبان پیشوایان و اساتید علم حدیث نقل کرده و نسایی و ذهبی می گویند دروغ سازی بزرگ و ..... که در دروغگویی ضرب المثل هستند ..... و، مامون بن احمد که ابن حبان می گوید او دجال است و دروغ می گوید به او گفتم تو چه زمان وارد شام شدی گفت سال دویست و پنجاه پس به او گفتم ابن هشام بن عمار که تو از او روایت می کنی سال دویست و چهل و پنج مرده است گفت این یک هشام بن عمار دیگر است و .....

و ابونعیم می گوید او پلیدی کذاب و روایت ساز است و از افراد ثقه چون هشام و دخیم روایت جعل نموده و او کسی است که سزاوار است که خدا و رسول و همه مسلمانان او را لعنت کنند و حاکم می گوید ..... هر کسی را که خدا ذره ای فهم و شعور داده باشد خواهد دانست که چنین احادیثی جعلی است و به دروغ از زبان پیامبر جعل کرده اند و .....،

و یا روایتی را که بخاری با واسطه از ابوذر نقل می کند که (..... پیامبر در باغی بود من نزد او رفتم گفت الآن مرد صالحی می آید ابوبکر آمد پس گفت مرد صالحی می آید پس عمر آمد و گفت مرد صالحی می آید پس عثمان آمد (پس راجع به علی چیزی نگفت و علی خودش آمد و سلام کرد)، پس پیامبر جواب سلام داد و شن و سنگ را در دست گرفت و آنها تسبیح گفتند به ابوبکر وسپس به عمر و سپس به عثمان داد در دست آنها تسبیح گفتند)

(کلب گوید و راوی خبیث ناصبی روایت را اینجا قطع میکند که به مخاطب القاء کند که رسول خدا راجع به علی علیه السلام به اینکه صالح است سخنی العیاذ بالله نگفت و آن شن و سنگ به علی توسط پیامبر داده نشد که معلوم شود در دست او تسبیح می گویند یا نه الا لعنت الله علی الظالمین)،

رجال سند آن اسحاق بن ابراهیم معروف به ابن زبریق که..... محمدبن عون می گوید شک ندارم که دروغ می گوید و .....، عمروبن حارث ..... عبدالله بن سالم شامی که ابوداوود همیشه او را به خاطر گفته اش (یعنی آن افترایی هولناک که وارد کرد و بر اساس آن دشمنی او با علی ثابت شد) که گفت علی کمک کرد به قتل ابوبکر و عمر، سرزنش می نمود، پس او ناصبی است و حرف او دور انداختنی و ..... و نشانه های دشمنی با علی از این روایت می بارد .....، ..... این روایت جعلی را به همین مضمون بیهقی نیز آورده است .....،

و یا روایتی که از زید بن ابی اوفی نقل شده که (در مسجد رسول خدا بودیم و رسول خدا وارد شد و ..... به ابوبکر گفت تو مثل پیراهن تن من هستی و ..... به عمر گفت ..... تو نفر سوم این امت و با من در بهشت خواهی بود پس بین آن دو نفر عقد برادری است و ..... عثمان را فراخواند ..... و به او گفت در روز قیامت نزد من می آیی در حالی که خون آلود هستی ..... جبرئیل می گوید این عثمان فرمانروای خوارماندگان است، سپس عبدالرحمن بن عوف و ..... طلحه و زبیر .....، ای علی کتاب و سنت را برای تو ارث گذاشتم و .....)،

ابن سکن می گوید حدیث او از سه طریق روایت شد که صحت هیچکدام ثابت نشد و ..... و درباره راویان ..... یزید بن سفیان ..... که ابن شعبه می گوید اگر یک درهم به او بدهند یک حدیث جعل می کند و ابن حبان و دیگران او را رد می نمایند و .....، موسی بن صهیب که ابن حجر می گوید او حدیث جعل می کرد و می دزدید .....، .....یحیی بن معین می گوید او دجال و دغل باز این امت است .....، و نیز پیمان میان مهاجران در مکه و قبل از هجرت بسته شد نه در مدینه ..... بنابراین این سخن جاعل کذاب که می گوید به نزد رسول خدا در مسجد او در مدینه بودیم که رسول خدا وارد شد و .....، در واقع گویاترین شاهد است بر جعلی بودن روایت .....،

پس اینجا تو حمله عاصمی به شیعه را به استناد همین حدیث سست ببین که می گوید پیامبر براساس این حدیث ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر را ستود و در ضمن علم کتاب و سنت را به او ارث داده پس خیبر را برای او ارث قرار نداد و .....، واقعاً حیرت آور است که عاصمی تصور کرده که این روایت پوچ و بی اساس، دو باب از ابواب دانش را بر او گشوده است ..... و این چه علمی است که ریشه در مجموعه عظیمی از شک و وهم و کذب و جعل دارد .....

و یا اینکه واقعاً عاصمی خود را به نادانی زده و بر شعله های دوزخ تکیه می زند و عقیده خود را از اباطیل دوزخی می گیرد.....، و ما قبلاً همه را توضیح داده و نیاز به ذکر مجدد نیست و نیز انحصار میراث پیامبر به علی در علم کتاب و سنت و .....، ..... و حال آنکه ارثی که شیعه برای امام علی بن ابی طالب ادعا می کنند، چیزی است که اهل سنت بر صحت آن اجماع دارند و از براهین خلافت آن حضرت است، ..... چنانچه حاکم می گوید در میان علماء بر سر این موضوع اختلاف نیست که پسرعمو از عمو ارث نمی برد و با این اجماع معلوم است که تنها علی از میان مسلمانان علم را از رسول خدا (ص) به میراث برده است پس همین ارث اختصاصی علی از رسول خدا (ص) .....، تعبیر دیگری است که حقانیت خلافت علی علیه السلام وجانشینی او در مقام پیامبر (ص) اثبات می نماید زیرا که به خاطر آن همواره اوصیاء از انبیا ارث برده اند .....،

آیا واقعاً سه خلیفه مژده بهشت گرفته اند:

در دو صحیح مسلم و بخاری آمده که ..... ابوموسی اشعری می گوید (..... به دنبال پیامبر به چاه اریس رسیدم ..... دیدم پیام برلبه چاه نشسته پاهای خود را به درون چاه آویخته و ساق خود را برهنه نموده پس ابوبکر در زد پیامبر گفت به او مژده بهشت بده ..... پس مژده دادم و ابوبکر بر لبه چاه ساق خود برهنه و طرف راست پیامبر نشست و ..... عمر آمد پیامبر گفت به عمر مژده بهشت بده و .....، سپس عثمان آمد پس پیامبر گفت مژده بهشت بده و .....)،

ما سند این روایت را به بحث و بررسی نمی کشیم زیرا وضعیت ناهنجار آن کاملاً معلوم است، و درباره ابوموسی اشعری نیز سخنی نمی آوریم که علی علیه السلام در خصوص او و عمروعاص فرمود (..... آگاه باشید این دو که به عنوان داور انتخاب کردید حکم قرآن را پشت سر انداختند و .....، پس خدا از آن دو بیزار و بری است و پیامبرش و مؤمنان صالح .....)، و نمی گوئیم چه عنایت خاصی آن جماعت داشته که فقط این بشارت بهشت را از میان کل جمعیت اصحاب رسول خدا به آن سه نفر بدهند .....، که حکایت از اسراری دارد که نمی خواهیم پرده از آن برداریم (و از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای شما بیان شود شما را ناراحت می نماید)، فقط می گوئیم اگر به راستی پیامبر وعده بهشت داده باشد و این اشخاص پیامبر را راستگو می دانند چرا دلایل و احادیث و قراین و شواهد بر ضد آن حکم می کند، چرا عمر از حذیفه یمانی که خدا او را از تعداد و شخصیت و نام منافقین آگاه نموده بود همیشه درباره خودش سؤال می کرده و او را قسم می داده که بگوید آیا او هم از جمله منافقین است یا خیر،

و یا ..... گفتار عثمان که در محاصره خود می گفت من به مکه نمی روم چون از پیامبر شنیدم در مکه مردی از قریش به گور سپرده می شود که نیمی از عذاب این امت را از جن و انس به گردن دارد و می گفت من نمی خواهم آن شخص باشم و .....،

با همین مضمون در بشارت به بهشت سه خلیفه، بیهقی آن را از عبدالاعلی ابی مساور نقل نموده است که وجود عبدالاعلی ابی مساور در جمله راویان آن، که شرح حال او را درهمین جلد بیان نمودم خواننده هوشیار را از شناخت سایر راویان بی نیاز می نماید که در آنجا اثبات شد که او چگونه شخصی کذاب و دروغ سازی پلید و جاعلی دغل باز است و به چه نحوه هزاران حدیث از زبان اساتید و پیشوایان علم حدیث جعل کرده که هیچکدام از آن احادیث را آنان به زبان نیاورده اند و کسی را نیافته اند که بیش از او حدیث دروغ جعل نموده باشد و او کسی است که در دروغگویی و جعل حدیث ضرب المثل است،

(کلب گوید و در ضمن ناصبی پلید هم هست زیرا کلام خود را در سه نفر که همیشه خود را پائین تر از علی بن ابی طالب می دانند محدود کرده و از ذکر چهارمی نه بعنوان برترین بلکه در هم ردیف آنان نیز خودداری نموده تا به خواننده خود افکار پست و منحط امویان و ناصبیان دشمن خدا و رسول راالقاء نماید .....)

آیا حسین از سه خلیفه و از معاویه تجلیل می نماید:

ابن عساکر در تاریخ خود آورده است (..... که حسین نزد معاویه آمد و گفت .....، پدرم از جدم از فرشته وحی و او از خدا نقل کرده که زیر جایگاه عرش نوشته لااله الاّالله و محمدرسول الله و ای شیعه آل محمد هر که از شما روز قیامت بگوید ایندو عبارت را خدا او را وارد بهشت می کند پس معاویه گفت ای اباعبدالله ترا به خدا بگو شیعه آل محمد چه کسانی هستند امام حسین گفت کسانی که به ابوبکر و عمر و عثمان و پدرم و تو ای معاویه دشنام ندهند .....)، ابن عساکر می گوید این روایتی زشت و نادرست است و .....، و ما می گوئیم دروغی آشکار و واضح است، ابوعمرو زاهد از رجال این سند، دروغ سازی است که دست او به جنایت ها و خیانت ها آلوده و همان کسی است که کتابی از روایات جعلی و دروغ در مدح معاویه تهیه نموده است .....،

چگونه وقتی راوی آخر آن، متوفی ۱۷۹ بوده می تواند سرورمان حسین بن علی را که در سال ۶۱هجری به شهادت رسیده زیارت نموده و یا معاویه را که در سال ۶۰ به جهنم واصل شده دیده باشد و .....،

و از طرف دیگر اگر قرار باشد براساس این روایت کسانی که علی را ناسزا و دشنام گفته باشند از ورود در بهشت ممانعت شوند پس معاویه و اعوان و انصار اموی او که بر علی علیه السلام و دو سبط رسول خدا حسن و حسین لعنت می فرستاده اند اهل آتش خواهند بود و نیز علی علیه السلام که معاویه را لعنت فرموده بود نیز به زعم راوی جاهل (العیاذ بالله) رستگار نشود و نیز اعظم صحابه رسول خدا که عثمان را ناسزا گفته اند و .....، پس بهترین سخن درباره این روایت مسخره همانا آنست که گفته شود روایتی بهتان آمیز، دروغ و جعلی است، و .....،

و یا روایاتی را که خطیب بغدادی به همین مضمون در مدح ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و .....، آورده که خطیب خود در حاشیه آن می گوید که این روایت جعلی است و راویان ضعیف آن را نقل نموده اند که بدترین آنها سیف بن عمر است .....، که شرح حال سری و شعیب و سیف بن عمر را نقل نمودیم که وجود هر کدام از این افراد در ایراد خدشه بر روایت کفایت می کند چه رسد به اینکه همه آن اراذل یکجا جمع شوند و .....،و نیز خطیب بغدادی از استاد خود و او از .....، آورده است که (..... جبرئیل برای پیامبر یک عدد (به) آورد که در دست او تسبیح می گفت و چون راوی سؤال کرد پیامبر گفت خدا در بهشت عدن یک میلیون کاخ آفرید و در هر کاخ یک میلیون جایگاه هر جایگاه یک میلیون تخت و بر هر تخت زیبارویی ..... زیر هر برگ یک میلیون فرشته، زیر هر بال یک میلیون سر برهر سر یک میلیون صورت بر هر صورت یک میلیون دهان در هر دهان یک میلیون زبان .....، که خدا را تسبیح می گویند و ثواب آن برای دوستان ابوبکر و عمر و عثمان و علی است، سیوطی می گوید این روایت جعلی است و ..... به همین مضمون آن را رد نموده اند .....، و شاید علت بدگمانی موتمن ساجی به استاد حدیث خطیب بغدادی یعنی مبارک عبدالجبار به واسطه این حدیث و امثال آن باشد که ایشان خطیب را متهم به دروغگویی و دروغ سازی می نماید و .....،

(کلب گوید صرف نظر از موضوع ضعف راویان در بررسی اسناد، اولا در این روایت، بهشت خداوند محدود به یک میلیون کاخ شده که این خود ضعف مغز جاعل را می رساند که فکر کرده یک میلیون غایت قدرت خداوند در خلق بهشت است و نیز شما تصور فرمائید موجودی دهشتناک را که او جعل کرده ..... در زیر هر برگ یک میلیون فرشته، هر فرشته یک میلیون بال، زیر هر بال یک میلیون سر بر هر سر یک میلیون صورت بر هر صورتی یک میلیون دهان و در هر دهان یک میلیون زبان ..... آیا به نظر شمااین موجود زشت و وحشتناک نیست و آیا خداوند چنین چیزی خلق کرده یا راوی کذاب ملعون .....)،

نحاس در کتاب معانی خود روایتی را از احمدبن علی، ..... محمدبن حمید و ..... آورده که (عربی بیابانگرد از پیامبر سؤال کرد در تفسیر آیه کسانیکه ایمان آورده و کارهای پسندیده کرده اند و .....، پیامبر فرمود آنها ابوبکر، عمر، عثمان، علی هستند .....)، و سپس می گوید این را قرطبی در تفسیرش نوشته و ما همه آنرا الحمدلله با اجازه روایت کردیم، تعجب آور است که مفسری بزرگ چنین دروغ و رسوایی را با سندی سست و واهی با اجازه روایت کرده و سپس خدا را شکر می کند در حالی که سخنی نامربوط و بیجا گفته و به پروردگار خود و رسولش دروغ بسته و بهتان آورده که پناه بر خدا از روایت بی درایت و نقل بی تدبر و بی تعقل، احمد بن علی مجهول و ناشناس، محمد بن حمید که یعقوب بن شیبه، بخاری، نسایی، جوزجانی ..... او را رد نموده بر او اعتماد ندارند فضلک رازی گوید من از ابن حمید پنجاه هزار روایت نوشته دارم که کلمه ای از آن را برای دیگران نقل نمی کنم (یعنی آنها را دروغ و خلاف می دانم) و آنها را آموزش نمی دهم و صالح اسدی، ..... می گوید، ابن حمید هرچه برای ما روایت می کرد ما او را متهم به دروغ می کردیم و ..... من کسی را ندیدم که بیشتر از او در دروغ بستن به خدا گستاخ باشد، او روایات مردم را می گرفت و بهم می آمیخت و زیر و رو می کرد و من کسی را در دروغ سازی ماهرتراز این دو نفر ندیدم، سلیمان شاذکونی و محمد بن حمید، .....،

محمدبن عیسی گوید چون هارون بن مغیره مرد از محمدبن حمید احادیث او را خواستم و او طوماری آورد که تمام آن سیصد و شصت و چند حدیث بود ولی جعفر گوید ابن حمید بعدها چند ده هزار حدیث از هارون ثبت و منتشر کرد ..... از ابوزرعه آمده است که او دروغ می گفت و در نقل احادیث دروغ و در جعل حدیث تعمد داشت .....، .....،

و یا روایتی را که ابن عساکر ..... آورده است که رسول خدا به ابوبکر و عمرفرمود (..... من شما را دوست دارم چون خدا شما را دوست دارد ..... و خدا هر کس که شما را دشمنی می کند در دنیا وآخرت دشمنی کند .....)، که راویان آن عبدالوهاب میدانی و .....، مورد نکوهش و ناپسند هستند .....،

(کلب گوید ..... و اینگونه روایات صرف نظر از ضعف راویان کذاب با کتاب خدا و سایر احادیث صحیح و ..... معارض است زیرا فقط کسانی به این درجه می رسند که مانند علی علیه السلام از سوی خداوند منصوب شده باشند که دوستی آنها دوستی خدا و دشمنی آنان

دشمنی با خدا باشد و وجود و نفس آنها به منزله نفس و وجود رسول خدا باشد و حال آنکه از سوی خداوند هیچ نصی برای نصب آنها نرسید مگر توطئه و کودتای سیاسی سقیفه و نشستن بر اریکه قدرت و جنگ بر سر پست خلافت .....، به جای احترام به وجود و پیکر بی جان رسول خدا و تجهیز و کفن و دفن و عزاداری ..... و لذا این کلام که دشمنی خدا با دشمنان آنان به جهان آخرت نیز کشیده می شود فقط در خصوص کسانی است که از سوی خدا نصب می شوند و در حکم نمونه، الگو و اسوه پیامبر و وصی او هستند مصداق داشته و جاری است و از شمول افراد عادی خارج است چه رسد به کسانی که اعمال و رفتار آنان مخالف دستور خدا و رسول باشد که در این صورت کلام خدا سالب بر اصل انتفاع و ضد و نقیض خواهد شد و البته کلام خدا و رسول او اینگونه معجزات را نیز بایستی بهمراه داشته باشد)،

..... اینها بود عیوب سند که در میان آن یک راوی ثقه نیز وجود ندارد و نیز متن روایت که نیرومندترین گواه و رساترین شاهد برای بطلان آن است،

بررسی روایتی که آن ده تن را از بهشتیان معرفی می نماید:

احمد حنبل در مسند خود آورده که پیامبر فرمود (ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص،سعیدبن زید، ابوعبیده جراح در بهشت هستند)، با همین مضمون ترمذی آن را آورده .....، البته به عقیده ما این روایت چندان اهمیت ندارد زیرا فضیلتی را برای آن ده نفر که می گویند مژده بهشت یافته اند ثابت نمی کند و نیز آنان را از جمع مؤمنان متمایز نمی نماید زیرا در قرآن امثال این مژده ها و بشارت ها بسیار است که (..... هر کس ایمان آورده و کار صالح نماید در بهشت خواهد بود .....)، و .....،

یا این حدیث که به صحت پیوسته که فرموده است (علی و شیعه او در بهشت هستند) یا این حدیث صحیح دیگر که فرشته وحی گفت (ای رسول خدا امت خود را بشارت بده که هرکس بمیرد و چیزی را شریک خدا نداند و نسازد به بهشت وارد خواهد شد) و .....، .....، پس این گروه ده نفری هرگاه مؤمن بوده و پایبند به قرآن و سنت باشند بدون تردید بهشتی خواهند بود ..... و در ضمن غیر از این ده نفر نیز عده ای از اصحاب مژده بهشت یافته اند از جمله عمار و خاندان عمار و یا این حدیث که بهشت مشتاق چهار نفر است (علی بن ابی طالب، عمار یاسر و سلمان فارسی و مقداد) و .....و این حدیث مشهور که (حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت هستند) و یا (حسن و حسین، جدشان در بهشت، دایی هایشان در بهشت، خودشان دربهشت و دوستداران آنها هم در بهشت .....) و یا این حدیث که (جعفربن ابی طالب در بهشت است دو بال دارد که با آن به هر جا بخواهد پرواز می نماید .....)، یا (در حق عمروبن ثابت که اهل بهشت است)

و یا (به عبدالله بن مسعود که فرمود بشارت باد بر تو به بهشت) و ..... و (ثابت بن قیس که خوب خواهد زیست و شهید خواهد شد و به بهشت وارد می شود) و .....،(قیس که خوب خواهد زیست و شهید خواهد شد و به بهشت وارد می شود) و .....، پس این چه جار و جنجالی است که بر سر روایت (عشره مبشره) به راه انداخته اند و آن را سندی گرفته اند و وسیله افتخارات برای آن چند نفر ..... و اعتراف به آن را جزء معتقدات ضروری می شمارند چنانکه در نامه احمد آمده است که (..... روا نیست که بگویی فانی در بهشت و فانی در دوزخ، مگر آن ده نفری که پیامبر گواهی بهشت نموده .....) ..... پس در متن و سند روایت حق بررسی داریم .....، همانگونه که ملاحظه می نمائید سند این روایت به عبدالرحمن بن عوف و سعید بن زید منتهی می شود و کسی غیر از این دو نفر آن راروایت ننموده است از طریق عبدالرحمن که منتهی می شود به حمیدبن عبدالرحمن زهری از پدرش که گاهی از عبدالرحمن بن عوف و زمانی از رسول خدا مستقیماً روایت کرده که این سند باطل است و ناتمام، زیرا با توجه به زمان درگذشت عبدالرحمن معلوم می شود که او صحابی نبوده بلکه تابعی بوده و لذا عبدالرحمن را ندیده تا از او روایت کند .....

و به همین دلیل ابن حجر روایت او را منقطع می داند ..... پس قطعاً سند این روایت صحیح نیست، پس طریق روایت منحصر می شود به شخص سعید بن زید که خود را از عشره مبشره شمرده است و آن را در دوره معاویه در کوفه روایت نموده است و این حدیث تا قبل از

آن زمان از او شنیده نشده ..... و کسی از این صحابی نپرسیده که چرا این روایت (با این اهمیّت) را تا آن زمان مکتوم نگاه داشته و آن وقت که معاویه بر قدرت نشسته آن را نقل نموده و قبل از آن بیان ننموده تا از اینهمه قتل و خونریزی و ..... جلوگیری نماید .....، ..... و احتمال دارد که این روایت را برای خشنودی معاویه و نجات از خطر مرگ و شکنجه و .....،جعل نموده باشد .....، در حالی که همه می دانند که رفتار و روش علی علیه السلام در طول حیات آن حضرت غیر از رفتار دیگران است و جمع اضداد ممکن نیست و او همان آقایی است که در شورای شش نفره وقتی پیروی از شیوه ابوبکر و عمر را به او دیکته می نمایند و آن را شرط حکومت قرار می دهند چشم از خلافت پوشید ..... و مخالفت خود را صریحاً اعلام داشت و سپس آن کشمکش ها را با عثمان پیدا کرد و از کشتن او ناراحت نشد و حاضر نشد شهادت بدهد به اینکه عثمان به ناحق کشته شده و ..... خطبه شقشقیه را ایراد فرمود و در میان مردم فریاد برآورد که آگاه باشید هر قطعه زمینی که عثمان از ملک عموم به مالکیت کسی داده باشد و ..... به خزانه عمومی برگشت خواهد نمود، ..... و سپس آن دو بیعت شکن به جنگ او برخاسته و به راه مخالفت او قیام نمودند

(کلب گوید و خون مقدسین صدر اسلام را بر برای استقرار احکام قرآن و سنت رسول خدا بر زمین ریختند و نسل امت اسلام را قطع نمودند و و انحراف را تا کربلا بردند، تا اینکه قتل عام حسین و خاندان و اصحاب و یاران او عوض زنده شدن دین محمد صلی الله علیه و آله قرار گرفت انا لله و انا الیه راجعون .....)،

پس چگونه آنها با علی در بهشت وارد می شوند و بررسی بیشتر متن روایت نیز ما را از تصدیق آن باز می دارد، ..... آیا عبدالرحمن بن عوف همان نیست که در شورای شش نفره شمشیر خود را بر علی کشیده که بیعت کن و الا تو را می کشم ..... و وقتی فساد وآشوب در کشور را پس از انتخاب عثمان دید به آن حضرت گفت اگر می خواهی شمشیر خود را بردار و من هم شمشیر خود را برعلیه عثمان زیرا او برخلاف تعهدش به من عمل کرده و ..... و از بیعتی که با عثمان کرده بود پشیمان بود و در حالی مردکه بر عثمان خشمگین و ناراحت بوده است،

و آیا ابوبکر و عمر که مژده بهشت یافتند همان دو نفری هستند که جگرگوشه رسول خدا یعنی صدیقه طاهره به هنگام وفات از آنها ناراضی و غضبناک بود و آیا آنها همان دو نفری هستند که به ایشان فرمود خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و خشنود ننمودید و اگر پیامبر را ملاقات کردم از شما به او شکایت خواهم برد، و این مادر حسن و حسین آن دو سید جوانان اهل جنت علیه همین دو نفر فریاد و ناله شکایت برداشت ...که (آه پدر ای رسول خدا پس از تو چه مصیبت ها که از دست پسر خطاب و پسر ابی قحافه نکشیدیم) و..... همان ها که میراث خاندان محمد را به غارت بردند و سخن امیرالمؤمنین علی علیه السلام در حق آنان راست در آمد که صبر نموده و شکیبایی ورزیدم مثل کسی که خار در دیده و استخوان در گلو داشت و دیدم که چگونه میراثم به یغما می رود.....،

و این همان ابوبکر است که فاطمه سلام الله علیها وصیّت نمود که بر او نماز نگزارد و در تشیع جنازه او حاضر نشود و او و رفیقش محروم شدند و آیا همان است که دختر عزیز رسول خدا به او گفت در هر نمازی که می خوانم ترا نفرین می کنم، همان که حرمت خانه فاطمه را پایمال نمود و پیامبر را آزرد و قطعاً کسانی که پیامبر را آزار نمایند و

(کلب گوید آیا کسانی که اجر رسالت که مودت و محبت به ذوالقربی که مظهر تام آنها حضرت زهرا و امیرالمؤمنین و حسنی نبودند را ضایع نمودند می توانند مصداق این بشارت باشند) .....

و این عمر بن الخطاب بود که دائماً از حذیفه که از نام منافقان آگاه بود سؤال می کرد که آیا او جزء آنان است یا خیر و ..... پس اگر او از این روایت اطلاع داشت چطور نمیدانست که چه بر سر او می آید و .....، و ..... آیا این همان عمر است که در بیعت با ابوبکر به علی گفت بیعت کن وگرنه کشته خواهی شد، ..... و یا می دانست که یگانه مخالف آن انتخاب نادرست در شورا علی خواهد بود پس زمینه قتل او را درصورت مخالفت طرح نمود و حال آنکه هرکس مؤمنی را عمداً بکشد جزایش جهنم است و .....، و ..... و آیا طلحه و

زبیرهمان کسانی هستند که عثمان را به کشتن دادند و مردم را علیه او به شورش وادار نمودند و ..... و همان دو نفری که بر امام زمان خود که اطاعت او واجب است شورش نموده و بیعت او را شکسته و آتش جنگ داخلی را افروخته تا در آن کشته شدند و روشن ترین مصداق این کلام رسول خدا شدند (..... هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت (در حالت کفر) از دنیا رفته است .....)، و همان دو نفری که فتنه نموده و همسر رسول خدا را از خانه بیرون آورده و به صحنه جنگ کشیدند ..... همان زبیر که پیامبر فرمود با علی می جنگی در حالی که ستمکار هستی ..... آیا مگر کسی که ستمگرانه با علی جنگ نماید جای او بهشت خواهد بود .....، آیا این همان طلحه است که در اثنای جنگ جمل امیرالمؤمنین او را قسم داد درباره حدیث غدیر ولایت و اقرار خواست و او بهانه آورد که آن را فراموش کرده و پس از بیعت با علی علیه السلام با او به جنگ برخاست و ..... تا آنکه مروان او را به خونخواهی عثمان با پرتاب تیری هلاک کرد، آیا این همان طلحه نیست که آیه(حق ندارید پیامبر را بیازارید و نه اینکه به هیچ وجه همسران او را پس از او به همسری خویش درآورید، آن کار شما درپیشگاه خدا گناهی سهمگین است)، درباره او نازل شد و در رابطه با آنچه با جسارت و اهانت گفته بود که (..... اگرپیشامدی برای او یعنی پیامبر نمود یعنی از جهان رفت، ما بعد از او با همسران او ازدواج می کنیم و گفت اگر پیامبر بمیرد من با عایشه که دختر عموی من است ازدواج می کنم)

(کلب گوید: آیا بدتر و نامربوط تر و گستاخانه تر و کفرآمیزتر از این سخنان ممکن است از دهان کسی خارج می شود که ما در کتاب تفسیر خود جایگاه دشمنان رسول خدا را براساس آیات قرآن در دوزخ جاوید ثابت نمودیم)

و وقتی این سخنان کفرآمیز او به گوش پیامبر رسید و او را دل آزرده کرد و سپس آن آیه نازل گردید، و نیز عمر وقتی زخم برداشته بود به طلحه گفت (..... پیامبر خدا در حالی درگذشت که از آن سخنی که در روز نزول آیه حجاب گفتی از تو خشمگین بود) و ابوعثمان جاحظ می گوید: طلحه در روزی که آیه حجاب نازل شد در حضور کسانی که حرف او را به پیامبر رساندندگفت (..... حجاب امروز زنان پیامبر چه فایده ای برای آنان دارد زیرا فردا که می میرد ما زنان او را به ازدواج خود درمیآوریم)،

(کلب گوید خوب توجه کن که اینگونه سخنان قبل از اینکه در قالب سخن از دهان یاوه گو آنان خارج شود در دل آنها جهنمی بپا کرده بود از بی حیایی و بی شرافتی نسبت به حریم خصوصی رسول خدا انا لله و انا الیه راجعون)

و ..... و یاسعدبن ابی وقاص ..... و یا ابوعبیده جراح گورکن مدینه ...

روایتی از ابوذر در فضیلت عثمان ...:

آن ابوذر که پیامبر در خصوص او فرمود (آسمان نیلگون سایه نیفکنده و زمین تیره در بر نگرفت کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد .....)، ..... همان کسی که فرمایش رسول خدا را بر صورت عثمان می زند که (..... چون بنی امیه به سی تن برسند سرزمین خدا را مایملک خود می سازند و بندگان خدا را برده و دین خدا را مایه گمراهی و .....) و عثمان او را دروغگو میخواند و البته هرکس ابوذر را دروغگو بخواند (العیاذبالله) رسول خدا را دروغگو نامیده است، ..... و یا عایشه که فریاد مینمود نعثل را بکشید خدا او را بکشد و .....، با این همه درگیری آمده و فضایل او را روایت می کند در حالی نزد آنان هیچ احترامی ندارد)، .....،

محمدبن آدم روایت نماید، (در مکه اسقفی را دیدم، از او سؤال کردم چگونه مسلمان شدی گفت به سفر دریایی رفته بودم و کشتی ما غرق شد و من به جزیره ای افتادم نیمه شب درنده ای را دیدم که خدا را اینگونه تسبیح میگفت (..... ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان کشته در خانه، علی شمشیر بر کنار، بر بدخواهان آنان لعنت و دوزخ جایگاه آنان باد، و آن جانوری بود که سر شترمرغ، صورت انسان، دست و پای چارپایان و دمی مثل دم ماهی که به من دستور داد مسلمان شو وگرنه کشته می شوی ..... پس من مسلمان شدم و .....)، جاعل این حدیث مزخرف و چرند، یعنی ابن آدم را هیچیک از علماء حدیث و رجال شناسان نمی شناسند و ..... و آن اسقف هم در شناسایی دست کمی از این ابن آدم ندارد ..... و در ضمن اگر متن روایت را تصدیق کنم که بر بدخواهان خلفاء چهارگانه لعنت فرستیم

و جایگاه آنان را دوزخ بدانیم می دانید که دشنام خود را نثار چه کسانی کرده ایم، .....، به توده عظیمی از اصحاب عادل و راست رو ..... که با یکی از خلفاء چهارگانه خصومت و مخالفت داشته اند و .....

(کلب گوید این حدیث خلاف کتاب خدا هم هست در آنجا که خداوند می فرماید لا اکراه فی الدین، راوی خبیث طرفدار مسلمان نمودن به زورشمشیر و تهدید به قتل بود و حال آنکه این گونه اسلام آوردن نه بر حکم کتاب خدا و نه به روش و سنت پیامبر و نه بر حکم عقل و شعور است و به درد عده ای زورگو و قلدر می خورد که فکر می کنند بایستی با تهدید دیگران به قتل و کشتار آنانرا مسلمان نمود و این طرز تفکر عهد جاهلیت اموی مسلکان است)

آیاتی که در مناقب خلفاء نازل کرده اند:

قرطبی در تفسیر خود آورده که پیامبر در تفسیر سوره والعصر گوید (..... آن انسان که زیان کرد (ابوجهل)، مگر کسانی که ایمان آوردند (ابوبکر) و کارهای خوب کردند (عمر) و به حق سفارش نمودند (عثمان) و به صبر سفارش کردند (علی) و.....)، آیا رواست که با چنین روایت مسخره ای که بدون هیچ سند است به خدا و رسول او دروغ ببندند و ..... در حالی که دراین مقوله روایات ناقض و معارض آن فراوان است از جمله قول ابن مردویه که از ابن عباس آورده که منظور از (جز کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کردند علی و سلمان است) و .....، چون دروغ بودن روایت خیلی واضح و روشن بوده به غیر ازدو نفر (قرطبی و شربینی) کسی دیگر آن را نقل ننموده و ابن حجر می گوید در تفسیر این سوره هیچ حدیث صحیح از قول پیامبر نیافتم .....، و از سیاق آیه نیز معلوم می شود همه اوصاف یک گروه است نه افراد مستقل .....،

(کلب گوید در تفسیر این آیه دریایی از معانی است و منظور این انسان و بشر است که در طول عمر و زندگی خود با جهل و نادانی دچار خسران میشود مگر گروه کمی که ایمان می آورند و عمل صالح انجام داده و یکدیگر را به حق و صبر سفارش می نمایند و دلالت دارد که این گروه پس از ایمان نیز مواظبت بر حفظ خود و عدم سقوط و انحراف از صراط مستقیم دارند و ..... که مصداق آن همان مولانا المظلوم امیرالمؤمنین علی و پیروان او هستند که به حبل و ریسمان الهی چنگ زده و در مسیری که خدا تعیین نموده در حرکت هستند .....)،

و نیز واحدی روایتی را ثبت کرده ..... که این آیه درباره ابوبکر، عمر و علی نازل شد که (..... هر دشمنی که بر دلهای آنان بود زایل کردیم و .....) ..... و چنان بود که اگر کمر ابوبکر درد می کرد علی دست خود را داغ می کرد و برای مداوا به کمر ابوبکر می چسبانید .....) ..... آری از این روایت با این سند سست که از عبدالرحمن عدل و محمد فحام تشکیل شده هیچ افتخار و فضیلتی حاصل نمی شود .....، و ..... اینها نمونه هایی است از بهتان و دروغ سازی جاعلان به قصد فضیلت تراشی که برای این و آن صورت داده اند و ساده لوحان آنها را حقیقت دانسته و صفحات تألیفات خود را از این اراجیف پر و تفسیر و حدیث و تاریخ را به آن آلوده نموده و حقایق را لجن مال نموده اند ...

فضیلت تراشی برای معاویه پسر ابوسفیان:

فکر می کردیم که درباره معاویه نیازی نیست که سخن را به شرح و بسط بکشیم چون مسلمانان او را می شناسند و به روحیه پلید او پی برده و از تبهکاری ها و جنایات سهمگین او و از رذایل بی حد و حساب و دودمان تباه و نسب ناپاک، و خانواده کثیف او با خبر هستند و تصور می کردیم که هرکس زبان به مدح او باز کند عرق شرم بر پیشانی او چون سیل روان خواهدشد ولی پندار ما درست از آب در نیامد و دیدیم که چگونه افراد گستاخ و خیره سر پیدا شده که برای این عنصر پست و پلیدمدح و ثنا تراشیده اند .....، و ما در این کار اعتنایی به قیل و قال ابن کثیر نکردیم و نه به نداهای موهوم و نه به خواب و خیال و ..... و توجهی به خواب عمربن عبدالعزیز و نه سخن احمد حنبل که (به معاویه چکار دارند .....) ما به چنین یاوه ها و عقاید سست و هاتف مجهول و خواب و خیال ..... کاری نداریم و برای آنها ارزشی قائل نیستیم ..... و آنها را در مقابل فرمایشات رسول خدا درباره معاویه و .....، هیچ می شماریم:

روایاتی مستند از رسول خدا صلی الله علیه وآله در مذمت معاویه:

۱.علی بن اقمر از قول عبدالله بن عمر آورده است (..... پیامبر از راهی پست بالا آمد و در حالی ابوسفیان را دید که سواره بود و معاویه و برادرش همراه او بودند و یکی دهانه مرکب او را گرفته و دیگر آن را می راند پس آن حضرت چون نظر برآن سه نفر انداخت فرمود (..... خدایا لگام گیر و مرکب ران و سوار را لعنت فرما .....) پس گفت از او سؤال کردم خودت شنیدی گفت آری و اگر دروغ بگویم گوش هایم کر و چشمانم کور باد .....)

طبری آن سه نفر را ابوسفیان، معاویه و یزید فرزند معاویه می داند .....، و امام مجتبی به همین حدیث اشاره دارد در آنجا که به معاویه می فرماید (..... ترا به خدا قسم می دهم ای معاویه آیا بیاد داری پدرت و تو و برادرت را .....، که پیامبر آنها را دید و فرمود (خدایا سوار، دهانه کش و ستوران را لعنت فرما) ..... و یا محمدبن ابی بکر به او گفت ای معاویه تو ملعون پسرملعون هستی.

۲.براءبن عازب می گوید: ابوسفیان همراه معاویه آمد پس رسول خدا فرمود (خدایا تو آن جلویی و دنباله رو او را لعنت بفرما و خدا آن چموشک را بگیر پس براء از پدرش (راوی حدیث) پرسید چموشک کیست او گفت معاویه، .....).

۳.احمدبن حنبل در مسند و نصربن مزاحم در کتاب صفین آورده اند که ابن عباس گفت ..... (در سفری همراه رسول خدا بودیم و آن حضرت صدای دو نفر را شنید که آواز می خواندند و به نوبت به هم جواب می دادند .....، رسول خدا فرمود ببینید آنها چه کسانی هستند و خبر آوردند که آن دو نفر معاویه و عمروعاص هستند و رسول خدا دست به دعا برداشته فرمود(خدایا آن دو را نگونسار فرما و در دوزخ خود به آتش انداز)، ...

۴.رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: (..... از این راه مردی از امت من می رسد که در رستاخیز برانگیخته می شود درحالی که دینی غیر از دین من (یعنی دین اسلام) دارد .....، پس معاویه وارد شد .....)،

۵.در حدیث مشهوری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود (..... معاویه در تابوتی از آتش در پائینترین طبقه دوزخ است و از آنجا فریاد می زند، ای خدای پرمهر، ای خدای نعمت بخش اینک به داد من برس که قبلاً سرپیچی نمودم و از تبهکاران بودم).

(کلب گوید آری به خدا قسم این روایت صحیح است زیرا معاویه خود آن را تصدیق کرد در آنجا که وقتی به او گفتند تو وقتی می دانستی جایگاه علی حق است چرا باعث این همه خونریزی و کشتار مسلمانان شدی گفت برای حکومت گفتند نترسیدی گفت شما نمی دانید رحمت خدا چقدر واسعه است و خدا چقدر مهربان است ای معاویه احمق و سفاک سزای اعمال خود را ببین این دوزخ جاویدان است و این همان عذاب ابدی است که خداوند به دشمنان خود و مشرکین یعنی دشمنان پیامبر و ذوالقربی او وعده داده بود)

۶.ابوذر غفاری به معاویه می گوید: (..... از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: معاویه در آتش خواهد بود، ولی معاویه به حدیث پیامبر استهزا و به آن خنده می کند و دستور می دهد ابوذر را زندانی کنند، .....) که روایت آن بطور کامل در جلد هشتم آمد ...

۷.ابوذر غفاری به معاویه می گوید: (..... از رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که تو از کنار او می گذشتی شنیدم که فرمود: خدایا او را لعنت کن و او را جز با خاک (گور) سیر مگردان .....).

(کلب گوید ..... هیچ شکی نباید داشت که تمامی این روایات با قرآن کریم مطابقت دارد در آنجا که خدا می فرماید (الفتنه اشد من القتل)، و یا (من قتل نفساً زکیه کمن قتل الناس جمیعاً .....) و یا (من قتل مؤمناً متعمداً فجزاه جهنم خالد فیها ابداً)، و..... شک نیست که او در امت اسلام فتنه ای نموده و مؤمنین بی گناه را به خاک و خون کشید، و در راه انحرافی خود تعمد داشته و .....، و جنگ او با وصی رسول خدا و خلیفه مسلمانان به منزله حرب با رسول خدا صلی الله علیه وآله و حرب باخداوند علی اعلی است و ما در کتاب تفسیر خود دوزخی بودن محاربان با رسول خدا و ذوالقربی او را با آیات کتاب خداثابت نمودیم ..... و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .....).

۸.از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که (چون بر امت اسلام شکم باره ای که می خورد و سیر نمی شود حاکم شود، امت باید از او برحذر و در احتیاط شود، پس ابوذر فرماید که رسول خدا صلی الله علیه واله به من خبر داد که او معاویه است و در عبارتی دیگر فرمود: کار این امت به خرابی نمی رود جز در حکومت مردی فراخ معده و گشاده شکم .....).

۹.نصربن مزاحم در کتاب صفین و ابن عدی و عقیلی و خطیب بغدادی و مناوی .....، از قول رسول خدا به نقل ابوسعید خدری و عبدالله بن مسعود آورده اند که آن حضرت فرمود: (..... هرگاه معاویه را بر فراز منبر من دیدید او را بکشید .....)، ویا به لفظ دیگر فرمود (..... هرگاه معاویه را بر فراز منبر من دیدید که نطق می کند او را بکشید در لفظ دیگر گردن بزنید.....)، ابوسعید خدری پس از نقل این حدیث اضافه می نماید (..... که ما اینکار را نکردیم و لذا رستگار نشدیم .....)، و حسن بصری می گوید: (..... مسلمانان این دستور رسول خدا را انجام ندادند و رستگار نشدند .....). ..... رجال این سند یوسف بن موسی، جریربن عبدالحمید، اسماعیل بن خالد، اعمش سلیمان بن مهران، حسن بصری، همگی از رجال ثقه صحاح شش گانه و بخاری، ابوداوود و ترمذی ..... هستند .....،این حدیث صحیح است و بی اشکال و مرسل بودن آن به وسیله سند متصلی که وجود دارد تکمیل می شود،

بلادرزی میگوید: اسحاق بن ابی اسرائیل ..... از ابوسعید خدری روایت می نماید که (..... یکی از انصار خواست معاویه را بکشد به او گفتیم در دوره حکومت عمر شمشیر نکش تا جریان را از عمر کتباً سؤال کنیم، او گفت من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود هرگاه معاویه را دیدید که بر پاره تخته ها خطابه می خواند او را بقتل برسانید .....، گفتند آری ما نیز اینحدیث را شنیده ایم ولی این کار را تا از عمر استعلام نکنیم انجام نخواهیم داد پس آن را برای عمر نوشتند ولی او هیچ جوابی نداد تا مرد)، رجال این سند (ابویعقوب مروزی، ابومحمد اعور، ابوسلمه بصری، ابوالحسن بصری، ابونضره، ابوسعید خدری)..... همگی ثقه و از رجال صحاح سته و ..... هستند. این روایت را با همین مضمون ابن حجر، حسن .....، روایت نموده اند ونیز ابن حبان از طریق ..... این روایت را نقل نموده که رجال سند آن (ابوسعید کوفی، شریک نخعی، ابوبکر مقری، زربنحبیش، عبدالله بن مسعود) همگی از رجال اصحاح و ثقه هستند و .....، ..... ولی اصحاب به این عمل ننمودند ..... همانطور که برجسته ترین این جماعت، امر رسول خدا را در مورد (ذوالثدیه) اجرا ننمودند و یا این دستور رسول خدا که روایات آن نزد آنان به صحت ثابت است .....، که (هرگاه برای دو خلیفه بیعت گرفته شد، نفر دومی را بکشید .....) یا ..... (هر کسی خواستکار این امت را در حالی که متحد هستند به تفرقه بکشد، هر کس می خواهد باشد او را با شمشیر بزنید .....)، یا (هرگاه دیگری آمد با آن امام به کشمکش پرداخت، گردن دومی را بزنید و .....) که همگی در احادیث صحیح آمده است .....)،

(کلب گوید که بر اساس این روایات صحیح معاویه علیه الهاویه واجب القتل بوده است ولی تخطی امت آنان را گرفتار و درمنجلاب بدبختی و نکبت فرو برد انا لله و انا الیه راجعون).

۱۰.از طریق زیدبن ارقم و عباده بن صامت، روایتی آمده است که منسوب به رسول خدا صلی الله علیه وآله است که (.....هرگاه معاویه و عمروعاص را در کنار هم دیدید آنها را از هم جدا کنید زیرا آن دو نفر برای کار خیر گرد هم نمی آیند .....)، ...

۱۱.روایتی دیگر منسوب به رسول خدا صلی الله علیه وآله که می فرماید (..... از این راه مردی در برابر شما خواهد آمد که وقتی می میرد بر غیر سنت من مرده است، ..... و سپس معاویه سر می رسد .....)، ...

سخنانی از علی علیه السلام در نکوهش معاویه:

۱۲.در نامه ای از مولای متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام به معاویه چنین آمده است: (..... نامه ات رسید، نامه کسیکه بصیرتی ندارد تا او را هدایت نماید و رهبری ندارد تا او را به راه خردمندانه ارشاد نماید بلکه هوای نفس او را احضار نموده وگمراهی او را به سوی خود کشیده و او به دنبال او کشیده شده است .....، اما افتخارات من در دوره اسلام و موضوع خویشاوندی من با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و منزلت و جایگاه من را نسبت به قریش می دانی و به جان خودم اگر میتوانستی آنها را انکار و یا رد نمایی البته رد و انکار می کردی .....)،

(کلب گوید ..... اگر زمان برداشته شود و همان وضعیت تکرار شود و دو سپاه علی علیه السلام و معاویه بن ابی سفیان در مقابل هم صف آرایی کرده باشند، در یک طرف وصی رسول خدا علی علیه السلام، حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت و دو سبط رسول خدا و اصحاب بدر و یاران و بزرگان از پیروان محمد را از جمله عمار، سلمان، مقداد .....، می دیدی و در طرف دیگر یعنی طرف مقابل معاویه فرزند ابوسفیان و پسر هند جگرخوار و ارازل و اوباش گمراه او را .....، می دیدی ترا به خدا قسم، به کدام سمت می رفتی و بدان و آگاه باش که الآن هم در همان طرف هستی و فردا بعد از مرگ هم دو راه بیشتر وجود ندارد بهشت جاویدان و دوزخ جاویدان پس به راهی برو که پشیمانی نداشته باشد انشاءالله و هرگاه شک کردی آگاه باش که شمشیر به روی وصی رسول خدا و حسن وحسین و اصحاب رسول خدا و .....، کشیدن ترا به دوزخ جاوید سوق خواهد داد ....)، ...

۱۳.در نامه ای دیگر از امام به معاویه چنین آمده است (..... این گمراهی و بیراه روی را که در ایام سالخوردگی و علیرغم و سپری شدن عمرت در وجودت ریشه دارد را از وجود خود دور نما، زیرا تو امروز شبیه جامه و لباس پوسیده ای هستی که هرگوشه اش را اصلاح کنند قسمت دیگر آن پاره می شود، آگاه باش ای معاویه که تو یک نسل پر تعداد از مردم را گمراه کردی و با بیراهه روی فریب دادی، و به دریای خود افکنده ای و ظلمت ها آنان را فراگرفته و شبهه های متلاطم آنان را بهاین سو و آن سو پرت می نماید و از راه صحیح منحرف و به یک طرف رفته اند و .....، مگر آن عده که با بصیرتی از تو برگشته و پس از شناختن تو، ترا ترک نموده اند ...

۱۴.و در نامه ای دیگر از امام علیه السلام به معاویه چنین آمده است (..... تو گمراهی هایی را از خودت بروز دادی که بی شباهت به آنچه خاندان و خویشاوندان تو بروز دادند نیست، همان کسانی که کفر و آرمانهای باطل و ناروا، آنان را به حسدورزی نسبت به محمد صلی الله علیه وآله وادار نمود تا در آن محلها که تو از آنها خبر داری به خاک هلاکت غلطیدند..... و من در آن رزمگاه ها، حریف آنان بودم، همان رزم آور و جنگجویی که به آنها در می آویخت، و راه را بر آنان می بست و بزرگان آنان و سران گمراهی را کشت و اگر خدا بخواهد اولاد آنان را نیز به آن نیاکان ملحق خواهم ساخت و ای بد بر احوال آن فرزندی که از پی جدی برود که جایگاه و قرارگاه او آتش ابدی دوزخ الهی است .....)،

(کلب گوید یا امیرالمؤمنین ما سگان روسیاه درگاه تو به شما افتخار می کنیم و خداوند علی اعلی را شاکر و سپاسگزاریم که ما را به دوستی و ولایت شما مفتخر فرمود الحمد لله رب العالمین و شکراً لله تعالی، الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین به ولایت مولاناالمظلوم علی بن ابی طالب و اولاده المعصومین علیهم السلام).

۱۵.این قسمت دیگری از نامه حضرتش به معاویه است (..... دیرزمانی است که تو و طرفداران تو که دوستداران شیطان مطرود هستند، حق را افسانه های پیشینیان خوانده اید و آن را به پشت افکنده اید و درصدد برآمده اید که با دست و زبانتان نور خدا را خاموش گردانید و حال آنکه خدا نور خود را به کمال می رساند اگرچه کافران نخواهند و آن را مکروه دارند.....، به جان خودم سوگند آن نور هرچند تو آن را نخواهی و آن را مکروه داشته باشی به کمال خواهد رسید و دانش دین منتشر خواهد شد و البته تو به سزای کارت خواهی رسید پس در زندگی دنیایی خود که از تو جدا خواهد شد تا می خواهی و می توانی تبهکاری نما ولی گویا هم اکنون می بینم، روزگار باطل و نا رواگری تو به پایان رسیده و امور ریاست و حکومت توبر باد رفته و تو به سوی شعله های فروزان و سوزان دوزخ کشانده شده ای و در حالی که خدا به هیچ وجه به تو ستم نکرده باشد و البته پروردگارت به بندگان خود ستم کننده نیست .....).

(کلب گوید یا امیرالمؤمنین یا قسیم الجنه و النار آیا می آید روزی که ما به چشمان خود ببینیم این جرثومه فساد و تبهکاری امت اسلام و یاران او که اینگونه امت اسلام را به تباهی کشیدند و تخم نفاق و پراکندگی را در مسلمانان پراکنده نمودند و ....، که درآتش ابدی خداوند معذب گردند آری خواهیم دید انشاءالله تعالی).

۱۶.این هم قسمتی از نامه آن حضرت به معاویه است (..... کارهای بدی که کرده ای، همراه با اطلاعی که خدای متعال از وضع تو دارد، موجب گردید که خدا وضع و کار تو را به اصلاح نیاورد و دلت را آماده تبهکاری گرداند، ای پسر صخر، ای پسر ملعون (یا در عبارتی ای پسر صخر ملعون)، ادعا کرده ای که بردباری تو به اندازه کوهستان و دانش تو میان اهل شک، مایه شناخت و حل و فصل است و حال آنکه تو منافقی سبکسر و گمراهی عنود و بی عقل و ترسویی پست و رذل هستی .....)،

۱۷.و در نامه ای دیگر به او می نویسد (..... نامه ات رسید، دیدم مقصودی بالاتر از آنچه سزاوار توست اراده کرده ای و .....، پناه بر خدا که تو تا چه اندازه با دشواری به تمایلات بدعت آمیز چنگ زده ای ..... و بعلاوه پایمال نمودن حقایق و ترک موازینی که خدا به موجب آنها بازخواست خواهد کرد و برای بندگانش حجت به شمار می آید .....)

۱۷.و وقتی معاویه آن حضرت را به قرآن دعوت نمود آن حضرت چنین پاسخ داد (..... تو مرا به حکم قرآن دعوت کرده ای و من می دانم که تو نه اهل قرآن هستی و نه اینکه خواهان حکم و نظر آن هستی و از خدا بایستی مدد خواست .....).

۱۸.و در نامه ای امام علیه السلام به او چنین می نویسد (..... اکنون وقت آن رسیده که از درک امور واضح و روشن بهره گیری نمایی ..... بنابراین پس از روگردانی از حق چه چیز باقی می ماند جز گمراهی آشکار و رسوایی .....).

۱۹.و در نامه ای دیگری به او می نویسد: (..... تو ای معاویه کی اداره کننده خلق بوده ای ..... مگذار شیطان در مورد تو کامیاب شود، هرچند که می دانم خدا و پیامبرش راست گویند (یعنی تو چنین نخواهی کرد و پیرو شیطان بوده و هدایت نخواهی شد) ..... علّت آن است که تو خوشگذران و عشرت طلب هستی و لذا شیطان توانسته است ترا در اختیار گیرد و در وجودت مانند خون جریان یابد .....).

۲۰.و نیز در نامه ای دیگر از آن حضرت علیه السلام به معاویه چنین آمده است (..... در مورد آنچه تحت اختیار توست ازخدا بترس ..... و به حال خودت فکر کن و در فکر خودت باش زیرا خدا راه صحیح را به تو نشان داده است و آن هنگام که کارهایت به پایان رسد، به نتیجه پر زیان خواهی رسید و به سرمنزل کفر، که هوای نفس، تو را به درون شرارت انداخته و به سرگردانی مبتلا ساخته است.).

۲۱.و نیز در جوابی به او می نویسد (..... پس از آنکه به حال الفت و وحدت بودیم که ذکر نمودی .....، امروز ما ایمان آوردیم و شما کافر و منکر شدید ..... از شما هرکه مسلمان شد از روی ناچاری و اضطرار مسلمان شد و در حالیکه از اسلام متنفر بود و در حالی که با رسول خدا (ص) در حال جنگ و ستیزه بود .....، آگاه باش که همان شمشیر در دست من است که در یک زمان اثرش را بر جد و دایی و برادرت دیدی و تو را ای معاویه به خدا قسم تا وقتی که بیاد دارم شخصی سنگدل وعنود و نابخرد بوده ای، ..... و مانند آن است که تو از نردبانی بالا رفته ای که در فراز آن بدبختی به تو و خاندانت روی خواهد نمود ..... و تو تا چه اندازه به عموها و دایی های خود شباهت داری که پستی و بدنهادی و افکار ناروا، آنها را به انکارحق و انکار رسالت محمد (ص) وادار نمود تا در آنجاها که تو به آن آگاه هستی به خاک هلاکت در غلطیدند ..... و درمقابل شمشیرهایی قرار گرفتند که هیچ نبردی از آنها خالی نماند و هرگز سست و کندی نگرفت .....)،

(کلب گوید سلام وصلوات خدا بر مولای ما امیرالمؤمنین وصی رسول خدا و امام برحق و آیت عظمای پروردگار و هادی و رهبر پاک و معصوم و مظلوم که یاوران او کم و دشمنان او زیاد و رنج و محنت او خارج از وصف، خدایا از سوی خود و از سوی اهل اسلام به آن حضرت پاداش بی نهایت عظیم عطا فرما مادامی که پرندگان بر شاخساران نغمه سرایی می نمایند و تو بر عالم و ملک هستی فرمانروایی داری آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

۲۲.و نیز آن حضرت در جوابی که به معاویه می دهد می فرماید (..... و اما اینکه نوشته ای ما همه از قبیله بنی عبد مناف هستیم و بر یکدیگر برتری نداریم ..... ولی به جان خودم سوگند که در حقیقت ما فرزندان یک پدر هستیم و نیای مشترک داریم ولی امیه با هاشم برابر نیست، و نه حرب مانند عبدالمطلب و نه ابوسفیان هم شأن ابوطالب و نه مهاجر با آزادشده فتح اسلامی، و نه آنکه نسب مشخص و والا دارد با آنکه به کسی و خانواده ای چسبانیده و منسوب گردیده است و نه آنکسی که بر مدار حق است مانند کسی است که بر مدار باطل است، و نه مؤمن چون منافق و حیله گر و البته چه تیره روز و بدبخت و پست است آن فرزندی که از اجدادی پیروی نماید که به آتش دوزخ درافتاده اند .....)، ابن ابی الحدید در شرح این فرمایش مولای متقیان مطرح می سازد که آیا مسلمان را می توان به خاطر کافر بودن جدش سرزنش نمود و سپس جواب می دهد، (آری، در صورتی که از جدش پیروی کرده و قدم جای قدم او قرار دهد و از او تقلید نماید، .....).

۲۳.و در نامه ای دیگر خطاب به او می فرماید (..... ترا چه به این که چه کسی برتر است و چه کسی پائین تر .....،آزادشدگان فتح مکه و فرزندان آنها را چه مربوط است که به تعیین مرتبه مهاجران پیشرو و ..... اقدام نمایند ..... آیا نمیتوانی پایت را به اندازه گلیم خود دراز کنی و بدانی که پست تر از آن هستی که به چنین اموری بپردازی .....).

۲۴.و در نامه ای که آن حضرت به مخنف بن سلیم می نویسد، فرموده است (..... ما تصمیم گرفته ایم که به طرف این جماعت حرکت نمائیم که در مورد بندگان خدا به موجب چیزی غیر از وحی الهی حکومت کرده و درآمد عمومی و غنایم رابه خود اختصاص داده اند و قانون جزای اسلامی را تعطیل کرده اند و قانون و تعلیم اسلام را از بین برده و در کشور اسلامی به تبهکاری پرداخته اند و به جای مؤمنان، فاسقان را به دوستی و مشورت گرفته اند ..... و وقتی دوستان خدا بدعت های آنانرا گناه و بزرگ به حساب آورده، کینه او را بدل گرفته و او را تبعید و محروم نموده اند ..... آنان بر ستمگری اصرار میورزند و بر مخالفت با اسلام و جدایی از ما متحد شده اند و دیرزمانی است که راه بر اسلام بسته و در گناه ورزی همکاری نموده و ستمکار بوده اند .....)،

۲۵.و در نامه ای که به عمربن العاص نوشته است فرموده: (..... با معاویه در کارهای ناروایش همراهی نکن، زیرا معاویه مردمرا حقیر شمرده و اسلام را نابخردانه خوانده است .....).

۲۶.و در نامه دیگر به عمروبن العاص می فرماید (..... تو که به خاطر مردی زشتکار و بی آبرو دست از انسانیت کشیده ای ..... اگر خدا تو و پسر هند جگرخوار را به چنگ من درآورد، پس شما را به آن تعداد از قریش ملحق می کنم که بر پیامبرخدا ستم کردند و خداوند آنان را هلاک فرمود و در صورتی که به چنگ من نیفتید و بعد از من زنده بمانید، البته خداوند به تنهایی به حساب شما خواهد رسید و برای انتقام گیری از شما، انتقام او کفایت می کند و هم کیفر او کافی است .....).

(کلب گوید صدق مولانا المظلوم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام)

۲۷.و در نامه ای که به محمدبن ابی بکر و مردم مصر می نویسد می فرماید: (..... از تبلیغات آن دروغ ساز یعنی پسر هند جگرخوار برحذر باشید و فکر نموده و بدانید که امام هدایت گر هیچگاه با پیشوای گمراه کننده برابر نیستند و همچنین هیچگاه وصی رسول خدا با دشمن رسول خدا برابر نخواهد بود، خداوند ما و شما را در زمره کسانی قرار دهد که آنها را دوست داشته و از آنان خشنود است).

۲۸.و نامه آن حضرت به محمدبن ابی بکر در رابطه با نامه های که معاویه و عمروعاص برای او نوشته بودند و آن نامه ها را او، به محضر امام علیه السلام فرستاده بود ..... (..... نامه معاویه زشتکار فرزند زشتکار و عمروعاص زشتکار کافرزاده راخواندم، نامه آن دو نفر که در نافرمانی و عصیان به خدا به هم عشق و علاقه می ورزند و در کار ریاست و رشوه خواری در حکومت با هم توافق دارند و در زندگی دنیا نکوهیده سیرت هستند .....) ...

۲۹.و آن حضرت در نامه ای به مردم عراق چنین می نویسد (..... خدا شما را رحمت نماید ..... و حقیقت چنین است که شما با آزاد شده گان فتح مکه و فرزندان آنان می جنگید، با آنان که ستمکار و سنگدل هستند و از روی ناچاری اظهار اسلام نمودند و آن کسی که در برابر رسول خدا صلی الله علیه وآله سراسر ستیزه و جنگ و دشمنی بود، همان دشمنان خدا و همان دشمنان سنت و قرآن و همان وابستگان به قبایل مشرک و مهاجم و اهل بدعت و خلاف کاری، همان کسانی که اهل اسلام(در عهد رسول خدا) از آسیب های جنایتکارانه آنها ترس و خوف داشتند و وجود آنان همواره خطری بزرگ برای اسلام به حساب می آمد، همان رشوه خواران دنیاپرست، به من خبر رسیده است که پسر نابغه (عمروعاص)، حاضر به بیعت با معاویه نشد تا اینکه معاویه به او چیزی داده و او برای معاویه شرط کرده که به او رشوه ای بدهد، سنگین تر و گران تر از همه آن قدرت و سلطه ای که در چنگ دارد ..... و در میان آن جماعت کسی هست که در میان شما شراب خورده و در دوره مسلمانی بر او حد (شراب خواری) جاری گردیده و فساد عقیده و دینش و زشتکاری او معروف و ضرب المثل است و نیز د رمیان آن جماعت (ناپاکان) کسی هست که تا سهمی از مال مسلمین به او داده نشد، حاضر به قبول اسلام نگردید .....، اینان سران و پیشوایان آن جماعت (ناپاک) را تشکیل می دهند و نیز آن کسانی که از ذکر اعمال زشت آنها خودداری کردم و آنها هم مانند همان کسانی هستند که به آنها اشاره کردم و بلکه تبهکارتر و با ضرر و زیان بیشتر .....، این کسانی که یادآوری کردم در صورت تسلط بر شما .....، دست به تعدی و تجاوز خواهند زد و در مملکت اسلام فساد و تبهکاری برپا خواهند نمود ..... پس به من گوش فرا داده و از من اطاعت کنید زیرا به خدا قسم اگر از فرمان من اطاعت کنید هرگز گمراه نخواهید شد و در صورتی که از فرمان من سرپیچی نمائید به صواب نخواهید رسید، پس آماده جنگ با آنها شوید زیرا ..... زشتکاران برای نبرد با شما آماده شده، با این هدف که بندگان خدا را بیازارند و شکنجه نمایند و مشعل دین خدا را خاموش نمایند و آگاه باشید که کوشش دوستداران شیطان و کسانی که درگروه طمع ورزان و حیله پردازان و سنگدلان هستند نبایستی از کوشش و تلاش و مجاهدت نیکوکاران و صالحان و پارسایان و آنانی که فنای در حق و عقیده درست و محو فرمانبرداری از خداوند خود شده اند بیشتر باشد و به خدا قسم اگر جمعیت آنان روی کره زمین را پر کرده باشند و من یک تنه با آنها روبرو شوم، نه اهمیتی می دهم و نه احساس ترس و تنهایی می نمایم، زیرا من آن ضلالت و گمراهی، که آنها در آن فرو رفته اند و آن هدایتی را که ما بر آن هستیم را کاملاً می شناسم و در مورد این واقعیت یقین و اطمینان کامل دارم و من به دیدار پروردگار خود مشتاق هستم و پاداش نیکوی او را انتظار می برم، ولی مرا از اینکه حکومت بر این امت را گروهی بی عقل و بدکار عهده دار شوند و مال خدا را غارت و ملک انحصاری خود درآورده و بندگان خدا را برده خود نموده و .....، در اندوه فرو می برد و دچار غمی می نماید که جان مرا می خراشد.....

(کلب گوید یا امیرالمؤمنین قلوب ما برای مظلومیت شما در درد و رنج و چشمان ما برای غربت شما اشکبار است چکارکنیم که زمانه بین ما و شما فاصله انداخت و ما آرزو می کردیم که ای کاش جان نا قابل خود را در پیشگاه شما برای دین خدا و رضایت حضرت الله فدا می کردیم تا اسلام و قرآن بر آن گروه تبهکار پیروز شود ولی افسوس و ما از خداوند مسئلت داریم که دشمنان خونخوار و شقی تو را در همه ادوار و اعصار در جهنم ابدی خود مخلد و به بدترین عذابها معذب فرماید وهرچه سریعتر فرج فرزندت مهدی موعود را برساند که فرج همه اهل اسلام در آن است آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

۳۰.و حضرت در نامه ای به زیادبن ابیه چنین می فرماید ...(..... آگاه باش که مثل معاویه مانند شیطان رانده شده است که به انسان از روبرو و از پشت سر و از چپ و راست رو می آورد، پس از او برحذر باش و باز هم برحذر باش و باز هم در پرهیز واحتیاط باش، والسلام.)

۳۱.و در خطبه ای به یاران خود که عازم جنگ با معاویه بودند می فرماید (..... به طرف دشمنان خدا رهسپار شوید، به سوی دشمنان سنت های رسول خدا (ص) و دشمنان قرآن، به سوی باقی مانده قبایل مشرک و مهاجم، یعنی آن کسانی که مهاجران و انصار رسول خدا را به قتل رسانده اند .....)،

۳۲.و آن حضرت در خطبه ای که مردم را برای جهاد بر ضد معاویه ترغیب نموده بودند می فرماید: (..... ما انشاءالله به طرف کسی برای جهاد خواهیم رفت که عقل خود را از دست داده و به دنبال چیزی است که حق او نیست و نه می تواند بر آن دست یابد، ما به سوی معاویه و سپاه گمراه او، آن جمعیت تجاوزکار و گردنکش و زورگو می رویم که شیطانی آنها را فرماندهی می کند و با برق فریب ها و حیله هایش آنها را به راه خود می کشاند).

۳۳.و در خطبه ای که در صفین ایراد می فرماید: (..... آنگاه مردم به سراغ من آمدند و به من گفتند بیعت کن و من خودداری کردم و از من خواستند تا بیعت کنم و گفتند امت جز به حکومت و خلافت تو رضایت نمی دهند و ما می ترسیم اگر خلافت را نپذیری مردم دچار تفرقه و دسته دسته شوند، پس با آنها بیعت کردم و مرا هیچ چیز به شگفتی وادار نکرد و در من ایجاد نگرانی ننمود جز بدخواهی و عصیان آن دو نفر (طلحه و زبیر) که با من بیعت کردند و عصیان معاویه که خدا هیچ سابقه خوبی در اسلام نصیب او نگردانیده بود و نه اینکه درستکاری و اخلاصی در دوره اسلام انجام داده است، آزاد شده ایکه فرزند آزادشده ای دیگر است و یکی از افراد قبایل مشرک و مهاجم که خود و پدرش همیشه با خدا و رسول او و مسلمانان دشمنی و عناد می ورزیدند تا به ناچاری و از روی ترس و اضطرار مسلمان شدند (و در فتح مکه) به (پناه) اسلام در آمدند، و من از شما در تعجب هستم که چگونه او را همراهی نموده و سر به طاعت او نهاده اید و خاندان پیامبر خود را رها نموده اید خاندانی که برای شما جایز نیست که با آن اختلاف نموده و در برابرش نافرمانی نمائید و یا کسی از مردم را همتای آنان بدانید، من شما را به کتاب خدای عزوجل و به سنت پیامبر او (صلی الله علیه وآله) وبه از بین بردن و نابودی باطل و احیای نشانه ها و ارکان دین دعوت می نمایم) ...

۳۴.و در خطابه ای دیگر در صفین می فرماید (..... به طرف آنها بروید ..... به خدا قسم نادان ترین آن جماعت فرمانده آنان است و جنگ طلب آنان معاویه و پسر نابغه و ابوالاعور سلمی و ابن ابی محیط شراب خوار که او را در دوره اسلام حد شرابخواری زده اند (کلب گوید اینکه حضرت می فرماید در دوره اسلام آن پلید و آن ولید ناپاک تر از او و...، را حد زده اند دلالت بر آن دارد که آنها و هم قطاران آنها در قبل از اسلام و در دوره اسلام همچنان به شرابخواری اشتغال داشته و دائماً به این امر پلید می پرداخته اند و در آن زمان که این امر عیان شده است حد بر آنان جاری شده یعنی آن جرثومه های فساد و تبهکاری نه قبل و نه بعد از اسلام احترامی برای حدود خداوند قائل نبوده و دست از جنایات خود بر نمی داشته اند. پس آیاجز این اشخاص پست و رذل می توانسته اند دشمنی با آن حضرت را با فریب عده ای نادان گمراه، رهبری نمایند...)،

آری بنابراین بیش از همه، از این گروه سزاوار است که در پی تحقیر و کشمکش با من باشند و البته آنها فقط امروز با من در جنگ نبوده اند، از همان زمان که من آنها را به اسلام و آنها مرا به پرستش بت ها دعوت می نمودند، در جنگ بودیم و خدای را سپاس می گویم که از دیرگاه این زشتکاران با من دشمنی ورزیده اند و سپس خداوند آنان را خوار و ذلیل ساخت...، جنایتکارانی که جامعه مسلمین از آنها خشنود نبود و همیشه برای اسلام و مسلیمن مایه خطر و هراس بودند ..... و اکنون به منظور خاموش نمودن نور دین خدای عزوجل، پرچم جنگ علیه ما برافراشته اند، خدایا صفوف آنان را پراکنده گردان، و عقیده و سخنان آنان را متعدد و متفاوت ساز، و آنها را در برابر گناهان آنها به هلاکت برسان زیرا بی گمان و بی تردیدآنکسی که تو او را دوست بداری و سرپرست او باشی خوار و ذلیل نخواهد گشت و آن که تو او را دشمن بداری عزت و قدرت نخواهد یافت)،

(کلب و همه مؤمنین و مؤمنات گویند آمین، آمین، آمین یا رب العالمین، آری و این دعای مستجاب آن حضرت است که آثار آن در ظهور جلالت آن حضرت و رفعت مقام دوستداران او و در ایجاد ذلت برای آن پلید وطرفداران او معلوم و مشهود است و قطعاً این

خواری و مذلت که حضرت فرمودند هرچه به قیامت نزدیک شویم عذاب برای آنان سخت تر و ابدی تر و بر مؤمنین و صالحان امت محمد صلی الله علیه و آله و عجل فرجه مبشارت نعمت های ابدی الهی ظاهرتر و شکوفاتر خواهد بود آمین رب العالمین)،.

۳۵.و در خطبه ای دیگر در صفین می فرماید: (..... رسول خدا صلی الله علیه وآله به من سفارشی نموده است که از اجرای آن چشم پوشی نخواهم کرد و شما اکنون با دشمنان خود روبرو شده اید و می دانید که فرمانده آنان منافق زاده ای است که آنان را به سوی آتش دوزخ رهبری می نماید و در سپاه حق من هستم، پسرعموی پیامبرتان که با شماست و شما را به سوی بهشت جاویدان و اطاعت از پروردگار و عمل به سنت پیامبرتان دعوت می نماید، همان کسی که قبل از هر مرد دیگری با پیامبر نماز خواند، آری هیچکس در نماز با پیامبر خدا بر من سبقت نگرفت و من از مجاهدان و جنگاوران غزوه بدر هستم و منزلت من با معاویه که از دشمنان آزادشده فتح مکه و پسر آزادشده (ابوسفیان دشمن کینه توز اسلام) است هرگز برابرنخواهد بود

(..... کلب گوید آری این کلام حضرت در گله و شکوه از روزگار آمده است که فرمود الدهر انزلنی ثم انزلنیثم انزلنی حتی یقول علی و معاویه یعنی روزگار مرا پایین آورد و باز پائین آورد و باز پائین اورد تا جایی که مردم گفتند علی و معاویه پس اناالله وانااليه راجعون آری سرچشمه شاید گرفتن به بیل چو پر گشت نتوان گرفتن به پیل ملاحظه شد که چگونه کسانی که لیاقت نداشتند به امور اقتصاد و اجتماع و احکام و .....، امت بپردازند متصدی امور گردیده و صاحب آن خلافت که خداوند او را در غدیرخم بوسیله رسول خود نصب و بر همه برتری داده بود حدود سی سال در باغستان ها مشغول کشاورزی بود و محرز است که در این زمان که یک عمر محسوب می گردد پیران به زیر خاک و جوانان ناآگاه و خام بزرگ و اجتماع متحول و فضایل صاحب کار پنهان و فضایل دروغین دشمنان خدا آشکار و ..... و مردم می گویند علی ومعاویه انا لله و انا الیه راجعون)

و بخدا قسم ما جمعیت خداوند و بر طریق حق و راه اسلام هستیم و آنها بر طریق باطل و راهنادرست...).

۳۶.و در نطق دیگری می فرماید (..... خداوند شما را به خوبی آزموده است... پس بی درنگ رو به سوی معاویه و طرفداران او بیاورید زیرا طرفداران ستمکار او قرآن را پشت سر افکنده و آنرا به بهای اندکی فروخته اند...).

۳۷.و در خطبه ای دیگر می فرماید (..... ای مردم آماده جنگ با دشمنی شوید که جهاد علیه او مایه تقرب و نزدیکی به خدای عزوجل است و وسیله و رابطه ای است برای نیل به آستان او... بر خدا توکل نموده و بدانید که خدا برای حمایت و عهده داری کفایت می کند...).

۳۸.و خطبه آن حضرت در زمانی که اهالی شام قرآن ها را بر نیزه ها بلند نمودند (..... بندگان خدا بر من از همه واجب تراست که دعوت به کتاب خدا را بپذیرم ولی معاویه و عمروبن عاص و ابن ابی معیط و حبیب بن مسلمه و ابن ابی سرح، اهل دین و قرآن نیستند و من آنها را بهتر از شما می شناسم و از زمانی که کودک بودند با آنها مصاحبت داشتم و وقتی بزرگ هم شدند با آنان هم نشینی داشتم، آنها بدترین کودکان و شرورترین مردان بودند و این دعوت به قرآن سخن حقی است که در آن اراده باطل شده است و اینها به خدا قسم قرآن را بر سر نیزه نکرده اند تا به آن قدر و احترام نهاده و به آن عمل نمایند بلکه این فریب و نیرنگی آشکار است و...، شما فقط یک ساعت بازوان و سرهای خود را به من قرض دهید و آنها را به من بسپارید، زیرا اینک حق به موقعیت تعیین کننده و نهایی رسیده است و چیزی باقی نمانده است تا ارکان ستمکاران را از بنیان براندازیم...).

(کلب گوید هزاران اشک و آه و افسوس بر غربت مولای ما امیرالمؤمنین که چگونه تقدس و جهل یاران او موجب شد تا بنیان آن خبیث از ریشه در نیاید و این جرثومه فساد و تبهکاری با حیله و نیرنگ بر جامعه مسلمین مسلط شود و اسلام به این قهقرایی که ملاحظه می فرمائید در طول زمان دچار شود و بشود آنچه شد... اناالله وانااليه راجعون، آری تمرد از فرمان آن حضرت توسط یاران نادان آن حضرت، بهای سنگین و تاوان سهمناکی در طول تاریخ داشت که کمترین آن قتل عام شیعیان و مسلمانان پس از سلطه آن خبیث در تمام بلاد اسلامی و انحراف از قرآن و سنت و خواری امت اسلام بود و امید است با ظهور مولایمان حضرت مهدی عج الله تعالی فرجه

الشریف با انتقام از این دشمنان خدا مقدمات عذاب جاودانی آنان آماده و عزت اسلام و مسلمین دوباره به جوامع اسلامی باز بازگشت نموده و کلمه حق بر سرتاسر گیتی حاکم و جاری گرددآمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

۳۹.و روزی که خواستند قرار حکمیت و مراجعه به قرآن را بنویسند از علی علیه السلام پرسیدند آیا اعتراف و اقرار می نمایی که آنها مؤمن و مسلمانند؟ حضرت فرمود من اعتراف نمی نمایم نه درباره معاویه و نه در حق همراهان و طرفدارانش که مؤمن یا مسلمان هستند ولی معاویه هرچه می خواهد برای خود و طرفدارانش بنویسد و خود و طرفدارانش را هرچه می خواهد بنامد...)،

(کلب گوید تو از شعور و کم عقلی سؤال کننده تعجب نمی کنی که اینگونه سؤال می کند، آیا دشمنان خدا و رسول و قرآن و امام حق که به حکم قرآن مجید از مصادیق بارز اعداء الله و گروه منافقین و .....هستند، می توانند مؤمن یا مسلمان باشند پس به حکم بهترین قاضی امت اسلام یعنی مولانا المظلوم که براساس احکام قرآن مبین در حق معاویه و یاران او صادر فرموده و بر طرفداران و راضی به اعمال آنان تسری دارد بسیار دقت کن و آنها را دردوزخ الهی مخلد ببین)

سخنانی از یاران بزرگ رسول خدا در نکوهش و مذمت معاویه:

۴۰.علی علیه السلام در قنوت نماز ظهر خود می فرمود: (خدایا معاویه، عمرو(عاص) و ابواعور سلمی و حبیب و عبدالرحمن بن خالد و ضحاک بن قیس و ولید را لعنت بفرما)

(کلب گوید و ما و همه مؤمنین و مؤمنات علینا صلوات الله در طول تاریخ تاقیام قیامت می گوئیم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون...)

و نیز عایشه نیز پس از هرنماز، معاویه را نفرین می نمود... که روایات تاریخی آن را در جلد دوم به تفصیل آوردیم.

۴۱.معاویه (علیه الهاویه) نامه ای به ابوایوب انصاری صحابی و دوست رسول خدا (ص) نوشت و ابوایوب آن را به علی علیه السلام اطلاع و گفت که ای امیر المؤمنین، معاویه پناهگاه منافقان نامه ای به من نوشته است...)

۴۲.قیس بن سعدبن عباده پیشوا و رهبر قوم و قبیله خزرج در نامه ای برای معاویه می نویسد (..... ای معاویه تو بت و بت زادهای، تو کسی هستی که از روی ترس و ناچاری و اضطرار مسلمان شدی ولی با اختیار و آزادی تمام از اسلام بیرون رفتی، پس تظاهر به اسلام تو طول نکشید و نفاق تو نیز امر تازه ای نیست، ..... ما انصار و یاران آن دینی هستیم که تو از آن خارج شدی و دشمن آن دینی هستیم که تو آن را برای خود ساخته ای .....، و در عبارت دیگر (..... تو یک بت پرست پسر یک بت پرست بیشتر نیستی، تو کسی هستی که از روی ترس و ناچاری مسلمان شدی و برای اختلاف افکنی در آن ماندی و به اختیارخود و آزادانه از دین پیامبر بیرون رفتی، و خدا بهره ای از اسلام در تو قرار نداد و تظاهر به اسلام تو خیلی طول نکشید و نفاقت و امر تازه ای نیست و تو در ادامه راه گذشته ات همچنان با خدا و رسول او در حال جنگ هستی (یعنی جنگ با علی علیه السلام که وصی رسول خدا و ادامه دهنده راه رسول خدا است به منزله جنگ با رسول خداست) و تو یکی از افراد قبایل مشرک و مهاجم به اسلام و مسلمین هستی و همچنین دشمن خدا و رسول او و بندگان مؤمن به خداوند...) .....

(کلب گوید سلام و رحمت و رضوان خدا بر حضرت قیس بن سعد که گفتار او در آن روز برای ما در امروز به منزله حربه ای کوبنده برای خرد نمودن بت یاوه هایی است که دشمنان خدا و رسول برای این منافق بت پرست یعنی معاویه علیه الهاویه جعل نموده و سعی نمودند تا اعمال تباه این جرثومه فساد و تباهی و ملعون و ملعون زاده را با توجیهات شیطانی تأویل نمایند.).

۴۳.و وقتی برای معاویه بیعت گرفته شد قیس چنین گفت: (ای مردم شما بدی را به جای نیکی انتخاب کردید و عزت را باذلت عوض کردید و ایمان را با کفر مبادله نمودید و پس از آنکه دوستدار و تحت حکومت امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و پسر عموی رسول خدای جهانیان بودید، اکنون به حالتی درآمدید که آزاد شده فرزند آزاد شده بر شما حاکم گردیده است و ذلت را بر شما تحمیل می نماید و .....).

۴۴.و قیس در نامه ای به معاویه می نویسد (..... به من دستور می دهی که به اطاعت تو درآیم، یعنی به اطاعت کسی که از همه برای امر حکومت ناشایسته تر است و از همه دروغگوتر و حیله گرتر و گمراه تر و دورتر از پیامبر خدا (ص) و ..... حکومتی شرک آمیزی که تو داری یکی از حکومت های شرک آمیز شیطان است).

۴۵.و محمدبن ابی بکر به معاویه می نویسد (..... بسم الله الرحمن الرحیم، از محمدبن ابی بکر به گمراه شده یعنی معاویه پسرصخر، سلام بر کسانی که فرمان خدا می برند و بر آن پیروان که در برابر صاحبان ولایت الهی تسلیمند

(کلب گوید سلام ورحمت و رضوان خدا بر حضرت محمد بن ابی بکر آن دانشمند و مجاهد بزرگ راه خدا، نحوه سلام جناب محمدبن ابی بکردر شروع این نامه به پیروی از رسول خدا اینگونه صورت گرفته و گفتار او در ادامه نامه دلالت بر علم و آگاهی و احاطه او براحکام شریعت و عظمت او در شناخت طریق حق از باطل دارد و... او بدواً معاویه خبیث را مسلمان نمی داند تا بر او به شیوه اهل اسلام سلام نماید بلکه به سنت رسول خدا که بر جماعت غیرمسلمین یعنی یهودیان و مشرکان نامه خود را اینگونه شروع می نماید عمل کرده است و نیز آنچه در ادامه گفتار آورده که همگی دلالت بر مقام بالای او در شناخت این منافقین و این دشمنان خدا و رسول و امیرالمؤمنین دارد او در ادامه می فرماید)،

پس از سپاس پروردگار و ستایش رسول خدا(ص)، ..... خداوند با جلال و عظمت و با قدرت و...، خلقی را آفرید ..... و از میان آنان محمد (ص) را به پیامبری مبعوث نمود... و برای الهامش اختیار نمود و...، و نخستین کسی که دعوت او را اجابت نمود و اطاعت نمود و رسالت او را تصدیق کرد ..... و اسلام آورد، برادرش و پسر عمویش علی بن ابی طالب (ع) بوده است، همان کسی که در امور غیب آن حضرت رات صدیق کرده و گفتار او را راست شمرده و وجود او را بر هر عزیز و خویشاوند خود ترجیح داده و از همه گرامی تر داشته و از هر بیم و گزندی در امان نگاهداشته و در هر موقعیت خطرناک وجود آن حضرت را با وجود خود برابر دانسته و برای اوجانبازی نموده است و با هر کس که با آن حضرت در جنگ بوده، جنگ نموده و با هر کس که با آنحضرت صلح نموده، در صلح بوده است و علی الدوام در تمامی هنگامه های سختی و شدت و مخاطرات سهمگین، جان خود را در راه او نهاده و همیشه آماده شهادت بوده است تا آنکه پیشاهنگ و سرآمد همه امت گردیده و در امر جهاد و جنگجویی و در راه اعتلای دین و شریعت او، بی نظیر و در کار او بی همتا و بی رقیب شده است .....، و تو خود عظمت و بلندی و رفعت مقام و منزلت اورا دیده و شاهد بوده ای، و تو تو هستی (که خودت خودت را خوب می شناسی و بر پستی و ذلت خود آگاهی) و او اوست(یعنی همان کسی که همه به عظمت وجود او و مناقب و فضایل او آگاهند)، اوست که پیشاهنگ هر کار خیری است و در سبقت در امور خیر برجسته و نمایان تر از همه است، او اولین کسی که اسلام آورد و خوش نیت ترین انسان و دارای پاکترین خاندان ها، و کسی که مقام همسرش (فاطمه زهرا سلام الله علیها) از همه زنان بالاتر است (سیده نساءالعالمین) و پسرعموی بهترین و برترین انسانها و تو ملعون فرزند ملعون و تو آن کسی هستی که با پدرت بطور دائمی و مستمر بر ضد دین خدا توطئه کرده اید و برای خاموش نمودن مشعل خدایی اسلام تلاش نموده اید و در این راه سپاهیان گردآوری و ثروت هاخرج کرده اید و پیمانها با قبایل بسته اید و پدرت در حال این کار و توطئه مرد و تو جانشین او شدی و ادامه دهنده راه و اعمالش و گواه صدق گفتار من علیه تو و بر درستی این مطلب، حضور همین کسانی است که به تو پناهنده شده و تو را تکیه گاه خود ساخته اند که همان باقی مانده قبایل مشرک و مهاجم و سران نفاق و اختلاف و بدخواهان پیامبر خدا (ص) که همگی در پناه تو و همراه تو هستند و از طرف دیگر شاهد صدق گفتار من برای علی، علاوه بر فضل و برتری آشکار و درخشان او و پیشاهنگی و سابقه پرافتخار دیرینه اش، وجود یاران اوست که در فضایل و مناقب آنان آیات قرآن کریم از سوی خداوند نازل شده است وخداوند آنان را که جزء گروه مهاجر و انصار هستند، تمجید و تحسین نموده است، و این بزرگان امت اسلامند که با او هستند و به صورت گروه ها و دسته های جنگجو و رزمنده پروانه وار به دور او با شمشیرهای برهنه خود دفاع می نمایند و خون خود را نثار وجود او می نمایند و تمام فضیلت و افتخار را در پیروی از او می بینند و بدبختی و بد عاقبتی را در نافرمانی از آنحضرت، پس بر تو و بر تو مرگ و نیستی باد، چگونه خودت

را در مرتبه و رتبه و طراز علی قرار می دهی در حالی که او وارث رسول خداست و وصی آن حضرت و پدر فرزندان او و اولین کسی که از او پیروی کرده و آخرین کسی که با او بوده و کسی که پیامبر رازهای خود را با او در میان گذاشته و او را در کارش شرکت داده است و تو در واقع دشمن آن حضرت هستی و پسر دشمن آن حضرت، پس تا می توانی از گمراهی خود و راه باطل خود بهره برداری و کام جویی کن و بگذار تا عمروبن عاص در این گمراهی ترا مدد رساند، زیرا چیزی نمانده که اجلت بسر رسد و حیله ات از هم گسیخته گردد و آنگاه برای تو روشن و واضح خواهد شد که عاقبت خوب و سعادت جاویدان به چه کسی تعلق خواهد داشت و من می دانم که توبه پروردگار خود یعنی همان پروردگار که از تدبیر کیفرگونه او خود را در امان یافته و از رحمت او مایوس شده ای، مکروحیله می نمایی ولی او در کمین توست و تو از او غافل و در غرور، خدا و خاندان رسول او، ما را از تو بی نیاز گردانیده اند و سلام بر کسی که دین را اساس هدایت و چراغ راه خود قرار دهد).

(کلب گوید ای هزاران هزار سلام و درود بی پایان از سوی خداوند بر روح مطهر و با عظمت محمد بن ابی بکر نثار باد که اینگونه با ادب و متانت و قوت کلام خود، از راه و طریق حق و حریم پاک ولی خدا و وصی رسول گرامی او، یعنی مولای مظلوم ما علی علیه السلام دفاع نموده و به بهترین وجه آنحضرت را یاری نموده است، که قلب مجروح ما از آن شفا یافت خدایا دین ما مانند دین محمد بن ابی بکر است و اعتقاد ما مانند اعتقاد پاک او پس نام ما را نیز در طومار دوستداران او ثبت و درج بفرما آری رحمت و رضوان خداوند جل جلاله تاآن زمان که خدایی می نماید یعنی تا ابدالآباد بر آن وجود نازنین نثار و ایثار باد و خداوند به فضل خود ما را از شفاعت آن مجاهد نستوه اسلام در دنیا و آخرت برخوردار و بهره مندبفرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

۴۶.و در نامه ای دیگر محمدبن ابی بکر به معاویه می نویسد: (..... من امیدوارم که وضعیت جنگ بر علیه شما به پایان برسد و خداوند شما را در اثناء جنگ نابود نماید ..... و در صورتی که پیروز شوید ..... به جان خودم سوگند که بسیار ستمکار را یاری کرده و چه بسیار از مومنین را کشته و پیکر آنها را پاره پاره کرده باشید و سرانجام شما و آنان به درگاه خداوند خواهد بود و امور به خدا برمی گردد و او ارحم الراحمین است...)

۴۶.معن بن یزید سلمی صحابی بزرگوار و از مجاهدان (بدر) به معاویه می نویسد (..... هیچ زن قریشی از مردی قریشی موجودی شرورتر و خبیث تر از تو به دنیا نیاورده است...).

۴۷.امام مجتبی نواده رسول خدا (سید شباب اهل الجنه)، در نامه ای به معاویه می فرماید: (..... ای معاویه امروز هر شگفت زده ای باید از این موضوع به شگفت آید که چگونه تو به طرف تصدی امری پریده ای که لیاقت و صلاحیت آن را نداری.....، آگاه باش که خدا به حساب تو خواهد رسید و به دادگاه الهی کشیده خواهی شد و آنگاه خواهی دانست که عاقبت خیر و نیک به چه کسی تعلق دارد، و به خدا سوگند بزودی در برابر پروردگارت قرار خواهی گرفت و آنگاه ترا به خاطر جنایاتی که کرده ای کیفر خواهد داد و البته خدا در رفتار خود با بندگان ستمگر نیست...)،

۴۸.معاویه چون به مدینه وارد شد به منبر رفته و گفت: (پسر علی کیست و علی کیست، پس امام حسن مجتبی برخاسته و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: خدای عزوجل هر پیامبری را که مبعوث فرمود برای او از تبهکاران دشمنی قرار داده است، (ای معاویه) من پسر علی هستم و تو پسر صخر، مادر تو هند (جگرخواره) است و مادر من فاطمه، مادر بزرگ تو قتیله است ومادر بزرگ من خدیجه، پس خدا از بین ما دو نفر هرکس را که خاندان و روش پست تری دارد و شهرت کمتر و کفر و نفاق بیشتر و شدیدتر، لعنت فرماید پس مردمی که در مسجد حضور داشتند فریاد زدند آمین، آمین، و آنگاه معاویه نطق خود را قطع نموده و به خانه رفت) و در عبارت دیگر (معاویه چون به کوفه در آمد به نطق برخاست در حالی که حسن و حسین درپای منبر بودند، پس او نام علی را آورده و جسارت نمود و سپس به حسن اهانت کرد و حسین برخاست تا پاسخ او را بدهد ..... و حسن دست او را گرفت و نشانید و خود به خطابه ایستاد و فرمود (هان ای معاویه ای کسی که از علی نام بردی من حسن هستم و پدرم علی است و تو معاویه ای و پدرت صخر، من مادرم فاطمه است و

تو مادرت هند، جد من رسول خداست و جد تو عتبه بن ربیعه، من مادربزرگم خدیجه است و تو مادربزرگت قتیله، پس خدا از میان ما دو نفر هرکسی را که آوازه ای محدودتر و نسبی پست تر دارد و در گذشته و حال شرارتی بیشتر و کفر و نفاقی شدیدتر دارد را لعنت فرماید پس جماعت هایی از مردم حاضر در مسجد گفتند آمین...)،

(کلب گوید ما و همه مؤمنین و مؤمنات علینا صلوات الله تا آخر خلقت از صمیم قلب می گوئیم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

۴۹.معاویه قاصدی را نزد امام حسن مجتبی فرستاده و از او خواست که به جنگ خوارج برود و آن حضرت فرمود: (سبحان الله من از جنگ علیه تو که برای من حلال است برای حفظ مصلحت امت و ایجاد الفت و محبت بین مردم صرف نظر کردم و تو تصور می کنی من در کنار تو به جنگ خواهم پرداخت...)

۵۰.امام حسین علیه السلام به معاویه می نویسد (..... (آگاه باش) که جاسوسان تو یعنی آن گمراهان از دین برگشته، دروغ گفته اند و من بدنبال جنگ و نقض عهد یا مخالفت نیستم بلکه از خدا و از این موضوع می ترسم که تو و حزب از دین برگشته تو ..... یعنی همان حزب ستمکار و دوستدار شیطان این مطلب را بهانه ای قرار داده و دست به جنگ و نقض عهد بزنید، ای معاویه آیا تو نبودی که حجر و یاران عابد و سر به راه حق سپرده او را، به قتل رساندی، یعنی همان کسانی را که از بروز بدعت نگران و بی تاب می شدند و... تو آنان را پس از انجام تعهدات محکم و تضمین های مطمئن به طرز ظالمانه و تجاوزکارانه کشتی و در برابر خدا گستاخی کردی و عهدی را که در برابرش و با او بسته بودی به هیچ شمردی آیا تو قاتل عمرو بن حمق نیستی همان کسی که از کثرت عبادت صورت و پیشانی او پینه بسته و نقش برداشته بود، تو او را پس از تعهداتی کشتی که اگر به قلعه نشینان محاصره شده داده می شد از کوهها پائین می آمدند .....، آیا تو نیستی که زیاد را در دوره اسلام به خود منسوب نمودی و ادعا کردی که او پسر ابوسفیان است و حال آنکه رسول خدا (ص) فرمان صادر فرمودکه فرزند متعلق به فراش (بستر) است و سزای مرد زناکار سنگسار گردیدن است و سپس او را بر مسلمانان مسلط کردی تا آنهارا به قتل برساند و دست و پای آنان را قطع نماید و پیکر آنان را بر تنه درختان به دار بیاویزد .....، پناه بر خدا ای معاویه .....، آیا تو آن حضرمی را نکشتی که درباره او زیاد به توگزارش داده بود که او بر دین علی کرم الله وجهه است، و آیا نمی دانی که دین علی همان دینی است که پسر عمویش رسول خدا صلی الله علیه وآله داشته است... به من نوشته ای امت را به فتنه داخل نکن ولی من فتنه ای عظیم تر و سنگین تر از حکومت تو بر امت نمی بینم ..... و به خدا قسم کاری بهتر از جهاد علیه تو نمی شناسم ..... پس تا می توانی علیه من نقشه بکش و توطئه کن ولی از خدا بترس ای معاویه و بدان که خداوند دفتری دارد که هر کار کوچک و بزرگی را در آن ثبت وضبط می کند و بدان و آگاه باش که او فراموش نمی کند که تو به محض اینکه کمترین احتمال مخالفت از کسی بدهی او را می کشی و به محض وارد آمدن اتهام او را دستگیر می کنی و پسرکی را به حکومت نشانده ای که شراب خواری می کند و با سگها بازی می کند و...)

(کلب گوید یا حضرت امام حسن قلب ما برای مظلومیت شما و یاران شما محزون و دیدگان ما اشکبار است لعنت ابدی خداوند بر کسانی که قلب تو را بدرد آوردند و دوزخ ابدی خداوند جایگاه و محل استقرار جاویدان آنان باد آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

۵۱.وقتی معاویه به مدینه آمد به بهانه حج ولی به نیت اخذ بیعت برای یزید (پلید) به عنوان ولایت عهدی، نطقی نمود وگفت (یزید حدیث دان و قرآن شناس و قرآن خوان است و حلم و بردباری او را حد و مرزی نیست)، پس امام حسین سیدالشهداء نواده پاک رسول خدا صلی الله علیه وآله برخاسته پس از ستایش خدا و درود بر پیامبر چنین فرمود (..... (ای معاویه) دانستم که درباره یزید چه گفتی، از کامل بودن او و سیاستمداری او برای امت محمد (ص)، تو با این تعریف میخواهی مردم را درباره یزید گمراه کنی و به اوهام وارد نمایی ..... در حالی که یزید با اعمال و رفتارش خود را معرفی نموده و نظری را که باید امت درباره او داشته باشند پیدا نموده است .....، تو همین اعمال یزید را در نظر بگیر که سگان را به حالت پارس و گلاویزی می خواند و آواز می دهد و کبوتران و کبوتربازی را، و کنیزکان مطرب و ساز زن و ..... انواع بلهوسی ها وبیهوده گری ها ..... پس قصدی را که برای ولایت عهدی او داری رها کن و تو چه

نیازی داری که با وجود این همه کارهای زشتی که انجام دادی، این گناه را نیز به آنها اضافه کنی و به خدا قسم تو هنوز که هنوز است، باز به ستمگری و ناروایی وانحراف خود ادامه می دهی و برای خود بطور مستمر اعمال (جنایت بار) ذخیره می نمایی ..... و حال آنکه میان تو و مرگ جز یک چشم به هم زدن باقی نمانده است...).

(کلب گویدای معاویه ای بدبخت و ای شقی برای حکومت چند روزه دنیا هرچه از دست تو برمی آمد انجام دادی پس لعنت و عذاب ابدی خداوند و دوزخ جاویدان او بر تو و یاران و طرفداران و توجیه کنندگان اعمال تو باد آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

۵۲. و ابن عباس در نطقی در بصره می فرماید (..... ای مردم آگاه باشید .....، شما اکنون همراه امیرالمؤمنین علیه کسانی جنگ می کنید که پیمان خدا را گسسته و ریختن خون مؤمنین را روا می دانند و ستمگرند و قرآن را نمی خوانند و حکم قرآن را نمی شناسند و به دین حق پایبند نیستند .....، پس عمروبن مرجوم عبدی برخاسته و گفت: ..... خدا امیرالمؤمنین علی را موفق بدارد و ..... و پیمان شکنان ستمگر را که قرآن نمی خوانند را لعنت کند و ما به خدا قسم به آنان یعنی (معاویه ویاران او)، کینه و عداوت می ورزیم .....).

۵۳.و عمار یاسر در اثناء جنگ صفین می فرماید: (..... ای مسلمانان اگر می خواهید کسی را نگاه کنید که با خدا و رسول او دشمنی نموده .....، (و در روز فتح مکه) نزد پیامبر آمده و تظاهر به اسلام نموده در حالی که به خدا قسم از روی میل نیامده بلکه از ترس چنین نموده و همچنین هنگامی که پیامبر رحلت نموده و ما می دانستیم که او دشمن مسلمین و حامی تبهکاران بوده است، آگاه باشید که این شخص معاویه است پس او را لعنت نمائید که خدا او را لعنت نماید و با او بجنگید .....)،

۵۴.و عبدالله بن بدیل در اثنای جنگ صفین در نطقی می فرماید (..... معاویه داعیه کاری را دارد که حق او نیست و ..... و به کمک اعراب بیابانگرد (جاهل) و قبایل جاهل و متعصب بر شما تاخته است ..... با این دار و دسته تجاوزکار بجنگید ..... و من همراه رسول خدا با آنها جنگیده ام و به خدا قسم آنها در این موقعیت پاک تر و بهتر از آن موقعیت نیستند .....).

۵۵.و در خطابه سعیدبن قیس آمده است (..... ای مسلمانان به خدایی که بر بندگان خود بینا است، قسم یاد می نمایم که اگرفرمانده ما یک فرد حبشی نژاد بود، فقط به دلیل وجود هفتاد مجاهد جنگ بدر در این سپاه برای حقانیت سپاه ما کفایت مینمود و حال آنکه فرمانده و رهبر ما همان پسر عموی پیامبر ماست که خود قهرمان غزوه بدر است، همان کسی که از کودکی نماز خوانده و با پیامبر شما در جوانی و سنین رشد خود با دشمنان جهاد و جنگ نموده و معاویه (خبیث) همان اسیر مسلمانان است که بند اسارت به واسطه (اظهار اسلام) از او برداشته شد و او را آزاد نمودند و فرزند آزاد شده است و آگاه باشید که سبکسران و نادانان را گمراه کرده و به آتش دوزخ کشانده است ..... به خداوند سوگند هر مردی از شما که مردی از آن نابکاران را بکشد خدا به سبب این عمل او به بهشت جاوید عدن وارد خواهد نمود و آن کشته شدگان به شمشیر شما را، به آتشی سوزان که از انها جدایی نخواهد پذیرفت وارد خواهدنمود...). (خدایا رحمت و رضوان بی انتهای تو بر سعید بن قیس مقدس و همه یاران و یاوران مولانا المظلوم وصی رسول خدا علی علیه السلام در طول تاریخ نثار و ایثار باد و از تو می خواهیم تا شفاعت آنان را در دنیا و آخرت نصیب ما بفرمایی آمین،آمین، آمین یا رب العالمین).

۵۶.و مالک بن حارث اشتر در جنگ صفین چنین می فرماید: (..... ای سپاه بدانید که شما بر صراط حق هستید و آن جماعت بر باطل هستند و آنها کسانی هستند همراه معاویه گمراه می جنگند ولی شما همراه مجاهدان بدری که حدود یکصدتن جنگجویان بدری و عده ای دیگر از اصحاب محمد (ص) و شرکت کننده در دیگر غزوات او هستند، قرار دارید و بیشتراین پرچم هایی که رسول خدا در اهتزاز است همان پرچمهایی است که در نبردهای خود بکار برده بود، و با معاویه همان پرچم هایی است که (او و پدرش)، همراه مشرکان در جنگها علیه رسول خدا بکار برده اند، ..... و برای شما جز دو سرانجام خیر نخواهد بود یا پیروزی (بر این جرثومه های فساد و تباهی) و یا شهادت (در راه خدا و ورود در بهشت جاودانی) .....)،

۵۷.هاشم بن عتبه می فرماید: (..... ای امیرالمؤمنین ما را به سوی آن جماعت سنگدل و از حق گریزان روانه ساز که کتاب خدا را به پشت سر خود انداخته اند و ..... حرامش را حلال و حلالش را حرام نموده اند و شیطان تمایلات آنها را به خودجلب نموده ..... و آنها را از دین خارج و به پرتگاه گمراهی انداخته است...)، ...

۵۸.و نیز جناب ابن عباس در خطابه ای می فرماید (..... پسر زن جگرخوار می داند و یقین دارد که در جنگ علیه علی بن ابیطالب، جمعی از اراذل و اوباش و افراد پست شام حامی و مددکار او هستند و او می جنگد با پسرعمو و داماد رسول خدا و با اولین کسی که با او نماز خوانده است، جنگاور غزوه بدر که در تمامی غزوات پرافتخار و فضیلت آور همراه رسول خدا بوده است و این معاویه و ابوسفیان در همان زمان، دو مشرک بت پرست بوده اند و آگاه باشید قسم به آن خدایی که هستی را به تنهایی تحت سلطه ظهور در آورده و سزاوار سلطنت برهستی گردیده است که این علی بن ابی طالب همراه رسول خدا می جنگید و این علی بود که می گفت خدا و رسول او راست می گویند و این معاویه و ابوسفیان بودند که می گفتند خدا و پیامبرش دروغ می گویند .....).

۵۹.و این اشعار نیز از علقمه بن عمرو است که در جنگ صفین سروده است (..... پسر صخر یعنی معاویه را حرمت و اعتباری نیست که بواسطه او بتوان امید ثوابی از خدا داشت بلکه با او بودن پشیمانی جبران ناپذیری ببار خواهد آورد، ای کنیززاده به تو آن خواهد رسید که به آن کسی می رسد، که وقتی با قهرمانان و دلاوران رزمجو و جنگنده روبرو شوند خواهد رسید...).

۶۰.مجراه بن ثور سدوسی، صحابی بزرگ رسول خدا در صفین این سرود حماسی را می خواند (..... من با شمشیر خود دشمنان خود را می کوبم و از معاویه ترسی ندارم، آن گشاده چشم و آن گشاده شکم که مادر گمراهش هند جگرخوار او رابه آتش سرنگون ساخته است و در آنجا همنشین سگهای پارسگر جهنم خواهد بود، او فرومایگانی را به گمراهی کشانده است که خدا راه نجات را به آنها نشان نخواهد داد...)، مسعودی در مروج الذهب این سرود حماسی رزمی را به علی علیه السلام نسبت داده ..... و مؤلف لسان العرب نیز آن را به علی علیه السلام نسبت داده است و طبری نیز در تاریخش، اولین بیت را به علی علیه السلام نسبت داده است و ابن مزاحم سه مصرع آن را از امیرالمؤمنین دانسته است و... ابن ابی الحدید آن را ازابن ثور دانسته ...

۶۱.ابوعمر در استیعاب می نویسد (..... وقتی عثمان کشته شد و مردم با علی علیه السلام بیعت کردند، مغیره بن شعبه به حضور رسیده گفت یا امیرالمؤمنین نصیحتی دارم ..... طلحه را حکومت کوفه و زبیر را حکومت بصره و به معاویه حکومت شام را بده و وقتی حکومت تو برقرار شد با آنها هرچه می خواهی انجام بده ..... و حضرت فرمود ..... اما در مورد معاویه به خدا قسم که هرگز او را تا به این وضع و حال که هست باشد، منصبی نخواهم داد... پس غضبناک رفت و فردا آمد و گفت شما درست می فرمایی ..... علی به فرزندش حسن فرمود اگر معاویه را در مقامش ابقا نمایم پس گمراهان را به همدستی ومددکاری خود گرفته ام .....).

(کلب گوید پس در این کلام مولای مظلوم ما امیرالمؤمنین تأمل نما که این حکم براساس آیات قرآن است و اینکه معاویه شقی و طرفداران گمراه او اهل دوزخ جاودانی هستند و این را ما در کتاب تفسیر خود به شهادت آیات قرآن هم ثابت نمودیم)

۶۲.ابوعمر در استیعاب در شرح حال حبیب بن مسلمه می نویسد (..... آورده اند که حسن بن علی به او گفت ..... آری به خدا تو در راه آبادی زندگی دنیای معاویه از او اطاعت نموده و به شدت در پی تحقق تمایلاتشان دویده ای و آگاه باش اگراو دنیای تو را آباد کند قطعاً دین تو را تباه خواهد کرد...).

۶۳.یک زن در مقابل معاویه او را سرزنش و علی را مدح و ثنا می نماید ..... (..... معاویه به حج رفت و جویای زنی از قبیله بنی کنانه شد که نام او (درامیه حجونیه) بود شد و او زنی سیاه چهره و فربه بود... پس به او گفت .....، ترا احضار کردم تا سؤال کنم چرا علی را دوست داری و از من تنفر داری ..... پاسخ داد علی را به خاطر این دوست داشته ام که با مردم به عدالت بود و در تقسیم درآمد مساوات را رعایت می کرد و به همه سهم یکسان می داد ..... علی را از آن جهت دوست دارم و او را ولی و مولای خود می دانم که رسول خدا او را دوست داشت و ولی خود شمرد و...، و با تو دشمن هستم، زیرا خونهای ناحق برزمین ریخته ای و در محاکم خود ستم کردی و از

قانون اسلام منحرف شده و حکومت کرده ای پس معاویه گفت به همین جهت شکمت باد کرده و پستانهای تو بزرگ شده و کمرت پهن شده است و او پاسخ داد ای معاویه به خدا قسم در این صفات که نام بردی هند مادرت ضرب المثل بود، معاویه گفت ای زن حرف دهانت را بفهم من حرف بدی به تو نزدم .....،..... آیا خواسته ای داری گفت آری یکصد ماده شتر سرخ مو با بچه و چوپانش، گفت برای چه می خواهی گفت برای سیرکردن کودکان و ..... صلح بین عشایر و ..... معاویه گفت اگر آنها را به تو ببخشم آیا مقامی را که علی در نزد تو دارد را کسب می نمایم، او پاسخ داد پناه می برم به خدا، حتی پائین تر را نیز در نظرم به دست نخواهی آورد، ..... پس معاویه ابیاتی را خواند و سپس به او گفت به خدا قسم، اگر علی زنده بود ذره ای از اینها را به تو نمی داد و او پاسخ داد آری می دانم به خدا قسم نمی داد و .....)

۶۴.در روایت طولانی که قسمتی از آن را در شرح حال عمروبن عاص در جلد دوم ذکر نمودیم آمده است (..... آنگاه حسن بن علی علیه السلام فرمود ..... ای معاویه اینها نبودند که به من بد گفتند بلکه این تو بودی .....، که از روی دشمنی خود با محمد و آل محمد چنین بی حرمتی انجام دادی (کنایه از اینکه این سگان هار را تو به سوی من فرستادی تا به علی علیه السلام و به من اهانت و بی حرمتی کنند...)، پس من شما را به خدا سوگند می دهم و به شهادت می گیرم که آیا نمی دانید آن کسی را که اکنون به او دشنام دادید، کسی است که به سوی هر دو قبله نمازخوانده است در حالی که تو ای معاویه به هر دو قبله کافر بودی و نماز را گمراهی می دانستی و از روی ضلالت و تباهکاری بت های لات و عزی را می پرستیدی، و شما را به خدا قسم می دهم و به شهادت می خواهم که آیا نمی دانید که او در هر دو بیعت فتح و رضوان شرکت داشت و در حالی که تو ای معاویه به یکی از آن دو بیعت کافر بودی... و شما را به خدا قسم میدهم و به شهادت می خواهم که آیا نمی دانید که علی پیش از همه مردم به اسلام ایمان آورد و تو ای معاویه در آن حال باپدرت در جماعتی بودید که اهل اسلام بر شما ترحم نموده بودند تا به اسلام مایل شوید، در حالی که کفر را در دل خودپرورش می دادید و تظاهر به مسلمانی می نمودید ..... شما را به خدا قسم می دهم آیا نمی دانید که در غزوه بدر پرچمدار رسول خدا علی بن ابی طالب و پرچم مشرکان در آن جنگ به دست تو ای معاویه و پدرت ابوسفیان بود، و آن حضرت در جنگ بدر و در جنگ احزاب در حالی که پرچم رسول خدا را در دست داشت با شما جنگ می کرد در حالی که پرچم سپاه مشرکین در دست تو و پدرت بود، ..... و در تمام آن اوضاع و سختی ها و جنگهای سهمگین خداوند او را سربلند و پیروز نمود و حجت او و منزلت والای او را آشکار کرد و جنبش تبلیغاتی او را قرین موفقیت نمود و سخن او را به راستی مقرون نمود و رسول خدا در همه آن موقعیت ها از او خشنود و از تو و از پدرت غضبناک و خشمگین بود و ترا ای معاویه قسم میدهم به خداوند که آیا بیاد داری آن روز را که پدرت سوار بر شتر سرخ مویی سر رسید و تو آن شتر را می راندی و این برادرت عقبه آن را می کشاند و آنوقت که چشم رسول خدا بر شما سه نفر افتاد فرمود (..... خدایا سوار و مهارکش و آنکس که شتر را می راند لعنت بفرما .....) و تو ای معاویه آیا این شعر را فراموش می کنی که به پدرت در آن زمان که تصمیم به مسلمان شدن گرفت نوشتی و برای او فرستادی و او را از مسلمان شدن برحذر نمودی و نوشتی (ای صخر مبادا روزی مسلمان شوی و ما را به ننگ و رسوایی مسلمانی آلوده نمایی و پس از آنکه آن اشخاص در بدر تکه پاره شدند یعنی دائی ام و عمویم و سه عموی مادرم و حنظل (نیکو منظر) که مرگ او ما را دچار بی خوابی و بی تابی کرد، پس مبادا کاری کنی که ما و خاندان ما را در مکه انگشت نما سازد و مرگ برای ما قابل تحمل تر و آسانتر است از اینکه دشمنان پشت سر ما بگویند که پسر حرب روی از بت عزی برتافت...)

و البته به خدا قسم آن چیزها که در دل پنهان نمودی وحشتناک تر از آنچه بود که بر زبان آوردی و شما را ای جماعت به خدا قسم می دهم که آیا نمی دانید تنها علی علیه السلام بود که میان تمامی اصحاب رسول خدا (ص) خود را از تمامی خواستنی ها محروم نمود تا اینکه این آیه در شأن او نازل گردید (..... ای مؤمنان خود را از نعمتهایی که خدا برای شما حلال نمود و روا دانست محروم ننمائید...) و ..... نیز رسول خدا بزرگترین اصحاب خود را به نبرد بنی قریظه فرستاد وآنها به قلعه پناه بردند و مسلمانان کاری از پیش نبردند پس آن

حضرت علی علیه السلام را با پرچم فرستاد و او آنها را تابع حکم خدا و حکم رسول او گردانید و در خیبر نیز چنین کرد، ای معاویه گمان می کنم که تو خبر نداری که من می دانم که رسول خدا (ص) چه نفرینی بر تو نمود در آن زمان که اراده کرده بود نامه ای به بنی جذیمه بنویسد و نیز در هفت مورد پدرت ابوسفیان را لعنت کرد که نمی توانید آن را منکر شوید اول در .....، دوم .....)،

و در عبارت سبط ابن جوزی آمده است..... و هیچ زمان واقع نگردید که پدرت با رسول خدا روبرو شود در حالی که تو با او بودی و رسول خدا او را لعنت ننماید ..... و خود می دانی که در کدام بستر بدنیا آمده ای .....).

(کلب گوید این علی علیه السلام بود و این یاران باوفای او که از روی فهم و درک و بصیرت در کنار مولای خود بودند و همگی جان خود را فدای وجود نازنین امیرالمؤمنین نمودند تا شریعت خداوند را یاری نمایند ولی افسوس که در اثر جهل عده ای مقدس نمای نادان سپاه شیطان بر سپاه حق پیروزی ظاهری یافت و قتل عام ها دهشتناک به وقوع پیوست و ....، و خوشا به حال آنان که سعادت را بر شقاوت برگزیدند).

تبار معاویه:

۶۵.سبط ابن جوزی در کتاب خود می نویسد، اصمعی و کلبی در کتاب مثالب می گویند و معنی این سخن حسن بن علی علیه السلام به معاویه که آیا می دانی در کدام بستر به دنیا آمدی این است که درباره معاویه گفته می شد که او از یکی از این چهار قریشی است (عماربن ولید، مسافربن ابی عمرو، ابوسفیان، عباس بن عبدالمطلب) و همه اینها همنشین ابوسفیان بودند و بعضی از آنها متهم به داشتن رابطه با هند بودند و عماره بن ولید از زیباترین مردان قبیله قریش بود و کلبی درباره مسافربن ابی عمرو می گوید، عقیده عمومی مردم این است که معاویه از اوست زیرا او بیشتر از هر کس به هند همسر ابوسفیان عشق می ورزید و وقتی هند آبستن شد و معاویه را در شکم خود داشت، مسافر بن ابی عمرو ترسید که بگوید از اوست و لذا فرار کرده و به نزد پادشاه حیره رفته و درآنجا مقیم شد، .....، آنگاه مسافر بن ابی عمرو از فرط عشقی که به هند داشت جان می سپارد، کلبی می گوید که هند(جگرخوار) از زنان شهوترانی بود که با غلامان خود رابطه جنسی داشتند و او به مردان سیاه (که دارای قدرت جنسی زیاد هستند) بسیار علاقه داشت و به همین جهت هرگاه بچه سیاهی می زائید فوراً او را می کشت (تا رسوا نشود) و می گوید در زمان خلافت معاویه، میان یزید و اسحاق بن طابه مشاجره ای لفظی در حضور معاویه در گرفت و یزید به اسحاق گفت برای تو خوبست که همه قبیله بنی حرب به بهشت وارد شوند و با این حرف کنایه ای به مادر اسحاق زد که به داشتن رابطه نامشروع با یکی از مردان قبیله بنی حرب متهم بود و اسحاق در پاسخ او گفت و برای تو خوبست که همه جمعیت بنی عباس به بهشت وارد شوند و چون اسحاق رفت معاویه به یزید اعتراض کرد که چرا تو قبل از اینکه بدانی مردم درباره تو چه حرفهایی می زنند زبان به طعنه دیگران باز می کنی، یزید گفت می خواستم به او دشنام داده باشم و معاویه گفت او هم درجواب همین نظر را داشت، گفت چطور گفت مگر نمی دانی که بعضی از قریش در دوره جاهلیت فکر می کردند که من فرزند عباس بن عبدالمطلب هستم پس یزید بسیار ناراحت شد .....،

شعبی می گوید و رسول خدا در فتح مکه و در بیعت باهند به چیزی از این ماجرا اشاره نموده است زیرا وقتی هند در زمان بیعت از رسول خدا سؤال کرد به چه مضمون با تو بیعت کنم و چه تعهد بدهم فرمود به این مضمون که زنا نکنی و آن جرثومه فساد با ناراحتی گفت مگر آزاد زن زنا هم می کند پس رسول خدا هند را شناخت و نگاهی به عمر انداخت و لبخندی زد .....)،

زمخشری در کتاب ربیع خود آورده است که..... (معاویه منسوب به چهار مرد بود ابوعمروبن مسافر، عمار بن ولید، عباس بن عبدالمطلب، صباح آوازه خوان که سیاهپوست و برده عمار بود) و می گویند ابوسفیان زشت رو و کوتاه قد بود و صباح جوان و خوش سیما و به همین جهت هند او را به همبستری با خود خواند و می گویند که عتبه بن ابی عتبه بن ابی سفیان نیز از صباح است و هند چون مایل نبوده است آن طفل در خانه اش به دنیا بیاید به اجیاد رفته و او را در آنجا زائیده است که حسان درباره او چنین سروده است

(.....آن پسربچه در گوشه ای از سرزمین مکه ..... که دختری سپیدپوست از قبیله بنی شمس (یعنی هند زانیه مادر معاویه) که گونه ای صاف و برجسته دارد او را زائیده است)،

ابن ابی الحدید می نویسد که هند در مکه به زشتکاری و فحشاء معروف بود و زمخشری ..... آورده است که زیاد بن ربیه در جواب معاویه که از مادرش سمیه در کنایه به زناکاری یاد نموده است می گوید (..... اینکه با اشاره به مادرم سمیه به من طعنه زدی اگر من فرزند سمیه هستم تو فرزند گروهی از زناکاران قریش هستی...)،

۶۶.حافظ ابن عساکر ..... آورده است (جاریه بن خدامه نزد معاویه آمد معاویه به او اهانت کرد و جاریه در پاسخ گفت به خدا قسم تو معاویه هستی یعنی ماده سگی که عوعو کنان سگهای نر را به سوی خود جلب می کند...، و در عبارت دیگر ابن عبدربه آمده است که معاویه به او گفت خانواده ات ترا چقدر حقیر نمودند که اسمت را جاریه (کنیز) گذاشتند و او گفت خانواده تو چقدر تو را حقیر شمردند که ترا معاویه نام گذاری کردند که به سگ ماده می گویند که .....).

۶۷.شریک بن اعور که مردی زشت صورت بود نزد معاویه رفت معاویه به طعنه به او گفت تو زشتی و زیبایی بهتر از زشتی است و نام تو شریک است و خدا شریک ندارد و پدرت اعور است (یک چشم) و بینا بهتر از یک چشم با این حال چگونه بزرگ و سرور قوم خود شده ای او پاسخ داد تو معاویه هستی و معاویه به سگ ماده می گویند که با عوعو کردن سگهای نررا به خود جلب می کند و تو پسر صخر هستی و جلگه بهتر از صخره است و تو پسر حرب هستی و صلح بهتر از حرب است وتو پسر امیه ای و امیه یعنی کنیزک با این حال تو چطور امیرالمؤمنین شده ای نمی دانم... معاویه آن سخنان را می شنید و .....و چاره نداشت چون مادرش او را چنین نامگذاری نمود ..... پس حیله ای فکر کرد و یک میلیون درهم به عبدالله بن جعفر داد تا اسم یکی از فرزندان خود را معاویه بگذارد ..... غافل از اینکه سگ اصحاب کهف هرگز ساحت پاک آنان آزادگان را آلوده ننمود ...

۶۸.مولای متقیان در خطبه ای می فرماید (..... به خدا معاویه زیرک تر و سیاستمدارتر از من نیست اما او خیانت می کند و پیمان شکنی و زشتکاری و اگر نفرت من از خیانت و پیمان شکنی نبود من از زیرک ترین و سیاستمدارترین افراد بودم...)،

ابن ابی الحدید در شرح این خطابه، سخنان ارزنده ای آورده از جمله سخن حافظ ابوعثمان را درباره معاویه و نیز سخن ابوجعفر نقیب که می گوید: (..... ما نمی گوئیم معاویه تنها به این دلیل اهل آتش دوزخ است که علی را تهدید کرده و یا با وی جنگیده است .....، بلکه به این دلیل هم است که او اساساً عقیده درست و ایمان درستی نداشته است و او و پدرش از سران نفاق بوده و هرگز قلباً ایمان نیاورده اند، بلکه تظاهر به اسلام نموده اند و حرفهاییکه از زبان معاویه خارج شده و سخنانی که از او بطور صحیح ثبت شده و ..... آنقدر و به حدی هست تا ثابت نماید که عقیدهاش فاسد و ناخالص بوده است...).

عایشه معاویه را به فرعون تشبیه می کند:

۶۹.اسود بن یزید می گوید در مورد معاویه به عایشه گفتم او گفت (..... در تاریخ چنین اتفاق افتاد که فرعون چهارصد سال بر مردم مصر حکومت کرد و مثل او کافران دیگر هم که بر مردم حکومت کردند...،).

۷۰.حافظ ابن عساکر در تاریخ خود از شعبی آورده که (..... معاویه در نطقی گفت اگر ابوسفیان پدر همه می بود همه مردم هوشمند و زیرک می شدند، پس صعصعه بن صوحان برخاست و گفت پدر همه مردم کسی بهتر از ابوسفیان یعنی حضرت آدم است و با این وجود عده ای احمق در آمده اند و برخی باهوش .....).

۷۱.معاویه پسر یزیدبن معاویه چون به حکومت رسید به بالای منبر رفته و گفت (..... این خلافت ریسمان خداست و جدم معاویه بر سر امر خلافت با کسی که صاحب و لایق آن بود و به تصدی آن سزاوارتر بود به کشمکش برخاست یعنی با علی بن ابیطالب و شما را به امور ناروا و کارهایی وادار نمود که می دانید، تا آنکه اجلش سر رسید و در گور خود اسیر گناهان و جنایاتش گردید و آنگاه پدرم

متصدی حکومت شد و در حالی که شایسته آن نبود و با پسر دختر پیامبر خدا (ص) یعنی حسین بن علی علیه السلام، به کشمکش و دشمنی برخاست و بر اثر آن جوانمرگ شد و بی دنباله و در گورش اسیر گناهان وجنایات خود گردید و ..... آنگاه گریست.).

(کلب گوید آری و روزگار بهترین معلم و بهترین آموزگار است برای کسی که از آن پند و عبرت بگیرد و با مطالعه تاریخ و چگونگی سرنوشت گذشتگان، درس گرفته و از این راه برای سعادت آخرت خود استفاده کند، انشاءالله پس نظاره کن به این معاویه و این یزید و این ابن زیاد و این .....، و آنگاه به دست با قدرت حضرت حق توجه کن که چگونه همه آن جرثومه های فساد و تباهی را در زیر خروارها خاک مدفون و سر پرکینه آنها را از کرم و خاک پر کرده و آنان را به سوی مقر و جایگاه ابدی آنها یعنی جهنم ابدی خود سوق می دهد وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون).

گفتگوی دلیرانه یکی از یاران حضرت علی با معاویه در زندان:

۷۲.حارث بن مسمار بهرانی می گوید که معاویه، صعصعه بن صوحان و عبدالله بن کواء و تنی چند از اصحاب علی را زندانی نمود و روزی به دیدن آنها رفت و گفت شما را به خدا قسم می دهم راست بگوئید که من چگونه خلیفه ای هستم، ابن کواء گفت اگر ما را قسم نمی دادی که راست بگوئیم نمی گفتیم زیرا تو حاکمی مستبد و عنود هستی که خدا را در نظر نمی گیری و مردان صالح و درستکار را می کشی ..... تو در دنیا آسوده و در آخرت در تنگنا و به عبارت دیگر نعمت دنیا در دنیا در اختیار تو و نعمت آخرت در آخرت از تو دور خواهد بود و ...

۷۳.ابو مزروع کلبی گوید که صعصعه نزد معاویه رفت معاویه گفت تو، اعراب و ریشه های آنان را می شناسی او گفت ..... علی و یارانش جزء پیشوایان درستکار و تو و همدستانت از زشتکاران و تبهکاران هستید و ...

داوری یک تن دیگر درباره معاویه:

۷۴. ابوالفرج در اغانی آورده است معاویه در دوران خلافت خود دو بار به حج رفت، در یکی از این سفرها مردی را به نام شعبه بن غریض در مسجدالحرام دید .....، غریض به او گفت، ای معاویه تو هم دروغگویی و هم پست هستی معاویه گفت دروغگو بودن را قبول دارم ولی پست بودن را به چه دلیل می گویی، پاسخ داد چون در طول تمام زندگی خود، چه در دوره جاهلیت و چه در دوره اسلام آوردنت، حق را پایمال کردی، در دوره جاهلیت و قبل از اسلام آوردنت، با رسول خدا (ص) و الهام آسمانی (قرآن) جنگیدی و... و در دوره اسلام آوردن ظاهری خود مانع شدی تا امر خلافت در دست فرزند رسول خدا قرار گیرد و اصلاً ترا که آزاد شده ای چه ارتباط با امر خلافت، معاویه گفت این پیرمرد خرفت شده و عقل خود را از دست داده است او را از مسجد بیرون کنید، و این قضیه را ابن حجر در اصابه از قول عبدالله بن زبیر نقل کرده و اضافه می نماید(..... پس شعبه بن غریض گفت ای معاویه من خرفت و بی عقل نشده ام، ولی ترا به خدا قسم می دهم آیا بیاد نداری که مادر خدمت رسول خدا نشسته بودیم پس علی آمد و پیامبر از او استقبال کرد و او را در آغوش گرفت و فرمود خدا بکشد کسی را که با تو جنگ نماید و دشمن آن کسی باشد که با تو دشمنی نماید پس معاویه سخن او را قطع کرد و صحبت را عوض کرد...).

محاکمه معاویه و صدور رأی درباره او:

به حقیقت عالم وجود سوگند که هر یک از این شهادت ها که مذکورگردید، خود به خود و به تنهایی، برای درهم شکستن اعتبار این موجود و لجن مال نمودن و انداختن او به پست ترین درجه بی قدری کفایت می نماید چه رسد به همه آنها که یکدیگر را تحکیم می نمایند، همان شهادت هایی که سرآمد اصحاب و بزرگان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره او داده اند همان صحابه که عظمت شخصیت و علو درجه آنان از کسی پوشیده نیست خصوصاً که در بین آنان شخصیت والای امام معصوم قرار دارد که قرآن کریم او را منزه دانسته و کسی است که با حق می گردد و حق با او می گردد و او با قرآن است و قرآن با اوست ..... تا به کنار حوض بر

رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شوند و بالاتر از همه اینها معرفی معاویه تبهکار با سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره این جرثومه فساد است که قبلاً آوردیم ..... و به استنادآن همه شهادت های صادقانه و گفتار گواهان راستین .....

معاویه بن ابی سفیان فردی است که سرانجام او آتش ابدی دوزخ الهی و جایگاه او در جهنم سوزان و معذب مخلد و ملعون و ملعون زاده، بدکار و بدکار زاده، منافق و منافق زاده، آزاد شده فرزند آزاد شده، بت و بت زاده، سبکسر و منافق، سنگدل و حق ناپذیر، کم عقل، بزدل و فرومایه ..... دشمن قرآن و احکام آن... پسر زن جگرخوار ..... که همیشه دشمن رسول و مسلمانان بوده است ..... کسی که در کودکی شرورترین کودکان و در بزرگی تبهکارترین مردم بوده است، ..... و کسی که از ترس و از روی اکراه مسلمان شده ..... و پس از رحلت رسول خدا، سنگدلان خشک مغز را فریب داده و به آتش دوزخ کشانده است...

این معاویه است همان (خونخواری) و تباهکاری است که با جنایت ها، ستمگری ها، انحرافات و بدعت هایش ...(دین خدا را به تباهی کشید) و .....

پاره ای از این جنایت های معاویه:

(کلب گوید و اگر پژوهش گر منصف انصاف دهد کلام معجزه آسای رسول خدا را می بیند که چگونه زنازادگان و حرام زادگان و اولاد زنا با وصی آن حضرت و دین خدا به ستیزه و جنگ وارد شدند و با قتل عام مسلمانان و ..... خود را شایسته آتش ابدی دوزخ نمودند خدایا تو را به ذات اقدس خودت و آبروی مقدسین درگاهت قسم می دهیم که معاویه و یزید و اعوان و انصار و پدر و مادر او را لعنت بفرما و تا قدرت لایزال تو در جهان حاکم است آنان را در دوزخ ابدی مخلد بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

شرابخواری معاویه:

۱.پیشوای حنبلیان، احمدبن حنبل در مسند خود روایتی را از عبدالله بن بریده آورده است که می گوید (..... من و پدرم به دربار معاویه رفتیم ..... او دستور داد برای ما خوراک و غذا آوردند و ما خوردیم و سپس دستور شراب داد و چون شراب آوردند خودش نوشید و از آن جامی به پدرم تعارف کرد و پدرم گفت من از آن زمان که پیامبر خدا شراب را حرام نمود ازآن نخورده ام...).

۲.ابن عساکر آورده است (عباده بن ثابت در شام بود، قافله ای که بار شراب داشت از کنار او عبور کرد سؤال کرد چیست ..... گفتند بار شراب است و برای (فلانی یعنی معاویه) می برند، پس شمشیری برداشته و همه مشکهای شراب را پاره کرد ..... معاویه به ابوهریره پیام داد چرا جلو برادرت عباده را نمی گیری ..... و ابوهریره به نزد عباده رفت و گفت تو به معاویه چکارداری ..... بگذار هر کاری دلش می خواهد انجام دهد ..... عباده بن ثابت پاسخ داد ای ابوهریره وقتی ما با پیامبر (ص) بیعت کردیم تو نبودی ..... ما بیعت کردیم تا امر به معروف و نهی از منکر کنیم ..... و بر سر همان پیمان هستیم .....).

۳.ابن عساکر در تاریخ خود روایت دیگری را نیز ثبت نموده ..... (که عباده در کنار حجره معاویه بود... و به بار قافله ای اشاره کرد و به مردم گفت اینها بار شراب دارد ..... پس مردی به سراغ مقداد رفته و الاغی را که بار شراب داشت حرکت داده و آورده و به معاویه گفت (..... ای معاویه این الاغت را با بار خودت تحویل بگیر و هر کاری می خواهی انجام بده، این را گفت و الاغ را وارد حجره کرد...).

۴.عبدالله بن حارث بن امیه (در حالی که نابینا شده بود) ..... نزد معاویه رفت ..... و معاویه به او گفت با ما منصفانه رفتار نمیکنی، گفت چگونه در حالی که سر برادرت حنظله را شکافته ام و نه جریمه داده ام و نه کیفر دیده ام و در شعری سروده ام که ای ابوسفیان ما ترا رئیس و سرور خود نمی شناسیم و .....، و تو شعر گفته ای (..... چندان شراب خوردم که از خود بیخودگردیدم و ..... اگر مردم آگاه شوند که من شراب خوار هستم مرا جز خاک نرم تکیه گاهی نیست...) و آنگاه به سمت معاویه حمله برد و کورمال کورمال او را جستجو می کرد و معاویه خود را به کناری می کشید و می خندید ....

۵.ابن عساکر در تاریخ خود و ابن سفیان در مسند و ابن قانع و ابن منده آورده اند (..... در زمان عثمان و هنگامی که معاویه استاندار شام بود، عبدالرحمن بن سهل انصاری به قصد جهاد خارجی می رفت، روزی قافله ای که مشکهای شراب بار داشت و متعلق به معاویه بود از برابر او رد شد و او برخاسته با نیزه خود همه مشکهای شراب را پاره نموده و با غلامان و نوکران معاویه که همراه قافله بودند درگیر شد و مأموران، ماجرا را به معاویه خبر دادند و او گفت که عبدالرحمن پیر شده و عقل خود را از دست داده ..... پس عبدالرحمن گفت به خدا قسم من عقل خود را از دست نداده ام بلکه رسول خدا (ص) ما را منع کرد از اینکه شراب را به شکم و یا مشکهای خود بریزیم و به خدا سوگند یاد می نمایم تا زنده هستم اگر ببینم آنچه از پیامبر شنیده ام را معاویه مرتکب می شود شکمش را از هم پاره می کنم و یا در این راه شهید می شوم...)....

شاید عده ای فکر کنند و یا ادعا نمایند که میگساری گستاخانه را یزید بن معاویه شروع کرده است... و هیچ عاقل و صاحبفکر و اندیشه، نمی تواند تصور کند که از پدر و مادری صالح و درستکار ..... فرزندی هرزه و گستاخ چون یزید سرکش وعاصی و... بهم برسد ولی این روایات تاریخی اثبات می نماید... که یزید اینگونه اعمال را از پدر نابکار خود به ارث برده، پدری که فساد و فحشاء را رواج می داده و تشویق می کرده و مشکهای شراب را با قافله و یا با استر و... به دربار خود حمل می کرده است، آنهم در روز روشن و در برابر همه مسلمانان .....، ..... و در آن زمان که معاویه به دستور عثمان، عباده را از شام اخراج و به مدینه تبعید می کند ..... عباده به عثمان می گوید (..... من از پیامبر خدا ابوالقاسم شنیدم که می فرمود پس از من کسانی عهده دار حکومت شما می شوند که بد را روا می دانند و خوب را بد می دانند و .....، و به آن خدایی که جان عباده در دست اوست سوگند یاد می نمایم که این معاویه از همین افراد است و عثمان کلام او را رد نکرد...).

و البته این شراب خواری را نیز معاویه از پدر تباهکارش ابوسفیان آموخته بود زیرا او شراب خوار بود و این میخوارگی از اعمال زشت او بوده و در داستان ابومریم سلولی شراب فروش آمده که وی در طائف نزد این شراب فروش اقامت کرد و شراب خورده و مست شد و با سمیه مادر زیاد بن ابیه زنا کرد ..... و براساس این واقعه بود که معاویه زیاد را به برادری خود خواند و با عنوان اینکه او فرزند ابوسفیان از راه زنا است و او را به عضویت خاندان خود درآورد، بنابراین خانه معاویه از ابتداء دکان شراب فروشی و محل زناکاری و فاحشه خانه بوده است و شعار خانوادگی او میخوارگی و زناکاری و بدکاری و... بود و لذا ارشاد الهی در قرآن کلام رسول خدا در آنها اثر نداشت تا آنکه به آن لعنتی دچار شدند که پیامبر نثار آنان کرد که (..... لعنت و ننگ بر شراب باد و بر شرابخوار، و بر ساقی، و بر شراب فروش، و برخریدار شراب، و بر حمال شراب، و بر آنکه شراب برای او حمل می شود و و بر شرابگیر و بر شراب ساز و بر هر که از پولآن امرار معاش می نماید و .....)

(کلب گوید و در روایات مذکور است که در حرام زاده سه خصلت است اول آنکه به حرام مایل است چون از آن زاده شد و مردم آزار است و سوم آنکه دشمن اهلبیت عصمت و طهارت است و این هر سه در معاویه و یزید و خاندان او و طرفداران او اثبات شد) و یا شراب خوار مانند بت پرست هست و یا سه نفر هستند که از نعمت بهشت محرومند دائم الخمر، عاق والدین، دیوث .....، ..... و دیگر فرمایشات و احادیث بسیار که در کیفر ترسناک این عمل پلید وکثافت که معاویه و پدر و فرزندش به آن مبادرت می نمودند آمده است....

رباخواری معاویه:

۱.مالک و سنایی و دیگر محدثان ..... آورده اند که (..... معاویه رضی الله عنه، تنگی زرین و یا سیمین را به مبلغی بیش از ارزش وزن آن فروخت، ابودرداء رضی الله عنه گفت من از رسول خدا شنیدم که فرمود چنین اشیایی را فقط بایستی به قیمت وزن آنها فروخت، معاویه

گفت به نظر من اشکال ندارد، ابودردا گفت من به معاویه باید چه عکس العملی نشان دهم که من حدیث پیامبر را برای او می خوانم و او برخلاف دستور پیامبر، نظر شخصی خود را اظهار می نماید... پس نزد عمر رفت و معاویه را نهی کرد...).

۲.مسلم و دیگر محدثان آورده اند که (..... در یکی از لشکرکشی ها، معاویه فرمانده بود و غنایم بسیار به چنگ آوردیم در میان آنها تنگی سیمین (از نقره) بود مردم برای خرید آن رقابت نمودند و قیمت بالا رفت خبر به عباده بن ثابت رسید گفت من از پیامبر خدا شنیدم که گفت ..... طلا را با طلا و نقره را با نقره و ..... نمک را با نمک باید به مقدار مساوی معامله کنند وگرنه ربا است ..... خبر به معاویه رسید... گفت ما نشنیده ایم ..... پس عباده گفت ما هر چه شنیدیم می گویم اگرچه معاویه خوشش نیاید...)، و نیز بیهقی و دیگران از طریقی دیگر و ابن عساکر از طریقی دیگر این روایت را با همین مضمون نقل نموده اند ..... پس حرمت ربا از ضروریات اسلام و ..... به منزله جنگ با خداست و با آن همه احادیث متواتر چگونه می توان پذیرفت که زمامدار کشور اسلامی از آن بی اطلاع باشد، همان معامله ای که آن به منزله شرک و زنای محارم و ..... محسوب شده است و ..... و قرطبی می گوید علما بر اظهار نظر طبق این احادیث همداستان گردیده و فقهای اسلام بر آن اجماع یافته اند مگر به مبادله جو و گندم .....، امّا کار معاویه به جایی رسیده که درباره رباخواری اظهارنظر می کند... تا جایی که از نقل حدیث آن منع می کند و خشونت به خرج می دهد و...، پس اگر جاحظ حق داشته باشد که معاویه را به این دلیل شرعی که او زیاد را برخلاف سنت ثابت و به شرحی که آمد، در موضوع انتساب زیاد به خانواده ابوسفیان کافر بشمارد، پس قطعاً او یعنی معاویه را به این دلایل و با توجه به خلاف کاری های دیگر، او باید کافرترین کافران حساب کرد....

معاویه نماز را در سفر تمام می خواند:

طیرانی و احمد حنبل، با سندی صحیح روایتی را نقل نمودند از عبادبن عبدالله بن زبیر، که گفت: (..... هنگامی که معاویه به قصد حج وارد شهر ما یعنی مدینه شد، ما همراه او به مکه رفتیم، و او نماز ظهر را پیش نماز شد و آن را دو رکعت خواند .....، و آنگاه مروان حکم و عمروبن عثمان به او گفتند مگر نمی دانی عثمان نماز را تمام می خواند، او گفت من با پیامبر و ابوبکر وعمر به همین صورت یعنی دو رکعتی خواندم ولی آنها گفتند پسر عمویت (یعنی عثمان) نماز را تمام می خواند و اگر تو برخلاف او عمل کنی، در واقع به او ایراد گرفته ای، پس معاویه در ادامه نماز عصر را که پیشنماز ما بود چهار رکعتی خواند.....)، ..... پس نگاه کن به پسر هند جگرخوار، همان شرابخوار و رباخوار که چگونه سنت رسول خدا را که خود شاهد اجرای آن بوده و دو خلیفه دیگر هم به آن عمل می کردند را اینگونه پایمال می نماید و ..... گوش به بانگ رسای پسر عمر که گوش دنیا را پر کرده ندارد که می گوید (..... نماز در سفر دو رکعت است و هر کس برخلاف سنت عمل کند کافر است.....) ..... پس با این وصف، به به به این خلیفه و هزار آفرین به این حاکم مسلمانان .....،

بدعت اذان گفتن برای نماز عید:

شافعی در کتاب (الام) از قول زهری آورده است که: (..... در نماز دو عید (فطر و قربان)، برای پیامبر (ص) و ابوبکر و عمر وعثمان اذان گفته نشد تا آنکه معاویه این بدعت را در شام (برخلاف سنت رسول خدا) برقرار کرد و پس از او حجاج در وقتی که در مدینه از طرف او استاندار شد .....) ..... و ابن حزم می گوید (..... امویان در دیر رفتن به نماز عید، خطبه خواندن قبل از نماز و اذان و اقامه بدعت قرار دادند .....) و روایات کثیره نقل گردید که که رسول خدا در نمازهای عید فطر و قربان اذان و اقامه نمی گفت (و این در حد اجماع است)...)

معاویه نماز جمعه را چهارشنبه می خواند:

، (مردی از اهالی کوفه در بازگشت از جنگ صفین سوار بر شتری به دمشق آمد پس مردی دمشقی با او درگیر شد که این شتر ماده مال من است و قضاوت به معاویه بردند و او از دمشقی شاهد خواست پس او پنجاه نفر را آورد که این شتر ماده متعلق به مرد دمشقی است معاویه رأی صادر کرد و آنوقت مرد کوفی گفت آن شتر اصلاً ماده نیست بلکه شتر نر است و معاویه گفت رأی قطعی صادر شد .....،

بعد از متفرق شدن مردم به دنبال مرد کوفی فرستاد و دو برابر به او پول داد و او را راضی کرد و آنوقت به او گفت برو به علی بگو من با یکصد هزار سپاهی (احمق و نادان) با او روبرو می شوم که یک نفر از آنها فرق بین شتر ماده و شتر نر را نمی داند)،
آری آنها اینگونه فرمانبردار معاویه بودند که در راه صفین معاویه توانست نماز روز جمعه را چهارشنبه برای آنها اقامه نماید و یا سخن عمروعاص را پذیرفتند که گفت این علی بود که عمار یاسر را به یاری خود آورده و در جنگ به کشتن داده و ..... و یا کار سرسپردگی خود را به او تا آنجا پیش بردند که العیاذ بالله لعن و سب نمودن بر علی را سنت و رویه ای مستمر ساخته که از کودکی شروع و تا پیری و مرگ به آن ادامه می داده اند (اناالله وانااليهراجعون)، .....،
او در این بدعت، در زمان لشکرکشی خود به صفین ..... یک روز چهارشنبه نماز جمعه را برگزار می نمایدکه این مسأله ای است که ذهن مرا به خود مشغول کرده ولی راز آن بر من کشف نشده است ..... و نیز از جمله بدعت های دیگر او در اینکه نماز جمعه را در نیمروز و پیش از زوال خورشید خوانده و در این خصوص تخلف او از سنت و راهنمایی پیامبر (ص) و انحراف از اسلاف صالح و درستکار، انحرافی آشکار مانند سایر انحرافات اوست .....،
(کلب گوید که همه آنها من حیث المجموع دلالت بر کفر او دارد و اینکه به این دلیل او هیچ احترامی برای پیامبر، وصی او، دین خدا، سنت پیامبر، آیات کتاب خدا، احادیث پیامبر و .....، قائل نمی شود و برای او قتل عام مسلمان چه قبل از مرگ او و چه پس از مرگ او اهمیّت ندارد تا آن زمان که عذاب ابدی خداوند را به چشم خود ببیند).

بدعت در به همسری گرفتن دو خواهر در یک زمان:

ابن منذر آورده است که قبیله ای از معاویه سؤال کردند (آیا جایز است که انسان دو کنیز که خواهر یکدیگر هستند را به همسری داشته باشد گفت اشکالی ندارد پس نعمان بن بشیر به او اعتراض کرد ..... و گفت آه به خدا حالا فهمیدم به آنها بگوکه از این کار بپرهیزند زیرا روا نیست و گفت پیوند خویشاوندی و حرمت آن در مورد بردگان و غیر بردگان یکسان است.)، و چنانچه در جلد هشتم غدیر آوردیم این کار را عثمان باب نموده بود و از جمله بدعتهای او شمرده شده است و هیچکس از متقدمان و متأخران نیز با او موافقت ننموده و .....، تا اینکه معاویه ای پیدا شد و خواست آن را احیا نماید و ..... که ما او را رسوا نموده و مواضع باطل او را اثبات نمودیم.

خلاصه جلد بیستم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

بدعت معاویه در مورد دیات:

ضحاک از قول محمدبن اسحاق آورده است که .....، از زهری سؤال کردم در رابطه با دیه افراد اقلیت های مذهبی تحت حمایت مسلمانان گفت (در زمان پیامبر و ابوبکر و عمر هزار دینار) و در عبارت بیهقی (مانند مسلمانان بود، پس معاویه آن را نصف کرد و نصف به خانواده مقتول و نصف به خزانه) و در عبارت ابوداوود (خود بر می داشت...) البته همانطور که در جلد هشتم نوشتیم، دیه اهل ذمه (یهود و نصاری) برخلاف تصور زهری یکهزار دینار نبوده و این را از ائمه مذاهب اسلامی فقط ابوحنیفه گفته و اولین نفری که هزار دینار مقرر کرد عثمان بود و... بنابراین کار معاویه در واقع شامل سه بدعت است (۱- دیه را هزار گرفته است ۲- آن را میان ورثه و خزانه عمومی تقسیم نموده ۳- بفرض غلط صحت این تقسیم، نمی بایست سهم بیت المال را در این رابطه برای خود بردارد) پس، به به از این خلیفه... که چگونه دین را وسیله هوسبازی های خود قرار داده است.

ترک تکبیر نماز:

طبرانی از قول ابوهریره ثبت نموده است که اولین کسی که تکبیر نماز را ترک کرد، معاویه بود ابوعبید آن شخص را (زیاد)می داند و... منافات ندارد زیرا زیاد به تقلید معاویه ترک تکبیر کرد و معاویه به تقلید عثمان و .....، ..... طحاوی می گوید(بنی امیه تکبیر گفتن به

هنگام رفتن به رکوع و سجود ..... را ترک کردند و این اولین سنت نبود که از سوی آنان ترک میشد...). شافعی از قول انس بن مالک آورده است که (معاویه در مدینه نماز خواند و در نماز خود بسم الله الرحمن الرحیم سوره دوم را نگفت و چون به رکوع و سجود می رفت تکبیر نمی گفت پس وقتی نماز تمام شد مهاجر و انصار فریاد زدند ای معاویه جزیی از نماز را دزدیدی و...) در عبارت دیگر (نمازی جداگانه با آنان بجای آورده...)، اولاً از این اعتراض معلوم میشود که بسم الله الرحمن الرحیم جزیی از سوره است و آن نظری که می گوید نیست، جعلی است و صرفاً برای توجیه کار معاویه ساخته شده است، چنانکه مطرف بن عبدالله می گوید (من و عمران بن حصین در پشت سر علی نماز خواندیم، او هر وقت خواست به سجده برود تکبیر می گفت و چون سر از سجده برمی داشت تکبیر می گفت، و چون از رکوع برمی خاست تکبیر می گفت پس عمران بن حصین دست مرا گرفت و گفت نماز علی مرا بیاد نماز محمد انداخت) و در عبارتی (با ما نمازی چون نماز محمد را خواند،... و گفت چه کسی آن را ترک کرد گفت عثمان .....) و در روایتی عکرمه می گوید که(من پشت سر پیرمردی در مکه نماز خواندم او بیست و دو تکبیر گفت، من به ابن عباس گفتم او آدم احمقی است پس ابن عباس به من پرخاش کرد و گفت این سنت ابوالقاسم محمد است) و به همین مضمون روایات بسیار نقل گردیده از جمله...،

معاویه از روی دشمنی با علی از گفتن لبیک اللهم لبیک خودداری می کند:

نسایی در سنن و بیهقی ..... از سعید بن جبیر آورده اند که (ابن عباس در عرفه بود از من پرسید ای سعید چرا نمی شنوم که مردم لبیک اللهم لبیک را بگویند گفتم آنها از معاویه می ترسند پس او بلافاصله از چادرش بیرون آمد و گفت لبیک اللهم لبیک اگرچه معاویه از این عمل بدش بیاید و سپس گفت خدایا این جماعت را لعنت کن زیرا از روی دشمنی با علی، سنت جاری رسول خدا (ص) را ترک کرده اند...)، .....

احمدبن حنبل از او به همین مضمون روایت نمود و... (گفت خدا فلان کس یعنی معاویه را لعنت نماید که تعمداً عظیم ترین روزهای حج را هدف قرارداد و آراستگی و شکوهش یعنی همان لبیک اللهم لبیک است را از بین بردند...) و نیز این عقیده عامه دانشمندان و فقیهان است که لبیک گفتن تا رمی جمره عقبه ادامه پیدا می کند... ولی معاویه چون با علی علیه السلام دشمن است و می بیند حضرت به این سنت پایبند است تا جایی پیش می رود که سنت و احکام الهی را زیر پا می گذارد و... و این خبیث تبهکار تاچه اندازه ستمکار بوده که علیرغم نیاز شدید به علم آن حضرت برخلاف رویه و روش آن حضرت عمل می نموده است سعیدبن مسیب می نویسد که (مردی از اهالی شام شخصی را با همسرش می بیند و هر دو را می کشد معاویه در داوری او عاجز می شود به ابوموسی می نویسد تا از علی علیه السلام حکم آن را سؤال کند پس ابوموسی به آن حضرت می گوید که معاویه به من نوشته تا از شما سؤال کنم پس آن حضرت فرمود: (اگر چهار شاهد نگذراند باید طناب در گردنش نهند).

سنت هایی که به دلیل دشمنی با شیعه متروک ماند:

این رویه ناپسند اموی پس از معاویه در بین طرفداران او باقی ماند که صرفاً برای دشمنی با شیعه، سنت رسول خدا را ترک می نمایند ..... از جمله این دشمنی ها: ..... (غزالی و ماوردی می گویند گور بایستی شرعاً هموار باشد ولی چون رافضیان این را شعار خویش ساخته اند ما برای دوری از روش آنان گور را مسطح نمی نمائیم بلکه مرتفع می سازیم...)

و یا مؤلف الهدایه که حنفی است می گوید (..... سنت اینست که انگشتر در دست راست باشد امّا چون رافضیان این سنت را پیش گرفته اند ما انگشتر را در دست چپ می گذاریم...) .....

زمخشری می گوید اولین کسی که خلاف سنت، انگشتر را در دست چپ کرد معاویه بود...، .....

حافظ عراقی در خصوص نحوه آویختن شاخه عمامه می گوید (..... شاید حضرتش شاخه عمامه را از سمت راست سست می کرده و سمت چپ می آویخته همانطور که عده ای می آویزند ولی چون این طرز آویختن شعار امامیه است بایستی آن را ترک کرد...)،

و یا ..... ابن تیمیه در کتاب منهاج خود می گوید (..... به این دلیل، بعضی از دانشمندان گفته اندکه بعضی از مستحبات و کارهای خوب را چون شعار رافضیان است بایستی ترک کرد ..... زیرا شعار ایشان است و... شناختن سنی از شیعه لازم است...)

و یا (..... اگر خواست روضه حسین علیه السلام را بخواند بایستی اول روضه سایر اصحاب را بخواند... تا به روضه خوانی رافضیان شبیه نشده و تشبه نجسته باشد و...)

و حجه الاسلام غزالی گوید (..... بر واعظ و غیر واعظ حرام است که روضه حسین و درگیری های او و صحابه را بخواند... بلکه باید منازعات آنان را توجیه نموده و بگویند اشتباه در اجتهاد بوده است) و .....،

(کلب گوید موضوع بحث اشتباه در اجتهاد که دلیل شیطانی طرفداران متعصب بنی امیه برای توجیه جنایات معاویه و امثال اوست قبلاً دلایل رد آن ذکر شد، و صرف نظر از این که هر بی سر و پا و منافق و فاسق و بی دین را مجتهد نمی نامند و همانگونه که استدلال به آیات قرآن گردید، این استناد فقط در تخلف و انجام خطا و به شرط رعایت تمام شرایط آن مصداق دارد و بهیچ وجه در مقوله جرم یعنی آن اعمالی که خداوند بر مرتکب آن وعده آتش دوزخ ابدی خود را داده است مصداق ندارد بطور مثال اجتهاد در شرک به خدا و قتل مؤمن و .....، مصداق ندارد و لذا این جماعت تصور می نمایند که مفاهیم قرآن را فهمیده اند و حال آنکه معانی ساده و واضح و آشکار قرآن را نمی فهمند و استدلال های قوی و متین آن را درک نمی کنند و در حالیکه خود را مدعی قرآن میدانند فرق مفهوم بین خطا و جرم را در قرآن نمی فهمند و براساس این تعبیر شیطانی از روی هوی و هوس، خود و پیروان خودرا با این اعتقاد شرک آمیز به دوزخ ابدی خداوند وارد می نمایند .....).

بدعت خواندن خطبه قبل از نماز:

زرقانی در شرح موطا در بیان اینکه در دو عید باید نماز را پیش از خطبه خواند، از قول ابن عباس می نویسد. (..... من در نماز عید رسول خدا و ابوبکر و عمر حضور داشته ام و همه آنها نماز را قبل از خطبه می خواندند...)، و می گوید درباره کسی که اولین بار این بدعت را قرار داده که خطبه قبل از نماز برقرار شود اختلاف است...

سکتواری می نویسد، اولین کسی که خطبه را پیش از نماز خواند معاویه بود و سپس حاکمان مروانی مثل مروان و زیاد... و اینها چون چنگ آهنین خود را به گلوی مردم فشار دادند، و دشنام دادن به امیرالمؤمنین را در نطق ها و خطابه ها در دستور کار قرار دادند، خطبه را قبل از نماز قرار دادند تا مردم اجباراً آن را بشنوند و بعد از نماز متفرق نشوند...)،

آری معاویه این بدعت را با جنایت سهمگین دشنام بر علی علیه السلام آمیخته است پس توجه فرمائید به این فرمایش رسول خدا که روایات آن همه صحیح هستند که (..... هرکس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است...).

معاویه یکی از قوانین کیفری اسلام را اجرا نمی کند:

ماوردی و دیگران آورده اند که (..... چند دزد را نزد معاویه آوردند و او دستور داد دستهای آنان را قطع کنند، آخرین دزد قبل از اینکه دست او را قطع کنند، اشعاری را خواند... پس معاویه آن دزد را رها کرد و این اولین باری بود که در تاریخ اسلام از اجرای حد اسلامی صرف نظر می شد...)....

معاویه لباسهایی می پوشد که شرعاً جایز نیست:

ابوداوود از خالد روایت می نماید (..... مقدام بن معدی و...، نزد معاویه رفتند معاویه به مقدام گفت خبر داری که حسن بن علی مرده است ..... او گفت چگونه این خبر را مصیبت نمی دانم حال آنکه رسول خدا حسن را در آغوش می گرفت و میفرمود این از من است و حسین از علی ..... پس مقدام به معاویه بن ابی سفیان گفت ترا به خدا قسم ای معاویه آیا می دانی که رسول خدا از پوشیدن پوست حیوانات درنده و سوار شدن بر آن نهی کرده است گفت آری، پس مقدام گفت به خدا قسم ای معاویه من همه اینها را در خانه تو دیده ام...)،

امیرالمؤمنین در نامه خود به عمروعاص می نویسد: (تو دین خود را تابع دنیای کسی کردی که گمراهی و تجاوز کاری اوآشکار و فردی بی حیا و بی آبرو است)، ابن ابی الحدید در شرح این فرمایش می نویسد (تردیدی نیست که معاویه شخصی گمراه و تجاوزکاری او آشکار بوده است و... و اینکه حضرت فرموده است بی حیا و بی آبرو بوده از آن جهت است که معاویه شخصی بسیار هوسباز و بی عفت بوده است و مجالس شب نشینی و محافل عیاشی داشته ..... و پس از قیام علی علیه السلام خود را محتاج متانت و آرامش دیده است وگرنه در دوره عثمان بسیار بی حیا و بی آبرو و آلوده به هر زشتی بوده است و در دوره عمر از ترس ریختن آبرو، خود را حفظ می کرده است امّا در عین حال لباس ابریشمی و دیبا می پوشیده و درجام زرین و سیمین می نوشیده و قاطرهایی سوار می شد که جلی از دیبا و زین زرنشان داشته اند و...، و مردم در شرح حال او نوشته اند که در دوره عثمان شراب می خورد و پس از برقراری حکومتش ..... گفته اند در پنهانی شراب می خورد و برخی گفتند نمی خورد ولی در این موضوع اختلافی نیست که گوش به آواز و موسیقی سپرده و به رقص درآمده و به آوازخوانان و مطربان انعام و اکرام نموده است....

معاویه زیاد را به خود منسوب می نماید: (جنایت سهمگین سال ۴۴ هجری):

در زمینه اینکه نسبت خویشاوندی و این اصل که براساس فرموده رسول خدا (..... فرزند متعلق به بستر و فراش است و مرد زناکار را پاداش سنگ است)، اصلی مسلم و از ضروریات اسلام به شمار می آمد تا آنکه در سال ۴۴ هجری روز شومی که معاویه پسر هند جگرخوار، این بدعت را قرار داد و برخلاف سنت و فرموده رسول خدا عمل کرد...)، امت اسلام بر این قول پیامبر متفق است که فرمود: (هر کس در دوره اسلام پدری جز پدر خود برای خودش ادعا نماید بهشت بر او حرام میگردد...) و یا ..... (هر کس متعمداً خود را به کسی جز پدرش منسوب نماید کافر شده است) و... .....، با همه این فرمایشات مکرر و موکد ..... معاویه زیاد را فرزند ابوسفیان زناکار معرفی کرد و .....، و دلیل آن هم این بود که زیاد برای نابودی مردانپاک و صالح و خداپرست دوستدار علی امیرالمؤمنین، به درد او می خورد، زیاد در بستر عبید، آزاد شده ثقیف به وجود آمد و در ناپاک ترین دامن ها پرورش یافت و...، معاویه خود در نامه ای در دوره امام حسن مجتبی سلام الله علیه به زیاد مینویسد (..... از امیرالمؤمنین معاویه بن ابی سفیان به زیاد بن عبید ..... تو نه مادر داری و نه پدر ..... وقتی نامه ام به تو رسید مردم را وادار کن تا با من بیعت کنند ..... تا مانع ریختن خونت شوی...)،

پس از انقراض دولت اموی، زیاد را زیاد بن ابیه(یعنی زیاد پسر پدرش)، یا زیاد بی پدر، زیاد بن امه (زیاد پسر مادرش)، یا زیاد بن سمیه و... می نامیدند ..... مادر او سمیه کنیز یکی از دهقانان ایرانی بود و حارث بن کلده پزشک ثقفی او را بعنوان پاداش مداوای آن دهقان گرفته و او را به غلام خود که عبید نام داشت داد، ..... سمیه از فاحشه های بنام و مشهور طایف بود که محل رسمی برای اینکار داشت و صاحب پرچم و نشانه ای برای اینکار و معرفی خود به عموم مردم بود

(کلب گوید در آن زمان رسم بر این بود که فاحشه های مشهور و بنام برای معرفی خود به مسافران و غریبه هایی که وارد می شدند بر در خانه خود پرچمهایی نصب می کردند به این معنی که این محل فاحشه خانه است و پرچم به منزله دعوت عمومی از مردم برای زناکاری زناکاران محسوب می شد و تو بر این زیاد بدبخت بی آبرو توجه کن که چگونه مستی قدرت برادر خلیفه بودن او را از اینکه مادرش را فاحشه خطاب کنند بی نیاز کرده است .....)، ....

ابوعمر و ابن عساکر آورده اند (..... زیاد نطقی ایراد کرد... ابوسفیان گفت به خدا قسم من می دانم که چه کسی نطفه او را در دل مادرش کاشت علی بن ابی طالب گفت او کیست، پاسخ داد من پس گفت مواظب حرف زدنت باش... گفت به خدا قسم اگر از ترس عمر نبود وضع زیاد را روشن می کردم... معاویه به استناد همین سخن ابوسفیان، زیاد را به خود منسوب نمود... و اگر معاویه به استناد این گفته پدرش، زیاد را به خود منسوب کرد، او بایستی قبل از زیاد، عمروعاص را به خود منسوب می کرد زیرا روزی که او به دنیا آمد ابوسفیان ادعای پدری او را کرد و گفت تردید ندارم که من نطفه او را در شکم مادرش نهادم و عاص با او به کشمکش برخاست، ولی نابغه چون ابوسفیان را مردی بخیل می دانست حاضر نشد پدری او را برای نوزاد خود به رسمیت بشناسد و عاص را پدر او اعلام نمود و

حسان بن ثابت در این باره سروده است که (ای عمرو، بدون شک پدر تو ابوسفیان است زیرا برای ما از او دلایلی قطعی معلوم شده پس اگر خواستی به پدرت افتخار کنی به ابوسفیان افتخار کن و به عاص افتخار نکن...)،

آری معلوم است که هر زناکار بی عفتی که با سمیه مادر زیاد و نابغه مادرعمرو و هند مادر معاویه و حمامه مادر ابوسفیان و زرقاء مادر مروان و دیگر فاحشه های صاحب نام و مشهور ارتباط داشت میتوانست ادعای پدری فرزندان آنها را بنماید و با همسران آنها بر سر پدری آنها به کشمکش برخیزد...، ابوبکر برادر زیاد وقتی شنید که معاویه، زیاد را برادر خود خوانده و او نیز به این انتساب رضایت داده، خشمگین شد و قسم خورد که هرگز با اوسخن نگوید و گفت قبول این موضوع به معنی تصدیق زناکاری مادرش سمیه است و ترک نسبت پدری او... وای بر زیادآیا با این انتساب او می خواهد با ام حبیبه همسر رسول خدا که دختر ابوسفیان است به عنوان اینکه با او محرم و خویشاوند است ملاقات نماید و...، .....

آورده اند که زیاد در زمان حکومت معاویه به مدینه رفت ..... و ام حبیبه روی از او پوشانید واجازه تشرف به او نداد .....، ..... ابن عساکر و ابن اثیر می نویسند که ابوسفیان به طایف رفت و در دکه شراب فروشی ابومریم سلولی وارد شد و به شراب خواری پرداخت تا مست شد و از او طلب زنی فاحشه کرد او گفت آیا سمیه کنیز حارث بن کلده، زن عبید را می خواهی گفت با اینکه پستانهای او آویخته و زیربغل بدبویی دارد او را بیاور و سلولی او را آورده و ابوسفیان با او آمیزش کرد و زیاد را به دنیا آورد و معاویه ادعای برادری او را نمود...)، معاویه برای تائید نسبت زیاد به ابوسفیان مردم را جمع کرد و شاهدان در تأیید این موضوع سخن گفتند از جمله ابومریم سلولی (صاحب همان فاحشه خانه) بود که معاویه از او سؤال کرد (چه شهادت می دهی ای ابومریم، اوگفت من شاهد بودم که ابوسفیان نزد من آمد و از من فاحشه ای خواست و من به او گفتم جز سمیه کسی را ندارم گفت چاره ای نیست او را با همه کثافت بودن و بدبویی اش بیاور، پس من او را نزد ابوسفیان آوردم و ابوسفیان پدر تو با او به اطاقی رفت و سپس سمیه بیرون آمد در حالی که آب منی ابوسفیان از تنش می چکید، پس زیاد به ابومریم گفت مواظب حرف زدن خودت باش تو فقط به عنوان شاهد آمدی تا شهادت بدهی نه اینکه سرزنش کنی و... و بر اثر آن شهادت ابومریم، معاویه زیاد را خویشاوند خود اعلام کرد...) .....

و در عقدالفرید با همین مضمون آمده است که .....، (زیاد از آن همبستری یعنی زنای سمیه با ابوسفیان در بستر عبید بوجود آمد...) البته او این مقام ظاهر را به همان طریقی حاصل نمود که خود معاویه به آن دست یافت، یعنی در آن زمان که معلوم نبود معاویه نوزاد کدام یک از شش نفر زناکار معروف عصر جاهلیت است و البته این مادرش هند جگرخوار بوده که او را فرزند ابوسفیان اعلام کرد... و زیاد نیز که خود را از پستی و ننگ بی پدری نجات یافته دید و...، تصمیم گرفت تا رضایت معاویه را هرچه بیشتر جلب نماید و لذا .....، دست خود را تا مرفق در خون مسلمانان پاک و غیور و دوستداران اهل بیت و خاندان رسالت... فرو برد و .....

و معاویه به چنین جرثومه نجس و پلیدی نیاز داشت و لذا در آن زمان که یونس بن ابی عبید، به معاویه گفت که رسول خدا فرمود فرزند متعلق به بستر و فراش است و.....، معاویه گفت دوباره بگو و او دوباره گفت و سپس او را تهدید کرد و گفت ای یونس به خدا قسم اگر دست از اینحرف خود برنداری، بلایی بر سر تو می آورم که آن سرش ناپیدا باشد و...، ابن یحیی می گوید (اولین حکم از احکام رسول خدا که رد و پایمال شد حکمی بود که درباره زیاد صادر شد...) و حسن بصری گوید معاویه چهار صفت داشت که اگر فقط یکی از این چهار صفت را دارا می بود برای اثبات تبهکاری او کفایت می کرد (چیره شدن به کمک افراد سفیه و نادان برامت بدون مشورت با صالحان امت یعنی اصحاب باقی مانده رسول خدا، تعیین جانشینی خود برای پسرش یزید پلید که مشروب خوار و دائم الخمر بوده و جامه ابریشمین پوشیده و لهو و لعب و علناً فسق و فجور می کرد...، بر خلاف حکم و امر و دستور رسول خدا، ادعای خویشاوندی زیاد را نمود و چهارم کشتن حجربن عدی مظلوم و ای بدبختی و نکبت و لعنت بر او باد که حجر و یارانش را کشت و این کلام را دو بار تکرار کرد...)،

و این کلام امام حسن مجتبی است که در حضور معاویه و عمروبن عاص و مروان بن حکم به زیاد می فرماید (..... تو را ای زیاد چه ارتباط به قریش، من برای تو نه تنها در قریش بلکه در اصل و نسب و تولدی شرافتمندانه نیز چیزی سراغ ندارم و به درستی که مادرت فاحشه ای بود که مردهای قریشی و سایرزناکاران عرب با او در می آمیختند و چون تو به دنیا آمدی مردم عرب برای تو پدری نمی شناختند تا این شخص (اشاره به معاویه) پس از مرگ پدرش ابوسفیان، ادعای برادری تو را نمود و لذا تو هیچ مایه ای برای افتخار نداری و ننگ سمیه ترا بس است و ما را نسبت با وجود پاک و شریف رسول خدا (ص) و پدرم علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین که هیچ به نجاست های جاهلیت نگرائید و عمویم حمزه سید الشهداء و نیز جعفر طیار برای افتخار بس است، و اینکه من و برادرم حسین دو سیدجوانان اهل بهشت هستیم...)...،

سکتواری می گوید: (..... زیادبن ابیه اولین کسی بود که ننگین ترین بد رفتاری را در حق خاندان محمد (ص) رضی الله عنهم مرتکب شد، ..... و هیچ دانشمند اسلامی نیست که با جاحظ اتفاق نظر نداشته باشد .....آنجا که در رساله (بنی امیه) می گوید (..... در آن هنگام که معاویه بر سلطنت دست یافت ..... سالی که آن را سال (اتفاق عمومی) خوانده اند آن سال برعکس نه تنها سال اتفاق عمومی نبود بلکه سال اختلاف و جدایی و اختناق و دیکتاتوری و سرکوبی مسلحانه و...، بود... و معاویه با آنچه در مورد زیاد کرد، یعنی رد علنی حکم قضایی پیامبر خدا و انکار آشکار دستوراسلام و...، به وضوح در شمار تبهکاران درآمد و در جرگه کافران وارد شد...).

بیعت گیری برای یزید: (یکی دیگر از جنایات سهمگین معاویه):

از دیگر تبهکاری ها و جنایات معاویه... یکی دیگر اخذ بیعت (به زور تهدید و تزویر و تطمیع) برای یزید (پلید و جنایتکار)است که آن را بر خلاف خواست اهل (حل و عقد) یعنی صاحب نظران جامعه اسلامی و از طریق ایجاد رعب و ترس و سرکوبی باقی مانده جمعیت مهاجران و انصار از اصحاب رسول خدا (ص) و علیرغم مخالفت برجسته ترین این اصحاب و .....، انجام داد، ..... از خباثت طینت او اینکه او هفت سال برای این کار زمینه چینی نمود... و چون زیاد که مخالف با ولایت عهدی یزید بود از دنیا رفت او عهدنامه ای به نام زیاد جعل نموده و برای مردم خواند که ..... حکومت پس از معاویه متعلق به یزید باشد و...

و نیز آورده اند چون معاویه تصمیم به عزل مغیره ازکوفه گرفت...، مغیره چون تمایل معاویه را می دانست خود را طرفدار یزید نشان داد و وقتی معاویه از این امر که مغیره طرفدار حکومت یزید است، آگاه شد او را در سمت خود در ریاست و حکومت کوفه ابقاء کرد و مغیره بلافاصله به کوفه برگشت و ده نفر از ایادی خود را با سی هزار درهم رشوه فریفته و سپس آنان به نزد معاویه رفته و برای یزید تبلیغ کردند .....و معاویه به موسی پسر مغیره گفت پدرت دین اینها را به چه مقدار خریده است گفت سی هزار درهم، معاویه گفت دین خود را چه ارزان فروخته اند... و آورده اند معاویه نامه ای برای زیاد نوشت و از او مشورت خواست، زیاد مخالفت کرد و او به یزید پیام داد که (زیاد می ترسد که مردم به خاطر کارهای زشتی که تو انجام می دهی، شورش نمایند و با ولایت عهدی تو مخالفت کنند و چاره را در آن می بیند که تو آن کارها را ترک کنی تا بتوان مردم را قانع کرد...) و آنوقت عبید بن کعب نمیری این پیام را به یزید داد و او از بسیاری از کارهای خود دست برداشت... و زیاد نامه ای نیز به معاویه داد و او را نهی کرد، و چون زیاد مرد و معاویه خواست برای یزید بیعت بگیرد، اقدامات علنی خود را شروع کرد از جمله برای عبدالله بن عمریکصد هزار درهم فرستاد و چون بعد از آن صحبت از بیعت یزید شد عبدالله بن عمر گفت: هان معاویه این را می خواست یعنی موضوع بیعت با یزید و دین مرا ارزان قیمت زد و آنوقت از تائید یزید خودداری کرد،

معاویه در شام برای یزید بیعت می گیرد و در راه اخذ این بیعت امام مجتبی (سید جوانان اهل بهشت) را بقتل می رساند:

معاویه هیأت های نمایندگی استانها را به دمشق دعوت کرد و در میان آنها احنف بن قیس بود و معاویه اعوان و انصار خود را جمع نموده و از جمله به ضحاک بن قیس گفت وقتی من خطبه ام تمام شد، تو اجازه بگیر و خطبه بخوان و در ضمن خطبه از یزید تعریف کن و او را برای ولایت عهدی پیشنهاد بده و سپس عبدالرحمن بن عثمان ثقفی و... برخیزند و کلام ترا تائیدکنند...، برنامه طبق دستور معاویه پیش رفت ولی احنف بن قیس برخاسته و گفت (..... تو ای امیرالمؤمنین عمرت را سپری کرده ای... پس به سخنان ایشان را توجه مکن ..... و تو می دانی تا حسن بن علی زنده است، مردم حجاز و مردم عراق با یزید بیعت نخواهند کرد...)، و آنوقت ضحاک عصبانی شد و گفت (آری منافقان عراقی که مردانگی آنان، فقط در ایجاد تفرقه است...، حسن و وابستگان حسن را چه به سلطنت و این خداوند است که معاویه را به جای خود در زمین نشانده است...) و آنوقت احنف دوباره برخاست و گفت(..... ای امیرالمؤمنین تو عراق را با سلطه نظامی فتح نکردی بلکه با حسن بن علی عهد و پیمان بستی و اگر به پیمان خود خیانت کنی باید بدانی که به خدا قسم پشت سر حسن سوارانی کارآزموده قرار دارند و...، و همان شمشیرهایی را که همراه علی در صفین به روی تو کشیده اند هنوز بر روی دوش آنها قرار دارد و دلهایی که کینه ترا در آن جای داده اند هنوز در سینه های آنان است و به خدا قسم مردم حسن را بیشتر از علی دوست دارند)

و دوباره عبدالرحمن بن عثمان ثقفی سخن گفت و...، و آنگاه معاویه سخنانی به تهدید گفت و سپس احنف گفت (..... ای امیرالمؤمنین تو از همه ما بهتر می دانی که یزید درشبانه روز چه اعمالی صورت می دهد و در ظاهر و نهان چکار می کند و به کجا می رود و از کجا می آید و... آگاه باش که اگر یزید را بر حسن و حسین مقدم بداری و برتری دهی در حالی که می دانی آنان کیستند و چه شخصیتی دارند...، در پیشگاه خدا هیچ عذر و بهانه ای نخواهی داشت...)،

پس معاویه در این برهه از زمان دانست تا امام حسن مجتبی زنده است، مردم صالح و شخصیت های پاکدامن حاضر نخواهند شد به بیعت ننگین با یزید تن در دهند...، و از همه مهمتر او در ضمن تعهدات خود پیمان بسته بود که حکومت را پس از خود به آن حضرت واگذار نماید و هیچکس را جانشین خود نسازد...، و لذا چاره کار را در آن دید که امام حسن را به قتل برساند و با قتل او مانع اصلی را در راه اخذ بیعت برای یزید، از میان بردارد،

(کلب گوید معاویه علیه الهاویه تنها قاتل حسن بن علی و دیگر مقدسین از امت محمد نبود بلکه در خون حسین نیز شرکت نموده است و با رها کردن سگ هاری چون یزید پلید به سوی حسین بن علی، و اصرار در جانشینی او و بدون اینکه از اثر گناه یزید کم شود در خون مظهر ذوالقربی شرکت نمود یعنی، ظاهراً جعده امام را زهر داد ولی باید گفت در واقع معاویه آن حضرت را کشت و یا اگر یزید دستور برپا کردن کربلا را صادر نمود و اگرچه ظاهراً شمر سر امام حسین را برید ولی در واقع این معاویه بود که با روی کار آوردن یزید و عکس العملی که از آن خونخوار سبکسر مورد انتظار بود، قاتل حسین بن علی است و...،

و لذا معاویه در ادامه مأموریت جنگ با محمد صلی الله علیه و آله، در معیت پدرش به ظاهر اسلام آورد و... سپس در لباس اسلام، خاندان محمد را از هم تکه تکه کرد و شعری که یزید می خواند و دین خدا را مسخره می کرد و اجداد خود را برای دیدن انتقام گیری آرزو می نمود و...، در واقع از آرزوهای معاویه بوده که یزید جامه عمل پوشانده است، آری او در واقع قاتل حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت و امیرالمؤمنین ساقی کوثر و وصی رسول رب العالمین و عزیزان از آل محمد در صحرای کربلا بوده است همان نخل های بارور باغ رسول خدا که در جهان نظیر نداشته و نخواهند داشت، همان کسانی که خداوند در کتاب خود از آنان به عنوان ذوالقربی

یاد نموده و اجر رسالت را دوستی و محبت آنان قرار داده است و نیز گروه کثیری از مقدسین امت محمد صلی الله علیه و آله را پس ..... انالله وانااليه راجعون و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون خدایا آتش ابدی و دوزخ جاویدان خود را جایگاه این ستمگران و طرفداران آنان قرار بده و تا خدایی می نمایی روزبه روز بر عذابشان بیفزا آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

عبدالرحمن بن خالد و بیعت برای یزید:

معاویه در طی خطبه ای به مردم شام گفت (ای مردم شام، سن من زیاد شده و اجلم فرا رسیده و می خواهم کسی را به جانشینی خود تعیین کنم شما نظرتان بر چه کسی است... پس مردم با اتفاق نظر اعلام کردند که ما با جانشینی عبدالرحمن بن خالد بن ولید موافق هستیم...، این نظر بر معاویه بسیار ناگوار و سخت آمد ولی به روی خود نیاورد و در فرصتی مناسب در آن زمان که عبدالرحمن بیمار شده بود، پزشک یهودی دربار خود را مأمور نمود تا با دادن زهر به عبدالرحمن او را به قتل برساند، و پزشک سم را به عبدالرحمن داد و عبدالرحمن در اثر آن سم مرد...، برادر عبدالرحمن از ماجرا خبردار شد و بطور پنهانی با غلام خود به دمشق آمد و به کمین آن پزشک یهودی نشست تا شبی که او از نزد معاویه به همراه اطرافیان خودخارج شد به آنها حمله نمودند و همه فرار کرده و مهاجر آن پزشک یهودی را به خونخواهی برادرش عبدالرحمن کشت و وقتی او را دستگیر کرده نزد معاویه آوردند معاویه سؤال کرد چرا طبیب مرا کشتی پس مهاجر پاسخ داد من مأمور قتل برادرم را کشتم ولی دستور دهنده آن هنوز زنده است...)،

سخنان سعید بن عثمان بن عفان با معاویه:

سعیدبن عثمان از معاویه تقاضا کرد که او را استاندار خراسان نماید و... نیز گفت تو یزید را بر من برتری دادی و برای او بیعت گرفتی در حالی که پدرم از پدرش و مادرم از مادرش و خودم از او برترم .....، معاویه گفت در مورد برتری ها، آری عثمان از من برتر است...، ولی اگر غوطه (باغ پهناور دمشق) از مثل تو پر شود من یزید را با آن عوض نمی کنم...، و ابن قتیبه به عبارتی دیگر آن را نقل نموده که او نزد معاویه آمد و گفت (..... چرا بجای من برای یزید بیعت گرفته ای در حالی که به خدا قسم می دانی پدرم از پدر او و .....، و تو این مقام و قدرت را بوسیله پدرم بدست آوردی... معاویه خندید و پاسخ داد...و گفت چیزی بخواه .....، و آنگاه گفت خراسان ملک و تیول تو باشد ..... و آنوقت سعید خشنود و خوشحال از دربار معاویه بیرون رفت...).

نامه های معاویه در مورد بیعت ولایت عهدی یزید:

نامه به مروان بن حکم:

معاویه در نامه ای به مروان بن حکم نوشت (..... سن من زیاد شده و می ترسم پس از مرگ من در میان امت اختلاف شود و...)، و بعد از انجام مکاتبه یزید را معرفی کرد، در این زمان عبدالرحمن بن ابی بکر اعتراض کرد .....، مروان با اشاره به عبدالرحمن گفت: که او کسی است که آیه (و کسی که به پدر و مادر خود گفت وای بر شما...) برای او نازل شد و آنوقت عایشه به سخن درآمد و گفت: (..... دروغ گفتی ای مروان، این آیه در حق فلان کس نازل شد و اما تو آن کسی هستی که پیامبر خدا ترا لعنت کرد) پس حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر و... نیز اعتراض نمودند و مروان موضوع اعتراضات را به معاویه گزارش داد....

نامه معاویه به سعیدبن عاص:

معاویه به سعیدبن عاص که استاندار او در مدینه بود نامه ای فرستاد و دستور داد تا مردم مدینه را به بیعت با یزید دعوت کند و...، و سعیدبن عاص گزارش داد که از خاندان محمد (ص)، از بنی هاشم حتی یکنفر هم بیعت نکرد...، و آنوقت معاویه نامه هایی مستقیم به

عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن جعفر، حسین بن علی رضی الله عنهم نوشت و... به سعیدبن عاص نوشت ..... (نامه ات رسید دانستم که مردم به بیعت بی اعتنا هستند مخصوصاً بنی هاشم... پس ملایمت و نرمی را در پیش بگیر... مخصوصاً خاطر حسین بن علی را عزیز بدار و مگذار که کار ناخوشایندی از تو نسبت به او سر بزند زیرا او خویشاوند است و...)،

آری چیزی بر زبان می آوردند که در دل ندارند... آری او می گوید حسین و پدرش و برادرش خویشاوند هستند... ولی در عمل دست خود را تامرفق در خون آنان فرو می برد .....،

نامه معاویه به حسین بن علی:

به من اطلاع رسیده که کارهایی کردی که گمان نمی کردم انجام دهی و...، و آن حضرت در پاسخ نوشت: ..... جاسوسان تو دروغ گفته اند من نه به دنبال اختلاف هستم و نه تصمیم به جنگ گرفته ام، من در مورد ترک عهد و پیمانی که بسته ای ازطرف تو و ایادی تو نگران هستم...، از حزب ستمکاری که مقدسات را پایمال ساخته و خون ناحق می ریزد و همان حزب ستمکار و همدست شیطان رانده شده...

نامه معاویه به عبدالله بن جعفر:

... می دانی که تو را بر دیگران ترجیح می دهم و نسبت به تو و خانواده ات نظر خوبی دارم... اگر بیعت کنی سپاسگزاری می شود و اگر خودداری کنی مجبور خواهی شد و جناب عبدالله بن جعفر پاسخ داد (..... نامه ات رسید و اینکه گفتی مرا بر دیگران ترجیح می دهی، البته اگر چنین کنی خودت را به سعادت رسانده ای و اگر خودداری کنی به ضرر خود توست و اما اینکه نوشته ای مرا مجبور می کنی آگاه باش که ما قبلاً تو و پدرت را مجبور کردیم تا به اسلام در آمده و شما بی رغبت و از راه اجبار و اکراه مسلمان شدید .....)

نامه معاویه به عبدالله بن زبیر:

برای او این ابیات را فرستاد (..... تو پست نیستی تا سرزنش کننده تو را سرزنش کند بلکه حقه باز و فریبکاری هستی که جز دغلی و نادرستی نمی شناسد .....) و عبدالله بن زبیر به او پاسخ داد (..... تو از هر کس در فرو رفتن در منجلاب گناه و تبهکاری شتابزده تر هستی... تو بردبار نیستی بلکه خود را به بردباری می زنی، ..... و قسم می خورم که اگر بیعت با تو نکرده بودم از دست من جان سالم به در نمی بردی...)

بیعت ولایت عهدی یزید:

معاویه دو سفر به حج رفت (۵۰ و ۵۶) و در هر دو سفر به دنبال موضوع بیعت گیری برای یزید بود...،

ابن قتیبه آورده است(..... معاویه در سال ۵۰ به مدینه آمد و (برای تشکیل یک جلسه خصوصی) به دنبال عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر فرستاد و... گفت ..... اجل من نزدیک است و می خواهم یزید را به جای خود قرار دهم و علت آنکه حسن و حسین را دعوت نکردم با وجود اینکه آنها را دوست دارم اینست آنها فرزندان همان پدرند ..... حالا شما جواب بدهید...

پس عبدالله بن عباس گفت (..... خدا را سپاس می گوئیم...، خدای عزوجل محمد را به رسالت برگزید و او را برای دریافت و ابلاغ وحی اختیار نمود و با افتخارترین افراد آن کسانی هستند که با محمد و الهام او ارتباط دارند و سزاوارترین فرد به تصدی حکومت و امر اسلام، نزدیکترین آنها به او است...)،

پس عبدالله بن جعفر گفت (..... سپاس خدای را ..... درباره این خلافت اگر به قرآن عمل شود خویشاوندان رسول خدا مقدمند و اگر به سنت عمل شود امر باید متعلق به خاندان او باشد و اگر رویه ابوبکر و عمر عمل شود باز کسی برتر و کامل تر از خاندان محمد نیست و به خدا قسم اگر مردم علی را پس از پیامبرشان عهده دار حکومت می کردند البته حکومت را به متصدی حقیقی و شایسته اش سپرده

بودند... در آن صورت حتی میان دو نفر هم در میان امت اختلاف بوجود نمی آمد و شمشیری کشیده نمی شد پس ای معاویه از خدا بترس ..... و اما آنچه در مورد دو پسرعموی من گفتی... به خدا قسم کار درستی نکردی و این کار را نمی توانی انجام دهی مگر با رضایت آنان تو خود می دانی که آن دو نفر معدن علم و بزرگواری و نجابت هستند چه این حقیقت را اعتراف بکنی و چه انکار نمایی...)،

پس عبدالله بن زبیر گفت (..... خدای را سپاس ..... این خلافت فقط متعلق به قریش است... پس ای معاویه از خدا بترس... این عبدالله بن عباس پسرعموی رسول خدا و این عبدالله بن جعفر ذوالجناحین پسرعموی رسول خدا و من هم پسر عمه رسول خدا و حسن و حسین فرزندان علی و تومیدانی که آن دو کیستند ..... پس ای معاویه بترس .....)،

و سپس عبدالله بن عمر لب به سخن گشود: (..... این خلافت مثل رژیم امپراطوری رم شرقی ..... یا شاهنشاهی ایران نیست که حکومت از پدر به پسر ارث برسد و ولایت عهد داشته باشد، واگر این خلافت مثل حکومت آنها می بود من می بایست حکومت را از پدرم ارث ببرم... خلافت منحصر به قریش است و متعلق به کسی که شایسته آن باشد و مسلمانان او را قبول نمایند، و آنکه پرهیزکارتر و بیش از همه مورد رضایت باشد...)،

ابن حجر در اصابه آورده است (که معاویه مردم را به بیعت با یزید دعوت نمود... عبدالله بن ابی بکر به معاویه گفت مگر این رژیم امپراطوری رم شرقی است که هر وقت یک امپراطور از دنیا برود، پسرش به جای او حکومت نماید، بخدا ما هرگز چنین نخواهیم کرد...)

و نیز در بیان دیگری از گفتگوهای سفر اول آمده است که (معاویه به قصد حج وارد مدینه شد... و با جمع کثیری روانه خانه عایشه ام المؤمنین گردید و اجازه ملاقات خواست و عایشه فقط به او اجازه داد و چون وارد شد، مستخدم عایشه یعنی ذکوان آنجا بود و عایشه به معاویه گفت چگونه جرئت کردی و نترسیدی از اینکه کسی را به کمین تو قرار دهم تا ترا به کیفر قصاص برادرم محمد بن ابی بکر به قتل برساند، گفت تو چنین کاری نمی کنی پرسید چطور گفت چون من در حریمی امن و در خانه رسول خدا هستم...، و ..... و چون در ادامه عایشه از حرف او پی برد که بر ولایت عهدی یزید مصمم است به او گفت از خدا بترس و در حق این جماعت چند نفره کار ناروایی نکن... در این هنگام معاویه برخاست تا برود و عایشه به او گفت، تو حجر و یارانش را که افراد عابد و پارسا و مجتهد بودند به قتل رساندی معاویه گفت این سخن را کنار بگذار .....)،

و آنگاه معاویه عبدالله بن عباس و حسین بن علی را دعوت کرده و گفت .....، و حسین برخاسته و پاسخ داد ..... (ای معاویه تو نمی توانی حقیقت را پنهان کنی ..... تو در وصف کسانی که بعد از رسول خدا (ص) حکومت یافتند در مورد بعضی از آنها به طور مبالغه آمیزی به فضیلت تراشی پرداختی و با ستم، او را بر دیگری، برتر دانستی و در مورد بعضی دیگر زبان از مدح و ثنای شایسته بستی و ازحد انصاف خارج شدی .....، شنیدم که از کمالات یزید و سیاستمداری او برای امت محمد سخن گفتی و می خواهی در واقع مردم را درباره شخصیت یزید گمراه و دچار توهم و خیالات نمایی و تصور می نمایی فرد ناشناخته و محجوبی را توصیف مینمایی .....، حال آنکه یزید خودش وضع و عقیده خود را نشان داده است، پس تو به کارهای او نگاه کن از سگ بازی های او در آن زمان که آنها را به جان هم می اندازد و کبوتر بازی های او و کنیزکان خنیاگر او و انواع هوسبازی هایش تا تو را در وصف خودش یاری کند پس این تصمیم را که داری کنار بگذار، آیا همان گناهان که تاکنون مرتکب شده ای برای توکافی نیست که می خواهی گناه این جرثومه را نیز به دوش خود بکشی و با این وضع به آستان دادرسی پروردگار وارد شوی، به خدا قسم که تو به حدی در باطل و در انحراف و ستمکاری فرو رفته و به ظلم پرداخته ای که دیگر جایی برای ظلم بیشتر باقی نگذاشته ای، ای معاویه تو با مرگ فقط یک چشم بهم زدن فاصله داری بنابراین به کاری خوب و پسندیده دست بزن... و همچنین تو در ضمن سخنان خود به ما هم تعرض نموده ای و ما را از حق اجدادی خود محروم می شماری، در حالی که به خدا قسم این حق را رسول خدا از طریق ولایت برای ما به میراث قرار داده است و...، همچنین

تو به فرماندهی آن شخص (عمروعاص)، بر مردم به دستور رسول خدا (ص) و به تعیین او توسط آن حضرت استشهاد کردی، آری این حقیقت دارد و اتفاق افتاد .....، ولی بقیه قضیه را نگفتی که تا این تعیین صورت گرفت مردم اظهار نارضایتی نمودند که چرا او فرمانده گردیده و بر دیگران مقدم شمرده شده است و لذا شروع کردند به ذکر کارهای ناروای او و آنگاه رسول خدا فرمود ای گروه مهاجر و انصار بعد از این هیچکس جز من فرمانده شما نخواهد بود و به این ترتیب رسول خدا آن کار و رویه را نسخ و ابطال کرد و بنابراین تو چگونه در مورد مهمترین کارهای عمومی به کار منسوخ رسول خدا و رویه ای که توسط حضرتش نسخ و ابطال گردیده استناد می کنی، و یا چگونه می خواهی کسی را به این مقام مهم منصوب کنی که بعضی او را دیندار نمی دانند و تو همه مردم را رها کرده و شخص بی دین و گمراهی را چسبیده ای و می خواهی مردم را فریب داده و دنیای او را با بدبخت کردن خودت درآخرت آباد کنی، آری این همان زیانکاری آشکار است...)،

پس معاویه رو به ابن عباس نمود که این دیگر کیست، آیا گفته و نظر تو تلخ تر است و ابن عباس پاسخ داد ای معاویه، به خدا قسم او ذریه پیامبر (ص) است و یکی از اصحاب کساء و ازخاندان پاک و معصوم پس از قصد خود صرف نظر کن .....، و معاویه ..... سه روز در جایگاه خود توقف کرد و روز چهارم بیرون آمده مردم را جمع کرده و گفت (..... ای مردم مدینه من برای بیعت گیری برای یزید آمدم و همه تسلیم شدند مگر اهل مدینه .....، پس حسین برخاست و گفت به خدا سوگند کسی را که به لحاظ پدر و مادر و از حیث شخصیت بهتر از یزید است رها و در معرفی او اهمال کرده ای .....)، .....

معاویه در دومین سفر و تلاش برای بیعت گیری با هزاران سوار جنگی به حجاز وارد شد و ..... از مطالعه ماجرای آن بیعت ننگین و انحرافی معلوم می شود که بیعت تحمیلی در محیطی خفقان آور و با تهدید و ارعاب عمومی و تطمیع و پرداخت رشوه و با تهمت و افترا و فریبکاری و حیله و دروغ صورت گرفت... او سرانجام برای بیعت با یزید عده ای را تهدید می نماید، عده ای را به قتل می رساند، عده ای را استاندار و یا استانی را تیول و ملک آنان می نماید و عده ای دیگر از افراد فرومایه و پست و دنیاپرست را غرق در پول و ثروت می نماید...، و با این وجود کسانی بودند که این ترفندها در اراده آنها اثر نمی گذارد ولی چه فایده که مردم پیرو این اندک نیستند، این امام حسین (ع) پیشوای هدایت گر و راهنما و سبط رسول خدا و صاحب رمز شهادت و فداکاری و مبارزه با ستم کاری است که اینگونه، در تقبیح آن کار ننگین می کوشد و خلق را آگاه می سازد و به مخالفت برخاسته و هشدار می دهد... و از تهدیدهای معاویه و ..... نمی هراسد تا آنکه معاویه باهمه ننگ ها و گناهکاری ها، به جهنم واصل می گردد و حسین با شهادت خود از جهان می رود و رو به سوی رحمت پروردگار دارد، در حالی که وظیفه اش را به بهترین وجه و کاملترین نحو بپایان برده و .....،

آری حسین در حالی به سوی خداوند و رحمت بی انتهای او می رود که قربانی بیعت یزید است، همانگونه که حسن مجتبی علیه السلام نیز قربانی گردید و او را برای تحقق بیعت با یزید با زهر مسموم نمودند، برای بیعتی که هزاران بدبختی و فلاکت بر این امت بوجود آورد، و باعث ویران نمودن خانه کعبه و هجوم بر حریم هجرت بر مدینه و جنگ معروف (حره) که در آن به زنان و دختران مهاجر و انصار تجاوز نمودند و...، باعث بوجود آمدن سهمناکترین صحنه های تاریخی اسلام یعنی صحنه کربلا که در آن خاندان محمد تارومار و ریشه کن گردیدند و بانگ عزا و شیون از تمام خانه های آنان و خانه های هر دیندار و هر دوستدار رسول خدا به آسمان بلند شد و دیگر هیچکس روی خوش ندید و دیگر هیچ لب به خنده باز نشد و بلایا و مصایب که پیاپی روآورد انالله وانااليه راجعون و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون).

نگاهی به یزید و جنایات او:

یزید پلید کسی که به پست ترین رذایل اخلاقی آلوده بود، بی شرم و بی آزرم، بی عفت و همنشین با کنیزکان مطرب و آوازه خوان، سگ باز بی حیا و...، و در این راه کافی است به سخنان و شهادت های هیئت نمایندگی مردم مدینه که به دمشق نزد یزید رفته بودند، توجه کنیم شخصیت های بزرگی چون عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه، عبدالله بن ابی عمرو مخزومی و...، آنها در گزارش خود پس از

بازگشت از سوی یزید گفتند: (ما از نزد کسی می آئیم که دین ندارد، شراب می خورد، مطربی می کند و در حضور او کنیزکان می نوازند و آوازه خوانی می نمایند، سگ بازی می کند و با اوباش و اراذل نشست و برخاست دارد کسانی که همگی راهزن و شرور هستند، ما شما را شاهد گرفته و او را برکنار می کنیم...)،

و این عبدالله بن حنظله صحابی عالیقدر است که او را (پارسا) لقب داده اند و در قیام (حره) به شهادت رسید که در خطبه خود گفت: (ای مردم مدینه از خدای بی شریک بترسید و تقوی پیشه کنید به خدا قسم از قیام علیه یزید آنقدر خودداری کردیم که ترسیدیم از آسمان بر ما سنگ ببارد، این یزید کسی است که مادر و دختر و چند خواهر را با هم به ازدواج خود در می آورد و شراب خورده و نماز را ترک می نماید، .....)،

و منذربن زبیر چون به مدینه وارد شد گفت (یزید به من جایزه ای به مبلغ یکصد هزار داده است ولی این دلیل نمی شود که من ماهیت او را برملا نسازم، ای مردم به خدا قسم که او همیشه آنقدر شراب می خورد که از فرط مستی نماز خود را ترک می کند .....)، ..... و معاویه در نامه ای به یزید می نویسد (..... ای یزید اولین چیزی که مستی حاصل از شراب خواری از تو سلب می نماید .....، ترک شدن نماز در اوقات معین است و ترک نماز در واقع از بزرگترین آفت های مستی و میگساری است و... بنابراین خود را از اینکه آن را در پنهان انجام می دهی دلخوش ندار و به کار خود ادامه نده .....).

جنایات معاویه:

صفحات ایام زندگی تباه معاویه را جنایت هایی سیاه نموده است که از حد شمارش و حساب بیرون است و ما از آن میان چند نمونه ارائه می نمائیم از آن جمله ..... سالیان سال و زمانی طولانی به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب فحش و ناسزا داده و آن حضرت را لعنت می فرستاد و در قنوت نماز بر آن حضرت لعنت می نمود و آن را به عنوان یک سنت و روش در نمازهای جمعه و عید اجرا می کرد...، او برای جلوگیری از گریز مردم در رابطه با دشنام بر علی علیه السلام، سنت رسول خدا را تغییر و دستور داد که خطبه نماز قبل از نماز خوانده شود و...،

مسلم و ترمذی آورده اند که معاویه به سعدبن ابی وقاص گفت چرا به ابوتراب فحش نمی دهی گفت چون سه سخن از پیامبر درباره او شنیدم که موجب می شود هیچگاه او را بد نگویم ..... پس سه حدیث (منزلت، رایت، مباهله) را گفت... این روایت با همین مضمون از طبری نقل و مسعودی پس از نقل روایت طبری در وجه دیگر آن را آورده و می گوید: ..... که (چون این حرف را به معاویه زد و برخاست تا برود، معاویه بلند گوزید و بادی از خود بیرون فرستاد و گفت حالا بنشین تا جواب حرفت را بشنوی ..... اگر تو راست می گویی چرا علی را یاری نکردی و چرا با او بیعت نکردی و اگر آنچه تو شنیده ای من از پیامبر شنیده بودم تا زنده بودم نوکری علی را می کردم...)، ..... و البته معاویه تمام آن احادیث را شنیده بود و...

(کلب گوید او میخواست سعد را تحقیر نماید و البته خود او از هر کس دیگر بیشتر به منزلت امیرالمؤمنین آگاه بود و نیز عمروعاص به شرحی که قبلاً مذکور شد و در شعر خود نیز اشاره و مکاتباتی که با هم نمودند و...، و در همه آنها تفکر کن و عبرت بگیر که چگونه شیطان اعمال آنها را در نظرشان جلوه گر نمود تا دشمنی خدا و رسول و امام بر حق در نظر آنها کم جلوه نمود و..، تا آنکه فریب نفس خود را خورده و زندگی بی ارزش فانی را با ظلم و ستم و بیدادگری و قتل عام جمعیت خداپرستان، برای خود به عذاب جاوید تبدیل نمودند، خداوندا همه آنها و اعوان و انصار آنها و کسانی که به عمل آنها در طول تاریخ راضی ومایلند و برای توجیه جنایات آنان دلیل تراشی می نمایند...، را در جهنم سوزان و غضب ابدی خود وارد بفرما و تا خدایی میفرمایی، لحظه به لحظه بر عذاب آنها بیفزا آمین، آمین، آمین یا رب العالمین..)

و نیز پس از درگذشت حسن بن علی، معاویه وارد مدینه شد و خواست تا بر فراز منبر رسول خدا علی را لعنت نماید پس او را به واسطه سعد نهی کردند ..... و به ام المؤمنین حضرت ام سلمه خبر دادند که معاویه این چنین جنایت می نماید پس آن حضرت به او نوشت

(شما از روی منبر، خدا و پیامبرش را لعنت می نمائید، زیرا علی بن ابی طالب و دوستان او را لعنت می نمائید و من شهادت می دهم که خدا و رسول او، علی را دوست داشته اند)، ولی معاویه به سخن او اعتنایی نکرد

(کلب گوید هزاران هزار صلوات و درود خداوند برمادر بزرگوار ما، حضرت ام سلمه که شهادت او در مظلومیت مولای ما علی بن ابی طالب بر صفحات تاریخ ماندگار و تا ابدالآباد درخشان شد و ما به این شهادت افتخار می نمائیم و آن را سندی محکم در محکومیت و اثبات بزه های معاویه علیه الهاویه تلقی می نمائیم...،)،

و نیز آورده اند که معاویه عقیل بن ابی طالب را مجبور نمود تا بر فراز منبر علی علیه السلام را لعنت نماید و او به منبر رفت و... گفت (ای مردم معاویه بن ابی سفیان به من دستور داد تا علی بن ابی طالب را لعنت نمایم پس شما او را لعنت کنید، که لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر او باد) و از منبر پایین آمد و هر چه معاویه به او اصرار کردکه لعن تو دو پهلو بود پس عقیل گفت به خدا قسم حاضر نیستم تا یک کلمه آن را کم یا زیاد کنم و سخن بستگی به نیت سخنگو دارد

(کلب گوید و البته اینگونه لعن نمودن که در واقع لعن بر معاویه و سایر حکام او بود در زمان تقیه رایج شد و در واقع سنتی برای دوستداران آن حضرت گردید تا در میان جمع بر معاویه و حکام او لعنت بفرستند و مردم نیز آمین گویند و...)،

و نیز معاویه به عبیدالله بن عمر گفت علی را بد بگو و علیه او شهادت بده که عثمان را کشته است پس او گفت به او نمی توانم بد بگویم زیرا او علی بن ابی طالب و فرزند فاطمه بنت اسد است و دلیری او مسلم است و به نحوه حکومت او هم که تو آگاهی... فقط می توانم به او تهمت قتل عثمان بزنم...،

و نیز آورده اند شخصی به نام انیس به گروهی که در بدگویی به علی زیاده روی کرده بودندگفت من به خدا سوگند یاد می کنم که از رسول خدا شنیدم که فرمود من در روز قیامت برای عده ای که تعداد آنها بیشتر از شماره درختان و گیاهان روی زمین است شفاعت می نمایم، پس آیا شما فکر می کنید با توجه به علاقه ای که رسول خدا به نزدیکان خود دارد از آنها شفاعت نمی نماید و...)،

و نیز آورده اند که روزی معاویه در میان انجمنی از اعیان و بزرگان کشور که در بین آنها احنف بن قیس نیز حاضر بود نشسته و در این زمان مردی شامی به نطق ایستاده و در پایان کار به علی لعنت فرستاد، پس احنف گفت ای معاویه این سخنران تو اگر بداند که تو با لعنت فرستادن بر جمیع انبیاء و پیامبران الهی خوشحال می شوی البته اینکار را انجام می دهد، پس از خدا بترس و دست از علی بردار... و معاویه گفت باید بالای منبر بروی و او را لعنت نمایی، و احنف به معاویه گفت در صورتی که مرا مجبور به این کار نمایی... خواهم گفت خدایا تو و فرشتگان تو و پیامبران تو و همه آفریدگان تو هر یک از آن دو (علی علیه السلام و معاویه علیه الهاویه) را که به دیگر تجاوز مسلحانه کرده لعنت بفرما و (فئه باغیه) گروه ستم کار را لعنت فرما و خدایا آنها را لعنت فرما لعنت بی انتها و آنوقت به مردم می گویم بگوئید آمین که خدا شما را رحمت نماید...)، پس معاویه دست از او برداشت و او را از این الزام معاف نمود، و نیز علامه اسماعیل بن علی آورده است که حسن علیه السلام در نامه ای نوشت که به شرط رعایت چند تعهد از سوی معاویه حاضر به مصالحه است... از جمله آنکه به علی بد نگوید و معاویه نپذیرفت، پس از او خواست که علی را در حضور او دشنام ندهد و معاویه پذیرفت ولی عمل نکرد و نیز قیس بن عباد به زیاد گزارش داد که شخصی به نام صیفی بن فسیل از رهبران طرفدارحجر و از سرسخت ترین دشمنان تو است، زیاد او را احضار کرد و گفت تو درباره ابوتراب چه می گویی... گفت او ابوالحسن و الحسین علیهم السلام است زیاد گفت او را لعنت کن یا گردن ترا می زنم... گفت اگر مرا بکشی من به رضای خدا تعالی می رسم و تو بدبخت و بدعاقبت خواهی شد... آنگاه حکم نمود تا او را گردن بزنند پس او را با غل و زنجیر به زندان انداخته که بعداً کشته شد، او با حجر ویارانش در سال ۵۱ هجری به شهادت رسید

و نیز آورده اند که بسر بن ارطاه از سرداران پست و سفاک معاویه در بصره در روی منبر علی را دشنام داد و گفت شما به خدا قسم می دهم اگر حرف من درست است تائید و اگر نادرست است تکذیب نمائید پس ابوبکره برخاست و گفت خدا را شاهد می گیرم که ما ترا دروغگو دانسته و حرفت را نادرست می دانیم پس زیاد دستور داد که او را خفه نمودند

(کلب گوید این معاویه، این یزید و این زیاد و... چه کسی را گردن زدند و چه کسی را خفه کردند و چه کسی را به شهادت رساندند...، آری هر کس ستم نماید اول به خود و بعد به دیگری ستم خواهد نمود و این اشقیاء با این اعمال خود را وارد آتش ابدی الهی نمودند، پس خدایا تا خدایی می فرمایی هر لحظه بر عذاب آنها اضافه فرما و آنها را تا ابدالآباد در آتش دوزخ خود ثابت و برقرار بدار که این جماعت در ستمکاری خود از انجام هیچ ظلمی فروگذارنکردند آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

و نیز آورده اند که معاویه کثیربن شهاب را به فرمانداری ری فرستاد و او بر روی منبر به علی بسیار ناسزا می گفت پس او را در همان مقام ابقاء نمود، .....، .....

و نیز آورده اند که مغیره بن شعبه چون به استانداری کوفه رسید بر فراز منبر بارها به علی و شیعیان او لعنت می نمود و میگفت که پیامبر دخترش فاطمه را به او به جهت جبران محبت های ابوطالب داده است و علی را دوست نداشته است،

و نیز حاکم نیشابوری و ذهبی روایت نموده اند که (مغیره به علی بد گفت پس زید بن ارقم برخاسته به او اعتراض کرد و گفت ای مغیره مگر نمی دانی پیامبر از بدگویی نسبت به کسانی که از دنیا رفته اند نهی کرده پس چرا به علی بد می گویی، ..... و چون خواستند که صعصعه بن صوحان را مجبور به لعن بر علی علیه السلام نمایند گفت خدا لعنت کند کسی را که خدا را لعنت کند و کسی را که علی بن ابی طالب را لعنت نماید...)،

و نیز از ابن سعد آمده است... که (مروان در مدینه حاکم بود و علی و حسن علیهم السلام را لعن و ناسزا می گفت پس حسن به او پیام داد من با دشنام دادن به تو، چیزی از حرفهای تو را محو و بی کیفر نمی نمایم بلکه از خدا می خواهم حق مرا از تو بگیرد و در میان ما حکم فرماید تا اگر راست گفته بودی ترا پاداش دهد و اگر دروغ گفته بودی البته خدا کیفری وحشتناک تر و سهمگین تر از ما به تو خواهد داد)،

آری مروان همان کسی است که رسول خدا او را قورباغه پسر قورباغه خوانده و کسی بود که در جواب اینکه چرا علی را ناسزا می گوئید گفت حکومت ما بنی امیه جز به این روش ثابت و پابرجا نمی ماند و معاویه عمروبن(سعید)بن عاص را که به اشدق ملقب بود فرماندار مدینه نمود و احمدبن حنبل روایتی را از رسول خدا (ص) نقل نموده است که می فرماید (یکی از ستمکاران بنی امیه بر منبر من می نشیند که آب از دهان او سرازیر می شود) و... عمروبن سعید بر منبر رسول خدا بود و آب از دهان او سرازیر می شد و این شقی از کسانی است که بر فراز منبر علی را ناسزا میگفت و قسطلانی و انصاری می نویسند او از این جهت اشدق لقب گرفت که به منبر رفته و خارج از حد به علی رضی الله عنه ناسزا می گفت و بر اثر آن دهان و صورتش لقوه گرفت،

عمروبن سعید همان شقی است که وقتی عبیدالله بن زیاد برای او خبرقتل حسین بن علی را فرستاد، اظهار شعف و شادی نموده و با خنده شعر می خواند... و ابن عبیده اضافه نموده که سپس به مزار شریف رسول خدا اشاره کرده و گفت، ای محمد این قتل و کشتار به جبران جنگ بدر پس گروهی از انصار حرف او را تقبیح نموده و به آن اعتراض کردند، .....

(کلب گوید ببین و قضاوت کن، که رسول خدا برای رضای خدا جهاد می کرد وآنان برای رضای شیطان قتل عام می کردند و انتقام کشتگان خود را در بدر و احد و خندق از پیامبر و علی می گرفتند)

و نیزحاکم نیشابوری آورده است که حجربن قیس مدری از خدمتگزاران خاص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود و روزی علی به او گفت ای حجر روزی ترا بر پا نگاهداشته و دستور خواهند داد که به من لعنت بفرستی و تو مرا لعنت بفرست ولی از من تبری مجو و بیزاری منما پس طاووس گوید من شاهد بودم که حجر مدری را احمدبن ابراهیم خلیفه بنی امیه در مسجد بپا داشت و ملزم نمود تا لعنت نماید و یا کشته شود پس حجر گفت (امیر احمد بن ابراهیم به من دستور داد علی را لعنت نمایم به همین جهت او را لعنت کنید که خدا او را لعنت نماید) و طاووس گوید که و خدا عقلشان را از کار انداخته بودو هیچکدام از آنها مقصود حجر را در نیافتند،

..... آری معاویه و تمامی کارگزاران او، این روش را ادامه دادند... تا اینکه به صورت سنت و رسمی عمومی و طبیعی درآمد و این رسم از زمان شهادت علی علیه السلام تا زمان منع آن در زمان حکومت عمر بن عبدالعزیز مدت چهل سال طول کشید... تا جایی که پس از قطع این رویه جنایت بار مردم عوام تصور نمودند که عمربن عبدالعزیز گناهی بزرگ مرتکب شده و بدعتی نو برقرار نموده است...،

احادیث پیامبر در نهی از دشنام گویی:

صرف نظر از مقام و منزلتی که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در خلافت پرعظمت الهی، اعم از سوابق درخشان در اعتلای اسلام و دفاع از آن و دادگستری و .....، و نیز آن فضایل و افتخارات که خداوند آیات کریمه خود را در حق او نازل فرمود و نیز آنچه رسول خدا در عظمت مقام او بیان نمود و...، دارد این سؤال را می پرسم آیا او یک مسلمان و حتی یک مسلمان عادی هم محسوب نمی شد...، مسلمانی که انبوه احادیث نبوی و فتواهای فقیهان اهل اسلام بر آن قرار دارد که نباید او را دشنام داد و لعنت بر او حرام است...، آیا این فرمایش رسول خدا کافی نیست که فرمودند (بد گفتن به مسلمان مساوی با زشتکاری است .....) و .....، آیا به نظر آن جماعت او جزء عشره مبشره نیست و یا حداقل یک صحابی بشمار نمی آید که به اعتقاد آنان همه اصحاب عادل و صالح هستند و... و جایز نمی دانند که کسی به آنها بد بگوید و به شیعه حمله می نمایند به این دلیل که به تعدادی از اصحاب انتقاد و از آنها نکوهش می نمایند... تا جایی که .....

می گویند اگر کسی به یکی از اصحاب بدگویی کرد او را به نامسلمانی متهم کن... و تا حتی ابویعلی می گوید آنچه در مورد بدگفتن به اصحاب مورد اتفاق فقیهان است اینست که اگر کسی آن را جایز بداند کافر است و اگر جایز نداند کافر نیست ولی فاسق است ..... و جمعی از فقیهان کوفه با قاطعیت گفته اند کسی که به اصحاب بد بگوید باید حتماً کشته شود و رافضیان را کافر شمرده اند...، شیخ علاءالدین می گوید کسی که به یکی از اصحاب پیامبر (ص) دشنام دهد به ابوبکر، عمر، عثمان، علی، معاویه، عمروعاص، و اگر بگوید آنها گمراه و یا کافر بوده اند باید اعدام شوند و اگر ناسزا گویند باید مجازات شوند...، از قاضی ابویعلی سؤال شد درباره کسی که به ابوبکر دشنام دهد گفت کافر است سؤال شد نماز میّت بر او می توان خواند گفت نه، سؤال شد چطور در حالی که لااله الاّالله می گوید...، گفت به نعش او دست نزنید (یعنی نجس است) بلکه با چوب بغلطانید و به گور اندازید و رویش خاک بریزید .....

و به دستور المتوکل علی الله، عیسی بن جعفر بن محمد را به دلیل آنکه به ابوبکر و عمر و عایشه و حفصه دشنام داده بود اعدام شد...، ..... و اگر از این استثناء از آنان سؤال کنید شاید در میان آن جماعت عده ای وقیح باشندکه با نهایت بی شرمی بگویند آری علی و دو فرزند او همان دو که سید جوانان اهل بهشت هستند از این احکام مستثنی بوده و دشنام دادن به آنها برخلاف بد گفتن به دیگر اصحاب اشکالی ندارد چون پسر هند جگرخوار به آنان ناسزا می گفت و لعنت می کرد... ولی ما به او نمی توانیم جسارت کنیم چون کاتب وحی است و هر چند که در دوره چند روزه مسلمانی ظاهری خود که با اواخر حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) مقارن بود و جز چند نامه به رؤسای قبایل ننوشته است و نیز از آن جهت که خواهر او ام حبیبه همسر رسول خدا بوده و او دایی مؤمنان حساب می شود و بقیه برادر زن های رسول خدا مثل محمد بن ابی بکر...، خال المؤمنین یعنی دایی مؤمنین محسوب نمی شوند زیرا دوستدار علی و در سپاه علوی بوده و با معاویه جنگیده اند .....

حالا بیائید از آنها سؤال کنیم که معاویه و امویان ..... که مرتکب این جنایت ننگین گردیده اند... به چه مجوزی به امیرالمؤمنین مولای متقیان علی علیه السلام دشنام می داده و لعنت می فرستاده اند، ..... آری شما اجازه می دهید به چنین شخصیت والایی دشنام داده و لعنت فرستند ودر عین حال اخطار می کنید که به زنازادگان و بی پدران و تبهکاران نامی و گناه ورزان حرامی بد نگویند و اوصاف درخورآنان را بیان ننمایند و زبان به انتقاد میخواره گان و شرابخواران و شهوت رانان و دلقکانی که پیامبر (ص) را مسخره می نمودند و آن حضرت آنها را تبعید و طرد و لعنشان کرده و شریعت اسلام و احکامش را بازیچه ساخته و سنت را پایمال کرده و قرآن را به هیچ شمرده اند و...، نگشایند، ...

پسر هنده جگرخوار با امیرالمؤمنین می جنگید:

در این زمینه از هر چه چشم بپوشیم این حقیقت را نمی توانیم ندیده بگیریم که مولا امیرالمؤمنین خداپرستی است که آزار رساندن به او و جنگ با او حرام است، و البته کسانی که به مردان و زنان مؤمن بدون اینکه جرمی مرتکب شده باشند آزار میرسانند، بار بهتان و گناهی آشکار را بر دوش گرفته اند...، و امت محمد (ص) با این حدیث اتفاق نظر دارند که (دشنام دادن به مسلمان مؤمن، تبهکاری و جنگ با او کفر است)، و معاویه هر دو گناه را مرتکب شده است،

(کلب گوید و خداوند در کتاب خود می فرماید الفتنه اشد من القتل و معاویه علیه الهاویه در پناه ایجاد شبهه در مردم عوام، فتنه ای ایجاد کرد که ثمره آن تبهکاری و جنگ با علی علیه السلام بود و با حیله و تزویر و دروغ، چهره حق را مخدوش نموده و با وانمود نمودن و تظاهر به حقانیت، با گروه طرفدار خود به سوی دوزخ جاویدان رهسپار گردید و اینکه بگویند آنان تابع فتوی بوده اند وگناهی بر آنها نیست یک توجیه شیطانی است که عقل و شرع آن را پذیرا نیست زیرا خداوند می فرماید فلینظر الانسان الی طعامه و منظور از این نظر نمودن در واقع، بررسی و تجزیه و تحلیل نمودن امامت است و صرف اطاعت کورکورانه رافع مسئولیت مسلمانان نیست و انسان بایستی آب را از سرچشمه طلب نماید و هرگاه در عمل به قرآن و سنت به شبهه افتاد توقف نماید و اگر قرار شد امام خود را انتخاب نماید کسی را پیشوای خود قرار دهد که عمل و روش او از همه به قرآن و سنت پیامبر نزدیک باشد و البته سنت و کتاب خدا صاحب دارد و برای انسان شایسته نیست که در آیات کتاب خداوند افتاده و آنها را به فکر و رأی خود تأویل نماید که البته در گمراهی خواهد افتاد و تا قول خدا و رسول و معصومین که مفسر قرآن هستند وجود دارد اتکای به فکر و اندیشه، حاصلی جز گمراهی ندارد، و بطور مثال وقتی در قرآن آمده است یدالله‌فوق ایدیهم نبایستی قیاس به مثل کنیم و قائل به جسمانیت خدا شویم و بگوئیم قرآن خود به این امر یعنی جسمانیت دست خدا اشاره دارد و این دست خدا قاعدتاً به پیکری وصل است و...،

و یا اینکه بگوئیم خداوند می فرماید هر کس را بخواهد هدایت می کند و هر که را بخواهد گمراه می نماید، پس اعتقاد به جبر پیدا کرده و جنایات خود را به خدا نسبت دهیم همانطور که شیطان گفت و اشقیاء به آن استناد کردند و در حالی که صاحبان قرآن، راه را برای ما معلوم کرده اند پس تو با انتخاب ایمان و عمل خوب و صالح از آن نوری پیروی می نمایی که تو را به حیات جاویدان هدایت می نماید یعنی صراط المستقیم و بهشت موعود و رضای خداوند انشاءالله در پناه خدا و هدایت محمد و آل محمد علیهم السلام)،

و حال آنکه علی علیه السلام علاوه بر این موضوع، خلیفه وقت بوده و خلافت او صرف نظر از تصورات مختلف در این باره، به وسیله نص واجماع اهل حل و عقد (صاحب نظران جامعه اسلامی) و بیعت مهاجران و انصار و موافقت همه اصحاب صورت گرفته به استثناء تعداد انگشت شمار که از راه راست منحرف گردیدند، و... علی علیه السلام واقعاً و حقاً خلیفه وقت بوده و قیام کننده بر علیه او با اسلحه واجب القتل بوده است... و با توجه به این فرمایشات و دستورات .....، معاویه در رأس تجاوزکاران داخلی(فئه باغیه)، قرار دارد همانگونه که در زمان بت پرستی خود در رأس قبایل مشرک و مهاجم ضد اسلام قرار داشت و آخر زندگی او چه اندازه به اول زندگی او شباهت یافت...، ..... و این کلام رسول خدا که هرگاه معاویه را بر روی منبر من دیدید او را بکشید

(کلب گوید که این کلام از اخبار غیبی حضرت و جزء معجزات آن حضرت می باشد و...)،

و یا حدیثی که مناوی در کنوز خود آورده که (رسول خدا فرمود هرکس با علی بر سر خلافت جنگ نمود او را بکشید هر کس می خواهد باشد و...) و... بنابراین آن زمان که این دو گروه در مقابل هم صف آرایی کردند قرآن اختلاف آنها را فیصله داد و خدا تکلیف آنان را معلوم نمود که (هرزمان دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند بین آنان اصلاح نمائید و اگر یکی از آن دو به دیگری تجاوز مسلحانه کرد با متجاوز جنگ نمائید تا به حکم خدا برگردد)، ..... و لذا دار و دسته معاویه به موجب نصی که از رسول خدا در دست است، تجاوزکار داخلی (فئه باغیه) هستند...، و قاضی ابوبکر بن عربی می گوید: این آیه در مورد جنگیدن مسلمانان با یکدیگر اصل است ..... و پیامبر به همین آیه اشاره و توجه داشته و لذا فرموده است که (عمار را دار و دسته تجاوزکار داخلی به قتل میرسانند)، و یا در مورد خوارج می فرماید (علیه بهترین فرقه قیام مسلحانه می نمایند) .....

و لذا برای علماء اسلام محقق شد و بادلیل دینی ثابت شد که علی رضی الله عنه امام بوده و هر که علیه او قیام مسلحانه کرده تجاوزکار به شمار آمده و جنگ بادشمن علی واجب بوده است .....) و نیز زیعلی در نصب الرایه می گوید (حق به جانب علی بوده و دلیل آن هم فرمایش رسول خدا به عمار است که ترا فئه باغیه یعنی دار و دسته تجاوزکار داخلی خواهند کشت و شک نیست که او همراه علی بوده و همدستان معاویه او را کشته اند... و حسن ظن در حق آنان مستلزم این است که گفته شود قصد خیر داشته ولی به خطا رفته اند، و لذا اجماع بر این است که علی حق داشته با سپاه جمل یعنی با طلحه و زبیر و عایشه و همراهان آنان و همچنین با سپاه صفین یعنی معاویه و سپاهیان او جنگ نماید و مسلم است که عایشه بعدها اظهار پشیمانی نموده است...) .....

و لذا به همین دلایل بود که مولا امیرالمؤمنین جنگ با معاویه و یاران او را واجب می دانست و می فرمود (چاره ای ندیدم جز اختیار کردن یکی از دو راه، جنگ با آنان و یا کافر شدن به آنچه بر محمد نازل گردیده است)، بنابراین معاویه ای که جنگ با او و قتل او واجب بود چگونه به خود اجازه می داد با امیرالمؤمنین جنگ نماید و...، ..... و لذا حضرت علی علیه السلام (بارها) معاویه و یاران او را دعوت به قرآن و سنت رسول خدا نمود از جمله فرمود: .....، .....، (آگاه باشید من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش و به جلوگیری از ریخته شدن خون این امت دعوت می نمایم)، اما آن گمراهان قبول ننموده ..... و امام خود پیشبینی نمود و به معاویه نوشت (..... ترا می بینم که فردا چون از فشار جنگ به ستوه آیی چون شترانی که از سنگینی بار فریاد می آورند فریاد برآوری و مرا و یاران مرا به مراجعه به کتابی بخوانی که به زبان خود آن را احترام می کنی ولی به قلب خود آن را انکار می نمایی...)، پس چون پیش گویی حضرت به تحقق پیوست که قرآن را بر نیزه بردند و... امام فرمود (.....به خدا قسم آنها قرآن را بالا نبرده اند از آن جهت که آن را می شناسند و به آن عمل می کنند بلکه کار آنها خدعه و فریب است و ایجاد سستی و تزلزل و صدمه زدن است .....)، ...

چهل حدیث از احادیثی در فضیلت علی علیه السلام:

پیامبر گرامی برای هشدار دادن به مسلمانان و جلوگیری از افتادن آنها به ورطه این آشوب جاهلانه از هیچ کوششی فروگذارننموده و مقام و منزلت آن حضرت را (بطور مستمر) بیان نموده که ..... مبادا با او جنگ نمایند، یا دشنام داده و یا لعنت نموده و یا کینه او را به دل بگیرند و یا از یاری او کوتاهی نمایند و... و البته این همه آیات قرآن و روایات و حدیث از رسول خدا معاویه را قانع و مطیع نمی سازد، از جمله (در حدیث منزلت) (علی نسبت به من مانند هارون است نسبت به موسی) و...، یا(هر کس را که من مولای اویم علی نیز مولای اوست خدایا هر که او را دوست دارد تو او را دوست بدار و هر که او را دشمندارد تو او را دشمن دار) و ..... یا (هر که مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که از فرمان من سرپیچی کند از فرمان خدا سرپیچی کرده و هر که علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس از فرمان علی سرپیچی کند از فرمان من سرپیچیده است...)، یا (دو چیز گرانبها در بین شما بر جا می گذارم کتاب خدا و عترت خود را و این دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند...)، و ..... و یا (اگر بنده ای چندین هزار سال خدا را عبادت کرده باشد و سپس در حالی به آستان خدای عزوجل درآید که دشمن علی بن ابی طالب و منکر حق و نقض کننده تعهد ولایت او باشد، خدا البته روزگار او را تباه و رویش را سیاه خواهد کرد.) و یا ..... (ای علی از امت من اگر کسی چندان روزه بگیرد تا زار و

نحیف گردد و چندان نماز بگذارد تا مانند موی باریک شود ولی با تو دشمنی نماید قطعاً خدا او را با صورت در آتش جهنم پرتاب خواهدکرد،) و یا (هیچکس از پل صراط رد نمی شود مگر آنکه علی اجازه عبور او را نوشته باشد) و یا (هیچکس از صراط عبور نمی کند مگر تصدیق ولایت و دوستداری علی و خاندانش را همراه داشته باشد و او بر بهشت نظارت دارد و دوستداران خودرا به آن وارد نموده و دشمنان خود را به آتش دوزخ داخل می نماید)، و یا (شناخت و معرفت به آل محمد برگه رستگاری از آتش دوزخ است و عشق آل محمد اجازه عبور از پل صراط و ولایت آل محمد مایه ایمنی ازعذاب،) و یا (ای مردم به شما سفارش می نمایم تا برادرم و پسرعمویم علی بن ابی طالب را دوست بدارید زیرا او را کسی جز مؤمن دوست ندارد و جز منافق او را دشمن نمی دارد...)، و یا (ای علی تو و شیعیان تو در حالی به عرصه محشر وارد می شوید که تو و آنها، راضی و خشنود و هم مورد خشنودی خداوند هستید و دشمنان تو در حالی وارد عرصه محشر می شوند که خشمگین هستند و هم مورد خشم خدا پس علی سؤال نمود یا رسول الله دشمن من کیست فرمود: هر که از تو (یعنی عقیده و عمل تو) بیزاری جوید و ترا لعنت نماید...)، و یا (مثل و تشبیه خاندان من در بین شما مانند و مثل کشتی نوح است که...،) و یا (اگر کسی بین رکن و مقام قرار گرفته و نماز بگزارد و روزه بگیرد تا به محضر خدا وارد شود در حالی که بدخواه آل محمد باشد البته به آتش انداخته خواهد شد...)، و یا (خداوند مزد رسالت مرا این قرار داده است که خاندان مرا دوست بدارید و فردای قیامت از شما در این باره بازپرسی خواهم نمود) و خداوند در شرح و تفسیر صحنه قیامت می فرماید (..... آنها را نگهدارید و متوقف نمائید چون باید از آنان درباره ولایت علی علیه السلام بازخواست شود .....) اینها چهل حدیث از رسول خدا درباره علی علیه السلام بود .....،

معاویه احادیث پیامبر را مسخره می کند:

این عمل جنایت بار مسخره کردن احادیث پیامبر، از کسی سر می زند که تعصب چشم عقل او را کور نموده و... او را به منجلاب شهوترانی و هوسبازی و... انداخته باشد و این موجود بدبخت و مفلوک و تیره بخت کسی جز پسر ابوسفیان نیست یعنی همان جرثومه پلید که تا مدتها منکر قرآن و رسالت و سنت بود و بعدها که به دروغ اظهار مسلمانی نمود و در هر وقت و بی وقت، آن احادیث را مانند همه عاصیان و گردنکشان خودسر و بی سر و پا مسخره می نمود .....

و ملاحظه می کنید وقتی سعدبن ابی وقاص یعنی همان کسی که می گویند یکی از ده نفری است که مژده بهشت یافته برای این خبیث یعنی معاویه، احادیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد علی شنیده است نقل می کند و به عنوان اعتراض از نزد او برمی خیزد، معاویه او را صدا کرده و به عنوان مسخرگی برای او باد بلندی از خود در نموده و می گوزد و یا چون ابوذر غفاری آن راستگوی بزرگ حدیث، رسول خدا را برای او نقل می نماید (او به عنوان مسخرگی)، به او می خندد و دستور می دهد او را زندانی کنند و یا زمانی که عبدالرحمن بن سهل انصاری مشکهای شراب متعلق به معاویه را پاره نموده و به شرابخواری او اعتراض می نماید معاویه می گوید او را رها کنید او پیری است که عقل او زایل شده است...، ..... و یا وقتی عمروعاص برایش حدیث رسول خدا را درباره عمار نقل می کند که حضرت فرمود ای عمار ترا دار و دسته تجاوزکار (فئه باغیه) داخل می کشند .....، به او فحاشی نموده و می گوید ای عمروعاص تو پیر نفهمی هستی که دائماً حدیث پیامبر را نقل می کنی حتی زمانی که می روی در مستراح بشاشی .....، ..... و یا زمانی که به مدینه می آید به ابوقتاده انصاری می گوید، همه مردم به دیدار من آمدند جز شما جماعت انصار و ابوقتاده گفت مرکب نداشتیم گفت آنها را چکار کردید، او گفت آنها را در جنگ بدر در جنگ و تعقیب با تو و پدرت ابوسفیان که سردمداران لشکر کفر بودید، هلاک کردیم و او به مسخره پاسخ می دهد آری همین طور است که تو می گویی ای قتاده، و یا زمانی که او را از دادن حقوق بیت المال محروم می نماید، ابوقتاده به او می گوید که پیامبر خدا به او فرمود که شما پس از من با تبعیض و ستم اقتصادی روبرو می شوید و معاویه به مسخره می گوید آیا پیامبر دستور نداد که در آن شرایط چکار کنید ابوقتاده گفت آن حضرت به ما امر فرمود صبر و مقاومت نمائید و آنوقت معاویه به جای آنکه به خود آمده و راه مستقیم را پیش بگیرد به عنوان مسخره نمودن کلام پیامبر می گوید، پس شما هم

صبر کنید تا به دیدار او برسید!!!؟، ..... و عبدالرحمن بن حسان چون از این جواب معاویه آگاه میشود می سراید (..... هان از قول من به معاویه پسر صخر بگو ..... ما صبر خواهیم کرد و انتظار می بریم تا گریبان شما را در روز قیامت که روز حسرت ظالمان و روز داوری است بگیریم...)،

..... و بنا به روایتی شعبه، ثقفی از مطرف بن مغیره می گوید (..... پدرم به نزد معاویه می رفت و وقتی برمی گشت برای من از خوش رفتاری و خردمندی معاویه تعریف می کرد تا اینکه شبی از نزد او آمد و از شدت ناراحتی غذا نخورد و من دیدم او بشدت غمگین است، من فکر کردم برای ما و برای شغل دولتی پدرم مشکلی رخ داده است، پس من از او سؤال کردم ای پدر امشب غمگین هستی پاسخ داد ای پسرم امشب من از نزد ناپاک ترین انسانها می آیم پرسیدم چطور گفت در حالی که با او مجلس خصوصی داشتیم به او گفتم ای امیرالمؤمنین حالا که به این مقام بلند رسیدی چه اشکالی داشت اگر احسان می کردی و با توجه به اینکه پیر شده ای به برادران هاشمی خود و به بنی هاشم نظر لطف می نمودی و...، زیرا امروز آنان چیزی ندارند (از قدرت و مال و...) که ترا به ترس و هراس بیندازند، او در جواب من گفت هیهات محال است که چنین کاری بکنم آن تیمی یعنی ابوبکر ..... به محض آنکه مرد، نام او هم از میان رفت و نیز عمر...، نام او از میان رفت و عثمان ..... به محض آنکه مرد نام او و هر چه کرد نابود شد ولیکن آن هاشمی یعنی پیامبر هر روز پنج بار نام او را با صدای بلند می برند و می گویند (اشهد ان محمداً رسول الله)، با این حال ای بی مادر چه کاری جاویدان خواهد ماند مگر تلاش و کوشش ها در اینکه آن نام را بگور بسپاریم و نام محمد را از صفحه روزگار نابود گردانیم...،

(کلب گوید بر این منافق پلید نظر کن کسی که در قلب او مرض است که چگونه با پدر نابکار خود رودرروی پیامبر جنگ می کرد تا اسلام و قرآن را نابود کند و وقتی شکست خوردند به ظاهر اسلام آورده و سپس در پوشش اسلام آن جنایات را ببار آوردند تا به خیال باطل خود نام محمد را از صفحه روزگار پاک نمایند، باید به او گفت که ای معاویه بدبخت نگاه کن که خداوند چگونه حافظ و نگهدار شریعت و نام محمد است و چگونه با ظهور آخرین منجی عالم بشریت یعنی مهدی عج الله‌تعالی فرجه الشریف آن را جاودانی خواهد نمود و ..... همانطور که خدا در کتاب خود خبر داد العاقبه للمتقین و ما در کتاب تفسیر خود نیز خلود در دوزخ الهی را برای کسانی که به رسول خدا اهانت نموده و به ذوالقربی ستم نمایند با آیات کتاب خدا قرآن مجید اثبات نموده ایم).

گستاخی معاویه به علی در نامه هایش .....:

با توجه به این موارد آیا امکان دارد که معاویه در مقابل آنچه خداوند در کتاب خود در حق علی نازل فرمود تسلیم شود و یا به آنچه رسول خدا در مدح و منقبت آن حضرت فرموده توجه نماید و...، و آیا اساساً امکان دارد که یک مسلمان، پیامبر خدا را راستگو بداند و... و در عین حال کلمات زشتی را مانند آنچه که پسر هنده زانیه جگرخوار به آن حضرت نوشته است را بنویسد: که (..... علاوه بر اینها از سرزمین هجرت اخراج شدی و از برکت حرمین محروم شدی ..... و قبل از آن هم دو جانشین پیامبر را در دوره حکومتشان به انتقاد گرفتی و آنها را یاری نکردی و دیگران را علیه آنان تحریک کردی و از بیعت با آنها خودداری نمودی... و بجان خودم اگر به خلافت دست می یافتی جز آشوب و خرابی کاری نمی کردی... زیراخودخواه و مغرور هستی ..... و از حرف ساختن از زبان رسول خدا و نسبت دادن حرفهای نزده به او دست بردار و...)،

آری کسی که از پستان هنده زانیه جگرخوار شیر خورده باشد و در دامن آن فاحشه مشهور حمامه تربیت شده باشد و در فاحشه خانه های حجاز رشد و نمو کرده باشد و فرزند خانواده کثیف و ناپاک امیه باشد، یعنی همان شجره ای که در قرآن لعنت و ملعون شده و...،

باید اینگونه سخن بگوید و به مولای متقیان و امام مؤمنان و سرور مسلمان چنین دشنام بدهد و... و البته خدای توانا و دانا در کمین اوست،

آری و دشمنی نماید با کسی که به اجماع مسلمین، رسول خدا در حق او فرمود (تو صدیق بزرگ، و فاروقی هستی که حق و باطل را از هم جدا می کنی تو یعسوب دین هستی) و یا فرمود: (علی با قرآن و قرآن با علی است تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند و هرگز از هم جدا نمی شوند) و...، .....

آری آن جرثومه فساد و تباهی کار رابه جایی رسانید که حاضر نمی شد اسم آن حضرت را بشنود ..... و بنی امیه هرگاه می شنیدند که کودکی نام او علی است او را می کشتند و لذا به گفته زین الدین عراقی به همین دلیل مردم نام کودکان خود را تغییر دادند و...

(کلب گوید آن جرثومه فساد و تباهی با همراهی پدر و اعوان و انصار خود، همان تهاجم قبل از اسلام ظاهری خود را به شکل دیگر و بطور همه جانبه به رسول خدا و دین اسلام کرد، یعنی پس از تظاهر به اسلام، با این فرق که تهاجم سازمان یافته خود را پس از تظاهر به اسلام به عوض رسول خدا و مسلمانان، به وصی رسول خدا و ذوالقربی او که به منزله جان رسول خدا بودند و به یاران او که به منزله اهل و امت اسلام بودند صورت داد تا انتقام کشتگان و شکست های خود را در جنگ با پیامبر بگیرد و لذا همان توهین و اهانت و جسارت را که به رسول خدا صلی الله علیه وآله و همان سعی و تلاش و کوشش، که در نابودی رسول خدا و اسلام پاک داشت همگی را به مصرف فتنه انگیزی در جمعیت مسلمانان و در مقابله با علی علیه السلام خلاصه نمود و سرانجام او و دنباله رو این پلید، یعنی پسرش یزید، نقشه های کثیف خود را درباره محمد و اسلام و اهل اسلام اجرا کرده و با نابودی و قتل عام خاندان محمد و کشتار و قتل عام مسلمانان واقعی، مسیر حرکت اسلام و مسلمانان را تغییر داده و آنچه را از قبل برای نابودی قرآن و اسلام، در سر خود داشتند، بعد از تظاهر به اسلام به همه آن اندیشه ها جامه عمل پوشیدند و نمودند آنچه نمودند انالله وانااليه راجعون و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون و بیاد آور کلام شیطان رجیم را به خداوند با این مضمون که آنها را فریب می دهم و تو خواهی دید که این انسان ها بتو شاکر و سپاسگزار نبوده یعنی کافر می شوند و خداوند نیز فرمود که همگی آنها را در آتش خود جاویدان معذب می فرماید و تو ببین که این وعده عذاب هم آن شقی و ستمکار را مانند معاویه متنبه ننمود .....)، .....،

بخشی از پرونده تبهکاری ها و جرایم پسر هنده جگرخوار:

۱.چون نعیم بن صهب از سپاه علی علیه السلام در صفین کشته شد، پسرعموی او نعیم بن حارث که در سپاه معاویه بود نزد او رفته و از او تقاضا کرد تا بدن او را دفن نماید ولی معاویه خودداری نمود و گفت .....، در این زمان نعیم او را تهدید کرد وگفت که اگر اجازه ندهی به سپاه علی ملحق خواهم شد... و آنوقت معاویه گفت اختیار داری و او پیکر پسرعموی خود را دفن کرد.

۲.وقتی عبدالله بن بدیل از سپاه علی کشته شد، معاویه و عبدالله بن عامر بر سر نعش او ایستادند، عبدالله عامر که از دوستان عبدالله بن بدیل بود عمامه خود را باز کرده و صورت او را با آن پوشانید و برای او طلب مغفرت کرد، معاویه گفت صورت اورا باز کن و او که از نیت این خبیث آگاه بود گفت، نه به خدا قسم تا جان در بدن دارم اجازه نمی دهم تا او را مثله نمایی و معاویه گفت صورتش را باز کن ما وقتی او را به تو بخشیدیم او را مثله نمی کنیم، .....، ابوجعفر بغدادی می نویسد (.....معاویه در دستورات کتبی خود به زیاد گفته بود هرکس را که بر دین علی دیدی بکش و پیکرش را مثله و تکه تکه و پاره پاره نما...)، آری سنت رسول خدا دوری و پرهیز از اینگونه اعمال ددمنشانه بود ولی چه فایده که معاویه فرزند همان کینه توزجگرخواره است که پیکرهای پاک شهداء احد را مثله کرد و از آن گردنبند درست کرد و جگر حمزه سیدالشهداء را به دندان کشید

۳.معاویه نذر کرده بود (در جنگ صفین) که زنان مسلمان قبیله ربیعه را به بردگی بگیرد و هر زنی را که جنگیده باشد بکشد .....،

(کلب گوید تو به اعمال و افکار این هنده زاده پلید نظر کن و ببین که چگونه به دین پدر خبیث خود ابوسفیان است و لذا هیچ یک از معیارهای اسلامی و انسانی و اخلاقی و ..... دین محمد (ص) برای او احترام ندارد انا لله و انا الیه راجعون).

۴..... عمیربن قره از اصحاب عالیقدر رسول خدا صلی الله علیه وآله و از جمله اصحابی بود که در جنگ صفین شرکت نموده و در جنگ با معاویه و یاران او از خود سرسختی بسیار و شدت عمل به خرج داده بود تا جایی که معاویه قسم یاد نمودکه اگر عمیر به چنگ او بیفتد سرب داغ در گوشهای او بریزد...، و... آیا این از دین داری است که نگذارد کسی را که در تحت لوای علی علیه السلام جنگ نموده دفن کنند یا آنکه در شرع مقدس این امر واجب است و یا .....، جایز است که نعش مؤمن شهیدی را فقط به جرم مخالفت با هوای نفس معاویه، مثله و تکه و تکه و پاره و پاره نمایند و حال آنکه می دانیم رسول خدا کسی را که نعش حیوانی را مثله نماید لعنت فرموده است و نیز حدیث نهی از مثله نمودن نعش، از چندین طریق روایی از علی علیه السلام، انس، ابن عمر، عبدالله بن یزید، .....، نقل گردیده است... و یا چگونه نذر می نماید که زنان مسلمان قبیله ربیعه را ..... به بردگی بگیرد در حالی که می داند بردگی گرفتن زن و مرد مسلمان حرام است و یا... قسم بخورد که در گوش مسلمانی که صحابه عادل و عالی مقام رسول خدا که پیرو هوسبازی ها و بدعت های او نبوده سرب داغ بریزد...،

(کلب گوید نگاه کن به روش و سیره این کافر و بی دین و جرثومه فساد و تباهی و ببین که عمل و روش او، عمل و روش چه کسی را در ذهن تو تداعی می نماید، آری عمل و روش او عمل و روش مادر زانیه و معلوم الحال او را که مجاهدان اسلام را مثله کرد و از گوش و بینی شهدای اسلام برای خودگردنبند ساخت و در بین مردم تفاخر می کرد و جشن پیروزی می گرفت را تداعی می نماید همان فاحشه فتنه جو و شرور که بدن حضرت حمزه سیدالشهداء را تکه تکه و پاره پاره کرد و جگر آن مظلوم را از سینه اش بیرون آورده و به دندان کثیف خود کشید و...، آری این ارث را او از آن زن هرزه گرفته و به پسر جانی خود یزید تحویل داد تا آنجا که آن پلید به ایادی خود دستور قتل و غارت و به اسارت گرفتن خاندان و حرم محمد (ص) و حرکت به سوی شام و تکه تکه کردن فرزندان محمد رسول خدا را صادر نمود به گونه ای که پس از کشتن به آن وضع فجیع دفن نکنند و بر بدن مطهر مظهر ذوالقربی یعنی حسین علیه السلام، سید جوانان اهل بهشت و سرور قلب رسول خدا و فاطمه زهرا و علی مرتضی و خامس آل عبا، ده نف راسبهای خود را نعل تازه زده و بر پیکر او بتازند و آنرا خرد نمایند .....، انالله وانالیه راجعون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون...)،

.....، تا اینجا معاویه و اعمال بیگانه از اسلام او را شناخته و بار سنگین گناهان او را سنجش نمودیم ..... او در ادامه جنایات خود علیه قرآن و پیامبر و وصی او، دو تهمت سنگین و ناروا دیگر بر آن حضرت وارد نموده است اول کافر و ملحد بودن و دیگری نماز نخواندن، جاحظ می گوید که او در آخرین خطبه های خود می گفت(..... خدایا ابوتراب ملحد و کافر گردید و راه دین تو را بست پس او را لعنت کن...) .....، ابن مزاحم می نویسد (..... در جنگ صفین جوانی از سپاه معاویه جلو آمد و رجز می خواند (..... من دین عثمان دارم و... گفته اند که علی عثمان را کشته است...)، و سپس حمله آورده و شروع کرد به علی دشنام دادن و در این کار زیاده روی نمودن و...، پس هاشم مرقال به اوگفت ای جوان این سخنان تو نزد خداوند مسئولیت دارد و البته مؤاخذه خواهی شد ..... و از خدا بترس ..... پس آن جوان گفت به من گفته اند که فرمانده شما علی و خود شما نماز نمی خوانید و در ضمن رئیس شما خلیفه ما را کشته است...، هاشم به او گفت تو را چه به پسر عفان، آگاه باش که او را صحابه رسول خدا و اساتید کتاب خدا به قتل رسانیدند، آنهم در زمانی که بدعت ها از او سر زد و برخلاف حکم قرآن عمل کرد و... و اینکه گفتی رهبر ما نماز نمی خواند، آگاه باش که او اولین

کسی بود که با رسول خدا نماز خواند و در دین خدا از همه امت عالم تر و آگاه تر است و... نزدیکترین شخص به رسولخدا...، پس آن جوان گفت ای خداپرست می بینم که تو فرد صالح و پاکی هستی و من در گناه و اشتباه بودم ..... پس توبه نموده و از سپاه معاویه خارج شد .....)،

آری معاویه این تبهکار در زمان زنده بودن حضرت علی علیه السلام نهایت سعی وتلاش خود را برای وارد آوردن به این تهمت های ناروا و سهمگین بکار برد و پس از شهادت آن حضرت نیز، همچنان به این جنایات خود ادامه می داد...، او در نامه خود به استانداران بلاد اسلامی آورده است (..... خدا با لطف خود مردی از بندگان خود را به کمین علی بن ابی طالب فرستاد تا او را غافلگیر نموده و کشت .....) و به عبدالله بن عباس گفت: (..... خدایی را شکر که علی را کشت...)، پس نگاه کن به گفتار و کردار این مردک نفهم و بی ایمان که می پندارد عبدالرحمن بن ملجم از بندگان خداست و خدا او را برای ترور امام برحق برانگیخته است .....، و برخلاف کلام رسول خدا که این تبهکار قاتل را، بدبخت ترین عنصر نسل آینده، خطاب کرده است و بر عبارت دیگر در حدیث (بدبخت ترین عنصر) نامیده و از معذب ترین فرد بشر در قیامت و از خلود در آتش دوزخ او خبر داده است اینگونه سخن پراکنی می نماید، آری علیه ..... همان علی که خداوند مزد رسالت رسول خود را دوست داشتن او قرار داده و ..... و پیامبر فرموده است: (..... خدایا دشمن علی را دشمن بدار و هر که او را خوار نمود او را خوارنما...).

(کلب گوید خداوند علی اعلی دوزخ جاوید را برای چه کسانی خلق کرد آیا کسانی که گناهان کبیره می کنند ولی آنان را که پیامبر وعده شفاعت و نجات داد پس ظاهراً فقط سه گروه باقی می مانند مجرمین و مشرکین و کافرین که معاویه نمادی بارز از هر سه گروه است یعنی خداوند دوزخ جاوید را برای معاویه و امثال او خلق کرده است و آن روز روز فرح و شادی مؤمنین است)

بررسی بهانه های معاویه برای جنگ با علی:

... دومین بهانه معاویه (علیه الهاویه) این بود که او خونخواه عثمان است .....، جرجانی می گوید چون عمر و بن عاص همدست معاویه گردید به او گفت .....، رئیس اهل شام شرحبیل بن سمط است و اگر او را به سمت خود بیاوری کار تمام است، آنوقت معاویه به دنبال او فرستاد و به او گفت که جریربن عبدالله از طرف علی بن ابی طالب نزد ما آمده است و...، از آنجا که شرحبیل که از دشمنان جریربن عبدالله بود به سوی معاویه حرکت کرد و قبل از این ملاقات معاویه بسیاری از افراد مطمئن خود را بر سر راه او فرستاد تا به او القاء کنند که عثمان را علی کشته است، .....، در حالی که عبدالرحمن بن غنم ازدی که دوست معاذ بن جبل و داماد او و بزرگترین فقیه شام بود به او گفت (..... نزد علی برو و با او بیعت کن... ولی او نپذیرفت و به سوی معاویه رفت...)، و نیز عیاض الثمالی که از زهاد شام بود به او نامه ای ارسال و این ابیات را برای او ارسال کرد (..... ای شرحبیل تو از طریق دوستی علی به همان مقدار از حکومت که منظور توست خواهی رسید... پس حرف معاویه آن گمراه اموی را رها کن و آگاه باش و بدان که پسر ابوسفیان برای تو دامی گسترده است...، علی بهترین انسان روی زمین است... و درباره چگونگی قتل عثمان حرف آن کور و یا عمروعاص را باور نکن...) .....، و وقتی شرحبیل بر معاویه وارد شد و .....، و به دنبال جریر فرستاد و شرحبیل به او گفت... و جریر در پاسخ گفت .....، ای شرحبیل تو بر این حرف هیچ دلیل شرعی نداری و بدون خبر و اطلاع، تهمت وارد می نمایی و آن حضرت را متهم می نمایی و حقیقت آن است که تو به طلب دنیا درآمدی و تحت تأثیر هوای نفس درون خود که از زمان سعدبن ابی وقاص در تو هست به اینکار اقدام می نمایی... پس جریر این ابیات را برای شرحبیل نوشت: (..... پسر هنده درباره علی سخنی به افترا گفته .....، علی وصی پیامبر خداست و او را از میان خاندان او برگزیده است و او شهسوار رزم آور رسول خدا و اسوه و الگوی رزم آوری و دلاوری (در امت اسلام) است و...) و شرحبیل چون این نامه را خوانده ترسیده و به فکر فرو رفت و به شک افتاد ..... امّا معاویه و ایادی او با توطئه آنقدر به فکر و ذهن او فشار آوردند تا به سوی آنان

متمایل شد و آورده اند که شرحبیل خواهرزاده ای داشت که از یاوران علی علیه السلام و از جمله بیعت کنندگان اهل شام با آن حضرت بود که بعداً در سپاه علی علیه السلام حضور یافت، او از یاوران واقعی آن حضرت و مردی بود زاهد و پارسا که این ابیات را برای شرحبیل سرود (..... آن نگونسار، پسر هنده، تیری به سوی شرحبیل پرتاب کرده که او را خواهد کشت... و شرحبیل دین خود را به باد می دهد تا پسر هنده از دنیا کامیاب گردد...، آنها از راه فریب علی را متهم به قتل عثمان نمودند...) شرحبیل چون این ابیات را شنید خشمگین شد و آن جوان ازترس او به کوفه گریخت ..... و آنوقت شرحبیل به تحریک معاویه در شهرهای شام گردش نموده و مردم را علیه علی علیه السلام تهیج نمود... و نجاشی بن حارث که از دوستان او بود این ابیات را برای او فرستاد (..... شرحبیل تو به خاطر دین از ما جدا نشدی بلکه به دلیل کینه ای که از جریر داشتی .....، چنین کردی ..... شاید تو فردای قیامت به خاطر جنگ با علی بدبخت شوی، ای شرحبیل کاری که تو انجام می دهی گناه کوچکی نیست...).

چه کسانی عثمان را کشتند:

۱.عثمان را مهاجران و انصار و برجسته ترین اصحاب عادل و صالح پیامبر خدا، محمد مصطفی (ص) و مردان مجتهدی کشتند که نخست حجت را به او تمام و ثابت کرده اند که از قرآن و سنت منحرف شده و به حکم قرآن خون او هدر است و لذا کسی حق ندارد از آنان انتقام گرفته و یا قصاص خون عثمان را بگیرد و...

۲.سپاه امیرالمؤمنین علی یا دوستداران او که همگی در کشتن عثمان دست نداشته اند ..... و لذا این پلید به چه دلیل درصددکشتن همه مردم برآمده است...

خونخواهی عثمان چگونه باید صورت می پذیرفت:

۱.....و از طرفی معاویه ولی خون عثمان و ذیحق در خونخواهی او نبوده است و ولی دم و خونخواهان عثمان فرزندان او بوده اند... و البته معاویه حق خونخواهی داشت ولی نه خونخواهی عثمان بلکه حق خونخواهی داشت برای برادر پلیدش حنظله بن ابی سفیان و جد خبیث مادری او عتبه بن ربیعه، و دایی کافر و مشرک او ولید بن عتبه بن ربیعه، و پسرعموهای کافر و بی دین او عاص بن سعید، عقبه بن ابی محیط و... که همگی بدست مولانا علی بن ابی طالب به جهنم واصل شدند، ولی او این انتقام گیری از علی را برای خونخواهی آنان مطرح نکرد زیرا خون آن مشرکان در نبرد بارسول خدا هدر و غیرقابل قصاص بوده است و مردم از او نمی پذیرفتند ..... و لذا در واقع این جنگ معاویه چیزی نبود جزشعله ای که از آتش کینه جنگ های بدر و احد و انتقام خون مشرکان قبیله او (که آن را کینه توزانه و بدینگونه بر وصی او که بر دین محمد طی طریق می نمود و نسل رسول خدا و ذریه و شیعیان و پیروان محمد و آل محمد و مسلمانان فرود آورد،)،

۲.اولین وظیفه معاویه این بود که در برابر بیعتی که به درستی صورت پذیرفته بود سر فرود آورده و نظم جامعه اسلامی را بهم نریزد و سپس به حاکم بیعت شده مراجعه و دادخواهی کند چنانچه حضرت در نامه های خود به آن ها اشاره دارد ...

۳.طلحه و زبیر نیز قبل از معاویه با همین قصد، همسر رسول خدا را (فریب داده) از پرده (حجاب و امر رسول خدا) بیرون آوردند و آن حضرت بعد از اتمام حجت با آنان جنگید...،

۳.دستورات خلیفه وقت باید حتماً پیروی و اطاعت شود... و این جماعت روایاتی از پیامبر را نقل و آن را صحیح شمرده اند وبه استناد آن اطاعت از حاکمانی گمراه و بیدادگر مانند معاویه و یزید و... را واجب می دانند تا چه رسد به امام عادل و هدایت شده که همه شرایط خلافت در او جمع است...،

۴..... و اینکه چه کسی عثمان را کشته و مباشر قتل او بوده اختلاف است که در جلد نهم مذکور شد... پس کسی نمی توانست انتقام خون عثمان را از غیر آن اشخاص بگیرد

... آری معاویه بر همه این موارد آگاه بود ولی او در پی حکومت و سلطنت بود و...،
(کلب گوید و تو به سنت الهی نظر کن که اگر قاتل عثمان یک یا دو یا سه نفر بودند تو مجاز فقط به قصاص همان عده افراد و آنهم پس از محاکمه و .....، می باشی و نمی توانی به بهانه قصاص آنان در امت اسلامی حمام خون راه بیندازی و یا نسل امت محمد را قطع نمایی و یا قتل عام پشت قتل عام و .....، صورت دهی در آن صورت از مجرمین و از کسانی هستی که در جهنم ابدی خداوند خالد خواهی بود زیرا دست تو در خون بیگناهان فرو رفته است پس آگاه باش که این روش اعراب بربر جاهلی بود که با قتل یکنفر از یک قبیله صد سال دو قبیله با هم جنگ می کردند و تو در حکم مولای مظلوم در قصاص قاتل حرامزاده و ملعون یعنی ابن ملجم نظر بفرما که حضرت نهی فرمود از قتل غیر او به عنوان قصاص و امر فرمود فقط آن شقی را قصاص کنند و آن هم فقط با یک ضربت و قصد داشت اگر زنده ماند او را رهاکند پس سلام و رضوان و رحمت بی نهایت و ابدی خداوند بر مولای مظلوم و عادل ما علی بن ابی طالب وصی رسول خدا تاخدا خدایی می فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

دفاعیه ابن حجر از معاویه:

... او در کتاب صواعق خود، عذرها و دلایل بی پایه و اساسی را به دنبال هم ردیف و با گستاخی آنان را عرضه نموده است...و از جمله می نویسد (از معتقدات اهل سنت این است که جنگهای بین معاویه و علی بر سر خلافت نبوده بلکه ..... و عملاً امکان تحویل قاتلان عثمان وجود نداشت...،)، .....، ای ابن حجر ما فرض می نمائیم وقایع تاریخی و حقایق آن بدینگونه که تو می گویی باشد که البته نیست و فرض بر اینکه ما از همه وقایع ثابت تاریخی که برخلاف نوشته توست چشم پوشی نمائیم و... آیا می توانی انکار کنی که مخالفت و دشمنی معاویه با امام و حاکم اسلامی که علاوه بر نص، با اجماع اصحاب رسول خدا به آن مقام رسیده است، مخالفت و دشمنی مسلحانه است...، زیرا معاویه نه خلیفه بود و نه با او بیعت شده بود، بلکه استانداری بود از طرف کسانی که قبلاً خلیفه بودند، پس بیعت با آن حضرت در مدینه، او را نیز در شام ملزم و متعهد میساخت همانطور که آن حضرت به آن اشاره نموده و آن را به معاویه متذکر شده است...،

هیئت های اعزامی امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

نخستین هیئت:

امام در ذیحجه سال ۳۶ هیئتی را نزد معاویه اعزام فرمود که اعضاء این هیئت عبارت بودند از (بشیر بن عمر و سعید بن قیس وشبث بن ربعی) .....

و بشیر به معاویه گفت: (..... ای معاویه عمر تو سپری شده و... خداوند بزودی به کارهای تو رسیدگی و تو را کیفر خواهد داد و من ترا به خداوند عزوجل سوگند می دهم که وحدت مسلمانان را بیش از این بر هم نزن و خونریزی داخلی به راه نینداز...)، و معاویه گفت...، آیا قصاص خون عثمان را نگیریم و...، پس شبث بن ربعی گفت (..... ای معاویه بخداوند سوگند که هدف و مقصود تو بر ما پوشیده نیست والبته تو هیچ مستمسکی پیدا نکردی تا به وسیله آن مردم را فریب دهی مگر همین شعار که (ای مردم عثمان به ناحق کشته شد و ما خونخواه او هستیم...) و بر اثر آن افراد بی عقل و پست را به دور خود جمع کرده ای و حال آنکه ما اطلاع کامل داریم که تو عمداً از یاری او خودداری نمودی و مایل بودی که او کشته شود تا کشته شدن او را بهانه ای برای ریاست طلبی خودقرار دهی و...، و به خدا قسم اگر به مقصود و منظور خود برسی، به محض حصول به آن از طرف پروردگار خود مستوجب آتش دوزخ خواهی شد، بنابراین ای معاویه از خدا بترس و...)، ولی معاویه به آنان هتاکی و آنها را اخراج نمود....

دومین هیئت:

با فرا رسیدن محرم سال ۳۷ .....، علی علیه السلام هیأت دیگری را مرکب از (عدی بن حاتم، یزید بن قیس و...)، به نزد معاویه فرستاد، پس عدی بن حاتم به او گفت (..... ما آمده ایم تا ترا به کاری دعوت کنیم که به آن وسیله خدای عزوجل وحدت مسلمانان را تأمین و

از خونریزی جلوگیری می کند...، و ..... سپس یزیدبن قیس گفت (..... ای معاویه ما فقط برای ابلاغ مطلبی خاص نزد تو فرستاده شده ایم و برای اینکه جواب ترا به نزد آن حضرت ببریم و در این راه تلاش خود را در نصیحت و خیرخواهی برای قانع نمودن تو بکار می گیریم و .....، ای معاویه گمان نمی کنم که بر تو پوشیده باشد که مردم دیندار و با فضیلت هیچ کس را در امت همطراز و در ردیف علی نمی دانند و البته ترا نیز هرگز با او برابر نمی دانند پس ای معاویه از خدا بترس و با علی مخالفت نکن زیرا به خدا قسم ما کسی را در زهد و تقوی و ..... برتر از او نمی دانیم... و معاویه گفت .....رهبر شما قاتلان عثمان را تحویل دهد تا ما بکشیم بعد اطاعت را می پذیریم...، و آنگاه شبث بن ربعی گفت ای معاویه آیا تو از این موضوع خوشحال می شوی که عمار یاسر را به تو بدهند تا او را بکشی، جواب داد به خدا قسم اگر پسر سمیه را به من بدهند او را نه به قصاص عثمان بلکه در ازای قتل ناتل غلام عثمان می کشم پس شبث گفت قسم به خدای زمین و آسمان و...، قسم به آن خدایی که جز او خدایی نیست البته دست تو به عمار نخواهد رسید مگر آنکه مردم بسیار به خاک و خون کشیده شوند و روزگار تو تباه و تیره شود و...، ..... و وقتی آن هیئت از نزد معاویه خارج شدند، معاویه پنهانی به دنبال یکی ازاعضاء این هیئت، یعنی زیادبن حنظله فرستاد و به او گفت (..... اگر مرا یاری کنی... برای تو تعهد می نمایم که اگر پیروز شدم ترا به استانداری هریک از دو کشوری که دوست داری منصوب نمایم .....، و زیادبن حنظله پاسخ داد (..... من به صراط مستقیم و راه روشنی هستم که پروردگارم مرا به آن هدایت و مرا به آن مفتخر نموده است و لذا من هیچگاه پشتیبان تبهکاران نخواهم شد...)

(کلب گوید اینکه کسی فکر کند که معاویه از این نصایح به خود نمی آمد و یا ترس از دوزخ ابدی الهی او را به فکر فرو نمی برد و یا در جنگ با علی علیه السلام مردد نمی شد کاملاً اشتباه کرده است ولی او هر زمان کشته غرقه در خون برادرش حنظله و جد مادری و دایی عزیز خود و پسرعموهایش و سایر دلاوان قریش را که در جنگ با علی علیه السلام بخاک افتاده واز خانه و کاشانه خود منقطع و آنها را در چاه های بدر آنگونه سرنگون کردند را در پیش نظر خود مجسم می کرد فقط این حس انتقام جویی او بود که تحریک می شد و ایمانی هم در او نبود که بتواند از این انتقام و کینه جویی جلوگیری نماید پس گفت النار و لا العار یعنی آتش ابدی دوزخ را می پذیرم ولی عار و ننگ انتقام نگرفتن را نمی پذیرم)،

ابن دیزیل از طریق عمربن سعد آورده است که (قاریان و قرآن آموزان شام و دمشق در منطقه ای اردو زده و تعداد آنها حدود سی هزار نفربود...، عده ای از آنان نزد معاویه رفته و به او گفتند تو به دنبال چه هستی گفت خونخواهی عثمان...، و علی علیه السلام به آنان فرمود: ..... من روا نمی دانم کسی چون معاویه بر مردم حکومت یافته و وحدت امت را از بین ببرد و...، و معاویه از طریق آنان پیام داد پس این تعداد مهاجران و انصاری که در اینجا هستند و در کار بیعت با علی شرکت نکردند دلیل من هستند و علی علیه السلام پاسخ داد شرکت در بیعت حق جنگجویان و مجاهدان بدر است و هیچ مجاهد بدری نیست که همراه ما نباشد و با بیعت من موافقت ننموده باشد، پس مبادا معاویه شما را فریب داده و دین و عمر شما را تباه گرداند .....،

(کلب گوید بررسی متون تاریخی و روایات نشان می دهد که موضوع و بحث اجتهاد که اگر صحیح بود دو پاداش به مجتهد و اگرخطا بود یک پاداش به مجتهد داده می شود و...، حرف یاوه و مزخرفی بود که متأخرین از طرفداران شیطان آن را ساخته و پرداخته نمودند تا بوسیله آن اعمال دشمنان خداوند را توجیه و تأویل کنند و به وسیله آن تبهکاری های منافقین امت را تفسیر به رأی نمایند و جرمهایی که این معاندین مرتکب شده یعنی همان اعمالی که خداوند مرتکب به آنها را به عذاب جاویدان وعده داده است را کوچک و آن را خطا تفسیر نمایند و خود را فریب و مردم را گمراه نمایند و حال آنکه در حرام شفا نیست و لذا صرف نظر از اینکه آنها فهمی از تفسیر قرآن نداشته و تفاوت خطا و جرم را در قرآن نمی دانند اگر چنین موضوعی از اصول اسلام بود قطعاً رسول خدا و اصحاب آن حضرت به آن اشاره می نمودند و از طرفی این روایت که همه صحابه نیک هستند و صرف نظر از خلاف عقل و فهم بودن و .....، با کتاب خدا هم سازگار نیست، زیرا گروه منافقین از اصحاب پیامبر کسانی بودند که یک سوره کامل، برای آنها نازل شد صرف نظر از هشدارهایی

دیگر که در کتاب خدا فقط در اوصاف آنها آمده است، و حضور گروه الذین فی قلوبهم مرض یعنی رهبران شقی این منافقین در بین همین صحابه محرز است و قطعاً و بدون هیچ شک و شبهه ابوسفیان، معاویه و... جزء آنان بوده و اهل آتش جاوید)،

آری کلام معاویه را به شبث بن ربعی تجزیه و تحلیل می کنیم در آنجا که می گوید (بخدا قسم اگر پسر سمیّه عمار را به من تحویل بدهند او را ازای قتل عثمان نه بلکه در ازای قتل ناتل غلام عثمان می کشم...) ..... در حالی که خدای عزوجل در پنج آیه (که در جلد نهم) آوردیم از عمار تمجید و ستایش کرده است و احادیث کثیره دیگر که در حق او فرمود (..... عمار از سر تا قدمش ایمان است و ایمان به گوشت و خون او آمیخته است،..... عمار به هر طرف که حق حرکت کند حرکت خواهد کرد، چون مردم دچار اختلاف شدند (عمار) پسر سمیّه با حق است، .....، او را (فئه باغیه) گروه طغیان گر و عصیان گر ستمکار می کشند .....)،

آری معاویه راست می گوید که (چه مانعی دارد)، زیرا به راستی برای کسی که فرمایشات رسول خدا را در حق عمار یاسر باور ننموده و آنها را دروغ بداند پس چه مانعی دارد که او را بکشد و...

هیئت اعزامی معاویه به خدمت امیرالمؤمنین علی:

معاویه نیز هیئتی را مرکب از حبیب بن مسلمه و شرحبیل بن سمط و معن بن یزید به خدمت علی علیه السلام فرستاد و حبیب پس از شرفیابی گفت: (..... عثمان خلیفه ای به راه حق بود و مطابق کتاب خدا و سنت او عمل می کرد ..... و شما از دیر مردن او ناراحت شده و او را کشتید پس اگر ادعا داری که او را نکشتی قاتلان او را تحویل بده تا در عوض او بکشیم و بعد از حکومت کناره گیری کن تا کار به شورا واگذار شود و مردم هر کس را خواستند انتخاب کنند...)، پس علی بن ابی طالب به او گفت: (تو را ای بی پدر و مادر چه جایگاه به برکنار کردن و به اظهارنظر در این حکومت، خفه شو که این شأن و جایگاه تو نیست و تو بهیچ وجه صلاحیت دخالت در آنرا نداری...)، پس شرحبیل گفت اگر من هم بخواهم سخنی بگویم البته همین سخنان رفیق خود را می گویم، پس اگر جوابی غیر از این که به او دادی داری بگو، پس حضرت فرمود آری برای تو و رفیقت جواب دیگری هم دارم پس آنگاه بعد از حمد و ثنای پروردگار فرمود خداوند که سزاوار ستایش بی حد است محمد (ص) را مبعوث فرمود تا دین حق را عرضه بدارد و باآن شریعت، مردم را از گمراهی نجات داده و از نابودی برکنار داشت و از تفرقه به وحدت آورد و خداوند او را به سوی خود برد در حالی که وظیفه رسالت خود را کامل انجام داده بود و در این زمان، مردم ابوبکر رضی الله عنه را به جانشینی انتخاب و سپس ابوبکر عمر رضی الله عنه را جانشین خود ساخت و آن دو روشی خوب داشتند و در میان امت عدالت نمودند و این را علیه آنها یافتیم که بر ما که خاندان رسول خدا (ص) هستیم حاکم شدند ولی از این خطای آنان گذشت نمودیم و سپس عثمان رضی الله عنه حاکم شد و دست به کارهایی زد که مردم از او عیب گرفتند و به سوی او رفته و او را کشتند و سپس به سوی من که از کار آنها برکنار بودم آمدند و گفتند بیعت کن من خودداری کردم پس دوباره بمن گفتند بیعت کن زیرا امت جز تو کسی را برای امر خلافت شایسته نمی داند و می ترسیم اگر بیعت نکنی مردم دچار اختلاف و تفرقه شوند پس به همین دلیل با آنها بیعت نمودم و ناگهان با تفرقه افکنی دو مردی که با من بیعت نموده بودند روبرو شدم و نیز با سرکشی و طغیان معاویه، همان کسی که خدای عزوجل نه هیچ سابقه درخشانی در دینداری نصیب او کرده و نه پدری که از سر صدق به اسلام وارد شود که اسیر آزاد شده ای است که پسر اسیر آزاد شده از حزب و قبیله مهاجم از همین قبایل مهاجم بر ضد اسلام و او و پدرش همچنان دشمن خدای عزوجل و پیامبر او بودند تا آنکه از راه ناچاری و به اجبار تن به اسلام سپردند و اینک ازشما تعجب است که همراه او سر به عصیان برداشته و سر به اطاعت او سپرده و خاندان پیامبر خود را رها کرده اید، خاندانی را که حق ندارید سر از فرمانش برتابید و یا احدی را هم پایه و هم رتبه و هم شأن آنها تصور نمائید و آگاه باشید من از شما دعوت می کنم که به کتاب خدا و سنت پیامبر او رو بیاورید و باطل را از میان ببرید و معالم دین را احیا نمائید و این سخن رامی گویم و از خدا برای خود و برای شما و هر مرد و زن مؤمن و هر مرد و زن مسلمان آمرزش می طلبم)،

پس آن دو گفتند ما شهادت می دهیم که عثمان به ناحق کشته شد پس آن حضرت فرمود من نه می گویم او به ناحق کشته شد و نه میگویم که به حق کشته شد و آنها گفتند ما از هر که نگوید عثمان به ناحق کشته شده است بیزار و دور هستیم و برخاسته و رفتند پس علی علیه السلام فرمود (..... تو ندا را به گوش مردگان نمی توانی برسانی و نه به انسانهایی که چون روی خود را برگردانند و تو اشخاص کور را نمی توانی از گمراهی بازگردانی و تو این سخنان را فقط به گوش کسانی می خوانی و به آنها می رسانی که به آیات ما ایمان می آورند و ایشان مسلمان هستند).

(کلب گوید خدایا تو شاهدی که من در این فراز بر مظلومیت مولای ما و سرورمان علی علیه السلام گریه کردم و بر آن ظالمان لعنت فرستادم و... چگونه و با چه زبانی آنحضرت باید با آنها سخن می گفت تا به راه بیایند آری اگر کسی به خواب رفته باشد و تو او را صدا کنی بیدار می شود ولی اگر کسی خود را به خواب بزند البته بیدار کردن او امکان پذیر نیست انالله وانااليه راجعون...)،

نامه هایی که پرده از منظور و هدف معاویه برمی دارند:

اکنون بیائید به پاره ای از نامه های پسر ابوسفیان بپردازیم که هدف و منظور او را آشکار می نماید تا ببینیم که او ازکشمکش با امام پاک و عظیم الشأن ما چه منظور و مقصودی داشته است...، آیا برخلاف ادعای ابن حجر جز برای حکومت و خلافت قصد و منظور داشته است یا خیر، نعمان بن بشیر نامه همسر عثمان را نزد معاویه آورد، که در آن شرح داده شده بودکه چگونه مردم هجوم آورده و بر سر عثمان ریختند و محمد بن ابی بکر ریش او را می کند و...، به نحوی که هر کس آن را می خواند بی اختیار گریه سر می داد و نیز پیراهن پاره و خون آلود عثمان را که چند تار موی ریش عثمان به دگمه آن گره خورده بود پس معاویه در شام به منبر رفته و مردم را جمع نمود و پیراهن عثمان را در برابر آنها پهن کرد و شرح داد...، مردم های های گریسته و نزدیک بود که جانشان از غم از کالبدشان خارج شود و... و آنوقت مردم شام با او به عنوان فرمانده بیعت کردند و چون نامه معاویه به شرحبیل رسید او گفت باید مردم با معاویه به عنوان خلیفه بیعت نمایند ..... و چون این خبر به معاویه رسید بسیار شادمان و مسرور شد ..... حضرت امام علی علیه السلام پس از بیعت آن گمراهان نامه هایی به سوی معاویه روانه نمود ..... از جمله اینکه (..... تو از بیعت عمومی مردم با من خبر داری و سرانجام کشته شدن کسانی را که پیمان بیعت خود را با من شکستند پس در مقابل تصمیم عمومی مردم سر تسلیم فرود بیاور وگرنه من همان کسی هستم که می شناسی و در اطراف من همان کسانی هستند که می دانی .....)، .....،

و نیز از جمله مطالبی که در طی نامه ای همراه با جریر بجلی به سوی او فرستاد و فرمود (..... این بیعتی که در مدینه صورت گرفت ترا در شام متعهد و پایبند ساخت ..... و اگر کسی اطاعت و تمکین نکرد، مسلمانان با او به دلیل اینکه راهی را غیر راه مؤمنان پیش گرفته می جنگند و خداوند نیز عهده دار کیفر او شده و او را به جهنم خواهد انداخت که بد عاقبتی است، ..... و توجه داشته باش که تو از اسیران آزاد شده ای که خلافت بر آنان روا نیست و پیمان بیعت با آنها نمیتوان بست و نه به عضویت شورا در خواهند آمد .....)،

ولی معاویه جریر را حدود چهار ماه معطل نمود و سرانجام بیعت نکرد و در این خلال برای عمروعاص نامه ای فرستاد .....

و از طرفی دیگر ولیدبن عتبه برادر مادری معاویه این ابیات را طی نامه ای برای او فرستاد (..... نامه ای که تو پسر ابوسفیان به علی به طمع دریافت حکومت شام نوشته ای باعث نابودی تو خواهد شد...،..... آیا کسی مانند علی را می خواهی فریب دهی...) و (..... دست از کشور شام بر مدار و اگر خواستی پاسخ نامه را بدهی برنویسنده و نگارنده اش دشنام بنویس .....،)

و آن حضرت در طی نامه ای به او می نویسد (..... اینکه مرا از کشته شدن به وسیله تجاوزکاران مسلح داخلی ترسانده ای، باید بدانی که رسول خدا (ص) به من امر فرموده است که با آنها جنگ نمایم وآنان را بقتل برسانم و به یاران خود فرموده، در میان شما کسی هست

که بر سر تأویل و تفسیر قرآن جنگ می نماید همانطورکه من بر سر تنزیل قرآن جنگ نمودم و به من اشاره فرمود، و لذا بر من از همه کس بیشتر واجب تر است که به اجرای فرمان آن حضرت اقدام نمایم .....)، .....

و نیز در نامه ای دیگر به او فرمود (..... ادعا کردی که برترین افراد در اسلام فلان شخص و بهمان شخص است ..... اگر این مطلب درست باشد به تو ارتباطی ندارد و اگر نادرست هم باشد باز به تو ارتباطی ندارد و ترا چه مربوط به اینکه برترین شخص جامعه و یا پائین تر از او را ذکر کنی...، آیا نمی شود که پای خود را از گلیم خود دراز تر نکنی و حد خود و پستی مرتبه خود را بشناسی، ..... نوشته ای برای من و یارانم جز شمشیر چیزی نداری، ای معاویه تو مرا پس از گریاندن خندانده ای تو چه زمان و در کجا دیدی که فرزندان عبدالمطلب پشت به دشمن نمایند و از شمشیر دشمن ترسی به خود راه دهند... من با تیغ های هاشمی که جای زخم های کاری آنها را بر بدن برادر و دایی و پدربزرگ و خانواده ات دیده ای با تو روبرو خواهم شد .....)، .....

و نیز چون آن حضرت به منطقه (رقه) رسید، جمعی از یاران آن حضرت گفتند یا امیرالمؤمنین به معاویه و افراد قبیله خود که در آن منطقه هستند نامه بنویس، پس حضرت مرقوم فرمودند (..... از بنده خدا علی امیرالمؤمنین به معاویه و آن تعداد از اهل قریش که نزد او هستند ..... آگاه باشید که خداوند بندگانی دارد که به وحی نازل شده بر رسول خدا ایمان آورده و تفسیر آن را آموخته و دین شناس شده اند و خداوند نیز برتری و فضایل آنها را در کتاب خود ذکر نموده است، در حالی که شما در آن زمان دشمن رسول خدا (ص) بودید و قرآن را دروغ خواندید و در جنگ با مسلمین متحد وهر کس از این مسلمانان را می یافتید او را یا زندانی، یا شکنجه و یا به قتل می رساندید، ..... تا آنکه خداوند اقتدار دین خود را اراده فرمود و... و شما جزء کسانی بودید که یا به طمع و یا از روی ترس به آن تسلیم شدید و... و البته سزاوارترین افراد مردم به تصدی حکومت بر این امت چه در گذشته و چه در حال، عبارتند از نزدیکترین آنان به رسول خدا (ص) و داناترین آنها به قرآن و دین شناس ترین آنان و مقدم ترین آنان در اسلام و پرافتخارترین آنها در جهاد و ماهرترین و کارآمدترین آنها در امور حکومتی که زمامداران عهده دار آن می شوند، پس از خدایی که به آستان او برده می شوید بترسید و حق را به باطل نیامیزید و...)

خواننده گرامی در پرتو نامه هایی که میان پیشوای عالی قدر یعنی امیرالمؤمنین علی و معاویه تبهکار مبادله شده قطعاً ملاحظه می نماید که معاویه از تمام سخنانی که می آورد و...، منظوری جز ایجاد اغتشاش و فتنه ندارد تا به این وسیله زمینه حکومت خود را فراهم نماید، همان هدفی که در راه رسیدن به آن تا توانسته است تلاش نموده و به هر جنایت و خیانتی که توانست دست آلوده خود را دراز کرده است.

حرف صریح معاویه منظورش را آشکار می نماید:

دیدیم که معاویه به جریر می گوید که علی مالیات گیری شام و مصر را به او بدهد و حکومت بعد از او نیز به او تعلق بگیرد تا او به عوض خلافت را برای علی به رسمیت بشناسد .....، و حضرت به او پاسخ داد: (..... ای معاویه از مرگی که سرانجام کار توست برحذر باش و از محاسبه ای که عاقبت به پای آن کشیده می شوی بترس و .....، اما در مورد اینکه تقاضا کرده ای جنگ را ترک نمائیم و تو را در استانداری شام ابقا نمایم البته اگر این امر را شایسته تو می دیدم همان دیروز این کار را انجام می دادم .....)،

(کلب گوید و این سخن معاویه و پاسخ آن حضرت دلالت بر آن دارد که اگر حضرت او را در حکومت شام ابقا می نمود، اوضاع به سرعت تغییر ماهیت می داد و دیگر نه از خونخواهی عثمان نشانه ای بود و نه های های گریه برای مظلومیت او...، همه این امور بایگانی

می شد و...، زیرا در واقع معاویه علیه الهاویه به مقصود نهایی خود یعنی حکومت نایل می گردید، اما چرا بعد از آنکه سپاه شیطانی او به پیروزی ظاهری رسیدند آنگونه در قتل و کشتار زیاده روی کرد در حالی که به آن کار نیاز نداشت دلیل آن است که او روح پلید خود را به شیطان فروخته و جنگهای قبل از اسلام ظاهری خود را در لباس اسلام با پیامبر و دین خدا ادامه داد و افسوس که با حضور عده ای افراد سست رأی و ابله و مقدس نما در سپاه آن حضرت و حضور افراد گمراه و کوته فکر در سپاه خود به پیروزی ظاهری دست یافت و کرد آنچه کرد انا لله و انا الیه راجعون)

و نیز معاویه در حین نبردهای صفین، دو یا سه روز قبل از (لیله الهریر)، دوباره نامه ای به سوی آن حضرت فرستاد و از او خواست او را در استانداری شام ابقا نماید و البته این کار به دنبال آن کلامی بود که آن حضرت فرموده بود که (چون سپیده دم برآید، آنان را به توفان حمله خواهم گرفت و...) پس مردم کلام آن حضرت را منتشر نموده و بر اثر آن سپاه شام به هراس افتاد ..... و لذا دوباره نامه ای دیگر به سوی حضرت فرستاد و گفت: (..... من قبلاً از تو تقاضا کرده بودم که شام را به من بدهی و مرا ملزم به اطاعت از خود ننمایی .....، اما تو نپذیرفتی ..... و من اکنون همان تقاضای دیروز را تکرار می کنم...)، و پاسخ امام (به آن جرثومه فساد و تباهی)، (..... پس از سپاس و ستایش آفریدگار .....، ای معاویه آگاه باش که اگر من به خاطر خدا کشته شوم و دوباره زنده شده و دوباره در راه خدا کشته شوم و آنگاه زنده شوم و تا هفتاد بار .....، هرگز از سختگیری برای رضای خدا و از جنگ و جهاد بر ضد دشمنان خدا روی بر نمی گردانم... و درباره تقاضای تو برای ابقاء تو در استانداری شام آگاه باش که من آنچه را که دیروز از تو دریغ نمودم، امروز به تو نخواهم داد... و توجه داشته باش هر کسی را که جهاد و جنگ حق طلبانه و اسلامی او را به کام خود فرو برده باشد به بهشت وارد شده و هر که را که جنگ باطل او رابه کام خود فرو برده باشد البته وارد آتش دوزخ خواهد شد...)،

(کلب گوید تو ببین که چگونه مولای مظلوم ما امیرالمؤمنین خبر ورود او به دوزخ جاوید را دائماً به آن خبیث بدبخت گوشزد می فرماید ولی اگر شیطان متنبه شده بود این خبیث هم متنبه می شد).

نامه معاویه بن ابی سفیان به عبدالله بن عباس:

(..... امروز علیه ما نمی توانید به شدتی که بیش از دیروز بود جنگ نمائید و فردا بیش از امروز، ما به آن مقدار از کشور شام که در چنگ ما است قانع هستیم و شما هم به همان مقدار که از کشور عراق در چنگ شما است قناعت کنید و...)، پس ابن عباس پاسخ داد، (..... بجان خودم سوگند که تو عثمان را وسیله نیل به مقاصد خود قرار دادی و آنگاه که او از تو کمک خواست او را امداد نکردی تا به اینجا رسیدی و شاهد و داور میان من و تو در تبین حقیقت این موضوع، شهادت پسر عمویت و و برادر عثمان، ولید بن عقبه است و نیز درباره طلحه و زبیر، که این دو نفر علیه عثمان تحریک کردند و کار را بر او سخت گرفتند و بعداً بیعت را شکستند و برای تصاحب حکومت قیام کردند و ما با آنها برای نقض بیعت جنگ کردیم و با تو برای تجاوز مسلحانه ات ..... و این هم که می خواهی ما را با دو قبیله تیم و عدی (قبیله عمر و ابوبکر) به ستیزه بیندازی، باید بدانیکه ابوبکر و عمر بهتر از عثمان و عثمان بهتر از تو بوده است،

..... و اینکه گفته ای که اگر مردم با من بیعت می کردند کار حکومت استوار می شد، باید بگویم که مردم با علی که از من بهتر است بیعت کردند و حکومتش برقرار نشد، و اساساً حرف زدن درباره امر خلافت به تو چه ارتباط دارد، تو ای معاویه از اسیران آزاد شده (فتح مکه) و پسر اسیر آزاد شده (ابوسفیان)، خلافت متعلق به مهاجران پیشاهنگ است و مثل تو که از آزادشدگان فتح مکه هستی حق دخالت در آن را نداری...)،

ابن قتیبه قسمت اخیر را چنین آورده است (..... که تو را چه به امر خلافت زیرا تو اسیر آزاد شده مسلمانان و پسر سرفرمانده قبایل مشرک و مهاجم به اسلام و پسر هنده جگرخوار هستی که جگر شهدای (بدر) را خورده است)،

آورده اند که معاویه پس ازصلح با امام حسن به کوفه وارد و خطبه ای خواند و گفت (..... ای مردم کوفه آیا فکر می کنید من با شما بر سر نماز و زکات و حج جنگ نمودم و...، من با شما به این دلیل جنگ کردم که بر شما حکومت نمایم... و اکنون هرچه را در پیمان صلح شرط شده و من آن را پذیرفته ام زیر این دو پای من پایمال خواهد بود...)،

..... آری این سخنان گواه بر آن است که او از ابتداء در پی تصاحب حکومت بوده و اساساً مقصودی جز آن نداشته است...، ..... و براساس نظریات فقهی تمام مذاهب اسلام، معاویه خلیفه و حاکم متأخر محسوب و بنا بر احادیث صحیح و ثابت که آوردیم، قتل او واجب است و امام نیز چاره ای جز این نداشته است که با آن تجاوزگر و عاصی گردنکش و... جنگ نماید و...، و تصمیم معاویه مزمن بوده و بررسی ها نشان می دهد که نظر معاویه علیه خلافت امام علی بن ابی طالب تازگی نداشته و او از ابتداء و از همان زمان که اسلام میان او و امام جدایی برقرار نموده است با آن حضرت در تضاد بوده و تضاد این دو در واقع تضاد کفر و اسلام بوده است و او از زمانی که در طی یک روز و یک نبرد، برادر، پدربزرگ و دایی او، با شمشیر آن حضرت به جهنم واصل شده اند، کینه علی علیه السلام را به دل خود گرفته است... و این در حالی است که ستاره افتخارات آن حضرت هر دم در آسمان اسلام اوج و درخشش بی حد گرفته است و...، او به محض کشته شدن عثمان و حتی پیش از بیعت مهاجران و انصار با علی علیه السلام شروع به تحریک و فتنه انگیزی نموده و...، تا با تفرقه بین صفوف مسلمانان اساس حکومت علی علیه السلام را به لرزه در آورد...،

..... او در نامه ای به زبیر چنین آورده است (..... ای زبیر من برای تو از مردم شام بیعت گرفتم و...، کوفه و بصره نزدیک توست و اگر آن دو شهر از تو اطاعت کنند موفق می شوی و من با طلحه بن عبیدالله به عنوان جانشین تو بیعت کردم پس به خونخواهی عثمان قیام کن و مردم را به خونخواهی او دعوت کنید و...)، زبیر از این نامه بسیار شاد و خرسند شد و آن دو نفر هیچ به معاویه شک نکردند و... و در اثر آن، تصمیم به سرکشی و عصیان در مقابل علی علیه السلام گرفتند، ..... و نیز در نامه ای دیگر به زبیر می نویسد..... (..... ای زبیر تو پسر ابوخدیجه و پسرعمه پیامبر هستی و از یاران و باجناق او و داماد ابوبکر و سوار جنگی اسلام .....پیامبر به تو مژده بهشت داد و عمر ترا یکی از کسانی قرار داد که خلیفه تعیین می کنند و... امت به علت نبودن زمامدار مثل رمه ای پراکنده شده اند و... من در اینجا کار را برای تو و رفیق تو مرتب و روبراه کرده ام و بدین ترتیب که حکومت متعلق به آن و دیگری جانشین باشد .....) و ..... و نیز برای طلحه می نویسد (..... تو قریشی هستی ..... نفر پنجم کسانی هستی که مژده بهشت یافت و افتخار شرکت در جنگ احد برای توست ..... من این سامان را زیر فرمان تو و زبیر درآوردم و او بر تو برتری ندارد و هر کدام شما دیگری را جلو انداخت او خلیفه خواهد بود و دیگری جانشین او و...)، و... به مروان بن حکم می نویسد(..... به محض خواندن نامه ام مثل پلنگ باش که شکار خود را غافلگیر می کند و... و چون روباه باش که با حیله گری ..... می گریزد و .....، تو حجاز را به شورش وادار کن و من شام را به شورش وادار می کنم...)، ...

گفتگوی برادر معاویه با جعده:

ابوعمر در استیعاب می نویسد (..... عبدالرحمن بن غنم که از اصحاب رسول خدا بود، از فقیه ترین و دین شناس ترین مردم شام محسوب می گردید و هم او بود که بیشتر تابعان اهل شام را فقه و دین آموخت و قدر و منزلتی بلند داشت و او همان کسی است که ابوهریره و ابودرداء را در حمص وقتی که به عنوان نماینده معاویه آمده بودند مورد سرزنش قرار داد و... از آن جمله به آنها گفت (..... از شما عجیب است، چطور شما این چنین کاری کردید .....، شما از علی می خواهید تعیین خلیفه را به شوری واگذار نماید، در حالی که می دانید، مهاجر و انصار و مردم حجاز و عراق با وی بیعت کرده اند و کسانی که با او بیعت کرده اند بهتر از کسانی هستند که با او بیعت ننموده اند و معاویه از اسیران آزاد شده است که اینگونه افراد بی هویت و بد سابقه، حق خلافت ندارند و به او چه ارتباط دارد که

به موضوع شورا اشاره کرده و یا در امور آن دخالت کند، او که خود و پدرش از سران قبایل مشرک و مهاجم به اسلام هستند)، .....) پس آن دو نفر از مأموریت خود پشیمان شده و بلافاصله توبه کردند ..... خدایشان رحمت کند و بیامرزد.)

مردی از شامیان در اثناء نبردهای صفین به میدان آمده و فریاد نمود آی ابوالحسن و آی علی به نبرد من بیا ..... پس علی علیه السلام جلو آمد تا جایی که گردن اسب آنها ردیف گردید و... گفت یا علی تو پیشاهنگ اسلام هستی و افتخار هجرت داری آیا اجازه می دهی پیشنهادی بکنم که از خونریزی جلوگیری کند... علی (ع) فرمود چه پیشنهادی، گفت تو برگرد به عراق و ما عراق را به تو وا می گذاریم و ما بر می گردیم به شام و تو شام را به ما واگذار می کنی .....، پس علی علیه السلام فرمود می دانم که این پیشنهاد را از روی خیرخواهی و دلسوزی می نمایی...، من بسیار در این کار تفکر کرده ام و در نهایت دیده ام که راهی جز جنگیدن با معاویه و یا کافر شدن به آنچه خدا بر محمد (ص) فرو فرستاده نیست، زیرا خداوند از دوستداران خود راضی نیست که در جهان معصیت و نافرمانی او صورت پذیرد ولی آنان ساکت و مطیع باشند و امر به معروف و نهی از منکر ننمایند و نتیجه گرفتم و دیدم جنگ کردن برای من آسانتر و قابل تحمل تر است از اینکه زنجیرهای سنگین عذاب خداوند را در دوزخ و جهنم خدا به دوش بگیرم .....).

عتبه بن ابی سفیان به جعده بن هبیره می گوید: (..... ای جعده ما به خدا قسم عقیده نداریم که معاویه برای خلافت شایسته تر از علی است .....، پس شما شام را رها کنید و آن را به ما بدهید .....، و جعده پاسخ داد اما در خصوص برتری علی برمعاویه این چیزی است که در امت اسلامی حتی دو نفر هم بر روی آن اختلاف نظر ندارند و اینکه حکومت شام را میخواهید و این چیزی بود که قبلاً هم می خواستید و ما نپذیرفتیم، ..... و اینکه گفتی معاویه اصرار ندارد و علی اصرار دارد علت آنست که معاویه به دلیل شک و تردید دچار سستی است و علی به دلیل یقین به راه حق که در پیش دارد دچار سستی و تردید نیست .....،).

در صفین عبدالله بن بدیل خزاعی در نطقی می گوید (..... معاویه به کمک بیابان گردان بی سواد و قبایل مشرک و متعصب بر شما حمله نموده است ..... و واقعیت خلافت را برای آنان به شکل دیگری جلوه داده است و پلیدی دیگر بر پلیدی آنها اضافه کرده است .....).

همین عبدالله در سخنان دیگر خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام عرض می کند: (..... یا امیرالمؤمنین آن جماعت اگرخدا را در نظر داشتند یا نیت آنها برای رضای خدا بود با ما مخالفت نمی نمودند امّا حقیقت اینست ..... که آنها می خواهند قدرت خود را حفظ کنند تا عشرت آن دنیایی را که اکنون در چنگ آنان است از دست ندهند ..... و همچنین به جهت آن کینه هایی که در دل و آن عداوت هایی که در سینه نهفته دارند آنهم به جهت آن ضرباتی که تو ای امیرالمؤمنین بر آنها درگذشته فرود آورده ای و در آن نبردها پدران و برادران آنها را کشته ای (و به جهنم واصل کرده ای) و سپس رو به مردم نموده و می گوید: ای مردم معاویه چگونه با علی بیعت خواهد کرد و حال آنکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در (یک روز و یک ساعت) و یک نبرد، برادر او حنظله، دایی او ولید و جدش عتبه را یکجا به قتل رسانده (و به جهنم واصل نموده) است، به خدا قسم گمان نمی کنم که بیعت کند

(کلب گوید یا امیرالمؤمنین اگر زمانه بین ما و شما جدایی انداخته است ما از فراز زمان و مکان بر دستان شما که نابودکننده دشمنان محمد (ص) و دشمنان شریعت پاک او و قرآن عظیم بوده است بوسه میزنیم و بر این بوسه افتخار می کنیم و دستهای خود را بر سینه مالامال از محبت خود قرار داده و عرض می نمائیم السلام علیک یا مظلوم یا امیرالمؤمنین یا وصی رسول الله و رحمه الله و برکاته لعن الله امه ظلمتک، لعن الله امه قتلتک، و لعن الله امه سمعت بذالک فرضیت به، خدایا به حق ذات اقدس خودت و آبرومندان درگاهت دوزخ جاوید را بر دشمنان مولای مظلوم ما مستقر بفرما واز شفاعت آن حضرت ما را در دنیا و آخرت بهره مند بگردان آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

یزیدبن قیس در نطقی در صفین می گوید (..... این جماعت برای این با ما جنگ نمی کنند که دیده اند ما دین و شریعت را ضایع و پایمال کرده ایم تا آن را برقرار نمایند .....، فقط به این دلیل با ما جنگ و نبرد می کنند که به حکومت برسند و پادشاهی کنند...).

سعدبن و قاص در نامه ای به معاویه می نویسد: (..... پس از واقعه شورا...، علی از پیشاهنگان امت بود و در ما آن خصال که در وی بود وجود نداشت و در عین حال همه محاسن ما را داشت و ما همه محاسن او را نداشتیم و از همه ما سزاوارتر و با صلاحیت تر برای تصدی امر خلافت بود ولی تقدیر الهی خلافت را از او برگردانید و به جایی قرار داد که خدا می دانست و تقدیر او بود و ما می دانستیم که علی از همه ما برای تصدی امر خلافت باصلاحیت تر است، اما چاره ای این نیست که درباره آن سخن گفته شود و مشاجره صورت گیرد، پس آن موضوع را کنار بگذار و اما درباره کار حکومت تو ای معاویه، این حکومتی است که از ابتداء تا انتهایش، با برقراری آن مخالف بودیم و درباره طلحه و زبیر، البته اگر آنها به بیعتی که کرده بودند وفادار می ماندند برای آنها بهتر بود و خدای تعالی عایشه ام المؤمنین را بیامرزد...).

در نامه محمد بن سلمه به معاویه آمده است (..... به جان خودم ای معاویه تو جز در پی دنیا نیستی و جز هوای نفس خود را پیروی نمی کنی و...)،

آری اینها گفتار و آراء کسانی است که معاویه و اعمال او و لشکرکشی های او را شاهد بوده و او را در دوران بت پرستی و تظاهر به اسلام و...، دیده اند ..... و انگیزه معاویه را صرف نظر از دنیا طلبی، اعلام نموده اند که چگونه برای انتقام گیری اقدام نموده آنهم از خون اقوام کافر خود که در جنگ با سپاه اسلام و زیر پرچم بت پرستی و شرک، با شمشیر حضرت علی علیه السلام بر زمین ریخته شده است، .....، ولی در گردش امور کار به جایی رسید که پسر هنده جگرخوار .....، خود را برای خلافت از عمر شایسته تر می دانست و این در صحیح بخاری آمده است که (..... عبدالله بن عمر گفت من نزد خواهرم (حفصه) رفتم و... گفتم دیدی که کار حکومت چگونه شد و به من سهمی ندادند پس او گفت خودترا به جمع آنان برسان چون می ترسم دوری تو نوعی تفرقه حساب شود پس اصرار کرد تا من رفتم و چون مردم پراکنده شدند معاویه گفت: کسی که می خواهد درباره حکومت سخن بگوید بیاید و حقیقت اینست که ما برای حکومت از او (اشاره به عبدالله بن عمر کرد) و پدرش (عمربن الخطاب) شایسته تر هستیم، پس حبیب بن مسلمه از او می پرسد تو در جواب معاویه چیزی نگفتی، عبدالله بن عمر پاسخ داد، من خودم را جمع و جور کردم تا بگویم البته شایسته تر از تو برای حکومت کسی است که با تو و پدرت در دفاع از اسلام و برای مسلمان شدن شما جنگ کرد و...، ولی ترسیدم وحدت بهم بخورد .....)، این طرز فکر پسر عمر را ببین که برای حفظ وحدت چه کرد پس کجا بود این فکر او در آن زمان که دست از بیعت با امام بر حق و امیر مؤمنان و مولای متقیان عقب کشید و با سخنان تفرقه آمیز خود وحدت را بر هم زد و موجبات ریخته شدن خون هزاران مسلمان بی گناه و مجاهد متقی از امت اسلام را فراهم آورد... و البته خدا به حساب آنان می رسد

(..... کلب گوید حریت و آزادگی حضرت علی علیه السلام مکان امنی را برای او ایجاد کرد که فتنه انگیزی نمود ولی در مقابل پسر ابوسفیان و هنده جگرخوار به دلیل پستی خود از مکر آنها برای جان خود ترسید و حفظ وحدت را بهانه کرد و شاهد و گواه این مدعا بیعتی بود که آن مکار و بدبخت با تحقیر و با پای حجاج خبیث خونخوار انجام داد و سرانجام نیز سزای خود را دریافت نمود ولی سخن این است که این معاویه همان پلیدی است که در زمان خلیفه دوم مانند سگی که از صاحب خود می ترسد از عمر میترسید ولی بعداً زبانش اینگونه دراز شده بود اناالله وانااليه راجعون).

معاویه خواب نبوت می دیده است:

تاریخ حکایت می کند که چگونه معاویه در ضمن تلاش برای وصول به حکومت و خلافت، بی میل نبوده است که مردم او را پیامبر نیز بشناسند، آنهم پیامبری بعد از خاتم پیامبران، ابن جریر طبری آورده است که (..... عمر و بن عاص با هیأتی ازمصریان به دیدار معاویه رفت و به آنها توصیه کرد و گفت توجه داشته باشید وقتی وارد دربار پسر هنده می شوید در زمان سلام دادن او را خلیفه خطاب نکنید و...، هرچه می توانید او را تحقیر کنید و برعکس معاویه نیز به درباریان گفت حدس من اینست که پسر نابغه مقام مرا نزد افراد آن هیأت

کوچک کرده است پس توجه داشته باشید وقتی هر کدام وارد می شوند به طوری با قدرت آنها را تحت فشار بگذارید که مجبور به تعظیم و احترام شوند به نحوی که وقتی به من می رسند نفسشان درآمده باشد، پس اولین کسی که وارد شد مردی بود به نام ابن خیاط .....، پس همینکه وارد شد از ترس با تعظیم گفت السلام علیک یا رسول الله یعنی که سلام ای پیامبر خدا و تمام مصریان دیگر در اینگونه سلام از او پیروی کردند و چون از نزد معاویه خارج شدند عمروعاص به آنان گفت من به شما می گویم او را فرمانروا خطاب نکنید شما او را پیامبر خطاب می کنید و...،)

و البته با توجه به اینکه در این نقل، نهی معاویه از گفتار کفرآمیز آنان به چشم نمی خورد، ممکن است همین حادثه تخم مسلک فاسدی را که بعضی از طرفداران معاویه پس از مرگ او پیش گرفتند پاشیده باشد، شمس الدین ضیاء مقدسی آورده است که (..... مردم اصفهان کاری احمقانه و مبالغه آمیز در خصوص معاویه دارند و در این رابطه برای من نام مردی زاهد و متعبد را آوردند و من از قافله خود جدا شده و به سوی او رفتم و شبی را نزد او به سر آوردم و... تا اینکه از او درباره (صاحب) سوال کردم پس آن مرد شروع کرد به دشنام و ناسزا گفتن کرد و اضافه نمود او مذهبی جدید آورده است گفتم چه مذهب و عقیده ای، گفت میگوید که معاویه پیامبر مرسل نبوده است، پرسیدم تو چه عقیده داری، گفت همان را که خدا گفت، میان هیچیک از پیامبران او فرقی قائل نیستیم، ابوبکر پیامبر مرسل، عمر پیامبر مرسل، هر چهار خلیفه را نام برد و سپس گفت معاویه هم پیامبر مرسل پس من گفتم این گونه بیان نکن و این عقیده را نداشته باش زیرا آن چهار نفر خلیفه بودند و معاویه سلطنت کرد و پیامبر فرمود خلافت بعد از من تا سی سال است و سپس سلطنت پس آن خبیث برآشفته شد، و شروع کرد به گفتن ناسزا و دشنام و تهدید به من و به مردم اشاره کرد که این مرد رافضی است و...، اگر قافله ها سر نرسیده بود مرا تکه پاره کرده بودند و در این زمینه داستانهای بسیاری از آنها نقل شده است...، .....،)،

آری ما فرض می کنیم که آن عده از روی ابهت دربار و یا ترس .....آن عبارت کفرآمیز از زبانشان بیرون آمد و گفتند که سلام بر تو ای پیامبر خدا .....، ولی اگر او در قلبش مرض نبود چرا آنها را انکار نکرد و حرف آنها را اصلاح ننمود و...، آری پسر هنده جگرخوار از آن خطاب باطل و کفرآمیز و ناروا لذت می برد و... این در حالی است که خودش حاضر نمی شود که پیامبر را پیامبر بنامد و ..... حتی برای تحقیر و کوچک کردن آنحضرت ایشان را به نام می خواند و...، حافظان و حدیث شناسان گفتگویی را میان معاویه و امد بن ابد حضرمی آورده اند که(معاویه از او سؤال کرد آیا هاشم را دیده ای گفت آری به خدا بلند بالا و خوش صورت بود ..... و معاویه سؤال کرد محمد را دیده ای او جواب داد محمد کیست معاویه گفت پیامبر خدا پس او (با ناراحتی) گفت ای معاویه چرا آن حضرت را همانگونه که خداوند او را با بزرگی و عظمت یاد نموده است ذکر نکردی و نگفتی رسول خدا، .....)،

(کلب گوید این خاصیت جرثومه های پلید و بی سرو پا است که بزرگان را با تهمت و بی ادبی و... پائین آورده و با دروغ و تزویر و... خود را بالا ببرند تا بتوانند برای خودآبرویی کسب کنند غافل از اینکه زودتر از آنچه فکر می کنند دست قدرت پروردگار آنان را به زیر خروارها خاک کشیده و سپس با غضب خود آنها را با سر وارد آتش ابدی جهنم خود می نماید و هر لحظه بر عذاب آنها می افزاید و این معاویه بدبخت و بدعاقبت از جمله آن گروه است الا لعنت الله علی الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)،

حکمیت به چه منظوری:

آخرین ترفند و حیله ای که برای رساندن معاویه به کرسی خلافت صورت گرفت با فکر خائنانه عمروبن عاص و به صورت حکمیت انجام شد، و اولین مستمسک این ترفند، عنوان نمودن خونخواهی عثمان بود...، ..... و وضعیت جنگ صفین در حالیکه می رفت کار

جنگ یکسره شده و بساط ظلم و ستم معاویه جمع شود با بکارگیری صله ای تغییر کرد و آن اینکه قرآنها رابر سر نیزه بردند و به حیله عمروعاص و حماقت و خریت ابوموسی اشعری وضع موجود آشفته تر و آشوب داخلی ریشه دارترشد و در پایان این حکمیّت، ابوموسی به عمروعاص گفت (..... تو حیله و نیرنگ بکار بردی و تو مانند سگی هستی که اگر به او حمله کنی پارس می کند و اگر او را رها کنی نیز پارس می کند و عمروعاص به او گفت تو هم مانند خری هستی که کتاب مقدس را بر آن بار کرده باشند .....)،

آری گفتگویی که شیطان سیاست پردازی با احمق بی تجربه ای داشت و همه قبول دارند که هر دو طمع به خلافت بسته بودند و ..... از ذکر تمامی این مطالب که تحت عناوین شش گانه اخیر آمد، ماهیت جریانات به دقت روشن شده و شکی نمی ماند که معاویه در پی خلافت بوده و خونخواهی عثمان فقط حربه ای برای نیل به مقاصد او بوده است، پس این گفتار یاوه ابن حجر که کشمکش بین علی و پسر هنده جگرخوار ربطی به خلافت نداشت و برای خونخواهی عثمان بود...، فقط برای توجیه و تبرئه جنایات و تبهکاری اعمال آن خیانت کار است که برای برآوردن شهوات و مطامع خود هفتاد هزار از مسلمان امت محمّد را به خاک و خون کشیده و ....، و ابن حجر نادان تصور نموده کسی به حساب او رسیدگی نخواهد کرد و هیچ محقق پیدا نمی شود که با دلایل قاطع بر صورت او بکوبد و او را رسوا نماید و البته ابن حجر کسی است که از صحنه رستاخیز و ایستادن در برابر محکمه عدل الهی هراس به خود راه نداده و نمی داند که خدای قهار دادگستر در کمین و در پی حساب و دادرسی است.

(کلب گوید، خدایا به حضرت علامه امینی که راههای هدایت را بر ما روشن و نقاب از چهره کریه دشمنان خدا برداشت، جزای خیر عطا فرما و مقام او عالی است خدایا تو آن را متعالی و در بهشت خود او را همنشین با محمدو آل محمد و ما را نیز از شفاعت او در دنیا و آخرت بهره مند فرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

بررسی دفاعیه ابن حجر برای معاویه:

ابن حجر به تقلید از پیشینیان خود در راستای توجیه جنایات معاویه در کتاب صواعق خود در نهایت، کلامش را طی دو مطلب آورده است ۱- اول اینکه او همه جنایات معاویه اعم از لشکرکشی، قتل و جنایت و بی ناموسی و... و قتل هزاران مؤمن مسلمان که در میان آنها سیصد و چند تن از شرکت کنندگان بیعت شجره و جماعتی از مجاهدان غزوه بدر و گروه بسیار از مهاجرین و انصار از اصحاب رسول خدا صالح و متقی و تابعان نیکوسیرت و .....، را از روی اجتهاد و استنباط فقهی عنوان کرده است، و این ابن حجر نادان تصور می کند که با این توجیهات مسخره می تواند ارتکاب چنان جنایاتی را که قرآن و سنت بوضوح ماهیت آن را مشخص نموده اند، درست جلوه داده و مرتکب آن را تبرئه نماید و... لذا خود را به نادانی و نفهمی می زند و می خواهد القاء نماید که اجتهاد در مقابل نص صریح قرآن و سنت دارای ارزش و اعتبار است و... و تصور می نماید که آراء اجتهادی آنقدر کشدار و سازگار است که با هر هوس و خواهش نفسانی منطبق است و... و یا مثلاً براساس آن توجیهات می توان خلافکاری و جنایات خالدبن ولید را توجیه و او را تبرئه کرد و با مستمسک نمودن حربه اجتهاد او وآن فجایع را در ریختن خون بیگناهان و با همسر مسلمانی هم بستر شدن و ..... را توجیه کرد

(..... کلب گوید شک نیست که اینگونه تأویل ها الهام شیطان است زیرا، اول اینکه این روش و تأویل خلاف قرآن است، در آنجا که خداوند می فرماید و لاترکنوا الی الذین ظلموا ..... و یا آنجا که می فرماید هر کس مؤمنی را متعمداً به قتل برساند جزای او جهنم است و بیان نمودیم که چگونه امر اجتهاد متناسب با خطا است نه جرم و برحسب آیات کتاب خدا جزای مجرمان آتش دوزخ و جزای خطاکاران احتمال بخشش خداوند و لذا اجتهاد در جرائم از جمله شرک به خدا و امثال آن که خداوند به مرتکب آن وعده آتش جاویدان و دخول ابدی در دوزخ داده است و اخذ ثواب در صورت خطا بودن فقط از یک احمق متصور است نه از مؤمنین به کتاب خدا و سنت رسول خدا .....، و دوم اینکه عذاب ابدی دوزخ براساس احادیث که به تعدادی از آنها اشاره شد برای مرتکبین خواهد بود و یا برای کسانی خواهد بود که در کار توجیه این ظلم و ستم هستند زیرا به جای محکوم نمودن این جنایات و اعمال زشت آنها را توجیه می کنند، که البته در عمل آنها شریک و با آنها در عذاب ابدی خداوند وارد خواهند شد و سوم اینکه این عمل آنها و بجای امر

به معروف، امر به منکر و بجای نهی از منکر، نهی از معروف خواهد بود که هم خلاف کتاب خدا و هم سنت رسول خداست و چهارم اینکه موضوع این اجتهادی که این یاوه گویان آن را بیان نموده اند آنهم از هر بی سروپا، هر جنایتی را در تحت لوای این اجتهاد کذایی به جامعه مسلمین و جامعه بشریت تحمیل خواهد نمود و مردم جهان شاهد اعمال ددمنشانه ای به نام اسلام خواهند بود که براساس آن قطعاً جامعه مسلمین در پیشگاه دانشمندان جهان و افکار عمومی جامعه بشری در حال و آینده رسوا و بی اعتبار خواهد بود و از مسلمان به عنوان انسانهایی وحشی و جانی و تروریست که علیرغم حیوان صفتی و سبوعیت و درندگی خود را وعده داده شده به بهشت هم می دانند یاد می شود و .....، پنجم اینکه این سخن مخالف کامل عقل است که شرع نیز آن را نمی پذیرد زیرا خداوند همیشه امر به انجام واجبات و دوری از انجام محرمات نموده و برای آنها توجیهی قرار نداده است و لذا تبدیل امری حلال به حرام و حرام به حلال در واقع به منزله بدعت و طرح حکم در مقابل حکم خداوند و به منزله شرک و اعلام جنگ با خداوند خواهد بود و ششم اینکه این جماعت که خود راحلیف قرآن می دانند ولی مفهوم قرآن را نمی فهمند که در قرآن بین جرم و خطا تفاوت است و از طرفی هر بی سروپا را نیز نمی توان عنوان اجتهاد داد بطور مثال آیا عقل شما می پذیرد که شخصی در لباس اسلام مثلاً در امریکا و یا روسیه بمب اتم بیندازد و همه مردم از مرد و زن و بچه و ..... را نابود کند و بعد بگوید اجتهاد کردم یا مجتهدی به او اجازه داد و خود را بهشتی بداند و منتظر ثواب اخروی هم باشد وا نتظار او این باشد که هرچه درندگی او بیشتر شود ثواب بیشتری می برد و .....، اگر چنین فکر می کنی تو هم مانند او هستی و منتظر آتش جاودانی دوزخ باش که دین خدا را ملعبه و بازیچه خودکردی مانند معاویه علیه الهاویه .....)،

و یا گفته شود که ابن ملجم مرادی که برحسب کلام رسول خدا اشقی الاخرین است طبق اجتهاد خود این جنایت را انجام داده و بر صواب بوده است

(کلب گوید کسی نیست به این یاوه گویان ابله بگوید پس امام حسن مجتبی علیه السلام که ابن ملجم را متعمداً به عنوان قصاص کشت در واقع قتل نفس کرده زیرا او مجتهد مؤمنی را متعمداً کشت و اگر بگویی خلاف نکرد پس در گفتار تو تناقض وجود دارد یعنی اگر مجتهدی با نظر خود مجتهدی را بکشد و آن مجتهد وصیت نماید که در صورت وفات، مجتهد قاتل را که شرعاً معذور است به قتل برسانند پس مرتکب قتل نفس شده و اجرای حکم قصاص شرعاً بر اینگونه مجتهدان حرام است، پس اولی به حکم قرآن که مجتهد مؤمنی را کشته واردآتش می شود و دومی هم که مجتهد معذور را قصاص کرده عمل حرام و خلاف شرع انجام داده که مسلمان و مؤمن و مجتهد معذور را کشته و او هم اهل آتش است پس تمام کسانی که عثمان مجتهد را کشتند اهل آتش هستند و تمام کسانیکه قاتلان مجتهد عثمان را هم کشتند اهل آتش هستند و در طول تاریخ همه مسلمانان از طرفداران دو طرف اهل آتش هستندآیا اینگونه سخنان ضد و نقیض و یاوه نیست و اگر تو برای توجیه این جنایات به تفسیر نابجای کتاب خدا و بر اساس فکر ونظر کوتاه خود آیات مربوط به خطا را اخذ و آن را به جرم تسری دهی و ..... و به آن عمل نمایی آنوقت برای توجیه عمل ناهنجار خود در مقابل افکار عمومی جهانی و جوانان فکور و دانش پژوه و دانشمندان جهان دلیلی نداری زیرا آنچه تو از این توجیهات شیطانی خود ساخته ای مخالف عقل سلیم و حریت و آزادگی انسانها است و قطعاً قابل پذیرش نیست و کدام عقل سلیم می پذیرد که شخصی خون هفتاد هزار نفر از پاکان عالم را بر زمین ریخته و فساد برپا نماید و پاداش و اجر هم ببرد، مگر قماربازی است مگر هستی جهان و خلقت آن بازیچه است آیا مگر جنگل است چطور به زعم یاوه گویی تو، قاتل مجتهد است و مقتولین مجتهد نیستند و...،

و نکته مهم دیگر اینکه این توجیه قطعاً مخالف سنت و روش رسول خدا و اصحاب وتابعین است زیرا در تمام این درگیری ها هیچکدام چنین مطلبی را عنوان و برای رد یکدیگر اقامه دلیل ننموده اند و این دلالت بر آن دارد که چنین یاوه ای اصلاً در سنت رسول خدا وجود نداشته تا به آن استناد شود و این در واقع راهکاری شیطانی است که این متعصبین با الهام شیطان برای توجیه اعمال جنایتکارانه دشمنان خدا و رسول و صالحان امت جعل نموده اند ولی شک نیست که شیعه در خصوص جنایات معاویه و یزید و عمروعاص و...، هیچ توجیهی را نمی پذیرد و آنها را و پیروان انها را لعنت نموده و اهل آتش می داند و از همه مهمتر بسیاری از این کسانی که اینان

مجتهد می دانند خود از اعمال خود بظاهر پشیمان می شدند یعنی خود اعتقادی به این چرندیات نداشتند و اگر وجه شرعی داشت البته خود آنان اولی به استناد به آن بودند تا امثال ابن حجر افاک اثیم و ..... و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون...)،

ابن حجر شنیده است که انسان می تواند برخلاف اجتهاد مجتهدان اجتهاد نماید ولی نفهمیده که نمی توان برخلاف حکم خدا و پیامبر او اجتهاد کرد،

(کلب گوید بطور مثال خداوند بت پرستی و شرک را حرام نموده و حج بیت را جزء شعائر اسلام دانسته و برای خون مسلمان حرمت قائل شده پس شخص معلوم الحالی بیاید بر ضد کتاب خدا اجتهاد کند که مردم بت بپرستند و مشرک شوند و دستور دهد خانه کعبه را خراب کنند و به نوامیس مسلمانان در حرم رسول خدا تجاوز کنند و زنا کنند و خون مسلمانان را بر زمین بریزند و..... و زمین را از خون کسانی که وجود آنها به منزله نفس پیامبر است سیراب نموده و حرم و خاندان و نوامیس محمّد رسول خدا را اسیر نموده و شهر به شهر و دیار به دیار بگردانند و سر سید جوانان اهل بهشت را بر سرنیزه کرده و در میان شهرهاگردش دهند و سپس .....، به هدیه ببرند و...، و در ازاء این جنایات نه تنها عذاب نشوند بلکه پاداش نیز بگیرند آیا به این طرز تفکر و به اینگونه افکار مردم جهان دانشمندان دنیا پس از گریه به ما نمی خندند و عقل ما را زیر سؤال نمی برند و از همه این بدبختی ها بیشتر آیا این طرز فکر باعث نمی شود که گروههای افراطی تروریست به نام اسلام از سوی دشمنان اسلام و قرآن تجهیز شوند و به اتکاء همین گونه افکار منحط و ارتجاعی و .....، دیوانه وار و بر اساس فتوی یکی از همین جرثومه های فساد و تباهی به کشتارهای جمعی مسلمانان و سایر مردم دنیا دست بزنند و بگویند نظر ما این بود و ثواب ما را بدهید .....،

آری بدبختی اینست که همه این جانیان و قاتلان که خود مرتکب این اعمال شده اند و .....، هیچکدام خودشان چنین نظری نداشته و این در واقع یاوه هایی است که شیطان در قرون بعد به دهان طرفداران آنان انداخته است تا امت و دین محمد را نابود نمایند و از اعمال حرام خود در تقویت شیطان اسلام را نابود نمایند و .....)،

محمدبن جریر طبری می نویسد (..... در میان امت اختلافی نیست بر سر اینکه ابن ملجم طبق اجتهاد و تفسیرش به تصور اینکه این کار او درست است علی را کشته است .....)، و با همین اجتهاد کذایی ابوالغادیه فزاری قاتل عمار را تبرئه می کنند... و همچنین آن را دست آویزی برای تبرئه یزید سرکش و ستمکار و جبار که ..... می نمایند، و از طرفی دیگر موارد بسیاری از اجتهاد است که چون بر خلاف میل گروهی از آنان است بی اعتبار و بی قدر می باشد، و اینگونه اجتهادها در نظر آن جماعت نمی تواند ازمخالفان عثمان که اصحاب پاک و صادق و عادل رسول خدا بوده اند رفع اتهام نماید ولی تبهکارترین فرد یعنی ابن ملجم راتبرئه می نماید این جماعت قاتلان عثمان را مجتهد نمی دانند و آنها در نظر ابن حزم زشتکارانی ملعون و آشوبگر مسلح و خونریز آدمکش و در نظر ابن تیمیه مشتی تجاوزگر داخلی بودند و خطاکار نبودند بلکه ستمکار و تجاوزگر بودند و در نظر ابن کثیر آنها جمعی سبکسر و بی سروپا و... در نظر ابن حجر تجاوزکارانی دروغ پرداز و ملعون و پرخاشگر و .....، بوده اند،..... پس چگونه این اجتهاد از آن افراد بی سروپا دارای اعتبار و آن اجتهاد از اصحاب عادل و بزرگ رسول خدا بی اعتبار است،

از اجتهادات مسخره و عجیب دیگر اینکه در قرون پیشین صورت گرفته این است که ناسزا و دشنام به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و هر صحابی که از آن حضرت پیروی کرده جایز است و هرکس حق دارد آنان را لعن کند، در نماز، در قنوت، در خطبه جمعه و جماعات و...، قابل تعقیب و سرزنش نباشد و بالاتر از این اجری هم ببرد، زیرا مجتهد خطاکار است، هرچه این مجتهد خطاکار، آدمی بی سروپا و بی سواد و دهاتی بدوی و بیابانگرد باشد و نیز از جمله کسانی باشد که اساساً از علوم و معارف و درس و بحث شریعت دور هستند، ولی علی و شیعیان او حق ندارند از ظلم و ستم هایی که بر آنان رفته کلمه ای بر زبان بیاورند ..... و حال آنکه خدای تعالی می فرماید (خدا دوست ندارد صدایی به بدگویی بلند شود مگر آنکه ستم دیده باشد)، ..... و اگر کسی از آنها به آن ستمگران و تبهکاران بد گفت، البته مستوجب قتل و شکنجه و حبس و تبعید و...، است و به اجتهاد او خواه درست و خواه غلط نباید اعتنا نمود .....،

راه دور نروید در کتاب صواعق ابن حجر نگاه کنید که در موضوع لعنت کردن به معاویه می گوید (..... در مورد اینکه بعضی بدعت خواهان به او دشنام می دهند و لعنت می فرستند.....، این حرف از جماعتی سر زده که احمق هستند و نادان و عصیان گر که خدا به آنها توجه ندارد و سرگشته و گمراه هستند و خدا آنها را لعنت کرده و خوار نموده است .....)، پس آیا می دانید که ابن حجر چه کسی را لعنت می کند و دشنام می دهد، و ناسزاهای او متوجه چه کسی است.....، پس حدیث لعنت فرستادن رسول خدا بر معاویه را بیاد آورید و احادیث لعنت نمودن امیرالمؤمنین علی علیه السلام به معاویه و لعنت هایی که در دعای قنوت در نماز خود بر او می نمود و لعنت هایی که ابن عباس، عمار یاسر، محمدبن ابی بکر، ام المؤمنین عایشه در تعقیبات نماز و دیگر اصحاب .....، تا روشن شود که لعنت کردن و دشنام این ابن حجر متوجه کیست خودتان قضاوت کنید

(..... کلب گوید آنچه مسلم است خداوند لعنت کردن را دوست دارد مشروط بر اینکه بر اهل لعنت یعنی منافقین و دشمنان او وارد شود و شاهد آن کتاب خداست و اینکه لعنت علامت تنفر از عمل بد و زشت و جنایت بار و در واقع به منزله امر به معروف و نهی از منکر و حکم واجب شرعی است تا مسلمانان و مؤمنین از ارتکاب به آنگونه اعمال که انسان را از رحمت خدا دور می نماید اجتناب نمایند و بدیهی است هرگونه توجیه نابخردانه و عمل بد و جنایت بار در واقع موجب خواهد شد که برعکس امر به منکر و نهی از معروف شود و دوباره این جنایت ها در امت به سنت جاری تبدیل و سیلاب های خون راه اندازی شود و اینگونه اعتقادات فاسد و خطرناک و شیطانی قطعاً امت را به سوی قهقرا می برد و دانشمندان و عالمان شریعت محمد (ص) بایستی هوشیار و با تدبیر از اینگونه افکار و اشاعه آن به دلیل فساد تبعی آن جداً جلوگیری نمایند، آیا تعجب نمی کنی که چگونه خداوند در کتاب خود با تهدید وعده آتش ابدی و دوزخ سوزان و عذاب و... را به امثال این مجرمین و تبهکاران داده است ولی باز امثال معاویه و یزید و حجاج و...، هر جنایت که خواسته اند انجام داده اند .....، پس وای به حال آن روزی که به این تفاله ها و آشغالهای بی سروپا بگوئید بکشید و به صلیب بکشید و بسوزانید و ثواب هم ببرید دیگر آیا سنگ روی سنگ بند می شود...).

اجتهاد چیست:

در اینجا باید معنی اجتهاد را فهمید، آیا اجتهادی چیزی است به استناد آن ریختن خونهای بسیار روا دانسته شده و هزاران هزار بی گناه به خاک و خون کشیده شده و ناموسها بر باد رفته و...، هر روش جاهلی را روا بدانند و یا به استناد آن شریعت را زیرو رو کنند و یا چیزی است که با آن می توان سنت های غیرقابل تغییر دین خدا و احکام مسلم آن را لغو کرد و یا چیزی است که خدا به عوام الناس و هر بیسواد عطا کرده که به هر نحو که دلخواه آنان بود عمل کنند یا اینکه اصول و حساب و کتابی دارد .....، آیا اجتهاد کاری است که هر موش و گربه و یا هر چهارپا و هر بیابانگرد بی سواد به آن می پردازد و...، علمای معروف و برجسته درباره اجتهاد می گویند: ....، .....، در حاوی قدسی آمده ..... (و خلاصه، فقه در علم اصول یعنی علم به احکام از روی دلایل آنها، بنابراین فقیه در نظر علماء اصول، همان مجتهد است و فقه از چهار منبع اصلی به دست می آید، قرآن، سنت، اجماع، قیاس که از سه منبع اصلی اول استنباط شده باشد،) .....، ابن الرشد می گوید: (احکام شریعت از چهار وجه درک می شود، کتاب خدا...، سنت...،اجماع...، استنباط بر مبناء اصول سه گانه قرآن، سنت و اجماع .....)،

نگاهی به اجتهاد معاویه:

در اینجا لازم است که از ماهیت اجتهاد معاویه پرده برداریم ..... آیا او در کارهایش تابع نوامیس چهارگانه (قرآن، سنت،اجماع، قیاس)، بوده است، آیا قرآن شناس بوده است... آیا بین آیات محکم و متشابه تفاوت قائل می شد

(..... کلب گوید هردرخت از میوه او شناخته می شود جنگ او با وصی رسول خدا و اعلم امت و آگاه ترین مردم به سنت و کتاب خدا و کسیکه از ابتداء تا انتهای کار رسالت پیامبر، در کنار او و یاور او بود و او بود که غوغای سقیفه برای حکومت و ریاست، او را از کنار پیکر پاک و مطهر محمد مصطفی جدا نکرد تا دستور خداوند را در کفن و دفن آن حضرت عمل نمود و همه بزرگان امت و حتی خلفاء پیشین به علم و دانش و .....، فضایل او اقرار و اعتراف و شایستگی های او را در شریعت به همه عالم اعلام نموده اند و...، پس جنگ آن نابکار یعنی معاویه با این مظهر علم و تقوی یعنی امیرالمؤمنین دلالت بر آن دارد که او هیچ چیزاز قرآن نمی دانسته و در واقع دجالی بوده که با ظاهری فریبنده عوام الناس را فریب داده و گمراهان را به جان شریعت انداخته و نابود هم نموده است .....، آری چه کسی مثل او و پسرش توانسته اند، تیشه بر ریشه اسلام و مسلمین بزنند و چه کسانی مانند طرفداران آنها با این توجیهات شیطانی توانسته اند اینگونه فساد و تباهی را در جهان به نام اسلام اشاعه دهند و... اناالله واناالیه راجعون...)،

آری اگر احوال علم اولی و دومی به شرحی که در جلد ششم و جلد هفتم آوردیم .....، آن چنان وضعی داشته باشند البته حال معاویه که در روزهای آخر حیات رسول خدا (ص) اظهار مسلمانی نموده است کاملاً معلوم است، همان معاویه ای که خانه و خانواده او پر از تقالید و افکار شرک آمیز جاهلی بوده و سابقه تجاوزگری و گمراهی و پیروی عادات جاهلی او معلوم وآشکار و پرچم فاحشگی بر بام خانه اجدادی او نصب و...، و دائماً با قرآن در حال جنگ و ستیز و...، بوده است، در حالی که قرآن شناسان نامی امت و...، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، ابن بن کعب و... بالاتر از همه آنها مولای ما علی بن ابیطالب دانای به علوم قرآن و آگاه به رازها و رمزها و حلال مشکلات آن و ..... و در همه جهات حاضر بوده اند.

دانش معاویه در سنت رسول خدا:

آری معاویه ای که به سنت رسول خدا احترام نمی گذارد، چه بهره ای ممکن است از علم سنت داشته باشد .....، عبدالله عامرمی گوید: معاویه می گفت (..... برحذر باشید از احادیث پیامبر مگر آن حدیث ها که در دوره عمر بود...) .....، پس همین سخنی که او در حق سنت پیامبر زده بی اعتنایی و تحقیر او را نسبت به آن می رساند و او کسی است که راوی حدیث و مبلغ آن را تحقیر می کرده و گاه (آن خبیث و ملعون) در جواب نقل حدیث و تذکر راوی از قول رسول خدا (ص)، حرکت زننده تحویل می داد (یعنی از خود باد بلند بیرون می داد و می گوزید) و یا با لحن خشونت بار ..... به راویان حدیث دشنام می داده و (چون مخالف با امیال او بود آن را) نهی می کرد...، و در حدیثی آمده است که او به عبدالله بن عمر پیام داد (که اگر اطلاع پیدا کنم که حدیث نقل و بیان کرده ای گردن ترا می زنم) و به سبب همین بدبینی و بدخواهی بود که خون بازمانده نیکرو و پاک از اصحاب رسول خدا را بر زمین ریخت و سردارانی چون بسر بن ارطاه را فرستاد تا در مدینه غارت و وحشت ایجادکنند و پس از او، سگ توله او یزید در حمله معروف (حره) همان جنایات را انجام داد که همه به آن آگاهند .....،

(کلب گوید اگر او قرآن دان و یا حدیث دان بود البته قرآن و سنت رسول خدا او را به سعادت رهنمون می شد ولی او فقط در فکر انتقام گیری از محمد (ص) بابت قتل اعضاء کافر و مشرک خاندان او توسط علی علیه السلام در جنگ بدر و جبران بی آبرویی او و پدرش و مادرش و...، بود که در آن جنگ و در سایر جنگها ببار آورده بودند و...، اگر اندک ایمانی در او بود واز عقاب روز قیامت می ترسید، هیچگاه دستش را تا مرفق در خون صالحان امت فرو نمی برد و برای استقرار حکومت پسرش یزید پلید خون پاک سبط اکبر رسول خدا حسن بن علی را در طشت نمی ریخت و یا مقدمات قتل حسین بن علی را در کربلا به توسط سگ توله خود فراهم نمی نمود و رسول خدا و آل محمد و امت او را تا قیام قیامت عزادار و مصیبت زده نمی نمود اناالله واناالیه راجعون).

نگاهی به احادیث نقل شده از معاویه:

روایات معاویه را می توانیم از ابعاد مختلف بررسی و به حساب آن برسیم، احمد حنبل در مسند خود کل روایاتی را که از معاویه نقل نموده است یکصد و شش فقره است که بسیاری از آنها هم تکراری است: (از جمله: حدیث (خدا چون خیر کسی را بخواهد او را دین شناس می کند) را که شانزده بار تکرار شده، و یا حدیث (اصلاح کردن موی پیامبر) که ده بارتکرار شده، و یا حدیث (پیامبر داستان اذان را گفت) که هفت بار تکرار شده و .....، و چهل و هفت حدیث دیگر که تکراری نیست و بعضاً اصلاً ارتباطی به احکام ندارند مانند آنکه می گوید: (پیامبر و ابوبکر و عمر هر سه در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفتند)، و...، که اینگونه احادیث نه کمکی به احکام شریعت می نماید و نه مشکلی را برای مجتهدان برطرف می نماید و... حال جا دارد که بار دیگر به متن احادیث او پرداخته و به حساب او برسیم:

۱.معاویه به خانه عایشه می رود و عایشه به او می گوید، (آیا نترسیدی که مردی را در کمین تو بنشانم و (او به قصاص محمدبن ابی بکر) ترا بکشد و او می گوید در خانه امن هستم... و شنیده ای که ایمان مانع حمله غافلگیرانه (ترور) است و... و می گوید در رابطه با برآورده شدن تقاضاهایت چه نظر داری، ..... و قضیه آنها را بگذار برای قیامت،) و از این حدیث برمی آید که ام المؤمنین عایشه کشتن معاویه را جایز می دانسته است... تا جایی که جایز می دانسته مردی را در کمین او بگمارد تا او را بقتل برساند و معاویه با آن سخن او را منصرف می نماید تا کیفر او به قیامت باشد و نیز معلوم می شود که معاویه برای رد اتهام وارده و کیفر آن دلیلی نداشته باشد و فقط موعد آن را به بعد محول نموده و... و حتی اگر فرض کنیم عایشه به بهانه اینکه رفتار معاویه با او خوب بوده از خون برادرش محمدبن ابی بکر صرف نظر کرده باشد، ولی خداوند هرگز کیفر آن قتل را از یاد نخواهد برد و .....، و یا اگر که از خون حجر بن عدی و یارانش چشم پوشید، خداوند محال است که آن خونهای پاک را قصاص ننماید و... و یا برای کشتن هزاران شخصیت والای اسلامی به دست او و ..... از او انتقام نگیرد.

۲.عبادبن عبدالله بن زبیر می گوید: (چون معاویه به عزم حج آمد و...، برای ما نماز ظهر را دو رکعتی خواند پس مروان بن حکم و عمرو بن عثمان نزد او رفته و گفتند هیچکس مثل تو آبروی عثمان را نریخت و او را در بین مردم ضایع نکرده است،گفت چرا، گفتند آیا توجه نداری که او نماز را در مکه تمام می خواند، پرسید وای بر شما .....، من با پیامبر و ابوبکر و عمررضی الله عنهما اینگونه خواندم، آنها گفتند پسرعموی تو عثمان تمام می خواند، پس معاویه نماز عصر را با ما چهار رکعتی خواند .....)، آری من نمی دانم که اشکال کار در اینجا بر دین شناسی و فقه معاویه است یا تردید در دین او که ..... عبدالله از قول پیامبر گفته است نماز در سفر دو رکعتی است و هر که برخلاف سنت عمل کند در حقیقت کافر شده است و...، ولی او به خاطر پسرعموی خود عثمان یعنی بوجود آورنده این بدعت حکم شریعت را زیر پا قرار می دهد و اگر فقه و دین شناسی و حدیث دانی این باشد، باید فاتحه آن را خواند و اگر از بی دینی کرده باشد که حساب او پاک است.

۳.هنایی می گوید: (..... با جمعی از اصحاب رسول خدا نزد معاویه بودم، او از آنها سؤال کرد شما را به خدا قسم آیا پیامبراز پوشیدن جامه ابریشمی منع ننمود، گفتند چرا آن حضرت ما را منع نمود ..... پس ادامه داد و پرسید تا رسید به اینکه شما را به خدای متعال سوگند آیا رسول خدا از جمع بین حج و عمره نهی نفرمود؟ و در این لحظه همگی پاسخ دادند این را نه و یا در عبارتی دیگر پرسید می دانید که او از متعه یعنی متعه حج نهی فرمود؟ همگی گفتند خدای را نه .....، آری معاویه اصرارداشت تا هر بدعتی را در برابر سنت رسول خدا احیا نماید... کار معاویه که از کار خلاف عمر پیروی می کند یا موید بی اطلاعی او از سنت است یا از بی دینی او که دومی بیشتر به او می خورد

(کلب گوید این خبیث درصدد آن بود که نهی عمررا با شهادت صحابه به پیامبر منتسب نموده و سنت را با بدعتهای بوجود آمده نابود نماید و ..... که این امر موید همان افکارجاهلی او بوده است و قصد و غرض او در واقع از این عمل ایجاد تفرقه در بین مسلمانان ..... بوده است).

۴.حمران می گوید: (..... معاویه گفت شما نمازی را می خوانید ولی ما که با پیامبر (ص) معاشر بودیم آن را ندیدیم که بخواند و لذا از آن نهی کرد یعنی دو رکعتی که آن حضرت پس از نماز عصر می خواند .....) و حال آنکه ما در جلد ششم دیدیم که این نماز بعد از نماز عصر در دوره رسول خدا سنت بود و حضرت آن را می خوانده و تا آخرعمر هم آن را ترک نکرده و اصحاب نیز آن را بجا می آورده اند تا آنکه عمر آنها را نهی کرد و اصحاب به او اعتراض کردند و دلیل آوردند .....، ولی عمر با اصرار آن بدعت را عمل کرد تا آنکه معاویه این کلام را گفت .....

(کلب گوید در کذاب بودن معاویه همین بس که آنچه را که همه اصحاب دیده اند و عمل می نموده اند و عمر هم علیرغم نهی به سنت بودن آن اقرار داشت را انکار می کند ..... فقط برای تفرقه افکنی .....).

۵.از چند طریق از معاویه نقل شده است که از زبان پیامبر می گوید (..... هر کس را که شراب خورد تازیانه بزنید ..... و اگر برای چهارمین بار تکرار کرد بکشید)، در این حیرانم...، اگر او مطیع این حکم صریح بود هیچگاه کاروانی با بار شراب به مقصدش روانه نبود و یا او آن را در خانه اش انبار نمی کرد ..... و یا آن را خرید و فروش نمی کرد و یا نمی خورد و یا درحال مستی شعر در ثنا و مدح شراب نمی گفت و عربده جویانه از آن تعریف نمی کرد و یا به هیأت های اعزامی و سفیران تقدیم نمی نمود و سگ توله شراب خوار خود را جانشین خود نمی نمود و ولیعهد پلید او در برابرش شراب نمی خورد و یا حکم جزای شرابخوار را تعطیل نمی کرد و یا شراب خواران را حد می زد .....، این روایت معاویه را هرچند که سندی محکم دارد و نیز محدثانی چون احمد حنبل و ترمذی و ابوداود آن را ثبت کرده اند ولی باز هم مورد توجه فقها نیست و هیچ کدام از آنها به آن اعتماد و استناد ننموده اند، چون معاویه به تنهایی آن را نقل کرده و خود او هم قابل اعتماد و موثق نیست و .....و این وضع او است نسبت به حدیثی که خود او از زبان پیامبر شنید پس تکلیف آن بقیه که تعداد محدود معدود و کم است و.....، حال و روزگار او را ببین .....،

۶.ابوادریس از معاویه که به ندرت از رسول خدا حدیث نقل می کرد می آورد که، شنیدم که رسول خدا فرمود (هر گناهی را خدا ممکن است ببخشد مگر اینکه انسان کافر بمیرد و یا مؤمنی را عمداً بقتل برساند) و چنانچه دیدیم و خواهد آمد معاویه در نامه خود به امیرالمؤمنین می نویسد که (اگر اهالی صنعاء و عدن بر قتل مردی و یکتن از مسلمانان همداستان شوند خدا آنان را به روی در آتش خواهد انداخت)، حالا سؤال اینست، این دو حدیث که معاویه روایت کرده حجت و دلیل به نفع اوست یا بر علیه او، آری حقیقت روشن است و غباری هم بر آن نیست، می دانید که چه کسی در اثنای جنگ صفین و پس از آن در هر فرصتی خونهای بسیار ریخته است و مومنان بیشمار را قتل عام نموده و هر سنگ و شن و هر درخت و بوته ای در صحرا و کوهستان شاهد و گواه قتل های عمد اوست و آن جمعیت بیگناه و بی شمار که به دست او و به فرمان او به خون خود غلطیده اند، آیا این قتل ها و خونریزیها را قرآن دستور داده یا سنت و اجماع مسلمانان و یا قیاس و رای اجتهادی، یا مگر این خبیث چیزی از قرآن و سنت میدانسته و یا اجتهاد و استنباط را می شناخته که به آن مستمسک شود، او تبهکاری خون آشام و جاهلی بی دین و دین نشناس بوده .....، او تجاوزکاری مسلح بوده که در پی جاه و شهوت و مال دست به هر جنایتی زده است و او دومین فردی است که در یک برهه از زمان بیعت شده اند و به موجب آن احادیث صحیح که آوردیم باید اعدام می شد و کسی را که به حکم شریعت باید اعدام می شد چه احترام و چه حقی دارد و او را چه

رسد به امر خلافت تا چه رسد به اینکه به عنوان خلیفه دست به قتل این و آن بزند و جنگها بر سر پا کند و لشکرکشی ها نماید و آیا می دانید او چه کسانی را به قتل رسانده و چه مقدساتی را بر باد داده است، و .....،

آری این جرثومه فساد و تباهی خون مجاهدان بدر و صدها تن از شرکت کننده گان بیعت شجره را ریخته است، خون کسانی که قرآن شهادت می دهد که خدا از آنان راضی و آنان از خدا راضی هستند و درمیان آنان شهداء کسانی بودند مانند عمار که براساس کلام رسول خدا دار و دسته تجاوزکار داخلی (فئه باغیه)، یعنی دار ودسته معاویه او را کشته اند .....، و حزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، ثابت بن عبید انصاری، ابوهیثم مالک بن تیهان، ابوعمره بشرانصاری و ابوفضاله انصاری، و .....، که همه اینها از مجاهدان بدر هستند و نیز در میان آنها حجربن عدی (راهب اصحاب محمد صلی الله علیه و آله)، مجاهد قهرمان مالک بن حارث اشتر نخعی، و عابد صالح محمد بن ابی بکر ..... بوده اند، و بالاتر و سهمگین تر آنکه از شهادت امام مقدس و خلیفه برحق که امت بر خلافت و بیعت او همداستان بوده اند یعنی از شهادت مولای ما امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب مسرور و شادمان شده و خبر قتل او را بشارتی شمرده و بانگ شادی برآورده و آن مصیبت عظمی را از الطاف الهی دانسته است، همان تبهکار جانی که با نیرنگ و توطئه، سید جوانان اهل بهشت، امام حسن مجتبی، نواده رسول خدا (ص) را مسموم کرده و به قتل می رساند، همان تبهکار گستاخی که پس از قتل امام و ذریه رسول خدا فریاد شادی برمی آورد...،

(کلب گوید و البته همین شادی و شادمانی و سرور معاویه در قتل امیرالمؤمنین علی علیه السلام، به استناد روایات صحیح دلیل قاطع بر حرام بودن نطفه او یعنی معاویه علیه الهاویه دارد ..... و البته که از آن مادر معلوم الحال او یعنی هنده جگرخوار و پدر نابکار او ابوسفیان بهتر از این نجاست حاصل نخواهد شد و .....، آری کسی که از پستان هند جگرخوار شیر بخورد و با دستان آن زانیه که جگر حمزه سیدالشهداء را از سینه بیرون آورده و به دندان کشیده و با گوش و بینی شهداء احد برای خود گردنبند ساخته و .....، نوازش شود .....، آیا بهتر از این می شود ..... آری اگر غیر از این می شد جای تعجب بود اناالله وانااليه راجعون و اینکه از او روایات کمی نقل شده است کاملاً طبیعی است چون هر حدیث مانند این حدیث را که نقل نمود او را بیشتر در طبقات دوزخ ابدی خداوند فرو می برد و هر کلام آن حدیث حجت بر دوزخی بودن او خواهد بود)،

۷. ابوصالح از معاویه نقل می کند که پیامبر می گوید: (..... هر که بدون امام بمیرد به حال جاهلیت مرده است)، ما از طرفداران و دوستداران معاویه می پرسیم خود معاویه به چه حالتی مرده و چگونه مرگی داشته و بهنگام مرگ او، امام او چه کسی بوده و بیعت کدام امام بر عهده اش بوده .....، و آیا مگر امام واجب الطاعه که به موجب نص و اجماع، پیروی و بیعت اوبر امت واجب باشد غیر از امیرالمؤمنین علی کسی دیگر بوده است...، همان امام مظلوم که چون خبر شهادتش به او رسید شادمانی کرد، در حالی که مصیبت شهادت او در واقع سوگواری رسول خدا (ص) و امت اسلام بود و یا به خبر شهادت آن امامی که در فاجعه مسموم ساختن او با دسیسه اش، فاطمه زهرا را به عزا نشست ولی او در عزای آن حضرت یعنی سید جوانان اهل بهشت خندان و شادان بود ....

توجه:

این حدیث معاویه را حافظ هیثمی و ابوداوود .....، نیز نقل نموده و همچنین این حدیث با احادیث دیگر و با همین مضمون تحکیم گردیده و...، از جمله پیامبر فرمود، (هر کس بمیرد در حالی که بیعتی برعهده نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است)، که آن را مسلم در صحیح، بیهقی، ابن کثیر، هیثمی و... احمد بن حنبل، و یا ..... (هر کس که امام زمان خود را نشناسد و بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است)، که آن را تفتازانی در شرح المقاصد و در تفسیر آیه (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) آورده است و...، که من حیث المجموع این حقیقتی است که کتب حدیث و صحاح و مسندها بر صحت مضمون آن اتفاق نظر دارند و ..... قهراً مسلمانان چاره

ای جز قبول آن ندارند و قبول آن لازمه مسلمانی است که حتی دو نفر هم در امت اسلام بر سر آن اختلاف ندارند و...، یعنی هرکس بدون امام و رهبر بمیرد بدفرجام و بدبخت خواهد شد ..... یعنی به حال کفر و الحاد، .....،

در اینجا نکته و مطلب دقیقی است که لازم است ذکر شود و آن اینکه فاطمه زهرا صدیقه طاهره که به حکم قرآن پاک و منزه از هر گناه و لغزش است و به حکم و فرمایش محمد (ص)، خدا و رسول از خشم او خشمگین و از رضای او خشنود می شوند و از آزرده شدن او آزرده می شوند، او در حالی از این جهان رفته است که بیعت کسی که (این جماعت) او را خلیفه و امام زمانش می شمارند بر عهده نداشته و به او اقتداء نمی کرده است و شوهرش نیز شش ماه و تا زمانی که حضرت زهرا زنده بود از بیعت با آن به اصطلاح خلیفه خودداری نموده است، در دو صحیح مسلم و بخاری آمده است که (..... مردم تا فاطمه زنده بود برای علی احترام قائل بودند و به احترام او علی را احترام می کردند، چون فاطمه پاره ای از پیکر رسول خدا بود و علی همسر و عهده دار زندگی فاطمه بود و وقتی فاطمه مرد، تا آن وقت علی با با ابوبکر بیعت نکرده بود و بعد از آن مردم آن احترام را فروگذاشته و مانعی ندیدند که او را وادار به قبول تصمیم عمومی نمایند و...)، و در اینجا از سه احتمال خارج نیست یا صدیقه طاهره سلام الله‌علیها به یکی از وظایف مهم اسلامی خود عمل نکرده و ..... العیاذ بالله، سنت پدرش رسول خدا را زیر پا گذاشته و یا اینکه حدیث صحیح نباشد و .....، در حالی که همه محدثین شیعه و سنی آن را روایت و ثبت نموده اند و احتمال سوم اینکه فاطمه زهرا خلافت ابوبکر را به رسمیّت نمی شناخته و او را لایق آن نمی دانسته و با مولای متقیان امیرالمؤمنین علی، هم رأی و هم عقیده بوده است، ..... و در حالی از دنیا رفته که از آن خلافت و از آن خلیفه بیزار و متنفر بوده .....، بنابراین البته از خلافتی اینچنین باید بیزار بود و سر به فرمان متصدی آن فرود نیاورد.

۸.ابوامیه عمروبن یحیی از قول جدش می گوید (..... ابوهریره از معاویه به سوی رسول خدا شکایت کرد پس پیامبر خدا درموقع وضو گرفتن ..... به معاویه گفت ای معاویه اگر عهده دار کاری (از کارهای حکومتی) شدی از خدا بترس و عادل باش و معاویه می گوید من همیشه می ترسیدم تا اینکه گرفتار شدم .....)، آری ببین که چگونه این مرد نه در زمان استانداری و نه در زمان سلطنت خود و ..... به آن عمل نکرد .....

(کلب گوید اگر در متن آنچه او به عنوان حدیث آورده است دقت شود همه آنها در بستر فریب عوام الناس و تحکیم حکومت ددمنشانه و جابرانه او صورت گرفته است و منظور او از شناخت امام زمان و .....، در واقع آن است که مردم عوام او را امام و رهبر خود بدانند و از اوامر او تخطی نکنند و ....)

۹.از چند طریق از معاویه آورده اند که می گفت (..... من از رسول خدا شنیدم که اگر خدا خیر کسی را بخواهد او را دینشناس می نماید...)، آری لازمه این روایت این بود که بدواً در خود معاویه اثر بگذارد ..... ولی می دانیم که او فرسنگها از فقه و فقاهت و ..... دور است ...

۱۰.محمدبن جبیر گوید من با عده ای از قریش نزد معاویه بودم به او خبر دادند که عبدالله بن عمروبن عاص حدیث میگوید که در آینده پادشاهی از قحطان ظهور می نماید ..... پس معاویه خشمناک شد او گفت که اینها جاهلان هستند و من از پیامبر شنیدم که این حکومت در قریش خواهد بود و هر کس با آنان تا وقتی دین را برقرار می کنند ستیزه کند خدا اورا سرنگون می نماید و...، و البته این چه ارتباط به معاویه دارد، که او اسیر آزاد شده فتوحات اسلام است و .....، چگونه زاده هنده جگرخوار و پرچم فحشایی که بر فراز خانه خاندان او بود سهمی از خلافت اسلامی می تواند داشته باشد .....، ..... و عجیب آنکه این مردک، عبدالله بن عمرو را از جاهلان و بی خردان می شمارد، در صورتی که او مردی فاضل و دانشمند بود و از رسول خدا اجازه کتابت حدیث گرفت و... و فکر می کند خود دانشمندی

بزرگ و... و فراموش کرد که عباده بن صامت به او چه گفت ..... که بزرگان آن را به خاطر دارند (..... که ای معاویه مادرت هنده جگرخوار از تو داناتر است...)،

اجماع:

یکی از منابع استنباط شرعی، اجماع است که معتدل ترین تعریف آن را (آمدی) آورده است که (اجماع عبارت است از اتفاق نظر همه صاحب نظران امت محمد در یک عصر بر سر حکم حادثه ای)، ..... پس سؤال اینکه آیا آنچه او بعمل آورد با اجماع علمای عصر او سازگاری داشته ..... و آیا جملگی از پسر هند جگرخوار و آراء او بیزاری نجسته و ..... و به جز چند نفر فرومایه اهل شام .....، با او همراهی نکرده بودند.

قیاس:

به نظر پیشوایان اهل سنت و جماعت، قیاسی معتبر است که نصی بر مناط آن در قرآن و سنت وجود داشته باشد و ..... و د راعمال معاویه و افکار او هیچ مناطی که نصی درباره اش وجود داشته باشد .....، نمی یابیم ..... آری این مجتهد که از پستان(نجس) هنده جگرخوار (هرزه) و زیر تابلو فحشایی او شیر خورده چگونه به خود اجازه می دهد که به علی علیه السلام دشنام و ناسزا گوید و کمر به قتل او ببندد ..... و این چه اجتهادی است که ..... و بتواند در مقابل نص قیام نماید، درست مثل اینکه با شخصی اجتهاد خود قتل رسول خدا را جایز بداند و ..... بلکه آنچه را که مقبلی در کتاب خود آورده است به آنان گوشزد می کنیم (..... علی رضی الله عنه امام و پیشوایی هدایتگر بود ولی گرفتار کشمکش و آشوب ها شد و او راه دین را با پاکی وستودگی پیمود، جمعی درباره او گمراه شده و دسته ای در علاقه و ادعای محبت او مبالغه کردند ..... و گروه دیگر مقام والاو بلند او را پائین آورند و قدر او را ندانستند و گمراه ترین عناصر این گروه عبارتند از خوارج که او را بر سر منبر لعنت میفرستند و ابن ملجم آن بدبخت و شقی این امت را تحسین می کنند و نیز مروانیه که خدا این دو دسته را ریشه کن فرموده است و کمترین گمراهان درباره آن حضرت کسانی هستند که او را به خاطر جنگ با بیعت شکنان خطاکار شمرده اند و حال آنکه خدا می فرماید: با آن گروه که تجاوز می کند بجنگید تا به حکم خدا بازآید و البته این آیه اگر در مورد کار امیرالمؤمنین صادق نباشد در مورد چه کسی صادق است و نیز آن بیعت کنان پس از استقرار خلافت آن حضرت به قیام تجاوزکارانه علیه وی برخاستند بدون اینکه هیچ دلیل و بهانه ای داشته باشند مگر خونخواهی عثمان که این را نیز آن حضرت پاسخ داد، پاسخی اسلامی و مطابق با شریعت که فرموده است ورثه عثمان بیایند و اقامه دعوی نمایند تا من به موجب قرآن و سنت پیامبر (ص) قضاوت نموده و موضوع را حل و فصل نمایم، ..... و این موضوع که تقاضای بیعت شکنان بوده که میگفتند باید آن جمعیت که ابن حجر آنها را ده هزار نفر می داند، به قصاص عثمان به قتل برسند صحیح نیست و باطل و بی اعتبار است ..... امّا طلحه و زبیر و عایشه .....، شک نیست که دچار اشتباه شدند و به قصد خوب استنباط خطا کرده اند، ولی معاویه و خوارج، قصد آنان کاملاً روشن بوده .....، درگمراهی خوارج جز گمراه تردید ندارد و در معاویه که او هم جویای سلطنت بود و در راه و روش خود به هر تبهکاری و گناه دست زد که آخرین آن اعمال پلید و جنایتکارانه بیعت گیری برای یزید بود .....، پس هر کس بگوید که معاویه اجتهاد کرد به خطا رفته و یا از جریانات بی خبر است ..... و یا پیرو هوا و هوس دل، خدایا ما گواه هستیم بر این حقیقت،)، ..... و فرمایشات بسیار دیگر که در همین جلد از آن حضرت درباره معاویه آوردیم و نیز گفتار ابوایوب، معن السلمی، امام حسن مجتبی و برادرش امام حسین علیهم السلام و عمار بن یاسر، عبدالله بن بدیل، سعیدبن قیس و .....، پس شما می توانید هر یک از این نظرها را بپذیرید، نظری که خدا و رسول او و جانشینان آن حضرت، اصحاب مجتهد و عادل و صالح و... درباره آن جرثومه فساد و تباهی داده اند و یا آنچه را که ابن حزم و ابن تیمیه و ابن حجرها درباره آن خبیث داده و سعی کرده اند برروی جنایات و جرایم او قلم عفو بکشند .....،

(کلب گوید غافل از اینکه راضی به عمل او نیز به حکم قرآن در اعمال او شریک و در آتش دوزخ مخلد و جاویدان خواهند بود).

دفاع ابن حجر از معاویه:

و دومین بهانه ای که ابن حجر در دفاع از معاویه آورده است ..... اینکه می گوید (او خلیفه برحق و امام راستین بوده است زیرا ترمذی روایت آورده که پیامبر گفت: (خدایا او را هدایت گر و هدایت شده گردان) و احمد بن حنبل آورده که پیامبرگفت (خدایا به معاویه علم قرآن و حساب بیاموز و او را از عذاب مصون دار...)، و از ابن ابی شیبه که معاویه گفت از وقتی که (پیامبر فرمود ای معاویه اگر پادشاه شدی عدالت کن من در فکر خلافت بودم .....)، پس ..... معاویه به خاطر اعمال وکارهایش نه تنها کیفر نمی شود بلکه اجری هم می برد چون مجتهد خطاکار است و .....، پس علیرغم این همه زوری که ابن حجر برای دفاع از معاویه و تبرئه او آورده می بینیم که به این روایات تاریخی از چند نظر اعتراض و ایراد وارد است:

۱.از لحاظ ماهیت معاویه:

در زمانی که کارنامه سیاه و شرم آور او را از نظر می گذرانیم و می بینیم محال است که پیامبر (ص) نه تنها این سخنان، بلکه کمتر از آن را نیز برای او گفته باشد .....، همان زندگانی که یکروز آن هم خالی از جنایت و کثافت کاری نیست .....، ریختن خون بی گناهان، تهدید مؤمنان، جنگ با امام و تغییر سنت و...،

۲.این احادیث جعلی با احادیث صحیح که درباره معاویه از رسول خدا و امیرالمؤمنین و جمعی از اصحاب عادل و صالح رسول خدا رسیده است .....، ناسازگار و مخالف است ..... و در همین جلد بخشی از این احادیث را که بالغ بر هشتاد روایت می شد آوردیم...

۳.دیدیم پیامبر گرامی چنانچه در حدیث صحیح و ثابت آمده است نقاب از چهره دیکتاتور جانی شام برداشته و .....، فرمان داده است که با او جنگ نموده و دشمن او باشند و او و سپاهش را دسته تجاوزکار داخلی و منحرفان از اسلام خوانده و به جانشین خود علی علیه السلام وصیت نموده که با او جنگ نموده و بساط او را برچیند و پیش گویی نموده که با او بیعت شده ولی چون پس از خلیفه اول با او بیعت می شود واجب القتل است ..... و خون مردان عالیقدر چون حجربن عدی و عمربن حمق و یاران آنها و جمع کثیری از مجاهدان بدر و بیعت کنندگان رضوان را خواهد ریخت و مسئول قتل آنان خواهد بود و...

۴.حافظان حدیث و علمای بزرگ اهل سنت اقرار نموده اند که هیچ روایت صحیح در تعریف از معاویه وجود ندارد (مذکورخواهد شد).

۵.بررسی اسناد و متن روایاتی که ابن حجر آورده و به آنها استناد کرده و نتیجه گیری نموده که معاویه خلیفه به حق بوده است که عبارتند از:

روایت اول:

ترمذی ..... از قول پیامبر آورده که (خدایا او را هدایت گر و هدایت شده بگردان و به وسیله او دیگران را هدایت کن) و سپس آن را نیکو شمرده است .....، اوّل در اینکه راوی یعنی ابن ابی عمیره صحابی باشد اساساً جای تردید است و لذا حدیث او هم نمی تواند صحیح به شمار آید و نیز این روایت او ثابت هم نشده است، ابوعمر در استیعاب پس از ذکر روایت باهمین مضمون می گوید، عبدالرحمن روایت او مشوش است و صحابی بودن او ثابت و مسلم نیست و او از شامیان است و...،رجال سند نیز، همه از شامیان هستند که عبارتند از ابوسهره دمشقی، سعدبن عبدالعزیز دمشقی، ربیعه بن یزید دمشقی، ابن ابی عمیره دمشقی، و نیز این روایتی است که فقط آن را ابن ابی عمیره نقل نموده و ابن حجر اظهارنظر ترمذی را در مورد ناآشنا بودن آن تحریف نموده و خواسته تا با این وسیله مطلب نادرست خود را القاء و ثابت نماید و...،

آری البته روایتی را که یک شامی از جاعل شامی دیگر و او از نفر سوم شامی تا نفر چهارم شامی بیان نموده اند چه ارزش و اعتباری دارد، روایتی را که هیچ یک ازعلماء حدیث به آن اطلاعی ندارند و این عادت شامیان (خبیث و پلید) بود که در ستایش معاویه حدیث جعل نمایند و جیب خود را پر نمایند ..... و از طرف دیگر متن این روایت نیز، ماهیت آن را کاملاً روشن و ما را بی نیاز از بررسی سند

آن مینماید ..... البته ما در نتیجه تحقیق و بررسی کامل اعمال معاویه دریافتیم که در هیچ موردی هدایتگر و هدایت شده نبود و درمورد اجتهاد او نیز مطلب را باز نموده و دیدیم که چگونه در همه موارد، و در خطایا و جرائم او جای اجتهاد نیست و در آن موارد حکم شرع معلوم و نص و یا نصوص صریح برخلاف آن وجود دارد و نیز ثابت نمودیم حدود بیگانگی او از مبانی و قواعد استنباط احکام و عدم آگاهی او از قرآن و سنت و اجماع و قیاس هایی که محلی را از اعراب برای اجتهاد او قرار نمیدهد و...، و آیا منظور ابن حجر از هدایتگری معاویه هدایتگری بسر بن ارطاه است که به دو حرم مکه و مدینه حمله ور شد وآن همه جنایت و خونریزی و بی ناموسی به بار آورد و یا هدایت ضحاک بن قیس است که دستور داشت به طرفداران علی حمله نماید و فجایعی را مرتکب شود که تاریخ بیاد ندارد و یا زیاد بن ابیه را که بر سر مسلمانان فرستاد تا عراق را تسخیرنموده و آن جنایات را ببار آورد و یا عمروبن عاص را و یا ..... و یا ..... و یا .....، آیا این عناصر بی سروپا و این فجایع حاصل دعای مستجاب پیامبر بود به خدا قسم که نه و مسلماً اگر رسول خدا نعوذبالله چنین دعا می فرمود که (خدایا او را گمراه گر وگمراه شده بفرما) البته غیر از آنچه از او واقع شد البته بیشتر واقع نمی شد و بیشتر از آن جرائمی که مرتکب شد را مرتکب نمی شد و .....، .....، علامه بزرگوار ابن عقیل درباره این فضیلت های ساختگی برای معاویه سخنی شیوا دارد و می فرماید(..... بفرض اینکه این روایت صحیح باشد ولی قرائن و ادله ای وجود دارد که ثابت می نماید خداوند این دعای پیامبر را درحق معاویه اجابت نفرموده است .....).

روایت دوم:

(خدایا به او علم قرآن و حساب بیاموز و او را از عذاب مصون دار)، در سند این روایت نام حارث بن زیاد است که به نقل ابن ابی حاتم از پدرش و ابن عبدالبر و ذهبی و... دیگران، راوی ضعیف و مجهول و از جاعلان شامی است که در نقل روایات جعلی و ساختگی درباره (فرعون شام) و (آن دیکتاتور خون آشام)، دقت و اعتنا ندارد و همچنین متن روایت نیز نیازی به رد و تخطئه ندارد، زیرا مقصود از علم به قرآن، یا علم به تمامی آن است و یا علم به قسمتی از آن و می دانیم که او نه تنها علم کامل به همه قرآن نداشته بلکه مقدار قابل ملاحظه آن را نیز نیاموخته و علاوه بر آن تمامی اعمال و جنایات او مخالف با قرآن و آیات روشن و صریح آن بوده است از جمله آزردن خاندان نبوت و رجال پاکدامن و صالح امت بویژه داماد و وصی وخلیفه آن حضرت و...، که براساس آیات الهی به منزله نفس رسول خدا بوده است و... و ..... و نیز حساب و علم حسابی که در این روایت آمده معلوم نیست چیست آنهم علم حسابی که هم ردیف علم قرآن آن را ذکر نموده و آیا منظور .....، یامنظور .....،

(کلب گوید این بدبخت شقی اگر حساب و کتاب می دانست که با خدا و رسول و امام برحق در نمی آویخت و دست خود را تا مرفق در خون مقدسین امت محمد فرو نمی برد و دو سید جوانان اهل بهشت و دو سبط رسول خدا را یکی مستقیماً و دیگری را با واسطه پسرش یزید به خاک و خون نمی کشید و .....، به راستی اگر رسول خدا زنده بود درباره او چه حکمی صادر می کرد و درباره طرفداران او چه قضاوتی می نمود اناالله وانااليه راجعون...)،

و اما جمله و او را از آتش مصون دار اگر صحت داشته باشد آن کلام به منزله مجوزی است که برای ارتکاب به هرگونه گناهی برای کسی چون معاویه که در لجن زار گناه و تباهی فرو رفته است، ..... و دست او به هر گناهی که خدا مرتکب آن را به آتش ابدی دوزخ خود تهدید فرموده آلوده است ..... صادر شده و اگر چنین عنصر پلید و تبهکار و گستاخی در برابر آتش دوزخ مصونیت یابد پس آن تهدیدات و کیفرها در قرآن و سنت برای عصیان ها و نافرمانی ها برای چیست .....، آری این یاوه ها را جاعلان کذاب، برخلاف موازین الهی و حکم قرآن و سنت و به منظور بزرگ کردن پسر ابوسفیان جعل نموده اند و نیز برای ترویج و تکریم خاندان جلیل وی یعنی صاحبان فاحشه خانه های هنده و حمامه و...

(کلب گوید و البته شک نیست که این جعلیات و سخنان یاوه را با بوق و کرنا طرفداران او در همه عالم پخش می کردند و این دلالت بر آن دارد که این یاوه ها را طرفداران او برای جلوگیری از لعن و اظهار تنفر مسلمانان از آن خبیث جعل نموده اند).

روایت سوم:

(هرگاه به سلطنت رسیدی عدالت کن)، و یا در عبارات دیگر به همین معنی که می گوید چون عهده دار حکومت شدی ازخدا بترس و .....، که سند همگی آنها به خود معاویه (ملعون) منتهی می شود و در نقل آن هیچیک از اصحاب شرکت نکرده اند .....، بنابراین استناد کردن به آنها برای اثبات فضیلت برای معاویه به استناد گفته خود معاویه به منزله آن است که روباه دم خود را برای اثبات ادعای خود به شهادت بگیرد، ..... و وی به شهادت تمام کسانی که معاصر او بوده اند و در میان شخصیت های والایی چون مولای متقیان و جمعی از اصحاب عادل و نیک روش و .....، فاسقی تبهکار و منافقی دروغ ساز و فرد بیشرم و بی آبرو است و لذا روایات او غیرقابل قبول و ناپسند است و البته شهادت یک نفر از این بزرگان برای بی اعتبار نمودن کافی است چه رسد به اینکه همگی بر آن هم رأی و هم نظر شوند .....، و نیز تبهکاری های مکرر او که با قتل و غارت، شهادت های دروغین و ساختگی و نوشتن نامه های جعلی از زبان اصحاب و دادن نسبت های ناروا و ایراد تهمت به منظورتخریب شخصیت و لجن مال نمودن اعتبار و حیثیت علی بن ابی طالب و... اثبات گردیده و اگر به سخن خود ابن حجر توجه کنیم قطعاً به این روایت معاویه نه تنها اعتماد بلکه اعتنا نخواهیم نمود آنجا که از زبان یحیی بن معین می گوید (..... هر کس به عثمان و یا طلحه و یا یکی از اصحاب رسول خدا دشنام دهد دجال و حقه باز است و روایت او قابل نوشتن نیست و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردمان بر او خواهد بود .....)

پس به استناد این سخن معاویه سرآمد همه دجالان و حقه بازان و... است که روایت او قابل نوشتن و استناد نیست و لعنت خدا و فرشتگان و همه مردمان بر او خواهد بود، زیرا او به وصی رسول خدا و به شخصیتی همچون مولای متقیان امیرالمؤمنین و دو سبط رسول خدا حسن و حسین دشنام داده و به علامه امت عبدالله بن عباس و قیس بن سعد و .....، اهانت می کرد و ..... تا جایی که دستور دولتی داده تا در نماز و غیر آن به آن حضرت لعنت و دشنام و ناسزا بگویند و .....

و نیز در سند روایت (هرگاه به سلطنت رسیدی...)، نام عبدالملک بن عمر است که احمد حنبل و ابن معین و عجلی و ابن حیان به ترتیب از او به عنوان مشوش، خطاکار، ضعیف، حواس پرت، دارای اختلال حافظه (قبل از مرگ)، تدلیس .....، یاد نموده اند و همچنین درباره اسماعیل بن مهاجر که ابن معین و نسایی و ابن جارود .....، او را ضعیف و سست روایت اعلام نموده اند .....، پس مفاداین سه روایت مانند دیگر روایات و اخبار مربوط به جنگهای داخلی باید بررسی و با تجربه و مشهودات سنجیده شود ..... و چون مفاد آنان را در بوته واقعیات خارجی و تجربه حیات معاویه (علیه الهاویه) در می آوریم می بینیم که ناسره و بی فایده است ...

نگاهی به مناقب معاویه:

البته اگر به فرض ابن حجر، روایات مذکور را راست تصور نموده و اگر به لحن کلام و رموز گفتگو وارد بود و نمی خواست که خود را به نفهمی بزند و یا گوشش کر و دیده بصیرت او کور نمی بود می فهمید که این روایات بیشتر به مذمت معاویه شبیه است تا به مدح و ستایش او، و اگر پیامبر درصدد اخطار به او نبود و نمی خواست که به او هشدار داده و یا سرزنش نماید، به پیروان خود دستور نمی داد که هر وقت او را بر فراز منبر دیدند بکشند و به مردم اعلام نمی نمود که معاویه و دار ودسته اش تجاوزکار مسلح داخلی هستند و قاتل عمار یاسر یعنی معاویه و همدستان او را منحرفان ستمگر نمی نامید و جنگ باآنان را وظیفه مسلمانان نمی دانست و .....

آری این بود عمده مطالبی که ابن حجر برای دفاع از معاویه (پلید) گفته است و ما حرفهای دیگر او را که آمیخته به دشنام و ناسزاهای جاهلانه است بی جواب می گذاریم و از آن بزرگوارانه در می گذریم و قضاوت آن را به شما وا می گذاریم تا خود اندیشه نموده و انصاف دهید

(کلب گوید ای هزاران افسوس بر عمر محدود حضرت علامه و ای کاش عمر با برکت آن مولا و سرور به حدی بود که موفق می گردید تمامی رموز و دقایق شریعت را با قلم سحرآمیز خود بگشاید و راه حق و حقیقت را در همه جوانب آن با انوار علم و معرفت خود روشن و منور نماید پس فقدان او از مصادیق آن است که همه مؤمنین بگویند اناالله و انااليه راجعون...).

خلاصه جلد بیست و یک: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

موضع معاویه با امام حسن:

فرزند هنده جگرخوار با امام حسن مواضعی را اختیار نمود که از مطالعه آن، موی بر بدن انسان راست می ایستد و جان آدمی از شنیدن آن آشفته و رنجور می شود .....، امام حسن این شخصیت والای اسلامی که درود خدا بر او باد، حداقل تصوری که از آن حضرت می توان در نظر گرفت اینست که آن بزرگوار شخصیتی بزرگ در بین مسلمانان و یکی از حاملان قرآن و .....و در فرهنگ اسلام سرمشق مسلمین بوده است و...، که در آئین پاک اسلام از اهانت و آزار و محاربه با اینگونه اشخاص اکیداً نهی شده است... در صورتی که در واقع آن حضرت در شمار صحابه گرامی رسول خدا و بعد از پدر بزرگوار خودکسی در امت وجود ندارد که بتواند با او در عدالت و سایر شئون برابری نماید... و کسی جز او مستحق امامت و پیشوایی نبوده است و همچنین در فضل و تقرب به رسول خدا از همه بالاتر بود...، ولی معاویه خبیث با آن حضرت به مخالفت برخاست و او را آزار نموده تا آنجا که دستور داد بر او لعنت بفرستند و مقامش را هتک نمایند و شخصیت او را تحقیر نمایند و...، حال آنکه امام حسن مجتبی، سبط اکبر رسول خداست که گوشت و خون او، از گوشت و خون آن حضرت است و لذا بر همه کسانی که به نبوت پیامبر خاتم حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان دارند واجب است که شان و شئون صاحب رسالت را در خصوص او پاس بدارند و رضای او را حاصل نمایند .....، و همچنین این امام بزرگوار یکی از اصحاب کساء(پنج تن آل عبا) است که مطابق آیه شریفه قرآن مجید، خداوند هرگونه رجس و پلیدی را از آنان برداشته و آنها پاک ومطهر نموده است، و این امام در واقع در جمع آن کسانی است که خداوند در سوره هل اتی ایشان را ستوده و در حق آنان آیه(و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیماً و اسیرا) را نازل فرموده است، این امام یکی از (ذوی القربی) رسول خدا صلی اللهعلیه وآله وسلم است که خداوند دوستی آنان را در کتاب خود بر همه امت واجب فرموده و دوستی با آنان را پاداش رسالت پیامبر قرار داده است و نیز او از کسانی است که مطابق آیات قرآن، رسول خدا صلی الله علیه وآله به وسیله آنان با نصاری نجران به مباهله برخاست، و آن حضرت در واقع یکی از دو امانت بزرگ الهی است که رسول خدا پس از خود در میان امتبه امانت قرار داده است تا مؤمنین به آنها اقتداء نمایند و فرموده است که (..... تا زمانی که به دامن آنها چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد...)، و نیز او از خاندانی است که وجودشان در امت به منزله کشتی نوح است که هرکس بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و هر کس تخلف کرد هلاک گردید، و نیز او از کسانی است که خداوند واجب فرمود که در نمازها به آنها درود فرستند و البته هر کس بر ایشان درود نفرستاد نماز او پذیرفته نخواهد شد، و نیز او یکی از کسانی است که رسول خدا خطاب به آنها فرمود (..... هر کس با شماجنگ نماید با من جنگ نموده و هر کس با شما دوستی نماید البته با من دوستی کرده است...)، و نیز او یکی از افراد خیمه ای است که رسول خدا آن را برافراشت و فرمود (..... ای گروه مسلمانان، من با هر کس که با اهل این خیمه دوستی نماید دوست هستم و با هر کس که با آنان دشمنی نماید دشمن خواهم بود و دوستدار کسی هستم که بر ایشان مهرورزی نماید، و البته آگاه باشید که ساکنان این خیمه را فقط کسی دوست می دارد که نیکبخت

واقعی و از تبار پاک و حلال زاده باشد وکسی که با ایشان دشمنی می ورزد که بدبخت واقعی و از خاندان پست و ناپاک و حرامزاده باشد)، و این امام یکی از دوریحانه رسول خدا صلی الله علیه وآله است که آن حضرت آنان را می بوئید و به سینه خود می فشرد، او برادر پاک حسین بن علی است که هر دو سید جوانان اهل بهشت هستند، آن حضرت حبیب رسول خداست که پیامبر مردم را به محبت ایشان توصیه می فرمود و می گفت (خدایا من او را دوست دارم پس تو هم او را دوست بدار و دوستداران او را نیز دوست بدار)، او یکی از دو جگرگوشه رسول خداست که آن حضرت آنها را بر دوش خود می گرفت و می فرمود (..... هر کس که این دو فرزندم را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که با آنها دشمنی کند با من دشمنی کرده است)،

و آن حضرت یکی از آن دو بزرگواری است که رسول خدا صلی الله علیه وآله دست آنها را گرفته و فرموده است (..... هر کس مرا و این دو نفر (حسن وحسین) را و پدر و مادر آنها را دوست بدارد، با من است و در روز قیامت در مرتبه من خواهد بود)، و او یکی از دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله است که آن حضرت دست ایشان را گرفته و می فرمود (..... حسن و حسین دو فرزند من هستند و هر کس آنان را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد، خدا او را دوست داشته و وارد بهشت میفرماید، و هر کس این دو را دشمن بشمارد، با من دشمنی کرده و هر که با من دشمنی نماید، خدا او را دشمن می دارد و هرکه را که خدا دشمن بشمارد او را داخل آتش دوزخ می فرماید)، ....،

آری این شخصیت امام حسن مجتبی علیه السلام است، اما معاویه این پسر هنده (هرزه) جگرخواره، کسی که دارای چنان کارنامه سیاه در اعمال است که مشروح آن را در جلد دهم آوردیم،

..... با امام ما دشمنی ورزیده و به ستیزه برخاست و حقی را که طبق نص و طبق شایستگی به آن حضرت تعلق داشت را غصب نمود و تمام آن عهدو پیمانهایی را که هنگام صلح با امام حسن علیه السلام پذیرفته بود همه را نقض کرده و زیر پا نهاد، ..... از جمله مطابق این پیمان، معاویه پذیرفت که دیگر بر بالای منبرها به پدر بزرگوار او سب و نفرین نکند ولی او برعکس، این سب و نفرین را به عنوان یک سنت در مجالس اسلامی رواج داد و همچنین عهد و پیمان نموده بود که دیگر متعرض شیعیان پدر بزرگوار او نشود، ولی شیعیان آن حضرت را به قتل رسانید و در شهرها و بیابانها و ویرانه ها آواره نمود و... و آنها تا پایان عمر خود درکمال خوف و ناامنی بسر می بردند و اگر به یهودی بودن متهم می شدند راحت تر بودند تا اینکه به ابوتراب (علی علیه السلام) منتسب باشند، و اینکه عهد نمود تا برای بعد از زمامداری خود کسی را تعیین ننماید و... ولی با وجود این پیمان ها محکم، به تعین یزید یعنی همان بی عار و بی حیا، آنهم بعد از دستور قتل آن حضرت اقدام کرد تا، به سرعت محیط را برای زمامداری او آماده نماید، ..... معاویه پس از انعقاد صلح نامه و وقتی کار او سامان یافت وارد کوفه شد و خطاب به مردم گفت، (ای مردم کوفه آیا گمان می کنید که من درباره نماز و زکات و حج با شما جنگ نمودم، نه من فقط برای این جنگیدم که بر شما حکومت کنم و...، تا رسید به این جمله و گفت من هر شرطی که با شما کردم اکنون زیر پای خود قرارمی دهم...)، ابواسحاق سبیعی آورده است که معاویه در نخیله گفت (..... آگاه باشید هر پیمانی که با حسن بن علی بستم زیرپا قرار می دهم و به آن اعتنایی نمی کنم...)، و به نقل ابواسحاق (او ستمکار بود) .....،

آری این جرثومه فساد و تباهی در واقع سرسخت ترین دشمن این سبط شهید بود، او بود که پیمان خود را شکست، به آن حضرت ناسزا گفت و اهانت نمود .....، تاحتی در نمازها هم به آن حضرت لعن می کرد...، .....،

ابوالفرج از یحیی بن معین و او از .....، از حبیب بن ابی ثابت نقل کرده است که (..... معاویه به کوفه آمد، خطبه خواند، حسن و حسین هر دو نشسته بودند، پس معاویه نام علی را برده و او را دشنام داد، آنگاه به حسن ناسزا گفت، پس حسین برخاست تا پاسخ او را بدهد، ولی حسن دست او را گرفته و او را نشانید و آنگاه برخاست و فرمود، ای کسی که از علی یاد کردی، من حسن هستم و پدرم علی است و تو معاویه ای و پدرت صخر است من مادرم فاطمه است و مادر تو هنده است و جد من رسول خداست و جد تو عقبه بن ربیعه، مادر بزرگ من خدیجه و مادربزرگ تو قتیله، خداوند کسی را که از ما به بدی یاد می کند و تبار ما را پست می شمارد و در گذشته و اکنون

به ما خاندان بدی کرده و کفر و نفاق را برانگیخته است را لعنت فرماید، و آنوقت گروه هایی که در مسجد حاضر بودند همه آمین گفتند)،

علی بن حسین اصفهانی راوی این حدیث نیزآمین گفت، عبدالحمید بن ابی الحدید (شارح معروف) هم می گوید من هم آمین می گویم، پس حضرت علامه امینی هم می فرماید من هم آمین می گویم،

(این کلب آستان حضرت علامه امینی و همه مؤمنین و مؤمنات تا دامنه قیامت هم از دل وجان می گویند آمین، آمین، آمین یا رب العالمین یا الله تقبل منا)،

آری او آخرین تیر ترکش خود را پرتاب کرد و با حیله به آن حضرت زهری خورانید و آن بزرگوار را با درد و رنج در حالی که زهر امعاء و احشاء او را پاره پاره کرده بود به شهادت رسانید، ابن سعد در طبقات می نویسد که معاویه (علیه الهاویه) بارها به آن حضرت زهر داد .....، ..... به روایت واقدی (آن بزرگوار مسموم ..... و سرانجام شهید گردید ..... و قبل از شهادت امام حسین فرمود به من بگو چه کسی ترا سم داد پس فرمود ..... او را جستجو نکن تا من در پیشگاه خدا با او روبرو شوم و به این ترتیب از معرفی او خودداری نمود، .....)،

مسعودی نقل می نماید (..... وقتی مسموم گردید از جای خود برخاست ..... گفت من بارها مسموم شده ام ولی هیچکدام مثل این بار نیست، پس پاره ای از کبدش را که به دهانش آمده بود روی دست گرفت و...، امام حسین به او گفت ای برادر چه کسی به تو سم داد...، فرمود همان کسی که من حدس می زنم و البته خدا بهتر به حساب او می رسد...)، و نقل نموده اند که زنش جعده دختر اشعث بن قیس او را زهر داد، معاویه او را تحریک کرده بود که هرگاه در کشتن حسن اقدام کنی برای توصدهزار دینار می فرستم و ترا به یزید تزویج می کنم و معاویه پس از مسموم نمودن آن حضرت، با فرستادن پول به عهد خود وفا کرد ولی گفت هرگاه این بی وفایی را در حق حسن انجام نمی دادی ترا به پسرم تزویج می کردم ولی حیات و زندگیی زید مورد علاقه من است، .....،

ابوالفرج اصفهانی می نویسد (..... امام حسن با معاویه پیمان بست که در امر خلافت بعد از خود با کسی پیمان نبندد و پس از او خلافت با او باشد ولی معاویه خواست که فرزندش یزید خلیفه شود و در این راه مانعی بزرگتر از حسن بن علی و سعدبن ابی وقاص نبود پس به هر دو سم داد و به جعده دختر اشعث پیام داد که .....)،

ابوالحسن مداینی می نویسد (..... آن حضرت در ۴۷ سالگی شهید شد و معاویه به دست جعده دختر اشعث زن امام حسن علیه السلام به آن حضرت زهر داد و به او گفت هرگاه او را با سم بکشی به تو صد هزار درهم می دهم و در ضمن تو را برای یزید عقد می کنم و بعد از شهادت امام پول را به او داد ولی او را عقد نکرد و گفت می ترسم همان معامله را که با پسر رسول خدا کردی با پسرم یزید انجام دهی...)،

حصین بن منذر می گفت (..... به خدا قسم که معاویه به هیچکدام از تعهداتی که به امام حسن داده بود عمل نکرد، از جمله جنایات دیگر او این بود که حجر و یارانش را به قتل رسانید، و برای پسر خود یزید از مردم بیعت گرفت و امام حسن را زهر داد و...)، این وقایع را ابوعمر، سبط ابن جوزی و شعبی و ..... به همین مضمون نقل نموده اند، .....

در کتاب حسن السریره آمده است (..... معاویه خود را از ورطه معضل بیعت برای یزید، با زهر دادن به امام حسن مجتبی توسط جعده نجات داد و وقتی خبر مرگ امام به او رسید خوشحال شد و شادی و مسرت خود را آشکار نمود و او و اطرافیان او همه از فرط خوشحالی و برای شکرگذاری به سجده افتادند)،

ابن قتیبه آورده است (..... چون خبر درگذشت حسن بن علی به او رسید، اظهار شادی و مسرت کرد و او و همه اطرافیان او سجده (شکر) کردند، و چون این خبربه ابن عباس که در شام بود رسید .....، به معاویه گفت خبر آن شادی و سروری که از شنیدن خبر مرگ

حسن اظهار نمودی به من رسید ولی سوگند به خداوند که مرگ او از مرگ تو جلوگیری نمی کند و زود رسیدن اجل او بر میزان عمر تو نخواهد افزود، او در حالی مرد که از تو بهتر بود ..... پس فریادی کشید و گریه کرد)، .....،

ابن خلکان آورده است که (..... چون معاویه خبر مرگ امام حسن را شنید تکبیر گفت و دختر قرنطه از او سؤال کرد خدا چشم ترا روشن کند برای چه چیز تکبیرگفتی او گفت حسن مرد پاسخ داد آیا به مرگ پسر فاطمه از روی شادی و خوشی تکبیر می گویی معاویه گفت من برای شماتت تکبیر نگفتم بلکه دلم آرام گرفت،) .....

و بر همین اساس بود که مروان بن حکم (پلید) برای خوشایند معاویه اجازه نداد تا حسین بن علی علیه السلام، برادرش امام حسن را وفق وصیت او در حجره شریف رسول خدا به خاک بسپارد در حالیکه او سزاوارترین کسی بود تا در آن محل شریف دفن شود،) .....

ابن کثیر در تاریخ خود نوشته است که (مروان از این کارجلوگیری کردزیرا وی در آن زمان عزل شده بود و می خواست به این وسیله رضایت معاویه را جلب نماید)...

ابن عساکر می گوید که(مروان گفت ..... اجازه نمی دهم که امام حسن در کنار جدش رسول الله به خاک سپرده شود، در حالی که عثمان در بقیع دفن شده است و مروان که در آن موقع عزل شده بود در واقع با این کار می خواست رضایت معاویه را جلب نماید و لذاپیوسته تا لحظه مرگ با کینه توزی تمام با بنی هاشم برای جلب رضایت معاویه دشمنی می ورزید.)،

آری معاویه یعنی این جرثومه فساد و تباهی و خباثت، آنقدر با تعجیل مغلوب نفس خود شده بود که در خبر شهادت جگرگوشه رسول خدا یعنی امام حسن نتوانست شادی خود را مخفی نگاه دارد و لذا چون خبر مرگ او را شنید از فرط شادی و شعف و به شکرانه آن به سجده افتاد و من نمی دانم او به بت لات خود سجده کرد یا به الله خدای سبحان؟

(کلب گوید ای مولای من قطعاً به بت لات خود زیرا اگر کسی برای مصائبی که به رسول خدا و فاطمه زهرا ..... وارد شده است شادی نماید و خدای را سجده شکر نماید مانند آن است که او از شنیدن خبر شهادت مظلومانه آن حضرت که به دستور او انجام شد، مجلس جشن و شادی تشکیل دهد و پیامبر و فاطمه زهرا را دعوت نماید و بواسطه این شادی و سرور از خداوند طلب بهشت نماید که اگر چنین مینمود قطعاً قطعه سنگی از جهنم بر او وارد می شد آری او نه این زمان بلکه هیچ زمانی غیر از لات را پرستش نکرده و .....، واین اعتقاد او و خاندان نجس و کثیف اوست که بر زبان او و توله سگ او جاری شده است، در آنجا که یزید پسر حرامزاده اش گفته است، من بزرگان و رهبران آنان (دین اسلام) را به قتل رساندم و ای کاش بزرگان تبار من در بدر، شاهد جزع و ناله و زاری قبیله انصار (خزرج) که محمد را یاری کرده بودند می شدند و می دیدند که چگونه شمشیر من بر آنها فرود آمد،آری پیامبر هم با فرمانروایی بازی می کرد و البته محمد دروغ گفته است زیرا نه خبری از خدا رسیده و نه وحی نازل شده است، ....، آری حسن و حسین مظهر و نماد ذوالقربی رسول خدا بودند که خداوند امر به دوستی آنها نموده ولی این جرثومه های نجس آنها را به قتل رسانده و شادی نموده و برای فریب عوام سجده شکر بجا می آورند خدایا به حق رسول خدا عذاباین دو سگ جهنمی را هر زمان و هر لحظه بیشتر بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

معاویه و پیروان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب:

معاویه پیوسته در راستای تحکیم حکومت خود به هر خیانت بزرگی دست می زد، او به سادگی و راحتی دست به ناشایسته ترین جرائم می زد، او هر فاجعه ای را آسان می گرفت، او به ریختن خون پیروان و شیعیان (مظلوم) علی در قلمرو حکومت خود خو گرفته و عادت کرده بود، او مال و جان و ناموس شیعیان را مباح می شمرد و خاندان و کودکان آنها را به قتل میرسانید و حتی زنان مسلمان هم از قتل عام ددمنشانه او مستثنی نبودند، همان شیعیان علی که رسول خدا صلی الله علیه وآله آنرا تکریم و تمجید نموده است، و به فرض که آن روایت ها به پسر هنده جگرخوار نرسیده باشد، آیا این مظلومان مسلمان هم نبودند و آیا او نمی دانست که در کتاب و سنت رسول خدا،

مال و جان مسلمانان محترم است. معاویه پس از داوری حکمین در حالی که علی علیه السلام زنده بود، بسر بن ارطاه، عامر و ضحاک بن قیس را به شهرها فرستاد تا هر کس را که شیعه علی بن ابی طالب و خاندانش یافتند به قتل رسانده و کارگزاران او را به قتل برسانند و حتی از زنان و کودکان نیز دست برندارند، پس (بسر) با این دستور به مدینه وارد شد و جمعیتی از اصحاب علی علیه السلام را در آن جا قتل عام کرد و خانه های آنان را ویران نمود و سپس به مکه و سراه وارد شد و گروههایی را در آنجا قتل عام نمود و پس از آن وارد نجران شد و در آنجا عبدالله بن عبدالمدان حارثی و پسرش را که از دامادهای بنی عباس و کارگزاران علی بودند را به قتل رسانید .....، پس به یمن رفت و عبیدالله بن عباس کارگزار علی علیه السلام در آنجا حضور نداشت و در عبارتی آورده اند که وقتی از آمدن بسر باخبر شد از شهر خارج شد و بسر او را نیافت و آنوقت آن خبیث ملعون دو کودک خردسال عبیدالله را گرفت و به دست خود و با دشنه ای که همراه داشت سر برید و سرهای آنها را از تن جدا کرد و نزد معاویه برگشت،

(کلب گوید آورده اند که بسرحرامزاده سرهای این دو کودک را در حضور مادر آنها بریده و .....، و می گویند مرثیه سرایی آن مادر از پرسوزترین وجانگدازترین مرثیه سرایی های تاریخ بشر است حالا از وجدانهای آگاه سؤال می شود آیا اینگونه اعمال در سیره و سنت محمد مصطفی و یا علی مرتضی وصی آن حضرت بوده و یا در قرآن کریم چنین دستوری آمده است و یا اینکه اینگونه اعمال جزء روش های بربریت ایام جاهلیت و همان قبایل مشرک و کافر او بوده است، و آیا شیوه جنگ نمودن در این دین مبین دارای دستورالعمل و آئین نامه نیست و یا این درندگی و سبعیت فقط مخصوص این مشرکین و کافرین است، و لذا همان روشهایی که در صورت پیروزی بر مسلمانان در زمان حیات رسول خدا انجام می دادند بعد از حیات آن حضرت با عزیزان از امت او انجام داده اند و تو جنایت های مادر هرزه این پلید را بیاد بیاور که چگونه از گوش و بینی شهدای احد گردنبند درست کرده و به گردن خود نهاده و در بین مردم رقص کنان فرح و شادی می نموده و چگونه سینه حمزه سید الشهداء را شکافته و جگرش را به دندان کشیده است و ..... و در ادامه این اعمال چگونه این مجرمین ابدان شهداء را در احد و صفین و ..... مثله می کردند و سپس مقایسه نمائید که در کدام جنگ العیاذ بالله از پیامبر و سپاه اسلام چنین اعمالی بروز کرده و با این وجود چگونه یک انسان باشرف و مسلمان می تواند تصور نماید که با این اوصاف هنوز عده ای از این جرثومه های حرامزاده دفاع نمایند و اعمال زشت آنها را توجیه کنند مگر آنکه خود اثیم باشند و با امامان خود در آتشی که در آن جاویدان خواهند بود قرار بگیرند آمین رب العالمین. انالله و اناالیه راجعون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .....)،

و نیز عین همین جنایتهای دیگر را در حق دیگر مردم انجام داد و سپس به سوی شهر (انبار) به قصد قتل (علمری) رهسپار شد و ابن حسان بکری ومردان و زنان شیعه آن شهر را قتل عام کرد و به روایت ابوصادقه (..... لشکریان معاویه به شهر انبار حمله کرده و یکی ازکارگزاران علی علیه السلام به نام حسان را به قتل رسانده و شمار زیادی از مردان و زنان را قتل عام کردند و چون این خبر به علی علیه السلام رسید از خانه بیرون آمده و بر فراز منبر رفت و فرمود (.....، جهاد دری از درهای بهشت است و هر کس آن را رها نماید خداوند جامه خواری و ذلت بر او می پوشاند .....، من بر شما هشدار دادم که پیش از آنکه آنها به پیکار شما حرکت کنند با آنها جنگ نمائید و... و شما این امر مهم را به گردن یکدیگر انداختید و راه پستی را پیش گرفتید و سخن مرا به پشت سر خود انداختید ..... تا جایی که ابوعامر پای در شهر انبار گذاشته و حسان بن حسان کارگزار آنجا را کشته و مردان و زنان بسیار زیادی را قتل عام نموده است و به من خبر داده اند که این مرد وارد خانه زن مسلمان و زن اهل ذمه شده وگوشواره ها و گردنبندهای آنان را برکنده و غارت نموده و با دست

پر بازگشته است ولی کسی لب به اعتراض باز نکرده و البته در مقابل این ننگ، اگر مرد مسلمانی از فرط تأسف و تأثر بمیرد نه تنها جای ملامت نیست بلکه شایسته است...)،

آورده اند که ام حکیم زن عبیدالله بن عباس در جریان قتل دو فرزندش، آنچنان سراسیمه و از خود بیخود شده بود که دیگر گوش به اخبار قتل فرزندانش نمی داد و پیوسته در مراسم گردش می کرد و درباره فرزندانش این ابیات جانسوز را زمزمه می کرد: (ای کسانی که فرزندان مرا دیده اید، همان فرزندانی که همچون دو مروارید بیرون آمده از صدف بودند، ..... اخبار درندگی بسر را به من گفتند ولی من آن را دروغ فرض کرده و باور نکردم .....، اینک بسر را سزاوار هر نفرینی می دانم و او و همه یاران او تبهکارند، کیست که این مادر دلداده و سرگشته را به دو فرزندش که چند وقت است آنها را از دست داده برساند .....)،

و نیز آورده اند که چون حادثه قتل این دو کودک توسط آن شقی را به علی علیه السلام خبر دادند، آن حضرت ناله بلندی از دل برآورد و از خدا خواست که لعنت خود را شامل آن حرامزاده نماید و از جمله فرمود (..... خدایا نعمت دین را از او بگیر و او را از دنیا مبر، مگر آنکه عقل او را گرفته باشی...) پس این دعای حضرت مستجاب شد و (این حرامزاده) عقل خود را ازدست داده بود و پیوسته هذیان می گفت و شمشیری چوبی در دست می گرفت و بر مشک پر از باد که در پیش روی خود می گذاشت می کوبید و آنقدر ادامه می داد که از نفس می افتاد .....)،

(کلب گوید و حالا این سؤال مطرح است که آیا این دو کودک و آن جنایات بی شمار دیگر را آنها بسر بعمل آورده و یا معاویه نیز انجام داده است، کلب گوید البته گناه معاویه بیشتر است زیرا خداوند در کتاب خود می فرماید الفتنه اکبر من القتل

آری، در جامعه امثال بسر فراوان هستند و این معاویه ها هستند که فضای جامعه را برای اینگونه افراد شرور آماده و مهیا می نمایند، البته بعد از او این روش معاویه به فرزند حرامزادهاش نیز ارث رسیده و واقعه کربلا و حره و... را به امت اسلام تحمیل نمود که بریده شدن سر دو کودک مسلم بن عقیل نیز ازآن جمله است و ..... که تا قیام قیامت با جنایات این دو جرثومه فساد و هرزگی، غم و اندوه در قلب هر مسلمان مؤمن نهادینه گردید، آری خدایا تو شاهد باش که قلبهای ما برای مصائب وارده به امیرالمؤمنین گریه می کند و دیدگان اشکبار ما بر این سوز دل شهادت می دهد خدایا تا ابدالآباد این ستمکاران و ایادی آنها و همه آن کسانی که به اعمال آنان در طول تاریخ راضی هستند را در جهنم سوزان خود جاویدان معذب بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین، اناالله و اناالیه راجعون).

تصویر مفصل از معاویه:

معاویه به سال ۳۹ بر شیعیان علی علیه السلام یورش برد و سپاهیان او را در تمام قلمروش در هم شکست و گروهی را که ایمان به خدا و روز قیامت نداشتند بر قتل این پاکان مأمور نمود و فرمان داد هر جا کسی از ایشان را یافتند به قتل برسانند ..... درسال ۴۰ بسربن ارطاه را به مدینه و ..... فرستاد، ابن عبدالبر در استیعاب آورده، یحیی بن معین می گفت بسربن ارطاه شخصی بدکار بود و ابوعمرو می گوید و آن به این جهت بود که او در اسلام جنایات بزرگی مرتکب شده بود که مورخان و محدثان آورده اند که از جمله آن سر بریدن دو طفل و دو کودک خردسال عبیدالله است و... ابوعمر شیبانی آورده است که .....، بسربن ارطاه به همدان حمله کرد و زنان مسلمان همدان را اسیر کرد و اینان نخستین زنانی بودند که در اسلام به اسارت گرفته شدند

(..... کلب گوید این اصل مسلم است که خداوند هیچ کسی را بی دلیل به آتش ابدی دوزخ خود وارد نمی فرماید و در این جنایات بظاهر بسر دیده می شود ولی معاویه دیده نمی شود، یاران بسر دیده نمی شوند شاید بعضی فکر کنند که این جنایات را فقط بسر بعمل آورده است، خیر اصلاً چنین چیزی نیست این جنایات بسر حاصل یک جریان فکری است یک حرکت و نهضت است که از قبل

جریان داشته و رهبری آن در آن زمان با معاویه بوده و بقیه آن خونخواران ایادی و عوامل اجرایی آن بوده اند آری حسین را بظاهر شمر سر برید و ولی آیا یزید برکنار بود و یا عمر سعد و دیگران نقش نداشتند، آیا او مباشر بود و بقیه معاون آیا او مجری بود و دیگری آمر، آیا .....، و سهم شرکت آنان در این مصائب هر کدام چقدر است، اعتقاد این کلب آن است که در گناهان و جنایات دلخراش واقع شده در آن زمان و اصولاً در طول تاریخ همه اینگونه جانیان و ددمنشان فقط یک سهم دارند و آنهم آتش جاویدان دوزخ است و البته هم نشین آنان در این آتش ابدی الهی، دوستداران و مایلین به اعمال آنها و کسانی هستند که اعمال جنایتکارانه آنها را توجیه و تأویل می نمایند و بلکه گناه اینان بیشتر است زیرا در طول زمان زمینه فکری مجرمانه ای را برای بوجود آمدن گروههای افراطی و جنایتکار و تروریست و قاتل که هر عمل ضد اسلام و ضد قرآن خود را با استدلالهای شیطانی و کثیف خود توجیه می نمایند را فراهم می نمایند و ..... لعنت خدا ورسول و ائمه اطهار و همه فرشتگان و مؤمنین و همه لعنت کنندگان بر جمیع آن ظالمان و ستمگران باد تا آن زمان که خداوند خدایی می کند آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

و سپس قبیله بنی اسد را قتل عام نمود، دارقطنی گوید بسر از اصحاب بود ولی بعد از رسول خدا .....، مرتد شد، این حرامزاده ملعون زنان مسلمان قبیله همدان را اسیر نموده و در بازارها به معرض فروش قرار داد .....، و از قول بخاری آورده است ..... سپس به یمن آمد و هر کس که از قبیله همدان در صفین با علی علیه السلام بود را به قتل رساند و .....، بسیاری از کودکان را نیز به قتل رساند...

(انا لله و انا الیه راجعون).

تصویر مفصل بسر بن ارطاه:

بسربن ارطاه فردی سنگدل و درشت خو و خونخوار بود که از رحمت و مهربانی بویی نبرده بود و معاویه به او گفته بود ..... به هر جایی که مردمش از علی علیه السلام پیروی می کنند رسیدی ..... تو بر جان و مال آنها تسلط داری ..... شیعیان علی را هرجا دیدی به قتل برسان .....، و لذا او در قتل عامی که در صنعا و مآرب معمول نمود .....، .....، سی هزار نفر را کشته گروهی را آتش زده بود .....، ..... و آورده اند که علی علیه السلام درباره بسر چنین نفرین فرمود (..... خدایا، بسر دین خود را به دنیا فروخته و حرمت های ترا هتک کرده و بر بندگی مخلوق تبهکاری، (معاویه) کمر بسته است، خدایا پس هر نعمتی که به او داده ای از او بگیر و او را در حالی که عقلش را از او گرفته ای بمیران، و رحمت خود را از او دریغ فرما و ساعتی از روز را توفیق مده، خداوندا بسر و عمرو و معاویه را لعنت فرست و خشم و غضب خود را شامل آنها فرما و مجازات خود را بر آنها نازل فرما و کیفری بده که آن را مخصوص مجرمان فرموده ای .....)،

(پس کلب گوید خدایا ما و همه مؤمنین به دعای آنحضرت آمین عرض می کنیم و امید و رجاء واثق داریم که دعای آن حضرت و آمین ما مستجاب شده و آن جرثومه های حرام و طرفداران و مایلین به آنها و توجیه کنندگان اعمال آنها و پیروی کنندگان آنان را تا ابدالآباد و تا زمانی که خدایی توباقی است در جهنم ابدی خود مخلد می فرمایی آمین، آمین، آمین یا رب العالمین، خدایا از جانب ما بر قلب سوخته و پرجراحت مولای ما و امام مظلوم ما امیرالمؤمنین مرهم رحمت خود را قرار بده و به او جزای خیر بی انتها عطا و ما را از شفاعت آن امام مبین بهره مند بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

پس از این نفرین حضرت، بسر (حرامزاده) در عرض مدت کمی عقلش را از دست داده و پیوسته هذیان می گفت و اظهار می داشت که شمشیر مرا بدهید تا بکشم پس مردم به او شمشیری چوبین دادند و بالشی را نزد او گذاشتند و او آنقدر با شمشیر چوبی خود بر آن می کوبید تا از هوش میرفت و تا دم مرگ به این سرنوشت دچار بوده (تا اینکه به جهنم واصل گردید)، .....،

محمد بن سیف مدایني مذکور نموده است که (..... مردم کوفه که بیشتر شیعیان علی بودند بسیار در معرض بلا واقع شدند و معاویه زیاد بن سمیه (ابیه) را بر کوفه و بصره مأمور نمود و او شیعیان را تعقیب و به لحاظ اینکه در روزگار علی در کوفه زندگی می کرد، همه آنها را می شناخت، پس هر کجا و کنار هر سنگ که آنان را می یافت می کشت و در هراس می افکند و یا دست و پا می برید و چشمان آنان راکور می نمود و بر سر دار می کشید، چندان که همه شیعیان را از عراق رانده و پراکنده نمود و .....،

(کلب گوید معاویه خبیث در راستای توجیه اعمال این جلادان و خونخواران در قتل عام مردم، کارگزاران خود در رابطه با جعل حدیث در ساختن فضیلت برای عثمان تشویق و موجبات اشاعه و جعل حدیث در فضایل عثمان گردید و در ضمن جعل حدیث برای عثمان و سایر صحابه و دستور داد تا بر ضد علی علیه السلام نیز حدیث جعل نمایند)، .....

و بعد از زیاده روی در این کار به کارگزاران خود نوشت احادیث در فضیلت عثمان زیاد گفته شد (یعنی از حد و حدود خود خارج شد)، و در هر شهر و هرناحیه شایع گردیده است، پس به محض رسیدن این نامه، مردم را به آوردن و پخش نمودن حدیث برای بیان مناقب و فضایل دیگر خلفاء و صحابه تشویق کنید و هیچ روایتی که در فضایل و مناقب علی علیه السلام نقل شده است را رها نکنید مگر آنکه یک روایت بر ضد آن بیاورید تا دروغ بودن آن را ثابت نماید، و این روشی است که من دوست دارم و چشمانم به اینگونه اعمال روشن می شود که ببینم برهان و دلایل هواداران علی باطل می گردد و مناقب و فضایل عثمان پخش شده است و...)،

(کلب گوید من از ابن حجر و همفکران او که بحث اجتهاد را اختراع کرده اند و از آن دفاع و آخرت خود را بر سر آن گذاشته اند سؤال می کنم مرز این اجتهاد شیطانی کجاست شما و کسانی که اعمال معاویه و فرزند حرامزاده او و ابن ملجم حرامزاده تر و عمروعاص و .....، را توجیه می کنید و اعتقاد دارید هیچ چیز خللی به اجتهاد آنان وارد نمی کند و حتی آنها را مستحق دریافت پاداش هم می دانید و...، به نظر این جماعت قتل اولیاء و مؤمنین که مشکلی ایجاد نمی نماید، اسیر نمودن زنان مسلمان و فروش و وادار نمودن آنان به زنا و زناکاری که مشکلی ایجاد نمی نماید، دروغ پردازی و جعل حدیث وجلوگیری از حقیقت کلام خدا و رسول که مشکلی ایجاد نمی کند خراب کردن خانه کعبه که مشکلی ایجاد نمی کند پس به یکباره فتوی دهند که قرآن را آتش بزنند و هبل و لات و عزی را نصب نمایند و یا قبر رسول خدا را با خاک یکسان کنند و اگر دستشان رسید خدا را نیز آورده سر بریده و پاداش هم ببرند. شیطان آنها را وادار نمود تا با تفسیر خودسرانه خود از قرآن مفهوم خطا را به جرم تسری داده و خطاکار و مجرم را در یک ردیف بدانند و سپس با این توجیه شیطانی تا توانسته اند اعمال مجرمانه انجام داده ولی میخواهند از مواهب آمرزش خطا بهره مند شوند و حال آنکه خداوند مجرمین را در عذاب خلد خود معذب و خطارکاران را به شرط داشتن شرایط لازم عفو می فرماید آری، و به راستی اگر خون پاک حسین بن علی درخت اسلام را آبیاری نمی کرد واین روش و افکار و کفر و الحاد صاحبان آن ثابت نمی شد و به قطع و یقین امت اسلام شاهد نابودی اسلام و شریعت پاک محمد (ص) بود ولی خون پاک حسین ناجی اسلام شد و امید است در آینده نزدیک انشاءالله به ظهور حضرت مهدی صاحبالزمان، دوران شکوفایی و عظمت و حکومت جمعیت مقدس خداوند در زمین فرا برسد آمین، آمین رب العالمین)،

و نیز این خبیث بخشنامه ای دیگر با این مضمون برای همه کارگزاران خود در شهرها صادر کرد (..... دقت کنید که هر کس اقامه دلیل بر دوستی علی و اهل بیت او نماید او را از کار دیوانی خارج و حقوق او را قطع کنید) و بخشنامه ای دیگر به آن منضم و ارسال نمود که .....، (هر کس را که متهم به طرفداری از علی گردید، او را شکنجه کرده و نابودش کنید و خانه اش را ویران نمائید) و... بدین ترتیب بلای عظیمی بر کل بلاد از جمله عراق و بویژه بر کوفه وارد شد ..... و زیاد پلید، سمره بن جندب (علیهم لعنت الله) را بجای خود در بصره قرار داد ..... و سمره نیز از کسانی بود که با اطلاع و دستور شخص معاویه در قتل عام مردم افراط کرد و طبری از قول انس بن سیرین آورده است که گفت (..... آیا می توان قتل عام و کشتار سمره بن جندب را شماره نمود .....)، و او کسی بود که معاویه چهارصد هزار درهم از بیت المال را به او داد تا در میان مردم شام سخنرانی نموده و بگوید آیه (و من الناس ..... یعنی از مردم کسی است که ..... او سخت ترین دشمنان است .....، در زمین میکوشد تا فساد برپا نماید و...) درباره علی بن ابی طالب است و نیز و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاه الله درباره ابن ملجم مرادی یعنی شقی ترین فرد امت نازل شده است،)،

طبری آورده است که پس از مرگ زیاد، سمره شش ماه والی بصره بود و سپس معاویه او را عزل کرد و سمره گفت خدا لعنت کند معاویه را و به خدا قسم اگر من اطاعتی که از معاویه کردم از خدا می کردم خداوند مرا عذاب نمی کرد .....،

و نیز آورده است که (سلیمان بن عجلی از پدرش روایت کرد که گفت وارد مسجدی شدم مردی نزد سمره آمد ابتداء زکات مال خود را به او پرداخت کرد و سپس داخل مسجد رفته و مشغول نماز شد وقتی بیرون آمد سمره او را گردن زد چنانکه سرش در گوشه ای و بدنش در گوشه دیگر مسجد افتاده بود و... و نیز می گویدکه من شاهد بودم که سمره قبل از مرگ سرمای شدیدی خورد و به بدترین وضع درگذشت و نیز شاهد بودم که او مردم زیادی را جمع کرد و گروهی را پیش روی خود نگاه داشت پس از مردی سؤال کرد دین تو چیست و او گفت من شهادت می دهم لااله الاالله و محمد عبده و رسوله و من از حروریه مبرا هستم پس او جلو می آمد و گردنش را می زد و بیست و چند روز بعد از دنیا رفت)، .....

آری جنایات هولناک زیاد بن سمیه در صفحات تاریخ ثبت شده است و... البته این گونه جنایات از روسپی زادگان و بی پدران معروف، بعید نیست و او که دست پرورده سمیه آن زن هرزه فاحشه بود و... البته از کوزه همان برون تراود که در اوست و .....، ..... و به راستی که رسول خدا صلی الله علیه وآله که درباره دو سبط بزرگوار و پدر و مادرآنان زیبا فرمود که (..... آنها را دوست نمی دارند مگر کسانی که حلال زاده ولادت پاک و با سعادت داشته باشند و آنها رادشمن نمی دارند مگر افرادی که حرامزاده و ناپاک و از تبار پست باشند) و پیشینیان پاکی اولاد خود را با دوستی و محبت علی علیه السلام می آزمودند .....، و عجب نیست از این حرامزاده و آنچه که به امام حسن مجتبی نوشت، در آن زمان که سعدبن سرح که از شیعیان بود به او پناهنده شد و امام او را شفاعت کرد و او به امام نوشت (از زیادبن ابی سفیان به حسن بن فاطمه ..... تو یک فرد فاسقی را به من سفارش کردی ..... و بدتر از آن اینکه این شخص تو و پدرت را دوست دارد .....، این مرد را بر کسی تحویل بده که از تو اولی تر است ..... و اگر او را بکشم جز به خاطر علاقه او به پدر فاسق تو او را نکشته ام.....)، زیاد مردم را در قصر خود احضار کرده و آنها را به لعن علی وادار می نمود و... و هر کس در محل حاضر نمی شد از لبه شمشیر می گذرانید، .....

این جوزی آورده است (..... وقتی که زیاد در کوفه اهالی را دور خود جمع کرد و دست هشتاد نفر را برید و اراده کرد تا خانه های آنان را ویران و درختهای آنان را آتش بزند و...، عبدالله بن صائب می گوید ((آن خبیث)، هنوز جنایاتی را که علیه ما در سر داشت انجام نداده بود که قدرتمندی بالای سرش ظاهر شد، او که بر صاحب رحبه، علی بن ابی طالب علیه السلام ظلم و تجاوز را پیشه خود نموده بود، ناگهان با ضربه ای نابود گردید)، .....،

با من بیائید تا این اوراق سیاه را که به انواع رسوایی ها آلوده است...، را بخوانیم که آیا در شریعت پاک اسلام و یا اخلاق انسانی و معیارهای عدل و عدالت مجوزی برای این جنایات دیده می شود .....، آیا این جنایات نه تنها از گروندگان دین حنیف بلکه حتی از کسانی که ذره ای از عاطفه انسانی هم بویی برده باشند صادر می شود ..... تا چه رسد به اینکه او را از مصادیق آیه (محمد رسول الله والذین معه اشداء علیالکفار .....)، بدانی .....،

آری معاویه و ایادی او مرتکب اعمالی شدند که فقط از افراد مرتد از شریعت و کافر به دین امکان پذیر است، .....، افرادی چون بسربن ارطاه، مروان بن حکم، سفیان بن عوف، نعمان بن بشیر، ضحاک بن قیس، سمره بن جندب را که بر مردم مسلط نمود ..... آنها به دستور او به مکه مکرمه هجوم بردند، شهری که خدا آنجا را بر واردین و ساکنان آن اگرچه کافر باشند امن قرار داد و اهالی و پرندگان و حیوانات و... در آن محترم هستند و در روز فتح مکه فرمود (..... این شهری است که خداوند در آن زمان که آسمانها و زمین را آفرید آن را محترم شمرد و تا روز قیامت این شهر در حریم حرمت الهی قرار دارد .....)، ..... و نیز دستور داد تا مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد تهاجم قرار دهند ..... درحالی که حرمت مدینه منوره در اسلام محرز است و پیامبر در حق این شهر فرمود (..... مدینه حرم است از عائر تا فلان و هر کس کار زشتی در آن انجام دهد (مثلاً زنا کند)، یا گناهکاری را در آن بپذیرد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر او باد، دیگرتوبه و عبادت او پذیرفته نیست)، و یا (..... هر کس بر اهل مدینه بدی برساند، خداوند او را مانند سرب در آتش و یا نمک در آب متلاشی می نماید و..)، یا (خدایا ابراهیم مکه را حرم قرار داد و من هم مدینه را مانند حرمت مکه و منی محترم و حرم

شمرده ام مباد که در آن جا خونی ریخته شود و یا سلاحی برای جنگ بکار رود .....)، و ..... و یا (خدایا هر کس مردم مدینه را بترساند، و ستم روا نماید، او را بترسان و لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر چنین کسی باد و هرگز توبه و بازگشت او پذیرفته نمی شود .....)، ..... و یا (هر کس مردم مدینه را بترساند، قلب مرا ترسانیده است)،

احمد این روایت را در مسند آورده که(یکی از فرماندهان فتنه و فساد وارد مدینه شد در آن زمان که جابر نابینا شده بود، به او گفتند باید از این حاکم تا می توانی دور شوی و او بیرون آمده و سنگی به پای او برخورد نمود و پایش را خون آلود کرد آنوقت او نفرین کرد و فرمود مرگ و نیستی بر کسی باد که رسول خدا را ترسانید و یکی از پسران و یا هر دوی آنها سؤال کردند ای پدر، رسول خدا را چگونه می ترسانند در حالی که او وفات کرده است و او گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود هر کس مردم مدینه را بترساند (مرا ترسانده)قلب مرا ترسانده است .....)،

و به اعتقاد من این امیر فتنه و فساد همان بسربن ارطاه است همانطور که سمهودی و ..... آن راروایت کرده و درست دانسته است آری این بسر (حرامزاده) بود که از سوی (معاویه علیه الهاویه) به امیری رسید و به محرمات دست زد و کشتارها کرد، زنهای مسلمان را اسیر کرد و اطفال مسلمانان را سر برید و خانه های (امت محمّد) را ویران ساخت و ..... و حقوق رسول خدا و مجاوران حرم امن آن حضرت را پایمال نمود و...، در حالی که خداوند در کتاب خود می فرماید(..... والذین یوذون رسول الله لهم عذاب الیم، یعنی آنانی که رسول خدا را آزار نمایند برای آنان عذاب الیم خواهد بود)، و (..... و ان الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخره)، یعنی آن کسانی که خدا و رسول او را آزار می دهند خداوند در دنیا و آخرت بر آنها لعنت می فرماید...)، و در همین مسیر (توله سگ حرامزاده اش) یزید پای جای پای او نهاد و برابر وصیت او مسلم بن عقبه را به مدینه فرستاد .....، .....،

(کلب گوید آری گفته اند با خدا باش پادشاهی کن، بی خدا باش هر آنچه خواهی کن، و نیز گویند هر زمان بر خاک قدم می گذاری به او احترام بگذار زیرا او به حول و قدرت الهی همه قدرتمندان و جابران و ستمگران و جلادان و .....، مانند معاویه و یزید و بسر و سمره و خالد و .....، را بزور و جبر در خود نهان و پنهان نموده و موران و مارها و ..... را که از سپاهیان او هستند بر این اولاد زنا مسلط نموده چنانکه گویا هزاران سال وجود نداشته اند همان کسانی که می کشتند و سر می بریند و فساد و تبهکاری و هرگونه جنایت می کردند و با دین و شریعت خدا بازی می کردند و .....، امید است این شکوه و جلالت زمین برای طرفداران و مایلین و توجیه کنندگان اعمال شنیع آنان درس عبرت باشد تا قبل از آنکه در آتش جاوید مخلد شوند فراموش نکنند که اینگونه در خاک فرو می روند انا لله و انا الیهراجعون)

جنایات معاویه (علیه الهاویه) نسبت به حجربن عدی و یاران او:

معاویه در سال ۴۱ مغیره بن شعبه را والی کوفه کرد، .....، او هفت سال والی کوفه بود و...، او عیبجویی از علی را ترک نمیکرد و پیوسته بر قاتلان عثمان نفرین می کرد و حجربن عدی چون این رفتار را دید گفت (بلکه شما در واقع خدا را نکوهش نموده و لعن می کنید و خداوند فرموده است کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و من گواهی می دهم کسانی را که شما ناسزاگفته و لعن می کنید، شایسته فضیلت و ستایش هستند و کسانی را که مدح می کنید شایسته سرزنش هستند ..... پس به مغیره اعتراض کردند ..... و او پاسخ داد .....، ..... اجل من نزدیک است و دوران فرمانروایی من به سر آمده و دوست ندارم شروع به قتل و کشتار بزرگان این شهر نمایم و دیگران به امنیت و آسایش برسند و من بدبخت شوم و معاویه در دنیا بهره مند و مغیره در آخرت بدبخت شود .....، پس مغیره در سال ۵۱ هلاک شد و زیاد وارد قصر کوفه شد و او از قبل با حجر دوست بود و به او گفت (من از رفتاری که با مغیره کردی آگاهم و او تحمل می کرد و من تحمل نمی کنم و تو می دانی که من قبلاً چقدر علی را دوست داشتم و خدا آن دوستی را به دشمنی تبدیل کرد و چقدر معاویه را دشمن داشتم و آن را تبدیل به دوستی کرد، زیاد شش ماه در کوفه و شش ماه در بصره حکومت می کرد و... به او خبر دادند که حجر شیعیان علی را دورخود جمع کرده است .....،

در عبارت الکامل است که گفت: (بدنهای شما با من و دلهای شما با حجر احمق است ..... آنها گفتند معاذالله اگر ما جز اطاعت و خشنودی تو فکری داشته باشیم .....، ..... پس یاران زیاد آنها را محاصره کردند و مردی به نام بکربن عبید با عمودی بر سر عمروبن حمق از یاران حجر زد .....، حجر به همراه ابوعمر طه خارج شد .....، زیاد، محمد بن اشعث را احضار کرد و او را برای دستگیری حجر تهدید کرد ..... حجربن عدی کسی را نزد محمدبن اشعث فرستاد که از زیاد برای او امان بگیرد تا او را به معاویه برسانند .....، پس حجر نزد زیاد رفت .....، حجر گفت من از اطاعت خود منصرف نشدم و از مردم جدا نشدم و بر بیعت خود پایدارم ..... پس زیاد او را تهدید کرد و حجر گفت آیا به من امان می دهی تا معاویه بیاید و عقیده او درباره من روشن شود گفت آری ..... و زیاد اراده ای جز بر باد دادن سر اصحاب حجر در سر نداشت، ...

عمرو بن حمق:

عمروبن حمق و رفاعه بن شداد ..... به موصل آمدند و در کوهی پنهان شدند ..... عامل روستای نزدیک آن کوه به آنها حمله نمودند و ..... ،، عمروبن حمق را دستگیر کردند و سؤال کردند تو کیستی گفت (من کسی هستم که هرگاه او را رها کنید برشما تسلیم و مطیع خواهد شد و اگر بکشید زیان خواهید دید) پس هر چه سؤال کردند از معرفی خود خودداری نمود و او را نزد عامل موصل آوردند و او عمرو را شناخت و به معاویه خبر داد و معاویه نوشت او به عثمان (۹) نیزه زد شما هم (۹) ضربه بزنید پس در نیزه اول یا دوم کشته شد پس سر او را بریده و برای معاویه آوردند و این اولین سری بود که در اسلام حمل شد

(کلب گوید بر اساس آئین جنگ در اسلام سر بریده دشمن به خارج از صحنه نبرد حمل نمی شود و ممنوع است ولی این حرامزاده این سنت پیامبر را نیز شکست و سر عمروبن حمق آن صحابی ارجمند رسول خدا را به سوی خود شهر به شهر و دیاربه دیار حرکت داد و پس از او توله سگ حرامزاده اش یزید سرهای خاندان آل محمد را که شبیه و نظیر در عالم نداشتند و در پیشاپیش آنان سر حسین بن علی خامس آل کساء و سید جوانان اهل بهشت و جگرگوشه رسول خدا و فاطمه زهرا و...، را از تن جدا و به سوی خود شهر به شهر و دیار به دیار حرکت داد الا لعنه الله علی الظالمین فسیعلمون الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون...)،

آری این عمروبن حمق است، آن صحابی بزرگوار و همان کسی است که زندگی و تمام عمر خود را در عبادت خدا سپری نموده و تن خود را به آن فرسوده نموده و او کسی است که در میان صحابه رسول خدا به عدالت مشهور بود و البته اقوال و اعمال او حجت است و هرگز عدالت اینگونه اصحاب با جنایات گروهی معلوم الحال و دیوانه قابل قیاس نیست، دیوانه های روانی مانند مغیره بن شعبه، حکم بن ابی العاص، ولیدبن عقبه، عبدالله بن ابی سرح، زیادبن ابی، و .....، و چقدرتفاوت بین این جرثومه های فساد و تباهی است با بزرگوارانی چون عمروبن حمق، حجربن عدی، عدی بن حاتم، زید و صعصعه فرزندان صوحان و...، ..... و البته واقعه مرگ عثمان چیزی بود که همه اصحاب رسول خدا در آن شرکت داشتند با سبب و یا مباشرت .....، ولی چرا قصاص عثمان را از همه آنها نمی گیرند و فقط این قصاص و انتقام فقط اختصاص به دوستداران علی علیه السلام داشت، و... و از طرفی محرز است که اهمال و سستی و تعلل عمدی و با طرح و برنامه او باعث کشته شدن عثمان شد و از طرفی دیگر، عثمان با نیزه عمرو کشته نشد بلکه به دست فردی مصری به نام تجیبی کشته شد .....، و نیز افراد دیگری را که ذکر کرده اند .....،

ابوجعفر محمدبن حبیب می نویسد: (..... معاویه (علیه الهاویه) دستور داد سر بریده عمرو بن حمق را که مردی شیعی بود بالای نیزه ها در بازارها گردش دهند و... ابن کثیر نیز می گوید که سر او را در شام و دیگر شهرها بر سر نیزه گردش دادند و این اولین سری بود که آن را گرداندند و آنگاه آن (خبیث پلید) دستور داد سر او را به سوی همسرش آمنه بنت شرید که درزندان او بود ببرند و مأموران سر بریده (آن مظلوم) عمروبن حمق را در دامن آن زن انداخته و او دستش را بر پیشانی آن بگذاشت و دهان او را بوسید و گفت مدتها او را از من جدا کردید و حالا کشته او را به من پس دادید پس درود بر این هدیه ای باد که نه دشمنی می ورزید و نه کسی او را دشمن داشت)،

(کلب گوید ببین که چگونه آنچه را این حرامزاده انجام داد سرمشقی برای سگ توله حرامزاده او یزید شد و... و در آنجا که کودک سه ساله حسین در خرابه شام بهانه پدر گرفت و یزیدآن پلید بی شرافت دستور داد سر بریده حسین بن علی را به سوی آن کودک مظلومه ببرند و مأموران آن سر را به دامن آن کودک قرار داده و رقیه دختر حسین با دیدن سر بریده پدر جان به جان آفرین تسلیم نمود الا لعنه الله علی الظالمین و سیعلمالذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)،

آری این اعمال و سایر امثال این اعمال، جنایاتی است که نمونه های آن فقط در فقه این پسرجگرخواره جایز شمرده می شود و این جنایتی است که اولین بار بر پیکر مطهر عموی گرامی رسول خدا یعنی حضرت حمزه سیدالشهداء وارد شد و سپس این عمل پدر را پسرش یزید بن معاویه درباره سید جوانان اهل بهشت حسین صلوات الله علیه روا داشت و او و یاران بزرگوار او را با شنیع ترین وضعی (آنهم در حضور ذوالقربی یعنی خاندان و عترت و زنان حرم رسول خدا) قتل عام نمود و سرهای گرامی آن بزرگواران را بر بالای نیزه ها در شهرها (با همراه اسرای آل محمد(ص))، گردش داد و بدینسان نفرین و آن ننگ و پستی از خود بجای گذاشت که با گذشت زمان هرگز شسته و پاک نمی شود و... اناالله وانااليهراجعون)،

(کلب گوید مولای ما امیرالمؤمنین می فرماید برای حق دولت و پایندگی و برای باطل یک حرکت مقطعی و قدرت نمایی سریع ولی زوال یافتنی خواهد بود، آری ظالمان رفتند و مظلومان هم رفتند و ما وارثان آن مظلومیت ها و گروهی خبیث وارث آن ظلم ها و جنایات هستند ما دوستداران محمد و آل محمد و گروهی دوستداران دشمنان آل محمد و بزودی در دادگاه عدل الهی به حساب ها رسیدگی می شود و آنگاه آنهایی که اینگونه ظلم نمودند و طرفداران آنها خواهند دانست که به چه جایگاهی بدی وارد شده اند و ظلم و قرار گرفتن در کنار کسانی که ظلم کردند چگونه آنان را وارد آتش ابدی دوزخ می نماید. الا لعنه الله علی الظالمین).

صیفی بن فسیل:

زیاد در دستگیری یاران حجر کوشش فراوان می نمود.. پس قیس بن عباد به او گفت صیفی بن فسیل از بزرگترین و سرسختترین یاران حجر است، پس او را احضار کرد و به او گفت ای دشمن خدا عقیده ات درباره ابوتراب چیست گفت من ابوتراب نمی شناسم گفت علی بن ابی طالب...، او پاسخ داد نه چنین نیست او پدر حسن و حسین علیه السلام است و .....، و زیادگفت عصای مرا بیاورید و گفت حالا عقیده تو درباره علی چیست گفت بهترین سخنی که مردم درباره بنده ای از بندگان خدا بگویند و من همان را درباره علی امیرالمؤمنین می گویم و آنوقت آن حرامزاده دستور داد و گفت آنقدر او را از پشت گردن بزنید تا به زمین بیفتد و مأموران آنقدر زدند تا نقش زمین شد .....، و آنوقت سؤال کرد حالا درباره علی چه می گویی گفت به خدا قسم که اگر بدن مرا با تیغ و دشنه قطعه قطعه کنی همان را خواهم گفت که از من شنیدی، و آن (بی شرافت) به او گفت یا او را لعنت کن و یا گردن تو را می زنم گفت پیش از آن گردنم را بزن که من سعادتمند می شوم و تو به شقاوت و بدبختی می رسی... سپس او همانند حجر و یارانش کشته شد،)،

این چه جنایتی است که در حق چنین بزرگواری انجام میگردد که جز به خدا و دین رسالت معتقد نیست و به امام بر حق مهر می ورزد ..... ولی دچار چنین عقوبتی می شود که به اشاره فرزند (حرامزاده) هنده (زانیه) جگرخواره و بدست پسر سمیه (زانیه) انجام گرفت ..... البته آن زنازاده و کسی که او را بر حکومت شهرها قرار داده است، می دانند که این همه جنایات بخاطر کینه ای است که آنها از صاحب ولایت کبری داشته اند ..... آری، سرانجام کارها به سوی خداست.

(کلب گوید خدایا دست های ناتوان ما از یاری آنها کوتاه بود و قلوب ما از ستمهای رسیده به آنان مجروح و دیدگان ما بر مظلومیت یاران علی علیه السلام و آن حضرت که همگی فدائیان راه تو بودند اشکبار است تو بهترین سلام و درود و تهنیت را بر آنان نثار و ایثار بفرما و قلوب آنان را از این رحمت خود شاد و مسرور بفرما و فرج حضرت مهدی ناجی اسلام و مسلمین و بشریت و ما را برسان (و ما را از شفاعت آنان بهره مند بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

قبیصه بن ضبیعه:

زیاد رئیس دژخیمان و جلادان خود را مأمور دستگیری قبیصه بن ضبیعه نمود و چون اصحاب او خواستند با فرستاده ابن زیاد جنگ نمایند او به دروغ گفت ای قبیصه به تو امان دادند جنگ نکن و اصحاب او به قبیصه گفتند چرا جنگ می کنی قبیصه گفت ای وای بر شما این پسر آن زنازاده است که هرگاه بر من دست یابد...، سرانجام مرا می کشد، ولی اهل قبیله او گفتند چنین نیست و او تسلیم شد و نزد ابن زیاد آمد و...، و سرانجام او با دیگر یاران حجر کشته شد.

عبدالله بن خلیفه:

زیاد به دنبال عبدالله بن خلیفه طایی که او را با حجر دیده بود فرستاد تا او را دستگیر نمایند، مأموران زیاد او را در مسجد عدی بن حاتم یافتند و او به جنگ با آنان اقدام کرد پس آنقدر به او سنگ زدند تا افتاد خواهر او میثاء فریاد استغاثه بلند کرد و فرستاده زیاد فرار نمود، زیاد عدی را احضار کرد ..... و او را به زندان انداخت تا عبدالله را بیاورد .....، عبدالله به عدی پیامداد که می خواهد خود را معرفی کند و عدی گفت به خدا قسم اگر تو زیر پای من بودی من پای خود را از روی تو بر نمیداشتم تا زیاد بر تو دست یابد، زیاد، از روی ناچاری عدی را به شرط تبعید عبدالله آزاد کرد و آنگاه او به طرف دو کوه طی تبعید شد ولی قبل از هلاک شدن زیاد در تبعید وفات کرد.

گواهی دروغ بر علیه حجر:

زیاد دوازده نفر از اصحاب حجربن عدی را در زندان جمع نمود و نیز رؤسای محلات را احضار نمود و شهادت آنها را بر علیه حجر شنید و گفت دوست دارم شاهدان بیش از چهار نفر باشند پس از مردم دعوت کرد تا علیه حجر شهادت بدهند پس هفتاد نفر بر علیه حجر شهادت دادند که ..... در میان آنان عمربن سعد، شمربن ذی الجوشن، شبث بن ربعی و زجربن قیس بودند

(کلب گوید دقت کن و ببین که این اسامی آشنا است، آری اینان همان هایی هستند که دستان پلید آنها متعاقباً تا مرفق در خون مقدسان درگاه خداوند یعنی حسین و اولاد و انصار او فرو می رود آری این حرامزادگان با دروغ و نیرنگ و تزویر از قتل شیعیان و محبان علی شروع کردند و به قتل پسر پیامبر و خاندان محمد و عزیزان حرم رسول خدا کار خود را بپایان بردند و بعد از آنان پیروان آنها و جانشینان و ایادی آنها با گمراه نمودن مردم به همین قتل و جنایات در طول تاریخ ادامه دادند و خونهای ناحقی که تا به امروزو در آینده با فتنه گری خود بر زمین ریخته و خواهند ریخت و همگی خود را مستحق عذاب ابدی خداوند نموده و می نمایند تا زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که به اراده و مشیت و قدرت لایزال حق جل جلاله فرا برسد وامت محمد صلی الله علیه و آله عزت و جلال الهی خود را بازیابند و کلمه لااله الاالله محمد رسول الله و علی ولی الله در تمام اقطار عالم طنین انداز شود و عدل و داد بعد از پر شدن ظلم و جور بر جهان حاکم گردد. انشاءالله تعالی آمین، آمین، آمین یارب العالمین)،

در میان شاهدان نام شریح بن حارث و شریح بن هانی دیده می شد، شریح بن حارث می گوید (آنها از من درباره علی سؤال کردند من پاسخ دادم مگر علی همان نیست که صائم و عابد و شب زنده دار به درگاه خدا بود) و شریح بن هانی نیز می گوید (به من گفتند که متن گواهی قبلاً نوشته شده است و من بلافاصله تکذیب و این کار را محکوم کردم) و سپس او نامه ای از طریق وائل به معاویه فرستاد و گفت (..... من آگاه شدم که زیاد از پیش خود بر علیه حجر شهادت مرا نوشته، در حالی که من شهادت می دهم که حجر از کسانی است که نماز می گزارد، زکات می دهد، پیوسته حج و عمره بجای می آورد و امر به معروف و نهی از منکر می کند و لذا تجاوز به خون و مال او حرام است اکنون می خواهی او را بکش و می خواهی آزاد کن...)، و معاویه پس از خواندن نامه او گفت من فکر می کنم می خواهد شهادت خود را پس بگیرد .....، و نیز از جمله کسانی که به دروغ و بنام او شهادت نامه جعلی برعلیه حجر نوشتند سری بن وقاص حارثی بود) .....،

آری این شهادت های دروغین را فقط زیاد یعنی آن زنازاده یعنی همان کسی که فرزند مادر و یا پدرش بود جمع آوری نمود آنهم ازکسانی که حتی از زمان و مکان گواهی خبر نداشتند و البته سرانجام دروغی که به نام آنها ساخته بودند آشکار شد، ولی در برابر این گروه، گروه دیگری هم بودند که این گواهی های دروغ را آسان شمرده و به راحتی شهادت دروغ دادند تا عوامل معاویه بتوانند خون

مخالفان خود را به راحتی بر زمین بریزند و در میان این (دژخیمان خونخوار)، کسانی مثل عمربن سعد، شمربن ذی الجوشن، شبث بن ربعی و زجربن قیس و...، بودند که شهادت های دروغ را فریاد کشیدند. ..... و بیهوده نیست که آن زنازاده تبهکار، این دروغگویان کذاب و مفتریان را برگزیدگان و اشراف مصر و ..... خطاب می کرد، ..... و البته این معاویه (علیه الهاویه)خود حقیقت را بهتر از همه آنها می دانست ....

حرکت دادن حجر و یارانش به طرف معاویه و قتلگاه آنان:

زیاد (ولد الزنا)، حجربن عدی و یارانش را به دست وائل بن حجر و کثیربن شهاب سپرد و آنها ایشان را شبانه از شهر خارج کردند، در بین راه چشم صبیعه به خانه اش افتاد و دختران خود را دید، به وائل و کثیر گفت اجازه دهید تا من اهلبیت خود را دیدار کرده و وصیت کنم و آنها اجازه دادند، وقتی که به آنها رسید همگی گریه کردند و صبیعه به آنها گفت (..... از خدای عزوجل بترسید و همگی شکیبا باشید و من از خداوند یا شهادت که سعادت بزرگ است و یا برگشت با سلامتی را انتظاردارم...) تا آنکه به (مرج عذراء) نزدیک دمشق رسیدند و در آنجا زندانی شدند و .....، حجر به یزید بن جحیه گفت (به معاویه بگو ما بر بیعت خود پایداریم و هرگز آن را نخواهیم شکست و در رابطه با ما فقط کسانی بر علیه ما شهادت (دروغ)داده اند که دشمنان ما و بداندیش بوده اند)،

یزید این نامه را به معاویه داد و اظهارات حجر را بیان کرد و معاویه گفت در نظر ما زیاد راستگوتر از حجر است، عبدالرحمن بن ام حکم گفت آنها را تکه تکه و مثله کنید، معاویه گفت این موضوع را آشکارا نگو که سالمتر هستی، .....

آورده اند که عامربن اسود عجلی در عذرا بود .....، وقتی خواست از برابر حجر عبور کند حجر برخاست و با همان بندها و غل و زنجیر خود به طرف او آمد و گفت ای عامر این سخنان مرا به معاویه برسان که ریختن خونهای ما بر او حرام است و به او بگو ما با او در صلح و امان هستیم، پس از خدا بترسد و در کارها دقت نماید و این اظهارات را چند بار تکرار کرد...، پس نمایندگان معاویه به آنها گفتند ما مأموریت داریم که پیشنهاد کنیم از علی تبری جوئید و او را لعن کنید ..... وگرنه شما را بقتل برسانیم...، و آنها همگی گفتند ما این کار را نخواهیم کرد پس دستور دادندکه به زنجیرها بسته شوند و گورهای آنها کنده شود و کفن های آنان آماده گردد و آن شب همگی به نماز برخاستند، صبح که شد یاران معاویه گفتند (ای مردان ما دیشب دیدیم که چه نمازهای طولانی و دعاهای نیکو به درگاه خدا داشتید پس عقیده خود را درباره عثمان به ما بگوئید آنها گفتند عثمان اول کسی است که در حکومت ستم کرده و به غیر حق عمل نمود ..... و آنگاه اصحاب معاویه به سوی آنها بلند شده و گفتند آیا از این مرد (مراد علی علیه السلام) تبری می نمائید، آنها گفتند هرگز بلکه او را دوست داریم، در این زمان هریک از جلادان معاویه، یکی از آنها را گرفت تا بکشد.....، حجر به آنها گفت بگذارید من دو رکعت نماز بخوانم زیرا به خدا سوگند من هرگز وضو نگرفتم مگر آنکه دو رکعت نماز خواندم، پس اجازه دادند و او نماز خوانده و برگشت و گفت به خدا قسم تا این زمان، نمازی کوتاهتر از این نخوانده بودم و اگر این تصور نبود که شما فکر کنید که به خاطر ترس از مرگ نماز خود را طول می دهم، البته این نماز را بیشتر طول می دادم، و آنوقت گفت خدایا ما از تو درباره (ستم) امت به خود یاری می خواهیم و تو شاهد و ناظری که چگونه مردم کوفه علیه ما شهادت دروغ دادند و مردم شام هم ما را به ستم می کشند .....، در این زمان، هدبه اعور جلو آمد، در حالی که گوشت های زانوهای او به لرزه افتاده بود ..... و گفت ای حجر هرگز تصور نمی کردم که تو از مرگ هراس نداشته باشی... و او پاسخ داد .....، به خدا قسم من زمانی از مرگ می ترسم که سخنی را که خدا را به خشم بیاورد بر زبان جاری نمایم، و آنها گفتند گردن خود را خم کن گفت این خون من البته خونی است که من هرگز به ریختن آن کمک نخواهم کرد یعنی اعانت بر ظلم نمی کنم پس او را جلو آورده و گردن او را زدند و بعد از او، همه یاران او را بقتل رساندند،

(کلب گوید ای معاویه لعنت خدا و رسول و ائمه و همه مؤمنین و مؤمنان بر تو و ایادی تو و طرفداران تو باشد برای چند روز حکومت دنیا هر چه درتوان تو بود در ستمکاری و خونریزی انجام دادی و اکنون در پیشگاه عدل خداوند قرار داری و ما از خدا می خواهیم به حق مقدسین درگاه خود، تو و همه یاوران تو را در جهنم ابدی سوزان خود تا ابدالآباد و در عذاب دردناک خود مخلد فرماید خدایا دعای ما را مستجاب فرما، خدایا دعای ما را مستجاب فرما، خدایا دعای ما را مستجاب فرما آمین، آمین، آمین یا ربالعالمین)

آنها (جلادان معاویه) عبدالرحمن بن حسان عنزی و کریم بن عفیف خشعمی را نزد معاویه روانه نمودند، عنزی قبل از رفتن به حجر گفت (ای حجر از علی تبری نکن و آرامگاه تو دور نیست و تو چه بسیار یار خوبی برای اسلام بودی وخشعمی نیز با همین مضمون با او سخن گفت)، و چون آنها بر معاویه وارد شدند خشعمی به معاویه گفت (..... الله الله یا معاویه، تو در نهایت و بزودی از این خانه ناپایدار به سرای آخرت، با عجله خواهی رفت و قطعاً در این کشتن مسئولیت داری، بگو چرا خون ما را (به ناحق) می ریزی، معاویه گفت درباره علی عقیده تو چیست گفت من همان را می گویم که تو ادعا می کنی، یعنی آیا تو از دین علی که به آئین بر حق خدا بود تبری می کنی معاویه ساکت شد و جوابی نداد .....، معاویه او را به خارج کوفه تبعید کرد و او یک ماه قبل از (جهنم واصل شدن) و مرگ معاویه وفات یافت .....، سپس از عنزی درباره علی سؤال کرد ..... او گفت گواهی می دهم که علی از کسانی بود که همواره به یاد خدا بود و همواره امر به معروف و نهی از منکر می کرد و مردم را بخشیده و عفو می نمود، پس سؤال کرد درباره عثمان چه می گویی گفت عثمان اولین کسی است که باب ستم را بازکرد و درهای حق را بست معاویه گفت خودت را به کشتن دادی، .....، و آنوقت به ابن زیاد نوشت که این عنزی بدترین شخصی است که من می فرستم ..... پس تو او را به بدترین وضع ممکن بکش، و وقتی او را نزد زیاد آوردند او عنزی را زنده بگور کرد .....،

و امّا اصحاب مظلوم حجر که با او کشته شدند (شریک بن شداد حضرمی، صیفی بن فسیل شیبانی، قبیثه بن صبیعه عیسی، محرز بن شهاب منقری، کدام بن حیان عنزی، عبدالرحمن بن حسان عنزی، و آن یارانی که به قتل نرسیدند(تبعید شده و یا آزادی مشروط تحت نظر داشتند)، کریم بن عفیف خثعمی، عبدالله بن حویه، عاصم بن عوف، ورقاءبن سمی، ارقم بن عبدالله، .....)، آری حجربن عدی مظلوم که بود و یاران او چگونه کسانی بودند .....، آنها چه گناهی داشتند چرا .....،چرا .....،

آری حجربن عدی از بزرگان و عادلان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و راهب و پارسای اصحاب محمدصلی الله علیه وآله وسلم بود و به تعبیر حاکم او از بزرگان صحابه بود و در سنین کودکی مستجاب الدعوه بود و بنا به گفته ابن سعد یک ثقه معروف بود، .....

مرزبانی می گوید او به حضور رسول خدا مشرف شد و از بندگان خالص خدا و شخصی پارسا بود و در حق مادر خود بسیار خدمت کرد و بسیار نماز خواند و بسیار روزه دار بود، ابومعشر نوشته است (او عابدی دائم الوضو بود و هر وقت وضو می گرفت دو رکعت نماز هم می خواند)،

عایشه در حق حجربن عدی گفت به خدا قسم تا آنجاکه من خبر دارم و می دانم، او مردی مسلمان و حج گزار و عمره گزار بود و آنوقت به معاویه پیام داد آیا تو حجر بن عدی و یاران او را کشتی، به خدا قسم به من خبر رسیده است و آگاهی یافتم که در عذراء هفت نفر به قتل خواهند رسید (و به تعبیردیگر گروهی)، که خداوند و ساکنان آسمان از قتل آنها به خشم می آیند)،

و نیز مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است (ای مردم کوفه آگاه باشید که هفت تن از برگزیدگان شما را در عذرا بقتل می رسانند که قضیه آنان مانند داستان اصحاب اخدود است)، و در عبارت دیگر(..... حجربن عدی و یاران او همچون اصحاب اخدود می باشند .....) و در نامه ای که امام حسین به معاویه نوشت چنین آمدهاست (..... ای معاویه آیا تو قاتل حجر و اصحاب پارسای او نبودی ..... آنهم پس از آنکه با آنها پیمانهای سخت و عهدهای استوار بستی ..... و آنوقت را از روی ظلم و عداوت به قتل رساندی، ای معاویه آیا تو قاتل عمروبن حمق نیستی، همان عابدی که عبادت و طاعت خداوند، پیکر و تن او را فرسوده کرده بود و او را هم پس از پیمان محکمی که با او بستی، بقتل رساندی و جنایتی کردی که اگر آهوان خبردار می شدند از کوهها سرازیر می گردیدند، و آیا تو قاتل حضرمی نیستی، همان کسی که زیاد درباره او به تو نوشت که او بر دین علی کرم الله وجهه است، در حالی که دین علی همان دین عموزاده اش رسول خدا صلی الله علیه وآله است .....، و در عبارتی دیگر گناهش جز این نیست که کسی را دوست می دارد که دوستی و موالات او راخداوند در قرآن با ولایت خود و ولایت رسول الله مقرون دانسته است)، .....،

(کلب گوید و این حجر از جمله شهیدان راه خداست که وجود او در زمان حیات و پیکر در خاک رفته او و نبش قبر شده او پس از گذشت قرنها از شهادت، دشمنان خداوند را گروه گروه و دسته دسته وارد آتش جاویدان دوزخ می نماید لعنت و عذاب ابدی خداوند بر ستمگران بر حجر بن عدی باد تا خدا بر ملک هستی فرمانروایی می کند یعنی تا ابدالآباد خدایا چشمان ما برای عزای حجر اشکباران است پس بافضل خود ما را از شفاعت او و یاران او در دنیا و آخرت بهره مند بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

آری گناه حجر و یاران او و...، چه بود جز اینکه روی خوش به حکومت این خلیفه و امارت این سگ های هار و سگزادگان و...، نشان نداده بودند و راضی نشده بودند که کسانی مثل زانی ترین فرد ثقیف یعنی مغیره و رها شده دامان او، بسربن ارطاه و زیادبن ابیه و فرزند هنده جگرخوار به حکومت برسند .....، و چه اندازه راست گفت رسول خدا در روایت خودبه جابر که فرمود (ترا به خدا می سپارم از حکومت سفیهان پس جابر عرض کرد مراد از حکومت سفیهان چیست حضرت فرمود: فرمانروایانی که پس از من می آیند و هرگز به هدایت و دین من گردن نمی نهند و از سنت من پیروی نمی کنند والبته همه آن کسانی که دروغ آنها را تصدیق کنند در ظلم و ستم آنان را یاری نمایند از من نیستند و من از آنها بیزارم و با من بر حوض کوثر وارد نمی شوند و امّا کسانی که دروغ آنها را تصدیق نکنند و آنها را در ستمشان یاری ننمایند، با من خواهند بود و من نیز باآنها هستم و با من وارد بر حوض کوثر می شوند)،

و نیز در کلام دیگر آن حضرت (..... امت من بوسیله فرمانروایان سفیه وخود باخته قریش به هلاکت و فساد کشیده می شوند .....)،

آری این خبیث ملعون هیچ عذری در برابر افکار عمومی و در رابطه با قتل این پاکان نداشته است و به بهانه های بی اصل و واهی مستمسک می شد از جمله اینکه (..... من کشتن آنها را به صلاح امت دیدم و ماندن آنها را مایه فساد امت .....)،

(کلب گوید اولا قتل آنان مایه فساد حکومت جابرانه تو بود که غاصبانه و بزور حیله و تزویر و یاری شیطان یعنی ابلیس لعین، آن را از صاحب آن غصب نمودی و غالب شدن تو دلیل حقانیت تو نبود و خداوند، صفت کثیف ترا به عنوان منافق امت در کتاب خود آورده است در آنجا که می فرماید (و اذا قیللهم لاتفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون .....)، آری اجتهاد کفرآمیز شیطانی در پی اجتهادی کفرآمیز شیطانی دیگر، و قسم به ذات لایزال خداوند که اگر خون پاک سید الشهداء یعنی امام حسین علیه السلام و یاران با وفای او و قیام های سایرصالحین و بزرگان در ادامه راه آن حضرت و در راستای زنده نگاهداشتن نهضت آن سرور نبود البته این اجتهادهای شیطانی این جرثومه های فساد و تباهی ادامه می یافت و روشهای ضد اسلام را به نام اسلام ترویج می نمودند، بدون آنکه

مردم این روشها را غلط بدانند و همه امت اسلام به تصور شریعت محمد پیرو دین ابوسفیان می گردیدند یعنی بجای پیروی از الله پیروشیطان و ابلیس می شدند الا لعنه الله علی الظالمین)

آری این ابلیس لعین و پیروان گمراه او هستند که به اعمال جنایتکارانه او راضی هستند و البته به حکم کتاب خدا قرآن مجید در گناه او شریک هستند بابت تمامی این کشتارها و قتل عام ها از امت محمد باید بیایند و پاسخ بگویند در خصوص آیه ایکه حداقل یکبار آن را شنیده و به آنها اتمام حجت شده است (..... من قتل مؤمناً متعمداً فجزاو جهنم خالداً فیها و غضب اللهعلیه و اعد له عذاباً عظیما .....) .....

و مگر نه اینکه براء بن عازب روایت کرده است که رسول خدا فرمودند (..... در پیشگاه خدا نابودی جهان از کشتن ناحق و به ستم یک مؤمن سبکتر است)، که این روایت را ابن ماجه و بیهقی در عبارت اصفهانی با این مضمون آورده است (..... هرگاه ساکنان آسمان ها و زمین در قتل یک مؤمن شرکت کنند خدا همه آنها را وارد آتش جهنم می نماید .....)

(کلب گوید حالا به حال این معاویه علیه الهاویه و طرفداران او نظر کن که چگونه بایستی پاسخگوی اعمال جنایتکارانه خود باشند .....، الا لعنت الله علی الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون...)،

..... و ..... در حدیث مرفوع دیگر آمده است از ابوبکر ..... (..... هرگاه ساکنان آسمانها و زمین بر قتل مسلمانی جمع شوند، خداوند همگی را به صورت وارد آتش جهنم می فرماید)، و باز در حدیث مرفوع دیگر از ابن عباس آمده است (..... بدترین مردم در پیشگاه خداوند آنکسی است که در حرم کافر شود و در اسلام سنت و روش جاهلیت را جستجو نماید و خون یک نفر را بخواهد که به ناحق ریخته شود)...، .....،

آری این حجربن عدی سلام الله علیه با روی سپید و پیشانی گشاده به پیشگاه خدا شتافت و نیک نام و نیک بخت و مظلوم بود و در حالی خداوند را ملاقات نمود که حقوق او غصب شده و آغشته به خون بود و در حالی که بندهای گران ظلم و ستم بر دست و پای او بود از دنیا رفت، آری او به هنگام پایان زندگی، نماز خواند و این سخنان را برزبان آورد (..... که این غل و زنجیرهای آهنین را از من برمدارید و با خون من مرا غسل بدهید و با همین لباسهایم مرا دفن کنید که من در حال جهاد می میرم و در عبارت دیگر ما بر راه صراط با معاویه دیدار خواهیم کرد،)،

(کلب گوید این بودحال مظلومیت آن بنده صالح خداوند در اثر ظلم معاویه در آن زمان و مصیبت شکافته شدن قبر آن مظلوم در این زمان و .....، خدایا حجر در حیات و ممات خود همواره مظلوم بود تو از جانب خودت بالاترین پاداشها را که به اولیاء خود عطا می فرمایی به آن شهید راه خودت عطا بفرما و در بحبوحات جنات نعیم او را با محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم ساکن بفرما تا ابدالآباد و ما را نیز در دنیا و آخرت از شفاعت او و فرزندان و یاران شهید او بهره مند بفرما آمین، آمین، آمین یا ربالعالمین).

شهادت دو تن حضرمی و قتل آنان به گناه تشیع:

نسابه ابوجعفر محمدبن حبیب بغدادی متوفی ۲۴۵ در کتاب خود المحبر نقل نموده است که (..... زیادبن ابیه، خبیث، مسلم بن زیمر و عبدالله بن نجی که هر دو حضرمی بودند را در شهر کوفه و بر بالای خانه آنها بر دار کشید و چند روز به همان حال بالای دار ماندند و ..... این را حضرت سیدالشهداء در نامه خود به معاویه یادآوری نموده و نوشت که آیا تو نبودی که درباره حجر و آن دو نفر حضرمی به زیاد نامه نوشتی که اینان و هر که بر آئین علی باشد را بکش و نابود گردان و او هم کشت و فرمان تو را اجرا کرد...) .....،

آری ای پیروان دین خدا، با من بیائید و ببینید که آیا ایمان به دین و ایمان علی سلام الله علیه چیزی است که براساس آن بتوان خون مسلمانی را مباح و او را مثله و یا او را شکنجه و ..... نمود به گونه ای که در شریعت حتی برای سگ های هار جایز نیست و .....

(کلب گوید رحمت بی انتهای خدا و سلام و صلوات او و همه ملائکه و اهل اسلام بر روح و روان پاک حضرت حجر بن عدی و یاران باوفای او و همه شهداء راه حق و حقیقت از اول خلقت و از صدر اسلام تا قیام قیامت نثار و ایثار باد خدایا تو شاهدی که ما هیچ عمل شایسته نداریم و هرگز مانند این عاشقان راه تو برای دین و شریعت تو عمل نکردیم ولی آنها و راه آنها و جانفشانی و ایستادگی آنها را

ارج نهاده و با عظمت یاد می کنیم پس از تو استدعا داریم تا ما را در دنیا و آخرت از شفاعت آنان بهرهمند و به آبروی آنان رستگار بفرمایی آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

مالک اشتر:

یکی دیگر از صالحان و شایستگان امت اسلامی که معاویه بدون هیچ جرم و گناهی او را به قتل رسانید، جناب مالک بن حارث اشتر نخعی که خداوند خیر کثیر به او عطا فرماید، بود همان مالکی که صلابت کوهها و سنگها را داشت و باید که سوگواران و ماتم سرایان در عزای چنین شخصیتی مدام اشک بریزند، ای مالک آیا دیگر موجودی چون تو پیدا می شود .....تو به هنگام صلح و آرامش، صاحب حکمت و عرفان و در زمان رزم در میدان جنگ جنگجو و رزمنده ای توانا بودی .....،آری مالک قهرمانی نیرومند و سخت کوش و پیشوایی بردبار و مردی نیکوکار و سخنور و شاعر بود...، ..... مالک پس از انجام مأموریت خود به حضور علی علیه السلام شرفیاب شد و گزارش کار مردم مصر را تقدیم نمود و حضرت سلام الله علیه فرمود (..... جز تو کسی شایسته حکومت مصر نیست، پس به مصر برو که خدای ترا رحمت کند من ترا وصیت می کنم به بکارگیری تدبیر و من به رأی و فکر تو اعتماد نمودم .....)

پس ..... جاسوسان معاویه خبر انتصاب مالک را به او دادند و آن خبیث ملعون به رئیس خراج قلزم که در راه مصر قرار داشت وعده بخشیدن مالیات آنجا را داد و در عبارت دیگر دسیسه توسط دهقانی صورت گرفت که زهر را به شربت عسل وارد نموده و آن حضرت را مسموم نمودند .....، پس معاویه خبرشهادت مالک را با شادی و مسرت به مردم شام داد و گفت علی دو بازوی توانا داشت یکی عمار یاسر که در صفین قطع شد و دیگر مالک اشتر که امروز بریده شد

و ابن قتیبه آورده که چون خبر شهادت مالک به او رسید گفت (چقدر جگرم راحت و خنک شد .....) .....، اینجاست که می بینی معاویه چگونه از این گناه بزرگ یعنی گناه قتل کشتن بنده صالحی که از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله و وصی و جانشین او، تعریف وستایش شده است، هیچ پروایی ندارد و یا حالت توبه و پشیمانی به او روی نمی نماید، بلکه او و مردم گمراه شام از مرگ این قهرمان بزرگ اسلام اظهار شادمانی می کنند...

(کلب گوید معاویه حرامزاده گفت چقدر جگرم راحت و خنک شد همان کلامی را که مادر هرزه و شرور او در زمان ساختن گردنبند از گوش و بینی مثله شده شهداء و پاره کردن سینه حضرت حمزه و بیرون آوردن جگر مطهر آن حضرت گفت آری او با کمک اعوان و انصار کافر و مشرک خود، تمام توان و قدرت خود را بکار گرفت و با ترور، که بنا به فرمایش رسول خدا علامت بی ایمان بودن به خدا و روز قیامت است و قتل پنهانی بزرگان اسلام و قتل عام شخصیت های قدرتمند و برپایی جنگهای فرسایشی و ..... امت اسلام را به نابودی کشید و او همان نیروهایی که می بایست برای جهاد با دشمنان خارجی و گسترش اسلام بکارگیری می شدند و .....، را با فتنه انگیزی ها و قدرت طلبی های خود و عمروعاص خبیث تباه نمود و آثار استمرار سلطه او و مانند او در طی تاریخ برای امت اسلام اینست که می بینیدکه چگونه کشورهای اسلامی تحقیر و تضعیف و بازیچه قدرت های بزرگ جهان شده اند اناالله وانااليه راجعون)، آری جرم مالک این بود که امام زمان خود را یاری می کرد، همان امامی را که همه در خلافت او اجماع داشتند و...

محمد بن ابی بکر:

محمدبن ابی بکر، این تولد یافته حرم امن خداوند و پرورش یافته خاندان عصمت و طهارت .....، او نیز از کسانی است که مظلومانه در حکومت معاویه (علیه الهاویه) شهید شد .....، معاویه، عمروعاص را با شش هزار نفر به مصر فرستاد و طرفداران عثمان در نزدیک مصر به او پیوستند، او به سوی جناب محمدبن ابی بکر، نامه معاویه و نامه خود را فرستاد و آن بزرگوا ربلافاصله آن دو نامه را به سوی علی علیه السلام فرستاده و به معاویه پاسخ داد ..... (..... نامه تو که کار عثمان را آنگونه یاد نمودی که من از آن هیچ عذرخواهی نمی کنم و در آن نامه مرا از خودت ترسانده ای بدست من رسید و .....، من امیدوارم که با شما در میدان جنگ نبرد کنم...، پس اگر شما پیروز شدید و حکومت دنیا را به چنگ آوردید قبل از شما چه بسیار ستمکاران که در جهان حکم رانده اند .....، و شما چه بسیار تعداد مردان

با ایمان را که کشته و مثله و قطعه قطعه نموده اید و آگاه باش که هیچ ترسی وجود ندارد که بازگشت شما و آنها همه به خداست ..... و بر آنچه می گوئید داوری خواهد نمود.) و نیز برای عمروعاص نوشت(..... تو تصور می کنی که مردم فکر و حکومت مرا رها کرده و از پیروی من پشیمان شده و همگی اطاعت تو و شیطان رجیم را برگزیده اند، اما بدان و آگاه باش که خدای بزرگ و پروردگار جهانیان ما را کفایت نموده و ما بر خدای عرش عظیم توکل نموده ایم...)، ..... پس عمروعاص رو به مصر نهاده و ..... و کنانه بن بشر با او روبرو شد .....

کنانه پیشاپیش محمد جلو رفت تا اینکه شامیان او را احاطه کردند و او از اسب خود پیاده شد و در حالی که می گفت (..... هیچ موجودی نیست مگرآنکه به اذن پروردگار می میرد و این سرنوشتی است که برای همه معین شده .....) پس با شمشیر خود با آنها جنگ نمود تا شهید شد خدای او را رحمت نماید پس اطرافیان محمد پراکنده شدند و او نیز به خرابه ای وارد شد ..... معاویه بن حدیج به اوگفت من ترا به کینه عثمان می کشم محمد گفت ترا به عثمان چکار است عثمان با ظلم و ستم عمل کرد و حکم قرآن راتغییر داد و خدای تعالی فرموده است (و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون) یعنی هر کس مطابق آنچه خداوند فرستاده است حکم نکند در شمار فاسقان است، و ما به خاطر این جنایات او از او انتقام گرفته و او را کشتیم و اینکه تو و یارانت او را تحسین می کنید، انشاءالله خداوند ما را از گناهانی که او کرد با این ابراز برائت مبرا نماید و البته تو، به خاطر این دوستی و طرفداری از او در همه جرائم و گناهانی که او مرتکب شده است شریک هستی...)،

(کلب گوید نحوه استدلال قرآنی حضرت محمد بن ابی بکر دلالت بر ایمان کامل و احاطه او بر علوم قرآنی و احکام قضاوت دارد و بیان اینکه رضایت به عمل ظالم، اساساً دارای عواقب قیامتی بوده و عملی مجرمانه و آتش ابدی دوزخ و غضب الهی و اعلام انزجار و تنفر از اعمال جنایتکارانه ظالمان موجبات برائت افراد از اعمال مجرمانه مرتکبین آنها را فراهم می آورد تا قیام قیامت الگوی رفتاری مؤمنین و مؤمنات خواهد بود، خدایا سلام و رحمت و رضوان بی انتهای تو بر او باد تا زمانی که بر کشور وجود خدایی میفرمایی و از تو استدعا داریم تا در دنیا و آخرت ما را از شفاعت آن بزرگوار بهره مند فرمایی آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

و می گویند پس از این سخنان معاویه بن حدیج بر او خشم گرفت و دستور داد او را کشتند و سپس او را در پوست خری داخل کردند و آنگاه او را آتش زدند و چون این خبر به عایشه رسید برای او خیلی ناله کرد و او پس از نماز بر معاویه و عمروعاص نفرین می کرد...، و در نجوم الزاهره آمده است که سر او را بریدند و به نزد معاویه در دمشق فرستادند و او دستور داد آن سر را گردش دادند و این در اسلام، اولین سر بریده بود که در همه جا گردانده شد.

تصویر دیگری از شهادت محمد بن ابی بکر:

معاویه در سال ۳۸ عمروعاص را با چهارهزار سپاهی به مصر فرستاد ..... و در محلی به نام مسناه جنگی در گرفت و کنانه بن بشر کشته شد و محمدبن ابی بکر به دلیل پراکنده شدن یارانش مخفی شد و معاویه بن حدیج و شامیان او را محاصره کردند و محمد با آنها جنگ نموده و کشته شد و معاویه بن حدیج و عمروعاص او را در پوستین خری مرده داخل نموده و آتش زدند و این فاجعه در حالی صورت گرفت که محمد هنوز زنده بود پس خبر شهادت او را به معاویه علیه الهاویه و یارانش رسید بسیار شادی و سرور نمودند و چون خبر به علی علیه السلام رسید فرمود به همان اندازه که آنها شادی می کنند ما اندوهگین هستیم ..... او دست پرورده من بود و من او را فرزند خود می دانستم و ..... و ما این قربانی را در راه خدا می دهیم(یعنی مصیبت آن را در راه خدا تحمل می کنیم)) ..... پس حضرت خطبه ای قرائت فرمودند که (..... آگاه باشید که محمدبن ابی بکر در راه خدا شهید شده است خدایش رحمت کناد و ما او را در پیشگاه خدا می دانیم و...)

(کلب گوید توجه نما که چگونه پیکر پاک و مطهر او را به جهت تحقیر در پوست خری مرده وارد نموده و .....، آتش زدند و ..... آری دوران ستم و ستمکار گذشت و دوره مظلومیت هم سپری شد اکنون این اولاد زنا در برابر آتش ابدی خداوند چه چیز را بدست

آوردند..... آری آنان قبل از اینکه تا این حد شقی و نابکار شوند احمق و نادان بوده اند زیرا که غضب خداوند را با ریاست دنیا و لذت طلبی آن معامله کردند .....، آری قسم به ذات اقدس لایزال خداوند و قسم به عظمت مقام و رفعت خداوند بد معامله ای انجام دادند.). آری، امثال این فجایع و تبهکاری ها و جنایات از این پسر تبهکار بعید نیست ..... آری او خود قاتل عثمان و دوستدار قتل او بود و با یاری نکردن او در قتل او شریک بود و سایر قاتلان عثمان و... از جمله طلحه و زبیر و عایشه و ..... را می شناخت ولی این معاویه خبیث فقط قصاص عثمان را می خواست از طرفداران علی بگیرد و...

نگاهی به مناقب دروغین پسر هنده جگرخوار:

شاید تا کنون معاویه را شناخته باشید و برای شما روشن شده باشد که این شخص چه جرثومه فساد و تبهکاری است، همان کسی که جز در آتش دوزخ ابدی خداوند جایگاهی ندارد، ..... و در عین حال عده ای راویان و مورخان بدکردار فضایل دروغین به این جانی تبهکار نسبت می دهند و .....، آیا او عامل اصلی این همه جنایات و جسارت به درگاه خدا و رسول وکتاب و سنت او نبوده، همان کتاب و سنتی که تغییرپذیر نیست، آیا او خونهای پاک اولیاء خدا را نریخته و ..... آیا هر کس مؤمنی را به عمد بکشد کیفرش جهنم ابدی الهی نیست و در آن جاویدان مخلد و معذب نخواهد بود ..... و آیا خداوند اینچنین کسی را لعنت ننموده و برای او عذاب بزرگ آماده نکرده است .....، آیا او با کشتن صالحان و اصحاب رسول خدا و قتل و حبس و تبعید و...، خدا و رسول او را آزار نداده است و برای چنین اشخاصی خدا لعنت و عذاب دردناک خود را آماده نکرده است، آیا او کسی نیست که با فتنه گری و جنگ افروزی جانشین و خلیفه راستین رسول خدا را آزرده است و...، آیا این معاویه نبود که حرمت رسول خدا در ذوی القربی را رعایت نکرد و...، آیا او اولین از خلفا نبود که شراب خرید و خورد..... حال آنکه مرتکب این گونه اعمال ملعون است و آیا او اولین کسی است که فحشا را در جامعه اسلامی رونق داد

(کلب گوید آیا این حرامزاده نبوده که با نفس رسول خدا محاربه و به قتل دو سید جوانان اهل بهشت مبادرت نمود و آیا او خون هزاران از مقدسین صدر اسلام و کسانی که محبوب رسول خدا بودند را بر زمین نریخت و این خونریزی ها و هتک حرمت عورات مسلمین را سنتی قرار نداد .....، آیا او نبود که زنان مسلمان و مؤمن از امت محمد را اسیر کرده و به بازار برده فروشان به معرض فروش درآورده و مجبور به زنا نموده و .....، آیا او مسئول این همه قتل و جنایت و رعب و وحشت و برقراری جو اختناق و خفقان در جوامع اسلامی و .....، نبود، گردن زدن ها و سر بریدن ها و دست و پا قطع کردن ها و خاندانها را از هم متلاشی کردن فقط برای برقراری حکومت چند روز. آیا با این اوصاف او دارای کثیف ترین و رذل ترین و نجس ترین و ارتجاعی ترین طرز تفکر برای برقراری حکومت خود تحت هر شرایط و به هر قیمت نبوده همان افکاری که فقط از دیکتاتورهای روانی و دیوانه قدرت طلب ساخته و از اخلاقهای دوران جاهلیت قبل از اسلام است. همان جرثومه های فساد و گروه بی رحم و بی شفقت که به راحتی آب خوردن سر می بریدند و از قتل و کشتار لذت می بردند و...، و آنها در پیشگاه بشریت با اعمال پلید خود آبرویی برای اسلام و دین پیامبری که خود منادی انتشار مکارم اخلاق است باقی نگذاشتند و .....، خدایا این جانیان قاتل و بی رحم و طرفداران آنها را در آن زمان و در طول تاریخ، درعذاب ابدی خود مخلد و به بدترین عذاب ها گرفتار بفرما همان کسانی را که آبرویی برای محمد (ص) که مبعوث شد تا مکارم اخلاق را در جهان گسترش دهد، باقی نگذاشتند آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

آری او معاویه ابن ابی سفیان است، اولین کسی که ربا را حلال کرد و ربا خورد، و اولین کسی است که نماز مسافر را تمام خواند ..... او اول کسی است که اذان را در نمازهای عید بدعت قرار داد، او اولین کسی است که جمع بین دو خواهر را مطابق مذهب عثمان جایز

دانست، او اولین کسی است که قوانین سنت را در دیات تغییر داد .....، او اولین کسی است که تکبیر را که سنت ثابت در نماز است ترک کرد، او اولین کسی است که تلبیه را ترک کرد تا با روش علی مخالفت نموده باشد...، او اولین کسی است که حکم زناکار را ترک کرد و آئین و رسوم جاهلیت را زنده نمود...، و اولین کسی است که انگشتر را خلاف سنت به دست چپ نمود و تا آنکه سفاح دوباره به دست راست زد و سپس هارون ملعون مجدداً آن را به دست چپ زد .....، او اولین کسی است که سب و دشنام به علی علیه السلام را رایج نمود .....، او اولین کسی است که (برخلاف سنت رسول خدا و دستورات اکیدآن حضرت)، دستور داد سر صحابی عادل عمروبن حمق را به حضور وی آورند و آن را در شهرها (به منظور تحقیر و ایجاد جو رعب و وحشت) گردش داده به تماشا بگذارند .....، او اولین کسی است که عادلان اصحاب رسول خدا و بزرگان تابعین را به جرم دوستی خاندان عترت رسول خدا که خداوند آن را اجرت و پاداش رسالت قرار داده بود، قتل عام کرد، او اولین کسی است که زنان دوستدار اهل بیت پیامبر را قتل عام کرد و کودکان آنها را سر برید و اموالشان را غارت نمود و حتی کشتگان را مثله نمود .....، او اولین کسی بود که دستور داد تا زیردستانش گواهی های دروغ را در حضور او رونق دهند وباعث شد تا اشرار بر صالحان امت محمد مسلط شدند، او اولین کسی بود که خواست منبر رسول خدا را از مدینه به شام حرکت دهد که خورشید کسوف کرد و او منصرف شد، او اولین کسی است که پادشاهی را با پوشیدن لباسهای ابریشم و... رواج داد و درظرف های طلا و نقره نوشابه خورد و مرکب های آراسته به طلا و نقره را سوار شد

(کلب گوید به اعمال او توجه کن و یقین نماکه اینگونه اعمال قطعاً نشانه های کفر و نفاق اوست که آخرت و دین و شریعت را قبول نداشت و...، زیرا مؤمنان واقعی مانند رسول خدا و..، ذره ای به دنیا و زرق و برق آن توجهی نداشتند و تن شریف خود را به عبادت و روزه و...، صرف می نمودند نه آنکه جان خود را صرف آرایش خود و عیش و عشرت و لذت طلبی و قدرت طلبی نموده و زندگی را فقط در بهره گیری از لذت های دنیایی خلاصه کنند و حکم قرآن و حکم خدا و رسول و...، ذره ای ارزش و اعتبار برای آنان نداشته باشد و...اناالله وانااليه راجعون)،

او اولین کسی بود که پسر تبهکار و فاسد خود را که بی ترس و واهمه، بطور علنی فساد می کرد و نماز را ترک و...، دین خدا را به بازی می گرفت را جانشین خود قرار داد، او اولین کسی بود که به حرم امن الهی، مدینه رسول خدا یورش برد (و در واقع به رسول خدا حمله و آن حضرت را ترسانید) .....،

(کلب گوید او بود که از راه کینه و عداوت پس از کشتار پیکرهای مطهر اولیاء خدا و تکه تکه کردن آنها به کشتار روح آن اولیاء الهی قیام کرد، آری او جسم علی وحسن و حجر و...، را به خاک و خون کشید و سپس با دستور جعل روایات، فتنه ای در بین عوام پدیدار کرد تا در این بستر، باطل را رواج و حق را سرکوب نماید و با رواج دروغ گویی و حدیث سازی در بیان فضایل دروغین برای خود و دیگردشمنان علی، بدینگونه بر آبرو و روح آنان لطمه وارد نماید و... تا در نهایت بتواند با فتنه شوم و سیاه خود در طول زمان هم ظاهر اسلام را نابود نماید و هم روح اسلام را به تباهی بکشد و اگر قیام با عظمت و خون پاک سید شهداء مانند سدی در مقابل این سیل بنیان کن کفر و الحاد این خبیث قرار نمی گرفت و حسین مظلوم اینگونه، جان خود و اهلبیت خود را فدا نمی نمود، قطعاً دیگر از اسلام جز اسمی و از قرآن و سنت رسول خدا جز رسمی بی محتوا باقی نمی ماند و این جرثومه فساد و تباهی به اهداف خود و اهداف پدر بی شرافت و مادر هرزه معلوم الحال خود در نابودی اسلام و مسلمین می رسید،)

، .....،عبدالله بن حنبل گفت من از پدرم درباره علی و معاویه سؤال کردم گفت ای پسرم اگاه باش که علی دشمنان بسیاری دارد و هر چه دشمنان او خواستند در او عیبی پیدا کنند موفق نشدند پس به دور کسی جمع شدند که با او جنگ کرد و او را در حیله و مکر بر علیه علی تحریک نموده اند .....)،

حاکم گوید ..... محمدبن یعقوب از پدر خود روایت کرد که اسحاق بن ابراهیم حنظلی گفت (در فضیلت معاویه هیچ حدیثی درست و صحیح وجود ندارد .....)

و بخاری نیز در کتاب صحیح خود حدیثی در ذکر معاویه نیافته است ..... و ابن حجر می گوید که این امر خود دلیل بر آن است که احادیث وارده در فضایل معاویه هیچ کدام سند درستی ندارند و اسحاق بن راهویه و نسایی و... هم بر این عقیده هستند، و نیز مسلم و ابن ماجه نیز حدیث صحیح در فضیلت معاویه نیافته اند و...، ترمذی هم یک حدیث نقل نموده و ..... و گفته است که این حدیث حسن نزد من غریب است،..... که ما بطلان آن را هم ثابت کردیم، ..... و البته تمامی کتب صحاح و سنن از این دروغ پردازی ها که راویان کذاب و تبهکار برای فضیلت این جرثومه تباهی جعل نموده اند خالی است .....،

حافظ نسایی صاحب سنن وارد دمشق شد و از مردم آنجا خواست چیزی از فضایل معاویه برشمرند و گفت آیا کفایت نمی کند که هرکس بیاید و از فضایل او (بدروغ) سخن گوید پس همه برخاسته آنقدر لگد به بیضه های او زدند که بیهوش شد و با حالت زار او را از مسجد جامع بیرون انداختند و خود نقل نموده که مرا به مکه برده و از آنجا هم بیرون کردند (وی در آنجا مریض شد و همانجا کشته و شهید شد)،

ابن تیمیه در منهاج خود می گوید (..... گروهی فضایلی برای معاویه آورده و احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره او نقل نموده اند که همه آنها دروغ و کذب است)، .....،

فیروزآبادی در پایان کتاب (سفر السعاده) و عجلونی در کتاب (کشفالخفاء) در باب فضیلت معاویه نوشته اند که بررسی های بعمل آمده موید آن است که در باب فضیلت برای معاویه هیچ حدیث صحیح در این باره وجود ندارد .....، به همین مضمون، عینی، اسحاق بن راهویه، نسایی، ..... آورده اند که احادیث درباب فضیلت معاویه هیچیک اسناد صحیح ندارد و بخاری تأکید و آورده است ذکر معاویه و نگفته فضیلت معاویه .....

وشوکانی در کتاب فواید می نویسد (..... تمامی حافظان حدیث، اتفاق نظر دارند بر اینکه هیچ حدیثی در فضیلت معاویه صحت ندارد،) ..... و اینک بخشهایی از اکاذیب و یاوه هایی که به دست گناهکار حدیث سازان و راویان کذاب، در مناقب این (جرثومه فساد و تبهکاری) ساخته اند را می آوریم: ...

اکاذیب و یاوه های دروغین در مورد معاویه:

۱.درود پیامبر به معاویه (..... من معاویه را پس از هشتاد سال دیدار می کنم و می گویم ..... کجا بودی می گوید در باغی زیرعرش پروردگار و در این هشتاد سال خدا با من و من با او نجوا داشتم خدا بر من سلام می فرستاد و من هم بر او سلام می فرستادم و می گوید این برای ناسزاهایی است که در دنیا به من داده شده)....

۲.درود خدا به معاویه: (..... جبرئیل با قلمی از طلای ناب آمد ..... و گفت خدا می گوید این قلم را از بالای عرش به معاویه هدیه کردم قلم را به او برسان و بگو آیه الکرسی بنویسد و تا روز قیامت هر کس آیه الکرسی بخواند ثواب آن را به معاویه بدهم .....، .....).

۳.معاویه فردی امین است: (..... رسول خدا با جبرئیل مشورت کرد که نظر تو درباره معاویه چیست او گفت او را برای نوشتن انتخاب کن که او فردی امین است .....) و ..... یا (امین های درگاه خداوند هفت نفر هستند لوح، قلم، اسرافیل، میکائیل، جبرئیل ...معاویه)

مباهات پیامبر به کتابت وحی توسط معاویه:

(کلب گوید معاویه همانگونه که مذکور گردید به تمامی کارگزاران خود ابلاغ کرد تا فضا را برای جعل احادیث در فضیلت عثمان و سایر صحابه از جمله خود او و بر ضد فضایل علی علیه السلام باز قرار دهند و جاعلان حدیث جعل نمایند و یا احادیثی جعل شود که فضایل آن حضرت و سایر اصحاب طرفدار آل محمد کم رنگ و یا بی رنگ شود از جمله در مقابل این حدیث رسول خدا که فرمود حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت هستند، حدیثی جعل نمودند که ابوبکر و عمر پیران اهل بهشت هستند و...، و یا برای این جرثومه های فساد فضایل دروغین بسازند و اعمال زشت آنان را با جعل نمودن احادیث محو نمایند و...، و البته خداوند به حساب آنان رسیدگی خواهد کرد و دروغگو دشمن خداست و عمل آنها از مصادیق (الفتنه اکبر من القتل است و فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا که ما در کتاب تفسیر خود براساس مفاد آیات کتاب خدا دوزخی بودن و خلود در آن را برای آنان ثابت نمودیم و صدق الله العلی العظیم .....)،

و نیز روایتی که پیامبر در قیامت به لباسی که وحی در آن نوشته شده مباهات می نماید و یا از ابن عمر جعل نموده اند که جعفر بن ابی طالب برای پیامبر یک عدد (به)هدیه آورد و سپس معاویه سه عدد (به) آورد، پیامبر گفت در بهشت با اینها با من ملاقات می نماید .....، و یا خطیب می گوید حدیثی است که ثابت نیست و ابن عساکر می گوید اصل ندارد

(کلب گوید به لحاظ متن هم ایراد ماهیتی دارد زیرا میوه های بهشت عوض میوه های دنیایی است و نه عین آنها .....)،

نیز از عبدالله بن عمر جعل نموده اند که (پیامبر ..... به معاویه گفت تو از منی و من از تو هستم .....) ذهبی آورده است که این خبر باطل است

(کلب گوید این را در برابر حدیث حسین منی و انا من حسین جعل نموده اند) و نیز بخاری در تاریخ خودآورده است که (معاویه با پیامبر سوار مرکب شده بود و پیامبر گفت کجای بدن تو به من نزدیک است گفت شکم من پیامبر گفت خدایا آن را از دانش و حلم پر کن،)، البته بزرگان حدیث آورده اند اگر این روایت نزد بخاری کمترین اعتباری داشت، البته او آن را در صحیح خود نقل می کرد .....، و او می دانست که معاویه (علیه الهاویه) عاری از هرگونه علم و شهره در نادانی و خشم است .....، .....

و البته میان ایام زندگی پست او در جاهلیت و ایام زندگی تاریک و تباه او در اسلام ظاهری اوچه تفاوتی است و .....، وقتی از عباده بن صامت درباره علم معاویه سؤال کردند گفت مادرش هنده (جگرخواره) از او داناتراست و وقتی از شریک از حلم او سؤال می شود .....، می گوید کسی که حق را نابود کرده و علی را به قتل رسانده نمی تواند حلیم باشد ..... و گفت (آیا معاویه جز معدن و سرچشمه سفاهت و نادانی چیز دیگری بود، بخدا قسم زمانی که خبر کشته شدن امیرالمؤمنین را شنید، ابتداء تکیه داده بود و سپس برخاست و نشست و آنگاه به کنیز خود گفت بر من آواز بخوان که امروز چشمهایم روشن شد، پس او خواند (..... آیا شما در ماه روزه، ما را به اندوه و کشتن بهترین مردم بشارت می دهید، شما بهترین کسی را به قتل رساندید که تاکنون سوار بر شتر یا کشتی شده است...)، پس معاویه خشمگین شد و با عمود وگرز آهنی بر سر و صورت آن کنیز کوبید...)،

و یا حدیثی را که هواداران او درباره شکم معاویه آورده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله در حق او چنین فرمود که (..... خدا شکم ترا سیر نگرداند .....) و البته جز این روایت هر سخنی نقل شود دروغی است که نباید به آن اعتنا کرد

(کلب گوید شهرت این روایت در حدی بود که او را رسوا می کرد و لذا درصدد آن برآمدند تا این حدیث نفرین رسول خدا به معاویه علیه الهاویه را بی رنگ نمایند...) .....، و یا اینکه (پیامبر تیری به معاویه داد و گفت این را بگیر تا با من در بهشت دیدار کنی...) ابن حبان می گوید که احتجاج به این روایت بهیچ وجه جایز نیست و ابن عدی می گوید راوی آن سخت کذاب و دروغگو است و...، و یا جعل نموده اند که پیامبر به ام حبیبه گفت (ای ام حبیبه خدا معاویه را از تو بیشتردوست دارد...)، ذهبی می گوید این حدیث دروغ و باطلی آشکار است که محمدبن رجا متهم به ساختن و جعل آن است و یحیی بن معین گفته است...، عبدالرحمن بن ابی الزناد (راوی آن) کسی نیست که اصحاب حدیث بتوانند به سخن او اعتماد نمایند و...، و یا در آن روایت که از قول ابوعمرو زاهد آورده است: (..... حسین بر معاویه که در حال سخنرانی بود وارد شد: ..... پس معاویه گفت ای حسین آیا من زائر مکه نیستم جواب داد آری و...، گفت آیا من خال المؤمنین (دایی مؤمنان) نیستم گفت آری .....، گفت آیا من کاتب وحی نیستم گفت آری...، پس معاویه از منبر پائین آمد و حسین بن علی بالای منبر رفت و گفت ..... پدرم از جدم و او از جبرئیل و او از خدا روایت کرد ..... که ای شیعیان آل محمد در قیامت کسی از شما که لااله الاالله می گوید وارد محشر نمی شود مگر آنکه خدا او را وارد بهشت می کند، پس معاویه گفت ای ابوعبدالله بگو شیعیان آل محمد چه کسانی هستند گفت کسانی که شیخین (عمر و ابوبکر) و عثمان و پدرم علی و ترا ای معاویه دشنام و ناسزا نگویند.....)، این روایت را ابن عساکر در تاریخ خود آورده و می گوید حدیث منکری است که اسنادش به حسین نمی پیوندد...، آیاتعجب آور نیست از ابن عساکر با اینکه این حدیث را منکر و غیرمستند می داند باز آن را روایت می نماید، آیا ابوعمر زاهد محمدبن عبدالواحد، همان دروغگوی کذاب نیست که در فضایل معاویه بابی مفتوح کرده و نیز راوی این حدیث است، آیاهمین ابن عساکر نیست که می گوید علی بن محمد کسی است که ابومحمد متوفی ۳۷۴ از او روایت و این هم از مالک متوفی ۱۷۹ با یک واسطه پس ..... چگونه ممکن است که او معاویه را درک کرده و در سخنرانی او حاضر باشد و ..... و آیا الفاظ این روایت آن را ماهیتاً رد نمی کند با توجه به آن روایاتی که ما از رسول خدا نقل نمودیم

(..... کلب گوید عقل یارخوش است راوی این روایت، زشتی لعن بر علی و وعده به عذاب دوزخ را به کسی می گوید که خود او لعن و ناسزا را برعلی پایه گذاری و آن را در جوامع اسلامی سنت قرار داده و آن را، بعنوان یک عمل عبادی و عمل واجب و .....، در بین امت اسلام اشاعه و ترویج و جاری نموده است، تا آنکه مسلمانان این جنایات او را در سالیان متمادی بعد، ممنوع کردند و پرده از لجن کاری ها و کینه توزی های او برداشتند و لذا به استناد این حدیث معاویه که حضرت علی را سب و ناسزا گفته است اهل دوزخ ابدی است .....،)

و یا آورده اند که معاویه در ردایی از نور برانگیخته می گردد و ابن حبان این را از طریق انطاکی آورده و گفته این روایت باطل است و ذهبی و ابن حجر نیز به بطلان این حدیث اعتراف و ثقه نبودن انطاکی را تائید نموده اند،

و یا حدیث جعلی که آورده اند معاویه از اهل بهشت است...، که ذهبی تأکید و تصریح نموده که این حدیث درست نیست و احمدبن مروان ..... به تصریح دارقطنی مردی بوده است که کار او جعل حدیث بوده است و .....، و در خصوص عبدالعزیز بن یحیی، و اعتبار او، ابن ابی حاتم می آورد که پدرم گفت ضعیف است، ابوذرعه گفت ثقه و مورد اعتماد نیست، زیرا ابراهیم بن منذر حدیث او را تکذیب کرد و ابی مصعب گفت ..... دروغ می گوید، ..... و ابن عدی می گوید او .....حدیث مردم را می دزدد، ..... و .....،

و یا آورده اند که (خداوند علم کتاب را به معاویه می آموزد) .....، ذهبی می گوید جبله یکی از راویان آن شناخته شده نیست و خبرش هم منکر است و ابن حجر و ذهبی و... نیز به همین مضمون آورده اند،

و یا این حدیث جعلی که (خدا و پیامبرش معاویه را دوست دارند) که بنا به روایت عقیلی ابن بکار مجهول النسب است و روایت او صحیح نیست و...، و یا این حدیث که خداوند سه نفر را امین وحی قرار داده (جبرئیل، محمد و معاویه) و ذهبی دراشاره به موقعیت ابن احمد بلخی (راوی) می نویسد او فردی ضعیف و سارق احادیث بوده و هرگز نمی توان او را از اهل حدیث به شمار آورد و یا این حدیث جعلی که (معاویه به جهت علم و ایمان در حال پیامبری برانگیخته خواهد شد،) .....،

در لسان آمده است که اسحق بن محمد سوسی همان مرد جاهلی است که موضوعات زشت و بی مزه در فضایل معاویه نقل می نمود و...، و نیز جعل حدیث به اینکه پیامبر برای هدایت معاویه دعا کرد و یا این حدیث که بخاری از طریق عمروبن واقد دمشقی آورده که (..... من از پیامبر شنیدم که گفت خدایا او را هدایت کن...)، که کسی از مشایخ حدیث در دروغگویی عمروبن واقد دمشقی شک نمی کند

آری همه احادیث به شامیان اختصاص یافته و حلقه اسناد تمامی این احادیث فقط به شامیان ختم می شود...، البته تو می دانی چرا، و یا این حدیث جعلی که معاویه امین وحی است .....، به گفته دارقطنی مسیبن واضح (راوی) ضعیف است و ابن عدی گوید من به عبدان گفتم از عبدالوهاب بن ضحاک و مسیب ابن واضح کدام نزد تو بهترند گفت فرقی نمی کنند و البته عبدالوهاب از دروغگویان و حدیث سازان معروف است... و خیال پرداز است .....

و علی بن سعید رازی همان کسی است که دارقطنی در حق او گفت (..... شنیدم که او والی روستایی در مصر بود و از مردم مالیات می خواست و مردم نمی دادند پس او خوکها را به مساجد می آورد) .....

و نیز از سری بن عاصم آورده (مردی در زد پیامبر گفت بیاید پس معاویه آمد در حالی که بالای گوش خود قلمی قرار داده بود ..... و پیامبر او را دعا کرد و گفت خدایا در دنیا و آخرت از او بگذر .....) البته تنها کسی که این دروغ و افترای فاحش را به پیامبر بست همین تنها راوی این حدیث، سری بن عاصم دروغگو و کذاب معروف است و... و این روایت جعلی که (پیامبر با عمر و ابوبکر مشورت می کرد ..... پس به دنبال معاویه فرستاد و به آنان دستور داد کارهای خودتان را با او درمیان بگذارید و او را در امور خود بکارگیری کنید. زیرا فردی قوی و امین است...)

(کلب گوید صرف نظر از ماهیت متن که مغایر با سایر روایات مسلم و صحیح دارد با عقل هم مخالف است به این معنی که پیامبر در این روایت به عمر و ابوبکر را دستور داد و در انجام مشورت با معاویه، آنها را نیازمند به فکر او دانست و حال آنکه ابوبکر و عمر و سایر اصحاب اصلاً او را آدم حساب نکرده به حساب آدمیزاد نمی آوردند و او را شدیداً کنترل می کردند و خصوصاً معاویه مثل سگ که از صاحب خود می ترسد از عمر می ترسید و این عمر بود که کتک مفصلی به معاویه زد که قبلاً داستان آن مذکور شد تا اینکه در زمان عثمان یله و رها شد و بعد از عثمان کرد آنچه کرد پس اینکه براساس این روایت، پیامبر او را بالاتر از آنان معرفی می نماید، با روایات تاریخ و حقانیت مسلم آن مغایرت دارد...)،

و اما رجال این سند، یحیی بن عثمان که اظهار تشیع می کرد و شغل اوصحافی و کتاب بری بود و او از کتب دیگران نقل می کرد و نعیم بن حماد که شرح حال او را آوردیم که مردی کذاب، متقلب و جاعل حدیث بود و نیز محمدبن شعیب، مروان ابن جناح، یونس بن میسره و عبدالله بن بسر که همگی از شامیان و بعضاً از بنی امیه بودند و..،

ابن کثیر در کتاب تاریخ خود پس از آنکه این حدیث و تعدادی از احادیث باطل که درباره معاویه جعل کرده اند را آورده است می نویسد (..... علاوه بر این احادیث، ابن عساکر احادیث فراوان جعلی را درباره معاویه آورده است که ما از ذکر همه آنها صرف نظر کردیم و در اینجا فقط به نقل احادیث صحاح و حسان و احادیثی دیگر که همه جعلی و ناشناخته است اکتفاء کردیم...)

و نیز پس از ذکر حدیث بیست و ششم که آن را از سری بن عاصم جاعل و کذاب نقل نموده است می نویسد (..... و ابن عساکر پس از ذکر این حدیث جعلی، احادیث جعلی بسیاری را نقل کرده و جای بسیارتعجب و شگفتی است از او با توجه به هشیاری و اطلاعاتی که داشت که چگونه به ناشناختگی و ضعف رجال این احادیث پی نبرده و .....) و نیز در روایتی جعلی دیگر که ابن عساکر آن را نقل می نماید که (شخصی به نام عوف بن مالك نقل کرده من در کلیسای یوحنا که در آن روزمسجد بود ..... خوابیده بودم وقتی بیدار شدم دیدم ناگهان شیری در جلوی من قدم می زند پس من به آن شیر حمله کرد مولی شیر گفت مرد آرام باش من مأموریت دارم به تو پیام برسانم گفتم از چه کسی گفت از خدا گفت چه چیز را گفت خدا مرا فرستاده که به تو بگویم برو به معاویه سلام برسان و به او بگو از اهل بهشت است،)

اسناد این روایت از نعیم بن حمادکذاب و جاعل است که قبلاً شرح حال او آمد و محمدبن زیاد که حمصی و شامی ناصبی بوده و از نانجیب ترین دشمنان علی علیه السلام ..... و حاکم گفته است ناصبی بودن او مانند حریزبن عثمان معروف است، و نیز ابوبکربن ابی مریم که او نیزاز شامیان طرفدار عثمان بوده و .....، و من در شگفتم که رسالت این شیر درنده چه تناسبی با رسالت پیامبر معصوم که از روی هوی و هوس سخن نمی گوید و ..... دارد در حالی که آن حضرت معاویه را به آتش دوزخ مژده داده است ..... و در ضمن گفتار و پیام این شیر با آنچه در قرآن آمده که خداوند فرموده (..... هر کس از حدود اسلام تجاوز نماید وعده عذاب داده شده است .....)،

(کلب گوید بعضی از این روایات به لحاظ ماهیتی به حدی یاوه است که نیازی به شرح آن نیست و دلایل یاوه بودن آن با خود آن است و آن اینکه العیاذ بالله خداوند بعد از رسالت نبی اکرم و پایان یافتن نبوت شیری را رسالت دهدکه به مردم پیام بیاورد آنهم نه از طریق جبرئیل بلکه از طریق یک حیوان درنده، آیا ابن عساکر و جاعلان و راویان اینگونه روایات که اعتقاد به پیامبری و رسالت شیر از سوی خداوند بعد از قطع وحی و اتمام نبوت توسط پیامبر را دارند واجب القتل وکافر نیستند و یا فضیلت تراشی برای معاویه چشمان آنها را کور و گوش آنها را کر کرده است انا لله و انا الیه راجعون .....)،

و نیز احمد و مسلم و...، از ابن عباس آورده اند ..... که (رسول خدا به من فرمود برو به معاویه بگو بیاید من رفته و پیام را دادم وآنها گفتند معاویه دارد غذا می خورد، من آمدم و به پیامبر عرض کردم یا رسول الله او دارد غذا می خورد آن حضرت دوباره فرمود برو او را صدا کن تا بیاید من رفتم و آنها گفتند او مشغول غذا خوردن است یعنی اعتنایی به پیام شما نمی نماید پس برای بار سوم فرمود (خدا شکم او را سیر ننماید) و می گوید که پس از آن هرگز سیر نشد،) و این حدیث را ابن کثیر از جمله فضایل معاویه آورده است ..... و گفته است (معاویه از این دعای پیامبر هم در دنیا و هم در آخرت بهره مند بود، در دنیا از وقتی که فرمانروای شام شد هر روز هفت مرتبه نزد او کاسه ای از گوشت و پیاز می آوردند و می خورد و هر روز هفت مرتبه این غذای گوشتی را می خورد و پس از آن

شیرینی و میوه فراوان می خورد و می گفت به خدا سیر نمی شوم ولی از خوردن خسته می شد و این نعمت است زیرا همه پادشاهان آرزو می کنند چنین معده ای داشته باشند و در آخرت که پیامبر فرمود (خدایا هر بنده ای را که من دعا یا نفرین کردم و شایستگی آن را نداشت آن را در قیامت کفاره او قرار بده...)،

آری اینجا شایسته است از طرفداران هند جگرخوار سؤال شود ..... آیا رسیدن به حد چهارپایان فقط نعمتی است که فقط پسر هند جگرخواره می تواند از آن بهره مند شود، و... معلوم است که این نفرین رسول خدا علیه معاویه بوده ..... و ابن کثیر چگونه مردم را می فریبد و درحالی که ابوذر در نکوهش این جرثومه فساد می فرماید (..... ای معاویه پیامبر خدا تو را لعنت کرده و تو را نفرین کرد و فرمود که هرگز سیر نشوی .....) تا جایی که ضرب المثل شده است که (..... من دوستی دارم که شکمش مانند معاویه است که هرچه در آن بریزی پر نمی شود مثل اینکه او شکم معاویه دارد که هرچه می خورد سیر نمی شود...)، .....، (دیگر در موردآخرت آن خبیث که با افترا انتساب آن کلام به رسول اکرم در پی توجیه اعمال او هستند .....، و حال آنکه به عبدالله بن عمروبن عاص فرمود (..... در هر حال، در حال خشم، رضایت، ..... به هر حال کلام مرا بنویس پس قسم به خدایی که مرا به حق رسالت داد که کلامی از این (اشاره به زبان مبارک فرمود) خارج نمی شود مگر حق و... و نیز فرمود هر کس بر چیزی نفرین کند که شایسته آن نیست آن نفرین به خود او باز می گردد...)، پس هر کس را که رسول خدا نفرین کرد پس او در واقع ملعون است و هر کس را سب نماید البته او شایسته آن سب است پس چگونه است که آن حضرت کسی را نفرین کند که شایسته آن نیست ..... و سیوطی (این روایت جعلی را مبناء قرار داده و به گمراهی سقوط کرده) و از خصایص پیامبر آورده که آن حضرت با توجه به این روایت می تواند بدون دلیل و بی جهت هر کس را بخواهد نفرین کند و ..... بی دلیل بکشد .....،آیا صاحبان عقل بر این طرز تفکر نمی خندند و آن را مسخره نمی کنند .....، ..... من که نمی توانم این برداشت را توجیه کنم و این عقیده را دارم که هرکس چنین برداشتی نماید در غایت و نهایت نادانی قرار دارد .....

(کلب گوید نهایت تعصب و عناد در واقع همان کوری دیده های بصیرت خواهد بود که البته موجب گمراه شدن خواهد شد من نمی دانم چگونه کسی را که این حدیث را علیرغم وجود احادیث معارض و علیرغم اعمال پلید معاویه و نامعقول بودن آنها ملاحظه می کند و سپس نعل وارونه می زد و تعبیرخلاف می نماید ..... ما به خدا پناه می بریم که این راه آنان البته راه شیطان پرستان است، در آنجا که این گمراهان گفتگوی آن خبیث را با خداوند دلالت بر منطقی بودن و قدرت استدلال او می دانند و کسی را که خداوند لعنت فرموده و اهل آتش قرار داده و او را از درگاه خود رانده است را پیروی می نمایند و...، این معاویه کسی است که وقتی رسول خدا او را احضارمی نماید، به دلیل بی ایمانی و بی احترامی نشخوار و خوردن خود را ترک نمی نماید و العیاذ بالله رسول خدا را شایسته آن نمی داند که برای آن حضرت ارزش قائل شده و به احترام آن حضرت دست از خوردن غذا بردارد و دعوت آن حضرت را اجابت فرماید و...، و ببین که وقاحت او تا حدی بوده که تا سه مرتبه این اصرار پیامبر ادامه یافت ولی باز هم این بی شرم و بیحیا اجابت نکرد و این موضوع در واقع بیانگر شخصیت پلید و جاهلی اوست و البته رسول خدا به دلیل آقایی و سیادت خود فقط این نفرین را درباره او کرد که تا آخر عمر مانند حیوانات غذا می خورد ولی سیر نمی شد ولی طرفداران متعصب این جرثومه فساد و تباهی سعی دارند تا با تأویل و توجیهات شیطانی، اعمال بد و زشت آن خبیث ازل و ابد و اهانت مسلم او به رسول خدا را با نهایت وقاحت و بی شرمی توجیه و تأویل نمایند و شیطان به این جماعت الهام می نماید که جنایات معاویه قابل توجیه نیست لعن پیامبر را تخطئه نمائید و .....، قسم به خداوند که اگر معاویه شیطان را به ظاهر پرستش می کرد این جماعت اعمال شیطان را برای توجیه اعمال معاویه توجیه و تأویل می کردند اگر قبول

ندارید توجه نمائید که چگونه اعمال شیطانی او را که حاکی از پرستش شیطان در وجود او بوده است را اینگونه نعل وارونه زده و با اصرار تأویل و توجیه مینمایند اناالله وانا الیه راجعون...)،

و یا روایتی جعلی که در آن پیامبر به امر الهی معاویه را امر به کتابت وحی نمود...، در این روایت راوی آورده که (از علی رضی الله عنه شنیدیم که گفت من در نزد پیامبر بودم که معاویه آمد پس پیامبر قلم را از دست من گرفت و به معاویه داد .....) ابن حجر این روایت را از جعلیات و دروغ پردازی های مسره بن خادم آورده و گفته متن آن باطل و اسناد آن دروغ است و خطیب در تاریخ خود از همین مسره فضیلتی را درباره عمر و ابوبکر آورده و گفته این حدیث دروغ و ساختگی است و...

این مسره است که زمان و تاریخ شنیدن این روایت را از ابی زرعه در چهار سال پس از مرگ او ذکر می نماید و...، و یا در روایت مرفوعی که از انس آورده اند که پیامبر فرمود (من شهر علم و علی در آن و معاویه حلقه آن است)، گمان قاطع من این است که این خرافاتی که ساخته اند فقط به منظور استهزاء کتابی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در فضایل مردان با کفایت و از طریق وحی خداوندی آورده است وگرنه کسی نمی تواند بپذیرد، حتی با هزاران مکر و نیرنگ و جعل هزاران حدیث از این قبیل ..... که کسی بخواهد وجود نجس و پلید معاویه هندزاده و نظایر او را پاک و منزه جلوه دهد

(کلب گوید اگر استهزاء مردم نبود، اینگونه روایات را ادامه می دادند که معاویه حلقه آن یزید میخ آن عمروعاص چوب آن و ابوسفیان نجار آن و هندجگرخوار نصب کننده آن و... است)

و نیز روایتی که طبرانی آورده که (پیامبر به معاویه فرمود (خدایا او را کتاب و حساب بیاموز و از عذاب خود ایمن دار) و یا اینکه در بیت المقدس بیعت هدایتی صورت می گیرد .....)،

(کلب گوید به متن اینگونه روایات دقت فرمائید دقیقاً در جهت تفکرات مردم جعل شده زیرا مردم می دانستند براساس آنچه رسول خدا و بزرگان شریعت فرمودند، که او نه کتاب را می فهمد نه حساب می داند و راه و روش او در مسیر آتش است و اینکه بیعت او، بیعت ضلالت و گمراهی است و...، و اگر به راویان این گونه احادیث که همگی از شامیان سالوس و ناصبیان کوردل و ..... هستند، دقت شود فقط توانسته اند عوام جاهل را گمراه نمایند و بعد از گذشت سالها البته رسوا شدند و ماهیت این سگ هار معلوم شد .....، آری کسی که نوکری و دریوزگی خلیفه دوم عمربن الخطاب را می کرد و مانند سگ که از صاحب خود می ترسد از او می ترسید، کارش به جایی رسید که علی علیه السلام یعنی کسی را که خلیفه دوم او را مدح و ثنا می کرد و می گفت لولا علی لهلک العمر و...، را لعن و ناسزا بگوید آیا این خبیث پلید جرئت داشت در حضور خلیفه دوم به علی علیه السلام جسارت کند آیا خلیفه دوم دهان او را خرد نمی کرد و آیا ...، هرگز او هرگز جرئت چنین غلط کاری را نداشت ولی افسوس که گردش روزگار با فریبکاری برادر او شیطان و یاری اعوان او در حزب شیطان موجب شد که قلم در دست نابکاران امت افتاد و کردند آنچه کردند ..... اناالله وانا الیه راجعون)،

و یا روایتی که آورده اند که (..... پیامبر گفت به من وحی رسید در بعضی از امور با پسر ابوسفیان مشورت کنم و یا دو چوبه تیر به او داد و گفت با اینها در بهشت با من دیدارمی کنی .....)،

(کلب گوید این گونه روایات به منزله نعل وارونه را دست های خائن و ناصبی برای توجیه جنایات او و توجیه برپایی جنگهایی که به پا کرده و خون های ناحقی که از مسلمانان و مؤمنین صدر اسلام به پای ریاست خود بر زمین ریخته و .....، جعل نموده اندو...)، ..... در سلسله روایت این نقل شیابه فزاری است که مبلغ مذهب مرجئه و ناصبی بود و... اهل بیت پاک پیامبر را نیز دشمن داشت و .....

و یا اینکه (حشر معاویه در مقام نبوت است) و یا (خدا از دوستدار معاویه حساب نمی کشد) ..... آری و البته اولین کسی که خدا از او حساب خواهد کشید همین معاویه ابلیس خواهد بود که رسول خدا و وصی او هر دو او را لعنت کرده و در این حساب کشی، همه بزرگان صحابه و عادلان درگاه خدا ناظر خواهند بود و به این شخص نفرین خواهند نمود و البته سزاوار است که خدا به این دلیل اینکه هر مؤمن صالحی هم که نزد او مورد عنایت است، و برای جنایات و اعمالی که این (پسر جگرخواره) مرتکب شده و وظایفی را که ترک کرده، او را هر صبح و شام لعن و نفرین نموده اند، به دقت حسابکشی نماید .....،

و یا این گفتار عبدالله بن مبارک که می گفت (غبار بینی معاویه از عمربن عبدالعزیز بهتر است) و آنچه به همین مضمون از احمدبن حنبل که (گفت غبار بینی اسب معاویه از عمربن عبدالعزیز بهتر است)، آیا جز این است که بگوئیم کسانی شایستگی شناخت معاویه را دارند که در عصر او زندگی می کردند و از نزدیک شاهد کردار او بوده اند...، پس گفتار این دو (شقی) که از معاویه با تعصب کورکورانه کتاب ها را پر نموده اند مدرک ما نخواهند بود...،

(کلب گوید البته شاهد ما بر گمراهی این جرثومه تباهی عمل او در محاربه با آیات کتاب خدا و سنت پیامبر و ستیزه با ولی خدا و وصی رسولاو و خلیفه برحق و مفسر کتاب خدا علی بن ابی طالب و اصحاب رسول خدا و رزمندگان بدر و یعنی جمعیت خداوند یعنی حزب الله است که همگی گواهان صادق و شاهدان عادل در ضلالت او هستند .....، نیز گفتار و اقرار طرفداران وی از جمله عمروعاص و... نیز اقرارهای خود او در اثبات تبهکاری او چون آفتاب درخشنده خواهد بود آری آفتاب آمد دلیل آفتاب)،

و یا این گفتار که از قول یکی از طرفداران خود نقل می کنند که گفت (بر سر کوهی نشسته بودم و از هاتفی ندایی شنیدم که گفت هر کس ابوبکر را دشمن بدارد زندیق است و اگر عمر را دشمن بدارد اهل آتش است و اگر دشمن عثمان باشد دشمن خداست و اگر دشمن علی باشد دشمن پیامبر است و اگر دشمن معاویه باشد در آتش جهنم می رود...)،

(کلب گوید کسی نیست که از این راوی ابله بپرسد دشمنی معاویه با علی اثبات شده است پس دشمنی او به استناد همین قول با پیامبر قطعی می شود و دشمنی با پیامبر حاصلی جز آتش دوزخ ندارد که این گفتار با عمل خود معاویه منطبق و او را اهل آتش می نماید و لذا قسمت ابتدای این حدیث کذایی با قسمت انتهایی آن که در فضیلت معاویه خبیث که یکی از دشمنان اصلی علی علیه السلام است آمده است کاملاً متناقض خواهد بود و اینگونه احادیث جعلی را اینجانب در گروه احادیثی قرار داده ام که راویان آن به نیت خیر برای رفع اختلاف مردم جعل نموده اند که با هم اختلاف ننمایند ولی ناآگاهانه خود را در شمول آیه فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا قرار داده اند زیرا در حرام شفا نیست و در حدیث دروغ گمراهی .....)،

و یا آورده اند که فردی خواب دید که شخصی از معاویه بدگویی کرد و پیامبر سه بار به او گفت مگر معاویه از اصحاب من نیست پس حربه ای به معاویه داد و گفت به سینه او بزن و او همان شب خناق گرفت و مرد و این شخص راشد کندی بود .....

(کلب گوید قبلاً اثبات شد براساس آیات کتاب خدا اگر ما همه اصحاب رسول خدا را پاک و منزه و مقدس بدانیم قطعاً امری باطل است و به لحاظ عقلی نیز تفکری ابلهانه است زیرا گروه منافقین و دشمنان خدا و رسول او خصوصاً گروه الذین فی قلوبهم مرض که رهبران گروه منافقین بوده اند، همگی در لباس اسلام در میان همین صحابه و با رسول خدا مصاحبت و معاشرت داشتند که پس از رحلت پیامبر نقاب از چهره کریه آنان گرفته و شناخته شدند، یعنی همان کسانی که بالاترین صدمات را بر پیکره اسلام و قرآن و... وارد نمودند که لعنت ابدی و دوزخ جاودانی خداوند بر همه این منافقین و طرفداران آنان باد آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)،

و یا آنچه که یوسف قواس تعریف کرد و آن را از فضایل معاویه آورده اند که گفت موشی در میان کتاب های او فصلی که مربوط به فضایل معاویه بود را خورد و او آن موش را نفرین کرد پس موشی از سقف افتاد و دست و پا زد و مرد)، پس اکنون بیا و بر طرز فکر و عقل این مرد نادان خنده کن و...، که این را نوعی کرامت برای معاویه تصور می نمایدکه خدا موشی را که فضایل او را خورده هلاک می نماید و البته گروهی از بزرگان حدیث در این باب اتفاق نظر دارند که این احادیث باطل است و...، ..... آیا واقعاً این موش قبلاً از معاویه شناختی داشته و عمداً مناقب او را خورده و این کار را ازروی بصیرت انجام داده است و یا آیا قواس قبلاً این موش را می شناخت که حکم نماید این موش که از سقف افتاد همان موشی است که فضایل معاویه را خورد.....، من سفارش می کنم که مبادا انسان از جاهلان باشد...،

قصیده کلواذی در فضایل معاویه:

کلواذی در قصیده ای درباره معاویه گفته است (..... بذر محبت پسر هنده در دل من کاشته شده و نکوهش کننده و تکذیب کننده من نابود باد .....)، و علامه شهاب الدین احمد حفظی شافعی با این ابیات پاسخ او را داده است (..... به این کلواذی پیام مرا برسان و بگو ..... تو خود را در منجلاب پستی انداخته ای، تو ای سبکسر بی عقل و بی خرد آیا امیدواری که پیامبر خدا و جانشین هدایت شده او را خوار نمایی، آیا تو گوینده این بیت نیستی که (بذر محبت پسر هنده در دل من کاشته شده و نکوهش گر من نابود باد)، پس آگاه باش که به جرم ساختن این بیت در آتش در بسته جهنم سرنگون خواهی شد، وای بر توباد .....، آیا می دانستی که محبت آن گوساله سرکش و متمرد عصیانگر جز در دل منافق نقش نمی بندد، همان پلیدی که بر وصی پیامبر لعنت فرستاد و احکام الهی را دگرگون نمود و با دست و زبان خود بزرگترین گناهان را مرتکب شد، البته هردوستی با دوست خود محشور می شود و فردا جایگاه تو هم معلوم خواهد شد پس خشم و عذاب خدا بر هر دو شما باد و نیز بر آن کسی که در اعتقادات خود به شما اقتداء کرده است)...،

(کلب گوید و ما و همه امت اسلام یکدل و یکصدا می گوئیم آمین، آمین، آمین یا رب العالمین و آیا به اعتقاد شما اگر کسی به جای تحسین عطر گل و لاله و ریحان سر خود را به داخل مدفوع فرو برده و از تعفن آن تعریف کند چه عکس العملی صحیح است و کسی نیست به این بدبخت بگوید هنده زانیه جگرخوار که بود که تو بذر محبت پسر او را در دل کاشتی).

غلو فاحش و داستانهای خرافی:

اینک مبحث خود را از آوردن مناقب خلفاء کوتاه و خواننده را در برابر نمونه هایی از خرافات قرار می دهیم که دست جاعلان و غلوپردازان آنها را ساخته و پرداخته ..... است.

تکلم زیدبن خارجه:

بیهقی آورده است که زیدبن خارجه در زمان عثمان وفات نمود و وقتی او را در کفن او پیچیدند ناگهان صدایی بلند از سینه او برخاست و گفت: احمد، احمد، .....، و عثمان بن عفان .....، احمد و سه خلیفه پس از او رفتند و اکنون دو خلیفه داریم معاویه و علی .....، ..... و در عبارت نعمان بن بشیر آمده ..... الله اکبر این بهشت و این جهنم است... این آتش بریان کننده است و .....، سرانجام صدایش خاموش شد .....

(کلب گوید عقل یار خوش است این که از زیدبن خارجه نقل کردند تقریبا یک سخنرانی دو ساعته بود که نیمی از آن در بیان فضایل عثمان و .....، آمد معمولاً اگر مرده حرف بزند یک کلام یا دوکلام .....، نه اینکه یک یا دو ساعت فک بزند و تو این یاوه ها را نپذیر و

بگذار راوی احمق و ناقل احمق تر از او، آن را بپذیرند زیرا که از کوزه همان برون تراود که در اوست .....)، ..... ما امثال این مطالب را به خرد و عقل خواننده واگذار میکنیم و جا دارد که از آورنده این مطالب مسخره بپرسیم، آیا روزی که (ابن خارجه) مرد، قیامت برپا شد که مردگان به تکلم بپردازند ..... و یا عقیده امامیه در رجعت تحقق یافته است ..... و در این سخنان، ابن خارجه چرا اسم خلیفه چهارم را از قلم انداخته و در شمار خلفاء دیگر نیاورده .....، و این البته بسی شگفت آور است ولی پس از بررسی متوجه می شوی که این روایت را سعیدبن مسیب و نعمان بن بشیر یعنی همان کسانی که جزء ناصبی ترین دشمنان علی علیه السلام قرار دارند نقل نموده اند .....، آری امید است خداوند انشاءالله آن تعصبی را که کور و کر می کند را نابود فرماید.

شخص انصاری پس از کشته شدن سخن می گوید:

بیهقی آورده است، (..... هنگامی که کشتگان صفین و یا روز جمل را به خاک می سپردند، ناگهان مردی از انصار از میان کشتگان به حرف درآمد و گفت محمد رسول خدا، ابوبکر صدیق، عمر شهید و عثمان رحیم و سپس خاموش شد،)، در سلسله اسناد آن وجود یحیی بن ابی طالب که موسی بن هارون گفت که شهادت می دهم که او در روایات خود از طرف من دروغ پردازی می کرده است و نیز علی بن عاصم که اظهار نموده آگاه باشید که این خالد آدم دروغگویی بوده از او دوری کنید و...، و دقت در متن هم سابقه این روایت ها را معلوم می نماید

(کلب گوید در یاوه های این دشمنان ناصبی که قلم دردست گرفته اند نگاه کن که چگونه برای توجیه راه معاویه خبیث تر از ابلیس اینگونه دروغ پردازی می کنند که این مرده پس از ذکر عثمان ساکت می شود یعنی به عوام شنونده القاء نماید که معاویه حق است و العیاذ بالله علی باطل است ..... انالله واناالیه راجعون)،

شیبان خر مرده خود را زنده می نماید:

شعبی نقل می نماید، در زمان عمر مردی به نام شیبان سوار خر خود بود و ناگهان خرش افتاد و مرد .....، پس آن مرد وضوگرفت و بالای سر خر خود ایستاد و دعا کرد...، ناگهان خر سرش را تکان داد و بلند شد .....، البته برای خدا دشوار نیست که در میان افراد گمنام از امت محمد (ص) و در سپاه عمر بن الخطاب کسی را ظاهر نماید که قدرت عیسی بن مریم را داشته باشد، تا به اذن پروردگار مرده زنده کند ولو اینکه آن مرده خر باشد ولی بحث اینست که این قصه ها و نظایر آن همه اختصاص به رجال زمان ابوبکر و عمر و عثمان و پس از آنها اختصاص به هواداران و طرفداران آنها دارد و اگر اینگونه احادیث درباره غیر آنها می آمد البته به دشواری قبول می شد و کار در پذیرش آنها به مناقشه و محاسبه می رسید، حالا چرا باید اینطور باشد من نمی دانم، .....

و از ابن منظور نقل شد که وقتی پیامبر (ص) خیبر را فتح کرد غنایمی به او رسید از جمله چهار جفت استر و...، پیامبر با خر صحبت کرد خر نیز جواب داد ..... خر گفت خدا از نسل جد من شصت خر بوجود آورده که به غیر از انبیاء و پیامبران کسی بر آنها سوار نشده و از نسل جد من جز خود من هیچ خری باقی نمانده و از پیامبران هم جزتو کسی نیست ..... پس پیامبر سؤال کرد اسم تو چیست گفت من یزیدبن شهاب هستم، پس پیامبر گفت من اسم تو را یعفورگذاشتم .....، ای یعفور آیا زن می خواهی گفت نه ..... وقتی پیامبر از دنیا رفت او هم بر کنار چاهی آمد که متعلق به ابوالهیثم بن تیهان بود و در آنجا مرد و قبرش هم آنجاست .....)،

(کلب گوید انسان خجالت می کشد به اینکه بگوید قبر خری را معلوم می نمایند ولی قبور مقدسین را نابود می نمایند و سربسته می گوئیم و این کدام نسل از خران یعنی نسل سلسله خران پیامبر سوار بود که شصت پیامبر را با فاصله (هر چهل سال حدوداً) بر پشت خود سوار کرده و آن شصت پیامبر چه کسانی بودند و نیز در پاسخ اینکه زن می خواهی گفت نه از جهت آنکه اثبات کند پس از او کسی مانند پیامبر بر پشت اولاد او سوار نمی شوند و ببین که ناصبیان تا چه حد برای گمراه نمودن عوام سعی و تلاش می کرده اند و امثال این روایات را البته اگر افکار جهانیان بر آن آگاه شوند جز آبروریزی حاصلی ندارد) .....

عصای اسید و عباد:

انس می گوید که اسیدبن حضیر و عبادبن بشیر نزد پیامبر آمدند و در برگشت از عصای یکی از آنها نور تابید و حرکت کردند و چون خواستند از هم جدا شوند از عصای آن دیگری هم نور تابیدن گرفت .....)، آیا باور می کنی این کرامت بزرگ از یکی از بزرگان صحابه آنهم در آغاز اسلام و در عهد پیامبر، صادر شود ولی بر همه مردم مجهول و ناشناخته بماند و فقط انس آن را نقل نماید ...؟

آیا می دانی اسید کیست، او کسی است که در روز سقیفه قبل از همه با ابوبکر بیعت کرد و اتحاد مسلمین را نابود نمود ..... و ابن اثیر می گوید که (ابوبکر صدیق نسبت به او احترام خاصی قایل بود و...) ..... و بیهوده نیست که عایشه نیز او و عبادبن بشیر را تمجید می نماید و .....

و یا روایتی که از اعمش نقل گردید که مردی با مشکی پر از شراب نزد خالد بن ولید آمد .....خالد گفت خدایا آن را تبدیل به سرکه کن، پس این مرد نزد یاران خود آمد ..... و سر مشک را باز کرد دید همه سرکه شده است پس گفت دعای خالد اثر گذاشت، .....، .....

آری شما اوراق سیاه و ننگین زندگانی خالد کثیف را مطالعه و سپس احوال او را از بنی جزیمه، مالک بن نویره، همسرش و عمر و... سؤال کنید، پس داوری نمائید که شایسته چه چیز بوده است

(..... کلب گوید این جرثومه فساد و تباهی همان قاتل خونخوار یاران رسول خدا و دشمن پیامبر است که در احد آن جنایات را ببار آورد و مسلمانان را قتل عام کرد و پس از اسلام ظاهری همان قتل عام و روش جاهلی را با مسلمانان بنی جزیمه و قبیله شهید راه خدا مالک بن نویره بعمل آورده و با همسر آن مسلمان زنا کرد پس آتش ابدی دوزخ و لعنت خدا و رسول و انبیاءو ملائکه و همه مؤمنین بر او و بر کسانی باد که به عمل او راضی و اعمال ننگین او را توجیه و تأویل و تفسیر می نمایند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .....)،

و نیز آورده اند که (اسود عنسی که ادعای پیامبری داشت ابومسلم خولانی را .....دعوت نمود و آتش زیادی برپا نموده و ابومسلم را در آن انداخت ولی هیچ صدمه ای به او وارد نیامد ..... پس نزد ابوبکر آمد و او گفت خدا را شکر ..... که خدا با او کاری کرد که با ابراهیم خلیل کرد)

و نیز آورده اند که (ابومسلم خولانی کناردجله آمد و دعایی کرد و خودش و مردم از امواج متلاطم دریا عبور کردند، .....)

و نیز آورده اند که (ابومسلم تسبیحی داشت که با آن خدا را تسبیح می گفت یکبار به خواب رفت ..... پس تسبیح در بازوی او پیچیده و می گفت منزهی تو ای .....، ابومسلم زنش را صدا کرد ..... و گفت بیا و این شگفت ترین شگفتی ها را ببین .....) و... چون نشست تسبیح خاموش شد .....،

و نیز آورده اند (گروهی نزد ابومسلم خولانی آمدند و گفتند آیا با ما به حج می آیی .....، گفت آگاه باشید یاران من کسانی هستند که با خود هیچ زاد و توشه ای برنمی دارند .....، پس صبح از دمشق (مقر معاویه) حرکت کردند ..... چون به وسط راه رسیدندگفتند ای ابومسلم ما زاد و توشه نیاوردیم و الحال غذا می خواهیم و حیوانات ما هم علوفه .....، پس گفت بسیار خوب رفت و دعا کرد...، پس سفره ای حاضر شد و کاسه ای آبگوشت داغ و دو کوزه آب روی آن قرار گرفت و علف ستوران کاروانیان هم حاضر شد و کسی نفهمید چه کسی اینها را آورد و حال کاروانیان و همراهان او و ستوران .....، تا آخر سفر آنها به همین حال بود تا زمانی که از او جدا شدند)،

(کلب گوید شما به این دروغپردازی ها نظر کنید و حساب بفرمائید این اراجیف را که برای احدی از انبیاء و اولیاء خداوند از اول خلقت تا این زمان حادث نشده که اینگونه جمعیتی کثیر حدود مثلاً پانصد نفر و به مدت زمان حدود چند ماه که سفر این طرفداران

معاویه خبیث در آن زمان طول می کشید، آنهم در تمام طول شب و روز، صبحانه و ناهار و شام و میان وعده، از مائده آسمانی مانند یک رستوران مجلل درجه یک و چهار ستاره برای کاروانیان و طویله چهار ستاره برای ستوران طرفداران معاویه از آسمان بهره مند بوده اند و این راوی جاعل احمق و ابله فکر نمی کند که ساختن فضیلت جعلی باید حساب و کتاب هم داشته باشد و نمی شود که یک فرد گمنام امت معجزاتی فوق تمام انبیاء و پیامبران اولوالعزم داشته باشد آنهم معجزه ای مستمر و بزرگتر از مرده زنده کردن مسیح و یا شق القمر پیامبر و یا شکافتن دریا توسط موسی و...، و چنین معجزه باعظمتی را فقط عده ای از ناصبیان شامی نقل کنند تا صاحبان عقل و خرد ملاحظه نموده و مسلمانان در شرق و غرب عالم اسلام آنها را استهزاء کنند و...)،

من در این مقام کلمه ای نمی گویم فقط نظر بررسی کننده را جلب می نمایم به سخن (طاش کبری زاده)، که در مفتاح السعاده آورده است که (..... هر کس بدون توشه و آذوقه راه بیابانها را در پیش بگیرد، به امید آنکه توکل می نماید البته بدعتی را دراین امر پدید آورده زیرا گذشتگان ما اول توشه راه را بر می داشتند و سپس بر خداوند توکل می کردند .....)،

و نیز آورده اند که (ابومسلم وارد خانه شد و... و همسرش به اوگفت ..... اگر پیش معاویه می رفتی و مال می گرفتی خوب بود پس ابومسلم گفت خدایا هر کس فکر زن مرا خراب کرد اورا کور کن پس ..... زن همسایه که او را تحریک کرده بود چشمش کور شد) .....،

و نیز آورده اند که، (ابومسلم دعا می کرد تا آهوها به دام او بیفتند و می افتاد و او آن را برای بچه های خود می برد .....)،

این گروه راویان ناصبی البته هر معجزه و آیتی را که می توانست به انبیاء الهی اختصاص داشته باشد را به طرفداران اموی خود جایز دانسته اند ..... و به همین دلیل این روایات نامعقول را آورده و .....، و آیا شما ابومسلم خولانی دارنده این اراجیف و خزعبلات را می شناسید، .....، و آیا میدانید چرا دست دروغ و مکر، این همه جعلیات را برای او ساخته است، .....، آری این فضیلت تراشی ها فقط برای قدردانی ازدشمنی او با خاندان وحی و بپاس دوستی او با خاندان پست و کثیف بنی امیه، از سوی طرفداران متعصب بوده و او همان کسی است که تحت پرچم قاسطین بر امام زمان خود خروج نموده ..... و مردم را تحریک می نمود و ..... در جنگ صفین سفیر معاویه (ملعون خبیث تر از ابلیس) بوده است و نامه های آن جرثومه فساد و تباهی را به امام می آورده .....، خدا به دست قدرت لایزال خود این تعصبات کورکورانه و جاهلانه را نابود نماید که چگونه از ابومسلم شامی ناصبی خارجی و عصیانگریاغی و محارب با امام زمان خود، یک چهره عابد و زاهد و پارسا می سازد که صاحب اینگونه کرامات باشد، یعنی از شخصی پلید و مشرک مانند او شخصیتی بالاتر از موسی و عیسی و نبی اکرم و...، بسازد اناالله واناالیه راجعون .....،

و یا آنچه برادر ربیع بن خراش آورده که (وقتی ربیع مرد و ما خواستیم او را کفن نمائیم ناگهان گفت سلام علیکم و من گفتم علیک السلام آیا دوباره زنده شدی گفت بلی ولی من به شما خبر می دهم که پس از مرگ و مردن با خدا دیدار کردم و او با روح و ریحان بدون خشم و غضب با من دیدار کرد و لباسی از حریر سبز به من پوشانید و من از او اجازه گرفتم که بشارت این حال را به شما بگویم و خدا اجازه داد و ..... پس کارهای خوب کنید و نترسید

(کلب گوید آیا شما منظور ربیع را از این سخنرانی پس از مرگ متوجه شدید، منظور راوی جاعل این بود که به مخاطبان خود القاء نماید از ناصبی بودن نترسید و همچنان به دشمنی با علی علیه السلام و دوستی با معاویه ادامه دهید آری آنها می دانند سرشان که به سقف لحد خورد آغاز حساب و کتاب وعذاب جاویدان است پس منتظر باشند ما هم منتظر خواهیم بود)) .....

و نیز از ابوهریره و انس آورده اند که عمربن الخطاب لشکری به فرماندهی ابن حضرمی را بر چهار هزار نفر تعیین کرد پس به بیابانی رسیده و همه از فرط تشنگی مشرف بر موت شدند پس ابن حضرمی دعا کرد و هنوز دست خود را پائین نیاورده بود که ناگهان بادی آمد و ابری و بارانی شدید به نحوی که مسیلها لبریز شد و همگی سیراب شده و چهارپایان نیز همه سیراب شدند پس جلوتر آمدیم تا جنگ کنیم رسیدیم به خلیج دریا پس او آمد کنار خلیج و دریا و دعاکرد پس ما چهار هزار نفر وارد دریا شدیم که آب حتی پاهای چهارپایان ما را هم خیس نکرد .....، پس بر جنازه او تیراندازی شد و ما قبر او را کندیم و غسل داده و دفن کردیم پس از اتمام دفن ناگهان مردی امد گفت این کیست گفتیم ابن حضرمی بهترین آدمیان، او گفت او را در بیاورید و دو فرسخ آنطرف تر ببرید چون خاک این زمین مرده ها را نگه نمی دارد و بیرون می اندازد ..... پس جمع شدیم و قبر او را کندیم وقتی پائین رفتیم دیدیم از جسد رفیق ما خبری نیست ولی از قبر نورخیره کننده ای به چشمان ما تابید پس ما دوباره قبر را پر کرده و رفتیم .....)،

ما در اینجا هیچ سخنی نمی گوئیم و در اسناد باطل آن هیچ مطلبی ذکر نمی نمائیم و راویان این داستان را که ابن حضرمی را بهترین آدمیان (خیرالبشر)، نامیده اند ملامت نمی کنیم ..... ولی معنی این سخن را که خاک این زمین جسد مردگان را بیرون می اندازد را درک نمی کنیم که این مربوط به کدام سرزمین و کدام ناحیه و... است، و نیز داستان پرتوافشانی .....،

(کلب گوید ای مولای من همچنین داستان دعای باران او و...، خوب می پذیریم و می گوئیم انجام داد اما داستان عبور لشکر او از دریا را، راوی کذاب خوب توضیح نداد که کیفیت این عبور موسی وار چگونه بوده آیا این عبور که حتی پای مرکب آنها هم خیس نشده از روی سطح آب بوده و یا اینکه مانند معجزه موسی، دریا از هم شکاف برداشته و دیوارهایی از آب تشکیل شده و سپاهیان او از وسط دریایی که به اینگونه شکاف برداشته عبور کرده اند .....، خوب البته خجالت هم خوب چیزی است که راوی کذاب و نادان، برای فریب امثال خود از بین عوام الناس آن را بهم بافته و جاهل تر و خبیث تر از او آن کسانی هستند که غرض ورزی این یاوه ها را درکتاب های خود آورده اند و فکر می کنند که بقیه مردم و امت هم مانند آنان ابله هستند و البته دست سیاست اموی برای بزرگ کردن افراد طرفدار خود، با دروغپردازی و گزافه گویی و آنهم فقط برای کم رنگ کردن و بی رنگ نمودن فضایل خاندان رسالت و...، و لذا شما را به خدا قسم معجزات رسول خدا را در کنار معجزاتی که این مشرکان بیان می نمایند قرار دهید و انصافاً بگوئید کدام عجیب تر است البته هر کسی که این ها را بشنود عبور چهار هزار نفر موسی وار از دریا به آن کیفیت که پای مرکب آنها هم خیس نشود و...، متوجه می شود که البته شق القمر و یا سخن سنگ ریزه در دستان آن حضرت و یا شهادت سوسمار جلوه ای نخواهد داشت، آری مشرک فقط کسانی نیستند که هبل و لات و عزی می پرستند بلکه معاویه و معاویه پرست ها هم مشرکند یعنی کسانیکه در پی قتل رسول خدا هستند: البته نه تنها جسم آن حضرت بلکه شخصیت آن حضرت را ترور می نمایند که البته آنان حارب با رسول خدا و مشرک هستند و آنها کسانی هستند که بظاهر لااله الاالله می گویند ولی عملاً به رسالت پیامبر اعتقاد ندارند و این گروه در واقع همان منافقین در کتاب خدا هستند که خداوند در حق رهبران آنان یعنی الذین فی قلوبهم مرض می فرماید (و اذا قیل لهم لاتفسدوا فی الارض) می گویند، (انما نحن مصلحون .....))،

و نیز آورده اند که (عمربن الخطاب رضی الله عنه لشکری به مداین فرستاد چون لشکر به کنار دجله رسیدند سعدبن ابی وقاص و خالد بن ولید گفتند ای دریا ترا به حرمت محمد و عدل عمر قسم می دهیم که راه باز کن تا ما عبور کنیم آنگاه همه آن لشکر عظیم از این دریا عبور کردند بدون آنکه پای اسب ها و شترهای آنها خیس شود) ..... آری چگونه ممکن است استجابت دعا از دعای مانند سعد که

از بیعت امام معصوم سرپیچی کرده بود ..... و خصوصاً به دعای خالدبن ولید یعنی همان زناکار خونخواره و درنده بی شرافت و انجام دهنده انواع فسق و فجور و ..... و اینکه به نام پیامبر نام عمر را نیز اضافه کرده .....، و البته در خصوص عمر اگر کسی به آنچه انجام داده و آنچه انجام نداده او نظری بیندازد خواهد دید که نام او در کنار نام پیامبر چه وزنی خواهد داشت...،

(کلب گوید ظاهراً اینگونه که از مفاد این روایات جعلی حاصل می شود رسیدن به دریاها و شکافته شدن برای لشکر اسلام به نحوی که پای مرکب آنها نیز خیس نشود تقریباً برای طرفداران معاویه خبیث تر از ابلیس امری عادی بوده به نحوی که حتی برای فاسقان و زناکاران امت محمد نیز واقع می شد و به عبارتی از این نوع موسی ها در بین طرفداران معاویه ابلیس فراوان یافت می شده اند که به محض برخورد با دریا فوراً دعا نموده و لشکر اسلام را از دریاها عبور می داده اند و .....، آری نظر کن که با نهایت تأسف دشمنی با علی و با محمد و آل محمد علیهم السلام چگونه معاندین و ناصبیان را مجبور به دروغ پردازی کرد تا اینکه بتوانند بوسیله آن اکاذیب و دروغ پردازی ها حق را کم رنگ و یا بی رنگ نمایند و چنین وانمود نمایند که ردالشمس و شق القمر و...، چیزی نبود که فقط برای محمد و علی واقع شود بلکه بالاتر از آن برای هر بی سروپایی از طرفداران آنها واقع شده است و لذا فرقی مابین آنان نیست، آری اگر فضایل آنها را نتوانستند انکار کنند مکر دیگری بکارگیری نمودند از جمله فضیلتی مشابه و حتی بالاتر از آن را جعل نمودند و...، تا از این طریق حق را سرکوب و باطل را اشاعه دهند بی جهت نیست که خداوند دروغگو را در کتاب شریف قرآن دشمن خود معرفی نموده است و جاعل حدیث را به دوزخ جاودانی بشارت داده است در آن مواضع که می فرماید فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا اناالله واناالیه راجعون)،.....

و ابن جوزی آورده است که (سعد دعا کرد و گفت خدایا من بچه های کوچک دارم پس اجل مرا تأخیر بینداز تا آنها به سن بلوغ برسند و خدا هم اجل او را بیست سال عقب انداخت .....)،

آری و اولاً همین اولاد که او برای بزرگ شدن آنها دعا کرد در میان آنها عمربن سعد قاتل امام سبط شهید حسین بن علی صلوات الله علیه بوده و .....، همچنین کسی از این راوی کذاب سؤال نکرد چه کسی اجل او را به او گفت و چه کسی گفت که آن را بیست سال به تأخیر انداخت،

(..... کلب گوید اینها فکر می کنند مردم شیر خر خورده اند و...، آری راوی کذاب کلمه ای گفت ولی جمع کردن آن مشکل شد، راوی چگونه آگاه شد که اکنون وقت مرگ اوست و چگونه آگاه شد که درست بیست سال عقب افتاد و .....،)

و چقدر فاصله است بین این اشخاص و طرز فکر آنان با سلاله پاک رسول خدا حضرت سجاد که فرمود (خدایا هرگاه عمر من چراگاه شیطان شد مرا ببر .....)، خداوند در قرآن می فرماید (..... خدا غیب خود را آشکار نمی سازد مگر بر کسی که برگزیده باشد از پیامبر که بر بعضی از آن اطلاع دهد و...) و نیز از حسن بصری آورده اند که گفت (هرم بن حیان در روزگار خلافت عثمان وفات یافت پس وقتی از کنار قبر او دور شدند ناگهان ابری آمد درست به اندازه قبر او نه بزرگتر و نه کوچکتر و آن را آبیاری کرد و رفت و در عبارت قتاده آمده که همان روز که وفات کرد باران بر قبر او بارید و همان روز بر خاک او علف روئید .....)، البته ما این کرامت ها را بر قبر هرم بن حیان بزرگ و عجیب نمی دانیم، زیرا او همان کسی است که در شکم مادر خود چهار سال مانده بود

(کلب گوید البته این قضیه من حیث المجموع مشکوک است و نیز آن راوی اول که گفت ابری آمد نه بزرگتر و نه کوچکتر از قبر و دیگر نگفت با چه فاصله ای از زمین این ابر آبیاری کرد معمولاً ابرها کیلومترها از سطح زمین فاصله دارند و مقصود راوی کذاب آن

است که ابر فقط قبر او را آبیاری کرد و قطره ای این طرف و یا آن طرف نباریده است و یا همان روز بر خاک او علف روئید .....،آری اینگونه یاوه ها فقط درخور عقل اینگونه افراد ابله است و یا ماندن هرم بن حیان به مدت چهار سال در شکم مادرش و اگر مردم انکار نمی کردند مادرش بعد از بیست و پنج سال او را با ریش و پشم می زائید و در این یاوه ها موضوع افکار این جعلیات تعیین کننده است و اگر شما انکار بفرمائید این یاوه گویان به همان ۹ ماه قانع می شوند .....)،

و نیز اعمش آورده که(من به ابراهیم تیمی گفتم شنیده ام که یک ماه تمام است چیزی نمی خوری گفت خانواده ام فقط یک حبه انگور به من داده اند و من هم فوراً آن را از دهان خود بیرون انداخته ام و...، شعرانی می گوید او چهار ماه تمام نمی خورد و نه می آشامید.....)

(کلب گوید راوی کذاب دیگر در خصوص میزان فعالیت و کار او سخن نمی گوید تا برای عوام الناس آنان این سؤال پیش نیاید که چگونه یک فرد چهار ماه یعنی ۱۲۰ روز نه می خورد و نه می آشامد ولی مانند تراکتور رومانی کار هم میکند و .....)،

و یا مردی به حافظ مطرف بن عبدالله، دروغ بست مطرف گفت خدایا اگر دروغ می گوید او را بمیران پس ناگهان افتاد و مرد .....، و یا ابری که بر سر کرز بن وبره سایه می افکند .....، یا کلامی که از حسن بصری آمده که گفت(مرد فقیری در آبادان زندگی می کرد پولی به دستم رسید خواستم به او کمک کنم به من لبخندی زد و با دستش به زمین اشاره کرد و تمام زمین طلا شد و برق می زد بعد گفت پول را بده من دادم و فرار کردم...)،

آری تو از خواندن این مطالب خواستی بخند و خواستی گریه کن .....،

و نیز از حارث غنوی روایت شد که ربعی بن خراش سوگند خورده بود که تا زمانی که نداند که اهل بهشت است یا جهنم خنده ننماید پس غسل دهنده او می گفت که او پیوسته بر روی تخت (غش غش) میخندید و ما همچنان او را غسل می دادیم .....،

(کلب گوید شما دقت کن ببین چه می گوید او نقل کرده که ربعی قسم خوردکه تا زمانی که نداند بهشتی است یا جهنمی خنده ننماید اگر بهشتی خوب قابل توجیه ..... و سؤال آن است که کدام احمق است که متوجه شود که اهل آتش است و سپس خنده نماید ..... مگر راوی و یا قسم خورنده)،

و یا این قول خالد ربعی (که در تورات آمده است که آسمان و زمین چهل روز بر عمربن عبدالعزیز گریه می کنند .....)،

شاید این موضوع در تورات ربعی است (که برای عوام الناس سخن می گوید)، نه تورات موسی علیه السلام یا کلامی را که یافعی آورده است که (چون عمربن عبدالعزیز به حکومت رسیدچوپانان گوسفندان بر بالای کوهها می گفتند که این خلیفه صالح ..... کیست، ..... زیرا هرگاه یک خلیفه صالح بیاید گرگها و شیرها کاری به گوسفندان ما ندارند)، .....

و یا آورده اند که شبها عمربن عبدالعزیز برای عبادت به مساجد دور دست میرفت ..... شبی پس از عبادت، نامه سبز رنگی که نور از آن به سمت آسمان می رفت را دید که نوشته شده بود، این نامه برائت از آتش جهنم است که خدا به بنده خود عمربن عبدالعزیز داده است و ابن عساکر آورده است که (..... ما برای دفن عمربن عبدالعزیز آماده می شدیم و خاک قبر را کنار می زدیم که ناگهان نامه ای از آسمان بر زمین افتاد که نوشته بود .....،این امان نامه ای است که خداوند برای برائت از آتش دوزخ بر عمربن عبدالعزیز فرستاد .....)

و یا آنچه بیهقی آورده است که(..... مردی نزد مالک بن دینار آمده و گفت ای ابویحیی برای زنی که چهار سال است آبستن است دعا کن پس مالک گفت .....، خدایا اگر در شکم این زن باد است خارج کن اگر دختر است او را پسر قرار بده و... به مرد گفت زنت را

دریاب .....پس هنوز دست خود را پائین نیاورده بود که آن مرد از در مسجد وارد شد پسری چهار ساله را که دندان درآورد و با موی مجعد و کوتاه و هنوز ناف او بریده نشده بود روی گردن خود سوار کرده و آورده بود .....)،

آری گفتن محال محال نیست، اما تقوی و حیا موجب می گردد که انسان چیزی را که خارج از قلمرو عقل است نپذیرد، آیا راوی این مسئله فکر نکرده که یک زن حامله چگونه یک پسر چهارساله را که دندانهایش درآمده و موی او نیز بلند شده و سوار گردن آن مرد هم شده را در خود جای می دهد، و منزه است خدایی که بر این زن مسکین آنقدر مهلت داد که استخوانهای او نشکسته و رگهایش قطع نشده و پوست بدنش شکافته نشده است و خدا بر مالک بن دینار رحمت کند که اگر در حق این زن بیچاره دعا نمی کرد و جنین او در شکمش چهل سال یا بیشتر می ماند آنوقت چه می شد، ..... و تازه دعا کرد اگر دختر است پسر شود

(کلب گوید جالب اینکه این زن سزارین هم نکرده و این غول بی شاخ و دم را بطور کاملاً طبیعی زائیده است و آن را از مسیری خارج نموده که معمولا اطفال با یک چهارم حجم آن پسر کاکل زری هم گیر می کنند و مادر و فرزند هر دو می میرند ولی ملاحظه می فرمائید که راوی دیوانه همه امور را منظم و مرتب کرده و ظاهراً از خیلی از مسائل اطلاع نداشته و احمق تر از اوآنکه شنید و باور کرد و از همه احمق تر آنکه حقیقت دانست و نقل کرد ..... و همچنین دعا کرد اگر دختر است پسر شود زیرا عرب جاهلیت بین دختر و پسر فرق قرار می داده اند آری دین این راوی خبیث و مالک بن دینار و طرفداران آنها دینی غیر از دین محمد است و با آموزه های او بسیار بسیار فاصله دارد زیرا محمد و آل محمد علیهم السلام از خدا اولاد سالم و صالح می خواستند و می فرمودند که نوزاد دختر حسنه است و خدا پاداش می دهد و پسر نعمت است و خدا حساب کشی می فرماید و... ولی این کوردلان متعصب شخصیت ضد دینی و ضد محمدی خود را از لابلای گفتار خود معلوم می نمایند انا لله و انا الیه راجعون .....)،

و نیز سعیدبن ایاس درباره ناصبی خبیث عبدالله بن شقیق آورده است که (..... عبدالله بن شقیق پدر عبدالرحمن بصری مستجاب الدعوه بود چندانکه اگر ابری از بالای سر او رد می شد و او می گفت خدایا از اینجا رد نکن تا مگر بر ما ببارد، آن ابر شروع به بارش می کرد..)، اینکه دعای اولیای الهی برآورده شود استبعادی ندارد .....، امّا نسبت کرامت به عبدالله بن شقیق عقیلی البته استبعاد دارد آنهم به اندازه فاصله شرق تا غرب که از او دور است زیرا او از کسانی است که بر عداوت و دشمنی سید عترت کمر بسته اند و به نقل ابن خراش او از طرفداران عثمان و از دشمنان علی بوده و احمد بن حنبل گفته است که این مرد به علی حمله می کرده است .....،

آری به همان آقا و مولایی که بنا به فرمایش رسول خدا که فرمود خدایا دوست بدار آنکه او را دوست بدارد و دشمن بدار آنکه او را دشمن دارد و...، علی را دوست ندارد جز مؤمن و دشمن نمی دارد جز منافق و...

و امّا این جریری است که این روایت مضحک و خنده دار را نقل نموده و ما هم قبلاً احوال او را ذکر نمودیم و عبدالله بن شقیق همان کسی است که سه سال قبل از مرگ خودش عقلش را از دست داده بود و این روایت هم از فراورده های جنون اوست،

(کلب گوید حال اگر به متن یاوه های اینها توجه نمایی ملاحظه می کنی که راوی مدعی است که این خبیث همیشه مستجاب الدعوه بوده تا حدی که اگر ابر رد می شد و او درخواست باران می نمود البته نازل می شد در حالی که این حد برای پیامبرصلی الله علیه وآله نقل نمی گردد زیرا اگر آن حضرت دعا می فرمود به شرط اذن و مصلحت حضرت الله، مستجاب میگردید ولی برای این سگ خبیث ناصبی حد و مرز و شرط قائل نشده اند و شرط استجابت را تنها خواسته او ذکر می کنندو... اناالله وانااليه راجعون)،

و نیز آنچه را که ابونعیم آورده که (..... با ایوب سفیانی در کوه حرا بودم و تشنه شدم ..... پای خود را بر کوه حرا زد آب جاری شد و آب نوشیدیم و...)،

و نیز آورده اند که مردی از خراسان نزد شیخی به نام حبیب بن محمد بصری رفت قبل از رفتن خود به مکه وگفت برای من خانه ای بخر پس آن مرد پول او را گرفت و تصدق داد پس مرد برگشت و خانه خواست و او گفت وقتی بمیری می بینی گفت قباله آن را بنویس پس او نامه ای نوشت که این سند خانه ای است که حبیب خریده که چنین و چنان است و ارتفاعش چنین و چنان .....، پس مهر زد به او داد و او به خراسان برگشت و...، و چون از دنیا رفت آن نامه را در کفن او قرار دادند و حبیب که در بصره بود ناگهان آن نامه را در کنار خود دید که زیر سند آن نوشته بود ای ابومحمد خداوند آن قصری که تو خریده بودی به آن مرد داد و سپس او (از بصره به خراسان رفت) و نامه (خدا را) به خانواده آن مرد نشان داد وگفت این هم رسید قبض قصر پدرتان .....)،

(کلب گوید پس ببین یاوه های راوی دروغگو را .....، این حبیب خبیث کیست که از طرف خدا قصر به مردم ببخشد و این سگ کیست که خدا رسید سند کتبی برای او بنویسد و برای او بفرستد که (ای ابومحمد خداوند آن قصری که تو خریده بودی به آن مرد داد) و او رسید سندی را که خداوند برای او شخصاً نوشته به خراسان ببرد و به خانواده آن مرد نشان بدهد .....، آخر وقاحت هم حدی دارد ما در طول زندگی پیامبر سراغ نداریم که خداوند سندی را بنویسد و مکتوب نموده و به پیامبر بدهد که ای پیامبر این دستخط مرا یعنی خدا را به مردم نشان بده که فلان وعده تو عملی شد و این خط خداست که برای تو نوشته است آن را به مردم نشان بده و... لااله الاّالله) ..... و نیز از خلیل بن محمد نقل نموده اند که گفت پدرم ناپدید شد و من نزد معروف کرخی رفتم و... او دعا کرد و من بر دروازه شهر شام آمدم و دیدم پدرم ایستاده گفتم کجا بودی گفت در شهر انبار بودم نمی دانم چه شد...)، شگفت است از عقل این اشخاص که چنین کراماتی را در حق هر معروف و منکری می پذیرند ولی حاضر نیستند درباره امیرالمؤمنین علی بپذیرند در آنجا که برای غسل دادن سلمان از مدینه وارد بر مداین گردیدند...،

و یا داستانی جعلی دیگر را که ابن جوزی آورده که (حذیفه بن قتاده می گوید سوار کشتی بودیم و کشتی شکست و من و یک زن روی تخته ای هفت روز سرگردان بودیم پس آن زن گفت من تشنه ام پس دعا کردم کوزه ای که به زنجیری وصل بود از آسمان آمد و ما خوردیم من انتهای زنجیر را دیدم مردی چهارزانو نشسته ..... گفت من از طایفه انسان ها هستم و خواسته خدا را بر خواسته خود مقدم کردم و این مقام یافتم.....)، و جای تعجب است که این دسته از مردم اینگونه کرامتها را می پذیرند ولی حدیث بساط مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام بر آنها سخت و دشوار می آید و...، و یا آنچه را که ابن جوزی آورده که احمدبن نصر خزاعی از رهبران اهل سنت متوفی۲۳۱ گفت که دیوانه ای را دیدم که افتاده و من در گوش او چیزی گفتم از گوش او یک جن با من سخن گفت و اظهار نمود ای ابوعبدالله ترا به خدا قسم مرا رها کن تا او را خفه کنم زیرا این شخص عقیده دارد قرآن مخلوق است...، پس ببین که چه اندازه با لطافت و ریزه کاری به باطل دعوت می کند...،

(کلب گوید این جماعت این یاوه ها و مطالب را به نسل جوان می گویند و آنها از دین فرسنگها فاصله می گیرند آیا اگر کسی دیوانه شده و عقل او زایل و روح و روان او بهم خورده جن وارد وجود او شده و آن هم به خاطر آن اعتقادات که مورد قبول تو نیست پس اینهمه انسان که دارای عقیده باطل هستند ولی از نظر تو عاقل هستند چرا اجنه محترم به سراغ آنها نمی روند، چرا ما باید هر غلط و اشتباه را به گردن اجنه بگذاریم، آنها با ما چکار دارند و کجا جنایت انسانها به پایه اعمال آنها می رسد، آیا در کربلا اجنه سر امام حسین

را بریدند و یا معاویه خبیث از طایفه جن بود که این همه جنایت کرد و یا سر نازنین امام مبین علی بن ابی طالب را اجنه با شمشیر شکافتند...، خیرمشکلات روحی بنا به تشخیص روانکاوان و پزشکان بر اثر اختلالات عصبی حاصل شده و اغلب با دارو و استراحت بهبود می یابد و در واقع دیوانه و مجنون حقیقی کسانی هستند که راه حق و حقیقت را می بینند ولی برای جنایات جانیان و خونخواران عالم مانند معاویه و یزید و زیاد و...، توجیه و تأویل می آورند و جنونهم مستحکم .....)، و نیز خطیب و ابن جوزی آورده اندکه زمانی که احمدبن نصر به قتل رسید ..... به من خبر دادند که سرش قرآن می خواند...، البته به خطیب نبایستی برای نقل این داستان مضحک و خنده آور ملامت کرد زیرا گمان ندارم آنها این را بپذیرند امّا باید دانست این راویان وقتی در برابر واقعه قرائت قرآن سر مولانا (ابوعبدالله)، فرزند گرامی و شهید رسول خدا قرار گرفتند و دیده اند که این کرامت آن حضرت قرن ها از هر سو نقل شده و...، این روایات را ساخته اند تا مقام آن حضرت را پائین آورده و این منزلت عظیم را در خصوص فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نادیده بگیرند،

(کلب گوید مانند آن تمامی روایات یاوه ای که ساخته و پرداخته کردند تا در همین مسیر و برابر همین دستور کار یعنی با جعل روایات ضد و یا مشابه به مبارزه بی امان با فضایل و مناقب اهل بیت قیام نمایند و... سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)،

و یا از قول پیامبر روایت جعل نموده اند که فرمود (..... همه پیامبران به من افتخار می کنند و من به ابوحنیفه افتخار می کنم... و آدم به وجود من افتخار می کند و من به وجود مردی از امت خود به نام نعمان و من کنیه او را ابوحنیفه نهادم .....)، البته این دو روایت را با غلوهایی که درباره او ساخته اند، در جلد پنجم ذکرکردیم تا جایی که طرفداران او اعتقاد دارند که ابوحنیفه در قضاوت از رسول خدا نیز داناتر است .....، ..... ابوعاصم نبیل میگوید (..... ابوحنیفه را در مسجدالحرام دیدم که فتوی می دهد و عده ای اطراف او جمع شده و او را آزار و اذیت می نمایند پس او گفت آیا در اینجا کسی نیست که شرطه (پاسبانی) بیاورد، من گفتم ای ابوحنیفه آیا تو مأمور (پاسبان) می خواهی گفت آری و من گفتم احادیثی دارم اینها را برای من بخوان وقتی او آنها را خواند من برخاسته جلو کفشهای او ایستادم اوپرسید پس پاسبان و مأمور کو، پاسخ دادم، من به تو گفتم آیا مأمور و پاسبان می خواهی تو گفتی آری ولی من کجا گفتم برای تو پاسبان می آورم، ابوحنیفه ناراحت شد و گفت ببینید من با مردم مکر و حیله می کنم (یعنی آنها را سر کار میگذارم) و این کودک هم بر من مکر و حیله (یعنی مرا سر کار می گذارد) می نماید .....)، .....

و نیز از شگفت ترین مطالبی که از او نقل شده است داستان امام ابوحسین همدانی است که می نویسد (..... ابوحنیفه به آخرین حج که مشرف شد پول زیادی به نگهبانان کعبه داد ..... تا خانه کعبه را برای او قرق کردند و طبق عادتی که داشت شروع به نماز کرد و روی یک پای راست خود ایستاد و نصف قرآن را خواند و سپس روی یک پای چپ خود ایستاد و نصف دیگر قرآن را خواند ..... پس ندایی آمد، تو و پیروان تو را آمرزیدیم...)

کاش می دانستم اینکه امام ابوحنیفه قرآن عزیز را در دو رکعت ختم کرده چقدر زمان برده ..... و نگهبانان چگونه از ورود سیل زائران جلوگیری کرده اند ..... و از طرفی این چه نمازی است که نصف قرآن را روی پای راست و نصف قرآن را روی پای چپ بخواند آیا حکم آن را از کتاب خدا گرفته و یا سنت پیامبر و یا بدعتی که خود قرار داده و...، ..... آیا در بین ورزشهای بدنی چنین ورزشی وجود دارد،

و عجیب تر از این داستان، گفته برزنجی استکه می گوید بعضی از حنفیان اعتقاد دارند که عیسی و مهدی هر دو پیرو مذهب ابوحنیفه هستند .....، و شیخ علی قاری ازیکی از حنفیان نقل نموده که ..... خضر نبی هر روز می آمد و از ابوحنیفه دین یاد می گرفت و وقتی ابوحنیفه مرد ..... به کنار قبر ابوحنیفه آمد و بیست و پنج سال آنجا شاگردی کرد .....، ..... و سپس می گوید این راویان تعصب را به جایی رسانده اند که فقط می خواهند در فضایل ابوحنیفه مطلب بنویسند هرچند مطالبی باشد که واقعیت ندارد و یا مطالبی باشد که سر از کفر و الحاد در بیاورد .....،

آری پس این مطالب را بخوان و بر حال امت محمد صلی الله علیه واله گریه کن .....، و نیز آنچه ذهبی آورده که (خالد بن فزر گفت: حیاه بن شریح (همان ابوزرعه مصری)، ..... بسیار تنگدست بود من به او گفتم دعا کن تا خدا وضع ترا خوب کند .....پس دانه شنی را گرفت به طرف من انداخت دیدم تبدیل به طلا شده ..... من آن را در راه خدا بخشیدم .....)

و نیز داستان وضوی ابراهیم خراسانی که یافعی آن را آورده است که ..... روزی وضو گرفتم و گردش می کردم و شخصی به من گفت به این درخت بگو بعنوان میوه، دینارهای طلا بیاورد .....، پس خودش گفت ناگهان دیدم از درخت دینارهای طلا آویزان شد و وقتی آن شخص رفت، دینارهای طلا هم رفت .....، آری بخوان و بر اسلام و گذشته او گریه کن و...،

و نیز داستانی که یعقوب بن ابی شیبه در احوالات شخصی به نام ماجشون آورده است که (..... پسر ماجشون گفت پدرم مرد و ما او را روی تخت برای غسل قرار دادیم پس غسال گفت ..... رگی را از زیر پایش می بینم که حرکت می کند پس سه روز بر همین منوال بود پس بلند شد و نشست و گفت شربت سویق بیاورید پس خورد و گفت ..... به من گفته شد که اشتباه شد و هنوز وقت مرگ تو نرسیده و پیامبر را دیدم که ابوبکر در سمت راست و عمر در سمت چپ و عمربن عبدالعزیز در مقابلش بود.....) آری من هرگز فکر نمی کردم در میان امت اسلامی کسی حضرت عزرائیل را متهم نماید که نمی دانسته است که تاریخ وفات شخص چه زمانی بوده است و...،

آری تمامی این موارد ادعاهایی است که از سلطه بنی امیه ستمکار جریان می یابد که در آن روزگار سیاه، بر امت اسلامی مسلط بوده اند و...،

و نیز آورده اند که (..... آمنه رمیله برای بشر و احمد بن حنبل دعا کرد که خدایا آنها از تو امان می خواهند از آتش .....، پس امام احمدبن حنبل گفت شب که فرا رسید، نامه ای از آسمان به من رسید که در آن نوشته شده بود ما آن دعا را اجابت کردیم و...)،

(کلب گوید یعنی خدا مرقومه ای مستقیماً برای ایشان فرستاد و بدینگونه مقام او از محمد رسول خدا بالاتر است که خداوند با او از طریق جبرئیل سخن می گوید ولی با احمد مستقیماً مکاتبه می نماید ....)

و نیز ابن جوزی آورده است مردی از دیار هند نزد احمدبن حنبل آمد و گفت می خواستم به چین بروم ..... دو نفر سوار بر امواج نزد من آمدند یکی گفت من الیاس هستم و این هم فرشته نگهبان جزایر دریاست برو سلام ما را به احمدبن حنبل برسان .....، و یا علی بن احمد می گوید روزی ابوعبدالله املاء می کرد و من می نوشتم پس قلم شکست و ..... من نزد ابوعلی جعفر رفتم و... او به غلام خود گفت قلم ابوعبدالله را بگیر و بر درخت خرما قرار بده ..... پس او قرار داد و درخت آن را حمل کرد،

و یا ابن کثیردر تاریخ خود آورده است که چون معتصم او را می زد بند شلوارش قطع شد و او ترسید که شلوارش پائین آمده و عورتش معلوم شود پس دعا کرد و شلوارش به حالت اول برگشت .....،

و یا ابن جوزی از فاطمه دختر احمد نقل می نماید که خانه برادرم آتش گرفت و او گفت از لباسی که پدرم در آن نماز می خواند نگرانم پس داخل خانه شدند و همه چیز سوخته ولی آن لباس سالم بود .....

و یا ذهبی و یافعی می گویند از نشانه ها آنکه تمام مقبره امام احمدبن حنبل غرق شد مگر اتاقی که ضریح او در آن بود و...، البته در حقیقت این کرامت کافی است بدانیم امروز هیچ اثری از این مرقد معظم نمانده و سیل ها آنرا کاملاً نابود کرده، گویی که اصلاً هیچگاه وجود نداشته است... و نیز ابن جوزی در مناقب احمد نوشته که پیرمردی صالح به نام ابوبکر بن مکارم خواب دید ..... قبر احمد بن حنبل را که .....، صدایی از داخل قبر شنیدم که می گفت ..... خداوند به زیارت قبر من آمد و سالی یکبار مرا زیارت می کند .....،

ابن جوزی از عبدالله بن احمد نقل می نماید که گفت پدرم را درخواب دیدم سؤال کردم خدا با تو چه کرد گفت مرا آمرزید گفتم آیا نکیر و منکر نزد تو آمدند، گفت آری از من سؤال کردند پروردگار تو کیست من گفتم سبحان الله آیا از من خجالت نمی کشید و حیا نمی کنید آنها گفتند ای ابوعبدالله عذر ما را بپذیر ما مأمور به این کار هستیم، .....

آری اینها همه چیزهایی است که در کرامات امام احمد می یابیم و... اگر این سخنان را بر شخص عاقل بگویی چگونه می تواند که بپذیرد .....، درصورتی که ما کراماتی را که بسیار بسیار سبکتر از اینهاست که عقل و منطق و تجربه و عقل نیز آنها را می پذیرد از امامان معصوم خود نقل می نمائیم ..... ولی آنها بانگ و فریاد بر می آورند که دروغ است، این سخن غالیان شیعه است و یا این ادعای رافضیان است و...، و یا این سخن حریفیش که آن را از مثنی بن سعید آورده که از مالک امام مالکیان شنیدم که گفت (من هیچ شبی را به روز نیاوردم مگر آنکه پیامبر صلی الله علیه وآله را در آن ملاقات کردم .....)،

آیا امام دروغ می گوید یا ابن سعید این دروغ را پرداخته و یا حریفیش در این نقل موردملامت است .....،

و یا ابن جوزی آورده است که شخصی دو دست را که از محراب مسجدی بیرون آمده بود دید و پرسید این دو دست چیست گفته شد آمده تا ابوالعلاء حسن بن احمد را در آغوش بگیرد ناگهان ابوالعلاء آمد ..... به من گفت ای فلانی ..... آیا صدای مرا نشنیدی که بر دو ملک نکیر و منکر فریاد زدم آنها هم جرئت نکردند از من سؤال کنند و برگشتند)

..... و یا حریفیش .....از ذالنون مصری روایت می نماید که گفت جوانی را در کعبه دیدم که بسیار رکوع و سجود می نماید به او نزدیک شدم وگفتم چقدر نماز می خوانی گفت منتظر اجازه پروردگار هستم تا از نماز دست بردارم و ناگهان دیدم نامه ای افتاد که در آن نوشته بود (..... از خداوند عزیز بخشاینده به بنده راستین خودم بس است من هر چه گناه در گذشته و حال کرده ای همه را آمرزیدم .....) شک نیست آن کسانی که این نامه خدا به آنها رسیده است دیوانه و مجنون بوده اند زیرا این نامه را نگهداری نکردند تا خلق جهان از آن تبرک جویند و استفاده کنند و آیندگان نیز آن را به عنوان سندی معتبر حفظ نمایند .....،

آری همه اینها دامهایی است که افراد خام امت محمد را در آن انداخته اند، .....،

و یا ابن عساکر و ابن کثیر روایت کرده اند که(..... احمدبن ابی الجوری با سلیمان دارایی عهد بسته بود او را ناراحت نکند پس روزی تنور را روشن کرد و سه بار به اوگفت تنور روشن است و او گفت برو داخل آن بنشین .....، پس همگی رفتند دیدند که احمد در تنور نشسته و نسوخته .....)،

آری از ابن کثیر جای تعجب نیست که امثال این اسطوره ها را مانند وقایع واقعی نقل می کند ولی وقتی به فضایل اهلبیت میرسد، قیافه اش عوض می شود، دهانش کف می آورد و دچار تنگی نفس می شود مانند کسی که می خواهد به آسمان بالا رود ..... و زبان بیهوده

گوی خود را دراز می کند ..... و خداوند اینچنین رجس را بر کسانی که ایمان نمی آورند قرار می دهد .....، و یا خطیب بغدادی و ابن جوزی آورده اند که علی بن موفق می گوید (..... روزی برای اذان گفتن خارج شدم وکاغذی را پیدا کردم و در جیب گذاشتم وقتی اذان گفته و نماز خواندم آن کاغذ را باز کردم دیدم خدا برای من نامه نوشته و آمده است (بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن موفق آیا از فقر می ترسی در حالی که من پروردگار تو هستم .....)

(کلب گوید من فکر می کنم که راویان این احادیث دیوانه باشند و یا فکر می کنند مردم مغز خر خورده اند تا این یاوه ها را باور نمایند آری البته در یک حالت امکان دارد آنهم اینکه عده ای مانند خودشان این اراجیف را بپذیرند و یا .....)،

و یا ابن جوزی آورده است که ابویحیی زکریا بن یحیی می گوید: (..... من از خداوند با چهار هزار ختم قرآن، زن حوریه ای خریدم و به آخرین ختم که رسیدم ناگهان صدای آنزن حوریه بلند شد و گفت تو به پیمانت عمل کردی و من آن زن هستم که از خدا خریداری کردی .....)، البته در مدت چهار هزار ختم تعجب نباید کرد زیرا ممکن است در چند دقیقه عملی شود زیرا به شرحی که در جلد پنجم آوردیم، ابومدین مغربی در یک شبانه روز هفتاد هزار ختم قرآن می کرد .....،

(کلب گوید پدری به فرزندش گفت پسرم کلاغ برای من خبر آورده که تو سیگار می کشی پسر گفت ای پدر تو کدام مواد مخدر را مصرف می کنی که کلاغ با تو حرف می زند، جای شک وشبهه نیست که این دوستان مواد مخدر مصرف می نمودند و الاّ کدام عاقل می پذیرد که خدا در دنیا حوریه فروشی نماید و نرخ هم بدهد و معامله هم بنماید و معامله را نیز با هم توافق و تمام کنند و آنوقت خداوند حوریه را بفرستد تا آخرین ختم قرآن او تمام نشده بله را بگوید و لابد بعد از آن اگر مردم شل می دادند، داستان هم آغوشی خود را با حوریه تعریف میکرد و بچه حوریه های گوگوری مگوری خانه آن کذاب را پر می کردند و... الی آخر)،

و نیز از سهل بن عبدالله روایت شدکه گفت ..... (..... از کوه قاف بالا رفتم دیدم که کشتی نوح در بالای آن افتاده است به ابویزید رضی الله عنه گفتم آیا کوه قاف را دیدی گفت رفتن به آن آسان است .....، و یا یکی از اولیاء خدا نیاز به آتش یافت پس دست خود را به سمت ماه دراز کرد و از او بوسیله تکه لباسی که داشت پاره آتش دریافت نمود...)،

آری به حق راست گفته اند که الجنون فنون یعنی دیوانگی هم انواعی دارد،

و نیز سهل بن عبدالله می گوید ..... (..... روزی جای خلوتی رسیدم ..... به خاطر نبودن آب برای وضو غمگین شدم ناگهان دیدم خرسی روی دو پای خود مانند انسان راه می رود و کوزه سبزی هم در دست دارد ..... به من نزدیک شد و سلام کرد و گفت .....، ای سهل ما گروهی از حیوانات وحشی هستیم که برای خدا از دنیا قطع رابطه کردیم و نشسته بودیم ناگهان ندایی به ما رسید که سهل آب می خواهد تا وضو بگیرد و من صدای شرشر آب را می شنیدم،) پس این عجایب را از آن خرس گویا و سخنور بپرس که کوزه سبز در دست گرفته و دیگر حیوانات که با او ترک دنیا کرده و مکان عبادت برای خود ساخته اند ..... پس عقل خود را هم قاضی قرار بده و از این خیالات تباه کننده به خدا پناه ببر، .....

و ازعبدالله بن حنیف آورده اند که گفت (..... از هاتفی ندایی شنیدم که گفت کفتار بدون سبو و ریسمان آمده بود ولی تو باخود کوزه آوردی پس از برگشت از حج به نزد جنید رفتم گفت اگر صبر می کردی از زیر پاهای تو چشمه جاری می شد و...)

آری اینها همه اوهامی است که روی هم انباشته اند .....، که اولیاء خدا باید مانند کفتارها بدون وسیله برای برداشتن آب بروند و...،

حافظ ابونعیم آورده است که فرزندی از شبلی بنام غالب مرد و مادرش موهای خود را می کند و لذا او دستور داد که ریش او را هم که بسیار بزرگ بود بتراشند وقتی سؤال کردند ای استاد چرا ریش خود را تراشیدی گفت آن مادر برای یک موجود مفقود موهای خود را کند و من برای یک فرد موجود آن را نتراشم)،

درود بر این عابد فقیه که حرمت تراشیدن ریش را نمی داند آیا نشنیده است که .....،.....، .....، مذاهب چهارگانه اسلام بر وجوب بلند کردن ریش و حرمت کوتاه کردن آن و تراشیدن آن اتفاق نظر دارند .....،آری این دین شبلی و حافظ است که به هوای دوستی خدا ریش را می تراشند .....، و واقعیت آن است که آنها نیازمند عقل کامل هستند و .....،

و یا ابن عماد می آورد عباس بن ابی عمر گفت (..... شبی به سوی خانه خود می رفتم ناگهان ستون نوری را دیدم که به قبر ابوبکر عبدالعزیز می تابید) و او همان کسی است که با دو واسطه از احمدبن حنبل نقل کرده که (..... هرکس علی را بر ابوبکر مقدم بدارد به رسول خدا توهین کرده و...)، .....

آری سخن راوی آن نور کذایی که به دروغ از پیشوای خود احمد این نقل را آورده را با آنچه ما از احمد در مواضع متعدد آوردیم و دیدگاههای گوناگون او را در بیان فضایل امام علی علیه السلام در جلدهای پیشین الغدیر آورده ایم مقایسه کن و بگو چگونه می تواند این تهمت های او به احمد صحت داشته باشد و البته هرکس که علی را بر ابوبکر، عمر، عثمان مقدم بدارد قطعاً حجت بالغه دارد و نور تابانی را برگزیده و به دستاویز محکمی چنگ زده است .....،

و یا خطیب در تاریخ خود آورده است، (..... محمدبن محمد ظاهری از ابن سمعون نقل می نماید که از مدینه به قصد زیارت بیت المقدس آمدم و خرما و آذوقه خود را پس از رسیدن به بیت المقدس در جایی قرار دادم ولی هوس رطب تازه کردم، وقتی آمدم خرمای خود را با کراهت بخورم ناگهان دیدم رطب تازه است .....)

و یا ابن جوزی آورده که (..... روزی در مجلس سخنرانی ابن سمعون بودم .....، ابوالفتوح قواس که در کنار او بود خوابید و ابن سمعون ساعتی سخن نگفت پس چون بیدار شد گفت ای ابوالفتوح رسول خدا را در خواب می دیدی گفت آری گفت من به خاطر همین سخنرانی خود را قطع کردم که خواب خوش تو بهم نخورد)،

و یا ابن جوزی آورده است(رصاص زاهد همیشه پای ابن سمعون را می بوسید وقتی علت را پرسیدند گفت پای دخترم زخمی داشت، پیامبر را در خواب دیدم گفت به ابن سمعون بگو پایش را روی آن بگذارد تا خوب شود ..... به خانه ما آمد و پایش را روی آن زخم گذاشت و خوب شد .....)

و نیز آورده اند که (ابوالمعالی بغدادی که از زهاد بود نقل می نماید که در ماه رمضان گرفتار فقر شدید شدم و برای گرفتن قرض حرکت کردم ناگهان دیدم پرنده ای بردوش من نشست و گفت ای ابوالمعالی من فلان فرشته هستم، تو نزد آن شخص نرو ما خود او را نزد تو می آوریم ..... و آن مرد فوراً پیش من آمد،) .....،

البته از ابن جوزی شگفت نیست که هر جا به فضیلتی از فضایل خاندان رسول خدا برخورد مینماید آنرا به ساختگی و ضعف و سستی منسوب می نماید ولی این اراجیف و یاوه ها را صحیح قلمداد می نماید و هرگز در ضعف آن سخن نمی گوید و در محال بودن و بی اساس بودن متون آنها سکوت اختیار می نماید ..... و اینها همگی دلالت برآن دارد که او هر کس را که دوست دارد برایش غلو می کند و کسی را که دشمن دارد علیه او قلم فرسایی می کند و .....،

صاحب مفتاح گفته است (..... ابوحامد غزالی در یکی از تألیفات خود گفته است من در آغاز، احوال صالحان و مقامات عارفان را انکار می کردم تا ..... آنکه خدای تعالی را در خواب دیدم که به من گفت ای ابوحامد من با خود گفتم این شیطان است خدا گفت نه بلکه من خدا هستم که از همه جهات شش گانه بر تو احاطه دارم پس ای ابوحامد اعتقادات باطل خود را ترک و با طایفه ای که در زمین محل لطف من هستند تماس بگیر ..... من نوری از انوار قدس خود بر تو افکندم پس برخیز و به مردم بگو .....، و من با خوشحالی از خواب بیدار شده نزد شیخ خود یوسف نساج آمدم و ماجرای خواب را گفتم او تائید کرد و ..... گفت بر قله عقل ارتقاء می یابی و از جانب خدا همان خطاب را می شنوی که موسی از خدا شنید که (انا الله ربالعالمین)، .....،

(کلب گوید این داستان یعنی صدور حکم نبوت تلویحی برای ابوحامد و تعیین راهی که باید می رفت آنهم مستقیماً از سوی خداوند به او و تائید شیخ او نساج، همگی دلالت بر تأثیر الهام شیطان و فریب خوردن این شاگرد و استاد را دارد زیرا دین و شریعت رسول خدا و پیامبر خاتم، کامل به مردم رسیده است و پس از آن حضرت وحی قطع شده است چه با واسطه جبرئیل و چه بی واسطه مستقیماً از سوی خدا، البته ابوحامد می دانست اگر مدعی دریافت پیام از سوی فرشته ای می شد، مردم او راسنگسار می کردند پس از این طریق وارد شد تا بتواند یاوه های شیطانی خود را بر مردم القاء کند، یا به واسطه نفس خود و یا الهام شیطان و البته درخت از میوه او شناخته می شود و (ان الشیطان لکم عدو مبین)، ابوحامد اگر در راه دین به تردید و ابهام رسید، مشکل او بود نه مشکل دین، زیرا خداوند دین اسلام را کامل و بوسیله پیامبر به مردم ابلاغ کرده است (الیوم اکملت لکم دینک و رضیت لکم الاسلام دینا)، و بعد از رحلت رسول خدا وحی قطع شده است همانطور که نبوت قطع شده است و آن حضرت آخرین پیامبران بوده است

و ابوحامد غزالی به اعتقاد این کلب با این یاوه ها حکم کفر و ارتداد خود را اعلام نموده و به پیامبر خدا و رسالت او مشرک شده است که در کنار قرآن و سنت او دستور اشاعه روشی را به دریافت الهام خدایی مانند موسی مدعی شده است و اگر اینکه بگوید در خواب بوده نیز از سنگینی جرم او نمی کاهد زیرا با تائید شیخ خود آن را حقیقتی غیرقابل انکار می داند، خصوصاً به اینکه خداوند به او گفته برو و این مطلب را به مردم بگو (یعنی دستور نشر شریعت او را در قالب این روش داده است) پس به اعتقاد این کلب او ملعون و پیروان دین تلویحی او نیز در آتش خواهند بود زیرا روش او به منزله محاربه با وحی منقطع شده خداوند است او همان است که برای جنایات دشمنان خدا و رسول او توجیه و تأویل می سازد و جرم را به خطا تعبیر و گروه گروه از گمراهان را به سوی آتش سوق می دهد انا لله و انا الیه راجعون،)،

ای کاش در داروخانه نساج سرمه دیگری بود که چشم و دیده بصیرت غزالی را تیز می کرد تا در کتاب احیاء خود داستانهایی از قبیل داستان حمام و مانند آنرا .....، و آوردن این مطلب که لعن یزید را ممنوع دانسته را نمی آورد .....، ..... آورده اند هنگامی که او (نساج) ابوحامد را به خاک سپرد وقتی از قبر خارج شد رنگش پریده بود علت را سؤال کردند گفت از روبروی قبله دستی را دیدم که هاتفی گفت دست محمد غزالی را در دست پیامبر قرار بده و من اینکار را کردم .....،)، آری این همان نساج است که .....، از آغاز او را هدایت کرده و تا به انجام به هدایتش ادامه داده و غزالی می دانست که او در ساختن و پرداختن خرافات بی نظیر است و... و البته من گمان نمی کنم این دست همان دستی باشد که کتاب احیا را که مملو از گمراهی ها و اباطیل است .....، نوشته باشد، از امام ابوالحسن معروف به ابن حزام نقل شده است که (..... زمانی که بر متن احیاء العلوم وقوف یافت دستور جمع آوری و سوزاندن آن را صادر کرد و گفت مخالف سنت و بدعت است

و شب جمعه خواب دید پیامبر و ابوبکر و غزالی را .....، پیامبر کتاب را مطالعه کرد و گفت درست است، ..... پس دستور داد که ابوالحسن را شلاق بزنند پس ابوبکر شفاعت کرد و او را رهاکردند ..... پس از خواب بیدار شد و... یک ماه با درد و رنج زندگی کرد و مرد و در عبارت یافعی از قول ابوالحسن آمده که پس از این خواب بیست و پنج شب بعد پیامبر آمد و دست خود را بر من کشید و من

خوب شدم .....) حالا اگر ما بخواهیم ازصاحب این کتاب حمایت نموده و .....، ملاحظه می شود کج روی ها و اباطیل او در گمراه کردن مردم .....، در حدی است که شکاف ایجاد کرده او در اسلام قابل ترمیم نیست،

ابن جوزی در المنتظم می نویسد: (غزالی در قدس شروع به نوشتن کتاب الاحیاء کرد و در دمشق آن را به پایان برد، او در کتاب اساس کار خود را بر روش صوفیان قرار داده و رعایت قوانین فقه (سنت پیامبر) را کنار نهاده است مثلاً در محو نمودن جاه پرستی و مجاهده نفس می گوید: مردی می خواست جاه دوستی را در خود محو کند پس وارد حمام شد لباس دیگران را به تن نمود سرقت کرد) ..... پس او را دستگیر نموده و از آن پس به (سارق الحمام) مشهور شد .....، مسلم است که ذکر امثال این واقعه با هدف تعلیم شاگردان کاری زشت و قبیح است، زیرا فقه و سنت پیامبر قبح و زشتی این اعمال را ثابت و محکوم می نماید، و چگونه روشی را می توان مجاز دانست که سرقتی در آن صورت پذیرفته و کسی مال مردم را تلف نماید و همچنین نقل می کند .....، نظیر این داستانها بسیار ذکر نموده است و من اغلاط این کتاب را در کتابی به نام (اعلام الاحیاء باغلاط الاحیاء) جمع کردم و به پاره ای از این اشتباهات در کتاب دیگر خود به نام (تبلیس ابلیس) اشاره کردم نمونه ای که در کتاب نکاح آورده است که (العیاذ بالله)، عایشه به پیامبرگفت تو کسی هستی که خیال می کنی پیغمبر خدا می باشی و این محال است و...، تا آنجا که می گوید غزالی در کتاب احیا از احادیث موضوعه و مطالبی که اصلاً صحت ندارد فراوان ذکر نموده است و این نقلها دلالت بر آن دارد که او شناخت ومعرفتی به احادیث نداشته و ای کاش که او این احادیث را قبل از آوردن به کسی که علم و معرفت به این کار دارد نشان میداد و...، او در این کتاب نقلهای بیهوده و متناقض فراوان آورده است و نیز کتابی در رد باطنیه نوشته و ..... در آن عمربن عبدالعزیز را فرزند سلیمان بن عبدالملک دانسته و حال آنکه عمر پسر عموی سلیمان است که از طرف او والی شده بود ولی غزالی او را فرزند و پسر او می داند و این امر چگونه ممکن است که از سوی کسی نقل شود که اندک آشنایی به حدیث ونقل داشته باشد...،

و نیز ابن جوزی در تلبیس آورده است که (..... ابوحامد غزالی در کتاب احیاء آورده که یکی از شیوخ در آغاز راه ارادت خود در عبادت، از شب زنده داری و نماز و دعا شبانه تنبلی می کرد پس خود را به قیام شبانه واداشت تا خود را از روی میل به شب زنده داری عادت دهد،

و یا یکی دیگر از شیوخ دوستی مال را این چنین معالجه کرد که همه دارایی را فروخت و پول آن را در دریا ریخت، زیرا می ترسید پول را بین مردم مستحق تقسیم نموده و احسان کند و در نتیجه آن خوبی، حس ریا به او دست دهد

و باز نقل کرده که یکی از بزرگان افرادی را استخدام می کرد تا در پیش چشم مردم به او فحش و ناسزا بگویند تا حلیم و بردبار شود و یا نقل کرده که یکی از بزرگان در سرمای زمستان به دریا سوار می شد تا در نتیجه طوفان، دلاوری و شجاعت او بیشتر شود و...،

و سپس ابن جوزی می گوید من از حامد در شگفتم که چگونه بر چیزهایی صحه می گذارد که مخالف با شریعت است و چگونه شب زنده داری در تمام شب را حلال می داند و حال آنکه آدمی با این کار سخت، مریض می شود و یا چگونه ریختن مال را به دریا حلال و جایز می داند در حالی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از ضایع کردن مال نهی کرده است و آیا فحش و ناسزا و نفرین بی جهت بر مسلمان جایز است و آیا جایز است که کسی را اجیر کنند تا فحش و ناسزا و نفرین بگوید و آیا هنگامی که دریا طوفانی است رفتن به دریا جایز است و حال آنکه در چنین شرایطی حتی اداءفریضه واجب حج از طریق دریا ساقط می شود، .....

آری بدینگونه غزالی فقه (و سنت رسول خدا) را به (اباطیل) تصوف ارزان فروخته است و نیز ابن جوزی از ابوحامد آورده که ابوتراب نخشبی به مرید خود گفت هرگاه ابویزید را یکبار ببینی بهتر است از اینکه خدا را هفتاد بار مشاهده کنی، و من گفتم این به درجات از جنون هم بالاتر است)،

آری این بود خلاصه ای از سخنان ابن جوزی درباره احیاءالعلوم غزالی و البته کسی که در مباحث این کتاب نظر اندازد البته موضوعات بدتر از این را هم پیدا خواهد کرد و کافی است آراء این کتاب را در باب حلال بودن غنا و ملاهی و شنیدن آواز غنا و آواز خواننده و

رقاصی و بازی با کمال خشونت و زشتی و...، را ملاحظه و مطالعه نمایند و شگفت تر اینکه این همه را به ساحت پاک رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده و پس از نسبت دادن، برای اثبات آراء سخیف خود می گوید (..... همه اینها دلالت دارد بر اینکه آواز زنان و صوت مزامیر حرام نیست بلکه فقط آنجا که خوف وقوع فتنه در کار باشد حرام می شود و همه این قیاسها و نصها دلالت بر مباح بودن غنا و رقص و زدن دف و بازی های حرام دیگر دارد و حتی می توان رقص زنان حبشی و زنگی را در اوقات شادمانی تماشا کرد و در روزهای عید که وقت شادی است می توان از اینها استفاده کرد)،

(کلب گوید آن خدا که بعد از محمد وحی بر غزالی نمود البته بایستی دینی به غیر از دین محمد به او الهام نماید و روشی جدا از روش و سنت محمد به ملت مسلمان و امت پیامبر القاء نماید و کسی نیست از این ابله بپرسد وقتی آواز زنان حرام نباشد خوف وقوع فتنه برای چه موضوعی باید پیش بیاید و برعکس همه استقبال خواهند کرد و نه تنها خوفی نیست بلکه همدلی و همبستگی عالی نیز بوجود می آید و نیز در خصوص رقص زنان حبشی و زنگی در اوقات شادمانی و .....، کسی نیست از او سؤال کند مگر کسی از این زنان بهتر و ماهرتر هم رقص می کند که تو رقص غیر آنها را حرام کرده ای و اینکه می گویی در زمان شادمانی جایز است مگر هیچ الاغی در زمان عزا و ناراحتی و غم و غصه، رقص زنان زیبای حبشی و زنگی را ملاحظه می فرماید .....،

آری در واقع این دین دین ابلیس و این الهام الهام شیطان است که در لباس دین و سنت محمد، امت او را به سوی فحشاء و فساد دعوت می نماید، آری در واقع این شیطان است که برخلاف آیات صریح قرآن در حفظ حجاب ظاهری و باطنی مردم به سوی بدی و فحشا دعوت می نماید تا فساد را در جامعه اسلام رواج داده و قباحت و زشتی فحشاء را در نظرها زایل می نماید و البته که سزای چنین کسی جز آتش نخواهد بود که در مقابل سنت رسول خدا قیام نموده و با آراء و افکار پلید خود، فساد وفحشا و زنای چشم و قلب را و...، در میان امت ترویج می نماید ....)،

و نیز از جمله موارد نادرست که نادانی در دیانت و عدم وجود ورع صاحب آن را می رساند، نظری است که او درباره لعنت و نفرین داده است، در آنجا که می گوید: (نفرین کردن به افراد کلاً خطر دارد و باید پرهیز کرد و مثلاً از نفرین بر شیطان می توان باز ایستاد و سکوت کرد و این سکوت هیچ اشکالی ندارد و آیا نفرین بر یزید که حسین را به قتل رسانید یا به قتل او فرمان داد جایز است یا نه می گوئیم بهتر آن است که بگوئید اگر قاتل حسین قبل از توبه کردن از دنیا رفته است خدا او را لعنت کند و...، اما در سکوت و نگفتن لعن خطری نیست، پس نگفتن لعن بهتر است .....)،

(کلب گوید البته جناب غزالی نمی داند در کجا خطا کرده است، زیرا نمی داند که اساساً مفهوم لعن و سلام چیست و جایگاه آن در کجاست و آیا جزء وظایف مسلمان و مؤمن است یا خیر، و...، نمی داند ترجمه لعن و صلوات در واقع همان تبری و تولی است، یعنی دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا پس اگر ما ایمان به خدا و رسول و روز قیامت آورده ایم بایستی با دوستان خدا دوست و با دشمنان او دشمن باشیم، زیرا جهاد در راه خدا، هر زمان و مکان بر اهل ایمان و امت پیامبر واجب است ولی صورت ها و اشکال آن ممکن است متفاوت باشد و لذا این لعن و سلام صورت و شکلی از اشکال و حالت های این جهاد و فریضه الهی است و در واقع بهترین شکل آن است که خداوند در کتاب خود آن را تائید نموده و می فرماید و لعنت کنندگان آنها را لعنت می نمایند، زیرا براساس آن راه و طریق حق معلوم می شود و برای امت راه و صراط مستقیم معلوم می گردد و با این عمل معروف و منکر شناخته شود و در واقع لعن و سلام یکی از بهترین اشکال وروشهای امر به معروف و نهی از منکر است تا مردم و امت بسوی واجبات بشنابند و از محرمات دوری نمایند، و توجه به این موضوع مهم که مطالعه تاریخ جوامع اسلامی در گذشته و حال، زمینه ساز برای برنامه ریزی آینده اسلام است و وظیفه هرمسلمان و هر مؤمن است که با فرستادن لعن و اعلام دشمنی با دشمنان خدا، اعداء و دشمنان دین خود را شناسایی و به دیگران معرفی نماید و با تقدیم سلام و تقدیم درود، ابراز قدردانی خود را از تلاش و زحمات و مجاهدت دوستان خدا به منظور جلب رضایت حضرت الله اعلام دارد و این در واقع نص صریح و اجماع امت است که دوستی هر چیزی حشر با آن را موجب می شود حتی اگر

دوستی برای سنگی اظهار شود پس مسلمان و مؤمن می بایستی پیوسته از دوستان خدا با سلام و صلوات یاد نماید و از دشمنان خدا با لعن و ناسزا تا خداوند او را با دوستان خود در بهشت ساکن نموده و جزء دشمنان او در جهنم قرار ندهد پس لعن در واقع دوری از آتش جهنم و سلام طلب بهشت خداوند است و...، و از طرفی این غزالی گمراه، اصل جنایت و جرم جنایت کار در قتل اولیاء خدا خصوصاً مظهر ذوالقربی حسین بن علی را به یقین دیده است ولی مجازات او را به شبهه احتمال اظهار توبه متوقف می نماید و حال آنکه اظهار توبه، ادعای توبه و موضوع توبه و قبول توبه همه مقوله های متفاوتی هستند که بطور مثال قبول توبه در کتاب خدا مقرون به عمل صالح است و فقط نتیجه آن در قیامت معلوم میشود یعنی صرف ادعای توبه مانع از لعن نمی شود یعنی ما موظف به لعن هستیم اگر چنین باشد هر فاسق و فاجری هر جنایت خواست انجام می دهد و وقتی به هدف خود رسید اظهار ندامت می نماید و در خصوص این خبیث مصداق عمل صالح نیزکه بایست حتماً مقرون به توبه باشد در واگذاری حق به اهل حق و اجتناب از ادامه فساد و تبه کاری صادر نگردید و پیوسته آن ملعون در پی قتل و جنایت و کشتار اعم از قتل عام مردم مدینه و تخریب خانه خدا و .....، بود تا اینکه به جهنم واصل شد و ..... پس این جاهل نمی داند که ترک لعن به هر دلیل به منزله دوستی با دشمنان خدا و تضعیف و دشمنی با دوستان خداست زیرا برمضمون کلام علی علیه السلام دوستان تو، دوست تو و دوستان دوست تو، دشمنان دشمن تو و .....، و دشمن تو دشمن توست و دوست دشمن تو و دشمنان دوست توست و...، پس این گونه تفکر از غزالی گمراه به منزله ورود در آتش ابدی خداوند است زیرا خداوند او را در جمله ظالمان قرار خواهد داد همان کسانی که آنان را از رحمت خود دور نموده است و فرموده است (الا لعنه الله علی الظالمین .....)،

پس براساس دستور قرآن مسلمان و مؤمن موظف به لعن بر ظالمین است خصوصاً آنان که حدود خدا را شکسته و با پیامبر به محاربه مسلم برخاسته اند، .....، و ما در کتاب تفسیر خود با استفاده از آیات قرآن توضیح دادیم که ترک لعن بر دشمنان خدا شرعاً جایز نیست همانطور که ترک سلام بر اولیاء خدا جایز نیست. و عدم قبول توبه اینگونه مجرمان از مصادیق تفسیر آیه (کل یعمل علی شاکله) خواهد بود یعنی یزید اگر به دنیا برگردد باز هم همان جنایت را مرتکب می شود نه از راه جبر بلکه از راه اختیار زیرا توبه دارای علائم و نشانه هایی است که آن علائم و نشانه ها در این فرد خبیث و پلید ملاحظه نگردید و اعمال بعدی او هم نشان داد که او بر همان روش سابق خود بود و بر همان روش عمل می نمود و اگر حسین دوباره زنده می شد او دوباره او را بقتل می رسانید و همچنین خداوند در کتاب خود خلود در آتش دوزخ را در ازاء قتل مؤمن وعده داده است و لذا در کجای قرآن برای اینگونه اشخاص وعده عفو و قبول توبه قرار داده است و اگر کسی استناد به (دون از شرک) نمایید اشتباه او محرز است زیرا بت پرستی یکی از مصادیق شرک در کتاب خدا است و خداوند شرک را در کتاب خود به معانی دیگر نیز ذکر نموده است که این عمل یعنی دشمنی با پیامبر و ذوالقربی از آن جمله است .....، و اگر به شرایط توبه در کتاب خدا توجه نمایی خداوند رضایت رسول الله را کمک کار توبه کننده اعلام می فرماید و آیا یزید و معاویه و ..... که ذوالقربی و خاندان او را قتل عام نموده اند از کسانی هستند که پیامبر برای آنان طلب مغفرت نماید و ثانیاً آیا عدو رسول خدا جزء اعداء الله و مستوجب دوزخ ابدی نیست و ثالثاً یزید باید فقط توبه از قتل حسین می کرد و نیاز به توبه نداشت از قتل عام خاندان محمد و از اسارت اهلبیت و از قتل عام های بعدی که برای استقرار نظام ضد دینی خود بپا کرد مانند قتل عام توابین و سلیمان بن صرد خزاعی و یاران او و جنگ با .....، که همه موید تفسیر آیه کل یعمل علی شاکله است

پس غزالی و امثال او اگر مدعی هستند که او کلماتی اظهار کرد بداند به استناد این آیه اولاً با توجه به قرائن و شواهد و دلایل موجود فقط برای به خطر نیفتادن حکومت نحس و نجس خود بوده تا غوغا و تنش بوجود آمده را بخواباند و ثانیاً شرایط توبه را علی علیه السلام براساس تفسیر کتاب خداوند اعلام فرموده و آن دارای شرایط و آثاری است و قبولی آن فقط در روز قیامت معلوم می شود و لذا حضرت علی علیه السلام می فرماید گناه نکردن راحت تر از توبه کردن است و جناب غزالی باید می دانست که لعن یزید و امثال او به حکم کتاب خدا قرآن مجید متوقف نمی شود به اظهار توبه آنان زیرا اظهارتوبه آنان به هر دلیل، دلالت بر قبولی آن از طرف خداوند

ندارد و مسلمان موظف به اظهار برائت از دشمنان خدا بواسطه لعن است تا روز قیامت خصوصاً به اینکه بر اساس اخبار و روایات و تصدیق آنان با آیات قرآن مجید خداوند برای قاتلان حضرت حسین و ذوالقربی یعنی دشمنان خود جهنم را خلق نموده است و عذاب خلد و جاویدان را به آنها و طرفداران و توجیه کنندگان جنایات آنان اختصاص داده است و شرط عقل ایجاب می نماید که انسان عاقل بایست از روی احتیاط هم که شده، به جای پیدا کردن راه نجات برای این جرثومه های فساد و تباهی به فکر نجات جان خود باشد که از طریق دوستی با این مجرمین در آتش غضب خداوند سقوط ننماید همانطور که خداوند در کتاب خود هشدار داده است که (و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار .....) و بر مسلمانان است که بر روش و سنت رسول خدا عمل نمایند تا سعادتمند شوند بطور مثال بهترین نماز آن است که بالاترین رضایت را از خداوند علی اعلی به همراه داشته باشد و این رضایت در عمل رسول خدا جلوه گر است که اسوه حسنه است و هر کس مانند ابوحنیفه نحوه نمازی اختراع نماید غیر روش رسول خدا، البته باطل و حرام است از جمله روایتی که از نماز ابوحنیفه آوردند و عدم استقرار اعضاء او روی زمین و یک پای او در هوا را ذکر کردند که اینگونه روش ها خلاف روش رسول خدا و عمل شیطانی و باطل است اگر قرار باشد هر کس برای خود یک روش در عبادت فراهم و خود را هر بار به شکلی درست نماید در واقع ادعای صریح یا تلویحی دارد که روش او بهتر از روش رسول خدا است و به این ترتیب بهتر می تواند موجبات تقرب به خدا را فراهم آورد که این از مصادیق شرک و دشمنی با پیامبر است اگر چنین شخصی به اعتقاد بعضی کافر نباشد، فاسق است زیرا رسول خدا بهترین صورت ظاهر و بهترین کلمات و بهترین حالات را برای بهترین تقرب به پروردگار را برای ما قرار داده است و هر گونه روش دیگر در واقع پیشی گرفتن و رد بر پیامبر و سنت اوست و البته بدعت و هر بدعت گمراهی و هر گمراه در آتش و لذا اگر اینگونه اعمال را توجیه کنی فردا مسلمانان را خواهی دید که هر کدام به شکلی مضحک مشغول نماز هستند عده ای معلق زده در حالی که پاهای آنان به سوی آسمان است، عده ای در حالی که یک دست و سر آنها روی زمین است، عده ای در حالی که خود را از طناب آویزان کرده و مغز سر خود را به زمین زده اند عده ای در حالی که سنگ بزرگی روی سر گرفته و عده ای در حالی که سیخی از تن خود عبور داده و عده ای در حالی که بزور خود را در آب فرو می برند و ..... و چیزی نمی گذرد که مساجد تبدیل به باغ وحش می شود.

پس لعن و صلوات در واقع همان تولی و تبری و همان دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا و همان انجام واجبات و دوری از محرمات و همان امر به معروف و همان نهی از منکر است، و این لازمه شریعت در گذشته و حال و آینده و وظیفه هر مسلمان و مؤمن است که با ابراز لعن دشمن شناسی نماید و با ابراز سلام جلب دوستی نماید، به عبارتی با ابراز لعن، اعلام نفرت از دشمنان خدا کند و با سلام ابراز تشکر از زحمات دوستان خدا نماید

پس این کلام غزالی که در سکوت و نگفتن لعن خطری نیست، پس نگفتن لعن بهتر است، عین رضایت به ظلم و ورود در آتش جاوید غضب الهی است و این طرز تفکر جز اشاعه ظلم و بی عدالتی ثمری ندارد، و لذا در روشهای قضایی جهانی این امر پذیرفته شده است که اینگونه جرائم دارای دو جنبه خصوصی و جنبه عمومی هستند و در جرائمی که این پلید نجس یزید بعمل آورده است نه شاکیان خصوصی او گذشت کرده اند و نه زخم و جراحتی که بر قلب و پیکره عموم ملت اسلام و جامعه اسلام وارد آمده قابل اغماض بوده است و البته اعمال بعدی یزید در واقعه مدینه و خانه خدا و .....، دلیل قاطع و محکمی بر صحت این استدلال است که اینگونه آراءو افکار خطرناکترین و بدترین حربه را برای نابودی شرافت های انسانی و اصول و مبانی اخلاقیات جامعه به دست تبهکاران و خودکامگان و جنایتکاران جامعه خواهد داد و البته گناه غزالی و امثال او که جنایات غیرقابل جبران اینگونه حیوانات درنده جامعه اسلامی را توجیه و تأویل می نمایند از گناه آنان کمتر نیست و ما به عنوان مسلمان اگر کسی رسول خدا را به قتل برساند برای او توبه ای نمی بینیم و برای مانند حسین که به منزله نفس پیامبر است نیز توبه ای نمی بینیم و این گونه دفاع عملی شیطانی بوده و با اعتقاد و آرمان قرآن منطبق نیست

زیرا خداوند امر فرموده که از ظالمان با ابراز عقیده و اظهار لعن برائت بگیریم وگرنه اهل آتش خواهیم بود (..... ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار .....)،

و از طرفی لعن به معنی برائت از عمل عامل و اعلام بیزاری از ارتکاب به آن معصیت است و البته اظهار توبه نه مرتکب را برائت می دهد نه دلالت بر گذشت خداوند از جرم وگناه مرتکب دارد، و اگر در مفاهیم توبه و در مفاهیم تعمد تعمق نمائیم البته لعن بر یزید و معاویه و امثالهم مصداق تفسیر آیه کل یعمل علی شاکله و معنی اتم و اکمل خواهد یافت و اما در خصوص قول دیگر این یاوه گو که ترک لعن را مشروط به توبه می داند، که این سخن نیز مردود است زیرا لعن به اظهار توبه ساقط نمی شود بلکه با قبول توبه حاصل می شود که علم آن در قیامت حاصل است و فرد تا وارد عرصه محشر نگردد نمی داند خدا از او گذشت نمود یا خیر خصوصاً او که به نوعی ما نیز به عنوان مسلمان متضرر از مدعیان علیه او هستیم و لذا علی علیه السلام می فرماید گناه نکردن آسانتر از توبه کردن است و به قطع و یقین ما موظف به اعلام برائت و لعن ظالمین هستیم تا از آنان و عمل بد آنها دور باشیم به حکم قرآن که می فرماید (..... و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار...)،

حالا بحث دیگر در اظهار توبه و اثرات آن در قصاص و .....، اولاًتوبه را بایستی خدا بپذیرد و ارتباطی به تصورات ذهنی ما ندارد که به صرف اظهار توبه کسی او را در رحمت واسعه الهی غرق ببینیم چنانکه از معاویه نقل کرده اند که وقتی خبر شهادت علی علیه السلام را شنید افسوس خورده و اطرافیان گفتند.....، چرا با او جدال کردی اگر او حق بود، پاسخ داد برای ریاست گفتند از خدا نترسیدی از ریختن خونهای ناحق او پاس خداد شما نمی دانید رحمت خدا چقدر واسعه است و...، البته اینها تمام فریب دادن خود است زیرا خداوند آتش جهنم را برای عاصیان و طاغیان قرار داده و خداوند دارای حدودی است که هر کس از آنها تجاوز نماید اعمال صالح او حبط یعنی نیست و نابود می شود و دست او خالی شده و گناهان و جرائم مرتکب شده او را به سوی آتش ابدی و جاویدان سوق خواهد داد و حق است که این کلام علی علیه السلام آویزه گوش باشد به این مضمون که راهی که اول آن قبر و محل ترسناک و وحشتناک است البته بایستی از طی طریق در آن وحشت داشت و لذا قمار بازی با آخرت فقط کار اینگونه افراد بسیار احمق و نادان است و خداوند در آتش عذاب خود کثیر را در مقابل قلیل از جن و انس وعده داده است پس وظیفه مؤمن و مسلمان لعن است تا قیامت برپا شود و انجام لعن به منظور رفع بقاء و دفع اثر سوء اجتماعی آن در جامعه، می بایست صورت پذیرد تا با انجام آن در جامعه مصادیق نهی از منکر تحقق یابد و از تکرار جنایات جلوگیری گردد و بدیهی است چنانچه اظهار تنفر و انزجار که در قالب لعن بر مرتکب ابراز می گردد صورت نپذیرد قبح عمل نیز از بین رفته و جامعه دچار فساد و تباهی خواهد شد و لذا به همین دلیل حکم سنگسار بر زانی و زانیه توسط مردم در واقع نوعی لعن عملی و تبلور اعلام انزجار جامعه از عمل شنیع زنا است و لذا در عمل فردی زنا اعلام انزجار و تنفر با سنگسار که نوعی لعن عملی و اجرای حد است پایان می یابد ولی در زمانی که کسی قاتل هزار نفر باشد، کشتن جز یکبار او ممکن نیست این تنها لعن امت بر او است که می تواند لعن عملی محسوب گردد زیرا قصاص و اجرای حد جز بر قسمتی از جنایات انجام شده ممکن نخواهد شد، جهت دیگر این جرایم و مرتکب آن موضوع ایمان شخص است که آیا ناجی او خواهد بود یا خیر به عبارتی اعتقاد به لااله الاّالله و محمدرسول الله او را نجات خواهد داد یا خیر پاسخ این سؤال با سؤال دیگری داده می شود و آن اینکه اگر فردی به لااله الاّالله معتقد باشد ولی پیامبر را العیاذبالله به قتل برساند نجات می یابد پاسخ اینکه قطعاً خیر زیرا شرط اعتقاد صحیح دوستی خدا و دوستی رسول اوست و دوستی لااله الاالله و دوستی غیر محمد همان اعتقادی است که مشرکین داشتند و آنها بجای محمد بت را در کنار لااله الاّالله داشتند پس در واقع دشمنی با محمد شرک است و دشمنی با اولی الامر هم شرک است، دشمنی با اجر رسالت رسول خدا یعنی قتل عام ذوالقربی شرک است پس شرک تنها بت پرستی سنگ و چوب ظاهری نیست زیرا ممکن است شخص مشرک بتی دیگر اختیار نموده باشد که از سنگ و چوب نیست بلکه او کسانی مانند معاویه و یزید یعنی شیطان های مجسم را که همان ائمه کفر بوده و به سوی آتش دعوت می نمایند را اختیار نموده باشند یعنی همان کسانی که با صاحبان شریعت یعنی محمد و آل محمد دشمنی نموده و

احکام دین را دگرگون و دروغ را یار و حق و راستی را دشمن داشته اند.....، و نفس های محترم و زکیه خداوند را به قتل رسانده اند که در تعبیر و تفسیر کلام خدا که می فرماید (من قتل نفس زکیه کمن قتل الناس جمیعاً) و نیز تفسیر این آیه شریفه که می فرماید (من قتل مؤمناً متعمداً فجزاه جهنم خالد فیها ابدا) که خداوند وعده آتش ابدی به قاتل متعمد مؤمن داده است که این گروه از مصادیق قطعی و بارز آن هستند، مانند معاویه و یزید و نیز پیروان آنان در هر عصر و زمانی که راضی به فعل آنان بوده اند که همه آنها به حکم قرآن دچار حبط عمل و با دست خالی وارد درآتش ابدی دوزخ خواهند شد زیرا به منزله محارب با رسول خدا و مشرک محسوب می شوند و البته جزاء آنها جهنم ابدی است که در آن جاویدان ماندگار می شوند و این جزای مجرمین است که در دنیا قاتل مؤمنین و اولیاء الهی و اولی الامر و فرزندان رسول خدا و اهلبیت عصمت و طهارت و دوستداران و یاران و طرفداران آنها شده اند).،

آیا دفاعی که این مرد ازشیطان نموده یا از یزید درنده که کردار او چشم آل الله علیهم السلام و صالحان امت محمد صلی الله علیه وآله را درباره جگرگوشه آن بزرگوار تا ابد اشکبار ساخته، می تواند پیامبر را مسرور و شاد نماید، آیا بر یک مسلمان وارسته که بر جنایات خاندان پلید اموی آگاه و در حالی که از فقه و موازین آن و نیز تاریخ اسلام و آنچه این جرثومه های فساد و تباهی اموی ببارآورده اند که چگونه در وادی گناه سقوط کرده اند را، بداند و با وجود تمام این مسائل .....، از آنچه که این صوفی نمای یاوه گو آورده و علوم و معارف دین و زندگی از آن بی خبر است دفاع نماید .....، آری این مرد به هیچ وجه از پایان و عاقبت آنچه دستهای (پلید) او به نگارش درآورده است ترس و پروایی ندارد ولی البته خدا به حساب تمام این جرائم اوخواهد رسید و خدا چه نیکو داور و چه خوب دادگری است و قطعاً در روز رستاخیز که پیامبر بزرگوار و وصی راستین او و حسین، سبط شهید او در پای حساب و میزان الهی با این یزید شراب خواره و تبهکار به خصومت و جدال برخاسته و دادخواهی می نمایند، این یاوه گو در آن روز، مکافات و سزا و نتیجه گفتار یاوه و حمایت جنایت بار خود را از آن تبهکاران خواهد دید .....، .....

و در ادامه بحث قبل و یا این گفتار سمعانی از ابوبکر زاهد سمرقندی ..... که آورده است (..... شبی با امام لامشی در یکی از باغهای او بودم و بدون آنکه مواظب من باشد دنبال او رفتم او لباسهایش را کنده و با شلوار وارد رودخانه عمیقی شد و مدتی را در زیر آب رفت و بیرون نیامد من فکر کردم غرق شده است پس فریاد کشیدم و ..... ناگهان پس از ساعتی که شیخ ظاهر شد و گفت فرزندم ما غرق نمی شویم ..... ولی خواستم روی زمین رودخانه که تاکنون کسی برآن سجده نکرده بر خدای سجده کنم .....)،

آفرین بر این سخاوت و بر کسانی که به امثال این هذیانها گوش می دهند و شگفت از این که در طول این مدت طولانی در زیر آب خفه نشد و البته این چیزی جز خرافات قصه پردازان نیست .....، و غلو در محبت و .....،

(کلب گوید آیا اینگونه اعمال فضیلت است، اگر فضیلت بود البته رسول خدا را در اینگونه موارد در حال سجده مشاهده می نمودی ..... و ادعای آنان در اینکه عمل آنان از عمل عبادی رسول خدا بالاتر است البته به منزله شرک و کفر است و در پیشگاه خداوند نیز خلوص در عبادت بالاتر از تحمل مشقت در عبادت ظاهری خشک و بی مغز و عوام فریبانه این جماعت دارد .....)، و نیز ابن جوزی از احمد اسواری نقل می نماید که (هنگام غسل دادن اسماعیل بن محمد وقتی غسل دهنده خواسته بود که خرقه را از روی عورت او بردارد شیخ اسماعیل با دست خود آنرا بر روی عورت خود کشید و آن را پوشانید و غسل دهنده گفت آیا پس از مرگ هم می توان زنده شد .....)، (کلب گوید معلوم نیست خجالت شیخ اسماعیل در زمان فرو کردن پنبه ها کجا رفته است و... بالاخره راوی نگفت که این یاوه ها را به کدام بازار باید ببرد)،

و نیز امام ضیاء الدین وتری آورده است شیخ عقیل بن شهاب منجمی عمری یکی از اولاد عمربن خطاب ملقب به غواص می گفت (خداوند سخن من را در همه چیزها نافذ کرده است و نفوذ کلمه داده و سپس حالت وجد و طرب به او دست داد و برخاسته و گفت ای چرندگان و ای سنگ و ای درخت مرا تصدیق کنید که من هرگز ادعای باطلی نکرده ام، ناگهان حیوانات وحشی از کوه سرازیر شدند و نعره و فریاد آنان در همه خانه ها پیچید و سنگها به رقص درآمدند یکی بالا رفت یکی افتاد و...، و شاخه های درختان همدیگر را در

آغوش گرفتند و پس از این وقایع وقتی او حاضر شد و به خود آمد همه آنها خاموش شدند و هر یک به جای خود و به حال اوّل خود برگشتند) و وتری ادامه می دهد که از این جهت او را غواص می گفته اند که روزی بر کنار فرات سجاده اش را روی آب پهن نمود...)،

(کلب گوید شک نیست که سرازیر شده وحوش نعره زنان برای شهادت و گواهی دادن و رقصیدن سنگها و در آغوش گرفتن درختان یکدیگر را .....، یا روی آب سجاده پهن کردن نواده عمربن خطاب، جز این نیست که این یاوه ها ساخته و پرداخته مغزهای اوهامی و توهمات دروغپردازان جاعل برای غلو درباره شخصیت هایی است که آنان تمایل به بزرگ نمودن آنها دارند، آری البته آنها برای بزرگ کردن خود و رهبران خود یا بایستی با روایات جعلی مقام پیامبر و اولی الامر را کوچک نمایند و یا در مقابل آنان با جعل اینگونه احادیث به دروغپردازی های شاخدار و عجیب و غریب بپردازند بطور مثال اگر پیامبر فرمود حسن وحسین سیدی شباب اهل الجنه اینها هم ببافند که ابوبکر و عمر دو پیران بهشت هستند و...، به راستی آیا با وجود اینگونه غلوها دیگر کسی از معجزات پیامبر تعجب می نماید تا موجبات ایمان او فراهم گردد و...)

و یا آنچه که در باب کرامت ابن مسافراموی از عمربن محمد آورده اند که گفت (..... من هفت سال ابن مسافر اموی را خدمت کردم و از او چیزها خرق عادت زیاد دیدم از جمله ..... روزی به سینه من زد و من کل قرآن را حفظ شدم .....)، آری ای کاش ابن اموی درزمان خلیفه دوم زنده بود و یک ضربت به سینه عمربن خطاب می زد تا او دوازده سال برای حفظ قرآن به زحمت نمی افتاد

و همین ابن عماد آورده است که یکروز عدی بن مسافر به من گفت به جزیره ششم در دریای محیط برو در آنجا مسجدی است شیخی نشسته و .....، او مرا از میان دوشهایم راند پس به آنجا رسیدم پیغام شیخ را دادم و ..... وقتی پیام را به او دادم، او هم از میان دو شانه ام مرا زد ناگهان خود را نزد شیخ عدی یافتم، او گفت که آن شخص یکی از خاصان ده گانه است .....)،

آری ملاحظه می فرمائیدکه جنون هم انواع مختلف و فنونی دارد و کمترین آنها جنون هواداری و غلو در بیان فضایل دروغین است.

و یا یافعی درمرآت آورده است که (..... زنی پسرش را نزد عبدالقادر آورد و گفت ای آقای من می بینم که این فرزند به تو علاقه دارد پس او را بپذیر و عبدالقادر او را به مجاهدت و سلوک سفارش نمود، روزی مادرش به دیدن او آمد دید لاغر و زرد شده و...، به شیخ گفت تو خود گوشت جوجه می خوری و پسرم نان جو و عبدالقادر دستش را روی استخوانهای جوجه گذاشت و گفت به اذن خدا ای مرغ برخیز، ناگهان مرغ صحیح و سالم برخاست و آواز بلندی سر داد و شیخ گفت هر وقت پسر تو به این مقام رسید هر چه خواست بخورد...)،

آیا خواص انبیاء و ویژگی های آنان که در رأس آنها زنده کردن مردگان است به هر مرتاضی داده می شود، اگر چنین است دیگر چه تفاوتی بین نبی مرسل و مرتاضان خواهد بود .....،

و یا آنچه را که شعرانی در طبقات خود آورده که (..... شیخ عبدالقادر گیلانی رضی الله عنه می گفت مدت بیست و پنج سال در بیابانهای عراق تنها اقامت کردم و... طوایفی از مردان غیب و جن نزد من می آمدند و...، خضر نبی در آغاز با من رفاقت کرد او به من گفت همین جا بنشین و من سه سال در همانجا نشستم و هر سال می آمد و می گفت در همین جا باش تا بیایم .....، .....، و یک سال تمام نه خوردم و نه نوشیدم و نه خوابیدم، یک شب که هوا سرد بود در ایوان کسری خوابیدم و محتلم شدم پس رفتم در شط غسل کردم و دوباره خوابیدم و دوباره محتل شدم و رفتم دوباره در شط غسل کردم و... چهل بار این کارها تکرار شد که من از روی ناچاری غسل کردم سپس برای نجات از این مشکل بالای ایوان مداین رفتم تا خوابم نبرد و دوباره محتلم نشوم .....)،

..... خوب در احوالات این عارف نظر کن که یکسال نخورد، یکسال نیاشامید و سال سوم هر دو را ترک کرد و قوای بدنی او زایل نشد بلکه برعکس دریک شب سرد زمستانی چهل بار محتلم شد و آنشب چقدر باید طولانی می شد که در طی آن این شخص چهل بار خوابیده و محتلم شده و پس از آن غسلهایی که کرده و تعدادی که خوابیده و در خلال آن به شط رفته و دوباره به خوابگاه و سرانجام به آن مقدار باقی ماند که به بالای ایوان کسری رفته که خواب از سر او بپرد و لابد اگر این کار را نمی کرد تعداد احتلام های او به چهارصد بلکه بیشتر می رسد و... نگاه کن به خوابهایی که هواداران این شخص در غلو او ساخته اند و...

(کلب گویدپس تفکر کن در آنچه این غلوکنندگان گفته اند که به گفتار دیوانگان شباهت دارد و کسی نیست که از این دیوانه ها سؤال کند که شب زمستانی در درازترین وقت خود چند ساعت است که می تواند این دروغ ها را در خود جای دهد به گونه ای که این شخص بخوابد سپس محتلم شده با خود یکدست لباس بگیرد و روانه شط شود و تطهیر کند و سپس غسل کند و ما فرض می کنیم لباس خود را نشوید و همانگونه به خوابگاه خود برگردد و اگر او قهرمان دو صد متر هم باشد، حداقل یکساعت باخواب و محتلم شدن نوبت بعدی وقت صرف می شود و جمعاً این چهل احتلام چهل ساعت می شود و با توجه به اینکه برای اجتناب از احتلام به بالای ایوان کسری رفته پنج ساعت هم آنجا جمعاً می شود چهل و پنج ساعت راوی کذاب فراموش کرده که یک شبانه روز یعنی شب بعلاوه روز از بیست و چهار ساعت تجاوز نمی نماید و از خود سؤال نمی کند این کدام جانور است که در یک شب چهل بار محتلم شود و از راوی احمق تر و دیوانه تر کسانی هستند که آن را در کتاب های خود بعنوان فضیلت نقل می نماید) .....،

و یا شیخ سید عبدالقادر گیلانی می گوید در آن زمان که جدم معراج نموده و به سدره المنتهی رسید ..... جبرئیل امین عقب ماند و .....، خدای تعالی روح مرا در آن جا نزد پیامبر فرستاد ..... من به حضور او مشرف شده و... جدم رسول خدا بر من سوار شد و جلوی من در دست او بود تا اینکه به مقام (قاب قوسین او ادنی) رسید و آنگاه به من گفت ای فرزندم این پاهای من روی گردن تو و پاهای تو روی گردن همه اولیاء خدا و...،

(کلب گوید آیا کسی شک دارد که گوینده این یاوه ها یا دیوانه است و یا مواد مخدر را بدون هیچ حد و مرز مصرف کرده و .....، قطعاً اگر در این زمان زنده بود پزشکان روانکاو به راحتی می توانستند ریشه های بیماری وحشتناک او و طرفداران او را کشف و آنها را درمان نمایند).

و نیز از شیخ رفاعی نقل شده است که (..... یکی از خادمان شیخ عبدالقادر گیلانی درگذشت، زنش نزد شیخ آمد وگریه کرد و درخواست نمود شوهرش را زنده کند ..... شیخ به عالم غیب نگاه کرد دید که ملک الموت به آسمان صعود می کند و در دستش ظرفی معنوی به شکل زنبیل قرار دارد به او گفت روح خادم مرا بده و او از دادن روح او خودداری کرد شیخ با نیروی محبوبیت خود زنبیل را کشید و از دست ملک الموت گرفت و ارواح همه بیرون آمده به اجساد خود برگشتند.....

پس خدا به او گفت چرا روح خدمتکار او را ندادی و به این دلیل ارواح زیادی از دست تو در رفت و آنوقت ملک الموت پشیمان شد)، (کلب گوید آیا نیاز به تخطئه و تمسخر این روایت هست آیا اگر این گونه یاوه ها را مردم عاقل دیگرکشورها که با اسلام میانه ای ندارند بشنوند، نمی گویند اینها دیوانه هستند، آیا حتماً بایستی دیگران توی دهن یاوه گویان بزنند، چرا ما اینکار را نکنیم، چرا عده ای بایستی مخاطبین خود را احمق فرض نمایند و ..... و در کجای کتب تاریخی ثبت شده که در یکشب چند صد هزار مرده زنده شده اند و ....)،

نیز نقل نموده اند که (وقتی زمان وفات عبدالقادر گیلانی نزدیک شد، سرور ما حضرت عزرائیل وقت غروب نامه ای از طرف خدا آورد و به پسرش شیخ عبدالوهاب داد که در پشت نامه نوشته شده بود این نامه از محب است به محبوب برسد ..... پس عبدالوهاب گریه کرد و به همراه عزرائیل به حضور شیخ رسیده و نامه را به او داد ..... و او متعهد شد که در روز قیامت از همه دوستان و طرفداران خود شفاعت کند پس خدا راسجده کرد و ندا رسید (یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک...) .....)،

آری این موارد نمونه هایی است از اوهامی که دست غلو درباره مناقب شیخ عبدالقادر ساخته و پرداخته است و اگر ما درصدد آن بودیم که همه آنچه درباره او آورده اند..... را نقل نمائیم ..... مجموعه ای عظیم می شد که موجب خنده شما و احیاناً گریه شما را فراهم می نمود.

و نیز وتری در کتاب روضه خود می آورد که (..... در سال ۵۵۵ سید احمد رفاعی با اشاره معنوی به حج رفت و در برابر قبر جدش شعرخواند و ..... گفت دست مبارک خود را بیرون بیاور تا لبان من به فیض بوسه نایل شود پس ناگهان دست پیامبر ظاهر شد و او آن را بوسید و مردم همه تماشا می کردند و این واقعه مشهور و متواتراست ..... و کسی آن را انکار نمی نماید مگر آنکه به دانش روایت جاهل باشد و یا حاسد به مقام نبوت و ظهور معجزه محمدیه باشد و...)، آری این موضوع برای ما مهم نیست که رفاعی دست پیامبر را دیده و آن را بوسیده است یا خیر زیرا آنها بالاتر از آن را نیز نقل نموده اند، از جمله آنکه می گویند شیخ عبدالقادر گیلانی در شب معراج با پیامبر مصاحبت کرده و یاجلال الدین سیوطی شخص پیامبر را در بیداری هفتاد و چند بار دیده است و...، آن دیگری از آن حضرت حدیث نقل می کند و آن دیگری ادعا می کند که پیامبر در کارهایش با او مشورت نموده است .....، و یا شیخ حسن عدوی آورده که .....

(از جمله آن امور تقرب شدیدی بود که آنها به پیامبر داشتند و لکن پیامبر شبانه روز از دید آنها پنهان بود، و عده ای احادیثی از او نقل کرده اند ..... و گفته اند که دیدار پیامبر را گروهی از جمله .....، .....، درک کرده اند)، پس اینها را بخوان و عقل خود را قاضی کن...،

و یا وتری ..... آورده است (با گروهی از علماء موصل به زیارت شیخ محمد غزلانی رفتیم غاری که او در آن ساکن بود تاریک بود ..... او گفت ما روغن و چراغ نداریم ولی به درخت روبروی غار اشاره کرد ناگهان از شاخه های آن درخت چنان نوری متجلی شد که تمام کوهسار را روشن کرد)،

آری بخوانید و تعقل کرده و سپس داوری کنید، و...،

یا آنچه که عمربن علی سرخسی از حافظ بلخی آورده که (..... وقتی او را در قبر قرار دادند فریادی شنیدیم که گفته شد حشرات از مقبره خارج شدند ..... و من عقربها و شیران درنده را دیدم که در وادی و صحرا ریخته بودند و مردم به آنها تعرض نمی کردند...)، ..... این واقعه را حافظ ذهبی نیز نقل نموده .....، و شما به عقل راوی این حکایت مسخره نگاه کنید..... و نیز به عقل ذهبی و روایت او بنگرید که همین شخص یعنی ذهبی وقتی به مناقب مولای ما امیرالمؤمنین می رسد، حتی اگر کوچکترین ضعفی در سند آن نباشد فقط با یک عبارت (من در جانم تردیدی نسبت به آن احساس می کنم) خود را خلاص می نماید،

و یا ابن کثیر در تاریخ خود آورده است که (شیخ عبدالله یونینی متوفی ۶۱۷، در یکی از سالها در هوا به سفر حج می رفت و این امر برای بسیاری از زهاد و بندگان صالح حاصل شده است که در آسمان پرواز می نمودند ..... و اول کسی که این امر برای او حاصل شده است حبیب عجمی از اصحاب حسن بصری بود...)،

البته از ابن کثیر عجب نیست که به این امور عجیب ایمان دارد ولی وقتی به مناقب اهلبیت می رسد که به مراتب از این یاوه ها و موهومات بی اعتبار و خلاف عقل و ..... به ذهن و عقل آدمی نزدیکتر است، بانگ و اعتراض برمی آورد، آری ما همه می دانیم (تعصب) و حب و بغض آدمی را کور و کر می نماید و...،

و یا آنچه را که ابن العلما از شیخ اسماعیل حضرمی آورده است که مطری گفته است که (کرامات شیخ به حد تواتر است...از جمله به ابن معطی ..... گفت در کتابها به تو اجازه دادم و... او همه آنها را یکباره بدون تدریس استاد فهمید...)، ..... ماچقدر شنیده ایم که با تلاش و کوشش و تمرین مستمر، علم و دانش می آموزند ولی آیا شما شنیده اید که علم را با یک کلمه بیاموزند، آیا چنین کرامتی را شما از پیامبران شنیده اید، ..... حتی رسول خدا به عمربن خطاب با اجازه چیزی نیاموخته و به او می گفت معنی کلاله را نمی دانی و به دخترش حفصه می گفت پدرت آن را نمی داند و نیز برادرش خلیفه اول و .....حتی خلیفه سوم که اگر از این راه معارف دین خود را یاد می گرفت هرگز اوراق فقه اسلامی، با آراء دور از کتاب خدا و سنت او آلوده نمی شد...،

و یا آنچه که سبکی از حضرمی آورده است که (حضرمی بر قبرستانی در یمن عبور می کرد .....اول گریه کرد و آنوقت خنده کرد .....، سؤال کردند گفت اول دیدم این اهل قبور معذب هستند، گریه کردم ..... از سوی خدا به من خطاب رسید که به خاطر تو از آنها گذشتم پس صاحب این قبر گفت من هم زن آوازه خوان هستم و حضرمی گفت تو هم جزء آنها هستی و سپس او گورکن را خواست و سؤال کرد این قبر کیست گورکن گفت این قبر فلان زن آوازه خوان است که شیخ شفاعت نمود خدای تعالی او را خیر دهد...)،

البته من نمی دانم که بایستی به کدام یک از این ادعاها تعجب کنم آیا به ادعای حضرمی که بر عالم برزخ آگاهی دارد و پذیرفته شدن شفاعت او درباره اهل قبور و آن زن آوازه خوان و یا بر اطلاع آن قبرکن از این راز که شیخ در ضمیر خود داشت .....، ولی تعجب ما از تو و تصدیقی است که بعضی از بزرگان آنها بر این اوهام و یاوه ها داشته اند

(کلب گوید البته تعجب بیشتر در خطاب خداوند به او از سوی خود است که به حضرمی بدون واسطه گفت که ای حضرمی به خاطر تو از آنها گذشت کردم...)

و نیز در جلد پنجم الغدیر آوردیم که گفته اند که چگونه آفتاب به خاطر اسماعیل حضرمی از حرکت بازداشته شده است، (در آنجا که او و خدمتکارش سفر می کردند حضرمی به خادم خود گفت به آفتاب بگو حرکت نکند تا ما به مقصد برسیم پس خادم به آفتاب دستور داد و آفتاب بلافاصله ایستاد و آنها به مقصد رسیدند پس حضرمی به خادم خود گفت آیا زندانی خود را آزاد نمی کنی پس خادم به خورشید فرمان داد که آفتاب غروب کند و آفتاب هم بلافاصله غروب کرد و فوراً شب همه جا را فرا گرفت .....)، این داستان را سبکی، یافعی، ابن حماد، ابن حجر ..... نیز آورده اند، البته شاید به حکم و فتوی در شریعت هوای نفس، اصولاً پذیرش اقوال یاوه از کسانی که به دل خواه خود سخن گویند و عقل راکنار زده و مانند دیوانگان اظهاراتی بیان نموده اند، جایز باشد ..... و ما از غلو در بیان اینگونه فضایل به خدا پناه می بریم

(کلب گوید در این سخنان یاوه نگاه کن که چگونه خود حضرمی لایق ندانسته است که به آفتاب دستور ایستادن بدهد بلکه به خادمش گفته به آفتاب دستور بده حرکت نکند و بعد بگوید برو زندانی خود را آزاد کن و توجه کن که اگر بگویی رجعت خورشید چگونه می تواند برای حضرمی واقع شود جواب می شنوی که رجعت برای مولای شما امیرالمؤمنین هم بود و.....،

آری آنها وقتی نتوانستند فضایل علی علیه السلام را انکار کنند مجبور شدند عین آن فضایل و حتی بالاتر در حد اوهام ویاوه را به هر بی سر و پایی نسبت دهند تا مقام مولای ما را تنزل دهند لعنت خدا و رسول و ملائکه بر همه این دروغگویان و مفتریان نثار و ایثار باد تا خدا خدایی می فرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین .....)

و یا در آنچه یافعی در مرآت الجنان آورده که (در نزد سید ابی محمد عبدالله دلاوی متوفی ۷۲۱ طفلی بود که مادرش گم شده بود، پس طفل گریه کرد و شیخ باپستان خود که از شیر پر شده بود به طفل شیر داد تا ساکت شد)، و من نمی دانم که چگونه این کتابهای تاریخی از مانند این مطالب مضحک و خنده آور پر شده است و در حالی که بین جامعه علمی مورد مطالعه است...، چه مقدار اعتبار می تواند داشته باشد

(..... کلب گوید واقعاً تصور بفرمائید که چقدر مسخره است که حضرت ابی محمد عبدالله دلاوی با یک من و نیم ریش و پشم، جوجو خود را درآورده و در حالی که مالامال از شیر است به آن کودک شیر بدهد و کسی نبود که به جناب شیخ بگوید از هر دو پستان خود به طفل مرحمت فرمائید که یکی به منزله آب است و دیگری به منزله غذا... و نیاورده اند که زنان عرب برای دیدن این عمل زنانه شیخ جمع شده بودند یا خیر و، نیز معلوم نیست اگر به حد نصاب شیر داده بود شرعاً حضرت شیخ حکم مادر رضاعی و فرزندان او حکم برادر و خواهر رضاعی را برای آن طفل داشته است یا خیر و آیا فرزندان جناب شیخ می توانسته اند شرعاً با آن کودک رضاعی ایشان وصلت نمایند و یا خیر و شک نیست که جناب شیخ قادر به زائیدن هم بوده است ولی چون راوی نمی توانسته نحوه حامله شدن ایشان را توضیح دهد و مردم هم قادر به درک معجزه او نبوده اند از بیان آن صرف نظر نموده و یا ترسیده است که عده ای جاهل به سوی مشاهده عورت وی هجوم آوردند و .....، لذا صرف نظر نموده است ما از این یاوه ها به خدا پناه می بریم)،

و یا ابن حماد حنبلی آورده است که شمس الدین محمد بن ابراهیم کردی .....سه روز بی غذا به سر برد و وقتی که دید سه روز، برای بی غذا ماندن به سر برد، تا چهل روز با تمرین اقدام کرد و...، آورده اند که او چهار روز بدون اینکه احتیاج به تجدید وضو داشته باشد اقامه عبادت می کرد...)،

(کلب گوید و بخت یار بود که امثال این یاوه ها در گینس ثبت نشد وگرنه انکار آن مشکل می شد که چگونه این شخص چهل روز بی غذا به سر برده و چهار روز نه دستشویی رفته و نه خوابیده و .....)،

البته طبع بشر این قدرت را ندارد و شاید این فقیه کرد، در بحث مبطلاب وضو نظر خاصی داشته است و یا آنکه غلو در فضایل این احوالات را ساخته است.

و، یا آنچه را که یاوی در طبقات خودآورده است که (..... احمدبن یحیی شاوی .....، احوال و کراماتی داشته... از جمله اینکه در نزد او چاهی بود که گاهی شیر،گاهی روغن، گاهی عسل و...، هر آنچه می خواستند بیرون می آورد و یک روز بر قاضی عثمان ناشری که در حال موت بود وارد شد و به خانواده او گفت سه سال برای زنده بودن او مهلت گرفتم و پس از آن قاضی سه سال زنده بود .....)،

و من نمیدانم که عمل شاوی با این آیه (اذا جاء اجلهم لایستقدمون ساعه و لایستأخرون .....) چگونه جور در می آید ..... و شاید دانش آگاهی از مرگ را در چاهی که عسل و گاهی شیر و روغن بیرون می آورد ذخیره کرده و این رسوایی که از او می شنویم جای تعجب ندارد زیرا که چاه مال اوست و .....،

(کلب گوید صرف نظر از چاهی که برای شاوی حکم سوپرمارکت را ایفا می نماید تعجب از گرفتن پیمان زنده بودن برای قاضی است که خداوند آن را به احدی از عالمیان نمی دهد که در چه زمان،کجا، و چگونه خواهند مرد...، یعنی نداند به جز ذات پروردگار که فردا چه بازی کند روزگار ولی این یاوه گویان برای خداهم تعین تکلیف می نمایند...)،

و یا آنچه را که ابن عماد در خصوص ابوالقاسم محمدبن ابراهیم آورده که (..... کراماتی داشت ..... از جمله ..... اگر کسی حاجتی داشت به قبر او روی می آورد و کمی قرآن می خواند و سپس حاجت خود را میگفت و سپس جواب می شنید...)،

آری آن جا که عالم بلغزد طبل نواخته می شود و آنجا که جاهل بلغزد جهل او آن را میپوشاند،

و یا آنچه را که در خصوص یحیی شروانی آورده اند که (در اواخر عمر خود به مدت شش ماه هیچ غذایی را نخورد)، البته هرگاه طبیعت انسانی آن را بپذیرد و عقل سلیم قبول کند باید گفت که آفرین بر او و امّا می دانید که .....، و یا آنچه که مناوی در طبقات خود در شرح حال ابراهیم بن عبدربه آورده است که (او روزی به خانه شیخ مدین در روز تولد او وارد شد و همه غذایی که میزبان برای مردم در آن روز مخصوصاً تهیه شده بود را یکجا خورد و یکبار نیز گوشت یک گاو را یکجا بطور کامل خورد و پس از آن یک سال را گرسنه سپری کرد...)،

من دوستی دارم که شکم او چون هاویه جهنم است مثل آنکه در شکم او معاویه آرمیده است، و من در میان سه امر محال حیران هستم چگونه این شیخ یک گاو کامل را خورده است و چگونه یکسال گرسنگی را تحمل کرده و...،

(کلب گوید تعجب از جاعل احمق نیست تعجب از راوی احمق تر و نادان است زیرا شنونده باید عاقل باشد وگرنه از اینگونه سخنان یاوه چه بسیار فراوان از سوی عده ای دیوانه در بین .....، کوچه و بازار بر زمین ریخته است)

و یا آنچه را که از شیخ داوود بن بدر حسینی آورده اند که (در بعضی از نواحی قدس زندگی می کرد و همه مردم آن شهر که او در آن زندگی می کرد نصرانی بودند و جز شیخ و خانواده او شخص مسلمانی یافت نمی شد و شغل همه اهالی آن شهرشراب سازی و شراب فروشی بود و این کار آنان بر شیخ گران آمد و مشغول مراقبت شد تا آنکه (در اثر معجزه او) همه انگورهای آنان به سرکه و آب تبدیل شد و مردم آن شهر از این موضوع عاجز شده و همگی شهر را ترک کردند و جز شیخ و خانواده او کسی در آن شهر نماند)

نظر شما چیست...، درباره شهری که مردم آن هیچ شغلی جز شراب سازی و شراب فروشی نداشتند، آیا این حرفه آنان را از بقیه شغلها که در جامعه شهری لازم است بی نیاز می نماید، آیا مردم نصاری فقط این شغل را داشته و شغلی دیگر نداشته اند و آیا شیخ و خانواده اش بقیه حرفه ها را عهده دار می شدند

(کلب گوید از چه زمان این کار آنها بر او گران آمد و آیا اول شیخ در آن شهر بود و بقیه آمدند و یا آنها بودند و بعد شیخ آمد و چگونه و بعد ازچند سال (ده، بیست، سی، چهل سال) این کار آنان غیرت شیخ را به حرکت درآورد و او را ناراحت کرد و کرامت تبدیل شراب به سرکه چند سال طول کشید و آیا این خاصیت در آن شهر جاودان ماند یک خیر و چرا خبر این معجزه عظما به دیگرمناطق کشیده نشد و فقط به این غلوگویان رسید .....)،

و نیز وتری در احوالات ابوالمعالی سید سراج آورده است که (..... اوبر پشت مردی گوژپشت مادرزاد دست کشید و ..... آن را راست کرد گویا هیچ وقت خمیده نبود و...، و یا یک روز در شهر شام از کنار غلامی که سر گوسفند را بریده بود رد شد و...، به او گفت کارد را دوباره روی گلوی گوسفند بگذار من گوسفند را زنده می کنم... و گوسفند به حالت اول برگشته گویی که اصلاً قبلاً ذبح نشده بود

و... یا نامه ای را به مردی که با پیروان طریقه او بد بود نوشت که .....،خدا در میان این مردم مهری دارد که تقدیرات را با آن رقم می زند و این مهر خاصیتی دارد که خدا از عرش متوجه آن میشود و...، وقتی آن مرد این نامه را دریافت کرد مسخره نمود و وقتی به خانه رسید مرد .....)

(کلب گوید خوانندگان مواظبت نمایند که این کرامت و گفتار را مسخره ننمایند که به اعتقاد این جماعت یقیناً وقتی به خانه می رسند خواهند مرد)

آری این کلام در واقع شعری جالب است ولیکن این گمراهان هستند که از شاعر پیروی می کنند... و چیزی در این اشعار جز دروغ نمی گویند، و نیز مناوی در شرح حال ابوعلی حسین صوفی آورده است که (او دائماً تغییر شکل می داد مثلاً شخصی نزد او می آمد او را به صورت حیوان درنده ای می دید و دیگری می آمد او را به شکل سرباز، دیگری کشاورز، دیگر فیل و...، این تغییر شکل قیافه و اندام او شب و روز نداشت و همیشه انجام می شد و گاهی دشمنان می آمدند او را می کشتند و قطعه قطعه می کردند و به بیابانهای دور می انداختند و صبح که می شد او در خانه خود مشغول نماز بود و او چهل سال در باغ و بوستانی که در بیرون باب البحر بود به سر برد و در این چهل سال نه غذایی خورد و نه چیزی نوشید...)، این کدام احمق است که این دروغها را تصدیق کند .....

(کلب گوید آنچه که این غالیان آورده اند همه را بگذر این چهل سال بدون آب و غذا را معذرت می خواهم کدام خر می پذیرد...)،

و نیز ابن عماد می آورد ..... که جلال الدین سیوطی می گفت (من در بیداری پیامبر را دیدم به من گفت ای شیخ حدیث من عرض کردم یا رسول الله آیا من از اهل بهشتم گفت آری گفتم آیا ..... فرمود بلی .....، شیخ عبدالقادر می گوید از سیوطی پرسیدم تو چند بار پیامبر را در بیداری دیدی گفت هفتاد و چند بار .....)،

البته این مشکل حل شدنی نیست مگر آنکه یک بیننده دیگر نیز همچون سیوطی او را دیده باشد و آن بزرگوار صلی الله علیه و آله به او گفته باشد که سیوطی هفتاد و چند بار دروغ گفته است و یا اینکه کسی از اهل بهشت بیاید و بگوید که سیوطی را آنجا ندیده است ..... در غیر اینصورت ما موضوع را به عقل سلیم حواله می دهیم و...، و البته وقتی این تعداد ملاقات حضوری در بیداری رخ داده پس حتماً در خواب هم صدها بار دیگر دیده اند و...،

(کلب گوید من شک ندارم این بزرگواران اهل مواد و دود و دم بوده اند و در ضمن مصرف مواد مخدر آنان حد و مرز هم نداشته است و لازم بود یک مشاوره پزشکی نیز با روانپزشکان معمول می کردند ..... و البته ما هر بار یک موضوع یاوه را نقد می کنیم و هرچه جلوتر می رویم پرت و پلاها این غلوکنندگان بیشتر می شود، آیا ادعای زیارت پیامبر در بیداری و برگزاری جلسه و گفت و شنود با آن حضرت و ارتباط مستقیم با منبع وحی و خبر دادن از قیامت و بهشت و دوزخی بودن و ..... متضمن کفر مدعی و واجب القتل بودن او نیست)

و ابوعبدالله خفیف از ابوجعفر کتانی پرسید تو چند بار پیامبر را دیده ای گفت بسیار گفت هزار گفت نه گفت نهصد گفت نه.....، هفتصد گفت در این حدود یا نزدیک به آن، و محمد بن محمد زواوی خوابهایی که در این باره دیده را در جزوه ای جمع آوری نموده است و مدعی است که دویست بار رسول خدا را دیده و .....، و شگفت آنجاست که زواوی ..... آورده است که از مالک شنیدم که می گفت (من هیچ شب نخوابیدم مگر آنکه رسول خدا را در خواب دیدم...)،

(کلب گوید این دوستان عزیز آیا از حضرت زهرا و حسن و حسین و علی علیه السلام به رسول خدا نزدیکتر بوده اند و یا حتی همسران رسول خدا .....، ولی هیچگاه این عجایب و غرایب از آنها شنیده نشده است، اگر رسول خدا قرار باشد در بیداری و یا خواب نزد کسی

باشد قطعاً این هیچ شخصی شایسته تر از حضرت زهرا نبوده که از فراغ آن حضرت شب و روز گریه و زاری و ندبه نموده اند و آن همه زجرها و ناراحتی ها که دید ولی رسول خدا در بیداری و خواب نزد آن حضرت نیامد و... ولی در بیداری و خواب به این حد به سراغ این دوستان رفته است و در این ارتباط مستقیم جلسات برگزار نموده و طرح مسائل و اخذ راهکارهای اجرایی و .....، آیا این گزافه گویی ها کفر نیست و مدعی آن به حکم شریعت مشرک و کافر محسوب نمی گردد اناالله و انا الیه راجعون...)،

و نیز آنچه را که محمدبن علی حباک خادم سیوطی گوید (..... روزی شیخ بمن گفت ..... میل داری نماز عصر را در مکه بخوانی به شرطی که تا من نمردم به کسی نگویی گفتم آری ..... پس وارد حرم شدیم و طواف کردیم و از آب زمزم خوردیم و... پس گفت چشم خود را ببند پس ..... خود را در محله جیوشی دیدیم...) که این قصه و بخشی از نظایر آن را در جزء پنجم ذکر و به تفصیل درباره آن توضیح داده ایم...، و یا آنچه را که درباره ابوبکر با علوی آورده اند که (..... ابوبکر باعلوی وارد زیلع شد و همسر حاکم مرده بود و سید به تعزیت او آمد و... پس حاکم به او گفت اگر زن مرده او را زنده نکند او هم می میرد...، پس سید پارچه را از روی آن زن مرده برداشت و او را صدا کرد او جواب داد لبیک و حاضران همه بیرون رفتند ولی شیخ با حاکم ماند تا آبگوشت بخورد و آن زن مدت زیادی عمر کرد...)،

پس با این ترتیب مسیح بن مریم بایست موضوع خصوصیت معجزه خود را که احیاء مردگان به اذن خداوند بود را ترک نماید چون که باعلوی و نظایر او اینگونه فراوان هستند که معجزات آنان با این معجزه او برابری می نمایند و...،

(کلب گوید تازه مدعی است که این مرده زنده کردن را در حضور جمعیتی فراوان حاضران انجام داده و آن هم به خاطر اصرار حاکم .....، پس چطور العیاذ بالله رسول خداعزیزان خود حضرت حمزه سیدالشهداء و جناب جعفر طیار و...، و دختران عزیز خود و..، اصحاب با وفای خود از بدر و احد و...، را زنده نکرد تا مزید ایمان مسلمین و رعب کافرین شود و غم و ناراحتی های فقدان و فراغ آنها را در دل و قلب خود ریخت و برای ناله ها و درخواست های جانکاه آنان مرده ای را زنده نکرد ولی ..... این غلوپردازان با دروغهای خود به دنبال غلو و فضیلت تراشی برای دوستان خود هستند تا عظمت اولیاء الهی یعنی محمد و آل محمد را کم رنگ و یا بی رنگ کنند و...)

و نیز آنچه را که شمس الدین عیدروسی آورده است که ..... امیر مرجان می گفت (..... من با جمعی از دوستان در صنعا بودم که دشمن بر ما حمله کرد .....، و اسب من با جراحات زیاد افتاد و محاصره شدم .....، و من نام ابوبکر باعلوی را بردم ناگهان دیدم او از غیب ظاهر شده و ایستاده ..... او سر اسب من و سر مرا گرفت و ما را نجات داد ولی اسب من درگذشت ومن نجات یافتم .....)،

و یا ابن حماد آورده است که محمد سروی مشهور به ابن حمایل پیوسته از شهری به شهر دیگر پرواز می کرد و شبها به او این حال دست می داد و به زبانهای غیرعربی مانند فارسی، هندی، افریقایی و...، صحبت می کرد... و ازکرامات او اینکه مردم یک شهر بزرگ از دست موش در خوردن خربزه شکایت کردند پس وی گفت در باغهای خود و مزارع ندا دهید که محمدبن ابی الحمایل گفته است از اینجا کوچ کنید پس دیگر موشی در آن شهر نبود)،

البته بر گوشهای انسان خیلی سخت و گران است که بشنود شخصی از شهری به شهر دیگر پرواز کند و این فضیلت را در امت های گذشته و حتی در مورد انبیاء و پیامبران نمی یابید پس مرحبا به پیروان محمد مصطفی که در میان آنان کسانی یافت می شوند که حتی بدون پر که به جعفر طیار داده شده تا در بهشت پرواز کند، در این دنیا پرواز می کنند و .....،

و یا آنچه که در خصوص شیخ علی ذهیب آورده اند که (او بسیاری از اوقات روی آب راه می رفت و هرگاه کسی او را می دید مخفی می شد و هرسال در عرفه بود ولی خودش را از مردم پنهان می کرد...)،

و یا آنچه که درباره سراج الدین عمر عبادی اورده اند که (..... به مدینه مشرف شد که حجره و ضریح رسول خدا بدون آنکه کسی بگشاید .....، باز شد و او داخل ضریح شد و آن حضرت را زیارت کرد و بیرون آمد و قفلهای آن مثل قبل بسته شد)،

(کلب گوید اگر در بازار غلو این حدیث سازان و دروغپردازان با این اوهامی که ذکر شد، دقت شود ملاحظه می گردد که این فضیلت تراشی ها دارای شدت و ضعف است و احتمالاً این راویان در مقابل درجه عقل شنوندگان خود به جعل می پرداختند و اگر عقل شنوندگان اجازه می داد برای فضیلت تراشی خورشید را دو نیم نموده و یا حیوانات کره زمین را به پرواز در می آوردند و یا، هر آنچه که می تواند در ذهن شنونده جا بگیرد آنهم فقط برای اظهار وجود و کم رنگ و بی رنگ نمودن عظمت اولیاء خدا و پیامبران و...،

و در نهایت برای دشمنی با امیرالمؤمنین علی و اولاد آن حضرت تا حضرت مهدی (عج) و پوشانیدن فضایل آن بزرگان از راه دروغپردازی و غلو در بیان فضایل و... برای طرفداران خود انجام می دادند)

و یا کرامتی که برای شیخ محمد بکری از اولاد ابوبکر آورده اند که (..... سالی که آب دریای نیل کم شد او به خدمت کار خود بنام مندل گفت به دریا فرو بر و بگو شیخ ابوالحسن بکری می گوید آبت را زیادکن ..... آب افزایش یافت)،

و یا آنچه که درباره شیخ علوی آورده اند که (..... او سعید را از شقی می شناخت و مانند خدای تعالی زنده می کرد و می میراند و به چیزی می گفت باش بوجود می آمد و... و نظایر آن که جز او کسی آن را نداشته است)،

(کلب گوید اولاً علم غیب که این دروغ پردازان به آن مدعی هستند از اختصاصات حضرت الله است و بزرگان معصوم ما حتی رسول خدا نیز به استناد این کلام خدا (یمحو ما یشاء و یثبت .....) خود را از اطلاق در علم به آن مستثنی می نمودند و نمی پذیرفتند که کسی مانند این دروغگویان اینگونه غیرمشروط از آینده خبر دهد و علم آن را در ید قدرت خداوند می دانسته اند چه رسد به زنده کردن و میراندن و یا خصوصاً علم کن فیکون که دلیل کفر راوی و جاعل و یا بر بی عقل بودن راویان و جاعلان آن است...)، .....،

و یا عیدروسی در کتاب خود آورده است (..... بدانید که کرامات اولیاء خدا، حق است و دلایل عقلی و نقلی داریم و امّا شواهد نقلی همان است که در قرآن و از پیامبر نقل شده و آن سرگذشت مریم و جریح و...، است که پیامبر نبوده اند ولی دارای کرامت بوده اند،

روایت شده است که عمر صدیق رضی الله عنه به هنگام مرگ به زنش که حامله بود گفت دختر بزاید و او هم دختر زائید واز فاروق رضی الله عنه آن قصه مشهور را نقل کرده اند...،

از مرتضی رضی الله عنه نقل کردند که برای غلام سیاهی که دستش بریده شده بود امر کرد تا دست او به حالت اول برگردد و برگشت و امّا کراماتی که از اولیاء خدای تعالی نقل کرده اند جداً زیاد است از جمله آورده اند که بعضی از اولیاء به کوه می گفتند حرکت کن پس آن کوه حرکت می کرد و میگفتند که بایست پس کوه ثابت می ماند، و...)، آری این بود نمونه هایی از کرامات یا افسانه ها و مطالب دروغ و خرافی که در کتابهای ابی نعیم، خطیب، ابن جوزی، ابن عساکر، ابن خلکان، ابن کثیر، سبکی، خوارزمی ..... شعرانی، سیوطی، .....،نورالدین شافعی، ..... و بسیاری کتب تاریخی آنها که مملو از اینگونه خوارق عادات و کرامات هستند، ....

پایان بحث:

پایان گفتار و حاصل بررسی قاطع، پس از اینهمه مباحث طولانی که در بخشهای ششم و پس از آن ادامه داشت و در آن احوال خلفای سه گانه و پس از آنها معاویه بن ابی سفیان و همه کسانی که به نام اولیاء و پیشوایان و علماء اسلامی بدست غالیان و افراط گران و ستایندگان گردآوری شده، تصویر کاملی از غلوکنندگان یعنی کسانی که در توصیف و ترسیم چهره ها و شخصیت ها راه افراط را پیش گرفته اند، برای ما حاصل می شود، .....، آیا بکار بردن کلمه غالی برای مدح خاندانی که در صله فضایل و برتری ها غوطه ور هستند و با زبان وحی و منطق قرآن ستوده شده اند و از طریق نصوصی که از رسول خدا باقی مانده بر قله های افتخار قرار دارند و...، شایسته است و یا اینکه بکار بردن کلمه غالی برای کسانی شایسته است که احوال قومی را بیان نموده اند که هیچ نصیبی از فضل و کرامت نداشته اند و تنها با احادیث دروغ، اعمال دروغین ..... آنها را ستوده اند، و شما روزگار بی مقدار را ببینید که چگونه افرادی را که به این ناکسان این مقدار فضایل و مکارم وصل کرده اند که استحقاق آن را نداشته و اصولاً با حالات درونی آنها نیز مخالف است...، نام غالی نداده اند ولی ستایشگران خاندان وحی و نبوت که در اوج انوار هدایت قرار دارند و... والایی مقام آنان از حیطه اندیشه ما

خارج است را غالی نامیده اند ..... ما این مباحث را مفصل آوردیم تا بصیرت ها را روشن و اندیشه ها را بیدار کنیم و خواننده گرامی شخص راستگو را از دروغگو و دوست را از دشمن با زشناسد ..... و البته آنکه از روی دلیل زنده شد حیات یابد و...

خلاصه جلد بیست و دوم: کتاب شریف الغدیر حضرت علامه امینی رحمه الله علیه

شعرای غدیر در قرن نهم:

ضیاء الدین هادی تولد ۷۵۸، وفات ۸۲۲...

(.....، خدای را سپاس که روان و جان را آفرید .....، آنگاه بر کسی درود باد که شرافت او از همه آفریدگان بالاتر و از همه عرب و عجم گرامی تر است، یعنی سلام و درود خدا بر محمد مصطفی که از قبیله مضر برگزیده و خاتم پیامبران و نمونه اخلاق ستوده گردید، پس تو از آن غلوی که نصاری درباره پیامبر خود (مسیح) می کنند بگذر و خارج از آن هرچه میخواهی درباره پیامبر اسلام از صفات نیکو بگو و قضاوت کن، .....، این طریقه و مذهب ماست که پیشوای پس از مصطفی، حیدر پهلوانان و دلیران است، یعنی علی امیرالمؤمنین، آن کسی که خدا او را به قسم خود، مخصوص و در آیات مبارک(قرآن)، به آنگونه او را به فضل ستوده است که من هرگز قادر به نظم درآوردن آن اوصاف نیستم، درباره او رسول خدا و سرور و پیشوای ما در ایام حج و روز غدیر خم فرمودند: (هر که را که من مولا و پیشوای او هستم، علی نیز سزاوار پیشوایی و ولایت اوست)، پیامبر بزرگوار در ضمن خطبه زیبا و غرایی که در میان جمع حاضران، ابوالحسن گرامی را در آن روز گرم و سوزنده .....، معرفی فرمود تا بعد از آن حضرت گمان نبرند و نگویند که نص رسول خدا (ص) پنهان و پوشیده ماند، .....،

پس علی بدینگونه پس از مصطفی جانشین آن بزرگوار است، او فضیلت والای تقدم بر ایمان را بر همه دارد، او کسی است که بر هیچ بتی سر فرود نیاورده و آنها را ستایش نکرده و در هر خیر و کمال بر همه سبقت داشته، و در هر جنگی ثبات قدم ورزیده، او اول کسی است که به قبله مسلمانان نماز خوانده است و آگاه ترین مردم بر قرآن و احکام آن است، او در میان مردم، نزدیکترین مردم در قرابت و نزدیکی با رسول خداست، و برترین خلایق از حیث فضایل و مناقب و جنگاورترین همه درپیکارها و با همتی والا و... و آنجا که فاجران بیچاره روزه نمی گرفتند، او شبانگاهان بیش از همه عبادت می کرد و در ایام وجوب روزه، روزه می گرفت، او در گفتار فصیحترین و در بیان بلیغ ترین و در دادرسی عادل ترین مردم بود، او از همه خوشروتر، از همه مهربان تر، و در برابر خواهش دیگران از همه کریم تر و بخشنده تر بوده است .....، پس چگونه می توانی کسانی را که در حلم و اخلاق و خصال و در شجاعت و فضل و بزرگی و تدبیر و ورع و کرم و بخشش عالم گیر و...، با او قدرت برابری ندارند، را بر او مقدم بداری و...)،

این شاعر بزرگ سید جمال، ضیا ءالدین هادی پسر .....، پسر ابراهیم پسرحسن پسر علی بن ابی طالب است، .....، او یکی از شخصیت های بزرگ کشور یمن است .....، او صاحب کتب و رسالات و اشعار و منظومه های بی شمار است تا جایی که شیخ فقیه محمد بن علی بن ناجی در حق او گفته است که مراد رسول خدا از این کلام که فرمود (..... از فرزندان حسن شخصی خواهد آمد که از زبان او شعر مانند آنکه از زبان افعی سم بیرون می آید خارج می شود .....)، این بزرگوار است ..... از تألیفات این شاعر بزرگ (کفایه، نظم، الطرازین، الرد علی بن العربی، هدایهالراغبین الی مذهب اهل بیت الطاهرین، .....)، این شاعر با دانشمندان یمن جنوبی مانند ..... مقری و نظاری و ابن خیاط .....روابط نزدیک داشته و نیز با .....، مراسله و مشاعره داشته و ..... نام او در نزد بزرگان همه کشورها حتی در مصر با

وجود خشونت و دشمنی اهالی آنجا مورد احترام و زبانزد بود، چنانکه شرح حال او و برادرش را حافظ علامه ابن حجر عسقلانی مصری، در تاریخ خود آورده و از هر دو آنها تعریف و تمجید نموده است ....

حسن آل ابی عبدالکریم:

(..... فروغ چکامه من در بدیع اصول شمرده می شود...، امامی که بر دوش پیامبر صلی الله علیه وآله صعود کرده و حاسدان به منزلت او از مقام شرف نزول کرده و از جایگاه خود پائین افتاده اند، او بود که قرص نان جوین خود را به سائل بخشید و دربرابر، به فرمان خداوند قرص خورشید که غروب کرده بود طلوع کرد، ..... و آن بیعت بزرگ دیگر که (خم) نامیده می شود و پیامبر در موضوع آن خطبه خواند و آن بیعت را به امت اعلام نمود، .....، پیامبر از بالای جهاز شتران، دست راست علی را گرفته و می فرمود، همگان آگاه شوید و گوش فرا دهید و به هر کسی که در این جمع نیست خبر دهید، و هر بزرگ وکوچکی از شما، این پیام را به دقت آویزه گوش نماید که من از جانب پروردگار آسمان ها، این پیام را می دهم که: (هر کس را که من سرور و پیشوا او هستم، این علی هم پیشوای اوست، این علی پیشوای مؤمنان است، و هر که جز او این ادعا را نماید، تبهکار و نادان است و همگی در حالی که مرض هایی در دلهای آنان پنهان بود، می گفتند: (ای علی تبریک بر تو، مبارک باد بر تو)، چه کسی مانند علی است که محمد بهترین پیامبران دوست و یاور اوست .....، ای اسدالله، ای آن کسی که دلاوری و شجاعت تو، کام دشمنان راتلخ کرده است .....، ما ترا بر مصیبت فرزند شهید تو تسلیت می گوئیم، و این سوگ و ماتمی است که بر اهل آسمان نیزگران و سنگین است، ای علی، حسین فرزند گرانمایه ترا، بدترین مردم یعنی کسانی که از راه راست منحرف بوده و ازتبهکاران محسوب می شدند، به کوفه دعوت کردند و هنگامی که او بر اساس این دعوت به سوی آنان رفت، پیمان دعوت خود را شکستند، .....،

آری این حیله گران و مکاران هستند که همیشه از راه راست منحرف می شوند، و .....، آری آنها کینه های خود را از کشته شدگان خود در جنگ بدر به اینگونه آشکار کردند و آنچنان نمونه هایی از پستی و رذالت با حیله گرینشان دادند که همیشه در بلندی ها تاریخ به چشم می خورد، (آن قوم کافر و مشرک)، او را محاصره کردند و همه در کنار فرات فرود آمدند بگونه ای که خاندان رسول الله از آن آب گوارا نمی توانستند سیراب شوند و رفع تشنگی کنند، پس سرورما حسین علیه السلام وقتی ملاحظه کرد که آن قوم اینگونه به ورطه گمراهی افتاده اند و در موقعیتی است که اوضاع به کلی دگرگون می شود، در میان یاران و دلاوران خویش بپاخاست و با نرمی و مهربانی به آنها خطاب نمود، ..... که هان ای یاران، اکنون که شب دامن خود را بر زمین گسترده و همه جا را فرا گرفته است، شما بروید، شما انجام وظیفه کردید و پستی و مذلت را نپذیرفتید و این قوم فقط قصد جان مرا دارند .....، پس همگی از این سخن مولا گریه و زاری و فغان سر دادند و اظهار نمودند، جان ما فدای تو باد و البته جان ما در راه تو قیمتی و بهایی ندارد و این کمترین چیزی است که آن را فدا میکنیم، و هرگاه ما تو را که در روز قیامت راه نجات ما هستی در میان دشمنان تنها بگذاریم، و ترا به دشمن تسلیم کنیم، در آن روز در پیشگاه رسول خدا و داماد او علی و دخترش زهرای بتول چه عذری خواهیم داشت، پس آن بزرگوار فرمود: ..... خدابه شما پاداش نیک عطا فرماید و البته من در روز قیامت وسیله نجات شما خواهم گردید.....، پس یاران حسین چنان استوار ایستادگی نمودند که گویی کوههای بلندی در برابر آن قوم شقی بودند و در تقدیم جان مانند سیل خروشان جود و کرم می ورزیدند و در میدان رزم، به مانند شیران دلاور که بیشه های مرگ، میدان تاخت و تاز آنان است می خروشیدند، ..... همان فدائیان راه خدا که بر روی اسبهای تیزرو آرام می گرفتند، همان بزرگواران و بخشندگانی که بذل جان، هدیه آنان محسوب و نوک تیز نیزه ها آرامگاه آنان بود .....،

اینان خروشیدند و حمله بردند و اندوه دل از خاطر حسین زدودند و با چنان عزمی بلند به جهاد برخاستند که گویی آن اراده بر بالای ستاره سماک مکان دارد ...و جانبازی کردند و ضربه های تیغها و نیزه های آنان با سختی و صلابت بر دشمنان آنان فرود آمد و...، آری گویی یاران حسین که اطراف آن بزرگوار حلقه زده اند، مانند شیربچه هایی هستند که پیرامون شیر فراهم آمده اند .....، یاران حسین به درجه ای رسیده اند که در هر فضیلتی بر همه پیشگام و به مقامات ارزنده ای دست یافته اند که هیچ آرزومندی به آن مقام نرسیده است،

این اصحاب باوفا با دیده بصیرت و به نیروی ایمان، حوران بهشتی را دیده و در پهنه آرزو و امید به آنها رسیده و ارواح پاکباخته خود را نثار راه حق نموده و مرگ را عین سعادت و آسایش خود می دانند.، آری آنان تا آنجا که اقتضا داشت، حق حسین را بر خود ادا کردند و البته چنین یاران باوفا کمیاب هستند،

آه که بدنهای بی جان این پاکان در پیشگاه امام آنان بر زمین افتاده و بادهای سخت بر آنها دامن گسترده بود، و تن های برهنه آنان از گرد و خاک نبرد کفن پوش گردیده و خون سینه آنان به عوض آب فرات پیکرهای آنان را غسل داد و از آن گروه یاران جز خود امام و حضرت زین العابدین که بیمار بود کسی بر جای نماند تا سرانجام خود امام به خاک و خون غلطیده و همه اطرافیان و خویشاوندان او نقش زمین شده بودند، آری و البته هر آن کسی که با فرومایگان در آویزد به ظاهر اینچنین گزند می بیند، حسین امامی است که بر دشمنان چنان مانند علی حمله کرد که از آتش آن کوههای بلند متلاشی می شد،.....، همان امام که با دلی شکیبا و با بردباری شگفت در برابر شداید از راست و چپ سراغ این کشته گان را می گرفت و در این هنگام بود که امام حمله می کرد و دشمنان از ترس پای به فرار می گذاشتند، گویی که این علی است که در قلب صفوف لشکر دشمنان به حرکت درآمده است، ..... در این زمان لشکر دشمن حمله ای ناگهانی بر او صورت داد و شمشیرها و نیزه های کوچک و بزرگ از هر سو باریدن گرفت ولی امام چنان حمله ای بر آنان کرد که جمع دشمنان را مانند گربه هایی که از صدای برخورد تیغ ها گریزان می شوند پراکنده نمود

و در اینجا بود که آن امام را چنان تیرباران کردند که از قوای امام جز اندکی برجای نماند، و او تشنه لب از اسب به زمین افتاد و بر روی تلهای خاک مسکن گزید و اسب آن حضرت به سوی خیمه ها روانه شد در حالی که بر پشت خود دیگر آن امام بزرگ و حمله کننده را نداشت، بانوان مطهر از خیمه ها با آه و افغان خارج شدند و بر مولا و سرورشان حسین ندبه و گریه سر دادند، پس ای حسرت و آه بر آن زمان که سکینه دختر او نزد اسب آمد ودر حالی که بر سینه او بوسه می زد چنین می گفت (..... ای پدر، تو مانند ماه تابان بودی که به نورت همه مردم را ارشاد میکردی ولی در نهایت کمال، ناپدید شدی، تو بر جهان هدایت، مانند چراغی پرتوافکن بودی ولی طرفداران پستی و ذلت تراخاموش کردند و برای شریعت پیامبر کسی که بتواند این کار ترا انجام دهد نمانده است، ای پدر تو نوری الهی بودی که تراخاموش کردند،

اما بایست دانست که همه کارها به سوی خدا باز می گردد، ای پدر ای باغ و گلستان مجد و شکوه، وقتی تو رفتی همه گیاهان عزت و بزرگواری که طراوت و شادابی داشتند، همه پرپر شده و خشکیده اند، ای سرور، این داغ تو بر اسلام خیلی گران است و برای مردم نیز این داغ بی نهایت عظیم و بزرگ است،

پس آنگاه حضرت زینب به سوی اسب آمده و در حالی که سرگشته و پریشان و اشک بر رخسار او جاری بود و در این زمان اسب را غرقه در خون دید که پوشش خود را انداخته و آغشته به خاک و خون است، .....، آنگاه از زنان پاک سیرت که پیرامون او بودند ناله و زاری بلند شد، و فرمود ای برادر، امت سفارشهایی که محمد صلی الله علیه وآله در مورد ما کرده بود، همه را کنار گذاشته و مردم نادان، ترا به کینه پیامبر و به خاطر دشمنی با او هلاک کردند، ای برادر وحشیان بنی امیه بر ما چیره شدند و بندگان و حرام زادگان بر ما سیادت یافتند، و اگر رسول خدا و وصی او (علی)، زنده بودند، کدام دست جرأت داشت که به سوی تو به بدی و ستم دراز شود،

پس آنگاه شمر ملعون یعنی همان سنگدلی که کفر سراپای او را فرا گرفته و در تمام وجودش ریشه دوانیده بود او را کنار زده و رگ گردن آن تشنه بزرگوار را برید و اینجا بود که ریشه ها و شاخه های مکارم و بزرگواری قطع و رشته های استواراسلام، سست و ارگان هدایت، نابود گردید، و بدینگونه بزرگ مرد، جهان معانی و افتخار، زبان از گفتار بست و فرشتگان وجن و انس، همه بر او نوحه سرایی کردند، .....، افسوس بر آن دیاری که آن تن پاک بر خاک افتاد و سرش بر روی نیزه ها به حرکت درآمد، .....، و این مصیبت عظیم بر اهل زمین سخت ناگوار و بر اهل آسمان سنگین و غیرقابل تحمل است،

آری فرزندان رسول خدا و خاندان وحی در خاک کربلا برهنه بر خاک داغ و تفتیده کربلا افتاده ولی خاندان (حرب)، در کاخ ها خودآرمیده اند، و شگفت که یزید بر تخت خلافت تکیه زده و حسین بر خاک کربلا کشته شده است، فرزند رسول خدا و پیشوا وامام امت و سرور همه انبیاء (یعنی حسین)، با لب تشنه و مظلومانه به قتل رسیده است.

همان حسین که سلاله پیامبر برگزیده و حبیب خدا و فرزند فاطمه است و به راستی چه زیبا این شعر را صاحب معالی علی حلی سروده است که .....، (در میان مردان بزرگ هیچ جد عظیم الشأن به کمال محمد صلی الله علیه وآله نیست و در میان بانوان، هیچ زنی به جایگاه رفیع حضرت فاطمه علیها السلام نیست، بر حسین علیه السلام این افتخار بس که چنان جدی و چنان پدر و مادری دارد...)،

ای مولا و پیشوای حق، سیل اشک از دیدگان من خشک نخواهد شد و اندوه و سوگ من مدام خواهم بود و هرگز کم نخواهد شد...، من در عزای تو به اسلام و هرچه که نماد مجد و بزرگواری است تسلیت می گویم و البته اندوه اهل اسلام و بزرگواران عالم درباره تو اندوهی جاودانه است، ای شترسواران و ای کاروانیان که از کربلا گذر می کنید، در این سرزمین توقف کنید و درآن طوافی بجای آورید و بگوئید: (ای فرزند پاک پیامبر هدایت، محمد صلی الله علیه و آله و ای کسی که سلاله علی و فاطمه بتول هستی و ای سرور همه آفریدگان، ای کسی که همه پرچم ها به سوی زیارت او باز می گردند، اگر روزی بنی امیه مقام تو را درک نکردند، باکی نیست زیرا که مقام و قدر و منزلت تو نزد پروردگار عظیم است و اگر روزگار ترا در دیار غربت غرقه در خون در خاک افکند، چه باک که در سرای افتخار جاودانه آرمیده ای، ..... و هرگاه شما را از نوشیدن آب فرات منع نمودند البته در بهشت از شراب سلسبیل سیراب خواهید شد،

ای مولای من همه آرزوهای من بر امید پیروزی و نصرت شما بسته شده و دل من بر محبت و ولایت شما اهلبیت بسته شده است، مدتی که برای گرفتن انتقام شما سپری شده، البته بسیارطول کشیده است، آیا وقت آن نرسیده که ستم بزرگ از زمین برداشته شود، پس در کدام وقت آتش سوزان قلب ما فروخواهد نشست و این دل رنجور داغدیده، کی بهبود خواهد یافت و در کدام زمان، این شکستها در سایه دولت پیروزمند عدل و داد (موعود خداوند) جبران خواهد شد و همان دولت مظفر و پیروز که به امن و سعادت بشریت رهنمون می شود،

خدایا چه هنگام بساط عدل مهدی سلام الله علیه گسترده و بساط ظلم و بیدادگری به کلی برچیده، و کینه و دشمنی از بین خواهد رفت، آری فقط در آن زمان است که دین آل محمد صلوات الله علیهم پیروز و کفر سرنگون و خوار خواهد شد و بعد از آن همه ظلمت اندوه و غم، نور سرور و شادمانی دیده خواهد شد و سفره نعمت های گوارا خداوند در همه جا پهن و گسترده خواهد شد.

ای خاندان طه که همه پاک و مطهر هستید، من به روزی دل بسته ام که در آن روز گفتنی های فراوان دارم، من در آن روز که فقیر و بیچاره هستم، امیدوارم از لغزشهای من درگذرید، زیرا که شانه های من از گناهان سنگین است، من شما خاندان را مدح کرده ام و می دانم که نجات من در همین است و آگاه هستم که چه پاداش بزرگی خواهم داشت...، این شعر من که برروی منبرها مورد توجه قرار گرفته است، نشان می دهد که چگونه این دوستدار شما در غم شما آزرده و نغمه سرایی نموده است،

و این چکامه ای است که در سال ۷۷۲ سروده شده و پدیدآورنده این چکامه (عروس سخن)، حسن آل ابی عبدالکریم مخزومی است .....، تا آن روز که نام شما برده می شود، درود خدا بر شما بزرگان باد و البته نام شما جاودانه تاریخ خواهد ماند و هیچگاه از صفحه دلها پاک نخواهد شد.)،

او یکی از شاعران شیعه قرن هشتم است...،

شعراء غدیر در قرن دهم:

شیخ کفعمی: متوفی (۹۰۵):

(..... خرم و مبارک باد روز غدیر، روز بهروزی و شادمانی، روز کامل شدن دین خدا، روز اتمام نعمت پروردگار بخشاینده، روز رستگاری و نجات، روز صلاح پذیرفتن تمامی امور، روزی که مرتضی، پدر حسن و حسین، امام بزرگوار به امیری رسید و روزی که توسط جبرئیل خطاب تقدیر پروردگار دانا و توانا نازل شد، روز مبارکی و سلام مصطفی و خاندان پاک و تابناک او، روزی به نام غدیر که ولایت علی امیرالمؤمنین شرط ایمان گردید، روزی که ولایت علی به همه خلایق که بینایی وشنوایی داشتند عرضه شد، علی وصی پیامبر و یار و دوستدار او و نابودکننده کفر و کافران است، او بارانی است که در خشکسالی می بارد و اوست که همسر گرانمایه حضرت زهرا و یار و یاور رسول خدا و چراغ تابنده اسلام است، او مایه امنیت شهرها و کشورها و ساقی بندگان صالح در روز قیامت از حوض کوثر با شربت خوش گوار است و او آن کسی است که ستاره در خانه او فرود آمد و با جن در ژرفای چاه به نبرد برخاست، تو فضایل او را از جنگ بدر و احد سؤال کن، .....،

..... و عظمت دلاوری او را از عمرو و مرحب بپرس و در روز صفین و در شب (هریر)، شخصیت والای او را بررسی کن تا بدانی وآگاه شوی که تا چه اندازه، دین خدا را با شمشیر آخته و عزم آهنین خود، در نبردها یاری کرده است، او کسی است که بیست و شش نبرد هولناک و رعب آور در التزام پیامبر هاشمی بشیر و نذیر داشته است و او در زمان رسول خدا فرمانده جنگهای سریه بوده و جز او کسی فرمانروایی نداشته .....)

این ابیات را کفعمی در آرامگاه مقدس سیدالشهداء در کربلای شریف سروده و در آن هنگام در سنین بالای پیری بوده است... و نیز می گوید (..... و بعد از آن، روز غدیر خم را روزه بگیر و در هجدهم آن ماه، این شعر مرا بکار ببر، و آگاه باش که در چنان روزی، نص امامت مرتضی علی بر پیامبر نازل شده است و به راستی که در این روز اسلام کامل گردیده و آن روز روزی است که فضیلت آن را قلمها نمی توانند به شماره بیاورند، و روزه گرفتن در این روز با یک عمر روزه گرفتن برابر است....) .....،

او یکی از بزرگان علم و ادب در قرن نهم است و ازکسانی است که پرچم حدیث را در همه جا به اهتزاز در آورده ..... و با تألیفات مهم و با احادیث و فضل فراوان خود مردم رابهره مند نموده است، و تمامی این فضایل، با تقوی و ورع بسیار او توأم بوده است...، تبار گرانمایه او به تابعی بزرگ حارث بن عبدالله اعور همدانی می رسد ..... او از فقهای بزرگ شیعه بوده و... از جمله تألیفات او (۱- المصباح، ۲- البلد الامین، ۳-شرح الصحیفه، ۴- المقصد الاسنی، ۵- محاسبه النفس، ۶- کفایه، ۷- تفسیر، ..... ۴۹- مختصر نزهه)، .....

پدر این شاعر یعنی شیخ زین الدین علی جد، جد شیخ بهایی است...، شیخ کفعمی، این شاعر بزرگ در کربلای مشرفه به سال ۹۰۵ وفات یافته و اهل بیت خود را وصیّت نموده است که او را در حایر مقدس در ناحیه عقیر دفن نمایند و گفته است (..... به خاطر خدا، از شما می خواهم که پس از مرگ مرا در خاک عقیر به خاک بسپارید، زیرا که من در آنجا همسایه شهید کربلا و سلاله رسول خدا، آن بهترین پناهگاه خواهم بود و آنجاست که من بدون آنکه با نکیر و منکر بحث و گفتگویی داشته باشم در آرامگاه خود بدون هیچ هراسی خواهم آرمید و آن روز که مردم از شعله شراره و آتش جهنم وحشت زده خواهند بود، من در جایگاه خود و در روز رستاخیز در امان خواهم بود و من تجربه کرده ام که اعراب، مهمان خود را گرامی می دارند و او را از رسیدن هر گزندی نگهبانی و حمایت می کنند، بنابراین چگونه ممکن است که فرزند رسول خدا از کسی که بدون هیچ یار و یاوری به پناه اوآمده است دفاع ننماید و این عار است که صاحب قلمرو و حکومت، شترسواری را که در آن محدوده گمراه شد را یاری وحمایت ننماید .....) .....،

(کلب گوید حال و احوال این اولیاء خدا چنین است که در درجات بالای تقوی و ورع و خدا ترسی باز هم چنین خائف و ترسان و پناهنده بوده اند و ما به خدا پناه می بریم و با دست خالی و روی سیاه و از ساحت قدس اقدس او می خواهیم تا به حق مقربان درگاه خود و به برکت محمد و آل محمد (ص) در دنیا و آخرت ما را سعادتمند و از شفاعت این بزرگواران بهره مند نماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین...).

عزالدین عاملی (متولد ۹۱۸– متوفی ۹۸۴):

(..... تباری دارم که شایسته احترام است و نسبت و پیوندی با ولایت عظمی دارم، من در روز رستاخیز...، برادر مصطفی و پدر دو سید اهل بهشت، آن کسی که همسر فاطمه و داماد رسول خدا است را، با فریاد صدا کرده و او را به یاری خود طلب خواهم نمود، زیرا او شخصیتی است که محبوب پروردگار بزرگ است و ..... و مطابق نص صریح حدیث غدیر پیشوای بندگان است، اوست که اندوهها را از قلب ها می زداید و از اسرار قلوب آگاه و به فرموده خدای دانا پاک و مطهر است .....)،

این ابیات ابتداء قصیده ای است که شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی پدر شیخ بهایی سروده است و سپس آن را به طور مبسوط شرح نموده و در آن فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به روایت اهل سنت نقل نموده است و از جمله در تفسیراین مصرع (..... و مولی الانام بنص الغدیر...) آورده است که مقصود از آن واقعه غدیر خم است و پس از آن حدیث غدیر را ذکر نموده که خلاصه آن اینست (..... احمدبن حنبل آن را با شانزده واسطه و ثعلبی با چهار طریق در تفسیر آیه (یا ایهاالرسول بلغ ما انزل الیک من ربک...) آورده اند، و ابن مغازلی آن را به سه طریق نقل نموده و آن را در کتاب (جمع بین صحاح سته) آورده و به گفته ابن مغازلی، حدیث غدیر خم را حدود یکصد نفر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل نموده اند، و محمدبن جریر طبری مورخ مشهور، حدیث غدیر را از هفتاد و پنج طریق نقل نموده و کتاب ویژه ای در آن باب به نام (کتاب الولایه)، نوشته است، و حافظ ابوالعباس احمدبن عقده، این حدیث را از یکصد و پنج طریق نقل نموده و کتاب ویژه ای در این موضوع تألیف نموده و...، این همه از حد تواتر گذشته است و این حدیث در باب امامت و وجوب طاعت، نص واضح و معتبر است که عقل سلیم نادرستی هرگونه توجیهات بلاوجه را اثبات می نماید، و نیز حال و مقام حدیث هم آن توجیهات بلاوجه را رد می نماید، درآنجا که رسول خدا (ص) می فرماید (..... آیا من بر شما از نفسهای شما اولی و برتر نیستم، و معنی این عبارت بعد از نزول آیه (یا ایها الرسول بلغ .....)، و نظایر آن کاملاً روشن است و اصحاب تأویل از معنی شعر ابوالطیب غفلت کرده اند که گفت: (فرض کن که من بگویم این صبحگاه روشن و این طلوع درخشان صبح، شب تاریک و ظلمانی است، آیا با این گفته من، اهل عالم و مردم دنیا از پرتو روز محروم خواهند شد؟)،،

..... این شاعر در خاندان و تبار و خانواده ای که از روزگار علی علیه السلام بواسطه ولای خاندان عترت و عصمت به شرافت و مجد موصوف بوده است، پرورش یافت و بی جهت نیست که امیرالمؤمنین علی علیه السلام عقیده و اعتقاد و ایمان صحیح جد اعلای این شاعر یعنی حارث بن عبدالله اعور همدانی، را در هنگام وفات تصدیق نموده و او را به صدق ولایت و محبت خود بشارت داده است... و این شاعر این انتساب افتخارآمیز جد خود را در نامه ای که به سلطان شاه طهماسب و به سال ۹۶۸ و به خط خود نوشته، ذکر نموده است، ..... و فرزند او جناب شیخ بهایی نیز به اجازه ای که به سال ۱۰۱۵ به مولی صفی الدین محمد قمی صادر کرده، به این انتساب اشاره نموده و آن رادر ص ۲۷۹ کتاب کشکول خود آورده است، (..... از نهج البلاغه، از نامه ای که امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث همدانی، جد گردآورنده این کتاب نوشته است...) و نیز بسیاری از اعاظم و بزرگان و مشایخ امت که به انتساب افتخارآمیز شاعر به آن اجداد پاک تصریح نموده اند که از جمله آنان (..... شهید ثانی، شیخ حسن صاحب معالم، بایزید بسطامی دوم، سید ماجد بن هاشم بحرانی، ..... و جناب شیخ جعفر حظی بحرانی متوفی ۱۰۲۸ که او را در ضمن قصیده ای ..... ستوده است که: (ای کسیکه فرزند آن بزرگانی هستی که وصی پیامبر آن بزرگان را ستوده، آنگونه که هیچ انکارکننده ای نمی تواند بزرگواری آنانرا انکار کند، همان بزرگواران که در جنگ صفین آنجا که دوستان علی همگی از جنگ فرار کرده بودند با دلاوری و شجاعت شمشیرهای برهنه خود را بر سر مردم فاجر و تبهکار (پیرو شیطان یعنی معاویه) فرود می آوردند... در این زمان بودکه جان علی خرم و آرام می شد و نشان این پیام

را در چشمان او می خواندند که درباره آل همدان می گفت، اگر من دربانی دروازه بهشت را به دست آورم، همان بهشتی که آثار و اخبار صحیح از آن خبر داده است، می گفتم ای آل همدان همگی به سلامت در آن واردشوید، .....)،

در این ابیات او به دلاوری های قبیله همدان در جنگ صفین و نیز به پهلوانی های حارث همدانی جد شاعر اشاره نموده و آورده است که چگونه امیرمؤمنان علی علیه السلام او را تعریف و درباره او فرموده بود (ای مرد همدان، شما به منزله زره و نیزه پیکار من هستید و شما جز خدا را یاری نکرده و به جز از خداوند فرمانبرداری ننموده اید...، وقتی که دلاوران را به یاری خواستم پس شجاعان همدان که هرگز تن به پستی نداده بودند دعوت مرا پذیرفتند و این سوارکاران قبیله همدان بودندکه در سپیده دم نبرد، پای از جنگ عقب نگذاشته و همگی بر این کار شکرگزار و خشنود بودند، آنها با نیزه های آهنی و شمشیر بر کف چنان حمله می نمودند که گویا شعله آتش سرکشیده است، ..... و آنگاه که به خانه های آنان وارد شوی از توبه مهربانی پذیرایی می کنند...، خداوند بهشت را بر همدانیان پاداش عطا فرماید زیرا که آنان در هر میدان جنگ، همچون سد کوبنده بر علیه دشمنان هستند و هرگاه من بر در سرای بهشت افتخار دربانی داشتم به آل همدان می گفتم به سلام وسلامت وارد شوید، .....)،

آری مؤسس شرافت این خاندان حارث همدانی، مصاحب خاص امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و حارث کسی بود که در ولایت آن حضرت فانی شده بود، او از فقهای شیعه و از برجستگان روزگار خود به شمار می رفت و گروهی از رجال عامه نیز او را ستوده اند از جمله سمعانی، .....، ابن قتیبه...، ذهبی...،

که ابن حجر از ابوبکر بن ابی داوودآورده است که گفت (..... حارث، افقه مردم بود و در میان قوم از همه پارساتر، و از حیث تبار ممتازتر بود، او فرایض را ازعلی علیه السلام فرا گرفت...)، کشی در رجال خود از ..... شعبی روایت می نماید که از حارث اعور شنیدم که می گفت(شبی به حضور علی علیه السلام رسیدم فرمود ای اعور چه چیز باعث شد که به نزد من بیایی، عرض کرد یا امیرمؤمنان به خدا قسم دوستی و محبت شما، پس آن حضرت فرمود بر تو حدیثی بگویم که شکرانه آن را بجای آوری، آگاه باش که هیچ بنده ای که مرا دوست داشته باشد نمی میرد مگر آنکه با حب و دوستی من در قیامت زنده می شود و هیچ بنده ای مرا دشمن نمیدارد مگر آنکه در روز رستاخیز با آن دشمنی روبرو می شود و...)،

شیخ ابوعلی پسر ابوجعفر طوسی... از اصبغ بن نباته نقل نموده است که (..... حارث همدانی با گروهی از شیعیان امیرالمؤمنین به خدمت آن حضرت رسیدند و من نیز در بین آنان بودم و حارث بیمار بود و با قد خمیده راه می رفت و عصای خود را بر زمین می زد و علی علیه السلام که خیلی به او علاقمند بود از او سؤال کرد چه شده است، حارث گفت مصائب روزگار به من رسیده است یا امیرالمؤمنین من تشنه دشمنی با دشمنان توهستم، همان کسانی که با تو دشمنی می نمایند آن حضرت فرمود در چه زمینه ای با من دشمن هستند گفت: در برداشتی که از شخصیت و مقام شما دارند، گروهی به افراط و غلو گرائیده و گروهی میانه روی کوته بینانه دارند و گروهی هم مردد وسرگردان هستند و نمی دانند چکار کنند پس آن حضرت فرمود ای برادر همدانی، همین قدر اظهار نظر من برای تو کافی خواهد بود که بدانی بهترین پیروان من گروه میانه رو هستند و غالیان و عقب افتادگان نیز سرانجام به آنها ملحق می شوند، پس حارث گفت که ای پدر و مادرم به فدای تو باد، خواهش می کنم که این غبار شک و ابهام را از دلهای ما پاک کنی وبه ما بصیرتی عطا فرمایی پس آن حضرت فرمود این اندازه که گفتم برای تو کافی است و حقیقت در این بیان پنهان است و به راستی که دین خدا را با مردان نمی توان شناخت بلکه آن را با حق می توان شناخت و بصیرت دینی به شناخت آیات برحقخ داوند شناخته می شود پس تو حق را

بشناس آنگاه مردان حق را هم خواهی شناخت، پس ای حارث همانا گفتار حق، بهترین سخنان است و مجاهد راه حق آن کسی است که از آن گفتار حق پرده بردارد و آن را آشکار نماید و بنابراین من حق را به تو معرفی می کنم پس گوش فرا ده و سپس به کسانی که در بین یاران خود شایسته می دانی بگو، پس آگاه باش که من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم و اولین یاور او بودم و او را از آن هنگام که آدم پیامبر، بین روح و جسد بود باور داشتم، پس آگاه باش که من در میان امت هم، اولین یار و یاور او بودم و به این ترتیب، ما نخستین طرفداران حق و واپسین گرویدگان حق هستیم، ای حارث آگاه باش که من یار مخصوص آن حضرت هستم و من یار مقرب و داماد و وصی و ولی پیامبرم که در آشکار و نهان با او همدم هستم، خداوند بمن فهم کتاب (قرآن) و فصل خطاب و نیز دانش قرنها و اسباب داده شده و هزار کلید در دسترس من گذاشته شده که با هر یک از آن کلیدها هزار باب دانش بر من گشوده می شود و از هر بابی از آن هزار هزار عهد به من داده شده و بدینگونه مورد تائید الهی قرار گرفته ام و یا به عبارت دیگر فرمود که لیله قدر به عنوان خیر و نعمتی به من داده شد و نیز به همه کسانی که خاندان مرا نگهبانی و طرفداری نمایند و این لطف خاص خداوند بر ما هست، همواره با ما است، تا آن زمان که شب و روز به دنبال هم می آیند و تا آن زمان که خداوند زمین و اهل زمین را با هم گردآوری نماید و به تو ای حارث مژده می دهم و سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و جانها را آفرید که دوست و دشمن مرا در چند جا خواهند دید، به هنگام مرگ، در صراط و در آن زمان که هر کدام نصیب اعمال خود را ببینند مرا خواهند دید، پس حارث سؤال کرد که ای مولای من بگو که این روز که مردم از هم جدا و قسمت خواهند شد چه روزی است و آن حضرت فرمود: آن روزی است که اهل آتش از غیر آن جدا شوند و من با کمال درستی و خوبی آنها را قسمت می کنم و می گویم این دوست من است و آن دشمن من است پس آنگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست حارث را گرفت و فرمود ای حارث من دست تو را همانگونه گرفتم که رسول خدا دست مرا گرفت در آن وقت که من از عمل حاسدان قریش و منافقان به رسول خدا شکوه و شکایت نمودم و آن حضرت به من فرمود یا علی آن زمان که روز قیامت فرا رسد من ریسمانی را که با عصمت خداوند صاحب عرش پیوند دارد می گیرم و تو نیز ای علی همان رشته را به دست می گیری و شیعیان و خاندان تو نیز همین رشته را می گیرند پس تو ای حارث با این دست دادن همان لطفی را که خداوند با پیامبر و وصی او خواهد داشت به این وسیله دریاب و البته تو و دوستان تو به تعداد کم یا زیاد از این نعمت برخوردار هستید و قطعاً نتیجه و ثمره آن خیراتی را که کسب کرده ای خواهی دید و حضرت سه بار این کلام را تکرار کرد و در اینجا بود که حارث بن اعور با شادی و خوشحالی از جای برخاست و با شادمانی عبای خود را می کشید و می گفت که دیگر من هیچ نگرانی ندارم از اینکه مرگ را در چه زمانی ملاقات نمایم و یا اینکه او چه زمانی به دیدار من می آید.)

و نیز جمیل بن صالح نقل می کند که سید بن محمد این اشعار رابر من خواند (..... شگفتا از گفتار علی درباره حارث و البته چه مقام شگفتی با این گفتار برای او رسیده است در آنجا که فرمود، ای حارث هر کس که بمیرد مرا دیدار خواهد کرد خواه مؤمن باشد خواه منافق، در آن لحظه مرگ او مرا خواهد دید و من هم او را با اسم و وصف و اعمالی که داشته است می شناسم و تو نیز ای حارث در صراط مرا خواهی دید پس هرگز ترس و هراسی به خود راه مده و از لغزش و اشتباه خود مترس و من در آن حال که تشنه خواهی بود چنان شربت خوشگوار و خنکی به تو خواهم داد که آن را در شیرینی مانند عسل خواهی یافت و آن زمان که آتش عذاب الهی شعله ور شود من خطاب به آتش خواهم گفت که حارث را ترک کن و مزاحم این مرد مباش و خواهم گفت که او را رها کن و بدو نزدیک نشو که او چنگ در ریسمانی زده است که با ریسمان رسول خدا پیوند دارد،) .....

(کلب گوید یا امیرالمؤمنین ما نیز شما و یاوران شما را دوست داریم و چنگ در همان ریسمان الهی زده ایم ولی عمل و کار شایسته ای نداریم و امیدوار به فضل خداوند و شفاعت شما هستیم و تو کریم و خاندان تو کریم ما تو را به حق برادر عظیم الشأن خود رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم می دهیم که ما را هم در عنایات خاصه خود وارد بفرمایی و ما پیوسته شکرانه نعمت ولایت شما را به درگاه خداوند علی اعلی به ذکر الحمد لله رب العالمین تقدیم خواهیم نمود و خدایا تو سرچشمه همه خیرها و خوبی ها هستی از تو استدعا داریم تا به فضل و عنایت خود ما را از شفاعت مولای مظلوم ما امیرالمؤمنین در دنیا و آخرت بهره مند بفرمایی آمین، آمین، آمین یارب العالمین)،

شاعر مورد نظر ما، یکی از بزرگان طایفه و از فقها و دانشمندان اصول و فقه و کلام و...، است... از فضایل این شخصیت بزرگ اینست که او پرچم تشیع را در هرات و نواحی آن به اهتزاز درآورده و با ارشاد و راهنمایی خود مردم بسیاری را به سعادت و رشد نایل نموده و آن گروه و جمعیت از طریق او به صراط مستقیم راه یافته اند. مشایخ شیخ حسین بن عبدالصمد (شیخ بزرگوار ما زین الدین شهید ثانی، سید بدرالدین حسن، شیخ حسن پسر شهید ثانی صاحب معالم، ....) و آن گروهی که از او روایت کرده اند (سید امیرمحمدباقر استرآبادی مشهور به داماد، شیخ رشیدالدین بن ابراهیم... و دو پسرمعروف او شیخ بهایی و ابوتراب شیخ عبدالصمد .....) و از جمله آثار او (شرح بر قواعد، رساله طهماسبیه در فقه، .....)، او درمحرم سال ۹۱۸ متولد و در سال ۹۸۴ در یکی از شهرهای بحرین در سن شصت و شش سالگی وفات یافت و فرزند ارشد او شیخ بهایی در رثای او این شعر را سرود که (..... از پلک چشمان خود قطرات اشک را سرازیر خواهم کرد .....، با درگذشت شما ای پدر گریبان مجد و شکوه چاک شد و بنیاد عزت و بزرگواری فرو ریخت ..... و تا آن هنگام که بلبلان خوش آواز برشاخساران درخت اراک نغمه سرایی کنند، از من درود و سلام خدا بر تو باد...)،

(کلب و همه مؤمنین و مؤمنات تا قیام قیامت گویند آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

شعراء غدیر در قرن یازدهم:

ابن ابی شافین بحرانی:

(..... تا آن زمان که پیامبر بزرگوار از سرزمین مکه پای به بیرون نهاد رسماً و علنی آن کسی را که مقامش را پنهان نموده بودند به امت معرفی نکرده بود و آنگاه که به سوی غدیر حرکت نمود، جبرئیل امین بر او بشارت آورد به اینکه علی را جانشین و ولی خود معرفی نماید که این فرمان وحی الهی است و نباید که در ابلاغ آن تأخیر گردد، و لذا آن گروه از حاجیان را که پیش افتاده بودند برگردانید و آن گروههایی را هم که هنوز به دنبال او می آمدند در محل غدیر متوقف و همگی جمع شدند، ..... پس پیامبر بر فراز منبری از جهاز شتران عروج کرد و ابلاغ پیامی مهم و ارشاد باشکوهی را آغاز نمود، اول بر خداوند بزرگ ثنا و تقدیس نمود و سپس به ستودن مرتضی پرداخته و فرمود از جانب خدا امر واجب و فریضه ای بر من رسیده است که اگر آن را انجام ندهم به راستی که در امر دین کوتاهی کرده ام، .....، علی در میان امت من، برادر من محسوب و جانشین من است و اوست که دین خدا را یاری می نماید و خدا نیز یار و یاور همه ماست، فرمانبرداری از علی بر هر مؤمنی واجب است و سرپیچی از فرمان او گناهی نابخشودنی است .....، آیا من بر نفسهای شما از خودتان نزدیکتر و اولی تر نیستم همگی پاسخ دادند آری یا رسول الله، این نص قرآن است که همه جا خوانده می شود پس فرمود آگاه شوید که هرکسی را که من مولا و پیشوای او هستم پس از من علی پیشوای اوست...)،

شاعر مورد نظر ما، شیخ داوود بن محمد .....، مشهور به (ابن ابی شافین)، از نیکان سده دهم و از بزرگان وارسته و آزاده و آراسته و از مفاخر روزگار است و اشعار او درکتب ادبی و... زبانزد است ..... او صاحب رساله هایی است در علم منطق و...، شیخ طریحی در رثای

امام سبط قصیده ای را از او نقل نموده که آغاز آن این است (..... بیائید تا بر آل عبا گریه سر دهیم و بر امام سبط، فرزند بهترین انبیاء نوحه کنیم، بیائید بر سوگ شهیدی گریه کنیم که فرشتگان خدا در آسمان بر او نوحه سرایی نموده اند...)

و نیز علامه سید احمد عطار از این شاعر رثای دیگری بر امام حسین علیه السلام را ذکر نموده است که (..... ای آن کسی که بر بلندی های غاضریات ایستاده ای مرا رها کن تا اشک خونین بیفشانم ..... و بر کسی که با نیزه های برنده به قتل رسیده است اشک بریزم و .....، اشک خون بریزم بر آن پیشوایان و بزرگوارانی که در بیابانی بر آنها حمله شد و با تیغهای مشرفی، پیکرهای آنان را قطعه قطعه نمودند و... (و در پایان قصیده آورده است)، ابن ابی شافین هیچ اجر وپاداشی بجز راه نجات و آرمیدن در بهشت جاویدان طلب نمی نماید .....) .....

و نیز سید قدس سره، در الرائق در مرثیه امام شهید صلوات الله علیه این ابیات را از او ذکر نموده است (..... مصائب روز عاشورا، ناگوارترین مصیبت هاست، همانروز که بارش غمها در آن روز، از فرود آمدن تیغهای تیز نیز سخت تر است، و از سنگینی این مصائب و حسرت و اندوه آن، صخره های سخت، آب می شوند و کوههای بلند فرو می ریزند، و با روی آوردن این مصائب، دین حنیف اسلام جامه های سیاه بر تن نموده است...، (و در پایان آورده است)، این قصیده غرا که همچون ماه در میان تاریکی می درخشد و معانی شگفتی را دربر گرفته از ابن ابی شافین بر شما تقدیم می گردد)،

و نیز شیخ لطف الله بن علی در مجموعه اشعار خود قصیده ای را در رثاء امام سبط از او نقل نموده که آغاز آن اینست (..... بر این ویرانه های خلوت که می گذرید توقف نموده و گوش فرا دهید که چگونه بر از دست دادن ماههای تابناک نوحه سرایی می کند، این ماههای عالمتاب، همان سیمای درخشان عزیزان خاندان مصطفی است که در پس ابرهای ظلمت پوشیده مانده است...)

و نیز در همان مجموعه، اشعار دیگری در رثای امام سبط علیه السلام دارد که مطلع آن اینست (..... دامن حسرت و اندوه را بگستران .....، دریغ و درد بر آن وجودی که در نهایت غصه و عطش و با شمشیر تیز و بران شخص مکار و حیله گری که به خون آلوده بود کشته شد...)

و نیز قصیده ای دارد در وصف رسول خدا و وصی پاک و خاندان پاک و مطهرش صلوات الله علیهم... که آغاز آن چنین است (..... در لباس حریر آشکار شد و سراسر هستی را عطر مشک و عنبر فرا گرفت .....، .....مرا محبت پیامبر احمد، همان بهترین هدایت گر خلایق کفایت می کند، اوست که بر همه خلایق مبعوث گشته و شفاعت کننده و هدایت کننده و بشارت دهنده همه مردم است، ..... من شیفته پیامبری هستم که بهترین آفریدگان است و نیز این مهرو محبت مرتضی، آن پاک بزرگوار و خاندان اوست که در دل من پاینده خواهد ماند، به واسطه اوست که داوود در روز قیامت از زبانه آتش سوزنده رهایی می یابد، و هر بنده ای هم که محبت پیامبر بشیر و خاندان او را در دل داشته باشد از آن آتش نجات خواهد یافت، .....)

زین الدین حمیدی:

(..... شوق زیارت مهبط وحی و منزل عزت و بزرگواری و آرامگاه فضیلت .....، مرا اینچنین بی قرار ساخته است، ..... بقعه و بارگاه او بر عرش و کرسی برتری دارد، و .....، که از خاک کعبه هم بالاتر است ..... او بهترین ستایشگران و بندگان خداست که اعمال پسندیده دارد و حوض، لوا، ولا و همه از آن اوست ..... این خاتم پیامبران، برگزیده برگزیدگان عالم، نیکوکردار، نیکورفتار، مهربان و بارحمت است، او بهترین بندگان خدا و همان نیکو کردار باکرامتی است که همه مکارم اخلاق از او سرچشمه گرفته است، .....، هر چه در عالم هستی خلقت یافته است همه به طفیل وجود او آفریده شد و این بیان هیچ استثناء بردار نیست .....، به برکت وجود اوست که نوح، به همراه کشتی خود رهایی یافت و یونس به برکت وجود او از گرفتاری در دهان ماهی نجات یافت، و به وجود او بود که به امر پروردگار

آتش بر ابراهیم سرد و خاموش گردید...، آری او پیش ازآفرینش هر پیامبری، پیامبر بود پس تو با دانستن این فضیلت در حد آب و خاک توقف نکن، او نور خداست که از آن به شروع آباء (آدم) نور داده شد .....، و این افتخار به آمنه داده شد که مادر گرامی پیامبر ما گردید و او را حمل کرد ..... این افتخار بر آمنه گوارا باد که بهترین خلق و سید انبیاء را تحویل جامعه بشری داده است، ..... با تولد این پیامبر معجزاتی رخ داد که مشرکان از دیدن آن ترسناک شدند، ..... با شکستی که در طاق ایوان کسری پدید گشت .....، و بتهای مشرکین که فرو ریخت ..... و آن یاری که در غار با تو رفیق بود، ..... و با فاروق ..... با عمر یعنی کسی که واسطه فتح الفتوح بود، ..... و عثمان بن عفان ..... ذوالنورین ..... و آنگاه بر در سرای علوم، یاور تو علی بوده است .....، یا علی، در مقام و منزلت تو، حدیث(من کنت مولاه فعلی مولاه...) کفایت می کند و تو این مدح و ثنا را که مایه افتخار من است از من بپذیر)،

من این بیت ها را از قصیده حمیدی که بر ۳۳۷ بیت بالغ می گردد برگزیدم .....، او شخصیت بزرگی در عرصه کتاب نویسی بود و شهاب خفاجی او را چنین ستوده است (او ادیبی بود که لطافت نسیم، شکوفه آثار او را بارور نموده و...)

بهاء الملة والدین حضرت علامه شیخ بهایی رحمه الله علیه متولد ۹۵۳ وفات ۱۰۳۱:

(..... حیدر این امام مخلوقات، ریشه همه خیرات و شفیع مردم در روز هولناک است، همان جوانمردی که خدا و رسول او را دوست می دارند همان وصی پیامبر و همسر فاطمه، .....، پس هرگاه آرزو کردی که خدای آسمانها را خشنود سازی و بعد ازکوری و ضلالت به هدایت و رشاد برسی و در روزی که همه تشنه خواهند بود از حوض کوثر سیراب گردی و...، آنگاه که بامزار علی ولی الله علیه السلام روبرو شدی، باید محبت صراط مستقیم را فاش و عرضه کنی و آن زمان که این حبل الله المتین را مشاهده کردی .....، رحل اقامت در آن جایگاه بیفکن و گامی از سرزمین او بیرون مگذار و بر آسمان قبر آن امام مشرف شو و مانند خطاکاران خوار و ذلیل در آنجا توقف نما... و هرگاه قصد داری که از پروردگار آسمان و زمین فرمانبری نمایی، آگاه باش که دوستی امامان از واجبات و اوامر خداوند است .....، پس رخساره خود را در راه آنان خاک آلوده کن .....، آنجاست که نور مزارش آسمان را فرا گرفته و شعاع آن بر همه جا پرتو افکنده و همه خانه ها را روشن نموده است، و حالا اگر دوران زندگی و عصر این بزرگوار را درک نکردی پس به کمک گریه و ناله، او را یاری کن، در پیشگاه او بایست و...بگو ای کسی که در این قبر آرمیده ای و افتخار بزرگ به چنگ آورده ای و در همه روزگاران زنده و جاوید مانده ای .....،و آنگاه از دشمنان او بیزار باش و شوق و محبت خود را نثار خاکش کن و ارادت خود را آشکار کن .....، خاک آستان او رابر رخسار خود بمال و دردها و سختی های خود را بر درگاه او اظهار کن و از روی خاکساری و تواضع و نیازمندی، صورت خود را بر خاک درگاه او بمال، ای کسی که پس از طی بیابانها و راههای دور به پیشگاه امام هدایت و درگاه شفیع امت، یعنی حضرت علی علیه السلام شرف حضور یافته ای، به دامن او چنگ بزن که او رشته محکم ولایت است و البته هر گرفتار و اسیر به غیر از وجود حیدر کرار پناهنده شود، از اسارت رهایی نخواهد یافت، پس در آن مکان مقدس بسیار اشک بریز و بگو یا علی، ای قسمت کننده بهشت و جهنم، بنده و عبد تو، از پیشگاه تو امید امان دارد، زیرا به انواع بلا و ستم ها گرفتار و از حوادث عالم به تو پناه آورده است، ای کشتی نجات، من بر تو پناه آورده ام و در زندگی خود جز محبت تو پناهی ندارم پس از این بنده خود محنت و رنج قبر را به هنگام مرگ بردار، زیرا این تو هستی که هرگاه حوادث بر کسی روی آورد و او بر تو پناهنده شود، روزگار نخواهد توانست با توجه به عنایت تو بر او ستم کند، .....، آری علی علیه السلام پیشوا و امامی است که پروردگار آسمان او را به امامت برگزیده و امام قرار داده و در آن روز که همه تشنه خواهند بود، حوض کوثر به دست او سپرده شده و او پناهگاه محرومان و حمایت کننده بی پناهان است، و او امامی است که هرگز نخواسته است که کسی را از حمایت خود ناامید کند همانطور که حتی در جنگها هم به پناهندگان آسیب نرسانده

است، آری این امامی است که همه رهنوردان و کاروانها به سوی او روانه شده و گناهان خلایق در پیش او ناپدید می شود و من امیدوارم که فردای قیامت، شربتی گوارا از دست او بنوشم زیرا که هیچ پناهی ندارم و به جزدرگاه او به جایی دیگر پناه نمی برم، و البته هر آن کسی که حال نیاز و دردمندی خود را بر این امام که خدای متعال مقام او را به پیامبر صاحب وحی سفارش کرده، بازگو نماید هرگز ناامید برنمی گردد، او کسی است که بارهای سنگین ما را سبک و به دعای خود از لغزشها ما را حفظ می نماید، این علی امیرالمؤمنین، پیشوایی است که با توسل به او شرک از من دور می شود...، امامی که پیامبر مصطفی صلی الله علیه وآله او را برادر خود نامیده و برگزیده است، این امام برگزیده پرهیزکاران، رکن هدایت و راهنمای گمراهان است، اوست که حقیقت دین را از پس پرده های غیب بر ما نشان داد و چه اندازه بیماران که بیاد او شفا یافته اند، امامی که ولی الله، پرهیزکار و وفادار است، علی علیه السلام کسی است که خدا بر فضیلت او گواهی داد و او را آشکار برگزیده است، و اوست که در میدان نبرد با دشمنان خدا و رسول، بسیاری از پهلوانان سران سرکش و طاغی کفر و شرک را سرکوب و خوار و ذلیل نموده است و...، او صاحب عطای بزرگ است و هرجا که او فرود آید البته برکت و خیر در آنجا نازل و به دنبال او به هر کجا که او برود می رود، آنگاه که پیام دین، اعلام گردید شریعت به یاری او به پیروزی رسید و هرجا که قدم گذاشت، زمین از خون دشمنان خدا رنگین شد .....، در بزرگداشت او هرچه بخواهی و بگویی کم است و همه این مدح و ثناگویی ها گناه و خطا نیست مگر آن وصفی که نصاری از حضرت عیسی علیه السلام کرده اندیعنی او را به خدایی خطاب کردند، و در آن روزی که مردم مانند مرغان تشنه در آشیان خود جای گرفته اند، خواهی دید که چگونه این امام در کنار حوض کوثر، تشنگان را سیراب خواهد کرد، علی علیه السلام آن کسی است که هیچ کس به پایگاه و مقام او دسترسی ندارد، اوست که در لیله المبیت در شب هجرت در بستر رسول خدا قرار گرفت و پیامبر توانست در امن وامان کامل رهسپار غار گردد، آری البته علی علیه السلام، امام و پیشوای من است و چه خوب امام و پیشوایی است، و قطعاً آن بزرگواردر فردای قیامت مرا از آتش جهنم نجات خواهد داد و البته او چه نیکو یاوری برای پیامبر بود، که رسول خدا در روز غدیر به او اظهار برادری کرد و این به فرمان خداوند بود که او را برگزید، آری علی علیه السلام پیشوا و امام من است و من جز او امام و پیشوایی ندارم و او کسی است که خدای متعال او را به این مقام مخصوص نموده است و من مهر و دوستی او را بر دل دارم، او گوهر ولایت و محترم ترین مخلوقات و .....، است و همانگونه که اصحاب کهف و رقیم هدایت شدند او نیز پیروان آئین خود را به صراط مستقیم هدایت می کند و سرانجام رضای الهی شامل حال پیروان اوست، پس ای علی که به منزله کشتی نوح و آتش موسی کلیم، نجات بخش مایی، و ای کسی که اسرار این عالم وجود، هستی، ای سرور من و ای برادر مصطفی و ای کسی که پس از رسول خدا، اخلاص عمل از جانب توست، بر تو از جانب من همواره درود و سلام خدا جاری باد، درودی از سر مهر و از روی وفاداری، درودی که تا خورشید طلوع و غروب می نماید و کاروانیان در سیر و حرکت هستند ادامه دارد.)

(کلب گوید رحمت و رضوان و مغفرت خداوند بر روح و روان پاک و طیب سراینده حضرت شیخ بهایی که اشکهای ما را جاری و قلوب ما را به اظهار ارادت شفا بخشید، خداوند همه ما امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ازدست ساقی کوثر سیراب فرماید آمین، آمین، آمین رب العالمین)،

شیخ محمد ابن حسین بن عبدالصمد حارثی، شیخ الاسلام،بهاءالمله والدین، استاد استادان و مجتهدین، از جمله بزرگان نامداری است که شهرت او عالم گیر است و تبحر او در علوم و دانشها و مقام او در فضل و دینداری استوار و .....، از توصیف و بیان هرگونه مدح و ثنا

مستغنی است .....، او یکی از نوابغ امت اسلامی و از نوابغ بزرگ و قهرمانان دین و دانش است و کسی است که محبی او را چنین معرفی نموده است (..... شیخ بهایی تألیفات و تحقیقات گوناگونی دارد و او از جمله شایسته ترین افرادی است که لازم است شرح حال و اخبار و فضایل او را وجهه همت قرار داده و عالم را به مناقب و بزرگی او آشنا کرد، او به تنهایی یک امت بود، به این جهت که بر همه علوم احاطه داشت و از دقایق فنون آگاه بود و گمان نمی کنم که زمانه مثل و مانند او را بوجود بیاورد، ..... و خلاصه سخن اینکه تاکنون گوش شنوندگان حقیقت، اخباری شگفت تر از حالات و اخبار او نشنیده است، نسبت او به تابعی علوی مذهب، حارث همدانی یار مخصوص و نزدیک علی یه السلام منتهی می شود و...)

شرح حال و توصیف احوال او را آنطور که شایسته است می توان از متون کتب و شرح احوال تألیف شده حاصل نمود از جمله (سلافه العصر، امل الامل، تذکره نصرآبادی، الروضه البهیه سید شفیع ..... و اخیراً نیز کتابی در تاریخ زندگانی این دانشمند به چاپ رسیده که به قلم استاد سعید نفیسی نویسنده ایرانی است و...، از جمله استادان ومشایخ او، ..... پدر بزرگوار او شیخ حسین بن عبدالصمد، شیخ عبدالعالی کرکی، شیخ محمدبن محمد مقدسی شافعی .....، مولی علی مذهب مدرس (که شیخ علوم ریاضی را از او فرا گرفت) .....، نطاسی محنک عمادالدین محمود (که علم طب را از او را فرا گرفته)، مولی محبی آورده است که در زمان اقامت در مصر با استاد محمدبن ابی الحسن بکری مجالست داشت واستاد در بزرگداشت او مبالغه می کرد پس روزی به استاد گفت ای مولای من، اینجانب درویشی فقیر هستم چرا تا این حد مرا تعظیم می نمایی، گفت من از تو رایحه فضل و بزرگی استشمام می کنم و سپس در قصیده ای او را ستود .....،

محبی درباره او می گوید (او پیامبر را در مدینه منوره زیارت کرد و...، سی سال به جهانگردی ادامه داد، ..... سپس برگشت و دردیار عجم ساکن شد ..... به اصفهان آمد و شاه عباس منصب ریاست علماء را برعهده او قرار داد و مقامش را بالا برد و کارش بالا گرفت، الا اینکه با مذهب پادشاه که زندقه بود همراهی نداشت... و تنها نکته ای که قابل ذکر است اینکه در محبت اهلبیت غلو می کرد)، .....

چقدر جسارت می خواهد که یک نفر درباره مؤمنی که شهادت می دهد لا اله الاّ الله این چنین یاوه ها و ناسزایی بگوید و آن پادشاه والامقام و آن شخصیتی را که در روزگار خود مورد احترام و دوستدار خاندان علی علیه السلام بوده است را به زندقه نسبت دهد و آشکار است که این پادشاه نیک بخت تا چه اندازه در امر دین و مذهب و انجام واجبات و ترک منهیات اهتمام داشته و جز بر مذهب بزرگان عصر خود که شیخ بهایی نیز از جمله آنان بوده است، طریق و روش دیگری نداشته است... و ای کاش می دانستیم که این شیخ بزرگوار ما درباره اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه غلوی کرده که این فرد به آن اشاره نموده و .....، البته کسی که این اظهار نظر را کرده، تمامی فضایل بی کران و بیشماری را که، خدا به اهل بیت علیهم السلام مرحمت نموده است را غلو می داند و این هم عادت دشمنان اهلبیت در زمانهای گذشته و حال بوده است و ما به سوی خدا شکایت و شکوه خود را عرض می نمائیم .....

و از جمله شاگردان شیخ، بسیاری از علماء بزرگ علوم دینی، فلسفه، ادبیات بوده اند مانند (۱- شیخ ابراهیم بن فخرالدین عاملی، سید نظام الدین احمد، .....، سید بدرالدین احمد، .....، شیخ جوادبن سعد...، سید حسین بن حیدر کرکی، ..... شیخ زین الدین بن محمد نوه شهید ثانی، ..... مولی صالح بن احمد مازندرانی، ..... ۵۰- قاضی علاءالدین عبدالخالق معروف به قاضی زاده کرهرودی، ..... ۷۰- مولی محمدرضابسطامی .....، مولی صدرالدین محمد شیرازی معروف به ملاصدرا، ..... ۸۵- شیخ محمدبن نصار هویزی ..... ۹۱- ملامقصود بن زین العابدین استرآبادی ..... ۹۶- شیخ یحیی لاهیجی، .....، گرچه به فرمان تقدیر حضرت الله، صفحه زندگانی شیخ بهایی در هم

پیچیده و حکم مرگ چهره این دانشمند را از دیدگان پنهان نمود، ولی آثار فراوان و تألیفات گرانبها و جاویدان او، منزلت آن بزرگوار را در عرصه روزگار جاوید نگاه داشته است که از جمله تألیفات آن عالم جلیل القدر در دانشهای گوناگون عبارتند از (۱- العروه الوثقی در تفسیر، جامع عباسی در فقه، رسالات فارسی و عربی در اسطرلاب، حاشبه بر تفسیربیضاوی، حاشیه بر خلاصه الاقوال ..... عین الحیاه در تفسیر، ریاض الارواح (منظومه)، شرح تفسیر بیضاوی، ۲۱- حاشیه برقواعد ..... ۲۳- حواشی بر کشاف، ..... ۳۰- شرح اربعین ..... ۳۳- اسرار نهج البلاغه ..... ۳۷- بحر الحساب .....، ۴۱- الصراط المستقیم .....، ۴۹- تهذیب النحو ..... ۵۳- دیوان اشعار ..... ۶۴- رساله در حل اشکال عطارد و قمر ..... ۶۵- رساله ای د رنسبت کوههای بلند بر قطرزمین ..... ۷۱- وسیله الفوز و الامان که شعری است در مدح صاحب الزمان ..... ۷۳- کتابی در اثبات وجود حضرت قائم علیه السلام، ..... ۷۶- جواب المسائل المدنیات .....، ..... ایشان اشعار زیادی از مثنوی و قصیده و ارجوزه و نیز حاشیه هایی بر بعضی از تألیفات خود دارد و علاوه بر اینها، گروه بسیاری از دانشمندان معاصر و دانشمندان بعداز او، شروح و تعلیقات بسیار به صورت نظم و نثر بر آثار شیخ بهایی نوشته اند که همگی بیانگر درجه توجه و اعتناء شدید این دانشمندان بر آثار این عالم بزرگ دارد از جمله (۱- التعلیقات سید ماجد بن هاشم بحرانی .....، حاشیه بر الاثنی عشریات الصلوتیه شیخ حسن پسر شهید ثانی .....) بر الاثنی عشریات و (.....) بر اربعین و (.....) بر تشریح الافلاک و (.....) بر جامع عباسی، (.....) بر خلاصه الحساب و (.....) بر زبده اصول، (.....) بر الفواید الصمدیه، (.....) بر لغزهای شیخ بهایی (.....) برالوجیزه، (.....) بر وسیله الفوز، (.....) بر تهذیب البیان، (.....)، در خصوص ادبیات دلپذیر در آثار شیخ بهایی، لازم است مذکور شود که شیخ بهایی رحمه الله علیه علی رغم تسلط در علوم و نظریات عمیق در اغلب دانش ها، از گفتارهای ادبی و سرودن شعر به دو زبان فارسی و عربی روی نگردانید از جمله (..... ای بزرگوارانی که بر دوری شما محال است صبر نمایم...، آری آگاه باشید که این بزرگواران همان کسانی هستند که فوق بزرگواری آنان کسی قابل تصور نیست و البته هر کس در محبت ایشان بمیرد شهید محسوب میگردد، چنان شهیدی که گویا کسی در حضور مولای خود که اخلاقی پسندیده و کرداری ستوده دارد در راه خدا بخاک وخون غلطیده باشد، این شخصیت همان صاحب الزمان و امام منتظر ما و کسی است که آنچه را نخواهد، خدا آن را خلق ننموده و تقدیر الهی بر آن جاری نمی شود، زیرا که او حجت خدای جهان بر همه آدمیان و از دیدگاه همه، خصال برگزیده اهل زمین است، او کسی است که جهان هستی رشته ولایت او را بر گردن دارد، و هر آنچه را که بخواهد و دستور دهد اجرامی کنند و هرگاه از فرمانبرداری او هفت فلک آسمان نیز سرپیچی نمایند، سقف برافراشته اش فرو می ریزد و نقش زمین میشود و ویران می گردد، او آفتاب آسمان مجد و چراغ ظلمتها و برگزیده خدا از میان بندگان است، او امامی است که فرزند امام و او هم فرزند امام است، که همگی قطب و محور افلاکی، آسمان بزرگی و کمال هستند، او در عزت و شکوه بر همه مردم زمین برتری دارد، و از این حیث به بلندترین پایگاه رسیده است، هرگاه پادشاهان روی زمین در بلندترین قصرها وپایگاههای او مسکن گیرند، بالاترین منصب آنان کفش کن و همه خاک زیر پای او خواهند بود، از طرف خدا چنان قدرتی به او داده شده است که می تواند طبیعت اشیاء را دگرگون و ظلمتها را مبدل به نور نماید و یا امر محالی را لباس ممکن بپوشد، و تمامی این مراتب به دلیل قدرتی است که خدای ذوالجلال به وی مرحمت فرموده است، ای امین خدا، ای خورشید هدایت، ای امام مخلوقات و ای دریای کرم و بخشش، در ظهور خود شتاب فرما زیرا که مدت غیبت تو بسی طولانی و دین خدا نابود و گمراهی و ضلالت بر جهان مستولی شده است، پس ای مولای من، ای بهترین پناهگاه، یکی از دوستداران و شیفتگان تو بهایی فقیر، شعر مدحتی را تقدیم تو می نماید که شاعری چون جریر در برابر آن خاضع و فروتن است...)،

(کلب گوید این است توفیق بی نهایت و فضل بی انتهای خداوند بر شیخ بزرگوار ما بهایی که بر زبان او اینگونه مدح جاری نموده است و من بعید می دانم که تاکنون کسی توانسته باشد اینگونه در مدح و منقبت حضرت صاحب الزمان شعر سروده باشد، سلام و رحمت و رضوان و فضل بی انتهای خدا بر شاعر باد تا آن زمان که خداوند خدایی می فرماید و ما را نیز به آبروی این آیت خود که فضل بی منتها را شامل حال او نموده از دوستان و ارادتمندان امام زمان مهدی آل محمد عج الله تعالی فرجه الشریف محسوب نماید آمین، آمین، آمین رب العالمین.).

و نیز جناب شیخ بهایی این اشعار را به هنگام زیارت بارگاه عسکری بین در سرمنرای سروده است، (..... ای ساربان در حرکت شتاب کن که دل من از عشق شعله ور است، و آن زمان که در سرزمین هموار، بارگاه دو امام عسکری و هادی، علیهم السلام را در میان دو کوه مشاهده کردی متواضعانه بوسه بر آن خاک بزن زیرا که خدا به بهترین سعادت ترا نایل نموده است، پس آن زمان که به پیشگاه این امامان رسیدی که بهترین خوان گسترده لطف و عالیترین مجلس آراسته محبت را دارند، ابتداء پلک دیدگان را با خضوع تمام بر هم قرار بده و سپس کفشهای خود را در بیاور، زیرا که در وادی مقدس پای قرار داده ای .....)، .....

و نیز این اشعار هم از او نقل گردیده (..... ای ساربان، چهارده تن از یاران من (چهارده معصوم) در شش بقعه و آستان آرمیده اند، که عبارتند از مدینه و غری (نجف)، سامرا و طوس و بغداد .....)، و نیز گوید (.....باز چشمان من از شوق دیدار مدینه اشکبار است و هرگاه من بر بال فرشتگان هم سوار شوم البته حاضرم این سعادت را در برابر زیارت روضه پاک پیامبر ترک نمایم و به آن روضه پاک ملحق شوم) و یا (.....)، (.....)، و یا (ای نسیم من قصه عشق و شیفتگی خود را بر تو می خوانم، پس هرگاه از طوس گذر کردی، ضریح امام مرا ببوس و بگو که بهایی از مهر و محبت تو ازدست رفته است) ..... و نیز در زمانی که شیخ بزرگوار بهایی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید این خواب را در قالب شعر زیر آورده است (..... در آن شب یعنی همان شب که طالع من در اوج سعد و کمال بود .....، چشمان من به دیدار آن بزرگ نایل شد و آن حضرت را در خواب زیارت کردم، آن حضرت را که جان و مال و خاندان من فدای او باد، از سختی ها و بلایا بر آستان او شکایت کردم و بدحالی خود را به پیشگاه او عرضه کردم و او بر این طرفدار خاکسار خود، با گفتار و نوازشی که نظم مروارید را کنار می زد، تفقد فرمود، خدایا چه شب گرانقدری بود که من در ظلمت آن به سعادتی که هرگز در خیال نمی گنجد نایل شدم، کاروان های امید و آرزو به مقصود رسیدند و عطایای گرانی بر ما رحمت نمودند و دیده ام به نور جمالشان روشن شد و...، اقرار می کنم که شایسته چنین عطا و بخششی نبودم)،

و نیز شیخ بهایی در مدح کاظمین آرامگاه دو امام بزرگوار حضرت موسی کاظم و فرزندش جوادالائمه علیهم السلام ابیات زیر را سروده است (..... ای کسی که عزم دیدار بغداد را داری، بر سمت غربی آن جایگاه روانه شو و با ادب کفشهای خود را بیرون آور و آنجا که در پیشگاه تو دو گنبد نمایان میشود، با خضوع تمام، پیشانی سپاس بر خاک قرار ده، زیرا که تو به سرزمینی مشرف شدی که نور آتش موسی علیه السلام ونور محمد صلی الله علیه وآله را با هم در یکجا مشاهده می نمایی...)،

از اشعار معروف شیخ بهایی رائیه ای است که درباره امام منتظر صلوات الله علیه سروده که بالغ بر ۴۹ بیت است که این قصیده را علامه شادروان شیخ جعفری نقدی در کتاب (متن الرحمن) خود شرح کرده است، .....، آن بزرگوار در سال ۱۰۳۰ در شهر اصفهان از دنیا رفت و پیکر او را طبق وصیّت خودش به مشهد حضرت رضا علیه السلام برده و در آن خاک مقدس در جوار آرامگاه حضرت رضا علیه آلاف التهیه و الثنا دفن کردند... و نیز از سعید نفیسی درباره آن بزرگوار لغزش و خطایی سرزده که بخشودنی نیست، او در تألیف خود

درباره زندگانی شیخ بهایی رنج بیهوده کشیده و...، و مطالبی را نقل نموده که مدرک درست تاریخی ندارد و حقایق روشنی که بر او پوشیده مانده و موهوماتی که بهم بافته و معانی مضحکی که مطرح نموده و از جمله امور شرم آوری که نقل کرده است این مطلب است که در آن کتاب شیخ عبدالصمد را برادر بزرگتر شیخ بهایی پنداشته و... یا فکر نموده است که شیخ عبدالصمد به نام جدش نامیده شده و... یا تصور نموده او به همراه پدرش به سال ۹۶۶ به ایران مسافرت نکرده و فقط شیخ بهایی پدر را همراهی کرده و او به مدینه منوره گریخته است .....،

و بیچاره سعید نفیسی نمی دانست که شیخ عبدالصمد درشکم مادرش به ایران هجرت و در ..... قزوین به دنیا آمده و معلوم نیست که آقای نفیسی فرار او را به سال ۹۶۶ به مدینه ازکجا آورده است... و این مرد حرف های پوچ و بی معنی دیگری در اثبات تصورات خود بهم بافته است و صفحه تاریخ را با آن سیاه نموده و غفلت داشته که شیخ حسین پدر شیخ بهایی، تاریخ ولادت او و برادرش را در نامه ای که در ریاض العلما درشرح حال او آمده مذکور نموده است که (.....)، پس شیخ بهایی برخلاف پندارهای نفیسی از برادر خود دوازده سال و سی و شش روز بزرگتر بوده و این نویسنده می توانست بزرگی سن و سال شیخ بهایی را از اجازه ای که پدرش برای او و برادرش نیز داده است دریابد که آورده (.....)، و ..... و نیز یادآوری تعرض و جسارتی است که او نسبت به علمای دینی و بزرگان مذهب روا داشته در آنجا که می گوید

.....، امّا این سعید نفیسی چگونه می تواند حق را از باطل و تصوف را از عرفان تشخیص دهد .....، امّا خداوند بر اعماق جان ها و قلوب آگاه است و این مرد در پرتگاهی سقوط کرده و در جایی وارد شده که توانایی آن را نداشته و خداوند رحمت خود را بر کسی که خود را می شناسد و از مرز خود تجاوز نمی کند نازل فرماید،

(کلب گوید اگر نفیسی بیچاره می دانست که اثر او را حضرت علامه مطالعه خواهد کرد، البته دقت لازم را لحاظ می نمود تا کلام بی خردانه بر قلم نیاورد و قطعاً از دیگر بزرگان راهنمایی می گرفت ولی اشتباه کرد و اثر او بعداً به نظر قهرمان و اسوه تحقیق یعنی حضرت علامه رسید و ضعف ها و نکات زشت آن آشکار شد و آری نفیسی سخن گفت تا کمال عقل او را بدانند ولی کمال جهل و نادانی او آشکار شد .....).

الحرفوشی العاملی حریری:

(..... ای گلی که بر فراز درخت (بانه) می درخشی .....، تو آنچنان زیبا هستی که گویی در جمع اهل دین یاد علی مرتضی را بر زبان می آورم، ..... آری او کسی است که خدا بر او مقام تقرب داده و دوستی او را مایه تقرب به خود دانسته است، و فردا که به امر پروردگار به همه خلایق موهبت ها و کرامات و عطای او نصیب می شود، دشمنان او از آتش دوزخ برخوردار و دوستان او از باغهای بهشت بهره مند خواهند بود، و هرگاه خواستی که از مقام علی علیه السلام چیزی را درک کنی، پس به گرد و غبار میدانهای جنگ نظر کن و زمانی را بنگر که آتش جنگ بالا گرفته و اوست که تیغ کارگر او همچون مار بر سر دشمنان بیجان کننده است و نیزه او از خون کافران و جنایت پیشگان سیراب می گردد و پرچم دشمنان همراه جمجمه سرشان بر خاک هلاک سرنگون می شود، و باز در عظمت مقام او از سرزمین (خم) سؤال کن که چگونه بهترین فضایل او در آنجا برمردم آشکار گردیده است، و وای بر آن دشمنانی که لگام آنها بر گردن و لجام گسیخته خواهند بود، .....)، شاعر شخصیتی بزرگوار است که بر همه رجال علم و ادب زمان خود سبقت داشته و از بزرگان فضل و فضیلت بوده و کسی به مقام بلند علمی نرسیده مگر آنکه در آستان او نشسته باشد و هر صاحب کرامتی خود را در برابر او ناچیز می بیند از توصیف گران او سید مدنی شیرازی است .....،

و نیز شیخ حر عاملی که احوال او را ذکر نموده و او را ستوده است و...، و استاد ما علامه مجلسی در بحارالانوار نیز او را ستوده است ..... و ما در کتاب شهداء الفضیله فصلی را به احوال این بزرگ مرد اختصاص دادیم ..... از آثار معروف او (طرائف، اللالی، شرح شرح کافیجی بر قواعد ابن هشام، ..... دیوان اشعار .....) شاعر ما حریری که در مهد شعر پرورش یافته از تبار والایی نیز برخوردار است ...

ابن ابی الحسن عاملی...:

(..... علی علیه السلام به مقام بلند مکارم اخلاق و فضیلت رسیده است و هواداران شما از دیرباز، پیرامون گوساله ها جمع شده و با شتاب تمام مردم را از حقیقت بازداشته اند، طرفداران شوری با کینه و خصومتی که در دل داشتند از اظهار آن خودداری نمودند و از علی علیه السلام روی برتافته و این کینه و دشمنی پیوسته در قلوب آنان در جوشش و غلیان بود، ..... و حال آنکه پیامبر مصطفی خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله درباره او به صراحت سخن گفته و در روز غدیر او را پیشوای مردم و دارای منطقی استوار و برهانی قاطع معرفی نموده است شما با ستمی که کردید، این مقام را به کسانی که شایسته نبودند سپردید و آن منصب الهی را از کسی که سزاوار آن بود دور نمودید و نیز آنها قلب رسول خدا را با ممانعت دختر او از بهره گیری میراث پدر بدرد آوردند و این چه کار زشتی بوده است...، شما کفران نموده و سخنان بی اساس در فضیلت افرادی که هیچ فضیلتی نداشتند جعل نمودید و...)، شاعر یکی از مشایخ طایفه و بزرگان شیعه است، از بزرگان علماء شیعه است که علم و ادب را باهم جمع نموده و به زیور تقوی و ورع آراسته است و ..... او از شاگردان شهید ثانی است، .....، (صاحب امل الامل می گوید من حضور او را در آن هنگام که خردسال بود در ضمن آن چند روزی که در شام برای تدریس حاضر می شد درک کردم و...)، و نیز فرزندش سید جمال الدین ..... نیز که تمام فضایل و مکارم یاد شده را از او به ارث برد...

شیخ حسین کرکی متوفی ۱۰۴۷:

(..... امیرمؤمنان تیغ آتشین خود را به جنبش آورد، در حالی که آسمانیان و فرشتگان همه سپاه و یار و یاور او بودند، او چنان بر دشمنان بانگ و فریاد بلند و هاشمی زد که نزدیک بود کوههای بلند، از هیبت آن متلاشی شوند، ابر خون از گردن کافران باریدن گرفت، ابری که برقش شمشیر علی علیه السلام و رعد آن بانگ و خروش او بود، علی علیه السلام جانشین و وصی پیامبر خدا و وارث دانش اوست و او کسی است که فرود آمدن در غدیر خم و برگزاری آن واقعه عظیم به خاطر وجود او بود و البته آن کسی که علی علیه السلام را با دشمنش مقایسه کند، قطعاً گمراه شده، زیرا او در عظمت مقام و منزلت بی مانند است همانگونه که پروردگار عرش همتا و شریک ندارد)، شیخ حسین کرکی از نیکان جبل عامل بود و او از جمله دانشمندانی است که در علوم مختلف تبحر داشت،.....

و صاحب تألیفات مختلفی است از جمله (شرح نهج البلاغه، عقودالدرر، کتاب الکبیر در طب...)، اشعار او خوب و روان است خصوصاً در آنجا که اهل بیت علیهم السلام را مدح کرده است، او مدتی ساکن اصفهان بود، سپس سالها در حیدرآباد سکونت نمود و در همانجا وفات کرد ..... او ۶۸ سال عمر نمود، سید علی مدنی در سلافه، در ستایش او بسیار سخن گفته است .....، از جمله اشعار اوست (..... من مهر و محبت آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین را برای خویش انتخاب کردم و دلخود را به آن خوش نمودم، زیرا که این، همان راه حق است که هرکس آن را در پیش روی خود قرار دهد و در آن طی طریق نماید، البته درمانده نگردیده و پست و خوار نخواهد شد، و در روز جزا و قیامت و محشر، آنجا که کسی نمی تواند رهین خود را آزاد نماید، البته حب علی بن ابی طالب علیه السلام مرا نجات خواهد داد و...) و در قصیده ای دیگر می گوید(..... ای اباالحسن، این چگامه من است که توانستم آن را در مدح و ثنای تو بسرایم، که به مانند چشمه ای گوارا و زاینده است و از تو می خواهم که در روز رستاخیز و آنجا که در ظلمات تیره به زیر خاک رفتم شفاعت گر من باشی)،

(کلب گوید و نیز یا امیرالمؤمنین، از خداوند متعال خواستاریم که مانند این دعا هم از طرف ما در پیشگاه تو قبول باشد و نیز در خصوص همه دوستداران و موالیان تو یا امیرالمؤمنین آمین، آمین، آمین یا رب العالمین) .....

و این اشعار نیز از اوست (..... محمد صلی الله علیه وآله، همان ماه تابان است که فروغ جهانگیر او همه را مفتخر نموده است، و خدای بخشایشگر، قبل از آنکه افلاک و جهان هستی را خلق نماید، آن حضرت را هستی بخشیده است، تا آنکه در آخرالزمان، او را مانند خورشیدی که چشم بینندگان را خیره نماید، برای هدایت بشر فرستاده و مبعوث فرموده است، و این پیامبر بزرگ و عظیم الشأن را، با حیدر مرتضی علیه السلام تائید کرده است، همان شیر دلیر و دلاور و خوش سیما که بت شکن بود، همان علی مرتضی علیه السلام که تا رسول خدا زنده بود او را یاوری نمود و در همه احوال پیروزی یا شکست در کنار او بود و هم او بود که در میدان کارزار با شمشیر ذوالفقار خود، همان شمشیر بران و کوبنده، پهلوانان و قهرمانان کفر و شرک را بر زمین می افکند. و آنان را در خاک و خون می کشید .....).

قاضی شرف الدین متوفی ۱۰۷۹:

(..... سلام و درود بر آن بزرگواری که فردا تشنگان را سیراب و با خاک پای خود، دیدگانم را چون روز روشن خواهد نمود .....، البته بعد از بهترین پیامبران، ذکر هر فضیلت به او برمی گردد، .....، او پدر پاکانی است که از همه خلایق برتر و بالاتر هستند و اوراق و دفتر گویندگان به ستایش آنان آراسته است، .....، من در مدح و ثنای چنین شخصیتی هیچ ترس و هراسی ندارم زیرا که هرچه بگویم مبالغه و اغراق نخواهد بود، در روز غدیر، پیامبر او را به مسند ولایت نشانید و همه بر پذیرش ولایت او گردن قبول و تسلیم نهادند، ولی دریغ که هنوز پیامبر چشم خود را از این جهان نبسته بود که عده ای از آئین حق و راه عدالت روی برتافتند و از آن فاصله گرفتند، و چه زود همه آن عهد و میثاق ها را فراموش کردند و چه زود با شتاب آن پیمانها را گسستند، در حالی که اینان در غدیر شاهد بودند که چگونه با نور ولایت او همه جا روشن و منور گردید .....) .....، او از بزرگان و ادبای مشهور یمن و دانشمندی والا و نویسنده و شاعری توانا بود...، این شاعر خوش ضمیر در سن جوانی و درماه صفر ۱۰۷۹، در صنعا درگذشت (سلام خداوند بر روح و روان پاک و پاکیزه او رحمه الله علیه)، و پدرش و دیگران او رارثا گفتند.

سید ابوعلی انسی:

(..... این فرمان خدای سبحانه و تعالی است که ما در اختلافات و تنازعات کار خود را به حضرتش واگذار نمائیم و از او دستور بگیریم و نیز از بهترین پیامبران و برگزیده ترین آنان در گفتار و کردار، یعنی محمد مصطفی پیروی کنیم، پس چرا باید بر سر موضوعی بزرگ اختلاف نمائیم که مخالفت با آن گمراهی آشکار است، .....، مخالفان تصور می کنند که نص قرآن درباره وصی پیامبر پوشیده و مبهم است همان مخالفان که غیر علی را وصی تصور نموده اند، آری تنها حدیث غدیر درباره نظر پیامبر و گزینش او برای همگان کافی است، ولی دریغ که سخنان تفرقه افکن، سراسر ظلمات را فراگرفته است)،..... او یکی از بزرگان یمن بود و...، متوکل از زبان او می ترسید ..... او در سال ۱۰۷۹ از جهان رفت....

سید شهاب موسوی متولد ۱۰۲۵ متوفق ۱۰۸۷:

(..... در پرتو چراغ روشنگر اوست که نوری هدایتگر درون تیرگی ها را شکافته است، غدیر خم پس از آن همه تردید و شکی که مخالفان آورده و در این زمان از ناتوانی متوقف شده اند، اینک با ابر رحمت و باران پر برکتش می بارد و همه را درامواج رحمت خود گرفته است، همان غدیر که من آن را بهترین گفتار و بیان می دانم، آری مضمون غدیر، بهترین نکات هدایت را آشکار و همه ابهامات را زدوده است، این مضمون برگزیده از تفسیر قرآن است که هیچ دستی چنان تفسیر حقی نیاورده است...)، او سید شهاب الدین احمد بن ناصر ..... بن ابوجعفر عبدالله عولکانی هویزی بن امام موسی بن جعفر کاظم علیه السلام است، این شاعر از تواناترین شعرای خاندان پیامبر علیهم السلام است، ..... آورده اند که او سیدی بزرگوار و دارای اخلاق نیکو و تبار والا و مردی فصیح و ادیب بوده است ..... و

قصیده ای دارد که هم از طول و هم از عرض خوانده و معنی می شود... و به صور مختلف قابل ملاحظه است که (..... مایه مباهات انسانها آن حیدری است که بخشش بیکران و همگانی شمول دارد، او افتخار جهان هدایت و دارنده فضایل بزرگ یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، همان اختر درخشانی که بر فراز آسمان دین و شریعت اسلام پرتوافشانی می کند...) .....،

اسکندری در الوسیط خود آورده است (..... از بزرگان شیعه و در روزگار دولت غالیان شیعه می زیسته است، در شعر خود راه افراط در تشیع را پیموده و در مدح علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین سخنان او از حدود شرع و عقل تجاوز کرده .....)، این پندار یاوه اسکندری که می گوید صفویه از غالیان شیعه بودند صحیح نیست و نیز هر آنچه این شاعر و دیگر شاعران دوره صفوی از فضایل و مکارم ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین سروده اند در واقع همگی حقایقی بوده که عقل در برابر آن خاضع و منطق آن را می پذیرد و هرگز از اصول مسلم دینی بیرون و منحرف نیست، بلکه این اتهامی که این شخص بر شاعر ما و دیگر شاعران بسته و آنان را غالیان و افراط گران می داند .....، که در حقیقت اینگونه اظهارنظر مغرضانه دلیل و نشانه کینه و خصومتی است که این شخص داشته ..... و مانند مثل خود بدون دلیل و با کینه توزی با طرفداران علی علیه السلام دشمنی ورزیده و راه دروغ رفته و خواب های پریشان دیده و در سخنان خود آورده است وگرنه این دیوان ابومعتوق است که در پیش روی خوانندگان قرار دارد و نیز این صفحات پاک وسفید تاریخ صفویه است که همیشه در دسترس پژوهشگران است و همه به خوبی ولایت راستین خاندان علی علیه و علیهم السلام رانشان می دهد ..... و البته این دشمنی ها تازگی ندارد و ما قبلاً بدقت و بررسی کامل گروه غالیان را معرفی و اثبات نمودیم که آنان غیر گروه شیعه بوده اند و خداوند خود بهترین داور است.

سید علی خان مشعشعی، متوفی ۱۰۸۸:

(..... من از روزگار چشم دوستی و انتظار وفاداری داشتم ولی می بینم که او به همه وعده های خود تخلف می ورزد، .....شاید روزگار فقط مرا هدف قرار نداده بلکه شیوه دیرین او همین بی وفایی است، پس هرگاه از ورای اندیشه به این فضایل که من بیان می نمایم توجه کنید، آنوقت تعجب می کنید که چه کسی سزاوار امامت و پیشوایی است، ای کسی که در واقع گوهر تابناک عالم وجود هستی ولی در روزگار ما به کمترین بها فروخته می شوی، این رسم روزگار و زمانه است که کامل ان و صاحبان فضایل را پائین آورده و اوباش و فرومایگان را بالا می برد، اگر روزگار خیری داشت، دیگر پس از مصطفی بنده تیمی چوبی بلند نمی کرد و آیا در برابر دشمنان جای آن نبود که از علی حیدر علیه السلام دفاع بشود زیرا که او را بهترین خلایق یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر به صراحت و بطور علنی و آشکار به جانشینی خود برگزید وفرمود (..... هر که را من مولای او هستم، پس از من این علی مولای اوست،)

و این بانگ رسا و بلند را همه شنیدند و شهادت دادند و نیز هرگاه بر احوال دختر رسول خدا بنگری که چگونه این دختر خانه زاد رسول خدا پس از او مغضوب قرار گرفت و فاجعه جانگداز زندگی و شهادت مظلومانه امام حسن بزرگوار علیه السلام را که چگونه خانه نشین شد و به چشم اشکبار و جگر پاره پاره او بنگری و در سوگ و اندوه قتل حسین علیه السلام که هیچ یک از امت اسلام به مانند او با نیرنگ و مکر به قتل نرسید، تا آنجا که او را تنها و غریب در کربلا به خاک هلاکت انداختند و یاران و فرزندان او را به قتل عام نمودند و حرم و زنان حرم رسول خدا را به اسیری گرفتند و آنها را سوار بر شتران در همه شهرها برای تماشا مردم گردش دادند، و هرگاه به این منظره جانگداز که زنجیر بر گردن حضرت سجاد انداخته و سر بزرگوار حسین علیه السلام را در پیش روی آن حضرت حرکت می دادند و احوال نه تن دیگر از امامان مظلوم علیهم السلام را که در مقابله با مخالفان بودند و این معاندین چگونه به خصومت آنان کمر بستند و... را مطالعه کنی، می بینی که چگونه همگی یا مطرود و تبعید و یا مسموم و محبوس بوده و یا زنجیر بر گردن داشتند و...، آنوقت براستی اذعان نموده و اقرار و اعتراف می کنی که هیچیک از این مدعیان مسند خلافت پیامبر و مخالفان خاندان پاک او، پایگاه شریفی نداشتند و...)،

و نیز این ابیات هم از اوست (..... ولی روزگار به خاندان رسول خدا ستم کرده است .....، آنها حجت خدا در روی زمین و برگزیدگان خدا در میان مردم هستند، ..... از مخالفان سؤال کن که آیا سوره هل اتی در حق کسی دیگر غیر از ایشان نازل شده است، و درود بر این سوره هل اتی باد، آگاه باشید که نص ولایت در قرآن فقط در حق ایشان نازل شده و هر کس که قرآن را بخواند البته به این نکته آگاه می شود، و همچنین خدای تعالی، این خاندان را از هر رجس و پلیدی پاک کرده است (آیه ۳۳ احزاب)، و فضایل حدیث کساء (عبا)، که به این خاندان تعلق دارد (پنج تن آل عبا)، آری حدیث کساء اختصاص به این خاندان دارد، پس نظر کن که چه پاکان و افراد منزه در زیر این گلیم گرد آمدند، آگاه باش که نام این بزرگان در لوح خدا قلم خورد و درعرش الهی قبل از تابش هر نوری، پرتو وجود ایشان تابیده است، رسول خدا با این کسان خود با دشمنان مباهله کرد، .....، و اینگونه رسول خدا تنها کسی را به یاوری و برادری خود برگزید که اخوت خود را به او مخصوص نموده بود، و خداوند در روز قیامت بدون هیچ شک و شبهه، تقسیم بهشت و دوزخ را در کف علی قرار داده است و هرگاه در این اعتقاد جدال وگفتگو داری، حدیث (طایر بریان) ترا کفایت خواهد کرد، و او بود که با دست خود کفش را وصله می زد (و او مقصود رسول خدا از خطاب به خاصف النعل بود)، و این فضیلت او را کافی است، و نیز حدیث (انت به منزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی) بهترین دلیل بر حقانیت علی علیه السلام است، و نیز اینکه رسول خدا بهترین زنان عالم از اولین تا آخرین را که دختر او بود، یعنی فاطمه را به همسری او انتخاب کرد و این برترین گواه است، و در نص سوره برائت، یعنی برائت از مشرکان و پیکار با آنان آمده و باید که او یا مثل او آن را ابلاغ نمایند، و در روز غدیر خم که پیامبر، دوستی و موالات خود را با علی علیه السلام به آواز بلند و رسا اظهار نمود، آری او اولین کسی از مؤمنان بود که ایمان آورد، و در شب لیله المبیت و شب هجرت رسول خدا و شب فداکاری که با جان خود در راه رسول خدا به جانبازی قیام کرد، و او یعنی علی علیه السلام یار و یاور رسول خدا بود در آن روزهایی که همه اصحاب از اطراف و پیرامون او همچون پرندگان فرار می کردند، .....)

هر آنچه در این قصیده غرا، سید ما حویزی گردآوری و در ضمن آن فضایل و مناقب مولا علی امیرالمؤمنین را در کتاب خدا و سنت مانند نزول سوره هل اتی، انما ولیکم الله، حدیث کساء غدیر و .....، را آورده، ما صحت و درستی تمامی این احادیث را در مجلدات الغدیر ثابت کردیم و آوردیم که همه این احادیث، احادیثی هستند صحیح که در صحاح و مسانید قوم نیز آمده است، او سید علی خان مشعشعی حویزی .....، پسر احمد، پسر امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما معروف به ابن مشعشعی و اهل حویزه بوده است، او یکی از حاکمان حویزه و حومه آنجا بود، آراسته به جامه نورانی علم .....، که در آثار او جز تبلیغ دین خدا، .....، و توحید و نبوت و امامت و .....، چیز دیگری یافت نمی شود،

شیخ حر و صاحب ریاض و ..... او را ستوده اند، و آثاری که آن بزرگوار در علم و ادب از خود بجا گذاشته است (..... النورالمبین در حدیث، تفسیر قرآن، خیر المقال، .....، دیوان اشعار موسوم به (خیر جلیس و نعم انیس)، از نمونه های شعر او در قصیده ای (..... هرگاه شمشیر علی علیه السلام نبود، هر صبح وقتی مردم از خواب برمی خاستند کسی را که خدا را عبادت کند نمی یافتند، و فرزندان او نیز همه بزرگواران و نیکانی بودند که هر آنچه از اسلام درپرده تاریکی و جهل بود به وجود آنان روشن و آشکار گردید، و من سوگند می خورم که اگر مردم بر مهر و محبت این خاندان علیهم السلام اتفاق نظر داشتند خداوند جهنم را خلق نمی کرد...)، و یا در ضمن قصیده ای دیگر (..... به مدح و ستایش پیامبر امین پناه ببر، و او کسی است که در بلد امین چهره مشهور و امینی است، و نیز به دامان برادر او و وارث علم و وزیر و یاورش در جنگهای سخت یعنی علی علیه السلام پناه ببر، و نیز به درگاه فرزندان او که همگی اقمار هدایت بودند پناه ببر، که اگر آن بزرگواران نبودند، واجبات و سنت های دین خدا شناخته نمی شد، .....)

و نیز در قصیده ای دیگر (..... من ایمان به بهترین پیامبران الهی را وسیله رستگاری خود قرار داده و .....، خاندان او را که بهترین مردمان هستند وسیله سعادت جاودانه خود قرار می دهم، و در افتخار ایشان همان بس که سایر دانشمندان و علماء با خاک پای آنان هم، برابر نیستند، .....)

و باز در قصیده ای دیگر (..... به دامان ابوالقاسم مصطفی، آن امین مورد اعتماد، چنگ بزن و به او توسل کن، و نیز به دامان یار و یاور رسول خدا که در روز شکستن بتها بر دوش رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم قرار گرفت و نیز به دختر پیامبر وامام شهید و امام حسن علیهم السلام توسل کن، و به عترت بزرگوار او که من امید نجات از آنها را دارم و دوستی آنها بهترین سرمایه نجات من است)، پدر سید علی خان نیز از عالمان و فضلا و عارفان و... بود که از او نیز تألیفات و رسالاتی باقی است از جمله (مظهرالغرایب) در شرح دعای عرفه امام حسین علیه السلام که ده هزار بیت است و بقول محدث نوری در المستدرک، این اثر به تنهایی گواه راستین بر تائید قول کسانی است که دانش و فضل و تبحر و حسن سلیقه او را ستوده اند (النهج القویم فی کلام امیرالمؤمنین علیه السلام)، که در این اثر ارزنده او، آن بخشهایی از کلام آن حضرت که در نهج البلاغه نیامده جمع آوری شده است و (الموده فی القربی فی فضایل الزهرا الصدیقه و الائمه علیهم السلام) که به حق اثری بزرگ و مهم است، (الحجه البالغه) در کلام و در اثبات امامت با استفاده از آیات و نصوص هر دو فرقه، (سبیل الرشاد)، (خیر الکلام)، (رساله الاثنی عشریه)، در طهارت و نماز، (فخر الشیعه)، در فضایل امیرالمؤمنین، ..... و رساله ای در نحو، و این نمونه ای از اشعار سید خلف در مدح امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که (..... ای ابوالحسن ای کسی که در زمانی که حوادث ناگوار ما را احاطه میکند تو پناه پناهندگان هستی، تو پاکترین مردم و نیکوکارترین و والاترین خلایق هستی و البته و بدون هیچ شک و شبهه، هرانسان که زندگی کند و به هنگام مرگ، نسبت و علاقه خود را به تو وصل ننماید، هیچ افتخاری را کسب نکرده است...)،سید خلف مشعشعی در سال ۱۰۷۴ درگذشت و شهاب حویزی او را مرثیه گفت و....

سید ضیاءالدین یمنی متوفی (۱۰۹۶):

(..... او امامی است که خداوند او را از بهترین سرشت ها آفریده است، او همان بزرگواری است که تمامی راه های فضیلت وبزرگی به او ختم شده و بالاترین شرافتها به او تعلق دارد و بهترین نقطه های نورانی آسمان به خاطر اوست، او به منزله ماه تابان است و دیگر افراد خاندان بزرگوار او به منزله ستارگان هستند، به وجود این بزرگان، ارکان دین خدا در زمین برپا شده و دین پیروان بالاترین انبیاء محمد مصطفی، متعالی شده است، یا امیرالمؤمنین این عید سعید غدیر خم، بر تو که خود موجب آن هستی و بر من و همه هم مذهبان من مبارک باد، آری این روز همان روزی است که خدا حق آل پیامبر (ص) را به آنان داده و به وجود علی علیه السلام آنرا برپا نموده است، این روزی است که رسول خدا به مردم خطبه خوانده و خدا در این روز، خلافت را به آن کسانی که سزاوار و لایق آن بوده اند سپرده و بیگانگان را از آن دور داشته است، و این علی علیه السلام به نص کتاب خدا قرآن مجید، امیرالمؤمنین و وصی رسول خدا صلی الله علیه وآله معرفی شده و اطاعت اوامر او واجب گردیده است، دوستی و محبت رسول خدا و ولی او و هارون (جانشین) او یعنی علی، آن بزرگ مرد، آن رزمنده جهادگر و آن لایق و شایسته، برای من کافی و بسنده است)، سید ضیاءالدین یکی از بزرگان یمن و مردی ادیب و نویسنده وشاعری توانا بوده است و متوکل پسر منصور او را بر بلاد (عدین) مأمور کرده بود .....، او به سال ۱۰۹۶ وفات یافت....

ملامحمدطاهر قمی:

(..... قلب و دل من مهر علی علیه السلام، یعنی آن شخصیت والا را برگزیده است و این همان مهر و محبتی است که از همان آغاز به واسطه طهارت روح و پاکی ذات مادرم سرچشمه گرفته است، و من به همین دلیل، هر صبح و شام برای مادر خود دعای خیر روانه می نمایم، و البته مهر مرتضی علی مانند نوری تابان، دوستانش را از تاریکی آفات هر خطا باز می دارد، و من محبت علی علیه السلام را پیشه خود نمودم، و هرگز پیوند خود را از این مهر و محبت نخواهم گسست و دوستی او هیچگاه ازدل من جدایی پذیر نیست، او برادر پیامبر و امام من است، گفتار او سند اعمال من است و همه کردار من، تابع فکر و اندیشه و نظر اوست، من به اطاعت آن حیدری گردن طاعت نهاده ام، که دارای همه فضایل و کرامت ها و پیشوای هر پرهیزکار و متقی است، من همه زندگی خود را در محبت خاندان پیامبر مصرف نموده ام و البته هرکس که از این خاندان روی گردان باشد من هم از او بیزار هستم، علی علیه السلام، باب علم و مرجع سعادت و پناهگاه همه ما است و هیچ امر دشوار ما جز با مشکل گشایی او حل نمی شود و هرگاه رسول خدا، علی را دوست نمی داشت با او در

خوردن بهترین طعام شرکت نمی فرمود،آری این ولایت علی مرتضی علیه السلام است که به نص کلام برگزیده ترین مخلوقات یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله، در سرزمین خم بر همه ثابت شده است، و این فرمان پیامبر (ص) بر بالای منبر، آنچنان بزرگ و معتبر بود که همه اهل دین و بزرگان به صحت و اصالت آن شهادت دادند و نیز در حدیث (دار) در آن خانه، پیامبر در نزد همگان، (در زمان انذارعشیره اقربین) علی علیه السلام را به جانشینی خود نصب فرمود و این چیزی نیست که با شوخی و بی توجهی از آن عبور کنی بلکه امری بزرگ و انجام شده بوده است

(کلب گوید پس ببین که چگونه برای مولای ما علی علیه السلام غدیرهای مختلف در خم های گوناگون بوده از جمله این خم که در (دار) واقع گردید و... و در بسیاری مواضع دیگر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت را به جانشینی خود و رهبری امت منصوب و معرفی می نمود تا برای امت این موضوع امر تازه ای نباشد پس غدیر خم اول در دار بر اهلبیت او واقع شد و...، غدیر خم اعظم و اکبر در وادی خم بر همه امت تجلی نمود، پس خلافت آن حضرت به امر خداوند در نصب اول در (دار) بر خاندان و عشیره اقرب او ابلاغ شد و با .....زمینه سازی و با بیان هر فضیلت غیرقابل رقابت که شرط رهبری بوده ..... در طی ایام حیات آن حضرت (ص) و ابلاغ خلافت او به امر خدا در نصب آخر، در وادی خم که بر اساس آن خلافت آن حضرت بر امت اسلام تا ابد واجب گردید)،

و البته امامت، مقام و منزلت و منصبی است که هیچ کس جز امام معصوم و منزه از گناه و لغزش نمی تواند آن را تصدی و احراز نماید، و من پیرو آن امامی هستم که در جهان، عصمت او ثابت شده است، .....، و این آفتاب است که بخاطر مولای ما ابوالحسن علیه السلام برگردانده شد، پس جانم فدای علی مرتضی که برخوردار از این چنین معجزه بزرگ است، و طوبی برآن امام و پیشوایی که در خانه خدا به دنیا آمد که هیچیک از پیامبران را این پایگاه نبود که در این خانه شریف بدنیا بیاید،.....)،

او ملا محمد طاهر بن حسین شیرازی که به نجفی و قمی هم معروف است یکی از شاعران برجسته ای است که در انواع دانشها و علوم نیز مهارت داشت، او از مشایخ بزرگ روایت .....، و محدثی جلیل القدر والامقام محسوب می گردد، .....، او تألیفات گرانقدری در موضوعات گوناگون دارد که از آن جمله هستند (عطیه ربانی، تحفه الاخیار، بهجه، .....، ۲۰- سفینه النجاه .....)

او شاعر و شیخ الاسلام و امام جمعه و جماعت شهر شریف قم بوده و به سال ۱۰۹۹ در همانجا رحلت یافت و درکنار آرامگاه زکریا بن آدم قمی طاب ثراه به خاک سپرده شد...، از جمله اشعار فارسی اوست (..... از گفته مصطفی امام است سه چهار، از روی چه گویی که امامت است چهار، نشناسی اگر سه چهار حق را ناچار، خواهی به عذاب ایزدی گشت دچار .....، دلیل رفعت شأن علی اگر خواهی، به این کلام دمی گوش خویشتن می دار، چو خواست مادرش از بهر زادنش جایی، درون خانه خاصش بداد جا ستار، پس آن مطهره با احترام داخل شد، در آن مقام مقدس بزاد مریم وار، برون چوخواست که آید پس از چهار روز ندا شنید که (نامش برو علی بگذار)، فدای نام چنین زاده ای بود جانم، چنین امام گزینید یااولی الابصار،) .....

و از رباعیات او (ای مانده ز کعبه محبت مهجور، افتاده ز راه مهر صد منزل دور، با حب عمر دم مزن از مهر نبی، کی جمع توان نمود با ظلمت نور)، و یا(بما رسیده حدیث صحیح مصطفوی، که هست بعد پیامبر امام هشت و چهار، کسی نکرد ز امت بدین حدیث عمل، به غیرپیرو آل و ائمه اطهار)، و یا (ای طالب علم دین ز من گیر خبر، تا چند دوی دربدر ای خسته جگر، خود را برسان به شهر علمای غافل، شو داخل آن شهر ولیکن از در)، و یا (نبی چو وارد خم گشت از سر منبر، خلیفه کرد علی را به گفته جبار، نهاد برسر او تاج وال من والاه، ز امتش بگرفت از برای او اقرار، ولیک آنکه به بخ بخ نمود تهنیتش، بکرد از پی اقرار خویشتن انکار، فتاد بر سر حارث ز غیب سنگ قضا، چو گشت منکر نص غدیر، آن غدار)،....

قاضی جمال الدین مکی، متوفی ۱۰۱۲:

(..... سوگند به جان من که تو بهترین نعمتها و قدرتها را داری و امام و پیشوای یگانه در میان بندگان هستی، و در روز قیامت به راستی که بر گردن بندگان ولایت داری، ولایتی موروث، چرا که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در غدیر خم تو را به سروری هر مؤمن مطیع

برگزیده است، پس هر قومی که از تو اطاعت کرد، البته هدایت یافت و هر نادانی نافرمانی کرد البته درجهالت فرو رفت، و آنگاه که پیامبر فرمود خدایا دوست بدار دوستدار علی را و دشمن بدار دشمن علی را، و بر دوستداران او رحمت تفضل بفرما و بر دشمنان او لعنت و عذاب بفرست، .....، تو در اصلاب پاک بودی که به معراج بلندترین پایگاه رسیدی، و در ردیف بزرگواران قرار گرفتی و از همان هنگام به وحدانیت خدا لبیک گفتی و اقرار آوردی، پس در برابر این فضایل که نور و روشنایی آن، شبهای تیره را روشن می نماید، این کدامین مغرور است که بتواند با تو برابری نماید، و آن کدام نادان است که در عرصه علوم با تو به مسابقه و مقابله برخیزد، آیا چنین کسی جز یک انسان تهی از فهم و تهی از شعور،کسی دیگر می تواند باشد، تو در میان هر فضیلت بهترین هستی و در صدر هر کمال، صدرنشین هستی، خاندان تو از منکران نادان منزه است و بخیلان را در تبار و خاندان تو راهی نیست، پس جاوید و پایدار و ابدی بمان که سلامت وقف توست ومدح و ستایش و ثنای تو، هر چه بیشتر و روزافزون باد،)، ...

ابومحمد بن شیخ صنعان:

(..... نهج البلاغه، باغی پرباران و پرشکوفه است که انوار خدا را نشان می دهد، ..... نهج البلاغه گویا چشمه یقین است که از فراز عرش الهی به جوشش آمده است، ..... در کلام علی علیه السلام اگر تأمل و پژوهش کنی، خواهی دید که او با کلمات علم آفریدگار با ما سخن گفته است، ..... در آن کتاب قدرتی از سوی پروردگار یگانه توانا تجلی کرده است، .....، علی علیه السلام داماد پیامبر، و اولین کسی که به پیامبر ایمان آورد و خدا را عبادت کرد، همانطور که یگانه داماد برگزیده پیامبر نیز بود، و خدای تبارک و تعالی دین پیامبر خود را به وجود او پایدار کرد و نعمتش را به وجود او بر بندگان خود کامل گردانید)، او ابومحمد بن شیخ صنعان همان کسی است که نسخه ای از نهج البلاغه سید شریف رضی را به خط خود نوشته و این نسخه اکنون در تهران در کتابخانه مسجد سپهسالار نگهداری می شود، ..... و این شعر او نشانگر آن بود که این شاعر در ولایت و محبت بی آلایش خود نسبت به امام بزرگوار، امیرالمؤمنین یک نمونه برجسته و بارز بوده است ...

شعراء غدیر در قرن دوازدهم:

شیخ حر عاملی متولد ۱۰۳۳ و متوفی ۱۱۰۴:

(..... آنجا که پیامبران به تو متوسل می شوند، اوصیاء چگونه به پایه عظمت تو می رسند، .....، در آن هنگام که آدم از سوی پروردگار خود کلماتی دریافت نمود، این کلمات نامهای شما خاندان بود که او را عزت و شرافت بخشید و بلافاصله دعای آدم مستجاب گردید، سپس یعقوب از بلا و ابتلاء خود به شما پناه آورد و بلا از او برطرف شد و بوجود شما بود که پیراهن یوسف به او داده شد و بینایی خود را بازیافت و... ابراهیم خلیل نام شما را بر زبان راند و به شما توسل کرد ..... و آتش بر او گزند نرسانید، و یونس در سختی و نوح در طغیان آب بر شما پناه آورده و به نام شما استغاثه نمودند، و ایوب نیز به نام شما اهل بیت توسل نمود و بدی ها را از خود دور نمود .....، ای شگفت که این همان بزرگواری و عظمت است که دوست و دشمن آن را نقل نموده اند، آری علی علیه السلام چنان مجد و شکوهی دارد که ثریا و جوزا با آن بلندی و رفعت، پائین تر ازاو قرار دارند، او مظهر فضل، عصمت، وفاداری، کمال، مهربانی، حیاست، ..... محمد و علی صلی الله علیهما و آلهما، نوری هستند که نور آدم را در بزرگی تحت الشعاع قرار داده اند، .....، هر منافقی با نشان دشمنی خاندان علی شناخته می شود، .....، علی آن وجود باعظمت است که مادرش او را پاک زائید .....، و در داخل کعبه شریفه که تاکنون هیچ زنی از انسانها به آن وارد نشده است، از وجود علی نوری تابید و درخشش آن زمین و همه اکناف آن و آسمان را فراگرفت، تولد علی علیه السلام همچون تولد برادرش رسول خدا صلی الله علیه وآله، دین خدا را شادمانی و مسرت بزرگ بخشید، .....، پس بر مادرش فاطمه سعد ولادت این گرامی مولود فرخنده باد، همان سعادت و فرخندگی و مبارکی بی پایان تاابدالآباد، .....،

درباره علی از رسول خدا اخبار و نصوص خارج از حد احصاء و شمارش رسیده است که قابل حساب نیست، ودر آن نص ها و سخنان، همانطور که علماء دین نوشته اند، فرموده است که علی ولی و وصی و وارث من است، .....، و فرمودکه هرکس که مرا به پیشوایی و رهبری قبول دارد، علی علیه السلام هم مولا و پیشوای اوست، پس در این رابطه هر شک و جدالی را بایستی رها نمود، و پس از آن دعایی فرمود که کاملاً مستجاب بود

(کلب گوید قسم به خداوند علی اعلی این خادم اثر این دعای مستجاب رسول خدا را عیناً دیدم و از برکات آن بهره مند شدم الحمدلله رب العالمین و توصیه می نمایم آن را برای همه دوستان و موالیان علی علیه السلام اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله) و همه اخبار به تواتر این را ذکر نموده اند .....،

یا امیرالمؤمنین و با سفارشهایی که رسول خدا از جانب خدا به مردم درباره تو نمود، البته ولایت تو را بر مردم واجب کرد، پس گوش شنوای دشمنان تو کجاست تا بر تو اقتدا کنند، یا امیرالمؤمنین و یا علی آیا آن ولایتی که در روز غدیر خم، رسول خدا با تأکید عنوان نمود آیا برای شخص دیگری غیر از تو بود، .....، در حالی که درآن روز که پیامبر رحلت فرمود، تو پیشوای مردم بودی و از ناظران هیچکس به پایه و مرتبه تو نمی رسید...) .....

و قصاید بجا مانده از او ۲۹ قصیده است که هر کدام ۲۹ بیت دارد، که همه در مدح و ثنای علی علیه السلام است، ..... (داشتن مهر و محبت علی علیه السلام سزاوار و درخور و شایسته ملازمت است و هیچ کسی نیست .....، به جز علی که تو را از ستم رهایی دهد و اوست که به هنگام مرگ دوستان خود بر بالین آنها حاضر می شود و ..... بی حضور او دوستان او طعم مرگ را نمی چشند .....، .....، آری بواسطه این دو وجود گرامی یعنی محمد و علی یعنی همان کسی که نخستین بار فرمان او را لبیک گفت، انوار آفرینش و هستی ساطع شد و .....، اختران آسمان اوج گرفتند تا مگر به آستان او برسند و سرانجام در پائین ترین مرحله از خانه او قرار گرفتند، آیا بهترین پیامبران، کسی جز او را به مقام کمال و برادری خویش برگزید، و آیا جز او کسی دیگر در روز غدیر در میان خلق به جانشینی انتخاب شد، این، البته هدایتی آشکار است که فرمود: پیشوای شما علی است و او پیشوا وامام هر کسی است که مرا به رهبری پذیرفته است، پس در آنجا بود که وحی به پیامبر رسید که این امر را به مردم ابلاغ کن و نترس و خداوند ترا از هر چه بیم داری حفظ خواهد کرد و آنجا بود که پیامبر خدا بخشی از فضیلت خود را نشان داد و آنچیزی را که تا آن زمان از ترس دشمنان مخفی نموده بود، کاملاً آشکار کرد، .....)،

و نیز از قصاید دیگر او (..... من مهر و ولایت علی علیه السلام را در دل پنهان نموده ام ولی زیباتر از کتمان این عشق، آن است که آن را عیان نموده و فاش نمایم،.....)

و یا (..... کرامات سرور من، وصی رسول خدا و فرزندانش علیه و علیهم السلام، آنچنان جلوه گر است که هیچ شک کننده ای نمی تواند درخشش آن را بپوشاند و سخن نبی مصطفی صلی الله علیه وآله بر ما دلیل قوی و حجت است و آیا به راستی برتر و بالاتر از کدام رسول خدا، در شرع مقدس حجت و دلیلی یافت می شود، و این سخن پیامبر در روز غدیر است که فرمود، علی مولای همه امت است، و این امر برای همه کافی است، پس چگونه می توان آن را از یاد برد، همچنان که در قرآن کریم آمده است، جز او ولی و رهبری بر مؤمنان نیست و پس از آن دیگر چگونه جای شک و تردید است، و البته آنزمان که ستارگان فضایل مرتضی علی علیه السلام درخشش نمایند، پرتو نور آنها، همه آفاق را فرا گرفته و همه جا را روشن می نماید، .....)،

و یا .....، (..... من شگفتم از کسی که در فضیلت علی علیه السلام شک می کند، در حالی که خبر واقعه غدیر خم و نص صریح آن هر شک و شبهه ای را زایل می نماید، همان واقعه ای که در آن پیامبر در برابر مردم پیمان بست و وای بر کسی که منکر فضایل و ضایع کننده حق او باشد و در آنجا که فضایل علی علیه السلام را به شماره آورند، هر توانا و دانا از شمارش و احصای آن ناتوان و عاجز خواهد ماند...)،

او محمدبن حسن بن علی ..... بن محمد بن بکیر بن حربن یزید ریاحی است و این حر همان بزرگواری است که در رکاب حسین بن علی علیه السلام فرزند شهید رسول خدا در روز عاشورا جان خود را فدا نمود، این حر شهید که عصر روز عاشورا در کنار امام بزرگوار ما به شهادت رسید، موسس شرافت عظیم درمیان خاندان مکرم خود گردید، خاندانی که بزرگان دین و مذهب و استادان سخن و پیشوایان تفکر و .....، را در خود جای داده است، و در این جمع، شخصیت شیخ حر عاملی که مورد بررسی ماست از همه این بزرگان مشهورتر است، به نحوی که آثار او هرگز از یاد نمی رود...،

از مهمترین آثار او کتاب (وسایل الشیعه) است که .....، گرداننده گردونه آسیاب شریعت است و...، هرگاه کتاب او را در کنار کتاب مهم مستدرک شیخ حجت نوری قرار دهیم، باید از این دو کتاب به دو اقیانوس که بهم رسیده اند تعبیر نمائیم ..... و هیچ فقیهی نیست که قبل از دادن فتوی به این دو کتاب مراجعه ننماید .....، پس منزلت این شیخ بزرگوار بر تاج روزگار همچون گوهری می درخشد، .....، و نیز از آثار دیگر این فقیه ارجمند، تدوین احادیث ائمه اهل بیت علیهم السلام است و از جمله آثار دیگر آن بزرگوار (..... ۱- دیوان اشعار که حدود بیست هزار بیت شعر در مدح پیامبر و امامان بزرگوار دارد، کشف التعمیه در حکم چگونگی نام بردن امام منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف .....، رساله در رد صوفیه که در آن هزار حدیث در رد این فرقه آمده است، ..... اثبات الهداه ..... فهرست وسایل الشیعه بنام من لا یحضره الامام، ۱۶- تنزیه المعصوم عن السهو و النسیان، ..... ۲۰- رساله ای در تواتر قرآن ..... ۲۵- رساله ای در رجال .....) .....،جناب شیخ حر عاملی ..... دو بار به حج مشرف شد و پس از زیارت مرقد امامان در عراق به زیارت امام ابوالحسن رضا علیه السلام مشرف و در آنجا ساکن گردید، و بعد از آن دوباره به حج رفته و به عتبات عراق مشرف شد و صاحب مقام شیخ الاسلامی و قضاوت گردید...، این شخصیت والا در بیست و یکم ماه رمضان سال ۱۱۰۴ وفات یافت و در صحن عتیق شریف حضرت رضا علیه السلام به خاک سپرده شد و قبر او در مشهد معروف و مورد زیارت همگان است، خداوند روحش را شاد ومزارش را نورانی فرماید، .....

از جمله اشعار او شعری است که از چهار جانب (صدر و عجز و عروض و ابتداء) محب وکه الاطراف است (از هر چهار جهت به یک حرف آمده است)، ..... (..... هرگاه در وصف و مدح، از اسراف می ترسی، پس بیاو به مدح و نعت پیشوا و رهبر نیکوکاران بپرداز، ..... و فضایل او از هزاران هزار در گذشته است، .....، این شعر را از من بپذیر زیرا شعری است که حصاری بسته دارد (از هر طرف با یک حرف خوانده می شود) و شگفتا که هیچ شاعر قافیه پردازی نمیتواند مثل و مانند آن را بسراید،) و نیز قصیده ای دارد بالغ بر هشتاد بیت خالی از حرف الف که در مدح عترت طاهره علیهم السلام است، .....

(کلب گوید تصور من آن است که او این همه فضایل را به دعای جد امجد خود حضرت حر بن یزیدریاحی که خداوند همه ما را از شفاعت آن آبرومند درگاه خود بهره مند فرماید، کسب نموده است رحمت و رضوان خدا بر آنان باد آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

شیخ احمد بلادی:

(..... آنگاه که از میان ماههای رخشنده دوستان می گذری، یاران را ندا بده، ..... یارانی که در عرصه کربلا غریب مانده اند، پس برخیز و به این بهترین زیارت شوندگان سلامی نثار کن .....، همان خاک مقدس که مردم بسیار، بر تربت قبرهای آن بوسه زده اند، همان خاکی که پیکر پاک حسین علیه السلام را در بر گرفته و نیز یاران او را، یعنی همان کسانی که بنی امیه جنایتکار، خون پاک آنان را که در رکاب آن حضرت بودند بر زمین ریختند، ..... همان قوم گمراهی که اسلام را به کناری نهاده و شیطان را در امور خود مورد اطاعت قرار دادند، .....، و اسبان گمراهی و تباهی را زین کرده و جلوداران و بزرگان راکنار زده و اراذل و وا پس ماندگان را پیش انداخته اند و آن پیمانها را که پیش از آن بسته بودند را به فراموشی سپرده و گفتار و سفارش مؤکد رسول خدا را نادیده گرفتند، پس اینان چه گروه نابکار از جمع مردم لعنت زده ای بودند که پیام غدیر خم برآنها بسنده و کافی نبوده است، پس چه مردم زشت عمل و نابکاری بودند که اینگونه ستم روا داشتند به گونه ای که از دین کناره گرفتند و در تبهکاری به سرعت پیش رفتند) .....،

شیخ احمد پسر حاجی بلادی، دانشمند فاضل و ادیب نامور و از شاعران ستایشگر اهل بیت علیهم السلام است، از او مراثی فراوانی برجا مانده است و آورده اند که تنها هزار قصیده در رثای حسین بن علی شهید کربلا دارد، .....

(کلب گوید رحمت و رضوان و رضای الهی بر او و دوستداران او باد خدایا ما را از شفاعت آن بزرگوار در دنیا و آخرت بهره مند بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

شمس الادب یمنی:

(..... واقعه غدیر را بیاد می آورم همان غدیری که یاد آن برای من بسی زیبا و خوش است، زیرا که شوق و عشق کسی را در دل من زنده می کند که هر تشنه ای را سیراب می نماید، غدیری که پیامبر برگزیده خدا صلی الله علیه وآله، در آن لباس ولایت را بر اندام علی علیه السلام پوشانید و در میان مردم برخاسته و در ضمن خطابه ای علی علیه السلام را وصی خود نامید و فرمود که در میان شما حدیثی را به یادگار قرار می دهم که گروهی آن را پشت سر نهاده و فراموش می کنند، از اهل سقیفه جوانمردی دیده نمی شود که از کشتن فرزندان او مبرا باشد،آنان سبب ریختن خون زید و یحیی و آن کسی هستند که مشتاقانه قدم به میدان گذاشت، امید است که پدر امام حسن و حسین علیهم السلام از حوض کوثر هر گنهکار را سیراب نماید ولی قطعاً این خائنین همگی از این امید محروم هستند، .....)، ...

سید علی خان مدنی: متولد ۱۰۵۲ و متوفی ۱۱۲۰:

(..... هیهات که من در این عشق و دلدادگی دروغ و حیله ببینم، زیرا که این مهر و محبت من بر علی علیه السلام آن پاک مرد عالم وجود منسوب است، او پس از رسول خدا بهترین خلایق عالم است که به مقام والای افتخار در همه مجامع رسیده است، داماد پیامبر و همسر دختر او که در آشکار و نهان، امین راز اوست، و هرگاه که معاندین بخواهند مقام والای او را انکار کنند،آیات قرآنی مقام والای او را گواهی می دهند، غزوات حنین و احد و بدر، همگی کوششها و مجاهدت های او را ارج مینهند و آن را ستایش می گویند، پس تو مقام والای علی علیه السلام را از خیبر بپرس، در آنجا که آن حضرت به عرصه کارزار آمد که این تحقیق بهترین شناخت و آگاهی را درباره آن بزرگوار به تو خواهد داد، سؤال کن که چه کسی دروازه قلعه خیبر را به یک دست خود در هم کوبید، و آن را از جای کنده و به دور انداخت، از نزول سوره برائت بپرس که چه کسی آن را از ابوبکر گرفت و به علی علیه السلام داد، و آنگاه از رسول خدا صلی الله علیه وآله که برای او غذای طیور خواست و بدون هیچ مانعی برای او آماده شد، و از فضایل بارز او آنکه آن آفتاب غروب کرده به خاطر او برگشت تا او نماز عصر را بجای آورد، او آن کسی است که وقتی گردنکشان و طاغیان قوم کفار به قصد قتل ناگهانی و ترور دست جمعی رسول خدا جمع شده بودند، در رختخواب او خوابید، و آن شب خوفناک را در فراش آن حضرت به روز آورد بی آنکه ترسو واهمه ای به خود راه دهد تا آن حضرت به سلامت هجرت نماید، او علی است که او را کعبه می شناسد زیرا که بتها را از فراز آن شکسته و به زیر انداخته است، او کسی است که پیامبر یعنی بهترین خلایق عالم، دست او را گرفته و بلند کرد تا بتها را فرو بریزد، و او آن کسی است که سپاه اسلام را در شب بدر در حالی که از تشنگی در حال مرگ بودند، نجات داد و سیرابشان نمود و به غیر از او چه کسی بود که سنگ بزرگ را از جا کند و به کناری زد و چشمه آب از زیر آن جاری شد، و چه کسی بود که با ناکثین جنگ نمود و با مادرشان عایشه بی هیچ مانعی به نبرد برخاست، و چه کسی بود که با قاسطین مبارزه کرد، همان قومی که فریب معاویه فرزند هنده جگرخوار و فریب یار و دمساز او عمروعاص را خورده بودند، و همگی در گمراهی غرق شده بودند، او همان کسی بود که آنها را به چنان فلاکت و مصیبتی نشانید که سرانجام با انواع حیله و مکر از دست او نجات یافتند، و او کسی است که با مارقین به نبرد برخاست و خون آنان را مباح دانست و جز ده نفر از آن گمراهان همگی به دست آن حضرت (به جهنم واصل) و هلاک شدند، اوست همان امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه است که در غدیر خم به بزرگترین افتخار یعنی مقام ولایت امر، نایل گردید، و نیز واقعه مباهله را که پیامبر با او و با همسر او فاطمه و دو فرزند او علیهم السلام در میان مردم انجام داد به یاد آور، و آنگاه آیه مباهله را بخوان که چگونه او و

خاندانش را رسول خدا از خود شمرده و عبارت و انفسنا و انفسکم در حق ایشان صادر گردیده است، و البته این افتخار تاپایان روزگار باقی و کافی است .....)،

و نیز در دیوان خطی که از او باقی مانده است، در مدح علی علیه السلام می گوید(..... ای امیر مؤمنان جانم فدای تو باد، ما در شناخت مقام والای تو حیران و در شگفتیم، و نیک بخت آن کسانی که ولایت تو را برگزیده و رستگار شدند و بدبخت و شقی آن کسانی که با تو دشمنی نموده و بدبخت شدند، هرگاه مردم می دانستند مقام و منزلت تو را، البته همگی در مقابل تو بدون ترس به سجده می افتادند، هرگاه پرده اسرار برداشته شود، تو نشانه قدرت خدا هستی، و هرگاه حجابها به یک سو رود، تو وجه خدا هستی، تو از دیدگان انسانها در حجاب هستی امّا وجود تو به منزله آفتابی است که هیچ ابری نمی تواند رخ تو را بپوشاند، .....، اگر تو نبودی نه زمین آفریده می شد و نه آسمان پدید می آمد،.....، در روز قیامت آنکس مورد عتاب و عقاب قرار می گیرد که با تو دشمنی نموده باشد و کسی پاداش و ثواب می بیند که از تو پیروی کرده باشد و بفضل تو، تورات موسی و انجیل فرزند مریم روشن شده است، .....، آیا پس از واقعه غدیر خم، غیراز تو کسی دیگر در خلافت پیامبر صلی الله علیه وآله حق و نصیبی دارد، آیا پیامبر ترا امام و پیشوا و مولای آنان قرار نداد، و همه گردنها در موافقت به این فرمان به پیشگاه تو فرو نیامدند، ..... و ای بسا که عاقلان این طایفه جهالت ورزیده ولی تو در میان مانند ماه نورافشانی می کنی و دشمنان تو مانند سگان عوعو می کنند، .....)،

این شاعر بزرگوار سید صدرالدین علی خانمدنی شیرازی بن نظام الدین احمد بن ..... بن محمد بن زید شهید بن علی بن الحسین زین العابدین امام سجاد علیه السلام است، او از خاندان محترمی است که همگی به علم و سیادت و شرافت منسوب بوده اند .....، و از ذخایر روزگار و نیکان عالم بوده است .....، والبته جایگاه او چنان والا است که همه امت اسلام شایسته است که به مثل او افتخار نمایند خصوصاً شیعه که باید به او .....، مباهات نماید، ..... از آثار او (۱- ریاض السالکین در شرح صحیفه کامله سجادیه، نعمه الاغان ..... ۱۱- موضع الرشاد، ..... ۱۴- التذکره ..... ۱۸- دیوان اشعار .....)، او در مدینه منوره متولد و... به حیدرآباد هند مهاجرت نمود ..... و به نزد سلطان اورنگ زیب رفته و سلطان او را بر ۱۳۰۰ نظامی و پهلوان ریاست داده و ملقب به خان نموده است و فرمانروایی اورنگ آباد را به او داده و سپس او را والی لاهور نمود او پس مدتی از مقام خود استعفا کرده و از نزد پادشاه هند به سوی خانه خدا و سپس به زیارت علی بن موسی الرضا حرکت نموده و به آنجا مشرف شد و آنگاه به اصفهان و بعد به شیراز برگشت و در آنجا به کار زعامت و تدریس و... مشغول شد و در سال ۱۱۲۰ در شیراز وفات و در حرم شاهچراغ احمدبن امام موسی بن جعفر سلام الله علیه در کنار جدش غیاث الدین منصور بانی مدرسه منصوریه به خاک سپرده شد .....،

از اشعار برجسته شاعر ما مدنی شعری است که او به هنگام ورود به نجف اشرف در مدح امیرمؤمنان علی علیه السلام سروده است ..... (ای دوست اینجا مشهد مقدسی است که چشم ها و جانها به وجود آن روشن می شود، اینجا نجف اشرف سرزمینی است که بزرگان و شخصیت های آن برای ما آشنا هستند ..... اینجا محضر مقدسی است که مسجدالاقصی و بیت المقدس به فضیلت آن نمی رسند، در این خاک کسی آرمیده است که هر کس به زیارت او بیاید، مقامش از فلک اطلس برتر خواهد شد، .....، پس در اینجا درنگ کن و بگو درود و سلام بر آن امام که اصل و تبارش همه پاک و مطهر بوده اند، خلیفه خدای بزرگ بر روی زمین که از پرتو جمال او نور خدا متجلی است، نفس پیامبر مصطفی یعنی احمد و داماد او و پیشوای بزرگ مردان، ..... به راستی که علی بن ابی طالب علیه السلام، مشعل و چراغ جاودانی دین الهی است که هرگز خاموش نمی شود، .....، هرگاه او نبود نه آسمان و نه زمین و .....، آفریده نمی شد، و نه آدم بخشوده می گردید و نه یونس از کام ماهی نجات می یافت، این امیرمؤمنان است و کسی است که قوانین و شرایع الهی را حفظ و نگهبانی می نماید و او حجت خداست و...، به خدا سوگندکه مقام او را جز کسی که در گمراهی سخت و شدید سرنگون است، انکار نمی کند، .....، ای برگزیده خدا که هر ناطق و صامت به نعمت وجودش سپاسگزارند، اینک عبد و بنده تو، با ترس از گناهان خود و به امید عفو پروردگار به تو پناه آورده در حالی که، دریا وخشکی را زیر پا گذاشته و در این راه از چیزی ترس به خود راه نداده و با هیچ

چیز انس و آرامش نداشته است، .....، تاسرانجام با دلی آکنده و مملو از امید به درگاه تو رسیده است و البته آنکس که به درگاه تو وارد شده هرگز ناامید نمی شود، ای مولای امت اسلام، من ترا می خوانم و یقین دارم که دعایم بی اثر نخواهد ماند، پس مرا از حوادث روزگار، که پیوسته و مدام تنم را رنجور می نماید نجات مرحمت فرما، .....، درود خدا، توسط سید و سروری بر تو باد که پیروان او در هر دو سرازی انکار نخواهند بود، و تا آن زمان که بلبلان در باغ و راغ نغمه سرایی می کنند و شاخساران از نسیم ها در جنبش هستند برتو از سوی خداوند سلام و درود بی پایان نثار و ایثار باد .....)، .....

(کلب و همه مؤمنین و مؤمنات هم تا آخر خلقت همگی بادلی شکسته گویند آمین، آمین، آمین یا رب العالمین)

شیخ عبدالرضا مقری کاظمی، متوفی ۱۱۲۰:

(..... پیامبران از درک مقام تو عاجز و افتخار تو به اوصیاء تو تسری یافته و بر آنان هم دامن گسترده است، از ستایش پیامبران که بگذریم، این خداست که مقام ترا تکریم کرده است و البته چه تکریم و بزرگداشتی نیکو، هرگاه جز آیه تطهیر در حق شما خاندان نازل نشده بود، همان برای جلالت قدر و شکوه شما کافی بود، .....، ترا مقامی است که اگر مبعوث نبودی، خداوند به یگانگی پرستش نمی شد و مردم هیچگاه هدایت نمی یافتند، .....، آنان حق علی علیه السلام را که در روز غدیرخم مأمور به حفظ و رعایت آن شده و همگی شاهد بر آن واقعه بودند را، ضایع نمودند، در حالی که از زبان روح الامین و ازجانب خدای تعالی، که همه نعمتها و قدرتها از اوست، این خطاب آمد (ای پیامبر، علی را به مردم معرفی کن و هرگاه این امرمهم را انجام ندهی رسالت خود را ادا نکرده ای، و البته خداوند ترا از گزند دشمنان حفظ و نگهبانی خواهد کرد،) و پس ازآنکه همه حاضران به علی علیه السلام شادباش و تهنیت گفتند و اظهار نمودند که ای علی، تو رهبر ما هستی و این ولایت حق است، نص قرآنی به این شریفه آیه نازل شد که (الیوم اکملت لکم دینکم ..... امروز دین را بر شما کامل کردم) و به راستی این امر ثابت شد ولی بعد از رحلت رسول خدا گفتند، که پیامبر وصیتی درباره جانشین نکرده و این افترایی بود که از جانب دشمنان عنوان شد .....، در حالی که حدیث و روایت (هر کسی بمیرد و وصیت نکند به مرگ جاهلیت مرده است در پیش روی آنان قرار دارد،)، پس ای وای بر آنان که بر رسول خدا نسبت جهل داده و از او به دروغ چیزی را در عدم تعین جانشین نقل نمودند که آن را هرگز نفرموده است، پس در این حالت و بااین وضعیت ما مسلمانان چه جواب به قوم یهود می توانیم بگوئیم، هرگاه که با ما در مقام احتجاج برآیند، آیا شرم نمی کنید،آیا نمی دانید موسی در میان قوم خود وصیت کرد و رفت، پس چگونه پیامبر وصیت نکرده و جانشین خود را معین نکرده میرود؟ آنجا که گفت خدایا هارون را برای من در میان قوم خلیفه و جانشین قرار بده، زیرا که با وجود اوصیاء، امت و همه مردم به سعادت می رسند، پس آیا پیامبر ما، قوم خود را بی سرپرست رها کرده است، پس این حرف و سخن دشمنان البته یاوه و هذیان است، .....، پیامبر بهتر می دانست که چه کسی شایسته جانشینی اوست و او در شناخت همه مردم کاملاً بصیرتداشت، .....)

و نیز آورده است (..... از جانب خدا آیه تطهیر درباره او نازل گشته و به موجب این نص خدا او را برگزیده است، ..... و نیز در روز غدیر خم، که با او موضوع برادری خود را اعلام و در آن روز، درباره علی علیه السلام آیات روشنی نازل شده است، و آیه (الیوم اکملت لکم دینکم .....) چنان در بیان عظمت فضیلت علی گویا است که ترا از هر دانستن منقبت و ستایشی دیگری، درباره علی علیه السلام بی نیاز می نماید،) و

(کلب گوید تو به نحوه استدلال واضح و روشن و الزام آوراین اولیاء خدا توجه کن که اگر پیامبر وصیتی العیاذ بالله نکرده بود (چون ناگهانی ترور نشده و یا ناگهانی از دنیا نرفته بود)، طبق شناختی که ما از شخصیت آن حضرت و اینکه شریعت او صاحب دارد، داریم می بایست طرح و برنامه و نحوه انتخاب جانشین خود را از طریق کودتا، حل و عقد، شورا، یا هر راه دیگر .....، بیان نماید نه اینکه امت را و شریعت را رها نماید کاری را که العیاذ بالله یک چوپان بی سواد با گله های گوسفند نمی کند مگر آنکه بگویی نیازی به خلیفه و یا

رهبری نبودکه این هم استدلالی مزخرف است پس وصایت بود و جانشین معرفی شد ولی عده ای بنا بر هر دلیل، وصی را کنار زده و باروش های مختلف سه خلیفه را تعیین نمودند تا اتفاق افتاد آنچه افتاد انا لله و انا الیه راجعون)

و (..... برای بزرگداشت این مزار مقدس، پای مژگان را به عوض پاهای خود، در این درگاه به کار بگیر، و همان ضریح مقدس را که ماه (آسمان شریعت) رادر برگرفته و کوههای حلم و دریاهای جود و کرم را در خود جای داده است، تو در آنجا وجه خدا را می بینی و شمشیر کشیده و بران خدا را که درآن، قرار دارد، چرا که در آن امیر همه مؤمنان، همان کسی که هرچه اراده کند در اختیار دارد، در اینجا آرمیده است، و البته هر کس او را با معرفت زیارت کند مانند آن است که خدا را در عرش زیارت کرده است، .....،

آری اگر همه بر مهر و محبت علی اجتماع می کردند، دیگر خداوند جهنم را خلق نمی کرد، .....)

و نیز (..... یا امیرالمؤمنین تو از همان کودکی و آنگاه که همه مشرک و بت پرست بودند، با پیامبر برگزیده، خدا را عبادت کرده ای و در جنگ بدر، جان خود را در راه خدا در طبق اخلاص نهادی و نه یکبار که بارها درخشیدی، و در روز غدیر که همگان به امر خداوند فقط با تو بیعت کردند و به غیر توکسی دیگر این شایستگی و لیاقت را نیافت و آیه قرآن برای تو نازل شد که امروز دین را بر شما کامل نمودم و با این آیه حق ولایت تو اثبات گردید، پس فرخنده باد امامتی که بوجود آن امام، که براستی مورد تائید خداوند است، زینت یافته و آراسته شد، همان کسی که آیه قرآن درباره او نازل شد و اجماع مسلمانان به وجوب ولایت او و پذیرش بی شائبه از سوی همگان را، در بر داشته است، همان کسی که عناوینی مانند نفس رسول خدا، دامادی و دوستی او، عموزاده و برادری رسول خدا را یکجادر خود جمع داشت...)

و باز قصیده ای دیگر (..... چه بسیار از اوقات که جبرئیل در آستانه او توقف نموده است، و در بابل که به امر خدا .....، آفتاب به خاطر وجود او بازگشت داده شد، و در غدیرخم خبر غیبی رسید که خدا او را امیر و پیشوا قرارداد، پس همگی بیعت کنند، هنگامی که احمد مرسل به امر الهی از جانب خدا ایستاد و توقف کرد و در ضمن خطبه ای، پیام خدا را ابلاغ کرد و فرمود: هر که را من پیشوایم، این علی حیدر هم پیشوای اوست و او وصی بلافصل من است، و بلافاصله، همه مردم برای تبریک پیش آمدند و همه پارسایان و خداجویان با اشتیاق بیعت کردند، .....، کجا فهم ما مردم می تواند به کنه اوصاف او برسد و آیا ریگهای بیابان را می توان شماره نمود .....)،

و یا ..... (خدای حکیم توانا دین خود را به محبت و ولایت علی کامل گردانید، آیا در بین افتخارات بالاتر از این افتخار، افتخاری وجود دارد، افتخاری که جبرئیل امین، علناً مقام او را آشکار کرد و گفت شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی چون علی علیه السلام نیست، که این وصف برگزیده برگزیدگان، ..... همان کسی که فرشتگان از حمله های دلاورانه او در شگفت ماندند و البته این حماسه نقش کتیبه ها و در سینه تاریخ ثبت خواهد بود، ..... و یا این افتخار که رسول خدا فرمود، من ترساننده و بیم دهنده هستم و تو راهنمایی و هدایت کننده، و نیز فرمود تو برای من به منزله هارون هستی برای موسی با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود، و گذشته از این افتخارات، این افتخار هم برای علی علیه السلام کافی است که اگر کسی در نمازهای واجب صلوات بر او نفرستد نمازش پذیرفته نیست و زهرای بتول را خداوند قادر متعال همسر او قرار داد، و همه فرشتگان و حضرت روح الامین بر این پیوندگواهی دادند، و آفتاب در سرزمین (بابل) پس از غروب کردن به احترام و پاس مقام علی علیه السلام دوباره بازگشت و از میان شب تیره ظلمانی درخشیدن آغاز نمود، و نیز خداوند در پگاه طائف او را مخاطب قرار داد و این البته فضیلتی است که به کسی داده نمی شود، و در شب قدر، فرشتگان و روح قدس بر پیشگاه او نازل می گشتند و در فردای قیامت نیز، موازین بندگان به کف او سپرده می شود و هر کس را بخواهد تخفیف

دهد یا ندهد، آتش جهنم و باغ های بهشت همه پیرو فرمان اوهستند و او هر کس را خواهد به بهشت و یا به دوزخ می فرستد، اوست که جان خود را فدای پیامبر کرد و در فراش او خوابید، و این مواسات و ایثاری است که عقل، از درک آن عاجز است، نزول وحی در کنار او و در خاندان او بود، در آنزمان که بر پیامبر نازل می شد و آیات کتاب الهی از هم تفضیل می یافتند، و هم او بود که بر کتف پیامبر عروج نموده و بت ها همگی را شکست، و پائین انداخت .....،

پس به سوی غری (نجف اشرف) برو، که در آنجا رازی نهان است، و بدون هیچ غرور کفشهای خود را در بیاور و ندای تکبیر و تهلیل را بلند کن و بگو، بر تو درود خداوند و بر تو سلام خدای یگانه باد، ای آنکه محبت و مهر تو، مکمل و تمام کننده دین ماست ..... پس وای بر کسی که با کناره گیری از او به ضلالت و گمراهی افتاد و بر پیامبر از سوی جهل و نادانی، دروغ و افترا بست، کورکورانه رهبری مسلمانان را در غیر موضع اصلی آن پنداشت و البته این خداست که می داند رسالت و امامت را کجا قرار دهد، در فضیلت علی علیه السلام در غدیر، همین بس که دیگران، از هر سو آمدند تا با او بپیوندند، در آن زمان که جبرئیل امین، برای پیامبر امین وحی آورد و پیام سعادت و سلام را از سوی سلام (خدای تعالی) با شتاب رسانید، که این پیام را که در خصوص علی علیه السلام آورده ام به مردم ابلاغ کن، و هرگاه به مردم نرسانی، ای پیامبر مزمل (در لباس پیچیده)، رسالت خود را نرسانده ای، پس آن حضرت در همانجا و در میان صحابه ویاران به پا خاست و با صدای بلند و کلام فصیح اعلام نموده و حیدر کرار را به دست راست خود بلند کرد و با صدای بلند و کلامفصیح ندا در داد، و فرمود: هر که را که من پیشوا و رهبر هستم، حیدر کرار نیز امام و پیشوای اوست، مبادا که از این سفارش روی برتابید، .....)

و یا (..... در غدیرخم، شاهدان عدل که هرگز منحرف نمی شوند، بر حقانیت او گواهی دادند، از میان گردها و غبارها، آفتاب وجودش چه زیبا نمایان شد، و در آن زمان همه روزگار به درود و تهنیت او برخاستند، و یا آنگاه که مردم تصور کردند که اژدهایی آمد تا آنها را بگیرد، او بود که با آن اژدها تکلم کرد، .....)،

شاعر از افراد کم نظیر قرن دوازدهم و از دانشمندان و بزرگان آن دوره محسوب می گردد، او همچنین صاحب دیوان اشعاری است که بیش از ۳۵۰۰ بیت شعر را در خود جای داده است.

علم الهدی محمد فرزند ملامحسن فیض:

(ترا ای خداوند صاحب مجد و عظمت و کبریا، پیوسته حمد و ستایش باد، زیرا که حمد و ثنا و ستایش در هر آغاز و تا هر پایان مخصوص و سزاوار تو است، پس ترا حمد و شکر می گویم، ای خدایی که در عین نزدیکی صاحب برتری و علو هستی و در عین دوری، نزدیک هستی، .....، با مبعوث نمودن پیامبر بشیر و نذیر، مردم را به سوی باغ های بهشت هدایت نمودی، و.....، اینک ما به درگاه تو با آه و زاری آمده ایم و ترا به حق آن رهبران بزرگوار سوگند می دهیم، به حق آن رسول امین که حق های بی شمار بر همه عالمیان دارد و به حق آن وصی و برادر و صاحب اسرار آن بزرگوار یعنی به عزت علی صلوات الله‌علیه .....، همان تولد یافته در خانه کعبه و...، که با نص در غدیر، راهبر مردم و پیشوای بخشندگان گردید و البته چه نیکو و والا امام و پیشوایی، .....)،

این بزرگوار از شخصیت های برجسته علمی و ادبی جهان اسلام است، .....، او فرزند محقق فیض است که خود از اعلام فقه و پرچمداران حدیث و .....، است که روزگار چون او یگانه نیاورده است، علم الهدی محمد به غیر از آثار و تألیفات مربوط به خود، تبحر فراوان در تبین و تشریح علوم و آثار باقیه پدر بهم رسانده که از آن جمله است کتاب المواعظ که مشتمل بر بیست هزار بیت اشعار و

فهرست کتاب وافی پدر بزرگوار اوست و نیز از جمله آثار او (..... حواشی بروافی، تعلیقات بر مفاتیح الشرایع پدر، تحفه الابرار در اصول پنجگانه، ..... رموز الهی، .....)،

شیخ علی عاملی:

(..... ابوالحسن آن سرچشمه زلال برای تشنگان و بهترین پناه ستمدیدگان، .....، آنجا که در روز غدیر، جبرئیل، پیامبر را ندا داد، که این پیام را از سوی خدا به مردم ابلاغ کن و بگو: هر کس را که من پیشوای اویم، علی وصی من، مولای اوست و او بر شاهد و مشهود سروری دارد...)، او از رجال برجسته عامل است که در بغداد سکونت کرده اند .....، من به دیوان شعر او که برخوردم در پشت جلد آن چنین مرقوم گردیده بود (..... این دیوان شیخ امام علامه، یگانه روزگار من، پیشوای ادیبان، قبله شاعران، ..... علی پسر احمد فقیه عاملی است که زادگاه و مسکن او غری (نجف اشرف) بوده است و در محضر مدرس یگانه، سید نصرالله حائری درس خوانده و به امر او دیوان شعرش را مدون نموده است .....)، .....

از جمله قصاید دیگر او ..... (.....، به غیر از علی علیه السلام، همان دارنده آن همه اخلاق بلند و والا، هیچ ماه تابان و خورشید پرتوافکن، مرا به سوی خودجذب نمی کند... همان علی که به هنگام عبادت از خوف و خشیت خداوند لرزه بر ارکان وجود اوست و در زمان مبارزه با شداید مانند کوه ها استوار و پابرجا است، همان امام و پیشوایی که در تاریکی ها و سختی روزگار، اگر کسی دست حاجت به سوی او برد، با ید بیضاء حاجت او را روا می نماید، .....، من به خدا پناه می برم از اینکه یک روز را با دوری از تو بسر ببرم و یا شبی را بدون ذکر نام و یاد تو به صبح بیاورم، زیرا همواره قدر و مقام تو، مانند نام تو عالی و بلند و در آسمان ها مانند خورشید در حرکت و گردش است، .....)، شاعر ما عاملی قصیده های طولانی در مدح امیرمؤمنان علیه السلام و رثای فرزندش امام سبط شهید، دارد و ..... از جمله (..... کفش های خود را در این آستان مقدس از پای خود در بیاور و بوسه بر خاک این درگاه بزن و خدا را سجده شکر نما و...، وقتی آنجا رسیدی بگو: سلام بر تو، ای پناهگاه و نجات دهنده هر کس که به تو وارد می شود، قبر منور و مرقد مطهر تو منزل ستمدیدگان و پناهگاه کسانی است که به حضور تو می رسند، ای آیت و نشانه بزرگ خدا که هر منکر و معاندی را به اظهار عجز و ناتوانی وادار می نمایی، .....، هرگاه تو نبودی پایه ها و ارکان دین خدا ویران می شد و درهم می ریخت، .....، ای امامی که با نام تو و به برکت تو، ما خود را از شر هر شیطان سرکش حفظ مینمائیم، و آنگاه که به خاک سپرده می شویم و روی از روزگار بر می تابیم و به جهان آخرت وارد می شویم به تو پناه می آوریم، تو به هنگام روز حوادث، امید نا امیدان و در شداید روزگار فریادرس آرزومندان هستی، ای پیشوای من که می دانم علت خلقت همه اشیاء، تنها به برکت وجود تو بوده است و در روز رستاخیز هم برگشت مردم به سوی توست و بی علت و بی حکمت نیست که خداوند متعال پیشوایی دو جهان را به تو مرحمت فرموده است، ..... ای ابی اباالحسن این قصاید شیوا و تازه و بکر و گوهربار من، نثار مقام ارجمند تو باد پس آنها را به فضل و کرم خود از من بپذیر...)،

(کلب گوید یا امیرالمؤمنین اینگونه مناجات های عاشقانه دوستان و موالیان تو ما را هم در طمع خام می اندازد که بدون هیچ زاد و توشه و بدون هیچ هدیه و با دستان خالی و روی سیاه در بارگاه پر مجد و عظمت تو شرفیاب شویم و انتظار بهره بردن از الطاف کریمانه تو را داشته باشیم پس ای مولا تو را به حق رسول خدا و فاطمه زهرا و فرزندانت حسن و حسین و ۹ فرزند حسین آن امامان معصوم و همه عزیزان درگاهت ما را هم در دنیا و آخرت از لطف سرشار خود بهره مند فرما، خدایا تو مبداء هر خیر و خوبی به ما هستی تو را به ذات اقدس خودت و آبرومندان درگاهت قسم می دهیم که دعای ما را مستجاب و شفاعت مولانا المظلوم امیرالمؤمنین را در دنیا و آخرت شامل حال ما بفرما آمین، آمین،آمین یا رب العالمین).

مولی مسیحای فسوی: متولد ۱۰۳۷ متوفی ۱۱۲۷:

(..... چه کسی پیام مرا به باد شمال می رساند، .....، تا او پیام مرا به پیشگاه آن کسی ببرد که خدای متعال، اطاعت او را بر جن و انس واجب کرده است، یعنی به پیشگاه علی مرتضی صلوات الله علیه، همان کسی که مدح و ثنای او را آیات قرآن و اسفار تورات در بر

گرفته اند، ..... و این پروردگار یگانه و سبحان است که در کتاب خود، وجود او را با رسول خدا برابر اعلام نموده .....، و به وجود مبارک او دین خدا پابرجا و نظم پذیرفته و به برکت وجود او بادها در حرکت و مظاهر کفر از شمشیرخونریز او سرنگون و نابود است، .....، و در آن هنگام که همه مردم به بتها پناه برده و آنها را بندگی و پرستش می نمودند، تنها او بود که به رسول خدا صلی الله علیه وآله اقتدا کرده بود، پس نفرین و لعنت بر آنها باد که پس از تمامی این همه روشنگری ها که با آیات بینات بعمل آمد، باز هم در گمراهی باقی ماندند، ..... آیا رسول خدا در آن زمان که فرمود: هرکسی این علی را دوست بدارد و از او اطاعت کند به منزله آن است که، مرا دوست داشته است، آیا کسی دیگر به غیر از علی بن ابی طالب را اراده نموده بود، آیا یک روز آفتاب به خاطر ابن حنتمه یعنی عمر بازگشت کرد و یا هیچ ستاره ای در خانه عثمان درخشید و یا هیچگاه ابوبکر .....، انگشتر خود را به سائل بخشید و آیا آیه مباهله جز درشأن علی نازل شد، آیا سطل و مندیل و سیب و انار به یکی از آنها اختصاص یافت، یا آن زمان که عمرو بن عبدود به اسلام حمله آورد، کسی غیر از این علی علیه السلام بود که شمشیر خود را به خون آن کافر غول پیکر آغشته کرد آیا در خیبر قهرمانی جز او درخشید، پس حدیث این قهرمانی ها را از لنگه های در قلعه خیبر یعنی همان دروازه های مستحکم بپرس و او بود که آن دروازه ها را برای لشکریان اسلام مانند پل به روی سر خود قرار داد که لشکریان اسلام از پیاده و سواره از روی آن عبور کردند، و نیز در آنجا که اصحاب در جنگ احد منهزم شدند، این علی بهترین خلایق بود که یک تنه مقاومت کرد، در حالی که پهلوانان کفر او را محاصره کرده بودند که هر کدام مانند عقابان تیزچنگال بودند، آیا جز علی علیه السلام کسیدیگر بود که از رسول خدا آنگونه حفاظت و حمایت کرد و با نیزه مانند اژدها بر آنان حمله می آورد، او با تمام اخلاص و یقین با شمشیر و نیزه از پیامبر خدا دفاع کرد .....، آری اگر وجود گرامی او نبود، هرگز برای فاطمه زهرا، همسر و همتایی یافت نمی شد و امت اسرار قرآن را در نمی یافتند، اگر او نبود نسل پیامبر منقطع می شد، و بدون وجود علی، هرگز چراغ هدایت پرتوافکنی نمی کرد و بی وجود علی زمین و آسمان آفریده نمی شد، .....، آری پاهای علی بر دوش پیامبر یعنی برجایی قرار گرفت که دست خدای عزشانه بر آن قرار گرفته است، و هرگاه وصیت رسول خدا نبود، البته در روز سقیفه ابوبکر و عمر، چهار نفر به شمار می آمدند و حتی عثمان هم دو نفر محسوب می شد، پس شگفتا که این دنیای پست، عادت نموده است که جز به افراد پست روی نمی آورد، آیا روز غدیر را فراموش نمودند پس این چه کسی بود که پیامبر خدا صلی اللهعلیه وآله او را به رهبری دینی جامعه اسلامی معین کرد و این موضوع را با تأکید به اطلاع همگان رسانید، ..... و پس از ابلاغ همه صحابه به محضر رسول خدا تبریک گفتند، و نخستین کسی که تبریک و تهنیت گفت دومین خلیفه بود، پس از آنکه خداوند در ابلاغ رهبری و جانشینی او به پیامبر تأکید نمود و از طریق امین وحی به پیامبر فرمود که این موضوع را به مردم ابلاغ کن وگرنه حق رسالت را ادا ننموده ای، اما دریغ که افرادی بر او تقدم جستند که در باره آنها نصی و برهانی وجود ندارد، آری امید است خداوند چهره روزگار را خندان ننماید، چرا که قوانین و عادت های او از موازین عدل و عدالت بیرون است...، یا امیرالمؤمنین تو با صفای عشق خود، جان همه عاشقان را زنده کردی، ای امامی که در راه تو، جان، دین و ایمانم فدای تو باد، تا آن زمان که باران لطف تو جاری است و تا آن زمان که شب و روز و آفتاب و ماه در گردش هستند، .....)،

او مولی محمد مسیح مشهور به مسیحا پسر ملا اسماعیل فدشکویی فسایی که در شعر فارسی به معینی و به شعر عربی به مسیح متخلص بوده است، او دانشمندی بزرگ و فیلسوف و حکیمی گرانمایه و فقیهی بزرگ و...، بوده است، ..... بسیاری از علما از او تلمذ نموده اند و شیخ الاسلامی شیراز در زمان سلطنت شاه سلیمان و شاه سلطان حسین برعهده او بوده است.

ابن بشاره غروی، متوفی ۱۱۳۸:

(..... من سید شعرا هستم...، مردم را به بهشت راهنمایی می کنم و پرچمی سفید به دست گرفته ام که بر آن نور می بارد، زیرا که مدح کننده حیدر کرار علی علیه السلام آن صاحب تقوی و آن افتخار خلایق و آن پناهگاه امت هستم، مدح کننده همان شیری که در میدان نبرد و در آن زمان که پهلوانان نعره و فریاد برمی آورند، .....، همه را درهم می شکند، .....، او داماد پیامبر و پدر امامان و همان کسی

است که خلافت و جانشینی پیامبر به وجود او رفعت یافته است و او این مقام را در غدیرخم احرازکرده که کسی توانایی انکار آن را ندارد، در همان روز غدیر که رسول خدا در آن روز بالای منبری از جهاز شتران رفت وخداوند توانا سخنان او را شنید و بر آن شاهد بود .....، آری هرگاه او نبود، در زمین خدا، کسی حتی یک روز هم خداپرستی نمی کرد و کافران هیچگاه اقرار به حق نمی کردند، .....)،

.... شاعر ما ابن بشاره غروی یگانه مردی بود که به حق بی همتا ونابغه بوده است و از شخصیت های نادر دنیای فضیلت .....، او فضل و ادب را از پدرش علامه شاعر مفلق شیخ بشاره اخذ کرده.....، و شعر و ادب نام او را جاویدان نگاه داشته و آثار گرانبهای علمی و ادبی او مانند گوهرهایی درخشان در سینه تاریخ ثبت شده است، ..... از جمله آثار او (نشوه السلافه و محل الاضافه، نتایج الافکار، .....) است. از جمله اشعار ابن بشاره شعری است در کتاب نشوه السلافه که او آن را در مدح مولا و پیشوای ما امیر مؤمنان علی علیه السلام آورده است (..... در آن شبکه موسی از جانب طور سینا به استقبال نور رفت و...، راز این آتش موسی، همانا حیدر است، همان دانشور بلیغ باکفایت، هرگاه جنگ پیش روی او واقع می شد، با همت والای خود برمی خاست و هیچگاه به جنگ پشت نمی کرد، چه بسیار پهلوانانی که با تیغ (ذوالفقار) او تکه تکه شدند و چه گرگهایی خونخوار که به نیروی بازوان او قطعه قطعه گردیدند، او علی پسرعموی مصطفی است .....، همان گنجینه علم الهی و همان آفتاب هدایت و...، او مهبط وحی است و کسی در عالم هستی به فضل او نمی رسد و به کنه ذات او هیچ خرد و عقلی پی نمی برد، او همان زاهد مطلق است که دنیا را (سه) طلاق داد و هرگز به آن خشنود نشد و آن را پسند نکرد و...، شبها را با عبادت و تقدیس خدا به روز می آورد و .....، بگونه ای که محراب و محل جلوس به وجود او مباهات می کردند، .....، آنگاه که بر فراز منبر می رفت زبان مردم از ملاحظه بلاغت او لال و الکن می گردید، .....، به خدا سوگند که اگر حیدر کرار علی مرتضی صلوات الله علیه نبود، در روی زمین پناهگاهی برای مردم یافت نمی شد، فضایل او را هیچ نثرنویس و یا سراینده، نمی تواند در سخن خود بگنجاند هرچند که همه درختان زمین قلم و دریاهای خروشان مرکب باشند .....، شعر من که در مدح و ثنای تو ساخته شده است، گویی در پارچه پرنیانی زیبا، که هیچ دیبا با آن برابری نمی تواند نماید، تقدیم محضر توست، من فردای قیامت از تو امید پاداش دارم، چرا که حق دوستان و طرفداران تو هرگز ضایع نمی گردد، درود خدا بر تو باد، تا آن زمان که آفتاب در تابش است و تاریکی ها را زایل می کند.....)...

(کلب و همه مؤمنین و مؤمنات تا آخر خلقت از جان و دل گویند خدایا دعای این بزرگواران را مستجاب و ما را نیز از شفاعت آنان در دنیا و آخرت بهره مند بفرما آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

شیخ ابراهیم بلادی:

(من با حمد و ستایش کسی، سخن خود را آغاز می نمایم که همه مخلوقات را خلق فرمود، و بر دوام نعمت های او شکرگزار هستم، او آفریدگار ما، حضرت پروردگار واجب الوجود، جل جلاله است که هرگز زوالی بر ذات اقدس او نیست، مردم را نمونه ای برای نمایش گنجینه قدرت خود بیافرید، .....، دین ما پنج اصل دارد که از جمله آنها عدل است، که کار خدا با آن صفت پیوسته انجام می گردد، دوم اصل توحید است که خدای یگانه است و اینکه شریکی ندارد، اصل سوم نبوت است و آن لطف عظیمی است که از سوی پروردگار به مردم افاضه شده است. و چهارمین اصل امامت است، که لطف آفریدگار موجب شده تا دین خدا بواسطه آن استقامت یابد، اصل پنجم معاد است که بر هر جسم و روحی شامل است و دلایل آن را ثابت میکند...، آتش جهنم و نعمتهای بهشت دارد، اگرچه کافران آن را انکار نمایند، البته مؤمنان در بهشت و کافران در آتش جهنم خواهند بود، نخست و اولین نفر از پیامبران که پدر آدمیان

است حضرت آدم است که سلام خاص همگان بر او نثار باد، و برترین انبیاء، پیامبران اولوالعزم هستند که معرفت بر مقام آفریدگار پیدا کرده اند، و این پیامبران عبارتند از، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و پیامبر امین که خاتم پیامبران است، پیامبری ستوده و برترین و از حیث وقار و شکوه از همه والاتر، پس من خالصانه شهادت می دهم که خدایی جز خدای یکتا که آفریننده مخلوقات است وجود ندارد، و محمد صلی الله علیه وآله و سلم پیامبر مرسلی است که برای امور مردم فرستاده شده است و نیز شهادت می دهم که علی علیه السلام ولی خداست، که در راه دین خود را وقف و در اعتلای آن کمر خدمت بسته است، و پیامبر خدا در روز غدیرخم به فرمان پروردگار با او پیمان بسته و او را به جانشینی خود تعیین نموده است، و بر فراز منبر خود بر امامان دیگر نیز که همه از فرزندان علی علیه السلام هستند اشاره فرموده است، رسول خدا علی را برادر خود نامید و بفرمان پروردگار او را پیشوای مردم معرفی نموده است، او را بزرگ و محترم داشته و به او لقب امیرالمؤمنین داده که (قطعاً) جز او کسی شایسته این لقب نبوده و نخواهد بود، و حضرت زهرای بتول را که سلام و درود مستمر خداوند بر او باد را به همسری او انتخاب نمود، و البته حضرت علی برای زهرا صلوات الله علیهما همتای بزرگواری بوده است، که از نسل آنان، امامان بزرگوار علیهم السلام متولد شده اند...)،

شیخ ابراهیم بلادی یکی از بزرگان و فضلای بحرین بوده است که به ادبیات و سخن سرایی معروف بود، .....، وی منظومه ای دارد بنام (الاقتباس...)، که اثر استدلالی و مشتمل بر چند روضه است و در هر یک از روضه های آن یکی از امامان را مدح و ثنا گفته و از این حیث کنیه ابوالریاض به او داده اند، ..... پدر این شاعر نیز شیخ علی از مشاهیر روزگار خود بوده است.

شیخ ابومحمد شویکی:

(..... حیدر کرار صلی الله علیه، آن پیشوای مخلوقات، آن والا قدر صاحب همه کمالات، آنکه از غیب جهان آگاه است، همان بزرگواری که دامنی پاک و منزه از عیوب دارد و جوانمردی با خصال پسندیده است، .....، اخلاق و صفات و خلق و خوهای پیامبری دارد ..... در روزهای تابستان روزه دار و شب ها در حال عبادت است، میهمانان خود را با مال حلال پذیرایی و به آنان محبت می نماید، .....، از جانب خدا و از سوی پیامبر برگزیده اش به فرمانروایی و رهبری او بر امت دستور آسمانی رسیده است، او پدر امام حسن و امام حسین علیهم السلام است، همان دو سبط بزرگوار که مادرشان نیز سیده النساء و پیشوای بانوان عالم از اولین تا آخرین خلقت و دختر بهترین پیامبران می باشد، آنکسی که رسول خدا علیرغم دشمنی دشمنان و پیروان راه ضلالت موضوع برادری خود با او را اظهار کرد، و آن حضرت مطابق نص صریح قرآن، نفس پیامبر محسوب شده و بهترین کسی است که مباهله نمود، او همان است منزلت عالی و والا دارد همانطور که نامش علی علیه السلام است...، که از سوی خدای ذوالجلال و آفریدگار عرش، امیرمؤمنان و برگزیده است...).، و نیز قصیده ای دیگر دارد که به سال ۱۱۴۹ سروده و ما آن را به خط خودش بدست آوردیم .....، (عقاید نیکو را از گوهر فواید و معانی که حاصل اندیشه است بگیر تا که خدا ترا هدایت کند، پس حمد و ستایش مخصوص پروردگاری است که نعمتهای خود را به ما ارزانی داشت که این نعمت ها را نمی توان شماره نمود، .....، الطاف پروردگار متعال بر همه آفریدگان احاطه و به لحاظ فراوانی مانند چشمه گوارای همیشه جاری است، و از جمله نعمتهای او که به ما بخشش فرمود، وجود گرامی بهترین رسولان محمد و عترت بزرگوار او صلوات الله علیهم اجمعین است...، که معجزه قرآن، همیشه جاویدان، شاهد نبوت اوست، و به رغم متمردان و دشمنان، شریعت والای او همه شرایع دیگر را باطل کرده است، همان پیامبری که نماز را به پا داشت، زکوه داد، روزه گرفت و حج به جای آورد و مجاهد و پاک مردی والا بود، .....، و برای او ولی و دوستی بود بنام علی علیه السلام که در برابر همه دشمنان یار و یاور او بود، او بازوی نیرومند پیامبر محسوب که با شمشیر خود سر طاغیان و دشمنان گردنکش دین خدا را از تن نحس و نجس آنان دور می کرد، پیامبر با او برادری کرد و او را برادر خود معرفی کرد، و فاطمه علیها السلام آن مادر ستارگان هدایت را به همسری او خواند، و با برگزیدن علی علیه السلام که به فرمان خدا در غدیرخم انجام داد، بینی حاسدان را به خاک مالید، به حکم و امر خداوند بالای منبری از جهاز شتران رفت و برای

مردم خطبه خواند، و امور مردم را به دست او سپرد و البته چه نیکو پیمانی بست و آشکارا او را به امامت برگزید و فرزندان او را بعد از او، رهبران و امامان مردم خواند، ای امامان و پاک زادگانی که از بهترین پدر قدم به جهان نهاده اید، .....)،

و نیزقصیده غدیریه مفصلی دارد که ابیاتی از آن نقل می شود (..... در روز غدیر، دین کمال یافته و نعمت پروردگار بر بندگان تمام گشته است، و خدا این روز بزرگ را برای برای مؤمنان به شریعت پیامبر امین صلی الله علیه وآله عید قرار داده است، و خداوند در این روز، اسلام را برای آنکه دین مردم باشد، پسند نموده و آنرا تائید و بر عظمت آن تأکید فرموده است، روز شریفی که برکاتش، پیش از آفرینش جهان خلقت به فراوانی آفریده شده است، روزی که خدای بزرگ، علی حیدر علیه السلام را به یقین به امامت مردم برگزیده است، روز غدیر روزی است که شرافت آن، مانند آفتاب روشن است، و حاجت به دلیل ندارد، و روایت است که ای جوانمرد عالم، تو (در قیامت) تشنگان را از گواراترین آب (از حوض کوثر) سیراب خواهی کرد، این روایت را از رسول خدا (محمد مصطفی)، آن بهترین مخلوقات، با مدرک و نص روایت کرده اند، .....)،

و نیز در ابیاتی دیگر(..... در آنجا در غدیر خم که جبرئیل امین، پیام خدا را با سلام و درود ابلاغ کرد، و پیام این بود که ای رسول خدا همین امروز، علی حیدر صلوات الله علیه را جانشین خود گردان و فرمانبرداری از وی را واجب عینی اعلام کن، و قبل از اینکه این مصاحب و یار همنشین خود را ترک نمایی، برخیز و او را به مردم معرفی نما، و پیامبر گفت (اطاعت)، و فرمان خدا برای من کافی و بسنده است، و آنگاه بلافاصله مردم را در صحرای خم جمع نمود و همه را در آن سرزمین ناهموار متوقف نمود و.....، فرمود که ای مردم بارها را بیفکنید و توقف نمائید .....، سپس از جهاز شتران منبری فراهم کرد و بر فراز آن علی پدر حسن و حسین را احضار نمود و او را بلند کرد تا آنجا که زیر بغلهای او نمایان شد که نور و سپیدی آن از درخشش آفتاب و ماه بالاتر رفت، و خطاب به اصحاب فرمود، ای مردم پیام یک شخص ناصح و امین را بشنوید:، ای اصحاب و یاران من آیا من بر شما از خودتان بر شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم، و همه پاسخ دادند که به یقین تو چنین جایگاهی داری، و آنگاه فرمود هر کس را که من رهبر و مولای او هستم، بعد از من، برادر و وصی من علی مولای اوست، این علی که دست در دستمن دارد، .....)، و قصیده ای طولانی بنام (غزاله) دارد که در آن نبی مکرم صلی الله علیه وآله را ستوده است (..... ولایت رسول خدا مانند زره پولادین است که بندگان را از تیرهای هلاکت و بدبختی حفظ می کند و وسیله ای برای سعادت و رستگاری است و پس از پیامبر ولی من علی است، آن کسی که قبل از رحلت پیامبر به این مقام سفارش شده بود، پیامبر در روز خم، او را به امامت برگزید، و اوست که ریشه معاندین و دشمنان را قطع می کند و...)،

و یاد غدیر در دیگر اشعار این شاعر نیز وجود دارد که از بین آنها به این ابیات اکتفا شد، ..... او در هنر و ادبیات و شعر و...، هنرنمایی کرده، ..... ابومحمد شویکی کتابی در احوال معصومان علیهم السلام دارد، و دیوانی نیز در مدح و ستایش رسول خدا و خاندان او علیهم السلام بنام(جواهر النظام) و نیز دیوانی در مراثی اهل بیت علیهم السلام دارد، که به (مسیل العبرات و رثا السادات) معروف است، ..... او در قصاید خود عباس بن امیرالمؤمنین، قاسم بن حسن و عبدالله بن حسن، علی بن الحسین و عبدالله فرزند شیرخواره حسین صلوات الله علیهم اجمعین را مرثیه سرایی و اشعار جانسوزی در مصایب آن سروده است

(کلب گوید درود بی انتها و رحمت و رضوان و سلام خداوند بر روح و روان شریف او باد تا خدا خدایی می فرماید یعنی ابدالآباد و امید است که خداوند ما وهمه دوستداران مولا و عزیزان او یعنی دوستداران محمد و آل محمد را از دعای خیر و شفاعت او در دنیا و آخرت بهره مندفرماید آمین، آمین، آمین یا رب العالمین).

سید حسین رضوی:

(..... آن برادر رسول خدا، امیرمؤمنان، پدر امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم اجمعین، آن شخصیت که باب علم الهی و دارای اخلاق کریمانه و کردار نمونه و برجسته بود، ..... از رسول خدا درباره او فضیلتی بزرگ روایت شده است که فرمود(..... هر که را که من مولای او باشم، علی نیز پیشوا و مولای اوست)، پس تو به دامن چنین امام و پیشوایی چنگ بزن،)

..... سید حسین رضوی از بزرگان یگانه ای است که علم فراوان را با ادب متمایز با هم یکجا داشت و نابغه ای بود از تبار بلند و...، پدرش او را از هند به نجف آورد و او در آنجا مشغول کسب علم شد، و... سپس آنجا را به قصد هم جواری با تربت امام شهید ترک کرد و در محضر درس یگانه علم و فقاهت، سید نصرالله حایری کسب فیض کرد و قصایدی در مدح استاد خود دارد .....، او در کربلای معلی در حدود سال ۱۱۶۰ وفات یافت.،

نمونه ای از ابیات او ..... (..... ای ابوالقاسم، ای رسول خداکه در برابر قدرت تو، همه بزرگان اظهار خضوع می کنند، تو در رفعت مقام و والایی قدر و منزلت به مقام قاب قوسین رسیدی و دیگر پیامبران چگونه این جایگاه را دریابند، بخاطر تو ماه آسمان دو نیمه گردید، ای آسمانی که خود از همه آسمانها برتر آمدی، تویی که آفتاب را به خاطر علی علیه السلام برگشت دادی تا پرتو خود را دوباره بر پهنه زمین بگستراند،.....، تو همواره در پس پرده وجود، درخشش داشتی، حتی آن زمان که آدم و حوا، قدم به عرصه هستی نگذاشته بودند، ..... و خاندان تو بهترین و بزرگوارترین خاندانها و همه آنها مردانی پرهیزکار و دانشمند بوده اند .....، خیر و سعادت از محضر آنان گرفته می شود و همواره سفره کرم و احسان آنان گسترده و دعاها در آستان آنها مستجاب است، ای امامان من و ای پیشوایان من، شما هادی و هدایت گر و در زمان رسیدن سختی ها، وسیله من برای رسیدن به سعادت و بهروزی هستید، ..... درود خدای متعال بر شما باد، تا هر زمان که سپیده می دمد و شب دامن می کشد ..... آمین رب العالمین)

و یا قصیده ای دارد در مدح امیرمؤمنان علیه السلام (..... ترا به خدا سوگند، آن زمانکه من پای در قبر گذارم ظلمت و تاریکی سراسر وجود مرا می پوشاند، چگونه راهنمایی خواهم شد، و چگونه سامان خواهم یافت و چگونه خواهم خفت و چگونه پلک های چشمانم که همه عمر بیاد تو باز بوده است برهم خواهم گذارد، .....، این وجود گرامی علی، ابوالحسن مرتضی علیه السلام است که از سلاله پاکان و خود پاک و مطهر است، امام هدایت با فضل کامل، دریای احسان .....، که بخشش فراوان دارد، او وصی پیامبر با فرمان خداوند است و برهان و دلیل آشکار، .....، مردم به هر مرتبه و مقامی که برسند در پیشگاه او ناچیز و حقیر خواهند بود، .....، ای جد بزرگوار من، زبان هرچه رسا و بلیغ باشد از بر شمردن اوصاف کمال تو عاجز و ناتوان است، در والایی قدر و منزلت شما همین بس که خداوند شما را ستوده و تعریف کرده است و سعی شما را مشکور دانسته است، ابرهای رضوان و الطاف خداوندی بر سرزمین وجود تو تا ابدالآباد باران رحمت خود را باریده است، و نیز تا آن زمان که مشتاقان و زائرین تو، بیابانهای بی آب و علف را پشت سر گذاشته و به آستان بوسی شما خاندان با شوق و اشتیاق می شتابند همچنان خواهد بارید، .....)

و یا (.....) و در ابیات زیر کلام امیرمؤمنان علیه السلام را در قالب شعر بیان نموده است (..... هرگاه بخواهی بر کسی فرمانروایی کنی بر او احسان کن، و اگر خواستی باکسی برابری کنی از او اظهار بی نیازی کن و اگر دارای عزت و قدرت هستی و خواستی خوار و زبون گردی، حاجت خود نزد او ببر پس آنگاه اسیر او خواهی بود...) ...

سید بدرالدین: متولد ۱۰۶۲:

(..... هرگاه دیدید که ابرها اشک ریزان هستند، بگوئید هوای زیارت کسی را دارند که در خاک نجف آرمیده است، همان خاک پاک و مطهر که فرشتگان خدا بر آستان آن فرود می آیند، آنجا تربت پاک امامی است که وصی رسول خدا بوده است، همان حیدر که پیشوای مخلوقات است، .....، آنجا دوست و برادر پیامبر، و کسی که همچون جان او بوده است آرمیده و اگر خواهد، شفاعت خواهد نمود، در آن تربت پاک، برادر و فدایی پیامبر که جانش را به خاطر وجود او فدا کرد مدفون شده است، (قدر و جلالت و عظمت فضایل او چنان عالی و والاست) که هرگاه روایات و اخبار او رابخوانند و یا تحریف کنند تفاوت ندارد، در این تربت پاک امامی مدفون است که پیامبر او را در غدیر خم به جانشینی خود برگماشت و فریاد شادباش و تبریک و تهنیت از مردم برخاست و همه به آن اعتراف کردند و...)،

سید بدرالدین یکی از اعاظم و نیکوکاران یمن و از دانشمندان بزرگ آن سرزمین است، که در همه علوم و دانشها شرکت داشته است....

(در اینجا خلاصه جلد یازدهم (۲۲ فارسی): پایان رسید که در دنباله جلد ۱۲ است که حضرت علامه در آن بقیه شاعران قرن ۱۲ را شرح می نماید)

(والحمد لله اولاً و آخرا)

(کلب گوید خدایا ترا به عزت و جلال و عظمت خودت و به آبروی عزیزان درگاهت و در صدر آنان محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم سوگند می دهیم تا سلام و رحمت و رضوان بی انتهای خود را بر وجود حضرت علامه امینی نثار و ایثار بفرمایی و ما را از شفاعت آن بزرگوار و دعای خیر او در دنیا و آخرت بهره مند بفرمایی آمین، آمین، آمین یا رب العالمین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین ربالعالمین.)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّ ذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّ ذِینَ لاَ یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟سوره زمر/ ۹مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ ه .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی(قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب » مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه« تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن است .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱ ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر مینماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۳۴/۱۲۹- طبقه اول وب سایت: www.ghbook.ir ایمیل: Info@ghbook.ir تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵ دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹